۱۰۶۸۲
۸۷۵۱۰

فارسی عربی

تاریخ شب ۲۰ ماه شهر
جمادی الاول سنه ...
در اسپهان ظاهر شد

من املاک الی وهب لی ... [illegible]
... [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم وهو ثقتی

اشراقات لوامع حمد یکه طبقات افلاک وساحات غبرا را
بنور ظهور رش فروغ کبرد طلعات باقات ثنائی که بسواطع انوار رش ضمایر
وبصایر ساکنان مجامع قدس ضیا وروشنی پذیرد شایسته بارگاه کبریای
احدیت جل شانه وعظم برهانه که بر تو انوار وجود نیل رشارق انوار الیقین
لامع وبیدات که یهدی الله لنوره من یشاء وبوارق ایات جود شر از
مطالع اسرار قلوب اخیار لایح وهویدا است کذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
ظلی خورشید عنایتش در اسمان کرم ذرات ممکنات را بساحت با
فسحت وجود کشاینده هر یک را در مشاهده جمال عالم ارای قدرت کامله
اه ورسم تسبیح وتقدیس اموخت اثر زمان که دست قضا تشریف
تشریف ولقد کرمنا بر قامت قابلیت بنی ادم دوخت ومصباح
الله نور السموات والارض در ساحت بزمگاه جهان بر افروخت اوازه
هو معکم اینما کنتم در شهرستان جانها انداخت ولوای سلطنت سنریهم
ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم در ممالک واقالیم ماسوا برافراخت که
تعالی وتبارک الله رب العالمین خداوندی که تشریبات بدایع الاثار
ینابیع حکمت از ابلا سقیناکم ماء غدقا چشانیده وبامن کرباش
مقربان انبیا را بر عتبه جلال بر خاک ما عرفناک فنا نیده وبکمالی
لم تر الی ربک دیده دل ایشان از ابرهه سیلهما وفی انفسکم افلا تبصرون روشن کردانید
ونیکه جهان شد از فرقش روشن درو وصف کمالاو نبا نما الکن
انت کما اثنیت علی نفسک عن جلالک وجل ثناؤک پس همان بهتر که بحکم

لا احصی ثناء علیک سر کریبان عجز وقصور فرو برده جبهه سای استان
صدق بنیان حبیبی شوند که تاسیس وتشیید متابعت فرمایش بحکم
فاتبعونی یحببکم الله باعث محبوب بودن در حضرت الله وعصیان وقتجاوز
ویغفر لکم ذنوبکم سبب وصول بذروه فلاح وموجب مغفرت کناهست
یعنی رسالت پناهیکه نمرد قلبند پایه افلاک دار السیاده نبوت او در
استانه ایست وهمای بلند پرواز قدرش را شاخسار کنبد لانواد
لولاک ماخلقت الافلاک آشیانه خازن رموز واسرار قدم عالم علوم ما لم یکن تعلم
حکمت اموز دبیرستان ثقلین در تعیین صدر کونین سند نشین قاب قوسین
سلطان دار الملک سیادت ورسالت فرمان روای ممالک ارشاد وتقرب
یا من دیار ملک وملکوت بپاس جود روی کار مطلع هستی وجود
نبودی که نبودی اودر میان نبودی دراینه جسم جان
ید الله مبسوطة جان او همه میهمان بر سر خوان او
زبن دو ر تو اند به پا و یافتن ز خاک در شراب رو ساختن
لا جرم نفایس صلوات طیبات که دماغ مستنشقان روایح قدس تحیات مشک
معطر شود وشرایف تحیاتی که از طلیعه تباشیر صبح ظهورش مواطن ارباب
فنا منور کردد تحفه روضه مطهره ومرقد مقدس ان فخر انبیا سرادق
سبحان الذی اسری بعبده کرده اثره افتتاح علی خطیب منبر سدرة المنتهی بنیای
ولقد رای من ایات ربه الکبری محمد المصطفی والصفوة المجتبی شفیع العباد
یوم ینادی المناد اللهم صل وسلم علیه وافضل منا المحمدیة والصلوات الابد
بارک وسلم علی اله الذین هم الانوار العلویة المشرقة فی السماء المحمدیة
الاسرار الالهیة المودعة فی الهیاکل البشریة المقدسة الاثنی عشریة قطب
ولهم اول من امن بالله وثانی اول ما خلق الله صنو رسول رسول الله
وابو الخلفاء قرین حمد الله الراکع فی مقصورة انما ولیکم الله
امونا الاسرار وخازن رموز الاستار ربیب الکرم وقائد الامم
خلیفة الله فی العالم دیار الخلافة المصطفویة التی کتبت علی بابها

ابو المظفر شاه سلطان

الصفوی الحسینی الموسوی بهادر

انا مدینة العلم وعلی بابها واخرهم قائمهم بامر الله الی یوم الدین
نحن علی ذلک من الشاهدین اما بعد بر صحیفه عرض نگاشته میشود
کچون ذره بیمقدار محتاج بنور عنایت پروردگار حسن الخطیب القاری مدتی چند سال بود کدر آستانه مقدسه امام
الانس والجان سلطان الحجج بارض خراسان اعنی امام همام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بخدمت قرائت
آن مشهد مقدس و عتبه شریفه و خطابت آن روضه اقدس هر صبح و شام قیام داشت و بدعای دوام دولت
نواب کامیاب جلالتمآب که حقیقت حقیقی که اسم سامی آن ظل الله از مشارق و مطالع فقرات حمد و منقبت
طالع و لامعست اقدام مینمود تا آنکه بمساعدت بخت بیدار و بعنایت حضرت کردگار احرام زیارت عتبات
عالیات ائمه کرام علیهم السلام بسته عازم کعبه مقصود خویش گردید بعد از آنکه بولایت سبزوار که
وطن آبای این فقیر است رسید شبی از شبها که در بقعه ... که در روضه مقدسه
رضویه که معراج مقدسات علویه است بدستور بقرائت و دعا و لیلة اشتغال داشت و بعد از فراغ
شخصی از خدام کرام آنحضرت علیه السلام از حرم محترم بیرون آمده گفت که بزرگواری است که از حضرت علویه و
موسویه مقرر شده که آنحضرت را دریابی و بعد از آن بجانب مقصود خویش توجه نمائی بعد از بیداری این
فقیر بغایت دهشت متفکر بود و نمیدانست که آن بزرگوار کیست و سرّ این هدایت چیست و در عرض راه
مترتب بود که شاید این سعادت از مکمن غیب بظهور آید تا آنکه در ولایت خار و اقفر دیگر که مقر
بود روی داد ظاهر شد که حواله این درویش بسوی درگاه شهنشاه ظل الله عالم و عالمیان پناه کرده
اقدس و نهال بوستان مصطفوی نور دیده از روزبینه هر حوادث محفوظ و مأمون
مرتضوی و موسوی نور دیده از تعرض تیغ ... بر مصون بیمن رحمان منزل با شانه خسروان
امام عادل ... ملائک محل نموده بهر همی توفیق ذات ... متوجه و محرم پایه سریر خلافت مصیر اعلیحضرت
نواب کامیاب ممالک رقاب کیوان رفعت سلیمان حشمت خاقان اکرم اعظم خدایگان مرحمت عالم مهر
... سلطان عظیم الشان عدیم المثال اسکندر نشان سلیمان مثال ... طاق
نمرود ... افلاک اعظم ... اولاد سید المرسلین ملوک کرسی نشین عرش ... جلال و جبروت سلاطین
الزمان فی الآفاق و اعظم خواقین الدوران بالارث والاستحقاق حافظ نوامیس دین و دولت حارس
فرادیس آیین و ملت ظل الحضرة الالهیة و مظهر الالطاف الربانیة و هو ابو المظفر ابو المنصور السلطان
شاه سلیمان الصفوی الحسینی الموسوی دام الله تعالی ایام دولته و سلطنته و مجده و ابده
فضل الهی ... مجلس بهشت آیین ... تقبیل اقدام ایستادگان محفل فردوس نشان آنحضرت

و بعد

بعد از زیارت آن قبله اهل دعا و حصول این سعادت بخدمت حسب الامر الاعلی مامور شد که کتاب مشارق
الانوار را که تصنیف عمدة المشایخ والعارفین و اسوة العلماء والمحققین افضل القراء والمجودین العالم
الربانی والعارف بالرموز النجباء الحبر الفاضل والنحریر العامل الکامل الشیخ القدسی حافظ رجب بن علی
رجب البرسی است و مشتملست بر آیات قرآنی و احادیث ماثوره نبوی که در باب فضائل و مناقب حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین علی بن ابیطالب و باقی ائمه طاهرین علیهم السلام وارد داشت این بنده حقیر بلغت فارسی کشف
استار از چهره معانی آن اخبار عالیه تا جمیع خلائق از عام و خاص بفیض مشاهده عرائس ابکار حقائق و معانی
مستفیض گردیده باعث مزید یقین و اعتقاد ایشان بمطالع القرآن تأکید استحکام بنیاد دین بعد از آن در فصولی چند فرمان
بندگان اعلیحضرت نواب اشرف ... گردیده و قادر در باب شرح کتاب مشارق الانوار در این فقیر
و منکشف شد که تعبیرات و تغیرات اشاره که در باب تغییر و اقتضاء بود اینست که همانا نیکو
گرایی سالک طریق ... که ای جوینای مقصود فرخنده گوای باد بر تو ... و ای قاصد کعبه مقصود
کلام ایشان ... بر عتبه علیه حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام ... صورت حصول غرض قبول نما
که نمودی واتوا البیوت من ابوابها جبین اخلاص بر عتبه کرده ... مسائل ... بیانی و کتاب مشارق
... رخصت ... جانب خلافت ... ولایت بیارائی با نچه مامور گردی بجان تمام
نمائی و جواهر معانی حقیقت مبانی ... اعلیحضرت ظل الله را در رشته جان کشیده علاوه عقائد دینی
و قلاده ایمان خویش گردانی تا بعد از غلبه اخلاص و عزم زیارت عتبه عرش ... دهند و ابواب
اجابت بر چهره مقصود بگشایند و از بوارق مشارق انوار الهی چه تقریر کیفیت ... یابی و از سواطع
مطالع اسرار پادشاهی ... بعد از آنکه ... تعبیرات مبشره
بتقدیم رسانیده زبان حال فقیر باین مقال گویا باشد چه خوش است آنکه جان خود ...
بعرض رسانیدم آنکه بردم ... اشارت و بعد از آن متوجه شرح کتاب مشارق شد و چون اوائل
کتاب مذکور مشتمل بود بر مقالاتی که متعلق بحروف و فنون است بر اصطلاح صوفیه مقرر کرد
که آن مقالات را طرح و فصول و ابوابی که شیخ رجب قدس سره در شان حضرت نبی و ائمه علیهم السلام
ذکر و بیان نموده مترجم و مشروح گردد لهذا این خاکسار بیمقدار التزام نمود که متوجه شرح آیات قرآنیه
و احادیث نبویه که در کتاب مشارق ذکر یافته موافق تفاسیر امامیه و اخبار دیگر صحیحه و مناسب
باشد بر طبق آیات و شرح ... بیان نماید و کلام ابیاتی که مشتمل بود بر رموز و اشارات با اخبار و
روایات مؤیده روشن و مبین گرداند تا منظور کیمیا اثر شیعیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گردیده

ثواب آن بروزگار فرخنده آثار مهر سلطنت وجهانبانی اعنی حضرت ظل اللهی سلیمانی مکانی عاید گردد و دعای بقای معدلت
بر عهد کار دعا سعادت اثمار باد متوجه شرح مشارق الانوار شد و این شرح را موسوم کرد به مطالع الاسرار و نظرا
خطیبان بر منبر بیان بذکر الحمد لله الذی هدانا سامعان را و زبان اهل صفا مکرر بود و مضمون این کریمه شکر
بتوسط هدهد صبا صیت حسن تقریرش در هوای سبای وصول بسامع ارباب قبول رسید انه من سلیمان

بسم الله الرحمن الرحیم قال الشیخ العارف القدوسی رجب علی ابن
البرسی فی کتابه الموسوم بمشارق الانوار فی اسرار الائمة الاخیار النقطة الواحدة هی حقیقة الموجودات وسید
الکائنات وقطب الدائرات وعالم الغیب والشهادة ظاهرها النبوة وباطنها الولایة وهما نور واحد فی الظاهر
والباطن لکن الولایة من النبوة وعنها تبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنست که در آن هنگام که حقایق
در مرتبه غیب الهویه بحکم قهرمان وحدت محض و اجمال محض در ذات مستجمع متلاشی و مستتر بودند و از ماسوا و آثار
اشیا در سواد ظلمات عدم وجودی کان الله ولم یکن معه شیء اثر نبود و مهندس قضا بحکم تقدیر
میکشید بمنطوق اول ما خلق الله نوری نقطه واحده حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله از نوک قلم نقاش قدم بر صفحه
چکید بلوح نور که مفاض اول و نخستین ... تحت تصویر اراده ازلیت با لوامع مشرقه شهود از افق
تنویر یافت بپیدایی حقایق و اعیان موجودات دست اظهار مکونات و قطع گیسوی شبهای ... و زنگار
دوائر افلاک دوار گردید که بنور ذات پاک آن وجود یا نور کل عالم و آدم وجود و عالم ارواح
اطلاق مینمایند زیرا که هستی ما سوا علامت وجود واجب الوجود است نشأة ثانیه ...
نفوس مقدسه و ارواح مجرده و هرچه از این قبیل است و از عالم غیب بود دیگری جسمانیات
و آنچه از این مقولات است و این را عالم شهادت میگویند پس جوهر اول که حقایق مکنونه
ظهور فیض اول آن و نفایس نفوس مقدسه در گنجینه وجود مصدرش پنهانست موسوم گشت بعالم
غیب چون بانبساط آن نور و بسط آن کتاب سطور حقایق و اعیان دار الملک شهود کلمات منتشر
بازاده بیعانه مکنون غیب از حجب عدم بر ... پا ... بر صفحه عیان ورود نمود کون و مکان ثبت
یافت مفهوم گردید بعالم شهادت پس نور نبوت که نقطه تعیین است از قدم تا حدوث جلوه
وجود امکانی فیض اول متصف بصورت پس نور وحدت که مبدا ما سواست باقی
اشیا هر یا و پیدا است و بنای هر گردش برگرده شهای زنگار ملکوت و عالم غیب شهادت تم
وجوهر حقیقت از وی ... جهت ظاهر صرف نبوت و باطن بیت الشرف ولایت بود و ... صدف
نخر ... مکنون بمثابه ... رنگ مینمود ... که مرکز ایای بحر زخار ... اعلام

شاهد نبوت و ولایت کاندرنیابد که نبود است که از جهت غیبیت ذرو و از منفعت جدایی و تباین
محجوب در جمله قدم بهم عونی هم تمام و هم سر و نوح جدا انضمام و اتصاد مبدا اسم محمد و علی شهادت
بر وحدت یا اتحاد مسمی در جانب مبدا ازلی دلیل بیان یکی و اند در ظاهر و باطن و یکی بوده اند در دیده حق
بین هر دو ظهور در مظاهران نور نبوت گشت بباطن آن ولایت چنانچه شیخ رحمه الله میفرماید ظاهرها النبوة
وباطنها الولایة وحقیقت آنکه بنور ذات که کنت کنزا مخفیا مقصد اسما از انواع هستی و بود که جمال صفات
الوهیت در مرات حقیقت نور محمدیه تجلی نماید و عیان جلوه سرای الهی و معارف ربانی را حجاب
ظهور داده ابواب فیض و احسان بروجه خلایق گشاید پس درین صورت آن نور را دو طرف باشد
یکی بجانب خلایق که آن نبوت و طرف ظاهر است و دیگری بسوی حضرت خالق که آن ولایت و طرف باطنست
و باینمعنی کلام شیخ رحمه الله که میفرماید ظاهر آن نقطه واحده که نور محمدیست نبوتست که نسبتی است بخلق
و باطن آن ولایتست که نسبتی است بخالق پس نور نبوت و ولایت در دریای عظمت و شهود همتا
و در بجهاد هستی و وجود یک گوهر یکتا نمود و لیکن نشیب تابش بجهت تنویر کارخانه امکانی بمیمنه ولایت
بر برج بارزی نبوت که اهلها از افق استوای نبوت بلند گردانید و از مشرق اعتدال رسالت
السما شهود و سمت الرأس کشور وجود رسانید و مقصود و العرش المجید بعالم الطف مودت آنچه بود که
کلام شیخ قدس سره که دهها نور واحد فی الظاهر و الباطن باینمعنی باشد که نور نبوت و ولایت که متجلی
در عالم قدس و باطن و متجلی یکی بود در عالم شهادت و ظاهر چنانکه آنحضرت فرموده انا وعلی من نور واحد
یعنی در عالم غیب وحدانی تحمل لحمی جسمه جسمی یعنی در عالم ظاهر و حکما قال الشیخ لانهما الا سمان الاعلیان
اللذان جمعا فاجتمعا ولا یصلحان الا معا یسمیان فیفترقان محمد و علی یوصفان فیجتمعان فی
و تمامهما تمام اسمهما فی منازلهما و تمام الوحی من النبی لانه القمر یستمد من الشمس فاذا کمل صار بدرا فاذا
غابت الشمس کان له الحکم للبدر توضیح این فقرات آنست که چون ذکر یافت که مظهر نبوت و ولایت یکی است
ظاهر آن نبوت و باطن آن ولایت تجلی لیکن ولایت از نبوت ظهور یافته و از مطلع نبوت بکشور ...
و شهود شتافته شیخ قدس سره در دلیل آنچه دعا میکوید که آن نقطه واحده که کلمه الهیه است ... دو اسم
بر تر از اسما الهی که ذات اقدس و الجلال بصفت عزت و جلال با یاران شناخته میشود و آن دو اسم
عالم ارواح مصور گشته وحدانیت واحدیت ارزیده شدند پس جهت یکانگی جمعیت بر داشتند و
یکانگی و صلاحیت تحقق نزار ندکرد با یکدیگر بجهت آنکه ظاهر بودن باطن موصوف نتوانند شد
و باطن بودن ظاهر موسوم نتوانند شد باطنیت زیرا که نسبت میان ظاهر و باطن از قبیل نسبت محیط بمحاط

معقول انتساب نبوت و نبوت است چه ظاهر و تحقق ظاهر نتواند بود که او را باطنی باشد و باطن در صورتی باطن
نمود که او را ظاهری باشد پس نبوت و ولایت چون ظاهر و باطن متقابل اند از هم جدا نیستند بلکه معرفت
هر یک از نبوت و ولایت موقوفست بر معرفت دیگری و اقرار بیکی از انها بودن دیگری مفید نباشد و در
صحت و قبول از انها بعد لیکن در مقام انتساب چون هر یک از نبی و ولی باسمی نامیده میشود از جهت از هم افتراق
پیش فرود و جود بجمله صفات جلیه تجلی شوند کلا من مقام جمع و معیت در ایند پس از صفات کمالی که انحصار
نیابت نتواند بود از برای ولی نیز حاصل خواهد بود و هر صفتی که ولی را نبوت ان شاید در مرتبه
ذات نبی جلوه ظهور دارد و تمام بودن نبی و ولی که کاملیت اند در تمام بودن هر یکی از ایشانست در
یعنی کمال و اتمام دین نبی از ولایت و همچنین کامل و تمام بودن ولی نیز از جانب نبی است پس ایشان را یکی
بود و تمام بودن هر یک از ایشان وابسته بدیگریست چه اگر دین نبی تمام نباشد مکمل ولی که اورا
نیابد الا باستمداد از جانب نبی و اگر نبی در سپهر حکومت و هدایت بمنزله افتابست که عالم را منور
انوار فیض آرا ید و ولی بمنزله ماه است که اقتباس و اکتساب انوار مینماید چنانکه کلام انور فرموده است
این سخن را منور میگردانیدکه انا کالشمس و علی کالقمر پس دست قضا باقتضاء حکمت با اعزاز ولی و
بر سر سلطنت نبوت لاینزال نشانید و نبیان را خلعت فاخره تکریم و تفضیل پوشانید و در ممالک
ملک و ملکوت بر عرش عظم و لقد کرمنا بنی ادم نشانید تا سالکان بحر عظیم و طالبان ضیع مو ید و رضیت
مهر سپهر نبوت را مقتدای هذا صراط علی مستقیم تواند دید ❊ نبی افتاب و ولی ماه از قمر ❊ شود عالم از نور او
کند نور خود کسب از ان ماه ❊ نهند شبانگاه بجای وی ❊ قال الشیخ قدس سره و الی هذا المعنی اشار بقوله
اول ما خلق الله نوری ثم فتق منه نور علی ثم لم نزل نتردد فی النور حتی وصلنا الی حجاب العظمة فی ثمانین الف
سنة ثم خلق الخلائق نحن صنائع الله و الخلق من بعد صنائع لنا ای لاجلنا یعنی حضرت رسول الله محمد
در بیان خود اشاره فرموده باتحاد و معیت نور نبوت و ولایت و مفاد این حدیث انست که چون نقش بند
نقاش قضا بر صفحه هستی کشید نور من بود و پس بعد از ان بجلوه در اورد نور من نور علی بن ابیطالب
پس بیوسته سیر و تردد میکردیم در عالم نور جمال تا رسیدیم بحجاب عظمت در هشتاد هزار سال مخفی نماند
که ماه و سال مذهب حکما از اجزای زمان مقدار حرکت اسمانست و در ان مقام که حرم حرم کبریا و برگزیده تنزیه
اصطفا از ان حکایت نموده اند زمان اثری و نشان کون و مکان نه چه بود زیرا که باد لهای صحیح و براهین
قاطعه و اخبار ماثوره حدوث عالم ثابت و معلوم و مفهوم بنوت نبوی چندین هزار سال پیش از افرینش ام
عالمست و در ان هنگام نه زمین بود و نه اسمان و نه زمان و نه مکان میبود و نه زمان بی خلق احضرت و وصول

بمرتبه قرب که کار عالم در ظرف زمان و مکان نیست بلکه زمان از دراز مقام ره دخول نیست و مجال التحقق و
حصول نه چه باعتقادات ایشان زمان از حرکت اسمانست و حرکت ناشی میشود از قوه و استعداد و این
نیز و مستلزم عدم تا بالقوه است و عدم راه در ساحت وجود حقیقی بلکه در حریم مجردات راه نیست
پس وجود واجب الوجود و وصول نور نبوت بحجاب عظمت حضرت معبود زمانی نیست بلکه محیط بر زمان
و زمانیات و شامل و حاویست بر تمامی ممکنات که الا انه بکل شیء محیط پس معنا تقدیر سال در کلام
انحضرت هم بجهت بیان تعظیم وصول بحریم کبریای عظمت ذوالجلالست یا بیانیکه تردد در عالم انوار جبروت
و وصول بحجاب عظمت اگر زمانی و مکانی میبود هر اینه چون این مقصود در این مدت امتداد هشتاد هزار
میبود و باصطلاح متکلمین و باعتقاد علما دین مبین زمان عبارت از امتداد موهوم که از
بقای واجب تعالی انتزاع میشود و بنا بر این تقدیر سال ابا یعنی خواهد بود که گردان هنگام اسمان
دوران میبود و ستاره فلک بتاره مروز ایام بر یامن شهور و اعوام میبافت هر اینه سر دور فلک هشتم
که تخمینا هشتاد هزار و فلک جهار مراست بر تمامیت ان امتداد موهوم انطباق مییافت و بعد از ان
میفرماید که ما از نور یکانه من خلق و نور یم و خلایق بعد از ما از نور یم شده اند از برای ما یعنی بنور ما خلقنا
بنور احضرت و انکه گرا با از احضرت نبوی ما جمله را حله و وجود بپوشانید و بابت وی ما بنظم احترامی و
بکسوت ایشان قال الشیخ یوید ما رواه جابر بن عبدالله فی تفسیر قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس قال
قال رسول الله اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته فاقبل یطوف
بالقدرة حتی وصل الی جلال العظمة فی ثمانین الف سنة ثم سجد تعظیما ففتق منه نور علی فکان نوری
محیطا بالعظمة و نور علی محیطا بالقدرة ثم خلق العرش و اللوح و القلم و الشمس و القمر و النجوم و ضوء
النهار و ضوء الابصار و العقل و المعرفة و ابصار العباد و اسماعهم و قلوبهم من نوری و نوری مشتق
من نوره فنحن الاولون و نحن الاخرون و نحن السابقون و نحن الشافعون و نحن کلمة الله حاصل معنی
انکه موید اینمعنا قدس سره مبانیست روایت جابر بن عبدالله انصاری در تفسیر قول حضرت باری که کنتم
خیر امة اخرجت للناس حاصل قول جابر انکه رسول خدا فرموده اول چیزیکه خلق شده وجود مقدم و سابق
از افرینش عرش و کرسی و لوح و قلم ظهور نور من بود و حال انکه بیافرید او را از نور خود نیز و بیرون اورد
و پیدا از جلال عظمت پیش از افرینش ایشان نور جویای مبدا خود بود و طواف حریم قدرت میبود و در ساحت
سعادت قرب طواف مینمود تا انکه بجای بحضرت اسمی حریم کبریا و جلال عظمت گرد کاوکه رسید
هشتاد هزار سال رسید پس بعد از مشاهده انوار عزت و جلال حضرت ایزد متعال ظهور شعاع لوامع

ذات و صفات هستی خود را محو و مستهلک دیدار وی تعظیم در محراب تسلیم جبهه بر آستانه عجز و نیاز کرده
والحق این چهار صفت ثابت که برهنت انداثره حسابت : تبارک الله ازاین جلوه و خوشخوی : کونشتر و هم
انبیا بلنکونی چه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از سؤال ارنی در مشاهده تجلیات ربانی بر سرشان
شوره بود که موسی صعقا بیخود کشت و طور بنادانی اعیا در بروفق فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا از سطوات انوار
تاهره سبحانی ندکاک و استهلاک یافت : زنا صعقا قضا بحر قرموج خیزد : نهنک عشق زد بر طور موسی
وان مسعود نبی جمع کبریا که بیشتر از هر نبی ما سوا بجنید بر خراسال در طواف حرم عزت و جلال ترقی معارج
قرب کا در تمیم می‌شود در بزم شهود و عیان و خلوتکده قرب لامکان مشاهده تجلیات جمال اتکاء
میشود : نه جمال ما اشرنا از صدمات لن ترانی اعمی شد ساحت احوال شریف از تجلیات ربانی فراغتی بلکه آن
سرم دیده لایزال بتماشای جمال شاهد مقصود سر بر خوش شود چنانکه و لقد رای من آیات ربه الکبری
لوند با سمای مقدس حضرت معبود سر اسر کوش کرده چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی دانه بهر تاب دسین
بر فرق براق سیدنه بما : دیده همه راز های پنهان : در جام جهان نمای وحی : مست مدهوش تا بود
از جام جمال حق تعالی دیگر آنحضرت پیغمبر ماست که نبی بعد از ان بیرون آورد از نور من نوع علی ما لیس نور
من طایفه کبریائی عظمت بود و نور علی واقف بر عزت و قوت و از مفاد این کلام صدق نظام
میان رتبه بیغمبری و رتبه امامت مستفاد میشود و همچنین پیغمبر ما به کثبلی ذات انبیا از جناب مقدس الهی عرش
لوح و آفتاب و ماه و ستاره‌ها و روشنی دیدها و حقیقت عقل و معرفت در دیدهای بینا کار و کرسی
و دلهای ایشان از نور من و حال آنکه نور من بیرون آمده بود از نور الهی پس ما ایم جماعت اولی
پیشینی در وجود و در اقرار بربوبیت معبود ما ایم کرده بر شکوه پسین در ختم دنیا و خاتم در
سلسله انبیا و این اشاره است بکریمه و اقعه در سوره و اقعه که ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین
و ما ایم اصحاب بقیه و تقدیم در دخول جنت و نعیم و این اشاره ماست بکریمه شریفه السابقون
السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ما ایم شفیعان روز حشر و بخار بخشان از فزع اکبر
ما ایم کلمة الله یعنی جناب قدس الهی بما تجلی ابداع ما بر خلق تجلی نمود و با اختراع ما خلایق را جلوه ظهور بخشید
فرمود سبحان من تجلی الخلقه بخلقه و اطلاق کلمه برائمه طاهرین با آنکه کلمه لفظ میباشد بجهة آنست که
همچنانکه لفظ تعبیر از ما فی الضمیر متکلم مینماید ائمه معصومین تعبیر از مراد الله میکنند لهذا ایشان
کلام الهی باشند تتمه و نحن جماعة الله و نحن احباء الله و نحن وجه الله و نحن امناء الله و نحن خزنة وحی
الله و سدنة غیب الله و نحن معدن التنزیل و عندنا معنی التاویل و فی ابیاتنا هبط جبرئیل و نحن محل قدس الله

منتهی غیب الله و نحن محال قدس الله و نحن مصابیح الحکمة و مفاتیح الرحمة و ینابیع النعمة و نحن شرف الامة و سادة
الائمة و نحن الولاة و الهداة و الدعاة و السقاة و الحماة و نحن طریق النجاة و عین الحیوة و نحن السبیل و السلسبیل
و المنهج القویم و الصراط المستقیم یعنی ما ایم خاصگان خدا و ما ایم دوستان خدا و ما ایم وجه الله یعنی جناب
اقدس کبریا که بوساطت ما شناخته میشود همچنانکه هر کسی به روش میشناسند حق تعالی را نیز بما میتوان
شناخت و متوجه بسوی جناب الهی نتوان شد مگر بتوجه بجانب ما و ایضا کلمه وجه بمعنی ذات تفسیر یافته
بنابرین مفاد کلام آنحضرت اینست که ما ایم مظهر ذات حق از بسیط ارض تا آسمان و تمامی اشیا فانی
و مستهلک میشوند مگر دین و مسالک ما که کل شیء هالک الا وجهه و پوشیده نماند که توجه بجناب
اهل بیت نبوت و ولایت باعث نجات و مودت منتج کمالات و باعث رفع درجات میشود چه
اینجماعت با نسبت مودت ائمه طاهرین علیهم السلام صفا یافته باشد مرآت قابلیت ایشان
پر و شنگری ولا جلا یافته باشد هر آینه عکس پذیر لمعات تجلیات الهی نگردد : زانکه کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله : و تمام کلام در تحقیق این مقام آنکه در نور محسوس مشاهده میشود که چون از نیر
نوری بر جسم صیقل افتد هر آینه آن نور از آن جسم صیقل بر جسم دیگر که همان نسبت با نیر داشته باشد
منعکس میشود چون نور آفتاب که بر آینه یا آب افتد و از آنجا در جسم دیگر که صیقل و در مقابل آن باشد
انعکاس پذیرد پس همچنین قیاس باید نمود معنوی نیز چون از مبدا فیاض بر نفسی فایض شود همچنین در نفس
دیگر که با او مناسبت خاصی داشته باشد منعکس گردد و بقدر مناسبت در تلت و کثرت متفاوت نکته
ازین مقدمات بیعت محبت حضرت رسالت پناه محمدی و اهل بیت طیبین که آیات قرآنی و
احادیث نبوی بآن ناطقست تواند دریافت پس باید که ایشان را بمحبت اهل بیت روشنی باید
تا از نفوس منوره مقدسه ایشان انوار فیض و عرفان بر ساحت صحرای دل تابد و اینجماعت اهل
و مقرمیین است که رعایا را محبت پادشاه لازم است هر آینه وادیت و بحقیقت شناخت
حق تعالی آنحضرت بدان وعده فرموده که نحن الشافعون هر از این مبادی بصیرت اهل بیت
میکرد چه قامت قابلیت هیچ ماده بدون استعداد محبت اهل بیت رسول و استمداد مودت عترت
طاهره بتولی ایشان خلعت شفاعت و اهلیت حله حمایت نوارد نظم هر چه هست از قامت ناساز
اندام ماست : ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست : دیگر چنین میفرماید که ما ایم امین راز خدا
در میان خلایق ما ایم خازنان وحی الهی که بر رسول صلعم وحی نزول یافته ما ایم خدمتکاران غیب الهی
که پیوسته در مقام حراست ایم و آنچه را مصلحت دانیم بخلق میرسانیم ما ایم معدن جواهر آیات قرآنی و [illegible]

ماست یعنی تاویل متشابهات قرآنی که خدا سبحانه وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
نزول نموده حضرت جبرئیل مایم محل امور و فنا و ملائکه جلیل مایم که علم غیب الهی بما سپرده و انتهای ادراک
ماست و مایم که مواضع قدس الهیم بایمعنی که حضرت الله تعالی طینت و فطرت ما را از روح معظم کبریا آفریده
همچنانکه فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وتواند بود که بایمعنی باشند
کمایم مواضع تقدیس و تسبیح الهی از ابتداء فطرت که پیوسته محل تسبیح و تقدیس خدایم و باقی خلایق را تسبیح
تقدیس الهی تعلیم نموده ایم وهمچنین میتوان کلام آنحضرت را باینمعنی حمل نمود که ایشان واسطه هر علمی
هم را ملکه روح قدس رسند چنانکه در اصول کافی مذکور است حدیثی از محمد بن سنان از جابر بن عبد
الله که گفت فرموده بود جابر از امام محمد باقر علیه السلام از دانش امام پس آنحضرت فرموده که ای جابر در
انبیا و اوصیا پنج روح میباشد روح قدس و روح ایمان و روح حیوة و روح قوة و روح شهوت
پس ای جابر بقوت روح قدس انبیا و اوصیا میدانستند از زیر عرش تا تحت الثری چه روح قدسیه
با ائمه هدی است که از هر یک بدیگری انتقال مییابد و از حدثان ایام محفوظ است دیگر آنحضرت
پیغمبر ما فرمود که مایم چراغهای که در ظلمات جهالت بروشنائی علم و فقاهت ما صورت حکم و قضا در
بنوگان دیده میشود و مایم آنکسان که درهای بسته بهشت بکلید مودت ما بروی اهل جهان
گشوده میشود ما چشمهای نعمت مایم شرف و منکادامت مایم بندگان و احیاء ایمه مایم اولیا
امور خلایق مایم راهنمایان بسوی حضرت خالق مایم داعیان بسوی رضای خداوند اکبر
مایم ساقیان حوض کوثر مایم حامیان در دوزخ و سقر مایم راه نجات و عین حیات مایم
آن راهی که حق تعالی بر حضرت انسان منت گذاشته بهدایت آن آنجا که فرموده انا هدیناه السبیل
مایم آن چشمه که در بهشت نامیده گشته بسلسبیل همچنانکه ذکر نموده که عینا تسمی سلسبیلا مایم
آن منهج قویم مایم آن صراط مستقیم که حق جل وعلا بجهت تعلیم عباد در سوره فاتحة الکتاب فرموده
اهدنا الصراط المستقیم یعنی بنمای ما را هدایت کن ما را و برسان بصراط مستقیم و بعضی فرق کرده اند
میان سبیل و صراط باینگونه که سبیل در دنیاست و صراط در عقبات پس بنا بر این معنی چنین خواهد بود که
مایم راه راست بسوی خدا در دنیا و بسوی بهشت در عقبی **تتمه** من امن بنا امن بالله ومن رد
علینا رد علی الله ومن شک فینا شک فی الله ومن عرفنا عرف الله ومن تولی عنا تولی عن الله ومن تبعنا
اطاع الله ونحن الوسیلة الی الله والوصلة الی رضوان الله ولنا العصمة والخلافة والهدایة وفینا
النبوة والامامة والولایة ونحن معدن الحکمة وباب الرحمة ونحن کلمة التقوی والمثل الاعلی والحجة العظمی

والعروه

والعروة الوثقی التی من تمسک بها نجا وتمت البشری یعنی کسیکه ایمان آورد بما ایمان آورده بخدا وکسیکه باز گشت
از ما باز گشت از خدا و کسیکه در امامت و ولایت ما طریق شک پیمود بیقین که در الوهیت پروردگار شک
نمود و کسیکه عارف بحق ما گشت و اقرار بولایت ما نمود اقرار بربوبیت الله فرمود و کسیکه انکار ما کرد و تصدیق
ننمود انکار خدا کرد و کسی که پیروی نمود ما را از ما نیز پیروی خدا کرده مایم وسیلها بسوی رحمت الهی مایم
وصلها که ان خلایق را بخوشنودی خالق مخصوص ما است عصمت و خلافت و هدایت و در خاندان
ماست نبوت و امامت و ولایت ما معدن جواهر حکمتیم بایمعنی که ما مناط احکام نبوی و منبع
علم ما ... مایم باب رحمتیم بایمعنی که رحمت الهی از ما بسوی خلق میرسد و کسی که خواهد بمقام قرب
واصل شود بسوی ما آید بجنت الله تعالی داخل میگردد و مایم کلمة التقوی و در تفسیر کلمة التقوی
چند قول است بعضی از مفسرین به بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله تفسیر نموده اند و از حضرت امیر
علیه السلام مرویست که فرموده که منم نقطه باء بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی دیگر بکلمه طیبه لا اله الا الله تفسیر کرده
مطابق روایت علل الشرایع از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعقاید صحیح حقیر نیز تفسیر شده و بنابر این تفسیر
تقدیر مضاف میباید نمود و باینمعنی خواهد بود که مایم صاحبان کلمه تقوی و در کتاب امالی ابن بابویه
و معانی الاخبار که از کتب شیعه است و کتاب حلیة الاولیاء و مناقب خطیب خوارزمی که از کتب اهل سنت است
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ان علیا رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی
وهو الکلمة التی الزمها المتقین یعنی حضرت مرتضی علی علیه السلام علم هدایت و امام دوستان منست و نور
یعنی اعلام ایمان کسیست که اطاعت من نماید و او است آن کلمه که لازم کردانید بر متقیان
بران کلمه ایشانرا چنانکه در سوره فتح فرموده که والزمهم کلمة التقوی و در کتاب فضایل از حضرت رسول
و در کتاب اکمال الدین از حضرت امام رضا علیه السلام کلمة التقوی مذکور است و در کتاب توحید ابن بابویه از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرموده انا العروة الوثقی و در تفسیر اهل بیت وارد شده که
کلمه التقوی ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که بسبب ولایت آنحضرت دوری از آتش میشود و از تقوی
اکمل عقیده اهل تقوی است دیگر آنحضرت در حدیث سابق پیغمبر باید که مایم مثل الاعلی یعنی صفت بلند
مرتبه که دست ادراک را بدامن آن دراز نمیرسد و مخصوص بخداییم چنانکه حق سبحانه و تعالی خبر داده که وله
المثل الاعلی و همچنین پیغمبر ما باید مایم حجت بزرگ الهی بر اهل دنیا و مایم عروة الوثقی یعنی دستگیره که
تمسک بدان نماید وکسی که متمسک بان شود راه نجات میگیرد و تمت البشری یعنی تمام گشت بشارتها که آنحضرت در
فطرت باین نعمت خوشنودی و جبلت علی بن ابیطالب یازده تن از اوصیا و اصفیا فرموده و متعدد بعضی از

وکلمة التقوی

خاصه کریمه و اظهار نعتهای عظیمه عامه نمود پس ظاهر میشود که حقیقت مقدس آنحضرت مظهر ذات و مجمع اسما و
صفات الهیت و مجموعه علم و حکمت نامتناهیست **نظم** احمد که محمدست و محمود : زین هر دو بمرتبه حقیقی بود
در نکات حقیقت از حق : شد در تلث پذیرای مطلق : چون تافت برو تجلی ذات : گشت آینه دار اعتبارات
در اینها نبود اعتباری : زانجلوه گرفت رنگکاری : از نسبت اعتبار هر کار : اسمی شد ازو حقیقت اظهار
مخلوق نخست نام شد نقل : کو نور و گهی قلم که عقل : معقول و قلم چو نور صفتش : زین هر سه کنند ازو
وصفش : مطلق چو ز ماسوای حق شد : آیینه کبریای حق شد : بر گنج حقایقش امین کرد : بر کوه جوش
افزون کرد : داد شرح بحر کبریا راه : از عالم غیب شد آگاه : مستغرق بحر جود کردش : از لطف در وجود
کردش : بر دایره وجود گردید : بر نقطه هر وجود گردید هر چیز که داشت رنگ هستی : افتاد ز قدر او
به پستی : موخره هر باب آفرینش : از پیش گرفته ها قرینش : مجموعه حکمت الهیت : عالم بعلوم لامتناهیت
ما بین خدا و آن خدا جوی : معجب نزکر مانند که جوی : بود آن سر محکم معقد : در تربیه یوم احد

قال الشیخ روی محمد بن سنان عن ابن عباس فی معنی قوله سبحانه و تعالی و انا لنحن الصافون و انا لنحن
المسبحون قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله جلوسا اذ اقبل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال له النبی صلی الله علیه و آله
مرحبا بمن خلقه الله قبل خلق ابیه آدم باربعین الف سنة فقلنا یا رسول الله اکان الابن قبل الاب
فقال نعم ان الله خلقنی و علیا من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء
من نوری و نور علی ثم جعلنا عن یمین العرش فسبحنا فسبحت الملائکة و هللنا فهللوا و کبرنا فکبروا
فکل من سبح الله و کبره فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی

و عرفانا بیان حق سبحانه باز پرسش از مشرق انوار این کلمات ساحت قلوب ارباب دل
که روایت از محمد بن سنان از ابن عباس روشن میسازد که جمع ارباب خلافت نسخ صحیحه منیر باید
لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون که گفت ابن عباس در بیان معنی قول حق سبحانه و تعالی در سوره صافات که ما
رسالت و نبوت قرار گرفته بودیم که از نجا الغاز بر ابیان آنحضرت ... ما بعد کان چون ثوابت بر حوالی
ان هنگام نور حضور موفور المرتبه سرها و مبادی علی بن ابی طالب از افق غیبت لامع شده دو شخص
محفل نبوت کرده بد لیس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیان مظهر جاه و جلال کرده فرمود که خوش آمد کسی
که بیش از وجود پدر خود آدم بچهار هزار سال ابن عباس گوید که ما گفتیم یا رسول الله آیا تواند بود
پسر پیش از پدر پس آنحضرت فرمود آری بدرستی و راستی که حق تعالی مرا و علی بن ابی طالب را آفرید
بیش از آفرینش آدم بچهار هزار سال و بعد از آن قسمت نمود آن نور را بدو نصف و پیدا نمود از نور

اشارا از نور من و نور علی و تبعیت از ولایت و مقام داده ما را در یمین عرش که اشرف مقامات است و
از مدارک قدسیات بی چون ما از باب تسبیح ذو الجلال گشوده ایم و طریقه تهلیل و تکبیر نموده ایم و لطائف
تسبیح و تهلیل ما که مخدرات و مستورات تتق نبوت و ولایت است کروبیان ملاء اعلا و سکان عالم بالا را
مدهوش گردانید و کشف سبحات جلال از مشرق سبحان السبحه گردانان صومعه تجرید و حاملان عرش مجید را
در دایره تسبیح و تهلیل کشید پس هر که از سبحات کون و مکان و ملائکه زمین و آسمان در شبستان
امکان چراغ متابعت ما افروخته و در بقعه مبارکه نبوت و ولایت ما در تسبیح و تهلیل و تکبیر
افروخته بود نور دین حق منشید اعظم : نکته ای از توحید اعلم **قال الشیخ** و من ذلک ما رواه محمد بن علی
بابویه رحمه الله عن عبد الله بن المبارک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن امیر المؤمنین علی علیه السلام انه قال
ان الله خلق نور محمد قبل خلق المخلوقات کلها باربعمائة الف سنة و اربعة و عشرین الف سنة و خلق منه
اثنی عشر حجابا و المراد بالحجب الائمة علیهم السلام ثم الکلمة التی تکلم الله بها آدم ابدا منها سائر الکلم و النعمة التی انا اصفها و انا
منها سائر النعم و الامة التی خرجها و اخرج منها سائر الامم و لسان العیب صفوته المدلطی بالفضل و الکرم و تعلق آدمیه
علی عباده بالحکم دال کتم شرح اینکلام معتد سنی متعلقات اینمقام اقدس انست که شیخ قدس سره حافظ رحمه الله
کلام مقول حدیث سابق روایت محمد بن علی بابویه که منتهی میشود بعبد الله بن مبارک از امام جعفر صادق
که نقل فرموده از امام محمد باقر از امام زین العابدین از جد بزرگوار شان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام که
گفت بدرستی که حق تعالی نور محمد را پیش از نشو تمام کائنات بچهار صد و بیست و چهار هزار
سال **و بدانکه** در حدیث سابق مذکور شد که نور پاک آنحضرت پیش از خلق آدم بچهار هزار سال خلق
شد و در این حدیث ذکر یافت که پیش بود بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و این اختلاف باینجهت که مراتب استعمال
لفظ خلق متفاوتست گاهی خلق اطلاق میشود و از آن خلق تقدیری مراد است چون خلق آدم در حدیث
اول و گاهی لفظ خلق استعمال می یابد و مراد از آن خلق تکوینی است چون خلق حضرت آدم در حدیث ثانی
و شاید که مراد از تقدیرات باشد یعنی پیش بوده باشد که تکوین نور محمد صلی الله علیه و آله که عین نور علی است سابق باشد
بر تقدیر حضرت آدم بچهار هزار سال که بی تکوین کرده در لوح محفوظ ثبت یافته یا خلق مواد و اسباب آفرینش او
شده باشد بر تکوین حضرت آدم سابق باشد بچهار صد و بیست و چهار هزار سال یعنی که تکوین حضرت آدم
بعد از تقدیر او بسیصد و هشتاد و چهار هزار سال بوده باشد **و میتواند** بود که خلق نور محمدی صلی الله علیه و آله
و خلق حضرت آدم در حدیث اول تقدیری باشد و در حدیث ثانی خلق نور نبوی تقدیری و خلق
مخلوقات تکوینی باشد **و** همچنین تواند بود که خلق نور محمدی صلی الله علیه و آله یعنی ایجاد روح آدم بچهار هزار سال

و ایجاد روح آدم پیش از زمین جمله کاینات بسی هشتاد و چهار هزار سال بوده اند و زمان که سال و ماه
از اجزای آن است نزد متکلمین عبارت از امتداد موهوم که منتزع است از بقای واجب تعالی
و تعیین سال و ماه در احادیث مذکوره باین معنی است که اگر در آن هنگام زمانی و مکانی می بود و مراینه
منطبق گشتی بر آن امتداد موهوم معلوم و تواند بود که تقدیر مذکور در حدیثین کنایه باشد از مراتب بیحد
و بعد از مبدا چنانکه ظاهر است که اگر حضرت آدم علیه السلام با التجرد چهار هزار سال دیگر از غایت بعد از من تا قرب او
سید کونین و صاحب قدم مقام قاب قوسین نتوانند رسید ∴ ای بسر تختگاه معراج ∴ نقش قدم تو در نه تاج
عرش از تو شریف گشته ∴ کرسی ز تو پایدار گشته ∴ بر تدقات قرب گشتی ∴ چون نقطه ز تاف ... ∴ در باب
آدم صفی الله ∴ در هفت هزار سال مانده ∴ هم مرکز باطن و ظاهر ∴ هم نقطه اول و آخر ∴ ای به اسرار تو ...
این قرب تو ... هر دانه که دست قدرت انگیخت ∴ از گرده کرد دامن بیخت ∴ تا سیم تو ...
دیگر آنحضرت پیغمبر ... فرموده اند که حضرت ... عالم ... نور دوازده حجاب ... شیخ قدس سره میگوید که مراد از
دوازده حجاب که در حدیث مذکور است ائمه اثنا عشر اند و از ایشان بلفظ حجب تعبیر و تفسیر نموده ...
در لغت بمعنی ستر است یعنی پرده و فی الحقیقه ائمه طاهرین دوازده پرده اند که پردهای بارگاه کبریا
احدیت اند و ... که کسی ... نیست مگر بایشان ... از ...
و همچنانکه حجاب واسطه است میان محجوب و محجوب عنه همچنین ذوات مقدسه ائمه اند واسطها
میان حضرت الهی و خلایق و ایضا حجاب ... پرده است که حاجب میان ... شده است
همچنانکه ... که حجاب المحجوب ... و فی الواقع آفتاب جمال
شاهد نبوت ... الهی ... در کتب ...
است و لهذا شیخ قدس سره ... که حضرت ... مقدس ...
بصفت تکلم تجلی نموده ... کلمات صحیفه وجود و مخفی ...
بان تکلم مینماید و بابداع ... استفاده ...
بوساطت انوار ائمه علیهم السلام احکام الهی ...
اسرار و احکام ... کلمات الله باشند و محققین گفته که جمیع
موجودات نامتناهیه کلمات الله اند که از کلمه کن صادر شده اند ...
چنانکه فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ∴ هرچه ... ∴ لاجرم ...
و چون انوار مقدسه نبی و ائمه علیهم السلام مصادر و مبادی باقی کلمات ... بایشان ...

شناسند بل ایشان کلمات تامات باشند و غیر ایشان از موجودات کلمات نامتناهی بود از کلمات
تامات چنانکه در ادعیه و احادیث وارد است ذوات مقدسه نبی و ائمه علیهم السلام است و نیز شیخ ...
بیان کلمه کن و باقی کلمات در کلمات است که کن کلمه ایست ... اسم المتکلم و کلمات دیگر ...
و هر یکی از این کلمات تولید و وجود ... عبارتست از تشخصات و تعینات ...
بر نقل ... و انتظام یافته در سلک استعدادات و ... وجود ... منتظم و واقع است ...
عبارتست از استعداد و انبساط وجود ... موجودات ... دیگر آن حضرت پیغمبر باید که
ائمه علیهم السلام ... که ... عالم ... جاری گردانید و ببرکت ایشان ...
حدوث و امکان ... وجود ... ایشانند ... امتی که حق تعالی ...
از کتم عدم مخلوق ... ایشان باقی اند همچنانکه حق تعالی در کلام مجید ذکر نموده که کنتم خیر
امة اخرجت للناس یعنی هستید شما بهترین امتی ... اخبار ... شده از ...
و در اخبار صحیحه اهل بیت مذکور است که ... مقدسات انبیا و ائمه هدی علیهم السلام از نور
انور ... صلی الله علیه ... الخلقت و وجود یافته اند و ... از نور ...
پیغمبر ... شهود ... ∴ ... ∴ ... ∴ ...
بشوای ... ∴ وجود ... ∴ دیگر آنحضرت پیغمبر ... ایشانند ...
... عالم ... نامتناهی ...
ایشانند ... قال الشیخ قدس سره
و عن ابی حمزة الثمالی قال دخلت حبابة الوالبیة علی ابی جعفر علیه السلام فقالت اخبرنی ای شیء کنتم فی الاظلة فقال
کنا نورا بین یدی الله قبل خلق ... الخلق ...
یکن ... و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا ...
لو استقاموا علی ... الماء العذب الفرات ...
... ذکر ... انوار این کلمات ...
...
... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ...
...
...

که بودیم ما یکون که منظور نظر خاص و مخصوص مقام آن حضرت ما میبودیم پیش از نفخ آدم و عالم ارواح چون نفخت
که الله بیافرید مجردات و ملایک در ارواح خلایق را ما اول تسبیح و تهلیل آیند متعالی در ساحت کبریا در
بافراختیم و بود تکبیر و تمجید و غلغله در ملک و ملکوت انداختیم چون تسبیح گفتیم ملایک نیز موافقت ما
تسبیح گفتند و چون مصدر تهلیل شدیم ایشان نیز بمتابعت ما تهلیل بودند کار جلیل جای او بود چون مظهر کبیر
گشتیم ملایک نیز بحکم متابعت تکبیر گفتند پس گوهر گرانبهای متابعت ولایت ما در سلک کون و بیان
از طاعت کون و مکان شده جمله خلایق بارشاد ما راه بحلقه تسبیح و ارشاد یافتند با برطریقه
رضیه که ولایت و متابعت ما است باوج عرفان و ذروه سواد شتافتند حالا که مثل اینها بنوکی گویند
تسبیح و کار ذره تهلیل و ذکر چنانچه مردم مستقیم میبودند بر آن طریقه انیقه که در عالم ارواح و اظله در آ
و در منهج قویم مودت امیر المومنین علی بن ابیطالب بقدم رسوخ و ثبات میگذاشتند هر آینه دلهای ایشان
با نشر ذکا فی ایمان حیات جاودانی یافتی شیخ قدس سره میگوید که بسوی مقصد مذکور است اشاره
بقول خدای تعالی در سوره جن قل اوحی الی که وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یعنی
ای محمد که وحی نموده بمن که اگر راست میشدند مردم و مستقیم میبودند بر طریقه روز است که عبارت
و موافقت نمودند ائمه است علیهم السلام هر آینه ما ایشان را میدادیم دلهای ایشان از شربت ایمان و در
کلینی بروایت از امام محمد باقر علیه السلام مذکور است که لفظ طریقه که در آیه کریمه واقع است ولایت علی بن
ابیطالب و اوصیای آنحضرت علیهم السلام و در کتاب بیان لاسقیناهم ماء غدقا لاشربنا قلوبهم الایمان
ذکر یافته و در مجمع البیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام لاذقناهم علما کثیرا یتعلمونه من الائمه و
در بعضی از امام محمد باقر علیه السلام در کتاب کافی لافدناهم علما کثیرا یتعلمونه من الائمه حدیث فرموده و قوله
لنفتنهم فیه انا امتحان دارد که اگر مستقیم بودندی بر طریقه معهوده هر آینه علم و ایمان میدادیم با ایشان
تا امتحان کنیم و بیازماییم ایشان را در محبت علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم و تتمه آیه کریمه اینست و من یعرض
عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا یعنی کسی که روی بگرداند از ذکر و محبت ذو عطوره در خدای تعالی او را
در عذاب سخت و شدید **قال الشیخ ره** وفی هذه لغات کثیرة الاولی ان الرب هو المولی و علی هو المولی و معناه
و من یعرض عن ذکر مولاه والثانی ان الذکر هو القرآن الثالث ان ذکر الله هو ذکر الرب الاعلی : شیخ علیه الرحمة
میفرماید و در بیان که رب که در این آیه وارد است چند لغت مذکور است و لا اگر رب در اینمقام یعنی مالک
مولی است همچنانکه جوهری در صحاح آورده که رب کل شیء مالکه و علی بن ابیطالب مولای هر مومن و مومنه
است بنا بر این معنی چنین خواهد بود که کسیکه روی بگرداند از ذکر مالک و مولای خود که علی است در

اما احق تعالی در عذاب سخت و مؤید این معنی است روایت علی بن ابرهیم بسند خود از مفضل بن عمر که گفت
شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی که واشرقت الارض بنور ربها میگفت که رب
الارض امام الارض یعنی رب اهل زمین امام مردم روی زمین است پس چون آنحضرت علیه السلام فلک حقیقت
مرکز حکمت و خزانه اسرار ربوبیت است و در میان کاینات منزل معقول است میان محسوس و مخصوص است با
الهی و فاینر است بخواص نبوی سلطان عالم خاک و ورته التاج تاج املاک پس توان بود که رب با نوع انسانی
خدا یگان ایشان باشد دوم آنکه مراد از لفظ ذکر در اینمقام علی بن ابیطالب است چنانکه در مواضع دیگر از
آیات قرآن لفظ ذکر مذکور است و مراد علی است علیه السلام چنانکه از حضرت رسول صلعم مرویست که در آیه کریمه
الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله فرمود که الذین آمنوا گروه شیعه اند و ذکر الله امیر المومنین و ائمه
است پس بعد از آن فرمود که الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آگاه باش که بذکر مرتضی علیه السلام قرار میگیرد دلها
و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام در کتاب کافی روایت نموده که آنحضرت دست بر سینه مبارک گذاشته
فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسئولون و بنا بر این معنی چنین خواهد بود که کسیکه روی بگرداند از علی که بمنزله
پرورده کار و ولیست در او و بود او را در عذاب سخت سیما اگر کلمه ذکر در رب به معنی حقیقی خود مستعمل باشد معنی
چنین باشد که کسیکه روی بگرداند از ذکر خدا و ندی متعال که آن ذکر علی و ولیست در او و بود او را در عذاب شدید
والله اعلم السعید: در این رونق بکر کلها امیر شدند: بدلها قفل بیان نوشتند: اگر این نامه را یکره بخوانی:
هر آنچه که میخواهی بدانی: تو بیع مقدم هر ... که و شنی: ولی که دی بنادانی فراموشی: کلام حق بیان کرسی
منزل کما یا ... هذا ... **قال الشیخ ره** دلیل ذلک ما رواه ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله
انه یکتب لشیعة علی علیه السلام الی المختارین فی الاظلة المسبحین فی الله السامعین فی الطاعة المستقرین فی الکرة سلام
علیکم تحیة منا الیکم اما بعد فقد دعانی الکتاب الیکم لاستبصارکم من العمی و دخولکم فی باب الهدی فاسلکوا سبیل
السلامة فانها جوامع الکرامة ان العبد اذا دخل حضرة جاه ملک ان فسئلاه عن ربه و نبیه و دینه فان
اجاب بجابان الکرامة: توضیح مفاد این کلام و بیان لوازم اینمقام بر این نهج که حضرت شیخ قدس سره میفرماید
که دلیل آنکه اعراض از محبت علی روی گرداییدن است از حضرت کردگار در مقام با منع است حدیثی است اما البوادر دست
ابن عباس است از حضرت سید بنی آدم ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت به شیعیان علی بن ابیطالب
کتابت فرمود و بود بر این مضمون مینوشت که این نامه ایست از من بسوی نیکوان عالم ارواح و اظله
برگزیدگان که خویش را در ملت و شتابندگان در طریق بندگی و اطاعت و نصرت قربیان و در رجوع و حمله
بعد جهاد بر دشمنان خاندان نبوت و میتوان بود که مراد به رجعت باشد بعد از ظهور صاحب الامر علیه السلام

فمعنی در این صورت اینست که انصار و اعوان دین و ملت در هنگام رجعت شاه ولایت سلام الله [رجعت]
آنجناب من بعد بنوبت بادا اما بعد پی تحقیق که داعی باعث شد بر این کتابت نوشتن بنوعی که بجهت [ورود]
وجود هدایت و خوانندگان در باب نجات و ضلالت بهره یابند و برهان اسلام امت که ولایت اهل بیت
بی بودستیکه اینها حکم جامع جمله خوبیها و کرامتها است بدوستی که ادعای بعد از آن که معتقدها که بدوستی آل
بر دوستان امتداد و تحریصات دست اجل کنایه بعقبی که اولاد منان از آخرت در باید حافظ ایشان براه و کمالات
جانب پیغمبر یکی از نبیین و یکی از دیار لیکن پیشتر ادعی که ایمان بخدا و روز واپسین که نگر شناخته و مجیبی
شوند الغایه که نبوت پیغمبر اخر الزمان قاید انتم و خاتم انبیا و ابایی شریعت آنحضرت را استه و همچنین
که محبت علی بن ابیطالب علیه السلام داشتن و لوای ولایت و متابعت اهل بیت در همه حالات بلا فاصله تنها بر کنید
جواب مقرون بصواب که موجب نجات باشد و الا بر که بجهت و انتهی بجانب جهنم فرود آید و الا بتوانستایید بی معرفت
کلام معجز نظام آنحضرت مستفاد میشود که قاید بیعت ایشان و نبوت حضرت رسالتپناهی بعد و ولایت و بعثت
ان قائله سالار کشور کاهی ملازمها التعقبات لمروی نلحق بنیت
و بیز این محل سنجیده ند : چون مردم عیسی داشتند : ما را عجب بخشیدند : چون نام مردم سلم بخشید : بجد
موت فی سبیل الله کرد و منکر از آن که بعد از فوت چون امریست معین و محقق الوقوع بنوعی که گویا در هر روزی
انا فرادی مقتوع یا فته و تحقق پیغمبر از آنچه آن سرور خبر داده و اقرار بجمیع ما فرض کرد لایت میکند
زمان که گذشته داد بود و نعقد معهود ندکه اذا دخل حفرته جاءه ملکان فسالاه عن نبیه همچنانکه بکلام الحی
جلاله بیند که بود و اعتقد ده که اذا حضر احدکم الموت قال الشیخ قدس سره و عن محمد بن سنان قال کنت عند
ابی جعفر علیه السلام فذکرت اختلاف الشیعة فقال ان الله لم یزل فردا متفردا فی وحدانیته ثم خلق محمدا
و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق الاشیاء و اشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم منه ما شاء و فوض
امر الاشیاء الیهم فهم یحلون ما شاءوا و یحرمون ما شاءوا و لا یفعلون الا ما شاء الله فهذه الدیانة التی
من تقدمها مرق و من تاخر عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد فانها من مخزون العلم و مکنونه در شرح این حدیث
متعلقات این ترجمه تمثیل الدادیان بر صحیفه بیان چنین میکارد که از محمد بن سنان که یکی از اصحاب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام است مرویست که گفت روزی بسعادت خدمت آنحضرت فایز و از انوار باهره
آن ماه شب افروز مقتبس بودم بعرض اقدس آنحضرت رسانیدم که یا ابن رسول الله مراتب اعتقاد شیعه
در باب حضرت اهل بیت نبوت و منتهی قرب ایشان بدرگاه احدیت مختلفست شکوک و شبهات میان ایشان
تا بیشما را باندازه ادراک خود بیان میکنند و بسا هست که احیا الحرکه در باب پیروی بسبب اختلاف العریکه در باب دین پیامبر آنحضرت
که بدستی

که بدستی و داستی که حق تعالی همیشه بود یکتا و بیهمتا و متفرد بود در یکتائی و یگانگی و بعد از آنکه مشاطه مشیت
بجهت ظهور و پیدایی نقاب الخفا از چهره ذات و صفات کشید شاهد حقیقت ربوبیت کامله در دار
ابتنای انوار مقدس سه محمد و علی و فاطمه هویدا کرد پس بعد از انکشاف سبحات جلال لا یزالی و تجلی انوار
لوامع روح افزای نبوت و ولایت لایزال بود و نور در تقاضای عرفت و وصال در دل ایشان در افتاد و مقام پیرنگی چند
هزار سال ایشان را نزد عیان و حقایق اشیاء از مجردات و عقول و نفوس انبیا و اوصیا و امم و افلاک
تا آدم و حاضر ساخت اینها را در مشهد از بیخ سواتر علی العرش استوی بطاعت و فرمان ایشان را مقید
ساخت بنده کار جاری ساخت و بگذاشت در گنجینه اسرار ایشان آنچه خواستند و برای حضرت رسول
خدا تقریر بعد از اهتمام ایشان و بگذاشت چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که ما آتاکم الرسول فخذوه
و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بدهد شما را رسول خدا پس بگیرید و آنچه را باز دارد شما را از آن منع شوید
تفاسیر معتبره مذکور است که مراد بما آتاکم الرسول آنچه پیغمبر گفته باشد و مراد بما نهاکم آنچه گفته
و تعبیر از آن بما نهاکم عنه برای اشاره به بیان ذکر آن است چنانچه فرموده که لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم یعنی مپرسید پیغمبر را از چیزها که اگر ترا بیان برای شما ظاهر شود ملکی و غمگین شوید یعنی اینها
چنین خواهد بود که هر آنچه پیغمبر شما را رسول از بیان می بود از آن سوال پس از کسی بار آنها بنده بدی
کند شما را از تسئلوا الیهم فی سوله نهی و کنید دیگر آنحضرت علیه السلام میفرماید که بر ایشان تحلیل میفرمایند آنچه خواهند
از اشیاء و تحریم میفرمایند آنچه خواهند حرمت آن را و نمیکنند هیچ کاری مگر چیزی که خدا خواهد که یفعلون ما
و هم بامره یعملون دلیل این که گفتیم این طریق و این است که هر کس دیدت در باره بیرون رفت از دین مانند یکی بیرون رود
از جناب ایشان و کسی که باز ماند و تبعیت رسول و تصدیق ترسید خط بطلان بر صفحه روزنکار خود کشید
هیچ کس چنان کرد بدو نیکبختیکه ملازمت این دیانت گزید بسعادت هر دو جهان رسید یا محمد
این دیانت را برای خود نگاه که از مخزون کنوز دانش و خواند اسرار مکنون و رموز از تنزیل است قال الشیخ
و عن ابی جعفر الثانی قال سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول ان الله عز و جل خلق محمدا و علیا و الطیبین
من نور عظمته و اقامهم اشباحا فی ضیاء نوره و یعبدونه و یقدسونه قبل المخلوقات ثم قال
ان الله لم یخلق خلقا سوی الکرامة و الله لقد خلق الله الف الف عالم و الف الف آدم و انت و الله فی آخر
العوالم یعنی مرویست از ابو حمزه ثمالی که گفت شنیدم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگفت بدرستیکه
و داستی که حق سبحانه و تعالی بیافرید محمد و علی و پاکان از عترت او را از پرتو نور عظمت خود لیکن بپای داشت
در مقام بیدایی در عالم ایشان را اشباح ایشان هویدا شده بود از روشنی نور الهی و حسن ظهور ایشان بر وی تسبیح

تقدیر داشته بود وهنوز خامهٔ آفرینش تصویر نفوس و نقوش خلایق ننموده بود پس آن زمان فرمود
یا ابا حمزه کان نبیری که جناب تقدس مآبی بنیاد زهره خلق یعنی شمار ایشان قسم که حضرت کرده کار عالم تماشا نموده نیاز
نیاز دید بقدرت کامله خود هزار هزار آدم و هزار هزار عالم در توو اسه کرد در آخر عالمنا :: تو پنداری که عالم
جز همین نیست :: زمین و آسمان غیر از این نیست :: هزارا زمین هم که درکنده منانست :: زمین و آسمان او همانست ::

قال الشیخ و من ذلک ما رواه سعد بن عبد الله عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید له سبعون الف باب من الباب الی الباب فرسخ علی کل
سبعون مصراعا من الذهب الاحمر اهلها یتکلمون بسبعین الف لغة کل لغة علی خلاف الاخری وانا والله اعرف تمام
وانا الحجة علیهم یعنی از جملهٔ حدیث سابقست روایت سعد بن عبد الله از جابر بن عبد الله نهاد
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که فرمود بدرستی و راستی که مر خدا براست دو شهر
یکی در جانب مشرق و دیگری در جانب مغرب بر هر یک از این دو شهر دیوار حصاریست از آهن استوار
در آن حصار هفتاد هزار در کاهست از هر دری تا بدر که دیگر یک فرسخ مسافت است و این قرار محیط ان حصار
هفتاد هزار فرسخ خواهد بود و از آن روزی که معمار قدرت کرد کار این دو شهر را بنا نهاده و هست بیخته بر هر دری
از آن بنا هفتاد دو بار از طلای احمر ریخته و مصراع الباب دریست که از چوب چند یکی پیوسته زنند وآن
در کاه همی خوانند و مصراع شعر هم از این ماخوذ است کما قال الجوهری التفریع فی الشعر تقفیه المصراع الاول
وهو مصراع الباب فهما مصراعان ودیگر آنحضرت میفرماید که اهل آن مدینه بهفتاد هزار لغت با یکدیگر
تکلم مینمایند که هر لغت منافی دیگریست و من بخدا قسم که میدانم لغتهای ایشان را و حجت خدایم برایشان
تا روز قیامت

قال الشیخ انکر هذا الحدیث من فی قلبه مرض و فلت نکل العقود و ام النعرام علی المخ بدیع
بالعصمة فان انکرت قدرة الله فقد ورد من سلیمان علیه السلام ان سماطه کان فی کل یوم ملحه سبعة اکراد
فخرجت دابة من دواب البحر یوما وقالت یا سلیمان اطعمنی فامر ان یجمع لها مقدار سماطه شهرا فلما اجتمع ذلک
علی ساحل البحر وصار کالجبل العظیم اخرجت الحوت راسها وابتلعته وقالت یا سلیمان این تمام قوتی الیوم
هذا بعض طعامی فتعجب سلیمان وقال لها هل فی البحر دابة مثلک فقالت الف امة فقال سلیمان سبحان الله الملک
العظیم فی قدرته ویخلق ما لا تعلمون از لمعات مشرقهٔ این کلمات چنین استنباط میشود که شیخ قدس سره
میفرماید که انکار نمود مضمون حدیث سابق را کسیکه در دل مرض حسد و سوء اعتقاد مبتلی بود و دماغ
استشمام روایح کلمات چنین ولایت نتوانست نمود پس گفتم ای مریض حسد بنیه که انکار مینمائی چنین دو
جنیست یکی قدرت و توانائی حضرت آفریدگار بر خلق آن دو شهر بخصوصیات مذکوره و دیگری حجت بودن

آنحضرت بر اهلان مدینه و دانا بودن بلغات ایشان بنعمت کامله کامله پس تو ای علیل منکر قدرت کردگار
یا جاحد نعمت پروردگار، شنیدی این حکایت را از قدرت یا انکار معجزت قبول نداری اگر قدرت الهی را دانسته بودی
خود غلط کرده زیرا که عجایب قدرت الهی و بدایع سلطنت پادشاهی زحیز ادراک دست ناطقه منطقان
حدا فزون تر بید ستین دلائل الاعجاز باید بلایع از بیان من احصای آن توانند رسید موید این مقال انکه ذکر
ما نموده اهل بیت طهارت است که در مطبخ حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هر روز بمقدار هفت کرور نمک که
دو دیت قیمت من باشد در طعام داخل و مقرر بود حضرت مرضیه شدند دعا تمام در کنار دریا نزول
داشت روزی ماهی از دریا برآمد و گفت یا سلیمان امروز مرا بر سر خوان کرامت مهمان ساز درداو
احسان بکشا یک عدد ۱م بنواز پس حضرت سلیمان علیه السلام فرمود تا مقرری یکماهه را در کنار دریا بار
آن سرکار جمع نمود ه انبار نمایند بعد از آنکه اجناس و ماکولات بر بالای یکدیگر انبوه گشته بمثابه کوهی
مینمود آن ماهی سر برآورده دهان بگشود و الطعمه یکماهه سرکار سلیمان را یک لقمه ساخته فرو برد و بلع نمود و گفت یا
سلیمان کجاست باقی طعام امروز من هنوز سیر نشده ام و آنچه برای من سامان کرده بعضی بود از قوت یومیه
من که دنیا قلیلا الاطلاق هر روز من میرسانند حضرت سلیمان علیه السلام غرق لجه خجالت و تحیر گشته ید شگفت
امروز پرسید که ای ماهی و ای عجوبه قدرت الهی آیا در این دریا حیوانی مثل تو باشد ماهی گفت ای سلیمان
ماه تا بماهی وای شهنشاه کشور آگاهی از جنس من هزار صنف و گروه هست و در هر صنفی چون من چندین هزار
ماهیست پس حضرت سر تسلیم بر زمین عجز و نیاز گذاشته جبههٔ اخلاص از تسبیح و تعظیم گشت و گفت پاک و منزه
میدانم خدای الکریم پادشاهیت بزرگوار در ساحت عزت و از نیکونی مالاکم میدانند حقیقت آن

بعجوبه و صورت تتمه و اما نعمته الواسعة فقد ورد ان داود علیه السلام یا داود و هم قد جعلی لی لون اهل
دار صنی تملون فانعطیت کل شیء مثلا اسال تعدده بیا اکوسبعین ضعفا ولم یکن ذلک الا کاینما و کل ما یرو فی
البحر برعیها انکیف بعض بعینها نافیه :: شیخ قدس سره باز خطاب بمنکر نموده میگوید که اگر در باب نعمت اشتها
داری و تحقیق نمائی از جانب قادر منعام در حق آنحضرت علیه السلام عجایب و بنداری همان برنج خطائی باکرد
نعمت الهی و کثرت نوال نامتناهی بر بحریست که بالبهای حیات انجام سریع السیر لفیه بر صفحات وجود بیق
آن تواند نمود پس ای بینید عاقلانکه در آن احادیث صحیحهٔ اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته که حضرت کردگار ودود بعد نعمت
بحضرت داود خطاب نمود که یا داود بعزت و جلالم سوگند که اگر اهل آسمانها و زمین هر یک از من انچه میخواهد هم
اندود منسوی خواهش و هفتاد برابر بیا باشد بنی آدم بخشایم ماسوا لارد داخل اهو بود این بخشایش در جنب دریای
کرم و سخای من مگر مثلا آنکه کسی از شما سوزنی بعد با فرو برد و بیرون آورد پس چگونه نقصان پذیرد که در حقیقت

کی من سوء سیقام غ **تتمه** معنی للاعمی البصیر و العیان آنکی الغدوه ام فی النعم یعتریان بر اید ه مبسوطتان فبای
الاء ربکما تکذبان وکلا الائمه هم وعلی وفاطمه الزهرا شیخ قدس سره میگوید که منکر تعدد نعمت تا در مقام گمی
تواند بود که دیده انتها فقد بصیرت کور باشد مثل یهود که استدعای بخل کرده و یدالله مغلوله گفتند یا
کسی که در باره اش مقصودی باشد معنا هر دو انوار خدا وندی شکر و نتواند نمود چون آن منکر یهود
بیوکی با ایشان کرد مقصودت کرد که ارشاد کرد ید باری بجهت انکار نعمتها است بیکره و هادی علی الاطلاق و موسوب
بغایت سخاوت و نهایت کرم و بمقتضای نعمت کامله به هم کس بخشیده باید مید هد و به هر کس هر چه میخواهد مید هد بر سانند
کان لدیه مبسوطتان ینفق کیف یشاء پس اعتکاف یهود دلیل منکر وجود بکدام یک از آلاء و نعما بود که
اقرار نداریم و انکار مینمایید و حال آنکه الاء خدا وند کار شما محمد است و علی و خاصیکان خدای مهربان بجای
و مؤید کلام شیخ است حدیثی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابا بصیر نقل نموده که گفت پرسیدم از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم از قول الله تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان آنحضرت در جواب فرمود که الله تعالی و تقدس
بنای النعمتین تکفران بمحمد ام بعلی صلوات الله علیهما یعنی خدای تبارک و تعالی فرموده که بکدام یک از این دو نعمت
کافر میشوید بمحمد یا بعلی صلوات الله علیهما **مخفی** نماند که اسناد بجناب مقدس کتابت از نعمت و از
مقوله الملاق قاسم سبابت بر سبب و تغییر بود ن لفظ ید و آیه کریمه کنایات از نهایت کرم و سخاوت که
کریم عظیم الاحسان است بهر دو دست انفاق مینماید و تواند بود که اشاره باشد بدو نعمت جلیل که
محمد و علی میتواند بود که اشاره باین باشد که جناب مقدس و الجلال نفس و احسان مینماید هم باحتیاج
شما لیعوف انکه مسئلت نمایند یا استحقاق و اهلیت داشته باشند چنانکه با وان عطا بشمار بر نع
اما الهم موجود متقاطر است و درود و درود نیز عاشق سفره زنجا که فهم یهود و حسود متواتر
اند دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید قال بعض الجعفر عبد الله علیه السلم انه قال ان الله خلق هذا
النطاق من زبرجد ه خضراء فیقیل ما النطاق قال الحجاب و الله خلف ذلک سبعون الف عالم اکثر
من الجن و الانس و الکل هم یلعنون بحبنا و یلعنوا ولایة فلانا و فلانا و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
رویست که آنحضرت فرمود که بدو ستی ما و بدوستی و از ستی که بیا فرید حق سبحانه و تعالی این نطاق را از زبرجد
سبز پس گفته شد بآن امام با استحقاق که چه چیز است نطاق فرمود که حجابی نیکون حجاب است که بجای
ایشاده و پشت ون و طناب از خدا ست هفتاد هزار عالم بیشتر از جن و آدمیان در عقب آن حجاب که
اهوای عوالم و مبتدی بر و هفتاد نفر که بحبت ما و لعن میکنند فلان و فلان را یعنی ابا بکر و عمر و عثمان را قال ابو عبد الله
عبدالله عن ابی جعفر علیه السلم انه قال من وراء شمسکم هذه اربعین شمسا من الشمس الی الشمس اربعین عاما فیها

خلق لا یعلمون ان الله خلق آدم ولا ابلیس یلعنوا فی کل الاوقات حبنا و بغض اعدائنا یعنی از جابر بن عبد الله
انصاری از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که آنحضرت فرمود که بدوستی ما و دوستی که در عقب این آفتاب که هر روز
بجهت شما طلوع و غروب مینماید چهل آفتاب دیگر هست که از هر آفتابی تا آفتاب دیگر چهل سال راه است و در عقب هر
آفتابی خلقیست که نمیدانند که حق تعالی آدم و ابلیس را آفریده و الهام یافته اند که اند در جمیع اوقات بدوستی ما و
بعداوت و تبرا از دشمنان ما قال عبد الله بن عباس فی تفسیر قوله تعالی رب العالمین قال ان الله عز و جل خلق ثلثمائه
عالم و بضعه عشر عالما کل عالم منهم یزید ون علی ثلثمائه و ثلثه عشر عالم مثل آدم و ما ولد آدم و ذلک معنی قوله عز و جل
رب العالمین یعنی مرویست از ابن عباس در تفسیر قول حق جل و علا که رب العالمین که گفت بدرستیکه خدای عز و جل
بیافرید سیصد و سیزده عالم مثل آدم و بنی آدم و اینست معنی قول حضرت پروردگار که رب العالمین قال ذلک
من کتاب الواحده عن الصادق علیه السلم انه قال ان لله مدینتین احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب یقال لهما
جابلقا و جابلصا طول کل مدینة منهما اثنی عشر الف فرسخ فی کل فرسخ باب یدخلون فی کل یوم من کل باب سبعون
الفا و یخرج منها مثل ذلک و لا یعودون الی یوم القیمة لا یعلمون ان الله خلق آدم و لا ابلیس و لا شمس و لا قمر
هم والله احوج الینا منکم یاتونا بالفاکهة تقذرا و انها موکلین بلعن فرعون و هامان و قارون یعنی از مفضل
حدیث سابقت اینجا نقل شده از کتاب واحده بروایت از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت آنحضرت بدرستی
و راستی که از برای خدا هست دو شهر یکی در جانب مشرق و دیگری در جانب مغرب این دو شهر را جابلقا و جابلصا
نامیده اند و طول هر شهری از این دو شهر دوازده هزار فرسخ است در هر فرسخی دریست و در هر روز از هر در
هفتاد هزار کس بیرون میرود و هفتاد هزار کس بیرون میکنند و این جماعت بیرون رفت خواهد بود تا روز قیامت و اهل
این دو شهر نمیدانند که خدای عز و جل آفریده آدم را و نه ابلیس را و نه آفتاب و ماه را ایشان و الله که زمان
بر ادر ترند ما را از شما می اورند از برای ما میوه ها را و در عین موسم سیدی انها را داشته شده که لعنت کنند
فرعون و هامان و قارون یعنی ابابکر و عمر و عثمان و هامان را آنحضرت علیه السلم بجهت تقیه تعریض باسامی ملاعین
نموده اند قال عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلم فی کتاب الواحده انه قال ان الله سبحانه
تفرد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمة فصارت نورا ثم خلق من ذلک النور محمدا و علیا و عترته ثم تکلم بکلمة فصارت
روحا و اسکنها ذلک النور و اسکنه فی ابداننا فنحن روح الله و کلمته با احتجبنا عن خلقه فما زلنا فی
ظلة خضراء مسبحین نسبحه و نقدسه حیث لا شمس و لا قمر و لا عین تطرف ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعة لانهم
خلقوا من شعاع نورنا توضیح این کلام و بیان متعلقات این مقام اینست که بروایت ابن ابی حمزه ثمالی از
امام محمد باقر علیه السلم که از کتاب واحده منقولست ذکر یافته که آنحضرت گفت بدرستی و راستی که حضرت حق سبحانه

یکتا در قبل ترکیب در یکتائی خود و بعد از انکه حقایق اعیان که صور اسماء الهی و حروف کلمات شهود و بانی انور و مقام
قدس هویت ذات متمایز شد منطوی بود و نسیم لطف از ذات مهب ارادهٔ کن در چمن وجود و تکوین نوزیده
بود که کنا حروفا عالیات لم نقل تکلم نمود باقتضا کاف و نون بکلمه مکونی بی اشکال نوری کرد بعد از ان بهم
علی و فاطمه و عترت او را از ان نور بیافرید سبحان من تکلم بنیابة واد وات و لا انقطع صوت و لهات بل تکلم
حروف و کلمات بعد از ان تکلم نمود بکلمه دیگر ان کلمه روح کشته و ان نور ساکن کردانید و بپوست لطف عیان منور
کرد مبدا حیوة هر حی و قوام ثبات هر شی است بنا هو مقدر اربابان ما در ساینه کما دل ذلک فی تلویح الاعیان و
ایدهم بروح منه بس ما در حیم که برکزیده خدائیم نبی موجود بکلمه کن ته توسط ما سوا بیم و پوشیده کردید هجاب
انا انبیا معقول شکان و هیبت بودیم در سایه سبز و روح از الحی تسبیح کنندکان تسبیح و تقدیس میکردیم تا انکه
هنکام که نه افتاب بود و نه ماه و نه چشمه کشوده کرده نکاه و تعداد بیا زید شیعیان ما را او انبیا طالوان
نامیده کشته اند باسم ساحه شیعه زیرا که پیدا کشته اند از شعاع نور ما و هویدا شده اند از فروغ افتاب ظهور ما بعد از
ذلک ما ورد فی کتاب التفسیر ان الله خلق الارضین السبع و جعل عرش ابلیس لعنه الله فی الرابعة منها و فیها مسکنه
مسکن جنوده بعد انکه کان خازن الجنة و کان فی یده ملک السماء الرابعة و ابلیس الجان هم الذین حرموا
الملک الاهل الجنة یعنی از جمله احادیث که بحقیقت الهی دلالت دارد انچه در باب در کتاب تفسیر که
بر درستی و راستی که خدای عزوجل بقدرت کامله بیافرید طبقات هفتگانه زمین را و در طبقه چهارم تو باد
تخت ابلیس لعین را و در ان طبقه مسکن او و لشکریان اوست بعد از انکه خازن بهشت میبود و در دست اختیار
او پادشاهی آسمان چهارم بود و او زاده جنیان و دیانت انها مکان اند که میان این زمینها و زینتها
جهت بهشتیان **تتمه** والارض السابعة علی ملک رجل اکبر یا کیل بین مفصل ابهامه و احتراز بعد ست
وهو قصوبة تحولها اربعون الف قائمة و سبعمائة الف قرن متشبکة الی العرش وهو علی صخرة من زمرد خضرا و
والصخرة علی جناح حوت والحوت فی بحر یقال له عقیوس عمقه عمق السموات والارض و البحر علی الثری والثری
علی الریح و الریح علی الهواء والهواء علی الظلمة والظلمة علی جهنم و جهنم علی الطمطام و الطمطام تحت الحوت و ما وراء
ذلک لا یعلمه الا الله تعالی یعنی حق تعالی کذاشته و قرار داده بمقتضای کامل طبقه هفتم زمین را بر دوش ملکی که نام او
ابا کیل است و ان فرشته انکشت اوتا میان کف دست و مسافت و میان جهل سال راه است و ان کاه
قدرت الهی بصورت کاوی از زیر شده چهار هزار پا دارد و هفتصد هزار شاخ که هر دو تو عرشی داخل و فراز
امده اند و این فرشته موصوف بر بالای سنکیست از زمرد سبز و ان سنک بر بالای دو بال ماهی و ان ماهی در بحریست
که انرا عقیوس میکویند عمق ان دریا موافق است با عمق اسمانها و زمینها و ان دریا بر بالای ثری است و ثری بالای

باد

باد بر بالای هوا و هوا بر بالای ظلمت و ظلمت بر بالای جهنم و جهنم بر بالای طمطام و طمطام در زیر حوت و انچه در زیر حوت است
میدانند کسی نمیداند از منوا و در بعضی از احادیث ما نور ده اهل بیت چنین مذکور است که انچه در تحت ثری است کسی
نمیداند الا الله و فی البرهان الیه ربعی عشر الف عالم کانا عند الله لم یخلق فی السموات و الارض ما الا غیرهم لکنهم و خلق فی البرهان
قوما یقال لهم الروحانیون فی ارض من فضة بیضا لا تقطعها الشمس الا فی کل اربعین یوما یعنی گفت صاحب تفسیر که و ده هزار
خشکی هیجده هزار عالمست که اهلان عوالم نبوده اند که حق تعالی بیافریده در اسمانها و زمینها مکر انچه اینانرا ساکن
ایشان و حضرت باری عز اسمه فرزیده در دریای هفتم جمعی که ایشانرا روحانیون مینامند جماعت مرتفعی بروح ساکنند
بجهت تقدیس و تنزیه ایشان قرار کرفته اند و در زمینی از نقره سفید که سیر نمیکند افتاب در زمین مکر یکبار در ایشان
در هر چهل سال یکبار تقدیس الله تعالی نیم **قال النبی** و من ذلک ما رواه ابن عباس عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال من وراء قاف
عالم لا یصل الیه احد غیری و انا المحیط بما وراءه و العالم به کعلمی بدنیاکم هذه و انا الحفیظ الشهید علیها
و لو اردت ان اجوب الدنیا باسرها و السموات السبع و الارضین السبع فی اقل من طرفة عین لفعلت لما
عندی من اسم الاعظم و انا الایة العظمی و المعجز الباهر یعنی از جمله احادیث دیگر که دلالت بر زیادتی قدرت
حضرت اله و علو منزلت آن ولایت پناه میکند روایتیست از ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت آنحضرت که در عقب کوه قاف عالمیست که نمیتواند رسید بکسی بان عالم غیر از من و احاطه نموده ام
ما ورای انرا بانچه در عقب کوه قافست مثل دانشی که باین دنیای شما دارم و کماشته کشته ام از جانب
الهی بحفظ و تربیت آن عالم و اکر خواهم جمیع حدود و اطراف جهان را در هم نوردم و بر ساحات سقوف
افلاک و طبقات ... ان لحاظ دیگر از چشم کشودن سیر و جولان تمام مرا میسر میکنم و میتوانم زیرا
که نزد من است اسم اعظم و منم در طریق هدایت و علامت و نشان بزرگترین و علامتی کنند خصام اهل
ضلالت و بر ایشان در همه باب غالب و حجت بر ترم **فصل** و الی هذا اشار من کلام امیر المؤمنین البلیغ فی نهج
البلاغة فقال و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و هذا اشارة الیه علیه السلام غایة الفخار و منتهی الشرف
و ذروة العز و قطب الوجود و عین الوجود و صاحب الدهر و وجه الحق و جنب الله شرح این کلام
و بیان مناسب این مقام بر این کونه است که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در کلام
بلاغت نظام خود که مشهور بخطبه شقشقیه و مسطور در کتاب نهج البلاغه است باین کیفیت اعجاز نشان اشاره
فرموده باین راز نهان که در رنج ... حیث قاف بود بر این کونه که ... در این زمان و ...
لعین ... خلافت نموده بود ندا انحضرت ... بر سر منبر جاه برامده فرموده که بخدا قسم که ابو بکر ...
پوشید خلافت را که شعار و لباسیست و حال انکه میدانسته که منزله من از خلافت منزله ... قطب است از اسیا

یعنی همچنانکه سنگ آسیا بقطب دائر و بنای دوران آن بقطب قایمست امر خلافت نیز من حیث الظهور در
و اساس آن تا دور قیامت بمرور استحکام می‌پذیرد و قطب آسیا آهنی است که سنگ بر بالای آن میگردد
و نقطهٔ موهومه را نیز گویند نزد منجمین که قبله بآن شناخته میشود و [illegible] دوره مینماید و در کلام آن عالی
مقدار اشارت باینکه آنحضرت علیه السلام نهایت مراتب انتقال و منتهای درجات و علو مقدار است بلندترین
درجات عرش عزت و بالاترین معارج کرسی کرامت و سلطنت است مدار علیه دایره وجود و نقطه
و خلاصه مطلع هستی و بود و صاحب هر عصر و زمان محدود است و در بعض نسخ بجای صاحب الدهر صاحب
الامر است و امر بمعنی حکم و فرمان است و عالم غیب ملکوت را نیز گویند و همچنین ملک را که علی الدوام با
حضرت رسول علیه السلام میبود امر مینامند و بحکم آیه کریمه فیها یفرق کل امر حکیم علم ارزاق و آجال و اخلاق
و نزول بلایا و وقوع عطایا و اثبات سعادت و ایقاع شقاوت نیز از جمله معانی امر است و مقو
تمام معانی مذکوره را در مرات حقیقت نمای ولایت که هادی سبل و صاحب اختیار کل و مصاحب انبیا
و رسل است میتوان دید و همچنین پوشیده نماند که [illegible] بیان آنحضرت بگوشه چشم بشارت بقاصدان
ذات مطلق و طالبان منهج صواب حق اشارت مینماید که از دربار کبریائی وجوب عظمت
ساکنان کشور امکان را وصول بکعبه مقصود و شرف زیارت لقای حضرت معبود ممکن و مقدور
نیست مگر بروی آوردن و توجه بجانب آنحضرت و بدرجه بلند پایه رفعت و منزلت نتوان رسید
مگر بقوت بازوی اطاعت آنحضرت چه آن جناب مقدس منبع نور حضرت عزت [illegible] کاملست
و هیولای شرف عبدیت [illegible] منزلت [illegible] صورت و پهلوی استوار قال الشیخ فهو القطب الذی دار
به کل دائر و سار به کل سائر لان سریان الولی فی العالم کسریان الحق فی العالم لان الولایة هی الکلمة الجامعة
السارية فهو لکل موجود مولاه و معناه لان المولی هو الاسم الاعظم المتقبل لانفعال الربوبية
والمظهر القائم بالاسرار الالهية والنقطة التی دار علیها برکار النبوة فهو حقیقة کل موجود فی
باطن الالوهة والنقطة السارية السائرة التی بها ارتباط سائر العوالم پوشیده نماند که در
سطح محدب فلک اعظم نقطه مفروضه ایست نزدیک بجدی و در سمت جنوب نقطه دیگر است در
مقابل وی که هردو را قطب میگویند و تمامی افلاک کلیه و جزئیه در دوائر منقلات و مدارات بقیام قطبین
دائر و بپای داری قطب [illegible] و سایر است و سیر و حرکت بر چهار نوع است وضعی و اینی و کمی و کیفی اما
وضعی حرکت دوریست مانند حرکت افلاک که باستداره سیر و دوران مینمایند و اما حرکت اینی
انتقال جسمیست از مکانی بمکانی و اما حرکت کمی حرکت در مقدار است از کمی ببسیاری و کوچکی ببزرگی

وبالعکس چون نمو حیوانات و نشو و نمای نباتات و سمن و هزال و امثال اینها و اما حرکت کیفی تبدیل
حالتی است بحالت دیگر و تغییر خاصیتی بخاصیت دیگر بطریق تدریج چون تبدل برودت بحرارت و تلخی
بترشی و ترشی بشیرینی و جهل بعلم و عصیان بطاعت و غفلت بآگاهی و قرب ببعد و مستی بهشیاری و غیره
بطریق سرور بغم و صحت بسقم و الم و عکس اینها و هیچیک از موجودات و ذرات کائنات خالی
نیستند از قسمی از این حرکات چه آسمان با آن رفعت از بدو فطرت در بارگاه کبریا یکسر نگون کاه چون
سبز کان گردیده و از مشاهده کوکبه جبروت چون طبقات دیده بر خویشتن پیچیده و زمین با این تمکین
با آسمان عزت بساط سبزی افکنده و سمند هستی جز در میدان طاعت و بندگی نرانده و آفتاب عالمتاب
در سلوک منازل عبادت سالکیست که هیچ نفس [illegible] و در وادی طاعت [illegible] آگاهی
دقیقه [illegible] ثوابت و سیار ساحت با رفعت فرمان [illegible] در دل شبهای تار بقدم سعی
دیده بیداری بپیمایند که بیان ملاء اعلی و ساکنان عالم بالا در بیت المقدس [illegible] افلاک
عن نفس [illegible] و همچنین [illegible] حرکات طبیعیه و سیر مدارج کمالات نفسانیه و صعود
معارج اخلاق و صفات الهیه فارغ نیست و عناصر و موالید در صومعه توحید هم بام و دم [illegible]
و در روضه [illegible] وان من شیء الا یسبح بحمده همه در [illegible] نقطه [illegible]
قطبی است که اعتماد [illegible] این حرکات [illegible] باقامت [illegible] و سیر و سلوک هر متحرک در ساحت [illegible]
بپایداری ولایت و چنانکه [illegible] کلام اعجاز نظام سید ابرار که الحق مع علی
یدور معه حیث ما دار زیرا که [illegible] ولی در عالم مثل ظهور حق است در عالم از آن
که آفتاب ولایت [illegible] علی است [illegible] که از مشرق ازل تافته و در دائره وجود شهود
جریان یافته و نقوش مختلفه اکوان را بر صفحه صحیح ایجاد بضیاء [illegible] مستفاد مشهود و عیان
ساخته که آن قرآن المعجز کان مشهود را ؛ این دایره ها که هست دائر ؛ از نور [illegible] عناصر
گردیده ز نور وحدت اندیش ؛ پرکار همه ز نقطه خویش ؛ از [illegible] در باغ
این جفت سواره زرد پوش ؛ از [illegible] حلقه در گوش ؛ از پا [illegible] شد [illegible]
فتاد کان [illegible] ؛ آدم همه [illegible] ؛ عالم همه [illegible] ؛ پس [illegible] کلام [illegible] است
بوجود و مقصود بالذات [illegible] زیرا که مولی [illegible] اسم اعظم است که قبول [illegible]
[illegible] مظاهرات که تیام دارد با اسرار الهیه [illegible] پوشیده نماند که [illegible]
اسم اعظم [illegible] که اسم از انواع لفظ [illegible] است که همچنانکه از لفظ اسم ذات مستغنی [illegible]

از نور نبی و ولی ذات اقدس موصوف الجلال بصفات جمال و جلال معلوم میگردد و آن نور وجود محمدیست
بتمامی اسماء حسنی و روشنی بخش همه ذرات است پس خواهد بود اسم اعظم و همان نقطه که دوائر باقیه از او پرگار
پرکار تا رسید نبی آدم و پیدا گشته از نور او و حقیقت هر موجود در عالم **و مخفی** نماند که از ظاهر کلام شیخ
رجب قدس سره چنین مستفاد میشود که موجود سابق و منافی و الا ز بحر فیاض احدیت بکونات
که علمای شریعت نبوی محمدی تفسیر مینمایند و حکمای الهی بعقل اول تعبیر میکنند بعد از آن نور بر همه کاینات
بهره و منبسط شده از انبساط آن نور اشیا و ماسوا وجود و ظهور یافتند و لیکن علم بکیفیت و کیفیت
آن انبساط مخصوص ذات واجب بیچون و از قبیل غیب مکنون است پس وجود و حقیقت هر موجود
همین انبساط شمول موجودات و لعل نور سابق خواهد بود پس آن نور عین وجود و حقیقت هر موجود
بلند چنانکه مفاد ظاهر کلام شیخ است که گفت هو عین الوجود در حصر کل موجود و انکه سر عجیب
وصورت وجود ند هم انا ما رجال و سر مقال ایشان اینست که نور محمدی که موجود اول و دو باطن نور
است نوریست که طلوع نموده از مشرق صبح ازل و پرتو افکنده بر همه کل ممکنات و حقیقت و وجود
هر موجود از او ناشی و پرتو انبساط لا شی و مثلاشی است بر تمامی موجودات و مکونات مبدء
وجود و حقیقت که انبساط اوست موجود و مشهود ند چنانکه پادشاه کشور توحید کرسی نشین
عرش تحقیق علی بن ابیطالب علیه السلام در جواب کمیل فرموده بعد از آنکه کمیل سؤال از حقیقت نموده که
الحقیقة نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و اگر بغیر از آن نور بطا...
انبساط ادهم نور ده و پرتو انقباض عود و رجوع نماید بطور اول بطون حاصل و بجاذبه احدیت
نماید بسوی آن ذات همان نور خواهد بود و همان نور خواهد نمود در میان جزئی نه موسی و نه طور
و نه داعی و نه دعا و لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ما عرفناک حق معرفتک عظمت کنز مخفی
ذات تو از آن بلندتر است که دست افهام و عقول بدامن قاف قدس جلال تو تواند رسید
چه جای آنکه خردی که مجاور بقعه امکانست با ذات واجب دعوی اتحاد و وحدت
تواند نمود ما للتراب و رب الارباب بنی براکه دور باش و لا یحیطون به علما کبریای
الوهیت میگردد و بحر غیب الغیب خود هیچ مهر و هما پر اماه مند همه لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار پس نور او که نور نبی است انبساط یافته بر همه کل ممکنات و نور ولی باطن آن نور
است بقطع آیت پنهان در عدد ولایت کاینات و خط انبساط نشان مثال همه موجودات حروف کلمه
صحیفه ایجاد بمداد اسماء و نام بیوستند و یکان یکان طریقه انشاء و داد بسرایه ...

الست و کردش ساغر بیان مست مهر با مهر عشق اخوت ... بینا اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فا
بنعمته اخوانا انا **لمولفه** توفی بیعت تو خایافه تو خاچه مهر و تو خان بیانی نبوده که بجود توی نبود حظ امکان
شدی مظهر نبود خورشید که در الهی بیان بود معز ذرات را دیکه بنیاد بود توحید ذات ... یا بینخ اشیاء
نموده ابن الحدید با این شعر **تقیلت** مقالات ... التی عزرت بها من شاکل الکفر ...
فیا علة الدنیا و من بدء خلقها له و سیتلو البدء فی الحشر تعقیب **قال الشیخ** نحن قطب الولایة و نقطة
الهدایة و خطة البدایة و النهایة ... و نیکو اهل الجهل ... العمایة
هذا المعنی امیر المؤمنین علیه السلام ایضا فی قوله انا کالجبل ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر و خوادی
تربیت لانه شبه العالم ... من کتم العدم بالسیل و شبه ارتفاعهم فی الرتب بالطیران الاول بعید
من الاعلی الحال الادنی و الثانی بصعود من الادنی الی الاعلی یعنی سیل حضرت قطب فلک ولایت و مرکز دائره
هدایت است و موضعی است مخصوص ببدایت و نهایت یعنی مبدء و منتهای هستی جمله ممکنات نور کامل
الظهور از نیرو ذات کاملی سید هر دایانبنه حتی کرباب معنا ... و دانشگاه جماعتی که امتحان
جهل و کودنی و عزا تیند و خط بکر از ... که ... جهت خود اختیار مینمایند بدو بخط نشان میکنند
تا معلوم کرد که از بهر آن جهت ... خود اختیار ... خود امتیاز داده همچنانکه جوهری در صحاح
آورده الخط بالکسر الارض یخطها الرجل لنفسه و هو ان یعلم علیها علامة بالخط لیعلم انه قد اختارها
لیبنیها دارا و در قاموس اللغه مسطور است که خط بکسر خا زمینی که فرد آن ...
الخط بالکسر الارض التی لم تمطر بین ممطورتین ... تفسیر کلام شیخ قدس سره حافظ رجب برسی
است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مضمون قطب ... که مجمع بدایت و نهایت بوده را منتهی نموده و بعد
خود که فرموده که من ... سیل و جبذ ... نتوانند گشت بسوی آن مقصود طریق
این کلام در نهایت شریف زیرا که تشبیه کرده عالم را در خروج از کتم عدم و در تجلی در دامان وجود بسیل
ارتفاع ایشان را در صعود بمعارج رتبها و نرسیدن باشیانه قدر آنحضرت بپرواز طیر ابن میثم در شرح
نهج البلاغه میگوید که ذکر این و وصف از اوصاف جمیله ... است از علو مقدار و شرف و فیضان
علوم و معارف از دامن کوه ولایت آنحضرت چه علم و دانش از آنجناب فرو میریزد چنانکه از کوه سیل
و چنانکه مرغ بپرواز بقله آن کوه نتوانند رسید عقل بلند پرواز از ادراک عظمت شأن
تنزل شده نتوانند رسید **تتمه** فقوله ینحدر عنی السیل اشارة الی انه باطن النقطة التی ظهرت عنها الموجودات
و لاجلها تکونت الکائنات یعنی کلام آنحضرت که ینحدر عنی السیل اشاره است بآنکه آنحضرت سر نهانی

ان نقطه ایست که پیدا شده ازوی باقی موجودات و بواسطه او مکون گشته جمله کائنات و مخفی
نماند که آن نقطه که مبدا است نور محمدیست و نور علی بن ابیطالب باطن آن نقطه است چنانچه [illegible]
گذشت و هما نور واحد ظاهرها النبوة و باطنها الولایة پس از این اشاره مفهوم میشود که نور
مقدس نبوی بمنزله کوه هست و نور ولایت باطن آن کوه و چنانکه سیل از باطن کوه بیرون می آید
نور ولایت همچنین خیل و هستی وجود آن حضرت ظاهر شده و بمجرای شهود شتافته
در حساب تو کرامات : اوراق دیباچه کتاب تو گشت
القاب تو گشت : اوراق حقیقت تو نتوان کردن : عقل عقلا در
وقوله لا یرقی الی الطیر اشارة الی ان علی الموجودات مقاما و لسان الربوبیة اماما
و همت فی الحضرة یاذا و فیما ما هو منبع نور الحضرة المحمدیة و صاحب الولایة الالهیة و عن الصد ابدا فهو الکلمه
الربانیة و سر الحضرة المحمدیة و مولی سائر البریة خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی کلام آن حضرت که لا یرقی الی
الطیر اشاره است باآنکه افتاب بلند نور و مرتبه منزلت آن سرور بمرتبه ایست که ذرات بی پر و بال امکان
در هوای وصول و ادراک آن پرواز نتوانند نمود افتراک موجودات بنوای کائنات و کنه
ایشانست بعرصه گاه مخزن کفیل و دارنده ایشانست در عرصه اکبر پس آن حضرت صاحب ملک قلم
از نور حضرت محمدیه و صاحب لوای حکومت اهل بیت با الاتراز و در تقویم شان مکر خدا و ندای
افرینه ایست بکلمه کن مخصوص بجود کاینات عالم و معنی حقیقت محمدیه مولای کشور امکانست
بهتر و بهتر از افراد انسانست عشاق بولای آن محمود شده فلاح و رستکار دیده و انکار اولیا از آن مقتدا
موجب کفر و شرمساریست : ای خامه خفی بگو چه گوی : از قدرت بر تقیه علی گوی : بحر حسن و شر صنایع
حال من و بیقراریم بین : در معرفت او چه سان زنم دست : با بیت جبینم و نرد بار نیست
در منقبتش تمام مدح کن : با نغمه صریر شد کن : شاید نفسی زد ابراد م پای هوسی کل برادم
و پیک بهر ساتم زاد سفری بهر سام : زانسوی فلک برادوم سر : زین بیضه تنک برکنم پر : ابجاد
خود نشینم : این ذره منادخود نشینم : مدح شرا و لیا نویسم : از لوح تخت او نویسیم : شاهی کرده
مسطح ادست : شاهنشه تخت لافتی ادست : چون جامه هستیش بود هست : خو کرده دوست او
دست : بانور نبی یکی بیکی بود نش : بعد از همه بر تر ظهور شن : روزی که نبود چرخ اعظم : با عقل نخست زاده
توام : توام چه که هردو ملک تجلی : بود ند بصورت و معنی : پیدا بارن مخست نبود

وعن ابی عبدالله علیه السلام انه قال نحن شجرة النبوة و معدن الرسالة و نحن عهد الله و نحن ذمة الله

نور علی و مرتضی یکی بود مع

انوار الحمد لله الحمد الرحمن فیضح اهل السماء لتسبیحنا فلما نزلنا الی الارض سبحنا و کان فی بعثنا الله السابق
لا یدخل النار محبنا و لا یدخل الجنة مبغضنا لان الله یسئل العباد یوم القیمه عما عهد الیهم و لا یسئلهم عما قضی علیهم
از شجره طیبه عترت در بار که بر درخت جو بسیار کان نی و ولایت و امامت و نبوت است که نام میوه همه مقداری
چیده بر طبق اخلاص میگذارد که او و بیست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که ما درخت نبوت
خوشکوار نبوتیم که آن جواهر شاهوار رسالتیم یعنی ما اهل بیت رسول صلعم مناط تمام احکام نبوت و رسالت
آنیم و مقام جلیلها نخبه هائیم که برسول علیه السلام و جمیع تر و لایا فته و دار نه آنیم وتوضیح این انوار و بیان این سخن
بر بنیکو نز است که همچنانکه درخت انواع ساماتست پیرایه و رطوبات ضیاء نور و نبوت با روی تر و تازگی
میوه های بیجا از بطون کون و مکون خیبر شاخسار میرساند و در زیر غنچهای الوان در نوا که
بر خوانه کر سنکان شهرستان امکان میگذارد ذوات مقدسه اهل بیت که ابشان زمبداء فیاض انوار
ترشحات و انتصال صفات که ایشان را تمثیل سامانست و بفیوضات الهیه متنیه و احکام
و آثار نبوی را که غذای روح دمیوه های بر فتوحست بشاخسار شهود در میان میرسانند و بر طبق
در بساط انبساط سفره امتنان میگذارند پس ایشان درخت نبوت باشند کشجره طیبه اصلها ثابت
و فرعها فی السماء و همچنانکه معدن کان جواهر ثمینه و مکان فلزات نفیسه و گوهر کرانبها بقدر وسعی و طلب
طالب عقل لعیب از باطن بهره و نصیبی میدهند معدن جواهر کلمات الهیه انوار باهره آیات شرعیه
کارکنان الدر شکنج کنجها بود متعال بود از بارا مانت در بیت سترهای ایشان واده انبیای
کسی را با نزانه کوشش و رحمت فقیری و در دست استعداد و قابلیت ایشان گرمی باشد پس اهل بیت معدن
جواهر فخر و نور رسالت باشند کنوی شنا بنور و یحیی الله لنوره من یشاء دیگر آنحضرت فرمود حقیقت جاده ما
که ما امینات و پیمان خدا و ندیم باینمعنی که وفا به پیمان اقرار امامت ما معیار پیمان اقرار ربوبیت الهی
ضامنیت بوده کاد یم باینمعنی که کسی که در تحت ضمانت طاعت الهی ضامن بطاعت و نیت پس هر کس وفا
کند به پیمان امامت ما که هنگام الست مقرون بود عینا فدر بوبیت و نبوت هر اینه وفا نموده خواهد
بود به پیمان ربوبیت الهی و نبوت رسول الله و هر کس در تحت ضمانت ما باشد هر اینه در تحت ضمان الهی
خواهد بود و همچنین بوده ما دستوانهای عرش عظیم که تسبیح میکنیم از روی تعظیم پس تسبیح میکنند بما فقت ما کان
عالم بالا و کروبیان ملا اعلا و جهت زمین امدیم تقدیس الهی بجا آورد یم پس اهل زمین بما فقت ما تسبیح کردند
پس لمعات انوار علوم ما چراغ هر ملی در شبستان ضمیر معتکفان صوامع زمین و آسمان افروختن گرفت و از
آفتاب مشکوة ولایت ما در نزلگاه امکان تا طلوع صبح ابد دوام سوختن گرفت و مقرر گشته که در علم الهی که

مناسبت برای ایجاد جمیع ممکنات که رحمت ما و اهل دوزخ نشود دا ... که بر دو شمن ما بر بهشت برین
نابرین شیعه و دوستان ما بهیچ چیز در نمیکه حق تعالی در روز قیامت از بندگان خود سؤال میکند از بهمه جهانی
کما انا بنیان کرده اند و سوره ذلت که اقرار بعبودیت و اعتراف نبوت و ولایت نخواهد پرسید از اوامر و نواهی
که در دنیا بر ایشان حکم کرده که چرا در طاعت تقصیر کردی یا چرا بر معصیت اقدام نمودی جهت آنکه اگر اداء تبعیت
ربیان دعا کرده باشد بی توقف باهل بهشت خواهد پیوست و اگر از جمله گناهکاران بود تحت مشیت الهی
باشد پس چون بمقتضای وفاداری عمل نموده و طریقه طاعت و فرمانبری پیموده در بهشت عنبر سرشت
در سلک متکئین علی الارائک خواهد نشست و احتمال دارد که مراد بما یقضی علیهم با ینبغی باشد که
سؤال نخواهد نمود خدای تعالی از بندگان در روز قیامت از چیزهائی که بمقتضا و قدر بر ایشان جاری ساخته
چه مدار ثواب و عقاب بر تکلیف اولیاء از بندگان خود رسیده بود که ایا سعی بر عهده کار نمانیستم طاقت
بر عهده کاری و اعتراف بر بندگی خود نموده بودند پس آنکه از عهده عهد خود بیرون آمدند و خدای
خود را کما اقرار بر بیتش کرده اند شناسند و بعد از شناختن با پنج لازم است طاعت و فرمانبرداری
است از ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت و بر عهد سلف و اوصیای ایشان قیام نمایند و انقضای قدر
والعلم عند الله سؤال نخواهد نمود چنانکه محققان بیان نموده اند که قضا حکم اجمالی الهی است و قدر
مقدر تابع علم ازلی است و این علم تابع اعیان ثابته است چنانکه علم ازلی تابع اعیان ثابته است و مراد
از ثبوت ظهور مظاهر این باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا یعنی آنچه
مکتوب بما نوشته شده هر چیزی بنا بر استعداد دیگر دارد موافق آن از جانب الله تعالی بان فیض میرسد
یکی که مستعد ایمانست ایمان می یابد و دیگری که مهیای کفر است کافر میشود و کناه کسی بر دیگری نیست چنانچه فرمود
فلا تلوموني ولوموا انفسکم یعنی خود را ملامت و سرزنش کنید نه مرا از زمین و آسمان چیزی خرزه
و حنظل تلخ میرویند و از نیشکر جوی شکر ظاهر میشود و درخت میوه دار و شاخ بی بر میکند

مخفی نماند که این حدیث بروایت عمارة بن ابی اعیون از ابی عبد الله علیه السلام باین عبارت مرویست که آنحضرت علیه السلام بنباتة بن ابی اعین خطاب نموده فرمود که اذا کان یوم القیمة جمع الله الخلائق و سالهم عما عهد الیهم ولم یسالهم عما قضی علیهم و در مطلب این حدیث هر دو معنی مناسبست والله اعلم **ق ل** و عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان سلیمان ورث داود و ان محمدا ورث سلیمان و انا ورثنا محمدا و ان عندنا علم التورة والانجیل والزبور والفرقان و تبیان ما فی الالواح قیل ان هذا لهو العلم قال لیس هذا هو العلم ان العلم الذی یحدث یوما بعد یوم و ساعة بعد ساعة توضیح این حدیث بیان مناسب آنست

که روایت

که روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که سلیمان بمیراث گرفت علم را از داود
چنانکه در سوره نمل فرموده که ورث سلیمان داود و بدرستیکه محمد میراث برد علم را از سلیمان
ما اهل بیت رسول بمیراث بردیم علم را از حضرت محمد صلعم و تحقیق که نزد ماست علم توریت موسی علیه السلام
انجیل عیسی علیه السلام و زبور داود و علم نسخه که بیان در آنجا الواح موسی است یا بنیبی که هر چه از شکستن بعضی
الواح از الواح نتوان خواند یا از بالا رفتن بعض الواح مجهول باشد از آن نسخه نیز تشخیص بتوان داد
چنانچه در سوره اعراف حق تعالی گفته و فی نسختها هدی و رحمة بیک گفته شد با نحضرت که بدرستی که این
و بیان است این علم که دانائی عظیم حضرت است در این علم آنحضرت گفتند چنین نیست بدرستیکه علم
عظیم آنست که حاصل میشود باستنباط و فکر در معلوماتیکه مذکور شده روز بروز و ساعت بساعت

مخفی نماند که علم بحوادث یوما فیوما و ساعة فساعة بعد الا آنست که باسرار معرفت ائمه علیهم السلام نازل
میشود و بعد از آن بر امام زمان ظاهر میگردد تا لازم نیاید اعلم بودن امام از حضرت امیر
و باقی ائمه علیهم السلام و در باب الواح خلاف است که چون سعده بود یا زمرد سبز یا زبرجد سبز یا یاقوت
سرخ یا سنگ دیگر که در آن نقش شده بود چون نکنیم و طول الواح ده گز بود و بطول قامت حضرت
موسی نیز گفته اند و در عدد آن هم خلاف است بعضی ده و جمعی هفت و نه نقل نموده اند و در کتاب
بصایر الدرجات در باب ما عند الائمه من کتب الانبیاء نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که
بدرستی که یوشع بن نون وصی حضرت موسی بود علیه السلام و الواح از زمرد سبز بود پس چون حضرت
موسی غضبناک گردید از بیداد و مستعجلان در پرستیدن گوساله الواح را که در دست داشت
از دست انداخت غضبناک دید بعضی از آن بشکست و بعضی باسمان مرتفع گشت چون غضب آنحضرت انطفا
پذیرفت یوشع بن نون گفت یا موسی نسخه و اصل الواح نزد تو هست موسی گفت آری هست پس تمام
اینست که در الواح موسی غیر تعدید چیزی مکتوب باشد **تتمه** و ان الاسم الاعظم علی سبعین حرفا
اعطی الله الانبیاء من ذلک حرفا واحدا و جمع الله جمیع ذلک لمحمد صلی الله علیه و آله وان عصی موسی
کان لادم فصار الی شعیب ثم الی ابن عمران وان الان عندنا یعنی حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام فرمود بدرستی و راستی که اسم اعظم حق تعالی بر هفتاد حرفست که بخشید خداوند مجید بهر یک از انبیا
یکحرف از این هفتاد حرف و جمع نمود تمامی حروف اسم اعظم را در محمع اسرار و گنجینه رموزی محمدی
و بدرستی و راستی که عصای موسی از حضرت آدم بود بعد از آن بحضرت شعیب رسید و بعد از آن
بحضرت موسی انتقال یافت و الحال این عصا در دست ما اهل بیت است و در اصول کلینی نیز

بمضمون حدیث سابق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که بدرستی و راستی که
اسم اعظم هفتاد و سه حرف است نزد آصف بن برخیا از آن حروف یک حرف بود که تکلم با آن حرف نمود پس فرو برد
زمین را که میان او و تخت بلقیس بود تا آنکه گرفت تخت را بدست خود در زمین بازگشت بحال خود که بود زودتر
از چشم بهم زدنی و نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف نزد الله تعالی است که مخصوص ساخته
خود را بآن در علم غیب خود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث
دیگر اسم اعظم بر هفتاد و سه حرف روایت شده و این منافی حدیث هفتاد و سه نیست بجهة آنکه اسقاط کرده
متعارف و مشهور است **تتمه** فی ان الجفر والجامعة فیهما علم ما کان وعلم ما یکون من حوادث الامور
لما کتب لعلی بن موسی بولایة العهد فلینظر الیه فانه علیه السلام کتب هذا والجفر والجامعة یدلان علی ذلک
مخفی نماند که حدیثی که شیخ قدس سره از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده در اکثر از نسخهای
که ملاحظه شده مذکور نیست و در چند نسخه ذکر یافته و بهمین عبارت و ترتیب نوشته شده
ظاهر اینست که فی ان الجفر والجامعة تا آخر از حدیث سابق نباشد زیرا که در آن حدیث سؤال از جفر
و جامعه نشده بود تا آنحضرت جواب فرموده باشد و آنحضرت خود بیان که جفر و جامعه نموده بود
تا خواهند توضیح و بیان فرمایند و دیگر آنکه مامون ولایت عهد را بحضرت امام رضا
بعد از زمان حضرت ابی عبدالله علیه السلام بود پس در این صورت احتمال دارد که سهو از کاتب
کاتب باشد یا بسم که این حدیث از جمله حدیث [illegible] که از محمد بن سنان مرویست در آن حدیث
جفر و جامعه مذکور است و کاتب سهوا مقدم ساخته و احتمال دارد که شیخ خود این حدیث را از
حدیث دیگر جدا نشته و بحضرت ابی عبدالله ع ملحق ساخته و بهر تقدیر ترجمه این حدیث اینست که
معصوم که در جفر و جامعه ثابت است علم گذشته و علم آینده تا آنکه چون مامون ولایت عهد را
بحضرت امام رضا علیه السلام مرجوع ساخت و عهدنامه نوشت آن شهنشاه کشور تسلیم و رضا
فرمود که ای مامون نوشتی بقا بین عهدنامه را و حال آنکه جفر و جامعه بخلاف این دلالت دارد والله اعلم
فی الشیخ وعن محمد بن سنان عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه قال یا ابن سنان ان محمدا صلی الله علیه وآله کان
امین الله فی خلقه فلما قبض کنا اهل بیته ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا علم المنایا والبلایا وانساب
العرب ومولد الاسلام والجفر والجامعة شرح این کلام در بیان متعلقات این مقام آنست که از محمد بن سنان
از امام همام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که آنحضرت گفت که ای پسر سنان بدرستی و راستی که حضرت
محمد صلی الله علیه وآله امانت دار و محل اعتماد خدا بود در بندگان پس چون وفات یافت بودیم ما اهل بیت وارثان

او

او نزد ماست دانستن وقت مردن هر کس و حوادثی که مردم بآن مبتلا میشوند و اگر نه با جمیع بنی آدم
چون نیاید که جمع بشناسیم بنی مقصود خواهد بود با یقین که نزد ما است دانش نسبهای که هر مرد را
ببینیم طاعت و منقبت که بینی ایشان را بسبب معصیت دیگر آنحضرت پیغمبر نسبهای عرب را میدانیم که حلالزاده
کیست و حرامزاده کیست یا یا بینیم که اصحاب سعادت را میدانیم و ارباب شقاوت را میشناسیم
نزد ما است ولادت اهل اسلام یا یعنی که عالم بنسب ایشانیم یا یا یعنی که اسلام نزد ما ظهور یافته
و ما مصدر دین و اعانیم و نزد ما است جفر و جامعه **مخفی نماند** که جفر صندوقی است از چرم بوسته که
صندوق علم صاحبان شریعت و اوصیای انبیا است از کتابهای الهی و علم علمای گذشته از جمله بنی اسرائیل
و در اخبار ما نوده وارد است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که نزد منست جفر ابیض
و آن صندوقی سفید است که در آن کتابها و علمها و وصیت مثل زبور داود و صحف ابراهیم و تورات موسی
و انجیل عیسی و جامعه و مصحف فاطمه ع هم از آنحضرت مرویست که فرموده که نزد منست جفر احمر و آن صندوقی
است که در آن سلاح رسول خداست و آن صندوق گشوده میشود بسبب خونریزی و گشوده میشود
از برای صاحب سیف سلول بشمشیر کشیدن که آنحضرت قائم آل محمد است و جامعه صحیفه ایست طول
آن هفتاد ذراع بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و بخط مبارک حضرت مرتضی علی علیه السلام است که با املای
گفته خاص حضرت پیغمبر ص نوشته شده و در آن جامعه هر حلال و حرام و همه و دیات تا تمام
احکام بتفصیل تا تفاوت خراشی که شخصی در بدن دیگری کند **تتمه** وما من فئة تضل مائة او تهدی
مائة الا و نحن نعرف قائدها وسائقها وانا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و النفاق
وان شیعتنا لمکتوبون باسمائهم اخذ الله علینا وعلیهم المیثاق قبل خلق السموات والارض
مورود فانا وعن ظلوف میفتنا لیس جحد الاسلام غیرنا وغیرهم الی یوم القیمة میتوان بود که تفصیل این تا کتا
فساد باشد و تهدی یعنی تا و کرد الغایة در بعضی موضع مفعول باشد و هیچ میتوان بود که تفصیل
بفتح تا و تهدی بضم تا و فتح دال الغایه حال المخذوف نیا بر قول [illegible] حنین خواهد بود که نیست
گروهی که گمراه کنند صد کس را یا گمراه شوند یا هدایت نماید و هدایت کنند صد کس را و گمراه نما
میشناسیم و میدانیم زجر کننده و کشاننده آن گروه را بگمراهی و هدایت کرده در بیان شود
مفاد کلام آنحضرت اینست که نیست گروهی که گمراه شوند و حال آنکه صد کس باشند یا هدایت یابند
صد کس باشند مگر آنکه ما میدانیم راهبر ایشان را بسوی ضلالت و راه هدایت **دیگر** آنکه ما میشناسیم
و آن شخص بنفس مرد را یکه ما ببینیم او را میشناسیم مرد مدعی اسلام را بعلامت ایمان یا بنشان نفاق و

دیلمی آورده مخفی نماند که تقیید بدین دلالت دارد بر آنکه این علما از مقوله غیبت بلکه از جمله فوائد است
اندیشه نیاید و سبب او نگریستن بنور خدا و دیگر معنی آنکه شیعیان ما همه نوشته شده اند نزد
ما بنامها و نشانهای ایشان که فرموده است حق تعالی بر ما و ایشان عهد مودت و پیمان دوستی که ما ایشان را دوست
داریم و ایشان ما را دوست دارند قبل از ... حاضر میشوند آنجا که ما حاضر میشویم بر
کنار حوض کوثر ... در بهشت عنبر سرشت بنا ناظرها و نیست بر تمامی
عقاید متعلقه باسلام که ملت ابرهیم است جز ما و ایشان تا روز قیامت میتوان گفت که اسلام طوایف
دیگر ناقص و ناتمام است و در واقع کفر و بحسب ظاهر اسلام است و بر آنکه بود که معنی لیس علی ملة الاسلام
چنین باشد که نیست باقی بر تمام اهل اسلام بدین صحیح لایق مگر ما و شیعیان ما و بر هر تقدیر
در کلام آنحضرت اشاره ایست بآنکه از جمله هفتاد و سه گروه از امت پیغمبر ص فرقه ناجیه گروه
رستکار همین شیعه است بهمان اسامی ابرار مخفی نماند که نسخهای متعدد مشارق الانوار ملاحظه شد
و در همه ذکر یافته بهمین عبارت مذکور است و در کتب معتبره احادیث اهل بیت مثل کتاب
بحار الانوار انتخاب العلما مولانا محمد باقر مجلسی چنین مسطور است که حضرت امام همام کاظم
موسی ع در صحیفه عبد الله بن جندب نوشته بود که لیس علی ملة ابرهیم خلیل الرحمن غیرنا و غیر شیعتنا یعنی
نیست کسی بر ملت ابرهیم خلیل الرحمن بجز ما و شیعیان ما والله یعلم قال الشیخ و منهم علیهم السلام
لو انعم اصحاب الکفا والایام ومن لم یعرف هذه الایام لم یعرف الله حق معرفته فالسبت اسم
رسول الله ص وله النبوه ... والاحد امیر المومنین ع وهو ... والاثنین
نور الحسن والحسین علیهما السلم والثلثا ثلثة انوار الزهرا و خدیجة الکبری و ام سلمه والاربعا
اربعة انوار الساجد والباقر و جعفر وموسی والخمیس خمسة انوار الرضا والجواد والهادی والعسکری
والمهدی والجمعة اجتماع شیعتنا علی ولایتنا و لعنة الله علی اعدائنا توضیح بیمنها و بیان
ما جری ... ائمه طاهرین ع که ایشان گفته ما ایم ایام ... که شناسند این
ایام را نشناخت خدا را چنانکه حق شناختن و کنه شناسا است ... سبت اسم رسول خدا ص است
در لغت یعنی قطع اسم و وجه تسمیه آنحضرت باسم سبت آنست که مقطوع است تا آنحضرت نبوت
کافه انبیا ادم و نخواهد بود پیغمبری بعد از او در عالم و روز شنبه ... آنکه عدد
ایام در دوره هفته با و منتهی میگردد و احد کنایه از امیر المومنین است و حال آنکه آنحضرت اول
اهل توحید و سر خیل ارباب تقدیس و تحمید است و اثنین دو نور امام حسن و امام حسین است و ثلثا

سه نور

سه نور است فاطمه زهرا و خدیجه کبری و ام سلمه است و اربعا چهار نور است امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و خمیس پنج نور است حضرت امام رضا و امام
محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و امام محمد قائم صلوات الله علیهم و جمعه اجتماع شیعیان
ما است در محبت آنحضرت بر دوستی و ولای ما و لعنت خدای بر اعدای ما مخفی نماند که تعبیر ایام
با ائمه ع بنوعی دیگر در اخبار ماثوره اهل بیت ذکر یافته چنانکه محمد بن یعقوب کلینی در کتاب خصال
نقل نموده که ابن متوکل از علی بن ابرهیم و او از عبد الله بن احمد موصلی و او از صقر بن ابی دلف کرخی
روایت کرده که او گفت در ایامیکه متوکل ملعون امام علی نقی را محبوس نموده بود من از برای ... بخانه که
آنحضرت نزول داشت رفتم دیدم بر بالای حصیری نشسته و در برابر ایشان قبری کنده شده بعد از
دخول سلام کردم آنحضرت جواب گفته مرا رخصت نشستن داد و گفت ای صقر بچه مطلب آمدی گفتم
ای سید آمدم که از حال شما خبری گیرم و به دیدن شما آرام و اطمینان پذیرم ای صقر ...
چشم بقبر افتاد دل بر اندیشه ام روان گردید و بگریه در آمدم آنحضرت فرمود که ای صقر مگری
مباش که دشمنان ظفر نخواهند دید و در این اوقات از ایشان بدی بما نخواهد رسید پس
گفتم الحمد لله و بعد از آن گفتم ای بزرگوار حدیثی از حضرت رسول الله بمن رسیده که معنی و مقصود
آنحضرت را از آن حدیث در نیافته ام ... اسرار آن ... از فرمود
رسیده آنحضرت فرمود که حدیث کدام است گفتم اینکه فرموده لا تعادوا الایام فتعادیکم یعنی
دشمنی با ایام مکنید که دشمنی میکنند ایام با شما مراد از این ایام کیست و مفاد این کلام چیست
آن امام بزرگوار فرمود که ائمه مائیم آن ایام که با ایشان دشمنی نتوان نمود تا زمین و آسمان
بقدرت و نگاه عالمیان بر پا است پس آنحضرت فرمود که سبت اسم رسول الله است ص
و سبت یعنی راحت و انقطاع ... والحق بعد از طلوع نیر عالم افروز نبوت آنسرور از
مشرق عنایت ازلی تمام عالم راحت یافتند و از منقلب جهالت بسوی مراد با استواء هدایت
شتافتند و ... اقالیم رسالت آنحضرت کمال و منتهی که دیگر انقطاع ... نبوت منقطع الحق
احد کنایه است از حضرت امیر المومنین ع و آنحضرت اولکسی است که بنای توحید گذاشته و حق را
بیگانگی شناخته و اثنین دو نور امام حسن و امام حسین است علیهما السلام و ثلثا علی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد است و اربعا موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی ... و خمیس ...
حسن بن علی است و جمعه فرزند او حجة بن الحسن است و در این روز جمع خود شیعیان ما است

تمام العهد روایت دارین معنی ایام پس دشمنی با ایشان در دنیا مکنید که دشمنی خواهند کرد
با شما در آخرت این بود حدیث صقر و از این حدیث مستفاد میشود که ایامی که در سلک هفته و ماه
انتظام دارند مراد نیستند بلکه جناب اقدس نبوی ائمه را کنایه نموده بلفظ ایام از ائمه و تصریح
باسامی ایشان نفرموده تا مخالفان دین و اهل فساد را دلالت مراد و تعقل مفاد کلام آنحضرت
نشوند نمود و از این قبیل در قرآن مجید بسیار است چنانکه حضرت باری عز اسمه بکلمه تین
و زیتون و طور سینین از حضرت پیغمبر و علی مرتضی و حسن و حسین کنایه نموده چنانکه بعد از این بیان
خواهد یافت و باید که سیروا فی الارض تدبر و نظر نمودن در معنی قرآن اشاره فرموده
مخفی نماند که تعبیر ایام در این حدیث با ائمه طاهرین علیهم السلام فی الجمله در حدیثی که شیخ
رحمه الله ایراد نموده ثلثا کنایه بود از فاطمه و حسن و حسین و ام سلمه و در حدیث صقر که در کتاب خصال مذکور
است ثلثا تعبیر است از علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد پس در توجیه این دو حدیث میتوان
گفت که تواند بود که این روز را نسبتی باشد با این سه امام که باعتبار ملاحظه
آن نسبت از ایشان تعبیر یافته چنانکه در حدیث صقر و حسنین نسبتی دیگر داشته باشد بحدیث
تنقیح نبوت و رسالات که بلا خطران نسبت باب طهارت کیشان تعبیر یافته چنانکه در حدیث
شیخ مذکور شده و در باقی ایام بر این قیاس تطبیق و توفیق میتوان نمود والله ولی التوفیق
النبیه نبذ منه قال وعن ابن عباس من کتاب الامالی قال رسول الله صلی الله علیه و آله شیعتک هم الفائزون یوم
القیمه یا علی انا منک و انت منی و روحک من روحی و شیعتک شیعتی و اولیائک اولیائی من
احبهم فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی و من عاداهم فقد عادانی یا علی شیعتک مغفور
لهم ما کان منهم من عیوب و ذنوب و انا الشفیع لهم اذا قمت المقام المحمود فبشرهم بذلک
یا علی شیعتک شیعة الله و انصارک انصار الله و حزبک حزب الله و من تبعهم هم المفلحون
یا علی سعد من والاک و شقی من عاداک شیخ مفاد این حدیث این است مستفاد میشود از
الفاظ این است که در روایت شریفه ابن عباس از کتاب امالی که ابن عباس گفت که رسول خدا
فرمود که برهان علی ایشان شیعیان تواند که میرسند بدرجات عالیه جنت بسعادت لقاء آنحضرت
در روز قیامت یا علی من از توام و تو از منی روح تو روح منست و برهان تو برهان منست و دوستان
تو دوستان منند کسی که دوست دارد ایشان را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و کسی که دشمن دارد
ایشان را پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و کسی که خصومت کند با ایشان پس بتحقیق که خصومت کرده

باس

باین یا علی برهان تو امرزیده اند هر چه باشد از معصیت که ثابت و صادر گشته باشد از ایشان از اخلاق ذمیمه
و صفات رذیله و گناهان عظیمه و در حدیث دیگر آمده که اگر معصیتی از ایشان صادر گشته که باعث ارتکاب
گناهانی باشد یا خصلت قبیحی داشته باشند که باعث مستوجب مکافات باشند مبتلا میشوند به مصایب بلا
و شدت سکرات و نزعات مرگ کفاره آنها میشود و اگر بقیه باشد در عالم برزخ تدارک آن میکنند
پس در روز قیامت شیعیان آنحضرت هیچ گناه و معاتبه و معاتب نخواهند بود و بشفاعت آنحضرت در
درجات عالیه بهشت مقام خواهند نمود دیگر آنحضرت میفرماید که من شفیع ایشانم هرگاه بایستم در
مقام محمود و آن موضعیست که لواء حمد بدست آنحضرت داده میشود و آنحضرت بعد بر ابطال الحجب بر
و قدم در طریق شفاعت میگذارد و تمامی امت در سایه لواء حمد آنحضرت در سایه آن علم بجهة الحی قیام مینمایند
پس بشارت داده ایشان را باین سعادت و شمول این نعمت و در کتاب فضایل تالیف ابن بابویه
قمی مذکور است که ابن عباس از حضرت رسول صلعم روایت نموده که آنحضرت گفت که هرگاه قیامت قائم
شود ... علمی ... بعضی از انبیاء ... که هفتاد شقه دارد هر شقه از آن
عرض وسیع تر است از ساحت دنیا اگر آفتاب و ماه بر آن میتابد و طلوع مینماید و من بر بالای کرسی
کرسیهای بهشت و آن کرسی بر بالای منبری باشد از منابر نور ... از حسن سلاله علی و فاطمه
ابطال ... و خطبه خواهم در کتاب مناقب احمد حنبل در مسند خود حدیثی ذکر نموده اند
که معنی آن بعبارت فارسی اینست که چون شبی که رسول خدا میان اهل اسلام مواخاة و برادری فرموده گفت
ای علی تو برادر منی و نسبت تو بمن منزلت هارون است بموسی اما اینقدر هست که بعد از من پیغمبری نیست
ای علی آیا نمیدانی که اول کسی که خوانده شود روز قیامت من خواهم بود پس برپای بایستم در مقام
نیکو بر دست راست عرش در سایه و ... حله سبزی از حله های بهشت در بر پوشند بعد از آن پیغمبران
بعضی از عقب بعضی و یکی بعد از دیگری خوانده شوند بعد و صف بندند در دست راست عرش بپای بایستند
و در ایشان حله های سبز از حله های بهشت در بر پوشند آنگاه با شوی یا علی که من اخبار تو میکنم که اول
من در روز قیامت بشکل زجمیع امتان محاسبه شوند و تو ای علی اولی کسی که خوانده شود بجهت قرابت تو
بمن و منزلت تو نزدیک من و لوای من بتو تسلیم کرده شود و آن لوای حمد است پس تو
آن را در صف سیر کنی و آدم و جمیع خلایق در روز قیامت در زیر سایه لوا و من باشند و طول آن مسافت
هزار ساله راه بود سنان آن یاقوت احمر و چوب آن نقره بیضا بکار آورد تا حضر باشند و آن اسم گرامی بود
از نور یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سیم در میان آسمانها باشد و بر آن لواء سه سطر نوشته

اول بسم الله الرحمن الرحیم بود سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله و پنجم
طول هر سطری مسافت هزار ساله راه و عرض او همچنین مسیره هزار ساله راه بود و بود که یا علی لوای حمد را بدست
خیره و علی امام حسن از طرف راست تو و امام حسین از طرف چپ تو تا آنکه میان من و ابراهیم خلیل حق بهشتی بعدان درو
حله سبزی از بهشت در پوشانند و منادی از زیر عرش ندا کند که نیکو پدر است پدر تو ابراهیم و خوب برادر
برادر تو علی ای بشارت باد ترا ای علی که تو کسوه یابی هر گاه من کسوه یابم و خوانده شوی هر گاه من خوانده شوم
و زنده کرده شوی هر گاه من زنده کرده شوم و تتمه حدیث ابن عباس آنکه حضرت فرمود یا علی پیروان تو
پیروان دین خدا اند و یاری کنندگان یا علی هستند کان دین خدا اند و طاعت کرده تو منسوب خواهند
ایشانند و مسکنان و سیکان بعلاج حلیه مغفرت و رضوان یا علی نیکبخت کرده بود کسی که ترا
دوست داشت و بدبخت شد نا کسی که تقدم در طریق دشمنی تو کرد انت لا انفع وصل و صبر اسم عزیج
المومنین عم ... لقد رسول الله صلعم یا علی ان الله وهب لک حب المساکین والمستضعفین فی الارض فرضیتهم
اخوانا و رضوا بک اماما فطوبی لمن احبک و صدق علیک و ویل لمن ابغضک مضمون این کلام مقدس بیان
این قول اقدس ... است که ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که روایت نموده از حضرت امیر
المومنین ... آنحضرت گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی بدوستی و راستی که خدای تعالی
بتو دوستی درویشان و ناتوانان ارزانی کرد در روی زمین پس راضی شدی تو بیاد دعا ایشان و خشنود
کشتند ایشان بامامت تو پس خوشا حال آنکس که بخدمت دوستی تو در زمین سینه خود کشته و
با نکوی ... و بد حال کسی که دشمنی تو داشته در بزرگوار بادن شرف و علو مقدار هوا به بابیانی
و احسان ... امام الدهر ایشان را خرمی و سیراب داشت و نظر عنایت از هر احوال ایشان
و پیوسته همت والا ... مونث محتاجان و قضای حوائج درماندگان میگماشت بعادی لطف
... دلهای خراب مسکینان معمور و بغذای ... خلق که عیش خاطر اسودگان ویرانه بیکسی شاد و مسرور
چنانکه در اخبار آمده که چون ... حیات آنحضرت بسر آمده و از پای در افتاد و وداع فراق ... جهان عالم
نمادا ... در سید کونین اعنی امام حسن و امام حسین نعش آنحضرت را بموجب وصیت از کوفه بیرون
و آن گنج بزرگوار شرف را در زمین نجف سپرده نهان ... ماتم کو ... اثناء ... بسوی شهر
روان گشتند چون بویرانهای کوفه رسیدند صدای ناله شنیدند پیر نالان ... غریبی ... نوا
دیدند که در خرابه بخاک افتاده و خشتی بزیر سر نهاده ... دنیا ... حسرت از دیده
میبارید گفتند چه کسی و از کجایی گفت مرد غریبم بیمارم و عاجزم ... گفتند پس بیمار تو

که میکند گفت یکسال است که من در این شهر مردی هر روز نزد من آمد و بر بالین من نشست و بود
مشفق و بر ادرمهربان غمخواری من میکرد و الحال سه روز است که تو دیگر من نیامده و تفقد احوال
من ننموده نه نام او دانم چیست و نه کفتند ... گفتار او نشانی دارد که گفت ای پیر چه ... که
تهلیل میکرد و چون تو دیگر من می‌نشست میگفت مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا و درویشی
کرد ... و درویشی ... هم نشین غریبی است که با غریبی ... مینماید فرمودند ای پیر او علی بن ابیطالب
بود ابن عم رسول خدا و وصی مصطفی پس گفت آنحضرت را چه شد که در این سه روز پیدا نیست گفتند
ای پیر بد بختی او را ضربت زده از دنیا رحلت نمود اکنون ما از دفن او باز میگردیم پیر از استماع
واقعه جان گداز فریاد و شیون آغاز کرد و خود را بر زمین میزد و میگفت مرا چه حالت بود که
امیر المومنین تفقد حال من کند حضرت حسنین آن پیر غریب را تسلی میداد و نمود و اضطراب میکرد پس گفت
چو بود که او در بوقت ... شما قسم میدهم شما را که مرا بر سر قبر او برید تا زیارت کنم ان ... امام
دهنما و آن دو دست گیرد ... ترتیب آنحضرت وعده بر خود
سر تربتا فکنده بزبان حال میگفتی ... بود ... حقوق ... تو بود جان مرا سکون
... تخیل ... متوحشا ... که ... کینه ... خود ... که دست ... تسلی ...
تاب شکیب ... ناله وزاری و بیقراری میکرد و میگفت خدایا بحق صاحب این مرقد مطهر
... ایشان تا از نعمت ... اعتقاد ... اجابت ... در سیره نقد جان ... و از طریق
اخلاص بر تربت منور او جبین علو عام و خاص نثار نمود و از ... عالم فانی بسته در فراش
سرای جاودانی آسود حضرت حسنین تجهیز ... بواخشند ... حوالی مشهد منور ...
ساختند تتمه یا علی اهل مود تک کل اواب حفیظ و کل ذی طمرین لو اقسم علی الله لابر قسمه یا علی
احباؤک کل محتقر عند الخلق عظیم عند الحق یا علی محبوک فی جوار الله فی الفردوس لا یاسفون
علی ما خلفوا من الدنیا یا علی انا ولی لمن والیت و عدو لمن عادیت یا علی اخوانک ذبل الشفاه تعرف
الرهبانیه فی وجوههم یفرحون فی ثلاثه مواطن عند الموت و انا شاهدهم و عند المسائله فی قبورهم
وانت تلقنهم و عند العرض الاکبر اذا دعی کل اناس باسمهم این کلام اقدس از تتمه حدیثیست
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست و مفاد مضمونش آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
گفت که یا علی دوستان تو هر باز کشت کننده ایست بخدا که نگاه دارنده حدود خدای باشد و هر
دو جامه کهنه ایست که از دوری استخفاف نفس را هانت دنیا باز در و کهنه قبا قناعت و کفاف

اکر سوکند دهد خدای را در حصول امری هراینه قبول فرماید حق تعالی قسم ویرا وما مقتضی دارد آنکه
یا بانیغی کما اکر سوکند یاد نماید در تعهد کاری که وقوع و صدور آن بی توکل و اعتماد بر حضرت احدیت
راست کرداند حق تعالی قسم ورا یا علی دوستان تو هم چنین خواهند بود نزد حضرت خدا ایشه بزرکوارت
نزد حضرت خالق یا علی محبان تو نزدیک برحمت ایزدی خواهند بود در بلندترین درجات
بهشت جاودانی و فقا سعت نخواهند نمود برایشه ولکو اشتند انه انا ساوا و متاع دنیای فانی هم
یا علی من دوستم کسی را که دوست داشتی ترا و دشمنم انکسی که دشمن انکاشتی ترا و یا علی
بدرستی که طریقه تو خلق البانند که از روی بصیرت کار این خواهند بغیرت ناکوار عشرت دنیا
بنالوده اند و از خوف و خشیت خدا مشغول کاری که شناخته میشود در سیمای ایشان تخطیا
فرحناک میشوند در سر مقام و هنکام مردن که کام جان متلخی سکرات مرارت الوداع هر جمیع
در یاد خالد بزرکت حضور بعد لقای من شادکام و فرحناک میکردند و در دم تو سوال نکیر و منکر
در وحشت سرای قبرهای ایشان و حال آنکه تو تلقین جواب میکنی ایشان را اسبوم دانسته که
تمام خلایق بعرصه کاه محشر حاضر آیند و هرکه عادلا مرا دارد بر ملک ذوالجلال نماینده هر کره
بامام زمان ایشان خوانده شوند و ایشان را ملبس نمایند کما قال سبحانه یوم ندعو کل اناس بامامهم
و در کتاب عیون الاخبار و تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که
مراد از امام در این آیه کریمه امام زمانست تتمه یا علی بشر اخوانك ان الله قد رضی عنهم یا علی انت
امیر المومنین وقائد الغر المحجلین یا علی انت و شیعتك الصادقون ولولا انت و شیعتك ما قام
لله دین ولولا من فی الارض منکم لما انزل من السماء قطرها یا علی لك فی الجنة کنز وانت ذو قرنیها
وشیعتك حزب الله وحزب الله هم الغالبون یا علی انت وشیعتك القائمون بالقسط یا
علی انت وشیعتك علی الحوض تسقون من احببتم وتمنعون من ابغضکم وانتم الامنون یوم
الفزع الاکبر یا علی انت وشیعتك تظلون فی الموقف تنعمون فی الجنة یا علی ان الملائکة
مشتاقة الی شیعتك وحملة العرش المقربین یستغفرون لهم ویفرحون بقدومهم وان الملائکة
یخصونهم بالدعاء بدانکه قاید در لغت بمعنی کشاننده است و کلمه غر بضم غین معجمه و تشدید را
جمع اغر است و ان اسبی است که پیشانی سفید بود و محجلین جمع محجل است و محجل اسبی را کویند
که هر دست و پای سفید باشد و هر اسب اغر محجل میمون و مبارک میباشد در بیاق لسان
زینت و امتیاز دارد و چون در روز قیامت روی و دست و پای پیروان دین علی علیه السلام نور

وصنو و روشنی و ریان در عرصه محشر باشند علامت باین علامت نمایان خواهند بود لهذا
تشبیه یافته اند باسبهای اغر محجل و مشبه به را از کلام حذف و بلفظ شبه تصریح نموده اند و
این عمل را باصطلاح علمای معانی بیان استعاره مصرحه کویند و حاصل مفاد این حدیث که تتمه
حدیث سابق است اینست که حضرت رسول انام خطاب بحضرت امیر المومنین علیه السلام نمود
میفرمایند که یا علی بشارت ده برادران خود را یعنی شیعیان خود را که بدرستی و تحقیق که جناب اقدس
پروردکار رضا و خوشنود کردید از ایشان بجهت دوستی و متابعت تو یا علی تو پادشاه
مومنانی که کنایه از ان است که بسوی بهشت جاودانی که در روز قیامت پیشوا و دست و پای
ایشان از اثر وضو نورانیست یعنی در میان اهل محشر نمایان خواهند بود و در بهشت
آن حضرت سبب دخول ایشان به بهشت و رضوان خواهد بود یا علی تو و شیعیان تو را اسکی
و از کفتار دروغ بعضی کارا انبط اکر نبودی تو و شیعیان تو تمام نکشتی از برای خدا دین
محقق نکشت بجهت خلایق طریقه و اینجا و اکر نمیبود در روی زمین طایفه شما شیعیان
نزد نمی امد ملبوس زمین یکقطره از اسمان یا علی از برای تو در بهشت کنجیست مکنون از
نفایس متعه باقیه و شرایف انواع نقود مستلذات زکیه و مانیه که در ماسوی حفظ الهی محفوظ
و مخزونست و تو ذوالقرنین بهشتی یعنی که چنانکه آفاق و اقالیم دنیا از شرق تا غرب مسخر
ذوالقرنین بود و بهره مسخر است کشور و ولایتها را در میدان شمال مقدس بهشت با
تمام طبقات و حور و قصور و مناظر عالیه و منازل زاکیه و رضوان و غلمان وا یا علی تو
قبضه اختیار و حیطه تصرف ولایت اولیای تامه تو خواهد بود و بدوستان و موالیان خود بخشی
میباید شما یکی داشته باشید از خواهم بود یا علی شیعیان تو لشکر ایام و اعوان دین
خدایند ایشانند که با اهل عناد نفرت و بر مقصد و مراد ظفر یابند یا علی تو و شیعیان تو بیام
بعد لروا انصارات یا علی تو و شیعیان تو ایستاده کانید بر سر حوض کوثر و آب میدهید کسی را که دوست
باشد شما را و منع میکنید کسی را که دشمن شما را و خدا را یا علی شما یید و بس که امن امان
یافته اید در فزع اکبر یعنی هول عظیم روز قیامت که این هیبت را نومنین دیکر تبدیل
کنند که یوم تبدل الارض غیر الارض و اسمانها در یکدیکر نوردند نه که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
و صور اسرافیل دمیده شود و خلق اولین و آخرین بیکبار سر از خاک لحد بیرون آورده خوانیم
عدم بیدار شوند و بعد از مشاهده سطوت کبریا و ظهور طامه کبری همکنان استیلای خوف غالب

بیهوش گردند که فصعق من فی السموات ومن فی الارض یعنی نوبتی که صور اسرافیل بنوازند وآید
چون بهوش آیند هر یکی مست وحشی وحیران نگاه میکنند ومنتظر میباشند که چه بر ایشان آید چه
حکم بر ایشان جاری شود ونامه اعمال از کدام جانب بایشان دهند که فاذا هم قیام ینظرون
بعد از آن علم را دا ما کستر انیده اند ومیزان اعمال را ویخته اند ونامه ها را بکجا جمع نموده
که جمع الشمس والقمر وزمین وتو را بیرون آرد تا رو بخود بیند ونه هر یکی از دیگری گریزان وار
اعمال خود نیستی هر ساعت که یقول الانسان یومئذ این المفر ومیح اشک دیده ما میبارد
بر آید و بر آتش تشنگی ادخال کرده اند تا بعد قیامت جگر ومقربان که با محمد دو خلایق را در آن روز که مقدار
هزار ساله دنیاست بمحکمه الهی که موقف عرصه کبراست عاد او تا ذره خیر و شر که در نامه اعمال
ایشان ثبت بامضه حساب شود وهیچ را بیم وقف وهمین مقامست که سید انبیا وشفیع روز جزا
میفرمایند که یا علی تو وشیعیان تو از هول این روز ایمن ودر روز بر سایه سحاب الهی ولوای حمد
خواهید بود ودر بهشت برین نعمتهای نامتناهی تنعم خواهید نمود یا علی بدرستی وراستی
که بهشت مشتاق وخواهشمندست بشیعیان تو وحاملان عرش عظیم طلب آمرزش میکنند
برای شیعیان تو که الله سبحانه الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون
للذین آمنوا ودر شان ایشان نازل شده وملائکه میشوند با مومنان ایشان ومخصوص میسازند ایشان را بدعاها
اجابت نمایند **تتمه** یا علی شیعتك الذین یخافون فی السر والعلانیة یا علی شیعتك الذین
یتنافسون فی الدرجات ویلقون الله ولا ذنب علیهم یا علی اعمال شیعتك تعرض علی
کل جمعة فافرح بصالح اعمالهم واستغفر لسیئاتهم یا علی ذکرك وذکر شیعتك فی التوریة قبل
ان یخلقوا بکل خیر وکذلك فی الانجیل فانهم یعظمون الیا وشیعته یا علی ذکر شیعتك فی السماء
اکثر من ذکرهم فی الارض بخیرهم بذلك یا علی قل لشیعتك یتنزهون من الاعمال التی
یعملها عدوهم فما من یوم ولیلة الا ورحمة الله نازلة علیهم یا علی اشتد غضب الله علی من ابغضك
وابغض شیعتك واستبدل بك وبهم یا علی ویل لمن استبدل بك سواك وابغض من
والاك ماصل مرام واهم متعلقست بدین مقام که تتمه کلام آن سید الانام است ان شیعته
یا علی شیعیان تو اجماعتند که میتی شنوا از حضرت الله تعالی در نهان وآشکارا یا علی شیعیان
تو اجماعتند که جماعتی اند که دوام اعمال که باعث وصول بدرجات عالیه مرتبه وموصل بعراین نعمتهای
باقیه ابدیه است از روی خواهش سعی مینمایند وبر وجه معادضه مبالات در شان ایشان

نامدار بودن نفائس وعجایب رغبت میفرمایند ودر بی یابند حق را در حالتی که برایشان بار
گناهی نباشد یا علی علمای شیعه تو همه سوره عرضه میشود بر من در هر روز جمعه پس شاد میگردم
بعملهای نیکوی ایشان وطلب آمرزش میکنم از برای کردارهای ناشایسته ایشان یا علی تو
وشیعیان تو ان هنگام که در کتم عدم بودند وهنوز بدینا نیامده بودند در توریه موسی تمام
خوبیها مذکور شده اند وهمچنین در انجیل عیسی بر تجمیل مذکور گشته اند بلکه بدرستی وراستی
که اهل انجیل بزرگ میشمارند الیا وشیعه او را هما نا از کلام آنحضرت چنین مستفاد میشود
که امت موسی علیه السلام در توریه ترجمه الیا را دیده اند ذکر مرتضی وشیعه او را وامت عیسی نیز در
انجیل خوانده اند که الیا وشیعه او مکرم وخاصان درگاه خدا وند اکرمند ولیکن از شدت
عناد وخبث اعتقاد مطیع ومنقاد نمیگردند یا علی ذکر محامد ونشر مناقب شیعیان تو در
مجامع قدسیان صوامع افلاك بیشتر است از ذکر ووصف ایشان در عالم خاك پس شاد
ده دوستان خود را باینکه چه منزلت که ایشان راست یا علی بگو تا بعان ودوستان
خود که هیچ چیز مکنند شیعیان از عملهای که میکنند از دشمنان ایشان الیه ذی میکنند هیچ که
رحمت الهی فرود میاید بر ایشان یا علی سخت گردید غضب الله تعالی بر آنکس که با تو ومتابعان تو دشمنی ورزید
وبجای تو وایشان دیگران را گزید یا علی وای بر آنکس که دیگری را بر برتر خلافت تو نشاند ودشمنی
کسی را که دوستی کرد با تو وروی دل از جانب ایشان بگردانید **تتمه** یا علی انا واخی علی شیعتك السلام
واعلمهم انهم اخوانی مشتاق الیهم فلیتمسکوا بحبل الله ولیعتصموا به ولیجتهدوا فی العمل لان الله تعالی
راض عنهم یباهی بهم الملائکة لانهم وفوا بما عاهدوا الله تعالی واعطوك صفو المودة من قلوبهم
اختاروك علی الاباء والاخوة والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی وسوء القول فیهم
فکن بهم رحیما فان الله سبحانه اختارهم لنا وخلقهم من طینتنا واستودعهم سرنا والزم قلوبهم معرفة
حقنا وجعلهم متمسکین بحبلنا لا یؤثرون علینا من خالفنا فانا لناس فی عمی من الضلال قد
حق الحجة وتنکبوا المحجة یصبحون ویمسون فی سخط الله وشیعتك علی منهاج الحق لا یستانسون
من خالفهم ولیست الدنیا منهم ولا هم منها اولئك مصابیح الدجی یا علی شیعیان خود سلام
برسان وخبر ده ایشان را که بدرستیکه ایشان برادران من اند ومن مشتاق وخواهشمند
بسوی لقای ایشان نیز بدرستیکه شیعیان تو که افتادگان جاه احتمال اند دست در رشته محکم
الهی که دیانت در نهایت استحکام ومتانت در دست گرفته اند بصعود معارج تحقیق ومقامات

وشك نمايند باه در محافظت نفس اوّامه از معصيات و شقاوت و حبل الله در اخبار معصوم اهل بيت
ودين اسلام دائمه تعبير يافته چنانكه شيخ طبرسي در كتاب مجمع البيان ذكر نموده و درين مقام بجهة
بلكه بر تمام جملا ميتوان نمود ديگر مفاد قول انحضرت است كه بمزرعت سعي و اهتمام در صحراي دنيا كه مزرعه
آخرت تخم عمل پاشند تا در هنگام عرصات ثمره سعي بيابند بي بدستي و راستي كه حق تعالى
است از ايشان مباهات ميكند نزد فرشتگان با ايشان ذريكم و فاكره انيم بعد ديمانيكه باها
در دوفا لست بستا انند و نبوده و خلاصه آنكه محبت را انجا كه هر چند لطفا شان بر طريق خلاف
حضرت تو كرده اند و بركزيده اند تا از نيرات و برادران دوغ نداند خود و قدم در طريق موافقه
ايشان نگذاشته اند و بغوات ايشان و لا زموت تو بيضا اشتا نزو صبر نموده اند بر مكاره
در محبت ما و شكيب ورزيده اند در شدايد و نا گوار بلاء و نهاد در مودت ما يا اينكه از ذنب
مبو بوده اند و بيدكو في سفاهت از ايشان در حق خود ميشنيده اند بي ايشان دوست و
با شوخ نركه حق سبحانه و تعالى ايشان را از بلاء ما بر گزيده و ايشان را در زينت ما بيا فريده و مانت
ما را بر دل ايشان سپرده و خانه دلهاي ايشان را گنجينه نقش شناسا در حق ما كرده اند و صورت فطرت
ايشان را بزينت ملت و سجيه ما بيار است و برنگيز نديد بر ما كسي اگر بمخالفت ما برخواست
هم دنيا ديگر ايشان را همي و ملال است تحقيق كه كور گشته اند از مشاهده انوار با هره برهان و دوا فتاده
از جاده و اضطرابات با مداد و شبانگاه ميكنند و صفحه صحيفه شب و روز را در قهر و غضب الهي
تباه ميسازند و شيعيان تو بپناه رغبت حق و اهتداء انشوند بر كسي كه مخالف ايشانند بسبب
دنيا بر وفق خواهش انجماعت و نيست نزد ايشان از تنگ سقوط تلت بضاعت انيكو و هندكه
چراغهاي افروخته شبها بخنا دند در شب ظلماني از مكان راهنمايان ديدهاي ...

ونحن صلى الله عليه و آله انه قال انما مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجا فلا ينجوا الا من كان منهم و نعم
الحديث والباقون في النار تعبير اين كلام و ذكر انچه متعلقست باين مقام بر نيكو نيز است كه مرويست
انحضرت رسول صلعم كه انحضرت فرمود كه اهل بيت من در ميان امت من مثل كشتي نوحست كه هر
كس سوار كشتي نوح شد از غرقاب كشت و نجات يافت و در اخبار ماثوره كه در كتب صحيحه شيعه
مسطورات بي خنيين ذكر يافته كلان تا اخوات سفينه هستي و جود فرمود كه ان مثل اهل بيتي فيكم
كمثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق حاصل مضمون نيست كه بعد بستي
مثل اهل بيت من در امت من مثل كشتي نوحست در ميان قوم او هر كسي كه سوار كشتي شد نجات يافت

وناطقي كه تخلف ورزيد غرق گشت و بجلالت شان شيخ رحمه الله ميگويد چون بنابراين نجات تجي ابد
مر كسي كه از اهل سفينه باشد و دست در دامان رفاقت ايشان زند زيرا كه قولنه سود هر راست و انت
شايد شك و ريب عبارت و جمعي كه داخل سفينه نباشند و بيرون از بيرون محيط رفاقت باشند
اتش قرين عذاب خواهند بود و در دوزخ جهنم خواهند بمود تتمه فنبعثنا احزون بحجزتنا و نحن احذ
بحجزة نبينا و نبينا احذ بحجزة ربنا والحجزة النور ومن فارقنا هلك و من تبعنا نجا الجاحد لولايتنا
كافر والجاحد لفضلنا كافر لا فرق بين جحود الولاية و جحود الفضل و جحود النبوة و جحود الربوبية
لان جحود كل مقام من هذه يستلزم جحود الاخر لا قرانها بكل واحد منها يستدعي الاقرار بالاخر
ولا يبغضنا مؤمن ولا يحبنا منافق ولا يحبنا كافر ومن مات على حبنا كان حقا على الله ان يبعثه
معنا عن نوح نبعنا و هدى لمن اهتدى بنا ومن لم يكن منا فليس من الاسلام في شيء حديث ديگر
ابن حديث از جمله حديثيست كه جعفر بن محمد فزاري روايت نموده از حسين بن عبد الله بن جندب
راوي گويد كه حسين بن عبد الله گفت كه پدرم عبد الله بن جندب بحضرت امام زين العابدين ع
نوشته بود كه نهايت شوم بر شده ام و ضعيف و ناتوان گشته ام و ميخواهم كه خبري تعليم كني كه مرا
بخدا نزديك كرداند و فهم و علم من زياد كرداند انحضرت در جواب عبد الله بن جندب نوشته بود كه
فرستادم بسوي تو كتابي كه بخوان كتاب و فهم كن بدرستي كه در ان شفا است براي كسي كه شفا خواهد
و هدايت است بر كسي كه خواهد هدايت نمايد بسيار ميگفته باشي بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم و ان حديث كه در كتاب عبد الله بن جندب بعد همين است كه شيخ ذكر نموده و ليكن
مضمون حديث ترتيب نوشته شده همانا از اين تشويش سهو ناسخ بوده باشد و حاصل معني انچه شيخ
قدس سره نقل نموده اينست كه انحضرت ع ميفرمايد كه پس شيعه ما دست در زده اند بحجزه ما و ما
چنگ در زده ايم بحجزه پيغمبر خويش و پيغمبر ما دست در زده بحجزه پروردگار ما و حجزه بمعني نور آيد
باين معني كه در قيامت شيعيان ما متمسك بنور ما خواهند بود يعني دست در دامان ما خواهند
زد و ما متمسك بنور پيغمبر خواهيم بود يعني دست در دامن پيغمبر خواهيم زد و پيغمبر متمسك بنور الهي بعد
دامان فضل الهي خواهد زد و حجزه در لغت جايي است كه بند ازار بسته ميشود و در كتاب توحيد ابن
بابويه حجزه باين عبارت مذكور است كه عن محمد بن سنان عن ابي الجارود عن محمد بن بشير الهمداني
قال سمعت محمد بن حنفية يقول حدثني امير المؤمنين ع ان رسول الله صلى الله عليه و آله يوم القيامة اخذ بحجزة الله
و نحن اخذون بحجزة نبينا و شيعتنا اخذون بحجزتنا قلت يا امير المؤمنين و ما الحجزة قال الله اعظم ان يوصف

بمعجزتنا وغیر ذلك ولكن رسول الله صلعم اخذ بامر الله ونحن آل محمد آخذون بامرنا ومعجزه درین حدیث
تفسیر شده چنانکه محمد بن حنفیه میگوید که گفتم یا امیرالمؤمنین معجزه چه چیز است آنحضرت گفت خدای تعالی
از آن بزرگتر است که موصوف شود بمعجزه یا عین معجزه بلکه معجزه از لوازم آنست ولیکن رسول خدا
دست زننده است بامر خدا وماکان آل محمد چنگ زنندگانیم بامر پیغمبر خویش و شیعیان ما دست زنندگان
بامر ما و همچنین معجزه بدین نهج تعبیر یافته چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بهمین مضمون در
کتاب توحید ابن بابویه حدیثی مرویست که آنحضرت گفت بیاید رسول الله صلعم یوم القیمة اخذا بحجزة الله
ونحن آخذون بحجزة نبینا وشیعتنا آخذون بحجزتنا نحن وشیعتنا حزب الله وحزب الله هم الغالبون
والله ما نزعم انها حجزة الازار ولکنها اعظم من ذلك یجیء رسول الله صلعم اخذا بدین الله ونجیء
آخذین بدین نبینا ویجیء شیعتنا آخذین بدیننا پس در روز قیامت شیعیان در پناه دین و نبوت
مینمایند بدین آنحضرت و نجات خواهند یافت از اهوال و عقبات قیامت چنانکه در حدیث اول
میفرماید که هرکه دوست داشت دین ما و مفارقت نمود از دین ما بهلاکت افتاد و کسی که پیروی ما کرد بما
در رسد تا آنکه دیگر آنحضرت میفرماید که منکر ولایت ما کافر است و جاحد فضل و قرابت ما کافر
شیخ میگوید یعنی که فرقی نیست میان انکار ولایت و انکار فضل و انکار ربوبیت بر وسعی که انکار هر
از این چهار چیز مستلزم انکار دیگریست و اقرار بهر یك خواهان اقرار بدیگریست حاصل مضمون دلیل
شیخ قدس سره آنست که در حدیث مذکور [illegible] اقرار که از قبیل اربعه متناسبه است همگی با هم ماخوذ
بوده پیمان با این چهار چیز بسته شده بود و با انتفاء هر یك کل منتفی میگردد و صحت اقرار بهر یك
مستلزم صحت اقرار دیگر را پس اقرار هر مقامی لازم اقرار مقام دیگر چنانکه صحت اقرار
بربوبیت مستلزم اقرار بنبوت و صحت اقرار بنبوت مستلزم اقرار بولایت و صحت اقرار
بولایت مستلزم اقرار است بفضل پس صحت اقرار بربوبیت لازم خواهد داشت اقرار دیگر
و بعد از آن حضرت میفرماید که کسی نمیرود با ما مومن حق که بینی را انکار فضل ما نماید و هیچ صاحب
یقینی دوست نمیدارد ما را هیچ کافر نجیب نبی و کسی که [illegible] بر حق [illegible]
خود که با انکار [illegible] در روز قیامت با ما دیگر آنحضرت میفرماید که ما نوریم برای کسی که پیروی ما کند
یعنی پیروی شرع هدایت ما را [illegible] ما را نمایم کسی که طینت [illegible] عکس
انوار هدایت ما کرده و کسی که نباشد از شیعیان ما پس نخواهد بود در [illegible] اسلام
ما [illegible] الدوام والعذاب الغرام تتمة بنا فتح الله وبنا ختم الله وبنا المحکم [illegible]

السموات والارض باذنه وبنا ینزل غیث السماء وبنا امنکم من الخسف فی البر ومن الغرق فی
البحر وبنا ینفعکم الله فی حیوتکم وعند موتکم وفی قبورکم وعند بعثکم وعند الصراط وعند المیزان و
عند دخول الجنة توضیح اینکلام و ابراز مناسبت باینمقام بدینگونه است که آنحضرت در کتابی [illegible]
جندب نوشته بود که جناب مقدس کبریا را اراده ابداع وجود ابتدا نمود و باسلسله نبوت و
ختم فرمود چنانکه حضرت ص فرموده که کنت نبیا وآدم بین الماء والطین وانا خاتم النبیین و
بود که فتح ماخوذ باشد از فتح الباب و ختم یعنی رسیدن باخر باشد چنانکه گفته میشود ختمت القرآن
یعنی رسانیدم قرآن را باخر و تمام کردم پس بنابراین معنی چنین خواهد بود که بسبب ما ابواب فیض
بر خلایق گشوده و بوجود ما نعمت و رحمت را بر خلق بکمال رسانید و ختم نمود و تواند بود که
فتح بمعنی حکم باشد و ختم ماخوذ از خاتمه باشد بنابراین معنی چنین خواهد بود که با حکم کرد الله تعالی
خلایق بحق و بولایت ما عاقبت کار و خاتمه امور ایشانرا بخیر کرداند چنانکه در قرآن مجید وارد
شده ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق ای پروردگارا حکم کن میان ما و قوم ما بحق و در جای دیگر
شده که ختم الله له بالخیر و تواند بود که فتح بمعنی گشودن و ختم بمعنی طبع و مهر نمودن بود و تقدیر
چنین باشد که بنا فتح الله لاولیائنا وبنا ختم الله علی اعدائنا حاصل معنی آنکه کسی که اقرار بولایت
ما نمود از دوستان ماست و حق تعالی درهای فیوضات و معارف یقینیه در دل او گشوده و کسیکه
بجهت نفاق و عناد ولی و مرضهای نفسانی در دل انکار نمود و ما بر داشت از دشمنان ماست و
حق تعالی مهر قساوت بر دل او گذاشت که ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة و
تواند بود که فتح و ختم متعلق بدین باشد یعنی بما ابتدا کرد دین را و بما ختم نمود ملت را چنانکه
در بعضی اخبار وارد است که بنا فتح الله الدین وبنا یختمه و بر این معنی نیز حمل توان نمود که جناب اقدس
پروردگار در نبوت مقدس نبوی که مخزن اسرار الهیست افتتاح آفرینش فرمود و با این نقش بدیع و
صنع غریب که در کارگاه ابداع رقم زده بود خامه قدرت شده بود تحسین و آفرین خود گفته
بهمین ختم نمود که فتبارک الله احسن الخالقین و بعد از آن هیاکل ممکنات و ماسوا از انبساط
اشعه نور بود آن ابداع مجددی منکون و بر دیگر بسیط کون و مکان همه جا بجا متمکن گشته
یك جلوه کرد پرتو خورشید قدرتش : هر چیز هست بود وجود جمله زان یکیست : دیگران روز نبوده
مهمانسرای هستی و نعمت مائده خدا پرستی میفرماید که کریم علی الاطلاق برکت ما بر خوان احسان
[illegible] بنا شد و زمین [illegible] خود را بنهد [illegible] اطعمه و نباتات گونا گون سیراب گردانید و بوجود

ما نگاه میدارد آسمانها و زمین را از اینکه جدا شوند از نظام خود در حرکت و سکون با وجود
شرک و معاصی بندگان و باب رحمت میفرستد باران از آسمان و بسبب ما این ساخت شما
از فرو رفتن بزمین در خشکی و غرق گشتن در دریا و بسبب ما فائده میرساند بشما حق تعالی در
دنیا از مطاعم و مشارب و ملابس و صحت و ما یحتاج شما و همچنین بواسطه ما فائده میبخشد و
نفع میرساند بشما نزد مردن که اول عقبات و هنگام نزعات و تلخی جان سپردن است و نگاه میدارد
شما که خانه تنهائی و تاریکی و تنگی و مقام فزع است و وقت بیرون رفتن از تنگنای قبور و بیرون
آمدن که روز بیم و هراس و هنگام بد بختی است و در آن روز که خلائق از پل صراط میگذرند
و در آن ساعت که حمل بنده کان را میزان عدالت ... و بر صراط میسنجند و در آن روز که اهل
طاعت به بهشت داخل میشوند پس مفاد کلام آنحضرت اینست که بسبب ایشان شدت سکرات
باشاد تلخی جان کندن و سکرات بشیعیان ... خواهد گشت و تنگی قبرها بوسعت و تاریکی ...
و فشار بنور ... مبدل خواهد شد و هراس بامنیت و عبور صراط بسرعت مقرون خواهد بود
و ترازوی اعمال کردار شیعیان بولایت ایشان گران و افزونی خواهد یافت و تابعان ایشان
که سالکان منهاج الکرامه اطاعت بوده اند بهشت ... دیگر بسوی راحت سرای بهشت
خواهند شتافت تتمه مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة والمشکوة فی القندیل نور علی نور و فاطمه
یهدی الله لنوره من یشاء و من احبنا کان حقا علی الله ان یبعثه مشرقا وجهه نیرا برهانه
ثابتة حجته نحن النجباء و نحن النقباء ... کلام ولایت ایشان و ذکر مناسبات این سخنان
بمشکوة است که آنحضرت در کتاب عبد الله بن جندب نوشته بود که مثل ما در کتاب الله
مثل مشکوة است و مشکوة در قندیل نور علی و فاطمه است هدایت میکند حق تعالی بنور خود هر
که میخواهد دوست میدارد و مشکوة جائیست که فتیله چراغ در آن گذاشته میشود و فحوای کلام که
آنحضرت بقول خود که مثلنا فی کتاب الله کمشکوة اشاره فرموده اند بآنکه این نوریکه در سوره نور است
در شان ایشان نزول ... ایشان تفسیر یافته و این نور ... آیت الله نور السموات و
الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیئ علیم تمامی مفسرین شیعه و علماء امامیه متفقند
اینکه آیه مذکوره در شان اهل بیت نازل شده و همچنین مفسرین اهل سنت از حسن بصری که ... منقول

و دافعا و صاحب الفصول ... نقل کرده اند که گفت که مراد از مشکوة فاطمه است و مصباح امام
حسن و امام حسین اند و زجاجه که گویا ستاره درخشنده است فاطمه است در میان زنان دنیا
و شجره مبارکه ابراهیم است که نه شرقیست و نه غربیست یعنی نه یهودی است و نه نصرانی یکاد زیتها
یعنی علم ... بیرون رسیده بود نور علی نور امامی بعد از امامیست که از ذریت او تا روز
قیامت باشد و حق سبحانه و تعالی راه نماید بسبب ایشان هر که را خواهد و هرگاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین
این ... باشد ... باشد بطریق اولی حضرت امیر المؤمنین که اکمل و افضل است
... خواهد بود ... اقدم و افضل و اتم و اکمل باشد و معنی آیه این که
حق تعالی نور آسمانها و زمینها است یکی از نامهای حق سبحانه و تعالی نور است و نور کیفیتی است که با
اول آن را در می یابد و بواسطه آن چیزها ادراک مینماید چون کیفیتی که ... مثلا از برای اعظم
بر جرمها و با این معنی اطلاق نور بر حق سبحانه و تعالی روا نباشد و چون خود را بدین نام خوانده است پس
معنی آنست که اسناد نور بمعنی خدای تعالی صاحب نور است یا بمعنی منور است یعنی نور دهنده و
روشن کننده آسمانها بملائکه مقربین و زمینها بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش دلهاست بانوار
معرفت یا آنکه چون نور سبب ظهور چیزهاست و حق تعالی بیان کننده هر چیز است ... نور
نامیده است بلکه ... توان گفت نزد محققان نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات ظاهر
و از هم مخفیست و مشکوة ... که در وسط قندیل باشد و مصباح فتیله ... قندیل
قندیل از آبگینه که گویا ستاره ایست درخشنده از روغن بسیار نفع ... درخت زیتون است از درخت
مبارکی که نه در طرف مشرق و نه در طرف مغرب بلکه اصل او از بهشت است ... در ضمن ... که
شرقی یا غربی توان گفت نزدیک که آن درخت روشنی دهد بنفس خود و اگر چه آتش بوی نرسیده
یعنی ... درخشنده است که بی آتش روشنی دهد ... روشنی فزوده یعنی صفای زیت با نور
چراغ یار شده و لطافت زجاجه برآن افزوده راه مینماید حق تعالی بنور معرفت خود هر که را میخواهد
و مثلها میزند خدای تعالی ... تا دریابند ... کفته اند که مراد نور ایمان است
و تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی که در
در قندیل ... درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه ... که بزبان مومن گذرد
... و چون بزبان جاری گردد و بتصدیق دل با زبان یار شود نور علی
نور ظهور ... نور قرآنست و دل مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة است و قرآن مصباح و شجره

وحی الهی و صورت سطات هنوز نا خوانده نور دلائل او روشن است و چون قرائت کند نور علی
نور باشد علی بن ابراهیم علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که مشکوة حضرت فاطمه است
و مصباح حسنین علیهم السلام و فاطمه علیها السلام در میان زنان عالم گویا کوکبی است درخشنده افروخته شود
از شجره مبارکه حضرت ابراهیم که نه مایل به یهودیت و نه مایل بنصرانیت نور یکیست که علوم و حکمه که
در چشمه دل آنحضرت جا گرفته نور آن بخاص و عام برسد و چون امامی از او بوجود آید نور علی نور
بحصول پیوندد و حق سبحانه و تعالی راه نماید بجانب امامان هرکه را خواهد که ایشان را واسطه هدایت
خلق ساخته و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مشکوة نور علم است در سینه پیغمبر و زجاجه علی و
علی بن ابیطالب است که علم خود را در سینه او بجهت او بودیعت نهاده نور یکیست که عالمی از آل محمد
تکلم نماید باو پیش از آنکه از وی بپرسند و نور علی نور امامی موید بنور علم که از وجه ما است بعد
از امامی از آل محمد که تا قیام قیامت حق تعالی هدایت کند بآن نور در ایشان هرکرا خواهد از
اهل استحقاق و معصوم هادی که صاحب الامر است علیه السلام در آخر الزمان آن نور است که واسطه
هدایت مردم گردد و نور علی نور بر کل ائمه علیهم السلام صادق است زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت
در ایشان سرایت دارد و در کتاب کافی در تفسیر این نور حدیثی بتفصیل مذکور شده که معنی
آن اینست که گفت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق در قول الله تعالی در سوره نور
الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة که مراد از مشکوة فاطمه علیها السلام است و گفت فیها
مصباح که مراد از مصباح امام حسن علیه السلام است و گفت المصباح فی زجاجة حسین علیه السلام است و گفت
الزجاجة کانها کوکب دری که مراد اینست که فاطمه علیها السلام مانند ستاره درخشانست میان زنان
اهل دنیا و گفت یوقد من شجرة مبارکة که مراد بشجره سلسله وجود ابراهیم علیه السلام و گفت
زیتونة لا شرقیة ولا غربیة که مراد اینست که این سلسله نه یهودیت که تفریط کنند سهل
انکار دینها و نه نصرانیت که افراط نماید در دین باختها و فرمود در یکاد زیتها یضیء که مراد
اینست که علم از آن بیرون شود بسبب او و گفت و لو لم تمسسه نار نور علی نور که مراد اینست که
امامی از اولاد فاطمه بعد از امامی است بی فاصله و گفت در یهدی الله لنوره من یشاء که
مراد اینست که راه مینماید الله تعالی بسبب ائمه علیهم السلام هرکرا میخواهد و از حضرت امام همام علی بن موسی
الرضا علیه السلام مرویست که نوشته بود بعبدالله بن جندب که مثل ما در کتاب خدا مثل مشکوة است
و مشکوة در قندیل پس ما مشکوتیم که در آن چراغ است چراغ محمد است صلوات الله علیه و اما الصباح

درابکینه

در آبگینه ایست که گویا آبگینه ستاره ایست درخشان برافروخته از شجره مبارکه زیتونه که نه شرقیه
است و نه غربیه یعنی که انکار نفی و اصرار نکند است نزدیکست که روغن او روشنائی بخشد و اگرچه نرسد
باو آتشی قرآن نور دیست بر نوری هدایت میکند الله تعالی بسبب نبی خود کسی را که میخواهد بعد
آنحضرت علیه السلام پیغمبر باید که پس از نور علی است علیه السلام هدایت میکند الله تعالی بسبب نبی خود کسی را که میخواهد بعد
از آن آنحضرت پیغمبر باید که آن نور علی است علیه السلام هدایت میکند الله تعالی بولایت ما کسی را که دوست دارد
و ائمه اطهار علیهم السلام احادیث مأثوره بسیار است که صریحست در آنکه این کریمه نور در شأن اهل بیت
نزول یافته و با ایشان تعبیر و تفسیر شده دیگر آنحضرت پیغمبر باید که دوست دارد ما را اهل بیت خدا
لازمست که در روز قیامت برانگیزاند او را بحالیکه روشن باشد روی او و درخشان باشد از
سیمای او برهان صلاح و ایمان او و شاید تعجبا شده نزد خدا حجت غفران او پس ما اهل بیت ظاهر
بعضرت ائتم و انجح الحسب و مهتر امتیم تنبیه نحن النور و الضیاء الف لام در این دو کلمه برای عهد
یعنی مائیم آن نور که در قیامت در پیش روی و پهلوهای شیعیان می شتابیم ما ایشان را بمنازل که دارند
در بهشت برسانیم که یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم و در تفسیر این آیه از آنحضرت علیه السلام روایت
کافی مذکور است که گفت نور ائمة المؤمنین یوم القیمة یسعی بین ایدی المؤمنین و بایمانهم حتی ینزلوا
منازلهم من الجنة و ممکنست که مراد بنحن النور اشاره باشد بآن نور که حق تعالی امر فرموده مومنان را
بایمان و متابعت او که قال سبحانه فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا یعنی پس بگروید بخدا و
رسولش و آن نوری که فرستاده ایم او را و بنا براین مفاد کلام آنحضرت اینست علیه السلام که مائیم آن نور که
حق تعالی مردمان را امر نموده بگرویدن بآن و مائیم آن روشنائی که رغبت در آن و طلب آن قاصدان طریق حق
ادب [illegible] مقصود بمقام قرب معبود می سازد و تواند بود که کلمه الضیاء در کلام آنحضرت علیه السلام اشاره باشد
و اقتباس در سوره انبیا که ولقد آتینا موسی و هرون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین و بنا براین مفاد آنحضرت
اینست که مائیم آن روشنائی که حق تعالی بموسی و هرون عطا نمود و موهبت نمود یعنی ببرکت ما از حق قرب و اختصاص
و از لوامع انوار ما پرتو یافته بودند تنبیه و نحن افراط الانبیاء و اولاد الاوصیاء و بقیة الاصفیاء و شیعتنا السعداء
و الشهداء و هذا کلام بیان نسقنا افراط بفتح همزه جمع فرط است و فرط بفتح فا و را کسی را گویند که پیش از قافله برود
بجهت تهیه و تعیین ما یحتاج اهل قافله کذا قال الجوهری و منه ما ورد فی الحدیث انا فرطکم علی الحوض و منه قیل للطفل
المیت اللهم اجعله لنا فرطا ای اجرا یتقدمنا حتی نرد علیه و مفاد قول آنحضرت اینست که ما پیشروان انبیائیم و
اوصیائیم و باقی گذاشته برگزیدهای خدائیم و شیعیان ما سعادتمند اند و از جمله صدیقان و شهیدان

وهمانا در بشارت آنحضرت اشاره است بآنکه شیعیان ما مصداق این آیهٔ کریمه اند که در سورهٔ حدید واقعست
که والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم همانا ترجمهٔ این کریمه این باشد
که جماعتی که گرویده اند بخدای تعالی و پیغمبرانش و شک نیاورده اند در اخبار و احکام ایشان آن گروه
ایشان صدیقانند یعنی بسیار راستگو باشند و بدرجهٔ شهیدانند یا باینمعنی که روز قیامت نزد پروردگار
خود بر انبیا و امم گواهانند و آنکه مؤمن ... از جملهٔ اشارات آنحضرت کلامیست که در این شفاعت
علاج جهل و دوای تمام الام دواست و در کتابی که آنحضرت بعبدالله بن جندب نوشته بود
فرمود که قد بعثت الیک بکتاب فاقرأه وتفهمه فانه فیه شفاء لمن اراد الله شفاءه وهدی لمن اراد
الله هداه واین کلام در اول آن صحیفه مسطور است قال الشیخ وقال الصادق عم للامین الشیعه
بعد ان سلم علیهم انی والله احب ریحکم وارواحکم فاعینونی علی ذلک بورع واجتهاد واعلموا ان ولایتنا لا
تنال الا بالورع فانتم شیعة الله وانتم انصار الله وانتم السابقون الاولون والسابقون الآخرون
فی الدنیا الی ولایتنا والی الآخرة الی الجنة قد ضمنا لکم الجنة بضمان الله وضمان رسوله فتنافسوا فی فضائل
الدرجات انتم الطیبون ونساؤکم الطیبات کل مؤمنة حوراء عیناء وکل مؤمن صدیق توضیح کلام
چنانست که گفت حضرت امام جعفر صادق عم از برای گروهی از شیعیان ما بعد از آنکه سلام داد بر ایشان
که بخدا سوگند که بدرستی و راستی که من دوست میدارم بوی شما را یعنی لقای شما را و جانهای
شما را پس یاری کنید مرا در دین من با پرهیزکاری و کوشش در نیکوکاری و بدانید که نمیتوان شد بسعادت
ولایت ما مگر بپرهیزکاری پس شمائید یاوران امر پروردگار و یاوران دین حضرت کردگار و شمائید
سبقت گیرندگان اولین در دنیا بسوی ولایت ما و شمائید پیشی گیرندگان آخرین در آخرت
بسوی دار القرار بتحقیق که ما ضامن شده ایم از برای شما بهشت را بضمانت خدا و ضمانت رسول
خدا در روز ... پس بکوشید و رغبت نمائید در منافسه که درجات عالیه را ...
آخرت ... شما پاکانید از اعمال ناشایسته و اقوال ناپسندیده و زنان شما پاکیزگانند از ...
و سمات ... نامرضیه ... این کلمات طیبه اشعاریست بآنکه شیعیان را با وصف تشیع
که بحلیهٔ پاکی ذات و زیور پاکی باطن و صفات آراسته باشند تا در جملهٔ ... اهلبیت اعنی
حقائق الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات ... مستوده مغفرت ... لهم مغفرة واجر کریم در بهشت نعیم در آغوش گیرند دیگر آنحضرت بعنوان بشارت میفرماید که هر زن مؤمنه
در بهشت حور ... خواهد بود و هر مرد مؤمن صدیقست یعنی بسیار راست و درست ...

شهدا

شهدا و صدیقان در آن مکان بهشت خواهند بود چنانکه از آنحضرت مرویست که حق تعالی ...
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و شیخ طبرسی ...
باسناد از منهال القصاب روایت کرده که منهال گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که دعا کن که خدا
مرا شهادت روزی کند پس آنحضرت گفت که مؤمن شهید است پس این آیه را خواند که والذین آمنوا
بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم و سابقا تفصیل ...
قال الشیخ وقال امیر المؤمنین ع لقنبر ابشر وبشر واستبشر فوالله لقد مات رسول الله صلی الله علیه وآله
وهو ساخط علی امته الا الشیعة الا وان لکل شیء عروة وان عروة الاسلام الشیعة الا وان لکل شیء
دعامة ودعامة الاسلام الشیعة الا وان لکل شیء سیدا وسید المجالس مجالس الشیعة الا وان لکل شیء اماما وامام
الارض ارض تسکنها الشیعة والله لولا ما فی الارض منکم ما انعم الله علی اهل الخلاف ولا اصابوا الطیبات ما لهم فی الدنیا ولا لهم فی الآخرة من نصیب
... وان تعبد واجتهد ... الا وان شیعتنا ینظرون بنور الله ومن خالفنا ینقلب بسخط الله والله ان ...
... الله وان فقراءکم اهل الغنی وان اغنیاءکم اهل القناعة وانکم کلکم اهل دعوة الله واهل اجابته
مقرر است که هرگاه متکلم سخنی گوید و خواهد که مخاطب در استماع آن سخنان هشیار باشد و در ضبط مضامین آن
... کلام خود را بحرف الا که حرف تنبیه است مصدر میگرداند لهذا
شاه مردان و سرور مؤمنان سخنان ولایت نشان خود را ... الا مصدر و محلی گردانید و ...
الا ... خود را ... بشارت ... شیعیان را
و شاد باش که ... وفات یافت رسول خدا ... غضبناک بود بر امت خود ...
بران بدرستی که هر چیزی را دستگیره ایست ... ایمان شیعه است یعنی ...
مستقیم نشود ... بدرستی که بنای هستی هر چیزی ... ستون ...
اسلام شیعه است ... بدرستی که از برای هر چیزی بلندی ... تحقیق که ...
اسلام شیعه است ... بدرستی که از برای هر چیزی ... مجلس ...
بدرستی که از برای هر چیزی سر و سرور ... زمینیست که ...
بخدا سوگند که ... روی زمین ... خدای تعالی بر اهل خلاف ...
... بهره ... هر چند عبادت ... طاعت ...
... بدرستی که شیعیان ما ... خدا ...
... میکرداند ... بانواع غضب ...

وما القنوة کرکون میشود نقیلان شما اهل بیت را نبینند و نه ملول استکانت میکنند و توانگران شما کو هی اند که
بقسمت طی قناعت و قناعت مینمایند کما قیل خیر الغنی القنوع و شر الفقر الخضوع بتحقیق همه شما خوانده شده اید
به بهشت یعنی آنکسانیکه خداوند تعالی ایشان را بسوی خود و بهشت خوانده و دعوت نموده و شما اجابت کرده اید
دعوت الهی را بسمع قبول شنیده اید و اجابت نموده راه دار السلام پیموده اید قال الشیخ و مما وجد بخط العسکری
علیه السلام قد صعدنا ذری الحقایق باقدام النبوة والولایة و نحن اعلام الهدی و بحار الندی و مصابیح
الدجی ولیوث الوغی وطعان الهیجاء فینا السیف والقلم فی العاجل ولنا الحوض واللوی فی الآجل و اسباطنا
حلفاء الدین وصفوة رب العالمین یعنی از جمله چیزها که یافت شد بخط مبارک متمکن عرش برتری
حضرت امام حسن عسکری اینست که نوشته بود که بالا رفتیم و رسیده ایم بنهایت مراتب حقایق
ملک و ملکوت لاهوت بقدم نبوت و ولایت و ما علمها و نشانهای هدایتیم و دریاهای کرم و سخاوتیم
و چراغهای فروغ بخش ظلمتیم و شیران معرکه حرب و محاربتیم و سنان سینه ربای اعدا و تیغ دو دمان خانواده
ماست شمشیر و قلم در دنیا یعنی بجهت شمشیر ولایت ما نقاب اهل شرک و طغیان از روی زمین
برداشته میشود و بجانب قدس تو ... تمام ما احکام و شرایع الهی بر صفحه عیان نگاشته میشود و نواده
رسول خدا که از دودمان ماست خلیفهای دین و برگزیدهای حضرت رب العالمین اند قال الشیخ
ومن ذلک ما وجد بخطه ایضا اعوذ بالله من قوم حذفوا محکمات الکتاب ونسوا الله رب الارباب
والنبی وساقی الکوثر فی مواطن الحساب ولظی والطامة الکبری ونعیم یوم المآب نحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة
والکرم ونحن منار الهدی والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون آثارنا
وسیظهر حجة الله علی الخلق والسیف المسلول لاظهار الحق وهذا بخط الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام یعنی از قبیل حدیث سابق است آنچه یافته شد
بخط مبارک حضرت امام جعفر صادق ... که پناه میجویم بخدا از شر گروهی که انداخته اند
از قرآن آیات محکم را که اصل قرآن بود و عمل نمودند به آنها احتمال اشتباهی بود یعنی صورت ما
لایزال ماده رحمانی معنا ... آیات آشکارا در نظر خاص و عام جلوه مینمود و فراموش کردند خدا
که پرورش دهنده کاردانان است و از خاطر گذاشتند پیغمبر ساقی کوثر را در مقامهای حساب و آتش افروخته
جهنم را در رعایت التهاب استیلا هراس شدائد قیامت که بزرگترین مصائبست در هم یاب و ناز
و نعمت بهشت را در روز بازگشت و گرفتاری مردم بسختی و ... ما ایم دریای اعظم و
و بلندتر ... ما ماست خاندان نبوت و امامت و کرم و ما ایم علامات هدایت

وما هنهای

وما هنهای اهل ضلالت و غوایت و ما ایم دستگیر محکمی که گسیخته نگردد تا روز قیامت و پیغمبران سلف
انوار ما مینموده اند و طریق هستی هدایت خدا پرستی را به تبعیت آثار ما می پیموده اند و زود باشد
که غالب دانند حق تعالی از برای ما را بر اهل جهان و بیرون آورد از خلاف غیبت آن شمشیر برهنه را که حجت
خدا بر اهل طغیان و اینکه بر صفحه بیان عیان گشته نوشته شده بخط حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است قال الشیخ یوید ذلک ما رواه جابر الانصاری
عن النبی صلی الله علیه و آله انه خرج یوما و معه الحسن والحسین علیهما السلام فخطب الناس ثم قال فی خطبته ایها الناس
عترتی نبیکم ما اهل بیته و ذریته و خلفائه شرفهم الله بکرامته واستودعهم سره واستحفظهم غیبته و
استرعاهم عباده و اطلعهم علی مکنون امره و لقنهم حکمته و ولاهم امر عباده واتمّ بهم نعمته واصطفا
لتنزیله واختصهم ملائکته وحصرهم فی ملکته واختصهم لبره واجتباهم لکلامه واختارهم لامره
جعلهم اعلاما لدینه وجعلهم شهداء علی عباده وامناء فی بلاده یعنی موید حدیث سابقست روایت
عبد الله انصاری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکروزی که روزی که آفتاب فلک اصطفا از برج رسالت
طلوع نمود و نتیجه کونین امام حسن و امام حسین با آن جناب و آن قدسی همراه بودند و نبی بلی آنحضرت بر
منبر برآمد خطبه بخشید و اظهار نمود و بجا آن نموده در اثنای خطبه خود کلام مرد مان بد رستی که
بتحقیق که جماعت یعنی حسنین و باقی اهل بیت عترت پیغمبر شما اند و ذریت پیغمبر شما اند و جانشینان
پیغمبر شما اند بلند برتر کردانیده خدای تعالی ایشان را بلطف و کرامتهای خود و اتقیا را نگاهدار
علم نهانی خود ساخت که دیگری طاقت نمیدانستن و سپردن آن علم نیافت را که کسی طاقت
نگاهداشتن آن نیست و ایشان را شبانان و بندگان را رعیت ایشان کردانید و کاهی مخفیه ایشان را
بر امور مستوری که علم آن را مخصوص اختیار نموده بود و بیاموخت با ایشان حکمت خود را و منت گذاشت که حکمت
تعلیم و فهم و حکم مخفی تفسیر شده چنانکه از آنهمه یعنی بیشتر به معنی چنین خواهد بود که تلقین نمود با ایشان
علم و فهمیدن احکام الهی و حکم مخفی در رفتار و در بعضی از تفاسیر یعنی برهان و دلیل بر صحیح حق تعبیر یافته
و همچنین بقرآن نیز تفسیر شده و اداده هر یک از اینمعنا در کلام قدسی تعالی آنحضرت موافق حکمت ست دیگر
سفرها که ایشان را وی و صاحب اختیار امور مستکان کرده ایشان را برگزیده خود بعد برگزید شان
بجهت اجرای احکام کتاب فرستاده خود و مخصوص کتمان ایشان نمود فرشتگان را و در ملکت خود
قوی ساخت دست تصرف ایشان را و انتخاب نمود ایشان را از برای علم بنهانی خود و برگزید ایشان را بجهت
حفظ سخنان خود که اصول و احکام دین الهی است و اختیار نمود ایشان را بجهت امارت خود که

خود

وبکردانید ایشانرا بعلامتهای دین خود وکردانید ایشانرا عادل ساخت ایشانرا بر اعمال عباد و امینا رعیت
کردانید ایشان را در تمام بلاد **تتمه** منهم الائمة المهدیون العترة الزکیة والذریة النبویة والسادة العالیة
والایة الوسطی والکلمة العلیا وسادة اهل الدنیا والحبل الموصول والعصمة لمن لجا الیهم ونجاة لمن تمسک
بهم سعد من والاهم وشقی من عاداهم سلم من العذاب ومن تخلف عنهم ضل وخاب الی الله یدعون وعنه
یقولون وبامره یعملون فی ابیاتهم هبط التنزیل والیهم بعث الروح الامین یعنی پیغمبر ایشانرا امامان
کردانیده بامتان و [illegible] ایشانرا [illegible] کرده [illegible] ند منسوب به دودمان نبی
منسوب بخاندان علی و امت عادل اند یعنی از طرفین افراط و تفریط جناب [illegible] معیار بوده اند
محقق [illegible] این کلمات اشاره است بان آیه کریمه که در شان ایشان نازل شده که وکذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء علی الناس [illegible] کردانیدیم شما را امت عادله تا آنکه باشید
عادل [illegible] بر مردمان و قول آنحضرت و جعلهم شهداء علی عباده [illegible] این نیز اشاره بوده دیگر آنحضرت میفرماید که
کلمه علیا اند یعنی [illegible] میتوانند بود که با [illegible] باشد که دین و دعوت منسوب اند
خلایق که غالب [illegible] آنکه حق سبحانه و تعالی در سوره برات میفرماید که وجعل کلمة
الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا یعنی کردانید حق تعالی دین و دعوت کفار را پست [illegible]
و دعوت خود را [illegible] و غالب **دیگر** آنحضرت میفرماید که ائمه بهترین کان اهل دنیا اند و رحمت بوده که
کرده [illegible] رسیده است [illegible] اند از خواری و ضلالت کسی که [illegible] پناه با ایشان
ونجات دهنده اند از عذاب قیامت کسی که دست در دامان ایشان زده سعادتمند شد کسیکه
دوستی کرد با ایشان و صاحب شقاوت کشت کسیکه دشمنی کرد با ایشان کسیکه [illegible] ایشان نمود
از عذاب روز معاد و کسیکه تخلف نمود [illegible] کراه کردید و نرسید [illegible] بسوی خدا خلایق را دعوت مینمایند
[illegible] با ایشان رسیده میکویند و بفرمان خدا عمل میکنند و در خانهای ایشان فرود آمده کتاب
و بسوی ایشان فرستاده شده حضرت روح الامین جبرئیل و کما قیل: اذا دعت یوم البعث تنجوا من اللظی
وتقبل منک الدین والفرض والسنن: توال علیا والائمة بعده: نجوم الهدی تنجو من الضیق والمحن: الیهم
[illegible]: [illegible] وحبهم: وطاعتهم فرض بها الخلق [illegible]: [illegible] عند
الموت والقبر والکفن: کذلک یوم البعث لم ینج قادم: من الناس الا من توالی ابا الحسن: ترجمه این ابیات
بنظم فارسی اینست: [illegible] طاعت و دین و نجات تو: [illegible]
دین و [illegible] رسول: تا [illegible] غم [illegible]: عزت علی و آل علی [illegible]

شاهی

فاهیکه ما کذانت [illegible] خود [illegible]: [illegible] بیت [illegible] بفضل و من: ان صاحب حقیقت [illegible] که
لطف حق: واجب [illegible] دوستی [illegible]: هر [illegible]: [illegible] که بلغ [illegible] است
کفو: انا [illegible]: روز [illegible] ابوالحسن **فصل** در بیان هذا الخبر [illegible] فضل الله
خلق العرش من الخلق وکرم بنی ادم علی سائر من خلق واخدمهم الملائکة وسخر لهم السموات والارض وفضل
الرجال منهم علی النسا وکرمهم بالاسلام وفضل الاسلام علی سائر الادیان وشرفهم بمحمد وفضله علی جمیع الانبیا
والمرسلین واختار له علیا وفضله علی جمیع الوصیین وجعل حبه الایمان وکمال الدین وعین الیقین و
جعل شیعته یدخلون الجنة بغیر حساب فمن کان رجلا مسلما مومنا موالیا لعلی وعترته فقد [illegible]
کامله [illegible] شیخ قدس سره [illegible] میفرماید که بیان این مرتبه [illegible] است که حضرت ایزدی کار [illegible] بقدرت
خود قسم مخلوقات بیافرید و بنی ادم را بعنایت [illegible] مکرم کردانید و فرشتکانرا خادم
ایشان ساخت و [illegible] آسمان و زمین را مسخر ایشان کرده [illegible] تفضیل و تبجیل ایشانرا
توضیح این کلام آنست که [illegible] هنگام که مهندس تقدیر شکل [illegible] قابلیت ماده آدمی [illegible]
و در رحم از مبدا [illegible] صورت [illegible] میشود [illegible] بترتیب تکمیل و ماموری شوند
وبعد از ولادت [illegible] حفظ و حراست [illegible] و در [illegible] چون بمقام رشد رسید
و [illegible] تکلیف [illegible] کرام الکاتبین [illegible] جمله ملائکه [illegible]
نعمت مینمایند [illegible] طاعت [illegible]
که [illegible] بعالم [illegible] جمعی [illegible] زمت تمام میفرمایند و بعضی [illegible]
[illegible] و طلب مغفرت مینمایند [illegible] انجام معیشت و [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] و [illegible] سحاب و [illegible] ریاح [illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] حصول [illegible] صورت [illegible] نظام [illegible] عجب بسیار عجیب که این
عنایات و انعام و با این همه لطف و [illegible] وادی [illegible] و تجلیات ربانی غافل [illegible]
[illegible] خویش [illegible] غفلت مست [illegible]: تو خفته و دوست [illegible]
آسوده بغفلت [illegible]: ای دل بهوش باش که فرصت [illegible]: [illegible]
شیخ قدس سره دیگر میفرماید که حق تعالی [illegible] مردان بنی نوع انسان را بر زنان زیادتی [illegible]
اسلام مکرم ساخت [illegible] و استعلای ملت اسلام را بر باقی [illegible] ادیان [illegible]
[illegible] انسانرا بظهور نور حضرت محمد و فضل [illegible] آنحضرت را بر تمامی انبیا و [illegible]

وکتاب در عالم و برکزیدیاز برای خلافت و وصایت آنحضرت مرتضی علیه السلام و تزویج نمود برادر ابرار
عالی‌مقام و محبت و دوستی او را ایمان کامل و کمال دین ساخت چنانکه در کلام مجید فرموده که الیوم اکملت
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و همچنین محبت او را عین الیقین کردانید یعنی از قبیل مشاهده و دانستنی ساخت که نفس
یقین است و شک و ریب بحوالی حقیقت آن راه نیست یا باین معنی که مودت آنحضرت را چشم یقین و منبع
علوم دین کردانید و تواند بود که بتکلف بر این معنی حمل شود که دوستی آنحضرت سبب مشاهده یقینی است
برای مراتب سعادت و درجهای درجات جنت جاودانی چنانکه مخالفان آنحضرت جای خود را در جحیم بعین
مشاهده خواهند نمود و از نعیم که مودت آنحضرت است از ایشان خواهند پرسید که ثم لترون الجحیم ثم لترونها
عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و شیعیان آنحضرت را بیحساب داخل بهشت خواهند نمود و لیکن
کر با شرف دین صاحب اسلام و ایمان تمام در دوستی مرتضی علیه السلام و ائمه بتحقیق که تمام خوبیها را یافته
و لوای فیروزی در دنیا و عقبی برافراخته **تتمه** ثم خلق الخلایق عشرة اجزاء منهم شیاطین و منهم جن و جعل
واحدا منهم الانس ۱۲ صنفا و جعل من ذلک الروم والصقالبة ۱۱ صنفا و جعل منهم یاجوج و ماجوج ۹۶
صنفا و باقی الخلایق ۱۲ صنفا و جعل الحبش والزنج فی المغرب والترک والبربر والکیماک فی المشرق الکل
بغیر اهل الاسلام صنفا واحدا ثم افترق هذا الصنف علی ۷۳ فرقة منهم ۷۲ اهل البدع والضلال و فرقة واحدة
فی الجنة و هی التی تبقت بعد رسولها ثم علی ما بقی علیه اهل بیته و من وجد نفسه من اهل النجاة من عترة
نبیه الله یعنی بیان دیگر آنکه حضرت باری تعالی خلایق را ده جزء آفرید که نه حصه از آنها شیاطین و جن ساخت
و یک حصه انسان کرده یک ایشانست و بکردانید ایشان را بر صد و بیست صنف که همکی در حقیقت انسانیت
موافق و در صور و صفات مختلفند و از آنجمله یازده صنف را روم و صقالبه کردانید و نود و شش صنف را
یاجوج و ماجوج ساخت و باقی خلایق را بر دوازده صنف مقرر ساخت و از این دوازده صنف حبش
و زنک را در دیار مغرب و ترک و بربر و قماق را در جانب مشرق نشانید و تمامی اینها هم کافرند
و باقی ماند از این فرقها یک صنف که اهل اسلامند پس منشعب شد این یک صنف بر هفتاد و سه فرقه که
از ایشان هفتاد و دو کروه اهل بدعت و ضلالتند که همه جهنمی خواهند بود و یک فرقه نجات خواهند
یافت که در اماکن متبرکه بهشت خواهند نشست و همین فرقه آنکه باقی مانده اند بعد از رسول خدا
و دینی که اهل بیت آنحضرت بلکه دین باقی اند و خلق را از آن هدایت مینمایند پس هر آنکس از جماعت خود را
از اهل نجات یابد پس باید که حمد الهی بجا آورده طریق شکر کذاری بجای آورد. **و مخفی** نماند که نسخهای متعدده از
کتاب مشارق الانوار ملاحظه شد و تفصیل از منشأ خلایق بنوعیست که نوشته شده و در نسخ مختلف

وبتکلف

وبتکلف ساخته میشود و از سیم حالت اماد در کتاب جامع اللطایف باین شرح مذکور است که مخلوقات الهی
ده جزء است نه جزء از آنها شیاطین و جن نه حصه از آنها انسانست بعد از آن انسان را صد و بیست و پنج صنف
کردید نود صنف از آنها یاجوج و ماجوجست و بیست و پنج صنف باقی خلایق اند و از آنجمله بیست و پنج
صنف همه کافرانند و یک صنف اهل اسلامند و این یک صنف هفتاد و سه فرقه کشته اند از آنجمله هفتاد
و دو فرقه همکی اهل ضلال و بدعتند و یک فرقه اهل نجات و بهشت والله العالم **قال الشیخ** و نحن محبوب سابق
عن الصحابة ان ... قال سمعته یقول نحن حبیب الله و نحن صفوة الله و نحن خیرة الله و نحن مستودع مواریث
الانبیاء و نحن امناء الله و نحن وجه الله و نحن الائمة الهدی و نحن العروة الوثقی و بنا فتح الله و بنا
ختم الله و نحن الاولون و نحن الآخرون و نحن اخیار الدهر و نحن نوامیس العصر و نحن سادة العباد و ساسة
البلاد و نحن النهج القویم و الصراط المستقیم و نحن عین الوجود و حجة المعبود و لا یقبل الله عمل عامل جهل
حقنا و نحن قنادیل النبوة و مصابیح الرسالة و نحن نور الانوار و کلمة الجبار و نحن رایة الحق التی من تبعها
نجا و من تأخر عنها هوی و نحن ائمة الدین و قائد الغر المحجلین یعنی مرویست از محمد بن سنان که روایت نمود
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت که میگفت ما حبیب الله ایم یعنی مقرب جناب مقدس الهی
کسی که ترک کند محبت ما و بسوی ما نیاید و بعد از ما نمایند پس سد قرب باله ... خواهد بود
و در قیامت کوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله چنانکه از مالک جهنی مرویست که گفت شنیدم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود ما شجرة من جنب الله فمن وصلنا وصله الله یعنی هر که دوستی ما کرد
شد از درجه قرب الهی و هر کسی که نزدیکی جست بما نزدیکی جوید با و خدا و بعد از آن آنحضرت این آیه
خواند که ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین و از شیخ صدوق
منقولست که گفت جنب در لغت عرب بمعنی طاعتست پس معنی قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده
انا جنب الله اینست که منم آنکسی که ولایت من طاعت فرمانبری خداست و بهمین معنیست قوله تعالی
علی ما فرطت فی جنب الله یعنی فی طاعة الله دیگر آنحضرت میفرمود که ما برکزیده خدائیم و ما بهتران از دیگرانیم
و ما مستودع امانت علوم انبیائیم و معارف ایشان از میراث با ما رسیده و ما امینان خدائیم در میان خلایق
که حکم میکنیم برای ایشان موافق رضای حضرت خالق و ما ئیم وجه الله یعنی بمقام قرب الهی نتوان رسید مکر بامداد
بسوی ما و متوجه درکاه نتوان کردید مکر بوسیله توجه بجانب ما چنانچه فرموده اند که نحن الباب الذی
یؤتی منه یعنی ما باب خدائیم که از آن باب بدرگاه قرب الهی داخل میشود و بسوی قرب خدا از آن باب رفته میشود
بجانب خدا از آن در **و دیگر** آنحضرت میفرمایند که مائیم امامان هدایت یعنی مائیم آنکسان که خلایق را با مر الهی هدایت

میناییم چنانکه حق تعالی فرموده که وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و ماییم عروة الوثقی یعنی دستگیر
که گسیخته نمیشود هر آنکس که تمسک بولایت ما نماید بمنزل مقصود میرسد و در راه نمیماند و ما نور الله
در ابداع هستی و اختراع ملت حضرت رب العزة بما افتتاح نمود و بما این دین و آیین را ختم نمود و ما ان
کروبیانیم که پیش از همه خلایق خلعت وجود یافتهایم و در سلسله انبیا در اقرار ربوبیت سبقت گرفتهایم و
ما ان طایفهایم که بعد از تمام انبیا بوده [illegible] دایره عظیمه نبوت و ولایت ختم گشتهایم و
اهل روزگار [illegible] و صاحبان اسرار نهانیم یعنی داناییم بر خفیات امور و مخفیات مستوره
در هر زمان و ما بزرگان عالمیم و ادب آموز اهل بلاد دیگر و ماییم جاده قویم و صراط مستقیم یعنی هر کس
پیروی ما بنماید بنجات میتواند رسید و اهل جنت و رضوان تواند گردید و ما خلاصه موجودیم و برگزیده
حضرت معبود و قبول نمیکند حق تعالی عمل بنده را اگر نشناسد حق ما را اگر انکار امامت و ولایت ما کند
ما قندیلهای نبوتیم یعنی که انوار شرایع و احکام نبویه در خاندان ما افروخته و ما چراغهاییم که از مشکوة
رسالت روشن شده و احکام وحی منزل نبوی بمنزله نور در ظلمات جهل [illegible] ما پرتو افکن گشته و ما
نور هدایتیم یعنی که [illegible] هستی موجودات بنور ما پیدا شده یا دانش [illegible] از مشکوة علوم ما
روشنی و صفا یافته و ما کلمه احیا دیگر یا یعنی که مخلوق خداییم بکلمه کن بی توسط ماده یا یعنی که احکام
دین الهی [illegible] ما بخلق میرسد یعنی چنانکه الفاظ از ما فی الضمیر متکلم تعبیر میشود و معنی [illegible]
همچنین بوساطت ایشان احکام دین الهی که مراد الله است به بندگان میرسد یا یعنی که ایشان
مظهر ذات و صفات حضرت جبارند دیگر آنحضرت میفرماید که ما [illegible] و ثبات [illegible] انجمن [illegible]
که هر کس پیروی نمود نجات یافت و کسی که از همراهی [illegible] هلاک گشت و ماییم [illegible]
بر [illegible] بسوی بهشت [illegible] که در قیامت رو و دست و پای ایشان بنور وضو روشن و نورانی
یعنی پیروی متابعت ما وسیله دخول بهشت است و شیعیان ما در عرصه محشر بنور ولایت ممتاز و در
مجمع قیامت نمایان و سرافرازند مطلب کلمه غر بضم غین معجمه و تشدید را جمع اغر است و آن اسبی است که پیشانی
سفید باشد و محجل بضم میم و فتح حا و جیم مشدد اسبی را گویند که دست و پایش سفید بود و مراد
محل مبارک و میمون میباشد و [illegible] قیامت [illegible] ندارد و چون روی و دست و پای پیروان و دوستان
آنحضرت در روز قیامت بنور وضو نورانی خواهد بود در عرصه محشر باین علامت نمایان و ممتاز
خواهند بود لهذا تشبیه یافته اند باسبهای اغر محجل و [illegible] از کلام [illegible] و [illegible] نموده اند و این جمله
در معانی [illegible] بیان استعاره مصرحه گویند و الله اعلم تتمه ونحن معدن النبوة وموضع الرسالة والينا مختلف

الملائکة

الملائكة ونحن السراج لمن استضاء والسبيل لمن اهتدى ونحن القادة الى الجنة ونحن الجسور والقناطر ونحن
السنام الاعظم وبنا ينزل الغيث وبنا تنزل الرحمة وبنا يدفع العذاب والنقم فمن سمع هذا الحديث فليتفقد في قلبه حبنا
فان وجد فيه البغض لنا والانكار لفضلنا فقد ضل عن سواء السبيل لانا نحن عين الوجود وحجة المعبود
وترجمان وحيه وعيبة علمه وميزان قسطه ونحن فروع الزيتونة وربائب الكرام البررة ونحن مصابيح المشكوة التي
فيها نور النور ونحن صفوة الكلمة الباقية الى يوم الحشر المأخوذ لها الميثاق والولاية من الذر دیگر آنحضرت
میفرمایند که ما مقام احکام نبوت و حافظ آنیم و موضع [illegible] که رسول [illegible] و جای [illegible] و
نبوی [illegible] و معدن [illegible] و ماییم چراغ از برای کسی که طلب [illegible] و ماییم که منزل مقصود میرسانیم
کسی را که هدایت پذیرد و ما کسانیم کشاننده بسوی بهشت یعنی محبت ما باعث دخول جنت و موجب وصول
بدرجه مغفرت [illegible] ما [illegible] کشیده در راه بهشت یا یعنی که محبت و ولایت ما پلهاییست که کشیده بر روی
دوزخ در راه بهشت که هر کس بقدم صدق و اخلاص سلوک طریق دوستی ما نماید بی تعب به بهشت میرسد
[illegible] دوزخ [illegible] ماییم [illegible] بعلم [illegible]
از [illegible] و ببرکت ما باران میبارد از آسمان و بسبب ما رحمت الهی نازل میشود بر اهل جهان [illegible]
شنید این کلمات هدایت آیات را میباید که طلب و تفحص نماید دل خود را در محبت ما [illegible]
و انکار [illegible] تحقیق که گم کرده و از راه راست گردیده زیرا که ماییم که خلاصه وجودیم
و حجت حضرت معبودیم و مفسر [illegible] و صندوق علم [illegible] یعنی [illegible] علم خداییم و میزان عدالت الهی
یا یعنی که اعمال بندگان بما سنجیده میشود و بمیزان ولایت ما [illegible] است [illegible] میل [illegible]
و ما [illegible] درخت مبارک زیتونیم یعنی از ذریه حضرت ابرهیم و پرورده نمائیم که [illegible]
[illegible] جمع [illegible] و [illegible] که جمع [illegible] است و [illegible]
و معنی چنین خواهد بود که ما تربیت یافتگان خاندانیم که اهل کرامت و نیکوکارانند یا تربیت
[illegible] نموده اند که ربیب [illegible] باشد و معنی چنین بود که ما مملوک طایفه گرامی و نیکوکارانیم
تواند بود که ربایب جمع ربیبه باشد بمعنی حاضنه یعنی که ما حضانت و محافظت شیعیان
میکنیم [illegible] و [illegible] ربیبه [illegible] که بجهت [illegible]
در [illegible] تربیت و [illegible] میکند بنابراین معنی چنین است که شیعیان که اهل کرامت و نیکو
کارانند [illegible] میفرمایند [illegible] صندوق نصیب باشند و تواند بود که
ربایب جمع رباب باشد همچنانکه [illegible] جمع ربابه باشد چنانکه نعایم جمع نعامه است

در باب و ربابة بمعنی عهد آمده چنانکه در قاموس مسطور است که الربابة بالکسر العهد کالرباب و در
صحاح مذکور است که الربابة العهد والمیثاق پس بنا برین معنی چنین خواهد بود که ما عهد و پیمان
گرفته و شکوکا دائم یا بمعنی که پیمان ولایت ما هرروز الست از ایشان گرفته شده دیگر آنحضرت فرمود
که ما چراغ مشکوتیم آن مشکوتی که در آن نور بر نور است یعنی هر شی شخص هر نور است یا مبدا هستی
هر موجودات و سبب ابقای هر نور است یا بمعنی که در آن مشکوة نور کاملیت در غایت ضیا و
روشنی که گویا از آن نور دیگر نور دیگر بیرون آمده که نور نورات از قبیل لقینی من زید اسد یعنی ملاقات
نمود بعد از آن زید شیری و این در مقام تاکید و مبالغه در شجاعت گفته میشود یا بمعنی که از بس شجاعت
گویا شجاعت از او بیرون آمده مجسم گردیده و بعد ملاقات نمود و توانم بود که نور والنور یعنی نور ذوی
الله باشد یا بمعنی که ما چراغ مشکوتیم که در آن مشکوة پرتو نور خداست و مؤید این معنی است حدیث
که از حضرت امیر المومنین ع در کتاب کافی مرویست که قال امیر المؤمنین ان الله نهرا دون عرشه ودون
النهر الذی دون عرشه نور دیده یعنی حضرت امیر المومنین فرمود که بدرستی و تحقیق که از برای خدا نهریست
در زیر عرش او و فرود آن نهر که در زیر عرش است پرتو نور اوست دیگر آنحضرت فرمود ما بید ما زبده و
هلا اسم کلمه با قیام تا روز محشرات کلمه باقیه که گرفته شد از برای او عهد و پیمان و ولایت تا روز قیام که آن
توحید است چنانکه در بعضی تفاسیر گرفته و بنا برین معنی چنین خواهد بود که ما خلاصه و برگزیده
اهل توحید بوده و ترتیب بیت که کلمه باقیه اشاره باشد با امامت یا بمعنی که ما خلاصه و برگزیده امام
که در آل محمدست همچنانکه در تفسیر کلمه باقیه که در آیه کریمه وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
وارد شده که مراد از آن امامت که در اولاد امام حسین است بروایت مناقب و احتجاج از
حضرت رسول ص و بروایت کمال الدین و معانی الاخبار و مجمع البیان از حضرت صادق ع و در
علل الشرایع از امام محمد باقر ع و همچنین بروایت کمال الدین از حضرت امام زین العابدین ع
و مراد از عقب آل محمد است که از نسل ابرهیم است چنانکه در تبیان و مجمع البیان بتفصیل ذکر کرده
والله یعلم قال النجیه یؤید هذا ما ورد فی الامالی عن ابی جعفر ع قال نزل الی رسول الله ص ملک له
عشرون الف رأس و عشرون الف وجه فقال یبعثنی الیک ربک لتزوج النور بالنور فقال من من قال
علیا بفاطمة فقال فلما ولی الملک اذا بین کتفیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فقال له النبی منذ
کم کتب هذا بین کتفیک فقال قبل ان یخلق الله آدم بثمانیة و عشرین الف عام یعنی مؤید این معنی است
آنچه ذکر یافته در کتاب امالی تالیف ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود آنحضرت که فرود آمد بر

حضرت

حضرت رسول ص فرشته که اسم او محمود است و بود مر او را بیست و چهار هزار سر پس گفت آن ملک
که فرستاده مرا بسوی تو حضرت رب العزت بجهت آنکه جفت نمائی نور را بنوری پس حضرت رسول ص گفت
که آنکه جفت باید نمود پس گفت محمود که نور علی را بفاطمه پس آنحضرت فرمود که چون ملک از خدمت
رسول ص برگشت که روانه شود ناگاه دیده شد که در میان دو کتف محمود که نوشته شده بود محمد
رسول الله علی ولی الله پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت با آن ملک که از چند گاهست که این کلمات
نوشته گشته در میان دو کتف تو پس محمود گفت که این کلمات نقش شده در میان دو کتف من
پیش از آنکه بیافریند خدای تعالی آدم را به بیست و هشت هزار سال قال النجیه و من کتاب الامالی مرفوعا
الی رسول الله ص انه قال یوما بال قوم اذا ذکر ابرهیم وآل ابرهیم استبشروا واذا ذکر آل محمد اشمازت
قلوبهم والذی نفس محمد بیده لو جاء احدکم باعمال سبعین نبیا ولم یأت بولایة اهل بیتی لدخل
النار صاغرا وحشر الی جهنم خاسرا ایها الناس نحن اصل الایمان و تمامه و نحن وصیة الله فی الاولین و
الاخرین و نحن قسم الله الذی اقسم بنا فقال والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین ولو
لانا لم یخلق الله خلقا ولا جنة ولا نارا یعنی منقولست از کتاب امالی مرفوعا که بوسالت راویان رسیده برسول
خدا ص که بدرستی که آنحضرت گفت روزی که چیست و چگونه است حال قومی که هرگاه مذکور شود نزد
ایشان ابرهیم و آل ابرهیم شادمان میشوند و هرگاه یاد کرده شود آل محمد تنگدل و متغیر گردند پس
سوگند بآنکسی که روح محمد بقبضه قدرت اوست که اگر در قیامت کسی از شما عمل هفتاد پیغمبر بجا آرد
و دوستی اهل بیت مرا با خود نیاورد و مودت ایشان در دل او نباشد هر آینه داخل آتش شود
بحالت خواری و محشور گردد با اهل دوزخ بحال خسران و زیان کاری ای مردمان ماییم که ما اصل
ایمانیم یعنی ثمرهٔ ایمانیم با اقرار نبوت و ولایت ما متفرع است و ما تمام ایمانیم یا بمعنی که اقرار نبوت و
کمال دهنده ایمانند و تمام است بدلالت الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی یا بمعنی که کل
ایمانست بجهت آنکه اقرار نبوت و ولایت مستلزم اقرار بربوبیت است و ماییم وصیت خدا که در گروه
اولین و آخرین یا بمعنی که حق تعالی انکه ارتقا ولایت ما از خلق اولین و آخرین وصیت نمود و از ایشان
پیمان گرفت و بر همه ایشان فرض کرده اند و ماییم سوگند خداییم آن خدایی که قسم یاد نمود بما
پس گفت والتین والزیتون و هذا البلد الامین و اگر نبودیم ما نیافریدی حق تعالی هیچ مخلوقی را و بهشت
و نه دوزخ را قال المحقق ثم انه ذکر در اخبار مأثوره از اهل بیت ع مذکور است که کلمه تین در آیه کریمه از برای حضرت
امام حسن ع استعاره شده و یا بحضرت تفسیر یافته و وجه مناسبت این است که چنانچه انجیر میوه ایست

دیا کیزه وکثیر النفع وپر فائده است انحضرت نیز از میوهای بهشت است زیرا که از بهشت تولد یافته و
مقربین بعلوم انحضرت غذا میگیرند وقوت می یابند واسم زیتون از برای امام حسین ع استعاره شده و آن
حضرت تعبیر یافته ووجه تشبیه اینست که چنانچه زیتون میوه ایست که هم غذاست وهم دوا واز آن
روغنی که در شبهای دیجور منار نور وضیا است انحضرت نیز میوه دل مقربان وعلوم او قوت دل مؤمنان
وبنور او وبنور اولاد او هدایت یافتند جمیع هدایت یافتگان واسم طور را استعاره شده از برای
امیر المؤمنین ع با آنجهت که آن کوه طور است زیرا که حضرت الله جل شانه بر بالای آن کوه فضل انحضرت
واولاد وشیعیان انحضرت را جهة موسی بیان کرده ومشهور گردانید ودر حرم عشق بکرسی نشانید
یا با آنجهت که انحضرت مثل کوهست در ثبات وعلو وقوت ووقار وتمکین در امور دین ودر رسوخ دنیا
قدم در مقام حق ویقین چنانکه حضرت جعفر با انحضرت ع خطاب نموده که کنت کالجبل لا تحرکه العواصف
یعنی تو هستی یا علی مثل کوهی که حرکت نمیتواند داد او را بادهای تند ویا با آنجهت که همچنانکه
کوه طور محل تجلیات الهی بود بجهت موسی همچنان کوه پرشکوه ولایت نیز مهبط انوار سبحانی ومنبع
تجلیات وفیوضات ربانی بود واسم بلد الامین بجهت پیغمبر استعاره شده وبا انحضرت ص تعبیر یافته
زیرا که انحضرت صاحب مکه ومشرفان بود وهمچنانکه خود ای من دخله کان آمنا کسی که داخل
مکه میشود ایمن است همچنین هر آنکس که در ملک انحضرت شود وایمان آورد با انحضرت وباهل بیت ع
یعنی داخل دین انحضرت شود هر اینه ایمن میگردد وامان می یابد از عذاب الهی در روز قیامت وکلمه
دین که در آخر سوره والتین است بولایت امیر المؤمنین علیه السلم تعبیر شده والله یعلم

قال الشیخ

ومن ذلک ما رواه ابو سعید الخدری فی خطبة امیر المؤمنین ع فقال ایها الناس نحن ابواب
الحکم ومفاتیح الرحمة وسادة الامة وامناء الکتاب وفصل الخطاب بنا یثیب الله وبنا یعاقب ومن
احبنا اهل البیت عظم احسانه ورجح میزانه وقبل عمله وغفر زلته ومن ابغضنا لا ینفعه اسلامه
وانا اهل بیت خصنا الله بالرحمة والحکمة والنبوة والعصمة ومنا خاتم الانبیاء الا وانا رایة الحق
التی من تقدمها سبق ومن تاخر عنها محق یعنی از جمله احادیث سابقه روایت ابو سعید خدری
که گفت خطابت نمود حضرت امیر المؤمنین پس آنگاه فرمود که ای مردمان بدانید که ما درهای حکمتیم
یعنی که هر کس حکم حق وفقاهت در قضا خواهد باید که بسوی ما آید یا یعنی که علم حقایق احکام
دین نبوی وفقاهت در قضا از جانب خدا بما میرسد وشما ... انها انا ابواب الجنة
بیان ما بر حقایق قابلیت اهل جهان میوزد وما کلیدهای رحمتیم یعنی درهای رحمت ایزدی بکلید

مودت ما گشوده میشود وما بزرگان امت وخلایق پناهیم وامینان کتاب الحکیم یعنی آیات واحکام
قرآنی ونبوی که بر رسول ص نزول یافته محافظت میکنیم ودر امضا واجرای آن خیانت نمینمائیم و
ما کلمه فرق کننده ایم میان حق وباطل وبسبب دوستی ما ثواب میدهد خدای تعالی بر طاعت وبعلت دشمنی ما
عقاب میفرماید در قیامت وهر آنکس که دوست باشد ما اهل بیت را بزرگ گرداند احسان خدا برای او
وگران میفرماید ترازوی سنجیدهای او وشرف قبول می یابد کردهای او وپوشیده شود بمغفرت الهی گناه
لغزشهای او وکسی که بغض ورزد با ما فایده نمی بخشد او را اسلام در دنیا ومعقوق بدوستی وبحقیقی که
ما اهل خانه ایم که فضل داده ما را حضرت الله تعالی برحمت وحکمت ونبوت وعصمت ...
ما گردانیده واز خاندان ما ظهور یافت خاتم پیغمبران بشنوید وآگاه باشید که بدرستی وراستی که ما
رایت وعلم بر افروخته حقیم آنچنان رایتی که هر کس پیشتر از آن نمود پیشی گرفت ودر ... گشت که آن و
کسی که واپس ماند از پیروی آن نیستی ورزد مانند تیری که بر هدف رود واز کمان وبگذرد از جانب نشانه

تتمه

الا وانا خیرة الله اصطفانا علی خلقه وائتمننا علی وحیه نحن الهداة المهدیون ولقد علمت الکتاب
ولقد عهد الی رسول الله ص ما کان وما یکون وانا خوز رسول الله ص وخازن علمه انا الصدیق الاکبر
ولا یقولها غیری الا مفتر کذاب وانا الفاروق الاعظم یعنی ما اختیار شدگان خداییم از بندگان که
او فرستاده وبرگزیده ما را بر اهل جهان وامین کرد ایشان ما را بر تمام وحی خود که بر رسول ص نازل شده
پس ما هدایت کنندگانیم خلق را بخدا وراه یافتگانیم بسوی خدا وتحقیق که آموخته شده ایم از دست
کلمات الهی را که هر نبی بوصی خود می آموزد وهمچنین وصی یا امام بعد از خود می آموزد مخفی نماند که کلمه
جمع کلمه است ومتواند بود که مراد از کلمه لفظ موضوع باشد پس بنا بر این مراد از کلمات تمامی لغات
طوائف امم خواهد بود وبنا بر آنکه جمع محلی بالف ولام افاده عموم وشمول میکند وهمچنین تواند بود که مراد
از کلمه کلام باشد وبنا بر این کلماتی که حضرت رسول با انجناب ولایت مآب ع آموخته تمام احکام الهی
وعلم ما کان وما یکون احتمال دارد که مراد از کلمات تمام مظاهر ومرایای ذات وصفات الهی باشد یعنی از
حقایق واعیان چه همچنانکه کلمات لفظیه جوامع ظهور ومظاهر جلوه معانیست اعیان موجودات
نیز مجالی ومظاهر وصفات ربانیت چنانکه هر یک بر وجه دلالت میکند بر وجود باری متواند بود که علمت
الکتاب یعنی با ما شد که داده شدیم علوم همه کتب را اما منت همچنانکه تعلیم داده شد حضرت ابرهیم
کلمات را وبا آنها آزموده شد چنانچه خدای تعالی از آن خبر داده که واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات
فاتمهن وبعد از آن بشارت امامت بانحضرت رسید که انی جاعلک للناس اماما دیگر انحضرت ...

که تحقیق وصیت کرد و سپرد بمن رسول خدا علم چیزها را که گذشته و علم بآنها را که آینده است و نیز
رسول خدا ایمن و نگاهدار علم او ایم پوشیده نماند که حق تعالی در مواضع متعدد حضرت مرتضی را برادر رسول
خوانده و آنحضرت نیز مرتضی علیه السلام را برادر خود نامیده و این اخوت و برادری مصطفی نیست بلکه حسبی و
مناسبتی است نه بکار از یک نور خلق شده اند پس اخوت روحی و قلبی اعزّ و ارفع باشد از اخوت
نسبی و هم این اشاره ایست بخلافت حضرت مرتضی علیه السلام چون خلافت هرون از برای حضرت موسی
دیگر آنحضرت میفرماید که منم صدیق اکبر یعنی بسیار راست و درست که بزرگتر از همه صدیقانم
با این معنی که منم کثیر التصدیق توان که مبالغه و صفت کرد پیغمبر را و تصدیق نمود و نیکو بود این کلمه را که غیر از من بکسی
اطلاق کند بسیار دروغگو بود و منم فرق کننده نیکو و جدا سازنده خوب حق را از باطل و بزرگتر [illegible]
دیگر قال الشیخ وانا اقول مستحسنا لهذا الکلام ۞ وهم سادة الکرام ۞ هم القوم آثار النبوة منهم ۞ تلوح و انوار
الامامة تلمع ۞ مهابط وحی الله خزان علمه وعندهم سر المهیمن مودع ۞ اذا جلسوا للحکم فالکل ابکم ۞ وان
نطقوا فالدهر اذن و مسمع ۞ وان ذکروا فالکون ند و منزل للازواج من طیبهم یتضوع ۞ وان باردوا
والوهم یخفق قلبه لسطوتهم ولا اسد فی الغاب یخرج ۞ وان ذکر المعروف والجود فی الوری فبحر نداهم
یتدفع ابوهم سماء المجد والام شمسه نجوم لها برج الجلالة مطلع فیا نسبا کالشمس ابیض مشرقا ویا شرفا من هامة
النجم ارفع ۞ من شملهم عرفی الناس مفخرا عن نظر یا صاح ان کنت تسمع میامین قوام عن نظیرهم
هداة ولاة للرسالة منبع فلا فضل الا منهم یکتسب فضلهم ولا علم الا علمهم حین یرفع ولا عمل ینجی عبیدهم
اذا قام البعث للخلق یجمع ولولاهم لما هو الله جاهدا بنبی الولا الا لعبا لیس ینفع فیا عترة المختار یا رایة
الهدی الیکم غدا فی موقفی انطلع فکونوا شفعائی عبیدولائکم من عزکم یوم القیامة تشفع لمن جاد
شکم او تولی سلامکم فیسلم [illegible] علیکم سلام الله یا رایة الهدی فوبل العبد غیرها ما تشیع خلا
ترجمه این ابیات که شیخ علیه الرحمة در مدح حضرات ائمه طاهرین ایراد نموده بنظم نامی الیفت
سلاله نبوی کشتند میراثی ۞ نظام بهشت و فالجلال یزدانی ۞ ماثر [illegible] رحمت لامع ۞ چنانکه [illegible]
زصبح پیشانی ۞ بود مهابط وحی خدای عزوجل ۞ بیشتر خازن و گنج علم ربانی ۞ زهی خزانه انوار [illegible]
زهی مطالع اسرار سبحانی ۞ زهی چو ماه توحید و معرفت را کان ۞ زهی سحاب که مهر ثناء عرفانی [illegible]
فرمان ده چو بنشینند شوند خلق ز عجز و نادانی جهانیان همه کردند گوش همچو صدف زا بر نطق چه
خواهند گوهر افشانی ۞ ز بوی مشک خلق شود جهان یکسر چو نام نامی ایشان تو ریزبان رانی ۞ چو عزم رزم نمایند
ز هر رأی جد نفس [illegible] هیبت چو شخص مقطا ۞ ز برق تیغ چو آتش زنند در بیشه ۞ شود زهول دل شیر زهره [illegible]

بیرون

ابن [illegible]
بیرون دهند ز بحر یمین کف چو موج سخا ۞ بود بباد فنا آبروی عمانی کجا بنا تب ایشان شود بدگر نام چو شان
توان سخن‌دانی بود سپهر بفتا بدین زهر ۞ بود سپهر چراغ گفت سلطان ۞ زهی شرف که نا نجم بلند قدر ترند ۞
زهی نسب که چو مهر بود جمله نورانی ۞ کلام مهر چراغ نجات باشد ۞ که ذره با تو مینود خاطر ظلمانی ۞ در ان
سپهر که ایشان فروغ بخشند ۞ بعالمیکه خود آفت تیرحیرانی ۞ برای کشتیا در هوا نوح کشتی بلند بان و نوح
نبی ولی تاب نورانی ۞ بنور خود همه سر نثر کتاب جود ۞ چنانکه بسمله و سورهای فرقانی بگرد عالم معنی
ادعیل ۞ تمام دیده شنوی و نظر کرد انی ۞ بیان معاینه معلوم کرده بیقین ۞ که مثل ایشان بنود در محیط امکانی
صیامی و برکات وجود ایشان نشر خورشید برشان مسلمانی بنوذات همه والیان کشور دین
برهمانی ایشان بود خفا دانی ... مثل الحق و منبع علمند ۞ مدعات زبان فنا گوهای قرآنی نبضلشان ندین
نفس سجیدت ۞ چنانچه اثبات بر سلطانی ثانی بروز حشر با شر نجی بخشانی ۞ برای خلق نجات از عذاب
نیرانی ۞ و گر بمحکمه حشر بنده ابر که کار دهان شرع بود ۞ جمله بیک فرمان ولی بود بنود دو ستدار آل عبا ۞ زکه
هاشمی بیند بحر نیسانی ۞ برای عشره بینی بمن بنده ۞ که هست الی شما دایت خدا خوانی ۞ امید وار بلطف شما
بود بر سپی که در سکین شوید بر شرع قت حیرانی ۞ انانکه بود مهر شما ستاره صدق ۞ بجز شما که تواند عذاب
خطیبه بکسر غلام خاص شما ۞ امید هست با حسان العمرانی ۞ که وقت حشر بوقت حسنا و بیم مراط ۞ با بعون
بگذرد با سانی هرانکه بنده جولانگه و لای شما است بنا شد ش طمع ان نعیم رحمانی هیشه تا که مهر و ماه را
مدام تا کند ایام تند جولانی بود بیمن قدوم شما افسلام الله چنانچه بر سر افلاک عرش ربانی حصار شرع شما
با داعظم اسما چنانکه بسمله بر سورهای قرآنی شاد روح شما نوح موج رحمت حق دل لخافقان تا با ذرآمد
فصل وعن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه واله انه قال ان الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مومنا
ومن انکره کان کافرا ومن جهله کان ضالا ومن ساوا به غیره کان مشرکا ومن جاء بولایته کان دخل
الجنة امنا ومن جاء بعداوته دخل النار صاغرا یعنی بروایت ابن عباس که روایت نموده از رسول
که بدرستی که خدای تعالی بپای داشته و برافراخته مرتضی علی را علامتی میان خود و میان مخلوقین پس هر کس
او را در مرتبه امامت و ولایت هست مومن و هر کس که انکار ولایت او نماید هست کافر و کسیکه نشناخت
کمراهست و کسیکه برابر سازد او را با دیگری در مرتبه امامت مشرک و مردود آمد و کسیکه بیاید با محبت
او با بیا و رستگار داخل به بهشت در آید چنانکه این باشد از فزع اکبر و کسیکه بیاید بروز محشر همراه عداوت
با نفس در آید بجانب خواری و مبوزد با تش بر است عذر و خواری و در اصول کافی در باب بیته و جوامع
فی الولایه این حدیث با نحو اختلافی بروایت فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام مرویست و ان اعیت قال

نصب علیا علما بینه وبین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا ومن انکره کان کافرا ومن جهله کان ضالا ومن نصب
معه شیئا کان مشرکا ومن جاء بولایته دخل الجنة آنحضرت فرمود که بدرستی که خدای عز وجل قرار داده
مرتضی علی را علامتی میان خود و بندگان پس هر کسی که شناسای او است مؤمن است و کسی منکر او است کافر است
و کسی که نشناخت او را گمراه است و کسی که با او قرار دهد چیزی یعنی ابا بکر و عمر را شریک و کسی که بدوستی
او بعرصه محشر آید به بهشت در آید و دلیل شریف اینکه امامت را باختیار امت نمیدانند اینست که تعیین امام
مانند تعیین نبی و رسول از خصایص ربوبیت و لوازم الوهیت و بمقتضای ان ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة غیر را در این کار بهره و نصیبی نیست پس اگر کسی امامت احدی را باصطلاح اعتبار باتفاقیه
و کسی که از جانب حق تعالی منصوب باشد امام و خلیفه شناسند هر اینه غیر را با خدای تعالی در امر ربوبیت
شریک ساخته اند نعوذ باللّه اعتبار ثبت الرأی باطله بها الک شرکا اند اختص پس ازین روایت معلوم شد که
که دیگری را با آنحضرت در امر خلافت که علامت الهیست منصوب دانستن تا شی از بغض و عین شرکت نایع
ابن خلکان مسطور است که سید مرتضی در درس هشام کلبی؟ استاد شیخ مفید حاضر شد معلم از جهت
امتحان گفت که عمر را که سبب خلافت او علامت بغض و علامت نصب چه چیزاست سید در جواب فرمود
که عمر را پیغام مفضولیت و علامت بعض تعلق است پس چون جواب او بسیر مقرون بحق و صواب بود معلم
او را مرحبا گفته تحسین نمود **قال** وعن سدیف عن جابر بن عبد الله عن ابی عبد الله عم وعن مرسی؟ رسول الله
من کتاب ما اتفق من الاخبار قال قال رسول الله صلعم یا علی انت صاحب حوضی وانت خلیفتی و حامل لوائی معی
وعدوی ومفرج همی ومستودع مواریث الانبیاء وانت امینی فی ارضی وخلیفتی علی خلقه وانت مفتاح النجاة
وطریق الهدی وامام التقی والحجة علی الوری وانت العلم المرفوع فی الدنیا والصراط المستقیم فی الآخرة یعنی منقولست
از سدیف که خبر داد از جابر بن عبد الله که او روایت نموده از حضرت ابی عبد الله عم و او نیز روایت کرده خبر داد
از رسول خدا از کتابی که موسوم است باسم ما اتفق من الاخبار که گفت حضرت ابی عبد الله عم بنا بر روایت
او از جابر بن عبد الله بنا بر روایت ثانی که گفت رسول خدا که یا علی تو صاحب حوض منی و وارث علم منی و دارنده
علم منی و قضا کننده وعدهای منی و زایل کننده غم منی و نگاهدارنده میراث انبیای پیغمبرانی و تو امین خدایی در روی
زمین و خلیفه خدای بر عالمیان یا علی کامل انحضرت امر خدا است و دین اینا? نبی خداست **دیگر** میفرماید که یا علی
تو طریق هدایتی و پیشوای اهل تقوی بر خلایق حجت خدایی و تو علمی بلند کرده در دنیا و مراد مستقیمی در
عقبی **قال السابع** وعن ابی سعید الخدری قال خطب رسول الله صلعم فقال فی خطبته ایها الناس من ابغضنا
اهل البیت بعثه الله یهودیا فلا یمعظم سلامه وان ادرک الدجال آمن به وان مات بعثه الله من قبره حتی

یومن به ایها الناس ان ربی عز وجل امرنی ان اقول خلق الطین وخلق اسماء هم کما علم آدم الاسماء کلها فرایت اصحاب
الرایات فاستغفرت لشیعتی علی الا اما اصحاب الجنة عم و شیعته یعنی مرویست از ابی سعید خدری که حضرت رسالتم
خطبه ادا فرمود پس در خطبه خود گفت ای مردمان بدانید که کسی که کینه ورزد با ما که اهلبیت نبوت و رسالتیم
برانگیزاند حق تعالی او را در روز قیامت یهودی و بمیرد او بدین اسلام فاین بود و یهودی ما کرد و داد
دجال ظهور نموده بار او را دریابد با او ایمان آورد و تابع او باشد و اگر پیش از آنکه بیابد بمیرد و در قبر برانگیخته شود
تا ایمان آورد به دجال بعثتی ظهور حضرت صاحب الزمان عم از قریه یهودیه که از توابع اصفهانست
خروج خواهد کرد و بروی و بنا بر هذا کافر خواهد بود و مردم را بخود دعوت خواهد نمود و اتباع او
الاعلم خواهد گفت و گروه همیکه بتقصیر و تواکیل کند و بیمرد و بیم شند اشقیا خواهند بود و اموال او را لعنت
شرع ما بیان خواهد شد **دیگر** آنحضرت میفرماید که ای مردمان بدرستی که پروردگار من عز وجل امانت
در هنگام سرشتی طینت بصورت مثال بمن نمود و اموخت بمن اسماء ایشان را همچنانکه بحضرت آدم تمام
یعنی اسماء انبیا و اسیا را که همه او خلیفهای خدایند تعلیم کرده در کتاب کافی الدین از حضرت امام جعفر صادق
مرویست و در بعضی از تفاسیر چنین مذکور است که اسمهایی که حق تعالی بحضرت آدم اموخت اسماء خلایق
مخلوقات بود و آنچه متعلق است بان از خواص و کیفیات و همچنین بحقایق و اعیان موجودات بغیر
و الله یعلم **دیگر** آنحضرت میفرماید که پس گذشتند بمن صاحبان رایات و طلب آمرزش نمود برای
برای شیعیان علی بن ابیطالب مانا اصحاب رایات فرقهای متفرقه و صاحبان مذاهب و ادیان مختلفه اند
امت که در عالم طینت از نظر مبارک آنحضرت گذشتند و فرقه ناجیه رستگار همین طایفه شیعیانند که
آنحضرت ص بجهت ایشان استغفار نموده و بعد از ان فرمود که ای مردمان بدانید که آگاه باشید که بدرستی
دوستی که اهل جنت مرتضی علی است و شیعیان او **قال** ومن ذلک ما رواه بن عباس قال خطب
فقال معاشر الناس ان الله اوحی الی فی نفسی فیما ان ابن عمی هو اخی و صیی و ولی الله و خلیفتی فیکم
من بعدی وامام المتقین وقائد الغر المحجلین و یعسوب الدین ان استرشدتموه ارشدکم وان تبعتموه نجاکم
وان اطعتموه فان الله اطعتم وان عصیتموه فان الله عصیتم وان بایعتموه فالله بایعتم وان نکثتم بیعته فبیعة الله
نکثتم ان الله عز وجل انزل علی القرآن وهو علی سفینة فمن خالف القرآن ضل ومن ابتغی علیه من غیره ضل ذلک
از قبیل حدیث مذکور است روایت ابن عباس که گفت خطبه نمود حضرت رسول خدا ص پس گفت ای گروه
مردمان بدرستی بدرستی که الله تعالی وحی فرمود بمن فرمان که پسر عم من از دنیا و ملحق با او گشته بعد از من
خواهد بود برادر و وصی من و صاحب عهد من و خواهد بود یاری دهنده دین خدا و جانشین من

خواهد بود رساننده احکام دین الهی و نبوی خلایق را از جانب من و او خواهد بود پیشوای متقیان
و کشاننده اغر نورسیماها و دست و پای ایشان در قیامت پیدا و درخشانست بسوی رضوان
و جنان یعنی بهشت متابعت و باعث دخول جنت میشود و با جماعت در صحرای محشر بنور مودت
منادا الیه و ممتاز خواهند بود و او سید و شاه کشور دین و اعیان اگر طلب هدایت کردید از حضرت
ارشاد و هدایت کنند شما را اگر تبعیت او نمودید رستکار شدید و در گرو مان برداری او کنید فرمان
برداری خدا کرده اید و اگر از فرموده او تجاوز نمایید نافرمانی خدا کرده اید و اگر با او بیعت کردید
پس با خدا بیعت کرده اید و اگر شکستید بیعت او را پس شکسته اید بیعت خدا را بدرستی که خدای
عز و جل فرو فرستاده بر من قرآن را بتدریج و مرتضی علی سفینه آنست یعنی قیم و متصدی آنست که از جانب
من نبوی امت رساند و محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و عام و خاص آیات قرآنی را تعبیر نموده
بخلق رساند و دلیلهای بیکانه ایشان را با مضامین آیات الهی آشکار گرداند پس هر آنکس که مخالفت نمود
با احکام قرآن انکار کرده و کسی که بجوید و بخواهد علم قرآن را از غیر مرتضی علی از جاده قویم حق و هدایت
دور دید و طلب استقامت بر منهج مستقیم نکرده و در مسند احمد حنبل مسطور است که ابن عباس رض گفت
که ما فی القرآن آیة الا و علی رأسها و قائدها و شریفها و امیرها یعنی هیچ آیتی از آیات قرآنی نیست مگر آنکه
علی ع سرور آنست یعنی عمده در نزول آن آیه آنحضرت است و قائد آنست یعنی کشنده و باعث نازل
شدن آنست و شریف آنست یعنی آنحضرت سبب بزرگی شدن آن آیتست یا یعنی که آنحضرت باو
عمل میکند بعمل نمودن بان امیر آنها بود در تعظیم و توقیر آن سعی میکند و امیر آنست یعنی امر کننده
باو آیات آنحضرت است بنا بر این علم قرآن را از غیر آنحضرت خواستن از قبیل جستن آبست از سراب والله اعلم
بالصواب **تتمه** معاشر الناس الا ان اهل بیتی خاصتی و قرابتی و اولادی و ذریتی و لحمی و دمی و ودیعتی
و انکم مجموعون غدا و مسئولون عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهم من اذاهم فقد اذانی و من
ظلمهم فقد ظلمنی و من نصرهم فقد نصرنی و من اعزهم فقد اعزنی و من طلب الهدی من غیرهم فقد کذبنی فاتقوا الله
وانظروا ما انتم قائلون غدا فانی خصم لمن کان خصمهم و من کنت خصمه فالویل له حاصل معنی حدیث
آنست که ای جماعتهای مردمان آگاه باشید که بدرستی و تحقیق که اهل بیت من نزدیکان خاص من
و خویشان منند و فرزندان منند و نسل منند و گوشت و خون منند و سپرده منند نزد شما و بدرستی
که فردا همه خواهید گشت نزد جای قیامت و پرسیده خواهید شد از ثقلین یعنی از کتاب خدا و عترت
من که در میان شما گذاشته بودم و حفظ و رعایت آن شما را وصیت نمودم پس تامل نمایید و ببینید که

بحکم

بحکم عوض و خلف خواهید بود مرا در حق ایشان پس هر آنکس که ایشان را بیازارد پس بتحقیق که مرا آزرده
است و هر کس با ایشان ظلم نماید پس بتحقیق که بر من ظلم کرده و کسی که یاری کند ایشان را پس بتحقیق که با من یاری
نموده و کسی که عزیز گرداند و گرامی دارد ایشان را عزیز و مکرم ساخته مرا و کسی که هدایت از غیر ایشان
خواست پس بتحقیق که مرا دروغگو انگاشته پس بترسید بپرهیزید از عقوبت خدا و تامل کنید که فردای
در جواب چه خواهید گفت پس بتحقیق که من دشمنم کسی را که با ایشان دشمنست و هر آنکه که من دشمن او باشم
پس برا ما الا و وای بر او که از اهل خرابست **قال النبی** و من ذلک ما رواه حذیفة بن الیمان قال رأیت
رسول الله ص آخذا بید الحسن بن علی ع و هو یقول ایها الناس هذا ابن علی فاعرفوه فوالذی
نفس محمد بیده انه لفی الجنة و محبوه فی الجنة و محبو محبیه فی الجنة یعنی از قبیل حدیث ابن عباس روایت است
حذیفة بن یمان که گفت دیدم رسول خدا را در حالتی که گرفته بود دست مبارک حسن بن علی را و آنحضرت
میگفت که ای مردمان این حسن بن ابیطالب است پس بشناسید او را پس قسم بآنکسی که جان محمد بقبضه قدرت
و اختیار اوست که بتحقیق که این پسر در بهشت خواهد بود و دوستان او در بهشت خواهند بود و
دوستان ایشان او در بهشت خواهند بود **قال النبی** و عن ابی الطیب الهروی عن ابی حازم عن ابی هریرة قال
رسول الله ص لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم مبغض لمن ابغضکم محب
لمن احبکم شافع لمن والاکم [illegible] یعنی منقولست از ابی الطیب هروی که روایت نموده از
ابی حازم و او از ابی هریره که گفت ابو هریره که حضرت رسول خدا ص گفت از برای مرتضی علی و فاطمه و امام حسن و
امام حسین ع که من دشمنم مر آنکسی را که با شما دشمنی نماید و صلح با کسی که با شما طریقه دوستی و مصالحه
نماید و غضبناکم از برای کسی که خشمناک گرداند شما را و دوست دارم کسی را که دوست داشت شما را
شفاعت کننده ام کسی را که دوست و تابع شما است یعنی دستگیر هر کسی که مایل و متابع شما است
قال النبی و من ذلک من کتاب الدیلمی مرفوعا الی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ص مکتوب
علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه و ولی الله اخترت ولایته و عهده من قبل ان
خلق السموات و الارض بالفی عام من سره ان یلقی الله و هو عنه راض فلیتول علیا و عترته
فهم نجبائی و اولیائی و خلفائی و احبائی یعنی از قبیل خبر الطیبات حدیثی که منقولست از کتاب دیلمی
رسیده اسنادا تا جابر بن عبد الله انصاری که گفت که حضرت رسول خدا ص فرمود که نوشته
شده بر در بهشت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه و ولی الله یعنی نیست معبودی که سزاوار پرستش باشد
مگر خدا محمد رسول خداست علی برادر او و ولی خداست گرفته شده ولایت و پیمان خلافت آنحضرت بر خلایق

در آن هنگام که رحلت ایشان شده منزل زهاد بپرتو عنایت آنحضرت حرکت و تردد مینمودند پیش از
از آفرینش آسمانها و زمین بچهار هزار سال کسی که خوشنود شود و اجابت کرده خدا او را و خشنود باشد پس باید که
دوست دارد علی و عترت او را و پیروی ایشان بر گزیدهای منبر و یاری دهندگان دین من و امانت
منند و دوستان منند **مخفی نماند** که موافق مضمون حدیثی که از کتاب فردوس تصنیف شیرویه بن شهردار
دیلمی نقل شده در کتب معتمده بسیار وارد است و لیکن در عبارت و تحدید مدت اختلافی دارد چنانکه در
مناقب اخطب خوارزم و مناقب مغازلی مالکی مذکور است که جابر بن عبد الله روایت نموده از رسول
خدا که آنحضرت فرموده نوشته شده بر در بهشت محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول
الله پیش از آفرینش آسمانها و زمین بدو هزار سال و در کتاب وسیلة المتعبدین تصنیف ابو
حفص عمر الملا حنبلی روایت شده که جابر از حضرت رسول خدا خبر داده که آنحضرت فرمود
که نوشته گشته بر در بهشت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله پیش از آفرینش
آسمانها و زمین بدو هزار سال و همین حدیث در مناقب خطیب ذکر یافته بروایت دیگر و آن
اینست که رأیت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه یعنی دیدم که
نوشته بود بر در بهشت که نیست معبودی بحق بجز خدا محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست
قال الشیخ وعن کعب بن عیاض عن رسول الله صلعم انه قال کانا ینوران فی السما وینوران فی الارض
فمن تمسک بنورهما دخل الجنة ومن اخطاهما دخل النار وما بعث الله ولیا الا وقد
دعاه الی ولایة علی طایعا او کارها یعنی مرویست از کعب بن عیاض که روایت نموده از رسول
خدا که بدرستی و راستی که از برای مرتضی علی دو نور است یکی بود در آسمانست و یکی بود در زمین پس هر کس
متمسک شود بنوری از آن دو نور داخل بهشت شود و کسی که در وا افتاد و تجاوز نمود از آن
نور از اهل جهنم باشد و بعد از آن گفته خدای تعالی هیچ دوستی را از دوستان خود مکرم نکرد الا آنکه تکلیف
نمودش بولایت علی بن ابیطالب خواهی نخواهی یعنی که حق تعالی دوستی خود را بر ولایت آنحضرت
ساخته و طینت مقدس ایشان را بآب ولایت سرشته و اینکه حضرت رسول صلعم فرموده اند که
از برای علی بن ابیطالب دو نور است همانا یعنی از آنست برگزیدن جلیات ان بعد منی فالمتمسکین باو
بدین قویم و منهج مستقیم ره یابند همچنانکه اهل آسمان نیز بنور ولایت آنحضرت در دایره تسبیح
تقدیس روز و شب مشغول باشند و قطع درجات قرب بطاعت مینمایند بدلالت نور خدا مطلع
دو نور است که یکی بر صوامع و مجامع قدسیان ملا اعلی تافته و دیگری شبستان قلوب طاعت اندوزان

محراب عبادت و بندگی را بضیا اکستری غبتی فزای مسجد اقصی ساخته چنانکه در اصول کافی
مذکور است که ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود که کیستان نور که حضرت الله تعالی
امر نموده که باو ایمان آورند بقول خود که فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا آنحضرت در جواب
فرموده که یا اباخالد النور والله الائمة من آل محمد الی یوم القیمة هم والله نور الله الذی انزل و هم والله
نور الله فی السموات والارض یا اباخالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار
وهم والله ینورون قلوب المؤمنین یعنی ای اباخالد نوری که حق تعالی بر خلق واجب ساخته که باو
ایمان آورند و بنور ایشان مقرون ساخته بایمان ربوبیت و اقرار بنبوت رسول خدا سوگند که امامان
از آل محمد تا روز قیامت و بخدا سوگند که ایشان نور خدا اند و ایشان نوری که بر خلایق ساطع
ایشان بخدا قسم که نور خدا اند در آسمانها و زمینها ای اباخالد هر آینه نور امام در دلهای مومنان
انور است از آفتاب درخشنده در روز و ایشان بخدا سوگند که روشن میکنند دلهای اهل
ایمان ظاهر شد که نور مرتضوی صلوات الله علیه روشنی بخش آسمان و زمین است و حضرت رسول صلعم
باختلاف محل و مغایرت قدسیان و بنی نوع انسان فرموده که از برای مرتضی علی دو نور است یکی
در زمین و دیگری در آسمان که هر کس تمسک نماید بنوری از آن دو نور از اهل جنت باشد و هر آنکه از آن
ترک پیروی افتاد در جهنم و اخروی ماند برنا صبح و ... **مخفی** نماند که حدیثی که شیخ قدس سره
از کعب بن عیاض در کتاب خود نقل نموده بنوعیست که بعد از ملاحظه نسخهای صحیح متعدد شرح
یافته و لیکن همین حدیث در کتب معتبره اخبار ما نور اهل بیت مذکور است و بجای فمن تمسک نور
منهما تمسک بنوره ذکر یافته و در آخر حدیث اختلافی نیز دارد و آخر حدیث چنین که عن کعب بن عیاض
قال طعنت علی علی ع بین یدی رسول الله فوکزنی فی صدری ثم قال یا کعب ان لعلی ع نورین نور فی الارض
ونور فی السما فمن تمسک بنوره ادخله الله الجنة ومن اخطاه ادخله الله النار فبشر الناس عنی بذلک
یعنی مرویست از کعب بن عیاض که گفت طعنه زدم بحضرت مرتضی علی ع در حضور رسول الله صلعم پس آنحضرت بدست
مبارک بسینه ام رسانید و بعد از آن گفت ای کعب بدرستی و راستی که از برای مرتضی علی ع دو نور است
در آسمان و یکی بود در زمین پس هر که تمسک نماید بنور مرتضی ع داخل گرداند الله تعالی او را بجنت
و کسی که از آن نور تجاوز نمود و داخل گرداند او را بآتش جهنم پس بشارت ده مردم را ای کعب باینکه
قال الشیخ ومن ذلک من کتاب اللباب ... عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ستکون بعدی
فتنة مظلمة لا ینجو منها الا من تمسک بالعروة الوثقی قیل ومن هی یا رسول الله قال هو علی بن ابیطالب

یعنی از مقوله این حدیث کعبیت انچه نقل شده از کتاب ینابیع که بسلسله اسناد آن با بن عباس که گفت
ابن عباس که فرمود حضرت رسول صلعم که زود باشد که بیاید و ظاهر گردد بعد از من فتنه تاریکی یعنی
حادثه که مردم بان امتحان شوند و آزموده گردند و ببینند مردم در ظلمات ضلالت و غوایت افتند چنانچه
نجات نیابد از آن فتنه و تاریکی آن حادثه مگر کسیکه که چنگ در زند بدستگیره محکمی پس شخص گفت یا رسول
الله کیست آن دستگیره محکم آنحضرت فرمود که آن حلقه محکم و آن دستگیره با استحکام علی بن ابیطالب است
قال الشیخ یؤیده ذلک ما ورد فی مناقب الفقیه الشافعی من رفعه الی ابی الحمراء قال قال رسول الله صلعم
من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر و هؤلاء الثلاث قد ناصب علیا خلافته و غصبه یعنی مؤید خبر ابن
عباس است حدیثی که ذکر یافته در مناقب محمد غزالی شافعی که رسانیده شده اسنادش تا ابی الحمراء
که گفت ابو حمراء که حضرت رسول صلعم فرمود که هر کسی که دشمنی و معانده نماید با مرتضی علی در
امر خلافت بعد از من پس آنکس کافر است و این کافر کیست که نصب عداوت نموده ثلاثه یعنی ابوبکر است
تحقیق عداوت نموده با مرتضی علی و گرفتند خلافت او را و غصب نموده حق او را پس ... بوده این باب
و چه اعتقاد داری مخفی نماند که چون باخبار حضرت خیر البشر علیه السلام و پیغمبر ظاهر بود که ابوبکر غصب خلافت
خواهد نمود و تحقق و وقوع آن فتنه متیقن و مشهود آنحضرت بود بحیثیتی که گویا واقع شده لهذا آن خبر را
بصیغه ماضی ادا فرمود قال الشیخ وعن سعید بن جبیر قال قال رسول الله صلعم جحود نعمة الله کفر
و جحود ولایة علی کفر لان التوحید لا یبنی الا بالولایة یعنی منقولست از سعید بن جبیر که او گفت که حضرت
رسول الله فرمود که انکار نعمت الله تعالی کفر است و انکار نبوت من کفر است و انکار ولایت مرتضی علی
کفر است زیرا که توحید اصل دین و ایمان است بنا کرده نمیشود مگر بولایت پس کسی که بنای توحید
بر ولایت ننهاده خانه ایمانش خراب در آخرت مستوجب عقاب و مستحق عذابست و مخفی نماند که مراد از
کلمه نعمت و نعیم که در قرآن عظیم در مواضع متعدده وارد است ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم چنانکه در
کتاب کافی مذکور است که اصبغ بن نباته روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که
چیست حال جماعتی که تغییر دادند سنت رسول خدا را صلعم و عدول نمودند از وصیت آنحضرت پس
که نمی ترسند ... ایشان بعد از آن آنحضرت خواند این آیه را الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا
قومهم دار البوار جهنم پس گفت که ما ئیم آن نعمتی که حق تعالی انعام نموده بر بندگان خویش و بما نجات می یابند
اهل نجات در روز قیامت و بروایت محمد بن عباس باسناده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب
کافی مذکور است که آنحضرت در تفسیر آیه کریمه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمود که بخدا قسم که

وجحود نعمته کفر

النعیم

39

که اهل بیت رسولیم و انوار ایمانیم

ان نعیمی که در قیامت مردم از آن پرسیده میشوند طعام و شراب نیست لیکن ولایت ماست که
که انکار این ولایت مینماید طریق کفر و ضلالت می پیمایند و اعمال ایشان مقبول نمیشود و در
مغفرت راه دخول ایشان نمی بود انکه بنای توحید بر ولایت چنانچه که از حضرت امام جعفر صادق
در اصول کافی مرویست که آنحضرت فرموده اند که نحن ارکان التوحید یعنی ما رکنهای توحیدیم یعنی
که اگر توحید مبنی بر ولایت ما نباشد صحیح نخواهد بود و اثری بر آن ترتب نیافته در نظر حقیقت بین
بصورت کفر جلوه خواهد نمود و هر گاه ولایت اصل و اساس توحید باشد جامع اثبات اسلام و جاوید
و استحکام خواهد بود و جهت انکه اقرار بولایت مستلزم اقرار بنبوت است و اقرار بنبوت مستلزم اقرار
بربوبیت است و اقرار بربوبیت مقرون است بتوحید بنا بر اصل فطرت چنانکه در کتاب کافی در باب فطرت
حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که علی بن ابراهیم باسناده روایت نموده از عبد الله بن
سنان که او گفت پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چه چیز است آن فطرتی که حق تعالی بندگان را بر آن
آفریده و مفطور ساخته انچنانکه فرموده که فطرة الله التی فطر الناس علیها یعنی بر آن مستلزم شوید
خلقت ... آنچنان فطرتی که آفرید مردم را بر آن فطرت آنحضرت فرمود که آن فطرت اسلام است خلق الله
و مفطور گردانید مردمان را بر توحید در آن هنگام که پیمان و عهد گرفت بر ربوبیت و گفت الست بربکم
و از فطرات حدیثی دیگر است مضمون آن در باب مذکور منقولست و مخفی نماند که بنای اسلام بر پنج رکن است اعظم
ارکان ولایت علی بن ابیطالب چنانکه در کتاب کافی در باب دعائم الاسلام ذکر یافته خبری که حاصل
مضمون آن اینست که ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که بنا شده
و قرار یافته بنای اسلام بر پنج رکن بر نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت و ولایت که ندا کرده نمیشود اسلام
بچیزی چنانکه ندا کرده میشود بولایت و همچنین نفی و انکار ولایت مستلزم نفی و انکار نبوت و
انکار نبوت مستلزم انکار ربوبیت است و انکار ربوبیت مستلزم انکار توحید است پس منکر ولایت
منکر توحید باشد و منکر توحید کافر است و ظاهر اینست که تعلیلی که در آخر حدیث سعید بن جبیر
مذکور است کلام شیخ رحمة الله علیه باشد قال الشیخ وعن الاصبغ بن الحزیج قال قال رسول الله صلعم
یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتخلف عنک الا کافر انت نور الله فی بلاده و حجة الله علی
عباده و سیف الله علی اعدائه و وارث علوم انبیائه انت کلمة الله العلیا و آیته الکبری
و لا یقبل الله الایمان الا بولایتک مفاد این خبر و مستفاد از این انت که مرویست از اسماع بن
خزیج که گفت که حضرت رسول صلعم فرموده که یا علی پیشی بجانب تو نکند بعد از من مگر کافری و تخلف ننماید

از نو مکرکافری تو در روشنائی خدائی در بلاد جهان که مردم را بجلا دلالت میکنی و حجت خدائی بر بندگان
کلا بندنا ابو ین خدا هدایت پیمائی یعنی شنیمی خدائی بر و شنا ختن بانبغی که اهل کفر و ضلالت اند در
میدان امتحان بزبر دستی ولایت تو بقتل رسانیده و میان حق و باطل را بلبوم برهان بیانت بقطع
و فصل انجام انیده و لوث شرک و غوایت را باب تیغ هدایت از دامان دهر و هستی شستی و بباد تیغ
تفریق تموج لشکر کفر و طغیان را بباد عدم و نیستی رسانیده و تو میراث برنده علوم انبیا
و کلمه برتر خدائی یعنی که در دبر و فطرت مخلوق بکلمه که بتوسط ما سوائی و تعیین اوامر و نواهی
خدائی عهد را موجود ید و مدت و واسطه انتفاع اهل دنیائی و فنا نمی برنکنی برسد که اکرم مردم را
راست ها دی **و مخفی** نماند که مراد از کلمات الله که در قران و احادیث وارد است ائمه اطهار اند
و این معلومست که شان انحضرت در میان ایشان ع عظیم و بزرکوارتر است بیش مستکلم علیا و ایه

قال النبی و من ذلک ما رواه ابن عباس عن رسول الله صلعم انه قال اذا کان یوم القیمة یوم شدید الحر
فمن اراد منکم ان یتخلص من اهوال یوم القیمة و شدائده فلیوال ولیی و لیتبع وصیی و خلیفتی و صاحب
حوضی علی بن ابیطالب فانه غدا علی الحوض یذود عنه اعداءه و یسقی منه اولیاءه فمن لم یسق
منه لم یزل ظمآنا لم یرو ابدا و من سقی منه شربة لم یظمأ بعدها ابدا بیان اینکلام و شرح مناسب اینمقام انست
که شیخ رحمه الله میفرماید که از قبیل حدیث سابقست خبری که روایت نموده ابن عباس از رسول خدا صلعم که
حضرت گفت که بدرستی که روز قیامت روزیست که ترس و هراس آن روز بسیار سخت است پس هر کی
خواهد از شما خلاصی و رهائی خود را از هولهای روز قیامت و سختیهای آن پس میباید که دوستی و اطاعت
نماید ناصر هما الدین و اکد متولی امور منست و پیروی نماید وصی و جانشین مرا و صاحب حوض مرا که
علی بن ابیطالب است پس بدرستی و راستی که آنحضرت فردای قیامت ایستاده باشد بر سر حوض من
دور میکرداند دشمنان خود را و میچشانا ما نزا از اب کوثر دوستان خود را پس کسی که بنیاشامید
از ان اب همیشه تشنه باشد که اب داده نشود هرگز و کسی که اشامید از ان اب تشنه نکردد بعد از ان
ابد هرکز **و پوشیده** نماند که در تفسیر مجمع البیان و کتاب معانی الاخبار بروایت از امام جعفر صادق ع
و در کتاب امالی شیخ طوسی بروایت از امیر المؤمنین ع کوثر نهری از نهرهای بهشت تفسیر شده و در
بعضی از روایات ماثوره بحوض تعبیر یافته مثل روایت خصال ابن بابویه از حضرت رسول صلعم و در
روایت دیکر در مجمع البیان بطریق صحیح مسلم و بمعنی شفاعت نیز در مجمع البیان از حضرت صادق ع روایت
والله یعلم **تتمه** لا ریب ان حب علی ع ممیز بین الایمان و النفاق فمن احبه کان مؤمنا و من ابغضه کان

منافقا

واتقی صح

منافقا و من سره ان یمر علی الصراط کالبرق الخاطف و یدخل الجنة بغیر حساب فلیوال ولیی و خلیفتی علی اهلی
علی بن ابیطالب فانه باب الله و الصراط المستقیم علی یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و مولی من انا مولاه
و لا یحبه الا طاهر الولادة زاکی العنصر و لا یبغضه الا من خبث اصله و ولادته ترجمه و شرح این حدیث و توضیح متعلقات
این اینست که حضرت رسول صلعم میفرماید که اکاه و دانسته باشید که بدرستی و تحقیق که دوستی
مرتضی علی نشانه ایست میان ایمان و نفاق پس کسی که او را دوست دارد او هست مومن و کسی که
دشمن دارد او را هست کافر پس کسی که خوشنود کرداند او را گذشتن بر پل صراط مثل برق تندی که نور
چشم را ببرد از بسیاری سرعت و شتاب و دخول بهشت را بی حساب پس باید که دوستی نماید مر دین و وصی
کارهای من و جانشین من بر تمام اهل بیت و امت من که علی بن ابیطالب است پس بتحقیق که انحضرت باب الله
باین معنی که از انجانب و به وسیله او ره دین و میتوان رسید بلقا حضرت یزدان و صراط مستقیم یعنی دلالت
متابعت انحضرت راه راستیست که میرساند سالکرا بر بهشت و رضوان و مرتضی علی یعسوب یعنی پادشاه کشور
دین و کشاننده طایفه که صورت دست و پای ایشان سفید و منور است بنور خلد برین
و مالک و صاحب اختیار هر کسیست که من مالک و صاحب اختیار اویم و دوست نمیدارد او را مکر
حلال زاده و پاکیزه طینت و دشمن نمیدارد او را مکر بد اصل حرام زاده بد فطرت **و مخفی** نماند که مولی در لغت
بمعنی امر و مالک و غلام ازاد و ازادی یافته و پسر عم و ناصر و همسایه و اولی بالتصرف

وهمسایه صح

و بر متفطن ظاهر است که درین مقام اراده هیچیک از معانی نیست بغیر از مالک و اولی بالتصرف
و بهمین معنی محمولست کلام حضرت رسول صلعم در غدیر خم که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
و شرح این قصه باینکونه است که قبل از حجة الوداع وحی بان حضرت رسیده بود که حضرت امیر را
وصی و جانشین خود کرداند در وقتی که مصلحت داند و انحضرت از ظهور فتنه و فساد ارباب حسد
عناد و اندیشه و صلاح در تاخیر میدید و انتظار میکشید تا آنکه هنکام مراجعت از حجة الوداع در
منزل خم نامستقر فرود امد و فرمود تا منبری ساختند که خطبه بلیغ در ان بادیه مبنی نصف النهار
ضیم مقدس نسیم یا ایها الرسول الله یا منتقم بر جمیع مهیمن بعا در رسالت سید بنی ادم و وزیر صفی
کلشن قدس نسیم بلغ ما انزل الیک را از وحی اهل عالم کردید یعنی فرمان الهی در رسید که ای سید برکزیده
وای رسول پسندیده برسان امر کرد در باب خلافت علی بن ابیطالب نو نازل شده بسوی تو
خلایق را کر انیکار نکرده باشی پس تبلیغ رسالت نکرده پس حضرت رسول صلعم مضطرب گشته

بفرمود تا بانگ نماز گفتند بعد از فراغ از نماز فرمان داد که منبری از جهاز شتران ترتیب دادند آنگاه
بر بالای منبر بر آمد خطبه ادا نمود و خلق را از رحلت خود خبر داده ابواب غم و اندوه بر رخ دلها
گشود بعد از آن مرتضی علی را بر فراز منبر طلبید و دست مبارک او را گرفته بلند کرد با وی
بنوعی که گویا کوکب سعد اکبر بذروه برج شرف سید فی غلط دیدم بلکه نخل قامت با استقامت سلطان
در صومعه کون و مکان بارور ثمر امامت گشت و مدار علیه دایره وقار و تمکین و منار الدین هذا
لهو حق الیقین بنیروی یار رفیع بزرگی در عرش تحقیق بر کرسی خلافت نشست پس از آن خطبه الانبیاء
خطبه بالغه خلافت مرتضوی را زیور منبر بلند پایه ایمان فرموده گفت ای مردمان ایا انتم اولی
سزاوار تر از شما بنفسهای شما و حیات شما ایشان گفتند آری یا رسول خدا تو اولی و صاحب اختیار
در جان ما و مال ما بعد از آن آنحضرت گفت که مَن کُنتُ مولاه فهذا علیٌ مولاه اللهم وال من والاه و عاد
مَن عاداه یعنی کسی را که من هستم مالک و صاحب اختیار او پس این علی مالک و صاحب اختیار
اوست خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد
علی را پس آنگاه آنحضرت از منبر فرود آمده حضار را صحابه یکبار دیگر با آنحضرت گفته ملائکه
مقربین و قدسیان ملأ علیین بتهنیت یکدیگر مبادرت نمودند و ساکنان عرش عظیم رحمان
بارگاه قدیر باشاره هذا صراط علی مستقیم بشارت فرمودند و از حضار کسی که بمبارکباد
نمود عمر علیه اللعنه بود و او کسی که لواء مخالفت و عناد برافراخته هم او بود و در احادیث ماثوره
اهل بیت مروی است که در همین روز در وقت نماز پیشین جبرئیل این آیه را نازل
فرمود که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا همانا که امروز
کامل کردم که مرتضی علی بخلافت منصوب شد کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما
نعمت را و پسندیدم برای شما اسلام را که دین شما باشد و اسلام عبارت است از توحید و
نبوت و ولایت و اعتقاد بمعاد پس مقارن نزول این آیه وصول کرده حضرت
رسول ص فرمود که شکر و سپاس مر خدای را بر اکمال دین و اتمام نعمت بولایت علی بن ابیطالب
تتمه و مما کلمنی ربی لیلة المعراج الا ادری یا محمد اقرأ علیا منی السلام و عرفه انه امام اولیائی و نور اهل طاعتی
[illegible] بهذه الکلامة منی و کلام الاستحقاق بالفقیر من تسعة [illegible]
یعنی [illegible] بود که از سر آغاز سخن نمود در شب معراج با من مگر آنکه گفت از برای من

علی را از من سلام برسان و اعلام کن او را که امام و پیشوای دوستان منست و نور دل آنکسی است
که بطاعت و فرمان منست پس خوشا حال او و بایع کرامت از جانب من و گوارا باد خوشی باد او را
باین کرامت از من و گفت رسول ص که [illegible] مو سلیم بر فقیر از شیعیان علی بن ابیطالب
نیست بدرستی و تحقیق که فقیران ایشان شفاعت میکنند روز قیامت در آنقدر جماعتی که برابر
قبیله ربیعه و مضر باشند تحقیق نماند که ربیعه و مضر که صاحبان قبیله اند و ولدان نزار بن معد بن عدنان اند
که یکی موسوم است بربیعة الفرس و دیگری مسمی بمضر الحمراء و این دو قبیله اعظم قبایل عرب اند و
مشهور است که از نزار [illegible] طلای احمر مخلف شده بود اسبها را
ربیعه بمیراث گرفت و بربیعة الفرس ملقب شد و طلا را مضر بمیراث برد و بمضر الحمراء موسوم گردید
و از فحوای کلام سید عالمیان مستفاد میشود که اغنیاء امت را نمی باید که ثروت و کثرت اسباب
دنیا را مایه بزرگی [illegible] اهانت و خواری [illegible] فقیر
[illegible] قناعت پادشاهی [illegible] تسلیم و رضا [illegible] پس باید که بنظر بصیرت و دیده
در صورت حال خویش را ملاحظه نمایند که چه چیز بوده اند و از چه چیز بهم رسیده اند و
بچشم حقارت در ایشان ننگرند زیرا که بشهادت خلقکم من نفس واحدة همگی از یک پدر زاده اند
و در مادر ماده همه جلگی بجهت [illegible] ماده اند و [illegible] تفوق و استعلا [illegible] باعتبار
دنیا [illegible] سعادت [illegible] سیلاب [illegible] همه ایشان
مساوی و یکسانند / این خورده و بزرگیکه بنام انسانند / در دست زمانه همچو یکسانند
امروز اگر پست و بلندی دارند / فردا چو بمیرند همه یکسانند / از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که روزی در مجلس همایون سید انبیا صلوات الله علیه و آله مردی از اغنیا نشسته بود
فقیری در آمد و در پهلوی او [illegible] بنظر حقارت در وی نگریسته اطراف جامه خود را
فراهم آورد و از آن فقیر اجتناب نموده [illegible] آنحضرت ملاحظه آن صورت [illegible]
فرمود چه چیز ترا بدین داشت که دامن از او در کشیدی [illegible] نمودی مگر ترسیدی که فقر
او دامنگیر تو شود یا اغنای تو با و انتقال یابد [illegible] از روی خجالت و انفعال زبان باستغفار
گشوده معروض داشت که بواسطه این [illegible] که از من [illegible] نصف مال خود را
بوی بخشیدم حضرت از آن فقیر پرسید که چه میگویی [illegible] گفت قبول نکنم

زیرا که میترسم که کبر و نخوتی که او را بسبب مالی عارض شده مرا نیز پیدا شود حضرت او را دعای خیر
گفته بخشید از سود پس شیوه ستوده ارباب مروت و اصحاب فتوت آنست که دلهای شکسته درویشان را
بمومیائی مرحمت و تواضع جبر نمایند و زخم ناسور مسکنت ایشان را بمرهم بذل التفات و کلام التیام
بخشند بلکه رخساره حال خود را بخال و احسن کما احسن الله الیک آرایش دهند تا حضرت ختمی مآب
الذی بمؤدای من تواضع لله رفعه الله ایشان را بمرتبه بلند و درجه شایسته ارجمند نماید و برکات
بمعین را هو بالسوال از ایشان ره جان بخشی است دل تو ادنی
قال الشیخ و عن ابی الحمراء قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله یوماً یا ابا الحمراء انطلق فادع لی مائة من العرب و خمسین رجلاً من العجم و ثلثین رجلاً من القبط
و عشرین رجلاً من الحبشة قال فذهبت فاتیت بهم فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و صف العرب ثم صف العجم خلف
العرب ثم صف القبط خلف العجم ثم صف الحبشة خلف القبط ثم حمد الله و اثنی علیه بمحامد
لم تسمع الخلایق بمثلها ثم قال یا معاشر العرب و العجم و القبط و الحبشة اقررتم بشهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ان علیاً ولیه قالوا نعم قال اللهم اشهد حتی قالها ثلثاً ثم
قال یا علی ائتنی بدواة و بیاض فاتاه بهما فقال اکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اقرت به العرب
و العجم و القبط و الحبشة اقروا بان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ان علیاً
امیر المؤمنین ولی الله ثم ختم الصحیفة و دفعها الی علی بن ابی طالب شرح این کلام آنست که مرویست از
ابی الحمراء که حضرت رسول خدا صلعم فرمود روزی که یا ابا الحمراء برو و طلب نما از برای من صد کس از طایفه
عرب و پنجاه مرد از طایفه عجم و سی مرد از مصریان و بیست مرد از حبشیان ابی الحمراء گوید پس رفتم
و آن جماعت را طلب نموده آوردم پس حضرت رسول صلعم بایستاد پس صف کشید طایفه عرب
و در عقب ایشان صف زدند جماعت عجم و مصریان در عقب ایشان و همچنین حبشیان در عقب
مصریان صف زدند پس آنحضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد بچندینکه هرگز ستایشی و محمدتی که مثل آن هیچ کس
نشنیده بود بعد از آن آنحضرت فرمود که ای گروه عرب و عجم و مصری و حبشی اقرار نمودید
بشهادت اینکه نیست معبودی که شایسته پرستش باشد بجز از ذات مقدس واجب الوجود که بجمیع
تمام صفات کمالیت متصف است و آنکه یگانه و تنهاست در ذات خود و او را هیچ نظیری و شریکی نیست
و اقرار نمودید بشهادت اینکه محمد بنده خدا و فرستاده خداست و اعتراف کردید باینکه
علی ولی خداست یعنی یاری کننده دین خداست و متولی اوامر و نواهی الهیست همگی گفتند اقرار

کردیم

کردیم و اعتراف نمودیم پس آنحضرت سه نوبت گفت خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش خداوندا
گواه باش بعد از آن گفت یا علی دوات و کاغذی بجهت من بیاور پس حضرت مرتضی علی دوات و
سفیدی بجهت آنحضرت آورد پس حضرت رسول صلعم گفت یا علی بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم این
نوشته ایست که اقرار نمودند بمضمون آن طوایف عرب و عجم و مصری و حبشه باین تفصیل که اقرار
نمودند باینکه نیست معبودی بحق بجز ذات واجب الوجود متصف بجمیع صفات کمالات
یگانه است در ذات خود منزه است از انباز و اجزا و شریک و نیست مر او را هیچ نظیری و اقرار
کردند باینکه محمد بنده خدا و فرستاده اوست و باینکه علی که پادشاه مؤمنانست ولی خداست
بعد از آن مهر نمود آن صحیفه را و داد بعلی بن ابیطالب قال الشیخ و من ذلک من کتاب الامالی
مرفوعاً الی ام سلمة قالت کان یومی من رسول الله صلعم فجئت لادخل فردنی رسول الله فرجعت خائفة
ثم جئت ثانیة و اتیت الباب لادخل فمنعنی رسول الله صلعم لوجهی حزناً من ذلک ثم اتیت
الباب ثالثة فقلت ادخل یا رسول الله فقال ادخلی فدخلت فعلی جاث بین یدیه و هو یقول
فداک ابی و امی یا رسول الله اذا کان کذا و کذا فما تامرنی فقال آمرک بالصبر ثم اعاد ثالثة یا
علی اذا کان ذلک منهم فسل سیفک و ضعه علی عاتقک و اضرب به قدماً حتی تلقانی و سیفک
شاهر یقطر من دمائهم معنی این کلام آنست که شیخ رحمه الله میفرماید که از قبیل حدیث سابق
اینجا نقل یافته از کتاب امالی که اسناد آن رسیده بام سلمه که از زوجات مطهرات رسول صلعم
بود ام سلمه گوید که روزی نوبت من بود از رسول خدا صلعم پس آمدم که داخل مجلس همایون
آنحضرت شوم مرا بگردانید پس خوفناک بازگشتم بعد از آن نوبت دوم آمدم و بدر خانه
رسیدم تا داخل شوم پس رسول صلعم باز مرا منع نمود پس باز گشتم و از خوف که مرا از منع آن
صورت اتفاق افتاده بود بروی در افتادم بعد از آن درنگ نموده سیوم بار آمدم
بنزدیک در خانه و بایستادم و رخصت دخول خواستم آنحضرت فرمود که بدرون بیا پس بخانه
درآمدم دیدم که حضرت مرتضی علی علم در خدمت آن سید الانام بعد از آن زانوی ادب نشسته بود و میگفت فدای
تو باد پدر و مادرم یا رسول الله هرگاه باشد صورت کذا و کذا یعنی فلان چیز پس چه میفرمائی و
بکدام طریق مرا راه مینمائی آنحضرت گفت ترا بصبر وصیت میکنم و فرمان میدهم پس حضرت مرتضی علی علم
دیگر بار اعاده نموده استفسار نمود آنحضرت باز بصبر حواله نمود بعد از آن نوبت سیوم که تکرار
کرد حضرت رسول صلعم گفت ای علی وقتی که هرگاه آنچه گفتم از ایشان وقوع یابد و بظهور رسد

بر تیغ هم بتیغ و شمشیر خود را برهنه ساخته بر سر ایشان بلند کرده ان و اتش طغیان ایشان را باب تیغ
بیدریغ فرونشانده در حالتی که پیش جیش لشکر خود باشی یاران تو مر سید جنگ و جهاد بیدت و شتاب
بشتی کرده و بحرب اقدام نمایی تا مراد دریابی و هنوز شمشیر بر ایشان کشیده باشد و از دم تیغت
خون ایشان میچکیده باشد همانا مرتبه اول که انحضرت در جواب حضرت مرتضی علیه السلام صبر فرمود اشاره
بایام خلافت ابی بکر بود و در مرتبه دوم که باز بصبر حواله نمود منظور انحضرت ایام خلافت عمر بوده
و در مرتبه سیوم که بقتل و جدال حواله فرمود اشاره بایام خلافت عثمان بود و هم دولت ایام حق بمن
الحق رسید و در دفع اعدا دین خون از دم شمشیر فی نظر حضرت امیر میچکید تتمه ثم التفت الی فقال یا
ام سلمه ما رددتک لامر بخذ بنیه و لکن کان جبرئیل من یمینی و علی عن یساری و کان یخبرنی بالاحداث
التی تکون بعدی و یامرنی ان اخبر علیا بذلک فاعی وصیه یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب
اخی فی الدنیا و الاخره یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابی طالب وزیری فی الدنیا و الاخره یا ام سلمه
اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب صاحب لوائی فی الدنیا و الاخره هذا علی امام المتقین و قائد الغر
المحجلین و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین فقلت من هم یا رسول الله فقال الناکثین طلحه
و الزبیر یبایعانه فی المدینه و ینکثانه فی البصره و القاسطین معویه و اصحابه من اهل الشام و المارقین
اصحاب النهروان شیخ بعد نقل این خبر و ذکر متعلقات ان افزوده این خبر است کلام ام سلمه که گوید که
بعد از انکه رخصت خود یافتم و بخدمت حضرت رسول صلعم شتافتم انحضرت بسوی من التفات نمود
فرمود که ای ام سلمه بر نگردانیدم ترا از برای چیزی که تو از ان میترسی و ان فتنه منیافتی ولیکن هیچ
سبب منع دخول تو باشد از تو بظهور نیامده است ولیکن در انوقت که تو امدی حضرت جبرئیل
علیه السلام از جانب راست من بود و مرتضی علی از جانب چپ و جبرئیل خبر میداد مرا از حوادثی که بعد
من روی خواهد داد و میفرمود مرا که خبر دهم مرتضی علی را از وقوع ان حوادث و اعلام نمایم او را
بظهور آن وقایع ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این مرد حاضر علی بن ابیطالب برادر منست در دنیا
و اخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این شخص که علی بن ابیطالب است وزیر منست در دنیا و
تتمه نماند کرد و زیر معین انکس بود که بار خود را نکند با شد بفتح واو و وزر او ان بمعنی ملجا و پناه هست چنانکه
قران مجید معاد شده که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر و بنا بر این معنی چنین خواهد بود که
علی بن ابیطالب پناه و ملجا امت منست در دنیا و اخرت و تواند بود که ما خوذ باشد از وزر بکسر واو
و سکون زا که بمعنی ثقل و بار است بنا بر این معنی چنین خواهد بود که مرتضی علی متحمل بار رسالت منست از امر

لاحکام

و احکام دین الهی در دنیا و دیوان مطیعان و مجرمان و تقسیم جنت و نیران در آخرت دیگر انحضرت
فرمود که ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این مرد حاضر علی بن ابیطالب صاحب بیت و لوای منست در دنیا و
آخرت این شخص حاضر که مسمی بعلی است امام متقیان است و کشاننده است بسوی بهشت جماعت را
که در روز قیامت پیشانی و دست و پای ایشان از نور وضو نورانی بود و درخشان است و کشنده
انکروهست که شکننده عهد و پیمان شوند و بیرون روند از منهج دین و پایمال شوند و عدول کننده از طریقه
حق و عرفان اند ام سلمه گوید گفتم یا رسول الله کیستند این جماعت بیعاقبت که شرح حال ایشان نمودی
پس انحضرت فرمود که پیمان شکنان طلحه و زبیر اند که در مدینه با مرتضی علیه السلام بیعت میکنند و در بصره عهد
و بیعت را میشکنند و تعدی کنندگان اند از جاده حق و اسلام معویه و اصحاب او بیند از اهل شام و
بیرون روندگان از دین و ایمان خوارج نهروان اند تتمه قال الشیخ و عن انس بن مالک قال قال
رسول الله صلعم علی خلیفة الله و ولیه و حجته علی جمیع خلقه طاعته مفروضة بطاعة الله و طاعتی فمن عصاه
عصی و من انکره انکرنی فانا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین صلوات الله علیهم
اعداؤنا اعداء الله و اولیاؤنا اولیاء الله و از انس بن مالک مرویست که گفت که حضرت رسول
خدا صلعم فرمود که مرتضی علی خلیفه خداست در روی زمین یعنی که جناب اقدس کبریا کار
احکام دین و ارشاد معارف یقینی را بانحضرت حواله نموده و فرمان او امر الهیست و نهی او منع
ربانی تا مر و متولی امور دین اکه است در جمیع خلایق حجت الله است فرمان بری او مفروض
بفرمان بری خدا و فرمان برداری من کسی که او را بامامت و ولایت شناخت مرا بنبوت شناخت
و کسی که انکار ولایت او نمود انکار نبوت من کرد پس انگاه گفت که من و علی و فاطمه و امام حسن
و امام حسین حجتهای خداییم بر خلق و دشمنان ما دشمنان خدا بند و دوستان ما دوستان خدا
قال الشیخ ره و من ذلک ما رواه ابن عباس قال لما نزلت هذه الایة و کل شیء احصیناه فی امام مبین
قام رجلان فقالا یا رسول الله اهی التوریة قال لا قالا فهو الانجیل قال لا قالا فهو القران
قال لا فاقبل امیر المؤمنین فقال هو هذا الذی احصی الله فیه علم کل شیء و ان السعید کل السعید
من احب علیا فی حیوته و بعد موته و ان الشقی کل الشقی من ابغضه فی حیوته و بعد موته
شیخ قدس سره میفرماید که از قبیل حدیث سابق است خبری که روایت نموده ابن عباس که گفت چون
نازل شد این ایه که و کل شیء احصیناه فی امام مبین که معنا این است که حق تعالی میفرماید که همه چیز را
ضبط و احصا نموده ایم در امام بیان کننده روشنی دو مرد بایستادند و گفتند یا رسول الله

ایان امام مبین که همه چیزها در او ضبط شده تورات است ان حضرت گفت نه گفتند پس انجیل است
انجناب فرمود نه گفتند ایشان گفتند پس آن قران باشد ان رسول مقدس گفت نه پس در آن
حضرت امیر المومنین ع پیدا شدند رسول خدا گفت که آن امام مبین همین شخص است که حق تعالی
احصا فرموده در وی علم تمام چیزها را بدرستی و راستی که سعادتمند کسی است که دوست
باشد در حیات او و بعد از وفات او و شقی صاحب تمام شقاوت کسی است که دشمن باشد با
او در حیات او و بعد از وفات او **قال الشیخ ره** قال حذیفة بن الیمان دخل علی امیر المؤمنین رجل
من شیعته وتعالی فیه السن وهو یتجلد فقال لم کبر سنك یا رجل فقال فی طاعتك یا امیر المؤمنین
فقال انك لجلد فقال علی اعدائك فقال اما اجد فیك بقیة فقال هی لك یا امیر المؤمنین یعنی گفت حذیفه
یمان که حضرت امیر المومنین مردی از شیعیان خود را دید که سن و قدر یافته بود و متکلف چابکی
بر جابکی و جلادت میداشت گفت ای مرد سن تو بالا گرفته و بسیار کردیده پس آن مرد گفت در
برداری تو یا امیر المومنین پس حضرت گفت که تحقیق که چابك و توانائی آن مرد گفت بر دشمنان تو
گفت در تو بقیه دیدم گفت آن بقیه برای تو باد یا امیر المومنین **قال الطوسی ره** وقال امیر المؤمنین
نحن ائمة المسلمین وحجج الله علی العالمین ونحن امان اهل السموات والارضین ولولانا لساخت
الارض باهلها وگفت حضرت امیر المومنین ع که ما پیشوای مسلمانانیم و حجت خدا بر عالمیانیم و ما
امامان اهل آسمانها و زمینها ییم واگر نبوده باشیم هر اینه فرو رود و ناپدید کردد زمین با
اهل زمین **و مخفی** نماند که در هر عصری خلافت روی زمین بفرمان حضرت رب العالمین تعلق
دارد از ائمه معصومین که العیاذ بالله اگر آن امام نباشد از فسق و فجور عاصیان زمین
فرو رفته غایب و ناپدید میشود چنانکه در امم سابقه واقع میشد و ایشان فرموده اند که ما
السموات والارضین [illegible] و چون در آن وقت که حضرت امیر المومنین باین کلمات تکلم مینمود امام
زمان بود و خلافت روی زمین بآن حضرت بود بآن جهت فقره اخر حدیث را بنفس متکلم
ادا فرمود **قال طاب ثراه** وقال رسول الله ص ان الله اختارنی واصطفانی وجعلنی سید المرسلین واختار
وزیرا من اهلها وجعله سید الوصیین الحیوة معه سعادة والموت معه سعادة اولا
وسمی اسمه فی التورية مقرون مع اسمی وزوجته الصدیقة الکبری فاطمة الزهراء ابنتی وابناه ریحانتای
فی الدنیا وسیدا شباب اهل الجنة والائمة من ولده حجج الله علی خلقه من تبعهم نجا ومن اهتدی بهم
هدی الی صراط مستقیم ما وهب الله محبتهم لاحد الا ادخله الجنة یعنی گفت رسول خدا که بدرستی

وجامع سعادات

هر اینه

ویحص

و تحقیق که حضرت الله تعالی اختیار نمود مرا از خلایق برگزید مرا و بزرگوار پیغمبران صاحب
و کتاب گردانید مرا و انتخاب نمود از برای من وزیری که از اهل منست یعنی همچنانکه هرون را از برای
موسی که از اهلش بود بجهت وزارت او انتخاب نمود بعد از آنکه موسی گفت رب اجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و بگردانید سید اوصیا را و سردار اوصیا از آنکه او با متابعت او سعادت
و بدون با محبت و سعادت است آنحضرت او کسی است که ایمان آورده بمن و تصدیق کرده مرا
او در تورات مقرون است با اسم من و زوجه صدیقه بزرگوار او که فاطمه زهراست دختر منست
مادر اوصیاست و دو دختر او و دو شاخ ریحان من را در کلشن دنیا و دو بزرگ کنند از جوانان اهل
و امامان دین که از اولاد او بیند حجتهای خدایند بر آفریدگان که تابع ایشان و پیرو [illegible]
در سلوك بمنهج حق و صواب جوید نجات یابد و از ایشان [illegible] بعد از آن هدایت نمی پذیرد کسی
ایشان کرد نجات یابد از آتش جحیم و کسی که اقتدا نمود با ایشان بطریق بر صراط مستقیم حضرت
الله تعالی محبت ایشان بکسی نبخشد مگر آنکس را داخل بهشت گرداند محبت مرتضی را [illegible] لازم و متحقق
الوقوع بنوعی که گویا متحقق پذیرفته و گذشته بآنجهت آنحضرت دخول را بصیغه ماضی ادا فرموده **قال الله**
قال الشیخ ره وعن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمرة قال قلت یا رسول الله ارشدنی الی النجاة
فقال اذا اختلفت الاهواء وتفرقت الاراء فعلیك بعلی بن ابی طالب فانه امام امتی وخلیفتی علیهم
بعدی والفاروق بین الحق والباطل من سأله اجابه ومن استرشده ارشده ومن طلب الحق عنده وجده
ومن التمس الهدی لدیه صادفه ومن لجأ الیه امنه ومن استمسك به نجاه ومن اقتدی به هداه یا ابن سمرة
من سلم الیه ووالاه هلك من رده وعاداه یعنی روایت از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمرة
که گفت عبد الرحمن که گفتم یا رسول الله هدایت کن مرا بسوی رستگاری پس آنحضرت فرمود که هرگاه
مختلف گردد خواهشهای نفسها و گوناگون شود رایهای نیکان پس بر تو باد بعلی بن ابی طالب بن عبد المطلب
که او پیشوای امت منست و جانشین منست از جانب خدا بر امت بعد از وفات من و او ست فرق دهنده
و تمیز دهنده میان حق و باطل که از مقاصد دینی خود بسوی او روی سؤال نمود جواب او را ادا فرمود
و کسی که از او هدایت و رشاد طلبید بر منهج حق و سداد دینی مستقیم نگردانید و کسی که حق را نزد او جست
دریافت آنچه را میخواست و کسی که در خدمت او التماس هدایت نمود دید امید تماشای مسعی گشود
پناه بجناب او آورد ایمن گردانید و هر آنکس که متمسك باو شد و بدست اعتقاد دامان ولای او گرفت
از مهالك نجات داد و در مقام رستگاری نشانید و سالکی که در طریق پیروی آنحضرت اقتدا باو کرده بمطلب

راهش نمود و بطون آنکه مقصودش رسانید ای برادر هرگاه سلامتی یافت کسی که خود را بآنحضرت و اگر ذات
او را دوست داشت و بهلاکت رسید بدبختی که او را دوست نداشت و با او دشمنی ورزید و پوشیده نماند که هرگاه که
متعین و متیقن الوقوع باشد و در تحقق او شک و شبهه نباشد بصیغه ماضی ادا میکنند تا اشعار شود بآنکه
از بسکه وقوع و ظهور آن یقینی است گویا واقع شده که اذا نفخ فی الصور و امثال آن معلوم است که نفخ صور
آینده است و گذشته نیست و در قیامت خواهد بود و کلام حضرت رسول صلعم در حدیث ... الی آخر
والله یعلم تتمه یا ابن سمره ان علیا منی و انا منه روحه من روحی و طینته من طینتی و هو اخی و انا اخوه
زوجته سیدة نساء العالمین و ابناه سیدا شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین هم ائمة
النبیین تاسعهم قائمهم یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا مخفی نماند که سمره بضم سین و سکون
میم رنگ گندم گون را گویند و ابن سمره عبد الرحمن است که راوی این حدیث است و مفاد این کلام آنست که
رسول صلعم در خطاب بعبد الرحمن میفرماید که ای برادر بدرستی و بتحقیق که علی از منست و من از ویم و روح
او روح منست و طینت او از طینت منست و مراد از ارواح روح او انتهای این کلمات قدسی بینات بتمام جان سید
اینست که جوهر نور انور قدسی نبوی و علوی در بدو فطرت یک نور بود که مرآت حق نمای ذات مطلق و تماشا
مجاری عظمت و کبریای حق میبود و در نظر مهندس تقدیر بظاهر نبوت و بباطن ولایت مینمود و
همچنانکه شیخ قدس سره سابقا بآن اشاره نمود که ظاهرها النبوة و باطنها الولایة و هما نوعا اخوانها
والباطن و در حقیقت یک از یند و معنی با یکدیگر اقتضا معیت و لزوم مینمایند زیرا که ظاهر بنظر باطن
موصوف میشود بوصف ظاهریت و باطن نسبت بظاهر اتصاف مییابد بصفت باطنیت و تحقق هر
دو مرتبه خود موقوفست بتحقق دیگری در مقام خودش مثل تعقل متضایفان چون ابوت و بنوت
و اذا یجانس کلام آنحضرت که فرموده اند که علی برادر منست و من برادر ویم بر سالک حق شناس معلوم
و منکشف میگردد و بعد از آن خاتم قوت از آن نمود که مظهر حضرت ذات و مرآت تمام اسما
و صفاتست بعد و وصف کرد آنرا بصفت نبوت را و از صفت بکرد بالباطن ولایت و نام
محمد و علی نامید تا بیان باعتبار تسمیه افتراق دارند و بحسب تصنیف یکانگی و اتحاد دیدند زیرا که
وصف نبوت که ظاهر مظاهر اولیست در مرتبه خود هم دوش باطنست و صفت ولایت که باطن این نور است
در مرتبه خود نیز هم آغوش ظاهر اگرچه بحسب مفهوم مغایرند اما بحسب وجود و تحقق در منازل خود عینی
و مود در اطلاق عام و مصدر کل و مبدء ظهور عالمند و اذا یجانست که آنحضرت ص فرموده که علی از منست
یعنی در مرتبه نبوت مبدء ظهور اویم و او مخصوص بمن است و من از علیم یعنی علی علیه السلام در

خبر آینده که صح

و گذشته چنانکه در قرآن مجید واقع شده صح

ولایت

ولایت مقام شهود منست و اختصاصا دارم باو و باینمعنی که مرتضی علی از یک نوریم و از هم جدائیم

نظم
زین روی نبی نخست فرمود / کز نور من و مرتضی یکی بود

دیگر آنحضرت میفرماید که روح علی روح
منست باینمعنی که منتهای حیوة او منتهای حیوة منست / چنین خوش لستحبت که مقام و داد
بروح هم پیوسته اند و نزدیکانند توضیح این کلام آنست که در کتاب کافی از حضرت باری عز اسمه در انبیا
و اوصیا پنج روح قرار داده اول روح حیاتست که مصدر حرکت و سکونست دوم روح قوت که مظهر مجاهده
و اقدام بکارهای پسندیده است سیوم روح شهوت که خوردن و آشامیدن و کشش بجهة حلال
بان قوام مییابد چهارم روح ایمان که عدل بسبب آن رواج میگیرد پنجم روح القدس که انبیا و اوصیا
بقوت آن اشیا را که در تحت عرش تا زیر زمین هست میدانند و میشناسند و هرگاه از دار دنیا رحلت مینمایند
بروح خود میسپارند چنانکه در کتاب کافی بروایت مفضل بن عمر از ابی عبد الله ع مذکورست که آنحضرت
فرمود که یا مفضل ان الله تبارک و تعالی جعل للنبی خمسة ارواح روح الحیوة فبه دب و درج و روح القوة
فبه نهض و جاهد و روح الشهوة فبه اکل و شرب و اتی النساء من الحلال و روح الایمان فبه آمن و عدل و
روح القدس فبه حمل النبوة فاذا قبض النبی ص انتقل روح القدس فصار الی الامام پس روح را در کلام
آن سید انام بروح حیوة و روح قوة و روح ایمان حمل میتوان کرد و بر روح شهوت حمل نتوان کرد
زیرا که از جمله کمالات نیست و بر روح قدسیه باعتبار ما یکون حمل جایز است زیرا که انتقال روح آنحضرت
بمرتضی علی بعد از رحلت پیغمبر ص صحیح است و اضافت بمرتضی علی ع در حین حیوة حضرت رسول میتواند شد

دیگر آنحضرت میفرماید که طینت مرتضی علی از طینت منست از نفحات روحانیه یا صنعی شعاع قدسی
مشام ادراک سیاحان جهت ولایت را معطر برای عنبر آگین میکرد و آنکه طینت سرشتی است از علیین و
سجین که خلقت و جبلت مؤمن و کافر از آنست و طینت مقدس نبی و ائمه ع یکان گوهریست که در
خزانه اعلی علیین که ما تحت عرش است پنهان و مخزون بود و دست قدرت ازلی ابدان و اشباح
مطهره ایشان را از آن سرشت و در صحیفه تقدیر برای هیچ یک از موجودات در آن طینت نصیبی و بهره
ننوشت چنانکه در اصول کافی در باب خلق ابدان الائمه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که
ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور خلقنا من طینة مخزونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه
فکنا نحن خلقا و بشرا نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیبا مفاد این حدیث آنست که حضرت
ابو عبد الله ع فرموده که بدرستی و راستی که الله تعالی بیافرید ما را از نور عظمت خود و بعد از آن مصور گردانید
خلق ما را از طینتی که پنهان و نهان بود در تحت عرش پس قرار داد روح آن نور را در آن طینت پس

اما حضرت جعفر صادق علیه السلام حدیثی مذکورست که مفاد آن اینست که حضرت صح

بجهت منقبت آنحضرت بجا آورد که تو از فرزندان موسی نکردانید خدای تعالی از برای کسی دیگر مثلیت ما بهم و تفضیل بر ایشان
کرامت عائشه علیها السلام بکیفیت مختار زنجات و انحضرت خلایق مستثنی است دیگر آنحضرت در حدیث مسیبه فرمود
که مرتضی علی برادر منست و من برادر اویم و معنا دارین کلام آنست که همچنانکه موسی و هرون برادر هم بودند
و مرتضی علی برادر یکدیگر بود و هرون بار خدا و وزیر و خلیفه موسی بود همچنین علی بن ابیطالب بامر الهی وزیر و خلیفه
منست و این خبر از جمله دلائل و شواهد امامت آنحضرت دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که فاطمه نور دیده من بزرگوارترین
زنان عالمیانست و دو پسر او بزرگان جوانان اهل خلد و جنانند امام حسن و امام حسین و هر کس از ایشان ولادامام
ایشان نواده کان پیغمبرانند که نهم ایشان قایم مقام ایشانست که بر میکند زمین را از عدل و انصاف
همچنانکه پر شده باشد از ظلم و اعتساف فی الینابیع و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ان الله عز و جل اوحی الی
ان اقیم علیا اماما و خلیفة و ان اتخذه اخا و وزیرا و ولیا و هو صالح المؤمنین امره امری و حکمه حکمی
و طاعته طاعتی فعلیکم بطاعته و اجتناب معصیته فانه صدیق هذه الامة و فاروقها و محدثها و یوشعها و اصفها و شمعونها
و باب حطتها و سفینة نجاتها و طالوتها و ذو قرنیها معنای این خبر آنست که مرویست از ابن عباس که گفت حضرت پیغمبر
صلعم گفت که بدرستی که خدای عز و جل گفت مرا که قائم کردانم مرتضی علی را در مقام امامت و حکومت و خلافت و
مرا گماشت که او را برادر خود کیرم و متحمل بارهای رسالتش سازم و متولی امور اهل بیت و متنفذ کردانم و صالح
و کلام وست صالح المؤمنان باینمعنی که صلاح مؤمنان در جنب صلاح او ناچیز و نابود است و هر که
باسلوب سعادت او استعداد و افقت بقرابت میداند که مقصود درین مقام تفضیل همچنانکه
میشود که زید شجاع قوم است و خالد عالم زمانست مقصود آنست که زید شجاع تر از ایشانست و
خالد دانا تر از اهل زمانست و همانا آنحضرت صلعم باینکلام اشاره فرموده بانکه مرتضی علیه السلام باری تعالی
من استحقاق آنکس است که حق تعالی او را در قرآن مجید نام برده و معین من شمرده و بوصف صالح المؤمنین او را
نام برده جائیکه فرموده ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین توضیح
آنست که چون حضرت رسول صلعم عائشه را خبر داد که بعد از انتقال من از تخت سرای عالم ابو بکر و عمر
خلافت را بغصب و ستم خواهند کرفت چنانکه در تبیان ذکر یافته با آنکه حفصه را اعلام نمود از وقایع
و ظلم و تعدی ایشان بر علی بن ابیطالب چنانکه در تفسیر علی بن ابرهیم مسطور شده وان زن چون
اطلاع یافت بوست خیانت نقاب از چهره راز نهان برداشته صورت حال را در نظر ابو بکر و عمر جلوه
داد و قصد قتل آنحضرت نمود و دبان به بکافات چون ما برخود پیچیدند و مصلحت کار خود در این دیدند که
اتفاق نموده آنحضرت را زهر دهند پس جبرئیل نازل شد هنگام با اینها ذکر کرده بود و این مضمون را با ایشان

رسول صح

رسانید

رسانید که اکر توبه نمائید و از آن اراده فاسد بکردید ابتدا باز کردید پس بتحقیق که دلهای شما بحق مائل شده
و شنیدن سخنان حق بسوی خدا رغبت نموده و اکر همچنان بر شوید و معاونت یکدیگر نمائید بر سر علم
دشمنی آنحضرت پس بدرستیکه خداوند یاری کننده او و همچنین جبرئیل و صالح المؤمنان و در تفسیر
وسیری و ثعلبی از ابن عباس منقولست که مراد از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است و در کتاب کشف
الغمه از عبد الله کاتبی و ابن مردویه نیز نقل شده و در مجمع البیان بروایت شواهد التنزیل از رسول
خدا و حضرت امام محمد باقر همین مضمون نقل شده و در کتاب تبیان چنین مذکور است که روایت
الخاصه و العامه ان علیا و در تفسیر علی بن ابرهیم همین مضمون مسطور است یعنی صالح المؤمنین امیر المؤمنین
است پس جناب مقدس الهی آنحضرت را صالح نامیده و افزوده صالح پیغمبر داند چرا که صالح پیغمبر نامید
از کوه بامر حضرت عزت ناقه بیرون آورد و قوم صالح ناقه اش را پی بریدند دشمنان نبی
کینه بورزیدند که کشتند دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که فرمان مرتضی علی در امور دینی و
دنیوی فرمان منست و حکم او در دنیا و آخرت حکم منست و فرمان بردار علی فرمان بردار منست پس بر عموم امت
بانقیاد و اطاعت او و دوری نمودن از مخالفت او بتحقیق که مرتضی علی صدیق این امت است یعنی
بسیار راست گفتار و هم در اینکلام صدق نظام اشعاریست بآنکه حضرت مرتضی علی در میان امت
صاحب کمال حضرت ادریس نبی است که حق تعالی او را بوصف صدیق در کلام خود یاد نموده انجا که فرموده
واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و بعد از آن او را بمرتبه بلند نبوت رسانید یعنی
صحیفه و بروایتی سی صحیفه از کتب سماوی بوی نازل کرد اینکه و رفعناه مکانا علیا بلکه فضل انا دعی
چاکر او مدرس کتاب بوده و بر علاوه سه ماه بوده و در شان آنحضرت و من عنده علم الکتاب نزول
فرموده و اکر ادریس و آنحضرت چندین علم کرا اهل دین را ظهور راست منع نموده
ادریس که بهشت درون کردید آنحضرت نیز مکرر از نعمتهای بهشت تناول نموده بود
یعنی کنز الصدیق باشد باینمعنی که بر بسیار چیزها که حضرت پیغمبر صلعم از آن خبر داده مرتضی علی تصدیق
کرده بود و هیچکس پیش از او تصدیق ننموده بود زیرا که آنحضرت نخستین کسی بود که بر پیغمبر صلعم ایمان
آورده بود دیگر آنحضرت فرمود که مرتضی علیست فاروق این امت باینمعنی که حق و باطل را خوب جدا
میسازد و باطل را از حق خوب تمیز میدهد و حدیث گذشته شده آنست باینمعنی که ملائکه
با او سخن میکویند و محدث نیست کسی که سخن کفتن ملایک برای تعلیم علم بلکه
برای تنبیه و تذکیر بر مهمات یا احکام تا بیاموزد آنها از معلومات نامرد شود در استنباط مجهول از معلوم

بیرون آمدن صح

بید

بفکر و هر امامی محدث میباشد و توضیح این کلام عبد شبلی ست که در اصول کافی از زراره نقل شده
که گفت پرسیدم امام محمد باقر را از قول الله تعالی در سورهٔ مریم در حکایت موسی که فرموده و کان
رسولا نبیا که چیست معنی رسول را و چیست معنی نبی را گویا موجب سؤال این بود که چون مرتبهٔ رسالت
اعلی از مرتبهٔ نبوت و آن بحسب ظاهر تقاضا میکند که ذکر رسول بعد از ذکر نبی باشد پس گویا زراره
توهم نموده بود که در اینجا لفظ رسول با لفظ نبی در معنی یکی مستعمل باشد پس سؤال کرده از آن
حضرت در جواب گفت که النبی الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک و الرسول الذی یسمع
الصوت و یری فی المنام و یعاین الملک یعنی نبی کسی است که می بیند در خواب فرشته را و میشنود
در بیداری آواز فرشته را و اشکال نمی بیند فرشته را در بیداری بصورت فرشته و رسول کسی است که
میشنود در بیداری آواز فرشته را و می بیند در خواب فرشته را و بعد از آن زراره گوید که من بآنحضرت
گفتم که امام که رسول نباشد و نبی نباشد چیست مرتبهٔ او آنحضرت فرمود که یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین
الملک یعنی مرتبهٔ امام آنست که میشنود در بیداری آواز فرشته را و در خواب نمی بیند فرشته را و نمی بیند
در بیداری فرشته را پس از جواب آنحضرت مفهوم میشود اینکه لفظ رسول و نبی در کلام الهی
که و کان رسولا نبیا هر دو در معنی مشهور خود مستعمل است و ذکر رسول پیش از نبی از برای آنست که رسول
بر دو قسم است اول آنکه رسالت او ابتدائیست و مسبوق بنبوت نیست دوم آنکه مدتی نبی بوده تا
اهلیت مرتبهٔ کامل رسالت بهم رسانیده و آخر رسول شده و این قسم اعلی است از قسم اول پس معنی
این خواهد بود که هست موسی رسولی که اول نبی بود و آخر رسول **دیگر** آنحضرت میفرماید که مرتضی علی
هرون این امت است یعنی که بمنزلهٔ هرون است در میان این جماعت و مانند اوست همچنانکه هرون برادر
موسی و جانشین او بود مرتضی علی برادر و جانشین منست و در این کلام بلاغت نظام نیز اشارتست
بآنکه کفر و ضلالت بعد از غیبت حضرت رسول باضلال عمر و ابوبکر در ایام مرتضی علی شبیه است
بگوساله پرستی قوم موسی بعد از غیبت او و وجود خلافت هرون باغوای سامری و بیان این اجمال
آنست که بعد از آنکه بنی اسرائیل عهد بستند و ایمان آوردند از کتابی که از جانب خدا شود که باوامر و نواهی آن
عمل نمایند حضرت موسی ع از درگاه الهی درخواست نمود که کتاب بر او نازل شود حضرت اله تعالی شأنه
آنحضرت را قرین اجابت نموده وعده فرمود که تورات را نازل کرداند بمیقات چهل شبانه روز از میقات
در تفاسیر ذکر یافته از غره شهر ذی قعده تا دهم شهر ذی حجه الحرام و همچنین مقرر شده بود که حضرت
موسی بنی در آن موعد بکوه طور رفته تا بر او تورات منزل شود پس حضرت موسی ع این بنا

بامت خود

بامت خود داد حضرت هارون نبی را در میان قوم خلیفه خود ساخت و خود بعجلت و شتاب
شوق دریافت تورات متوجه طور شد و مظنون آنحضرت آن بود که بسبقت یا میتی بحلول میقات
بقضا الهی خواهد بود لهذا خود دنبال فتاد و قوم را باتفاق فرمان داد و قوم موسی ششصد هزار
کس بودند و در میان ایشان شخصی بود از قبیله سامره که او را سامری گفتندی و بظاهر
ایمان داشت و بدل کافر بود تا آنکه بعد از غیبت حضرت موسی باغوای ضلال سامری پانصد
هشتاد و هفت هزار کس گوساله پرست شدند و زیاده از ده هزار کس بر دین خود باقی
بودند همچنین بعد از رحلت حضرت رسول ص عمر علیه اللعنه که بمنزله ابوبکر در عهد
سامری است و بحسب تقدیر نیز نظیر سامری است تمام امت را بباده ببعیت ابوبکر مست کردانید
از دین حق مبرا فرمود و متابعت ابوبکر همه را گوساله پرست ساخته خلل باساس اسلام رسانید
هست ابوبکر شبه گوساله لیک گوساله نود ساله مگر جمع قلیلی از خواص اصحاب که بعد از
پیغمبر باقی بودند بدست اخلاص اندامان ولایت مرتضی علی بند انشند **دیگر** آنحضرت فرمود
مرتضی علی یوشع این امتست که وصی حضرت موسی بود و اصف این امتست که وصی حضرت
سلیمان بود و شمعون این امتست که وصی حضرت عیسی بود و باب حطه این امتست که در
زمان بنی اسرائیل باب معمول شده بود باینمعنی که هر کس نزد مرتضی علی خضوع و استکانت نمود و
باب ولایت او که بمنزله باب حطه بنی اسرائیل است طالع عز و شرف نمود نجات یافت و اگر طریق عصیان
و مخالفت پیمود بسوی عذاب سخط الهی شتافت **و توضیح** این مقال بر نهجی است که قوم موسی چهل
سال راه بپیمای وادی حیرت بودند و در روی زمین میگردیدند و بجهت سکنی جا و ماوی
و مامنی نمی یافتند و حضرت موسی ع این قوم را تکلیف دخول بیت المقدس مینمود و ایشان
قبول نمیکردند و میگفتند که در آن وادی جباران با شوکت و اقتدار هستند که با ایشان
بر نمی آییم و عذر نمودند چنانکه قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین و انا لن ندخلها حتی یخرجوا
منها فانا داخلون و مشهور است که مسافت میان ایشان و جباران شش فرسخ بود که چهل سال در آن
حیران بودند و بهر طرف که میشتافتند در آخر وقت خود را در جای که اول بودند می یافتند
مذکور است که در ایام تیه ترنجبین و مرغ بریان بجهت ایشان از آسمان فرود می آمد و لباس
ایشان بود و جامه ایشان کهنه و چرکن نمیشد و معذا کفران نعمت الهی مینمودند و بر خود ظلم
میکردند و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون پس آن قوم بعد از انقضای چهل سال در آن مکلف شدند

باید داخل بیت المقدس شوند و از باب حطه که دری است از درهای بیت المقدس بخشوع و استکانت
درآیند و بگفتن کلمه حطه امر فرموده شد ایشان را و حطه با معنی که خدایا گناهان ما فرو ریز [illegible] از ما آنکه بار ما
ریختی کامل یا یا معنی است که مسئلت ما از درگاه الهی ریختن گناهان است چنانکه حق تعالی از آن خبر داد
و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا نغفر لکم خطایاکم
بعضی از مفسرین قریه را که در این آیه است بر بیت المقدس تعبیر کرده اند بدلالت کریمه یا قوم
ادخلوا الارض المقدسة چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که آن قریه اریحا است که در حوالی بیت
المقدس است و بقیه قوم عاد که یکی از سرکرده های ایشان عوج بن عنق بود در آنجا مقام داشتند و همچنین باب
حطه را بعد معبد حضرت موسی تعمیر کرده اند [illegible] تضرع و ابتهال داخل باب حطه شدند
بوضعی که مامور بودند اطاعت نمودند [illegible] شدند جمعی که مخالفت کردند و بجای گفتن حطه
بر سبیل استهزا حنطه گفتند منزل غضب الهی و مورد سخط نامتناهی گردیدند که فبدل الذین ظلموا
قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون پس بر قول حضرت
رسول صلعم که فرموده که مرتضی باب حطه این امت هر کس [illegible] در خشوع و ابتهال با آن حضرت کرد
و اند در تضرع و اخلاص اخلاص و متابعت او کرد حق تعالی گناهان او را آمرزید و کسی که مخالفت
و عصیان ورزید و بجای او دیگری را گزید در بادیه ضلالت و گمراهی مورد غضب الهی گردید دیگر
آنحضرت فرمود که مرتضی سفینه نجات این امت یعنی همچنانکه قوم نوح برکوب کشتی از ورطه طوفان
نجات یافتند امت من نیز بارتکاب سفینه ولایت و اطاعت مرتضی علی از طوفان آتش دوزخ
بساحل نجات شتافتند دیگر فرمود که مرتضی ع طالوت این امت است بیان این مطلب بر نهج آنست
که در طایفه بنی اسرائیل پیغمبری بود موسوم باشمویل که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و پادشاه
ایشان تا آن عهد از سلسله یهودا برادر حضرت یوسف بود آن قوم از اشمویل درخواستند
که پادشاهی جهت ایشان تعیین شود تا بشوکت و جلالت او دفع جالوت توانند نمود و
اشمویل حالات [illegible] بنی اسرائیل از درگاه خداوند جلیل مقتضی ایشان را مسئلت نمود و بعد از آن
بایشان خبر داد که حق تعالی برای شما طالوت را بپادشاهی بنواخت و در ساحت اصطفا او
علم و شجاعت او را برافراخت که ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم و الجسم
چون طالوت فقیر و بی بضاعت بود و دست از [illegible] مال و متاع دنیا نیالوده بود ایشان
گفتند که او را شایستگی پادشاهی نیست و لذا او را تحمل ریاست و خواجگی حال آنکه ما بجز

و قولوا حطة صح

مال

مال و ثروت و بوسعت مال و جمعیت سر افراز تریم از او و بپادشاهی و شایسته تریم بمنصب حکومت و ملک
پادشاهی اشمویل در جواب ایشان گفت که مر او را اساس ملکداری دو چیز است یکی علم که دانایی امور
دین و ملت و شناسایی مصالح احوال رعیت دوم شجاعت که متضمن صنوف فضائل حمیده
و مقتضای اقدام بکارزار و کارهای پسندیده است و انوار باهره این دو کوکب فروزنده
از [illegible] و مطلع اقبال طالوت دمیده و حضرت کردگار عالم ملک خود را بهر کس خواهد می بخشاید
و ابواب فیض و رحمت بوسعت سخاوت و کرم خود بر روی هر کس خواهد میگشاید که یؤتی
ملکه من یشاء و الله واسع علیم و بعد از آنکه طالوت بعنایت الهی و علامت اصطفا پادشاه
اختصاص یافت نمایان لشکر خود هشتاد هزار جوان که قرین توانایی و شباب بود انتخاب
نموده متوجه محاربه جالوت گشت و در اثنا راه در گرمای روز تشنگی بر لشکر طالوت استیلا
یافت بر سبیل اختبار و امتحان گفتند ای طالوت از خدای تعالی مسئلت نمای که بجهت ما نهری
جاری گرداند و اشتعال شعله ما را بزلال عین الیقین فرو نشاند پس طالوت گفت که حق تعالی شما را
بنهری که خواستید امتحان میفرماید و مجاهده نفس و حوان شهوات طبیعت که جهاد اکبر است اختبار
میفرماید که ان الله مبتلیکم بنهر بعد از آنکه آن نهر دوان در بادیه از دریای قدرت الهی سیلان
جریان یافت طالوت فرمود که هر کس از این نهر بیاشامد از جمله اشیاع من نیست یعنی از عالم
روحانیات و از اهل مکاشفه صفات نیست که فمن شرب منه فلیس منی و هر آنکس که بقوت بازو
صبر بر جنود شهوات نفس غالب بود و دامن تقدس [illegible] بر جسم هواجس هیولانی نیالاید و از این
نهر ننوشید [illegible] از جمله اصحاب منست مگر آنکس که آتش [illegible] طبیعت را بکف آبی فرو نشاند
که و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده پس تمامی لشکر از آن نهر بیاشامیدند و هر چند آب
سیراب نمیشدند و لبهای ایشان سیاه و روزگار ایشان تباه میگشت مگر سیصد و سیزده نفر از خواص
ایشان که در میدان امتحان بقوت بازوی ایمان بر جنود نفس اماره [illegible] ساختند و [illegible] این
صبر جرعه [illegible] شیرین کام و سیراب ساختند [illegible] حضرت رسول فرموده که مرتضی ع طالوت
امت است همانا اشاره نموده اند باینکه قامت قابلیت آنحضرت مانند طالوت بخلعت کرامت و
اصطفا پیراسته و شاهد اهلیت خلافتش بزیور علم و شجاعت آراسته و جمعی از کوتاه اندیشان بود
که [illegible] با خلافت رسول و ملک داری حق و شایسته تریم و حال آنکه منشا لیاقت و رتبه پادشاهی
و ما به سزاواری مرتبه او [illegible] الهی از روی علم و کثرت شجاعت او است و صفحه [illegible] در باب آنحضرت

باتفاق کافه انام متفق علیه و مسلم و مجلیون و جهلا دنیا بحسد و طغیان مشهور اهل عالم
همچنین اشاره فرموده اند بآنکه فوجی که رغبت بشهوات و متاع دنیا دارند بامید علالت اکثر و
عمر باشند و داغ لعین منی بر ناصیه ایمان خود گذارند و جمعیکه بدیده بصیرت و عین یقین شناسا
شایسته اصطفا گردیدند و بطریقه مستقیمه صدق علی بن ابیطالب گرویدند بوست فی
ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا شیرین کام معارف کامیاب مطالب گردیدند
دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که علی بن ابیطالب ذی القرنین امت منست یعنی اینچنانکه اسکندر مالک مشرق
و مغرب روی زمین بود آنحضرت مالک الرقاب تمام امت و در همه اقالیم فرمان روا و صاحب
ملک و سلطنت است مخفی نماند که مراد از ذو القرنین اسکندر رومی است که سد یاجوج و ماجوج
بست و با حضرت خضر مسبوق و اسکندر یونانی نیست که شاگرد ارسطاطالیس بود و ملک دارا
انتزاع نمود بلکه اسکندر رومی پیش از یونانی بمدت دو هزار سال و مطابق روایت شیخ
طوسی ره مثلا از امام محمد باقر ع نقل نموده که معاصر بوده با حضرت ابرهیم ع که فرموده حضرت
ابرهیم او را استقبال نمود و با او مصافحه کرد و در نبوتش اخبار و احادیث مختلف واقع شده و لکن
باتفاق مرتبه اوصیا داشته و بر تقدیر عدم نبوت محدث بوده مطابق ظاهر ایه قلنا یا ذا القرنین
اما ان تعذب و روایات ائمه ع نیز بآن دلالت دارد چون در اصول کافی از امام محمد باقر ع و در
اکمال الدین و تفسیر عیاشی بروایت حضرت امیر المؤمنین ع مذکور است که سحاب مسخر اسکندر بود
و شب در نظر او چون روز روشن میبود و در روایات مخالفین مسخر بودن سحاب نیز مذکور است
و در وجه تسمیه او بذی القرنین گفته اند که مالک مشرق و مغرب بود یا مالک روم و فارس بود
و در روایات واقع شده که دو زخم در سر داشت بجهت انکه قوم را بخدا دعوت کرد یک طرف سر او
شکستند باز با ایشان محشور شده و بعد از آن مالک مشرق و مغرب شد بنا بر این اطلاق کلمه ذو القرنین
بر حضرت علی بن ابیطالب ع میتواند بود که بآنجهت باشد که آنحضرت پادشاه تمام امت همچنانکه
اسکندر پادشاه مشرق و مغرب روی زمین بود و ایضا چنانکه در سر اسکندر دو زخم بود همچنین
در سر مبارک آنحضرت نیز دو زخم بود یکی از عمرو بن عبدود و دیگری از ابن ملجم ملعون مخفی نماند
که حدیث مذکور مشتمل بر بیت و در هر یک که هر یک بتنهایی دلیلی است بر خلافت و امامت علی بن ابیطالب
والله یعلم تتمه الامام تحت الوری و الحجة العظمی و العروة الوثقی و امام اهل الدنیا و انه مع الحق
والحق معه و انه قسیم الجنة فلا یدخلها عدوه ولا یخرج عنها ولیه و قسیم النار فلا یدخلها ولیه

ولا یخرج

ولا یخرج عنها عدوه و لهذا ورد ان ولایة علی ولایة الله و حبه عبادة الله و اتباعه فریضة الله و اولیاؤه
اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله حاصل مفاد این کلام انست که کلام
باشد بدرستی که مرتضی علی محل امتحان خلایقست یعنی که مردم باو آزموده میشوند کسی که ...
ولی یا مجبوب او کردد از اهل نجات و سعادتست و هر آنکس که مخالفت او نمود از اهل عذاب
شقاوتست و بدرستی و راستی که مرتضی علی دکرین حجتیست بر تمام خواص و عوام و در ستگیری الیست
نهایت استحکام و پیشوای مردم دنیاست و بدرستی و راستی که مرتضی ع با حقست و از آن دور
نمیشود و حق با مرتضی علیست و آنحضرت جدا نمیشود و بدرستی که آنحضرت قسمت کننده بهشتست و داخل
بهشت نمیشوند دشمنان و دور نمیشوند از بهشت دوستان او و قسمت کننده دوزخست یعنی داخل
دوزخ نمیشوند دوستان او و دور نمیشوند از دوزخ دشمنان او آگاه باش بدرستی و راستی که
علی ولایت خداست یعنی که اماشته حکومت او بر خلق و اطاعت فرمان برداری او و طاعت فرمان
خداست و مخالفت او مخالفت خدا چنانکه شخصی از جانب پادشاه بحکومت و سلطنت بلدی معین
شده باشد گویند حکومت و سلطنت این شخص حکومت و سلطنت پادشاه و عصیان او عصیان
پادشاه پس حضرت رسول لعلی بن ابیطالب مظهر ولایت الهی و مرات خطاب و حکم خدایی خود
بود پس سلطان مطلق و صاحب فرمان بحق جناب مقدس رسول صلعم بود که جمال الوهیت سلطنت که در مرات
نبوت جلوه مینماید و کامل در مظاهر ولایت برقع میکشاید و لهذا تحت قوس ولایت خود را در
مرات شهود بهم پیوسته و مقرون ساخته همچنانکه در کلام مجید ذکر یافته که انما ولیکم الله
و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و مخفی نماند که این آیه باتفاق
مخالف و موافق این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده در هنگامی که آنحضرت در
رکوع در نماز بسائل داد و همچنین در اصول کافی از ابی عبدالله ع مرویست که آنحضرت در نماز
بود در حال رکوع بعد از رکعت دوم که سائلی آمد و سلام کرد و چیزی درخواست نمود و آنحضرت
حله پوشیده بود که نجاشی بجهت رسول صلعم هدیه فرستاده بود و آنحضرت بمرتضی ع پوشانیده
بود و قیمت آن هزار دینار بود و آنحضرت ها حله را بسائل بخشید و اشاره کرد که برداری از من
ملکی بود بجهت امتحان آمده بود و میتواند بود که تصدق مکرر واقع شده باشد و از آیه
کریمه چنین فهمیده میشود که حق ولایت منحصر در شما و امور شما نیست مگر خدا و رسول خدا
و آنکسانیکه بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع کشته کاشد و این معلومست

بردارى

که حضرت مرتضی علی بود که در حال رکوع بر خاتم یا جمله تصدق نمود و با دلفظ جمع بجهت تعظیم است و همچه
منقولست که مقصد قتاب بن نوع از ائمه نیز صدور یافته پس بنا براین در کلام هم راکعون که بلفظ
جمعست بتاویل احتیاج نیست **وجه فی** نانکه کلمه ولی در لغت بر پنج معنا آمده ناصر و محب و حمیم و تابع و
اولی بتصرف و در ایه کریمه بر هیچ معنی حمل نتوان نمود مگر بر معنا اولی بتصرف زیرا که
این کلمه انما که از برای حصر است منحصر شده در خدا و رسول و مرتضی علی باین معنی که این ولایت مقصور
است بایشان و در غیر ایشان نیست و ولایت که در غیر نتواند بود مگر احق و اولی بتصرف بودن در امور
و نفسهای مردمان زیرا که بقواعد عربیت مقرر و مضبوطست که متکلم در مقام بیان بکلمه انما
مینماید که مخاطب منکر مضمون کلام باشد یا معتقد اشتراک باشد یا مصروف کلام منکر
نیز مخاطب باشد و این محقق است که بموجب المومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض حضرت
مرتضی علی علیه السلام مع جمیع مومنان و مومنات در آن شک و انکاری نیست و اشتراک الولایة باین معنی
محمود حست و قصر کول ... نیست پس با تخصیص احتیاج نقصها باشد و اگر ولی نسبت بمرتضی علی
معنی ناصر حمل شود باید نسبت بجناب الهی نیز همین معنی محمول باشد تا اسلوب کلام بر یک نسق مؤدی شود
باشد پس معنی این چنین خواهد بود که یاری کننده شما نیست مگر خدا و رسول خدا و مرتضی علی
و این معنی نیز محقق و معلوم اهل ایمان است که خدای تعالی یاری کننده مسکین است یا عطا وجود
هدایت و احسان بی نهایت و ... شبهه را جواب ... نیست پس در
صورت قصر ... خواهد بود و حمل بر تابع و غیر در معرض صحت احتمال نیست پس باقی نماند
انکه ولی در ایه کریمه محمول باشد بر اولی بتصرف و صاحب اختیار و رسول خدا و مرتضی علی علیه السلام بمعنی
نیز ولایت داشته باشند بر کافه خلائق پس بموجب کلام الهی حضرت مرتضی علی علیه السلام اولی است بتصرف
در نفسهای خلائق از ایشان و صاحب اختیار ایشانست و بموجب حدیث نبوی که ولایة علی
ولایة الله آنحضرت مظهر ولایت اند و ولیکم الله و مرات ظهور صفات الله است **دیگر** حضرت
فرمود که دوستی مرتضی علی بنده خدا است و بر وی علی فرموده خداست و دوستان او دوستان
خدا ایند و دشمنان او دشمنان خدا ایند و اعوان او اعوان دین خدا ایند و مطیع او مطیع
خدا و دخول در دین او دخول در دین خدا است **فی الاخره** و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی یا علی
مثلک فی امتی کمثل قل هو الله احد من قراها مرة فکانما قرأ ثلث القران ومن قراها مرتین
فقد ختم القران ومن احبک بلسانه فقد کمل ثلث الایمان ومن احبک بلسانه وقلبه فقد کمل

ومن قراها مرتین فکانما قرأ ثلثی القران صح

ثلثی

٥٠

ثلثی القران ومن احبک بیده وقلبه ولسانه فقد کمل الایمان یعنی گفت ابن عباس که حضرت رسول
فرمود از برای علیه السلام که یا علی مثل تو در امت من مثل سورة قل هو الله احد است که کسی که بخواند او را یکنوبت
پس چنانست که خوانده باشد ثلث قرآن را و هر آنکس که بخواند آن سوره را دو نوبت پس گویا خوانده دو
ثلث قرآن را و هر آنکس که بخواند آن را سه نوبت پس بتحقیق که ختم نموده قرآن را پس هر آنکس که دوست داشت ترا
بزبانش پس بتحقیق که کامل ساخت ثلث ایمان را و کسی که دوست داشت ترا بزبان و دل خود پس بتحقیق که کامل
ساخته دو ثلث ایمان را و کسی که دوست داشت ترا بدست و زبان و دل اینمعنی که بدست انفاق
احسان نمود بر فقرا و مساکین بقدر وسعت و طاقت و بزبان اقرار نمود بولایت و امامت و بدل
دوست داشت ترا با متابعت پس بتحقیق که بکمال رسانید ایمان را پس این کلام هدایت نظام
سید انام فهمیده میشود که گوهر گران بهای ایمان در خزانه عامره مودت شاه ولایت پنهانست
و تا هذا اینمعنی انکه زیبا ایمان با بنا ست اسم مبارک آنحضرت در حساب مساوی و یکسانست و در
فضائل ابن بابویه حدیث مذکور از حضرت پیغمبر با این عبارت منقولست که فمن احبک بقلبه
واعانک بلسانه فکانما قرأ ثلثی القران ومن احبک بقلبه واعانک بلسانه ونصرک بیده فکانما قرأ القران
کله یعنی کسی که دوست دارد ترا بدل پس گویا خوانده ثلث قرآن را و کسی که ترا بدل دوست دارد
و بزبان اعانت نماید پس گویا خوانده دو ثلث قرآن را و کسی که بدل دوست دارد ترا و بدست نصرت دهد
پس گویا خوانده تمام قرآن را **تتمه** والذی بعثنی بالحق نبیا لو احبک اهل الارض کما احبک اهل السماء لما عذب الله احدا بالنار
یا علی انزل جبرئیل من رب العالمین فقال یا محمد اقرأ علیا انی لا اعذب من تولاه ولا ارحم من عاداه
یعنی قسم بآنکس که برانگیخت مرا بنبوت که اگر دوست داشتندی ترا اهل زمین مثل دوست داشتن اهل آسمان
هر آینه عذاب نکردی حق تعالی هیچ کس را باتش یا علی بشارت داد مرا جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان
پس گفت ای محمد بشارت ده برادرت مرتضی علی را که بدرستی و تحقیق که عذاب نمیکنم کسی را که دوستی نماید
با او و رحم نمینمایم بر کسی که دشمنی کند با او **فی الاخبار** وعن سعید بن جبیر عن عائشة قالت قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یوما لعلی انت سید العرب فقلت یا رسول الله الست سید العرب فقال انا سید ولد آدم
وعلی سید العرب فقلت وما السید فقال من فرضت طاعته کما فرضت طاعتی یعنی و روایت سعید
بن جبیر بروایت از عائشه که او گفت که حضرت رسول خدا گفت روزی بمرتضی علی که تو سید عرب
من گفتم یا رسول خدا آیا تو نیستی سید عرب پس آنحضرت فرمود من سید بنی آدم و مرتضی سید
طائفه عربست پس گفتم کیست سید و چه صفت میباشد پس آنحضرت گفت سید کسی که واجب باشد فرمان بردن او

الایمان صح

فکانما قرأ ثلث القرآن ومن احبک بقلبه صح

لمحبة اهل السماء صح

همچنانکه واجب شد فرمان بری من و این حدیث نیز بر امامت آنحضرت دلالت صریح دارد و پوشیده نماند که نبوی
انا و علی من نور واحد حضرت مرتضی یعنی در تمام مراتب و فضائل الا در منزلت نبوت که منتفی است
و لیکن چون غرض آنحضرت این معنی بود که عایشه را آگاه سازد که خلافت و وجوب طاعت حق مرتضی
علیست لهذا بعایشه گفت که علی سید عرب است یعنی وصی و مفترض الطاعه است زیرا که همچنانکه پیغمبر
بزرگ بنی آدم بود مرتضی علی بزرگ و ملجأ اهل عالمست والله یعلم قد النجره و قال علیه السلام انت منی
بمنزلة هرون من موسی و بمنزلة شیث من آدم و بمنزلة سام من نوح و بمنزلة اسحق من ابرهیم و بمنزلة
شمعون من عیسی الا انه لا نبی بعدی یعنی گفت حضرت رسول صلعم از برای علی ع که تو نسبت بمن بمنزله هرونی
از موسی که برادر و وزیر و خلیفه او بود در حیات او و بمنزله شیثی از آدم که وصی بود بهبة الله و وصی او
بود بی واسطه و تو مرا بمنزله سامی از نوح که وصی او بود و مرا بمنزله اسحقی نسبت با ابرهیم که وصی او بود و مرا بمنزله
شمعونی از عیسی که وصی او بود و تفاوتی نیست میان تو و این جماعت بغیر آنکه چون پیغمبری بعد از من نیست و
تو نبی نیستی لازم نیست که مثل هرون و شیث و اسحق از انبیا بوده باشی و این حدیث نیز صریح دلالت میکند بر خلافت
و امامت علی بن ابیطالب ع بی فاصله و این را مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و مناقب اخطب و سیلة المتعبدین
عقاید مخالفین نیز باین عبارت مذکور است که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و
جوابی که منافقان در باب این دلیل میگویند اینست که حضرت رسول صلعم بغزای تبوک میرفت مقرر داشت
که مرتضی علی در مدینه توقف نماید پس مرتضی بخدمت حضرت رسول صلعم عرض نمود که یا رسول الله میسر
که بر خاطر مبارک تا آن جناب من غباری نشسته باشد که باین جهت مرا از سعادت ملازمت خود محروم میگرداند
حضرت رسول صلعم در جواب آنحضرت گفت که یا علی تو مرا بمنزله هرونی از موسی و از این کلام مستفاد میشود
که مرتضی در ایام سفر تبوک در مدینه نایب حضرت رسول بود و دلالت ندارد بر خلافت بعد از وفات
حضرت رسول صلعم زیرا که شیعه اعتماد نموده اند ثابت شده که هرون نایب حضرت موسی ع بود در ایام که
حضرت در ایام مناجات کوه طور رفته بود و این نیز بصحت پیوسته که هرون در حیات موسی در ایام تیه
وفات یافت و یوشع بن نون وصی موسی بود دلیل این حدیث دلیل خلافت مرتضی علی بعد از وفات
رسول صلعم نتواند بود و حال آنکه ابوبکر بر مسند خلافت با جماع امت نشست و با تفاق امت در باب خلافت
بصحت پیوست رد جواب منافقان بدین نحو است و در کتب ایشان نیز مذکور است که حضرت رسول
بمرتضی علیه السلام گفت که الا انه لا نبی بعدی یعنی که تفاوتی که میان تو و هرون است اینست که چون نبوت
بمن ختم یافته و بعد از من نبی نمیباشد تو مثل هرون نیستی در نبوت و لیکن ما ستاوی در خلافت

دنیابت و بر منصف حق بین که دیده بصیرتش را سیل عناد و تقلید نپوشیده ظاهر و هویدا است و صیرورت
که مفاد این کلام اینست که بجهت ختم نبوت بر آنحضرت مرتضی علی ع در سلک انبیا نباشد و لیکن منصب
خلافت آنحضرت باقی باشد زیرا که بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی آنحضرت بحسب
امر ربانی این کلام انت منی بمنزلة هرون من موسی تنطق نموده و از هوای نفس نبوده و بعد از آنکه آنحضرت
از غزای تبوک مراجعت فرموده دیگر بار در حیات خود بغیر مرتضی علی کسی را خلیفه نموده تا تواند گفت
که در قوم امر ناسخ مرتبه انت منی بمنزلة هرون است و خلافت ابوبکر بعد از حضرت رسول صلعم
زعون و کفر ابلیس ظاهر و متواترست که با جماع اهل فساد و اتفاق اصحاب حسد و عناد و اجماع ایشان
مذهب مقابله و معانده با امر خدا و فرمان رسول خدا آمیخته اند نمود و بدین موجب حقیت ثابت شد که
علی ع خلیفه بی فاصله حضرت رسول است و توجیهات ناشایسته ایشان که ده بوالفضول جهول بعد از تسلیم
این خبر خلافت مرتضی را نادرست و نا معقول است تتمه یا علی انت وصیی و خلیفتی و من نار علی
الحلال بعدی فلیس من الاسلام فی شیء و انا خصمه یوم القیمة یا علی انت افضل امتی فضلا و اقدمهم سلما
و اکثرهم علما و اوفرهم حلما و اشجعهم قلبا و اسخاهم کفا و انت الامام بعدی و انت الوزیر و انا قسیم الجنة
و النار و تعرف الابرار من الفجار و تمیز الاخیار من الاشرار و المومنین من الکفار یعنی یا علی تو وصی
و جانشین منی و کسی که خصومت و نزاع کند با تو در امر خلافت بعد از من و حق ترا غصب نماید
بهره ای از اسلام ندارد و من دشمن او خواهم بود در روز قیامت یا علی تو بهتر امت
منی در مرتبه و افزونی و سابقتر از ایشانی در طاعت و دخول اسلام و افزونتری از ایشان در علم و بیشتری
از ایشان در بردباری و شجاعتری از ایشان در دلیری و بخشاینده تری از ایشان در کف
و تویی امام بی شک بعد از من و تویی وزیر و متحمل امور من و تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و میشناسی
نیکوکاران را از بدکاران و جدا میکنی نیکوان را از بدان و مومن را از کافران یا یعنی که میشناسانی
مومنان را بعلامت ولایت و ایمان میشناسی و ایشان را به بهشت میبری و کافران و بدکاران را
بعلامت کفر و طغیان میدانی و بدوزخ میبری و در اخبار ماثوره از اهل بیت ع وارد
شده که آنحضرت در آخر الزمان بعد از قتل دجال بیرون خواهد آمد و عصای موسی و خاتم
سلیمان با آنحضرت خواهد بود و مطابق روایات اصول کافی و تفسیر علی بن ابرهیم از امام جعفر صادق
علیه السلام بجای خاتم سلیمان مهر واقع شده که مومنان را از کفار امتیاز خواهد داد و بدین گونه که
بر جبین بعضی نشان هذا مومن خواهد کرد و بر صورت جمعی علامت هذا کافر خواهد گذاشت

در روز قیامت بین مؤمنان از کافران ممتاز خواهند بود والله یعلم **قال النبی** وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلعم یا علی من احبک فقد احبنی ومن سبک فقد سبنی یا علی انت منی وانا منک روحک
من روحی وطینتک من طینتی وان الله خلقنی وایاک واصطفانی وایاک واختارنی للنبوة واختارک
للامامة فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی یا علی انت وصیی وخلیفتی ... امتی وخلیفتی
اقسم بالذی بعثنی بالنبوة وجعلنی خیر البریة انک لحجة الله علی خلقه وامینه علی وحیه وخلیفته
علی عباده وانت مولی کل مسلم وامام کل مؤمن وقائد کل تقی بولایتک صارت امتی مرحومة
وبعداوتک صارت الفرقة المخالفة ملعونة یعنی منقولست از ابن عباس که گفت که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که ای علی هرکس دوست دارد ترا دوست داشته مرا وکسی که ناسزا گفت ترا پس
بتحقیق که ناسزا گفته مرا ای علی تو از منی ومن از توام روح تو از روح منست وسرشت تو از سرشت منست
وبدرستی وراستی که الله تعالی بیافرید ترا ومرا وبرگزید از خلایق مرا وترا واختیار نمود مرا از برای
نبوت وانتخاب نمود ترا از برای امامت پس کسی که انکار نمود امامت ترا پس بتحقیق انکار نمود نبوت مرا
وبخفی نماند که خلق محمد مصطفی وعلی مرتضی از یک نور شده وبعد از آن باراده ربانی بدو نصف گشته
از یک نصف نبی واز نصف دیگر ولی مخلوق گشته پس برگزیده اینند ونور بعثت نبوت وامامت بعلم ازلی
واراده لم یزلی بایکدیگر مقرون بوده ودر لوح محفوظ باهم ثبت یافته ودر کتاب الهی باهم مذکور گشته اند پس
یکی ازین دو ویکی را انکار نمودن موجب خواری وذلت نامتناهیست ودر آخرت باعث زیادتی
وعذاب الهی است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما
جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب عظیم یعنی آیا ایمان
می آورید ببعض کتاب وانکار میکنید بعضی را پس نیست جزای کسی که چنین کند از شما مگر خواری
در زندگانی دنیا ومر ایشانرا در آخرت عذاب بزرگ **دیگر** آنحضرت میفرماید که یا
علی تو وصی منی وجانشین منی فرمان تو فرمان منست وباز داشتن تو باز داشتن منست سوگند
یاد میکنم بانکسی که برانگیخت مرا بنبوت وگردانید ترا بهترین مخلوقات که بدرستی وبتحقیق که تو حجت خدایی
بر خلق وامینی خدایی بر [illegible] وخلیفه خدایی بر بندگان او وتو مالک
صاحب اختیار هر مسلمانی وامام هر صاحب ایمانی [illegible] بسوی جنانی پس بدوستی تو امت من
مرحوم شدند وبدشمنی تو فرقه مخالف ملعون گشتند **تتمه** وان الخلفاء من بعدی اثنا عشر اولهم
واخرهم القائم الذی یفتح الله تعالی مشارق الارض ومغاربها یعنی قسم بانکسی که مرا برانگیخت بنبوت وبشارت

مردمام کرد اینکه خلیفهای خدا بعد از من دوازده است که اول ایشان تویی یا علی وآخر ایشان کسی که
نام است بامر الهی [illegible] تا آنکه خدای تعالی بگشاید مشارق ومغارب زمین را یعنی تمام بلاد واقالیم

زمین را

تتمه کانی انظر الیک وانت واقف علی شفیر جهنم وقد تطایر شررها وعلا زفیرها واشتد حرها وانت آخذ
بزمامها فتقول لک جهنم جزنی یا علی فقد اطفأ نورک لهبی فتقول لها قری یا جهنم خذی هذا واترکی
هذا حضرت رسول صلعم خطاب بمرتضی علی نموده میفرماید که گویا که من نظاره میکنم بسوی تو در حالتی
که ایستاده بکناره دوزخ وبتحقیق پرواز گرفته شعلهای او وبلند گشته ناله وصدای او وسخت گردیده گرمی
او وتو گرفته مهار شتر آتش دوزخ میگوید که ای علی بتحقیق فرو نشانید نور تو شعلهای آتش
میگوئی مرا او را که قرار گیر ای ... بگیر این را وباز بگذار **حاصل** غرض آنحضرت از این کلام
آنست که تا بیان کند که تمام قیامت وانتقام از اهل خلاف وشقاوت متحقق الوقوع است ودیگر آنکه گویا
الحال مشاهده میکنم ومعاینه می بینم **قال النبی** وعن ابن عباس قال رایت جابر بن عبدالله متوکئا علی
عصاه وهو یدور فی سکک الانصار ومجالسهم ویقول یا معشر الانصار ادبوا اولادکم بحب علی فمن ابی فانظروا فی
امه یعنی از ابن عباس منقولست که گفت دیدم جابر بن عبدالله انصاری را ومیگفت ای جماعت
انصار ومتادب سازید وبخوانید فرزندان خود را بمحبت علی پس کسی که قبول ننماید پس تامل وتفحص کنید
حال مادرش را ودر اینجا مضمون شاعر بسته که **ع** هرکرا با علی نبود کینه **ع** در سخن حاجت درازی نیست
نیست در دستش از یقین برگ **ع** دامن مادرش مزکی نیست **قال النبی** قال رسول الله صلعم من کتب فضیلة من
فضائل علی لم تزل الملائکة تستغفر له ومن ذکر فضیلة من فضائله غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
ولا یتم ایمان عبد الا بحبه وولایته وان الملائکة تتقرب الی الله بمحبته ومن حفظ من شیعتنا اربعین حدیثا
بعثه الله یوم القیمة فقیها عالما وغفر له یعنی منقولست از ابن عباس که گفت رسول خدا صلعم که کسیکه
بنویسد فضیلتی را از فضائل مرتضی علی همیشه ملائکه استغفار مینمایند از برای او وکسی که ذکر کند وبیاد
دهد صفتی را از صفات کمال آنحضرت خدای تعالی گناهان گذشته او وآینده او را می آمرزد بدرستیکه در محبت
علی ایلام افراط وتفریط نموده باشد پس در اینصورت گناهان او را مکافات باشد بتحمل مصایب وشدت
سکرات ودر عالم برزخ ان مکافات باو میرسد ودر قیامت آمرزیده میشود **دیگر** میفرماید که تمام نمیشود
ایمان بنده مگر بمحبت وولایت مرتضی علی وبدرستی وبتحقیق که فرشتگان نزدیکی میجویند بسوی خدای تعالی
بدوستی مرتضی علی وکسی که بیاد بسپارد ونگاه دارد از شیعیان ما چهل حدیث برانگیزاند او را خدای تعالی
در قیامت فقیه دانا وبیامرزد او را **قال النبی** وعن سعید بن جبیر من کتاب الامالی قال اتیت ابن عباس

اسأله عن علي بن ابي طالب واختلاف الناس فيه فقال يا ابن جبير تسألني عن خير هذه الامة بعد نبيها محمد ص
تسألني عن رجل له ثلاثة آلاف منقبة في ليلة واحدة وهي ليلة القربة يعني از سعيد بن جبير منقول
است كه گفت آمدم بخدمت ابن عباس كه بپرسم از مرتبه و منزلت علي بن ابي طالب ع و از اختلاف
مردم بيان ابن عباس گفت اى پسر جبير آمده ميپرسى از حال بهترين اين امت بعد از محمد ص آمده ميپرسى
از مردى كه مر او راست سه هزار منقبت در يك شب وان شبى است كه خود را فداى رسول خدا كرد توضيح اين نقل
چنين است كه هفت نفر از هفت قبيله از قبايل عرب اتفاق كرده بودند كه در وقتى كه حضرت رسول ص
در جامه خواب باشد جمعيت نمايند وآنحضرت را بيك ضرب شهادت رسانند در همان شب حضرت جبرئيل از جانب
پروردگار رسيد وكيفيت آن تدبير شنيع را مشهود آنحضرت كرد واين پيغام بآنحضرت رسانيد كه امشب در مكه
توقف منما وروى بغار كن كه مرتضى ع خود را فداى تو ميكند ودر جامه خواب تو ميخوابد وحق تعالى
بجان خود محافظت مينمايد وجبرئيل واسرافيل را بحراست او مقرر فرموده پس آنجناب رسالت
مآب ص همراه جبرئيل بسوى غار روان شد وحضرت امير المؤمنين بامر او در خوابگاه آنحضرت خوابيد
تا آنكه آن گروه بى كيش وآن طائفه بد انديش داخل خانه حضرت رسول شتافتند وآن بزرگوار را
در خوابگاه نيافتند وشير خدا را در آن خوابگاه ديدند خشمناك شدند مدعى خواست كه بايد تعاقب كنند واز
دست ندهيم وبسرعت نامحرم زدند بركشتند ودر جستجوى پيغمبر را بهم پيوستند اتفاقا آن
بكر عليه اللعنة از اين تدبير آگاه بود وهنگام رفتن آنحضرت بجانب غار همراه عود ودر هر مرحله از جاهاى خود
پادهاى انور وجهت راهنمائى مشركان تخم حيات بر زمين ميگذاشت كه از نقش پاى وى نشان آنحضرت
را ميخواست تا رسيدند بغار ودر آنجا قرار گرفتند پس بفرمان خدا درخت مغيلان بر در غار روييد وكبوتر
بيضه گذاشتند وعنكبوت تار بر در غار تنيده با وجود آن ديدند مأمور گشتند شيطان
لعين ابن بدنهاد ايشان را ميكشانيد تا ايشان را بدر غار رسانيد جماعت بنفوس خبيثه بيدار نقش قدم
ابوبكر را شناختند وبراثر آن رفتند تا بدر غار رسيدند ديدند كه تار عنكبوت بر در غار تنيده
وبيضه در زير آن در دو بيضه كبوتر گذاشته پس بيكديگر گفتند اگر در اين غار كسى ميبود درين تار عنكبوت
نميماند وكبوتر اينجا بيضه نميگذاشت عنكبوت شده ومأيوس بركشتند وازدور باشد حفظ الهى آن
گروه بدانجا بحلال آنحضرت نرسيدند وآن گروه سفاى كعبه اصطفا از مراد خود نااميد
نوميد گشت وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا ودر طريق مخالف موافق جنود نصرت
حضرت امير المؤمنين ع خود را فداى حضرت رسالت پناه نمود ودر آن خوابگاه بنوبت عفو جبرئيل

درشان آنحضرت باين آيه نزول فرموده كه ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف
بالعباد يعني از مردم كسى هست كه ميفروشد خود را از براى جستن رضاى خدا وخداى تعالى بسيار مهربان
بر بندگان ديگر ابن عباس گفت كه علي بن ابي طالب وصى رسول خداست وجانشين او وصاحب
حوض ولواء اوست كه آن لواء حمد است وشرح آن بتفصيل گذشت تتمه ثم قال والذي بعث
محمدا خاتم الرسالة لو كانت نبت الدنيا واشجارها اقلاما واهلها كتابا وكتبوا مناقب علي وفضائله
من يوم خلق الله الدنيا الى فنائها ما كتبوا معشار ما آتاه الله من الفضل يعني بعد از آنكه ابن عباس
از مناقب علي بن ابي طالب ع ذكر نمود گفت سوگند بآن خداى كه برانگيخت محمد را بحالتى كه خاتم
پيغمبران بود اگر باشد گياه دنيا ودرختهاى دنيا قلمها وجمله باشد مردم دنيا نويسندها وبنويسند
منقبتهاى مرتضى ع وفضيلتهاى او را از روزى كه آفريده خداى تعالى دنيا را تا انقراض دنيا نتوانند
ده يك آنچه اكرام وبخشيده باو خدا از فضل وافزونى بر خلائق روايت ديگر وروى ابن المتوكل عن
عن ابن عيسى عن الحسن بن محبوب عن مقاتل بن سليمان عن ابي عبد الله الصادق ع قال قال
رسول الله ص انا سيد النبيين ووصيي سيد الوصيين واوصياؤه سادة الاوصياء ان آدم عليه السلام
سأل الله عز وجل ان يجعل له وصيا صالحا فاوحى الله عز وجل اليه اني اكرمت الانبياء بالنبوة ثم اخترت
خلقي وجعلت خيارهم الاوصياء فقال آدم يا رب فاجعل وصيي خير الاوصياء فاوحى الله عز وجل اليه
يا آدم اوص الى شيث فاوصى آدم الى شيث وهو هبة الله بن آدم واوصى شيث الى ابنه شبان
وهو ابن نزلة الحوراء التي انزلها الله على آدم فزوجها ابنه شيثا واوصى شبان الى مجلث واوصى
مجلث الى محوق واوصى محوق الى عثميثا واوصى عثميثا الى اخنوخ وهو ادريس النبي ص واوصى ادريس الى ناحور
ودفعها ناحور الى نوح النبي ع واوصى نوح الى سام واوصى سام الى عثامر واوصى عثامر الى برعيثاشا
واوصى برعيثاشا الى يافث واوصى يافث الى برة واوصى برة الى جفيسة واوصى جفيسة الى
عمران ودفعها عمران الى ابرهيم واوصى ابرهيم الى ابنه اسمعيل واوصى اسمعيل الى اسحق واوصى
اسحق الى يعقوب واوصى يعقوب الى يوسف واوصى يوسف الى بثريا واوصى بثريا الى شعيب
ودفعها شعيب الى موسى بن عمران ع واوصى موسى الى يوشع بن نون واوصى يوشع بن نون الى داود
واوصى داود الى سليمان واوصى سليمان الى آصف بن برخيا واوصى آصف بن برخيا الى زكريا ودفعها
زكريا الى عيسى بن مريم واوصى عيسى الى شمعون بن حمون الصفا واوصى شمعون الى يحيى بن زكريا واوصى يحيى
زكريا الى منذر واوصى منذر الى سليمة واوصى سليمة الى بردة ثم قال رسول الله ص ودفعها الى بردة وانا ادفعها

الیک یا علی وانت تدفعها الی الحسن ویدفعها الحسن الی اوصیائه حتی تدفع الی خیر اهل الارض بعدک و لتکفرن
بک الامة ولتختلفن علیک والثابت علیک کالثابت معی والشاذ عنک کالشاذ عنی فی النار والنار مثوی
للکافرین نسخه‌های متعدد کتاب بشارة الاخبار ملاحظه شد این سند در نسخه‌ها مذکور نبود و ابن بابویه
در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه و بحار الانوار که از کتب معتبره شیعه است با رواة و اسانید مذکور با
اختلافی در اول حدیث نیز داشته و لهذا اسامی رواة را با اختصار … طرح شده در اول سند
تحریر نمود و ترجمه آنرا بر طبق تحریر بیان مینماید باین نهج که روایت نموده ابن متوکل از حمیری و او از
… از حسن بن محبوب و او از مقاتل بن سلیمان و او از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت آن
حضرت که رسول خدا ص فرمود که من بزرگترین پیغمبرانم و وصی من بهترین اوصیا است و اوصیاء پیغمبران
من بزرگان سلسله اوصیا اند بدرستی و راستی که حضرت آدم ع از درگاه الهی درخواست نمود که از برای
او وصی صالحی تعیین نماید پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی او که بدرستی که من عزیز و مکرم کرده ام
انبیا را بنبوت بعد از آن برگزیدم مخلوقات خود را و خوبان ایشانرا اوصیا کردانیدم پس الهام
حضرت تو مسئلت کرد که وصی اوصیا بهتر از باقی اوصیا او گردد پس حضرت حق تعالی بعد از آن وحی
فرستاد بسوی او که ای آدم وصیت کن به پسر خود شیث پس حضرت آدم شیث را وصی خود نمود
که ملقب بود بهبة الله را و وصی خود کردانید شبان را و مادر شبان حوری بود که از بهشت بهبت
آدم نزول یافت و حضرت آدم او را بزنی بشیث داد شبان از آن حوریه … و بعد از آن
محلث را وصی خود ساخت و محلث محوق را وصی خود کردانید و محوق عمیشا را وصی خود
کردانید و عمیشا اخنوخ را وصی خود کردانید و اخنوخ ادریس نبی است ع و حضرت ادریس
ناحور را وصی خود کردانید و ناحور حضرت نوح را وصی خود ساخت و حضرت نوح ع سام را
وصی خود کردانید و سام عثامر را وصی خود کردانید و عثامر برعیثاشا را وصی خود کرد و
برعیثاشا یافث را وصی خود کردانید و یافث بره را وصی خود ساخت و بره جفیسه را
وصی خود نمود و جفیسه عمران را وصی خود کردانید و عمران … وصیت را با براهیم خلیل
و حضرت ابراهیم پسر خود اسمعیل را وصی خود کردانید و اسمعیل اسحق را وصی خود کرد و
اسحق یعقوب را وصی خود کردانید و یعقوب یوسف را وصی خود کردانید و یوسف …
وصی خود نمود و بثریا شعیب را وصی خود نمود و شعیب وصایت را با موسی بن عمران ع و موسی
بن عمران یوشع بن نون را وصی خود کرده اند و یوشع حضرت داود ع را وصی خود کردانید و داود



حضرت سلیمان را وصی خود کرد و سلیمان آصف بن برخیا را وصی خود کرد و آصف بن برخیا
زکریا را وصی خود کردانید و سپرد زکریا وصایت را بعیسی بن مریم و حضرت عیسی شمعون بن حمون را
وصی خود کردانید و شمعون یحیی را وصی خود کردانید و یحیی منذر را وصی خود کردانید و منذر
سلیمه را وصی کردانید و سلیمه برده را وصی کردانید و بعد از آن رسول خدا ص فرمود که سپرد
بمن سلیمه وصایت را بمن برده و من میسپارم و میدهم وصایت را بتو یا علی و میسپاری تو
آن وصیت را بامام حسن و میسپارد امام حسن وصایت را بامام حسین و میسپارد امام حسین
وصایت را باوصیای خود تا داده شود و سپرده شود به بهترین روی زمین بعد از تو و هر آینه
انکار تو خواهند نمود امت و البته مختلف خواهند کردید بر تو در امر خلافت و حال آنکه ثابت
در راه دین با تو مثل کسی است که ثابت قدم باشد با من و کسیکه دوری نمود از تو در آتش سوزان
و آتش جایگاه کافران است مخفی نماند که نقل این حدیث که انبیا با وصیای خود میدهند و میگذارند
و از جانب پروردگار جل شانه مامورند که بوصی خود بسپارند اسرار الهی و علوم ربانیت که از
… مقدس ایشان فیضان یافته و هنگام رحلت اند … امانت را
میدهند و محفظان وصیت میفرمایند پس میتوانند که بعضی از انبیا به نبی دیگر وصیت کنند و امانت
خود را بدو بسپارند که آن وصی هم پیغمبر باشد و هم وصی پیغمبر دیگر و تواند بود که آن وصی بمرتبه نبوت
نرسیده باشد و همان در سلسلة الاوصیا باشد و پوشیده نماند که در حدیث مذکور ذکر یافت که یحیی بن
زکریا وصی شمعون بوده و با اخبار ماثوره اهل بیت ع مصرح یافته که یحیی بن زکریا بعد از حضرت
عیسی وفات یافت پس اگر وصی شمعون یحیی بن زکریا باشد چنانکه در بعضی از نسخها نوشته
شده منافی اخبار مشهوره خواهد بود مگر آنکه قائل شویم باینکه یحیی بن زکریا متعدد بوده
و مخصوص بن زکریای پیغمبر نبوده یا آنکه وصی شمعون یحیی نام شخصی بوده از اوصیا و پسر زکریا نبوده
چنانکه در بعض نسخهای بشارة … مسطور است که وا وصی شمعون الی یحیی … الاولاد
مذکور نشده و مخفی نماند که در حدیث که ذکر یافت اسلوب کلام تغییر یافته با آنقسم که در اکثر
اوصیا بیان شده و در بعضی مواقع دونها ذکر یافته چنانکه در حکایت حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد و امیر ع بکلمه دفعها بیان شده و تواند بود که تغییر اسلوب بجهت تعظیم و تکریم
شان ایشان باشد زیرا که لفظ … دلالت دارد بر آنکه وصی نایب مناب و قائم مقام موصی خود است و کلمه
دفع این معنی دارد که داد و تسلیم کرد و مشعر بر نیابت و قائم مقام بودن نیست بلکه دلالت دارد بر

مواضع صح

همین معنی که علوم و اسرار نبوت را بمیراث داد و تسلیم نمود و این معلوم است که شان ائمه
منزلت رفیعتر است از مرتبه‌ها که بعضی از انبیا بوده اند زیرا که ایشان صاحب دین و شریعت
و پیغمبران اولو العزم‌اند و همچنانکه ائمه علیهم السلام امامان اهل عالم‌اند پیغمبران اولو العزم نیز بولایت
ماثور از اهل بیت و با امامت اهل جهان که حکومت عامه است ممتاز و بدرجه عالیه پیشوائی مردم
و درجه امامت فوق مرتبه نبوتست زیرا که حضرت ابرهیم خلیل علیه السلام بعد از آنکه بمرتبه عبودیت و نبوت و
رسالت و خلت رسید بدرجه اعلای امامت او را ممتاز گردانید چنانکه باین معنی ناطقست کلام مجید
قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین همانا مفاد ظاهر این آیه
که حق تعالی بشارت بحضرت ابرهیم داد و گفت بدرستی و راستی که من گردانیده‌ام ترا از
برای مردمان امام حضرت ابرهیم از بسکه امر امامت در نظر او بزرگ نمود و تحمل شروط امامت مشکل
دانست بر سبیل تعجب استفهام نمود و گفت از ذریه من امام خواهی کرد و تحمل شروط امامت از ایشان نیز
مطلوب خواهد بود حضرت الله تعالی گفت در عهد من یا در حکم من ظلم کنندگان را داخل [illegible] و عهد دولت
قرار دادن شروطیست که بان نظام مملکت برسد در وقت تعیین پادشاه حاکمی او مانند
و گاهی در معنی قسم استعمال میشود و مراد اینجا امامت و حکومتیست که الله تعالی بر خود لازم کرده
که هیچ زمان از آن خالی نباشد مانند کسی که قسم خورده باشد و توضیح کلام سابق و تفسیر آیه
کریمه حدیثی است که در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلام منقولست و مضمون آن حدیث اینست که
گفت شنیدم از آنحضرت که میگفت که بدرستی که الله تعالی گرفت برای خود ابرهیم را بنده صالح پیش
از آنکه گیرد او را پیغمبر و گرفت او را پیغمبر پیش از آنکه گیرد او را صاحب رسول و پیش از آنکه گیرد او را امام خلیل
بیان این کلام آنکه وقتی که جمع کرد این چیزها را که شروط امامت است و دستگیری کرد او را بتعلیم
خود تا در حکمی نلغزد و معصومش کرد از آن گفت او را که ای ابرهیم بدرستی که من گردانیده‌ام ترا برای
مردم امام و چون [illegible] ابرهیم گفت ای صاحب کل اختیار من آیا از اولاد
من نیز تمام این کمالات مطلوب خواهد بود تا امام شوند حق تعالی گفت [illegible] باید تعیین
خلیفه و حکومت بجا کسی [illegible] ظالم [illegible] ظالم کسیست که بت پرست باشد یا آنکه
اهل ضلال نموده باشد چنانکه در احادیث مستفاد شده و اتصاف بظلم در بعضی [illegible] باعث عدم
امامت و اختصاص [illegible] حکم بزمان اتصاف [illegible] الا جواب سوال از انتظام و ارتباط آیه
زیرا که سوال حضرت ابرهیم از برای ذریه ظالم در حین ظلم لایق نیست [illegible] ظاهر میشود که امامت خلفاء

که مدتها

55

که مدتها کافر و بت پرست بودند باطلست بجهت آنکه شرک ظلمیست بسیار بزرگ چنانکه حق تعالی در سوره
لقمن فرموده ان الشرک لظلم عظیم یعنی بدرستی و راستی که شرک بخدا هر آینه ظلمیست بزرگ و مخفی نماند
که پیروی کافران خود نمودن در امور دین و متابعت نفس و هوا کردن هم اقسام شرکست و الله تعالی اعلم
تتمه و ان الله جعل لکل نبی عدوا من شیاطین الانس و الجن عدوا من المجرمین فعدو آدم ابلیس
و عدو سلیمان الشیاطین و عدو شیث ولد قابیل و عدو یونس کیومرث و عدو ادریس الضحاک
و عدو نوح عوج [illegible] و عدو صالح قدار و عدو ابرهیم نمرود بن کنعان و عدو موسی فرعون و قارون
و هامان و عوج بن بلعام و عدو یوشع بن نون لهراسب و عدو داود جالوت و عدو عیسی
[illegible] و عدو شمعون بخت نصر و عدو محمد ابوجهل و ابولهب و عدو علی تیم و عدی
و بنی امیه و الله للکافرین و انما حسدوک علی فضلک اهل العداوة و الحسد انتهت حدیث شریف
که از حضرت رسول روایت شده و توضیح ترجمه حدیث اینست که بدرستی و راستی که حضرت الله تعالی
گردانیده از برای هر پیغمبری دشمنی از شیطانهای جن و انس و همچنین دشمنی از گروه گناهکاران
پس دشمن آدم علیه السلام ابلیس است که بسبب آدم مردود الهی شد و دشمن سلیمان شیاطین‌اند و دشمن شیث
نبی اولاد قابیل‌اند چنانکه حسد میبردند بر شیث که نبوت و خلافت آدم از نسل ایشان
بدر رفته و بشیث قرار یافت و بعد از آنکه قربانی هابیل قبول شد و از قابیل مقبول نگردید
میدیدند که مبادا نبوت و وصایت حضرت آدم با و انتقال یابد بهمین جهت هابیل را بقتل
رسانیدند و دشمن یونس کیومرث است که اول پادشاه عجم بود و آتش میپرستید و اطاعت
یونس ننموده قصد هلاکش داشت و دشمن ادریس ضحاک است و دشمن نوح عوج [illegible]
و دشمن صالح قدار است و دشمن ابرهیم نمرود بن کنعان است که ایمان بان حضرت نیاورد
و او را بمنجنیق گذاشته در آتش انداخت و بفضل الهی آتش بان حضرت برد و سلام شد و دشمن
موسی فرعون و قارون و هامان و عوج بن بلعام است و دشمن یوشع بن نون لهراسب و
دشمن داود جالوت و دشمن عیسی علیه السلام اشعیا است و دشمن شمعون بخت نصر است و
دشمن محمد ابوجهل و ابولهب است و دشمن علی قبیله تیم و عدی و بنی امیه است و الله تعالی
دشمن کافرانست و بغیر این نیست که حسد میبرند برای توفیقی که ترا هست اهل عداوت و حسد
منشاء عداوت این [illegible] فضل و [illegible] است و تفصیل عداوت دشمنان انبیا و ائمه در
کتب سیر و تواریخ شرح مذکور است مخفی نماند که حق تعالی این کرده دشمنان را باختیار ایشان و اگر

سلیمان صح

تا ایشان باغوای شیطان و هوای نفس اختیار دشمنی و عداوت انبیا و ائمه نموده اند و
اینمعنی است که حضرت باری عز اسمه ایشانرا بجهت دشمنی فرزند تا حیر لازم ابو سفیان اسه جعل
کلام آنحضرت باینمعنی است که حق تعالی ابنا ابو زید و اجماعت را باختیار خود شان واگذا
پس ایشان باغوای نفس و شیطان با دوستان خدا دشمنی و عداوت نمودند و طریق [illegible]
والله یعلم قال النبی وقال رسول الله صلعم حب اهلبیتی ینفع من احبهم فی سبع مواطن تهوالها عظیمة عند الموت
وفی القبر وعند القیام من الاجداث وعند تطایر الکتب الصحف وعند المیزان وعند الصراط
فمن احب ان یکون منا فی هذه المواطن فلیتول علی بن ابیطالب بعدی ولیتمسک بالحبل المتین
وعترته من بعده فانهم خلفائی واوصیائی علمهم علمی وعلمهم حلمی فادبهم ادبی وحسبهم حسبی سادة
الاولیاء وقادة الاتقیاء وبقیة الانبیاء ویحبهم من یحبهم و عدوی ترجمه اینحدیث آنست
که گفت رسول خدا که بدرستی که دوستی اهلبیت من نفع میرساند بکسی که دوست
دارد ایشانرا در هفت مقام هولناک اول هنگام مردن که قطع تعلق روح از بدن میشود
دوم در قبر که مقام تنگی و تاریکی است و موضع سؤال منکر و نکیر است سوم وقت ایستاده
شدن از قبرها در صحرای محشر چهارم دمیدن صور در مرتبه دوم پنجم هنگام پرواز صحیفهای
اعمال که بعضی را بدست راست دهند و آنکس از اهل نجاتست و بعضی را بدست [illegible] و آنکس از اهل
عذابست و در آن ساعت آدمی بیچاره در کمال هول و هراس است که عملنامه از کدام
جانب باو داده خواهد شد ششم وقت سنجیدن اعمال هفتم در هنگام گذشتن
از صراط پس هرکسی که خواهد که ایمن باشد از این هولها در اینمواضع پس میباید که دوست
دارد علی بن ابیطالب را بعد از من و میباید که چنگ در زند بریسمان محکم که علی و عترت
اوست بعد از من پس بدرستی که ایشان جانشینان من و صاحبان اختیار امت منند علم ایشان
علم منست و حلم و بردباری ایشان حلم و بردباری منست خو و طریقه ایشان خو و طریقه من
است کار و شیوه ایشان کار و شیوه منست بزرگان دوستان خدا اند و پیشوایان
کنارشده اهل تقوی اند و بقیه پیغمبرانند یاری دهندگان ایشان یاری کنندگان منند و دشمن
ایشان دشمن منست مخفی نماند که مواضع هفتگانه که در حدیث ذکر شده در نسخهای موجوده
مشاهده همین عبارتست و همانا سوال نکیر و منکر از قلم ناسخ افتاده یا آنکه قیام از قبرها با
دو نفخ صور در موضع حساب شده والله یعلم قال النبی وقال رسول الله صلعم لحذیفة بن الیمان یا حذیفة

بدست چپ دهند

منند و نامراد

ان علیا

٥٦

ان علیا حجة الله الایمان به ایمان بالله والکفر به کفر بالله والشک فیه شک فی الله والشرک به شرک
بالله والالحاد فیه الحاد فی الله والانکار له انکار لله والایمان به ایمان بالله [illegible]
لازمه له محب غال ومبغض قال یعنی گفت رسول خدا ام حذیفه [illegible] که ای حذیفه بدرستی
وراستیکه محبت علی حجت خداست باینمعنی که خلایق را بعد از تعیین مرتضی علی بامامت حرفی نمانده و عذری از
ایشان پذیرفته نمیشود ایمان بامامت مرتضی علی ایمانست بخدا و کفران ولایت او کفران
ربوبیت خداست باینمعنی که ایمان آوردن بخدا بدون اقرار بولایت علی صحیح نیست و انکار
ولایت او نمودن انکار ربوبیت خداست و شک نمودن در حق او شک نمودند در حق
او شک نمودنست در خدا و دیگری را شریک دانستن در امر خلافت او شریک دانستن دیگری
است در ربوبیت با خدا زیرا که بمقتضای آیات قرآنی و بدلالت احادیث اهلبیت
خلیفه و امام امریست که مخصوص حضرت اسر تعالی است و بر خود لازم گردانیده که هیچ زمانی
از امام خالی نگذارد مانند کسی که قسم خورده باشد چنانکه در سوره یونس باین مضمون اشاره
فرموده و بلفظ کلمه انان تعبیر نموده که ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون
معنی این آیه نتواند بود مگر آنکه گفته شود کلامی که در زمان پیغمبر صادر شده از صاحب کل اختیار
تو که زمین را خالی از امام نگذارد هر آینه مذکور میشد جمیع احکام صریحا در کتاب الهی تا اختلاف
میان مردم نشود پس بجا که خود سر بر خود امام میکنند یعنی تا خود را در دین کار عظیم که
مخصوص خداوند کریمست شریک دانسته اند نعوذ بالله من الشرک ان الشرک لظلم عظیم و
همچنین آنحضرت میفرماید که میل کردن بسوی باطل از جانب مرتضی علی میل نمودن از خدا
و انکار او انکار نمودن از خداست و ایمان باو ایمانست بخدا و اینکلام در حدیث مذکور
بانتر [illegible] منافقان الانوار بعنوان تکرار تحریر شده دیگر آنحضرت میفرماید که هلاک
میشود در امامت مرتضی علی دو مرد و مرد آنحضرت را جمعی که [illegible] دو مرد دوستی
کرد و محبت زیاد [illegible] یعنی از مراتب مودت زیاد بیرون شد و دیگری کینه و بغض کرد
از عناد بیرون شد وقال صلعم ضربوا لحجة الانزع البطین علی بن ابیطالب فهو الصدیق الاکبر والفاروق
الاعظم من احبه احبه الله ومن ابغضه ابغضه الله ومن تخلف عنه محقه الله یعنی گفت رسول خدا
که بگیرید دامان انزع بطین را که علی بن ابیطالبست یعنی متمسک شوید بوی آنحضرت که وسیله بجا
در روز بازپسین و مخفی نماند که انزع کسیرا گویند که از بالای پیشانی او موی نرسته باشد و از دو طرف

است

پیشانی پیامده باشد و بطینی کسی را گویند که شکم او بزرگ باشد و اینو صفت در جامع
انظا از سمات حمیده و علامات پسندیده است و در اجنا و ما نوده اهل بیت
است که آنحضرت ملقب بود به بطین بجهت آنکه باطن مقدس آنحضرت مملو بود از علم و موسوم بود
باتزع بجهت آنکه از سمت نزاع منزوع بود از لمعات انوار علم
نوشته بود **دیگر** آنحضرت میفرماید که پس مرتضی علی است صدیق اکبر یعنی که بسیار راست کفتار
است یا باین معنی که کثیر التصدیق است در احکام الهی و چه اکر بعد امره و دیکری باین صفت
نیست و هم اوست فاروق اعظم باین معنی که حق را از باطل خوب جدا ساخت و کسی دیکر باین صفت موصوف
نیست هر آنکس او را دوست داشت خدا او را دوست داشت و کسی که او را دشمن داشت خدا او را
دشمن داشت و کسی که از آنحضرت تخلف ورزید حق تعالی او را بهلاک رسانید **قال النبی** و قال له علی
الله صم یوما و هو آخذ بید الحسن والحسین ع و قال انا رسول الله و هذان الطیبان سبطای
ریحانتای فمن احبهما و احبنی ابا کان معی یوم القیمة فی درجتی الا ان الله خلق مائة الف نبی
و اربعة و عشرین الف نبی انا اکرمهم علی الله ولا فخر و خلق مائة الف وصی و اربعة و عشرین الف
وصی علی اکرمهم و افضلهم حاصل معنی آنکه گفت رسول خدا صم روزی و بحقیقت که بود دست امام
حسن و امام حسین ع که من رسول خدایم و این دو پاکیزه نواده کان من و دو شاخ ریحان منند
پس کسی که دوست داشت ایشانرا و دوست داشت پدر ایشانرا هست با من در روز
قیامت و قیام کرد در درجه من آگاه باشید بدرستی و راستی که آفریده خدای تعالی صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر که من عزیزترین و گرامیترین ایشانم بر خدا و مرا بدان سخنان فخر نیست یعنی که مرتبه آنحضرت
ارفع از اینهاست و بیافرید صد و بیست و چهار هزار وصی که مرتضی علی عزیزتر و بهتر از ایشانست
نزد خدا **وخفی** نماند که ائمه طاهرین ع از دوستی امت مستغنی و بی نیازند ولیکن ترغیب حضرت نبوی
مردمانرا بمحبت اهل بیت جهت تکمیل نفوس ایشان است زیرا که ذوات مقدسه اهل بیت مظاهر
و مجالی و جلوه گاه تجلیات حضرت پروردگارند و بوده در قرب جناب مقام دارند و چون
نفوس و ظلمات مکانی مانع ادراک از انعکاس لمعات انوار ربانی لهذا جناب مقدس نبوی
خود را بمودت اهل بیت ع تحریص نمود تا بصیقل مودت و رابطه دوستی و متابعت از
ایشان قابلیت استنیر عکس پذیر توانند گشت از قبیل نور آفتاب که در جسم صیقلی مانند آئینه
و آب افتد و از آنجا در جسم دیگر که صیقلی و بهان نسبت باشد بقدر مناسبت ارتسام و انعکاس نبرد

ما الله یعلم **تتمه** الا و ان الله یبعث اناسا وجوههم من نور علی کراسی من نور علیهم ثیاب من نور
فی ظل عرش الرحمن بمنزلة الانبیاء ولیسوا انبیاء و بمنزلة الشهداء ولیسوا شهداء فقال رجل انا
منهم یا رسول الله فقال لا فقال الآخر انا منهم فقال لا فقال الآخر انا منهم فقال لا فقیل من هم یا رسول الله
فوضع یده الشریفة علی کتف علی ع و قال هذا و شیعته حاصل مفاد این کلام آنست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله میفرماید که بدانید آگاه باشید که بدرستی و راستی که حضرت الله تعالی در قیامت
برانگیزاند و بفرستد جمعی را که در میان کرده‌های ایشان از نور است بر کرسیهای نور و که بر ایشان
پوشانیده باشند جامه‌های نور و در سایه عرش خداوند مهربان که باشند بمنزله پیغمبران و نبوده
پیغمبران و همچنین باشند بمنزله شهیدان و نبوده باشند شهیدان پس مردی گفت آیا من از
آن جماعت باشم ای رسول خدا آنحضرت گفت نه پس شخصی دیگر گفت آیا من از
ایشانم ای رسول خدا و گویا آنکس عمر بود پس آنحضرت فرمود نه پس گفته شد که آیا کیستند
آن جماعت ای فرستاده خدا آنحضرت دست شریف خود را بر کتف مرتضی علی گذاشت و گفت آن جماعت
که وصف ایشان کردم این جماعت و شیعه او **تتمه** الا و ان علیا والطیبین من عترته کلمة الله
العلیا و عروته الوثقی و اسماؤه الحسنی **دیگر** آنحضرت میفرماید که بدانید و آگاه باشید
بدرستی که مرتضی علی و پاکان از عترت او کلمه برتر خدا اند و عروه الوثقی و دستگیره محکم و اسماء
نیکوی خدایند **توضیح** این کلام بدین وجه است که حضرت او نبوی کار سخن جدل ایشان در بیان وعظ
و اول ایجاد بخاصه کاف و نون تکلم نمود بکلمه فخر و نمی ایشان کلمه نوری شده باقی کلمات صحیفه تجلی
ایشان نوریه بجدید کاری فروغ از نقوش کائنات بر صفحه شهود و عیان هویدا کردید پس
بمقتضای اول ما خلق الله نوری و نوری و انا و علی من نور واحد صادر شد از جوهر نور محمد
علی ع که از بحر نخار حضرت بر ساحل شهود رسیده با ما اسرار و توحید
سامعه افروز محفل وجود گردید، از مکمن غیب آمده سوی جهان ، چه نام خدا را از دل

ایدبزبان

و حدیث در باب حضرت امام جعفر صادق ع از امیر المؤمنین بهمین مضمون ناطقست که نحن الکلمات
التی تکلم الله بها فان ابدا منها سائر الکلم و شرح این بسابقا بتفصیل گذشت **مخفی** نماند که کلمه لفظی
گویند که متکلم بآن تکلم مینماید و بانواعات تعبیر از مراد خود میفرماید مخاطب باستفاده و استماع
می یابد و همچنین اسم نیز لفظیست که دلالت کند بر شخصی یا حقیقتی و فهمیده شود از او ذاتی یا
صفتی و میتواند بود که از برای یک مسمی چندین اسم باشد از اسماء پس اطلاق لفظ کلمه بر نفوس مقدسه

امیرالمؤمنین که مطلع انوار ائمه طاهرین است و محبت آنست که جناب اقدس او زید کار ملت کلمة الله
ایشان تعبیر از مراد خود کرده و بندکانرا باستفاده معانی از بیان منتفع کردانید چون مصدر
کلمات از نبی ایشان اثر صدق بر تو کلام باشد و متوان بود که کلمه تعبیر باشد از امامت و دین الهی
ولفظ العلیا عبارت باشد از ظهور و غالب شدن پس بنا بر این در کلام قدسی نظام آنحضرت
اشاره خواهد بود بآنکه خلافت مرتضی علی علیه السلام اگر چه چند روزی بجهت ارباب جور و عناد حقیقی
کون و اختفا خواهد بود اما قوت قاهره الهی آنحضرت را بذروه امامت لایزالی جولان خواهد داد
کلمه مستقله اکر لواء استطاعت و استواء برافراخته باشد لیکن با استفاده خواهد فرمود
کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا و توجیه کریمه شاید این باشد که بکرداند اسم تعالی دین و دعوت
کافران را بتر و مآل آنکه دین و دعوت الله تعالی اعلا و برتر است و بنا بر این حمل کلمه بر امیرالمؤمنین و ائمه
در کلام حضرت سید الانام بتقریب خواهد بود یا بر سبیل مبالغه حمل شایع بود و اطلاق اسما بر ائمه
معصومین علیهم السلام بجهت آنست که از جواهر ذوات مقدسه ایشان ذات اقدس ذوالجلال بصفت تقدس و
تمجید و باقی صفات کمالیه منبعث میشود و چنانکه از اسما العظیمه مستفیض اینها مفهوم میکردد و در کلام آن سید
الانام اشاره است بآنکه ایشانند بهترین اسماء که مخصوص بخداوند که مامور شده اند بآنکه بتوسط
ایشان خدا را بخوانند و یاد آوری نمایند تا قرین اجابت و مقرون بمقصود کردد چنانکه در سوره اعراف
ذکر یافته که ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون
حاصل مفاد این کریمه شاید این باشد که از برای خداست اسمهای نیکو پس بخوانید خدا را بآن اسمها
بکذارید آنکسانرا که در میشوند و میکشند از حق در اسما خدا که زود جزا داده میشوند بآنچه بودند
که میکردند و بهمین مضمون در اصول کافی مذکور است بروایت معویة بن عمار از ابی عبدالله که
آنحضرت فرمود در تفسیر آیه مذکوره که نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا
بمعرفتنا یعنی مائیم بخدا سوکند آن اسمهای نیکو که مخصوص است بخداوند اسمهائی که قبول نمیکند خدای
از بندکان عملی مکر بشناختن و متابعت ما تتمه مثل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف
عنها غرق ومثلهم کالنجوم الزاهرة کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمة لا وان الاسلام بنی علی خمسة دعائم
الصلوة والزکوة والصوم والحج وولایة علی بن ابیطالب ولا یدخل الجنة داخل حتی یحبه الله ورسوله
وعلی بن ابیطالب وعترته دیکر آنحضرت میفرماید که مثل مرتضی علی و عترت او در امت من مثل کشتی
نوح است که هر کس سوار کشتی شد نجات یافت و کسی که تخلف نمود از سواری کشتی غرق شد هلاک کشت

ومثل ایشان مثل ستاره های درخشانست در آسمان که هر کاه غروب کرد ستاره طلوع کند ستاره
دیکر تا روز قیامت یا بمعنی که بسپهر امامت و هدایت و در شب ظلمانی امکان بمصابیح زجاجیه ناطقه روشن
و درخشان و زینت کواکب هر قمرا مامیه تا طلوع آفتاب قیامت زیب و نور افشانست مقیمان
محراب عبادت و طاعت و سالکان مسالک سعادت در روزی در شب دیجور ابتلا و امتحان
بنور هدایت و سلوک طریقت ایشان طی منازل قرب و منزل لقا مینمایند و راکبان سفینه طاعت
را نکنند که در دریای بی پایان محیط عبودیت در بنوکه براهنمائی لا یتناهی از تلاطم امواج فتنه
امان یافته در ساحل نجات و در امان و صول آسایند دیکر آنحضرت میفرماید که بجا آورید
باشید که بعد ستون و بتحقیق که اسلام بنا کذاشته شده بر پنج ستون نماز و زکوة و روزه و حج و دوستی
علی بن ابیطالب و عترت او با یمعنی که این پنج رکن اساس اسلامست تا روز جزا و اکر از اینها یکی مفقود
باشد خانه اسلام معیوب میشود و خراب و داخل نمیشود بهشت هیچ داخل شونده تا اینکه ظاهر شود کرد
دوست میدار خدا و رسول خدا او را و علی بن ابیطالب عترتش او را قال النبی روی العیاشی عن قوله تعالی
وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون قال شیعة علی یعدلون بالحق من صد عنه ویهدون بالدین
القیم وهو حب علی و عترته یعنی روایت کرد عیاشی در تفسیر قول الله تعالی در سوره اعراف که تفسیرش
کرانیده ایم ما ایشانرا کروهی که هدایت میکنند مردم را بکلمه حق و با آن عدول میفرمایند
در تفسیر این آیه که کفت که آن کروه شیعه مرتضی علی است که بر میکردانند بکلمه حق کسی را که بر کشته
بود از حق و دلالت میکنند مردم را بدین راست و درست که اعوجاج و کجی ندارد و آن محبت
علی و عترت اوست و نیز در تفسیر عیاشی است روایت عیاشی از امیرالمؤمنین که آنحضرت فرمود
که قسم بآنکسی که جان مرتضی علی بدست قدرت اوست که هر آینه متفرق میشوند این امت بر هفتاد و سه فرقه
که همه آنها در آتش خواهند بود مکر فرقه که نزول یافته در شان ایشان این آیه ومن خلقنا امة
یهدون بالحق وبه یعدلون پس همین فرقه اند که نجات می یابند چنانکه عیاشی روایت نموده و
اینجماعت مکر شیعه علی بن ابیطالب مخفی نماند که بنا بر تفسیر عیاشی کلمه یعدلون مشتق است از عدول
و ترجمه این کریمه چنانکه در مجمع البیان و تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی نیشابوری ذکر شده اینست که خدای تعالی
میفرماید که از جماعتی که آفریده ایم ایشانرا از برای بهشت کروهی اند که دلالت میکنند مردم را بحق و بحق
میکنند در فتاوی و احکام میان مردم بحق و بنا بر این تفاسیر کلمه یعدلون که در آیه کریمه است ماخوذ
خواهد بود از عدل و در مجمع البیان بروایت از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام مذکور

که فرموده اند مائیم ابجماعت و در تفسیر علی بن ابرهیم نیز مذکور است که این آیه در شان آل محمد است
و در تفسیر عیاشی نیز از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده که آنگروه ائمه معصومین اند و در
اخبار ماثوره اهل بیت از حضرت امام محمد باقر ع نیز منقولست که آنحضرت فرمودند نحن هم
یعنی مائیم ابجماعت که هدایت میکنند خلایق را بحق و بحق عدالت میکنند
یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم قال الشیخ و در روضه کافی از قوله تعالی
لا تشبه علی علی الصراط المستقیم وهو علی ع
این آیه که در سوره نحل وارد است و اول آیه اینست که فرموده مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر
علی شی وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لا یات بخیر هل یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم
تامل معنی آیه چنانکه در تفاسیر ذکر یافته اینست که حق تعالی مثل زده است دو مرد را که یکی گنگ
است که قادر نیست بر هیچ چیزی هر جا که مولی بفرستد او را و متوجه میکرداند نمی آید او در هیچ خوبی و چیزی
آیا مساوی یکدیگرند چنین مردی و کسی که امر میکند بعدالت و حال آنکه او بر راه راست است و
در تفسیر آن آیه نیز گفته اند که شیعه مرتضی است که بر راه راست است از راه راست بحبت مرتضی است
اهل عدل که بان امر میکند و در تفسیر علی بن ابرهیم مذکور است که مراد از من یامر بالعدل آیا
المؤمنین و اولاد معصومین آنحضرت ع که بر راه راستند بعدالت حکم میکنند و مردم را
بان راه مینمایند قال الشیخ و روی احمد بن حنبل ان الصراط لا یجوز علیه الا من عرف علیا و حرمه
وان الجنة لا یدخلها الا من کان معه براءة من علی یعنی روایت کرده احمد بن حنبل که از ائمه اهل
سنت است که هیچ کس نمیتواند گذشت بر پل صراط مگر کسی که بشناسد مرتضی علی را بامامت و بشناسد او را
آنحضرت ع بدوستی و متابعت بدوستی که هیچ کس داخل بهشت نمیتواند شد مگر آنکسی که بوده با
او برات علی بن ابیطالب یا یعنی که دوستی نوشته باشد که این برات بعهد و میثاق و نا عزوه و بر
مرتضی علی ع در خود را بری ساخته و لوای ولایت و متابعت دنیا و عقبی را افراخته قال الشیخ و در
تفسیر وکیع عن السدی والسفیان الثوری ان الصراط علی ع یعنی مرویست در تفسیر وکیع بن جراح
که از علمای اهل سنت است از سدی و سفیان ثوری که بدوستی علی است که صراط مستقیم که هیچ نزارد
و سالک را ببهشت میرساند دوستی مرتضی علی است ع قال الشیخ و من کتاب الامالی الحسن ابن علی عن علی قال
قال رسول الله لما عرج الی السماء السابعة ومنها الی سدرة المنتهی ومنها الی حجب النور ناداني ربی جل جلاله
یا محمد انت عبدی وانا ربک فلی فاخضع وایای فاعبد وعلی فتوکل وانی قد رضیتک عبدا وحبیبا
رسولا ورضیت لک علیا خلیفة وبابا وجعلته حجتی علی عبادی وامامنا الخلق من یقام دینی حفظ

المستقیم صح

حوددی و تنفیذ احکامی و تحرز اعوانی من اولیائی یعنی منقولست از کتاب امالی ابجوزی مرویست از
ابن عباس که گفت حضرت رسول ص فرمود که آنهنگام که بالا برده شدم بسوی آسمان هفتم و از آنجا تا
سدرة المنتهی که مقام ارواح انبیا و ملائکه است و از سدرة المنتهی تا حجابهای نور ندا کرد مرا پروردگار
صاحب اختیار من جل جلاله که یا محمد تو بنده منی و من صاحب کل اختیار تو ام پس از برای من خشوع
افتادگی کن و مرا پرستش بنما که من بر من توکل و اعتماد کن بدرستی که من بتحقیق که خواستم من بنده
بودن و دوست بودن و رسول بودن ترا و برگزیدم و اختیار کردم از برای تو مرتضی علی را بجهة جانشینی
بودن و باب علم و دین بودن یعنی که مردمان را از دوستی و اطاعت او داخل دین و مدینه علوم
نو کرده تو کردانیدم او را حجت خود بر بندگانم و ساختم او را امامان از برای خلقانم و بسبب او پیدا
میشود دین من و نگاه داشته میشود ترمودهای من و جاری میشود حکمهای من و بسبب او شناخته
میشود دشمنان من از دوستان من یعنی که کسی که بامامت مرتضی علی قائل و بدین او داخل شد
از دوستانند و هر که تخلف نمود از ولایت و متابعت آنحضرت تا اهل نفاق از جمله دشمنانست
چه گفت آن خدا و ند تبارک و تعالی خدا و ند مرا و خدا و ند تو یعنی که خود شیوا بجواز رسول خدا بهمین
تا بیرون بکسی نیز از علی که گرد اسلام را آشکار بیاراست دین را چو باغ بهار وصی رسول و
خدا و ندم فرمود خدا و ند دین امام بود تا مرجان علی که او را بحق میستاید بنی که من شهر علم
علی چون در است در است این سخن قول پیغمبر است تتمه و بالائمة من ولده ارحم عبادی و بالقائم
المهدی اعمر ارضی بتسبیحی وتقدیسی وتهلیلی وتمجیدی وبه اطهر الارض من اعدائی وبه احیی عبادی و بلادی
وبه اظهر الکنوز والذخائر وبه اظهره علی السرائر والضمائر وانصره بالدنیا واسده بلا ئکتی تقوی دینی
حقا و مهدی عبادی صدقا معنی تتمه حدیث اینست که خدا میفرماید که کار مجد شانه در مخاطبه
شب معراج با پیغمبر که یا محمد بسبب امامان که از اولاد مرتضی علی ع هستند میکنم بر بندگانم و بسبب قائم با مرمن که
مهدیست معمور میسازم ملک زمین را بتسبیح کردن و تقدیس نمودن و تهلیل گفتن و تعظیم کردن یا یعنی
بسبب آنحضرت روی زمین پاک از اهل شرک و کفر پاک میشود و اهل ایمان بسیار میشوند که خدا را منزه و ستا
و مقدس بدانند از صفات ناشایسته که لایق کبریای حضرت نیست و بگویند کلمه طیبه لا اله الا الله بر
زبان بر وحدانیت الهی گواهی دهند و بتعظیم و تمجید بدوام پرستش و نیکو بندگی وسیله سعادت و خرمی خود
است قیام نمایند دیگر جناب مقدس الهی با آنحضرت مخاطبه مینماید که بسبب قائم آل محمد پاک میکردانم زمین را
از دشمنان خود و بسبب او حیات تازه میبخشم بندگانم را بعلم و ایمان و بلاد جهان را بجود و احسان او و بسبب او

معراج

ظاهر میکنم گنجهای زمین و ذخیرها را و واقف میگردانم او را بر رازهای نهانی و پوشیدها و نصرت میدهم
او را بدوستان خود و اعانت مینمایم او را بفرشتگان خود بلی و یاری کننده دین من حقا
یعنی بولایت حق ثابتی یا بیقین که یاری کرده دین آنحضرت البته حق و ثابت و مطابق واقع است
و هدایت کننده بندگان منست بریاست و هدایت راست صادقی یا بیقین که سر خیل و هادی
بودن آنحضرت البته مطابق واقعست **فائده** و در کتاب المناقب مرفوعا الی ابن عمر قال سالت رسول الله
عن علی بن ابیطالب عم فقلت یا رسول الله ما منزلة علی منک فغضب ثم قال ما بال اقوام یذکرون
عند الله منزلة کمنزلتی و مقام کمقامی الا النبوة یا ابن عمر ان علیا منی بمنزلة الروح من الجسد و ان
علیا منی بمنزلة النفس من النفس و ان علیا منی بمنزلة النور من النور و ان علیا منی بمنزلة الراس من
الجسد و ان علیا منی بمنزلة الرداء من القمیص یا ابن عمر من احب علیا فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله
و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله علیه لعنه یعنی از کتاب مناقب که از کتب
معتبره است این حدیث که اسناد آن تا بپسر عمر رسیده منقولست که پسر عمر گفت که پرسیدم از رسول
خدا از جاه و منزلت علی بن ابیطالب پس گفتم ای رسول خدا چیست منزلة علی نزد تو پس آنحضرت
غضبناک و خشم آلود گردید و بعد از آن گفت چیست حال جمعی که نام میبرند و ذکر میکنند
کسانی را که از برای ایشان نزد خدای تعالی منزلتی است مثل منزله من و مقامیست مثل مقام من بغیر نبوت
ای پسر عمر بدرستی و راستی که علی از من بمنزله روح است از جسد و بدرستی که
علی از من بمنزله نفس است از نفس و بدرستی که علی از من بمنزله نور است از نور و بدرستی که علی از من
بمنزله سر است از جسد و بدرستی که علی از من بمنزله رداست از پیراهن یعنی همچنانکه زینت و کشاد
پیراهن باو رداست زینت و فتح مهمات من بغیر علی بن ابیطالب نیست ای پسر عمر کسی که دوستدار
علی است پس بتحقیق که دوست دارنده منست و دوست من بتحقیق دوستدار خداست و کسی که
دشمن داشت علی را پس بتحقیق دشمن داشته مرا و کسی که دشمن داشت مرا پس بتحقیق غضب کرده خدا
بروی و دور گردانیده او را از رحمت خویش **تتمه** الا و من احب علیا فقد اوتی کتابه بیمینه و حوسب
حسابا یسیرا الا و من احب علیا لا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر و یاکل من طوبی و یری مکانه
فی الجنة الا و من احب علیا هانت علیه سکرات الموت و جعل قبره روضة من ریاض الجنة الا و من احب علیا
اعطاه الله بکل عضو من اعضائه حوراء و شفاعة ثمانین من اهل بیته الا و من عرف علیا و احبه
بعث الله الیه ملک الموت کما یبعث الی الانبیاء و جنبه هول المنکر و نکیر و فسح له فی قبره مسیرة عام و جاء

یوم القیمة ابیض الوجه یزف الی الجنة کما تزف العروس الی حجلتها مفاد تتمه آنحدیث اینکه بدان و آگاه
باش ای برادر که کسی که دوست دارد علی را پس بتحقیق که داده شود نامه اعمال او بدست راستش و
حساب کرده شود حساب اندکی بدان و آگاه باش که کسیکه دوست دار علیست بیرون نمی رود از
دنیا تا آنکه بیاشامد از حوض کوثر و بخورد از میوه طوبی و ببیند مکان خود را در بهشت بدان و آگاه
باش که کسی که دوست دار علیست آسان شود بروی سکرات مرگ و گردانیده شود قبر او
باغی از باغهای بهشت بدان و آگاه باش که کسیکه دوست دارد مرتضی علی را بخشد خدای تعالی او را
بهر عضوی از اعضای او حوری از حوران بهشت و شفاعت هشتاد کس از اهل بیتش بدان و آگاه باش
و کسی که شناخت مرتضی علی را یعنی مرتبه امامت و دوست داشت او را بفرستد خدای تعالی
بسوی او ملک الموت را همچنانکه میفرستد بسوی پیغمبران یا بینی که ملک الموت نزد وی آید و
داخل وی شود و بروی سلام دهد و بنوعی با او ملاقات نماید که از دیدن ملک الموت هیچ
وهول اندیشه نکند و دور کرد او را از هول منکر و نکیر و گشاده شود از برای او در قبرش مسافت یکساله راه و بیاید
روز قیامت بصحرای محشر بروی سفید که برده شود به بهشت و میرود بسوی بهشت همچنانکه برده میشود
عروس بخانه شوهرش **تتمه** الا و من احب علیا اظله الله تحت ظل عرشه و امنه یوم الفزع
الاکبر الا و من احب علیا قبل الله حسناته و ادخله الجنة امنا الا و من احب علیا وضع علی راسه
تاج الکرامة مکتوب علیه اصحاب الجنة هم الفائزون و شیعته هم المفلحون الا و من احب علیا
سمی امین الله فی الارض الا و من احب علیا مر علی الصراط کالبرق الخاطف الا و من احب علیا
و فتحت له ابواب الجنة الثمان الا و من احب علیا و مات علی حبه صافحته الملائکة و زارته ارواح الانبیاء
یعنی بدان و آگاه باش و کسی که دوست داشت مرتضی علی را در آورد او را حق تعالی در زیر سایه عرش
خود و امان بخشد او را روز محشر از فزع اکبر بدان و آگاه باش و کسی که دوست داشت مرتضی علی را
قبول کند خدای تعالی حسنات او را و داخل گرداند او را به بهشت مطمئن و امان یافته بدان و آگاه
باش و کسی که دوست داشت مرتضی علی را گذاشته شود بر سر او تاج کرامت در روز قیامت که
نوشته شده بر آن تاج که اصحاب الجنة هم الفائزون یعنی صاحبان بهشت ایشانند که نجات یافتگانند
و شیعته هم المفلحون یعنی شیعه مرتضی علی ایشانند که رستگارانند بدان و آگاه باش و کسی که دوست
داشت مرتضی علی را نامیده شد امین خدای تعالی در روی زمین بدان و آگاه باش و کسی که دوست داشت
مرتضی علی را گذر کند بر صراط مثل برق تندی که از جهت و دیده خیره شود بدان و آگاه باش و کسی

المفلحون صح

دوست دارد مرتضی علی را که تا اینده نعنی شود از برای او دیوانی ها و نجه نعنی شود از برای او ترازوی و میزانی
و گشوده می شود از برای او دری از درهای هشتگانه بهشت بدان و آگاه باش و کسی که دوست داشت مرتضی
علی را و بمیرد بر دوستی او مصافحه نمایند با او ملایکه و زیارت کنند او را ارواح پیغمبران **تتمه** الا
ومن مات على حب على فانا كفيله بالجنة الا وان الله يا من يدخله يخاف من النار وعن النبي ﷺ
الا ومن احب عليا اعطاه الله بكل عرق في بدنه وشعرة في جسده مدينة في الجنة يا ابن عمر الا
وان عليا سيد الوصيين وامام المتقين وخليفتي على الناس اجمعين واجو العزيا لما بين طاعته
طاعتي ومعصيته معصيتي يا ابن عمر والذي بعثني بالحق نبيا لو ان احدكم صف قدميه بين الركن والمقام
يعبد الله الف عام ثم الف عام صائما نهاره قائما ليله وكانت له ملأ الارض ذهبا
فانفقه وعباد الله ملكا فاعتقهم وقتل بعد هذا الخير الكثير شهيدا بين الصفا والمروة ثم
لقى الله يوم القيمة باغضا لعلى لم يقبل الله له عدلا ولا صرفا واوبخ باعماله في النار وحشر مع الخائنين
بدان و آگاه باش و کسی که بمیرد بر دوستی مرتضی علی تمنا میکنم که برسانم او را به بهشت بدان تا که
باش بدوستی و راستی که از برای خدای تعالی درست که هر کسی داخل آن در شود نجات یافت
از آتش دوزخ و آن درگاه محبت مرتضی علیست بدان و آگاه باش کسی که دوست دار علیست نجات یابد
با و خدای تعالی بعدد هر رگی که در بدن اوست و هر موی که در تن اوست شهری در بهشت ای عمر
آگاه باش و بدوستی که مرتضی علی سید اوصیاست و پیشوای پرهیزکارانست و جانشین من بر همه
مردمانست و پدید بخیانت که صاحبان میمنت و برکت فرمانبری مرتضی علی فرمانبری منست و
نافرمانی او نافرمانی من ای علی پسر عمر قسم یاد میکنم بانکسی که برانگیخت مرا بحق به پیغمبری که اگر کسی از شما
بایستد و پا در میانه رکن یانی و مقام ابرهیم که پرستش نماید خدای را هزار سال بعد از آن
باز پرستش نماید هزار سال در حالتی که بوده باشد در روز و هر روزه دار و برپا ایستاده باشد
در شب بعبادت پروردگار و بوده باشد از برای او طلا چندانکه روی زمین پر شود بدین آنرا
در راه خدا صرف نماید و تمامی بندگان مملوک او باشند پس همه ایشان را آزاد کرده و بعد از آن هم
خونبها کشته شود میان صفا و مروه بحالتی که شهیدان باشد بعد از این مراتب دریابد خدا را
بحالتی که شهیدان باشند بعد از این مراتب دریابد خدا را بحالتی که صاحب کینه باشد از برای مرتضی علی
خدای تعالی نپذیرد از وی فریضه او را و انداخته شود بنیان قهر و غضب با عملهای خود در دوزخ و حشر
کرده شود در قیامت با زیانکاران **مخفی** نماند که محبت مرتضی علی ع م می باید که مقرون باشد با

بعد از آن باز پرستش نماید هزار سال صح

و یهودی

61

و یهودی دین آثار آنحضرت تا مواعید حضرت پیغمبر بران مترتب کرد چنانکه اخبار دلالت نموده اهل بیت ع
بان ناطقست پس شخصی مانند اصحاب غلو تخم محبت آنحضرت در زمین سینه بیفشاند و نخل مودت تنزیل از
مودت دل انشانیده و از جویبار مطاوعت و متابعت آبیاری نماید هر آینه تخم محبت بر و نهال
مودت بثمر خواهد بود و **پوشیده** نماند که آثار و جزای که بر محبت حضرت امیر المومنین ع مترتب میشود
بعضی آنها در عالم برزخ و بعضی در قیامت بوقوع انجامد و چون آن مواعید یقینی و محقق الوقوع
است بنوعی که گویا واقع شده و گذشته لهذا حضرت رسول صلعم اخبار از آنها را بصیغه ماضی کرده دلالت
بر وقوع و ثبوت میکند والله تعالی الموفق **فصل** على امير المؤمنين فهو المنتخب بالفطرة الكريمة
الطينة الزكية الحاكم بالسوية العادل في القضية العالي النبيل امام سائر البرية بعل فاطمة الرضية والد
العترة الزكية ليث الحروب في مفرج الكروب الذي لم يفر من معركة قط ولا ضرب بسيفه قط الا
ولا لقى كتيبة الا انهزمت ولم يبق احد تحت لواء الاملات فلم يغلب من باسه بطل ولا فرس مبحا
شجاعا الا قتل ولم ير انه قرن به الا كان الظفر معها ولم يكن تحت لواء الا ولوا مدبرين فانقلب
صاحب شیخ قدوسی حافظ رجب برسی قدس سره بعضی از فضایل و مناقب حضرت علی ع را اسطارد
در سلک تقریر کشیده بساط بسط ستایش و مرهم کار افزینش را بفروغ انوار آن آرایش نموده
که حضرت مرتضی علی پادشاه مومنانست پیوسته که انقاب یافته از مردمان بوصیت پیغمبر آخر
الزمان اوست که برگزیده شده از سرشتی که مقبول است از روی جبلت عصیان اوست که حکم کننده
بحق بمساوی بوده در میان با بینتی که طرفین دعوی در نظر حق بین حکومت آنحضرت مساوی
و یکسان بوده و رد بوده حقیقت کریم عدالت به مصاحبت حق مستحق فضل و رجحان شده در قضای
زمان حاکمست بعدالت موصوفست تعلو شأن و نباهت بفحوای تمام مردمانست شوهر فاطمه
است که پسندیده و رضوانست پدر عترت پیغمبر است که پاکیزه اند از عصیان شیر بیشه جنگها
و فرج بخش اندوه و محنتهاست اینچنان شیری است که از هیچ معرکه نگریخته و تیغ نیندازد نعش کسی را
نزد مگر آنکه دو نیمه گشته و بدعوی بنا و رد هیچ لشکری مگر آنکه روی بهزیمت گذاشتند و در
هیچ علم محاربه ننمود مگر آنکه فتح و ظفر یافتند نجات یافت شمشیر هست در سطوت شمشیر هیچ دلاور
پهلوان و هیچ شجاع دشمنی نشد مگر آنکه تهی ساخت تن او را از جان و همراهی نکرد با هیچ طایفه
از لشکریان مگر آنکه با نصرت یار شدند و بر نگردید هیچ لشکری مگر آنکه بحالت ادبار برگشتند و
و روزگار در گردن شده خوار و بیمقدار گشتند **تتمه** و کانت و ثبت له عمار بعینه ذراعا و در جوع

الی صفحه عشرین ودرا عالیغ بود حسنین مرتضی علی بسوی عمرو بن عبدود جهاد کرد و رجوع انحضرت بعقب
بیت کرد مانیز واقعه در فتح غزوه خندق بود که مشهور است باخابت توضیح ان چنین است که بعضی از
جلای یهود بنی نضیر چون بعد از قطع و صعود دیگر از دره ساعی اهالی که بنواحی خیبر آمده توطن اختیار
نموده بودند و بمکه معظمه رفتند و با ابوسفیان و سایر سرکرده های قریش در باب محاربه حضرت رسول
پیمان بستند و با ده هزار مبارز از قریش و قبایل عرب همسو گشتند تا شدند و در اثنا حی بن اخطب
بنی نضیر با یهود بنی قریظه که در حوالی مدینه میبودند و با حضرت عهد و میثاق داشتند رفته
کعب بن اسد و سرکرده های دیگر ایشان را باعانت کفار و نقض عهد و میثاق انحضرت داشت
و عهد نامه را دریده بالکلیه اتفاق نمودند و انحضرت بعد از استماع توجه کفار در حصار
خندق توجه الهی در امد عاهد و عبادت و نقابلی … در حصارهای محکم مدینه جای داد
و جمیع را بحراست خانها و جاهای نامضبوط بر گماشت پس چون لشکر کفار در رسیده جمعی از فرار و ادی که
نزدیک مدینه است هجوم آوردند و بعضی از پشت بر آمدند و ایام محاصره بیست روز یا بیشتر کشید
و لشکر اسلام از قلت مؤنت و ذخیرت سرما و زحمت بیخوابی و استیلای خوف در نهایت تعب افتاد
بر صبر دند و عمرو بن عبدود که از دلیران لشکر کفار و در جنگ بود زخمی بر داشته قرار نموده
بود و در این جنگ موافقت داشت تا مکافات و تلافی مافات نماید لاجرم در روزیکه مشرکان
مستعد قتال و جدال گشتند و یکبار خندق را مدند عمرو بن عبدود با طایفه از دلاوران قدم
در میدان شجاعت گذاشته مبارز خواست وان بد اختر با دلیران عرب در مقابل
هزار مرد مقابل دانستند لشکر اسلام غایت تهور و شجاعت ان ملعون را میدانستند از
خوف چنان شدند که گویا خود در بدن ایشان نیست و خلد با نزد حضرت رسول
از اصحاب پرسید که سبب توقف چیست عمر بن الخطاب از جانب اهل اسلام زبان بعذر
گشود که یا رسول الله من نوبتی همراه طایفه از قریش تجارت بجانب شام میرفتیم و عمرو بن عبدود
با قافله ما بود ناگاه قریب بهزار کس از قاطعان طریق سر راه بر ما گرفتند و اهل کاروان همه از
مال و جان مایوس گشته با اضطراب ماندند عمرو بن عبدود چون صورت حال بدان منوال
مشاهده نمود فی الحال شتری بکشید و اشتر بچه میگذشت در ربود و بجای سپر در پیش روی خود
باز داشت و عنان شیر [illegible] حمله در شد از جماعت بجنگ توجه و حمله عمرو روی بهزیمت نهادند کذا شد
و قافله بسلامت بگذشت یا رسول الله ما را تاب مقاومت و محاربه با چنین ملعون نیست حضرت

بالشکر اسلام

مرتضی

مرتضی علی حاضر شده فرمود که یا رسول الله دستوری ده مرا که بروم و با وی محاربه نمایم
و از سن مبارک انحضرت دوازده سال افزون گذشته بود حضرت رسول در جواب هیچ نگفت
عمرو بن عبدود نوبت دیگر مبارز خواست حضرت مقدس نبوی ع فرمود که هیچ دوستی
که شر این دشمن را کفایت کند اصحاب همگی سر بزیر افکندند بنوعی که گویا مرغ بر سر ایشان نشسته
و نخواهند که حرکت دهند که مبادا ان مرغ پرواز نماید و این مثلی است در میان عرب و امثال این مثل است
که بعضی از شتران که در صحرا میچرند کنه در ایشان می افتد که باعث آزار میکنند کلاغی عقب آن میرود
و می نشیند و ان کنه ها را منقار میچیند شتر خود را بان وقت حرکت نمیدهد که مبادا ان مرغ پرواز
کند و کنه ها در ابرو بماند القصه معارض اخا الاسد الله الغالب علی بن ابیطالب ع گفت یا رسول
الله مرا اجازت فرمای تا بمیدان روم و با این مدبر محاربه نمایم انحضرت باز در جواب مرتضی علی ع
فرمود یا رسول عمرو بن عبدود گفت مگر در میان شما هیچ مردی نیست که بمیدان بیند در این نوبت
مرتضی علی م بیطاقت شده معروض داشت که یا رسول الله بتحمل این مرا تاب طاقت نیست تجویز
کرده رخصت سازید که باین کافر مبارزت نمایم حضرت رسول م این نوبت فرمود که یا علی پیش بیا و جون شاه
ولایت پیش رفت شمشیر خود را که موسوم بود بذوالفقار باو داد و زره خاص خود را در او پوشانید
تا بوده رخنه ای از سهام حوادث … نوایب محفوظ باشد و عمامه مبارک خود بر سر انور
گذاشته او را دعا کرد امیر المؤمنین پیاده متوجه میدان کارزار گردید و عمرو بن عبدود را سوار
مرکب دید انحضرت سر راه بر او نگاه گرفت فرمود ای عمرو چنین شنیده ام که تو گفته که هر که هیچکس
بسه چیز نخواند مگر اینکه یک چیز را بپذیرد از انها را قبول نمایم عمر گفت ای چنین است مرتضی علی گفت من ترا
میخوانم بشهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و با نقیاد خداوند یگانه بیرون آورده کار عالمیان گشت عمرو
گفت ای برادر زاده من دست از این ماجرا بدار و چیز دیگر مطلوب ساز در جواب توقف و تاخیر
میدان را امیر فرمود که اینرا ممکن نیست بار دیگر درست از شما رو به اهل اسلام بردار ان نا بکار گفت این
صورت نخواهد یافت بلکه تا انتقام خود از اهل اسلام نکشم کام از کام بر ندارم حضرت امیر گفت
چون این دو امر را قبول نکردی قصه دیگر هست که با تو قتال کنی عمرو پرسید که ان کدام است حضرت
امیر گفت اینکه از اسب پیاده شوی و پیاده محاربه نمایم عمر از این سخن در خنده امد و گفت ای طفل
باز گرد که جوانی و در جوانی سنی و هنوز ترا وقت ان نرسیده که با مردان مرد نبرد نمائی و دیگر انکه
نمیخواهم که خون تو در دست من ریخته شود و حال انکه میان من و ابوطالب قاعده محبت و اساس مودت

استحکام داشت امیر المؤمنین ع فرمود که اگر تو دوست نمیداری من دوست میدارم که خون تو بر
دست من ریخته شود عمرو از این سخن بسیار برآشفت و از مرکب خود فرود آمده اسب را پی کرد و شمشیر از
نیام برکشید از سر خشم و غضب بآن میر حمله کرد امیر المؤمنین ع از برای دفع فرو سپر در سر کشیدند تا تیغ
بی باک تیغ بر سر آن سرور فرود آورد که از شدت ضربت سپر بدو نیم شده سر مبارک آن حضرت خراشی
یافت آنگاه حضرت کرار شیر روی بازوی ید اللهی ذوالفقار را از نیام کشیده چهل بر رخ جستن نمود و
بذوالفقار سر آن نابکار را از بدن جدا ساخت و در تعقیب لبس نشست و در بعضی اخبار چنین
آمده که آنحضرت بیک ضربت پای عمرو را بینداخت و بضربت دیگر سر او را از تن جدا ساخت و در کتب
عامه نیز مسطور است که در همین روز حضرت رسول فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من اعمال
امتی الی یوم القیمه پس حضرت امیر المؤمنین ع بنفس نفیس که بود آیت فتح و نقش لوح ز عبادت ثقلین بیشتر است
داشت عمرو بن عبدود را که با هزار مرد برابر بود کشته پس لشکر کفار را شکست و لوای فتح و ظفر بر
افراشت نظم زهی شهریار بلند احتشام • که بود بازوی دین انتظام • شهان جهان دین تو کهی • غضنفر
شیر دین در دو جهان • دم ذوالفقارش ضلالت زدا • جوانمرد دین معنی لا فتی • میان ز او [illegible] مبین
مختنی نا و شرح حق الیقین • کمالات خلق از حد بیان بگذشت • ز مکیف نباید و زخند [illegible] است • ملک
اگر مشتری سیرت است • ز حجم آنچه [illegible] است • فروغ چراغ هدی جها دست • بر بیخ کنند [illegible]

تتمه و ضربت بالکافر یوم احد فقطعه وجواده نصفین ثم حمل علی سبعة عشر کتیبة جمعا سبعون
الفا فمزقها و بدد شملها ومزقها حتی تحیرت الفریقان من باس و تعجب الملائکة من حملاته
وهذه خواص الهیة وقابلیت ربانیه یعنی بزد حضرت مرتضی علی ع بذوالفقار آن کافر نابکار را که ملک
کفار بود در روز احد پس او را با اسب او برابر دو نصف ساخت بعد از آن حمله آورد بر هفده فوج
از لشکر کفار هر فوج هفتاد نفر بودند و اینجا بیان یافت بنا بر آنست که الف بکسر همزه و سکون لام
باشد که بمعنی الیف است یعنی فوج مطابق و تابع یکدیگر چنانکه جوهری در صحاح گفته که الالف الالیف
وجمعه الاف مثل تبیع و تباع اگر چنانچه بفتح همزه و سکون لام باشد معنی چنین خواهد بود که آن
حضرت حمله آوری نمود بر هفده فوج که مجموع الفا هفتاد هزار کس بودند و تفرقه بر [illegible] آنحضرت
علیه السلام در غزوات دیگر واقع شده خواهد بود چه در تاریخ و سیر چنین مذکور است که در جنگ احد
سپاه کفار سه هزار نابکار بود که فوج فوج بقصد قتال آنحضرت می آمدند و آنحضرت ع بر ایشان حمله آورده
متفرق ساخت ایشان را و پریشان کرد جمعیت ایشان را و بدیدند [illegible] تا آنکه مجبور

شوند

شوند آن دو لشکر از شدت هیبت سطوت آنحضرت و تعجب نمودند ملائکه از تاختنها و حمله وری آن
آنحضرت و در بعضی کتب سیر چنین مسطور است که حمله وری آنحضرت بر هفده فوج در جنگ بدر بود که هفتاد
کس از سرکردها و صنادید قریش بقتل رسیدند و تا نوزده ملائک نیز بمدد سپاه اسلام فرود آمده
با مخالفان محاربه مینمودند و از شجاعت و دلیری حضرت مرتضی ع تعجب میفرمودند و بنحو این حکایت
بنا بر تقریر شیخ رحمه الله بدین گونه است که مشرکان بعد از آنکه منهزم از معرکه بدر بمکه آمدند و چنین شهید
نمودند که لشکر انبوه داشتند بحرب رسول آمدند و در این نوبت زنان خود را نیز در محملها نشانیده
همراه بیرند تا آنکه صفوان بن امیه و عمرو عاص و عکرمة بن ابی جهل و خالد بن الولید و طلحة بن ابی
طلحه و حارث و ابوسفیان لعنهم الله با سه هزار نامرد و پانصد هودج بقصد محاربه رسول خدا
بادر باد مر شقاق و خلاف گذاشتند و حضرت رسول با اهل اسلام از مدینه بیرون آمده
در دامن کوه احد ملاقات فریقین و لشکر اسلام در برابر مشرکان صف آرائی نمودند و حضرت رسول
رخنه از کوه را که از آنجا دست برد مخالفان بود بجمعی از تیراندازان سپرد و عبدالله بن جبیر را بر
ایشان امیر ساخت و مبالغه فرمود که زینهار از آنجا حرکت مکنید و اگر لشکر ما هم کشته شوند
با بو شما همین رخنه را نگاهداری نمایید و متوجه جای دیگر مشوید که دشمنان از اینجا بر ما ظفر
می‌آیند پس بعد از آنکه هنگامه کارزار گرم گردید طلحة بن ابی طلحه علمدار که کبش الکتیبه [illegible] بود
و دیده مبارز طلبید حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب ع ما بشر قضای الهی از قرار [illegible]
در اثنای محاربه تیغ بر فرق طلحه فرود آورد که با سینه بچهار پاره کرد پس حضرت رسول خدا از
مشاهده این حال بگفتن الله اکبر صدا بلند کرد پس اهل اسلام بیکبار از جای در آمده بر لشکر
کفار تاختند و غوغا برآمد بهزیمت شتافتند و همچنین که در واقعه خیبر ولکن که با قوم خویش از حصار
بیرون آمد حارث یهودی بود که در رجز آغاز کرده [illegible] از مسلمانان شهید کرد
آنگاه امیر المؤمنین ع متوجه شده بیک ضرب تیغ او را بجهنم فرستاد و مرحب چون برادر
خویش را کشته یافت [illegible] از شجاعان خیبر بود اسلحه پوشید [illegible] تمام در صدد انتقام بیرون آمد و گویند
که وی مبارزی بود بغایت [illegible] بلند و توانا و در [illegible] و در شجاعت
و مبارزت در میان ابطال [illegible] ممتاز مینمود و [illegible] زره پوشیده بود و دو شمشیر حمایل کرده
بود و عمامه بر سر بسته و بعد از آن خودی بر بالای آن نهاده بمیان میدان در آمد و رجز میخواند
و مبارز میطلبید چندانکه اظهار جلادت نمود هیچکس را از اهل اسلام آن نبود که با وی مقاتله

توانا نبود لاجرم حضرت شاه مردان و شیر یزدان علی بن ابیطالب علیه السلام بجانب او روان شد آن بدبخت
خواست که پیشدستی نموده تیغ بر او زند امیرالمؤمنین ع بروی سبقت کرد و ذوالفقار بر کمر
آن ملعون فرود آورد چنانکه از سپر و خود و دستار او گذشته بدندانهای او رسید و از
تا حلق او و بعد از آن تا بقربوس زین رسیده او را دو نیم کرد اهل اسلام بامداد شاه مردان
بمیدان درآمدند و دست بقتل جهودان دراز کردند و هفت کس از سرداران یهود که [illegible]
خیبر بضرب تیغ امیرالمؤمنین حیدر کشته گشتند و باقی هزیمت نموده روی بقلعه آوردند
در عقب ایشان روان شده خود را بقلعه قموص رسانید و از خندق که عرض آن چهل گز بود
بیک جستن خود را بر در حصار گرفت و پنجه فولاد در پنجه در حلقه در زده و در را [illegible] حصار
بزور ولایت بکند و سپر خود ساخت و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین ع در حصار را بگرفت و بجنبانید تمام حصار چنان بجنبید که صفیه دختر
حیی بن اخطب از بالای تخت بیفتاد و روی او مجروح شد و بعد از فراغ آنحضرت آن در
از سر خندق [illegible] دور جای خویش بیانداخت و در بعضی روایات
شده که وزن آن هشتصد من بود و از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که فرموده در خیبر را
بقوت روحانی کندم نه بقوت جسمانی القصه بعد از قتل طلحة بن ابی طلحه بدست آنحضرت در غزوه
احد و ظهور فتح و فیروزی اهل اسلام دست بنهب و غارت دراز کردند و جماعتی که بمحافظت رخنه
کوه مقرر بودند متوجه کسب غنیمت شده عبدالله بن جبیر را با ده کس در آن رخنه گذاشتند پس
خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل با جمعی دیگر از مشرکان عازم هزیمت بودند فرصت را غنیمت دانسته
بر عبدالله جبیر تاختند و او را شهید ساختند از عقب لشکر اسلام درآمدند و جنگ درپیوستند
مشرکان دیگر باره هجوم آوردند [illegible] نوبت لشکر اسلام شکست یافته معظم ایشان
روی بانهزام گذاشتند و مخالفان شروع بتیرباران کردند ناگاه عتبة بن ابی وقاص لعنه الله
سنگی بجانب حضرت رسول انداخت که دندان آن حضرت مجروح و یکدندان مبارک از پیش شکسته شد و
و خون بر چهره مبارک از پیشانی شریف [illegible] خون بر رخساره مبارک [illegible] و آن حضرت
میفرمود که چگونه [illegible] حال امتی که با پیغمبر خود که ایشان را بخدا دعوت مینماید چنین سلوک کنند
و بعد از آن فرمود رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون یعنی پروردگارا بیامرز قوم مرا که ایشان
نادانند و بعد از آن این آیه نازل شد که لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون

حاصل

44

حاصل معنی آنکه نیست ترا اختیاری بدرستی که حق تعالی مالک امر ایشانست که ایشانرا از
الکفر یا آنکه ایشانرا هلاک کند عذاب کند پس بدرستی که ایشان ظالم گشته اند و شایسته غضب و عذاب اند
پس در آن روز کسی که بر سر حضرت رسول خدا پایدار ماند حضرت مرتضی علی و سهل بن حنیف و ابو دجانه انصاری
بود اما اکثر ایشان تیر فرار شده حضرت مرتضی علی با ثبات قدم مراسم جراءت آنحضرت مینمود و سینه را
سپر میساخت و هرگاه فوجی از اعدا قصد آنحضرت میکردند حضرت رسول به مرتضی علی میگفت یا علی شر ایشانرا
کفایت کن علی صاحب ذوالفقار بر دفع ایشان اقدام نموده جمعهای مردان ایشانرا از بنات النعش
میساخت تا آنکه تاختن و [illegible] نکرده و [illegible] نوبت وقوع یافت و آنحضرت بزور
بازوی ولایت جمعیت ایشانرا از هم پراکنده ساخت و صولت ایشانرا درهم میشکست و را حمله
بر ایشان میدوخت چون ابر بر سر آنحضرت سایه داری میکرد در آن روز جبرئیل نازل شد بحضرت رسول
گفت که یا محمد نیکو رفاقتی بود که امروز مرتضی علی با تو نمود آنحضرت در جواب فرمود که انه منی وانا منه یعنی بدرستی
راستی که مرتضی علی از منست و من از ویم مقارن این کلام جبرئیل گفت وانا منکما یعنی من هم از شما ام و
در آن روز از آسمان صدای شنیده میشد که شخصی میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و در کتب
معتبره از اهل سنت بروایت محمد بن اسحق و عبدالوهاب که از ثقات محدثین ایشانست چنین مذکور
است که قال لجبرئیل بعد رسول الله ص یا محمد ان هذه لهی المواساة ولقد عجبت الملائکة لمواساة
الفتی فقال رسول الله ص و ما یمنعه و هو منی وانا منه [illegible] رسول الله ص [illegible] ذلک الیوم صوتا من
قبل السماء ولا یری الشخص الصائح به ینادی [illegible] لا فتی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار فسئل رسول الله
عنه فقال هذا جبرئیل یعنی گفت جبرئیل بعد از این غزوه از برای رسول خدا که یا محمد بدرستی که [illegible]
مرافقت و مواسات که از مرتضی علی نسبت بشما بظهور رسید هر آینه عظیم مواساتی بود بتحقیق تعجب نمودند
فرشتگان در مواسات مرتضی علی پس رسول خدا ص گفت که چه چیز باز میتواند داشت علی را از
مواسات و حال آنکه او از من است و من از اویم پس جبرئیل گفت من نیز از شما ام پس
رسول خدا ص فرمود که شنیده شد در آن روز آوازی از جانب آسمان و دیده نمیشد آن شخص که صدا
کننده بود بآن صدا ندا میکرد که لا فتی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار پس از رسول خدا ص
پرسیدند که آن شخص که بود و کلام [illegible] بود آنحضرت فرمود که جبرئیل بود و در کتاب معالم النبوة تالیف حافظ ابو
محمد بن عبدالعزیز که از علماء اهل سنت حدیثی مذکور است که مضمون آن اینست که قیس بن سعد از پدر
خود روایت میکند که گفت از امیرالمؤمنین ع شنیدم که آنحضرت در روز جنگ احد شانزده زخم

برون رسید چنانکه زنان مرحبا بر زمین افتادم و هر بار که می‌افتادم مرد خوشبوی خوبروی بازوی
مرا گرفته برپای میکرد و میگفت متوجه کافران شو که در طاعت خدا و رسول خدائی و ایشان از تو
راضی اند بعد از فراغ از جنگ این حکایت را مسموع حضرت رسول گردانیدم فرمود که تو او را شناختی
گفتم نمی‌شناسم اما بدحیه کلبی مشابهت داشت حضرت فرمود که ای علی خدا چشم ترا روشن کناد که آن
جبرئیل بود مجملا در آن روز جمع کثیری از مشرکان بانکار دست حیدر کرار از پا در آمدند و باقی ماندهٔ
اهل اسلام در آن جنگ زخمها و جراحتها برداشتند و عیان هم تعب و مشقت بود قوم کافران میکاشتند
الامر ایشان نیز طاقت وحده حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی را تنها گذاشتند تا آنکه باعانت و عنایت
خداوند مهربان ایشان از آن موضع کوچ کردند و آنحضرت بمدینه طیبه آمد و اهل اسلام که در اطراف
پنهان و مخفی بودند همگی آمده بخدمت آنحضرت پیوستند و بعضی ترسیدند که در هماره ابوبکر و عمر و عثمان
که باعتقاد منافقان رسول خدا و خلفا بر حق بودند جان خود را از تیغ عزیزتر دانسته از معرکه جنگ
باتفاق یکدیگر گریختند بخیال آنکه بجانب ایشان سنگی نیندازند با آنکه در مقام دوستی دیگری نمایند و زخمی برداشته
آنحضرت را گذاشته بموضع عرض شتافتند و بعد از سه روز بحضور آمده حضرت رسول را در
یافتند و عذر تقصیر میخواستند [illegible] منافقان عداوت شعار خواهش اینکه
که آنحضرت در محاربه مشرکان از پا در آید تا ایشان بر وی [illegible] خلافت بر افرازند
و بدست حیات رخنه در خاندان نبوت و ولایت اندازند پس تکیه بر دکروا پیت فطرتی تا کرد عوی
دوستی و محبت رسول خدا مینمایند و از آنحضرت امید شفاعت دارند و با ما مستند خلاف آنچه
دو سر روباه و سیاه شقاوت دستگاه که تشنه قتل و شهادت رسول اللّٰه بودند را ضی میشوند
بنی مدینه علم و علی بعد در او کسی که خاک در شینت خاک بر سر او و اینها که مذکور شد از فضائل و مناقب
حضرت علی ابن ابیطالب نامهای الهی و علامتهای ربانی ست که دل از مظهر جامع صفات و اسما و آینه
عکس نمای آیات ربوبیت و کبریای صورت ظهور و حسن شهود یافته و فروغ تجلیات الهیه که از مشکوة نور
ولایت بر ساحت عرصه وجود تافته **قال** الائمة الباسل والبطل الحلاحل والهزبر المنازل والخطب
النازل والقسورة الذی لیس له منازل ولایته فرضیة واتباعه فضیلة ومحبته الی اللّٰه وسیله
ومن احبه فی حیوته وبعد وفاته کتب اللّٰه له من الامن والایمان ما طلعت علیه الشمس وما غربت
شیخ علاء الدوله در وصف آنحضرت میفرماید که شیر بیست زبردست و شجاعیست در مرتبه سیادت و نجابت
بالا دست هژبریست که بر پا در برد از خاندان دین و امریست عظیم و عالی که فرود آمده از ملا اعلی

دوستانیم

ابن عمر بن انیع

بزمین شیر بیست که بر او غالب نبوده هیچ قرین و دوستی او حجابی از پرده انانیت و پیروی او از
فضائل نفسانی است محبتش وسیله قرب رحمت ربانیست و کسی که ملازم محبت او ست درجات و
از و فائتش کم گردد و تقویر غایت حق تعالی برای او ایمان و امان از عذاب مادامی که طلوع و غروب نماید بر او آفتاب
فصل قال اللّٰه سبحانه فطرة اللّٰه التی فطر الناس علیها قال ابن عباس هی ثلث کلمات لا اله الا اللّٰه محمد
رسول اللّٰه علی ولی اللّٰه وکل واحدة من هذه رباط الاخری وهی المسئول عنها فی القبر والیها الاشارة
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فالسمع للتوحید والبصر للنبوة والفؤاد للولایه معنی
این کلام آنست که گفت خدای عزّ و جلّ و تعالی در سوره روم که ملتزم و پیرو باش بخلقت خدا که آنچنان
خلقتی که بیافریده او اول ایجاد مردمان برای خلقت و سرشت ایشان از برای فطرت **مخفی** نماند که فطرتی که مردم
بر آن مفطورند توحید است چنانکه احادیث اهل بیت علیهم السلام بر آن دلالت دارد و از آنجمله حدیثی است
که در کتاب کافی بروایت محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از علی بن رئاب از زراره منقول است که گفت
زراره که پرسیدم از ابی عبد اللّٰه علیه السلام از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ که فطرة اللّٰه التی فطر الناس علیها و از معنی
فطرت آنحضرت در جواب فرمود که فطرهم جمیعا علی التوحید یعنی فطرت توحید است یعنی بیافرید
اللّٰه تعالی جمیع بندگان را در بدو آفرینش بر توحید و بهمین مضمون در کتاب مزبور حدیث دیگر بروایت
علی بن ابراهیم با ذکر اسناد از ابی عبد اللّٰه علیه السلام در بیان فطرت مذکور است پس بدلالت اخبار مأثوره
تمام خلائق بر توحید مفطورند و سابقا ذکر یافت و ثبوت رسیده که بنای توحید بر ولایت
و ولایت باطن نبوت است پس صحت اقرار بتوحید هر اینه جازم و مستلزم اقرار بنبوت و ولایت خواهد
بود و از اینجاست که ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است که فطرت مقصود تحقق یافته نشده
کلمه لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه علی ولی اللّٰه و هر یک از این سه کلمه طیبه رباط دیگریست یعنی وابسته
بر یکدیگر است و بهم تمام میشوند و بیکدیگر نظام می‌یابند و آدمی در قبر از این سه کلمه سؤال کرده میشود
و بسوی همین معنی اشاره فرموده است تعالی در سوره بنی اسرائیل لا تقف آنجا که فرموده بدرستی
و راستی که شنوائی و بینائی و دل همه اینها آنکه در شان پرسیده میشوند اینها نعمتهای عظیمند که خدا
مقدس الهی با دمی احسان نموده از هر کدام کاری خواسته پس گوش از برای توحید است و از آن
پرسیده خواهد شد و چشم از برای مشاهده آثار نبوت و از آن طلبیده خواهد شد و دل
از برای ولایت مرتضی علی است و از آن خواسته خواهد شد پس گفته‌اند در اختصاص هر یک از
سمع و بصر و فؤاد بسؤال توحید و نبوت و ولایت آنست که چون ولایت امریست که بجز از شا

لشنان دل

وطلبی نداند و شهادتست که بغیر از تلقی قلب اهلش منزل و نشیمنی نمی یابد لهذا دلکه محفوظ است
اوست انا و سوالخواهد کشت و وجه دیگر انست که مفاضل دلکه نور اقدس محمدیست ص ظاهر آن
نبوت و باطن آن ولایت بود دیل انا بخوبی ولایت که باطن این نور بود تعلق یافت بحزون دلها
انسانست وچون نبوت ظاهر آن نور بود تعلق یافت بجانب بصر که از نوع ظاهر حواس است و انار
نبوت مثل کلمات و معجزات و اخبار هدایات غالبا بان ادراک میشود بلکه حلق اسماع
و زمین که از جملة انار نبوت کرامت چنین در یافته میشود و وجه اختصاص سمع بتوحید است
چون احکام و وجهای که رسول ص از ان خبر داده میاید که قرین سمع و طاعت باشد و اذان
راه بیاید که سرمنزل حسن قبولست برسد و توحید که اصل دین و اساس یقین است
است لهذا تعلق یافت بسمع و انان توحید خواسته منفی و همچنین در اخبار ما ثوره اهل بیت ع
وارداست که تا مومن دعا و ذکر و قراءت را بجا سر سمع نرساند و خود انشنواند در نامهء
اعمالش نوشته نمیشود و ثواب بران ترتب نمی یابد چنانکه در کتاب استبصار بروایت زراره
اعین از امام محمد باقر ع مرویست که لایکتب من القران و الدعا الا ما اسمع نفسه و کلمه طیبه الا اله الا الله
از اجلاء اذکار است لهذا میباید که بسمع برسد و در صومعه و صامعه قرار گیرد و جهت الجهر لیجاوز
توحید ان عالم اخبار صفا بپذیرد تا ابواب فیض بعد مومن گشوده در بارگاه احدیت حسن
قبول کرد و هنگام سوال مرتکم ز اهوال زبان کوش بر کوش هوش در جواب بگیرد و در کتاب
عیون الاخبار بروایت سهل بن زیاد از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی در تاویل این
مذکوره حدیثی مذکور است باین مضمون که عبد العظیم گفت که حدیث کرد و مرا
سید من علی محمد بن علی الرضا ع از پدر بزرگوارش محمد بن علی ع از حضرت از پدر بزرگوار خود امام
رضا ع وان امام همام از پدران بزرگوارش از امام حسین ع که گفت انحضرت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفته بود که ابا بکر منزله سمع است و عمر بمنزله بصر و عثمان بمنزله
فؤاد است حضرت امام حسین ع فرمود که چون روز دیگر شد آمدم بخدمت حضرت
رسول ص و نزد آنحضرت امیر المومنین ع بود و ابو بکر و عمر و عثمان در مجلس حاضر بودند
پس گفتم ای پدر بزرگوار شنیده ام که میگفته در حق اصحاب خود حرفی پس این چه بوده و چه سخن بود
پس حضرت رسول ص گفتار حق گفته ام بعد از ان اشاره کرد بسوی ملاعین ثلثه پس
گفت اینان سمع و بصر و فؤاد اند سوال کرده میشوند در قیامت از وصی من امیر المومنین

لعنهم الله

کرد بجانب علی بن ابیطالب ع بعد از ان گفت بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که ان السمع
و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا بعد از ان آنحضرت ع گفت که قسم بعزت پروردگار که جمیع امت
من هر اینه باز داشته شوند در عرصه گاه قیامت و پرسیده شوند از ولایت علی بن ابیطالب
و اینست تفسیر قول خدای عز و جل که فرموده و قفوهم انهم مسئولون **محقق** نماند که آیات
بطون و تاویلات بسیار است که علم آن مخصوص بخدا و رسول او ع است پس تواند بود که
یک آیه را چندین تاویل و تفسیر باشد و در وقت اقتضاء مقام بزبان حق ترجمان
و بیان فرماید که و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم **قال الشیخ** الدین عند الله
و العدل قسط و القسط هو القسطاس المستقیم و القسطاس هو المیزان فالدین هو الولایة

توضیح اینکلام بر انکو بنا است که دین عبارتست از توحید و عدل که ما سوی اسلامست
چنانکه حق تعالی در سوره آل عمران میفرماید که شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم
قائما بالقسط مفاد ظاهر این آیه این باشد که گواهی داد که بغیر معبودی بحق مگر او
و گواه شدند و اقرار نمودند فرشتگان و صاحبان علم توحید که ائمه اخبارند ع و حال
آنکه خدای تعالی قیام نماینده است بقسط یعنی بعدل در ارزاق و آجال و ثواب و عقاب اعمال
و اوامر و نواهی بندگان و عمل با لسویه در میان ایشان بعد از ان در عقب این کریمه ساخته
این را کان الدین عند الله الاسلام یعنی بدرستی و راستی که دین نزد خدای تعالی اسلام
پس از ایراد این آیه بعد از شهد الله اشعار است باینکه اسلام عدل و توحید است و دین
نزد خدای تعالی همین است و چون عدل و ولایت بر لیکه مذکور میشود و توحید مبنی
است بر ولایت زیرا که هر موحد بیکاه اقرار بولایت نمود اقرار بر بوبیت از او صحیح و از منکر ولایت
با شیان اقرار از وی صحیح و مصدر و اثری نیست بلکه در معنی دین همین عدلست که بنیان و
اساس توحید است و در اخبار ماثوره اهل بیت ع مذکور است که بنای اسلام
ولایت است و اسلام خود عبارتست از عدل و توحید و عدل میزانست و میزان ولایت
پس بنای توحید بر ولایت است لهذا شیخ رحمه الله در معنی دین بعدل اکتفا نموده میفرماید که دین
عدل خداست و عدل عبارتست از قسط بنهادت ما قائما بالقسط و قسط ترازوی درست
است و آن میزانست و نبوت وسیله که میزان ولایت است پس نتیجه این مقدمات این که دین
ولایتست و جهت زیادتی توضیح گوئیم که دین عدل خداست و عدل قسطست بعد از اسقاط وسط

ثلثیت که دین قسطاست بعنوان نتیجه را صغری ساخته گوییم دین قسط است و قسطاس
مستقیمست نتیجه میدهد که دین قسطاس مستقیم است بعنوان ان این نتیجه را صغری نموده گوییم
که دین قسطاس مستقیم است و قسطاس مستقیم میزانست نتیجه دهد که دین میزانست دیگر
باره این نتیجه را مقدم ساخته گوییم که دین میزانست و میزان همین ولایت نتیجه صادقه
این باشد که دین همین ولایتست و بس والحق نتیجه در ماده امکان و خلف الصدق باین
امهات زمین و اسمان همین دینست و این ولایتست نشناخت بی را بصیرت مفاد کلمات ان الدین
عند الله الاسلام این خواهد بود که بدرستی و راستی که ولایت مرتضی علی ع که اصل و اساس
توحیدات نزد خدای تعالی اسلامست والسلام **فصل** قال الله سبحانه و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة قال ابن عباس الانبیا والاولیا والمیزان حقیقة کفتین و شاهین فالکفة
الاولی لهذا منزلة لا اله الا الله والقسطاس الموضوع محمد رسول الله قائما بالقسط والکفة الاخری
علی ولی الله والیه الاشارة بقوله تعالی والسماء رفعها و وضع المیزان قال العالم السماء رسول الله
والمیزان علی لانه توزن الاعمال و قوله الا تطغوا فی المیزان ای لا تظلموا علیا حقه لانه من جهل حقه
لا میزان له یعنی گفت حق سبحانه و تعالی در سوره انبیا که مینهیم ما ترازوهای عدل را در
روز قیامت ابن عباس گوید که ان ترازوها پیغمبران و اوصیا اند که اعمال خلایق بان سنجیده
میشود و بر طبق قول ابن عباس است روایت احمد بن محمد از ابرهیم همدانی که به سند خود از حضرت
جعفر صادق ع در تفسیر قول الله تعالی که و نضع الموازین القسط لیوم القیمه که ان حضرت فرموده که
موازین عبارت از انبیا و اوصیا اند که خدای عز و جل در روز قیامت بجهت سنجیدن اعمال بندگان ایشان را
قرار میدهد دیگر شیخ رحمة الله علیه میفرماید که ترازو دو کفه میخواهد و عمودی بین این دو کفه و حامل
لا اله الا الله است و در وسط عمود بلندیست که ان را لسان المیزان گویند و تعدیل ترازو
بانست محمد رسول الله است و قسطاس موضوع عبارت ازانست و کفه دیگر علی ولی الله و بسوی
اینمعنی است اشاره بقول حضرت باری جل شانه در عین اینجا که فرموده والسماء رفعها و
وضع المیزان یعنی خدای تعالی اسمانرا بلند کردانید و قرار داد میزان را و حضرت جامع الکلام ابی
جعفر الکاظم ع در تفسیر این ایه فرموده که اسمان مذکور در این ایه رسول الله است ص و میزان
علی بن ابیطالب که بجهت انحضرت اعمال بندگان سنجیده میشود و قول خدای تعالی که فرموده و لا
تخسروا المیزان بانمعنی است که ظلم مکنید در حق مرتضی ع که خلافت بجهت انکه هر کس در حق انحضرت ظلم کرد

وجهالت

وجهالت نمود برای انکه میزان نخواهد بود و بجت طریق نجیم خواهد بود و برطبق همین تفسیر
روایتست علی بن ابرهیم بجزو اسنید از حضرت امام رضا ع که انحضرت فرمود که السماء در این ایه مذکوره
رسول الله است و میزان علی بن ابیطالب ع و لا تخسروا المیزان بانمعنی است که ظلم مکنید حق او را
و ظلم مکنید بعد حق او **تتمه** وروی فی قوله تعالی والله الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان قال الکتاب
القران والمیزان الولایة یعنی مرویست در تفسیر قول خدای تعالی در سوره شوری که فرموده که
خدا است انکه فرستاده کتاب را بحق و میزان را که حضرت امام موسی کاظم ع گفته که کتاب قرانست
میزان ولایتست که اعمال بندگان بان سنجیده میشود **تتمه** و قال ابن ابرهیم الکتاب علی والقرآن
ایضا ع لانه ما لم تکن الولایة فلا دین ولا کتاب لان الولایة بها تم الدین و بمعرفتها الیقین ولولا
هی میزان العباد یوم المعاد مبین اه مقال انکه گفت علی بن ابرهیم در تفسیر به واقع در سوره
شوری که کتاب علی بن ابیطالب ع و میزان علی بن ابیطالب ع شیخ قدس سره دلیل بر این عبارت
نموده میفرماید که اگر نبودی ولایت مرتضی ع نه دین بودی و نه کتابی زیرا که بولایت انحضرت
کامل یابد دین و بیقین منعقد میشود یقین بسبب ولایت مرتضی علی است که ترازوی اعمال
بندگانست در روز قیامت و دلیل انکه شیخ قدس سره فرموده که هرگاه ولایت نبودی دین [هرآینه چنین]
و کتاب نبودی انست که انحضرت ع دین را انتظام بخشید و اوامر و احکام قرآن کتاب فی
انام رسانید پس اگر ولایت نمیبود نه از دین خبری بود و نه از قران اثری پس دین تحقیق و کتاب
بجای روح و دین و کتاب بمنزله جسد است همچنانکه جسد بی روح از درجه اعتبار ساقط
مطروحست و مصدر اثری نیست همچنین دین و کتاب بدون ولایت منشا اثری نتوانند بود
و در نظر محاسبان دیوان جزا ناقص و نابود خواهد بود و از اینجاست که بودی و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته بحضرت رسول ع خطاب شد که اگر خلافت و ولایت مرتضی ع را تبلیغ ننمائی
پس تبلیغ رسالت نکرده یعنی رسالت تو ناقص و ناتمام خواهد بود و معلومست که ناقص و ناتمام در
حکم معدوم است در رسالت عبارت از وجهای منزله در دین و کتاب الهی و جهای منزلست پس
رسالت همان کتاب و دین و انتفای ان مستلزم انتفاء اینست پس اگر ولایت نبودی و تبلیغ
رسالت در باب خلافت و امامت انولایت بنا تحقیق بیانی نه دین بودی و نه کتابی همچنانکه
قدس سره فرمود که ما لم تکن الولایة فلا دین ولا کتاب پس ظاهر شد که اکمال دین و اتمام و انعقاد نعمت
یعنی بولایت و امامت امیر المومنین ع است چنانکه کریمه الیوم اکملت لکم و اتممت علیکم نعمتی شاهد است

تمام و حجت بر اینمعنی در کمال استحکام بلکه دین حضرت امیر المؤمنین است عم و مؤید اینمقامات قول
علی بن ابراهیم در تفسیر آیه فما یکذبک بعد بالدین در سوره والتین که دین را بامیر المؤمنین
یقین تفسیر نموده تبین بظهور پیوست که جواهر نفیسه اعتقادات حقیقیه که متعلق بدین و معارف
کتاب مبین است در خزانه عامره هدایت و بیان آنحضرت نهاده و آن نتوان که ایمان از حیطه
درجه اولحدیقه امکان در والنت و یقین اعتقادیت راسخ و جازم که مبرا و منزه است از
شک و ریب و همچنین در اخبار ما نوده اهل بیت عم یقین بتسلیم و رضا و توکل بآنحضرت و جون
انجام و اتمام کتاب و دین بولایت امیر المؤمنین است و انتفاء ولایت موجب انعدام آن و فقدان
این بود در نظر اصحاب بصیرت کتاب و دین هما آنحضرت باشد بیقین و میزان که عین معنی دین و معنی
عین الیقین است ولایت امیر المؤمنین بود لابد ترازوی اعمال نیکان و معیار اهل اسلام و ایمان
و مؤید قول علی بن ابراهیم است روایت معانی الاخبار و دعای عبد عظیم تهذیب مصباح از حضرت امام
جعفر صادق عم و روایت محمد بن عباس از حضرت امام رضا عم در تفسیر این آیه کریمه که واقعست در سوره
زخرف که وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم که مراد از لعلی حکیم علی بن ابیطالبست عم و بنابراین تفسیر معنی
آیه این تواند بود که بدرستیکه کتاب در لوح محفوظ نزد ما هر آینه علی با حکمت و مؤید اینمعانیست
قراءت عبد الله بن مسعود این آیه را که در سوره قیامتست که ان علینا جمعه وقرانه فاذا قراناه
فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه که منقولست که در مصحف عبد الله بن مسعود این آیه چنین مکتوب
بوده و باین قراءت خوانده که ان علینا جمعه وقرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علیا بیانه
ترجمه کریمه این باشد که مرتضی علی جامع قراءت و خواننده قراءت تست هرگاه ما خوانیم پس
پس تو پیرو باش خواندن او را پس بدرستیکه مرتضی علی است بیان قرآن پس ظاهر میشود از
آیات باهره و دلالات احادیث ظاهره که مرتضی قراءت یعنی مبین قرآن و جامع و حارس قراءت
مخفی نماند که بتنبیهات آیات قرآنی و دلالات احادیث نبوی کتاب مصدق و کلام ناطق حضرت امیر المؤمنین
است چه کتاب چنین را گویند که نقوش معارف و صور علوم در او ثبت یافته باشد و این معنی
است که آنحضرت بجمیع علوم لدنی و جمیع اسرار و معارف یقینی بود و علم مکنون ما کان و ما یکون و سلسله
تجلیات محیط کاف و نون در لوح آنحضرت محفوظ و محروس میبود پس اگر جوهر ذات انسان کلات بنا
بودی نهاد دین حنیف محمدی حصنی از قرآن مبین اثری لو لم ذکنه ذات او مالا نبا شلطا قت تعبیر
بود دین را نظام از وی شده قرآن با و تفسیر در آیه فاذا وضعت السموات والارض وما بینهما

بدرستی و راستی صح

الآسیات صح
التوحید والنبوة لاتقاجز من التوحید و جزء من النبوة فهی جامعة للتوحید والنبوة وخاتمة لهما

من الجبال لما ثاقلت الا امانات مقابل لا اله الا الله فلا یقوم لها وزن و اذا وضعت الولایة مقابلها و هی علی
ولله رجحت المیزان لان الولایة مهما لیعنی چون ثابت شد که دین بولایت نظام میگیرد و بیقین بولایت
استحکام میپذیرد و اعمال نیکان بمیزان ولایت سنجیده میشود پس اگر گذاشته شود آسمانها و زمین و
آنچه میان آسمان و زمین است از کوههای استوار و کوهسار بلند پس بنهند در مقابل لا اله الا الله
بر گوشه ترازو برای آنها وزنی و اگر گذاشته شود در برابر کلمه مذکوره ولایت که آن علی ولی الله است هر آینه
افزونی و گرانی کند میزان مخفی نماند که سنجیدن اعمال در روز قیامت بچند طریق مذکور است اول آنکه
ترازوی است که او را دو کفه و عمودی و زبانه باشد و کلمه توحید و ولایت مجسم باید و همچنین
اعمال و افعال عباد مجسم گشته در کفتین میزان گذاشته و سنجیده شود یا آنکه کاغذ کردار گویند
بر نام مکتوب باشد و چندان وزنیکه دارند نزد خدای تعالی بآنها داده شود و در ترازوی مذکور
کشیده شود و طریق دیگر آنکه میزان عبارتست از قضا بحق و حکم عدل و آن ولایت علی بن ابیطالبست علیه السلام
پس معیار سنجیدن همان اصل ولایت است یا بمعنی که در نامه اعمال هرکس متابعت و ولایت اهل بیت
باشد آن اعمال وزنی و قدری خواهد داشت و ثواب بر آن مترتب خواهد یافت و الا اعمال او
از راه عین و خسران بسوی جهنم خواهند شتافت و جمهور مفسران بر آنند که مراد از میزان نبوی
است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بآن بازی سنجند و در تفسیر او وده که ایراد میزان
بلفظ جمع در آیه کریمه و نضع الموازین بجهت تعظیم شان او و ستجنا که خطاب یا ایها الرسل بپیغمبر
رسالت پناه عم یا آنکه چون اعمال هریک از مکلفان بدان می سنجند برای هریک میزانی باشد
و اضافه بجمیع و بعضی گفته اند که علیحده هرکس را میزانی خواهد بود که عملها و نیات او سنجند روایت
حضرت رسول صلعم فرمود که در شب معراج ترازوئی دیدم معلق میان آسمان و زمین کفه او بفراخی مشرق تا مغرب آنحضرت فرمود
که گفتم بار خدایا این ترازو چیست جبرئیل شود فرمود که بعزت من که بر بنیم حروف کاکو و داخل ابد ایوا کرا آخلاق
باشد این روایت مؤید قولست که ترازوی عمل بکار باشد زمخشری در کشاف آورده که حضرت داود
علی نبینا و علیه السلام از درگاه الهی مسئلت نمود که میزان را بنماید پس چون کشف حجاب شده میزان را بنمود
دید از مهابت بیهوش گردید چون بهوش آمد گفت خداوندا کیست که تواند کفه این ترازو را از حسنات
پر سازد پس خطاب رسید که ای داود هرگاه من از بنده خوشنود باشم کفه ترازوی او را بخرمای پر کنم
؏ ایزد نه از ما طاعت میطلبد ؏ از حضرت ما یکانه بی طلبد ؏ نومید مشو که رحمت او کم نیست ؏ او رزش پرانیم
و دلیل آنکه ولایت مرجح میزان اعمال و موجب رجحان کفه ترازوی اعمال است آنست که ولایت هم توحید است و هم نبوت

میطلبد

یعنی اقرار بولایت متضمن اقرار بتوحید و بنوت است پس باعتبار زیادتی بنوت افزونی دارد بر کلمه توحید
توضیح اینکه اعتقاد بر اسم جلالت که توحید اقرار است بآنکه حضرت واجب الوجود جل شانه که متصف است
بصفات ثبوتیه و منزه است از اوصاف سلبیه در تمامی صفات یگانه است و اورا در هیچ صفت از صفات
کمال مثل و شبیهی نیست و اعتقاد بآنکه موصوف بوجوب و جمیع صفات کمال منحصر است در ذات اقدس احدیت
و نبی و نبوت بمعنی عبارتست از مبعوث بودن آنحضرت بر کافه خلایق و اخبار از وحیهای الهی که
بواسطه جبرئیل علیه السلام یا وصف لازم عصمت و ولایت بمعنی حکومت و وصایت کافه خلایقست که قایم باشد
نبی از جانب الهی با وصف علم و عدل و حکمت پس کسی که اقرار نماید بولایت بانحو تحقیق که بیان کردیم که آنحضرت از جانب
واجب الوجود جل اسمه حاکم و صاحب اختیار خلایق و وصی نبی است پس بتحقیق اقرار نموده بوجود الله
و نبوت رسول الله و توحید از جمله چیزهاییست که رسول الله خبر داده پس بتوحید نیز اقرار و اعتراف
نموده و درین صورت در ضمن اقرار بولایت هم اقرار بتوحید است و هم اقرار بنبوت زیرا
که اصل و مغز ولایت همین دو جزء است که یکی توحید است و دیگری نبوت که مانند دو کوکب سعد
تابناک در قران یافته و از مقارنه اعتدال الظهور و عیان گشته و ایمان تام یافته اند و شیخ ره بوی [illegible]
اشاره فرموده بقول خود که لانها جزء من التوحید و جزء من النبوة و بنابر تقریر مزکور لفظ
من در این کلام بیانیست و نتواند بود که تبعیضی باشد باینمعنی که اجزاء مفهوم ولایت بعضی
از متعلقات توحید و بعضی از متعلقات نبوت که صورت ترکیب یافته بولایت مسمی گشته باشند
ولیکن باینمعنی که ولایت جزئیست از نبوت و همچنین از توحید تعالیت بغایت بعید و چون بمنزله
نبوت که در اقلیم ولایت سلطان و توحید باشاهر نبوت قرین و همنشین است نبی قمر و ولایت
جامع علوم ایمان توحید و اسرار دو نبوت جاوید بوده سالکان مناهج الکرامة مودت و متابعت
چون سر بکار همقدم و زبان فهم همعنان و همدم در طریقه مستقیمه موافقت و وداد راه تمنی اقرار و
وصول خواهند یافت و خاتمه اینکلمه باقیه را که نقطه آخر است در دور اسلام و ایمان و ولایت
نقطه اول خواهند شناخت و ازینجاست که هرگاه کلمه باهره علی ولی الله در عقب کلمه لا اله
الا الله گذاشته شود زیادتی بهم کند بر آن و رجحان بهم رساند چنانچه گفته منزلت ازان قال الشیخ و ذلک
لان لا اله الا الله روح الایمان و طرف الباطن و محمد رسول الله روح الاسلام و طرف الظاهر و علی
ولی الله طرف الاسلام و الایمان و روح الظاهر و الباطن یعنی دلیل آنکه ولایت جامع سر توحید و نبوت
و خاتمه آنهاست آنست که لا اله الا الله روح ایمان و طرف باطنست و محمد رسول الله روح اسلام

وطرف

وطرف ظاهر است و علی ولی الله طرف اسلام و ایمان و روح ظاهر و باطنست توضیح اینکلام بتحقیق
که اسلام و ایمان دو نعمت است یکی ظاهر و دیگری باطن چنانکه شیخ ره در موضع دیگر فرموده که الاسلام
والایمان نعمتان ظاهرة و باطنة و فرق میان ایشان اینست که اسلام شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله
است و بپای داشتن نماز و ادای زکوة و روزه ماه رمضان و آن نعمتی است ظاهر که مردمان بحسب
ظاهر قایل شدن بآن و بسبب آن جایز المناکحه میشوند و از میراث محظوظ و از کشته شدن و دستکار محفوظ
میباشند و ایمان عبارتست از تصدیق و اعتقاد بدل و معرفت یقینی قلبی است بحقیقت ایمان
و این نعمتی است باطنی و ثواب جاوید ترتب بر آن یابد و بعد از این ادعا [illegible]
مومن [illegible] ولیکن هر مسلمان مومن نیست چنانکه حق تعالی در قران در سوره حجرات فرموده
که قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم ترجمه آیه کریمه شاید این
باشد که گفتند امنا یعنی اعراب که ایمان آورده ایم بگوای محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید مسلمان
گشته ایم و هنوز داخل نشده ایمان و حقایق آن در دلهای شما و مطابق اینمضمونست حدیثی که در
کافی بروایت محمد بن یحیی مذکور است که منتهی میشود بسماعه که او گفت که عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که خبر ده مرا از اسلام و ایمان که آنها مغایر یکدیگرند یا عین هم دیگر آنحضرت گفت که ایمان مشارک
اسلام است باینمعنی که ملازم اوست و اسلام مشارک ایمان نیست یعنی ایمان را لازم نیست پس گفت
سماعه که بحضرت گفتم یا ابن رسول الله وصف نما و بیان کن برای من اسلام و ایمان را آنحضرت گفت
که الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والتصدیق برسول الله به حقنت الدماء و علیه جرت المناکح
والمواریث و علی ظاهره جماعة من الناس و الایمان الهدی و ما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام و
ما ظهر من العمل و الایمان ارفع من الاسلام بدرجة ان الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر و الاسلام لا
یشارک الایمان فی الباطن و ان اجتمعا فی القول و الصفة یعنی اسلام شهادتست باینکه نیست خدا و پرستش
بحق مگر خدا و تصدیق است برسول خدا بسبب اسلام امان یافته خونها از ریختن و بر اسلام جاریست
نکاحها و میراثها و بر ظاهر اسلام است جماعت از مردمان و ایمان بر راه راست بودن و تصدیقیست
که قرار میگیرد در دلها از صفت اسلام و آنچه [illegible] که ظاهر است در افعال جوارح و ارکان و
ایمان بلندتر است از اسلام بدرجه عظیمه و مرتبه [illegible] و راستی که ایمان مشارک اسلام است در ظاهر
و اسلام مشارک ایمان نیست در باطن و اگر چه هر دو مشارک در لباس قول و صفت [illegible]
جمعیت بالاورده اند پس چون معلوم شد که اسلام ظاهر است و ایمان باطن گوییم لا اله الا الله روح ایمان

باینمعنی که تحقق و قوام ایمان باوست و همچنین طرف اوست و محمد رسول الله روح اسلام و طرف اوست
و علی ولی الله طرف دیگر اسلام و ایمان و روح ایشانست زیراکه باحادیث ماثوره از اهل بیت عم ثبوت یافته
که ولایت جزو آخر و خاتمه ایمانست چنانکه در کتاب کافی بروایت علی بن ابرهیم که منتهی میشود بحضرت
امام جعفر صادق ع مذکور است که آنحضرت فرمود که حدود ایمان شهادتست لا اله الا الله و محمد رسول الله
است و اقرار است بآنچه نبی ص از نزد خدا آورده و نماز بجا آوردن و اداء زکوة و روزه ماه رمضان
و حج و ولایت ولی ما و عداوت دشمنان ماست و همچنین در باب دعائم الاسلام در کتاب مذکور
بیان یافته که بنای اسلام بر پنج گفته که اعظم آنها ولایتست پس ولایت طرف دیگر اسلام و ایمان و روح
ظاهر و باطنست که کلمه هذا و لذا اشاره بآنهاست حیث ولایتست بجهت آنکه توحید و نبوت که دو طرف ایمان و
اسلامند بنای آنها بر ولایتست و مخفی نماند که کلمه طرف در کلام شیخ قدس سره که طرفها الباطن و طرف الظاهر
و طرف الاسلام والایمان دو احتمال دارد یکی آنکه طرف بطاء مهمله و راء مفتوحه باشد و بیان آن مذکور
شده دوم آنکه بظاء معجمه مفتوحه و بسکون راء مهمله باشد و معنی چنین خواهد بود که لا اله الا الله روح
ایمان و ظرف باطنست و محمد رسول الله روح اسلام و ظرف ظاهر است و علی ولی الله ظرف جامع اسلام
و ایمانست و روح ظاهر و باطنست و این توجیه ملائم کلام سابقست که میفرمود جامعة لمراتب التوحید والنبوة
و همچنین کلمه روح بفتح حاء مهمله میتواند بود و ترجمه آن گذشت و کسر نیز احتمال دارد که معطوف باشد بایمان
و مضاف الیه ظرف باشد پس بنابراین ترجمه کلام شیخ این خواهد بود که ولایت ظرفیست که مستقر
اسلام و ایمان هر مومن و دار القرار روح ظاهر و باطنست قال الشیخ و لهذا اذا جاء العبد یوم
القیمة و فی میزانه الجبال الراسیات من الاعمال الصالحات ولیس فیه ولاء علی بن ابیطالب الحق هو کان الکل
فی المیزان لا یکاد یساوی الا دیان لان دین محمد کمال کل دین و ختم کل شریعة النبیین و سید المرسلین
و حب علی کمال هذا الکامل و ختم هذا الخاتم و تمام هذا المتمم المکمل الکامل کالکمال لذا الکمال و الجمال
فحب علی کمال کل دین لان الله عز و جل لم یبعث نبیا یدعو الناس الیه و یدلهم علیه الا و قد اخذ علیه ولایة علی طوعا
او کرها فکل دین لیس معه حب علی ع و ولایته فلا کمال له و ما لا کمال له ناقص والناقص لا یقبل و لا یوزن لانه
لم یقبل الا الطیب شیخ قدس سره میفرماید که چون ولایت علی بن ابیطالب ع جامع اسلام و ایمان و روح
آنهاست انجاست که هرگاه بنده در روز قیامت بمحکمه عدالت حاضر آید و در ترازوی اعمال او کوههای
استوار باشد از کردههای نیکو بنا شده در آن ترازو ولایت علی بن ابیطالب ع آن ولایتی که اوست که کمال
و افزونی جمیع طاعات [illegible] که اتمام دینهاست زیرا که دین محمد ص کمال هر دین و ختم شرایع پیغمبرانست و

تصدیق

٧٠

تصدیق کننده پیغمبران مرسلست باینمعنی که پیغمبران سلف از ظهور آنحضرت خبر داده اند و ظهور آن
حضرت مطابق اخبار ایشان بود یا باینمعنی که تصدیق کننده است هر آنچه را که با پیغمبران بوده از
دین و کتاب و معجزات چنانکه در قران مجید ذکر یافته که رسول مصدق لما معهم و همچنین محبت
علی مرتضی ع کمال دین کاملست و خاتمه اینهاست این خاتمیت و تمامی بخش این تمامی دهنده است و کمال دهنده
هر کمالیست که آن کمالست و کمال الاطلاقست پس دین و سنتی مرتضی ع کمال هر دینیست و حسن هر آیینست بجهت
آنکه خدای عز و جل نفرستاد پیغمبری را که بخواند مردم را بسوی او و دلالت کند بندگان را بر او مگر آنکه گرفت
بروی پیمان ولایت علی را خواه بخواهد یا نخواهد پس هر دینیکه نیست با او محبت مرتضی ع و ولایت او
پس نیست کمالی مر او را و دینی که نباشد او را کمالی ناتمام است و ناتمام مقبول و پذیرفته نمیشود و سنجیده نگردد
و بمیزان عرض نشود بجهت آنکه خدای تعالی قبول نمیکند مگر قول و عمل نیکو را و نیکوئی عمل محبت علی بن ابیطالب
و پوشیده نماند که دولا در کلام شیخ ره شرطیه بود که جواب آن در کلام محذوفست و از بسیاری ظهور آن لفظ
محذوف شده و در تقدیر هست و معنی چنین است که اگر بیاید بنده در روز قیامت بعرصه حساب و در میزان
او کوههای استوار باشد از اعمال صالحه و محبت علی بن ابیطالب ع در آن نباشد قبول درگاه الهی نخواهد
قال الشیخ والیه الاشاره بقوله والوزن یومئذ الحق فمن [illegible] والحق هو العدل والحق والعدل هما الولایة لان
الحق علی ع [illegible] والیه الاشاره بقوله فاولئک هم المفلحون و هم اهل الولایة الذین سبقت لهم من
الله الحسنی والیه الاشاره بقوله الیه یصعد الکلم الطیب قال الکلم الطیب لا اله الا الله محمد رسول الله
والعمل الصالح یرفعه الا العمل الصالح حب علی ع فکل عمل لیس معه حب علی فلا یرفع و ما لا یرفع لا
و ما لا یسمع لا یرفع و لا یسمع و لا ینفع فهو بالوصال [illegible] هباء منثورا شیخ نور الله مرقده میفرماید که بسوی
آنکه ولایت علی بن ابیطالب ع و اعمال او وزن و قبول مخصص اشاره شده و باینکه بقول الله تعالی در سوره
اعراف که فرموده والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون یعنی ترجمه کریمه
این باشد که وزن اعمال در روز قیامت دلیل آنکه آن امر سنجیدن [illegible] ایشان راست کار
شیخ میفرماید که حق بمعنی عدالت و این هر دو عبارتست از ولایت زیرا که حق مرتضی علی است که دل او
میل او جانب حق است و مؤید آنکه حق عبارتست از مرتضی علی است قول علی بن ابرهیم است از حضرت امام
جعفر صادق ع در تفسیر قل الحق من ربکم که در سوره کهف است که روایت میکند که آنحضرت ع فرمود
که آن اینچنین است که قل الحق من ربکم یعنی ولایة علی ع فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا
للظالمین آل محمد نارا یعنی بگو که حق از پروردگار شماست یعنی ولایت علی ع پس هر کسی که خواهد ایمان

مصدق قول البنان مع

ف

بیاورد

و هر که خواهد کافر شود بد دستی که ما مهیا کرده ایم برای ظلم کنندگان آتش سوزنده پس معلوم شد که حق
مرتضی علی است چنانکه شیخ اشاره بدان نموده بقول خود که الحق مع علی و مجیبی دانسته شد که
اعمال و حسن عاقبت مال و لایت انجناب منوط است پس خاره نهان محفل الهی و محرمان سراپرده توحید
کو هر جواد این بشارت را بایمان هوشمندی چنین می سنجد که دین ایمنی که از مغز ولایت تهی
و وزن ندارد و سنجیده نمیشود و مودت عمل و کرداری که بحسن جمال مودت و ولا آراسته نیست
بچشم قبول دیده نمیشود و کتاب که وزن یافته سنجیده های محبت مرتضی علی افزونی یابد کفه میزان ایشان
در میان بندگان و بهمین معنی اشاره است بقول حضرت پروردگار فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و ایشان رستگاران
هم ایشانند و هم دوستداران یعنی ها نفوسی که سبقت یافته برای ایشان از جانب الهی عنایت
ازلی و سعادت لایزالی و در بقا از آتش عذاب جهنم دور و در خلد برین شاد و مسرور چنانکه خداوند
عظمت و کبریا در شان ایشان در سورة انبیا بعین عنایت اشاره باین بشارت فرموده که ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون بیان آنکه این تواند بود که بود سبقی و تحقیق آنکه
سبقت یافته برای ایشان از جانب ما اجر و سعادتمندی ایشان از عذاب دوزخ دور رفتند پس فلاح و
رستگاری و سعادت و بختیاری بولایت حضرت مرتضی علی تعلق دارد نه بیرون از آن و مودت ازجمله احوال
خلایق چه باور شمار از روز حشر تلذ است و یوم و الوزن یومئذ الحق متاع دنیا که از ولایت آنحضرت نیست
وزن ندارد و طاعت بی حاصل و یقینی که از آشنایان مودت ایشان نیست صید های قبول نکرده طلب عقاب
ندامت گردد زیرا که سیمرغ تیز پر اعمال بی بهره با توحید و نبوت نبوی قاف قبول بروا نتوانند نمود
مگر بقوت ولایت و شاهباز بلند پرواز اشیا ندرمانده و لیکن نتواند یافت مگر با بال و پر مودت آنحضرت
ولفه ولایت نباشد اگر در پرش با هنک اولینش در پرش نشاید بر عرش تعظیم سر کسی کز ولایت
نیست تاج سرش سراسیمه باشد برو زحرا هرانکو بنا شد علی رهبرش و بهمین معنی اشاره آیت
بکریمه که واقعست در سوره ملائکه که الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه ترجمان این
این تواند بود که بسوی الله تعالی بالا میرود سخنان شایسته و ما لا نکه عمل شایسته بالا میبرد
آنرا امام علیه السلام گوید که کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است و عمل صالح که آنرا بالا میبرد مرتضی علی
است پس هر عملی که مصاحب مرتضی علی نیست بالا نمیرود و هرچه تعلق با لانرفتن مسموع نیست هرچه
مسموع نباشد در نامه نخواهد بود عملی که از جلوه وکار بی صنایع و تباه درمیان
نیند و اعتبار ناچیز و ناپدید و در بازار مکافات سرمایه عذاب شدید لولفه علی خوش با وجود دیا

و رستگار باشند

مسموع نباشد پس نافع نبود
پس عملی که بالا نرود مسموع نیست صح

ذنه در هوا بی کنده سود از کرده های خویش خجل بود از با غم سر افکنده لاالفخ تو بیر هذه للفاله
و تحقق هذه الدلالة ان جبرئیل علیه السلام سید الملائکه و الانبیا و سادة اهل الارض و الرسل سادة
الانبیاء و المرسلین و سید الخلائق اجمعین لانه الفاتح و الخاتم و الاول فالاخر له سود التقدم
و الختم لانه لولاه ما خلقوا و ما کانوا فلا حقیته علی سایر الاحاد شرف الواحد علی سایر الاعداد
و جبرئیل علیه السلام خادمه و الانبیاء نوابه لانهم بعثوا یدعون الله و بنبوته بجهرهم و نفصله
الکل یشهدون و بولایته علی علیه السلام یقرون و بحبه مستبشرون و علیهم سلطان رسالته محمد وحبا مهما
و تمام احکامها و ختامها دلیله قوله و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا یعنی علیا و امیری زیرا
تعدا نکه شرح بیان چند مقاله از آیات و اخبار بود که دلالت میکند بقوت مدد او ذریت
و ثبات و قرار و غیبت کلمات چون این دلالات را انکه حضرت جبرئیل علیه السلام رئیس بزرگ فرشتگان است
پیغمبران نیکان مردم روی زمین اند و رسولان یعنی پیغمبرانی که صاحبان دین و کتاب اند
و بزرگان پیغمبرانند و هریک از پیغمبران و رسولان بزرگ مردم زمان خویش است و حضرت محمد سید
تمامی پیغمبران و رسولان است و بزرگ تمامی مخلوقات زیرا که آنحضرت کتاب نبوت را هم فاتحه است
و هم خاتم یعنی کشاینده ابواب نبوت بمفتاح سروری اوست و ولایت قباب رسالت بمصباح پیغمبری اوست
ختم دفاتر بعثت بمهر یاری او و در دایره کائنات موجود اول است و در سلسله انبیا مشهود اخر
است از برای او هویدا است خزانت تقدم و خاتمیت چاصل اصل شجره انبیا بود و در مشکوة نبوت
فروغ نور او مینمود و او دایره سایره وجود و شهود نور ظهور وجود او بود و ارکان او در دیده نبود
ابد دم کون و مکان هیچ از وبه نبودی و بر صفحه هستی و تکوین هیچ صورت نبودی پس اولیت سزای
احدیت او است و تعبیر باقی ماده ها است که واحد در باقی اعداد مطلع معنی نماید که واحد
عددها چون اثنین و ثلث و اربع موضوعند برای کمیت مقدار هر چیزی مثلا اگر خواهند بیان
کمیت دو هم نمایند آن را مقید میسازند بقید و اضعاف شی بالجنس و انهادا بغیر لکمیت معنی دیگر
نیست و بنای تحقیق تمام اعداد بر واحد است پس واحد که در شماره و حساب یعنی یکیست مبدأ تمام
و شمارها است و همه اعداد تا هزار و بیشتر از یکی ظاهر میشود و همه عدد تفصیل همان یکی است
و بنای قوام و نظام همگی بر یکی است و موضوع عرض اعداد جلوه گاه یکیست و با این اعتبار واحد را
بر باقی اعداد فضیلی و برتری هست و بهمین دستور نور مقدس محمدی مبدأ وجود هر یکی از
کائنات و مصدر تکوین همگی موجودات است و بحقیقت ساحت وجود هر یک از موجودات

منکر در آنکه ولایت حضرت مرتضی علی
میزان و ایمانست و کرای عمل
اعمال و موجب نجات و امانت
میکویند که صح

جلوه گاه نور نبوی است ص دین آنحضرت با بهجت نیز بر یکان یکان از اهل جهان مفضل
و شرف خواهد داشت **دیگر** شیخ قدس سره میفرماید که جبرئیل ع خادم آنحضرت است و پیغمبران نیابت
او بیند زیرا که ایشان مبعوث شدند بر خلایق که بخوانند ایشان را بسوی خدا و آگاهی میدادند
امت بنبوت محمد مصطفی ص و همگی گواهی میدادند بفضل و افزونی رسول او را بنیا و اقرار مینمودند که
شاه کشور ولایت نبی بود و ستی آنحضرت متدین و ملکه به بزرگی بازوی مودتش بر سر هیکل والای نبوت
بودند و آنحضرت فرمانفرمای رسالت محمدی است و برهان قاطع رسالت است و متمم احکام رسالت
و ختام رسالت یعنی مهر پذیر رسالات است باین معنی که با آنحضرت دیوان رسالت مهر کنده و تمام
و استحکام یافته و تواند بود که ختام درینمقام باین معنی باشد که جوهری در معنی یسقون من رحیق
مختوم ختامه مسک بیان فرموده ای خرما بحر و نیرا بحر المسک بنا بر تفسیر جوهری مفاد این آیت
که اهل بهشت سیراب شوند از شربت ماء محتوی که آخر آن در یابند بوی مشک است و دماغ جان
از استشمام آن رحیق مشکین است پس بنا بر این معنی ختام در وصف آنحضرت ص اینست که مشام جان
رحیق مختوم رسالت را بانجه فاتحه ولایت و هدایت لزوم آنحضرت مشکین و عنبرآگین است **دیگر** شیخ
میفرماید که دلیل آنکه مرتضی ع سلطان رسالت مصطفوی است قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل که واجعل لی
من لدنک سلطانا نصیرا معنی کریمه اینست که بگردان و قرار ده برای من از نزد خود امیری را
که یاری کننده باشد همانا که مقصود آنحضرت این بود که مرتضی علی را ناصر و وزیر و امین من بگردان تتمه
محمد ص سید اهل السموات والارضین وعلی ع نفس هذا السید ... وقد صار ... وفتاه وعلی
وشواشه ومقدمه وسلطان دولته وحامی ملته وفارس مملکته فعلی سلطان اهل السموات
والارضین وامیرهم وولیهم وما لکهم لانه اولی بهم لانفسهم لانه امین الله وامیره وولیه وولایه
العظام علی الانس والجن ... شباب اهل الجنه فکل من سکن الجنه من الجن والانس فالحسن والحسین
سیده واهل الجنه سادة الخلائق فالحسن والحسین سادة السادة ولا سیدا اهل الاخره الامن سادوا اهل
الدنیا فابوهما خیر منهما بنص الحدیث الذی علیه الاجماع فامیر المومنین سید سادات اهل الدنیا والاخره
وزوجته الزهراء ع سیدة نساء العالمین لانها بضعة النبوة ولحمة الرسالة وشمس الجلال ودار العصمة وبقیة
النبوة ومعدن الرحمة ومنبع الشرف والحکمة فهو السید بن السید ابو السید اخو السید ابو السادة ...
السیادة والزیادة فهو الملک الذی حبه امان وبغضه هوان ومعرفته ایقان شیخ ره میفرماید که بنا بر
مضامین صدق قرین احادیث مذکوره حضرت محمد مصطفی سید اهل آسمانها و زمین است و حضرت

مرتضی علی نفس این سید است بدلیل آیه مباهله و قول آنحضرت که نفسک نفسی و همچنین روح و گوشت
خون این سید است چنانکه فرموده روحک روحی ولحمک لحمی و دمک دمی و همچنین برادر این سید
که فرموده است انت اخی وانا اخوک و فتای این سید است یعنی رفیق و خدمتکار آنحضرت
مخفی نماند که فتی در لغت بمعنی جوان سخی کریم النفس جوانمرد گویند و بمعنی غلام و خدمتکار نیز استعمال
شده و درینمقام رفیق خدمتکار مناسبست همچنانکه یوشع بن نون که وصی حضرت موسی است در
سفر دریا رفیق آنحضرت بود در قرآن مجید بفتی ازو تعبیر شده که واذ قال موسی لفتاه پس در کلام شیخ
اشاره بآنست که همچنانکه علی بن ابیطالب بمؤدای انت منی بمنزلة هرون من موسی بمنزله هرون است
همچنین بشهادت ملائک وجبرئیل ع بمنزله یوشع بن نونست که وصی حضرت موسی بود زیرا که حضرت
مرتضی علی ع در همه جا رفیق و همراه رسول الله بود و در شدت و رخا با آنحضرت موافقت مینمود
چنانکه در غزوه احد بعد از هزیمت سپاه اسلام تنها بر سر آنحضرت ایستاده بود و دفع شر و شر کفار
مینمود و هم در آن روز از آسمان صدای میآمد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و حضرت جبرئیل
علیه السلام نازل شده فرمود که لقد عجبت الملائکه من مواساة الفتی یعنی هر آینه بتحقیق تعجب نمودند فرشتگان
از دفاقت و همراهی این جوان و همچنین این نیز واضحست که فدای آنحضرت بود و خود را فدا کرده آنحضرت بود چنانکه
در شب غار که هفت نفر از قبایل عرب باتفاق اتفاق نموده قصد هلاک آنحضرت داشتند و نیت فاسد
باطل بر قتل آنحضرت کاشتند و حضرت جبرئیل آنحضرت را بر تهید مشرکان خبر داد آگاهی بخشید و بامر الهی آنحضرت
متوجه غار گردید و حضرت علی بن ابیطالب بجای آنحضرت خوابید چون وحی الهی در خوابگاه آنحضرت
رسالت پناهی بیامد مشرکان چون شیر خدا را در برج رسالت دیدند و هم در آن شب جبرئیل ع با این آیه
نازل شد که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤف بالعباد تفسیر و تفصیل این
واقعه سابقا ذکر یافت **دیگر** شیخ قدس سره میفرماید که مرتضی ع سلطان دولت حضرت رسول است
رسول و حامی ملت و صاحب اختیار مملکت او ست چون بظهور پیوست که حضرت رسول ص سرور اهل
آسمانها و زمینهاست و مرتضی علی سلطان رسالت و نفس محمد است پس مرتضی ع سلطان ساکنان
آسمانها و زمینهاست و پادشاه ایشانست و صاحب اختیار مال ایشانست زیرا که آنحضرت بموجب
انما ولیکم الله حق ولایت با ایشان از نفسهای ایشان بیشتر است زیرا که آنحضرت امین خداست در عالم
و صاحب اطاعت و معین و ناصر اوست در بنی آدم و فرزندان ارجمند آنحضرت در مقام فخر یافتند که
انس و جان سرور جوانان اهل بهشت شدند یعنی کسانیکه از اهل بهشت از جن و انسان امام حسن و امام حسین

بر همان اینانند و اهل بیت سادات تمام خلافت بعد بر امام حسن و امام حسین بزرگان هم سادات
و بزرگان اهل آخرتند و دنیا شد کسی مگر آنکس که سید و بزرگوار اهل دنیا باشد و بود بزرگوار امام
حسن و امام حسین بهتر از ایشانست بنص حدیثی که از رسول صلعم صادر گشته و اجماع امت بر آن واقع
شده که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما بل امیر المؤمنین ع سید سادات
اهل عالم و سرور سروران بنی آدم و زوجه او فاطمه زهرا سرور زنان عالمیان و مخدومه دو جهان
زیرا که آن علیا حضرت جگر گوشه نبوت و لحمه رسالت **و پوشیده** نماند که لحمه بفتح لام بمعنی قطعه ایست
از گوشت پس لحمة الرسالة بمعنی آنست که قطعه ایست از رسالت و بضم لام بمعنی قرابت و بنا بر این معنی
چنین خواهد بود که آن مادر سادات صاحب قرابت رسالتست و همچنین لحمه بضم لام بود جامه
نیز میگویند پس باین معنی خواهد بود که آن مجموعه سعادات بمنزله بود جامه رسالت **دیگر** مخفی نماند
که آن علیا جناب بالقاب فلک بزرگی و جلالتست **و** مخفی نماند که در کلام شیخ قدس سره بنوت و رسالت
تشبیه شده بشخص ملک جسدی و بضعه و همچنین لحمه خواه بمعنی پاره گوشت و خواه بمعنی قرابت از متممات
لوازم جسد است و اگر رسالت تشبیه یافته باشد بجامه پس لحمه بمعنی پود خواهد بود و آن نیز از
اجزاء داخله و مقومات جامه است و همچنین جلالت تشبیه شده بآسمان و آفتاب جزو داخل و مکمل
آنست در بین تشبیهات مشبه به که جسد و جامه و آسمانست محذوف گشته و اکتفا شده بذکر چیزی که
بنوت و رسالت است و این را باصطلاح علماء معانی و بیان استعاره مکنیه میگویند و ذکر لوازم مشبه به
که بضعه و لحمه و آفتابست استعاره تخییلیه مینامند و چون حضرت فاطمه را نسبت بنبوت و رسالت
مثل بضعه و لحمه است نسبت بجسد و همچنین مثل پود است نسبت بجامه و نسبت بزرگی و جلالت مثل
آفتابست نسبت بآسمان حرف تشبیه را حذف نمود و بطریق مبالغه بر حضرت بنوت محمول ساخته اند
و همچنین آن علیا حضرت ع منبع عصمت و طهارت و پاکیزگی و باقی مانده بنوت و کان جواهر حکمت
و سرچشمه نهرهای فرخنده حکمت پس بنا بر مناقبی که ذکر یافت امیر المؤمنین علیه السلم سید و لد سید اولاد
سید بود سید بود سادات دو جهانست که قرین سروری و مقرون بسیادت و افزونیست از امیر
المؤمنین که صاحب فضائل و مناقب چنینی و مقرون بسیادت و افزونیست و لهذا است که در نشیند
برای خلایق امانت از نزول عذاب بد و دشمنی با او مایه خواریست در هر دو جهان و نشناختن اولیا
در بیت امامت و ولایت ایمان و ایقانست و از عذاب قیامت وسیله امن و امان **و الی الشیخ** و الی الایه
بقوله و لولا فضل الله علیکم و رحمته فالرحمة محمد صلعم و الفضل علی ع دلیله قوله قل بفضل الله و برحمته

فبذلك

بذلك فليفرحوا يعني بنبي محمد و ولاية علي ع لان لا اجلها خلق الخلق و بهما انا صب عليهم الرزق
لان ما يسطره الانسان فهو الحسن و الاحسان و الحسن هما و الاحسان هما و الاحسان بهما اما آدم بالله
قوله اول ما خلق الله نوري فهو النور الجاري في احاد الموجودات و افرادها و اما الاحسان
فقوله انا من الله و الكل مني فالكل من اجله فهو الحسن و الاحسان چون مذکور شد که حب علی بن ابیطالب
علیه السلم امان و عداوتش موجب خواری و خسرانست شیخ قدس سره میفرماید که نبوی این معنی
اشاره است بقول الهی در سوره نور که فرموده و لولا فضل الله علیکم و رحمته لمسکم فیما افضتم
باشد که اگر نبودی فضل خدا بر شما و رحمتش هر آینه تعجیل کردی در نزول عذاب شما چنانکه بر امم سابقه
شیخ رحمه الله میگوید که مراد از رحمت محمد است صلعم و فضل علی بن ابیطالب ع که خدا و ندو مهربان بیرکت ایشان
امت را امان داده و مهلت رجوع و توبه بعاصیان امت بخشیده و توبه را از ایشان میپذیرد و در
دار دنیا بعلت جرمشان نمیکیرد **ع** باد کشتی که دلتا زدان بر اهی کند **ع** با تو حق را لطفها چند انکه بیحد و حسر کند
در گنه گر جانب ما بود تقصیری نرفت چون در امرزش که ما را وست کوتاهی کند **و مخفی** نماند که این آیه کریمه در
سوره نور در چهار موضع ذکر یافته و در سوره بقره نیز مذکور است و در بعضی اخبار مأثوره اهل بیت ع فضل
علی بن ابیطالب ع و رحمت حضرت پیغمبر ع تفسیر یافته و همچنین کریمه و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين رحمت را بآنکه
آنحضرت رحمت بر عالمیان است شیخ بهمین طریق تفسیر نموده گفت فالرحمة محمد و الفضل علی ع و بنا بر این تفسیر
هما نا تقدیم فضل بر رحمت در آیه مذکوره جهت ترقی است از تلو بانقص بآکمل یا کامل ز یاده چون این دو معنا
جلت نعمته بهر کدام دو نعمت کامله و بیان فوائد این رحمت عامه شامله بهر یک از منت سگذاشت
مقام اقتضای تاخیر ابکمل و تعقیب او را بمیدانست لهذا بنی را که اعظم شانا بود بعد ذکر فرموده و شیخ بر
سبیل ادب در تفصیل آیه کریمه ترتیب بنا بر تفسیر شیخ بر نهج و ترتیب آیه مبارکه است که بیمرکز واقع است در سوره
نبأ رانکه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون **دیگر** شیخ رحمه الله میفرماید که دلیل آنکه
رحمت در آیه مذکوره حضرت پیغمبر است و فضل علی بن ابیطالب ع قول خدای تعالی است در سوره یونس که
میفرماید قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا يعني در کتاب خود چنین بیان نموده که فلیفرحوا
جزاء و مقدرات و جمله ثانیه تاکید و تقریر جمله اولی و ما بر جمله این است که بگوای محمد که بفضل خدا و
رحمتش بیاید که بر خدا شوند پس باید که بر خدا شوند بجهت آنکه یعنی با کامل و نعمت اهل که احق اند
باینکه موجب فرح و سرور باشند نه بلذات فانیه دنیا که یا اعد بنی تنظر شیخ قدس سره رسیده
باشد که رحمت و فضل که در آیه مذکور است بدین محمد و ولایت علی ع تفسیر یافته لهذا از دلیل تعبیر سابقه

نموده

فرموده که یعنی دین محمد و ولایت علی عام و بر طبق همین تفسیر است احادیث که زمخشری در کشاف نقل نموده
حاصل مضمون آنست که مرویست از ابی بن کعب که رسول خدا صلعم خواند این آیه را پس فضل خدا را در
بکتاب الله و اسلام تعبیر نمود و این معلومست که اسلام دین محمد است چنانکه در تفسیر علی بن ابرهیم فضل را برسول
و رحمت را بعلی بن ابی طالب عم تعبیر یافته و عبارت تفسیر اینست که الفضل رسول الله و رحمته امیر المؤمنین
فبذلک فلیفرحوا قال فلیفرح شیعتنا هو خیر مما اعطوا اعداءنا من الذهب و الفضة یعنی فضل رسول
خداست و رحمت امیر المؤمنین پس باید که فرحناک شوند شیعیان ما این بهترست از آنچه بخشیده
شده اند دشمنان ما از طلا و نقره چه اینها در معرض فنا و انتقالست و فضل و رحمت همراه ایشان بوده
دنیا و آخرت و همچنین بر طبق این روایت از حضرت امام محمد باقر عم زراره نقل نموده پس ظاهر شد که مبنای
کار فرح شیعیان امت بدین محمدی و ولایت مرتضوی عم مسرور و فرحناک باشند زیرا که حق تعالی برای
ایشان خلق دنیا نموده و برکت ایشان مائده رزق در روی زمین جهت خلائق گسترانیده پس باید فرح و
سرور همه ایشان را و لیس شیخ قدس سره وجه دیگر بیان میکند و میگوید که بدین محمد و ولایت مرتضوی
فرحناک باید بود زیرا که ایجاد همه بیند و آنچه مشاهده آن گل شگفتگی و مرغی چه بیند یا حسن
یا احسان پس اگر بچشم حقیقت بین در دیده بصیرت و یقین مشاهده نمائی بینی که رنگینی حسن ایشانند
و هم با ایشان خلایق بوده و احسان و مشمول عواطف کرام ایشانند؛ بیت اگر بچشم حسن حسن یا بهائی
بلغ در هر چو من نالد هزاران کی هزار جان کرامت بوده دم؛ به یک نظاره صد این انجمن نثار کنی
اما دلیل آنکه حسن ایشانند کلام معجز نظام نبویست ص که اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی که
بیافرید حق تعالی نور من است و چون نور آنحضرت اول موجودات است و بنای وجود هر ممکنی بر حقیقت
نوران که آنحضرت پس بنا بر اولیت آن نور هر یک از حقایق و اعیان با او هویدا و عیانست و فروغ جمال
نورانیت کرده از افق ظهور هر عینی پیدا و درخشانست و فی الحقیقه وجود حسنی است که پذیرگر با فاضه
فیاض مطلق صفحه قابلیت هر عینی بدینسان نگاشته و جمالیست بنظر بعنوان صحیفه کائنات طراز
الله نور السموات و الارض نوشته پس اگر از افق کاهی جلوه دری و دیده بصیرت بگشائی پرتو حسن
جهان آرای نعت محمدی را بر بینی که در مرآت حقیقت هر یک پیداست و فروغ جمال عالم آرای نور احمدی را
مشاهده فرمائی که در عین شهادت هر کس هویداست؛ چشمی بگشای تا ببینی پیدا شده در یکان یکان
آنکس همی کند تجلی ز حسن و جمال دلبرانکیست؛ و اما بیان آنکه احسان بخلایق بتوسط محمد و علی است علیهما السلام
تو لحضرت رسولت صلوات الله علیه کانا من الله و الکل منی یعنی من از خدایم با تنی که جناب مقدس

الهی را بجهت خود آفرید و از نور احدیت ظاهر شدم و باقی مخلوقات از من پدید آمدند یعنی که از برای من
آفریده شدند و اگر نبود بکار من نبود کشتی پس چون نعمت وجود که شایسته ترین عطایاست برکت
نوران سید انبیا و اولیاست همچنانکه در نظر ارباب شهود حسن مینماید همچنین پرتو کدام نعمت
وجود هم از آن دریا احسان وجود ممکنات بود؛ در حسن تو نی بنای احسان؛ در دیده تو نی بجای انسان
نور تو نتافت تا بعالم؛ راهی نمودنا به آدم؛ گر پای تو در میان نبودی؛ در جسم وجود جان نبودی
در دیده هستی تو چون جان؛ سر رشته عالمیت پنهان؛ قال الشیخ فهو الحسن و الاحسان کما قیل
شعر جمیع ما انظره جماله؛ و کلما خیلت خیاله؛ و کلما اشتمه نسیمه؛ و کلما اسمعه مقاله
و لم فرت به مدیحه؛ فلم یذکرنها نوالم؛ ما یعرف العشق سوی متیم؛ لا لذبیل الهوی قال یعنی
نور جمیع عالم در هیاکل موجودات حسن است بر تبه حق بر منظور و مقصود و کل آن از نور احمدی ا
معروف مشهور و همچنانکه از شعر ابیات تصریح کرده که مضمون آن ابیات بفارسی اینست
اگر بینم همه جمال الهی است؛ همه انوار خیال الهی است؛ در مشام هم نسیم اوست؛ گوش شنیدم
باز مقال الهیست؛ ترمز آنکه او بیانم؛ که مرد ستم از نوالهی است؛ بجز آنکس نباشد سوخته عشق؛ که گرفتار
قیل و قال الهیست قال الشیخ و ذلک لانه مصدر الاشیاء و منشأ الاشیا تعودها الیه فمبدأها
منک و عودها الیک و من هو المبدأ و المعاد فزمام الامور منوط به فتقها و رتقها بیده و فی
بیده الرتق و الفتق له الحکم و الیه ترجعون یعنی دلیل آنکه فضل و لطف نور محمدیت بر جمیع شاهد
امکان حسن ما هر دو دوست احتیاج کونت و مکان احسان ظاهر است که بحقیقت اوست که در
مدارک حواس نمودار و در مشاهد احساس پدیدار است آنست که آن موجود اول مصدر و منشأ
اشیا است یعنی مرجع تمام ماسواست چه ولایت آن نور مقتضی اینست که ایجاد از او با او و بعد
از وست در مرتبه ثانویت باشند تا اولیت ثبوت و تحقق یابد و این معلوم است که بنای
ثبوت هر ثانی با اولست و قوام ثبات هر صادر بمصدر چنانکه واحد کل اولست ما زهابت ثابتی منازل
حساب نا و ظاهر و ملکوت و هم او در مخزن حقایق ملکی باطنست همچنانکه الف ظفولی مصدر کلام
و کلمات و در شرح مقاصد و بیان معانی ام الکتاب خاتمه است پس بنا بر اول ما خلق الله نوری گوهر صدف
لولاک که کشتی موج دریای احدیت است اصل و مبدأ ظهور عالم و مرکز محیط تمام افلاک و مرجع
معاد تمام مکونات همان نور پاک چه در اخبار ماثوره اهل بیت عم وارد است که در دعای ماه
رجب که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت چنین مذکور است که بدؤها منک و عودها الیک یعنی ظهور

قائمه از تست و رجوع و بازگشت همه بسوی تو است پس صدق و ضرورت این کلام مستلزم آنست که نور
انوار آنحضرت هم مبدا باشد و هم معاد و کسی که مبدء و معاد است پس رشته کارها وابسته باوست و کشاد
امور بدست اختیار اوست و آنکه کلام اینها همه باوست امر از او و سبب بازگشت بسوی اوست له الحکم
ثم کتابی ذو فنون که انا لله الحکم والیه ترجعون حاصل کلام نیز آنست که تفویض امور رتق و فتق دنیا و
در قبضه اختیار محمد و علی است ع زیرا که عقد و قبض همه منک و عود الامر الیک چون مبدا نور نبی و ائمه
حضرت دنیا من علی الاطلاق اوست رجوع ایشان و رتق و فتق امور با ایشان نیز مبدا ایشان است لیکن محمدی
نور نبی و ائمه ع چون مصدر و مبدا آغاز ایشانست پس رجوع و بازگشت هم بسوی ایشانست و رتق و
فتق امور بتمکین بدست ایشانست و موید این مدعا است کریمه که واقع است در سوره غاشیه که ان
الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم در اخبار ماثوره وارد است که این ایه تفسیر یافته باهل بیت علیهم السلام
همانا تفسیر ثانیست که بدرستی و تحقیق که بسوی ماست رجوع ایشان پس بدرستی که بر ماست حساب
ایشان یعنی جزای ایشان که تصدیق نبوت و اقرار بولایت ننموده‌اند و دوری جستند الا من تولی و کفر مستحق
عقاب فیعذبه الله العذاب الاکبر بود نمودند اخبار ماثوره اهل بیت ع مذکور است که جعفر بن
محمد قرابی باسناده از قبیصه روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع از ایه
مذکوره آنحضرت فرمود که فینا التنزیل وعلینا در شان ماست قران گفتم که من از تفسیر این ایه
پرسیدم که چه معنی و مقام دارد گفت آنحضرت فرمود که نعم یا قبیصه اذا کان یوم القیمة جعل
الله حساب شیعتنا علینا فما کان بینهم وبین الله استوهبه محمد من الله وما کان فیما بینهم وبین
الناس من المظالم اداه محمد عنهم وما کان فیما بیننا وبینهم وهبناه لهم حتی یدخلوا الجنة بغیر
حساب یعنی ای قبیصه هرگاه روز قیامت قیام نماید خدای تعالی حساب شیعیان ما را بما واگذارد
و رجوع فرماید پس آنچه میان ایشان و خدا باشد از حقوق الهی که تقصیر کرده باشند یا عصیان
ورزیده باشند حضرت محمد ما آنرا از خدای تعالی در میخواهد و شفاعت میکند و مظالم و حقوق الناس
که نزد ما ایشان باشد حضرت پیغمبر ص آنرا ادا نماید و ایشان را راضی گرداند و اگر در باب ما از ایشان
تقصیری واقع شده باشد و از حقوق ما در ذمه ایشان چیزی باشد ببخشیم و از تقصیر ایشان
بگذریم تا بیحساب داخل بهشت شوند و محصل دلالت میکند بر اینکه خدای تعالی تفویض امور را
بسوی نور نبوی کرده و کارها را باآنحضرت واگذاشته روایت ابی اسحق نحوی که گفت شنیدم
از حضرت امام جعفر صادق ع که میگفت بدرستی و راستی که حق تعالی متادب و متخلق ساخت

یعنی

یعنی خود را بر محبتش پس گفت انک لعلی خلق عظیم بدرستی که تو هر اینه بر خلق عظیمی پس آنگاه واگذاشت
بسوی او امر دین خود را پس گفت ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی بدهد شما را رسول پس بگیرید
الا احکام الهی که فرمود ما کبریا از او فرمان برید و چیزی را که منع نماید شما را ازان و نکو بلیغ پس باشد و سؤال
منما شود و گفت الله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله کسی که اطاعت کند رسول خدا را پس بتحقیق که اطاعت کرد
خدا را و بدرستی و تحقیق که رسول خدا واگذاشت کارها را بسوی علی بن ابی طالب و او را امین خود
گردانید فانه نعم فائده ولما طلعت شموس الاسرار من مطالع العنایة وطلعت بوارق الاسرار من
مشارق الهدایة وعرفت ان الحی القیوم جل اسمه فضل الحضرة المحمدیة بان جعل نورها هو الفیض الاول
وجعل سائر الانوار تترشح منها وتنتشر عنها وجعل لها السبق الاول ولها السبق علی الکل والرفعة علی
الکل والاحاطة بالکل والله من ورائهم محیط بعد از آنکه شیخ قدس سره بر طبق ایات و احادیث در فائده
رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام مرکب اندر انها کوهریست درخشان از بحر اسرار ایشان و هر که از
افتاب الوهیت نور افشان در فلک مرتبه و مقدار ایشان در سلک بیان در صدد تقریر در آورده
و بنگاه ضیا ارباب معرفت و ولا را بضیا و فروغ آنها منور ساخته میگوید که چون طلوع نمود و بر تافت
خورشیدهای اسرار از مطالع عنایات درخشان گشت نور بخشتی از کوکب زمین را
لایزالی بدانستی که کرد که بوجود زنده منور عالم و عالمیان که قیام و قوام همه باوست جل جلاله فضل و
افزونی داد حضرت محمد را که گردانید نور او را فیض اول و عاید از فیض او در رای منتهای کرم و احسان گردانید
همه انوار را چنین که برایند از مطلع عنایت چون ستارهای درخشان و بر ان آیند انان هدایت
و ولایت چون شعاعهای پرتو ایشان و قرار داد برای آنحضرت سبقت اول را پس برای او است سبقت
بر کل و رفعت بر کل و احاطه بکل و خدای تعالی از وراء ایشان محیط است یعنی که عالمت بجزو
کل و تمام عالم در قبضه قدرت و حصار استوار سلطنت اوست فصل فعلم ان الله سبحانه
ما انعم علی عبد بنعمة هی اجل من معرفة محمد وحبه ع فقد ...بر قطط ولا حرمه عبدا فرحمه قطط شیخ قدس سره میفرماید
که از دلالت ایات و احادیث مذکوره دانسته شد که بتحقیق خدای سبحانه و تعالی انعام نکرد بر
بنده بنعمت معرفت محمد و محبت مرتضی علیهما السلام که بعد از آن او را عذاب کند هرگز و محروم نساخت بنده را
از این انعام که مرحوم گرداند او را هرگز توضیح چون سابقا معلوم شد که جناب مقدس نبی و ولی
علیهما السلام محیط این وجود و مظهر اسما و جمیع صفات حضرت حق تعالی ایشانند با امور خلایق کاشف رتق
و فتق مهمات در قبضه اختیار ایشان گذاشته پس که محبت و عداوت با ایشان باشد البته با اقتضا

محبت و عرفان مطیع و تابع خواهد بود و مطیع ایشان مطیع خداست و مطیع رسول و خدا
در قیامت رفیق پیغمبران و صدیقان و شهداست همچنانکه در سوره نسا فرموده که و من یطع
الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک
رفیقا همانا ترجمه‌اش این است که کسی که فرمان میبرد خدا و رسول را پس این جماعت در قیامت باشند با کسانی
که انعام کرده خدای تعالی بر ایشان از پیغمبران و بسیار راست گویان و شهیدان و نیکوکاران چه نیکواند
اینجماعت همنشینان و خوب نشستنی است رفاقت ایشان و ملخص مضمون این آیت که هر که
کسی را دوست دارد فردا با او محشور بود چنانکه وارد شده که المرء مع من احب یعنی حشر غلامان علی با علی
حشر غلامان عمر با عمر بود و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که النبیین رسول خداست والشهداء
امام حسن و امام حسین است ع والصالحین باقی ائمه است و حسن اولئک رفیقا قائم آل محمد است
پس کسی که بشرف طاعت و شرف رفاقت بجماعت صلوات الله علیهم فائز گردد معذب نخواهد بود و هیچ

بلکه شفاعت جمعی بکند خواهد نمود

ناکسی که بشقاوت محروم گردد از این سعادت و بیرون باشد از محیط محبت و معرفت در سلک منکران
و منکران ایشان کافر است و کافر مرحوم نیست و معذب بعذاب جاودانیست چنانکه حق تعالی در سوره
غاشیه میفرماید که فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من تولی و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر
ترجمه این کریمه بنابر روایت جابر و ابن عباس اینست که پس پند ده جز این نیست که تو پند دهنده
نیستی تو بر ایشان حافظ و صاحب سلط جز آنکه روی بگرداند و پند پذیر نگردد و تصدیق نبوت
تو نکرد و انکار ربوبیت من کرد و کافر شد که علی بن ابیطالب است که دید پس عذاب میکند خدای تعالی او را عذاب
غلیظ شدید دائمی این فقیر را نابجاست که نخجیر نه فرموده که دوست محمد و علی عذاب نخواهد دید و منکر ایشان
روی بهشت هیچ باب نخواهد دید **نظم**
در کشور محبت محروم نیست هرگز / محروم از محبت مرحوم نیست هرگز
تیغ جفا علی و ما هستیم جان خریدار / دایم شهید عشقش مظلوم نیست هرگز / ایمان حیوة باشد خلاق
بی خاک آنکس که هست عاشق معدوم نیست هرگز / محو جمال او را از خود خبر نباشد / در صفحه خیال آنکس نقش معلوم
و پوشیده نماند که انعام محبت و محروم ساختن از این نعمت در کلام شیخ بخدای عز و جل نسبت داده شده و مراد
ما قلت اما انعام کردن محبت بایشان آنست که خدای تعالی بنده را توفیق میدهد تا آنکه بجاذبه فطرت
بآن سعادت عظمی فائز میشود و محروم ساختن کنایه از آنست که حق تعالی آن ناکس را بنفس خودش وا
تا بشقاوت جبلی از این عطیه کبری باز میماند و جهت اقتضای فطرت و جبلت سعادت و شقاوت
و سرشتن بنوعی که موجب آن هر یکیست مخصوص خداوند عظمت و کبریاست لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون

فضل

فصل محمد و علی صلوات الله علیهما نور واحد قدیم و انما انقسما تسمیة لیمتاز النبی من الولی
لا فتا انا الواحد من الاحد فکلا احد و احد و لا ینعکس و کذا نبی و ولی و لا ینعکس و لهذا الا تویزن
الاعمال الیوم القیمة الا بحب علی ع لان الولایة هی المیزان کما تقدم شیخ قدس سره میفرماید که محمد و علی
صلوات الله علیهما یک نورند که مقدم است بحسب وجود بر جمیع موجودات و جز این نیست که آن نور
انقسام یافته بجهت مسمی بودن یک نصف باسم نبی و نصفه دیگر باسم ولی تا آنکه نبی از ولی امتیاز یابد
فلا امتیاز واحد از احد **مطلب** بدانکه قدیم بر دو نوعست یکی قدیم ذاتی و آن موجودیست که محتاج بعلت
مؤثر نیست و آن حضرت واجب الوجود است جل شانه و دیگری قدیم زمانی است و آن موجود
است که زمان عدم مسبوق بر زمان وجودش نیست اگرچه مسبوقست بعلت و آن بمذهب حکما
عقول و افلاک و نفس فلکی و هیولی و صورت جسمی و نوعی افلاک و طبیعت صورت جسمی و نوعی عناصر
و اما اشخاص صورت جسمی و نوعی عناصر نزد ایشان حادث است و لیکن مطابق شریعت مطهره نبوی
پس قدیم مطلقا خواه ذاتی و خواه زمانی منحصر است در ذات واجب الوجود جل جلاله
و ما سوا همگی حادث اند یعنی که زمان عدم ایشان سابقست بر زمان وجودشان و چون نور
محمدی در وجود مقدم است بر همه ممکنات لهذا اطلاق قدیم بر آن نور کرده چنانکه
فرموده هر دو نور واحد قدیم و بعد از آنکه دو نور در مرتبه واحدیت و معیت بودند بجهت
ظهورات ربانی بدو نصف شدند یک نصف مسمی گردید بمحمد و نصفه دیگر بامید علی شد یعنی انقسام
بتسمیه بجهت آن بود که نبی از ولی امتیاز یابد همچنان امتیازی که واحد را بود از احد **و مخفی نماند**
که همچنانکه نبی و ولی اگرچه دو نور واحد و حقیقت یک اصلند که وحدت برهان نامه اند
در عرف اهل لغت بمعنی واحد است و واحد اول عدد است و اینمعنی از ما نحن فیه بیرون است و بنابر
بعض احادیث چنانکه مذکور میشود بحسب معنی مغایر هستند و نسبت میان ایشان عموم و خصوص
مطلقست و مورد استعمال اشتراک است از موقع استعمال احد باینمعنی که هرچه مصداق احد باشد
مصداق واحد میتواند چنانکه گفته شده انا الواحد من الاحد و هرچه واحد باشد صادق
آید مصداق احد نتواند بود مثل نور محمدی که بمؤدای اول ما خلق الله نوری
متصفست بوصف واحدیت چه آن نور کامل الظهور واحدیست کما ولی موجودات
و مظهر مراتب عددیست و مصداق احد نیست بلکه صادر از حضرت مراتب صفات الهیه
و همچنین مثل انسان که واحد برو صادق آید و انسان را احد میتوان گفت و بیان معنی واحد

و احد بنا بر تحقیق ابن بابویه در کتاب توحید و آنچه مستفاد میشود از اخبار ماثوره در باب فرق میان
معنا که در تحت اسماء الهی و اسماء مخلوقین است آنست که واحد ذاتی را گویند که متصف باشد بوحدت
خواه او را جزء خارجی و معنوی نباشد و مصداقا منحصر حضرت واجب الوجود است جل شانه
وخواه او را جزء خارجی و معنوی باشد چون حقیقت انسان که در باب او گفته میشود الانسان
واحد چنانکه گفته شد و مرکبست از گوشت و خون و عصب و عظام و غیرها و حقیقت ذهنیه او
مرکبست از حیوان ناطق و هرگاه در ذات مقدس واجب الوجود استعمال این معنا داده اند که یکانه
در ذات و صفات و وحدانیت و او را در هیچ باب شبیه و نظیری نیست و همچنین مراد از احد آنکه
که جزء و بعض نداشته باشد و او را اجزاء معنویه نیز نباشد و منقطع باشد از اتصاف بنعوت
و اوصاف پس باین اعتبار که جزء معنوی ندارد جنس و نوع نخواهد داشت و در این صورت او را
شبیه و مثل نخواهد بود و باعتبار سلب تعدد صفات سلب عدد صفات که در سلسله عدد داخل
نیست و مصداق این ذات واجب الوجود است جل شانه و احد من حیث المفهوم با قطع نظر از
ما صدق عبارت از عددیست که همه اعداد از او متحقق و متولد میشوند و در سلسله اعداد داخل است
محل صفات متکثره است چه واحد عددی من حیث انه واحد موصوف است باینکه نصف دو است
و ثلث سه است و ربع چهار است و وحدانیت نیز صفت او است و او خود صفت احد و صادق
آنا مراست واحد در سلک عدد نیست پس اگر واحد را احد اطلاق یابد بایمعنی است که در واحد
تمام صفات بی نهایت یکانه است بوحدت ذاتی و او را همتائی نیست پس هر احد واحد است
یعنی هر بسیط بالذات که مفهوم او نیز بسیط باشد موصوف است باینکه واحد است و مصداق
این مقاله ذات حضرت ذو الجلال است عز اسمه چنانکه گذشت و لیکن هر واحد احد نیست بجهت
آنکه در معنی واحد بساطت ذات و مفهوم معتبر نیست و تواند بود که انسان متصف شود بوحدت
چنانکه گفته شد الانسان واحد میتوان گفت و حال آنکه بحسب حقیقت خارجیه و حقیقت ذهنیه مرکبست
واحد نیست و لیکن واحد است باینمعنی که ۲ نیست و ۳ نیست و در کتاب قواعد شهید رحمه الله
فرق میان واحد و احد بچند چیز مذکور است اول آنکه واحد یعنی منفرد بالذات و احد یعنی
منفرد بالمعنی دوم آنکه واحد بر عاقل و غیر عاقل اطلاق میشود چنانکه گفته میشود انسان واحد و
کتاب واحد و احد مخصوص است بعاقل سیوم آنست که واحد در ضرب و مقدار و عدد داخلست چنانکه
گفته میشود که یک در هشت یعنی بحسب ضرب یا یک در هشت بحسب عدد یا یک درهم است بحسب وزن واحد

دراینها

دراینها داخل نیست پس هر مرتبتی یا احد خاص است و واحد عام باینمعنی که هر احد واحد است
و لیکن هر واحد احد نیست و بر همین قیاس است نبی و ولی که هر دو مشتق اند از یکنوع نبی یعنی
خبر دهنده است از جانب خدا بخلق بعنوان حکومت و اولویت و ولی یعنی صاحب حکومت
و ریاست الهیه است که بعنوان اولویت با حقیقت پس هر نبی ولی است و لیکن هر ولی نبی
نیست چه حضرت پیغمبر با وصف نبوت حکومت و اولویت بر خلایق داشت چنانکه فرمود
من کنت مولاه و حضرت مرتضی علیه السلام از جانب الله تعالی بر خلق حکومت و ریاست داشت و
اولی بود بنفسهای خلایق از ایشان اما نبی نبود چنانکه فرمود فعلی مولاه پس نبوت از
ولایت ماده افتراق بهم رسانیده و در این صورت هرگاه اقرار بنبوت کسی متحقق شد اقرار
بولایت ولی نیز در ضمن آن اقرار از او متحقق یافته و لیکن همان کافی نیست بجهت آنکه ولایت
در غیر نبی نیز میباشد که اقرار بولایت مطلقه در ضمن هم اقرار میباید داشت تا اقرار بنبوت
نبی با آن سنجیده شود و آن اقرار بولایت ولیست زیرا که اقرار بولایت ولی در ضمن دارد هم
اقرار بنبوت را هم اقرار ولایت نبی را پس اگر میان نبی و ولی مواسات میبود باین قسم که هر نبی
ولی و هر ولی نبی میبود بجهت سنجیدن اقرار بنبوت و باقی اعمال میزان و آلت وزن میبود و حال
آنکه میزان حسنات و اعمال سنجیده نمیشود مگر محبت مرتضی علی زیرا که میزان همان ولایت و لیس
همچنانکه بیان آن بدلیل و برهان گذشت دیگر آنکه سنجیدن هر جنس و متاعی بجهت تحقق وزن
و تشخیص مقدار او است چنانکه آن متاع در یک کفه گذاشته میشود و در کفه دیگر آلت سنجیدن
که ما بوزن است قرار داده و سنجیده میشود و بعد از آن وزن متاع تشخیص میابد و هم سنجی
میزان منظور نبود و اعتبار در این باب چنانکه وزن متاع اعتبار هم وزن است و باطن آن و قائم
بذات است همچنین وزن و مقدار متاع ایمان و جنس اسلام همین همین ولایت که باطن ایمانها و
مختفی در آنهاست پس بعد از آنکه اعمال که متاع آخرتست در کفه میزان گذاشته شود و مقابل او ولایت
ولایت سنجیده گردد و در صورت مرتضی علیه السلام کم وزن و مقدار آن است اخبار و تقصیری نباشد
آن متاع سرمایه انتفاع و سود و جزاء آن بمصداق کریمه قصص که من جاء بالحسنة فله خیر منها بجهت
جهت بهتر از آن خواهد بود و اگر چنانچه بار وجود انکاری از ولایت مرتضی علیه السلام باشد و ذکر نخواهد
داشت پیلی از نخواهد سنجیده و منظور نبود و اعتباری نخواهد یافت بلکه سرمایه خذلان در ما انکاری
و متاع بجلت و شهادی است **فصل** التوحید لا یقابله شیء تمام جمل و کذا علیه السلام اذا کان

لا ینقص شیء من الذنوب تلک الأعمال بل انا اذا کان حب علی المیزان فلا سیئة واذا لم یکن فلا حسنة لان الحسنات بالتحقیق حبه والسیئات بغضه لان حبه حسنة لا تضر معها سیئة وبغضه سیئة لا تنفع معها حسنة والیه الاشارة بقوله اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات وقوله وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا شیخ قدس سره العزیز میفرماید که با توحید مقابل میتواند شد هیچ چیز خواه کم باشد و خواه بسیار کوچک باشد یا عظیم المقدار بجهت آنکه رکن رکین اسلام و دین توحید است و بنای قبول و صحت طاعت بر همین است یعنی که بنای یقین کسی بر توحید نباشد خانه دینش خراب و اعمالش در صحرای قیامت مانند سراب است پس هیچ چیز بجای توحید نتواند بود و در مقابل آن نخواهد بود و همچنین مثل توحیدات حب علی بن ابیطالب که اگر در میزان باشد کم نکند وزن او را هیچ چیز از گناهان خواه کم باشد و خواه بسیار بلکه نیاید و دشمنی مرتضی در میزان نظر اعتبار نخواهد بود و اگر باشد پس هیچ نیکی و جودی نخواهد داشت و در بازار مکافات بجز حسرت و ندامت فایده و سودی نخواهد داشت زیرا که حسنات کلا مبنی بر آن است حب تواب میشود بتحقیق و دشمنی مرتضی علیه السلام سیئه را چه ضرر باشد و بی بها کار دین دوستان مستحق عذاب میکردد دشمنی آن حضرت است پس حسنه را چه اثر باشد زیرا که محبت مرتضی علی حسنه ایست که ضرر نمیدهد با آن هیچ سیئه و بغض با او سیئه ایست که نفع نمی بخشد با او هیچ حسنه و بهمین مضمون است حدیثی که از حضرت رسول منقولست که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة لا ینفع معها حسنة و نبوی مضمون او در حدیث اشاره شده بقول الله تعالی در سوره فرقان که فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی پس همین طایفه اند آن نیکان که بدل میکند خدای عز و جل بدیهای اینها را بخوبیها اول مبارکه این است الا من تاب و امن و عمل صالحا ترجمه این تواند بود مگر آنکه توبه کند از شرک و بگرود بخدای تعالی و رسول و علی بن ابیطالب و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان ایمان عمل نماید پس آن گروه بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را به نیکیها یعنی در دنیا سوابق معاصی ایشان را بتوبه محو کند و لواحق طاعات ایشان را بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا بتوفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل نماید کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئات او را بحسنه علی بن ابراهیم نقل میفرماید از ابی الحسن علی بن موسی الرضا که چون قیامت شود بیاورد خدای تعالی در پیش عرش خود کسی را و بفرماید تا عرض کنند اعمال او را بر او نظر کند در صحیفه سیئات خود در اول رنگ او متغیر شود و

در میزان پس هیچ گناهی قبول صح

وبعض علی سیئة صح

بلرزه

بلرزه در آید پس آنگاه عرض کنند بر او صحیفه حسنات او را و از آن شاد شود در خوشحال کرده و حق تعالی میفرماید که حسنات او را منظور نظر دارید و گناهان او را محو کنید پس چنین کنند آنگاه فرماید گناه او را بمردم اظهار کنید مردمان گویند یا او را یک سیئه نبوده و اینست که فرموده که یبدل الله سیئاتهم حسنات و حضرت خدای تعالی امرزنده گناهکاران مهربان بر نیکوکاران بمحو سیئه و اثبات حسنه بجای آن و مخفی نماند که بعضی بر این آیه استدلال میکنند بر آنکه اعمال مجسم میگردد اگر عمل نیک باشد بصورت خوبی بر غوبی مصور میگردد و الا بصورت قبیحی و هیئت موحشی مکروهی مجسم میشود که ببرکت محبت علی بن ابیطالب بصورتهای خوب مرغوب مبدل میشود و بمضمون ثانی از حدیث اشاره است بقول خدای تعالی در سوره فرقان که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ترجمه کریمه همانا اینست که متوجه شویم بسوی آنکه آنچه کرده اند کفار و منافقان از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و اطعام گرسنگان و زنان و بیوه زنان و یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن پس کردانیدیم آن عمل را مانند ذره های در هوا پراکنده یا غبار متفرق یا خاکستر بباد داده و در معرض قبول در نیاورد زیرا که شرط قبول اینها اعمال الایمانست که محبت مرتضی علیه السلام است آن را نبوده و همانا شیخ بکلام خود که فرموده لان الحسنات بالتحقیق حبه قصد نموده این آیه کریمه را که در سوره هود واقع است که ان الحسنات یذهبن السیئات ترجمه این تواند بود که بدرستی که حسنات میبرد و محو میسازد بدیها را این قصد شیخ قدس سره ایجاد بود که آن حسنات که بدیها را محو میکند محبت مرتضی علی است و همچنین بقوله والسیئات بغضه اشاره نموده باین آیه که در سوره یونس است والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم ترجمه شاید این باشد که آن گروه که کسب کرده اند بدیها را جزای هر بدی بمثل آنست فرو میگیرد ایشان را خواری نخواهد بود مر ایشان را از خدا هیچ نگاهدارنده یعنی هیچ کس از ایشان عذاب الهی را باز نتواند داشت پس تواند بود که شیخ قدس سره اشاره کرده باشد باینکه سیئات که باعث فرو رفتن منزلت و خلود جهنم خواهد بود چنانکه در اخر آیه تصریح بان شده بغض علی بن ابیطالب است والله یعلم قال الشارح رحمه الله ولیس فی المنافق الا مؤمن فی کان مومنا فی ذلک و لیس له حسنات توزن و لا المنافق فتعین ان ذلک المؤمن المذنب فانا وسعه الرحمن لانه جاء بالایمان فکان لکنا به متصل الحکم ثابتا فی دار القضاء لان ملته التوحید و شهود النبوة و سجله الولایه فوجب له الایمان من حیث المومن لا تماس بعضا [illegible] یوم القیمة و اما المنافق

القیمة ٣

فهو مجتهد فی الدنیا قد ضیع الاصل و کتب الفرع و الفرع لا یثبت له مع الاصل و لا اصل هناک فلا
فرع اذ اهو یحسب محسنا لکنه ضایع عمله و الیه الاشارة بقوله الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا فانا و ورد القیمة لا یری شیئا مما کان یظن انه یلقاه لان المنافق لا برهان
بالظن و الظن لا یغنی من الحق شیئا لان ما لا برهان له لا اصل له وما لا اصل له لا فرع له فلا قبول له فالمنافق
لا برهان له فلا اصل له و لا فرع له و لا نجاة له شیخ قدس سره میفرماید که در روز محشر معلوم بود
کرده مومن و کافر و منافق و مخفی نماند که مومن کسی است که بدل و زبان اقرار بتوحید و نبوت
و ولایت دارد و کافر کسی است که منکر این هر سه باشد و منافق کسی است که بزبان اقرار دارد
و بظاهر خود را بشعار اسلام مینماید اما در باطن انکار نبوت یا ولایت دارد تا بیان برای
کافر حسابی نیست که سنجیده شود و همچنین نیز منافق را حسابی نخواهد بود که بوزن در آید
پس مخصص شد که میزان برای مومن گناهکار است و خلافی نیست که فرا گرفته مومن را رحمت خدای
مهربان که ایمن و حاضر شود در مجمع قیامت با ایمان پس چون مومن را علامت ایمان که ثابتی
متصل الحکم است باین معنی که حکم بایمان و خلاص مومن [illegible] و فی توقف در حکم الهی ثبوت
و حکم نجاة یافته زیرا که ملت مومن توحید است و شهود مومن نبوت زیرا که مومن [illegible]
اقرار بنبوت کرده پس تصدیق احکام نبوی در ضمن تصدیق نبوت نیز کرده در این صورت
هر یک از احکام نبوی شاهد نیست بر ایمان مومن پس نبوت گواهان مومن اند و نامه و تمسک
مومن که مشتمل بر اصل مدعی و شهود و ولایت است بی توقف در جنت از برای مومن انتخاب
خداوند امان بخشش حکم با مان دادن و از عذاب ایمن ساختن بجهت موصوف بودن مومن بتصدیق
خدا در روز لقا و اما منافق پس جهد و کوشش مینماید در دنیا در حالتی که تحقیق ضایع ساخته
اصل را و ملازم و متوجه فرع گشته و حال آنکه فرع حصولش ممکن نیست بدون اصل و منافق را خود
اصلی نیست پس در این صورت او را فرعی نیست پس کوشش مینماید از روی جهد و اهتمام و لیکن
سعی او البته ضایع و بی فایده است و تمام [illegible] معنی اشاره است بقول خدای تعالی در سوره
کهف که فرموده که الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین
کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا همانا ترجمه آیه کریمه این باشد
که زیانکارترین مردمان آنانند که گم و ضایع شد سعی و عمل ایشان در زندگانی دنیا و ایشان
می پندارند که ایشان نیکو میکنند آن گروه آنانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود و بجهای و

و بلقاء

و بلقاء آخرت و بعث و نشر پس باطل و ضایع است جمیع اعمال ایشان پس اقامت نخواهیم کرد و قرار نخواهیم داد
برای ایشان در روز قیامت وزنی یعنی چیزی در دنیا از ایشان صادر شده باشد از اعمال حسنه که
حساب کنیم بسبب کفرشان همه ضایع و باطل است و در کتاب عیون الاخبار در باب ما کتب المامون الی
امام همام علی بن موسی الرضا منقول است که آنحضرت آیات که در این مذکور است بولایت ائمه
تفسیر نمود و باین عبارت مذکور است که اولئک الذین کفروا بآیات ربهم بولایت امیر المومنین
و لقائه کفروا بان لقاء الله یعنی امامته و همچنین در تفسیر علی بن ابراهیم باوصیاء رسول الله
یافته دیگر شیخ میفرماید که مضمون آیه کریمه حبط اعمال منافق میشود پس هرگاه بعرصه گاه در آید
نخواهد دید هیچ خیره را از آنچه بجهت آن که در قیامت از وی باید دادن بجهت آنکه اعمال بر مبنای
بجهت آنکه منافق را برهان و حجتی نیست که مفید علم او باشد و بآن عمل نماید و بنیاد کرده است آن
و حجت بر داشته پس عملهای منافق همه متابعت گمان و پیروی ظن است و ظن و پندار کفایت نمیکند او را
از حق هیچ چیز را نفع نرساند مگر علم یقینی که از حجت و برهان مستفاد شود نتوان دریافت حقایق
بگمان و پندار نتوان شناخت چنانکه حق تعالی در سوره نجم میفرماید که ان یتبعون الا الظن و ان
الظن لا یغنی من الحق شیئا خلاصه مضمون آنکه پیروی نمیکنند ایشان مگر گمان را و گمان بی نیاز نگرداند
از حق هیچ چیز را زیرا که آنچه مستند ببرهان نباشد که مفید علم و یقین است او را اصلی نیست و هرچه
او را اصل نباشد فرعی نیست و آنچه را فرع نباشد قبول نیست پس او را در نظر اعتبار وجودی
و بودی نیست پس او را و همچنین منافق را نیز چون در کردارش حجتی و برهانی نیست پس او را اصلی نیست چون
بنای عملش بر اصلی نبوده پس او را فرعی نیست چون فرع اصل ایمانست پس او را ایمان نیست و هرگاه چنین
باشد پس عملش مقبول و موزون نباشد و چون عملش مقبول و قابل میزان نیست پس او را از
عذاب الهی نجات و امان نیست لولا اگر نه خشم الهی امان خواهی ولایت شه کونین [illegible]
و الشیخ و دلیله ما رواه صاحب الکشاف من الحدیث القدسی عن الرب تعالی انه قال لادخلن الجنة من
اطاع علیا و ان عصانی و لادخلن النار من عصاه و ان اطاعنی و هذا رمز حسن فی ذلک لان حب علی
هو الایمان الکامل و الایمان لا یضر معه السیئات فقوله و ان عصانی فانی اغفر له اکراما و ادخله
الجنة بایمانه فله الجنة بالایمان و بحب علی العفو و الغفران و قوله لادخلن النار من عصاه و ان اطاعنی
و ذلک لانه اذا لم یوال علیا فلا ایمان له فطاعته هناک مجاز لا حقیقة لان الطاعة بالحقیقة
حب علی المضاف الیها سایر الاعمال فمن احب علیا فقد [illegible] شیخ قدس سره میفرماید که دلیل آنکه [illegible]

از ملبسیان بری و از لباس مغفرت عاری نیست روایت صاحب کشاف کرده حدیثی را که موسوم است
بحدیث قدسی خبر است که بی وساطت جبرئیل بحضرت رسول علیه السلام رسید و مضمون آن حدیث آنست که حق

وحدیث قدسی هم

باری تعالی شانه فرموده که البته داخل میکنم در بهشت کسی را که فرمان بردار باشد علی را و اگرچه عاصی باشد
مرا و البته در میاوردم بآتش کسی را که نافرمانی کرده علی را و اگرچه اطاعت کرده مرا پوشیده نماند که آن
انداز این کلمات جان برد از محرمان طوطی خانه راز و از نهان هنگامه ناز و نیاز چنین درمییابند که
عصیان محب مرتضی علیه السلام عصیان نیست و دخول بهشت با یمانست و اطاعت منکر شیخ فی الحقیقه طاعت
و وسیله غفران نیست و دخول جهنم هم بسبب عصیان امیر مؤمنانست و این رمزیست بسیار خوب
و از غرایب بسیار مرغوب آنکه حق تعالی فرموده که محب مرتضی علیه السلام را داخل بهشت میکردانم
بجهت آنست که حب مرتضی علیه السلام ایمان کاملست و کامل الایمان مجرم نیست و با ایمان کامل هیچ ضرر از
گناهان طرح ندارد پس گفتن او تعالی و ان عصانی با ینمعنی است که بی تحقیق که او مردم عصیان آوری
از روی فضل و اکرام داخل میکردانم بسبب ایمانش بدار السلام پس جزا او راست بهشت بسبب ایمانست و
باندازه قامت او دوخته است محبت مرتضی علی لباس عفو و غفران و همچنین گفتن حضرت باری تعالی که البته
داخل میکنم عاصی مرتضی علی را باتش و هر چند مرا مطیع باشد بجهت آنست که اگر دوست نداشته
امیر المؤمنین را و پیروی آن حضرت ننموده لیکن ایمان نخواهد داشت پس طاعتی که با ایمان نباشد
حقیقتش طاعت نیست بلکه بر سبیل مجاز آنرا طاعت نامند زیرا که طاعت حقیقی محب و سنی مرتضی
علیه السلام است که تابع او باشد تمام اعمال خیر و شرح حسنات که متعلق بدین و طریقت آنحضرت
پس کسی که مرتضی علی را دوست داشت و قدم سعی در طریق متابعت و پیروی آنحضرت گذاشت
نجات یافت و از صراط مستقیم گذشته بسوی بهشت شتافت لمولفه خواهی که بیحساب مقامت
بود بهشت بر سینه حرف مهر علی باید نوشت بگذشتن از صراط چو برق گرا رزوست از دوستی
خویش با یکند با بیت بهشت قال الشیخ نعم ان حب علی علیه السلام هو الایمان و بغضه الکفر و لیس هناک
الا محب و مبغض فمحبه لا سیئة له فلا حساب علیه و من لا حساب علیه فالجنة داره و مبغضه
لا ایمان له و من لا ایمان له لا ینظر الله الیه فطاعته عین المعصیة فعدوه هالک
و ان جاء بحسنات العباد بین یدیه و ولیه ناج و ان کان فی الذنوب الی شحمة اذنیه
و این الذنوب مع الایمان المنیر ام این من السیئات مع وجود الاکسیر فمبغضه
فی العذاب لا یبقی له محبه لا یوقف و لا یبقی [illegible] و سحقا لاعدائه شیخ قدس سره

میفرماید

میفرماید که از مدلول حدیث قدسی دانسته شد که ایمان منحصر است در حب مرتضی و کفر
مقصور است به بغض آنجناب مطلقا و مذکور نبود در آن حدیث مگر محب و مبغض پس محب
مرتضی علی را گناهی نیست و مستوفیان حساب را با اعمال او راهی نیست و کسی که از دایره
حساب بیرون رفت در غرفات بهشت بلقاء الهی و مثوبات فایقه نامتناهی مقرون است و دشمن آن
حضرت را ایمان نیست و کسی که ایمانش نخواهد بود منظور نظر عنایت ربانی نیست زیرا که طاعت
بحقیقت عین معصیت و نافرمانی است پس دشمن مرتضی علی هالک و نابکار است
و اگرچه حاضر آید بتمام نیکیها و بندگان نزد خدای تعالی و دوست او ناجی و رستکار است
و اگرچه غرق در دریای گناه باشد تا بنخ هر دو گوش و کجا ظلمات گناهان پیداست با رفتن
ضیاء ایمان منیر و کجا است رسیدن ضرر سیئات با وجود اکسیر یا اینمعنی که هر چند گناهها
بزرگ هست و لیکن در برابر نور ایمان ناچیز و ناپدید است و اگرچه از مس پست بها
نقصان متصور است اما بملاقات اکسیر خالص طلای کامل عیار و لایت امیر المؤمنین علیه السلام
مثل طلای احمر است پس دشمن آنحضرت از عذاب گناهان داشته نمیشود و دوست او در
موقف حساب و پل صراط وا داشته نمیشود و تا به بهشت نرسانند دست از او برداشته
نمیشود یا باینمعنی که وا داشته نمیشود از گناهان پرسیده نمیشود و با وی سخنی
گفته نمیشود لیکن هیچ شی و حرفی باید برای خوشنودی دوستان آنحضرت و دوری از رحمت الهی باید
برای دشمنان آنحضرت و مخفی نماند که کلام شیخ ره که فرموده لا یوقف و لا یبقی اشاره
است بآنکه شکاکان در موقف یا بر پل صراط بجهت سؤال از ولایت وا داشته
میشوند چنانکه در سوره صافات میفرماید که احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما
کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم وقفوهم انهم مسئولون
ما لکم لا تناصرون همانا ترجمه این آیت که حق تعالی بملائکه فرمان میدهد و جمع کنید
بهم آورید آنانرا که ستم کردند بذریه و غصب خلافت و آنانرا که بر اهل بیت ظلم کردند و
امثال و اشباه ایشانرا و آنچنان که نیز بودند که پرستش میکردند بجز از خدا از اصنام
و غیر آن چون ائمه ضلالت پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید براه دوزخ

هند بود

و بازدارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط بعد سنی که ایشان پرسیده شدگان
یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و شیخ طبرسی

نقل نموده از ابی سعید خدری و سعید بن جبیر در تفاسیر دیگر نیز مسطور است که از ولایت
و امامت امیر المؤمنین ع خواهند پرسید پس آنکه قائل بامامت آنحضرت و باقی ائمه که بعد از وی ع
نباشند و بر ایشان ستم کرده حق ایشان را گرفته باشند ایشان و تابعان ایشان را در
موقف باز دارند و از ایشان سؤال نمایند که بجهت چه ولایت ایشان را قبول نکردید با وجود نص
الهی و گفته حضرت رسالت پناه و بعد ایشان را گویند چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را
و از حبس موقف خلاصی نجویید پس قول شیخ قدس سره لا یوقف و لا یقال لهما نا بامعنی است که محب
امیر المؤمنین ع در موقف باز داشته نمیشود و آنچه با ظالمان حق اهل بیت گفته میشود بوی
او گفته نمیشود چنانکه در دو شعر اول ذکر یافته و برزت الجحیم للغاوین و قیل لهم اینما کنتم تعبدون
من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا فیها هم و الغاوون همانا ترجمه آیت که اظهار کرده شد
و اشکار کرده در دوزخ برای گمراهان تا از موقف آنرا ببینند و بعد از آن که ایشان را
ابو فرشتگان بحکم الهی گویند مر ایشان را کجا اند آنچه بودید که می پرستیدید از غیر
خدای تعالی یعنی کجایند خدایان و امامان شما که بر ایشان امیدوار بودید هیچ یاری میدهند شما را
یعنی عذاب از شما یا آنکه میدارند خود را از حلول عذاب عقوبت بد ایشان بنی برو در افکنده
شوند در دوزخ بتان و گمراهان یعنی تابعان و پرستندگان در [illegible] انواع نقل میکنند از ابی
سعید که او گفت که من از ابی عبد الله ع پرسیدم از غاوون که آنها کیانند فرمود آنانکه بدانند
و بیان کنند حق را و عمل بخلاف آن کنند و در خبر دیگر وارد است که ایشان بنی امیه اند و فلان و
فلان یعنی ابو بکر و عمر پس قول شیخ قدس سره که و لا یقال لهما یقیم خواهد بود که محب علی بن ابیطالب ع
در موقف نگاه داشته نمیشود قال الشیخ و یؤید هذا ما رواه ابن عباس قال جاء رجل الی رسول
الله فقال یا رسول الله هل ینفع حب علی فی المعاد فقال لا ادری حتی اسئل جبرئیل فنزل جبرئیل فسئل
فقال النبی ص ینفع هذا حب علی فقال لا اعلم حتی اسئل اسرافیل ثم ارتفع فسئل اسرافیل فقال لا اعلم
حتی اناجی رب العزه فاوحی الله الی اسرافیل قل لجبرئیل یقول لمحمد انت منی حیث شئت و انا و علی
حیث انت منی و محبوا علی منی حیث علی منک چون شیخ قدس سره قبل از این گفت که محب علی
ناجی و منعم بنعمت های الهی است میفرماید که مؤید این معنا است حدیثی که روایت کرده ابن عباس
که گفت مردی آمد بمجلس بهشتی سید بنی آدم رسول خدا پس گفت یا رسول الله آیا فائده میدهد محبت علی در روز
قیامت و بازگشت من پس گفت مر او را پیغمبر خدا که نمیدانم تا آنکه بپرسم از حضرت جبرئیل پس حضرت جبرئیل

برودی

برودی تر نازل فرمود پیغمبر ص از جبرئیل ع پرسید که نفع میدهد آنرا دوستی مرتضی علی ابن ابیطالب
گفت نمیدانم تا آنکه بپرسم از اسرافیل آنگاه حضرت جبرئیل ع باسمان بالا رفت و بمقام اسرافیل رسید
از وی پرسید اسرافیل گفت نمیدانم تا آنکه با حضرت رب العزة جل اسمه مناجات کنم آنگاه خداوند
عظمت و کبریا جل جلاله وحی نمود باسرافیل که بگو بجبرئیل که بگوید برای محمد که تو از من
بانته بمنزله که خواسته و خاطر خواه تست و من و علی از تو هستیم بمنزله که تو داری از من و دوستان علی
از من هستند بمنزله که علی دارد از تو و میتوان که کلمه من در انت منی تا اخر حدیث بمعنی عند باشد
چنانکه در کتب لغت باو تصریح شده پس بنا بر این معنی جمله اول بود که تو نزد من هستی بمنزله که
خاطر خواه تست و من و علی نزد تو هستیم بمنزله که هستی تو نزد من و محبان علی نزد من هستند
که علی هست نزد تو تحقیق نماند که اجناب رسالت ماب را در منزله مرتضی علی و شیعیان آنحضرت
در بارگاه قرب حضرت رب الارباب میدانست و لیکن گفتن آنحضرت در جواب سائل که نمیدانم
احتمال دارد در خصوص ماده سائل نفع دادن محبت بر آنحضرت مخفی باشد چه ممکنست که بعضی از شرایط
انتفاع در ماده سائل منتفی و تا زمان سؤال بر آنحضرت مخفی باشد و ظاهرا حکمت بالغه مقتضی آن
بود که این مراتب بوحی الهی و توسط ملائکه مقربین مشهود ساکنان مجمع صدق و یقین شود لهذا
بر آنحضرت پوشیده بود و در جواب فرمود نمیدانم تا آنکه بعد از سؤال تمام بعضی از منافقان را
میرسید که گویند که پیغمبر بعلی جانب داری میکند که دوستی او نفع اخروی دارد پس بی بشارت بوحی
و توسط جبرئیل و اسرافیل با ایشان رسید و [illegible] فاسد ایشان مسدود کردید
ناخدای سفینه وجود را اموز خدا را این گفتار که گنجینه اسرار کردگار است بغواصی جبرئیل و اسرافیل
دو گوهر گران بها که هر یک پیرایه دین سرمدی و سرمایه سعادت ابدیست بر آورده بدست
سائل گذاشت آنکه نسبت مرتضی علی برسول خدا مثل نسبت رسولست بخدای تعالی و این معلوم
بود که میان خدا و رسول بشر واسطه نبود و افاضه شرایع الهی بخلایق مینمود بی میانجی
پیغمبر و مرتضی علی را در مرتبه ولایت و اجرای احکام ربانی واسطه بین جایز نخواهد بود دوم آنکه منزله
شیعیان در بارگاه قرب الهی مثل منزله قرب مرتضی علی است نزد رسول خدا و نسبت میان ایشان
علیهما السلام این بود که پیغمبر بمرتضی علی صلوات الله علیهما میگفت تو از منی و من از توام پس از اینجا
ظاهر میشود که شیعیان علی علیه السلام از جمله الهی مخصوص ایشان [illegible]
در بساط محشر بود و مولی نخواهد بود در کدام ایشان در پای رحمت الهی [illegible] نخواهد نمود شعر

در جنب رحمتش چه نماید گناه ما ٭ یک مشت خاک کل نکند آب بحرها ٭ پس چنانکه شیخ قدس سره سابقا
فرموده محبان مرتضی علی توقف نخواهند نمود و اگر با ایشان قولی و خطابی رود بشارت و طوبی لکم
وحسن مآب خواهد بود لمؤلفه دوستان شاه دین روز حساب ٭ سرخ رو باشند اصحاب یمین
دوستان ایشان سوی الله ٭ حور و عین از جانب خلد برین ٭ دمبدم بر یک نزده طوبی لکم ٭ قوله
هر کسی نعم اجر العاملین ٭ هر شیان گویند بهر تهنیت ٭ ادخلوا الجنة فیها خالدین قال الشیخ ره
یؤید هذا ما رواه الرازی فی کتابه مرفوعا الی ابن عباس قال اذا کان یوم القیمة امر الله مالکا ان یسعر
النار و امر رضوان ان یزخرف الجنة ثم یمد الصراط و ینصب میزان العدل تحت العرش و ینادی
مناد یا محمد قرب امتک الی الحساب ثم یمد علی الصراط سبع قناطر بعد کل قنطرة سبعة آلاف سنة
و علی کل قنطرة ملائکة یتخطفون الناس فلا یعبر علی هذه القناطر الا من والی علیا و
اهل بیته و عرفهم و عرفوه و من لا یعرفهم سقط فی النار علی ام راسه و لو کان معه عبادة سبعین
الف عابد لانه لا یجوز فی الحشر میزان و لا یثبت علی الصراط قدم انسان الا بحب علی ع م حدیث سابق
ضمنا دلالت میکند بر اینکه در قیامت محب مرتضی ع در موقف و پل صراط واداشته نمیشود
و مبغض آنحضرت رهین عذاب میباشد شیخ قدس سره میفرماید که مؤید این معنی روایت امام
فخر رازی در کتابش که اسناد آن روایت رسیده با بن عباس که او گفت که هرگاه قیام قیامت
نماید حق تعالی مالک دوزخ را بفرماید که آتش جهنم را برافروزد و رضوان را فرمان دهد
که بهشت را بیاراید پس آنگاه پل صراط کشیده شود و میزان عدل در زیر عرش برپا کرده
شود و منادی ندا کند که یا محمد نزدیک کن و بیاور امت خود را بجانب حساب بعد از آن
کشیده شود بر بالای پل صراط هفت پل که مسافت هر پلی هفت هزار ساله راه باشد و بر هر پلی
فرشتگان باشند که میربایند مردم را باین معنی که بعضی را بجنت میرسانند و بعضی را بدوزخ
می اندازند نمیگذرد بر این پلها مگر کسی که دوست دارد علی را و اهل بیت او را و بشناسد
ایشان او را و متابعت کند کسی که نشناسد او را و اهل بیت او را افتد در آتش و اگرچه با او باشد عبادت
هفتاد هزار عابد زیرا که در جای نمی یابد در روز محشر میزانی و قرار نمیگیرد بر پل صراط قدم احدی
مگر بمحبت علی ابن ابیطالب تنبیه بدانکه ظواهر احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم دلالت
میکند بر اینکه صراط حقیقتا پلیست که بر روی دوزخ کشیده میشود و مطلق هفت پل دیگر است بر بالای
آنکه معبر و ممر هر کسی میباشد پس چنانکه دوزخ را هفت طبقه و هفت در است همچنین بر بالای

ان صراط

ان صراط است و بعد از این صراط هفت قنطره است و از محمد بن سنان از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آنحضرت فرموده که مائیم صراط مستقیم و مائیم آن پلها و جسرها که در راه بهشت
کشیده میشود همانا چون مودت و متابعت ایشان سبب مرور و عبور از این پلهاست مجازا
فرموده باشند که مائیم آن پلها و جسرها و از بواطن اسرار مواطن این حدیث شاهد این معنی جلوه
ظهور مینماید که مراد از هفت قنطره که در حدیث مذکور است ائمه اثنا عشر است همچنانکه
از ایام هفته نیز مقصود ایشانند بنا بر روایتی هذا صراط علی مستقیم ولایت علی بن ابیطالب
صراط الهی است که دو پل که در راه بهشت در زیر عرش کشیده میشود و قرار قدم و سرعت عبور
بنی آدم موقوف بر اقرار و ایمان باین هفت قنطره که بر بالای صراط [illegible]
عبور کشیده میشود اقرار بامامت ائمه اثنا عشر است که ایام هفته نیز با ایشان تعبیر شده
چنانکه فرموده اند که من لم یعرف هذه الایام لم یعرف الله حق معرفته و این معلوم است که
ایشان از ایام الله اند نه از ایام دنیوی و [illegible] و ان یوما عند ربک کالف سنة
مما تعدون هر روزی از روزهای خدا هزار ساله است پس مجموع این هفت روز نزد
خدا هفت هزار ساله باشد و چون اقرار بهر یک از این ایام هفتگانه میباید که محیط
و متضمن اقرار شش دیگر باشد پس از این اقرار بهر یک بحساب ظاهر و باطن هفت هزار ساله
خواهد بود همچنانکه این هفت روز مانند هفت حجاب بالای یکدیگر نهاده شده اند که در دنیا
ممتد و کشیده اند تا سالکان مسالک [illegible] و سعادت بشتابند که یابند همچنین در عقبی
هفت جسر در راه بهشت کشیده خواهد شد تا همانطائفه مؤمنین که آشنای مسالک و طرایق بودند که آنها
آنجا عبور و از طغیان آتش دوزخ [illegible] بهشت فرحناکی یابند و تواند بود که تعبیر
ائمه ع بهفت جسر باین اعتبار باشد که جمله ایشان علیهم السلام بهفت اسم سامی نامیده شده اند
که از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و موسی است پس کسی که دوست و متابع جماعت
بنا شد و اقرار بامامت نامبرده نشد که از این اسامی نام داشته باشند از قناطر و پل صراط نخواهد
توانست گذشت چه در میان شیعه اصناف مختلفه میباشند چنانکه بعضی قائل شدند بامامت
علی بن ابیطالب و حسنین ع و زید بن علی و از آن تجاوز نموده اند و آنها را زیدیه میگویند و جمعی
قائلند بامامت امام جعفر صادق ع و بامام بعد از آنحضرت قائل نیستند و میگویند اسمعیل
آنحضرت زنده میشود و بامامت قیام مینماید و آنها را اسمعیلیه میگویند و گروه دیگر بامامت حضرت

امام موسی ع نایلند و بامام بعد از آنحضرت قائل نیستند و ابها د او توقف میکویند بیت ماتم
هر آنانما اثنی عشریه کر فرمان دهان روز محشر بذات تو اقرار می باید داشت تا از صراط همچو برق کذشته قدم در
بهشت برابر توان کذاشت حد الله بعلم قال الشیخ رحمه والیها اشاره بقوله یثبت الله الذین امنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یعنی فی الدنیا ولیه بغلب خصمه وفی الاخره یثبت قدمه
ودلیل ذلک ما رواه ابن عباس رض انه لرسول یا علی ما ثبت حبک فی قلب مؤمن الا وثبتت قدمه
علی الصراط حتی یدخل الجنة شیخ قدس سره میفرماید که بسوی آنکه دوستی مرتضی علی ع موجب ثبات
قدم است و این اشاره صدور یافته بقول الله در سوره ابرهیم که یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة شیخ رحمه در تفسیر این آیه میکوید که غالب میکرداند خدای تعالی
دوست خود را بر خصمش در دنیا و ثابت میکرداند قدم او را بر صراط در اخرت و در بعضی از تفاسیر
دیدم که این آیه چنین مذکور است که ثابت میکرداند و استحکام میدهد الله تعالی آنان را که ایمان
آورده اند در دنیا بسخنی که ثابت است و محکم که کلمه توحید است و ثابت دارد ایشان را بران کلمه در آن سرای
یعنی در قبر که منزل اخرت است تا جواب نکیر و منکر را بطریق صواب باز دهد و در تفسیر علی بن ابرهیم
در بیان این آیه مذکور است از حضرت جامع المفاخر والمناقب علی بن ابی طالب ع حدیثی مذکور است که حاصل
مضمون شریف اینست که چون بنده عاصی را حالت نزعات و هنگام سکرات در رسد و ترشح عرق
مرگ چشمش را از خواب غفلت بیدار کرده یعقوب بیت در مفارقت جان عزیز یوسف لقا اشک ریزد
و ارکان قوی و حواس در سفینه تن ترک اتفاق نماید و طرح فراق افکنند و نوای هذا فراق
بینی و بینک سر آغاز کنند و فرزندان و دوستان و خویشان و ناله از فراقش و بنوحه و زاری در آیند
ملک الموت منتظر جان باشد و شیطان در کمین ایمان و وارث در فکر سود و نقصان و
حسرت و عذاب ابدی و دیدار متوجه فرمان خدا و نکار بنده و در ان حالت بنده در ان حالت
در ... و حیرت شده مینالد و آب حسرت از دیده میبارد و از خجالت آن درگاه چندین حسرت
واه و ناله بر کناه و روزکار تباه چون مار کزیده بر خود می پیچد نه روی رفتن و نه قوت باز
کشتن نه پای کریختن نه کمک مدد یار رفیقان ... درین تلاطم عرق شده غرق شرمساری
پس در آن روز که آخر ایام دنیا و اول هنگام آخرت است حق تعالی اهل و مال و فرزندان و عمل او را
متمثل ساخته با و نماید تا آن بنده ضعیف در ان حالت بانها خود التفات نموده کوید ای مال
من وای مایه آمال من بخدا سوکند که ترا عزیز میداشتم و بسوی ستر همت بجمع تو میکماشتم من

عمرها

عمرها بآتش شوق تو سوختم و ترا اندوختم الحال در بهانه و چرا اندوه جهت توشه راه تو دمی ...
آیا توانی که در اینحال امین مددی رسانی و مرا ازین شدت و محنت برهانی مال کوید که ای طالب
جاهل وای مغرور غافل السبیل از اهل غفلت که در مزرع دوستی من تخم مهر کاشتند و لابد داشتند
و بسیاری ازین بیقانان که در بساط شطرنج بر رخ هوا بر فرس هوس بهر هوی تاختند عاقبت بیادهٔ
و مات بدست اجل نقد حیات را در باختند و رخ از درد و خجالت در نقاب کفن نهان ساختند
تو هم ای مستمند تا کفنی از من بکیر و دراز باقی بدار چون از مال خویش نا امید شود روی
بجانب فرزندان آورد و کوید ای جکر کوشکان وای مودت بنکاه شما را دوست میداشتم و مهر
بی انکاشتم و بار مظالم بهر شما بر دوش جان میکذاشتم بعرق جبینم آسیای مدار شما میکردید و بکرمی
بهیم کل مراد از نخل آمال شما میدمید آیا توانید که مرا ازین مهلکه برهانید یا کشتی هستی مرا از طوفان
این داهیه بکذرانید فرزندان کویند ای پدر همراهی ما تا بقبر است و چاره تو در این مصیبت ...
و صبر چون از جانب زن و فرزند مایوس شود روی بجانب عمل آورد و کوید ای عمل من ترا دوست
دارد دنیا خوار داشتم و ضایع میکذاشتم بر دوش خاطر کران بودی و من از ملازمت کریزان بودم
الحال بسفری میروم دور و دراز و بغربت میروم بی رفیق و دمساز آیا توانی که در این شدت و بنا
توانی یار من باشی و در این محنت ... عمل کوید ... من مونس
تو ام تا روز قیامت ... در وقت حسرت و ندامت ... همراه تو ام تا عرض
اکبر و چون قبض روح بنده مومن شود او را بقبر سپارند روح او در قبر عود نماید و ملائکه در
آیند صدای ایشان چون آواز رعد سخت بجان و چشمهای ایشان چون آتش برق درخشان
در کمال هیبت و صلابت او را بنشانند و بپرسند که خدای تو کیست و دین تو چیست پس چون جواب مطابق
کوید آن دو فرشته کویند ثبتک الله علیک ترضی یعنی ثابت کرداند خدای تعالی ترا بانچه دوست
میداری و میپسندی پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که اینست معنی قول الله تعالی که یثبت الله الذین امنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة پس آن دو ملک قبر او را وسیع کردانند چندانکه چشم کار
کند و دری از بهشت در قبر او بکشایند تا نسیم جنت بر او وزیده باشد و او را کویند بخواب
بر بستر ناز و استراحت دلشاد و مسرور و اگر جواب با صواب نکوید کرز آتشین بر سر او کوبند و
از دوزخ در قبر بکشایند و کویند که بخواب بدترین حالی و مار و عقارب بر او مسلط شوند و
از شدت آنها تا انقراض ... باشد که قیامت ظهور کند تا شاید از آن محنت خلاص شود دیگر

میفرماید که دلیل آنکه محبت مرتضی علی ع موجب ثبات قدم است بر صراط حدیثی است که ابن عباس روایت
کرده و مفید این است که رسول خدا ص گفت یا علی اگر دوستی و محبت تو در دل هیچ مومن محکم گردد تا ثابت
قدم گردید بر پل صراط تا آنکه در آید به بهشت **فصل** ایها الطائر فی جو التقلید لا یاوی الی غصون الحکم
و لا یرتع فی ریاض العلم و لا ینبت فی قلبه حب الحق و لا یبیت فی محاجات الکتاب الحق متوانیات بعید عن النور
المحجوب عن السرور غافل عن اسرار السطور مکب علی النظر فی المسطور و لا تدرک ما وراء المسطور
اما اسمعک منادی الرحمن افلا یتدبرون القرآن الی متی انت کشارب ماء البحر کلما ازداد شربا
ازداد عطشا شیخ علیه الرحمه خطاب بکسی که از ولایت میفرماید که ای پرواز کننده در هوای تقلید
و نمی آید بکنار بلندیهای علوم دانشمندان حکمت اندیشی و نمیچرد در گلشنهای رای علما و حقیقت گزینی
در دلش از دوستی قرار نمیگیرد و ثبات نمیکند بینه تا یکی از دوستی نور خدا دوری و در حجاب غفلت
و نجاتان از شادی و مسرت مستوری تا یکی از ما هم غافل از لطائف اسرار سطور غافل
و بفکر و نظر در نوشتجات کتب متوجه و مایلی و در نمی یابی آنچه ما هم یعنی آنچه در پس پرده نقوش
و نوشتها پوشیده و پنهان است آیا نمی شنوی ندای منادی خداوند مهربان که افلا یتدبرون القرآن
آیا چرا تدبر و تفکر نمیکنند در قرآن از مواعظ و زواجر تا از آن فهم نمیکنید و نمی دانند که دوست حق
کیست و دشمن او کیست تمامی آیه ام علی قلوب اقفالها آیا بر دلها شان است قفلهای آن دلها
که هرگز گشوده نمیشود و آن کفر و عناد است **و مخفی** نماند که این آیه که افلا یتدبرون القرآن در سوره
نساء واقع است و همچنین در سوره محمد ص و مراد در اینمقام همین آیه است که در سوره محمد ص
زیرا که تمام این آیه که در این سوره است مناسب این مقام است و آنچه در سوره نساء وارد است
بعد از آن مطابق مقتضای مقام نیست بجهت آنکه تمام آن آیه که در سوره نساء است این است که و لو کان
من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و این مطابق این مقام نیست کما لا یخفی و در تفسیر
علی بن ابراهیم مذکور است که این آیه در شان جماعتی است که عهد و پیمان را شکستند که پیغمبر
در باب امامت امیر المؤمنین ع بسته بود و همچنین تمام این آیه در شان ایشان است که ان
الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم یعنی بدرستی که آنانکه
بازگشتند و مرتد شدند بر امامت امیر المؤمنین ع بعد از آنکه روشن و مبین شد مر ایشان را بیانی
ان امامت آنحضرت بنص صریح و بیان واضح نبوی ص دانسته بودند دیو لعین یعنی عمر بیارایت
آسان کرد برای ایشان انکار و عناد را و فریب داد ایشان را و تعجیل نفرمود تا در

گناه بیفزایند و مستحق مزید عذاب گردند پس شیخ ره میگوید ای غافل عنود تا بکی مثل دریا آشام
خواهی که هر چند آشامی تشنگی زیاد شود تشنگی و سوختگیش افزاید یعنی تا بکی گوارای تلزم
معرفت و یقین گرمی عناد و کین ترا ام نمی نشاند و فیوضات نصایح و مواعظ دل تشنه ات را فرو نشکی
آتش حسرت را خاموش نمیگرداند **لا النجم** المرتقم اذا الله سبحانه خلق الف الف عالم و الف الف
عالم مبدءها الحضرة المحمدیه و سرها الولایة الالهیه و ختمها الخلافة المهدیه و العصمة الفاطمیه
و ذلک کله ناش من الکلمة الالهیة شیخ قدس سره در خطاب نمیکرد میگوید که ای ناشناسنده که حق تعالی
بیافریده هزار هزار عالم و مبدء هزار هزار عالم نور پاک محمدیست ص و سر همه این عوالم ولایت
و حکومت الهیست و خاتم آن عوالم خلافت مهدیه و عصمت فاطمیست و تمام این هزار هزار عالم
ناشی شده از کلمه الهیه آن نور محمدیست ص و اطلاق کلمه بر آن نور اقدس بجهت آنست که بامر کن
واسطه ماده مخلوق شده یا بجهت آنکه صدور آن نور از حضرت احدیت تام مقام کلمه کن است در
ایجاد ممکنات **تتمه** و هو الف غیر معطوف کما قالوا **اااا** الف معطوف **لا** و الف غیر معطوف
و الف منه الوقوف و الف هو منتهی الالوف **مخفی** نماند که الف باصطلاح علما فن حروف بر چهار قسم
است اول الف معطوف مثل **لا** و این حرف را الف معطوف میگویند بجهت آنکه مسبوق و معطوف است
بحرف لام و این هر دو بمنزله یک حرفند زیرا که هیچکدام تنها هیچ را افاده معنی مقصود تمام نمی کنند
هر یک از آنها بر دلالت بر معنی موقوف بدیگری است **دوم** الف غیر معطوف مثل **ا** و آنچه را قائم
میگویند و وجه تسمیه و بغیر معطوف این است که مسبوق بحرف دیگری نیست بلکه اول و مبدا جمیع
حروفست و روح همه اوست و در حجاب صور و نقوش سر پنهانی اوست **سیوم** الف مبسوط است مثل
ب چهارم الف مسطوح است مثل **ح** و این دو قسم اخیر از ما نحن فیه نیست و مراد الف که الف
غیر معطوف را دو اعتبار است یکی بحسب صورت در عالم رقوم و باین جهت مبدا و منبای جمله
حروف و نقوش قولیه و خطیه گاه صور معانی علیه است و در این حرف اشاره است باول
ما خلق الله و آیا نیست نخستین ظهور حضرت الهی و دیگری بحسب معنی مفهوم که آن واحد است
اعتبار محیط است بر جمیع مراتب چهار گانه اعداد که آحاد و عشرات و مئات و الوف مثل **اااا**
در اینصورت متصف است به صفت یکی آنکه اول سلسله اعداد است چنانکه بحسب صورت مبدا و اول عالم
رقوم و کلمات دوم اینکه در هر مرتبه از مراتب اعداد نزد اوست وقوف خواه در مرتبه آحاد
و خواه عشرات و مئات و الوف سیم آنکه انتهای مراتب الوف باوست و هر چند مرتبه الوف بالا رود

ومنتهی هم اوست خواه در عالم باطن وخواه در عالم ظاهر که هو الاول والاخر چون انیقدر معلوم شد
پس بدانکه مفاد کلام شیخ قدس سره اینست که او کلمهٔ الهیه مبدا هزار هزار عالمست بر صفحهٔ هستی مانند
الف غیر معطوفست چنانکه الف غیر معطوف بقول محققان در عالم رقوم مبدا حروف وکلمات
وبحسب مفهوم شامل جمیع مراتب اعداد است آن کلمهٔ الهیه نیز اول سلسلهٔ ممکنات ومحیط بجمیع مراتب
موجودات است پس چون آن کلمهٔ الهیه در کتاب دوکتاب ابجاد نخستین رقمیست که جامع صور علمیه حق تعالی
است لهذا ارباب ذوق وعرفان باعتبار تکثر ظهور شئ در تجلی حقایق واعیان باسم الف ازان تعبیر کرده
چنانکه گفته اند «یا رب بالالف التی لم تعطف» وبنقطه هی سر کل حرف نیز لیکن بملاحظهٔ هر اعتباری
انرا بصفت خاصی توصیف نموده اند شیخ علیه الرحمه دربیان الف اضافه فرموده که الف معطوف
والف غیر معطوف والف عنده الوقوف والف هو منتهی الالوف پس باین اعتبار که آن کلمهٔ الهیه مشتمل است
بر نور نبوت ونور ولایت واینهر دو در کتاب وجود بیکرقم نور وحرف وبا هم در نسخ کتاب شهود
ظهور نموده ونور ولایت مصروف ومعطوف بنور نبوت وتبع اوست الف معطوفست وباین
اعتبار که اول سلسلهٔ امکان ونسخهٔ جامعهٔ نقوش وصور عالم غیب وعیانست الف غیر معطوفست
ودرین تسمیه اشاره ایست بجامعیت وشمول آن نور کامل الظهور بر تمامی اسماء الهیه چنانکه بعضی از
محققان اهل عرفان گفته اند الف الحروف هو الحروف جمیعها والیها دائرة علیه تطوف وباعتبار آنکه
درجات وصول ومنازل شهود از عالم املاک وافلاک تا مرکز خاک همگی جلوه گاه نور وپیشگاه
ظهور اوست که نزد اوست وقوف وازان خبر میدهد الله نور السموات والارض پرده برروی
معرفت وایقان مکشوف میشود وباین اعتبار که سلسلهٔ نبوت با ومنتهی وختم وجود نبوت بان کلمهٔ تامهٔ
الهی است الفیست که منتهای الوفست وازان خبر میدهد قول آنحضرت علیه السلام که فرمود نحن الاولون الاخرون بر
عارف هوشمند ظاهر میشود ونیز همین معنی شیخ علیه الرحمه اشاره نموده بقول سابق خود که در قوس
مبدا هزار هزار عالم حضرت محمدیست واین اشاره است بانکه آنحضرت در کتاب ابجاد بمنزله
الف معطوفست گفت سرنهانی که جاری وساریست در تمام عالم ولایت الهیه است که باطن نبوت
این اشاره است بانکه الف معطوف الفیست که نزد اوست وقوف وهمچنین که خاتم هزار هزار
عالم خلافت مهدیه وعصمت فاطمیست باین اشاره است بانکه الفیست که منتهای الوفست پس مطلب
تا این انوار خواه ولایت الهیه خواه خلافت مهدیه وخواه عصمت فاطمیه همان کلمهٔ الهیه است که
نور سید کائنات ومبدا جمیع موجوداتست وحقیقت تا نوکه مقصود از ایجاد این هزار هزار عالم کمال اسماء است

نزكال ذاتی وکمال اسمائی ظهور ذاتست بجمیع اعتبارات شئ مکنونه قدرت وابداع ورزق و
مانند اینها وشهود اوست مر خود را بواسطهٔ مظاهر این اسما وصفات واین ظهور وشهود نسبت
بیانخ چون ظهور وشهود مجمل در مفصل وکمال ذاتی ظهور ذاتست بر خود را از برای خود بی اعتبار
غیریت غیر وشئ که کان الله ولم یکن معه شئ واین ظهور نسبت علمی چون ظهور مفصل در مجمل ولازم غنای
مطلق لازم کمال ذاتیست ومعنی غنای مطلق آنست که شئون واعتبارات ذات بر وجه کلی اجمالی
در مرتبهٔ وحدت صرفه ذات بحت مر ذات مطلق را ثابت ومشاهد باشد همچنانکه در
مراتب بسط وانبساط ظاهر شده ومشهود ومشاهد شده وخواهد شد فاین جهان رفیع
جمیع موجودات مستغنی است که ان الله لغنی عن العالمین وبجهت بیان همین معنیست که
شیخ قدس سره میفرماید که حملها وهو غنی عن حملها وسلمها الی الولی الکامل الذی اقامه فی
الخلق مقامه فهو المولی المطلق والمتصرف العادل فلا یسئل عما یفعل وکیف یسئل الولی
بالحکم المخصوص بالعصمة الذی یرید الله ما یفعل لان فعله الحق والعدل ولو یفعل الله ما یرید
الا ما یرید اسر لان قلبه مکان مشیة الله وجعله موجد الکل متبع الکل وادخل الاجله
الکل واختاره من الکل وملاه امر الکل وحکمه علی الکل فهو الکلمة التامة والحاکم یوم القیامة
لا یکون ویستعینه علی بعض لصحائف خضر الهلال بر امنین من العذاب یدخلون الجنه بغیر حساب
یعنی یا ایها پروردگار هزار هزار عالم وحال آنکه بی نیاز است از برداشتن آنها واحتیاج ندارد
باستعانت در آفرینش آنها وواگذاشت تدبیر امور خلایق را بولی کامل آن ولی کامل کرده بخلیفه
وقائم مقام خود ساخت در امور خلایق پس ولی اوست مالک مطلق العنان وصاحب تصرف
وانصاف بی جور وطغیان پس پرسیده نخواهد شد از آنچه میکند که چرا چنین کردی وچنان
نکردی چون تواند بود که پرسیده شود کسی که تقویت وتایید یافته ومعصوم است در احکام
اجراء حق وازان شبهه وشک ویقین میشود اندیشه های قاطع باستحکام ومخصوص گشت بعصمت از
ارتکاب معاصی وازان پس مانند کسی است که میخواهد خدا کاری که او نیز اراده کرده او حق عدالت
ومیکند خدای تعالی کاری را که او میخواهد بجهت آنکه او نمیخواهد مگر چیزی را که خدا میخواهد بانکه
کرده او کرده خداست وخواست او خواست خداست زیرا که در ولی کامل مکان مشیت
الهیست پس آنچه مشیت الهی بان تعلق گیرد ولی کامل میکند وآن مشیت الهی بان تعلق نیافته ندیده رد
ولی کامل آنرا نمیکند پس او میکند بر که خدای تعالی از او نخواسته وجود بخشید حق تعالی او را بحالتی

وجود بخشی کل بود پیش از کل یا بمعنی که مقصود اصلی از وجود کل خلایق وجود ولی کامل است
که موضع حکومت و ولایت الهی است و وجود همه موجودات در وجود او مجتوی و منطوی است پس
او که وجود یافت گویا کل بهمگی وجود یافت لعله بعلت هستی نشأ فنشأ تواند بود بکلام شیخ رحمه
کما وجده موجدا للکل قبل الکل بعنوان اضافه موجد باشد بکل نه بعنوان اصالت و
باین معنی که ایجاد کرد ولی کامل را وجود دهنده کل پیش از پیش کل و ایجاد کرد برای او کل را
و برگزیدش بفضل بر کل و صاحب اختیارش گردانید در امر کل و امیرش گردانید بر کل و لواء
حکومتش برافراخت در میان کل پس او هست کلمه تامه و حکم کننده بر خلق و مکافات اعمال
روز قیامت که بلیه او بزرگتر از همه بلاها بزرگتر و هولش از همه اهوال از تمامی هولها سخت تر
و در او روز حشر همه مخلوقات و افراد بشر است و اطلاق کلمه بر آنحضرت باین معنی است که مخلوق
بارادهٔ الهی بی توسط ماده بجهة انکه تعبیر از مراد الله بآنحضرت میشود و خلق باستفاده
مقصود الهی با و انتفاع می یابند همچنانکه کلمه تعبیر ما فی الضمیر متکلم مینماید و مخاطب در
استفاده معنی یا انتفاع می یابد و چون بعد ماده و افاضه مراد الله تمام است و جامع همه
اوامر و احکامست پس با بجهة کلمه تامه است یا بجهة انکه تمام جواهر انوار حقایق و اعیان
در گنجینه وجود آن مرکز دایره امکان منطوی و مجتوی است پس آنحضرت کلمه تامه است و
زمان دوای روز طامه است و چون این چنین باشد و حال انکه شیعیان او فردای قیامت
همه با نام سفید و ملبس بجامهای سبز و ملاء سرخلود تا بسند ایمن شده از عذاب و
بهشت در می آیند بجهت ان مولف دوستان همه نشنید از عقاب و داخل فردوس گردد و بجهت
منکر او در دوزخ می آید امان بما یقوم الیوم الا فی شأن فی الحقیقه دلیل ذلک ما رواه
صاحب کتاب الاربعین عن انس بن مالک قال اذا کان یوم القیمه نادی مناد یا علی یا
ولی یا سید یا صدیق یا دیان یا دال یا هادی یا فتی یا طیب یا طاهر یا زاهد یا امر انت
وشیعتک الی الجنة بغیر حساب شیخ قدس سره میفرماید که دلیل انکه شیعه ایمن است از عذاب و
داخل بهشت میشود بی حساب حدیثی است که روایت کرده او را صاحب کتاب اربعین که از کتب
عامه است از انس بن مالک که گفت انس که هرگاه قایم شود قیامت ندا دهد ندا کننده
که ای علی ای متولی امور خلایق ای بزرگ و اجب الطاعه ای بسیار راست و درست ای جزا
دهنده اعمال خلق ای دلالت کننده بسوی دین ای راه نماینده بحق ای بخشاینده کرم

ای پاکیزه از دو ماجسی ای پاک از معاصی ای بازدارنده خود از ملاهی و مناهی و لذات دنیوی
بگذر در او انشو تو و شیعیان تو بسوی بهشت بی حساب و مخفی نماند که میتواند بود که هادی
بمعنی راه نماینده باشد بسوی بهشت یا بحق چنانکه گذشت و تواند بود که بمعنی ثواب دهنده
و نجات دهنده باشد چنانکه در قرآن مجید باین معنی وارد شده در کریمه واقع در سوره
محمد والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و جماعتی که
کشته شدند در راه خدا باطل و ضایع نمیگرداند خدای تعالی عملهای ایشان را زود باشد که
ثواب بخشد ایشان را و رستگاری دهد و خوب گرداند ایشان را و این معلومست که بعد
وفات و قتل راهنمای و اهتدا معنی ندارد پس بنابراین یا دال یا هادی یا بمعنی است که ای
دلالت کننده بنعیم و ای نجات دهنده از عذاب الیم قال الشیخ یؤیده ذلک ما رواه صاحب
کتاب المنتخب لتناجر رجلان فی علی و امامته فجاء الی شریک فسالاه فقال لهما حدثنی الاعمش
عن حذیفة بن الیمان عن رسول الله صلعم انه قال ان الله خلق علیا قضیبا فی الجنة من تمسک
به فهو من اهل الجنة فاستعظم الرجل ذلک فجاء الی ابن دراج فاخبره فقال لا تعجب حدثنی
الاعمش عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلعم قال ان الله خلق قضیبا من نور فی بطنان
عرشه لا ینالها الا علی و من تولاه فقال الرجل هذا من ذلک فمضی الی وکیع فاخبره فقال
حدثنی الاعمش عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلعم انه قال ان ارکان العرش لا ینالها
الا علی و شیعته فاعترف الرجل بفضل علی ع شیخ قدس سره میفرماید که مؤید انکه شیعه علی
ع از اهل نجاتند حدیثی است که روایت کرده صاحب کتاب منتخبه از علمای عامه است که
گفت منازعه کردند دو کس در باب فضل حضرت مرتضی علی و امامت آنحضرت پس آمدند
بحضور شریک پس از امامت آنحضرت از شریک پرسیدند شریک گفت مر ایشان را که خبر داد
مرا اعمش از حذیفه بن یمان از رسول الله که بتحقیق آنحضرت گفت که بدرستی و راستی که خدای
بیافرید و بگردانید مرتضی را شاخ درختی در بهشت کسی که چسبید بان شاخ درخت و وابسته
شد برای او انار و بجنه پس انکس از اهل بهشت است پس آن منازع الذین حیرت و تعجب نمود و در
نظرش بغایت بسیار بزرگ نمود پس چون حدیث بلغ شنید و دریافت مرد منازع نشد با نقاش
بحضور ابن دراج آمد و او را از روایت آگاهی داد پس ابن دراج با آن منکر گفت که از مثل
این اخبار در باب تعجب نکرده و عجب مدار که خبر داد مرا اعمش از ابی سعید خدری که بتحقیق رسول خدا

کفت که بدرستی که مزای من و جلیبا نزید شاخ درختی از نور در میان عرش خود که بان
شاخ کسی نمیتوانند رسید و بدوست قرب میوه مقصود نمیتوانند چید مکر مرتضی علی و کسی که
دوست دارد مرتضی علی را ایشان منازع کفت این روایت از قبیل حکایت شریک است
بخدمت وکیع میروم و انچه کوید بسمع قبول میشنوم و مطیع تحقیق میشوم پس هر دو امدند بخدمت
وکیع وان مرد منازع انچه از شریک و این دراج شنیده بود شرح نمود پس وکیع کفت ای
عجب میلادها بعجبها را دربا بحضرت بزرک شما که ضیعا در ما اعمش از ابی سعید خدری از رسول
خدا صلعم که انحضرت فرمود که بدرستی و راستی که نمیرسد با یکان عرش کسی و نزدیک نمیشود بان
هیچکس مکر مرتضی علی و شیعه او پس بصیقل مقالات وکیع مرات خاطر منازع را از کدورت شک
و ریب بپرداخت و اینه دلش پذیرای جمال ثنا هرحق کشته مرتضی علی را بفضل و امامت
بشناخت مخفی نماند که از حدیث شریک چنین مستفاد میشود که حضرت پیغمبر صلعم اصل
درخت باشد که مرتضی علی علیه السلام شاخ انست و شیعیان انحضرت برکهای ان شاخ اند و همچنین
شیخ قدس سره در موضع دیگر میفرماید که نحن شجرة اصلها النبی و فرعها الوصی و اوراقها کل مؤمن
تقی پس اینان در حقیقت امکان درختی اند که اصل ان درخت نبی است و شاخ ان وصی
و برکهای ان هر شیعه مومن متقی و همچنین از حضرت رسول مرویست که انحضرت فرمود که
علی صنو منی و من صنو علی ... صنو ان شاخ را کویند که از یک اصل ... دسته باشد یعنی
بر این اصلاند و شاخ فیض و لست که شاخ نبوت و ولایت از او منشعب کردیده و داوران
ان دو شاخ شیعه مرتضی علیست علیه السلام که حق تعالی اینها را از فروغ طینت انحضرت افریده چنانچه
کلام حضرت صاحب علیه السلام که اللهم ان شیعتنا خلقوا من فواضل طینتنا ... است
پس ساز و برک بلندی و صعود بر معارج ارجمندی نتوان یافت مکر ببراق تقدیسهای
عنایت و صبوی مدارج بلندپایه نیکبختی و سعادتمندی نتوان شتافت مکر بمساعده
باد رحمن ... کلشن فطرت و جبلت پس خوشا انکس که نشو و نمای ایمانش در سر شلهای
ولایت و غذای جانش جاذبه فطرت اصل از جویبار نبوت و رسالت لمؤلفه زافتاب
ولایت اکر ضیا کیری بجاسمان شرف همچو مهر جا کیری عنایت از کو بودت یاور بشاخسار
ولایت چو برک جا کیری اکر ز زنک کدورت ... شوی خالی بزلال نیز جا در دل اصفیا کیری
زباد رحمت خدا طراوت ... اکرچه سرو در این باغ بیک قبا کیری اکر ز مطلب خود ... [illegible]

مراد خویش در اغوش مدعا کیری و از حدیث و من کتاب المناقب ... عن رسول الله صلعم ان الله
عمودا من نور یعنی لاهل الجنة کالشمس لاهل الدنیا لا ینالها الا علی و شیعته و ان حلقة باب
الجنة من یاقوتة حمراء طولها خمسون عاما علی صفائح من ذهب اذا نقرت طنت و قالت
یا علی و کیف لا یکون کذلک و هو الاسم الاعظم الذی تنفعل الکائنات الحاکم المتصرف فی سائر
الموجودات شیخ قدس سره میفرماید که منقولست از مناقب ابن بابویه که کفت رسول
خدا صلعم که بدرستی و بتحقیق که مر خدای راست عمودی از نور که میدرخشد برای اهل بهشت
و بخشد چنانکه افتاب مردم دنیا میتابد در نمی یابد ان عمود را هیچکس نمییابد مکر علی
و شیعه علی و بدرستی و راستی که حلقه در بهشت از یاقوت سرخست طول ان حلقه مسافت
پنجاه ساله راهست نصب شده بر صفحات طلا که هر کاه زده میشود بران صفحات صدا
میکند و کوید در صدا اینکه یا علی چرا چنین نباشد و حال انکه انحضرت علیه السلام اسم اعظمست
باو متاثر میشود کائنات و بتاثیر او پذیرای تعلقات میکردد مکونات و در مانده
صاحب تصرفاتست در امور مخلوقات لمؤلفه سنک میکرد در ذراهم باو سنک دیده میشود
کوهر باو حلقه تا برباطن هر در نبندم میشنیدم ذکر یا حیدر از او اسم اعظم الذی
جز علی انکه شد کار جهان بکیاو مخفی نماند که اسم لفظیست که مسمای او را فهمیده شود چنین
لفظ زید که ازو ذات زید دانسته میشود و از اخبار ... اهل بیت علیهم السلام چنین مستفاد
میشود که ذوات مقدسه انبیا و ائمه علیهم السلام اسماء الله اند زیرا که ذوات انها که توسط
ایشان دانسته و شناخته میشود و معتکفان صوامع ملک و ملکوت بوساطت ایشان
خدا را میخوانند و بر کلالت هدایت کیشان خدا را میشناسند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در تفسیر ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها فرموده که ما ائیم ان اسمائی که مردمان مامور
بانکه خدا را بان بخوانند و چون نور نبی که عین نور ولی است علیه السلام شامل و محیط تمامی انوار
انبیا و اوصیا است و مصدر و مبدا ایشان بلکه منشا همه اشیا و همه باو پیدا است پس باعتبار
نور انحضرت علیه السلام در میان اسماء الهیه اسم اعظم و همچنین اسم اعظم از اسماء قولیه الهی جل اسمه که
کتابت ان مکنونات متبوع تعلقات تاثیر میکند و تمامی بندها و عقدها بان کشوده میکردد و هر کس
متوسل و متمسک بان شد هیچ کسی بر وی تسلطی نیست و او بر همه چیز و هر کس تسلط می یابد و از افات
محفوظ و مصونست و هر دعای که قرین ان باشد با جابت مقرونست و چون بجناب مقدس مرتضی علی

ذات اقدس و الجلال بصفت تقدیس و تمجید شناخته میشود و همه عقدها و اعمال
حضرت کشائش می‌یابد و توسل بجناب هر کس را از نوائب دنیا و شدائد عقبی نجات میدهد
و تمامی اعیان کونیه باو متأثر و منفعل میشوند پس آنحضرت بحقیقت و یقین اسم اعظم باشد که
این آثار است و علم المؤلف از مجالی اسمای جلی اسم اعظم حق علی ابن ابیطالب است گر ندانی که گر توانی
سخن باور بیقین دان که کافری بعلی تتمة هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن الاول و الآخر
بالادوار و الباطن بالاسرار و الظاهر بالآثار یعنی اوست اول و آخر و باطن و ظاهر یعنی اول
بودیت نسبت بانوار بجهت آنکه نور آنحضرت که عین نور نبی است اول است تمامی نورها
یا باین معنی که اوست بانوار دین و تسبیح و تقدیس حضرت پروردگار و آخریت نسبت بادوار
باین معنی که آنحضرت در دایره ولایت و وصایت آخر همه اوصیاست یا باین معنی که همه دورها
و دایرها باو منتهی است و قطب همه دایرهاست و باطنست بعلوم نهانی و معارف نهانی
یا باین معنی که اوست در همه جنین مخفی و اوست در دایره سائره وجود سر مخفی و ظاهر است بآثار
باین معنی که خلق آسمان و زمین و باقی مخلوقین که آثار ربوبیت الهی است چون بسبب وجود
آنحضرت بود پس آثار موضع ظهور و مرآت حضور اوست چنانکه کسی بجهت دوستی خانه بنا نماید
وجود آن دوست سبب بنای خانه است همچنین خانه نیز جلوه گاه شهود آن یار یگانه است یا
کذا ظاهر است باثار معجزات و کرامات یا باین معنی که هر اثری که از صاحب اثری صدور یابد از
وجود اوست و جلوه گاه شهود اوست چنانکه از آتش بیوست گرمی و از آب رطوبت و
نرمی و از عسل حرارت و شیرینی و از سرکه برودت و ترشی جملگی بتوسط اوست و تتبع آثار
همه وابسته بپیدایی اوست المؤلف ای نور طبایع بندپرور اوست بر بزم وجود ذی تفضل اوست مکین
و مکان در سواد عدم شده روشن از نور تنویر اوست به پهلوی هم چیده نقاش صنع
همه رنگها به تصویر اوست شده عالمی محو نظاره اش همه پای دل از زنجیر اوست حسن دلدار
جان در این انجمن گرفتار حسن جهانگیر اوست مطلع در تفسیر محمد بن عباس از حضرت امام محمد
باقر منقولست که گفت روزی سر مبارک خواجه کائنات ص در کنار علی ع بود که ناگاه آنحضرت
خواب رفت و مرتضی علی نماز عصر را نگذارده بود پس آفتاب رو بغروب رسید و سید کائنات
متنبه گردید علی ع کیفیت حال را بعرض اقدس رسانید پس آنحضرت دعا کرد تا آفتاب رو بضحی که
در وقت عصر بود باز آمد آنگاه گفت ای علی برخیز و بر آفتاب سلام کن و با او سخن بگوی تا با تو

۸۸

سخن کند گفت یا رسول الله بر آفتاب چگونه سلام کنم گفت بگو السلام علیک یا خلق الله پس امیر
از جای برخواست و متوجه آفتاب شده گفت السلام علیک یا خلق الله آفتاب در جواب گفت و
علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن آنگاه حضرت رسالت پرسید که آفتاب چه جواب شنو باز داد
حضرت مرتضی علی آنچه شنیده بود باز گفت سید کائنات فرمود که بتحقیق آفتاب راست گفت و بر ما
الهی سخن کرد تو اولی مومنانی از جهت ایمان و تو آخری اوصیا و نیست بعد از من بغیری و نیست بعد از
تو وصیی و تو ظاهری و غالب بر اعدای خود و تو باطنی در علم و دانش و تمام دانایان و در صواب دانش
هیچکس فوق تو نیست و تو پیشرو و قائد علم و خزینه دار خداوندی و اولاد تو بهترین فرزندان
من و شیعیان تو نجات یابنده از عصیان اند تتمة هو مقام الرب العالی فی وجوب الطاعة و امتثال الامر
پس آنحضرت مقام حکومت و وجوب طاعت و فرمان روایی پروردگار و صاحب اختیار است که
مقدس منزه از ادراک افهام ممتنع از احاطه اوهام متعالیست یا باین معنی که بپای داشته خداوند
مقدس و مقام وجوب طاعت و فرمان روایی مرتضی علی است و مظهر حق جل مقیم و بپای دارنده
در این مقام عالی تتمة نطقت منهم کلمته و ظهرت منهم مشیته گویا شده در ابدان مقدسه
کلام الهی و مراد از کلمه روح ایشانست که بارادة الهی بتوسط ماده مخلوق شده
سوی جهان چونکه نام خدا کز او لا یجزیانی و در میان خلایق گویا گردیده و از مراد الله
باو شده یا باین معنی که گویا گشته در هیاکل ابدان ایشان سخنان الهی از اوامر و احکام و نواهی
چنانکه حضرت امیر ع فرموده که من کلام ناطقم و همچنین ظاهر گشته از ایشان مشیت الهی یا باین معنی که
انچه کرده اند از اوامر و نواهی نسبت بخلایق فرموده اند انچنانست که مشیت الهی بصدور
آن تعلق یافته پس ایشان مظاهر مشیت پروردگارند و آئینه حق نمای خواهش خداوندگار
تتمة فهم کهو بوجوب الطاعة و امتثال الامر و الرحمة علی الموجودات و الحکم علی البریات
و لیس هو هم بالذات المقدسة المتنزهة عن الاشباه و الامثال المتعالیة عن الصورة و المثال
پس ایشان مظهر خداوند در وجوب طاعت و فرمان روایی و بلندی قدر و منزلت و معافی وجود
و فرمانروایی جمله مخلوقات و مظهر ایشان نیست بذات احدیت که مقدس و منزه است
از اشباه و امثال و بلند و متعالیست از قبول صورت و مثال مطلع مؤید اینکه طاعت و فرمان
برداری ائمه ع طاعت و فرمان بری خداست و در میان فرقین ثابت قول الهی است که در سوره نساء گفته
من یطع الرسول فقد اطاع الله کسی که فرمان برد رسول خدا را پس بتحقیق که فرمان بری نموده

و همچنین در سوره مذکوره میفرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم ای آن گروه که ایمان آورده اید فرمان برید خدا را و صاحبان امر را که از طائفه شما اند یعنی
صاحبان امر بنا بر اخبار ماثوره و تفسیر اهل بیت ائمه هدا یند پس همچنانکه اطاعت پیغمبر
بری واجبست همچنین طاعت و فرمان برداری رسول بحکم خدا بنوعی واجبست برای ایشان در میان
بندگان مثل خدا یند بوجوب طاعت و نفاذ فرمان و این سخن یعنی از این قبیل است که گویند
نسبت عالی الحکم کرانجا شه بحکومت و ولایتی تعیین شده باشد که این حاکم مثل پادشاهست
بفرماندهی و حکومت بنامی و حکم و اطاعت او حکم و اطاعت پادشاهست و این معلومست که این
معنی باین معنی است که مظهر حکومت پادشاهیست بتفویض و تعیین پادشاهی نه باین معناست که حاکم
پادشاهست در ذات و صفات چنان از داستی این بنده و ان حکومت را باصالت دارد
و این بنیابت او در اقلیم خود یکانه است و این با بسیاری هیچ خود همخانه نیست را به نقلم
گوییم ایشان مثل خدایند بوجوب طاعت باین معنی است که مظهر حکومت و رفعت خدایند که سبحان
من تجلی لخلقه بخلقه نه آنکه مماثل خداوند عظمت و کبریا اند در ذات نظر که لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر پس ایشان بحقیقت مظاهر الله اند بوجوب طاعت و رفعت و جناب الهی ایشان
نیست بذات مقدس حضرت که پاک و منزه است از مثال و اشباه و بلند و متعالی است از قیود
صورت و مثال **تتمة** لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک یعنی فرقی نیست میان
ایشان و میان تو مگر اینکه ایشان بندگان تواند و مخلوق و آفریدگان تواند **و مخفی** نماند که
مقتضای مقام این بود که گفته شود که فرقی نیست میان ایشان و میان خدا مگر اینکه ایشان
بندگان خدا اند و خلیفهای خدا اند بجهت آنکه کلام سابق بعنوان غیبت مذکور بود و
بر اسلوب خطاب نبود شیخ قدس سره تغییر اسلوب داده بخطاب نقل نموده و طریق نظام
سخن را بجهت تنبیه و نشاط سامع تجدید فرمود و این عمل را در عرف علماء معانی التفات میگویند
و از محسنات کلام و بلاغت میشمارند **مطلع** مضامین فقرات سابقه در کلام شیخ رحمه الله همگی
ماخوذ است از دعاء ماه رجب که بتوسط شیخ اجل ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل حضرت
صاحب الامر از ناحیه مقدسه بیرون آمده و بعضی از آن دعا اینست اسالک بما نطق فیهم
من مشیتک فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التی لا
تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک یعنی بارخدایا
بینهم

از تو

از تو سؤال میکنم بحق معانی گویا گشته در ایشان از مشیت تو پس ایشان را معادن کلمات و ارکان
توحید خود ساخته و آن ولایت کیشان را آیات الوهیت و مقامات ربوبیت خود گردانیده انچنان
آیاتی که معطل نیستند در هیچ مکان نه در زمین و نه در آسمان کسی که ترا شناسد بواسطه
ایشان میشناسد و فرقی نیست در میان تو و ایشان بجز آنکه ایشان بندگان و مخلوقان تواند و
غرض شیخ از ایراد این کلام استدلال است بر مطالب خود بقول معصوم اما آنکه میگوید که ولی مقام
وجوب طاعت و فرمان روائی خداوند متعالی است و ائمه کاولیاء الله اند مظهر کلمات الهیه
و مکان مشیت ربانیه اند و فرقی نیست میان ایشان و خداوند مگر که ایشان بندگان و خلق او اند که
در وجوب طاعت و امتثال فرمان و رفعت بر جهانیان و حکومت بر کافه عالمیان باعزاز خالق
و مخلوقیت بدلیل قول معصوم که صریح است در آنکه ائمه آیات و مقامات الهی و مکان
مشیت و مظهر کلمات نامتناهی اویند و فرقی نیست در میان بجز اینکه ایشان بنده اویند و او مولی
و ملک استغناء مقصود میشناید ادعی حقیقت چنانکه فرموده لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک
و مخفی نماند که تانیث ضمیر در کلمه بینها که در کلام معصوم است بجهت آنست که ما بین بآیات و مقامات
است و چون این دو کلمه بظاهر لفظ موسومست بعلامت تانیث که تا است لهذا ارجاع ضمیر مونث
باینها شده و اینکه شیخ علیه الرحمه بضمیر جمع مذکر ایراد این کلام نموده مقصودش اینست که اشعار کند
ضمیر مونث در کلمه بینها از کلام امام راجعست بذوات مقدسه اوصیاء که آیات و مقامات
الله و مظهر مشیت و حکومت حضرت الله اند و نه آنست بود که شیخ علیه الرحمه نقل عبارت معصوم
بعینه نموده باشد و احتمال دارد که نسخه از جانب ناسخ باشد والله اعلم **قال الشیخ ره** تو بیه هذا اما
ما ورد فی الحدیث القدسی عن الرب العلی انه یقول اطعنی اجعلک حیا لا تموت انا غنی لا افتقر اجعلک
غنیا لا تفتقر انا مهما اشاء یکن اجعلک مهما تشاء یکن یعنی مؤید اینکه ائمه هدی مثل خدا اند
در وجوب طاعت و فرمان نفی خبر حدیثیست که وارد شده در حدیث قدسی از پروردگار قاهر که دوست
اطاعت عقول از دامان قدر و جلال شکوتاه است که پروردگار اعیان مقدس تعالی شانه بنده خود
میگوید که اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا مثل خود من زنده ام که نمیمیرم اطاعت کن که بگردانم ترا زنده که نمیری
من بی نیازم که احتیاج ندارم مطیع من باش که بی نیازت گردانم که محتاج نگردی من هرچه بخواهم
چنان میشود پس مرا فرمان بری کن که چنانت کنم که هرچه بخواهی میشود **لمؤلفه** مرا فرمان بری کن تا کنم ترا
تا چون خود؛ حیات باقیت بخشم نمیرانم ترا چون خود؛ منم در ملک مستغنی نباشد مرا حاجت

اجعلک مثلی انا حی لا اموت

چه بکند شتی زخواهشها بگردانم تا چون خود؟ شود هر چیز میخواهم بود حاضر بدیدکام؟ نیز مانم اگر بانغ
بگردانم تا چون خود؟ و این معلومست که طاعت و فرمانبری جناب مقدس الهی بوجه کامل و تمام مخصوص
بدذات مقدس ایمه ع است قال الشیخ ومنها ان لله عبادا اطاعوه فیما اراد فاطاعهم فیما ارادوا فیقولون
لشیء کن فیکون وذلک لان الکل عباد الله فاذا اختار الله عبدا اصطفاه خلیفة للتفضل ونادی
فی الممالک بالتعرف والتبجیل وجعل له الولایة المطلقة فصار عبدا لحضرته ومالک الولایة ومولی
لعباده وربوبیته والملکة ملکته نحو المتصرف الوالی باذن الرب الحقیقی ولهذا قالوا جنبونا الالهة
نعبد واجعلوا لنا ربا نئوب الیه وقولوا فینا ما استطعتم وذلک کا قیل جنبوهم فوق
العلاة وقولوا ما استطعتم فی فضلهم ان یقولوا فاذا عرفت السماء مع الارض الی فضلهم فذلک قلیل
یعنی از جمله چیزهایست که وارد شده در حدیث قدسی اینکه بدرستی که مر خدا را هستند بندگان
که فرمانبری نموده اند او را در هر چیزی که خواسته از ایشان پس با جهت خدای تعالی قبول
فرموده و منقاد ساخته هر چیزی را که خواهند حصول آن را میگویند بشو پس بخواهش و گفتن ایشان
که میگویند بشو میشود زیرا که مخلوقات همه بندگان خداوندند پس هرگاه برگزیند خدای عز وجل
بنده را بتفضل و عنایت خود پیشوا نماید و اطلعت تفضل و تکریم ونوا کند برای او در
ممالک ملک و ملکوت بتعرف و تعظیم و لوازم حکومت را برسانند ساکنان عالم سفلی
و سکان عرش عظیم و قرار دهد برای او سلطنت و فرمانروایی بر همه چیز پس میگردد برای حضرت
آفریدگار بنده خاص و بجهت دوستی پروردگار با کره طویت صاحب اطلاع و مخصوص مالک
امور بندگان کرده صاحب اختیار در مملکت و اهل جهان باشد بلی و حاکم و متصرف باذن
پروردگار صاحب اختیاری که بلحاظ است از اطاعت او و هم و فرمان و بار حکومت تعالی
شده از جانب حضرت آفریدگار و لذا بجهت است که ائمه علیهم السلام فرموده اند که دور کردانید
ما را ازین تهمت که خدایان دانید که پرستیده شویم و بلکه قرار دهید و اعتقاد داشته
باشید برای ما پروردگاری صاحب کل اختیاری که ما بسوی او باز میگردیم و بندگانی دانید
ما را برای کسی که او را میپرستیم و بعد از ین بگوئید در حق ما انچه دانید و انچه بتوانید لمولفه
نهمت مرغان امامان خود را؟ مبادا از غلو دین و ایمان خود را؟ بیل نگاه در مدحت پیشوایان
سرانجام ده کار و سامان خود را؟ دگر چه از وصفشان بگویم با مان و سامان پریشان خود را
اگر بار تا لفنا و عهد نیدم؟ کم نازه بی شبهه ایمان خود را قال وعنهم ع کونوا لنا زینا ولا تکونوا

علینا

علینا شیئا فانه لیس بین الله وبین احد من خلقه قرابة الا من ائتم بامام فلیعمل بعمله فما
معناه برائه من النار ولیس لنا علی الله حجة فاحذروا العصبیة والمغالاة فینا فان الغلاة
شر خلق الله یصغرون عظمة الله ویدعون الربوبیة لعباد الله والله ان الغلاة شر من الیهود
والنصاری والمجوس والذین اشرکوا والینا یرجع الغالی فلا نقبله لان الغالی اعتاد ترک
الصلوة والزکوة والصوم فلا یقدر ترک عادته وبنا یلحق المقصر فنقبله لان المقصر اذا
عرف عمل یعنی مرویست از امام ع که خطاب بشیعیان نموده فرموده اند که شما برای ما زینت
و زیور باشید که چهره اهتدا ما بجهت متابعت شما الاستن باشد برما شر و شین مباشید
که صورت حال ما بعیبکی از تان ناپسندیده باشد پس بدرستی که نیست میان خدای عز وجل
کسی از افریدها نزدیکی و پیوند مگر کسی که صاحب قرابت مگر کسی که اقتدا کند بامامی و بعد از آنکه
اقتدا نمود پس بگفتار و کردار امام عمل نماید پس نیست برات نجات از آتش دوزخ و نه حجت
از آتش اندیشه مند و بمغفرت الهی حاجت مندیم و نیست ما را بر خدای تعالی حجت و سلطنتی که خود را
نجات یا کسی را که مستحق عذاب باشد خلاصی توانیم داد پس حذر کنید از معصیت و بپرهیزید از
غلو در حق ما و اعتقاد ربوبیت بدرستی که غالیان بدترین خلق خدایند عظمت خدا را کوچک
میشمارند و ادعای ربوبیت برای بندگان خدا مینمایند بخدا سوگند که غالیان بدتر از یهود
و نصاری و آتش پرستند و بدتر از جماعتند که شرک بخدا آورده اند و غالی که بسوی ما می آید
از کنا هش درمیگذریم و عذرش نمیپذیریم زیرا که غلو کار معتاد گشته بترک نماز و زکوة و روزه
و چون این عادت اوست اثر نمیکند در وی نصیحت و هدایت و قادر نیست بر ترک طبیعت
عادت و مقصری که در شناخت حق ما تقصیر کرده چون بما میرسد تقصیر او را می بخشیم و در دایره
احسانش میکشیم زیرا که مقصر همین که شناسای حق ما گردید بمقتضای معرفت عمل مینماید
طریق طاعت و عبادت می پیماید پوشیده نماند که در بعضی نسخهای مشارق الانوار چنین مسطور
که فلا یقدر علی ترک عادته بنا بر این نسخه معنی اینست که آنحضرت فرموده که چون غالی ما رجوع
قبولش نکنیم زیرا که ترک نماز و روزه و زکوة عادت اوست پس قدرت نداریم که قبولش کنیم
اینها ت و مینتوانیم تحمل او نمود بر ترک عبادت پوشیده نماند که مراتب غلو مختلف است بعضی نسبت
اعتقاد ربوبیت داده اند و همین طایفه اند که ترک بندگی و طاعت خدا نموده اند و اعتقاد
بعضی اینست که مراتب ایشان عم فوق مرتبه ماست و دون مرتبه ربوبیت است پس اگر اسقاط

طاعت و عبادت کنند صحیح و مقبول نیست زیرا که صحت عبادت مشروطست باینکه ائمه معصومین علیهم السلام
در مرتبهٔ امامت دانند و آنان بکبریا متوجه و نشناسند قال الشیخ ره و نحن [illegible] انهم [illegible] لو ارتفعوا عن
الربوبیه و ادفعوا عنا حظوظ البشریه یعنی الحظوظ التی تجوز علیکم فلا یقاس بنا احد من الناس
فانا نحن الاسرار الالهیه المودعة فی الهیاکل البشریه و الکلمة الربانیه الناطقة فی الاجساد
الترابیه و قولوا بعد ذلک ما استطعتم فان البحر لا ینزف و عظمة الله لا یوصف سوره
میفرماید که همچنین از ائمه منقولست که گفته اند بالکلیه منزه دانید ما را از ربوبیت و نسبت
مدهید با حظوظ بشریت ما یعنی لذات نفسانی و تمتعات ظاهری که از لوازم بشر است و ما
بر شما پوشیده نمیتواند شد کسی را از مردمان زیرا که هستیم ما اسرار الهیه که گذاشته و سپرده
شده ایم در هیاکل بشریه و هستیم ما کلمه مخصوص بخدا و در نهایت تقدس و تجرد و روحانیت
که گویا افتاده در جسدهای خاکی بعد از آنکه ما را منزه نمودید و عارف با مراتب شدید
بگوئید از فضائل ما آنچه بتوانید چه مناقب ما و مفاخر ما دریائیست که کم نمیشود و بانتها نمیرسد
و عظمت و جبروت خداوند نیست که چندین قدر و منزلت به بندگان خود ارزانی میدارد و بی نهایت
است ۲ انکه چون ما شوی بیگانه هست ۲ در حیطهٔ وصف در نیاید قال الشیخ ره یا ایها الواقف
بین جدران التقلید ینظر الی الحق من بعید اما بلغک ان النبی ص حن الجذع الیابس الیه و تکلم
البعیر [illegible] و انشق لعظمته القمر و نبع الماء الطاهر من بین یدیه و انمر و اخضل العود
الیابس فی یدیه و اثمر قال الشیخ طاب ثراه خطاب بمنکر ولایت نموده میگوید ای آنکه ایستاده در
میان دیوارهای تقلید و بسوی حق از دور مشاهده کردید مگر او را نه معجزهای پیغمبر
بگوش شما نرسیده که ناله و زاری کرد چوب درخت خشک در فراق آنحضرت و آغاز بیقراری
کرد از شوق لقای آنحضرت و یا هادی آنحضرت در هادی اشتیاق ناقه جانب او [illegible]
نکرده که اشتر ایلک در پیشگاه مبارک آنحضرت را ببوسید و [illegible] بیشگاه خاطرت
نتافت که به نیروی بازوی رسالت قفل از باب صنع [illegible] تافته باعجاز نبوت قرص ماه
دو نصف کردید و تشنگی اهل اسلامت بفیض این روایت تسکین یافت که آب گوارا از
میان انگشتان آنحضرت روان گشته مجموع شیر [illegible] الاعتقاد [illegible] ایمان با بیاری
اینحدیث سرسبز و سیراب نگردید که آن درخت خشک بدست معجز نشان آنحضرت
نیکبخت و سرسبز شده فی الحال میوه ها ثمر رسید ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی

السمع

شت

السمع و هو شهید و شرح این وقایع در پنج مطلع توضیح می یابد مطلع اول در بیان حنین ستون
و آن از وقایعیست که در سال هشتم از هجرت پیغمبر ص وقوع یافت و شرح آن بر این نحو است
کرد مسجد مدینه ستونی بود از چوب خرما که آنحضرت ص پشت مبارک بر آن ستون
و خطبه و نصیحت تقدیم میرسانید و آن ستون به پشت گرمی سید بنی آدم سرها [illegible]
بعرش اعظم میرسانید و در همان ایام بود که صحابه حضرت رسول ص منبری ساختند در
پیش محراب گذاشتند که آنحضرت در بالا منبر خطبه و موعظه میفرموده باشند تا آنکه روز
جمعه بود که حضرت پیغمبر ص بعزیمت صعود منبر از آن ستون در گذشته ما ابتدا پای بر منبر
جان بر امدن ستون چون آواز آنحضرت را شنیده آنحضرت را نزد خود ندید بنیاد شیون و
زاری و آغاز ناله و بیقراری کرد و بروایتی آوازی از وی آمد چون آواز شتر که بچه گم کرده باشد
و بروایتی آنکه ستون بنالید چنانکه اصحاب از ترس سقوط شد پس آنحضرت فرمود که هیچ تعجب مکنید
از حال این چوب حضار متوجه آن ستون گشته ناله او میشنیدند و بسیار [illegible] و آن بیچاره
ناله میکرد تا آنکه آنحضرت از منبر فرود آمد و نزد آن ستون رفت و او را در بر گرفت و فرمود اگر خواهی
ترا بآن منبت که بودی باز برده بدان محل بنشانم تا باز سرسبز و شاداب گردی و میوه ها بیاری و اگر
خواهی ترا در زمین بهشت بنشانم تا از جویها و چشمه های بهشت آب بخوری و میوه های نیکو بار آوری
و صلحا و اولیا از میوه های تو تناول نمایند آن ستون آخرت را بر دنیا اختیار کرد پس آنحضرت
بر منبر باز آمد و فرمود که او را مخیر ساختم آخرت را بر دنیا بگزید و اگر او را تسکین نمیدادم تا روز قیامت
از مفارقت من مینالید و بعد از آن بفرمود تا او را در زیر منبر دفن نمودند و بروایتی در [illegible]
دادند ۲ گرد وصل یار رفتار نو است از عزلو بیگانه شو ۲ عمر ابد میبایدت با عشق او همخانه شو ۲ ستون
بنواخت مصطفی او را ستون حنانه نام ۲ گشت ز چوبی مستی خانه [illegible] مطلع دوم بوسیدن شتر
پاهای مبارک آنحضرت را و آن واقعه بدین نهج منقولست که شتری مستی دمی در آورده بجانب مصطفی
گذاشت یاران از اتحاد دهشت نموده متفرق گشتند حضرت فرمود که ملاحظه مکنید و خاطر جمع دارید
که وی باستغاثه و التماس نزد من می آید چون نزد آنحضرت رسید که بزبان فصیح گفت ای پیغمبر خدا
این جماعت که دعوی مالکیت من دارند مرا بکار [illegible] بودم که خریدند و چندین سالست که مرا بکار [illegible]
اکنون پیر شده ام قصد آن دارند که مرا ذبح کنند از برای خدای تعالی در حق من شفاعت فرمای و مرا
باز کن یا حسنا و از دست این حق ناشناسان برهان چون شتر این سخن تمام کرد جماعة از عقب وی رسیدند

و او را میطلبیدند حضرت صلعم فرمود اگر خواهید شتر خود سخن بگوید و اگر خواهید من تقریر کنم گفتند
حق آنست که تو تقریر فرمائی انحضرت شرح مقال شتر با ایشان کرد ایشان گفتند ای چنین است گرشته
بعرض اقدس رسانیده انحضرت فرمود این شتر را اکنون بمن فروشید ایشان گفتند این شتر فدای
خاک قدم تو باد یا رسول الله فرمود چون چنین است او را اگذاردیم هر جا خواهد برود چون دست
از او باز داشتند شتر پاره برفت و باز آمد و پاهای مبارک انحضرت را ببوسید و باز گردید و بعد از آن
آزاد و مطلق العنان میگردید و همچنین از عقیل بن ابی طالب مرویست که بموضعی رسیدیم ناگاه
شتری دیدیم که دوان آمد و آمد و پیش رسول خدا صلعم بزانو آمد و گفت الامان در عقبش دیدیم
که اعرابی مدی شتری گرفته و آهنگ گرفتن شتر دارد و رسول صلعم گفت یا اعرابی از این بیچاره چه
میخواهی گفت یا رسول الله این شتر را خریده ام تا برای من کاری کند و من از او انتفاع یابم
اکنون عاصی شده و طغیان میورزد و برای من بار نمیبرد قرار گرفته که او را ذبح کنم و از گوشتش منتفع
شوم رسول صلعم گفت ای شتر چرا عاصی چرا عاصی شده گفت یا رسول الله از آن عاصی شده ام
که کاری شنوا نمیکرد بلکه شنیدم که تو گفته هر که نماز خفتن نگذارد عذاب خدای تعالی بوی فرود آید
اعرابی با قبیله وی نماز خفتن نمیگذارند و من از آن میترسیدم که مبادا بشامت ایشان عذابی بمن رسد
حضرت فرمود که یا اعرابی چنین است گفت بلی ولیکن عهد کردم که دیگر نماز خفتن تعطیل ننمایم
بوقت آن ادا کنم و قبیله خود را بفرمایم بعد از آن شتر پای مبارک انحضرت را بوسید و اطاعت
و انقیاد ورزید و همچنین منقولست که چون حضرت مقدس نبوی صلعم از غزوه بنی ثعلبه بمدینه مراجعت
نمود روزی شتری نزد انحضرت آمد انحضرت از اصحاب پرسید که هیچ میدانید که این چه میگوید جابر
انصاری رضی گفت خدا و رسول او اعلم حضرت فرمود که این شتر ما را خبر میدهد که صاحبش مرا کار
میفرموده تا این زمان که پیر شده ام و پشت من و ریش گشته اکنون مرا میخواهد بکشد و گوشت مرا
بفروشد آنگاه رسول صلعم با جابر گفت که با این شتر همراه نزد صاحبش برو و او را نزد من بیار جابر
گفت بخدا سوگند که من صاحب وی را نمیشناسم حضرت فرمود همین شتر ترا دلالت میکند جابر
گوید که من با آن شتر رفتم تا نزدیک حنظله رسیدیم و گفتم که کدامیک از شما صاحب و مالک این شتر
شخصی از ایشان گفت منم گفتم رسول خدا مرا بطلب تو فرستاده آن شخص اجابت نمود من با او و شتر
هر سه نزد حضرت رسول صلعم آمدیم انحضرت بصاحب شتر فرمود که شتر تو چنین و چنین میگوید گفت این
سخن راست است یا رسول الله حضرت فرمود که او را بمن بفروش گفت بخش بها از آن تست فرمود

نخواهم

نخواهم مگر بیها پس انحضرت آن شتر را بخرید و در نواحی مدینه سر صحرا داد تا چرا میکرد و جابر گوید که
کسی از ما خواستی که بجای رفتن برخصت حضرت بر آن شتر سوار شدی جابر گوید که بانبوک فرصت
جل متهای آن شتر را ما دیافتیم بحالت صحت بجا میدید **مطلع سیوم** شکافتن قرص ماهست باشاره
انگشت اعجاز نمای حضرت رسالت پناه و شرح آن برینوجه است که جمعی از مشرکان در حوالی مکه
معظمه نزد حضرت ببعثت مجتمع شدند و ایشان چهارده نفر بودند از اصحاب عقبه گفتند اگر در دعوی نبوت صادقی
در تحقیق رسالت محقق ماه را در آسمان بدو نصف کردان و آن شب چهاردهم ماه بود از ماه ذی
الحجه الحرام و بمرتبه بدری رسیده بود حضرت فرمود که اگر چنین کنم ایمان می آورید گفتند آری
پس انحضرت با انگشت مسبحه خود اشارت بجانب ماه کرد بدو نیم شد نیمی بر آسمان بماند و نیمی در
پس کوه مختفی گشت و رسول صلعم یکان یکان را میخواند و میگفت ای فلان و ای فلان گواه باشید
در روایتی آنکه یک نیم ماه بر کوه قعیقعان و نیمه دیگر بر کوه ابی قبیس نمود در روایتی هر دو شق از یکدیگر
هم جدا شدند که کوه حرا را در میان آن دو شق دیدند و چون حضرت صلعم این معجزه بنمود جهال او سحر کرد
و گفتند که محمد بر ما سحر کرده و ابوجهل لعین فریاد برکشید و میگفت هذا سحر مستمر و بعضی گفتند
که اگر نسبت با سحر کرده است بسیار مردمان نتوانند که سحر کنند لاجرم از مسافران که وارد میشوند
استفسار مینمودند همه گفتند که آری در شب چهاردهم ماه شکافت و هر نیمی از او بجانبی
شتافت و ایشان گفتند که محمد بر ما سحر کرده و در تفسیر مجمع البیان و معالم التنزیل و تبیان
مذکور است که شق قمر دوبار واقع شد بمکه و این آیه نازل شد که اقتربت الساعة وانشق القمر و ان
یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر * در چرخ زد ماه قفل درست * کلید در آن انگشت پیغمبرست
کلید خزاین جود رحمت اوست * مه اندر حرا از انگشت اوست * هم از نور دان پنجه شکافت
صف بیرون نگشته روز مصاف **مطلع چهارم** جوشیدن آبست از میان انگشتان انحضرت صلعم و آن واقعه
در سفر حدیبیه وقوع یافت چنانکه منقولست از جابر بن عبد الله انصاری که گفت در روز حدیبیه
مردم شکایت از تشنگی با انحضرت صلعم نمودند و عرض کردند که یا رسول الله هیچ آبی با ما نیست
الا در رکوه تو و آن کاسه بود که انحضرت صلعم از آن وضو میساخت دست مبارک در میان آن کرد را
کاسه بود بفرمان الهی آب از انگشتان مبارکش مانند لب جوی دوان آمد و بر مثال چشمها بجوشید
روان گردید که از آن آب خوردیم و وضو ساختیم از جابر پرسیدند که شما چند کس بودید گفت
آب خوردیم و وضو ساختیم شما را وفا کرد گفت بخدا سوگند که اگر صد هزار کس میبودیم هر آینه کفایت

میکرد

مطلع پنجم سبز کردن درخت و بار آمدن است و آن بر سبیل روایت شده که حضرت رسالت
خواص روزی باتفاق حضرت علی بن ابی طالب ع و جمعی از صحابه بخانهٔ ابو الهیثم آمد وی گفت
مرحبا برسول الله صلعم و اصحابه من همیشه دوست میداشتم که رسول خدا و صحابه بخانهٔ
من آیند و نزد من چیزی باشد که نثار ایشان نمایم و فی الواقع نزد من چیزی بود که
اما بر همسایگان قسمت کردم رسول خدا صلعم فرمود نیکو کردی جبرئیل در باب همسایه چندان
وصیت کرد که مرا گمان شد که شاید همسایه میراث برد بعد از آن رسول صلعم نظر فرمود
که بیک جانب سرای ابو الهیثم درخت خرمائی است گفت ای ابو الهیثم اذن میدهی که از آن
درخت خرما بگیریم ابو الهیثم گفت یا رسول الله آن درختیست خشک که هرگز خرما
بار نیاورده دیگر اختیار آن شماست رسول صلعم فرمود که حق تعالی در آن درخت خیر بسیار
ظاهر خواهد کرد پس فرمود که ای علی قدحی آبی بیار در آن حضر حاضر و مهیا نمود پس پیغمبر صلعم از آن
آب بیاشامید و قدری مضمضه کرد و بر آن درخت ریخت و بروایتی دست مبارک را بر
درخت مالید فی الحال سبز و خرم شده خوشهای خرما از آن درآویخت بعضی خرما
خشک و بعضی خرمای تر چندانکه میبایست حضرت فرمود که این از جمله نعمتهائیست که
که شما را در قیامت از آن خواهند پرسید ایضا منقولست که در آن هنگام آنحضرت
جهت تجارت بحدود دیار شام رسید نزد یک صومعه بحیرا فرود آمدند بحیرا رخت
بدار بقا کشیده بود و بروایتی نسطور راهب که سر حلقه عابدان نصاری بود قائم
مقام او در آن صومعه متوطن گشته بود و در نزدیک آن صومعه درختی بود خشک حضرت
پیغمبر صلعم در پای آن درخت بنشست و آن درخت فی الحال سبز شد و خرم گردید و میوه بار
آورد و حوالی آن درخت نیکبخت همه سبزه زار و مرغزار گشت نسطور راهب چون آثار این صور
اعجاز مشاهده نمود بیطاقت شده فی الحال از بام فرود آمد و نزد حضرت رسول صلعم آمد و گفت
بحق لات و عزی که نامت چیست حضرت [illegible] فرمود تا در [illegible] باد دور شو از من که عرب هیچ سخن
نگفته‌اند که از آن برمن تر باشد از این سخن و در دست نسطور صحیفه بود نسطور در آن صحیفه نگاه
میکرد و در روی حضرت پیغمبر مینگرید و جهت زمانی نیک احتیاط کرد و گفت سوگند بخدا که انجیل
بعیسی فرو فرستاد که این اوست چون خدیجه که از ملازمان آنحضرت بود این امر از راهب مشاهده
کرد گمان برد که او قصد آنحضرت دارد میخواهد در باب او مکری بکار برد و شمشیر از غلاف بر کشید

وگفت

٩٣

وگفت باواز بلند که یا آل غالب پس تمام قریش که در کاروان بودند متوجه وی شدند و گفتند
ای خدیجه ترا چه چیز در خوف و رعب انداخت خدیجه از راهب شکایت نمود همه متوجه راهب گشتند
راهب خایف بصومعه در آمد و در صومعه را بر بست و بر بام آمد و گفت چرا از من می ترسید
بخدا سوگند که هیچ کاروانی عزیزتر از شما بر من درین محل فرود نیامده و من در صحیفه جناب
می یابم که آن شخص که در پای این درخت منزل گرفته پیغمبر خدای عالمیان و خاتم پیغمبرانست
هر که فرمان او برد رستگاری یابد و هر که مخالفت وی کرد هلاک شود و چون این واقعه
طولانی بود بهمین قدر اکتفا نمود مخفی نماند که کلام شیخ قدس سره که گفت واخضر العود الیابس
فیخضر دلالت دارد بر اینکه حدیثی بنظر شیخ رسیده باشد که چوب خشکی در دست آنحضرت
سبز شده ببار آمده باشد و این حدیث بنظر این فقیر نرسیده والله یعلم قال الشیخ و کان یری
من خلفه کما یری من بین یدیه اذا نظر و لا ینام قلبه لنوم عینیه و لا یؤثر فی الرماد
قدمیه و لا یؤثر فی الحجر و کانت تظلله الغمام اذا سار و سفر و رکب البراق فاخترق السبع
الطباق فقد علمنا ان لمح البصر الجوهر الشفاف الذی لیس له ظل کظل البشر و فی ذلک آیات لمن نظر
واعتبر و کان اذا میل المؤمنین [illegible] لدنیا غاب فی حضره و هو السر الذی لا ینکره الا من ابی
کفر و الولی الذی تعرض علیه عالم البرزخ و الیه الاشاره بقوله ظاهر ایمانه و باطنی غیبی [illegible]
الاجساد اشباح و فی الاشباح ارواح و فی الارواح انوار و فی الانوار اسرار و لهم الصفوة
والصفاة و الاصفیاء و الیه الاشاره بقولهم لولا انا ما عرفنا الله و لولا الله ما عرفنا
والشیخ هو الذی یری شخصه و لا یعرف معناه شیخ قدس سره میفرماید که آنحضرت فرموده که انی
اری فی الضوء کما اری فی الظلمه و انی اری من خلفی کما اری من بین یدی یعنی بدرستی و راستی که من در
تاریکی می بینم همچنانکه در روشنی می بینم و بتحقیق که از عقب خود هم همچنانکه از پیش رو میبینم و علما
اختلاف کرده‌اند که دیدن از قفا بچه منوال بوده و بعضی گویند میان دو کتف آنحضرت دو چشم
بوده و بچشم میدید و بعضی گویند و چشم در میان شانه آنحضرت بوده و کسی از آن خبر ندارد
دیگر شیوه از خصایص آنحضرت میگویند که هرگاه چشم مبارکش بخواب میرفت دل آگاهش بیدار
بود چنانکه منقولست که ابن سوریا که از اشراف احبار یهود بود و بنوعی عرفانی نکرده بود اما
از حضرت رسول صلعم از خواب آنحضرت سؤال نمود آنحضرت صلعم در جواب گفت که چشم بخواب میرود
دلم بخواب نمیرود ابن سوریا گفت راست گفتی که در تورات چنین خوانده‌ام که پیغمبر آخر الزمان

دلش بهر اهی جستن بخواب نمیرود **دیگر** شیخ میفرماید که تقدیم کردن حضرت ص در دریای نوم از وجه
نیکرده و نشان نمیکرده و نشان نمیگذاشت و در سنگ سخت اثر میکرد همانا در این باب بعضی
باشد که بنظر شیخ رسیده و مضمون آن اخبار فرموده و همچنین میفرماید که او را سایه نبودی
همانا نیز تلاحت هرگاه سیر و سفر میکرد و این مشهور همه کس کرده و سوار براق شده
بکنار کشی سبحان الذی اسری قصد هوای کبریا کرد و بر هفت گنبد اخضر رسید و بر هم دایتگاه
و بسوی مسند قاب قوسین در دمکت از چشم بهره نمی یافت از جوهر شفافیت که او را چون
مردمان سایه نبود، ذات تو خورشید منکشفات، لاجرم سایه نمی‌اندازد بتقابات، سایه چه شنا
با تو کند همرهی، زانکه تو خود سایه نور الهی، و در این معجزات و کرامات نشانهاست برای کسی که
دیده اعتبار گشوده و حق را از باطل امتیاز نموده و حضرت امیرالمؤمنین ع شریک و رفیق آنحضرت بود
در غیبت و حضور پس و هست مر خدا انجاب سری که انکار شنو نماید مگر کسی که بحق کافر شده و ابا
نموده مالک امور خلائق است از جانب خدا چنانچه مالک کل بعضی میشود اعمال خلائق در دنیا و
عقبی و بسوی همین اشاره است بقول آنحضرت ع که ظاهر آن امامت بر خلق و سر اطاعت از ما
نمیتوان تافت و باطن من غیبی است که بعقل و فهم در نمیتوان یافت پس ایشان در عالم اشباح
شبحها یند که کنه شناخته نمیشوند و شبح سیاهی را گویند که از دور نموده میشود و مقصود
از این کلام اینست که ائمه ع در میان مردم بصورت و جسدها شان دیده میشوند و
قرب و منزلت ایشان را هیچکس نمی‌داند مثل هیکلی که از دور دیده شود و در نتوان یافت که آن
هیکل چه چیز است آیا انسانست یا چیز دیگر است و همچنین در عالم اشباح روحانیند و در
عالم ارواح انوار بود و عالم انوار اسرار خداوندگارند پس ایشان زبده و خلاصه حق اند
و طینت ایشان از دو اجسام خلائق بشری پاک و برگزیده های عالم خاک را ملا کنند و نهایت معرفت
اشاره بقول ایشان ع که مضمونش این است که اگر نبودیم ما شناخته نشدی خدا و اگر خدا نبودی
شناخته نشدیم ما یعنی اگر وجود ایشان علت وجود ایجاد ماسوا نبودی نه زمین بودی نه آسمان و نه
اهل معرفت نام و نشان و اگر حق تعالی قدر و منزلت ایشان را بآیات و معجزات بیان نمودی
هیچکس عارف بمرتبه ایشان نبودی یا بآن نمی‌رسید که دانائی کنه حقایق و اسرار ایشان حق تعالی است و بس
شناسای ذوات مقدسه ایشان بوجه کمال منحصر است در آن ذات اقدس و دقایق اسرار وجود
ایشان بر حضرت حق تعالی ظاهر و عیان و مدارج کمال انوار ایشان از نظر خلائق پوشیده و پنهان است

فصل

فصل و ها انا مورد فی هذا الفصل نبذة من اسرار ائمة الهدی والبریة السادات المیامین والولاة
ونطقهم بالمغیبات واظهارهم الکرامات وابداهم الخفیات توبیخا لاهل الجهالات الذین انکروا هذه
ومنعوا هذه الصفات فذهبوا انهم من الولاة کلا انهم من الغلاة وکیف لا یطلعون علی الغیب وعنده
واحتجبهم من وجوه الاولیاء ان الله سبحانه سطر فی اللوح المحفوظ علم ما کان وما یکون الی ابد
الخالفین منه ما کان لدولة وصیا اتی الی ظهور الشریعة التی اتی بعده حتی ختمت الرسل بخاتمهم وختمت
الشرایع بخاتمتها فوجب ان یکون عنده علم ما سبق وما یلحق الی یوم القیمة لکونه خاتما لانه کتابه الجامع
المانع شیخ قدس سره بعد از آنکه بخلفاء احادیث ایراد نموده و اخبار صحیحه اهل بیت که در مناقب
و فضائل ایشان بود بنبوت و ولایت ذکر نموده میفرماید که آگاه باش ای منکر من بیان کننده ام در این فصل
نبذه از اسرار امامان رهنما و نیکوکاران نیکو نهاد که آن اهل ارض و سما اند و صاحبان یمن و برکت که
و الیان امور دین و ملک اند و همچنین ذکر کننده ام در این فصل بر خود را از نطق ایشان بمغیبات از غیبات
از وقایع گذشته و آینده و حقایق اسراری که از خلق غایب و از نظر ایشان پوشیده و پنهان است
و ظاهر ساختن کراماتی که عقول از ادراک آن بیات و حیرانست و آشکار نمودن پوشیدهای که
اندیشه فهم از آن نهانست **پوشیده** نماند که معجزه و کرامات خرق عادت گویند که طاقت بشر از ما طر آن نتوانند و آن
خلاف عادت بیرون باشد و فرق میان معجزه و کرامات آنست که معجزه بدعوی نبوت مقرون است
چنانکه آنحضرت رسول ص مظهر او آمده و کرامت قرین دعوی نیست بلکه علو قدر و منزلت باشد
میشود همچنانکه از ائمه معصومین ع صدور یافته و شیخ قدس سره میگوید که من در این فصل ایراد
اینمقدمات میکنم بجهت تهدید گروه نادانی که منکر این حالات و مانع این صفات و مقاماتند
که از این دار ندارند و بنا نهاده اند آنها نزد بخس است بدرستیکه ایشان از دشمنان آل و حاشا بر
انجمن است بدرستیکه ایشان از دشمنان ما بیرون و حالا چون این ائمه مطلع بر آنند
غیب و حال آنکه دانستن غیب ایشان را لازمست بچند دلیل **اول** آنکه بتحقیق نوشته که حق سبحانه تعالی
نوشته و ثابت کرده است در لوح محفوظ علم گذشته و آینده را پس آنگاه ظاهر کرده و نفرستاد از لوح
بسوی هر پیغمبری آنچه علم آنکه برای او و اوصیاء او بود از امور متعلقه بایشان و امت ایشان که با
علم میشوند و مستمر بآن میبودند و از پی ظهور پیغمبر موجود نبوده تا ظهور شریعت دیگری بعد از آن پیغمبر
مبعوث میشد و علمی که پیغمبر آینده میبود و بر پیغمبر سابق مخفی و مستور بود و از نظر ایشان مستتر بود
تا آنکه ختم کرده بود و تمام شد سلسله پیغمبران بخاتمشان که حضرت رسول ص و با خود رسید نعمت

تا خاتم انبیا که دین اسلام است و چون احکام و شریعت سابق را پیغمبر صاحب لاحق با آنچه متعلق
به دین اوست میداند پس واجبست که مجتمع باشد نزد خاتم انبیا تمام علم بامور که سابق بود بر زمان
آنحضرت و همچنین دانستن بر چیزهایی که بعد از زمان خواهد بود تا روز قیامت بواسطه خاتم بودن
چه کتاب آنحضرت جامع علم انبیا سابق و مانع نبوت و شریعت بعد لاحق است پس قول شیخ که گفته
لکونه خاتما تعلیل وجوب عموم علم آنحضرت بخاتم بودن آنحضرت و کلام شیخ که لان کتابه الجامع المانع
بیان علت خاتم بودن از برای عموم علم بانکه خاتمیت مستلزم بودن کتابست جامع و مانع و کتاب
آنحضرت که قرآنست هم جامع است چنانچه حق تعالی فرموده لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هم
مانع است چنانکه میفرماید و لکن رسول الله و خاتم النبیین و میتوان بود که عبارت کتابه
الجامع المانع باعتبار کتابت باشد بسوی جامع چنانکه در بعض نسخ واقع است و مراد از کتاب
لوح محفوظ باشد و معنی چنین باشد که آنحضرت خاتمست بجهت آنکه کتابت جامع که لوح محفوظ
مانع است از ثبت یا نسخ غیر که صلاحیت ثبت داشته باشد بغیر نبیت و خبر یکی نمانده
که ثبت نیافته باشد و الا جامع نخواهد بود پس باعتبار جامعیت که مدلول لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین است لوح محفوظ جامع و حاوی تمام علومست و چون خاتمیت آنحضرت مستلزم
کتابت پس علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت نزد آنحضرت خواهد بود قال الشیخ ثم ان لیلة
المعراج لما وصل الی المقام الاسنی فکان قاب قوسین او ادنی و علاه علی اللوح المحفوظ فرآه
وعلاه وخوطب من الاسرار الالهیة لنسخ اللوح فکان علی الغیب الا ولد الاخر عنده و لم یا هو اللوح
المحفوظ لانه السابق علی الکل وجودا و المحیط بالکل وجودا تعلم ما کان و ما یکون منه و هذا اتم
توضیح این کلام منیع و تبیین این مقام رفیع موقوفست بر شرح واقعه معراج و بیان آنچه
استکه علما را اختلافست در آنکه معراج حضرت رسول صلعم روحانی بود یا جسمانی در خواب بود
یا بیداری و باجماع امامیه و بقول اکثر علماء دینیه و احادیث ماثوره عروج آنحضرت در بیداری
بروح و جسد بوده و آن در سال دوازدهم مبعث در قول روایات و بقول اشهر در بیست و هفتم رجب
بود و حدیثی بروایت ام هانی مرویست که مضمون آنست که گفت ام هانی که شب معراج رسول صلعم
در خانه من تشریف داشت و ام هانی گوید چون نماز خفتن بگذاردیم من خفتم و آنحضرت در خانه
بود تا آنکه بامداد بیدار شدیم آنحضرت گفت ای ام هانی امشب حدیثی عجب گویم من برخواستم
نماز بامداد بگذاردم حضرت فرمود که دوش جبرئیل نزد من آمد و فرمود که برخیز و غسل کن و وضو

مجدد

بیت از منازل الحاج

مجدد ساز من چنان کردم در دو وادی آنست که آنحضرت فرمود آب کوثر و آب زمزم ممزوج کردند
من بان غسل کردم و وضو ساختم بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده و عنان مرکبی بدست گرفته
و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نزول نمودند و آن مرکب براق
بود از دراز گوش بزرگتر و از استر کوچکتر رویش چون روی آدمی و چشمش چون زهره و موی و دمش
چون دم شتر و پایش چون پای اسب و دست و پایش مانند شتر و سم چون سم گاو و سینه اش از یاقوت
سرخ و دو بال داشت از نهای بهشت بروی نهاده داده و پر بود چون طاوس و دو رکاب از یاقوت
سرخ و تخته و بر پیشانی او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی براق براق مالک اسمی
میدان فکیوان جولان خورشید پیکری ترازوی شهاب چشمی بهرام خشمی زهره جبهتی عطارد فطنتی
جوزا شمایلی ثریا فضایلی قطب ثباتی سهیل حرکاتی مرصع بالی بلمع بالی سنبله مویی عنبرین بویی
فرشته خوی فصیح زبان ملیح بیانی سریع السیری کشتی الجری تیز کامی تند رای تیز گوشی حایل مویی
خوش عنانی مشک افشانی ، چمنده بر زمین خوش بادپایی ، پرنده در هوا فرخ لقایی ، خوش عقل
میان افلاک گردی ، چه گرده عنبر سی گیتی نوردی ، ز دست کس عنان او نبوده ، نهاده پای
بکاخ کبریا کسی سوده ، چه ابر لکریبان داده دراعی ، تو پنداری که او باسیط خفی ، ندیده رنج
پشت تازیانه ، که رفتی پا بیتی خود بهر چوده ، گرفتی شعل او گردون بکرده ، بعد از آن

ندیده رنج از کس پشت زینش هم

بود آنگه آنحضرت متوجه سواری براق شده جبرئیل رکاب و میکائیل عنان او بگرفتند و اسرافیل
دامان آنحضرت را فرا هم آورد و جبرئیل گفت یا رسول الله سوار شو که قدم در راه نه که
ملائکه اعلی و مقربان عالم بالا در انتظار مقدم شریف تو اند ، آسمانها بنور پایه مزین
طره نوکی زجعد سایه خویش ، عطر سایان شب بکار تو اند ، شهر شهان در انتظار تو اند ، تاج
کله توکن فرشتگان افرش ، خیمه زن بر سر پایه عرش ، بیان حضرت بام هانی نقل فرمود که بعد از
سوار شدن براق اضطراب کرد و التماس نمود که عهد نمایم که در قیامت بر کسی سوار نه او باشد قبول کردم تسکین یافت
روان گشت ساعتی بگام میرفت و ساعتی می پرید جبرئیل بدست راست من بود با من هم سخن میگفت
تا به بیت المقدس رسیدیم حق تعالی ارواح جمیع پیغمبران را از عهد آدم تا زمان عیسی در مسجد اقصی
جمع کرده بود بر من سلام کردند بعضی از ایشان پیش آمدند تا با ایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم
پس جبرئیل دست مرا گرفت و نزدیک آن سنگ که پایه معراج بر آن نهاده است و آن صخره بیت المقدس
است و بالای آن با آسمان پیوسته یکی از آن ریسمان از یاقوت سه دیگری از زمرد پس مرا از آن

معراج باسمان دنیا بردار بجانب وسیع بیرون صوری کرده‌ان او سپید و بیرون آن سفید با های او در هفتم
رفتیم و سراو در زیر عرش چون شب آخر شد با بالها بکشاید و بر هم زند و خدای را تسبیح گوید
بدین وجه که سبحان الله الملک القدوس سبحان الله الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی
القیوم و چون او بصدا در آید و تسبیح گوید تمامی خروسها که در روی زمین‌اند بموافقت او
بال بکشایند و تسبیح گویند پس از آن جا بگذشتم بفرشته رسیدم که نیمه او از برف بود و نیمه او
از آتش نه برف آتش را فرو می‌نشاند و نه آتش برف را می‌گدازد چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم که
در کنار با هیبت تمام و کره در جبین جبرئیل گفت این ملک الموت است وی چون مرا بدید بسم
تحیت بجای آورد و گفت ای محمد ترا خبر دهم که امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم الی آخر
پرسیدم این لوح چیست گفت لوح اجال است و نام آنها که قبض روح ایشان کرده‌ام گفتم چگونه
قبض روح اهل زمین کنی که در جای خود نشسته گفت همه جا میرسد و دنیا در پیش من بمثابه خوانی
نهاده هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس وی را وداع کردم فرشته را دیدم
که بد منظر ترش مغضب جبرئیل گفت این مالک دوزخ است تا حق تعالی ویرا آفریده هرگز نخندیده
و هر روز خشم او زیاد میشود نزد وی رفتم و سلام و کلام کردم اکرام و تعظیم بجا آورد
گفتم که چند گاهست که دوزخ را میتابی گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت
خواهم تافت گفتم بر خدا دوزخ را بمن نمای گوشه از دوزخ برکشاد آتش سیاهی دیدم و دودی
تیره که اگر قطره از آن بر [illegible] نزدیک بود که روح از بدنم مفارقت نماید
پس از آنجا بالا رفتم فرشتگان دیدم که عدد ایشان را جز خدا نداند و در میان ایشان فرشته دیدم
که او را هزار سر بود و بهر سری هزار هزار روی و بهر روی هزار هزار دهن و در هر دهنی
هزار هزار زبان و بهر زبانی بزبانهای مختلف تسبیح خدا میکرد از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد
که هر بنده مومن از امت تو که در عقب هر فریضه از فرایض پنجگانه این دعا بخواند که سبحان الله کما سبح الله
شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما
هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله
اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم
وجهه و عز جلاله ثواب تسبیحات مومن زیاده از این ذکر باشد تا قیامت پس انبیا را ملاقات کردم و از
ایشان با ایشان سیر رفتم چون به سدرة المنتهی رسیدم از زیر آن درخت چهار چشمه بیرون آمد از آب و شراب

و کما هو اهله صح

وانگبین

٩٦

وانگبین و شیر بود و چون در شاخ و برگ آن درخت نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نوری از
انوار الهی بر آن درخت بود درختیکه بوصف در نیاید و از هزار هزار شاخ بزرگ بود و بر هر شاخی
از آن هزار هزار فرشته ابن عباس از حضرت رسول روایت کند که آنحضرت گفت سدرة المنتهی
درختیست ساق وی از زر سرخ و شاخها بعضی از مروارید و بعضی از زمرد سبز و بعضی از یاقوت
سرخ و از اصل وی تا به شاخهای وی پنجاه هزار ساله راه است و نور حق تعالی آن درخت را پوشانیده
و چندان فرشته بر آن درخت عالی بخت مشاهده کردم که عدد ایشان را جز خدای تعالی نداند القصه
حضرت فرمود که این همه فرشتگان بیامدند و بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند بحق الهی
جل جلاله و بدیدار من ابتهاج مینمودند و مرا تحیت و درود میدادند تا مضمون کلام
ای بودت ملک و ملاک ملتجی حبذا اینا و نعم المجی ای محمد نیک خوش است و چون روی تو
عجب کلمات است دیگر آنحضرت میفرماید که چون بانجا رسیدم جبرئیل باز ایستاد و مرا گفت پیش رو که
مقام من از اینجا بیش نیست پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرده خود بیرون حجاب الذهب بماند و گفت
الاکبر پیش بر تر برو فروغ تجلی [illegible] پس آن فرشته نیز مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ رسانید
پس آن فرشته مرا بحجاب دیگر رسانید هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی بحجابی پانصد ساله راه
پس بحجاب نور رسیدم که نور آن بر آفتاب غلبه میکرد و چشم در آن خیره گشتی و آنجا براق از زیر
زر من باز ماند رفرف سبز آورده بعرش رسانید چون بعرش رسیدم از جلال [illegible]
بودم و چشم من حقیر کردید پس مقام المسند عرش رسانید هفتاد نوبت از حضرت عزت خطاب آمد
بگو شنیدم که نزدیک آی هر نوبت از خطاب مرا ترقی دیگر دست میداد تا قدم بر سریر قرب خاص گذاشتم
و از سوی خلق بجانب اختصاص بشتافتم کرم در فوق مکان قاب قوسین او ادنی همانا ترجمه این ابیات
که بعد از آن نزدیک شد محمد بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه احدیت گشت پس
و منزلت نه باعتبار منزل و مکان بلکه تنزل و تواضع کرد یعنی سجده خدمت بجای آورد پس بود
قرب آنحضرت بدرگاه احدیت یا بحضرت اعظم بمقدار دو کمان بلکه نزدیکتر و معنی تا آنکه قاب در لغت یعنی
مقدار است و ترجمه مذکوره مبنی بر اینمعنی بود و در صحاح مذکور است که قاب ما بین قبضه کمان تا بگوشه
کوشه و برای هر کمانی دو قاب است و قول الله تعالی که قاب قوسین او ادنی اصل آن قابی قوس است که قلب شده
بقاب قوسین و صوفیها اینست قول الله تعالی بن ابراهیم و بنا بر این معنی حبیب خدا حق بود که نزدیک شد
پس نزدیک شد پس بود در قرب و بعرش الهی یک کمان وار و این کنایه است از تاکید قرب و تقریب و دو

هزار هزار کوچک و بر هر شاخی هزار هزار

ایشان این بودم

ادنی

در اسطرنفریب با ابهام در صورت تمثیل بکمان وارد شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید
عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض پیمان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود ظاهر
ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو یکبار قبضتین را گرفته و یکبار کشیده باتفاق تیر ان
پنداختی و این صورت را نشانه اشارت با معنی بودی که موافقت کلی میان متحقق پذیرفت و
مصادقت تا بحدی بروجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است
گوییا در این ایما معنی موردی شده باشد که محبت و قرب حضرت پیغمبر با حق تعالی بر تاکید یافته
که مقبول رسول مقبول خدا و مخالف و مردود مصطفی مردود درگاه خدا است القصه بعد از آنکه
آن سید کونین بمقام قاب قوسین رسید و منزل او چنانکه دیگر فاوحی الی عبده ما اوحی علی بن ابراهیم
در تفسیر خود آورده که از حضرت رسول صلعم سوال کردند از این وحی که چه چیز بود در جواب گفت که
خدای عز و جل این وحی مخصوص کرد که علی سید المومنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین و اول خلیفه
خاتم النبیین چون قوم این خبر بشنیدند در دل ایشان چیزی آمد گفتند یا از جانب حق باشد یا
بنفس خود میگوید حضرت حق تعالی فرمود که بگو ایشان را که ما کذب الفواد ما رای دروغ نگفت دل
محمد را بخبر دیدن این مخبر است یعنی جبرئیل را معاینه دید و این وحی بوی رسانید بعد از این
آنحضرت صلعم فرمود که بعد از این مامور شده ام که بمردمان برسانم که این یعنی امیر المومنین بعد از
من والی و بمنزله کشتی است در روز غرق هر که در او رفت نجات یافت و هر که بیرون ماند بهلاکت افتاد
و در بعض تفاسیر شیعه بروایت ابن عباس مذکور است که آنحضرت گفت که در آن هنگام که بمقام
قاب قوسین رسیدم حق تعالی مرا از احوال اولین و آخرین خبر داد و زبان مرا بکنایات از دهشت
هیبت و عظمت گفتم التحیات لله و الصلوات الطیبات الزاکیات لله حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور
است که در شب معراج ندا کرد مرا پروردگار من که امن الرسول بما انزل الیه من ربه ایمان آورد
پیغمبر رسول با انچه فرستاده شد بسوی او از پروردگار او یعنی از جانب خود و او قبول آن تم
گفتم و المومنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله یعنی من و امت من همگی ایمان آورده اند بخدا
و فرشتگان و کتابها و پیغمبران خطاب آمد که مومنان چه گفتند گفتم آنکه سمعنا و اطعنا شنیدیم حکم
ترا و بجا آوردیم خطاب آمد که بخواه هرچه میخواهی گفتم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا
بگیر ما را اگر فراموشی از ما عملی فوت شود یا بخطا از ما معصیتی سر زند پس خطاب آمد بکرم تو [?] ترا

ولی و مولای شما است

یعقوب

یعقوب تبرانگاه گفتم ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ای پروردگار ما بر ما منه بار گران
چنانکه گذاشتی بر آنانکه بوده اند پیش از ما پس خطاب آمد که بار از امت تو برداشتم و این کرامت ترا و امت ترا گرامی
داشتم پس گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا
علی القوم الکافرین ای صاحب اختیار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نباشد مر ما را آن و در گذر
از بدیهای ما و رحم کن بر ما تو خداوندگار و صاحب اختیار مایی پس نصرت ده ما را بر گروه کافران
خطاب مستطاب آمد که بتحقیق بخشیدم اینها را که درخواستی بتو و امتان تو و همچنین در تفسیر علی بن
ابراهیم مذکور است که آنحضرت فرمود که ملکی از عقب حجابها آن میگفت و آن ملک پیش از آن
شب در آسمان مشهور و ملائک ندیده بود پس ملک گفت الله اکبر الله اکبر پس جناب معبود
گفت راست گفت بنده من انا اکبر من بزرگترم از عالم پس آن ملک گفت اشهد ان لا اله الا
الله اشهد ان لا اله الا الله پس حضرت کردگار گفت راست گفت بنده من انا الله لا اله غیری منم
خدای که نیست معبود بحق غیر از من پس آن ملک گفت اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا
رسول الله پس حضرت ایزد کارساز گفت راست گفت بنده من بدرستی که محمد بنده من و فرستاده من
است من فرستاده ام او را و برگزیده ام پس آن ملک گفت حی علی الصلوة پس حق جل و علا گفت
گفت بنده من خواند بندگان را بسوی فرض من [illegible] رغبت و قربت هست از امور کفایت
کن هان [illegible] پس آن ملک گفت حی علی الفلاح پس جناب الهی گفت این فرضیه که نازل است فلاح
و خلاص و نجات و رستگاری است پس آنحضرت فرمود که امامت کردم ملائکه را و تمامی فرشتگان بمن اقتدا
نمودند همچنانکه در بیت المقدس امامت پیغمبران کردم و بمن اقتدا نمودند و همچنین در اخبار ما
وارد است که آنحضرت فرمود که در آن شب مرتضی علی را حاضر کرده بودند مرا گوش داد و علی را سبیل
داشت و همه درهای آسمان را بر روی من گشودند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا آنکه در
اخلاص من در علی نظر میکردم و علی در من نظر میکرد و در امالی شیخ طوسی بروایت ابن عباس
منقول است که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی گفت
این بود که گفت یا محمد بیا بپیش خود نگر چون نظر کردم همه حجابها برداشته شد و همه درهای آسمان
گشوده شد علی را دیدم که سر برداشته در من مینگریست پس حق تعالی با علی امر کرد تا همه
بر علی سلام کردند و او همه را جواب سلام باز گفت و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت
میدادند بوصایت علی و خلافت علی و بهیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم که تهنیت نداد و نمیگفت

و بیامرز ما را و رحم

یا محمد حق عز و جل که بحق ترا بخلق فرستاده که همه تشنکان را سیر و حوضها تمام دست داد بکی
حق تعالی ابن عمت را خلیفه کردانید و حاملان عرش دیدیم همه سرها بزمین انداخته و بزمین نکه میکردند
جبرئیل گفتم که سبب چیست که همه بزمین مینگرند جواب داد که از خدا اذن طلبیده اند که در روی
علی نظر کنند چون از آسمان بر آمدم در صدد آن شدم که حقیقت معراج را با علی بگویم او پیش سبقت
گرفت و از همه آنها مرا خبر داد و من دانستم که هیچ جا نرفتم و هیچ جا نرسیدم مگر آنکه حق تعالی از آنجا نموده
ما و را بران واقف ساخته و در تاج المذکورین از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که آنحضرت
گفت دنی یعنی نزدیک شد محمد ص بحضرت پروردگار خود فتدلی یعنی فرو داشت حجاب را و از آن حجاب
در گذشت و باز فرو گذاشت حجاب را تا دیگر هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل از هفتاد هزار از نور و هفتاد
هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از آفتاب و هفتاد هزار حجاب از ماه و هفتاد هزار حجاب از
زبرجد و هفتاد هزار حجاب از در و هفتاد هزار حجاب از یاقوت و هفتاد هزار حجاب از جواهر دیگر گذشت
تا رسید بجای که میان حبیب و محبوب در قرب و منزلت مقدار قوسین بود و در آن مقام مقدس
بسیار از آیات باهره ربانی مشاهده نمود و لقد رای من آیات ربه الکبری در تفسیر ابن ابی
بعضی از مفسرین شیعه چنین گفته اند که بتحقیق که بدید محمد ص در شب معراج از آیات بزرگترین
پروردگار خود چون جبرئیل را با ششصد پر هر پری از مشرق تا مغرب پر ساخته و رفرف اخضر و سدرة
المنتهی و لوح و قلم و کرسی و عرش اعظم و بهشت و دوزخ و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه و از جمله
عجایب در جائی بود که صیتش با این عظمت آنجا با ذمایم بحشی نتوانست که شد آنجا صورت
امیر المؤمنین علی را دید و او را شنید تا از ضمیر و آنحضرت را اطمینان بهم رسید پس چون حاجات
ما فوده از اخبار صحیح و اجماع امامیه بوضوح و صدور پیوسته که جناب مقدس نبوی با شعله
نور افشان سبحان الذی اسری بعبده لیلا فضای ظلمت شب را سکان را طی کرده فوق نه پایه افلاک را
همه روشن نموده لا مکان ساخته در لوح و کرسی احاطه نموده لواء قرب در مقام قاب قوسین
بر افراخت لهذا اینچنین روح الله وصف میکوید که از جمله وجوهی که دلالت میکند بر عالمیت و اعلمیت
بغیبیست که چون آنحضرت در شب معراج بمقام قرب الهی رسید و باختصاص رتبه قاب قوسین
او ادنی فایز گردید و بجهت رفعت و منزلت بر لوح محفوظ احاطه نمود و خطاب کرده شد انا اسرار
الهی بجز جاهائی که در لوح محفوظ ثبت شده لذا این قرار عالم غیب از اول تا آخر نزد آنحضرت و مخصوص
اوست یعنی بعلم با آنچه در لوح محفوظ نیست که غیب اولست و آنچه در او هست که غیب خزائن الهیست

ظاهر

ظاهر است و اعتماد دارد که مراد از غیب لاعلوی باشد که بر انبیاء سابق نازل شده و مقصود
از غیب غیر علوی باشد که مخصوص با آنحضرت و اوصیاء اوست تا روز قیامت بس آنحضرت عالمست بانچه
در لوح محفوظ ثبت زیرا که او سابق است بسبب جود بر کل عالم و بیادی دهنده تمام موجودات است
ببخشش و کرم یعنی لوح ضمیر آنحضرت نقوش کائنات بصورت اجمالی منقش شده بود و عطیه هستی
نعمت خدا پرستی بدست عطای آنحضرت بممکنات رسید پس علم ماکان و ما یکون نزد آنحضرت
و ائمه معصومین حاضر بود قال قدس سره و احتجاج الجاهلین و توقف المقلدین عند قوله لا اعلم ما خلف
هذا الجدار الا ما علمنی ربی فیه اسرار کثیرة الاول شهدان علم من اسم الذی اختاره و اصطفاه
الثانی قوله لا اعلم ای لا انطق من العلم ولو بما وراء هذا الجدار الا اذا امرت لانه کان لا ینطق
الغیب اذا سئل وهم یقولون معلم مجنون فکیف لو نطق به قبل ان یسئل او قبل ان یومر
و ادعاه وهم متهمونه بالسحر و الکهانة لکان ذلک منافیا للحکمة لکان اذا سئل صبر حتی یومر
بندفع طعن الجاحدین یعنی قدس سره میفرماید که احتجاج جاهلان عنید و ابناء کلی و لجاج مقلدان را
بلا ده تقلید در باب عالمیت نبی و ائمه م بغیب نزد قول آنحضرت است که فرموده نمیدانم بخیر
در عقب این دیوار است مگر چیزی را که پروردگار من آموزد را بر جهل کار دین بس نادانان و مقلدان
همین سخن را حجت خود ساخته میکویند که اگر آنحضرت غیب میدانست نمیگفت که نمیدانم
مگر چیزی را که خدای با او آموزد در قول آنحضرت اسرار بسیار است که اول آنکه بر عالم بودن
شهادت اولا بنته کواهی داده که علم او از خدای خود تا بعض شده آن خدائی که حقتعالی
خود آنحضرت را بنبوت برگزیده و از خلایق او را برگزیده دوم آنکه گفتن آنحضرت که لا اعلم
بان معنی است که گویا نمیشوم از علم خود و هر چند بخبری با اشیر که در عقب این دیوار است
مگر هر گاه از جانب خدای تعالی مامور شوم جهت آنکه آنحضرت پیوسته انتظار وحی میکشید و هر گاه
از چیزی پرسیده میشد و وحی خدا میکفتند بعضی اموخته شده و دیوانه است و اخبار را
کسی از جنیان اموزد پس غیب بگوید میتوانست گفت که اگر آنحضرت گویا شدی بغیب پیش از رسید
شده یا پیش از مامور بودن یا اگر ادعای غیب کردی در حالی که متهم بود در میان انسان
بسحر و کهانت هر اینه ان نطق و ادعا منافی حکمت بودی و خلاف مصلحت مینمودی بس طریقه
آنحضرت این بود که هر گاه پرسیده میشد از مسئلتی صبر میکرد تا آنکه از جانب الهی جواب مامور
میشد تا منع شود از آن حضرت کمان منکر آن بود و رباشد از آن جناب سوء ظن و خبث اعتقاد

تتمه فکیف یحجب عنهم علم الغیب وهم خلفاء الله علی الخلائق وامناؤه علی الخلائق ودلیل المنکر والمنافق
و چگونه پوشیده باشد از ایشان علم غیب و مخفیات و حالانکه ایشان خلیفهای خدایند بر خلایق
و امینان معتمد اند بر حقایق و بر ضبط و سرهای حضرت خالق و مارانی بر حال منکر و منافق
مطلع بدانکه غیب چیزی نیست که بدیهی عقل نباشد و بیکی از حواس محسوس نشده باشد و مخفی
گشته باشد بتوسط وحی یا بتوسط فکر در بدیهیات و محسوسات یعنی فهم از ادراک آن عاجز باشد
و سوی ادراک آن را هیچ راه از وحی و الهام نباشد مثل حقایق و اسرار و مقدورات و مقتضیات
و مغیبات که محیط باین علم مالک ذو الجلال و عالم شهادت بر خلاف اینست مانند معقولات و محسوسات
و آنچه در ظرف زمان و مکان خیال بیکی از طرق مذکوره مشهود خلایق شود و بهر تقدیر این معنی
نسبت بخلایقست نه نسبت بخالق چه مغیبات بعضی باعتبار ماضی بودن یا مستقبل بودن که قریب در خارج
بر وجود شی نیستاند و غایبند و بعضی بسبب قصور فهم و ادراک ایشان مخفی است و علم حضرت
الله تعالی محیط است بر تمامی جزئیات و کلیات و مجردات و جسمانیات و تمامی ذرات کاینات
خواه از وقایع ماضیه و خواه از حال و خواه از استقبال چنانکه در سوره سبا فرموده که عالم
الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض یعنی ترجمه اش اینست که خدای عز و جل
دانای غیب است که پوشیده و غایب نیست ازو مقدار ذره در آسمانها و زمینها و نه کوچکتر
از ذره و نه بزرگتر از آن مگر آنکه در کتاب روشن که لوح محفوظ است ثابت و مسطور پس علم الهی محیط
است بتمامی ذرات کون و مکان بنوعی که هیچ چیز از آن بیرون نیست چنانکه آنحضرت جل جلاله علم بذات
خود دارد و علم بذاتش عین ذات اوست و ذاتش علت تامه ماسوی و علم بعلت تامه مستلزم
علم بمعلول است پس علم بذات مستلزم علم بمعلوم است پس علم بذات مستلزم علم بجمیع اشیا و ما
سوا است و همچنانکه ذات الهی زمانی نیست بلکه محیط و عالیست بر زمان علم آنحضرت نیز زمانی نیست
بلکه محیط است بر جمیع ازمنه و زمانیات دفعة واحدة و هر جزء مفروض از اجزاء زمان و حوادث
واقعه در آن بهمان وجه که واقع است در آن مشاهد اوست و هیچ ذره از ذرات ارضی و سماوی
مالی فی مادخ از او مخفی نیست الا انه بکل شیء محیط و سر یعنی آنکه چون ذات حق که بلحاظ زمان
نیست بلکه محیط است بر زمان پس ماضی و استقبال نسبت بآن حضرت جل شانه نباشد بلکه نسبت
بزمانیات واقع است و همه نظیر بعلم آنحضرت عز اسمه در احاطه و حضور متساوی الاقدام باشد
و مثال این معنی بر وجه اینست که شخص انسان خطی را که اجزاء او مختلف اللون باشد بیکبار ملاحظه نماید و

بر جمیع

بر جمیع الوان بیک نظر مطلع شود و همان خط را بتدریج بر حیوان ضیق الحدقه که احاطه آن نتواند کرد
گذرانند چنانچه حیوان هر زمان از آن رنگی مشاهده نماید و هر دم ملتفت باو شود مستبعد شود و پندارد
که یکی منعدم و دیگری موجود شد و این معنی بنا بر غیبوبت آن اجزاء الوان از مشاهده اوست و بنا
بر تعاقب در حضور آنها پس علم الهی بزمانیات و مشاهده آنها بعینه از این قبیل است و ماضی و
حال و استقبال با ایشان منسوب است و علم حضرت واجب الوجود جل عز اسمه مقدس و منزه
است از این احوال چه هر چیز که قابلیت آن داشته باشد که علم بآن تعلق گیرد الهی بتمام آنها معلوم
واحد است دفعة واحدة چنانچه گذشت و باید دانست که علم غیب مخصوص است بجناب باری
تعالی و کسی را بر آن اطلاع نیست چنانکه در سوره انعام وارد شده که و عنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو و ترجمه آیه اینست که نزد اوست خزینهای غیب یا کلیدهای آن یعنی
آنچه پوشیده و پنهانست از خلق چون ثواب و عقاب و ارزاق و انقضای آجال و خواتم
اعمال نمیدانند آنها را مگر او و در بیان حصر گفته اند که علم بعلت تامه موجب علم بمعلولست و ممکنات
بتمامها بایجاد و تکوین واجب موجود اند پس علم حق بذات موجب علم بجمیع آثار و شئون باشد پس
معنی خاص خواه کلیات و خواه جزئیات و علم او بذاتش حاصل نیست مگر از او و در این
حصر صحیح باشد که و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو چنانچه مفاتح غیب نزد خداست مفاتح
غیب نزد ما است اما آنکه بر ما پوشیده است غیب یا آنچنانکه غیب او پوشیده است بر دیگران و یعلم
ما فی البر والبحر و میداند خدا آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و جمادات و آنچه در
دریاست از جواهر و جانوران آنچه توان بود که مراد از بر و بحر عالم شهادت و غیب باشد
وما تسقط من ورقة الا یعلمها و نیفتد هیچ برگی از درخت مگر میداند خدای تعالی آنرا که چند بار
برگ از درخت افتاد و چند برگ بر آن باقی مانده و آن برگ که افتاده از درخت بر زمین چند
بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم بجزئیات ولا حبة فی ظلمات الارض
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و نیفتد دانه در تاریکی زمین مراد تحت که در زیر زمین باشد
و نه تر و نه خشکی است مگر آنکه در کتاب روشن مسطور و مبین یعنی در لوح محفوظ و بعضی گفته اند
مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست
و بعضی برآنند که رطب اشاره بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات یا عالم
حیات و عالم ممات و در روایتی از حضرت امام جعفر صادق ع که ورقه سقط است و حبه ولد

و طلات از فنا رحام است و مطب لعذ نمره در دم و با بین نقصان یافته در دم و همه اینها در لوح
محفوظ مسطور و مرقوم است پس علم با نمرات بوجه تام معین مختص بذات اقدس الله تعالی
و کسی را بران مطلع نمیسازد مگر آنکه بتشریف اصطفا و رسالتش بنواخته چنانکه در سوره
جن از آن خبر داده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول را وست
پوشیده ها بر غالب نمیکرداند و اطلاع نمیدهد بر غیبی که مخصوص جل است بعلم او کسی را مگر آنرا که
پسندیده از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع داده تا معجزه وی باشد و مراد از من ارتضی
من رسول حضرت محمد است صلعم و اوصیاء آنحضرت است و موید این است حدیثی که بروایت
حمران اعین از امام محمد باقر ع در کتاب کافی مذکور است و آن اینست که فقال له حمران ارایت قوله
جل ذکره عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فقال له ابو جعفر ع الا من ارتضی من رسول و کان والله
محمد ممن ارتضاه و اما قوله عالم الغیب فان الله عز و جل عالم بما غاب عن خلقه فیما یقدر من
شیء و یقضیه فی علمه قبل ان یخلقه و قبل ان یفضیه الی الملائکه فذلک یا حمران علم موقوف عنده
الیه فیه المشیة فیقضیه اذا اراد و یبدو له فیه فلا یمضیه فاما العلم الذی یقدره الله عز و جل و یقضیه
و یمضیه فهو العلم الذی انتهی الی رسول الله صلعم ثم الینا پس گفت او را حمران که خبر ده مرا از قول الله تعالی
در سوره جن که الله تعالی عالم غیب است پس قادر نمیکند بر غیب خود کس را پس گفت او را امام محمد باقر
علیه السلام که بعد از این آیه هست که الا من ارتضی من رسول یعنی مگر کسی را که بپسندیده و برگزیده از خدا و او را
که آنکس رسول است حضرت انسان امام گفت و بود محمد از جمله آنکه پسندیده و برگزیده خدای عز و جل او را
و از کلام آنحضرت ظاهر میشود که من ارتضی مخصوص بیک کس نیست بلکه شامل حضرت محمد و اولیاء اولی
العزم است صلعم و اما قول الله تعالی که عالم الغیب تا آخر پس مراد اینست که بدرستیکه الله عز و جل داناست
بانچه غایبست از ذهن جمیع خلایق حتی ملائکه و انبیا در آن چیزی که تدبیر میکند و قرار میدهد که آنها
هرچه باشد و حکم میکند در آن در علم خود پیش از آنکه بیافریند و پیش از آنکه برساند آن چیز را بسوی
جبرئیل و سایر ملائکه پس آن ای حمران علمی است که داشتن شیء است از خلایق نزد الله تعالی
بسوی الله تعالی است و بدو راه آن علم خواهش یعنی خواهد میکند و اگر نخواهد نمیکند پس حکم میکند
در آن علم بقطع و بوقوع و اگر اراده کند و نخواهد و باطل میکند و اعتقاد اهل کتاب در آن بسبب ظهور
ابو اسیل الفضاء اله نمی کند پس اما علمی که تدبیر میکند او را در علمش و حکم در آن میکند و امضا آن میکند
نزد رسول و امام پس آن علمی است که رسیده بسوی رسول الله صلعم بعد از آن بسوی ما پوشیده نماند که

بعضی از علما در این حدیث بسط تحقیق نموده اند که لا شک یفضیه بضم یا و کسر لام است که مشتق است از اطلاق
بمعنی گذشتن شدن و نقل است ان یفضیه عطف تفسیری ان یخلقه است و کلمه فیفضیه اذا اراد و همچنین فی و یقضیه
بضم یا و سکون فا است و مشتق است از افضا بمعنی اعلام و بنا بر این معنی اینست که پس بدرستی
که خدای تعالی داناست بانچه غایب است از مخلوقات در آنچه اراده تدبیر میکند و تقدیر مینماید هرچه باشد
پیش از آنکه در عین خارج ظاهر شود و بملائکه اعلام نماید پس این ای حمران علمی که او را داشته شده از خلایق
نزد الله تعالی بسوی الله تعالی است و بدو راه آن علم خواهش یعنی خواهد میکند و اگر نخواهد نمیکند پس آنگاه
اگر خواهد اعلام میکند معلوم خود را بملائکه و باطل میکند اعتقاد اهل کتاب را بسبب ظهور بدا
پس امضا آن نمیکند پس اما علمی که تدبیر میکند و اعلام میکند آن را در علمش و میرساند او را بملائکه و امضا میکند
او را نزد امام پس آن علمیست که رسیده بسوی رسول الله صلعم بعد از آن بسوی ما و تحقیق معنی بدا
بدین نحو است که در بعضی اوقات اسباب ظاهره متوجه وقوع امری میباشد و بعضی اسباب خفیه
هست که معارضت با آن و در علم الهی هست که آن چیز بموجب اسباب ظاهره بعمل نیاید چنانکه از
قرآن یا لوح محو و اثبات یا بقیا از استنباط شود که مدت حیات زید سی سال مثلا و در علم
باشد که بسبب صدقه یا دعایی که از زید صادر شود اجلش تا چهل یا بیست و چون هر چه واقع
شود حق بر آن نحو که واقع میشود علم دارد پس اگر کسی بر اسباب ظاهره مطلع گردد و خبر از معارض
واقعه ندانسته باشد گمان میکند که وقوع بسبب موجبات اسباب است معلوم الهی نیست و هر گاه آن
واقع شود که بمقتضای اسباب خفیه است میگویند بدا شده یعنی بغیر وقوع ظاهر معلوم
الهی میشود و استنباط آن شده خلاف آن بعمل آمد و معلوم شد که معلوم الوقوع نزد خدای
عز و جل خلاف آن بود که ما را استنباط بان نمود که اراده الهی تعلق بوقوع امری گرفته و بعد از آن
تغییر اراده نموده باراده ضد آن چه این اختصاص بممکنات ناقص العلم است که اراده امری کند
و ضرر بعضی مفاسد ان و با منافع ضد آن ندارند و بعد از اطلاع تغییر اراده میکنند و
بدا با این معنی که مذکور شد پیش از اعلام بملائکه و انبیا ممکنست اما بعد از آنکه بعنوان حتم و قضا
حتم با ایشان اعلام شده و در لوح ثبت یافت دیگر بدا نمیشود و بعد نیست و الله یعلم مراد بعضی از حمران
معلوم شد که علم غیب مخصوص و منحصر است بذات مقدس واجب الوجود و هیچ کسی را بر آن
اطلاع نیست مگر آنکس که او را بر بعضی از آن آگاهی بخشد مثل رسول و ائمه ع زیرا که غیب الهی
و ناموس پادشاه علیست و کسی را بر آن آگاهی نیست مگر آنکسی را که محرم دانسته و بسبیل امانت

خواهند بود و بسیار نیز چنانکه منقولست که شخصی از اهل بلخ سؤال از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا نمود
که آیا شما میدانید غیب را که چیزهای آینده را میگویید پس آن حضرت در جواب سائل حدیثی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام ذکر فرمود و آن اینست فقال قال ابو جعفر علیه السلام یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم
و قال سر الله عز و جل اسره الی جبرئیل و اسره جبرئیل الی محمد و اسره محمد الی من شاء الله پس امام رضا صلوات الله
علیه فرمود که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گاهی بسط کرده میشود برای ما ابجد ا فنعلم یعنی
که در وقت حاجت با استنباط از آنها در دل ما فی الفور نهایت تبیین که مقصود مطلوب بالهام الهی یا
گفتن فرشته که از قبیل تفصیل است نه تعلیم پس میدانیم با استنباط از آنها ابجد را که میگوییم و گاهی قبض کرده
میشود از ما ابجد ا نمیدانیم یعنی چیزی را بغیر الهام و گفتن فرشته منکشف نمیشود چون وقت حاجت نیست
پس نمیدانیم و نمیگوییم و گفت امام رضا که امام محمد باقر علیه السلام آن علمی که گاه مبسوط و گاه مقبوض میشود و استنباط
و توضیح حوادث آینده از آن میتوان کرد سر الهی غیبی است که سپرده اند بجبرئیل و جبرئیل بمحمد و محمد سپرده
بهر که الله تعالی خواسته که اوصیاء او باشند و همچنین از احادیث ماثوره اهل بیت علیهم السلام مستفاد
میشود که علم الهی دو قسم است یکی علمیست که مخصوص بحضرت احدیت است و دیگری علمیست که اطلاع داده
بر آن ملائکه و پیغمبران و رسولان خود را و ائمه علیهم السلام نیز میدانند چنانکه در کتاب کافی بروایت ابو
بصیر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که قال ان لله عز و جل علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و
رسله الحدیث یعنی گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی و راستی که از برای خدای عز و جل دو قسم علمست
یک قسم را نمیداند کسی مگر حق تعالی و قسم دیگر را میدانند فرشتگان و رسولان پس ما نیز میدانیم و
از این قبیل است حدیثی که بروایت عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب مذکور مسطور است
که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الامام یعلم الغیب فقال لا و لکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه الله
ذلک عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال امام که آیا میداند غیب را پس
گفت نه ولیکن وقتی که اراده کند که بداند چیزی را اعلام میکند او را الله تعالی مراد
آنست که آنچه محتاج الیه خلایق است وقت حاجت باو میرسد الله تعالی در شب قدر و شب جمعه و مانند آنها قوت استنباط
انوار قرآن باو میدهد یا ملائکه و روح و مانند آنها را استنباط میکند یا اگر سؤال یا بنوت
داشته باشد پس شیخ قدس سره سابقا ظاهر نمود که و کیف یحجب عنهم الغیب یعنی است که هر گاه
امری خواهند و خلق را حاجت باشد علم غیب از ایشان پوشیده و محجوب نباشد و معنی آنکه
بر آن آگاه میسازد و جهت آنکه ایشان حجت اند بر خلایق و واسطه اند از جانب حضرت خالق جهت هدایت

بندکار

بندگان و تمشیت کارهای دینی و دنیوی ایشان پس چگونه توانند بود که نبی و ائمه علیهم السلام خلافت
الهی و مأمور باشند و ابواب غیب اسرار پادشاهی بر چهره دلهای ایشان مسدود و مستور
باشد چنانکه مؤید این معنی است حدیثی که جماعة بن سعد خثعمی نقل نموده از پرسیدن مفضل از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در کتاب بصائر مذکور است که کان المفضل عند ابی عبد الله علیه السلام فقال
له المفضل جعلت فداک یفرض الله طاعة عبد علی العباد و یحجب عنه خبر السماء فقال لا الله اکرم و ارحم
و ارءف بعباده من ان یفرض طاعة عبد علی العباد ثم یحجب عنه خبر السماء صباحا و مساء یعنی بود روزی مفضل
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مفضل قربانت شوم آیا فرض میکند الله تعالی فرمانبرداری
بندگان را بر بندگان دیگر و پنهان میکند از او خبر آسمان را و در باب بندگان و ایشان را صادر نشود
از ملائکه و مانند آن گفت نه الله تعالی کریمتر و رحیمتر و بغایت مهربانتر است به بندگان خود از
آنکه فرض کند فرمان برداری بنده را بر بندگان بعد از آن محجوب و پنهان سازد از او خبر
اسرار آسمان هر صبح که در شب واقع شده و هر شام که در روز واقع شده همانا آن حضرت از روی
استنباط و تتابع میکرده اند در روز و شب چنانکه احادیث دیگر باین معنی دلالت میکند
و همچنانکه باب الهام غیبی و اعلام لدنی بدست عنایت صمدانی همواره بر چهره خلافت ایشان
گشوده است همچنین دست قدرت یزدانی وقت خوارق عادات و ظهور معجزه و کرامات بنیان
در استیلای ایشان نموده تا گردن کشان اقلیم جهات را بقهرمان اعجاز و سطوت سلطنت مبهوت
و مدعیان امامت را بآیات بینات کرامات عاجز و مات گردانند و تشنه لبان زلال
احدیرا رهنمایی ایشان بسرچشمه یقین و منبع حیوة ابدی رسانند و خوارق عادات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم زیاده از حد و حصر وقوع و انجام یافته و بتواتر ظهور کرده
بر عوام شایع خاص و عام گشته خصوصا از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب
و از آن جمله است چیزی که در کشف الغمه بنقل صحیح ذکر یافته که هنگامی که آن حضرت متوجه حرب صفین بود
اصحاب آن حضرت بآب محتاج شدند و هر چند بر چپ و راست که دیدند و تفحص نمودند اثری ندیدند
تا آنکه حضرت اندکی از جاده عدول نموده ناگاه در آن بادیه دیری دیدند متوجه آنجا شدند از راهبی
که در آن دیر بود آب طلبیدند راهب گفت میان من و آب دو فرسخ راه است در جهت نزدیک آنجا آبی آوردند
و بعد از فرسخ میکشم و الحال هیچ ندارم آن حضرت فرمود که شنیدید که راهب چه میگوید لشکریان گفتند بلی امر
کن تا برویم آنجا و هر جا آبی که دارد بنماید آن حضرت فرمود که احتیاج باین نیست و بگردانید عنان

بجانب قبله اشارت کرد بموضعی که نزدیک دیر بود تا آنرا بکنند سنگ عظیمی پیدا شد که کسی در آن عمل نکند
بود فرمود که این سنگ را بر دارید سعی کنید در کندن آن که اگر بر داشتید آب می یابید پس
جمع شدند هر چند قوت کردند نتوانستند برداشت راویان ثقات گفته اند که ایشان هزار
تن بودند مع ذلک نتوانستند و عاجز شدند آنحضرت چون عجز قوم را مشاهده نمود دامن و
آستین مبارک را بالا کرده انگشتان معجز نشان را در زیر آن سنگ کرده از جا برکند و
چند گز دور انداخت آبی بغایت سرد در نهایت صافی از زیر سنگ پیدا شد که مثل آن ندیده
بودند همه سپاه سیراب شدند و دواب خود را آب دادند و بقدر احتیاج برداشتند و بعد از آن
آنحضرت آن سنگ را بجای خود گذاشت و بفرمود تا آنرا بخاک پر کردند چون راهب بر بالای
دیر مشاهده این حال نمود لحظه توقف کرد تا آنکه اسلام فرود آمد و از بالا بزیر آمد و بخدمت
آنحضرت آمد و گفت تو پیغمبری فرمود نه گفت ملک مقربی فرمود نه گفت پس تو کیستی فرمود
وصی رسول الله محمد بن عبدالله ام راهب گفت دست بگشای تا بر دست تو مسلمان شوم آنحضرت
علیه السلام دست مبارک گشود راهب کلمه شهادتین تلقین فرمود و بعد از حصول شرایط اسلام
فرمود که چه باعث بود ترا که قدم در طریق اسلام گذاشتی و در این دیر که مدتها ساکن بودی
برداشتی راهب گفت یا امیرالمؤمنین سالهاست که این دیر را بنام کسی که این سنگ
بنا کرده اند و برای بر آوردن آب از زیر این سنگ ساخته اند و پیشینیان که جهت
ادراک این سعادت در این دیر اقامت کرده اند در گذشتند والحمدلله این دولت نصیب
ما روزی شد و در کتابهای خود دیده ام و از علمای خود شنیده ام که در این موضع چشمه
و بر بالای آن سنگی است که کسی بر آن اطلاع ندارد مگر پیغمبر آخرالزمان یا وصی او و چون دیدم
که این امر از تو بظهور آمد مرا محقق شد که تو بوده که سالهای دراز در انتظار تو بوده ام
و بامید سعادت بندگیت طریق زندگانی پیموده ام پس آنحضرت از استماع سخنان راهب بسیار گریست
چنانچه محاسن شریفش از آب دیده تر شد و فرمود که الحمدلله که نبودم نزد او از جمله فراموش شدگان
و سپاس مر خدای را که بوده ام در کتابهای او و ذکر کرده شده ام و اصحاب همگی سخنان
راهب را شنیدند و همراه از دیر بیرون آمد و بشرف اسلام رسید القصه راهب در رکاب
هدایت مآب آنحضرت بقدم اخلاص می بود تا در حربگاه صفین بدرجه شهادت رسید
فصل من ذلک الفصل الاول فی اسرار النبی المصطفی و بعده آل الذین اصطفی من ذلک فی اسرار مولده و ما

زیاد بن

زیاد بن المنذر عن لیث بن سعید قال قلت لکعب الاحبار و هو عند معویه کیف تجدون صفة
مولد النبی م و هل تجدون لعترته فضلا فالتفت الی معویه لینظر کیف هو فانطقه الله تعالی هات
یا ابا اسحق فقال کعب قد قرأت اثنین و سبعین کتابا نزلت من السماء و قرأت صحف دانیال
و وجدت فی کلها مولده و مولد عترته و انه اسمه معروف لم یولد نبی قط نزلت علیه الملائکة ما خلا
عیسی و احمد و ما ضرب علی آدمیة حجب الجنة غیر مریم و آمنة و کان من علامة حملها ان نادی
مناد فی السماء فی اللیلة التی حملت به آمنة ان ابشروا یا اهل السماء فقد حملت اللیلة باحمد و فی الارض
کذلک حتی فی البحور و پیدا نزجمله اسرار که شیخ قدس سره متصدی ذکر آنست فضل ولادت با
اسرار سعیده که زبده است بعلامات شرح اسرار آنحضرت که ممتاز شده بعلامات اصطفای نبی بعضی
از این فصل در بیان ولادت با میمنت آنحضرت و بیان آنکه ولادت آنحضرت در سال
چهل و دوم از حکومت انوشیروان بود و از حضرت عیسی تا زمان ولادت خاتم ع بروایت مجاهد
اسحق و ابن عباس پانصد سال بوده و بروایت علی بن ابراهیم از امام محمد باقر ع پانصد سال
بوده و از زمان داود ع هزار و هشتصد سال بر آمده و از زمان موسی ع دو هزار
و سیصد سال و از زمان ابراهیم ع سه هزار و هفتاد سال کما لا در رفته و از زمان نوح چهار
هزار و چهارصد و نود سال انقضا پذیرفته و از زمان آدم علی نبینا و علیه السلام شش هزار و هفتصد و نه
بتقدیم پیوسته و این واقعه عظیم الموهبه در عام الفیل ظهور نموده و بروایت جمهور محدثان و
ارباب سیر و تواریخ در شب دو شنبه هفدهم ماه ربیع الاول از عام مذکور تولد آنحضرت تحقق
پذیرفته و در احیانا در ما خوذه وارد است که حمل اول آنحضرت در ایام تشریق وقوع یافته و
قواعد حج در ماه ذی الحجه استحکام یافته باشد لازم آید که ایام حمل آنحضرت سه ماه و کسری یا
پانزده ماه باشد و این هر دو خلاف مشهور است زیرا که بخبر معتبر مدت ایام حمل آنحضرت در
نه ماه بوده بحکم و بیشتر جمع میان این دو حدیث بر نحو چه است که چون از روزی که حضرت ابراهیم
عالم آسمان و زمین را بیافرید و عدد ماهها را بر دوازده گذاشت ماه رجب و ذی قعده و ذی حجه
و محرم الحرام را ماههای با حرمت گردانید که در این ایام محاربه نکنند و تاراج و غارت ننمایند
و عرب این قاعده را از ابراهیم م بمیراث گرفته بودند و تحریم این ماهها مینمودند و متوجه محاربه و
تاراج و غارت یکدیگر نمیگردیدند و قواعد حج را در ماه ذی حجه بتقدیم میرسانیدند و این
طریق از عهد ابراهیم در میان ایشان مستمر بود تا آنکه اهل جاهلیت از انتقال این سه ماه بتنگ آمده

صحیح پیوسته ام

کفتند ما طاقت نداریم که سه ماه پی در پی تاراج ننماییم قلمس کنانی در موسم حج ندا کرد که ای معشر بنی
خدایان شما در این سال محرم را حلال ساختند و حرمت را بماه صفر دادند و مردم از او قبول
کردند و همچنین تقدیم و تاخیر در ماههای حرام مینمودند و در هر ماهیکه مناسک حج بجا می اوردند
دو سال دیگر ان ماه حلال میساختند دیگر بعد از ان مناسک حج بتمام میگذاشتند و گاه بود که
در اثنای محاربات شهر حرام نو شدی حرمت انرا تاخیر کردندی بماه بعد از ان و او را حلال
دانستندی و در سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته
بحرمت عدد را اختیار کردندی و این عمل را نسی میگفتند یعنی تاخیر حرمت ماهی بماهی تا انکه
این ایه نازل شد که انما النسی زیادة فی الکفر یعنی جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی
بماهی دیگر افزونیست در کفر زیرا که تحریم ما احل الله [و تحلیل ما حرم الله] کفر دیگر است که با کفر ایشان
منضم شده پس بنابر قاعده نسی انسال حج قریش در جمادی الاخری واقع بود و بسته و در ایام تشریق
همان ماه امنه بنت وهب بنطفه نبوت ابستن شده و از ان تاریخ تا هفدهم ربیع الاول نه ماه
تمام میشود بنابر اعتبار بروایت مشهور است که در وقت شنبه هفدهم ربیع الاول لعام الفیل بود
که اکثر کواکب سعد در درجات شرف نظرهای سعد از یکدیگر محظوظ و از معایب نیابد و نحوست
محفوظ بوده اند که ان خورشید فلک سیادت جمشید مسند سعادت از مطلع استوا
ایجاد نور شهود بنموده و این نسیم رحمت از مهب مکرمت برچمن وجود وزیده حبذا البختین
بدر منیری که از افق عزت طلوع نماید و مرحبا ابجان افتاب جهانگیری که از مشرق عنایت ربی
لمعان اید تا بظهور او ظلمات کفر و عصیان بنور ایمان و احسان متبدل کردد و کیان اشقیا اید
بایام سعادت منتقل شود و از سطح عرش اعلا تا صحن فرش غبرا بنور رشد و صلاح از تاریکی برهد
تا شب بیت صبح هستی زاد ، افتابی چو او نزاده باد ، فیض فضل خدای جدا ایداو ، نوبرهای سالید
حکمت کن نعکم لم یزد او ، اول الفکر و آخر العمل او ، و در صفت ولادت انحضرت شیخ ... بیان
بیان میکند که روایت نموده از زیاد بن منذر از لیث بن سعید که او کفت که من کفتم بکعب الاحبار
که از علمای یهود و در مجلس معاویه حاضر بود که چکونه یافته اید و خوانده اید صفت ولادت
پیغمبر را در کتابهای خود و ایا میابید از برای عترت ان فضل و منزلتی و از ذریه قدری کعب پس
بعد از شنیدن این کفتار متوجه معویه کردید که استمزاج نماید که ایا جواب این سخن ... استماع
کاده و متاذیست معویه خواست که ممانعت نماید پس خدای تعالی او را کویا ساخت با نیک کفت

ای ابا اسحق باید کن انچه میدانی پس کعب الاحبار کفت بدرستی و راستی که من هفتاد و دو کتاب از کتب
سماوی خوانده ام و صحیفهای دانیال نبی را نیز دیده ام و دانسته ام و در تمام این کتابها ولادت
انحضرت را و فضایل عترت طاهره انحضرت را خوانده ام و بدرستی که اسم انحضرت مشهور و معروف
و لو لو دنیا هیچ پیغمبری که در وقت ولادت ملائکه نازل شود بغیر از عیسی و محمد مصطفی ص و دیگر
نشد بر هیچ زنی از نوع ادمیان حجابهای بهشت هنکام وضع بغیر از مریم مادر عیسی و امنه مادر
حضرت محمد مصطفی و از علامات حامله کشتن امنه بانحضرت این بود که در ان شب نورانی که
ان مخدره سراپرده عصمت و طهارت بار در نطفه نبوت کشت ملکی در اسمان ندا کرد که
مژده باد شما را ای اهل اسمان که در این شب بسته شد نبوت احمدی و نطفه محمدی در شکم
زمین منادی ندا کرد و بشارت باهل زمین رسانید و این مژده کاهنان و جانوران دریائی رسید
تتمة و لقد بنی فی الجنة لیلة ولادته سبعون الف قصر من اللؤلؤ الرطب سمیت قصور الولادة
وقیل للجنة اهتزی و ازینی فان نبی اولیائک قد ولد فضحکت الجنة یومئذ فهی ضاحکة الی یوم
القیمة کعب الاحبار در مجلس معویه میکوید که بتحقیق که بنا شده در بهشت در شب ولادت انحضرت هفتاد
هزار قصر از جنس مروارید ابدار و نامیده شد در بهشت بقصور ولادة و در هنگام ولادت کفته
به بهشت که ای بهشت و حورهای خود را بیارای که پیغمبر دوستان و مالکان تو ولادت
یافت پس ان وقت بهشت بخندید و شکفته کردید و از ان وقت باز شکفته و خندانست تا
روز قیامت تتمة و بلغنا ان حوتا من حیتان البحر یقال له طمسلوس و هی سیدة الحیتان لها
سبعمائة الف ذنب تمشی علی ظهورها سبعمائة الف ثور الواحد اکبر من الدنیا لکل ثور منها سبعمائة الف
قرن من زمرد اخضر اضطربت فرحا لمولده و لولا ان الله ثبتها لجعل عالیها سافلها و بلغنا
یومئذ انه ما بقی جبل الا لقی صاحبه بالبشارة و یقول لا اله الا الله کعب الاحبار کوید که از احبار
علماء سلف بما رسیده که از ماهیان دریا ماهی است که او را طمسلوس کویند و ان ماهی پادشاه
ماهیانست و او را هفتصد هزار دم است ... و بر بالای هفتصد هزار کاو که هر یک
از انها بزرکتر است از دنیا هر کاو را هفتصد هزار شاخ است از زمرد سبز ان ماهی خوش
مضطرب شد و حرکت در امد از روی نشاط و خوشحالی برای ولادت انحضرت و اکر نه
ان بودی که خدای تعالی او را تسکین داد و بجای خود نشانید هر اینه بالا و پایین خود را زیر و
زبر میکردانید و همچنین بما رسیده که در ان روز کوهی نماند مکر انکه با مصاحب خود بشارت دادن و

بشارت رسانیدن ملاقات نمود و از مشاهده پرتو نور نبوت که از مشرق عنایت بارد
و عظمت شان درلمعان آمده بود و از وی تعظیم و تبجیل زبان بتهلیل گشوده میگفت لا اله الا الله
تتمة ولقد خضعت الجبال التي تبيس كلها لمحمد صلعم ولقد قدست الاشجار اربعين يوما بانواع
ازهارها واثمارها فرحا بمولده ولقد ضرب بين السماء والارض سبعون عمودا من نور
فرحا بمولده وزاد في حسنه سبعون ضعفا كعب الاحبار گوید که در اینجا تحقیق تواضع نمودند
بای کوه ابو قبیس که نزدیک خانه آنحضرت بود و آن تواضع و خضوع را بجهة کرامت آنحضرت
میشود و تحقیق که درختان روی زمین تقدیس الهی بجا آوردند بشاخها و شکوفهها
و میوهها خود بواسطه فرحی که ایشانرا بولادت آنحضرت روی داده بود و تحقیق که نصب شد
میان زمین و آسمان هفتاد عمود از نور و بشارت داده شد حضرت آدم بتولد آنحضرت نبی
بسبب این شادمانی زیاده گشت در حسن و هفتاد چندان که بود تتمة ولقد بلغني ان الكوثر اضطرب
فرحا وتماما حتى رمى الف قصر من قصور الجنة من الدر والياقوت نثارا لمولده ولقد زم
ابليس في كبل والقي في الحصن اربعين يوما ولقد نكست الاصنام كلها وصاحت وسمعوا صوتا من
الكعبة يقول يا قريش جاءكم البشير جاءكم النذير معه العز الابد والربح الاكبر وهو خاتم الانبياء
کعب الاحبار گوید که در اینجا بتحقیق بمن رسیده این خبر که حوض کوثر از بسیاری نشاط و وجد و
اضطراب در امر طغیان نمود تا آنکه زد خود را بهزار قصر از قصرهای بهشت از در و یاقوت
برای نثار ولادت آنحضرت و در اینجا بتحقیق که در از نمود ... کرده شد ابلیس و مقید گشت
و انداخته شد در حبس چهل روز و در اینجا بتحقیق سرنگون شدند تمام بتهای شکسته و بفریاد آمدند
و اهل کعبه صدای شنیدند از اندرون خانه کعبه که گوینده میگفت ای طایفه قریش آمد شما را بشارت
دهنده بسوی بهشت و نعیم و آمد شما را بیم دهنده از عذاب الیم و با او ست عزت جاویدان و
سودهای او ست فایده بیکران و او ست خاتم همه پیغمبران و بطریق خبر الاخبار است روایت
عروة الزبیر که در معارج النبوة مذکور است که در شب ولادت حضرت پیغمبر هر کجا بتی که در جهان
بود همه برو در افتادند و منکوس گشتند تا آنکه جماعتی از قریش را بتی بود در خانه که هر سال که
آن بت را طواف میکردند و آن روز را عید میشمردند و در آن روز شتران ذبح میکردند و
دعوت عام میفرمودند و شرب خمر میکردند اتفاقا در شبی از شبهای عید پیش آن بت رفتند دیدند
آن بت برو در افتاده و از محل خود جدا مانده با آن او را بمقام خود نهادند دیگر باره سرنگون شد

انجاع

انجماعت چون آنرا مشاهده نمودند بسیار حزین گشتند و بت را در جای خود استوار کردند
آواز شنیدند از درون بت که گوینده میگفت تردی للمولود اضاءت بنوره جميع فجاج
الارض بالشرق والغرب وخرت له الاوثان طرا وارعدت قلوب ملوك الارض جميعا من الرعب
یعنی از جای خود در افتاد و نگونسار شد این بت بجهة ولادت مولودی که روشن شد بنور
او جمیع راههای روی زمین خواه در مشرق و خواه در مغرب و بروی در افتادند بطیب خاطر
تمامی بتها و بلرزید دلهای پادشاهان روی زمین همگی از خوف و هراس آنکه همگی باطل بود نزد
خود هم مغلوب و مستهلک میشدند تتمة ويخبر في الكتاب ان عترة خير البشر لا يزال الناس في
امان من العذاب ما دام عترته في الدنيا فقال معوية يا ابا اسحق ومن عترته فقال ولد فاطمة
فعبس معوية وجهه وعض على شفتيه وقام من مجلسه كعب الاحبار گوید که میدانیم و خوانده ایم از
کتب سماوی که عترت آنحضرت بهترین بشر است و پیوسته مردم در مهد امان میباشند از عذاب
الهی مانند بزمین فرو رفتن و بدریا غرق شدن و باتش سوختن و انواع عذابهای دیگر که برامم
سابقه میبود مادامی که عترت آنحضرت در دار دنیا باشد ای ابا اسحق عترت آنحضرت کیستند و
کدام جماعتند یا ابا اسحق در جواب گفت ایشان اولاد فاطمه اند علیها السلم پس معویه چون این
شنید رو ترش نمود و روی منحوس خود را بهم آورد و چین بر جبین انداخت و از ندامت آنکه
چرا از تعیین عترت پرسید لبهای خود را بگزید و از جا بر خواست فائده ومن ذلك ما هو من خواص
مولده م ما نزل في الانجيل يا عيسى جد في امري ولا تهزل واسمع واطع يا ابن الطاهر البتول بلا فحل
من غير فحل انا ... للعالمين فاياي فاعبد وعلى فتوكل خذ الكتاب بقوة فسر لاهل سوريا بالسريانية
بلغ من بين يديك اني انا الله ... صدقوا النبي الامي صاحب الجمل والمدرع والتاج وهي العمامة
والنعل والهراوة وهي القضيب شیخ قدس سره میفرماید که بعضی از خواص ولادت آنحضرت است
آنچه بر عیسی نازل شده در انجیل که ای عیسی سعی و جهد کن در کار من و سهل انگاری منما و بشنو
و فرمان برداری کن ای پسر زن پاکیزه که بریده بود از مواصلت رجال و انقطاع
یافته بود از ماسوی لقای ملک ذوالجلال بیافریدم ترا بعبادت و بندگی بر من توکل نمای و در قوت
و توانائی ... انجیل را بجد و جهد و تفسیر کن برای گروه سوریا کلمات را ... انجیل
که نظاره کرده میشود از پیش خود با ... از انجیل ...
مستجمع همه کمالات که همیشه خواهم بود و شما همگی در عرصه فنا و زوال اید ایمان بیاورید و تصدیق نمائید

ویا بن جهت ادخال رعب
در دل ایشان بشود

پس معاویه گفت

تا با بن بدی بسط به دی
تا آنکه نشانه بود که کامل
باشی برای عالمیان پس مرا
مخصوص سازد

نبوت پیغمبران اخوان و نانوییها یا پیغمبری منسوب بکهها کلام القریح است یا صاحب الکتاب
واین نشان دارد که صاحب شتر است و صاحب زره و تاج است و ان عمامه است و در حدیث وارد شده
که آنحضرت را ولکستی است که معرفکه دانید عمامه را و همچنین صاحب نعلین چهار اوه است و ان عصا است محقق
که در اخبار ماثور وارد است که او کسی که نعلین پوشید ابرهیم بود و ازین حدیث مستفاد میشود که او
اول پیغمبر باشد مگر آنکه این حدیث را بر این حمل شود که اول کسی که بعد ابرهیم در پوشید آنحضرت بود تتمة
الاكحل العين الصلت الجبين الواضح الخدين الاقنى الانف ابلج الثنايا كان عنقه ابريق فضة كان الذهب
يجرى في تراقيه اسمر اللون اذا مشى تكانما ينقلع من صخر و ينحدر من صبب عرقه في وجهه كاللؤلؤ و ريح المسك
ينفح منه لم ير قبله و لا بعده مثله نكاح النسا قليل النسل وانما نسله من مباركة لها بيت في الجنة
من قصب لا صخب فيه و لا نصب ديگر از علامات آنحضرت ص در انجیل بحضرت عیسی ع خطاب شده اینکه سیاه
چشم است کشاده است جبین روشن نورانی است دو گونه نازنین کشیده و میان بلند است بینی
کشاده است و در دندانهای پیشین بریق و لمعان که درخشندگی است که گویا مرواریدیست از نقره میدرخشد
چنبرهای گردنش بصفا و طراوت است که گویا روغن از آن میچکد گندمگون است بر نکی وقت رفتار چنانکه
پنداری که گویا کنده میشود از سنگ و سرازیر میرود چون آنکه در نشیب روان و از زیر کردن میچکد
عرق آن بر چهره گلگون مثل مروارید است و بوی مشک دمیده میشود از عرق او ببرد چهان در دنیا
نبیه کسی مثل او در بعد بقا و بسیار نکاح کننده زنانست کم نسل است و بجز این نیست که نسل او از یک زن مبارکه
اینکه او را خانه ایست در بهشت از مرواریدی و زبرجد آبدار که مرصع کنده بیاقوت هیچ صدای و تعب
دران نیست باینمعنی که آنخانه مخصوص او است و دیگری را بعنوان مالکیت دران راه نیست تتمة
يكفلها في آخر الزمان كما كفل زكريا امك لها فرخان يستشهدان كلامه القرآن و دينه الاسلام
انا السلام طوبى لمن ادرك زمانه و سمع كلامه کفیل و متعهدان زن مبارکه شود آن پیغمبر آخر
الزمان همچنانکه متکفل شد زکریا مادر ترا مریم را آن سیده مبارکه را دو فرزند است که بدرجه شهادت
خواهند رسید کلام آن پیغمبر قرآنست و دین او اسلامست و من سلام دهنده ام بتو که بر الاذ
عذاب و نکال و منزه ام از عیب نقصان و زوال خوشا آنکه در یابد زمان او را بصیرت با سیما کلام او
فوز کبری کرد و ایشعث در کتاب کمال الدین و اتمام النعمة بتمامه مذکور است و تتمه حدیث اینست که گفت
عیسى يا رب و ما طوبى قال شجرة في الجنة انا غرستها بيدي تظل الجنان اصلها من رضوان ماءها
من تسنيم برده برد الكافور و طعمه طعم الزنجبيل من شرب من تلك العين شربة لا يظما بعدها ابدا

فقال عيسى ع اسقني منها قال حرام يا عيسى على الانبياء ان يشربوا منها حتى يشرب ذلك النبي و حرام على
الامم ان يشربوا منها حتى تشرب امة ذلك النبي یعنی عیسی گفت که خداوندا چه چیز است طوبی خطاب
رسید که طوبی درختیست در بهشت که من بدست قدرت خود کاشته ام سایه می افکند بر خانه‌ها
و قصرهای بهشت اصلا اند رخت از رضوانست آب آن از چشمه تسنیم است که خنکی آب آن
مثل خنکی کافور است و طعم او طعم زنجبیل است کسی که از آن چشمه شربتی بیاشامد تشنه نمیشود هرگز
پس عیسی علیه السلام گفت خداوندا از آن چشمه مرا آب ده خطاب رسید که ای عیسی حرامست بر پیغمبران که از آن
چشمه بیاشامند تا وقتی که آن پیغمبر از آن بیاشامد و بر امتان پیغمبران نیز حرامست تا هنگامیکه
امت آن پیغمبر بیاشامد محقق نماند که آن زن مبارکه در این حدیث مذکور است حضرت فاطمه
است تعبیر لها ابنان یستشهدان چه حضرت حسنین ع و لوازان ان بتول عذرا بود نیز که بدرجه
شهادت رسیده‌اند و احتمال دارد که خدیجه کبری باشد و تعبیر بیتها لها بیت في الجنة من قصب زیرا
که در اخبار وارد شده ان علیا حضرت ع وارد شده نیز خدیجه بیت في الجنة من قصب
حسنین ع را اولاد او نیز توان گفت و لیکن تشبیه کفالت مانع این احتمالست پس قوی
بود که این بشارت بحضرت فاطمه ع نیز رسیده باشد اگر مقصود از آن مبارکه خدیجه کبری باشد
مراد از کفالت حضرت سید الانام در اینمقام محض تعهد امور و تکفل احوال خدیجه بوده
حضرت زکریا تعهد و تفقد حال مریم میشود و شرح کفالت زکریا مریم را بدینگونه است که زن
عمران بن ماثان که مادر مریم و جده عیسی بود حنه نام داشت و او را خواهری بود ایشاع نام
که در حباله زکریای پیغمبر بود و این هر دو دختران فاقوذ بودند پس یحیی بن زکریا از ایشاع
باشد و در معتبره از حضرت ابی عبد الله ع که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بعمران که من بخشیده ام
فرزند نرینه قدم مبارکی را برای آنکه ابرص و نابینا را بیر و مرده را زنده میکند باذن من و او را
خواهم فرستاد بر بنی اسرائیل و عمران این بشارت را بحنه زن خود رسانید حنه بعد از آن حامله شد
گفت ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده از قید
تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت بیت المقدس کند و در آن زمان خدمت بیت المقدس را
بزرگ میدانستند فرزندان را برای اینکار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین
بر فرزندان در حین نذرها واجب بود و بعد از نذر حنه عمران گفت چگونه این چیست که گفتی
که در رحم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که پیش خدا یا قبول کن

ازمن اینچه کردم بپذیر که تو شنوای سخنهای و دانای بقصدهای من در این نذر که عوض آن
تو خواستم پسر آن هنگام که بگذاشت بار خود را بزنج گفت ای پروردگار من بدرستی که گذاشتم
آن بار را فرزند ماده و خدای تعالی داناتر است بانچه حنه وضع کرده و گفت حنه که نیست
فرزند نر که من نذر کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند ماده که بمن داده و بدرستی که نام نهادم
اورا مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدا پس حضرت الله تعالی
نذر حنه را بپذیرفت وقبول فرمود همچنانکه در سوره آل عمران ذکر یافته که فتقبلها ربها
بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا
قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی
فرا پذیرفت مریم را پروردگار به پذیرفتن نیکو و برویانید اورا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش
یافت بصلاح وعصمت ومعرفت چون بنه سالگی رسید بانواع عبادات بر همه عباد
احبار غالب شد القصه بعد از ولادت حنه او را به بیت المقدس ورد وخدمه را احبار
گفت فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدای تعالی است بزرگان که بیت ونگرستن
بقبول وی که دختر بخولی ایشان بود رغبت نمودند چه بنی ماثان روسای احبار وملوک
بنی اسرائیل بودند […] ایشان در تکفل مریم اختلاف افتاد تا آنکه قرار
بقرعه دادند و بنام زکریا قرعه بر آمد وکفالت مریم با حضرت مقرر گشت وفراسپرد حق تعالی
مریم را بزکریا و او از اولاد سلیمان بن داود بود ع وزکریا او را بجا بر برده جهت رضاع او دایه
مقرر فرمود وچون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده غرفه که بجز از نردبان صعود
بدان میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه را محکم
بقفل بسته کلید با خود داشتی و در حراست نهایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و آثار
ولایت بر صفحات احوال او لایح ولامع گشت هر گاه که زکریا بدیدن مریم آمدی در آنجا میوه
می یافت نزدیک او روزی وآن میوه تابستان بودی در فصل زمستان ومحصول زمستان
در موسم تابستان زکریا چند نوبت این صورت مشاهده نمود گفت ای مریم از کجاست ترا این
میوه در غیر وقت گفت مریم این رزق که میبینی از نزد خدای تعالی است از بهشت بدرستی
که خدای تعالی روزی میدهد هر کرا خواهد بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق
یا از برای غربت وشرافت واین خارق عادات بود که از جانب مریم حق تعالی بظهور رسانید

ونظیر

ونظیر اینها فضایل است آنچه در باب فاطمه ع بوقوع پیوسته در کشاف مذکور است که در زمان قحط
روزی حضرت رسول صلعم بخانه فاطمه علیها السلم رجوع نمود و از طعام پرسید فاطمه تحفه از
برای فاطمه ع دو گرده و پاره گوشت بهدیه آورده بود که هر که نیز به بود وان را در کاسه
سر پوشیده گذاشته بود آن را پیش حضرت آورد وچون سر بر گشت پر از نان وگوشت
بود حضرت فاطمه حیران ماند و دانست که از جانب حق است آنحضرت پرسید که ای فاطمه این طعام
از کجاست فرمود که از نزد خدای تعالی است حق جل وعلا هر کرا میخواهد روزی بیحساب میدهد
آنحضرت فرمود که الحمد لله که خدای تعالی ترا پسندیده تر از بهترین زنان بنی اسرائیل کرده است
یعنی مریم دختر عمران بعد از آن فرستادند و امیر المومنین وفاطمه وامام حسن وامام حسین علیهم السلم
طلبیدند و همه از آن طعام سیر گشتند و بهمه همسایها نیز رسید چنانچه همگی سیر شدند

[ما وال النبی?] ومن ذلک ما رواه ابن عباس عنه من نطقه بالغیب فی اخباره بالملاحم والفتن
مع رسول الله صلعم حجة الوداع فجاء حتی اخذ بحلقة باب الکعبة ثم اقبل علینا بوجهه وقال
کالشیخ النصیحه ثم قال الا اخبرکم باشراط الساعة اضاعة الصلوة واتباع الشهوات وتعظیم المال
بیع الدین بالدنیا فعندها یذوب قلب المومن کما یذوب الملح فی الماء لما یری من المنکر فلا یستطیع ان یغیره
فقال سلمان وکل هذا کاین یا رسول الله فقال ای والذی نفس محمد بیده فعندها تلی الامراء الجور و
الوزراء الفسقة والعرفاء الظلمة والامناء الخونة شیخ رحمه الله میفرماید که از جمله اسرار حضرت
رسول صلعم حدیثی است که روایت کرده اند از عبد الله بن عباس که گویا شنیده آنحضرت بغیب خبر داده
از وقایع عظیمه آینده گفت ابن عباس که حج کردیم با رسول حجة الوداع را و در خبر که
ابراهیم در تفسیر نقل نموده مذکور است که سلمان نیز در خدمت آنحضرت بود پس آنحضرت
آمد تا آنکه بگرفت حلقه در کعبه را پس نگاه روی بجانب ما آورد بحالتی که مثل آفتاب در وقت چاشت
نورانی در خشان بود بعد از آن گفت که میخواهید که خبر دهم شما را از آثار وعلامات قیامت
[…] رسول خدا پس آنحضرت فرمود که از جمله علامات قیامت ضایع ساختن نماز […]
ومتابعت خواهشها و ترک شرع […] مال […] فروختن دین بدنیا پس نزد وقوع آن علامات میگدازد
دل مومن در درون […] همچنانکه نمک میگدازد در آب بجهت آنکه میبیند چیزهای ناپسندیده را و
توانایی بر تغییر آن ندارد پس گفت سلمان که تمام این علامات وقوع خواهد یافت ای رسول
خدا پس گفت آنحضرت که آری واقع خواهد بود سوگند بانکه که جان محمد بدست قدرت اوست

پس نزد وقوع علامات قیامت الهام کرده شوند امرا و حکام جور را و وزراء فسقه را و دانشمندان
تجاوز از حق را و امینان خیانت را یعنی چون در آن ایام مردم بسبب غفلت و متابعت نفس و هوا
دین بدنیا فروشند و از آخرت چشم بپوشند و مستحق جور و خیانت و ستم شوند پس خدای تعالی
حکام و وزراء و عرفا و امینان را بخودشان واگذارد تا باقتضای نفسهای شان و اغواء شیطان بر مردم
جور و ستم نمایند و حکم بباطل کنند و رد اداء امانت و اظهار حق خیانت نمایند یا بنوعی که خدا
ایشان را باین کار میدارد تا جبر لازم آید تتمه فعندها یکون المنکر معروفا و المعروف منکرا
و یصدق الکاذب و یکذب الصادق و تشاور النساء و تشاور الاماء و تعلو الصبیان المنابر و یکون
الخمور ظرفا و الزکوة مغرما و الفیء مغنما و یجفوا الرجل والدیه و یبر صدیقه و یطلع الکواکب المذنب
فعندها تشارک المرأة زوجها فی التجارة و یکون المطر قیظا فاذا دخلت السوق فلا ترى الا
ذاما لربه هکذا یقول لم ابع شیئا و هذا یقول لم اربح شیئا فعندها یملکهم قوم ان تکلموا قتلوهم و ان
سکتوا استباحوهم یسفکون دماؤهم و یملؤن قلوبهم رعبا فلا تراهم الا خائفین مرعوبین مرهوبین
فعندها یؤتی بشیء من المشرق و شیء من المغرب پس هنگام ظهور علامات قیامت کارهای ناخوش
که خدای تعالی از آن منع کرده نزد مردم معروف و پسندیده باشد و آنچه پسندیده و فرموده خدا
ناخوش و انکار کرده باشد و همچنین دروغگو حکایتی که بیند تصدیق کنند و راستگو که
کند تکذیبش نمایند زنان صاحب حکم و مسلط شوند و کنیزان مستشار گردند بجهة ضعف عقول امرا
و کودکان بر فراز منابر آیند فسق و فجور داب و طریقه مردم شود صدقه و زکوة دادن را تاوان
و زیان شمرند و باکراه بدهند همچنانکه گویا جرمه میدهند میدهند ثواب بر آن نشمارند و نقصان خود
دانند و آن چیزها که از دار الحرب بغیر زحمت و قتال گرفته شود که مخصوص بامام و قائم مقام
امام است غنیمت شمارند و باهلش واگذارند و چنان پندارند که غنیمتی گرفته اند و فائده و نفع
خود شمارند بلکه آنچه مخصوص بارباب استحقاق باشد غنیمت خود دانند و بمستحقش نرسانند
و مردم بر پدر و مادر جفا کنند و ترک ادب نمایند و بدوست خود بخواهش نفس مهربانی نمایند
و در آن هنگام ستاره دنباله دار در همین وقت رسیدن آن علامات زن با شوهر خود شریک
شود از حرص که بدنیا دارد و آن شراکت باعث تبرج و ترک تحصن و عفت آن زن گردد و
تبرج بحکم کریمه و لا تبرجن تبرج الجاهلیه مذموم و منهی عنه است و باران از آسمان بیفایده
بزمین آید یا در تابستان بارد و فرزندان از شکم مادر ناقص و ناتمام بزمین آیند تا از بد سلوکی

باعث

باعث خشم والدین شوند و هرگاه داخل بازار شوی نبینی مگر مذمت کننده پروردگار خود را
که بقسمت و نصیب معین پروردگار خود راضی نیست این میگوید امروز چیزی نفروختم دیگری گوید امروز فائده
سودی نداشتم پس آنحضرت فرمود بعد از ظهور این علامات امیر کرده شوند بر مردم جمعی که اگر حرف زنند ایشان را بکشند و
اگر خاموش باشند هر چه دارند بگیرند و ایشان را مستاصل و مستهلک سازند و بریزند خونهای ایشان را و
پر سازند از ترس و هراس دلهای ایشان را پس نبینی ایشان را مگر بیمناک و ترسان و هراسان و در آن زمان ظاهر شود
امر عظیمی از جانب مشرق و واقع میشود نزدیک از جانب مغرب یعنی از جانب مشرق بلائی و آفتی بر مردم رو دهد
و همچنین در جانب مغرب کوهی یا منازل و مساکن خود بزمین فرو رفته نابود شوند یا آتشی در جانب
مشرق و همچنین در جانب مغرب افروخته شود و تواند بود که این دو امر عظیم ظهور دجال باشد از جانب
مشرق و طلوع آفتاب بود از سمت مغرب تتمه فالویل لضعفاء امتی منهم و الویل لهم من الله لا یرحمون صغیرا
و لا یوقرون کبیرا قلوبهم قلوب الشیاطین فعندها یکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و یغار علی الغلام کما
یغار علی الجاریة فی بیت اهلها و یتشبه الرجال بالنساء و یتشبه النساء بالرجال و یعلوا السروج الفروج فعلیهن
من امتی لعنة الله فعندها تزخرف المساجد و المصاحف و تعلى المنابر و تکثر الصفوف و قلوب متباغضة و
السن مختلفة فعندها تحلی ذکور امتی بالذهب و یلبسون الحریر و الدیباج و یظهر الربا و یتعاملون بالرشوة
و یستعملون الغیبة فعندها یکثر الطلاق فلا یقام لله حد آنحضرت پیغمبر فرمود که در آن زمان بسی
ناخوشی خواهد بود ضعیفان و بیچارگان امت را از جانب جماعت که وصف ایشان گذشت و
جماعت بد احوالان از جانب خدای تعالی که رحم نمیکنند بکودکان و توقیر و تعظیم نمیکنند به پیران
ایشان دلهای شیاطین است که حقوق را ادا نمیکنند دیگر آنحضرت پیغمبر فرمود که نزد آن علامت اکتفا کنند
مردان بمردان و زنان بزنان و غیرت بورزند بر پسرها و ایشان را مخصوص خود گردانند و خود را در مجالس
فسق بازدارند همچنانکه بعادیر کرده خانه خود و آنرا مخصوص خود میشمارند غیرت دارند و حراست
و تشبه بهم رسانند مردان بزنان یعنی در لباس و زینت و زنان نیز متشبه باشند بمردان یعنی در لباس
و سیر و حرکت و بر بالای زین سوار شوند زنان پس لعنت خدای بر این طایفه از امت من دیگر آنحضرت
پیغمبر فرمود که نزد وقوع علامات قیامت زینت داده شود مسجدها و مصحفها و منبرها بلند بجهة
تفاخر و مواعظ جمعی که اهلیت آن نداشته باشند و صفها بسیار کرده شود برای نماز جماعت که همه
دلهاشان با یکدیگر پر از کینه باشد و زبانهاشان مختلف در برابر حرف دوستی گویند و در عقب بدگوئی و
خبث نمایند دیگر آنحضرت پیغمبر فرمود که وقت علامات قیامت بپا باشد مردان امت من خود را بطلا

و بی شرم شوند جمیع مردم و اشکارا شود سود کرفتن و همسایه‌ها یکدیگر را غمازی نمایند برشوت و بدگویی
هم کنند در غیبت پس در وقت ان علامتها بسیار کردد طلاق پس اقامت حدود الهی ننمایند و از برای
خدا اندازه و حدی برپا ندارند یعنی عده نگاه ندارند و از حکم الهی تجاوز نمایند و بر خود ظلم
کنند چنانکه حق تعالی در کلام مجید میفرماید که ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون یعنی
انکه تجاوز کند از احکامی که خدا قرار داده که انان را دیگر کنند پس ایشانند که بنفسهای ایشان ظلم
کنندکان تتمه فعندها یحج ملوك امتی للنزهة ویحج اوساطهم للتجارة ویحج فقراؤهم للریاء والسمعة فعندها
یتعلمون القرآن لغیر الله ویتخذونه مزامیر ویتفقهون لغیر الله ویکثر اولاد الزنا ویتغنون بالقرآن
ویتهافتون علی الدنیا فاذا انتهکت المحارم واکتسبت المآثم وسلط الاشرار علی الاخیار دیگر انحضرت
میفرماید که پس در وقت ان نشانها حج میگذارند ملوك امت من بجهة دوری از ملامت و الحقا
تدین نفس یا بجهة سیر و تفرج و اوساط ایشان حج میروند بجهة تجارت و درویشان ایشان بجهة
ریا و سمعه و همچنین در ان هنکام تعلیم قران میکیرند از برای مطالب خود نه از برای خدا و قرآ
میکیرند قران را بجهة شهرت از برای که هر چند که فقیهی بجهة انکه بزرک دانند و علم دین میاموزند و تفقه
میکنند برای حب المال شدن بر خصم و بسیار شود اولادی که از زنا بهم رسیده باشند و غنا
کنند بخواندن قران و بر سر مال دنیا خود را بر اغنیا زنند و از حرصی که دارند پس در ان هنکام
شکسته شود حرمتها که حرمت ان واجبست و حرفهای ناشایسته کویند و اعمال ناپسندیده بجا ارند
چنانکه در همه جا بیع و شرا کنند و در اماکن شریفه بلهو و لعب کذرانند و نسبت بناموس یکدیگر سخنان
ناشایسته کویند و اعمال نامشروع کرده شود و بدان مسلط شوند بر خوبان تتمه فعندها ذلك
یفشو الکذب ویتنافسون فی اللباس ویمطرون فی غیر اوان المطر وینکرون الامر بالمعروف فعند ذلك الزمان
حتی یکون المؤمن اذل من الامة ویظهر قراؤهم فیما بینهم التلاوم والعداوة واولئك یدعون فی ملکوت
السماء الارجاس الانجاس فعندها یخشی الغنی من الفقیر ان یسأله ویسأل الناس فی محافلهم فلا
یضع احد فی یده شیئا فعندها یتکلم من لم یکن متکلما فلم یلبثوا هناك الا قلیلا حتی تخور الارض
خورة حتی یظن کل قوم انها خارت فی ناحیتهم ثم یمکثون ما شاء الله فی مکثهم فتلقی لهم الارض
افلاذ کبدها ذهبا وفضة فیومئذ لا ینفع ذهب ولا فضة پس در ان زمان شایع و منتشر
کردد دروغ کفتن و مباهات کنند بلباسهای نیکو بر قامت خود ساز کنند و بالا دامن بپرواز کنند بالای لباس
خویش چندانکه بخود نازند که پندارد بر دامن ... و باران بر ایشان در غیر وقتش ببارد

و در ان زمان منکر امر معروف باشند یعنی حرام را مصلحت امر الهی نمایند تا اینکه مؤمن در میان ایشان
خوارتر از کنیز باشد و قاریان ایشان در میان خودشان ملامت و دشمنی اشکار کنند با جماعتی که وصف
ایشان مذکور شد خوانده شوند در ملکوت اسمان ناپاکان نجسان پس در ان زمان میترسند
توانکران از درویشی که از و چیزی خواهد و در مجامع و محافل ایشان طلب میکنند و صدقه میخواهند هیچ کس چیزی
در دست او نکذارد پس در ان هنکام تکلم نماید کسی که از شان او تکلم نباشد یعنی متصدی احکام شریعت
فتاوی شود جمعی که علم و فقاهت و معرفت نداشته باشند یا اینکه در مجامع و مجالس ایشان حرف
کوید و تکلم نماید کسی که متکلم نبوده و اهلیت حرف زدن نداشته اما انجماعت قصه خوانان و دروغ
کویان باشند پس انکروه در ان زمان با این وضع چندان نخواهند ماند مکر اندك زمانی تا اینکه زمین
صدائی کند صدای عظیمی که هر طایفه کمان کنند که صدای زمین با این شورت در ناحیه و بلده ایشان بوده
بعد از ان باشند و در مکثی که دارند و باشند با این احوال چندانکه خدا خواهد یکاه میباشند در
مکث و طور خود تا انکه بیندازد زمین بجانب ایشان و ظاهر کند کنجهای خود را از طلا و نقره و
زمین اشکار شود و در ان وقت طلا و نقره را فایده و سودی و دفع ندامت را بهبودی نخواهد بود
همانا در ان زمان قحط و غلا و طاعون و وبا بسیار خواهد بود تا آخر الخبر و من ذلك من اخباره
مسح التراب عن وجه عمار بن یاسر یوم الخندق وقال تقتلك الفئة الباغیة یعنی از جمله اسرار نبی
خبر دادن انحضرت بغیب انست که انحضرت در روز غزوه خندق غباری که بر روی عمار بود بدست مبارك
بیفشاند و کفت میکشند ترا جمعی که از اهل بغی و تعدی باشند مخفی نماند که در اخبار ماثوره این حدیث
بعبارت مذکور است که ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة ویدعونه الی النار و این کلمات
که عرب در حین ترحم و شفقت بر کسی استعمال میکنند و در حین تعجب در حال مدح نیز میکویند
میفرماید بوجه تعجب یا از روی ترحم و شفقت یا و میکوید وای بر عمار که خواهند کشت او را جماعتی
که اهل بغی و تعدی باشند و او ایشان را ببهشت خواهد خواند و ایشان او را باتش دوزخ تکلیف
خواهند نمود و مطابق کلام معجز نظام حضرت رسول بود که چون واقعه صفین روی نمود عمار در
رکاب ظفر انتساب شاه ولایت مآب با اعداء الله محاربه کرد و بعد از انکه مجدد از ثواب غزا بهره‌مند
کردید و لان واقعها نه بود بدرجه شهادت رسید تتمه و قال لابی ذر کیف انت اذا طردت
ونفیت و اخرجت الی الربذه و از جمله اخبار حضرت بمغیبات انست که کفت با ابی ذر غفاری که چه
حال خواهی داشت هرکاه ممنوع کردی از بودن در مدینه و رانده شوی و بیرون کرده شوی بجانب ربذه

و آن محلیست نزدیک بمدینه که مولف کتاب راست علیه الرحمه تقریر این قضیه بدینگونه است که حضرت رسول
ابو مروان و مروان بن حکم را بجهة غلبه شقاوت ایشان از مدینه اخراج نمود و ابوذر از خواص صحابه
آن حضرت بود و پیوسته صورت محبت و مودت آنحضرت در مرات مصاحبت ابی ذر مینمود تا آنکه موافق
حبلی [illegible] از آن سرور بود که در عهد عثمان علیه اللعنه در ایام خلافت خود حکم و مروان را که مردود
رسول الله بودند بمدینه طلبید و مناسبت شقاوت مخصوص خود کردانید و ابی ذر غفاری را
که از خواص صحابه بود از مدینه بیرون کرد و بربذه مقام فرمود تفصیل این واقعه بدین نهجست که بعضی
رسول خدا حکم بن عاص و مروان بن [illegible] امر فرموده بود که آن دو ملعون را از مدینه
دور گردانند و ابوبکر و عمر هم موافقت نموده [illegible] فرسخ [illegible] فرسخ دیگر آن مردود که طرید
رسول الله بود بمدینه طلبید و [illegible] ایشان فرستاد و استقبال کرد و [illegible] ایشان
بنشانت و سرور [illegible] نموده گفت [illegible] که شما را مطرود ساخته بود شما را استرجاع نمودم
و مروان را صاحب رای و تدبیر و زکی خود کردانید و در تعظیم و توقیر [illegible] کذاشت [illegible]
رفع مقدس منبر [illegible] حضرت رسول [illegible] ملعون را جا داد [illegible] دینار را [illegible]
عطا نمود و [illegible] صد هزار دینار [illegible] و روز دیگر صد هزار دینار بحکم بن عاص داد و این
دلیل کفر عثمانست [illegible] و آنکه فرموده رسول الله بود که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
[illegible] و پیغمبر ایشان [illegible] ملعون را از مدینه دور کرده [illegible] مخالفت آنحضرت مخالفت خدا
[illegible] مخالفت عثمان عین کفر و محض الحاد است [illegible] و اظهار بشاشت و سرور کرده
و گفتن که [illegible] شما را مطرود ساخته بود شما را طلبیدم کفر صریح و عین زندقه است سیوم آنکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله
و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم یعنی [illegible] که میکروند بخدا و رسول دیدوریا [illegible]
با ایشان مودت [illegible] دوست دارند آنکسانرا که خلاف [illegible] حق تعالی و رسول و [illegible] اگرچه
باشند آن مخالفان پدران یا برادران یا خویشان ایشان و مومنان باید که کافران و منافقان
و مخالفان را دوست ندارند و معلوم است که دوستی [illegible] ظاهری و باطنی از این زیاده [illegible] که
فرموده خدا و رسول نموده دشمنان دین را که بطرد رسول الله شهرت یافته باشند تعظیم و تکریم نمایند
و اموال مسلمانانرا بدیشان دهد و تکریم [illegible] نموده اظهار فرح و سرور کند و ارتکاب این اعمال
از بی مردود شاهد و دلیلست برآنکه ایمان بخدا و روز جزا نداشته و بیان اخراج عثمان ابوذر غفاری

رسول الله آن دو مردود را از آن موضع که آنحضرت فرموده بود از مدینه دور تر برده بودند عثمان علیه اللعنه در عهد خلافت خود آن [illegible]

انقبضتم

از مدینه

بدینگونه است که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت نماید
بحسب اتفاق ابوذر نیز عصی(?) با آن مجلس آمده بود عثمان با بوذر گفت میدانی که این زر چند است گفت چند
هزار دینار و در همست [illegible] انتظار میبرم که مثل آن بیاورم و بهر که خواهم بدهم ابوذر گفت ای عثمان
و لیکن یاد داری که صبحی بخدمت رسول اکرم آمدیم آنحضرت دلگیر بود لیکن بعد و هیچکس جرأت نداشت
که از وجه آن ملال از آنحضرت سؤال نماید و بعد روز دیگر دیدیم که خوشحال نشسته بود رفتیم و خوشحالی یافتیم پرسیدیم
صبح و سرور پیشین را از آنحضرت پرسیدیم فرمود که صبح بیت المال را بیعی قسمت نموده بودم چهار دینار باقی
مانده بود و سخن این است که حاضر شد که با دستم نامی از انبیاء محزون بودم و الحمد لله آن دینار را
بمصرف رسانیده و بیابانی مرد دم پس عثمان متوجه کعب الاحبار شده گفت یا کعب چه حرج باشد
اما میرا که بعضی از بیت المال را بمستحق رسانند و بعضی را حفظ نمایند تا بر روز ایام مصلحت در اندر
نماید کعب گفت حرجی و اثری نیست ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و این آیه را نخوانده الذین
و الفضة را تا آخر آیه خوانده که معنیش اینست که آنها که طلا و نقره را نگاه میدارند و در راه
خدا نفقه نمیکنند ایشانرا بعذاب الیم بشارت ده پس عثمان با بوذر گفت ای پیر بیچاره
رسول خدا از تو عفو کرد ما را که دیگر باره حضور من این سخنان جرات کنی و چنین سخنی کوئی ترا بجهنم
کشتن ابوذر گفت تو بر کشتن من قادر نیستی لیکن رسول خدا مرا خبر داده که چون ابو العاص بسی
سی نفر رسند قرآن برای خود تأویل نمایند و دین را تباه کنند و ترا کجا ابوذری از بلا دست
کنند عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید ایشان بجهت عثمان
تکذیب ابوذر نمودند گفت مرتضی علی را حاضر کنند تا از وی تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب
چون حضرت امیر المومنین حاضر شد گفت یا ابا الحسن ابوذر میگوید تو از رسول خدا شنیده
آنحضرت گفت که من از رسول خدا شنیدم که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق
من ابی ذر یعنی سایه نیفکنده آسمان بر هیچ کس و برنداشته زمین هیچکس را که راستگوتر باشد از ابی ذر
جمعی از اصحابه که حاضر بودند تصدیق امیر المومنین نمودند ابوذر بکریست و گفت الحمد لله که
من در وغکو نیستم عثمان گفت یا ابوذر بحق رسول الله که بگو در کجا میخواهی اقامت نمائی و از کجا
کراهت داری گفت میخواهم که در حرم رسول باشم و بعبادت حق تعالی قیام نمایم آن ملعون بنابر آنکه
ابی ذر رفعت نمود تا ابوذر را از مدینه اخراج نمایند و بربذه فرستند و
منادی کنند که او را مشایعت نکنند و کسی بجز علی و اولاد ایشان نباید بود چنانچه حکم شده بود

برهنه سوار کرده تنها بربذه برد و موکل نمودند که بربذه اش برسانند لیکن در حین اخراج امیر المومنین و حسنین ع
و عبدالله عباس و عمار و مقداد سوار شده مشایعتش نمودند و چندین فرسخ با او همراهی کرده هر یک او را
الدلداده بثواب جزیل و اجر جمیل بشارت میدادند و تسلی خاطر او مینمودند و بتجهیزش تعزیت میکردند آنگاه
با دلی پر درد و چشمی گریان بمدینه آمدند و ابوذر با دختری که داشت در موضع ربذه که
در بادیه است بغایت مهیب و بی مسکن و ماوی و وحوش است و از همه طرف تا ابدا بیست و پنج فرسخ
راه است مقیم شدند و مدتی در آنجا ساکن بودند و بآن آب شور که در آن مقام بود و علفی
معاش میکردند و مدار میگذرانیدند تا ابوذر مریض شد و در حین نزع دخترش میگریست و میگفت
من در این صحرا تنها و بیکس بی مرد و فریادرس چگونه تجهیز و تکفین تو نمایم ؟ نه همزبانی که بکس غمی گویم داد
بدو و شمارم ؟ نه نیک اندیشی که گاه گاهی زمن بپرسد غم که داری ؟ بسان بلبل ز رفتن گل اگر چه کردم بسی تجلی
ز باغ وصلت گلی نچیدم اگر چه دیدم هزار خواری ؟ رسول حق را انیس و مونس بر بقا و جان تو بودی ؟
کنون برغبه سبب شوی یا ابن مصیبت مقام داری ؟ پس ابوذر از استماع ناله و زاری دختر چشم بگشود
و گفت ای فرزند غم مخور و خود را بجاده اسپار و در بادیه تجهیز من خواهد رسید که پیغمبر مرا خبر داده است
که بعد از وفات من قافله از عراق برسند و از میان ایشان مرد عزیزی بحله نفیسی مرا تکفین
خواهد کرد پس ابوذر برحمت الهی واصل شده و دخترش منتظر بود که قافله از راه عراق رسید بعد
از اطلاع ایشان بر آن واقعه از مرکبان فرود آمده بگریه در آمدند مردی از جمله تجار از میان آن جماعت
حله در بار خود انتخاب نمود و ابوذر را تکفین کرد و باحترام تمام بروی نماز گزارده
دفن نمودند و در بعضی روایات وارد است که مقارن این حال عبدالله بن مسعود از راه رسید
چون بر قضیه ابوذر اطلاع یافت بروی نماز گزارده بدفن وی پرداخت و با دختر ابوذر و ...
بشهر رسانیده بانواع اشفاقات ایشان را بنواخت و همچنین در کتب معتبره از تواریخ و سیر
مسطور است که چون خبر نماز کردن عبدالله مسعود بعثمان رسید بغضب بود تا او را حاضر
ساختم و معاتب ساخت و ملازمان را امر نمود تا چهل تازیانه زدند بجرم اینکه چرا چون بربذه
رسیدی و دیدی که ابوذر مرده بروی نماز گزاردی و در دفنش مدد نمودی و حال آنکه من او را بآنجا
فرستاده بودم و مغضوب من بود پس نهایت حماقت و سفاهت جمعی که این اطوار و اخبار را از ایشان
شنیده اند و دیده اند و مع هذا ایشان را امام میدانند و خلفای پیغمبر آخر الزمان میشمارند
اللهم العنهم جمیعا فانهم حزب الشیطان تتمه دار الخلافه مدینة بین دجلة والفرات وقطن الحجیج الیها

خزائن الارض تحمل بها یعنی بغداد و از جمله اخبار حضرت رسول ص بغیبها آنست که فرموده بنا
کرده میشود شهری در میان دجله و فرات و مسکن ملوک و خلفا میگردد بلکه چنین شهری خواهند که
خزینهای روی زمین بسوی آن شهر بیاورند و بآنجا فرستند و این کنایه است از کثرت وارد حاصلات خلایق بر آن
شهر چنانچه که هر مقدار نقود و اجناس بآنجا برند مرغوب اهل آنجا شود و آن شهر که آنحضرت از بنای
آن خبر داده است که منصور دوانقی در همانموضعی که آنحضرت خبر داده بود بنا نمود الانجم و من کراماته
انه لما اشتد الامر علی الخندق صعد مسجد الفتح فصلی رکعتین ثم دعا له اللهم ان تهلک هذه العصابة
لن تعبد بعدها فی الارض فجاءت الملائکة فقالت یا رسول الله ان الله قد امرنا بالطاعة لک فمرنا
بما شئت فقال زعزعوا المشرکین واطردوهم وکونوا من ورائهم ففعلوا ذلک فقال ابو سفیان لاصحابه
ان کنا نقاتل اهل الارض فانا القدرة علیهم وان کنا نقاتل اهل السماء فلا طاقة لنا باهل السماء ترجمه
علیه الرحمة میفرماید که از جمله کرامات حضرت پیغمبر اینست که در غزوه خندق چون بر سپاه اسلام تنگ
و دشوار گردید آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب مسجد روان گردید پس دو رکعت نماز بجا آورد پس دست
بدعا بر داشت گفت ای پروردگار و معبود من اگر هلاک شوند این طایفه و در دست کفار
گردند پرستیده نخواهی شد هرگز بعد از ایشان در روی زمین پس آنحضرت چون تیر دعا از کمان
استغاثه بر کشاد فی الحال بهدف اجابت رسیده جمعی از فرشتگان بخدمت آنحضرت سلام نمودند و عرض نمودند
رسانیدند که ای رسول خدا بتحقیق خدای عز و جل ما را مامور کرده است و بود ما را بفرمانبری تو پس بفرما
ما را بکاری که خواسته تا بآن قیام نمائیم آنحضرت امر فرمود که حرکت دهید مشرکان را از جای خود
و دور کرده انید و باشید از عقب ایشان تا آواره کردند پس فرشتگان بفرموده سید عالمیان عمل
نموده آثار شکست و خوف و وحشت در لشکر ایشان ظاهر کردید سپاه اسلام چون آن نصرت و استعلا دید
ابید ظفر و استیلا مشاهده نمودند پس در آن وقت ابو سفیان باصحاب خود گفت که اگر بودیم
ما که مقاتله میکردیم با اهل زمین البته ما را قدرت و توانائی بر دفع ایشان میبود و اگر هستیم
که مقاتله میکنیم با اهل آسمان پس ما را طاقت نیست و تاب مقاومت با اهل آسمان نیست و در کتب
معتبره مذکور است که نازل شدند از آسمان سنگهای بسیار که فرود می آمد بر سر و روی معاندان و ایشان
بدفع آن مشغول میگشتند و آنچه که جهت کفایت سرها برافروخته بودند از وزیدن بادهای تند همگی
انطفا پذیرفت چنانکه حق تعالی در سوره احزاب از آن خبر داده که فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها
ترجمه که بیانی نیست که پس فرستادیم بر ایشان باد تند و لشکرها از نوع ملائکه که ندیدید شما آنها را

القصه چون ابو سفیان صورت حال بدان منوال مشاهده کرد گفت ای معشر هوازن اقامت ما درین دیار
بطول انجامید و چهار پایان ما هلاک گشتند و اسلحه ما از کار ماند و این سنگها و بادها چیزی در
ما نگذاشت اینک من رفتم که تاب مقاومت ندارم و بجانب شتر خود رفته و از غایت تعجیل زانوی
شتر نا گشوده سوار گردید بعد از آن عکرمة بن ابی جهل بیاد آورد که ای ابو سفیان تو پیشوای قومی
ایشان را در بلا گذاشته کجا میروی ابو سفیان از خجالت و شرمندگی فرود آمد و زانوی شتر
خود بگشاد و زمام او را بدست گرفته روان شد و در میان لشکر پیاده ندا میکرد که در رفتن تعجیل نمایید
و تمامی قریش و غطفان و کنانه و فزاره با قوافل یاس و حرمان روی براه نهادند و غطفان بدیار خود
و عبده اوثان که بقتل و غارت مسلمانان کمر بسته بودند بازماندند از حذیفة بن الیمان مرویست که گفت
چون مخالفان ببار کردن مشغول شدند من بنزد حضرت رسول صلعم مراجعت نمودم که با آنحضرت
از هزیمت مشرکان خبر دهم در راه سوارها دستارهای سفید بسر دیدم چون نزدیک رسیدم
مرا گفتند خبر ده صاحب خود را که خدای تعالی شر مخالفان را از تو کفایت فرمود چون بمنزل
حضرت رسیدم آنحضرت صلوات الله علیه در ردائی بود و نماز میگزارد بعد از فراغ بمن اشارت فرمود
که پیشتر آی نزدیک آنحضرت رفتم و از کیفیت قصه بعرض رسانیدم تبسم فرمود
گشود قال الشیخ ومن ذلك من اسرار مولده ان الملك سیف بن ذی یزن قال لعبد المطلب
رضی الله عنه انی اجد فی الکتاب المکنون والعلم المخزون انه اذا ولد بتهامة غلام بین کتفیه
شامة کانت له الامامة ولکم الزعامة ... الیتیم یموت ابوه وامه ویکفله جده وعمه
ولد فی عام الفیل وتوفی ابوه وهو ابن شهرین ومات امه وهو ابن اربع سنین ومات عبد
المطلب وهو ابن ثمان سنین وکفله عمه ابو طالب شیخ قدس الله روحه میفرماید که از
از جمله اسرار ولادت حضرت پیغمبر صلعم آنست که سیف بن ذی یزن که پادشاه یمن بود گفت بعبد
المطلب که ای شاه عرب ای ماه بطحا بدرستی و راستی که من دیده ام در کتب
اینکه هرگاه متولد شود در مکه معظمه پسری که در میان دو کتفش خالی و علامتی باشد بشارت
باد شما را که خواهد بود از برای او امامت خلافت و از برای خاندان شما بزرگی و سیادت تا
روز قیامت وفات یابد پدر و مادر او و کفیل تربیت او گردد جد او و عم شیخ علیه الرحمة میگوید
که مطابق اخبار سیف تولد یافت آنحضرت در عام الفیل و وفات یافت عبد الله پدر آنحضرت و حال
آنکه آنحضرت دو ماهه بود و متوفی گردید مادر آنحضرت و حال آنکه چهار ساله بود و عبد المطلب

آنحضرت

آنحضرت کفیل تربیتش بود تا آنکه او نیز بدار بقا رحلت نمود و آنحضرت هشت ساله بود و بعد از
جد وی ابو طالب عم آنحضرت متکفل و متعهد تربیت آنحضرت گردید و همچنین مطابق اخبار
سیف در میان دو کتف آنحضرت علامتی بود که بمهر نبوت معروفست و برنگ مانند بیضه
کبوتر بود در میان کتفین آنحضرت بخاطر راست ... بر یک جانب نوشته بود کلمه العظمة لله و بر جانب
دیگر لا اله الا الله محمد رسول الله و بر وسط او میان گوشت و پوست نوشته شده بود که توجه
حیث شئت فانك منصور، دانی زچه منشیان دیوان قدیم، کشند کنف نگاران در سیم
زد و داشت چو نامه نبوت بعلی، بر پشت زدند مهران از تعظیم قال الشیخ ره ومن کراماته ان اباذر
لما جاء الیه واسلم علی یده قال له ارجع الی بلادك فان ابن عمك قد مات وقد خلف مالا فاحتو علیه
والبث فی بلادك الی وقت کذا وائتنی فرجع الی الیمن فوجد کما اخبره رسول الله صلعم فاحتوی علی المال
وبقی فی بلاده حتی ظهر رسول الله صلعم واتی الیه شیخ ره میفرماید که از جمله کرامات آنحضرت آنست که
هنگامی که ابو ذر غفاری ره بخدمت حضرت پیغمبر آمد و بر دست آنحضرت مسلمان شد آنحضرت
فرمود که ای ابو ذر برگرد بسوی یمن و مراجعت نمای بجانب وطن خویش که پسر عمت وفات یافته
و تحقیق که مال بسیاری از او مانده پس مراجعت فرمای و آن مال را متصرف شو و توقف کن در
بلاد یمن و بعد از آن بیا تا فلان وقت و بعد از آن بیا بحضور من پس ابو ذر علیه الرحمه بموجب امر آنحضرت
بجانب یمن باز گردید و واقعه را چنانکه دید و یافت آنچه را که حضرت رسول صلعم از آن خبر داده بود
پس ابو ذر آن مال را بضبط تصرف خود در آورد و در بلاد خود چندگاه توقف داشت تا نوبت
ظهور حضرت رسول صلعم از افق اعتدال طلوع یافت و در همان وقت که مقرر شده بود بخدمت آنحضرت
شتافت قال ره ومن ذلك ما رواه وهب بن منبه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم لما عرج بی
الی السماء نادانی ربی جل جلاله یا محمد قسمت فیما انا الله الذی لا اله الا انا انی ادخل الجنة جمیع
الامم ... ربی ومن یاتی ... دخول الجنة فقال انی اخترتك نبیا واخترت علیا ولیا
... ولایته فقال ... دخول الجنة لا یدخلها الاحبه وهی محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها انت وعلی
وفاطمة وعترتهم وشیعتهم فحمدت الله شکرا شیخ ره میگوید که از جمله اسرار حضرت رسول
خبریست که روایت از ابن عباس که حضرت رسول صلعم فرمود که هنگامی که بالا برده شدم بسوی آسمان
و بمقام قرب رسیدم ندا کرد مرا پروردگار من جل جلاله که ای محمد بدرستی و تحقیق که سوگند یاد کردم
بجلال خود و حال آنکه منم ... معبودی که نیست پروردگاری بجز من که البته داخل بهشت سازم تمام

امت تو مگر آنکسی که بخواهد و ابا و امتناع نماید از دخول بهشت پس گفتم ای صاحب کمال اختیار من که ابا
مینماید از دخول بهشت پس خطاب آمد که بود سنی و بتحقیق که من برگزیده ام ترا بنبوت و برگزیدم
علی را بولایت پس هر آنکسی که روی بگرداند از ولایت آنحضرت پس بتحقیق که ابا نموده و دوری کرده از
دخول بهشت و داخل نمیشود او را مگر دوست دارد او را و بهشت حرام است بر همه پیغمبران تا آنکه داخل بهشت شوی تو
و علی و فاطمه و عترت ایشان و شیعیان ایشان پس سجده و خضوع نمودم برای شکر این اکرام و
انعام تتمة ثم نادانی یا محمد ان علیا هو الخلیفة بعدک وان قوما من امتک یخالفونه والجنة
محرمة علی من خالفه وعاداه وقضیت علیا ان لا اقبضه حتی یخرج من صلبه احد عشر نقیبا منهم
یصلی خلفه المسیح یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما فقلت یا رب متی یکون ذلک و
فقال اذا رفع العلم وکثر الجهل وکثر القراء وقل العمل وقل الفقهاء وکثر الشعراء وکثر الجور والفساد
واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء وصارت الامراء خونة واعوانهم ظلمة فهنالک الخسف خسفا
بالمشرق وخسفا بالمغرب ثم یظهر الدجال بالمشرق ثم اخبرنی بما کان وما یکون من الفتن ومن بنی امیة
وبنی العباس [illegible] ذلک کله الی علی وصلته الیه حتی [illegible] حضرت پیغمبر فرمود پس
آنگاه در شب معراج جناب اقدس پروردگار خطاب نمود که ای محمد بود سنی و بتحقیق که علی
خلیفه بعد از تو و بتحقیق که جمعی که از امت تو مخالفت نمایند با او و دوری نمایند و بتحقیق که بهشت
حرام است بر آنکسی که با او مخالفت نماید و طریق عداوت بپیماید پس ثابت ده علی را که بود سنی که بخصوص
اوست این کرامت از جانب من و بتحقیق که بزودی بیرون آورم از صلب او یازده نقیب که از
جمله ایشان سیدی است که نماز میکند در عقب او مسیح پسر مریم میسازد زمین را از داد و عدل
همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس گفتم ای پروردگار من کی خواهد بود ظهور آن سید پس
خطاب آمد که هرگاه برطرف شود علم و دانش و بسیار گردد جهل و نادانی و بسیار باشند خوانندگان
قران که بآن عمل نمایند و کم باشند عالمان و فقیهان و بسیار شوند شاعران و همچنین بسیار شود
جور و فساد و طغیان و اکتفا نمایند مردان بمردان و زنان بزنان و بگردند امیران خیانت
کنندگان و اتباع و اعوان ایشان ظالم پس آنزمان ظاهر میسازم خسفی در جانب مشرق و خسفی دیگر در جانب مغرب یعنی
در سمت مشرق بلدی با اهلش بزمین فرو روند و همچنین در جانب مغرب جاهای با ساکنانش
بزمین رفته ناپدید گردد بعد از آن ظهور نماید دجال از طرف مشرق و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة مذکور
است که اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دجال پرسید و کیفیت آنحضرت فرمود که نام او

دجال صاید بن صیاد است شقی کسی است که تصدیق او نماید و سعید آنکسی است که تکذیب کند خروج میکند
از بلده اصفهان از قریه که آنرا یهودیه میگویند چشم راست او ناپیدا و چشم دیگر او در میان پیشانی او است میدرخشد
مثل ستاره صبح و بر جبین او نوشته شده هذا کافر که بخواند آنرا خواننده و بیسواد میان دریا
میرود و بر [illegible] آفتاب با او میگردد و در پیش روی او کوهی است از دود و بلند خواهد بود و در عقب او کوه سفیدی
باشد [illegible] که قحط باشد ظهور خواهد نمود و اطعام مردم کند و بر الاغ سفیدی سوار باشد هر گام
آن الاغ ثلث فرسخ باشد از هر آبی بگذرد [illegible] تا بقیامت [illegible] بآواز
بلندی صدا کند که تمامی جن و انس و شیاطین بشنوند و گوید که ای دوستان من بیایید بسوی من منم آنکسی
که شما را آفریده ام و نیکو ساخته و تقدیر نموده و هدایت کرده و منم خدای بزرگتر و بیشتر
دجال حرامزاده و ولد الزنا باشد و صاحبان طیلسانهای سبز تابع او باشند و میکشد او را خدای تعالی در
شام بر عقبه که معروف است بعقبه فیق سه ساعت که از روز جمعه گذشته باشد بر دست آن کسی که [illegible]
دیگر حضرت رسول صلعم میفرمایند که در شب معراج خبر داد مرا پروردگار من با آنچه واقع شده و ساخته
از فتنها و طغیان خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس بعد از آن امر فرمود مرا پروردگار من که
و خبر دهم تمام اینها را بپسر ابی طالب پس این اخبار و اسرار را رسانیدم بسوی علی بامر الهی
ومن ذلک من کراماته ما رواه ابن عباس قال لما زوج النبی صلعم علیا بفاطمة ع استدعی [illegible]
وفضلة من سمن وخبزه من سويق وجعلها في قصعة كانت له ثم فركه بيده الشريفة التي
منبع البركات ومعدن الخيرات ورياض النعمات ورحمة لاهل الارض والسموات ثم [illegible]
القصعة والجفان والقصاع فقدمت ما يزيد من ذلك الخبيص الجفان وجعلوا بها الى بيوت المهاجرين والانصار
والقصعة تمتلئ وتفيض حتى اكتفى سائر الناس والقصعة على حالها شيخ [illegible] ميكويد كه از ديگر فضائل
كرامات آنحضرت هم حديثي است كه مرويست از ابن عباس كه گفت وقتى كه حضرت پيغمبر ص تزويج كرد
علی را بفاطمه علیهم السلام و میان آن دو دریای شرف و کرامت عقد مواصلت روی داد حضرت رسول صلعم
الطعام یعنی طعام طلبید پس پاره از روغن و حریره و قدری کاسه بزرگ از آرد گندم برشته و اینها را در
کاسه که داشتند کرد [illegible] آنگاه درهم مالید و چنگال ساخت بدست مبارک که منبع
برکات و معدن خیرات و بخشاینده نعمتها است و رحمت اهل زمین و آسمانها است بعد از آنکه
خرماها و روغن و سویق را بهم آمیخت و عرب این را حیس گویند [illegible] که بیاورید کاسهای بزرگ
کوچک [illegible] پس آوردند آنحضرت آن کاسها را از آن حیس پر میکرد و ایشان میبردند بخانهای [illegible]

و انصار و آن کاسه که حیس داشت بر نبود و سیر شدند تا آنکه کفایت کرد همه کس را و آن کاسه بحالت خود باقی
بود الله مبسوطه جان او به همه مهمان بر سر خوان او و از قبیل کرامت مذکورست معجزه ضیافت جابر بن
عبدالله انصاری که و تقریبات چنانکه در اخبار ماثوره وارد است بر این نحو است که جابر گفت
آن روز که حضرت رسول در حفر خندق بشکستن آن سنگ عظیم که در خندق پیدا شده بود اقدام
مینمود در حین تبر زدن نگاه میکردم بر شکم آنحضرت سه سنگ بسته دیدم و از نشان آن بود که
آنحضرت در آن سه روز طعام نخورده بود از آن حالت که مشاهده کردم خاطرم متفرق گشت و
خواستم که برای آنحضرت طعامی مهیا کنم و آن حضرت را مخفی بخانه برم و معدودی چند که خود مصلحت
دانند همراه بیاورند القصه در خانه بزغاله داشتم آنرا ذبح کردم و اهل خود را گفتم تا صاعی جو که در
خانه بود آرد کرده از برای آن خمیر ساختند و من نزد آنحضرت آمدم و بر گوشی با آنحضرت اظهار
این معنی نموده گفتم یا رسول الله از برای تو طعامی ترتیب نموده ام ملتمس آنکه کلبه محقر حقیر را بنور قدوم
برکت لزوم خود تشریف منور گردانی و این ملتمس را بپذیری و جابر دید که حضرت رسول صلعم بعد
بشارت قبول پرسید که طعام چه مقدار است آنچه بود بعرض اقدس رسانیدم حضرت صلعم گفت
کثیر طیب بسیار خوبست آنگاه فرمود که برو و با زوجه خود بگوی که دیگ را از سر آتش بر ندارد
تا من بیایم و نان را از تنور بیرون نیاورد تا من آنجا حاضر شوم بعد از آن اهل خندق را آواز داد
و فرمود که جابر از برای شما طعامی ساخته و استدعا دارد که همه بیایید جابر گوید بخانه آمدم و گفتم ای
ضعیفه وای بر تو که حضرت مصطفی صلعم با تمامی اهل خندق متوجه خانه ماست و اینک رسیدند و
زن گفت آنحضرت را معلوم هست که طعام چه مقدار است گفتم آری زن گفت الله و رسوله اعلم
خدا و رسول بهر چیز داناتر است جابر گوید چون حضرت رسول صلعم بخانه ما رسید بر سر دیگ در
خرامید و لعاب دهان مبارک که حیات مایه برکت بود بدیگ و نان ممزوج گردانید و بعد از آن از حق تعالی
برکت مسئلت نموده فرمود تا نان در تنور بستیم و چون پخته شد بیرون می آوردند و در کاسه ها میکرد
و شوربا با گوشت منضم ساخته ده کس ده کس را میفرمود بنشینند تا سیر میخوردند و بر میخاستند تا آنکه
تمام هزار کس را سیر گردانید و چون از سر تنور و دیگ دور میشد میفرمود تا سرپوش بر
میپوشیدیم و باز چون بر سر تنور و دیگ می آمدیم نان و گوشت بود با خانواده خود
نیز بخوردیم و بهمسایگان فرستادیم و چون حضرت رسول از خانه بیرون رفت نان و طعام تمام
و این معجزه را بچند نوع دیگر ذکر نموده اند و آنچه مذکور شد اقرب و ایات بود **الفصل الثالث**

فی اسرار

فی اسرار امیر المؤمنین ع انه ولد فی البیت الحرام و کعبة الملک العلام خر ساجدا ثم رفع راسه الشریف
و اقام و شهد لله بالوحدانیة و لمحمد ص بالرسالة و لنفسه بالخلافة و الولایة ثم اشار الی رسول الله ص
فقال الا اقرأ یا رسول الله فقال نعم فابتدأ بصحف آدم فقرأها حتی لو حضر شیث لاقر له انه اعلم
بها منه ثم تلا صحف نوح و صحف ابرهیم و التوریة و الانجیل ثم تلا قد افلح المؤمنون فقال النبی ص
نعم افلحوا اذ انت امامهم ثم خاطبه بما یخاطب به الانبیاء الاوصیاء ثم سکت فقال له رسول الله عد الی
طفولیتک فامسک مقصود ازین فصول که در شان فضایل و مناقب ائمه کرام است در شان
اسرار غره جبهه وجود نور ناصیه شهود عنوان صحیفه محامد و مناقب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و ذکر بعضی از معجزات و کرامات آن شاه بارگاه امامت و خلافت **منه** نام و کنیه اسم مبارک حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام علیست و پدر آن حضرت ابوطالب بن عبد المطلب است و اسم ابوطالب عبد مناف و اسم
عبد المطلب شیبة الحمد و کنیت او ابوالحارث است و چون پسر او عبد مناف طالب نام داشت بابوطالب
شهرت یافت و از طالب عقبی نماند و بعد از او پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یکی از اینها ده سال
از برادر دیگر که بعد از او بود بزرگتر بود یعنی طالب ده سال بزرگتر بود از عقیل و او ده سال
بزرگتر بود از جعفر و او ده سال بزرگتر بود از علی ع و شیخ علی علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما گفته اند که نام ابی طالب
عمران بوده است و مادر امیر المؤمنین ع فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و لهذا گفته اند
که حضرت امیر اول هاشمیست که از دو هاشمی متولد شده یعنی از سلسله اثنا عشر امامت و ولایت
موصوفست باین وصف و نظیر اینست اولاد علوی بنجیب الطرفین که از هر دو طرف علویت نجابت دارند
بر وصف ابن الخیرتین است که حسنی و حسینی است و ثمره شجره علی بن الحسین و قدر صدر ام
عبدالله بن الحسن است که مناسبت که موصوف باحسن الحسنین گردید و علی نامیست که خدای تعالی او را
باین نام خوانده چنانچه خوارزمی نقل نموده که پیغمبر ص فرمود که در شب معراج چون بمقام قاب قوسین
رسیدم بمن خطاب نمود که اقرأ منی علیا السلام و قل له انی احبه و احب من یحبه یا محمد من حب علیا
اشتققت له اسما من اسمی فانا العلی العظیم و هو علی و انا المحمود و انت محمد یعنی ای محمد علی را از من سلام
برسان و بگو من او را دوست میدارم و هر که او را دوست دارد من نیز او را دوست میدارم
از دوستی که مرا با او هست نام او را از نام خویش بیرون آورده ام من علی عظیم و او علیست و من محمودم و
تو محمدی و ملائکه نیز آنحضرت را باین نام خوانده اند و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب
المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب گفت که با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر کعبه

نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمده طواف خانه نمود و در آن وقت اثر وضع حمل بر او ظاهر شده بعد از بیرون رفتن
از مسجد الحرام نیافت نزدیک بودن و نه قوت باز گشتن متحیر ماند پس روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز
آورده بنالید و گفت ای صاحب خانه و ای معبود یگانه ایمان دارم بتو و بنبوت رسولان تو و در
عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیل خدا که بنا نهاد این خانه و بحق حرمت بانی این خانه و بحق فرزندی که در
بطن من امانتی است از تو که این ولادت را بر من آسان گردان یزید بن قعنب گوید که چون دعای فاطمه
تمام شد فی الفور پشت خانه کعبه منشق گردید و فاطمه بدرون خانه رفت و از نظرها غایب شد و دیوار بحال
اول باز آمد بمرتبه که هیچ اثر شکاف معلوم نبود بعد از ملاحظه این امر غریب جمعی خواستند که در
خانه را بگشایند و بر واقعه اطلاع یابند هر چند سعی کردند نتوانستند باب بعضی نزاد دانستند که این
امر حکمتی خالی نیست بعد روز چهارم دیدیم که فاطمه از خانه بیرون آمده علی را بر روی دست گرفته
و مفاخرت میکرد و میگفت من از جمیع زنان سابق افضلم بجهة آنکه حضرت الله تعالی مرا بخانه خود در آورد
و مرا از طعامها و میوه‌های جنت روزی کرد چون خواستم بیرون آیم تولد یافت از هاتف غیب ندایی شنیدم که گفت
این مولود را علی نام کن که خدای تعالی قدوس است و نام او را از نام خود اشتقاق نموده و علم خود را
باو کرامت نموده و در دیده خانه که اصنام خواهد کرد و اذان خواهد گفت و تولد آنحضرت علیه السلام
بروایتی در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از آنکه از عمر شریف حضرت رسول صلعم سی سال
گذشته بود و در شب یکشنبه نوزدهم ماه رمضان از سال چهلم هجرت بشهادت رسید و آنحضرت را
شصت و سه سال عمر بود که از آنجمله سی سال بعد از وفات پیغمبر زندگانی نمود و ترجمه حدیثی که شیخ رجب
برسی ره ذکر نموده اینست که بدرستی که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع نزد خدا ولادت یافت
در خانه خدا که موسوم است به بیت الحرام و کعبه ملائک عالم بود در آنجا بسجود در آمد و بر زمین
ایزد متعال جبهه بنهاد که عبودیت سود و پیشانی مبارک برافراخت و صدا باذان و اقامت بلند ساخت
و گواهی داد برای خدا بوحدانیت و از برای محمد برسالت و از برای خود بخلافت و ولایت و در آنوقت
حضرت رسول صلعم حاضر بود پس بجانب آنحضرت اشاره نمود و دست دعای خود ده گفت بخوان ای
رسول خدا آنحضرت فرمود که ای بخوان پس حضرت امیر ع ابتدا کرد بقرائت صحف آدم ع بنوعی که اگر
شیث وصی حضرت آدم حاضر بودی هر آینه اقرار با علمیت حضرت بصحف نمودی پس آنگاه تلاوت
صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة و انجیل بعد از آن خواند که قد افلح المؤمنون یعنی تحقیق که رستگاری
یافتند مومنان پس آنحضرت پیغمبر فرمود آری رستگار شدند بجهة آنکه تو امام ایشانی پس آنگاه حضرت

امیر

امیر المؤمنین ع مخاطبه و مکالمه نمود با پیغمبر بکلامی چند که با آن مخاطبه مینمایند پیغمبران اوصیای ایشان
بعد از آن خاموش گردید پس حضرت رسول صلعم گفت با آنحضرت بازگرد بحالت طفولیت خود و ساکت باش
از یزید بن قعنب مرویست که حضرت رسول صلعم بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود نهادی
و در زمان خواب مهد او را جنبانیدی و ... که باطفال را بخواب کنند گفتی و شربت
آنحضرت بخورانیدی و او را دوست داشتی و بر دوش و سینه خود گذاشتی و بتفصیل او را تربیت فرمودی و در
بعضی اوقات او را بر دوش مبارک خود نشانیدی و در کوچه‌ها و کوه‌های مکه بگردانیدی و
پیوسته گفتی که ... برادر و ولی و ناصر و صفی و خلیفه و زوج کریمه منست ان شاء قریش کافر بانعم
بر بعد ... و صفات ... چون قرآن از خانه کعبه آمده سوی جهان چون نام خدا گرانده لا ...
ل ۵ ومن کراماته التی لا تحصی و فضائله التی لا تعد ان راهب الیمامة الا ... کان یفضل ابا طالب بعد
علی علیه السلام ویقول له سیولد لک ولد یکون سید اهل زمانه وهو الناموس الاکبر و یکون لنبی زمانه عضد
و ناصرا و صهرا و وزیرا و انی لا ادرک ایامه فاذا رأیته فاقرأه منی السلام و ... فلما ولد
امیر المؤمنین ع مر ابو طالب بالعلیم فوجده قد مات فرجع الی امیر المؤمنین فقبله فسلم علیه امیر المؤمنین
فقال یا ابتاه جئت من عند راهب الیمامة الذی ینتظر ... وقص علیه قصة الراهب فقال ابوه صدقت ... فبعد
یا ولد الله مخفی نماند که بعضی از اکثر شاعره و جمعی از متاخرین شیعه معجزه امر ... خارق عادت که
بدعوی نبوت و کرامات خوارق عادات نیست که قرین دعوی بنبوت نیست نزد اکثر معتزله و قوم ...
نزد ایشان معجزه و کرامات نیست خوارق عادات که معجزه و کرامات نزد ایشان معجزه مختص
بپیغمبران است و نزد متقدمین شیعه مخصوص بپیغمبران و اوصیا خلفای ایشانست و آصف برخیا
که تخت بلقیس را در یک ساعت از شهر سبا بمجلس سلیمان رسانید خلیفه سلیمان بود و لازم نیست
معجزات و کرامات مقارن دعوی باشد لهذا علمای شیعه هر چیزی را از خوارق عادات که قبل از دعوی
بلکه پیش از نزول دعوت بعد از وفات از پیغمبران و امامان ظاهر شده تمام را معجزه گفته‌اند و اگر میوه
زمستانی در تابستان و میوه تابستانی در زمستان نزد مریم حاضر میشد معجزه عیسی بود و بدعای
نجات از بعضی بلیات از قبیل معجزات نبست و هر معجزه که حضرت الله تعالی بپیغمبران و اوصیا خلفا
ایشان داده بود بپیغمبر و خلفای آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین داده بود و بسیاری از معجزات
و کرامات بود که بحضرت سید المرسلین و ائمه معصومین کرامت فرموده که بیک یک از ایشان نداده
بود حضرت امیر المؤمنین ع وصی سید المرسلین سلام الله علیهم اجمعین معجزات و کرامات بسیار بود

که دیگری را از پیغمبران پیشین صلوات الله علیهم نبوده زیرا که قرب و منزلتی که آنحضرت را بود در درگاه ذات
هیچیک از اولاد آدم تا حضرت خاتم نداشت و هیچکس از مقربان بارگاه احدیت بآن حد نرسید
و هیچ دیده از کسی مثل آن ندیده از آنجمله در حین تولد آنحضرت چندین کرامات بظهور آمده که عقول عقلا
از ادراک آن قاصر و حاصرست یکی از آنها واقعه ایست که شیخ طوسی حافظ رجب برسی از راهبی که لقب
او اثرم نقل نموده خفی نماند که اثرم کسی را گویند که دندانهای پیش او از بیخ شکسته باشد بسبب لقی یا زخمی باشد
و با مردم بلاد بیت نزدیک مدینه و شرقی مکه است که از آنجا تا مکه و مدینه شانزده منزل است و مسیلمه کذاب
در آنجا دعوی نبوت کرد و یمامه اسم زنی بود از رو چنین که از مسیر روزه را سوار را سیر بود در آن بلاد
مسعود و آن بلاد باسم او معروف گشته و اثرم عابدی بود در عامه کوه شکر و راهبی بود بی شبه و روزی
روی توجه بمحراب عبادات داشته و غیر خدا را فراموش داشت و منتظر ظهور شاه ولایت پناه و انتظار
ولادت بابی طالب رسانید و بامید طلوع صبح ظهور آن مهر سپهر فرخنده کی شب و روز زندگانی را بسر میبرد
چنانکه شیخ قدس سره تقریبا یکی از جمله کرامات آنحضرت که از مسموعه و بعضی از فضائل آن والاتبار
که از شماره بیرون است این است که راهب ملقب باثرم بشارت داده بود ابوطالب را بظهور علی علیه السلام
گفته بود برای او که فرزندی باشد برای تو بزودی که سید و سرور اهل زمان خویش باشد و او خواهد بود نامزد
اکبر یعنی صاحب امر الهی که بزرگ و بلند مرتبه باشد و وصی پیغمبر زمان خویش معین و نامزد امامت و وزیر
باشد بتحقیق که من در نخواهم یافت زمان او را پس هرگاه تو او را ببینی از من سلام باو برسان و از سکه
قریب الولاده است امید هست که او را ببینم پس چون حضرت شاه ولایت مرتبت علی ابن ابیطالب متولد
یافت و پرتو انوار ظهورش بر عالم و عالمیان تافت ابوطالب بنا بر وعده خود بجانب بلاد اثرم رفت
چون بآنجا رفت دید که اثرم دست از دنیا کشیده برحمت ایزدی پیوسته پس از آنجا مراجعت نموده
بطوف درآمد حضرت امیرالمؤمنین شتابی مشاهدت فرمود تا آنکه بجانب خود رسید و آنحضرت را دید
عطوفت در آغوش جای گرفته بر روی بوسید پس حضرت امیرالمؤمنین ع بر پدر خود سلام داد و گفت
ای پدر سلامی از نزد راهب اثرم آن راهبی که پیش از این بشارت میلاد ترا بولادت من داد
سببیت مهدی سربت درهمان حکایت اثرم را با ابوطالب نقل نمود پس ابوطالب را با آنحضرت که
معجزاست بعد مسافت گفته است فرمودی ای ولی خدا و در کتاب روضة الواعظین از جابر بن عبد الله
انصاری علیه الرحمة منقول است که گفت که در خدمت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین ص بودم
که بخاطرم رسید که از میلاد با سعادت امیرالمؤمنین ع سؤال نمایم چون پرسیدم پیغمبر فرمود ای

سؤال

سؤال کردی از بهترین مولودی که بعد از من تولد یافته بر سنت مسیح و طریقه مرضیه عیسی بن مریم یعنی
چنانکه مسیح ع در حین ولادت بسخن در آمده بود و بکلام معجز نظام انی عبد الله آتانی الکتاب
متکلم شده بود از علی علیه السلام نیز این معجزه بظهور آمد ای جابر بدانکه حضرت ایزد تعالی جل جلاله مرا
و علی را از یک نور آفرید پیش از خلق همه عالم و عالمیان به پانصد هزار سال و ما در آن مدت
بتقدیس و تسبیح و تحمید و تهلیل مشغول بودیم و چون حضرت آدم صفی را آفرید ما را در صلب او بطریق
امانت و ودیعت قرار داد من در جانب راست و علی در جانب چپ تا آنکه رفتیم و از صلبهای بصلبهای
طاهره و رحمهای طیبه انتقال مینمودیم تا من در صلب عبدالله و علی در صلب ابوطالب درآمدیم
و حق تعالی مرا در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه بنت اسد جا داد و چون کلام حضرت ص باینمقام
رسید فرمود که یا جابر پیش از آنکه علی ع در شکم مادر قرار گیرد در یمامه مردی بود عابد و پرهیزکار و
راهبی بود زاهد و نیکوکار در آن زمین مثرم نام روی از خلق بسته و از تعلقات دنیوی دست شسته
او اثرم و براهب مشهور بود خرقه زهد و عبادت در بر داشت و از افواه مذکور صد و نود سال از
عمرش گذشته بود و در این مدت از عبادت ملول نگشته و هرگز روزی را از حق تعالی نخواسته
در مناجات گفت الهی از اولیا و مقربان درگاه خود یکی را بمن نمای دعایش مستجاب شده ابوطالب
سفر پیش او آمد اثرم در رفت و چون چشم بر جمال ابوطالب افتاد برخاست و بپای نکبانی
ابوطالب گفت اثرم از وی پرسید که از کدام شهر فرمود که از مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم زاهد
برخاست و بر روی او بوسه داد و گفت الحمد لله که واهب منت دعای مرا رد نکرد و یکی از مجاوران
حرم خود را بمن نمود پس پرسید که نام تو چیست گفت ابوطالب اثرم گفت بشارت باد ترا که ملک علام
فرزندی از صلب تو بیرون آید که ولی خدا و مقتدای متقیان و وصی پیغمبر آخر الزمان باشد
که چون آن گوهر پاک قدم در عرصه خاک نهد سلام مرا باو برسان و بگوی که آن پیر فقیر دوست
شما بود و گواهی میداد بوحدانیت الله و رسالت محمد رسول الله و بامامت شما اقرار نمود و گفت
میدانم که وصی پیغمبر و با او نبوت تمام میشود و بتو ولایت نظام و اختتام می یابد و او خاتم نبوت است
و تو خاتم ولایت باشی ابوطالب از این خبر بهجت اثر رقت دست داده پرسید که نام آن فرزند چه باشد
گفت نام او علی و لقبش مرتضی باشد ابوطالب گفت ای شیخ برهان واضح و دلیلی لایح میخواهم که خاطرم قرار گیرد
و دلم اطمینان یابد یعنی بعین الیقین ببینم که این گوهر گرامی از صدف غیب بعالم شهود قدم میگذارد اثرم
گفت چه میخواهی بگو تا از حضرت عزت درخواهم و تا مقصد قاید سخن بپیغمبر کرد ابوطالب گفت ای شیخ

میخواهم که درهمین ساعت از میوه‌های بهشتی چیزی نزد من حاضر شود اثرم دست نیاز بدرگاه حضرت
الله برداشت و هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی حاضر شد پر از خرما و انگور و انار بهشتی ابو
طالب ازان میوه‌ها یک انار تناول نمود و اثرم را وداع کرده با خوشحالی تمام متوجه منزل شریف گردید
و کفته‌اند که فرود آمدن مائده از جنت یکی از معجزه‌های شاه ولایتست و بعضی بر آنند که اثرم نیز
از خلفا و اوصیای عیسی ع بود القصه چون ابو طالب بمکه رسید درهمان ایام شتید بان آن
نطفه کرامی از صلب آن بزرگوار برحم پاک فاطمه بنت اسد نقل نمود تا آنکه وقت ولادت آن مهر رسید
ولادت روشنی آسمان و انوار ستارگان متضاعف کردید اهل مکه کفتند امشب آیا زمانه شرری
نموده و امر غریبی بظهور رسیده خواهد بود و در آن شب ابو طالب را در کوچه‌های مکه مشاهده دیدند که میکرد
و بدوستان خود بشارت میرسانید که از مکمن غیب شخصی بعالم شهود آمده که جامع صفات رضیه
و مجموعه سمات مرضیه است ناصر دین مبین و مبین مناهج حق یقین و وصی سید المرسلین
تعداد صفات و ذکر کمالات آنحضرت مینمود تا صبح طالع شد و بعد از آن ابو طالب چهل روز از مکه
غایب گردید و کسی نمیدانست که در کجاست و جهة غایبت جابر بن عبدالله گوید که پرسیدم یا رسول
الله سبب غیبت ابو طالب چه بود فرمود که نزد اثرم رفته بود تا اورا از تولد هلالی جاریه
چون اثرم مژده فرزند با ابو طالب داد باو کفت که چون آن مولود سعادت ورود
وجود نهاد بر ما در باب در غار جبل لکام که در حوالی شامست خواه مرده باشم و خواه زنده
وابو طالب بنابر وصیت اثرم بآن کوه رفت و در آن غاری که در آن کوه بود اثرم را دید که داعی حق را
لبیک اجابت کفته است و کفن کرده شده روی بقبله خوابیده و دو مار نزد او حاضر چون
مارها ابو طالب را دیدند پنهان کشتند ابو طالب نزد اثرم آمده کفت السلام علیک یا ولی الله ورحمة
الله وبرکاته ترتیب الحال بقدرت حضرت ذو الجلال اثرم زنده کردید و برخواست و دست بروی
خود فرود آورده کفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
واشهد ان علیا ولی الله والامام بعد نبی الله ابو طالب چون مژده ولادت شاه ولایت را
با کرامات واقعه در حین ولادت باثرم رسانید نکاه اثرم خوشوقت کردید بعد
از ادای لوازم ثنا و تحیت در آرامکاه خوابید و چون ابو طالب بمطلوب بود ببین تدر الثنا
قال النبوه ومن ذلک ما رواه محمد بن سنان قال بینما امیر المومنین ع بجز اصحابه لقتال معویه
اذا خصم الیه اثنان فلغی احدهما فی الکلام فقال له اخسأ یا کلب فعوی الرجل لوقته فصار کلبا

تبهت

تولد علی ع

۱۱۶

تبهت صولته و جعل الرجل یتضرع الی امیر المومنین ع یشیر باصبعه فنظر الیه و حرک شفتیه فاذا هو بشر
سوی فقال الیه اصحابه و قالوا ما لک تجاوز الناس الی قتال معویه و لک مثل هذه القدرة فقال
والذی فلق الحبة و برء النسمة لو شئت ان اضرب برجلی هذه القصیرة فی هذه الفلوات حتی اضرب
صدر معویه فاقلبه عن سریره لفعلت و لکن عباد مکرمون بشیخ تو سر میفرماید که از جمله
کرامات حضرت امیر المومنین ع حدیثیست که مرویست از محمد بن سنان که کفت روزی از
روزها آنحضرت صلوات الله علیه تحریص ترغیب اصحاب خود مینمود بجهة قتال معویه علیه اللعنه
که در آن هنکام دو کس با یکدیکر خصومت نموده بجهة محاکمه بخدمت آنحضرت آمدند پس بعد از
صدور حکم شخصی از مدعیان بآنحضرت کفت که در این قضیه حکم بحق ننمودی پس آنحضرت خشمناک
خشمناک شده بان قائل فرموده و شوی سک پس آن کس همانوقت صدای سکی برآورد
سک کردید پس جمعی که حوالی آنحضرت بودند متحیر کردیدند و آن سک مقلوب در آن حال بسوی
آنحضرت تضرع و استکانت مینمود و ما نابا اشاره دست و انکشت التماس یاری و عجز و اظهار
مینمود پس آنحضرت بنظر رحمت در وی نکریست و لبهای مبارک بجنبانید ناکاه آن سک بصورت
اول باز کردید و در بعضی روایات وارد شده که بعد از آن بقدوم اخلاص در رکاب ظفر انتساب
شاه ولایت مآب جهاد میکرد تا بدرجه شهادت رسید پس بعد از مشاهده این واقعه شخصی
از اصحاب آنحضرت برخواست و با آنحضرت عرض نمود که حیث شما را که تا این مرتبه مردمان
بجهة قتال معویه و هرکاه ترا در درکاه الهی این قرب و منزلتست که بمحض تکلم باین کلمه مخصوص
سک شد است شخصی بصورت سک مسخ نمود پس تا بجنک معویه و لشکر چه حاجتست و بسیار مردم
چه احتیاج پس آنحضرت در جواب فرمود که قسم بآنکسی که دانه را در زمین شکافت و برویانید و آدمی
از نطفه بیافرید که اکر بخواهم بپای کوتاه خود را در این بیابانها و در آنکوه‌ها تا آنکه بر سینه معویه
واورا نکونسار کرده از بالای تخت فرود آورم میکنم و میتوانم ولیکن ما بیم از بندکان که کرامت یافته‌اند
پیشی نمیجویند خدا را بکفتن و ما لا نکار ایشان بامر الهی عمل مینمایند و نفی هرچی نمیکویند مکر آنکه خدا امر نماید
که بکویند و نکنند کاری مکر آنکه خدا امر نماید که بکنند قال ومن ذلک قوله لمروان الحکم یوم الجمل وقد بایع
خفت یا ابن الحکم ان تری راسک فی هذه البقعة کلا لا یکون ذلک کذلک حتی یکون من صلبک
طواغیت یملکون هذه الامة یعنی از جمله کرامات حضرت امیر المؤمنین قول آنحضرتست بمروان بن حکم در
روز حرب جمل بعد از آنکه متابعت نموده بود مروان بآنحضرت ای پسر حکم که به بیعتی سر خود را

نه چنین است واقع نمیشود کشته شدن تو همچنانکه گفتم تا آنکه بوجود آید از صلب تو امامی چند
که پادشاهان این امت باشند و بر طبق اخبار آن حضرت بعد از سلطنت یزید علیه اللعنه مروان مدتی
پادشاهی میکرد و بعد از او عبد الملک بن مروان و بعد از او هشام و ولید و سلیمان و اولاد عبد الملک
و باقی آل مروان بر خلق سلطنت یافتند و حکایت ظهور خوارج از صدمه مروان و سلطنت ایشان
و هلاک مروان بر طبق اخبار شاه مردان در کتب تواریخ مشروحاً مذکور است قال و من ذلک
فی کربلا و هو متوجه الی صفین فقال صبرا یا ابا عبد الله بشاطی الفرات ثم بکی و قال هذا مناخ القوم
و محط رحالهم و از جمله کرامات حضرت امیر المؤمنین ع سخنان آن حضرت در کربلا هنگامیکه
متوجه بود بجانب صفین پس آن حضرت در آن مقام فرمود که محل [illegible] سر [illegible] پس نیکی یا ابا عبد الله
پس آنگاه [illegible] و گفت [illegible] و این محل خیمه [illegible] ایشانست در
کشف الغمه بهمین مضمون [illegible] مسطور است که چون آن حضرت بصحرای کربلا رسید بایستاد و زار زار
بگریست و چون از سبب گریه پرسیدند فرمود که این زمین کربلا است و جمعی در اینجا کشته شوند
که بهشت را [illegible] شوند و محل خیمه و مکان جنگ و جای شهادت را همه نشان داد و گریست
و از گریه آن حضرت رفقای او نیز بگریستند پس روانه شدند هیچکس [illegible] آن حضرت را نمیدانست
تا آنکه واقعه هائله شاه شهدا ابی عبد الله الحسین علیه السلام روی نموده در آن وقت هرکه از آن مردم باقی
مانده بود دانست که مراد آن حضرت ع این واقعه بوده است قال و من ذلک قوله بصفین
قد سمع الغوغاء یقولون قتل معویه فقال ما قتل و لا یقتل حتی تجتمع علیه الامه و از جمله کرامات حضرت
امیر المؤمنین ع است قول آن حضرت در غزوه صفین هنگامیکه غوغا بلند گردید و بگوش مردم
رسید که میگفتند معویه کشته شده پس آن حضرت ع فرمود که کشته نگشته معویه و کشته نخواهد
شد تا آنکه امت بروی جمع گردند و بعد از اهل اسلام با او اتفاق نمایند و بر طبق خبر آن حضرت
آخر الامر آن بدبخت بر سر حکومت نشست و جمعیت کلی از اهل نفاق با او بیعت کردند و در بعضی
تواریخ معتبره مسطور است که معویه را در ایام حکومت تردیدی پیدا شد که آیا پیش از امیر
المؤمنین فوت خواهد یافت یا بعد از انتقال آن حضرت [illegible] خواهد شتافت
و در این باب اندیشمند بود بخاطرش گذشت که حل این مشکل از پیش علی بن ابیطالب ع توان شنید
بنابراین [illegible] اعراب را مأمور ساخت که [illegible] و خبر فوت معویه را اعلان نمایند
و مترصد باشند که از وی چه صادر میگردد و بعد از استماع آنچه میگوید اتفاقاً در همان ایام که آن حضرت

در بالای منبر بموعظه و نصیحت مشغول بود شخصی از آنها بکوفه در آمده چون دانست که
با آن حضرت ع در مسجدند بتعجیل تمام بآنجا رفت و با آواز بلند گفت ای کوفیان بشارت باد که
معویه وفات یافت از این سخن یاران [illegible] اما حضرت امیر المؤمنین ع همچنان بر
حرف خود بود بعد از لحظه عرب دیگر بمسجد در آمده همان خبر را بیان نمود غلغله در میان قوم
جمع شدند و جزم کردند که معویه طبل رحیل کوفته و به نیران اجل سوخته و چون عرب سوم
بمسجد در آمد و گفت معویه مات [illegible] دیگر تاب تحمل نمانده جوش و خروش آغاز کردند و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر قرار سابق قطع کلام ننموده التفات نفرمود اصحاب گفتند
یا امیر المؤمنین خبر موت معویه بتحقیق پیوسته و ما نمیدانیم که چرا از استماع فوت چنین
اثر فرح و شادمانی در بشره مبارک ظاهر نگردید آن حضرت اشاره بر محاسن خود کرده فرمود
که معویه نمیرد تا اینها از خون خضاب نگیرند قال و من ذلک ما رواه قاضی بن شاذان [illegible]
ثعلب عن جعفر بن محمد ع قال کان امیر المؤمنین ع علی منبر الکوفه یخطب و حوله الناس فجاء ثعبان
یتخطی الناس و هم یتحادون عنه فقال امیر المؤمنین ع وسعوا له فاقبل حتی رقا فی المنبر و الناس ینظرون
الیه ثم قبل اقدام امیر المؤمنین ع و جعل یتمرغ علیها و [illegible] نفخات ثم نزل و انساب لم یقطع
امیر المؤمنین ع خطبته فسألوه عن ذلک فقال هذا رجل من الجن ذکر ان ولده قتله رجل
من الانصار اسمه جابر بن سمیع عند خفان من غیر ان تعرض له و قد استوهبت دم ولده
و از جمله کرامات حضرت امیر المؤمنین ع خبری است که روایت نموده قاضی بن شاذان [illegible]
نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر بود
و خطابت میفرمود و بر حوالی آن منبر [illegible] مردمان چون ثوابت [illegible] جا بجا قرار گرفته بودند
پس آنگاه ماری عظیم پیدا شد و در میان مردم میدوید و خروش میزد و مردم [illegible] از وی کناره
میکردند و هر سو میدویدند پس حضرت [illegible] علیه السلام فرمود که راه دهید و تعرض منمایید
پس آن مار [illegible] آمد تا آنکه ببالای منبر بر آمد و مردم نظاره میکردند آنگاه قدمهای مبارک آن
سرور را ببوسید و سر بپای مقدس آن حضرت بگذاشت [illegible] و سر [illegible]
[illegible] پس آنگاه بزیر آمد و روانه گردید و آن حضرت خطبه را قطع ننمود و [illegible] آن مار [illegible]
[illegible] جماعت از حقیقت و چگونگی آن واقعه از آن حضرت پرسیدند جواب فرمود که این
از طایفه جن [illegible] عرض نمود که پسر او را شخصی از انصار کشته که نام او جابر بن سمیع است در موضع خفان

بدون اینکه پیرامون مترجم تامل شود بقصد آزار و اذیتی و خفقان بنیه نزدیک بکوفه و بحقیق که این
زمان جنی که پیرامون در خواستم و طلب عفو نمودم **تمت** فقال الله جل طویل من الناس و الانا الرجل الذی
نزلت الجنیة المکان المشار الیه و انی منذ قتلتها لا اقدرنا استقر فی مکان من الکنایة الیهم
فرت الی الجامع فانا منذ سبعة لیال ههنا فقال له امیر المؤمنین ع خذ جملک و اعقره فی موضع تلک
الجنیة و امض و لا باس علیک بعد از ان انحضرت حکایت تظلم مار را بیان فرمود مرد بلند قامت
از میان مردمان برخواست و بخدمت انحضرت امده گفت یا امیر المؤمنین منم ان مردی که کشته ام
جنی را در مکان مذکور و بدرستی و راستی که از ان وقت که جنی را کشته ام در هیچ مکانی قرار نمی توانم
گرفت از بسیاری اوازهای مهیب صداهای موحش مجبور بس از انجا گریخته بمسجد جامع
پناه اورده ام از ان وقت هفت شبانه روز است که اینجا مقام گرفته ام پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که بگیر شتر خود را و ببر بان موضع که جنی را بقتل رسانیده و انرا پی کن و برو که دیگر باکی
قال ومن کراماته قوله ع ان الله اعطانی ما لم یعط احدا من خلقه فتحت لی السبل و علمت
الانساب و الاسباب و اجری لی السحاب و نظرت فی الملکوت فما غاب عنی شیء مما کان قبلی و لا یغیب
ما یاتی بعدی و ما من مخلوق الا و بین عینیه مکتوب مومن او کافر یعنی تعرفها ذا ذا ابناه شیخ ده منم مابد
کلا از جمله کرامات انحضرت قول انحضرت است که بدرستی که خدای تعالی داده و بخشیده بمن چیزی که نداده
بهیچکس از بندگان و گشوده شده برای من همه راهها اسمانها و زمینها یا تمام راهها و ...
و تعلیم داده شده ام بتعلیم رسول ص سببهای حصول اشیا و وسیلهای حوادث ایام و اخته
شدم نسبها را یعنی میدانم که حلال زاده کیست و حرامزاده کیست یا یعنی که اهل سعادت
کدام اند حق شکوک از زیده شده انوی ستام ارباب شقاوت و اکدام اند شور تابع خلق و گذشته
میدانم و روان شد برای من ابر در اسمان و هر اینه نظر میکنم در ملکوت و عالم غیب پس غایب
پوشیده نیست از من هیچ چیز انا نها که بود پیش از من و هیچ چیز از انها که می اید بعد از من و هیچ
نیست مگر اینکه در جبین او نوشته شده که این مومن است یا کافر است و ما او را میشناسیم
هرگاه او را بر بینیم بفراست و استنباط از ایات و علامات همچنانکه فرموده اند که نحن المتوسمون
یعنی ما بفراست و توسم دریابیم بعلامات کفر و ایمان میبینا سیم **مخفی** نماند که کلام انحضرت که اجری لی
السحاب اشاره است بحدیث بساط که انرا حدیث بساط نیز گویند و بیان ان روایات متعدد
است و یکی انست که در کتاب جمع الروایات که ظاهرا از مصنفات ابن بابویه است نقل شده و بیان
اینست

اینست که روایت میکند ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رحمه الله که گفت نشسته بودم نزد سید
و مولای خود امیر المؤمنین ع در ان وقت که مردم با عمر بن خطاب بیعت کرده بودند و محمد بن
حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد اسود نیز در خدمت انحضرت بودند از هر جا سخنا
میگفتند که امام حسن متوجه پدر بزرگوار سلام الله علیهما شد و گفت یا امیر المؤمنین حضرت
سلیمان بن داود سلطنتی داده بود یا انا نعطیه حصه و نصیبی
او میارسیده باشد شاه بیر و ولایت تبسم فرمود که باین معنی که دانم خشک اداره زمین
و بان قادر که یاد مرا از خاک تیره او زیر تیم که انچه خدای تعالی بید نقود داده بحیلت اناو
نداده و بعد از این نیز هیچکس چنین کرامت فایز نخواهد شد پس امام حسن ع و حضار التماس نمودند
که یا امیر المؤمنین میخواهیم که از انچه حضرت واهب العطیات بشما موهبت نموده مشاهده
کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت یقین ما گردد سید اوصیاء
صلوات الله علیه فرمود که چنان کنم که شما میخواهید و چیزی از چیزها که حضرت عزت بمن کرامت
بر شما ظاهر سازم پس برخواست و دو رکعت نماز کرد و کلمه چند بزبان مبارک جاری کرد ناگاه
حضار نتوانستند کرد که از جانب خانه سر دست مبارک بجانب مغرب دراز کرد
ابری از دست راست ابری ظاهر شده بر گنبد ست مبارک شد و با به ابر دیدیم سلمان گوید که ما همه
الان دعا بر شنیدیم که هر یک چون الکف اسجدا شدند که گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسول الله و انک وصی و خلیفه من شک فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل
یعنی گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد رسول و پیغمبر گزیده اوست و تو وصی و خلیفه پیغمبر گزیده
هر که شک کند در وصایت و خلافت تو هلاک شود و هر که دست در عروة الوثقی محبت تو
زند نجات یابد پس دو ابر دیدیم که از دعا بر چون قالیچه پهن شدند و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند
وانان دو ابر بوی مشک از فی دماغ اهل ایمان می رسید پس فرمود نزد بر هر یک و بر
بساط بنشینید و ما همه برخواستیم و بر یک بساط نشستیم و انحضرت بر تنهایی بر ابر دیگر قرار گرفت
پس کلمه چند تکلم نمود که هیچکس نفهمید اشاره بابر کرد که ابر بجانب مغرب روان شود ناگاه
که ناگاه بادی وزید و ابر دیگر را بلند و ابر را باهستگی تمام برداشته بهوا برد و ما در ان وقت چون
بانحضرت نگاه کردیم دیدیم که دو جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر دارد و
نعلین که بندهای ان از یاقوت است در پای داشت و انگشتری از مروارید سفید برانگشت

چشم را منور میساخت در انگشت مبارکش بود و بر کرسی از نور نشسته بود امام حسن علیه السلام
با آنحضرت گفت که ای پدر بزرگوار همه مخلوقات سلیمان را از جهة انگشتری اطاعت مینمودند
شما را بچه سبب منقاد شدند فرمود که یا ولدی انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله الناطق
فی خلیقته و انا ولی الله و انا نور الله الذی لا یطفی و انا باب الله الذی یؤتی منه و انا حجة علی
عباده و انا کنز الله فی ارضه و انا قسیم الجنة و النار و انا سد ذی القرنین و انا جاعلها
یعنی ای نور دیده من وجه الله و عین الله و لسان الله و ولی الله منم و آن نور دیگر فرو ننشیند
منم و آن در دیگر که بآن در بخدا توان رسید منم و حجت خدا بر خلق منم و گنج خدا در زمین منم
یعنی جواهر علوم لدنی و نقود رموز و معارف ربانی در گنجینه طبع من پنهان و در خزانه ولایت
شهادت من نهان و قسمت کننده بهشت و دوزخ منم و سدیکه ذی القرنین بسته منم یعنی مانع
خروج یاجوج و ماجوج آن دو قرن را از برای اسکندر قرار داده ام ... که خاتم سلیمان
بتوغا ... دست ... کرده انگشتری بیرون آورد از طلای احمر که نگینش از یاقوت سرخ فرمود
که ای فرزند من این خاتم سلیمان است و نامهای ماست که بر آن نقش کرده اند سلمان گوید
که تعجب ما زیاده شد بحدیکه گویا او را نمی شناختند پس فرمود انها از مثل من عجب نیست
بخدا سوگند که بجا می آوردم امروز ... آنچه ... از من ندیده باشید پس امام حسن گفت
ادنی ما انت که سد ذو القرنین را بما بنما پس آنحضرت باد را امر نمود که ما را با نظر
فرزندم حسن ... بمعارفت اعادا از باد او از رخ چون او از وی عرصه بر سید و ما ...
بهوا بر و امیر المؤمنین ع بر آن کرسی نور نشسته ... باد ما را بکوه ... رسانید و در ختی
عظیمی بر آن کوه بود خشک شده و بیکبار ... ریخته یکی از ما گفت یا امیر المؤمنین این درخت را
چه رسیده که او را ... ریخته آنحضرت فرمود که از او بپرسید تا حال خود را بگوید امام حسن علیه السلام
پیش رفت و از درخت سؤال نمود که ما لک ایتها الشجرة ... شده است ... درخت که ...
از تو ریخته و برکت ریخته جواب ... امیر المؤمنین ع فرمود که اجیبی ایتها الشجرة و امیر ... به
ای درخت بفرمان الهی جواب ایشان بگوی سلمان گوید بخدا سوگند که درخت متکلم شده گفت لبیک
لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته من بعده حقا و خطاب با امام حسن علیه السلام نمود یا ابا محمد
شب و وقت سحر پدرت بنزد من می آمد و دو رکعت نماز میگذارد و تسبیح و تقدیس حق تعالی میگفت
میشد و میرفت ... بر کرسی از نور ... ابر سفیدی بود که از آن بوی مشک اذفر

عشام من میرسید و من از استشمام روح روح افزای آنحضرت و آن نور سرسبز و با طراوت بودم
و اکنون چهل شب شد که تشریف ارزانی نفرموده و مرا از مفارقت پدرت حال بدین مرتبه رسیده
آنگاه دوای استدعا کن که لطف خود را از این مهجور دور ندارد و او مرا بحال خود باز آورد پس اباه
ولایت پناه آن درخت دو رکعت نماز گذارد و دست مبارک بر آن درخت مالید سلمان
گوید بخدا سوگند که آن درخت تازه شد تا قامت برخواست و فی الفور سبز شد و برگ و بار
با آنحضرت بر کرسی خود قرار گرفت و باد ما را برداشته بلند شد بحدیکه دنیا در نظر
سپری مینمود و در هوا فرشته دیدیم که سر او در زیر قرص آفتاب با علو و در قعر بحر محیط بود و یک
او در شرق ... در مغرب ... از آنحضرت پرسیدم که این کیست فرمود که فرشته ایست که بحکم خدا
من او را در اینموضع نصب کرده ام و بتاریکی و روشنی روز موکل ساخته ام و چنین خواهد
تا روز قیامت پس باد ما را برد تا بحدود قوم یاجوج و ماجوج رسانید و آنحضرت باد را خطاب
نمود که اهبطی تحت هذا الجبل یعنیا بدره زیر این کوه فرود آ و آن کوهی بود بلند و طولانی که گویا
شبی بود سیاه بود و در عشام ما میرسید یاجوج و ماجوج را دیدیم و از کثرت تعجب
نمودیم و ایشان از سه صنف بودند یکی طول قامتشان بیست گز و صنف طول قد ایشان صد گز
عرض هفتاد گز و صنف دیگر گوشهای خود را لحاف و دیگری را دواج کرده بودند و یکی از ما از حال ایشان
پرسید آنحضرت فرمود که خاتم انبیاء ما محصور منم و همه ایشان مطیع منند پس باد در فرو گفت
باد ما را برداشت بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم چون یاقوت سرخ که محیط همه دنیا بود و
فرشته ... بر آن موکل چون آن فرشته را چشم بر ما افتاد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
... آنحضرت رخصت طلبید که مطلب خود را عرض کند آنحضرت فرمود که من میگویم که چه میخواهی بگویی
یا تو میگویی آن فرشته گفت شما بگویید یا امیر المؤمنین حضرت امیر ع فرمود که رخصت زیارت
برادرت و مصاحبت را میخواهی و رخصت دادم پس آن فرشته بسم الله الرحمن الرحیم گفته
راهی شد بعد از آن درختی دیدیم چون درختی را که خشک گشته و اوراق او در ریخته و بها نظر
سؤال و جواب واقع شد درخت گفت در نخست اول هر شب امیر المؤمنین ع نزد من نزول میفرمود و بعد از نماز
و تسبیح و تقدیس با سیری سوار شده میرفت و من سبز و خرم میبودم و چهل روز است که فیض قدوم
خود از من باز گرفته و تن کرا خشک و برگ و ثمر فرو ریخته از مفارقت او است حضرت امام حسن علیه السلام
التماس نموده امیر المؤمنین ع دست مبارک بر آن درخت کشیده در ساعت سبز و تازه گردید

درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک امیر المومنین فی الائمة المبارکة
الطیبة ووصی رسول رب العالمین من تمسک بک نجا ومن تخلف عنک هوی وما ساعتی در زیر آن درخت
آرام کرفته بودیم پرسیدیم یا امیر المومنین این فرشته کجا میرفت فرمود که دیروز بر جبل ظلمات عیسی رنجور گشته
کردان موکلست رخصت زیارت این فرشته طلبیده بود امروز این وقت که تدارک نمائید یکی از یاران
گفت مکر ملائکه هم باذن شما از محل و مکان خود حرکت میکنند فرمود بخدائی که آسمانها را بی ستون
برافراشته که هیچیک از ملائکه بی رخصت من از جای خود حرکت نمیکنند و بی اذن من یک قدم
جنبش نمی نمایند مگر آنکه حضرت عزت بوقت غضب خود ایشانرا بسوزد و بعد از من فرزندم حسن و
بعد از او حسین و بعد از او نه کس از اولاد او که نهم ایشان قائم آل محمد است این حال دارند
هیچ ملکی را از ملائکه مقربین حد نباشد که یک نفس بی اراده ایشان بر آورد پس نام فرشته که بر
کوه قاف موکلست پرسیدیم فرمود برخائیل نام دارد گفتیم یا امیر المومنین ما دیروز با در خدمت شما
بودیم و در ملازمت شما بر سر منبر بودیم کدام وقت و زمان ترا اجلال الله بر آن کوه واقع شده بود که ما
بان اطلاع نیافته بودیم فرمود چشم خود را بپوشید پوشانیدیم قبل از بکشودن نمود چون چشم
بکشودیم خود را در مملکت دیگر دیدیم گفتیم ان هذا لشیء عجیب فرمود که امر ملکوت در قبضه قدرت
منست که شما را طاقت اطلاع بر آن نیست که اگر ببینید دیوانه باشید انت انت فقیع هذا من بنده
مخلوقی بودند و اکل و شرب و خواب و نکاح مانند یکدیگر بودند و اکل انیکی انا نحن من میدانم بلا بیند
شما تاب آن نیاورید بدانید که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی هفتاد و سه حرفست نزد آصف بن برخیا
که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت یکحرف بود و نزد من هفتاد و دو
حرفست و یکحرف علم غیبست که مخصوص ذات خداوند عالمیانست و مخزونست علم او است و بعد از آن
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت هر که شناخت و منکر شد هر که منکر شد پس ما را برد
امر نمود که ما را با غیرها سانید که در شبها و خوشی روضه بهشت برابری مینمود و در آنجا جوانی را در
میان دو قبر بنماز مشغول دیدیم گفتیم یا امیر المومنین این جوان کیست فرمود برادر من صالح پیغمبر است
این دو قبر از پدر و مادر اوست و چون چشم صالح بر صالح المومنین افتاد بیتاب از جای خود بلند شد
سینه آنحضرت را ببوسید و گریه کنان بشکوه در آمد و آن حضرت او را تسلی میداد پرسیدیم که صالح
چرا میگرید فرمود که او هر بامداد بامام حسن گفت یا ایها العبد الصالح چه چیز ترا میگریاند گفت
که عادت هر روز وقت طلوع صبح نزد من می آمد با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت مزید

و دعا و عبادت ما میشد و ده روز است که تشریف نیاورده حیرت و اضطراب بیحد مرا طاقتم نماند گفتم یا امیر المومنین
این عجبتر است ماهر روز صبح در حضرت شما میبودیم چگونه به طلوع صبح با جماعت یا صحاب
صالح نماز میگذاری فرمود که میخواهید سلیمان را زیارت کنید گفتیم بلی یا امیر المومنین پس از آنجا
با حضرت شاه ولایت روان شده بر بستانی رسیدیم که کسی مانند آن نه دیده و نه شنیده
انهار جاری و مرغان خوش الحان و نقره بسیار چون از مرغان تا چشم بان حضرت افتاد و در
او افروخته بر منبری نور طواف میکرد و در میان بستان تختی از فیروزه دیدیم و جوانی بر آن
خوابیده دستهای خود بر سینه نهاده و دو مار بر بالای سرش با هیبت بپای و قرار کرفته چون مارها آن
حضرت را دیدند در قدم او غلطیدند گفتیم یا امیر المومنین این جوان کیست فرمود که سلیمان نبی است
انگشتری را از انگشت مبارک خود بیرون آورد در انگشت او کرد و گفت قم باذن الله الذی
یحیی العظام وهی رمیم فی الحال سلیمان برخاست گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واشهد
انک وصی رسول الله حقا وانت الهادی المهدی الذی سالت الله تعالی به و بحبه و محبة اهله
ما آتانی الله من الملک یعنی گواهی میدهم که خدای سزاوار پرستش یکیست و او را شریکی نیست و شهادت
میدهم که محمد بنده اوست و فرستاده او و او را فرستاده براهنمائی خلق و دین حق
که غیر دین او باشد باطل و دین او ناسخ همه دینها باشد و اگرچه مشرکان از آن کراهت داشته باشند
و گواهی میدهم که توئی وصی رسول الله بحق و توئی رهنما و توئی آنکسی که من بوسیله
او سوال کردم از حق سبحانه و تعالی بمحبت تو و محبت اهل بیت تو آنچه را داده بمن از ملک و پادشاهی
که سلطنت بیعضک انا فلا دادم نداده بعد ما کر محبت ترا شفیع نساختم حضرت الله تعالی آن سلطنت
و ملکی عطا نمیفرمود پس از آن سلیمان هم خفت و ما پای بوسیدیم پیغمبر کواد
مرخص شد پس سلیمان را وداع نموده برخواست و سلیمان بجای خود برگشت و ما پرسیدیم که یا امیر
المومنین شما را علمی بانچه در عقب کوه قاف هست فرمود که خلاق عالم و موجد بنی آدم چهل عالم
در عقب کوه قاف آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیاست و علم من بماورای کوه قاف همچون علم منست بحال این
دنیا و آنچه در این دنیاست و بعد از رسول خدا منم حافظ و نگهدارنده آن عالمها و حجتم بعد از
من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علوم مصطفوی خواهند بود تا روز قیامت و من را تا
بر همه که در آسمانهاست از راه ها کرده ... است و مائیم اسم مخزون مکنون الهی و مائیم اسماء

که چون خدا را بان اسما بخواند اجابت کند و مایم صاحبان نامها که بر عرش و کرسی نوشته است و ما بودیم که
بهشت و دوزخ و انها تعلیم گرفتند ملائکه اسمانها توحید و تسبیح و تهلیل و تکبیر را و مایم کلماتی که چون ادم
بان تلقی نمود توبه اش قبول شد و منم میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه را به برکت اسم اعظم که اگر بر برگ زیتون که
بان چراغ است بنویسند دود را اتش بان اثر ننموده و طلا و نقره نشود و ترکیب و روشنی بعد از برکت
نامهای ماست و اسمای سامیه ما را چون بر اسمانها نقش کردند بی ستون استقامت یافت و
زمین بان منقش گشت مسطح شد و چون بر باد خواندند حرکت امد و بر برق نوشتند لمعان پیدا کرد
و بر هود تم نمودند خاشع شد و بر جبهه اسرافیل نقش کردند متکلم بکلام سبوح قدوس رب الملائکة والروح گردید
و چون کلام معجز نظامش بانجام رسید فرمود چشمهای خود را بپوشید پوشیدیم باز گفت بگشایید
گشودیم خود را در شهری دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع و مردم منتظر در غایت بلندی
قامت و کمال استقامت هر یک چون نخل پس فرمود که این گروه از بقیه قوم عاد اند که هنوز در کفر و ضلالت
و ظلم و جهالت گرفتارند و ایمان برب الارباب و روز حساب ندارند و شهر ایشان از شهرهای مشرق بود
من با این خانه چون تو مسکن ایشان نموده باین مکان شان نقل نمودم تا شما ایشان را اینجا
ببینید و بر این مطلع شوید و من امید دارم که این گروه مقاتله عظیم پس ان قوم را بوحدانیت خدا و رسالت
مصطفی و ولایت خود دعوت نمود و ایشان امتناع کردند و منکر بایمان و اسلام شدند حضرت ایشان را
ایما میکرد و بر ایشان حمله کرد و ایشان نیز بر او حمله نمودند و بسیاری از ایشان بکشت و چون
ما را مشاهده نمود نزد ما امد و دست مبارک بر سینه ما مالیده خوف از ما زایل شد بعد دیگر
ایشان را باواز بلند بایمان و اسلام دعوت نمود ایمان نیاوردند پس صاعقه پیدا شد
چند بخواند که گمان کردیم و ما را چنان مشاهده شد که از رعد و برق و صاعقه از دهان مبارک ان
حضرت بیرون امد و چنان صداهای هولناک پدید امد که ما گفتیم اسمان بر زمین می افتد و کوهها
از هم فرو میریزد تا انکه یک متنفس از ایشان زنده نماند و چون از مجادله ان قوم فارغ گشت رعد و برق
بر طرف شد استدعا نمودیم که یا امیر المؤمنین ما را بوطن خود برسان که زیاده بر این طاقت هول
نداریم پس انحضرت با ما الطیبه ما بر ان سوار شدیم و انحضرت متکلم بکلامی شد و باد ما را بهوا برد
بجای رسانید که دنیا را بقدر درهمی میدیدیم و بعد از لحظه خود را در منزل امیر المؤمنین علیه السلام دیدیم و
فرود امدیم و نشستیم بانگ مؤذن شنیدیم که اذان ظهر میگفت و ما وقت زوال از طلوع افتاب راهی
شده بودیم و در این پنج ساعت مسافت الدواة را طی نموده بودیم و چون ما را متعجب دید فرمود که بان خدائی که

نفس

نفس محمد بدست قدرت اوست که خواهم شما را در طرفة العینی در هر اسمانها و زمینها بگردانم زیرا که ما داریم
قدرت عظیمه باذن خالق البریه و برکت خیر الخلیقه یا ایتام و منم ولی و وصی انحضرت در حین حیات و زمان
رحلت ولیکن اکثر مردمان منکر اند و سلمان نصر گفت لعن الله من غصب حقک و جحد و اعرض عنک و
علیه العذاب الالیم یعنی دور گرداند خدای تعالی از رحمت خود کسی را که غصب کند حق ترا و انکار نماید ولایت
ترا و دوری کند از طریقه تو و منا عفی وانم خدای تعالی بر انکس عذاب درد ناک را و این روایت باین
تعبیر در الفاظ در کتاب منهج التحقیق در بحث فضیلت امیر المؤمنین ع بر جمیع انبیا و رسل مذکور است
قال الشیخ ومن ذلک قوله لرمیلة وکان قد مرض وابطی وکان من خواص شیعته فقال له وعکت یا رمیلة
ثم رایت خفا فاتیت الی الصلوة فقال یا سیدی و ما ادریک فقال یا رمیلة ما من مؤمن ولا
مؤمنة یمرض الا مرضنا لمرضه ولا یحزن الا حزنا لحزنه ولا دعا الا امنا علی دعائه ولا سکت الا دعونا له وما من
مؤمن ولا مؤمنة فی المشارق والمغارب الا ونحن معه شیخ رحمه الله میفرماید که بعضی از کرامات که دلالت
بر علو درجات انحضرت میکند انحضرت است با رمیله در حالتی که رمیله بیمار و مبتلا شده بود و از
خواص شیعیان انحضرت بود پس گفت انحضرت ع برمیله که تب تند کنید ی در بیماری ای رمیله پس بعد
از انکه سبکی و خفتی دریافتی و خود امدی بنماز پس رمیله گفت ای چنین است که میفرمایی ای سیدی
و چه چیز دانا ساخت ترا بر حال من پس انحضرت فرمود ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه نیست که بیمار شود
مگر انکه بیمار میشویم بعلت بیماری او و غمگین نمیشود مگر انکه ما اندوهگین میشویم و هیچ مؤمن و مؤمنه مگر انکه اندوهگین شدیم
ما بواسطه حزن او و هیچ دعا نکرد هیچ مؤمن و مؤمنه مگر انکه امین گفتیم برای دعای او و خاموش نکرد بود مگر انکه
دعا کردیم برای او و هیچ مؤمن و مؤمنه در مشرقها و مغربها نیست مگر انکه ما با او ایم قال القدسی ومن ذلک ما
رواه الاصبغ بن نباتة عن زید الشحام ان امیر المؤمنین ع جاءه نفر من المنافقین فقالوا له انت الذی
تقول هذا الجری مسخ حرام فقال نعم فقالوا ارنا برهانه فجاء بهم الی الفرات ونادی هناس هناس فاجابه الجری لبیک
فقال له امیر المؤمنین من انت فقال ممن عرضت علیه ولایتک فابی فمسخ وان فیمن معک من یمسخ کما مسخنا
کما مسخنا شیخ میگوید که بعضی کرامات حضرت امیر المؤمنین ع واقع است که روایت کرده از اصبغ بن نباته از
زید شحام که بدرستی که جمعی از منافقین بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع امدند پس گفتند مر انحضرت
را که تو انی که میگویی که جری از مسوخات است و خوردنش حرام است پس انحضرت فرمود اری پس گفتند که
حجت و برهانی که دلالت بر این باشد اری بما بنما پس انحضرت ایشان را بکنار فرات اورد و بعد از ان کسی را نام
طلبید ندا کرد هناس هناس پس جری بجواب لبیک گفت ولایت ما را پس گفت لبیک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ثم نادی ۲

باو گفت تو کیستی که جواب گفتی ان ماهی گفت من از ان قرقرام که ولایت تو برایشان عرض شد وانکار کردند
وبا ضمنت مسوخ گشتند بدرستیکه در میان جمعی که با تو اند کسانی هستند که مسخ خواهند شد همچنانکه
ما شده ایم و میکردند چنانکه ما کرده ایم تتمه فقال امیر المؤمنین عم بین لی قصتك لیسمع من حضر
فقال نعم کنا اربعة وعشرین قبیلة من بنی اسرائیل وکنا قد تمردنا وعصینا وعرضت علینا ولایتك فابینا
وفارقنا البلاد واستعملنا الفساد فجاءنا آت انت والله اعلم به منا فصرخ فینا صرخة فجمعنا
جمعا واحدا وکنا متفرقین فی البراری فجمعتنا الصرخة ثم صاح صیحة اخری وقال کونوا قردة خاسئین بقدرة
الله فمسخنا اجناسا مختلفة ثم قال ایها القفار کونی انهارا تسکنك هذه المسوخ واتصلی ببحار
الارض حتی لا یبقی ماء الا دخلته من هذه المسوخ فنحن کما تری پس بعد از انکه جواب حضرت امیر المؤمنین
گفت بعضی از احوال خود عرض نمود انحضرت فرمود بیان کن برای من قصه خود را تا حاضران بشنوند حقیقت
حال تو و منزلت مرا بدانند پس چنین گفت چنین باشد یا امیر المؤمنین ما بیست و چهار قبیله بودیم از بنی اسرائیل
و تمرد کردیم و عصیان ورزیدیم با پیغمبر خود و عرض کرده شد ولایت تو بر ما انکار کردیم و امتناع نمودیم
و متفرق گشتیم در بلاد و عمل کردیم ما فسق بود و فساد پس امد نزد ما اینده بخدا سوگند که تو
دانا تری بانکس که از ما پس در میان ما نعره زد در غایت هیبت پس از دهشت جمع شدیم و بهم امدیم
و بهم دیگر ما و نخستین متفرق بودیم در صحراها و پراکنده میگشتیم در بیابانها پس از ان اواز داد ما را اف
صدا بیرون کاه نعره دیگر زد و گفت مسخ شوید بقدرت الهی پس شدیم چند قسم از مسوخات که هیچ
قسم بدیگری نمانست بعد از ان صحراها و بیابانها خطاب امر کرد که نهرها شوید که این مسوخات در شما قرار
گیرند و متصل شود بدریاهای زمین تا انکه هیچ اب شیرین نماند مگر انکه درو از این مسوخ باشد پس اینچنین
گردیدیم چنانکه می بینی و میدانی **فصل** تا لا نزاع فی هذا الحدیث منتزعا انه کیف ولا نطق بلسان الجماد
او بلسان الحال فقلت لك ما سمع قول الله سبحانه تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن فجعله
من یعقل عطف علی من لا یعقل فقال وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه
کان حلیما غفورا اخبر سبحانه ان کل شیء یسبح له به بلسان الحال لا بلسان المقال ولو کان لسان المقال
منه مسموعا لکم لم یلزمکم الله بعدم فقهه لان الفقه هو السمع ولو کنا لسمعنا منه تسبیحه مثل تسبیح
الحصی بکف رسول الله صلعم واذا نطق الحصی لعصیان بلسان المقال ثم لا یستطق الجری وهر حیوان سخن
طالب شاه منبر باید که نزاع نمود در این حدیث کسی که شک در دل دارد و در طریق یقین نه ایستاده باد
داد وگفته که چگونه ماهی بزبان حالش گویا گردید و یا انکه بمجاری حال خود را بزبان مقال میگفت

وهرکس

وهرکس که ازین نظام میشنید بیرون رجواب گفتم که ایا نشنیدی قول خدای تعالی را در قران مجید که تسبح له
السموات السبع والارض ومن فیهن یعنی تسبیح میگوید مر خدای را هفت اسمان و زمینها و هرکس در اسمانها است و زمینها
از ملائکه و جن و انس پس خدای عزوجل از صاحبان عقل و تدبیر بکلمه ومن فیهن تعبیر نموده وان چیزها
که خالی اند از عقل و شعور مثل جمادات و وحوش و طیور برو ذوی العقول عطف نموده فرموده وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم هیچ چیزی نیست از جماد و نبات و حیوان و وحوش و
طیور مگر انکه تسبیح میکند مر او را تسبیحی که مقترن است بحمد و ثنا یعنی تنزیه میکنند او را از نقصها ولکن
تسبیح ایشان را شما در نمی یابید چه اگر نظر ما فی عقل صحیح تدبر و تامل نمائید میشنوید که هر یک از موجودات
غیر عاقل همانا بزبان حال میگوید که مرا افریده کاریست قادر و توانا حکیم و دانا که با انکه نعمت
وجود با فنا ام و نجود خلعت هستی بینا نموده ام و گویا زبان تا لا یفنان ثنا بحمد و تسبیح مالک
ذوالجلال گویا است وذکر ایشان انا دقیق پوشیده ودر پرده خفاست وبعد از ان فرموده که
انه کان حلیما غفورا بدرستیکه بتحقیق که خدای تعالی هست بردبار و امرزگار و پوشاننده گناه
پس بود دای این مذکوره حق سبحانه وتعالی خبر داده که هر چیزی از چیزهای غیر ذوی العقول
بزبان حال و مقال تسبیح و حمد میکند کارش مشغول است ولیکن زبان گفتار شان شما پوشیده
و پنهان خدای تعالی لازم نکرده شما را دانستن ان زیرا که کلمه غفور که در این مذکور است از غفر
یافته وغفر بمعنی ستراست وغفور بمعنی ساتر و پرده پوش چیزیکه خدای تعالی برده اند وی کرداند
وگفتار انها مرا دارد میشنید تسبیح ایشان را و میدید مثل تسبیح کرده سنگریزه ها در کف
حضرت رسول صلعم و هرگاه سنگریزه های سخت بزبان گفتار تسبیح بپروردگار گویا شوند چه عجب
که صاحبان حیات چرا نتوانند بود که گویا گردد و حکایت تسبیح حصی بدینگونه است که ابو ذر غفاری
علیه الرحمه روایت میکند که حضرت رسول صلعم روزی در موضعی نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین ع با جمعی
دیگر از صحابه در خدمت انحضرت بود ان رسالت پناه هفت سنگریزه از زمین برداشت و در کف
مبارک خود نهاد که ان سنگریزه ها فی الحال اغاز تسبیح و ذکر گفتن نمودند چنانکه اواز تسبیح ایشان را
عجبا بر صدای زنبور عسل همه میشنیدند و انها بو شکر و رسالهی در کتاب تمهید مذکور است که
حضرت رسول صلعم ان سنگریزه ها را در کف مبارک حضرت امیر المؤمنین ع گذاشته همگی ذکر
سبحان الله والحمد لله سامعان را خوشحال کردیدند وهمچنین سخن گفتن سنگ با حضرت
علی بن ابیطالب ع در مقام دیگر بوقوع انجامید چنانکه در کتاب روضة الواعظین از میثم تمار

منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع چون از صفین مراجعت نمود در اثنای راه به بیابانی رسید و تشنگی
بر مردمان و دواب غلبه کرده و زبانهاشان از استیلای عطش از دهانها بیرون افتاده بود مردم
از تشنگی شکایت بنزد آن وارث علم نبوت بردند پس آنحضرت ع بر اطراف آن دشت میگشت نظر کرد
در یکطرف سنگی عظیمی افتاده مرکب همایون را بآن صوب رانده بآن سنگ خطاب نمود که ای سنگ از آب خبری بده
فی الفور سنگ بزبان فصیح بر آنحضرت سلام کرد که السلام علیک یا وارث علم النبوة یا وصی رسول الله
الماء تحتی یعنی ای جانشین رسول خدا آب در زیر من است پس قریب صد کس از کسانی که صاحب قوت
متوجه کندن آن سنگ شدند و بهیچ وجه بر حرکت دادن آن صخره عظیمه قادر نگشتند و چون آنحضرت
عجز و ناتوانی آن جماعت را مشاهده نمود فرمود که یکطرف شوند و لبهای مبارک را بجنبانید و دست
خیبرکشا بلند ساخته سنگ را زده به یکسو از آن مکان بدور انداخت و بقدرت الهی تمام کرد آب
در غایت گوارائی و خنکی مردمان هجوم نموده تمام سیراب شدند و دواب نیز آب دادند و
مشکها را پر ساختند چون آنحضرت دید که مردمان از آب مستغنی شدند خطاب بسنگ نمود
که ای سنگ بمکان خویش برگرد و بجای خود قرار گیر ابن عباس گوید که دیدم آن سنگ بطرزی
گوی در میدان غلطیدن گرفت و آمده بجای خویش نشست مردمان شکر الهی بتقدیم
رسانیدند و الاخبار و الآثار که درین باب رسیده بسیار است هرگاه جماد را زبان بیان و حالات که حی باشد
که چنین حکایتی در رنج ماهی باشد قوله الخ و قوله انه کان حلیما غفورا یعنی ان سائر الخلق
غیر المکلفین یسبحون ولا یسأمون وانتم مع وجوب التکلیف علیکم تنسون وتسأمون وجهلکم
وسهوکم حلیما عنکم وغفورا لکم شیخ رحمه الله میفرماید که قوله تعالی انه کان حلیما غفورا یعنی
است که باقی مخلوقات که مکلف بطاعت نیستند پیوسته تسبیح مینمایند و در حال ذکر شغل دارند
آسایند و صورت ملال خود ندارند در جمله ماتم تکلیف بر وجوب تحمید و تهلیل و آیا بیند و شما
با آنکه بخلعت تکلیف نواخته اند و اسباب تسبیح و تهلیل را ندادند و زبان بجهة شما مهیا
ساخته اذکار خود و ذکر پروردگار خود را فراموش میکنید و ملال میگیرید و خدا
با نادانی و فراموشکاری شما بر خود در میگذرد و پرده غفران بر جرم جهل و نسیان
شما میپوشد و این معلوم است که خداوند تعالی از تسبیح و تهلیل بندگان غنی و بی نیاز
است و لیکن این تسبیح چنانکه در مواضع متعدده از قرآن وقوع یافته بجهة اصلاح حال انسان
و تکمیل نفوس ایشانست چه اگر حضرت یونس ع بحبل المتین تسبیح تمسک نمینمود هر آینه تا دیر از آن تنگنای

شکم

شکم ماهی رهائی نمیبود و اگر نیز کرد ورد نور در سلک دائره تهلیل از حضیض بطن حوت باوج شرف عل
ماه تحویل نمییافت و اگر دامن تسبیح حراست هر یک بر نمودی حمل و ثور فی الفور طعمه اسد بودی
و اگر از پشت نهنگ تسبیح حایل چون انگشتری مانند خرچنگ از کام نهنگ گذشتی بی صدوقی
و ان من شیء الا یسبح بحمده هیچیک از ذرات کائنات از ذکر الهی غافل و از منهج قویم عبودیت مایل
نیستند مهر و ماه در سلوک نهج نیکو و روز و شب مختفی بند و سر از دایره تسبیح و تحمید بیرون ننهند
با این ابلیتی بر آفت تسبیح گردانی هستی شده و آسمان با آن رفعت جهت بندگی و طاعت محیط
دایره خدا پرستی گشته با دو رهبانان کالفتنه کرامی بید و آب با آن همه اضطراب فرشتا بیجا ایستد
در جا بانه شور و غوغا طلب جوی کیست و در آن ناله و افغان باب تنها کیست کوه با آن شکوه
و شکوه بای طلب دامان وقار چیده گویای جهت و سیل سرشک از چشم چشمه روان ساخته
شیدای کیست الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب و
کثیر من الناس بلبل لحق تا آشنا در طی فرهنگ از تنهای بست اساس سر باد و گوش بدارد که از
عرش تا بفرش همه در جوش و خروش اند و در مشاهده جلوه ربوبیت والا همه مدهوش تو با شاهد
بیوفای دنیا دست در آغوش و از باده غفلت مست و بیهوش و از عهد الست فراموش حق تو
ناظر و نگران و تو غافل از مشاهده انوار یزدان دست او طوق گردن تست سر او رده از کریات
بتو نزدیکتر از حبل الورید تو دور افتاده در ضلال بعید پس عاقل باید که بخلق آنکه کار بدام است کارها
کار خود نماید و طریق بندگی بقدم کد و سعی بپاید تا هنگامیکه مراحل برخط از زندگی و ندامت باسف
بی فایده حسرت نکرد و لهذا هوشمندان عاقل و تشنه لبان دریا دل از غم دوری دنیای فانی
عیش دنیا را سراب دیده اند و چشم همت از انواع سافله دنیا پوشیده جنس عالی اخروی خریده
گزیده اند و بمقتضای حب الوطن من الایمان دو از دیار در رجوع غافل و قدم در طریق تهلیل و خضوع
نموده اند و غفلت خود را که سرمایه خسارت و ندامت اخروی است الا کبر توبه اعظم نموده
هر انکه غافل از حق کریمانست در اندوه کار از املاهانست اگر ان غافل بسوی ستر بودی در داسلا
بر روی بستر بودی الخ ومن ذلک ما رواه عبید الله الشکلی عن ابی عبد الله ع قال ان علیا علیه السلام
تقدم من صفین و قف علی شاطئ الفرات واخرج قضیبا اخضر و ضرب به الفرات والناس الیه ینظرون
فانفجرت اثنتا عشرة عینا کل فرق کالطود العظیم ثم تکلم بکلام لم یفهموه فاقبلت الحیتان رافعة اصواتها
بالتکبیر و التهلیل وقالت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه و عین الله الناظرة فی عباده خذلک

كانت لنا هارون عمران قومه فقال لاصحابه سمعتم فقالوا نعم فقال هذه آیتی وحجة علیكم و از جمله

اخبار دیگر که دلالت بر علو ذات و سمو صفات آنحضرت میکند حدیثیست که مرویست از عبیده سلیکی

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هنگامی که از صفین مراجعت نمود بایستاد در کنار فرات و شاخه‌ای

برهنه و دو آن شاخه را بر فرات زدند و مردمان همگی نظاره میکردند دیدند که بجوش آمد دوازده چشمه

بلند گردید که هر چشمه مثل کوه بزرگی بعد از آن تکلم نمود بکلامی که کسی از آن نفهمید پس ماهیان آمدند

و همگی او را بشارت به تهلیل و تکبیر بلند کرده گفتند السلام علیک ای حجت خدا در روی زمین

ای دیده نگران از جانب خدا بر بندگان تو هر خواری ساخته‌اند تا همچنان خوار کردی تو هر دو

عمران را قوم او که در غیبت حضرت موسی اطاعت نکردند و باغوای سامری گوساله پرستیدند

پس آنحضرت با اصحاب خود خطاب نمود که شنیدید ایشان گفتند آری شنیدیم پس آنحضرت فرمود که

این واقعه علامتیست نشانه برای خلافت من و حجتی است بر شما هر گاه بعد از مشاهده این حجت

و برهان هدایت بیرون نشوید مؤاخذ و معاتب خواهید بود و مخفی نماند که معجزه که بروایت عبیده

سلیکی ذکر یافته مثل معجزه ایست که از آنحضرت موسی ع ظهور یافته یکی در آن هنگام که قوم

موسی بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند و عطش بر ایشان استیلا یافت حضرت موسی

علیه السلام از درگاه الهی بجهة قوم خود آب خواست خطاب رسید که عصای خود را بر آن سنگ بزن پس

بعد از زدن عصا دوازده چشمه گوارای خنک شیرین بعدد اسباط بنی اسرائیل ظاهر شد چنانکه

در سوره بقره وارد شده که واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا

عشرة عینا و دیگری در آن وقت که حضرت موسی ع با بنی اسرائیل بامر الهی در شب از مصر بیرون آمده بسوی

دریا رفتند فرعون با قبطیان بر اثر ایشان از مصر بیرون آمدند مردان کاری قبطیان که از

سی تن ... کشتن ... ترسیده بودند ... بعد ... نموده در کنار

دریای قلزم هر دو گروه یکدیگر را دیدند قوم موسی ع با اضطراب آمدند که ما جمعی قلیلیم و ایشان

جماعت کثیر ما همگی بدست ایشان گرفتار خواهیم شد حضرت موسی ع فرمود که دل قوی دارید که خدای

با ما است پس آنگاه حضرت موسی ع بدرگاه الهی پناه برده دعا کرد وحی باو رسید که ای موسی عصای

خود را بر دریا بزن که ما او را بحکم تو کردیم پس حضرت موسی عصای خود را بر دریا زده گفت ای دریا

ما را راه ده پس بفرمان الهی دریا شکافته دوازده راه بعدد اسباط پدید آمد پس بود هر پاره جدا

شده از هم مثل کوه بزرگ در میان آنها راهها بجهت عبور پیدا شده بود همچنانکه در سوره شعرا ذکر

بانته

۱۲۴

بانته کرده فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم در تفسیر آیه کریمه

از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که آنحضرت گفت که چون موسی ع خواست که بدریا

در آید این دعا خواند که یا کائنا قبل کل شیء و یا مکون کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا فی الحال

بادی برانگیخت در دریا و زمین را خشک شد و موسی قدم در دریا نهاد و هر سبطی از ایشان

از آن راههای دوازده گانه بدریا درآمدند و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را

مشاهده کرد خواست که سفهای قوم خود را از پی ایشان ... قوم چون ... دریا

هیبت ... شده خواست که متوجه دریا شود ... فرعون گفت تو

خود میدانی که این صورت بدعای موسی ... که بدریا ... که هلاک شوی

فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل ع بر مادیانی نشسته خود را پیش اسب فرعون بدریا

در افکند و فرعون بر اسب نری سوار بود چون بوی مادیان شنید عنان اختیار

از دست فرعون بدر برده روی بجانب دریا گذاشت و لشکریان هر فوجی از دنبال او بدریا آمدند و

همه را ... میکائیل ع در عقب ایشان لشکر ... تا تمام لشکر قبطیان و فرعون

بدریا در آمدند حکم حضرت الهی در رسید بدریا که بحال خود باز گرد دریکبار با یکدیگر پیوست و همه

غرق شدند چنانکه از ایشان یک تن نجات نیافتند ... بنی اسرائیل تمام بسلامت عبور کردند

و بر کنار دریای قلزم قرار گرفتند چنانکه میفرماید که وانجینا موسی و من معه اجمعین ثم اغرقنا الآخرین

و من ذلک من قضایاه الغریبات و حله للمشکلات ان رجلا حضر مجلس ابی بکر فادعی انه لا یخاف الله

ولا یرجو الجنة ولا یخشی النار ولا یرکع ولا یسجد و یاکل المیتة والدم و یشهد بما لا یری و یحب الفتنة و یکره الحق

و یصدق الیهود والنصاری وان عنده ما لیس عند الله وله ما لیس لله وانا احمد النبی وانا علی وانا

ربکم فقال عمر ازددت کفرا علی کفرک ... شیخ قدس سره میفرماید که از جمله وقایعی که دلالت میکند بر علو

شأن امیر المؤمنین ع از احکام غریبه آنحضرت و حل مشکلات آنست که مردی در مجلس ابو بکر علیه اللعنه

حاضر شد و گویا در سلک یهود از جانب قیصر روم که گفته بود که از وصی رسول الله ص بپرسید که چه میگوید

در حق کسیکه ادعا کند که از خدا نمیترسد و آرزوی بهشت ندارد و از آتش دوزخ نمی اندیشد و رکوع

نمیکند و سجود نمیکند و خون و میته میخورد و گواهی میدهد بچیزیکه ندیده و فتنه را دوست میدارد

و از حق کراهت دارد و یهود و نصاری را راست گو میداند و تصدیق ایشان مینماید و نزد او چیزی

هست که از برای خدا نیست و میگوید که انا احمد النبی و انا علی و میگوید که انا ربکم پس عمر ابن خطاب

یا مکون کل شیء ۳

در مجلس ابی بکر شنید برآشفت و گفت کفر تو افزود بر کفر تو یعنی هر یک از اینها اگر کفتی بتنهایی کفر است
و تو همه اینها را جمع نموده و بر بلای همه افزوده و بر تو قتل واجب شد در بعض کتب مسطور است که پس [illegible]
تمیر گفت که کاشکی جواب این مسئله را چنین [illegible] وصی رسول خدا نخواهد بود ثمه فقال الراسخ [illegible]
هون علیک شیئا یا عمر ان هذا رجل من اولیاء الله لا یرجو الجنة ولکن یرجو الله ولا یخاف النار ولکن
یخاف ربه ولا یخاف الله من ظلم ولکن یخاف عدله لانه حکم عدل ولا یرکع ولا یسجد فی صلوة الجنازة ویاکل
والسمک ویحب الاهل والولد ویشهد بالجنة والنار وهو لم یرهما ویکره الموت وهو الحق ویصدق
الیهود والنصاری فی تکذیب بعضها بعضا وله ما لیس لله لانه له ولد وعنده ما لیس عند الله لان الله لا یظلم
نفسه ولیس عند الله سر ظلم وقوله انا احمد النبی ای انا احمده علی تبلیغه الرسالة عن ربه وقوله انا علی یحیی
فی قولی وقوله انا ربکم یعنی لکیل ارفعها و اضعها فانزعج عمر وقام فقبل راس امیر المؤمنین ع وقال لا
بقیت بعدک یا ابا الحسن بعد از آنکه عمر علیه اللعنة اسناد کفر باین مرد نموده حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام حاضر شده فرمود که [illegible] بر تو ای عمر چرا [illegible] این مرد [illegible] بر دستی که
از دوستان خدا [illegible] اینها که گفته باین معنی است که تو فهمیدی و مناط کفر ساختی [illegible]
اعتقاد [illegible] در هر فقره از کلام او اشاره ایست [illegible] و اولا آنکه گفت امید بهشت ندارم
مقصودش آنست که بخدا امیدوارم نه بغیر چه امید بهشت [illegible] خشنودی خدا [illegible] محال
و آنکه گفت از آتش نمی‌ترسم منظور آن نیست که از خدا میترسم کسی که از خدا بترسد از آتش [illegible]
نمی‌ترسد و آنکه گفت نمی‌ترسم از خدا مقصودش این بود که از ظلم او نمی‌ترسم بلکه از عدالت او میترسد
چه بر حق تعالی ظلم روا نیست بلکه حاکمیست عادل و رکوع نکردن و سجود نکردن در نماز جنازه است
و در آن نماز اگر رکوع و سجود کند باطلست و آنکه گفت میته و حوت میخورم ملخ و ماهی میخورد
گفت فتنه را دوست میدارم زن و فرزند را دوست میدارد که انما اموالکم و اولادکم فتنة
دیگر میگوید که آنچه ندیده‌ام گواهی میدهم گواهی بوجود بهشت و دوزخ میدهد و هنوز
آنها را ندیده دیگر آنکه از مردن اکراه دارد و آن حقست و آنکه گفت تصدیق یهود و نصاری
میکنم نه باین معنی است که تصدیق دین و ملت ایشان میکنم بلکه چون نصاری گفتند که یهود بر [illegible]
حق نیست و یهود نیز گفتند که نصاری بر دین حق نیست چنانکه حق تعالی خبر داده که وقالت النصاری
لیست الیهود علی شیء وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء و این مرد تصدیق قول یهود و نصاری
میکند و میگوید که هر دو [illegible] راست میگویند که تکذیب یکدیگر میکنند دیگر آنکه او را چیزی هست که از برای

خدا نیست چه او را فرزند هست و خدا را فرزند نیست که لم یلد ولم یولد و نزد او چیزی هست که نزد
خدا نیست و آن ظلم بر نفس خود [illegible] و نزد خدا ظلم نیست و آنکه گفت انا احمد النبی باین معنی است که من حمد
و ثنای پیغمبر میکنم بر آنکه تبلیغ رسالت کرده از جانب پروردگار [illegible] و قول او که انا علی یعنی من در گفتن
معانی خود [illegible] انا علی فی قولی و گفت او انا ربکم
باین معنی است که مرا آستینی است که صاحب اختیار آنم خواهم بلند میکنم و خواهم بر زمین [illegible]
پس عمر [illegible] بر جست و [illegible] سر [illegible] داد [illegible] گفت بعد از تو باقی نمانم ای ابوالحسن
قال الشیخ ومن ذلک ان ابن الکواء قدم الی امیر المؤمنین ع وهو یخطب فقال [illegible]
علی دجاجة میتة فخرج منها بیضة اناکلها فقال لا فقال انا استفرختها فخرج منها فرخ
ااکلها فقال نعم فقال کیف فقال لانه حی خرج من میت وتلک میتة خرجت من حی [illegible]
کاز جمله قضایای که دلالت بر علو منزلت آنحضرت میکند اینست که ابن کوا که از [illegible]
است بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد وقتی که آنحضرت خطبه [illegible]
گفت که من [illegible] مرغ مرده [illegible] بیضه [illegible] میتوانم آن بیضه را تناول نمایم آنحضرت [illegible]
پس ابن کوا گفت که آن بیضه را در زیر مرغ میگذاریم و از آن جوجه میگیریم [illegible] جوجه را میتوانیم
خورد آنحضرت فرمود بلی ابن کوا گفت چگونه است که بیضه که از میته بیرون آمد [illegible] خورد و جوجه
که از آن بیضه [illegible] میتوان خورد و حال آنکه جوجه از [illegible] تکون یافته [illegible]
پس آن حضرت صلوات الله علیه فرمود که جوجه زنده ایست که از میته بیرون آمده و زنده حکم مرده ندارد
و [illegible] مناط حکم است و بیضه میته ایست که از مرده بیرون آمده و [illegible]
باشد حکم بیضه دارد [illegible] را نتوان خورد [illegible] حکم میته است [illegible]
[illegible] قال الشیخ قوله وکیف لا یکون ذلک
وقد روی الحسن البصری ان الخضر لما التقی بموسی وکانا [illegible] جاء عصفور فاخذ قطرة من البحر
فوضعها [illegible] یا موسی فقال الخضر [illegible] علمی وعلمک وعلم الاولین والآخرین فی علم وصی نبی [illegible]
القطرة فی هذا البحر شیخ قدس سره [illegible] که چرا حکم این مسئله [illegible] که آنحضرت فرمود
چون بیان [illegible] تقریر نمود و چرا [illegible] بعلوم [illegible]
که روایت کرده حسن بصری که چون حضرت خضر بحضرت موسی ع رسید [illegible]
اسرار [illegible] رکوب کشتی [illegible] قطره آب از دریا برداشته [illegible]

گذاشت پس موسی بخضر ع گفت ای حبیب و درایشام حیرت بحقیقت حضرت خضر گفت که خدا که میگوید بدرستیکه
علم شما و علم اولین و آخرین در جنب علم وصی پیغمبری که از مکه مبعوث خواهد شد و ما خواندیم و نوشتیم
مگر مثل این قطره در جنب دریا تعریف علی بگفتگو ممکن نیست که خانه بحر در سبو ممکن نیست من ذات
علی بو العجبی شما اسم امادام که مثل و ممکن نیست و روی عن ابن عباس عن علی انه شرح له فی لیلة واحدة حتی
اقبل ظلامها حتی اسفر صباحها و اطفا مصباحها فی شرح الباء من بسم الله ولم یتعد الی السین و قال لو
شئت لاوقرت اربعین بعیرا من شرح بسم الله شیخ قدس سره میفرماید که روایت کرده ابن عباس از حضرت
امیر المؤمنین ع که آنحضرت از برای او در یک شب زمستانی که جمیع ظلمات شب روز کشید تا هنگامی که صبح دمید
و چراغ خاموش گردید و آنشب در شرح با بسم الله و شرح سین بسم الله نرسیده بود و آنحضرت فرمود که اگر
خواهم که تفسیر کنم و شرح نویسم هر آینه چندان شرح کنم و بنویسم که بار کنم چهل شتر را از شرح بسم الله

قال الشیخ نعم هذا اخی الذی وصیرونا بالحق و ولیه و رسول الله و خلیفته و مختاره و وصیه الذی واسا النبی
و ساواه و بمهجته فی الملمات و قاه شیخ علیه الرحمه میفرماید که این فضایل که در باب علی بن ابیطالب مذکور
شد روایت نموده بیان واقع است و از آنحضرت مستبعد نیست چه این بزرگوار برادر پیغمبر است و وصی
اوست و نایب حق است و ولی او نام مرتضاست و شیر خداست صاحب علو منزلت از جانب خداست و برگزیده
خداست و پسندیده خداست آن کسی است که همراهی و هواداری کرد با پیغمبر در مکاید و شدائد کما
سابقا ذکر یافت که در روز احد با رسول الله هیچکس بغیر از علی علیه السلام نمانده بود و همگی فرار نموده بودند و آن
حضرت تنها بطرف حمله و کفار [illegible] و کفایت شر ایشان مینمود جبرئیل نازل
شد و گفت یا رسول الله ملائکه همه در تعجب‌اند از مواسات و هواداری که امروز علی با تو کرده و میکند پس
آنحضرت گفت انه علی منی و انا منه پس جبرئیل ع گفت و انا منکما یا رسول الله و این واقعه در کتب اهل
سنت مثل مسند حنبل و [illegible] و فضایل و مناقب خوارزمی جمیعا مذکور است و این نیز ذکر یافته
که در آن روز از جانب آسمان ندا رسید که از میان آسمان و زمین صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
بگوش مردم روزگار میرسید خلاف در این است که آیا گوینده جبرئیل امین بود یا ملکی دیگر رضوان
نام باین امر مامور شده بود و همچنین آنحضرت ع با رسول خدا ص در کمالات نفسانی مانند بود
و در مصایب ملمات او را جان نثاری مینمود چنانکه در واقعه لیلة المبیت بظهور پیوست بیان آن
جملا آنکه چون حضرت رسالت پناه ص از مشرکان مکه رنجیده بود و بعضی از مردم مدینه با او بیعت کرده بودند
اراده رفتن بسوی مدینه در دل حقیقت منزل آنحضرت پیدا شد [illegible] از مکه بمدینه رفتند

وخود

وخود شاد شده هم از بعثت در فکر دفع آن بود که قریش به معنی مطلع شده ترسیدند که چون بیثرب
رود کار او بالا گیرد و کار ایشان مشکل گردد جمع شدند و مکرها کردند تا در خون او هر یک از قبایل شریک گردد
که از هر قبیله دلاوری جمع آرند و همه یکجا تیغ بر آن حضرت زنند تا خون او در میان قبایل متفرق گردد و
بنو عبد مناف را طاقت مقاومت با همه قبایل نباشد پس ناچار بدیت خون بها راضی شوند چون جبرئیل
امین سرور عالمیان را از داعیه کفار خبردار نموده پیغام رب العزه بوی رسانید که چون شب شود
علی را در فراش خود خوابانیده از خانه بیرون رود آنحضرت امیر المؤمنین را طلبیده بر قصه کفار
واقف ساخت و علی ع پرسید که چون چنین کنم آسیبی بذات شریف شما نرسد گفت نه
حضرت علی ع تبسم نموده سجده شکر الهی بسلامتی ذات نبوی بجا آورد پس چون شب شد امیر المؤمنین
برد سبز آنحضرت را پوشیده در خوابگاه سید مختار تکیه فرمود و نفس خود را فدای نفس نبوی نمود
و مشرکان با تمام شب در حجره [illegible] جمع گشته انتظار داشتند که چون صبح شود
آنکار که در دماغ خود قرار داده بودند بفعل آورند چون صبح رسید آن مرکز دایره فتوت را بر جای
آنحضرت دیده پرسیدند که محمد کجاست آنحضرت در جواب گفت فی حفظ الله مشرکان خائب و خاسر
گشته برگردیدند و [illegible] تا [illegible] از آنجا
بیرون گشتند حق تعالی [illegible] و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
مشرف گردانید ابن طاوس در کتاب [illegible] آورده که لو لا مبیت علی علی فراش النبی ص و تفدیته بمهجته لما
تمکن من هجرته و لا اتمام رسالته یعنی اگر علی در فراش سید انبیا نمیخوابید حضرت را هجرت و تبلیغ
با تمام نمیرسید ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه ذکر کرده است که چون حضرت نبوی ص عازم هجرت بود امیر
المؤمنین ع را در مکه گذاشت که قرضهای مردم را ادا کند و امانتهای که مردم بآنحضرت سپرده بودند
بصاحبان رسانند و او را بر جای خود خوابانیده راهی شد در آن وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی
فرمود که من در میان شما هر دو عقد برادری بستم و عمر یکی را از شما درازتر از دیگری قرار دادم
کدام یک از شما اختیار میکنید که عمر برادرش درازتر از عمر او باشد هیچکدام بگو تا هر عمر خود را
نشدند باز جانب رب العزت وحی بایشان رسید که چرا نمی‌شوید شما مثل علی بن ابیطالب که
عقد برادری میان او و محمد بستم و او را الحال بر فراش محمد خوابیده و نفس خود را فدای او نمود
روز [illegible] که خود اختیار کرد اکنون شما هر دو بزمین روید و او را از شر اعدا محافظت نمایید و
بزمین آمده جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای او نزد [illegible] محافظت او میفرمود

وهیچ خطاب با آنحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباهی الله بک الملائکه یعنی به به کیست مثل
تو ای پسر ابوطالب فخر میکند حق تعالی بتو بر ملائکه مقربین پس حضرت رسول متوجه مدینه شد و حق
تعالی این آیه را فرستاد در جهت کرامت و منزلت آنحضرت تتمه را جابر جعفی دعاه و لباه دیگران فضائل
شاه ولایت است که جواب را دو لبیک گفت حضرت رسول هم هنگامی که او را بخواست و
طلبید و این واقعه در غزوه خیبر روی نمود هنگامی که کار بر اهل اسلام تنگ گشته بود و در مقام
آنحالت حضرت جبرئیل نازل شده فرمود که ناد علیا مظهر العجائب یعنی آواز کن علی را که مظهر عجائب و
نماینده کارهای غریبه است پس آنحضرت با عالی امیر المؤمنین را آواز داد و طلب نمود آنحضرت
در حجره فاطمه نشسته بود صدای پیغمبر را بگوش هوش شنید و در جواب گفت لبیک یا رسول
الله فاطمه از وجدان پرسید فرمود که پدرت مرا بجهاد بملازمت تمام سعادت طلبید و جوا
در حال دوان در خدمت آنحضرت کرد بیرون آمد این قبیل است ایضا روایت نموده ابو سعید خدری
که روزی در رابطه در خدمت رسول صلعم بودم با جمع کثیری از اصحاب مسلمانان و آنحضرت
بصحبت مشغول بود که ناگاه از دور غباری بلند گردید بودم نزدیک میشد تا آنکه رو بروی روی
مبارک رسول صلعم قرار گرفت و از میان گرد اعرابی ظاهر و کسی بزبان فصیح گفت السلام علیک یا
رسول رب العالمین و خاتم النبیین و آنحضرت جواب آن شخص را باز داده پرسید که کیستی گفت
قوم من بر من ظلم کرده اند و ستم نموده اند و اموال و علف خانه مرا از دست من گرفته اند و من بشما پناه
آورده ام و از شما یاری میخواهم و چشم مدد کاری دارم امیدوارم که شخصی را با من بفرستید
که میان ما و ایشان بانصاف حکم کند و من تعهد میکنم و ضامن میشوم که آن شخص را بسلامت
بشما باز رسانم نبی حضرت رسالت پناه صلعم از او پرسید که تو کیستی و قوم تو کیانند گفت من عرفطه
شمراخ جنیام و ما جنیان زمانی که شما باسمان نزدیک میشدیم و استراق سمع مینمودیم و خبرها
میدادیم و چون حق تعالی شما را برگزید و بخلق فرستاد و ما را از آنحالت ممنوع گشتیم و ایمان بنبوت
و رسالت شما آورده تصدیق شما نمودیم و مسلمان شدیم و لیکن جمعی از قوم ما از جای در ما
بغض و عداوت پیش گرفته و مواضع را [illegible] مارا از دست ما گرفته اند و از ما رعدت [illegible]
و ما را قوت مقاومت و برابری با ایشان نیست و امید ما از شفقت شما اینست که [illegible] حضرت
رسالت پناه فرمود که [illegible] پرده [illegible] از خود را تا ترا با آن هیئت و صورت که مخلوق گشته
ببینیم سمعا و طاعة گفت و پرده را از رخ برداشت ابو سعید گوید از میان عباد شخصی دیدیم که

امد

امد باری دراز و چشمی در میان سرها مو قیهای کوچک و دندانها چون دندان سباع و تمام
بدنش پر از موی چون موی که بر اندام خوک میباشد و حضرت رسول صلعم از او عهد و میثاق گرفت
که هرکرا او ببرد سالم بسلامت بازآرد پس آنحضرت با ابوبکر ملتفت شده فرمود که برخیز و با
برادرت عرفطه برو و قوم او را ببین و خبر بگیر که در چه کارند و چه در سر دارند و میان ایشان
بانصاف حکم کرده بازگرد و بیا ابوبکر پرسید که یا رسول الله ایشان در کجا سکنی دارند و در
کدام مکان و محل میباشند آنحضرت فرمود که در زیر زمین ابوبکر گفت من کجا طاقت آن دارم که بزیر
زمین روم و چگونه حکم توانم کرد در میان ایشان و حال آنکه زبان ایشان را نمیدانم و کلام ایشان را
نفهمیدم پس رسول توجه بجانب عمر کرده همان گفت که با ابوبکر گفته بود و همان جواب بعینه شنید پس نظر
بجانب یمین و شمال انداخت فرمود که کجاست قرة العین من کجاست زداینده هم من و برطرف کننده
غم من کجاست زوج ابنه و پدر دو فرزند من کجاست مروج دین من [illegible] العالمین علی جواب داد
که لبیک لبیک یا رسول الله اینک در خدمت تو ایستاده ام و بهر چه فرمائی فرمان برم و اطاعت
کنم و هرچه مرا بجا آری فرمود که با عرفطه برو و حال قوم او را بگیر و حکم کن میان او و قوم او گفت سمعا
یا رسول الله پس عرفطه برخواست و امیر المؤمنین هم شمشیر خود را حمایل نموده همراه شد ابو سعید خدری
گوید من و سلمان فارسی و جمعی از صحابه از عقب ایشان رفتیم که ببینیم آنحضرت چه میکند و بکجا میرود و
آنحضرت بمیان صفا و مروه رسید من و آن جماعت دیدیم که زمین شق شده و عرفطه فرو رفت
و حضرت امیر با او ملتفت شده گفت برگردید که خدای تعالی شما را اجر عظیم دهاد و از نظر
ما غایب فرو رفت و زمین بهم آمد ما با حسرت و ندامت بسیار برگشتیم [illegible] یا علی
چه خواهد بود روز دیگر صبح رسول خدا نماز گذارد و اصحاب گرد آنحضرت در آمدند و بصحبت مشغول شدند
و آفتاب بلند شد و نزدیک زوال رسید و خبری از علی نرسید منافقان اظهار شماتت نموده و خبری نرسید
[illegible] دل و صاحب [illegible] منافقان بر یکدیگر گفت و شنید خوشحالی نمودند که جنیان حیله
کردند و علی را بردند که هلاک کنند و ما را از فخر نمودن محمد بعلی خلاص نمودند و ما را از او رهانیدند
تا ظهر را هم گذاردند و علی پیدا نشد و حضرت رسول خدا بصفا آمده نشست و بجهت او حکایت
[illegible] مشغول شد و منافقان شماتت اظهار مینمودند و هلاکت او خبر کرده بودند و
و دشمن ملالت و فرح وقت میکردند تا نزدیک غروب [illegible] دیدند که ناگاه زمین شکافته شد و
عرفطه از پیش و علی از عقب با شمشیر خونچکان ظاهر شدند و دوستان تکبیر گفتند و رسول صلعم برخاست

و قاضی دین من

در بر گرفت و بهره و چشم لی بوسه داد و فرمود که یا علی تا باین وقت ترا چه چیز از ملاقات ما باز داشته بود گفت یا
رسول الله بقوم عرفطه رسیدم و ایشان را بکلمه از سحر دعوت نمودم قبول نکردند و لا ایشان را اقرار به
کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله خواندم ابا نمودند تا آنکه گفتم بجزیه راضی شوید راضی نگشتند سوم فرمودم
که با عرفطه مصالحه نمایید و مراتع و میاه بکر را بایشان دهید و ناز عرفطه باشد امتناع کردند پس تیغ
در میان ایشان نهادم و بسیاری از ایشان را کشتم چندانکه بعضی از ایشان مانند [illegible]
باز آوردند پس گفتند الامان الامان بیا تا ایمان بیاوریم و بعد مان نو هم بالله و رسوله ایمان آوردند
و برسالت شما قائل شدند عرفطه را با ایشان صلح دادم و همه دست برادری بیکدیگر دادند و غلغله
از میان برخاست و تا این زمان باین امر مشغول بودم پس عرفطه پیش آمد و گفت یا رسول الله
ترا از اسلام خیر و خوبی که امت کنانی از ما دیاری که او با ما کرد و ایمان ما را ادا شکران تا مرات
اگر او با ما این لطف نمینمود اسلام از میان ما میرفت بلکه از ما اثری نمیبود تتمه و شنید آنکه
لعزیز منبناه و کان بیت النبوة مرباه و منشاه و شمس الرسالة مرشده و الجلالة و النبوة ولداه الذی نطق
الرسول بعماه و علم [illegible] و قام بدینه قضاه دیگر از فضائل آنحضرت اینست که استحکام
دین پیغمبر را بوجود ثبات و بصبر و تدبیر خانه دین را بنا گذاشت و بعد خاندان نبوت تکیه گاه او بود
مقام نشو و نمای او فنا و آثار رسالت پیوسته برادر بود و مقیم سپهر ولایت او بود و بیا و بود و شاخ از
شجرهٔ مبارکه جلالت و نبوت بود ... است که یاری کرد رسول را و حمایت کرد و تفضل بود
اتمام فرمود و بدینش قیام داشت و قرضش را ادا نمود و بیان اداء دیون آنحضرت در کتب شیعه مذکور
مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از حضرت رسول ص ندا کرد که هر کس را بر رسول ص ضمانی و دینی و
امانتی باشد بیاید تا من ادا کنم و هر کس که می‌آمد و طلب میکرد از قرض یا عزت آنحضرت آن جناب که شرمساری
برمیداشت اگر حق بود موافق طلب او در آن بود و الا انکار میکرد و چون ابوبکر نامش شد عمر با ابوبکر گفت
ما را نیز باین باب فکری باید کرد که نام ما بخت شد پس بعد از مشاوره با هم قرار دادند که ایشان نیز
و منادی ایشان نیز ندا کرد چون خبر بامیرالمؤمنین ع رسید فرمود که زود باشد که از ایشان پشیمان
شوند پس بعد دیگر اعرابی مرد از جانب رسول خبر پرسید تا آنکه بابی بکر دادند اعرابی بخصومت آمد
امده پرسید که تو وصی رسول الله و خلیفهٔ وی گفت بلی بگوی تا چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول
ضامن شده بود که بمن دهد حواله کن که بمن بسپارند پرسید که چه نا ترا چرا ضامن شده بود گفت اگر تو
پیغمبر بودی میدانستی که چه نا قرا است و چرا ضامن شده بود بدانکه رسول خدا ضامن شده که هشتاد
ناقه

ناقه سرخ موی سیاه چشم بمن بدهد با بیرا دیا ترکه این دعوی با یهود داد ابوبکر بعمر گفت در جواب فکری کن
عمر گفت اعرابی جاهلان میباشند از وی گواه طلب کن اعرابی گفت ایا مثل من کسی بی پیغمبر نزد شما هم میسوانی
گرفت والله و الله ما انت بوصی رسول الله ص و لا خلیفته یعنی بخدا قسم که تو وصی و خلیفه رسول نیستی و از آن
مجلس بیرون رفت و بخاک بیرون نامد سلمان فارسی با آن اعرابی رسیده گفت بیا تا ترا بوصی رسول خدا نشان
دهم و او را نزد حضرت امیرالمؤمنین ع برد چون بخدمت آنحضرت رسید گفت انت وصی رسول الله یعنی تو
وصی رسول خدا آنحضرت فرمود که بلی ما انت یعنی بلی منم وصی رسول خدا چه میخواهی اعرابی حرف خود را اعاده
نمود آنحضرت با و گفت سلمت انت و اهلک یعنی مسلمان شده تو و اهل بیت تو اعرابی چون این سخن شنید
در پای آنحضرت افتاده میبوسید و میگفت شهادت میدهم که تو وصی رسول خدای و خلیفهٔ وی و چون شنیدی
و رسول خدا این شرط شده بود که ما هم مسلمان شده ایم پس حضرت امیر ع امام حسن را طلبیده گفت ای فرزند
من با سلمان برو به فلان وادی و بگوی یا صالح چون جواب شنوی بگوی که امیرالمؤمنین فرموده که هشتاد ناقه
که رسول خدا ضامن شده باین اعرابی تسلیم نمای پس چون حضرت امام با سلمان و دیگری بر در آن رفتند
آنحضرت فرموده بود در جواب شنیدند که السلام و الطاهر یعنی شنیدیم و فرمان بردار ایم و در حال تمام ناقه‌ها
بیرون آمد امام حسن ع از آن گرفته پیوسته اعرابی داد و شتران بهمان هیات و نشان بر بودند امری تمام گفتند
عدد تمام شد و اعرابی تمام تصرف در آورده و به قبیلهٔ خویش برده پیش گرفت و چون مثل کرامت معجزه
دیگر از آنحضرت بظهور پیوسته و طول صفحه بیان را نمیشود دیگران نیز از این قبیل بعد که باسناد صحیح روایت
کرده چنین روایت از رسول الله ص بعد از احبار یهود آمده گفت یا رسول الله ما قوم من فرستاده اند
که از موسی بن عمران ع بما رسیده که چون نبی عرب مبعوث شود بجهت ما ورود نماید و بگو بیوند که هفت شتر سرخ موی
سیاه چشم از کوه مومنین بیرون آورد اگر بر ما ای شتران مذکور از آن کوه بیرون آید اسودند بوی و بیاد بدین
و بدین و ملت او بگرویم که او سید انبیا است و وصی او سید اوصیا است و شما بدو درسن هر دو آن کسی
رسول ص فرمود که ای برادر یهودی همراه من بیا و با اصحاب نظام به دامنهٔ آن کوه بیرون رفت و نماز گذارد
بیکلام خفی تکلم فرمود کوه بحرکت آمده شکافته شد و هر دو ماه صدای شتران شنیده یهودی گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و ان جمیع ما جئت به صدق صدق و عدل یا رسول الله ص مهلت
ده تا بقوم خود روم و ایشان را بیاورم تا خود معاینه ببینند و ایمان آورند و بر نبوت و وصایت نبی ایمان
رسول ص مرخص شده بقوم رفت و ایشان را حاضر داد و قوم استعداد نموده متوجه مومنین شدند
و چون بمومنین رسیدند نزدیک کوه رسیدند که از مومنین رفته و نور و حیی منقطع شده در و شتابان باریکی میبدند

وابوبکر بجای رسول نشسته اراده مراجعت نمودند آن حبر گفت ای قوم نه پیغمبر شما موسی ع
که وصی او مثل برادر من هرون است پس صبر کنید تا وصی او را به بینیم شاید مطلب شما از وی حاصل شود
و می رسول خبر که هنوز نبود ابی بکر گفتند و پرسیدند تو خلیفه رسولی گفت بلی شما کیستید و مدد شما
چند است و مطلب شما چیست گفتند اگر تو خلیفه رسولی عهد و عدت و مسئلت ما بر تو ظاهر است
و اگر خلیفه نیستی چرا بغیر حق بجای او نشسته ابوبکر برخواست و نشست و در کار خود حیران شد
و میدانست که چه کند و چه گوید و یهود بهم نگاه کردند و ادا مدن و بیرون آمدند راه دور و دراز نشیان شدند
یکی از دوستان امیرالمومنین ع حاضر بود گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی رسول خدا را انشا
نشان دهم آن قوم خوشوقت شده همراه آن شخص بخدمت امیرالمومنین علیه السلام مشرف شدند
و او را خبر دادند و همچنین یافتند و آن حضرت گفت شتران خود را صحیح خواهید گفتند بلی ایشان را
بهاگاه برده بگردید و گفت بیعت مادیم فدای تو باد ای رسول خدا اگر در اینمقام نماز گزاری
و اعجاز نمودی و آنحضرت نزد دو رکعت نماز کرده دعا کرد فی الفور کوه بهمان طور حرکت کرده شق
شد و هفت شتر بهمان مذکوره بیرون آمدند و با ایشان تسلیم نمود و آن قوم همه یکجا گفتند
نشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان ما جاء به من عند ربنا هو الحق وانت خلیفته
و وصیه و وارث علمه حقا فجزاک الله وجزاک عن الاسلام خیرا یعنی گواهی میدهیم که محمد رسول خداست و
آنچه از جانب پروردگار ما بخلق آورده تمام حق و صدق است و ایمان داریم بآنچه گفته است و بخلق
رسانیده و گواهی میدهیم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم وی حق تعالی جزای خیر دهاد ترا
از ما و بعد از آن ترا که ما را از ظلمت ضلالت بنور هدایت رسانیدی و راه راست بما نمودی و همه توفیق
ایمان و شرف اسلام یافته بمقام خود باز گشتند و منازل آمنه و مومن موحد مراجعت نمودند
الحمد لله رب العالمین **تتمه** ولید الحور و بی بک گرم دفتا ه الزکا باد ... از زاده دیگر از فضا
عالیجاه و والا منزلت آنکه زلیده شده که جبین صدر تربیت یافته خاندان شرافت و کرامت تابع
و خدمتکار رسول خداست آنجناب تا بعکر شرک را از روی زمین بر انداخت و دامان جهان را
از لوث کفر و ضلالت پاک ساخت **و مخفی** نماند که فتی در لغت بمعنی جوان آمده و همچنین بمعنی
کریم استعمال میشود چنانکه در صحاح اللغه مذکور است کذا الفتا الشاب و یقال للسخی کریم دارکنی
مواضع استعمال آن جوان صاحب شیخ نیست که تابع و خدمتکار و صوم عزت و شرافت داشته باشد
چنین که واد باشد و ان این قبیل است اطلاق فتی بر یوشع بن نون وصی حضرت موسی ع در سوره کهف

کرد از

کرد از ذات موسی افتنه چه آن نبوت پناه با وصف شرف و کرامت در ملازمت حضرت موسی ع
خدمت بسته بود و از مشکوة نبوت موسی ع پیوسته اقتباس علم و دانش مینمود **و النصح** و فی
ان رجلا من الخوارج مر با امیرالمومنین ع فقال له امیرالمومنین ع بکم اشتریت ابویک من بنی اسرائیل
فقال له الرجل ما اکثر ادعائک للغیب فقال له امیرالمومنین ع اخرجهما فاخرجهما فقال لهما امیرالمومنین
من انتما فقالت احدهما انا ابوه وقالت الاخری انا امه شیخ قدس سره میفرماید که از جمله
کرامات امیرالمومنین علیه السلام اینست که مردی از خوارج از پیش آنحضرت بگذشت و با او دو ماهی
بود از صنف جری که پوشیده آنها را بجامه خود و نهان ساخته بود پس آنحضرت ع بان خارجی
گفت که بچند خریده بود و مادرت را که از مسوخات بنی اسرائیلند پس آن مرد گفت چه بسیار است
ادعای تو غیب دانی را پس حضرت امیرالمومنین ع فرمود بیرون بیاور اینها را که بجامه خود پوشیده
و پنهان کرده آن خارجی لا علاج آن دو ماهی را بیرون آورد پس امیرالمومنین ع خطاب با هر دو نموده
فرمود که کیستید شما پس یکی از آن دو ماهی گفت من پدر او ام و دیگری گفت من مادر اوم
ما ثور اهل بیت ع وارد است که خوارج بعد از ... از مسوخات میکردند و ما بخدمت
انت **و لا فخر** ومن ذلک ما رواه محمد بن سنان قال سمعت امیرالمومنین ع یقول لعمر یا مغرور
انی اراک فی الدنیا قتیلا بجراحة عبد ام معمر تحکم علیه جورا فیقتلک توفیقا فیدخل بذلک الجنة
علی رغم منک تمام عمر گفت کفتار است و این کلمه بر سبیل کنایه در هر دو بخشی نابکاری استعمال کند
و مقصود از این کلام در اینمقام مغیرة بن شعبه فیروز است و مفاد کلام شیخ قدس سره اینست که از جمله
کرامات آنحضرت خبریست که مرویست از محمد بن سنان که گفت شنیدم از حضرت امیرالمومنین ع که
میگفت بعمر کهای فریفته جاه دنیا بدرستی که تحقیق که می بینم ترا در دنیا که کشته گشته بزخم غلام شخصی از
اشقیا که حکم کنی بر وی از روی جور پس بکشد ترا بسبب یاری توفیق الهی و بسبب این عمل شنایشش داخل
بهشت شود برغم تو و بجما نظر بتحقیق کلام آنحضرت ع خبر داده بود عمر علیه اللعنه بطریق جهنم پیوست چنانچه در
کتب تواریخ مسطور است که در آن اوان غلام مغیرة بن شعبه فیروز که بعقول آنحضرت مکنی بود
بابو لؤلؤ معروف و او را ابو لؤلؤ میگفتند و ملت نصاری داشت بعرض عمر رسانید که هر روز خواجه فلان
مبلغ از من میستاند و باین جهت رنج بی نهایت بر بنده میرسانند ما مولا آنکه بفرمایی تا چیزی از این
مبلغ تخفیف دهد عمر از وی پرسید که تو چه هنرها اتقان داری ابو لؤلؤ گفت درودگری و نقاشی و
آهنگری عمر گفت ای ... فنا بجنه مغیره از تو طلب میکند با وجود این هنرها مقرون به انصاف

الکاه کفت ای ابو لؤلؤ شنیده ام که تو آسیای بادی میتوانی ساخت اکر بر تو میسر است بجهة ما بنا نمای
تا غلات بیت المال را آرد کنند بغایت نیکو پس ابو لؤلؤ از روی خشم جواب داد که بجهة تو آسیای
بادی بسازم که در مشرق و مغرب ذکر آن بماند و افواه دایر و سایر باشد و چون او تمام
کفت عمر کفت این غلام مرا بکشتن وعید داد و بعد از آن ابو لؤلؤ قتل عمر را وجه همت خود
ساخته صباحی که عمر بادای نماز بامداد اشتغال نموده ابو لؤلؤ بجانب محراب دوید بخنجر شش زخم
بر بدن شوم عمر زد و از آن جمله زخمی بر زیر ناف او رسید و آن خنجر مسموم زده بود که التیام نیافت و بعد از آن
بجهنم شتافت و انه لا ورعه سعادت قریب دینم و اسلام فایز شده موسوم کرد بنوشجاع الدین
والله الموفق والمعین تمه وان لک ولصاحبک الذی فی مقامه صلبا و هتکا تخرجان
عن جنب رسول الله ص فتصلبان علی اغصان دوحة یابسة فتورق فیفتتن بذلک من والا
فقال عمر ومن یفعل ذلک یا ابا الحسن فقال قوم قد فرقوا بین السیوف واغمادها ثم یؤتی بالنار
التی اضرمت لابرهیم ویاتی جرجیس و دانیال و کل نبی و صدیق ثم یاتی ریح فتنسفکما فی الیم نسفا
ذکر آنحضرت ع خطاب بعمر بن خطاب نموده فرمود که بدرستی و تحقیق که آماده است برای
تو و مصاحب تو که در جای او قیام داری از کلو کشیده شوید و پرده حرمت دریده شود و
میشوید از پهلوی رسول خدا و از کلو آویخته میشوید بر (بر شاخهای) درخت بزرگ خشکی پس آن درخت
فی الحال سبز و خرم شده برک و شکوفه آورد تا و درا و زینت برک و بار ایشان فریفته و مفتون
شوند بعضی از اهل ... کفت کرا دوست دارند بعد از شنیدن این حکایت کفت
کار دکه خواهد کرد ای ابو الحسن آنحضرت فرمود که جمعی که کشیده باشند شمشیرها را از غلاف
بجهة انتقام ارباب جور و اعتدا و انتظام اصحاب عدل ... بعد از آن مهیا و آماده
شود آتشی که بر افروخته شد برای ابرهیم و حاضر کرده جرجیس پیغمبر و دانیال نبی و هر پیغمبری و
صدیقی پس آنگاه بیاید بادی و بپراکند خاکستر شما را بعد از آن بادی در دریا افکند
بالکل ریشه و دهی سفاهت دوستان ابو بکر و عمر و جماعت آن که چنانچه خبر که می شنوند
که از حرکات درخت از بالای آن بلا ... و سرسبزی و برای ایشان ... کفته که ماده
آن درخت مکافات آن دو بدبخت چنانچه ظاهر و هویداست که رسیدن منزلت خواری
بادی ... نشاط و شادکامی ... و رسول قدر و اعتبار
میبود آن درخت را نسبت بایشان انکاری نبود هر آینه از رسیدن چنین اهانت

بایشان

بایشان خشک میکردید و از آن بیخ از کلوی شان و درخت ابو شان برک و بار درخت
بی معلوم میشود که جمادات و نباتات نیز هکی تشنه انتقام اند دو کمراه و مشتاق سیاست این دو
رو سیاه از آنکه حکم من کنت مولاه فهذا علی مولاه را نشنیده انکار شنیده بغیر حق قدم در مسند خلافت
کذاشتند و بر خلاف لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم حرمت حرم رسول الله را نکاه ندا
نبی باید که دوستان ایشان بدانند که آن دو نابکار را در هر شهر و دیاری بر سر هر خار
و در پای هر داری از کلوی نا مبارک و حلقوم آن ناپاک خوده را چون لام الف لا در پهلوی هم میدیدند
جهان بوستان و عالم کلستان میشد همانا امیدوار بود در ایام رجعت آنحضرت
بود که از دشمنان اهلبیت انتقام کشیده میشود علی بن ابرهیم در تفسیر این کریمه که در سوره
زخرف وارد است که فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون چنین تفسیر نمایند فاما نذهبن بک
من مکة الی المدینة فانا رادوک الیها فمنتقمون منهم بعلی بن ابیطالب یعنی اکر ما ببریم ترا
از مکه بسوی مدینه پس بخوش دار که ما برکردانیم ترا از مدینه بسوی مکه و انتقام بکشیم از دشمنان تو
بعلی بن ابیطالب پس این انتقام در ایام رجعت بظهور خواهد رسید چنانکه آیات قرآنی و احادیث نبوی
بر صحت و وقوع آن دلالت دارد و از جمله دلائل قرآنی بر رجعت این سوره نمل است که یوم
نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون ترجمه این تواند بود که یاد کن روزی را که
حشر کنیم از هر امتی کروهی را که سرها و اشراف قوم خود باشند از آنها که تکذیب میکنند آیتهای ما را
پس ایشان باز داشته میشوند تا اولها و سافلها قوم بدیشان رسند و نزد شیعه بر این آیه
اهلبیت عصمت صریح است که مراد از حشر در این آیه رجعت در زمان حضرت صاحب الامر است علی بن ابرهیم
در تفسیر نقل میکند که آیات امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین چه ایشان فرموده اند که ما آیه الله اکبر منا یعنی نیست مر خدای را آیتی که بزرگتر از ما باشد
و روایت کند که مردی از حضرت امام جعفر صادق ع پرسید که عوام میگویند که یوم نحشر من
کل امة فوجا در قیامت خواهد بود فرمود که این حشر در رجعت که در ایام حضرت صاحب الامر
خواهد شد و انتقام از مخالفان کرفته میشود و اما آیه قیامت اینست که در سوره کهف
که وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا اینست حشر قیامت که حق تعالی میفرماید که حشر کنیم ایشان را پس وانکذاریم
از ایشان هیچکس را از کوچک و بزرگ و از آیات قرآنی که دلالت صریح بر رجعت وارد بیان آیات
و اخبار ماثوره اهلبیت ع قریب بانصد حدیث و الله یعلم ... ومن ذلک ان امیر المؤمنین

ما دیوما المحروم یا ابا محمد ما تری عندی تابوتا من نار یقول لی یا هذا استغفر لی لا غفر الله له ولا اقیل
عثرته یعنی سابق است انکه حضرت امیر المؤمنین ع روزی با امام حسن ع فرمود که ای با محمد آیا نمی بینی نزد من
تابوتی از آتش که میگوید یا علی طلب آمرزش نما برای من که نیامرزد خدای او را دلالة و در وقتی
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر فسأله رجل امیر المؤمنین ع ما معنی هذه الحمیر فقال امیر المؤمنین ع
الله اکرم من ان یخلق شیئا ثم ینکره انما هو زریق و صاحبه فی تابوت من نار فی صورة حمارین اذا
شهقا فی النار انزعج اهل النار من شدة صراخهما ایراد در سوره لقمن وارد است که او به پسر خود
وصیت و نصیحت میکند که میانه باش در رفتار خود یعنی میان سرعت و بطوء میر که زود
رفتن علامت خفت و سبکباریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو
باش در جمیع اخلاق و بطریق تواضع قدم بنه و بکاه و فرود آر آواز خویش یعنی زیاده فریاد
و نعره زننده و دور از زبان و سخنگوی مباش در هر کجا و یقین بدرستی که زشت ترین آوازها
خرانست یعنی در اتفاق صوت فضیلتی نیست چه اگر باشد خود نعمت مکروه طباعست و موجب وحشت
شیخ قدس سره میفرماید که در تفسیر ان انکر الاصوات لصوت الحمیر روایت که مردی پرسید از امیر المؤمنین
علیه السلام که چیست معنی این حمیر که در این آیه است پس آنحضرت فرمود که خدای تعالی کریمتر است از آنکه
بیافریند چیزی را بعد از آن ناخوش شمرد آنچیز را و او منکر آن باشد این نیست در خبر این نیست که
کار از خران زریق و مصاحب او است در تابوتی از آتش یعنی عمر و ابوبکر و زریق صیغه مبالغه است
ازرق کبودی چشم است و بعضی کبودی تیز آمده و ازرق در میان عرب مشئوم است همانا آنحضرت
میفرماید که آن خران مشئوم نحس بد ذات کور باطنی است و مصاحب است در تابوتی از آتش
در صورة دو خر که هرگاه فریاد کنند و نعره در آن برند در آتش جهنم انجا در آینده اهل دوزخ
از شدت ناخوشی فریاد ایشان دلالة و من ذلک ان الخوارج یوم النهروان جاءتهم
جواسیسهم فاخبروهم ان عسکر امیر المؤمنین ع اتبعوا الافارس فقالوا لا ترموهم بسهم لا
تضربوهم بسیف ولکن یروح کل واحد منکم الی صاحبه برمح فیقتله فعلم امیر المؤمنین ع
بذلک من الغیب فقال لاصحابه لا ترموهم ولا تطاعنوهم واصلتوا السیوف فاذا جاء کل منکم قرنه
فلیقطع رمحه و یمشی الیه فیقتله فانه لا یقتل منکم عشرة فکان کما قال و از دلایل امامت آنحضرت
علیه السلام اینست که جاسوسان خوارج در روز جنگ نهروان نزد ایشان آمدند و خبر دادند
ایشانرا که لشکر امیر المؤمنین ع چهار هزار سوار بودند و خوارج نه هزار سوار بودند پس

بعد از

بعد از استماع این خبر شادمان شده گفتند صف آرائی میکنید و تیر بجانب ایشان میندازید
و به نیزه ایشان را میزنید و لیکن هر یک از شما بسوی حریف خود با نیزه تازند و بقتلش میرسانیده باشند
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعلم غیب بعضی از ایشان دانا و مطلع شده فرمود شما
تیر بسوی ایشان میندازید و نیزه بازی مکنید و شمشیرها از غلاف بکشید هر یک از شما که بحریف خود
رسید باید که نیزه او را بشمشیر قطع نماید و بجانب او تاخته بقتلش رساند پس هر گاه چنین کنید
بدرستی و راستی که کشته نمیشود از شما ده مرد میدان کارزار و خلاصی نمی یابد از ایشان ده نفر
پس عاقبت آن واقعه چنان بود که آنحضرت ع اشاره فرمود و بصحت رسید که از سپاه اسلام
نه کس بدرجه شهادت رسیدند چنانکه آنحضرت فرموده بود به کس نرسید و از نه هزار سوار
خوارج نه کس نجات یافته ما بقی طعمه شمشیر گردیدند و منقولست که بعد از مراجعت نهروان آنحضرت
در مسجد براثا امامت نموده با سپاه اسلام و اصحاب بجماعت نماز گزاردند و راوی گوید که من
بصومعه راهبی بودم که در آن مسجد با آنحضرت نماز گزاردیم بعد از فراغ راهبی آمده پرسید
چه بسیار پیر قومند این قوم کیست او را با آنحضرت نشان دادند بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آمده گفت ای امیر تو پیغمبری یا وصی پیغمبر آنحضرت فرمود من وصی پیغمبر آخر الزمانم راهب فی الحال
مسلمان شد و گفت که در کتب سماوی خوانده ام که در این مسجد با چندین هزار کس نماز گزارد
مگر نبی یا وصی نبی و من چندین سالست که در این دیر انتظار میبردم که شاید به سعادت زیارت تو
و الحمد لله و المنة که این دولت مرا روزی شده به برکت شما یافت و فرموده که بیرم دلالة و من
کراماته ما رواه ابن عباس ان رجلا قدم الی امیر المؤمنین ع فاستضافه فاستدعی قرصا من
شعیر یابسة و تبا منه ما دیم فکسر منها والقاها فی الماء ثم قال للرجل تناولها فاذا هی قطعة من الحلوا فقال
الرجل یا مولای تفضل قطعة کسرة یابسة فاخذها انواع الطعام فقال امیر المؤمنین نعم هذا الظاهر و
ذلک الباطن و ان امرنا هکذا و از جمله خارق عادات که دلالت بعلو منزلت و سمو قدر آن
حضرت میکند خبریست که روایت نموده ابن عباس که مردی عرب بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمده
و طعامی خواست پس آنحضرت قرص نان جو خشکی و قدحی آب طلبید و بعد از آن پاره از آن قرص را
شکسته در آب انداخت پس آنگاه بآن مرد عرب تکلیف خوردن نموده آن مرد خشک پاره از قدح
آورده دید که ملاحظه فرمود ناگاه دید که ران مرغ کباب شده ایست تناول نمود بعد از آن پاره
دیگر از قرص جوی شکسته در آب انداخت و تناول از آن نموده فرمود پس ای مرد آن پاره از آن

اب برآورده ناگاه پارچه حلوای بنظر بدر آورد و گفت ای صاحب من خشک پاره برای من در
میگذاری و من اقسام اطعمه بر میدارم بیان کن حلوای مهمانسرای جود و کرم فرمود که اینکه دیدی نان
قرص جو خشک ظاهر است و آنچه خود دیدی از نوع بریان و حلوا باطنست و بدرستیکه کار ما
اینچنین است اگرچه بحسب ظاهر حقیر و خوار است اما بحسب باطن بغایت عزیز و خوشگوار است
فائدة ومن ذلك قصة فضة الجارية وانها لما جاءت الی بیت الزهراء ع ودخلت بیت النبوة
ومعدن الرحمة ومنبع العصمة ودار الحکمة وام الائمة لم تجد هنالك الا السیف والدرع والرحی
وکانت فضة بنت ملك الهند وکانت عندها ذخیرة من الاکسیر فاخذت قطعة من النحاس
والانتها وجعلتها علی هیئة سبیکة والقت علیها الدواء وصنعتها ذهبا فلما جاء امیر المؤمنین ع
وضعتها بین یدیه فلما راها قال لها احسنت یا فضة لکن لو اذبت الجسد لکان الصبغ اعلی
والقیمة اغلی فقالت یا سیدی تعرف هذا العلم قال نعم وهذا الطفل یعرفه واشار الی الحسین ع
فجاء فقال کما قال امیر المؤمنین ع نحن نعرف اعظم من هذا ثم اومی بیده فاذا عنق من ذهب
الارض سائرة ثم قال ضعیها مع اخواتها فوضعتها فصارت و از جمله اخباریکه دلالت میکند
بر علو شان پادشاه کشور ایمان قصه فضه کنیزك حضرت فاطمه ع است و تقریر این حدیث
که فضه چون بخانه زنان مادر سادات و مجموعه سعادات و معدن رحمت و منبع عصمت و زاهد
ودا خل خانه نبوت و آشیانه حکمت شد نیافت در آن خانه مگر زره و شمشیر و دست آس و
فضه دختر پادشاه هند بود و ذخیره از اکسیر داشت خاطر نشین ساخت که چون سیده
او تنگدست و بر نهایت غالبست و ضیق معیشت دارد میباید که بعمل اکسیر طلای ساخت و صرف
احتیاج ایشان نمود پس قطعه از مس گرفت و آنرا بر آتش نرم کرد و بر شکل شمسی ساخت و دوای
اکسیر را بران مالید و برنگ طلا خالص گردانید پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخانه درآمد
فضه آن شمس طلا را در پیش خود گذاشت چون آنحضرت ع طلا را در پیش فضه دید فرمود که ای فضه
خوب کرده و نیکو ساخته ولیکن اگر مس را گداخته بودی هر آینه رنگ طلا بالاتر و قیمتش
بلندتر بودی پس فضه گفت ای صاحب من این علم را میدانی آنحضرت ع فرمود که اینکه میدانم
و این طفل نیز میداند و اشاره نمود بحضرت امام حسین ع پس حضرت امام حسین ع آمد و گفت مثل
آنچه پدر بزرگوارش امیر المؤمنین ع گفته بود که میدانیم ما بیشتر و عظیمتر از آنچه تو کرده بعد از آن
بدست مبارک اشاره نمود ناگاه قطعات طلا ظاهر گشت و گنجها از زیر زمین پیدا شده از نظر ایشان

انزور میکردند پس آنگاه آنحضرت ع فرمود که ای فضه بگذار شمس خود را با مانند هاییکه دیدی
اکسیر توکل و گنج قناعت کامیست پس فضه طلا را در پهلوی آنها گذاشت و برفت و آنها هم ناپدید
گردیدند فائدة ومن ذلك ما رواه عمار بن یاسر قال کنت مع سیدی امیر المؤمنین ع فی بعض
صحاری الحیرة واذا الراهب یضرب ناقوسه فقال لی یا عمار اتدری ما یقول الناقوس قلت
یا مولای فما تقول الخشبة فقال انها تضرب مثلا للدنیا وتقول یا اهل الدنیا خلوا الدنیا واهلها
مهلا مهلا فقال ان المولی ما یبقی حقا حقا صدقا صدقا یا مولانا ان الدنیا قد اهوتنا
فاستغوتنا ما من یوم یمضی منها الا وهدم منها رکنا لسنا ندری ما قدمنا منها الا اذ فقد
و از جمله آثار دیگر بر بلندی قدر و منزلت آنحضرت شهادت میدهد خبریست که مرویست از
عمار بن یاسر که گفت عمار که بودم من با صاحب اختیار خودم امیر المؤمنین ع روزی در بعضی از
صحرای حیره و آن بلدیست نزدیك بنجف اشرف و کوفه و سابقا مسکن پادشاهان بوده بعضی از ملوک
عجم میبود عمار گوید که ناگاه دیدیم که راهبی ناقوس میزد و مضراب را بهنگ گسیختن تار برده
خویش میزد پس آنحضرت التفات بمن نموده فرمود که ای عمار آیا میدانی که این ناقوس میگوید در
بروده چه نغمه میسراید پس گفتم ای صاحب اختیار من چه میگوید این چوب پس آنحضرت گفت میزند
بجهت دنیا و میگوید ای اهل دنیا و [illegible] دنیا را آهسته و نرم نرم
مولا را بدرستیکه خدا و پروردگار عالم بی نیاز است که همه باو محتاجند و باقی میماند بعد از
و بیقین و ولایت های خداوند ما بدرستیکه دنیا ما را بفریفته بر دوزخ انداخته و گمراه ساخته
نیست روزی که میرود از دنیا مگر آنکه شکست کرده رکنی را از ما و نمیدانیم چیزی را که پیش از خود فرستاده ایم
در دنیا مگر هنگامیکه بمیریم و داخل عقبی گردیم تتمة قال عمار فاتیت الراهب الغد فقلت له
اضرب الناقوس فقال وما تفعل به وانت مسلم فقلت لا بد من ذلك قال فاخذ الراهب یضرب الناقوس
وانا اتلو علیه ما یقول فخر ساجدا واسلم وقال هذه عندی بخط هرون بن عمران ع
یعنی فی الاقیلین رسول الله ووزیره یعلم ما یقول الناقوس گفت عمار که چون از حضرت امیر ع این معنی ناقوس
شنیدم پس روز دیگر بنزد راهب آمدم و گفتم ای راهب بنواز این ناقوس را پس راهب گفت ترا
با ناقوس چه کار است حال آنکه تو مردی مسلمانی پس گفتم بنواز که هر آینه سری از آن تو میبینم عمار گوید که راهب
شروع کرد بنواختن و ناقوس میزد و من میخواندم بر راهب آنچه ناقوس میگفت عمار گوید که راهب بعد از

شاهد اين خبر و استماع اين مقال بسجده رفت و اسلام آورد و گفت بدرستی که تو رسول خدایی و گفت بخطی
عبران کتابی که بپوست مبارک خود نوشته بدرستی و تحقیق که حضرت الله تعالی در میان طایفه عرب از
اهل مکه پیغمبری که او را امی میگویند مبعوث خواهد کرد چنانچه درین مقال میگویند **مخفی** نماند که حضرت پیغمبر را امی میگویند بجهة
انکه منسوب است بام القری که مکه معظمه است یا بجهة انکه عالم است بالهام الکتاب که لوح محفوظ است یا بواسطه
انکه ناخوان و نانویس بود اما از احادیث شیعه که در معانی الاخبار و غیر آن مذکور است ظاهر میشود
که آنحضرت بهفتاد و دو زبان سخن میکرد و فصیح تر است و ظاهر کلام علما این است که خواندن و نوشتن
و حکمت در او بود و حضرت بنابر مصلحتی اینست که چون قرآن معجزه باهره آنحضرت است و منطبق
با علوم است بجهة فصاحت و بلاغت و مشتملست بر حقایق و اخبار انبیای سلف پس اگر آنحضرت خواننده
بودی هر آینه الهی را بجا الی سخن میبود که گویند این کلام خدا نیست بلکه بقوت علوم کسبی خود
خود را بحلیه بلاغت و فصاحت آراسته است و اخبار انبیای سلف را از کتب سابقه و سیر
تواریخ سالفه بر دارد خبر میدهد پس حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که اعجاز مقدسی آن حضرت
تا ابد خوانان مکتب دانش و بینش را مجال این سخن نماند اگر چه لوح بکار دنگر منه بود ما ان
اسرار لوح خبر دار بود از نخست الواح سابقه دراخبار علم و حکمت نیست؟ نگارش
بکتب نرفت و خط ننوشت؟ بغیره مسئله آموز صد مدرس شد؟ و اما بعد از آنحضرت در اکثر
کتب ما و بعد مذکور است از انجمله است کتاب شیعه که در آن مذکور بود که الذی بعث فی الامیین رسولا منهم
برا لنبیین یعنی بدرستی و تحقیق که بنده ایمان پیغمبر امی را در میان ایشان و ختم میکنم با او در سلسله پیغمبران
و همچنین در قرآن مجید در جمعه ذکر یافته که هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم
و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین هاتفا که مراد ازین ابا شر که او ست آنکه بر انگیخت
در میان امیان یعنی عرب آن که اکثر ایشان ناخوان و نانویسنده رسولی از ایشان تا در ساحت او
تهمت دور باشد که میخواند بر ایشان آیتهای ما را با آنکه محال است مثل ایشان را از دنس کفر و خبث
عقاید و رذایت اخلاق و مکائد و می آموزد ایشان از قرآن و احکام شریعت و علم و فقه و بدرستی که
بودند این گروه که اکنون قرآن خوانان و پاکان و اموختگانند پیش از بعثت حضرت رسول صلعم در گمراهی
دو شنیکه آن شرک بود؟ کو بود علی کو شنیدم تو هم؟ خبر سیدی جا حیادت ضم **ما له** و من ذلک
ما روی فی کرامات فرعون تعنه الله لما الحق هرون با خیه موسی و دخلا علیه یوما فاوجسا خیفة منه
فاذا فارس یقدمها و لباسه من ذهب و بیده سیف من ذهب و کان فرعون یحب الذهب فقال لفرعون

لهذین

لهذین الرجلین و لا یقتلانک فارتاع فرعون لذلک و قال عودا الی غدا فلما خرجا دعا البوابین
و عاقبهم و قال کیف دخل علی هذا الفارس بغیر اذن فحلفوا بعزة فرعون انه ما دخل الا هذان الرجلان و از آثار
کرامات آنحضرت منقول است که از جمله کرامات آنحضرت میکند خبر بیت که دلالت بر بلندی قدر و علو شان
که هنگامیکه هرون بجهت رسالت برادرش حضرت موسی علیه السلام ملحق شده داخل مجلس فرعون
گردیدند دو خود بیم و هراس از جانب فرعون در یافته برسیدند پس ناگاه دیدند که سواری در پیش
ایشان ایستاده و جامه از طلا پوشیده و شمشیری از طلا بدست گرفته و فرعون طلا را دوست میداشت
و در نظر او جامه و لباس طلا بسیار رونق داشت پس آن سوار بفرعون گفت اجابت کن دعوت این دو
مرد را آنچه میگویند بقبول فرما و الا همین ساعت ترا بقتل میرسانم پس فرعون بترسید ازین خطاب
گشت از جا در آمد و زبان بعذر بگشود و گفت فردا بیایید و بعد از رفتن ایشان دربانان را حاضر ساخت
گفت ناسید بی اجازه آنکه موسی و هرون ازمجلس فرعون بیرون آمدند دربانان و هاجبان را
و ایشان را معقوبت کرده گفت چرا این سوار را بی اذن من داخل مجلس من گردید فرعونیان او را
مانع نشده بایشان بعزت فرعون قسم یاد نمودند که بجز این دو مرد کسی داخل نگردید
تتمه و کان الفارس ملک الموت الذکر یه الله برالنبی سرا و انه من اعظم الایات کلمة الکبری
اظهرها الله لاولیائه و انبیائه من الصور فیظهرهم بها و بتلک الکلمة یدعون الله یحییهم الاشیاء
لقوله و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا قال ابن عباس کانت الایة الکبری علامة اهل
و السلطان و بعد آن سوار دیگر بر فرعون ظاهر شد قال ابن عباس که حق تعالی فرمود
جمیع پیغمبران از ادرنهان و قوت بخشید با و محمد را اشکال دیگر که مرتضی است کلمة نزدیک خداست
مخلوق بکلمه کن فیکون بتوسط ما سوا است و در همه خلایق تعبیرات است از اراده خدا چنانکه کلمه
که ظاهر کردانید خدای بهر بلای دوستان خود در هر صورتی که بخواستی از صورتها و بصورت میدهد
ایشان را بان شان و صورت و بان کلمه میخوانند خدا را پس دعای ایشان را اجابت میفرماید
و از بلیات خلاصی و نجات میبخشاید و بعضی همین مضمون اشاره است بقول خدای عز و جل در سوره قصص
در خطاب بموسی و هرون هنگامیکه ایشان را برسالت نزد فرعون میفرستاد که و نجعل لکما سلطانا
فلا یصلون الیکما بایاتنا و قرار میدهیم برای شما غلبه و سلطان پس نرسند ایشان و غالب نگردند
بر شما بید کاری و اعانت ابن عباس گوید ایة کبری و علامات اشکال جهة هرون و موسی این سوار
بود که فرعون را بجهة تهدید مینمود و سلطنت فی لاینتج معالم ایشان میفرمود ٦ له ٣ و من ذلک

ماده‌اه الرضاعة ابا تر الطاهرین عم ان یهودیا جاء الی ابی بکر فی ولایته فقال له ان ابی قد مات وقد
وقد خلف کنوزا ولم یذکر این هی فان اظهرتها کان لک ثلث وللمسلمین ثلث اخر ولی الثلث فادخل
فی دینک فقال ابو بکر لا یعلم الغیب الا الله فجاء الی عمر فقال له مثل مقالته لابی بکر فرده الی علی فاتاه
فقال له رح الی بلد الیمن واسئل عن وادی برهوت بحضرموت فاذا حضرت الوادی فاجلس هناک الی
غروب الشمس فیاتیک غرابان سود مناقیرها ینعقان فاهتف باسم ابیک وقل له یا فلان انا رسول وصی
رسول الله الیک فانه یکلمک فاسئله عن الکنوز فانه یدلک علی اماکنها و از جمله امور که انحضرت خبر داد تحقیق
کرد روایت نموده حضرت امام رضا از پدران بزرگوار خود از طاهرین عم که یهودی امد بخدمت ابی بکر در ایام
حکومتش و گفت که پدرم وفات یافته و چند دفینه از او باز مانده و در همین حیات مذکور ساخت
که ان دفینها کجاست پس اگر تو ظاهر سازی و پیدا کنی ثلث انها از ان تو باشد و ثلث مسلمانان و ثلث دیگر
از من و اسلام نیز قبول میکنم و بدین تو در میایم پس ابو بکر گفت که غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند پس یهودی
مایوس گشته امد بخدمت عمر و شرح مطلب خود نمود عمر نیز بدستور ابو بکر جواب فرمود بعد از ان او را
بعلی بن ابیطالب دلالت کرد پس ان یهود بخدمت انحضرت امده از مکان دفینها پرسید انحضرت در جواب فرمود
که برو بجانب یمن و از وادی برهوت که جانبیست واقع بحضرموت سوال کن و تفحص نما تا بان
وادی برسی همانجا بنشین و منتظر باش تا غروب افتاب پس نزد تو خواهند امد دو زاغ که منقارها شان
سیاه است فریاد میکنند پس در انوقت باسم پدرت فریاد کن و بگو ای فلان من فرستاده وصی رسول خدا
بسوی تو و با من سخن بگو و از سوال من جواب معروض ساز پس چون تو چنین کنی که گفتم پدرت
با تو سخن میکند و از دفینها خبر میدهد که ترا باماکن انها راه مینماید **تمه** فمضی الیهودی الی الیمن واتی
الی الوادی وقعد هنالک واذا بالغرابین قد اقبلا فنادی اباه فاجابه وقال له ویحک ما اقدمک هذا
الوادی وهو من مواطن اهل النار فقال جئت اسالک عن الکنوز این هی فقال له فی موضع کذا و
فی حایط کذا ثم قال له ویلک اتبع دین محمد تسلم وهو النجاة ثم انصرف الغرابان ورجع الیهودی فوجد
کنزا من ذهب وکنزا من فضة فاوقر بعیرا فجاء الی امیر المومنین عم وهو یقول اشهد ان لا اله
الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی رسول الله واخوه وامیر المومنین حقا کما سمیت وهذه
الهدیة فاقبلها فاصرفها حیث شئت فانک ولیه فی العالمین پس ان یهودی بجانب یمن رفت و نشان
ان وادی را یافت و بان مقام بنشست ناگاه دید که دو زاغ بهمان روش که انحضرت خبر داده بود امدند
پس ان یهودی پدرش را باواز بلند طلبید پدرش جواب داده گفت ویحک ای پسر چه باعث شد وا داشت ترا

که امدی

که امدی باین وادی و حال انکه این محل از اماکن اهل دوزخ است گفت که امده ام که از نشانی ایام که دفینها
پس پدرش گفت که دفینها در فلان موضع و فلان دیوار است بعد از انکه نشان کنوز پنهان را بیهودی
داده گفت وای بر تو ای پسر که پیروی دین محمد کن تا سلامتی یابی که دین محمد نجات و موجب خلاصی است از
درکات و با این سخنان بگنج باقی نبی دلالت نمود پس ناگاه انهر دو زاغ از ان موضع پریدند و یهودی
بخانه خود شتافت و در ان موضع که پدرش نشان داده بود دفینه از طلا و دفینه دیگر از نقره یافت هم
پس شتری از انها بخدمت حضرت امیر المومنین عم اورد و حالتی که میگفت گواهی میدهم باینکه نیست
معبودی سزاوار پرستش مگر خدا و گواهی میدهم باینکه محمد فرستاده خداست و باینکه تو
رسول خدا را برادر و ولی و پادشاه مومنان بحق و براستی همچنان که نامیده گشته و این
هدیه که اقرار کرده بودم پیشکش کن ان را در مصارفی که خواهی بدرستی و بتحقیق که تو ولی خدایی
در خلایق و عالمیان ومن ذلک ما رواه ابن عباس ان جماعة من اهل الکوفة من اکابر الشیعة
سالوا امیر المومنین عم ان یریهم من عجایبه سلام الله فقال لهم انکم لم تعتقدوا وان لم تروا وامره
فکفروا فقالوا لا بد لک من ذلک فانک صاحب السر فاختار منهم سبعین رجلا وخرج بهم الی ظاهر الکوفة
وصلی رکعتین وتکلم بکلمات فقال انظروا فنظروا فاذا اشجار وثمار حتی تبین لهم انها الجنة فقال
احسبهم قولا هذا سحر مبین ورجعوا کلهم الا رجلین فقال لاحدهما سمعت ما قال اصحابک
ما هو والله بسحر وما انا بساحر ولکنه علم الله وسر رسوله فاذا ابدیتم علی بعد ردوا علی الله فرجع
الی المسجد یستغفر الله لهم ولم یزل داعیا حتی خرج المسجد فراهما ثم رجع احد الرجلین کافرا وثبت
الاخر شیخ رحمه الله میفرماید که از خوارق عادات که دلالت بر علو شان و رفعت منزلت ان والا
نور میکند خبریست که روایت نموده ابن عباس که جماعتی از اهل کوفه که بودند از اکابر شیعه در
خواست کردند از انحضرت امیر المومنین عم که بنماید بایشان از عجایب اسرار الهی چیزی پس انحضرت فرمود
بدرستی که شما را طاقت مشاهده ان نیست و اگر چنانچه بیکی از ان اسرار بعینه بنمایم کافر میشوید
بحقیقت ان عمیکرو بدیر ایشان گفتند ما قبول میکنیم و شک نداریم در اینکه تو صاحب اسرار
خدایی پس انحضرت صلوات الله علیه هفتاد کس از ایشان را انتخاب کرد و ایشان را در بیرون کوفه
بموضع بلندی اورد بعد از ان دو رکعت نماز بگزارد و تکلم نمود بچند کلمه و فرمود که نگاه کنید پس
ان جماعت نگاه کردند ناگاه درختهای سبز خرم و میوه های ابدار بر همه اشنا منظر ایشان درامد
اینکه و انهر روشن شد که ما ایشان را از ارکان بهشت است که خدای تعالی وعده فرموده پس بعضی از ایشان

که منش کلا تر بود گفت این سحر هست روشن و ظاهر و از آن مقام باز گشتند هکی کافر و مرتد
گردیدند و مردم که تصدیق و ثبات در طریق یقین داشتند و یا از جاده قویم دین بیرون نگذاشتند
پیش آنحضرت صلعم یکی از انها و کسی گفت که آیا شنیدی همراهان تو گفتند ما بچشم شما دیدیم بعد از آنکه
که سحر بود و من ساحر نیستم ولیکن انچه کردم و نشان نمودم علم خدا و رسول خداست که بمن آموخته
پس اگر این کرامت را از من قبول نکنید بتحقیق که از خدا قبول نکرده اید بعد از ان آنحضرت صلعم مسجد
را جستجو نمود که استغفار نماید جهت بنا نهادن بر حوض دعا کرد و ببرکت دعای آنحضرت سنگریزه‌های
مسجد هکی مروارید و یاقوت گردیدند و مردم چون این حالت بدیدند یکی از خدمت آنحضرت مراجعت
ننمود بر حالتی که کافر بوده و دیگری قدم ثبات در میدان دین سست ننموده گوی سعادت بچوگان
یقین و ایمان در ربوده و مخفی نماند که از لفظ حدیث چنین مستفاد میشود که آنحضرت صلعم جهت ایشان
طلب آمرزش نمود پس چون بعد از دعای آنحضرت سنگریزه‌ها در و یاقوت گردید اشاره بان است
که ابناء الا اهلیت و مانند ایشان نیست که مورد مغفرت الهی توانند بود چه سنگریزه‌ها با وجود عدم اهلیت
ببرکت دعای آنحضرت در و یاقوت شدند با آنکه دعا بجهت آمرزش ایشان بود و ایشان از کم استعداد
قبول این سعادت نیست محروم خواهند بود و بعلت شقاوت محروم خواهند گردید قاله

ومن ذلک انه کان یقول لابن عباس کیف انت یابن عم اذا ظلمت العیون العین فقال لم
یا مولای کلمتنی بهذا مرارا و لا اعلم معناه قال عین عتیق و عمر و عبد الرحمن بن عوف و عین عثمان
وسیظلم لها عین عایشه و عین معویة و عمرو بن العاص و عین عبد الرحمن ملجم و عین عمر بن سعد
قاتل الحسین لعنهم الله و بعضی از کرامات آنحضرت صلعم اینست که میگفت برای ابن عباس چگونه باشی
حال تو ای پسر عم هرگاه ظلم کنند عینها بر عین یعنی بر دیده و خلاصه که وقتی ابن عباس گفت که ای
مولای من تکلم نمودی با من باین کلام چند نوبت و نمیدانم که معنی این کلام چیست و در وی سخن
کیست آنحضرت صلعم فرمود که ان عینها که ظلم خواهند کرد عین عتیق است که مسمی است بسالم مولی حذیفه
و عین عبد الرحمن بن عوف و عین عثمان و عنقریب منضم شود با اینها عین عایشه و عین معویه و
عمرو بن عاص و عین عبد الرحمن ملجم و عین عمر بن سعد که قاتل امام حسین است که دور کرداند همه اینها را
خدای تعالی از رحمت خود ... آنحضرت اینست که ... اشتمال
عین ظلم خواهند نمود بر عین یعنی بر عین الله و چشم و چراغ کونین ... و بیان
چشم زخم و اصابه عین نسبت بعین خواهد شد و بمعنی که مذکور شد بنا بر فتح لام ... اگر

در بعضی نسخ که اظلمت بمعنی چنین خواهد بود
چنانچه کلام باشد یا زبان ... باب افعال باشد چنانکه ... بتقدیر یا
که چگونه بود حال تو ای پسر عم هرگاه تاریک شود دیده‌ها بچشم زخم و اصابه عین و بنا بر ... وجه
یا من در کلام العین ... و عین خود بمعنی اصابة العین خواهد بود چنانکه در صحاح مذکورست
که العین اصابة العین اما اصابه فالعین و معنی و لا قوت قاله ومن ذلک قوله للدهقان
الفارسی وقد حذره من الرکوب و المسیر الی الخوارج فقال له اعلم لطوالع النجوم وقد انتحست سعد
اصحاب النحوس و نحس اصحاب السعود و تدبیر المریخ یقطع فی برج الثور و قد اختلف فی برجک کوکبان
ولیس الحرب لک بمکان فقال له انت الذی تسیر الجاریات و تنقضی بالحادثات و تنقلها عن التقاء
و الساعات فما السراری و الدراری و ما قدر شعاع المدیرات فقال سانظر فی الاسطرلاب فاخبرک
فتح تو سپهر و منبرهاییکه اجلاء انانکه کمالات بعضی ذات و علو صفات آنحضرت صلعم میکند
قول آنحضرت بدهقان فارسی که مردی بود از دانشمندان فارسی در طریق مجوسیان و دانات
اسم و رسم قبیل سیاه و منجم بود معدودی در خدمت آنحضرت صلعم حاضر شد و ایشان را از سوار شدن
و عزم سفر بسوی خوارج منع و حذر فرمود میان دانشمند منجم با آنحضرت گفت که بدانکه کواکب طالعه
یا بروج طالع نجوم از افق مخفی گردیدند یعنی بهنوبت سعادت یافتند با خنثی نحوست و تیره گردید
حال صاحبان سعادت ... بتحقیق که بوج کوکب جوزا و ذکور اکب بحثی است شروع کرده در برج ثور که
وبال او ست بسبب که و در این وقت ضعیف طالع بتحقیق که در امید و قران بوده در برج ثور که
طالع وقت یا طالع موجودات دو ستاره و حرب ... و سوار شدن ترا در اینوقت بجهت ...
آنحضرت متوجه دهقان شده فرمود که تو پی انکه سپهر و حرکت میدهی افلاک جاریه و کواکب ...
در بروج سموات و حکم میکنی ... حادثات و نقل میفرمایی آن حادثات را با افلاک و کواکب ...
بادقایق و ساعات پس چون دهقان از اهل نجوم بود آنحضرت صلعم از علم افلاک و نجوم با او تکلم نموده
فرمود که اگر ترا ... افلاک دوار ... هست بگو چه چیز است این کوکبهای ...
درخشان و چه مقدار است قدر شعاع مدیرات یعنی کواکبی که با ذن الهی ... در عالم تمکن
چون افلاک ... از منشر و ظهور اوقات عبادات از نماز و روزه و حج و غیر اینها پس دهقان
منجم گفت بزودی نظر میکنم در اسطرلاب و خبر میدهم ... از این ابواب ... آنحضرت
شعاع مدیرات از دهقان چنین مستفاد میشود که مناط حکم منجم بعنوان جزم در احکام نجوم
مطارح اشعه کواکب است ... کواکب ... تاثیرات و ... مطارح اشعه

نیز دانستن مقدار شعاعات بیرون چون تن شعاع معلوم نباشد مطرح اشعه نیز معلوم نخواهد
بود و هرگاه مطرح اشعه کواکب معلوم نباشد حکم بجاد شعاع نتوان نمود و ما لا انکر معتاد
و مطرح اشعه کواکب صاحبان علم لوفی میدانستند لهذا آنحضرت ع از دهقان سؤال از تدبر
شعاع مدبرات فرمود و شاهد ما لا و ادر جام جهان نمای منجم و اینست حقیقتها فی احسن تقویم بصورت
جهل بوی عود و در بعضی نسخ بجای مدبرات مدبرات است بیاء دو نقطه از زیر دان باعتقاد حکما
و اهل تنجیم نفوس مجرده کلیست که اداره افلاک مینمایند و او لا تعلق بکواکب نبوده بلا افلاک کتب دیگر
و بعد از آن بباقی اعضای فلک که خارج مرکز و متممات حاوی و محوی و تدویر است تعلق میگیرد
مانند روح در انسان که اول تعلق بدل میگیرد و بعد از آن بسایر اعضا میرسد پس جواب دهقان فارسی
جمله حکما و منجمین است میتواند بود که مقصود آنحضرت ع از مدبرات بجهت الزام دهقان آن نفوس مجرده
کلیه باشد که اداره افلاک مینمایند و اهل شرع بملایکه از آنها تعبیر میکنند و مراد از شعاع تاثیرات نفوس
فلکیه بود در عالم سفلی باذن الهی یا مقصود همان کواکب باشد که محل تعلق نفوس کلیه مدبره است از قبیل
تسمیه محل باسم حال والله یعلم حقیقة الحال نقال لا ادری لا علم الزمان باسم البارحة فی جملة المیزان و بای نجم مخنف
فی برج السرطان وای افتر دخلت علی الزبرقان نقال لا اعلم یعنی بگر باره آنحضرت ع از دهقان
فارسی سؤال نمود که آیا تو دانای باینجه تمام شد استیا و وقوع آن دیشب در وجه کوکب در برج میزان
و دانای به هر کوکبی کجا محو و پنهان شد در برج سرطان و آگاهی که چه آفت رسیده بود دی کوکب ماه بسی
دهقان در جواب گفت نمیدانم مخفی نماند که بنا بر اصطلاح منجمین در قواعد علم نجوم کواکب را در سیر بروج
فلکی پنج حظ است که آنها را حظوظ خمسه میگویند و آن بیت و شرف و مثلثه و حد و وجه است و نسبت حظوظ
خمسه بیکدیگر آنست که بیت را پنج درجه است از حظ و شرف را چهار درجه و مثلثه را سه درجه و حد
دو درجه و وجه را یک درجه است و بیان وجه کواکب چنانست که هر برج را سه حصه کنند هر حصه ده درجه
اول را به مریخ دهند و دوم بکوکب بعد که شمس است و همچنین تا قمر بعد از آن زحل بعد از آن مشتری بعد از آن
مشتری بعد از آن مریخ تا آخر بروج و جدول جمع کواکب را سیر مراتب

و بنا برآن

و بنا براین کواکب را در برج میزان سه وجه است یک وجه متعلق است بقمر و دو وجه دیگر متعلق است بقمر و دو
وجه دیگر متعلق است بزحل و مشتری و بر آنحضرت ع ظاهر و هویدا است که در آن شب استیا و وقوع حرکت بهما
و تمام شده بود و در کلام و جمال و جوه کواکب ثلثه در آن مقام بانجام رسیده بود که ما و بعلم تا دلیلا لا
و الا تحتوی فی العلم تتمه نقال لا علم آنست ان الملک البارحة انتقل فی بیت الحرث فی الصین و انقلب برج
ما جین و غارت بحیرة ساوة و فاضت بحیرة خزر و قطعت باب الصخرة من سقلیة و نکس ملک الروم
بالروم و ولی اخوه مکانه و سقطت سرادقات الذهب من قسطنطنیة الکبری و هبط سور سرندیب
مفقود بان الیهود و هاج النمل بوادی النمل و سعد سبعون الف عالم و ولد کل عالم سبعون الفا
و اللیلة یموت منهم نقال لا اعلم یعنی آنحضرت ع فرمود ای دهقان ایا دانای که دیشب پادشاه چین از بازوا
بدیت نقل یافت از خانه ای فی بجانب خانه دیگر در بلاد چین و سرازیر گردید برج ماجین و زمین فرو رفت
دریای ساوه و سیلان نمود دریای خزر و بریده شد در صخره بیت المقدس از آمدن و شکافت از طرف
سقلیه و نگونسار شد پادشاه روم بملک روم و پادشاهی یافت برادر او بجای او و بیفتاد بارگاه و خیمه های
طلا کار را سراپرده سلطنت است از قسطنطنیه کبری و فرو ریخت قلعه سرندیب و مفقود گشت تاریخ نعت
و ملت یهود و شوریدند مورچگان در وادی نمل و سعادتمند شدند هفتاد هزار عالم و تولد
یافت در هر عالمی هفتاد هزار کس و در امشب بمیرد هفتاد هزار کس پس دهقان در جواب گفت نمیدانم
مخفی نماند که قسطنطنیه کبری حصاری بود در روم و در بالا فرتیبه که پای تخت پادشاهان روم بود
و بعد از آن بوزنطیا گفتندی و در زمان حضرت صاحب الامر ع مفتوح میشود انتقال قلعه سرندیب
یکی از عجایب دنیاست و قلعه ایست در کنار آن عمودی است و بر بالای عمود اسپی از مس نصب نموده اند
و بر بالای آن اسپ سواری است در یک دست او گره ایست از طلا و از انگشتان دست دیگر او کشوده عالی
که گویا اشاره میکند بآن گره طلا و این صورت قسطنطین است که بانی این قلعه بوده و قسطنطنیه از نام
بانی گرفته اند و وادی نمل موضعیست که در سمت جنوب طایف است و در تفسیر ع بن ابراهیم از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده اند وادی که خوف از طلا و نقره است که حق تعالی مورچه را نگاه حفظ و حراست آنها
مامور کرده است والله یعلم تتمه نقال لا اعلم آنست بانتهاء الطهر الاکبر انتشر ذوات الذوائب التی تطلع
مع الانوار و یغیب الاسحار نقال لا اعلم نقال لا اعلم آنست بطلوع النجم الذی ما طلع الا عن ملکه
و لا غاب الا عن مصیبتها ما طلع و غرب نقیض قابیل ما ابیل و لا نظرت الا الخرات الدنیا نقال لا اعلم
بعد از آن که دهقان نادرست در جواب آنحضرت تعلق بجهل نمود دیگر باره آنحضرت فرمود که آیا تو دانای که کوکبها

درخشنده باشند که ستارههای سرکش ظاهر العداوة اند و صاحبان کینه طلوع مینمایند یا ستارههای
نورانی و غروب میکنند هنگام سحرها پس دهقان گفت بلی ای امیر پس حضرت فرمود که آیا تو دانائی طلوع
آن کوکبی که بر ون بنا م سعه انوار فوق مکر آنکه طلوع او منها از خوب و میلی است و غروب تفرق
مکر انظهور رفته و مصیبتی یعنی طلوع و غروب اینها خفی نیست بلکه جهة ظهور رفتار و شرافت و بلندی کرای
دو کوکب طلوع و غروب نمی بود نزد تو مقارن طلوع و غروب اینها قابل اینها را بکنند و ظاهر نیست حکم بجهت
خرابه بنا با نیست که هر گاه ظاهر میشوند خرابیها دیده نشد اینها متفرق میشود پس دهقان گفت نه ام
نا نیکه مراد از شب کوکبهای درخشنده است همچنانکه در قاموس گفته کالشهب گنت الدرای مخفی
و شهب اسم مفرد است و بمعنی جمع است مثل خدم که بمعنی خدام است چنانکه جوهری در صحاح ذکر
کرده کالحرس السلطان و هم الحرس الواحد حرسی یعنی ستارههای پاسبان که در اسماء شیاطین را
منع میکنند و نمیگذارند که استماع کلام ملائکه نمایند همچنانکه در سوره جن ذکر شده که وحفظا
ملئت حرسا شدیدا و شهبا و قرائت بود که حرس بفتح حاء و سکون راء باشد که جمع حارس است
در قاموس مذکور است که حرسا و حراسة الحارس الجمع حرس و احراس و در بعض نسخهای شاذ
الانوار حرس بضم حاء و سکون راء مکتوب است و بنا بر این جمع احرس است یعنی کنندگی و در این صورت
توصیف شهب بمعنی صفت حرس شاید اشخاص که نفوس مجرده بر ایشان ناظر شده چنانکه بر باقی کرده
نامنی کنیم هما آسمع و داده اینهاست پس جان که چون صاحب نفوس نیستند حضرت آنها راکه
نامیده حقوق بود که ماخوذ از حرس باشند و آن بمعنی داهیه است یعنی کوکبهای درخشنده
که طلوع اینها دلالت میکند بر بلا داهیه الله یعلم تتمه فقال الا ذا کان طریقا لسماء لا تعلمها فأنی
أسألك عن قريب من تحت حافر فرسي الأيمن ولا تدري من المنافع والمضار فقال ان أخبرني علم
أقدر منّي في علم السماء ما هذه تحت حافره الأيمن فخرج كنز من ذهب ثم أمر بحفر تحت الحافر الأيسر
فخرج منه فتعلق بعنق الحكيم فصاح يا مولاي الأمان فقال لا أطلب منك الا الركوع والسجود فقال سمعت منك
نقل خبرا اسجد لله فأسرع في اليه ثم قال يا أمير قل سؤالك عن نجوم القطب و أعلام الفلك وان هذا الفاعل به
الاعظ وبيت في المسند بعدا از انکه آگاه نمودی از مسائل بعنوان ما فی قرار نمود آنحضرت ع فرمود که آیا کلام
و علامات شمال عند اندک بیش شد از جای تردد یکی بمیسر ضربه مما از آنجه زند بر سم راست و چپ نیست
منفعتها و مضرتها منم گفت دانستی من بجاد زمین که آنست از ذات کمجا و متاع اسمان دانم پس غیر طلوع
بنمای تا شد کنجی از طلا یا فقد بعد از آن فرمود تا زیر سم چپ اسب از زمین کنند از آنجا افعی بیرون جست و بگردن حکیم

وچون طلب بحکم مقتضا مبین و در پیوست پس حکیم با حقنا بعذر یاد و اضطراب آمده در زمان امان طلبید که کی
نجات خود را در بیت النزف شفاعت آنحضرت دید آنحضرت ع فرمود که خلاصی و امان بوسیله امانت
اگر نجات خواهی امان می‌خواهی حکیم گفت که از آن خود طلب امان نخشی مرا بنیاد کیست قیام نمایم بجهت تو رکوع
و سجود باطل الانجام است و بقدم صدق اخلاص طریقه عبودیت بجا آرم آنحضرت ع فرمود که خوبی شنیدی
جواب را بنوعی نمودی بکوی که رکوع و سجود جهت تحصیل نجات تو نیست بلکه بنده باش خدا را و بجد
کن برای خدا و تضرع نمای بتوسط آنکسی خدای جهانرا که بعد از آن آنحضرت ع فرمود ای مرتبل سور ایام
ستارهها که بنای سیر فلک بر ولایت ماست و بنا بر آیات و علامات افلاک یعنی دانستی تا از دو حوادث
افلاک بدلالت ماست یا بمعنی که همچنانکه جبال اوتاد ارض است ما اوتاد افلاکیم یعنی ثبات و نظام
افلاک باستقامت و نظام و بقیام دین ما بقیت ماست و بدرستی که محقق که این علم اکسیر عید الله
عز اسما و خاندانی که در هند است مؤید این حدیث است خبری که در کتاب کافی از جمیل بن صالح
که منقول است از آنحضرت امام صادق ع و آن اینست روی جمیل بن دراج عمن اخبره عن ابی
عبد الله علیه السلام سئل عن النجوم فقال ما یعلمها الا اهل بیت من العرب و اهل بیت من الهند حاصل
معنا آنکه حضرت که راوی گوید که شخصی از آنحضرت از علم نجوم پرسید پس آنحضرت ع فرمود که علم
نجوم را مگر اهل بیتی از عرب یا اهل بیتی از هند نمی‌دانند و همچنین مؤید این حدیث مذکور است خبری که در
کافی در روایت معلی بن خنیس مسطور است و آن اینست که روی معلی بن خنیس قال سألت ابا عبد الله ع
عن النجوم اهی حق فقال نعم ان الله عز و جل بعث المشتری الی الارض فی صورة رجل فأخذ رجلا من
العجم فعلمه النجوم حتی ظن انه قد بلغ ثم قال له انظر این المشتری فقال ما اراه فی الفلک و ما ادری این هو قال
فنحاه و اخذ بید رجل من الهند فعلمه حتی ظن انه قد بلغ و قال انظر الی المشتری این هو فقال ان حسابی
لیدل علی انک انت المشتری قال و شهق شهقة فمات و ورث علمه اهله حاصل مضمون حدیث آنست که
معلی بن خنیس گفت که پرسیدم امام جعفر صادق ع از نجوم که آیا نجوم حقیقت دارد و حکم بجهات
واقع و محقق است پس آنحضرت ع فرمود آری بدرستی که خدای عز و جل مشتری را بصورت
انسانی بزمین فرستاد که اهل زمین را تعلیم نجوم دهد پس مردی را از عجم گرفت و با او علم افلاک
و علم نجوم را موختنا آنکه گمان کرد که او در نجوم کمال رسید بعد از آن برسم امتحان از وی پرسید که
و بین که مشتری کجاست پس آن عجم گفت که من مشتری در فلک نمی‌بینم و نمیدانم که در کجاست پس مشتری
چون او نا تمام شناخت او را و دور نمود او را از خود و روش ساخت و بجانب هند شتافت شخصی را از اهل هند

اختیار نمود و بتعلیم او پرداخت تا آنکه مظنون او شد که این علم را خوب ورزیده و در فنون آن شهرت یافته و بکمال
رسیده برسم امتحان باو گفت ای صاحب ذوق سلیم و ای در سپهر هوشمندی مستقیم بعرض تفکر بر این و بنظر
بصیرت مشاهده فرمای و ببین مشتری کجاست آن مرد هندی چون در آئینهٔ آن شغل خود منوری کرد
و گفت ای درة التاج تارک افلاک و ای سعادت نشان خطهٔ خاک بتحقیق که حساب و رایات [illegible]
من دلالت میکند باینکه شخص تو عین مشتری است و جای تو در فلک خالیست آنحضرت فرمود که هنگام
بعد از این جواب دلپسند الحق که هفت نجوم نرد و نبرد و اهل عقل و علم را بمیراث برد و پس علم نجوم انجاب و منسوخ
بود که ضمیر فیض حقایق ما یاب شد مشتری و بنابر آنچه بیانست که مشتری را از [illegible] ادوار مردم هندی که
از غلبهٔ آن جان بباد یعنی نماند که مذهب حکما و منجمین وقایع و آثار و حوادث و [illegible] مستند و منسوب
بکواکب ادوار و کونها اینها مصدر آثار اند بلکه اینها را مؤثر میشمارند و این خلاف مذهب حق و مخالف
طریق ارباب تحقیق است چه عقیدهٔ ای لا مؤثر في الوجود الا الله و وجود تمام آثار و ظهور حوادث واقعه
در ظرف قابل [illegible] مستند و مرجوعست بحضرت اقدس او [illegible] طلوع و غروب کواکب و قطع درجات
و طی مراتب باقی اوضاع مضبوطه اینها شواهد و علامات اند بر وقوع حوادث و ظهور وقایع نه آنکه
بعنوان استقلال [illegible] له الحکم و الیه المصیر و تمثیل این مطلب چنین توان کرد که هرگاه پادشاهی
مقرر نماید که چون سوار شود نقاره بنوازند [illegible] پس هرگاه صدای نقاره مسموع شود معلوم
میگردد که پادشاه سوار شده و این بدیهیست که صدای نقاره علامت سواری پادشاه است
نه علت سواری پس همچنین [illegible] احوال اوضاع کواکب و افلاک علامات و نشانهایند بجهت وقوع حوادث
در عالم خاک مگر آنکه گویند که همچنانکه حق تعالی بکافور برودت و بفلفل حرارت و بسقمونیا اسهال داده
و باتش سوختن و بباد افروختن عنایت فرموده همچنین بکواکب و اوضاع آثار بخشیده و در اینها آثار
بودیعت گذاشته و بعضی [illegible] را [illegible] نموده اند و حکم ببطلان این اعتقاد فرموده اند
و اینکه در کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مخاطبهٔ دهقان فارسی مذکور است [illegible]
معنی است که طلوع این دو کوکب معلوم [illegible] نیست بر وقوع کید و مصیبتی [illegible]
بظهور غرایب و فتنه در جناب قدس [illegible] نظام عالم [illegible] منتظم گردانید که مقارن طلوع آن
کوکب قابلها [illegible] بقتل رسانید و [illegible] طلوع نمایند حادثه و داهیه وقوع نماید [illegible]
است که اوضاع کواکب و افلاک با نفسها [illegible] شد چه اعتقاد بتاثیر نجوم
و آموختن این علوم در شریعت مطهره مذموم است چنانکه در کتاب نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین

جنبی

۱۳۹

جنبی مرویست که مفاد آن اینست که آنحضرت هنگامی که عزم سفر جهت حرب خوارج نمود منجمی گفت یا امیر
المؤمنین اگر در این وقت سفر اختیار نمائی میترسم که بمراد خود ظفر نیابی پس آنحضرت فرمود که آیا گمان
میبری که تو راه مینمائی بساعتی که هر کس در آن ساعت اختیار سفر نماید بدی از او باز گردد [illegible]
و میترسانی از ساعتی که هر کس در آن ساعت سیر و سفر کند ضرر باو رسد پس کسی که باین کلام گروید بتحقیق
که تکذیب قرآن نموده و در نیل محبوب و دفع مکروه از استعانت بخدا بی نیاز گردید بنابر قول تو آنکس که عمل
مینماید میباید ترا حمد گوید نه خدا را زیرا که تو میپنداری که راه نموده او را بساعتی که در آن ساعت
نفع یافته و از ضرر ایمن بوده پس آنگاه آنحضرت رو بمردم آورده فرمود که احتراز کنید از آموختن
نجوم مگر بقدری که راه نموده شوید بسبب آن در سیر منازل در بلاد و صحرا و دریا بدرستی که علم نجوم
آدمی را میخواند بکهانت منجم مثل کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر کافرست و کافر در
آتش است سیر و سفر کنید بنام خدا پس سوار شده متوجه حرب خوارج گردید و بحمد الله که ظفر یافته
مکروهی ندید ۵ لد ومن ذلك ما رواه احمد بن عبد العزیز الجلودی فی خطب امیر المؤمنین علیه السلام
بالبصرة فقال سلونی قبل ان تفقدونی سلونی فعندی علم المنایا والبلایا والانساب والاصلاب وفصل
الخطاب [illegible] منبر [illegible] که از جملهٔ آن سخنان که دلالت بر فضل و علو شان و سمو قدر و مکان حضرت امیر المؤمنین
میکند حدیثی است که روایت نموده احمد بن عبد العزیز جلودی که گفت خطابت نمود حضرت امیر المؤمنین
در بصره و مردم را موعظه و نصیحت فرمود پس گفت که بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا
گم کنید مرا و بیابید پس بپرسید کسی را که نزد او است علم آجال و خلایق و بلایا و این ترجمه منایا [illegible]
که منایا جمع منیه است و آن بمعنی مرگ است [illegible] جمع بلیه است بمعنی مصیبت
چون [illegible] بمعنی [illegible] چنین خواهد بود که بپرسید کسی را که نزد او است [illegible]
که [illegible] امده [illegible] نسبهای مردم [illegible]
که [illegible] و کیست [illegible] زاده [illegible] که از اهل سعادت [illegible]
شقاوت [illegible] بپرسید کسی را که نزد او است فصل الخطاب یعنی کلام
که فرق کننده است میان حق و باطل [illegible] و دیوان [illegible] فصل الخطاب قرآن [illegible]
انا دابة الارض [illegible] آنحضرت [illegible] بروایت احمد بن عبد العزیز [illegible] که منم آن جنبنده که خدای تعالی [illegible]
مصیبت [illegible] زمین بیرون [illegible] زمان [illegible] سخن کریم که [illegible]
و این کلام اشاره است [illegible] الا

مبین ۴

وفي الحال بكوكبه ۴

تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب بسخط رب الارباب
بر ایشان در وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر کوتاه دارند و ظلم زیاده شود بیرون آوریم برای ایشان
جنبنده از زمین که سخن گوید با ایشان آنکه مردمان بآیات ما یعنی بوعده و وعید حشر و نشر و رجعت یا
یا بائمه معصومین علیهم السلام که آیات قدرت و دلایل حکمت ما اند یقین نمی آوردند و شیخ طبرسی در تفسیر این آیه
کلام بیان نموده که دابة الارض که خدای تعالی بظهور او در این آیه وعده فرموده ثم و علی بن ابراهیم در تفسیر
این آیه نقل نموده که حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی در آخر الزمان خدای تعالی ترا در بهترین صورتی
بیرون آورد و با تو آلتی باشد که بآن دشمنان خود را نشان و علامت کنی و دوستان از
دشمنان امتیاز یابند و در بعضی روایات وارد شده که بر جبین مومن هذا مومن نقش خواهد
گذاشت و بر ناصیه کافر هذا کافر خواهد نمود و این آیات جمله آیتیست که برجعت آنحضرت ع
دلالت میکند و از اینجاست که بعضی که بعضی در تفسیر و اذا وقع القول علیهم چنین گفته اند که چون
واقع شود قول ما تمییز مومنان از کافران و منافقان از مخلصان بیرون آوریم دابة الارض را
و حذیفة بن الیمان روایت کند که از حضرت رسول صلعم پرسیدم که از کجا بیرون آید فرمود که از مسجدیکه
آن با احترام تر باشد نزد خدای تعالی یعنی مسجد الحرام که عیسی ع با مومنان با وی طواف کنند
و مومنین در زیر قدم ایشان بجنبد مانند قندیلهای معلقه و کوه صفا شکافته شود از جانب
مشعر الحرام و از آنجا بیرون آید و همچنین مضمون حدیث سابق ما بعد کافی از حضرت امیر المومنین ع
مرویست که فرمود و لقد اعطیت الست علم المنایا و البلایا و الوصایا و فصل الخطاب و انی
لصاحب الکرات و دولة الدول و انی لصاحب العصا و المیسم و الدابة التی تکلم الناس یعنی تا آنکه مراد
بعصا و میسم بکسر میم و فتح سین عصای موسی و خاتم سلیمانست چنانکه شیخ طبرسی در مجمع البیان ذکر نموده
و بعضی از علما دین عصا را بمعنی اجتماع اهل اسلام تعبیر نموده اند و گویند مراد اینجا اجتماع مسلمانان
در مسائل دین باین اعتبار که اسلام بدان برپا میشود همچنانکه سالک بمدد چوب دستی طی
راه میرود و لهذا اختلاف را شق عصا المومنین میگویند یعنی ضعیف کردن انجمن اسلام باین
راه میرود مانند شکافتن در چوبی که مدد راه رفتن است و هم عصا را بمعنی تن ضعیف
و مفاد کلام آنحضرت اینست که مرا بتحقیق در چوبی که مدد راه رفتنست داده ام شش فصل
اول دانستن وقتها و اجلهای خلایق یا دانستن منیها و مرگها که بعضی از معطفات آمده و بعضی بسبب
طاعت دوم دانستن نزول بلیات یا دانستن زحمتها که بر سرها مجهول آمده و بعضی بسبب بعضی سوم

دانستن وصیتها که رسل یا وصیا خود گفته اند چهارم دانستن کلام فرق کننده میان حق
و باطل در فتوی و قضا و اقامت براهین و میتواند بود که کلام ناطق قرآن باشد پنجم آنکه بدرستی
که من هر اینه صاحب ظفرهای مشهورم که اهل اسلام بر اهل شرک یافتند یا یعنی که هر جا که
فتحی کرده و داد دین میبود و این معنی مبنی است بر آنکه کره یعنی حمله آوری و ظفر باشد بر دشمنان و
تواند بود که کرات یعنی رجعت باشد و معنی چنین خواهد بود که من صاحب رجعتهایم که در آخر
الزمان میشود و صاحب پادشاهی پادشاهانم یا یعنی که اشرف پادشاهیها که پادشاهی
اسلام است بسبب جهاد من شد و مراد از دولة الدول غالب شدن اسلام و شرع محمدیست
که بشمشیر امیر المومنین ع راست شد و باقیست تا حد آخر الزمان یا عبارت از دولت حق
حضرت صاحب الامر است ع که راجع بدولت حضرت امیر المومنین ع میشود ششم آنکه بدرستی
هر اینه منم صاحب عصا و صاحب آلت نشان امامت و صاحب جانوری که سخن میگوید با مردم
که مخالف ... تفسیر عصا و میسم گذشت و بنابر روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم هست که حضرت
رسول خطاب کرده با امیر المومنین که یا دابة و گفته در آخر الزمان خدای تعالی ترا بیرون آورد
در بهترین صورتی و با تو میسم هست که نشان میکنی بآن دشمنان را میتواند بود که موضع معطوف
بر صاحب باشد لیکن ظاهر اینست که آن بر سبیل استعاره است چون دابه شهادت بعدم ایمان
ایشان میدهد و آخر الزمان نسبت بهمه کس و نزدیک اوست و حسن صورت نسبت بمومنان
است و بیرون الله یعلم انا حملنا اموت و اذا مت یرث الله الارض و من علیها دیگر آنحضرت
بروایت عبد العزیز که من زنده ام که تا انقراض عالم بحی صمیم با یعنی که نور من و نور اولاد طاهرین
علیهم السلام یکیست و دین و دولت من و ایشان یکیست و این نور که قیام دین و دولت باوست
تا قیام قیامت باقیست و مؤید این معنی است آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر کل شیء هالک الا وجهه
و همچنین در بیان معنی و یبقی وجه ربک در سوره رحمن ذکر نموده که وجه عبارت از دین پروردگار
است که همه چیزها فانی و مستهلک میشود بجز از دین الهی که ثابت و باقی میماند و از حضرت امام
زین العابدین ع نیز در تفسیر همین آیه روایت میکند که آنحضرت فرمودند که ما وجه الله
مائیم آن وجه خدا که باقی و پاینده است و ایضا در کتاب عیون از حضرت امام رضا ع منقول
است که آنحضرت فرمود که یا ابا صلت کسی که موصوف کند خدا را بوجهی مثل وجوه دیگر بی معنی که انکی بدان
کافر است و لیکن وجه خدا پیغمبران و رسل و ائمه معصومین اند که بایشان متوجه خدا میتوان

نسخه

میفرماید صح

ورا نفرديم ومعرفت او ميتوان كرد بدو چون ايشان وحبّ الله ودين خدا ايشان بي
بدلالت وبيقين وحد ديك تا قيام قيامت ميشوند وباقي ميمانند واز اينجاست كه آنحضرت بروايت
احمد بن عبد العزيز ميفرمايد كه هر كاه بميرد عالم انقراض يابد وصاحب شود الله تعالى مملكت زمين را
وكسي را كه بر روي زمين باشد ودر آن هنگام قيام قيامت باشد تتمه سلوني فاني لا
اسئل عما دون العرش الا اجبت ديكر آنحضرت ع بروايت احمد بن عبد العزيز ميفرمايد كه
بپرسيد از من مسائل دنيا وآخرت آنچه خواهيد تا خبر دهم شما را بدرستي ودانستي كه پرسيد
نشنوم از هر چيزي كه پايين تر از عرش اعظم است بجز آنكه جواب كويم با يقين كه آنچه در عرش است
بالاي عرش فوق حوصله شما نيست وشما را تاب وطاقت شنيدن آنها نيست ودر كشف الغمه
از ابو الطفيل منقول است كه كفت حاضر بودم وقتي كه حضرت امير المومنين ع خطبه ميخواندند
ميكفت سلوني فوالله لا تسئلوني عن شيء الا اخبرتكم واسئلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية
الا وانا اعلم أبليل نزلت ام بنهار ام في سهل ام في جبل يعني سؤال كنيد از من بخدا قسم كه هيچ چيز
سؤال نكنيد از من مكر آنكه خبر دهم شما را وهر چه ميپرسيد بكوييد وسؤال كنيد از كتاب خدا بخدا
قسم كه هيچ آيه از آن نيست كه ندانم كه آن در شب فرود آمده يا در روز ودر كوه نازل شده يا
در دشت در زمين هموار يا ناهموار ودر بعضي روايات سلوني عما دون العرش دارد هر چند حديث
وارد شده بهمان معني كه سابقا كذشت ومشهور است كه ابي بكر عليه اللعنه مكرر بر فراز منبر مي
ميكفت اقيلوني لست بخيركم وعلي فيكم يعني اقاله كنيد بيعت مرا فسخ نماييد كه من خود را قابل اين مرتبه نميدانم
وشما مرا بر او برابر ندانسته ايد وحال آنكه مرتضي علي در ميان شماست وهمچنين عمر عليه اللعنه مكرر ميكفت
كه همه زنان مسائل واجبه ضروريه خود را از من بهتر ميدانند وبر صاحب انصاف وعقل سليم ظاهر است
كه كسي را كه مكرر سلوني فرمايد با كسي كه اقيلوني كويد ودائم كويد كه اكر خواهيد چهار كتاب خدا را با
شما تفسير وتاويل نمايم با كسي كه كويد كل الناس افقه مني برابر داشتن ماه فرومايكان وجاهلان
نا بلاخلافت وجانشيني رسول خدا دانستن كم از آن نيست كه مسيلمه كذاب را لايق مرتبه نبوت و
مسند پيغمبري دانند يقين بدان كه سلوني نه انا اقيلوني است چرا بر من دوري اي خواجه از راه انصاف
في التأويل فقوله عما دون العرش من لوجوه الاول منها ان العرش هو العلم والعرش عند علم الحروف محيط
والعرش العرش شيخ قدس سره ميفرمايد كه كلام آنحضرت ع كه سلوني عما دون العرش را اشاره واشارات
كه بر آن اسرار منها است اول آنكه عرش يعني علم باشد ومؤيد اينست آنچه در اصول كافي از حضرت ابو الحسن

موسى

۱۴۰

موسى الرضا ع مرويست كه آنحضرت عرش را بعلم وتورت تفسير وتعبير بوده واز حضرت امام جعفر صادق
منقول است كه بعلم ودين تفسير فرموده پس بنا بر اين معني كلام آنحضرت صلوات الله عليه اين است كه بپرسيد
سؤال نماييد از من چيزها را كه از تحت علم الهيت يعني از چيزها كه غير عليتست كه مخصوص مقدس
الهي از من سؤال كنيد و بپرسيد وسؤال نماييد از من دوم آنكه عرش نزد دانشمندان علم حروف
بهاء است پس بنا بر اين وجه مفاد كلام آنحضرت ع اينست كه سؤال كنيد از من انچه در تحت فلك
بهاء است وآنحضرت ع محيط است بان ومخفي نماند كه نزد ارباب علم حروف مقرر است كه خطاب محقق
الوهيت وفيض اول از حضرت احديت نقطه ايست ممتد ومستنبط بصورت الف كه منشاء
بر تمامي حروف تولية وكونيه وان الف حقيقت تمامي الحروفست بالقوه وكلام آنحضرت در اسماء
حضرت قدس با يحرف صريح شد و با يحرف فقط عنه بنقيومت واسماء مجرده الهي مندرج
ومنطويست در تحت الحروف والفاظ والاين مخترعات ومبدا همه حروف وهر حرفي از حروف قائم
بر الف است الف نيز مظهر كلمات وهمچنانكه عقل ونفس وروح وساير نفوس مجرده وتمام انوار
علويه مستمدند از نور عرش همچنين تمامي حروف مستمدند از نور الف وجميع حروف علويه وسفليه
باوست وتحقق وبيداي همه از بسط وانبساط اوست وعالي محيط بر همه اوست پس انبساط شد
كه عالم علوي وسفلي بتمامها داخلند در تحت نقطه الف كه عبارتست از اختراع اول وعرش عظيم و
عقل نوراني ربا في حروف اجمالا وتفصيلا وبيرون آمده وبجا اينده واز استمداد مينمايند
ومؤيد اين معني است حديثي كه بروايت محمد بن علي بن بابويه عليه الرحمة از حضرت امام جعفر صادق ع
مرويست كه آنحضرت فرموده اند كه ان الله خلق نور محمد قبل خلق المخلوقات كلها باربعة الف سنة
واربعة وعشرين الف سنة وخلق منه اثنا عشر حجابا الكلمة التي تكلم الله بها ثم ابدا منها سائر
الكلم يعني بدرستي وتحقيق كه خداي تعالي بيافريد نور محمد را پيش از آفرينش كل مخلوقات بچهار صد وبيست وچهار
هزار سال وبيافريد از ان دوازده حجاب پس ايشان كلمه خدا بيدا كلمه كه تكلم نمود
الله تعالي اولا وبعد از ان ظاهر ساخت از ان كلمه باقي كلمات را كه ساير مخلوقات تقديس نمايند
محمد ع بر نوع وجود الف است كه مبدا تمامي حروف ذات وباقي موجودات بمنزله حروف بقيه كه
الفه بصورت الف وهياكل مختلفند واين الف را ظاهريت وچهار باطن ما ظاهرا و مركب است از نقطه
بهو سنه وتمام باطن اول عقلست وروح ونفس باطن دوم كه ۱۱۰ است عدد اوست
مساوي عدد اسم اعظمست وباطن سيوم ۱۷۱ است كه عدد لااست واين عدد ماده اسم اعظم و

یکحرف از ظاهر اسم اعظم و باطن چهارم میم است که فیض لا مت و عدد شن ۹۴۲ است و مطابقت
با عدد اسم اعظم که محمد است چه مجموع عدد ظاهر و باطن میم نود است و عدد نقطها با کرسیان افزاید
۹۲ است که مطابقت با اسم آنحضرت و همچنین این فیض که با ظاهر کلام ضم شود مطابق باطن
اسم اعظم که الله است و ایضا مشتملست بدو میم اول میم ملکست دوم میم ملکوت است و مراد این اشارت
است بانکه ملک و ملکوت مستفاد است از فیضان او و باطن همه اوست چنانکه الف حقیقت
بر حقیقت تمامی حروف بالقوه و انها همه مظاهر اوست و از جمله اسرار اسم مبارک آنحضرت
انکه میم که نقش و علامت حرفها و ذات اوست و عدد از جهلست و این عدد افتتاح هر مشکلست
چنانکه اربعین لیلة و اربعین صباحا شاهد ثبت بر مدعی چون آفتاب روشن و حرف دوم ح
و آن حرف استکه بنور آن معبود ای مکان عرشه علی الماء محراب کرسیست که فلک هشتم است
بمنزله کرسی است زیرا که حقیقتا ان ثمانیه است و ثمانیه حمله عرش اند و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه پس عرش نیز این محمد است که باطن الف و فیض اوست و مجد او لذا استوی علی العرش مراد تجلیات
جمال ازلیت و وجه سیوم از وجوه مذکوره آنست که مراد از عرش در کلام آنحضرت عرش عظمت و رفعت
صورت محمد است و قول حضرت اینستکه پس سیوم نمیشنوم از هر چیزیکه پایین از عرش است بجز آنکه جواب
گوم چنانکه سابقا گذشت والله یعلم **تتمه** در قول حماد بن العرش لا یستطیع انه لا یعلم ما وراء ذلک
بدان عقول البشر لا تعی القول عما وراء العرش و لا تحتمله بالتعمق و لا البصائر و الابصار لانه من قرار
نواحی له حمله شیخ علی الحمیفر ما یرکه کفتیم از حضرت که سؤال کند چرا انا نجد در پایین تر از عرش
بنا بر وجه سیوم مشکل مراد نیست که آنحضرت نزد عرش بالاتر آنرا نیافته است که عقول
ادمیان قوت فهمیدن و نگاه داشتن سخنان عرش و بالاتر از ان ندارند و طاقت تحمل آنرا
انها نمی آورند بلکه در منا هذه حال شاهدان گفتار دیده ارباب دانش و هنر گوهر وادی
سخن با رفعت جلال از اسرار آن دستادر آن و فهم نیز دور است بجهت آنکه آنها را نمیفهمند ایمان آورند تا
کرد آنحضرت خطابت میکرده اند در سپهر توحید و تجید سیر و سیاحت مینموده اند و از تلاطم امواج
جام معرفت و خوف تنگ ظرفی مردمان افسوس خورده اند فرموده اند که اه اه اسرار حضرت الهی را
مینوانیم نمود که اگر حاملان از ای یا فتیم هر اینه انها ان گفتار مینمودیم و آنکو هر را میدیدیم پرده از روی
مخدرات اسرار برمیکشودیم والله یعلم **تتمه** در تنقال الیه جوف عنقه کتاب فقال له یا ایها المدعی ماله
والمتقلد ما لا یعلم انی سائلک فاجبه لو فوس لیرا اصحاب فیقتلوه فقال امیر المؤمنین ع دعوه

فان حج الله لا تقوم بالطیش و لا بالباطل تظهر براهینه اسم التفت الی الرجل و قال لی سل بکل لسانک
فان یجیبک انشاء الله فقال الرجل کم بین المشرق و المغرب فقال مسافة الهواء قال و ما دوران الفلک قال مقدار ما تدور
الفلک قال مسیره یوم للشمس قال الرجل صدقت فمتی القیامة قال عند حضور المنیة و بلوغ الاجل قال صدقت
فکم عمر الدنیا قال یقال سبعة الاف ثم لا تحدید قال صدقت فاین مکة من بکة قال مکة اکناف الحرم و بکة
مکان البیت قال و لم سمیت مکة قال لان الله مکة الارض من تحتها ای دحاها قال فلم سمیت بکة قال
لانها بکت عیون الجبارین و المذنبین بعد از انکه خطیب بر سلونی و زیب مسند و دشت در اثناء خطابت
مردم را تکلیف مسئلت نمود راوی گوید که مردی کتابی در کردن خود حمایل داشت از میان برخاست و روی
بجانب آنحضرت کرد اشتر بجای شیر و حیا از زبان برداشته باواز بلند گفت ای انکه ادعا میکنی خبر را
که نمیدانی و بر خود می بندی آنرا نمی خبر داری که عنقریبی اکنون من سؤال کننده ام و چند مسئله می پرسم
جوابم بکوی راوی گوید که بعد از ان ادای این سخنان اصحاب آنحضرت ع از جای در آمدند تا
آن مخبر مرد را بقتل رسانند لیکن آنکوه حلم و معدن اصحاب را نهیب داده فرمود که واکذا ریدو او را که تا باو
برسانید که حجتهای الهی بتندی و طیش قیام نمیکنند و بقوت باطل استحکام نمی پذیرند غالب و مسلط نمی
برآهینه محکمات الهی نگاه التفات بان مرد نمود فرمود که هرچه سخن داری بروجه کمال و تکلم بیا
بپرس دو کالد که بدرستیکه من جواب دهنده ام تر انشاء الله تعالی نزد بر سید که چه مقدار است
مسافت میان مشرق و مغرب آنحضرت ع فرمود که بقدر مسافت هوا نزد گفت چه مقدار است
مسافت هوا آنحضرت فرمود که مقدار دوران فلک نزد گفت دوران فلک چه قدر است آنحضرت
فرمود که بقدر مسافت سیر یکروزه آفتاب نزد گفت راست فرمودی **مخفی** نماند که مسیر یوم
که در کلام آنحضرت ع است احتمال دارد که بحرکت یکنبار زحل باید تا مقدار دوران فلک توانند شد
چه دوران فلک سیصد و شصت درجه است که آفتاب دریکشبانروز آنرا قطع میکند و لیکن بنا
بر این مبانی که مسافت ما بین مشرق و مغرب مساوی باشد مدار آفتاب مشهور است که خط
ممتد میان مشرق و مغرب که از قطر میان نصف محیط است تقریبا مگر آنکه مراد از قدر مسافت هوا
در جواب اول قدر مسافت نخامت ثخن هوا باشد نه محیط آن و هوا عبارت باشد از مقعر فلک قمر
مجازا و مراد سائل از سؤال اول قدر مسافت هوا بحقیق مسافت نصف فوق الارض باشد الحوالی بن ابن
مراد آنحضرت ع از دوران فلک سیر نصف ظاهری فلک خواهد بود و در این صورت مسیر یوم که در کلام آنحضرت
مسافت سیر یکروزه محمول خواهد بود و بنا بر این مسافت میان مشرق و مغرب بقدر سیر یکروزه آفتاب است

ما بین زحو و م

خط مستقیمی که از مشرق بمغرب کشیده فرض شود با فتاب از وقت طلوع تا هنگام غروب محاذی هر جزوی از جزو[های]
ان خط و مقابل هر نقطه از نقطهای که بران خط فرض کنند میشود و معروض بینایی پس مسافت این خط بقدر
ان حرکت خواهد بود دیگر انمرد سائل عرض نمود که پس بگو که قیامت کی خواهد بود انحضرت ع فرمود که هنگام
حضور موت و رسیدن اجل انمرد گفت راست بیان فرمودی پس بگو بمن که چه مقدار است عمر دنیا ان
حضرت فرمود که میگویند هفت هزار سالست بعد از ان فرمود که در عمر دنیا تحدیدی نیست یعنی خدای تعالی
سبحانه و تعالی تعیین مدت کسی را روا نیست انمرد سائل گفت مطابق حق فرمودی پس بگو که مکه است یا بکه
از بکه و چه نسبت است مکه را با بکه پس انحضرت ع فرمود که مکه اطراف حرم است و بکه مکان خانه است
انمرد سؤال نمود که چرا مکه را مکه نامیده اند انحضرت فرمود که بجهة انکه خدای تعالی زمین را از زیر او
کشیده و بیرون اورده پس انمرد گفت چرا بکه را بکه نام نهاده اند انحضرت در جواب فرمود بجهة انکه گریه
در او بوده دیدهای جباران و گناهکاران از او نرم ساخته گردنهای گردنکشان تتمه قال صدقت فاین
الله قبل عرشه فقال امیر المؤمنین ع سبحان من لا یدرک کنه صفته حملة عرشه علی قرب ربواتهم من
کرسی کرامته و لا الملائکة المقربون من انوار سبحات جلاله ویحک لا یقال الله این و لا فیم و لا ای
و لا ثم و لا حیث فقال الرجل صدقت فکم مقدار ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الارض و السماء فقال له
اتحسن ان تحسب فقال نعم فقال امیر المؤمنین ع افرایت لو صب الارض خردلا حتی سد الهواء
و ملأ ما بین الارض و السماء ثم اذن لک علی ضعفک ان تنقل حبة حبة من المشرق الی المغرب ثم مد لک فی
العمر حتی نقلته و احصیته لکان ذلک ایسر من احصاء ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الارض و السماء
و انما وصفت لک جزء من عشر عشیر ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الارض و السماء و انما وصفت عشر عشیر
جزء من مائة الف جزء و استغفر الله من القلیل فی التحدید ثم حرک الرجل راسه و قال اشهد ان لا اله
الا الله چون حضرت امیر المؤمنین ع مسائل انمرد را در باب بکمال جواب فرمود انمرد سائل گفت راست
فرمودی و نیکو بیان کردی پس جناب قدس فرید که او سخن اللغز بنفی عرش خود پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که پاک و منزه میکنم نام منزه کردانیدن که در نمی یابد کنه صفت او را حاملان عرش و سمو منزلت
کبریائی او در مرتبه قرب جاهات ایشان بکرسیهای بلند پایه کرامات الهی و همچنین در نمی یابند فرشتگان
مقرب از انوار سبحات عظمت بیکرانه متناهی با انحضرت ازروی عتاب بان سائل فرمود ویحک ای مرد در
جناب مقدس خدا و بزرگی کالای نتوان گفت که جا او نه چون است و نه کجا و نه بچه چیز و نه بچه جهة پس انمرد سائل گفت
حق را فرمودی پس بگو که چه مقدار بود درنگ عرش بر روی اب پیش از خلق زمین و اسمان پس

انحضرت

انحضرت فرمود که ایا خوب حساب میکنی و نیکو میتوانی پس انمرد گفت اری حساب میدانم و نیکو میتوانم پس انحضرت فرمود
که ایا این را دانسته و میدانی که اگر ریخته شود در روی زمین خردل چندانکه پر کند هوا را که درمیان زمین و اسمان
بعد از ان رخصت یابی با این ضعفی که داری که نقل نمایی ان خردلها را دانه دانه از مشرق بمغرب بعد از ان عمر یابی که
انها را از مغرب بمشرق نقل و شماره کنی هرانینه این نقل نمودن و شماره کردن اسانتر است از شماره مقدار
که درنگ داشت عرش بر بالای اب پیش از افرینش زمین و اسمان و بجز این نیست که وصف کردم برای تو یک جزو از ده
عشیر درنگ عرش بر روی اب پیش از خلق زمین و اسمان و بجز این نیست که بیان نمودم برای تو عشر عشیر یک جزو از صد
هزار جزو و استغفار میکنم از خدا اکرم گفتن در تمثیل و تحدید راوی گوید که چون انحضرت علیه السلام مسائل
انمرد را جواب فرمود و تحدید درنگ نمودن عرش را بر روی اب نمودار مرد بیقین دانست که تحقیق درنگ
عرش بیرون از دایره حساب و عدد و فهمیدن از فوق طاقت بشر است سر جنبانید و گفت گواهی میدهم
که نیست معبودی سزاوار پرستش بجز خدای مستجمع جمیع صفات کمال لطیفه یؤید هذا ما رواه الرازی
فی کتابه المسمی بمفاتیح الغیب ان رسول الله ص لیلة اسری بی الی السماء رایت فی السماء السابعة
میادین کمیادین ارضکم هذه و رایت افواجا من الملائکة یطیرون و لا یقف هولاء لهولاء و لا
هولاء لهولاء فقلت لجبرئیل من هولاء فقال لا اعلم فقلت من این جاؤوا فقال لا اعلم فقلت و الی این یسیرون
فقال لا اعلم فقلت سلهم فقال لا اقدر و لکن سلهم انت یا حبیب الله فاعترضت ملکا منهم فقلت ما اسمک
فقال کیائیل قلت من این اتیت قال لا اعلم فقلت و این تمضی قال لا اعلم فقلت فکم لک من الخلق السنین فقال
لا اعلم غیر انی یا حبیب الله اعلم ان الله سبحانه یخلق فی کل ستة الف سنة کوکبا و قد رایت ستة الاف کوکب خلقن و انا
السیر شیخ علیه الرحمه مفسر ما یکه مؤید روایت احمد بن عبد العزیز است حدیثی که روایت کرده امام فخر رازی در
کتابی که موسوم است بمفاتیح الغیب گوید که حضرت رسول خدا ص فرمود که در شبی که برده شدم بر
اسمان هفتم میدانها دیدم مثل میدانهای این زمین شما و دیدم فوجها از فرشتگان که میپریدند و نمی ایستادند
و این فوج ازبرای ان فوج نمی ایستادند و ان گروه ازبرای این گروه نمی ایستادند انحضرت ص فرمود که پرسیدم
شما اینها ازکجا بجبرئیل که این فرشتگان کیستند از کجا امده اند بکجا میروند گفت نمیدانم گفتم بپرس ازایشان
و این شان را تحقیق نمای جبرئیل گفت قدرت بر پرسیدن ندارم و لیکن تو بپرس که میتوانی ای حبیب خدای
انحضرت ص فرمود متعرض یک فرشته ازایشان شدم و گفتم که نام تو چیست فرشته گفت که کیائیل گفتم از کجا
گفت نمیدانم پس گفتم بکجا میروی گفت نمیدانم گفتم چند گاه است که در سیر هستی گفت نمیدانم
دنیا ای فرشته گفت نمیدانم ای حبیب خدا و لیکن این قدر میدانم که خدای سبحانه و تعالی در هر شش هزار سال یک ستاره

می‌افزاید و تحقیق دیده ام شنیده‌ام که از بیعه شده اند و من همان در سینه بر طارم **قال** و من دلالات

ما رواه اصحاب التواریخ ان رسول الله صلعم کان جالسا وعنده جنی یسأله عن قضایا مشکلة فاقبل

امیر المؤمنین علیه السلام فتصاغر الجنی حتی صار کالعصفور ثم قال اجرنی یا رسول الله فقال ممن فقال من هذا

الشاب المقبل فقال النبی صلعم وما ذاک فقال الجنی اتیت سفینة نوح لاغرقها یوم الطوفان فلما

تناولتها ضربنی هذا فقطع یدی ثم اخرج یده مقطوعة فقال النبی صلعم هو ذاک شیخ علیه الرحمه میفرماید

که از قبیل حدیث سابقست خبری که مرویست از صاحبان سیر و تواریخ که روزی حضرت رسول صلعم

نشسته بود و در خدمت آنحضرت جنی بود که از قضایای مشکله می‌پرسید و تحقیق مینمود که در آن

هنگام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از در پیدا شده بیامد جنی بعد از مشاهده آنحضرت باستیلای

هراس و هیبت کوچک و حقیر شد تا آنکه مثل گنجشکی گردید پس آنگاه آن جنی گفت خلاصی بخش مرا ای رسول

خدا پس حضرت رسول صلعم گفت ترا از که نجات دهم و خلاصی بخشم جنی گفت از این جوان اینده حضرت پیغمبر

فرمود که این جوان با تو چه کرده و بیم و هراس تو چه صورت دارد پس جنی گفت ای رسول خدا آمدم

در روز طوفان کشتی نوح را غرق کنم پس گریبان کشتی را گرفتم و بغرقه نزدیک ساختم این جوان حاضر شده و ضربتی

بر من زده دستم را قطع نمود و العلاء آن جنی دست خود بیرون آورد و مقطوع بود پیغمبر صلعم فرمود

که او ست که در اوقات بر تو ظاهر شده و مقتضای هراس و بیم تو این بوده و در بعضی کتب مسطورست که در آن

ایام که کشتی نوح بلای آب بود ابلیس علیه اللعنه جمعی از شیاطین را مأمور نمود که از اطراف کشتی حمله آور شوند و کشتی را غرق

نابود دارند هنگام حضرت نوح علیه السلام مضطرب شده بنالید و از نور شاه ولایت استمداد طلبید که ناگاه

او در کشتی بدان خونین جاری کردانید و در آن ساعت نسیم دوم از عالم اجابت بر چین روزگار از آنجا

سفینه وزید و نوح بر فتوح فلک ولایت از مطلع امید حضرت نوح بدمید و تیغ بران فرزندان دو دست

دست جنی را کوتاه ساخته کشتی حضرت نوح را بساحل سلامت رسانید انکه مرادم میپا زود را

داد در کشتی نجات آن نوح را **قال** و بهذا الاسناد ان جنیا کان جالسا عند رسول الله صلعم فاقبل امیر

المؤمنین فاستغاث الجنی به و قال یا رسول الله اجرنی من هذا الشاب المقبل فقال و ما فعل بک قال تمردت

علی سلیمان فارسل الی نفرا من الجن فطلت علیهم فجاءنی هذا الفارس فاسرنی وجرحنی و هذا مکان

الضربة الی الآن لم یندمل شیخ علیه الرحمه میفرماید که باسناد حدیث سابق مرویست که جنی نزد حضرت

نشسته بود که مقارن آن حال نور ظهور حضرت شاه ولایت از مطلع اقبال پدید آمد جنی با شتاب

والتماس بر آمده گفت نجات ده مرا ای رسول خدا از چنگ این جوان اینده پس رسول صلعم فرمود که

الجوان

الجوان با تو چه کرده که چنین اضطراب میکنی جنی گفت در عهد سلیمان تمرد نمودم و بر آن حضرت

یاغی شدم پس جمعی از جنیان بگرفتن من فرستاد سرکشی کردم و اطاعت ننمودم پس آنگاه این جوان آمد و

اسیر و دستگیر نمود و مجروح ساخت و اینک جای آن ضربت که بر من زده تا حال التیام نیافته

وانی ما انبه بیقظة **تتمه** قال نقل جبرئیل عم دم الا الحق یقرئک السلام ویقول لک انی لا ابعث نبیا فقط

الا وجعلت علیا معه سرا وجعلته معک جهرا یا حامل القطنة باسم یتولد هذا الناسخ ومن این

علم الناسخ وقد رملت فی طریق الحق غیر راسخ اما علمت ان اسم الله الاعظم یکتب فی کل ترکیب کذا الکلمة الله العلیا

تظهر فی کل صورة وتفعل کل عجب فکیف لا تنحنی تولته بهوا انا الفاتحة انا الخاتم و مرتابی علی الیس هو من النبوة

الاول للذی یتنعم فی جسد کل شیء ولیرف به کل بلد و معه کل صدیق تظهر مع محمد فی هذا المشهد

کان معه فی کل مقام راوی گوید که بعد از آنکه جنی شرح حال خود و بیان حاضر شدن و ضربت حضرت امیر

نمود حضرت جبرئیل نازل شده فرمود که حق تعالی بتو سلام میرساند و میگوید که هیچ پیغمبری را نفرستادیم

مع پیغمبری مگر آنکه قرار دادیم علی را با او پوشیده و پنهان و همراه کردانیدیم او را با تو علانیه

و آشکار بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه بنقل کرامات و بیان بعضی از معجزات سلطان اقلیم ولایت نمود

گمان میبرد که خار انکار بدامان دین بعضی از ناقصان بار خلیده و خار خار کفر شرک از تماشای گلهای

چمن حقیقتها را در خاطر جفرم گردانیده لهذا بطریق عموم بیکان آن بی خبران محروم خطاب نموده

میگوید ای بیهوش ای آنکه چراغ شعور تو خاموش شده ای آنکه میگویی که اینها سخن و

ترا علم تناسخ و حال آنکه توقف در طریق حق و یقین نیست در اینجا یا آنکه مرتضی علی علم اعظم

علیاست و اسم اعظم در معنی در هر هیکلی و معنای در هر ترکیبی کلمة الله ظاهر میشود در صورتی

کارهای عجیب و چون تو ای پیغمبر که شک مینمایی در قول پیغمبر صلعم که فرموده منم مبدأ عالم و جود

و منم خاتم پیغمبران و شک میکنی در باب ولایت مرتضی علی با آنحضرت بلک قسم بنور دادن نور با ولی که

بروقتم غیر تندر هیکل هر چیزی میدرخشید و از دوستان خدا بولایت و دوستی او و روشنی و ظاهر

یعنی سبب وجود ابناست و هر صدیقی با وحق آنده شد یعنی امام تمام صدیقان است و بعد

با حضرت رسول صلعم در تمامی ظاهری هویدا گردید چنانکه در هر مقامی با آنحضرت میبود و باو میگوید

این بود شرح مقالات شیخ علیه الرحمه از کتاب مشارق الانوار در بیان اسرار و کرامات مخفیه

و بطون وجود و عالم صبور امام مذکور در نور و تردید و از نور اسم اعظم و کلمة الهی در عالم مظهر العجایب

امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و معجزات غریبه و کرامات عجیبه آنحضرت

بنده سیده بیانات وچون بنده خواست که بعضی را از خوارق عادات وکراماتی که با اسناد
صحیحه در کتب معتبره مضبوط است ونظر فقیر رسیده بر طبق تقریر شیخ قدس سره عمر بن محمد ولهذا الفقیر
دوازده مطلع از مطالع اسرار آنحضرت ع ساحات قلوب خواص وعوام را منور میگرداند و
اسامی کنی والقاب آنحضرت باختتام آن مطالع ساخته مشام جان جوهر نوشان رحیق مودت را
بروایح روح افزای آن مشکین ومعطر سازد که قیل نوبت من رحیق مختوم ختامه مسک وفی ذلک
فلیتنافس المتنافسون مطلع اول تعلیم حضرت امیر المؤمنین ع است جبرئیل امین را در کتاب بستان الکرامة
منقولست که روزی جبرئیل امین ع در خدمت حضرت سید الانام ص بصحبت مشغول بود که امیر
المؤمنین ع پیدا شد وچون جبرئیل آنحضرت را دید برخواست شرایط تعظیم وتکریم تقدیم
رسانید پس حضرت رسالت پناه ص فرمود که ای جبرئیل برای این جوان تعظیم میکنی او را میشناسی گفت چون
نکنم وشناسم که او را بر من حق تعلیم است آنحضرت فرمود چه چیز بتو تعلیم داده گفت در وقتی که خدا تعالی
مرا خلق نمود از من پرسید که تو کیستی ومن کیستم ونام تو چیست ونام من چیست من در جواب
متحیر شدم وساکت ماندم من در مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد در عالم نور ومرا تعلیم نمود
گفت بگو تو پروردگار جلیلی ونام تو جمیل است ومن بنده ذلیلم ونام من جبرئیل است لهذا چون
او را دیدم تعظیم او نمودم پس آنحضرت از وی پرسید که عمر تو چند باشد گفت یا رسول
الله ستاره ایست که هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند ومن آن ستاره را سی هزار بار دیده ام
وهمانا با بعضی از آنحضرت ع فرموده انه لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف حجاب شود
از این جسد خاکی مرا مرتبه وصول برسد بعالم غیب یقین من زیاده نمیشود در علم من خبری
تحقیق افزاید زیرا که هم من بذات احدیت وصفات صمدیت یقین من بوجود واجب الوجود
بحد حقیقت که ترقی آن وما فوق آن ممکن ومقدور باشد مطلع دوم واقعه سلمان فارسی است
در دشت ارجن که ملا رومی فی کتابه ان اسم سلمان کان فی زمن ابیه روزبه وکان ابوه من ملوک
عبدة النیران وکان قد سخط علیه ابوه اذ نطق بکلمة التوحید فنفاه فصار خادما لقوم من العبد
وکان یحطب لهم فوثب علیه الاسد یوما لیفترسه وکان قد قرأ من کتب الاولین ان لله سرا من اسراره فی عالم
الغیب اسمه فارس الحجاز وانه سیظهر فی عالم الشهادة فانه من دعاه واستغاث ظهر الیه واعانه
فلما وثب علیه الاسد نادی یا فارس الحجاز اغثنی فظهر له فارس بیده رمح فلما رآه الاسد قبل یده جعل
فضا فرسه فوضع الرمح بین عینیه وقال لا تعد لولیی فانت من الیوم نابته فکذا ولدک فصار الاسد

یابته

یاتیه فی کل یوم ویحمل له الی باب المدینة ویعطی را ومولوی در کتاب خود آورده که اسم سلمان نیز ما
بورشن وعنبه بود وپدر او از ملوک واعیان آتش پرستان بود وچون سلمان علیه الرحمه کلمه
توحید گویا گردید پدرش بر او غضبناک گشته از خود دور کرد پس سلمان علیه الرحمه خدمت
بعضی از مجوسیان را اختیار کرده هیمه برای ایشان میکشید قضا را روزی در صحرا برای خود هیمه
که شیری پیدا شده بر سلمان حمله آورد که او را طعمه خود کند واو از کتب انبیای سابق خوانده بود
که از برای خدا سری هست از اسرار در عالم غیب که مسمی است بفارس الحجاز وبزودی ظاهر میشود در عالم
ملک وشهادت وکسی که او را بخواند وبدرگاه الهی بتوسط او استغاثه نماید هر آینه ظاهر شود
اعانت او نماید پس در آن هنگام که شیر بر سلمان علیه الرحمه حمله آور گردید بفریاد در آمده بنا کرد
که یا فارس الحجاز مرا دریاب وبزودی بخلاصی من بشتاب پس دفعتا سواری ظاهر شد که نیزه در
دست داشت بجانب سلمان شتافت پس آن شیر چون آن سوار را بدید متوجه او گشته روی
بر سم اسب او میمالید پس آن فارس نیزه خود را میان هر دو گوش شیر گذاشته فرمود حلقه بگوش
ومطیع باش وبعد از این متعرض او مشو تا زنده باشی هیمه او را بکش وفرزندان واولاد تو نیز خدمه
باشند پس آن فارس غایب گشت وآن شیر چنان مسخر سلمان گردید که هر روز بهمان موضع
می آمد وهیمه سلمان را میکشید وبار را تا دروازه شهر میرسانید وراه خود گرفته بر میگردید
ودر آن ایام نور حضرت امیر المؤمنین ع هنوز در اصلاب طاهره آباء واجداد بود در روز
دیگر آمده که چون سلمان حضرت امیر المؤمنین ع را بجنگ بعد سالها بعد از آن در خدمت مشرف رسول الله
بود بشناخت وآنحضرت ع واقعه دشت ارجن را با سلمان در آن مذکور ساخت ۵
مطلع سیوم رفتن شیر بقادسیه در کتاب روضه نسبه صحیح از مسعدة بن تابع اسناد منقول است که گفت
در خدمت امیر المؤمنین بودم در آن شب شنبه شعبان بود وآنحضرت با استری سوار بیرون تشریف
می رفت هرگاه در اثنای راه در موضعی فرود آمده خواست که وضو سازد من عنان استر او را
دیدم که استر گوشها را تیز کرده مضطرب شد ومن از نگاه داشتن عاجز شدم آنحضرت فرمود
که چه میشود گفتم استر را چیزی بنظر آمده بیتابی میکند نگاه کرد گفت عجب کیسه بدید والفقاد
بر دامنه کار چند شیر نهاد ونعره بر آن سبع زد چون آن شیر صدای آنحضرت را شنید پیش آمده
مانند گنهکاران سر پیش انداخت آنحضرت ع دست مبارک را دراز کرده سوی گردن آن بگرفت و
که تو میدانی که من اسد الله والد الانبیا وقصد استر من کرده شیر بزبان فصیح گفت

در مداین میبود چون اورا هنگام وفات و وقت وصول بجناب احدیت نزدیک شد شخصی ازان [illegible]
او بود در وقت احتضار به بالین نشسته بود پرسید که یا سلمان مرا که غسل و کفن و دفن تو که خواهد
فرمود که آن شخص که رسول خدا را دفن نموده زاذان کفت یا سلمان تو در مداینی و او در مدینه چون
اینجا تواند شد سلمان کفت چون روح از بدن من مفارقت نماید هنوز مرا در دست نخواهی نهاد
که آنحضرت ع حاضر خواهد شد چون حاضر شود بوی سلام کن و هرچه فرماید بآن قیام نما زاذان کوید
که چون سلمان بجوار رحمت الهی پیوست مرا اطلاع دادی پوشیدم ناکاه دیدیم که امیرالمومنین ع حاضر شد
سلام کردم دیدیم که چادر را از روی سلمان برداشت سلمان تبسمی کرد آنحضرت فرمود مرحبا بک یا ابا
عبدالله اذا لقیت رسول الله فقل ما رایت من اصحابه یعنی ای سلمان چون بخدمت رسول الله ص برسی
انچه اصحاب او بعد از او با من کرده اند عرض خواهی داشت و چادر بعد بر روی سلمان کشیده متوجه غسل
وکفن او شد و سلمان را دفن کرده بیان نماز ظهر بار دیکر به مدینه طیبه باز آمد و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب
آورده که زاذان کفت در وقت نماز کردن بر سلمان دیدیم کرد دیکر پیدا شد و آنحضرت در نماز تکبیر را
بسیار بلند کفت چون سبب پرسیدم فرمود که یکی از ان دو کس خضر بود و دیکری جعفر طیار برادرم بود
با هر یک هفتاد صف از ملائکه بوده اند و در هر صفی هزار هزار تن از ملائکه حاضر شده بودند که بر
سلمان نماز کزارند و در کتاب خرایج و الجرایح این حکایت بر این نهج منقولست که امیرالمومنین ع بیکی
در مدینه بمسجد رسول ص امد و فرمود که امشب در خواب دیدم که مرا وصیت نمود بتغسیل و تکفین و
نماز بر سلمان فارسی و من الحال بمداین میروم که بوصیت آنحضرت عمل نمایم و جمعی از مردمان که حاضر بودند
تا بیرون مدینه متابعت و مشایعت امیرالمومنین ع نمودند و آنحضرت ایشانرا وداع کرده راهی شد چون مردم نماز
ظهر ادا نمودند آن پیشوای متقیانرا در مسجد دیدند فرمود که بر سلمان نماز کزاردم و او را دفن نمودم
و اکثر ایشان تصدیق قول آنحضرت ننموده آنرا امری محال می شمردند تا آنکه بعد از مدتی مکتوبی از مداین
رسید که در فلان روز سلمان برحمت الهی واصل شد و اعرابی حاضر شده مرتکب غسل و نماز او شد و بعد از آن
از نظر غایب کشت چون تاریخ مکتوب را ملاحظه کردند همان روز بود که حضرت امیر ع غایب شده بود و این معنی
باعث زیادتی اخلاص و محبت دوستان و موجب حسد و نفاق معاندان کشت و همچنین آنحضرت علی
الاتصال نموده است چنانچه در شواهد النبوة مذکور است که بروایات صحیحه ثابت شده که هر وقت آنحضرت
پای سعادت در رکاب دولت میکذاشت تا پای دیکر در رکاب کذاشتی ختم قرآن مجید میفرمود
مطلع پنجم
اطاعت و انقیاد تمامی وحوش و طیور و حیوانات نسبت بآنحضرت ع چنانکه در حکایت شیر کذشت سید [illegible]

کفت یا امیرالمومنین و یا امین الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست نیامده و کرسنکی
مرا بیطاقت کرده بود سیاهی شما را از دور دیدم با خود کفتم بروم شاید مرا از این جمع نصیبی باشد و
لیکن خدای تعالی بر ما کوشت وحوش و سباع کوشت دوستان تو و عترت ترا حرام کرده است و بر دشمنان
و مخالفان که سکان شما اند مسلط داده و آن حضرت دست بر پشت آن شیر میکشید و او [illegible] حرف
میزد تا آنکه کفت یا ولی الله الجوع الجوع کرسنکی بمن زور آورده آنحضرت ع دست برداشته کفت اللهم
[illegible] محمد و آل محمد [illegible] دیدیم چیزی از آن شیر حاضر کشته بخوردن آن مشغول شد و چون فارغ
کشت آنحضرت از او پرسید که ما و مسکن تو کجاست جواب داد که در کنار رود نیل پرسید که پس
درین مکان چه میکنی کفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مکان خود متوجه اینجا شدم و در اینجا
بکوسفندان [illegible] بیا [illegible] کردم باید با پس تو [illegible] رخصت برکشتن میخواهم و چون از زیارت [illegible]
امیرالمومنین در این باب [illegible] که سنان بن وایل [illegible] که از [illegible] و در جنک صفین حاضر بود
و از انجا [illegible] بود حق تعالی [illegible] من ساخته الحال [illegible] ایام [illegible] و قوتی [illegible]
و قوت حرکت داشته باشم و آنحضرت دعا کرده راهی شد و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت ع [illegible]
در من دیده فرمود [illegible] تعجب نمودی [illegible]
از معجزات آنحضرت رسول الله [illegible] ظاهر [illegible] خلق [illegible] متوجه نماز شد
و بعد از آنکه فارغ کردید در خدمت آنحضرت و مؤذن [illegible] رسید [illegible]
که سنان بن وایل را [illegible] و بعضی از [illegible] استخوان او را [illegible]
از شیر شنیده بودم [illegible] نقل کردم مردم [illegible] خاک قدم آنحضرت را میبوسیدند و [illegible]
خود میمالیدند و [illegible] آنحضرت [illegible] و بعد از حمد الهی
منقبت حضرت رسالت پناهی فرمود که ای مردمان [illegible] که [illegible] دوزخ شود
[illegible] بهشت تواند رسید [illegible] قسیم جنت و نارم [illegible]
که جنت است و اینها دوستان [illegible] میکنم که دوزخ است و اینها دشمنان
[illegible] روز قیامت [illegible] خطاب خواهم نمود که این از من و این از تو [illegible]
[illegible]
الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من خلقه یعنی حمد مر خدای را که ترا فضیلت و فزونی داده است بر بسیاری
از خلقان خود مطلع چهارم [illegible] است که [illegible] آنحضرت [illegible] که سلمان فارسی

در کتاب خصایص الائمه نوشته که در عهد خلافت عمر مردی از اهل آذربایجان اشتری چند داشت و آن شتران
بکرایه میداد و کرایه را اهل وجه معاش خود میکرد ناگاه شتران از آن مرد مکاری یاغی شده سر بصحرا نهادند
و چندانکه سعی کرد رام نگردید و مردم او را اعتنای کردند که بمدینه برو و از آنجا نشین رسول خدا در بین
استعانت نما چون آن مرد بمدینه رسید بعد از آن نزد عمر بردند کاغذی نوشت که من عمر امیرالمؤمنین الی
مردة الجن والشیاطین ان تذللوا هذه المواشی یعنی این رقعه ایست از جانب عمر که امیر مؤمنان است بسرکشان
متمردان جن و شیاطین و نافرمانبردار باید که چون فرمان امیرالمؤمنین برسد این مواشی را حیا با یانا
ذلیل و فرمانبردار او را نیز ... سازید و الا بر شما غضب خواهم کرد ابن عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم
از آن رقعه عنایت شدم و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمده آن حکایت را عرض نمودم فرمود که الحق بحق که
که مانند را میرود یا نند و آدمیان را نزدیک خود نمیگذارند و ستم رسیده و از نه بر خواهد گشت پس بیا رعوی بر
که دیدم امروز کشته و زخمهای منکر بر بدن داشت از وی پرسیدیم که حال تو چون گذشت گفت با ایشان
رفتم و رقعه را نمودم از میان شتران چند شتر جدا شده روی بمن آوردند و مرا در میان گرفته بزخم
دندان هلاک نزدیک بود که بکشند دست دعا برداشتم گفتم خدایا شر اینها را از من کفایت کن عجب
اتفاق جمعی از خویشان و برادران من رسیده مرا خلاص کردند و بخانه بردند و مدتی بعلاج من پرداختند
تا این زخمهای که می بینی التیام یافت پس تو در امیرالمؤمنین عمر رفته او را خبر کرد و این واقعه را عرض نمود
آن خلیفه زمان رساند عمر گفت دروغ میگوئی که حکم مرا بایشان ننموده و انزد بخدا و رسول قسم یاد کردم
دروغ نگفته ام و در آن روز که بخدمت شما آمده شکایت نمودم حیله در جهت نداشتم و حکم شما را بر ایشان بردم
نمود مرا در ساعت بآن صورت که می بینی نمودند عمر از جا در آمده فرمود که این در غلو در بیرون کنند
و او را از مجلس خود براندند ابن عباس گوید او را بخدمت امام بحق و وصی مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام بردم
تبسمی فرموده گفت یا ابن عباس من میدانستم که عمر بیجا سخنان ... نسبت میکرد ...
تیار داده فرمود با موضع برو و بگو علی مرا فرستاده و این دعا بخوان که اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمه
و اهل بیته الذین اخترتهم علی علم علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی
الغالب القاهر و آن مرد متوجه آن مکان شد ابن عباس گوید سال دیگر دیدیم آن مرد و شتران پیش او
داشت و مبلغی نقد از کرایه شتران بخدمت حضرت امیر آورده و گفت یا امیرالمؤمنین منت گذار بر من
بقبول این مبلغ که تصدق تو یافته ام حضرت فرمود که قبول کردم و بتو بخشیدم و احوالی که میان آن
و شتران گذشته بود بیان نمود امیر گفت بخدا سوگند که گویا همراه من بوده و از بلای دیگران خلاص شده

که چون

که چون من دعا خواندم و نام مبارک آنحضرت بردم بیکبار ... خوار شدند من میشدند و
فرمان من میبردند چنانچه گویا هرگز میان من و ایشان خصومت نبوده و بمعرفت آنحضرت الغرض من از
خلاص یافتم و مبلغی نیز بدست آرم ... که دعا کرد و برفت و تا زنده بوده هر ساله کیفیت پیش آمد
مال لیسار ازان شتران بهر سانید و آنحضرت فرمود که هر کرا از جانب اهل یا مال یا ولد صعوبتی بد
یا کار مشکلی پیش آید باید که باین دعا توسل جوید که انشاءالله تعالی آن مشکل بر او آسان میگرداند و از
حق تعالی کفایت کننده است هر امری را و آسان کننده است هر دشواری را و مجمل است که شرح احوال
آن شخص را بعرض رسانیده ... و قصه کرده یم **مطلع ششم** شفا دادن مفلوج
در کتاب روضة الواعظین از ابن عباس منقول است که گوید صبحی در مدینه مشرفه در خدمت حضرت رسول
الله صلعم بودم و آن حضرت نیت مبارک بمحراب داده بود و مقداد و حذیفه و ابوذر و سلمان و جمع
کثیری از اصحاب بحضور مقتدی بودند که غوغای بلند شد و با نعرهای مهیب ... ما رسید بجانب
اما از هاله کسی طاقت شنیدن آن نبود پس آن حضرت فرمود که یا حذیفه و یا سلمان خبر بگیرید که چیست
و نعره روی داده و این غوغا بهر چیست هر دو رفتند خبر آوردند که جمعی ... بانیزهای خطی و کلاهها
در از مکلل بدر و جواهر با صور رنگهای عجیب و بر سر هر نیزه که ... لولوی ... آویخته آمده اند و مقدم
ایشان شخصی است که بعارض موی ندارد و گویا چون ماه یکشبه است که طالع شده البدار البدار
البدار الحذار الحذار الحذار النجا النجا المغوث الغوث ... الی الاقطار رسول الله ... طلب ... نماید
امر فرمود که برو بحجره فاطمه و کاشف کرد ... علی بن ابیطالب علیه السلام طلب کن حذیفه گوید چون بخدمت آنحضرت رسیدم
گفت ای حذیفه آمده که خبر دهی از قومی که من علم باحوال ایشان دارم از روزی که خلق شده اند
و همچنین از برای آن آمده اند و بنا بر آن حضرت گفته در خدمت آن ... مسجد آمدیم چون مردم او را دید
برخواستند و رسول الله فرمود بنشین ... نزد بر خواست و گفت کدام است از شما که شکننده بتان است و مبطل
ایمان و نصرت دهنده دین نبی است برسانید بدیار ... و بسیاری از صفات آنحضرت را چنانکه از
کتب سماوی دیده و شنیده بود تقریر کرد ساخت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی
حاجت این پیر که در وصف تو ... خلاص یقین و صافی ... انه لیس بیده دارد
حضرت امیر ... ملتفت بجانب آن پیر شده او را ... طلبید و انا هو الذی ... پس آن پیر گفت که ...
کار ... صید و شکار محظوظ بود ... نداشت ... روزی در صحرا گاوان وحشی دیده و از عقب آنها رفت ...
دیگر را از آنها بتیر زده و مقارن آن ... مفلوج شده و از آن باز از گفتار باز مانده و کاتب ...

واشاره افتاده و بما رسیده که دفع این قوم از ما نمیشود الا بتوجه شما اکنون اگر برادر مرا از جن
بخانه باید قوم و قبیله ما قریب و عشیره من که هفتاد هزار کس اند و همگی بکرم و شجاعت معتاد و از بقایای
قوم عاد نیز ایمان نمی آورند و خود را از اهل اسلام میشمارند پس حضرت امیر عم با او گفت که کجاست
برادر زنای عجاج بن جلاجل بن الجل العصیتی سعد بن منی بن علاق بن وهلا بن صعنب پس چون
نام و نسب خود را شنید تعجب نموده گفت نیک در هم و چیست و همین ساعت با جمعی از خویشان
ما بخدمت میرسند چون شفا یابم همه از پی سنتی بیان میکردند و بعد از ان عم تو در حالی اینند در
سخن بود که بر فتند از نبی در مسجد رسانید و ان شتر ها بجا بانی ان پیر گفت اینک عم برادر
من است امیر المؤمنین علیه السلام نزد بالک محمد آمده جوان خوش بوی خوش موی بدیوان دریا جوش
بران حضرت افتاد [illegible] و گفت السلام علیکم [illegible]
مدینه المصطفی پناه تنها آورده ایم و در دو خود بشما میگوییم و دوای آن از شما میجوییم ای اهل مدینه
رب العالمین حضرت امیر عم او را دلداری نموده تسلی داد و فرمود که بعد از این غم مدار و دل خوش
کرد [illegible] و تعب و اضطراب مبدل گشت و امر نمود که منادی ندا کنند تا مردمان بعد از نماز عصر در
بقیع جمع آیند تا امر عجیبی که هرگز مثل آن ندیده اند مشاهده نمایند حذیفه گوید که در آن وقت که
خلایق در بقیع جمع گشته بودند امیر المؤمنین علیه السلام با ذو الفقار حاضر شد و چون آفتاب
بغروب رسید دیدیم که دو آتش از دور پیدا شد یکی از دیگر [illegible] علی عم تنها رو بان آتش کرده [illegible]
آتشی که [illegible] بود داخل شده ناپیدا شد و آن دو آتش بهم میرسیدند و چون دو سپاه بر یکدیگر
بر تخنید و برق و صاعقه و دودهای سیاه بلند گردید و صداها چون صدای رعد از ان [illegible]
بر آمد و مردم از مشاهده آن حال با اضطراب می بودند و صدای آواز رعد و صاعقه زیاد میشد
هیچکس نمیدانست که چه واقع روی داد و تمام آن شب مردمان بان حادثه مشغول بودند تا آنکه صبح
طالع شد در آن وقت دوستان آنحضرت همگی مایوس شدند و منافقان بهلاکش [illegible] بودند که
آتشها فرو نشست و دودها بر طرف شد و آن رعد و برق از میان رفت و حضرت امیر المؤمنین عم ظاهر شد
سری در دست داشت که طول آن یازده انگشت بود و چشمی در میان پیشانی آن سر بود و امیر المؤمنین
آن سر را در دست داشت و موی آن از بابت موی سباع بود و نزد [illegible] جوان رفت گفت برخیز
برخیز حق تعالی [illegible] که بر تو بعد ازین گونه [illegible] ملالی نخواهد بود پس آن جوان برخواسته و دستها و پاهای او
صحیح و سالم شد و بحرکت در آمد و در پای مبارک آنحضرت افتاده میبوسید گفت دست از [illegible] برد

مسلمان

مسلمان شوم که من گواهی میدهم که خدا یکیست و بیهمتا و خدای نیست و محمد رسول خدا و تو ولی خدائی
مصطفی [illegible] پس بسیاری از ایشان [illegible] بودند همگی مسلمان شدند و مردمان همگی متعجب در آن امر عجیب
متحیر ایستادند پس جمعی آنحضرت را قسم داده گفتند که بخدا سوگند میدهیم ترا که بگوئی که این سر کیست و سر این
این کار چیست پس آنحضرت عم گفت این سر عمرو بن اخیل بن لاقیس بن ابلیس لعین است و او با دوازده هزار
جنی مرید و مطیع بود نسبت با این جوان کرده بود آنچه دیدید و مشاهده نمودید و من با ایشان مقاتله
کردم و با سلامتی دعوت فرمودم چون قبول نکردند نام اسمی که موسی بن عمران بر عصا خواند
اژدها شد و بر دریا خواند و اند چشمه شد بر ایشان عمل نمودم و همه را بقتل رسانیدم
نمانده بودند و اصحاب و اهل مدینه شکر خدای تعالی بجهت دفع ان بلیه بجا آوردند و آنحضرت را بدعا و ثنا مخصوص
ساختند **مطلع هفتم** زنده گردانیدن کشته ایست از قبیله عقیمه در کتاب روضة الواعظین که از کتب
معتبر اهل حدیث است بسند صحیح از میثم تمار منقولست که او گفت در جامع کوفه در خدمت حضرت امیر
المؤمنین عم بودم و جمعی کثیری چون [illegible] بودند و [illegible] که مردی از در مسجد
در آمد و دو شمشیر حمایل کرده بود و خودی بر سر نهاده بود [illegible] مردمان از هر طرف گردن بلند
کرده نظاره مینمودند و منتظر بودند که معلوم شود که این مرد کیست و چه کار آمده القصه آن
مرد بزبان فصیح گفت که کدام است از شما که متولد شده در حرم و مشهورست بسخاوت و شجاعت و کرامات
و [illegible] فضائل آنحضرت بر زبان اخلاص نشان جاری ساخت پس امیر المؤمنین عم سر بالا کرده فرمود که
چیست ترا یا اسعد بن فضل بن ربیع بن [illegible] بن نخبة بن صلت بن حرث بن اشعث بن سمیع [illegible]
کرداری بگوی [illegible] گفت چون نام و نسب خود را از آنحضرت شنید متحیر شده گفت [illegible]
خدائی [illegible] من رسولم از جانب قبیله عقیمه که شصت هزار خانوار بودند و با من فرستاده اند [illegible]
کشته گردیده و در میان قوم [illegible] نزاع و اختلاف بهم رسیده و [illegible] ایشان در تابوت [illegible]
این مسجد اگر تو او را زنده گردانی و کشنده خود را نشان دهد فساد این قوم بصلاح انجامد
و من با اینکه همه اسلام آورده ایم و بدین تو میگوییم [illegible]
این قوم تیغ در روی یکدیگر کشند [illegible] که کار ایشان بکجا انجامد [illegible] آنحضرت بمن امر نمود که
بر شتر من سوار شو و در کوچهای کوفه ندا کن که هر که میخواهد که نظر کند بانچه خدای تعالی بعلی بن ابیطالب
[illegible] و وصایت عطا نموده باید که در برون کوفه حاضر شود پس من [illegible] سوار شدم و در
کوچهای کوفه ندا کردم و تمامی خلق در آنجا حاضر شدند و حضرت امیر المؤمنین عم با میثم خطاب نمود که تو [illegible]

و آن تابوت در آن محل حاضر است و آنحضرت با عمامه و عبای رسول الله صلعم حاضر شده فرمود که سر تابوت را
گشودند جوانی دیدیم مخطط و خوشروی حضرت امیر ع از او پرسید که چند روز از قتل تو کذشته گفت
چهل و یکروز شده که شام در بستر خود خوابیده بودم و صبح او را کشته یافتند و عمر شما بریده بودند و بیجا
کس طالب خون او نیند و اینها اسید و ارند که با عجاز شما زنده شود و قاتل خود را نشان دهد تا شك و شبهه
از خاطرها برود پس حضرت امیر ع فرمود که قاتل او عم اوست زیرا که دختر او را خواسته بود و او را نداد
و او را از این غضب او را کشته اعرابی گفت یا علی اسد تا مردم از این دلیل بحجه فرمود بید تنشو تو فتنه از میان
ایشان برداشته نشود بعد از آن حضرت امیر المؤمنین برخواسته حمد و ثنا بجا آورد و صلوات
بحضرت رسالت پناه فرستاده فرمود که بقره بنی اسرائیل نزد حق تعالی عزیز تر از علی بن ابیطالب نبود که
بعد از هفت روز زیاده او را بر مرده زدند با مر الهی زنده شد من پاره از اعضای خود را بر این مرده
میزنم و یقین که عضو من نزد واجب تعالی عزیز تر از جمیع اعضای آن بقره است و پس بعد مرده و سر پای
مبارک را بر آن جوان زد و گفت یا مدرکه بن حنظله برخیز منم که بید فی الحال جوان از آن تابوت برخاست و
برخواسته گفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام و المتفرد بالفضل و الانعام آنحضرت پرسید
یا غلام یعنی ای جوان که کشته است پس در جواب گفت تقتلنی عمی حارث بن عنان یعنی عم من حارث مرا
کشت پس امیر المؤمنین با آن پسر گفت برو بسوی قوم و ایشان را خبر ده پس گفت یا مولای مرا دیگر کاری با قوم
و قبیله نیست میترسم که دیگر باره مرا بکشند و از حضرت تو مرا محروم کردانند پس آنحضرت ص روی بجانب
اعراب کرده فرمود تو بجانب قوم برو و ایشان را اخبار کن بآنچه دیدی و شنیدی آن مرد نیز گفت لا و الله
لا افارقك یعنی بخدا قسم ای مولای من و بعد از این از شما جدا نمیشوم بلکه در خدمت
شما میباشم تا وقتی که اجل موعود من در رسد القصه آن دو جوان ملازمت آنحضرت را اختیار نمودند
و خبر بقبیله فرستادند و آن کلامات باعث هدایت آن قوم شد و لیکن هلاکونه چون بکوفه رسیدند
هر کدام در شان آنحضرت ع حرفی میگفتند و بعضی هدایت یافتند و جمعی بضلالت شتافتند تا آنکه در
صفین جنگ و مدان دو جوان در رکاب سعادت نشان آنحضرت جهاد کردند و بعد جهد بلند مرتبها
نائل گردیدند مطلع هشتم در شمایت امیر امام حیا دی در کتاب ... الرحمن علی بن فروك در کتاب
فضول علی بن مغازلی در کتاب مناقب و صاحب کتاب اعتبار که از فقهای حنابله است و در آن کتاب ملا معین در
کتاب معارج و ابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند که چون حضرت رسالت پناه ص از خیبر مراجعت
نمود و بطرف وادی القری میل نمود در موضع صهبا وقت نماز عصر بود که آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد

بعضی از نسخ

سر مبارك را در کنار امیر المؤمنین کذاشت و زمان نزول وحی ممتد شد تا آفتاب غروب کرد و چون وحی منجلی
شد آنحضرت پرسید که یا علی نماز عصر کرده بودی گفت نه یا رسول الله بلکه بجهت آنکه سر مبارکت بر کنار من بود
الحال که علی در طاعت تو و طاعت رسول بوده آفتاب را از برای او باز کردان تا نماز عصر بگذارد و اسماء
عمیس نقل کرده بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدیم که طالع شد و بر زمین تابان و عالم روشنی یافت
چنانکه بر دامان همه بر ... و علی ع نماز کرد و در بعضی از روایات آمده که حضرت رسول ص سر بر کنار
امیر المؤمنین نهاده بخواب رفت چون بیدار شد دانست که علی ع نماز نکرده دعا کرد تا آفتاب بر گشت و بعد از
نماز گذاردن آنحضرت آفتاب غروب کرد و بعضی نقل کرده اند که امیر المؤمنین خود دعا فرمود غرض آنکه در رد
شمس خلاف نزد اردو تفاوتی که هست آنست که بعضی گفته اند که پیغمبر خود دعا فرمود و بعضی بر آنند که امیر
خود دعا نموده و بعضی میگویند که آنحضرت خلاف کرده اند در آنکه آیا بجهت نزول وحی بوده رد شمس یا بر خواب
بعضی بر تقدیر رد شمس بجهت حضرت امیر المؤمنین واقع شده و طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته که
روایت اسما بنت عمیس ثقه و معتبر نموده از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است منقول است که گفته که
اهل علم را نشاید که حفظ این حدیث نمایند زیرا که از علامات نبوت است و مشهور است
در میان انبیاء سابق از برای یوشع بن نون رد شمس شده بود و بعضی از علما بر آنند که از برای سلیمان
نیز رد شمس شده بود و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین بطرف نهروان میرفت در آن راه نیز رد آفتاب بدعای
آن عالیجناب بوقوع یافت و آن چنان بود که چون بموضع بابل رسید وقت نماز عصر بود که لشکر آنحضرت بزمین شوره
افتاده بودند تا از آنجا بیرون رفتند آفتاب غروب کرد حضرت علیه السلام دعا فرمود تا آفتاب برگشت و نماز را ادا
نمود آنگاه آفتاب غروب کرد و ابن فهد در عدة الداعی این روایت را نقل فرموده و در اکثر کتب احادیث
و مناقب و تواریخ نیز مذکور است مطلع نهم در سخن گفتن آفتاب با آن عالیجناب در کتاب روضة
الواعظین و مجمع الروائق و مناقب ابن شهر آشوب بطرق مختلفه از ابن عباس رض مذکور است که سعید بن جبیر
گفت که بخدمت ابن عباس رفتم و بعد از رسم سلام و ترحیب نقل سخنان از هر کسی و هر جا گفتم ای پسر عم
خواسته ام که سؤال کنم از شما از حال علی بن ابیطالب و اختلاف که مردمان در باب او دارند و از طرف
تفرقه کرده اند او را بیان نمائید پس ابن عباس گفت آمده تا سؤال کنی از بهترین خلق الله در این امت بعد از
محمد که پیغمبر است آمده که سؤال کنی از مردی که او را هزار منقبت و یک فضیلت است گلابی بیرون آمده
که سؤال کنی از وصی رسول الله و وزیر او و خلیفه او و صاحب حوض او و صاحب لوای او و صاحب شفاعت در روز
قیامت بآن خدائی که روح ابن عباس بدست قدرت اوست و زندگی بلطف و تفضل او گذرد اگر دریاهای دنیا

ندا کرد که دو دختها کردی کل دنیاست همه تمام کرده و هر که در دنیاست از ادمیان و جنیان هر نوبت باشند
و اندور زمانها که حق تعالی دنیا را آفریده است تا انقراض کره زمین دنیا باشند به کاتبان مذکور مناقب علی
ابیطالب و فضائل او را مینوشتند باشند نتوانستند تمام را نوشت و چون پرسیدی یکی از انچه دیدم از آن
تو نقل کنم چون حق تعالی مکه معظمه را بجهت رسول خود فتح نمود و از انجا بیرون امدیم هشت هزار مرد بودیم
و چون شام شد عدد مردان به ده هزار رسید و چون صبح شد رسول خدا امر فرمود که مهیای جدال و قتال
نشوید چون وقت برامدن افتاب شد خطاب بعلی کرده که یا علی قم وانظر کرامتك عند الله عز وجل کلم
الشمس اذا طلعت یعنی ای علی برخیز و ببین عزت و حرمت و منزلت و قدر خود را نزد الله تعالی و با افتاب
کرد و شنیدم که ایتجا استار ایات [illegible] و عظیمی منقبات انار [illegible] ونکلم کرک هنگام طلوع شمس الله
ای سعید که من حسد نبردم بر هیچکس در هیچ وقت مگر در ان روز بعلی بن ابیطالب بفضل برادر خود
گفتم که برخیز تا ببینم که چگونه افتاب با علی حرف خواهد زد و سخن خواهد گفت پس چون افتاب برامد
دیدیم که برخواست علی ع و روبافتاب کرده گفت السلام علیك ایها العبد الذی اشتغل طاعة ربه یعنی سلام و
دعا بر تو باد ای بنده که از بنده در طاعت و عبادت پروردگار خود پس جواب داد افتاب
چنانچه جمیع مردمان شنیدند بکلام فصیح بلیغ و گفت السلام علیك یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله
علی خلقه یعنی سلام من بر تو باد ای برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت حق تعالی بر همه کنند
او از جن و انس چون علی ع این کلمات را از ان مظهر نور ربانی شنید بسجده افتاده شکر سجده بتقدیم
رسانید و سجده طولانی نموده میگریست بحدی که بجز او خدای نیست که دیدم رسول خدا را که برخواست
امد و سر علی را از زمین برداشت و خاك از پیشانی او دور میکرد و دست مبارك بر روی مبارکه او می گفت
قم حبیبی فقد ابکیت اهل السما من بکائك و باهی الله عز و جل بك حملة عرشه یعنی برخیز ای دوست من
بدرستی که بگریه در اوردی اهل اسمانها را از این گریه که کردی و مباهات کرده و مفاخرت نمود حضرت عزت
بتو بر حاملان عرش عظیم و بعد از نقل این حکایت ابن عباس و رفقا انحضرت گریان شدند و حضار
گریستند و سعید بن جبیر دعا کرده رخصت طلبید مطلع دهم بینا شدن [illegible] میکند و تنح
انحضرت ع در کتاب اربعین شهید ثانی قدس سره مسطور است که جمعی از ثقات روایت نموده اند از
اعمش که او گفته روزی در بیت الله الحرام در یکی از منازل زنی دیدم چشمانش پوشیده میان دید و مینالید
میگفت ای رد کننده افتاب بر علی بن ابیطالب بعد از انکه از نظرها غایب شده بود بدرستی که برکت
نور چشم مرا برد از کلام او تعجب نمودم و دو دینار بیرون اورده باو دادم دستی بران مالیده بینا شد

وگفت

شب جمعه

وگفت بسبب فقر مرا خوار و ذلیل یافتی اف بر تو دوستان اهل بیت محمد ذلیل میباشند پس صورت حال
[illegible] بجا اورده برگشتم و هیچ از ان زن در نظر من بود و گفتگوی او در خاطر من تا انکه بمنزل
رسیدم او را بینا یافتم گفتم بدوستی علی بن ابیطالب بگوی که دستی و با تو چه کرد گفت ای مرد شنیدم
و خدا را بدوستی علی میخواندم و قسم میدادم شب هفتم که شب جمعه بود در خواب دیدم که شخصی بمن میگوید
ای زن علی را دوست میداری گفتم بغیر از دوستی او چیزی ندارم و بدوستی او میمیرم و میبالم پس گفت
بار خدا اگر این زن بدوستی علی صادق است چشم او را باو باز ده پس من چشم خود را بینا یافتم و چون
چشم گشودم مردی را دیدم از مردان خدا گفتم ای دوست خدا بگو کیستی که حق تعالی بر من بوجود تو
منت نهاده و رحم کرده است گفت من خضرم برادر علی بن ابیطالبم ای زن دوستی علی بن ابیطالب
کرد دوستی او در دنیا بلیات و افات و بلا را از تو دفع میکند و در اخرت از عذاب دوزخ ترا نجات میدهد
اعمش گوید [illegible] دعا کرده [illegible] مفیدترین چیزی که یافتم ان بود مطلع یازدهم زنده کردن
سام بن نوح است در کتاب مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که جمعی از مومنین بخدمت حضرت
رسالت پناه ص امده گفتند ما از اولاد فلان پادشاهیم که از اولاد نوح نبی بوده و وصی نوح
سام بود و در کتابها نوشته که هر پیغمبری را البته معجزه هست و هر پیغمبری را البته وصی هست که جانشین
او باشد وصی شما کیست حضرت رسالت پناه ص اشاره بجانب امیر المومنین ع کرده فرمود که این است
وصی من ایشان گفتند یا رسول الله پیش ما صحیفه هست که در انجا صفت سام و بیان شمایل او کرده
و حلیه و علامات او را نوشته و قبر او را در این شهر نشان داده اگر او را [illegible] بتوانیم
زنده کرد [illegible] پس حضرت رسالت پناه ص گفت یا علی برخیز و با جماعت بمسجد رفته دو رکعت نماز بگذار و
پیش محراب پا بر زمین زن تا مطلب ایشان حاصل شود امیر المومنین ع داخل مسجد شده دو رکعت
نماز گزارد و برخواسته [illegible] بجانب محراب پا بر زمین زد دیدند که زمین شکافته شد و تابوتی
ظاهر گردید و از میان تابوت پیرمردی با ریش سفید تا بناف کشیده برخواست و خاك از سر و
روی خود تکانیده بر علی سلام کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله سید
المرسلین و انك یا علی وصی محمد سید الوصیین و انا سام بن نوح پس ان جماعت صحیفه خود را
گشودند و در شکل و شمایل او نظر میکردند و [illegible] حفظ مینمودند چون صورت او را با انچه در
صحیفه ثبت بود موافق یافتند گفتند که میخواهیم که از صحف نوح سوره بخوانی تا از تو بشنویم پس سام [illegible]
در قراءت صحیفه از صحف نوح نموده سوره را تمام قراءت نمود و باز دیگر سلام کرد بجانب امیر المومنین [illegible]

رفته بخوابید و فی الحال تا بوت بزمین فرود رفت زمین بهم آمد و ان جمع گفتند ان الدین عند الله
الاسلام و ایمان بخدا و رسول او و وصی وی و در دنیا و حق تعالی میفرماید کلام اتخذوا من دون الله اولیاء
فالله هو الولی و هو علی کل شیء قدیر یا ایها الذین آمنوا ... ختام المطالع در ذکر کنی و القاب
والشا انحضرت ع ا خطب خوارزمی در و جه تکنیه انحضرت ع بابی تراب در کتاب مناقب نقل نموده که روزی
بخانه فاطمه امدو انحضرت را بخانه ندید پرسید که پسر عمت کجاست فاطمه فرمود که از خانه بیرون رفت
حضرت رسول کسی را بتفحص انحضرت فرستاد او امد و خبر اورد که در مسجد است حضرت رسول ص بمسجد امد
دید که علی ع ع بزمین تکیه نموده و ردا از دوش افتاده و گرد بر وی نشسته بدست مبارک خود
گرد از وی دور میکرد و میگفت قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای پدر خاک و از انجهت که حضرت او را
انحضرت را باین کنیت خوانده بود با انجناب میفرمود که هیچ کنیت مرا از این دوسترتر نیست و اکثر علمای مخالف
گفته اند که انحضرت هیچ کنیت را از این دوست تر نداشت و در بشارة المصطفی لشیعة المرتضی حدیثی
مذکور است که حاصلش اینست که چون انحضرت پادشاه زمین است و مربی همچنانکه پدر مربی فرزند
بل انحضرت ابو تراب یعنی مربی زمین و اهل آن یا انکه تراب عبارت از شیعه همچنانکه خالی الذهن و مطاع
و مطیع است شیعه نیز چنان است بل انحضرت ابو تراب است یعنی مربی شیعه دیگر از کنای آن حضرت ابو محمد است
چون یک پسر او محمد نام داشت دیگر ابو السبطین است دیگر ابو الشهدا است و از القاب انحضرت در
کشف الغمه و مناقب اخطب فصول المهمه مذکور است مثل یعسوب الدین و المسلمین و مبیر الشرک و
المشرکین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و مولی المؤمنین و شبیه هارون و المرتضی و نفس واخ الرسول و وصی الرسول
الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول و قاضی دین الرسول و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة
و النار و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف الکرب و صدیق الاکبر و فاروق الاعظم
و باب مدینة العلم و مولی الثقلین و ولی الله و کاسر اصنام الکعبة و مفنی الطغیة و هازم الاحزاب
و قاصم الاصلاب و داحی و منادی و هادی و ذو القرنین و قاتل الغز المحجلین و منزل الاعداء و معز
الاولیاء و احطب الخطباء و فاتح الکنا و امام الائمة الاتقیا و ممیت البدعة و محیی السنة و اللاعب
بالاسنة و الملحد للصیح و خلیفة الامین و صالح المؤمنین و لیث الثری و غیث الوری و مفتاح
الندی و مصباح الدجی و شمس الضحی و انجح من رکب و مشی و اهدی من صام و صلی و صدق کل من اتی
الله مولی و المعتصم بالعروة الوثقی و الفتی ا حو الفتی و الذی انزل فیه هل اتی و اکرم ارتوی و اشرف من
احتوی و افضل من راح و اغتدی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی الرضی الموفی الغروی الجرهمی الوذعی

الارجحی الوفی النقی صدق رسول الله الذی تصدق بخاتمه فی الرکوع الکوکب الازهر الصارم الذکر مناقب
براءة و عز بدر و ساقی الکوثر و مصلی القبلتین و اعلم من في الحرمین و الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و الامام
المرتضی و ابن عم المصطفی و شقیق النبی المجتبی است و تا ترتیب این اسماء و القاب که شده و اینجا بهمین قدر اکتفا
صاحب کشف الغمه نقل کرده که ابن خشاب و ابن صباح در زمان اعیان اصحاب احمد حنبل اند و با اکثر بلکه
با انحضرت تفضیل میدهند در تصنیف خود در فصل که کنی و القاب انحضرت را شمرده اند از جمله ابا
الحسن و ابا الحسین و سید الوصیین و امیر المؤمنین و قسیم الجنة و النار و ابو تراب و صدیق اکبر و
فاروق اعظم و وصی و حبیب و تاج المحجلین و غیرها را ذکر کرده اند و بجهت آنکه چه باشد که رتبه دیگر
بر تا دم تا دو دانند هذا و صدیق اکبر و فاروق اعظم مبالغه این بود انجه در کشف الغمه ذکر یافته
بود و شرح اسامی انحضرت بر اسمع خاصیت که در تورات الیا است و در زبور مار و ریلو و در صحف شیث حمد العلیه
و در صحف ابرهیم خریبل و در انجیل ریا و در اسمان شمائل و در زمین حمائیل و در لوح قیذار و در رقم مبارک بردی
و در عرش معین و بعبرانی ملقا الملیس و در ابانی بر حیل و در قرآن علی و ترد عرب بسفی و در نزد هندی کبکر و
بطرسیا و نزد ارمنی فریق و در سقلابیه و قره ترد فرس فیروز و نزد ترک تراح و در حبشه بتریک
و در بیان جیشان نزد فلاسفه بوشع و تزد کاهنان بویه و تزد شیاطین مدمره و تزد مشرکان موت احمر و
نزد مومنان الا اسیف است و شیخ قدس سره در بعضی تصانیف خود ذکر نموده که انحضرت را در کتابهای
سیصد نام است و زیاده نیز گفته اند حتی انکه مشهور است که خدای تعالی را هزار و یک نام است و حضرت را هم
نام و لقب انحضرت سیصد و نود و نه نام است و در ذکر ولادت الشیخ قدس سره

الفصل الثالث فی ... الازهر ...

من سر یولدها الشریف ما رواه اصحابنا التاریخ ان خدیجه لما حضرها الولادة بعث الله الیها عشر من
من الحور العین معهن طشت و ابریق و ماء من حوض الکوثر و جاء نها مریم بنت عمران و ساره و اسیه
مزاحم بغنهن الله یعنینها علی امرها فلما وضعتها اشرقت الدنیا و امتلأت منها الاقطار بالطف و النور
و دخل عطر العصر و امتلأت بیوتات مکه بالنور و لم یبق فی شرقها و لا غربها موضع الا و اشرق نورا
و ظهر فی السماء نور لم یرکبه قبل الیوم و قالت النسوة خذیها یا خدیجه طاهرة معصومة بنت نبی و نور
نور در منی و عنصر بکلام او بر صبیه اخیار صفوة الاطهار مبارک بود بیک فیها و فی ولدها شیخ قدس سره
میفرماید که فضل سیوطی از اسرارها ع در بیان اسرار مانند سادات مجموع سعادات حضرت فاطمه
ولادت ان مهر سپهر عصمت و طهارت جمعه بیستم جمادی الثانی بود و بعد از بعثت به پنج سال در مکه معظمه اسرار و لا
با سعادت تربیت یافته و استاد بن نجمله ان سرانجام از مکنونات ولادت با شرافت انعلیا حضرت بانکه

رسول الله صلی الله علیه و آله و الیه ...
و در مناقب شهر آشوب مذکور است
که اسم انحضرت در سیصد موضع
از قرآن مذکور است اول آن اهدنا
الصراط المستقیم و آخرش و تواصوا
بالحق است

اصحاب سیر و تواریخ روایت کرده اند که بعد سنی و تحقیق که هنگامی که خدیجه کبری را وقت ولادت
حضرت زهرا رسید حضرت باری تعالی بیست حور خوش چشم از حوران بهشت سوی وی فرستاد با طشتها و ابریقها
وآب از حوض کوثر و بیامدند بغیر ستان مادر مؤمنان مریم دختر عمران و ساره مادر اسحق و آسیه
دختر مزاحم فرستاده بود خدای تعالی اینها را که اعانت آن صدف گوهر عصمت نمایند در کاری که در آن
بس چون بار خود بگذاشت و آفتاب فلک عصمت از افق طهارت دمید ساحت دنیا بنور ظهورش
روشن گردید و اقطار عالم بشمیم نسیم وجود شریف معطر و از پرتو انوار ظهور شریف منور گردید تا عرصه
ملک و ملکوت رسید و پرتو شعاع آن بمکه شریفه و باقی خانها در مشرق و مغرب بتابید موضعی نماند که بدان
از نور و ظاهر گردید در آسمان نوری درخشنده و لامع که شهوه … و بعد از وضع حمل گفت ایام المؤمنین
آن زنانی که با عانت و یاری و عیادت آمده بودند که بگیرید این دختر را ای خدیجه حال آنکه گزیده عصمت با اوست
دختر نجابت روح و صیانت نور پسندیده است و عنصر پاکیزه است مادر … کار آنست در دست
داشته شده برکت انیکانت و خلاصه کائنات مبارکه ایست که برکت را فرزند داده شده است
فرزندان او **تتمه** ولما تنادو لتها خدیجه قالت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان ابی سید الانبیا
وان بعلی سید الاوصیا وان ولدی سادة الاسباط ثم سلمت علی النسوة وسمت کل واحدة منهن باسمها
وتزاهر اهل السما بعضهم بعضا بولادة الزهراء ع فکانت بحرمت خدیجه … … بالتبجیل
التقدیس کان خلقها ونورها وجمالها لا یعرف … و چون بگرفت فاطمه را خدیجه از دست
آن زنان فاطمه ع گفت گواهی میدهم که نیست معبودی بحق بجز از خدای و گواهی میدهم که پدرم
سید پیغمبرانست و بعد شوهرم سید اوصیاست و تحقیق که اولادم سادات اسباط انبیا
بعد از آن سلام داد بر همه زنان که بمددکاری حضرت خدیجه آمده بودند و نام برد هر یکی از ایشان را
بنام خود نشان و بشارت … که اهل آسمان یکدیگر را بولادت فاطمه زهرا ع و …
حدیث میکرد و سخن میگفت با خدیجه در رحم و مونس خدیجه بوده در تسبیح و تقدیس الهی و بود خلق او فوق
و نور او و جلال او و جمال او و ما ثنوهم خلق و نور و جلال و جمال رسول الله ص و از شما هست …
فایده ومن کراماتها علی الله انها لما منعت حقها اخذت بعضادة الحجرة … ان قلت انا قد سالخ
عند الله با عظم منی ثم … و همت ان تدعو فارتفعت جدران المسجد عن الارض و
تدلی العذاب فجاء امیر المؤمنین فمسک بیدها وقال لها یا بقیة النبوة و شمس الرسالة ومعدن الحکمة والعصمة
انا اباک رحمة للعالمین فلا تکونی علیهم نقمة اقسم علیک بالرؤوف الرحیم فعادت الی مصلاها شیخ رحمه الله

مضمون … از اخبار ماثور مستفاد میشود که از جمله غزوات … که حضرت فاطمه راست نزد خدای تعالی
اینست که چون آن علیا حضرت را در عهد ابو بکر از باغ فدک که بحقیقت متصرف بوده و حضرت رسول خدا
باو بخشیده بود ممنوع ساختند و از میراث حضرت رسول خدا محروم … روزی در حجره پیغمبر رسید
و ادعای تظلم گفت ناقه صالح پیغمبر نزد خدای تعالی عزیزتر از من نبود که امت او ناقه را که … پیغمبر خود را
… و بعد از سه روز مورد عذاب و غضب الهی گردیدند پس نگاه بدست تظلم گوشه مقنعه عصمت
بلند کرد … در آن ساعت عرش و کرسی الهی … از رسول الله … و از ظلم و ستم آن گروه
… خواست که نفرین کند دیوارهای مسجد از زمین بلند گردید و نزول عذاب سخط
الهی نزدیک رسید که در آن وقت حضرت امیر المؤمنین ع اندر حجره درآمد و بدوستان مظلومه
چسبید و گفت ای یادگار نبوت وای آفتاب فلک رسالت وای معدن جواهر … حکمت و عصمت
… که پدر بزرگوار تو رحمت عالمیان بود در همه باب … باش … باعث قهر و عذاب
… ایشان مباش … سید … رحیم کرد دست از نفرین و تظلم … نزول غضب و قهر الهی
… مکافاة این ستم را بروز جزا … معصوم مظلوم … دست از معارضه
… رفیعه لامعه بود … توجه … **مطلع** شرح ظلمی که در حق آن
علیا جناب … شده بود اینست که … وآت ذا القربی حقه
بفاطمه ع بخشیده بود و فاطمه … در ایام حیوة حضرت … متصرف شده و …
آنحضرت … ابو بکر غصب … نموده …
رسول … بالتمام وکیل حضرت فاطمه را از فدک اخراج نمود …
بود که اهل بیت رسالت … محتاج شوند تا مردم … باشند …
فاطمه … حضرت رسول الله … ابو بکر … شرعیه … گواه طلبید
با آنکه امیر المؤمنین و حسنین ع و ام ایمن و ام سلمه گواهی دادند … تصدیق و احقاق
حق ایشان ننمود اما چون ازواج حضرت رسول دعوای حجرها کردند … گواه و …
و تصدیق ایشان نمود شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا مذکور ساخته که ابو بکر چون فدک را از
فاطمه انتزاع کرد … و عمر بعد از او … عمل نمود … عمر بن عبد العزیز رد
… بعضی … نقل کرده که چون فاطمه … ابو بکر … گفت …
پدرم … ابو بکر گفت … میراث متصرف گشته …

که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چون بغیر از نو وفات ستو بخشیده ترا انان منع نمیکنم و کاغذی
بوده ادو چون ان بعمر رسید آن کاغذ را بحیله گرفته درهم درید و حجت فاطمه را منع نمود که
حدیثیست که گذشت و این محض تهمت و افتراست زیرا که اگر راست باشد لازم آید که پیغمبر تبلیغ رسالت
نکرده باشد و حال آنکه مبعوث بوده بر عالمیان خصوصاً بر اهل بیت و عشایر و اقارب خود و این
امکان دارد که حق تعالی با آنحضرت خطاب کرده باشد که و انذر عشیرتک الاقربین و او با ایشان
اظهار نکند و نگوید که ما را میراث نمیباشد و آنچه میماند صدقه است تا اهل بیت او طلب میراث نکنند و کار ایشان
حرام باشد بلکه ظلم بر اهل بیت خود کرده باشد که بایشان اعلام نکند که شما را شرعاً جائز نیست طلب
من کردن و بعد از آنکه ابوبکر گفت و پیغمبر نگفته باشد ایقاع فتنه کرده باشد و میان خلق
هرگاه با اهل بیت نگفته و با بکر گفته پس عترت و اهل بیت خود خیانت کرده و اگر با اهل بیت گفته و
قبول نکرده باشند دلیل عدم ایمان بلکه کفر ایشان باشد و حال آنکه در آیه تطهیر خدای تعالی بعصمت و طهارت ایشان
شهادت داده و بهر تقدیر انا ... که مذکور شد بی اصل است بلکه ... حدیث وارد است که
ابوبکر منع فدک کرد فاطمه علیها السلام گفت یا ابن ابی قحافه اترث اباک و لا ارث ابی یعنی
آیا تو میراث از پدرت میبری و من از پدر خود میراث نمیبرم گفتی من از پدرت شنیدم که میگفت
پیغمبران را میراث نمیباشد و حال آنکه خدای تعالی در قرآن مجید چند جا حکایت از میراث پیغمبران کرده
یکبار میگوید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در شان زکریا میگوید که دعا کرد
و گفت فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی خدایا عطا کن از جانب خود کسی بمن یعنی فرزندی که
میراث برد از من و از آل یعقوب و دیگر آیات دال بر این معنی هست و فاطمه اینها را بر ابوبکر حجت کرد ... سود
نبخشید و در کتاب نزهة الکرام ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه بسند ... متصل است با ابن عباس نقل
میکند که روزی نزد ابوبکر بودیم و عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف آنجا بودند و خلوت
نموده بودند و دربان را حکم کرده که کسی را بی رخصت اذن دخول ندهد من بعد از رخصت داخل شدم و
بصحبت مشغول شدیم ناگاه پیری در آمد جامه سرخ مخطط پوشیده و عصای ... در دست
افکنده ... سلام کرد جواب شنید ابوبکر گفت ای شیخ
بنشین ... گفت من ... کردم و مرا همسایه ایست ... گفت تو ... نتواند بود ...
شنیدی که خلیفه رسول ... پیغام ... گفتم پیغام ... گفت
ضعیفم و مرا ... بود ... حال من ... پدرم وفات یافت و ...

کردم من و فرزندان من ... زمین ... بعمال خود ... کاشتن تا ...
میکردم و با ما میرسانید و از آن هیچ بمن و فرزندان من نمیدهد ابوبکر گفت ... فاجر را
و عمر گفت ای خلیفه رسول کسی را بفرست تا آن ظالم فاجر را حاضر کند و فضیحت ... در میان خلق ...
رساند پس پیر ... نعوذ بالله من ... یعنی ...
بخواند ... رسول الله ظلم کند و از آن ...
رفت ابوبکر گفت ... حاضر کنید ... از اهل مجلس بیرون رفت ... باز ...
گفت ... دیگر با ... ابوبکر بعمر گفت شنیدی
گفت شنیدم ... شنیده ام که شیاطین مردم را ...
سخن بوده ... ابیات ... اعدلم علی ... الیل ...
اتجعل ... المصلین ... ما ترکت ...
فانه ... ابوبکر گفت یا ابن عباس ...
این حکایت را ... گفتم ... امیر المؤمنین
چون ... گفت یا ابن عباس ... بیاد داری گفتم
بیاد دارم ... گفتم یا امیر المؤمنین ...
کی بوده ... گفت ... چنانکه
گذشته بود ... حکایت ... و ابوبکر در
در مرض الموت میگفته که دوست میدارم که سه کار نکرده بودم ... از فاطمه ... و از ...
تخلف نکرده بودم ... خالد بن ولید ... مالک بن نویره ... بوده ... مطلع و از جمله ...
دلالت بر سمو قدر و منزلت علیا حضرت ... که بسند صحیح ...
کتب موافق و مخالف مذکور و مسطور است و ان ...
انما هی بضعة منی ... یعنی رسول خدا فرموده که فاطمه پاره جگر من است ...
... و دیگر آنکه فاطمه از ذوی القربی
و حق تعالی در قرآن مجید ... قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی ... رسالت ... و نزدیکان
من و ... که ... ایشان ... عصمت ...

و اولاد ان با سبب بلاغت بجا آورده و محبت و خوشنودی ایشان را باعث نجات فرموده پس آن ناکسی که آن حضرت
بر عنایت خدا و رسول و تمام اهل بیت را رنجانیده اخطب خوارزم در کتاب فضائل از ابی سعید خدری روایت
نموده که او گفت که از رسول خدا شنیدم که گفت من ابغض اهل البیت بعثه الله یهودیا و ان ادرک
الدجال امن به و ان مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به یعنی هر که با ما اهل بیت دشمنی نماید
بر انگیزاند او را خدا یهودی و اگر در یابد دجال را ایمان آورد در قیامت در سلک یهودان و او را از اسلام بهره و فائده نرسد
و از اهل دوزخ باشد و اگر دریابد دجال را در بابد بوی ایمان آورده از لشکر دجال باشد و اگر بمیرد
دجال را نبیند در وقت ظهور دجال او را از قبر برانگیزانند تا ایمان بیاورد بجال که در طبیعت او سرشته بود
زمره مومنان او را داخل شود تا چون در عرصه قیامت در آید در زمره کفار محشور شود در حال اهل بیت
مصطفی و تسلیم این اخبار آنکه و ناکاه ... سیدة النساء شد و بر خلاف وصیت رسول الله
اذیت و ازار بآن منبع عصمت و برکات رسانیدند چنانچه در کتب فریقین مسطور و در السنه و افواه مذکور
است که چون حضرت امیر المؤمنین دید که امت بطریق قوم موسی عمل نموده التفات بوصیت نکرده
و عهد و پیمان روز غدیر را شکستند و بگوساله پرستی در آمدند با بواب مثالب ... خود
کشودند بموجب ان الله مع الصابرین ترک صحبت اصحاب نموده بتهیه آن مشغول شد و گوشه
خانه حق یعنی سجاده بندگی عبادت در محراب طاعت افکنده شب و روز بعبودیت و تذکار سنن ... و حضرت
رسالت پناه مشغول بود معاندان مکر و کین بطلب آنحضرت جهت بیعت میفرستادند و در هر مرتبه
جوابها شنیده بر میگشتند تا آنکه آتش نفاق در سینه آن شیطان شعله کشیده بعد از تمهید
مشاورت با یکدیگر قرار داده که عمر بن خطاب علیه اللعنه و عبد الرحمن بن عوف و قنفذ که یکی از خویشان ابی بکر
بود و جمعی دیگر از منافقان با شمشیرها حمایل کرده و علاوه هیمه بر دوش و آتش بدست گرفته بطلب آنحضرت بروند
و اگر در آمدن تعلل ورزد آتش در خانه زنند و خانه را با هر که در آن باشد بسوزانند و چون بدر خانه
رسیدند آوازها بلند کردند و هر یک بنحوی آنحضرت را میطلبیدند و از آنجمله عبارت عمر بن خطاب
که والله لتخرجن الی البیعة او لأحرقن البیت علیکم یعنی دیگر نیکی الا آتش زده خانه را بر شما میسوزانم و دیگر
آنکه چون در را دیر میگشودند آن جماعت آتش افروختند در خانه را سوختند و مولف
انکلاب بن قتیبه نقل نموده که ابوبکر در مرض موت میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاش نزدم در خانه
فاطمه را غیروان ندم القصه چون علی در ... حضرت سیدة دید فریاد بر آورده
که یا ابتاه یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه معصومه مظلومه غلغله در ملکوت انداخت

درد دل ان بیچاره دلان اثر نکرده فائده بر آن مترتب نگشت و عمر چون دانست که فاطمه مانع در گرفتن است
او را بنحوی میان دو در فشرد که آن معصومه از کثرت غم و اظطراب شده اسقاط حمل شد
در بعضی روایات چنین است که در شکم مبارک بود که عمر لگد بر آن در زده از شکستن آن در بر شکم مبارک
فاطمه خورد و آن حضرت افتاده غش کرد و جنین ساقط شد و از انواع بیحرمتیها از عمر و قنفذ باقی نماند
نسبت بان بضعه سید انبیا ظهور آمده و آنچه در روز دیگر زیاده کرده که اغنی بیان اراده نمائیم
بیجا بجگر گوشه حضرت مصطفی رسید بشبت کرده که دیگران در ستم کرده بر اولاد پیغمبر ظاهر شد
تا کار بجای رسید که نور نهال حیات سیدة النساء در صحرای کربلا از کوفیان بی وفا رسید بجهت ان
القصه چون حضرت امیر المؤمنین دید که بیحرمتی آن شقی که از سر حد صبر گذشته و در بیرون خانه بر
آمده فرمود که ای پسر صهاک حبشی از آن جان میبری که در علم الهی گذشته شده تو بنوعی دیگر که بستم
در سیده زنان بحضرت بطریق دیگر مقرر شده و اگر نه تو و امثال تو بر این قسم جراتها ندارند و در پیش سیده زنان
خالد ولید پلید شمشیر کشیده قصد آنحضرت نمود و بنی هاشم جمع آمده بقصد اهانت عمر و خالد دست بشمشیر
برده اند حضرت امیر المؤمنین مانع ایشان شده بموجب صبری که خدا و رسول او فرموده بودند که
سابقا در خبر عیانی گذشت ذریه بنی هاشم را تسلی داده تسکین فرمود و از حرب و قتال منع نمود
و با قوم بمسجد رسول الله تشریف برده از طرفین گفتگوی بسیار شد و در آخر آنحضرت بر خواسته بخانه
متوجه شد و قنفذ ... و چون حنبل بند دیگر از حضرت فاطمه بر زمین افتاده بود ابوبکر و عمر
استرضای خاطر و متوجه منزل آن سیدة النساء گردیدند و ملاحظه سلام نیافتند تا اینکه آنحضرت
امیر را شفیع ساخته بخانه در آمدند و بعد از نشستن و تمهید معذرت نمودن حضرت فاطمه رو
در دیوار بخود برد و از عقب پرده ایشان را قسم داد که از پیغمبر خدا نشنیده اید که میفرمود که فاطمه بضعة
منی فمن اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله گفتند بلی بخدا اگر نه شنیده ایم پس چون اعتراف
شود فاطمه دست مبارک بدعا برداشت و گفت اللهم انهما قد اذیانی فانا اشکوهما الیک و الی رسولک
لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی ابی رسول الله فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما یعنی اگر چه شما
قسم داده که نشنیده اید که پدرم گفت فاطمه پاره ایست از من آزار او آزار منست و آزار من آزار خدا
و ایشان تصدیق نموده گفتند مکرر شنیده ایم بعد از آن معصومه گفت الهی ایشان و کسی را رنجانیده اند
و من شکوه ایشان را بتو میکنم و برسول تو میگویم که بخدا که راضی نخواهم بود از شما هر دو تا برسول خدا ملاقات
کنم و از ما جرا خبر دهم بانچه با ما و بامن کرده اند و خدای حاکم گشته باشد در باره شما

دشمنی که بر من روا داشته اید که حاکم و صاحب اختیار شما بوده پس چگونه بود حال آنکه حکایت باز از آن
محکم آیات بتر دخدا و رسول کسی کنند که آزار او آزار رسول است و آزار رسول آزار خدا است و حال
آنکه بجا نیاوردن خدا و رسول موجب خواری و خسران و سبب مهیا شدن عذاب نیران است ان الذین
یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا بدرستی و تحقیق که آنانکه
میرنجانند خدا و رسول او را دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود در دنیا و آخرت و
مهیا ساخته برای ایشان عذاب خوار کننده **الفصل الرابع فی امر الحسن ع** فصل چهارم از کتاب
الانوار در بیان امر امام دوم حسن بن علی ع اسم کنیت آنحضرت ابو محمد است و القاب
نقی و زکی و طیب و سید و سبط و ولی و مجتبی و قایم و زاهد از القاب آنحضرت و بهترین لقبها سید است
که حضرت رسول صلعم او را بآن لقب خوانده و فرموده ان ابنی هذا سید و در نیمه ماه مبارک رمضان
از سال سیوم هجری در مدینه منوره تولد یافت و حضرت رسول صلعم او را حسن نام نهاد و اذان
در گوش او گفت و سر او را تراشیده بوزن آن نقره تصدق فرمود و عقیقه کرد و از آن روز عقیقه
سنت شد و بعضی گفته اند که اینها در روز هفتم واقع شد آنحضرت شبیه ترین خلق بود برسول
الله و در وقت وفات حضرت رسول صلعم هفت ساله بود و بعضی هفت سال و چند ماه گفته اند
و چون امیر المؤمنین علیه السلم رحلت نمود سی و هفت سال داشت و در ماه صفر سنه خمسین
که عمر شریف آنحضرت به چهل و هفت رسیده بود رحلت فرمود و آن چنان بود که بسعی مروان و معاویه
زوجه اش اسما و بقولی جعده بنت اشعث او را زهر داد و بعد از چهل روز که بیمار بود بجوار رحمت
الهی پیوست و برادرش امام حسین ع که وصی او بود متولی غسل و تکفین او شده در بقیع مدفون
گشت و اولاد آنحضرت را بعضی دوازده و برخی یکی کم گفته اند و اصح آنست که ذکور یازده و اناث
چهار بوده اند و بعضی گفته اند که یکی حسن مثنی بود نام داشته اند و ایشان ذو عقب بوده اند زید بن الحسن
جلیل القدر بود و کثیر البر و متولی صدقات رسول الله بود و عمر او بنود سال رسید و شعرا در
وفات او مرثیها گفتند و حسن بن الحسن ع که حسن مثنی فاضل و جلیل القدر و متولی صدقات امیر المؤمنین
بود و عمر او بسی و پنج سال رسید و در کربلا در خدمت عم خود سید الشهدا بود و جراحت بسیار از
اسباب [illegible] کشته بدون او و از عمر سعد التماس نموده جراحتهای او را مرهم
نهاد و فاطمه بنت حسین ع در حباله او بود و از فرزندان امام قاسم و عبد الله و عمر در کربلا
شهادت نایل شدند و عبد الرحمن در وقتی که امام حسین بمکه میرفت در آن وقت [illegible]

حسن که او را اثرم میگفتند و طلحة بن الحسن که بجواد مشهور بود را سه بار یکی در مدینه فوت شد و موافق
و مجر القدر اتفاق دارند که امیر المؤمنین ع در وقت رحلت از میان فرزندان امام حسن را بوصیت
و خلافت مخصوص ساخت و اهل بیت و رؤسا شیعه را جمع نمود و کتاب و سلاح و هرچه از رسول الله بآن
حضرت رسیده بود بامام حسن تسلیم نمود و فرمود که رسول صلعم امر نموده که اینها را بتو تسلیم
نمایم و همچنین ترا مامور ساخته که در وقت رحلت اینها را ببرادرت امام حسین تسلیم نمائی و بعد از آن بجانب امام
حسین متوجه شده فرمود که ترا نیز حضرت رسول امر نموده که در حالتی که بعالم بقا متوجه باشی آنچه بتو
رسیده باشد بپسرت تسلیم نمائی و اشاره بامام زین ع نموده که آنجا حاضر بود و در آن وقت از
سن مبارکش دو سال گذشته بود و دست امام زین العابدین را بدست گرفته با او خطاب فرمود که
همچنین ترا وصیت فرموده که در وقت وفات اینهای مذکوره را به پسر خود محمد باقر بسپاری و او را
از رسول صلعم و از من سلام برسانی پس متوجه امام حسن ع شده او را وصیت طولانی فرمود که در کشف
الغمه و فصول المهمه و غیرهما بتفصیل مذکور است و از جمله حکایات که دال بر امامت آن طاهر بن ع یکی
حکایت حبابه والبیه است صاحب فصول المهمه و مولف کشف الغمه و دیگران از ثقات نقل نموده اند
که حبابه در روز جمعه مسجد کوفه بخدمت امیر المؤمنین آمده گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر ده که نشانه
و علامات امامت چه چیز است که حق تعالی ترا مستغرق بحر رحمت خود کرداناد پس آنحضرت بدست مبارک
اشاره نمود بپاره سنگی که آنجا افتاده بود و گفت آنرا بیاور و آنگاه حبابه آن پاره سنگ را داده نقش کرد
چنانچه بر موم نقش انگشتر زنند و فرمود ای حبابه هر که دعوی امامت کند و قادر باشد که
چنین نقشی بر چنین سنگی بنحوی که من کرده ام بکند بتحقیق بدانکه او امام بحق است و اطاعت او واجب
و امام آنست که از هیچ اراده و هیچ کار عاجز نباشد و حبابه آن سنگ را برداشته برفت و بعد از وفات
آنحضرت روزی در کوفه بخدمت حضرت امام حسن ع آمده سلام کرد و آنحضرت با او خطاب نمود
که تو حبابه والبیه ای گفت بلی فرمود که آن سنگ را بده چون داد بهمان طریق مهر بر پهلوی آن مهر زد
و باز در مدینه در مسجد رسول بخدمت امام حسین ع آمد آنحضرت ترحیب بجا آورده امام ع با او
گفت که آمده نشان امامت را ببینی گفت بلی فرمود که سنگ را بده و گرفته مهر ساخت حبابه گوید
آنانکه علی بن الحسین ع را دیدم عمر من بصد و سیزده سال رسیده بود و از [illegible]
و از طلب نشان امامت نومید گشته بودم آنحضرت بانگشت سبابه بمن اشاره نمود و من جوان
و مهر بر آن سنگ نهاد و من تا زمان امام رضا ع ماندم و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی ع

و امام ثامن ع جمیعا آن سنگ را نقش نمودند و بعد از آنکه امام رضا ع سنگ را مهر نمودند ماه دیگر
زنده بود و بعد از آن نه ماه برحمت ایزدی پیوست و قصه والبیه و طول عمرش و جوان شدنش یاد شد
امام زین العابدین ع و طلبیدن او علامت امامت را نزد مخالف و مؤالف بصحت رسیده و در
کتاب کافی از امام محمد باقر ع منقولست که آنحضرت از امیر المؤمنین ع نقل نموده که لما حضرته الوفاة قال
لابنه الحسن ع ادن منی حتی اسر الیک ما اسر الی رسول الله ص و ائتمنک علی ما ائتمننی فعل یعنی چون
امیر المؤمنین ع را وفات حاضر شد به پسر خود امام حسن ع گفت نزدیک من آی تا آنچه رسول خدا
اسرار بمن سپرده بتو بسپارم و امین سازم ترا بر آنچه مرا امین ساخته بود پس امام حسن نزدیک
خود ع نزدیک شد و چنانکه حضرت رسول در مخفیه از پنهانی و سر تحقق امامت و نیابت را بآنحضرت
تسلیم نموده بود امام حسن ع را [illegible] محرمان را از محرمان سر کرد امید خوارق عادات و اخبار
غیبیات از آنحضرت بنهایت بوقوع آمده و از آن جمله خبریست که شیخ قدس سره مفید نقل کرده که من ذلک انه
لما قدم من الکوفة جاءه نفر الشیعة یعزونه بامیر المؤمنین ع و دخل علیه ازواج النبی ص فقالت عائشة یا ابا
محمد ما فقد جدک الا یوم فقد ابیک فقال لها الحسن نسیت نبشک فی بیتک لیلا بحدیدة حتی ضربت الحدیدة
کفک فصارت جرحا الی الآن فاخرجت جردا اخضر فیه ما جمعته من جبایة حتی اخذت منه اربعین دینارا
عددا لا تعلمین بها وزنا ففرقتها فی مبغضی علی من تیم و عدی قد تشفیت بقتله فقالت قد کان ذلک
یعنی پس بعضی از اسرار و کرامات آنحضرت آنست که چون از کوفه بمدینه تشریف آورد زنان مدینه بجهت تعزیت
آن حضرت در وفات امیر المؤمنین آمدند و زوجات حضرت پیغمبر ص داخل منزل آنحضرت شدند و گردیدند پس
عایشه گفت ای ابا محمد ابا مفقود نگشت جد تو مگر روز وفات پدرت یعنی پدر تو در اهلبیت [illegible]
بود پس حضرت امام حسن ع بعایشه گفت که آیا فراموش کردی نبش و شکافتن را در خانه خود [illegible]
بپاره جدا آهنی تا بکلنگ آهن دست ترا به بند و مجروح کرد و آثار جراحت تا حال باقیست پس بیرون آوردی
ظرف سبزی که در آن ظرف نذری بود که از خراج جمع کرده بودی تا آنکه چهل دینار بعدد از آن زرها برداشتی و
وزن آنها را نمیدانستی پس قسمت کردی آنها را در میان دشمنان علی بن ابیطالب از قبیله تیم و عدی
و بکینه دوستان یکدیگر بادی و تحقیق که شفا یافتی بقتل مرتضی علی پس عایشه گفت آنچه فرمودی تحقیق
واقع بود و انکار نتوانست نمود و ایضا الشیخ قدس سره و من ذلک ان معویة لعنه الله لما اراد حرب علی ع
اهل الشام سمع بذلک ملک الروم فقیل له رجلان قد خرجا یطلبان الملک فقال من این فقیل له رجل بالکوفة
ورجل بالشام فقال صفوهما له فوصفوهما له فقال لخازن [illegible] ثم کتب الی معویه ا

فی بیتک ع

ابعث

ابعث الی اهل بیتک حتی اجمع بینهما و انظر فی الانجیل من احق بالملک منکما واخبرکما فبعث الیه معویة
ابنه یزید علیهما اللعنه و بعث الیه امیر المؤمنین ابنه الحسن ع فلما دخل یزید اخذ الملک بیده فقبلها و لما دخل الحسن ع
قام الرومی [illegible] ثم [illegible] مجلس الحسن ع لا یرفع بصره فلما نظر ملک الروم الیهما اخرجهما معا
ثم استدعا یزید وحده واخرج له من خزانته ۱۱۳ صنما تماثیل الانبیاء و صورهم و قد زینت
زینة فاخرج صنما فاعرضه علی یزید فلم یعرفه ثم عرض علیه صنما فلم یعرفه ثم سأله عن ارزاق العباد و عن ارواح
المؤمنین و ارواح الکفار این تجتمع بعد الموت ثم یعرف شیخ قدس سره مفید باینکه از جمله اخبار
کریم علو شان و منزلت حضرت امام حسن ع دلالت میکند اینست که چون معویه لعین اراده حرب علی ع
نمود لشکر شام را طلبید انتظام و جمعیت داد این خبر بسمع پادشاه روم شد که دو مرد هر دو
گرد آمده اند و دعوی پادشاهی و مملکت پادشاهی دارند پس ملک روم گفت این انکدام بلدها رسیده باشند
گفتند یکی در کوفه مقام دارد و دیگری در شام است ملک روم گفت که اوصاف ایشان را بیان کنید
تا بعلامات و اوصاف برحال ایشان اطلاع یابم پس اهل مجلس پادشاه روم اوصاف حضرت امیر المؤمنین
چنانچه میدانستند شرح کردند و صفات معویه ملعون را همچنانکه بود مذکور ساختند پس بعد از
بیان آنها پادشاه فرمود که آن مرد شامی باطلست و لایق [illegible] شخص کوفی
نامه بمعویه نوشت که [illegible] اهلبیت خود را بنزد من [illegible] و همچنان بخدمت حضرت امیر المؤمنین
فرستاد که [illegible] خاندان خود را بفرست تا ایشان را [illegible] انجیل
نام و استنباط کنم که کدام یک از شما حقیقه پادشاهی سزاوارند و بعد از آن خبر معویه پسر یزید را
علیهما اللعنه [illegible] فرستاد و حضرت امیر المؤمنین ع فرزند ارجمند خود حضرت امام حسن ع را [illegible]
نمود پس یزید داخل مجلس پادشاه روم گردید و دست یزید [illegible] بوسید و چون حضرت امام حسن علیه السلام
داخل شد پادشاه از تخت برخاسته در پای آنحضرت افتاده بوسه بر پای مبارکش داد پس آنحضرت ع
در مجلس ملک روم از روی وقار و تمکین قرار گرفته و نظر بهیچ طرف [illegible] پس چون ملک ایشان را بدید
و میزان نظر سنجید هر دو را باتفاق [illegible] مجلس شاه فرمود و بعد از آن یزید را تنها طلبید و صد و سیزده
بت از خزانه خود بیرون آورد و به یزید نمود که تمثال پیغمبران و صورتهای ایشان بود و بسیار زینت
[illegible] صور سیزده [illegible] و از خزانه بیرون آورد صور و تماثیل انبیا را [illegible]
زینت بود [illegible] تمام و بعد از آن [illegible] بیرون آورده به یزید عرض کرده و از شناختن آن از یزید استفسار
نمود نشناخت بعد از آن دیگری را جلوه [illegible] نشناخت پس آنگاه از ارزاق و روزیهای بندگان و [illegible]

انما فضلنا فيها سؤال نمود و از ازواج مؤمنات كافران پرسيد كه بعد از مرگ يكجا ميروند و نيكانشان
نيز برين جواب نتوانست داد و بجهل معترف گرديد ترجمه ثم قال الطيبي بن علي ع و ما انما اتيت بهذا حتى يعلم
انك تعلم ما لا يعلم وان اباك يعلم ما لا يعلم ابوه وان اباك ذو بافي هذه الامة وقد نظرت في الانجيل فرايت الكل
والوزير عليا ونظرت الى الاوصيا فرايت اباك منهما وصي محمد صلى الله عليه وآله والروم يسلطون علينا ابدا الكتب من علم التورية
والانجيل والفرقان اخبرك عن الاصنام فاول صنم عرضه فعليه على صفة القمر فقال الحسين هذه صفة آدم ع ابو
البشر ثم عرض عليه اخرى في صفة الشمس فقال هذا صفة حوا ام البشر ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة شيث بن آدم هذا
اول من بعث وكان عمره في الدنيا ۱۰۴۰ سنة ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة نوح صاحب السفينة وكان عمره في الدنيا
۱۴۰۰ ولبث في قومه الف سنة الا خمسين عاما ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة ابرهيم عريض الصدر طويل الجبهة
ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة موسى بن عمران وكان عمره في الدنيا ۲۴۰ سنة وكان بينه وبين ابرهيم ۵۰۰ سنة
پس پادشاه ملك روم حسن بن علي ع را طلبيد ... و گفت كه بخاطر بنيت كه انبيا بطلبيد بز ديد كردم
ما ملك بفرستادم تا انكه چنان خبر بدهيد كه تو ميراثي چيزها گرا و بمثل اينها بوده كه بعد تو ميراث انهم خبر كه
بدرستي كه مثل اينها بوده تو ميراث اين امت بعد از وحدانيت خداشناس بعد از اين صاحب بزيد و تحقيق
است و تحقيق كه نظر كرده ام در انجيل ديده ام كه رسول خدا ... در انجيل از جمله ده شخص است بزرگ
محمد علي است و نظر كرده ام بسوي اوصيا پس ديده ام پدر ترا در ميان اوصيا كه وصي محمد است پس حضرت
بملك روم گفت كه سؤال كن مرا از چيزها همه از علم توريت و انجيل و قرآن تا خبر دهم ترا و جواب گويم پس
ملك روم تنها را طلبيده حاضر كرد اينها حاضر شدند پس باعث حضرت عرض كرد و باز نمود برنگ صفت ماه بود پس
حضرت ع گفت اين صورت حضرت آدم ع است بعد از آن تنها ديگر باز نمود كه برنگ و صفت آفتاب بود
پس حضرت ع گفت اين صورت حوا است كه ام البشر است بعد از آن صورت ديگر با حضرت عرض كرد
پس حضرت فرمود كه اين صورت شيث پسر آدم است و اين اول كسي است كه در سلسله اوصيا آدم
بر خلق بنبوت مبعوث گرديد و عمرش هزار و چهارصد و چهل سال بود بعد از آن صورت ديگر را آن
حضرت عرض كرد پس فرمود كه اين صورت و صفت نوح است كه صاحب كشتي است و عمر او در دنيا دو هزار
و چهارصد و پنجاه سال بود و در ميان قوم خود نهصد و پنجاه سال بود بعد از آن صورت ديگر در نظر آن حضرت
جلوه داد پس آنحضرت فرمود كه اين صفت و هيات حضرت ابرهيم است كه پهن سينه و كشيده پيشاني
بعد از آن صورت ديگر را نمود پس آنحضرت ع فرمود كه اين صفت و هيات موسى بن عمران است و عمر او در
دنيا دويست و چهل سال بود و ميان حضرت موسى و حضرت ابرهيم پانصد سال بود مخفي نماند كه در

كتاب

كتاب كمال الدين و اتمام النعمة بروايت هشام بن سالم از امام جعفر صادق ع كه عمر نوح هزار و پانصد سال
مذكور است و در تفسير علي بن ابرهيم در سوره شوري هزار و چهارصد سال مسطور است و بروايت محمد بن
يوسف منقول از امام جعفر صادق ع دو هزار و پانصد و پنجاه مرقوم است و همچنين بروايات خبر در كتاب
موت عمر حضرت موسي ع صد و بيست و شش سال بيان يافته و نسخهاي متعدد مشارق ملاحظه شد
در بيان عمر موسي ع دويست و چهل ثبت شده احتمال دارد كه حديث در اين باب بنظر شيخ رسيده باشد
يا انكه كاتب سهو نموده والله اعلم تتمه ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة اسرائيل وهو يعقوب بن
عرض عليه اخرى فقال هذه صفة اسمعيل ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة يوسف بن يعقوب ثم عرض عليه اخرى
فقال هذه صفة داود صاحب الحرب ثم عرض عليه اخرى فقال هذه صفة شعيب ثم زكريا ثم يحيى ثم عيسى بن مريم
امه وكلمته وكان عمره في الدنيا ۳۳ سنة ثم رفعه الله اليه ثم يهبط الى الارض بدمشق ويقتل الدجال ثم عرضت
عليه اصنام الاوصياء والوزراء فاخبره باسمائهم ثم عرض عليه اصنام في صفة الملوك فقال الرجل ملك الروم
اصنام لم نجد صفتها في التورية والانجيل فقال الحسين هذه صفة الملوك فقال عند ذلك ملك الروم اشهد
انكم اهل بيت اعطيتم علم الاولين والآخرين وعلم التورية والانجيل وصحف ابرهيم والواح موسى وانا اجد
في الانجيل ان اول فتنة هذه الامة وثبت شيطانها الضليل على ملك نبيها واجترؤه على ذريته
بعد از آنكه ملك روم تنها حضرت موسي را عرض نموده جواب شنيد صورت ديگر را در معرض امتحان
آورده با حضرت عرض كرد پس حضرت فرمود كه اين هيات اسرائيل است يعني بركزيده خدا و آنحضرت يعقوب
بود كه معروف بود بخبر بن يعني اند و هكي و بني اسرائيل همگي منسوب بحضرت يعقوب بعد از آن ملك روم
تنها ديگر را باين حضرت نمود پس حضرت فرمود كه اين هيات و صورت يوسف بن يعقوب است بعد از آن
صورت ديگر را عرض كرد آنحضرت ع فرمود كه اين هيات و صفت داود است كه موصوف و ملقب
است بصاحب الحرب بعد از آن مثال ديگر را بآن حضرت عرض نمود فرمود كه اين صورت شعيب است بعد
از آن دو صورت ديگر عرض كرد آنحضرت فرمود كه اين صورت زكريا است و آن ديگري صورت
هيات عيسي پسر مريم است كه روح الله و كلمة خدا است و عمر او در دنيا سي و سه سال است بعد از آن بالا
خداي تعالي او را بسوي خود و پس آنگاه فرود آيد بزمين در جانب دمشق و دجال را ميكشد بعد
از آن بعد از آن عرض كرده شد بر آنحضرت صورتهاي اوصيا و وزرا پس آنحضرت ع از نيكان
اينها باسمها و صفتها خبر داد بعد از آن عرض كرده شد بر آنحضرت ع صورتهاي چند بهيات و صفت
ملك روم گفت كه اينها بتانند كه نمي يابم صفت اينها را در توريت و انجيل پس آنحضرت ع فرمود كه

کرا نیها صورها مثال پادشاهانند پس بعد از آنها را بحضرتم بصورتها و مثالها و تشخیص اصنام پادشاه
روم گفت که گواهی میدهم بلی شما ای محمد بانکه بخشیده اید شما برهان جانب خدای تعالی علم اولین و آخرین
وعلم توریة وانجیل را وعلم صحف ابرهیم والواح موسی را و بدستی که ما می یابیم در انجیل که اولاد شما
که در این امت ظاهر شود از جای در آمدن و متعرض شدن دیو بسیار که اهتمام بر ملک بعضی شاه
و جهات و نبایدی خوردن او است بر ذریت پیغمبر **تتمه** قال الحسن عم اخبرنی عن سبعة اشیا خلقها
لم ترکض فی رحم فقال الحسن ع آدم وحوا وکبش اسمعیل وناقة صالح وابلیس والحیة والغراب الذی
ذکره فی القرآن بعد از آنکه ملک روم شهادت بحقیقت آل محمد داد آنحضرت ع پرسید که خبر ده مرا از هفت
چیزی که بیافرید خدای تعالی آنها را بنحوی که انداخته نشده اند در رحم و قرار نگرفتند در ماه پس آنحضرت
فرمود که آن هفت چیزی که پا در رحم مادر نگذاشتند و بقدرت کامله الهی بی توسط مادر مخلوق
گشتند آدم وحوا و قوچ اسمعیل و شتر صالح پیغمبر و ابلیس و مار و غراب است که خدای تعالی حکایت آنرا
در قرآن یاد نموده و توضیح و تفصیل این هفت چیز در پنج مطلع بیان میشود **مطلع اول** در بیان خلقت
حضرت آدم وحوا و ابلیس در کتاب تبیان مذکور است که حق سبحانه و تعالی آدم را از خاک آفرید
چنانکه آب بر خاک باراندند تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه شد پس آن را بصورت تربیت کامله
بصورت انسان مصور گردانید پس آن گاه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصالیت رسید که چون
دست بر آن زدندی آواز کردی و آن از گلی سیاه رنگ و بوی گنده بود که بجهت بسیار بودن در آب
رنگ و بوی بهم رسانیده بود چنانکه خدای تعالی در سوره حجر صفت آنرا یاد کرده و لقد خلقنا الانسان
من صلصال من حمأ مسنون صلصال گل خالص خشک شده ایست ناپخته که بدست زدن آواز داشته باشد
برنج چون سبوهای خام آتش ندیده و بعد از پخته شدن آنرا خزف میگویند و حمأ بمعنی گل سیاه است
و مسنون یعنی بوی گرفته یا ریخته شده یا مصور و ترجمه این تواند بود که و هر آینه بتحقیق آفریدیم
قالب آدم را از گل خشک خالص صلصال … که کاین است از گلی پخته شده و حق تعالی جان پیغمبر آدم ع
پیروان آورده شده چنانکه از حضرت رسول ص مرویست که فرموده انها خلقت الحواء من الضلع
الایسر لآدم ولیکن بعد از تکمیل جسد آنحضرت و پیش از نفخ روح بود و ابلیس را از آتش شدید الحرارة
بی دود آفرید چنانکه در سوره حجر فرموده که والجان خلقناه من قبل من نار السموم … که
جان اگر … و گویند ابلیس بیافرید … دود … در غایت لطافت …
بعد از آنکه حضرت آفریدگار جل شانه تخمیر طینت آدم نمود و تسویه کالبد فرمود و هیکلش را تمام گردانید

بروحی

بروحی که مستعد دمیدن روح گردید جوهر روح را که سرمایه فتوح و مظهر سراپرده انس و بسیط
حضرت قدس است در وی دمید که فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین ترجمه این
تواند بود که پس چون راست کردم صورت او را و دمیدم و در آوردم در وی روح پسندیده آفریده
خود را پس بعد از صدور فرمان قضا بنیان اسجدوا لآدم در افتادند ملائک برای انسان سجده
کنندگان سجده تعظیم و تکریم مگر ابلیس که … را با عود و سر تسلیم بر زمین اطاعت ننهاد و جواب
این بود که از آدم بهترم که از آتش آفریده شده ام و آن عنصر لطیف علوی نورانی است و آدم از گل
ساخته شده که جسم کثیف سفلی ظلمانی است یعنی در آن صورت ابلیس بجهت خود در افضلیت عنصر قیاس
نمود و او اول کسی که عمل بقیاس … کرد او بود و بهمین جهت کافر شد و از شبهه او هفت شبهه دیگر ناشی شد
در تمام عالم سرایت کرد و منشأ ضلالت انسان گردید پس هر که قائل بقیاس باشد قرین و نظیر ابلیس است
و معرفت و بطلان قیاس او این قصه معلوم است چه اگر ابلیس باعتبار عنصر آدم را ملاحظه میکرد و نسبت
با علو … عبارت از انست و حقیقت کامله را که نفخت فیه من روحی اشارت
بدانست ملاحظه مینمود هر آینه میدانست که خیریت و فضیلت انسان راست نه ابلیس را و مع ذلک
قیاس ابلیس در افضلیت نار از خاک مستقیم نیست چه آنکه آتش خاین است هرچه باو دهند نیست گرداند
خاک امین است هرچه باو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر است آتش متکبر است و خاک متواضع
و متواضع از متکبر بهتر است خاک نقش پذیر باشد چنانکه … نقش پذیرد در خانه دل با فروخت که
فی قلوبهم الایمان و آتش نقش نپذیرد چنانکه نقش معرفت ابلیس … بسوخت که … امروز بر خاک
آتش را خاموشی تواند نمود و آتش در خاک … تا آتش خویش نتواند کشت و خاک سبب آبادی و
افروزی است و آتش باعث نقصان و زوال است صفت آتش آنست که نور او در … بود و دود او
فوق … خاک آنست که کنان او در زیر است و لطافت و منفعتش در بالا اگرچه خوب صورت … نیکو
زشت سیرت … سر … دود … و خاک بر خلاف این است زیرا که …
زنده و مرده از او حاصل شود و در او قرار گیرد و مقرر است که … صورت نیکو بهتر از صورت نیکو است
خاک بارکننده است لاجرم پاینده است و آتش … شده است … پس قیاس
ابلیس بهمه جهت باطل و از درجه صحت و اعتبار ساقط و عاطل است و باین جهت بود که جواهر …
خود را گردانید و وجود مسجود ساکنان افلاک دید و … هزاری که …
محسود مقربان املاک گردید **مطلع دوم** در بیان کبش اسمعیل و شرح آن بر این نهج است که

از شبهای جلیل حضرت ابرهیم خلیل ع در میان رکن و مقام در خواب دید که فرزند ارجمند خود را که حضرت اسمعیل
است بر زمین انداخته قربان مینماید و کارد بر گلوی او میمالد بیدار گردید و از دهشت این واقعه بر خود
و پیچید و ان روز را بصد تشویش بشب رسانید تا انکه حضرت شب دیگر همان واقعه را بخواب دید و تا بشب سیم
سلف ابجد بخواب میدید انکه بجای اورند باید مامور بوده اند پس بجان نیلی حضرت ابرهیم ع باتش
خلت خس و خاشاک مودت ما سوی را بسوخت و چشم دل از دوستی فرزند بر دوخت و هاجر را طلب نموده بگفت
ای هاجر اسمعیل را جامه نیکو بپوشان که بحضرت دوستی میبرم و کارد و ریسمانی حاضر کن که اگر قربانی
بیشتر بود معطل نمانیم هاجر امر فرموده عمل نمود و اسمعیل را مجال و مقطع ساخته طریق فرمان بجهت قربانگاه
از دو کوهر کران بهای دریای نبوت از دامان هاجر جدا کشتا چون اشک حسرت در دیده روزگار کردید
روانه دامان منای فنا که جلوه خانه درگاه کبریاست گردیدند چون بان مقام رسیدند حضرت خلیل ابر بند
ارجمند خود خطاب نموده گفت ای سلاله احباب و ای نتیجه اصلاب در خواب دیدم که ترا در همین مکان
بر خاک انداخته قربان میکنم و کارد بر گلوی تو میمالم که انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری پس
ای فرزند بعد چون انبیا را جز پیغمبر ما یعنی و در این باب چه تعبیر مینمایی حضرت اسمعیل چون این سخن
شنید از جای برخاست و گفت بدین مژده که جان فدای تو باد است که این مژده ما ساختی جان ماه
ای پدر بزرگوار در این کار تا نیکنیا اختیار مکن و رضای خدا را ایثار مینمایم که تیغ بارد در کوی ات ما
ما سر نهاده ایم الحکم لله که یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین یعنی ای پدر بجا آر انچه
بان مامور شده که زود باشد که مرا بیابی از جمله برگزیدگان و صبر کنندگان پس ای پدر دل قوی دار و در این
واقعه تاخیر روا مدار که در درگاه کبریا بتقصیر نگیرند و عذر نپذیرند پس حضرت ابرهیم دست
اسمعیل ع گرفته بقربانگاه رسیدند و گفت ای فرزند سعادتمند و صبح آثاری بفرما تا بابا
نام ان کوچکتر گفت ای پدر مهربان نصیحت و وصیت دارم اول انکه سلام مرا بمادر مهربان برسان و بگوی
مرا بیچه تسلی خاطر مهربانه اش تسلیم وی کردانی و بگوی که تیر تسلیم را کرمانشین بهای نعیم دعوت کرد دوم
انکه دست و پای مرا محکم بر بندی و جامه خود را بینک فراهم اوری که مبادا حرکت دست و پای من دامن
مقدس تو خضاب بخون تپیدنم از منا هده ان نفان و اضطراب کیرد سیوم انکه بعد از بستن
مرا بروی در اندازی که مبادا چشم مبارک بر روی من اندازی و مهر پدری در صوم تکرار
الهی شامل شود و تعجیل نمایی زود باد و بعد از این مرا ملک ذمت ملت را از دین لازم الاداست
چون کشته شمشیر شتقاقم قلقا کشته از لذت قربانی که در رفع جان مانده پس حضرت ابرهیم موجب وصیت

عالیمقام

عالیمقام در دامان کوه بلند شکوه صبر و قرار دست و پای فرزند دلبند خود را بریسمان رضا و تسلیم
فرو بست و بقوه دلی تله للجبین بروی در انداخت دم در اشاعت غلغله در صوامع ملکوت و جوامع
جبروت افتاده بنیای باعزت فرشته باملاء انکه مقربین بصف برکلای یکی یکی بتضرع در امدند
و انکشت حیرت بدندان حیرت بگزیدند و از صبر و شکیبائی شیخ کبیر و تسلیم و رضای ان طفل صغیر تعجب نمودند
همکی از سطوت کبریای الوهیت مدهوش و از بیم سیوف سران کار دساکت و خاموش بغان بر و بحر
بر حوالی شمع محفل اسراری میکردیدند و جوش از وحشت و دهشت ان قضیه بر هم میدوید تا اسمان ان
ان واقعه بر ایشان مینمایید و نمیبایت از ثبات قدم ایشان بیتاب شده میناکید و حضرت خلیل بقوت
هرچه تمامتر کارد بر گلوی از فرزند میمالید و کارد نمیبرید تا انکه حضرت خطاب بان کارد کرد ای کارد
بیرحم کرده ناموس نبوت را ضایع میکنی کارد بطول مقال بزبان حال گفت ای خلیل تو میگوی ببر
و انجلیل اسمعیل میگوید که مبر نتوانم که بیچ سر و فرمان ببرم پس چون صبر حضرت خلیل در مقام
ظهور و عیان رسید و تسلیم و رضای حضرت اسمعیل در درگاه کبریای الوهیت مشهود مقربان کرد ید ندای
دوح افزای از بطنان حرم ببر امد که یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین ای ابرهیم بتحقیق
خواب خود فرمودی و انچه مامور بودی قیام نمودی بعد ستی و راستی که ما چنین جزا میدهیم
کاران را بین بر معاوضه حمت خداوند کاری بر ان حضرت هوادار کرد و نسیم خلاصی از روضه لطف
برجبین مسند قیمتا را خلاص محرم خلوتخانه خلت و اختصاص وزید تخمیکه در دامان کوه بلند شکوه
صبر و تحمل افشانده بود با چندین قرارداد نز نبوت و ولایت بر داشت و حاصلیکه بر جویبار خلت
توکل نشانده بود ثمر سعادات لایزالی کشته قامت بار افراشت و هم در انوقت حضرت روح
الامین کوسفندی از بهشت برین حاضر ساخته گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
که قربان ترا قبول کردیم که ان هذا لهو البلاء المبین و این کوسفند را که چهل سالست که در ریاض
نعیم چریده و هرا بنیر ذبح عظیمت فدای اسمعیل نمودیم که و فدیناه بذبح عظیم و کوهر غلطان نبوت که ظهر این
ارزانی در صدف صلب اسمعیل گذاشتیم و لوای خلت و تشیع ابرهیم را در دودمان خیر المرسلین
بر افراشتیم که و ان من شیعته لابرهیم و همین کنایت است که حضرت امام حسن ع در جواب ملک روم
گفت که یکی از انجمله هفت چیز که در رحم نبوده و از نیت ماند رزایده قوج اسمعیل است والله یعلم
مطلع سیوم حکایت ناقه صالح است و بیان اینکه جناب مقدس الهی جل شانه حضرت صالح نبی را
بجهت دعوت قبیله ثمود فرستاد که ایشان را بسوی خدا دعوت بخواند و از طریق ضلالت و تیه

بکردانند ما بشان کرده هی بود نداز عرب که نسب ایشان بثمود بن عاثر بن سام بن نوح منتهی میشد
مساکن ایشان زمینی بود که انرا حجر میگفتند ما بین ولایت شام و حجاز بود حق سبحانه و تعالی بعث الیهم
حضرت صالح را که برادر ایشان بود در نسب بر نهج پشت بثمود میرسید بسوی ایشان روانه نمود
که ایشان را هدایت کند و راه حق با ایشان نماید پس چون انحضرت باجماعت رسید گفت ای کروه من
بپرستید و بندگی کنید خدای را بی شریک نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
بجز او دیگری قوم ثمود بسبب کثرت تمرد و بسیاری مال و عتو نا باکی جسته تکذیب حضرت صالح کردند
و گفتند ما را ایتی بنمای که بان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح فرمود که چه ایت میطلبید گفتند
فردا با ما بصحرا بیرون ای که عید ماست و بتان را اینجا ده بجلوه خواهیم اورد تو از خدای خود چیزی
درخواه و ما نیز از خدایان خود چیزی در میخواهیم پس دعای هر کسی که بمحل اجابت رسد دیگران
متابعت او باید کرد پس همگی قرار بان دادند و روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی از بتان طلبیدند
اثر اجابت بظهور نیامد لیکن [illegible] زده و شرمسار همگی بر صالح [illegible] نکرند جندع بن عمر که یکی
اشراف قبیله ثمود بود اشاره بسنگی کرد که تنها در صحرا افتاده بود و انرا کاثبه میگفتند گفت ای صالح
برای ما بیرون ار از این سنگ شتری بغایت شتری [illegible] بسیار موی ابستنی صالح ع فرمود که اگر ملتمس
بقدرت کامله خود چنین شتری از این سنگ بیرون ارد شما ایمان می اورید گفتند که ما هم تو
میگرویم و بخدای تو ایمان می اوریم و براین شرط سوگندیاد نمودند صالح ع دو رکعت نماز گزارد و دعا
از حضرت عزت طلب معجزه نمود فی الحال ان سنگ در حرکت امده چون شتری که بوقت زادن ناله
کند بنالید و بشکافت و ناقه برانوجه که مدعای قوم بود بیرون امد بغایت بزرگ و فی الحال بچه باشد
خود بزایید و مردمان تعجب میکردند و [illegible] جندع را توفیق یار شده فی الحال ایمان
اورد و بواقی اشراف ثمود در بادیه خذلان و ضلالت سرگردان مانده [illegible]
دست انکار از استین استکبار بیرون اوردند و لیکن این شتر در میان ان قوم بماند و در علف زارهای
ایشان میچرید و اب جاهها بطریق نوبت باو میرسید و روزانه که نوبت شتر بود هنگام اب خوردن
ان ناقه اب [illegible] باعتقاد فاسد انقوم [illegible] ایشان نقصان میرسید و حضرت صالح ع
بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم بدرستی که امد شما را معجزه و برهان روشنی از جانب پروردگار
که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من این شتر خداست یعنی خدای تعالی از سنگ بیرون اورده
این شتر را از صخره کاثبه تا انکه باشد مر شما را حجت و برهان بر پیغمبری من پس بگذارید این ناقه را

تا بچرد

تا بچرد و بخورد گیاهی در زمین خدا و شما او را در خوردن اب و چیدن مضرتی و نقصانی نرسانید داده اند که
[illegible] مخصوص [illegible] ایشان بود پس حضرت صالح ع فرمود که مرسانید بوی هیچ بدی
که از ان بگیرد شما را عذاب [illegible] انکروه بیراه ناقه صالح را پی کردند و بکشتند و گفته اند که
بعد از پی کردن ان ناقه بچه او بنالید و بجانب ان سنگ شتافته هم انجا غایب گردید و بعد از ان
کشتن ناقه و اقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه صدای مهیبی بگوش ایشان رسید و زلزله
عظیمی ظاهر گردید که همگی را فرا گرفت پس بامداد کردند در سرای خود بر روی افتاده کان بر جای خود
مردگان که فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین [illegible] بود که حضرت امام حسن ع در جواب ملک روم
فرمود که از جمله ان هفت چیز که در رحم نخیبیده بود ناقه صالح بود که بجهت معجزه از سنگ بیرون امده
بود و او را ناقه دیگر نزاییده بود **مطلع چهارم** بیان حقیقت ماراست و ان عصای موسی بود ع
اورده که بود بقدر حضرت موسی ع و سر او دو شاخ داشت و در زیر او سنانی نشانده بود و اصل ان از
چوب مورد بهشت یا از عقیق یا از بنفشه بود از حضرت ادم ع بشعیب رسیده بود و از او بموسی رسید
و از جمله مارب و منافعی که در ان عصا بود یکی انکه در راه با موسی ع سخن گفتی و از [illegible] و هوام او را حراست
نمودی و با دشمن او حرب کردی و [illegible] در خواب شدی گله گوسفند را محافظت نمودی و [illegible] چاهی که رسیدی
[illegible] شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که [illegible]
موسی ع بودی پدید امدی و در شبهای دیجور چون شمع و چراغ نور دادی چنانکه احوال ان در [illegible]
طی حکایات انبیا [illegible] حضرت موسی شده [illegible] مارب اخری و در تفاسیر معتبره مذکور است
چون حضرت موسی ع نعلین خود را انداخته قدم در وادی مقدس گذاشت خطاب رسید که و
ما تلک بیمینک یا موسی چه چیز است بدست راست تو ای موسی [illegible] بجهت رفع هیبت و دهشت
استیناس موسی با وی سخن گفت و پرسید که چه چیز داری در دست راست و این استفهام بجهت
تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب الوهیت و غرایب ربوبیت مشاهده کنی بعد از انکه موسی ع در
جواب در امد خطاب دیگر رسید که بیفکن انرا که در دست داری یا موسی [illegible] نعلین باید
انداخت پس بیفکند ناگاه اژدهاری دید که بسوی او میشتافت [illegible] که میان دو
دهان او هفتاد یا چهل گز بود و در دهان او دندانهای بزرگ و چشمهایش برق میزدند چون
بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ را از بیخ بر کندی و بخوردی چون موسی ع
عصای خود را با ان اندام دید از وی بترسید و روی بگریز نهاد خطاب امد که ای موسی بگیر او را

یعنی [illegible]

و ستون سه کز دو برکردانیم و برابهای او که داشت پس حضرت ع روی با ژدها کرده دست خود در
دهان او کرد و لحیتین او را کرفته هما عصا شد که دو شعبه داشت که لا تخف سنعیدها
سیرتها الاولی مجملا چون حضرت موسی و هرون بفرمان الهی جهت دعوت فرعون متوجه مصر شدند
و آیات الهی یعنی عصا و ید بیضا بفرعون نمودند فرعون ناچار تکذیب ایشان کرده و نسبت سحر بایشان داده
کفت اینکه بسحر و جادوی ما را از زمین مصر بیرون کنید و خود متمکن شوید پس هرآینه ما هم بیاریم
برای شما جادوئی مانند جادوی شما و بان معارضه کنیم تا مردمان دانند که شما پیغمبر نیستید بلکه ساحر و
جادوکرید القصه وقت الاشتباه تعیین کردند و زعید ایشان بود موعد نمودند که در مکان مستوی
و هموار جمع آیند و سحره فرعون در مکان معهود هفتاد هزار و بروایتی سی و سه هزار صف کشیدند
و موسی و هرون ع در برابر ایشان بایستادند و آلات سحر و ادوات حیله ایشان که ریسمانها و چوبها بود
همه ریسمانهای میان تهی پر از سیماب بود آن را آورده و بطریق ادب کفتند ای موسی تو می افکنی عصای خود را
یا آنکه ما باشیم نخستین کسی که بیفکند حضرت موسی ع از روی مقابله ادب با ادب یا از راه بی اعتباری ایشان
فرمود که شما بیفکنید ایشان جادوهای خود را بیفکندند و بحرارت هوا سیماب در اضطراب و حرکت
آمده ریسمانها و عصاهای ایشان از جادوی سحر نموده شد بحضرت موسی چنانکه کویی که بر
که راه میروند و میشتابند پس حضرت موسی ع ترسید در دل خود با آنکه مبادا نظارکیان میان معجزه و سحر
فرعون فرق نکنند یا آنکه متفرق شوند پیش از انداختن عصا و چون این وهم بر خاطر موسی ع کاری شد
خطاب آمد که مترس ای موسی که تو برتری و بیفکن آنچه در دست راست داری پس حضرت موسی عصا را
بینداخت اژدهای عظیم کشت دهان باز کرده تمامی آلات و ادوات سحره را فرو برد و مردمان از
روی بکریز نهادند موسی ع او را بکرفت عصا شد جادوکران دانستند که این سحر نبود زیرا که سحر را
باطل نتوان نمود بلکه قدرت حق تعالی و معجزه موسی است پس ساحران همکی بسجده افتادند و بدان از
شرف ایمان یافته بحقیت حضرت موسی کواهی دادند و این بود حکایت آن مار که حضرت امام حسن
در جواب پادشاه روم فرمود که از جمله آن هفت چیزی که از مادر بهم نرسیده آن نیز یکی مار است

مطلع پنجم

بیان غرابت آن در واقعه قابیل و هابیل ولدان حضرت آدم ع بود و حکایت ایشان
بر سبیل اجمال آنست که حوا بیست نوبت از حضرت آدم حامله شد و در عیون الرضا پانصد بطن آورده
و هر بطنی پسری و دختری می آورد و شهوت در ایشان وجود بزرک میشدند آدم جاریه بطنی را
بغلام بطن دیکر میداد و از بطن اول قابیل متولد شد با خواهر که اقلیما نام داشت و در غایت حسن

و از بطن دوم هابیل را زاد با توامش که لیوذا میگفتند و آن چنان جمالی نداشت چون به بلوغ رسیدند
آدم ع لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل الا بن حکم ابا نموده کفت خواهر من جمیلتر
من در حرم بوده و او بمن اولی است آدم ع فرمود که حکم خدای تعالی براینوجه صدور یافته و مرا در این کار
اختیاری نیست قابیل این سخن را قبول نکرد و کفت تو هابیل را از من دوستر داری لاجرم آنکه
خوشروی تر است بوی میدهی فرمود که اکر سخن مرا قبول نمیکنید هر یک از شما قربانی کنید پیش
خدا ببرید تا هر که قربان او مقبول کردد اقلیما از آن او باشد و چون قرار
بقربان یافت هابیل کوسفندان بود بره فربه که نخواست دوست میداشت بیاورد و بنیت
نیکو صحیح ضعیف و نیت کرد که اکر قربان من قبول نکردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته
کندم زبون بیاورد و در آن اکثار نهاد و با خود کفت اکر این قربانی مقبول شود که اکر نشود باکی نیست
اکر نشود که من دست از خواهر خود بر ندارم پس ناکاه آتشی نازل شده قربانی هابیل را
بخورد و این علامت قبول بود و از قربان قابیل در کذشت ملتفت آن نشد قابیل از آن
خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرتش را تیره کرد و کفت ای هابیل بخدای که ترا بکشم
که قربان تو مقبول شد و قربان من مردود کردید هابیل کفت که حسد تو با من در این باب
چه فایده اسباب صورت بجای این نیست که قبول میکند خدای تعالی قربان را از پرهیزکاران که
نیت خود را خالص سازند و بر وجه اخلاص قربان نمایند پس بر تو ملامت باید کرد که نیت
خود را خالص باید نمود و این خبر مذکور مشهور موافق طریق عامه است و در اخبار ما نوشته که اهل
بیت وارد است که بجهت هر زکیران حضرت آدم ع و حوا از جنت فرو آورده شدند و بنی آدم
و تزویج بر نهج مذکور یکذب و افترا است پس بنابراین خصومت قابیل با هابیل بجهت حوریه
خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که چون حضرت آدم هابیل را وصی و خلیفه خود ساخته بود
بانجهت قابیل با او حسد برد القصه بعد از آنکه قابیل تهدید بقتل نمود هابیل کفت لئن بسطت
الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین یعنی اکر کشاده
و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی با بعض نیستم دراز کننده دست خود را بسوی
تو تا بکشم ترا بدرستی که من میترسم از خدای تعالی که پروردکار عالمیانست با وجود آنکه هابیل
در قوت و شوکت بر قابیل افزونی داشت اما از ترس خدای تعالی تسلیم شد بر قتل خود را که قتل
ناحق نکند و کویند در آن وقت مدافعه مباح نبوده بدان جهت صبر اختیار کرد تا خدای تعالی انتقام

بکشد پس هابیل گفت انی ارید ان تبوء باثمی واثمك فتكون من اصحاب النار وذلك جزاء
الظالمین من میخواهم آنکه بازگردی بعقوبت گناه در قتل من و بیا داشت گناه قبلی تو که مانع قبول
قربان بوده و این خواهش هابیل موافق حکم خدای بود پس آن شقی توبه ننمود و گناه از ملازمان
دوزخ جاودانیست یاد داشت سهمگان که قتل ناحق کنند القصه قابیل باغوای نفس و پیروی شیطان
در کمین قتل هابیل بود و فرصت میجست تا آنکه وی را در وقت خواب بضرب سنگ بقتل رسانید
و چون این عمل ناشایسته از وی بوقوع انجامید جسد برادر خود را در جای بجید و [illegible]
در [illegible] گرفته میکشید و بهر طرف میگردید و نمیدانست چه میبایست کرد و ابن عباس گوید یکسال بر
دوش میکشید بوی گرفته بود سباع و طیور بر قابیل غدر کردند که هرگاه او را بیفکند بخورند
تا آنکه گردید قابیل تنگ آمد فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه
پس بر انگیخت خدای تعالی زاغی را که بمنقار و چنگ زمین میکاوید تا گوی پیدا کرد و آن محل بحث
بود تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه و جسد برادر خود را آورده اند که آن زاغ حفره کند و زاغ
مرده بیاورد و در آن نهاد و خاک بر آن میپاشید تا پوشیده گشت آنگاه قابیل با همان
غراب جسد هابیل را بهمان روش بخاک سپرد و بگردید از ندامت پشیمان و بعضی گفته اند که
ندامت او بجهت آن بود که پدر و مادر او را ترک کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندای شنید
که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر که را میدید میترسید که مبادا او را بکشد تا بعد از آن
بهمان بینائی خود کشته شد و شیخ طبرسی از ابن عباس روایت میکند که چون قابیل هابیل را
بکشت درختها پر شوک و خار شد و اطعمه مزه گردانید و میوهها ترش و تلخ شد و آبها
تلخ گشت و زمین تیره گشت پیدا کرد حضرت آدم که بزیارت بیت الله رفته بود دانست که حادثه
روی داده چون بازگشت بشنید این خبر کشته شدن پسر خود از گشت و یکسال نخندید
بود که کسی او را خندان ندید و گویند چون از عمر آدم صد و سی سال بگذشت و آن بعد از
قتل هابیل بپنج سال بود شیث از او و حوا بوجود آمد و معنی شیث هبة الله است که خلف بود
از هابیل و وصی و ولی عهد آدم بود و در بعضی آنست که چون قابیل مرد و ریل شد بیمن افتاد
و شیطان او را به آتش پرستی دلالت کرد باینکه آتش که قربانی هابیل را بخورد بجهت آن بود که او
پرستش میکرد و باین جهت آتش پرست شد و فرزندان او و عامی اشتغال داشتند و آتش
و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح همه غرق شدند و نسل شیث باقی ماندند و این بود حکایت

غراب

161

اند

غراب که حضرت امام حسن علیه السلام در جواب ملک روم فرمود که از جمله هفت چیزی که در رحم نبوده
و از بعضی بیرون نیامده اند غرابست و کیفیت رجوع کنیم ببیان سؤالات ملک روم از آنحضرت
تتمه ثم سأله عن ارزاق الخلائق فقال علیه السلام فی السماء الرابعة تنزل بقدر و یبسط بقدر و سأله
عن ارواح المؤمنین این تکون فقال تجتمع عند صخرة بیت المقدس فی کل لیلة جمعة وهی عرش الله الادنی
منها یبسط الله الارض و یطویها و الیها المحشر ثم سأله عن ارواح الکفار فقال تجتمع فی وادی
حضرموت وراء مدینة الیمن ثم یبعث الله نارا من المشرق و نارا من المغرب یتبعهما ریح شدیدة فتحشر الناس عند صخرة بیت
المقدس فاهل الجنة عن یمینها و اهل النار عن یسارها فی تخوم الارض السابعة فتعوق الناس عند الصخرة
فمن وجبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها و ذلک قوله تعالی فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
بعد از آنکه از سؤالات سابقه جوابهای شافی داده بود از آنحضرت سؤال پرسید که روزیهای مخلوقات
کجاست و قسمت آنها بر سر خلایق در کجاست و تفاوت در روزیها چیست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
انقسام روزیها در آسمان چهارم است فرود میآید باندازه هرگاه باید و هر مقدار که شاید و مؤید کلام
آنحضرت است آیه واقعه در سوره شوری و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و اگر بگشاید خدای تعالی
روزی را برای بندگان خود بر ایشان فراخ گرداند هر آینه ستم کردندی در زمین و باستیلا و استعلا
امر نمودی یا تکبر [illegible] و فساد کردندی و این نظر باغلب است چه بعضی از مالداران هستند که نظر
و تعلق در اسباب و متاع دنیا نکرده اند و اثر بغی و فساد از ایشان ظاهر نگشته و در ویشان [illegible] اند
و گفته اند که مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمینها میبارد هر قطره از آن در هر زمینی [illegible] میدهد
لاله روید و در شوره زار خس و چون اغلب طبایع انسان مایل است بهوا و هوس نفس و صفات
سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مستولیست و مال دنیا ابواب قوت اسباب آنهاست حق سبحانه و تعالی
بر بندگان فراخ ننمودی و ابواب رزق را بر روی خواهش ایشان گشودی اکثر باغی و یاغی شدندی لهذا
از راه حکمت قسمت نمود چنانکه فرمود و لکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر و لکن فرو میفرستد روزی را
باندازه و تقدیری آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد بدرستیکه او به بندگان خود داناست و باحوال ایشان
بیناست یعنی میداند و می بیند که هر کس را چه قدر باید و چند باید و کی باید پس ملک روم از آنحضرت پرسید
که ارواح مؤمنان بعد از قطع تعلق از جسد ایشان کجا میباشند فرمود که ارواح ایشان مجتمع میشوند
هر شب جمعه نزد صخره بیت المقدس که [illegible] از آنجا زمین فراخ میکرد اند خدای تعالی زمین را
در هم می نوردد زمین را تا بآنجا و بسوی صخره خواهد بود جمعیت خلایق در روز قیامت بعد از آن ملک

انا لحضرت برسید کما لواح کافران بعد از آنکه مردند کجا میباشند پس فرمود که جمع میشوند در وادی
حضرموت که در نواحی شهر یمن است پس آنگاه برهوت که خدای تعالی آتشی را از جانب مشرق و آتشی از
سمت مغرب و انتخاب آتش خواهد آمد باد سختی که جمع گرداند مردمان را نزد صخره بیت المقدس پس
اهل بهشت از جانب راست صخره باشند و اهل دوزخ از جانب چپ آن بایستند در منتهای زمین
هفتم پس نعوذ بالله مردمان و واداشته شوند برای تشخیص کارشان پس کسی که واجب شود
مر او را بهشت داخل گردد در بهشت و کسی که لازم آید او را دوزخ در آید در دوزخ و اینست معنی
معنی قول خدای تعالی در سوره شوری و کذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا لتنذر ام القری و من حولها
و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران و
وحی کردیم بتو قرآن بلغت عرب که قوم تو اند تا بترسانی اهل مکه را و هر که گرداگرد آن باشند یعنی جمیع
اهل بلاد را و مکه را ام القری گویند بجهت آنکه تمام زمین را از مکه بسط کرده اند و کشیده اند تا پس
اصل همه بلاد اوست و بیم دهی مردمان را از روز جمع یعنی روز قیامت که هیچ شک نیست در وقوع آن در آن
روز جمع بجهت این گویند که خلق اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح
یا اعمال را با اعمال یا هر کسی را با مثل او و هر که در میان امام و مثل او ... و بعد از اجتماع دیگر باره
ایشان را متفرق سازند گروهی را در بهشت آرام دهند که مؤمنان و دوستان اهل بیت اند و گروهی را
در دوزخ جا دهند و مقام فرمایند که مشرکان و منافقان و دشمنان آل رسول اند و بحکم قسیم النار و
الجنة قاسم این امیر المؤمنین است **مخفی نماند** که کلام آنحضرت ع در باب بیت المقدس مفید آنست که بسط
زمین از بیت المقدس شده یک تمام قیامت بود و بعد از آن در هم نوردیده شود تا بیت المقدس و در باب
مکه معظمه وارد شده که از او بسط و دحو زمین شده **تتمه** نامه الملک الی یزید لعنه الله و قال کما
بقیة الانبیاء و خلیفة الاوصیاء و وارث الاصفیاء و ثانی النقباء و رابع اصحاب الکساء و العالم بما فی الارض و
السماء انی ... من ... علی قلبه و هو من الضالین ثم کتب الی معویة ان من اتاه الله العلم و الحکمة
بعد نبیکم و حکم التوریة و الانجیل و اخبار الغیب فالحق و الخلافة له و من نازعه فانه ظالم ثم کتب الی امیر المؤمنین
ان الحق لشعان الخلافة فیک و فی ولدک الی یوم القیمة فقاتل من قاتلک یعذبه الله بیدک فانی
مصالک و حاربک فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین بعد از آنکه سئوالهای سلطان روم
در حضرت منبع حکمت و علوم بجواب رسید و جمال شاهد حق را بعین الیقین دید ملتفت شد بجانب
... و اشاره بآنحضرت ع کرد و گفت این بازمانده پیغمبرانست و جانشین اوصیاست و وارث بزرگواری ...

خلافت

خلافت دوم ائمه نقباست و چهارم اصحاب عباست و ما دانستیم با بخردان ... و سماوات ... یا ابن بین در
صورت قیاس کرده میتوانند شد ... که موصوف باین صفات و کرامات نیکی که مهر زده بر دل
او و ملبس گشته باشد ... و حال آنکه از طبقه کم ایمان و فرقه نابکارانست پس آنگاه ملک
بمعویه ملعون نوشت که بدرستی و راستی که کسی که بخشیده خدای تعالی او را عظیم علم و دانش بعد
پیغمبرتان و با او داده حکم توریت و انجیل و خبر دادن غیب پس بدرستیکه حق و خلافت پیغمبر مخصوص
و کسی که نزاع و حکومت کند با او در این کار در جور کشیده است و ستمکار بعد از آن نامه نوشت بحضرت
امیر المؤمنین ع نوشت که بدرستی و بتحقیق که حق خصوص است بتو بدرستی و راستی که خلافت
کاین و مستقر است در تو و فرزندان تو تا روز قیامت پس مقاتله کن با هر کس که قتال کند با تو که
عذاب میکند او را خدای تعالی بدست تو بدرستی که هر که عاصی شود ترا و محاربه کند با تو پس بر او
و بر او لعنت خدا و همه فرشتگان و تمام مردمان بر وی باد **و لا الشیخ** و من کراماته ما روی عن
الباقر ع ان جماعة من اهل الکوفة کانوا عنده فقالوا یا ابن رسول الله ما عندک من کرامات امیر المؤ
الذی کان یریها ... تریها ایاه فقال ... امیر المؤمنین ع فقالوا نعم فوقع
ستر کان علی باب البیت و قال لا تنظروا فنظروا فاذا امیر المؤمنین ع فقالوا هذا امیر المؤمنین لا
نشک فیه و نشهد انک خلیفته حقا و صدقا **شرح** میفرماید که بعضی از کرامات حضرت
امام ع که دلالت میکند بر علو قدر و منزلت آنحضرت ع مفاد حدیثی است که مرویست از حضرت
امام محمد باقر ع که جماعتی از اهل کوفه گفتند بحضرت امام ع که ای پسر رسول خدا
نزد تو هست از کرامات حضرت امیر المؤمنین ع که آنحضرت در عهد خود مینمود ... میخواهیم
آنرا بما بنمائی پس آنحضرت ع فرمود که یا شما میخواهید امیر المؤمنین ع را ببینید گفتند
بنما پس آنحضرت صلوات الله علیه پرده ... برداشت پس ... گفتند
که بنگرید پس نگاه کردند آنگاه حضرت امیر المؤمنین را بنظر در آوردند پس ایشان همه گفتند
امیر المؤمنین است هیچ شک و شبهه نداریم در او و گواهی میدهیم که تو خلیفه آنحضرتی بحقیقت و راستی
خلافت تو برای آنحضرت بیان و واقع است و معروفست بصدق و درستی **مطلع** ...
که در راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت آنحضرت بود که با ما متفق الرای بود در منزلی از منازل
در زیر درخت خرمای فرود آمد که خشک شده بود و زبیری نگاهی بآن درخت کرده گفت ای کاش
این درخت را رطبی میبود که ما از آن میخوردیم امام ع ... پس امام ع از سخن او ...

از روی رطب اری کفت اری اگر میبود میخوردیم فی الفور آنحضرت دست مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات برآورد و لبهای مبارک بجنبانید ولکن کسی فهم نکرد که چه میگوید فی الحال درخت سبز شده
شکوفه بیرون آورد و خوشه بسته شد و میوه پیدا شد و رنگ برگ میشد تا رطب شد و شتردار
همراه بود کفت هذا سحر فرمان حضرت فرمود که ویلک لیس بسحر بل دعوة ابن نبی مستجاب یعنی
بتو که این عمل را سحر میدانی این سحر نیست بلکه دعای فرزند پیغمبر است که بدرگاه الهی باجابت رسید
پس کسی بر آن درخت برآمد و رطبها را بزیر آورد و هر که همراه بود از آن رطب بخورد و همان مردم را
کفایت امر و در اخبار ماثوره اهل بیت ع وارد است که بعد از آنکه امامت امامت را
بحضرت امام حسین ع سپرد وصیت نمود که چون مرا بوداع جدم رسول الله ص بری حجره که آنجا
مرا نزد رسول الله ص دفن میکنم سر راه بر تو خواهند گرفت و اراده فتنه و فساد خواهند برادر
بجد و پدر قسم میدهم ترا که مراعی و ملاحظه فرمائی که بقدر شیشه حجامی در میانه ریخته نشود چه
چنانچه شد که آنحضرت نشانه داده بود وقتی که او را بوداع جدش میبردند عایشه را ستری سوار
شد و مروان لعین با جمعی از بنی امیه سلاح بخود راست کرده سر راه با ایشان گرفتند عایشه
میگفت که نمیگذارم که کسی را در خانه من دفن کنند که هرگز او را دوست نداشتم مروان
میگفت عثمان را در اقصای مدینه دفن کنند و حسن بن علی ع را در پهلوی رسول خدا
مدفون سازند کجا روا باشد و بنی هاشم تیرها را از غلاف برآوردند و بقولی شهر ابن
عباس بعایشه گفت برو و فتنه را کوتاه کن که امام حسن را بوداع جدش میبرند ایشان
داشتن قبر رسول الله را خوب میدانند و استعداد بیل و کلنگ و در افکندن در خانه
بد حفظ و تجویز نمیتابند باینکه فرزند او ببینند در پاس حرمت رسول الله چون دیگران نیز
و بجهر اسپ نشستند و اگر این اراده میداشتند تو و قوم ترا انقدرت نبود و نیست
که منع ایشان الا این قسم چیزی توانید نمود و بعد از آن بنزد عایشه رفت و گفت تجملت تبغلت
ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی روز جمل بر شتر سوار شدی
وا مروز بر استر سوار شده با آنکه خدا و رسول خدا ترا امر کرده اند که از خانه بیرون نیائی
و اگر زنده باشی محتمل است که بر فیل سوار شوی و ترا از میراث رسول الله نه یک از هشتم
میرسد یعنی از هفتاد و دو سهم یک سهم میرسد چه آنحضرت را هشت زن دیگر بود و تو همه را
متصرف کرده و خانه را خانه خود نام نهاده بر کردی جانت قال کیه اگر ایشان بود که امام

خون کسی ریخته

حسن

حسن امام حسین را وصیت کرده بود که مبادا بقدر شیشه حجامی خونی در اینجا قطره ریخته گردد
میشود که این جمع را که با ایشان میبایدی جنگ بر آید بعد از آن امام حسن ع را وداع جدش
ابرادر بقیع بنزد فاطمه بنت اسد مدفون ساختند اللهم ارزقنا زیارته و شفاعته

الفصل الخامس فی اسرار الحسین علیه السلام

فصل پنجم از فصول مناقب ائمه ع از کتاب عشاق در بیان اسرار حضرت
سلطان الشهدا و ثالث الائمة السعدا و خامس آل الکسا ابا عبد الله الحسین بن علی ع ولادت
آنحضرت در بیست و پنجم ماه مبارک شعبان از سال سیوم یا چهارم هجرت است چون خبر
تولد او برسول الله ص رسید خوشحال شده امر فرمود اذان در گوش راست و اقامت در
گوش چپش گفت و عقیقه فرمود و او را حسین نام گذاشت چه نام پسران هارون شبر و شبیر
بود یعنی حسن و حسین و القاب آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و سبط و مبارک و تابع
لمرضات الله است و اشهر القاب آنحضرت زکی است و اعلی و اشرف لقبهای آنجناب سید و
سبط است زیرا که حضرت رسول ص او را بآن دو لقب خوانده و دلیل امامت و نص امامت
از رسول الله و فضل از پدر و برادرش ع و عمر عزیزش پنجاه و شش سال بود و بروایتی پنجاه و
هفت سال و چند ماه بود شش سال و کسری با جد خود رسول الله ص بود و بعد از رحلت آنحضرت
سی سال با پدر بود و بعد از پدر ده سال با برادر و بعد از برادر ده سال دیگر زندگانی نمود
و شیخ مفید در کتاب ارشاد پنجاه و هشت سال نوشته و گفته با رسول الله هفت سال بود
و مدت خلافتش یازده سال است والعلم عند الله و شهادت آنحضرت در دهم محرم از سال
شصت و یکم هجرت بود و آنحضرت را شش پسر و چهار دختر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر
و محمد و عبد الله و جعفر و بعضی علی اوسط که امام زین العابدین است او را اولاد ذکور آنحضرت
که بعد از واقعه کربلا باقی مانده و همه در کربلا بدرجه شهادت رسیدند و بعضی سه دختر
گفته اند زینب و سکینه و فاطمه و بقول اول صحت که زینب نام دو دختر بودند صغری و کبری و
بعضی علما بر آنند که علی اکبر امام زین العابدین است نه آنکه در کربلا شهید شده و ثواب زیارت
آنحضرت بی نهایت است و در وجوب آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند بر هر مومنی واجبست
و هر که آنرا ترک کند حقی از حقوق الله تعالی را ترک کرده و عاق رسول شده و در ایمانش
نقصانست و کسی که در نزدیکی آنحضرت باشد و قادر بر زیارت او باشد بزیارت او نرود
عمرش کم میشود و زیارت آنحضرت باعث درازی عمر است و مدتی که در زیارت آنحضرت باشند

اثر از عمرها نمیکند و هر کاری که در این راه بر میدارند با حج ها برابرست و هر یک درهم که در این راه
نفقه میکنند با ده هزار درهم برابرست و هر که آنحضرت را زیارت کند و شناسای او باشد گناهان
گذشته و آینده او آمرزیده میشود و از امام جعفر صادق ع مرویست که زیارت حضرت امام حسین حجت
بر هر کسی که اقرار بامامت او داشته باشد و در کشف الغمه مذکور است که روزی حضرت رسول چون تا
بابان نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام چون کواکب دور آن مهر سپهر رسالت
قرار گرفته بودند حضرت ص آهی کشید و چشمان مبارک آنحضرت پر آب شد و فرمود که ای اهل بیت من خود را چگونه
می بینید در آن وقتی که این جمعیت شما متفرق و پریشان شده اجتماع با تفرقه انجامیده و هر یک از شما
بسوی از دنیا رفته و قبرهای شما هر کدام در مکانی واقع شده پس امام حسین ع متکلم شده گفت
یا رسول الله آیا ما بموت از دنیا خواهیم رفت یا بقتل مهتر عالم ص در جواب فرمود که بظلم و ستم کشته
خواهید شد و اهل بیت ترا بطریق اسیران خواهند کرد باز پرسید که یا رسول الله ما را
که خواهد کشت فرمود که بدترین خلایق و جمعی که ایشان شقی ترین امت باشند باز پرسید استفسار نمود
که آیا بعد از ما کسی بزیارت ما خواهد آمد و ما را یاد خواهد نمود آنحضرت فرمود که بسیاری از طوایف
امت من بزیارت شما مشرف خواهند شد و چشم شفاعت از ما خواهند داشت و زیارت شما را
وسیله نجات و سبب پایداری درجات خواهند پنداشت و در روز قیامت من ایشان را از اهوال
و شدائد آن خلاص خواهیم داد اللهم ارزقنی زیارته بالنبی و آله الامجاد و کرامات و معجزات
آنحضرت از احاطه افزون و از دایره حصر و احصا بیرون است شیخ قدس سره بفروغ انوار بعضی از آنها آثار
و دیعه انجام مودت را جلا داده میفرماید فمن ذلک انه لما اراد الخروج الی العراق قالت ام سلمة
یا بنی لا تحزنی بخروجک فانی سمعت رسول الله ص یقول یقتل ولدی الحسین بالعراق فقال لها الحسین
یا اماه انی مقتول لا محالة ولیس من الامر المحتوم بد وانی لاعرف الیوم الذی اقتل فیه والحفرة
التی ادفن فیها ومن یقتل معی من اهل بیتی ومن شیعتی وان اردت اریتک مضجعی ومکانی
ثم اشار بیده فانخفضت الارض حتی اراها مضجعه ومکانه یعنی نقلست از اسرار آنحضرت ع
اینست که هنگامی که خواست که متوجه جانب عراق عرب شده بیرون رود ام سلمه که یکی از
زوجات مطهره رسول الله ص بود گفت ای فرزند عزیز غمگین و اندوهگین مساز مرا ازین رفتن
باین سفر بدرستی که من شنیدم از رسول خدا که میگفت که کشته خواهد شد فرزندم حسین ع در
زمین عراق پس حضرت امام حسین ع بعد از شنیدن این سخن گفت با ام سلمه که ای مادر مهربان مرا از کشته شدن چاره

باکی و پروای

164

باکی و پروای نیست بدرستی که من میدانم که کشته میشوم بی شک و لاجرم که در علم الهی گذشته و تقدیر
لزوم پذیرفته چاره نیست و بدرستی که من هر آینه میشناسم آن روز را که کشته میشوم در آن
و میشناسم آنان را که کشته میشوند با من از اهل بیت من و شیعیان من و اگر خواهی ای ام سلمه
بنمایم خوابگاه و آرامگاه خود را پس آنگاه بدست مبارک اشاره فرمود پس زمینهای
هموار شده هموار گردید تا آنکه صحرای کربلا و آن مدفن و مضجع را بام سلمه نمود
ومن ذلک من کتاب الراوندی ان رجلا جاء الی الحسین ع فقال ان امی توفیت ولم توص من ثلثها
غیر انها امرتنی ان لا احدث فیه امرا حتی اعلمک یا مولای فجاء الحسین ع واصحابه فرأوها
میتة فدعا الله لیحییها فاذا المرأة تتکلم وقالت ادخل یا مولای ومرنی بامرک فدخل و
جلس فی الدار وقال اوصی یرحمک الله فقالت یا سیدی لی فی المال کذا وکذا وقد جعلت ثلثه الیک
لتضعه حیث شئت والثلثان لابنی هذا ان علمت انه من موالیک وان کان مخالفا فخذه الیک
فلاحظ للمخالف فی اموال المؤمنین ثم سألته ان یتولی امرها وان یصلی علیها ثم صارت میتة کما کانت راوندی
شیخ قدس سره میفرماید که از جمله اسرار حضرت ابو عبدالله الحسین ع مفاد حدیثیست که منقولست از کتاب
که مروی است که بخدمت حضرت امام حسین ع گفت بدرستی که مادرم وفات یافته و وصیت نکرده بجهت ثلث
بغیر از اینکه مرا مامور ساخته که داخل نشوم در کار او بهیچ وجه تا آنکه اعلام کنم ترا ای سرور من تا آنکه
علما بهر پس حضرت امام حسین و اصحاب آنحضرت بمعیت آنحضرت بخانه آن زن رفتند و او را مرده دیدند پس
آنحضرت ع از حق تعالی درخواست تا او را زنده گردانید پس ناگاه دیدند که آن زن بسخن در آمد و
گفت بدرون آی ای سرور من و بفرمای مرا بکار و فرمان خود پس آنحضرت ع بدرون خانه در آمد و
نشست و بآن زن فرمود که وصیت کن که بیامرزد ترا خدای تعالی پس آن زن گفت ای صاحب و سرور من
بدرستی و راستی که مرا است از مال دنیا فلان قدر و فلان مقدار و بتحقیق که قرار دادم سه یک آنرا
ما را باختیار شما که صرف نمایید هر جا که خواهید و دو ثلث دیگر برای پسر که حاضرست اگر دانی
که از دوستان شماست و اگر چنانچه مخالف اهل بیت شماست پس نصیبی نیست مخالف را در مال
مؤمنان بعد از آن درخواست نمود از آنحضرت ع که متولی و متصدی غسل و تکفین او شود
و بروی نماز گذارد پس آنگاه بخوابید و باز گردید بحالتی که بود مطلع از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مرویست که فرمود از آن وقتی که از مدینه بیرون آمدیم تا وقتی که بکربلا رسید بهیچ منزلی
فرود نیامد و بیرون رحلت نکردیم که آنحضرت یحیی بن زکریا را ع یاد نکند و روزی در منزلی فرود آمد

که از وقایع و حوادث دنیا هیچ چیز نزد الله تعالی انقدر بد نبود و مکروهتر از آن نبود که سر یحیی را نزد
باغیی از بغایا فرستادند و مشهور است که سرخی که در اسمان بهم میرسد که آنرا شفق گویند پیش از واقعه
یحیی نبود و در آن وقت بهم رسید و بعد از آن بر طرف شد باز در حادثه شاه شهدا پیدا شد و از
امام محمد باقر ع مرویست که فرمود قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین بن علی ع هر دو ولد زنا بودند و آسمان
سرخ نشد الا از برای ایشان و مظلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار از رسول ص
منقولست که فرمود ما بکت السماء الا علی یحیی بن زکریا و الحسین بن علی ع و حمرتها بکاؤها یعنی هرگز
اسمان گریه نکرده است مگر بجهت یحیی بن زکریا و حسین بن علی ع و گریه آسمان سرخی اوست و دلیل امامت
انحضرت ع بموجب نصوص صحیحه است که از حضرت رسول ص و حضرت امیر المؤمنین ع صدور یافته و در
کتب احادیث اهل بیت ع بتفصیل مذکور است و دعوی امامت نکردن و طلب حق خود ننمودن
در صورت معین چند جهت داشت یکی از آن جهات تقیه بود و دیگر صلح که میان امام حسن ع و معویه
واقع شده بود و وفا بآن نمودن لازم بود و هر دو جهت که در صبر نمودن امیر المؤمنین ع بعد از
متوفای حضرت رسالت ص گفته ام در صبر نمودن آنحضرت جاریست و چنانکه پیغمبر مدام سیزده سال در
در مکه مشرفه در شعب ابوطالب بحصور بود و بامر الهی با کفار قریش مقاتله ننمود تا آنکه از مکه
بمدینه هجرت فرمود و چون بمدینه رسید رخصت جهاد یافت و الی دینه جهاد کرد آنحضرت نیز تا معویه
در دنیا در قید حیات بود صبر نمود و چون مدت عمر معویه علیه اللعنه سر آمد بجهنم واصل شد و ایام صلح منقضی
گشت و نامه فرستادن و بیعت کردن اهل کوفه بسرحد افراط رسید بغیر از آنکه متوجه آن صوب شود
و از حرمین مفارقت اختیار کند چاره نبود لهذا با فرزندان و اهل بیت متوجه آن جانب شده
متصدی حرب آن ملاعین گردید و آنچه بر آنحضرت لازم و واجب شده بود بعمل آورد تا گواه
در روز قیامت بر آنحضرت حجت نگیرند و در اصول کافی بروایت ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که چون کار حضرت امام حسین ع نزدیک رسید بانجه
رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و طوماری پیچیده که مشتمل بر وصیت آنحضرت بود
بفاطمه سپرد و حضرت امام زین العابدین ع با اهل بیت میبود و بیمار بود چون واقعه
هایله حضرت امام حسین ع روی داد فاطمه [illegible] وصیت نامه را بامام زین العابدین علیه السلام
داد پس از آن آن طومار بما رسید راوی گوید که بآنحضرت گفتم خدای تعالی مرا فدای تو سازد چه چیز
در آن طومار و کتاب آنحضرت ع فرمود که بخدا سوگند که در آن طومار هست آنچه بنی آدم را بآن احتیاج

ازبعد

165

از بعد از فرمیتند تا انقراض دنیا بخدا سوگند که در آن کتاب تمام حدود و احکام الهی هست حتی
تفاوت جمله شرکه کسی بدن کسی کند و [illegible] **اللمعة السادسة فی اسرار علی بن الحسین ع** فصل ششم از
فصول ائمه ع از کتاب مشار الیه در ذکر اسرار امام چهارم علی بن الحسین ع ولادت آنحضرت در یکشنبه
پنجم ماه شعبان المبارک بود از سال سی و هشتم از هجرت و مادرش شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری است
بعد از آن ده سال
عمر عزیزش پنجاه و هفت سال بود [illegible] با جدش امیر المؤمنین دو سال و چیزی بوده و با عمش بعد از آن
با پدرش ده سال و تتمه ایام خلافت و امامتش بود و ولادتش بروایت شیخ مفید پانزدهم [illegible] بود
و بقولی بروایت [illegible] و بروایت دیگر هشت امام محمد باقر ع [illegible] در کوفه شهادت رسید و عبدالله
و عبیدالله و حسن و حسین و علی و عمر و در بعضی نسخ دو حسین نام نیز رسیده یکی اکبر و دیگری اصغر [illegible] در
که اولاد آنحضرت را [illegible] ضبط نموده اند [illegible] بر این نسخه است و آنحضرت را دختر نبود و وفاتش در
روز شنبه [illegible] پنجم ماه محرم بود از سال نود و پنجم هجرت بعد از آن هر که زهر داده ولید بن عبد
الملک لعنه الله بآنحضرت خورانیده قبر منورش در قبرستان بقیع است و با عمش امام حسن [illegible] امام
محمد باقر و فرزندش امام جعفر صادق ع و با عباس عم حضرت رسالت ص [illegible] در یک قبه مدفونند
اسم مبارک آنحضرت علی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش سجاد و زین العابدین شهرت داشت [illegible]
مذکور است که وجه شهرت آنحضرت بزین العابدین و زین العباد آن بود که شبی آنحضرت ع
[illegible] در محراب طاعت و بندگی [illegible] بتهجد مشغول بود و شیطان لعنه الله [illegible]
بصورت [illegible] ظاهر شده خواست که از عبادت باز دارد دید که پروای نکرد ابهام انگشت پای مبارک
بدندان گرفت و الم آن بآنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد [illegible] گردید
و چون آنحضرت از نماز فارغ شد دانست که شیطان بود فرمود که اخسأ یا ملعون و شیطان از پیش
خود براند و ببود خویش مشغول گردید [illegible] شنید که [illegible] انت زین العابدین
حقا [illegible] بعد از آن بزین العابدین مشهور
گردید و نصوص بر امامت آنحضرت ع در کتب احادیث اهل بیت ع بتفصیل مذکور است و از دلایل
و نصوص بر امامت آنحضرت ع آنکه افضل خلق الله بود بعد از پدر بزرگوار از روی علم و عمل [illegible]
علم و امامت مخصوص افضل نه مفضول [illegible] آنکه آنحضرت با امام حسین ع [illegible]
بسبب فضل و ظهور [illegible] امام سابق [illegible] است [illegible] دیگران بموجب آیه
کریمه و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله [illegible]

ببعضی از میراث که نقل در قرآن یاد رحم خدا یا در لوح محفوظ دیگر آنکه از رسول خدا مکرر بنص امامت آنحضرت
واقع شده بود یکی از آنجمله آنست که وقتی اشارت بامام حسین ع کرده فرمود که هذا امام ابن امام اخو
امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم یعنی این امام است پسر امام است برادر امام است پدر نه امام که نهم ایشان قائم
مقام ایشانست و این حدیث نقل است بر امامت آنحضرت و باقی ائمه معصومین ع و کرامات و خوارق عادات
که دلالت بر نهایت قدر و علو مقدار آنحضرت میکند بسیار است و از آنجمله است آنچه شیخ قدس سره میفرماید
فمن ذلک ما رواه خالد بن عبد الله انه کان علی بن الحسین ع حاجا فجاء اصحابه فنزلوا فسطاط
فلما اقام ع لهذا المکان قوم من الجن المؤمنین فسلموا علیهم فناداه هاتف یا ابن رسول الله ان
فسطاطک صار حجرنا وان طاعتک مفروضة علینا وهذه هدیتنا الیک فاقبلها فاجاب فنظر فاذا
الی جانب الفسطاط اطباق مملوة رطبا وعنبا وموزا ورمانا فدعا زین العابدین ع من کان معه
من اصحابه فکلوا من هدیة اخوانکم المؤمنین بعضی از مقامات آنحضرت ع مفاد حکایتی است که روایت
از خالد بن عبد الله که گفت خالد که وقتی حضرت علی بن الحسین ع از مدینه بمکه میرفت پس در اثنای راه آنحضرت
در منزل عسفان خیمه آنحضرت را در طرفی زده بودند پس چون آنحضرت ع خیمه را دید آنجا فرود آمد
که این مقام جمعی از جنیانست که اهل ایمان و از شیعیان ما باشند بتحقیق شما جای ایشان را تنگ کرده اید
مبادا آزرده باشند مادر اینجا بایشان ملاقات کرد پس نظر بهاتفی کرد که هاتف بآنحضرت گفت
نبود که ای پسر رسول خدا بدرستی و راستی که فرود آمدن تو با راحت و سرور است برای ما و بدرستی
که فرمان برداری تو فرض است بر ما از بهر آنکه خیمه را بجا گذارید و اینک هدیه ماست پس
پس التماس آنست که هدیه ما را قبول فرمایید و از آن میل نمایید چون نگاه کردیم در یک طرف خیمه
طبقهای پر از خرما و انگور و موز و انار حاضر بود و بنظر در آوردیم پس حضرت امام زین العابدین ع
یاران و رفیقان را طلبید و فرمود که بخورید از هدیه برادران مومنان خود و من ذلک ما
رواه صاحب کتاب الاربعین وان بنی مروان لعنهم الله لما کثر استقصاهم بشیعة علی بن الحسین ع
شکوا الیه حالهم فدعا الباقر ع واخرج الیه حقا فیه خیط اصفر وامره ان یصعد السطح ویحرکه تحریکا
لطیفا فصعد السطح وحرکه هوینا فاذا الارض ترجف ببیوت المدینة فسقط حتی هوی من المدینة
ستمائة دار واقبل الناس هاربین الیه یقولون اجرنا یا ابن رسول الله اجرنا یا ولی الله اجرنا یا حجة الله
فقال هؤلاء انا وهم یستنقصون بنا ونحن نقیهم شیخ قدس سره میفرماید که بعضی از اسرار
حضرت امام زین العابدین ع خبری است که خطیب خوارزم در کتاب اربعین روایت کرده که بنی مروان

لعنهم

کرامتهای ایشان
لعنهم الله چون بسیار شدند که داشتند ایشان شیعیان آنحضرت را و از حد گذشت که محال بود خوردن
شکایت بعد از بعثت آنحضرت از حال خود و سلوک ایشان ملاعین که با ایشان میکنند و عمارات
بیقدر میشمارند پس آنحضرت صلوات الله علیه امام محمد باقر را بخواند و حقه که در آن رشته زردی بود بیرون آورد
بآنحضرت داد و فرمود که بر بالای بام برآمده این رشته را حرکتی سهل داد که ناگاه دیدند که زمین حرکت میکرد
خانهای مدینه فرو میریخت تا آنکه ششصد خانه از خانهای مدینه بیفتاد و فرو ریخت و مردمان
همگی رو بخدمت آنحضرت آوردند و بغایت هراسان گفتند خلاصی ده ما را ای پسر رسول خدا پناه
بخدای دوست خدا و امان ده ما را ای حجت خدا پس آنحضرت دعا کرده زلزله تخفیف یافت
فرمودند که بسبب این است که ما ایشانرا داشتیم میکنند ما را و ما از بلیات نگاه داشتیم
ایشانرا رداه ومن ذلک ان رجلا سأله فقال بای شیء فضلنا علی اعدائنا وفیهم من هو اجمل منا
فقال له الامام ع اتحب ان تری فضلک علیهم فقال نعم فمسح یده علی وجهه وقال انظر فنظر فاضطرب
فقال اجعلت فداک ردنی الی ما کنت فانی لم ار فی المسجد الا دبا وقردا وکلبا فمسح یده فعاد
حاله والله لا تساوی بقولهم اعداءه علی مسوخ هذه الامة وفی نقل اقتلوا لو فزع فانه مسوخ
بنی امیة شیخ ره نقل میکند که از جمله اسرار آنحضرت ع اینست که مردی پرسید از آنحضرت که
بچه چیز ما فضیلت داریم بر دشمنان خود و حال آنکه در میان ایشان کسی که از ما نیکوتر و باصفاتر است
آنحضرت فرمود که میخواهی ببینی زیادتی و افزونی خود را بر ایشان پس آن مرد گفت بلی میخواهم پس دست
دست مبارک بر روی آن مرد مالید و فرمود که نگاه کن پس آن مرد چشم بگشود و آغاز اضطراب نمود و
گفت قربانت شوم برگردان مرا بحالتی که بودم بدرستی که من ندیدم در مسجد مگر خرس و بوزینه و سگ پس آنحضرت صلوات الله علیه دست مبارک بر چشم و روی او مالید و او بحالت اول بازگشت
کردید و بعضی شارحین اشاره است بقول آنحضرت ع که دشمنان ما مسوخ این امتند و در بعضی
که کشید جلیا سر آن که مسوخ بنی امیه است لعنهم الله و در بعضی نسخهای مشارق الانوار از جمله
اسرار علی بن الحسین ع این حدیث نبی مسطور است لیکن در نسخه که مقابله شده با نسخه بخط مصنف
نبود و آن اینست ومن ذلک ما رواه محمد ثقة اهل الکوفة ان رجلا من خراسان کان
یحج البیت فی کل عام ویأتی الامام الوقت علی بن الحسین علیهما السلام فیحمل الیه هدایا فیقبلها
الامام ویضعها فی الفقراء فقالت له زوجته یوما عند رجوعه الی بلاده یا ابن العم انک
الصلات تحفا ولا یتحفک بشیء فغضب من قولها وقال لها ان ملک الدنیا والاخرة

لكن الرجل وان الذي تحمله اليه نفحة من فائض فيضه وقطرة من بحار فضله وان ما في يدي في الحقيقة ملكه
وملكه فلما خرج في العام المقبل وتوجه على الامام ودخل عليه عاد بطعام فاكل مع الامام عم ثم استدعا الطشت
وقال للرجل قم وكب علي يدي فلما كب على يدي زين العابدين حتى امتلا بعض الطشت ثم قال للرجل ما هذا
فقال ماء فقال الامام بل ياقوت احمر فتحول ما في الطشت ياقوتا احمر ثم قال كب علي يدي فكب حتى قارب الطشت ان
يمتلي ثم قال له ما هذا فقال الرجل ماء يا مولاي فقال الامام بل زمرد اخضر ثم قال كب على يدي فكب حتى امتلا الطشت
ثم قال للرجل ما هذا فقال ماء فقال الامام بل در ابيض فصار ما في الطشت ياقوتا وزمردا ودرا ثم قال للرجل
هذا عطية منا لزوجتك فلما رجع الى زوجته اخبرها بالقصة فقالت واعجلتاه من اعلمك يا ابن العم بما
قلت فقال لها انه خليفة الجبار وبقية الابرار ومعدن الاسرار و از جمله كرامات آنحضرت عم مفاد
خبريست كه محدثان كوفه روايت كرده اند كه مردي بود از اهل خراسان كه هرساله بحج ميرفت و بخدمت
امام وقت علي بن الحسين عم مشرف شده تحف و هدايا ميبرد و آنحضرت عم آنها را قبول ميفرمود و در وجه
فقرا و مساكين صرف مينمود پس روزي زوجه آن مرد هنگامي كه مراجعت بخانه خود كرده بود بوي گفت
كه اي مرد تو هرساله هديه و تحفه بجهت مولاي خود ميبري و او برسم تحفه و تبرك چيزي بتو احسان نمينمايد
جهت داد ديگر مرد صاف اعتقاد از سخن آن زن خشمناك شده گفت كه اي زن واي بر تو بدرستي كه آنحضرت
كه پادشاهي دنيا و آخرت از آن اوست و بدرستي كه انچه ما بخدمت او ميبريم همه از آن اوست باذن عطا بكرانش
و قطره ايست از درياهاي فضل و احسان او و بدرستي كه انچه در دست ماست از مال دنيا در حقيقت
اوست پس آن مرد چون در سال اينده حج بگذارد و بخدمت آنحضرت عم مشرف گرديد آنحضرت طعامي بجهت او
طلبيد پس آن مرد با آنحضرت عم طعام تناول نمود بعد از آن آنحضرت طشتي طلبيد و بآن مرد فرمود بريز آب
بر دست من پس آن مرد چون قدري آب بر دست مبارك امام زين العابدين عم ريخت تا آنكه بعضي از طشت
پر گرديد آنگاه بآن مرد گفت كه چه چيزيست انچه در اين طشت است آن مرد گفت آبست پس آنحضرت فرمود
نه چنين است بلكه ياقوت احمر است پس آنحضرت چون اين لفظ بر زبان اكسير نشان جاري ساخت
انچه در طشت بود بياقوت احمر منقلب گرديد بعد از آن فرمود كه آب بر دست من بريز آن مرد آب بر
من پس آن مرد آب بر دست مقدس آنحضرت ريخت تا آنكه نزديك شد بآنكه طشت پر آب شود آنحضرت فرمود
چه چيز است اينكه در اين طشت است پس آن مرد گفت آبست اي مرد من پس آنحضرت فرمود آب نيست بلكه
زمرد سبز است پس آن آب در ساعت بكلام معجز نظام آن امام زمرد سبز گرديد ديگر باره فرمود كه آب
بريز بر دستم پس آن مرد آب ميريخت تا آنكه طشت پر گرديد و بآن مرد گفت كه چه چيز است اينكه در طشت

انمرد

انمرد گفت آبست پس آنحضرت عم فرمود كه آب نيست بلكه مرواريد است پس بمجرد آن سخن آنچه كه آن مرد دانان
طشت بود بياقوت و زمرد و مرواريد گرديد بعد از آن آنحضرت عم بآنمرد فرمود كه فرا گير اينها را بعوض
هديه از جانب ما براي زوجه خود همراه ببر پس آنمرد آنها را بگرفت و چون ببلاد و خانه خود مراجعت نمود
انچه ديده بود و كم شنيده بود بزوجه خود شرح و بيان فرمود پس زن از غايت انفعال گفت اي مرد
خجلت و شرمندگي از آن مهر سپهر احسان و كرم ما را بخبر داده آنحضرت را از اين سخنان كه من گفتم
اي مرد پس آن مرد بزوجه خود گفت اي زن بدرستي و راستي كه آنحضرت خليفه خدا و نجيب و
دودمان ابرار و معدن جواهر اسرار الهيست و بر رازهاي نهاني و سخنان پنهان بولايات علم لدني آگاه
تتمه فقالت المرأة عليك الا ما حملتني اليه فلما تجهز للحج حملها معه فمرضت في بعض الطريق وطال مرضها
فلما دخلوا المدينة ماتت فبقي مهموما فجاء الرجل باكيا الى علي بن الحسين عم ليعلمه فلما دخل قال الرجل
انه يستدعيها ارجع الى المنزل و رحلك فرجع الرجل واذا امرأته جالسة في الخيمة كانها لم تمرض
لم تمت فسالها عن امرها فقالت جاءني ملك الموت ومعه اخر فقبض روحي فهم ان يصعدا بها
اذا رجل قد اقبل وجعلت اعوذ وهو ... وعظمته قالت فلما راه ملك الموت اقبل فقبل يديه وقدميه
عليه ويقول السلام عليك يا حجة الله فقال عليك السلام يا ملك الموت باذن من قبضت هذه الروح فقال
باذن الله وامره فقال فبامري اعدها الى جسدها فاني قد سالت الله لها ثلثين سنة اخرى حيوة طيبة
بتزويج مما عة زايرة فقال الملك ملك الموت سمعا وطاعة يا ولي الله ثم اعاد روحي الي وانا انظر الى ملك
الموت قد قبل يديه وخرج عنه بعد از آنكه اين زن از شوهرش اين كرامت را از آنحضرت عم شنيد و
از روي التماس گفت بحرمت حقي كه آنحضرت را است بر تو كه مرا با خود بخدمت آن بزرگوار ببر تا ان
آنكه ديده اشتياق خود را بنور جمال مبارك او منور گردانم پس آن مرد قبول نموده هنگاميكه
تهيه اسباب سفر حج نمود زوجه اش نيز همراه او بود چون از آن سفر نمودار گرديد پس آن زن در اثناء راه
بيمار شده و كوفتن بطول انجاميد و روز ديگر داخل مدينه شدند همان روز وفات يافت پس آن مرد گريان
بخدمت حضرت علي بن الحسين عم آمد كه آنحضرت را از آن قضيه آگاهي دهد پس چون داخل مجلس آنحضرت شد پيش
از آنكه آغاز سخن نمايد آنحضرت فرمود كه برگرد و برو بسوي اهل و مقام خود پس آن مرد برگرديد تا گاه
ديد كه زوجه اش در خيمه صحيح و سالم نشسته گويا بيماري نكشيده و تلخي ممات نچشيده پس آن مرد چون
آن حالت را مشاهده نمود در تعجب شده اثر آنرا پرسيد كه احوالات خود را بيان فرمود و گفت اي
تو بيمار بودي و در حالت روح نداري در دنيا نه عقل انتقال نمودي و در اين وقت از حالت صحت و حيات

آيا پيش غلط كرده ام يا حالا
در خواب ميبينم

زن گفت که قوت من بپایان واقع بود ملک الموت حاضر گشته خود را بمن نمود و با او فرشته دیگر بود و قبض
روح من فرمود و چون خواست که روح مرا برداشته بعالم بالا برد که ناگاه مردی آمد با لطافت تمام و در
غایت حسن صورت و فروغ انوار در چهره ملک الموت آن مرد را بدید برپای دوید و پاهای
او را ببوسید و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله پس آن بزرگوار فرمود که علیک السلام ای ملک الموت باز دار
که قبض این روح نمودی پس ملک الموت گفت باذن خدای و بامر خدای پس آنحضرت فرمود که بامر خدا
برگردان روح این زن را بجسد او که بدرستی که من از درگاه الهی درخواستم برای او سی سال دیگر زندگی
خوش بجهت محبت او بزیارت من پس ملک الموت گفت آنچه فرمودی چنان کنم و فرمان برم ای دوست خدا
پس آنگاه ملک الموت روح مرا بمن بازگردانید و من میدیدم ملک الموت را که دست آنحضرت را
بوسید و از نظر من ناپدید گردید **مطلع** اگرچه معجزات و کرامات آن حضرت از حد و حصر افزون
است لیکن بذکر بعضی دیگر از کرامات و صفات و مقامات آنحضرت دو سه بخشی بجهت اخلاص محبان ترشیح
میکرد از زهری منقول است که گفت در خدمت آنحضرت بودم که مردی از شیعیان آمد متشکی و اظهار غم
و پریشانی کرده و نمود که چهار صد درهم قرض دارم امام علیه السلام بگریست چون سبب پرسید فرمود که کدام محنت
از این عظیم تر باشد که مومنی کسی قرضدار و پریشان ببیند و علاج آن نتواند کرد چون مردمان از
مجلس متفرق شدند یکی از منافقان گفت عجب است حال ایشان گاه میگویند آسمان و زمین مطیع
و گاه میگویند از اصلاح حال و دفع پریشانی برادر مومن عاجزیم این مرد درویش این سخن شنید و آزرده
شده از کمال دلتنگی بخدمت آنحضرت مراجعت نمود و گفت یا ابن رسول الله بگذار تا نهاد در مجلس شما کسانی
بودند چنین و چنین گفتند و در شان اهل کلام شما اغتیاب و حسد و نفاق سفت و آن سخن چندان
بخاطر من گرانی کرد که با محنت و پریشانی برابر شد پس آنحضرت فرمود که بدرستی که حق تعالی فرج تو را نزدیک
و کنیزک را طلبید و گفت آنچه جهت افطار من مهیا کرده بیاور آن کنیزک دو قرص نان آورد چون خشک شده بود
و آنحضرت با آن مرد درویش گفت که بگیر این دو قرص که در خانه ما از ماکولات بغیر از این چیزی نیست و
بدانکه خدای تعالی برکت این ترا مال بسیار و نعمت بیشمار رسیده پس آن مرد آن دو قرص را گرفته بیازار رفت
و نمیدانست که با آن چکند و نفس و شیطان وسوسه اش میکردند که نه دندان طفلان برای این کار میکند
تا و مادر طفلان را سیر میگرداند و نه قرض خواهان تو را تقاضا میکنند پس آن اندیشه در خاطرش میگذرانید
و بهر سو میدوید تا آنکه با ماهی فروشی رسید که از آنچه صید کرده بود یک ماهی در دستش مانده و هیچکس از او نخرید
درویش با ماهی فروش گفت بیا این ماهی را با یکی از این دو قرص سودا کنیم ماهی فروش قبول کرده ماهی را با او داد

قرص را

قرص را که برکت مانده بود با ماهی داد بگرفت پس آنگاه آن درویش به بقالی رسید که اندک نمکی داشت با خاک
ممزوج شده که هیچ خریدار نداشت قرص دیگر را با نمک سودا کرد و چون بخانه خود باز گردید و خواست که
ماهی را بریان کند در خانه بکوفتند دید که آن دو مرد بقال و ماهی فروش آمده اند و میگویند ای مرد
از راه ما رسیده بود دو قرص را با خود آورده گفتند که دانستیم که تو از شیعیان آن امامی
بیا این را آورده نان خود را بگیر که ما نمک و ماهی را بتو بخشیدیم آن مرد ایشان را دعا گفته برگردید
و چون اطفال آن درویش نان با دندان بلند نان کار میکردند و بر سر پختن ماهی نشستند چون شکم ماهی را شکافتند
دو دانه مروارید در شکم ماهی یافتند که مانند آن در همه عمر خود در دنیا ندیده بودند پس از تفضل
و احسان بیکران خدای را شکر گفتند و در این اثنا کسی یا آنکه هیچ نوع بفروختند که فضل و
جانب آنحضرت پیغام آورده که امام میگوید که خدای تعالی تو را فرج داد و از پریشانی خلاص یافتی اکنون
طعام ما را باز فرست که از بقیه غیر ما کسی نتواند خوردن آن بجز ما کسی نتواند برد
آن دو قرص را با خادم برده آن مرد با برادران افطار نمود و آن درویش آن مروارید را بمبلغ عظیمی فروخت
فروخت و وام را بداد و حالش نیکو شد و از توانگران گردید چون منافقان بر آن حال اطلاع یافتند
با هم گفتند چه عظیمت بین خلاف احوال ایشان اول قادر نبود بر اصلاح حال آن درویش و اکنون
او را توانگری عظیم بخشید چون این سخن با امام علیه السلام رسید فرمود که نسبت به پیغمبر خدا نیز مثل این سخنان
میگفتند شنیده اند که تکذیب او مینمودند وقتی که نشانهای بیت المقدس میداد و گفتند که کسی که از مکه
بمدینه بیطانده رفت چگونه بر بیت المقدس که دو یک شب میرود و باز میآید کار خدا و اولیاء خدا
عجب است و از جمله صفات آنحضرت آنکه چون اراده وضو ساختن مینمود رخساره مبارکش
زرد میگردید چون از سبب آن پرسیدند فرمود که آیا نمیدانید بین یدی من اراده ان اقوم بجا یلرزید
که در خدمت و حضور که مراد را بایستی میبایست ایستاد و چون بنماز می ایستاد لرزه بر اندام مبارک
می افتاد چون از سبب آن پرسیدند فرمود که آیا نمیدانید که میخواهم در پیش روی کی بایستم و
الرعدة یعنی میخواهم که در پیش که روم که در خود بدعا و مناجات مشغول شوم با هیبت بلرزه
میگیرد و مشهور است که روزی آتش در خانه آنحضرت افتاده بود آنجناب در آنحالت در سجود بود
هر چند که از اطراف فریاد کردند که یا ابن رسول الله النار النار سر از سجده بر نداشت تا چون که
بر داشت آتش فرو نشسته بود پرسیدند که چه چیز شما را از این آتش فارغ ساخته بود فرمود
در آن وقت آتش دوزخ در نظر من بود و آن آتش در برابر آن نمینمود دیگر از احوال آنحضرت آنکه بود

گاه وبیگاه میگریست وهرگز دیدن نتوانی بیگریه نزیست طاوس یمانی گوید شبی در مکه در زیر ناودان آنحضرت را
دیدم که دعا میکرد وبزار زار میگریست تا بیهوش گردید چون بهوش آمد نزدیکش رفتم وگفتم یا ابن رسول الله
ترا سبب چیست که باعث اینهمه گریه است فرزندی رسول خدا وشفاعت جدت و رحمت شامل حال
باعث این همه بیقراری و سبب گریه وزاری چیست فرمود که ای طاوس فرزندی رسول چگونه مرا ایمن
سازد که خدای تعالی در قران مجید میفرماید که فلا انساب بینهم یومئذ یعنی در روز قیامت نسبی میان
بنی آدم نماند و شفاعت جدم چگونه اطمینان یابم که حق تعالی میفرماید ولا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت
نمیتوانند کرد کسی را مگر برضای حق تعالی و رحمت الهی وقتی موجب ایمنی بود که ان رحمة الله قریب من المحسنین
نفرموده هرگاه خدای تعالی فرموده که رحمت من بمحسنان نزدیکست ومن ندانم که از نیکوکارانم
یا از عاصیان چگونه توانم ایمن بود و جواب دیگر آنحضرت آنکه فرمود که یعقوب پیغمبر خدا بود و اورا
دوازده پسر بود یکی از انها گم شد با آنکه آن پسر در قید حیات بود از دوری آنچندان بگریست که
پشتش خمیده و مژگانش سفید گشته چشمش نابینا گردید و چنانک من هفده کس از پدر و اعمام
و اقربای خود را یکجا و یکباره کشته دیدم که همه سر بریده و بر سر نیزهای ما دویدند ... از و
از دل من بیرون رفته باشد وانان مصیبت غم والم من کم شده باشد حاشا که هرگز از دلم بیرون
نرود وحاشا که درین گونه مصیبتی هیچکس صبر بودن بتوانند و ایضا از طاوس یمانی در روضة الشهداء
منقولست که گفت نصف شبی داخل حجر اسمعیل شدم دیدم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در
در سجده است و بزار زار میگرید و کلامی را تکرار مینماید چون گوش انداختم این دعا بود که میگفت عبیدک
بفنائک سائلک بفنائک فقیرک بفنائک یعنی گدای در خانه ترا گویند یعنی بنده تو و مسکین تو
و درویش تو و محتاج تو بدرگاه تو منتظر رحمت است و چشم عفو و احسان از تو دارد طاوس
گوید که بعد از استماع این کلمات هرگونه ملالی و الم و مرضی که بمن میرسید چون نماز کردم و سر بسجده گذاشته
این کلمات را گفتم خلاصی و فرج یافتم هر کس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر میکند و باجابت
مقرون میشود ان شاء الله تعالی ... الفصل السابع فی اسرار ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام
از فصول اسرار ائمه ع از کتاب مشارق الانوار در ذکر اسرار امام پنجم حضرت امام محمد باقر است ع
اسم مبارک آنحضرت محمد و لقبش باقر و شاکر و هادی و کنیتش ابو جعفر بود و آنحضرت هاشمی است
که از هر دو طرف علوی است که از دو جانب متولد شده پدرش علی بن الحسین و مادرش ام عبد الله
دختر عم پدرش حسن بن علی ع تولد شریفش در مدینه طیبه روز دوشنبه سیوم ماه صفر سال پنجاه وهفتم

مسکینک بفنائک فقیرک بفنائک

از هجر

از هجرت و رحلتش در سال صد و چهاردهم یا صد و شانزدهم یا هفدهم سن شریفش پنجاه و هفت بود نزد
بعضی پنجاه و هشت یا شصت سال گفته اند از انجمله سه سال با جد شریف امام حسین علیه السلام بوده و با پدر
سی و سه یا سی و پنج سال و بعد از پدر نوزده سال که مدت امامت و خلافتش
بوده کفنش بوصیت آنحضرت پیراهنی که پوشیده بود و قبر منورش در بقیع سبب فوتش زهری بود که
بفرموده ابراهیم بن ولید با آنحضرت خورانیدند و اولاد امجادش بقولی چهارده تن بوده اند
حضرت صادق ع و عبد الله و ابراهیم و بعضی بجای عبید الله ام سلمه گفته اند و بروایتی شش پسر و
باعتقاد بعضی خصوصا شیخ مفید علیه الرحمه اولاد آنحضرت هفت تن حضرت ابو عبد الله امام جعفر صادق
و عبد الله و ابراهیم و عبید الله و علی و زینب و ام سلمه رنگ شریف مبارکش گندم گون بود قامت با اعتدال
معتدل ... نقش خاتمش ... و بروایتی که ثعلبی در تفسیر
آورده ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن و روایت کرده انس ...
از بنی امیه ولید و یزید و ابراهیم و شهرت آنحضرت بباقر از القاب دیگر بیشتر بود و در اخبار مأثوره وارد
که لوحی که جبرئیل بخدمت رسول علیه السلام آورده بود و اسامی ائمه طاهرین در آنجا بتفصیل مسطور بود
نام نامی آنحضرت باین عبارت مرقوم است که محمد بن علی الامام بعد ابیه یعنی امام پنجم محمد بن علی است بعد
پدرش امام است و از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که رسول علیه السلام فرمود که یا جابر یوشک ان تبقی حتی یولد
مولود من ولد الحسین یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فاقرأه منی السلام یعنی ای جابر امید
که تو زنده بمانی و ملاقات کنی یکی از فرزندان حسین که او را محمد نام باشد و او میشکافد
باشد علم دین را شکافتنی چون با او ملاقات نمائی سلام من باو برسان و در حدیثی دیگر باین
طریق وارد شده که یا جابر یوشک ان تلحق بولد من ولد الحسین اسمه اسمی یبقر العلم بقرا النور و
الحکم فاذا رایته فاقراه منی السلام یعنی ای جابر امید هست که تو یکی از فرزندان فرزند من حسین را
دریابی که نام او نام من باشد و خدای تعالی با او نور و حکمت خود را کرامت کرده باشد چون او را
بر بینی از من سلام برسان و در کشف الغمه مسطور است که جابر پیر شده بود که امام زین العابدین
با امام محمد باقر ع بر بیرون او نشسته چون نظر کرد امام محمد باقر است گفت یا محمد رسول الله علیه السلام
السلام از من بسید رسانید که چگونه بود گفت روزی امام علیه السلام در کنار آنحضرت بود چون مرا دید گفت یا جابر
یولد لابنی الحسین ابن یقال له علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد لیقم سید العابدین فیقوم علی بن
الحسین و یولد لعلی ابن یقال له محمد یا جابر ان رایته فاقراه منی السلام فاعلم ان بقاءک بعد رؤیته یسیر

یعنی ای جابر از پس من حسین متولد خواهد شد پسری که علی نام خواهد داشت چون روز قیامت شود
منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید و بهتر عبادت کنندگان و علی بن الحسین برخواهد خاست
و بعد از آن او را پسری خواهد بود محمد نام اگر تو او را ببینی ای جابر سلام مرا باو برسان و بعد از آنکه
دیدن آن حضرت و رسیدن بخدمت او باندک مدتی از دنیا بیرون خواهی رفت و چنان شد که
آن حضرت فرمود بعد از ادای سلام باندک وقتی جابر از دنیا رحلت نمود و خواجه نصیر علیه الرحمه در
رساله اوصاف الاشراف آورده که چون جابر رضی الله عنه بخدمت امام ع مشرف شد فرمود که چه
حال داری یا جابر چون او بضعف پیری مبتلا شده بود گفت حالی دارم که پیری را بر جوانی و بیماری را
بر صحت و موت را بر حیات ترجیح میدهم پس امام ع در مقام تنبیه او شده فرمود که ما را حالی بغیر از این
نیست بلکه اگر حق تعالی اگر پیری دهد پیری را و اگر جوانی دهد جوانی را و اگر بیماری دهد بیماری را و اگر
شفا بخشد شفا را و اگر حیات دهد حیات را و اگر موت دهد موت را ترجیح میدهیم چون جابر
در مقام صبر بود و آن حضرت در مقام رضا که بالاترین همه مراتب است پس جابر دست مبارک آن
حضرت را بوسید و اراده پابوس نیز نمود حضرت مانع او گردید و گفت صدق رسول الله فانه قال
انک ستدرک ولدا من اولادی اسمه اسمی یبقر العلم بقرا یعنی حضرت رسول خدا گفته است که زود
باشد که تو دریابی فرزندی از فرزندان مرا که نام او نام من باشد و مسائل علم را شکافته باشد
و بیرون آورده باشد و چون حضرت رسول ص در شأن امام خامس ع این کلمه را فرموده
بود باین جهت بود که آن حضرت را باقر علوم الاولین و الاخرین گفتند و مشهور است که عبد الملک بن
مروان بحاکم مدینه نوشت که محمد بن علی را بنزد من بفرست و آن حضرت صلوات الله علیه امام صادق ع
را در آن وقت که طفل بود با خود برداشته متوجه شام شدند و در راه بدیر شعیب رسیدند و در آنجا
دیری عظیمی دیدند و خلقی انبوه که متوجه دیر بودند و بزیارت راهبی میرفتند که سالی یکبار بیرون می آمد
و مسائل مشکله خود را از وی می پرسیدند امام ع با آن قوم موافقت نموده در آن دیر
جمعی را دید که جامه های پشمینه در بر کرده و برنس پوشیده بودند و پیری بر بلندی نشسته که ابروهایش بر چشمش
افتاده بود چون نظرش بر آن حضرت افتاد گفت از مائی یا بیگانه فرمود که از شما نیستم گفت از امت مرحومه
هستی گفت از علمای ایشانی یا از جهال ایشان فرمود که از جهال ایشان نیستم گفت من از تو چیزی بپرسم
یا تو از من میپرسی فرمود که اختیار تراست گفت پس من میپرسم فرمود که هرچه میخواهی سؤال کن
راهب گفت میان ما و شما اتفاق است که در بهشت درختی است که آنرا طوبی میگویند و ما میگوئیم اصل آن

در سرای عیسی است و باعتقاد شما اصل آن در خانه محمد است ص و هیچ بقعه و خانه نیست که از آن درخت
شاخی از آن نباشد اکنون بگو که در دنیا نظیر آن چیست امام علیه السلام فرمود نظیر آن در دنیا آفتاب
که چون وقت چاشت برسد هیچ مکان نباشد که شعاع آفتاب در آن نباشد راهب گفت راست
گفتی مسئله دیگر بپرسم فرمود که بپرس گفت شما را با ما اتفاق است در آنکه اهل بهشت هرچند از طعام
و شراب بخورند نقصان نمیشود و طعام و شراب کم نشود در دنیا مثل آن چه چیز است فرمود مثل آن کتاب
الهی است که هرچند از آن فرا میگیرند کم نمیشود و هرچند در تلاوت و تفسیر ظاهر و باطن آن سخن میگویند
و از حقایق و دقایقش بیان مینمایند همچنان بحال خود است و دانستن آن نیز بنهایت نمیرسد راهب
و جمعی که حاضر بودند تحسینها نمودند باز پرسید که ما و شما میگوئیم که اهل بهشت از طعام و شراب آنجا
خواهند خورد و ایشان را بول و غایط نخواهد بود مثال آن در دنیا چیست امام ع فرمود نظیر آن
در دنیا جنین ما است یعنی طفلی که در شکم مادر است که هرچه مادر میخورد طفل را از آن نصیبی هست
و او را بول و غایط نیست گفت راست گفتی اکنون بگو که کلید بهشت از نقره است یا از
طلا فرمود که از هیچکدام بلکه کلید بهشت زبان مؤمن است که بتوحید الهی گویا گردد و بندگی
او در حرکت آید و در بهشت را باز نماید گفت راست گفتی اکنون مسئله بپرسم که در جواب درمانی
امام ع فرمود که اگر جواب بصواب نشنوی بدین ما در آئی گفت بلی پس با او عهد بستند راهب گفت
مرا خبر ده که آن دو برادر که یکجا از مادر متولد شدند و یک روز بجوار رحمت الهی شتافتند یکی را صد و پنجاه سال
عمر بود و آن دیگر را پنجاه سال کدام بودند و کیستند فرمود که آن عزیر و عزیره بودند که مادر ایشان را بیکجا زاییده
یک شب متولد شدند و چون حق تعالی عزیر را بنبوت کرامت داشت و بعد از پنجاه سال که با هم بسر برده بودند روزی عزیر
بر دهی رسید که خراب شده بود و اهل آنجا هلاک گشته بودند و در آن باغی بود و انگور و انجیرش
رسیده بود در سایه درختی باستراحت مشغول شده و پاره ای از آن میوه ها بخورد و قدری انگور را
شیره بگرفت و پاره از آن میوه ها در سبد کرد و آن شیره را در کوزه یا خیکی که با خود داشت کرده بخواب
رفت و چون عزیر را عادت این بود که اکثر اوقات در مسائل قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر
فکر میکرد در آن وقت بفکر زنده شدن اهل آن ده و حشر و نشر ایشان افتاده بود حق تعالی روح
او را قبض فرمود در آن وقت چاشت و جسدش را از چشم مردمان پنهان داشت و مشهور است که خداوند
عالم ابدان و جسدهای پیغمبران و اوصیای ایشان را از تفرق و تلاشی محافظت مینماید و گوشت انبیا و اوصیا
بر حیوانات و سباع حرام ساخته بر طعام و شراب ایشان چنانکه بود نگهداشت و مرکبش را هلاک ساخت

دیعد از ان چندین سال باهتمام یکی از پادشاهان اباد کردید و بعد از صد سال که عزیر خوابیده بود

روح از تنش مفارقت نموده باز بقالب در امده چشم بگشود پس فرشته را امر شد که از وی سؤال کند که

کم لبثت یعنی چند گاه است که در این مکان خوابیده و چه مقدار زمان در این مقام درنگ نموده عزیر چون

او در پنداشت که افتاب غروب کرده و چون نگاه کرد افتاب را بر سر دید فرمود که لبثت یوما او بعض یوم یعنی

روزی یا پاره از روز خوابیده ام ان فرشته با او گفت بل لبثت مائة عام تا اخر یعنی بلکه صد سال

خوابیده و اگر باور نداری پس نگاه کن بسوی طعام خویش یعنی انجیر که در سبد نهاده بودی و بنگر بشراب خویش

خود یعنی شیره انگور که در ظرف ریخته بودی که هیچ تغییر نکرده و طعم نگردانیده و بجانب استخوانهای خر

خود نظر کن چون بحکم الهی استخوانهای مرکب او بهم متصل شد در یک وقت بهم رسانیده حمار زنده گردید پس فی الحال

گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی عیانا دیدم و یقین دانستم چنانکه پیشتر بدلیل میدانستم که حق تعالی بر همه چیز

قادر است و بر مرکب خود نشسته بوطن خود مراجعت نموده با پسران خود پنجاه سال زندگانی کرده و در روز

دیگر زیر رحمت الهی واصل شد چون سخن امام ع باینجا رسید شیخ افتاده بیهوش گردید پیدا امام ببرکت

خود امد شیخ طبرسی نقل میکند از امیر المومنین ع که عزیر در وقتیکه از مردم خود جدا بشد زن او ابستن

بود و عزیر پنجاه ساله بود بعد از انچون حق تعالی او را صد سال بمیرانید زنده ساخت بر همان سال که در

وقت اول پسری شده بود و درین وقت صد ساله داشت و عزیر پنجاه ساله بود و این نوع دیگر از اعجازات

القصه بعد از ساعتی جمعی امدند که شیخ ما ترا میخواهد امام فرمود که برو شیخ شما حاجتی نیست و اگر او را حاجت

بگو بیاید که نزد ما اید پس باز کردیم بشیخ که بخدمت امام علیه السلام اورده شیخ از ان حضرت پرسید که محمد تو

فرمود که دختر زاده ادم گفت نام مادرت چه بود فرمود که فاطمه گفت پدرت را چه نام بود فرمود که علی گفت

تو بر ایشان فخر مود که بلی گفت پیغمبری یا نبی فرمود که پیغمبر نیستم گفت گواهی میدهم که خدا یکی است و جز او

نیست و محمد رسول الله است و تو وصی او یعنی هر انچه از ان مسلمان شدند و بعد از دهان در رسیدن

شد و بعد از ان امام ع بدمشق رفت و چون بدر خانه عبد الملک رسید او را از قدوم انحضرت خبر داده

از تخت بزیر امده استقبال ایشان نمود و تعظیم و تکریم ایشان بجای اورده مسئله چند که بروی مشکل شده

بود پرسید و بعد از هر گفت مرا مسئله مشکل شده و علما از ان عاجز ماندند مرا خبر ده که چون امتی امام خود را

که طاعت وی بر ایشان فرض شده بکشند چه عبرت خدای عز و جل بایشان نماید امام ع فرمود که چون حسین

را شهید کردند هیچ سنگی از جا برنداشتند مگر انکه در زیر ان خون تازه میدیدند عبد الملک گفت راست فرمودی

که چون پدر ابیطالب را بکشتند بر سر راه پدرم سنگی عظیم بود فرمود که از جهت امری ان را از جا بر دارند چون

برداشتند

بوسیله

۱۷۱

برداشتند در زیر ان سنگ خون تازه دیدیم که میجوشید و مرا نیز در باغی حوضی بود سنگ و دور

ان حوض سنگهای سفید بود در وقت قتل حسین بن علی ع دیدیم که از زیر ان سنگها خون میجوشید و بعد از

یک هفته که انحضرت در دمشق بود عبد الملک با انجناب گفت که نزد یک ما مقام میکنی تا ما عزت و حرمت

و بزرگی و احترام باشد یا بمدینه مراجعت میکنی او بودن بجای خود و طور و طریقه خود را بهتر میداند امام

فرمود که نزد یک جد خود بودن مرا بهتر مینماید پس ایشان را رخصت داد و ان دو امام همام

مراجعت نمودند و لیکن دشمنی جبلی و عداوت طبعی و عبر از دروی عبد الملک را بر ان داشت که بشیخ

معاند شد بوسایشان کسی را معاند نموده که ده بده و منزل بمنزل امام را و عاملان و او احضر داد هر تا

کسی بخود دهد و اتا میفتادند بایشان نرهد و نفروشند تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شوند چون بهمان دیه

و ان شیخ با اصحاب قبل از قدوم امام ع خبر یافته و با انکه ایشان از انیز سفارش نموده بودند و اهالان دیه

بردی که در بسته بودند در گشوده بخدمت ان مبارک مبادرت نمودند و شیخ نیز با اصحاب پیش امدند

انحضرت را بان دیر در اورده و ضیافت نیکی نموده انواع اطعمه و اشربه بیشتر در اوردند و معذرتها

و چون والی شنید که شیخ بخدمت ان امام قیام نموده او را در زنجیر کشیده روانه دمشق نمود که چرا خلاف

امر خلیفه نموده و امام جعفر صادق ع غمناک و ازرده خاطر شده و گفت این شیخ را از دست چه بر ما پدر امام

محمد باقر ع باز زنا رحمت خود خطاب نموده فرمود که دلگیر مباش که شیخ نیز در منزل این دیر برحمت الهی

رفت و از عبد الملک و رنجی و اسیبی نخواهد رسید و امامان ع عنقریب تمام بمدینه رسیدند و ایات و معجزات

انحضرت بسیار و کرامات ایشان بیشمار است و بعضی از انها که امتی است که بشیخ رحمه الله مسطور شده ذکر نموده

من ذلک ما رواه محمد بن مسلم قال کنت عند ابی جعفر ع اذ دخل علیه ورشان فاتحم هدلا فرد علیهما قطانها

فقلت جعلت فداک ما هذا فقال هذا طائر ظن فی زوجته سوء فحلف له فقال انعمی فقالت ... الا زوجی بالحق

علام ... حلفت بالولایه انها لم تحنه فصدقها وقبله احد عن حلف بالولایه الا صدق الا الانسان فانه

حلاف مهین یعنی ... حضرت امام محمد باقر ع خبر است که روایت از محمد بن مسلم که گفت روزی

در خدمت انحضرت که ناگاه ... بسوی انحضرت ... و بعد از ان باواز ...

جواب ایشان داده پرواز کردند پس گفتم قربانت شوم این چه حکایت بود ...

انحضرت ع فرمود که این ... جفت خود ... و ... خود ...

یاد کرده بود ... جفت خود گفته بود ... مگر انکه قسم یاد کنی بولای من ...

نزد ... محمد بن علی ع ... جفت او باتفاق ... بولایت ما سوگند یاد نمود ...

بس تجدید عهود مقصد یعنی حیث خود کرده حکمیتهم یاد غنیکند بولایت ما مکن پراستی بخرج الانسان بروشنی که
النسان بسیار دشمن خود بوده است مخفی نماند که متابعت هوا و افت انجنین کسی ممنوع و مذموم است چنانکه در
سوره قلم خداوند عالم میفرماید که فلا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم یعنی ترجمه
اینست که فرمانبری منما ای محمد هر کس را که بسیار سوگند خوار است و رای که عیب کننده است در عقب مردم یا طعنه زننده است در روی
ایشان رونده است بسخن چینی میان مردم منع کننده است خیر را یا بازدارنده است از ایمان و احسان برون
رونده است از طریق برادر و ستم کننده است بر کردار عتل جفا پرهیم در تفسیر بیضاوی فرموده که خلق بعد
المؤمنین است هم که قرشی من الحضرت بود بود غضب ولادت الحضرت فرموده بود و در این آیه تنبیه است بر آنکه مؤمن باید که بدروغ سوگند یاد ننماید و دست رای بنا شد تا خوار و بیمقدار نگردد و عیب جوی دیگر
مردم بنا شد و در انجمن دوست و دشمن سخن چینی ننماید و منع خیر و احسان نفرماید و قدم از طریق عدالت و
انصاف بیرون نگذارد و نابکار و بدکردار و بیشرم و درشت خوی نباشد چه مجموع این صفات ناپسندیده شنیده باشد
مگر ولدی نا درحلال زاده کرد شمن خدا و رسول و امیر المؤمنین است هم مؤید این معنی آنکه در تفاسیر معتبره آمده
که این آیه در شان ولید بن مغیره نزول یافته و مشهور است که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد
که من پدر او یم و او را بخود نگرفته و بعض تفاسیر مذکور است که حضرت رسول صلعم این آیه را در انجمن بر
بر ولید خواند بهرهمی که رسید در حضور باز یافت که حلال زاده کی یا خود گفت من مهتر قریشم و پدرم معنی
دادم و معروفیت و من میدانم که همه در دروغ نمیگوید مگر چگونه بر سر آرم شمشیر کشید نزد مادر آمد
القصه بتهدید و بتوحید بسیار از مادر اقرار کشید که پدر تو در حقیقت فلان مرد که در شریعت جاهلی کارم
داد و ما پدر ما دکان بود ندکه چشم بر میراث وی داشتند مرا بخشک آمده غلام فلان را بخود گرفتم و تو از آن
غلام بهم رسیدی و فرزند مغیره نیستی پس آنکه بر زبان ولید جاری کرد بیکه صدق رسول الله و دلیل
روشن بر صدق قول آنکه خصومت ولید و سینه اوست با الحضرت در اکثر دشمنان اهل بیت و منزلت
ایشان اجتهاد داشتند چون تفحص مینمودند که در اصلا و خطای بوده او دشمنی ایشان امر اشتباه
میکرده چیان نطفه خبیث همان ناشی میشود و لهذا بعضی هم فرموده که ولد زنا به بهشت نمیرود و همچنین ولد
ولد او زیرا که ادعای بخواهر کرد که مستوجب بهشت باشد و اناچنانچه حرامزادگان مبغض اهل بیت و اهل
ایمان میباشند ای که نکو بود خطا نکند صد جور بلکنی جفا نکند نا پاک گر بجای جانش باری
برکرده دامن و و فانی نکند و انشاء الله در اخبار مفصل بیان اصل و نسب دشمنان اهل بیت مفصل مذکور
میشود و الله الموفق و المعین و من ذلک ما رواه میر گفت بیا بابا جعفر ع تخرجت جادیه خلاف

فوصفت

فوصفت بین علی طی سهاما نا دانی صنا مقضی لعله اد خل الا بالملك فلو كانت الجعوبات تحجب ابصار الناس عنكم كما تحجب
ابصار كم عنا لكنا نحن وایاكم سواء شیخ ره بسیغرهاید که بعضی از کرامات الحضرت ع مدلول خبرست که بروایت
میکرم گفت با پدر در خدمت امام محمد باقر ع بجهت کاری که داشتیم بیرون رفتیم گندم کوفته
درعقب خانه ایشان آمدیم دست خود را بر سر او گذاشتیم پس الحضرت ع از تنهایی اتحاکه بود
اینکه نمیدانست با شد پس از آنکه بلا سایه دیدیم دیدهای ما بسیار ازشما محجوب ما جاب خیمهای شما است
هر اینه بکینا مستوجب ما و شما نسخ نماند که در بعضی نسخهای مشارقی بجای خلاسیه بود و مطالب
کرامات و سیخ شبیه باشد الملاقه میکنند یعنی کنیزک کوتاهی و خلاسیه بکسر خاء معجمه سفید کرکیست
او بسیار مخلوط باشد و الله یعلم و من ذلک ما رواه محمد بن مسلم قال خرجت مع ابی جعفر ع الی
مکان یریده فرنا و اذا ذئب قد انحدر من الجبل جاء حتى وضع یده على قربوس السرج و تطاول فخاطبه فقال له
الامام ع ارجع فقد فعلت فرجع الذئب مهرولا فقلت یا سیدی ما شانه فقال ذکر ان زوجته قد عسر
علیها الولادة فسأل الفرج و ان یرزقه الله ولدا لا یؤذی دواب شیعتنا فقلت له اذهب فقد فعلت شیخ
میفرماید که بعضی از معجزات الحضرت ع مدلول حدیثی است که مروی است از محمد بن مسلم که گفت بیرون رفتم همراه
امام محمد باقر ع بجای که الحضرت میخواست برود پس روان شدیم ناگاه گرگی دیدیم که از کوه سرازیر شد و آمد تا آنکه
خود را بر قربوس زین الحضرت گذاشت و خود را کشیده داشت و سخنی چند با الحضرت در میان آورد پس الحضرت
فرمود که برگرد بجای خود بدرستیکه من آنچه میخواستی بجای آوردم و صورت دادم آنچه را درخواستی پس برگشت گرگ
برگرد پس گفتم ای سید من این گرگ چه غرض داشت و مقصودش چه بود الحضرت فرمود که جفت او
سخت و دشوار شده بود فرج و خلاصی او را التماس نمود و درخواست کرد که خدای تعالی او را بچه کرامت کند
که آزار رساند شیعیان ما را پس من فرمودم که بر بجای خود که آنچه میخواستی بتقدیم رسانید
در این بچه بر جفت تو آسان کردانیدم و من ذلک ما رواه فرسها ذا قاع مجدب فنزل و هناك عصافیر
فنظار بن تعدد ن حول بغلته فزجرها قال لا ولا کرامة لکم فسار الی مقصده فلما رجعنا من الغد و
عدنا الی القاع و اذا العصافیر قد طارت و دارت حول بغلته و رفرفت فسمعته یقول لها اشربی و ارویی فالتفت
و اذا فی القاع ضحضاح من الماء فقلت یا سیدی بالامس منعتها و الیوم سقیتها فقال اعلم ان الیوم خالطتها
القنابر فسقیتها و لولا القنابر لما سقیتها فقلت یا سیدی فما الفرق بین القنابر و العصافیر فقال ویحك اما العصافیر
فانهم موالی عمر لانهم منه و اما القنابر فانهم موالینا اهل البیت و انهم یقولون فی صفیرهم بورکتم اهل البیت و بورکت
شیعتکم و لعن الله اعداءکم ثم قال عادانا من کل شیء شیء حتی من الطیور الفاختة و من الایام الاربعاء محمد بن مسلم گوید که

بعد از آن در خدمت حضرت امام محمد باقر ع روانه منزل مقصود شدیم ناگاه رسیدیم به بیابان خشکی که گیاه که گویا
از چون آتش افروخته بود و در آن بیابان گنجشکی چند میپریدند و بر دور و راست آنحضرت میگردیدند پس انفعال
منع نموده فرمود که نه شیعه و نیست کرامتی شما را او یکی دیگر بعد از آن متوجه مقصود خود گردیدیم چون روز دیگر
دیگر از آن مقام برگشتیم و بصحرای که دیروز گذشته بودیم رسیدیم ناگاه همان گنجشکها آغاز پرواز نمودند و بر دور و راست آن
گردیدند بالای ایشان نشستند پس از آن حضرت شنیدم که میگفت بیائید بیاشامید و سیراب شوید بعد از آن دیدم که گنجشکان در آن
بیابان کوی دیدم پس گفتم ای سید و سرور من دیروز این گنجشکها را منع نموده و امروز دعا فرمودی سیراب و مرتفع
ساختی از آن کرامت چیست و این نواختن چه اصل است پس آن حضرت ع فرمود که بدانکه چون امروز کرده قنبره در آن
گنجشکها شده اند ایشان را دادم و اگر آنها نبودند نمیدادم به گنجشکان آب نمیدادم پس گفتم ای سرور من چه فرق
میان قنابر و گنجشک آنحضرت از روی رحمت فرمود که وای یا محمد بن مسلم میان اینها فرق عظیم است گنجشکها
پیش ازینها دوستان عمر بودند زیرا که از طینت عمر مخلوق گشته اند و اما قنابر دوستان ما اهل بیت‌اند در صفیر خود میگویند
برکت باد بر شیعیان اهل بیت ما و بر شیعیان ما شماره و لعنت خدا بر دشمنان شما را پس آنگاه
آنحضرت فرمود که دشمنی کرده با ما هر چیزی تا آنکه دشمنی کرده با ما از میان مرغان فاخته و از روزها چهارشنبه
چه آنکه شده اند بودن تبعیت که با ائمه ع واقع شده در روز چهارشنبه بود و قنابر چه قرائت و قبره نصم قاضی
و تندید با ترکیتان و تقبیل نیز آمده و آن نوعیت از گنجشک که در سرا و کاکلیت و بفارسی آنرا چکاوک میگویند
والله یعلم **تکمله** اقول لان فی هذا الحدیث ما احسنا فیه ان کل شیء یمیل الی شکله و یفرح بنظیره و ینبعث
الطبیعه والیه الاشاره بقولهم یعرف الحلال بالحلال والحرام ایضا در هوان و لدا الحرام ماده
فهو یحب ما هو منه و عدوهم من عدوهم کل یحب الا ماده و محبهم و ولیهم طینته منهم خلق منها و لا د الحلال فلا
یحبهم الا اولاد الحلال شرح آنچه سفرها در کتاب مذکور آنحضرت فرموده که ترجمه دوستدار اهل بیت و گنجشک
دشمن ایشانست نیکو معنیست اشاره میفرماید بکلام خویش که هر چیزی مایل است بسوی شکل
و شبیه خود و فرحناک میشود بنظیر خود رغبت مینماید بجانب طبیعت و جبلتی که از آن مخلوق شده چنانکه طینت
شیعیان ببهتی(؟) امر زاد و دوستدار اهل بیت و مایل بسوی ایشانست و طینت گنجشک مشکل دارد باجبلت
مخالفان و با خست راغب بجانب ایشان و بسوی ایشان است بقول حضرت ساپلتایه که زنا
کرده شناخته میشود حلال زاده بمحبت و حرام را ورغبت بالفقه اطلاع اهل او و این سخن نزد مرد ایمانیست و آن
است که ماده حلال زاده از جنس حلال است و از آن متکون شده پس او دوست میدارد جنس خود که اولاد
بهر سیده و دشمن اهل بیت از طینت عمر آفریده شده پس او دوست میدارد جنس یا بجز از ماده خود و

کارانت

کارانت و دوستدار اهل بیت از طینت ایشان علیهم السلم و این طینتی است که حلال زادگان از آن آفریده
شده اند پس دوست میدارد ایشان را که اصل این طینتند و عکس آن حرام زاده دوستدار ایشان
کسی نیست بجز حلال زاده **مطلع** چون شیخ علاء الدین بیان نمود که از طینت شیعه از طینت ائمه علیهم السلام است
و تأییدها بعضی صریح یافت که در باب خلق ارواح الائمه از کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که قال ان الله عزوجل خلقنا من علیین و خلق ارواحنا من فوق ذلک و خلق ارواح شیعتنا
من علیین و خلق اجسادهم من دون ذلک فمن اجل ذلک القرابه بیننا و بینهم و قلوبهم تحن الینا
یعنی آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که به درستی که خدای تعالی آفرید ما را از علیین و آفرید روحهای
ما را بالاتر از مقامی که بالاتر از علیین است و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و طینت جسدهای
ایشان از پایین تر از آن آفرید بدان جهت است آن قرابتی که میان ما و ایشان
و از آنجاست که دلهای ایشان بسوی ما مشتاق و ممدوح است و مضمون در کتاب مذکور روایت
ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع حدیثی مذکور است و آن اینست که قال سمعت ابا جعفر ع یقول ان
الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا و خلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم
الینا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الآیه کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب
مرقوم یشهده المقربون و خلق عدونا من سجین و خلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه و ابدانهم من دون ذلک
فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیه کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک
ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین ابوحمزه ثمالی گوید که شنیدم از امام محمد باقر ع که میفرمود
به راستی که خدای تعالی بیافرید ما را از اعلی علیین و دلهای شیعیان ما را آفرید از آنچه ابدان ما را آفرید و
ابدان ایشان را از پایین تر از آن مخلوق کرد و باید بود از آنجاست که دلهای ایشان مایل و راغبست بسوی ما زیرا که
مخلوق شده از آنچه ما مخلوق شدیم بعد از آن این آیه را تلاوت نمود که کلا ان کتاب الابرار لفی علیین همانا نامه اعمال
که حقا و بدرستی که نامه اعمال نیکوکاران هر آینه در علیین است و آن مقامیست در آسمان هفتم در زیر عرش اعظم
و گویند که قائمه راست عرش است و بعضی گفته اند که سدرة المنتهی است و چه دانا ساخت ترا تا بدانی که
علیین یعنی علو مرتبه و بامکانت که مسکن کروبیانست و کتاب ابرار کتابیست مسطور یعنی نوشته
که هر کس مشاهده کند یا بداند که دولت همچنین است تا اعمال اخیر و حسنات حاضر میشوند کتاب ابرار ملائکه مقرب
که ساکنان علیین اند یعنی کروبیان که باستقبال آن میروند و آنگاه میداننند و روز قیامت بآن گواهی
داد علی بن ابرهیم در تفسیر از حضرت امام جعفر صادق ع نقل میکند که مقربان بارگاه الهی که ماوای

علیین است حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین است ع و ایشان شفاعت
احوال المؤمنان شوند در قیامت دیگر از آنحضرت ع بروایت ابی حمزه میفرماید که بیافرید خدای تعالی دشمنان ما را
از سجین و آن معرب سنگ گلست و سنگ بمقام یعنی سنگی که باتش جهنم پخته شده و اسماء کفار و فجار در آن
نوشته شده چنانکه در قاموس بیان یافته یا یعنی سجین جاییست که طبقه هفتم زمین است و دلهای پیروان
ایشان را از سرشت ایشان و [illegible] ایشان را از پایین تر از آن بیافرید پس از آن نجاست کرد دلهای ایشان
بر دشمنان ما زیرا که مخلوق شده اند از طینت ایشان بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود که کلا ان
کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین حاصل ترجمه اینست که حقا که نامه اعمال فاجران در سجین است هم از امام جعفر
صادق ع مرویست که فرموده است که نامهای دشمنان ما [illegible] سجین صخره ایست مجوف در زیر دوزخ
پس سنجان کافران و نامه اعمال ایشان در آنجاست و اینست که خدای تعالی میفرماید که چه دانی تو که سجین
چیست یعنی جای با هول و هیبت و صعوبت است و کتاب فجار کتابیست نوشته و علامت شده بعلامتی
که هر کس ببیند داند که در آن هیچ چیز نیست ویل یومئذ للمکذبین جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت برای
آنکسانست که تکذیب کنند روز جزا را و ایمان بولایت و امامت ائمه طاهرین ع نیاورده اند فی البصائر
ومن ذلک ما رواه اسمعیل السندی عن ابی بصیر عن ابی جعفر ع قال سمعته یقول لرجل من خراسان کان
الیک عنا ابوک فقال الرجل [illegible] قال واخوک قال خلفته صالحا فقال قد هلک ابوک بعد خروجک بیومین
اما اخوک فقتلته جاریته یوم کذا وقد صار الی الجنة فقال الرجل جعلت فداک ان ابنی قد خلفته وجعا
فقال الابن فقد برئ و زوجه عمه ابنته و صار له غلام و سماه علیا و لیس من شیعتنا فقال الرجل فما الیه
من حیلة فقال کلا انه اخذ من صلب آدم انه من اعدائنا فلا تغرنک عبادته و خشوعه شرح بر
میفرماید که الحمد لله اسرار که دلالت بر علو قدر و مکانت حضرت امام محمد باقر علیه السلام میکند مفاد حدیثی
است که روایت کرده از اسمعیل سندی از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر ع ابو بصیر گوید که شنیدم از آن
حضرت ع که میگفت بمردی از اهل خراسان که بخدمت آنحضرت آمده بود که چه حال دارد پدر تو راوی گفت
حال پدرم مقرون بخیر و خوبی است پس آنحضرت فرمود بدرستیکه پدرت فوت شد و چه حال دارد برادرت گفت برادر خود را
و سلامت گذاشته بودم پس آنحضرت ع فرمود که بدانکه بتحقیق پدرت بعد از بیرون آمدن تو بدو روز فوت شد اما
برادرت را کنیز او بفلان روز بقتل رسانید و متوجه بهشت گردید پس آن مرد بعرض اقدس رسانید
که قربانت شوم پسرم را که ناخوش گذاشتم چه حال دارد پس آنحضرت فرمود که بشارت باد ترا که پسرت از ناخوشی صحت
و نجات یافت و عمش دختر خود را بحباله زوجیت او داد و فرزندی برای او متولد گردید و او را علی نامید و

از جمله

۱۷۴

از جمله شیعیان و دوستان ما نیست پس مرد گفت که آیا او را چاره و علاجی هست در دین ما و حیله توان نمود
بشیعیان شما پس آنحضرت ع فرمود که نه بتحقیق او از طینت و تخمیر چاره پذیر باشد بتحقیق که فرا گرفته از صلب
آدم دشمنی ما را یعنی آن هنگام که قوم در صلب آدم گذاشته عداوت ما را بد طینت و طبیعت او داشته است پس
نگردد ترا عبادت و خشوع او فی البصائر ومن ذلک ما رواه جابر بن یزید قال کنا مع ابی جعفر ع فی المسجد
عمر بن عبد العزیز و هو غلام و علیه ثوبان معصفران فقال ابو جعفر ع لا تذهب الایام حتی یملکها هذا الغلام
و یعمل بالعدل جهرا و الجور سرا و اذا مات تبکیه اهل الارض و تلعنه اهل السماء شرح مطالب شرح میفرماید که بعضی
از اسرار آنحضرت صلوات الله علیه مفاد حدیثی است که مرویست از جابر بن یزید که گفت جابر که بودیم با حضرت
امام محمد باقر ع در مسجد که عمر بن عبد العزیز داخل مسجد شد و او پسری بود کوچک [illegible] سال و دو جامه زرد
پوشیده بود پس آنحضرت ع فرمود که روز و روزگار نمیگذرد تا این پسر پادشاه زمانه شود و در ظاهر
و آشکار عدل و انصاف بکار برد و در پنهان جابر و ستمکار باشد و هر گاه بمیرد مردم روی زمین باو بگریند
از او در دیده و اهل آسمان یعنی فرشتگان بجهت آنچه از وی معلوم شده او را لعنت کنند فی البصائر
ومن ذلک ما رواه ابو بصیر قال قال لی مولای ابو جعفر ع اذا رجعت الی الکوفة یولد لک ولد و تسمیه
محمدا و هو من شیعتنا و اسمه فی صحیفتنا و ما یولدون الی یوم القیمة قلت و شیعتکم معکم قال نعم اذا خافوا
الله و اتقوه و اطاعوه شرح مطالب شرح میفرماید که بعضی از اسرار و کرامات آنحضرت ع مدلول خبریست که
مرویست از ابو بصیر گفت که مولای من حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون بکوفه باز گردی متولد میشود
برای تو پسری و مسمی کن او را بعیسی و تولد مییابد برای تو پسری دیگر او را محمد نام میکنی و هر دو پسر از شیعیان
ما بود و اسم ایشان در صحیفه ما مکتوبست با اسم آنها که ولادت می یابند از شیعیان ما تا روز قیامت ابو بصیر گوید
که پس گفتم که شیعیان شما که اسم ایشان در صحیفه شما مکتوبست در روز قیامت با شما خواهند بود آنحضرت
فرمود که آری با ما خواهند بود هر گاه بترسند و بپرهیزند از عقوبت الهی و اطاعت نمایند خدا را در اوامر
و نواهی مخفی نماند که صحیفه که نزد ائمه طاهرین است کتابیست که با املای حضرت رسول و خط حضرت امیر المؤمنین ع
است و در آن صحیفه تمام ما یحتاج مردمان و اسامی شیعیان ایشان و هر حلال و حرام همه مکتوبست و هر امامی در
دقیقه آخر از حیات خود بامام بعد از خود میسپارد و همچنین بموجب من یطع الرسول فقد اطاع الله [illegible]
خدای تعالی موقوف و مبنی است بر طاعت و فرمان برداری رسول ع و آنحضرت تفویض [illegible]
امیر المؤمنین و ائمه ع نموده و ایشان را امین ساخته چنانکه در باب تفویض [illegible]
حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده که ان نبی الله فوض الیه [illegible] یعنی بدرستیکه پیغمبر خدا

یولد لک ولد و تسمیه عیسی صح

کاد خود وامت علی بن ابی طالب را کذاشت و اورا امین خود ساخت و در آخر الحدیث مذکور است که آنحضرت ع
پیغمبر فرمود که و نحن فیما بینکم و بین الله عز و جل ما جعل الله لاحد خیرا فی خلافنا من تابعنا و اسلم لنا و بصائره
شما را خدای تعالی برای هیچکس خیر و خوبی ها الا مودت و دنیا در خلاف فرمان ما و الله اعلم ما لقرایح و من ذلک
انه دخل المسجد یوما فرای شابا یبکی فی المسجد فقال له تبکی فی المسجد و انت بعد ثلاثة من اصحاب القبور فات
الرجل فی اول الیوم الثالث و دفن فی آخره یعنی پیغمبر بایکدیگر از جمله اسرار و کرامات آنحضرت آنست که روزی
داخل مسجد کردید جوانی را دید که در مسجد میخندد و بیک اجل که در کمین او نشسته بود غافل دید پس آنحضرت
علیه السلم فرمود که ای جوان تو الحال میخندی و بیاع زندگانی بیاز نیست و مغرور میکنی و حال آنکه تو بعد از
سه روز از دنیا رحلت مینمائی و از اهل قبور میباشی بس بطریق اخبار آنحضرت در روز سیوم وفات
یافت و در آخر آن روز مدفون شد بجانب عقبی شتافت ما لقرایح و من ذلک ما ورد فی کتاب
الغمه عن ابی بصیر عن ابی جعفر ع قال قلت له یوما انتم ذریة رسول الله ص قال نعم قلت و رسول الله وارث الانبیا
کلهم قال نعم قلت فانتم ورثتم رسول الله ص قال نعم قلت فتقدرون ان تحیوا الموتی و تبرءوا الاکمه و الابرص و تخبروا الناس
بما یاکلون و ما یدخرون قال نعم باذن الله ثم قال ادن منی یا ابا محمد فدنوت منه فمسح یده علی وجهی فابصرت السماء و
ثم مسح یده علی وجهی فعدت کما کنت لا اری شیئا یعنی از جمله معجزات که در بعضی از اسرار ع وارد
شده آنکه دلالت بر علو شان آنحضرت میکند چیزیست که در کتاب کشف الغمه منقولست از ابی
بصیر از حضرت امام محمد باقر ع ابو بصیر کوید روزی بخدمت آنحضرت عرض نمودم که شما ذریه رسول خدا اید آنحضرت
فرمود که آری کفتم که رسول خدا وارث پیغمبران بود فرمود آری کفتم که شما وارث رسول خدا اید فرمود
آری کفتم که بس شما میتوانید که مرده کان را زنده کنید و کور مادرزاد و مبروص را شفا بخشید و مردمان را
بانچه میخورند و ذخیره مینمایند خبر دهید همچنانچه شما که وارث انبیا بود بدستور پیغمبران سابق میتوانید
آنحضرت ع فرمود که آری میتوانیم بفرمان الهی بعد از آن فرمود که نزدیک من ای بس نزد آنحضرت شدم بس
آنکاه دست مبارک بروی من کشید و من بعد از آنکه کور بود که هیچ نمیدیدم و نابینا بودم
چشم بکشودم تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنها بود بدیدم بعد از آن باز دست مقدس بچهره من مالید
باز کشتم چنانکه بودم که هیچ چیز نمیدیدیم شیخ ابو جعفر قمی روایت کرده که چون ابو بصیر برکت آنحضرت ع
بینا کردید فرمود یا ابا محمد دوست میداری که همچنین باشی و در روز قیامت ترا حساب باشد و دیکران حساب و کتاب
باشد یا آنکه چنانچه باشی که بودی و در روز قیامت بی حساب بهشت روی ابو بصیر کوید که کفتم یا ابن رسول
الله طاقت حساب و کتاب ندارم و با مفلسوت راضی تم بس دست مبارک بر چشم مالید و نابینا شدم که بودم

مطلع

مطلع چون ابو بصیر مذکور شد که آنحضرت ع فرموده که ما باذن الهی احیاء موتی میتوانیم نمود لهذا از
امثال این معجزه البعض ... ایراد مینماید در زمانی که بعضی از اهل شام در بیرون تعزیت آنحضرت آمده بیت
نشستن و کفتن مراجعت و دوستان و تعلقات خود بعد از آن چند روز بیامد بیش روزی شخصی خبر به آنحضرت رسانید
که آنجوان شامی بیمار بود امروز وفات یافت و وصیت کرد که شما بروی نماز کزارید امام ع فرمود که چون
بشوئید و بر سر بیرهن کنید ... و ... خبر دهید بس ... وضو ساخت و دو رکعت نماز کزارد
و دعاء رسول را بر دوش افکنده بجانب خانه متوفی روان شد بس رسیدیم تا بجائی که آنجا را بر سر دفن
بود نزدیک امام کفت یا فلان بن فلان کفت لبیک یا ابن رسول الله و برخاست سوی آنحضرت ع
جمعی از آنجماعت بودند بر دست دهر ... بکو که ... از احوال خود بکو کفت در آن منزل که روح مرا قبض
کردند از جمله موتی شدم و الحال آواز شنیدم که از آن خوشتر هرکز آوازی بکوشم نرسیده بود که
هاتفی کفت روح این جوان را بتن وی عود دهید که محمد بن علی ع حیات او را از ما درخواست کرده و
این جوان مدتها در دنیا بزیست و ایضا در کتاب معتبر از کتب مناقب و سیر از کرامات آنحضرت منقول
است که محمد بن مسلم از ابی عیینه روایت نموده که کفت در خدمت ابو جعفر ع بودم که مردی آمد و کفت
یا ابن رسول الله من از اهل شام و بیوسته تولای شما اهل بیت بوده و بیزارم که خدا بروی کواه
تولا به شما میکرد و از دشمنان شما بیزار بود و در باب دوستی شما و دشمنی دشمنان شما
نداشت و مال بسیار از من بنهان مینمود و بعد از فوت او هرچند تفحص کردم اثری از آن مال نیافتم و میدانم
که در موضعی چنانکه من نمیدانم دفن نموده بس آنحضرت فرمود که میخواهی که بدر خود را بتو نشان دهم تا خود
او را ببینی و از وی نشان آن مال بکیری آن مرد کفت میخواهم او را ببینم که هم نشان آن مال بایام و هم او را نزد دوستی بینی
امیر را با و بنمایم امام ع ورقی سفید برداشته بر آنجا چیزی نوشت و به انکشتری خود مهر نموده کفت
بکورستان بقیع برو و بعد از نماز عشا کون کن بتو خواهد آمد این نامه را بوی ده راوی کوید که بیسین
روز دیکر بخدمت امام ع رفتم و تمام آن شب بفکر آن واقعه بودم که آیا آن مرد چه دیده باشد از بیدن شنیدم
شنیده باشد بعد از نماز بیش آن مرد آمد و دست وی خواست و چون در آمد کفت خدا داناتر است
علم خود را آنجا که کذارد دیشب نامه شما را بردم و چون بمیان بقیع رسیدم فریاد زدم که ای فلان ناکاه مردی با
دستار سفید که بر سر داشت پیدا شد کفت چه حاجت داری نامه را بوی دادم کفت ای صاحب سو
حق کفا و چون نامه را بخواند کفت دوست میداری که بدر را ببینی کفتم بلی کفت همین موضع باش و بعد از آن شخصی
بعد از لحظه مردی سیاه دیدم که ریسمان سیاه در کردن داشت و زبان از دهان بیرون آمده بود و بر سیاهی

با خود بیاورد گفت اینست پسر تو که زبانش را تشنه بود و چهره‌اش رنگ دیگر گردیده گفتم ای پسر این چه
حالت است که تو داری گفت دوستی بنی امیه و دشمنی اهل بیت رسول که امروز از آن پشیمانم مرا بدینجا آورد
خوشا حال تو که بینا بودی و از عذاب رستگار شدی بعد از آن گفت در فلان موضع و آن زمین را بکن که صد و پنجاه
هزار دینار دفن کرده‌ام پنجاه هزار از آن محمد بن علی ده باقی حق تست اکنون رخصت میخواهم که آنرا باو دهم
پس من بعد از آن صورت حال با امام عم تقریر کردم فرمودند آن زر را بیاورد و بعضی بوجه قرض داده شد و بعضی
از آن زمینی خرید و آن مرد از آنچه کرد داشت در تقصیر پدر بعد تعجب ما نفع کلی رسید و از نفعی که بآن رسانید
تا آنکه کلی یافت [illegible] الشیخ الفصل الثامن فی ذکر ابی عبدالله جعفر الصادق ع فصل هشتم از مفصلات خاتمه
اجمالی از کتاب بشارة [illegible] در ذکر اسرار امام ششم حضرت امام جعفر صادق ع است ولادت با
آن حضرت در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بود از سال هشتاد و سیوم هجرت و عمر عزیزش شصت
پنج سال و بعد از پدر بزرگوارش سی و چهار سال زندگانی نمود بعالم بقا روز دوشنبه منتصف رجب یا شهر شوال
از سال صد و چهل و هشتم از هجرت رحلت فرمود اولاد امجادش [illegible] و بروایت دیگر هفت نفر بود
شش نفر از ایشان ذکور است حضرت امام موسی ع و محمد و علی و عبدالله و اسمعیل و اسحق و یک دختر
است و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است مدفن منورش بقیع است کنیت همایونش
ابوعبدالله و ابو اسمعیل بود القاب مقدسش صادق و فاضل و صابر و طاهر اشهر القابش صادق است
جسد شریفش معتدل القامه گندم گون بود شاعرش [illegible] دربانش مفضل بن عمر نقش خاتمش
ماشاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله و [illegible] و معاصران آنحضرت از خلفاء بنی امیه
هشام بن عبدالملک بن مروان و ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم
عبدالملک و ابراهیم بن ولید و مروان بن محمد بن مروان که مشهور بود بمروان الحمار و ابوجعفر دوانیقی
اول خلفای بنی عباس است و آنحضرت در میان برادران خلیفه پدر و وصی و قائم مقام او [illegible]
جلیل القدر و عظیم الشان بود و هر حاکمی که هیچ عالمی [illegible] هیچ عالم راه بردن بکنه آن [illegible]
از معارف [illegible] بود [illegible] حکمت [illegible] آنحضرت [illegible] علوم انبیاء و رسل [illegible]
بیش از [illegible] تابعان امامت [illegible] نقل کرده‌اند [illegible] از ائمه نقد
احادیث و اخبار که از آنحضرت نقل شده [illegible] اخبار و جمله [illegible] ائمه طاهرین
بان [illegible] امام واجب الاکرام نموده‌اند در کشف الغمه مذکور است که اصحاب احادیث و اسماء
راویان اخبار آنحضرت را جمع نموده‌اند چهار هزار کس بوده و چهار صد کتاب حدیث بعد از آنحضرت در میان

امامیه [illegible] که راویان آنحضرت تصنیف و تالیف نموده بودند و آنها را کتب اصول میگفتند [illegible]
در میان نیست مگر بعضی از آن و نصوص امامت آنحضرت در کتب احادیث بتفصیل مذکور است و کرامات
آنحضرت عم از حد حصر بیرون و بر تقدیر عدد و شمار افزون است و شیخ علیه الرحمه بذکر بعضی از کرامات ظاهره
[illegible] انوار باهره آنحضرت ع چون آفتاب عالمتاب بر ساحت قلوب اصحاب مودت و ولا تافته منیر ماید
فی ذلک ما رواه محمد بن سنان ان رجلا قدم علیه من خراسان و معه صرر من الصدقات معدودة مختومة
وعلیها اسماء اصحابها مکتوبة فلما دخل الرجل قال ابو عبدالله [illegible] اصحاب [illegible] ویقول لا تحرج صرة فلان [illegible]
فیها کذا و کذا [illegible] لاین صرة المرأة التی بعثتها من غزل یدها اخرجها فقد قبلنا [illegible] قال الرجل
وکان فیما حمل الیه [illegible] وکان الرجل قد فقده فی بعض الطریق فلما ذکره الامام استحیی
و قال یا مولای انی فقدته فی بعض الطریق فقال له الامام تعرفه اذا رأیته قال نعم فقال یا غلام اخرج الکیس
الازرق فاخرجه فلما رآه الرجل عرفه فقال له الامام ع انا احتجنا الی ما فیه فاحضرناه قبل وصولک الینا فقال
الرجل یا مولای انی التمس الجواب بوصول ما حملته الی حضرتک فقال له ان الجواب کتبناه وانت فی الطریق
پس بعضی از اسرار و کرامات آنحضرت ع آنست که محمد بن سنان روایت کرده که مردی از ولایت خراسان [illegible]
آنحضرت ع آمد و با او چند کیسه بود از صدقات بعدد معلوم سر بمهر که جمعی از شیعیان صادق العقیده
از برای خدمت آنحضرت ع فرستاده بودند و بر آن کیسها نامهای صاحبان آنها نوشته بود پس چون آن مرد [illegible]
شده بسعادت خدمت آن امام فایز گشت [illegible] صاحبان صدقات کرد آنحضرت ع [illegible]
یکان یکان صاحبان آنها را نام میبرد و عدد درهم و دینار که در آنها بود بیان میکرد و میفرمود [illegible]
کیسه فلان را [illegible] چهار درهم و آن [illegible] راست بعد از آن فرمود که کجاست کیسه [illegible]
که فرستاده بود آنرا [illegible] بر دست خود رشته بود که بتحقیق ما آنرا قبول نمودیم بعد از آن [illegible]
تسلیم نمود آنحضرت فرمود که کجاست آن کیسه [illegible] که در میان آن کیسها بخدمت آنحضرت [illegible]
[illegible] بود که در آن هزار درهم بود و آنرا در اثنای راه گم کرده بود پس چون آنحضرت ع آن کیسه را یاد کرد آن مرد
شرمنده گردید و گفت ای صاحب من [illegible] من آن کیسه را در منزلی از منازل راه گم کرده [illegible]
در حضرت تو از آن شرمنده‌ام پس آنحضرت ع بانمرد فرمود که آن کیسه را [illegible] اگر ببینی آنرا بشناسی [illegible]
گفت بلی آنحضرت [illegible] غلام فرمود که آن کیسه [illegible] را بیرون آور [illegible] غلام [illegible] امام [illegible]
آورده بوی نمود چون کیسه را بدید شناخت و حیرت زده [illegible] آنحضرت ع فرمود که [illegible]
احتیاج بهم رسید [illegible] در آن کیسه بود [illegible] ما آنرا حاضر گردانیدیم [illegible]

وانه و صبر را بما ارشاد و تسلیم مارا نما فی قلبی ایزد گفتا ای مولای من التماس دارم که قبل از وصول عنایت کنی به سید
تمام آنحضرت تو آورده ام جواب نویسی پس آنحضرت ع فرمود که نوشته ام جواب را و فرستاده ام و هنوز تو در
راه بودی و طی مسافت مینمودی قال الطالب ثراه ومن ذلک ما رواه عبد الله بن الکاهلی قال قال لی الصادق
علیه السلم اذا لقیت السبع فاقرا فی وجهه آیة الکرسی وقل عزمت علیک بعزیمة الله وعزیمة رسوله وعزیمة سلیمان بن
داود وعزیمة علی امیر المؤمنین والائمة من بعده فانه سینصرف عنک قال فخرجت مع ابن عم لی قاصدا الی الکوفه
فعرض لنا السبع فقرات علیه ما علمنی مولای فطاطا راسه وخرج عن الطریق فلما قدمت المدینة
قال یا علمته الجنی فقال لا ترانی لهم اشهد کیران لی مع کل ولی اذنا سامعة وعینا ناظرة ولسانا ناطقا ثم قال یا
عبد الله انا والله صرفته عنکما وعلامة ذلک انکما کنتما علی شاطی النهر شیخ ره میفرماید که از جمله اسراری
که دلالت بر علو قدر و سمو مکانت آنحضرت دارد مدلول حدیثی است که مرویست از عبد الله بن کاهلی که
گفت عبد الله که حضرت امام جعفر صادق ع مرا فرمود که هرگاه بشیری برخوردی پس بخوان در برابر
او آیة الکرسی و بگو عزمت علیک بعزیمة الله وعزیمة رسوله وعزیمة سلیمان بن داود وعزیمة علی امیر
المؤمنین والائمة من بعده پس بدرستی که چون آیة الکرسی ما بین عاشخوانی آن شیر از تو بر میگردد و دور
خود میرود عبد الله گوید بیرون آمدم با پسر عم خود و بجانب کوفه قاصد بودیم اتفاقا در اثنای راه
شیری بما برخورد و متوجه ما گردید من بر او خواندم دعای را که مولای من بمن آموخته بود پس آن شیر
سر خود بزیر افکنده از راه بگردید چون سال آینده بسعادت خدمت سرورم فایز شدم ابتدا در
پیش از آنکه من حکایت کردم پیش آنحضرت ع فرمود آیا بیاد داری که آنگاه نزد شیر حاضر بودم شما را
و راستی که مرا با هر دوستی که دارم گوش شنوا و دیده نگران و زبان گویایی است که هر جا باشد
بگوید بان گوش میشنوم و بهرجایی که رود هر کاری که کند بان چشم می بینم و هر چه در خواهد
نماید جواب میگویم بعد از آن فرمود ای عبد الله بخدا سوگند که من بر گردانیدم آن شیر را از شما
این آنکه شما هر دو بر کنار نهر ایستاده بودید قال المترجم قوله فی هذا الحدیث اسرار غریبة الاول اطلاعه
الوحوش علیهم عیانا و ظاهرا ان لنا احبابه انه لم یغب عنهم وانه بینهم سائرا ولیا ثم لان الامام مع
الخلق کلهم لم یغب عنهم ولم یحجبوا عنه طرفة عین ولکنما ابصارهم محجوبة عن النظر الیه لان الدنیا بین یدی
الامام کالدرهم فی ید الرجل یقلبه کیف شاء الثالث انه انکر علیه فلا تری ان اشهد کم حیث انه
ان الحجة لم یشهد المحجوج علیه بعد ان ثبت انه عین الله الناظرة فی عباده ویده المبسوطة بالفضل فی بلاده
ولسانه المترجم عنه وان قلوب الاولیا مکان مشیة الله وخزاین اسراره وباب حکمته شیخ قدس سره میفرماید

کردن

177

که در این حدیث که بروایت عبد الله مذکور شد چندین سر غریب و چند معنای نهانی عجیب است اول اینکه
ظاهر میشود که وحوش اطاعت ائمه ع میکنند هم در وقت دیدن ایشان و همچنین هنگام شنیدن نام
و رسیدن ایشان چنانکه نام ایشان را بزبان جاری ساخت آن شیر طریق رجوع و انصراف گرفته
سر بزیر انداخت پس هر گاه بشنیدن نام ایشان فرمان برند و انقیاد نمایند هنگامی که ایشان را بعیان
بینند بطریق اولی مطیع و منقاد میباشند سر دوم منبه دادن آنحضرت اینکه غایب و غافل نیستم از ایشان
و اینکه حاضر و آگاه هست با تمامی دوستان زیرا که امام با مقتضای وصف امامت که خلافت و حکومت الهیت
با تمام خلایق حاضر است و آگاه هست بر کیفیات احوال ایشان و غافل و غایب نیست حال او از احوال ایشان
و پوشیده نبوده اند از دیده بینای امام یک چشم زدن و لیکن دیدههای ایشان پوشیده در
حجابست از دیدن و مشاهده نمودن بدرستی که دنیا در پیش امام مثل درهمیست در دست
کسیکه با او زر دو روی برو بهر قسم که خواهد سوم آنکه آنحضرت ع انکار از عبد الله نپسندیده بود
سبیل استفهام انکاری فرمود که آیا نمی پنداری که حاضر و آگاه نبودم و نمی دیدم شما را چرا که انکار کرده بود
که حجت الهی حاضر و شاهد محجوج علیه خود نیست بعد از انکه ثابت شده اینکه حجت الله دیده نگران
درمیان بندگان و دست بهمن کرده و گسترده او است بفضل و کرم در بساط جهان و زبان ترجمانی
کننده او است از [illegible] تعلق یافته باب و پرستی که دلهای دوستان خدا مکان مشیت
است و خزانه اسرار الهی و نفاست و باب مسائل دینی و معارف یقینیست قال ره ومن ذلک ما رواه
ابو بصیر قال قال ابو عبد الله ع ان المعلی بن خنیس ینال درجتنا وان المدینة من قابل یلیها داود بن عروة
ویبعث الیه ویامره ان یکتب له اسماء شیعتی فیابی فیقتله ویصلبه فینال بذلک درجتنا فلما ولی داود
المدینة من قابل احضر المعلی وساله عن الشیعة فقال ما اعرفهم فقال اکتبهم لی والا ضربت عنقک فقال
بالقتل تهددنی والله لو کانوا تحت قدمی ما رفعتها عنهم فامر بضرب عنقه شیخ ره میفرماید که بعضی از اسرار
و کرامات آنحضرت صلوات الله علیه مفاد حدیثی است که مرویست از ابو بصیر که گفت که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرمود که بتحقیق که معلی بن خنیس بدرجه ما میرسد و نامهای شیعیان مرا [illegible]
تا آنکه دوستان اهل بیت که بجان من امده شده اند کیاست پس معلی بن خنیس نوشتن آنها با
خواهد نمود داود بن عروه او را خواهد کشت و خواهد آویخت پس او بسبب این مصیبت بدرجه ما
رسید پس چون سال آینده داود والی حاکم مدینه کرده بد معلی بن خنیس را حاضر کرد ایشان
از وی پرسید معلی گفت ایشان را نمی شناسم پس گفت اسامی ایشان را بنویس من بنویسی اگر

معلی بن خنیس بپرسش بن [illegible]
یعنی بسعادت شهادت فایز
میشود و بعد آنکه داود بن عروه
از سال آینده والی مدینه میشود [illegible]

در حال کردنت داود بن علی گفت ای داود مرا بقتل تهدید میکنی و از کشتن معلی میترسانی بخدا سوگند که اگر اب
دو دنیه قومهای من باشند بر تو ام قوم از بالای ایشان و خود را فدا کنم از برای ایشان بلی بر دود
بکرید زن ولو بجنی ان شیعة راسخ العقیده بوده اند داود با بی جعفر گفت این عمل بر دوی خون ریزی کند
تتمه فلما دخل الصادق ع علیه قال یا داود قتلت مولای و وکیلی وما کفاک القتل حتی صلبته والله لادعو
الله علیک فیقتلک کما قتلته فقال له داود تهددنی بدعائک ادع الله لک فاذا استجاب لک فادعه
علی فخرج ابو عبد الله علیه السلام مغضبا فلما جن اللیل اغتسل واستقبل القبلة ثم قال یا ذا یا ذی یا ذات
ارم داود بسهم من سهامک تقلقل به قلبه ثم قال للغلام اخرج واسمع الصائح فجاء الخبر ان داود
قد هلک فخر الامام ساجدا وقال والله لقد دعوت الله علیه بثلاث کلمات لو اقسمت بهن علی اهل الارض
لزلزلت بمن علیها پس چون حضرت امام جعفر صادق ع بعد از وقوع این قضیه هایله داخل
مجلس او شد و گفت ای داود بکشتی مولی و وکیل مرا و بس نبود ترا کشتن او تا اینکه او را بدار کشیدی
بخدا سوگند که هر اینه نفرین کنم تا خدا ترا بهلاکت رساند چنانکه وکیل مرا بقتل
رسانیدی پس آن شقی گفت که مرا بدعای خود میترسانی برو و از برای خود دعا کن که اگر
خدا از تو چنین دعا را مستجاب گرداند بعد از آن در حق من دعای بد کن و مرا نفرین کن پس آنحضرت
از آن مجلس غضبناک و خشم آلود بیرون آمد و چون شب تاریک شد وقت شب آنحضرت
غسل کرد و متوجه قبله گردید بعد از آن فرمود که یا ذا و یا ذی و یا ذات بزن داود را تیری از
تیرهای قهر خود که بحرکت در آوری بآن تیر قلب او را پس بعد از آنکه از دعا و استغفار فارغ شد غلام
خود را فرمود که ای غلام بیرون رو و بشنو آواز فریاد کننده را که از کجاست و برای کیست پس آنکه خبر
برو رسید که داود مرد و بهلاکت رسید پس آنحضرت بسجده افتاد و فرمود که بخدا سوگند که نفرین کردم
داود را بسه کلمه که اگر قسم یاد کرده شود بر اهل زمین باین کلمات هر اینه زمین بحرکت در آید با آنکه
بر روی زمین اند مترجم گوید که لو اقسمت علی اهل الارض بفتح همزه و سین و بصیغه متکلم باشد یعنی
که اگر قسم دهم اهل زمین را باین کلمات هر اینه زمین با اهلش متزلزل شوند یا بمعنی که اگر سوگند یاد نمایم
باین کلمات بر هلاک اهل زمین یا قسم دهم خدا را بر هلاک ایشان البته زمین با اهلش بلرزه در آید
مخفی نماند که این حدیث در باب الدعاء الکریم از اصول کافی و در مواضع دیگر نیز ذکر یافته و شرح آن اینست که
داود بن علی بن عبد الله بن عباس معلی بن خنیس که از موالیان و وکیل آنحضرت بود و مال آنحضرت در
دست او بود گرفته مال او را کشید او را بجور بقتل رسانید چون این خبر باین حضرت رسید با او گفت که

و مولای مرا

و مولای مرا بستم و ظلم بقتل رسانیدی و از دعای من نترسیدی داود گفت مرا از دعای خود میترسانی
باکی ندارم و غضب او را باستهزا کرد پس آنحضرت بخانه آمد و بنماز و دعای خود مشغول گشت و در سحر دست بدعا
برداشته فرمود که خدایا انتقام من از این طاغی یاغی بکش و این دعا بخواند اللهم انی اسالک بنورک الذی لا یطفی
وبعزائمک التی لا تخفی وبعزک الذی لا ینقضی وبنعمتک التی لا تحصی وبسلطانک الذی کففت به فرعون عن
موسی ع و ساعتی بر نیامده بود که آواز گریه و نوحه از خانه داود بلند شد و برفت بجایی که رفت و میتواند بود
که آنکه بود تکلیف تو نمی کرد بر اسامی شیعیان نموده باشد و ظلم نیز تمام آنحضرت که نزد معلی بود کرده باشد
و او حضرت یحیی بن زکریا است که قبل از این ذکر یافت نکار نموده باشد دلالة و من کراماته ع ان المنصور
یوما دعاه فرکب معه الی بعض النواحی فجلس المنصور علی تل هناک والی جانبه ابو عبد الله ع فجاء رجل وهم
ان یسال المنصور ثم اعرض عنه وسال الصادق ع فحثی له من رمل هناک ملاء یده ثلث مرات
فقال له اذهب واغن فقال له بعض حاشیة المنصور اعرضت عن الملک وسالت فقیرا لا یملک شیئا فقال الرجل
وقد عرق وجهه خجلا مما اعطاه انی سالت من انا واثق بعطائه مترجم میفرماید که بعضی
کرامات آنحضرت آنست که منصور دوانقی روزی آنحضرت را طلبید و بهمراه سیر و تفرج بطرفی از اطراف
با آنحضرت سوار گردید و بعد از آنکه بجایی که در آن نواحی بود رسید منصور فرود آمد و بر سر تلی
نشست و آنحضرت در پهلوی او قرار گرفت پس سائلی آمد و خواست که از منصور چیزی درخواهد
پشیمان گردید و روی از او گردانید و از آنحضرت امام جعفر صادق ع چیزی طلبید پس آنحضرت از ریگهای
نزدیکی که آنجا بود دست مبارک سه مرتبه پر ساخته بسائل بخشید و فرمود که برو و خوب بپوشی و کلان
بفروش آن مرد چون روانه شد بعضی از خواص منصور بوی گفتند که خوب نکردی که از پادشاه اعراض
کردی و از درویشی که هیچ چیز ندارد طلب کردی آن مرد سائل از خجالت احسان آنحضرت عرق بر جبین
نشسته بر خروشید و گفت بدرستی که رو آوردم کسی که من درخواست کرده ام از کسی که وثوق و اعتماد بجود و عطا
او دارم و بکرم و سخا و فضل او امید دارم تتمه ثم جاء بالتراب الی بیته فقالت له زوجته من اعطاک هذا
فقال جعفر فقالت وما قال لک فقال قال لی اغن فقالت انه صادق فاذهب بشیء منه الی اهل المعرفة
فانی اشم منه رائحة الغنی فاخذ الرجل منه جزءا ومر به الی بعض الیهود فاعطاه فیما حمل منه عشرة آلاف درهم
وقال له ائتنی بباقیه علی هذه القیمة بعد از آنکه آن مرد سائل آن دو سه مشت خاک را بخانه خود برد
زنش با وی گفت که این خاک که در کف تو گذاشت این منت کرده که اغنا داشته گفت پادشاه بحر و بر
حضرت امام جعفر زن گفت که آنحضرت بتو در این موهبت چه گفت مرد گفت که فرمود مرا که بتو نیاز کنی

وبقیل غلغ بغرو سش پس آنها تا گفت ای مرد غافل بدرستی و تحقیق که آنحضرت را سکوت است تو وی
ازاین حالات بترد اهل و توقع عقوبت برسان و با ایشان بتمام قیمت ازا تحقیق کن که مبادا
با یکان را از دست دهی که از این خانه گویی توانگری و غنا میرسد پس آن مرد تعلل از آن حال نمود
نیز د یهودی املاو ازا در معرض بیع اورده در عوض قیمت آنچه از آن خالها اورده بود یهودی ده
هزار درهم تسلیم وی نمود وگفت ای فقیر با این زاید مدی بیا و روبه بیع قیمت نفس بکنی ؟ لله ومن ذلک
ان المنصور لعنه الله لما اراد قتل ابی عبدالله ع استدعی قوما من الاعاجم یقال لهم البربر لا
یعقلون فخلع علیهم الدیباج المثقل والوشی المنسوج وحمل الیهم الاموال ثم استدعاهم وکانوا مائة
رجل وقال للترجمان قل لهم ان لی عدوا یدخل علی اللیلة فاقتلوه اذا دخل فاخذوا اسلحتهم ووقفوا
ممتثلین لامره فاستدعی جعفر ع وامره ان یدخل وحده ثم قال للترجمان قل لهم هذا عدوی فقطعوه
فلما دخل الامام علیهم تعاووا تعاوی الکلاب ورموا اسلحتهم وکتفوا ایدیهم الی ظهورهم وخروا سجدا
ومرغوا وجوههم علی التراب حاصل آنچه شیخ قدس سره نقل کرده جمله آنست که دلالت بر علو قدر آنحضرت
میکند اینست که منصور لعین چون اراده قتل آنحضرت نمود جمعی را از طایفه بربر که با ایشان
[illegible] هیچ کوینده طلب نمود که هیچ چیز فهم نمیکردند [illegible] پس ایشان را خلعتهای دیبا سنگین
بها و نفیس و جامهای منقش با نقشها الوان و مال بسیاری بسوی ایشان روان کرد و ایشان را
طلبیده و آن جماعت صد کس بودند منصور لعین با آن شخصی که در میان ترجمان بود گفت با ایشان
بگوی که مرا دشمنی است که امشب نزد من می آید همین که داخل خانه من شود او را بقتل رسانید پس
آن گروه اسلحه خود را برداشته در مقام اطاعت و امتثال ایستادند پس آن ملعون حضرت امام جعفر
ع را طلب نمود و بفرمود که تنها بمجلس تشریف آورد و بعد از آن با ترجمان گفت که هنگام دخول
حضرت با ایشان بگوی که این شخص است دشمن من و در ساعت بشمشیر پاره پاره اش کنید چون
آنحضرت ع داخل آن مقام گردید چشم آن قوم بر جمال با کمال آنحضرت افتاد همگی یکبار مانند
سگان بفریاد آمدند و اسلحه خود را بیکسو افکندند و دستهاشان را بر پشت بستند سجده کنان
روی در افتادند و رویها شان را بخاک همی مالیدند تتمه فلما رای المنصور ذلک خاف علی نفسه
وقال ما انت وما جئت له الا معتلا محتفظا فقال المنصور معاذ الله ان یکون ما تزعم ارجع راشدا
فخرج جعفر ع والقوم علی وجوههم سجدا فقال للترجمان قل لهم لم لا تقتلوا عدو الملک فقالوا نقتل ولینا
الذی یلقانا کل یوم ویدبر امرنا کما یدبر الرجل ولده ولا نعرف ولیا سواه فخاف المنصور من قولهم

تحت اللیل ثم تتله بعوذ لک بالسم پس چون منصور لعین آنحالات را از آن کرده مشاهده کرد فی الحال
بتو سید و د لعد بیرون بلید دشمن بلرزید و با آنحضرت خطاب نموده گفت بچه کار آمدی و چه چیز باعث بود
که تشریف آورده آنحضرت فرمود که تو مرا آوردی پیاده آمده ام نبود تو مکر بحالی که غسل کرده ام و حنوط
استعمال نموده ام و خود را آماده آنکه اشتر ام و د لیکن دشنام منصور گفت کما نشا و معاذ
الله که آنچه گمان میبری چنان باشد برگرد و مراجعت فرمای بخانه خویش بخوشی و استقامت احوال
پس آنحضرت ع بمنزل خویشتن رجوع فرمود و آن جماعت همه در سجده و خشوع بودند بعد از آن
منصور لعین به ترجمان گفت که بگوی با جماعت که چرا دشمن پادشاه را نکشتید در جواب گفتند
ایشان گفتند که ما این کار نمیتوانیم کرد که بکشیم صاحب مهربان خود را که هر روزه بما میرسد و تدارک
ما و تدبیر کار ما همه میکند همچنانکه کسی تدبیر و تمشیت کار فرزند خود نماید و غیر از او نشناخته ایم ما
صاحبی و ماآنکه بخیال دیدن منصور از استماع این سخنان بترسید و ایشان را در آخر شب بجای کرد اینه
و آخر کار مردود عنید آنحضرت را بجلادت زهر و جبر شهادت رسانید ؟ دالخیره ومن کراماته علیه السلام
ان فقیرا سأله فقال لعبده ما عندک قال اربعمائة درهم قال اعطها ایاه فاعطاه فاخذها وولی شاکرا
فقال لعبده ارجعه فقال یا سیدی سألت فاعطیت فما ذا بعد العطاء فقال له قال رسول الله خیر الصدقة ما
ابقت غنی وانا لم نغنک فخذ هذا الخاتم فقد اعطیت فیه عشرة الاف درهم فاذا احتجت فبعه بهذه القیمة
نیز نقل است که از جمله کرامات آنحضرت اینست که درویشی از آن منبع جود و کرم درخواست نمود
حضرت بغلام خود فرمود که چه چیز هست نزد تو غلام گفت چهار صد درهم دارم آنحضرت فرمود که آن را
بآن درویش بده غلام آن چهار صد درهم را تسلیم نموده درویش بگرفت و شکرگویان راه خویش گرفت
پس آن حضرت ع بغلام خود فرمود که درویش را برگردان و چون درویش بازگشت بخدمت
حضرت آمد گفت ای سرور من تو درخواستی نمودم و آنچه خواستم فرمودی و تسلیم نمودی بعد از آن
کرم و رزیدی آنچه خواستم بمن بخشیدی چرا مرا طلبیدی پس آنحضرت ع با آن فقیر گفت که رسول خدا
فرموده که بهترین صدقها صدقه ایست که در خانواده درویش توانگری بگذارد و او را غنی
گرداند و بدرستی که ما ترا غنی نساختیم و این دلت را از غبار فقر نپرداختیم پس بیا و بگیر این انگشتر
که بتحقیق بخریده شده در آن انگشتری ده هزار درهم و هرگاه محتاج شوی بفروش آن را باین قیمت
فی الدلالة ومن ذلک ما فی کتاب الکافی عن ابی عبدالله انه قال علمنا غابر ومزبور ونکت فی القلوب
ونقر فی الاسماع وعندنا الجفر الابیض والجفر الاحمر ومصحف فاطمه والجامعة فاما الغابر فعلم ما کان وما

المز بود نعلم ما یکون و اما النکت فی القلوب فهو الالهام و اما النقر فی الاسماع فهو حدیث الملائکه
و اما الجفر الابیض فوعاء فیه التوریة و الانجیل و الزبور و الکتب الاولی و اما الجفر الاحمر ففیه سلاح
رسول الله و اما مصحف فاطمه ففیه ما یکون من الحوادث و اسم من یملک الیه حتی الارش فی الخدش و عندنا
صحیفة فیها اسم من ولد و من یولد و اسم ابیه و امه من الذر الی یوم القیمة ممن هو من اعدا و اسم
اولیاء نا ذلک فضل الله علینا و علی الناس شیخ نور الله مرقده میفرماید که از جمله اجل کمالات بر علو
مکانت و مفضل و کمال آنحضرت میکند خبریست که منقولست از کتاب [illegible] و نیز از آنحضرت هم که در
مقام تعداد نعمتهای الهی و شکر و ذات حضرت رسالت پناهی فرموده که علم ما چند قسم است غابر
و مزبور است تا نبی [illegible] که در خاطر ما ظاهر میشود و از عالم غیب به دلهای ما می افتد و صدا ایست که بگوش
ما میشود و نزد ماست جفر ابیض و جفر احمر و مصحف فاطمه و جامعه و چون از معنی احادیث پرسیدند
آنحضرت فرمود که اما غابر علم بچیزهائیست که گذشته و مزبور علم باچیزهاست که آینده است و تفضیل نکت
و نقر [illegible] آنحضرت در بعضی کتب بر عکس این بیان شده و مراد از نکت فی القلوب الهام است و مقصود
از نقر فی الاسماع حدیث ملائکه است که میشنوند کلام ایشان را و دیده نمیشود شخص ایشان و جفر ابیض
ظرفیست که توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب سایر انبیا در آنست و جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول الله
در آنست و مصحف فاطمه صحیفه ایست که هر چه در عالم واقع میشود تا روز قیامت در آن ثبت است و نام هر کس
که در هر جا فرمان ده و پادشاه باشد تا روز قیامت در آن مکتوبست و جامعه طوماریست که در آن جمیع
ما یحتاج مردمان ثبت است تا تفاوت خراشی که کسی بر بدن دیگری کند و نزد ماست صحیفه که در آن ثبت
شده اسم هر مولودی و هر کس بعد از این تولد یابد و اسم پدر و مادر ایشان از ابتدای عالم تا روز قیامت
از جماعتی که دشمن ما و دوست دار ما اند این همه که ذکر یافت فضل و نعمت الهی است بر ما و بر مردمان
و ایضا از ابو حمزه ثمالی مرویست که از آنحضرت شنیدم که فرمود الواح موسی و عصای موسی نزد ماست
با خاتم سلیمان و طشتی که موسی قربانی در آن میکرد و سلاح رسول الله در میان ما چون تابوت سکینه
است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که آن تابوت بود پادشاهی در آن خانه بود تابوت ظاهر میشد
پیغمبری و نبوت در آن خانه بود سلاح رسول الله نزد هر جا که باشد امامت در آنجاست و زره رسول الله
پدرم پوشید و من هم پوشیدم و بر بالای هیچکس راست نیامد الا بر بالای قائم ما ع و ایضا در اصول کافی
مرویست که از مصحف فاطمه ع از آنحضرت پرسیدند فرمود که چون الله تعالی پیغمبر خود را قبض نمود داخل
شد بر فاطمه ع بعد از وفات آنحضرت اندوه بسیاری که غیر از خدای عزوجل کسی نداند و هفتاد و پنج روز بعد از آن

بود

بود زنده بود بعد از او و بی فرزندی فرستاد خدای تعالی بسوی فاطمه فرشته را تا تسلی کند او را در آن غم و اندوه
و تسلی نماید [illegible] آنحضرت و در روایتی دیگر جاء است که آن فرشته جبرئیل بود ع پس فاطمه مادر
و منبع سعادات [illegible] حکایات خبر میداد میداد است و در اخبار میکرد از احوال آنحضرت بعد از وفات
از فرزندان که بعد از او خواهد شد [illegible] پس حضرت فاطمه این راز را با حضرت امیر المؤمنین ع
اظهار نمود آنحضرت فرمود که وقتی که خبر دار شوی از آمدن جبرئیل و شنیدی آواز او مرا آگاه کن بعد از آن
فاطمه آنحضرت را [illegible] اخبار نمود پس حضرت امیر المؤمنین مینوشت آنچه از جبرئیل میشنید و از
حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که مصحف فاطمه همین نوشتهاست که بخط مرتضی علی ع است
و همچنین مرویست که از حلال و حرام چیزی در آن نیست و لیکن علم ما یکون است در آن [illegible]
و من ذلک ما رواه احمد البرقی عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال رایت رسول الله صلعم فی النوم و بین
یدیه طبق مغطی بمندیل فسلمت علیه فکشف الطبق و اذا فیه رطب فقلت یا رسول الله ناولنی رطبة
فناولنی رطبة فاکلتها ثم طلبت اخری فناولنی حتی اکلت ثمان رطبات فطلبت اخری فقال حسبک
فلما استیقظت من الغد دخلت علی الصادق ع و اذا بین یدیه طبق مغطی کالذی فی المنام فکشف عنه
فاذا فیه رطب فقلت جعلت فداک ناولنی رطبة فناولنیها فاکلتها ثم سالته اخری فاعطانی حتی اکلت ثمان
رطبات فاکلتهن ثم سالته اخری فقال حسبک لو زادک جدی لزدتک شیخ رحمه الله نقل میکند
جمله [illegible] که دلالت بر کثرت علم و کمال آنحضرت میکند خبریست که روایت کرده احمد برقی از پدرش از
ابی سعید خدری که گفت رسول خدا را شبی در خواب دیدم و در پیش آنحضرت طبقی سر پوشیده بود پس
آمدم و بر آنحضرت سلام کردم پس آنحضرت سر آن طبق را بگشود دیدم که در آن طبق مقداری از خرما بود
پس گفتم ای رسول خدا خرمایی بمن عنایت کن پس آنحضرت یکی خرما بمن داد بخوردم بعد از آن دیگر باره
طلب کردم خرمای دیگر بمن داد و هر بار طلب نمودم تا خوردم هشت خرما پس دیگر طلب نمودم آنحضرت
گفت ترا همین که دادم بس است پس چون بیدار شدم روز دیگر بخدمت امام جعفر صادق ع آمدم ناگاه دیدم
که در پیش آنحضرت طبقی سر پوشیده بود چنانکه در خواب پیش حضرت رسول دیده بودم پس آنحضرت سر
از روی بر داشت دیدم که در آن خرما بود گفتم قربانت شوم خرمای بمن شفقت نما آنحضرت یکی خرما بمن
داد بخوردم و بعد از آن دیگری طلبیدم عنایت فرمود تا آنکه هشت خرما بمن اکرام نمود تمام آنها را
بخوردم بعد از آنکه دیگر طلبیدم در جواب فرمود بس است اگر زیاده از این جدم بتو داده بود
هر آینه من نیز میدادم مطلع در کشف الغمه از علی بن ابی حمزه منقولست که گفت در خدمت حضرت [illegible]

دو روز بر نخلی خشک نشستیم دیدیم که نظر [illegible] بر آن درخت انداخت و در ساعت برگ جنبانید و ثمر داد
گفت ای درخت ما را از آنچه خدای تعالی در تو نهاده و ذخیره کاشته مقرر ساخته بخوران ما
بخوردند از آن مشغول شدیم اعرابی [illegible] حاضر بود گفت سحری دیدم که از این بزرگتر ندیده
پس آنحضرت فرمود که ما وارثان انبیاییم در میان ما ساحر و کاهن نبوده بلکه هرچه میخواهیم دعا
میکنیم و حق تعالی اجابت میکند و اگر خواهی که تو مسخ شده بصورت سگی شوی و بخانه خود در روی
و ترا از خانه بیرون کنند دعا کنم اعرابی از جهلی که داشت گفت بلی میخواهم که این طور دعای کنی آنحضرت
لب مبارک بجنبانید اعرابی در ساعت بصورت سگی شد و بخانه خود رفت پس آنحضرت بمن گفت از عقبش برو
و ببین که چه بر سر او میاید و چون از عقب او رفته دیدم که داخل خانه خود شده دم میجنبانید و بمردمان از اهل
خانه تملق میکرد و ایشان او را میزدند و بیرون میکردند تا آنکه چوب بدست گرفته بسیار زدند و از خانه
بیرون کردند من آمده حقیقت را بعرض رسانیدم در این سخن بودم که آن سگ برگشت و در برابر آنحضرت ایستاده
از چشمش اشک میریخت و میناليد و خود را بخاک میمالید آنحضرت را بروی رحم آمده دست مبارک بدعا
برداشت و بعد از آن اعرابی بصورت اول باز گشت و آنحضرت با او گفت که ایمان آورده یا نه گفت نعم
الفا الفا یعنی ایمان آورده ام و هزار بار ایمان آورده ام مخفی نماند که از فرزندان حضرت امام جعفر صادق
یکی اسمعیل بود که بزرگترین همه است و آنحضرت [illegible] با او بود و جمعی از شیعیان گمان بردند که
جانشین و قایم مقام آنحضرت او خواهد بود و در حیات امام علیه السلام از دنیا رحلت نمود و آنکه
مدفون شد امام علیه السلام بر جنازه او جزع بسیار نمود و چندین قدم تابوت او را بر دوش مبارک نهاده برد
و آن اراده میکرد که منهم کند تابوت او را بر زمین مینهادند و روی او را میگشودند و نگاه میکردند و مراد
آنحضرت آن بود که بر مردمان فوت او ثابت و محقق شود تا مردم را در باب او شبهه نماند چه گمان خلافت و
امامت باو داشتند و مع هذا بعد از فوت اسمعیل جماعتی را عقیده آن شد که امامت از اسمعیل بپسرش
محمد بن اسمعیل منتقل گشته و گفتند تا پسر باشد جای پدر ببرادر نمیرسد و جمعی گمان بردند که زنده و غایب است
و این فرقه را اسمعیلیه میگویند و معتقد ایشان اینست که امامت تا قیامت در فرزندان اسمعیل
و بعد از اسمعیل عبد الله از دیگران در سن بزرگتر بود و جمعی بعد از امام علیه السلام قایل بامامت او شده اند
و ایشان را افطحیه میگویند زیرا که سرکرده ایشان عبد الله بن افطح بود و در کتب سیر شیعه و سنی مرویست که ابن
[illegible] روزی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد و امام جعفر صادق را نزد پدر ایستاده دید [illegible] از آن
حضرت گفت که چرا [illegible] و حال آنکه وقت آن شده است فرمود که بنده [illegible]

میمون

281

میمون تر و ایمن کند و اشاره نمود بکنیزکی که در آنجا بود و گفت آنچه در آن کیسه است بهای این کنیزک خواهم
خرید و بعد از [illegible] بخدمت آنحضرت آمدم فرمود که آن مرد برده فروش را [illegible] گفتم [illegible] محسن گوید رفتیم
و او را [illegible] تفحص نمودیم گفت هرچه داشتم فروختم الا کنیزی که بجهت بیماری مانده است گفتم قیمت آنکه مانده
چند است گفت از هفتاد دینار کم نیست گفتم کیسه را از تو میخریم هرچه در این کیسه است گفت [illegible] گفتم
[illegible] رفیقی داشت گفت مهر کیسه را بگشایید به بینم چند است چون مهر بگشودم و شماره کردم از
دینار یک دینار کم و زیاد نبود چون کنیز را خریده بخدمت آنحضرت بردیم از وی پرسید که چه نام داری
حمیده فرمود که حمیده در دنیا و محموده در آخرت بگو که بکری یا ثیبه گفت بکر فرمود که چگونه بکر مانده
و حال آنکه هرچه بدست برده فروشان افتاده فاسد میشد گفت هرگاه آن نخاس قصد من میکرد
مردی [illegible] محاسن سفیدی بر او مسلط میشد و او را [illegible] و از نزد من دور میکرد [illegible]
جعفر صادق علیه السلام گفت این کنیزک [illegible] شو که از او کسی متولد خواهد شد که بهترین بندگان
خدا باشد که بر روی زمین باشد در زمان او یعنی امام موسی کاظم علیه السلام [illegible] الفصل التاسع
در ذکر ابی الحسن موسی بن جعفر فصل نهم از فصول مناقب و فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام از کتاب ارشاد در بیان
احوال امام هفتم حضرت ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام مذکور شد که مادر آنحضرت حمیده بربریه است اسم
شریفش موسی است کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو اسمعیل و ابو علی است القابش کاظم و صابر و صالح
و از جهت صبر که بر ایذا و اهانت دوستان و دشمن داشت و فرو خوردن خشم را ملکه و عادت خود کرده
بود و بدیرا بنیکی تدارک میفرمود بکاظم شهرت یافت و در عیون الاخبار مذکور است که آنحضرت علیه السلام
[illegible] و توسم میدانست که جمعی از مردمان بر آنحضرت توقف خواهند نمود و منکر امامت [illegible]
خواهند بود [illegible] غضب میخورد و آنچه از ایشان [illegible] بایشان اظهار نمیکرد و خشم را فرو میبرد
باین سبب بکاظم معروف گردید ولادت شریفش در ابوا روز یکشنبه هفتم ماه صفر از سال صد و بیست و هشتم
و بعضی بیست و نهم گفته اند و وفاتش در جمعه ششم ماه رجب سال صد و هشتاد و سه از هجرت در مدینه
عمر شریفش پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال [illegible] بیست سال با پدر بوده و باقی ایام امامت و خلافتش بود که سی و پنج سال
میشود و مرقد منورش در بغداد است [illegible] مشهور است بمقابر قریش و سبب شهادت آنحضرت زهری که
[illegible] هارون الرشید بود [illegible] با طعام بآنحضرت خورانیده نقش خاتمش الملک لله وحده
و بعضی گویند [illegible] الله [illegible] و ملازمش [illegible] محمد بن فضل معاصر [illegible] از بنی عباس
هادی و موسی و هارون الرشید [illegible] و اوائل امامت آنحضرت

از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی و خامس آل عبا و حیدر ثم و پدر ثم بسیار واقع شده
در کتب فریقین مذکور است انا بحمد و فصول المهمه و کشف الغمه مرویست صحیح از عبد الرحمن الحجاج
که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و آنحضرت را در مسجدی که داخل خانه بود یافتم که بدعا مشغول و
طرف راست امام موسی علیه السلام نشسته بود و دعای که آنحضرت علیه السلام میکرد امام موسی آمین میگفت چون
فارغ شد گفتم فدای تو شوم محبت و باز گشت من بسوی شما پوشیده نیست میخواهم که بدانم بعد از تو
ولایت و امامت بکه تعلق دارد فرمود که ای عبد الرحمن موسی زره پیغمبر را پوشیده و بر قامت او
راست آمده گفتم بعد از این خبر بکلام احتیاج بچیزی باقی نماند خاطرم جمع شد و امام خود را شناختم
و از این قبیل اخبار در کتب مخالف و موافق بسیار است و خوارق عادات و کرامات آنحضرت
بنی چشمها است شیخ قدس سره بذکر بعضی از آنها اکتفا نموده و ارباب اعتقاد شده میفرماید که
من ذلک ان الرشید لما حج دخل المدینة فاستاذن علیه الناس فکان آخر من اذن له موسی بن جعفر
فلما دخل علیه وهو یحرک شفتیه فلما قرب الیه نهض الرشید و عانقه ثم اقبل علیه وقال کیف انت یا ابا الحسن
کیف عیالک کیف عیال ابیک کیف انتم کیف حالکم وهو یقول خیر خیر فلما قام اراد الرشید ان ینهض
فاقسم علیه ابو الحسن فقعد ثم عانقه و خرج فلما خرج قال له المامون من هذا الرجل قال یا بنی هذا
وارث علوم الاولین والآخرین هذا موسی بن جعفر فان اردت علما فعند هذا پس بعضی از
آثار و اسرار دیگر دلالت بر علو قدر و منزلت و وفور علم و دانش آنحضرت علیه السلام میکند اینست که رشید
چون حج کرد و اراده دخول مدینه کرد بود و بخانه خود امر مردمان جهت تهنیت و رخصت با تمام همگی را
ملاقات نمود و بعد از آن تمامی مردمان کسی که رخصت دخول یافت آنحضرت علیه السلام بود پس چون داخل
مجلس رشید گردید بجا آورد که لبهای مبارک آنحضرت بدعا میجنبانید چون نزدیک رشید رسید
برخاست و نزد او نشست و با آنحضرت معانقه نمود بعد از آن متوجه آنحضرت شده گفت ای ابا الحسن چه حال
داری و احوال عیال آنحضرت پرسید و از احوال عیال پدرانت پرسید و آنحضرت پرسید و آنحضرت
در جواب خوش فقط خوشی خیر میفرمود پس چون آنحضرت اراده قیام نمود رشید خواست که برخیزد
آنحضرت علیه السلام او را قسم داده تجویز برخاستن ننمود بعد از آن باز با او معانقه کرده مراجعت فرموده
پس چون آنحضرت علیه السلام بیرون رفت مامون پسر او که در این وقت در صغر سن بود پرسید که کیست
این مرد که او را گرامی نمودی و چندین در احترام او کوشیدی رشید گفت ای پسر این مرد وارث
علوم پیغمبران اولین و آخرین است این موسی بن جعفر است پس اگر علمی بخواهی از او استفاده نمائی

تو د

تو داوست و دانا بتمام علوم اوست و من ذلک ما رواه احمد البزاز قال لما اشخص الرشید لعنه الله
الامام موسی بن جعفر علیه السلام الی بغداد و فکر فی قتله فلما کان قبل قتله بیومین قال المسیب و کان من الحرس علیه
کان من اولیائه و کان الرشید لعنه الله قد سلم موسی علیه السلام الی السندی بن شاهک لعنه الله و امره ان یقیده
ثلث قیود من الحدید و نحن نحرسه فلما دنا ... یا مسیب ... اللیلة لانی ظاعن عنک فی هذه
الی المدینة لاعهد الی من بها عهدا یعمل به بعدی فقال المسیب یا مولای کیف افتح لک الابواب و الحرس
فقال ما علیک ثم اشار بیده الی القصور المشیدة و الابنیة العالیة والدور ... اربعا
ثم قال له یا مسیب کن مع هیئتک فانی راجع الیک بعد ساعة فقلت یا مولای الا اقطع لک الحدید
قال نفضه فاذا هو ملقى ثم خطا خطوة فغاب عن عینی ثم ارتفع البنیان کما کان شیخ رحمه الله میگوید
که بعضی از کرامات آنحضرت علیه السلام مفاد خبریست که روایت نموده اند احمد بزاز که گفت بعد از آنکه
که رشید لعین چون حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را ببغداد آورده و در مانده بفکر قتل آنحضرت افتاد و
دو روز پیش از هلاک آنحضرت ... آن قضیه هایله بود دو روز آنحضرت مسیب را که ...
امری واقع خواهد شد و مسیب که ... رشید ... و با سبیل آنحضرت میکرد ...
باطنا از دوستان و موالیان آنحضرت بود و رشید لعنه الله حضرت امام موسی کاظم را با سندی
شاهک لعین سپرده بود که آنحضرت را به بند آهن که وزن آن سی رطل بود مقید ساخته بود
راوی گوید که آنحضرت علیه السلام در نصف شب مسیب را طلبید و فرمود که بدرستی که من امشب عزم نموده ام
و صیت کنم با آنکه در مدینه است وصیتی که بعد از من بآن عمل نماید و آنچه بعد از من سپرده بود
بسپارم تا او را وصی و ولی عهد خود کردانم مسیب گفت که ای مولای من چگونه درها را بر شما بگشایم
حال آنکه پاسبانان همه ایستاده اند و بیدارند پس آنحضرت فرمود که چه حالتست بر تو که چنین ضعیف
یقین و سست اعتقادی پس نگاه بدست مبارک اشاره نموده بسوی قصرهای رشید و بناهای
عالیه و خانهای ... ناگاه آنها ... مسطح گردید مسیب گوید که بعد از آن فرمود که ای
تو بموضع و هیئت خود میباش که اینک من بعد از ساعتی بسوی تو ... گفتم ای سید من آیا زنجیر را
قطع ... مسیب گوید که آنحضرت زنجیر را بشکست و متفرق ساخت و دیدم که ...
بعد از آن ... و از نظرم غایب شد و دیوارها چنانکه بود بلند گردید تتمه قال المسیب
ثم ... حتی رایت الابنیة والجدران قد خرت ساجدة الی الارض و اذا سیدی قد اقبل و عاد
الی حبسه و اعاد الحدید الیه فقلت یا سیدی این قصدت فقال کل محب لنا فی الارض شرقا و غربا حتی الجن

فی البوادی و مختلف الملائکه سبب کمی برکه بعد از آنکه آنحضرت ع غایب گردید من برپا ایستادم و نشستم
تا اینکه دیدم که بناهای دیوارها همگی سجده کنان بر زمین فرو ریختند ناگاه سرورم الله رسید
و در مقام خود بیاد و نشستند و بنجرها بوضعی اولی برگردید پس گفتم ای سید من قصه که داشتی چه بود
طرف شا... آنحضرت ع فرمود که توجه نمودم بهر دستی که ما را بود در مغرب و مشرق زمین حتی به
دریاها با ایشان ملاقات کردم و بعقابی که محل امر و شد ملائکه است رسیدم و زیارت کردم
همه را ملاقات نموده بر ورود نمودم و بولیعهد خود وصیت نمودم **نادره** ومن ذلک ما رواه
صفوان بن مهران قال امرنی سیدی ابو عبدالله ع یوما ان اقدم ناقته علی باب الدار فجئت بها
ابو الحسن موسی ع مسرعا وهو ابن ست سنین فاستوی علی ظهر الناقه و اثارها و غاب عن بصری
فقلت انا لله وما اقول لمولای اذا خرج یرید ناقته ... حاصل مضمون
حضرت امام موسی کاظم ع مفاد حدیث است که از صفوان بن مهران مرویست که گفت روزی سیدم
ابو عبدالله ع مرا فرمود که شترش را بدر خانه حاضر سازم چون شتر را بدر خانه آوردم حضرت
امام موسی ع بسرعت و شتاب تمام آمد ... بر شتر سوار گردید و از نظرم غایب شد و آنحضرت
علیه السلام در سن شش سالگی بوده صفوان گوید که من دلگیر شدم گفتم انا لله چه جواب گویم بمولای خود
هرگاه بیرون آید و شتر را خواهد و طلب نماید **تتمه** فلما مضی من النهار ساعه اذا الناقه قد
انقضت کانها شهاب و هی ترفض عرقا فنزل عنها و دخل الدار فخرج الخادم فقال اعد الناقه مکانها
واجب مولاک ففعلت ما امرنی فدخلت علیه فقال یا صفوان انما امرتک باحضار الناقه لیرکبها
مولاک ابو الحسن فقلت فی نفسک کذا و کذا فهل علمت یا صفوان این بلغ فی هذه الساعه انه بلغ ما
بلغه ذو القرنین و جاوزه اضعافا مضاعفه و ابلغ کل مؤمن و مؤمنه سلامی صفوان گوید که
چون ساعتی از روز گذشت ناگاه دیدم شتر مانند شهاب فرود آمد و عرق از او میچکید
پس آنحضرت ع از شتر زیر آمده داخل خانه گردید پس از آن خادم آنحضرت بیرون آمده گفت شتر را
بمکانش برسان و بیا که صاحبت ترا طلب نموده صفوان گوید که آنچه فرموده بود بجای آوردم و
بخدمت آنحضرت آمدم پس فرمود که ای صفوان بجز این نبود که ترا باحضار ناقه فرمان دادم
و غرض این بود که مولای تو ابو الحسن سوار شود و تو فهمیدی که جهت سواری من بیاور که تو مضطرب
شدی در دل خود میگفتی که انا لله چه جواب گویم بمولای خود اگر بیرون آید و ناقه را طلب نماید
پس ای صفوان آیا دانستی که آنحضرت در عرض این ساعت بر شتر بکجاها رسید بدرستی و تحقیق

که رسیده

که رسیده بجای که اسکندر ذو القرنین رسیده و از آنجا بیشتر رفته بچندین مسافت و برسان
و سلام مرا بهر مؤمن و مؤمنه رسانید **تاریخ** ومن ذلک ما رواه المسیب ان الرشید لعنه الله لما اراد
قتل موسی ع ارسل الی عماله فی الاطراف فقال التمسوا لی قوما لا یعرفون الله استعین بهم فی مهم فارسلوا
الیه قوما یقال لهم العبده فلما قدموا علیه وکانوا خمسین رجلا انزلهم فی بیت من بیوت داره قرب
المطبخ ثم حمل الیهم المال والثیاب والجواهر والاشربه والخدم ثم استدعاهم وقال من ربکم فقالوا ما نعرف ربا
وما سمعنا بهذه الکلمه فخلع علیهم ثم ... حاصل مضمون روایت که مسیب روایت
کرده که چون رشید لعین اراده قتل حضرت امام موسی ع نمود کسی فرستاد نزد عمال خود که در اطراف
و پیغام داد که بطلبید بجهت من گروهی که خدا نشناسند و از الهی بی‌خبر باشند ... که در مهمی که دارم باشان
استعانت جویم پس عمالان ملعون گروهی را بسوی او فرستادند که ایشان را عبده میگفتند و همه توانا و تنومند بودند
بودند از ایشان عبوده ... که ایشان را ... میگفتند پس چون ببغداد آمدند
بنجاه نفر ایشان را در خانهای خود که نزدیک مطبخ بود فرود آورد و بعد از آن برای ایشان اموال
جامه و جواهر فرستاد و اطعمه و اشربه و ... ایشان فرمان داد و بعد از آن ایشان را
طلبید و پرسید که خدای شما کیست پس ایشان در جواب گفتند که ما نمی‌شناسیم خدای و نمیدانیم که
کلمه که تو گفتی چیست ... ایشان را تحفه‌ها داد **تتمه** ثم ادخلهم الی
قال لهم ان ... فادخلوا علیه فقطعوه ... علی ابی الحسن علیه السلام والرشید ینظر ماذا
یفعلون فلما راوه رموا اسلحتهم وخروا سجدا ... وهم یبکون وهو
بالسنتهم فلما رای الرشید ذلک غشی علیه وصاح بالترجمان اخرجهم ... ابو الحسن موسی ع
... فلما ... مطلع گردید بترجمان فرمان داد
که ... در این حجره ... بجای نمود که آنحضرت در آنجا بود و بگو که برویند بر او و پاره پاره
کنند ... با اشاره ترجمان ... بحجره آنحضرت در آمدند و رشید نگاه میکرد که به بیند چه
میکنند پس چون چشم ایشان بر رخسار مبارک آنحضرت افتاد همگی یکجا دیر اسلحه را انداختند و سجده کنان
بروی در افتادند ... حضرت امام متوجه ایشان گردیده دست مبارک بر سر و روی ایشان مالید
ایشان میگریستند و آنحضرت بزبان ایشان مخاطبه میفرمود و ایشان میشنیدند پس چون آن ملعون
صورت حال دید بیهوش گردید ... ترجمان را ... که ایشان را بیرون کن ترجمان
از خدمت آنحضرت اخراج نموده ایشان رو بجانب آنحضرت ... جلال و تعظیم

برانکاه اسبان خود را سوار شده ان سپاه اموال خود را برداشته بمقام خود نشتافتند و روایی
بر نسیده مانند مطلع معجزات و خوارق عادات آنحضرت ع اگرچه بسیار از سنیها است این فقیر بنقل
بعضی ازان که نزد مخالف و موالف ثابت است مرتب این اوراق میکرداند انجمله در فصول المهمه و کشف الغمه
مذکور است که شقیق بلخی گفت در سال صد و چهل و نه اراده کعبه داشتم چون بقادسیه رسیدم جوانی نیکو
خوش روی کندم گون ضعیف اندام دیدم شمله پوشیده بود و نعلین در پا داشت و از اهل قافله کنار
و کناره گرفته بود با خود گفتم البته این جوان از صوفیه است و میخواهد که با قافله همراه شود و بار الناس
باشد بروم و او را ملامت کنم و سرزنش نمایم شاید که پشیمان شود چون نزدیکش رسیدم نگاه من کرد
و گفت یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی نشنیده که خدای تعالی فرموده است اجتنبوا
که گمانها بمردم مکنید که بعضی از گمانها گناه است و از نظر من غایب شد با خود گفتم که این مرد خاطر مرا گفت بی شبهه
بود و نام مرا گفت البته از صلحا خواهد بود هر چند از عقبش دویدم اثری از او نیافتیم و در منزل دیگر
دیدم که بنماز مشغول بود و اشک از دیده میریخت و بخضوع و خشوع تمام نماز میکرد گفتم بروم و از وی
بحلی بخواهم صبر نمودم تا فارغ شد بمن التفات کرد و گفت یا شقیق حق تعالی فرموده انی لغفار لمن تاب و
آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی من بخشنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیکو باشد پس برخاسته
راهی شد و مرا بجا گذاشت با خود گفتم که از ابدال خواهد بود که دو بار از ما فی الضمیر من خبر داده و چون
بمنزل دیگر رسیدیم دیدم بر کنار چاهی ایستاده و رکوه یعنی مطهره در دست دارد و میخواهد که آب از
چاه بکشد که بیکبار رکوه از دستش در چاه افتاد و من انکاه بر او بودم دیدم که نگاه باسمان کرد و گفت
انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعام اللهم سیدی ما لی غیرها فلا تعدمنیها یعنی توئی
سیرابی من هرگاه تشنه شوم و توئی سیری طعام من هرگاه گرسنه شوم بار الها غیر این ندارم چنان مکن
که گم شود پس دیدم که آب آنچاه جوشید و بلند شد بحدی که دست کرده رکوه خود را برداشت و پر از آب کرد
وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد و چون فارغ شد از ان تلی که در ان صحرا بود مشتی ریگ برداشت و در ان
رکوه ریخت و حرکت داد و از ان اشامید پیشتر رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم از این نعمتی که خدا
بتو عطا کرده مرا هم بچشان و از سؤر خود تشنگی مرا تسکین فرما فرمود که نعمت الهی ظاهر و باطن مرا
فرو گرفته و انعام او را غنیمت باید که تو اعتقاد و اخلاص خود را درست کنی و رکوه را بمن داد چون
اشامیدم دیدم که شکر و سویقی است که هرگز شربتی و طعامی بان لذت در بهترین عمر خود نخورده بودم و
خوش بوی هیچ بوی خوشی بمشام من نرسیده بود پس سیر و سیراب گشتم و تا چند روز احتیاج بنان و آب نشد

تا بکه

۱۸۴

تا بمکه رسیدم دیگر او را ندیدم صبحی دیدم که طواف بجا آورده اند از مسجد بیرون رفت از عقبش
رفتم دیدم خدم و حشم و موالی و احباب گرد او فرو گرفته اند و از هر طرف مردم بپای بوسش میل
میکنند و بسلامش تقرب میجویند و بزیارتش افتخار مینمایند از کسی پرسیدم که این کیست گفت
عبد الله این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است گفتم ان
طور عجایبی البته باید که از این قسم سیدی ظاهر شود علی بن [عیسی] این قصه را بیکی از شعرا نظم داده و در
لیکن چون عربیست و ذکر آن با ترجمه اش باعث طول کلام میشود بذکر ترجمه اش اکتفا نمود واقعه
معجزات آنحضرت ع و چنانست که نسبت بعلی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان خلص
العقیده بود واقع شده یکی آنکه وقتی رشید جامه تیمینی بسیار نفیس بعلی مذکور تکلف کرده بعد از
چند روز علی آن جامه را با مالها و تحفه بخدمت آنحضرت فرستاد و امام علیه السلام هدایا را قبول نمود
الا جامه که از انجمله فرستاده و سفارش فرمود که این جامه را نیکو محافظت کن که باین محتاج خواهی
شد و علی این را در خاطر میگذرانید که آیا سبب این چه باشد و لیکن چون امر شده بود آنرا حفظ
نمود و بعد از مدتی یکی از غلامان که بر احوال او مطلع بود بجهت گناهی چوبی چند زد و غلام خود را
برشید رسانید و گفت که علی بن یقطین هر سال زکوه مال خود را با تحفه و هدایا بحضرت موسی کاظم
میفرستد و از جمله چیزهای که امسال فرستاده یکی آن جامه تیمینی است که خلیفه با و عنایت کرده
بود و آتش غضب رشید شعله کشید گفت اگر این حرف واقعی باشد او را سیاست بلیغ میکنم
و فی الفور علی را طلبیده گفت آن جامه را که فلان روز بتو دادم چه کردی حاضر کن که غرضی با آن
متعلق است علی گفت آنرا خوشبوی کرده در صندوقی گذاشته ام و از بس آنرا دوست میدارم
رشید گفت که باید در همین لحظه آنرا حاضر کنی علی غلامی را طلبیده گفت برو فلان صندوق را که در فلان
خانه است بیاور چون آورد آنرا در حضور رشید گشود و رشید آن جامه را بهمان طریق
که علی نقل کرده بود با زینت و خوشبوئی دید آتش غضبش فرو نشست و گفت آنرا بمکان خود
برگردان و بسلامت برو که بعد ازین سخن هیچکس را در حق تو نخواهم شنید چون تنها رفت آن
غلام را طلبیده فرمود که او را هزار تازیانه بزنند چون عدد تازیانه بپانصد رسید غلام
دنیا را وداع کرد و بر علی بن یقطین ظاهر شد که غرض از دادن جامه چه بوده بعد از آن بار دیگر
بخاطر جمع آنرا با چند تحفه دیگر بخدمت امام فرستاد معجزه دوم آنکه علی بن یقطین با آنحضرت نوشت
کرد و آیا که در باب وضو من دسیده مختلف است میخواهم که بخط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که

کہ چگونہ وضو میکردہ باشم امام عم باو نوشت کہ ترا امر میکنم باینکہ سہ بار در وضو بشوئی و دستہا را از سر انکشتان تا مرفق بشوئی باید
بشوئی و تمام سر را مسح کنی و ظاهر و گوش را مسح نمائی و پاها را تا ساق بشوئی بروشی کہ ضعفا میکنند و چون نوشتہ
بعلی رسید تعجب نمودہ با خود گفت این عمل در مذهب ما روایت نشده و یقینی حاصلست کہ هیچیک از این اعمال
موافق مذهب حق نیست اما چون مرا باین مامور ساختہ مخالفت نمیکنم تا سر این ظاهر شود و بعد از آن همیشه
اینچنان وضو میساخت تا آنکہ مخالفان و دشمنان علی بن یقطین فرصت یافتہ بعرض رشید رسانیدند کہ علی بن یقطین
رافضی است و بفتوای امام موسی عمل میکند و از فرمودہ او تخلف روا نمیدارد و رشید در خلوت با یکی از
خواص خود گفت کہ در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنانش میگویند کہ او رافضی است و من میخواهم
کہ او را بچیزی امتحان کنم و مذهبش را بچه طریق معلوم نمایم تا خاطرم اطمینانی یابد آن شخص گفت اتفاق
مخالفی کہ شیعہ را با سنی در باب وضو است در هیچ مسئله از مسائل فروع نیست اگر وضوی او با وضوی
شیعہ موافق است حرف جماعت راست است والا فلا رشید را معقول افتاده روزی او را طلبید
و در یکی از خانہا کاری فرمود و مشغول گردانید کہ تمام اوقات روز و شب باید در آن صرف
کند و حکم کرد کہ او را بجائی نروند و بغیر از غلامی کسی را در خدمتش نگذاشت و علی را عادت بود
کہ نماز را در خلوت میکرد چون غلام آب وضو را حاضر ساخت فرمود کہ در خانہ را بستہ برود و خود
برخواستہ بهمان روشی کہ مامور بود وضو ساخت و بنماز مشغول شد و رشید خود از سوراخی
کہ از بام خانہ در آنجا بود نگاه میکرد بعد از آنکہ دانست کہ علی از نماز فارغ شده آمد و با
او گفت ای علی هر کہ ترا از رافضیان میداند غلط میگوید من بعد سخن هیچکس درباره تو مقبول نیست
و بعد از این حکایت بدو روز نوشتہ امام عم رسید کہ وضو را درست موافق مذهب اہل بیت معصومین ع
بدان نحو کہ بعد از این وضو را بآن روش میساختہ باشی کہ بعد از آن بر تو ترسی
نیست خاطر جمع دار و من بعد از این طریق وضو ساختن تخلف منمای و از مسیب منقولیست کہ گفت
حضرت موسی عم بمن فرمود کہ ای مسیب بعد از آنکہ در سیوم این روز من بنزد خدای خود خواهم رفت پس
من از این سخن گریان شدم فرمود کہ گریہ مکن ای مسیب کہ پسرم علی امام و راهنمای تست دست در دامن او زن
و غم مخور و من حمد الهی بجا آوردم و در شب سیوم مرا طلبیده فرمود کہ مرا وقت رحلت است در وقتی کہ
از تو شربتی آب طلب کنم و در آب بر خود ... حال مرا متغیر یابی زنهار کہ کسی را خبر مکن و با کسی کہ نزد من باشد
حرف مزن و این رجس نجس یعنی سندی گمان این خواهد بود کہ مرا غسل میدهد و کفن میکند هرگز این نخواهد
شد و مرا بمقابر قریش خواهند برد باید کہ قبر مرا زیادہ از چهار انگشت بلندتر بنا نکنند و از خاک تربت مرا مخورید

کہ هر تربتی حرامست الا تربت جدم حسین عم کہ آنرا حق تعالی شفا ساختہ برای شیعیان و دوستان ما
و در آن وقت کہ آنحضرت نشان دادہ بود دیدم شخصی در پهلوی او نشستہ و با او سخن مشغولست گفته
آنحضرت را فراموش کردہ خواستم کہ از او سؤال کنم کہ تو کیستی کہ آنحضرت بمن صدا رسانید گفت
ترا گفتم کہ حرف مزن تنبیہ شدہ خاموش شدم تا آنکہ ضربت سندی رسید حضرت را دیدم کہ غسل
نمود و تجهیز کرد کہ من میدیدم کہ دست هیچکس باو و غیر نرسید بغیر از دست پسرش و همه افعال را
او بجا آورد و هیچیک او را نمیدیدند و چون فارغ شد بمن گفت هر چه میکنی بکن اما در حال
و کار من شک مکن کہ من امام و رهنمای توام بعد از پدر و حجت خدایم بر تو بعد از او ای مسیب
مثل ما مثل یوسف صدیق است عم کہ او برادرانش میدیدند و نمیشناختند و ایشان او را میدیدند
و نمیشناختند پس آنحضرت را برداشتہ بمقابر قریش بردند و حکم شد کہ نعش او را بر روی جسر بغداد
بگذارند و منادی ندا کند کہ این موسی بن جعفر است کہ رافضیان او را امام میدانستند و جمعی کمان
این بود کہ او قائم منتظر است و نگذارند کہ کسی مشایعت او کند و در این وقت سلیمان بن جعفر
با برادران و غلامان و خویشان رسیدند و نعش را از مردم سندی گرفتہ گریبانها پاره کرده و
و پاها برهنہ ساختہ خلق بسیاری از شیعیان و موالیان جمع شدند و بهیئتی کہ مکرر قیامت تا آنکہ
آنحضرت را بمقابر قریش رسانیدند و بعضی را اعتقاد آنست کہ زنده است و امامت را باو منتهی
میدانند و قائل بامامت دیگری بعد از آنحضرت نیستند و ایشان را واقفیه میگویند و این مذهب از
جمله مذاهب باطله است علیه السلم قال الشیخ رحمه الفصل العاشر فی احوال ابی الحسن علی بن موسی الرضا عم فصل دهم در
مناقب و احوال امام ابرار و در بیان اسرار و معجزات امام هشتم ابوالحسن علی بن موسی الرضا عم
آنحضرت علی است و کنیتش ابوالحسن و لقبش رضا و صابر و رضی و زکی و ولی و در حدیث وارد است که ابوالحسن
امام موسی است و انا ابوالحسن ثانی آنحضرت ع و مادر آنحضرت ام ولد است که کنیتش ام البنین بوده نامش
و مدح آنحضرت و عمل ... دربانی محمد بن الفرات و بعضی معروف کرخی گفته‌اند نقش خاتمش
لا حول و لا قوة الا بالله ... از خلفای بنی عباس امین و مامون ... معتقد ... گفت
کون ولادت با نزد انتقی روز پنجشنبه یازدهم ذی قعدة الحرام و بعضی ذی الحجة الحرام گفته‌اند از سال صد
چهل و هشت از هجرت و عمر شریفش پنجاه و پنج سال و امامتش بیست سال بود و وفاتش در سناباد که دهی
از دهات طوس که الحال از برکت مرقد آنحضرت از شهرهای عظیم و مشهد مقدس موسوم است و وفات
آنحضرت در بیست که مامون بآنحضرت خورانید در آخر ماه صفر سال دویست و سه از هجرت خادمش

فاما ابو الصلت هروی اولادش ع یک پسر بوده انرا ابو جعفر محمد بن علی ع وحسن وحسین وجعفر وابراهیم
یک دختر و بقول شیخ مفید علیه الرحمه بغیر از امام محمد تقی علیه السلم فرزندی نداشته فضائل حمیده و صفات
مرضیه و ایات ظاهره و کرامات باهره انحضرت بمرتبه ایست که زبان بیان از احصای عشر معشار ان قاصرست
و شیخ قدس سره بذکر بعضی از اسرار انحضرت رعیت خلاصی مجاز اموز ساخته میفرماید که فمن ذلک انه
علیه السلم لما قدم خراسان توجهت الیه الشیعه من الاطراف فکان علی بن اسباط قد توجه الیه بهدایا و تحف
فاخذت القافله فاخذ ماله و هدایاه و ضرب علی فیه فانتثرت ثنایاه فخرج الی قریة هناک و نام فرای
الرضا ع فی منامه و هو یقول لا تحزن ان هدایاک و مالک وصلت الینا و اما ثنایاک فخذ من السعد
و احش به فاک فانتبه مسرورا فاخذ من السعد و حشی به فرد الله علیه ثنایاه فلما وصل الی
علیه السلم و دخل علیه فقال له قد وجدت ما قلناه لک فی السعد حقا فادخل هذه الخزانة فانظر فدخل فاذا
ماله و هدایاه کل علی حدة یعنی از ان کرامات که بر علو قدر و سمو مکانت انحضرت دلالت دارد انست
که انحضرت ع چون بخراسان امدند شیعیان از اطراف و جوانب متوجه خدمت انحضرت گردیدند و علی بن
اسباط نیز با تحف و هدایا متوجه ادراک سعادت ملازمت انحضرت بود اتفاقا جمعی از
قاطعان طریق راه قافله زده مال و هدایای علی بن اسباط را با اموال سایر اهل قافله بغارت بردند
و در ان اثنا چوبی بر دهان علی بن اسباط حواله شده بضرب ان دندانهای پیشش ریخت پس در ان
حالت بجانب دهی که دران نواحی بود باز گردید و بفراش غم و الم بخوابید پس حضرت امام همام علی بن موسی
الرضا ع را در خواب دید که با او میفرمود که اندوهگین مباش که هدایا و مال تو بما رسید و داخل خزانه
عامره ما گردید و اما غمی که بشکستن دندانهای پیشین داری پس فرا گیر قدری از سعد که سوده شده
باشد و دهان خود را ازان پر کن پس علی بن اسباط شادمان از خواب بیدار شد و
قدری از سعد سحق کرفته دهان خود را پر کرد خدای تعالی ببرکت انحضرت دندانهای او را باز
گردانید راوی گوید که علی بن اسباط چون بخدمت حضرت امام رضا ع رسید و در اول مجلس با وی گزید
انحضرت خطاب بوی نموده فرمود تحقیق که انچه در باب سعد بجهة تو فرموده بودیم حق یافتی پس باین خزانه در ای
و انچه هست مشاهده فرمای پس علی بن اسباط باشاره انحضرت ع داخل خزانه گردید و بنظر احتیاط
نمود ناگاه بدید که مال و هدایای وی در خزانه عامره هر یک علیحده بود قال ومن ذلک ان رجلا
من الواقفیه جمع مسائل مشکلة فی طومار و قال فی نفسه ان عرف معناها فهو ولی الامر فلما اتی الباب وقف
لیخف المجلس فخرج الیه خادم و بیده رقعة فیها جواب مسائله بخط الامام ع فقال له الخادم این الطومار

فاخرجه

فاخرجه فقال له یقول لک مولاک هذا جواب ما فیه واخذه و مضی شیخ رحمه الله بجهة وضوح فساد مذهب ما
کان اجمله را تفصیلا ذکر نکرد انچه دلالت بر بلندی قدر و کثرت علوم انحضرت میکند انست که مردی از طائفه واقفیه
چند مسئله مشکل را در طوماری نوشته بود و با خود اندیشیده بود که اگر انحضرت علیه السلم معنی این
مسئلها را داند و جواب گفت پس او امام و صاحب ما است پس انگاه انمرد بدر خانه انحضرت
امده بایستاد تا مردم متفرق شوند و مجلس انحضرت خلوت شود پس خادمی از مجلس انحضرت بیرون امده نزد واقفیه
امد و در دستش رقعه بود که در ان جواب مسائل انمرد بخط امام ع نوشته شده بود پس انمرد را خادم گفت که
کجاست ان طومار را حاضر نموده خادم بوی گفت که انحضرت میفرماید که این رقعه جواب مسائلیست که در
طومار است پس انگاه انمرد طومار را حاضر نموده خادم بوی گفت که انحضرت میفرماید که این رقعه جواب
مسائلی است که در طومار است پس ان مرد واقفیه بر حال امام ع واقف شده رقعه را گرفت و برفت و در
عیون اخبار الرضا ع مذکور است که ان مرد واقفیه حسن بن علی وشا بوده چون حالات را
از انحضرت بدین گونه مشاهده نمود بامامت انحضرت ع جزم نمود و ترک طریقه واقفیه فرمود قال
ومن ذلک ان الرضا ع قال یوما فی مجلسه لا اله الا الله مات فلان ثم صبر هنیئة وقال لا اله الا الله
کفن و حمل ثم صبر هنیئة وقال لا اله الا الله وضع فی قبره ثم سئل عن ربه فاجاب ثم سئل عن نبیه
فاقر ثم سئل عن امامه فاجاب بمن اعتقده بعد هم ثم وقف عندی فما بال من وقف و کان
الرجل واقفیا شیخ طاب ثراه بجهة سابق نقل میفرماید که بعضی از کرامات انحضرت ع که از قبیل اخبار
بمغیبات است انست که روزی ان شهنشاه مسند رضا علیه التحیه و الثنا در مجلس همایون نشسته بود ناگاه
فرمود که لا اله الا الله مرد فلانی بعد از ان اندک زمانی صبر نموده و فرمود که لا اله الا الله غسل داده
شد و کفن کرده شد و برده شد بسوی قبرش بعد از ان اندک زمانی صبر نموده فرمود که لا اله الا الله
گذاشته شد در قبرش و پرسیده شد از پروردگارش پس جواب گفت بعد از ان پرسیده شد از نبی
بعد از پیغمبرش پس اقرار به نبوت پیغمبر کرد بعد از ان سؤال کرده شد از امامش پس خبر از امامت امامانی
داد و از عترت پیغمبر پرسیده شد یکان یکان ایشان را بر شمرد بعد از ان نزد من بایستاد و جواب از
امامت من نگفت پس چه حالت است ... اکر بایستاد پس چه رسید اورا اکر بایستاد و جواب نداد شیخ
میفرماید که ان مرد که انحضرت ع از حال او خبر داد واقفی بود یعنی از جماعتی بود که بامامت ائمه
تا حضرت امام موسی ع قائلند و بعد از ان حضرت بامام دیگر قائل نیستند و این مذهب ایشانرا مذهب
باطل است و الله اعلم قال ومن ذلک ما رواه الراوندی عن ابی اسمعیل ... لکنت عند الرضا علیه السلم

نحییه علی الارض فظهرت سبائک من فضة ثم مسحه فغاب فقلت اعطنی واحدة منها فقال لا فهو لم یأت
الامر بان وقته. شیخ قدس سره میفرماید که بعضی از معجزات و کرامات آنحضرت صلوات الله علیه منقول
خبریست که راوندی در کتاب خود از اسمعیل نقل کرده که گفت بودم نزد حضرت امام رضا علیه السلام آنحضرت
دست مبارک خود بر زمین مالید پس چند شمش نقره ظاهر گردید بعد از آن باز دست مبارک بر زمین
مالید آن شمشها یکبارگی ناپدید گردید پس بخدمت آنحضرت عرض و التماس نمودم که یکی از آن شمشها
نقره را بمن عنایت فرمای آنحضرت تبسم نمود که هنوز وقتش نرسیده مخفی نماند که کلام آنحضرت که فرمود
وقتش نرسیده احتمال دارد که بانتفی باشد که وقت دیگر بتو خواهم داد و الحال زمانی هست که
بآن نمیتوانند داد و محتمل است که اشاره باشد بآنکه وقت دادن دفینهای زمین هنگام ظهور حضرت
صاحب الامر است که در آن وقت گنجهای زمین همگی ظاهر میشود و بهر کس که آنحضرت مصلحت داند عنایت خواهد فرمود

قال ولا الفرق بین الشعبدة والسحر والسیمیا والکرامات والمعجزات ان الاول تخیل للعین حتی یری الاشیاء
یتخیل له ولا حقیقة له ولا یبقی واما المعجز والکرامات نقل اعیان الاشیاء وتحویلها الی حقیقة اخری باقیة
لا تزول الا اذا اراد المظهر لها زوالها بعد از آنکه شیخ قدس سره حدیث سابق را که بروایت اسمعیل
در کتاب راوندی نقل شده بود ذکر نمود و توهم این میشد که منکران گویند که این عمل و امثال آن که
از امام ظاهر شده صدور یافته از قبیل سحر و سیمیا لهذا جهة دفع و الزام منافقان میفرماید که فرق
میان شعبده و سحر و سیمیا و معجز و کرامات اینست که سه قسم اول تغییر دادن چشم و دیدن است
حالی که آنکه بعمل شعبده و ساحر و سیمیا کار دو چیزی می بیند بنوعی که یافت نموده میشود
تخیل مینماید و حال آنکه چیزی که دیده و تخیل نموده آنرا حقیقت و بقای نیست چنانکه کاغذ
ما ستر درهم و دینار را و ریسمان را بصورت مار نماید چه کاغذ و ریسمان همان بر حقیقت
خود باقیست و غلط در ابصار واقع است زیرا که اگر درهم و دینار کاغذ بخرید این تمامی
صرف شود هرانینه باید که در عین حال نقصان پیدا باید و آخر الامر متنبه بر مشتری تاوان کرده
ما که جادوی بعمل سحر و شعبده بصورت ماری یا هیئت شیری نماید بعد از آن ما دیده و
غیر آنرا بظهور توانند رسید بلکه بعد از انزلک زمانی بیننده آنها را همان صورت اصلی ببیند
مکی که دیده و از نقل ساحر و شعبده تا بتوی نزدیده آنها را بصورت و حقیقت اصلی خود
می بیند بخلاف معجزات و کرامات که بنیروی بازوی ولایت هر حقیقتی از حقایق اشیا و اعیان را بسوی
بنوع دیگر که دل خواهد نقل و تحویل میفرماید و بآن صورت بنوعی باقی میماند و تا آنکه زوال

ان نوع است بر بطلان اعجاز جلوه ظهور مینماید بنوعی که هر کند و اعتبرید مگر آنکه ولی کامل که
مظهر آن کرامات و مظهر آن معجزات بود الا انا خدا هدوا مینماید بر طبق اینکه غرضی دلیلی که بطلیعه
طباشیر صبح ظهور و شد اسوا و آسا آنظلمات شکوک و شبهات را از صفحه جنان دلبر باید از کتاب عیون اخبار
الرضا علیه التحیة و الثنا نقل مینماید که چون مامون ملعون امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام
ولیعهد خویش گردانید اتفاقا در آن سال باران نبارید و احتباس مطر بقول ما دعا انا حکمت بالغه
ایزدی متعلق بود که ما فی الضمیر بعضی از منافقان ظاهر شود در تبلیغ آنحضرت نزد جناب احدیت
بر عالمیان هویدا گردد بعضی از آنها که طور و طریقه مامون را دانسته شدند گفتند که ببینید که چون
رضا امر ولیعهد مامون شد فیض باران منقطع شد پس این خبر بمامون رسید که دیگر شد
و شخصی را بخدمت آنحضرت فرستاد که اگر طلب باران بجهة مردم بیدم هرآینه بهتر باشد و میفرمود در روز جمعه
استدعا نمود امام علیه السلام فرمود که میروم و لیکن ما خیر جهت آنست که دیدم در خواب رسول الله را با
امیر المؤمنین علیه السلام بخواب بیم که فرمود ای پسر روز دو شنبه بدعای استسقا بیرون رو که حق تعالی
تو باران خواهد داد چون روز دوشنبه شد از شهر بیرون رفته بر منبر آمد و شرایط دعای حمد
الهی و نعت حضرت رسالت پناه بجای آورد و دعا فرمود مقارن دعای آنحضرت رعد و برق و ابر
بهم رسید و مردمان بهم خوردند و آنحضرت در موالا فرمود که هر جای خود باشید که این ابر از فلان
شهر است و بعد از آن ابر دیگر رسید و باز مضطرب شدند دیگر باره آنجناب فرمود که این سحاب از فلان
زمین است تا ده ابر آمد و رفت و چون ابر یازدهم رسید فرمود که این ابر از فیضان
اما ملازم شما خواهد بود تا شما از خانهای شما رسانند و بعد از آن چندان که خواهید ببارد
پس خلایق متوجه منازل خود شدند و چون بخانهای خویش رسیدند باریدن آغاز کرد
و چندان بارید که تمام سیراب گردانید و حوضها و برکها را پر کرده و مردم بخدمت آنحضرت
آمده عرض نمودند که الحمد لله ... و زیاده از این باعث خیر رسانند و مانها از خراب ...
پس آنحضرت دعا نمود و بعد از آن باران ایستاد و معترض میان مردمان این سخنان بود تا آنکه
بعضی از معاندان حقد و حسد غلبه کرده بنزد مامون رفته ملامت کردند که ... و غرض
که حق تعالی بتوانائی اخته ... دوران عباس بخاندان علی منتقل ساختی کسی نکرد بخود تو بخود
کردی علی بن موسی ... و او را مشهور ساختی و ولایت ریاست او را در جهان بلند گردانیدی
بجای رسید که دعای استسقا نمود ... جمیع خلق از تو برگشته اند و او را مستجاب الدعوة میدانند

اعجاز شما نام نهادند ظلماً که او ساحر و ساحرزاده است و آمدن باران از اتفاقیات بوده و او را
این کار چرا اختیار است و یکی از ایشان که حمید بن مهران نام داشت گفت که خلیفه مرا رخصت دهد
میان خلق با وی مباحثه و مجادله نمایم و او را الزام فرمایم و الزام او را در میان خلق ظاهر سازم که او را
علمی و حالی نیست و لایق رتبه ولایت عهد تو نیست پس مامون گفت اگر تو الزام این کار نمایی که او را نزد
من چیزی دوستتر از این نیست مقرر شد که در روز معینی علما و فقها و اکابر و اشراف جمعیت نمایند
و حمید بن مهران با آن امام زمان گفتگو نماید و در روز موعود بعد از آنکه مجلس منعقد شد مامون کسی
بطلب آن حضرت فرستاد و التماس قدوم مکرمت لزوم آن جناب نموده پیغام داد که مجلس خوبی منعقد شده
و دوست میدارم که شما حاضر باشید و چون امام علیه السلام رسید مامون استقبال نمود و آن حضرت را آورده
بر جای خود بنشانید و حمید مذکور از جای برخواسته نخست هذیان و لاطائل کرده گفت مردم از دعای
تو اعتقاد فاسدی بهم رسیده باطل بهم رسیده اموری بارانی که بدعای تو میدانند و حال آنکه نزول
باران سقایت اند دعا از اتفاقات است چه هر چیز را حق تعالی در وقتی معینی مقرر نموده که در آن وقت
البته واقع میشود و تخلف نمی یابد و این دفعه حالی که ترا بهم رسیده از امیرالمؤمنین است که پایه ترا بلند
کرده است و باعتبار ولایت عهد شأن تو را رحمت بخشیده چون کلام حمید باینجا رسید امام ع
فرمود که از خلائق شکر نعم الهی میکرده باشند که ابشار را باران داده مرا نیست که ایشان را منع فرمایم
و اینکه میگوئی که صاحب تو مرا باین محل و مقام داده خلاف میگوئی که او را مرتبه و مقامیست که حضرت عزت
شأنه بمن کرامت فرموده نه آنکه او مرا محل و منزلتی داده باشد و هذا حادثی با حال او بعینه
حال یوسف است ع با حاکم مصر حمید از استماع این سخنان صدق بنیان شور و غضبش زیاده
شده گفت باران مقدوری اگر ساقی شیئی و هیچ بتوانی شد کرامت و اعجاز نام نتوان کرد گویا چنان
حق تعالی مرغان را جهت ابراهیم خلیل زنده کرده کاری کرده اگر در این دعوی میکنی صادقی این صورت دو
شیر را که در این مسند است حیات داده و ایشان را بر من مسلط سازی و الا دعوی که کنی ...
دروغ و ظاهر شود و اشاره کرد بدو صورت شیر که در تکیه گاه مامون بود و آن دو صورت را از ابریشم و ریسمان
نقش کرده بود پس امام ع در غضب شده بآن دو صورت نظر فرمود که در وی نگاه الفاجر فافترساه کل
نقشها لا عینا و لا اثرا یعنی ای دو شیر بگیرید این فاجر را پس آن هر دو شیر دیدند و بجنبیدند و بیرون آمدند بر زبر کرده از آن
باقی نگذاشتند بعد از امام ع آن دو صورت جسم جان داده بجانب حمید دویدند و چنان او را هشتی بودند
و خورد و نابود کرده شتابان و از بسیار بیم از خون آن شیران هیچ بجای نماند و مردم متحیر و مبهوت مانده بودند

جهت مناهده میکردند و چون شیران فارغ شدند گفتند یا ولی الله فی ارضه ما ذا تامرنا
افعل به ما فعلنا بهذا یعنی ای ولی خدا چه میفرمائی ما را رخصت میدهی که آنچه باین فاسق کردیم با
این مرد هم بکنیم و اشاره بمامون کردند و مامون را از شنیدن این سخن غشی دو داده بیهوش شد
و امام بایشان امر نمود که فعلاً یعنی بجای خود باشید و شیران بجای خود باز ایستادند و امام ع
امر کرد که گلاب بروی حضرت او زده بروی مامون زدند بعد از ساعتی تمام او را بهوش آوردند و چون بانجو
جمع بکنید شیران کلام خود را اعاده نمودند تا ذن لنا ان نلحقه بصاحبه الذی افنیناه یعنی آیا رخصت
میدهی که او را بصاحبش که فانیش ساختیم ملحق سازیم فرمود که لا فان لله عزوجل فیه تدبیر هو ممضیه
یعنی رخصت نمیدهم چه حق تعالی را در بودن او حکمت و تدبیریست در میان بیکار شود تا آن امر را امضا کند
و این کلام از آن حضرت اشاره بود بزهر دادن مامون آن حضرت را پس شیران باز تکلم نموده گفتند یا
ولی الله بما ذا تامرنا یعنی ای ولی خدا ما را چه حضرت میفرمائی در جواب فرمود که عودوا الی مقرکما
کما کنتما یعنی بجا و مقام خود برگردید چنانکه بودید پس شیران رفتند بهمان تکیه گاه چسبیدند چنانچه
اول بودند و مردم میدیدند و چون مامون اطمینان یافت امام علیه السلام را مخاطب ساخته گفت الحمد لله
که حق تعالی شر حمید را از من دور کرد یابن رسول الله این امر از جد شما بود و
حق شما است التماس دارم که در مقام خود بنشینی و بر من منت گذاری امام ع فرمود که اگر مرا
میل بآن میبود با شما دراین صورت نمیدیدم نمایان که خدا چنان میکردم ... جمیع مخلوقات خود را
مطیع و منقاد من ساخته چنانچه از این دو شیر دیدید الا جهال نیخوا ... که اند وی مقصد و حسد میکند
و میگویند بجز این نمی بینی و میشنوی و حق تعالی مرا امر نموده که اعراض ننمایم و از او حکم تو باشم چنانچه یوسف ع

قال الشیخ قدس سره و من جمله امور غریبه که ... بود تا کرده ... آنچه کرده علیه السلام بود با مامون بعضی از این واقعه ها شدند

ذلک ما رواه ابو الصلت الهروی قال بینا انا واقف بین یدی ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام انه قال لی سیحفر لی ههنا فتظهر صخرة لو اجتمع علیها کل معول بخراسان لم یقدروا علی قلعها
فمرهم ان یحفروا والحد یحفر و الحد سبع مراقی الی اسفل و ان یشق لی ضریح فان الماء سینبع حتی
اللحد و تری فیه حیتانا صغارا ثم تخرج حوت کبیرة فتلتقط الحیتان الصغار ثم تغیب فضع یدک
علی الماء و تکلم بهذا الکلام فانه ینضب و لا یبقی منه شیء و لا تفعل ذلک الا بحضرة المامون ثم قال لی
یا ابا الصلت غدا ادخل علی هذا الفاجر فان خرجت مکشوف الرأس فتکلم اکلمک و ان خرجت
مغطی الرأس فلا تکلمنی شیخ رحمه الله میگوید که بعضی از کلمات آن حضرت خبریست که روایت کرده

ابو الصلت هروی که گفت وقتی انا و تات من ایستاده بودم در خدمت حضرت ابالحسن علی بن موسی
الرضا ع که آنحضرت گفت مرا که زود باش که کنده شود برای من در اینمقام تربتی پس سنگی عظیم
ظاهر شود که اگر جمع کنند هر کلنگی که در خراسانست و سعی کنند آن سنگ سعی کنند نتوانند که بقدر
شبری از آن سنگ بشکنند مخفی نماند که در بعضی روایات چنین وارد است ابو الصلت گوید
که آنحضرت ع بمن فرمود که برو بقبه هرون بنزد که در آنجا قبر هرشید است و از هر طرفی مشت خاکی بیاور
چون آوردم یک یک را بو سید و همه خاک را دور نمود و یکی را که در مکانی که الحال بر تو منور
برداشته بودم چون آنرا ببوئید گفت این مدفن من است اگر در آن سطر خواهند از برای
من حفر نمایند هر کلنگی که در خراسانست بیاورند امکان نخواهد که بقدر ... کنده شود
مگر در همین موضع که مدفن من است پس در آن مقام حفر نمایند اگر قبری علی من حفر نمایند
در آن قبر هفت مرتبه بکنند تا پائین و شکافته شود در آن قبر جهت من لحدی پس بدرستی که چون
قبر لحد مهیا شود آب وردی جوشیدن گیرد تا آنکه لحد پر از آب شود ماهیهای کوچک در آن آب
خواهی دید بعد از آن ماهی بزرگ ظاهر میشود که فرو خواهد برد ماهیهای کوچک را بعد از آن
ماهی بزرگ ناپدید شود پس در آن هنگام دست خود را در آب گذار و این کلام را ادا کن
میشود و هیچ چیزی از آن باقی نماند و باید که این کار نکنی مگر بحضور مأمون بعد از آن فرمود بمن که
ای ابو الصلت فردا میروم و در مجلس آن فاجر اگر سر گشوده بیرون آیم و ردا بر سر خود
نیفکنده باشم با من سخن گو که جواب میگویم و اگر بیرون آیم و سر خود پوشیده باشم بدانکه
که با من هیچ حرف نزنید و سخن نگوئید ترجمه قال ابو الصلت فلما اصبحنا من الغد لبس ثيابه وجلس في
محرابه فجاء غلام المأمون وقال اجب امير المؤمنين فلبس نعله ورداءه وقام يمشي وانا اتبعه ثم دخل على
المأمون وبين يديه طبق فاكهة وبيده عنقود من العنب قد اكل بعضه وبقي بعضه فلما راه مقبلا
وثب قائما فعانقه واجلسه ثم ناوله العنقود وقال يا ابن رسول الله هل رايت احسن من هذا العنب
فقال قد يكون في الجنان احسن منه ثم قال له كل منه فقال الرضا اعفني فقال لا بد من ذلك
وما يمنعك اتتهمنا ثم تناول العنقود منه فاكل منه وناوله الرضا فاكل منه ثلاث حبات ثم رمى به
وقام فقال المأمون الى اين فقال الى حيث وجهتني ترجمه ابا صلت گوید که چون روز دیگر صبح
شد آنحضرت ع جامه ها را پوشید و در محراب نشسته بود متفکر مشغول بود که ناگاه غلام مأمون آمد
و گفت امیر المؤمنین شما را طلبید متوجه حضور شوید پس آنحضرت نعلین و ردا پوشید و برخواست و روانه شد

و من از عقب آنحضرت میرفتم بعد از آن آنحضرت داخل مجلس مأمون گردید و در پیش آن ملعون طبقهای
میوه بود و در دست خود خوشه انگوری داشت که بعضی را خورده بود و بعضی باقی بود پس چون آن
حضرت را دید که می آید از جای در آمد و بایستاد و دست در گردن آنحضرت در آورده میان دو چشمش را
بوسید و او را بر مسند خود بنشاند و بعد از آن خوشه انگوری را که بدست داشت بآنحضرت داده
گفت ای پسر رسول خدا آیا بهتر از این انگور دیده که من باین لطافت کم دیده ام آنحضرت ع فرمود که
میتواند بود که در بعضی از باغهای بهشت بهتر از این باشد بعد از آن تکلیف خوردن انگور بآنحضرت نمود پس آنحضرت
علیه السلام فرمود که مرا معاف دار و دست از این تکلیف بردار پس آن لعین در تکلیف ابرام نمود و گفت چه
چیز مانع است شما را که انگور تناول نمائید آیا بما بدگمانید و متهم میدانید بعد از آن بجهت دفع
مظنه خوشه را از آنحضرت بگرفت و قدری تناول کرد و باز پس داده تکلیف نمود آنحضرت ع ناچار از آن خوشه سه دانه
انگور تناول فرمود و بعد از آن خوشه را بر زمین انداخته برخواست مأمون لعین خطاب بآنحضرت نمود و
گفت بکجا میروید آنحضرت ع فرمود بجائی میروم که تو فرستادی ترجمه ثم خرج ع مغطى الراس فلم اكلمه حتى دخل الدار
ثم امر ان تغلق الابواب فغلقت ثم نام على فراشه وكنت واقفا في صحن الدار باكيا حزينا اذ دخل عليه شاب حسن الوجه
اشبه الناس بالرضا ع فبادرت اليه وقلت من اين دخلت والابواب مغلقة فقال الذي جاء بي
من المدينة في هذا الوقت هو الذي ادخلني الدار والباب مغلق فقلت من انت فقال انا حجة
الله يا ابا الصلت انا محمد بن علي ثم مضى نحو ابيه ع فدخل وامرني بالدخول فلما نظر اليه الرضا
نهض اليه فعانقه ثم سحبه سحبا واكب عليه محمد ع يقبله فسر اليه شيئا لم افهمه ورايت على شفتي الرضا
عليه السلام زبدا اشد بياضا من الثلج ورايت ابا جعفر عليه السلام يلحسه بلسانه ثم ادخل يده بين ثوبيه وصدره
فاستخرج منه شيئا شبه العصفور فابتلعه ثم مضى الرضا ع بعد از آنکه آنحضرت ع حال خود را
در مجلس مأمون متغیر یافت ردای بر سر مبارک افکنده بیرون آمد و بسوی خانه شتافت تا آنکه
بخانه آمد پس فرمود که درهای خانه را ببندند و بعد از آن بر فراش خود بخوابید ابو الصلت گوید
که من در صحن خانه غمناک و گریان ایستاده بودم که ناگاه دیدم که جوانی خوش روی خوشبوی
که شبیه ترین مردم بود بحضرت امام رضا ع داخل خانه شده نزد من آمد پیش رفتم و گفتم ای جوان از کجا داخل
این خانه شدی و از کدام راه بدرون خانه در آمدی و حال آنکه درها بسته بود آن جوان فرمود که
آنکسی که مرا بیکدم از مدینه آورده همان کس است که بدرون خانه که درش بسته است در آورد ابو صلت گوید
که من گفتم کیستی و از کدام خانواده از مردم زمینی یا اهل آسمان پس آن جوان در جواب گفت

فرمود که ای ابا الصلت من سوختم از تشنگی و جوع و ضعفم من کمال رسانید و تسلیم و رضایم من حجت خدا ام
من محمد بن علی بن موسی الرضایم پس آنگاه امام محمد تقی ع گریبان مرا که شکسته بود درید و گریه کنان بعبادت پدر
بزرگوار خود درآمد پس بمقامی که آنحضرت خوابیده بود درآمد و چون نیز رخصت دخول داد
بدرون طلبید چون چشم مبارک حضرت امام رضا بر رخساره گلگون فرزند ارجمند افتاد
خواست که برخیزد و با آنحضرت ع معانقه کند نتوانست بعد از آن او را بجای بستر خود کشید
بخود نزدیک گردانید و حضرت امام محمد تقی ع روی بروی مبارک آنحضرت گذاشت تا سر روی پدر
مبادا و پدر نیز میان هر دو چشم پسر را میبوسید پس آنگاه راز نهانی بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت
که مفهوم من نشد و بدیدیم که بر لبهای مبارک آن سرور چیزی از برف سفیدتر که ابو جعفر ع بزبان
از آن می لیسید بعد از آن دست مبارکش را بمیان سینه و پیراهن آنحضرت دراز کرده چیزی مثل گنجشک
بیرون آورده و فرو برد پس آنگاه آن پادشاه کشور تسلیم و رضا از دنیا بدار بقا پیوست و از
شاهراه ارجعی الی ربک بر کنگره عرش مطلق نشست نظم فقال لی یا ابا الصلت ایتنی المغتسل والماء
من الخزانة فقلت ما فی الخزانة مغتسل ولا ماء فقال ایتنی بما امرتک به فدخلت الخزانة فاذا فیها
وماء فاتیته بهما ثم شمرت ثیابی لاغسله فقال لی تنح یا ابا الصلت فان لی من یعیننی غیرک فغسله ثم قال لی ادخل الخزانة ف
اخرج السفط الذی فیه کفنه وحنوطه فدخلت فاذا انا بسفط لم اره من قبل ذلک فحملته الیه
فکفنه وصلی علیه ثم قال لی ایتنی بالتابوت فقلت امضی الی النجار فقال ان فی الخزانة تابوتا فدخلت
فاذا انا بتابوت لم اره قط فاتیته به فوضعه فیه بعد ان صلی علیه ثم تنحی عنه وصلی رکعتین واذا
التابوت قد ارتفع فانشق السقف وخرج منه التابوت ابو صلت گوید که چون این قصه هائله
بوقوع انجامید دود حیرت بفتوح آنحضرت بسوی عالم قدس خرامید حضرت امام محمد تقی ع با دیده
گریان و دل کباب فرمود که ای ابا صلت از خزانه مغتسل و آب حاضر گردان من گفتم ای سید من
در خزانه مغتسل و آب نیست پس آنحضرت فرمود که فرمان بردار باش آنچه ترا بآن امر ساختم
و بشنو آنچه بتو گفتم ابا صلت گوید که حسب الامر آنحضرت بخزانه در آمدم ناگاه در آنجا آب و تخته
که بر بالای آن غسل توان داد حاضر دیدم پس آنرا برداشته بحضور آوردم بعد از آن دامن
زدم که در غسل دادن مدد نمایم حضرت امام محمد تقی ع فرمود که یکسو باش بدرستی که کسی
هست که در این امر مرا مساعده نماید پس آنحضرت را غسل داد بعد از آن فرمود که بخزانه رو و ظرفی
که در آن کفن و حنوط آنحضرت است یعنی سبد و کافور بیرون آور پس بخزانه در آمدم ناگاه ظرفی دیدم

که هرگز مثل آن ندیدم در خزانه آنحضرت ندیده بودم آنرا بیرون آورده تسلیم نمودم پس چون
حضرت امام محمد تقی ع پدر بزرگوار را کفن پوشانید و بر آنحضرت نماز گزارد در این وقت فرمود که تابوت را
حاضر کن پس گفتم که میروم نزد نجار و تابوت را سرانجام میکنم فرمود که در خزانه تابوت مهیاست چون داخل
خزانه شدم تابوتی دیدم که مثل آن هرگز ندیده بودم در آن خزانه یافتم آنرا برداشته بخدمت آنحضرت شتافتم
پس آنگاه آن گرامی را در صندوق تابوت نهاد و از دور بایستاد و دو رکعت نماز بگزارد ناگاه دیدم که تابوت از
از زمین جدا شده بلند گردید و سقف خانه شکافت و تابوت از نظر ناپدید شد نظم فقلت یا ابن
رسول الله الساعة یاتی المامون ویسألنا عن الرضا ع فما نقول فقال اسکت یا ابا الصلت سیعود
انه ما من نبی یموت فی المشرق ویموت وصیه فی المغرب الا جمع الله بین روحیهما فما اتم الحدیث حتی عاد التابوت
فقام فاستخرج الرضا ع من التابوت فوضعه علی فراشه کانه لم یکفن ولم یغسل ثم قال لی افتح الباب ففتحت فاذا انا
المامون والغلمان بالباب فدخل باکیا حزینا قد شق جیبه ولطم راسه وهو یقول وا سیداه فجعت بک یا سیدی ثم جلس عند
راسه وقال خذوا فی تجهیزه فامر بحفر القبر فحفرت ابا صلت گوید بعد از آنکه تابوت آنحضرت بعالم
ملکوت رفته غایب گردید من مضطرب شده گفتم که ای پسر رسول خدا همین ساعت مامون میاید و
از حضرت را میطلبد که چه شد و کجاست چه جواب گوییم و چه چاره کنیم آنحضرت ع فرمود که خاموش باش ای
ابا صلت که تابوت بزودی باز میاید بدرستی که شان آنست که هر پیغمبری که در مشرق بمیرد
زمین بمیرد و وصی او در مغرب مگر آنکه جمع کند خدای تعالی میان روح و جسد ایشان ابا صلت گوید که در این
بودم که تابوت معاودت نمود پس آنحضرت ع برخواست و جسد بزرگوار را از تابوت بیرون آورد و
در بالای فراش خوابانید چنان بود که گویا آنحضرت را کفن کرده اند و غسل نداده اند بعد از آن فرمود که در
بجهت مامون بگشای پس حسب الاشاره آنحضرت در را گشودم دیدم مامون و غلامانش رسیدند پس آنحضرت
گریان و اندوهگین بخانه در آمد و گریبان بدرید و بر سر خود زده میگفت وا سیداه پس آنگاه بر بالین آنحضرت
نشست و گفت شروع در تجهیز و تکفین آنحضرت نمایند و امر نموده که در موضعی که قبر هرون الرشید بود قبری بکنند و
چنانکه آنحضرت خبر داده بود سنگ عظیم پیدا شده هر چند جمعیت معاونت سعی نمودند کلنگ کاران سنگ را
بضرب کلنگ از جا بکنند نتوانستند نظم فقلت ما رایت ان احفر له سبع مراقی وان اشق له ضریحا فاذا فعل
نبع الماء والحیتان فقال المامون لم یزل الرضا ع یرینا عجایبه فی حیاته حتی اراناها بعد وفاته فقال له
وزیر کان معه اتدری ما اخبرک به الرضا قال لا قال انه قد اخبرک ان ملککم یا بنی العباس مع کثرتکم وطول مدتکم مثل هذه الحیتان حتی
اذا انقضت دولتکم وقلت ایامکم سلط الله علیکم رجلا منا فافناکم عن آخرکم فقال له المامون صدقت ثم

و مصنف اباصلت گوید که من گفتم که آنحضرت مرا مامور ساخت که قبری در این مقام از برای آنحضرت بکنم
که تا پایین هفت زینه داشته باشد در پایین طوری که جهة آنحضرت بسازم مامون گفت بنوعی که مامور شده
قیام نمای بعد از آنکه حفر قبر آنحضرت در موضعی که نشان داده بود نمودم و هفت مرتبه قرار دادم و لحد آنحضرت را
در درون قبر شکافتم آب در قبر پیدا شد و ماهیان کوچک و بزرگ ظاهر شدند و ماهی بزرگی ماهیان
کوچک را فرو برد و بعد از آنکه دست بر آب گذاشتم و با آنچه آنحضرت گفته بود تکلم نمودم آب خشک گردید
پس مامون ملعون چون این حال مشاهده نمود تعجب کرد و گفت ابو الحسن همیشه عجایب و غرایب در حیات خود
بما نموده تا آنکه بعد از وفات نیز بما نمود پس نگاه وزیری که با او در آن مجلس حاضر بود بمامون گفت که
میدانی که آنحضرت بظهور ماهیان کوچک و بزرگ ترا چه خبر داده و بوقوع این علامات چه اعلام نموده
مامون گفت نمیدانم وزیر گفت که آنحضرت ترا اخبار مینماید که ای بنی عباس هر چند از بابت ماهیان کوچک
بسیار باشید و مدت حکومت شما طولانی شود مثل شما مثل این ماهیان کوچک است تا وقتی که
باخر رسید ملک شما و برگردید دولت شما مسلط گرداند خدای تعالی بر شما مردی که براندازد شما را
بنوعی که هیچکس از شما باقی نماند پس مامون تصدیق وزیر نموده بعد از دفن نمودن آنحضرت
و بجانب منزل خود شتافت این بود ترجمه صریح که شیخ از سرها با ابا صلت نقل نموده و در اخبار امده که ابا
صلت گوید بعد از دفن آنحضرت مامون مرا طلبید و گفت ای اباصلت آن کلامی که ابو الحسن ترا
اموخت مرا تعلیم کن هر چند انکار کردم بیاد نیامد مرتبه خود دیدم که فراموش شده قبول نکرد
و مرا حبس فرمود و مدت یکسال در حبس ماندم و کار بر من تنگ شده گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد که
مرا فراخی کرامت فرما و از این حبس خلاصیم بخش دعای من مستجاب شده محمد بن علی را دیدم که
حاضر شده گفت ای اباصلت دلگیر شده گفتم ای مولای فرمود که برخیز و دست بزنجیرهای من زد و
زنجیرها از من بدر شد و دست مرا گرفته از زندان بیرون آورد و پاسبانان و غلامان مرا
میدیدند و هیچکس با من حرف نمیزد تا از آنجا بیرون آمدیم پس بمن گفت الحال برو در امان خدا
که مامون دیگر ترا نخواهد دید و تا زنده بودم مامون مرا ندید و بفکر من نیفتاد مطلع در کتاب
عیون اخبار الرضا از احمد بن علی انصاری منقول است که او گفت از ابو الصلت هروی پرسیدم که
چون تو در خدمت آنحضرت میبودی و بر کماهی احوالات آنجناب اطلاع داری بگو که چگونه دل مامون
با آنهمه اکرام که مینمود و با آنهمه محبت که با امام ع داشت بقتل امام میل نموده در جواب گفت که مامون
اکرام و محبتی که با آنحضرت اظهار میکرد بجهت آن بود که بر مردم ظاهر سازد که او راغب است بدینها و اعتقاد

خلق را

١٩١

خلق را دربارهٔ او فاسد کند تا او را وقعی در خاطرها نماند چون دید که آنحضرت از ولیعهدی
و اکرام و محبت ورزیدن او از جای در نمی آید و فضیلت آنها میشود و اعتقاد مردم بآنحضرت روز بروز
در تزاید است از اطراف علمای هر ملت را طلبید و با او بمباحثه انداخت که شاید در مناظره یکی از ایشان
غالب شود و منزلت او نزد علما پست شود و بجهل در میان عوام شهرت یابد چون از این راه نیز
مقصود او میسر حاصل نشد چه همه کس از دهریه و ملاحده و براهمه و صابئه و مجوس و یهود و نصاری
و غیر ایشان از سایر مخالفان و علمای اسلام نیز که با او مناظره نمودند و ملزم شدند و
بعجز اعتراف کردند تا چون خلایق غلبه و تفوق آنحضرت را با اهل ملت و مذهب دیدند بامامت میگفتند
که او اولی است بخلافت و خبر از این سخنان را بمامون رسانیدند او در غضب میشد و حسد
روز بروز در تزاید بود و در اکثر احوال محبتی که از خلق متوقع بود بفعل نمی آمد و آن هم علاوه عداوت
میشد و حیله دیگر در سقوط و هبوط مرتبه آنحضرت نزد مردم عالم ندید چاره جوئی زهر دادن نبود
و در فصول المهمه و کشف الغمه از هرثمة بن اعین که از خدام مامون بود و بظاهر و از محبان اهل بیت بود در باطن
و مامون او را بجهت خدمت امام علیه السلام مقرر نموده بود روایت شده که گفت روزی از روزها
امام ع مرا طلبید و فرمود که ای هرثمه ترا بر چیزی مطلع میسازم و سری بتو میسپارم باید که تا من زنده
حیات باشم آنرا بکسی اظهار نکنی که اگر در حال حیات من آنرا بکسی گوئی فردا در نزد خدا من خصم تو خواهم بود
هرثمه گوید که عهد کردم که آنرا مخفی دارم و تا امر نکند بکسی نگویم پس فرمود که بدان ای هرثمه که رحلت
من نزدیک است و بعد از چند روز دیگر انگور و انار زهر آلود بمن خواهند داد و از دنیا خواهم رفت
و مامون قصد آن خواهد کرد که قبر و مدفن مرا در پس پشت پدر رشید قرار دهد حق تعالی قدرت نخواهد
داد و آن زمین سخت خواهد شد بحیثیتی که هر چند جهد نمایند کنده نشود و موضع قبر من در طرف
قبله در پیش روی پدر او است که چون از تجهیز فارغ شوند بانچه بتو گفتم مامون را اعلام نمای و
با ایشان یعنی مامون و متابعان نشانه بگوی که در هنگام کندن قبر من تا قبل اینکه شروع کنند و نشسته
برادر سفر باشد خواهد رسید و از شتر فرود آمده بر من نماز خواهد کرد و چون از نماز فارغ شوند
تابوت مرا بر زمینی که نشان داده ام گذارند زمین را بکنند قبر مهیا ساخته شده نمودار خواهد شد
و در آن قبر آب سبز خواهد بود و چون قبر مکشوف خواهد شد آب زمین فرو خواهد رفت و
من است زنهار که تا من در حیات باشم اظهار این سخن نکنی هرثمه گوید که بعد از آنکه زمانی از آنحضرت
مامون رفت و انگور و انار خورد و از دنیا وداع نمود و من نزد مامون رفتم دیدم که ... گفتم الان

با من عهدی کرده بود که آنچه گفته بود بعد از فوت من به تو بگویم گفت بگو من آنچه شنیده بودم گفتم

نموده اند تجهیز نمود و در وقت نماز همان شخص بود بیت آمده با هیچکس حرف نزد و در پیش صف ایستاده

کرد و مأمون متوجه او شده او را ندید و از اطراف به طلبش رفتند و او را ندیدند و مأمون [illegible]

چنانکه مذکور شد امر نمود که قبر به جهت آنحضرت در پیش قبر هرون رشید بکنند و هیچکس بر آن زمین کار کردن نتوانست از دو

طرف دیگر اراده نمود که قبر در موضعی که ضریح مبارک بالفعل است شروع کردند قبری مهیا ظاهر شد و آبی

در او پیدا گردید [illegible] و آنحضرت در آنجا مدفون شد و تا [illegible] از زمان مأمون

و بعد از آن هرگاه هرثمه را دید آنچه به تو گفته بود نقل کن هرثمه گوید که از آن نقل کردم مأمون [illegible] شنید و

اظهار ندامت میکرد و میگریست مطلع و از جمله کرامات آنحضرت که ارباب سیر از سنی و شیعه در کتب

خود ذکر نموده اند حکایت زینب کذابه است و بیان آن چنانکه نقل است که زنی بود در خراسان

که خود را به نسب علویه شهرت داده بود و میگفت از اولاد فاطمه ام و چون حرف او به آن امام رسید

فرمود که مرا علی [illegible] نزد حاکم حاضر شده گفت اگر علی بن موسی نفی نسب من میکند من نیز نفی

نسب او میکنم [illegible] او را به نزد امام فرستاده گفتگوی آن زن را با آنحضرت اعلام نمود امام علیه السلام

فرمود که من خود به نزد حاکم خواهم آمد و صحت نسبت من با او ظاهر خواهد شد و ایشان را بالخانه

و سبعی که از اقسام [illegible] در آنجا مقید داشت جهت سیاست مجرمان و آن را برکة الحیوانات نام

گذاشته بود و چون به نزد سلطان حاضر شدند آنحضرت فرمود که گوشت اولاد فاطمه و علی و حسن و حسین بر

سباع حرام کرده اند اگر این زن یقین میداند که از اولاد ایشانست باید که در آید تا صدق کلامش بر خواص

و عوام ظاهر شود و آن زن گفت تو نیز این دعوی میکنی اول تو در آ [illegible] آنحضرت برخاست

و متوجه آن برکه شد و سلطان و خواص او آنحضرت را منع کردند فرمود که ایمن باشید و در را باز

کرده به درون خانه رفت و یکیک را دست بر سر کرد و پشت و پهلو میمالید و هریک از آن جانوران [illegible]

پاهای او میمالیدند و دنبال او میجنبانیدند [illegible] تا همه را دید و از همه اطاعت و انقیاد ظاهر گردید

و سلطان و خدم و حشم او تماشا میکردند و تعجب مینمودند و چون بیرون آمد آن زن را [illegible]

[illegible] که تعلل مینمود و سلطان [illegible] که گوشش نکرده او را [illegible]

علویت این دروغکار [illegible] همان طریق عمل خواهند نمود چون داخل برکه اش نمود [illegible]

به استقبال او آمده پاره پاره اش کردند و در طرفة العین چنانکه [illegible] نماند که خون او بر زمین چکید

و این زن به کذابه مشهور گردید و از آنجمله روایتی است که شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب اعلام الوری از محمد بن علی

از ابی

از ابی حبیب روایت نموده که او گفت در شهرها منقولست که حاجیان در آن مسجد نزول میکنند [illegible]

قصبه [illegible] ابی حبیب که یک شبی در خواب دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن مسجد نزول نموده [illegible]

و سلام کردم دیدم نزد آنحضرت طبقی [illegible] پوشیده اند و در آن طبق خرما بود و رسول خدا

صلی الله علیه و آله دست در آن کرده [illegible] خرما مشتی بمن داد چون شمردم شانزده عدد بود بیدار شدم

و در تعبیر آن منتظر بودم تا آنکه [illegible] بگذشت شنیدم که مأمون علی بن موسی الرضا را از مدینه

به خراسان طلب نموده و آن حضرت در آن مسجد نزول نموده و مردمان به عبادت خدمتش [illegible] میشدند

من نیز به خدمتش شتافتم در همان مکان که رسول خدا را دیده بودم آنحضرت را دریافتم دیدم که آن

حضرت نشسته و به همان طریق طبقی خرما سرپوشیده نزد او گذاشته چون سلام کردم و جواب شنیدم

دست مبارک در آن طبق گذاشته مشتی خرما بیرون آورده بمن داد چون شمردم شانزده عدد بود

گفتم یا ابن رسول الله [illegible] ازین خرما دیگر عنایت نمایید فرمود که اگر جدم زیاده بر این داده بود من هم

میدادم در قدمش افتادم و تعبیر خواب خود را دانستم و از جمله روایات مشهوره خبریست که صاحب

کشف الغمه از تاریخ نیشابوری نقل نموده که امام ضامن در وقتی که متوجه مرو بود چون به نیشابور

رسید [illegible] شهر گذشت دو فاضل مجتهد محدث مشهور یکی محمد بن مسلم طوسی و دیگری ابو زرعه راه

بر آنحضرت گرفته گفتند ای سید بن سید و ای امام بن امام ای سلالة طاهره و ای خلاصه زکیه

بحق آبای طاهرت که روی مبارک خود را بما نمای و حدیثی [illegible] از جدت رسول الله صلی الله علیه و آله از

برای ما نقل کن که باعث فخر و امتیاز ما شود در دنیا و سبب عفو و آمرزش ما باشد در آخرت و در آنحال آن

حضرت در کجاوه بود چون محمل را نگاه داشت و خلق نیشابور را نظر بر طلعت همایون آنحضرت افتاد

تمامی از دست رفتند جمعی فریاد برآوردند و بعضی در خاک غلطیدند و گروهی [illegible] بفغان و بیقراری

در آمدند و فوجی گریه میکردند [illegible] و بعضی پای بوس ناقه اش [illegible] و غوغای عام

کثرت ازدحام مانع نقل حدیث [illegible] تا آنکه به نصف النهار رسید [illegible] و قضاة فریاد بر آوردند

که ای معاشر مسلمین [illegible] استماع فرمایید [illegible] بایذای جگر گوشه پیغمبر [illegible] تا خلق ساکت شدند

آنحضرت متکلم شده فرمود که حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی

محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین قال حدثنی ابی الحسین بن علی الشهید فی ارض کربلا قال حدثنی ابی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال حدثنی اخی و ابن عمی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله قال حدثنی جبرئیل قال سمعت

العزة سبحانه و تعالی لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی صدق الله

وصدقه جبرئیل وصدق رسول الله والائمه علیهم السلام یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله حصار منست پس هر که گفت این کلمه را در حصار من
در آمد و از عذاب من ایمن شد و بعد از آن آنحضرت فرمود که ولکن بشرطها و شروطها و انا من شروطها یعنی این کلمه
وقتی حصار الهی میشود که اقرار بامامت ائمه علیهم السلام که یکی از ایشان منم داشته باشد و آورده اند که یکی از اسلاف
سامانیه این حدیث را باین سند باب طلا نوشته وصیت نمود که با او دفن کنند و بعد از فوتش او را در خواب
خرم و خوشحال دیدند پرسیدند که معامله تو چون گذشت فرمود با من توجه کرد و گفت خدای تعالی مرا بخشید
بگفتن من این کلمه طیبه را بجهت تصدیق نمودن رسول الله و او را از روی اخلاص و بانکه من این حدیث را باب
طلا نوشته بودم و تعظیم و احترام آن بجای آوردم چنانچه امام رضا علیه السلام فرموده از عذاب نجات دادتم
و در باب زیارت آنحضرت هم احادیث بسیار و اخبار بیشمار وارد است و از آنجمله از حضرت رسول صلعم
مرویست که فرمودند ستدفن بضعة منی بارض خراسان ما زارها مؤمن الا اوجب الله له الجنة
و حرم جسده علی النار یعنی زود باشد که مدفون شود پاره از جگر من بزمین خراسان زیارت نکند او را
هیچ مؤمن مگر آنکه واجب گرداند خدای تعالی بهشت را و حرام گرداند جسد او را بر آتش دوزخ و در کشف الغمه
از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که مردی از صلحای خراسان نزد من آمده گفت رسول خدا را بخواب دیدم که بمن
گفت که کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی واستحفظتم ودیعتی وغیب فی ثراکم نجمی یعنی چه گونه خواهید بود
شما هرگاه مدفون شود در زمین شما پاره از من و سپرده شود در خاک شما گوشت من
امام علیه السلام در تعبیر خواب آن خراسانی گفت که آن مدفون در زمین شما منم خواهم بود و آن امانت منم
و آن کوکب نیز منم که در خاک شما پنهان شود منم و هر که مرا زیارت کند در حالتی که بشناسد مرا و حق مرا
واجب الاطاعة داند پس من و پدران من در روز قیامت شفیعان او باشیم و هر که ما شفیعان او
باشیم البته از اهل نجات خواهد بود و هر چند که او را وزر و گناه اینقدر باشد که مثل وزر [illegible]
جن و انس باشد و شیخ صدوق رحمة الله علیه نقل نموده که فرموده من رآنی فی منامه فقد رآنی
فان الشیطان لا یتمثل بی یعنی رسول خدا فرمود که هر که مرا در خواب ببیند البته مرا دیده [illegible]
بدرستی که شیطان بصورت من خود را بگردانیدن نتواند نمود و همچنین بصورت هیچکدام از اوصیای
من نمیتواند شد بلکه متمثل بصورت هیچیک از شیعیان صادق العقیده با هم نمیتواند شد و [illegible]
خوابها است [illegible] پس غلط در او راه نیابد و در کتاب عیون اخبار
الرضا از حضرت امام همام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که فرموده ان بخراسان لبقعة یاتی
علیها زمان تصیر مختلف الملائکة فلا یزال فوج یصعد الی السماء وفوج ینزل الی ان ینفخ فی الصور فقیل له یا ابن رسول الله

ایة

ایة بقعة هذه قال هی بارض طوس فهی والله روضة من ریاض الجنة من زارنی فی تلک البقعة کان
کمن زار رسول الله صلی الله علیه وسلم وکتب الله له ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة وکنت انا وآبائی شفعاؤه
یوم القیمة یعنی بدرستی و راستی که در خراسان بقعه ایست که در زمانی بیاید و خواهد آمد که محل آمد و شد
ملائکه باشد یعنی همیشه فوج فوج از آن ملائکه از جانب آسمان [illegible] فوج فوج صعود نمایند تا صور قیامت دمیده
شود پس از آن حضرت پرسیدند که کدام بقعه است اینکه وصف نمودی فرمود که آن بقعه واقع است
در زمین طوس بخدا سوگند که آن روضه از روضهای بهشت هر که مرا در آنجا زیارت کند
چنان باشد که زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده باشد و خدای تعالی بنویسد از برای او ثواب یک
هزار حج و هزار عمره که قبول درگاه الهی باشد و من و پدران من شفیعان باشیم او را در روز قیامت
بدین نحو که [illegible] روات [illegible] قال الثمرة [illegible] الفصل الحادی عشر فی اسرار
ابی جعفر محمد بن علی صاحب الجواد التقی المنتجب علیه السلام فصل یازدهم از فصول مناقب و فضایل ائمه اطهار در
بیان اسرار امام نهم ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام اسم شریف آن حضرت محمد است و کنیتش ابو جعفر ثانی
و القابش [illegible] تقی و جواد و قانع و مرتضی و [illegible] است و اشهر القاب آنحضرت جواد است و مادرش
[illegible] و او را ابو [illegible] میگفتند و بعضی مرضیه گفته اند و رنگ مبارکش سفید و قامتش معتدل بود و نقش
خاتمش [illegible] نقش خاتمش نعم القادر الله معاصر آنحضرت از جبابره بنی عباس مامون و معتصم
تولد [illegible] در جمعه ماه مبارک رمضان در سال نود و پنج از هجرت عمر عزیزش بیست و پنج سال
ماه [illegible] روز وفات [illegible] در سه شنبه بیست و پنجم ذی قعده یا ذی قعده
یا ذی حجه از سال دویست و بیست از هجرت [illegible] مقابر قریش بغداد [illegible] که قبر جدش امام موسی
کاظم علیه السلام است سبب [illegible] که فرموده معتصم [illegible] و اولاد
[illegible] امام علی نقی و موسی [illegible] و مؤنث فاطمه و امامه مناقب آنحضرت بسیار و فضائلش بیشمار است
و از آنجمله حدیث [illegible] مطابق بیان شیخ [illegible]
امام [illegible] بعد موت ابیه
الرضا علیه السلام وهو طفل فجاء الی المنبر ورقی منه درجة ثم نطق وقال انا محمد بن علی الرضا انا الجواد انا العالم
بانساب الناس فی الاصلاب انا اعلم بسرائرکم وظواهرکم وما انتم صائرون الیه علم منحنا به من قبل خلق الخلق
اجمعین وبعد فناء السموات والارضین ولولا تظاهر اهل الباطل ودولة اهل الضلال ووثوب اهل الشک لقلت
قولا یتعجب منه الاولون والآخرون ثم وضع یده [illegible] علی فیه وقال یا محمد اصمت کما صمت آباؤک من قبل

اسرار انحضرت عم کردلالت میکند بر کمال فضل و متانت میکند خبریست که از انحضرت روایت شده که بعد از وفات
پدر بزرگوارش حضرت امام رضا ع انحضرت را بمسجد رسول الله صلعم آوردند و انحضرت طفل بود در ... بود بر منبر رسول
برآمد و یک زینه از منبر بالا رفته فرمود که من محمد بن علی حضرت امام رضا ام من ملقب بجوادم من دانایم بنسبهای
مردمان در اصلاب پدرهاشان یعنی حلال زاده و حرامزاده میشناسم با اهل سعادت و ارباب شقاوت را
میدانم من داناترم از شما بظاهرها و باطنهای شما و حال شما و بتمام اینها علم دارم علمی بخشیده شده بمن
از جانب خدای تعالی پیش از آفرینش همه خلایق و با ما خواهد بود بعد از فنای آسمانها و زمینها و اگر نه آن بود
که اهل باطل معاونت یکدیگر نمودندی و دولت اهل ضلال القیام داشتی و از جای خود آمدی هر آینه
و شبهات شدی هر اینه سخنی گفتمی که تعجب کنندی از استماع آن سخن گذشتگان و آیندگان بعد از ادای این کلام
انحضرت علیه السلام دست شریف بر دهان مبارک گذاشت و فرمود که ای محمد خاموش باش همچنانکه پدرانت
پیش از این خاموش بودند ... در این ایام حق ضعیف و طرف باطل قوی است صبر باید نمود که باراده الهی
زهوق و محقق بر مرکز خود قرار گیرد قال ومن ذلک ما رواه ابو جعفر الهاشمی قال کنت عند ابی جعفر الثانی ع ببغداد اذ دخل
علیه یاسر الخادم یوما وقال یا سیدنا ان سیدتنا ام جعفر تستأذنک ان تصیر الی سیدتنا ام الفضل فقال
للخادم ارجع فانی فی الاثر ثم قام ورکب البغلة واقبل حتی قدم الباب فخرجت ام جعفر اخت المامون
فسلمت علیه وسالته الدخول علی ام الفضل بنت المامون وقالت یا سیدی احب ان اراک مع ابنتی فی موضع
فتقر عینی ثم دخل والستور تشال بین یدیه فما لبث ان خرج راجعا وهو یقول فلما رأینه اکبرنه ...
کراد جمال ... دلالت میکند خبریست که مرویست از ابی جعفر هاشمی که گفت
میبودم در بغداد در خدمت حضرت محمد جواد ابو جعفر ثانی ع پس روزی یاسر خادم بخدمت انحضرت آمد
گفت ای سید ما ... که سیده ما ام جعفر خواهر مامون از تو دستوری میطلبد و میخواهد که تشریف
ببری بسیده ما ام الفضل پس انحضرت ع بخادم گفت بازگرد که اینک من از دنبال تو میآیم بعد از آن انحضرت
سوار استر شده آمد تا بدر خانه رسید ... ام جعفر خواهر مامون بیرون آمد برای حضرت سلام
داد و درخواست نمود که انحضرت نزد ام الفضل دختر مامون آید و گفت ای سید من دوست میدارم
با دختر خود یعنی ... ترا در یک بساط ببینم و بظهور سعادت این قران ...
راوی گوید که انحضرت داخل خانه گردید ... داشته ... بعد از ... بیرون آمد
در ... شده بیرون آمد و باز گردید و میگفت فلما رأینه اکبرنه ... این آیه در سوره یوسف
وارد است و توضیح و بیان آن بر اسلوب چنان است که چون زنان مصر زلیخا را ملامت کردند که با وجود عزیز

زلیخا

١٩٤

زلیخا شیفته غلامی کرده و با زر خریده خود اظهار عشق و محبت نموده و هر آینه او در طریق ضلالت
و گمراهی است چون مضمون این سخنان و ملامت کردن زنان بسمع زلیخا رسید خواست که بر ایشان ...
سازد که هر که یوسف را ببیند عیان خریدار است ... در وادی عشق و محبت او بی اختیار است ...
تهیه و تهیأ ایشان ضیافت طلبیده و مجلس بیاراست و ترنج و کارد بدست ایشان آماده کرد ...
... بکارد ترنج ببرند ... دهان ... یوسف ... جامهای ...
پوشانیده ... تمام ... در صفت ... بود که یوسف ...
ان صفر بود ... گفت بیرون آی بر این زنان بجهت ... ایشان لمؤلفه ...
قدم در عرصه گاه جلوه بنهاد ... بیرون آمد ... بطنا ... دست ... غلط گفتم ...
چشم امید ... زنان یوسف را دیدند ...
نمودند همگی حایض گردیدند ... بعالم ... که بسیاری خواهش زن ...
میشود ... حکایت ... ... هر گاه زن حایض شود میگویند
اکبرنا المرأة یعنی حایض شدن زن و اکبار در لغت بمعنی ... دانستن ... بزرگ شمردن ...
این لفظ در معنی سابق بجهت ... که ... زنان صغر سن ... و در ...
داخل شده و بنا بر این تفسیر ... در آیه ... است ... یوسف ...
استظلام ... چون این معلوم شد گوییم ... که حضرت امام محمد جواد ع داخل شد ... ام الفضل ...
بنت ... بیرون آمد گویا عادت زنان ... ام الفضل ... حضرت ع ...
ظاهر شده بود که هنگام بیرون آمدن میخواند فلما رأینه اکبرنه ... ...
زنان ملامت کننده ... یوسف ... جمال ... یوسف ...
ایشان باعتبار ملاحت و خوبی جمال ... انحضرت ... مذکوره در این مقام
فساد ... نیست ... بطون آیات قرآنی ... مخصوص ... است تمه
ثم خرج وجلس فخرجت ام جعفر تعثر فی ذیولها فقالت یا سیدی انعمت علی بنعمة فلم تتمها فقال ...
امراسر فلا تستعجلوه انه قد حدث ما لم یحسن اعادته فرجعت ام الفضل فاستخبرتها عنه فرجعت ...
فاعادت علیها ما ... فقالت یا عمة ... ادعو علی ابی ... قد زوجنی ساحرا ...
والله یا عمة انه لما طلع علی ... حدث لی ما یحدث للنساء فضربت ... راوی گوید که حضرت جواد
از حجره ام الفضل بیرون آمد ... ام جعفر ... بیرون ... گفت ...

دردامان جامه اشرفی پیچید گفت ای سید من انعام کردی ومنت گذاشتی بر من بنعمتی و تمام نکردی آنرا
نرسانیدی و زود بیرون آمدی چه خبر بود که شتاب کردی وچه مانع روی نمود که با اضطراب آمدی آنحضرت
علیه السلم بر سبیل ابهام این آیه را خواند اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر خدای تعالی پس طلب
عجلت وشتاب مکنید چون بعد سنی که حادث شد ام الفضل را که بگو بنیت طهارت تصریح بان اگر خواهی
بدانی بانکه برو بنزد ام الفضل وازا تحالات که ویرا روی داده خبر بگیر پس خواهر مامون بنزد ام الفضل آمد
انچه از انحضرت شنیده بود بیان فرمود ام الفضل گفت ای عمه که انحضرت را خبر داد کرد با بنجات که مرا
که بجز من وخدا کسی آگاه نیست بعد از آن متفکر شده گفت چون نفرین نکنم بر خود که مرا بتحقیق
بسا عوی زنی داده پس آنگاه ام الفضل گفت بخدا سوگند ای عمه که چون آفتاب جمال او بر من طلوع کرد
حالتی مرا بهم رسید که هرزنان را میباشد پس دست بجای خود زدم و آنها را از هم آوردم
قالت نبهتها جعفر من قولها ثم خرجت مذعورة فقالت یا سیدی فقال لها هو من اسرار النساء
فقالت یا سیدی تعلم الغیب قال لا قالت فنزل الیک الوحی قال لا قالت فمن این لک علم ما لا یعلم
الا الله وهی فقال لها وانا ایضا اعلمه من علم الله قال فلما رجعت ام جعفر قلت لها یا سیدی ما کان
اکبار النسوة قال لها هو ما حصل لام الفضل فعلمت انه الحیض راوی گوید که ام جعفر از شنیدن سخن
ام الفضل متحیر گردید و از غرایب نجات بنزد سید و بعد از آن برآشفته و مدهوش بیرون آمده خواست
که تحقیق کند که انحضرت این واقعه را بیقین میداند یا از قیاس کرده پرسید که ای سید من ام الفضل را
حالت بهم رسیده فرمود که انچه او را حادث شده از حالات نهانی زنانست ام جعفر پرسید که ای سید
من غیب میدانی فرمود نه پرسید که وحی بسوی تو نازل میشود فرمود نه گفت پس از کجا دانستی چنین امری که جز خدا
از آن کسی اطلاع ندارد و ام الفضل انحضرت فرمود که من نیز میدانم آنرا بعلمی که فایض شده بر من از
علم خدای تعالی راوی گوید که ام جعفر از خدمت انحضرت بازگردیده پرسید از انحضرت که ای
سید من اکبار زنان در واقعه آنجا چه معنی بود که خدای تعالی فرموده که فلما رأینه اکبرنه فرمود که
اکبار زنان همین حالتست که ام الفضل را بهم رسیده پس آنگاه دانستم که مراد از اکبار در آیه
اکبرنه حیض است والله یعلم مطلع و از جمله غرایب اشیا و عجایب آثار آنحضرت که مشتمل است بر مناقب علیه
ومواهب سنیه حضرت که نزد مخالف و مؤالف مشهور و در کتب فریقین مسطور است عن آنست که روایت کرده اند
که چون حضرت امام رضا از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود وسالی چند گذشت و مامون به بغداد آمد و در
خلافت متمکن شد در آن وقت چون امام محمد جواد از حوادث زمان و تقلبات دوران در مدینه توطن میتوانست

با اهل بیت خود به بغداد آمده در آنجا میبود اتفاقا روزی مامون بشکار میرفت و امام محمد جواد
گردر آن وقت نه ساله بود بر سر کوچه با اطفال بازی میکرد و مامون با خدم وحشم رسید و اطفال
همگی گریزان شدند الا انحضرت که بر جای خود ماند و اصلا حرکت نکرد مامون را چشم بر انحضرت افتاده از
توقف نمودن انحضرت تعجب نمود و گفت ای پسر چرا تو چون دیگران نگریختی امام در جواب گفت راه تنگ نبود
که از رفتن من راه بر تو وسیع شود و گناهی نکرده بودم که از تو بترسم و گمان نداشتم که تو بی جرم و گناه
کسی را آزار کنی بر شما مامون از کلام انحضرت خوشش آمده گفت چه نام داری فرمود محمد گفت پسر کیستی فرمود که
علی بن موسی الرضا ام مامون گریان شده بر امام رضا رحمت فرستاد و برفت و تمام راه در این فکر
بود اما چون از شهر بیرون رفت و باز بر آورد تا بلند ساخت و باز غایب شد بعد از ساعتی برگشت
و ماهی کوچکی در منقار داشت مامون از آن متعجب شده ان روز شکار را موقوف کرد و بجانب شهر برگشت و
آن ماهی را در دست داشت و متفکر بود تا چون بهمان مکان رسید و باز اطفال متفرق شدند و امام بجای خود
ماند بنزدیک شد ... انحضرت پرسید که در دست من چیست گفت ای عالم علوم لدنی با الهام ربانی گفت حق تعالی
در میان آسمان و زمین دریاها آفریده است ماهیان کوچک از آن دریا بیرون می آیند و بازهای پادشاهان آنها را صید میکنند
سلاله نبوت را بآنها امتحان میکنند چون مامون این کلام را از انحضرت شنید تعجب نمود و نگاهی طولانی
بان جناب کرد و گفت حقا که تو پسر امام رضایی وبعد از ان خوش وقت شده امام را بخانه برد و در اکرام و احترام
او افزوده روز بروز در تعظیم و توقیر جهد مینمود تا اینکه باز ... حسد عباسیان جوش زده
کردند و همه با هم یکزبان شده بمامون گفتند ... که بطور طریقه خلفای راشدین
عظام تو با ال علی سلوک میکرده باشی ... ولیکن خدای تعالی در
در بر دیگران ... نعل عهد کردن ... عباسیان ...
گرفتار شده بودند ... ایشان ...
بحال خود بگذار مامون در جواب ایشان گفت ... من بخیل ...
قطع رحم نمود و من از آن بخدا پناه میبرم ... در بنی عباس میبود ...
میدانستند که ... خلافت ... که بحق ... و من امام رضا را
بطلب ... خلافت میدادم ... رسانیدم و او قبول نکرد ...
با انت ... علم ... فضل و کمال او ...
صغر سن ... عباسیان گفتند ...

وبا کلام فاضل دانشمند گفتگو کرده که حال او ظاهر شود واگر خلیفه در اکرام مجد است باید صبر کند تا در
موقتی در علم بکوشد و فقاهتی بهم رساند و بعد از آن امر خلیفه است مامون گفت من حال او را بهتر میدانم
از شما و علم ایشان از نفاذ از سر او مر ربانی است اگر خواهید امتحان بکنید تا صدق کلام من بر شما ظاهر شود
و ایشان باین سخن راضی شده گفتند امیرالمؤمنین روزی مقرر کند و از علما کسی را اختیار نماید که از علم
و فقه و شریعت از او سؤال کند مامون گفت من فلان روز را مقرر نمودم که اجتماع کنید شما خود
از علما هر کس را خواهید انتخاب نمایید و از جمع نزد مامون بیرون آمدند باتفاق تمام در باب قاضی
کردن خطا نموده بودند که چون نادانی وی بخلق ظاهر شود مامون مهربانی نسبت باو بطرف شکند و اگر فقیه
باشد دیگر ایشان را بخلیفه اعتراضی نباشد و باهم رایها را یکی کردند و از میان علما یحیی بن اکثم را که در آن وقت
قاضی بغداد بود و در میان اهل سنت سرآمد فضلای عصر میبود و در علم فقه و حدیث نزد همه ایشان در
بیش و اعتبار از سایر ایشان بیشتر انتخاب نمودند و باوی قرار کردند که باین امر اقدام نماید و در
روز موعود جمیع علما و اعیان اهل ملک و ارکان دولت را طلبیدند و مامون بر تخت حکومت نشسته فرمود که ابو جعفر
محمد بن علی الرضا ع را طلب کنند و در نزدیک خود جهت او فرمود مسندی انداختند و چون آنحضرت آمد بر خواست
تعظیم نمود و بجای خود نشانید و بعد از آن یحیی بن اکثم متوجه مامون شده گفت یا امیرالمؤمنین
مرا رخصت میدهی که از ابوجعفر سؤال کنم مامون گفت این مجلس بهمین جهت منعقد شده هر چه خواهی بپرس
یحیی جانب امام ع متوجه شده گفت رخصت میدهی که مسئله بپرسم فرمود سل عما شئت یعنی هر چه خواهی
سؤال کن پس گفت چه میگوئی در باب کسی که در حال احرام بسته باشد و صیدی بکشد کفاره آن چیست
امام ع فرمود که آیا این مرد در بیرون حرم این صید را کشته یا در درون حرم آیا دانسته این عمل
کرده و عالم بحرمتش داشته یا جاهل مسئله بوده آیا از روی عمد این فعل ازو صادر شده یا خطا کرده آیا این
شخص که صید کشته طفل بوده یا بزرگ و بالغ آیا بار اول که باین امر اقدام نموده یا بار دیگر هم ارتکاب
کرده آیا صید او از جمله مرغان است یا از جانوران دیگر آیا این صید کوچک یا بزرگ آیا این شخص از این عمل
پشیمان بوده یا مصر و مشعوف آیا در شب این صید را کشته یا در روز آیا احرامی که داشته احرام عمره
بوده یا احرام حج پس یحیی بن اکثم را لکنت بر زبان افتاده و رنگش متغیر شد و آثار عجز و انکسار در روی ظاهر
شد و هر چند حضار انتظار کشیدند که شاید جوابی گوید نتوانست مامون گفت الحمد لله که ظن من
خطا نبوده و آیا هنوز انکار رای من میکنید یا از عقیده خود برگشته اید و متوجه امام شده فرمود
فدایت شوم اگر اینها پرسیدی یک یک را جزئیا بیان فرمای مستفید میشویم پس آنحضرت شروع نموده یک یک را

بروجهی

بروجهی بیان فرمود که فریاد احسنت احسنت از دوست و دشمن بر آمد مامون گفت احسنت احسنت
یا ابا جعفر احسن الله الیک یعنی نیکوئیها نمودی حق تعالی ترا جزای خیر دهاد ای امام وقت بعد از آن
با او گفت چنانکه یحیی بن اکثم از تو سؤال کرد تو نیز از وی سؤال کن آنحضرت ع متوجه یحیی شده گفت اذن
میدهی که سؤال کنم یحیی با اعلاج گفت ذلک الیک جعلت فداک ان عرفت و الا استفدت منک یعنی اگر
از تو فدای تو شوم بپرس اگر جواب آن را بگویم و الا از شما استفاده نمایم امام ع فرمود مرا خبر ده از
شخصی که صبح بر زنی نگاه کند نظر او بر آن زن حرام باشد و چون آفتاب بلند شود بروی حلال گردد و چون آفتاب
بزوال رسید باز آن زن بر او حرام شود و چون بوقت عصر رسد دیگر باره بر او حلال گردد و در وقت نصف
شب بر او حرام گردد و چون صبح طالع شود بر او حلال شود وجه حرمت و حلیت این زن بر این مرد چه باشد
و چه باعث حرمت و حلیت تواند بود یحیی بن اکثم لحظه سر بگریبان تفکر فرو برد پس سر بر آورده گفت لا والله
بخدا قسم هر چند من فکر در این مسئله میکنم جواب مقرون بصواب نمیتوانم و وجه هر یک را
نمیتوانم دانست اگر افاده فرمایید تا یحیی و همه مستفید شوند منت عظیم باشد پس آنحضرت
فرمود که این زن کنیزی است از شخصی و نظر بیگانه در اول روز بر او حرام بود و چون آفتاب بلند شد
کنیزک را خرید از صاحبش برو حلال شد و وقت زوال آفتاب او را آزاد کرد بر او حرام گشت و چون
وقت عصر شد او را بزنی بخواست بروی حلال شد و در وقت مغرب ظهار کرد و بعد ظهار بر او حرام گشت
و در وقت خفتن کفاره ظهار داد بر او حلال شد و در نصف شب طلاقش داد و بر او حرام شد و در وقت صبح رجوع نمود
بر وی حلال شد پس مامون روی بجانب حضار کرده گفت شما را اخبار میدهم که در میان خود کسی که
دارید که چنین سؤال را جواب بشنید بیان تواند کرد همه گفتند بخدا قسم که چنین شخصی کجا نداریم پس
گفت وای بر شما ایشان از اهل بیتی اند که حق تعالی ایشان را بانچه دیده بود می بیند از خلق برگزیده و
عطا نموده و کمی سن سال ایشان از فضل و کمال مانع نمیبود نشنیده اید که رسول صلی الله علیه و آله
امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کرد و افتتاح دعوت باو نمود و حال آنکه ع در آن وقت ده ساله بود
و غیر از او هیچ طفلی را باسلام نخوانده و غیر از حسن و حسین ع با ایشان در سن کم بودند مبایعت نمود
در آنحال که ... بیعت نمود و با هیچ طفل دیگر مبایعت ننمود و ایشان ذریة بعضها من بعض
دارند و از ذریه ایشان حکم اولی جاری است حضار همه یکبار گفتند صدقت و الله یا امیرالمؤمنین
یعنی بخدا که راست گفتی ای امیرالمؤمنین پس مامون در همان مجلس
خطاب با امام ع نموده گفت یا ابا جعفر دختر مرا از بنده میکنی و از جمعی را خویش نامیدی چون مامون

کلام آنحضرت ساکت گشت [illegible] خطبهٔ زیبای خود بخوان پس آنحضرت بر خواست که خطبه بخواند مامون گفت
اخطب جعلت فداك لنفسك فقد رضيتك لنفسي وانا مزوجك ابنتي ام الفضل پس امام خطبه را بدین نحو خواند الحمد
لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانيته وصلى الله على محمد سيد بريته والاصفياء من عترته
اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وتعالى وانكحوا الايامى
منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم ثم ان محمد بن
علي بن موسى يخطب ام الفضل بنت عبد الله المامون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد
وهو خمسمائة درهم جيادا فهل زوجته يا امير المؤمنين على هذا الصداق المذكور پس مامون
گفت نعم قد زوجتك يا ابا جعفر ام الفضل ابنتي على الصداق المذكور فهل قبلت النكاح ابو جعفر
در جواب فرمود قد قبلت ذلك ورضيت به و فاتحه خواندند و [illegible] خویش و [illegible] و عام و خاص را
خوش بو کردند و بعد از آن خوان کشیدند و چون طعام صرف شد امر نمود که متفرق شوند و روز دیگر
تهنیت ابو جعفر آمدند و روز دیگر خاص و عام جمع آمده مبارکباد امام گفتند مامون [illegible]
و امر نمود که طبقهای نقره ملمع تمام با نکلهای بود که از مشک و عنبر ترتیب داده بود نزد مردمان [illegible]
که در آن رقعه تعبیه نموده بود که در آن رقعه اسم باغی یا خانه نوشته شده بود نثار آنحضرت کردند تا هر که رقعه
بدست آید صاحب ملکی و مالی شود و این مخصوص بود و بعد از آن بدرهای زر و جواهر بر قواد و
[illegible] کرد و بعد از آن عوام الناس را عطاها نمودند و خلعتها دادند [illegible] خلق بغداد کسی نماند که
از آن فیض محروم مانده باشد یا بفیض دیگر رسیده باشد و تا مامون در حیات بود امام محمد تقی مکرم و معزز بود.

وایضا از جملهٔ معجزات آنحضرت در مهج الدعوات مسطور است از حکیمه دختر حضرت امام رضا مرویست که
او گفت بعد از فوت برادرم [illegible] ام الفضل رفتم و بعد از آنکه [illegible] بر او گریست و از صفات
مرضیه و مذکور شد گفت ای عمه اگر خواهی نقل عجیبی از او ترا خبر دهم که مثل آن نشنیده باشی گفت
نعم گفت [illegible] خود نشسته بودم که زنی خوش صورت خوش [illegible] ورد [illegible] پیش من آمد چون
پرسیدم که تو کیستی گفت من از اولاد عمار یاسرم و زن محمد بن علی ام من در حضور او خود را ضبط
نمودم و چون او رفت [illegible] غیرتی که زنان را میباشد چنان در من اثر کرد که ضبط خود
نتوانستم کرد و [illegible] بر [illegible] و چون نصفی از شب گذشت گریان و نالان
[illegible] رفتم و گفتم [illegible] کرده [illegible] بر سر من [illegible] و چون [illegible]
[illegible] مامون [illegible]

خود

197

خود چنین پنداشت که [illegible] و شمشیری برداشت و خادمان همراهش شدند چون [illegible]
ابو جعفر آمد او را در خواب دید شمشیر کشیده او را پاره پاره کرد و برگشت و من با خود گفتم که دیدی
با خود چه کردی پاره [illegible] بر سر و روی خود زده در گوشه بخواب رفتم چون صبح شد یاسر خادم با او گفت تعجب
چیزی از تو سر زد پرسید که چه واقع شد یاسر نقل نمود که دخترت آمده چنین و چنین گفت و تو بر سر او رفته
او را پاره پاره کردی مامون چون این سخن شنید چندان بر سر و روی خود زد که بیهوش شد بعد از
بهوش باز آمد یاسر را فرستاد که خبری بیار یاسر گوید چون بخانهٔ آنحضرت آمدم دیدم که در [illegible]
نشسته مسواک میکند سلام کردم جواب شنیدم و خواستم که با او حرفی زنم بنماز مشغول شد و من دوان
بخدمت مامون آمدم گفتم بشارت باد ترا که ابو جعفر زنده است و بنماز مشغول سجدهٔ شکر کرده هزار
دینار بمن داد و گفت بیست هزار دینار بخدمت ابو جعفر ببر و سلام من باو برسان و من چون [illegible]
که بودن [illegible] که [illegible] زخمها دارد یا نه گفتم یا ابن رسول الله این پیراهن که در بر داری برای [illegible]
[illegible] که بجهت کفن خود نگاه دارم [illegible] پیراهن را بیرون آورده بمن داد و گفت چنین شرط شده بود [illegible]
[illegible] مطلقا [illegible] پشیمانست و نگاه [illegible]
[illegible] نزد مامون آمدم و ماجرا را نقل کردم ام الفضل گفت که بعد از آن [illegible] مامون [illegible]
[illegible] بجهت او فرستاد و پیغام داد که اگر بار دیگر شکوهٔ آنحضرت را از تو بشنوم [illegible]
[illegible] خواهم شد و خود بخدمت آنحضرت آمده او را در بر گرفت و از آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت توبه نمود و آنحضرت دعای با و تعلیم داد فرمود که چون [illegible]
بود [illegible] دعا در مهج الدعوات مذکور است و تا مامون زنده بود به برکت آن دعا از
جمیع بلاها محفوظ بود و بیمن آن دعا چندین شهرها مفتوح شد و در کشف الغمه و فصول المهمه از علی بن
ابراهیم از پدرش نقل نموده که گفت در خدمت آنحضرت بودم که [illegible] گروهی جمع [illegible]
آنحضرت [illegible] در یک مجلس [illegible] مسئله پرسیدند [illegible] مسائل مشکلهٔ خود نمودند [illegible]
جواب [illegible] صواب فرمود [illegible] در آنوقت سن مبارک آنحضرت به [illegible] رسیده بود و
[illegible] آنحضرت روایات بسیار است [illegible] سیدی از سادات مدینه بکنیزی میل بهم رسانیده
بود و قدرت بر قیمت آن نداشت بخدمت آنحضرت عرض حال نمود و روز دیگر شنید که او را فروختند
نالان و گریان بخدمت آنحضرت آمده فرمود بیا با تو [illegible]

و نمی‌دانند که چه سبب چون به باغ رسیدیم آنحضرت دید که کنیزان سبد نو را آورده است رفیقان دیگر امام
توقف نموده با او گفت که صبر انسب که او را خریده است علاج میکردیم و چون سبد را گرد برده کلی
کرده شده بود جواب بشنواند گفت که نخانه تر از آن باغ بود را میدید سبد پر که فرزندهای نیکو کشیده اند
و کنیزی هوس لباسی خود و پیش در کنجی نشسته سر خشم خود را بکرفت آنحضرت او را بخود دیگر بردند
ما یحتاج از ماکول و مشروب بدان مهیا بود سید را تعجب فلبکرد و همینان است که بجواب
یا به سپاری امام عم فرمود که این باغ و این کنیز و بچه در اینجا ندر این باغ است که همکی تعلق بشود اند در سید
مدان عیش گذاشتند بجانب خانه خود نشتافت و چون آنحضرت عم مصدر اینچنین آثار بود بلقب جواد
اشتهار یافت **قال الشیخ** قدس سره الفصل التاسع فی اسرار ابی الحسن علی الثانی عم شیخ قدس سره میفرماید
که فصل دوازدهم از فصول مناقب فضائل ائمه طاهرین عم در بیان اسرار امام دهم ابوالحسن علی النقی است علیه السلام
اسم شریفش علی مادرش سمانه مغربیه بود القابش آنحضرت هادی و متوکل و ناصح و نقی و متقی و مرتضی و نقیه و
عالم و امین و طیب است و اشهر القابش نقی است و هادی و در اول بمتوکل مشهور بود چون لقب خلیفه معاصر متوکل بود از آن
منع فرمود کنیت مبارکش ابوالحسن است و گرچه ابوالحسن کنیت علی بن ابیطالب است اما باصطلاح امام موسی علیه السلام
ابوالحسن اول میگویند و امام رضا را ابوالحسن ثانی و حضرت امام علی نقی را ابوالحسن ثالث صلوات الله علیهم و نقش
اسم الهون معتمد القادر نقش نگینش الله ربی و هو عصمتی من خلقه ... احتجب فی ... از خلفا
بنی عباس معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز تولدش در مدینه طیبه در ماه رجب سال دویست و دوازده
هجری بود ... مدت امامتش سی و سه سال بود و اول امامتش بود در بقیه سلطنت معتصم بعد از آن و ملک
واثق پنج سال و نه ماه بود و بعد از آن چهارده سال و نه ماه مدت حکومت متوکل و شش ماه زمان سلطنت
پسرش منتصر و سال و نه ماه مدت پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین بود و تتمه در خلافت معتز بن متوکل
وفاتش در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهارم از هجرت نبویه بود که بفرموده معتز علیه اللعنه آنحضرت را
خورانیدند مدفن متبرکش در ... سر من رای که بسامره مشهور است و اولاد امجادش چهار پسر
حضرت ابومحمد که امام و نایب بعد از پدر و حسین و محمد و جعفر و یک دختر عائشه نام و بعد از امام محمد
امام واجب الطاعه آنحضرت بود ... که خصال امامت در وجمع بود و بسبب علم کامل و فضل شامل ...
که از حضرت رسول و ائمه سابق صلوات الله علیهم در شان آنحضرت وارد است و در کتب احادیث اهل
بتفصیل مسطور است و معجزات و کرامات آنحضرت بسیار است و شیخ قدس سره بذکر بعضی از آنها تاکید
رفیع اعتقاد و ایمان نموده میفرماید که **فمن ذلک** ما رواه محمد بن الحسن الجهنی قال حضر مجلس المتوکل مشعبذ

طلب

طلب عبده بالحق فانه عجیبة لعله المتوکل یا هندی الساعة یحضر مجلسنا رجل شریف فاذا حضر فالعب
بالحیلة فلما حضر ابوالحسن علیه السلام المجلس لعب الهندی ثم بلغت الیه تقاله یا شریف ما یعجبک ... کانک
جائع ثم اشار الی الصورة مدورة فی البطانة شکلها الرغیف و قال یا رغیف مر الی هذا الشریف فارتفعت
الصورة فوضع ابوالحسن عم یده علی صورة سبع فی البطانة و قال قم فخذ هذا فصارت الصورة سبعا
وابتلع الهندی وعاد الی مکانه فی البطانة فسقط المتوکل لوجهه و هرب من کان قائما ...
آنحضرت که دلالت بر بلندی قدر و علو شان آنجناب میکند نقل میکند که مروی است از محمد بن حسن جهنی
که گفت در مجلس متوکل شعبده بازی هندی حاضر شد که در بعضی از فنون سحر و شعبده ماهر بود و بنیروی
بازیهای گوناگون عقل از سر هوشمندان میربود نرد و حقه بازی کرد و او را متعجب ساخته شکفته
گردانید پس متوکل با او گفت که ای هندی همین ساعت مرد شریفی در مجلس ما حاضر میشود باید که در
حضور او بنوعی بازی کنی که او را خجل گردانی و بادی گویم که چون آنحضرت عم در مجلس متوکل حاضر شد
باز هندی بکار خود مشغول گشت آنحضرت عم نیز ... و توجه و التفات نفرمود نیز آن هندی
اراده شریف التفات به بازی من نمینمایی و شکفته نمیشوی گویا گرسنه بعد از آن اشاره کرد بصورت مدوری
که بشکل قرص نان در ساحت بطانه بود و گفت ای رغیف بجانب این شریف نان افتاد و در آن بطانه صورت شیری بود
حضرت دست مبارک بر آن صورت گذاشته فرمود که برخیز و بگیر این شقی را آن صورت در حال شیری
شد و آن ... گرفته بلعید و بمکان خود برگردید پس متوکل از دهشت هراس بروی در افتاد و هر که در آن
محفل ایستاده بود رو بهزیمت نهاد پس متوکل قسم او داد نیز که باز آن هندی را ... حضرت ...
نمیتوان نمود و نسبت بایشان در مقام اکرام و احترام باید بود و این معجزه در بعضی روایات چنین مذکور
است که متوکل با آن ساحر هندی گفت که اگر در حضور علی بن محمد ... سازی هزار دینار بتو میدهم
و آن مرد هندی حکم کرد که بر سفره نان چند تنک حاضر سازند چون سفره حاضر شد امام عم را طلبید و
ملعون هندی عمل نمود و منتظر تماشا بود که آنحضرت دست مبارک بجانب نان دراز نموده و بجانب
نان بالا رفت امام عم تغافل نمود باز میل بنان نمود و هم آن نان دور بطور رسید نوبت سوم که
بهانه که اهل سفره خندیدند حضرت امام متوجه شیری گردید که ... بود و فرمود که خذ عدو الله شیر ...
ملعون را فی الحال آن شیر مجسم و صاحب روح شده از ... در ربوده فرو برد و باز ...
امام بجای خود رفت و بحال خود بازگشت و امام عم برخواسته عزم رفتن نمود متوکل گفت التماس دارم که
بنشینی و التماس ... بنشیم که دشمنان خدا را ...

و انا واميد بيكه بعد از اين او را نخواهي ديد بروايتي آنكه بر بعد كه اگر اژدهاى عصاى موسى فرعون بود
باز بيني چه امسال اين مرد و دهم باز نبيني خواهد آمد قال ومن ذلك ما حدث به ابو داود القمي محمد
الطلحي قال حملنا مالا من خمس ونذور وهدايا وجواهر اجتمعت في قم وبلادها وخرجنا نريد بها
سيدنا ابا الحسن الهادي ع فجاءنا رسوله في الطريق ان ارجعوا فليس هذا وقت الوصول الينا
فرجعنا الى قم واحرزنا ما كان عندنا فجاءنا امره بعد ايام ان قد انفذنا اليكم ابلا غبرا(؟) فاحملوا
عليها ما عندكم وخلوا سبيلها قال فحملناها واودعناها الله فلما كان من قابل قدمنا
عليه فقال انظروا الى ما حملتم الينا فنظرنا فاذا المنائح كما هي و بعضي از كرامات آنحضرت حديث كه
روايت از محمد بن داود القمي و محمد الطلحي كه گفتند كه مالى از خمس و نذورات و هدايا و جواهر در قم و
نواحى آن جمع شده بود كه بجا نشسته پرسيديم كه آنها را بخدمت سيد ما حضرت امام على نقى ادبيم در
اثناء راه رسول آنحضرت پيش ما آمده پيغام آورد كه آنحضرت فرموده كه مراجعت نماييد كه الحال وقت رسيدن
اموال بسوى ما نيست پس چون اين پيغام رسيد برگشتيم و بقم آمديم و آنچه نزد ما بود از اموال مذكور بضبط
محافظت نموديم بعد از چند روز فرمان آنحضرت بما رسيد كه بتحقيق كه فرستاديم بسوى شما شترى چند كه
آن اموال را كه نزد شما است بر آن شتران بار كنيد و شتران را براه خود سر دهيد و ايشان را بخود بگذاريد و باز
راوى گويد كه ما آن شتران را از آن قطعها بار كرديم و اموال را بخدا سپرديم پس چون سال
ديگر بخدمت آنحضرت آمديم فرمود كه ببينيد آنچه نزد ما فرستاده ايد اينها است چون نگاه كرديم آن
متاعيكه فرستاده بوديم همچنانكه بود بنظر ما در آمد وايضا در كشف الغمه مسطور و از كتاب الخرايج
منقول است كه متوكل روزى فرمود كه عرض لشكر نمود لشكريان نود هزار كس بودند چون او خواست
امام ع را بترساند بعد از آن فرمود كه در فلان صحرا بايد كه هر يك از اهل سپاه يك توبره خاك پر كرده بروى
هم بريزند چون بفرموده عمل نمودند مانند كوهى شده بود امام را طلبيده با خود بر آن تل خاك
بالا برد و لشكر را كه بفرموده او همه زينت و سلاح تمام بوده بودند از نظر احضرت گذرانيده بآنحضرت
گفت ترا طلبيده ام كه لشكر مرا مشاهده فرمايى كه از توبره خاك كه هر يك از ايشان آورده اند اين
كوه بهم رسيده لشكرى با اين شوكت و زينت ديده و كه شنيده امام ع باو گفت اگر خواهى من هم لشكر
خود را بتو بنمايم و دست مبارك را حركت داد متوكل نگاه كرد ديد كه ميان آسمان و زمين را از مشرق تا مغرب
سواران فرو گرفته اند هر يك مسلح و زينت سپاه او و ماهر بر متوكل غالب شده غشى كرد و زمانى بى
بيهوش بود چون بهوش آمد امام ع باو گفت اى متوكل ما با خدمت خود مشغوليم و با تو ما را
هرگز

هرگز با دنياى شما بيدينان و حكومت دنيا كارى نيست چرا كه نفاى بيدر حق ما ميبرى و بتعجيل انقيات و مغرورى
و ما را و خود را بخيالات مى آزارى و امام ع با اين سبب كه مشهور شد در كتاب كشف الغمه از او و نيز
منقول است كه از ابو سعيد سهل بن زياد روايت كرده كه گفت ابو العباس فضل بن احمد بن اسرائيل
كاتب بود روزى بخانه احمد نقل نمود كه گفت پدرم بمن از اسراعيل كاتب منتصر بود گفت كه با او بيعت
بخدمت متوكل رفتيم ديديم كه بر تخت نشسته است سلام كرديم و منتصر ايستاده و من در عقب او ايستادم
و عادت متوكل را مى ديدم كه مرحبا ميگفت و حكم نشستن ميكرد و اينمرتبه كه ما را ديد چون حالتى
متغير بود تكليف نشستن نكرد و لحظه بلحظه غضبش زياده ميشد و بفتح بن خاقان ميگفت كه اين كيست
حقا و جنينه و چنين ميگويد يعنى نميدانى كه كيست اين كه بمن اين معامله ميكند و فلان و فلان ميكند
در دولت من و ملك من در مى آورد و هر چند فتح او را تسكين ميكرد و دلجويى ميداد ثمره نميكرد و غضبش زياده ميشد
كه جمعى را طلب كرد خبر بكيريد را طلب فرمود چون ايشان حاضر شدند گفت شمشيرها كشيده منتظر باشيد
كه اين شخص را كه طلب داده ام چون داخل شود پاره پاره كنيد و گفتند ما مى نمائيم بلكه در قتل او شتاب كنيد
و غرضش آنكه حضرت امام على نقى عليه السلام را بود كه در اين بوديم كه امام ع داخل شد و ما ديديم و ديديم
و مطلقا كرد ملال بعجزم مبارك و دامنه الطاهر جاه و جلال الظاهر ميشود و لبهاى ايشان حركت ميكرد چون متوكل
آنحضرت را ديد خود را از تخت انداخت و دويد و پيش افتاد پيش از آنكه دست مبارك آنحضرت را ببوسد
بغوا ازانحضرت را در پيش گرفته بوسه بر ميان هر دو چشمش زد و دستش را بدست گرفته ميگفت يا سيدى
يا ابن رسول الله يا خير خلق الله يا ابن عمى يا مولاى يا ابا الحسن جعلت فداك آنحضرت فرمود كه
متوكل گفت اى مولاى من چرا تصديع كشيدى و چرا متكلف شدى فرمود كه رسول
تو مرا طلب نمود گفت كذب ابن الفاعله يعنى دروغ گفته است آن مادر بخطا ارجع يا سيدى
بمكان خود و حرفهاى سيد من بنى يا كرده كه يا فتح يا عبدالله يا منتصر مشايعت كنيد و سيدى
و اين جماعت را كه مقرب او بود ندا امر كرد كه مشايعت سيد خود كنيد و همه در خدمت او روانه شدند
و در آن وقت كه امام داخل خانه شد آن شمشيرداران را ديدم كه چون چشمشان بآنحضرت افتاد
همگى بسجده افتادند و چون امام ع رفت نمود ايشان را طلبيده گفت خلاف امر من چرا نموديد كه
كه او را سجده كرديد ايشان گفتند كه هيبت او چنان بود كه بر ما چيره شد و با شمشيرهاى كشيده بود و امديم
بخدا سوگند كه از صد شمشير زياده بودند و هيبتى از او بما رسيد كه از ما خطا رود و بجا كرديم
تقرا از صفايت آنحضرت بركرديد متوكل بر روى او خنديد ميگفت نيكو صاحب دا خدا ايشمارا داد

الحمد لله که حجت او ظاهر شد و باعث دو سفیدی شما گشت وایضا در آنکتاب ابوهاشم جعفری روایت
که گفت در خدمت آنحضرت بودم و سخن از زبان اهل هند میگذشت با من بکلمه چند که آن زبان حرف زد
دیدم که من در جواب عاجزم سنگریزه ایستاده بود برداشته در دهان مبارک انداخت و سنگ را میمکید بعد
داد که در دهان بگیر بغلطان کلام نتوانستیم بیرون رفته بودم که بهفتاد و سه زبان تکلم میتوانستم نمود که یکی از آنها
زبان هندی بود وایضا از ابوهاشم در همانکتاب مذکور مرویست که گفت در خدمت آنحضرت بطلب مدینه
بیرون شهر رفتیم بجهة دیدن شخصی از طالبیین و در میان راه در جائی فرود آمدیم تا برای قرار گرفت
و با من در گفتگو بود تا آنکه حرف قرض و پریشانی من گذشت دست مبارک دراز کرده مشتی از آن ریگ
برداشته بمن داد و فرمود که اینرا صرف خرج کن و آنچه میگوئی بخاطر ما مدام دیدیم که آن ریگ
طلا گشته بود زرگری طلبیدم که اینها را شمش کند گفت در عمر خود باین خوبی طلا ندیده ام
اینرا از کجا آورده گفتم این ذخیره ایست از قدیم الایام بمن مانده و آن حضرت سلام الله علیه بعد از
چند ماه در سامره برحمت در ماه رجب سنه اربع و خمسین و مائتین رحلت فرمود چنانکه گذشت
و در خانه خود مدفون گشت و بعضی بیست و پنجم جمادی الثانی نیز گفته اند و سبب فوت آن بود که
معتز عباسی را واهمه خروج آنحضرت در خاطر نقش ثابت گشته بگمان ضعیف در از نمود که آنحضرت را زهر داد
آنحضرت در میان روز که غسل کرده و رخت پوشیده و بر فراش خود تکیه کرده بود بنا بر آنکه ...
عارض شده باشد رحلت فرمود قال الشیخ قدس سره الفصل الثالث عشر فی اسرار ابی محمد الحسن العسکری
فصل سیزدهم از فصول مناقب و فضائل ائمه معصومین ... تا بصادق الانوار ... یازدهم
امام یازدهم ابو محمد امام حسن عسکری است مادرش ام ولد است سوسن نام و بعضی غیر آن نوشته
گفته اند اسم شریفش حسن است لقب مبارکش خالص و عسکری است و سراج کنیتش ابو محمد ...
گندم گون نقش خاتمش سبحان من له مقالید السموات والارض معاصر از خلفاء بنی عباس معتز
و معتمد ... عثمان بن سعید ... مولد شریفش در مدینه طیبه تاریخ ولادتش بیست و سیوم
ربیع الاخر از سال دویست و سی و دو از هجرت ... و وفاتش در سرمن رای در روز جمعه
سیوم ربیع الاخر بود یا بیست و هشتم ربیع الاول از سال دویست و شصت هجرت مدفن مبارکش خانه که
والد ماجدش در آن مدفون بود در پهلوی پدر بزرگوار عمر عزیزش بیست و هشت سال
خلافتش شش سال ... از دنیا برحمت ... معتمد عباسی ... و اولاد و کسی که بعد از
آنحضرت مالک وجود باشد ... حجت قائم آل محمد است که ... مخفی داشتند بجهة شدت خوف اعادی

دین

دین و نصوص بر امامت آنحضرت بسیار است و از جمله روایتیست که در کشف الغمه از عیسی بن صبیح
عنبری مذکور است که گفت وصیت نمود ابو الحسن علی بن محمد بفرزند خود حسن پیش از رحلتش بچهار ماه
و اشاره نمود بآنحضرت و گفت امر خلافت بعد از من با او متعلق است و جمعی کثیر را که یکی از ایشان
بود گواه گرفت و در کتب فریقین از این قبیل نصوص بیان شده و مناقب و اسرار آنحضرت بر مطلع انوار
امامت چشم داشته شیخ رحمه الله بذکر بعضی از آن اسرار که در بعضی از روایات ... شده
فمن ذلک ما رواه علی بن عاصم الکوفی قال دخلت علی ابی محمد العسکری ع فقال لی یا علی بن عاصم انظر الی
ما تحت قدمیک فانک علی بساط قد جلس علیه من النبیین والمرسلین والائمة علیهم السلام فقلت یا سیدی
لا انتعل ما دمت فی الدنیا اکراما لهذا البساط فقال ان هذا النعل الذی فی رجلک نجس ملعون
لا یقر بولایتنا قال فقلت فی نفسی لیتنی اری هذا البساط فعلم ما فی ضمیری فقال ادن منی فدنوت
منه فمسح یده الشریفة علی وجهی فصرت بصیرا ... فنظرت الی البساط فاذا اقدام و صور ...
آنحضرت که بر عظمت قدر و علو شان آن ... دلالت میکند ... که مرویست از علی بن عاصم
کوفی که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع رسیدم پس فرمود با من که ای علی بن عاصم نگاه کن
بزیر پای خود که ایستاده بر بساطی که نشستند بر آن بسیاری از پیغمبران و رسولان و امامان
... علی بن عاصم با نعلین ... آنحضرت شده بود که گفتم ... بخدمت آنحضرت عرض نمودم
که دیگر نعلین نپوشم تا در دنیا باشم برای اکرام و احترام این بساط پس آنحضرت فرمود که بدرستی که
این نعل که در پای تست نجس و ملعونست ... که از پوست ... ساخته شده که اقرار
بولایت ما ندارد ... دیدم که کاشکی من این بساط را ... بدیدمی
پس آنحضرت بنور علم ... ضمیر مرا آگاه شده فرمود که نزدیک من آی پس نزد او رفتم دست مبارک
بر چشم و روی من کشید دیده بصیرتم باز شده بینا شدم بر آن بساط ... اثر قدمها و نقشها دیدیم
فقال هذا اثر قدم آدم و موضع جلوسه و هذا اثر هابیل و هذا اثر شیث و هذا اثر نوح و هذا
اثر قیدار و هذا اثر مهلائیل و هذا اثر یارد و هذا اثر اخنوخ و هذا اثر ادریس و هذا اثر متوشلخ
و هذا اثر سام و هذا اثر ارفخشد و هذا اثر هود و هذا اثر صالح و هذا اثر لقمان و هذا اثر ابراهیم و هذا
هذا اثر اسمعیل و هذا اثر الیاس و هذا اثر اسحق و هذا اثر یعقوب و هذا اثر شعیب و هذا اثر موسی و هذا
اثر یوشع بن نون و هذا اثر طالوت و هذا اثر داود و هذا اثر سلیمان و هذا اثر الخضر و هذا اثر دانیال
و هذا اثر الیسع و هذا اثر ذی القرنین الاسکندر و هذا اثر شابور بن اردشیر و هذا اثر لوی و هذا اثر

كلاب وهذا اثر قصي وهذا اثر عبد مناف وهذا اثر عبد المطلب وهذا اثر عبد الله وهذا اثر سيدنا
رسول الله ص وهذا اثر امير المؤمنين ع هذا اثر الاوصيا من بعده الى المهدي ع لانه قد وطاه وجلس عليه
فانظر الى الاثار واعلم انها اثار دين الله وان الشاك فيهم كالشاك في الله ومن جحدهم كمن جحد
الله ع قال اخفض طرفك يا علي فرجعت بصيرا كما كنت بعد انكه علي بن عاصم چشم بصير گشت بود
ونشان قدمهای وصورتها بر بساط دید انحضرت ع بسوی هر یک از ان قدم و اثار اشاره نموده فرمود
که این نشان قدم ادم است ومقام نشستن او امکاه اوست واین اثر هابیل است واین اثر شیث
واین اثر نوح است واین اثر قیدار است واین اثر مهیائیل واین اثر یارد واین اثر اخنوخ
واین اثر ادریس واین اثر متوشلخ واین اثر سام واین اثر ارفخشد واین اثر هود واین اثر صالح
واین نشان قدم لقمان واین نشان ابرهیم واین نشان لوط واین نشان اسمعیل واین نشان
واین نشان اسحق واین نشان یعقوب واین نشان یوسف واین نشان شعیب واین نشان
موسی واین نشان یوشع واین نشان طالوت واین نشان داود واین نشان سلیمان واین نشان
خضر واین نشان دانیال واین نشان [illegible] واین نشان اسکندر واین نشان ذو القرنین
واین نشان شابور بن اردشیر واین نشان لوی واین نشان کلاب واین نشان قصی واین
نشان عدنان است واین نشان عبد مناف واین نشان عبد المطلب است واین نشان عبد الله
است واین نشان رسول خدا ست واین نشان امیر المؤمنین است واین نشان ائمه طاهرین
واوصیاء مرضیین است که بعد از ان حضرت اند تا حضرت مهدی ع زیرا که حضرت مهدی نیز
قدم گذاشته ونشسته بر این بساط پس از ان خطاب بعلی بن عاصم نموده فرمود که متوجه باش ونظر کن بجانب
اثار مذکور [illegible] انها اثار صاحبان دین خدا اند [illegible] که شک نماید در ایشان مثل
کسی است که شک در ربوبیت خداست ومنکر ایشان منکر خدا است بعد از انکه [illegible] دیدی [illegible]
بپوشید [illegible] خود را [illegible] چون چشم بگشودم [illegible] چنانکه [illegible]
بودم قال ومن ذلك ما رواه الحسين بن حمدان عن ابي الحسن الكرخي قال كان ابي بزازا في الكرخ فجهزني
بقماش الى سر من راى فلما دخلت اليها جاءني خادم فنادى باسمي واسم ابي وقال اجب مولاك فقلت
ومن مولاي حتى اجيبه فقال ما على الرسول الا البلاغ فاتبعته فجاء بي الى دار عظيمة البناء لا اشك
انها الجنة واذا رجل جالس على بساط اخضر ونور جلاله يغشي الابصار فقال لي ان فيما حملت من القماش
حبرتين احديهما في مكان كذا والاخرى في مكان كذا في السفط الفلاني وفي كل واحدة منهما رقعة مكتوب

فيها

فيها ثمنها وربحها وثمن احديهما ثلثة وعشرون دينارا والربح ديناران وثمن الاخرى ثلثة عشر دينارا والربح كالاولى
فاذهب فات بهما شیخ رحمه الله میفرماید که از جمله کرامات انحضرت ع حدیثی است که مروی است از حسین بن
حمدان از ابی الحسن کرخی که گفت پدرم در بلده کرخ بزاز بود پس بقدری از متاع قماش تهیه نموده مرا
روانه سامره نمود چون داخل سامره گردیدم ودر موضعی اقامت نمودم خادمی بنزد من امد ومرا بنام
من ونام پدرم بخواند وگفت که مولای تو میطلبد [illegible] روانه شو تا بسعادت ملازمت او برسی
من گفتم مولای من کیست که اجابت کنم وبحضور او شتابم بیان خادم گفت نیست بر رسول بجز انکه
ابلاغ وتبلیغ رسالت کند دیگر تو مختاری وبعد از ان روانه شدم راوی گوید که من در عقب او
امدم تا انکه بعمارت عالی بنائی رسانید که یقین دانستم که از خانهای بهشت است ناگاه دیدم که مردی بر بساط
سبزی نشسته بجائی که فروغ جمال او [illegible] جلالش [illegible] دیدهها [illegible] بنده گفت [illegible]
که در میان بستهای قماش که اورده دو جامه بمانی است وانحضرت ع جا ومکان انها را در هر یکی که در ان
گذاشته بود فرمود وگفت [illegible] هر یک از ان دو جامه رقعه ایست که راس المال وفائده
ان جامه در ان رقعه نوشته شده سرمایه یکی از انها بیست وسه دینار است وسود شیر دو دینار
سرمایه دیگری سیزده دینار وسود ان نیز دو دینار است برو وبمقام خود وانها را بیاور
قال فرجعت فجئت بهما اليه فوضعتهما بين يديه فقال لي اجلس فجلست لا استطيع النظر اليه اجلالا لهيبته
قال فمد يده الى طرف البساط وليس هناك شيء فقبض قبضة وقال هذه ثمن حبرتيك وربحهما قال فخرجت وعددت
المال في الباب فكان المشترى والربح كما كتب والذي لا يزيد ولا ينقص راوی گوید که چون انحضرت
نشان ان جامه را فرمود وطلبید در ساعت بمقام خود باز گشتم وان دو جامه را اوردم
بپیش ان حضرت گذاشتم بعد از ان مرا تکلیف نشستن فرمود بنشستم ولیکن بجهة عظمت وهیبت یارای
نگاه کردن بسوی انحضرت نداشتم راوی گوید که انحضرت دست مبارک خود را بطرف بساط دراز
نمود وچیزی انجا نبود [illegible] بر داشت وفرمود که این سرمایه وسود هر دو جامه است راوی گوید که
امدم ودر باب ان دو جامه حساب خود کردم سرمایه وسود چنان بود که پیشتر نوشته بود وهیچ
زیاد وکم نبود مطلع در کتب فریقین مسطور است که چون معتمد عباسی بخلافت نشست ومرتبه
برامور دشمنان اهل بیت ومنافقان [illegible] کردند ودروغ گفتند [illegible] علاوه عداوت
جبلی معتمد شده امر بحبس امام حسن عسکری ع نمود وانحضرت را بنزد ان بردند قضا را اسمان از زمین منقطع
شده قحط وغلا در سامره بهم رسید ومعتمد امر نمود که مردمان بنماز استسقا بیرون روند وسه روز

متوالی مردمان بتنگ آمده استسقا کردند و اثری از آن بر باران ظهور نیافت و بعد از آن جاثلیق با نصاری و رهبان
باستسقا رفتند و در میان ایشان راهبی بود چون او دست بجانب آسمان دراز کردی باران بسیار باریدی
بباریدی روز دوم و روز دیگر هم بصحرا رفتند و تا دست بر آسمان بدعا بر آوردند ابر پیدا شده آغاز باریدن نمود بسی
عظیمی در خلق بهم رسیده بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی بدین نصاری رغبت نمودند خبر
بمعتمد رسیده و امیر بزوال ملک و ضعف دین بر او استیلا یافت همراه طعن خلایق بوی گشوده شد بکس فرستاد
صالح بن وصیف که حاکم شهر بود و امر سیاست و زندان باو متعلق داشت طلبید و فرمود برو و در حال
ابو محمد حسن بن علی را از حبس بیرون آورده بنزد من آر و چون آنحضرت حاضر ساخت گفت ادرک امة
جدک محمد قبل ان یهلکوا یعنی دریاب امت جد خود را پیش از آنکه هلاک شوند که اهل اسلام
باستسقا بیرون رفتند و اثری بر دعا و نماز ایشان مترتب نشد و نصاری دو روز رفتند و باران
بدعا بر ایشان باریدن آمد و اگر روز سوم بیرون شوند دین از دست برفت و مردم در تزلزل افتاده اند
آنحضرت فرموده که غم مخور که فردا بیرون میرویم و شک و شبهه را از مردم بیرون میکنم و جمعی از خویشان را که در
حبس بودند شفاعت نموده ایشانرا از حبس رها کردند و روز دیگر حکم شد که دیگر باره کسی در شهر نماند
تمام مردمان باستسقا بیرون روند و امام ع با اصحاب خود در مصلی حاضر شدند و آنحضرت امر
نمود که رهبانان شروع بدعا نمایند و چون رهبانان دست بدعا برداشتند ابر ظاهر و پیدا شد
امام ع بشخصی اشاره نمود که برو بنزد آن راهبی که بیشتر و پیشتر از این جماعت است و در میان انگشتان
او هر چه هست بیرون آر و آن شخص رفته استخوانی چند از انگشتان راهب گرفت آورد و امام ع فرمود
که از دو پاره جامه بپیچید و مقارن آن ابرها از هم پاشید و بعد از آن رهبانان را امر نمود و دعا کرد
پس نصاری هر چند دعا و زاری کردند ابری پیدا نشد و خلق متعجب مانده متفحص بر سبب که سر این
واقعه چه بود امام ع فرمود که هر گاه استخوان پیغمبری مکشوف ظاهر گردد البته باید که باران بارید
کرد و این راهب که از سر قبر پیغمبری از پیغمبران افتاده بود و استخوان آن پیغمبر را برداشته بود و
دفعه که اظهار میساخت باران میبارید و اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بر هوا داد دید
دیر روی دست گرفتند باران بهم رسید امام ع فرمود که استخوان را پنهان کردند نقطه ابری ظاهر نشد و
و از هوا علما باران خواست و از برکت آنحضرت فیض باران مستمر شد و قحط بارانی [illegible]
شکوک از خواطر زایل گردید و معتمد از آنحضرت عذرخواهی نمود و در مقام عزت و احترام قبول
ابو هاشم جعفری منقولست که گفت روزی در خدمت امام ع بودم که گفت مردی از یمن آمده

رفعت یافت و در آمد و در پهلوی من نشست مردی دیدم جسیم طویل جمیل و سلام بر آنحضرت
کرد بولایت و جواب نیکو شنید و بخاطر رسید که کاشکی میدانستم که این شخص کیست امام ع
میدانستم پس امام ع متوجه من شده فرمود که من ترا بجا آرم و ترا آشنا سازم این فرزند زاده ام
جابر و البیه است که سنگی داشت و آبای من بر آن سنگ مهر نهاده بودند و این غلام آن سنگ را همراه آورده
که مهر کند و اشاره بوی نمود که آن سنگ را بیار و آن مرد از جای برخاست و آن سنگ را از بغل بیرون
آورده بدست آنحضرت داد در طرفی از آن سنگ بیم بود آنحضرت مهر خود را بر آنجا زد و من گویا نقش
نگین را خواندم و الحال گویا نزد رو نظر من است پس یمنی برخواست گفت رحمة الله و برکاته علیکم
اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد ان حقک واجب کوجوب حق امیر المومنین و الائمه
من بعده ع و الیک انتهت الامامه و لا عذر لاحد فی جهالک و معلوم شد که اسم آن مرد
مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم و انجمله روایات عجیب که نسبت باعجاز
روایت بشر انصاریست و بیان آن بنوعی که در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه مذکور است
که بشر گفت که حضرت امام حسن عسکری ع مرا طلبید و چون بخدمتش مشرف شد فرمود که ای
بشر تو از فرزندان انصاری و این محبت در دل تو و موالات ما و شما خلفا عن سلف میراث است
و من ترا سرور میگردانم بفضیلتی که بدیگر شیعیان سبقت گیری در موالات و نامه نوشته
مهر بر آن نهاد و دستارچه زرد بیرون آورده دویست و بیست دینار در آن بسته و مهر نمود که این
بگیر و بیغداد رو و در معبر فرات حاضر شو که فردا چاشت روز کشتی خواهد رسید که برده کنیزان باشند
و از تجار عمرو بن یزید نخاس را از آن میان تفحص نمای و منتظر باش که چون وکلای عباسیان و ظرفای
عرب بخریداری آیند و برده هارا عرض کنند کنیزی در آنجا با او امتناع نماید و نخواهد که کسی
او را ببیند یا از نظر بشنود و خود پوشیده باشد و صفتش این و این باشد و از جمله سخنانش
آنکه یکی از خریداران خواهد گفت که بسیصد دینار میخرم جهت عفتش و او گوید که ای [illegible]
سلیمان را ملک باشد که رغبتی بتو نیست بر مال خود و نخاس گوید چاره نیست از فروختن او گوید
شتاب چیست خریداری که خواهد رسید آنگاه تو نزد عمرو بن یزید شو و او را بگو که با من نامه است
لطیف یکی از اشراف بزبان رومی نوشته آن خط را بکنیز بده اگر در اخلاق صاحب این میل کند من وکیل ویم
و این کنیز را منجم بشری گویی که امتثال امر نموده رفتم و هر چه فرموده بود ذره خلاف نشد تا چون کنیز در
نامه نگریست بگریست و عمرو را گفت مرا بصاحب این نامه بفروش پس من با صاحبش مناظره کردم تا

قرار گرفت و وعده داده و کنیز را گرفته بخانه بردم چون نشست خندان و شادان نامه را از گریبان بیرون آورد و
بوسه داد و بر چشم میمالید و بر اعضای نامه میمالید گفتم نامه میبوسی و صاحبش را نمیشناسی گفت ای عاجز ضعیف
ادراک با منزلت ابنای انبیا گوش خود بمن دار و دل را فارغ ساز تا شرح حالم
بشنوی من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر رومم و مادرم از فرزندان حواریین است و نسبتش بوصی
مسیح شمعون الصفا متصل میشود و جدم قیصر خواست که مرا ببرادرزاده خود دهد
حکم نمود تا قسیسان و رهبانان را جمع نمودند و از ایشان سیصد تن را برگزیدند و هفصد مرد از قائدان
و امیران و ملکان انتخاب کردند و چهار هزار مرد از معتمدان لشکر حاضر شدند و تختی از خزانه بیرون آوردند
با اصناف جواهر مکلل و در میان قصر آن تخت را بر چهل پایه نهادند و برادرزاده قیصر بر آن تخت برآمد
صلیبها چیدند و اساقفه بایستادند و سفرهای انجیل باز کردند و خواستند نکاح کنند که ناگاه
قصر بلرزید و صلیبها بالا در افتادند و پایهای تخت از جای خود بدر رفت و آن مردی که بر تخت بود
یعنی برادرزاده قیصر از تخت در افتاده بیهوش شد و رنگ از روی اساقفه رفت و بدنشان برلرزید
ایشان افتاد و مهتر ایشان با جدم گفت ما را معاف دار که از این نحوستها که بر ظاهر میشود
و جدم با اساقفه گفت شما این عمودها را راست کنید و صلیبها را برپا دارید و برادر این بخت برگشته
بیاورید تا این کودک را بعقد او در آورم تا از شما دفع کند نحوست ویرا بسعادت خود چون چنین کردند
بار دیگر همان شد که بار اول حادث شده بود و مردم متفرق گشتند و جدم قیصر غمناک و محزون
تنها نشست و غم و غصه رفت و من آن شب بخواب دیدم که مسیح و شمعون با جمعی از حواریین در آن کوشک
جمع آمدند و منبری از نور که با آسمان برابری میکرد بجای نهادند که جدم قیصر تختش را میگذاشت بعد از آن
رسول الله با وصیش و یازده کس از فرزندان او پیدا شده مسیح استقبال نمود محمد گفت یا روح
الله من نزد تو آمده ام تا نسب خود را با نسب تو پیوند کنم و خواهم که این دختر وصی تو شمعون ملیکه را از
برای پسرم ابو محمد ... بدست اشاره باو کرد پس مسیح بشمعون نگریست و گفت بدرستی که شرف
بتو آمده به پیوند رحم خود با رحم آل محمد گفت چنین کردم پس بر آن منبر آمد و محمد خطبه خواند و مرا
به پسر خود ابو محمد تزویج نمود و مسیح و حواریان بر آن گواه شدند و من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که
خواب را اظهار کنم کشته شوم و پنهان داشتم و دوستی ابو محمد بدلم از روی قوت بنوعی که از طعام و
شراب محروم شدم و شخصم نحیف و جسمم ضعیف گشت و جدم از بیماری دانست هیچ طبیبی در شهرهای
روم نماند که حاضر نکرد و دوا ... من ننمود و هیچ شفائی و بهبودی نبود و چون از من نومید شد

بمن گفت ای روشنی چشم من هیچ آرزوی داری تا آنرا حاصل کنم گفتم درهای فرج را بر روی خود بسته میبینم
اگر از زندانیان کسانی که اسیرند مسلمانان اند عذاب بر میداشتی و این طایفه را از بند خلاص میدادی امید دارم
میشدم که مسیح و مادرش مرا شفای دهند چون چنین کرد اندک جلدی نمودم و اندک طعامی تناول
کردم و جدم دید و بسیار شاد شد و اسیرانرا اکرام کرد و عزت نمود و بعد از چهار شب دیگر
بخواب دیدم که فاطمه سیده زنان عالم بزیارت من آمد با مریم بنت عمران و با هزار کنیزان
و مریم بمن گفت این سیده زنان عالم مادر شوهر تو ابو محمد است من بدامنش آویختم و گریستم
و با او شکایت نمودم از نیامدن ابو محمد بنزد من پس فاطمه گفت تا تو بر مذهب ترسایان باشی
پسر من نزد تو نخواهد آمد اینک خواهرم مریم تبرا میکند از دین تو اگر میل برضای خدای و رضای
مسیح داری و زیارت ابو محمد میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله چون من این
کلمه گفتم سیده زنان عالم مرا بسینه خود بازگرفت و خوشنود کرداند و گفت اکنون منتظر باش
که من ابو محمد را نزد تو میفرستم و من بیدار شدم و میگفتم واشوقاه الی لقاء ابو محمد و شب دیگر ابو محمد را
در خواب دیدم و با او گفتم چرا با من جفا کردی حبیب من پس از آنکه دلم را بعلاج حب خود مشغول کردی
فرمود که تاخیر من از تو نبود الا بسبب شرک تو چون مسلمان شدی من بعد هر شب بزیارت تو خواهم آمد تا
آنکه خدای تعالی میان ما جمع کند و از آن وقت زیارتش از من منقطع نشده است بشر گوید گفتم پس چگونه
در میان اسیران افتادی گفت ابو محمد شبی از شبها مرا خبر داد که جد تو در این زودی لشکری بجنگ مسلمانان
میفرستد که آنگاه خود از عقب ایشان برود و باید که تو هم همراه او با تغییر با جماعتی از غلامان و خدمه
بی آنکه کسی بداند بروی طلایه مسلمانان برما افتادند که تا کار ما بجای رسید که تو دیدی و دانستی هیچکس نفهمید که من
کیستم بجز از تو که با تو گفتم و آن شیخ که من در غنیمت نصیب وی شده بودم چون از نام من پرسید
نام من نرجس گفتم پس گفت عجبست که تو رومیه و زبان عربی میدانی گفت جدم بسبب
حرص بعلم برآنکه مرا ادب بیاموزند زنی ترجمان مقرر کرده بود که بامداد و شبانگاه نزد من می آمد
و مرا عربیت می آموخت تا زبانم بر آن مستقیم شد بشر روایت کند که چون بخدمت امام علی رسیدم با او
گفت چگونه بتو نمود خدای تعالی عز اسلام و خواری نصرانیت و شرف محمد و اهل بیتش را گفت چگونه
صفت کنم از برای تو یا ابن رسول الله آنچه تو بدان عالمتری از من فرمود بشارت باد ترا که پسری
دهد بتو که عالم را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت از که خواهد بود گفت از کسیکه
رسول خدا نام ترا از برای او در فلان شب از فلان ماه در فلان سال از مسیح و مصاحبت ...

بگرداد گفت بلی از آن شب که مسلمان شده ام بدست سیده زنان عالم زیارت خود را از من باز نگرفته است
یکی از مهر او انحضرت بخادم که خواهرم حکیمه را بخوان چون حکیمه در آمد گفت اینست حکیمه ساعتی دست در دست
کردند و گریه و دیر میبوسید پس امام ع فرمود ببر او را بخود نشر بر و فرایض و سنن را بیاموز که
ابو محمد است و مادر قائم الحجة ع

الفصل الرابع عشر فی اسرار الامام المهدی الحجة بن الحسن علیهما السلام

فصل چهاردهم از فصول مناقب و فضائل ائمه طاهرین ع از کتاب بشارة الاولیاء در بیان اسرار امام
دوازدهم یعنی قائم آل محمد حجة بن الحسن صاحب الزمان ع است مادرش نرگس و لقبش حسن مشهور
بعضی حکیمه و بعضی سوسن نیز گفته اند و نام مادر روم بود و ملکه دختر یشوعای قیصر روم بود چنانکه
سابقا گذشت سن شریفش در هنگام [illegible] پدر بزرگوارش پنج سال بود و حق تعالی انحضرت را در حال طفولیت
امامت داد چنانکه عیسی ع را در حال صغر داده بود اسم و کنیت او بعینه موافق اسم و کنیت رسول
است و لقبش حجت و مهدی و هادی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان و صاحب العصر و صاحب [illegible]
و اشهر القابش مهدی است حلیه شریفش خوش روی خوشبوی معتدل القامه گشاده پیشانی [illegible]
محمد بن عثمان معاصر انحضرت از ملوک معتمد عباسی و باقی خلفای بنی عباس بود تا آن زمان و تا آن هنگام که ظهور
نماید ولادت با سعادت آن سرور در ایام امامت پدر در سامره شب جمعه منتصف ماه مبارک شعبان سال دویست
و پنجاه و شش بروایتی دیگر دویست و هفتاد و هفت است و در کتاب بشارة دویست و هفتاد و
پنج [illegible] و در روایتی که موثق [illegible] باشد بنظر رسیده و در باب میلاد با سعادت انحضرت ع احادیث
روایات بسیار است و از آن جمله حدیثی است که شیخ علیه الرحمه صفحات بیان را بذکر آن مزین ساخته [illegible]

فمن ذلک ما رواه الحسن بن حمران عن حکیمة بنت محمد بن علی الهادی ع قالت کان مولد القائم ع لیلة
النصف من شعبان سنه ۲۷۵ و امه نرجس بنت ملک الروم قالت حکیمة فلما وضعته سجد [illegible]
مکتوب جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل [illegible] ثم [illegible] بن الحسن [illegible] و قال تکلم یا حجة الله
و بقیة الانبیا و خاتم الاوصیا و صاحب الکرة البیضاء والمصباح من البحر العمیق الشدید الضیاء تکلم یا خلیفة
الاتقیا و نور الاوصیا فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا
ولی الله ثم عد الاوصیاء الیه یعنی اینها سر او ولادت کثیر السعادة انحضرت حدیثیست که مرویست از حسن بن
حمدان از حکیمه دختر حضرت امام محمد تقی ع که حکیمه گفت که مولد حضرت قائم ع در شب نیمه شعبان بود از سال ۲۷۵
و مادرش نرجس دختر پادشاه روم است حکیمه گوید که چون در آن شب [illegible]
از امانت الهی [illegible] دیدم تو نور وجود انحضرت از ماه تابان [illegible] فی الحال خدا را سجده نمود [illegible]

انبیا [illegible]

دیدم

دیدم که بر بازوی راست انحضرت خطی سبز نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل [illegible]
از جانب [illegible] عنصر ظهور رسید و باطل از صفحه هستی نابود و ناپدید گردید **مؤلف**
در آن شب آفتاب عز و تمکین ۵ دمید از مطلع طرب و طلب ۵ در آن نوم دو شبی خیم امید ۵ [illegible]
نور داد [illegible] شد اندرون حقه اسلام منجلی ۵ عزیزان بوی مصر امکان ۵
جهان افروز شد [illegible] ۵ درخشان شد از نور امامت ۵ دمید از مطلع صبح قیامت
شد از فیض قدومش دهر گلشن ۵ شد امکان سبز و شد گیتی روشن ۵ رسید اکنون محیط دولت حق
[illegible] ذکر المفاخر ۵ ببره ساقی دمادم جام می را ۵ [illegible] عن الاسلام خیرا حکیمه
گوید که انحضرت ع را در آن شب برداشته بخدمت پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری ع
آوردم پس انحضرت دست شریف بر روی مبارک آن سرور کشیده فرمود که تکلم نما ای حجت خدای
و ای باقی گذاشته انبیا و ای خاتم اوصیا ای صاحب حجت [illegible] نور [illegible]
عمیق [illegible] چراغ روشنی [illegible] ای خلیفه اتقیا و نور اوصیا پس در آن هنگام حضرت صاحب
فرمود که شهادت میدهم که نیست معبودی سزاوار پرستش بجز از خدای و گواهی میدهم که محمد بنده خدا
و رسول او است و گواهی میدهم که علی و حضرات بعد از آن انحضرت اوصیای من بوده اند تا امام حسن
علیهم السلام شماره نمود و بامامت هر یک از ایشان شهادت فرمود **ثم** فقال ابو الحسن ع [illegible] اما
ترك على الانبیا فابتدأ بصحف ابرهیم فقرأها بالسریانیه ثم قرأ کتاب نوح [illegible] و کتاب صالح
و توریه موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیهم اجمعین تلاوت کرد بعد از آن قصهای
بعضی سلف را حکایت فرمود **مطلع** در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة و کتب دیگر از اخبار اهل
حدیث مذکور است بروایت حکیمه [illegible] که روایت نموده که ابو محمد ع در نیمه شعبان
طلب من فرمود که ای عمه [illegible] نزد ما افطار کن که حق تعالی ترا شاد میکند [illegible] حجت خود
من خوشوقت گشته بخدمتش رسیدم در وقتی که در صحن خانه نشسته بود و کنیزان در خدمت او بودند
بود [illegible] از کدام یک از این کنیزان تو خواهد بود که من در ایشان [illegible]
اثر حمل نمی بینم فرمود از نرجس و من بعد از نماز شام با او افطار نموده [illegible] و با او خوابیدم
و بنماز شب برخواستم [illegible] و من برخواستم که [illegible] صبح شده است [illegible]
که [illegible] ابو محمد [illegible] ظاهر نشد انحضرت از خانه که در آنجا بود [illegible]
ساعت [illegible] ابو محمد [illegible]

و صحف ابراهیم ع
ثم قص قصص الانبیاء [illegible]
بعد از آن انحضرت اقرار بتوحید
و نبوت و امامت نمود حضرت
امام حسن ع با او خطاب فرمود که
بخوان کتابهایی که از آسمان بر
پیغمبران نازل شده پس انحضرت
صحف ابراهیم بسریانیه قرائت نمود
بعد از آن کتاب نوح و ادریس
و کتاب صالح و توریة موسی و
انجیل عیسی و قرآن محمد صلوات الله
علیهم اجمعین ع

خوابیده گشتم و سوره الم سجده و یس را خواندم و بعد از آن بترسیدم گفتم چرای تو شوم هیچ علامتی در
خود می پیچید گفت الحال متغیر است پس فرشی در میان خانه بینداختم و او را بر آن نشاندم و
نزدیک نشستم دست مرا گرفته بفشرد و بنالید و شهادتین بر زبان جاری ساخت و من قل هو الله و انا انزلناه
و انا انزلناه بر او خواندم و هرچه میخواندم صاحب در شکم مادر با من موافقت نموده میخواند
و من می شنیدم و مقارن آن حال خانه روشن شد بحدی که چراغی ... چون نظر کردم دیدم که ولی
الله بظهور آمده و سر بسجده نهاده خدا را سجده میکند و من هر دو کتفش را گرفته در کنار خود
گرفتم و پاک و پاکیزه اش یافتم فی الحال ابو محمد طلبید که ای عمه پسرم را نزد من بیار بردم
زبان خود در دهن او نهاد آنگاه زبان در دهانش کرد و ... آن در گوشش گفته دست
بر سرش فرود آورد و بر زانوی خود نشانید و گفت ای پسر من سخن گوی بفرمان خدای تعالی
و او بزبان آمده گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون
و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلوات بر رسول خدا فرستاد و امیر المؤمنین
و یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را بدعا و صلوات یاد نمود و مرغان بسیار
دور ما گرفته بودند ابو محمد یکی از مرغان را طلبید گفت خذه و احفظه حتی یاذن الله فیه فان الله
بالغ امره و من سؤال کردم از ابو محمد که این مرغان کیستند و آن یکی کدام بود فرمود که آن جبرئیل
و دیگران ملائکه رحمت اند که موکل است بائمه که تربیت و تسدید ایشان بعلم مینمایند
الحال ذکر یافته که ابو محمد علیه السلام باز گفت احفظه و رده الینا فی کل اربعین یوما
و نگاه میدارد در هر چهل روز نزد ما باز می آورد پس حضرت صاحب را گرفت و پرواز کرد و
مرغان از عقب او بجانب آسمان پرواز کردند حکیمه گوید که شنیدم که ابو محمد علیه السلام گفت که سپردم ترا بکسی که
مادر موسی پسر خود را ... و موسی را بمادر رسانید ... نرجس بگریه در آمد ابو محمد گفت که ساکت باش
بیقراری مکن که شیر نخواهد خورد مگر از پستان تو و برگردانیده بسوی تو باز میکرد چنانکه موسی
بمادرش باز گردید حکیمه گوید که ابو محمد علیه السلام مرا وداع کرده بخانه خود رفتم بعد از ... مشتاق شد
بخدمت ایشان آمدم اول بحجره نرجس رفتم آنحضرت را ندیدم بخدمت ابو محمد آمدم و در آنجا هم نیافتم
متحیر شدم و لیکن شرم میداشتم که از ابو محمد بپرسم امام علیه السلام خود آغاز سخن کرده فرمود که ای عمه
فرزندم از نظر خلق پنهان و در حفظ خداوند عالمیان است تا آنوقت که حق تعالی او را دستوری

دهد بآنکه چون مرا وفات برسد و تو شیعیان مرا ببینی که در حیرتند جمعی از ثقات و معتمدان را
خبر دهی که همین فرشتگان هستند که ولی خدا را از خلق پوشیده میدارند تا در وقتی که خدا
خواهد و هم در کتاب مذکور از حکیمه مرویست که بعد از چهل روز آنحضرت را بنزد امام علیه السلام
آورده بودند که فرستاده مرا طلبید پس چون بخدمت ابو محمد علیه السلام آمدم ناگاه طفلی دیدم که در پیش
حضرت راه میرفت تردد مینمود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است که ... گمان کرد
فرزند شما باشد آنحضرت تبسم نموده فرمود که فرزندان انبیا و اوصیا اگر امام باشند نشو و نمو
ایشان بخلاف نشو و نمو دیگرانست بعد سنی که صبیان ما یکماهه میشوند مثل آنها اند که
یک ساله میباشند و بعد سنی که صبی ما حرف میزند و سخن میگوید در شکم مادر و قران میخواند
و بندگی خدا میکند و در شیر خوارگی فرشتگان فرمان او میبرند و هر صبح و شام بر او فرود می آیند
حکیمه گوید که من همیشه آن کودک را در هر چهل روز میدیدم تا آنکه چند روز پیش از وفات ابو محمد علیه السلام باز که روزی
او را دیدم که بمرتبه رجولیت رسیده بود پس او را نشناختم و بآنحضرت گفتم کیست این مرد که مرا
میفرمائی که در حضور او بنشینم پس آنحضرت فرمود که پسر نرجس است و جانشین من است بعد از
من و عنقریب که مرا نیابید سخن او را بشنوید و فرمان او ببرید **وایضاً** در باب ولادت آنحضرت از
بسیاری روایت کرده که او گفت که از ... و ما بر شنیدیم که هر دو نقل نمودند که چون صاحب الامر
از مادر متولد شد بعد زانو در آمده انگشت سبابه را بجانب آسمان بر داشت و شهادتین گفت
عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبد داخر غیر مستنکف و لا مستکبر و
بعد از آن فرمود که زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی
گمان ظالمان اینست که حجت الهی باطل است و اگر رخصت دادی مرا خدای تعالی در حرف زدن و بحجت و دلیل
خصم را الزام نمودن هر اینه شک از میانه بر طرف میشد است **مطلع** و از جمله کرامات حضرت صاحب
آنست که در حین ولادت بقرائت آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الی آخره
قیام نموده چنانکه در حدیث سابق بروایت حکیمه هم مذکور و ... از جمله حکایات موسی و
فرعونست در سوره قصص و ترجمه اینکه و ما خواستیم که منت نهیم بر آنها که ضعیف
گرفته شده بودند و بیچاره گشتند در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با آنکه بر ایشان از
بلا و شدت فرعون و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح و
بسازیم ایشان را وارثان اموال و منصب و املاک فرعونیان و جنود ایشان و متمکن گردانیم ایشان را

در همه زمین و بنمای فرعون و هامان و لشکرهای ایشان را از بنی اسرائیل آنچه بودند که حذر میکردند
از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست ایشان و بدیدند نصوت یاد رو نقی که در دریا غرق شدند
مشاهده کردند و بنی اسرائیل ما تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آورده بودند انتند که بسبب ظلم و تعدی
مغلوب شدند مظلومان و بجای کان بمراد رسیدند و عذاب بر سر او ذکر گذشت و از اخبار ما نقوده همچنین
مثل روایت کتاب شیخ طوسی و ما لابد با بویه و نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین ع و روایت اصول
کافی و تفسیر عیاشی از امام محمد باقر ع و روایت معانی الاخبار از امام جعفر صادق ع مستفاد و معلوم
میشود که این آیه بشارتست بزمان ظهور صاحب الامر ع و رجوع دولت آل محمد ع و از اینجاست که علی بن
ابرهیم در تفسیر خود گفته که الذین استضعفوا آل محمد اند و فرعون و هامان و جنود هما کنایت
از دشمنان ایشان و لهذا آنحضرت ع در وقت ولادت باین آیه تکلم نموده قراءت فرمود و بنابر آن
این مذکوره معلوم میشود که خدای تعالی آنحضرت و اصحاب و دوستان او را که ضعیف و بیچاره گشته
باشند قوت دهد و در تمام روی زمین متمکن گرداند و او را امام و وارث گرداند و از حضرت
امام زین العابدین ع مرویست که آنحضرت فرمود که بان خدای که محمد را بحق بشیر و نذیر فرستاده که
ما اهل بیت بمنزله موسی و شیعه او ایم و شیعه ما بمنزله شیعه او اند و دشمنان ما بمنزله فرعون
و هامان اند و بعد از دشمنان تا آنجا بنا نهادن فرعون و هامان بمیل حوالها با حوال ایشان خواهد
از ضعف بقوت ترقی کرده ند و دشمنان ایشان بعد از مدت مدید نگونسار شدند و ایشان همچنین خواهد
شد که حضرت مهدی ظاهر شود و تسخیر تمام بلاد کند و دشمنان آل محمد را چنانچه باید بکیفر رساند
چنانکه این قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا که آنحضرت فرموده اشعار دارد و اسم **مطلع**
دلائل واضحه بر امامت آنحضرت در کتب شیعه بسیار و نصوص متواتره بیش از شمار است و مفاد نصوص آنست
که خدای تعالی زمین را از امام حق خالی نمیگذارد تا قیامت و آن امام یا ظاهر و عیان است یا از
خلق پوشیده و پنهان و در کتاب نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که آنحضرت
زیاده برین مضمون تصریح نموده فرموده اند که خالی نباشد زمین از قائم و حجتی که آن قائم یا ظاهر
مشهور است یا خائف و مستور است **و** همچنین از حضرت پیغمبر ص بسند صحیح مرویست که فرموده
ولدی الحسین امام بن امام اخو امام ابو ائمه تسعة تاسعهم قائمهم یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا
و ظلما یعنی فرزند من حسین امام است و پسر امام است برادر امام است و پدر نه امام است که نهم ایشان قائم مقام
ایشانست بهترین مردم روی زمین باشد پر میسازد زمین را از عدل و انصاف همچنانکه پر شده باشد از جور

واعتقاد فرق شیعه آنست که آنحضرت در ظهور و استتار چون آفتاب روشن و در کتب فریقین مسطور و مبین است
از آنجهت بود که معتمد عباسی خلیفه دیگر از عباسیان فرموده بودند که اولاد امام عسکری ع از کودک
بقتل رسانند و کنیزان حامله را شکافند زیرا که آن مردود لعین میدانست که نهم از اولاد امام علی
حسین ع ولد امام حسن عسکری است ع و میترسید که زوال سلطنت بدست آنحضرت باشد پس حق
عز و جل بنا بر آنکه از اعداء برهانید و از نظر ایشان غایب گردانید و بحفظ و حراست ایزدی
با و نیز انتشار رسانید **و ایضا** در طرق اهل سنت نصوص بر امامت آنحضرت بسیار است و از آنجمله
صاحب فصول المهمه و کشف الغمه از فقها و محدثان و راویان معتبر اهل سنت است روایت نموده اند که
از رسول خدا ص مرویست که فرمود که لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یعنی
بآخر نرسد تا آنکه پادشاه شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد **و ایضا**
ابو داود در سنن خود آورده و از امیر المؤمنین ع روایت کرده و آنحضرت از رسول خدا ص که فرمود لو لم یبق
من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا یعنی اگر باقی نمانده باشد از
عمر دنیا الا یک روز بر انگیزد خدا مردی از اهل بیت من که دنیا را پر از عدل کند چنانکه پر از جور و ستم
شده باشد و همین حدیث در کتاب مناقب شافعی بعینه مذکور است **ایضا** شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی
شافعی کتابی تصنیف کرده و او را بیان نام نهاده و آنجا نقل کرده که روایت کرده اند ابو داود و
ترمذی در سنن خود بسند صحیح از ابو سعید خدری که او گفت از رسول خدا ص شنیدم که فرمود
المهدی منی اجلی الجبهة اقنی الانف یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی مهدی
از اهل بیت من است گشاده پیشانی و کشیده بینی خواهد بود زمین را پر از عدل خواهد کرد بعد
از آنکه پر از جور شده باشد و ابو داود در صحیح خود ذکر نموده که هذا حدیث ثابت صحیح یعنی
این حدیث بهمه اعتبارات حق و ثابت و صحیح است **و ایضا** ابو داود از ام سلمه باسناد خود روایت
نموده که گفت شنیدم از رسول خدا که میفرمود المهدی من ولد فاطمه یعنی مهدی موعود از عترت
من و از فرزندان فاطمه خواهد بود **و ایضا** از ابو هریره روایت نموده اند که گفت از رسول خدا ص
شنیدم که گفت لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه و جبل الدیلم و لو
لم یبق الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یفتحها یعنی قیامت قیام نشود تا آنکه پادشاه شود
مردی از اهل بیت من که فتح کند و بگشاید قسطنطنیه و کوه دیلم را و اگر باقی نمانده باشد از دنیا الا یک روز
هر آینه بعزت و کمال خود آن روز را دراز گرداند تا آنکه او آن فتوحات واقع شود و در کشف الغمه

از مفضل بن عمر روایت کرده است که از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع شنیدم که فرمود که چون
قائم آل محمد ع ظاهر گردد زمین را بنور چهره مبارک خود چنان روشن کند که خلایق از نور آفتاب مستغنی
سازد و تاریکی از روی زمین برود و از برکت وجود آنحضرت مردمان برفاهیت و عیش و عمرهای دراز
بگذرانند تا بجائی رسد که شخصی فرزندان بهم رساند که هزار پسر و نواده به بیند همه ذکور
و زمین گنجها و خزینه‌ها و معادنهای خود را همگی بیرون افکند چنانچه دفینه‌ها و گنجها بنظر خلق در آید و در آن
روز باشد که طلبکار شخصی مستحق باشد که از برای زکوة واجب خود کند و او را خود با او تا دو
کند هر چند تفحص کند نیابد چه حق تعالی مردم را به نصیب ایشان چنان مستغنی کند که به دیگری محتاج نباشند
و همچنین از علی بن عقبه روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که فرمود که چون
قائم ما قیام نماید حکم بعدل و راستی خواهد نمود و جور و ستم در عهد او بالکلیه برطرف شود و راهها
امن خواهد بهم رساند و زمین برکتها و گنجهای خود را بیرون خواهد داد و هر حقی بصاحب حق
خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی بغیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل هر ملت و مذهب باسلام
میل خواهند نمود و اعتراف بایمان خواهند کرد نشنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرموده و له اسلم
من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه ترجعون یعنی از برکت وجود آنحضرت اسلام آورده هر که
در آسمانها و زمینها باشد یا بطوع و رغبت یا بجبر و اکراه و بازگشت همه مردمان بسوی حق تعالی است
و حکم خواهد کرد آنحضرت در میان خلق بحکم داود نبی ع و حضرت محمد ص و به برکت وجود آنحضرت
ارزاق و فراوانی و رفاهیت خلق در عهد او بجائی رسد که مردمان مستحق زکوة و محل صدقات خود را
نیابند و فقیر و محتاج بروی زمین نماند و غنا و توانگری خلق را از سؤال و نیاز کردن بی نیاز گرداند
آنحضرت فرمود بدرستی که دولت ما آخر همه دولتهاست و باقی نخواهد ماند هیچ اهل بیتی که از ایشان دولتی
باشد مگر آنکه پیش از ما بدولت خود برسند و حکم رانی خود بکنند تا آنکه چون سیرت و طریقه
ما را به بینند و سلوک ما را با خلق مشاهده نمایند نگویند که ما را دولتی نصیب میشد و صاحب
حکم میشدیم سیرت و سلوک ما البته مثل سیرت و سلوک ایشان میبود و اشاره باین است آنچه
در قرآن عزیز فرموده است که والعاقبة للمتقین یعنی آخر عهدها و ختم دولتها دولت متقیان و پرهیزکاران
است و ایضا در کتاب مذکور از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت که از امام جعفر صادق ع شنیدم که
فرمود که قائم آل محمد ع بیرون خواهد آورد از پشت کوفه بیست و هفت کس را پانزده کس از قوم موسی ع
آنها که هدایت و راه راست یافته بودند و بعدالت حکم میکردند و هفت کس از اصحاب کهف و

یوشع

۲۰۷

یوشع بن نون و سلمان و مقداد و مالک اشتر و ابو دجانه انصاری و این بیست و هفت کس تمام
در خدمت آنحضرت خواهند بود و بجائی که محتاج بگواه و بینه باشد حکم خواهد کرد و بالهام الهی
علم خود عمل خواهد نمود و بعضی خواهند داد هر قوت و طاقتی بایشان از احکام خود با تسلط کرده
باشند و دشمنان را بفراست و توسم خواهد شناخت چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین یعنی بدرستی که در آنچه گذشت هر آینه نشانهاست از برای آنکه بفراست و تفکر معنی ها
دریابند و حقایق اشیا را بعلامات بشناسند و در حدیث است که چهار مسجد را در کوفه خراب
کند و در روی زمین هیچ مسجدی را کنگره دار نخواهد گذاشت بلکه کنگرها را برطرف خواهد کرد
و کوچها را وسیع خواهد ساخت و هر کنیفی و ناودانی که از خانها و بامها بکوچها باشد بحکم آنحضرت برطرف
خواهد شد و هیچ بدعتی را باقی نخواهد گذاشت و هیچ سنتی را معطل نخواهد داشت بلکه جمیع بدعتها
مرتفع خواهد شد و قسطنطنیه و بروایتی هفت سال مدت ملکش خواهد بود و هر سنتی بفعل خواهد آمد
و چین و جبال دیلم مفتوح خواهد شد و مقدار هر سالی ده سال شما باشد و بعد از آن هر چه خدا خواهد
میشود و در روایت دیگر نه سال بطریق مذکور و در روایات بسیار آمده که مهدی ع از دنیا
بیرون نخواهد رفت مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن روز هرج و مرج در احوال دنیا بود و
علامات قیامت ظاهر شود و حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله که از علمای سنیانست چهل
حدیث در باب مهدی ع در کتاب خود نقل نموده و در کشف الغمه و فصول المهمه تفصیل مذکور
است اگر کسی اطلاع بر آنها خواهد رجوع بر آن دو کتاب نماید مطلع اما دلیل بر آنکه حضرت مهدی ع
بعد از غیبتش تا حال زنده و باقیست آنست که بودن آنحضرت ع در این مدت محال نیست چه عیسی و خضر
والیاس از دوستان خدا و ابلیس و دجال از دشمنان خدا مدتهای مدید مثل آنحضرت او بوده اند
و باقیند و اتفاقست بر وجود ایشان و همچنین نوح نبی و لقمان ع و عاد و الحکم عمرهای ایشان از
هزار متجاوز بوده و عوج بن عنق که سه هزار سال عمر کرده و غیر ایشان از معمرین بسیار
بوده اند و کسی را در باب ایشان مجال انکار نیست پس چرا نتواند بود که شخصی از اولاد
رسول خدا ص که امام وقت است مدتهای مدید زنده و از نظر خلق غایب باشد تا هنگامی که
خدا مصلحت در خروج و ظهور او داند و خواهد تا آنکه منکر بقای آنحضرت شد بسبب انکار ایشان دو معنی است
یکی آنکه میگویند در مدت مدید کسی مرتفع باشد و دیگر آنکه میگویند مهدی ع
مدت در سرداب است و کسی را او نیست که طعام و شراب بجهت او مهیا سازد اما استبعاد

و از انصار و سپاهکاران او باشند و حکم کردن او بحکم کردن داود ع مانند خواهد بود در

با اطلاع است بجهت بقای مذکوره و هیچکس منکر حیات خضر و الیاس و عیسی و ابلیس ... جاد عنتوا بنشنند
نقلی صریح از آیات قرآنی و حدیث نبوی که خود نقل نموده اند و اما حکایت سرها بر حوالی ثابت کرد علی
بن الرضا همچو مهدی م و در این مدت که عیسی را به آسمان کسی نبرده و نشان بجهت او معصیت نمیکند بی خنا بکل
بقای او و در آسمان بی شراب و طعام ممکن است چرا بقای آنحضرت م در زمین جائز نباشد و در جای از مرده
در چاهی در سینه است که در مدتی بعقیده بنجاهست در این مدت باقی تواند بود پس آنحضرت که برسند
امامت و فرزندی رسول خداست ممکن است چرا امامت مکن نباشد و محال و مستبعد نماید دیگر آنکه
انجماعت که آنحضرت را حی و موجود میدانند ترک قائلند با آنکه آنحضرت در سر جا ... است بلکه میگویند
در تمام روی زمین سیر میکند با خیمها و خدم و حشم و اسباب و اشتران و هر ساله بنا زیارت بیت
الله الحرام می آید و در طرف مغرب فرزندان او و عزیزان او کانها و بسیارند بلکه شهرها در تصرف ایشان است لیکن
بجهة مصلحتی که از آن حق تعالی میداند از نظر خلق غایبست و فیض وجود با جود ایشان بعالم و خلق میرسد و ما
و بخواص خصوصا میرسد و قائلان ببقای آنحضرت م حکایتها در باب فیض رسانیدن و شفا دادن بیماران
و نجات بخشیدن از درماندگیها و فیض رسانیدن بشیعیان و راه نمائی گمشدگان و دستگیری درماندگان
بسیار نقل کرده اند و از آنجمله ابن بابویه در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه حکایتی نقل کرده و گفته
شیخی که از اصحاب حدیث ... علیه ... احمد بن فارس الادیب است شنیدم که گفت
بهمدان رسیدم و طائفه که مشهور به بنی راشد بودند دیدم و همه امامیه مذهب میباشند و آثار زهد
و صلاح از ایشان ظاهر بود و از سبب تشیع ایشان پرسیدم از پیری که آثار زهد و صلاح
و پرتو تقوی و فلاح از سیمای او هویدا بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد بزرگ ما که ما منسوبیم باو
منسوبیم بحج رفت و در برگشتن بعد از طی یکدو منزل از بادیه بقضای حاجتی یا ادای نمازی از قافله
دور میشود و خواب بر او غلبه کرد و بعد از بیداری از قافله اثری نمی بیند میگفت که چون خود را تنها و بی
کس یافتم سراسیمه در آن صحرا پاره دویدم و چون توقع نماند بخدا نالیدم و گریستم و در آن حیرت و
اضطراب بزمینی سبز و خرم نظرم در آمد متعجب شدم که در سبزی و طراوت ... از بهشت
و در آن میان قصری مینمود با خود گفتم که در این بادیه هولناک و این دشت سبز و این قصر
که از هیچکس نام و نشانش نشنیده ام چگونه جائی باشد تا بدر قصر رفتم دو جوان سفیدپوش
بر در آن قصر دیدم سلام کردم جواب بعنوان بصواب دادند و گفتند بنشین که خدا را با تو نظر
و خیری خوبی ... خواسته و یکی از آن دو جوان داخل قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمد و گفت

و بروایتی ۲

درآ با خود بود رفتن قصر شدم بهر طرف نگاه کردم آن مقدار چیزها که دیده بودم بعد صفه رسیدم پرده
آویخته بود پرده برداشتند مرا داخل صفه کردند در میان صفه تختی دیدم بر روی تخت جوانی خوش روی
خوشبوی خوش لباس تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری دراز آویخته و از پرتو نورش
خانه چنان روشن بود که گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است سلام کردم از روی لطف جواب
گفته مهربانی نمود و گفت میدانی من کیستم گفتم والله که نمیدانم و نمیشناسم فرمود که منم قائم
آل محمد م منم که در آخر الزمان ظهور و خروج خواهم کرد و با این شمشیر که می بینی زمین را از عدل و داد
پر خواهم ساخت چنانکه از جور و ستم پر شده باشد من چون این کلام را از آنحضرت شنیدم
بسجده افتادم و روی بر خاک میمالیدم فرمود که چنین مکن و سر از زمین بردار چون سر برداشتم
فرمود که نام تو فلان بن فلان است و از همدانی گفتم راست گفتی ای مولای من گفت دوست
میداری که بجانب اهل و خانه برسی گفتم بلی یا سیدی فرمود که خوبست که اهل خود را
بهدایت بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی با ایشان حکایت کنی و اشارت بخادم کرد
خادم دست مرا گرفته و کیسه زری بمن داد و مرا از قصر بیرون آورد و از آنجا راهی با من آمد چون
نگاه کردم مناره و مسجد و درختها و خانها دیدم از من پرسید که این موضع و محل را میشناسی
گفتم بلی در حوالی شهر ما دهی است اسدآباد ... بنا میگفت بلی این اسدآباد است
چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم و چون کیسه را گشودم چهل دینار یا پنجاه دینار در آن کیسه
بود و از برکت آن بما نفعهای دیگر رسید و تا دینارها از آن زر در خانه ما بعد چیزی برکت باقی بود
و تشیع ببرکت هدایت او در سلسله ما باقی تا قیامت خواهد بود و قطب الدین راوندی روایت کرده از کتاب
ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه روایت نموده که گفت در سال سیصد و سی و هفت که آن سالی
که قرامطه حجر الاسود را بجای خود برده و من ببغداد رسیدم و تمام همت من مصروف بود که خود را بمکه
معظمه برسانم و از انصب حجر را بمکان خود بر بینم چه در کتب معتبره دیده بودم که البته معصوم یا امام وقت
بجای خود نصب میکند چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین م نصب کرده بود اتفاقا بیمار شدم
در نهایت صعوبت و از سیر آن خود قطع کردم و دانستم که بآن مطلب نمیتوانم رسید ابن هشام
نام شخصی را نائب خود کردم و عریضه با شتی نوشته مهر برآن نهادم و بدو دادم ... خود بحج
بودم و از او تأکید ... التماس آنست که جهد کنی که
ببینی که حجر الاسود را بجای خود گذاشت این رقعه را باو رسانیده جهد ...

چون بمکه رسیدیم دیدیم که خدام بیت الحرام عازم اند که نصب حجر نمایند مبلغی کلی بحجبه
قبول کردم که مرا در آن ساعت بآنجا جای دهند و کسی را با من همراه کردند که از من خبردار باشد و
خلق را از من دفع کند دیدیم که هرچند فوج فوج و طبقه طبقه و فرقه فرقه از هر قسمی که آمدند و خواستند
که حجر را بجای خود بگذارند حجر میلغزید و مضطرب میشد و هر حیله که میکردند بجای خود قرار نمیگرفت
تا آنکه جوانی گندم گون خوش رویی آمده حجر را بدستهای خود برداشت و بر جایش گذاشت و حجر مطلقا نلغزید و حرکت
نکرد پس آن جوان حجر را بر جای خود قائم ساخته از میان خلق بیرون رفت و من از جای خود جستم و
چشم را باو دوخته بر عقبش گذاشتم و از کثرت ازدحام و اهمه میکردم که مبادا از نظر من غایب شود
نزدیک شد که عقلم زائل شود تا آنکه هجوم خلائق تخفیف یافت دیدیم که با تانی میرود و بمن التفات نموده
فرمود که رقعه را بده چون رقعه را دادم بی آنکه در آن نگاه کند گفت بگو در این مرض بتو خوفی نیست
و آن امری که از آن چاره نیست در سال سیصد و شصت و هفت بر تو واقع خواهد شد کما
گذاشته روانه شد و مرا در آن وقت از دهشت و هیبت آن زبان از تکلم رفته بود و طاقت حرف زدن
نداشتم تا از نظرم غایب شد و خبر بابی القاسم رسانیدم و ابو القاسم تا آن سال زنده بود
در آن سال وصیت نموده کفن و قبر خود را مهیا ساخت و منتظر بود تا بیمار شد و یاران که
بعیادت او می آمدند میگفتند امید شفای تو داریم و [illegible] که مهالک
باشد گفت نه این آن نیست که وعده که بمن داده اند رسیده و مرا بعد از این بیماری امید
نیست و در آن مرض برحمت ایزدی پیوست **مطلع** مخفی نماند که حضرت صاحب را دو غیبت است غیبت
صغری و غیبت کبری و حکایتها که مذکور شد در غیبت کبری بوده و اما در غیبت صغری که مدت آن
هفتاد و چهار سال بوده بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت ع میرسیده اند و مسائل و حاجات
خود را می پرسیده اند و بعضی دیگر را آن سعادت میسر نبوده بخدمت وکلای آنحضرت میرسیده اند
و مسائل و حاجات خود را بایشان عرض میکرده اند و ایشان با امام ع عرض مینموده اند و
جواب میگرفته اند و در این مدت از نام آنحضرت به م ح م د و گاهی بصاحب و حجت و قائم و مهدی
تعبیر مینموده اند و الحال نیز چنین است و تا آنحضرت ظهور نکند تصریح بتسمیه نیست و مکان حضرت
ناحیه مقدسه میگفته اند و در احادیث منع واقع شده از تصریح بنام و کنیت آنحضرت و توقیعات ع
که بخط خود نوشته در کتب معتبره مثل کشف الغمه و کمال الدین و غیرهما مذکور است و یکی از
آنجمله توقیعی است که در آن مذکور است که من سمانی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله یعنی کسی که

نام

٢٠٩

نام برد مرا در مجلسی که جمعی از مردمان باشند بر اوست لعنت خدا و در دیگری از آنحضرت توقیع آمده
که بعضی میگفتند که تا فلان وقت ظهور خواهد کرد و بعضی قول میداشتند که فلان وقت که بگذرد وقت ظهور
اوست نوشته بخط مبارک آنحضرت بیرون آمد که کذب الوقاتون یعنی دروغ میگویند کسانی که
وقت تعیین میکنند برای ظهور و خروج من قرار میدهند و این علم مخصوص حق تعالی است و دیگر باز اطلاع
و ایضا ابو جعفر محمد بن علی الاسود روایت نموده که التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی
بن بابویه القمی که از ابو القاسم بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای من صاحب
الزمان ع درخواهد که آنحضرت از برای او دعا کند که حق تعالی او را فرزندی صالح روزی کند و من از
ابو القاسم از برای خود نیز همین استدعا نمودم و بعد از سه روز توقیع بیرون آمد که دعا کردیم از برای
آنکه حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید و بعد از او دیگر اولاد و بهمرسید محمد بن
علی بن بابویه که از اعاظم مجتهدین ما میباشد از آن دعا بوجود آمد و اما در حق ابو جعفر نوشته بود
که لیس لک هذا بسبیل یعنی اولاد فرزندی نخواهد شد و ابو جعفر فرزند نشد **مطلع** از علامات ظهور حضرت
قائم ع یکی آنست که منادی ندا کند در شب بیست و سیوم ماه رمضان باسم قائم آل محمد که الحق مع علی
و شیعته و آفتاب در اواخر ماه و قمر در اول ماه بگیرد و قمر در میانه ماه و آنحضرت در میان رکن و مقام ظاهر شود و کسی
و جمعی از انجا مانند حضرت و شیعه را از اطراف زمین بخدمت وی خوانند و با حضرت بیعت کنند
در آن روز بخدمت حاضر شوند چهار تن از شیعیان یکی عیسی مریم که از اسمان فرود آید و کسی که بنام
کعبه را بنام هزار بان بر پا کند و در مدینه ع و خضر و الیاس ع و دوازده تن از اولاد ابی عبد الله
حسین بن علی ع و چهار تن از مکه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از شام و مثل آن از یمن
و سه نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عروه و سه تن از بنی حمیر و چهار کس از بنی تمیم و ده
نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت تن
بصره و مثل آن از دیلمان و مانند آن از گیلان و هفت تن از مازندران و دوازده کس از طالقان
و مثل آن از کوهستان و شش تن از ناحیه بصره و چهار تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و
مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی قم و یک تن از اصفهان و چهار تن از
کرمان و یک کس از مکران و سه از ملتان و سه از هر و پنج نفر از هندوستان و سه از غزنین و سبزوار
از ماوراء النهر و سه تن از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار کس از دنیا بود و دوازده نفر از نصف
و هفت تن از طوس و ناحیه طوس و سه تن از دامغان و چهار تن از خراسان و پنج نفر از کوه پایه

از مصر و هفت نفر از شیراز و دو تن از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار تن از کوس که اینجا سیصد و
نفر باشند که ظاهر و باطن همه یکی باشد و همه بر یک دین و یک مذهب باشند و امام علیه السلام جامه سفید پوشیده
باشد و دو انگشتر در دست یکی از حسن بن علی و نقش آن انی واثق بربک باشد و یکی از جعفر
نقش آن انا مستجیر بک یا امان الخائفین باشد و در روز پنجشنبه ظهور نماید و روز جمعه وقت نماز ظهر
خروج کند و ذو الفقار امیر المؤمنین بر کمر و نیزه جعفر طیار در دست و قضیب سرخ در دست و سه علم
همراه کرده بر یکی نوشته که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و بر
دوم نقش شده که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و بر سیوم لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و وصی رسول الله الحسن و الحسین و نعم من ولد الحسین حجة الله علی خلقه
نشانه شده باشد و چون از مکه روان شود منادی او ندا کند که هیچکس طعام و شراب بر ندارد
و سنگی که موسی بن عمران همراه داشت بار شتری همراه باشد و در هر منزل که فرود آیند
چشمها از آن سنگ روان شود و هر گرسنه که از آن آب بخورد سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب
گردد و چهارپایان را آب کفایت کند تا وقتی که بنجف اشرف فرود آیند و عصای موسی هم بدست
آنحضرت باشد و هر چه از آن عصا ظاهر میشد در وقتی که با موسی بود با اراده آنحضرت بظهور
آید بلکه معجزات انبیاء تماما ظاهر شود و مؤمنین را بشارت از جانب خدای تعالی ... و اول قدم
نور دیده شود و کنجهای زمین بیرون دهد و آوازه او از مشرق و مغرب برسد و حق دین
اولا بدینها اسلط کرباعلما و اول کلمه که بر زبان او ورد این باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
و بعد از آن بگوید انا بقیة الله و خلیفته و حجته علیکم و سلام نکند هیچکس بآنحضرت مگر باین طریق
السلام علیکم یا بقیة الله فی الارض و در روی زمین هیچکس نماند که او را بغیر از واجب الوجود معبودی
باشد و هر بتی و صنمی که باشد در هر جا که باشد آتش در وی افتاده بسوزد و دیگر از علامات
ظهور آنحضرت خروج سفیانی است که از اولاد عتبة بن ابی سفیان است از جانب شام و یمانی از
یمن و کشته شدن پسری از آل محمد میان رکن و مقام که نامش محمد بن الحسن الزکیه باشد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فاصله میان قتل نفس زکیه و خروج قائم بیش از پانزده روز
نباشد دیگر از علامات ظهور قائم علیه السلام طلوع آفتابست از مغرب و ظهور دجالست و اگر چه وقت ظهور
دجال معلوم نیست اما واقعیست چنانچه در کتاب کمال الدین و کتاب خرایج ذکر یافته و بسند صحیح
مرویست که روزی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خطبه میخواند بعد از فارغ شدن از خطبه فرمود

سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة بن صوحان برخاست گفت یا امیر المؤمنین که
دجال کی بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علمیست که از انسان مخفیست و تأبید ...
آن باشد اما نشانها و علامتها است که همه بهم متصل است نوبت کردن و سهل دانستن
نماز و برطرف شدن امانت و حلال دانستن دروغ و آشکار شدن خوردن رشوه و ساختن
بناها و فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمودن و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن
و سفها را امور عظیمه فرمودن و خون ریختن را سهل شمردن و در آن زمان علم ضعیف باشد
و ظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزراء ظالم گردند و علما خیانت پیشه کنند و قراء بفسق مشغول شوند
ظاهر شود شهادت ناحق و هویدا گردد فجور یعنی بعلانیه بفجور مشغول باشند و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار کرده و مصحفها را طلا سازند و بهتان شایع شود و اثم و طغیان رونق گیرد و صفهای
نماز در هم پیوسته باشد اما دلها متفرق و از هم دور بود و نقض عهد را سهل شمرند و علامات
آسان گیرند و شریک باشند زنان با شوهران در تجارت بجهت حرص بدنیا و آوازهای فاسقان
بلند باشد و ارذل ایشان شنوند و کفیل مهمات و رئیس قوم دنی ترین ایشان باشد و از فجار تقیه
باشد و تقیه با ایشان سلوک باید کرد و تصدیق دروغ گویان باید کرد و کاذب صادق باشد و
خائن امین و زنان بمردان مانند شوند و مردان بزنان تشبیه جویند و مردان بمردان کفایت کنند و زنان
بزنان رغبت نمایند و زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زینها گردند و گواهی دهند بی آنکه
از ایشان طلب گواهی نمایند راست را قبول نکنند و گواهی دروغ بکار آید و بغیر دین و فقه
علم حکم کنند و فتواها دهند و عمل دنیا را بر عمل آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند و بپوشند
پوستهای میش را بر دلهای گرگ یعنی گرگان باشند پوست میش پوشیده ظاهر شان شبیه به نیکوان و باطل ایشان
چون شب تاریک دلهای ایشان از مردار بدبوتر و از صبر تلخ تر باشد پس بشتابید که در آن
ثم روزگاری خود را از میان بکناری کشید و بهترین مسکنی و موطنی در آن وقت بیت المقدس است
و زمانی بیاید که مردمان آرزو کنند که ساکن آنجا باشند پس اصبغ بن نباته برخاست و گفت یا امیر المؤمنین
دجال کیست فرمود دجال کسی است که تصدیق کننده او شقی است و تکذیب کننده او سعید است از اصفهان
بیرون آید چشم راست ندارد و چشم چپش در میان پیشانی باشد مانند ستاره صبحی و لفظ کافر
در میان دو چشمش نقش باشد بر الاغ سرخ رنگ سوار باشد طی الارض بسرعت نماید هر چشمه که قدمش بر آن رسد
بزمین فرو رود و اکثر تابعان او اولاد زنا باشند و اصحاب طیلسان و یهودان و آن ملعون با آنکه طعام خورد

در بازارها کرده باواز بلندی که همه جا رسد انا دینکم الاعلی کوید بقیة الله در حوالی شام بر عقر کبرانرا
ابتق خواند در ساعت سوم در روز جمعه او را بقتل رسانند بعد از ان طامه کبری است کسی
پرسید که یا امیر المؤمنین ان کدام است فرمود وقت بیرون امدن دابة الارض است از میان صفا که با او انکشتری
سلیمان و عصای موسی با او ست که اکر ان خاتم را بر پیشانی مؤمنی کذارد نقش هذا مؤمن حقا بر پیشانی او
ظاهر شود و اکر بر پیشانی کافر نهد هذا کافر حقا بران نقش کردد تا مؤمن بکافر کوید وای بر تو ای کافر
و مؤمن کوید خوشا حال تو ای مؤمن دوست میداریم که مثل تو باشیم فافوز فوزا عظیما پس آن
دابة الارض سر خود برافرازد باذن الله تعالی او را ببینند و آفتاب در ان وقت از مغرب طالع شود و بعد
هیچ توبه قبول نشود و هیچ عمل بالا نرود و بعد از ان آنحضرت این آیه را خواند که و لا ینفع نفسا ایمانها
لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا پس فرمود که از انچه بعد از ان واقع خواهد شد سؤال مکنید
که رسول صلعم مرا فرموده که بغیر از عترت او کسی را ازان مطلع نسازم و نزال بن سبره حاضر بود با صعصعه
کفت مراد از دابة الارض انکسی است که عیسی ع در پس او نماز کند و او دوازدهم است از عترت و نهم
از فرزندان حسین ع و کذا آفتابی که از مغرب طالع شود هم آنحضرت که از میان صفا بیرون اید
و در میان رکن و مقام ظاهر شود و او میزان عدل وضع خواهد نمود که کسی ظلم نتواند کرد و کنایه از
کرد توبه با بو کرده و علما برکت او و قبولیت بالا نمیرود تا رد و قبولش ظاهر کرد و چند بن کلمات ثقات
موجب را بهمین طریق نقل نموده اند و از جمله ایات که دلالت بر غیبت و ظهور آنحضرت میکند که آیه شریفه است
در سوره نور وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون حاصل معنا ترجمه اینست که وعده کرد خدای تعالی انان که کرده
ازشما و کرده اند کارهای شایسته که هر اینه خلیفه کرداند ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه کرداند خدای
انانرا که بودند پیش از ایشان که جمیع اکناف و اطراف مشارق و مغارب بروی زمین متصرف و تسخیر ایشان در آورد
هر اینه با قوت و تمکین ثابت سازد برای ایشان دین ایشانرا ان دینی که پسندیده است ایشانرا
یعنی دین اسلام را که انست که اورا بر همه ادیان غالب کرداند و بعد از ان ایشانرا بعد از ترس ایشان
از دشمنان ایمنی ازان ایشان می پرستند مرا در زمان خلافت شریک نسازند با من چیزیرا اینک
ملک و جاه ایشانرا از عبادت و توجه باز نمیدارد و هرکه کفران ورزد در این نعمت بیان
شدن وعده بیان کرده کافر نعمت اند [illegible] در تفسیر اهل بیت ع است که کفران نعمت اولا

طائفه

طایفه کردند که بنیاد و بنای مخالفت اهل بیت نهادند و دیکر در تفسیر ایشان مذکور است که مراد ازین
خلیفه کردن اینا ایاست حضرت صاحب الزمان ع و نیز جمیع امت ایشان و نیز انانکه بعد از پیغمبر خلیفه
کردند از خلفای ثلثه چنانکه اهل خلاف میکویند که این آیه در شان ثلثه نازل شده که در زمان ایشان
ولایت عرب و بعض از عجم مفتوح شد و دلیل بر اینکه ان خلیفه حضرت صاحب الامر است و دیکران
نیست این است که خدای تعالی وعده فرموده و وعده بچیزی در امری میباشد که در حال نباشد
بلکه در اینده بود و انچه در عهد رسول الله صلعم بظهور امد که حق تعالی ملل و شرایع را منسوخ ساخت و زمین را
از دیکران انتزاع و بقبضه اقتدار آنحضرت در حال بود نه وعده پس این وعده بملت آنحضرت نبوده
باشد و دیکر انکه تمکین دین پسندیده باخذ بر سبیله که حضرت عزت جل اسمه ذکر فرموده ثابت
با من هم در ان مرتبه حاصل نیست که کفته و انچه که مذکور شد دلالت دارد بر فساد قول انانکه
این را بر خلافت صحابه حمل کرده اند و دیکر انکه امت بر دو کروهند کروهی کویند امامت و خلافت ثابت
باشد به نص و کروهی کویند به اختیار نه به نص انانکه بنص قایلند کویند بعد از پیغمبر ص خلیفه و امام
امیر المؤمنین است و بعد از حضرت یازده فرزند و فرزند زادهای کرامش مهدی است صلوات الله
علیه و انانکه به اختیار رفته اند کویند بعد از رسول صلعم مردم ابوبکر علیه اللعنه را اختیار کردند بخلافت و او
بعمر علیه اللعنه وصیت کرد و او بشوری نهاد تا عثمان را اختیار کردند و انانکه حمل کرده اند این آیه را بخلافت
در صحابه بنص این آیه قول ایشان باطل است زیرا که اکر از حق تعالی یا از پیغمبر ص نص بودی هر اینه
باختیار ایشان بر ابوبکر علیه اللعنه احتیاج نبودی و نص ابوبکر بعمر و نص و بعثمان بشوری نبودی
پس خلافت ایشان بطریق نص نباشد چه اکر چنین میبود با جماع و بیعت و غیران احتیاج نبودی
پس استخلاف بر اینوجه در حق ایشان نباشد و تمکین دین چنانکه صفت آن در این آیه کذشت نه در عهد
رسول الله صلعم و نه در زمان اصحاب و نه امروز هست پس این روزی خواهد بود که حضرت رسول
الله صلعم فرموده که اکر نمانده از دنیا مکر یکروز هر اینه حق تعالی دراز کرداند ان روز را تا بیرون اید مردی
از اولاد من که همنام و هم کنیت من باشد پر کند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده از ظلم و جور
و این حدیث از حضرت رسول صلعم در کتب معتبره مخالفین مذکور است چنانکه سابقا کذشت و مؤید این حدیث
خبریست که در کشف الغمه مذکور است که روایت کرده جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که او کفت که چون
این نازل شد که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم من کفتم یا رسول
الله میدانیم ما خدای تعالی و رسول او را پس چه کسانند اولی الامر که حق سبحانه و تعالی

کردانیده طاعت ایشان را بطاعت خود و توکه فرموده که ایمان آورده اید فرمان برید
خدا را و رسول خدا را و صاحبان امر را پس کیستند صاحبان امر آنحضرت فرمود که خلفای من اند
بعد از من ای جابر و امامان هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او
حسن و دیگری حسین و دیگری علی بن الحسین و دیگری محمد بن علی که معروفست در توریة بباقر
زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه که به بینی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگری
جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن محمد و دیگر حسن بن
علی بعد از او همنام و همکنیت من حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده محمد بن الحسن علی این آنکسیست که
فتح کند خدای تعالی بر دست وی مشارق ارض و مغاربها را و غایب شود از شیعه و اولیای خود
آنچنان غیبتی که ثابت نماند بر آن بنا شد در آن غیبت بر قول با مامت او مگر آنکه حق تعالی خلق نموده باشد دل
او را از برای ایمان جابر گوید که من گفتم یا رسول الله آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد
باو در غیبت او آنحضرت فرمود بحق آنکه مرا براستی بخلق فرستاده که ایشان مستضیئ گردند بنور او
و منتفع شوند بولایت او در غیبت او همچون انتفاع مردم با فتاب اگرچه ابر حایل باشد ای جابر این مکنون
غیب الهی و از مخزون علم الهیست پس پنهان دار از نااهل او و در کتاب کمال الدین مذکور است
که سبب غیبت آن حضرت ع آن بود که کسی از خلفا در گردن آنحضرت بیعتی نباشد و همچنین آنکه
کفار از خلفای بنی عباس جمیع مخالفان محفوظ باشد چه معتمد با خلیفه دیگر از بنی عباس فرموده بود که
اولاد امام حسن عسکری ع را که بچه خرد و بزرگ بقتل رسانند و کنیزان حامله را شکم بشکافند
کسان مرد و مدرکان که بهم از اولاد امام حسین ع و اولاد امام حسن عسکری ع است [illegible]
بر دست آنحضرت باشد لهذا حق تعالی آنحضرت را از نظر ایشان غایب کردانید و از کید دشمنان نگاه داشت
نماند که غایب بودن امام از رعیت مخصوص با آنحضرت نیست بلکه پیغمبران سلف مانند حضرت ادریس
و حضرت صالح و حضرت ابرهیم و حضرت یوسف و حضرت موسی علی نبینا و علیهم السلام مدتهای
با موالی امت خود غایب کردیده اند و از نظر خلق پنهان و مختفی بوده اند تا آنکه مرایزدی بظهور ایشان
صدور یافته از حجاب خفا بیرون آمده اند چنانکه در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمد باقر ع مروی است
که در زمان حضرت ادریس ع و ابتدای نبوت او پادشاهی بود کردنکش ظالم و ستمکار روزی بقصد سیر
سوار شده بر زمینی رسید بغایت سبز و خرم و دلکشا نظر او بر آن افتاد از وزیران خود پرسید که
این زمین از آن کیست گفت از فلان بنده از بندگان شما ملک طلبید و گفت این زمین را بمن واگذار

تصرف مملکت بعد از آن مرد بیچاره گفت ای ملک عیال من محتاج اند تا بدین زمین از شما التماس تکلیف
زراعت و تربیت کنند تا قوتی حاصل کنند پادشاه غضبناک گشت و در باب آن مرد درویش تفکر بود که بچه نوع
آن زمین را انتزاع کند و انتقام از آن مرد بکشد و او را از نظر بیندازد که ملک در کارهای او
مشورت میکرد بعد از آنکه مستقر و مقام خود [illegible] آن زن را طلبید چون آن زن بحضور ملک آمد
و بر غضبناکی و خشم آلوده دید از وجه آن پرسید ملک آنچه میان او و صاحب زمین گذشته بود بیان کرد
زن گفت کسی مثل تو مناسب باشد که قدرت بر انتقام و انتزاع و مقام نداشته باشد و اگر خیانت
تو اگر او را بفرمائی صاحب زمین را ببر و بجهت وجهی بقتل رساند تا و را کفایت کنم و آن زمین
بدست تصرف اختیار تو سپارم بجهت حیلتی که ترا نزد مردمان عذری باشد ملک گفت بچه نوع
و حیلت این کار میکنی زن گفت جمعی را از اراذل و اقوام خود میفرستم که او را نزد تو آرند و گواهی
گواهی دهند که او از دین تو بیرون رفته و از آیین تو برگردیده پس بر او سبقت روا بود که تو او را
بقتل رسانی و زمین او را مخصوص خود کردانی پس بعد از آنکه ملک التماس او را بپذیرفت و تدبیر او پسندید آن زن
درویش را بهمین حیلت بقتل رسانید و زمین او را متصرف گردید پس آنگاه دریای قهر و غضب الهی
بتلاطم آمده وحی نمود بحضرت الیاس ع که برو بنزد آن سفیه جبر کننده و بگو یا ملک بس نبود
ترا که بنده مؤمن مرا بجبر و ستم کشتی تا اینکه زمین او را خالص خود کردی و فرزندان او را
بعد از او محتاج ساختی و بکنتی و هلاکت انداختی آگاه باش بغیرت و جلالم قسم که هر آینه انتقام
او را از تو خواهم کشید و دو قیامت و پادشاهی ترا بگیرم و دو دنیا و شهرت را خراب کنم و عزت ترا
خواری و مذلت گردانم و گوشت بدن زنت را که مشورت با او کردی بخورد سگان دهم
بسبب حلم و بد باری من از عملهای ناشایسته تو مغرور ساخت ترا ای مبتلی پس حضرت الیاس
علیه السلام بنزد آن ملک آمده تبلیغ رسالت نمود و آنچه باو وحی شده بود ادا فرمود ملک در
غضب شده گفت ای الیاس در دلیل محکم نیست و تا ترا طلب کنم بعضی من [illegible] عمل خود بود
ساخت بعد از آن زن خود را نیز طلبید و پیغام الیاس را برای او نقل کرد او بر آن مطلع کردانیده گفت
ای ملک این پیغام خدای الیاس در دل تو نمی آید ترس مکن که من جمعی میفرستم که او را بقتل رسانند
که بجا آورده و پیغامی که تهدید کرده همگی باطل شود ملک طغیان یافته زن را تحسین و تحریص نمود و اتفاقا
او در پس چهل نفر صاحبان داشت که از اهل ایمان بود و در اغلب اوقات با او مؤانست مینمود ایشان را
از وحی الهی و پیغام بسوی ملک آگاهی داد تا ایشان از این معنی متوهم میبودند که مبادا از جانب ملک

با آنحضرت رسید و با نجهت پیوسته در مقام حراست او بود تا العقران بر نهاده و چون توانا بطالا انا زیرا
یکنفر از آنحضرت فرستاد ابجماعت بمقامی که مجلس آنحضرت و اصحاب او بود آمدند و او را نیافتند و مایوس گشته در
طلب او متفرق گردیدند و اصحاب ادریس آن گروه را دیدند و محسوس ساختند که ایشان بقتل ادریس آمده بودند
و او را نمی یابند پس صاحبان آنحضرت ادریس گفتند که مصلحت حال تو در آن نیست که ازین دیار فرار اختیار نمای
که چندین جمعی بکشتن تو آمده بودند چون ترا نمی یابند نترسی اگر ترا ببینند البته بقتل میرسانند پس عاقبت
روز حضرت ادریس با جمعی از اصحاب از آن قریه بیرون آمده روی بصحرا گذاشت و مرفت پس چون وقت سحر شد
حضرت ادریس بمناجات در آمده گفت خداوندگارا مرا برسالت بنزد جباری فرستادی و من تبلیغ رسالت
کردم و او مرا بقتل تهدید کرده و اگر چنانچه بر من ظفر یابد البته مرا بقتل میرساند پس بحضرت ادریس خطاب آمد که
تواند یا را ایشان بیرون رو مرا و او را بحق اگذار بعزت و جلال قسم که فرمان خود را در تعجیل او جاری کنم
و آنچه تو در حق وی از جانب من گفته بکرسی نشانم پس ادریس گفت خداوندا اندرگاه تو حاجتی
است خطاب رسید که آنچه میخواهی طلب نمای که عطا کرده میشود حضرت گفت میخواهم که آسمان برای جماعت
ایشان
از نواحی آن دیار و ابواب فیض و رحمت بر روی ایشان بسته شود تا وقتی که من باز از حضرت تو در خواهم
و اندرگاه تو التماس نمایم خطاب آمد که ای ادریس چون استجابت کنم این قریه خراب میشود
و اهل این قریه بشدت و گرسنگی هلاک میگردند ادریس گفت میخواهم که اینها را از من قبول کنی
و اجابت نمایی اگرچه این قریه خراب شود اهالی ایشان از شدت و گرسنگی کباب شود خطاب آمد که
ای ادریس دعای ترا باجابت مقرون ساختم و باران برایشان نخواهم فرستاد تا هنگامی که تو از من مسئلت
نمائی و جهت ایشان شفاعت فرمائی و من سزاوارترم بوفا کردن بعهد خویش پس حضرت ادریس
اصحاب خود را ازین ماجرا و حبس باران خبر داد و فرمود که از آن قریه بیرون رفته بدیار دیگر
روند پس بیست کس از اصحاب در دلیل آن از آن قریه بیرون رفتند و در اطراف متفرق گردیدند حکایت
رسالت و دعای ادریس در میان مردمان شایع شد پس آنگاه حضرت ادریس از بیم آن جبار بجانب
غاری که در آن کوهسار بود متوجه شده آنجا پناه گرفت و بعبادت الهی قیام داشت و خدای
عزوجل فرشته موکل نموده بود که هر شام طعام جهت ادریس آورد که با آن افطار میفرمود تا آنکه
بقهرمان غضب الهی شهر آن جبار خراب شد و پادشاهی از او سلب شده بقتل رسید و گوشت بدن آن
زن طعمه سگان گردید و دران دیار در ملک بکر فرمان روا شده و مدتی ایشان بعد از خروج حضرت ادریس
به بیست سال که یک قطره باران برایشان نبارید و بانحوالی جماعت بسختی و عسرت انجامید و اطعمه و

ماکولات

ماکولات خود را از اطراف و جوانب بچندین تعب فرا آوردند و صرف مینمودند پس بایکدیگر گفتند
که این بلیه که بر ما نازل شده و این سختی و شدت که ما را فرا گرفته بسبب دعای ادریس است که از خدای
خود درخواسته بود که آسمان بر ما نبارد تا وقتی که آسمان باران را او بجهت ما طلب نماید و الحال
او مخفی و پنهانست و ما نمیدانیم که مقام و منزل او کجاست و خدای تعالی بما از ادریس مهربانترست بعد از آن
رایهای ایشان برین قرار یافت که توبه کنند و دست در عروة الوثقی زنند و از روی فزع و تضرع
طلب فرج و رحمت نمایند و چون درین باب با هم متفق و مصمم گردیدند و چاره کار خود را درین دیدند
همگی در خاکستر نشستند و پلاسهای سیاه پوشیدند و خاک بر فرق خود میریختند و گریه و زاری و تضرع
و بیقراری در او بختند پس بدرگاه آن مرجع رحمت و کرم خداوندگاری بتلاطم آمده وحی جانب ادریس رسید
که ای ادریس مردم قریه تو بدرگاه من مینالیدند همگی بتضرع و گریه و استغفار روی بر خاک ندامت مالیده
و دست میل در دامان فضل و احسان من زده اند و حال آنکه من خداوند بخشاینده مهربانم توبه
ایشان را قبول میکنم و از بدیهای ایشان در میگذرم و برایشان رحمت کردم و باران بر ایشان میفرستم
و مرا از اجابت دعای ایشان هیچ چیز باز نمیدارد مگر آنچه تو در خواستی که برایشان باران نفرستم تا
تو مسئلت نمائی و از تو جویا کردم اکنون دعا کن تا اجابت کنم و بمیانجی تو ایشان را ازین شدت
نجات دهم ادریس گفت خداوندا من سؤال تو در رحمت نمیکنم و بجهت ایشان در مسئلت نمیکنم
باز خطاب عزت در رسید که ای ادریس با قوم خود آشتی و شفاعت نمای و برای ایشان از درگاه من
مسئلت و استغاثه نمای ادریس گفت خداوندا بدرستی که من سؤال نمیکنم پس جناب مقدس الهی
عز اسمه بان فرشته که هر شام برای ادریس موکل بود وحی فرستاده فرمود که قطع طعام وی نمایید و من
بعد از آن مقرری او را بوی نرسان چون شب آمد طعام مقرری ادریس بوی نرسید گرسنه و عطشان گردید بی طاقتی
جوع را بر آن امر و شکیبائی فرو نشانید و چون شب دوم رسید پس هنوز از آن طعام چیزی بوی نرسید چون
سوم شد کار بر حضرت ادریس تنگ شده گرسنه و بیتاب شده بدرگاه حضرت رزاق علی الاطلاق
بنالید که ای معبود بی همتا و ای روزی دهنده ما و معبود رزق مرا بر سبیل تعجیل آنکه جانم را بستانی اکنون
روز است که روزی بمن نرسیده نه طاقت گرسنگی دارم و نه قوت عبادت و بندگی یا از خدا احتا
نا الخیرین رسان یا جانم بستان پس بحضرت ادریس وحی رسید که ای ادریس طعام ترا بیرون و از رزق
باز داشتم و قهرمان جوع را بر تو گماشتم و بجزع در آمدی و بیطاقتی کردی و در چه صبر را نباختی
فزع فرا نشیدی و بجهت هم خود که مدت بیست سالست شدت و سختی ساختی و برایشان نظر رحمت و کرمی

که اختیار اندیشه نشیدی و جزع ننمودی و بهجت و وسعت و فرج ایشان مسئلت نفرمودی علی هذا
ایشان را بقدرت خود آفریده ام و همه را همواره بنظر رحمت دیده ام چه شد که از تو قبول
کردم که تا تو مسئلت نکنی برایشان باران نفرستم اینک گرسنگی را بمذاق جانت رسانیدم تا آنکه
بدانی که آن بیچارگان در این مدت چه کشیده اند و از بلیه عسرت و بی نانی چه تنبیها که دیده اند اکنون ای ادریس
غافل که هستی نیز برای و درباب رنج و روزه خود تو نیز حیلتی و چاره ای و مانند دیگران هر چه بساز و یی
و طلب کن که صرف معیشت خویش نمایی پس چون این خطاب عتاب آمیز بحضرت ادریس رسید در کار
خویش چاره دیگر ندید از غار بیرون آمده بجانب شهر روان شده اند و در علامت دود دیدی مشاهده
نمود و برای آن رو چون بادم رسید و بیت تا بدان خانه رسید پیرزالی دید که دو قرص جوی بر
روی تابه گذاشته می پخت گفت ای زن درد و دمان کرم و ای بانوی خاندان سخاوت ضیق نجی
چه شود که از این دو قرص جو قدری بمن بخشی و مرا از درد جوع و گرسنگی برهانی عجوز گفت ای
خدا نفرین حضرت ادریس ما را چنین نگذاشته که دستگیری ناتوانی بنانی توانم کرد بخدا سوگند که
بغیر از این دو قرص جو اگر چیزی دیگر میداشتم همه را بر سفره اخلاص میگذاشتم پس همان بهتر
که از این قریه بیرون روی و از جای دیگر طلب معیشت خود نمایی حضرت ادریس گفت ای نیک زن
در جانم قوت نیست و نیز در پایم حرکتی قلیلی از آن نان عنایت کن که مرا جان بیندی شده قدم از قدم
توانم برداشت آن زن گفت مرا همین دو نان است که یکی از منست و دیگری از فرزندم پس اگر
قسمت خود را بتو دادم خود از گرسنگی هلاک میشوم و اگر از آن پسر را بتو بخصوص دهم
پسرم از حیات محروم میشود و زیاده بر این دو قرص نیست تا ترا اطعام توانم نمود حضرت ادریس گفت
که ای زن پسر تو کوچک سال است و او را نیم قرص کافیست و مرا نیز نصف قرص موجب سد رمق است
چه شود که یک قرص را خود تناول کنی و قرص دیگر را نیمه کرده [illegible] گذاری آن زن
نان خود را میل نمود و نان دیگر را تنصیف نموده نصفی را با ادریس داد و نصفی دیگر را بفرزند خویش
گذاشت پسر چون دید که قوت لایموت او را ادریس گرفته صرف نمود حصه خود را بخورد و از
بسیاری بیقراری بمرد آن زن فغان و شیون آغاز کرده خدای بنده خدا وای گشاینده ابواب قضا در
بلا باب طعام خود را برام فرمودی تا فرزندم را از استیلای جزع هلاک نمودی ادریس فرمود که ای زن
جزع مکن و دل قوی دار که در ساعت پسرت را بامر حضرت پروردگار زنده میکنم و او را بتو میسپارم پس
آنگاه آنحضرت هر دو بازوی آن طفل گرفته جهر گفت ای روحی که باذن الهی از بدن این پسر بیرون رفتی مراجعت

نمای بجسد و بامر الهی و من که ترا رجوع میفرمایم ادریس پیغمبر خدایم پس در ساعت روح آن پسر بجسد
بازگشت و زنده ما در شد بوضعی که اول بود بنشست پس چون آن زن سخنان آنحضرت را شنید و نیز
خود را بعد از مردن در حیات دید گفت گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و جماعت عزیزان را ای سروری
و از خانه بیرون دوید و باواز بلند ندا میکرد که ای اهل قریه مژده باد شما را نظر حق فرج اینک حضرت
ادریس داخل قریه شما گردید و سختیهای شما راحت شد لمؤلفه همین زد در میان قریه فریاد که
بعنایات الهی بشارت باد میلاد که اینک جان از تن رفته باز آمد یکی تا یوسف گمگشته آمد و بعد
حضرت ادریس بر بالای تلی که موضع شهر پادشاه سابق بود قرار گرفت و اهل آن قریه همگی بخدمت
آنحضرت شتافتند که هر یک مراد خود را در صفا ثابت و شفاعت آنحضرت یابند گفتند ای ادریس
ترا بآن حضرت بیست سال بر ما را دم بیایند که این شدت و گرسنگی بر ما روا داشتی و ما را در این
محنت گذاشتی اکنون دعا کن که بر ما باران بیارد که طاقت ما طاق شده و صبر ما بنهایت رسید که
حضرت ادریس گفت که دعا نمیکنم تا پادشاه و اهل قریه همگی پیاده و پا برهنه اند در خشوع و استکانت
در آیند و این مطلب را از من مسئلت نمایند پس چون این سخن بسمع ملک رسید چهل کس را از ملازمان
خود فرستاد که ادریس را بردارند بحضور وی بیند چون آن گروه بخدمت حضرت ادریس رسیدند و ما
بردن آنحضرت ابرام کردند جلالت نمودند حضرت ادریس بر ایشان نفرین کرده همگی را هلاک
نمود بعد از وقوع این قضیه ملک پانصد کس دیگر را باحضار حضرت ادریس فرستاد که او را
بزودی بحضور وی بیند چون ایشان بنزد آنحضرت رسیدند و آنحضرت را تکلیف آمدن بمجلس ملک نمودند
در جواب فرمود حرف همانست که گفتم و اگر در باب تمشیت زمان مملکت فیما بید شما نیز شغل
خویشتن طریق هلاک می پیمایید ایشان گفتند ای ادریس مدت بیست سال باران بند کرده
ما حبس نمودی و ما را بها وی به جوع انداختی و تمام مال قریه تلف منقرض اکنون آمده
و میخواهی که بقیه ما را بنفرین هلاک کنی و بدعای خود حیوانی ای آیا رحم نداری که همت بر موت
ما میگماری هنوز ما را در سلک [illegible] و دآن بیشماری حضرت ادریس فرمود که من بحضور پادشاه
آمدنی نیستم و دعای باران نیز بجهت شما نمیکنم تا بنوعی که پیغام داده ام بحضور من ایستی
آنجماعت مراجعت نموده بنزد ملک آمدند و سخنان آنحضرت را بسمع وی رسانیدند و گفتند که
ترا این بود که مدت بیست سال باران از ما باز داشت و چهل کس را بنفرین هلاک کرد میتواند
که اهل قریه را همگی بمیرد و دیگر آه نمود [illegible] بلکه مصلحت حال شما در اینست که بنوعی که

انحضرت فرموده اطاعت کنیم تا از این بلیه نجات یابیم پس ملک این سخن مستحسن افتاده باتفاق
اهل آن قریه همگی پیاده و پابرهنه روی براه آوردند تا آنکه بخدمت حضرت ادریس علیه السلام
بایستادند و در طلب مقصود غایت تضرع و خضوع بتقدیم رسانیدند پس ملک از حضرت
ادریس ع التماس سؤال نموده فی الحال دست دعا بدرگاه ملک ذو الجلال بلند کرد تا بیاید و بجهت
اهل آن قریه و نواحی آن استدعاء آمدن باران نمود در ساعت دعای انحضرت باجابت مقرون شد
ابر دامن داری بهم رسیده رشحات بر صحرای دهر جلوه گر گردید و هنوز زمین لهاثانا رسیده بود که ضیا
میخواستند با باید امید از درگاه الهی و عموم کرم و رحمت نامتناهی آنست که ما بیچارگان بیمار
مهجور بی بضاعت و تیره بختان شیعه و رغبت را ببوی ظهور حضرت صاحب الزمان نوید و بشارت
کند و ضعفا را شیعیان بفیض بیحساب نیز خرم و ریان کرداند نه بجنب بالخلق دعوه و صبح بعدا نکه
شیخ قدس سره بیان ولادت و ذکر بعضی از اسرار حضرت صاحب الامر نموده اکنون بمقصود وصف
نضف العیش ساحت لدوستان را بفروغ انوار ما تبنی منور و مشام جان مشتاقان را بنزهت
محامد نشر عطر ساخته میفرماید که هٰذا بَقِيَّةُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَ خَبُ اللهِ فِي عِبَادِهِ وَ قَدْ بَقِيَ الْمُنْتَظَرُ وَ كَلِمَةُ
الْبَاقِيَةُ یعنی این حضرت که امام دوازدهم است بقیه از سر انبیا و منکور شد باقی که از حجت خدا است
در میان خلق و حجت خداست در میان بندگان یعنی خلایق بتوسط او متوسل در درگاه الهی میشوند و
امامت خداست که سپرده شده بخلایق که نگاه داری و فرمانبرداری او کنند و کلمه الهیه است که تا روز
قیامت باشد و باقیست و این کلام اشاره است بکریمه را معتبر در سوره زخرف که وجعلها کلمة باقیة فی
عقبه و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که فرموده کلمه باقیه امامت که در اولاد معصومین
اولاد ایشان امیر المؤمنین و اخر ایشان حضرت صاحب الامر است ع و در تفسیر مذکور نیز مذکور
است که مقصود از عقب ابراهیم است و مراد از کلمه آل محمد است که تا روز قیامت باشند و باقی خواهند
بود و بعضی بر این آمده اند که ضمیر منسوب پس انحضرت هم کلمه الهیست و صاحب حیات است تتمه هذا بقیة
اغصان شجرة طوبی هذا اکمال سدرة المنتهی این شاه اقلیم اصطفا باقیمانده شاخهای
درخت طوبی و سدرة المنتهی است مخفی نماند که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه
حضرت پیغمبر است و در هر خانه و هر قصری شاخی از آن درخت و سدرة المنتهی درختی
در اعلی علیین که سایه او مسیره هفتاد سال راه است و منتهای آن منتهی است و اعمال بندگان
بآن میرسد و ملائکه متقربان در مقام ارواح شهدا نشسته و مراد از درخت طوبی و سدرة المنتهی

درا ینمقام حضرت پیغمبر است و شاخهای او ائمه طاهرین است ع و باقیمانده آن شاخها حضرت صاحب
است ع تتمه هذا ریحان جنة الماوی هذا خلیفة الابرار هذا بقیة الاطهار هذا خازن الاسرار
هذا منتهی الادوار این امام قدسی سیرت گل ریحان بهشت است خلیفه ابرار است باقی
کذا شته ائمه اطهار است نگاهدارنده رازهای پنهانی خدا است و خود و مکر مشهات تتمه
هذا ابن التسمیة البیضا و الوحدانیة الکبری حجاب الله الاعظم الاعلی این زبدة الوری پسر تسمیه
بیضا و خلف وحدانیت کبری است و حجاب بزرگ و اعلی است میان بندگان و خدای تعالی
مخفی نماند که تسمیه در لغت بمعنی نامیدن باسم است و مراد از تسمیه بیضا درا ینمقام حضرت پیغمبر است
و ائمه هدی و صلوات الله علیهم اجمعین و اوصیا هم اسماء الله اند چنانکه جناب معصومین آنرا بتوسط ایشان شناخته میشوند
و ان حضرت نام نورانی نیکو بیت پر ضیای ما در میان اسماء که ذات احدیت خدا سمی باو شده
و منتهی میشود و احتمال دارد که تسمیه ماخوذ باشد از سمو بمعنی علو پس بنابرین اطلاق
اینکلمه بر انحضرت مجاز است که علو مقدار و رفعت انحضرت در سپهر نبوت و رسالت تابان
درخشانست و تواند بود که ماخوذ باشد از سمت بمعنی علامت چه تمامی انبیا و اوصیاء ایشان
علامات الهیه اند و ان حضرت در میان ایشان ابین است و اوضح علامات است بغایت روشن و
لایح در هر تقدیر چون نور انحضرت ابیض است بیضا نامیده شده و بتسمیه بیضا از قبیل تسمیه
ان باسم ذات است و همچنین مقصود از وحدانیت کبری نیز انحضرت است بجهت انکه جمیع کمالات و لطف الهی
نوری چون اول مخلوقات و واسطه ایجاد و صدور وحدانیت تمامی مواد موجود و موضوعات وجود
شده و کلیات ان و حدت است با بخش وحدانیت کبریاست و یا چون مظهر خصوصیت وحدت بود
توجیه هذا و نیز جهت انست که نسبت بجای مسمی کشته بوحدانیت کبری از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف
تسمیه سبب باسم مسبب است تتمه هذا السبب المتصل من الارض الی السماء هذا الوجه الذی الیه یتوجه الاولیاء
هذا الولی الذی بیمنه رزق الوری و ببقائه ثبتت الدنیا و بوجوده ثبتت الارض و السماء هذا الحجة من
الحجج هذا النسخة الوجود للموجود هذا غوث المؤمنین و خاتم الوصیین و ثقل النبیین و مستودع علم
الاولین و الاخرین یعنی این خلیفه معصوم آن سببی است که متصل است از زمین تا باسمان یعنی هر کس
اهل زمین دست در ریسمان ولایت انحضرت زند هر اینه مصعود الیه یصعد الکلم الطیب و العمل
الصالح برفعه میشود و بجناب عزت شهادتین صاعد معارج بلند پایه بلند گشته شده در سپهر بلند که درجه فایقه قرب
و فرزندی یابد و ایشان نیز هیچ بالحسن اعمال سعی سمان مملکت اقبال شتابد یا بآنکه بجا رفتی

دیگران تا اهل آسمان با اهل زمین میرسد بسبب آنحضرت واوست واسطه میان اهل زمین و اهل آسمان
بایشان رسیده و میرسد با آنچه که آنحضرت ع سبب وصول طالب بمطلوب و وسیله وصال ایشانست
بمقصود و این سبب ممتد منبسط است از زمین تا باسمان و هیچ فرد و هیچ چیز نیست که فارغ و خالی باشد
از نور ظهورات و مؤید این معنی است کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله ترجمه این تواند بود که بهر طرف
و بهر سوی که روی بگردانید آنجاست وجه الله است که پرتو نور وجود شریفش هر جا هویدا و جمال عالم آرای وی
در مرات حقیقت هر چیز عکس نما است پس آنحضرت صلوات الله علیه واسطه ایست و اسطرلابیست میان واجب
الوجود و عالم امکان و سببیست ممتد منبسط از بطن زمین تا بسیط آسمان و بنا بر این وجه فقره ثانی
تاکید کلام سابق خواهد بود چنانکه مینماید که این دوری کار را بجا دادن رویست که بسوی او متوجه
میشوند اصحاب محبت و وداد بحقیقت و اولیا در طلب خدا متوجه آنحضرت ع میکردند و بتوسط او بخدا واصل
میشوند و این ولایت ما ابد دورست مذاست که بیکتا و روزی روزی را دشده از خلایق
و بهتلی و باید دنیا و بوجود او ثبات با فنا ز من و سما این متمکن مسند امامت از حجتیست که از جمله
حجتهای خداست این مظهر سخا وجود نسخه وجود موجود است یعنی همچنانکه نسخه محیط نقوش و
خطوط است نور مقدس آنحضرت ع جامع و محیط اجزاء دایره وجودات بجهت آنکه هر وجودی از پرتو
نور ایشانست و چراغ هستی هر موجودی در شبستان امکان از مشکوه زجاجه ایشان روشن
و درخشانست و دانا و محیط است بهر موجود چنانکه در اخبار ما نور اهل بیت ع وارد شده است
که دنیا در کف امام مثل درهمست در دست شخصی که بهر طرف میگرداند این بزرگوار پناه اهل ایمان
و فریاد رس ایشانست و خاتم اوصیا مرضیین است و باقی گذاشته پیغمبران پیشین و امانت دار علم اولین
و آخرینست ترجمه هذا خاتم القباب الذاتیه والاشخاص المحمدیه والعترة الهاشمیه یعنی این امام
ثانی خاتم آن بزرگوارانست که مقربان درگاه احدیتند و ذریت محمدیه و عترت هاشمیه نمی ماند که قباب
ذاتیه و اشخاص محمدیه و عترت هاشمیه معصومین اند که حضرت صاحب ع خاتم ایشانست قباب جمع
قبه است و قبه بنای را گویند که در زیر سقف آن جمعی قرار گیرند و همچنین بزرگوار قوم را قبه میگویند
و چون ذوات مقدسه اهل بیت ع احاطه نموده اند بانوار شیعیان و همگی در زیر سایه ایشان باشند
پس هر یک از ایشان ع قبه نیکو بیشتر ذات خود محیط اهل عالمند و چون عجب جوهر ذات وجود
منسوب بحضرت ذات احدیت لهذا قباب ذاتیه اند ترجمه هذا البقیة من النور القدیم والنبأ العظیم
والصراط المستقیم این امام واجب التعظیم آن باقی مانده است از نور قدیم و نبأ عظیم و صراط مستقیم

نمی ماند

نمی ماند که مقصود از نور قدیم و نبأ عظیم و صراط مستقیم نور مقدس علی بن ابیطالب است که حضرت صاحب صلوات الله
علیه بقیه اوست اما اینکه نور قدیمست بجهت آنکه نور آنحضرت و نور پیغمبر ع یکیست و آن نور چون اول
مخلوقاتست مجازا قدیم نامیده شده و همچنین آنحضرت ع نبأ عظیم است و مؤید این کلام روایت علی بن ابراهیم
است در تفسیر نقل از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء که نبأ عظیم امیرالمؤمنین ع است که در فضیلت وی
در تمام کتب سماویه مذکور بود و بعضی در او منکر شدند و جمعی قبول نمودند و چون اختلاف کردند که
وصی پیغمبر هست یا نه و طایفه در باب آنحضرت غلو نمودند و بطرف افراط افتادند و بعضی نقص بوی بستند
بجانب تفریط رفتند و مؤمنان بنیکی اعتقاد حد وسط را اختیار کردند و مؤید این تفسیر روایت
علقمه است که او گوید که من در حرب صفین حاضر بودم دیدم که از لشکر معاویه مبارزی مسلح بیرون آمد
و بر بالای سلاح مصحفی حمایل کرده اسب را جولان میداد و مبارز میطلبید علقمه خواست که متوجه
محاربه او شود امیرالمؤمنین فرمود که مکانک یعنی بجای خود باش و بنفس نفیس خود متوجه گردید
شنیدم که مبارز بجای رجز این آیه میخواند که عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون
آنحضرت علیه السلم فرمود که اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون آیا میشناسی آن خبر بزرگ را که ایشان
در آن سخن اختلاف کنند گفت نه آنحضرت فرمود که والله انا النبأ العظیم الذی اختلفتم فیه و علی [حاشیه: ولایتی تنازعتم و عنها]
ولایتی رجعتم انما قبلتم و ببغیکم هلکتم و بسیفی نجا منها من الکفر نجوتم و یوم الغدیر علمتم علمتم و یوم القیمة
تعلمون ما علمتم یعنی بخدا قسم که خبر بزرگ که در آن اختلاف کردید منم و در باب من است ...
گردید از ولایت من رجوع نمودید و وقتی که قبول کردید ... خود تان هلاک شدید و بشمشیر من بود
که از کفر نجات یافتید و در روز غدیر خم دانستید دانستید دانستید و در روز قیامت خواهید
دانست آن عمل که کردید آنگاه شمشیری زد چنانکه یکدست او را با سرش بینداخت و باز گشت وایضا
آنحضرت ع صراط مستقیم است همچنانکه در تفسیر علی بن ابرهیم از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است
که آنحضرت فرمودند که صراط مستقیم امیرالمؤمنین و معرفت او است و معنی آنکه معرفت ولایت آنحضرت
راه راستی است که سالک را به جنت میرساند و بخلاف آن در بادیه ضلالت گمراه میماند ترجمه خلفاء النبیین
و ابناء المرسلین ... والامناء العلی العظیم ذریة بعضها من بعض و هو السمیع العلیم یعنی این امام معصومین
علیهم السلم خلفای پیغمبرانی و پسران نبی مشفق مهربان اند و امینان خدای بلند مرتبه بزرگ شانند
ذریه رسولند که بعضی از ایشان از بعضی بهم رسیده اند و خدای تعالی شنواست به سخنهای ذاتست
بهر چیز یعنی هویدا اند که شایسته مرتبه اصطفا گردید ... ترجمه هم خلفاء

والنقباء الحكماء ائمه اثنا عشر اشرف من تحت السماء نفي العيوب عنهم وهم جلاء للعماء یعنی ائمه معصومین
جانشینان حضرت احمد اند هر یک که اشرفند که موصوفند بعلم وفقاهت و ائمه اثنا عشر نیز بزرگند از هر کسی
که در زیر آسمان است که واجب است دیدها از مشاهده جلال وعظمت ایشان و حال آنکه جلا دهنده کوری چشمها
مومنان ایشان تتمه هذا الخليفة الوارث لاسرار النبوة والامامة والخلافة والولاية والسلطنة
والعصمة والحكمة هذا الخلف من الايات الباهرات والنجوم الزاهرات الذين لهم الحكم على الموجودات
والتصرف في الكائنات والاطلاع على الغيوب والعلم بما في الضمائر والقلوب والاحاطة بالخلق
والشهادة لسائر البريات این امام ولایت نشان آن خلیفه ایست که وارث اسرار نبوت و
امامت و خلافت و حکومت و سلطنت و حکمت است این امام عظیم الشان آن خلف است که از
جمله آیاتی است که غالب و فایقند و از جمله کوکبهای درخشانیست که مردمان با ایشان در شبهای
دیجور جهات هدایت می یابند که مر ایشان راست حکم بر تمامی موجودات از روی حکمت و تصرف در همه کائنات موافق
مصلحت و ایشان راست آگاهی بر غیبها و دانایی بانچه در خاطرها و دلهاست و ایشان راست علم بتمامی مخلوقات
و گواهی بر خلایق در روز عرصات و معنی اخیر مستفاد است از آیه کریمه وکذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء على الناس ترجمه این تواند بود که همچنین قرار دادیم شما را اماما عادل تا آنکه باشید گواه
بر اعمال مردمان و احتمال دارد که شهادت بمعنی حضور باشد و لام در لسائر البريات بمعنی مع و مفاد کلام
شیخ قدس سره این باشد که ائمه ع حاضرند با همه مخلوقات همچنانکه اخبار ما نوده براین معنی دلالت دارد
و بنابراین تاکید کلام سابق خواهد بود مطلع شیخ قدس سره در مناقب مذکوره لفظ هذا که
ایراد نموده و ان اشاره بعد بحضرت صاحب صلوات الله علیه کلمه هذا موضوع است برای اشاره بمشار الیه
نزدیک که ترتیب الکان باشد و وجود آنحضرت ع مانند سپهر محیط همه اشیا و مثل آفتاب در همه جا پیداست با بهجت نزدیکی
نزدیکی آنحضرت را که بجنب احاطه و شمول علم است نازل منزله قرب مکانی ساخته و بلفظ هذا بجانب آنحضرت اشاره فرموده
همچنانکه در عکس بخصوص بلندی درجه و رفعت مکانت را تمام مقام بعد مکانی از جهت تعظیم بلفظ ذلک اشاره
میکنند مانند ذلک الكتاب چه کتاب که قرآنست حاضر و قریب است اما چون بلند مرتبه و رفیع منزلت بعد
بعد مکانت او نازل منزله بعد مکانی شده و بلفظ ذلک که مخصوص مشار الیه بعید است بسوی او اشاره
شده یعنی اینست آن کتاب که در کتب سابقه بانبیاء سلف وعده فرموده بود
که غرض دیگر در ایراد اسم اشاره تنبیه بر غباوه سامعان مخالفین و منظور این باشد که غباوه و حماقت ایشان
بحدیست که غیر از حاضر و مشاهد محسوس را درک نمیتوانند نمود والله یعلم تتمه شهدا لهم بذلك الذكر المبين

میکوبانم

بانهم

بانهم سادة الاولين والاخرين والولاة على السموات والارضين یعنی گواهی داده برای ائمه معصومین
علیهم السلم بمضمون مذکور قرآن مبین یعنی ظاهر کننده هر مبهم و مخفی بانکه ایشان بزرگان گروه اولین و
اخرین اند و حاکمانند بر اهل آسمانها و زمین همانا شاهد این معنی از قرآن این آیه کریمه است که در
سوره آل عمران است ان الله اصطفى ادم ونوحا وال ابرهيم وال عمران على العالمين و بعد از
تحقیق که خدای تعالی برگزید و اختیار نمود آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران را بر تمامی عالمیان و این
معلوم است که آل عمران ذریه رسول اند چون خدای تعالی ایشان را از میان عالمیان برگزیده
ایشان سروران و سلاطین عالمیان اند و آل عمران موسی ع و هرون اند که اولاد عمران بن یصهر بن یاهث
و مریم است که دختر عمران بن ماثان بن سلیمان است و میان این دو عمران هزار و هشتصد
سال است و همچنین از جمله شواهد قرآن بر حکومت ایشان این آیه است که فقد اتینا آل ابرهیم الکتاب
والحكم والنبوة واتيناهم ملكا عظيما یعنی بتحقیق که بخشیدیم بال ابرهیم کتاب را و فرمان دهی و
پیغمبری را و دادیم بایشان پادشاهی عظیم تتمه وان الذی وصل الى الانبياء قطرة من بحرهم ولمعة
من نورهم وذرة من سرهم وذلك لان الذي كان عند الانبياء من الاسم الاعظم حرفين لا غير وكانوا
يفعلون بهما العجايب وعند ال محمد سبعين حرفا وعندهم ما عند الانبياء ايضا مضافا اليه فالكل منهم و
عنهم و همچنین قرآن شهادت میدهد بانکه هر علمی که بپیغمبران سلف رسیده قطره ایست از دریای
عرفان ایشان و لمعه ایست از نور درخشان ایشان و ذره ایست از ... ایشان زیرا که نزد انبیاء از اسم اعظم
دو حرف بود و ببرکت آن دو حرف کارهای عجیب و امور غریب از ایشان بظهور میامد چنانکه ببرکت آن
بر حضرت ابرهیم برد و سلام شد و حضرت موسی ع بر عصا مبدل اژدها گردید و اصف بن برخیا تخت
بلقیس را از یکماهه راه در طرفة العین بحضور سلیمان رسانید و حضرت عیسی ببرکت آن احیای موتی
و نزد آل محمد ع هفتاد حرف از اسم اعظم بود و آن دو اسم نیز که نزد پیغمبران بود بر آن هفتاد افزوده
اینمعنی حق الیقین در سوره یس که وکل شئ احصيناه في امام مبين وکریمه و ... در سوره بعد
کرو من عنده علم الكتاب چه با احادیث ماثوره باثبات رسیده که در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم نازل شده چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و یعنی معلوم است که انوار و اسرار انبیاء ع
یکی است پس بواسطه همراز ... وجود ایشان رسیده و شعاع آن انوار بسایر پیغمبران از ظلال
شهود ایشان رسیده تتمه والیه الاشارة بقوله حكاية عن موسى ع وكتبنا في الالواح من كل
شیء و من هنا للتبعيض وقوله حكاية عن عيسى ولابين لكم بعض الذي تختلفون فيه وقوله

عن خاتم النبيين انزلنا اليك الكتاب تبيانا لكل شيء وقوله ما فرطنا في الكتاب من شيء و بسوی اینکه
ائمه ع عالمند بتمام علوم و انچه با انبیا افاضه شده بعضی است از جمع معارف ایشان اشاره است بقوله
الهی از سوره اعراف در حکایت از موسی که وکتبنا له في الالواح من كل شيء موعظة ... الایه یعنی
ترجمه اینست که نوشتیم و ثبت نمودیم برای موسی در الواح بعضی از هر چیزرا بجهة موعظه و همچنین در
حکایت از عیسی ع میفرماید که ولابين لكم بعض الذي تختلفون فيه گفت عیسی ع بقوم خود که بتحقیق آورده ام
برشما انجیل را و امده ام تا اینکه روشن و ظاهر کردانم برای شما بعضی از چیزهائی که اختلاف میکنید در آن
انحضرت ع بر قوم خود بهمین جهت مبعوث شد که اختلافات ایشان را در امور دین و متعلقات
تکلیف رفع نماید و مبین کرداند و در ماورای انقوم او مکلف نبود ند که بیان نمود و سؤال ایشان نماید
و ما نازل شد بعض موصوف در آیه کریمه بیانی است بس انجیل جامع همه چیز نیست بخلاف قرآن که جامع
است بر هر چیزی که هست و خواهد بود از ما يحتاج خلق و غیر ان همچنان قرار داده شده و ثبت
پذیرفته همچنانکه در حکایت خاتم النبیین ص در سوره نحل میفرماید که ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل
شيء و فرستادیم بر تو کتابی که بیان و واضح شد از برای هر چیزی و همچنین بسوی مقصد مذکور ما
است بقوله تعالی در سوره انعام که میفرماید ما فرطنا في الكتاب من شيء ترك نکردیم و غافل
نشده ایم در کتاب که قرآنست از هیچ چیزی که ثبت نکرده باشیم و ننوشته باشیم یعنی هیچ چیز رطب
یابس نیست بجز آنکه بیان آن در قرآن هست پس ازین آیات مستفاد میشود که نسبت علم انبیا سابق
بعلم محمدی ص مثل نسبت جزء است بکل تتمه ثم اللوح الحاوي لكل شيء والكتاب المبين الجامع لكل شيء
لان كل ما سطر في اللوح صار اليه دليله قوله وكل شيء احصيناه في امام مبين والامام المبين هو اللوح
المحفوظ المتقدم في الوجود على سائر الموجودات وسماه الامام لانه فوق الكل وامام الكل في
قرآن جامع تمام علوم و شامل ما كان وما يكون است و ائمه ع عالمند باسرار قرآن پس ثانیا ازان
لوح که شامل همه چیز است و ایشانند کتاب مبین که جامع و محیط است بهر چیز زیرا که هر چیزی که
ثابت و مسطور است در لوح محفوظ بایشان منتقل شده و در لوح ضمیر ایشان مسطور کردیده دلیل
این همی قول الهی است در سوره یس که میفرماید که هر چیزرا بوده و هست و خواهد بود ثبت و ضبط کردیم
در امام مبین و این امام مبین لوح محفوظ است و بس که مقدم است در وجود بر همه موجودات
خدای تعالی او را امام نامیده بجهة اینکه در مرتبه وجود فوق همه است و بر جمیع همه است و همچنانکه
سابق بر او نیست تتمه دليله قوله اول ما خلق الله اللوح و نور محمد ص المتقدم في علم الغيب على الكل لكان

على الكل وعنه بدأ الكل ولاجله خلق الكل فاللوح المحفوظ هو الامام المبين واليه الاشارة بقوله
وكل شيء احصيناه في امام مبين فالكتاب المبين هو الامام الامام الحق علي عليه السلام نعم هو الكتاب المبين يعني
اینکه امام مبین لوح محفوظ است و بر همه موجودات مقدم و سابق است قول رسول است که فرمود
ترجمه اش اینست که اول چیزی که خدا او را بیافرید لوح است و نور محمدی ص که مقدم است در علم غیب بر همه چیز و
سابق است بر همه چیز پس آنحضرت بعد از ظهور آنحضرت ظاهر شد همه چیز و بجهت او نبوده شد همه چیز پس لوح
محفوظ مثل علم امام است پس بهمین معنی اشاره است بقول الهی در سوره یس که ترجمه اش و الله اعلم اینست
و همه چیزها ضبط و احصا نموده ایم در کتاب ظاهر نموده و روشن پس کتاب مبین امام است و بس آن امام که وصی و
با امامت حق است علی علیه السلام است که عین نور نبوت است پس علی است که ما سبق کتاب مبین آنرا
و همچنانکه الله تعالی در سوره زخرف از ان خبر داده که حم والكتاب المبين و بعد از ان میفرماید که و
في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم و علی بن ابراهیم در بیان این آیه اورده که مقصود از علی حکیم امیر المؤمنین
تتمه والیه الاشاره بما روی عن محمد الباقر ع انه لما نزلت هذه الایه ام رجلان فقالا یا رسول الله
من الكتاب المبين اهو التورية قال لا قالا هو القرآن قال لا فاقبل امير المؤمنين ع فقال رسول الله
هذا هو الامام المبين الذي احصى الله فيه علم كل شيء وان كنى عليك انه الكتاب المبين بعينه
علم الكتاب واليه الاشاره بقوله ومن عنده علم الكتاب وفي الوجهين عنده علم الغيب من غير ريب و
بسوی اینکه امام مبین امیر المؤمنین است اشاره شده بحدیثی که مرویست از حضرت امام محمد
باقر ع که آنحضرت ع فرمود که چون این آیه وكل شيء احصيناه في امام مبين نازل شده دو مرد بایستادند
وگفتند ای رسول خدا آیا آن امام مبین که خدای تعالی علم هر چیز را در او ضبط و احصا نموده و
ثبت کرده اینست آیا ان توریت موسی است آنحضرت فرمودند نه گفتند پس آن انجیل است فرمود نه
گفتند پس آن قرآنست فرمود نه پس در این هنگام نور حضرت امیر المؤمنین ع ان افق غیب طالع شد
نمایان گردید حضرت رسول ص فرمود که اینست آن امام مبین که خدای تعالی علم هر چیز را در وی قرار داده
و احصا فرموده و اگر چنانچه بر تو نیک نمود که آنحضرت امام مبین و کتاب مبین است نزد او و کتاب مبین
علم کتاب شیخ قدس سره میفرماید که بسوی اینکه علم کتاب نزد امیر المؤمنین است اشاره واقع شده
بقول الهی در سوره رعد که ومن عنده علم الكتاب پس بر ثبوت آنکه آنحضرت ع امام مبین و صاحب علم کتاب
است ظاهر شد که در خزانه علوم او ست دانش غیب بی شک و ریب تعریض بگفتگوی مکتب
کنجاندن بحر در سبو ممکن نیست من ذات علی بواجب نشناسم اما دانم که مثل او ممکن نیست ایضا در نفس الامر

از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که آنحضرت ع در بیان آیه مذکوره فرمودند که من عنده علم الکتاب
امیر المومنین است و همچنین در تفسیر مذکور منقولست که از آنحضرت ع پرسیدند که آصف بن برخیا که
وصی سلیمان بود و تخت بلقیس را در یک طرفة العین حاضر کرد یا او اعلم بود یا
آنحضرت فرمود که علم آصف در جنب علم حضرت امیر المؤمنین ع نبود مگر بقدر رطوبتی که پشه ای بال خود از دریای
عظیم بر دارد و هم در آن تفسیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود نزد که پیغمبران کامل
باشکمال انه علیکه حضرت آدم را اسمان با خود بزمین آورد و تمامی آن علوم که پیغمبران بآن بر خلایق فضل
یافتند بود نزد خاتم ایشان همگی قرار یافت در عترت حضرت خاتم پیغمبران مندرج گشت عرفان بنا نت
یؤید هذا ما رواه ابن عباس من کتاب المقامات قال انزل الله علی نبیه ص کتابا من قبل ان یاتیه الموت
علیه خواتیم من ذهب فقال الله ادفعه الی النجیب من اهلک علی ابن ابیطالب ع و مره ان یفک خاتما منه و یعمل
بما فیه ففک منه خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسن ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ع ففک خاتما
فوجد فیه اخرج بقوم الی الشهاده فلا شهاده لهم الا معک واشر نفسک لله عز و جل ثم دفعه الی ابنه علی فوجد فیه اصمت و الزم
بیتک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ثم دفعه الی محمد ابنه ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس
و افتهم و لا تخافن الا الله فلا سبیل لاحد علیک ففعل ثم دفعه الی ابنه جعفر ففک خاتما فوجد فیه
حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق اباءک الصالحین و لا تخافن احدا الا الله هکذا حتی صار
الی القائم ع چون شیخ علیه الرحمه فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع باعلام الهی بر غیب دانا است میفرماید که مؤید
این معنی است حدیثی که مرویست از ابن عباس منقولست از کتاب مقامات که گفت ابن عباس که خدای
فرو فرستاد بر حضرت پیغمبر ص کتابی پیش از رسیدن وقت فوت آنحضرت و بر آن کتاب مهرها بود از طلا و حق تعالی
مقدس الهی بآنحضرت فرموده بود که بسپار این کتاب را بنجیب اهل خود علی بن ابیطالب و بفرما که وا کند
از این مکتوب یک مهر را و بآن عمل نماید پس حضرت علی بن ابیطالب ع یک مهر از آن مکتوب بر داشت و آنچه
در آن نوشته بود عمل نمود و بعد از آن سپرد آن کتاب را بحضرت امام حسن ع پس آنحضرت ع مهری از آن بگشود و آنچه
در آن مکتوب بود عمل نمود بعد از آن بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود و آنحضرت مهری از آن بر داشت و در آن
کتاب نوشته یافت که با آنحضرت خطاب شده بود که بیرون آی با قوم خود بسوی شهادت و بفروش
نفس خود را از برای خدای عز و جل پس آنحضرت رجوع آورده بتعجیل بسوی خدای تعالی با مال و اصحاب و اهل بیت
خود و آن وقت که بآنحضرت بشارت شهادت رسیده بود با قوم خود متوجه کربلا گردید
رسید بآنحضرت و باقی اهل بیت نبوت آنچه رسید پس بعد از گشودن نامه الملاح و رضا بقضا و تقدیر الهی

بسپرد

۲۱۹

بسپرد آن نامه را بفرزند خویش علی بن الحسین ع پس آنحضرت در آن نامه چنین یافت که با او امر شده بود که خاموش
و ساکت باش و در خانه خود بنشین و مشغول عبادت پروردگار خود باش تا رسیدن موت
پس آنحضرت ع بفرموده عمل نمود و سجاده عبادت در محراب طاعت افکنده در بر روی خلایق
بست بعد از آن نامه را بفرزند گرامی خود امام محمد باقر سپرد پس آنحضرت از آن نامه مهری بر داشت نوشته دید
که خبر داده که مردم را از اوامر و احکام شریعت و علم که در میان ایشان بحق و عدالت و از حکم سیم مکن و
اندیشه مکن بجز از حضرت پروردگار که هیچکس را بر تو راه منع و تسلط نیست پس آنحضرت بفرموده عمل نمود
نشر احادیث اهل بیت ع نموده آن نامه را بفرزند ارجمند خود امام جعفر صادق ع تسلیم نمود پس آنحضرت
مهری که مخصوص او بود از آن نامه بر داشت نوشته دید که با آنحضرت امر شده بود که احادیث نبوی که
در میان مردم فتوی دهد و علوم پدران بزرگوار خود را منتشر کرده اند و تصدیق اهل بیت خود نماید
نماید و از هیچکس اندیشه ننماید بجز از خدای عز و جل و همچنین مقرر شده بود که هر امامی از آن نامه مهری
بر دارد و آنچه در باب او نوشته شده بود عمل نموده بامام بعد از خود بسپارد تا حضرت صاحب الامر ع
و آن نامه الحال نزد آنحضرت ع تتمه یشهد بصحة هذا الایراد حدیث اللوح الذی رواه جابر عن الزهراء ع
و هو لوح اهداه الله الی رسوله فیه اسمه و اسم الخلفاء من بعده شیخ قدس سره میفرماید که گواهی میدهد بصحت
آنچه ذکر کرده شد حدیث لوح که جابر از حضرت
آنچه حدیثی که از ابن عباس مرویست و بجهت تایید و تقویت معنی ذکر شده حدیث لوح که جابر از حضرت
فاطمه ع روایت کرده و آن لوحیست که خدای تعالی از برای حضرت رسول ص فرستاده بود که در آن لوح اسم آنحضرت
و اسم خلفا بعد از آنحضرت ع بود مطلع بیان حدیث لوح شیخ علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا و کتاب اکمال
الدین و اتمام النعمه مذکور است اینست که روایت کرده ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود
که پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر بن عبد الله انصاری گفت که مرا با تو حاجتی است بر من میسر
کی فرصت دست دهد که با تو خلوت کنم و از آن حاجت که دارم سئوال نمایم جابر گفت هر وقت که خواهی میسر است
پس روزی نگاه پدرم با جابر خلوت نموده فرمود که ای جابر خبر بده مرا از لوحی که دیده در دست
مادرم فاطمه زهراء دختر رسول خدا ص و آنچه مادرم ترا خبر داده که در آن لوح مکتوب است جابر عرض کرد
که سوگند میخورم بخدا که آمدم بخدمت حضرت فاطمه رضی الله عنها در حیات رسول خدا ص بجهت تهنیت ولادت
امام حسین ع پس دیدم در دست مادر سادات لوحی سبز دیدم که گمان بردم که آن لوح زمرد است و دیدم
که در آن نوشته روشنی نورانی بود که مثل نور آفتاب مینمود پس بآن علیا حضرت گفتم که پدر و مادرم
فدایت باد ای دختر رسول خدا چه چیز است این لوح و آنچه است فرمود که این لوحیست که خدای

بحضرت رسول دادم فرستاده که اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و نامهای اوصیا که از فرزندان منند در این
لوح ثبت یافته و نوشته شده و پدرم این لوح را بمن داده که خوشحال و شادمان گردانم را باین لوح جابر گوید
که آن مجموعه سعادات آن لوح را بمن داد و آن لوح را بخواندم و نسخه برداشتم پس پدرم حضرت امام محمد باقر
فرمود که ای جابر آیا تو ما ذونی میتوانی که آن لوح را بمن بنمائی جابر گفت آری میتوانم و آنحضرت با پدرم
با او میرفت تا بمنزل جابر رسید پدرم درون خانه در آمد صحیفه از ورقها پوست آورد و بانحضرت نمود
و گفت که سوگند میخورم بخدا که همین طور که درین صحیفه نوشته ام دیدم در لوح که مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد ... تا بآخر کتاب کمال الدین و تمام النعمه چنین مذکور است که بعد ازان
که جابر آن صحیفه را بحضرت امام محمد باقر عم نمود آنحضرت فرمود که ای جابر در کتاب خود نظر کن و متوجه باش تا بخوانم
بر تو آنرا و گوید راوی این کتاب مذکور است پس جابر در نسخه خود نگاه میکرد و آنحضرت میخواند و مخالف نبود حرفی از آنچه
آنحضرت قرائت نمود با حرفی از آنچه در صحیفه جابر بود پس آنگاه جابر گفت بخدا سوگند میخورم که همین طور
که قرائت فرمودی من در لوح دیده ام که نوشته بود ومخفی نماند که نسخه لوح بنوعی که در کتاب عیون و کتاب
اکمال الدین نوشته بود با نسخه مشارق الانوار مخالفتی دارد و آنچه در این دو کتابست در حاشیه بعنوان نسخه
نوشته میشود و آنچه شیخ رجب بیان فرموده اینست که و نسخه بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز
الحکیم لمحمد نبیه و سفیره نزل به الروح الامین من رب العالمین عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی انی انا الله لا اله الا
انا من رجا غیر فضلی و خاف غیر عدلی عذبته عذابا الیما فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا
قط فاکملت ایامه الا جعلت له وصیا و انی فضلتک علی الانبیاء و جعلت لک علیا وصیا و اکرمتک بشبلیک
و سبطیک حسن و حسین و جعلت حسنا معدن وحیی بعد ابیه و جعلت حسینا خازن وحیی و اکرمته
بالشهادة و اعطیته مواریث الانبیاء فهو سید الشهداء و جعلت الکلمة الباقیة فی عقبه اخرج منه
تسعة ابرار هداة اطهار منهم سید العابدین و زین اولیائی ثم ابنه محمد شبیه جده المحمود الباقر لعلمی هلک
المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی اخرج بعده فتنة عمیاء من جحد ولیا من اولیائی فقد جحد
نعمتی و من غیر آیة من کتابی فقد افتری علی ویل للجاحدین فضل موسی عبدی و حبیبی و علی ابنه ولیی و ناصری
و من اضع علیه اعباء النبوة یقتله عفریت مرید فویل للعفریت حق القول منی لاقرن عینه بمحمد ابنه موضع سری
و معدن علمی و اختم بالسعادة لابنه علی الشاهد علی خلقی اخرج منه خازن علمی الحسن الداعی الی سبیله و اکمل
دینی بابنه رکن العالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب تذل اولیاؤه فی غیبته و یتهادون برؤسهم
الی الترک و الدیلم و تصبغ الارض بدمائهم و یکونوا خائفین اولئک اولیائی حقا بهم اکشف الزلازل و انک علیهم

صلوات

صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون و حاصل ترجمه نسخه لوح اینکه این صفحات بنام خداوند
بخشاینده مهربان این کتابیست از جانب خداوند عزیز حکیم بسوی محمد که پیغمبر او ست و قیم و متصدی امر او
نازل شده باو روح الامین یعنی جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان تعظیم کن ای محمد فرمان مرا و سپاس کن
نعمتهای مرا و انکار مکن آلاء مرا بدرستی که منم خداوندی که نیست معبودی بحق بجز از من کسی که امیدوار باشد
غیر فضل مرا و بترسد از غیر عدل من عذاب کنم او را عذابی دردناک پس مرا بپرستش کن و بر من توکل نما
بدرستی و راستی که نفرستاده ام پیغمبری را که ایام او را تمام کرده باشم مگر آنکه قرار داده ام برای او
وصی و جانشینی و بدرستی که افزونی دادم ترا بر همه پیغمبران و علی را وصی تو گردانیدم و گرامی ساختم ترا بدو
نواده تو که حسن و حسین است و حسن را بعد از پدر خود معدن وحی خود گردانیدم و حسین را نگاه دارنده
وحی خود ساختم و گرامی نمودم او را بدرجه شهادت و بخشیدم باو تمام میراث پیغمبران از اول و سید
شهدا است و قرار دادم کلمه باقیه یعنی امامت را که تا قیامت باقیست در اولاد او و بیرون می آورم از او
نه کس را که همه نیکوکارانند و راهنمایانند و پاکانند از جمله ایشان سید عابدان و زینت دوستان من است
بعد از آن پسر او ست محمد که شبیه جد پسندیده خود است شکافنده علم من است هلاک شدند
شک کنندگان در امامت جعفر انکار کننده او مثل انکار کننده من است حق و ثابت است قولی که صادر شده
از من و آن اینست که دوستان و تابعان ایشان را به بهشت رسانم و منکران ایشان را در آتش دوزخ
نشانم بیرون آورم بعد از وی فتنه تاریکی یعنی تا بی بیاید که نور حق پوشیده و پنهان باشد و مردم بآن آزموده
شوند کسی که انکار کند ولیی از اولیای من پس بتحقیق انکار نعمت من نموده و کسی که تغییر دهد آیه از کتاب
من بتحقیق که افترا نموده بر من وای بر منکران فضل موسی که بنده من است و حبیب منست و علی پسر او که
ولی و یاری دهنده دین منست و آنکسیست که میگذارم بر او مشقتها و تعبهای نبوت را بقتل میرساند
او را عفریتی سرکش پس وای بر آن عفریت حق و ثابت قولیکه صادر شده از من که در قیامت انتقام او را
از دشمنان ایشان بکشم و دیده ایشان را بجزای کردار ایشان رسانم البته روشن میگردانم چشمان او را بمحمد پسر او
که موضع سر من و معدن علم منست و ختم میکنم امور او را بسعادت برای پسرش علی که شاهد است بر عالم
خلق من بیرون می آورم از او نگاه دارنده علم حسن که خواننده است مردم را براه من و تمام میکنم دین را
بپسرش که رکن عالمیانست قرار یافته بر او تمام کمال موسی و روشنی عیسی و صبر ایوب خوار و ذلیل
باشند دوستان من در غیبت او و هدیه فرستاده شود سرهای ایشان بسوی ترک و دیلم و سرخ شود
زمین بخون ایشان و باشند اندیشه مند و خوفناک از جانب دشمنان این جماعت دوستان حقند

بابنان زلتها را فروشانم و تیرلی لعاطرها از بر طرف کنم اجماعت برابنان مغفرتها از پروردگار شان
وایشان استدایشان بجلاده یا نشکان ماموار از کرم خداوند حمید و پروردگار مجید آنکه دیده امید
نمودگان خیاهت بیت و سرگشتگان تیه حیرت را بنور موفور الرهود ظهور آنحضرت منور کرده اند و کافه
تابعان و پیشوایان هدایت را ابتاج و هاج فیروزی و سعادت بنوازد دانز جواد کریم و بالمن
ذو رؤف رحیم لقد تم المجلد الاول من کتاب
مطالع الاسرار فی شرح مشارق
الانوار و سیتلوه المجلد
الثانی حاو للرموز
القدسیة المبارکة
والحمد لله اولاً وآخراً
وظاهراً وباطناً

١١١٥

بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

الحمد لله مخرج ازهار انوار الحقایق من اشجار حدایق النفوس ومبدع النجوم الزاهرة لاهتداء الخلائق بنی
من مطالع اسرار الوجود لاظهار الکمالات والجود والصلوة والسلام علی النور المشرق فی اسماء الوجود والموجود
المعز بالوسیلة والمقام المحمود محمد وآله امناء الملک المعبود وخلفاء الله فی الارض الی یوم الموعود
اما بعد چون شیخ المحدثین رجب بن علی بن رجب البرسی قدس سره سابقا در شان ائمه کرام ع بیان بعضی از اخبار
نموده که هر یک دال بر اهل بیت در کلیت امامت از ثمار حکم و اسرار کلام ابرار و هر یک نخلیست که حبوب بار کلایه
محکم و استوار اکنون باظهار برخی از احکام حقه و عقاید صادقه که از فروعات آنها است حلاوت
بخش مذاق جان مشتاقان شده میفرماید که هؤلاء سادة الانام ومصابیح الظلام وکعبة الاعتصام
وذروة الاحتشام وامناء الملک العلام وورثة الاسلام الذین اصطفاهم لخطابه فارتضاهم لمیراث الحکمة
والکتاب والیهم الاشارة بقوله ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی پس ایشان برگزیدگان
الهیان اند و چراغهای تاریکیهای جهل و طغیان اند و کعبه اعتصام اند یعنی بهترین مواضعند برای تمسک
واعتصام خلایق و ذروه احتشام اند یعنی عزت و احتشام در مرتبه ایشان بر درجه کمال رسیده و رفعت
مقامات و امینان حضرت ملک علام اند و وارث اسلام اند یعنی سلام خدای تعالی را ایشان وارث نبوی و
اخروی نزد ایشانست هر کس سوی ایشان بقدم صدق و اخلاص شتافت از رهبهای الخلاف
ایشانند جماعتی که خدای تعالی ایشان را از برای خطاب خود پسندید و ایشان را از برای میراث حکمت
کتاب برگزید و سوی ایشانست اشاره بقول خدای تعالی در سوره فاطر که مفید اینست که ثم اورثنا
عطا کردیم و وارث علم قرآن گردانیدیم آن جماعت را که برگزیدیم ایشان را از بندگان خود و مقصود آنکه گرو

برگزیدگا

برگزیدگان ائمه معصومین اند ع و قول علی بن ابراهیم است در تفسیر شریف که فرموده فهم الائمة ع یعنی
آن جماعت که خدای تعالی ایشان را علم کتاب بخشید و وارث کنوز قرآن گردانید ائمه معصومین اند ع و ایضا
در اصول کافی از حضرت امام رضا ع روایت کرده که فرمودند نحن الذین اصطفانا الله عز وجل
واورثنا هذا الذی فیه تبیان کل شیء یعنی ماییم آنکسانی که برگزیده ما را خدای عز وجل از میان بندگان و
عطا فرموده ما را این کتاب را که در آن بیان واضح هر چیز هست تتمة فهم السادة الابرار المصطفین الاخیار
الذین وصفهم الله بالطهارة والعصمة فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
یعنی پس ایشان بزرگان خلایق اند که این صفت دارند که نیکوکارند و برگزیدگان و نیکانند آنکسانی
که وصف نموده ایشان را خدای تعالی در قرآن بطهارت و عصمت چنانکه فرموده که انما یرید الله الخ
یعنی بجز این نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از شما زشتی و چرکینی ظاهری و باطنی را ای اهل بیت و پاک
گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی وصف او بر اظهار عصمت و استحقاق امامت و اختصار آن تطهیر
است باهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما افاده آن میکند مخفی نماند که در تفسیر علی بن ابراهیم روایت
ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که این آیه در شان حضرت رسول ص و علی بن ابیطالب
و فاطمه و امام حسن و امام حسین ع در خانه ام سلمه زوجه حضرت رسول ص نزول یافته و صاحب کشاف گفته
مفسرین عامه استشهاد کرده که آیه [illegible] بر آنکه زنان پیغمبر از اهل بیت و بیند در شان ایشان نازل شده
زیرا که ما قبل و ما بعد این آیه در شان ایشانست و این غلطیست بجهت آنکه اگر آیه در شان ازواج نبی میبود
بایستی لیذهب عنکن و یطهرکن میبود با فوق ذلک ابو سعید خدری بروایت عایشه و انس بن مالک روایت
کرده که اهل بیت نبی ص حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین ع اند و ایضا در کشف الغمه مذکورست که اهل
بیت ایشانند و این آیه در شان ایشان نازل شده و تذکیر ضمیر بجهت تغلیبست و در سبب نزول این آیه وارد شده که ام سلمه
گفت که حضرت پیغمبر ص در خانه من بود بر گلیمی که بعضی از [illegible] افکنده بودم نشسته بود فاطمه ع در آمد و [illegible] بود
پاره گوشت پخته آورده تا آنحضرت فرمود که ای فاطمه علی و حسن و حسین را بطلب تا برین خوان با ما [illegible]
شوند چون ایشان آمدند و طعام خورده شد آنحضرت عبای خیبری که آنجا حاضر بود بر [illegible]
بایشان پوشانید و [illegible] برداشت و دست دعا بر [illegible] برد و گفت اللهم
لکل نبی اهل بیت و هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی بار خدایا هر پیغمبری را اهل
بیتی بوده است و اینها اهل بیت منند دور گردان از ایشان رجس را یعنی چرکینی ظاهری و باطنی را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی که از تو بود و غرض آنحضرت از این دعا آن بود که اهل بیت را [illegible] آلوده گمان [illegible]

چه در آن وقت نیز از ارتکاب معصیت نمی‌شده اند لیس ابتدعا ان تبدیل رب احکم بالحق واز مقوله
تحرفیوم یبعثون است غرض آنست که ایشان از برای عصمت وطهارت باقی در این زمان دیگر
امین خود امروز این امر مذکور را فرمود و در آن ام سلمه گوید که من در گوشه خانه بنماز مشغول بودم چون
این را شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهل بیتک یعنی آیا نیستم من از اهلبیت تو رسول خدا فرمود
که انک علی خیر وانما اهل بیتی هؤلاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است ولیکن اهل بیت من اینانند وغیر اینها
نیستند واز این جهت آل عبا را بر همین پنج تن اطلاق میکنند تتمه هم الذریة الفاخرة وسادة
الدنیا والآخرة الذین ذکر الکتاب انهم الهداة المهدیون فقال عز من قائل وفضلهم علی العالمین اولئک الذین
هدی الله فبهدیهم اقتده یعنی پس ایشان ذریه فاخره اند وسادات دنیا وآخرتند آنکسانند که ذکر کرده است
دارد کتاب یعنی ایشان راه نمایندگانند که بخدا راه یافتگانند پس وصف ایشان پروردگار عالم
فرموده در سوره انعام اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده همانا ترجمه اینست که آنها کسانند که راه
نموده خدای ایشان را بدین خود پس بهدایت ایشان اقتدا نمای مطلع مخفی نماند که بنا بر استشهاد شیخ
این آیه در شان ائمه علیهم السلام است پس کلمه اولئک اشاره باهل بیت است وخطاب اقتده عام است نسبت
بهر که مخاطب تواند بود وبنا بر اکثر تفاسیر شیعه لفظ اولئک اشاره است بسوی انبیا که در آیات سابقه
مذکور شدند وخطاب اقتده بسوی حضرت پیغمبر است وبنا بر این تفاسیر ترجمه اینست که ایشان گروهی
آنکسانند که راه نموده خدای تعالی ایشان را بدین خود پس بهدایت ایشان اقتدا نمای بعضی از مفسرین
گویند که مراد آنچیزیست که متفق بوده اند از توحید واصول دین نه در فروع مختلف فیها که آنحضرت
مامور شده که در آنها با انبیا اقتدا نماید وبعضی دیگر گویند که این جایز نیست که پیغمبر در اصول
با ایشان اقتدا نماید چه مصباح شهود انبیا از مشکوة وجود آنحضرت افروخته بود وهر یک از
ایشان وصد توحید ودرس تمجید از آن صدر محفل رسالت آموخته بودند بلکه مراد بهدی ایشان
اعظم نعمت خاتم توحید اعلم واقتدا بایشان در فروع نیز نشاید چه شریعت آنحضرت ناسخ
شرایع ایشانست پس مقصود از اقتدا صبر بر اذیت واز امت خواهد بود یعنی خدای تعالی
ایشان را بصبر هدایت کرد وایشان در اذیت قوم خود صبر وشکیبایی نمودند تو نیز بایشان اقتدا
کن وبر طریقه ایشان صبر وتحمل نمای یا مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود وبنا بر
این معنی اقتدا اینست که بهر صفت وسیرت وخلق هر یک ممتاز شده احسن از آنها متابعت نمای وتمام
آن صفات حمیده را در مجموعه محامد احمدی جمع نمای مثل علم آدم وتقوی نوح وخلت

ابرهیم

ابرهیم وشکر داود وصبر ایوب وزهد زکریا وخوف یحیی وصدق اسمعیل وتضرع یونس ومعجزات
باهره موسی وعبادت عیسی تا دلیل افضلیت تو باشد بر همه انبیا وچون آنحضرت بااین اوصاف
متصف بود حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز بآنها موصوف خواهد بود زیرا که نفس نبی وولی
وهمچنین ائمه هدی که اوصیای آنحضرتند نیز بواسطه اینکه اوصاف را ستوده اند وارث خلافت ایشانند
صفات بیراسته اند وهمین معنی را بعینه حضرت رسول صلعم در باره امیر المومنین علیه السلام فرموده که من
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابرهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی
عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب یعنی هر کس خواهد که نظر کند در علم آدم وتقوی
نوح وخلت ابرهیم وهیبت موسی وعبادت عیسی باید که نظر کند بسوی علی بن ابیطالب وهمچنین
از این آیه این روایت بنا هدایت واهتدای ایشانست همچنین دلیل افضلیت ایشان بر همه انبیا
بود زیرا که هر چه در انبیا از این صفات جمیله متفرق بود در وجود مقدس ائمه علیهم السلام مجتمع بود
در این اوصاف مساوی رسول باشند ومساوی افضل افضل است این بود که شیخ قدس سره
شاهد هدایت واهتدای ائمه علیهم السلام ساخت یاد نموده بود در تمام نسخهای متداول این آیه واقع شد
در سوره انعام بر نهج مزبور مسطور بود ولیکن در تفاسیر مذکور نیست که این آیه در شان
اهلبیت نزول یافته باشد واحتمال دارد که شیخ ره ایراد فرمود در سوره زمر را در مقام آیه
فرموده باشد وتعیین آن جا نسخ باشد وآن اینست اولئک الذین هدیهم الله واولئک
هم اولوا الالباب تا بذکر این آیه در کلام شیخ رعایت نسخ نیز میشود در تفاسیر مذکور است که این
در شان اهلبیت است علیهم السلام وهمچنین در اخبار ما نقل وارد است که کلمه اولی النهی واولی
الالباب در قرآن هر جا ورود یافته مقصود ایشان وشیعیان ومودت کیشانند والله یعلم
تتمه ثم شهد الرسول بانهم سفینة النجاة بقوله وقوله الحق مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها
نجا ومن تخلف عنها ضل وغوی دیگر از مناقب جلیله حضرات ائمه علیهم السلام اینست که گواهی داد رسول
خدا باینکه ایشان در دریا سفینه نجاتند بقول حق خود وحال آنکه گفتار او حق است که مثل اهلبیت من در
میان امت مثل کشتی نوحست کسی که سوار آن کشتی شد از تلاطم طوفان ابتلا نجات یافت
وکسی که باز ماند از کشتی گمراه شد وبضلالت شتافت تتمه ثم ابان لنا رب الارباب انهم ورثة
الحکمة والکتاب بقوله ولقد ارسلنا نوحا وابرهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فهم
الذریة الطاهرة والعترة المعصومون دیگر از مناقب ائمه کرام علیهم السلام اینست که ظاهر ساخت

برای ما حضرت رب الارباب اینکه ائمه طاهرین ع و ولدان آنحضرت و کتابند پس در سوره حدید
فرموده انچه مفیدا اینست که و هر آینه بتحقیق فرستادیم نوح و ابرهیم را بسوی خلایق و قرار دادیم
در ذریه ایشان پیغمبری و کتاب را پس بعضی ایشان اند که ... اند از صفات ذمیمه و خصال
رذیله و آن عترتی که هیچیک از ایشان گرد عصیان نگشتند و گرد معصیت بر دامن عصمت ایشان
ننشسته و ایشان اند که شجره نبوت و اسرار کتاب الهی سرافرازند و تکیه بر بالای از جمیع خلایق ممتازند
تتمه ثم صرح الذکر المبین انهم ولاة یوم الدین فقال ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فالیهم
الایاب و علیهم یوم الحساب الحساب دیگر از مقامات علیه ایشان شفیعان عرصات است که قرآن مبین مصرح باشد
اینمعنی که ایشانند فرمان دهان روز جزا پس خدای تعالی در سوره غاشیه فرموده انچه ترجمه اش اینست که
بدرستی و بتحقیق که بسوی ماست رجوع بندگان و بر ماست حساب ایشان و چون ... که ائمه ... ماکان لبشر
ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب ... الآیه اینست که ... بصفت قرب خاص موصوف و
بعلامت محرمیت و اختصاص موسوم اند میانه حضرت خالق و کافه خلایق واسطه و حجاب باشند
مرجع و متولی امور ایشان گردند و این معلومست که حجاب الله و صاحبان ... درگاه حضرات ائمه
کرام اند پس رجوع جمیع ابواب خلایق بسوی ایشانست رجوع و ایاب و حساب ایشانست در روز حساب
مجمع چنانکه جعفر بن محمد رازی باسناد خود از قبیصه جعفی روایت کرده که قبیصه گفت که تفسیر این آیه را از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسیدم فرمود که ای قبیصه هرگاه قیامت قیام نماید خدای عز و جل حساب شیعیان ما را
با رجوع فرماید پس انچه میان ایشان و خدای باشد از حقوق الهی و طاعات و معاصی حضرت محمد ص درخواست
نماید از خدای تعالی که آنها را ببخشاید و آنچه میان ایشان و مردمان باشد از حقوق و مظالم آنحضرت
بکرم خود بذل فرماید و بار مظالم اند و شر ایشان بردارند و آنچه میان ما و ایشان باشد از حقوق ...
در آن تقصیر کرده باشند آنها را با ایشان می بخشیم و قلم عفو بر صفحه تقصیرات ایشان میکشیم تا آنکه
بهشت درآیند بحساب و ایشان را مؤاخذه نباشد در جمع باب و از اینجاست که شیخ طوسی ره در تفسیر
مذکور فرموده که فالیهم الایاب و علیهم یوم الحساب الحساب یعنی پس بسوی ائمه ع است روز قیامت رجوع
مردمان و بر ایشانست در روز حساب ایشان تتمه ثم اعلم انهم حکم یوم المعاد الیهم و حساب المعاد
علیهم ثم یؤیده قوله وجاءت کل نفس معها سائق و شهید فالشهید محمد النبی و السائق علی الولی دیگر از
علو منزلت و سمو مکانت ائمه کرام ع اینست که خدای تعالی خبر داده بندگان را که در زمان در روز معاد رجوع بایشان
است و حساب اعمال عباد بر ایشانست مؤیدا بمعنی ... قول الهی در سوره ق که وجاءت کل نفس معها

سائق

سائق و شهید ترجمه اش اینست که روزی که صور اسرافیل دمیده شود و بعرصه محشر آیند هر کسی با او باشد
کرا و را بموقف حساب میرانند و با او گواهی باشد که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد ...
زار ... پیش گواهی میدهند و انکار متصور نبود پس حق تعالی خطاب میرسد که لقد کنت فی غفلة من
هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید یعنی بدرستی که بودی تو در بیخبری از این روز
پس برداشتیم از دیده حجاب تا پس دیده ات ... کشف حجاب امروز تیز است و گفته اند که اینجا
یعنی دانا ... یعنی انچه پوشیده بود بر تو از احوال آخرت ... امروز بتو نمودیم و بدان دانا
شدی پس خطاب رسد بسائق و شهید که بیفکنید در دوزخ هر کافری ستیزه جوی که ... بود
که منع کننده خیر و باز دارنده حقوق مفروضه بود و تعدی نماینده بود و در شک و ریب افکننده
خلق چنانکه در تفسیر مجمع البیان و امالی شیخ طوسی مذکور است که سائق و شهید حضرت امیرالمؤمنین و حضرت
پیغمبر اند ... و دلیل آنکه شهید پیغمبر است قول خدای تعالی است در سوره حج که لیکون الرسول شهیدا علیکم
علیکم و از اینجاست که شیخ ره ... فالشهید محمد النبی و السائق علی الولی یعنی پس شهید در
مذکوره محمد است و سائق امیرالمؤمنین ع و در تفسیر علی بن ابرهیم ره مذکور است که ...
در شان ... است که مانع ولایت و امامت امیرالمؤمنین ع بودند و تضییع حقوق آل محمد
کردند و فدک را از حضرت فاطمه ع منع کردند و ... ابوسعید خدری نقل میکنند که او از پیغمبر
رسول ص روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مرا و علی را فرماید که
دشمنان خود را در دوزخ در آرید و دوستان خود را در بهشت و ... در تفسیر علی بن ابرهیم
مذکور است تتمه ثم ابان للخلق عددهم و نسبهم ... فقال و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا فهم ...
النقباء و الاسباط الاوصیاء دیگر از مفاخر ایشان اینست که خداوند عالمیان بیان فرموده ...
خلایق عدد ایشان را و آشکار نشان ساخت و آماده مسند خلافت نشان نموده لوای امامت
ایشان را در زمین و آسمان برافراخت چنانکه در سوره مائده فرموده که و بعثنا منهم
اثنی عشر نقیبا یعنی و برانگیختیم و قرار دادیم از طایفه بنی اسرائیل دوازده نقیب که با حضرت موسی
در اقامت دین و محاربه مخالفین موافقت نمایند و عهد آنحضرت ... با زمان حضرت موسی ع
شبیه بود چنانکه آنحضرت ص فرموده که آنچه در حضرت موسی ع وقوع یافته در امت من بعد از من واقع
میشود و عهد نبوت من و موسی با هم موافق است ... بنعل و ...

که مرتضی علی یوشع این امتست و یوشع وصی حضرت موسی و از جمله نقبا بود و از اینجا اثنا
فهمیده میشود که عدد نقبا حضرت رسول صلعم که سادات مهتران و سرخیل نژادکان و اوصیای او
نیز دوازده باشند تتمه ثم خصهم بالشرف والفخار وحصر فیهم العلم والافتخار فقال ومن آبائهم
وذریاتهم واخوانهم واجتبیناهم فآباؤهم محمد وعلی وفاطمة واخوانهم الحسن والحسین وذریاتهم الخلفاء
من عترة الحسین الى آخرهم ثم قال واجتبیناهم لتعیین شرفهم وفضلهم ووجوب اتباعهم وانقطاع
الکل عن مرتبتهم ونزول الخلائق عن درجتهم دیگر از آیات عزت و کرامت عترت طاهره صلوات
الله علیهم اینست که خداوند عالمیان مخصوص ساخت ایشان را بشرف علم و افتخار و مخصوص گردانید
و ایشان را بدانش و افتخار پس فرمود در سوره انعام که ومن آبائهم وذریاتهم واخوانهم و
یعنی پدران انبیاء سابقه را و ذریات و برادران ایشان را تفضیل دادیم بر عالمیان هرگاه پیغمبران
سلف با این عطیه کبری امتیاز یابند که پدران و ذریه و برادران ایشان بر خلایق فضیلت
یابند که خدای تعالی ایشان را تفضیل داده حضرت رسول صلعم و باقی اهل بیت که علت غایی ایجاد انبیا و
و سادات بنی آدم اند در استحقاق و اهلیت این موهبت عظمی اولی و مقدم‌اند پس پدران
این گروه برگزیده محمد و علی و فاطمه است و اخوان ایشان امام حسن و امام حسین است و
ذریات ایشان امامانند که از عترت حضرت امام حسین اند علیهم السلام تا آخر الزمان و خدای تعالی
فضل و افتخار بخشیده ایشان را بر تمام عالمیان بعد از آن فرمود واجتبیناهم یعنی برگزیدیم
و اختیار نمودیم ایشان را پس چون خدای تعالی ایشان را بر خلایق تفضیل داده و برگزیده
معین شد شرف و افتخار ایشان و لازم گردید بر همه کس متابعت ایشان و انقطاع کل خلق
از درجه منزلت ایشان تتمه ثم اکد ذلک وعینه واشاع فضلهم وبینه وقال الامام الزکی
الاتقی المعصوم البری من السیئات المطهر من الخطیئات والخارج من سواهم من دائرة الکفر
والحکم واشار الى ذلک ثم قال الا انوح اذ نادى ربه فقال رب ان ابنی من اهلی فقال انه لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح دیگر از علامات اهل بیت و آیات اصطفای ائمه هدی سلام الله علیهم اینست که
حق تعالی شرف نجابت ایشان را مؤکد ساخت بنص عیان و ظهور رسانید و بدین معنی نجابت و
انتخاب ایشان را در درج ظهور و بیان مشهور گردانید و همچنین معین شود که امامت و نبوت
حصول نمی‌یابد مگر در کسی که معصوم و بری باشد از ارجاس سیئات و الواث خطیئات و پاکیزه بود

و نزول خلایق از اوج
رفعت ایشان

از

۲۲۵

از انجاس معاصی و خطیئات ظاهر و باطن او مقدس باشد از صفات ذمیمه و خصال ناشایسته
مانند نفاق و حسد و کبر و عجب و بخل و حب جاه و ریاست و دیگر خصلتها که باعث دوری است از درگاه
الهی و بیرون کرد خدای ایشان را از ذریه نوح و فرزندی و بطلان نوح مراد است با سوی این معنی مذکور در
جواب حضرت نوح اشاره نمود هنگامی که آنحضرت گفت که خداوندا پسر منست که پسر من از اهل
منست و تو وعده کرده که اهل مرا از غرق طوفان نجات دهی پس در جواب این مسئلت فرمود که او
پسر تو نیست از اهل تو نیست زیرا که عمل کردار و ناهنجار است یعنی از دین تو مباعدت نموده
و طریق عصیان و مخالفت پیموده و معنی آنکه انا یعنی خطاب قد دلالت بر جواب استفاد میشود که
دخول در جریده اهل بیت نبوت و وصول بمدارج اهلیت امامت با وجود قرابت نجر و نسب
و سبب صلاح و نیکوکاری میسر نیست بلکه آنچه که در ربط اقرب عصیان و شقاق نابینای جهت بیگانه
است و بیگانه که طریق فرمان و وفاق بجا آورد بحقیقت یگانه است چنانچه حضرت الله تعالی در باب
پسر نوح بسبب مخالفت او در جواب لیس من اهلک فرمود حضرت رسول صلعم در باب سلمان با عدم
قرابت بحدیث سلمان منا اهل البیت بشارت نمود پس معنای این آیات و مصدوق این
کلمات روشن و مبرهن شد که لباس امامت و خلافت را بر قامت عصمت و طهارت اهل
دوختند و بر این فضل و کرامت را در مشکوة اهلیت و قابلیت ایشان برافروختند
لمؤلفه سلام علیکم ای رضا نشان قضای الهی بفرمانتان ، چراغ شبستان اهل یقین فروزد
بنور امامان دین ، چه با علم و حکمت همه توامند ، در آغوش عصمت همه چون هند ، که
امامت نگیرد مقام ، بجز با شما ای رضا نسان والسلام تتمه ثم بین لعباده انهم ائمة الحق فقال و صرح بهم
انهم الدعاة الى الصدق وان من تبع غیرهم ضل وزل فقال افمن یهدی الى الحق احق ان
یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون ثم توعد عباده و خوفهم ان یتبعوا
غیرهم فقال اتقوا الله وکونوا مع الصادقین والصادقون هم دیگر از منابع بعض منزلت ایشان
سلام الله علیهم اینست که خداوند عالمیان ظاهر و هویدا ساخت بر این بنده کان اهل
بیت امامان دین اند و داعیان نبوی منهج صدق و یقین اند و بیان نمود این که هر کس
تابع غیر ایشان گردید گمراه شد و قدم سعی از جاده مستقیم توحید لغزید پس در سوره یونس
بجهت احتجاج منکران فرمود که افمن یهدی الى الحق احق ان یتبع ترجمه اینست که آیا کسی که راه مینماید

ستی کم

بطریق توحید و عدل ارشاد نماید لازم است که متابعت کرده شود و حق را از او بشنوند یا کسی که
قوت هدایت و درجه علم ندارد و غیر از آنکه کسی او را راه نماید نتواند نمود مگر آنکه راه نموده شود و
آموخته کرده شود پس شما را که صاحبان عقل و تمیز هستید چیست و بچه سبب میفرمایید و چه حکم میکنید یعنی بتبعیت
و معبود ساختن جاهلان نادان مخفی نماند که این کریمه مفید آنست که امام واجب الاطاعه کسی
تواند بود که حکم خلائق را براه حق و سداد و طریق صدق و رشاد تعلیم و حکمت و هدایت تواند نمود و مصداق
این صفت بتحقیق و حقیقت سادات اهل بیت رسولند که صاحبان علم لدنی و واقفان رموز
معارف ربانی اند نه جهول بو الفضولی که بنفسه پای خود نتواند دید و چگونه بجای اینکه کسی را بمنزل
مقصود تواند رسانید پس سالکی که طریق متابعت اهل بیت کرام را اختیار کرد
بمنزل نهایت فرخنده سعادت ابدی یافت و هالکی که پیروی غولان وادی ضلالت و طغیان
یعنی ابوبکر و عمر و عثمان نمود گمراه شده بسوی عقاب سرمدی شتافت لمؤلفه بود حاصل حکم
حسب بود قسمتش ماله من نصیب ، بدین جهت است که خدای عزوجل بندگان را
از متابعت ایشان بنکوهش و تخویف و توعید نمود چنانچه در توبه فرموده که یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای کسانی که بخدا گرویده اید بترسید از عذاب خدا یعنی پیروی
ائمه ضلال مکنید و باشید با صادقان در دین خدا و نیات و اموال و اعمال یعنی با آنکسانی
که معلوم است از ایشان راستی در گفتار و کردار و ایشان نیستند مگر ائمه ابرار که هر دم منزه
بحق از کذب و دروغ و غیر ایشان مبتلا بوده باینها عقلاً و نقلاً
مطلع مخفی نماند که علی بن ابراهیم در تفسیر کونوا مع الصادقین فرموده که کونوا مع علی بن ابیطالب
و آل محمد علیهم السلام و در روایت دیگر فرموده که هم الائمه صلوات الله علیهم و از ابو صالح مروی است که
ابن عباس فرموده که معنی آنست که کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با علی و متابعان او
یعنی پیروی کنید ایشان را در هر چه شما را بآن فرمایند و از آنجاست که شیخ قدس سره فرموده
که والصدق فیهم و منهم یعنی صدق در طائفه اهل بیت استقرار و مصدر و مبدا صدق
ایشانند والسلام حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده که این آیه در
شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل یافته و مراد از صادقین علی بن ابیطالب است و نیز
از انس بن مالک نقل کرده و او از نافع و او از عبدالله بن عمر که او با اصحاب خود میگفت که مو

یعنی چه عاقلی را معلوم و عقل او حکم میکند که شق اول اعتراضات و حکم خلاف آن نمودن محض عناد و مکابره است پس شما چرا حکم میکنید

امر

امر کرده همه اصحاب محمد را که از خدا بترسید و بعد از آن فرموده که کونوا مع الصادقین یعنی باشید
با محمد و اهل بیت او با نحوی که پیروی و متابعت ایشان نمایید و طریق اطاعت ایشان بنمایید
که همیشه بنده راست گوید که نام او در جریده صدیقان نویسند و همچنین چندین دروغ گوید که
که نام او را در زمره مکذبان ثبت نمایند از معنی مرویست که راست گو راستگو
بهشت و سرور رسانند و دروغ لمؤلفه ای که
ناخوش حرف راست گفتنی گر ، مرد سحرات ، یا تنان داری اگر
نعمت کوری رسمی بود ، یا نشان هذه هی بود ، بنده ما کار تو تزویر و دروغ ، نیست باطل
تو نور و فروغ ، خلد نیست با نجا بود خرم ، یا ابوبکری تو یا هستی عمر ، در زمان آمد بگوش من سروش
کای محقق زود بگذار این خروش ، تا بکی گویی که در وی راه راست ، از شهود نور دنیا بیناجاست
کو بجوانی بر جفا التقم ، کی گشایی تو باین کفار دم ، ساحر است و منکر اعیاست ، راستیها آنکه
کار ما جراست ، راستیم از آنکه سوی حق و دین ، نیست غیر راه آل طیبین ، که همیشه با حق
باش در دین همعنان با صادقین ، راست میرو تا برو نو ابتهن ، یار باش یا حروف یا و سین تتمه
ثم امر عباده ان یعینوه بطاعتهم فقال یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة فجعل الایمان
السلم والسلم بعد از آن بندگان را امر فرموده که مؤمن باشند بفرمان و اطاعت اهل بیت
چنانکه در سوره بقره فرموده که ای جماعت که بخدا گرویده اید در آیید همگی در صلح و
مخفی نماند که در تفسیر علی بن ابراهیم کلمه سلم که در این مذکور است بولایت حضرت امیر المؤمنین
تفسیر یافته و از اینجاست که شیخ ره میفرماید که خدای تعالی بعبودیت ابرار ولایت ایشان را
سلم و سلام کرده اند یعنی هر کسی که داخل ولایت ایشان شد از آفات دنیوی و عواقب
اخروی سلامتی یافت چنانکه مشرکان و کفار که بتبعیت صالحان تمام متابعان که کشته شدن
محروم و محفوظ بودند و امانی یافتند تتمه ثم بین فی الآیات انه اصطفاهم علی الخلائق
انتضاهم للغیب والحقایق فقال ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
بعد از آن در آیات قرآنی خدای عزوجل بیان فرموده که اهل بیت علیهم السلام را بر تمامی خلایق
و ایشان را بخلعت اصطفا و تاج کرامت مشرف و مکرم کرده اند و برای اظهار غیب و آموختن علم
حقایق ایشان را پسندیده و بحجت بیان این امتنان در سوره آل عمران فرموده که بدرستیکه خدا

و نجود

آدم را و نوح را و آل ابرهیم را و آل عمران را برگزید بر عالمیان زمان ایشان آدم را که ابو البشر است
بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابو الانبیا و اصفیا و نوح را بنبوت و طول عمر و ترتیب سفینه و
نسخ شرایع متقدم و ابرهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه
و آل عمران که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم مطلع مخفی نماند که در تفسیر علی بن ابرهیم مذکور است
که لفظ آل زیادتست و معنی آنست که مراد از آل که در آیات نبی و ائمه معصومین اند ع
و ایضا از حضرت امام موسی ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که تنزیل این آیه چنین است که
آل ابرهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین پس محو کردند آل محمد را از کتاب الله و در تفاسیر
دیگر مسطور است که مراد از آل ابرهیم اولاد او یعنی اسمعیل و اسحق و اولاد ایشان که از اسمعیل
حضرت رسالتپناه ص داخلست که خلعت رسالت و خاتمیت و افضلیت پوشید و امیر
المؤمنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم که بزیور امامت و خلافت و عصمت آراسته اند و
از اولاد اسحق یعقوب و تمام انبیای بنی اسرائیل و از آل عمران مراد اولاد موسی و هرون
باشد چه موسی و هرون هر دو پسران عمران بودند و عمران پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن
اسحق و بعضی گفته اند که آل عمران مریم است و آل او عیسی و مریم بود که خدای تعالی ایشان را
برگزید مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت و در میان عمران پدر موسی و عمران پدر مریم
چنانچه در بعضی از تفاسیر مذکورست و فاصله میان این دو عمران هزار و هشتصد سال بود
والله اعلم تتمه ثم بین انهم بنعم الله محسودون فقال ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما والملک العظیم هو وجوب
الطاعة علی سائر العباد بعد از ان ظاهر ساخت این که اهل بیت ع بنعمتهای الهی مطلع و مخصوص
بندگانند بر فضل الهی محسود مردمانند پس در بیان این معنی خدای تعالی در سوره نساء فرمود
که ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی بلکه حسد میبرند بر مردمان بر آنچه خدا
داده ایشان را از فضل خود مطلع مخفی نماند که در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت است
که آنحضرت فرمود که مراد از ناس حضرت رسالتپناه است و الائمه صلوات الله علیهم که خدا
از فضل خود ایشان را منصب نبوت و امامت خلایق کرامت فرمود و ایضا بروایت صحیحه
از ابی الصباح کنانی از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که آنحضرت فرمود که ای ابا الصباح نحن

و علی فضل الله محسودون

الناس المحسودون یعنی مائیم محسودان و حق سبحانه و تعالی فرض کرده طاعت ما را و مائیم
انفال و صفایای اموال و مائیم راسخان در علم و مائیم که بر ما حسد میبرند چنانکه حق تعالی در
اولوا بیت را خواند و بعضی گفته اند که فضل آنست که حق سبحانه و تعالی به پیغمبر ما نبوت و
کتاب داد و مباح کردانید برای آنحضرت جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برای آن حسد
بردند که اگر او پیغمبر صاحب کتاب بودی اینهمه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت
عزت جل جلاله فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب و ازواج است
باید که بر پیغمبران صاحب کتاب و ازواج حسد برند چه این صورت مخصوص آنحضرت نیست
فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی بدرستی که ما عطا کردیم اولاد
ابرهیم را که موسی و داود و عیسی اند توریه و زبور و انجیل و مع ذلک داود صد زن داشت
و سلیمان پسر او هزار زن پس ایشان سزاوارتر باشند بحسد و دیگر آنکه آدم علیه السلام
و حوا مو... اولاد آدم ایشان را با وجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود
و سلیمان ع داشتند پس چون که اقرار میکنند ایشان بر آل ابرهیم و انکار مینمایند
در آل محمد و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از آل ابرهیم محمد است و آل او و مقصود از کتاب
قرآنست و از حکمت فهم و قضا و شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت و بقای آل و کتب آنحضرت
تا آخر الزمان که حجت موجود است تا آخر الزمان که ظهور کند بامر الهی و تجدید دین احمدی نماید و
عالم را پر از عدل نماید و در کتاب کافی بروایت علی بن ابرهیم از حضرت امام محمد باقر ع
مذکورست که از تفسیر ملک عظیم از آنحضرت پرسیدند فرمود که الملک العظیم ان جعل
فیهم ائمة من اطاعهم اطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله فهو الملک العظیم یعنی پادشاهی عظیم
اینست که خدای تعالی قرار داده در میان ایشان امامان که هر کس فرمان بری ایشان کرد فرمان
بردار خدا کرده و کسی که در ایشان عاصی شد در خدا عاصی شده پس این پادشاهی بزرگ
و از اینجاست که شیخ قدس سره فرموده که والملک العظیم هو وجوب الطاعة علی سایر العباد یعنی
پادشاهی بزرگ وجوب طاعت بر تمامی بندگان والله اعلم تتمه ثم اوجب علی العباد طاعتهم
بالتصریح فقال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی الذین قرنهم بالکتاب والرسول

وهمچنین واجب دانید بر تمام بندگان فرمانبری ایشان را بعنوان تصریح و بیان اشکارا پس در سوره
نسا یعنی با مر بجا اوردن بود که ای انکه ایمان اورده اید فرمان برید خدای تعالی را در انچه
در کتاب خود امر نموده و نهی فرموده و فرمان برید رسول او را در هر چه بفرماید و همچنین فرمان برید
صاحبان امر را که از نوع شما اند یعنی انکسانی که مقرون ساخته خدای تعالی ایشان را بکتاب و رسول و ایشان
ائمه معصومین اند مطلع مخفی نماند که اهل تفسیر در اولوا الامر دو قول ایراد نموده اند مفسران اهل
سنت گویند مراد از امرا اند که در هر زمان فرمانده مردمان اند و بعضی از ایشان گویند علمای دینند که مردم
تعلیم مسائل دینیه میدهند و اما علمای امامیه رضوان الله علیهم روایت کرده اند از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اولو الامر ائمه ال محمد اند که حق تعالی طاعت ایشان را قرین طاعت خود و
رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق سبحانه و تعالی واجب سازد طاعت احدی را علی الاطلاق مگر
انکه عصمت و طهارت او ثابت باشد و دانسته که ظاهر او مثل باطن او ست و ایمن باشد از او
همچنین کذب و غلط و قبیح از وی صادر نشود و این صفات در امرا و علما حاصل نیست و
ایشان لیس متعین شد که اولو الامر ایشان اند که اطاعت ایشان واجب چنانچه کونوا مع الصادقین
بر صدق این مدعی و صدق شهادت میدهد و ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر قول اولی الامر
با میر المؤمنین تفسیر نموده پس از این ایات و روایات ظاهر میشود که امام واجب الاطاعة مطلقا
که معصوم باشد زیرا که اگر معصوم نباشد جایز المعصیه باشد چنانکه اهل سنت میگویند پس در
هنگامی که بمعصیتی و امر ناشایسته اقدام نماید بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که بر او انکار
کنند و انکار کردن و زجر نمودن منافات دارد با اطاعت کردن و مطلب غرضی که فرمان بردار
از میان فوت میشود و بهمین دلیل خواجه علیه الرحمه اشاره فرموده انجا که میگوید و لوجوب الانکار
علیه لو اقدم علی المعصیه فیضاد امر الطاعة و یفوت الغرض من نصبه یعنی از انجهت که واجب است
انکار کردن بر امام اگر اقدام بر معصیت نماید و چون این ضدیت و منافات با امر با طاعت او دارد
و در این صورت غرضی که از نصب کردن او ست فوت میشود دلیل حجت که امام معصوم باشد
دیگر انکه اگر امام معصوم نباشد و ارتکاب معصیت نماید هر اینه در مرتبه و درجه کمتر از عوام
الناس خواهد بود که چه عوام خوبی عبادت و نیکی پرستش و قبح گناه و بدی خطا را یقینا
چنانچه او میداند نمیدانند پس هر گاه مرتکب گناهی شود که عاصی خود را از ان باز میدارد در حقیقت که

مرتبه او کمتر از مرتبه ان عاصی خواهد بود و خواجه علیه الرحمه باین دلیل اشاره نموده و فرموده است که
ولانحطاط درجته من ادنی العوام یعنی از جهة انکه اگر مرتکب گناهی شود مرتبه او پستتر و فروتر از مرتبه
کمترین عاصی خواهد بود و واجبست که امام معصوم باشد و همچنین العیاذ بالله اگر سهو و
وخطا بر او توان داد از او ایمن نخواهند بود که چیزی از شریعت بکاهد یا بر ان بیفزاید پس
حافظ شرع نباشد و باین دلیل خواجه در تجرید اشاره فرموده و گفته ولانه حافظ الشرع
یعنی چون امام حافظ شریعت و تتمیم قرائت واجبست که معصوم باشد و حافظ ابو نعیم که از اکابر
مفسران اهل سنت است در تفسیر این کریمه فاسئلوا اهل الذکر گفته که مراد از اهل الذکر ایشان
کسانی که متذکر مقاصد ربانیه باشند بنحوی که هر چه اراده الهیه بان متعلق باشد بدون
شائبه مخالفت عمل ایشان بدان وحی است که واقف اراده الهی باشند و سینه بی کینه ایشان از
مقاصد الهی باشد و از تمامی کدورات نفسانیه و حجابات جسمانیه صافی و فارغ باشد و
ایشان عترت پیغمبر و ائمه معصومین اند چنانچه در تفسیر این ایه فرموده اند نحن اهل الذکر
یعنی مائیم اهل ذکر و بعضی از محققان این ایه را با ایه لا یمسه الا المطهرون ربط داده اند و تفسیر نموده
که فهمیدن مقاصد الهی از ایات بینات قران بی طهارت ظاهر و باطن و بی صفا و خلاصی
از غش کدورات نفسانی صورت پذیر نیست و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی
که فرموده که اینکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فاصله اولی الامر را ذکر نموده
غرض انست که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولی الامری که حق تعالی ایشان را در وجوب
اطاعت و انقیاد و فرمان برداری در تلو حضرت ربوبیت و قرین مرتبه رسالت گردانیده
و مخالفت ایشان را بعینه مخالفت خدا و رسول شمرده مراد ازان جمعی اند که بعصمت از خطا و طهارت از خطیئات
از جمیع بندگان ممتاز و بزرگی این عطیه سرافرازند و قول و فعل ایشان موافق امر و اراده الهی است
طاعت ایشان طاعت خدا و عصیان در ایشان مخالفت خداست این بود ملخص انچه علمای
امامیه در تفسیر اولی الامر نقل کرده اند اما علماء اهل سنت اکثر ایشان بر انند که اولی الامر کیم
حق سبحانه و تعالی طاعت ایشان را بر کافه خلق واجب کردانیده و ایشان را در قران مجید قرین خود و رسول
ساخته یکی خان اوزبک و دیگری سلطان روم است با انکه فسق و فجور و انواع قبایح اعمال ایشان
بر همه کس معلوم است و عجبتر انکه حمیدی که از علمای ایشان است در جمع بین الصحیحین نقل نموده

نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و
نشناسد امام زمان خود را مرده است بر روش مردمان زمان جاهلیت یعنی پیش از زمان اسلام
و این حدیث در کتاب عقاید نسفی که از کتب معتبر سنیانست مسطور است و طرفه تر آنکه چنانچه لفظ
اولو الامر را در آیه مذکوره بملوک و حکام جور تفسیر کرده اند کلمه امام را نیز که در حدیث مذکور است
بعضی از ایشان بامثال سلاطین روم و خوارزم و امثال ایشان تعبیر نموده اند تا هم ایشان از این مفسده
غافل شده که بر ایشان لازم می آید که قایل شوند باینکه هر کسی اندلس یا در حالت نابودن سلطان
جابر و ایشان خائن فاسق فاجر را نشناسد در زمره اموات کفر و ایام جاهلیت داخل شود و حشر
با این قسم کفار باشد و این معنی بدیهیست که هیچ عاقل خردمند بنفس این وسواس نمیشود و بنای
اعتقاد بر این مذهب اساس نمیکند بلکه باقی اعتقادات فاسده ایشان نیز بر این قیاس میباید که
اولئک هم الغافلون بل اکثرهم لا یعقلون تتمه نهی عباده ان یتفرقوا عنهم فقال وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه یعنی علیا و عترته ع ولا تتبعوا السبل یعنی غیرهم فتفرق بکم عن سبیله یعنی علیهم السلام
الیه و طریقه الله العلیه تعبوا زان [illegible] نهی کرد [illegible] هر کاه ایشان بین از [illegible] در سوره
انعام فرموده که بدرستی چه راستی که این راه منست راه راست تا بحدی که هیچ کجی و اعوجاج ندارد
پس پیروی کنید او را یعنی علی و عترت او را بعد از آن فرمود که پیروی مکنید راههای را یعنی غیر ائمه را
که صاحبان مذاهب باطله و ادیان مختلفه اند که اگر پیروی نمایید پس دور کرداند و جدا سازد
شما را از راه خدا که ائمه هدا اند پس معلوم شد که خدای عز و جل ایشان را راه و طریق خود کردانید
چنان راه و طریقی که رسانند است سالک را بحضرت معبود و نماینده راه است بکعبه مقصود
مخفی نماند که انچه شیخ علیه الرحمه در تفسیر این ایه ذکر فرموده مطابق است با تفسیر علی بن ابرهیم ره که
در این مقام از ائمه ع روایت فرموده و عبارت تفسیر اینست قال الصراط المستقیم الامام فاتبعوه
ولا تتبعوا السبل یعنی غیر الامام فتفرق بکم عن سبیله یعنی تفترقوا و تختلفوا فی الامام یعنی انحضرت
فرموده که صراط مستقیم که در این ایه مذکور است امام است پس پیروی کنید و تبعیت نمایید
سبلها را یعنی غیر امام را که دور و جدا میسازد شما را از امام و از اینجاست که شیخ قدس سره فرموده که
خدای تعالی نهی کرده از آنکه [illegible] اهل بیت ع نهی فرموده و ایشان را راه و طریق خویش کردانیده و
تفسیر مزبور بروایت ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر ع مذکور است که آنحضرت در تفسیر این فرموده

که بحق

٢٣٩

ساند

که بحق السبیل فنزل الحق بهذه السبیل یعنی ما ان راهیم که سالک را میرسانیم به بهشت نعیم یعنی
هر انکس که از ما تبعیت ما را نماید اینک ان راهها یعنی مذاهب و ادیانی که سالکان را می
بجحیم بر زبان یومئذ عن النعیم تتمه ثم جعل من خالفهم تابعا للشیطان و مخالفا للقران
و عاصیا للرحمن فقال ولا تتبعوا خطوات الشیطان و هی طریق اعدائهم بعد از آن قرار
داد و نامید کسی را که از طریقه قوم اهل بیت کسی بپیرو شیطان و مخالف قران و عاصی رحمن
مهر باب [illegible] بجهة تبیین معنای مذکوره در سوره بقره فرموده که و تبعیت مکنید کامهای شیطان را
و آن طریقه دشمنان اهل بیت است از ادیان مختلفه و مذاهب متفرقه مطلع مخفی نماند که کلمه ولا
تتبعوا خطوات الشیطان تتمه آیه ایست که یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا
خطوات الشیطان حاصل ترجمه همانا اینست که ای انکروه که بخدا گرویده اید در ایید همکی
در سلم و سلام که انقیاد اهل بیت است ع پس بعد از امر الهی بدخول و لا بیت اهل بیت ع التزاما فهمیده
شود که اقدام بطریقه مخالفان ممنوع است چه در علم اصول قاعده ایست مقرر که امر بشیء مستلزم
نهی از ضد انست ولکن بجهة تاکید بیان نموده و تخویف و تحذیر عباد از روی شفقت و مرحمت فرموده
که ولا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی مبادا تبعیت کنید کامهای شیطان را یعنی طریقه مخالفان را
چنانکه شخصی که بتمامی راهها مطلع باشد و ملازم خود را ببلدی و مکانی فرستد شفقت نموده
کوید که بسوی آن بلد باین راه باید رفت مبادا از راه دیگر بروی که مهلکه است پس در این صورت
کسی که داخل دین اهل بیت ع نشود مخالفت قران نموده و اطاعت فرمان ادخلوا فی السلم
و با وجود آنکه نهی لا تتبعوا خطوات الشیطان ممنوع شده [illegible] متفق [illegible] باز کشته
و تابع شیطان کردیده و از اینجاست که شیخ قدس سره فرموده که خدای تعالی [illegible]
از ملت بیضا [illegible] کردانید تابع شیطان و مخالف قران و عاصی رحمن نعوذ
بالله من خطوات الشیطان دیگر مخفی نماند که مقرر است که سالکی که براهی میرود و بجانب از اماکن
مقصد [illegible] و نشان کامهای که در آن جاده پیداست میرود تا بمقام مقصود خویش
میرسد همانا او را تنبیه شده شیطان در سلوک جاده مخالفت با آنکه براه کجی میرود
باشد و تنبیه بر که سالک است از کلام حذف و استعمال کام که از لوازم اوست بشیطان داده
و بعد از آن طریقه را ادیان مختلفه موصله سالک را بسوی مهالک و خسران تنبیه فرموده

بکامهای شیطان که گمراه کننده انسانست و تشبیه کرده طریقه و اثار راست از لفظ نحو و در کلمه خطوات که
مشبه به است برای او استعاره شده و علمای بیان قسم اول را استعاره مکنیه میگویند و ثانی را استعاره تخییلیه
میتامند این معنی قول نحو خطوات شیطان که نهی صادر شده از متابعت طریقه و دین مخالفان
و این توجیه است قول شیخ در بیان معنی خطوات که فرمود وهی طرائق اعدائهم تتمه ثم بین ان من تبع امر اهل
الرضوان وفاز بالغفران ونجا من النیران فقال ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم
وقولوا عندی علی عتبی ثم الباب فتمسکوا بحبهم وامنوا العذاب فاتبعوا سبیله فهو ام الکتاب فاعلموا
ان علیا امر مولاکم یغفر لکم خطایاکم یعنی ازانکه خدای تعالی بندگان را با طاعت و دخول در دین اهل
بیت علیهم السلام امر نمود از متابعت طریقه اعدای ایشان نهی فرمود مبین ساخت انرا که هر کس تابعت
نماید بهشت میرسد و بوجه مغفرت فایز میشود و از اتش دوزخ نجات می یابد و نیز بیان
این بشارت در سوره بقره فرموده که ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم
مخفی نماند که این ایه از جمله حکایات بنی اسرائیل است و بیان ان برین نوع است که چون مدت
تیه و صحرا نوردی قوم موسی که چهل سال بود بکمال رسید و شب یجور حیرت بنهایت رسید صبح وصال دمید خطاب
الوهیت بایشان رسید که داخل قریه شوید یعنی بیت المقدس و بقول بعضی قریه اریحا و بخورید
هرچه میخواهید و داخل شوید باب را سجده کنان و بگویید حطه که محو امر لازم گناهان شما با
مخفی نماند که مراد از باب در اینجا در های بیت المقدس و موسوم بباب حطه و بقول بعضی دروازه
ایستاند دروازهای قریه و بقول بعضی قبه ایست که حضرت موسی برای عبادت ساخته بود در
بقبله المقدس و مقصود از حطه گفتن خصوص این کلمه است که بمعنی فرود نهادن است و بنابرین
قولوا حطة باین تقدیر است که برسید یعنی بباب که برسید بگویید که درخواست ما فرو نهادن گناهان
با مرزش و بقول جمعی مراد از حطه طلب امرزش است هرچند بعبارت دیگر باشد مجملا الله تعالی
امرزش گناهان و معاصی قوم موسی را موقوف ساخته بود بر وقوف ایشان نزد باب و تضرع
نمودن و حطه گفتن و مغفرت خواستن از حضرت رب الارباب و جناب اقدس نبوی هم
فرموده است که عهد نبوت من با زمان حضرت موسی مطابق ما ینبغی مطابقت النعل بالنعل
یعنی هرچه نسبت بقوم ان حضرت وقوع یافته در امت من نیز واقع شده و میشود و لهذا در
باب حضرت مرتضی علی ع فرمود که علی باب حطه این امتست یعنی امرزش و رستکاری امت در این

که داخل

کنند
که داخل دین مرتضی علی شوند و بتوسط او تضرع نمایند و طلب امرزش گناهان از رب الارباب
والا مستحق حرمان و مستوجب عذاب باشند و اینجاست که شیخ قدس سره فرموده که مقصود
ازاین ابیات که باب تبید درعا و عتبا و کلا انباستر باب حطه که خدای تعالی امت پیغمبر را
بتضرع و دخول ان مامور ساخته در همین باب بخطاب مستطاب ادخلوا الباب سجدا
و تمسک نماید بدوستی ایشان کما بین شوید از عذاب بر هوی طریقه او کنید که او ست
ام الکتاب یعنی جامع معانی قران و حاوی معارف فرقان و بدانید که علی ع مولای
شما است یعنی صاحب اختیار شما ست و محو خطایای شماست تتمه ثم عدد مقاماتهم فی الکتاب
وعینهم بالخصوص والنص فقال وانذر عشیرتک الاقربین یعنی رهطک المصطفین ثم خصهم بجمع
الفرض فی التفضیل والتطهیر وهذا هو الفضل الذی لا یحد والشرف الذی لا یعد بعد ان بیان ثابت
مقامات ایشانرا در کتاب معین و ممتاز نشان کرد ایشان موهبت تخصیص و نص منطوق
بود بهمین باب در سوره شعرا فرمود که وانذر عشیرتک یعنی خبر ده و اگاه گردان و بترسان
از عقوبات الهی خویشان نزدیکتر خود را یعنی بنی هاشم را که از مردم برگزیده شده اند مطلع مخفی نماند که
در اوایل زمان بعثت این ایه نازل گشت حضرت رسالت پناه ص بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب را
که چهل نفر بودند طلب نمود و انانرا گوشت یخنی و نان و قدری ماست که خوراک یک مرد بود
ضیافت ایشانرا ضیافت نمود با انکه هر یک از ان قوم شتر بچه یا گوساله یا گوسفند بزرگی را یک
نشست در میخوردند از ان طعام سیر و ممتلی شدند و ان طعام بحال اول بود که گویا هیچ نقصان
بان نرسیده بود و بعد از اظهار این معجزه که اطعام جمع کثیر بطعام قلیل باشد حکایت بعثت و
رسالت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشانرا باسلام دعوت فرمود و بگفتن کلمتین شهادتین
مامور ساخت و ایشانرا بمنافع دنیا و اخرت و حصول مقاصد و مقامات و اعراض
و دخول بهشت و فوز درجات جنان بشارت داده فرمود که هرچه گفتم هر که اطاعت نماید و در
تبلیغ رسالت من امداد نماید و مطیع من باشد او شخص برادر من و وزیر من و وصی و
خلیفه و جانشین من باشد بعد از من و هیچ کس از ان چهل نفر که حاضر بودند متوجه جواب
نشد مگر امیر المومنین علی ع که در ساعت از جای برخاسته قبول نمود و متقبل نصرت و اعانت و متکفل انتظام
امور انحضرت شد و حال انکه در سن از همه کوچکتر بود و بر همان ترتیب سه نوبت این ضیافت و دعوت بفعل امد

و در هر مرتبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقبول آنحضرت رسالت پناه فرموده بود مسارعت نمود
رسول صلعم او را فرمود که بشارت برادری و جانشینی و وصی بودن داده خوشوقت و
مسرورش ساخت و هر بار که جماعت عرب از خدمت حضرت رسالت پناه بیرون میرفتند بطریق استهزا
ابو طالب را تهنیت مینمودند و میگفتند که چون پسر برادرت پسر ترا در دین خود داخل کرد او را
امیر و فرمان بر شد [illegible] تو نیز باید پیروی او [illegible] و در اخبار صحیحه
که ذکر یافت در کتب معتبره اهل سنت مثل مسند احمد حنبل و حلیة الاولیا تصنیف حافظ
ابو نعیم و کتاب جمع بین الصحیحین و تفسیر ثعلبی و کتاب احمد بن موفق خوارزمی و دیگر کتب ایشان
مسطور و بر اهل عقل و بصیرت مخفی نیست که این حدیث دلالت تام است بر امامت و
خلافت امیر المؤمنین هم چه بعد از آنکه دلالت قیم مجلس بار و عده خلافت با و نموده و او
نیز با آنحضرت گفته وفا فرموده باشد دیگری را دعوی خلافت نمودن عقلا و نقلا جایز نیست
پس بنا بر این ایشان خلافت و امامت ایشان صریحا و اماده که دیگر [illegible] تربیت ایشان حضرت
سید المرسلین و امتیاز بخصوصیت و نفوذ این در حق ایشان الاقربین [illegible] ظهور رسید
از ایشان است که شیخ قدس سره فرموده که ثم عدد مقاماتهم و الکتاب فیهم بالنص الجلی
حضرت باری تعالی ایشان را بتمام چیزهای که جامع و جاذب شرف و بزرگیست در تفضیل ایشان
بر عالمیان و تطهیر ایشان از واحش صفات رذیله و عصیان مخصوص گردانید و دیگری را با ایشان
بلند نرسانید و اینست آن فضیلت که انکار آن نمیتوان نمود و همان شرفست که بنهایت نمیتوان
رسید ثمة ثم باهل بهم الاعداء و جعلهم علی اثبات دینه شهداء و علی نبوة نبیه ادلاء یعنی
فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم بعد از آن حضرت
عز و جل با ایشان مباهله فرمود با دشمنان و قرار داد ایشان را بر اثبات دین خود
گواهان عدالت کیش و گردانید شان دلیلها و واضح بر نبوت پیغمبری خودش پس در
بیان این مطلب در سورهء آل عمران فرمود فقل تعالوا [illegible] تقریر این حکایت بر سبیل
اجمال آنست که سرداران نصاری با حضرت رسالت پناه در باب عیسی ع منازعه نمودند که
چون آنحضرت پدری نداشت استغفر الله حق تعالی پدر او باشد و عیسی ع را بنده خدا گفتن چه دلیل
باشد پس جواب نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب یعنی خلقت
عیسی

عیسی خلقت و آفرینش آدم است و هر گاه آدم بی مادر و پدر خلق تواند شد عیسی که مادر داشت
اگر بی پدر خلق شود بعید نیست و چون حضرت حق تعالی طریق خلقت عیسی را بیان نمود و ایشان
همان بر گفتگوی خود اصرار داشتند و ترک آن عقیده نمیکردند حق تعالی این آیه فرستاد
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد که
بیائید تا بخوانیم بیکدیگر یا بیائید و با ما اتفاق کنید تا بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را
و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را بعد از آن مباهله میکنیم و صادق را
از کاذب و محق را از مبطل جدا سازیم پس بگردانیم لعنت و دوری را از رحمت الهی بر هر که
از ما و شما دروغ گوید و گفته باشد و آنحضرت مر ایشان را از زن و ولد این [illegible] داده امر مباهله
بروز دیگر قرار یافت بنا بر این روز دیگر وقت صبح سید کاینات بطلب نمودن فرزندان
و زنان و هر که بمنزله نفس آنحضرت بوده باشد بود چنانچه مامور گشته بود بآن جهت بیرون آمد
و حسنین و فاطمه صلوات الله علیهما از خانه بیرون آمد بنحوی که امام حسین را در بر داشت
و دست امام حسن را بدست مبارک گرفته بود و فاطمه زهرا در پس سر آنحضرت میرفت و
امیر المؤمنین در پی خیر النسا و ایشان را در عبای سیاه و سفید که بر دوش مبارک
داشت در آورده فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید پس آنگاه اسقف که
سرکرده آن جمع بود در ابو الحارث [illegible] گفت [illegible] مباهله [illegible] سابق است
ای گروه نصارا ایشان بر آئید که روی چند میبینم که اگر از خدا در خواهند که کوه را از جای
خود بردارد البته بر میدارد زنهار ای نصاری مباهله مکنید که هلاک میشوید و از قوم
[illegible] شما نه حتی مرغان که بر [illegible] درختان شما نیز هلاک میشوند زنهار که [illegible]
و صلح کنید پس آنگاه نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت نمودند و بصلح قرار
دادند تا آخر الامر بعضی از ایشان بشرف اسلام فایز شدند این بود بیان قول شیخ رحمه الله
که فرمود حق تعالی ایشان را علیهم حجت اثبات دین و نبوت سید المرسلین در روز مباهله
گواهان و دلیلان و واضح الدلاله گردانید و تفسیر آیه مذکوره بر نهج مزبور در کتب اهل سنت
مسطور است و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب است و کمال تعصب در دین و مذهب خود دارد

بعد از ذکر این آیه گفته و فیه دلیل لا ابین ولا اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی دلیلی که محکم
قائم و روشن‌تر از این بر فضل و افزونی اهل عبا نیست و همچنین این بر حجتی قاطع است بر امامت
علی بن ابیطالب ع چه اگر حق تعالی بر پیغمبر خود امر نموده بود که در مباهله فرزندان
و نفس خود را طلب نماید و معلوم است که مراد حق تعالی از نفس خود نفس پیغمبر نبوده زیرا که محمد
که شما بخوانید نفسهای خود را و ما بخوانیم نفسهای خود را و این معلوم است که خواننده غیر از
خوانده شده است پس مراد کسی است که مساوی پیغمبر باشد در جمیع صفات بغیر از
نبوت و مثل او و نظیر او بود و حضرت رسالت پناه ص از زنان فاطمه را و از فرزندان حسنین
و آنکسی که نفس پیغمبر تواند بود مرتضی علی ع را اختیار نمود و چون حضرت سید الانبیا بالاجماع
افضل نوع بشر است کسی که بمنزله نفس نفیس او باشد او هم افضل از همه خواهد بود پس ثابت شد
که افضل امیر المؤمنین ع از جمیع انبیا افضل بوده باشد و در جمیع حالات و
کمالات پیغمبری با آن سرور برابر باشد و اصلا در میان ایشان جدائی متصور نباشد
و هیچ عاقل در اینمعنی توقف ننماید که با وجود کامل و در اتقای اعلم افضل من جمیع الوجوه دیگری
دیگری لایق منزلت و مرتبه خلافت نبوده است و این امر بحکم عقل و نقل باحضرت مخصوص است
والسلام علی من اتبع النصوص نکته ثم خصهم بالمقام الخاص فجعلهم قنطرة للخلاص و نهج النجاة
والخلاص فقال وات ذا القربی حقه و هی خصوصیة خصهم بها الرب الکریم فاطمة الزهراء
علیها السلم بضعة الرسول و خلف الرحیم فلعنة الله علی من منعها غلة الرب الکریم یعنی بعد از آن تخصیص ساخت
ایشانرا هم بمقام خاص که قرابت رسول خدا است و قرین بودن با خدا و رسول در غنائم
و اموال و گردانید ایشانرا قنطره خلاص و طریق واضح نجات و خلاص یعنی ظهور اخلاص در
اعمال مردم از طریق ایشان و با عطا حقوق ایشانست و حصول نجات و خلاص در سلوک
طریق واضح ایشان پس در ایضاح اینمعنی حق تعالی در سوره اسری فرموده وات ذا القربی حقه
یعنی بده خداوند خویشی و قرابت ترا حق او و مستعد خویشان پیغمبر است و حق ایشان
اعطا خمس است بایشان پس خلاصه معنی آنکه خمس مالهای خود را باولاد پیغمبر دهید و از حضرت
صادق ع روایت کرده که مراد از این آیه مائیم که اهل بیت رسولیم و ثعلبی نیز که از مفسران اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که مراد بذوی القربی درین آیه اهل بیت پیغمبر اند و در خبر است که چون

این آیه نازل شد رسول الله فدک را بفاطمه بخشید و در مدت حیات آنحضرت در تصرف وکلای او بود و عامل
او محصول آنرا صرف فرزندان میکرد و چون آنحضرت رحلت نمود ابو بکر و عمر آنرا از آن سیدة النساء
انتزاع نموده مخصوص خود ساختند و شیخ قدس سره اشاره باین خبر نموده فرموده و هی خصوصیة یعنی این حقی
است که مخصوص و ممتاز ساخت باین پروردگار کریم فاطمه زهرا را که جگر گوشه پیغمبر است و دختر نبی است
بر آنکه ممنوع ساختند فاطمه را از عطیه پروردگار کریم ثم اوجب محبتهم علی العباد و جعلها الاجر علی
المعاد فقال لنبیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم فرض علیهم المودة الا لانهم نجوم و شموس
الهدایة بین ... عن الملة و لم یفارقوا الکتاب و لن یفترقا الکتاب لا بالکتاب و السنة ففرض مودتهم و طاعتهم
بعد از آن حق تعالی فضل و شرافت اهل بیت ع را بمنصه ظهور رسانیده و دوستی ایشانرا بر تمام بندگان
واجب گردانید پس در بیان این فریضه در سوره شوری خطاب بحضرت پیغمبر ص نموده فرموده که بگو
بامت خود ای محمد که نمیخواهیم از شما در امر رسالت هیچ مزدی و عوضی بجز از مودت و دوستی
اهل بیت و اقارب من پس اجر گردانیده بر ایشان مودت اهل بیت رسول را ع ممکن نیست که ایشان
نجوم ولایت مانند و شموس هدایت که اهتدا بدیشان ... اند از ملت محمدیه و جدا نشوند
از کتاب و سنت محمدیه لوله فی غلط گفتم کتاب و سنت ایشان اند و نیز ... و اصلا جدا نشوند و پس
بر شما بحسب مودت و فرمان برداری ایشانرا بر بندگان فرض کردانید و چون محل مودت بحقیقت
برداری بر و مند شود دستکاری نیست بلکه بحقیقت محض تسمیه ... شیخ قدس سره
مودت و طاعت را قرین هم ساخته فرموده که ففرض مودتهم و طاعتهم مطلع مخفی نماند که در مسند احمد
حنبل و تفسیر ثعلبی و صحیح مسلم و بخاری و همچنین در کتب دیگر از علمای اهل سنت است مذکور
که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون این آیه نازل گشت قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی جمعی
پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی کیستند آن خویشان تو
که حق تعالی دوست داشتن و محبت ایشانرا بر ما واجب گردانیده حضرت رسالت پناه ص فرمود که
فاطمه و ابناهما یعنی علی و فاطمه و دو پسران ایشان اند هرگاه محبت و مودت ایشان حسب الامر الهی واجب
باشد اطاعت و فرمانبرداری ایشان واجب خواهد بود چه دوستی بی‌اطاعت و فرمانبری
نیست بلکه اوست و بیان معنی این آیه و الله یعلم آنکه یعنی بگو ای محمد بامت خود که من در
رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و جد و جهد ... قرینی ... و غیره ... شده و از اجلاء

عوض انار دو تعب کشیدن و تهمت زده شدن و کمالات بعد ان از شما هیچ امید و اجری و عوضی متوقع نمانده
و نفعی بشما مگر بیک چیز که همانا در برابر تمام امور مذکوره تواند بود و ان از شما بهانه یکچیز را خواهم و گویا علت تامه
و بعث همانست و ان محبت و مودت اهل بیت است چون اقل مرتبه دوستی طلب رضای ایشان و فرمان
برداری امر و نهی و حجت دانستن قول و فعل ایشانست لهذا الله تعالی درین ایه اشاره باطاعت و فرمان برداری
ایشان نموده و تعبیر از ان بمحبت با مامت شده یعنی ایشان را امام دانستن چنانچه از اطاعت
غیر ببغض و عداوت تعبیر نموده اند و ظاهر است که میان هر دو شخص که محبت بود خواه دوستی
دینی یا دنیاوی ادا طاعت متحقق نباشد با وجود ان که اطاعت او ننماید و فرمان بری دشمن
وی اختیار کند البته ان دوستی بدشمنی مبدل کردد چنانکه از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره
اهل بیت نبوت و رسالت ترک مراعات ایات و منزلات قرانی و احادیث و روایات
نبوی کردند و از مقتضیات و مدلولات ان انحراف نموده تابع هوای نفس خویش شده تبدیل و تاویلها
و حکم منصوص از جانب خدا را گذاشته بروسیاهی بادیه رضا دادند پس کسی که محب و تابع اهل بیت
باشد محبوب رسول خداست و کسی که منکر و مبغض ایشانست مغضوب درجهان [illegible]
بیان همین معنی فرموده میفرماید که نحن اخذ بها و جعل رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] شرعا منها اجبه و من
لم یاخذ بها و جعل رسول الله [illegible] ان یبغضه لانه ضیع فریضة من امر الله و الرسول بها لا [illegible]
راس الفرض تمام کل سنة فرض فای شی یحلو علی هذا المقام یعنی ان حضرت رسول خدا بامر الهی از
امت طلب مودت و اطاعت اهل بیت نموده پس کسی که محب و تابع ایشان نباشد بر رسول خدا
واجبست که او را دوست دارد و در درجات عالیه بهشت رساند چنانکه بطریق تقویم انحضرت بوده
و کسی که محب و تابع ایشان باشد بر رسول خدا هم واجبست که او را دوست دارد و در درجات عالیه بهشت
رساند چنانکه بطریق تقویم انحضرت بوده و کسی که محب و فرمان بردار اهل بیت نباشد و لازمست
بر رسول خدا هم که او را دشمن دارد زیرا که منافی جمیع فریضه که خدا و رسول لازم بان مامور
نموده اند لولا فی غلط گفتم و نهضت [illegible] اهل بیت بلکه ان سرکرده هر واجب و سنت بوده [illegible]
تمام محابت فرض که بر مهال در روی زمین و زینت بوده بلکه امام بزرگ و شرافت بالاترانست
از این منزلت و مقام و کلام در درجه بلند تر است از بیان تعداد ایشان [illegible] تمته ثم ان الله لم
یبعث نبیا الا او امره ان لا یسئل امته اجرا علی نبوته الا الله یوفیه اجره و فرض محبتهم و مودتهم اهل بیته

ان یبتغی فضلهم لنا فمن مودة الموده فهو مؤمن مخلص قد وجبت له الجنة و یکی از عنایات الهیه بر
اهل بیت علیهم السلام اینست که خدای تعالی تقرب شان در هیچ پیغمبر از خلق [illegible] نموده که از امت بر پیغمبری
خود مزدی نخواهد بلکه خدای تعالی خود اجر او را میدهد چنانکه در سوره شعرا در حکایت از حضرت
نوح و هود و صالح فرموده که هر یک از ایشان بقوم خود گفتند و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب
العالمین ترجمه و الله تعالی [illegible] نمیخواهم از شما بر نبوت و تحمل متاعب از هیچ مزد نباشد مگر برب
عالمیان و تعطا فرمود [illegible] حضرت محمد مودت و طاعت [illegible] اهل بیت او را اجر نبوت انحضرت
که روشن سازد [illegible] قدر و مرتبه فضل و شرافت ایشان را اعتبار مودت که قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی پس کسیکه دست طلب در دامان مودت و طاعت اهل بیت زند و طریقه
ایشان گیرد مومن صاحب اخلاص گردد غرفات بهشت شامل مغفرت و رضوان را در اغوش
استقامت میگیرد فقه نماند که حکایت حضرت نوح و هود سابقا در مقام حضرت شیخ در اکثر کتبها
مانده مذکور بوده [illegible] در اینمقام ایراد همین مطلب نموده و بتقریب صحبت حق
تکرار است همانا زیادتی نعم کتابت [illegible] تمته ثم قرن ذکرهم بذکره فی الصلوة فقال
ذکرهم بذکر نبیه ص فی [illegible] شرفهم و بین ذلک الصادق الامین من قوله اللهم صل علی
محمد و ال محمد کما صلیت علی ابراهیم و ال ابراهیم انک حمید مجید و یکی از لطایف منتهای الهی در باب
اهل بیت علیهم السلام اینست که ذکر محمد و ال [illegible] نماز [illegible] اهل بیت را
بذکر پیغمبر [illegible] مقرون فرموده [illegible] لطف عظیم [illegible] ایشان [illegible]
در عیون اخبار الرضا منقول است که چون ایه یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما نازل
شد از حضرت رسول [illegible] پرسیدند که ای رسول خدا سلام دادن بر تو را میدانیم و لیکن
صلوة را نمیدانیم که چگونه بر تو باید فرستاد آن حضرت فرمود که بگو اللهم صل علی محمد و ال محمد کما صلیت
علی ابراهیم و ال ابراهیم انک حمید مجید [illegible] ابراهیم و ال
[illegible] حدیث اشاره نموده و نقل
خود کرد و بین ذلک الصادق الامین و مراد از صادق امین حضرت رسول ص تمته ثم اعطاهم
الفضل ما لم یبلغ احد [illegible] الکبراء من رسله و لم یسلم علی ال نبی فقال السلام علی نوح فی العالمین
و قال السلام علی ابراهیم ثم قال السلام علی موسی و هرون ثم لم یقل السلام علی ال محمد فقال السلام علی ال یس

بلفظ دیگران عطا باو عنوانها الهی نیست که حق تعالی عطا نموده باهل بیت ع از انواع فضل و شرف چنین
کرده است بیان هیچکس را نماند و سفاهت بغیر رسد و ان اینست که سلام داده بر بزرگان پیغمبران خود
آل ایشان همچنانکه سلام نداده و نفرستاده چنانچه فرموده سلام علی نوح فی العالمین بعد از ان
فرموده که سلام علی ابرهیم بعد از ان فرموده که سلام علی موسی و هرون و نفرموده که سلام علی آل نوح
و نفرموده که سلام علی آل ابرهیم و نفرموده که سلام علی آل موسی و هرون و از روی لطف و انعام بجهة
شرافت المعصوم بر ایشان سلام داده فرموده که سلام علی آل یس و یس اسم جهراست بلفظ حضرت رسالت
علی المعصوم و در تفسیر علی بن ابرهیم از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که آنحضرت فرموده
یس اسم رسول خداست و دلیل بر این قول الله تعالی که انک لمن المرسلین و شیخ طبرسی در مجمع البیان
همین مضمون از آنحضرت ائمه معصومین نقل نموده والله یعلم تتمة ثم انه تعالی فرق فی کتابه ما فرق
بین الال و الامة فقال و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی فقرن سهم ذی القربی بسهمه
رضی لنفسه و قبل بنفسه ثم برسوله فجعل لنفسه نصیبا ثم للنبی ثم لالهم قربهم الیه فی الطاعة فقال اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فبدا بنفسه ثم برسوله ثم بهم بالهداة المهدیین من عترته
ثم اکد لهم الولایة فقال انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا فجعل ولایتهم مع ولایة الرسول مقرونا
بولایته کما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقرونا بسهمه فی الغنیمة فسبحان من فضلهم و فضلهم
علی العالمین یعنی بعد از انکه خدای عز و جل بیان مواهب و مناقب ایشان در باب آل رسول
علیهم السلام بیان فرموده پس در کتاب مستطاب نزل بر فرستاده که فارق باشند میان ال و امت و ال
رسول بحکم ان از کروه امت امتیاز یابد پس در سوره انفال فرموده که و اعلموا انما غنمتم من شیء
الی آخرها انا ترجمه اینست که ای مؤمنان بدانید که انچه از کفار بغنیمت میگیرید از هر چه اسم شیء بران
اطلاق شود پس بدرستیکه خمس مخصوص خداست و پنجیک ان مخصوص رسول خدا و مختص بذوی
القربی است که آل رسول اند پس بهم داد این حکم حق تعالی قرار داده و پسندیده از برای ال پیغمبر انچه را که
از برای خود قرار داده و پسندیده بود و این حکم ابتدا بخود فرموده بعد از ان برسول خود بعد از ان
بال رسول و از برای خود نصیبی معین کرده اند بعد از ان برای پیغمبر و بعد از ان بجهة ال پیغمبر بعد از انکه
ازامت شرف امتیاز شان بخشید با خود در مطاع بودن مقرون شان کردانید بعد از ان در
در سوره نسا فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای انکسانیکه بخدا

کردیده اید فرمان بردار باشید خدا را و رسول را و صاحبان امر را پس در حکم باطاعت اولی الامر
ابتدا بخود نمود بعد از ان برسول که حضرت ختم اند است از جانب و بعد از ان با امامان را
راه یافتگان از عترت رسول بعد از ان اینولایت و حکومت را از برای ایشان مؤکد
ساخت و فرموده در سوره مایده که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا ترجمه
اینکه نیست که صاحب اختیار و اولی بتصرف در شما خداست و انکسانند که بخدا گرویده
و در حال رکوع صدقه داده اند و نزد مخالف و موافق متفق علیه و مسلم است که این ایه در شان
امیر المؤمنین ع نازل شده و هم آنحضرت بود که در وقت رکوع انگشتر تصدق نمود پس حق تعالی
دوام مبارکه ولایت اهل بیت را با ولایت رسول مقرون بولایت خود ساخت همچنانکه سهم
و نصیب ایشان را در غنیمت با سهم رسول قرین سهم خود نموده بود پس منزه میسازم و بپاکی یاد
میکنم کسیرا که فضل و افزونی داد آل رسول را بر خلق و قدر ایشانرا بلند کردانید و برکزید ایشانرا
بر عالمیان و مرتبه جمیع ایشان رسانید تتمة ثم انه تعالی اتبع الصدقة و نزه نفسه و رسوله و
نزه اهل بیته فقال انما الصدقات للفقراء و المساکین الخ فهل تجد لنفسه سهما و لا لرسوله من الصدقات
لانه من اوساخ الناس و هم مطهرون من الادناس الا الذین امر الله بطاعتهم و ذووا القربی
الذین امر الله بطاعتهم و صلتهم و الموالی الذین امر الله بطاعتهم و معرفتهم و اهل الذکر الذین امر الله
بمسئلتهم بعد از انکه خدای عز و جل آل رسول را ع در ولایت و فرمان دهی و هم در سهم
مقرون ساخت چون هنگام ذکر صدقه رسید خود و رسول و اهل بیت ع را از
اخذ صدقه منزه و مبرا کردانید پس میان این مرتبت در سوره توبه فرموده که
که صدقات یعنی زکوه مفروضه مخصوص درویشان و در ماندکانست و جمعی دیگر که در ان ایه
مذکوراست پس خدای عز و جل از زکوة بجهة خود و رسول و آل امجاد او سهمی و نصیبی قرار نداد زیرا که زکوة چرک
مالیست که در دست مردم است و این و ایشان حلال نیست زیرا که ایشان پاک و پاکیزه اند از دنسها
و چرکینها پس ایشانند آل رسول که خدای تعالی امر نموده مردمانرا بفرمانبرداری ایشان و ایشانند صاحبان
قرابت رسول که فرمان داده بندکانرا بدوستی و وصول بطریق ایشان و هم ایشانند اهل ذکر که
اختیار ادا که خدای عز و جل حکم نموده بفرمانبری و شناختن ایشان و هم ایشانند اهل قران که فرموده خدا
بندکانرا بتحقیق مسائل دینی و معارف یقینیه مخفی نماند که ایه که مفید این امر و متضمن این حکمت است در سوره

علی وارد شده وان اینست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ترجمه والله یعلم ای بگیرید
انا اهل ذکر که چنین یافته اید و در کتاب کافی از امام محمد باقر ع مرویست که آنحضرت در تفسیر این
آیه فرموده‌اند که ذکر محمد است و ما اهل ذکریم که از ما سؤال احکام دینی و علوم و معارف یقینی
پرسیده میشود و همچنین در کتاب مذکور از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منقولست که در این
گفت فرایت شوهر اهل ذکر کیستند کدام جماعت‌اند آنحضرت فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم که سید
شدگان تتمه ومعنی لهم ما رضی لنفسه وتنزههم مما نزه منه نفسه فجعلهم الا رسول خاصته
فقال قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا فهم آل الرسول وعترته واهل الله وخاصته ومعدن
التنزیل وصفایته وسدنة الوحی وخزنته کما قال ابو الحسن الرضا ع للمامون فی مناظرته اجل الرسول
ص لو کان حیا ادیتزوج الیک فقال المامون نعم فقال الرضا ع لکنه لا یحل له ان یتزوج الی فقال
المامون نعم لانک ابنه وهذا هو الفرق بین الآل والاصحاب لان المامون کان یزعم ان الآل
اسمها صحابه وامته فابان له الامام من الفرق معاینه یعنی خدای تعالی خواست و پسندید از
برای رسول صلعم چیزی را که از برای خود خود خواسته و پسندیده که آن خالصیت و پاک و منزه
گردانید ایشان را بغیر خود را از آن پاک و منزه ساخته که صرف و نکوتت و ایشانرا
الوحی خواصگان رسول گردانید چه در سوره طلاق فرموده که قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
یتلوا علیکم آیات الله ترجمه والله یعلم اینست که بتحقیق که فرو فرستاد الله عز و جل بسوی شما ذکری را
که رسولست که میخواند بر شما آیات خدای را و امر و نواهی و احکام الهی را مورد نیست دنیوی بعد
مرجع این آیه ذکر حضرت رسولست که از عالم قدس و ملکوت بر عالمیان نازل شده و علی بن ابراهیم در
تفسیر خود از حضرت امام محمد باقر ع نقل فرموده که ذکر اسم رسولست و ما اهل ذکریم و لهذا
گفته‌اند که رسولا بدل است از ذکر او ذکر همان رسولست که ذاکر و تالی الآیات قرآنیست پس
بنا براین ایشان آل رسولند و عترت او یند و اهل الله اند و خاصگان او یند و معدن جواهر
بینات قرآن و منتهای آیات فرقانند و خادمان و متصدیان وحیهای الهی و نگاهدارنده
اند یعنی اوامر و احکام الهی را محافظت میکنند و اجرا و تنفیذ آنها مینمایند و فرمانهای الهی را بخلق
میرسانند پس ایشان داخل امت نیستند و بوصف آل و اهل بودن رسول از باقی امت ممتازند
همچنانکه حضرت امام رضا ع بعد از مناظره مامون در بیان فرق میان آل و امت از وی پرسید که

حضرت

حضرت رسول صلعم در حیات باشد آیا جایز و حلالست برای آنحضرت که از اولاد تو دختری بزنی
بخواهد گفت آری جایز و حلالست پس آنحضرت ع فرمود که ولیکن بر رسول صلعم حرامست که از من
دختری بزنی بخواهد مامون گفت آری چنین است زیرا که تو از اولاد وی و نفس تو بود که آل از
اصحاب و امت منفصل است چه اعتقاد مامون این بود که آل رسول الله ص و اصحاب و
امت اویست پس آنحضرت ع بروی ظاهر و مبرهن گردانید که آل آنحضرت کیست و اصحاب و امت
کیست تتمه ثم انه تعالی سبحانه فی لفظ التخصیص و امر اهلک بالصلوة فلفظ الاهل خاص و
معناه عام لانه دخلهم مع الامة بعموم الامر و میزهم بتخصیص لفظ الاهل فکان
الله یعد ما نزل هذه الآیة یأتی الی باب [illegible] تسعة اشهر [illegible] ویقول الصلوة یا اهل محمد الصلوة
دیگر از دلایل بر عظمت شأن ایشان اینست که حق سبحانه و تعالی در سوره طه بحضرت رسول صلعم
بعنوان تخصیص فرموده که امر کن اهل خود را بنماز پس لفظ امر در آیه مذکوره مخصوص بنبی
با اهل بیت و معنی آن عامست یعنی امر بنماز شامل ایشان و باقی امت است زیرا که خدا
ایشانرا با امت بعموم امر داخل نموده آنجا که فرموده و اقیموا الصلوة یعنی برپای دارید نماز
و دلالت بر ایشان بلفظ اهل و خصوص ظاهر حکم تخصیص داده و از باقی امت امتیاز بخشیده
تا بر عالمیان ظاهر شود که ایشانرا در درگاه احدیت قرب و منزلتی هست که دیگری را نیست
پس بعد از نزول این آیه مبارکه حضرت رسول خدا صلعم هر روز وقت هر نماز در خانه حضرت
فاطمه زهرا ع آمده می ایستاد و بجهت امتثال امر الهی اعلام نماز میفرمود که الصلوة الصلوة یا اهل البیت
یعنی مشغول نماز شوید ای اهل محمد و بسوی نماز شتابید و در کتاب عیون از حضرت امام رضا ع
روایت کرده که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول صلعم بعد از نزول این آیه نه ماه متوالی هر
شبانه روز پنج نوبت بدر خانه حضرت فاطمه ع می آمد و امر بنماز و اعلام میفرمود و معلوم است
که مداومت هر روز آنحضرت از روی اطاعت و امتثال امر الهی بوده نه باین جهت که ایشان در عبادت
دنیا کاهل و محتاج تذکار امر بوده اند بلکه از طلوع صبح سعادت تا هنگام غروب آفتاب
دنیا بوده اند و در مضمار طاعت و عبادت گوی سبقت از انبیای عظام ربوده اند
لمؤلفه اماما نی که سر از آن دینند / در اقلیم عبادت بی قرینند / دی ار نبند که غافل نبودند
همه خاصان رب العالمین اند فصل وهم اثنا عشر سبطا خیر اسباط المرسلین و اثنا عشر نقیبا

وائنا عشر نجما تعدّ بالبروج والشهور والايام ولكل امام منهم اثنا عشر حرفا وهو سرّ من
اسرار الولاية فهو هذا مع التوحيد والنبوة يعني اهل بيت رسول صلعم دوازده نور اند
كه بهشتي بن نواد كان يعني از مي سلند عدد دوازده نقيبند بعدد نقباى بنى اسرائيل
و دوازده كوكبند بعدد بروج و ماهها و ساعات ايام و از براى هر امام اثنا عشر
دوازده حرفست كه سريست از اسرار ولايت امامت و آن حروف و اذكار براى هر يك
ائمه با كلمه توحيد و نبوت اينست لا اله الا الله محمد رسول الله المصطفى الصادق الامين
على باب الهدى امين الله حقا امير المؤمنين فاطمة امة الله البتول الزهراء وارثة
النبيين الامام الثاني الحسن المجتبى وارث المرسلين الامام الثالث الحسين بن علي
خليفة النبيين و والد الوصيين الامام الرابع الامام السجاد علي بن الحسين وارث
المرسلين وسيد العابدين الامام الخامس الامام الباقر هو محمد بن علي امام المؤمنين الامام السادس
الامام الصادق هو جعفر بن محمد قدوة الصديقين الامام السابع الامام الكاظم
هو موسى بن جعفر خليفة النبيين الامام الثامن الامام الرضا علي بن موسى رضا
امام المؤمنين الامام التاسع الامام الجواد ابن علي هو محمد نجل المنتجبين الامام العاشر
الامام الهادي ابن محمد هو علي وارث الوصيين الامام الحادي عشر الحسن الخالص العسكري امام المسلمين
الامام الخاتم القائم المهدي ابن الحسن محمد خليفة النبيين وخاتم الوصيين هؤلاء العترة
العلياء ميامين بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة محبهم مؤمن تقي في الجنة مخلدا عدوهم
كافر شقي في النار مؤبدا اللهم صل عليهم بافضل صلواتك يا رب العالمين فصل
در بيان ماهيت اليه در تعليل جميع الكلام اذ اركان الاصل كان منحصرا في اربع كلمات
وهي لا اله الا الله محمد رسول الله والاسلام والايمان مبني عليها وكل واحد منهم من هذه
الكلمات اثنا عشر حرفا والامام راس الايمان وزمام الاسلام فوجب ان يكون القائم
بها اثني عشر اماما بعد از انكه شيخ ره بيان نمود كه عدد ائمه عم بر طبق عدد نقبا و اسباط
و بروج دوازده است و اسامی سامیه و القاب عالیه ایشان که هر یک مشتمل بود بر دوازده
حرف است صفحه تحرير بجلوه عيان داده ميفرمايد كه برهان مقصدى كه بان رسيده ام و راه
اسرار آن برده ام اينست كه جميع كلامى كه متعلق است بدين و اسلام و تمام سخنان كه منسوب

بكلمات

بكلمات و كيفيت [illegible] هر گاه باز گشته شود بسوى اصل منحصر خواهد بود همگى در چهار كلمه كه ان لا اله الا الله
محمد رسول الله است و بناى اسلام و ايمان برين كلمات است كه دو اصل توحيد و نبوت از آنها است
و تأليف يافته و هر يك از كلمه توحيد و نبوت كه از آنها مركب است اين كلمات دوازده حرفست و چون
امامت سر دو فرمايه و كنا [illegible] اسلام است و بناى ايمان بر دو اصل توحيد و نبوت كه هر يك
دوازده است [illegible] واجبست كه قائم بامر امامت كه حافظ و حارس اين دو اصلست نيز دوازده
باشد مطلع نمى ماند كه حروف [illegible] مرتبه است و دلالت كرده بر نفس متكلم و موطن روحند كه محل قدسى
جمعيت [illegible] و از لا ينى تكثر مقدس و مبرا است و متكلم بعد از آن متوجه ابلاد انها بتحريك الات تقطيع
اصوات بر وجه مخصوص ميشود و متميز ميگردد حروف [illegible] ميگويند بتدريج و الت كه در وسط
صوتى و كلامى [illegible] مخارج بصورت حروف و تولد مختلفه [illegible] مسموع جلوه مينمايد
و حروف [illegible] در انتها حروف بسطيه ميگويند و [illegible] شبيه است بظهور حقايق و اعيان و صدور ارواح
و نفوس مجرده از مخرج امر و غيب انبساط انها در مشاهد كون و مكان مرتبه ثالث كه حروف در هيئت
وجودى كتابتى بر صفحات قرطاس مرتسم و منتقش ميشوند [illegible] بهار [illegible] حروف ساقله ميگويند
و اين حالت نيز شبيه است بتعلق هياكل و اشباح و ابدان و امثال و تكوين انها بر صفحات وجود و شهود
چون مراتب حروف موافق و مطابق است با درجات وجود حقايق و اعيان موجودات كون و مكان
بس بود [illegible] الظاهر عنوان الباطن و باشاره و ايماى لطائف حقايف ملكوتى [illegible] ميشود
كه چنانكه بناى توحيد و نبوت [illegible] صورت تولى كتابتى بر دوازده حرفست واجبست كه بناء بر موافقت
و تطابق صورتى [illegible] اصليه عالم وجود و شهادت نيز بر دوازده امام باشد كه حروف
كلمات كتاب هستى و اصل و اساس ابواب خدا پرستى اند و همچنين بناى امامت نيز بر دوازده امام
همچنانكه در مرتبه عالم [illegible] انطواى حقيقت است در ذات اقدس دوازده بوده اند كه كنايت
عايات [illegible] نقل اشاره باشند و از اينجاست كه بناى كلمه توحيد و نبوت بر دوازده حرف
عارفان حق شناس و هوشمندان حقايق شناس ظاهر ميشود و چون امامت بالطبع و بالذات
مقتضى اين عدد معين و در همه وجود هر امام انوار تا [illegible] بيدا و روشن است و از نجابت
كه يكان يكان اسامى و القاب ايشان صلوات الله عليهم كه الفاظ [illegible] توحيد و فروع شجره نبوت
نيز [illegible] صحيفه تقرير و تحرير بصاحب دقيقه رسى شيخ رجب [illegible] ساخته در فصل

واينها شبيهاست بالفاظ و حقايق
و اعيان در ذات اقدس [illegible] و
تقدست اسمائه و صحه [illegible]
صح

بتذکر و بیان انها بتفصیل پرداخت و لهذا شیخ قدس سره که این سریست از اسرار ولایت که با[طن]
نیفل ولست والله یعلم سمه والیه الاشاره بقوله و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و قوله و قطعنا[هم]
اثنتی عشرة اسباطا امما نجعل القائم بامره من النقباء الاولیاء والاسباط والاوصیاء [illegible]
الثالث انه جعل مصالح العالم فی اللیل والنهار فی اثنا عشر ساعة الرابع انه جعل الشمس والقمر اللتین
یهتدی بها و سیرها بالتقدیر والتسخیر فی اثنی عشر برجا و جعل بروج السنة اثنی عشر شهرا و انظر الی
الاعتبار الی دوران الاقمار کیف جرت بهذه الاسرار بعینه الجبار ذلک تقدیر العزیز العلیم شیخ [illegible]
میفرماید که نبوی اینکه واجب است که قائم بامر امامت دوازده امام باشد اشاره واقع شده
بقول الهی در سوره مائده که فرموده و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ترجمه والله یعلم اینست که برانگیختیم از
طایفه بنی اسرائیل دوازده نقیب و همچنین نبوی مطالب مذکوره اشاره صادر شده بقول الهی در
سوره اعراف که فرموده و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما ترجمه والله یعلم اینکه و گردانیدیم
موسی را جدا جدا ساختیم ایشان را دوازده سبط یعنی بنی اسرائیل را امتان کردانیدیم
هر سبطی را امتی و سبط ولد ولد را گویند مراد اینجا فرزندان فرزندان یعقوب است پس خدای
عز و جل قائمان بامر وجود [illegible] که ولایت امور خلایق است از نقیبان فرمان دهان دوازده کردانید
بلکه نبود نبعث نقبا و تقطیع اسباط بعدد مذکور تنبیه میشود که قائم بامر امامت و ولایت
که حکومت مطلقه الهیه است باید که دوازده باشد و سیوم از اشارات الهیه و رموز ربانیه
که بر مطلب مذکور دلالت دارد نبوی شاهد مقصود اشارتی دارد اینست که خدای عز و جل مصالح
عالم و صلاح معاش بنی آدم را در ساعات شب و روز دوازده ساعت قرار داد چهارم اینکه
آفتاب و ماه را دو علامت کرد [illegible] در ظلمات بر و بحر [illegible] روشنی ایشان بسوی منازل
مقاصد خویش [illegible] میبرند و سیر و حرکت آفتاب و ماه را بفرمان تقدیر محکم تسخیر در
دوازده برج مقدر و مبین فرمود و ماههای سال را در دایره حساب بر عدد دوازده مقرر
و معین نمود [illegible] بصیرت بکشا و بنظر اعتبار [illegible] دورهای جاری و دوایر [illegible]
مشاهده نمای [illegible] صفحات امکان و صفحات کون و مکان [illegible] اسرار بقلم [illegible]
خداوندگار [illegible] که صلاح دهنده امور ملک و ملکوت [illegible] مستحق کبریا و جبروت [illegible]
خورشید وجود از افق [illegible] نقاش قضا [illegible] کون و مکان

تافته

و همچنین از اسباط که اوصیای موسی اند دوازده کردانید

[illegible]

تافته لولم همانست حکم عزیز علیم نهانست در پرده حکمت حکیم چه بود اینکه پرده از روی کار
[illegible] ثمانی بجز هفت و چهار پس هر که مشام تامل او بشمیم ازواج ریاض [illegible] نشده [illegible] نکهتی از فوایح ریاض [illegible]
انصاف و بینش [illegible] نموده باشد [illegible] استنشاق بوی [illegible] وفاق [illegible]
و کسیکه دیده بصیرت او از سبل تقلید [illegible] ندیده [illegible] لوامع اشارات و لوامع آیات [illegible]
رسیده میداند که هر که [illegible] بوده باشد عدد کلمه توحید ۱۲ و عدد کلمه نبوت ۱۲ و عدد نقبا ۱۲
و اسباط و اوصیا ۱۲ و بروج سماء [illegible] ایام ۱۲ پس باید که بوده باشد عدد ائمه کرام [illegible]
دوران و مدار [illegible] امکانند بر لوح وجود [illegible] روشن [illegible] دوازده و همچنین [illegible]
ایمان مبنی است [illegible] هر یک از این دو اصل ۱۲ حرفند و امام حافظان دو اصل
۱۲ باشند پس مناسبت که عدد [illegible] حافظ این دو اصل [illegible] دوازده باشد مانند عدد [illegible]
الا ان حضرت [illegible] اثنا عشر [illegible] صلوات [illegible] حضرت [illegible]
دین [illegible] معرض [illegible] حفظان [illegible]
و صلوات بر ایشان واجب [illegible] مطلع [illegible]
شیطانی [illegible] مخالفان [illegible] عدد [illegible]
با ایشان [illegible] فرموده که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله
و بروج ماههای دوازده [illegible] فرموده که ذلک الدین القیم و همچنین عدد
نقبای بنی اسرائیل را بعثت خود نسبت داده که و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و دوازده چشمه [illegible]
موسی کشاده شد هم بفرمان خدا بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و هم [illegible]
دین [illegible] با ایشان [illegible] قرآن مجید در باب دوازده [illegible]
ائمه [illegible] استنباط نموده اینست که خدای تعالی در سوره فرقان میفرماید که تبارک الذی جعل فی السماء
بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا ترجمه والله یعلم اینست که [illegible] آنکه بیافرید در
آسمان برجها [illegible] آفتاب [illegible] ماه [illegible]
کردانید مذکور است رسول الله [illegible] روایت علی بن ابراهیم در تفسیر والسماء ذات البروج [illegible]
المیزان در سوره رحمن که [illegible] سراج که شمس [illegible] حضرت [illegible]
حضرت امیر المؤمنین [illegible] علی بن ابراهیم [illegible]

و شهور ۱۲

[illegible]

ودوشنی و مقصود از القرآن انما امیر المؤمنین همه است و استفاده و بهره او و هرگاه شمس و قمر بمعنی
وامیر المؤمنین باشند پس جمیع دیار الاینان ائمه خواهند بود و علمای امامیه گفته‌اند که آیات قرآنی بعضی
مفسر بعضی میتواند بود پس بنا بر این تفسیر والله نعلم میتواند بود که دایره سپهر و بروج و الانوار خلق انفسی
بیا نور بود در نور نبوی که آسمان رسالت است اثنی عشر را مقرر دارد و دایشان که بروج آسمان رسالت‌اند
نور نبوت و ولایت و اگه مهر و ماه والله اعلم اقتید پس نور نبوت باعتبار احاطه و شمول آسمان است و بجهت اضاءه
و تنویر آفتاب و همچنین نور ولایت بواسطه استفاده و اقتباس از نور نبوت قمر است باعتبار
بودن در دایره امامت برج **نظم** چنانکه هر فلک را دوازده تمثال آفتاب جو در و سیکند بهر و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند چه آفتاب نبوت مهر اوج کمال فضا چه بینه مروج احمدی
بر بخت را سیار دوازده تمثال منزل دوازده ماه و دوازده کوکب با آفتاب نبوت نموده تنقل
ستارکان سپهر ولایت و شرفند کز اعتدد نقصان و احتراق و وبال ز آفتاب نبوت منور از انجم
متا لصورت تفصیل امداد از جمال سیار شود و امامان بروج این فلکند تبارک الله از این حسن تام
وجلال عیان در آیه والسماء ذات البروج ظهور حسن تجلی آفتاب جمال مؤید این معنی حدیثی که از محمد
علی بن بابویه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که بعد سی و
راستی که بیا فرید حضرت ایزد متعال نور محمد را پیش از آفرینش مخلوقات بچهار صد و بیست و چهار هزار
سال و خلق نمود با او دوازده حجاب و این معلوم است که مراد از حجب ائمه امجاد نه بین با ترتیب
کلانیاه قصود و منازل نور نبوت و ولایت‌اند بو جهند و با نجهت که واسطه اند در میان حضرت خالق
و خلایق حجابند و با این اعتبار سوی خدا اند که از ایشان راه میتوان یافت بوابند و جود و سب وصول
نعمتند از منعام حقیقی بسوی خلایق ید الله اند و چون بندکان بوسیله ایشان متوجه خدا
میشوند وجه الله اند و چون طاعت ایشان حق الله و طاعت الهیست جنب الله اند و چون در کسوت
امکان دیده بان و ناظر اعمال بندکان اند عین الله اند **مولف** بوصف حکم رو با ن کشور امجاد
بود نشیمن فکر و مقام عجز و نیاز **بیت** بیام قصر شان وصول ممکن نیست اگر بال عرش تا ابد کنم پرواز
و از جمله وجوهی که دلالت دارد بر اینکه عدد اوصیای پیغمبر ص باید که دوازده باشد اینکه اصحاب شرایع
از زمان حضرت آدم که فاتح شرایع و ادیان بوده تا زمان پیغمبر که خاتم رسالت است شش پیغمبر بوده اند
مادامیکه تکلیف شرایع او باقی بوده و هرگاه سنت الهی بدعا و صیانت انبیای صاحب شریعت کرده

کسنت الهی برا جاری بود که هر یک از ایشان را دوازده وصی بوده که حفظ شریعت میشوده اند

دنوح

ونوح و ابرهیم و موسی و عیسی و داود بر وجه مذکور جاری شده باشد باید که طریقه الان علاوه اوصیا
و خلفا پیغمبر ما که خاتم رسل و دین او ناسخ شریعت‌های کامل است نیز بدان وجه باشد و ناسخ تغییر و تبدیل
جهره از آنحضرت شد سنت الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا التی قد خلت من قبل و لن تجد
لسنة الله تبدیلا و تفصیل اسامی اوصیای دوازده کانه هر یک از انبیا سته مذکوره در کتاب
الانوار و تاریخ جهان آرا قاضی احمد غفاری و غیرها مذکور است و ایضا تطبیق عالم علوی با عالم سفلی
مستدعی آنست چنانکه هر یک از نجوم سبعه سیاره را دوازده برج است که در آن دورات میکنند
هر یک از انبیای سبعه که بمنزله نجوم سبعه اند دوازده برج ولایت باشد که امور ایشان بر آن
دوران نمایند و الخوابت و جمعی استظراف و نکته از نعایت لطیف و همچنین آیات و روایاتی که
بر عدد و تعیین ائمه دلالت دارند و بسوی حق هدایت میشمایند و رموز و اشاراتی که بر جهره
ارباب طلب صدق و یقین هویدا کتابی بسیار است و لیکن چون رمز تعصب و تقلید دیده بصیرت
مخالفان را پوشیده لهذا اجمالا شاهد مقصود در مظاهر آیات و مجالی روایات مشاهده
نتوانند نمود و بمقتضای من کان فی هذه اعمی بعید از اشاره و ایما راه منزل مسلمین نتوانستند

فضل بیمود نور خورشید در جهان فاش است ولی از ضعف چشم خفاش است
یا ایها المؤمنا فی فضله امی الباب فی ام الکتاب فی الحاکم یوم الحساب وولی النعیم والعذاب یوم
المآب و من حبله النجاه من العقاب و عترته الهداة الی الحباب الهیم هو الرجل الذی له حقه
النبی ص و قول الحق من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی جلالته
و عظمته والی آدم فی هیبته والی نوح فی صبره و دعوته والی ابرهیم فی سخاوته والی موسی فی مناجاته
والی داود فی حکمته والی سلیمان فی ملکه والی عیسی فی سیاحته والی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر
الی علی بن ابیطالب فهذا تنبیه و رمز الی انه الاسم الاعظم الجاری فی کل شیء و انه کل شیء خلقه
الله فان علیا مولاه و معناه لانه کلمة واجب الوجود و النور المزخرف فی سماء الوجود والوجوب
بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه بذکر بعضی از مفاخر علیه و مناقب جلیله ائمه آیینه دلهای ارباب ولا
و فا را جلا و صفا داد اکنون در تنبیه غفلت کان بستر غفلت و بیدار ارزوی متاع خطایا
نموده میفرماید که ای مبتلای شک و ریب در تفضیل کنده نمرادر خبیر و دانای عام الکتاب
ده دوز خیا و صاد اختیار نعیم و عذاب روز جوع و اضطراب انکسی که در وستی نجات است

الاعقاب وعترت او که با هنا باشند بجات نمایابا ایست الی هانکس کرحضرت پیغمبر در حق او فرموده
وما الانکه کفت انحضرت صدق وحق است که کسی که خواهد که بر بیند اسرافیل را در رفعتش و میکائیل را
در سموّ حاش و جبرئیل را در عظمتش و ادم را در هیبتش و نوح را در خشیتش و ابرهیم را در جود و سخاوتش و موسی را
در شجاعتش و داود را در حکمتش و سلیمان را در حکومتش و یحیی را در سیاحتش و حضرت عیسی را در زهد و عبادتش
بایدکه نظر کند بجانب علی بن ابیطالب که با بینه ذاتش مظهر تمام این صفات و مجمع جمیع کمالات و این کلمه
دا شاره است باینکه مرتضی اسم اعظم الهیست که جاری و سارست در هر چیز و بر دستی که هر چیزی که حضرت
او نبی کاو را انبیا فرمود مرتضی مولای اوست یعنی ولی متصرف و صاحب اختیار اوست و مقصود از او شاید
جز ظهور او نیست زیرا که انحضرت کلی و اجب الوجود است و نور است که در رخشان است در اسمان هست
مؤلفه شاهی که وصی مصطفی او شاه خضر نجف که فرق اوست عالم همه لفظ و او معنی ادم همه سوره او
معنی یا انکه اسم لفظی است که مسمی و ذات از او فهمیده شود چون لفظ زید که از او ذات زید فهمیده شود
و ذات حق عز و جل را افراد بکیفیت است و اسم اعظم از انها اسمیست که جامع تمام اسماء الله و در همه جاری و در
هر چیز ظهور است و هر که بان متمسک باشد بر همه چیز و همه کس مسلط است و از افات مصون و دعاش بتوسط
او باجابت مقرون است و چون نور این انحضرت در تمام مکونات نافذ و ارد و همه کس با او متفعل و متاثر
میشوند و هر کس بسوی انحضرت توسل جوید و دعا بتوسط او نماید دعایش باجابت مقرون و از بلیات
مصون است پس انحضرت تحقیقا اسم اعظم است که جاریست در تمامی اجزای عالم و حاویست بر جمیع خواص اسم اعظم
و محققان گفته اند که حقایق و اعیان موجودات همه اسماء الله و کلمات الله اند زیرا که هر یک یکی از وجود
یا اثار نور وجود واجب الوجود بعلامت امکان دلالت دارند و انها را اسما و کلمات کونیه
میگویند و انوار انبیا و اوصیا را کلمات تامه و اسماء حسنی مینامند و چون نور امیر المؤمنین که
نور نبی است اصل وجود اشیا و مانند نور افتاب در ساحات و تفصیل بیوت ایشان پیدا است
لهذا اسم اعظم و کلمه کبری و مقصود از ایجاد اشیا است و باین حیثیت قول شیخ که فرمود انحضرت اسم
اعظم است که جاریست در همه چیز و مقصود اوست از خلق همه چیز مؤلفه مقصود از افرینش کون
نور اوست هر چیز هست و بود از ظهور اوست و امالاق کلمه بر ذات اقدس انحضرت از جهت انست که
که خلایق بتوسط او استفاده اوامر و احکام الهی میکنند و بواسطه انحضرت مراد الله را معلوم میشوند
همچنانکه مخاطب بواسطه کلمه و کلام مراد را فهمد و متکلم و کلام الهی است و لهذا انحضرت فرموده انا کلام الله الناطق

یعنی من کلام ناطق خدایم مؤلفه فرزند ملوح و اعظم اسمای بود نور زمین و علم بالاعلی بود عکس شان
رکوع کار خود خطیب عقده کشای کنوز دل اهل بود تکمله نعم وان علت فانها تحته رتبته
وکل منزلة وان علت فهی دون منزلته وتحت رتبته فمقام الاملاک فی سوابع الاملاک دون منزلته
ونور الکواکب الافاق من اشراق شمس عظمته فهو العلی العظیم و ولی العلی العظیم فهو عماد الاولیاء و دعوة الانبیا
ونعت اسرافیل و عظمة جبرئیل و هیبة ادم و کرم الخلیل و شجاعة موسی و صبر عیسی و حکمة داود و ملک سلیمان
ذرة من بحره و قطرة من بحره و کیف لا یکون کذلک و هو العلة فی وجودهم و سر موجودهم فلولاه ما اوجد
کلا سیح الله ملک فالنظر الیه عبادة والتوفیه معه عبادة والموت علی حبه شهادة وموالاته سعادة
تو رتبه او که چه بلند باشد در زیند رحمه مرتضی علیه السلام و همه مکانات و منزلتی که هر چند رفیع باشد در رتبه
و مرتبه انحضرت در مقام ملائکه در سوابع افلاک زیر منزلت او و شعاع کوکبهای گوناگون
از درخشندگی افتاب جهان گیر عظمت اوست بلند قدر عظیم الشان و دوست خدای که برتر از وهم
او هام و برتر کترا است از تنزلیها بیان اوست بنای بلند مرتبه و بنا ه اولیا و او مطلب دعوت و طلوع
انبیا یعنی پیغمبران باعانت و امداد انحضرت بر ما از انجا معنی نور نبوی و فعت قدر اسرافیل و عظمت
شان جبرئیل و هیبت حضرت ادم و کرم منزلت ابرهیم و شجاعت حضرت موسی و سیاحت یحیی
عیسی و حکمت داود و پادشاهی سلیمان همگی ذره ایست از بحر او و قطره ایست از بحر او و چگونه چنین
نباشد و حال انکه اوست علت غائی در وجود ایشان و مقصود مخفی در ایشان پس اگر انحضرت نبود
هیچ ملائکتی و هیچ ملک تسبیح نگفتی پس نظر بسوی انحضرت عبادت است و ایستادن با او عبادت
و مردن بر محبت او شهادت است و دوستی و سعادت است تتمه وهو الذی ما دحه صفر الرسول بقوله
یا علی لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملأ
الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یبتغون به البرکة والمنافقون ما
کرهوه ربنا لکنهم دعوه ربا و مانعی لو ما دالک لعظیم الجلال الهنا و لا الرسول ام ما ولا المنافقون
بالربوع حاشا ابن عم ربنا ان یجعله ربا فکفروا انبیا عقالة الرسول المنکر الا ان یفضل و الله الحسن لا ان
بینه و بین فلان و فلان و انحضرت علیه السلام انکه یست که حضرت رسول علیه السلام در حق او فرموده
فرمود که اگر اندیشه نکردی از انکه امت در حق تو میگفتند سخنی را که نصاری در باب عیسی بن مریم گفتند
هر اینه امروز در باب تو حرفی گفتمی و بیان فرمودی از امت بنور سخن قدس سره سیف تحیایکه اگر انحضرت
سخن را در باب حضرت امیر گفتی هر اینه امت انحضرت را خدا میخواندند لیکن نگفته

امتثال و ابتدا بحوانی نمود و این جهت عظمت شان و جلالت آنحضرت که مرتبه در باب او نشنیده بودند بجدایی پیوستند و چون حضرت رسول صلعم در آن نسبت با امیر المؤمنین علیه السلام شفقت فرموده مناقب
گفتند که چه حالتست یعنی ملکه شان پسر عم خود را بلند میکرد آنچه میخواهد میگوید و این مرتبه ربوبیت رسانید
بی مناسبت بمقاله رسول رب العزت بفضل حضرت امیر علیه السلام کافر شدند و جیب مردود گشتند و احوال
منکر فضل و الاحسن و امیر مؤمنان نوشت میان اهل اسلام بو بکر و عمر و عثمان مطلب معنی آنها ذکرا انجد
در تفسیر ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکور است بر وجهی که انکار منکر و جحود جاحدی
نمی تواند کرد حاصل کلام اینست که چون فتح خیبر بنوعی که قبل از این مذکور شد بدست
صورت یافت حضرت شاه ولایت با غنایم بسیار و دلایات فتح و نصرت رجوع فرمود و چشم
مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر جمال آن حضرت افتاد فرمود که یا علی لولا ان
یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت فیک قولا لا تمر بملأ الا اخذوا من
تراب رجلیک و یستشفون بفضل طهورک و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک و انت منی
و ان لحمک لحمی و دمک دمی ظاهرک ظاهری و باطنک باطنی و ان لک علی ما لی و انت تمنعی
سریرتی و ان حربک حربی و سلمک سلمی و ولیک ولیی و عدوک عدوی و انت من شجرة و انا
منها و اصلها واحد من طینة واحدة و نور واحد و انت تبرئ ذمتی و تقاتل فی سنتی و انک غدا
معی و انک اول من یدخل الجنة معی من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم
و یکونون فی الجنة جیرانی و ان الحق معک و علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ان الایمان مخالط
لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و ان لا یرد الحوض مبغض لک و ترجمه عبارت مذکوره بر سبیل اجمال
اینست که حضرت رسول صلعم در آن روز خطاب بحضرت امیر المؤمنین نموده فرمود که اگر خوف آن
که جمعی از امت در باره تو گمان کنند آنچه نصاری در باره عیسی گفتند که او را خدا دانستند و بعضی
پسر خدا گفتند هر آینه در حق تو چیزی می گفتم که بهر طایفه میگذشتی که گرد
پای تو را بر میداشتند و بآن استشفا می جستند و لیکن کافیست ترا اینکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و صاحب اختیار امت
بعد از من و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من و ظاهر تو ظاهر من و آشکار تو آشکار من
و پنهان تو پنهان من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوست با تو دوست من و
دشمن

دشمن تو دشمن منست و تو از یکدرخت و از یک اصلی و از یک خاک و از یک نوریم و تو بریء الذمه میگردانی مرا
از حقوق من بری کردانی و مقاتله کنی در اجرای احکام شریعت و انتظام امور ملت و سنت من و
مراد در این مقام نه آن سنت است که در مقابل واجبست بلکه مقصود قوانین شریعت و قواعد
مضبوطه دین و ملت آنحضرت و بعد از این فرمود که تو فردا در آخرت همراه منی و تو نخستین کسی
باشی که داخل بهشت شوی همراه من و صاحب اختیار من و تو آنکسی که نخستین کس است از اهل عرصات
عرصات داخلان هنگام شوند الا آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و منبر ما باید که تو داخل بهشت شوی
کربا من ما قبل بهشت شود و تو آنکه شیعه تو بجهت خصلتها از اهل قیامت ممتاز خواهند بود
اول آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه روسفید بصحرای محشر آیند و این حالتی
مخصوص شیعیان است سیوم آنکه در بهشت همسایگی من سرافراز باشند و بعد از این ثبات
باید تعیین نکالاتی دیگر یاد در بعضی از کمالات از خصایص فرایض آنحضرت توجه نموده میفرماید
که حق با تست یعنی آنچه رضای حق تعالی و خوشنودی وی در آنست مصاحب تو بوده از تو جدا
نمیگردد و چون پیوسته با آنحضرت باشد معلوم است که در زبان آنحضرت آنچه گفته
شود و بفعل آید تمامی حق و موافق رضای حق سبحانه و تعالی خواهد بود اما جهت تاکید
حضرت رسالت تصریح بآن نموده بتفصیل بعضا از آنجا ذکرها نا محتاج الیه میفرمود مبادرت
میفرمایید که ایمان مخلوط و ممزوج است بخون و گوشت تو همچنانکه گوشت و خون من و اختلاط
یافته و بعد از آن تمام اغراض و مقاصد بهشت مخصوص بود جا امامت و ولایت و آنچه مشترک میانه
وی تواند بود بشارت داده بکر ختم کلام صدقا بجام فرمود که هر که دشمن تو باشد یعنی بخلاف
آنحضرت دو رتبه اول تا بوده دیگر یا خلیفه و لهذا چنین کسی محروم از ورود حوض کوثر بوده
ابد الآباد در مقام خذلان و حرمانست و صاحب عقل سلیم بعد از ملاحظه این خبر میداند
غرض حضرت رسالت از اثبات حالات مرتضوی کلاً چیست از بنیای سابقین معلوم است
که متصف باوصاف مذکوره بوده باشد است که بر شنوندگان این کلمات بینات معلوم
و متیقن گردانید که اختلاط صوری و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علی و علی اعلی
تام کامل میانه نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت در عرصات و دیگری نعوت جمیله و اخلاق
پسندیده که از عبارت و آیات حضرت رسالت منطوقا و مفهوما ظاهرا و باطنا در خبر

بجای رسیده که هرکس از اهل عرفان باندازه استعداد ذاتی بدیده دل از مشاهده شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره روشنی داده روی بریکی از اسرار از استار حجاب چهره کشاید و رخساره مقاصد علیه در این باب را بنیه صافیه مشاهده نماید هر اینه بیقین میداند که آنحضرت بمؤدای اتحاد و یکانگی شایسته مرتبه والای خلافت احمدیست و مدعی اینمعنی و ظاهر که منظور نظر معرفت تفرقه و ممنوع جمعیت است متحقق است که آنحضرت مستحق عقوبت الهی و مستوجب غضب ابدی است بنا بر مقاله ایحنیت که در کتب مخالف و مؤالف مسطور است کسی که ادعای خلافت و غصب حق آنحضرت نماید مخالف خدا و مصطفی و دشمن علی مرتضی است والسلام علی من اتبع الهدی تمت و در ذلک اليوم لما جاءت صفية الى رسول الله صلعم وكانت من احسن الناس وجها فرای في وجهها شجة فقال ما هذه وانت ابنة الملوك فقالت ان عليا لما قدم الى الحصن هز الباب فاهتز الحصن وسقط من كان عليه من النظارة وارتجف بي السرير فسقطت لوجهي فشجني جانب السرير فقال لها رسول الله صلعم يا صفية ان عليا عظيم عند الله وانه لما هز الباب اهتز الحصن واهتزت السموات السبع والارضون السبع واهتز عرش الرحمن غضبا لعلي شیخ قدس سره میفرماید که در روز فتح خیبر هنگامی که صفیه دختر حیی بن اخطب بسعادت خدمت حضرت رسول صلعم فایز شد و از خویشی و زیبائی بی نظیر بود آنحضرت صلعم زخمی در صورت او مشاهده نمود و از وجه آن پرسید و فرمود ای صفیه تو از خاندان بزرگانی مکر چرکتی ترا بیستی دانتو بوقوع انجامیده که این شکست بروی تو رسید صفیه در جواب عرض نمود که در وقتیکه حضرت مرتضی علی بدر حصار خیبر آمده در را حرکت داد حصار بلرزه در آمد و هرکس از نظارگیان که بر بالای حصار قرار گرفته بود بزیر افتادند و سریری که من بر بالای آن نشسته بودم متزلزل گشت و بحرکت سریر از آن بر شده بروی در افتاد و صورتم از صدمه پایه سریر مجروح گردید پس آنگاه حضرت رسول صلعم فرمود که ای صفیه بدان و بدرستی که مرتضی علی نزد خدای تعالی بسیار عظیم القدر است و بدرستی که آن هنگام که در خیبر را حرکت داد حصار خیبر بلرزه در آمد و هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین متزلزل گردید و همچنین عرش خدای مهربان از روی غضب بر مشرکان و منافقان بجهت مرتضی علی را اهتزاز افتاد. تمت و في ذلك اليوم لما سأله عمر فقال يا ابا الحسن لقد اقتلعت منيعا ولك ثلثة ايام خمصا فهل قلعتها بقوة بشرية فقال ما قلعتها بقوة بشرية ولكن قلعتها بقوة الهية ونفس بلقاء

دبها مطمئنة راضية هم در آن روز از حضرت امیر المؤمنین علی پرسیدند که ای ابو الحسن در خیبر را که هیچکس قدرت بر حرکت دادن آن نداشت از جای کندی و حال آنکه سه روز گرسنه بودی آیا آن در را بقوت بشریت و زور مندی از جای کنده بودی یا نه کندی را بمدد روحانیت شاه جهان فرمود که ای عمر در خیبر را بقوت بشریت و زور نکندم ولکن بقوت الهی و سر تجرید الله قلع نمودم و بقوت نفسی که بلقای پروردگار خود بمشاهده رضا و اطمینان داشت از جای در بوده بودم و بدانکه در کتب مخالف و موافق مسطور است که آنحضرت علیه السلام در خیبر را از جای کنده بعد از هشتاد و چند ذراع از پشت خویش دور انداخت گویند هفت کس از اقویای اهل اسلام چند آنکه جهد نمودند تا باتفاق هم آن در را از پهلوی به پهلوی دیگر گردانند نتوانستند و بروایتی آنست که آن حضرت علیه السلام در خیبر را بر روی خندق خیبر ساخت تا تمام سپاه اسلام بقلعه خیبر در آمدند و بیرون کاه آن در را از خندق مذکور بیرون انداخت و بعد از ظهور فتح و فیروزی خزاین و اقمشه بسیار و انعام و اموال بیشمار از خیبر بدست مسلمانان افتاد و از جمله اسیران صفیه دختر حیی بن اخطب بود در حصه دحیه کلبی افتاده بود حضرت رسول صلعم در عوض صفیه چیزی معتدبه بدحیه داد و صفیه را از وی بستد و او را در تزوج آورد و عتق صفیه را صداق وی ساخته او را در نکاح خویش در آورد و بعد از آن مادر مؤمنان گشت و بانتظام یافته بسعادت دو جهان رسید مطلع چون شیخ علیه الرحمه در فصل اینده حکایت گشته شدن مرحب و بیان کیفیت هزیمت خیبر در علی بن ابیطالب میکند لهذا بجهت توضیح این مطلب بعرض میرساند که از معجزات آنحضرت شاه مردان علی بن ابیطالب در غزوه خیبر چنانچه سابقا بدان اشاره شده آنست که هنگام که سپاه اسلام بحوالی قلعه قموص رسیدند و هر یک از رجال ابطال و شجاعان هزبر منشان اهل اسلام بقتال در مقام خویش قرار گرفتند و هر روزی علم غلط ... متصدی محاربه گشته علم بدان ... ادعا میان جوقه اسلام بپای تلاطم صعوبت و چند آنکه سعی نمودند چهره فتح را از نمط مراد ایشان مفتوح نگشت روزی دیگر ابو بکر لمین علم را برداشته با جمعی از شجاعان و ابطال همت بر قتال ارباب ضلال گماشته شد و روز سیوم عمر با زمره ای از اصحاب روی بقلعه آورده با مشرکان در مقاتله محاربه گشته بمحل مدو مخالف پیشوا در پیش کاه مغلوب اهل حصار گشته نسیم نور روزی فتح و فیروزی بمشام ایشان نرسید و عنان مراد بدست نیاورده هر یک بدستور دیگری روی به مراجعت

نگاه که سراپرده ظلمت بر چهره نورانی او درکشیده بود مهر سپهر نبوت و رسالت همچنین فرمودند که لاعطین
الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه یعنی البته عطا میکنم
فردا رایت ظفر پیرا را به مردی حمله وری که از میدان شجاعت و دلاوری گریزنده نباشد خدا و رسول را
دوست دارد و ایشان نیز او را دوست دارند که میگشاید خدای تعالی این قلعه را بدست او و در ابتدا
حال درد چشمی که عارض دیده مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع شده بود در مدینه توقف فرموده بود
و این انتها مفارقت آنحضرت بر خیر مستتبع صعب شده و الم مفارقت آن نور دیده بر وجع دیده او
افزود پس آنحضرت با وجود الم متوجه ملازمت سید عالم شد و اوی کویکه در آن شب که حضرت
رسول این کلام بر زبان معجز نظام گذرانید تلقلة در میان اصحاب افتاد که آیا فردا رایت ظفر آیات را به کدام یک
خواهد داد و هر کس را که با آنحضرت مظنه تقرب بود امید میداشت که صاحب علم منصور او گردد و کلام سید عالم
او را شامل شود و چون خبر معجز اثر آن سرور به سمع حضرت امیرالمؤمنین حیدر ع رسید فرمود که اللهم لا معطی لما منعت
و لا مانع لما اعطیت یعنی بار خدایا هیچکس نتواند چیزی را که تو منع نمایی و هیچکس باز نتواند داشت چیزی را که تو عطا
القصه صبحگاه که خروس زرین بال صبح جناح با نجاح نور بر افق ظهور بر بام چهار ارکان ابن قرص الحجون ...
سعادتمندان فیروزمند جنگ که در بیشه شجاعت شیر مردی جنگ در کمر پلنگ زده ... کام در کام
نهاوندی در خیمه سلطان نصر من الله و در سراپرده بارگاه دین پناه محمد رسول الله مجتمع گشتند و هر یک از
اهل سپاه و اولئک حزب الله منتظر چنان بود که شاید باین سعادت عظمی و موهبت کبری فائز شود که در این
ان مطلع امید ناگهان سید حمیده از خیمه همایون که کعبه صفت مطاف کروبیان است بیرون خرامید
پرسید که علی بن ابیطالب کجاست مردم از هر طرف آواز بر آوردند که درد چشم آنحضرت ... که از حرکت و رفتن
معذور داشته فرمود که او را بیاورید و آنگاه دست آنحضرت را گرفته بخدمت حضرت رسول ص آوردند
آنگاه سر حق شناس امیرالمؤمنین حیدر را بر زانوی مبارک خویش نهاده آب دهان آن شریف که غیرت آب زلال چشمه
حیوانست در چشم مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع چکانید در حال درد چشمش زایل شد و به حالت صحت عود نمود
و مرویست که آنحضرت علیه السلام در مدت حیات بابرکات دیگر درد چشم نیافت القصه دران روز ...
یافت حضرت رسول ص رایت ظفر آیت باو داد و زره خود را در بر او پوشانید و ذوالفقار بر میان او بست و فرمود
که برو جانب خصم و التفات مکن تا آنزمان که حق تعالی بر دست تو مفتوح گرداند حضرت امیرالمؤمنین علی
روانه گشت چون به پای حصار قموص رسید علم خویش بر توده سنگی که قریب به حصار بود فرو برد و دیدبان

یکا

یکانا احبار یهود که بر بالای حصار بود پرسید که ای صاحب لوا تو کیستی و نام تو چیست آنحضرت ع جواب داد
که منم علی بن ابیطالب یهودی با قوم خود خطاب نموده گفت غلبتم و ما انزل علی موسی یعنی مغلوب شدید
سوگند بتوریة و همانا آن یهود فضائل خصوصیت فتح قلعه قموص بر دست آنحضرت علی الخصوص در توریة خوانده
بود و گویند اول کسی که با قوم از حصار بیرون آمد حارث یهودی بود برادر مرحب و در غار حرب نمود و در
بر محاذ مسلمانان را شهید کرد آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ع متوجه او شد و بیک ضرب تیغ بی دریغ وی را بدوزخ فرستاد
چون مرحب از قتل برادر خویش واقف گشت با دو مرد از شجاعان خیبری اسلحه پوشیده بکین تمام بقصد
انتقام بیرون آمد و گویند که وی مبارزی بغایت دلاور و بلند بالا و تنآور و سنان نیزه او بوزن
سه من بود و در شجاعت و دلیری از میان ابطال رجال ممتاز میبود و آن روز دو زره پوشیده بود
و شمشیر حمائل کرده و دو عمامه بر سر بسته و بعد از آن خودی بر بالای آن نهاده بمثابه مناره بمیان
میدان آمد و مرد میخواست چون در معرکه چند انگار اظهار جلادت نمود و مبارز طلبید هیچ کس از
اهل اسلام طاقت مقاومت او نبود و جگر آن نداشت که در میدان محاربه با وی در آید و نزد او جز
حضرت شاه مردان و شیر یزدان علی بن ابیطالب ع جانب او دوان شد و این رجز بر زبان ...
میرفت انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره یعنی منم آنکس که مادرم مرا حیدر نام
گذاشت و منم ضرغام هر بیشه و لیث و قسوره شجاعت پیشه و این چند کلمه از اسامی شیر است و آورده
که مرحب خوابی دیده بود که شیری وی را هلاک کرد و همانا آن خواب که مرحب دیده بود معلوم و مشهور
آنحضرت گشته از رجز او مقصود چون مصراع اول که مشعر بود بر تسمیه او بشیر ... میخواند تعبیر
خواب خود دانست و لیکن تغییر قضای الهی نتوانست لاعلاج بمیدان در آمد و پیشدستی
و خواست که تیغ بر حضرت امیر فرود آورد آنحضرت بروی سبقت گرفته ذوالفقار بر سر آن
ملعون خدا فرود آورد چنانچه از سپر و خود و دستار و سر گذشته به سینه اش رسید و او را ...
با اسفلین بدوزخ گردانید و بعد از این واقعه فتنه فتح و ظفر از مشرق اقبال لشکر هدایت اثر دمید
و شیخ قدس سره ... از کلام خود اشاره فرموده که و فی ذلک الیوم لما انشطر مرحب شطرین
و القاه مجدلا جاء جبرئیل بالتماسه متعجبا فقال له النبی صم مم تتعجب فقال ان الملائکة تنادی فی صوامع جوامع السموات
ان لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و اما تعجبی فانی لما امرت ان ادمر قوم لوط حملت مداینهم و هی سبع
من الارض السابعة السفلی الی ... السماء السابعة العلیا علی ... من جناحی و قد ضربتها حتی سمع حملة العرش صیاح

دیگهم وبکاء اطفالهم و وقعت بها الی الصبح استطر الامر ولم انتقل بها والیوم لما قرب علی مرتبة الهاشمیة فی کرامة
انا اتبعق ما اضل سیفه لا الشق الارض و یصل الی الثور الحامل فینزله شطرین فتنقلب الارض باهلها فکان فاضل
سیف علی اثقل من مداین لوط هذا و اسرافیل و میکائیل قد قبضا عضده فی الهواء شنیده ام که روزی
در فتح قلعه خیبر هنگامی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه الملک الاکبر مرحب را بضرب ذوالفقار
دو نیم کرد و نصف کرد او را از پای در آورده بر خاک مذلت انداخت در آن وقت حضرت تبسم کنان و تعجب کنان
بخدمت حضرت پیغمبر آمدند سرور پرسید که ای جبرئیل جهه تبسم چیست و تعجب از چه حال کیست جبرئیل
علیه السلام فرمود که جهه شکفتگی و تبسم آنست که در این وقت فرشتگان با عز و وقار در صوامع و جوامع ملاء اعلی
منادی میکنند که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و اما تعجب من از این است که در آن هنگام که از جانب
خداوند جبار مامور شدم که قوم لوط را هلاک و نگونسار کردانم برداشتم مداین ایشان را که هفت
شهر بود از طبقه هفتم پایین تا طبقه هفتم بالا بر زبر یک پر از بال خود و بسوی آسمان بلند شان بلند ساخته
کردانیدم تا اینکه بجای رسید که حاملان عرش عظیم صدای خروس ها و گریه اطفال ایشان میشنیدند
و انتظار در آن مقام تا صبح نگاه داشتم که انتظار فرمان الهی میکشیدم و در آن شب اصلا بر دوش
مداین لوط نگاه داشتن ایشان ثقلی ندیدیم و گرانباری ندیدیم و امروز هنگامی که مرتضی علی مرحب را
بضرب شمشیر زد ذوالفقار بقوت بازوی حیدری فرود آورد و تکبیر گفت مامور شدم که زند
زیادتی شمشیر و افروختن تاثیر شر را بگیرم تا آنکه طبقات زمین را نشکافد و بر پشت گاو که زیر
هفت طبقه زمین است نرسد و او را دو نصف نسازد و زمین را با اهلش سرازیر نگرداند یا نبی
ای رسول خدا امروز بنیاد تیغ شمشیر علی سنگین تر بود بر من از ثقل مداین لوط با آنکه گفتم و واقع
بود با آنکه اسرافیل و میکائیل بازوی او را در هوا نگاه داشته بودند قال النجم و قد استعظم
الباهر هذا الحدیث بان فاضل سیف علی اثقل من مداین لوط علی یدی جبرئیل هذا و اسرافیل و میکائیل
قد قبضا عضده فی الهواء و هو علو نقلت بابعید الفکرة و خامد الفطرة جبرئیل و میکائیل و اسرافیل خلق
خلقوا من شعاع نور محمد و علی و محمد و علی خلقا من نور جلال ذی الجلال ثم صفة الله و کلمة الله و اسم الله و خلق
و لهذا قال رسول الله لو کانت البحار مدادا و الغیاض اقلاما و السموات صحفا و الجن و الانس کتابا
لنفد المداد و کلت الثقلان ان یکتبوا معشار عشر فضایل الامام یوم الغدیر شیخ علی الرحمه سیر نا باید که
ما هو قدره من تبهران ولایت پناه عاز بودی تعجب استعظام میگفت که این سرگذشت که ما متفق

مرتضی

و مرتضی علی در ضربت مرحب دست جبرئیل ثقیل تر بود از مداین لوط و مع هذا میکائیل و اسرافیل بازوی
او را گرفته بودند این محض غلو است و از میزان عقل و قبول بعید بیرون رفته و گفته ای در محکم و لا
انکر شنوای یا شیعه و رحمانیت بیشتر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مخلوقان خدا اند که همه از شعاع انوار
پرتو نور محمد و علی و ایشان ع آفریده شده اند بی واسطه از نور جلال حضرت ذوالجلال که ذات احدیت
احتجاب دورباش غیرت از معروف بودن حقیقت و هویت متعالیست بلی ایشان صفت خدا اند که روح
کالدست بوده از جبرئیل بدیل رفعت ایشان نرسیده و کلمة خدا اند که دیده ابهام و عقول در صفات
و خدا واسطه ماده و صورت ندیده و آفرید خدا اند که تمام اشیا را از روح و عقل صور و ماده
آفریده و اینها همگی از انوار وجود ایشان مشهود و عیان کردیده و خلق خدا اند که ایشان را
ایزد متعال بجهت ظهور ذات و تجلی صفات از همه کاینات برگزیده که الا له الخلق و الامر تبارک
الله رب العالمین و لهذا رسول خدا فرمود که اگر بوده باشد دریاها مداد و درختان قلمها
و باشد بیابانهای بیشه ها و درختان قلمها و صفحات آسمانها صحیفه ها و جن و انس نویسنده ها
هر آینه با خر رسد مداد و مانده شوند نویسندگان از نوشتن جزوی از ده یک فضایل مرتضی علی که
امام روز غدیر و منصوص از جانب خدا و نبی قدیر است شعر و کیف یکتبون و انی یقصرون لقد شهد
بهذا الحدیث النبوی الکتاب الالهی من قوله قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و اکبر کلمات الله علی ع و الیه الاشاره بقوله انا کلمة الله الکبری
الفضل الذی لا یعد و المناقب التی لا یحصی حتی انس فضائل علی بن ابی طالب یا محبوا نند
و انکار او محال باشند بزرگ و بیان این سر نوشت و تحقیق که گواهی داده بر صدق این حدیث نبوی
کتاب الهی از آیه واقع در سوره کهف که قل لو کان البحر مدادا الخ همانا ترجمه این نیست که بگوی محمد که اگر باشد
دریا مداد قلم بجهت نوشتن کلمات پروردگار هر آینه بپایان رسد دریا پیش از آنکه با خر رسد
کلمات پروردگار و این معلوم است که بزرگترین کلمات خدای تعالی مرتضی علی است بسبب آنکه کلام الهی
بیان استنباط میشود که کاتبان جن و انس با چندین قلم و مداد در کتابت فضایل علی بن ابی طالب
علیه السلام قاصر و عاجز آمد مخفی نماند که مراد از کلمات الله که در این مذکور است معلوم است که مظاهر
بخلفای خود تعلیم میدهد و مفاد این نیست که علوم الهیه غیر متناهیست و چون خلفای الهی
آن علوم بسوی خلایق میکشند و از مراد است خبر میدهند پس این اعتبار میان خالق و خلایق

الیناه کلمات باشد و بزرکترین این کلمات باعتبار فیضان معارف ربانیه و احاطه و شمول بر علوم
لدنی حضرت علی بن ابی طالبست همچنانکه از انحضرت ع بروایت ابو سعید خدری در حدیث طولانی
مرویست که فرمود نحن علمت الکلمات یعنی آموخته شدیم ما بتوسط حضرت رسول ص کلمات الهیه را که علوم
و معارف ربانیست پس انحضرت ع چون بزرکترین خلفا و اوصیاء که مهابط وحی و مهابط الهام
بوده اند این اکبر کلمات است چنانکه فرمود که انا اکبر کلمات الله ع و بسوی همین معنی اشاره
فرموده انحضرت ع بکلام معجز نظام خود که انا کلمة الله الکبری یعنی من کلمه بزرکترم خدایم پس ثابت شد
برای انحضرت آن فضل و افزونی که از میزان عدد و حساب بیرونست و چند امثال مناقبی که از
احاطه حد و نهایت افزونست قال الشیخ ره و لقد انصف الشافعی محمد بن ادریس اذ قیل له ما تقول
فی علی فقال ما ذا اقول فی رجل اخفت اولیاؤه فضائله خوفا و اخفت اعداؤه فضائله
حسدا و شاع من بین ذین ما ملأ الخافقین شیخ ره میفرماید که بتحقیق که شافعی که از ائمه
اهل سنت و مسمی است بمحمد بن ادریس از روی انصاف جواب داده هنگامی که از وی پرسیدند
که چه میگوئی در حق مرتضی علی پس گفت چه بگویم در باب مردی که فضایل اورا دوستان از
ترس اعدا اخفا نمودند و دشمنان نیز مفاخر اورا بعلت رشک و حسد پنهان داشتند
و شایع و مشهور شد از میان ایندو فرقه چندان فضائل و مناقب که پر کرد میان مشرق
و مغرب شعر فاعجبنا ان انظم هذا الحدیث فقلت ‌ روی فضل الحساد من عظم شانه
و اکبر فضل لاح یرعیه حاسد ‌ لخبوه اخفوا فضله خیفة العدی ‌ و اخفاه بغضا حاسد و
و معاند ‌ و شاع له من بین ذین مناقب ‌ تحار بان تحصی و ان عد تاصد ‌ امام له فی جبهة المجد
انجم ‌ علت فعلت ان یرون هایتک الحاسد ‌ لها فوق من فوق السما منابر ‌ و فی عنق الجوزاء منها
قلائد ‌ مناقب ذو جلت جلت کل کربة ‌ و طابت فطابت من شذاها المشاهد ‌ فتی تاه الخلق فیه
طرا فعابد ‌ له و منکر بالولاء و جاحد ‌ امام مبین کل فضل له حوی ‌ عد ختمه التی یلیها الذکر ثنا
شیخ قدس سره میفرماید که چون دوست داشتم که قول شافعی را بوزن در آورم لهذا در رشته
مضامین اورا در سلک نظم کشیده حلیه شعر بود بیان ساختم و این حقیر مضمون ابیات
که هر یک کوهریست از بحر فصاحت و بلاغت بلغت فارسی بدینطریق عرض مینکارد ‌ دوستی شاه
مردان سوی رضوان قایدست ‌ هر کجا فضلیست در عالم بایشان عایدست ‌ از حسد فضل

سعادا

۲۴۳

او را حاسدان پوشیده اند ‌ بوی خوش را ضبط نتوان این عقیده فاسدست ‌ و دوست و
دشمن هم اخفای فضل او کنند ‌ این یکی از بیم دشمن آن یکی چون حاسدست ‌ بیرون شد که از
شرا زین دو در جهان ‌ منقبتهای که فوق طاقت هر قاصدست ‌ آن مناقب کش نبوده
شرح باید در بهجو را و انحصر و تحدید است ‌ منقبتهای که چون ظاهر شود زایل کند ‌ کرد کربت را که
سوی عرش اعلا صاعدست ‌ عطر او در نشد پر روحانیان وقت صعود ‌ عرشیان از طیب بخشند
زانکه نعم الواقدست ‌ از زمانی کشتن بفخر و مجد بیت شاعرست ‌ زنعت انجم برون از اعتبار راصدست
خلق حیران اندر بر کاه شاه لافتی ‌ تا یکی در علیه و بعضی دیگر جاحدست ‌ در فضول لوح محفوظ
اصفا از علی ‌ در بیان این سخن ترتیب فرقان شاهدست قال ره تکلم مبالغ فی فضله الا
الغلو فهو متعذر و کل مطنب مقصر فی مدحه فهو مختصر و الی هذا المعنی اشار العارف الخلیعی رحمه
فقال سار بانوار علمک السنین و صرت من جلالک السور و الواصفون المحدثون یعلو
رب العلو فی جلالک و اعتقد وا شیخ ره می فرماید که بناء بر ظهور و ثبوت فضائل
مذکوره هر مبالغه کننده در فضل امیر المؤمنین ع که بمرتبه غلو نرسیده بعذر کوتاه است
و هر مدح کوینده که از روی طریق نشاط در اطناب اکثار کلام کوشیده همان در مقام اختصار
و بسوی همین مضمون اشاره نموده عارف خلیعی ره بجواهر کلامی که در سلک انتظام کشیده
و خلاصه معنی اش را فقیر بنظم در آورده شعر بتفسیر جلالت سوره طور ‌ چه دیگر سوره ها کردید مسطور
بانوار علو سیرت خلق ‌ درخشان در جهان چون مهر مشهور ‌ هوادار ان بهر وصف
علو دارند چون پروانه با نور ‌ سخن پیرای ابواب مدیحت ‌ بقدر فهم خود با سعی مشکور
بسی بیهوده ره در وادی مدح ‌ که بایدش ره سوی بیت معمور ‌ همان معلوم کردید ش باخر
که مقصد بود از ادراک او دور ‌ روا نبود ملامت زانکه دایم ‌ که در باب تو باشند معذور
فصل وکیف لا یعتذرون و احد بصرهم و قد روی الاصبغ بن نباته ان امیر المؤمنین
کان یجلس للناس فی نجف الکوفه فقال یوما لمن حوله من یری ما اری فقالوا و ما تری یا امیر المؤمنین
الناظره فی عباده فقال اری بعیرا یحمل جنازه و رجلا یسوقه و رجلا یقوده و سیاتیکم بعد
ثلث فلما کان الیوم الثالث قدم البعیر و الجنازه مشدوده علیه و الرجلان معه فسلما علی
الجماعه فقال لهم امیر المؤمنین ع بعد ان حیاهم من انتم و من این اقبلتم و ما هذه الجنازه

وما ذا اتیتم به فقالا اخی من الیمن فاما المیت فابونا وانه عند الموت واوصی الینا فقال اذا
غسلتموه وکفنتموه وصلیتم علیه فاحملونی علی بعیری هذا الی العراق وادفنونی هنالک بنجف الکوفه
شیخ ره میفرماید که مرحمت اندیشان و نعت سرایان حضرت شاه مردان چگونه معذور
باشند و کجا نعت منزلتش را میدهند و بپایه قدر آنحضرت بکدام معرفت میرسند و
بتحقیق که صیغ بر بنا بر روایت نموده که حضرت امیر المومنین ع در نجف کوفه در مکان
بلندی ایستاده بودند کوفه بجهت صحبت داشتن با مردم می نشست و با ایشان حدیث میکرد روزی
بان کرده که چون خواب بود و دران مرتبه ولایت قرار گرفته بودند فرمود که آیا می بینید آنچه
من می بینم پس ایشان گفتند که ای دیده نگران منظر در میان بندگان یعنی ای دیده بان در
زمین و آسمان وای جوهر کرانمایه بحار امکان وای اختر بلند پایه سپهر امکان وای در
روشن ضمیران منبع نور و ای در نجف بحر مسجد بحری یعنی از باصره ما پنهان است تو ما که
چه می بینی و چه امر است که تو مشاهده میکنی آنحضرت ع فرمود که شتری می بینم که جنازه بر او
بار شده و مردی را مشاهده مینمایم که آن شتر را میراند و مردی دیگر آنرا میکشد بعد
از سه روز بحضور شما خواهد رسید پس چون روز سوم شد آن شتر از راه برسید و جنازه
بر او بسته شده بود و آن دو مرد با او بودند و سلام بر آن جماعت دادند پس حضرت امیر
علیه السلام بعد از جواب سلام و اداء تحیت فرمود که کیستید و از کجا آمده اید و این جنازه
کیست و چرا آورده اید پس ایشان گفتند که ما از جانب یمن آمده ایم و این مرده که بر جنازه
بسته ایم پدر ماست که هنگام وفات وصیت نمود که چون مرا غسل دهید و کفن کنید و
من نماز گذارید مرا بر این شتر بسته بسوی عراق برید و آنجا بنجف که در حوالی کوفه است دفن
نمایید تمت فقال لهما امیر المومنین ع هل سالتماه لماذا فقالا اجل قد سالناه فقال
یدفن هناک رجل لو شفع یوم العرض فی اهل الموقف لشفع فقام امیر المومنین ع وقال
صدق انا والله ذلک الرجل انا والله ذلک الرجل پس حضرت امیر المومنین ع با ایشان
گفت که آیا از پدر خود هنگام وصیت پرسیدید که ترا بنجف چرا نقل نمائیم و بجهه چه این همه راه
دور و دراز با چندین تعب بیاییم آن دو مرد بعرض اقدس رسانیدند که آری از وی پرسیدیم
در جواب گفت در نجف مردی مدفون شود که در روز عرض اکبر در موقف صراط و مقام

حساب اگر شفاعت اهل محشر نماید هر آینه شفاعت او را بپذیرند و کسی را بجرم معصیت نگیرند
پس این نور صدق ولایت از جای برخواست و صدیق الفت اصحاب را بالفت قامت خویش
بیارایست و فرمود که آن مرد راست گفته و طریق حق پیموده منم بخدا سوگند آنمرد که در خاک
نجف پنهان شود منم بخدا سوگند آنمرد که ذکر آن نمایم که در آن صدق بیان کرده فصل وکیف
یعرفون الناس علیا ویحیطون به خبرا وذلک باب مدینة الرسول وطریق الوصول الیه وقال
رسول الحق ما عرفک الا الله وانا وما عرفنی الا الله وانت وما عرف الله الا انا وانت یعنی که
نشناسند مردمان علی را و آنگاه چنین انحضرت و منزلت و قدر او حال آنکه شناختن او
در بیت که رسول خدا راه وصول را بسوی آن حضرت نموده و در باب اوست یعنی
که مقرون بصدق و صواب ادا فرموده که یا علی نشناخت ترا بحقیقت جز خدا و من و نشناخت
مرا بجز خدا و تو و نشناخت خدا را بجز من و تو تمت هذا حدیث صحیح والناس مع صحته
یدعون معرفة الله ورسوله وصدق الحدیث یوجب کذب دعوی عوام وصدق دعواهم یوجب کذب
الحدیث لکن الحدیث صادق و دعویهم فی معرفة حقیقة الله و رسوله کاذبة تمت شیخ ره میفرماید
که خبری که از حضرت رسول ص مذکور شد حدیث صحیح است و مردمان با وجود صحت این حدیث
دعوی شناختن خدا و رسول میکنند و صدق حدیث موجب کذب دعوی ایشانست و
صدق دعوی ایشان موجب کذب حدیث است لیکن حدیث نبوی صادق بی لا ریب است و باید
که دعوی ایشان در باب معرفت خدا و رسول دروغ و چراغ عقل ایشان در روشنی
این اصول بیفروغ باشد تحقیق بدانکه شیخ ره در بیان مدعای خود ایراد نموده قیاسی
استثنائی است و آن باصطلاح علمای فن منطق کلامیست که مرکب باشد از مقدمه شرطیه و
مقدمه حملیه که استثنا کرده شود در آن مقدمه حملیه یعنی یکی از دو جزء شرطیه تا منتج عین
دیگر باشد یا نقیض یکی تا منتج نقیض دیگر باشد و آن مقدمه شرطیه اگر متصله لزومیه باشد
یعنی میان مقدم و تالی آن ملازمه باشد وضع مقدم او منتج وضع تالی است بجهة آنکه تحقق ملزوم
تحقق لازم است همچنین رفع تالی منتج رفع مقدم است زیرا که انتفاء لازم مستلزم انتفاء
ملزوم است پس در صورت مذکوره ملازمت میان صدق حدیث و کذب دعوی مردم
بجهة آنکه میان صدق هر دو عناد و انفصال حقیقی است و ترتیب قیاس در این صورت برین

که گوییم هرگاه حدیث پیغمبر صادق باشد دعوی ایشان کاذبست لیکن حدیث صادقست
نتیجه هر که دعوی ایشان در معرفت خدا و رسولش کاذبست و این بود مفاد کلام شیخ زاده
که فرموده لکن الحدیث صادق فدعویهم فی معرفة الله و رسوله کاذبة تتمه سبحانک ما عرفناک
حق معرفتک لان حقیقة معرفة الله و معرفة حقیقة الله غیر معلوم و کذا معرفة حقیقة محمد و علی ع
و الیه الاشاره بقوله ما عرف الله غیر الله و ما عرف الله غیر رسول الله ص و کذا حقیقة محمد و علی ع
ما عرفهما الا الله و هم و قیل من اولیائهم من وصل الی الدرجة العاشرة فی الایمان شیخ زاده
کذب قول جماعت را که دعوی معرفت مینمایند مراد ساخته بقول حضرت پیغمبر ص و مقصود
شیخ از ایراد این کلام اینست که کسی چگونه دعوی معرفت تواند نمود و حال آنکه حضرت رسول ص فرموده
که بار خدایا پاکی و منزه میدانیم ترا از ادراک اوهام و احاطه اوهام منزه ساختیم که
ترا نشناختیم ترا بحق معرفت و کنه شناسائی پس هرگاه رسول خدا ص با آنکمال تکمیل و نبوت
بعجز تامل کرده باشد دعوی معرفت خدا دیگری را بطریق اولی نخواهد رسید بجهه آنکه حقیقت معرفت
خدا و معرفت حقیقت خدا مفقود و دیگر آنکه معلوم ملک نیست یعنی دیده وهم و خیال هیچ
شناسا ذات و حقیقت او را ندیده و هیچ تیز پرانده فکر که قصر هویت نفس نشسته پس
دعوی معرفت الهی جهت کل را مقدور و میسر نیست و این دعوی یعنی بحکم عقل و شعور
محمد و علی ع بخشیدنیست معرفت حقیقت محمد و علی ع که کسی ایشان را نیز نتواند شناخت
و رایت معرفت حقیقت ایشان برافراخت و بهمین معنی اشاره شده بقوله انکه کنه
که نشناخت خدا را غیر خدا و توحید خدا که نشنود غیر از رسول خدا و همچنین است
نیز حقیقت محمد و علی ع که نشناخت حقیقت ایشان را بجز خدا و ایشان و بعضی
دوستان ایشان که رسیده اند بدرجه دهم از سلم ایمان مخفی نماند که مقصود از
انکه بدرجه دهم رسیده سلمان است چنانکه وارد شده که ما عرفنا النورین من نور
واحد ما ضاعن ابا ذر الا الواصل الی الدرجة العاشرة فی الایمان کسلمان یعنی نشناختند کسی
دو نور ساده را از یکنور واکه فایض شده اند از تجلیات بجز فضل حضرت باری کسی که
رسیده است بدرجه دهم در ایمان مانند سلمان فارسی ره تتمه یدل علی صحة هذه الدعوی الکلیة
التی هو ما ورد فی کتاب البشائر ان عمر دخل علی رسول الله ص فی مسجده یوما و بین یدیه امرأة

و قال عمر یا رسول الله قلت اصدق فی محبة ابو ذر فقال هو کما قلت فقال عمر ما بال سلمان فقال هو فی
مسجده فقلت و من عندی فقال رجل لا اعرفه و هذا علی فقال رسول الله ص صدق ابو ذر
یا عمر هذا رجل لا یعرفه الا الله و رسوله یعنی دلالت میکند بر صحت این دعوی و صدق شاهدی که
بر طبق سابق بیان شد حدیثی که در کتاب بشایر که از کتب عام است ذکر یافته که عمر روزی در
مسجد مدینه داخل مسجد شد پیغمبر ص و حضرت امیرالمومنین ع در خدمت آن
حضرت حاضر بود پس عمر گفت ای رسول خدا شما فرموده اید که راستگوترین مردم ابوذر است
آنحضرت ص فرمود آری پس گفت بیان نمودی چنین است که من گفتم عمر گفت پس چه میشود مرا که
از ابوذر پرسیدم که حضرت رسول خدا کجاست گفت در مسجد خود نشسته است پرسید
که نزد آنحضرت کیست گفت مردیست که او را نمیشناسم و این مرد که نزد شماست علی است
ابوذر او را نمی شناسد پس آنگاه رسول خدا ص فرمود که راست گفت ابوذر ای عمر این مرد که
بوالکمال مردیست که نمیشناسد او را بجز خدا و رسول خدا المولف یعنی که شناختن علی را
مقدور نباشد آدمیان را وصفش نتوان بهر زبان گفت این گوهر را نمیتوان سفت
دستی باید بجیب اعجاز تا پرده برافکند از این راز تتمه در بیان ما اشار الیه
احال علیان من عرفهما و علیا کمعرفة الله لم یعرفهما کما عرفوه لکن الاول ممتنع و الثالث
مثاله من القرآن قوله سبحانه لموسی لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی
علق الرؤیة علی استقرار الجبل و استقرار الجبل عند تجلی نور الکبریا محال فرؤیة الرب الکریم
المتعال یعنی بالبصر محال علق المحال علی الممتنع فامتنع الثانی لامتناع الاول
که توضیح این حضرت پیغمبر ص در باب معرفت حضرت مرتضی ع اشاره بآن نموده و شناختن
حضرت را محال فرموده اینست که کسی که محمد و علی را بشناسد چنانکه خدا ایشان را شناخته
لازم می آید که انکس خدا را چنانکه ایشان شناخته اند بشناسد و لیکن شناختن محمد و علی
محالست پس شناختن خدای تعالی بمرتبه که ایشان شناخته اند محالست بیان ملازمه آن
که خدای عزوجل دانا است بانکه ایشان را معرفت الهی در چه مرتبه است پس اگر کسی معرفت ایشان را
باین قسم داشته باشد لازم می آید که آن مرتبه از معرفة الله که ایشان را حاصل است معلوم
و هرگاه آن مرتبه معلوم انکس باشد پس او نیز خدا را چنانکه ایشان شناخته اند شناخته

اولا محالست پس ثانی نیز مثل آن محالست و ما حصل توضیح اینست که خدا را شناختن بسبب دیدن
ایشان ع موقوفست بر شناختن ایشان بنوعی که خدا ایشان را شناخته و این محالست
پس خدا را بر سنو ایشان شناختن محالست و مثال این مقدمه از قرآن قول خدای تعالی
است در سوره اعراف در خطاب بحضرت موسی ع بعد از آنکه استدعای رؤیت نمود
چنانکه فرموده لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی ای موسی
دیدن ما هرگز و لیکن نظر بکوه بیفکن یعنی نگاه کن پس اگر کوه بالای شکوه قرار گیرد در مکان خود
امید هست که ببینی ما را پس درین آیه خدای تعالی موقوف و معلق ساخته دیدار را
بر قرار داشتن کوه و استقرار کوه نزد خدا معلوم بود که محالست پس دیدن پروردگار که متعالی
بر دیده باصره نیز محالست و درین آیه نیز موقوف و معلق شده محالی که دیدنست بر
محالی دیگر که استقرار جبلست و محالست رؤیت حضرت امیر نیز که رحمه محال بودن استقرار
کفتی بلقا صوبان لا تدرکه الابصار ای زهم بینا بان دیده شما نمانده تا آنکه
نیست جا در دل و جان داری هر جا نظر اندازم عکس تو در آن مانده قال الشیخ ره فالك
ایها المرتاب کما اوضح الدلیل ازددت ضلالا عن السبیل و کلما لاح ضوء الصباح و فاح اقاح الاضاح زدت
نکاما اهز هذا ضلالا عن الحق و شک فی عین الیقین و امام الصدق فاذا کان المنافق اذا
تلیت علیه آیات علی الجحود استکبر و المنافق اذا تلیت علیه آیاته انکر و استکبر فما الفرق اذا بین موسی
ابیه و لقد احسن من انشا فی هذا المقام فقال شعر امیر المومنین یا مالک الملک ذکرتک عند
تقه صفائی و اذ کربت ذکرک عند نغل نکد سره و تیه و تقالی فقرتنا اذا شککت باصلی مره ذکرک
بالجلیس من المضاف فما انا تتو صبرت بک البرایا و انت محل اولا و الحلال و لیس یطیق حمل ثنائک
الاکرم الاصل محمود الفعال شیخ قدس سره در خطاب و عتاب با اصحاب شک و ریب میفرماید که
شبهه نضاب ای کرفتار شک و ارتیاب هر گاه دلیل و راهنما طریق حق و صواب واضح و نمایان شد
گمراهی از راه دین زیاد میشود و چون بینش رسیده ساحت فضای لها را از سواد فاسد
شکوک و شبهها فارغ کردانید تکام تو زیاد یاد یابد با اینکه تو داری کمراهی از منهج حق نیست و ایضا
کری پنداری آیا شک در عین الیقین و امام صدق این نیست پس هر گاه منافق چنین بود که چون
آیات علی را بر او خوانند باو سرکشی نماید مسلمان چنان باشد که هر گاه آیات علی را بر او خوانند

روشنی صبح یعنی ... و صوبیل
کردیدن و نکهت فاجعه گل ...
برای ایضاح ... تامل ارباب
دانش و شمامه ... اصحاب
صح

در باب

در باب علی انکار نموده انها ما بجهت خود خواهد بانگ نماید در این صورت چه فرق خواهد بود میان بینا
و کور و چه تفاوت خواهد بود میان دانا و بیشعور و تحقیق که نیکوا دانی کرد آنکه کلام خود
با نبقام ایما نمود و این ابیات را نیز نموده ما انا آنکه شیخ منتخب جلالت و مضمون اشعار اوانیست که با
امیر المؤمنین چنین شناختهام ترا که هرگاه نزد معتمد صاحب اعتقادی بزرگ تر زبان گشایم بسبب قول
استماع مینماید و اگر بیش چراغ داده در ذکر تو تکلم نمایم این خوار شتریه کشته اعوش عدا و تکفیر
من میکشاید پس چون حال مردم را در باب تو چنین دیدم باید اعتقاد کردم دادم که هرگاه
در اصل کسی شک داشته باشم ترا بخصال حمیده و صفات پسندیده مذکور سازم تا معلوم
شود که حلال زاده است یا حرام زاده بلی تمام مردمانی که پاکزاده اند ترا ساختم و تو
حلال زاده که فرزند سخن و ثنای تو هیچ کس نیکو ندارد مگر پاک طینتی محب اطوار تو
پسندیده اطواری باعلم که از تو دشمنی نیست در حق حاجت دارای بیت در دستش
استینی پیدا و امن ما در شو تمازی بیت قال الشیخ ره و وجه اخر فی معنی قوله ما عرفت الله
انا و انت و ذو الثانی العظمة التی را ها رسول الله ص لیلة المعراج و اخترق الحجب السماویة و
الی قاب قوسین و الکلام الذی خوطب به بغیر واسطة مما لم ینله ملک مقرب و لا نبی مرسل و ان ذلک
کله وصل الی امیر المومنین ع و رواه کما رواه و الیه الاشاره بقوله انک تری ما اری و تسمع ما اسمع شیخ
ره میفرماید که وجه دیگر هست در معنی قول حضرت ص که با حضرت امیر المؤمنین ع خطاب فرمود
فرمود که شناخت خدا را هیچکس بجز از من و تو و آن وجه اینست که آن عظمت و کبریاء الهی
که حضرت ص بدید در شبی که با سراء فشعله سبحان الذی اسری بعبده لیلا فی مکان را طی نموده
افلاک را همه در نوردیده لامکان که رسید و حجابهای بیشمار را شکافته و بمقام قاب قوسین رسید
و کلام ربانی را هنگام خطاب که بی واسطه غیر شنیدن عطیه ایست که هیچ فرشته مقرب بان نرسید
و دیده امید هیچ نبی مرسل تا هلال مقصود را ندیده و تمام این عطایای حمیده و مزایای پسندیده
بحضرت امیر المؤمنین ع رسیده و آنها را همگی چنانچه حضرت رسول ص مشاهده فرموده آنحضرت
معاینه نموده و سوی همین مضمون بقول خود خطاب بمرتضی علی صلوات الله علیهما اشاره فرموده
که بود کسی که تو می بینی هر چیز را که من می بینم و می شنوی هر چیزی را من میشنوم روز که تو محرم
با عقل خفت ناده توام تو ام چه هر دو بیک تجلی بودند بصورت دیگر پیغمبر از آن گفت فرمود

نور سر و مرتضی یکی بود / جان ملک و تن بشر دانست / هر علم که هست از آن صفی داشت / معراج نبی
کبریا بود / سبحی بود و نیم مسطح نبود **تتمه** ما عرف الله سبحانه من جمیع الخلایق بجهة المعرفة الا محمد
ما عرف محمدا و علیا علیهما السلام الا الله الذی اوجدهم من نور عظمته وخصهم بسره وکرامته وجعلهم فی
علی المقام تحت ذاته فوق جمیع مخلوقاته ومن ذا الذی یحصی عدد الاشجار وقطرات الامطار و ذرات
القفار و نفحات البحار شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده اند که چون حضرت رسول و مرتضی هر مقامات
عالی که دیده اند و ان مراتب علیه را معاینه دیده اند بس نشناخته هیچکس از خلایق خدای عز و جل
بر سبیل معرفت بجز ایشان و همچنین نشناخته محمد و علی را علیهما السلام حالتی که ایشان بر آن مستقرند
بجز خدای تعالی که ایشان را از نور عظمت خود آفرید و بخصوصیت راز و کرامت خود مخصوص و
ممتاز ساخته گردانید و ایشان را در علو منزلت و مقام در تحت ذات اقدس و فوق جمیع مخلوقات
بوسعت عزت و احتشام نشانید یعنی مسند هستی ذات مقدس عالیه را که مجمع البحرین در حضرت
الحضرتین است در تحت عظمت هویت متعالیه ناطلا جنیبه بکسته بنشاند و ایشان را زاند کا
کبریا و الوهیت بمقام فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسانید دست ناطقه انسانی از
دامان مدحت ایشان کوتاه و طریق معرفتشان بقدم اندیشه پیمودن کالسعی فی معرفة الله
کیک که عدد اوراق درختان و قطرات باران را ضبط توانند نمود و کدام حساب
بیابان و نفحات دریاهای بی پایان را شماره توانند فرمود **نظم** در مدحتشان چه سان توان
بامیست بلند و نردبانی پست / راهیست دراز و راهرو لنگ / فکریست بزرگ و جای در تنگ
تتمه قال رحمه الله و وجه آخر فی معنی قوله ما عرف الله الا انا و انت فالمراد انه لیس بیننا و بین الله
واسطة من المخلوقات بل نحن اول المخلوقات و الخلایق و عین الحقایق و نحن فی مقاما لا یحق
سادات العبید و عبید الحق شیخ اعلی الله درجته میفرمایند که وجه دیگر از معنی قول آنحضرت مفهوم
از کلام ایشان که بمن و تو خطاب نموده اند که نشناخته خدا را کسی یعنی از من و تو آنکه بساحه
و ساحت هویت احدیت واسطه از مخلوقات نیست بلکه ما اول المخلوقات و سر خیل خلایقیم
و عین حقایقیم یعنی حقایق و اعیان بنور ما اعیان یافته اند و بساحت کون و مکان شتافته اند
و ما در مقام خود که بعد از وجوب حق و وجود مطلق است بزرگان بندگان و بندگان حقیم
لمولفه گردیده مقامشان باحسان / در تحت وجوب و فوق امکان / واجب حکمند بالذات / الخ

دیبا

دیباجه دفتر وجود بند / سرلوح کتاب هست و بود ند / هستند حقیقة الحقایق / کز از وجود شقایق
عین اعیان وجود ایشان / زین امکان شهود ایشان / از مشرق اسماء نمایان / هم عین و معنی بیان
ظاهر شده از کلامشان هم / گشته عنوان نامشان هم / در سلسله نظم کن بجا هم / دارای که بد الهند باهم
فصل و ما اعرف الناس من معنی علی العلا انما انشاهدوا منه لنا جانبا و هزبرا صائلا و عضبا
نائلا و بلیغا قائلا و حاکما بالحق فاصلا و غیثا هاطلا و نورا کاملا فهو الهاد الصورة للجسم و موقع الاسم
ذلک مبلغهم من العلم و ما عرفوا انه الکلمة التی بها ثبتت الامور وهو هویة الوجود والاسم الذی
هو روح کل شیء و الهاء الذی هی هویة کل موجود و باطن کل مشهود شیخ رحمه الله میفرمایند که تردد در ابهم
مردم دانسته اند از معنی علی که صاحب شرف و رفعت شان و بلند منزلت در مدارج ایمان است
نیست که فهمیده اند از معنی علی شیری جولان کننده و هزبری صاحب صولتی جهنده و شمشیری
و بلیغی گوینده و بحق حکم کننده و حق را از باطل جدا کننده و باران دائمی ریزان و نوری کامل
که اینها اوصاف از علی مشاهده کرده صورت جسم و موضع اسم را دیده اند همین است منتهای
ایشان از علم و دانش و نه دانسته اند اینها ذکر مرتضی علیه السلام کلمه ایست که بسبب وجود او صورت
یافته کارها باو گردیده میرانند و نکارها و همان اسم است که روح هر چیزیست یعنی قوام
شیء باو است و ان کلمه هاییست که حقیقت و هویت هر موجودیست و نهان در مشهودیت یعنی
تحقق هر موجود مصدر و بنویا و است و فاینه هستی هر مشهودی ظهور او است **مخفی** نماند که حرف هاء آن
حروفی بود که دو جا در دو الاسونه قرآنی وارد است و در نزد بعضی و هم در سوره
طه و نزد ارباب تحقیق اسم اعظم عبارت از او است و گوینده تحقیقا اسم الله بحرفت و الفلام
انبوای تعریفها است و نزد بعضی دیگر از محققان حرف ها اسم ذات اقدس واجب
ملاحظه اسما و صفات و همان نقطه ها است که در او در وی انشباع حرکت و امتداد
واو و اسم است که از سلوه قات عزت تحد و هو و مشتمل است بر تمام الاسما و هر چه از
در باقی اسماست از او اشاره در دایره هو ست اسم اعظم جامع اسما بود صورت و معنی
بود اسم در دریا و تعین موج اوست / اینکه و انکه او و دانا بود / شیخ نجم الدین کبری علیه الرحمه در بعضی از
رسایل خود آورده که ذکر جاری و ساری در نفوس حیوانات انفاس ایشانست که حرکات
تولد میکند به توسط آلتی از آلات مخارج حروف و از استعداد ایشان

چنانکه گفته‌اند هو الغیب هویتنا معنای حرف شناس انفاس ترا بود بر لب حرف شناسی باش آگه از آن
حرف دوامیه و هر اس حرفی گفتم شکر فکر داری پاسی از مضمون دلیل براینکه هو کرا بحروف اسم اعظم
باشد چون دانسته شد که هو اسم اعظم است که هوا از بسط و مدا و بهر رسیده و در تمام موجودات
جاری و ساری و در این اعتبار ما نوده اهو بیت آمده که اعظم مرتضی علیه السلام بیل حضرتم بحقیقت در
در کتاب وجود همان معنی هو هاست که هویت و ماهیت هر موجودی چون سلاهو و شی لیندر استوا کاد
و در نقاب حقیقت هر مشهودی حسن جمال یکیست بلا داد لمولفه از هستی هر موجود پیدا و عیان گشته
در پرده هر مشهود مخفی و پنهان گشته و بهمین معنی است کلام شیخ قدس سره که فرموده مرتضی علیه
حرف‌هاست که اوست هویت هر موجود و باطن هر مشهود تتمه و ان الذی خرج الی الحضرة العرشی
من معرفتنا المحمدیة من حضرة العظمة والجلال کالقطرة من البحر وذلک لان ذات الله تعالی
معلومة للبشر کما هی الا معرفة الصفات والناس فی معرفتها قسمان قسم حظهم منها الذکر لها والتقدیس
بها فیجعلونها فی الذکر وردا لهم ومرکبهم الی مطلبهم وزادهم تتجلی علیهم نور الجمال من سبحات الجلال
فضاء بعد ابنائک فی الفضل البشریة اشخاصا سماویة تخضع لهم السباع وتذل لهم الصعاب وهذا
اثر تلاوة الاسماء یعنی هر چه بود دستی و راستی که آن مقدار علمی که از معرفت محمدیه بجامعه
عرش رسیده و عاید گردیده باثر کبریائیت بدرگاه عظمت و جلال ایزد متعال دارند مثل
قطره ایست از دریا زیرا که ذات الله تعالی معلوم بشر بلکه مفهوم ملائک نیست چنانکه
بیان آن سابقا گذشت پس باقی نماند مگر معرفت صفات و معرفت امت محمدیه در باب صفات حق
در یافت و معارف جمله عرشی در جنب معرفت ایشان مانند قطره و مردمان در شناختن صفات
الهی دو قسمند یک قسم آنست که نصیب ایشان از آنها ذکر صفاتست و تقدیس الهیت بتوسط صفات
پس بجماعت ذکر صفات را در ایشان پیوسته ورد خود کرده‌اند و آنها را وسیله وصول
بمطلب خود ساخته‌اند پس آن کاه در طور قرب برایشان تجلی کرده پرتو جمال انوار جلال
ایزد متعال و در لباس بشریت اشخاص بلند مرتبه و رفیع منزلت گردیده‌اند بنوعی
که شیران بیشه نزد ایشان ذلیل و مغلوب میگردیده‌اند و در آن صلابت بیشه‌های خود
و متکوب میشوند و این اثر تلاوت اسما و مداومت آنهاست و قسم دوم ذکر باقی مردمانند
شیخ مذکور شده و بطور واگذاشت و حاصل تفصیل نیست که مردمان در معرفت صفات الهی دو قسمند

بعنی جرمها علا منبه عن شیخا ربنا مطیع
وذلیل ایشان میشوند

قسم

قسم اول امت محمدیه که بذکر صفات و مشاهده آیات الهیه بتوسط غیر مشغول‌اند و قسم دوم آنها
اند که بتوسط ایشم از ذکر و آثار و صفات بهره و نصیبی دارند و نظر ایشان از آنها بگذرد
معرفت احوال آنهاست و ایشان در باب معرفت منقسم‌اند بدو قسم چنانکه مذکور میشود
انشاء الله تعالی مطلع محقق نماند که لفظ جمادات عبادت نا ... هو است که بجا ذات
برای خود چنانکه متی دای گفت کنت هذا اسیر عونی است جلال عبادت از احتجاب
واجب بحقیقت و هویت از عقول و افهام ممکنات بعزت و سطوت الوهیت چنانکه محقق
لا تدرکه الابصار محتجب را نها اینده علی است یعنی در پس کبریا و عظمتش مانع وصول عقول بحریم
بارگاه احدیت و احاطه است که پیوسته بوده نقد بود ذکر تسبیح مواظبت دارند و در بر حق
اشخاص فلک سلار ما امت محمدیه که پیشوای اهل بینش عالم چراغ تقدیس و تحمید افروخته‌اند و ساکنان صوامع
مقدس از ملائکه ایشان در ورد ذکر و تسبیح موخشند بعد از آن نور جمال کبریا ایجاد خلایق از افق انوار
عظمت و جلال ایزد متعال بر خشید و برایشان تجلی نمود و صور حقایق و اعیان در شب وجود عدم
گردید و در جمیع حقیقی کاینات و نقاب پیدایی کرد کتاب خود را بجود نمود و اینست مقتضی شیخ قدس سره
کلام خود که فرموده تجلی علیهم نور الجمال من سبحات الجلال و موید این معنی است حدیثی که از سید عالم
منقولست که فرموده نزد کما ولمیجنی که خدای تعالی ابنا آفرید نور محمد بود و بعد از آن نور علی را
نور من پرورد و ما پیوسته در ساحت نور قرب بر تردد داشتیم تا آنکه رسید بجا
عظمت و الجلال در هشتاد هزار سال بعد از آن خدای تعالی از نور ما خلایق را بیافرید و باقی عالمی
خوانیم و خلایق بعد از ما آفریده شده‌اند زیرا که ما پی فی الحقیقة تجلی نور جمال ... ایجاد خلایق
از نور و ضیای ایشان شعر ای گوهر یکتای امکان، بحر و صدف سحاب نیسان، اول که بنور هیچ فرجم
بودا ولوا خلق زمیان کم، بر تخته خاک و لوح گردون، نه کاف نوشته بود نه نون، در طور تو شق
وز نور تو شد ظهور ذات، بنای فلک تو گشتی آغاز، باب هستی تو کرده باز، روشن نو تو شد چراغ عالم
خورشید تو گشت باغ عالم، پیدا و نهان زهیچ تا کل، با قید تو جلوه در تنزل، از صیقل تو گرفته سامان
مرات صفات های انسان، نور تو نیافت تا بعالم، راه هیچ انبیا ادم تتمه وکذلک الناس فی معرفة
المحمدیة قسم عرفاتهم اولیاء الله والوسیلة العظمی و دونه تقدموهم فی حاجاتهم لدیه وتوسلوا بهم
وقسم عرفانهم الکلمة الکبری والایة العظمی لان اقرب الصفات الصفرة الاحد جمال الوحدانیة لان الواحد

و نماشتق خالک و بواو اختن
افلاکها است انبیا و اوصیا و ایشان
صح

امانت یکون اول الاعداد و منبع الاحاد او الواحد الفاصل عن الاثنین وهو الذی لا یکون زوجا ولا
فردا و ذلک الاحد المطلق واما الواحد الذی هو منبع الموجودات فهو الواحد المطلق والامر المتصل من
الی الاحد وهو سر الحق و معنی سائر الخلق و هی الکلمة التی تخضع لذکرها الموجودات و تنفعل لسماعها الکائنات
وهی مستودعة بین حرفی کن فیکون فمن تجاهل مرات نفسه بوارق سرهم الخفی و باسمهم العالی خرقت
الحجب و انخرقت له الاکوان وکان من خاصة اولیاء الرحمن وامن من العذاب الهوان یعنی چنانچه
مردم در معرفت صفات الهیه دو قسمند همچنین در شناختن اهل بیت دو قسمند یکی آنکه هر چند کلام الهی
باین وصف شناختند آنکه دوستان خدا یند و وسیله امرزش گناه و سبب خشنودی الهی ...
ایشان را در حوایج خود نزد خدای تعالی مقدم میسازند و در حاجات و وصول بقرب درجات
توسل مینمایند و قسم دیگر از مردمان اهل بیت امام چنین شناختند که کلمه کبری و اسم اعظم الهی
که بزرگ خدا یند که شامل تمام کلمات اسمائند و خلایق از ایشان استفاده مراد دائم میکنند چنانکه
مخاطب بتوسط کلمه و کلام از متکلم منتفع و بر ما فی الضمیر او مطلع میشوند و همچنانکه بر بزرگ و علاء
تا مند بوجود قدرت ایزد متعال و وصول میدهند که حضرت ذوالجلال و محیط بر همه اوایات کامل
ظهور صفات ایزد مفضال و بدیده ادراک دلالت لولاک نور ایشان را در مظاهر نفس و تکوین
و مجالی خاک و افلاک مشاهده میکنند و میدانند که اقرب صفات حضرت احدیت جماد وحدانیت
است یعنی واحد بودن احد که هر اینه در انبه ماسوا و مظهر وجود اشیا پیدا است بجهة آنکه
واحد دو قسم است یکی آنکه او اسلسله اعداد است و مبدا احادات و نصف دو اثنین ...
است دوم آنکه یعنی یکتا در ذات و صفات و یا یعنی داخل در عدد نیست ...
پس واحدی که داخل سلسله عدد نیست و نباید ... آنکه ... است که زوج نیست ... فرد نیست
مخصوص است در ذات احد حق تعالی واما آن واحد که اول موجودات است یعنی واحدیت که مطلق است مقید
بخصوصیات ما دون نیست و او ... که متصل است از واحد تا احد یعنی بتقضای او دار ما خلق
نوری آن واحد مطلق اول موجودات است و پرتو نور او در سلسله وجود دایره موجود
سایر و جاریست تا منتهی شود بحضرت احد که دار لمن الملک الیوم لله الواحد القهار روان بر آن متصل
بعینه سر حق و مقصود اصلی از ایجاد با فی خلق است و او است آن کلمه که بجهت نام بردن او خضوع و فروتنی
میکنند همه موجودات و از شنیدن آن کلمه برای فعل و آثار میکند تمام کائنات و این کلمه پوشیده و مکنون ...

میان

میان دو حرف کن فیکون یعنی هنگام صدور امر کن بجهة ایجاد و ابداع ممکنات مقصد اصلی خلق و ایجاد
ظهور اینکلمه بوده و اسرار دیگر منظور نبوده پس کسی که ظاهر شود بوسیله دلش بارقات اسرار و لامعات
عالیمقدار ایشان برداشته شود از پیش دیده بصیرتش حجابهای ظلمانی و نقابهای نفسانی و مخمر
شود نفوس مختلف الوان و بوده باشد از خواص دوستان خدای مهربان و امان بیند از عذاب
و نجات یابد از خواری دوزخ بنابراین و یؤید هذا المعنی ما رواه بن شهاب عن امیر المومنین ع
انه قال یا طارق الامام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آیات الله یختاره الله و یجعل
فیه ما شاء و یوجب له بذلک الطاعة و الامرة و الولایة علی جمیع خلقه فهو ولیه فی سمواته و ارضه اخذ له بذلک
العهد علی جمیع عباده فمن تقدم علیه کفر بالله من فوق عرشه فهو یفعل ما یشاء و اذا شاء الله
و یکتب علی عضده و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا فهو الصدق و العدل و ینصب له عمود من نور من الارض
الی السماء
یری فیه اعمال العباد تنبیه مضمون این حدیث آنست که مذکور از طارق بن شهاب که حضرت امیر
المومنین ع که آنحضرت فرموده که ای طارق امام کلمه خدا است یعنی خلایق با و منتفع میشوند و استفاده
مراد دائم میکنند چنانکه مخاطب از متکلم بتوسط کلمه و کلام مستفید میشود و حجت خدا است بر
خلایق یعنی ایشان را در احکام دین و اسلام عذری نبوده باشد و وجه الله است یعنی بندگان
از جانب او متوجه خدای تعالی میشوند و نور خدا است یعنی بروشنی معارف او راه بسوی نجات
می‌یابند و بندگان مامورند که با و ایمان آورند و حجاب خدا است یعنی واسطه است میان خالق
و خلایق و آیة الله است یعنی علامت و نشانه است بر قدرت و عظمت و اثبات ربوبیت الله تعالی
و خدای عز و جل برگزیده او را از جمیع خلایق و قرار میدهد در او آنچه خواهد از اسرار و علوم و
هر چه را خواهد مخفی نماند که در کلام آنحضرت ع که یختاره الله اشاره است بآیه واقعه در سوره
قصص که وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی ...
کرده بود که پروردگار تو میآفریند آنچه میخواهد و بر میگزیند هر که را میخواهد برای رسالت و امامت را
چنانکه برگزید حضرت محمد را بجهة رسالت و ائمه معصومین را ع برای امامت پس معنا ... هذا
اینست که تعیین پیغمبر و امام باختیار خدای تعالی است نه با راده و خواهش خلق که هر کرا خواهند
کنند پیغمبر یا امام ... یعنی امری ... کفر است چنانکه ... مفید ان است ...
مر خدای راست از آنکه کسی را بالای اختیار او قدرت و اختیاری باشد و برتر است خدای ...

از آنچه گذشت واضح شد که کار خدای را بر خویش و بندگان پس از اینجاست که آنحضرت ع فرمود که امام کسی است که
که خدای تعالی او را بجهت امامت اختیار میکند و از علم خود آنچه خواهد بوی میسپارد و او را
بر امر بندگان مفترض الطاعه میگرداند و بر همه بلند پایه امارت و حکومت میرساند یعنی ما بعد خدا
در طبقات سموات و اقالیم زمین باختیار و تعیین حضرت رب العالمین که و[ضعنا] است خدای تعالی
بلی ولایت و امامت عهد و پیمان را بر جمیع بندگان گرفت پس آنکس که پشت کرد از جانب عهد و
پیمان و طریق مخالفت پیمود کافر گردیده بخدا از بالای عرش خدا و این کلمه کنایت است از تغلیظ
و تشدید کفر چه آنکس که در مقام مقدس اینکار بغیر تنبیه نماید قباحت و شناعت آن کار
سخت تر است از آنکه در جای دیگر این فعل از وی بظهور آید پس مراد در اینمقام اینست که کسی که
وفا بعهد و پیمان ننماید و طریق خلاف و عصیان بپیماید بهمانکار کافر گردیده بکفر غلیظ شد بدرستی که امام
میکند هر چه میخواهد و هر گاه خواست خدای تعالی چیزی را و آن مشیت پذیر گردید امام میخواهد
یعنی خواهش امام تابع مشیت خداست و ظاهر است که مشیت الهی بصدور آن تعلق نیافته امام
نخواسته و مینویسد خدای تعالی بر بازوی امام این آیه را که وتمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل
براین امام صادق و عادل است و نصب کرده میشود برای امام عمودی از نور از زمین تا آسمان که می بیند
در آن عمود تمام اعمال بندگان را مطلع مخفی نماند که شرح کلام معجز نظام آنحضرت ع بحدیثی است که
در باب مواليد الائمة از کتاب کافی بروایت محمد بن یحیی که منتهی میشود به یونس بن ظبیان
از ابی عبدالله ع مرویست که آنحضرت فرمود که هر گاه خدای عز و جل خواهد که امامی را از
امام دیگر خلق کند ملکی را بفرستد که از زیر عرش شربتی بجهت شستن بیاورد بامام رساند و آن شربت را
بوی بخوراند پس آنگاه از سحاب بنیان تا [illegible] در نطفه خلیفه الهی در صلب امام
الشریفه هم قرار گیرد و با یاری فضل الهی در ربع امامت متحرک و فضا رفت پذیرد و آن نیر
عالم افروز تا چهل شبانروز صوت و کلام نشنود و بعد از ولادت همان فرشته که از زیر عرش
شربت آورده بود خدای تعالی او را بفرستد که این آیه را بر بازوی راست او نویسد که وتمت
کلمة ربک صدقا و عدلا یعنی و تمام شد کلمه پروردگار تو بجهات صدق و عدل او در وی
و عدالت پس چون از امام بامر امامت قیامت نماید حق تعالی در هر بلده بلند گرداند
از نور مناری که بدان مشاهده اعمال بندگان نماید و همچنین بروایت دیگر عمودی از نور مذکور است

کم علامت

کم علامات آن کردارهای بد و نیک مردم هر بلد برای امام ع میدانند تتمه و یطلعه الحجه
علم الضمیر ویطلع علی الغیب ویعطی التصرف علی الاطلاق ویری ما بین المشرق والمغرب فلا یخفی علیه شیء
من عالم الملک والملکوت ویعطی منطق الطیر عند ولایته هذا الذی یختاره الله لوحیه ویرتضیه
لغیبه یکی آنحضرت ع در صورتیکه داد قسم با یکدیگر اما بیان علم ضمیر میشود یعنی با هیبت
در وی ابد و معنی فی الضمیر آن است که میدانند هیبت را بظاهر اوست و علم ضمیر بباطن او اطلاع می یابد
برعلم غیب داده میشود در تمام علم تصرف علی الاطلاق و می بیند و میداند از مشرق تا مغرب یعنی
بروی پوشیده نیست بر امام هیچ ظاهر از عالم ملک و ملکوت و آموخته میشود هنگام ولایت و امامت
گفتار مرغان را پس اینست آنکسی که اختیار میکند او را خدای تعالی برای وحی خود و برمیگزیند او را
خود یعنی آنکسی که بیان و صفات او نمودم همانکسیست که خدای عز و جل او را بجهت محافظت وحی که
به رسول اش نازل شده اختیار و برای حراست میکند که به رسول خود اطلاع بخشیده تعالی ابقی
و اعتبار مینماید پس وحی و خبر که لا بد میشود و نازل میشود و بعد از آن بواسطه
امام انتقال می یابد و بامر سپرده میشود و اسرار مطلع پوشیده نماند که دانستن زبان
مرغان از جمله فضایل و احسانهای الهی و معجزه حضرت سلیمان بود چنانکه در سوره نمل مذکور است
کرد و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل
المبین همانا ترجمه اینست که میراث گرفت سلیمان از داود و فرمود که ای مردمان آموخته
شده ایم ما زبان مرغان و عطا کرده شده ایم از هر چیز که بآن محتاج بودیم بدرستی که این عطا
هر آینه آن فضیلتی است که نمایان و آشکار است پس از مضمون کلام امیر مؤمنان و صریح
ما فهموا به قرآن مستفاد میشود که واجب است که امام هر زمان زبان مرغان را بداند که
عارف بلغت و گفتار همه باشد و هر که گوید زبان را منتج یا مقصودی باشد جواب شافی
اجابت فرماید پس آنکه زبان و نغمه را هم بداند چنانکه مشهور است که از ابوبکر پرسیدند
که وفاکهة و ابا چه معنی دارد جواب گفت که فاکهه میوه های تر و خشک است اما ابا را ندانم
مذکور کلام آنحضرت ع که هذا الذی یختاره لوحیه و یرتضیه لغیبه اشاره است بآیه کریمه واقعه در
سوره جن که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [illegible]
غیب پس انکار فنا زد و مطلع نگردانند بر غیب که مخصوص بوجه که ایشان را که اختیار نماید

کذا آنکه سود عظیم ایشانست بعضی از مفسران گویند که رسول در این مقام شامل هر رسولیست که
خدای تعالی او را بعنوان نبوت و رسالت امتیاز داده و بعضی گفته اند که مراد از رسول
این حضرت رسالت پناه است که حق تعالی او را بر علم غیب اطلاع داده و بواسطه آنحضرت صلعم اوصیا
و ائمه که حافظان دین مبین اند ایشان اطلاع یافته اند تا معجزه و کرامات ایشان باشد و در کتاب کافی
بروایت حمران بن اعین از امام محمد باقر عم مرویست که آنحضرت در تفسیر من ارتضی من رسول
فرمود که محمد رسولست که محمد از آن کسانست که خدای تعالی او را با جهت اظهار غیب پسندیده و در
احادیث مذکور است که آنحضرت فرمودند که آنچه در علم الهی مقدور و مقتضی گردد و خدای تعالی
خواهد که امضاء آن کند اول علیست که منتهی برسول خدا میشود و بعد از آن بواسطه آنحضرت با
میرسد والسلام تتمه و یؤیده بکلمته و یلقنه حکمته و یجعل قلبه مکان مشیته و ینادی له بالسلطنة
و یذعن له بالامرة و یحکم له بالطاعة و ذلک لان الامامة میراث الانبیاء و منزلة الاصفیاء و خلافة
الله و خلافة رسل الله فهی عصمة و ولایة و سلطنة و هدایة لانها تمام الدین و رجح الموازین
و عز المؤمنین و شفاعة المذنبین و نجاة المحبین و فوز التابعین لانها راس الاسلام و کمال الایمان
معرفة الحدود و الاحکام و تبیین الحلال من الحرام فهی رتبة لا ینالها الا من اختاره الله و قدمه و ولاه
و حکمه دیگر آنحضرت در حدیث طارق میفرمایند که خدای تعالی مؤید میسازد امام را بروح خود
و اسرار حکمت خود را بوی تعلیم مینماید و دل او را مکان مشیت خود میگرداند و آوازه سلطنت او را
میرساند و مردمان را اذعان امارت بخشد و میفرماید و ایشان را بفرمانبرداری او مامور میگرداند
و اینها که میکند جهت آنست که امامت میراث پیغمبرانست و منزلت برگزیدگان و خلافت خدا
و خلافت رسولان خداست پس امامت عصمت و ولایت و سلطنت و هدایتست زیرا که
امامت تمام کننده دین و افزونی موازین و قوت و غلبه مؤمنان و نجات دوستان و شفاعت گناهکاران
برهانست جهت آنکه امامت سر و افراز اسلام و کمال دین و شناختن حدود و احکام و تمیز دادن حلال
از حرام پس چون امامت جامع این صفات و منبع این ایاتست نمیرسد باین مرتبه هیچکس مگر آنکه خدای تعالی
او را برگزیند و اختیار کند و بر تمام بندگان مقدم دارد و او را در خلق حاکم کرده باشد تتمه قال علیه السلام
حفظ الثغور و تدبیر الامور و هی بعدد الایام و الشهور فالامام هو الشمس الطالعة علی العباد
بالانوار فلا تناله الایدی و الابصار و الیه الاشارة بقوله و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و المؤمنون

و عترته فالعز للنبی و للعترة و النبی و العترة لا یفترقان الی آخر الدهر و دیگر آنحضرت در حدیث طارق میفرماید که
نگاهداشتن سرحدهای مخوف و مواضع خطرناک از بلاد اسلام و تدبیر امور خاص و عام است شهور و
ایام است یعنی امام انوار آیات بر بندگان با انوار ولایت بدرجات دعوت و مهابط
ادراک قوتهای امام دیدهای انام و بسوی این معنی اشاره است بقول خدای تعالی در سوره منافقون
و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین همانا تحقیق و برای خداست قوت و قدرت و بزرگی
او را است عزت نبوت و غلبه و شفاعت و مر آنکسانرا که حق سبحانه و تعالی مکرم و عزیز گردانید
مثل آنحضرت که مر ایشانراست عزت و ولایت و امامت و خلافت پس عزت بعد از خدای تعالی مخصوص
و عترت آنحضرت که مر ایشانراست عزت ولایت و امامت و خلافت پس عزت بعد از خدای تعالی
مخصوص پیغمبر و بنی و عترت است و هم جدا نمیباشند تا آخر الزمان تنبیه نانکه شیخ ره نقل میکند
مردی گفت بحضرت امام حسن علیه السلام که یا ابن رسول الله اعتقاد مردم اینست که در ذات مقدس
شما عجب تکبری هست فرمودند حاشا که در من تکبر بوده باشد این عزت و مهابت است که مردمان
پندارند که تکبر است و این آیه را خواند که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین چنانچه در مدح حضرت
امام زین العابدین علیه السلام گفته اند زحیا دیده کشاید ز مهابت که کشاید
دیده خوابانید که مهابت نگاه نتوانند تتمه هو راس دائرة الایمان و قطب الوجود و سماء الجود
و شرف الموجود و ضوء الشمس و نور القمر و اصل العز و المجد و معناه و مبناه فالامام هو السراج الوهاج
و السبیل و المنهاج و الماء الثجاج و البحر العجاج و البدر المشرق و الغدیر المغدق و المنهج الواضح المسالک
و الدلیل اذا عمت المهالک و السحاب الهاطل و الغیث الهاطل و البدر الکامل و الدلیل الفاضل
و الظلیل و النعمة الجلیلة و البحر الذی لا ینزف و الشرف الذی لا یوصف دیگر آنحضرت عم در حدیث طارق
میفرماید که امام پیامبر رسول الله و دائره ایمانست و قطب دائره وجود و شرف هر موجود
روشنی آفتاب و نور ماه و اصل عزت و مجد و معنی و اساس و فرزند که امام چراغ
افروخته یعنی همان سراجست که خدای تعالی در سوره فرموده کانا هدیناه السبیل و امام
ماه راستی است که اعوجاج در آن نیست و باران در آن نیست بر قایله که ما ابرمرحمت الهی نزول
در سوره فرموده و جعلنا من المعصرات ماء ثجاجا و امام دریاییست پر شور و طغیان
ماهیت پر نور و لمعان بر که ایست پر آب یعنی مملو است از علوم و معارف و راه‌ها است که بدان

ونابان ونما بنده است هرگاه بسیار باشد بسلك خطرها در طریق بیان وان این بیت بر بازان
وبا این بیت صاحب فیض وان بود بیت کاملان دلیلها استعجال کننده حق از باطل واسمائ
است وان دریائی است که با خبر هنر بسی دو تمام عیش وان نرخی که بوسف در نمی آید **تتمة**
العزیزة والروضة المطیرة والزهر الاریج والبدر البهیج والنیل اللائح والمنهج الواضح والطبیب الشفیق
الشفیق مفرج الغیاث فی الدواهی والحاکم فی الامر والناهی امین الله علی الخلائق وامینه علی الحقائق وحجة
علی عباده ومحجته فی ارضه وبلاده مطهر من الذنوب مبرء من العیوب مطلع علی الغیوب ظاهره امر لا
یملك وباطنه غیب لا یدرك واحد دهره وخلیفة الله فی امره ونهیه لا یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل
دیگر آنحضرت ع در حدیث طارق میفرماید که امام در عالم امکان چنان است که آفتاب با غیبت
باران خرم و شاداب و شکوفه است را نجم اشجم اعوش نسیم صبح در همه جا پر بناه و ماه شب
درافق حسن باهر و تابان نیر است بر سپهر هستی ظاهر و درخشان عطر نسیم اکرم علم صاحب
ملائك پذیر سوداگی سخن مندان راهیست بمنزل مقصود بیونه طبیبی است مهجور ابود
خمکسار پناه بندگان است در دشوارها روزگار حکم کننده است در قضایا از جهان دهنده
در مصالح برایای نهی کننده است از معاصی و خطایا امیر است از جانب حق تعالی بر خلایق امین خدا
بر علم حقایق حجت خدا است بر کافه عباد و طریق واضحیست در روی زمین و تمام بلاد مطهر است از
الودگی ذنوب مبرا است از نقایص عیوب آگاه است بر علم غیوب ظاهر او امریست که هیچکس مالك او
بود و باطل و غیبی است که طریق ادراك او نتوان بمود یکانه روزگار است منصوص حق و خلیفه خدا
در امر و نهی یافت نمیشود برای او مانندی عدیلی قایم نمیشود برای او عوضی بدیلی **تتمة** فوا اینا له
معرفتنا ادنیاله رحمتنا وینهد کلا منا اوبیدك منزلتنا حارت الالباب العقول وتاهت
الافهام فیما اقول تصاغرت العظماء وتقاصرت العلماء وکلت الشعراء وخرست البلغاء وکلت
الخطباء وتواضعت الارض والسماء عن وصف شان الاولیاء وهل یعرف او یوصف او یعلم
یدرك وبلك شان من هو نقطة الکائنات وقطب الدائرات عین الممکنات وشعاع جلال الکبریا
وشرف الارض والسماء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین ونعت الناعتین وان یقاس بهم احد
من العالمین ودیگران حضرت ع در حدیث طارق میفرماید که بکیست آنکس که بسعادت معرفت
ما تواند رسید یا قابلیت درجه ما تواند کرد یا ما اقتدا از کرامت ما تواند بود یا ادراك

ما

ما تواند نمود حیران است عقول اولی الالباب و متحیر اند افهام درایشان ... نیم مقدار و دانشمندان
با وقار و شعرا و بلغاء و خطبا روزگار نمی و فلك دوار همگی کوچك و کوتاه و با زمانده
گنگ و کلال و قاصرند در وصف شان دوستان خدا و با شناخت میشوند یا منقصه مینمود
یا معلوم و مفهوم میگردد یا در یافته میشود یا تعریف احدی در می آید شان کسی که او نقطه
کائنات و قطب دایره مکونات و مقصد نتیجه ایجاد ممکنات و پرتو نور جلال کبریا و شرف
اهل زمین و ساکنان سپهر والاست مقام آل محمد بالاتر است از وصف مدح کنندگان و نعت مد
اندیشان و از آنکه قیاس کرده شود احدی از اهل عالمیان برایشان **تتمة** وکیف هم النور
الاول والکلمة العلیا والتسمیة البیضاء والوحدانیة الکبری التی اعرض عنها من ادبر وتولی
وحجاب الله الاعظم الاعلی فاین الاختیار من هذا واین العقول من هذا ومن ذا عرف من عرف
او وصف من وصف دیگر آنحضرت میفرماید که چگونه عارف آل محمد توان بود یا کسی بر ایشان
توان نمود مثال الکلمة ایشان انوار اولیه و الکلمة العلیا و تسمیة البیضاء و وحدانیت کبری اند که روی
از ایشان گردانید کسی که ادبار نمود و روی از جانب حق تافت بس کجاست طلاقت اختیار
از بیان این منزلت و کجاست فهم عقول از ادراك این مکانت یعنی بعد از اخبار فرمان نشرح
ایشان نمیتوان رسید و برتبه عقول و ادراك ایشان نمیتوان دید چه جز شناخت
ایشان از ایشان خنده جمعی از شمسنان نموده مدحت اندیشی که بوصف ایشان پرداخت
مطلع مخفی نماند که قول آنحضرت ع که فرمود نحن انوار صلوات الله علیهم نور اول اند مبنی است
بر آنکه نور ایشان از نور پیغمبر ص آفریده شده و آنحضرت فرمود که اول ما خلق الله نوری یعنی
موجی که از نیا وارت بحر قدم بساحل هستی رسید نور من بود و بمعنی نظهور رسیده که انوار ایشان
است و انوار ایشان همگی یکی است پس نه ایمه معصومین با اعتبار فیض و صفا و مخلص ایشان اند
همچنین کلمه علیا اند جهت آنکه کلمه دین و اسلام تقسیم یافتند و خدای تعالی در سوره توبه میفرماید که
کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا اما آنکه حاصل ترجمه این باشد که خدای تعالی دین و ملت کفار را
مغلوب و دانی و حال سفلی گردانید و غالب برتر است و چون الرسول ع حافظان دین
خدا بند بایشان اطلاق کلمه بر ایشان شده همچنانکه کلمه دین تقسیم یافته یا بایشان که انبیا و اوصیا
وائمه با اعتبار مبدا اکرم نور حضرت رسول ص اول و برتر کلا تند و همچنین ایشان نسبت بعضا اند

تا سیوین نیکوی بود انی مخفی نماند که انوار تمامی انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین ع اسماء الله اند بجهت آنکه
ذات اقدس بیچون که تقدست اسماؤه بایشان شناخته میشود چنانچه از اسم مسمی او
مفهوم میگردد و چون انوار مقدسه نبی و ائمه ع اعظم و اشرف اسماء الله اند موسوم گشته اند بصفا
و چون تسمیه خدای تعالی با انوار ایشان میشود و آلت تسمیه نور اطلاق لفظ تسمیه بر ایشان شده از
قبیل تسمیه آلت باسم ذی آلت و همچنین موصوف اند بوحدانیت کبری بجهت آنکه توحید خدا باب
ایشان میشود و سر حلقه توحید نبی و بنای توحید بر قول لا اله ایشانست و باین جهت نامیده
شده اند بوحدانیت کبری از مقوله تسمیه باسم سبب و همچنین حجاب بزرگ و وسیله برتر
خدااند زیرا که انبیا و اوصیا حجابها و واسطها اند میان رحمت الله تعالی و خلایق و ورود مائده
بتوسط این حجابها شمول مراحم و عواطف ربانیه میشوند و چون آل محمد ع از تمامی حجابها بزرگ
و برترند بلی ایشان حجب اعظم اعلا باشند و در حدیثی که از محمد بن علی بن بابویه از حضرت امیر المؤمنین ع
مرویست مذکور است که آنحضرت فرمودند که خدای تعالی نور محمد ص را بیافرید پیش از آفرینش
تمام مخلوقات بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و بیافرید از نور آن نور دوازده حجاب
مراد از حجابها انوار ائمه طاهرین است علیهم السلام بعد از این حدیث نیز ایشان اعلا و اعظم از باقی
انبیا و اوصیای نبی [illegible] تتمه ظنوا انه للشک فی غیر آل محمد کربه و زلت اقدامهم و اتخذوا العجل
ربا والشیطان حزبا کل ذلک بغضا لبیت الصفوة و دار العصمة و حسدا لمعدن الرسالة
والحکمة و زین لهم الشیطان اعمالهم فتبا لهم و سحقا کیف اختاروا اماما جاهلا عابدا للاصنام
جبانا یوم الزحام والامام یجب ان یکون عالما لا یجهل و شجاعا لا ینکل لا یعلو علیه حسب و لا یدانیه
نسب دیگر آنحضرت ع در حدیث طارق میفرماید که منافقان پنداشتند که این منصب عظیم
و اوصیا فی حجیتهم بغیر آل محمد ص خلاف حق و دروغ گفته اند و قدمهای ایشان از طریق حق
و آن گوساله را معبود خود گرفتند و شیطان را حزب و اعوان خود ساختند مخفی نماند
که این کلام معجز نظام اشاره بحکایت قوم موسی و هرون است و مجمل بیان آن برین نهج است که چون
حضرت موسی ع بجهت نزول توریه متوجه کوه طور میشد هرون را در میان قوم خلیفه و جانشین خود
نمود و قوم را باطاعت و متابعت هرون وصیت فرمود و بعد از آن روانه شد و سامری که از
جمله منافقان و اهل ضلال بود قوم موسی را به پرستیدن گوساله گمراه نمود و او مردی بود از قبیله

ساره

سامره از عظمای بنی اسرائیل و منافق و از جمله گوساله پرستان و او را موسی بن ظفر گفتندی و
وقتیکه فرعون ابنای بنی اسرائیل را کشت او متولد شد و مادرش بعد از تولد او را بکنار
نیل در جزیره بیفکند حق تعالی جبرئیل را بفرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او را
مهیا گرداند و او را محافظت نماید بدین سبب جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن
فرعون از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته بود و با خود نگاه داشت تا آنکه در وقتیکه
موسی ع بطور رفت سامری از سیم و زر ساخته هیئت گوساله بریخت و [illegible] از خاک سم اسب جبرئیل
که در وی حیات میکشت در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا
شده باواز در آمد و بعضی گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بود بانگی بر
کرد که چهار دانگ قوم بنی اسرائیل او را سجده کردند مگر جمع قلیلی که بر ایمان خود باقی
بر حضرت امیر المؤمنین ع بجز چهار از خود اشاره نموده اند بانکه امت بعد از رحلت
رسول ص باغوای عمر که بجهت اصح موافق سامریست بابی بکر بیعت کردند و مخالفت با وصی
پیغمبر کردند همچنانکه قوم موسی بعد از آنحضرت موافقت با حضرت هرون نکردند و طریق
نفاق و شقاق پیموده باغوای سامری گوساله پرستیدند ؟ هست ابوبکر شبیه گوساله
بلکه گوساله نود سالم و لهذا حضرت رسول ص بوقوع این احوال اشاره فرموده اند بقول
خود که مرتضی علی ع من هرون این امت است همچنانکه هرون بلا فاصله وصی موسی بود علی ع بلا فاصله وصی
همچنانکه قوم موسی ع مخالفت و شقاق ورزیدند و متابعت وصیت موسی و وصی او ننمودند
امت من نیز طریق مخالفت و نفاق خواهند پیمود دیگر آنحضرت میفرماید که جمیع کارها که منافقان
کردند دشمنی است با خاندان اصطفا و صفوت و دودمان عصمت و رشک و حسد است که
معدن وحی است که بر رسول ص نازل شده و مکان علم و فقاهت و شیطان کردار
زینت اعمال ایشان را در نظر ایشان آراسته و بصورت خوب بایشان نموده پس هلاک و دوری باد ایشان را
از رحمت الهی که چگونه برگزیدند امام نادانی بت پرستی را که مدتی روزگار پرستش بت کرده و هنگام
مردانگی و محاربت و حال آنکه واجب است که امام دانایی بوده باشد که هیچ جاهل نبوده باشد و شجاع
باشد که هرگاه اقدام نماید رو گردان نگردد و بلندی نماید بر او هیچ حسبی و نزدیکی ننماید باو
هیچ نسب تتمه ثم نوفی الذروة من قریش والذروة من بنی هاشم والبقیة من ابرهیم والنهج من النبع الکریم

والنقص مع الرسول والرضا من الله والقبول عن الله وهو شرف الاشراف والفرع من عبد مناف عالم
بالسياسة قائم بالرياسة مفترض الطاعة الى يوم الساعة اودع الله قلبه سره وانطق به لسانه فهو
معصوم موفق ليس بجبان ولا جاهل فتركوه يا طارق واتبعوا اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه
بغير هدى من الله دیگران مرسیم شرح فقرات صلوات الله علیه در حدیث طارق میفرماید که
امام باید که عالم و شجاع و در سیر خو ... غایت انقطاع باشد پلو در بلندترین منزلت
طایفه قریش و مجد و شرف قبیله بنو هاشم و سلسله کذاشته سلسله ابراهیم است و شاخ نسبت کریم
نبوت و نفس رسولست و رضا و خوشنودی خداست یعنی اطاعت و فرمانبرداری او موجب خوشنودی
خداست و گفتار حداست یعنی انچه امام گوید گفته خدا است یعنی امام شرف تمام شرفها است فرع از شجره
عبد مناف و دانا است بعلم سیاست و فطنت و صاحب داری قیام نماینده است بامور ریاست و ...
مفترض الطاعه است معصوم و خطا ... است بفضل الهی بر سینه و ... داده ... بیس
واکذاشتند این امام را که وصف نموده ام ای طارق و پیروی کردند خواهشهای نفسی خود را و ...
کمراهتر از انکس که پیروی خواهش خود را بدون هدایتی از خدا و حق ... کلام معجز نظام انحضرت
که فرمودند امام نفس رسولست اشاره است بقول حضرت پیغمبر صلی الله علیه که فرمودند که یا علی روح تو
روح منست جسم تو جسم منست و همچنین مبنیست بر ایه مباهله چه بعد از زیر و کبر یعنی فقل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم و در زیر زیر
عبای سید انبیا صلعم از پسران حضرت حسنین و از زنان فاطمه بود علیه السلام و کسی که بمنزله نفس حضرت
رسول بود حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام چنانکه سابقا گذشت و قول انحضرت که فرمودند
الرضا من الله اشاره است باینکه امام کسیست که خدای تعالی بندگان را مامور ساخته
بطاعت و پیروی او چنانکه در قران مجید فرموده که واتبعوا رضوان الله و رضا و رضوان خدای تعالی
پیروی امیر المؤمنین است علیه السلام که خدای تعالی بامر با قران هدایت میکند کسی را که پیروی رضای خدا
نماید چنانکه در سوره مایده میفرماید که یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و در فقره
والقول عن الله اشاره است بایه کریمه واقعه در سوره قصص که ولقد وصلنا لهم القول لعلهم
یتذکرون همانا ترجمه ایه نیست که پیوند دادیم و در هم پیوستیم برای ایشان سخن را یعنی فرستادیم
برای ایشان ایتی بعد از ایتی و سوره بعد از سوره تا شاید ایشان پند پذیر شوند و دلالت تامل

نماید

تا روز داوری بسیده خدای تعالی
بود او و سرخود داد و گویا ساخت
بلکه خود زبان او ... امام معصوم
صح

نماید و علی بن ابراهیم در تفسیر این ایه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که انحضرت فرمود
که مراد از قول او در این ایه امامیست بعد از امام انی الائمه از ... چنانکه انحضرت در این ایه کریمه فرموده
که امام در میان خلایق قول خداست و دیگر در کلام ... نظام انحضرت علیه السلام که فرمودند واتبعوا
اهواءهم اشاره است بقول الهی در سوره محمد صلعم که فرموده افمن کان علی بینة من ربه کمن زین
له سوء عمله واتبعوا اهواءهم همانا ترجمه ایه کریمه اینکه ایا کسیکه باشد بر حجتی روشن از پروردگار خود
مانند کسی است که اراسته شده برای ایشان بدی کردار ایشان و پیروی کردند خواهشها
و ارزوهای باطله خود را یعنی مساوی و یکسان نیستند علی بن ابراهیم در تفسیر این ایه میفرماید
که مراد این ایه از انکس که بر حجت روشن است امیر المؤمنین علیه السلام و مقصود از انکس که پیروی
ارزوهای باطله خود کرده اند دشمنان انحضرت اند که حق او را غصب کردند که شیطان زینت
داده و بیاراسته بدی کردار ایشان را از مخالفت و معصیت و غصب حق خلافت و پیروی کردند
ارزوهای نفسانی خود را و همچنین در شان دشمنان اهل بیت علیه السلام نازل شده ایه واقعه در سوره قصص
ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله که انحضرت صلوات الله علیه اقتباس نموده در انتها
فرمود بس کلام انحضرت علیه السلام در این مقام مؤید تفسیر علی بن ابراهیم است والسلام تمت والامام یا طارق
بشر ملکی وجسد سماوی وامر الهی وروح قدسی ومقام علی ونور جلی وسر خفی فهو ملکی الذات
الهی الصفات زاید الحسنات عالم بالمغیبات خصا من رب العالمین ونصا من الصادق الامین وهذا
کله لال محمد لا یشارکهم فیه مشارک لانهم معدن التنزیل ومعنی التاویل وخاصة الرب الجلیل
ومهبط الامین جبرئیل دیگر انحضرت علیه السلام میفرماید که ای طارق بدرستیکه امام بشریست فرشته نهاد
و جسدیست فلک قرار و امریست منسوب بخدا و روحیست از عالم قدس و مقامیست بلند و نوریست
ظاهر و هویدا و سریست نهایان پس امام ملکی الذات یعنی مقدس است از رذایل نفسانی و خواهش
جسمانی الهی الصفات است یعنی بمکارم اخلاق حمیده و محامد اطوار مرضیه مظهر صفات الهیه
زیرا که بمقتضای خلافت الهی میباید که متخلق باشد باخلاق مستخلف خویشتن کثیر الحسنات
و دانا بمغیبات است تخصیص یافته شده باشد از پروردگار عالمیان و منصوص باشد از جانب
صادق الامین یعنی سید ادمیان و این صفات و اثار مذکوره تمام مخصوص است بال محمد علیهم السلام
که شریک نیست با ایشان در این صفات مشارکی زیرا که ایشان در مقام جمیع ایات منزله قرانیه و

وعالم بتاویل کلمات و باطن قرآن و خاصان درگاه خداوند جلیل و موضع نزول حضرت جبرئیل اند
مخفی نماند که حضرت جبرئیل امین ع بر پیغمبر ص نازل شده و وحیهای الهی را بآنحضرت رسانیده و
ائمه ع حافظان وحیهای الهی و حارسان دین اند و نور انوار نبوت مطلع انوار ایشانست
همانا بانجهت حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که ایشان محیط جبرئیل امین اند تتمه صفات
الله و صفوته و سره و کلمته و شجرة النبوة و معدن الفتوة عین المقالة و منتهى الدلالة و محکم الرسالة
و نور الجلالة و جنب الله و ودیعته و موضع کلمة الله و مفتاح حکمته و مصابیح رحمة الله و ینابیع نعمته
السبیل الى الله و السلسبیل و القسطاس المستقیم و المنهاج القویم و الذکر الحکیم و الوجه الکریم و النور
القدیم اهل التشریف و التقدیم و التفضیل و التعظیم خلفاء النبی الکریم و ابناء الرؤف الرحیم
و امناء العلی العظیم ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم دیگر آنحضرت ع در حدیث طارق بن شهاب فرموده
که ائمه ع صفات خدا اند یعنی انوار جلیه محامد و ممدوحیتی که از خدا صادر شده اند و خدا
بایشان شناخته میشود و برگزیده خدا اند از خلایق و سر خدا اند یعنی مقصود اصلی از آفرینش
ما سوا اند و کلمه خدا اند یعنی انوار ایشان مخلوق اول الهی است که توسط غیر و واسطها اند میان
خدا و خلق در ایصال اوامر و احکام و استفاده مقصود و مرام چنانکه کلمه و کلام واسطه
میان مخاطب و متکلم و افاده معنی که مراد متکلم است با نها میشود شجره نبوت اند یعنی مقام جمله
که پیغمبر ص ثابت دانه جنین داده و مکان نبوت و حیات مردی اند که ... قول و گفتار الهی اند
منتهای دلالت اند یعنی راهنمای بسوی رضای الهی و بهشت بایشان منتهی میشود و محکم رسالت اند
یعنی از جمله وحیها که بر رسول ع نازل شده ایشان در باره امامت ایشان محکم اند که اشتباه
و احتمال غیر در آن نیست یا بآنمعنی که در میان بندگان موضع حکم و صولت الهی اند و نور جلال اند
یعنی از پرتو نور جلال او روشنی بخش زمین و آسمان اند و جنب الله اند یعنی فرمان ایشان فرمان
خداست و حق خداست و مودت فلاح و سعادتست و تقصیر در حق ایشان موجب حسرت
و ندامت چنانکه در سوره زمر وارد شده که در روز قیامت هر کسی از اهل تقصیر بندامت
گفت یا حسرتی على ما فرطت فی جنب الله ای بسا افسوس و پشیمانی من بانچه تقصیر کردم در طاعت
و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده اند مائیم جنب الله پس چون ایشان از جانب
خدا منصوب و منصوص اند و طاعت ایشان طاعت خداست و مخالفت ایشان تقصیر در حق خدا

لاجرم

٢٥٦

لاجرم بندامت بسیار و افسوس خواهند خورد و از کرده پشیمان خواهند شد دیگر آنحضرت ع
فرموده که ایشان ع ودیعت خدا اند در میان خلق یعنی خدای تعالی ایشان را بخلایق سپرده
پس بر بندگان واجبست که حفظ و حراست امانت الهی نمایند و همچنین موضع دین خدا اند و
شریعت و ملت نبویه بایشان قیام دارد و مفتاح حکمت الله اند یعنی تعلم در علم و فقه و قضا
بکلید بیانات ... ایشان گشوده میشود و همچنین مصابیح رحمت الله اند یعنی رحمت
پروردگار عالمیان را اهل زمین و آسمان در شب دیجور امکان بروشنی ولایت ایشان دریافته
و مشعله نور انوار مودت ایشان محل نزول رحمت الهی میشوند یا بآنمعنی که ائمه ع ...
که از پرتو رحمت ... شده اند و همچنین چشمهای نعمت الله اند و ایشان سلسبیل بهشت
رضوان ... و همان چشمه سلسبیل اند ایشان میزان راست و درست که اعمال بندگان بآن
سنجیده میشود و ایشان از جانب حق تعالی شریعت و طریقه یا ... و ماصدق کریمه و لکل جعلنا
منکم شرعة و منهاجا اند و ایشان ذکر حکیم و وجه کریم و نور قدیم اند مخفی نماند که چون ائمه ع قسیم قرآن و ثقل اند
برموز و اسرار قرآن اند همانا بایشان ذکر حکیم تعبیر شده و کلمه ذکر را بدین ...
و بها ... تعبیر یافته و چون دین الهی با ائمه ع قائمست و بندگان بایشان متوجه خدا میشوند
و کرامت ... انوار مقدس ایشان را نور حضرت ...
آفریده شد بلکه از آن نور او ... کمال ... تمام کائنات ...
یافته اند و مؤید اینست حدیثی که ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که آنحضرت
صلوات الله علیه فرمود که بدرستی و راستی که خدای حق سبحانه و تعالی تکلم نمود بکلمه نوری گردید
محمد و علی و عترت او را از آن نور ... بعد از آن تکلم نمود بکلمه ... روحی گردید و آن روح را
در آن نور مستقر ساخت و آن نور را در ابدان ما ساکن کرد ... پس مائیم نور خدا و کلمه خدائیم
که محجوب گشته ... از بندگان ... نوری در آیات قرآنی با ائمه ع تفسیر یافته چنانکه کریمه و قد
در سوره مائده که قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین با ایشان تعبیر یافته و ترجمه والله
اعلم اینست که آمد شما را از جانب پروردگار شما نوری و کتابی بیان کننده علی بن ابراهیم نور را
در این آیه بامیر المؤمنین و ائمه ع تفسیر نموده و از این قبیل آیات و روایات بسیار است ...
نور قدیم و اهل تشریف و تقدیم و تفضیل و تعظیم اند که خدای تعالی ایشان را تشریف خلافت ...

سیادت و برتری عظیم و جلالت عظمت جبلی شرف و مقدم و مفضل و معظم گردانید از آنکه حضرت
حضرت تعالی ما یرید برقامت قابلیت ایشان لباس شرف [illegible] خلفای پیغمبر کریم کند و ذات شریف ایشان را بمکارم اخلاق
حمیده و محاسن اطوار پسندیده آراسته و پیراسته سیرت و صفت ایشان را [illegible] که رستگاری امت را که عموم خلقت
از حق تعالی خواسته و امینان سر وحی او و به بلندی مرتبه عظیم اند [illegible] رسول اند که بعضی ازایشان
از بعضی بهتر رسیده اند و خدای تعالی میدانست که شایسته مرتبه اصطفا و تقدیم کیست و سزاوار مسند خلافت
و امامت و تعظیم کیست تتمه السنام الاعظم والطریق الاقوم من عرفهم واخذ عنهم فهو منهم و
الیه الاشاره بقوله فمن تبعنی فانه منی و بدیگر آنحضرت میفرماید که ائمه ع بلندترین اهل عالم اند بقدر
و بزرگترین بنی آدم مسند سیادت و نقابت و طریقه راستی و پاینده ترین [illegible] باقیان و کسی را که
شناخت با امامت و خلافت و از ایشان فرا گرفت دین و ملت را [illegible] ایشان است و از جمله
کیست [illegible] مضمون اشاره است بقول الهی در حکایت ابرهیم که فرمود فمن تبعنی فانه
منی حاصل ترجمه آنکه حضرت ابرهیم ع گفت که هر کس پیروی کند مرا در دین و ملت پس او از اهل
دین منست [illegible] مستفاد میشود که هر که دین و ملت را از امام فرا گرفت که
بعینه ملت ابرهیم است هر اینه از اهل ایمان و اسلام است چنانکه در سوره حج میفرماید که
ملة ابیکم ابرهیم هو سماکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس حاصل ترجمه آنست که فرا گیرید و پیروی کنید ملت پدر خود را ابرهیم
او بود پیغمبر آنست و آنحضرت ع پدر امت و پدر بپدر حکم پدر دارد پس ابرهیم ع پدر این امت
باشد خدای تعالی نام نهاد شما را مسلمانان پیشتر از این در کتابهای آسمانی و در قرآن باز هم
تسمیه کرد شما را مسلمانان خواند و در این زمان پیغمبر شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن
مذکور است که ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس چون خدای تعالی شما را باینکه اختصاص کرد
و برتری قرب و اختصاص رسانید ملازم دین او باشید تا پیغمبر و اولاد او ع در روز قیامت بر شما گواه
باشند بقبول دعوت و متابعت ملت ابرهیم و اهل بیت آنحضرت و تا باشید شما گواهان
بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بایشان و علی بن ابرهیم ع آورده که حق تعالی بعد از پیغمبر
[illegible] را بر این امت گواه کرده است که بعد از نبوی حفظ و حراست دین [illegible] نمایند و بر امت
واجبست که متابعت ایشان نمایند و احکام دین را از ایشان فرا گیرند تا در روز قیامت در زمره

متابعان ایشان باشند و از اینجاست که آنحضرت ع فرمود که من اخذ عنهم فانه منهم تتمه
خلقهم الله من نور عظمته وولاهم امر مملکته فهم سر الله المخزون واولیائه المقربون وهو
بین الکاف والنون لا بل هم الکاف والنون دیگر آنحضرت ع در صورت طارق میفرماید که خدای تعالی
ائمه را ع از نور عظمت و جلال خود آفرید و ایشان را صاحب اختیار امور مملکت خود گردانید پس
ایشان مخزون خدایند و صاحب اختیاران مقرب درگاه کبریا اند و سر خدا اینکه میان بود
میان کاف و نون یعنی غرض از ایجاد کاینات با مرکن ظهور وجود ایشان بود بلکه هم ایشان اند کاف و
نون یعنی آن سخنی که حضرت [illegible] جهت خلق ممکنات بان تکلم نمود همین کلمه ایشان بود
که بعد از صدور آن باقی حروف و کلمات شهود بر کلمه هستی عیان و بیان باشند و بسوی کشور
امکان شتافتند ای [illegible] که بود چرخ و انجم بود آدم و آخر ازمیان کم بر تخته خاک و لوح
[illegible] کاف نوشته بود و نقطه نون از [illegible] شب و روز [illegible] محسوس بود ماهی
جو در [illegible] ظلمات [illegible] بود مونس میکشت فلک [illegible] در خاک [illegible] صحرا میرفت
زمین چو چرخ اخضر در عالم [illegible] سراسر از خاطر دهر بود رفته روز و شب ماه سال و هفته
[illegible] لابود نوشته [illegible] معجم بر تخت ابجد دو عالم فی ذات ز
وجود عنقا لابود نوشته بر سر لا د بسته نزلت دوران با [illegible] جهت جهاد
زنجیر زمان نزلت [illegible] بود چهار فضا آدم نشنیده بود اسمی [illegible]
در [illegible] کره بود دم در گلوی سحر گره بود با خون [illegible] نشنیده امید یک قطره [illegible]
چون گوهرت از عدم برون تاخت کار دو جهان بکاف و نون ساخت سرمایه آفرینش
از تست دانش [illegible] که بینش از تست ابجد تو [illegible] صحیفه آراست دال الف از تو شد
و راست رنگ خود و کون هم از تست صباغ صبغة الله از تست بایسته ترین صفات
شایسته ترین ممکنات در [illegible] هستی تو چون جان سر رشته عالمیت پنهان و مؤید این معانی
حدیث قدسی [illegible] است که بروایت محمد بن علی بن بابویه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
و مضمون آن حدیث اینست که خدای تعالی نور حضرت پیغمبر را پیش از ایجاد مخلوقات [illegible]
صد و بیست و چهار هزار سال آفرید و [illegible] حجاب [illegible] مراد از [illegible]
[illegible] حدیث فرمود که هم الکلمة التی تکلم الله بها ثم برء منها سائر الکلم یعنی پس ایشان کلامی اند

کہ خدای عزوجل اولا با نکلم نمود بعد از ان با قی کلمات را از ان کلم با فصح وجوه اخراج نمود
تبع نظا استا نکا یات کہ این کارخانہ ساخت معقصود عشق بود جهانرا بهانہ ساخت
تتمہ فهم الی الله یرعون وعنه یقولون وبامره یعملون علم الانبیاء فی علمهم وسر الاوصیاء فی
سرهم وعز الاولیاء فی عزهم کالقطرة فی البحر والذرة فی القفر والسموات والارض عند الامام
من راحته یعرف ظاهرها من باطنها ویعلم برها من فاجرها ورطبها ویابسها لان الله علم نبیه
علم ما کان وما یکون وورث ذلک السر المصون الاوصیاء المنتجبین ومن انکر ذلک فهو شقی
ملعون وکیف یفرض الله علی عباده طاعة من یحجب عنه ملکوت السموات والارض وان الکلمة
من آل محمد تنصرف الی سبعین وجها دیگر انحضرت میفرمایند کہ ائمہ عم بنده کان را بسوی خدا میخوانند
و انچہ میکویند از جانب خدای عزوجل میکویند و بامر خدا عمل میکنند علم همه پیغمبران در جنب علم
ایشان و سر همہ اوصیا در مقابل سر ایشان و عزت تمامی اولیا در ساحت عزت ایشان مثل
قطره ایست در دریا و مانند ذره ایست در صحرا و تمام اسمانها و زمین نزد امام مثل
دست اوست نسبت بکف دست او یعنی همچنانکه دست او محیط و حاوی کف دست و حرکت
کف او وابسته بدست است همچنین تمام اسمانها و زمین در دایره فرمان اوست و تراکیب
انها بحکم حقیقت جان او و یکان یکان از زمین و اسمان و موجودات مشهود و عیان اوست بنوعی کہ تمام
و امتیاز میدهد ظاهر انها را از باطن انها و میداند نیکو کاران انها را از بدکاران انها و تر
انها را از خشک انها یعنی میداند تمام جسمانیات را کہ خالی نیستند از رطوبت یا یبوست یا بالجملہ
میداند علم روحانیات و جسمانیات را یا علم حیات و علم ممات را بجهت انکه خدای تعالی علم کذشته
و اینده را به پیغمبر خود اموخت و باو سپرد و این سر محفوظ را باوصیا برکزیده انحضرت میراث بر داد
بنا بر ان وقت بانکه مشعله نور افشان علم ما کان و ما یکون در مشکوة نبوت انحضرت افروخته
کرفت در مشاهد مقدسه امامت ایشان تا طلوع صبح ابد دوام سوختن کرفته هر انکس کہ انکار
این عقیده کند و علم کذشته و اینده را در باره امام مفترض الطاعه قبول ننماید از اهل شقاوت و خذلان
و از درگاه احدیت دور و رانده است و چکونه واجب میکرداند خدای تعالی بر بندکان فرمان برداری کسی را کہ پوشیده
دارد از او عجایب و غرایب بدایع اسمانها و زمینها را کہ از دلایل الوهیت و شواهد ربوبیت
خداست و بدرستی و راستی کہ یک کلمه از آل محمد کو بنده بر میکردد به هفتاد وجه و محمول میشود بر هفتاد معنی
مطلع

مطلع معنی انچہ کہ مطابق کلام اعجاز نظام انحضرت عم در کتاب کافی در حدیثی بروایت مفضل از
حضرت ابی عبدالله عم مرویست کہ حاصل مفاد ان حدیث انیست کہ مفضل کوید کہ بحضرت
امام جعفر صادق عم کفتم کہ فدایت شوم ایا فرض میکند خدای تعالی فرمانبری بنده را
بر بندکان کہ نمی پوشد از او خبر اسمانها را انحضرت عم فرمود کہ نه چنین است بلکه خدای تعالی
کریم تر و مهربانتر است بر بندکان از انکه واجب کند فرمانبرداری بنده را بر تمام انام
بعد از ان محجوب و پوشیده دارد از ان بنده مفترض الطاعه خبر اسمانها را هر صبح و شام
و همچنین از قبیل قول انحضرت عم در کتاب خصال در حدیثی کہ اسناد ان منتهی است بحماد
بن عثمان از حضرت ابی عبدالله عم مرویست کہ حاصل معنی حدیث انیست کہ حماد بن عثمان کفت
بخدمت حضرت ابو عبدالله عم عرض نمودم کہ یا ابن رسول الله اخبار و احادیثی کہ از
شما میشنویم اختلاف در انها می بینیم انحضرت عم فرمود کہ عقل و ادراک شما قاصرتست از
فهمیدن کلام ما بدرستی و راستی کہ قران نازل شده بر هفت حرف یعنی بر هفت بطن یا هفت قرائت
و اقلا انچہ امام را هست و کمتر از ان نیست انیست کہ فتوی دهد بر هفت وجه یعنی فتوای
امام را اقلا هفت محل و هفت باطنست بعد از ان انحضرت این ایه را خواند کہ هذا
عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب اما مقصود انحضرت از خواندن این ایه در این مقام
ان بود کہ این علیکه ما داریم بخشش و عطائیست کہ خدای تعالی بما کرده اگر خواهیم بعضی را از ان
محظوظ و بهره مند میکردانیم و منت بروی میکذاریم و اگر نخواهیم امساک میکنیم باختیار ما
امساک و اظهار و این معنی کونه واقع است در سوره ص و حاصل ترجمه ایه کہ حق تعالی بحضرت
سلیمان کفت کہ این ملک و پادشاهی کہ بتو دادیم بخشش ماست بتو اکر خواهی مردم را محظوظ
ساز یا اختیار ببخش و منت کذار بر ایشان و اکر خواهی امساک نمای و این در صورتیست کہ تصرف
تو در آن نعیم تتمہ و کما فی الذکر الحکیم والکلام القدیم من ایة یذکر فیها العین و
الوجه والید والجنب فالمراد منها الولی لانه جنب الله ووجه الله یعنی حق الله وعلم الله وعین الله
وید الله لان ظاهرهم باطن الصفات الظاهرة وباطنهم ظاهر الصفات الباطنة فهم ظاهر الباطن
وباطن الظاهر والیه الاشارة بقوله ان لله عینا وایادی انت بلا علم منها مطلع معنی انچہ ذکر شد از دلایل
عقلیه و نقلیه معلوم و مبرهن کردید کہ ذات حضرت ذو الجلال عزشانه از انتساب ورود و دست

و اسنا لا لیتها منزه و مبراست چه اینها از جوارح جسمانیه و توابع حیوانیات است و حضرت واجب الوجود جل و علا
بانها احتیاج نیست زیرا که متاع بیفروغ حاجت در ساحت بارفعت وجوب نیابد و اثبات
این اسباب بحضرت خالق الاسباب ناپسندیده و نایاب بلکه از صفات ایجاز اثبات این مسئله کمال
است ذات بیمثال او را ثابت است و اینها را صفات کمالیه ثبوتیه گویند و اینچه سلب این نقص از
حضرت کبریاست ذات مقدسش از آن منزه و مبراست و اینها را صفات جلالیه و سلبیه گویند و بعضی
گفته اند که جمیع صفات خدای عز و جل صفات جلالند زیرا که اثبات قدرت او باعتبار سلب عجز
از آنحضرت و اثبات علم باعتبار سلب جهالت از ذات احدیت و همچنین باقی صفات و فی الحقیقه معقول و معلوم
هیچیک از ممکنات نیست مگر سلوب و اضافات و اما کنه ذات و حقیقت صفات که از سرتهمه ذات
نظر عقول المحجوب مستور و از دیده اوهام بغایت دور است پس بنابر این جمله آنکه وارد است در قران
مجید و در اخبار کلمه عین یا وجه یا ید یا جنب مذکور است مراد از آن کلمات علی است یعنی امام معصوم
الطاهر جهت آنکه دلیل است که جنب الله است یعنی حق الله است بایعنی که خدای عز و جل فرمان برداری او را
بر بندگان مانند نماز و روزه و حج و زکوة و غیر اینها از حقوق الهیه واجب و فرض ساخته در تفصیر
فرمانبرداری امام عین عصیان و افروختن نائره گناه است و سابنده و حسرت و آه و باعث آنکه در
قیامت گویند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و همچنین امام و ولایت پناه وجه الله است یعنی علم
است مقصود از علم دانستن مقام دین است و قیام دین با امام و سبب نظام مثل نعلیه مقامات پس بنا
بر این امام علم الله یعنی موضع دین خداست و لهذا باقی و پایدار است چنانکه حق تعالی در سوره
قصص میفرماید کل شیء هالک الا وجهه و ماناترجمه آنست که هر چیزی غیر موضع هالک است و در والسبحه
امام که موضع دین و علم ملک ذوالجلال است و همچنین ولی است که عین الله است یعنی در میان
خلایق دیدبان و دیده نگران خداست و ید الله است بجهت آنکه احسان الهی و نعمتهای نامتناهی
بعبادی پناه بخلق میرسد بیاری امام و ولایت پناه چون بحکم الهی واجب الاطاعه است و حافظ
علم و دین و شاهد و نگاهبان مردم روی زمین و واسطه احسان و نعمتهای بیکران است لهذا جنب الله
و وجه الله و عین الله و ید الله است و ذات اقدس حضرت عزت از معانی اینها مقدس و معرا است
ولیکن ذوات مقدسه ائمه مظاهر این صفات اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمود
ما ایم مرآت ذات حضرت ذوالجلال و مظاهر صفات کمال لا یزد منا الحد انبیا قدس سره فرموده که مقصود

از کلمات

از کلمات مذکوره ذات اقدس ولایت و در بیان و توضیح آن فرموده که ولاتنا ظاهرهم باطن الصفات
الظاهره الخ یعنی بجهت آنکه ظاهر اینها یعنی ائمه باطن صفات ظاهر ذات یعنی دیدن و شنیدن و گفتن
و نعمت دادن و حکومت و دعوت و رضا و غضب و باقی مکارم اخلاق با هر جلیه الهیه که ظاهر ذات
ائمه بزرگوار آنها را است فی الحقیقه ظواهر آیات و صفات ربوبیت است که در مظاهر خلافت ظهور
یافته پس هنگام انتساب این صفات بجناب احدیت معنی پنهان و باطن نهان در معنی باطن
آن کلمات همان مزایایست که در لباس امامت ایشان پیداست چنانکه گفت بصره العلوی
شاهد است بر این دعوی ظاهرهم نبوت و همچنین باطن ائمه ظاهر صفات باطنه است یعنی حفظ
بر علم لدنی و معارف یقینی و حکمت الهی و بحار کامه و عرفان و دقائق ملکوتی حقایق و در سویدای ذات
مقدس ایشان محتجب و نهانست احتجبنا عن خلقه بحجب است بر این چنانچه انتاب تابان ایشان
صلوات الله علیهم ظاهر باطن و باطن ظاهر اند و بهی همین معنی حقیقت مواطن اشاره صادر شده
بقول حضرت رسول که بید دستی و راستی که مرحبا براست در عالم ماسوی دیدها و دستها تو ای علی
دیدها و دستها بکلمه عینی پیکر مذکور است در خطاب رسول مؤید معنی لغوی هر ایه ظاهر
است و ابنیا و اوصیا کلا فصل انها نیز است معنی باطن تمه نحن الجنب العلی و الوجه الرضی و
الروح والصراط السوی و الوسیلة الی الله و الوصلة الی عفوه و رضاه بر الواحد و الاحد بلا
بقاس بهم یعنی پس بنابر نبوت این مقدمات لهم عصمت الله انتا قدر و منزلت ایشان و حرمت الله
مکین پسندیده و ارجمند و خیمهای آسمان بر پا از نا معرفت و راه راستند بسوی او و منزلت و
وسیلهاند بسوی خدای تعالی و ذریعه اند بسوی آمرزش و خوشنودی و حضرت باری تعالی
واحد و احد است که ظاهر شده اند بصفات تر سبیله و تقیاس کرده نمیشود هیچ یک از آحاد ممکنات
مطلع مخفی نماند که کلمه احد اسم ذات یکتا نیست که او را جزو ذهنی و خارجی نیست باسلب تعدد
صفات و بعد ملاحظه نعوت و او صاف لفظ واحد نیز اسم ذات با ملاحظه صفات و
صفات اوست و بنا بر این واحد و احد در سلسله عدد داخل نیست و در معنی اینها جزو دهنی
و خارجی ملحوظ و متحقق نیست که هو الله الواحد الاحد یعنی یکتا است در صفات که او را شبیه نیست
و هم در افعال که او را نظیر نیست و یکتا نیست در ذات که او را شریک نیست ما انیکه یکتا است
در ذات بجهت آنکه او را شریک نمیشود در ذات و حقیقت لازم می آمد ترکیب او از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز

وانچه باوست امتیاز وهم مرکب محتاجست وهم محتاج ممکن وچون حضرت باری تقدس عن شانه واجب بالذات
ووجود ذاتی مستلزم غنای مطلق وبی نیازیست پس معلوم است که ذات اقدس الهی جل جلاله
بالذات یکتاست واز نسبت ترکیب ومنقصت احتیاج که از نشو هر صورت ولوازم امکانست
منزه ومبراست که ان الله لغنی عن العالمین واما اینکه یکتاست در صفات زیرا که صفات بغیر ذات وزاید
ذات وصفات او از ذاتست وعین ذات وهیچ یک صفات او غیر ذات نیست واما اینکه یکتاست
در افعال که ما سوای او ممکن الوجود است لذاته وبقدرت او کون یافته پس چون میان واجب الوجود وممکن
است تفاوت میان افعال ایشان نیز خواهد بود فعل واجب در کمال احکام واتقان وفعل ممکن در غایت
ونقصان واستعمال الاحد با حرف تعریف مخصوص است بحضرت ایزدی عز اسمه ودر غیر آنحضرت علیهم
استعمال آن جایز نیست واتصاف غیر او بآن بصفت وبی معنی است ولیکن بصفت واحد غیر واحد
نیز موصوف میشود چنانکه نخستین جوهر ابداع مصطفوی که مجمع اسرار الهیست تشعشع انوار جمعیت
اول ما خلق الله نوری از افق غیب احدیه اولاد وسلسله اعداد وسر وحدت نسخه مسیحا ایجاد کردید
پس بنا برین ذات احدی حکم سر احد وصاد دارا احد وصف احد است موصوفست بوصف واحد از آنکه
واحد که نصف اثنین باشد بلکه واحدیت که زیاده از کونین ومظهریست که مرات الحضرتین است
همانا که مقصود از واحد کرد در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مذکور است نور اقدس نبوی
چه آن کلام ولا انتظام بحرف عطف کیف انتظام یافته وانوار دلیل معاریست وترجمه است کما ثبت
معصومین ع که واحد بعنی جایز بحضرت اله اند در ذات احدی صفات حضرت رسالت پناه ص که
با اقتضا مشیت مقتضای تقدیر یکان یکان ساحت امکان را بیاد رفته الهی تجلی وفا در
واسما نزا جستن پیرمی که ه ازینا بامعنی که لوای صفات کرد بخت اغو ذات آنحضرت مخزون
بود از مطالع اسرار شهود ایشان بتدریج جلوه طلوع نمود که الولد سر ابیه وچون نور نبوت
یکانه کوهریست از دریای صمدیت ونخستین موجودیت از ذات بحر زخار احدیت یعنی صفت احد
وسر احد وصاد دارا احد است یعنی حقایق انوار ائمه ع بواسطه انطوا در حقیقت محمدی ص مختفی
در تتق ذات احدی سر احد نیز توانند بود چنانکه مرتبه ولایت در وصف ایشان سر الواحد والاحد
تقریر وبیان فرمود تتمه فیهم خاصة الله وخالصته وسر الولایة وکلمته وباب الایمان وکعبته و
حجة الله ومحجته واعلام الهدی ورایته وفضل الله ورحمته وعین الیقین وحقیقته وصراط الحق وعصمته

ومبدء الوجود وغایته وقدرة الرب ومشیته وام الکتاب وخاتمته وفصل الخطاب ودلالته و
خزنة الوحی وحفظته وامناء الذکر وتراجمته ومعدن التنزیل ونهایته پس ایشان خواص ومحرمان
سر قرب واصحاب اختصاص والا اند وداد سپرده خلاصه بر بندکان کرخلاصه ذات
ایشانرا محل طینت ومحافظت است وکلمة الله اند یعنی مخلوق شده اند بامر کن وواسطه اند میان
خالق وخلایق در افاده مقاصد وحقایق وباب ایمانند یعنی دخول در دار السلام بمانند بود
بجانب ایشان وکعبه ایمانند یعنی تمامی اطراف ایمان از ایشان ظاهر شده وبایشان بر میکردد
اهل زمان وحجت خدایند بر خلق وطریق واضح خدایند بجهت وصول خلایق بحق وکوه های هدایت
بجهت خلایق وعلم اهتداء اند در عالم امکان وفضل ورحمت الهی بر عالمیان وعین الیقین اند و
الیقین اند یعنی حقیقت ان در صدق وکفتار ایشان شاید شک وبندار دست جا ایشان را
کرانجا بحقیقت نا زل شده اند وارباب بصیرت حقیقت ایشانرا عیان دیده اند وراه حق
نکاه داشته مذهب حقند ومبدء وجود وغایت هستی وبود ند ومظهر قدرت پروردکار
ومکان مشیت ازلیه که ازیند وام الکتاب وخاتم کتابند یعنی سر دفتر مخلوقات وخاتم سرور محبوب
چنانکه اسم لطف فتح ابواب شهود بایشان نمود ختم کتاب نبوت وامامت بوجود ایشان فرمود
وبیان کامل وقول فاصل اند میان حق وباطل ودلیل وبرهان ان بیانند وخازنان وحی
پاسبانان وحاملاند وامینان ومفسران کلام الله اند ومعدن جواهر آیات قرآن وفنون
بینات فرقانند تتمه ثم الکلمة الکواکب العلویة والانوار العلویة المشرقة من شمس العصمة الفاطمیة
فی سماء العظمة المحمدیة والاغصان النبویة النابتة فی الدوحة الاحمدیة والاسرار الالهیة المودعة فی
الهیاکل البشریة الذریة الزکیة والعترة الهاشمیة الهادیة المهدیة اولئک هم خیر البریة یعنی اولاد
محمد کوکبهای فلک رفعت وعلو منزلتند وانوار رسیده علیه علویه اند که درخشنده اند از آفتاب
عصمت فاطمیه در سپهر عظمت محمدیه وشاخهای شجره نبوتند که رسیده اند در وحه احمدیه واسرار الهیه
که بامانت سپرده شده اند در هیاکل زهره ذریه پاکیزه اند وعترت هاشمیه اند وهنا باشد که م
عذر آنها فکا نتد جماعت انا نند که بهترین مردمانند تتمه فهم الائمة الطاهرون والعترة المعصومون
والذریة الاکرمون والخلفاء الراشدون والکبراء الصدیقون والاوصیاء المنتجبون والاسباط
المرضیون والهداة المهدیون والغر المیامین من آل طه ویس یعنی پس ایشان اماما نند که پاکند

از صفات ذمیمه دور نبوده اند و آن عترت اند که معصوم اند از دروغ و جهل و آن ذریه اند که گواه امت اند
ذریه پیغمبر خدا اند خلفای نیکوکار راهنمایان نجات دهنده اند و بر طریق حق ثابت قدمند و نیکوکارانند
راست گفتارند و اوصیای برگزیده اند و اسباط پسندیده اند و راهنمایان بخدا راه یافته اند
مخفیان با صیت و بلیغ حجتهای خدا اند بر اولین و آخرین تتمه اسمهم مکتوب
علی الاحجار و علی اوراق الاشجار و علی اجنحة الاطیار و علی ابواب الجنة و النار و علی العرش و
الافلاک و علی اجنحة الاملاک و علی حجب الجلال و سرادقات العز و الجمال و باسمهم تسبح الاطیار
و تستغفر لشیعتهم الحیتان فی لجج البحار و ان الله لم یخلق خلقا الا و اخذ علیه الاقرار بالوحدانیة
و الولایة للذریة الزکیة و البراءة من اعدائهم و ان العرش لم یستقر حتی کتب علیه بالنور لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله یعنی اسم ایشان مکتوب است بر سنگهای کوهها و بیابانها و برگهای
درختان و بالهای مرغان و بر درهای بهشت و نیران و بر عرش و آسمانها و بر بالهای فرشتها و بر
حجابهای جلال و سرادقات عزت و جمال و بنام ایشان تسبیح میکنند مرغان و برای شیعیان ایشان
استغفار میکنند ماهیان در دریاهای بی پایان و بدرستی و راستی که نیافرید خدای تعالی
هیچ خلقی را مگر آنکه گرفت بر وی اقرار بوحدانیت خود و ولایت را برای ذریه زکیه و برائت را
از دشمنان ایشان و بدرستی و راستی که عرش عظیم هنگام آفرینش قرار و آرام نیافت تا آنکه
نوشته شد بر عرش بنور که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله قال الشیخ قدس سره و من هذا
ما رواه الخوارزمی فی مناقبه مرفوعا الی ابن عباس قال قال رسول الله صلعم لما اتانی جبرئیل نشر
جناحیه فاذا علی احدهما مکتوب لا اله الا الله محمد النبی رسول الله علی [illegible] اخذت [illegible]
و علی الآخر مکتوب لا اله الا الله علی الوصی و علی ابواب الجنة مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو
رسول الله اخذت ولایتهم علی الذر قبل خلق السموات و الارض بالفی عام شیخ قدس سره میفرماید
که موفق بن احمد خطیب خوارزمی که روایت نموده خوارزمی در کتاب مناقب که تالیف اوست
اسناد از خود رسیده با ابن عباس که او گفت که حضرت رسول خدا فرمود که جبرئیل بمن
فرود آمد و بالهای خود را بگشود دیدم که بر یکی از آنها نوشته شده بود این مضمون که
نیست معبودی بحق بغیر از خدا محمد پیغمبر خدا است و بر بال دیگر نوشته بود این مضمون که
نیست معبودی سزاوار پرستش بغیر از خدا علی ولی خدا است و بر درهای بهشت نوشته بود

انچه

۲۶۱

انچه ترجمه اش اینست که نیست معبودی سزاوار پرستش بجز از خدا محمد رسول خدا است و علی برادر اوست
و ولی خدا است که گرفته عهد و پیمان و ولایت ایشانرا برای ارواح خلایق هنگام الست پیش از آفرینش
آسمانها و زمینها بدو هزار سال که نام اسرار حق نویسند تا نام علی سلسله نویسند
کی دست قضا خامه تقدیر نامه تا بر سر هو العلی ننویسد تتمه و من ذلک ما رواه ابو بکر
الخطیب مرفوعا الی ابن عباس قال قال علی ابواب الجنة مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
فاطمة خیرة الله الحسن و الحسین صفوة الله علی محبیهم رحمة الله و علی مبغضیهم لعنة الله یعنی و از قبیل
خوارزمی است حدیثی که ابو بکر خطیب خوارزمی در کتاب خود بعینه مرویست و اسنادش
با ابن عباس منتهی است که گفت ابن عباس که بر درهای بهشت مکتوب است این مضمون که
نیست معبودی بحق بجز از خدا محمد رسول خدا است علی ولی خدا است فاطمه اختیار کرده شده
خدا است حسن و حسین برگزیدگان خدا اند بر دوستان ایشان رحمت خدا باد و بر دشمنان
ایشان لعنت خدا باد قال ره و من ذلک ما رواه محمد بن یعقوب الهاشمی عن علی بن موسی
الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه
الحسین بن علی عن ابیه امیر المؤمنین عن محمد خاتم النبیین عن جبرئیل الامین عن میکائیل
عن اسرافیل عن الله جل جلاله انه قال جل من قائل انا الله الذی لا اله الا انا خلقت الخلق بقدرتی
و اخترت منهم انبیائی و اصطفیت من الکل محمدا و جعلته حبیبا و صفیا و رضیا و جعلته
مبعوثا الی خلقی و اصطفیت له علیا و ایدته به و جعلته امینی و امیری و خلیفتی علی خلقی و دلیلی علی
عبادی یبین لهم کتابی و یسیر فیهم بحکمی و جعلته العلم الهادی من الضلالة و بابی الذی اوتی
منه و بیتی الذی من دخله کان امنا من ناری و حصنی الذی من لجأ الیه حصنته من مکروه
الدنیا و الآخرة و وجهی الذی من توجه الیه لم اصرف وجهی عنه و حجتی علی اهل سمواتی و ارضی
و علی جمیع من فیهن من خلقه فلا اقبل عمل عامل الا مع الاقرار بولایته مع نبوة احمد رسولی
و یدی المبسوطة علی عبادی و نعمتی التی انعمت و جلالی اقسمت انه لا یتولی علیا عبد من عبادی
الا زحزحته عن ناری و ادخلته جنتی و لا یعدل عنه و لا یترکه الا من ابغضه و ادخلته ناری
شیخ ره میفرماید که از قبیل حدیث سابق است حدیثی که روایت کرده محمد بن یعقوب هاشمی
از علی بن موسی و آنحضرت از پدر خود جعفر بن محمد و آنحضرت از پدر خود محمد بن علی و آنحضرت از پدر خود

علی بن الحسین ع از آن حضرت از پدرش حسین بن علی از آنحضرت از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین ع از آن حضرت که سید
انبیا و خاتم پیغمبران محمد صلعم از حضرت جبرئیل امین و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از خداوند
عالمیان جل جلاله که بدرستی که شان اینست که خدای تعالی فرمود که بدرستی است از هر کو بنده فرموده که
منم خدا و نیست معبودی شایسته پرستش بجز از من بیافریدم خلایق را بقدرت خود و
انتخاب نمودم از میان پیغمبران خود و برگزیدم از تمام ایشان محمد را و گردانیدم او را حبیب برگزیده
و پسندیده خود و فرستادم او را بنبوت بسوی آفریدگانم و انتخاب نمودم برای او علی را و قوت
بخشیدم او را بعلی و او را امین و خلیفه خود ساختم بر خلق و ولی و صاحب اختیار ایشان کردم از
جانب خود بر بندگانم روشن و مبین میکرد اند کتاب مرا برای ایشان و حکم میکرد اند در میان ایشان
برسانیدن فرمان من و قرار دادم او را آن کو هر که هدایت کننده است مردمان را از ضلالت
و او را باب خود ساختم آن بابی که از آنجا بسوی من در آیند و او را خانه خود ساختم آن خانه
که هر کس داخل شود در آن باشد از آتش من و حصار خود کردانید مثل حصاری که هر کس پناه
برد نگاه میدارم از مکروه دنیا و آخرت و او را وجه خود کردانیدم چنان وجهی که هر کس متوجه
او شود روی فضل و رحمت خویش از وی نگردانم و او را حجت خود ساختم بر اهل آسمان و
زمینم بر جمیع آنکه در ایشان از بنده خود نامیده ام پس قبول نکنم و نمی پذیرم عمل هیچ عاملی را
مگر با اقرار بولایت علی و با نبوت احمد که رسول منست و او را دست دهنده خود ساختم که بهی
و کشیده شده در میان بندگانم پس بغضی ترسو که خود ده ام و علی القدرم قسم یاد نموده ام
که دوست نمیدارد علی را هیچ بنده از بندگانم مگر آنکه دور گردانیده ام او را از آتش خود و داخل
ساخته ام بجنت خود و دوری مینماید از ولایت علی مگر آنکس که دشمن داشتم و داخل دوزخش ساختم
الشیعة من ذخرج عن النار التی هی بغض علی و دخل الجنة التی هی حبه علی نقضه فاز لان النجاة هی
النار و دخول الجنة بالایمان والدرجات بالصالحات من الاعمال و الاسلام والایمان حبه ع
لان کمال الاسلام الایمان فلا اسلام حقیقة الا بالایمان بل الاسلام الحقیقی حبه ع والله
بقوله ان الدین عند الله الاسلام و ذلک لان الاسلام هو الایمان والایمان تمام حبه کما له
حب علی الایمان الا حبه ع فلا نجاة الا به مفاد کلام شیخ ره اینست که چون معلوم شد که دخول
بهشت بولایت مرتضی ع است و باعث قهر الهی و دوزخ بغض علی ع پس بحقیقت بهشت ولایت آنحضرت و دوزخ

بغض

بغض دوست پس کسیکه دوست دارد آتش دوزخ کرد آن بغض علیست و داخل بهشت کردد که آن محبت
علیست پس محقق که فلاح و رستگاری یافته زیرا که نجاة از آتش دوزخ و دخول بهشت بایمانست
و حصول درجات فایقه باعمال صالحه است و ایمان حب مرتضی علیست بجهت آنکه کمال اسلام ایمانست
یعنی اسلام بدون ایمان ناتمام و ناقص است و نافع نیست پس اسلام حقیقی ایمانست و ایمان
حقیقی محبت مرتضی علیست ع مطلع مخفی نماند که در کتاب کافی بروایت محمد بن یحیی مذکور است که مردی
از حضرت ابو عبدالله ع پرسید که فرق چیست میان اسلام و ایمان آن حضرت در جواب
فرمود که اسلام اقرار است بتوحید و نبوت و بپای داشتن نماز و ادای زکوة و روزه
و حج و ایمان اعتقاد و تصدیق قلبیست بآنها با اعمال مذکوره و عمده ارکان آن اقرار بولایت
چنانکه در کتاب مذکور بروایت علی بن ابراهیم که منتهی است بعجلان بن صالح منقولست که عجلان
گفت از حضرت ابو عبدالله ع استدعا نمودم که بر حدود ایمان آگاه کرداند آنحضرت در جواب فرمود
که ایمان اقرار داشتن است بتوحید و نبوت و بجمیع آن چیزها که رسول از جانب خدا آورده و
اقامت نماز و ادای زکوة و روزه و حج و اعتقاد بولایت و امامت امامان است که از ظاهرات
و عداوت دشمنان ایشان و دخول در طریقه صادقان پس مضمون این خبر ظاهرا مستفاد میشود که ایمان
ایمان بدون اعتقاد بامامت مقبول و مصدر اثری نیست همچنانکه اسلام بدون ایمان
و حب امیر مؤمنان در درگاه الهی پسندیده و معتبر نیست و بسوی همین مضمون اشاره صادر
شده بقول خدای تعالی در سوره آل عمران که ان الدین عند الله الاسلام ترجمه والله یعلم
اینست که بدرستی که دین پسندیده و طریقه مرضیه نزد خدای تعالی اسلام است که محبت
و اطاعت مرتضی علیست بجهت آنکه اسلام صحیح و پسندیده ایمان است و بی محبت ایمان کامل
آن حضرت است پس ایمان تمام و کامل نیست مگر بمحبت علی ع پس بنا بر این از عذاب الهی مبرا نباشد
بوسیله اسلام لا بحب علی ع تتمه دلیل ایضا قوله و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه
والمراد بهذا الاسلام حب علی ع لانه این کان الایمان کان الاسلام فکل مؤمن مسلم
من غیر عکس و یدل علی ذلک الاشاره بقوله سبحانه قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
فالاسلام بغیر الایمان لا ینجی لان الاعمال بخواتیمها و خاتم الشرایع الاسلام و خاتم
الاسلام الایمان و ختم الایمان حب علی ع فحب علی خاتمة کل دین و عین کل یقین

شیخ رحمه الله میفرماید که دلیل دیگر بر آنکه حب مرتضی علی تمام ایمان و سنجیده از نیران است قول حق تعالی
است در سوره آل عمران که فرموده و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه ترجمه آیه
اینست که هر کسی که طلب نماید بغیر اسلام دین دیگر را پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از آنکس مقصود
از اسلام که غیر آن قبول و پذیرفته نیست حب مرتضی علی است که اساس ایمان و اسلام است
جهة آنکه هر جا که ایمان باشد البته اسلام نیز هست پس بنا بر این هر مؤمن مسلمانست ولیکن هر مسلمان
مؤمن نیست و از اهل ایمان نیست بسبب مضمون اشاره واقع شده در سوره حجرات بقول حق سبحانه
و تعالی که قالت الاعراب آمنا ترجمه والله اعلم اینست که گفتند اهل بادیه که ایمان آوردیم بگو ای محمد که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار بزبانست و تصدیق بدل و شما را اقرار هست و تصدیق نیست پس بگوئید که ایمان
آورده‌ایم ولیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم و در سلک اهل اسلام درآمده‌ایم و هنوز ایمان در دلهای شما
نیامده است پس بمضمون آیه کریمه دانسته شد که اسلام بدون ایمان میباشد و این
بر محل است که اسلام بغیر ایمان کسی را نجات و خلاصی نمی‌بخشد زیرا که اعمال حسنه علی قبت و خوبی
خاتمه ثواب داده میشود و قبول میکرد و خاتمه تمام شریعتهای اسلام است و خاتم اسلام
ایمانست و خاتم ایمان محبت مرتضی علی است پس حب آنحضرت خاتم هر دین و صیغه هر تقیّت
یعنی ذبیحه و برگزیده هر طریقه و آیینها است که داده شاید شک و ریبت بی حب آنحضرت
و بغض او دوزخ چنانچه سابقا گذشت تتمه دلیل دیگر ما رواه صاحب الامالی ان جبرئیل
نزل علی رسول الله صلعم فقال له یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول لک خلقت السموات السبع
وما فیهن و من الارضین السبع وما بینهن فما خلقت موضعا اکرم من الرکن والمقام
ولو ان عبدا عبدنی هناک منذ خلقت السموات والارض ثم لقینی یوم القیامة جاحدا
لعلی حقا لاکببته فی سقر شیخ قدس سره میفرماید که دلیل این حدیث که ... و بعضی گفته
حدیث است که صاحب کتاب امالی نقل نموده که جبرئیل نازل شد بر حضرت و سلام رسانید بان حضرت گفت که خدای
سلام بتو میرساند و بتو میگوید که بنا کردم هفت آسمان را و آنچه در آنهاست و طبقات هفتگانه زمین را
و آنچه میان آنها و بنا نکرده‌ام موضعی که گرامیتر و شریفتر باشد از رکن و مقام و اگر بنده
پرستش نماید مرا در موضع رکن و مقام از آن وقت باز که آسمانها و زمین را آفریدم بعد از آن در روز
قیامت با من ملاقات نماید بحالتی که منکر امامت علی باشد هر آینه اندازمش در دوزخ قال

ماورد

ماورد عنه علیه السلام لیلة اسری بی الی السماء وجدت اسم علی مقرونا باسمی فی اربعة مواضع الاول وجدت فی صخرة
بیت المقدس مکتوبا لا اله الا الله وحدی محمد رسول الله رسولی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته به
فقلت یا جبرئیل ومن وزیری فقال علی بن ابی طالب فلما انتهیت الی العرش فرایته وجدت مکتوبا
قائمته لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته به فقلت یا جبرئیل ومن وزیری فقال
علی بن ابی طالب فلما انتهیت الی سدرة المنتهی وجدت علیها مکتوبا انا الله لا اله الا انا وحدی
محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره علی ونصرته به الا وانه قد سبق فی علمی انه ...
خلقه و خلقته انه بعد انتشا الا یفصح عن عقدها شیخ رحمه الله میفرماید که مؤید مضمون حدیث
امالیست حدیثی که وارد شده از حضرت پیغمبر صلعم که آنحضرت فرموده که در شبی که برده شدم بسوی آسمان
اسم علی را مقرون یافتم باسم خود در چهار موضع اول در صخره بیت المقدس دیدم که نوشته بود این
مضمون نقش بیت که نیست معبودی سزاوار پرستش بجز الله تنها محمد رسول منست از آفریدگان من مؤید
گردانیدم او را بوزیرش و نصرت دادم او را باو آنحضرت فرمود که گفتم ای جبرئیل کیست وزیر من جبرئیل در جواب
گفت وزیر تو علی بن ابی طالبست آنحضرت فرمود که چون متوجه عرش عظیم شدم و بانجا رسیدم دیدم
که بر قائمه عرش نوشته بود آنچه مدلولش اینست که نیست معبودی بجز از من تنها محمد برگزیده منست
از آفریدگان من مؤید ساختم او را بوزیرش و نصرت دادم او را گفتم ای جبرئیل کیست وزیر من فرمود
ابی طالب آنحضرت فرمود که چون رسیدم بسدرة المنتهی برآن دیدم آنچه مفاد نقش اینست که معبودی
سزاوار پرستش بجز من تنها محمد برگزیده منست از آفریدگان من قوت دادم او را بوزیرش که علی است
یاری دادمش باو و بلند واگاه باش تحقیق که سبقت یافته در علم من که علی ... و مصایب
بود و ... خواهند شد یعنی قومی بمحبت و متابعت او از اهل بهشت خواهند گردید
و گروهی بعداوت و مخالفت او مستحق عقاب و مستوجب عذاب خواهند شد بان چیزی که من باو عطا
کرده‌ام و بوی از روی خواهش بخشیده‌ام که آن نیز در علم سابق من گذشته و آن عطیه که بوی
داشتم چهار چیزیست که افشا و اظهار از خصوصیت عقد آنها نتوان کرد یعنی اگر حقیقت
از آن چهار چیز ظاهر و مبین گردد هر آینه مردمان بسبب مقصود نه گمراه شوند در باب او غلو
یا باید که از چهار چیز بحیط شرح و بیان در نمیاید مخفی نماند که معنی مذکور مبنی است بر
یفصح بضم یا و فتح صاد باشد بصیغه مجهول و اگر بکسر صاد و بصیغه معلوم باشد از باب افعال

مطلع

که عطیهٔ حضرت چهار چیز است که بهره نمی یابد ز ولایت حفاظان چهار چیز بهوستر طوق تعوید
نصیری انها در کردن اهتمام و اختیار او وست و اگر کلمه بصیغه تا و نقطه از فوق و کسره صاد با
با ینبغی ست که عطیهٔ حضرت چهار چیز است که بهره نمی یابند ان چهار چیز نمی عوری که دارند
یعنی کم و زیاد نمیشوند و بنا بر ینبغی احتمال دارد که ان چهار چیز انهار اربعه باشد که در بهشت
از پای درخت طوبی منفجر و جاری میشوند و متقیان بان موعود شده اند چنانکه در بعضی
[illegible] وارد شده که مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه
وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ترجمه والله تعالی اینست که صفت بهشت ان
که متقیان بان موعود شده اند اینست که در بهشت جویهاست از آب غیر متغیر یعنی رنگ
بوی و طعمش از حال خود نگردیده و جویهاست از شیر که طعم ان کیفیت خود بسیار نگشته
و بطول الزمن و دهو دهنیت و ترش نشده و جویهاست از خمر خوشگوار بالذت و نشاه پایدار
که طرب دارد و خمار ندارد و جویهاست از شهد صافی یافته که بی آتش پالکه مصفی آفریده
شده از موم و فضلات و بغایت مرغوبست و دلکش و این چهار نهر مخصوص است و شیعیان
ایشان چنانکه سابق این شاهد [illegible] ینبغی است پس هر یع امید هیچکس [illegible] ان انهار
[illegible] رنگ بهار نگردد و [illegible] ما [illegible] وهوس بفیض انها نضارت و طراوت نپذیرد
مگر بیاری ولایت امیر المؤمنین ع **لمؤلفه** گر تولای نبی و صفا — مثنوی کامیاب هر دو سرا — ورد
انهار را بعم خواهی نکنی زینهار ترک ولا **مطلع** مخفی نماند که موضع چهارم از مواضع چهارگانه
که در حدیث سابق تصریح یافته بود مذکور نشده انا از قلم ناسخ افتاده یا سهو از جانب شیخ
علیه الرحمه واقع شده چه این حدیث در تفسیر علی بن ابرهیم در سورهٔ محمد و باقی کتب احادیث
بعینه مذکور است و همین سه موضع که اسم مبارک حضرت پیغمبر با اسم حضرت امیر المؤمنین
مقرون ذکر یافته و در اول حدیث تعیین عدد مواضع نشده و این حدیث
در کتاب [illegible] مذکور است و یکی از مواضع [illegible] بطنان عرش است [illegible]
از جانب ناسخ خواهد بود و احتمال دارد که موضع چهارم از ان مواضع مقدسه که اسم ایشان علیهما السلام
باهم مقرون است درهای بهشت باشد چنانکه شرح و بیان ان سابقا بتفصیل گذشت والله اعلم
فصل وانا اقول علی فقری و املائی یا ال محمد صلوات الله علیکم و سلام منا الیکم ما لمعت

مطلع

فصل

البرق

البرق و همت دموع الود فلقد اتاکم الله من فضله ما لم یؤت احدا من خلقه ما لا کل تشریف
راسخ فیکم ود لکل عز بعزتکم واشرقت الارض بنورکم و انا العارفون بحبکم فانتم ینابیع النعم و
مصابیح الظلم و مفاتیح الکرم و لولاکم لم یخرج الوجود من العدم قلت شعرا یا ال طه انتم اصل کرم
و علیکم لی المبعث [illegible] بولائکم و [illegible] رضوا الرضا والعفو عن زللی و رجی المحدث [illegible] عبد
الحافظ [illegible] لا یختشی [illegible] الا اذ سیدی محمد و علی حاصل مضمون مقالات شیخ قدس سره
اینست که من از متاع حق معرفت [illegible] قدر [illegible] و حال
[illegible] که دارم میگویم که ای ال محمد [illegible] شما باد و سلام از جانب [illegible]
بادما دامی که [illegible] برق و [illegible] قطرات باران [illegible]
بشما خدای تعالی [illegible] مخلوقات خود [illegible] است [illegible]
شما و ضیا روز [illegible] نور شما و
[illegible] شما [illegible] چشمهای [illegible] نعمتها و چراغهای تاریکیها
وکلیدهای درهای کرم [illegible] نبودید [illegible] بیرون [illegible] شاهد وجود از کتم عدم
و مضمون شعری که شیخ [illegible] گفته اینست **لمؤلفه** [illegible] جان جمله کنا
[illegible] معاد — [illegible] قیامت [illegible] امداد — [illegible]
[illegible] شما [illegible] — [illegible] عفو [illegible] باد — [illegible] غلام [illegible]
[illegible] شماست با اجداد — [illegible] است [illegible]
[illegible] نجات [illegible] — [illegible] داد — [illegible]
[illegible] باد — [illegible] ملامت [illegible] — [illegible]
نثر وان الذی خرج الی اهلانکم من معرفتکم قلیل من کثیر و کیف یعرفکم الناس [illegible]
وانتم النور الذی [illegible] العقول [illegible] و کیف [illegible] الشمس [illegible]
الخفا [illegible] فی [illegible]
[illegible] النظر الی الظاهر عن ادراک [illegible] المشاهد [illegible]
بقصور [illegible] المعنی [illegible] کانوا [illegible]
و [illegible] المعنی شیخ قدس سره [illegible] معرفت
[illegible] رسیده [illegible] که دارید

باشی

بودمان توانند شناخت حال آنکه شما بیدار نبودید که مغلوب ساخته دیدهای عقول و افهام
پس از آن بجهت عاجز بودن از ادراک شرف کرامت شما المؤلف چون تواند چشم خورشید دید دیده خفاش
کاو روانست دید و کسی که متکبر پنهان و بیگانه از معنی پنهان شماست و نادیده بود درخشان شماست
معذور است قصور است معنی باطن از دیده بصیرت او محجوب مستور زیرا که ظاهر بینان حقایق مجد
شما غافل‌اند از معنا بعضی اند و ملاحظه مظاهر حجاب ایشان شده از ادراک شرافت و بالأخره
داشته ایشان را از صورت معنی که دیده میشود بعبارتی زینت و زیور اینها پنهان کسانند که میگردند
بر در قصور و مناظره خانه غیر مسکونه میجویند بجهت قصوری که دارند کربت معنوی بر ایشان چنان
که شاعر گفته و مضمون آن شعر بفارسی اینست المؤلفه هیکل یار مرا از شوق میپوسد قد
خود را ستاره ز طلسم لغریب و امن لیلا بدست آور که در مانون عشق فانه فی سلمی و ترنج روح
بین باشد غریب نعم کالمنجم الذی نقل احکام النجوم عن علماء الهیئة و صحیح ثنا وعاه ولا
یعقل ما رواه مما حجبه النور عنه و راه و صغره البعد فی عینه و رواه فاذا قیل له ان الارض بأسرها
تابعة تحت الماء و ان الخارج منها انما هو ربع الکره و منه المدن والقرى والاقالیم والبراری
والقفار والبحار والجبال والطرق العمرانات وانما المسکون جزء من هذا الربع و ذلک لان نصف
الشمالی الذی هو تحت سهیل فان الشمس لا تغیب هناک الا ستة اشهر والحال نهار و لیس هناک نبات ولا
حیوان الا صغیرة محترقة من حر الشمس فی تلک الشمس هنالک مالم الفجر والدلو وحوت الف
فرسخ و کذا ما یقابله تحت الجدی من ناحیة المغرب فان الزمان هناک لیس الا تبدل العید
صعودها فی برج السرطان هناک لا حیوان ولا نبات و تلک فی بلاد الظلام وهذه الارض کلها
جبال صخور و وعده حاصل کلام دو ایست که حجود دنیا به معرفت احوال حضرت امیر المؤمنین
و نا اهل العلم الله وجهه علیه بوده و هو و بسبب بلندی نور و مکانت آنحضرت بحقیقت و افضل سر اد
خفیات امور شوند سیده اند و همین خصائص لاحق معم و صفات ظاهره را دیده اند و تحقیق آن
کردیده اند ایشان مثال آن منجم است که از دانشمندان هیئت و علم ریاضی نقل احکام نجوم میکنند و
مردم را خبر میدهد و آن حکایات که فرا گرفته از ایشان و بحافظ خود سپرده و آن چیزها که بعضی از آن
در حجاب نور و علو ظهور از وی مستور و متواری است و بعضی بدوری از نظر در چشم او کوچک
نموده و حقیقت آن از نظر ادراک او پوشیده است نمیداند و علم با آنها ندارد و محیط است آن
که حقایق را نادانسته هر چه او شنیده و ضابطه علویه چنانست که شیء معلوم او گردیده

از طواف کعبه مقصود هم

عن الارض

وحال آنکه

وحال آنکه بعید لیل از بحار و ساحت معلومات او نشتافته و در عرض عظمتش بدایره حجت و تبیان آنانه
بیل کرد او کو بینند که کره زمین تمام ها در زیر آب پنهانست و آنچه از زمین ظاهر و هویداست و از محیط آب
بیرون است همین ربع کره است که هفت اقلیم و شهرها و دیه‌ها و صحراها و بیابانها و دریاها و کوهها
و خراب و معمور بعضی از آنست و بجز این نیست که مواضعی که انسان و حیوان در آن سکونت دارند و معمور
جزوی است از این ربع مکشوف بیشتر از غیر مسکونه و بسبب شدت حرارت یا برودت از حیطه تعیش
حیوانات بیرونست زیرا که موضعی که مدار آفتاب در تحت سهیل است یعنی قطب جنوبی فوق الراس
و قطب شمالی تحت القدم و دایره معدل النهار که منطقه فلک الاعظمست با افق منطبقست در آن موضع
غروب شمس میسکون و در فلک آنجا تخویت آفتاب غروب نمیکند و غایب نمیشود مگر شش ماه که
از هنگامیست که آفتاب بحرکت خاصه خود بحمل تحویل نماید بعد از آن تا در برج حمل و ثور و جوزا و
سرطان و اسد و سنبله است غایب و تحت الارض است و در این مدت شش ماه تمام شب است و بعد
بمیزان تحویل نمود تا باقی بروج جنوبی که مجموع شش ماه است تمام روز است و آفتاب غایب و غروب
و غایت ارتفاع آفتاب آنجا وقتی است باول جدی در آن بود در آن عرض از شدت حرارت کیا
و حیوانی نباتاتی تعیش آنها ممکن نیست و چیزی که آنجا است سنگهاست و کوههاست که از شدت گرمای
آفتاب سوخته و در هم کداخته و دودی نتابیده زمین در آن عرض موجود نغاده
و همچنین است موضعی که از جانب مغرب مقابل محل مذکور و مدار آفتاب آنجا در تحت جدی است یعنی
قطب شمالی فوق الراس و قطب جنوبی تحت القدم است و دایره معدل النهار با افق انطباق یافته
و بروج شمالی که از اول حمل است تا آخر سنبله ظاهر و فوق الارض و بروج جنوبی که از اول میزانست تا
آخر حوت مخفی و تحت الارض است و آنجا نیز فلک بطور آسیا سیر و دور مینماید و در وقتی که
حاصل آفتاب وقتی که باول سرطان در آید و چون ببروج جنوبی تحویل نماید شش ماه تمام شب است و
و در همین سمت در تحت جدی نزدیک بجانب مغرب موضعی است که در وزنکی از شش ماه است برای
هنگامیکه آفتاب را و آخر جوزا و اول سرطان دیده میتواند شد و در آن مواضع که
ظلمات است حیوانی و گیاهی نیست و تعیش در آن محال و ممکن نیست بلکه اکثر این مواضع کوههای
و زمین سنگلاخ ناهموار است تنبیه ثم ان الارض بأسرها من مشرقها الى مغربها برا و بحرا
ضمن فلک القمر کالخردلة فی الیومات دقعنا القمر تقدیر مجموع الارض ۳۳ مرة و لذلک الاثنا فی
کان و ان فلک القمر بالنسبة الى فلک الشمس الذی هو تحت السلطنة کالقطرة فی البحر و ان السموات السبع

تبدیل باین جون باول
حمل تحویل نماید تا شش ماه روز است
و غایت ارتفاع آفتاب ۳

والارضين السبع في سعة الكرسي وعظمته وسع كرسيه السموات والارض كالحلقة في الفلاة وان الارض
الجواد اذا كان فاشد الطرد فانه يقطع ما يقطع حافره على الارض في بعض سير الشمس حسما قرص
وان قرص الشمس يقارب مجموع الارض مائة مرة وان الارض مساحة سطحها في علم الهيئة عشرون الف
وثلثمائة الف وستون الفرسخ وان كل فرسخ ثلثة اميال والميل اثنا عشر الف ذراع وان النجم الذي
يقال له السها وهو نجم خفي لا يرى الا في الظلمة لمن كان البصر سليم الحاسة وانه مع خفائه يقدر مجموع
الارض ١٨ فهناك يدهش عند سماع هذا وينكره ومن جهل شيئا انكره يعني چون بديگرى آن
مبهم گفته شود که بدرستی که تمام زمين از مشرق تا مغرب خواه صحرا و خواه دريا همگی در ميان
فلک قرص مثل حلقه انگشتريست در صحرايى بدرستی که جرم ماه سی و نه برابر زمين است واز جهت
است که اگر دو را چنانچه بوده در هر جا که باشد يعنى در هر بلدى و اقليمى که باشد ماه را ببينی
می بينند بدرستی که فلک ماه که در تحت سلطنت فلک آفتاب است نسبت بافلاک آفتاب مثل قطره
در ميان دريای ديگر انگه هفت طبقه آسمان و زمين در جنب وسعت کرسی هيچ عظمت او که مستفاد
ميشود از اين وسع کرسيه السموات والارض مثل حلقه ايست در بيابان و بدرستی که اسب تيزرونده
کرد و شدت جولان کرم و بدن باشد در آن قدر زمان که سم خود را بر زمين گذارد و بردارد
آفتاب در ساحت مدار خود پانصد فرسخ طی مينمايد و بدرستی که قرص آفتاب صد و شصت برابر
جرم زمين است و مساحت روی زمين بر وفق قول علماء هيئت بيست هزار هزار و سيصد و شصت
هزار فرسخ است و هر فرسخ سه ميل و هر ميلی چهار هزار ذراع است و بدرستی که کوکبی که آنرا
سها ميگويند ستاره ايست پوشيده و پنهان که کسی او را نتوانند ديد مگر چشمی که صحيح البصر
تيزچشم باشند که در شب تاريک آنرا توانند ديد و آن ستاره با آن خفای که دارد هجده
برابر روی زمين است پس هرگاه کسی بشنود که حقايق و صنايع زمين و آسمان چنين است
مبهم عرض شود از عظم اين سخنان مدهوش ميشود و از استماع اين حکايات از هوش ميرود
بلکه قبول نميکند و جاهلان و کسی که جاهل چيزيست منکر آن ميباشد پس اينکه آنحضرت
المؤمنين را بصفات و فضائل ظاهری شناخته اند و تعقير مکانت و منزلت آنحضرت را بانداز
عقول ناقص خود کرده اند و کوکب قدر او را بچشم نظر خود در ارتفاع ديده اند و از عظمت شان و
بلندی قدر و علو مکان و از خصايص باطنی و اسرار ربانی آنحضرت خبری ندارند اگر چنانچه بر بعضی از
مزايا و سرايع مکونات ضمائر آنحضرت و شمه از عظمت و رفعت و سمو مکانت او و الائمه ان
کفته

گفته شود هر آينه ما ننده آن مبهم و الم و حيران شوند و ديده دل ايشان در چاه جهل افتد تا نمايند تنبيه ونكتة
مع عرفان نسبة السموات والارض والاملاك في عظمته الا لانه نسبة لا شئ الى شئ لان الجزء لا يقاوم الكل
ان كثر وان الخلق لا يقابل الخالق وان عظم فان خالقها عظيم فالنبي الذي به ولاجله تكونت الاشياء ولولاه
لما كانت هو اعظم منها ونسبة الشمس والقمر والنجوم والجبال الرجال الا وما خلق الله نوري نسبة السماء الى النجم
ونسبة السها الى نور البدر لانه هو النور الذي نور غواسق العدم واضاءت به حنادس الظلم واذ ما
في ايدي الناس من اسرار المحمدية معرفتهم بالنسبة الى ما خفي عليهم كنسبة الله الى خلقه وكيف يقاس الخالق الى ما خلقهم
والمماليك الى المالك فهو كيف لا يعرفون عظمة دينهم ومن يقصد ويقفا على توره عقولهم فمن نخ ثم كتلك غيبهم تنزيل النكت
مبهم ما بيكم ما انجم مذكور والم و مدهوش ميشود که چگونه نقشه عيدانکه نسبت آسمانها و زمين وانچه
در جنب عظمت لولاک نسبت نا چيز است بچيز بچيز نيست با بوده است بسوی حصه آنکه کسی کم شايسته اين
مقاومت بتواند کلات و ما سوا هر چيزی و جوهر جوهر مقاومت با کل نميتواند نمود هر چند بسيار باشد و بدرستی
مخلوق در مقابل خالق نميتواند بود و هر چند بزرگ باشد زيرا که خالق اعظم است از مخلوق يعنی فضل پيغمبر
بر خلايق مثل فضل خدا است بر پيغمبر پيغمبری که بسبب وجود او ازلها و تمامی اشيا وجود يافته اگر
چنانچه او نبودی هر آينه هيچ چيز نبودی البته بسبب عظمت از تمامی اشيا خواهد بود لمؤلفه
کر نبودی ذات پاکش افلاک نه دود يافتی که عالم وادم وجود کو بر آفتاب و ماه و بجلا و جلا و مهر سپهر پوشيده و سايه گستر گفتی
کوکبی دری و اول ما خلق الله نوری نسبت شب بصبح و اين است صبح و از اول رسيد و نسبت روشنی ستاره سها
بنور ماه در منتصف شهور بجهت آنکه آن نور اول همان نور است که غلبه نمود بر او که ظهور يافت
بر تاريکيهای عدم و روشن گردانيد بفروغ و شعشعه آن تيرگيهای هر ظلمت در عالم و بدرستی وانچه
کرامجهول مبتلا شدند علم دارند با حوال او اسرار العبد بانچه معلوم و مشهود اهل عرفان است
بمخلوقات يعنی فضل او و اسرار مخفيه و خصايص خفيه ايشان بانچه معلوم و مشهود اهل عرفان
مثل فضل او نزد خدا بر ستارگان جلوه آن هر دو ايشان در همان شهود و تجليات الهيه در مراتب
باطن قدس و مواطن ايشان که از حجب بشريت شاهد يت را بانهيه ما نمايان و چگونه بحقيقت
يا د مخلوقات را غايت ايشان و وصلو که از اصحاب اخبار رشادت و چگونه توانند عظمت پروردگار
شناخت يا چون توانند عظمت پروردگار را باندازه عقول و افهام در يافت مطلع مخلوط
که ستاره سها کوکبی است معروف نزديک بقطب منطقه البروج و موضع او از فلک قريب بمدار
عرضی که باولياء سلاطين گذشته و دانا و تا طوائف منطقه و ستاره ای که قطعا اشيخ رحمة الله عليه مشهور که آنجا که مدار آفتاب از جانب

نسبت ما بخود محقق است بر ايشان
مثل نسبت خود است بمخلوقات
يعنی فضل او افزونی اسرار مخفيه
و خصايص مخفيه آل محمد ع جميع

مرقد رحت سهیل باشد این مواضع داخل عرض تسعین است که شش ماه روز و شش ماه شب است چنین
ظلمات که مقابل این محل و در سمت مغرب است و شیخ علیه الرحمه در این فصل از حقیقت چند مقدمه
غافل شده و بر خلاف آنچه علمای هیأت و ریاضی بان تصریح نموده اند بیان فرموده اند و آنکه فرموده
که بعد آفتاب از زمین در آن محال که مدار آفتاب در تحت سهیل است صد و بیست و چهار هزار فرسخ است
و این مخالف تصریح علمای ریاضی است زیرا که تصریح نموده اند با آنکه از محدب فلک شمس که مقعر فلک
مریخ است تا مرکز عالم ده هزار و بیست و هفت هزار و نهصد و سی و چهار فرسخ است و از مقعر
شمس که محدب فلک زهره است تا مرکز عالم یکهزار و هشتصد و چهل و هشت هزار و هشتصد و
دو فرسخ است پس رحیقی که آفتاب تا روی زمین نیز هست همین مقدار است الا نصف قطر زمین که هزار
دویست و بیست و دو فرسخ و نیم است و از مقدار مزبور کم میشود و در هنگامی که آفتاب در حضیض
باشد یعنی مماس محدب فلک زهره شود بعد او از مرکز عالم یکهزار و هشتصد و هشتاد و دو فرسخ
و بعد او از کره زمین نیز بحقیقت از مذکور است الا نصف قطر زمین که از آن کم میشود و بر هر تقدیر بعد
آفتاب از زمین زیاده از آنست که شیخ بیان فرموده بچندین هزار هزار و دوم از مواضعی که غفلت واقع شده
اینست که فرموده اند که در بلاد دیگر که مدار آفتاب در تحت سهیل است حرارت هوا بمثابه ایست که سنگها را
سوخته و دود گشته چنانکه فرموده لیس هناک الا صخور محترقة من حر الشمس و بلاد مقابل این بلاد را
که در طرف مغرب در تحت جدی است مجهول و کذا است و حوالی بلاد سابقه نموده و از این حوالی خبری مفهوم
میشود که هوای آن بلاد در غایت حرارت باشد و این مخالف است زیرا که علمای هیئت تصریح نموده اند
بانکه در آن بلاد از شدت برودت نبات و گیاهی نیست و تعیش حیوانات در آنجا ممکن نیست و وجه
اختلاف این دو محل باعتبار آنست که در بلادی که مدار آفتاب در تحت جدی است قطب شمالی
فوق الرأس و قطب جنوبی تحت القدم و معدل النهار که منطقه فلک اعظم است بر افق منطبق است و نصف
شمالی که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله است فوق الارض و همیشه ظاهر و بروج جنوبی تحت
الارض است و همیشه مخفی است و چون آفتاب به برج حمل تحویل یابد از کره زمین ساعت فساعت دور
تا بعد صار اوج که در برج سرطانست میرسد و در آن حین بعد او از مرکز عالم دو هزار هزار و دویست هزار و
سیصد و نود فرسخ است چنانکه گذشت و از سمت الرأس نیز دور است و این هنگام نصف شب در بلاد چنینها
دور است فلهذا هوا در غایت برودت و نهایت خنکی است که بنوعی که تعیش ذی حیات محال که ممکن نیست
خلاف بلادی که مقابل اینجاست و مدار آفتاب اینجا در تحت سهیل است و قطب جنوبی فوق الافق و

گر آفتاب در حضیض اوج باشد
یعنی مماس مقعر فلک مریخ شود
انتا او تا مرکز عالم بعد از وضع
قطر آفتاب دو هزار هزار و
ده هزار و سیصد و نود
شش فرسخ است و از مرکز

الظهور است و برج حضیض تا بحمل ماست و حضیض آفتاب در آن برجست و چون به میزان تحویل نماید ساعة
فساعة بکره زمین نزدیک میشود تا حینی که به برج حضیض رسد و در آنجا نهایت قرب او است بکره
ارض و از بعدی که در اوج داشت نزدیکتر است بکره زمین بمقدار صد و شصت و یکهزار و پانصد
چهارده فرسخ زیرا که بعد محدب فلک شمس از مرکز عالم چنانکه سابقا گذشت دو هزار هزار و بیست هزار
هفت هزار و نهصد و سی و چهار فرسخ است و از مقعر او یکهزار هزار و هشتصد و چهل و هشت هزار
و هشتصد و هشتاد و دو فرسخ و تفاضل میان این دو بعد که مقدار ضخامت فلک شمس است صد و
هفتاد هزار و پنجاه و دو فرسخ و چون از این مقدار قطر شمس که هفت هزار و پانصد و سی
هشت فرسخ است نقصان یابد باقی میماند صد و شصت و یکهزار و پانصد و چهارده فرسخ
چنانکه گذشت پس در حینی که آفتاب در برج حضیض باشد بعد او از مرکز عالم کمتر خواهد بود
از بعد اوج بمقدار مزبور و موافق خواهد بود با بعد محدب فلک زهره چنانکه مذکور شد
پس چون در اینجا آفتاب بمقدار ضخامت فلک چهار دم الاقطر شمس کم از عالم نزدیک میشود
تا شش ماه غروب نمی نماید لهذا اینجا هوا در غایت گرمی و شدت حرارت است چنانکه شیخ ره
بان تصریح نموده و بیان اوج و حضیض آفتاب بر این وجه است که علمای هیئت بر صحت
یافته اند که آفتاب بغیر از حرکت شبانروزی دو حرکت دیگر است یکی موافق حرکت منطقة
البروج است که بحرکت متأخره در هفتاد سال یکدرجه قطع مینماید و دیگری حرکت خاصه
که تبدیل فصول باین است و در هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی یکدور میکند لابد در
جهة او فرض کرده اند هر دو متوازی السطحین که را ممثل گویند مرکز او مرکز عالم است و در
در سطح منطقة البروج و حرکت این فلک تابع حرکت فلک البروج است و دیگری را خارج مرکز
گویند و آنکه در داخل ثخن ممثل است مرکز او نقطه ایست غیر مرکز عالم و لیکن منطقه او در
سطح منطقة البروج است و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل است بر یک نقطه مشترک و آنرا
اوج گویند و مقعر او نیز مماس مقعر ممثل است بر یک نقطه مشترک و آنرا حضیض گویند و این
دو نقطه از ممثل متحرک است و متعین و از فلک خارج مرکز نوعیست و غیر معین و لا محاله
جوانب ممثل فلک خارج مرکز از فلک ممثل دو کره مختلف الثخن باقی میماند یکی محیط و حاوی خارج
مرکز و دیگری محاط و محوی خارج مرکز و رقت محیط از جانب اوج بود و غلظت از جانب حضیض
و رقت و غلظت محوی بر عکس و این دو کره را دو متمم گویند یکی متمم حاوی و دیگری متمم محوی زیرا که

بانضمام فلک ثانی ایشان تمام میشود و جرم آفتاب کروی و میان پر است و مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز بنوعی که سطح محدب او مماس است با هر دو سطح مقعر و محدب خارج مرکز بر دو نقطه و هیئت فلک ممثل و خارج مرکز آفتاب با تتمه حاوی و محوی بحسب سطح بر این گونه است

و در حضیض خود است و بمقدار ثخامت فلک

پس بنا بر این در سمتی که — مدار آفتاب سد رجحت
سهیل و قطب جنوبی است — چون آفتاب بحضیض الاوج
چهار تحتها بکره زمین — و حیث دار تحاش فلک
غروب نکند بر این جهت — نزدیک میشود و شتاه
حرقت و حرارت شدید — هوای آن محال در سنا
آنجا که آفتاب با اوج — بر خلاف سمت مقابل
از کره زمین دور میشود — سرد و بمقدار مذکور

سیوم از مواضعی که شیخ ره از تحقیق آن غفلت نموده آنست که فرموده اند که قرص ماه برابر زمین است و این خلاف واقع است زیرا که علماء هیئت تصریح کرده اند با آنکه قطر قمر هفتصد و سی و یک فرسخ است و جرم او یک حصه است از چهل و یک حصه کره زمین و همچنین ذکر نموده که قرص آفتاب شصت و شش برابر جرم زمین است و این نیز مخالف تصریح ریاضیین است زیرا که بیان کرده اند که قطر آفتاب هفده هزار و پانصد و سی و هشت فرسخ است و جرم آن سیصد و بیست و شش برابر زمین است و ایضا مساحت روی زمین بیست هزار هزار و سیصد و شصت هزار فرسخ نقل نموده و علمای ریاضی چنین تقریر کرده اند که مساحت تمام روی زمین بیست هزار هزار و سیصد و شصت و سه هزار و سیصد و شش فرسخ است و ایضا مساحت ستاره را بقدر ستاره برابر جرم زمین اراده فرموده و نیز بجهتی آنست که بسیاری از کواکب مرصوده است و علمای هیئت گفته اند که کوچکترین ثوابت مرصوده بیست و سه برابر زمین است و تمام آنچه علمای هیئت و نجوم در بیان مساحت زمین و جرم آفتاب و ماه گفته اند مخالف است با آنچه از اخبار اهل بیت مستفاد میشود چه در تفسیر علی بن ابرهیم از حضرت امیر المومنین ع مرویست که آنحضرت فرمود که مساحت جرم زمین سیر پانصد ساله راه است معموره آن بقدر مسیر صد ساله است و ما بقی خراب غیر معموره است

و مجموع

شصت فرسخ در دوم

و مجموع این جرم آفتاب شصت فرسخ است و جرم قمر چهل فرسخ در چهل فرسخ است و بطون آفتاب و ماه بنا بر این بر اهل آسمانها ظاهر است و روشنی میدهد بمردم روی زمین و ستاره هائی که بر آسمانست مانند بزرگترین کوهیست که بر روی زمین است و حکیم الهی شمس الدین محمد خفری ره در بعضی از رسائل خود ذکر نموده که نصف قطر عالم کون و فساد چهل و دو هزار و هفتصد و پنج فرسخ است و از سطح زمین تا مقعر فلک الحمل یک هزار و چهارصد و دو ... و از هزار و هشتصد و نود و دو فرسخ است و کواکب ثابته با آنکه هر دو شبانه روز شیخ طی میکنند و حرکت اینها محسوس نمیشود مگر در مدت پنجاه سال و در ابتدا چنان دیده میشود که گویا ایستاده اند و فلک الافلاک در آن مقدار زمان که کوسفندی یک هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ از مقعرش حرکت میکند و حرکت محدب مساحت آنرا بجز از خدای عز و جل کسی نمیداند فسبحانه سبحانه ما اعظم شانه و اجل سلطانه و اوضح برهانه

و سی و شش فرسخ است و بعد ثوابت از مرکز عالم بیست و پنج هزار هزار و چهارصد ع

فصل و عظمة الولی من عظمة النبی و عظمة الرسل لعظمة الانبیاء آیة الله و آیة النبی و کلام الله و کلمة النبی و نایب وحی الله و وزیر النبی و برهان توحید الله و دین النبی و بیان هذا الشان العظیم انه اخذ له العهد علی الارواح و جعل له الولایة المطلقة من الازل و لم تزل الیه الاشاره بقوله کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و لا ماء و لا طین و کان علی ولیا قبل خلق الخلائق اجمعین شیخ قدس سره میفرماید که بزرگی و عظمت دلایل نبی ظاهر و نمایانست از بزرگی و عظمت حضرت بر قدر کار بلند مرتبه که ادراک عقول و افهام برتر و متعالیست زیرا که ولی نشانه قدرت و عظمت خدا و علامت و معجزه نبی و کلام خدا و رسولست یعنی گوهری که از بحر احدیت بساحل وجود رسیده و از جوهر نبوت اشتقاق یافته یا با پیغمبر که مقصود الهی که اوامر و احکام دینی است بتوسط آنحضرت بخلایق رسیده و همچنین مقاصد یقینی که حضرت پیغمبر از آن خبر داده بسبب آنحضرت ثابت و اجرا شده و نایب وحی خدای تعالی است در میان شرکان یعنی مردمی و قایم مقام وحی است و وزیر پیغمبر است و احتمال دارد که مراد از نیابت وحی یا پیغمبری باشد که آنحضرت نایب مناب همان روحی است که روح نامیده شده و بر پیغمبر نازل شد چنانکه خدای تعالی در سوره شوری میفرماید که و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ترجمه ما همچنین ای پیغمبر پیش از تو وحی فرستادیم روحرا از امر خود علی بن ابرهیم در تفسیر خود از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که روح که در این آیه مذکور است از ملائکه اعظم از جبرئیل و میکائیل که همیشه با رسول الله میبود و بعد از آن با ائمه است بعد از آن بکنایه فرمود که آن امیر المومنین ع و تسمیه آنحضرت بروح بجهت آنست که همچنانکه روح سبب حیات هر چیزیست

نبی و عظمت نبی

ولایت آنحضرت نبی باعث زنده دلی مؤمنان و صحت عمل و صحت ایمانست و با آنحضرت توحید الهی
و دین نبوی تمام مشروع و صورت کمال و نظام می‌یابد چنانچه حق تعالی در روز غدیر خم آیه را که در سوره
مائده است بآنحضرت رسول فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز که علی بخلافت دین تو منصوب شد تمام
گردانیدم برای شما دین شما را و دین عبارتست از توحید و نبوت و بنای هر دو بر ولایت آنحضرت و بیان
شان عظیم و توضیح این نشان که عبارتست که خدای تعالی در روز الست عهد و پیمان ذکر فرموده که ارواح انبیا را بامیر المؤمنین
و اقرار داد برای او ولایت مطلقه را از ذلک است جمیع ارواح که قبول صاحب اختیار هر باشد و اول آن وقت
باز ولایت او مشتمل است بر در مراتب نبوت هر یک از انبیا و اوصیا موقوفست ولایت و نبوی
نبوی هم بر معنی بنا نهاده است بقول حضرت پیغمبر که فرموده که بودم من پیغمبر و هنوز آدم در میان آب و گل
بود و نور کامل میشود و علی چنانکه فرمود تمام خلایق و ولی خدا بود **مطلع** تحقیق نمایی که آیاتی که متضمن ذکر
عهد و پیمان است بر ولایت حضرت امیر المؤمنین ع در قرآن مجید بسیار است و از آن جمله است کریمه و اذ در سوره
اعراف که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی ترجمه
بعلم اینست که یاد کن ای محمد هنگامی که فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان
ایشان را و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای ایشان باقرار کردند یا بعضی را بعضی گواه ساخت
گفت آیا نیستم پروردگار شما همگی گفتند آری تو پروردگار مائی از حضرت امام جعفر صادق ع
در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که از جماعت در روز الست بعضی بانها اقرار کردند و بعضی انکار نمودند
بیاورند چنانکه حق تعالی از احوال ایشان خبر داده بقول خود که فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من
قبل یعنی پس نبودند ایشان چنین که ایمان بیاورند بآنچه انکار نموده اند ایشان از پیش
علی بن ابراهیم از حضرت ابو عبد الله ع روایت کرده که اول کسی که سبقت باقرار نمود حضرت
رسول بود از برای آنکه آنحضرت نزدیکتر بود بدرگاه کبریای احدیت از همه خلایق و همچنین از آن
حضرت هم نقل نموده که فرمود فرا گرفته شد عهد و پیمان بر ارواح بنی آدم از برای خدا بربوبیت
و از برای رسول بنبوت و از برای امیر المؤمنین و ائمه بامامت پس گفت هنگام سعادت
زمان خطاب مستطاب بلا ارباب رسید که آیا نیستم من پروردگار شما و محمد نبی شما و علی امام
شما و امامان از فرزندان او پیشوایان شما پس ایشان همگی گفتند آری تو پروردگار مائی و محمد پیغمبر
ماست و علی و ائمه امامان ما اند پس جناب مقدس الهی جل شانه فرمود که شهدنا ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین ترجمه یعنی اینکه من و فرشتگان گواه شدیم تا نگوئید روز قیامت

که بدستی

که بدستی که بودیم ما از این اقرار بغافلان در کتاب فردوس دیلمی از حذیفة بن الیمان منقولست که حضرت پیغمبر ص
فرمود که اگر مردمان میدانستند که در چه وقت علی ع بامیر المؤمنین مسمی شده انکار فضائل
و مناقب او نمیکردند بدرستیکه نامیده شد بامیر المؤمنین وقتی که آدم هنوز میان روح و جسد بود و
این آیه را بیان فرمود که در آنجا گفت آیا حق جل و علا فرمود منم پروردگار شما و محمد است پیغمبر شما و
علی است امام شما **نظم** تو کردی عهد و عقد بندگی دوش / ولی کردی بیاد آنرا فراموش / کلام حق ازان
است منزل / که با یاد دهد آن عهد اول **فصل** [illegible]
و یؤمنون بولایته علی [illegible] پیغمبران را
بخلق فرستاد که مردم را بسوی او دعوت کنند و بعد از خاتم انبیا مردم را بشارت دهند
او ایمان بیاورند بولایت علی [illegible] خدای
تفریع نمایند **مطلع** توضیح کلام [illegible] در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که او
غرض و [illegible] پیغمبران اولوا العزم و باقی انبیا گرفت پیمان ربوبیت بود و در گرفتن عهد و پیمان
تابع و بعد از آن فرا گرفت پیمان نبوت رسول ص که بآن حضرت ایمان آورند و نصرت خود را
بشارت دهند و امیر المؤمنین را نصرت کنند و یاد شیعیان او و [illegible] بیان
در سوره آل عمران فرموده که و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا
و انا معکم من الشاهدین ترجمه و الله بعلم اینست که یاد کن ای محمد آن هنگام که فرا گرفت خدای تعالی پیمان
و عهد پیغمبران را با مضمون که هر چه بدهم و عطا نمایم شما را از کتاب منزل تمام انبیا ایمان آورید
و یاری کنید و یاد آرید خود را که در زمان شما آید و الا بالاظهار صفات و نعوت و اسم خود را
بدهید و یاری دهید و فرمایید و بعد از عرض این میثاق بر انبیا خدای تعالی فرمود که آیا اقرار کردید
و فرا گرفتید برای آنکه گفتم عهد مرا بر وجهی که بیان و ما کنیم گفتند اقرار کردیم و پیمان ترا پذیرفتیم گفت خدای
گواه باشید بر اقرار انبیا و من نیز با شما ام بر این اقرار از جمله گواهانم انا من الشاهدین
صلوات الله علیهم و گفته که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبران را از آدم و آنکه بعد از او باشند
از جمله پیغمبران و عهد فرا گرفت که چون محمد ص مبعوث شود هر که از ایشان زنده باشد ایمان بوی آورد
و دین او را نصرت کند و الا این عهد و پیمان را بامت و قوم خود برسانند و علی بن ابراهیم در تفسیر
به و لتنصرنه میفرماید که با این معنی است که ایمان بیاورید بمحمد ص و نصرت دهید امتان خود را بخبر آنحضرت

بعنوانستم

و فهم آن بعد از آن بیاید
بشما رسولی فرستاده از نزد
من که محمد است ص تصدیق
کننده است مر آن چیزی را
که با شماست از کتاب و حکمت
بعضی را اقرار ع بعضی را آنکه ملائکه را
فرمود که گواه باشید ع ع ع ع

امیر المؤمنین را ع و بشارت
دهید ع

وصی اولیا و خلفای او از ائمه ع وایضا در تفسیر مذکور از حضرت ابو عبدالله و ابو جعفر ع در بیان
این مذکور منقول است که فرمودند نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبری را از اول بعثت آدم تا بعثت امام
مگر آنکه با او میکرد ... و در رجعت بسوی دنیا با دشمنان دین با مهدی مقاتله مینمایند و رسول خدا ص
امیر المؤمنین ع را نصرت میدهد اللهم ارنا بلقائهم وامنن علینا ببقائهم **تتمه** ثم بعث نبیه محمدا ص
ختم به الموجود کما افتتح به الوجود یعنی بعد از آنکه خدای تعالی از ذریت بنی آدم عهد و پیمان ربوبیت و نبوت
و امامت گرفت بر انگیخت پیغمبر خود را که محمد است ص به نبوت پس ختم نمود با آنحضرت موجود را چنانکه
گشود با او ابواب وجود را **مطلع** مخفی نماند که احتمال دارد که کلام شیخ باین معنی باشد که با آنحضرت ختم
سلسله انبیا شده چنانکه با آنحضرت ص فتح ابواب وجود اشیا شده چه مقصود بالذات و موجود
اصلی نفوس مقدسه انبیا و مرسلین و اوصیای مرضیین که مظاهر ذات و صفات الهی اند و بقوی
ارواح طوائف امم ... با ایشان بر صفحه هستی پیدا شده پس با آنحضرت ختم موجود خواهد
بود جهت آنکه بعد از آن حضرت و اوصیای آنحضرت ع موجودی دیگر نیست و نخواهد بود که
مرات ظهور صفات واجب الوجود تواند بود و میتواند بود که مراد شیخ این باشد که موجود
حقیقت ظاهر و هویت نور ... محمدیت ... که نخبه نفائس جواهر اسمای الهیه و حقائق
مکونات است و غایت و منتهای ایجاد حضرت معبود که موجود و مشهود بحقیقت هم اوست
باعتبار تجلی وجود هستی حقیقت محمدیت که ظهور وی در موطن حسی شهادت و شهودی تمام اسما
الهیه و حقائق و اعیان کونیه تا ابد الابدین در وی مندرج و منطوی است و انوار جمیع
موجودات در نور تام جامع او محو و مضمحل و متلاشی و صورت هستی پیدا نه همه آنها ...
بی چون دست ... آنحضرت که سرمایه امکانات در فضای لامکان ...
... بقلم قدرت کامله تامه بر ناصیه وجود محمود ... وجود سلطان کون
که قضا در نسخه تحریر بدایره ختم رسید نگین ختم کشید **لولاک** عیان شد بتجلوه اعیان هست
... نمود بالاولیت نزد دادا ذات جوهر پاک را بیار است آنکه لولاک را
و موید معنی ثانی حدیثی است که از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که آنحضرت فرمود که نور
مقدس محمد که مطلع انوار ... است کلامی است که خدای عز و جل او را بان تکلم نمود و بعد از آن تمامی
کلمات وجود را از آن کلام اخراج نمود **تتمه** ثم خصه بجوامع الکلم یعنی بعد از آنکه آنحضرت را ختم
انبیا گردانید مخصوص ساخت او را بکلماتی که جامع تمام معانی است چنانکه آنحضرت فرمود که اوتیت

جوامع

جوامع الکلم یعنی عطا کرده شدم تمام کلمات جامعه را چه خلاصه علوم و اسرار انبیا بعقد در کتاب
اعجاز انتساب منزل بر آنحضرت با وجز لفظی منتظم بود و از آنحضرت بحکم انا مدینة العلم و علی بابها
بحضرت ولایت پناه که تاج ... الخزاین حکمت محمدیه بود رسید **تتمه** و آتاه السبع المثانی فی
هی سورة الحمد و فرستاد بجانب آنحضرت سبع المثانی را و آن سوره حمد است **تحقیق** نامیده این سوره
... را پانزده نام است که کثرت اسما دلالت دارد بر شرف مسمی و آن اسماست فاتحة الکتاب
الحمد و ام الکتاب و ام القرآن و سبع المثانی و سورة الوافیه و سورة الکافیه و سورة الشافیه
و سورة تعلیم و اساس و صلوة و سورة المناجات و سورة التفویض و سوره الرقیه و وجه تسمیه این سوره
بسبع المثانی آنست که دو بار نازل شده یکبار در مکه و نوبت دیگر در مدینه یا آنکه هفت آیه است
که در نماز دو بار خوانده میشود **تتمه** وجعل الولایة فیها مقاما رفیعا بقوله اهدنا الصراط
المستقیم صراط علی فامره ان یسأل الامة الهدایة الی محبته و قرار داد در این سوره از برای
ولایت خود که علی ع باشد بعد از مقام بلندی و مرتبه ارجمندی پس در بیان همین مقام فرمود
که اهدنا الصراط المستقیم یعنی تعلیم داده بندگان را که هنگام تضرع و دعا چنین گویند که هدایت
کن ما را بولای راستی و درستی و ثابت گردان ما را بران و راه راست محبت علی است پس بنابر
این امر فرمود ... پیغمبر ع ... که از خدای تعالی درخواهند برای امت خود هدایت را بسوی
محبت علی ع و ثبات قدم را در مودت او تعالی این مقام و موید آنکه صراط مستقیم محبت علی است
... ابراهیم است در تفسیر از حضرت ابو عبدالله ع که آنحضرت فرمود که صراط المستقیم
امیر المؤمنین است ... شناختن او و در مرتبه امامت پس آنحضرت ع ... در طریق و صدق ...
کامل ... که با تحقیق صراط مستقیم است **تتمه** ثم امر نبیه بالتمسک به والحث علیه بقوله
فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و هو علی ع بعد از آنکه آنحضرت را ... نمود
ساخت که حجت است ... ولایت محبت او را امتثال نماید امر فرمود که متمسک بمرتضی علی ع باشد
ولایت وی و حرص و رغبت نماید و مردم را ... پس بیان همین مقصد در سوره ...
... مفید آنست که پس چنگ در زن بانچه که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات
و احکام امیر المؤمنین **مطلع** در اکثر تفاسیر معتبره منقول است که حضرت پیغمبر ص از جانب قوم
خویش همه در رنج تمام داشت و چون آنکه تلطف و احسان بیشتر مینمود انکار ایشان افزون
میشد ... این آیه که در سوره شوری وارد است فرستاد که فانک لتسمع الصم ...

تهوی الیهم ومن کان فی ضلال مبین فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون او نرینک الذی
وعدناهم فانا علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم ترجمه
اسرع علم الغیب کرا یا بنی تو ای محمد توانی که بشنوانی کران را یعنی کسانی که گوش دل ایشان از استماع
این سخنان هدایت نشان کر است سخن حق را یا تو توان داری که راه نمائی کوران را یعنی کور
دلان را طریق حق توانی نمود و آنرا که هست در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر اکراه گمراهان
بر ایمان زیرا که ضلالت ایشان بجهت دلان بمرتبه استحکام یافته که تو قادر نیستی بر دفع آن
باشد لاجرم سود گفتن وعظ نبود مر ایشان را پس هیچ در سنگ بسیار تعب خود منمای پس اگر
ما ببریم ترا بجوار رحمت خود یعنی اگر عذاب ایشان را بتو ننمائیم در دنیا پس بدرستی که
ما انتقام کشنده ایم از ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی عبدالله ع منقولست که آنحضرت
فرمود که معنی آیه اینست که انتقام کشنده ایم از ایشان بعلی بن ابیطالب و باقی ترجمه اینست که آیا
اگر بنمائیم بتو آنچه وعده دادیم ایشان را از عذاب پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان توانائیم
بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیوة تو یا بعد از وفات تو پس چنگ در زن
بان چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام ولایت امیرالمؤمنین ع که
بر دست او از دشمنان تو انتقام هم کشید و وعده قرآنی بعضی در زمان حیات آنحضرت
بظهور آمد چنانچه در غزوه بدر بوقوع انجامید و غیره و بعضی دیگر بعد از وفات آنحضرت
بظهور رسید که آن قتل خوارج بود بر دست امیرالمؤمنین ع و بعضی دیگر را تمام خواهد یافت
در زمان صاحب الزمان و در رجعت شاه مردان تمه ثم اکد ذلک فقال فاستقم کما امرت
ای ادع الناس الی حب علی ع لانه یدعو الی الایمان اولا ثم الی الفرائض لان الاصل مقدم علی
الفرع فلا فرائض الا بالایمان ولا ایمان الا بحب علی ع لان التوحید لا ینعقد الا به فاذا لم یکن الایمان
فلا فرائض واذا لم یکن حب علی فلا ایمان فالایمان والفرائض حب علی ع فالاصل والفرع حب علی
و ولایته یعنی از آنکه حق جل و علا حضرت پیغمبر را امر نمود بتمسک بولایت مرتضی علی ع و موکد ساخت
این امر را بفرمان دیگر پس بجهت تشدید و تاکید امر سابق بود که در سوره هود فرمود که فاستقم کما
امرت ثابت قدم و راسخ باش همچنانکه مامور شده و مفهوم معنی همانا اینست که دعوت نما
مردم را بمحبت علی بن ابیطالب ع بجهت آنکه آنحضرت ع اولا مردم را دعوت مینماید بایمان
و بعد از آن بفرایض زیرا که اصل مقدم است بر فرع پس فرایض صحیح نیست مگر بایمان و ایمان صحیح نیست مگر

بحب علی

بحب علی ع بجهة آنکه بنای ایمان بر توحید است و توحید منعقد نمیشود مگر بولایت و حب علی ع
پس مادام که ایمان بنا نشد فرایض صحیح نیست و مادام که حب مرتضی علی بنا نشد فرایض صحیح نخواهد بود
پس چون صحت ایمان و قبول فرایض بحب علی ع دخل تمام دارد هر بنائی که بی بنیاد وقوع دارد
استحکام ندارد پس همانا ایمان و فرایض یعنی حب علی است پس درین صورت اصل و فرع
همگی حب علی و ولایت جناب ولایت مآب است فصل ثم اعلم ان حب علی ع هو المسئول عنه فی القربی
قال و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون یعنی یوم القیمة فی القربی شیخ زاده میفرماید که
بدرستی که مردمان را در قیامت از حب مرتضی علی سؤال خواهند کرد که آیا دوستدار آنحضرت بوده اند
و بعهد خود وفا کرده اند یا تقصیر و نفاق ورزیده اند پس خدای تعالی در بیان آن فرمود در سوره
زخرف بعد از آنچه مذکور شد فرمود که بدرستی که آنچه بتو وحی شده از اوامر و احکام و ولایت امیر
المؤمنین ع هر آینه عزت و شرفیست برای تو و قوم تو و زود باشد که پرسیده شوید یعنی مردم را از
ولایت شما بپرسند در قیامت و در روز قیامت از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند
که ذکر قرآنست و ما اهل قرآنیم و مائیم که پرسیده خواهیم شد یعنی از مردمان خواهند پرسید که
با ایشان چگونه سلوک نمودید محب بودید یا مبغض مؤالف بودید یا مخالف چنانکه حق تعالی
میفرماید که زود باشد که پرسیده شوید از دین نعمت و قیام بنیاد دارین
ندارد شما را شیطان از ولایت امیرالمؤمنین ع بدرستی که شیطان شما را دشمنی است آشکار
و در تفسیر ابن مردویه از این قبیل حدیث مذکور بود در کتاب کشف الغمه احادیث ماثوره بسیار است
تتمه ثم دعا بعبده الی المقام الاسنی و هو قاب قوسین او ادنی فخاطبه بلسان علی ع و دیگر از مواهب
علیه آنحضرت ع اینکه چون خدای عز و جل پیغمبر خود را در شب معراج بذروه لا مکان رسانید
و در مقامی بود که آنحضرت بجهت قرب منزلت در بارگاه کبریائی حضرت بیقصور دوگانه یا
نزدیکتر آدم یافته بود پس حضرت عزت جل اسمه با پیغمبر خود بزبان علی ع مخاطبه نمود همانا بجهت رفع
دهشت وحشت و حصول اطمینان و موانست هنگام مکالمه با آنحضرت خلق کلام نمود بسوی علی
نمود که بصدا و لهجه امیرالمؤمنین ع شبیه بود مؤید کلام شیخ زاده خبریست که در بعضی از تفاسیر شیعه
مذکور است که حضرت رسول ثقلین ع در آن شب نور الهی التفات بر هیچ ذره از ذرات
کون نیفکنده بود و دیده در انجاز مشاهده جمال لا زنگ بود و بر سیدن مقام قاب قوسین از
آیات قدرت پروردگار نشانهای بسیار بزرگ مشاهده نمود چنانکه جبرئیل ع با ششصد پر

هر یکی از مشرق تا مغرب چه فرمانفرما و سدرة المنتهی و لوح و قلم و کرسی و عرش اعظم و بهشت و عجایب ملکیه و ملکوتیه را
معاینه فرمود و از جمله عجائب آیات خداوندی آنکه در موضعی که جبرئیل با این عظمت طاقت نیاورده باز مانده بود صورت
امیر المؤمنین ع را دید و آواز وی شنید تا بیارامید و از استیلای سطوت کبریا و عظمت مطلقی که دید
و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که در آن شب چون بسدره رسیدم که
و در آستین که علی سید اوصیا و امام متقیان و کشاینده انگشت نور ... از نامه عمل
ایشان در جنانست داد لطیفه ایست که خاتم انبیا ابدا تمام مقام خود میکرد اند و این حکایات
در باب آنحضرت از آیات لطف و احسانست تتمه و از آن بر رفع علیا فوق کتف توضیح این کلام
که فی الحقیقه در بیت الله ز بحر فضائل امیر المؤمنین ع بر آنکه ... مشرکان در اطراف و نواحی خانه کعبه
سیصد و شصت بت نصب کرده بودند که هبل اعظم آن بتان بود و گویند که هبل اعظم آن بتان
بود و گویند ابلیس تمام آنها را در زمین برصاص استوار کرده بود و بعد از آنکه فتح مکه روی داد
حضرت رسول با اتفاق امیر المؤمنین ع از روی اهتمام متوجه تطهیر بیت الحرام از انجاس اصنام و ارجاس
آثام شده بود ما نور حضرت رسالت ص نیزه که در دست مبارک داشت اشاره بروی هر
بتی که میفرمود بحکم قل جاء الحق و زهق الباطل بقفا می افتاد و با بقای هر کدام که میفرمود بمقتضای و ما
یبدئ الباطل و ما یعید سر از پر میکرد ... بت بزرگ ... در موضع بلند بر خانه
کعبه نصب شده بود و دست کسی بآن نمیرسید حضرت امیر المؤمنین ع بعرض رسانید که یا رسول الله
پای مبارک بر دوش من گذار و آن بتان را از آنجا فرو دیر انداز نغمه سرای و ما ینطق
عن الهوی ان هو که محمد مصطفی ص فرمود که یا علی ترا طاقت کشیدن بار نبوت نیست تو پای خود را
بر کتف من نه پس آنحضرت بموجب فرموده اقدام بر دوش مبارک سید عالم که مسافت عرش اعظم است
گذاشته رایت طلوع از اوج بیت الزخرف ولایت بر افراخت و آن بتان را از آن مکان بر چیده بزیر
انداخت نقل است که آنزمان که پای امیر المؤمنین ع بر کتف مبارک حضرت
رسول ص بود آنحضرت از نقاب ولایت پناه پرسید که ای علی خود را چگونه می بینی گفت یا رسول الله
می بینم که حجابها برداشته شده و سر من بعرش رسیده و بهر چه دست دراز میکنم اگر بآسمان است که بقبضه
اقتدار من است آنحضرت فرمود که یا علی خوشا وقت تو که کار حق میکنی و خوشا حال من که بار حق
میکشم للمؤلف بر دوش نبی ... اگر ... دور کرده ... معراج عشق آنجا بار
بار غمت کشیدنی خوش وقت آنکه دارد در زیر ... اورد ... که چون امیر المؤمنین بتان را از بام

انداخته شکست خود را از دوش آنحضرت در آن ... بر زمین انداخته تبسم فرمود آن سرور را
پرسید امیر المؤمنین ع جواب داد که ... بود که خود را از چنین جای بلندی انداختم و هیچ
نیافتم حضرت رسول ص فرمود که ای علی چگونه آسیبی بتو میرسید که محمد ترا بر داشت و جبرئیل ترا بزیر آورد
یکی از شعرای عرب این مضمون را ... ثابت باشد ... بنظم آورده قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد
نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده و النبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج
لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده
و معنی آنکه پای آنحضرت بر جای ید قدرت بود بهمان لطافت که این شاعر ... نقل سخن ...
نموده و موافق نقل ... و تحقیق ... چنانچه عرفای محققان ... مومنا
بیان نموده اند آنکه در شب معراج چون میان محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت و در
قاب قوسین او ادنی ... خلوتخانه خاص حضرت رسول الثقلین ... مکالمه ... دایره ... تخصیص
... زیاده از حوصله ... آواز ... مخاطبه ... شد که
رحمت ... حضرت ... طاقت و تاب ...
وجود کتف آنحضرت ... کرد ... حرارت ... برکت فیضان
رحمانی ... توجهات الطاف ... قطرات سحاب ... عنایات شامله
... احساس برودت نمود و در هنگام شکستن بتان وقتی که امیر المؤمنین ع متوجه شکستن
بتی چند شد که بر طاقهای کعبه چیده بود ... بر کتف مبارک او برهان موضوع واقع شد که
... بود و ... با وجود آنکه ... اعتقاد ... قوم ... نفاق و شقاق ...
که با ... بوده اند و ... شدند ... نظم کشیده و علمای ...
خود ... نموده ... و در انشاء این عبارت و انشاء این ابیات نهایت ...
تقصیر کرده که ... طبقه از عقلا و طایفه ...
... ذات احدی ... در مدح او گفته شود که تا
مرتبه ربوبیت ... بعضی عقلا از مرتبه معبودی ... مدح ...
مخصوص است که صدور ... از جمله امور ... تا از جانب الله تعالی مامور
باد ... و المتو این کرامت عظیمت که ... ولایت ...
امتیاز و اختصاص بخشیده است تتمه ... علی الطاهرین ...

والاخره ای انا العالم بهما وقیل المشرق والمغرب ای انا المحیط بعلم ما بینهما وقیل الجنة والنار وانا القاسم بینهما
وقیل لا بل هو اشاره الی ارتفاعه فوق کتفی رفیع المقام ولیس فوق هذا المقام مقام الا ذات الملک
العلام فای نعمة فوق هذا واعلی مقام اعلی من هذا الا انه رفع رسوله حتی جاوز عالم الافلاک
والاملاک وعالم الملک والملکوت وعالم الجبروت ووصل الی عالم اللاهوت وامیر المؤمنین
ارتقی علی کتفه صاحب هذا المقام یعنی بنا بر آنکه مهر سپهر ولایت در بیت الشرف خویش پرتو ظهور بر
مقام نمود در خطبه افتخار فرمود که منم واقف بر طبقات [illegible] گفته اند که طبقات عبارت از دنیا و آخرت
است کلام آنحضرت بانمعنی است که منم دانا بر وقایع دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که مراد از طبقات مشرق
ومغرب و بانمعنی است که منم دانا و محیط با آنچه واقع است از مشرق تا مغرب و جمعی گویند که بهشت و
دوزخ است و بانمعنی است که منم قسمت کننده اینها کسی که تا در بهشت [illegible] باشد و [illegible] بهشت
وانکه مستوجب حرمان باشد به دوزخ [illegible] رسانم و جمعی گویند که [illegible] کلام معترفا
اشاره است بالا رفتن بر فوق [illegible] مقام و متصور نیست بالاتر از این مقام مکرمه
ملک العلام [illegible] کدام رفعت والاتر از این است و کدام منزلت بالاتر از این نیست زیرا که حضرت [illegible]
[illegible] رسول خود را [illegible] از جمیع افلاک و جمیع املاک و عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت
رسید بعالم لاهوت وامیر المؤمنین [illegible] بر دوش [illegible] صعود یافت و با [illegible] ولایت
نبوی ذروه مقصود [illegible] شتافت **لمؤلفه** معراج مصطفی بود در اوج قاب قوسین ** دوش رسول گردید
جای امام کونین ** [illegible] از بین دو معراج ** زیرا که هست [illegible] مقدار فرق [illegible]
مطلع [illegible] با اصطلاح اهل تحقیق عالم ذات بحت و غیب الهویه و احدیت مطلق وجود است دوم عالم
جبروت [illegible] عالم اسما و صفات الهیه و واحدیت و عقل کل و نفس کل و محیط الاعیان است سیوم
عالم ملکوت [illegible] عالم [illegible] نفوس مجرده و روحانیات که بامر حق [illegible] بی واسطه ماده [illegible]
موجود شده اند و این را عالم امر و غیب [illegible] میگویند چهارم عالم ملک [illegible] عالم آثار و اجسام
واجرام [illegible] وجود [illegible] بتوسط ماده [illegible] انتظام یافته
واین عالم خلق و شهادت [illegible] میگویند پنجم عالم ناسوت و آن عالم [illegible]
کامل است [illegible] مقام جامعیت و مظهر [illegible] است و عالمهای جزوی تفصیل [illegible]
است [illegible] از مجموع عالم مذکور که محیط است بعالم [illegible] علوی و سفلی و فلکی و عنصری
و معدنی و نباتی و حیوانی بیرون نیست و آنچه میان خواص و عوام مشهور است اینست که هجده

هزار

تا آنکه [illegible]

کلی پنج قسم است اول عالم لاهوت [illegible] عالم [illegible]

هزار عالمست عقل کل و نفس کل و نه فلک و چهار عنصر و حیوانات و نباتات و جمادات و در تحت هر عالمی
هزار عالم دیگر مندرج است که علم تفصیل آن مخصوص [illegible] عالمیانست والحمد لله رب العالمین
فصل ثم امر رسوله بالتبلیغ البلیغ فقال بلغ ما انزل الیک من ربک ثم اکد ذلک تاکیدا
فقال وان لم تفعل فما بلغت رسالته [illegible] فقد بلغ فما معناه هذا
یدل علی شرف الولایة وانه لا قبول للاعمال [illegible] انهم لم یؤمنوا بعلی فلا
ینفعهم اسلامهم فکان الرسالة لم تبلغهم [illegible] من لم یؤمن بعلی لم یؤمن بمحمد ومن لم یؤمن بمحمد
لم یؤمن بالله فمن لم یؤمن بعلی لم یؤمن بالله لان الاقرار بالولایة یستلزم الاقرار بالنبوة و
بالنبوة یستلزم الاقرار بالتوحید وکذا انکار الولایة یستلزم انکار النبوة والتوحید
لتوقف الاشیاء علی الولایة بیان کلام وتوضیح این مقام بر سبیل اشارت که چون رسول خدا
از [illegible] حجة الوداع فارغ شده عازم مدینه گشت جبرئیل نزول نموده به پیغام الهی
که علی بن ابیطالب را امام کل انام نموده عهد و بیعت او را بر جمیع مکلفین لازم گردان و بیعت
من [illegible] رسان [illegible] وصی نبی من و خلیفه من [illegible] طاعت او
مقرون بطاعت من [illegible] مخالفت [illegible] و منکر این امر از جمله کفار است [illegible]
الانبیا در آن روز [illegible] ساعت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] بامر [illegible] تحقیقات [illegible] رسالت مبالغه نمود [illegible] حضرت رسالت
پناه در [illegible] نهایت اهتمام نمود [illegible] فرمود که اگر [illegible] خلاف امر من نموده با
وانکاه در زمره کفره داخل گردی و چون [illegible] جبرئیل [illegible] این باب [illegible]
مبالغه و [illegible] بسوی [illegible] بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را
خبر داد [illegible] حفصه پدر را آگاه ساخت و او [illegible]
بکر رسانید و [illegible] ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف [illegible] منافقان
کردند تا آنکه مجتمع شده در هلاک [illegible] نمودند [illegible]
کرده [illegible] مذکورات [illegible] حضرت رسالت [illegible] جام جهان نمای
لوح تقدیر بود [illegible] طلب نموده باین کلام [illegible] والله [illegible]
یعنی [illegible] و شأن [illegible]
آنحضرت [illegible] نازل شد [illegible]

و این آیه که در سوره هود است آورده که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک و ابهام کلمه معنی
از رسول خود در تا صحنی که تا غایت دران باب اتهام شده بود نموده یعنی آنکه باده ازوحی که منم فرستم به
یعنی تا و نمی رسانی و سینه تنگ و ملال نما ننده که این قسم امور را او ما کرد و این نهایت تاکید و تهدید است بعد از
سابق بودن شهود بعد به خم در سوره جیبی شکل امین دیگر باده بجهت تاکید نزول نموده این یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک را تا آخر رسانید یعنی ای رسول من برسان بیندگان من آنچه از خدای تو
رسیده و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر در این امر سهل انگاری و چون نرسانیدن نقض
نرسانیدن همه وارد می ماند که هیچ تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود و اگر ترا از منافقان و منافقان
هم اندیشه دغدغه باشد خدای تعالی حافظ و نگاهبان تست از شر دشمنان آنحضرت و اربابین در
در همین که ما بالا نکه بجا نزول تا قائل بود فرمود اعلام شد که هر که پیشی رفته بود برگردد و منبر کرده نهند
در عقب ما نده زود تر برسد و منبری از پالان شتران است کرده بعضی بر آن برآمد و خطبه
مشتمل بر فوائد بی تمام و بلاغت ما لا کلام در ثنای الهی و موعظه و نصیحت امت کرده و بیان خلافت
امیر المؤمنین از جانب رب العالمین ادا فرموده گفت که نزدیک شده ای مرا فراق و مطیع فرمان بر دار
باشید ای مؤمنان که این آخرین مقامی است مرا با شما و ای گروه ما دمیان خود بجا نصیحت کرده در
میان شما ساختی دو امر دین و دنیا و اما کتم اطاعت او فرض است بر مهاجر و انصار
حاضر و غائب شهری و عجم و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد و سفید و سیاه و هر که بوحدانیت الله
اقرار دارد و فرمایند که اوامر و نواهی او در همه جاریست و طاعت او بر همه واجب مخالف او ملعون است باید
بداند که بعد از او حکم بر همه جاریست بعد از این حکم و امامت از آن علی است و بعد از آن ذریت
من است که از اولاد علی اند تا روز قیامت و کسی بعد از من غیر از علی سزاوار امامت نیست و حلال
نیست کسی را امر کردن بر مؤمنان غیر از علی بن ابیطالب یعنی بعضی از خطبهٔ آنحضرت است و آن
طولانی و بعد از خطبه دست امیر المؤمنین را گرفته و او را بر بالای منبر جا داد بنوعی که مردم
سفها هم مشاهده نمودند و گفت ای مسلمانان الست اولی بکم من انفسکم و بروایتی فرمود
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان همه گفتند
بلی یا رسول الله چنین است و تو اولی بما از ما پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من
ورا هنمای او بوده ام و اولی بتصرف بوده ام از امور دین و دنیای او بعد از من علی مولی او ولی
بتصرف در امور او و بعد از اتمام خطبه و تاکیدات وافره و امیر دست بدعا بر داشته گفت اللهم

وال من والاه و عاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن با آنکسی که با علی دوستی کند و دشمنی کن با
آنکه با علی دشمنی کند و انصر من نصره و اخذل من خذله و یاری ده و یاری کن آنکه که یاری کند
علی را و خوار و زبون دار کسی را که علی را خوار و زبون دارد و ادر الحق معه کیف ما دار یعنی الهی حق
و صدق و راستی را بگردان با علی بهر طریق که بگردد و بعد از فراغ از خطبه جمیع مردمان که بعضی
صد و بیست هزار و بعضی یکصد و چهل هزار نفر گفته اند بامر آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین سلام
کردند و با مارت بالتطریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر بن الخطاب فرموده گفت بخ بخ
مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة این کلمه بخ را عرب در مقام مدح و تحسین استعمال می نمایند به
زه و در زبان عجم یعنی به به امام و سردار شدی بر من و سایر مؤمنان و جمهور علمای محدثین
شیعه متفقند که این آیه در روز غدیر خم در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و همچنین احمد
حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و ابن عقده در
کتاب خود از صد و پنج طریق و ابن جوزی شافعی در رساله که اسمی ان المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب
نامیده و بسیار کسان غیر از ایشان از اکابر علمای اهل سنت جمیعا نقل نموده اند که این آیه در
هذا الیوم در بیان فضیلت امیر المؤمنین در روز غدیر خم نازل شده و همچنین الیوم اکملت
لکم دینکم و هم باز روشن نقل نموده اند که چون آیه یا ایها الرسول تا آخر نازل شد حضرت رسالت
پناه دست امیر المؤمنین را گرفته بلند کرد تا بجدی که سفیدی زیر بغل آنحضرت را همه دیدند
و فرمود که یا ایها الناس الست اولی منکم بانفسکم و چون مردمان گفتند بلی یا رسول فرمود من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و ادر الحق معه کیف ما دار و بعضی گفته اند که چون این دو کلمه الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر نازل
شد حضرت رسول فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بالولایة
لعلی من بعدی یعنی بزرگ خدای است که منت نهاد بر من بکامل ساختن دین و تمام کردن نعمت
و راضی بودن حق تعالی به پیغمبری من و بولایت و امامت علی بن ابیطالب بعد از من و
باز اعاده فرمود قول او را که من کنت مولاه فهذا علی مولاه تا آخر و محمد غزالی با صحت دعوی
اجماع بر صحت حکایت غدیر نموده و بعد از ذکر حکایت روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر
کلمه بخ بخ گفته هذا حکیم و رضی و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و عقد
البنود و خفقة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا

لا الخلافة فالا ولو بنفوذ وه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون يعني بعوذ ولا حكم
الهی عمود ننمودند و تسلیم کرده نشدند بعلاوه آن هوای نفس و محبت دنیا و جاه و ریاست که ایشان را بخلافت تا
برنمود بجهت آنکه علما و ثنا به آنها خلافت در پس و پیش میرفته باشد و اسباب و استیلا و سواری دست
و با لازم کرده اینده صورت نشبکه بنظر درآید و مردمان برو رجا [illegible] جمع نمودند چنانکه
روش حکام دنیاست عهد و عینا [illegible] فراموش کرده در [illegible] اختیار آخرت را به [illegible]
بهای سهل و بعض [illegible] بود که ایشان کردند و این عبارت [illegible] ابن جوزی که [illegible]
طایفه است نقل نموده و از این آیات و روایات ظاهر شد که کسی غیر از آنحضرت مستحق خلافت و نیابت
رسول خدا نیست و هر که را دیده [illegible] اهل [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و طریق مودت در تربیت سید المرسلین [illegible] پوشیده نگشته و بر حقیقت حکایت [illegible] غدیر مطلع
شده و مضمون آیتی مذکور [illegible] کما هو حقه [illegible] چگونه تقدیم دیگری بر آن آفتاب [illegible]
امامت تجویز توان کرد و با برهان عقل و نقل درست و [illegible] توان شد و شخصی که حضرت
خالق در باب خلافت او را قسم تاکیدی نماید و چون آن امر صورت نپذیرد گویا امور دین [illegible]
من اکمال [illegible] نعمت خود را بر شما تمام کردم در اثبات امامت و احتیاج [illegible]
خلافت [illegible] تفسیر و بیان آیه مذکوره و شان نزول آن تفصیل یافت [illegible]
که خلاصه کلام شیخ قدس سره اینست که بعد از ظهور مواهب [illegible] الهی در باب حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام خدای عز و جل فرمان داد رسول خود را بتبلیغ وحی بر وجه کمال در باب خلافت [illegible]
جاه و جلال [illegible] در مبادی [illegible] رسول [illegible] بتبلیغ در باب [illegible]
کلام [illegible] بعد از آن [illegible] این امر مذکور [illegible]
اگر این کار نکنی [illegible] تمام [illegible] بتبلیغ نرسانیده باشی
تبلیغ کرده و ادای رسالت نموده [illegible] معلومست که حضرت رسول تمام [illegible]
[illegible] بخلق میرسانیده [illegible] حضرت [illegible]
ادای رسالت آنحضرت بر وجه کمال [illegible] در باب خلافت مرتضی علی [illegible]
رسالت نکرده [illegible] دلالت میکند [illegible]
[illegible]
بایشان [illegible] متعلق بامامت [illegible]

از پیش خود

از خود بجا آورده اند و [illegible] الامر الحق نکرده اند و پیغمبر از جانب خدای تعالی بایشان نرسانید
و در رسالت [illegible] معلوم شد که هر کس ایمان بولایت مرتضی علی نیاورد ایمان بمحمد
ایمان بمحمد نیاورده ایمان بخدا نیاورده [illegible] لازم این [illegible] که کسی که ایمان بعلی نیاورد ایمان
نیاورده [illegible] اقرار بولایت و امامت مستلزم اقرار به نبوت است و این مستلزم اقرار
بتوحید است [illegible] اقرار بولایت [illegible] اقرار بتوحید باشد و همچنین ولایت مستلزم
نبوت و توحید است [illegible] نبوت و توحید [illegible] بولایت و ملازم [illegible]
[illegible] اقرار بولایت با اقرار بنبوت و توحید ملازم
و در وجود و عدم و نفی و اثبات با هم [illegible] از هم جدا نیستند و اگر کسی را اقرار بولایت باشد
اقرار دیگر [illegible] اقرار بنبوت و توحید [illegible]
و نا تمام و [illegible] فصل ثم [illegible] الاولین و الآخرین [illegible] هذه الاحرف [illegible]
کل حرف منها الاسم الاعظم [illegible] الاسم الاعظم [illegible] ذلک الکتاب لا ریب فیه [illegible]
القرآن هو الکتاب [illegible] هو الکتاب المبین و الصراط المستقیم [illegible]
و الکتاب [illegible] فصل الخطاب و عنده علم الکتاب [illegible] شیخ قدس سره میفرماید که [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] خدای عز و جل [illegible] سوره [illegible]
[illegible] مطلع [illegible] مقصود شیخ [illegible]
و در هر [illegible] این حروف اسم اعظم [illegible]
اولین و آخرین [illegible] نبی و ولی است [illegible] حروف [illegible] تحقیق اسم اعظم
[illegible] مطابق است
با اسم علی [illegible] اسم اعظم است و همچنین [illegible] مطابقست با آنکه اسم اعظم است
[illegible] موافقت با عدد محمد [illegible] اسم اعظم است و همچنین [illegible]
عدد [illegible] و مطابقست با اسم محمد [illegible] و همچنین [illegible]
اعظم است [illegible] و علی بن ابراهیم در تفسیر [illegible] روایت کرده [illegible]
حروف اسم اعظم خدای تعالی که جدا جدا در فواتح سورهای قرآنی [illegible]
[illegible] ترکیب و تالیف نموده اند [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible] میباشد و در [illegible] میباشد

و در کلمات میباشد حسب الاراده الهی و بمقتضای حکمت ربانیه چنانکه از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که در وقت دعا میفرمود و بالبعض یا حمعسق و ربا بود دانست که مقطعات سور قرانی که جمع نمایند و مکرر
از انطرح کنند چهارده حرف جمع در کلمات علی صراط حق نمسکه یعنی علی راه حق است ما او را نگاه میداریم
بجا از ایات علو قدر و رفعت شان امیر المؤمنین ع اینست که خدای تعالی کتاب خود را بذکر آن حضرت
افتتاح نمود و بعد از ان فرمود که ذلک الکتاب که به پیغمبران سابق تورات و انجیل و زبور ان اعلام شده بود و در کتب سماوی
ثبت بود و هیچ شک در ان نیست و مقصود از ان کتاب علی است که هیچ شک و ریب در حقیقت او نیست مؤید
این تفسیر روایت علی بن ابرهیم است از ابو بصیر از ابی عبد الله ع که آنحضرت فرمود که الکتاب علی است که
هیچ شک در حقیقت او نیست شیخ قدس سره میفرماید که دلیل براینکه مراد از کتاب که در ایه مذکوره است علی
است اینست که قران که محتویست بر حقایق و امور دینیه و نبویه ضلالت که کتاب جامع است و ذات علی
نیز فرمانده و صاحب اختیار از جانب پروردگار کتاب ناطق است که با مبدا و امر و احکام الهی را برد و بخلق
میرساند و احوال و تثبیت دین و شریعت مینماید و بعد از پیغمبر متبعی علی است که بوصف ذلک مطاع الهیه
متصف و متحلیست چنانکه از آنحضرت ع منقولست که فرموده هذا الصامت و انا کلام الله الناطق انی الحق
علی الدم کتاب مبین و صراط مستقیم است و چون کتاب مبین محیط و شامل علم ماکان و ما یکون است
آنحضرت است که کتاب و لوح محفوظ و خطاب فاصل میان حق و باطل است و همه کتب است که نزد او
علم کتاب شواهد بصادقه نکره اسیر شک را بیان مطلع نخفی نماند که از کلام شیخ مستفاد است که مراد از حمدی در
در سوره رعد که و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب تحمیه
و اهل علم انکه میگویند تا انکار فرستادگی تو که محمدی نبی فرستاده از نزد خدا نیست نکود رجواب ایشان که
خدای تعالی بس است و کافیست میان من و شما با انکه من پیغمبرم و دیگر انکسی که نزد او است علم کتاب
و ان امیر المؤمنین است بدلیل روایت علی بن ابرهیم از حضرت ابی عبد الله ع که آنحضرت فرمود که
عنده علم الکتاب هو امیر المؤمنین ع یعنی انکسی که نزد او است علم کتاب لوح محفوظ امیر المؤمنین است ع
و ایضا حدیثی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت نموده که فلان اینست که بر سینه ... که آصف
که تخت بلقیس را در کمتر از چشم بهم زدنی در مجلس سلیمان ع حاضر آورد و در شان او در قران مذکور است که عنده علم
من الکتاب یا ابا عبد الله تا نزد یا امیر المؤمنین که نزد من علم الکتاب آنحضرت ع در جواب فرمود که علم آصف
بر جنب علم امیر المؤمنین نیست مکر بان مقدار که پشه بیک بال خود از دریا بر دارد
نظم کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم و ایضا در تفاسیر مذکور است که مراد از من

عنده

عنده ام الکتاب علی بن ابیطالب است و ابو معاویه و ابو سعید خدری روایت کرده که من از پیغمبر سؤال کردم
که یا رسول الله مراد حق تعالی ازین عنده علم الکتاب کیست آنحضرت فرمود که ذاک اخی علی بن ابیطالب ع
انکسی را دومن علی بن ابیطالب است و ثعلبی که یکی از فضلای اهل سنت است از ایشان نقل کرده و او از
ابو صالح که مراد ازین عنده علم الکتاب علی بن ابیطالب است زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل
ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و ایضا ثعلبی در تفسیر خود از پیغمبر روایت کرده که ابو عبیده روایت
مبارک برسینه خود نهاد و فرمود که عندنا علم الکتاب کله یعنی بخدا قسم که نزد ما است علم کتاب
بالتمام و این حدیث در اصول کافی بطریق متعدده مرویست از آنحضرت ع فصل در رفع مقام فوق الانبیا
والمرسلین عن هو منزل المقام مقام الالف المعطوف من اللام فقال لولا علی ما خلقت جنتی
ولم یقل لولا النبیون ما خلقت جنتی دیگر از فضایل منیعه سید اوصیا انکه خدای تعالی
مقام و منزلت او را تفضیل داده و کرده است تا انکه از مراتب تمام انبیا و مرسلین بگذرانید مکر انکه
نبت با ود مکانت و مقام بجای الف معطوف از لام چه لا بکرفت از حروف هجا
ترا کتا بنی و لنلام و الف برکشته است باین شکل لا و همچنانکه الف در صورت لفظی و کتابتی
حرف لام مسبوق بحرف لام و مقام او بالف تمام است همچنین کلمه نبوت با عطای حرف ولایت
کامل نمیشود بتمام است که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بعضی بر هر چند لا نیست
و ظاهر دو اسم مینماید فلیکن بحسب معنی و باطن یک مسمی است و معارفات رموز و حکم چشم
دیده بصیرت دیده یابند که نبی و ولی در صورت لولا علی ما نند و که فی بود تو م و در بیت
بوستود هم اغوش هند و چون حضرت با فع الدرجات غرشانه رفعت منزلت آنحضرت را بعد از
مرتبه پیغمبر فوق مرتبه ابنیا و مرسلین کردانید بود در بیان همین مقام فرمود که اگر علی نبودی
خلق نکردی و نکفت که اگر پیغمبران نبودند بهشت را نیافریدمی و از این کلام فضل و افزونی
علی المقام بر باقی انبیا ع مستفاد میشود و الله مطلع مؤید اینکه مقام و منزلت امیر المؤمنین ع
ارفع و اعلاست از تمام انبیا حدیثی است که در باب ان الائمه ورثة العلم از کتاب کافی منقولست
و ترجمه ان اینست که گفت امام محمد باقر ع که اهل جهالت میکنند که رسل و انبیا میکنند از غایب بزرگوار
و التفات بان میکنند از آنحضرت ع رسید که حیث ان بهر نزدیک که میکوید کفت که ان علم
اسکندا داده او را خدای تعالی بوح بیان نکر ببینید که خدای عز و جل جمع کرده برای محمد
پیغمبران از ادم تا حضرت محمد کفته شد امام رکوع چیست طریقها کفت علم انبیاست بتمام و بعد

رسول ص جمع کرد این علم را همه را نزد امیر المؤمنین ع پس گفت امام را مردی که ای پسر رسول خدا
پس امیر المؤمنین ع دانا تر است یا بعضی از انبیا یعنی اینکه هر کدام از انبیا که فاضل و مفضول اند
نسبت با امیر المؤمنین بیان کن پس گفت امام ع با اهل مجلس که بشنوید چه میگوید به درستی که
الله تعالی میگشاید گوشهای در هر که میخواهد و این کلام اشاره بکودنی آن مرد است به درستی که
من گفتم او را که الله تعالی جمع کرد برای محمد ص علم همه انبیا را چنانچه بیان کردم که محمد جمع کرد همه آن علم را نزد امیر المؤمنین
و با وجود این او میپرسد مرا که آیا علی ع دانا تر است یا بعضی از انبیا مراد این است که این سخن از استبعاد
تعجبات چه کلام من صریح است در اینکه علی ع اعلم از جمیع انبیاء سابق است و در کتاب [illegible]
الدمشقی [illegible] حدثنا ابو معویة بن النضر عن الاعمش عن عبد الله عن جابر بن عبد الله الانصاری
قال قال رسول الله ص یا جابر ای الاخوان افضل عندک قال قلت البنیین من الاب و الام فقال معاشر
الانبیا اخوة و انا افضلهم و احب الاخوة الی علی بن ابی طالب هو عندی افضل من الانبیاء فمن زعم
ان الانبیاء افضل منه فقد جعلنی اقلهم [illegible] الا انی اعلمت من فضله امر دینی ک پس گفت
رسول الله که ای جابر از برادران کدام افضلند با اعتقاد تو گفتم برادرانی که بود مادری پس گفت گروه
انبیا برادرانند و من افضل ایشانم و دوست ترین برادران نزدیک من علی بن ابی طالب است و او
نزد من افضل است از انبیا و هر که گوید انبیا بهتر است از او ایشان مکتی کرد اند و بود
کم من علی [illegible] مکی [illegible] از فضل و مرتبه و حضرا و نزد من [illegible] کرده باید
الحمد لله علی اتمام النعم و اکمال الدین **تتمة** و ذلک لان النبی جاء و اتی بالشرایع و الشرایع
فرع الدین و التوحید اصله و الفرع مبنی علی الاصل و الاصل مبنی علی الولایة فالاصل و الفرع
عن الدین مبنی علی حب علی فحب علی هو الدین و الایمان بنا العجب فلو لا حب علی لم یکن الایمان
لم تکن الجنة فلو لا علی لم یخلق الله الجنة فعلم ان الایمان بالنبی و المرسلین لا ینفع الا بحب علی ع یعنی
آنکه مقام آنحضرت بالاتر است از مرتبت تمام انبیا و شاهد آنکه خدای تعالی نفرت با برکت وجود
علی ع انبیا است که پیغمبران ع نبوی خلایق [illegible] دعوت امر بشریعت و ملتی که داشتند
و آن شریعتها فرع دین است و اصل دین توحید است و فرع که شریعت است مبنی است بر
اصل و اصل که دین است مبنی است بر ولایت [illegible] حضرت اصل و فرع از هر دو مبنی
بر حب علی و [illegible] آن صحیح است و در دیوان [illegible] دین و ایمان بحقیقت همان حب
است و با [illegible] بقوت ایمان جا میتوان رسید و جای شاهد [illegible]

طلب [illegible] مکان بوده دوستی علی میتوان دید پس اگر با وجود دوستی علی نبودی در این سلام [illegible]
چهره ایمان نمودی و بهشت و رضوان نبودی پس مرجع بهشت گر گردد مقدر بر علی بود
خدای عز و جل بهشت انبیا نزدیکی به واسطه احسان و انعام و نبوت رسید که گردیده بانبیاء
مرسلین نایله تحفه مکرم بود دوستی علی ع **شعر** نشنیدم زهاتف نقوله لما کان [illegible]
تحفه خلاصی دیدیم قیام را بجز دوستی علی و آل **فصل** ثم احبط الله اعمال العباد بغیر حبه فقال
لئن اشرکت لیحبطن عملک و کیف نزلت بالرحمن من هو الامان و الایمان و معناه والله
ان ساویت بعلی احدا من امتک فجعلت فی الخلق مثلا و شبیها فلا عمال ک و الخطاب له
و المراد امته دیگر از فضایل عظیمه آنحضرت این است که خدای تعالی حبط اعمال بندگان نماید
اگر عاری باشند از محبت علی بن ابی طالب و درمیان همین معنی در سوره زمر خطاب بحضرت پیغمبر فرمود
که اگر شرک پیدا کنی هر آینه باطل و ضایع میگردد باشد عمل تو و چگونه نبخشد شرک و در کسی که او
عذاب جحیم باشد و در کسوت ایمان نیست بلکه معنی این خطاب این است که اگر همسر نمایی بعلی
کسی را از امت خود و قرار دهی برای او در میان مردمان مثلی یا شبیهی پس باطل خواهد بود عملهای
تو و بدار نیکی و این خطاب بحسب ظاهر با آنحضرت و مقصود از آن نفرت است و مطابق این تاویل
است روایت علی بن ابرهیم از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر ع که ابو حمزه گفت که از آنحضرت
پرسیدم از معنی قول خدای تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک آنحضرت ع فرمود که تفسیر این آیه
که اگر امر کنی بولایت که حق امیر المومنین است کسی را بعد از خود و او را شریک وی گردانی
تباه کرده عمل تو و هر آینه باشی از زیانکاران و این از قبیل فرض محال است و مقصود
نبوده کان و تاکید اساس ولایت امیر مومنان است و موید این تقریر است روایت علی بن ابرهیم
اذا [illegible] ابو عبد الله ع در بیان آیه فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک
بعبادة ربه احدا و حاصل آن روایت این است که آنحضرت فرمود که مراد هر کس امید وارد است
بلقاء حضرت پروردگار پس باید که تمسک نماید بولایت ائمه اطهار و شریک نگرداند با ولایت ایشان
غیری را پس شرک بولایت ایشان شرک است بعبادت پروردگار **مطلع**
مخفی نماند که در کلام شیخ قدس سره که فرمود و کیف نزلت بالرحمن من هو الامان و الایمان ایهام
لطیف است و بیان آن بر نبوت است که اسم آنحضرت که محمد است مجانس و دوست و مطابق
است در عدد کلمات که آن ۹۲ است و ایضا النبیه علی سر وده است و موافق است در حساب با ایمان

کذلك هم ۱۱۲ است پس همانا شیخ فرموده که هیچکونه شرک نمی‌ورزد بخدای مهربان کریم که
او علی نام از خصوص نهان بنیه علی است **نظم** خود شیر جهان نبی بود ماه ولی اسلام محمد است
ایمانست علی که بنیه بر این سخن عطلی نیکو که زبینات اسمانست علی **فصل** ثم جعل دخول الجنة بمحبته
وطاعته ودخول النار ببغضه كما عهد به وسيسبق فقال لا يدخل الجنة من اطاعه وان عصاك ولا يدخل النار
من عصاه وان اطاعك وهذا صاحب الكشاف وقریب بذکره دیگر از آیات قرب و منزلت انحضرت عم
اینست که حق سبحانه وعده دخول بهشت را بمحبت علی نمادری و مقرر نموده و دخول دوزخ را بدشمنی
و نافرمانی انحضرت مقرر فرموده پس در بیان همین معنی فرموده که البته به بهشت در رود مطیع او
واکرچه عاصی باشد مرا و تحقیق که داخل دوزخ میکنم عاصی او را و هر چند مطیع باشد مرا و در ان کلام
اشاره است بانکه معصیت خدا با محبت علی عم ضرر نداند و هر چند بسیار باشد و طاعت و عبادت
با مخالفت انحضرت در مقام فایده نداند واکرچه بسیار باشد و این حدیث قدسی است که صاحب
کشاف روایت کرده و شرح ان سابقا مذکور شد **فصل** ثم ابان من فضله ولیه ما لم یکن
الا من تولی وكفر فقال قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو
جئنا بمثله مددا والكلمة الكبرى علی بن ابیطالب لتحتها باقی الکلمات دیگر از آیات عظمت و رفعت
انحضرت که دوست و دشمن که منکران نیست مگر کسی که دوری از جاده حق یافت و بقلم انکار
بطریق کفر شتافت پس در بیان این فضیلت در سوره کهف فرموده که بگو ای محمد که اگر باشد
مداد قلم از برای کلمات پروردگار هر اینه فانی شود دریا پیش از انکه باخر رسد کلمات پروردگارم
و اکرچه بیاوریم مثل ان دریا را بمدد ان مداد و این معلوم است که بزرگترین کلمات الهی
علی بن ابیطالب است و در تحت او سایر کلمات بالتمام **مطلع** در تفاسیر معتبره مسطور است که
مراد از لفظ کلمات در حضرت امیر المومنین است و ائمه کرام صلوات الله علیهم و اطلاق کلمه بر
حضرت و باقی ائمه عم بجهت انستکه مردمان بایشان انتفاع می‌یابند و بتوسط ان کلمات
کسان را امور دینی و دنیوی استفاده مراد اسم بینمایند چنانکه مخاطب بواسطه کلام و کلام
از متکلم منتفع میشود واستفاده ما فی الضمیر متکلم مینماید و ایضا مقصود از کلمات در ایه
واقعه در سوره بقره که فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه الخ نیز ع ترجمه والله یعلم
اینکه پس فرا گرفت ادم از پروردگار چند کلمه را پس توبه نمود و پذیرفت توبه او را
بعد از آنکه دویست سال بر سر کوه سراندیب گریسته بود چنانچه مفسرین اهل سنت با علماء امامیه

موافقت

موافقت کرده اند و از ابن عباس رضی نقل نموده اند که او گفت از رسول صلعم پرسیدند
که یا رسول الله کدامست ان کلماتی که ادم عم بان تکلم نمود و توبه او قبول شد رسول صلعم فرمود
که ادم عم از خدای تعالی در خواست نموده گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که از تقصیر
در گذر و توبه ام قبول کن پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه او شد در حرم قبول یافت پس
کسی که توبه ادم صفی ببرکت او قبول شود و در این مرتبه مساوی رسول باشد از باقی انبیا افضل
و بامامت و جانشینی رسول اولی و انسب خواهد بود و همچنین ایه واقعه در سوره طه دلالت
دارد بر انکه باعث قبول توبه ادم اسامی مقدسه ایشان باشد و ایه اینست ولقد عهدنا
الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما والله یعلم یعنی هر اینه تحقیق که وحی فرستادیم بسوی ادم پیش از این
پس فراموش کرد ما را انچه بانحضرت وحی شده بود و او فراموش نمود و موید این سخن حدیثی
است که در کتاب مستطاب کلینی مذکور است باین عبارت که عن ابی عبد الله عم فی قوله تعالی ولقد
عهدنا الی ادم من قبل کلمات محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین والائمة عم من ذریتهم فنسی هکذا والله انزلت
علی محمد صلی الله علیه و آله و معنی این حدیث انست که نفی اسم مذکور در این شریفه داخل بوده و بجهت ان
سوکند که انحضرت مخاطب نازل شده که ارباب عصیان از عصیان بیرون کرده و شعله فرو نشانیده
غضب الهی کردیده اند پس از این ایات و روایات ظاهر و روشن شد که مراد از کلمات که در ایه
قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي است ذوات مقدسه اهل بیت است عم که اکرم و اعظم
ایشان ذات احمدی صفات نبی و ولی است والله یعلم **تتمة** ثم ابان من فضله ما هو علیه
ذاکر ایس لمن تولی واستکبر فقال ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما
نفدت کلمات الله والکلمات اسم کلها حروف والکلمة الکبری ورا مله تحتها وقد نص علیها
وهي واقفة عن ذات الحق كقبض ساير الاعداد عن الواحد ومبدا الكلمات من الالف الذی
ابداه عالم الغيب وابدا عنه ساير الحروف والكلم فهو عم الف الغيب وعين الوحدانية الكبرى
المتعالی عوض عنها من ادبر وتولی الحدان از انکه صفحای عز و جل فضایل مذکوره را در باب انحضرت عم
مختص بیان نرسانید دیگر باره بیان نمود از فضل انحضرت چیزی که برتر و بزرگتر است از انها برای
کسی که روی از جانب حق بگرداند و از او باز گشت نموده تکبر ورزید پس در بیان این فضیلت در سوره
لقمان فرموده که واکر میبود انچه در زمین است از درخت قلمها و حال انکه دریاهای
زمین که موجود است کشیدن انرا بکاغذها یعنی که مداد ان قلمها باشد بر حالی که مدد

اسامی مقدسه ایشان بود
که بر ساق عرش نوشته بود
و در بدو فطرت مشهود
حضرت آدم شده بود
صح

التی صح

که بعد از ان دریاها که موجودات هفت برابر اینها موجود شود بمدد کرده تمام نشود سخنان الله
یعنی علوم کلام الله تعالی تعلیم خلفای خود کرده و در این اشارتیست بانکه اگر درختان زمین
و جمیع دریاها که موجود است مداد شود ان مداد و قلم تمام خواهد کرد و برای هفت
دیگر مداد میباید تحقیقا بانتهاء و لا یعلم العلم الا الله صاحب کتاب احتجاج آورده که یحیی
اکثم از حضرت امام محمد تقی عم از چند مسئله پرسید و از انجمله تاویل این آیه بود یعنی پرسید که
چیست این هفت دریا و این کلمات عبارتست از چیست امام عم گفت که اما دریاها اخشیم کبریت
است و چشمه یمن و چشمه برهوت و چشمه طبریه و چشمه ماسبذان و آن چشمه افریقیه و چشمه باحروان
ماییم و ان کلماتی که تمام نشود علوم ما ست که بادراک در نیاید و فضائل ما را و بیان نرسد فضایل
ما و موید این معنی است انکه حق تعالی در چند موضع دیگر انبیا را کلمات نامیده چنانکه در ایه فتلقی
ادم من ربه کلمات و همچنین ابرهیم و اذا ابتلی ابرهیم بکلمات پس مقصود از کلمات در این ایه نیز نفوس مقدسه
ان سرورانست که موضع علوم الهی و خزینه اسرار نامتناهیست و کلمه نیز ذکر است و کلمات بتمامها حروف
او و منفکند و نقطه شهود او بینند و مظهر وجود او بینند و در تحت ما ظاهر و احاطه [illegible]
و حال انکه او فانیست از ذات حق و نقصانا نا عرفان ... [illegible] اعلا
از واحد و ظهور ثانی کلمات از ان القواست که ظاهر ساخته و را دانای غیب و بیرون او [illegible]
باقی حروف و کلمات حقایق و اعیان را بالاده و عیان نمود حضرت پیغمبر است م چنانکه فرموده
انا من الله و الکل منی یعنی من از نور او پیدا شده ام و تمام خلایق از لمعات نور من
هویدا شده اند پس حضرت م باعتبار تا نور نبوت الف غیبست یعنی نوریکه انکه افق غیب جلوه
و صفحه هستی را بظهور حروف دیگر آراسته شعر ابجد تو دوی صفحه ذات دال و الف از تو شد
و عین وحدانیت کبریاست یعنی توحید الهی یافته و تحقیق یافته و در اقالیم الفت او انابت و صدق
در ابات توحید را ام او برافراخته وان وحدانیت و توحیدی که بیکرده بیان او و کسی که در را
نگشاد در باید دریافت و در وجان جانب حق بر تافت مطلع مخفی نماند که محققان عرفا گفته اند که ادم
هر اسمی را از اسمای الهیه صورتی عینیست که مظهر و مرات ان صفت است و همچنین گویند که انبیا
مظاهر سور اسمای الهیه اند و از اینجاست که هر پیغمبری که مظهر اسم کلی است شریعت او تنها کلیه است
جمیع اسمای الهی در ایجاست باسم اعظم که جامع همه اسماست و حقیقت محمد مظهر و صورت اسم اعظم است
که در جموع تمام انبیا با وست و استمداد همه اشیا از او ست زیرا که مجموع اسما و صفات در حضرت
احدیت

احدیت حق و هویت ذات مطلق مستهلک و نا بود و اسماء متکثره و صفات متعدده در جام
جهان نمای انا انا ظلمنا الله نوری روی نمود پس چون وحدت و وحدانیت صفت واحد
مظهر و صورت عینیه آن در عالم وجود ذات احدی صفات احدیت م که منفصل و مستقل بجا
و فاتحه کتاب ایجاد است پس انکه شیخ فرموده که انحضرت عین وحدانیت کبریاست نه باین معنی است
این معنی مصدریست بلکه مراد انست که مظهر و مصدر توحید است در عالم بدلیل او لما
نوری چنانکه گفته اند مراد از صورت و مشهود احدیت است و در واحد ظهور وحدانیت با این معنی که
مقدس و مطاهر وحدانیت و توحید اند و انحضرت م برگزیده و مختار ایشان فصل و از انجمله
ان الله سبحانه و تعالی بین ان علیا معه هو الرحمن الودود فی فواتح السور الاسم الاعظم الا
الی الرسل من البشر و الرحمن الکتوب علی وجه الشمس و القمر و الماء و الحجر و انه ذات الذوات و الذوات
للذات لان ذات احدیة الباری منزهة عن الاسماء و الصفات صفاته منزه عن النعوت و الاشارات
دیگر از صفات یعنی یقینا انحضرت م انست که خدای سبحانه و تعالی وحی فرستاد بسوی حضرت پیغمبر
که علی عم با او همان سریست که سپرده شده و پنهانست در اوایل سورهای قرآنی و او ستان اسم اعظم
که محیط است بر تمامی حقایق و اعیان و او وست وحی کرده شده بتمام رسولان از نوع انسان
و او ستان سری که نوشته شده بر روی ماه و چهره افتاب و بر روی سنگ و جوهر اب چنانکه در اخبار
ماثوره اهلبیت عم وارد است که بر ان نظر کرده که بر جانب نیز مرئیست از افتاب نوشته شده که علی
الارض و بر طرف دیگر مکتوبست لا اله نور السموات و الارض و همچنین بر سنگ نقش گشته که روح عطا
مر علیست و در شب هر سراب در دو سایبانت دنیا علم نقش زده اند اسم علی بر روی ماه و افتاب
و همچنین وحی فرموده بحضرت پیغمبر م که علی عم ذات الذوات یعنی حقیقة الحقایق است باین معنی که
ثانیه که مظاهر اسماء الهیه است بنور انحضرت تحقق و هستی یافته و پرتو افتاب ظهورش که مرات
وجود و وحدانیت حقیقت بر تمام حقایق کائنه تافته پس از این مقام که با ذات اقدس ملاحظه
و صفات میشود باین اعتبار ان نور اقدس مجمع ابحر و مرات الحضرتیست شیخ رحمه الله در
المطلب میفرماید که ذات کائن در ذوات یعنی حقیقت ثانیه در حقایق بجهت ظهور ذات الله
است باسماء و صفات و این نسبت احدیت ذات که در مرتبه حقیقت محمدیه بتعینات متکثره
شیونات متنوعه جلوه و ظهور فرموده و جوهر ذات احدی از آنکه تجلی موج ما واحدیت
مجموعه اسما و صفات مستوره نمود پس معلوم شد که اتصاف ذات واجب بصفات متعدده

در مرتبه مذکوره است نزد مقام احدیت که مرتبه غیب الغیب است زیرا که احدیت باری عز شانه از
سمات اتصاف باسماء و صفات منزه و عالی از جهات اشاره حسی و وهمی و عقلی و خیالی است
چندانکه تیز بینان بلند رتبت بر معارج مدارج سیر پایند دیده بر فرق سر نهند خطوط شعاع
احساس و بصیرت تا ساحت کبریای الوهیت نرسیده ما عجز اند و هر چند طایران تیز پرواز
در هوای مقصود معرفت بال و پر گشایند بغیر از معارج [illegible] از سر دیوار امکان تجاوز نمایند
تتمه وانه هو الاسم الذی الیه ترجع الحروف والعبارات والکلمة المتفرع بها الی الله سائر البریات
وانه العین المخزون بین اللام والالف والواو والها والکاف والنون و همچنین در حی بود بحضرت نبی صلعم
که آنحضرت صلعم اسم است از اسماء الهی که با وی باز میگردد حقایق و اعیان که صور اسماء نامتناهی
یعنی وجود همه کاینات با وست و مرجع و مآب همه او ست و آن کلمه است که خلایق بتوسط او پدید
آمده تفرع مینمایند و ببرکت آنحضرت [illegible] و مسئلتشان ابواب ممکنات میگشایند و بدو بود سر تعیین
که آنحضرت است سریست که پنهانست میان لام و الف و پنهانست میان واو و ها و مکنونست میان کاف و نون
مطلع مخفی نماند که شیخ قدس سره سابقا بیان نموده که خدای تعالی بعد از سوره حمد بر حضرت صلعم الم
فرستاد و آن متضمن سر اولین و آخرین گردانید اکنون تفصیل آن اجمال میدهد و میفرماید که
الف مرتبه از حروف الم کلا اسم اعظم است و پنهان لام و تا و در باطن الف مخفی است
[illegible] است که مطابق است با علم که [illegible] است و ایضا سر پنهانست میان واو و ها یعنی میان دو
حرف اعظم و آن کلمه هوست که جامع تمامی اسماء الهیه و محیط بجمیع مظاهر کونیه است [illegible] از این
دو حرف چون در مرتبه عزت [illegible] ملاحظه شود [illegible] در نظر حقیقت بین
متجلی میگردد [illegible] در کلام شیخ [illegible] با فقره اولی و احتمال دارد
که قول شیخ قدس سره باین معنی باشد که علم [illegible] که آن نور نبوت و خاتم او [illegible]
ها [illegible] باعتبار [illegible] اشاره [illegible] ذات مطلق باشد [illegible]
و [illegible] حضرت وجود باشد که جاری و ساری است در عالم امکان چنانکه گفته اند
الوجه المطلق فی الکل والهاء اعتبار الذات بحسب الحضور والوجود بدون ملاحظة الاسماء والصفات
بنا بر این کلام شیخ باین معنی است که سر [illegible] میان حضرت واجب الوجود [illegible] در ممکنات [illegible]
احتمال دارد که مقصود شیخ این باشد که سر پنهان و مقصود [illegible] در هویت [illegible]
نور آنحضرت است چنانکه در حدیث [illegible] بر رویت [illegible]

نقطه

نقطة الکائنات و سر الممکنات و تواند بود که کلام او اشاره باشد بحضرت ولایت مطلق سر که بحقیقت جز الحق
و جمع اسما است و تمام اعیان موجوده در دایره او داخل چه مرتبه از مراتب [illegible] بسیار است در اخفی
عالم و متعلق است به دو طرف [illegible] که کن فیکون و همچنین حرف ها اشاره باشد بذات احدیت
شانه که مرتبه از حروف نورانی [illegible] و تجلیات در فواتح سور قرآنی و همچنین [illegible]
حیوانات [illegible] و بر ایشانست که حرفها [illegible] بتوسط التی آلات مخارج تولد یابد چنانکه گفته اند
ها حرف هویت [illegible] حرف شناس [illegible] پس کلام شیخ باین معنی خواهد بود که
آنحضرت صلعم سر پنهان است میان نور نبوت و ذات احدیت جل شانه چنانکه از حضرت رسول صلعم منقول
که فرموده [illegible] که خدای تعالی [illegible] نور [illegible] نور من [illegible]
و آن [illegible] که شیخ سابقا فرموده که ظاهر نبی ولی نبوت و باطن او ولایت و الحق [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] ظهور [illegible] نبوت [illegible] ولایت
[illegible] احدیت [illegible] بحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و متکون است [illegible]
[illegible] کلام شیخ [illegible]
[illegible] چنانکه از آنحضرت منقولست انا الاول وانا الآخر وانا الظاهر وانا الباطن
[illegible] نقطه [illegible] و همچنین آنحضرت سریست مکنون میان کاف و نون
یعنی مقصود بالذات [illegible] و [illegible] ایجاد عالم ظهور نبوت لا یزالست
باطن [illegible] تتمه فقال سبحانه [illegible] کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک
الله قال الصادق ع حم عسق فیها سر [illegible] بجعل الاسم الاعظم مرموزا فی فواتح القرآن [illegible]
بقوله لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و معناه لا صلوة للعبد و لا اصل له بالرب الا بحب علی ع و معرفته
شیخ قدس سره سابقا فرموده که خدای تعالی وحی نمود بسوی پیغمبر خود صلعم که حضرت امیر المومنین ع
سریست که بود [illegible] کذاشته شده در فواتح سورهای قرآن و آن اسم اعظم است که وحی فرستاده
شده بسوی [illegible] و [illegible] الاعیان [illegible] بتوسط او تفرع مینمایند
بسوی [illegible] دان [illegible] میگوید که خدای تعالی در سوره شوری
در اشاره باین اوصاف فرموده که حم عسق [illegible] ترجمه [illegible]
که در این سوره [illegible] بسوی تو [illegible] بوده اند خدای [illegible]

او را از نزول وحی باز نشوانند داشت دانا بحال کسی که شایسته وحی است و شیخ علاء الدین صدر جهان است که از
جمله وصیها که حضرت پیغمبر و پیغمبران سابق علیهم السلام فرستاده شده و ولایت امیر المؤمنین است و موید
مرتجی است این که این آیات در سوره مذکوره و لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک الآیه و تفسیر این آیه سابقا گذشت
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر فاتحه این سوره فرموده که در حق امیر علی است علیه السلام که شیخ مطلق
که پس بنا بر این خدای تعالی اسم اعظم خود را مرموز ساخته در فواتح و تحتهای قرآن و سوی همین تم
که مرموز است در فواتح سورههای قرآنی اشاره بباطن است بقول آن حضرت که فرموده لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب یعنی ظاهر این کلام اینست که سوره فاتحة الکتاب بعد نماز نمیرسد جانی در نماز
انسان همچنانکه ادمی بیجان صورة ندارد نماز بی خواندن فاتحة الکتاب صحیح نیست و اثری بر آن مترتب نباید
و معنی باطن این کلام اینست که ثواب نماز نیست هیچ سوره را در لیل و نهار و سعادت و صوادق
انصاف نیست هیچ بلای آنحضرت بی ورود کار مکر محبت و معرفت آنحضرت و ائمه اخیار زیرا که امر آنحضرت
مرموز است در فاتحة الکتاب در فواتح کتاب بحضرت رسول علیه السلام فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
پس ظاهر از باطن این کلام استنباط میشود که نماز صحیح نباشد از کسی مگر بمحبت و معرفت آنکه که
مرموزند و مرموز است در فاتحة الکتاب پس همانا از باطن این کلام استنباط میشود که نماز صحیح نمیباشد
بشهادت کلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول الهی در اول شوری مستفاد میشود که نبود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مظهر اسرار الهیه اسم اعظمست و در فواتح سورههای قرآنی پنهان و پیداست
و همچنین وحی فرستاده شده است بسوی پیغمبران و رسل که سبب تقرب و توسل او است پیغمبران را
بسوی مبدأ کل و جود است اسم اعظمست لهذا مظهر وجود ملائک و بنی آدم و مکتوب بر ناصیه ظهور
اجزای عالمست و همانا نبی و لا یولد بر حضرت رسول لطفا تا من بعد بعنایات بر آنحضرت شده و الله یعلم
مطلع تحقیق آنکه در تفسیر علی بن ابرهیم مذکور است که حم عسق حروفیست از اسم اعظم الهی که ترکیب کرده
تا لیف مینماید از آن رسول و امام علیهم السلام پس بنا بر این یعنی تا اسم اعظم است که هر دعائی که بتوسط آن
میکردند باجابت مقرون میشد و ایضا از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکنند که آنحضرت فرمود که عسق عدد
سال حضرت قائم است علیه السلام و قاف کوهیست از زمرد سبز و محیط است بدنیا و کبودی آسمان از
پرتو آن کوه است و علی امیر المؤمنین علیه السلام هم از اینها را در کلمه عسق میدانسته در کشف الاسرار آورده
که اهل خبر و فنا باین بانعطا یاکرم حق تعالی بحضرت رسالت صلعم ارزانی فرموده شرح حوض کوثر است که
تشنه لبان امت را از آن سیراب گرداند و نعیم ملک محمود است که از شرق تا غرب تسخیر او گردد

درایه مان در زمان حضرت صاحب الامر خواهد بود و غیر موجود است که از عهد ایشان تا حق تعالی
او بوده و سین سنای مشهود است که مرتبه هیچ کس برفعت رتبه او نرسیده فی مقام محمود است
معراج که در حجاب آفاق داشت و در یوم قیامت که شفاعت که اینست اللهم ارزقنا شفاعته فصل
ثم ان الملک العظیم الرحمن الرحیم صرح بهذا السر العظیم فی الذکر الحکیم فقال فی السوره التی هی قلب القرآن
یس و انما سمیت قلب القرآن لان باطنها محتوی علی اسم محمد و علی علیهم السلام لمن عرف فقال سبحانه یس و القرآن الحکیم
انک لمن المرسلین والیاء والسین اسم محمد ظاهرا و باطن الیاء والسین اسم علی لان الولایه باطن النبوه فقال
یا حبیبی یا محمد و هو اسمک و اسم علی الظاهر و الباطن فی الیاء والسین انک رسولی بالحق الی سائر الخلق
دیگر از آیات رفعت شان آنحضرت علیه السلام اینست که خداوند عظیم الشان بخشاینده مهربان جل جلاله شرح
باین شرف عظیم و منزلت جسیم در قرآن مجید که محکم کننده است بحق و صاحب حکمت است پس بیان این
شرف در سوره که آن دل قرآنست فرموده که یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و سر محمد و علی علیهم السلام
در این ایه پنهان نموده و اسم یعلم آنکه ای سید سوگند بقرآن حکیم که بدرستی و راستی که تو هر آینه از
از فرستادگان بسوی خلقی شیخ قدس سره میفرماید که این سوره را دل قرآن میناميند بجهت آنکه
باطن این سوره مشتملست بر سر محمد و علی علیهم السلام و هر کس سر پنهانی دارد و بدل خود مینمايد پس
این سوره دل قرآن باشد و بیان اشتمال این سوره بر سر محمد و علی علیهم السلام اینست که ظاهر یا و سین
اسم محمد است و باطن اینها اسم علی است علیه السلام بجهت آنکه ولایت باطن نبوتست پس معنی باطن این آیه
اینست که ای حبیب من ای محمد قسم بحق اسم تو و حق اسم علی که ظاهر و باطن یا و سین است که تو البته
فرستاده منی بسوی همه خلایق مطلع تحقیق آنکه ما و یکی از شیخ ره در بیان این ذکر فرموده آنست
بدانکه قرآن حکیم مشتملست بر یس و این کلمه مبارکه متضمن اسم محمد و علی است پس سوگند بقرآن
مستلزم سوگند باین دو اسم است و لهذا شیخ ره در تفسیر این آیه فرموده که قسم بحق اسم تو و
حق اسم علی و میتواند بود که قرآن حکیم عبارت از اسم ولی و نبی باشد چه ما کم بحق و صاحب حکمت
ایشانند و این قرآن بر حقیقت ایشان و نبوت و ولایت ایشان دلالت دارد و مانند دلالت
هر اسمی بر مسمی و احتمال دارد که مقصود از قرآن حکیم که در این آیه مذکور است امیر المؤمنین باشد
چنانکه از کتاب صحیح امام مبین در تفاسیر باین حضرت تعبیر شده پس بنا بر این در ترجمه این آیه
توان گفت که ای سید سوگند بحق ولایت امیر المؤمنین که تو از فرستادگان منی بسوی خلایق و از آن فرستاد
که بوده اند بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق استقامت که راه هیست موصل بمقصود

شیخ طبرسی در جوامع الجامع از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که ماییم امام مبین [illegible]
پیغمبر و آنکه اهل بیت را الیس بیکو شیند مؤید این قولست و همچنین علی بن ابراهیم از حضرت ابو عبد الله
روایت کرده که یس اسم رسولست صلعم و دلیل بر اینکه یعنی اینکه خدای تعالی بآنحضرت خطاب نموده فرموده
که بدرستی که تو از فرستادگانی و از خدا بر سبیل امانت کرده روی سوی تو و اعتدال [illegible]
بینا نا و موافق و مصادف همست و نعما و فی میبا دایشان نیست و هیچ حرف دیگر این حالت
لاجرم مخصوص است بحضرت رسالت صلعم که حالات حقیقی در هم با هم مخصوص است [illegible]

فصل

ثم صرح لنا ان الولی هو المحیط بکل شیء فهو المحیط بالعالم و اسمه مبینا ثم محیط فقال وکل شیء احصیناه
فی امام مبین فاخبرنا سبحانه ان جمیع ما جری به قلمه وخطه فی اللوح المحفوظ من الغیب احصاه فی امام
المبین وهو علی فاللوح المحفوظ علی دیگر از فضائل آنحضرت آنکه خدای تعالی از برای ما بیان آن تصریح
نموده است که او محیط و داناست بهر چیزی و دیگری سبیل آنحضرت [illegible] و خداست محیط
و داناست بتمام عالم و خدای تعالی محیط است از ورای ایشان یعنی علم خدای تعالی احاطه نموده
بآنحضرت و تمام عالم پس دیگر بیان این معنی در سوره یس فرموده که هر چیزی که هست و بوده و خواهد
بود ضبط و احصا نموده ایم آنرا در امام مبین پس خبر داده ما را حق سبحانه و تعالی که هرچه
که قلم قدرت بآن جاری شده و در لوح محفوظ آنرا ثبت نموده از علوم غیبی که کسی را بآن مطلع
نیست احصا و ضبط فرموده آنرا در امام مبین و امام مبین امیر المؤمنین است صلعم چنانکه
در این باب حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سابقا مذکور شد پس بنا بر این لوح محفوظ امیر [illegible]

تتمه

وهو علی وافضل من اللوح بوجوه الاول ان اللوح وعاء الخط وظرف السطور والامام
محیط بالسطور واسرار السطور فهو افضل من اللوح الثانی ان اللوح المحفوظ بوزن مفعول
والامام المبین بوزن فعیل وهو بمعنی فاعل فهو عالم باسرار اللوح واسم الفاعل اشرف من اسم
المفعول الثالث ان الولی المطلق [illegible] للکل و محیط بالکل واللوح داخل فیها فهو [illegible]
علی اللوح وعال علیه و عالم بما فیه شیخ رحمه الله میفرماید که امیر المؤمنین بهتر و برتر است از لوح محفوظ بچند
وجه اول آنکه لوح محفوظ جای خطوط و ظرف سطور است و امام دانا و محیط است بسطور و اسرار
پس امام باعتبار علم و دانش افضل خواهد بود از لوح محفوظ دوم اینکه محفوظ که صفت لوح است
بروزن مفعولست و امام مبین که حفیظ است و حفیظ یعنی فاعلست مثل رحیم که بمعنی راحم است
پس بنا بر این لازم می آید که امام حافظ و عالم باشد باسرار لوح و اسم فاعل چون معنی [illegible] است

از اسم

از اسم مفعول که بمعنی منفعل است [illegible] سوم آنکه ولایت ولی مطلق شامل اشیا است و محیط است باشیا
و لوح داخل اشیا است پس ولی بهتر از لوح و والی است و حاکم بر وی است و بانچه مکتوبست در او مطلع
و داناست

تتمه

ثم قال علی صراط مستقیم ای تولد و تحدی الی الصراط المستقیم الممتحن [illegible]
وهو حب علی الامر هو الغایة والنهایة دیگر از مواهب غایات الهیه در باب آنحضرت آنست که خدا
در سوره مذکوره خطاب بحضرت رسول صلعم نموده فرموده که علی صراط مستقیم یعنی دلالت
و راه مینمایی تو کسانی را بسوی صراط مستقیم که آن موده سبب تمام خلایق است یعنی بآن صراط مستقیم
دانسته میشود که شایسته بهشت و دوزخ کیست و مستوجب عذاب نیران کیست و آن محبت علی
علیه السلام است زیرا که علی غایت انتها و نهایت دین و ایمان طاعت و مودت آن امام [illegible]

فصل

ثم ذکر فی هذه السورة [illegible] اسم اعظم فقال سلام قولا من رب رحیم [illegible]
من تکسیر حروفه [illegible] السید الکریم انا هو محمد [illegible] خدای تعالی اسم محمد و علی را صلوات الله علیهما
در فاتحه سوره یس برموز ساخته و محو ایشان [illegible] در آخر این سوره
آیه را که اسم اعظم الهی دران مخفی است ذکر فرموده یعنی که گفت سلام قولا من رب رحیم [illegible]
یعنی آنکه مر اهل بهشت را باشد سلام یعنی تحیه در گفتن سلام بواسطه فرشتگان [illegible]
خطاب بی واسطه ایشان از حضرت [illegible] بجهت تعظیم و تکریم بهشتیان الا ابن عباس [illegible]
ابن است منقولست که فرشتگان داخل بهشت میشوند بر بهشتیان بتحیه سلام از جانب [illegible]
عالمیان و در معالم التنزیل از جابر [illegible] منقولست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت [illegible]
بوده مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون متوجه شوند سر بالا کنند [illegible]
از حضرت عزت در رسد که السلام علیکم یا اهل الجنة [illegible] عذاب [illegible]
از موحدان و ای منافقان از مخلصان [illegible] دشمنان [illegible] دوستان
دوستان [illegible] شیخ [illegible] حقیقت بین [illegible]
دیده [illegible] علم حروف [illegible]
نوشته [illegible] انا هو محمد [illegible]
[illegible]
یعنی امام علیه السلام فرمود که سلام از جانب حق تعالی با اهل بهشت [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] سید [illegible] اسم سامی آنحضرت که محمد است [illegible]

مطابق و مساویست با امان و دربطون ابد بلند پایه و اسنا رکفنا انما الیمقدار مخزون و مستوری
نیست بجز جهان زیرا که بهشتیان از بیم و هراس عرصات محض دخول جنت و اشتغال بفواکه و تنعم
بی غایت بی فراغت و نهایت امانی است که ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون وایشان را
بعد از وصول بدرجات عالیه و لقاء حور عین در سایه های نزهتهای قصور متعالیه غایت امنیت
اطمینانست کرم و ازواجهم فی ظلال علی الارائك متکئون پس در این هنگام پیغامی که شامل تعظیم
و تکریم ایشان بود و سلامی که به انواع تنعمات دارالامان زیادت تواند نمود همی رساند و لقاء
محبوبان سرادقات عزت و جلالست للذین احسنوا الحسنی و زیادة **رباعی** روزی که بهار وصل تو
از شغل بهشتیان ملالت اید و دربی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ اید و طرقی
مثلا از حروف و اسما بیانا است و تفصیل انها درین مقام متعذر و بمجرد اشاره اجمالی توان برد
اینست که هر حرفی را اسمیست و کلمه مثلا الف اسم او ملفوظیست که در او لام و فا واقع شده
اسم بر مسمی را بینات میگویند و نقش مسمی را زبر خوانند بهم که اسم احد را بسط کنند چنین
الف حا دال و همچنین تا انجا که خواهند و لیکن اهل این فن در اکثر زیاده از هفت مرتبه
اعتبار نکنند و طریقی دیگر انکه عدد حروف را اعتبار نمایند همچنانکه در اسم مذکور ۱۹ ۰۰ م اعتبار نمایند
واین نیز غالبا از هفت طبقه تجاوز ننماید و گاه باشد که خلط نمایند یعنی اکر بحرفی ضرورت واقع
شود طریقی دیگر مسلوك دارند بطریقی دیگر مخلوط و ممزوج نمایند یا انکه تغییر ترتیب یا تضعیف یا
کردانند چنانکه شیخ قدس سره در طریق استنباط مطلوب از اسم مذکوره بعد از بسط و تکسیر
بسایط و طرح زواید محتاج شده بحرفی سوه دبین انکه بخلط و مزج طریقی تحصیل این حروف نموده
بوضع بر بود ترتیب فرموده و از لطایف طرق استنباط انکه از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که نام خود را با نام هرون الرشید بسط و تکسیر کرده و در تمام بازده صورت قرار بیابد شد و لهذا
یازده سال تمام در کوههای شام پنهان و متواری بود و خود را بو شمنان ننمود کان الانسان
لربه لکنود و چون تفصیل بیش از این مناسب مقام نبود لهذا اطناب ننمود تتمه ثم دنا فتعلی هذا
المقام لتنبیه علی مقام حضر بیها قول الیراس هو کلمة الجبار و منبع سایر الاسرار و مطلع فایض الانوار
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فجعل وجود الوجود والموجود بین حرفی الامر یعنی الکاف
والنون و باطن الکاف والنون الاسم المکنون المخزون لم یعرف فهذا السر المصون والیه الاشاره
بقوله الا له الخلق والامر والخلق والامر هما بعینه فالمیم و ذلك لان ظهورها الفعل علی الصفات و بحیالیها

عن

۲۹۴

حلول الذات خلاصه مضمون اینکلام انست که خدای عزوجل بعد از این مقام که در این سوره مخصوص
نبی بعد هدایت کرد ما بینکا که از ابعاد و بیکدیگر دهن سع ده که مخصوصیست بوی وصلوات الله علیه
همچنین دلالت نمود ما را بر انکه انحضرت کلمه جباراست و سرچشمه تمام اسرار است و مطلع خورشید
جود کنز الانوار است بیرون در کوی این مقام نمود که انا الیه ترجعون والله یعلم انکه بجز این سبب کلام
خدای لقا چون خواهد از بیت جنبش ایست که گویدا و رادلکم بحکم من باشم انکاه یا شد **مطلع**
مخفی مانند که نزد بعضی از مفسرین این کلام تمثیلست به تاثیر قدرت را در مراد که امر با مر مطاع
در حصول ما مور به بلا امتناع و تراخی و بی توقف بر احتیاج بر الات عمل و استعمال الات قطع
ماده شبیه و در تفسیر کبیر مذکور است که مراد از قول کن سرعت نفاذ امر است در تکوین اشیا
بر بعضی وجهی که ممکن باشد نه تکلم بایشن کلمه بلکه کن تعبیر خواهد بود از نفاذ حکم خدای و فرمان روائی در جمیع
قدس سره سفرها اینکه کلمه الهی در تکوین ما سوی نور مقدس ولایت که باطن نبوت نبی است هم نه لفظ کاف
بلکه آنهنگام که اراده از لیه بایجاد اشیا متعلق گردید ما سوا تعلق یافت نور نبوت را که شاه نبی و لایتست
و نیروی با فعل این کلمه تمام نقاب عدم از چهره اهل عالم رکشید نقلا و حقیقیا از این منبع سر از ردد جداول
اعیان روان کرد بعد از لمعات انوار وجود از مطلع فایض الانوار نقش کون تا کوین کون و مکان
بر صفحه شهود و عیان رسید پس بحکم جها نطاع ظهور این کلمه سوده از تفاح تمام موجودات در بسیط
اجمال مکنون و در بسط تفصیل بایجاد متمکن گشتند **نظم** یک جلوه کرد پرتو خورشید قدرتش هر ذره و بود وجود
جلوه ان یکی است پس حضرت حلا فضا الاطلاق قبیل لبه وجود و موجود را در میان دو حرف ام
کرکاف و نون ان قرار داد و معنی نهانی کاف و نون همان اسم مخزون و کلمه مکنونست نزد کوکیه
باین سر مصون یعنی وجود ولایتست که جاری و ساریست در تمام ما سوی مانند سریان روشنی در
جسم هوا و موید اینمعنی است قول عارف ابن ابرهیم در تفسیر این کن فیکون که فرموده خلق رحمت
و اسرار الهی مخزونست میان کاف و نون و بهمین مطلبست اشاره است بقول الهی در سوره مائده
الا له الخلق والامر همانا تو جمله ینکه مخلوق نبود نه وانکاه باش که مر خدای راست خلق و امر و این هر دو
ظهور عین است در میم یعنی فیض ولایت که عین الاعیان و حقیقة الحقایق ست در این مقام
یا با یعنی که خلق و طرز الهی در تکوین موجودات عین ولایت علی است که مخزون بود در میم ماهیت
پس مصدر و منشا تکوین عالم همین اسم اعظم است که صادر شده اثار متعالی گشته
مبدء الحیات در عالم نور یعنی برکتیده در عالم ظهور در باقی موجودات بواسطه

ادصاد کشتنا نوجهت انکه صدور افعال از صفاتست وظهور صفات از ذات پس این نور مقدس در دایره
ملک و ملکوت عین وجود و نشر فیض وجودی و نقطه دایره ابداع و مبدا کائنات و صفت جمال آنحضرت ذو
الجلالت و مظهر اسم اعظم و مقصد ظهور عالمست ؛ آنکه اسمش نکته جاری ؛ در مرتبه کلا نزل الابداع
کشت جیحون تا او بعد نور ؛ باغ ملکوت از او سبز شود ؛ بر روی عدم تخته از ان آب ؛ یکقطره جلیلت
از خواب پرکار محیط کن نکات اوست ؛ در بیت بلند آسمان اوست ؛ از موج او بزم تیر برق
تا امر کنی کاف و حامن نون ؛ از چشمه او ... بطعم ؛ شرع ... و ز فرش ... ؛ یکقطره از او ...
جوشید و شد آسمان چنبری ؛ یک شجره جوی کل و جزو کشت ؛ بر روی همین ... آسیا کشت ؛ ...
بدرکاهی بیدای عدم نوات راهی ؛ در ملک وجود چون زدی کام ؛ افتاد در هر ... بام
از نقطه اوست نقش هستی ؛ بر پای بلند و پای پستی ؛ در طرز سرکرد ... آرد ؛ از ... اوست دایر
در سایه نور اوست سایر ؛ تا او نشدی ذخیره دسته ؛ بودی در کائنات بسته

فصل ثم ان الله سبحانه نشر لرسوله ... وغفر ... ذنبهم واتم نعمته علیه ونصره وجعل هذه
... في قوله ... في ... من کتابه سبحانه ... علی رسوله وعلی امته تعالی
انا فتحنا لک فتحا مبینا ... لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
ابن عباس ... الله ... رسوله ذنوب ... من الاولین والاخرین اکراما له ...
اکراما ... الله اکراما ... دیکر ازایات رفعت قدر وسمو مکانت ... آیت که حق
بشارت داد رسول خود را که بتحقیق کرامت او را در دایره رحمت خود کشیده و کتاب ایشان
امر دینی و دین ایشان را کامل کردانیده و نعمت خود را بر آنحضرت باعلاء امر و تسخیر عباد
تمام ساخته و آنحضرت را بر دشمنان غلبه و نصرت و ظفر بخشیده و تمام انتقامات و کرامات
برای علی ... ظهور رسانیده و این بشارت داد ... این از کتاب خود ... اخلاق
بر حضرت رسول و امت او ... فرموده که بدرستی که حکم کردیم ما برای تو حکم ... و ظفر و فتح
پیروزی و ظفر و دولت دادم برای تو قرار فتح و پیروزی هویدا و این معلومست که ... مقرر بود
علی بود و صورت پیروزی و ظفر در مراتب ولایت ... بعد از آن خدای تعالی فرموده که فتح
آنست که ... خدای تعالی ... گذشته است از گناه تو ... ابن عباس گناه منسوب بحضرت را
کرده این ... است که گناه ... کرده و فرموده که بدرستی که خدای تعالی گناهان محبان علی
از اولین و آخرین ... شد ... کرام ... و حضرت رسول ... اکرام محبان ...

ایشان شد پس خدای تعالی تمام معاصی و خطیئات ایشان را بجهت احسان و اکرام محمد امرزید و بجهت
ایشان را همگی بآنحضرت بخشید مطلع مخفی نماند که مراد از فتح که حق تعالی حضرت رسول را بشارت داده
فتح مکه معظمه است که در سال هشتم هجرت وقوع یافت و بقولی فتح خیبر است که حضرت رسول قریب بیست
روز بعد از مراجعت از حدیبیه متوجه آنجا شد و بتقریبی با ذوی حیدری ... شد و به حصار خیبر
مقصود حق بود بر کنده شد و فتح آنجا بآسانی دست داد و بقول بعضی صلح حدیبیه است که مبدا فتوحات
بعد شد و بتوسط آن کفار با اهل اسلام ... با هم شدند و اسلام در دلها متمکن شد و جمع
کثیری بسعادت آن فایز گشتند و سبب نزول این آیه بر طبق روایت علی بن ابراهیم و باقی مفسرین
آنست که حضرت رسول در رویا ... مامور شده بود که داخل مسجد الحرام شود و طواف بجا آورد
و حلق و تقصیر بجا آورد بنا بر این آنحضرت در ماه ذی قعده سال ششم هجرت بود که بقصد عمره با اصحاب
اتباع خود که ... بودند متوجه مکه معظمه گردید چون بمنزل حدیبیه که محلیست در سر فرسخی مکه
رسید توقف نمود بجهت آنکه کفار قریش باتفاق قبایل اطراف مکه با اراده منع آنحضرت جمعیت نموده
بلدح که قریب بمکه نزول کرده بودند پس بعد از پیغام دادن حضرت رسول که ما بزیارت آمده ایم
وامدن عروة بن مسعود ثقفی و سهیل بن عمرو از جانب قریش بخدمت آنحضرت کار بر صلح قرار گرفت که آنحضرت
تا ... در سال آینده بقضای عمره آمده ... ره مکه نمانند و بجز شمشیر که در غلاف
باشد سلاحی با خود نیاورند و تا ده سال محاربه در میان نباشد و ... هم نشوند
نیز در میان آورده بودند ... منظور دارند پس آنحضرت ... با خود داشت
بود بعضی را آنجا قربانی نمود و بعضی ... فرستاد که بکشند ... نمایند بعد از آن
بتراشید و متوجه مدینه گشت و شیوه را ... سوره مبارکه فتح نازل شده از فرموده فتح خیبر یا مکه
و غیرهما اهل اسلام شادی ... و چون فتح و پیروزی مذکور متحقق الوقوع بود
گویا واقع گشته لهذا اخبار از فتح بصیغه ماضی که دلالت میکند بر تمام گذشته بآنحضرت نزول یافته
و در باب گناه که بحضرت رسالت پناه نسبت داده شده علمای ما هر چند تاویل دارند از علی بن طاوس
کتاب سعد السعود منقولست که مراد از گناه آنجناب گناه اهل مکه و کفار قریش گناه آنحضرت میدانستند
امور مخالف طریقه باطل و اعتقاد فاسد ایشان که پیش از هجرت و بعد از هجرت از آنحضرت صادر میگشته
فتح مکه آنحضرت از قتل و استیلای ایشان در گذشت و ایشان را در مکافات ... مواخذه
و با احسان مقابله فرمود پس آن گناهای اعتقادی ایشان امرزیده شد و قریب باین در باب ...

از حضرت امام رضا عم مرویست و بنا براین معنی آیه لذنبه گناه از ازدهان بنی مکت و حاصل گناهان امت
پیش کرده اند و منقولست از مفضل بن عمر که از حضرت ابو عبد الله عم پرسید از تفسیر این آیه فرمود
بخدای که آنحضرت را هرگز گناه نبود ولیکن حق تعالی ضامن شده و قبول نموده که بیامرزد گناهان شیعه
علی را عم از گناهان گذشته و آینده و ایضا در تفسیر علی بن ابرهیم مذکورست که حضرت امام جعفر
صادق فرمود که آنحضرت را هرگز گناه نبوده و هرگز گناه ننموده ولیکن خدای تعالی گناه شیعیان آنحضرت
نموده بجهة اکرام با آنحضرت همه را بخشیده و این روایت مؤید قول ابن عباس است که شیخ ره در شان
این آیه ذکر نموده و الله یعلم تتمه و لیتم نعمته علیک یعنی بعلی عم و البلاد الاشارة و البشارة بقوله تعالی
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ینصرک الله نصرا عزیزا و کان النصر فی سائر المواطن باسد الله الغالب
وسیفه الضارب و یهدیک صراطا مستقیما یعنی الی علی ابن الفتح و علی بعمیم النصر و بجمیع الغفران والامامة و کمال
الدین و تمام النعم علی المؤمنین هم الهدایة و هو الغایة و النهایة بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی مژده فتح و فیروزی
و بشارت مغفرت بحضرت رسول رسانید فرمود که دیگر از آیات فتح آنست که تمام کرد اند نعمت خود
بر تو و شیخ میفرماید که مقصود از این نعمت ولایت و خلافت علیست عم که از جلائل نعمتهای الهی بر کافه
انام و سبب همین عطیه عظمی و موهبت کبری اشاره و بشارتست بقول الحق در سوره مائده که الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و این آیه در روز غدیر نزول یافت که آنحضرت امیر المؤمنین عم را بامر خدای
عز و جل وصی و خلیفه خود کرد اینجا بروایتی در حقیقت آن در روز آنحضرت نازل گردید و ترجمه آن
اینست که امروز تمام کردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را که بشمی
بشما عطا داده بودم و آنحضرت عم فرمود که سپاس و ستایش مر خدای را بر کمال دین و اتمام نعمت
از فواید این آیه اینست که حق تعالی میفرماید که و ینصرک الله نصرا عزیزا ترجمه و الله یعلم اینست که این فتح
برای آنست که یاری کند ترا خدای تعالی یاری کردنی که ترا در آن عزت و عظمت باشد یعنی تو را بنصرت
اعلا تام و غالب باشی و نصرت خدای تعالی آنحضرت را هم بشمشیر خدا بود که بر دشمنان خدا غالب بود
نفس همچنین نیز ابن عم سطوت و هیبت و ولایت از ساحت وجود مبین بود و شمشیر خدا بود که
بضرب ان قضا جریان مخالفان را در معرکه مبارزت دو نیم مینمود و ایضا خدای سبحانه و تعالی نوید
بشارت نصرت ظهور فتح را معلوم ساخت با آنکه آنحضرت را راه نماید بصراط مستقیم یعنی بطریق ثابت
واضح و همانا اشاره است با آن معنی و وعده نیز همچنانکه اتمام نعمت نیز بشارت بود با امامت امیر
مؤمنین چنانکه شیخ قدس سره میفرماید که فهذا غایة الفتح یعنی پیش بر صراط مستقیم در این ایه علیست

که بواسطه او ست فتح و فیروزی و بواسطه او ست نصرت و عزت اندوزی و بدوستی او ست آمرزش گناهان
و ولای او ست نجات و امان و بولایت او ست کمال دین و تمام نعمت بر کافه مؤمنان و امر و صایت و خلافت
او ست هدایت خدا و نبی عالمیان و آنحضرت غایت اسلام و نهایت ایمان مطلع شیخ ره فرموده که
عز و جل بشارت مغفرت و اتمام نعمت و نوید نصرت را همگی در یک آیه واحده ناگاه کرده است چنانکه گفته
و ترک ذلک فی آیه واحدة من کتابه و حال آنکه این بشارت در دو آیه بیان یافته زیرا که جمیع فتح
الله تا آخره تتمه آیه است و بعد از آن تا آخره جزو آیه دیگر مکر آنکه گفته شود که جمیع کلام
که مشتمل است بر مواهب علیه و بشارات بهیه بمنزله یک آیه است چه این مبارکه و ینصرک الله نصرا
عزیزا در عدد حروف ملفوظی موافق است با فقره یا هم و یهدیک صراطا مستقیما و مؤید این معنی است
آنکه در بعضی از نسخ اشاره فی آیة واحدة نیست و همانا مقصود شیخ از تعبیر اسلوب آیه
که هرگاه بشارت مغفرت کرده و لا بد عالم آیات بواسطه آنحضرت باشد و نوید نصرت کرد این
تا آخر آیات باشد در باب شد به آن اشاره مناسبت میباید که مراد صراط مستقیم که در میان این کلمات است
بنص سیمبر ولایت و هدایت باشد چنانکه مراد از صراط مستقیم در آیات دیگر از قرآن عظیم با آنحضرت تفسیر
یافته و بنوبت آن در ساحت ادراک سالکان منهج مومنان ثابت قال الشیخ و قلت شعرا یا من به
الاله بعبده والفتح کان بعضده و بعضبه فکاد دین محمد بولائه و تمام نعمته علیه بحبه
عوا معصومه بر حی الالبلام من حزبه والحافظ البرسی یا مولی الوری یرجوک فی یوم المعاد لذنبه
شیخ قدس سره در مدح و توسل با آنحضرت صلوات الله علیه شعری چند انشا نموده و حاصل مضمون
نقیبی بنظم فارسی بیان کرده و بفارسی در آورده ای آنکه با او یافت عالم شیعی و انفس ...
فتح و زینب ظفر که بکار دین هر کجا که ما افتاد شد کشوده بیاری کار و علم تقدیر کمال دین
او ست نام نمت او و محبت او نبود گاه شیعه در روز حشر معفورات انا که شکر حضرات لطف
او یابوده امیدوار چنانست حافظ بر سی که در پناه تو یابد بعرصه محشر خطیئه را بنور ظلم آرزو
که در زمان سو بخشند جرم او بکرم فصل ثم ان الله سبحانه و صف ابنیاه با وصافا و وصفت ولیه
باعلی منها فقال فی نوح انه کان عبدا شکورا و قال فی علی و کان سعیکم مشکورا و این اشارتی
الی منکورا لسعی دیگر از آیات عظمت و علو منزلت آن بدر منیر فلک امامت اینست که خدای تعالی
پیغمبران را و خود را بچندین صفت در کلام مجید یاد نموده و ولی خود را بصفات اعلا و برتر
از او صاف ایشان یاد فرموده چنانکه در وصف نوح در سوره اسرا میفرماید که فی حقیقت نوح

نه بود شکر کننده و سپاسدارنده و در شان علی ع در سوره هل اتی فرمود که و هست این نعمتها
کارهای شما شکر کرده شده یعنی شایسته و پسندیده و لایق مکافات و رواتر در نعمتها و جزای ایست
شاکر را بخداوند سعی مشکور و جزای است تفاوت راه از کعبه تا بیت المعمور تتمه و در وصف ابراهیم با نوع ما
نقال و ابراهیم الذی وفی یعنی ابراهیم آن کسی بود که وفا کرد و مثل این گفته خدای تعالی در سوره نجم وصف کرده
ابراهیم را بوفا کردن در تسلیم نفس و فرزند و بفطرت اسلام و تبلیغ رسالت و بانچه حق تعالی بر وی واجب
ساخته بود و حضرت امیر المؤمنین ع را وصف نموده در سوره هل اتی بصفتی فانه بوصف کامل و اعلی
زیرا که در شان ایشان فرمود که وفا میکنند بنذر دیگر خود بر نفسها خود لازم ساخته اند و در
توصیف ایشان بوفا نمودن بنذر مبالغه تمامیت در موصوف بودن ایشان بنبوت و نوعها
با داء حقوق الهی بجهت آنکه کسی که وفا نماید بنذری که خود بر نفس خود واجب ساخته برای رضای خدا
وفا کننده تر است بانچه خدای تعالی بروی لازم کرده و او را بامر و تکلیف خود نواخته پس بعد از کلام
ملک علام دانسته میشود که این حضرت وفا کننده تر است باخلاص تمام با وامر و احکام الهی از حضرت
ابراهیم ع مطلع مخفی نماند که سبب نزول آیه که در وصف حضرت ابراهیم نزول یافته اینست که مرد بود غنی
مال خود را بمردم بسیار می بخشید و عادت او بایکوی و سخاوت بود و برادرش عبد الله بن سعید که او را
رضاعی و بود بوی گفت که چندین عطا مکن و بذل منمای که محتاج میشوی و بی بضاعت میمانی
عثمان گفت مرا گناه بسیار است و آنچه میدهم بجهت آنست که شاید خدای تعالی از من راضی شود
عبد الله گفت شتری که داری بمن ده تا متحمل گناهان تو شوم عثمان ناقه خود را بوی داد و گواه
چند بروی بگرفت و خود را از عطا باز داشت و بخل میورزید این آیه آمد که افرایت
الذی تولی اعطی قلیلا و اکدی الی ترجمه و الله یعلم اینست که آیا دیدی آنکس را که روی
حق بعد بگردانید و اندکی از مال خود بداد برای دفع شوم تحمل عذاب از وی و باز داشت باقی را
پس از جهل و بخل او را نام جمع نمود آیا نزد اوست دانش چیزهای پوشیده پس او میبیند که گناه
گناه کیست آیا خبر دار نشده است بانچه در صحیفهای موسی است و در صحف ابراهیم است که وفا کرد
بفطرت اسلام و بانچه خدای تعالی بروی لازم ساخت خلاصه مضمون آیه آنست که آیا این شخص
دهنده خبر یافته از آنچه در صحف موسی و ابراهیم است و آن اینست که بر ندارد هیچ بردارنده بار گناه
دیگری را پس چگونه حوالت بدیگری میکند بار گناه خود را و آیه شریفه در سوره هل اتی بلکه تمام سوره مذکوره باتفاق اکثر
مفسران اهل سنت مثل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و فاضل نیشابوری و هکذا علماء

مطلع

امامیه

۲۸۶

امامیه در شان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین ع نازل شده و سبب نزول آیات اینست که حضرت
امام حسن و امام حسین ع بیمار شدند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه ع و فضه که خادمه ایشان بود نذر کردند
که چون کوفت ایشان بصحت مبدل شود بشکرانه آن سه روز متوالی روزه بدارند و بعد از آنکه حق تعالی
امامین همامین را شفا بخشید و ایشان خواستند که بنذر خود وفا نمایند لازم که وجه هیچ بدست
اهل بیت هیچ نبود حضرت امیر المؤمنین ع از یهودی که همسایه ایشان بود سه صاع جو قرض نمود و فاطمه
زهرا صلوات الله علیها یک صاع را از آن آرد کرده نان پخت و از آن صاع پنج قرص نان پخته شده بود
چون مرتضی ع از نماز شام فارغ شده بخانه آمد و فاطمه آن نانها را حاضر ساخته اراده افطار نمودند
در آن هنگام مسکینی بر در رسیده سؤال نمود و گفت که یا اهل بیت محمد من مسکینم از مساکین مسلمانان
مرا اطعام کنید تا حق تعالی از موائد بهشت شما را اطعام کند حضرت امیر قرص خود را بوی داد
که بمسکین عطا نماید فاطمه نیز آن قرص خود که داشت و همچنین حسنین با مادر و پدر در این باب
زهد نمودند و فضه نیز همراهی نموده هر پنج قرص را بمسکین داده با آب افطار نمودند و نیت
روزه کرده شام روز دیگر در وقت افطار که بیک صاع دیگر پنج قرص دیگر پخته شده بود یتیمی
حزین طلب نموده همان گفت و بهمان نحو اهل بیت قرصها را عطا فرموده با آب افطار کردند
روزه روز سیوم نمودند و شام روز سیوم اسیری مدد همان طریق سؤال نمود و اهل
البیت پنج قرص را باو عطا نمودند چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که حق تعالی هر سه شخص را
ملک دیگر را بجهت امتحان ایشان فرستاده القصه در روز چهارم که رسول خدا بخانه فاطمه آمد
دید که شکمش بپشت چسبیده و چشمها فرو رفته و قوت حرکت از فرزندان نمانده و حسنین را دید
که از گرسنگی میلرزند و قوت حرکت ندارند دست بدعا برداشته بدرگاه الهی فرمود که
بار خدایا اهل بیت رسول تو از گرسنگی هلاک میشوند در اینحال جبرئیل امین نازل
شده گفت آورده ام سوره را که حضرت رب العزت ترا بآن تهنیت نموده و سوره هل اتی
بر آنحضرت خواند و رسول خدا شکر الهی بر این عطیه عظمی بجا آورد و صاحب کشف الغمه بعد از
نقل این حکایت گفته و هذه السوره نزلت فی هذه القضیه باجماع الامه و لا اعرف احدا خالف فیها
یعنی این سوره در این قضیه نازل شده است باتفاق جمیع مسلمانان و کسی را ندانم که
مخالف این گفته باشد و ابن طاوس حسنی در کتاب طرائف بعد از نقل این قضیه میگوید که
ثعلبی که از مفسران اهل سنت است از محمد بن علی مغازلی که او نیز از مشاهیر فضلای ایشان

نقل نموده کما اورد کتابی که انرا البغیه نام کرده است اورده که بعد از انکه اهل بیت عصمت و طهارت سوره هل اتی
حضرت واهب منت بجهت اطعام ایشان خوانی پر از اطعمه لذیذه جنت فرستاد و ایشان هفت شبانه روز
صبح و شام از ان متنعم بودند و بعد از ان ناپدید شد و محمد بن یوسف شافعی در کتابی که انرا کفایة الطالب
نام کرده قصه نزول هل اتی را بانواع شوق ذکر نموده که روز چهارم امیر المومنین ع دست حسن و حسین گرفته
بخدمت رسول الله رفتند و چون نظر حضرت رسالت بر ایشان افتاد و بر گرسنگی ایشان مطلع
شد بگریه بسیار و بکلی رو شوق گرفت بخانه فاطمه امد و چون چشم وی بر وی افتاد که از احتیاج بگریه درامد
و گفت بطریق حکایت میگویم نه از روی شکایت امروز روز چهارم است که من و علی و فرزندانم از
طعام دنیا نچشیده ایم و تا حال از شما پنهان داشتیم پس حضرت رسول دست مبارک بسوی اسمان داشت
گفت اللهم انزل علیهم کما انزلت علی مریم بنت عمران یعنی یا رب خدایا فرو فرست بر محمد مائده از بهشت چنانچه
فرستادی قبل از این برای مریم دختر عمران و بعد از ان بفاطمه امر نمود که با فرزندان بحجره خانه
داخل شوند پس حضرت رسول نیز با مرتضی علی ع موافقت نموده بان حجره درامدند کاسه دیدند
مملو از طعام که بوی مشک از ان میدمید و برنج و قطعه گوشت پخته بود و تا هفت روز
ان طعام چاشت و شام اهل بیت بود و ذره از ان کم نشد و صبح روز هفتم یهودی که کاسه بود سبحان
که در دست امام حسن ع بود دیده گفت این استخوان با این خوشبوی بجا نگاهداشت حضرت امام حسن
فرمود که از عالم غیب امده است یهودی خواست که از دست انحضرت بگیرد استخوان ناپدید شد و
کاسه را بجای خود برد و حضرت رسالت پناه چون تشنیع فرمود که اگر اظهار این عطا واقع نمیشد
این کاسه تا روز قیامت در میان اهل بیت میماند [red: تتمه] و وصف سلیمان بالملک فقال و اتیناه
ملکا کبیرا و قال فی علی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و وصف ایوب بالصبر فقال انا وجدناه
صابرا و قال فی علی و جزاهم بما صبروا و وصف عیسی بالصلوة فقال و اوصانی بالصلوة والزکوة و قال فی علی
و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا یعنی و همچنین خدای عز و جل وصف کرد سلیمان را بپادشاهی
پس در سوره نسا فرمود که عطا کردیم سلیمان را پادشاهی بزرگ و در شان مرتضی علی ع فرمود چون بنگری و نظر کنی
انجا یعنی در بهشت بر بینی نعمتهای که اکثرا طاقت وصف ان نیابد و پادشاهی بزرگ که فنا و زوال
ان راه نیابد و معلوم است که پادشاهی بهشت اعلی و ارفع از پادشاهی دنیا و ایضا حضرت سلیمان نبی
از اهل بهشت است و پادشاه ایشان امیر المومنین ع است پس ملک ان شهنشاه کشور دین و دنیا
اعلی و اعظم است از ملک حضرت سلیمان و همچنین حضرت ایوب را در سوره ص بصفت صبر و شکیبایی

ستود

ستوده پس فرمود که بدرستی که یافتیم ما ایوب را شکیبا و در شان علی ع در سوره هل اتی فرمود که
پاداشت دهد خدای تعالی ایشان را بانچه صبر کردند بر طاعت و مشقت و ایثار سائل در حالت
گرسنگی آزار در بهشت و جامهای بهشت و لباس حریر و این ظاهر است که صبری که مقرون بوعده جنت بود
و رفع درجات باشد اعظم است از صبری که قرین وعده مجازات نباشد چه مکافات صبر حضرت ایوب بجهة
انکه اجتماع مال و اهل و اولاد او فوت شده بود خدای تعالی دو چندان در دنیا باو عنایت فرمود چنانچه
در سوره ص فرموده است که و وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة منا ترجمه والله یعلم انکه عطا کردیم مر ایوب را
اهل و اولاد وی را و مثل ایشان با ایشان رحمتی که نازل شد بوی از جانب ما و اجر صبر اهل بیت
علیهم السلام خدای تعالی بهشت و لباس حریر وعده نمود و همانا از متاع و اسباب دنیا که زوال پذیرد و فانی
است چیزی که قابل مکافات ایشان تواند بود نیست بلکه اجر ایشان خوشنودی الهی است و لطف ربانی
پس معلوم شد که صبر ایشان برتر باشد از ایام اعلی و اتم است از صبر ایوب ع و همچنین وصف نمود حضرت
عیسی را بنماز گزاری و در سوره طه بر سبیل حکایت از زبان عیسی ع فرمود که تکلیف نمود مرا خدای تعالی بنماز
و اداء زکوة و در شان انحضرت فرمود که و بعضی از شب سجود کن خدای را و در تطاول تضرع و نیاز نماز کن
برای خدای تعالی در شب را یعنی تهجد اشتغال نمای و بتهجدات شکر و قیام فرمای [red: مطلع] تحقیق نمائیکه انحضرت
متوجه حضرت رسول خدا است و چون نور امیر المومنین ع از مطلع اول ما خلق الله نور نبوت است و در
جمیع مراتب مساوی است با حضرت مقارن و علم مساوی و موافق است پس چنانکه این خطاب با حضرت رسول
بحسب ظاهر همچنین متوجه حضرت امیر المومنین است بحسب باطن و بنا بر این تهجد این امر را در شان انحضرت
و چون امر تهجد بعنوان وجوب مخصوص است بنبی و طلوعات فریضه نبوده است بر نمازهای مخصوصه
بلکه صفات انحضرت بوصف نماز تهجد برتر است از وصف حضرت عیسی ع بان و موید این
حضرت امیر با حضرت رسول در امر تهجد شریک است انست که خدای تعالی نماز شب را فریضه حضرت رسول
گردانید تا امر او را بیانی نمود در مقام محمود چنانکه در سوره اسری فرموده است که و من اللیل فتهجد به
نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ترجمه والله یعلم انست که و بعضی از شب بیدار شو تو به قران
یعنی نماز شب در حالتی که این نماز فریضه زائده ایست برای تو و وجوب او مخصوص است بتو و امید
است تو را که تو را بر انگیزاند پروردگار تو در مقام پسندیده و ان مقام شفاعت
کبری است که در ان مقام خلق اولین و اخرین ستایش کنند و بر همه مشرف باشد بر وجهی که جمیع انبیا
در ان مقام بینند و از عبد الله بن سلام مرویست که روز قیامت کرسی بیاورند و در زیر عرش قرار دهند

حضرت خاتم الانبیاء بران نشیند و لوای حمد را بوی سپارند و او را اذن شفاعت دهند و اهل ایمان
بشفاعت آنحضرت از عذاب دوزخ خلاصی یابند و درهمین مقام است که آنحضرت فرموده که یا علی تو
رفیق من خواهی بود در مقام محمود و لوای حمد را بتو تسلیم خواهم نمود بلی مفاد این کلام فهمیده میشود
که آنحضرت ع در تکلیف تهجد با آن سرور همراهست و نظیر و همتاست تا زنش بنماز غیر چون نفضل کعبه
است بر صومعه دیر **تتمه** و وصف محمد ص بالعزة فقال ولله العزة ولرسوله و کلمة علم انما ولیکم الله
ورسوله والذین امنوا یعنی وصف کرد خدای تعالی حضرت محمد را بعزت و قوت و در سوره منافقون
فرمود که مر خدا راست قوت و غلبه و مر رسول او را و مر دوستان همچنانکه از برای کفار و دشمنان علی خواری
و مذلت اشکار است و در شان انعام در سوره مایده فرمود که حاکم و اولی بتصرف در شما [illegible]
خدا و رسول خدا و آنکسانی که بخدا و رسول گرویده اند مراد از آنکسان مقام امیر المومنین علی است علیه السلام
و ایراد بلفظ جمع بجهة تعظیم بآن مقام و مقصود نیز از این کلام اینست که حضرت امیر المومنین ع در
تحقق کرامات نبوت فوق همه انبیاست و همانا سید اصفیاست چه اگر خدای تعالی آنحضرت را
بوصف عزت و قوت ستوده مقصود از نعوت آن اینست تخصیص عزت آنحضرت بوده و امیر را نیز در آیه
مذکوره بصفت ولایت ستایش نموده و بکلمه انما که دلالت بر انحصار میکند تخصیص ولایت آن شاه
سریر ولایت فرموده و بسوی آنحضرت ع بصیغه جمع اشاره نموده **مطلع** تا آنکه در صورت ولایت
مطلقه که مقام نبی و علی است بجمیع مفهوم برتر و بلندتر است از مرتبه عزت چنانچه آنکه هر دو
چون خدا و رسول اند ثم ع در عزیزی و ولایت مانند ملوک دنیا و امرا انام پس مفهوم ولایت خاص است
و مفهوم عزت عام و خاص از عزت ناعام و جنب تعالی اینها اقلسا بقامذکور شد و خلاصه مضمون
اینست که منافقان میگفتند که اگر باز گردیم از این سفر بسوی مدینه هر آینه بیرون کند عزیز
از مدینه خوار را چنانکه حق تعالی بقول خود از مقالات ایشان خبر داده که یقولون لئن
رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد ایشان از اعز نفس خسیس خود شان و مقصود
از کلمه اذل ذات اشرف کاینات بود و بعد از ظهور این اندیشه باطل از ایشان این آیه نازل شد
که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و سبب نزول این آیه با عتقاد جمیع مفسران ملت احمدیه و فقهای
صاحب کشاف حنفی و علامه نیشابوری شافعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و ثعلبی و غیرهم از مفسران اهل
و موافق جمع بین الصحاح الستة و مسند احمد حنبل و مناقب ابن مغازلی با کتب ایشان
مذکور است اینست که روزی رسول اسلام با اصحاب در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند که بخیبیث [illegible]

وفقیری بصورت مسکینان گرد صفهای نماز بر آمده سؤال میکرد و بهره از لها میکشید چون هیچکس مرهمی
بر جراحت تهیدستیش ننهاد در کسی خراج حالتش را از ضعف احتیاج بترهت دنیایی قوت نداد روی دعا و عرض مدعا
بجانب حضرت واهب العطایا کرده گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو نومید شدم و محروم گشتم مهمی در
چون درویش در همین وقت برابر بود حضرت امیر المومنین ع بود و عبادت آن دلریش بگوش کرم آنحضرت
رسید انگشت مبارک را بطرف آن درویش حرکت داد و او را معلوم شد که غرض چیست پیش رفته انگشتر را
از انگشت مبارک آنحضرت بیرون آورده و آنحضرت را در رکوع گذاشت و متوجه بیرون شد و شکر حضرت
مولی ادا مینمود که حضرت رسالت از نصیب تو شاه ولایت داد اتفاق گشته چون از جواب سلام فارغ
شد دست دعا بجانب آسمان برداشته مناجات فرمود که ترجمه اش اینست که الهی چنانکه موسی ع التماس کرد
که هرون برادر مرا خلیفه و وصی او گردان که دینش با مداد او قوت گیرد و توحب الیه های او بلد رشته را
بحلالت او تضیع ندیده دین موسی را بیرکت او محفوظ گردانیدی من نیز پیغمبر توام و امیدوارم که علی
که برادر منست خلیفه و جانشین من گردانی و دل ارشاد خلایق در پرتو بر یک منش سازی که وزیر و صاحب اختیار
من باشد راوی گوید هنوز مناجات رسول تمام نشده بود که جبرئیل نزول فرموده آنحضرت را
با این آیه بشارت داد و اگر کسی بدیده عناد و انکار از بینش دیده دل بر دارد میداند که معنی آیه اینست که
نگه دارنده و حمایت کننده دین شما و اولی بتصرف در کار شما پس کسی ازآن خدای تعالی که آفریننده و دوام
بصلاح امور و مهام شماست دوم رسول که پیغمبر و مبین حلال و حرام شماست سوم کسی که ایمان آورده اند
و صفت ایشان اینست که نماز کنند و در رکوع صدقه بسائل دهند و شک نیست که این صفات در این آیه منحصر ست
بغایت خود داده ست به شاه ولایت چند اشاره ادا فرموده اولا بکلمه که خود را و رسول خود را بآن وصف
فرموده و اوصاف بهمان کلمه ستوده تا عالمیان بدانند که چنانکه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیاست
چنانچه رسول او مطاع داد و اولی بتصرف آنحضرت نیز بهمان صفت موصوف بحکومت الهیه معروفست
تخلف آنحضرت در امر و نهی چون مخالفت با خدا و ند جل و علاست ثانیا تعظیم آنحضرت نموده و بلفظ جمع بجانب
آنحضرت اشاره فرموده با وجود وحدت خدا و رسول چنانکه در زبان عجم بجهة تعظیم شخص واحد را جمع
تا بند و گویند شما بجای تو و ایشان بجای او و صاحب کشاف در جواب اینکه در اشاره بآنحضرت صیغه جمع وارد
شده میگوید که سبب آنست که مردمان رغبت نمایند در انجاز آنحضرت صدور یافته و در تصدق
تقصیر و تاخیر جایز ندارند تا منزلت و ثواب و تعظیمی که بآنحضرت کرامت شده بایشان نیز عاید گردد
و بعضی از علمای ما میگفته اند که وجه صیغه جمع آنست که در علم الهی گذشته بود که از اولاد آنحضرت ائمه معصوم

از حسن بن علی تا صاحب الزمان نیز این امر واقع میشود همه ایشان را در وقت نماز حاجات
دکوع این صورت روی خواهد نمود و از هر یک از ایشان سائلی سوال خواهد کرد و ایشان در
حال رکوع بخاتم تصدق خواهند فرمود پس صیغه جمع اشاره بفضل جمیع حضرات ائمه معصومین ع
است و تحقیق آنست که غرض الهی اعزاز و احترام شاه ولایت است چنانچه شیخ قدس سره بیان نماید
بیان نموده که در این عزت اسم شریف حضرت رسول را بصیغه مفرد ترک یافته و در آیه انما ولیکم الله بوی
حضرت امیر المؤمنین بصیغه جمع اشاره نموده و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده ایجا که فرموده
الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله مفسرین
اهل سنت تصریح نموده اند که اینجا مراد امیر المؤمنین است تا اینکه اینجا هم اشارت با آنحضرت منافات
دیگری فرموده که آنانی که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند با اموال
خود و نفسهای خود درجه و مرتبه ایشان نزد خدای تعالی بلندتر و بزرگتر است پس معلوم شد که عادت
الهی درباره آنحضرت چنین جاری شده که چون او را بصفتی توصیف فرماید او را بجهت اعزاز
و تعظیم بصیغه جمع ادا فرماید و علامه نیشابوری با وجود تسنن بعد از نقل نزول آیه مزبوره در
حکایت تصدق افاده نموده که والمناقشة فی هذا الامر طویل بلا طائل یعنی منافاتی که اهل
خلاف در این باب نموده اند در آن نفعی و فایده نیست و فقیر ناصبی که در میان اکابر اهل
سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که آن را اسرار العالمین نام کرده ذکر نموده که آن انگشتری
سلیمان بن داود ع بود که بدست جمعی از جنیان که به تقریبی بخدمت آنحضرت داشتند آن انگشتر را
برسم تحفه و هدیه بخدمت رسول آخر الزمان صلوات الله الملک العلام آوردند و آن حضرت آن را
بشاه اولیا عنایت نمود و جمعی از جن که این شرح شده عطای آن خاتم انبیا بر شاه اولیا مشاهده
کردند و چون وقت نماز پیشین شد و صفهای اصحاب بطریقه معهود آراستگی یافت متوجه نماز
بی نیاز شدند حضرت عزت شانه جبرئیل امین را بصورت سائلی فرستاد تا سوال
نماید از اصحاب و چون از هیچ کس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بان عطیه خوشوقت کرد آن سائل
جبرئیل و خاتم انگشتری سلیمان بود و چون از نماز فراغ حاصل شد این آیه شریفه نازل گردید

تتمه و وصف الملائکة بالخوف فقال یخافون ربهم من فوقهم وقال فی علی انا نخاف من ربنا یوما عبوسا
و وصف ذاته بصفات الالوهیة فقال وهو یطعم ولا یطعم وقال فی علی ویطعمون الطعام علی حبه
و همچنین خدای تعالی وصف نموده فرشتگان را بصفت خوف و خشیت پس در سوره نحل فرموده

که میترسند

که میترسند ملائکه از پروردگار شان که قاهر و غالب است بر ایشان و این قول حکایت است از
حال فرشتگان نسبت بعظمت خدای تعالی بر اعمال و افعال ایشان را در دو در شان علی ع بعنوان حکایت
از زبان ایشان میفرماید که میگویند بدرستی و راستی که ما میترسیم از عذاب پروردگار
خود روزی که خوف آنحضرت ع موکد است بحرف تاکید که دلالت میکند بر خوف شدید بر خلاف
وصفی که در شان فرشتگان است زیرا که آیه وصف ایشان عاری است از این تاکید انما
آیه که در بیان خوف فرشتگان حکایت از حال ایشان و اینجا در باب وصف امیر المؤمنین ع
است حکایت از حال و مقال آنحضرت است بل التصاق آنحضرت بدین وصف بجهت
اعلی و اقوی است از صفت خوفی که فرشتگان بدان موصوفند و همچنین خداوند تعالی
و کبریا جل شانه ذات مقدس خود را بصفات الوهیت ستوده و در سوره انعام فرموده
که اوست خدایی که میخوراند و خورانیده نمیشود و بهمین صفت که از صفات خداوند است
آنحضرت را موصوف ساخته و در سوره هل اتی فرموده که میخورانند طعام را بفقیر و
مسکین و یتیم بر دوستی که بطعام دارند یعنی با وجود احتیاجی که بطعام داشتند اطعام
مینمایند چنانکه سابقا مذکور شد که در آن سه روز بغیر از آب افطار نمودند قادر بر صرف طعام
نبود و این اخیر بیان شد بنا بر آنست که ضمیر علی حبه عاید باشد بطعام و از فضیل بن عیاض
منقولست که ضمیر مذکور راجع است بخدای تعالی و بنا بر این معنی آنست که اطعام میکنند
بر دوستی خدای تعالی و بهر تقدیر آنچه از جمله عنایت بیغایت الهی در باب آنحضرت است
که بصفتی که خود را بآن ستوده و ستایش نموده چنانکه فرموده که وهو یطعم ولا یطعم
والوفا طعمهم من جوع امیر المؤمنین ع را نیز بآن موصوف ساخته و فرموده که و یطعمون الطعام علی حبه
الطعام و این معنی در عالم بندگی نهایت قرب و غایت نزدیکیست سبحان من تقدس مجرد
ذاته وتنزه عن مشابهة الامثال صفاته مطلع خلاصه مدعای شیخ ره آنست که مراد کلام و
این بود که حضرت شاه ولایت صلوات الله علیه در جمیع محامد و ثنا بجنب توصیف الهی علی
اکمل است از باقی انبیا و اوصیا و ملائکه ع و آنحضرت را در هر باب بر ایشان فضل و مزیت است
چنانکه مذکور شد و لیکن اعتقاد مقرون بصواب آنست که با حضرت رسول ص در جمیع صفات
بجز از نبوت در مقام مساوات است چه گر وصف و کلامی که در شان امیر المومنین است مشتمل
بر ... نما و مفید اختصاص است اما اساس اختصاص حضرت بنبی خدا و رسول را نیز بود

ولرسوله بحرف لام و تقديم ظرف لسبي محكم و استوار است چنانكه صورت حالات مظهر جاه
و جلال در مرآت حقنمای و للمؤمنين هويدا و عيانست مهر سپهر نبوت لا يزال در اوج جلال اسما
كالشمس في وسط السماء پيدا و نمايانست و تعبير از آن حضرت عم بصيغه جمع دلالت بر تعظيم
نكو پير آنحضرت دارد نه بر زيادتی و مزيت ولايت نبی در جميع صفات بخواند صفت نبوت تام
مساوی و يكسانند و ايضا مفاد خاتمه كلام شيخ اينست كه حضرت منعام مطلق جل شانه ذات
اقدس را بوصف اطعام كه از صفات الوهيت است ستايش نمود و بعد از آن بهمان صفت گرامی
بجهه [illegible] تنزيها آنحضرت را توصيف فرموده و نه چنين است كه وصف اطعام آنحضرت
استغفر الله زيادتی و افزونی دارد بر صفت اطعام خداوند احسان و اكرام چه دهنده و بخشنده
اوست و فاتح ابواب خير و كشاينده اوست رباعی بر عالم مغتنم چه نمودم گذری افتاد مرا
نظری بطرفه حكايتی و نيكو خبری يكدست و صد آستين و صد جيب سری مگر اينكه گفته شود
كه تفاوت ميان وصف اطعام امير المؤمنين و صفت اطعام ايزد منعام آنست كه اطعام
آنحضرت مقرون بود بحاجت و اطعام حضرت واجب تعالى منزه و مبراست از اين منقصت
چه ذات اقدس واجب الوجود بی نياز و غنی است و بنای افعال و صفات ممكنات همه بر احتياج
و تمكين حضرت اقدس تعالى شانه مبنی و منتنی است و همچنين بنای اطعام آنحضرت بر محض رضای
بود و او را بجز از تقرب بدرگاه احديت منظوری و مقصودی نبود و حضرت معبود مطلق را در
اطعام خلايق بهيچ مقصودی مركوز نبوده و نيست و نخواهد بود بلكه اطعام و اكرام حضرت
واجب الوجود محض فضل و احسان و جود و از توابع و لوازم اعطای عطيه كبرای وجود است
پس كه غرض شيخ قدس سره اينست كه وصف آنحضرت عم بدين نيكوئی مزيت و زيادتی دارد بر اطعام
الهی كه از صفات الوهيت است مبتلا نبوده و مويد اين معنی است كلامی كه حضرت موسی عم
در بعض مناجات خود فرموده اند كه مضمونش اينست كه بار خدايا بجهة من كافيست فخر و عزت
باينكه مرا چون تو خدائی هست و مرا نيست چون تو بی مثل و مانند مؤلفه چرا بر خود ننازم من
كه دارم چون تو مولائی / چرا بخود ننازم در هوای سرو بالائی / و قيد جاه دنيا رسته و نازده
هستی / تو آن پرواز كردانی ليالی شوق و الای فصل ثم امر الله سبحانه نبيه الكريم و رسوله الرؤوف الرحيم
ان يرتفع الى المقام الكريم في التنزيه و التعظيم فقال تعالى بالغ في تبليغ المقال لو كانت الشموس
صحفا و البحار مدادا و الغياض اقلاما لنفد المداد و فنيت الصحف و عجز الثقلان ان يكتبوا

معتاد فضله عم و هذا مرذكره لكل عدناه ثانيا الحاجة اليه و ديگر از فضائل آنحضرت عم اينست كه
پيغمبر گرامی و رسول مهربان حامی را امر نمود كه قدر و منزلت آنحضرت را در تشريف و تعظيم
بلند گردانند و برسانند بمقامی كه شايسته است چنانچه سابق پس حضرت رسول صم بعد از آنكه در تبليغ
مقال مبالغه نمود فرمود كه اگر بوده باشد آسمانها صحيفها و درختان همگی قلمها و درياها
های عالم
مدادها هر آينه باخر رسد مداد و فانی گردد صحيفها و عاجز شوند جن و انس از آنكه بنويسند
ده يك فضل علی عم را و بيحد و بيشمار است فضايل او كه هرگز شمرده نشود و لكن بمناسبت مقام و تقريب
مقصود و مرام تكلم رايافت فصل ثم دل على فضله المفخم كما دل عليه الرب العلي فقال ان الايام
لا تفنى يوم المال و يبلغ بها الامال الا بحبه فقال لو ان احدكم صف قدميه بين الركن و المقام
يعبد الله الف عام ثم الف عام صائما نهاره قائما ليله و كان له ملء الارض ذهبا فانفقه
و عباد الله ملكا فاعتقهم ثم قتل بعد هذا الخير كله شهيدا بين الصفا و المروة ثم لقي الله يوم
القيمة جاحدا لحق علي عم لم يقبل الله له صرفا و لا عدلا و زج باعماله في النار و هذا نصا [illegible]
ديگر شانی از مراتب تمكين رواج [illegible] و مذهب قدس را خوش نسيم [illegible] فرديه في
ايمان اهل عرفان با ستشمام معطر و عنبرآگين گرديده اينست كه حضرت پيغمبر صم مردمانرا
دلالت نمود بفضل و كرامات آنحضرت عم چنانكه بهمين مقام هدايت فرموده بقدر دكاری كه
بلند و عاليست از احاطه و هام بيرون و بيان منزه و منزلت مهر سپهر ولايت فرموده كه بعد سنی
در روز معاد اعمال خلايق سنجيده نميشود و كسی را هيچ مراد نميرسد مگر بدوستی علی عم بلكه
خطاب باصحاب نموده فرموده كه اگر كسی از شما بوده باشد در ميان ركن و مقام ابراهيم و
پرستش نمايد خدا را هزار سال و بعد از آن هزار سال بعد از آن هزار سال با نهايت اهتمام
كه در روزها روزه بدارد و در شب بعبادت الهی قيام نمايد و با شرمروا نقدر زمين طلا
كرد در راه خدا صرف نمايد و بندگان خدا همه مملوك وی باشند كه ايشانرا آزاد كرده باشد بعد
از اين همه نيكيها در ميان صفا و مروه بدرجه شهادت فايز شود و بعد از اين مراتب در روز
قيامت در بارگاه خدای جلالت انكار حق علی بن ابی طالب نمايد بر خدای تعالی نه توبه او را و نه
او را و قبول نفرمايد نافله او را و نه فرض او را و [illegible] الهی او را خسته شود با كردارش در دوزخ
و بيحد و بيشمار بقادر گريافت فصل ثم دل سبحانه على قرب عادتيه و قوله من حضرته و دياره
فقال في حق الرسول بعد تبليغ المقال الوافي فضلها و هذا كما لا المبالغه و غاية النزه لان تا ما

اعظم مما قيل وهذا مثل قوله سبحانه تعالى مدح الجنة ووصفها فقال فلا تعلم نفس ما اخفي لهم
واذا كان الجنة وهي دار نعيم لا توصف فكيف يوصف صاحب الدار و دیگر از مقامات ان سرور
امامت انست که خدای سبحانه و تعالی قرب عارفان و دوستان خود را بحضرت سرور کاینات
فرمود و خلایق را باین دلالت نمود که دوستان و شناسایان خدا انحضرت مقربان درگاه
الهند پس حضرت رسول علیه السلام بعد از رسانیدن این بشارت بسوی خلایق فرمود که اگر نترسیدمی
هرآینه گفتمی یعنی اگر خوف این نبودی که مردم در باب او گفتندی سخنی را که نصاری در باب عیسی
گفتند هرآینه در شان او مدحی کردمی لولاهم گفت از بسیاری عز و شرف! مصطفی بر علی لولا خوف
کر بگفتی شمه ای ز رازها! در جهاد کشتی بلند آوازها! چون نگارش پرده برداشتی! عقل
خویش را بگذاشتی! کی تمام مدح خاطرخواه گفت! گوهری در وصف او دلخواه سفت! دم
کوتاه است و مقصد بس بلند! بحر پرشور است و ظرف عقل تنگ! راه پر دور است و پای
فهم لنگ! گر بپوشی جوهرش بگشادمی! در مدحش داد مردی دادمی و این کلام که سری بود از
اسرار نبوت در شان انحضرت کال ما بالغه در نهایت کرامت و شرف ذکر که سخن کرد در
باب انحضرت بیان نشده و کمی شنیده نشد کمتر است از انچه گفته شده و عامی مردمان رسیده
و این حکایت بعینه مثل قول الهی است که بعد از شرایع بهشت و ذکر اوصاف ان در سوره سجده
فرمود که نمی دانند هیچ کس چیزی را که پنهان داشته شده است برای ایشان که در بهشت
از میوه ها از خوابگاه و خدای را از روی خوف و امید و اری میخوانند و انچه پنهان داشته شد
چیزها است که چشمها بدیشان روشن شود و مشاهده ان خوشوقت و مسرور شوند و
هرگاه بهشت که خانه مرتضی علیه چنین باشد که با انکه صفحات کونه و مکان و کونین و دل
اهل جهان از مدایح ان پر است بوصف در نیاید پس صاحب خانه چون تواند شد که بوصف
در آید **فصل** و اما مقامه عند الملائکة المقربین و رفعته عند جبرئیل الامین فانه کان
یلزم رکابه بعلیا اذا رکب و یسیر معه اذا سار و یقف اذا وقف و یکون ذاکرا و محلا اذا حمل
لانه خادم و الخادم بین یدی المخدوم و هو مع رفعته فی السما و حمله الرسایل الی الانبیا
فانه فقیر علیه لانه وقف ببابه سایلا فقال مسکینا و یتیما و اسیرا اما مقام و مکانت حضرت
امیر المومنین نزد خدای عز و جل بنوعیست که ایات و روایات در بیان ان مذکور شد و
اما شان و منزلت انحضرت نزد فرشتگان که مقربان درگاه احدیت اند بود فقط و

انحضرت

انحضرت نزد جبرئیل امین که سرخیل ملائک مقربین است بتحقیق انیست که هرگاه انحضرت
علیه السلام سوار شدی جبرئیل ملازم رکاب سعادت مآبش بودی و هرگاه انحضرت روانه
شدی با وی حضرت روح روان شدی و چون بایستادی او نیز بایستادی و چون حرب
میکرد او نیز حرب میکرد و چون بردشمن حمله اور شدی او نیز حمله اوردی بجهه انکه جبرئیل خادم
انحضرت بود و کنیز و طریقه خدمتکار در زمان بردار مخدوم است و جبرئیل با رفعت قدر
که او راست در طبقات اسمان و پیغام اوردن و رسانیدن وحیها بسوی پیغمبران فقیر
محتاج علی بود بجهه انکه جبرئیل بود که بر در خانه انحضرت امد و بایستاد و بسم در خواست میکرد
من مسکینکم اطعام کنید مسکینی را و من یتیمی را اطعام کنید و اکرام نمایید یتیمی را من اسیری ام
اطعام نمایید اسیری را و انحضرت علیه السلام با غایت تنگی و اضطرار اورا بر نفس خود و فرزندان خود رحمت نهاد
نموده اطعام فرمود چنانکه حق تعالی از وقوع ان خبر داده که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا **تتمه** فهذا سر الاسرار و راية الجبار والذی یبقی عنده عدد فضائله رمل القفار وورق
الاشجار و هو تیار الزخار ولانه امام الابرار و والد السادة الاطهار وقسیم الجنة والنار وسنان
النبوة ولسان الفتوة وختام الرسالة و بیان المقال ینبوع الحکم و باب الرحمة یعسوب الدین
والحکم ومعدن الطهارة والعصمة مریخ الانتقام وکیوان الرفعة والاحتشام کاسر الاصنام الوثنیة
وسفینة النجاة والهدایة وصاحب الخلافة والولایة من البدایة الی النهایة یعنی بلی سکینه
وصی خاتم النبیین وافضل انبیا و مرسلین و مخدوم ملائکه مقربین است سر اسرار ربوبیت
یعنی مرتبها فی و معنی باطنی در خلق حقایق و اعیان و وجود ممکنات مواطن کون و مکان
بود انحضرت و ایت جبار است یعنی در میان خلایق نشانه عظمت و جبروت خداوند جبار
انحضرت کسی که با خر میرسد نزد شماره فضائل و مدایح او ریگ بیابانها و اوراق اشجار
و دریاهای زخار زیرا که امام ابرار و پدر ان بزرگوار ائمه اطهار است و قسمت کننده جنت
و نار است یعنی مردمان بدوستی او شایسته بهشت میشوند و بمخالفت او مستوجب عذاب
دوزخ میگردند سنان نبوتست شیخ قدس سره تشبیه نموده نبوت را بنفس خود بشخص مبارز
و شبیه مکرمه بر انکه مبارز را سنان از کلام انحضرت و نیزه که از مناسبات او ذکر نموده و انرا باصطلاح
علمای معانی بیان استعاره مکنیه و تخییلیه میگویند و خلاصه مضمون کلام شیخ اینست که چنانچه مبارز
بر نیزه محاربت مینماید و باستعمال ان بر خصم غالب میشود و غلبه نبوت نبی بر عالمیان ببرکت ابی

طالبت

وزبان فتوت باز شیخ رحمه الله تشبیه نموده در دهن خود جوانمردی را بشخصی که پا بی [illegible]
که آن شخص شاکلام حذف نموده و لوازم او که دست است بفتوت نسبت داده و این عمل را نیز در عرف
علما متأخر استعاره مکنیه و تخییلیه میگویند و حاصل مفاد کلام شیخ این است که چنانچه آدمی
بزبان تعبیر ما فی الضمیر خود میکند و آنچه در دل اوست بزبان بیان مینماید و همچنین آنچه
در فتوت و جوانمردی پنهان و مخفی است بزبان فتوت بپایه ظهور و عیان میاید ختم رسالتست
رسالت کبرا و محمد است که آنجناب خدا و رسول خدا آمده و در حق او الف لام تعریف برای
احاطه و شمول است و ختام چیزیست که مهر بان گذاشته میشود و آنچه در صندوق و خزانه است بآن مصون
و محفوظ میباشد و مفاد کلام شیخ این است که جمیع وجوه کلام ربانی تعالی که برسول ما نازل شده با
المؤمنین مضبوط و محفوظ بضبط و حراست آنحضرت از آفات تلف و تضییع مصون و محروس شده
میتواند بود که ختام در کلام شیخ ماخوذ باشد از قول الهی در وصف شراب بهشت که یسقون من
رحیق مختوم ختامه مسک و جوهری در صحاح میگوید که ای آخره [illegible] و بنابر تفسیر
برقول جوهری معنا [illegible] این است که اهل بهشت آشامیدنی که میشوند از صاف شراب مهر شده که آخر
که بحلق آشامیدن در میاید بوی مشک پس بنابر این مفاد کلام شیخ این است که آخر بوجهی
الهی که برسول ص نازل شده منطوی و مضمر است و مشام [illegible] شاه رحیق معرفت و عقیق باشتمام
آن منکسی و ولایت امیر المؤمنین حیدر است و همچنین آنحضرت بیان کننده سخنان آنحضرت [illegible]
سر چشمه علوم دینیه و باب حکمت یعنی حکمت الهی از جناب ایشان بخلائق میرسد یعسوب دین و پیشوای
[illegible] است یعسوب در لغت پادشاه زنبور را گویند مشهور است که پادشاه ایشان منحصر بیکی است
و اگر چنانچه زنبوری با علم امارت با بر همگی زنبوران اتفاق نابود میکنند [illegible] دیگر بر [illegible]
امیر میکردانند و در این کلام اشاره است بآنکه کیوان رفعت زحل احتشام است [illegible] نیز و [illegible]
در میدان هدایت آنحضرت تاب مجادله و طاقت مقابله ندارد بلکه بظهور نور هدایت آنحضرت مغلوب
بنیروی بازوی ارشاد او در هم شکسته و منکوب است و همچنین کشتی نجات و هدایت است و صاحب
ضلالت و ولایت است از ابتدای خلقت تا قیام قیامت قال الشیخ قدس سره شعر یا ایها المولی
الولی من [illegible] الحق و من برانا و انی لا ابتغی مولی سواک ولا اری الا ولاک و من عد [illegible]
فی عین العلایک اشرقنا بنورها [illegible] الصفا من جود کل ذاتی یا کاف کل الکل یا طه الهدی یا طه
یوح لک اللواء الخافق من قبل خلق الخالق [illegible] صبرا و ما انا عبد سواء ابق و نقلت من صلب

الی

الاصلیه علی صدق الولاء و انا المحب الصادق کم یعد لوفی فی هواک تعنقا انا عاشق انا عاشق انا
عاشق ترده عارفان آگاه و زبده محرمان اسرار حضرت [illegible] قدس سره حافظ رحمه الله علیه در مقام
[illegible] چنین نظم درآورده که مضمون آن بفارسی این است للمولف ای سید اهل [illegible]
انفس و جهان ای ذروه فخر و شرف ای اعتماد بندگان جز تو نخواهم صاحب حق رای سلیم گفتم طلاق
هر چه بود بستم بمهرت عقد جان عین شرف تو را ز تو یابد مهرت بر هر موجود تابان صاد صفا در جسم و جان
از بحر جودت شد بهره ور کل خلایق از بهر فرق همه را فری در ساحت کشتی بیخطر ولایت بر فشان
ای مصدر احسان کل نوح تو سرخیل رسل نوح نبی را ز کرم دادی تو از طوفان امان پنهان شد
[illegible] عیان از عین و صاد چون اسم اعظم داری در عرصه کون و مکان بیش از جهان
[illegible] خواستی افتان و خیزان میروم اینک بر سر سنگ کان تا کی بعشقت دل بود [illegible]
[illegible] من عاشقم من عاشقم اکنون عنان [illegible] برسی کوی یار خود بگذاشت دل بر عاشقی [illegible]
داری و جهان تو و عشق بتان تتمه هذه شمه من اذهان بنور امام الابرار و ریحان نبیا و زهاد
منبع الاسرار [illegible] ان الله علیم بذات الصدور یعنی ای
منکران که بعضی ذات [illegible] قدر و شأن آنحضرت بود [illegible] از شکوههای در حق اسرار ائمه
الابرار و [illegible] از موج دریای بی پایان آن منبع اسرار [illegible] برای منکر ولایت و شکاک ائمه
و ناسپاسی نعمت که بمیرید بخشم و حسد که شما [illegible] است بدرستی و راستی که خدای تعالی داناست بآنچه در
سینهاست للمولف [illegible] امام و [illegible] بغیر از علی شاه روز [illegible] بود منکر و ناسپاس علی بود در
قیامت همه کور و عور ای منکران ولای علی که هستید از فیض رحمت بدور بمیرید با خشم و درد
بلا دیده را با خود بکور عیانست حال شما بر خدا که هست و علیم بذات الصدور فصل آل محمد
صلوات الله علیهم صفات [illegible] وصفوة [illegible] و خاصة الرحمن و سفرة الغیب فی القرآن [illegible]
للخلق [illegible] نسبته و لا یعظم [illegible] معرفة [illegible] وقائل الشجعان
وعبید الاقران ومعرفتنا الکامل انا فضل من ثلاث و ثلاث [illegible] اذا سمعوا اسرارهم انکروا و استکبروا
رد علوا و جعلوا وهم فی جهلهم غیر عالمین لانهم لو عرفوا ان محمدا هو الواحد المطلق وان علیا
هو الولی المطلق لعلموا ان الولایة علی الکل و التصرف فی الکل لانهما العلة فی وجود الکل فلهما السیادة علی الکل
خاصة [illegible] الکل و [illegible] الکل و مختار [illegible] معبود الکل سبحان اله الکل و رب الکل و خالق الکل و مفضل
محمد و علی علی الکل [illegible] المستعبد بولایتهم و طاعتهم الکل فمن عرف من مراتب الابداع و الاختراع هذا القدر

و تدبیر عرف مقام آل محمد ص نموده مفاد این کلام این است که آل محمد ع صفات خدا و تدبیر او هستند
یعنی خدای اعمال خلایق از ثواب و عقاب بواسطه ایشان داده میشود برگزیدگان ایشان اند و خاصان
خدای بخشاینده مهربان اند و عاملان و کاربان [illegible] ترا اند پس نیست خلایق را بمعرفت شان ایشان
نسبتی و همچنین جلال اعظم ایشان هیچ کس را نیست معرفتی پس شناسای عوام مر آنحضرت ع را اینست که
شجاع شجاعان و کشنده پهلوانان و در میدان قتال هلاک کننده دلاوران است و معرفت
خواص همین است که آنحضرت بهتر از فلان و فلان است پس چون شناخت و عرفان ایشان در این مرتبه
است از اینجا است که هرگاه اسرار آنحضرت را شنیدند انکار نمودند و تکفیر و زندیق گفتند و تقریر
غفلت و نسیان شدند و نادان گردیدند حال آنکه ایشان در مقام جهل و حالت نادانی
ملامت کرده شده نیستند بجهت آنکه گردید اینان نیز که محمد و آل محمد ع ان [illegible] که معبود و تولد
ما خلق الله نوری صادر است از حضرت احدیت اسم و محیط و محتوی است بر وجود تمامی اعیان
موجودات نشناسند [illegible] اولی بتصرف مطلق العنان در امور ممکنات هستند
که مر ایشان راست ولایت و حکومت بر کل و سبقت بر وجود کل و تصرف در امور کل زیرا که
علت غائیه اند در هستی کل ولیکن دو بنده خاص خداوند کل و در [illegible] کل اند پاک و منزه
مبرا از جمیع نقایص خدا و بنده کاملند [illegible] کامل اند کمال و فضل دهنده محمد و علی را
بر کل و آن خدا و تدبیر که عبادت و بنده کل بولایت و طاعت ایشان خواسته از کل پس هر آن خود
که از مراتب [illegible] دیده نامور و تربیت کرده [illegible] عالم ایجاد و اختراع
نابود [illegible] دانا میکرد [illegible] مقام و منزلت آل محمد را امتحان نماید [illegible] آگاه میکرد
بر شرایط و صفات حضرت احد **تتمه** و الیه الاشاره بقوله و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم لکنهم ردوه و عادوه و انکروه و ما عرفوه و من جاء [illegible] منه
کذبوه و کفروه و هذا شأنا اهل الدعوی انهم لم یزالوا منغمسین فی حیاض التکذیب چون [illegible]
بیان نمود که محمد و علی ع [illegible] صاحب اختیار کل خلایقند [illegible] ایشان را از بندگان
خواسته و طاعت ایشان را بندگی و عبادت ساخته اکنون میفرماید [illegible] جزای [illegible]
خود در سوره نساء اشاره فرموده که و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به و لو ردوه الی الرسول
الی ترجمه و اسرار تعلیم است که [illegible] آنچه موجب [illegible] باشد مانند [illegible]
رسول بر مصالح [illegible] اسلام یا آنچه سبب [illegible] جمع اعادی و غیره ایشان

ان

ان خبرها بعضی از محققان و در آن افشا و فساد بسیار است برای ایشان زیرا که خبر [illegible]
نهج فتنه است در میان دشمنان و موجب [illegible] ایشان بر ضرب اسلام و ضعف و موجب ضعف مسلمانان
و پریشانی ایشان و اگر با یکدیگر آن خبرها برای ما بیان [illegible] حضرت رسول تا اگر صلاح دانند خود داشتند
کند یا بتو بیرون صاحبان امر انداهل ایمان که موصوفند بصفت عصمت و صمت و [illegible] بیاشند
آنان که استنباط و استخراج میکنند آن خبر را بفطانت و معرفتی که دارند با امور [illegible] مکاید
و [illegible] تحقیق نمایند از بعضی و اولی الامر که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد و در تفسیر علی
ابن ابراهیم اولی الامر بحضرت امیر المؤمنین ع تفسیر یافته و در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر ع مروی است که
حضرت فرموده که اولی الامر ائمه معصومین اند ع و در وقت نزول این آیه حضرت امیر المؤمنین و
امام حسن و امام حسین ع مانع [illegible] پس بمفهوم این کریمه دانسته میشود که صلاح دین و دنیا
خلایق در آن است که امور خود را [illegible] صاحب حضرت رسول و ائمه ع باز گذارند و ایشان را اولی
اشیاء شمارند و صاحب مقام ولایت مطلقه دانند ولیکن ایشان جمعیند که قول خدا را [illegible]
نظر سنجیده اند و باشاره [illegible] مقام قوم ایشان [illegible] نکرده اند و حق مقام ایشان را ادا نکرده
قبول ننمودند و حقیقت مقام را در نیافتند و بسوی جهل و انکار شتافتند و اگر کسی خبری بیان نماید
که دلالت بر رتبه و مکانت ایشان دارد تکذیب و تکفیر کنند و این شأن اهل دعوی و شیوه ارباب جهل
است که همیشه پایهای [illegible] تکذیب فرو رفته اند [illegible] قال محمد ام [illegible] نسبته الیه

العلامه ره **تتمه** فیما ورد الرابع [illegible] القاطع بالعذاب [illegible] الیعذاب هذا ابلیس لعنه الله عدو الرحمن [illegible]

یجری لدم من کل انسان و یعلم خواطر القلوب [illegible] الصدر [illegible] و هو [illegible] بالخلایق

و توهم ع

[illegible] و [illegible] انکروا [illegible] الشان [illegible] من و اسم کلا و [illegible] اذا [illegible]
و القبیح اذا [illegible] شیخ [illegible] قدس سره خطاب بجاهلان و منکران مقام آل محمد ع نموده میگوید ای [illegible]
[illegible] که [illegible] و ای [illegible] قناعت کرده بعذاب که کار روای محروم گشته [illegible]
[illegible] خوش [illegible] ابلیس لعنه الله دشمن خداوند مهربان است و حال آنکه جاری مجرای [illegible]
است [illegible] و در [illegible] و احشا و امعای ایشان [illegible] روان [illegible]

نیابید

خطور میکند و در ساحت سینها و [illegible] میشود [illegible] در خاطرها [illegible] تمام خلایق [illegible]
[illegible] و [illegible] دریافته [illegible] از صفات [illegible] مسلمانان [illegible]

حالا این منافق شکاک احمق را که هرگاه خواص اهل بیت کرم میشود قبول و تسلیم مینماید و چون حدیثی
عام بیان میشود تعبد لیکن و آنها را در باب انحضرت بزرگ و عظیم میشمارد و کوینده این سخن را
طعن و تشنیع میکند و می بیند که اینها غلط و خطا است و حال آنکه اوست که بطعن سزاوار است و ناقص
العلم و عظیم الخطا است و ظرفه آنکه بعد از این همه سخنان است و حال اعتقاد می بیند که مؤمن و مسلمان است
و در سلک اهل ایمان است و ندانسته است که منکر اسرار بعض مقام ایشان از اهل ایمان و اسلام
سوکند بشب آنگاه که هوا را تاریک کند و کوت نور را بلباس بپوشد و صبح اساز دو قسم بحرمت
صبح آن هنگام که دم زند و بنسیم تبسم چهره ها منور و خرم کرد که منکر مقال الاهیه از اهل
ایمان نیست و مستحق عذاب جاوید است و آنچه در باب بعد ذکر یافت مضمون صدق شمول آیات
قرآنیست **مطلع** از لطایف کلام شیخ قدس سره اینست که حضرت اقدس تعالی شانه این قسم سوکند
در باب حقیقت قرآن و علو شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سوره تکویر یاد فرموده که واللیل
اذا عسعس والصبح اذا تنفس انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین ترجمه
بنا بر انچه در تبیان مذکور است اینست که سوکند بشب باز بپوشد و دنیا تاریک کرده و قسم بصبح آن
هنگام که دم زند یعنی طلوع کند که بدرستیکه قرآن هر اینه قول رسولیست بزرگ و قوی نزد خدای تعالی
قوت و توانایی در طاعت و نزد خدای تعالی صاحب قدر و مکانت است مطاع است یعنی نزد
یا با شیعه که مسیحا الدعوة است و امین است بر اسرار وحی بتبلیغ مذکور است که رسول کریم حضرت محمد
صلی الله علیه و آله است و بعضی از مفسران گفته اند که حضرت جبرئیل است و علی بن ابرهیم در تفسیر از ابی
بصیر نقل نموده که او گفت سئل الکریم انحضرت ابو عبد الله علیه السلم که مقصود از ذی قوة عند ذی العرش
مکین کیست فرمود جبرئیل است ع و پرسیدم از مطاع ثم امین فرمود که رسول است که او مطاع پروردگار
پروردگار امین است بر اسرار بعد رحلت القرآن و این بر آن تقدیر است که رسول کریم انحضرت باشد
فرستاده با این صفات است و قرآن از قول او است که فرو گرفته از ذی قوة که جبرئیل است و مراد از
حضرت پروردگار دین بنا برآن در آیه کریمه محذوف و مقدر است و دیگر گفت پرسیدم از قول حق
که و ما صاحبکم بمجنون کیست فرمود که رسول الله است یعنی دیوانه نیست در نصب کردن امیر المؤمنین
علیه السلم باشهاد خلافت و امامت بلکه بفرموده حق بوده و دانا بعید همه است و کامل عقل او حاصل است
همانا شیخ قدس سره در این قسم و سوگندی که یاد نموده اشاره فرموده بر کفر منکران مقام منزلت آل
محمد علیهم چه بشب و صبح سوگند در قرآن مجید خدای تعالی بیان مرتبه و مکانت حضرت رسول صلعم نموده و

معلوم است که منکر قول و منزلت آل رسول صلعم منکر منزلت رسولست و منکر مقام و منزلت رسول صلعم
منکر قول خداست و منکر قول خدا کافر است پس منکر مقام و مکانت ال حضرت ص بیرون است از زمره
ایمان و اسلام **نظم** خورشید جهان نبی بود و ماه ولی اسلام محمد است و ایمان علی **نظم** کر بشنیده
سخن سطیح منکر که ز بعثت انبیاست اسم است به **تتمه** یا مدعی الیقین و هو منغمس فی شکه و یا طالب الخلاص
و هو مرتبط فی شرک شبکه هذا جاماسب الحکیم قد وضع کتاب القرانات و تحدث فیه عن الغیبات
و ذکر فیه ظهور الانبیاء الی اخر الدهر و تاریخ هذا الکتاب الا ٣٢ سنه و قد ذکر فیه الملوک والدول
من ایام زرادشت الی انقراض العالم و تحدث فیه عن الغیب فما اخطأ دیگر پاره فهرد بن سبیل
حموم خطاب نموده میفرماید که ای مدعی یقین در باب امیر المؤمنین و حال آنکه فرو رفته در کرداب
شک و ای جوینده خلاص و نجات و حال آنکه گرفتار و بسته شده بر دام و شبکه شرک
که جاماسب حکیم کتاب قرانات را وضع کرده و تصنیف نموده و در آن کتاب از مغیبات و وقایع
آینده خبر داده و ظهور پیغمبران از انبیا را از عصر خود تا آخر الزمان مذکور ساخته
و تاریخ این کتاب هزار و دویست و یازده سال است و در آن کتاب احوال پادشاهان و ملوک
و ملتهای ایشان را از ایام زردشت تا انقراض عالم بیان نموده و در باب ایشان بطریق
غیب خبر داده و خطا نکرده و تو در باب او تصدیق میکنی و در حق حضرت امیر المؤمنین ع
امام شرق و مغرب و غالب کل غالب انکار داری و تکذیب مینمایی **تتمه** و هذا سطیح ایضا قد نطق
بالمغیبات و ذکر ملة الاسلام قبل وصولها و تحدث على حوادث الدهر الی ایام المهدی عج و
شهورات سنیا و لهما الملوک و العلما و لم یخطوا فی النقل عنهم و همچنین سطیح نیز که از جمله کاهنان
بود خبر داده از مغیبات و از ملت اسلام پیش از ظهور آن و همچنین از حوادث روزگار تا عهد
حضرت صاحب الزمان علیه خبار نموده و هر دو کتاب بیان پادشاهان و علما متداول و
مشهور است و خطا نکرده اند در نقل اخبار از ایشان و تو ای منکر مقام اهل بیت و ناکس از
احادیث و روایات که از محمد مینماید به جهت استماع آنها طریق شک و پندار پیمایی **مطلع** شرح
و خصایص سطیح چنانکه در کتب تواریخ مسطور است اینست که سطیح مردی بود کاهن از قبیله
و شکل و هیئت عجیبی داشت چنانچه او را استخوان نبود و بند و پیوند نداشت مگر استخوان سر که آنرا
جمجمه گویند و استخوان سرهای دست و انگشتان و قدرت بر قیام و قعود نداشت مگر وقتی که در
غضب شدی که در آن وقت منتفخ میشد و می نشست و چون محتاج استندی که کهانت کند و از امور مخفیه

خبری گوید اورا حرکت میداد چنانکه مشک دوغ را بجنبانند آن هنگام نفس بر وی افتادی
وانچه خبری از امور غیبیه ظاهر شدی و الفاظ او فصیح و عبارتش بغایت ملیح بود و
سخنانش بسجع داشتی و چون خواستی که از جای انتقال کند او را درهم پیچیدندی
چنانکه جامه را درهم نوردند بعد رحمت و گذارند و گویند وی بی سینه اش بود و
سر و گردن نبود و سال ولادت او در وقت سیل عرم بود و تا زمان ولادت حضرت
رسالت سیصد سال عمر یافت چنانچه در تواریخ شصد سال تعیین یافته و در کتاب اکمال الدین و اتمام
النعمه سیصد سال مذکور شده و بجهت رسیدن آن سیل که مشهور است بعرم و آن سدی که بلقیس
در دیار سبا بسته و بر آن نظام با اهل سبا راه یافته بود و منازل و مساکن ایشان بجهت کفران نعمت
انهدام پذیرفته سطیح از آنجا بمارب که موضعیست از بلاد یمن انتقال نمود و از آنجا متوجه
دیار شام شده و در جابیه که محلیست از حوالی شام قرار و آرام گرفت و از جمله اخبار سطیح
بشارتست و بعث بولادت حضرت پیغمبر چنانکه از ابن عباس مرویست که جماعتی بجهت مهمی
سطیح را روزی انکه او رد زدند و بعد از آن قومی از قریش که یکی از ایشان عقیل بن ابی وقاص بود بوی
وی رفتند هدیه شمشیر هندی و نیزه ردینی که سطیح با خود همراه بردند و از برای امتحان سطیح
هدیه را مخفی ساختند چون سطیح عقیل را بدید دست او گرفت و گفت سوگند یاد میکنم
بدان خدای که دانای کارهای پنهان و بعهد وفا کنندگان و سوگند بکعبه که تو آنکه شمشیر
هندی و نیزه ردینی آورده ایشان تصدیق وی کردند و بر کمال او راست و کیاست وی اعتراف
نمودند بعد از آن سطیح از ایشان پرسید که شما از کدام قبیله اید گفتند از بنی جمح سطیح بزعم
جاهلیت سوگند یاد کرد که ایشان از بنی جمح نیستند بلکه از اولاد قصی بن کلاب اند گفتند
راست گفتی ای سطیح بدانکه مدتیست که آوازه علم و فطانت و حکمت و کهانت تو شنیده ایم
وارزوی مصاحبت تو بوده و از تو فوائدی که متضمن منافع و ملتزم مصالح بود مستفاد
نموده ایم اکنون از تو درخواست آن داریم که انچه در زمان ما و بعد از زمان ما از وقایع کلیه بظهور
خواهد آمد بیان فرمای و از انتقال دولتها و تبدل ملکها ما را خبر کنی سطیح گفت بگویم
انچه خدای سبحانه مرا بالهام در دل انداخته بدانید که شما ای معشر اعراب سر کرده اید که هیچ
ضابط نداشته و وقت آن رسیده که کار شما بالا گیرد و واقعات جانوران شما افزون گردد و امورات
شما و عجم یکسان گردد و در قلت بصیرت و علت ضلالت و نه شما را اعلاست و نه فهمی و لیکن شما فرزندان

اید

اینکه بعلم و حکمت آراسته باشند و بفهم و فطانت پیراسته و بتان را بشکنند و تا بروم بر وجه غنیمت تاختن کنند
گفتند ای سطیح بعید بینی و بتحقیق بگوی سوگند یاد کرد که از نسل شما قومی بدر آیند که بتان را بشکنند
و خدای سبحانه را یکتا دانند و اعتقاد کنند و یکی خوانند گفتند تا بایشان از قریش نسبا دارند بگوی که سر و
این جماعت از کدام قبیله باشد سوگند یاد کرد که از بنی عبد مناف باشد گفتند از این
روشن تر بگوی و بیان کن که از کدام شهر بیرون آید سوگند یاد کرد که از مکه بیرون آید که دین
بت پرستی را باطل کند و دین حق را در اقطار و اکناف عالم منتشر گرداند و انگاه حضرت
خدا او را بجوار رحمت خود برد و از زمین غایب باشد و در آسمان حاضر و بعد از فوت وی
سه نفر بعد از وی بر مسند خلافت بنشینند و چون ایام ایشان بسر آید خلافت قرار گیرد بر شخصی
پاکیزه خلق و پرهیزکار و دانا و پارسا و در زمان خلافت او فتنه و جنگ و خونریزی
بسیار شود و آن از جهت خروج مردی بود ستیزه کار و جبار که بروی خروج کند و چون زمان
او بسر آید ملک بر دست شخصی ظالم افتد و پادشاهان ستمکاره خونریز که حرمت هیچکس را نگاه ندارند
بنی امیه بر تخت نشینند و بعد از آن ملک باولاد عباس بن عبد المطلب افتد و ملک ایشان
مدت مدید و عهد بعید باقی ماند و بعد از آن فلان و فلان تا چند قرن دیگر بیان کرد
چنانچه حاضران را در علم و کیاست وی هیچ شبهه نماند و دانستند که وی متفرد است در این
فن و یکتاست در روزگار و همچنین از وقایع عجیبه و اخبار غریبه سطیح حدیثیست که محمد بن اسحق
و غیره از علمای تواریخ آورده اند که چون ... ربیعه بن النصر بر تخت
زمان روائی متمکن گشت و مملکت یمن بر او مسلم و معین شد شبی واقعه در خواب بدید که
از آن عظیمتر ندیده بود و از هول آن بغایت ترسیده از فزع از آن خواب بیدار شد
و آن خواب قضا را بروی فراموش شد و ترس و فزع بدل وی بماند و گویند که وی بقصد خواب
خود را پوشیده میداشت تا امتحان کهنه کند و خاطرش در تعبیر ایشان قرار
باید فرمود تا از اطراف عالم ساحران و منجمان و کاهنان را جمع کردند آنگاه گفت من
خوابی ترسناک دیده ام و صورت واقعه بر خاطرم پوشیده شده اگر کسی از شما خواب
و خواب را تقریر نماید بمراتب تعبیر و مراتب علیه مخصوص گردد همه گفتند اگر خواب بر خاطر ملک
ظاهر بودی تعبیر آن بدرستی بجا آوردیم اما با وجود نسیان آن واقعه در تحت اختیار ما
نیست ربیعه در غضب شد و گفت تربیت شما از برای خلاص چنین مشکلات نموده ام و اگر

[margin: مرا تعبیر کند]

وا نقر بعضله مجتبی مبهم بماند بسیاست تمام معاینه بنیاد ایشان کفتند که حل این نوع مشکلات
مفوض برای صایب دو کاهن تواند بود که زبده کاملدر حل این اشکال ارا استرا اندو در
فن کهانت بشواری نماند و در اختر شناسی و اخبار از اسرار مغیبات متفرد و یکانه اند و ان
سطیح و شق بودند ملک قاصد فرستاد تا هر دو را حاضر آوردند سطیح را تنها بخواند و کفت خوابی
ها یل دیده ام و از خاطر پوشیده کشته مرا از ان خبر ده سطیح چنانچه عادت کاهنان عرب بوده
خواب و تعبیر بیان فرمود و کفت رایت حممة خرجت من ظلمة فوقعت بارض تهامة فاکل منها کل ذات جمجمة یعنی در
خواب دیدی که چیزی سوخته سیاه از تاریکی بیرون آمد و بزمین تهامه یعنی یمن در افتاد
و هر چیز بر که میدیدی استخوانی کاسه سر داشت بسوخت ملک کفت راست کفتی خواب همین
این بود اکنون تعبیر شرط بیان کن سطیح کفت احلف بما بین الحرتین من حنش لیهبطن ارضکم الحبش
فلیملکن ما بین ابین الی جرش یعنی سوکند یاد میکنم بانچه در میان دو سنکستان یعنی مدینه تا بیل از جنبنده
و کزنده و این سوکند است بخدای تعالی که هر اینه بزمین شما فرود ایند اهل حبشه و مالک
بین کردند از انجا که ابین است تا انجا که جرش است و این دو موضع است بر دو سر حد یمن
ربیعه را از این تعبیر تغیری تمام بحال مد و کفت ای سطیح این کار بر ما بغایت دشوار اید
و دلازار بینوا اقرب بی کرانبار مملکت دیکوی که این در روزکار من بود یا بعد از من سطیح
کفت در زمان تو نباشد بعد از تو شصت تا هفتاد سال مبادی این امر ظاهر کردد و مقدمات این
فتنه پیدا شود ملک کفت چون حبشه مستولی شوند مملکت یمن با ایشان پاینده بماند یا فی
کفت هم ایشان باندک فرصتی کشته و اواره و نکوسار کردند و انهدام قواعد حکومت
ایشان بر دست یکی از فرزندان ذوالیزن باشد و وی پادشاهی بعد فرح نژاد که بعد از ایشان
بدولت عمر و در بر تخت عدل و داد با استقلال بنشیند و ابتدای ظهور مردی با امداد حرم
عجم باشد که روی زمین یمن بمدد عجم التجا جوید و از انجا بهلوانان ایران که بنزد شاه
بدین کسل و تیمار شان چون از کذار دید بیاورد و حبشیان از قوت دوات و طمع کرکشان کرداند
کفت ای سطیح این پادشاه مبارک قدم که از نسل ذوالیزن در دو دمان حمیرات ملک
بعدی بپاید یا نه کفت ملک او نیز بپایدار نبود و ملک از خاندان او برود کفت بعد از ین ملک و فتنه
و تبرد و انتقال ملک که قوا کرده و جهاند اری بر که مسلم بماند کفت نبی زکیا یاتیه الوحی من العلی
در دست پیغمبری که در پاکی و پارسائی سرامد کوهر ادم باشد و در فضائل بر شرف نبوت چهار رکن عالم

ببیا رتصحیح
خرجت صح
من جشر صح
ابین صح

ودوحی برا و باز شود از کردکار خورشید و اسمان و دارنده زمین و زمان و افرینند
مکین و مکان حق سبحانه و تعالی ربیعه پرسید که این پیغمبر از کدام نسل بود کفت از نسل غالب
فهر بن مالک بن النضر از قریش و ملک در خاندان او تا قیامت بماند ربیعه چون از ملت
توحید بیکانه بود و از امدن قیامت بیخبر از این سخن تعجب بر تعجب بیفزود و خواست تا تحقیق
این نوع کند کفت ای سطیح زمان را هیچ نهایتی باشد سطیح کفت بلی ای پادشاه کامکار خاتمت ادوار
و بانجام رسیدن لیل و نهار در روزیست و جه تعزیز که در روی اول و اخر عالم و خلف و سلف
و اعقاب ادم را جمع کنند و خطبه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بر جریده هر خاطر
و سکه بطلان بر چهره دینار و درهم خورشید و ماه نهند و مقبهای اجسام این قبهای
لاجوردی بیکر را در میدان استغنا بسنک بی نیازی درهم شکنند و دنانیر انجم را که چون
ساسیر بر الواح ادواح دوخته اند بکنانه نجبان بلند تبهال کوهها را بر بطام مشتات
چون بید شطرنج بیجان روان کرد انند که هر که امروز شاهوار در عرصه روزکار بعقدم عدل
دولت رفته و از رمات موت معنوی رسته در بهشت خانه بهشت بنشانند و انکه
فرزین وار بر این بساط بیدادی کج رفتار بوده بیادکار دست المفرد و ذاسب کلکون در میدان
سبقت بر نخ دو رانده و دوانند ربیعه کفت ای سطیح ما را میتی تخبا یا فی الواقع جنین خواهد بود
سطیح سوکند یاد کرد که والشفق والغسق والفلق ان ما انباتک به الحق یعنی سوکند
بسرخی شفق و سیاهی شب روشنائی صبح که انچه با تو کفتم حق و صدق است و البته وقوع
خواهد شد چون ملک از محاوره و مناظره سطیح بازپرداخت بفرمود تا شق بن صعب بجای
که وی نیز کاهنی بود و ماهر بخلوت طلبید و از وی استفسار واقعه و تعبیر نمود او نیز
بعینه لفظا بلفظ چنانکه سطیح تقریر کرده بود عرضه داشت و از بعثت خاتم عالم حضرت سید عالم
و مهتر ولد ادم صلی الله علیه و سلم اقرار داد و چون ربیعه شهادت این دو ماهر را که از غیب خبر میدادند
متفق اللفظ و المعنی یافت و شق بجا از احوال او از هول قیامت ربیعه را بشترو اتفاق کرد
و از هول احساد و نواهیهای که متفرع بر ان میشود بروی خوانندن و از نهضت و دور دنیا
وقوف داد ملک ربیعه بغایت بترسید و بکریه در امد و بعد از ان تو ان کفت پرستی داد و
ایمان بحضرت پیغمبر اورد و دست تعدی و ظلم از رعیت کوتاه کردانید و دست شفقت و انعام
بر سر رعیت بکسترانید و دانست که امدن حبشیان بیمن خواهد بود و بنا امت ابنا

وقایع شنیعه بظهور خواهد امد مصلحت چنان دید که اهل بیت خود را از یمن باقلیم دیگر برد
بکنار فرات امد و در پناه امان وظل احتشام شاپور ... حیره قرار گرفتند و از فرزندان
او انجا پادشاهان نشستند و یکی از ایشان نعمان منذر بوده است که بهرام گور را
ادب اموخته بوده و بعد از وفات او بخدمت ... کمر بسته و تخت و تاج به بهرام رسید
و همچنین از جمله اخبار مذکوره است انچه شیخ ... فرموده که واما اخبار سطیح
فقد رواها کعب بن الحارث قال ان ذا یزن الملک ارسل الی سطیح لامر شک فیه فلما قدم علیه
اراد ان یجرب علمه قبل حکمه فخبأ له دینارا تحت قدمه ثم اذن له فدخل فقال له الملک ما خبأت
لک یا سطیح فقال سطیح حلفت بالله بالبیت والحرم والحجر الاصم واللیل اذا اظلم والصبح اذا
تبلج بکل فصیح واعجم لقد خبأت لی دینارا بین النعل والقدم فقال الملک من این علمک
هذا یا سطیح فقال من قبل اخ جنی ینزل معی انی نزلت شیخ رحمه الله ... از جمله اخبار
سطیح انست که کعب بن حارث نقل کرده که ذی یزن ... ذی یزن در ایام پادشاهی
خود کسی باحضار سطیح کاهن فرستاد بجهت تحقیق چیزی که ... و در کتاب
اکمال الدین واتمام النعمه مذکور است که ... بود چنانکه سابقا مذکور شد پس چون سطیح
متوجه حضور گردید پادشاه بجهت انکه علم و دانش سطیح را امتحان نماید یکدینار میان کف پا و
نعلین خود پنهان ساخت بعد از انکه سطیح داخل مجلس شد پادشاه پرسید که ای سطیح
میدانی که برای تو چه چیز پنهان ساخته ام سطیح گفت سوگند بخانه کعبه و حرم و حجر الاسود و بحق
شب چون تاریک شود و بحق صبح هنگامی که طلوع نماید و قسم بهر گویا و ... که
دیناری بجهت من پنهان ساخته میان نعل و قدم خویش پس چون سطیح این سخن ادا
نمود پادشاه گفت ای سطیح ترا علم تو باینکار از کجاست و چگونه این کار
بر تو ظاهر شد سطیح گفت مرا برادری است جنی که هر کجا نزول نمایم و قرار گیرم مصاحبت با من
و این خبرها را باعلام او بشما میگویم تمه فقال له الملک خبرنی عما یکون فی الدهور فقال
سطیح اذا غارت الاخیار وقادت الاشرار وکذب بالاقدار وحمل المال بالاوقار وخشعت
الابصار لحامل الاوزار وقطعت الارحام وظهرت الطغام المستحل الحرام فی حرمة الاسلام و
اختلفت الکلمه وخفرت الذمه وقلت الحرمه وذلک عند طلوع الکوکب الذی یفزع العرب
له ذنب فهناک تنقطع الامطار وتجف الانهار وتختلف الاعصار وتغلو الاسعار فی جمیع

الاقطار

الاقطار ثم تقبل البربر بالرایات الصفر علی البراذین البتر حتی تنزل مصر فیخرج رجل من ولد
صخر فیبدل الرایات السود بالحمر فیبیح المحرمات ویترک النساء بالثدایا معلقات وهو صاحب
الکوفه فرب ... بیضاء الساق مکشوفه علی الطریق مردفة بها الخیل محفوفة ویقتل زوجها ویکثر ...
فیها فعندها ظهر ابن النبی المهدی ... کفته ... سطیح خبر داده ... بعد از این در دنیا
واقع میشود ... شد ... سطیح گفت ... نیکویان ...
بمکارت و تکذیب کنند ... تقدیرهای خدا ... مردم ... مال دنیا ... خوارها ... خضوع و خشوع
کنند برای حکام جور و قطع صله رحم نمایند و مردم ... ظاهر شود ...
و انچه ... حرمت اسلام ... حرمت اسلام نمانند ...
بهر سو ... اسلام خوار و ذلیل شود و پاس حرمت در میان مردم کم داشته شود ... کفته شد
خواهد بود که ستاره دنباله داری که طلوع ان باعث بیم و هراس عرب باشد ... هنگام
باران از اسمان نبارد و نهرها ... خشک گردد و ... مختلف شود یعنی هر ...
برتر از عصر ... زمان گذشته باشد ... نرخها بالا گیرد ... در جمیع اطراف ... قحط
بعد از ان ... طایفه ... از جانب مغرب ... مردم ... سوار ... علمهای زرد
... دیار مصر ... شوند ... اولاد صخر بن ... خروج کند
سیاه را بسرخی بدل ... علمهای سرخ ...
جایز و مباح دانند ... تا ...
باشند ... سپید ساق ... افتاده ...
سواران ... باشند شوهرشان کشته شده ...
... افتاده ... ظهور ... ملقب است بمهدی
بوده ... ظهور ... ایام ... میشود ... صلح ...
انتظام ... تمه وذلک اذا قتل المظلوم ... بن عمر فی الحرم وظهر الخفی ... الوسمی فعند
ذلک یقبل المنعم بجمع الظلوم ... بقتل القروم فعندها تنکسف کسوف اذا ...
الزحوف وصف الصفوف ثم یخرج ملک من صنعاء ... عدن ... حسن
... الفتن ... مبارکا زکیا ... سید علویا ...
... وقتی خواهد بود که کشته شود مظلومی ... در مکه و ظاهر شود انچه

یعنی آبهای خشک شده و دریاهای بزمین فرو رفته بود دلایشوند باران بهار یعنی بارید که
و بظهور آید بهاء موافقت نمایند بعد ازان ایام دجال مشئوم جمع نمودن هر نابکار و ظلوم سیاید و ورود میان
بروخروج بکرند بقتل آنکسان اقدام نمایند و طریق ظلم و فساد پیمایند پس در آن هنگام که هرج و مرج بسیار در
کار خود حیران شوند و ضعفهای قتال شتم ولاما استقر کرده آفتاب بکیرد ما ترکسوف عالم گیرد
بل نکاه پادشاهای روزگار یعنی از موضع متمکن صیفا و عدن خروج کند بعض اللوث بنام حسنی
باشد پس خروج او چون تمشیتی و اشوب تغیر و نشیند بران هنگام فرزند پیغمبر ظهور میکند بآیات
برکت و میمنت و بنا کرد ازان ایام از معصیت دواه نمایند و بخدا راه یابند و زوایت علوی دین سواد
فرخشی و حسب تمه فیفرح الناس اذا اتاهم من الله الذی هو امام فیکشف بنوره الظلام و
یظهر به الحق بعد الخفاء و یفرق الاموال فی الناس بالسواء و یغمد السیف فلا یسفک الدماء
و یعیش الناس فی البشری والهناء و یغسل بماء عدله عین من القضاء و یرد الحق الی اهل القری و یکثر
فی الناس الضیافة والقری و یرفع بنوره العقول [illegible] الا ان یملؤها
و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و الایام حیاء و هو هم اللقاء بالله امتراء پس چون آنحضرت ظاهر شود
و خانه دیگر مردم با صفوف شود و خوش شوقت در خراک شوند مردم بفضل خدا [illegible] که الناس
براه راست هدایت نموده بآن گاه روشن گردد بنورها و تاریکی دروان و اشکار شود
بسبب ظهور شی بعد از خفا و قسمت کرده شود دنیا مالها در میان مردم بالسویه یعنی
اغنیا را کابینه پا پیشان تکلف دروز زیاده اگر حق الناس باحق اسد باشد گونه تفقیر [illegible]
و شمشیرهای نشر غلاف در دو خود کسی بخته نشود و مردم در بهای خوشی و کامرانی [illegible]
ورزند کانی کنند و عیب زمانه از آنجاست که آن ظلم و جور بعد التسلط بهاریت [illegible] ظالم
بلدی و قریه کوفته باشد بایشان باز داده شود و ضیافت والفت در میان مردم
شود و بسوزه عوض کراهی و کوی باطنی بر طرف شود بنوعی که کویا آن همه کوهها ای استوار [illegible]
نکراهی بعید عبادی بوده معلی کردید بلکه حضرت زمین را از عدالت و انصاف پر سازد و زما
زندگانی بخشد و دیده روزگار را امکان از دم و ضیا کرداند و ظهور آنحضرت را زاقنی و اتفقا
و ممکن عیب نه تر ایست بلای قیام قیامت بی شک و ریب — وهذا الکلام سطیح و اخبار [illegible] بالغیب
تقدم الایام ولیس بنبی ولا امام و انت بالمرصاد فی تکذیب احادیثهم و عترته بما نطقوا من الغیب
الیس هو القائل و قوله الحق ان بین جنبی علما جما لو اجد له حملة و لیس الا علم النبی و الاوصیاء

تعلیم

تعلیمه ولکنه غامض الاسرار التی لا تفهمها ولکن انما قال ان تکفروا فی [illegible] رسول اسرار شیخ قدس سره میفرماید که
کما ان حکایت که مذکور شد کلام سطیح است و اخبار او درست نحیب در ایام پیشین پیغمبران و حال
پیغمبر و امام نبود و نتوان کاهی و صیدانی و عمان در [illegible] بیان احادیث علی و عترتش علیهم السلام سخن میراند
منکر اخبار بغیب باید شد یا حضرت امیر المؤمنین صاحب این سخن نیست و حال آنکه گفته که در [illegible]
است که بین دو پهلوی من یعنی در سینه من علم بسیار است که یکی [illegible]
گفته اگر بیابد بندگان آن علم را یا کسی هر آینه بیان گفتمی و بایشان آموختمی و بگریز [illegible]
ازان نزد کو او است که هر آینه تحصیل احاطه نموده ام بر علم نهانی که اگر اظهار آن کنم و از [illegible]
دهم هر آینه سراسیمه و مضطرب شود کوهها ای استوار در نواحی شام که بسی دور است [illegible]
و بعبادت الحرام و این معلوم است که آن علوم خفیه ممکن نبر که آنحضرت ع اظهار آن نفرمود
از متعلقات دین و شریعت مقدسه نبود و الا بر او ولایت بنا اظهار و تعلیم آن [illegible]
لازم میبود ولیکن از علوم خفیه مضمر ساز در باب [illegible] لطائف رموز [illegible] است که آن
حضرت ع در باب [illegible] فرموده که اظهار میکنم و بر شما اسرار بر میدارم و لیکن
الله دایم که هر که مدلولات گفتار را نفهمند و نسبت الحاد بمیان من و رسول خدا
کا ینبغی نبوده اند و بعد از شنیدن آن سخنان در باب من بر رسول خدا کافر شوند
ای عزیز ما باز انصاف نکه اخبار سطیح کاهن و جاماست حکیم را تصدیق و تسلیم نما
و در باب قسمت اسرار الهی و خازنان رموز غیب معارف نامتناهی در باب [illegible]
یا انبا [illegible] شک [illegible] که ما [illegible] کاهن با علام [illegible] اخبار از مغیبات
تواند نمود و بر وقایع [illegible] تا صدت هزار و صد سال یا بیشتر آگاه تواند بود [illegible]
کرده و عترت او ع با اظهار و اعلام ملک علام بتوسط پیغمبر [illegible] باشند و اخبار
از مغیبات نمایند که فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [illegible]
حضرت رسول [illegible] سرا پرده غیب [illegible] و آنحضرت بر آن اطلاع [illegible] آنکه [illegible] امیر
المؤمنین و بحضرات ائمه معصومین ع رسیده و [illegible] آن اسرار را از مطلع استوار [illegible]
بر خواست معتقد شدن ایشان تا فتنه کرد و ما هو [illegible] قال [illegible] روی ابو عبیدة الحذاء عن ابی جعفر
انه قال ان احب اصحابی الی اورعهم و افقههم فی الحدیث وان اسوءهم واکثرهم عندی مقتا اذا سمع
الحدیث یروی الینا و ینقل عنا لم یعقله عقله و لم یقبله قلبه واشمأز من سماعه و کفر به و جحده و کفر من دان به

وداند بر فضائل علی کافی ابنای شیخ طاب ثراه میفرمایند که ابو عبیده کفاشی از حضرت امام جعفر
روایت کرده که آنحضرت فرموده که بدرستی و راستی که محبوبترین اصحاب بسوی من بهترین کار آنان و داناترین
ایشان در علم حدیث و تحقیق که بدترین و مغضوبترین ایشان نزدیک من آنکسیست که هرگاه بشنود
آن حدیثی که روایت کرده شده و موصول باشد بسوی ما و منقول گردد از ما در بنا بدان حدیث را
عقل او و قبول نماید از او دلا و مضطرب متغیر گردد از شنیدن آن و کافر و منکر آن حدیث باشد
و کسی را که راوی و معتقد است با حدیث تکفیر نماید پس بتحقیق که کافر گردیده بما و برون رفته از ولایت ما فصل
ومن ذلک ما رواه صاحب الجامع عن ابن عباس عن رسول الله صلعم انه قال یا علی ان الله اکرمک بکرامة
لم یکرم بها احدا من خلقه زوجک الزهراء من فوق عرشه واکرم محبیک بحور الجنة بغیر حساب واعد
لشیعتک ما لا عین رات ولا اذن سمعت و وهب لک حب المساکین فی الارض فرضیت بهم شیعة
رضوا بک اماما فطوبی لمن احبک و ویل لمن ابغضک شیخ قدس سره میفرمایند که از قبیل حدیث
سابق است خبری که روایت نموده ابو بکر مردویه که از علمای عامه و صاحب کتاب مناقب است از ابن عباس
رسول خدا صلعم که آنحضرت فرمود که ای علی بدرستی و راستی که گرامی ساخت ترا خدای تعالی بگرامی که
گرامی و انعام نکرده بآن کرامت هیچکس را از خلایق و آن اینست که تزویج نمود فاطمه را در بالای
عرش فرمود و گرامی گردانید دوستان ترا بحور العین بیحساب و مهیا کرد برای شیعه تو در بهشت
چیزها که هیچ چشم ندیده و صفت آنرا هیچ گوش نشنیده و دوستی درویشان را در روی
زمین بتو ارزانی داشت پس راضی شدی بشیعه بودن ایشان و خوشنود گشتند ایشان
بامامت تو پس خوشی باد کسی را که ترا دوست داشته و وای بر آنکس که همت بر دشمنی تو گماشت
فصل یا علی اهل مودتک کل اواب حفیظ و کل ذی طمرین لو اقسم علی الله لابره یا علی شیعتک
تزهر لاهل السماء کما تزهر الکواکب لاهل الارض تفرح بهم الملائکة وتشتاق الیهم الجنان وتقرح بهم
الشیطان یا علی محبوک جیران الله فی الفردوس الاعلی ای علی اهل مودت و ولای تو هر بازگشت
کننده ایست بخدا که نگاه دارنده حدود الهی است و هر صاحب دو قبا کهنه اگر دیده
خواهش انجامهای الوان دنیا پوشیده و بر اسباب دنیا از روی اعراض و احتراز چشم پوشیده
و قرب و منزلتش بدرگاه الهی بجای رسیده که اگر سوگند بخدای دهد بر حصول امری هر آینه راست
نماید سوگند او را ای علی شیعه تو از برای اهل آسمان میدرخشند چنانکه ستارگان برای مردم روی زمین
نور و روشنی میبخشند و فرحناک میشوند در مشاهده احوال ایشان فرشتگان و اشتیاق

دارد بسوی ایشان بهشت و رضوان و میگریزند از ایشان شیطان ای علی دوستان تو
نزدیکانند بجناب الهی در طبقه بالای بهشت تتمه یا علی انا ولی لمن والاک و عدو لمن عاداک یا علی
حزبک حزبی و سلمک سلمی یا علی بشر اولیاءک ان الله قد رضی عنهم اذ رضوا بک یا علی شیعتک
حزب الله و خیرة الله من خلقه یا علی انا اولی من یحبک و اولی من یکره عدوک تحیا اذا حییت و تکلم اذا کلمت
ای علی دوستم و حزبم کسی است که دوست دارد ترا و دشمنم آنکسی که دشمنی کند با تو ای علی جنگ با تو
جنگ با من است و صلح با تو صلح با منست ای علی بشارت ده دوستانت را که بدرستی که خدا
خوشنود است از ایشان بجهت آنکه راضی و قائلند بامامت تو ای علی شیعه تو لشکر خدا اند و
از میان خلایق برگزیده خدا اند ای علی من بخشش کننده ام که در قیامت حیات دهم دوستان
بپوشم حیات ابدی جویند حیات بیابم و بپوشیده میشوی چون کسوت بپوشم فصل
اعلم بعد ثبوت هذه الشواهد و صدق ما شاهدته هذه المشاهد ان اهل الاسلام افترقوا
علی ثلث و سبعین فرقة و سیاتی تفصیلها بینها بعد مکانه و اصل هذه الثلث و السبعین ثلثة
الاشعریة و المعتزلة و الامامیة و الاشعریة و المعتزلة انکروا الامامة من اصول الدین و اثبتها
الامامیة الاثنا عشریة من الشیعة لان الله اختار محمدا و اختار الشیعة آل محمد و آل محمد
سفینة النجاة فالشیعة بسفینة النجاة راکبون شیخ قدس سره میفرماید که بعد از ثبوت اینگونه شواهد
که آیات و روایات مذکوره است و صدق گواهان باین مشاهد که مقامات عالیه
ظاهر است مجملا بدانکه اهل اسلام متفرق گشته اند بر هفتاد و سه فرقه و بزودی تفصیل ایشان
در مقام خود ذکر خواهد یافت و اصل این هفتاد و سه فرقه سه گروهند اول اشعریه که
اصحاب ابو الحسن اشعری اند دوم معتزله که تابعان واصل بن عطا اند سیوم امامیه که پیروان
ائمه اثنا عشر علیهم السلام و فرقه اشعریه و معتزله و تابعان ایشان منکر امامتند از اصول
دین و میگویند تعیین امام باختیار امت است نه بتعیین و تنصیص الهی و امامیه اثنا عشریه از
فرقه شیعه اثبات امامت کرده اند بنص خدا و رسول و بنای دین خود را بر آن دلیل نهاده
و دلیل ایشان اینست که خدای تعالی بجهت نبوت محمد را از میان خلایق برگزید و طایفه شیعه
آل محمد را اختیار نمودند و آل محمد صلعم بموجب حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح سفینه نجات
و وسیله خلاص خلقند پس گروه شیعه بر کشتی نجات سوار و ساحل نجات ایشان را
واستوار است تتمه انا اذا ثم نادوا الا انسان لو آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و ان علیا

وعترته فانه باطل بالاجماع لان خلافة ابی بکر وعمر ثبت بها لا بالکتاب والسنة لکنها بزعمهم اجماعا من الناس وما
ثم یامر الکتاب لا السنة باتباع عمر فلا یقرّ بجهله ولکنه لو عرف ابا بکر ووالاه ولم یعرف علیا وعاداه فهو
هالک بالاجماع والیه الاشارة بقوله ومن تبعنی فانه منی والیه الاشاره بقوله انت منی وانا منک
وحزبک حزبی وشیعتک شیعتی لمن کان منی کان من محمد ومن کان شیعة محمد کان من حزب
الله نا چون خلاصه کلام شیخ اینست که اشعریه و معتزله منکر امامتند از اصول دین و اثبات امامت را
شیعه اثنا عشریه کرده اند و از اصول دین میدانند و فرقه ناجیه ایشانند و بعضی دیگر از فرقه های مذکوره
با ایشان در این امر متفق نیستند و دلیل امامیه و ولایت که خدای تعالی محمد را اختیار نمود و تبلیغ
بکرد بعد و فرقه شیعه اهل بیت امامت اختیار نمودند چنانکه آنحضرت ص فرموده انه مثل اهل بیتی
مثل کشتی نوح است که هر کس سوار کشتی شد از طوفان نجات یافت پس بنابراین ایشان اهل نجات
و ما عدای ایشان همگی هالک اند دوم اینست که گفتیم آنکه آگاهی که بود بخدا و فرشتگان و کتابهای
نازل شده از آسمان و به پیغمبران و دوست دارد علی و عترت او را و امام بداند البته رستگار بود تا
باجماع نه آن جماعت که معتقد خلافت ابوبکر و عمر نیستند که خلافت ایشان ثابت نیست بکتاب و سنت
پیغمبر زیرا که قرآن بان ناطق نیست و از حضرت پیغمبر ص نه حدیثی در آن باب وارد نه لیکن ایشان نیکان
ناسک که دارند که اجماع بعضی است از مردمان ثابت میدانند و حال آنکه جماعتی از انها اهل صلاح و تقوی
بخلافت ایشان بیعت کردند و جمعی بکره و تخویف و تهدید موافقت نمودند چیزی که کتاب خدا
و سنت پیغمبر امر بتبعیت آن نباشد و متبوع بودن آن از قرآن و حدیث ظاهر نباشد جهل با آن
ضرر ندارد و ناداستن آن خللی باسلام نمیرساند و لیکن اگر کسی ابابکر را خلیفه داند و وی را امام شناسد
دوستی و پیروی او کند و علی ع را بحقیقت و حقیت نشناسد و بان حضرت دشمنی نماید بی شک البته
هالک است باجماع زیرا که مخالفت فرمان رسول خدا کرده و کسی که با رسول خدا ص عصیان ورزید
گمراه و زیانکار گردید چنانکه حق تعالی در سوره نسا میفرماید که ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه
ورسله والیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا ترجمه و تاویلش اینست که کسی که کافر گردید بخدا و فرشتگان
و کتابهای منزله از آسمان و رسولان و بروز آخر که قیامت است بتحقیق گمراه گردید گمراه شدنی در
غایت دوری از مقصود و نهایت بعد از مقصود و این معلوم است که نازمانی که پیغمبر ص
کفران کافرست و ایمان باآنحضرت ایمان است بکل و نبوی همین معنی اشاره است بقول آنحضرت در
سوره ابراهیم که و من تبعنی فانه منی این حکایت از قول حضرت ابراهیم که گفت و کسی پیروی

کند

کند مراد و دین من بپوید و دوستی که او از منست یعنی از اهل دین منست که آن اسلام است و
مقصود اشاده است بقول آنحضرت که خطاب با امیرالمؤمنین ع نموده فرموده که تو از منی و من از توام
و تابعان تو تابعان منند و پیروان تو پیروان منند پس کسی که از علی ع باشد منسوب بمحمد ص
از منسوبان و پیروان محمد باشد هستند از اعوان خدای تعالی و حال آنکه لشکر یاران حق تعالی همه
رستگار و اصحاب رضوان و دار القرارند چنانکه در سوره مجادله میفرماید که الا ان حزب
الله هم المفلحون بدان و آگاه باش ای دوستی که اعوان خدا که ائمه ع و شیعیانند رستگاران
مشمول رحمت بی پایانند تتمه بیان معنی هذا ما ورد عن امیرالمؤمنین ع انه قال حدثنی رسول الله ص
الی ارد انا و شیعتی علی الحوض فتصدرون رواء مرویین مبیضة وجوههم ویرد اعداؤنا ظماء
مظمئین مسودة وجوههم خذها الیک قصیرة من طویلة یا اخا همدان انت مع من احببت ولک ما
اکتسبت الا وان شیعتی تنادیهم الملائکة یوم القیمة من انتم فیقولون نحن العلویون فیقال لهم امنون ادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون ترجمه شیخ ره میفرماید که مؤید کلام سابق است خبری که وارد شده از حضرت
امیرالمؤمنین ع که آنحضرت فرموده در جواب مرد همدانی که پرسید از من مبارک آنحضرت چیست بوده
حدیث برای من و حضرت بر آن حکایتی که جامع همه خوبیها باشد پس آنحضرت ع مسئلت او را قبول فرمود
داده فرمود که خبر داد مرا رسول خدا ص که روز قیامت من و شیعیان من بر سر حوض کوثر وارد
میشویم سیراب و شاداب از آن بغایت لطیف و خوش شکل و جمالی که رویهای ما همه روشن و نورانی
باشد و دشمنان ما وارد میشوند همگی با تشنگی سوخته و آتش عطش ایشان از حرمان زلال
بالا فروخته رویهای ایشان سیاه و کردهای ایشان تباه بعد از آن حضرت ع باو فرمود همدانی
که فرا گیر این کلمات را که گفتم و ضبط نمای برای خود که این گفتار اندکیست از بسیار و تو ای همدانی
در قیامت محشور خواهی شد با آنکه او را دوست داری و نعیم بهشت ترا در آن روز
بدانکه روز قیامت فرشتگان بر شیعیان ما ندا کنند و گویند شما کیستید با این همه نور و ضیا و با چندین
و صفا پس ایشان گویند ما شیعیان و پیروان علی بن ابیطالبیم پس بایشان گویند که شما از فزع و هراس
ایمنید در آیید به بهشت با آنکه ایشان را دوست میداشتید تتمه وعنه ع انه قال اذا کان یوم
القیمة نادی منادیا اهل الموقف هذا علی بن ابیطالب خلیفة الله فی ارضه وحجته علی عباده فمن تعلق
بحبله فی الدنیا فلیتعلق به الیوم الآخر ائتم بامام فلیتبعه الیوم ولیذهب حیث یذهب
از حضرت پیغمبر ص که آنحضرت فرمود که چون قیامت قیام نماید منادی ندا کند که ای اهل عرصات

این علی بن ابیطالب است که خلیفه خداست در روی زمین و حجت خداست بر بندگان پس هر آنکس در دنیا
بحجت او دل بسته بود باید که امروز نیز دل بسته او باشد تا بینا و آگاه باشد که هر کس در دنیا تابع امام او
باشد با او بود تا جایی که امام مشغول باشد مؤلف گوید اگر چنانچه بهشت است جایگاه امام پس روز بهره‌ای و سوی
و اگر مقام امام در جهنم است و سقر بود نصیب وی از بهره عذاب امام تنبیه یؤید هذا قولهم کما تعیشون
تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون و الانسان مع من احب فیشعر علی ما عاشوا علیه
حشر فوجب ان یموتوا علیه و وجب ان یبعثوا علیه لصدق الحدیث و حب علی الصراط المستقیم یعنی مؤید
مدعا است قول حضرت پیغمبر که فرموده‌اند که همچنانکه در دنیا بر دوستی آن حضرت زندگانی
کرده‌اند پس واجبست که بر محبت آنحضرت نیز بمیرند و همچنین بر آنحالت مبعوث و محشور گردند تصدیق
حدیث نبوی و حقیقت اخبار مصطفوی و حال آنکه حب علی آن صراط مستقیم است که هر کس را عبور
و مرور بر صراط نشود بر آتش و بجهت سعید شدن اعمال الخلق بر آنست فصل و هذه فرقة النجاة و شیعة
الحق اجمعوا علی ان الامام فرض واجب تعیینه علی الله و رسوله لاجتماع الناس علی الحق و منعهم عن الباطل
مع وجوه السیاسة الشرعیة و السیاسة الالهیة و حیث ان الامام المعصوم فیهم فالاجماع فیهم حجة
امامیه اهل نجات و تابعان منهج حق‌اند که اتفاق دارند بر اینکه امامت امریست که تعیین آن
فرض و واجب است بر خدای تعالی و رسول او بجهت آنکه مردمان مجتمع باشند همگی بر طریقه حق و دور
باشند از جانب باطل و سیاست شرعیه و آداب الهیه باعث صلاح و نظام معاش و معاد
ایشان باشد اما دلیل آنکه تعیین امام بر خدای تعالی واجب است آنست که هرگاه امت مختار
با امام معصوم بوده باشند و وجود او موجب صلاح عالمیان باشد و سبب نفی فتنه و فساد باشد حق
تو رحمت بر نصب امام معصوم بوده باشد و فنا نیست حکمت بالغه و رحمت شامله باشد که امامی چنین
نصب نماید بر حق تعالی واجب خواهد بود و نصب تعیین آن طور امامی و حال آنکه قادر بوده
است تعالی و احتیاج خلق و عدم فساد خود ظاهر است اما وجوب بر حق تعالی بجهت آنکه تو قدرت نبوت
و احتیاج خلق و دفع فساد و عدم مانع فعل واجب است اما و کرا از تو خدای تعالی منصوص شود
باید که معصوم باشد از کذب و خطا و افترا و باقی خطایا تا اعتماد بر قول و فعل او توان کرد
و از خیانت محفوظ و مأمون باشد تا مردم از او ایمن باشند و چون عصمت ناموس خفیه
است که بجز ذات عالم السر و الخفیات کسی بر آن آگاه نیست پس واجبست که امام معصوم از جانب
الله تعالی و منصوص صریح الهی باشد و چون آن امام معصوم که بصفات مذکوره موصوف و موسوم است

در هر قرنی امامی است و مخطر است در روایات مقدسه ائمه هم پس متعین شد منصوص بودن آن از
جانب الله تعالی و چون معصوم در هر قرنی امامی است پس اجماع و اجتماع بر حق در طریقه ایشانست
نزد در طور مخالفان که قائل بعصمت و معرفت بعصمت امام نیستند و محقق نامه که کلام فخر اشاره
باینکه اجماع امت از نبی مسائل دینی و فقهی حجت قاطع بود که معصوم در آن داخل باشد نه بر انکه اجماعی
که مخالفان در باب خلافت ابی بکر ادعا میکنند چه اهل آن اجماع جمعی بودند از تابعان خناس و پیروان
الذی یوسوس فی صدور الناس که بجهت اغراض فاسده دنیوی با امامت بیعت کردند و بعضی را تهدید
و تخویف براینکه بیعت ابی بکر در آوردند و اما دلیل وجوب تعیین امام بر رسول آنست که کار رسول در میان خلق
تثبیت و اجرای احکام و اوامر الهی است و چون مذکور شد که تعیین امام بر خدای تعالی فرض و عام احکام
پس بنا بر این بر رسول نیز واجبست تبیین و تبلیغ آن بسوی بندگان چنانچه کریمه یا ایها الرسول بلغ
بر این مدعی لامع و تابان و ایضا سیرت و سلوک آن حضرت مقتضی تنصیص و تعیین امام
بجهت آنکه با امت خود مهربانتر بود از پدر مهربان نسبت بفرزند و در ارشاد امور جزئیه حتی متعلقات استنجا و
قضای حاجت بهیچ وجه تقصیر ننمودی پس هرگاه شفقت آنحضرت در باب امت باین مرتبه
باشد چگونه کار امت را در امری که اهم مهمات و اعظم مقدمات است مبهم میگذارد و اهمال
در آن روا میدارد تتمه واستدلوا بقوله من مات و لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة فتعین لصدق البرهان ان الحق معهم و الباطل فی الطرف الاخر یعنی
فرقه امامیه استدلال کرده‌اند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب و منصوص است و
معرفت آن از اصول دین است بقول حضرت پیغمبر که فرموده است که هر آنکس که بمیرد
و امام زمان خود را نشناسد مردن او مثل مردن اهل جاهلیت است که پیش از ظهور اسلام مرده باشند
پس از حدیث آنحضرت ظاهر میشود که امام زمان کسی است که از جانب خدای معین و منصوص است
که اگر کسی او را نشناسد و بمیرد مثل کفار مرده است بر سلاطین روم و خوانین و [illegible]
مخالفان ایشان را امام زمان میدانند و تفسیر کردن امام زمان بقرآن چنانچه بعضی
از ایشان کرده‌اند یا ببعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره بجهت آنکه در نماز واجب است و [illegible]
بر آن رفته‌اند یا بر پیغمبر باعتقاد طایفه دیگر از ایشان نه محض دست و پا زدن و [illegible] گردیدن
چه تخصیص امام با امام زمان از اینها باید [illegible] بعضی از آن هیچکدام امام زمان
نتواند بود و دانستن قرآن واجب عینی است که بر هر شخصی بعینه واجب باشد و هیچکس آن را قائل

نشده و بعد از تسلیم اگر مراد قرآن باشد پس تفسیر مذهب ابی حنیفه کرداشتن قرآن وفا نموده همه کدام
واجب نمیدانند بلکه حکم کرده بآنکه معنی فارسی یک آیه اگر چه دو برگ سبز باشد که معنی مدهامتان است
وان یک آیه است در نماز کافیست مطلقا یا معنی حدیث موافق و مطابق سنت و همچنین از ظاهر
این حدیث مستفاد میشود که امامت از اصول دین است نه از فروع چنانکه بعضی از ایشان گفته اند
چون شارح مواقف و غیر او زیرا که این معنی بدیهی است که جاهل بمسئله فرعیه اگر چه واجب باشد مردنش
مثل مردن ایام جاهلیت نیست و این نشناختن و ندانستن مذهبی با سلام انکه بنی سازند پس معلوم
میشود که امامت از اصول دین و اساس شرع مبین که ندانستن آن باعث انهدام و نشناختن
موجب خرابی اسلام است و بباید دانست که فرق میان مذهب شیعه و سنی در مسئله امامت
که مذهب شیعه امام قائم مقام نبی است و دلائل و شرایط معتبره در هر دو یکیست و فرق میان نبی
و امام بوحی است که پیغام الهی بنبی رسول بوحی و بوساطت جبرئیل میرسد و بنبی امام رسول
میرساند و تعیین امام منصوص از خدا و رسول است و در تمام عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره امام
منزه و مبرا است چنانکه گذشت و اما مذهب اهل سنت عصمت و عدالت شرط نیست یعنی اگر باشد
بهتر است اما شرط نیست بلکه اما می فاسق و فاجر هر چند زنا و شراب خورده باشد چنانکه فسق وی
نزد خدا و رسول ظاهر باشد بیان یا نص امام کار وی نیست بلکه جمعی از علما و سرکردها و بزرگان مفید
محلها میرسد اگر هر یک کس یا دو کس باشند که امام نصب کنند چنانکه کلاسفرائینی شافعی که از اکابر علما
اهل سنت است در کتاب جنایات از کتاب بیان یع گفته است باین عبارت و ینعقد الامامة
ببیعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین یتیسر حضورهم الموصوفین
بصفات الشهود کامامة الصدیق ولبعضهم کامامة الفاروق یعنی و منعقد میشود امام بسبب بیعت
اهل حل و عقد یعنی آنانکه بستن و گشادن امور در دست ایشانست خواه از علم و فضل خواه
ریش سفید و سرکردهای قوم یعنی آنکه نزد مردمان روشناس باشند از ان جمعی که حاضر بودن شان میسر باشند
و موصوف بصفت گواهی دهندگان باشند چنانچه در امامت فاروق یعنی عمر بن الخطاب اتفاق
افتاد که بگواهی و تعیین ابو بکر امام شد و چنانچه شارح عقاید نسفی گفته است که لا ینعزل
الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف
کانوا ینقادون لهم و یقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یعنی بیرون نمیشود امام بسبب فسق و جور مثل خوردن
خمر یا کردن ظلم امام را عزل نمیتوان کرد زیرا که ظاهر شد فسق بسیار و پدید آمد جور بیشمار

از امامان

و فرمان برداری مینمودند و در جمعها و عیدها و اوقات نماز با ایشان نماز میکردند صح

از امامان و امرا بعد خلفای سلف در قرنها و مردمی که در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند
آن فسقها و ظلمها مانع امامت ایشان نبود و هیچیکی را معزول نساختند و چنانچه شارح وقایه
که از علمای حنفی است در شرح وقایه باین عبارت گفته است که لا یحد الامام حد الشرع لانه
نائب عن الله تعالی یعنی حدی که در شرع از برای شارب خمر مقرر شده است بر امامی که شراب خوری
نموده باشد جاری نمیتوان کرد زیرا که او نایب است از جانب خدای تعالی پس این کسانی که
با وجود این باشد پس از اینکه علمای ایشان تجویز این قسم چیزها کرده اند و این نوع سخنان
در تصانیف خود نوشته اند دانسته میشود که مقصود ایشان نه همین حفظ صحت امامت خلفای
ثلثه است بلکه غرض ایشان حفظ صحت امامت معویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس
نیز باشد نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات عقائدهم پس بطلان روایات و مقالات
و صدق حدیث بر ما معلوم و مستفاد شد که از تمامی هفتاد و سه فرقه حق با فرقه
امامیه است که تابعان ائمه هدی اند و باطل در طرف دیگرانست که پیروان شیطانند و تابعان
نفس و هوا و السلام علی من اتبع الهدی **فصل** لکن هؤلاء اهل الحق والنجاة لم یثبتوا الامام الا
انه معصوم و واجب الطاعة وانه افضل اهل زمانه وانه افضل من فلان و فلان لانهم فی
فصول التوحید الداخلة تحت جنسه و بعضها الجلیة والخفیة اختلفوا وکذا فی مباحث النبوة
وسایرها و غامض البحث عنها واما فی فصول الامامة الداخلة تحت جنسها اتفقوا وانما
بانهم ینکرون الاکثر من ذلک ویکتفون منها بما ذکر ویشیرون بذلک الی قول العلامة
والیه الاشارة بقولهم ما اختلفوا فی الله ولا فی نبیه وانما اختلفوا فی امامه یعنی مفاد کلام
اینست که اهل حق و نجات از جمله هفتاد و سه فرقه همین طایفه اثنا عشریه اند که امام را
از جانب حق تعالی منصوص و منصوب شناخته اند و امامت را از اصول دین شمرده اند
و معرفت بامور یکه متعلق است بمنصب والای امامت تحقیق قرار داده اند یعنی امام
آنرا که معصوم است از جمیع گناهان صغیره و کبیره و مفترض الطاعة است و آنرا که
افضل است از اهل زمان خود یعنی در جمیع علوم از ایشان زیاده و بمکارم اخلاق و
اوصاف حمیده سرافراز تر و همچنان از ابو بکر و عمر و عثمان بعلم و فضل و طهارت مولد و اصل
ممتاز است پس این طایفه فایقه در فصلی که در تحت جنس توحید داخل است چون مسئله ثبوتی
و سلبی اختلاف کرده اند در صفت توحید خواه باقرار زبانی و خواه بتصدیق قلبی

عنها

که توحید جلیست صح

که توحید صفتیست خلاف ندارند و همچنین در بحثهای که متعلق است بنبوت و سرایر آن
و دیگر امور مکتونه دقیق و جواهر معانی منظومه در سلک تحقیق اتفاق دارند و اما در
فصول و انواع امامت که در تحت جنس عالی انه که ریاست عامه است داخلست بسیاری
از آنها را انکار دارند و قبول نمینمایند و از متعلقات امامت بانچه مذکور شد اکتفا نمیکنند
و باقرار نگفتند غالیان نصیریه هستند بلی جماعت اختلافی که در باب امامت دارند در این
ابواب و قبول نمیفتاده و واقع شده بقول حضرت رسول خدا صلعم که فرموده که
امت اختلاف نمودند در حق خدای تعالی و نمیدر حق من و بخدا این نیست که مختلف کردید
در حق تو یا علی در طرق قول آنحضرت بعضی از امت در باب خلافت و امامت آنحضرت
خلاف نمودند و بعضی از امامیه آنحضرت را واجب العصمه مفترض الطاعه و افضل اهل زمان
زمان میدانند و جمعی درجه و مکانت آنحضرت را فوق وجوب عصمت و اطاعت و افضلیت
میشناسند و میگویند در این مرتبه انبیا و مشایخ سلف همگی را جلند بلکه مقام و منزلت
آنحضرت بالاتر از آن و فوق مرتبه عرفانست چه نخستین جوهری که بعلم قدرت رقم علو
منزلت صفحه مکان و دیباجه صحیفه کون و مکان بتحریرات تزیین یافته جوهر والا گهر ابداع
مصطفوی و جوهره سبع الطرفت انشاء مرتضوی است که بمداد بسیط و امتداد آن
لوح هستی بحروف مختلفه اکوان و کلمات متنوعه حقایق و اعیان آراسته و پیراسته
بتشعشع آفتاب عالمتاب اول ما خلق الله نوری که از مشرق اتحاد انا و علی من نور واحد
طلوع نموده و کرامت استشراق یافته سرکوبیده و اشرقت الارض بنور ربها از مطالع
شهود آن برده بینی در حجب ظهور پذیرفته بر ساحات وجود انفس و آفاق تافته یعنی
ولی کامل و محیط شامل و خازن رموز و اسرار در کل مولود صاحب حسب کامل و سهیل تمامی
انبیا و رسل المولفه عیان بنظام اجب جوهر نبوی فروغ صورت ایجاد نور مرتضوی
بپای نکرد و بدم سرآگاه آفاق نشان بنیانت از حق بجز نبی و ولی جرا کسی نیافته اند
کناه حقیقت که روز حشر بنا هشت مجهدا است و علی **فصل** فاذا قلت لهم ما التوحید و ما جنسه
فصوله و ما القدر الواجب من معرفته قالوا اما جنس التوحید فان نعرف ان الله تعالی
موجود واجب الوجود واذا کان واجب الوجود فهو هو والذی هو هو لم یزل ولا یزال
اما فصل التوحید فالسلب والایجاب اما الایجاب فان نثبت للحق المعنی من الصفات اثباته

واما

واما السلب فان ننفی عن ذاته المقدسه ما یجب نفیه کل ذلک بالدلیل ومن لم یعرف من التوحید
هذا القدر فلیس بموحد بیان بود آنست که مراد از جنس در انتقالات معنی کلیست که حصول آن
قوام آن بصفات مخصوصه متمیزه باشد و مقصود از فصول همان صفاتست و مراد از آنها
جنس و فصل باصطلاح اهل منطق نیست چون این معلوم شد بس مفاد کلام شیخ اینست که هرگاه
از فرقه امامیه سوال نمایی که توحید چیست و جنس او کدام است و فصول داخله
تحت او کدام است و چه چیزیست آنقدر یکه واجبست از دانستن توحید جواب گویند
که جنس توحید اینست که بدانیم آنکه خدای تعالی موجودیست که وجود شیء واجبست یعنی
ذاتش مقتضی وجود است و وجوب وجود عین ذات اوست و چون واجب الوجود
بالذات پس تعیین و هویت او بذات اوست و مستفاد از غیر نیست و هرچه
وجود او عین ذات اوست و هویت و تعین او بذات اوست آنکه واجب نیست بخلاف
ممکن که وجود او از غیر است و هویت او من حیث الذات نیست و هرچه وجود او از غیر
پس خصوصیت وجودش نیز که هویت و تعین عبارتست از آنست مستفاد از غیر است و بالذات
نیست و چون تعبیر از هویت الهیه جلت عظمته بلفظ و اسمی ممکن نیست مکر بتکرار کلمه هو
لهذا شیخ قدس سره بعد از وجوب وجود در بیان معنی معهود فرموده که فهو هو یعنی ان الذی
واجب الوجود هویت و تعین و بذات او و نفی ذات او وست و مستفاد از غیر نیست
زیرا که هویت او اگر از غیر او باشد با تحقق باشد ذاتا اگر بذات او هر آینه احتیاج لازم آید
یا ترکیب ذات از حقیقت مشترکه و ما به الامتیاز و این هر دو منافی وجوب وجود ذات اند بحق
جل جلاله منفی و مسلوب است لیکن شرح بیان این هویت مخصوصه و خصوصیت ازلیه ابدیه
لوازم خصوصیه صفات دو قسم است یکی اضافی و دیگری سلبی اما اضافی آنست که او منشا
ما سواست بسوی او و سلبی غنا و جنبه ذاتی آنحضرت از تمامی ما سوا و هر یکه جامع و شامل
این دو معنی فرض کنند است و ضبط قدر که جمع این دو کوهر فرموده است کلمه طیبه الله است که
دلالت میکند بر الهیت جامعه و هویت منیعه که مقتضای وجوب وجود است سبحانه ما اعظم شانه
و اعز سلطانه و همچنین سلطان توحید در کشور ایمان قوام و نظام نمی یابد مگر بتحصیل آن
مقومات که بعضی از آنها ایجابی و بعضی سلبی است اما فصل و مقوم اعتاد معنی توحید آنست
که ثابت و محقق دانیم از برای حق بالذات که مورد لک فعال و معبود لا یزال است بمعنای که از

اثبات انها و اما مقوم سلبی جنس توحید اینست که منزه و مقدس شناسیم ذات اقدس
عز شانه را از آنچه واجب نفی و سلب آن از حضرت ذات و بباید که بدانیم تمام اینها را بدلیل نه بتقلید
و هر آنکه این قدر تنها از مراتب توحید موحد نیست و بیرون است از دایره توحید

مطلع بباید دانست که آنچه بذهن میرسد از دو حال خالی نیست یا ذات او مقتضی وجود است در خارج با
قطع نظر از ملاحظه غیر آن و واجب الوجود است چون ذات اقدس تعالی و تقدس و اگر مقتضی
عدم است نظر بخارج و نفس الامر آن ممتنع الوجودات چون شریک باری و اگر مقتضی هیچ یک
از وجود و عدم نباشد هرچند بنا بر تساوی السویه باشد ممکن الوجود است و مخفی نماند
که هیچ یک از آحاد موجودات منکر وجود واجب نیست چه این معرفت و دانش در اقلیم شهود
و کنوز فطرت همه کس بالفطری و حصول این مقصد الهی هم را بدیهیست لمولفه بوجود خدا
نیست حاجت بحجت و برهان طفل داند که کو کجا ره هست روز و شب با همه دانی هست
پس دلایل و براهینی که علمای عظام و حکمای کرام در این مقام ذکر نموده اند جهت اثبات وجوب
واجب الوجود است بالذات نه باعتبار اصل وجود که بیدار و عیانست در تمامی ذرات
کاینات و از جمله دلائل وجوب وجود ایزد تعالی اینست که گوییم که شک نیست در وجود
موجودی پس اگر موجود بالذات بود و نبوده باشد از غیری مستفاد فهو المراد و اگر ممکن
باشد هر آینه محتاج خواهد بود بموجدی و مؤثری که ایجاد او نماید پس آن مؤثر اگر واجب
باشد فهو المطلوب و اگر او نیز ممکن باشد پس محتاج بود بموجد دیگر که او را وجود بخشد
پس آن موجد اگر موجد او است دور لازم می آید یعنی توقف شیء بر چیزی که موقوف باشد
آن چیز در تحقق خود بر آن شیء و این در صورت مذکوره مستلزم تقدم شیء است بر نفس
خود بود و می شد و این بحکم عقل باطلست و اگر چنانچه موجود دیگر باشد پس آن موجود اگر
ممکن باشد و منتهی بواجب نشود تسلسل لازم می آید یعنی ترتب امور غیر متناهیه و این باطل
است بدلیل تطبیق و تضایف چنانکه در مقام خود مشروحا بیان یافته پس واجب لازم است که
کلان مذکور واجب الوجود باشد و سلسله ایجاد باو منتهی شود فثبت المطلوب و دلائل توحید
واجب تعالی بطریق عقل و نقل بسیار است و بعضی از دلائل عقلیه اینست که اگر تعدد الهه
جایز باشد ترکیب لازم می آید و این باطلست پس تعدد الهین باطل باشد بیان ملازمه اینکه هر دو در
وجوب وجود شریک است واجبست پس اگر غیری در وجوب شریک باشد هر آینه بتعینی از آن غیر ممتاز خواهد بود

پس لازم

۳۰۶

پس لازم می آید که ذات واجب مرکب باشد از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و این باطلست چنانکه
گذشت و تقریر این دلیل بروش دیگر چنانست که گوییم که وجوب وجود عین واجبست پس اگر واجب
الوجود متعدد باشد اصل وجوب حقیقت مشترکه میان ایشان خواهد بود و در این صورت
امتیاز هر یک از دیگری بتعین باشد و تعین خواه ثبوتی و خواه عدمی ایضا فما هیات آن
واجب خواهد بود چه اگر واجب نوعی هر جا که وجوب یافت شدی آن تعین نیز یافت شدی پس تعدد
نبودی و هو خلاف ما فرضنا المطلق پس اتصاف ماهیت بآن ممکن خواهد بود و ممکن محتاج است بعلت
در این هنگام علت او یا ماهیت است یا امر خارج نیست اول نبود که ماهیت باشد زیرا که اگر چنین بودی
هر جا که ماهیت یافت شود آن تعین نیز یافت شود پس واجب یکی باشد و هو خلاف ما فرضنا
و اگر علت اتصاف ماهیت بتعین امر خارج است لازم می آید که واجب محتاج باشد بغیر در تعین و
احتیاج نقص است و ایضا احتیاج در تعین مستلزم احتیاج است در وجود چنانکه گفته اند الشی
ما لم یتعین لم یوجد یعنی تا متعین نشود چیزی موجود نشود پس اگر ذات واجب با تعینی باشد
زاید بر ذات احتیاج لازم آید و همچنین وجود ذات نیز توقف بر آن تعین باشد و این توقف
منافی وجوب شیخ قدس سره بمضمون این دلیل اشاره نموده بقول خود کما اذا کان واجب الوجود
فهو هو یعنی چون ثابت است که حضرت اله تعالی واجب الوجود است پس او موجود من حیث ذاته
است و هویت و تعین او بذات او ست و مستفاد از غیر نیست و کسی که چنین باشد هر آینه در
ازلیت با او غیری نبود بذات خود متعین و ممتاز و لابد از شرکت و تعین بغیر مستغنی و در
است و او راست در مملکت احدیت پادشاهی دایمی محکم و استوار لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و میر سید شریف علامه را در حواشی شرح حکمة العین بر او اعتراض دلیل استحقاقست که
ذکر آن در این مقام مناسب نیست و دلیل دیگر بر توحید آنکه اگر تعدد واجب جایز بودی پس هر گاه
یکی از دو واجب اراده وجود ممکنی کند آن دیگر خالی از آن نیست که اراده عدم آن تواند کرد
یا نه اگر نتواند عجز بر آن دیگر لازم آید چون عدم آن فی حد ذاته ممکنست و مانع او از اراده از طرف
جز اختیار آن دیگر طرف نقیض نیست و کرا اراده عدم آن ممکن تواند پس تخالف ایشان در
اختیار ممکن باشد و در این صورت حال خالی از آن نیست که مراد هر دو حاصل شود یا مراد هیچ یک
حاصل نشود یا مراد یکی حاصل شود و صورت اول مستلزم اجتماع نقیضانست و دوم مستلزم
ارتفاع نقیضان با عجز هر دو و سوم مستلزم عجز یکی و این هر سه مر باطلست پس تعدد الهه مستلزم

یکی از این سه محال مذکور است پس لزوم او لکه تعدد الهه است باطلست و این برهان را برهان
تمانع گویند و آیه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باینست و تقریر این برهان بنوع دیگر
توان کرد و آن اینست که محال خالی از آن نیست که در قدرت و ارادت یکی از آن دو واجب
ضعفی هست یا نیست اگر هست نقص یکی لازم آید و اگر نیست و طرفین ممکن هر دو ممکن است تعلق اراده
بود که اراده یکی متعلق بطرفی شود و اراده دیگری بطرف دیگر و در این صورت اگر مراد هر دو برآید
اجتماع نقیضان و اگر از هیچیک بر نیاید ارتفاع نقیضان و اگر یکی بر آید دون الآخر عجز
یکی که خواست و نشد یا ترجیح بلا مرجح لازم آید چه مفروض آنست که در قدرت و ارادت هیچ
یکی قصوری نیست و این برهان از ابطر بود یکی تقریر میکنند باین نوع که چون ایشان هر دو قادر تام
بر جمیع ممکنات اند پس اگر اراده یکی از دو واجب حرکت چیزی مانع نشد از تعلق اراده آن دیگر
بسکون آن چیز پس تعلق اراده آن دیگر بسکون ممکن باشد و در این هنگام یکی از سه محال
مذکور لازم آید یعنی اجتماع نقیضان یا ارتفاع یا عجز یکی از ایشان و اگر تعلق اراده یکی از آن
دو واجب بطرفی مانع از تعلق اراده آن دیگر بطرفی دیگر ترجیح بلا مرجح لازم آید چه اراده
یکی اولیت بمنع اراده آن دیگر از عکس ترجیح بلا مرجح است کما لا یخفی و زیاده دهند
چیزی اگر زیاده ... باشد بهیچوجه بر چیز دیگر و این باتفاق علما باطلست و بیان این برهان
بر وجهی دیگر اینست که گوییم اگر واجب الوجود متعدد باشد لازم آید که هیچ ممکن موجود نشود
چه اگر موجود شود ترجیح بلا مرجح لازم آید یا توارد دو علت مستقله بر معلول واحد
یا عجز هر دو و بیان ملازمه آنکه اگر موجود بیکی موجود شود یا بهر دو یا بهیچیک بر تقدیر اول
از آن سه محال لازم آید ما تقدم بعلت زیرا که نسبت ممکن به یکی از ایشان علی السویه است پس
وجود آن موجود باراده یکی دون الآخر ترجیح بلا مرجح باشد و بر تقدیر ثانی عجز هر دو لازم آید
زیرا که هیچکدام تنها مستقل نباشند در ایجاد و تام و کامل نباشند در قدرت و ارادت و بر تقدیر
ثالث توارد دو علت مستقله بر معلول واحد شخصی لازم آید و در ثانی هم باطلست پس مقدم
نیز باطل باشد و دلائل نقلیه بر مسئله توحید در قرآن مجید بسیار است و در اخبار ماثوره
اهل بیتهم بیشمار است و بجهت ظهور و بسیار در آن آیات و روایات احتیاجی نیست در این
مقام بذکر و اظهار **والمولف** گر خصم بتوحید دلیل طلبد یا در ره عقل جویا از نقل مدد
گوییم جوابش بطریق اخلاص یکفیک دلیل قل هو الله احد **فصل** واذا ثبت لهم وما النبوة

وما

وما النبوة وما خصائصها ای ما مضونها وما الواجب من معرفتها ای لوازم النبی المرسل الحق
الی الناس کافة المخبر عن الوحی الالهی بواسطة الملک فاما مضونها فاما العصمة وطهارة المولد
لا سیما بعبده و هر گاه بفرماید اما میگوید که نبوت چیست و جنس و کدام است و قوام نبوت
بچند چیز است جواب گوییم که پیغمبری رسول آنکسی است که فرستاده شده باشد از جانب
حق تعالی بسوی مردمان خبر دهنده باشد از وحی الهی و خبرهای آسمانی بتوسط جبرئیل
و اما چیزهای که در نبوت داخل است و قوام و ثبات نبوت بآنهاست و اعتقاد بآنها باید
داشت یکی عصمت است تا وثوق و اعتماد بر قول و فعلش باشد و فایده بعث نابود نشود
دیگری طهارت مولد است تا تمامی آبا و اجداد وی تا حضرت آدم از کفر و عبادت اصنام
منزه و مبرا باشد و دیگر فضیلت که در تحت نبوت پیغمبر ما صلی داخل است و اعتقاد بآن باید
داشت اینست که خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نبوده و نخواهد بود و ذات
آنحضرت بجمیع این صفات مذکوره موصوف و موسوم بود **مطلع** میتواند بود که نبی ماخوذ
باشد از نبوة و آن بمعنی رفعتست پس بنا بر این نبی بمعنی رفیع القدر و سمو المکانست و
بود که مشتق از نبأ باشد و بنا بر این نبی بمعنی خبر دهنده است از جانب حق تعالی و در
اصطلاح نبی کسی است که بفرستد و بر انگیزاند او را خدای تعالی بسوی بندگان بجهت تبلیغ اوامر و احکام
الهیه بایشان و رسول آن پیغمبریست که از جانب خدای تعالی بسوی خلایق با دین و شرع تازه
مبعوث شود چون حضرت آدم یا ناسخ بعض احکام شریعت سابقه باشد و کتابی بر وی نازل
شده باشد مانند حضرت داود و موسی و عیسی و باقی پیغمبران مرسل پس نبوت اعم و رسالت
اخص است چه هر رسولی نبی است و لیکن هر نبی رسول نیست و گاه باشد که نبی بر اهل مدینه یا اصحاب
قریه مبعوث شود و تواند بود که بر اهل خود یا بنفس خود مبعوث باشد و لیکن در هر حال
نبی و رسول عصمت و طهارت مولد و ظهور معجزه شرطست و دلیل که علماء اسلام بر اثبات نبی
گفته اند اینست که تعیین پیغمبران از جانب خدای تعالی نسبت بخلایق لطفست که نزدیک سازد
ایشان را بطاعت و عبادت و دور گرداند ایشان را از ارتکاب معصیت و بخشش تطوع بر خدا
واجب و ایضا استدلال نموده اند بآنکه انسان مدنی الطبع است یعنی بنوعی از و بوده شده
که تنهایی در امور معاش و تحصیل ما یحتاج خود مستقل نیست زیرا که محتاجست بغذا و لباس
و مسکن و سلاح و غیرها از امور بکیفیتی که کسی تنها در مدت حیات قدرت بر ساختن آنها ندارد
بلکه تحصیل آنها وقتی میسر است که جماعت کثیری مجتمع در قریه و مدینه در انجام آنها مدد و شراکت نمایند

و در تحصیل ما یحتاج هر یک جهت دیگری و در حصول عملی با ذات و علمی سعی نمایند امر معاش هر یک
با اجتماع و معاضدت و معاونت ایشان صورت اتمام یابد و تمدن عبارت از این اجتماع
است و این اجتماع انتظام نمی یابد مگر آنکه میان ایشان داد و ستد از روی عدل و انصاف
باشد چه هر یک ما یحتاج خود را به سهولت و آسانی میخواهد و غضبناک میشود بر کسی که مزاحمت
وی می سازد و این طرفین را به سوی ظلم و جور میکشاند و به سبب وقوع این تنفر احوال
ایشان به هرج و مرج منجر میشود و نظام جمعیت و مهام ایشان اختلال می یابد و حال آنکه معاملات
و مهماتی که باید مقرون عدل و مقرون به انصاف باشد نا متناهیست و ضبط و انتظام آنها ممکن نیست مگر
به وضع قوانین کلیه و قواعد ملیه که رعایت و ملاحظه آنها امور خلق منتظم باشد و سنت و شریعت
عبارت از این قواعد و قوانین است پس وجود سنت واجب و لازمست که در میان ایشان صاحب
شریعتی باشد که آن قواعد و قوانین را به وجهی لایق و طوری فایق بیان فرماید و همچنین کردن
نوع انسان را حکم شرعی مطابق مراد نباشد و به این جهت احتیاج از مناجره و نزاع و دار و صاحب شریعت
واقع باید هر آینه موجب هرج و مرج در نوع این امر بیجا ابواب فتنه و فساد بر چهره روزگار ایشان
گشاید پس واجب است که حضرت شارع من عند الله به وجوب طاعت ممتاز و به خلافت الهی سرافراز باشد تا
باشند کسی که او را تقدم از طریق اطاعت او بیرون گذارد و دلیل وجوب فرمان او در انتزاع [illegible]
در میان مردمان هیچ چیز نتواند بود بجز ظهور معجزات و صدور کرامات و خوارق عادات
چنانکه قرآن مجید معجزه باهره حضرت رسول که دید و معجزات و کرامات آن حضرت [illegible]
عرصه ظهور رسیده تا آنکه منکر اصل نبوت تند زنادقه و براهمه اند و منکر نبوت پیغمبر ما یهود
و نصاری اند [illegible] و باید دانست که پیغمبران مبعوث از جانب الله تعالی صد و بیست و چهار
هزار اند چنانکه در بحار الانوار مذکور است از علی بن عبدالله اسواری که [illegible] اسناد
آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلعم که پیغمبران چند کس بوده اند آن حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و پرسیدم که پیغمبران مرسل چند کس بوده اند آن حضرت
فرمود که سیصد و سیزده پیغمبر مرسل بوده اند پرسیدم که اول انبیا کیست فرمود که حضرت آدم
پرسیدم که او پیغمبر مرسل بود فرمود آری خدای تعالی او را به دست قدرت خود بیافرید و از روح
خود در وی دمید و به مرتبه [illegible] رسالت نایل گردید بعد از آن حضرت رسول صلعم فرمود که ای
ابا ذر چهار کس از پیغمبران سریانی اند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و حضرت نوح ع و چهار
کس از انبیا عرب اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد و پیغمبر اول از بنی اسرائیل حضرت موسی است و آخر

ایشان عیسی است

ایشان عیسی است و شش صد پیغمبر دیگر از ایشان که میان موسی و عیسی ع بوده اند ابوذر گوید گفتم
یا رسول الله خدای تعالی چند کتاب بر پیغمبران فرستاده فرمود که صد و چهار کتاب از آن جمله پنجاه صحیفه بر
حضرت شیث ع فرستاده و سی صحیفه بر حضرت ادریس ع نزول نمود و بیست صحیفه بر حضرت ابراهیم
نازل گشت و بر حضرت موسی تورات و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر محمد قرآن نازل گردید و در
از اخبار [illegible]
مأثوره اهل بیت ع باسانید صحیح مذکور است که پیغمبران اولو العزم پنج کس بوده اند نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد ع و وجه تسمیه ایشان به اولو العزم گفته اند که چون سابقت در اقرار
به ربوبیت و اقرار بانبیا بعد از ایشان و عازم بوده اند در صبر بر شداید با تکذیب امت و وقوع
اذیت لهذا مسمی شده اند به این اسم و ایضا از حضرت امام همام ابو الحسن الرضا ع منقولست
که آن حضرت فرمود که وجه تسمیه ایشان آنست که ایشان صاحبان عزایم و شرایع کلیه بوده اند چه هر پیغمبری که
بعد از حضرت نوح بود تابع کتاب او و متدین به شریعت او بود تا زمان حضرت ابراهیم ع و هر
پیغمبری که در زمان حضرت ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت و طریقت آن حضرت و تابع کتاب او
بودند تا زمان حضرت موسی ع و پیغمبران آن زمان و بعد از آن نیز همگی بر شریعت و منهاج
آن حضرت و تابع کتاب وی بودند تا ایام حضرت عیسی ع و پیغمبران زمان عیسی و انبیای بعد از آن نیز
هم بر منهاج و شریعت عیسی بودند و متابعت کتاب وی مینمودند تا زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و پیغمبر ما
از اولو العزم و سید و افضل انبیا و رسل است ع و شریعت مجید وی منسوخ نمیشود تا روز قیامت و پیغمبری
نیز نخواهد بود پس هر کس که بعد از آن حضرت که مدعی نبوت باشد یا کتابی بعد از قرآن بیاورد یا اید
هر آینه حق نیست بر هم کس مباح و نجس [illegible] در قتل وی همنفس نوح صباح **فصل** در کل ما یجب اعتقاده
من اصول التوحید والنبوة یجب اعتقاده فی باب الامامة لان القول فی الامام کالقول فی التوحید
والنبوة فمن انکر شیئا مما وجب علینا ان نعرف فی باب الامام فلیس بمؤمن لان انکار الامام من جهة
کالانکار للکل یعنی [illegible] هر چه از اصول توحید و نبوت هر عقیده که واجب است اعتقاد
بآن مثل تقدم و علم و قدرت و عصمت و طهارت مولد و شجاعت لازمست معتقد بودن
در باب امامت مثل مواد در باب توحید و نبوت و بنای این هر دو با امامت چه هر گاه کسی
نائب باشد باید که امام کسی است که خلیفه و قائم مقام پیغمبر است که معصوم و طاهر الولاده
[illegible] در میان خلایق از جانب [illegible] و اجب الوجود دانا و توانا و صاحب [illegible]
و القاب [illegible] مالک [illegible] است [illegible] عقیده [illegible] اصول و مقومات توحید

و شبهات در اعتقاد مان و با ما خود در دنیا بخوانشیدن جهره با هر ابهامات همان تقلید بوده ام
بجز بلکه بیدانیم و قیام بمبنی که داشته ام بامر بکل اعتقاد با آن نداریم و حال آنکه بعقیده ما نیز کرد
بدون معرفت مثلا لو فیعی اعتقاد و بالت زیرا که کسیکه انا بات تفضیل اهل بیت عم اباد
استکبار نماید بی البته مشکل است و کسی که در مقام انکار است راضی نشده تفضیل و
تخصیص نیابد بخصایص و مزایای عالیه و کسی که با بیعت راضی نباشد مطیع نیز و هرگز کسی
مطیع نباشد دوست را اهل بیت نیست و کسیکه دوست او ایشان نباشد بیدین است
و هر بیدینی کافر است پس نتیجه صادقه از این مقدمات و خلفا الصدق ار بطا انیکلات نیست
که هر آنکس که انکار نماید از لوازم و اسرار امامت چنین بزرگ که منصوص بوده باشد و اثبات
آن از برای ولی مطلق و صاحب اختیار دینی واجب و لازم بود و اگرچه تکلیف که منکر کافر
مولفه
شدند از نور امیر المؤمنین کون و مکان روشن ٭ هم از فیض ظهورش تن عرصه و جان
گلشن ٭ چرا تاریک نبود ساحت دلهای بیدینان ٭ که اسناد فضائلاتش در تعیین
دو ذن ٭ بود تفسیر حرف انکار بفضل او باقی ٭ که بنوشته قضا بر صفحه هستی جان و تن
اگرچه کوتهی دارد بیان از وصف او لیکن ٭ میاسا از مدیحش سعی ممکن حیث ما امکن
خطیب اصیر احسان دارد از فضل سهیخا که سلیمانا امانت خنید ابهق ذکی لذذ
و بیان ان الدعلیانا نقول فی تعریفنا الامامة و بیان جنسها و فصولها الامام ریاسة عامة
هذا جنس یقتضی فصولا الا نجد التقدم والعلم والقدرة والحکم واذا انتقضت هذه الفصول
انتقض الجنس فلا تعریف اذا فلا معرف فلا ریاسة عامة فلا امامة وهی ریاسة عامة
نالولی هو المتقدم العالم الحاکم المتصرف علی الاطلاق بالنسبة الی الخلق اما تقدم فلانه کالا
هی العلة الغائیة کالاصول للفروع والمعقول والمنزوع فلها التقدم بالفرض و
التاخر بالحکم باید دانست که مراد از جنس و فصل در این مقام جنس و فصل منطقی نیست
بلکه مقصود از جنس مفهوم کلی است که قوام او ببعض صفات باشد و مراد از فصول همان
صفات است نه آن معنی که اهل منطق بیان کرده اند پس در تعریف مدعی میگوییم که امامت ریاست
عامه است نسبت بجمیع خلایق با وصف تقدم علم و قدرت و حکم پس ریاست عامه در مفهوم
امامت بمنزله جنس است که در واجب الوجود و رسول و ائمه عم موجود است و چهار وصف
مذکور فصول امامت و مقوم او بیند و هرگاه این فصول منتقض و منتفی شوند جنس نیز که

ریاست

ریاست عامه در مفهوم امامت منتفی خواهد بود چه قوام و تحقق ریاست عامه بآن فصول است
با انتقا فصل بشما موجب انتقاض از نیل امامت بزرگه معرفت بخواهد بود و این خلاف ظاهر است
چه ظهور سلطنت و بقا حکومت الهیه مربیت بدیهی و حال آنکه امامت همانا ریاست الهیه است
نسبت بخلایق که انتقاض نیافته و انتفا نپذیرفته و هرگز منتفی نخواهد بود حق تا آنکه ولایت دو
قسم است یکی بالذات و آن مخصوص حضرت باری تعالی است و دیگری بالغیر و آن ریاست عامه امامت
نسبت بخلق و در تحقیق مفهوم و معنی ولایت که مشتمل است بر تقدم و قدرت و علم و تصرف
و حکم یکیست که نسبت بحضرت باری حق بالذات و نسبت با امام بالغیر و لیکن ولایت و ریاست
امام همان ولایت و حکومت خدا است و سیاست الهیست هر آینه مخصوص است بوصف تقدم
و علم و در زمان و ای و عدد نقره و امور که انرا اوصل و عقد کارهای اسلام مطلق العنان و متصرف است
بتوانای امداد لیلا است که ولایت علت غائی ایجاد است و شهود جمال العالم
الیوم اکملت لکم دینکم در دوامات کالدین که مبادی است از اصول و فروع و معقول و منزوع
نمایان و عکس ... است پس چون ولایت علت غائی است و اول فاعلی دوم علت مادی سیوم علت
صوری چهارم علت غائیست که غرض و باعث فاعل بر اقدام بفعل مخصوص حصول و ظهور
اوست و تمثیل این مطلب چنین نیکو نیز است که سریر که مصنوع نجار است حصول آن اولا موقوف
بر وجود نجار که علت فاعلیه است و بر قطعات تخته که علت مادیه است و بر صورت معینه
که بسبب تقطیع و ترتیب آن قطعات فائض میشود و مقصود از صنعت سریر جلوس سلاطین است
و تا این غرض منظور نجار نباشد قیام باساختن سریر ننماید پس جلوس بر سریر در ذهن نجار
مقدم و بحسب وجود و تحقق آخر است و همچنین نشاننده درخت تا نخست ملاحظه میوه نکند نهال
درخت نشاند و چون ملاحظه میوه کرده درخت نشاند تا ساقه درخت نشو و نما
نیابد و برگ بیرون نیاورد و شکوفه نکند میوه ندهد پس میوه در ذهن و علم باغبان مقدم است
و در مرتبه وجود از همه موخر و بر همین قیاس است نبی و ولی با سایر اجزای عالم مولوی ظاهر آن شاخ
اصل میوه است ٭ باطنا بهر ثمر شد شاخ هست ٭ گر نبودی میل و امید ثمر ٭ کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس بمعنی آن شجر از میوه زاد ٭ گر بصورت از شجر بودش ولاد ٭ بهر این فرموده است آن ذو فنون
رمز نحن الاخرون السابقون ٭ گر بصورت من ز آدم زاده ام ٭ من بمعنی جد جد افتاده ام
کز برای من بدش سجده ملک ٭ و ز پی من رفت تا هفتم فلک ٭ اول فکر آخر آمد در عمل ٭ خاصه فکری که بود وصف ازل

وجوب انقیاد اوامر متعالیه بر جمیع ما سوای او مقرونست که باغراض و مصالح بنابراین علت فاعلیه مستقله
ایجاد موجودات ذات واجب الوجود است جل شانه و تمامی اشیا از مواد و صور هم سبب صفات او
او و بقای ماده و صورت بخواهی لولاک لما خلقت الافلاک غرض اصلی از ایجاد آسمان و خاک و بیا فراختن این نیلگون طاق
است که قابلیت بنور پاک نبی و ولی و ظاهر شده در صورت کمال دین و ملت و تمام نعمت و مقدم
است بر همه موجودات بحسب تقدم بر همه شیئیت و مؤخر است باعتبار حکم و شهادت **تنبیه** لان الولی
المطلق هو الانسان الذی یلبسه الله خلعة الجمال و الکمال و یجعل قلبه مکان مشیته و علمه و
بناء التصرف و الحکم فهو الامر الالهی فی العالم الشریف فهو کالشمس المنیرة التی جعل فیها قوة النور و التجلی
و الاشراق و الاحراق فهو الضوء لاهل الدهر و حاصل مفاد کلام شیخ زده اینست که امام صاحب علم
علم و قدرت و حکومت است بجهة آنکه امام ولی مطلق و ولی مطلق انسانی کامل که خدای
او را خلعت جمال و کمال میپوشاند یعنی جوهر ذات او را بیاراید بصفات جمیله و اخلاق کامله متحلی
یا بانیمعنی که نور ظهور ولایت او در مرات کائنات پیدا و منجلی میشود و نیز وجود شریف او مظاهر و متکلم
میگرداند و در آیینه صافیه شهود شریف جمال مطلق تجلی مینماید و دل او را مکان مشیت و علم خود میکند یعنی
بیان از معلومات خود اتخاذ مصالح و احکام از آن جهت ارائه خواهد بتوسط ولی امضا و تمشیت میدهد
و او را تشریف تصرف و حکومت میپوشاند بر و لهذا امر الهی است در عالم الشریف یعنی مخلوق شده بی توسط
مدت و ماده و بصورت بشریت در آمده و اگر چه بظاهر و صورت بشر است اما بحسب معنی و حقیقت
از عالم دیگر است بلکه از غیب و ملکوت است که در عالم شهادت و ناسوت جلوه گر است یا بانیمعنی که
در عالم الشریف خزینه جواهر اسرار و غیب و گنجینه علوم و رموز لاریب است یا بانیمعنی که و الحکم و فرمان الهی
در عالم انسان و شرح و دلیل است بر اراده خدای تعالی صدور افعال حسنه را از بندگان و بر کراهت ارتکاب
معاصی و طغیان یعنی چنانکه متکلم در حالتی که از مخاطب طلب فعلی نماید یا او را از فعلی نهی نماید تکلم میکند
افعل یا لا تفعل و هر یک از این دو کلام دلیلی مخاطب را بر مراد متکلم همچنین ولی در عالم الشریف دلیلست بر
مراد الله که آنچه خدای تعالی از بندگان یا نیاتشان میخواهد و چیزهای دیگر بتوسط ولی استفاده
مینماید و بدلالت و طریق اطاعت و هدایت مینماید و بدلالت و طریق اطاعت و هدایت فی ما بین
پس ولی در میان بندگان تعبیه مراد خداست که بصورت انسانی در آمده و نیز توضیح این که ان الولی
از بنای کلمه اولی سخت اطاعت اهل شریعه تکلیف تا نعم بنوع انوار شرع متین ملت و دین مبین
و بنوار و اسرار و مدایح حق و یقین روشن گشته تنبیه اشاره اقنا بانست که خدای تعالی قرار داده

وود جوهران قوت نور و حیات و اشراق و احراق بسی والاست که بلطف حضرت آفریدگار روز روشن
و ضیا است بجهت مردم روزگار و توضیح کلام در انتظام اینست که آفتاب در عالم کون و فساد مظهر صفات
خداوند عالمیان و واسطه انتفاع بنی نوع انسانست و بتوسط او هر یک از حیوانات و نباتات و
جمادات بقدر قابلیت بهره و نصیبی از مبدا فیاض دارند و بتحریک او طی مراتب قوت و استعداد
خود نموده بمرتبه فعلیت مینمایند چه نشو و نمای نباتات و تعیش حیوانات بمیل و حرکت اوست و همچنین
طراوت و نضارت سفلی اشجار و رنگ میوه های گوناگون خوشگوار بر سفره صفوت مردم روزگار
بیمن و برکت اوست و همچنین تکون اجساد سبعه چون سیم و زر و مس و سرب و قلع و آهن و جیوه و دیگر
احجار نفیسه چون لعل و یاقوت و زبرجد و فیروزه و امثال اینها در خزاین کوهسار و معادن بسیار
زکادی و تربیت اوست و حال روح حیوانی در هیاکل انسانی بعد از مراتب چهار ارکان منسوب و متعلق
و مضغه قلبی و لحمی در جهد منفصل از مادی و صحیح متکفل است بر جمله مالها بیش منهم و فروع
ذره ایست در فضای سپهر عظمت ولایت تا که بنام نامی وجود شریف اکمل کائنات بسبب
هستی مستفیض شده است و نمونه ایست از شعشعه جمال نور افتاب که در ساحت بادیه
سپهر و الا بانیمعنی هر روشن چه میشود ظهور شرف ساحات جهان روشن بی ادنی اکراه شرح کون
مکان که لفظ جهت بول ثبات لا تسفیر انبیا در که مقربان حرمین دلها و مایل و خوابیده
در سایر سپهر همچو خورشید همیشه بهار نخل امالالدر و منزلات با بیاری یاری او و بیرو نهند مقصود
بنا الا عمال دنیا و منزلات بر لا لا متابعت و دوستداری او و فتح لقا حضرت معبود دوخته
نظام روزگار بعد ایجاد فلک دوار و خلق جنت و نار شد بوا سلطان تربیت او بهیا کل بیجان جان
و انهار و مدیا ض دار القرار با کبر و لیتهای نان و دوان یا نشر جهان و حوض نشان سراسر گرد جنات تجری
من تحتها الانهار **نظم** از عین علی روید سراسر **؛** در باغ بهشت آب کوثر **؛** این هفت سواده روزه بوس
از لام علا است **؛** حلقه در کوثر از باش بلند شد ثریا **؛** در یاش نهاده کا ت و در یا **؛** بادیه پیمایان
فلات **؛** بر جام که هنوز عقبات هفتضون هولناک عدم و طبقات لا مکان خطرناک قدم را
نپیموده اند در چهار رم مرحله از جام انفاس بحیات نوشیده اند سالکان طریق مستقیم
وفاق و میثاق و سلطان بیداء ناپیدای هاهوت تقرب لقا محبوب مشتاق اند از لا لا علوم
معارف لا بزال الشرب باده حیات ابدی گشته جام فاخر و صادر بی نوشیده اند
چشم بگشای که انا وانوار ولایت **؛** مظهر نور خداوند همه آفاق علی است **؛** آنجا که نظر در رخ او کن

نیست **؛**

موجود شده این امر بیان و محلات مرجوع است دراین قصه کما هو گفتم شاهد عدل الذی گفتم
لدینا لعل است **متن** والیه لا شاره بقوله الحق آیاتك ومقاماتك وعلاماتك لا فرق بینها
وبینك والضمیر فی التانیث راجع الی فانهم التی صفات الحق والجمال المطلق الا انهم عبادك وخلقك
الضمیر هنا راجع الی اجسادهم المقدسة وهذا کلام المعصوم المطهرة التی هی وعاء الامر الالهی وعالم
النور القدسی وسلب الفرق والنفی موجب لثبات خواص الربوبیة الا ان الرب القدیم جل جلاله
حکم عدل فانه الحکم غنی عن الظلم توضیح این کلام وشرح مناسب این مقام اینست که ابن عیاش
روایت نموده که از جمله توقیعات که از ناحیه مقدسه که سامی حضرت صاحب الامر است بدست شیخ ابو جعفر محمد بن
[illegible] که از وکلاء آنحضرت بود بیرون آمده دعاییست که در ماه رجب هر روز خوانده میشود و بعضی از آن دعا که شیخ
بجهة مدعای خویش ذکر نموده اینست اسالك بما ینطق فیهم من مشیتك فجعلتهم معادن لکلماتك وارکانا لتوحیدك
وآیاتك ومقاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك لا فرق بینك وبینها الا انهم عبادك
وخلقك فتقها ورتقها بیدك بدؤها منك وعودها الیك الخ الدعا و این دعا طولانی است و تمامی
آن در مصباح کفعمی و دیگر کتابهای دعا مذکور است و ترجمه آنچه ذکر یافت اینست که بار خدایا درخواهم
بحق آنچه گویا شده در والیان امور ربوبیت تو از مشیت تو و از مضمون این کلام ظاهر میشود که آنچه والیان امر
میشود چیزهاییست که مشیت الهی بدان تعلق یافته و باعضاء و جوارح ایشان بر ساخته و لاحق میشود تا منزل
براین دلالت میکند که علم و مشیت الهی است چنانچه شیخ قدس سره بقول خود بیان نمود و بجمله [illegible] مکان
معلوم شد ترجمه دعا اینست که پس ایشان را معادن دین و احکام خود کرده و ارکان توحید شان ساخته و
آیات و مقام خود گردانیده یعنی ایشان را نشانهای قدرت و عظمت خود و مواضع ظهور سلطنت
و ربوبیت خویش گردانیده چنانچه آیات و مقامات که تعطیل نیست مر ایشان را در هیچ مکانی یعنی دانا و محیط
جمیع نقاط عالم و بر گفتار و کردار بنی آدم و بر آنچه محتاج الیه انسان از مشرق تا مغرب از زمین تا آسمان
چه اگر غفلت و جهل ایشان روا بودی هر آینه تعطیل در ولایت ایشان پیدا شدی و این مستلزم
آنست که زمانی یا مکانی یافت شود که خالی بوده از ولی عالم بجمیع ما یحتاج هر کسی و مردم مضطر باشند
بی علم به تفسیر خود شان و این ابطال ربوبیت است پس لا بد که دانا باشد بهمه ما یحتاج مردمان و
عالم و حاکم باشد در هر مکانی که ما جز ایشان از حضور بحکم سلطان تا اهل زمین از حجة الله لا
بناید تتمه ترجمه دعا اینکه هر که شناخت ترا بتوسط ایشان شناخت نیست فرق میان تو و ایشان
بجز اینکه ایشان بندگان تواند و مخلوقان تو اند بسط و گشاد ایشان بدست قدرت تو است

ایشان

ایشان از تست و باز گشت ایشان بسوی تست خلاصه کلام شیخ ره اینست که ولاة امر الهی
انسان و مظاهر آثار ربوبیت است در عالم امکان و بقول حق و صدق آنحضرت ع که در دعا مذکور
وارد است اشاره است بسوی آنکه والیان امر الهی نشانهای قدرت و عظمت الهیه و مواضع
دین و احکام الهیه کاشفان بکار خلق الله اند و ترتیب در حکم و فرمان میان موکل و ایشان نیز
آنکه ایشان بندگان و آفریده شدگان خدا اند و چون کلمه بینها را بینهم کرد دعا مذکور و ارجع
بسوی سر هم راجع است بلفظ بینها و تذکیر اختلاف بسیار دارند و ما اینکه شخصی [illegible] که هرگاه مرجع این ضمیر
ائمه اند سبب اختلاف در تانیث و تذکیر چیست لهذا شیخ قدس سره در جواب از وجه اختلاف ضمیر با یکدیگر
در کلمه بینها راجع است بذوات ایشان که آیات و مقامات حق در عالم مطلق [illegible] اند و تجلی ذات
اقدس حق شانه تعلق [illegible] ایشانست پس تانیث این ضمیر باعتبار تانیث آیات است و کلمه آیات جمع
ایست در هر کلمه که مشتمل است بر الف و تاء [illegible] و ارجاع ضمیر تانیث کرده اند پس تانیث
لفظی است نه معنوی و لهذا در کلمه انهم ارجاع ضمیر مذکر شده و این ضمیر را بمقام عبادات [illegible]
مقدسه و هیاکل معصومه مطهره ایشان که ظرفهای امر الهی و مواضع نور قدسی است و از اینجاست که
شیخ قدس سره سابقا فرموده که هو الامر الالهی فی العالم البشری [illegible] و حامل الهی و نور قدسی است که قرار
گرفته در هیکل بشری و فرقی نیست در میان [illegible] که و خدا و [illegible] مسلوب بود نه فرقی
میان مصطفی نیست که خواص ربوبیت از علم و حکمت و تصرفات و فرمان روایی برای ولی که خلیفه الهی است
و برقرار باشد چه آنکه حضرت [illegible] کار قدیم عز شانه حاکم عادل بفرماید و لیکن از منقصت
جور و غنی [illegible] است غلط و خطا بر آنحضرت جل جلاله در رفاقت [illegible] نقص و عیب [illegible]
هیکل بشریت امر حق است [illegible] است و فرقی نیست که [illegible]
جنبه [illegible] در ساعت عظمت و کبریای ملك ذو الجلال [illegible]
منتهی [illegible] خواص ربوبیت برای ثابت است و گفتار او گفتار خدا
و کردار او [illegible] سوره نساء که و من یطع الرسول فقد اطاع الله ترجمه و اسم [illegible]
هر کس فرمان برداری رسول [illegible] امر خدا را [illegible] مضمون این آیه [illegible]
نیز معلوم میشود که حکم خدا و رسول یکیست [illegible] در صفات ربوبیت [illegible]
یکی نیست [illegible] حکم ولی بعینه حکم نبی است و حکم نبی حکم خدا و [illegible] حکم خدا [illegible]
لمولفه حکم ولی و نبی [illegible] یکی [illegible] من یطع الرسول فقد اطاع الله **تمت** [illegible]

التركيه لانه معقول على كثيرين مختلفين بالحقايق فانه سبحانه حكم في العدل لعدم لزوم غناه عن الظلم لذاته و
غير استفادة والولي عدل لو حكمته وحكم وعصمته حفص من الله وتاييد له بتلك القوى الالهية في الصفات
الربانيه واليها الاشارة بقولهم الا انهم عبادك وخلقك لان هذا الاستثناء فارق بين الرب و
العبد لان الرب المعبود سبحانه علمه وقدرته وقدمه وغناه عن خلقه غير مستفاد من الاخر بل
هي صفات ذاته لانه واجب الوجود ووجوب وجوده يقتضي صفات الالوهية والامام الولي
قدرته وعلمه وحكمه وتصرفه في العالم من الله اختاره نفقه واقتضاه فحكم ما اختار اسولها
فظهر وجوب بهذه الولاية العامة التقدم والعلم والتصرف والحكم والعصمة عن الخطاء والظلم بايد دانست
كه هر مفهومي كه نفس تصور او مانع نباشد از وقوع شركت ميان جهات او جزئي حقيقي ميباشد جزئي
مفهوم زيد كه مانع است از وقوع شركت وتجويز عقل حمل او بر جمع كثيري تواند شد او را كلي ميكويند
مثل مفهوم حاكم و عالم كه او را مشتركت ميان صاحبان حكم و علم و عقل تجويز ميكند صدق انها را
بر هر صاحب حكمي و دانائي چون اين مقدمه دانسته شد بايد فهم كلام شيخ ره اينست كه اين
نابته ولكان خواص ربوبيت است مثل حاكم و عادل وغنا از ظلم هر يك صفات كليه اند و
مفهوم كلي مانع نميباشد از وقوع شركت و صدق بر كثيرين و اين صفات نيز مانع نيستند از وقوع
شركت پس انكه هر صفتي از اينها محمول ميشود بر جمعي كثيري كه مختلفند باهم بحقايق چنانچه ذات اقدس
جل شانه متصف است بوصف علم وليكن باقتضاي ذات من حيث هو هو بخلاف [illegible]
او باين صفت ذات او نيست بلكه حصول اين موهبت او را با فاضه رباني است بنبوت حكم
حكم و عدل و غناي از ظلم و باقي خواص ربوبيت و صفات ثبوتيه در حضرت واجب الوجود جل شانه
لذاته است يعني مستفاد از غيري نيست بلكه مقتضاي ذات اقدس واجب است و علم و
حكمت و عصمت ولي بتاييد الهي و تخصيص يزداني است و باقتضاي ذات او نيست بلكه حق تعالي ولي را بالرحمة
مؤيد و مخصوص ميسازد و اين صفات الهيه ملكات ربانيه را نفوس ولايت ميكرداند پس عدل و حكم
حكمت و باقي صفات قدسيه اوليا [illegible] از خداست [illegible] الهيه قوي ربانيه است
كه در مرات ذوات ايشان ظاهر و هويدا است و بسوي همين معني اشارتست بقولهم [illegible] در دعاي رجب
كه فرقي نيست ميان تو و ايشان در نفاذ حكم و تصرف [illegible] ايشان بندگان و آفريده شدگان تواند پس از اين كلام
ميشود كه در صفات ربوبيت فرقي در ميان نباشد پس انكه اين استثناء كه در دعاي رجب است فرق [illegible]
ميان خدا و بنده بجهت ربوبيت و عبوديت نيز باعتبار قوي و صفات بجهت انكه علم و قدرت و تقديم بودن وغنا

بپروردگار

پروردگار معبود جل شانه از غيري مستفاد نيست بلكه اين اوصاف و باقي صفات ثبوتيه مقتضاي ذات اقدس [illegible] زيرا كه
واجب الوجود است و وجوب وجود مقتضي صفات الوهيت است و قدرت و علم و حكومت و تصرف در امور عالم
مر امام ولي را مستفادات از واجب تعالي جل شانه كه او را از عالميان اختيار نموده بر ايشان تقديم فرموده
از علم و دانائي بر كزيده و برتري بخشيده باين حكومت الهيه [illegible] داخل اختيار نمود
و در ميان بندگان هر كه بجاهلي [illegible] وخلافت [illegible] مقرر نمود و چون [illegible] مصطفاي الهي
امر [illegible] بود و خلافت بنام وي است واجب لازم كرد [illegible] ولايت عامه و خلافت الهيه و صفت تقدم
و [illegible] و دانشي و تصرف و حكومت [illegible] عصمت از خطا و ظلم و پاكي [illegible] و اعتماد
پس بوضوح پيوست [illegible] باختيار الهي و اصطفا [illegible] و صاحب تصرف [illegible] و دانا است و علم و قدرت و حكمت
و حكومت و باقي صفات [illegible] از ساطعه انوار [illegible] است [illegible]
ما مورات نظم اين چه نور است كه بر كون و مكان تافته است نور عرش است كه از مطلع جان تافته
[illegible] تافته است [illegible] تافته
[illegible] نيست نيا شد [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible] ابا [illegible] لا [illegible] يكون [illegible]
[illegible] لا اله [illegible] طاعة عبد [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible] ميكفت [illegible] هر زماني كه [illegible]
عالم [illegible] و جاهل [illegible] ديكر باشد [illegible] امام [illegible] باشد [illegible] كفت [illegible] عظيمة [illegible]
است [illegible] لازم كند [illegible] اسمانها و زمين [illegible]
[illegible] تا كيد [illegible] نيكند علم [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] ولايت و خلافت و [illegible] است تتمه اما
التقدم [illegible] قبل الخلق ومع الخلق وبعد الخلق [illegible] العلم [illegible] العالم
المحيط بالعالم فلا يخفى عليه شيء [illegible] شيء [illegible] عالم هذا [illegible] دليل التقدم [illegible]
[illegible] است [illegible] با خلق و بعد از خلق بوده [illegible]
[illegible] است كه بمقتضاي ربوبيت و اقتضاي ولايت [illegible] واجبست كه در ميان
[illegible] بندگان [illegible] تكليف [illegible]
[illegible] لازم [illegible] باشند [illegible]

تکلیف بدون علم تفصیل ایشان دانستن موجب ابطال ربوبیت است وچون خالق وخلایق را با هم مناسبتی
وقرابتی نیست در ذات و صفات و افعال لا بد حاجت افتد بواسطه تا طاقت خلق را استنباط آن واسطه و جهان
که بواسطه او خلایق تعریف تکلیف پوشیده وجود بر خلق که بعبادات را استفاده علوم واحکام
نماید بجهتی که با امکان ایشان را استفاده کردن از وی قطع نظر از اخبار واحادیث که درین باب وارد
است عقل صحیح و نظر سلیم حاکمست باینکه در اینصورت که رعایت کرده واسطه ما از کل واجبست که حتی
از خلق با خلق چه بعد از خلق باشد که هو الاول والآخر والظاهر والباطن واما وجه ثبوت علم
بجمیع ماهیات که در لا بد است و محیط است بتمامی عالمیات و پوشیده نیست بر او هیچ چیز از اشکال
پنهان بلکه بتفصیل تمام چیزی پوشیده و پنهان باشد هر آینه جاهل خواهد بود و حال آنکه از
اخبار ما ثوره از اهل بیت ع امام عالمست بظاهر و پنهان و هر امری از وقایع زمین و آسمان
چنانکه سابقا در باب حدیثی که گذشت و ایضا از خطبه شیعه آنکه مقتضی همین است تتمه دلیل اما
المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا مفضل ان العالم منا یعلم حتی تقلب جناح الطیر فی الهواء ومن
انکر من ذلک شیئا فقد کفر بالله من فوق عرشه واوجب لاولیائه الجهل وهم حکماء علماء ابرار اتقیاء الله
نقلنا بثبوت علم ما حاط بالظاهر و اسرار هم نمی و اشکار حدیثی است که مفضل عمر از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده که آنحضرت فرموده کای مفضل بدرستی و بدرستی که امام عالم از ما اهل بیت میداند
هر چیزی را از حاضر و غایب پنهان و پیدا حتی بر هم زدن شهپر بال مرغ را در هوا و کسی که قبول نکند از
آنچه گفتم چیزی را بیست تحقیق که کافر شده بخدا از بالای عرش او و این کنایه است از شدت و غلظت
کفر او العیاذ بالله اگر کسی در مسجد الحرام مرتکب ناشود یا میان رکن و مقام تجریحی فرماید هر آینه
قبح و شناعت آن بر معصیت است از آنکه در موضع دیگر بعمل آید پس مفاد کلام آنحضرت ع آنست
که منکر امام کافر حقیقی است کفر بسیار غلیظی بخدا داده ان منکر جهل انبیا و اولیا و حال آنکه
ایشان بود با الات دانایان نیکوکان بر هیزکاران اند و اینصفات مذکوره بتفصیل اینها لا علما امام
چنانکه در کتاب عیون از حضرت امام رضا ع منقولست که آنحضرت فرمود که از علامات امام
که دانا ترین و حکمت و پرهیزکار ترین و برد بار ترین و شجاعت ترین و سخی ترین و عبادت پیشه ترین از همه مردم باشد
و قرب بیت علامت دیگر ذکر فرمود اگر کسی خواهد بر آنها اطلاع یابد رجوع بان کتاب نماید تتمه
وذلک لان الولی لا یجوز ان یسئل عن شیء ولیس عنده علمه ولا یجوز ان یسئل عن شیء لا یعلمه
این جمله تاکید جمله اولست و مفاد کلام شیخ اینست که آنحضرت فرمود که چیزی بعلم الاحد مخفی

حق و صدق قست بجهة آنکه جایز نیست که ولی خدا چیزی و علمی از خبر نبوده و ولی باشد و باید چیزی از دانایان البته
ولی دانا است بجمیع علوم و علم دارد بتمام ما یحتاج خلق چه بر خدای عز وجل واجبست که ولی دانایان
ولطف ما بی یقین نماید که دانا باشد بتمام علوم مع محتاج الیه انام چنانکه در کتاب کافی از حضرت ابو
عبد الله ع منقولست که آنحضرت فرموده که ان الله لا یجعل حجة فی ارضه یسئل عن شیء فیقول لا ادری
یعنی بدرستی و راستی که خدای تعالی قرار نداده در روی زمین خود حجتی را که پرسیده شود از چیزی
پس گوید نمیدانم بلی از مضمون این حدیث و دیگر اخبار ما ثوره مستفاد میشود که شان مرتبه
ولایت و امامت کسی است که دانا بتمام مسایل دینی و معارف یقینی و عالم بعلوم لدنی باشد و از هر چه
سوال نمایند جواب گوید لکن جواب گفتن مسئله مطلقا بر امام واجب نیست بلکه گر سوال از
مسائل از جمله ضروریات دین و محتاج الیه باشد جواب واجبست و الا امام مختار است اگر خواهد
میگوید و اگر نخواهد نمیگوید تتمه والقرآن قد شهد له بذلک والیه الاشارة بقوله وقل اعملوا فسیری
الله عملکم و رسوله والمؤمنون والمراد به الولی ولفظ العموم هنا مخصص للاولیاء والمعنی العطف
تا عدم افتراق فکلما یجری فی العالم الذی یرده الله الی الوجود من عالم الغیب فالشاهد اخبار القرآن
ان الله یراه و رسوله و ولیه و من اصدق من الله یعنی بتحقیق گواهی داده قرآن از برای ولی باینکه
ولی دانا و آگاه است بر پیدا و نهان و اعمال بندگان و بسوی اینمعنی اشاره است بقول خدا
در سوره توبه که ترجمه آن و الله تعلیم است که عمل کنید ای توبه کاران بعد از توبه و مستقیم باشید
عمل خیر و میتواند بود که این آیه از برای تهدید باشد یعنی که بکنید هر چه میخواهید که زود باشد
خدای تعالی شما را از خیر و شر بعلانیه و در آنها آشنا و پیغمبر او و مومنان نیز بینند در مجمع البیان
مذکور است که در تعلق علم رسول و مومنان بر اعمال بندگان دو وجه آورده اند یکی آنکه
حق تعالی از آن در روز قیامت بر رسول اعلام فرماید و دیگری آنکه در اخبار صحیحه آمده که اعمال
امت را در هر شب پنجشنبه و دو شنبه بر پیغمبر عرض میکنند و از حضرت امام رضا ع در همین روایت
وارد شده و مراد از مومنان ائمه معصومین اند ع شیخ قدس سره مومنان که در این آیه مذکور است
بولی که امام مراد است تعبیر نموده و موید قول او ست حدیثی که در کتاب کافی از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که چون از آنحضرت صلوات الله علیه از تفسیر والمؤمنون پرسیدند فرمود
که ایشان ائمه معصومین اند ع و ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
آنحضرت ع در تفسیر والمؤمنون فرمود هو والله علی بن ابی طالب یعنی بخدا قسم که مراد از مومنان

وایضا در انکتاب از حضرت امام رضا ع منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که اعمال نیکان
خواه نیکان و خواه بدکار هر صباح بر رسول خدا ص عرض میشود پس حذر کنید و شرم دارید از آنکه بر [illegible]
شما بدی را ظاهر کرده و ایضا از آنحضرت صلوات الله علیه روایتست که فرمود که هر مؤمن و کافر که بمیرد و بقبر سپرده میشود
البته عرض میشود اعمال او بر رسول خدا و بر امیر المؤمنین و بر امامان که طاعت او بر ایشان فرض بوده تا حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیهم و بیان این اخبار [illegible] چه میشود نمیبود که اعمال بندگان از نیکو
و نا نیکو در اوقات معلوم مذکوره بر حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام هر زمان عرض میشده
باشد پس بنابر روایاتی که مذکور شد کلمه والمؤمنون که صیغه جمع است و دلالت بر عموم دارد تخصیص یافته
بائمه ع و چون مؤمنون و رسوله بحرف واو معطوفست بر اسم الله و حرف واو مفید جمعیت و
اتفاقست نه تعقیب و تاخیر [illegible] فهمیده میشود پس هر چیزی که از عالم غیب و شهادت بقضا و
قدرت الهی موجود خواهد شد در عالم میگذرد البته خدا و رسول و امام بیتفاوت و تاخیر میدانند
و بیک علم آگاهند و گواه صدق این سخن کلام خداست و کیست راستگوی تر از خدای تعالی [illegible] کلام نیست
که دانش و آگاهی رسول و علی ع یکیست و آگاهی ایشان آگاهی خداست زیرا که ایشان در میان خلایق
دیده بان خدایند و اسد [illegible] تتمه والیه الاشاره بقوله م انک تسمع ما اسمع وتری ما اری و قوله
تسمع ما اسمع هذا جار فی الاوصیاء کما مر و قوله تری ما اری هذا مقام خصص به علی ع والیه الاشاره
بقوله هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق والکتاب الناطق هو الولی و بسوی اینکه رسول و ولی ع در علم
شریکند با هم و با [illegible] علم رسول تعلق گرفته [illegible] اشاره شده بقول حضرت م که در خطاب امیر
المؤمنین م فرموده که میشنوی آنچه را من میشنوم و میبینی آنچه را که من میبینم [illegible]
حضرت در همه اوصیا ع جاریست چه ملایک با هر یک سخن میگویند و اعمال شیعیان هر روز
بر ایشان عرض میشود و قول دوم آنحضرت م مقامیست که مخصوص است بان امیر المؤمنین یعنی علی ع
که حضرت رسول دام بود حضرت امیر المؤمنین را نیز حاصل بود چنانکه در اخبار ما نقل [illegible]
وارد است که خدای تعالی هیچ علمی را نیاموخت بپیغمبر مگر آنکه او را فرمود که آن علم را بآنحضرت بیاموزد
بیرون در نبود که او علم بجز مرتبه نبوت که ولی را بهره نیست در تمام معارف و علوم با هم شریکند پس علم
ایشان یکیست و بسوی این مقصد اشاره شده بقول الهی در سوره جاثیه که حکایت روز قیامت
و جزای اعمالست که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ترجمه والله اعلم اینست کتاب ما که سخن میگوید و روشن میگوید
بر شما عملهای شما را براستی بی زیاده و نقصان و آن کتاب که با اعمال مردم گواهی میدهد علی است

[illegible] صلوات الله علیه [illegible]

وازاین

و از این قبیلست قول خدای تعالی در سوره مؤمنون که ولدینا کتاب ینطق بالحق ترجمه والله اعلم و نزد ما کتابیست که
سخن میکند و گویا میشود براستی و کتاب ناطق که خدای تعالی بخود اضافه نموده امیر المؤمنین است چنانچه از
آنحضرت صلوات الله علیه روایتست که خود فرموده که من کتاب ناطقم مطلع علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده
که ابی بصیر گفت که از حضرت ابی عبدالله ع از تفسیر این هذا کتابنا الاخره پرسیدم در جواب فرمود
که الواح الکتاب لم ینطق ولا ینطق ولکن رسول الله ص هو الناطق بالکتاب قال الله هذا کتابنا ینطق
علیکم بالحق فقلت انا لا نقراها هکذا فقال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و لکنه
ما حرف من کتاب الله یعنی اگرچه نامه اعمال گویا نشده سخن نمیکند ولیکن رسول الله ص هادیست که گویا
بحق و در نامه اعمال نوشته اند خدای تعالی بپیغمبر فرموده که اینست کتاب ما که سخن میگوید بحق و راستی
ابو بصیر گوید که گفتم که ما این ایه را باین روش که شما قرائت نمودید نمیخوانیم آنحضرت صلوات الله علیه فرمود
که بخدا سوگند که جبرئیل بهمین روش بمحمد ص فرود آورده و لیکن این از جمله آیاتیست که مخالفان
تحریف کرده اند این بود روایت علی بن ابراهیم پس حدیث علی حضرت رسول ع [illegible] و نطق و بیان ایشان
یکیست و کتاب ناطق علی است [illegible] این روایت بجای تفسیر خود [illegible]
خصوص این ایه حدیثی [illegible] خواهد بود تتمه والیه الاشاره بقوله و لا تعملون من
عمل الا کنا علیکم شهودا و ذلک لانه لیس بین الله و بین رسوله و [illegible] بینهم و بین الله
واسطه من الخلق ولا اولی السبق ولا اقرب الحضرة الحق لانهم الخلق الاول و انوار العالم الاعلی المحیط بالاشیاء
[illegible] فکلما یبدوه الله من الغیب خط قلمه فی اللوح المحفوظ [illegible] بعلمه و بسوی اینکه علم
و علم با اعمال و احوال خلایق مقرونست بعلم الله تعالی و مجاری [illegible] اشاره است
بقول الهی در سوره یونس که در خطاب بسوی بندگان فرموده [illegible] هیچ کاری مگر آنکه هستیم ما
بر شما گواهان و نگهبانان یعنی هر کسی [illegible] امید و بیم و وعده است مؤمنان از ثواب و تهدید
مشرکان از عقاب یعنی از مضمون این آیه کریمه مستفاد میشود که رسول و ولی علم دارند بهر موجود و
اعمال خلایق [illegible] بآیه کریمه وقل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون چنانکه سابقا بیان
آن گذشت و در جاییکه [illegible] و مجاری احوال خلایق نیست که بوضوح پیوسته
بصحت رسیده که میان خدا و رسول هم پرده و حجابی نیست و چون تواند بود و حال آنکه آنحضرت صاحب قدم
مقام اعلی و مصاحب خلوتخانه او ادنی است یعنی که شبی که اسری از حجره مکه تا باقصی برسطح سپهر رانده چون
بر صبح براق [illegible] جبرئیل از هیبت [illegible] پای بر جا تاج و لقدرای نهاده بر تارک

لا مکان دربطحا

[illegible]

در نبرد دوست خورده بحار نقوح دنی تدلی از صحن فضای قاب قوسین رفته بحر مرای ادنی ما نیجه
تا بروز حشر از جام جمال حق تعالی دیده همه رازهای پنهان در جام جهان نمای او جمع و همچنین بیان
و حل عقد نقاب بر ملا نیست یعنی سر معنای انا و علی من نور واحد ما بجز از اتحاد و یکدلی نیست و در بیان
منتهای قلبک قلبی بهر یک سری را بغیر از نهایت یکدلی و همه یک دانسته اسماعیلی اتی و عینتی این سخن که میان
و خدا پرده و حجابی نیست اخبار ما تور وارد است و این سخن معرفیست که حال آن اینست که میان خدای
عز و جل و ایشان و اسطه از خلایق نیست بجز از حق تعالی کسی بر ایشان سابق فی لوله پیشتر اند همه ...
بنقل ز ایشان بر تر کسی نبود مرتبه قرب بر ایشان تام و مظهر حق هستند ایشان و اتم زیرا که نخستین نقطه
جامعه که از نوک قلم قدرت و علم حکمت بر لوح ایجاد و پرگار کارگاه قضا بمواد فیض انوار ایشان را بعد از آن ...
خلقت و فطرت کرده بود کامل الزهر را ایشان بود که بطلیعه طباشیر صبح ظهور شب خفتگان شبستان
عدم و شوریدگان میکده قدم سر از خواب جمود بر داشتند و انوار قدسیت و اسرار کبریات از افق ...
در جبهه ... شعشعهای متقدم در دایره تسبیح و تهلیل اکرام داشتند و پیش ایشان بفیض کل ... ولو الاعلم ...
و کله الانبیاء و مراتب تمام عالمیان در زیر رفعت ایشان و ولایتی منزلت شافت چه بدیهی است که بر ... محیط
است بر زمین چنانکه سماوات احاطه کرده بر تمامی روی زمین بلی از این اشارات کامله و مقالات شافیه
مستفاد میشود که چون سلطان ... در بزم شاهد پیدا کرد از ملک غیب ... و چندی در ... ومن ...
کرد از دو انعقد است شرح آن اسرار ... و نقوش ... بر لوح ... که شهید مقدس شو اهل غیبیه
بنگارد اسرار ... تدوین معنی ... از لوح بر ما نشسته بجز ... میسپارد و نخست کرد بند آسمان ...
ملکوت ... مینیاطیه ... میکنند و ... اتحاد و یکدلی ولی ... بحفظ حرکات الطاف
میگاه ... نقشی که در صحیفه لوح محفوظ پیدا و هویداست در مرآت صافیه دل ... متنازعی
و علی هکذا است تتمه والیه الاشارة بقوله یا علی ان الله اطلعنی علی ما شاء من غیبه و حیاتی ...
واطلعک علیه الهاما وان الله خلق من نور قلبک ملکا فوکله فی اللوح فلا یخط هناک شیئا الا
وانت تشهده فالنبی و الولی مطلعان علی علم الغیب لکن النبی لاینطق به الا مع الامر والله تعالی
بقوله ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه واما الولی فالنطق بالغیب مطلق العنان
و نبوی مقصود مذکور است اشاره بقوله رسول که فرمود ای علی بدرستی و راستی که خدای
آگاه کرد مرا بانچه خواست از علم غیبها خود بوحی و نیز فرستاد آیات کلام و مطلع ساخت
ترا بانها بطریق الهام و بدرستی و راستی که بیافرید حق تعالی از نور دل تو فرشته ... و کل کرد ...

پس

پس صحیفه لوح هیچ چیز نوشته نمیشود بجز آنکه تو از آن شاهد ... پس شهادت ... نبی
و ولی هر دو آگاه هستند بعلم غیب با علام الهی و لیکن نبی از غیب خبر نمیداد مگر با مر خدا بجهت آنکه نبی فرستاده خدا
و بی اذن الهی نطق نمیتواند کرد و نبوی همین معنا است اشاره بقول خدای تعالی در سوره
طه که پیغمبر را باید شتاب مکن بر سانیدن احکام قرآن بخلق پیش از آنکه بیان شود بسوی تو وحی ... نبیا
این حضرت رسول در تبلیغ احکام الهی و افشاء اسرار غیبیه نمیبودی تا وحی بآنحضرت نیامدی
و اما ولی در بیان اسرار غیب و اظهار آن مطلق العنان است بجهت آنکه بعد پیغمبر نیست تا آنکه منتظر وحی
نزول آن باشد بلکه او وصی و خلیفه پیغمبر است و سفیر و قیم قرآن است و قرآن محکم علوم غیبی و مخزن اسرار
لاریبی است و علم ما کان و ما یکون تمام در آن مکنون است پس مقتضای ولایت و خلافت حفظ
و حراست آن با ولی است که در بیان خلایق توضیح ... و اجرای آن میکند و ... مضمون هذا القرآن
استخراج مینماید و نقاب خفا از چهره آن بقوت استنباط میکشاید چنانکه خدای تعالی در سوره
نساء میفرماید که ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ... یعلم
و اگر باز گذارند ... خود را برای صاحب یعنی تا بسی بیغمبر و بفرمان اولوا الامر از اهل ایمان که موصوف
بصفت عصمت ... توقف هر آینه بدانستند آن را آنکه استنباط میکنند خبر را و ... میگویند و مراد
از اولوا الامر ائمه معصومین اند چنانکه سابقا گذشت پس معلوم شد که ... بر انبیا
مناط ساختند و ولی قوت تعبیر و استنباط داده اند مطلب مؤید این کلام هر گاه اراده کند که
چیزی از امور غیبیه را بداند بتایید الهی میداند حدیثی است که در اصول کافی روایت ... سابط
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که گفت پرسیدم از آنحضرت که آیا امام غیب میداند پس آنحضرت
فرمود نمیداند و لیکن وقتی که اراده کند بجهت آنکه خدای تعالی اعلام میکند او را و مقصود
اینست که امام محتاج الیه خلایق است و هنگام حاجت ... حق تعالی در شبهای ... جمیع
زمانها بتقویت استنباط ... و میدهد بعد ملائکه و روح و مثل اینها و او استنباط میکند
با آنکه رسالت یا نبوت داشته باشد و ایضا در کتاب مذکور از آنحضرت روایت کرده که فرمود
ان الامام اذا شاء ان یعلم علم یعنی بدرستی و راستی که امام هرگاه خواهد که چیزی را بداند از امور
مخفیه بتایید الهی میداند یعنی بمساعده روح و ملک از قرآن استنباط مینماید حق تعالی ... اعلام
میکند و ایضا در آن کتاب ... از امام ابوالحسن روایت کرده که فرمود اذا اراد الامام ان یعلم
اعلمه الله ذلک و حاصل معنی آن دو حدیث ... گذشت و میباید ...

انچه از امور خفیه و علوم غیبیه که در عصر هر خلف امامی در ایشان مخصوص ظاهر میشود با ایشان بفوت استنباطا
و حدود ملائکه و صحف در میابند و لا بروح مقدس نبی یا بی نکاه با ارواح مقدسه ائمه عم عرض میشود
و بعد از آن بر امام عصر ظاهر میشود تا لازم بیاید اعلم بودن امام ثانی از امام اول و صیای سابق والله اعلم تتمه
وهذا الحدیث یشهد بان الولی له علم بکل العالم اولا للموجودات واعلاها و عینه سایر الاشیاء مبدءها
و منتهاها اذا کان موکلا باللوح و عالما بما فی اللوح و دالا علی ما فی اللوح فهو عالم بما تحت اللوح من جهة انه
باجمعه تحت اللوح فهو اذا عالم بسایر العالم و دال علی سایر العالم یعنی این حدیث که مذکور شد شهادت
میدهد بر اینکه ولی خدا بیکر دانا است بتمام عالم و بیان شهادت اینست که ولی خدا انا اعلم اول موجودات
و برتر از همه کاینات و حاصل است در وی علم باقی اشیا و محیط است بر همه اشیا و مبدا و منتهای آنها
هرگاه موکل باشد بر مکتوبات در لوح و دانا باشد بانچه در لوح است و گماشته شده باشد
لوح بلی البته دانا باشد بانچه در لوح است و حال آنکه تمام عالم در تحت لوح است یعنی لوح محیط بتمامی
جزئیات عالم الهی [?] ولی دانا است بتمام عالم و گماشته بر تمام عالم تتمه دلیل دیگر قوله
الحق ما منا امام الا وهو عالم باهل زمانه فالعلم فیهم و منهم و عنهم و القرآن عندهم والیهم و دین
الله الذی ارتضاه لانبیائه و رسله و ملائکته فیهم و عندهم والیه الاشاره بقوله سبحانه شهادة لهم
وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین والکتاب
المبین هم وعندهم ومنهم وعنهم دلیل دیگر بر اینکه ولی عالم است بر تمام عالم قول ائمه است که فرموده اند
[illegible] ما اهل بیت ما امامی نیست که دانا است باحوال اهل زمان خود از مشرق تا مغرب و این معلوم است که هرگاه
امام دانا باشد باحوال اهل زمان دانا باشد باحوال البته و دانا بتمام عرصه زمین خواهد بود بالضروره
بیان دلالت این دلیل آنست که علم بعلوم تابعه دو طریق میسر است یک طریق ظاهر که در آن استفاده است
دیگری طریق انکشاف حقایق و معلومات بر باطن [illegible] بحیثیتی که هیچ کس عالم باحوال اهل
بطریق علم ظاهر نتواند بود چه جای آنکه احاطه باحوال اهل زمان از مشرق تا مغرب تواند نمود پس معلوم
شد که علم امام باهل زمان بعلم لدنی الهی است [illegible] و بقوت روح و صفای
باطنست نه بعنوان علم ظاهری و این علم حضوری است [illegible] باهل زمان بلکه چنین علم محیط است
بتمام ازمنه و حوادث کون و مکان و توضیح این مطلب [illegible] آنست که هر نوری [illegible] و کلمة الله
و عین الله میشود نسخه جامعه عالم کبرا است که باعتبار علم [illegible] و صفای باطن محیط بر حقایق
اعیان ممکنه و بقوت روحانیت و [illegible] تمام اجزاء عالم بعنوان جمعیت مینماید

نست

نیست غایب حاضر و ماضی [illegible] و روحانیات [illegible] و از اینجاست که شیخ قدس سره علم
امام را باهل زمان دلیل ساخت بر علم بتمام عالم امکان و مؤید اینکه انسان کامل عالم صغیر
و مرات عالم کبیر است قول حضرت امیرالمؤمنین است اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی
العالم الاکبر و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر یعنی گمان میکنی که تو جرمی کوچکی و حال آنکه
عالم اکبر در تو منطوی و پنهان و مستوی است و تو آن کتابی که بحروف و کلمات تو ظاهر میشود
چیزهای خفی و پنهان و مصداق این سخن بحقیقت نبی و ولی است که در عالم انسان
مظهر اسرار الهی و مرات آیات ربانی است و در عالم [illegible] مکان و [illegible] که خلیفه
است و ساکنان عالم کون و مکان همگی رعایای اویند و بموجب خلافت الهی رعایت [illegible]
رعایا بر وجه اتم بر خلیفه لازم و حتم است و رعایت بر این وجه تحقق نپذیرد مگر بعلم باحوال
ایشان [illegible] در فضای آسمان و از اینجا
که حضرت ع فرموده که [illegible] ما امامی نیست مگر آنکه دانا است باحوال اهل زمان [illegible]
و استمداد و فیوضات رحمانیه با ایشان [illegible] تجلیات [illegible]
عالم [illegible] فیوضات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] استمداد [illegible]
جهان [illegible] بظاهر [illegible]
در [illegible] مفصلا [illegible] در [illegible]
[illegible] عالم صغیر است اما [illegible] عالم کبیر است زیرا که خلیفه [illegible]
[illegible] و استقلال [illegible] عنصر [illegible] و هیئات [illegible]
اما [illegible] لازم امام [illegible]
چون [illegible] عالم صغیر و کبیر [illegible] و محقق است [illegible] امام که فی الحقیقه نسخه جامعه عالم کبیر
دانا است بتمام عالم و آگاه است باحوال [illegible] زمان [illegible] و از بیان [illegible]
که علم که [illegible] امام است در خاندان نبی و ولی است [illegible]
و از [illegible] بلوح و قرآن که مکتوب در لوح [illegible]
و منتهی [illegible] و آن [illegible]
[illegible] کتاب مبین [illegible]

ایشان

اصفیا و حملهٔ انبیا و مرسلین ایشانند و ضمائر قدسی شمائل ایشان از همه آیینه‌های الواح اقبال در دریافتن احوال صالحان
طریقه و اینها پیوسته متوجه کتاب مبین ایشانند و بباید دانست که در حدیث ما منا امام الا و هو عالم باهل زمانه اثبات
علم باحوال اهل زمان برای امام شده و ان مستلزم نفی علم باهل زمان دیگران نیست چه اگر گفته شود که زید
دانا ست بحال اهل زمان این کلام مستفاد نمیشود که زید دانا نیست بحال دیگری آری اگر در عبارت چنین
کلمهٔ اهل زمانه تقدیم می‌یافت بر کلمه عالم بان نحو که و هو باهل زمانه عالم هر اینه تقدیم ظرف مفید
حصر در اهل زمان میشود یعنی نیست ... الا ان حدیث هر امام دانا ست باحوال اهل زمان خود
بلکه باهل زمان اینده و پیشینه نیز چه آنکه محیط است بر تمام عالم و آنکه هست مکتوبات در لوح بر وجه کلی و
و بر وجهی که لایق شان او ست و تقدیر نقوش و اسرار لوح اشاره است بقول خدای تعالی در سوره یونس که و ما یعزب
که پوشیده نمیشود از پروردگار تو همسنگ ذره در زمین و نه در آسمان و نیست کوچکتر از ان و نه
بزرگتر از ان مگر آنکه ثابت نوشته شود در کتابی روشن و ظاهر آنکه باحادیث ماثوره مبین شده که کتاب
مبین ائمه اند و نزد ایشانست و بیان ادا ایشانست و هر علمی که بخلایق رسیده از ایشان

تتمه بیع بهذه المقالات و البینات قوله اول ما خلق الله اللوح ثم خلق القلم اذ اشار الاخبار فی
ان اجمد فصار مدادا ثم قال للقلم اکتب فقال یا رب ما اکتب قال اکتب ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة و
اشتراط نفی البداء و هو النسخ یمحو الله ما یشاء و یثبت مقوی این سخنان و مؤید این شواهد
بنیان قول ... است که فرموده نخستین چیزی که خدای تعالی او را بیافرید لوح است بعد از ان وجود بخشید
قلم را بعد از ان اشاره نمود بسوی نهری که در بهشت بود که بسته باش و صاحب قوام شو پس ان
نهر بستگی یافت و مداد گردید پس خطاب الهی بقلم رسید که بنویس قلم عرض نمود که بار خدایا چه چیز
بفرمای بنویسم خطاب امد که بنویس انچه هست و هر چه که خواهد بود تا روز قیامت و شرط نمودن
در مسطور لوح بدا را که معنی نسخست یعنی نسخ شرایع و احکام و تقدیم و تاخیر و تنقیص و تزیید
کتابت میکند انچه را خواهد و ثابت میگرداند هر چیز را که خواهد **مطلع** در اخبار ماثوره
وارد است که حضرت رسول صلعم فرمودند که اول چیزی که خدای تعالی او را بیافرید نور من بود و همچنین در
بعضی روایات امده که فرمودند که اول چیزی که مهندس تقدیر بیجا ... صفحه هستی کشید عقل و ایضا
در حدیث سابق مذکور است که فرمودند که اول چیزی که خدای تعالی ایشان آفرید لوح بود و همچنین قلم و درة
البیضا ان حضرت هم در بعضی اخبار وارد است پس ما باید جمع میان این احادیث بدینگونه کرد که
ابتدای حقیقی در ایجاد نور انحضرت ... و ما بقی اضافیست یعنی نسبت با بعد خود اولیت دارند

با انکه

با انکه عقل و لوح و قلم و درة البیضا همه نور انحضرت‌اند و علی بن ابرهیم حدیث لوح را در تفسیر سوره ن ذکر کرده
و لیکن نفی اشتراط مبدا البدا تا اخر در ان حدیث مذکور نیست همانا این حدیث در موضع دیگر صحیح ... مذکور
مذکور بنظر شیخ رسیده و الله یعلم و چون در این حدیث ذکر بدا و محو و اثبات شده بود لهذا بعضی از اهل زمان
از اورده و مطلع شرح مینماید **مطلع** ادله دینیه دلالت بر این دارد که بدا عبارت از ابطال اعتقادات اهل
کتاب تقدیم و تاخیر و مثل ان و بدا بمعنی نسخ در علم الهی میشود و اعتقاد بان از ضروریات دین و عقاید اسلام
چه حق جل و علا در ساحت علم خود تقدیم میدهد هر چیز را که خواهد و تاخیر مینماید انچه را خواهد و همچنین
ثبت هر چیز را که خواهد محو میکند و مثبت میگرداند هر چه را خواهد چنانکه در باب ... فی روایت فضیل
بیسار از حضرت امام محمد باقر منقول است که انحضرت میفرمود که علم خدای تعالی دو نوع است یکی انکه در خزانه
کبریای الوهیت مخزون است بنوعی که هیچکس از انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین بران اگاه نیست و دیگری انست
با انبیا و رسولان و فرشتگان رسیده البته واقع میشود زیرا که اگر تغییر یابد هر اینه تکذیب خدا و فرشتگان
و رسول لازم اید و اما ان علمی که مخصوص ... احدیت عز شانه مقدم میکند هر چیز که خواهد و موخر میکند
انچه را خواهد و ایضا در باب مذکور بروایتی بصیر از ابو عبدالله عم مرویست که انحضرت صلوات الله علیه
فرمود که از برای خدای تعالی دو نوع علم است یکی علمی در خزانه غیب مخزون چنانچه کسی را از ان اطلاع نیست ...
نیست و بعضی ... نوع دیگر انست که خدای تعالی ان را تعلیم فرشتگان و رسولان و ما نیز از ان علم
و از اخبار ماثوره مستفاد میشود که از لوازم مراتب معلومات علم است بعد از ان مشیت ... بعد از ان اراده
تقدیر و تدبیر بعد از ان قضا و معلومات الهی در مرتبه علم و مشیت و اراده و تقدیر بمقتضای حکمتش
تقدیم و تاخیر و تغییر میپذیرد و لیکن چون قضا حتم گردد و حکم با مضای ان معلوم تعلق گیرد البته بدا
بران نیست و وقوع معلوم مرهون و مشروط است ... برای خدای تعالی بدا میشود ... تعلق
هر کاه خواهد و انچه اراده نماید از برای تقدیم و تدبیر اشیا و بعد از انکه حکم کند با مضای چیزی بعنوان
حتم و ابرام ... بدا نیست چه در این صورت که حکم با مضای ان نماید ... و تغییرات ...
است و بباید دانست که بعضی اوقات اسباب ظاهره متوهم وقوع امری میباشد و بعضی اسباب خفیه
معارض است با ان و در انجا علم الهی هست که ... اسباب ظاهره بعمل نمیاید و چون مردم ... وقوع
شود حق سبحانه و تعالی بانکه ... واقع میشود علم دارد اگر کسی بر اسباب ظاهره مطلع گردد و خبر از ...
نداشته باشد ... اسباب از معلومات الهیست و هرگاه خلاف ان واقع شود
که مقتضای اسباب ظاهر ... میگویند که بدا شده یعنی ... ظاهر معلوم الهی میشود خلاف انچه بعمل ...

ومعلوم شد که معلوم الوقوع عند الله خلاف آن بوده نزد انبیا که اراده الهی بوقوع امری بوده و بعد از آن
تعلق اراده نموده باشد بضد آن چنانچه از بعضی احادیث که اثبات [illegible] العلم است که اراده امری میکند و ظاهر
بعضی مفاسد [illegible] و منافع بضد آن نداده بعد از اطلاع تعلق اراده میکند بخلاف آن بعضی خلاف
آن [illegible] منافع ضد آن نیز داده بعد از اطلاع تعلیل اراده میکند و بدا باین معنی که [illegible] و پیش از
اعلام بملائکه و انبیا ممکنست اما بعد از آنکه بعنوان حتم بایشان اعلام شود دیگر بدا نمیشود مطلع دو
در بیان محو و اثبات و ذکر بعضی از اقوال مختلفه از شیخ طبرسی ره در بیان محو و اثبات چند قول ذکر کرده
قول اول آنست که محو و اثبات در شرایع و احکام است که بعضی ناسخ بعضی منسوخ دو قول دوم
اینست که خدای تعالی محو میسازد از کتاب کرام الکاتبین معاصی که با آنها جزای مقرر نیست و ثابت
میکند اعمالی که بازاء آن ثواب و عقاب مقرر است قول سیوم اینست که خدای تعالی بفضل خود گناهان اهل
ایمان را محو میکند و گناهان کفار که عذاب ایشان را میخواهد اثبات میکند قول چهارم آنست که محو و
اثبات عموم دارد چنانچه شقاوت بسعادت میشود و سعادت بشقاوت مبدل میگردد و رزق بعضی را تنگ [illegible] دعا
و صدقه وسعت میبابد و اگر وسعت دارد و باعث [illegible] میشود و همچنین عمر کسی از
عمر [illegible] نوشته شده بدعا و صدقه [illegible] محو میشود و زیاده ثبت میابد چنانکه در باب صدقه
از کتاب کافی منقولست که یهودی از نزد حضرت رسول خدا بگذشت آنحضرت فرمود که مار این
یهودی را [illegible] میکند و بکشد [illegible] مار میمیرد بعد از ساعتی یهودی [illegible] هیمه بر پشت خود بار
کرده رسید آنحضرت یهود را نزد خود طلبید و [illegible] تا آن پشته را بر زمین گذاشت بس چون
آن بار را گشود ناگاه ماری که در میان آن پشته دهانش بچوبی بسته گشته شده بود
آنحضرت پرسید که امروز از اعمال نیک چه کرده که این شر از تو دور شد یهودی گفت وقتی که
از خانه برآمدم دو نان جوی داشتم یکی را تناول نمودم و دیگری را بدرویشی دادم پس آنحضرت
اصحاب خود فرمود که بسبب این تصدق که از او واقع شده خدای تعالی دفع این بلیه از او
نمود و بعد از آن فرمود که تصدق بلا [illegible] دفع میکند [illegible] پنجم آنست که محو
میکند گناهان را بتوبه و ثابت میگرداند حسنات را بجای آن و از ابن عباس منقولست که این در
محو و اثبات دو کتابست غیر از لوح محفوظ [illegible] اگر خدا خواهد [illegible] و در دیگری
ثبت میباید [illegible] ام الکتاب لوح محفوظ است که آنچه در آن
نوشته میشود تغییر و تبدیل نمی یابد بلکه تغییر و تبدیل و محو و اثبات در آن کتابهاست که نسخ

از

از لوح محفوظ و آنکه دیده پیغمبران و در اصل لوح محفوظ تقدیم و تأخیر و محو و اثبات در آن
نیست والله یعلم متن وصار علم اللوح المحفوظ تحت رای الاوصیاء الخلفاء الدهور وذلک لان
اللوح ان کان الخلق لا یحتاجون الیه فما الفائدة فی سطره وان کان الخلق محتاجا الیه فهو محجوب عنهم فانه
لا یقتضی حجب الفوائد وان کان غیر محجوب فاما ان یعلمه الخاص دون العام او کلاهما معا فان علمه
الخاص فاختص اسم المحجوب وان علمه العام فالخاص [illegible] شرح قدس سره میفرماید که علم لوح [illegible]
حضرت پیغمبر بعد از آن بولی بعد از آن باوصیا تا آخر الزمان نیز اگر آنچه در لوح مسطورست
اگر خلق بآن احتیاج ندارند پس فائده [illegible] در نوشتن آنها در لوح و اگر خلق بآن محتاجند
و از ایشان پوشیده و پنهانست خلاف مقتضای حکمت [illegible] چه حکمت بالغه الهی مقتضی
آنست که هر چه فائده و سود بندگان است بایشان عاید گردد و حجت بر ایشان تمام باشد [illegible]
از ایشان مستور و محجوب باشد و اگر چنانچه مسطورات لوح ظاهر و معلوم بود از دو حالت
بیرون نیست یا اینست که خواص میدانستند و عوام نمیدانستند یا آنکه خاص و عام هر دو میدانستند
بنابر شق اول خواص حضرات ائمه [illegible] علم مسطورات لوح ایشانند و بنابر شق ثانی هر گاه
خاص و عام علم مسطورات لوح داشته باشند خواص که ائمه اند اولی [illegible] عوام
بعلم رموز لا یقع [illegible] اسرار غیب [illegible] و ان هذا ایضا اشار ابن ابی الحدید [illegible] علام اسرار
الغیوب من لم [illegible] خلق الزمان و حادث الافلاک الجوهر القدسی [illegible] مطلق ولا توحید
ادراک یعنی سوی اینکه امیر المومنین واقف رموز غیب علم با اسرار لوحست اشاره نموده
ابن ابی الحدید بکلام منظوم که ترجمه آن اینست که امیر المومنین [illegible] که
از اندازه افهام خلایق پوشیده [illegible] که زمانه [illegible] و لباس هستی
و اسم [illegible] برای او [illegible] و تحقیقات
[illegible] که گفتار [illegible] ظاهری نیست بلکه [illegible] لوح [illegible] و آثار
[illegible] توحید [illegible]
[illegible] لوح و اسرار غیب [illegible]
[illegible] زمان [illegible] و آسمان [illegible] بود [illegible]
[illegible] دیده [illegible] جای [illegible]
[illegible]

دریا چو [illegible]

ولیت یا دای و صفتش خطیب و در جمیع کل شیء حسیب **فصل** والی هذا المعنی اشار بقوله فی خطبة الطتنجیة
لقد علمت ما فوق الفردوس الاعلی و ما تحت السابع السفلی و ما بینهما و ما تحت الثری و کل ذلک
علم احاطة لا علم اخبار و لو شئت لاخبرتکم بآبائکم این کانوا و این صاروا الیوم [illegible]
مذکور شد حضرت امیر المؤمنین ع اشاره فرموده بقول خود در خطبه طتنجیه که زبده
هر اینچه تحقیق در انتسام این چیزها که بالای مرتبه [illegible] است و آنچه در زیر هفتم زمین است
از آنکه میان [illegible] دولت و آنچه در زیر زمین است تمام آن علمی که مرا حاصل است بطریق احاطه
اشتمالست نه بعنوان خبری که در معرض احتمالات باشد بلکه تمام آنها رسیده ام و از کسی خبرها را
نشنیده ام و اگر بخواهم هر اینه آگاه کنم شما را باحوال پدران شما که [illegible] بوده اند و بچه طریق
طریق رفته [illegible] بوده اند و امروز در کجا مقام نموده اند **فصل** و ایضاح هذا المشکل ان الله تعالی
اذا اراد ان یخلق هذا العالم خلق اللوح و القلم و کتب فیه من الغیب ما یتعلق بهذا العالم و بذلک ورد
الاثر من قوله جف القلم بما هو کائن و قوله فرغ الله من [illegible] خلقه ثم بعثنا الیهم منهم الهداة و الائمة
و [illegible] الکتب [illegible] الیه امرهم من العقاید و الشرایع مما قضاه و قدره مما
یعرفه و یعبد حتی ختم الوجود بمحمد ص کما افتتح به الموجود و الفاتح الخاتم یجب ان یکون عنده علم
ما کان و ما یکون لانه منه البدایة و الیه النهایة لان الواحد اول العدد و منتهاه فوجب
ان یکون عنده علم ما کان و ما یکون مما کتب فی اللوح و الا لزم العبث و الظلم فجمیع ما صار
[illegible] الانبیاء ما خفی علیهم مما کتب فی اللوح و جمیع [illegible] صار للسید الاولین و الاخرین [illegible]
الیه وحیا و الهاما و مشاهدة فی المقام الاعلی و الخطاب الربانی بغیر واسطة صار ذلک
و [illegible] القائم بدینه امیر المؤمنین ثم الی عترته الابرار و خلفائه الاطهار یعنی در رفع اشکال
آنکه نقل شد باید گفت که چون اراده حق سبحانه و تعالی بایجاد عالم تعلق یافت لوح و قلم
بیافرید و آنچه متعلق است باین عالم از انواع مخلوقات و اشخاص موجودات و از ذوات
[illegible] و بلیات و وقایع همگی را در لوح ثبت نمود و بهمین مضمون حدیث نبوی ص
ماثور که فرموده خشک شد مداد قلم بتحریر هر چیزی که در عالم هست و بصفت هستی [illegible]
و همچنین بیان نموده که بعد از خلق لوح و قلم فارغ گردید خدای تعالی از حساب خلایق یعنی
چیزی که رنگ هستی بر [illegible] صورت آن از در لوح محفوظ نقش ایجاد [illegible]
[illegible] بعنوان [illegible] روایات نبوی [illegible] از نوع انسان [illegible]

و بهر پیغمبر رسولی وحی نمود هر چیزی که محتاج الیه اهل زمان او بود از عقاید ملتی و شرایع
از جمله چیزهای که حکم بوقوع آنها فرموده و قرار داد خود نمود از نامیکه خدای تعالی با رشتها
و بر سیده میشود تا آنکه ختم نمود کتاب وجود را بنور محمدی ص همچنانکه ابتدا نمود با نحضرت
موجود را یعنی ختم وجود انبیا که اشرف موجودات بودند و الا که نمود چنانکه ناخر موجود
الله سرور بود یا با یعنی که وجود کامل آنحضرت ص محیط و شامل هست تمام عالمیان
جامعه ایشانست و ازین تواند ظهورش در ذات نفوس و هیاکل کاینات در فضای
و مکان بیدا و غایاتست **والله** انیمر [illegible] که اسفل و اعلی شد در ضمن وجود او همه سیدا
بجلوه نمود حسن و معین کمال در عالم جان و دل جهان پیدا شد بس همچنانکه آنحضرت
خاتم هر مرتبه داشت همچنین ظهور دوا از النور شخاتم وجود است و آنکس مظهر افتتاح و
اختتام است میبایدکه دانا باشد بعلم گذشته و آینده زیرا که صبر اهم و ت و انتهای
همگی بسوی وست چه آنحضرت ص بولایت اول ما خلق الله و احدیت که مبدا کثرت از
احدیت مرتبه ابتدا و انتها سلسله ترتیب محیط و شامل مراتب بینهایت چند بود
بکی است پس بنا بر این واجبست که از عهده جامع و قبله تمام صوامع و مجامع همه علم ما کان
ما یکون باشد و اگر نه چنین باشد هر اینه عبث لازم آید یا ظلم یعنی اگر آن علم محتاج الیه خلق
نیست نگاشتن آن در لوح عبث است و اگر خلق بآن محتاج اند پنهان داشتن آن علم ظلم
پس بنا بر این جمیع علومی که بانبیا رسیده و هر چیزی که از ایشان مخفی بوده از مکتوبات لوح
و ما جرای قلم منتقل گردید بر سید اولین و آخرین و تمام احکام بوحی و الهام بآنحضرت رسیده
و هر سری که در مقام اعلا و خلوتخانه او ادنی بعین الیقین دیده و بخطاب بانی بی واسطه هر
همگی بحضرت امیر المؤمنین ع که وصی و مروج دین نبوت منتقل گردیده و بعد از آن بعترت
ابرار و خلفای اطهار آنحضرت رسیده **تتمه** و قد صرح القرآن بذلک من قوله و ما من غایبة
فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین و دل علیه قوله الحق اعطیت الف مفتاح من العلم یفتح کل
مفتاح الف باب یفضی کل باب الی الف عهد و صار ذلک فی الاوصیاء من بعدی الی یوم القیامة
فمن انکر بعد هذا التاکید الحق علم الغیب للامام و خالف بعد ما وضح من البرهان المبین فقد
کذب القرآن و کفر بالرحمن و کفی بجهنم سعیرا و تحقیق که قرآن صریحا خبر داده باینکه
تمام آنچه متعلق است بعالم در لوح محفوظ مکتوبست بآیه و افعده در سوره [illegible]

انیت

که هیچ پوشیده و مخفی نیست از عوارض و نوازل در آسمان و زمین مگر اینکه ثبت و احصا یافته است
در کتاب روشن که لوح محفوظ است و دلالت میکند بر اینکه ابجاز علوم نزد حضرت رسول ص
بوده با حضرت علیه السلم رسیده و با وصیا او ع منتقل گردیده قول حضرت امیر المؤمنین ع است
که فرموده بخشیده شد مرا هزار کلید از علم که هر کلید هزار در از علم بر روی من میگشاید از
هر دری هزار در و وصیت نبی سید و مخزون گردید تمام آنها در اوصیا بعد از من تا آخر آنچه
شیخ قدس سره میفرماید که دیدی آنکس که بعد از نبیها دست این گواه حق انکار کند دانستی که
عیب از برای امام و مخالفت نماید با حق بعد از نبی و وضوح یافتن آن برهان روشن از کلام
ملک علام بی تحقیق تکذیب کرده قرآن و انکار کرده پیغمبر خدا و نبی مهربان که با ادعوه کتاب و حکمت بخشید
و پسندیده است عذاب دوزخ برای انکار قرآن مطلع این آیه که شیخ قدس سره اقتباس نموده و بحمد الله
ذکر یافته در سوره نساء واقع است و اول آیه اینست ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله
فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی
بجهنم سعیرا ترجمه والله یعلم اینست که بلکه حسد میبرند مردمان بر آنچه خدای تعالی بایشان
داده از فضل خود پس بتحقیق که داده ایم ما بال ابرهیم کتاب را و حکمت و بخشیده ایم بایشان
پادشاهی بزرگ پس از طایفه یهود کسی هست که ایمان آورده بحدیث آل ابرهیم یا بحدیث نبی و کسی
هست که اعراض نموده و تصدیق نکرده و کافیست جهنم برای اعراض کافران عیاشی از ابو الصباح کنانی
روایت کرده که او گفت که حضرت ابو عبد الله ع فرمود که ای ابا الصباح ما آن قومیم که خدای تعالی
فرض کرده طاعت ما را و ماییم آن جماعت که مردمان بر ما حسد برده اند و ایضا در کافی
از آنحضرت ع مرویست که فرمود نحن الناس المحسودون و در اخبار ماثوره وارد است که مراد
از آل ابرهیم محمد است و آل او صلوات الله علیهم و مقصود از کتاب قرآنست و از حکمت شرایع
و از ملک عظیم دوام شریعت و بقای آن که مهدی صاحب الزمان است که حی و باقیست تا آخر زمان
که با ملک ظهور کند و ترویج دین احمدی نماید و عالم را بعدل و داد بیاراید و فهم از آنکه شیخ قدس سره
در اقتباس این آیه اشاره نموده باینکه هر آنکه کج رفتار به رسول منکر علم غیب است از حسد بآن
و در رو بقرآن یهود است که بر آل پیغمبر حسد میبرند و مورد نزول این آیه گردیده اند فصل
و یوحی بالروح و انا هو قوله سبحانه انا انزلناه فی لیلة القدر و قوله فیها یفرق کل امر حکیم ما لم یقدر فیها
اسمه ما یکون من الحق والباطل فی تلک السنة و له فیها البداء والمشیة یعنی التح یقدم ما یشاء

ویوحی

ویوحی ما یشاء ومن الاعمار والارزاق والبلایا ثم یوحیها الروح الامین ع ینزل بها الی
الرسول ثم یلقیها الرسول الله ص الی علی ع ثم الی الاوصیاء حتی ینتهی الی صاحب الامر و یلقی
بها البداء والمشیة مرعای شیخ قدس سره اینست که ولیا علام الهی بر غیب اطلاع دارد و دون
اینها غیر از تعذار ولایت مرتضوی که گوهری در سلک تقریر کشید اکنون میفرماید که بقوت
موعی و تایید شاهد مزبور مینماید قول حق سبحانه و تعالی که فرموده بدرستی و راستی که ما
فرستادیم قرآن را در شب قدر و قول آنحضرت عز شانه در سوره دخان که در حق شب قدر فرموده فیها یفرق
کل امر حکیم یعنی در آن شب جدا میکرده از لوح محفوظ هر کار دیگر محکم و استوار یعنی معلوم الوقوع ثم
علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه روایت نموده که در این شب تقدیر میکند خدای تعالی هر چیز را
که واقع میشود در عرض سال از حق و باطل و از برای خدای تعالی است در آن مقدرات بدا و
مشیت یعنی تقدیم و امضای بعضی مقدم میسازد از اعمار و ارزاق و بلایا و عوارض و امراض هر چیز را
که خواهد و تاخیر میفرماید از آنها هر چیز را که خواهد و همچنین کم میکند و زیاد میکند از رزق
هر چیز را که مشیت ربوبیت باشد بعد از آن وحی میکند آنها را بسوی جبرئیل امین ع پس جبرئیل
با مر ملک جلیل نازل میگرداند آن تقدیر شدها را بر حضرت رسول ص بعد از آن آنحضرت ص
تلقین و القای آنها بحضرت امیر المومنین ع میکند و آنحضرت بائمه ع القا و تلقین و اعلام مینماید تا آنکه
منتهی میشود بحضرت صاحب الزمان مانیم و از برای خدای تعالی بدا شرط میشود در آن چیزها که بر
رسول ص نازل و باوصیا تلقین میشود یعنی تقدیم و تاخیر و کم و زیاد در آن امور میشود
و اخبار آنها بمشیت الهی است و بنی و ایوب در صورتیست که بعنوان حتم بر رسول ص اعلام
باشد و اگر چنانچه بر سبیل حتم و ابرام اعلام شود بدا در آن صورت ممتنع است مطلع
در تفسیر مجمع البیان بروایت محمد بن مسلم از امام جعفر ع منقولست که او گفت از آنحضرت سوال
نمودم از عوارض شب قدر پس آنحضرت ع فرمود که خدای تعالی در شب قدر نویسد
و فرشتگان از آسمان دنیا بسوی زمین میشتابند هر چیز را که واقع میشود
[illegible] سال و علی هست که موقوف نزد خدای تعالی یعنی در آنجا بخصوص
است بجناب عزت سر ایشان و باز داشته است علم آن را از خلایق و از برای خدای تعالی است و بی مشیت
در آن امور [illegible] میکند [illegible] مینماید [illegible] و نزد اوست ام
الکتاب یعنی لوح محفوظ و ایضا از حضرت امام محمد تقی ع در اصول کافی حدیثی مرویست در شب قدر مذکور
است

که ترجمه آن اینست که آنحضرت گفت که خدای تعالی در حق شب قدر فرموده که در خصوص این شب
مبارک جدا کرده و فیصل داده میشود از لوح محفوظ هر امری که محکم و استوار باشد مراد الله
از که فیها کل امر حکیم اینست که نازل میشود از لوح محفوظ در آن شب هر امری که استوار است
و در چیزها فی استوار و محکم عینا شد بعادات که امر حکیم آنست که معلوم باشد نه مظنون و
الامکم تعیینا ان در وقت دیگر امکان خواهد داشت و احتمالات در آن ممکن خواهد بود بخلاف
نیت که محکم یک چیز است چه تغیرا معلوم مبین محالست پس هرکس حکم کند بچیزی که در آن اختلاف
ممکن نباشد پس حکم او از روی حکم خدای عز و جل خواهد بود چنانکه در تتمه این فرموده که هر
امرا من عندنا و هرکس حکم کند بامری که در آن اختلاف میرود پس بهوا و هوس کار کند یا آنکه اید
که او حق را دریافته پس انکس بتحقیق حکم کرده بحکم شیطان بیان این سخنان آنکه بتحقیق که هر امر
نازل میشود در شب قدر بسوی امام زمان تفسیر کارهای معتد بها سالا بسال اما امور میشود
امام زمان در کار خود بشنیدن و چنین و بیدستی که هر انچه حادث میشود برای صاحب احتساب
کارهای خلایق بتوابعه در شب قدر حادث میشود هر روز علم خدای عز ذکره که خاص است و مخزون
عجیب نیز است چنانچه نازل میشود در آن شب تعیین کارهای معتد بها و بعد از آن بحضرت ع
از سوره لقمان مثل این آیه را خواند که و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام تا آخر آیه و ترجمه و الله یعلم
اینکه اگر میبود آنکه هرچه در زمین است از درختان قلمها باشد بر حالیکه دریاهای روی زمین
که موجود است مداد آن باشد بر حالیکه مقدر چنین باشد که بعد از آنکه دریاها که موجود است
هفت برابر آنها موجود و مداد شود تمام نمیشود سخنان الله تعالی یعنی علومی که خدای تعالی
تعلیم خلفای خود کرده بود بدرستی که الله تعالی بزرگست استوار کننده کار خود است و الله یعلم
قال الشیخ لان حکمه حکم الله و مقامه مقام الله فهو مالک و مملوک لانه سید الخلق و عبد الحق
ولیلة القدر باقیة والحج باقیة و امر لیلة القدر فی کل سنة ینتهی الیه لان ما دامت الدنیا باقیة
فلیلة القدر باقیة لا تزول والسنة والحکم الالهی لا یزول و وصول الغیب الیه باق لا یزول الا بزوال
القرآن و دوام الحکم الالهی هذا مقام الولی المطلق شیخ قدس سره میفرماید که در شب قدر امرهای
محکم و استوار که اختلاف در آنها محالست بر ولی نازل میشود جهت آنکه حکم ولی حکم خداست و در زمان
خلافت قائم مقام و خلیفه خداست بلی و مالک کائنات و مملوک ذی الکرم است و خلافت و [illegible]
خلافت و شب قدر باقیست تا قیامت و حجت خدا بر خلایق باقیست و کار شب قدر در هر سال

باو منتهی

باو منتهی است بجهة آنکه تا دنیا باقیست شب قدر خواهد بود و برطرف نمیشود و مشیت و حکم الهی باقیست
است و دوام آن بدو نیست و دوام باقی بودن موجود است و رسیدن غیب بسوی او باقیست و زایل
و منقطع نمیشود تا آنکه قرآن باقیست یعنی آنکه در شب قدر امرهای استوار از لوح محفوظ جدا میشود و امر خدا
دائمیست که انقطاع نمیپذیرد بخلاف بقیه مهربانت و بنای کارهای ایشان بر حکم و مشیت خود میکرد
نه برای واداده شدگان پس بواسطه صدق قرآن و دوام حکم خداوند مهربان میباید که تا دنیا که است
کرد نیا باقیست ولی باقی و وصول غیب بسوی او در شب قدر دائمی و لا یزالی باشد و مقام ولی مطلق است
که موضع حکم حق تعالی و مقام وصول غیب ولی حکم از عالم بالاست و الله یعلم **مطلع** باید دانست که علما را در تعیین
قدر اختلافست بعضی برآنند که لیلة القدر در عهد سید کائنات بود و چون آنحضرت رحلت نمود آن عطیه بالا رفت
امت بکر نشد و این قول ضعیفست و ابوذر غفاری رض از سید عالم روایت کرده که آنحضرت فرموده که
تا ایام قیامت خواهد بود و جمهور اصحاب بکلام نبوی بر این اعتقادند و از اینجاست که شیخ علیه الرحمه فرموده که
لیلة القدر باقیة لا تزول و اما بعضی از صحابه را عقیده آنست که شب قدر در تمامی سالست و خصوصیت بماهی ندارد
از عبدالله بن مسعود روایتست و مذهب ابوحنیفه نیز اینست و باقی اصحاب حدیث برآنند که شب قدر در ماه
مبارک رمضانست و در غیر آن نمیباشد لیکن در تعیین آن اختلاف کرده اند بعضی شب هفدهم را لیلة القدر
و در روایتی بعضی اخبار وارداتست و بعضی گفته اند که شب بیست و یکم و طایفه برآنند که شب بیست و سیوم است و در
اهل بیت در این هر دو معنی اخبار وارد باشد و اکثر از اهل [illegible] بقول ثانی [illegible] و بعضی گفته اند که
بیست و هفتم است و طایفه برآنند که شب بیست و هفتم و حکمت در عدم تعیین این شب مبارک اینست که بندگان
تمام ماه مبارک رمضان احیا کنند و برکت آن اعتماد ننمایند و بطمع ادراک سعادت آن
شب تمام شبها بعبادت اشتغال نمایند و در اخبار اهل بیت ع آمده که در آن شب نورانی جبرئیل
امین با فوج ملائکه بخدمت متولیان امر نبوت و ولایت می آیند و ایشان را با مور محکمه
متقنه آن سال اطلاع میدهند و احکام و امور حتمیه بندگان را تا شب قدر [illegible] امام
عصر نازل میسازند گر بعضی است بر سبیل عموم چنانکه فرشته ها [illegible]
بر سبیل [illegible] یعنی فرشته با امام سخن میکنند چنانکه امام او را می بیند و شخصی [illegible] و این
علومیکه ایشان را در آن شب حاصل میشود و تفصیل و بیان علمیست که ایشان را در آن [illegible]
قبل از این بر سبیل اجمال حاصل بود و مؤید این معنی است آنچه در تفسیر محمد بن عباس از حضرت صادق ع منقولست
که فرموده شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام که گفت علی بن ابیطالب سوره انا انزلناه میخواند و حسن و حسین علیهما السلام

نزد آنحضرت بودند امام حسین گفت ای پدر بزرگوار با این سوره چون نازل شد جد بزرگوار تو
کس بطلب من فرستاد و سوره را بر من خواند و دست بر شانه من زد و گفت ای برادر من ای وصی من
و ای والی امت بعد از من و محارب با اعدای من تا روز حشر این سوره مر تراست بعد از من و فرزندانرا
تراست بعد از تو بدرستی که جبرئیل برادر من حدیث کرد مرا بحوادث اخبار امت من که در شب
القدر در وقوع خواهد یافت و بتو نیز حدیث خواهد کرد چنانکه با من کرده و این سوره ثابت
درخشان در دل تو و در دلهای اوصیای تو تا طلوع صبح دولت قائم العجه ۲ تم المجلد الاول من مطالع

الاسرار و منابع الحکمة الالهیة بتوفیق الله و تأییده
فی عشر الآخر من شهر رمضان المبارک
من شهور سنة خمس عشر و مایة
بعد الالف من الهجرة
النبویة علیه [illegible]
[illegible]

۱۱۱۵

[illegible]

قال … وعن محمد بن سنان عن المفضل عن ابی عبد الله ع قال یا مفضل من زعم ان الامام من آل
محمد یعزب عنه شیء من الامر المحتوم فقد کفر بما انزل الله على محمد وانا نشهد اعمالکم
ولا یخفى علینا شیء من امرکم وان اعمالکم لتعرض علینا شیخ قدس سره میفرماید که منقولست از محمد بن
سنان از مفضل از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود که ای مفضل کسی که گمان برد که امام که
از آل محمد است پوشیده و غایب میباشد از او چیزی از جمله آن اموری که وقوع آنها حتمیست یعنی
از مکتوبات لوح پس بتحقیق که کافر شده باانچه نازل گشته بر حضرت محمد ص و بدرستی که ما …
و میبینیم ما اعمال شما را و مخفی نیست بر ما هیچ کار شما و بدرستی که اعمال شما البته عرض میشود بر ما
شیخ ره میفرماید که هر گاه این چنین باشد که چون روح در هنگام ریاضت و شفقت بدن چند …
و صیام میرسد انوار در خشان و پوشیدهای و نهان میشود و بجز آن دادن کسی انکار آن
میکند پس چگونه انکار … روح الارواح … محیط بتمام عیب غیبها فی فصل
المؤمنون من الشیعة منهم من یرى ان الاعمال تعرض على النبی والولی ومنهم من لا یرى ذلک ومنهم من یرى
انها تعرض على الولی دون النبی وتلک خاصة خصها … ومنهم من یرى انه یشهدها ویشهد بها وهذا
مقام التحقیق لا مقام التقلید فیقول المحقق ان الاعمال تعرض على النبی والولی ثم ترتفع الى الحضرة الربانیة
ومع عرضها ان کان لا یعلمها الا بعد العرض فما الفرق بین الامام والماموم بل یکون فی الرعیة من هو
اعلم منه فان الامام التی تعریفها انها ریاسة عامة وانی عمومها اذا وان کان یعلمها قبل العرض
فما الفائدة فی عرض ما یعلمه علیه وکذا القول فی رفع الاعمال الى الحضرة الربوبیة فان کان الرب جل لا یعلمها
الا اذا رفعت الیه کان العبد اعلم من الرب وهو محال لان الرب سبحانه عالم باعمال عباده ومحیط
بها وحافظها وقیوم علیها لا یخفى علیه شیء فی الارض ولا فی السماء فما الفائدة اذا فی عرضها
الله ورسوله والله اعلم به حاصل کلام اینست که بعضی از مؤمنان شیعه اعتقاد دارند باینکه
اعمال بندگان عرض کرده میشود بر نبی و ولی و بعضی از ایشان بر این اعتقاد نیستند بلکه میگویند
بر ولی … عرض مشاهده نمایند و بعضی ایشان بر این اعتقاد اند که اعمال بر ولی
عرض کرده میشود بدون نبی و این خاصیتیست که خدای تعالى ولی را بآن مخصوص ساخته و بعضی
دیگر برآنند که ولی مشاهده اعمال میکند … و با اعمال موقوف بر عرض نیست پس
صاحبان این اعتقاد اعتراض میکنند بر آن کسی که معتقد اینست که اعمال بر نبی و ولی عرض
میشود بعد از آن بالا برده میشود بسوی حضرت پروردگار که بلند است از احاطه اوهام و

میگوید

میگوید که بر تقدیر عرض اعمال بر امام از دو حال بیرون نیست یا نمیداند پیش از عرض یا اینکه
میداند پس اگر امام حقیقت و کیفیت اعمال را نمیداند مگر بعد از عرض پس فرق میان امام و ماموم چیست بلکه
در میان رعیت کسی هست که داناتر است از چنین امامی پس کجاست آن امامت که تعریف آن اینست که ریاست
عامه است نسبت بخلایق و در این صورت کجاست عموم آن ریاست و اگر علم باعمال داشت پیش از عرض
چه فایده است در عرض نمودن بر امام چیزی را که معلوم او است و مثل همین گفتگوها است در سخن که در
باب بالا بردن اعمالست بدرگاه ربوبیت چه اگر حضرت پروردگار نمیداند مگر وقتی که اعمال را بالا
برند استغفر الله لازم میاید که بنده اعلم از پروردگار باشد و این خود محالست زیرا که حق سبحانه دانا
باعمال بندگان و محیط بتمامی آنها و نگاهدارنده عدد و کیفیت و مقدار آنهاست و قیوم بر آنها
و مخفی نیست بر آنحضرت هیچ چیز در زمین و در آسمان پس در اینصورت چه فایده است در
عرض چیزی که خدا و رسول او بر آن مطلع اند … تتمة والجواب عنه ان الفائدة فی عرضها على الله
کثرة الاعوان تدل على عظمة السلطان واما الفائدة فی عرضها على الولی فان ذلک على سبیل الطاعة
والتعظیم لانه ما من امر ینزل من السماء ویصعد من الارض الا ویعرض على الولی لیعلم الملائکة …
ان امره وانه مطاع الامر وان اهل السموات والارض تعبد بنصرته وطاعته سبحان من استعبد
اهل السموات والارض بولایة محمد وآل بیته حاصل جواب آنچه مذکور شد اینکه فایده در عرض اعمال
بر حضرت باری تعالى اینست که چون بر اعمال هر مؤمن فوجی کثیر از فرشتگان موکلند که آنها را بر دارند
باسمان میبرند و حصول این امر بکثرت اعوان و بسیاری فرشتگان میشود و کثرت …
سپاه دلیلست بر عظمت و کبریای پادشاه واما فایده در عرض اعمال بر ولی ظهور فرمانبرداری …
و اظهار تعظیم و احترام ولایت و بطریق اخبار و اعلام نیست چه صورت کردار هر مؤمنی در
این جهان نشانی دارد و ظاهر و هویداست پس عرض اعمال بندگان بر آنجناب بر سبیل اطاعت و
تعظیم است و نه اخبار چنین است که معروض شود بر ولی مخصوص باشد باعمال بندگان بلکه هر امری
از آسمان نازل میشود و هیچ عملی از زمین بالا نمیرود مگر آنکه عرض کرده میشود بر ولی تا آنکه
فرشتگان بدانند که فرمان خدا در عالم امر اوست عظیم الشان و خلیفه اوست فرمانروای
عالمیان و ایشانرا معلوم گردد که اهل آسمانها و زمین لباس بندگی را بطراز خدمتگذاری او
آراسته اند و چهره طاعت … فرمانبرداری … مصرع تبارک الله از این جاه و رفعت و جاه
منزه میگردانم خدا را … عبودیت خواستار از اهل آسمان و زمین بولایت محمد و آل او

اعمال بنده کار نمی‌ساخته بحسب دنت محمد و آل محمد قال قدس سره ثبت ذلک بما رواه محمد بن سنان
عن الصادق علیه السلام انه قال لانا نشاهد کل واحد منا سامعة وعیناً ناظرة ولساناً ناطقاً یؤید ذلک ما رواه
ابن بابویه عن الصادق علیه السلام انه قال ما من مؤمن یموت الا ویحضره محمد وعلی فاذا رآهما استبشر هذا
عند اهل التحقیق من اصل العقائد لان المؤمن اذا مات رای حق الیقین وصل الی الله وحق الیقین
هم لانهم امر الله الذی یحفظ المؤمن عند احتضاره فیحول بین الشیطان وبینه فیموت علی الفطرة
اذا مات علی الفطرة دخل الجنة یعنی گواهی میدهد باینکه دلیل بر اعمال بنده کار [illegible] و عرض انتها
بواسطه تعظیم است حدیثی که بروایت محمد بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
آنحضرت فرمود که بدرستیکه ما را با هر دوستی که داریم گوش شنوا ایستاده و دیده نگران و زبان
گویا ایست یعنی هرچه میگوید میشنویم و هرچه عملی کند از او صادر میشود می‌بینیم و در هر جا در ما
جواب میگوئیم و تلقین او میکنیم و مؤید مفاد این حدیث است چیزی که بروایت ابن بابویه از
آنحضرت علیه السلام مرویست فرمود که هیچ مؤمنی نمیرد مگر آنکه حاضر میشوند او را هنگام احتضار محمد و
علی علیهما السلام پس چون آن مؤمن ایشان را در آن وقت به بیند شادمان و فرحناک شود و اعتقاد
حضور ایشان در وقت احتضار نزد اهل التحقیق از اصل عقاید است بجهت آنکه بصحت پیوسته
که هرگاه مؤمن بمیرد آن یقینی که هیچ شک در آن نیست والبته ثابتست و یقین و بمقام قبول
میرسد و حال آنکه حق الیقین ایشانند زیرا که ایشانند امر خدای تعالی که حاضر میشوند نزد مؤمن با
هنگام احتضار او و حائل میگردد میان شیطان و میان مؤمن یعنی نمیگذارد که در آن وقت شیطان
بر مؤمن دست یابد و ضرری بایمان او رساند پس بمددکاری و یاری امر الهی آن مؤمن بفطرت
اسلام میمیرد و هرگاه بر فطرت بمیرد داخل بهشت میشود مؤید اینکه ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حق الیقین است حدیثی است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در کتاب کافی مذکور است که آنحضرت
صلوات الله علیه آخر سوره حاقه را چنین قراءت فرمود که وانه ولایة لحق الیقین فسبح
باسم ربک العظیم یعنی بدرستیکه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام حق الیقین است و در بیان تفسیر
این آیه میفرمود که خدای تعالی در مخاطبه با رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که شکر و سپاس کن پروردگار
عظیم خود را که این موهبت بتو ارزانی داشت والله یعلم قال الشیخ اعترض جماعة من اهل الاسلام فقالوا اذا
کانوا یحضرون المؤمن عند موته فاذا مات الف مؤمن فی لحظة واحدة فکیف السبیل الی
ثبت الاعتقاد والاعتراف بحضورهم عند کل واحد واحد منهم لصدق وعدم [illegible]

اغاثته

اغاثته عند کربة الموت وتفریج همه وطرد الشیطان عنه والوصی ملک الموت فلا یلتفت الی العالم
لضعف العقل والفهم وتفاوت کیفیة حضر الجسم فی الزمن الواحد فی امکنة متعددة واذا
اعترض بذلک الشیطان نرده بقوله سبحانه وکان الله علی کل شیء مقتدرا شیخ قدس سره میفرماید
که ما ادی بر قول مذکور اعتراض کرد و گفت اینچه ذکر نمودی که محمد و علی علیهم السلام در وقت مردن مؤمن
حاضر میشوند اگر واقعی باشد پس هرگاه هزار مؤمن در یک لحظه بمیرند چگونه تواند بود که در این یک لحظه
ایشان نزد هر یک از این هزار کس حاضر شوند و متوجه حال هر یک از ایشان بخصوص باشند تمیم
که مانده شوی از ساحت حضور خود اینچه گفتی غلطاتست بلکه اعتقاد و اعتراف بحضور ایشان را
هنگام احتضار یکان یکان از مؤمنان بجهت وعده ایشانست مرشد [illegible] را و یاری نمودن هر یکرا
نزد شدت سکرات مردن و خلاصی دادن از غم و هم و راندن شیطان را از نزد ایشان و در آنهم
و فرمان دادن ملک الموت را در قبض روح آن باهستگی و مدارا [illegible] که تو کردی بخصوصهم و
غلطاتست و علت ضعف عقل و سخافت فهم خود منسوب باین نهایت صواب نرفته مباش و در بیان
سخافت این سخن میگوئیم که چون ترا شیطان که جسم لطیف است در زمان واحد در مکانهای
متعدده حاضر میشود و در زمان متکثره بنی آدم بیک زمان [illegible]
نور محمد و علی که جان و روان تمام عالم‌اند [illegible] انکار میکنی در این باب شیطان بر تو
اعتراض کند و حضور ایشان را دور و مستبعد داند باید جوابش بگوئی بقول حق سبحانه و تعالی
در سوره کهف که ترجمه آیه آنست که هست خدای بر هر چیزی قادر و توانا چنانکه مقدور است این که
جسم تو آدمی در واحد در مکانهای متعدده راه دهد چنین میتواند که نور محمد و علی را که
روح و روان عالم امکانند بجمیع اماکن مؤمنان در هر جا بیک زمان حاضر گرداند فصل واذا
کانوا عالمین باولیائهم وعالمون باعدائهم من غیر شک لدلالة الاخبار علی الادلة [illegible]
الکل یجب ان یکون عالما بالکل والا لکان دینیا علی البعض دون البعض والفرض [illegible]
فالواجب عموم علمه واحاطته والا لم یکن دینیا مطلقا وهو دینی مطلق هذا خلف وهرگاه محمد و علی
باشند باحوال دوستان خود [illegible]
منزلت [illegible]
اشیا [illegible]
و از بعضی دیگر [illegible]

واجبست احاطه و عموم علم و لهذا اگر واجب نباشد لازم می آید که رئیس و صاحب اختیار مطلق نباشد
و حال آنکه او رئیس مطلق و صاحب اختیار بحق است و این خلاف فرض است که بر فرض عدم وجوب احاطه
لازم می آید و آن باطلست پس ولی رئیس مطلق و محیط بر کل خلق خواهد بود تتمه و قد ورد عن ابی
عبد الله عم انه قال لابن سنان ان لله عز و جل اثنی عشر الف عالم کل عالم اکبر من السموات و الارض و انا الحجة علیهم و لا یکون
الحجة علی قوم الا من یعلمهم و لیشهدهم و الامام یکون حجة علیه و هو حجة علی عالم برمته لانه عین الله
الناظرة فی عباده و عین مطلعة علی سائر العباد و هو فی العالم کالشمس لانه نور الحق فی الخلق و شعاعه
مطلع علی سائر العالم و هو حجاب الله فی عالم الصور شیخ رحمه الله بجهت تقویت مدعای مذکور
میفرماید که از حضرت امام جعفر صادق عم وارد شده که آنحضرت فرمود که بدرستی و راستیکه
از برای خدا دوازده هزار عالم است هر عالمی از آنها بزرگتر است از آسمانها و زمینها و منم حجت
خدا بر ایشان که در امور خود بمن رجوع دارند و حجت خدا بر جمعی نمیتواند بود مگر آنکه
عالم باشد باحوال ایشان و شاهد بر افعال و اعمال ایشان و اگر چنین نباشد حجت نخواهد
بود و حال آنکه بدلیل عقل و نقل ثابتست که او حجت است بر تمام عالم پس بنابر این ولی داناست باحوال
رعیت خود زیرا که دیده نگران خداست در میان بندگان و نگاهبان و جاسوسیست که آگاهست بر همه خلق
پس ولی در عالم مثل آفتابست که تمامی جهان بآن باور روشن است بجهت آنکه ولی نور خداست در میان
و شعاع او پرتو افکن است بر همه حقایق و او حجاب خداست در عالم هیکلها و اجسام یعنی واسطه
میان خالق و خلق است در ایصال فیض و اکرام تتمه و الیه الاشارة بقوله او لرسوله علی [illegible]
حجابه هو الستر و الحجاب فالامام نور الهی و ستر الهی و تعلقه بهذا الاعلام ضیق لیلة قوله سبحانه و اشرقت
الارض بنور ربها و نور الرب هو الامام الذی بنوره تشرق الظلم و یستضیء سائر العالم و بنور
امام حجاب خداست در عالم اشاره است بقول رسول صلعم که فرموده است که علی حجاب الله
هیچ حجابی از خدای تعالی و حال آنکه پرده و حجابیست میان خدا و خلق یعنی بواسطه او انوار الهی
خلایق میشود و بتوسط او فیض و فضل با ایشان میرسد پس بنابر این امام نور رب است که نور
خدا و ندگار و سریست که مناسبت حضرت پروردگار و تعلق او باین جمله مرضی است و عادتی
نزاع و ذلک دلیل این سخن است قول الله سبحانه و تعالی در سوره زمر که همانا ترجمه آن اینست که
و روشن شد زمین بنور خدا و نور خدا و نور زمین آن امام است که بنور او روشن
میشود تاریکیهای ضلالت و بفروغ او ضیا میگیرد تمام عالم از تیرگیهای گمراهی و غوایت علی ابراهیم

بروایت

بروایت از ابو عبد الله عم در بیان قول حق با امام تفسیری چنانچه فرموده ای رب الارض امام الارض یعنی
آنحضرت فرموده که خداوند نور زمین امام روی زمین است تتمه یعضد هذا التفسیر ما ورد من
الخبر المروی لان الشمس وجهین وجه الی اهل السماء و وجه الی اهل الارض و علی الوجهین منها کتابة
فالکتابة التی الی اهل السماء الله نور السموات و الارض و الکتابة التی الی اهل الارض علی نور الارض و لان
مع الخلق کالشمس یعرفهم و لا یحجبون عنه بل هو محجوب عنهم و لیس بمحجوب لان الدنیا عند الامام کالدرهم فی ید ان
یقلبه کیف شاء شیخ ره میفرماید که مؤید تفسیر مذکور است خبری که از آنحضرت پیغمبر عم وارد شده که
حضرت فرموده اند که بدرستی و راستیکه از برای آفتاب دو روی است یکی مقابل اهل آسمانست و دیگری
در مقابل مردم روی زمین و بر هر دو روی آفتاب مکتوبست پس آنطرفی که در مقابل اهل آسمانست نوشته
شده که خدای تعالی نور آسمانها و زمین است و بر آن جانب که برابر مردم است نوشته شده که علی نور
زمین است پس بنابر این امام با تمامی خلایق حاضرست و پیدا و ظاهر باوست و غایبست از ایشان و
پوشیده و پنهان نیستند از امام بلکه پوشیده و پنهانست از نظر ایشان و حال آنکه در عالم
ظاهر است و مخفی و مستور نیست و با همه حاضر است و از هیچکس غایب و پنهان نیست زیرا که تمام دنیا نزد امام مثل
درهمیست در دست انسان که میگرداند آنرا و بهر طرف که میخواهد تتمه و عنهم عم ان الله تعالی
ولیه عمودا من نور یبصر به و یری فیه سایر اعمال العباد کما یری الانسان شخصه فی المرآت من
غیر شک شیخ ره بجهت تقویت مدعای مذکور میفرماید که از ائمه معصومین عم منقولست که
بدرستی و راستیکه خدای تعالی عطا میکند بولی خود عمودی از نور باین دستور که قرار میدهد
آن عمود را میان خود و میان ولی که در آن عمود نور دائما میبیند تمام اعمال بندگان را چنانچه
آدمی شخص صورت خود را بی شک در آینه میبیند و میداند بیشبهه که خود است
الائمه از کتاب کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت که آنحضرت میفرموده که هرگاه امام تولد
یابد بر بازوی او نوشته میشود میان دو کتف او این آیه و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو
السمیع العلیم پس چون امر امامت بوی انتقال یابد خدای تعالی قرار میدهد از برای او عمودی از نور
که میبیند بآن جمیع اعمال مردم هر بلدی از بلاد الله تتمه کما رواه اسحق بن عمار عن ابی الحسن عم انه قال ان رجلا
علی جبل من خراسان فتکلم بکلام لا یشبه کلام البشر فاجابه موسی عم بمثل کلامه فتعجب الرجل قلت یا سیدی
ما سمعت مثل هذا الکلام فقال عم هذا کلام قوم من اهل الصین و لیس کل اهل الصین کلهم هکذا
ثم قال لا تتعجب من هذا قلت نعم قال ساریک ما هو اعجب ان الامام یعلم منطق الطیر و منطق کل ذی روح

ولا يخفى على الامام شيء يعنى چيزى كه از امام عم منقول شود مثل حديثى است كه مرويست از اسحق عمار
از حضرت امام موسى عم كه دلالت ميكند بر عموم علم امام عم و آن آنست كه اسحق بن عمار گفت كه مردى از
اهل خراسان داخل مجلس همايون آن حضرت شد و با آن حضرت بلغاى سخن گفت كه شبيه بود بگفتار مرغ
پس آن حضرت عم بزبان آن مرد بسخن در آمد و مانند گفتار او سخنان در جواب او فرمود تا چون آن
مرد از مجلس بيرون رفت گفتم اى سيد من نشنيده بودم مثل اين سخنان و گفتار از كسى
پس آن حضرت فرمود كه اين كلام جمعى بود از مردم چين و كلام ايشان همه چنين نيست بلكه زبان
و لغت ايشان بچندين قسم است بعد از آن فرمود كه آيا عجب دارى از اين طريقه گفتگو و از زبان
ايشان پس گفتم آرى عجب دارم زيرا كه هرگز بان روش كلام نشنيده بودم آن حضرت عم فرمود كه
بتو مينمايم عجبتر از اينكه شنيدى بدرستيكه امام ميداند زبان مرغان و زبان هر صاحب روح را
و بر او پوشيده نيست از امام هيچ چيزى تتمه و هم صلوات الله عليهم يشهدون الملق عند الحيا و عند الممات
لانهم العالمون عند الله بكل موجود و مفقود كما ورد عن النبى صلعم انه مر على قبر فقال لا ادرى فقال
يا رسول الله ما ذا تقول الان قال ان صاحب هذا القبر يسئل عنى فاسكت فانقت عليه شيخ قدس سره ميفرمايد
كه بنابر روايات وارده بائمه مذكورين صلوات الله عليهم حاضر ميشوند همه خلايق و ميبينند
ايشان را در ايام حيات و هنگام ممات زيرا كه ايشان دانا باشند از جانب خداى تعالى بهر
موجود و مفقودى و باحوال هر بود و نابودى چنانكه از حضرت پيغمبر صلعم منقولست كه بر قبرى گذر
نمود پس لحظه آن حضرت عم ساكت و اندوهناك شد فرمود افسوس پس گفتند كه اى رسول خدا
چه چيز بود اينكه موجب غصه اندوه شما گرديد آن حضرت عم فرمود كه بدرستى و راستيكه صاحب اين قبر
از نبوت من پرسيدند و ندانست جواب بگويد پس با بهجت بود كه غمگين شدم و متاسف گرديدم
قال و من ذلك ما روى عن امير المؤمنين عم انه قال لكميل بن زياد و هو معه فى جبانة فاسرع المشى
فقال له اخفف الوطى يا كميل فانهم يسمعون من نعالك شيخ ره ميفرمايد كه از قبيل حديث نبويست
حديثى كه از حضرت امير المؤمنين عم مرويست كه آن حضرت بجهت كميل بن زياد در قبرستان گذشت در
اثناء رفتار سرعت نمود و بكميل فرمود كه قدم را سبك دار و آهسته بگذار زيرا كه اهل قبور صداى
نعلهاى ترا ميشنوند و ضجرا ميشوند پس از اين مستفاد ميشود كه آن حضرت عم چنانكه علم باحوال
زندگان دارد همچنين اطلاع بر احوال مردگان نيز دارند و الله يعلم قال ره و علم الامام بهم ليس عن ظن
و لا تقليد و لكنه علم احاطة و تحقيق فعلمه سبحانه محيط بالمعلومات و علمهم نافذ فى طبقات السموات

والارض

والارض و ما بينها خزانة الله علمها لا يعلمها و سلمها اليهم فعندهم مفاتح علمها و غيبها فامنه لا بد
مفاتح الغيب فى كلامه اشارة بقوله و عنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو لان الولى المطلق هو
الذى بيده مفاتيح الولاية شيخ ره ميفرمايد كه علم امام باحوال زندگان و مردگان بعنوان
ظن و تقليد نيست يعنى مستفاد از اعلام ديگرى نيست و ليكن علم ايشان و باحوال ايشان
بطريق احاطه و تحقيق است پس علم خداى تعالى محيط است بتمام معلومات بنوعى كه هيچ معلومى از
قطرات باران و ريگ بيابان و برگهاى درختان و مخلوقات بر و بحر از دايره علم او خارج نيست
و علم ائمه عم جاريست در طبقات آسمانها و زمينها و بجهت قرار يافتن در آنها خزانه خداى تعالى
است كه از براى حجت ايشان افزوده و بسوى ايشان تسليم نموده پس كليدهاى علم آن خزاين و
پوشيدهاى كه خزينه است از جانب حق تعالى نزد ايشان است و هيچ غلط گفتم بلكه ايشان بذوات مقدسه
خود كليدهاى خزاين غيب الهند كه اسما و ذات حقند و ما فى اعيان و حقايق بتوسط ايشان
از غيب بيرون آورده نيز و بسوى اين معنى است اشاره بقول الهى در سوره انعام كه ترجمه اش و نزد
اوست كليدهاى غيب كه نميداند آنها را هيچكس بجز او پس اختيار دار ايشان بدست قدرت
خداى تعالى است و محيط عقلت ايشان علم حق تعالى است و واضحا با امور آشكار و پنهان خلايق
بدست ايشانست بجهة آنكه ولى مطلق آنكسيست كه بدست او باشد مفاتح ولايت يعنى تو
امور خلايق و محيط باشد بر تمامى جزئيات منتهيات و حقايق قال ره يؤيد ذلك قوله سبحانه
صراط الله الذى له ما فى السموات و ما فى الارض و هو اصح ما الصادق عم صراط الله على عم جعله الله امينه
على علم ما فى السموات و ما فى الارض فهو امينه على الخلايق و الامين على الحقايق بعد از آنكه شيخ ره فرمودست كه مفاتح
ولايت بدست ولى مطلق است و واضحا با امور خلايق با اوست اكنون ميفرمايد كه مؤيد اين
مدعا است قول حق تعالى در سوره كه ترجمه اش و الله سابق آن و الله يعلم اينست كه بدرستى و راستى
كه تو هر اينه هدايت ميكنى مردمان را بسوى راه راستى كه آن راه خداست و حضرت امام
جعفر صادق عم صراط الله را بعلى تفسير نموده بنابر اين ترجمه اينست كه على كه راه خدا
آنكسيست كه از براى اوست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمينها است و بعد از آن آن حضرت
ميفرمايد كه خداى تعالى على را امين خود كرده است بر علم آنچه در آسمانها و زمينهاست پس او فرماى
از جانب حق تعالى بر خلايق و امين خداى تعالى است بر حقايق و از اينجا است كه شيخ قدس سره فرموده كه
ايمه مرحيت در اينكه مفاتح ولايت و مانند هى در ميان بندگان و علم معلومات آشكار و پنهان نزد

ولی مطلق و امام بحق است **مطلع** مؤید تفسیر مذکور است قول علی بن ابراهیم بروایت ابو حمزه ثمالی
از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت ع صراط المستقیم را بولایت امیر المؤمنین تفسیر نموده و در بیان
این فرموده که یعنی علی جعله الله خازن علمه ما فی السموات و ما فی الارض من شیء و ائتمنه علیه یعنی
این راه خدا که پیغمبر ص مردمان را بسوی آن هدایت میکند علی است که خدای تعالی او را خازن
و پاسبان گردانیده بر هر چیزی که در آسمانها و زمین است و او را امین ساخته بر حفظ و حراست آنها
والله یعلم **قال** ره یؤید هذا التفسیر قول امیر المؤمنین ع فی خطبة الطتنجیة لو شئت اخبرتکم
بآبائکم و اسلافکم ممن کانوا و این هم الآن و ما صاروا الیه فکم من آکل منکم لحم اخیه
و شارب برأس ابیه و هو یشتاقه و یرتجیه هیهات هیهات اذا کشف المستور و حصل ما فی الصدور
و ایم الله لتکررن کرات و کم بین کرة و کرة من آیة و آیات یعنی مؤید
این تفسیر است قول حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه طتنجیه سوگند اگر خواهم خبر میدهم شما را
باحوال پدران و گذشتگان از آن گروه که پیش از شما بودند و کجا بودند و الحال الآن
کجا اند و الحال که بآن مبتلا اند بسیار است از جماعت که گوشت برادر خود را میخورند
و بکاسه سر پدر خود آب میخورند و حال آنکه مشتاق ملاقات او اند و بلقای او آرزومند اند
یعنی پسر از پدران و برادران پیشین که مرده اند و خاک گشته اند و در خانهای ایشان را
نموده اند و بعد از آن خوشه و دانها رویده و فرزندان آخرین خورده اند و بسیاری
از ایشان گل از خاک سرهای ایشان کوزه ساخته اند و از آنها در کاسه سر پدر خود می آشامند
و حال آنکه از فقد دوستی و شوق میزنند و امیدوار لقاء ایشانند چه دور است چه دور است
هنگامی که برداشته شود از میان پردها و حجابها و ظاهر شود آنچه پنهان بوده در دلها و سینها
و بخدا سوگند که هر آینه بتحقیق که رجعتها یافته شده ایم چندین بار و دوران کرده ایم چندین
دوره و میان هر تکرار و تکوین چندین نشانه و علامتها بوده از آیات الهی **فصل** و بجهة
عموم علمه عموم احاطته لانه وجه الله الذی یؤتی منه و السبب المتصل من الارض الی السماء و الیه
الاشارة بقوله فاینما تولوا فثم وجه الله و الشمس المضیئة التی لا یحتجب عن نورها شیء ابدا
و الاسم الاعظم الجاری الساری فی کل شیء فهو الی طرف الموجودات مولاها و معناها و الی
حضرة الاحدیة عبدها و ولیها و خلیفتها و علیها **شرح** سبب ما ذکر و التحمل لانه می ابدیه
از عموم علم امیر المؤمنین ع عموم احاطه او یعنی چون آنحضرت ع عالمست باحوال حاضر و غائب

وانکار

و انکار و نهان بوده را بنصورت لازم می آید که محیط باشد بتمام معلومات و آگاه باشد بر احوال
جمیع آنکه آنحضرت صلوات الله علیه وجه الله است که بسوی خدا از جانب او میتوان آمدن
سبب که متصل است از زمین تا آسمان یعنی هر یک از اهل زمین و آسمان در هر جا که باشند بتوسط
او متوسل میشوند و بیاری راه بسوی حق می یابند و بسوی همین معنی اشاره است بقول
الهی در سوره بقره که ترجمه اش و الله یعلم اینست که از برای خدا است مشرق و مغرب پس بهر سوی
که متوجه شوید و روی آرید در آنجا است وجه خدا یعنی خدای تعالی در آنجا حاضر و از صفح حال شما آگاه
پیدا و ظاهر است **نظم** هر سو که دویدیم همه سوی تو دیدیم ... هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هر قبله که بگزید لازم بهر عبادت ... آن قبله را خم ابروی تو دیدیم ... روی همه خوبان جهان را
دیدیم و لیکن همه روی تو دیدیم ... تا مهر رخت بر همه ذرات بتابید ... در ذات جهان از اثر روی تو دیدیم
و همچنین آنحضرت در سپهر مکان آفتاب تابانست که پوشیده نمانده و شغل و هیچ جز و آن
است که جاری و ساری است در همه چیز یعنی پیدا نیست در هر چیزی بر صفحه هستی نظر او و ست
دایره وجود او بیرون نیست پس پوشیده نیست آنحضرت از هیچ چیزی تا ابد و همه اشیا داده
حاضر و هویداست از اینکه و بدلیل آن موجودات مالک و صاحب اختیار است
آنکه فرموده کاینات وجود آن بزرگوار است و نسبت بحضرت احدیت در درگاه صمدیت
و منسوب الموجودات بزرگوار او ست و خلیفه او ست و بزرگ کرده او ست **مطلع** اسم در اصطلاح
گویند که ذاتی را و ضمیمه شود مثل لفظ زید که از ذات زید ذات منسوب شود و جود
و اعیان بوجود مستفاد خود دلالت بر وجود حضرت واجب الوجود میکنند همه اسم دارند
بر هیکل اسماء الله اند و چون نور شامل امیر المؤمنین علیه السلم محیط است بتمامی اعیان
و حقایق در دایره امکان جاری است در همه خلایق پس آنحضرت فی الحقیقه اسم اعظم
که با و ست قرار و مدار تمام عالم و الله یعلم **تتمه** و الیه الاشارة بقوله الا من ارتضی من رسول
فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا قال ابو جعفر ع الرصد التعلیم من النبی ص و قوله
من بین یدیه یعنی یلقی فی قلبه الالهام لیعلم انه قد بلغ رسالات ربه و احاط علی بما لدیه
من العلم و احصی کل شیء عددا ای العلم ما کان و ما یکون منذ خلق الله الی یوم القیمة حتی معرفة کل انسان باسمه
و نسبه و من یموت موتا و من یقتل قتلا و من هو من اهل الجنة و من هو من اهل النار
چون شیخ ره سابقا بیان نمود که امیر المؤمنین ع عالم است بغیب هر چیزی و از او پوشیده نیست

وبرگزیده خداست اکنون میفرمایید که بسوی این مدعا اشاره است بایه کریمه واقعه در سوره جن
واین ایه بنا بر تفسیر علی بن ابرهیم اشاره بمقصد مذکور میتواند بود چنانچه از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده و مقصود از من ارتضی من رسول مرتضی علی است که از رسول است
و رسول الله او است و مقصود از انه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا علم است که در دل امیر المؤمنین علیه السلام
بعنوان الهام و مراد از رصدا آموختن علم الذی رسولهم وهمانا ترجمه ایه کریمه بنا بر تفسیر علی بن
ابرهیم اینست که خدای تعالی دانای غیب است پس آگاه نمیکرداند بر علم غیب خود هیچکس را مگر مرتضی علی
که از رسول است بیان اینکه ... خدای تعالی علم را بر دل او بالهام و از پیش رو و از پس او
از رسول که علم خود را رسول صلعم باو میاموزد بنوعیکه گویا ... را ... از هر جهت خود
علم را بوی میسپارد تا آنکه دانسته شود که رسول صلعم بتحقیق تبلیغ رسالت نموده و علی علیه السلام بانچه نزد
رسول از علوم را احاطه کرده و الآن ... و ضبط و احصی کل شیء عددا ... و عدد آنچه
بوده و خواهد بود تا روز قیامت از وقوع فتنها و زلزلها یا فرود فتنه ... یا فرو ریختن و
افتادن موضعی یا هلاک امتی در زمان ماضی یا مستقبل و عدد امامان ظالم ... و عدد اتکه
هر یک از ایشان ... میشود و معارفت بانکه کدام از اهل بهشت اند و کدام از اهل
دوزخ اند وهمانا این تفسیر که از حضرت امام محمد باقر منقولست از معنای باطنی ایه کریمه ...
ثم یوید هذا ما نطق به حدیث منقول ان موسی لیلة ... فی الطور ... بذکر محمد و نقبائه
... ما خلقت ... الا وهو ناطق بذکر محمد و نقبائه ... فقال یا ابن عمران انی خلقتهم
الانوار وجعلتهم خزائن الاسرار ... انوار ملکوتی وجعلتهم خزائن علمی ... حکمی ومعدن
سری وجعلت لهم الدنیا والاخرة ... فقال موسی یا رب ... اجعلنی من امة محمد فقال الله سبحانه یا
موسی اذا عرفت محمدا واوصیاءه وعرفت فضلهم وامنت بهم فانت منهم فالولی المطلق هو المطلع
علی الملک والملکوت ... بیاید ... گویا ... انوار ... و حاصل
مفاد این است که شیخ ... میفرمایید که موید مطلب ... حدیثی که وهب بن منبه روایت
کرده که در شبی که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رسید ... بالوهیت فائز گردید هر سنگ را در
کوه طور ... محمد و نقبای محمد گویا دید گفت ای خدا ... مخلوق ... مشاهده ... مگر
آنکه ... محمد و نقبای محمد گویاست ... ای پسر عمران ... که من ایشانرا از انوار
خویش گردانیده ام انوار ملکوت ... ایشانرا خزائن خود ساختم و مکان ... و

وبانچ نوع انکار بایشان ... وهمچنین ... دوزخ

سرخود کرده ام و دنیا و آخرت را بجهة ایشان افریده ام چون حضرت موسی علیه السلام استماع اینکلام نمود
استدعا کرد که با خدایا مرا از امت حضرت محمد گردان پس آنگاه خطاب الهی در رسید که ای موسی هرگاه
محمد و اوصیای او را شناختی و فضیلت ایشانرا بکمال ادراک نمودی بعین الیقین در یافتی و تصدیق نبوت
و ولایت ایشان نمودی پس تو نیز از امت محمدی پس از مضمون این حدیث مستفاد میشود که ولی مطلق
آگاهست بر اسرار ملک و ملکوت زیرا که عالم غیب ... است ... نعمة والیه الاشارة بقوله
وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ... برات الی ... للناس اماما ... الغیب
لان النبی قد یحجب من الملکوت لان الوحی ... والولی لا یحجب عن الملکوت ... الغیب و ...
الغیب بسوی ... ولی مطلق آگاهست بر اسرار ملک و ملکوت اشارة است بقول الهی در سوره انعام
که ترجمه آن واللّه اعلم اینست که همچنانکه ضلالت قوم ابرهیم را بر او ظاهر ساختیم همچنین بنمودیم با ابرهیم ملکوت
آسمانها و زمین را یعنی دیده بصیرت او را بمشاهده دلائل ربوبیت گشودیم و عجایب و غرایب ملکوت را
از زیر سپهر اعلا تا تحت الثری بوی نمودیم و اینست معنای ... چون حضرت ابرهیم ... را
انی جاعلک للناس اماما بعد از مرتبه خلت و نبوت و رسالت بمرتبه امامت فایز گردید اسرار ملکوت
در جام جهان نمای امام بودیده ولایت ... در مقام نبوت باین سعادت نرسیده زیرا
که نبی همیشه بر اسرار غیبی واقف نیست بلکه بسا گاهی از نبی پوشیده و محجوبست چه وحی الهی از
عالم ملکوت بر نبی نازل میشود و ... واقف نیست و ولی از ملکوت محجوب نمی باشد
و پیوسته بچشم حقیقت ولایت مشاهده انوار ملکوت مینماید پس نبی را برای انتظار نزول وحی
افق غیب ... مشاهده صور اسرار غیب مینماید توضیح این سخن بر ... که قرآن
خزانه علوم الهی و گنجینه رموز و اسرار لاریب است و ... در مدت بیست و سه سال تدریج
بر حضرت رسول نزول یافت و بعد از آنکه قرآن بتمام نازل شد آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام سپرد
پس بنا بر این آنحضرت علیه السلام اسرار ملکوت و انوار غیبیه را بدون انتظاری در قرآن ملاحظه
و مشاهده میفرمود و از اینجاست که شیخ ره فرموده که نبی منتظر غیب است و ولی ناظر در
نعمة ولیس الولی بهذا المقام اعلی من النبی بل هو ... المقام تلمیذه و تحت مرتبته و فیض ...
علمه منه وقد یکون ... ما لیس ... ولذا کان ... بقصة الخضر وموسی علیه السلام وهذه اشارة ...
الالهام والیه الاشارة بقوله ولقد نظرت فی ملکوت الارض ما غاب عنی ما کان قبلی ولا ما
هو کائن من بعدی شیخ ره میفرماید که ولی ... بر عجیب مرتبه بالاتر از نبی نیست بلکه او ... تمام ...

شاکر نبی است و در تحت مرتبه اوست و منفی ولی از نبی است و دانستن ولی بی مستفاد نبی است
یعنی میان ایشان دوئی و مغایرت نیست و گاهی از برای ولی علمی هست که نبی را حاصل نیست و اگر هم بود
از تابعان اوست مانند قصه خضر و موسی ع که در همراهی در دریا حضرت خضر کشتی را سوراخ کرد
و در میان صحرا دیواری را که نزدیک به انهدام بود تعمیر نمود و پسری را که در صغر سن بود و جنایتی
از او صادر نشده بود بقتل رسانید و حضرت موسی ع با آنکه پیغمبر خدا بود در هر سه
متحیر بود و باسرار این کردار مطلع نبود و حضرت خضر ع سبب آنها را بیان تفصیل نمود
که توادر مصاحبت من صبر طاقت نیست و در این حکایت اشاره است بآنکه بعضی از اسرار باطنی
بر ولی از علوم لدنی بعنوان الهام بر ولی ظاهر میشود که حقیقت آن بر نبی پوشیده و پنهان است پس
ظاهر شد که علم ولی باشیا و احوال ماسوا بعنوان الهام است نظر بتوقیر و بهمین معنی اشاره است
بقول حضرت امیر المؤمنین که ترجمه اش این است که هر آینه بعضی که نظر کردم در ملکوت آسمانها و
زمین و مشاهده اسرار نهانی آنها کردم پس پوشیده و پنهان نیست از من هیچ چیز از آنچه پیش از من بود
و هیچ چیز از آنها که بعد از من خواهد بود قال ره و ذلک حق لان الولی المطلق لو جهل شیئا
لجهل من مولاه و لو علم شیئا دون شیئ لا تصف بالعلم تارة و بالجهل اخری فکان جاهلا و هو عالم
هذا خلف و لو جهل لا تنفت الولایة و العصمة ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط فیلزم لو جهل عدم
الولایة و کونه جاهلا و هو محال فیکون عالما بالکل محیطا بالکل و هو المطلوب و الیه الاشارة بقول ابن ابی
الحدید فی مدح صاحب المعجزات الباهرات شعر و ذو المعجزات الباهرات قلما انظر الیها استودعات السرائر خلاصه کلام
شیخ ره آن است که قول حضرت امیر المؤمنین ع که مذکور شد حق و صدق و در آن شک و شبهه نیست
بجهت آنکه ولی مطلق اگر نداند چیزی را از آنچه محتاج الیه مردمان است هر آینه جاهل خواهد بود باحوال
که او ولی و صاحب اختیار ایشان است و اگر عالم باشد ببعضی و جاهل باشد ببعضی هر آینه متصف خواهد
بود گاهی بعلم و گاهی بجهل پس بنابر این فرض ولی مصداق جاهل خواهد بود و حال آنکه و عالم و این
خلاف فرض است و مقتضی همین است که اگر چنانچه ولی جاهل بچیز نادان مطلق باشد هر آینه ولی
معصوم در میان خلایق نخواهد بود چه در اخبار ما نوشته اهل بیت آمده که خدای تعالی ولی جاهل
هرگز اختیار ننموده پس اگر ولی جاهل و نادان باشد بنابر این لازم می آید که ولی در میان مردمان
نباشد یا آنکه ولی جاهل باشد و این هر دو محالست مؤید این سخنان حدیثی است که در بصائر
از کتاب کافی از حضرت ابو عبدالله ع مرویست که فرمود که همیشه خدا را در روی زمین حجتی هست عالم

از حرام شناسد و مردمان را بسوی خدا بخوانند و ایضا از آنحضرت منقولست که فرمود که
خدای تعالی روی زمین را بی امام صاحب اختیاری باقی نمیگذارد و ایضا از ایشان مرویست
فرموده اند که خدای تعالی روی زمین را بی امام عالمی که دانا باشد بهمه چیز وا نمیگذارد و اگر نه
چنین باشد هر آینه حق از باطل شناخته نمیشود و ایضا از حضرت ابو عبدالله ع مرویست که
فرمودند که خدای تعالی در میان خلایق حجتی قرار نمیدهد که از او سؤال کنند گوید که نمیدانم
و ایضا از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که میگفت لا و الله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما بشیئ
جاهلا بشیئ یعنی نه بخدا قسم که نمیباشد عالمی که در واقع میباشد جاهل هرگز تا بتو بشیئ عالم
بچیزی و جاهل بچیز دیگر باشد زیرا که همچنین کسی در حکم جاهلست و لهذا شیخ ره سابقا فرمود
که اگر ولی موصوف شود بعلم یکنوبت و متصف گردد بجهل نوبت دیگر هر آینه جاهل خواهد بود و
بنا بود آنست که عالما بشیئ جاهلا بشیئ در حدیث مذکور عطف بیان جاهلا او لست یعنی
تفسیر آن کلام میکند پس بنا بر حدیث مذکوره لازم می آید که ولی عالم بکل موجودات و محیط بتمام
باشد و همین معنی از آن سخنان صدق بنیاد و بسوی بعض اشاره است بقول ابن ابی الحدید در
مدح امیر المؤمنین ع که ترجمه اش اینست که آنحضرت ع صاحب معجزاتیست که انوار ظهور آنها غالب بر
عقولست و ایشان امام انقیا و کثیر المعجزه آنحضرت آگاه بوده از آنچه علوم لدنی و رازهای نهانی قال ره
قیل الحق انا الهادی بالولایة فهو عیبة الله المکنون و علمه المصون و خزانته و علیه فی سمواته و ارضه
اسهاد بنفسه فهو الامام المبین الذی کلفه الله هدایة الخلق و قضی فیه کل شیئ یعنی دلیل آنکه
علت بر کل و شیطانست بر کل قول آنحضرت که فی الحقیقه راست و مرات حق است که فرمود
راهنماینده بسوی خدا بنور ولایت و سابقا مذکور شد که ولی عالمست باسرار ملک و ملکوت
پس بدلالت این کلام آنحضرت ع صاحب غیب مکنون و علم محفوظ خدای تعالی است و گنجینه غیب
در آسمان و زمین و وارث اسرار یعنی خلافت بر اوست از آن امام مبین که خدای تعالی هدایت
خلق را با و فرموده و هر چیز را در او ضبط و احصا نموده و بخلایق رسانیده که و کل
شیئ احصیناه فی امام مبین در خبر است که بعد از نزول این آیه شخصی از حضرت پرسید
که امام مبین که خدای تعالی همه چیز را در آن قرار داده و احصا نموده تورات است
فرمود که نه گفت انجیل است فرمود نه پرسید که قرآن است فرمود که نه گفت چه چیز است آن فرمود
که تمام اشیا و مقدرات در وی در آن نوشته شده همین است صدق رسول الله ص قال ره

فكل علم ترك الملائكة فهم عنده وفيه منه واليه الاشارة انت منى وانا منك انت سرى وعلانيتى
وهو الذى بين جنبى لحمك لحمى ودمك دمى وما افرغ جبرئيل فى صدرى حرفا الا وقد افرغته فى صدرك يعنى
بمقتضای آنکه مذکور شد هر علمی که از جانب حق تعالی بر پیغمبر نازل گردید بیان علم نزد امیر المومنین است بجهة
آنکه وارث خیر المرسلین است وآن علم محفوظ و مکتوبست در او زیرا که کتاب مبین است وان علم
بجهة آنکه نفس رسولست ونبوی همین معنی اشاره به قول آنحضرت که در مخاطبه با امیر المومنین عم فرمود
که تو از منی ومن از توام تو نهان و آشکار منی و توان روحی که میان دو پهلوی من قرار گرفته گوشت
تو گوشت منست و خون تو خون منست و نریخته جبرئیل در سینه من حرفی مگر آنکه انداخته در سینه تو یعنی
بجانب تو ریخته ام قال ره وهذا كلام عظيم صريح لعلى عليه السلم بالتشريف والتعظيم والتفضيل
والتقديم حيث جعله النبى الكريم وشقيق نوره وضياء الرحيم فهو منه فى النور والروح والطينة والظاهر والباطن
ولا فرق هنالك الا النبوة يعنى اين سخنى كه حضرت پيغمبر در مخاطبه امير المومنين عم فرمود كلاميست بزرگ
كه تصريح ميكند از براى على عليه السلام بسيادت وشرافت و بزرگى وحشمت وظاهر ميسازد براى آنحضرت تفضيل
بر تمام خلايق بحسب فطرت و سجيت آنكه آنحضرت يكتا ساخت از نجيبه از پيغمبر گرامى در ميان بندگان و يكى گشت
از نور آن مشفق مهربان يعنى ايشان منزد دو ساخته كه از يك اصل روئيده و يكى بوده كه بحقيقت نصف گرديد
پس امير المومنين عم از پيغمبر است در نور و در روح و طينت وظاهر و باطن و هيچ فرق ميان ايشان نيست بجز پيغمبرى
والله يعلم قال ره ثم الايات المقامات والكلمات التامات والانوار الباهرات التى تقصر العقول
عن معرفة اسرارها وتعمى عيون الافهام عن بوارق انوارها سر الرحمن الرحيم وما يلقيها الا ذو حظ عظيم
پس ايشانند نشانهاى الوهيت و مقامهاى ربوبيت و كلمات تامه اند يعنى محيطند بر تمام اسرار ربانى
و تمامند در افاده مقاصد سبحانى و انوار بلند اخترانند كه انبيا ريد درخشندگى عقول قاصرند از معرفت
اسرار ايشان در غايت قصور است و ديدهاى افهام از فروغ انوار ايشان همه نابينا و كور است سر
خداوند بخشاينده مهربانند و بسعادت لقاى ايشان هيچكس نتواند رسيد مگر صاحب نصيب بلند
وخداوند نصيب نيك و ارجمند قال ره ومن انكر ان الامام يعلم الغيب انكر امامته ومن انكر
امامته لا يتجا حجة الحكم من كتاب الله وجحد نبوة الانبياء وزعم انه ليس له فى السما وجلت نعم الولى
اهل الولاية احياء واموات ولكان عالما فى وقت دون وقت وهو محال لان الولى هو الانسان الكامل
فكيف يكون كاملا ناقصا هذا خلف شيخ ره ميفرمايد كه منكر علم امام بغيب منكر امامت اوست وهر كس
انكار امامت امام نمايد بيطرف كرده وانا بى مقاسد نمايد چيزى كه حكم الامر ارتقى من رسولنا

ازكتا

الوهيت حقيقيه است واشاره باسم هو با عنوان آنجاست كه حرف يكانه است كه دلالت ميكند
بر ذات يكانه كه مخصوص اوست جلال واكرام وازبراى اوست بقا ودوام و شايسته اوست پادشاهى
ابدى و سلطنت سرمدى و نزد داراى اوست عزت وارجمندى و شرافت بلندى ثمة ان اعداد حروف
الرحمن [illegible] وفيها اسم على تاويلا وذلك لان الولى بنوره متصل بالجبروت ولا يزوج الحى الذى لا
يموت والولى اسم ربى انا لله حجاب هو الرحيم الحجاب فمعنى ان فى عدد التسمية الاسماء
اعظم هو سر الرحمن [illegible] وهو حسيب لا يعدله الا الاولياء ولا يظهر التقديس باطل التسمية
وكلمة الرب المجيد كلا هو اسم الله الاعظم الرفيع جلاله سرمتى فى الجلية نوره الوصى وجهة البقى
وضياء البهيه وبهاء ه السنى محمد على ديگر آنكه در اعداد ابجد وجه ديگر واسم على بعنوان تأويل
هست چه اسم على اگر چه بحساب كبير صد و ده است وليكن بحساب صغير كه هر عشره بان قاعده عدد يكى
ما ولست با حد يازده است مطابق است با عدد باكلمه هو در اين وفاق اشاره و ايمائى است
بآنكه اين بود با هر باطن وان مرابع سلسله التعلق تا قد اگر چه بحسب ظاهر آثار و اجرام و از جمله
خلق ومخلوقات است وليكن بحسب معنى بواسطه ربط است بعالم جبروت وعالم واحديت و حقيقت
وعقل اول وعقل كل وما تحت او دست حزبعمر ملكوت و بادشاه مملكت شهود حضرت وحدانيت
و نور مقدس حضرت او كثرات اقليم خلق و شهادت نقاب چهره باهره واحديت وحجاب ناهيد
كبرياء احديت نتواند بود پس چنانچه عشره بعد فردانيت ماولست و حجاب وحدانيت
آنحضرت بعينه در نظر حقيقت موحد حجاب جمال احديت و مظهر انوار حضرت واحديت
مقدسه و در نظر هوشمندان آگاه مرآت وجه الله و حجاب اسم و عزيز مصر لوامع الله بل حجاب حضرت
هو است و مظهر صفات اوست چه ولى الكل نيست ميان او و حق هيچ حجابى بغطا بيان
قرب شهود ما اوست پرده ونقاب فى الطائفة الى كه در كلام شيخ عليه الرحمة مضمر و مختفى
صاحبان عقل سليم را اشاره به بيان كافى است كه عدد كلمة الله ولى كه در تعليل او ذكر يافته
١٧٧ است و اين عدد بالافراد منقسم ميشود بيازده كه مطابق است با عدد هو و متضمن اسم
على است تاويلا واعداد كلمه حجاب نيز [illegible] با عدد حروف [illegible] است و بافراد منقسم ميشود
بيازده و مطابق است با عدد هو و نيز با اسم على است تاويلا وهمچنين اعداد كلمات الحى
الذى لا يموت كه در دليل ثانى مذكور است بالافراد منقسم ميشود بيازده واين نيز
باعتبار اشتمال [illegible] است بكلمه هو كه منظور است در او واسم على تاويلا بل ولعلهم بحساب اسم هم

بجانب اعتبار صفت شمولیست بهویت الهیه و بهویت ستیست بواسطه تمام صفات ربانیه بر این بیان
اینمقالات و ذکر این مقدمات ظاهر و مبین شد که در این اسما اسکاند مکنونست که اسم الذات و اسم
الصفات ۲ اسم اعظم الهیست که او مظهر اثار جمیع اسما و صفاتست در عالم و عنقریب روح است مبد
اسم اعظم برای انکه محافظت و حراست این سر پنهان نمایید و بتوسط این طریق دعا و طلب ایشان بود حال
انکه این اسم اعظم فیضیست که هیچکس بجز انبیا و اولیا ادراک آن نتوانند و صورت اسم عادر اینجا استعداد
اعیاد نمیباید زیرا که این اسم اعظم ظاهر کلمه تقدیس و باطن حروف تنزیه و سر توحید و کلمه حضرت پروردگار
مجید است چنانکه سابقا اشاره بدین معنی رفته چه اول دعوات آنحضرت مسیح توحید و مقام طیبیت
تقدیس و تنزیه است و جانب ظاهر و باطن محیط است بجمیع ارکان ایمان و چون از ظاهر سخنان شیخ
رحمه الله توهم غلو و استنباط فساد میشد لهذا جهت دفع این توهم میفرماید که نه اینسخنیست بلکه
پروردگار مجید خواهد که منافع نوری خدایان او را میرسد و کند وهم و خیال بلکه گر قصر لند و ملائکه
نیر سدو سریان ظاهر و نور فروزنی باهر و چه فروزان و دو شیء نیان و حسن در سخنان خود که
متعلق محمد و علیست و در بعض روایات امده که اسم الله اللهم الرفیع جلاله اسم اعظم و احتمال
دارد که ضمیر هو در کلام شیخ انجا که فرموده که لا بد هو اسم راجع باسم اعظم و مقصود شیخ این باشد
که اسم اعظم این کلمه کریمه است و سر این کلمه بصفات مذکوره موصوفست محمد و علیست قال ره
دلیلنا ما ورد فی کتب الشیعة عن امیر المؤمنین ع ان ابلیس لعنه الله مر به یوما فقال له امیر المؤمنین ع
یا ابا الحارث ما ادخرت لمعادک فقال حبک فاذا کان یوم القیمة اخرجت ما ادخرت من
اسمائک التی یعجز عن وصفها کل واصف ذلک اسم مخفی عن الناس ظاهره عندی فقد رمزه الله فی کتابه
لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم فاذا احبه عبدا کشف عن بصیرته و علمه ایاه فکان ذلک العبد
الرحمن الاسم حقیقة و ذلک الاسم الذی قامت به السموات والارض المتصرف فی الاشیاء کیف یشاء
شیخ میفرماید که دلیل انکه سر اسم اعظم علیست حدیثیست که در کتب شیعه از حضرت امیر المؤمنین ع
وارد شده که روزی ابلیس لعین بخدمت آنحضرت رسید پس آنسرور پرسید که ای ابا الحارث
برای روز ای خود چه چیز ذخیره نموده و چه عبرت اندوخته و چه توشه مهیا کرده شیطان گفت که گرچه
اتش قهر الهی را بسبب طغیان بلا و خشم و لیکن لا لحب تو راحت لطفا تا زه عصیان اندوخته ام
پس چون قیامت قیام نماید بجهت ادم ابجد خیر خود ساخته ام از اسمائیکه بجناب اسمائی
که مدحت اند بیان از وصف ایشان لال و زبان ایشان از استقصای ثنای انها در مقام قصور

وسر الصفات

وکلالت

وکلالت و تا اسمی مخفی از مردمان که ظاهر آن اسم نزد منست و عصمتی که حق تعالی آن اسم را در
کتاب خود برموز ساخته و نمیدانند آن اسم را هیچکس بجز از خدا و اسم هدی پس هر گاه منزلی تعالی
بنده را دوست دارد حجاب از پیش بصیرتش برمیدارد و ان اسم را بوی بیاموزند پیدا شد بنده ربانی
ان سر پنهان بحقیقت ربه و خلاصه امت باشد و ان اسم همان اسم است که اسمانها و زمین بنای
اقتیام دارد و نمود در تمامی اشیا تدبیر و تصرف مینماید بنوعی که خواهد قال ره و تصدیق ذلک من طریق
الاعتقاد ان الله سبحانه یقول عبادی من کانت له الیکم حاجة فسألکم بمن تحبون اجبتم دعاه
الا فاعلموا ان احب عبادی الی و اکرمهم لدی محمد و علی حبیبی و ولیی فمن کانت له حاجة فلیتوسل الی بهما
فانی لا ارد سؤال سائل یسألنی بهما و بالطیبین من عترتهما فمن سألنی بهما فانی لا ارد دعاه
و کیف ارد دعاء من سألنی بحبیبی و صفوتی و ولیی و حجتی و روحی و کلمتی و نوری و ابنی و حجتی
و وجهی و نعتی شیخ ره میگوید که مصدق انکه اسم اعظم علیست طریق اعتقاد اینست که خدای تعالی
و تعالی میفرماید که ای بندگان من هر انکس که حاجتی باشد شما را و قضای انرا در خواهد از شما
بدوستی آنکس که دوستش میدارید البته دعای او را اجابت مینمایید و حاجتش را روا میکنید پس
بدانید و اگاه باشید که دوست ترین بندگان و نزدیک ترین ایشان نزد من محمد و علیست که دوستی
من در دو دل من اند پس هر انکس را حاجتی و مرادی باشد باید که با ایشان توسل جوید و بتوسط
ایشان بسوی من اید بدرستی و راستی که رد نمیکنم سؤال سائلی را اگر بوسیله ایشان و یا که
عترت ایشان از درگاه من مسئلت نماید پس انکسی که بتوسط ایشان از من در خواست کند البته
دعای او را رد نکنم و باجابت مقرون گردانم چگونه رد کنم دعای کسی را که از من در خواست کند
بوسیله دو حبیب من و دو برگزیده و دو ولی من و دو حجت من و دو روح من و دو کلمه من و دو نور
من و دو ایه من و دو باب من و دو رحمت من و دو نعت من قال ره الا وانی خلقتهم من نور عظمتی
و جعلتهم اهل کرامتی و ولایتی فمن سألنی بهم عارفا بحقهم و مقامهم وجبت له منی الاجابة و کان
حقا علی والاسم الاعظم هو ما یجاب به الدعاء الذی یجاب به الدعاء فهو الاسم الاعظم والظاهر
والیه الاشاره بقوله سبح اسم ربک الاعلی فسبح باسم ربک العظیم جامع للذات والصفات
بدانید و اگاه باشید و بدرستی و راستی که من ایشانرا از نور عظمت خود افریده و ایشانرا
اهل کرامت و ولایت خود گردانیده ام پس کسی که بوسیله ایشان از من مسئلتی نماید در حالیکه
عارف بحق و مقام ایشان باشد لازم است از جانب من اجابت دعای او و انجاح مطلب و حقی

والاعلی اسم الذات م والعظیم جامع

انتهی شیخ رضی ره میفرماید که ایشان اینکه هر دعا و ثنائی ایشان مقرونست باجابت و اسم اعظم
اسمیست که بوسیله او هر دعائی مقرون گردد باجابت پس ایشانند اسم اعظم و سیوطی
اقوام و سیوطی اسم اعظم است اشاره بقوله تعالی در سوره اعلی که ترجمه اش اینست که تسبیح کن
اسم پروردگارت را که برتر از همه اشیاست و بقوله تعالی در سوره حاقه که ترجمه اش اینست
که پس تسبیح کن باسم پروردگارت که صاحب عظمتست وکلمه الاعلی اسم ذاتست وکلمه العظیم تمامی ذات
وصفات تمه دلیلها ورد عنه حین رد الشمس فقیل له بما رجعت لک الشمس یا امیر المومنین فقال
سالت الله باسمه الاعظم فردها الی دلیل انکه مراد از اسم اعلی واسم عظیم در این دو آیه کریمه اسم عظمت
حضرتست که آنان جناب ولایت مآب اند و شده هنگام رجوع آفتاب جهت آنحضرت بجا آن خبر
استکه روایت کرده اند که آفتاب بعد از غروب جهت آنحضرت برگردید شخصی پرسید که یا امیر المومنین
بچه چیز و بکدام دعا آفتاب برای تو بعد از غروب برگردید آنحضرت ع فرمود که رجوع او را از
خدای تعالی باسم اعظم درخواستم پس ببرکت آن اسم بجهت من آفتاب برگردانید مطلع در اخبار
ماثوره اهل بیت باسانید صحیحه چنین آمده که حق تعالی آفتاب را جهت حضرت امیر المومنین ع
دو نوبت برگردانید یکی نوبت در ایام حضرت رسول ص و نوبت دیگر بعد از وفات آنحضرت اما
بیان واقعه اول مرویست از اسماء بنت عمیس که او گفت که حضرت رسالت پناه ص روزی در
خانه من خوابیده بود و سر مبارک آن سرور در کنار علی ع بود و آنحضرت نماز عصر بجا
نیاورده بود تا آنکه آفتاب بغروب نمود چون حضرت رسول ص از خواب بیدار شده دریافت
که علی ع نماز عصر نگذارده بود دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا بدرستی که علی در طاعت
تو و طاعت رسول تو بود میخواهم که آفتاب را بجهت او بازگردانی تا نماز بگذارد که از او فوت شده
قیامت نماید اسماء بنت عمیس گوید که بخدا سوگند که دیدم آفتاب بعد از غروب بازگشت و بعد از آن
طالع شد هیچ کوهی و زمینی نبود مگر آنکه آفتاب بر آن کوه و زمین بتافت تا آنکه علی ع برخاست
و وضو ساخت و نماز عصر بجا آورد و بعد از فراغ آنحضرت از نماز آفتاب بار دیگر بجانب مغرب شتافت
و روایتی است که آفتاب بدعای امیر المومنین ع رجوع یافت اما رد آفتاب بر آنحضرت بعد از
وفات حضرت پیغمبر مرویست از جویریه بن مسهر که گفت که ما با سپاه اسلام در رکاب ظفر
انتساب شاه ولایت از قتل خوارج مراجعت نموده می آمدیم تا چون بزمین بابل رسیدیم
وقت نماز عصر در رسید پس آنحضرت ع و همگی سپاه اسلام از مرکب پیاده شدند آنحضرت

کرای

کرای مردمان بدرستی که این زمین که الحال در او فرود آمدیم زمینی است که از رحمت الهی دور است
و سه مرتبه بر اهل این زمین عذاب نازل شده و بعد نیافت که آنحضرت فرمود که
و دو نوبت مورد عذاب گردیده و منتظر نوبت سیوم است و این زمین از زمینهای قوم لوط
است که با اهلش زیر و زبر گردیده و اول زمینی است که در او بت پرستیده اند و هیچ
نبی و وصی را جایز نیست که در این زمین بنماز قیام نمایند و لیکن شما را رواست که در روی
نماز گذارید و با امر عبادت در آن قیام نمائید پس مردمان از راه بکنار آمده مشغول
نماز گشتند اما آنحضرت ع سوار دلدل شده از آن مکان روان گردید جویریه گوید که
من خود گفتم که بخدا سوگند که من از دنبال امیر المومنین ع میروم و نماز خود را با آنحضرت
می گذارم پس از عقب آنحضرت ع در آن دشت روان شدم و از پی او میرفتم که هنوز از
پل سوراء نگذشته بودم که آفتاب از نظر غروب کرد و وقت مغرب رسید و در این هنگام
شکی در دلم بهم رسید که آیا چه سر است در اینکه نماز عصر از حضرت امیر ع فوت گردید پس
آنحضرت التفات بمن نموده فرمود که ای جویریه شک کردی در مقام بنیادی و در باب
و گمان فاسدی کردی گفتم ای امیر مومنان میدانم که نماز عصر نگذارده و الحال آفتاب غروب کرد
و هنگام نماز شام رسید پس آنحضرت ع از مرکب فرود آمده وضو ساخت بعد از آن
بایستاد و بکلامی تلفظ نمود که من خیال آن نتوانستم کرد و لیکن آن قدر دانستم که گویا عبرانی
بود بعد از آن باواز بلند گفت پس بخدا قسم که نگاه کردم ناگاه دیدم که خورشید از میان دو
کوه بر آمده مینماید و صدای از او شنیدم میرسید که آن پادشاه کشور توحید مشغول
فریضه عصر گردید و من نیز با آنحضرت نماز گذاردم و در واقعه بسیار متعجب بودم چون از نماز
فارغ شدیم آفتاب از نظر ما غائب گردید و فرمان تقدیر نقاب ظلمت فرو بر چهره ستاره ها
کشید پس آنحضرت ع متوجه من شده فرمود که جویریه بدرستی که خدای عز و جل
میفرماید که فسبح باسم ربک العظیم بخدا سوگند که خدای عز و جل رجوع آفتاب را باسم اعظم او
درخواستم پس خداوند عالم ببرکت آن اسم اعظم آفتاب را بعد از آنکه غایب شده بود بجهت
من رجوع فرمود پس جویریه بعد از مشاهده این معجزه باهره از آن سرور گفت برب کعبه قسم
تو وصی حضرت پیغمبری پس از کلام امیر المومنین مستفاد میشود که مقصود از اسم عظیم و اسم اعلی
که در آن دو آیه مذکورست اسم اعظم است فصل طایفه دیگر روایت کرده اند که

باسمك العزيز باسمك العظيم والعزيز بمحمد والعظيم علي يعني قوله فسبح باسم ربك العظيم
ومعناه سبح ربك الاعلى لان تقديس الصفات توحيد الذات ومحمد وعلي عم في العظمة
اعلى من كل موجود لانهما عين الوجود وحقيقة الموجود واقرب الى الذات من سائر
الصفات يعني مروي است كه آنحضرت عم در دعا جهة رد آفتاب باين دو كلمه تكلم نمود
كه باسمك العزيز باسمك العظيم شيخ ميفرمايد كه العزيز كه امير المؤمنين عم در دعا با وتوسل
نمود حضرت محمد است وآن بزرگوار علي است يعني قول الهي كه فسبح باسم ربك العظيم و
اينكلام تمام مقام اوست كلمانيست كه ترجمه انجانست كه تسبيح پروردگارت با كه
عظيم علي است بزرگ اسمش كه عظيم علي است بجهة آنكه تقديس صفات توحيد و تنزيه ذات
ومحمد وعلي عم كه صفت الله اند در مرتبه عظمت بيشتر از هر موجود زيرا كه ايشان زبده و خلاصه
وجود و سبب پيدايش هر موجودند و نزديكترند بذات احديت از باقي صفات و خلاصه
معني اين بنا بر تفسير بزرگوار اينست كه تسبيح كن پروردگار خود را باسم بزرگوار كه علي كه محمد و علي
است واسم بزرگ وصف خدا و بزرگوار و متعالي است تتمه واليه الاشاره بقوله فكان قاب
قوسين او ادنى وليس ذلك في قرب المكان لان الرحمن جل عن المكان بل ذلك قرب الصفات
من الذات وذلك قرب الواحد من الاحد لانه الكلمة العليا التي لم تسبقها كلمة في الازل ولم
تزل والنور الذي تشعشع عنه الوجود وانتشر من كماله كل موجود والاسم المقدم على سائر الصفات
ذات تعرف الاحدية بالوحدانية فهو الاسم العلي العظيم و سوی اینکه نور محمد و علی نزدیکترین صفات
است بذات اشاره است بقول الهی در حکایت معراج در سوره نجم که ترجمه اش اینست که نبود
مابین لفظ الهی و سماع محمد مقدار دو قوس بلکه نزدیکتر و آن نزدیکی قرب مکانی نبود زیرا
که خداوند مهربان منزه و مقدس است تا احتیاج بمکان بلکه این نزدیکی که حضرت را داد
شبیه بدان نزدیکی صفات است بذات احدیت مجرد منزه از جهت و مکانت و این نزدیکی قرب واحد
بحضرت احد بجهة آنکه واحد آن کلمه علیا است که ما در شده از ذات احدیت و سبقت یافته
بروی هیچ کلمه در ازل و مسبوق نبوده بهیچ چیز از مجمل و مفصل و آن نوری است که متفرق گشته
از وی پرتو وجود و انتشار یافته از کمال انبساط او هر موجود و آن اسمی است که مقدم است
بر باقی صفات زیرا که بوی دارای کنت کنزا مخفیا غرض حق از ابداع وجود تعرف ذات واجب
الوجود است و هر اینجا باعث معروف شدن آن ذات است نزدیکتر است باو و جمیع صفات

وظهور

خلق الله

وظهور و تعرف ذات احدیت بوحدانیت است که صفت واحد است چه بمصدوقه و لما
نوری وحدانیت صفت اوست و دلیل واضح تعرف و معرفت اوست؛ ان ذات خفی نکرد
ظاهر شناخت؛ تا خلق نکرد حضرت را نشناختند؛ بلکه نتیجه شناسایی شناخت کامل چون از جمیع ما
سوا برتر و از همه اشیا بحضرت کبریا نزدیکتر است اوست آن اسم علی عظیم که مذکور است در
کلمه فسبح باسم ربك العظيم تتمه واليه الاشاره في التخصيص بقوله فاوحى الى عبده ما اوحى
والمراد بالعبد هنا التقرب لانه في المقام الخاص فسماه باسم الخاص وكان الوحي اليه في ذلك
المكان ان عليا امير المؤمنين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين يعني سوی قرب و منزلت
اشاره است که در تخصیص و تشریف آنحضرت باضافه او بسوی خود در قول الهی در سوره
نجم که ترجمه اش اینست که پس وحی نمود بسوی بنده اش آنچه وحی نمود و مقصود از لفظ
عبد در این کلام بیان قرب آنحضرت زیرا که چون متمکن بود در مقام اختصاص و قرب
پس خدای عز و جل نامید او را باسم خاص بندگی اگر یکبار گوید بنده من ! جهان پر شود
خنده من؛ تبرك گردد بندگی اوست؛ بود نعمت و تبصره بنده من؛ و آن وحی که در آن
مکان مقدس بسوی حضرت آنحضرت شد این بود که بپیغمبر بدانستی که علی امیر مؤمنان
و امام متقیان و کشانده است بسوی بهشت کسانی را که رخسار و دسته پای ایشان
بوضاءت نور وضو روشن و درخشان است و تفصیل ... در بیان وحی
یعنی مذکور است که سید اوصیاست و نجیب خلیفه ایست که جانشین خود کرده او را
خاتم انبیا و اسم علی عاصم مختتم الهدی فصل در بیان فضل اعلم ان اسرار الکتاب الالهیه و سر الولایة
والهدایة والرسالة الاسم الاکبر و اسرار العظیم فاتحة الکتاب و سر الفاتحة فی مفتاحها و هی
بسم الله الرحمن الرحیم و فیها اشارات ثلث الاول قوله سبحانه و اذا ذکرت ربك فی القرآن
وحده والمراد من هذا الذکر والوحده قوله بسم الله الرحمن الرحیم لانها ذکر اسم وحده یعنی
فصل است که بسیاری از علما بیشمار بودند دقایق و بسیاری از لطائف و عجایب ملکوتی حقایق
در پس حجاب عبارات جلوه مینماید لولا ان تکذبون و ذکر فصل است که از کر بیان بیان نیست
هر تفسیری ... جان ما ... لولا ان تفندون که جواهرات و آن اسرار کتب الهیه
گوهر غلطان سر ولایت و هدایت و رسالت و اسرار غیب که در خزانه علم فاتحة الکتاب
و دفاین است و سر سوره فاتحة الکتاب سر مفتاح اوست و حیات بخش جمیع ممکنات است

و نور افزای نفوس مقدس سر و شنکان دکلکفا صباح او و ان کلمه لا معه بسم الله الرحمن الرحیم
وورد از سه شاده است اولا اینست که انچه خدای تعالی در سوره اسری فرمود که ترجمه
اینست که وهر گاه ذکر کنی پروردگارت را در خواندن قران تنها او و مراد انکه ذکر حق
در اینجا آیه است کلمه کریمه بسم الله الرحمن الرحیم است بجهة انکه این کلمه است که ذکر خدا است با
وصف توحید حضرت **معلم** در تفسیر علی بن ابراهیم منقولست که حضرت رسول صلعم چون
مشغول میشدند و بجهت صوت قراءت مینمودند منافقان ترسیدند چنانچه کشتند و استماع مینمودند
و انحضرت انا بر اجتماع بسیار منافق بود و بعد از نزول این شریفه همین که قراءت بسمله
میکردند و باتش سطوت قاهره این انحضرت اسلام از حوالی بلاد فرار مینمودند و ایضا
در ان کتاب از امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود بسم الله الرحمن الرحیم شانه
کلمه ایست که بجهر و بدفع صوت خوانده شود و اول این آیه است که خدای عز و جل فرمود که و اذا
ذکرت ربک فی القران وحده ولوا علی ادبارهم نفورا و ایضا در کتاب مذکور بروایت ابو
بصیر از انحضرت صلوات الله علیه مرویست که گفت از ابو عبد الله ع از تفسیر این آیه کریمه
پرسیدم فرمود که با بهاء خدا ست و سین سناء خدا ست و میم ملک خدا است و الله خدا
همه اشیا است و رحمن است بجمیع خلایق عموما و رحیم است بمومنان خصوصا **تنبیه**
فهی تحتوی علی الوحدة والوحدانیة والتوحید والواحد صفة الاحد والواحد هو
الاول وهذا ذکر الذات بطاهر اسم الاعظم دوم از اشارات عقلیه اینست که عدد حروف
این کلمه نوزده است و عدد لفظ واحد که اسم الهیست نیز ۱۹ است بلکه این کلمه مشتمل و
محتویست بر وحدت و وحدانیت و توحید و واحد که مشار الیه عدد بسمله است
صفت احد و صادر از حضرت احد است و همان فیض اول که فاتحه گشته اند در یای احدیت
و انکه مذکور شد ذکر ذات و صفاتست بطاهر اسم اعظم **تنبیه** الثالث قوله بسم الله الرحمن الرحیم
فهو اشارة الی باطن السین و سر السین الذی بین الباء و المیم الذی قال علی امیر المؤمنین ع انا
باطن السین انا سر السین فهو الاسم المخزون فهو باطن الاسم الاعظم فاذا فتح الباب و
الالباب فاستخرجوا من اسرار الکتاب اسما جامعا للذات و الصفات و سر الذات و الصفات
تلک هو الاسم الاعظم الذی یجاب به الدعوات و تنفعل به الکائنات سیوم اینست که
بسم الله الرحمن الرحیم اشاره است بباطن سین و سر سین که میان با و میم ابجد است که حضرت

امیر

امیر المومنین ع در حق ان فرمود که من باطن سینم من سر سینم بلکه حضرت ع باطن اسم اعظم ا
بیان ان میفرماید و میگوید است که حرف سین از این کلمه عظیمه بنابر تفسیر حضرت ابی عبد الله ع
سنا الهی است و ان نور نبوت است که از بارقه احدیت برخشید و جهان از انبساط
نور عشق روشن کردید و باطن ان نور ولایت است و ایضا سین اسم سامی حضرت پیغمبر است که
یس والقران الحکیم و سلام علی الیاسین چنانکه ولایت باطن نبوت است علی ع باطن این
اسم است بلکه امیر المومنین ع سر سین و باطن اسم اعظم است و بیقین و وجوه بکلید لطف الهی
باب مدینه الله ع اکاهی از اصحاب عقول کشوده کردد هر اینه بسرایج منهم و هاج اسمی را که جامع
صفات و سر ذات و صفات است از کتاب الهی که گنجینه اسرار نا متناهیست استخراج نمایند لیس
اینست ان اسم اعظم که دعوات بسبب ان باجابت مقرون میشود و کائنات منفعل و تابع
او منفعل و متاثر میکردند **فصل** بس مراد ده اما سر الباء و فانها للنبوة والنقطة للولایة
الثالث ان السین عدد حروفها سین و نون و عدده ۱۲۰ و هو اسم علی ع والمیم میم عدد ها
۹۲ و هو اسم محمد فاسم الله الذی هو ... و هما الالف المعطوف والکلمة التامة التی ظهر بها الوجود
و فاض سرها علی کل موجود لان علیا او احدا انبسط کل منهما در این فصل است و در بیان این
حروف این کلمه کریمه و باطنها و رموز خفیه ان باشارات عقلیه و بر واقفان سرائر آیات بینات
مخفی و پوشیده نماند که حقایق محرده در وجودات خود صور علمیه حقند که باعتبار تعلق اراده
بتوجیه والقا ان بمخاطب مقربها محقق از علم ممتاز میکردد و دو از سماء سمو ذاتی بعد معالی
تنزل و کتاب بعلبابی تنزل نموده بر سمع و بصر و قلب انسان جلوه مینمایند و با وجود این تنزل
ظهور در مطالب حروف هیچکه حقیقت قدسی شعار شان در ذات خود از الایه تلکه
و حفظ ... ستره و لان فی مراقعه محفوظ است کما نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بسیاری بود ذات
مدار ترکیب کلام بر حروفست که همه ان حروف با الف و انها و الف نقطه واحده است چه الف
تکرر نقطه مرتسم میشود و از الف العین بیان مید نقطه واحده کالمختلفات الف الغیب
الالفات و حروف الف مصدر و منشاء جمیع حروف و مختلفات و ان بوسیله علم ب
اول الالف تا مه مانده و ان الف غیب الف غیر معطوفه بر مسیا میشود دوم الف معطوف مثل ...
و اخر هی الالف الاف بسیط الف حامل است و سر و حقیقت الفاتست که در حروف او تمتد و منبسط
سیوم الف معطوف مثل لا و چون حقیقت هر حرفی صورت علمی است و صور علمیه عبارتست از

اسمای الهی است پس حقایق حروف مطابق است با صور موجودات و چون تقدم عقل
کونیه نفس اول و عدد او پنجاه و اول ما خلق الله نوری پس نقطه واحد ما است و باعتبار اشتمال او بر علم و عقل
و روح القدس معروف بالف لینت و الف غیر معطوفست و در صحیفه وجود مبدا و منتهای حروف
است باین اعتبار که روح در مرتبه ثانیست و مبین نفخت فیه من روحی است الف ملفوظ
و حروف ولایت و حقیقت نبوت و قیام او بقیام الف اشاره است بقیام قیامت و نقطه تحتانی
با اشاره است بولایت چه همچنانکه قیام حرف با بنقطه است همچنین کمال و تمام نبوت بولایت است از اینجاست
که آنحضرت عم فرموده که انا النقطة تحت الباء یعنی منم آن نقطه که در زیر باست و باین اعتبار که ظاهر آن
و باطنش ولایت معروف بالف معطوف چه همچنانکه الف با بحرف لام از الف و لام است در آن
مقصود هر یک تبعیت تا تمام همچنین نبی و ولی و مشتمل است بر نبوت و ولایت که هر یک منوط
بدیگری و الله اعلم و مقصود شیخ قدس سره در این مقام اینکه هر یک از حروف بسم الله کلمه کریمه
مشتمل است بر سر نبی و ولی اما سر حرف با اینست که الف برای نبوت و نقطه از برای ولایت
چنانکه گذشت در سین اینکه زبر و بینه سه حرفست و عدد آن ۱۲۰ و مطابق اسم علی عم همچنین
زبر و بینه میم نیز سه حرفست میم و عدد آن با عدد نقطتین ۹۲ است و این عدد اسم محمد
نبی صلی الله است نور مقدس نبوی فاتحه کتاب ایجاد است همچنان نقش نخستین که کاتب قضا و مفاتح کلام
ملک علام رقم نموده کلمه ایکانه است که بحقیقت مصدر اسم محمد و علی است و شیخ قدس سره آن کلمه را
نقش رقم نموده تا اشعار کند بآنکه مراتب ذات ایشان در نبوت و فطرت یکی بود و اینکه
نیکو دو روی میمون و اینان الف معطوفه کلمه تامه اند چنانکه باو پدید گشته حضرت وجود
و تعین یافته و سینه بر هر موجودی کلمه انکله و احدیت که صادر شده از اصل و جلیه وجود و از مبدا
واحد انبساطا فته هر معدود مطلع بعرض میرسانند که عوالم کلیه چنانکه محققان گفته اند هجده است
عقل کل و نفس کل و افلاک تسعه و عناصر اربعه و موالید ثلثه و در تحت هر یک هزار عالم مندرج است
که علم بتفصیل آنها مخصوص جناب احدیت عز شانه و نور مقدس نبوی و ولی عم مبدا و مصعد
۱۸ هزار عالمست و از لطایف اسرار این کلمه طیبه است که اعداد آن نوزده است عم فاتحه کتاب وجود
مصحف شهود است همچنین کلمه بسم الله مبدا کلمه بسم الله الرحمن الرحیم و فاتحه هجده حرف
مطلقست پس حرف با رمز آنحضرت صلی الله علیه و هر حرفی اشاره بعالمیست والله اعلم فصل والد
علی تحقیق هذه المباحث والتاویل ما رواه عمار عن امیر المؤمنین کتاب الواحد و اثنا عشر یا عمار باسمی تکونت

الکائنات والاشیاء و باسمی دعا سایر الانبیاء و انا اللوح و انا القلم و انا العرش و انا الکرسی
انا السموات السبع و انا الاسماء الحسنی و الکلمات العلیا و این کلام اسم علی اسم محمد
لو ظهرت الولایة بغیر النبوة لم تظهر الا انسان تحت الحیوان فانه کان الانسان کان
من غیر عکس دلیل بر صحت این مباحث و تایید که مذکور شد حدیثی است که عمار از حضرت امیر
المؤمنین عم روایت کرده و آن در کتاب [illegible] مذکور است که آنحضرت فرمود که ای عمار بدانکه
من هستی یافت تمام کائنات و بنام من دعا کرده اند جمله انبیا و منم لوح و منم قلم و منم عرش و منم
کرسی و منم آسمانهای هفتگانه و منم اسماء حسنی و کلمات علیا اما مراد آنحضرت
که سبب ایجاد لوح و قلم و عرش و کرسی منم چه نور انور حضرت پیغمبر عم کلیست
حضرت عم از روی یکانگیست هر مرتبه که نام آنحضرت هست آنحضرت رسول نیز هست
عکس نیست زیرا که ولایت در تحت نبوت داخل و مشمول است چنانکه انسان در تحت
و حیوان محیط و مشتمل بر او است چه هر جا که انسان است البته حیوان نیز شامل است
قول آنحضرت عم که فرموده منم اسمای حسنی حق اشاره است بآیه وافیه در سوره اعراف
لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی از برای حق است اسمهای نیکو بخوانید او را
ان اسما و قوله اشاره است بآیه در سوره انفال لیحق الحق بکلماته
مفهوم خدای تعالی که ثابت گرداند حق را بآیات و کلمات در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است
که مراد از اسما و کلمات ائمه اند است عم پس بنابراین کلام آنحضرت
محیط و مصدر ائمه اثنی عشر چه نور ایشان و طینت و ارواح ایشان همه یکیست و بحقیقت
و منعقد بیان السلم تنبیه والیه الاشارة بقوله فی صدر القرآن الشریف الم و لما والذکر الحکیم
حرف من حروف الاسم الاعظم ذلک الکتاب لا ریب فیه قال الکتاب علی عم هو المتقین
کل متقوی ... لانها لا تحترق بالنار
هذا البیان اسم محمد چنانکه بینه ... اسم علی است عم یقول الحمد و القرآن عظیم
چه عدد بینه مطابق اسم محمد چنانکه بینه الف موافق اسم علی است علیهما و در بیان این کلمه
امام عم روایت کرده که گفت این حروف مقطعه اسم اعظم و شیخ قدس سره باقتضا مقام
از این سوره با تفسیرات ذکر نموده ترجمه آن فالله یعلم بیست که آن کتابی که در صفای تحقیق
ساو یه بانزال الان مجموعه داده بود این کتاب کاملست یعنی قرانیکه هیچ شک و شبهه نیست در این

یعنی از ظهور رجعت و وضوح دلالت بنا بر آیت که هر که در آن ایمان تابع نماید از ریب آزاد باشند و دانند
که شبهه باد در آن بجا است علی بن ابراهیم بروایت ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام نقل نموده که آنحضرت
فرموده که این کتاب علی است که هیچ شک و شبهه در او نیست بلکه نماینده است پرهیزکاران تقوی را
و این بیان حال شیعیان ما است و ایضا از امام علیه السلام منقول است که فرمود که تقوی چیزیست که
آدمی را از آتش دوزخ نگاه دارد و هیچ چیز از آتش دوزخ کسی را نگاه نمیدارد بجز دوستی علی و موید این
روایت اینکه کلمة التقوی در اخبار ما تاویل بآنحضرت و بدوستی آنحضرت است از آنرو که حضرت بحقیقت
آتش جهنم است از دوزخی و بنار تو امامت سوختنی است قوله باب دوستی و یقینی علی نیران بشیعیان هم سرد
سلام میگردد یعنی حضرت جمله کردهای نکو بروز حشر عذاب میکرد خطبه [illegible] محکم بعشق علی که کارها
همه از وی تمام میکرد ترجمه قوله الذین یؤمنون بالغیب قال الغیب ثلثة یوم الرجعة و یوم القیمة و یوم القائم ع
هی ایام آل محمد علیهم السلام و الیها الاشارة بقوله و ذکرهم بایام الله فالرجعة لهم و یوم القائم ع لهم و یوم القیمة
حکم الیهم و معول المؤمنین فیه علیهم [illegible] مذکوره در وصف متقیانست و ترجمه آن والله اعلم اینست که
آنکه [illegible] بصرف عقیدت میکنند یعنی نادیده و علی بن ابراهیم در تفسیر سوره جن از امام علیه السلام
روایت کرده که غیب [illegible] روز رجعت [illegible] روز قیامت [illegible] و ظهور حضرت
قائم و آن روزهای آل محمد است و بسوی این ایام اشاره است بقول الهی در سوره ابراهیم که ترجمه
[illegible] اینست که پند ده ایشان را بروزهای الهی و وقایع آنها پس روز رجعت از برای ایشانست و روز ظهور
[illegible] از برای ایشانست و روز قیامت برای جزای دوستان و دشمنان ایشانست و فرمان در آن
روز با موالی مرجوع با ایشانست و اعتماد مؤمنان در آن روز بسوی ایشانست و هم در تفسیر
در بیان ایام الله بجای روز رجعت روز [illegible] مسطور است والله اعلم ترجمه الذین یقیمون
الصلوة قال الصلوة بالحقیقة حب علی ع لان الصلوة هی الصلة بالله و لا صلة للعبد بجوار الرب
و رحمته و جواره الا بحب علی ع فقد اقام الصلوة و کل صلوة غیرها من المکتوبة [illegible] اذا لم
معها الولایة فهی مجاز [illegible] در طاعت
معانی عبادات [illegible] مذکوره بر صفت متقیانست [illegible] اینست که ایشان [illegible]
نماز را معصوم فرموده که [illegible] حقیقة حب علی است زیرا که نماز یعنی پیوستنی است بجانب مقدس [illegible]
[illegible] بر دوستی علی [illegible]
که [illegible] نماز کرده [illegible] بجای آورده و صورت نمازهای مکتوب هر گاه [illegible]

ولایت

ولایت بجا نیست مقبول درگاه حق تعالی نیست و نماز مجازیست نه بلکه صلات [illegible]
عبادت کرده نه بروشی که مأمور گشته بلکه براه دور سلوک طریق [illegible] گمراه است و [illegible] طاعت
عاصی درگاه و عبادتش قربت نیست [illegible] ترجمه قوله و مما رزقناهم ینفقون ای و لا انفاق الذی یعنی به التقوی
و تجویبه الارواح و الاجساد من العذاب الالیم و هو معرفة آل محمد [illegible]
الانفاق [illegible] النفاق [illegible] صفات متقیانست ترجمه والله اعلم آنکه صفت
جماعت اینست که از آنچه بایشان داده ایم انفاق میکنند [illegible] امام
علیه السلام در بیان معنی باطنی این آیه [illegible] انفاق [illegible]
نفوس عباد و نجات [illegible] ارواح و اجساد [illegible] از عذاب دردناک روز معاد معرفت آل محمد
و شناسا بودن بحقوق ایشانست [illegible] انفاق [illegible]
باشد معرفت حقوق آل محمد و شناسائی مراتب و مقامات ایشان و این معنی حقیقی انفاق است [illegible]
معنی مجازی و اگر چه [illegible] باشد مانند انفاق مال [illegible] با اهل استحقاق [illegible]
و معرفت [illegible] انفاق نیست [illegible] شقاق [illegible]
که قوی گردد [illegible] انفاق [illegible] که آل محمد صلوات الله علیهم [illegible]
متقیان متابعت ایشان [illegible] حیات [illegible] معرفت ایشان [illegible]
جان مستمند [illegible] مجازی [illegible]
[illegible] و اگر چه واجب [illegible] تصفیه [illegible] آیین انفاق که قوی
گردد [illegible] علت [illegible] معنی معرفت غیر آل محمد مقوی نفاق [illegible] خلاف و شقاق ترجمه
قوله والذین یؤمنون بما انزل الیک یعنی فی حق علی انهم [illegible] یؤمنوا بما انزل فی حقه [illegible]
بغیره [illegible] ایمان فهو مجاز [illegible] و الیه الاشارة بقوله یا ایها الذین آمنوا آمنوا [illegible]
انهم آمنوا و سماهم مؤمنین ثم قال لهم آمنوا و هذا تناقض و لیس بتناقض و لکن معناه [illegible]
الذین آمنوا بمحمد آمنوا بعلی حتی یتم ایمانکم [illegible] اوصاف متقیان [illegible] ترجمه والله اعلم
اینست که ایشان [illegible] آیات نازله در حق علی
زیرا که ایشان اگر [illegible] بسوی [illegible]
حقیقة ایمان نیست و اگر گفته شود که ایمان [illegible] مجازیست که [illegible]
این معنی است اشاره بقول الهی در سوره نساء که ترجمه [illegible] ایمان [illegible]

بیاورید

دیگر بوده‌اند و کلام بحسب ظاهر نقیض یکدیگر نبود حال آنکه نقیض نیستند بلکه معنی آیه اینست که ای کسانی که
ایمان آورده‌اید به نبوت محمد ایمان بیاورید بولایت علی تا آنکه باشد ایمان شما و کفر [illegible]
سنگینی [illegible] قوله و ما انزل من قبلک یعنی فی حق علی قوله و بالآخرة هم یوقنون یعنی
یصدقون ان حکم الآخرة [illegible] کما ان حکم الدنیا [illegible] اولئک علی هدی من ربهم یعنی لهذا
الدین و اولئک هم المفلحون [illegible] بهذه المعرفة و همچنین قوله [illegible] در وصف متقیان که ترجمه آیات
مذکوره [illegible] نازل شده بر پیغمبران پیش از تو [illegible] در حق علی و همچنین قوله [illegible] در بیان
ایشان که ترجمه اینکه و ایشان بآخرت [illegible] یقین دارند باینجا است که تصدیق میکنند
باینکه حکم آخرت [illegible] است همچنانکه حکومت دنیا واگذاشته شده بسوی او آن گروه که بوده‌اند
بوده‌اند بصفات و موصوف باین صفات [illegible] دریافت [illegible] راه و نشان [illegible]
[illegible] بعد توفیق [illegible] راه صواب یافته [illegible] امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده که ببرکت این دین و ملت
[illegible] ایشانند رستگاران از [illegible] دو عقاب [illegible] رستگاران [illegible]
ثواب [illegible] دلیل اختصاص فلاح است [illegible] رستگاری [illegible]
و رستگاری [illegible] امام ع در تفسیر اینکلام فرموده که [illegible] اختصاص فلاح باین جماعت [illegible]
علی است و شناسا بودن ایشان [illegible] آنجناب [illegible] فصل و من هذا الباب ما روی
سلمان الفارسی و ابوذر الغفاری رض عن امیر المؤمنین ع انه قال من کان ظاهره فی ولایتی اکثر من
باطنه خفت موازینه یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة و اذا عرفنی بذلک فهو
مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن
ذلک فهو شاک مرتاب یعنی از باب آیات و روایات مذکوره است حدیثیکه سلمان فارسی و ابوذر غفاری
از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود که هر آنکه ظاهر او در ولایت من بیشتر از
باطن او است یعنی بزبان اقرار کند [illegible] سبک خواهد بود روز قیامت سنجیدهای او
ای سلمان کامل نمیشود ایمان مؤمن تا آنکه بشناسد مرا بنورانیت و هرگاه شناخت مرا بنورانیت
آنکس مؤمنی است که خدای تعالی عیار دل او را در بوته امتحان پاک [illegible] ساخته برای قبول ایمان
و گشاده گردانیده سینه او را برای گنجیدن اسلام و شرایط آن و دانا گردیده بمعارف دین خویش و
بینا گشته [illegible] و هر آنکه [illegible] این سعادت محروم [illegible]
است البته شک کننده است در [illegible] مبتلا است [illegible] معرفة آنحضرت [illegible]

بونکوبم

۳۳۶

بنورانیت [illegible] واجب الاتباع مفترض الطاعه [illegible] و انوار [illegible]
ولایت او [illegible] انکلام [illegible] حضرت اشاره است باین [illegible] واقعه در سوره
اعراف فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون علی بن ابراهیم
تفسیرش روایت کرده که مراد از نور امیر المؤمنین است و ترجمه آیه اینست که پس آنکسانی که [illegible]
[illegible] و تعظیمش کرده‌اند و یاری داده [illegible] نوری که فرستاده شده با او [illegible]
آنگروه که ایمان آوردند [illegible] و تعظیم کردند و یاری دادند و متابعت امیر المؤمنین [illegible] ایشانند رستگاران
[illegible] کلام [illegible] ایمان مؤمن بعد [illegible]
تا آنکه [illegible] رسول [illegible] متابعت [illegible] شناسد [illegible]
[illegible] تمام معارف اسلام [illegible] مذکوره است [illegible] در سوره نساء که یا ایها الناس
قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا علی بن ابراهیم [illegible] در تفسیر [illegible]
والله [illegible] ای مردمان [illegible] دلیل [illegible] و بسوی شما
نور [illegible] امیر المؤمنین است و ایضا [illegible] سوره شوری [illegible] ولکن جعلناه
نورا نهدی به من نشاء من عبادنا علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت [illegible] ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر
[illegible] مذکوره [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عن ابی حمزه عن ابی جعفر [illegible]
فی قوله سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا یعنی علیا و علی هو النور فقال نهدی
به من نشاء من عبادنا یعنی علیا هدی به من هدی من خلقه [illegible] ابو حمزه ثمالی [illegible] امام محمد باقر
در تفسیر قول الله تعالی [illegible] ترجمه اینست که نبودی تو که [illegible]
قرآن [illegible] سعادت و شقاوت معلوم [illegible] دعوت کردن
[illegible] ایمان [illegible] کسی [illegible]
[illegible] ابو جعفر ع [illegible] نور علی [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible]
[illegible] هدایت کرده [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
مکتوب است که الله نور السموات و الارض [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

چه امور دین و دنیا و انوار شریعت بیضا بلوامع مشرق هدایات آن مهر سپهر ارتضا پیداست و اسرار الهی
در رموز و معانی کلمات [illegible] آن جناب هویدا و هیچکس را از اهل جهان طریق وصول بحر عرفان
و شناخت الوهیت بهیچ وجه ممکن نیست که لا تدرکه الابصار و هیچکس را از ظلمتکده امکان بمنبع عین
الحیوة ذات احدیت از هیچ جهت و تعیین نه که و لا تحویه الافکار لکن اگر کسی دیده دل را بکحل الجواهر
هدایات آن سرور بنورانی گرداند و از شاهراه متابعت و باب الفیض ولایتش خود را ببلد الامین [illegible]
رساند [illegible] که صفحه صافیه ضمیرش از آثار محبت [illegible] کالبدر فی الشهور [illegible] دوست [illegible]
انکشاف العرفان دوستدار [illegible] باشد [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] تفاوت [illegible] ولایت [illegible] مردم [illegible] شک و شقاق و بعلامت
و نفاق موسوم کنند هم ایشانند که در روز قیامت از روی حسرت و ندامت گویند یا
و یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله مولوی [illegible] یقین [illegible]
ظاهر [illegible] ایشان [illegible] چشم نابینا از خورشید [illegible] چه مانند [illegible]
صورت شاهد ایمان و چهره با هره عرفان در آیینه نورانیه معرفت آنحضرت بوجه کامل الظهور [illegible]
حدیث مذکور فرموده که یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و
هو الدین الخالص یعنی ای سلمان و ای جندب [illegible] که مرا شناختن بنورانیت شناختن خداست و
شناختن خدا شناختن منست و مرا شناختن بنورانیت دین خالص است مطلع کلام آنحضرت
صلوات الله علیه [illegible] آنکه [illegible] و استعینوا بالصبر و الصلوة فرموده اند که [illegible]
ولایت منست [illegible] مذکور خواهد شد [illegible] که نماز عبارت از ولایت [illegible] است
[illegible] ولایت [illegible] صحت نماز مشروطست بولایت و [illegible] اقرار بامامت [illegible]
فرموده اند که نماز ولایت منست [illegible] از مقوله تسمیه شرطست باسم مشروط یا از قبیل تسمیه
باسم مسبب [illegible] معرفة الله [illegible] مشروطست بولایت [illegible] از ایجاب
که آنحضرت [illegible] فرموده که معرفت من بنورانیت معرفة الله است یعنی شرط صحت معرفت الله است
و همچنین فرموده که معرفة الله معرفت منست یعنی مشروطست بمعرفت من و بدون آن باطل
و تباه است و مؤید این [illegible] است حدیثی که از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا [illegible] روایت شده که فرمود
من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة لکن بشرطها و شروطها و انا من شروطها [illegible] توحید
موجب فلاح [illegible] و موصل بجنت و رضای خداوند [illegible] لکن بشرط و شروطی [illegible]

از شرط

۲۳۷

از شروط آن کلام یعنی شرط اقرار بامامت تمام ائمه [illegible] و من از جمله ایشانم و اسم ولی [illegible] اینجا است که حضرت
امیر المؤمنین [illegible] فرمود که مرا شناختن بنورانیت دین خالص [illegible] یقین [illegible]
است و در [illegible] آنحضرت [illegible] که شناختن [illegible] بکدام وجه [illegible]
[illegible] معنی است فرمود که باین معنی است که بدانی که مرا شناختن [illegible]
تتمه یقول الله سبحانه و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین بالتوحید و هو الاخلاص و قوله
حنفاء و هو الاقرار بنبوة محمد و هو الدین الحنیف و قوله و یقیموا الصلوة و هی الولایة
[illegible] و یؤتوا الزکوة و هو الاقرار بالائمة و ذلک دین
القیمة [illegible] الدین القیم الاخلاص بالتوحید و الاقرار بالنبوة و الولایة [illegible]
[illegible] آنحضرت صلوات الله علیه [illegible] فرمود [illegible]
بیان نموده که حق سبحانه و تعالی پیغمبران را که مامور [illegible] کتاب [illegible] پرستش کنند خدای را
[illegible] برای خدا دین خود را از شک و شرک [illegible] در تفسیر این آیه [illegible]
بتوحید یعنی پاکیزه ساختن دین است از شک و شرک و [illegible] که میل کنند [illegible]
از عقاید باطله بدین اسلام و آن اقرار است بنبوت [illegible] دین صحیح کامل [illegible]
که مامورند که بپای دارند نماز را و آن ولایت منست [illegible] کند [illegible] البته بپای
داشتن نماز را و آنکه [illegible] ولایت [illegible] شواراست و [illegible]
مامورند که [illegible] اقرار بامامت [illegible] است و [illegible] مامور شده اند بآن دین [illegible]
گواهی داده قرآن باینکه دین راست درست خالص است بتوحید و اقرار است بنبوت و ولایت
پس هر آنکس که اثبات نماید باینها البته قیام [illegible] تتمه یا سلمان و یا جندب المؤمن
الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لم یشک و لا یرتاب [illegible]
[illegible] یعنی ای سلمان و ای جندب [illegible] که مؤمن خالص [illegible]
که [illegible] هیچ [illegible] ما [illegible] گشاده گرداند [illegible]
برای قبول و تصدیق [illegible] شک [illegible] باشند و هر آنکه [illegible]
گوید که چرا و چون [illegible] البته کافر است [illegible] ما از عالم [illegible]
[illegible] حق [illegible] عارف بحقیقت [illegible] معرفت [illegible]
شک [illegible] تتمه یا سلمان و یا جندب ان الله جعلنا [illegible] خلقه و خلیفته فی

ارضه

وبلاده معباده واعطاني ما لم يصفوا الواصفون ولا يعرفه العارفون فاذا عرفتموني هكذا فانتم
مؤمنون يعنى اى سلمان واى جندب بدرستى ودانستى كه خداى تعالى مرا امين خود كرد اينه بر
ازبندگان خود وبخشيد بمن چيزها كه وصف نتوانستند كرد واصفون ونميشناسند ان را شناسايان وهرگاه
بشناسيد مرا بنحوى كه گفتم پس خواهيد بود مؤمنان تتمه يا سلمان ويا جندب قال الله عز وجل
واستعينوا بالصبر والصلوة ولايتي ولذلك قال وانها لكبيرة ولم يقل وانهما لكبيرتان ثم قال الا على
الخاشعين فاستثنى اهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يعنى اى سلمان واى جندب خداى
عز وجل در سوره بقره فرموده كه طلب يارى كنيد از خداى تعالى در مصايب شدايد بصبر و [illegible]
واداء نماز پس صبر محمد است ونماز ولايت من است وجهت انست كه خداى تعالى فرموده كه وبدرستى
كه نماز هراينه بزرگ ودشوار است ونفرموده كه صبر ونماز دشوار وگرانست بعد از ان فرموده
كه مگر بر متواضعان وادام كنندگان بطاعت كه مؤمنان مخلصند وعبادت بر ايشان گران
نيست پس استثنا كرد اهل ولايت مرا كه صفت ايشان انست كه بنور هدايت من بحق بينا
گشته اند وبار ولايت مرا بدوش جان گذاشته اند چه بسيار عالم ناقصان فهم ودرايت
بعلت سخافت عقل انكار نموده اند وطريق ضلالت پيموده بلكه زمين واسمان از تحمل
بار گران زبان بعجز وناتوانى گشودند اسمان بار امانت نتوانست كشيد قرعه فال بنام من
ديوانه زدند تتمه يا سلمان ويا جندب نحن سر الله الذى لا يخفى ونوره الذى لا يطفى ونعمته
التى لا تجزى اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يعنى
اى سلمان واى جندب ما سر خداييم كه پوشيده وپنهان نميگردد ونور اوييم كه فرونشانده
نميشود ونعمتيم كه جزا داده نميشود اول ما محمد است واوسط ما محمد است واخر ما محمد است
پس هر انكس كه شناخت مارا بامامت تحقيق كه تمام وكامل ساخته دين راستين درست خود را
تتمه يا سلمان ويا جندب كنت انا ومحمد نورا نسبح قبل المسبحات ونشرق قبل المشرقات من
المخلوقات فقسم ذلك النور فصيره نصفين نصف نبى مصطفى ونصف وصى مرتضى فقال الله عز وجل لذلك
النصف كن محمدا وللاخر كن عليا ولذلك قال النبى انا من على وعلى منى ولا يؤدى عنى الا على
يعنى سلمان واى جندب بودم من ومحمد يك نور كه تسبيح خدا ميكرديم پيش جميع تسبيح كنندگان و
وبر ساحت هستى مى تافتيم پيش از همه درخشندگان از افريدگان پس قسمت كرد خداى تعالى ان نور را
نصف گشت نصفى پيغمبر برگزيده ونصفى وصى پسنديده پس خداى عز وجل بان نصف فرمود كه بابركت

فالصبر محمد

محمد ونصف ديگر علي شو گويا اشاره باينجاست كه حضرت پيغمبر فرمود كه من از علىام وعلى از منست وادا نكند
كسى از من چيزها بجز من وعلى تتمه واليه الاشاره بقوله تعالى وانفسنا وانفسكم وهو اشارة الى الاتحاد
فى عالم الارواح والانوار يعنى بسوى اتحاد ويگانگى ايشان اشاره است بقول خداى تعالى در سوره
ال عمران كه ترجمه ان اينست كه بخوانيم كسانى را كه بمنزله نفس ماست واين قول اشاره است بيگانگى و
اتحاد ايشان در عالم ارواح وانوار مطلع توضيح اين امر بچگونه است كه گروه نصارى قائل بفرزندى عيسى
بودند نعوذ بالله اين را مسلم ميدانستند وحضرت رسول فرمود كه او بنده ايست فرستاده خداوند
علم وكلمه ايست القا كرده بسوى مريم ايشان از شنيدن اين سخن اتش غضب برافروختند وگفتند
مگر از بنده ديده باشند كه انسانى بى پدر مخلوق گردد حق تعالى اين ايه فرستاد ان مثل عيسى عند الله
كمثل ادم يعنى بدرستى كه مثل عيسى نزديك خداى تعالى همچون صفت ادم است كه خلقه من تراب
وبعد از ان روح انسانى در او دميد وبر همه معلوم است كه حضرت ادم بى پدر ومادر مخلوق شد
وحال انكه هيچكس ولد الله نگفت پس شخصى كه از مادر بى پدر بوجود ايد چگونه ولد الله توان
گفت وبعد از ان بر انحضرت ايه مباهله نازل شد كه ترجمه فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم اينست كه پس هر كه مجادله كند
تو در باب عيسى پس از انكه امد ترا دانستن عيسى كه رسول وبنده است پس بگو ايشان را كه بياييد
تا از براى مباهله بخوانيم پسران ما وپسران شما را وزنان ما وزنان شما را ونفس ما ونفس شما را
بعد از ان جهد كنيم در تضرع ودعا يا اللهم لعنت كنيم بر يكديگر پس بكنيم لعنت خداى را بر دروغگويان يعنى
نفرين كنيم بر اهل كذب چون اين ايه نازل شد حضرت رسول با وفد نجران بمطالبه فرمود هر چند
در محبت مداراة نموديم شما در خصومت وعناد افزاييد اكنون بياييد تا بمباهله مشغول شويم تا
صادق وكاذب ومحق از مبطل ممتاز گردد نصارى بان صورت راضى شده زمان ومكانى
مقرر ساختند وروز ديگر حضرت رسالت امام حسن وامام حسين را برداشته دست امام حسن
بگرفته باتفاق فاطمه زهرا وعلى مرتضى روانه شدند وانحضرت بايشان فرمود كه چون من دعا
كنم شما امين بگوييد واز انجانب ترسايان بعد از تاملات فراوان واز كار مباهله پشيمان شده در
مقابل پيغمبر اخر الزمان صف كشيدند چون مهتر ايشان سيد عالم را با اهلبيت ديد فرياد بر كشيد كه
اى ياران زنهار كه از مباهله اين بزرگوار بپرهيزيد بخداى سوگند كه من روبهايى مينيم كه اگر خداى تعالى خواهد
كوهها را از جا بكند اگر با ايشان مباهله كنيد يك ترسا بر روى زمين زنده نماند
بلكه همگى راضى شده با انحضرت صلح نمودند كه هر ساله دو هزار حله بدهند وجزيه دهند

تسلیم اهل اسلام نمایند وحضرت رسالت بوفد نجران گفت که اگر نصاری با من مباهله میکردند
خدای تعالی ایشان را مسخ کردی بیک آن ایشان آتش فرو ریختی وجمله اهل نجران تا عصافیر هم زایل و
هلاک شدندی بحق الله کریم مر بحث در اینکه حضرت مرتضی علیه السلام بمنزله نفس رسول است و با هم متحد اند
در عالم الارواح والانوار و علامه زمخشری در کشاف آورده که این مباهله قوی ترین دلائل است اما الست
بر امامت واسم بعلی تتمه ومثله قوله تعالى افان مات او قتل انقلبتم والمراد هنا مات النفسانی وقتل
لانهما شیء واحد ومعنى واحد ونور واحد اتحدا بالمعنى والصفة واشترکا بالجسد والتسمية فهما
شیء واحد في عالم الارواح است روحی لحمك بين جنبي وكذلك في عالم الاجساد انت مني وانا منك
ترثني وارثك انت مني بمنزلة الروح من الجسد یعنی مثل قول مذکور است در دلالت بر اتحاد
نور و قول خدای تعالی در سوره آل عمران که ترجمه اش این است که اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد
باز میگردید بر پاشنها دو معنی دارد اول آنست که اگر بمیرد نبی یا کشته گردد دو معنی یکی بر پاشنها باز میگردید یا
که ایشان یکی بوده اند یعنی در اصل اند و یکی بوده اند که متحد اند بحسب معنی و صفت و از هم جدا اند بحسب اسم و جسد
وبیان مدعا آنکه مسند الیه در صیغه مات وقتل ضمیر مفرد است که راجع است بحضرت پیغمبر
و این معلوم است که آنحضرت برسیدن وقت موت از دار رحلت فرمود و حضرت مرتضی علیه السلام
بود که بقتل بعالم بقا انتقال نمود و در این شریفه اشاره است باینکه حقیقت ایشان یک روح است
که باعتبار وصف نبوت مسند الیه مات است و بحسب اتصاف بوصایت مسند الیه قتل است
نبی و وصی یک نور اند در عالم الارواح بدلیل قول حضرت رسالت که ترجمه اش این است که یا علی
تو آن روحی که در میان دو پهلوی منست و همچنین متحد اند در عالم اجسام بشهادت کلام حضرت
سید الانام که بیانش این است که تو از منی و من از توام میراث میبری تو از من و میراث میبرم
من از تو و مرا تو بمنزله روحی از جسد تتمه ودلیل الاشاره بقوله تعالى صلوا علیه وسلموا تسلیما معناه
صلوا على محمد وسلموا لعلی امره بجمعهما في جسد جوهري وفرق بينهما بالتسمية والصفات في الامر فقال
صلوا علیه وسلموا تسلیما فقال صلوا على النبي وسلموا على الوصي ولا تنفعكم صلواتكم على النبي بالرسالة
الا بتسليمكم على علي بالولاية یعنی نسبت اتحاد نور نبی و وصی اشاره بقول خدای تعالی در سوره احزاب
که ترجمه اش این است که ای آنکسانی که گرویده اید صلوات گویید بر رسول او و انقیاد کنید
امر او را انقیاد کردنی و مقصود این است که صلوات گویید بر محمد و انقیاد کنید امر علی را پس خدای تعالی
ایشان را در یک جسد جوهری جمع نموده و تفرقه کرده میان ایشان بتسمیه و صفات در صلوات و سلام

دو فرموده که صلوا علیه وسلموا تسلیما یعنی صدق این امر و صانرا فرموده که صلوات گویید بر نبی
وسلام گویید بر وصی و نفع نمیدهد شما را صلوات شما بر پیغمبر برسالت مگر بتسلیم شما مر علی را بولایت
مخفی نماند که تسلیم یعنی اطاعت و انقیاد امر او و ایضا یعنی سلام و درود گفتن نیز وارد شده و در
تفسیر این مذکوره هر دو معنی ذکر یافته علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل نموده که صلوات
از برای پیغمبر دعا کردن ایشانست برای آنحضرت و تصدیق و اقرار است بفضل او و معنی تسلیم
که اطاعت و انقیاد آنحضرت نمایند بولایت علی و با آنچه تعلق دارد از جانب خدای تعالی نظم
یا سید الانام تو در دو جهان شفیع / میدوزبان ملت مروسال صبح و شام / تر دیدگی توجه عجم
نوسنیم ماند وفیر / در دست ما همین صلوات و والسلام تتمه یا سلمان و یا جندب انا محمد
الناطق وانا الصامت ولا بد في كل زمان من ناطق وصامت محمد صاحب الجمع وانا صاحب
الحشر و محمد المنذر وانا الهادی و محمد صاحب الجنة وانا صاحب الرجعة و محمد صاحب الحوض وانا
صاحب اللواء و محمد صاحب المفاتيح وانا صاحب الجنة والنار و محمد صاحب الوحي وانا صاحب الالهام
و محمد صاحب الدلالات وانا صاحب المعجزات و محمد خاتم النبيين وانا خاتم الوصيين و محمد صاحب
الدعوة وانا صاحب السيف والسطوة و محمد النبي الكريم وانا الصراط المستقيم و محمد الرؤف
الرحيم وانا العلي العظيم یعنی ای سلمان وای جندب بود حضرت محمد گویا باحکام و اوامر الهی
و من خاموش بودم از رموز و اسرار نامتناهی و ناچار است هر زمانی از گویا و صامتی یعنی هر زمانی خالی نبوده
و نباشد از پیغمبری و امامی که گویا باشد باحکام و ما یحتاج خلایق و همچنین خالی نبوده و نیست از ولی
ایشان در زمان ایشان که ساکت و خاموش بوده از اسرار و حقایق و بگو آنحضرت تم سفرهایکه
صاحب جمعت یعنی صاحب جمع اولین و آخرین است با مر الهی در روز قیامت و این اشاره است
بقول خدای تعالی در سوره شوری و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه یعنی وحی فرستادیم بسوی تو قرآن عربی
تا بیم کنی اهل مکه را و حوالی آنرا و بیم کنی مردمان را از روز جمع یعنی روز قیامت که شکی نیست در وقوع
آن و من صاحب حشرم یعنی صاحب حشر هر طائفه که دو هم از اهل مکه در ایام رجعت از ایشان که تکذیب آیات
ائمه کرده اند و این اشاره است بقول الهی در سوره نمل که یوم نحشر من كل امة فوجا ممن يكذب باياتنا
یعنی یاد کن روزی را که حشر کنیم از هر امتی گروهی را از آنکسان که تکذیب میکنند بآیات ما یعنی ائمه را
با ما یعنی که من صاحب حشر دشمنان خدا ام و ایشان غاصبان حق آنحضرت اند و بنابراین قول
آنحضرت اشاره است بآیه و نعم در سوره حم سجده و ان انبت که یوم یحشر اعداء الله

یعنی یاد کن روزی را که جمع کرده شوند دشمنان خدا و رانده شوند بسوی آتش علی بن ابراهیم
نقل فرموده که اجماعت غاصبان حق امیرالمومنین ع اند و الیم دیگر انحضرت ع فرمودند که محمد بیم
دهنده است مردمان را از عذاب الیم و من هدایت کننده ام ایشان را براه رضوان و نعیم و
این اشاره است باین واقع در سوره رعد که انما انت منذر و لکل قوم هاد دیگر انحضرت
فرمودند که محمد صاحب جنت است و منم صاحب رجعت و محمد صاحب حوض است و منم صاحب
لواء و محمد صاحب کلید های بهشت و دوزخ است و منم صاحب اختیار بهشت و دوزخ و محمد
صاحب وحی است و منم صاحب الهام و محمد صاحب دلالات است و منم صاحب معجزات و محمد
خاتم انبیا است و منم خاتم اوصیاء و این اشاره است باینکه نور ما همه یکیست و ما و ایشان یکی است
و میان مغایرت معنوی نیست دیگر انحضرت صلوات الله علیه فرمودند که محمد صاحب دعوت است
و حکمت و موعظه و منم صاحب شمشیر و سطوت و محمد پیغمبر کرامت و منم صراط مستقیم محمد رؤف الرحیم
مهربانست و منم بلند مقدار عظیم الشان تتمه یا سلمان و یا جندب قال الله سبحانه و تعالی
یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده و لا یعطی هذه الروح الا من فوض الیه الامر و القدر
ای سلمان و ای جندب بگفت خدای سبحانه و تعالی در سوره مومن که القا میکند روح را از امر خود
بر کسیکه میخواهد از بندگان خود و عنایت نمیکند این روح را مگر بکسیکه واگذارده امر و قدرت را
باو یعنی مفاد کلام انحضرت ع اینست که خدای تعالی بعد از رسول ع تفویض امور و قدرت
امور و قدرت بمن نموده و القاء روح بمن فرموده مطلع ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که انحضرت فرمود که روح فرشته ایست بزرگوارتر از جبرئیل و میکائیل و آن فرشته
با رسول خدا ص میبود و بعد از آن حضرت با ائمه ع میباشد تتمه و انا احیی الموتی یعنی منم که
میکردانم مردگان را یعنی که احیا ایشان در روز قیامت بجهت سوال است از ولایت من که
وقفوهم انهم مسئولون و اعلم ما فی السموات و الارض و میدانم هر چیزی را که در آسمانها و زمین
است و این اشاره است باین واقع در سوره شوری که و انک لتهدی الی صراط مستقیم
صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه وارد یعنی علی علم
خازن ما فی السموات و ما فی الارض خلاصه ترجمه اینست که تو هدایت میکنی بصراط مستقیم و صراط الله علی است
که خدای تعالی او را خازن اسرار آسمانها و زمینها ساخته و لوای ولایت او را در عالم خاک و سماوات
افلاک بر افراخته انا ذلک الکتاب المبین یعنی منم آن کتاب مبین که هر چیز در آن مضبوط و مکتوب

وایں اشاره است بآیه واقع در سوره نمل که و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین
یعنی نیست هیچ پوشیده و پنهانی در آسمان و زمین مگر آنکه ثبت و مضبوط است در کتاب مبین و در اخبار
ما ثوره اهل بیت ع نیز کتاب مبین بامیرالمومنین تفسیر شده و ایضا اشاره است بآیه واقع در
سوره سبا که لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی
کتاب مبین یعنی پوشیده و غایب نیست از خدای تعالی همسنگ ذره در آسمانها و نه در زمین
و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه ثبت و مضبوط است در کتاب مبین بیان انحضرت ع منم آن
کتاب مبین که حاوی و محیط معلومات آسمانها و زمین است منم و الله تعالی تتمه یا سلمان انا
محمد مقیم حجة الحق و انا حجة الحق علی الخلق و بذلک الروح عرج به الی السماء انا حملت نوحا فی السفینة انا
صاحب یونس فی بطن الحوت انا الذی جاوزت موسی فی البحر و اهلکت القرون الاولی ای سلمان محمد
بپای دارنده حجت حقست و منم حجت حق بر خلایق و بقوت آن روح که من القا شده بحضرت
رسول ع بالا برده شد بسوی آسمان و ای جندب من یار بودم نوح را در کشتی یا یعنی که من
سوار کردم نوح را بر کشتی یعنی منم در صلب حضرت نوح بودم و ببرکت من کشتی نشست و از طوفان
امان یافت و این اشاره است بآیه واقع در الحاقه که انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة یعنی بدرستیکه ما
بر داشتیم شما را در کشتی علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده که مقصود از کلام خطاب الرحمن
عترت اوست که در صلب حضرت نوح قرار داشتند دیگر انحضرت ع فرمودند که منم مصاحب
یونس در شکم ماهی منم آنکسیکه گذرانیدم موسی را از دریای قلزم و هلاک کردم اهل قرنهای
گذشته را چون قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و شعیب و امثال ایشان تتمه اعطیت علم الانبیاء و الاوصیاء
و فصل الخطاب و بی تمت نبوة محمد و انا اجریت الانهار و البحار و فجرت الارض عیونا یعنی
داده شده بمن علم انبیا و اوصیا و خطابی که فصل کننده است میان حق و باطل یا علم تمامی لغات
متنوعه متکثره و بمن تمام گشت نبوت محمد و منم که جاری ساختم جویها و دریاها را و شکافتم
در روی زمین چشمها را مراد انحضرت ع از جویها و دریاها علوم و معارف الهیه که از حضرت آدم
تا حضرت خاتم بانحضرت رسیده یا فاضل انحضرت در جهان منتشر گردیده و مقصود از چشمها
انحضرتند که جمله ایشان ینابیع علم و حکمتند تتمه انا کابکب الدنیا لوجهها یعنی منم خواباننده دنیا بر رو
چه شهودات که شاهد دلفریب دنیا مکر خود را بر شاه مردان عرض نموده انحضرت از نفاقی
ابا و امتناع فرمود تتمه انا عذاب یوم الظلة یعنی منم عذاب روز ظله که قوم شعیب را فرا گرفت و هلاک

یعنی مانند که ظله در لغت یعنی سایبانست و در تفاسیر مسطورست که چون قوم شعیب
تکذیب آنحضرت نمودند خدای تعالی ابر سیاهی بشکل سایبان بر زبر سر ایشان فرستاد و در ان
ابر عذاب ایشان نهاده بود و آورده اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه
و تعالی کوه را فرمود تا از جای برخاست و چون سایبان در هوا بایستاد و در زیر آن آنها
خنکی پیدا آمد ایشان از استیلای حرارت و سموم پناه بزیر کوه آوردند بعد از اجتماع
ایشان آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و حاصل کلام آنحضرت ع آنست یعنی
که حضرت شعیب ع از من توسل نموده دعا کرد پس بواسطه من بر قوم او عذاب نازل گشت یا آنکه یعنی
آن ابر سایبان یا آن کوه پر شکوه جهت عذاب آن گروه من بودم یا یعنی که آن کرده را که حق تعالی
المحمول را غضب نموده و تکذیب ایشان کردند در وقت رجعت چون ابر یا مثل کوه آنها سایه بریم
و ایشان را مانند شعیب هلاک کرده ام و الله اعلم قوله ع انا الخضر معلم موسی انا معلم داود و سلیمان انا
ذو القرنین انا محمد بن عبد الله انا امیر کل مؤمن و مؤمنة انا الذی رفعت سمکها باذن الله عز و جل
انا دحوت ارضها یعنی منم خضر که معلم موسی بودم منم معلم داود و سلیمان منم ذو القرنین منم
محمد منم و امیر هر مومن و مومنه ام منم که بلند کردم سقف آسمان را باذن حق تعالی منم که
بگسترانیدم زمین دنیا را یعنی زمین بجهت مسکن عترت آنحضرت گسترانیده شد و
آسمان جهت ایشان بلند کردید تتمه انا المنادی من مکان بعید منم ندا کننده از
جای دور و اینقول اشاره است باین واقعه در سوره افترا که و الذین لا یؤمنون فی
آذانهم وقر و هو علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید یعنی آنکسانی که ایمان نمی آورند
باحکام الهی کر و اند در گوشهای ایشان گرانی است یعنی بگوش هوش نمیشنوند کتاب خدا
را و ایشان پوشیده شد یا کوری باطن جلوه جمال را نمی بینند آنگروه ندا کرده میشوند از
جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه چیزی
بینند و نه آواز شنوند و او را از ان اشغای نباشد و حاصل آنحضرت ع میفرماید که هر دم روزگار
در شنیدن آیات الهیه و مشاهده جلوه صفات ربانیه بعلت گرانی گوش و تیرگی چشم همگی
مدهوش و کورند و من در اظهار حق پیام ایشان ندا کننده ام از جای دور که بر ایشان
عینا سند و از فیض سخنان بهره و نصیبی ندارند شعر نادی اقبال میگویم که ای ناقابلان بهر
ما بیتید نزدیک و شما بس دور تتمه انا دابة الارض یعنی منم دابة الارض که مومنان را از کافران

اخرجنا
اشیا از میم هم و این اشاره است باین واقعه در سوره نمل که و اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون ترجمه واسم یعنی و چون واجب
گردد عذاب بسخط رب الارباب اد میان یعنی وقتی که دست نا مرعی و فقد و نهی منکر باز دارند
بیرون آوریم برای ایشان جنبنده را از زمین که سخن گوید با ایشان آنکه مردمان هستند بآیات ما
یعنی بائمه علیهم السلام و سخنان ایشان یقین نمی آورند و تیقن نمی شوند ع بن ابراهیم بروایت ابو بصیر
از ابو عبد الله ع نقل کرده که آنحضرت فرمود که روزی حضرت رسول ص در مسجد بحضرت
امیر المؤمنین ع رسید و آنحضرت را خوابیده بود حضرت رسول ص فرمود که برخیز ای دابه بر شخصی از اصحاب
رسول گفت ای رسول الله آیا ما بعضی را بشنوانیم باین اسم نامید پس آنحضرت ع فرمود که
نه بخدا سوگند که صاحب این اسم نیست مگر بحیدر تنها و او آن دابه است که خدای تعالی او را
در کتاب خود یاد کرده و آن حضرت ائمه مذکوره بخواند بعد از آن گفت که ای علی هرگاه آخر الزمان
شود خدای تعالی ترا در بهترین صورتی بیرون آورد و باتو آلتی باشد که با آن دشمنان خود
نشان کنی و در بعضی روایات آمده که آنحضرت ع بر جبین دوستان نشان هذا مؤمن
میگذارد و بر ناصیه دشمنان هذا کافر میگذارد قوله ع انا الذی قال لی رسول الله ص انت
یا علی ذو قرنیها و کلا طرفیها و لک الآخرة والاولی یعنی منم آنکه رسول خدا ص در حق
من فرمود که تو ای علی ذو القرنین بهشتی و از برای تست آخرت و دنیا مطلع ذو القرنین
اسکندر رومی است و در وجه تسمیه او بذو القرنین گفته اند که چون مالک مشرق و مغرب
بود یعنی پادشاه تمام روی زمین میگشت بذو القرنین چه قرن در لغت یعنی شاخ و دو جهت
آمده که آفتاب هنگام طلوع و غروب از دو شاخ شیطان بر می آید و فرو می رود و لهذا در
وقت آنها نیز عا وقت صحبت و بعضی گفته اند که چون اسکندر قوم خود را براه الهی
بخدا دعوت نمود ایشان تکذیبش نموده ضربتی بر یکجانب سرش زدند و او را بکشتند پس
خدای تعالی او را زنده کرد و بعد از آن باز بسوی ایشان آمده بخدای تعالی دعوت ایشان
نمود بار دیگر ضربتی که بر جانب دیگر سرش زده بودند بقتلش رسانیدند باز حق تعالی او را زنده
کرد پس چون اسکندر دو زخم بر دو جانب سر خورده داشت باین جهت بذو القرنین
نامیده شد و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان لک فی الجنة
کنزا و انک لذو قرنیها یعنی که ضربتی بر هر دو جانب جنت باشد کلام آنحضرت یا یعنی که

تو ملاحظه جمیع اماکن و مساکن بهشتی و اگر ضمیر مذکور بعالم بدایات باشد اگرچه در کلام مذکور نیست با نتهی
کرباعث تو ذالقرنین یعنی ما السلام اسور تمام است یا با یعنی که همچنانکه ذوالقرنین حدتهم بر سر حاشت تو نیز دو تجم
بر تاده مبارک خواهی داشت کرا نعمرو بن عبدود و دیگری مرحب ابن ملجم بود و واه علم و ایضا در تفسیر
علی ابن ابرهیم مذکورات که چون از حضرت امیر المؤمنین ع از حال ذی القرنین پرسیدند که چه میگوئی که او یا
بنفی بود یا فرشته آنحضرت فرمود که هیچکدام نبود بلکه بنده بود که خدا دوست داشتی و خدای نیز او را دوست داشتی
و مردم را بخدا دعوت مینمود و خدای تعالی نیز او را بسوی خود خواند پس او را بجهت دعوت بسوی توحید رسانید
تکذیب کردند و بر جانب ذات سرش ضربتی زدند پس از میانه ایشان بیرون رفت و غایب گشت تا آن زمان
که خدا خواست پس آنگاه مرتبه ثانی او را فرستاد ایشان باز ترد نموده بضربت دیگر جانب سرش را مجروح
ساختند پس سکندر از میان ایشان فرار نموده غایب گشت تا آن زمان که خدا میخواست بعد از آن
مرتبه سوم او را بخلق فرستاده ما و او در روی زمین تمکین داد و تمامی زمین را مقر سلطنت وی کرد اینجا
بعد از آن آنحضرت ع فرمود که در میان شما شبیه اسکندر هست و مقصود آنحضرت ذات مقدس
بود والله اعلم قوله ع یا سلمان ان میتنا اذا مات لم یمت و مقتولنا لم یقتل و غایبنا اذا غاب لم یغب
و لم یلد ولا نولد فی البطون ولا یقاس بنا احد من الناس یعنی ای سلمان بدرستی و راستی که میت ما
چون بمیرد و مقتول ما چون کشته شود و غایب ما چون غیبت اختیار کند غایب نیست بلکه با همه
همراه و بر حال همه گواه است کسی از ما را از کسی زاده نشویم در بطون شکمها و قیاس کرده نمیشود بما
هیچکس از مردم دنیا یعنی حکم ولادت ایشان بخلاف ولادت دیگرانست چه صورت نفوس خلایق
بحدوث ابدان ایشان است در بطون امهات و نفوس مقدس ایشان ع موجود بوده اند پیش از
آفرینش کائنات چه ایشان صلوات الله علیهم مؤید بروح القدس و از عالم ملکوت و از عالم
ربانی است و ممتاز و مستثنات از نفوس انسان یا با یعنی که تکون ماده نطفه ایشان از آن
نیست که تولد یابد از غذا در بطون احشا و امعا پدران و مادران بلکه نطفه ایشان از ما عرش و مائده
بهشتی است چنانچه در باب بصائر الانوار از کتاب کافی مذکور است که هرگاه خدای تعالی خواهد که امام را
بیافریند فرشته را بفرستد که از زیر عرش شربتی اکه خنک تر از برف و سفیدتر از شیر و شیرین تر از
شهد است بپدر وی خوراند پس چون با ایشان آمد و با جفت خود بیامیزد نطفه امام که از آن تکون
یابد بسوی جسد مطهر خواهد بخلاف با قی در میان که تولد نطفه ایشان از مواد تکون ماده بی نهایت
از غذاهای دنیای فانیست پس نطفه ما ائمه نطفه ایست که مخصوص بماست و در دنیا ضرورت نیست چه

کزاز

کالعالم بالا بیجا سلط قوی با اهل عالم رسیده تکون نطفه طیب ایشان از اخلاط در رون بیت طرا امکان
قرار بطون نه و منی یا این سخن حد یقیست که مضمون نفی نیست که مقر انوار ائمه ع بجنسها ابنیات
ایشان و ارحام قوله انا تکلمنا محمد اعیطی المهد انا نوح انا ابرهیم انا صاحب الناقة انا صاحب الرجفة انا
اللوح المحفوظ الذی علم ما فیه انا انقلب فی الصور کیف شاء الله من رآهم فقد رآنی ومن رآنی فقد
رآهم و نحن فی الحقیقة نور الله الذی لا یزول ولا یتغیر یعنی منم که سخن گفتم بزبان عیسی در گهواره منم نوح
منم ابرهیم منم صاحب ناقه منم صاحب رجفه یعنی هم آنکس که کوه و زمین را بجنبانم و آنموقت لرزید و لرزانیدن
منم صاحب الله منم لوح محفوظ که بسوی من رسیده علم هر چیزی که مکتوبست در آن منم که میگردم در جمیع
صورتها بهر صورتی که خواهد خدا هر کسی که ایشانرا ببیند پس تحقیق که مرا دیده و هر آنکس که مرا ببیند ایشانرا
دیده و ما در حقیقت نور خدائیم آن نوری که زایل نگردد و متغیر نشود مطلع توضیح این کلام که در بعد
الهام بر زبان معجز بیان آنحضرت ظهور یافته بانضمام حدیثی استکه در مسند احمد حنبل از رسول خدا ص
منقولست و آن اینست اول ما خلق الله نوری ثم عصر منه عصیرة فخلق منها ارواح الانبیاء یعنی اول چیزی که
خدای تعالی بیافرید نور من است آنگاه بیرون کشید از آن نور را بفشرد و از آن قطره چکید و از آن چکیده
همه ارواح پیغمبران را بیافرید و مقصود آنست که علی من نور واحد نور حضرت پیغمبر و آنسرور ع یکیست
پس بنابر این نور کامل النظیر ایشان روح الارواح و نور الانبیا است صفحه صافیه طینت ایشان
مرات ظهور ایشان و کوکب سما فطرت صافیه ایشان اوست و بمقتضای حدیث نبوی ص انا ادم و لولا انا بحالست
رسول ص فرمود که یا علی تو با من شکال و عیان و بودی با جمیع پیغمبران پوشیده و با من آشکارا
آنحضرت ع این تواند بود که سخن گفتن عیسی در گهواره و بیرون آوردن ناقه از سنگ خاره بتوان
بود و ظهور این معجزات بدست ایشان همواره بما ضد من خیمینمود که ما یدهم بروح منه
لمؤلفه بنور شاه مردان حق تعالی ۔ مؤید ساخت نوح ابنیا را ۔ بطور از نور او ره یافت موسی ۔ سخن
سخن میکرد عیسی ۔ جز اعجاز ولایت با نبی تنک ۔ برون آورد صالح ناقه از سنگ ۔ مطیع امر او
آمد آتش ۔ بحکمش گشت آتش باغ دلکش ۔ تا بانی ولایت مشتعل بود ۔ دل سخت حدید از نرم داود ۔
و از اینجا سر قول آنحضرت ع که فرمود من نوحم من ابرهیم من صاحب رجفه ام من صاحب ناقه ام
بر عارف هوشمند ظاهر میشود و ایضا بسندهای معتبر از حضرت پیغمبر ص منقولست که فرمود
هر کس خواهد که آدم را ببیند در وفور علم و نوح را در لباس تقوی و ابرهیم را در دانش و خلت و
موسی را در شدت هیبت و عیسی را در کثرت عبادت پس باید که نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب

بناکه فضائلی در زوایای که در زمره انبیا متفرق بود و در مراتب ذات آن جمع کمالات مجتمع میشود در حق

مانند ابو البشر است در کثرت نوحه و مثل نوح است در تقوی و همچو ابراهیم است در افزخلت و مانند موسی

در هیبت و شبیه عیسی است در عبادت ایزد بیچون و مثل لوح محفوظ است در احاطه علم ما کان و ما یکون

و هما حق فرحی و فعل تشبیه در کلام آنحضرت ع بر سبیل مبالغه است چه در بیان سخاوت زید اگر

گویند زید حاتم است لحیت ابلغ از آنکه گویند مثل حاتم است والله یعلم حقیقة الحال و هو اعلم بها قوله ع

یا سلمان و یا جندب انا نشرت کل مبعوث فلا تسمونا اربابا و قولوا فینا ما شئتم فینا هلک من هلک

و بنا نجا من نجا یعنی سلمان و ای جندب بسبب ماست شرف هر پیغمبر مبعوثی پس مخوانید ما را خدایان

و بگویید در حق ما آنچه خواهید غلو و زیادتی یا تقصیر نمودن در حق ما سبب هلاک هر یک از هالکان است

و عمل بولایت ما بروش اقتصاد موجب فلاح و رستگاری است قوله ع یا سلمان و یا جندب

من امن بما قلت و شرحت فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و رضی عنه و من شک و ارتاب

فهو ناصب و ان ادعی ولایتی فهو کاذب یعنی ای سلمان و ای جندب کسی که ایمان آورد بآنچه گفتم

و بگرود بآنچه شرح نمودم پس او مؤمنی است که پاک و خالص ساخته خدای تعالی دل او را برای قبول

ایمان و خشنود گشته از او و هر آنکه که از شک و گمان بدان اعتقاد شرح [illegible] دشمن است

و اگر مدعی دوستی من بود ابتر دروغ زن است قوله ع یا سلمان و یا جندب انا الهادی

من [illegible] سر الله المکنون و اولیاء الله المقربون کلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد

و لا تفرقوا فینا فتهلکوا فانا نظهر فی کل زمان بما شاء الرحمن فالویل کل الویل لمن انکر ما قلت

و لا ینکره الا اهل الغباوة و من ختم علی قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة یعنی ای سلمان

و ای جندب من و اوصیای من از اهل بیت سر پنهان خدائیم و دوستان و مقربان خدائیم

که همه ما یکیست و کار ما یکی است و پوشیده و پنهان ما یکی است پس متفرق مشوید در باب ما

و اختلاف مکنید که هلاک میشوید پس بدرستی که ما ظاهر میشویم در هر زمانی بآن صورت که

خواهد خداوند مهربان پس ویل و همه ویلها برای کسی است که انکار کند سخنانی را که گفتم و انکار

نمیکند آنرا بجز آنکه جاهلان و آنکه مهر نهاده خدای تعالی بر دلها و گوشهاشان که بیان حق را

نمیفهمند و سخنان حق نمیشنوند و قرار داده بر دیدهاشان پرده که راه حق را نمی بینند قوله

یا سلمان انا ابو کل مؤمن و مؤمنة یا سلمان انا الطامة الکبری انا الازفة اذا ازفت انا القارعة

الحاقة انا الواقعة انا الغاشیة انا الصاخة انا المحنة النازلة و نحن الایات و الدلالات و الحجب و وجه الله

انا الذی

انا الذی کتب اسمی علی العرش فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارض فرست و علی الریاح

فذرت و علی البرق فلمع و علی الودق فهمع و علی النور فسطع و علی السحاب فدمع و علی الرعد

فخشع و علی اللیل فاظلم و علی النهار فانار و تبسم یعنی ای سلمان من پدر هر مؤمن و مؤمنه ام

ای سلمان منم آن داهیه بزرگ که از همه بلاهای دیگر سخت تر است یعنی باعث قیام آن

داهیه منم که آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ داخل نموده و اهل بهشت را به بهشت ساکن گرداند

منم آن نزدیک شونده چون نزدیک شود منم آن کوبنده دلها بهول و هیبت منم آن واقع

شونده منم آن پوشاننده و فراگیرنده خلایق بهراس و بیم منم آن آوازی که کر گرداننده گوشهاست

یا دمیدن نفخه ثانیه است همانا مراد آنحضرت صلوات الله علیه آنست که سبب ظهور این علامات منم و بیان آنکه در

روز حکومت و باعث تشویش اهل عرصات بر سیدن نتایج آن از کلایت من و در آن روز

باذن الهی مخصوص است به من و اجر مطیعان از بهشت و نعیم و ثواب جحیم خواهم داد و کفار و

منافقان را به دوزخ و جحیم خواهم فرستاد دیگر میفرماید که منم آن حجتی که از آسمان نازل [illegible] ام

و بر دو مان بمن [illegible] میشوند و علم و [illegible] یا بند دیگر میفرماید ماییم

نشانهای [illegible] و علامتهای ربانی و حجابهای نورانی ماییم و چهره خدا [illegible]

[illegible] شناخت و از جانب نبوی معرفة الله راه توان یافت منم [illegible] نام مرا

نوشتند [illegible] و بر آسمان رسم نمودند پس ایستاد و بر زمین نگاشتند [illegible]

و بر باد [illegible] و بر برق [illegible] زدند درخشید و بر باران [illegible] کردید

و بر ابر نگاشتند [illegible] بر صفحه شب ثبت نمودند تیره گشت [illegible]

صحیفه روز کشیدند روشن گردید

فصل

و من ذلک ما ذکره فی کتاب الواحده [illegible] خطب

امیر المؤمنین ع الحمد لله الذی [illegible] الموجود و مالک نواصی الامور الذی کنا فی تکوینه بتکوینه قبل

خلق التمکین فی التکوین [illegible] لا موجود [illegible] منه بدانا و الیه نعود و از قبیل التحمید

است آنچه وارد شده از آنحضرت ع در کتاب واحده راوی گوید که حضرت امیر المؤمنین ع

خطابت نمود [illegible] آنچه [illegible] ثنا و ستایش [illegible]

ابد بر خدای [illegible] که مسمی و موصوف [illegible] اسما و صفات کمالیه جلالیه و جمالیه [illegible] و هو

و صاحب اختیار تمامی امور است آنچنان خداوندی که بوده ایم ما در مرتبه تکوین او اشیاء [illegible]

و هستی [illegible] آنکه ایجاد [illegible] دهد [illegible] اند [illegible] موجودان بوجودی

متمیز اعیان مطلع بدانکه وجود بر دو نوع است یکی وجود بالذات وآن مخصوص است بذات احدیت
عز شانه و دیگری وجود بالغیر وآن وجود ماسوا است که از فیض مستفاد است از وجود خداوند
عزت و کبریا وآن نیز بر دو قسم است یکی آنکه در ظرف کون و مکان و محاط عالم اکوان است چون وجود
حقایق و اعیان کائنات از افلاک و ما تحت آنها تا مرکز خاک و دیگری آنکه در عالم امر و غیب که بیرون
از عرصه ملکوتیه ملکی و مکانی است مانند وجود جواهر علویه و ارواح و املاک و صاحبان
خفیه از افلاک چه این نوع بیشتر از ایجاد خاک و افلاک بچند هزار سال موجود بوده اند و در مرتبه
نه زمانی بوده و نه مکانی زیرا که وجود ایشان شهودی بود بکلیت معقول هیکلی و نه بجزئیت و تشخیص انسانی
و بنا بر این مقدمه وجود بعضی از اولیا ایشان مسلوب تعلق اند بود چنانکه آنحضرت فرمود لا موجود بین
جهانیان برهنه اند از دایره حدود و جهات عالم فانی و بقدس جوهر ذات مستغنی اند از تلبیع
مادیات جسمانی و شهرستانی در کتاب ملل و نحل از مقالات حکیم الهی افلاطون چنین نقل نموده که انسان
بر دو معنی اطلاق نموده اند یکی هیکل جزئی محسوس عنصری که تعیین و تشخص و با عراض و مکانات
از خاک کائن شده و بآن باز میگردد و همین شخص است که منزل حوادث و عوارض میشود از تغیر
و صحت و سقم و غیر اینها و بیشتر از حدوث گویند معدوم بود و بعد از حدوث و تکون گویند موجود
شد و دیگری انسان کلی معقول که آن صورت نفس ناطقه است و منشا آثار ایشان جزئی است و مراد
عهد و پیمان از الست و همین انسانست که آدمی در وقت خواب می بیند که در هوا طیران میکند یا
بر روی آب سیر و جریان دارد یا در ارض روم و هند جولان یا در کعبه بیت الحرام و آن میباید
و حال آنکه جسد ترابی که انسان جزئی است بر بستر خواب غنوده و در سیر از مرتبت تعین و نیستی
وارد انسان کلی روح الهی و عقل نورانی و بسیط هیولانی گویند و متعلق است بجسد ترابی
در آن منطویست و در تحت نفخت فیه من روحی مضمر و مخفی است و بعد از فنای تن پاینده
و باقیست و جسد ترابی قشر و حجاب انسان نورانی است و او قشر و حجاب نفس کلی است و نفس کلی
قشر و حجاب عقل کلی است و عقل کل قشر و حجاب انوار است که صادر اول و نخستین نقش از نقاش ازل
است و بسوی همین نور اشاره است بقول سید کائنات که اول ما خلق الله نوری و لیس این
همان رقمیست که نسخه جامعه غیب و شهود و سر اعظم عوالم وجود است و همان کتاب المبین
که تمامی سور علمیه نقوش صنع ایزدی در او تفصیل یافته و همان محیط افلاک بدایع ناقتناهی است که
کواکب فیض و نور ظهور ازآن بر عرصه عالم امکان تافته و همان نور اقدم است که شعشعه انوار

سر الله نور السموات و الارض عیان شود و همان نیر اعظم است که بساط جهان در طول و
عرض مطالع اشعه لمعات آن گردیده بر بنای این مفاد کلام آنحضرت ع اینست که انوار
مقدس ایشان ع در مرتبه ایجاد بیشتر از تکوین اشیا موجود و کاین بوده نه بوجود ذهنی و
هستی الهی که مقدس و مبراست از نسبت زمان و مکان نه موجود آن بوجودی که منسوب بتشخص
و جزئیات عالم امکان چه این در معرض فنا و زوال و انوار ابدی الظهور و لا یزالست دلیل
این مقام کلام ملک جلیل در انجیل که اعرف نفسک ایها الانسان تعرف ربک ظاهرک
للفنا و باطنک انا یعنی بشناس نفس خود را ای آدمی تا بشناسی پروردگار خود را ظاهر
تو ماده فناست و باطن تو منم که صاحب عزت و بقاست و آن نیز توجود مطلق و
نفس ظهور حق است که در خزاین هستی عالم امکان مکنون و نهانست و جمله حقایق و
اعیان بواسطه انتساب بسوی آن پیدا و عیانست پس انوار باهره آن بیشتر از آن
قدرت الهی و طلایع صباح صنعت لم یزلی پیشتر از ایجاد ماسوا شعشعه ظهور داشته اند
و در ساحت قرب حضرت ربوبیت و فضای قدس لاهوتی بآیات تمکین حضور برافراشته اند و
حال آنکه بتشریف ولایت معزز و محلی و بوصف ازلیت مخصوص و معلا اند و بعضی نمانند که اتصاف
ذوات مقدس ایشان علیهم السلم بوصف اولیت و ازلیت اضافیست نه حقیقی و کنایه
است از بنای سبقت و بیشی ایشان بر وجود باقی ممکنات مزیتی صورت است
گوهر حبیبی است که غواصان بحار دانش و بینش از بادبان کنای معانی بیان
سلک تقریر و رشته تحریر کشیده اند و از این است که گفت انا و علی نورا بین یدی الله
قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف عام یعنی بودم من و علی نوری در ساحت بارفعت
و جلال ربانی پیش از آفرینش عرش بچهارده هزار سال و احتمال دارد که اولیت و ازلیت انوار مقدس ایشان ع
باعتبار وجود علم باری تعالی بوده و مفاد کلام آنحضرت اینست که جواهر حقایق ما پیشتر از تعلق اراده
حتمیه بتکوین اشیا بوده نه بحسب وجود علمی و بهستی ذات حق سبقت یافته
ام قبل ولیکن نه بوجودی که مفید کثرت و منافی وحدت باشد بلکه انوار ما بحکم قهرمان وحدت
مرضا جمال محض در ذات بحت محو و منطوی بود و جواهر اسرار ما در خزانه غیب الهی مستور
و مختفی تا آنکه ما پیدا شویم و بار باز میگردیم لمولفه امید آن نیز رد حق سوی جهان که همچون بسم الله
لفظ را جز حد بنا شد منتهی که قطره را جز بحر نباشد مرجعی که انجه گفتم انا لله و انا الیه راجعون

اگر گویند که این تشرف وجود بایشان عم مخصوص نبود چه مراد از علم الهی شامل هر یک از افراد موجودات
محیط بجمیع افراد ممکنات بود و صفت معلومیت حق مخصوص بعضی دون بعضی نتواند بود گوییم
که علم الهی کلا و بالذات متعلق بایجاد انوار مقدسه ایشان عم تعلق یافته و بتبع وجود ایشان
بر عرصه امکان تافته چه ایشان عم علت غائیه مراد و مقصود بایجاد اند و تقدم غایه بر ذی الغایه
در وجود علمی و مسبوقیت کلام که در بیان آن سعی نموده شاهد است چون آفتاب روشن و در مرتبه
خیری با تقیید هستی و بعد از وجود ماهیت نیست و چون [illegible] یعنی موهم تقدم
انوار بالذات حضرت از بیکار ربود لهذا آنحضرت در دفع این توهم فرموده که لا موجود بغیه
توهمات نباید نمود که وجود ایشان زائد است بلکه از ذهان باید نمود که اخراج الامر علم واجب تعلق
بایشان گرفته تا غایت سایر موجودات بوده متمم استعداد وجود و باعث انانیت هستی
ارباب شهود شوند و همچنین بفحوای بنا فتح الله و بنا ختم الله فاتحه کتاب وجود و خاتم ابواب
هستی بود همین نور کامل الظهور ایشان بود و سایر هستیها ایشان ظاهر و ناشی و در تحت ظل
ممدود مهر وجود ایشان کالاشی و مثلا شی است پس موجود ما مقصود [illegible] همان نور مقدس
محمد و علی است و هستی باقی ممکنات ظل و مراتب ظهورات جمال ازلیت لمؤلفه مبادا توهم کلام زهی
زحق و رحمان بما و منی / نبودی کر وی و در میان / نبودی در آیینه جسم و جان / بادا نبود که هیکل وجود
خود در ره شوی بای در کمال بود / یا دریافتی کار هستی نظام / نبودش نه آغاز و نه اختتام / بلی آفتاب
جهانتاب جود و کرم در کشور رفعت و تقدس از مشرق صدر ولایت ایشان تافته و هر ذره از عالم هستی در
ساحت این بلندی شعاع نور ایشان در چه قابلیت ظهور یافته بجلوه کرد [illegible]
هر جهت بود و بود جمله ذات یکی است توضیح بدانکه کون و وجود مرادفند و هر دو بمعنی هستی مطلق اند
چون گویند که هستی واجب مفهوم غیر هستی ممکنات و من حیث المعنی این دو هستی [illegible]
و این دو معنی مباین یکدیگرند که لفظ واحد بر آن اطلاق میشود مثل عین [illegible] معنی وجود ممکنات
میدانیم و وجود واجب عین ذات است [illegible] با وجودی که فقره که در خطبه امیر المؤمنین عم
وارد شده که سبحان الذی لا تناله الا وجوده [illegible] هذا از جهات شتی عقلا و نقلا
این قول شدید بطلان دارد زیرا که هر عقل حکم میکند که مفهوم هستی بدیهی التصور و یک معنی
است و عرضی است در ممکنات و مجعول بجعل جاعل و فائض از غیر است و در واجب عین ذات
و نفس هویت ذات است و ذات من حیث هو هو منشا انتزاع معنی وجود

وسایر

و سایر صفات جمالیه ثبوتیه است و معنی عینیت وجود بجز این نیست که ذات من حیث هو هو
مبدا و منشا انتزاع وجود باشد لا غیر بنا بر اینکه معنی وجود که معلوم بالبدیهه است عین ذات
واجب بعد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بل بمعنی واحد در واجب عینی و در ممکنات زائد است
چون ممکن را وجود و عدم یکسانست تا مرجح [illegible] واجب بالذات که قادر مطلق است
او علت تام است که بعد از آنکه اراده ایجاد و اعدام کند از مکمن غیب بظهور آید و از عالم شهود
برای عدم رود و این معنی منافی حدوث نیست که گویند هرگاه ذات علت باشد تخلف معلول
محالست پس قدم لازم آید زیرا که اختیار واجب مخصص موجودات باوقات است پس بنا بر این
حرفی با در کلمه بکینونیته که در کلام آنحضرت جهت سببیت خواهد بود چه هستی واجبی
عبارت از کینونیته او باشد سبب علت تامه ایشانست عم و ایشان جزء اخیر علت تامه
موجودات اند والله یعلم الحال قوله عم الا ان الدهر فینا قسمت حدوده و لنا اخذت عهوده
و الینا ترد شهوده فانا استدارت الوفاء لاطوار و بطاول اللیل و النهار فانا لعلامة العلام
دون العام و السام الاسم الا ضخم العالم عین المعلم بلا بین و آگاه باش بدستیکه در حق ما
تثبیت یافته جمیع حدود و اطراف ما [illegible] و آثار عهده هر خصوص است هر عصری
زمانی سپرده شده بماست و از برای ما گرفته شده همه عهدهای روزگار یعنی ما ییم صاحب
اختیار در امور زمان و سوی ما باز میگردد شهود زمان یعنی بسبب منشا وجود روزگار
ما یم یا بامعنی که اخبار هر عصر و زمانی ظاهر و واقع شده بواسطه ماست و از جانب [illegible]
بجهت اینکه دوران باید چندین هزار طور [illegible] و متمادی شود گردش لیل و نهار [illegible]
ان علامت را [illegible] باشید شهود را بعلامت را هنگام ظهور [illegible] سام [illegible] علامت
با استقامت [illegible] اسم اعظم [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] اسم اعظم حضرت صاحب الامر [illegible] علامت [illegible]
حضرت باشد که [illegible] قوله عم انا الحبیب فی الجانب [illegible]
ع الملائق انا باب المقام و حجة الخصام و دابة الارض و صاحب العصام و فصل القضا
و سفینة النجاة [illegible] الاقطار و کلا حمده [illegible] اهل امورنا
انا [illegible] الحجاب یعنی [illegible]

ساختن دین او را بر جمیع خلایق و منم باب مقام محمود و مجیب شمنان مردود و منم دابة الارض و
صاحب عصا و صاحب فصل القضا و منم سفینه نجات و رساننده بارتفاع درجات تام شفاعت
یعنی وسیلهای بقا و ثبات در حدود اقطار جهان و بنیان شود عمودهای سرادق هفت آسمان که
بر بالا و در شدن مود مل یعنی اعلام و لایت و امامت ما باعث بقا و ثبات جهان و موجب استقلال
طبقات سماوات منم دریای علم بیکران و مایم واسطها میان خلایق و پیغمبران نکته در انکه حضرت
انا بحر العلم را بضمیر متکلم وحده فرموده اینست که آنحضرت ع منبع و مصدر علوم و باقی ائمه
و وجه آنکه فقره اخری بضمیر جمع ادا فرموده اینست که هر یک از حضرات ائمه ع تنها نیز حجاب اند
میان خلایق و میان رب الارباب که هر کاه که در طلب معبود بیکی از ایشان متوسل باشد البته کعبه
مقصود میسر شده باشد بعلم قوله ع تا دااستدل النک و تیل امات ا فملك حوا بلد از د
کلام اعجاز نظام محذوف تقدیر چنین است که وقع ما وقع یعنی هر کاه در رکود ... باشد
ناف وروزکاری بنحوی که مردمان بسبب ضعف عقل و نقصان بصیرت و دیکو ... کلام امام بر دیا
هلاک کردید پس بدانی بایام پیش از امور عظیمه و حوادث عجیبه روی دهد و بسیاری از علامات
غریبه و آیات عجیبه نمایان شود مانند مخط و غلا و خسف و قذف و طلوع آفتاب از مغرب و بارور
شدن آنتشار سمت مشرق و همچنین از جانب مغرب و ظهور دابه و علامات ... ...
تنها و موجب بلا مردم روز کار و باعث اختلاف احوال ایشان خواهد بود و در آن
اوقات تمام المهدی ع ظهور خواهد نمود قوله ع الاان من طرف حبل المتین الی قرار الماء المعین
یعنی آگاه باشید بدرستیکه از طرف من است وسیله تام محکم تا مکان آب ظاهر جاری و این
بکریمه و اتعد در سوره ملك که قل ارایتم ان اصبح ماءکم غورا فمن یاتیکم بماء معین ترجمه آنست
بکوای محمد که خبر دهید مرا اکر آب شما بزمین فرو رود پس کیست که برای شما آب جاری بیاورد علی بن
ابراهیم در تفسیر این چنین آورده که مراد اینست که خبر دهید مرا اکر امام شما غایب
شود پس کیست آنکه بیاورد برای شما امامی مثل او یعنی از خدا و ایضا از حضرت امام رضا علیه
التحیة و الثنا نقل نموده که آنحضرت ع فرمود که ماء کم در آیه مذکوره عبارت از ائمه ع است
چه حیوة و زندکانی نفوس بزلال علوم و معارف ایشان است پس اکر امام غایب شود کیست که
بیاورد برای شما علم امام و کرامت نکانی و موجب حیات دو جهانیست پس مفاد کلام اعجاز نظام
حضرت امیر المؤمنین ع اینست که آکاه باشید که از طرف منست حبل ممدود بسوی فرق علوم دین

ومنبع زلال حق و یقین که ائمه طاهرین اند یعنی حبل المتین و لایت من بمردمان از سرچشمه معارف دین
و شرایع مذهب ما می رسانند و از تنکنای جهالت و هلاکت برهانند و تواند بود که مقصود آن
حضرت ع از ماء معین شراب بهشت باشد که با وصف آنکه بغایت بسیار باشد با لذت
خوشکوار چنانکه در سوره صافات مذکور که یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین
ترجمه و اسرو یعنی کردانیده میشود بر اهل بهشت جام خمری ظاهر شده از چشمهای جاری
خمری سفید که بیامیزد و سفید تر است از شیر با خوشی لذت مر آشامندکان را و بنا بر این یعنی
کلام آنحضرت اینست که از طرف من است حبل ممدود تا آن سرچشمه شراب موعود قوله علیه السلام
الی مبسط التمکین یعنی از طرف منست وسیله محکم تا زمینی که مقر تمکین است و آن بعضی از عباد است
دارد که اشاره باشد بایام رجعت و مضمون این فقره در سوره قصص که و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون ترجمه آنکه والله بعلم و تمکین دهیم ایشان
در روی زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی بفلان و فلان و لشکرهای ایشان از آنچه
چنین اکر ازان میترسیدند یعنی باد شاهی روی زمین را بایشان دهیم و فلان و فلان که
غاصبان حقوق آل محمد بودند از زوال ملك دنیا و نزول عذاب عقبی میترسیدند زنده کردانیم
و نحو و رشان از قتل و عذاب بایشان نمائیم پس بنابر این مفاد کلام آنحضرت اینست که
وسیله محکم دوستان ما بجهت زنده شدن و رسیدن تا بسیط تمکین در روی زمین بسبب
ما است چنانکه دشمنان را سبب وصول بجای عناد و عداوت با ما است قوله ع الی دار الصفا
الصین المصانع فتوده الطالقانین یعنی از طرف منست وسیله قائم تا عقب صحرای کوفه که مجمع ارواح
اهل ایمان است یعنی بدرستی یاری محبت ما بانجا میرسند و از مقام حضرموت و چاه بابل
میرهند و از طرف منست وسیله محکم تا آن زمینها که مطرح قبور اهل طالقانست که بحبل المتین
و لایت من از قعر قبور بار دیگر فصوص و از حضیض فنا بیرون آیند و ملازمت صاحب الزمان
میرسند و در وکاب ظفر انتساب آن شهریار در ساحت آن دیار بدرجه بلند پایه شهادت
میشوند و تواند بود که مقصود از بیضا در او صفی دریای چین باشد که در آنجا جمعی
که صورت حال ایشان بر نهج اسلام آراسته و چهرها بانفاس زینت مودت اهل بیت
پیراسته است چنانکه در بعضی از تفاسیر شیعه مذکور است که بعد از وفات حضرت موسی
یوشع ع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمده بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی و خطایا

اشتغال خود بفکر و حیل ایشان بنیاد نهادند از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و میان
قوم بنی اسرائیل جدائی افکند حق تعالی مسئلت ایشان را قرین اجابت ساخته راهی در زمین گشاده
گردانید تا ایشان بآن راه در آمده یکسال و نیم رفتند تا از ماوراء دریای چین بیرون آمدند و آنجا
منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلعم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن برایشان
خوانده و ایشان ایمان آورده اند و حال مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و در کوه ها
میگذرند و ... این آیه در شان ایشان نازل شده که و من قوم موسی امة
یهدون بالحق و به یعدلون پس تواند بود که مفاد کلام آنحضرت عم این تواند بود که از طرفین آن
جبل محکم ممدود تا غایت دریای چین که مقام آن قوم است که بولایت من ...
راسخ و متمکن اند قوله عم النجوم یاسین و اصحاب یاسین من العلیین العالین ... اسرار طواسین
نجوم در لغت جمع نجم است که در میان ... مهتدی باشند و یس
اسم حضرت پیغمبر است و مقصود از آل یاسین حضرت پیغمبر است و اصحاب یس ائمه اثنا عشر اند
علیهم السلام که ... و مفاد کلام آنحضرت عم اینست که از جانب من ...
تا حضرت خاتم النبیین ... علوم و معارف نبوی و صاحبان اسرار سید المرسلین
مقیمان اوج ... سپهر سیادت و کاتمان اسرار طواسین اند یعنی صاحبان
اسرار اعظم و حافظان جواهر آیات دین و ملت سید بنی آدم قوله عم الی البیداء والعقاب
الحمر هذه التی یعنی از طرف من است وسیله تمام تا آن بیابان گردنها تا آنان ...
اعتماد دارد که مقصود از آن بیابان وادی نعمان باشد نزدیک بعرفات که خدای تعالی
از ذریت آدم پیمان ربوبیت و ولایت گرفت و بعضی گویند آن زمین از زمینی است در
ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده ... مذکور است که جمهور مفسران بر آنند
که گرفتن پیمان بعد از خلق آدم و ... از دخول بهشت بوده در فضائی که در بهشت است
و عرض آن سی هزار ساله راه است پس تواند بود که مراد آنحضرت این باشد که وسیله
... بنی آدم بآن صحرای ... قرار ولایت من است که ...
اصل توحید و نبوت است و همچنین از جانب من است حبل المتین تا منتهای این زمین ...
کلها ... بحبل المتین ولایت من ... هدایت ... والا بهلاک ...
و میتواند بود که مقصود از مبداء ... ساخته بنا باشد یعنی که از طرف من ...

وسیله قرب بسوی خدا از عالم املاک تا این بیابان گردنها تا آنهم اطراف این کره خاک
... مضمون کلام آنحضرت عم اینست که من در میان این طوائف عام بمنزله قطب ام که
بنای کار گردش ... ایشان بر وجود من و مدار شهود وجود ما فوق ...
بر شهود من است والله یعلم مطلع مخفی نماند که آنچه در بیان تاویل کلام آنحضرت موقوف
عرض یافت مبنی است بر آنکه کلمه حبل المتین بحاء مهمله و باء موحده و بتاء دو نقطه بالا باشد
یعنی ریسمان محکم و لیکن کلمه حبل معرف باللام باید تا مطابق باشد میان موصوف و صفة
پس هذا الحبل المتین بوده و الف لام از قلم ناسخ ترک یافته و این توجیه مبنی است بر آنکه
کلمه طرف بفتح طاء و راء و کسر فاء باشد و بطریق اضافه طرف بیای متکلم و احتمال دارد که بفتح
و سکون ... یاء باشد بصیغه تثنیه طرف و در اصل طرفین بوده و نون در اضافه
ساقط شده باشد و کلمه جبل المتین بفتح جیم و باء موحده و فتح میم و کسر نون باشد
متین ... چنانکه صاحب قاموس ... اسم بلده ... و در شام
کوه سینین و بنا بر این ... قرار ماء المعین کوفه است که ... جاری بوده چنانکه
علی بن ابراهیم در تفسیر آیه و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین از امام عم روایت کرده که
ربوه صحرای ... است و ذات قرار و معین کوفه است و همچنین مراد از بسیط ...
است و ... اسم شهریست که ... آنجا ... کوفه است و عقب ...
... که مقصود از عقب صحرای ... موضعی باشد ...
... زید بن علی است در ایام مستعین ... آنجا بقتل رسانیدند ...
محمد بن ... ظاهر ... مستعین بود فرستادند و مراد این باشد که آنحضرت
انتقام ... خواهد گرفت و مقصود از مصارع ... الطالقان یعنی
از اهل طالقان که تابعان محمد بن قاسم ... بودند و او صاحب طالقان بود
و جمعی کثیری گرویده بودند و معتصم او را گرفته محبوس ساخته ... تا وفات یافت
و مقصود این بود که آنحضرت عم انتقام ایشان را از دشمنان ایشان خواهد کشید
مقصود از نجوم ... است و اصحاب ... اسرائیل عبارت از ...
... حضرت عیسی عم بود و مومن آل فرعون است که ... ایمان
خود را ... العالمین ... ایشانست و همچنین ...

وصفت اینانست یعنی پنهان سازندگان اسرار اسم اعظم و مراد از سیما عنبر اصحاب کربلاست و ایادی
الدین قرینه ایست که بلا ینذر واکاه باشید که تحقیق کرانند دو طرف کوه صین تا بلاد کوثر تا مکه معظمه تا
موالی چین تا مطارح تیور اهل طالقان تا سر بیت طیبه تا دیار اصحاب یمین که بلند شانان عالم و خازنان
اسم اعظم اند تا صحرای کربلا تا منتهی که این زمین منم حاکم و در زمان ورود ما مورد بنا و دین و جهاد خواهند
بما الغنی و این کلام اشاره است بایام دعوت انحضرت و ظهور حضرت صاحب الامر ع و مراد این انشا
بشارتست بانکه جمیع صرود و اطراف روی زمین مسخر اولیای دولت قاهره انحضرت خواهد بود
هر قطر ظلم و کفر را از صفحه روزگار محو خواهد کرد و اینه دشمنان اهل بیت را بجزاشان خواهد رسانید
و هم انا وجه تقدیم حبل متین اینست که قرابتست بکوه طور و بیت المقدس و هجیچی حضرت رسول
از انجا عروج نموده و پیوسته مقام انبیای عظام و اوصیای کرام بوده والله اعلم قوله ع لارکبن السحاب
ولاضربن الرقاب فلاهدمن ارما جحرا جحرا ولاخلسن علی حجر این منق ولاسوس لعودن بحوم المال
یعنی هذا مقال اذا امت و صرت الی التراب فی سوی علی اللبی فضربت علی العباب البته سوار شوم بر
ابرها و هر اینه بو...کردن سرکشانرا و البته خراب کنم شهر ارم را سنگ سنگ یعنی تمام الات و مصالح
بناهایرا از نقره و طلا و برا از کنم بسید نکت و البته بنشینم برسنگی که مراست بر دمشق و البته عود
کنم دنیا را عرب را چون عواب [illegible] پس نکاه بان حضرت گفتند که کی خواهد بود اینکه فرمودی در
جواب گفت که چون بمیرم و در بستر خاک مقام کیرم و باز بیرون [illegible] خشتها و بنشیند بر بالای این
تبها **مطلع** اسم بضم همزه و راء موصوفات از اسکندریه و بکسر همزه و فتح راء اسم شهر عاد یا است و کلام
انحضرت ع احتمال هر دو را دارد و شهر ارم [illegible] بنای بزرگ [illegible] بنای که مثلش در
هر بلاد نبوده و قصه ان شهر بسبیل اجمال انست که عبد الله قلابه بطلب شتر که کم شده در صحرای عدن
میکشت ناکاه از بیابان بشهری رسید که برج و باروی محکم داشت و بر حوالی ان قصور بسیار بود عبد الله
باسید انکه کسی را ببیند و احوال شتر خویش را بپرسید [illegible] معدوری دید مکلل بجواهر قیمتی و
انجا بناهت متحیر بود و چون بشهر در امد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستون زبرجد و یاقوت بنا
کرده خشتها از طلا و خشتی از نقره و فرشها بر [illegible] و بجای [illegible] مرواریدها [illegible]
قصرها بجای روان بود در لؤلؤ و مرجان جاری بود و درخت بسیار بر نهرها انداز زر و برکها
ان انداز زبرجد و شکوفها از سیم در نظرش مینمود با خود کفت هذه جنة التی وعد المتقون [illegible]
منزل چه بهشتست این چه مقامست انجا بی قدری از ان جواهر برداشت و بر پشت خویش [illegible]

وبیرون آمده بسوی عدن باز کشت و بعد از چندی دو مردم آن جواهر بدست او دیدند خبر
حال برای کرده شد که عبد الله کنجی یافته پس این سخن بر زبانها افتاد تا حدی که حال او را [illegible] بحاکم
شام بود اعلام کردند چه در زمان خلافت او بود [illegible] او را طلب نمود چون بخدمتش رسید احوال پرسید
وا تمام حکایت چنانکه دیده بود باز گفت [illegible] استماع نمود پس با وی گفت بنشین و کعب الاحبار را طلبید
و بپرسید که شهری در دنیا که بنایش از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر شنیده باشی
کعب الاحبار فرمود اری شهریست که حق سبحانه و تعالی در قران یاد فرموده که لم یخلق مثلها فی البلاد و ان
بنا کرده شداد است و او پادشاه عظیم القدر بود و نهصد سال عمر کرد و [illegible] در عالم [illegible]
جواهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم بنا کردند [illegible] سال تمام
مدت ساله دیگر بتهیه را اشتغال نمودند امرا و ملوک عالم را هم جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشا
ان متوجه شد یک منزله میان او و ان بنا مانده بود که حق سبحانه و تعالی ملکی فرستاد تا یک صیحه بر ایشان
زد و همگی هلاک شدند و ان شهر را از نظر مردم پوشیده کرد [illegible] خوانده ام در کتب [illegible] که در دور
حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سیاه چشم که بر [illegible] علامتی باشد و طلب شتری
بانجا رسد و از انجا بیند پس [illegible] بن قلابه [illegible] و اسم ذلک این مجملی که همان
انست **فصل** و من ذلک من خطبة لم یخطبها من بعد انقراض [illegible] الخوارج [illegible]
الصلوة علیهم انا اول المسلمین شیخ قدس الله سره میفرماید که از مثل خطبه سابق است خطبه که او
حضرت ع بعد از رجعت از قتل خوارج بیان خطاب نمود پس در بیان بعد از حمد خدای تعالی
بر محمد مصطفی ع فرمود که منم اول مسلمانان انا اول المومنین منم اول مومنان انا اول المصلین منم اول
نماز کزاران انا اول الصائمین منم اول روزه داران انا اول المجاهدین منم اول جهاد کنندگان انا
حبل الله المتین منم ریسمان محکم خدا برای بندگان انا سیف رسول رب العالمین منم شمشیر
پروردگار عالمیان انا الصدیق الاکبر منم بسیار راست گفتار بزرگوار انا الفاروق الاعظم منم
بسیار فرق کننده اعظم میان حق و باطل انا باب مدینة العلم منم باب مدینه علم نبوی انا
راسخ العلم منم [illegible] احکام شریعت مصطفوی انا رایة الهدی منم لوای هدایت
عالمیان انا کاشف العمی منم [illegible] دشمنان انا سراج الدین منم چراغ دین و ایمان انا امیر
منم امیر مومنان انا امام المتقین منم پیشوای متقیان انا سید الوصیین منم سید اوصیای
انا یعسوب الدین منم پادشاه دین انا شهاب الله الثاقب منم [illegible] خدا [illegible] سوزان

انا عذاب الله الواصب یعنی منم آن عذاب ثابت خدا بر سرکشان با عقاب سخت [illegible] ثابت
باید واقع در سوره صافات که و لهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب ترجمه والله یعلم
اینکه واصب ماده است بلکه دیوان سرکش عذاب دائمی در قیامت [illegible] کلام [illegible]
برآید کلام ایشان را بود [illegible]
ملائکه در وسوسه کردن [illegible] آنحضرت صلوات الله علیه در این خطاب [illegible] منم آن
سوزنده و آن عذاب پاینده و هم انا کلمه شهاب و عذاب بر بعض [illegible] آنحضرت صلوات الله علیه
کلام بر طریق مجاز و بر سبیل مبالغه است چه معلوم است که آنحضرت صلوات الله علیه نفس شهاب [illegible]
نیست بلکه مدبر و متولی آنهاست پس مفاد کلام آنحضرت علیه السلام آنست که منم مدبر آن آتش سوزان
با آن کوکب درخشان جهت راندن شیاطین از سوی آسمان و متولی عذاب جحیم در قیامت جهت
ایشان بامر خدا و بر عالمیان والله یعلم تتمه انا البحر الذی لا ینزف یعنی منم آن دریایی که تمام نشود
انا الرزق الذی لا یوصف منم آن روزی که وصف کرده نشود انا قاتل المشرکین منم کشنده مشرکان [illegible]
منم [illegible] انا غوث المؤمنین منم فریادرس مؤمنان انا قائد الغر المحجلین منم کشاننده
آن گروه که روی و دست و پای ایشان [illegible] نور [illegible] بسوی رضوان یعنی انا
دوستی و متابعت من [illegible] بهشت [illegible] انا [illegible] جهنم القاطع منم [illegible]
[illegible] دوزخ یعنی [illegible] دوزخ عداوت و نفاق [illegible] انا [illegible]
منم [illegible] دوزخ [illegible] انا ساقی [illegible]
منم [illegible] دوزخ یعنی دشمنی و مخالفت با من [illegible]
انا [illegible] منم [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] انا الذی [illegible] فی الصحف الاولی منم آنکه [illegible] در صحف اولی و فی التوریة [illegible]
علیا و [illegible] فی القرآن [illegible] اسمها است [illegible]
[illegible] ای نام تو در کتاب [illegible] ای اسم تو در [illegible]
[illegible] انا صاحب [illegible]
[illegible] است که خدای تعالی [illegible] انا
صالح المؤمنین و این اشاره است بآیه [illegible] در سوره تحریم [illegible] فان الله هو
مولاه و جبریل و صالح المؤمنین ترجمه والله یعلم و اگر [illegible]

بلاستی که خدای تعالی او یار و مدد کار پیغمبر است و جبرئیل رفیق اوست و صالح المؤمنین که مرتضی علی است
[illegible] مددکار اوست و ایضا در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر مجاهد بروایت صحیح معتبر صالح المؤمنین
حضرت [illegible] انا المؤذن فی الدنیا و الاخرة منم اذان کننده در دنیا و آخرت و این اشاره است
بآیه واقعه در سوره توبه که و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین [illegible]
و بنا بر این مفاد قول آنحضرت علیه السلام آنست که منم اعلام کننده از جانب خدا و رسول [illegible]
مشرکان [illegible] و ایشان [illegible] ماموره اهل بیت علیهم السلام [illegible] الاذان [illegible]
یعنی این اذان که در [illegible] امیرالمؤمنین است و ایضا از آنحضرت [illegible] منقول
است که فرموده کنت انا الاذان فی الناس یعنی بودم من اذان از جانب خدا و رسول [illegible]
میان مردمان و همچنین قول آنحضرت که [illegible] منم مؤذن [illegible] اشاره است [illegible]
اعراف که فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین بنا بر این مفاد قول آنحضرت [illegible]
منم [illegible] اعراف که [illegible] میان بهشتیان و دوزخیان [illegible]
لعنت خدا [illegible] عبادت [illegible] خود کرده اند و اعراف [illegible]
که [illegible] بهشت و دوزخ [illegible] اهل بهشت و دوزخ [illegible]
ایشان والله یعلم انا المتصدق بالخاتم منم آنکه تصدق نمود در حال رکوع انا الفتی ابن
الفتی اخو الفتی [illegible] در لغت یعنی سخی کریم است و یعنی سید قوم [illegible]
[illegible] است چه آنحضرت علیه السلام باجماع سید عرب است و مقصود انا ابن الفتی حضرت ابراهیم است
[illegible] و مراد از اخو الفتی حضرت پیغمبر است پس مفاد قول آنحضرت صلوات الله علیه
اینکه منم سید عرب [illegible] ابراهیم [illegible] رسول خدا [illegible] بروایت ابن عباس
[illegible] منقول است که ابن عباس گفت که روزی حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible] انا الفتی ابن الفتی اخو الفتی یعنی منم سید عرب [illegible] ابراهیم
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] انا المذکور [illegible]
[illegible] انا جنب الله منم [illegible]
[illegible] منم [illegible]
که [illegible] فی جنب الله علی ما فرطت فی [illegible]

انا علم الله یعنی منم علم خدا یعنی عالم نموده ام بهر چیزی انا عندی علم ما کان و علم ما یکون الی یوم القیمة
منم که نزد منست علم گذشته و آینده تا روز قیامت لا یدعوخ لنا احد و لا یدفع عنا احد
ادعا ننمودند کردان علم را هیچ کس و ... بسازد مرا از آن علم هیچ کس جعل الله قلبی مضیا عقلی
خدای تعالی دلم را روشن کرده و علم را بسند بیده کردانید لقننی ... الحکمة و عذا فی بها اموختن را
بعقد کار علم و نقاهت و باز ... ادم اشرک بالله منذ خلقت و لم اجزع منذ حملت ثم ترک
بیاوردم بخدا از آن وقت باز که آفریده شدم و جزع ننمودم در هیچ مصیبت و تعب ... منکم کذبین
با تکلیف ... قتلت صنادید العرب و ابنیت لیوثها و شجعانها یعنی کشتم بزرگان عرب ... ایشان را و فانی ساختم شیران و دلیران ایشان را ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی حکمة
ای مردمان بپرسید مرا از علمی که نزد منست و از حکمتی که فراهم آمده جامع ... کنون

فصل ومن ذلک ما ورد عنه فی خطبة الافتخار رواه الاصبغ بن نباتة ...

فقال فی خطبته انا اخو رسول الله و وارث علمه و معدن حکمه و صاحب سره ...
کلام مقولر خطبه مذکوره است خبر وارد شده که روایت اصبغ بن نباته که گفت که حضرت
امیر المؤمنین ع خطاب نمود در خطبه خود فرمود که منم برادر رسول خدا و وارث علم او و گنج
حکم او و صاحب سر او و ما انزل الله حرفا فی کتاب من کتبه الا و قد صار الی و زادنی علم ما کان و
ما یکون الی یوم القیمة ... نازل نساخت خدای تعالی حرفی در هیچ کتاب از کتابهای خود مگر
انکه بحقیقی رسانید او را بمن و بیفزود برای من علم گذشته و آینده را تا روز قیامت اعطیت علم
الانساب و الاسباب بخشنده شد مرا علم نسبها و سببها یعنی میدانم که هر که از که زاده گشت
کیست یا نیکبختی یا که از اب خوشنود ... رسیده میدانم کیست و از نابکار اکرار اب تلخ ناگوار
بند ... شده میدانم که چیست اسباب سعادت و شقاوت و نقص ... و زیادتی ان
عمر دراز ... موجبات نزول حوادث و بلیات را میدانم که چیست و اعطیت الف مفتاح
یفتح کل مفتاح الف باب و امددت بعلم القدر ... ذلک یجری فی الاوصیاء من بعدی ما جری
اللیل و النهار حتی یرث الله الارض و من علیها خیر الوارثین و داده شدم هزار کلید که
هر کلیدی هزار در را ... از علم ... شدم بعلم قدر یعنی ...
انها تعلق ... ساختند ... علم ...
کمان علوی ... رسیده جاری ... باشد

جهان

جهان شب ... تا انکه میراث کیرد خدای تعالی زمین را و انها که بر روی زمین است و ...
از بهترین وارثان است اعطیت الصراط و المیزان و اللواء و الکوثر انا المقدم علی بنی ادم یوم القیمة
و انا المحاسب للخلق ... انا عذاب اهل النار ... ذلک من فضل الله علی ... عطا کرده
شده مرا صراط و میزان و لواء حمد و حوض کوثر و منم مقدم بر تمام بنی ادم در روز قیامت و منم حساب کننده
برای اعمال خلایق ... ایشان در ... ایشان منم عذاب کننده اهل اتش ...
جمیعا انها که کفتم ... از فضل خداست بر من **قوله** ع و من ... کرة بعد کرة
و عودة بعد رجعة حدیثا کما کنت قدیما ... و من رد علینا ... انکر
انکار کننده ... زمین مرا رجوعی هست بعد از رجوعی و باز گشتنی هست ...
رجعتی بنا ... رجعت میشود ... بتحقیق ...
از رد کننده ... بتحقیق که رد کرده بر خدای تعالی ... و قبول ننموده ...
انا صاحب الدعوات انا صاحب الصلوات انا صاحب النغمات انا صاحب الدلالات انا صاحب
الایات العجیبة انا عالم اسرار البریات منم صاحب دعاها یعنی اجابت و علم اجابت دعوات
من است منم صاحب ... زهاد ... و قبول ... بواسطه من است منم صاحب ... یعنی
عاصیان ... منم صاحب ... منم دانای اسرار
بریة انا ... انا ... بفتح تاف و سکون ... در لغت یعنی شناخت
ایضا ... و شمشیر را کویند ... و لفظ مذکور در کلام انحضرت
جمیع ایضا دارد و ... یعنی تیغ تند و تیز ... و بمعنی خشمکین و غضبناک
استعمال شده ... انحضرت ... مومنان ... اسلام
از ... موجب ... و ظفر ایشانم ... تمام ...
یعنی که من ... عقبات و سبب ... ایشانم ... در
بعض نسخ ... که من همیشه ... ام و در ...
بیدی ... **قوله** ع انا ... الملائکة ... انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
المنادی لهم الست بربکم بامر قیوم لم یزل منم ... در ... که
بیان ... الست بربکم ...

از صفات الهیه است و با منیعو است که قیام او جل شانه بذات اوست و قیام همه اشیا باوست
و چون غرض اعطا ذکر فتح عهد و پیمان در روز الست از ارواح اقرار بولایت بود پس همانا ان
حضرت ع بر سبیل مبالغه فرمود که منم فراگیرنده عهد و پیمان بر ارواح و من ندا کننده ام
الست زیرا که اقرار بولایت جامع توحید و نبوت و بر عکس نیست و انها بعهد ولایت ثابت
پس چون ولایت دراین امر جلیل بغایت دخیل است لهذا آنحضرت صلوات الله علیه کرنی عهد
پیمان و ندای الست را بنفس نفیس خود نسبت داد والله یعلم المراد انا کلمة الله الناطقة فی خلقه
منم کلمه خدا که گویا ام در میان آفریدگان و وجه اطلاق کلمه بران حضرت ع اینست که چنانکه مخاطب
کلمه و کلام بر ما فی الضمیر متکلم آگاه میشود همچنین خلایق بواسطه آنحضرت بمراد الله آگاه گشته
بلکه دست کلمة الله انا اخذ العهد علی جمیع الخلق فی الصلوات منم فراگیرنده عهد و پیمان از جمیع
بندگان در نمازها و عهد ماخوذ اینست که نمازها مقرون بولایت آنحضرت باشد چه ولایت
مصحح نماز و باقی عبادات است پس هر مصلی که وفا باین پیمان نموده و طریقه وفاداران پیموده هر اینه
نماز ش بحقیقت [illegible] سبب استیفای حسنات و موجب [illegible] باقی عبادات خواهد بود کرمن [illegible]
استیفی قوله ع انا غوث الارامل والیتامی منم فریاد رس مسکینان و ضعیفان و یتیمان انا
باب مدینة العلم منم در مدینه علم انا کهف الحلم منم پناه حلم انا دعامة الله القائم منم ستون الهی
که بپای ایستاده یعنی سبب بقای دین و دنیا قامت هستی [illegible] انا صاحب لواء الحمد منم صاحب
لوا حمد و آن علمیست که در مقام محمود از عرش بدست پیغمبر دهند و آنحضرت با [illegible]
تسلیم نماید و جمیع انبیا و اوصیا همگی در تحت لوای آن حضرت باشند انا صاحب الهیئة بعد
الهیئة منم صاحب هیئات و صورتی بعد از هیئات و صورتی یعنی بصورتهای مختلفه [illegible]
الهی مصور میشوم [illegible] تکلم لکفر [illegible] جزء [illegible] شما [illegible] و [illegible] که دادم [illegible]
میشوید [illegible] خویش همه میکرد [illegible] مؤید [illegible] قول رسول [illegible] که مضمون [illegible] اینست که ای
علی اگر [illegible] نه [illegible] نصاری [illegible] حق عیسی گفتند [illegible] در حق تو [illegible] گفتنی که [illegible] کردی
سم مرکب [illegible] مولف گفت از بسیاری [illegible] شرف مصطفی [illegible] علی [illegible]
[illegible] دو جهان [illegible] در [illegible] عقل [illegible] خویش [illegible]
[illegible] خود [illegible] در [illegible] تتمه انا قاتل الجبابرة منم کشنده سرکشان انا الذخیرة
فی الدنیا والاخرة منم اندوخته مومنان در دنیا و آخرت انا سید المومنین منم سرور مومنان انا علم

منم [illegible] و نشانه راه یافتگان انا صاحب البنین منم صاحب [illegible] اما کی [illegible] کرا [illegible]
انا عین الیقین [illegible] منم آن چیزی که در حقیقت آن چیچ شک و گمانی نیست انا امام المتقین منم امام
انا السابق الی الدین منم راست [illegible] مردمان بسوی دین یعنی مرا با امامت شناختن [illegible] مانا بسوی
دین و شریعت میکشانند بسوی ولایت من شناختن ایشان بعد [illegible] فانقیم سعادت [illegible]
بلکه اوست دین قویم و اسلام [illegible] اوست منهج مستقیم بسوی دار السلام انا حبل الله المتین منم
آن وسیله محکم از جانب خدای که تمسک و اعتصام بان موجب فلاح و رستگاریست انا ملا [illegible]
کاملست [illegible] وجود [illegible] یعنی [illegible] منم [illegible] از [illegible] همچنانکه پوشیده باشد از خود [illegible]
بیم [illegible] که در دست دارم انا صاحب [illegible] منم صاحب [illegible] انا تابع [illegible] منم تابع [illegible]
انا شجرة الهدی موضع [illegible] که هدایت کننده است مردمان را بطریق حق و نجات یعنی هر [illegible]
که [illegible] و [illegible] منم درختی که [illegible] میوه هدایت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] انا علم التقی منم آن نشانه که [illegible] منهج تقوی [illegible]
[illegible] الی الله بالکلمة التی [illegible] الخلائق منم جمع کننده خلایق بسوی محکمه الهی و آن کلمه [illegible]
[illegible] جهات تفرقه بجمعیت [illegible] انا معنی الانام منم [illegible] مردمان از
[illegible] منم معنی و مقصود [illegible] انا جامع الاحکام منم جمع کننده [illegible]
احکام الهیه [illegible] صاحب [illegible] منم [illegible] یعنی
منم صاحب [illegible] و [illegible] اشارتست بایام رجعت آنحضرت
انا باب الیقین منم باب [illegible] انا صاحب [illegible] انا صاحب الخضراء انا صاحب البیضاء انا [illegible]
[illegible] مراد از کلمه خضرا آسمان دنیا باشد و مقصود از بیضا بسیط زمین بود که
[illegible] قیامت [illegible] تبدیل [illegible] الارض غیر الارض والسموات از [illegible]
[illegible] که [illegible] معتقد اینست که زمین را در روز قیامت تبدیل کنند [illegible] از
[illegible] باشند [illegible] مردمان [illegible] خویش [illegible] محاسبه [illegible] تفسیر [illegible]
امام علیه السلام روایت کرده [illegible] مذکور [illegible] بیضاء نقیة [illegible] یاکل منها المومنون
[illegible] زمین [illegible] سفید [illegible] آن [illegible] هم
مومنان [illegible] خانه [illegible] بهشت است پس [illegible]
تاویل کلام آنحضرت [illegible] که منم مالک و صاحب آسمان و زمین سفید [illegible]

سرای بهشت و رضوان در روز قیامت یعنی حکومت و حساب آنانکه در آن روز در زیر آسمان و
زمین باشند مفوض و مرجوعست بوی بس و جمیع امور ایشان منوط و مربوط است بولایت
و تواند بود که مقصود از کلمهٔ خضراء از صخره باشد که از زمرد سبز زیر زمین هفتم است چنانکه
در کتاب تفسیر مذکور است که زمین هفتم بر دوش فرشته ایست که او را اریائیل نام است و او
بر بالای صخره ایست از زمرد سبز و آن صخره بر پشت ماهی است و آن ماهی در دریائیست که
آنرا عقیوس گویند و عمق آن دریا بمقدار عمق آسمانها و زمینهاست و مراد از بیضاء آن زمین
باشد از نقرهٔ سفید که در دریای هفتم آفریده شده و در آن توقف نماز روحانیین و در هم چنین
شبانروز کیفیت انتابات آن زمین مینا بود احتمال دارد که مقصود از خضراء آسمان دنیا
باشد و مراد از بیضاء فضای بهشت است و از غبرا سرای دوزخ و بنا بر این تاویلات مفاد
کلام آنحضرت اینست که منم آن کلمهٔ کبری که ببرکت او تکون و سکون یافته آن خضرا و غبرا و بهشت
آفریده شده آن بیضا یا یعنی که منم صاحب آسمان و دنیا و سرای بهشت و دوزخ موید این تاویل
حدیث قدسی است که لولا علی لما خلقت جنتی و لا ناری یعنی اگر علی نبودی البته بهشت و دوزخ را
نیافریدمی و احتمال دارد که مراد از کلمهٔ خضرا و غبرا در کلام آنحضرت آسمان ششم بود که از یاقوت
سبز است و مقصود از کلمهٔ بیضا آسمان هفتم باشد که از مروارید سفید است چنانکه در کتاب
عیون مذکور است که مروی است که اهل شام از امیرالمؤمنین ع چند سؤال نمود و از جمله از بیان الوان
آسمانها پرسید آن مرسیر ولایت در جواب سائل فرمود که اسم آسمان دنیا رفیع است و آن از آب و دخان
و اسم آسمان دوم قیدوم و برنگ مس است و سیوم ماروم و برنگ شبه است و اسم آسمان چهارم ارفلون
و برنگ نقره است و اسم آسمان پنجم هیعون و برنگ طلاست و اسم آسمان ششم عروس و آن یاقوت
سبز است و اسم آسمان هفتم عجما و آن مروارید سفید است پس بنا بر این مفاد قول حضرت این
که منم خازن اسرار و صاحب تدبیر آسمان ششم و آسمان هفتم و صاحب اختیار آن خانهٔ بیضا
وسیع که بهشت است و احتمال دارد که مراد از کلمهٔ بیضا زمین محشر باشد و مقصود از خضرا
بهشت و از غبرا دوزخ بود و محتمل نیز بود که مقصود از کلمهٔ خضراء لواء حمد بود یا آن حله باشد
که آنحضرت را بان خواهند پوشانید و مراد از کلمهٔ بیضا نیز بهشت باشد که بیضاء
لذة للشاربین اللهم ارزقنا وانت خیر الرازقین قوله ع انا قاتل الاقران منم کشنده اقران
انا مبیل الشجعان منم [illegible] دلیران روزگار انا صاحب القرون الاولی منم صاحب قرنهای

انا الصدیق الاکبر منم بسیار راستگفتار انا الفاروق الاعظم منم بسیار فرق کننده عظیم القدر
میان حق و باطل انا المتکلم بالوحی منم آن تکلم کننده بآیات منزله بر رسول انا صاحب النجوم منم
صاحب اختیار ستارگان بامر مالک منان یا یعنی که منم مصاحب ایشان در سیر و جریان
انا مدبرها منم تدبیر کننده کارهای ایشان بامر پروردگار و بعلم خدا و بمن بکیه مخصوص گشتن
بر آیات انا صاحب الرایات الصفر منم صاحب علمهای زرد و آن نزدیک بظهور حضرت صاحب
الامر بلند شود انا صاحب الرایات الحمر منم صاحب علمهای سرخ آنها نیز در آن ایام قائم گردد
انا الغائب المنتظر للامر العظیم منم آن غائب که انتظار کشیده شود مر جهت کار بسیار بزرگ
یعنی برای دفع ظلم و ستم و هدایت مردم عالم انا المعطی منم عطا کننده فی سبیل الله انا المبذر منم
بذل کننده نفس و مال انا القابض منم باز گیرنده یعنی سبب اعطاء وجود و قبض و بسط حضرت واجب
الوجود در عالم امکان و شهود و ولایت منست یا یعنی که اگر ولایت نبودی حق را اعطاء
وجود و قبض و بسط نسبت بممکن الوجود واقع نگشتی چنانکه حضرت در مقام دیگر فرموده
که لولانا لساخت الارض باهلها یعنی اگر من نبودی هر آینه زمین با اهل آن ناپدید گشتی
بدی علی القبض [illegible] بر راستای ذکر نفسی انا الواصف لنفسی منم وصف کننده ذات خویش
انا الناصر لدین نبیه منم یاری کننده دین پروردگار خویش انا مدرج فی الاکفان منم
نهان ساخته بدن مبارک آنحضرت نقاب کفنها انا ولی الرحمن منم دوست خدا و مهربان
انا صاحب الخضر و هارون منم مصاحب خضر و هارون انا صاحب موسی و یوشع بن نون منم مصاحب
موسی و یوشع بن نون انا صاحب الجنة منم صاحب اختیار بهشت انا صاحب القطر و المطر منم صاحب
قطرها و بارانها انا صاحب الزلازل و الخسوف منم صاحب زلزلها و فرود رفتن زمین با اهل
انا مروع الاوثان منم ترساننده چندین هزاران انا قاتل الکفار منم کشنده جمیع کافران انا
امام الابرار منم پیشوای نیکوکاران انا البیت المعمور منم آن بیت معمور که [illegible] آن منم یاد بوده انا
السقف المرفوع منم آن سقف بلند بر داشته شده که [illegible] حکمت و [illegible] اسرار [illegible] انا البحر
المسجور منم آن دریای [illegible] انا باطن الحرم منم [illegible] انا عماد الاعلام منم سبب ثبات
بقای طوائف [illegible] انا صاحب الامر الاعظم [illegible]
هست که با من در این باب گفتگو نباید و در ساحت جلالت [illegible] زبان بگفتار گشاید و لولا ان [illegible]
کلام الله و قوله سبحانه [illegible] لو وضعت سیفی [illegible] ولقتلتکم [illegible] این بود که [illegible]

کلام خدا و قول رسول خدا را هر اینه شنیده باید در شما میکذاشتم و تمام شما را میکشتم تا از من شما
میکذشتم یعنی هیچ کس را نمیده میکذاشتم و این خطاب عتاب با اهل نفاق و عداوت و دشمنان
ایشانست انا شهر رمضان منم ماه رمضان انا لیلة القدر منم شب قدر انا ام الکتاب منم
لوح محفوظ انا فصل الخطاب منم فرق کننده میان حق و باطل انا سورة الحمد منم سوره حمد
یعنی جامع اسرار الهی یا بایمعنی که منم مظهر صفات و صفات الهی یا بایمعنی که همچنانکه سوره حمد
حاویه جامع اسرار قرانست انحضرت نیز محیط بر همه اسرار انست پس انحضرت مثل سوره حمد
است و حضرت فخر فرمود تشبیه بر سبیل مبالغه است علیه السلم انا صاحب الصلوة فی الحضر والسفر
منم صاحب مقام نماز خواننده در حضر و سفر توضیح این مقام اینست که چون حصول کمالات
ماههای مبارک و شبهای متبرکه متولد روزه و نماز بوده است تا ادا ماه متنعم و بدون
ان نماز و صحیح نیست پس گویا کان عبادات و اوقات با برکات نفس قدسی الهی است بوکالت
حضرت بلکه نفس متبرکه ایشانست چنانکه میفرماید که انا نحن الصلوة والصیام والکتاب
والایام والشهور والاعوام یعنی مایم نمازها و روزها و شبها و ماهها و سالها انا صاحب الحشر و
النشر منم صاحب حشر و نشر خلایق در روز قیامت انا الواضع عن امتهما الوزر منم بردارنده
الاثام و بارگناه از امت انا باب السجود منم ان درگاه که بدخول در ان خضوع و تخشع خدا را
ان موجب امرزش گناهانست و این اشاره است بقول رسول خدا که فرموده مرتضی علیه السلم
باب حطه است در این امت و ان در قریه اریحاست و در بیت المقدس ازدرهای بیت المقدس
که باب السجود قوم موسی بود انا العابد منم ان بنده که مطیع اله و خضوع کننده ام انا المعبود
منم ان بنده که مطاع خلق الله و خضوع کرده شده ام یعنی عبادت حضرت معبود بدون
معرفت ما قرار و ولایت من از هیچ کس مقبول نیست و این کلام از قبیل قول انحضرتست که
فرموده انا صلوة المؤمنین و صیامهم یعنی منم نماز و روزه مؤمنان و معلوم است که مراد
انحضرت علیه السلم اینست که منم شرط صحت و قبول نماز و روزهای ایشانم والسلم انا الشاهد منم گواه
حال خلق الله انا المشهود منم مشهود رسول الله و این اشاره است بایه و امغرد سوره
حج که لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس ترجمه و الله اعلم ملازم ان
ولایت ابعیم باشید تا باشد پیغمبر گواه شما بجهت دعوت و متابعت ملت و باشید شما گواهان
بر خلق الله برسانیدن ابلاغ و دعوت حق با ایشان انا صاحب السندس الاخضر منم صاحب دیبای سبز

نازک سبز انا المذکور فی السموات والارض منم مذکور در اسمانها و زمین انا الملقب فی رسول
الله فی السموات منم کذشته بالقاب کثیره از رسول خدا در اسمانها یا بایمعنی که منم ان
رسول خدا در اسمانها انا صاحب الکنان والقوس منم صاحب ترکش و کمان نبی انا صاحب
ادم منم مصاحب شیث پسر ادم انا صاحب موسی یا ادم منم مصاحب موسی یا ادم انا فی
الامثال منم که ضرب زده میشود امثال انا صاحب السماء الخضراء منم صاحب اسمان کبود انا
صاحب الدنیا الغبراء منم صاحب این دنیا که بوسته هوا ... کرده کدورت و غبار شدت
و محنت امتحانه انا صاحب الغیث بعد القنوط منم صاحب رحمت و دهنده هر ...
بعد از قطع امیدها انا اذا نزل ذا منها کاه باش که منم جنبی ... اگر شدت
توانیم سر موجود ... روشنی رحمت ... انوار شهود جمیع ... در ملکت موجودات
موجود انا صاحب الرعد الاکبر منم صاحب رعد اکبر وان هنکام ظهور قیامت است انا صا
البحر ... منم صاحب دریای بسیار ... انا مقصود از دریای ... اسمان است
که ... و موسوم است بارودم انا مکلم الشمس منم سخن کننده افتاب انا القاتل
الاعظم منم صاحب عقد فرید ... انا غوث من اطاع من الوری منم فریادرس
مطیعان از مردم دنیا ... و منم ... که متصف است بجمیع صفات کمال
پرورد کار ... معبود ... باشد ... الا وان للباطل جولة
والحق دولة اکاه باشید ... باطل جلوه ایست ... فروغ و قرار ...
نور سلطان حق ... الا والی ظاعن قریب فارتقبوا الفتنة
الاموية والدولة الکسروية اکاه باشید ... دنیا عنقریب
باشید ... دولت بنی امیه ... باشید ایام دولت بنی عباس که عنقریب
و غلبه بر خلق ... زمنا
دنیا ... روی ...
در ... تقبل دولة بنی العباس بالفرح والباس و تبنی مدینة یقال لها الزوراء بین دجلة
و دجیل والفرات ملعون من سکنها منها تخرج طينة الجبابرة تعلی فیها القصور و تسبل
الستور ... العباس ۴۲ ملکا علی عدد الملک ...
دولت بنی عباس ... بفرح و شدت ... میان دجله و دجیل و فرات شهری بنا شود

کدام از ذوراکوفیند و همانا بغداد است ملعون است کسی که در آن سکنی نمود زیرا که از ابتدا از آنجا
طینت ظلم کیشان ستم بیشه بجهم رسید و قصرهای خسروانه در آن مدینه بلند کردند و پرده های ملوکانه
در آن بیاویختند و با یکدیگر بکر و فجور معاشرت نمایند بجهل و در وسایل زمان بنی عباس در رعیت
جهل و در وسایل ایام خلافت آن مدینه را هر کدام یک چندی مقر خلافت خود نموده بیکدیگر سپارند

ثمه ثم الفتنة الغبراء والقلادة الحمراء فی عنقها قائم الحق ثم سفر عن وجهه بین اجنحة الاقالیم
کالقمر المضیء بین الکواکب یعنی بعد از انقضاء زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس بترتیب با شیاع ذات
فتنه تاریک شد که بیننده ... و آرای حواس مردم بغبار اوهام و طریقه مستقیمه حق بر ایشان پوشیده
واگذارند و متابعت نفس و هوا نمایند و قلاده که در آن فتنه که نشان ذرافشان و اعلام او است قیام
حضرت قائم است که بتیغ آتشین خونریز اربابِ ظلم و ضلالت را بیزد و بفیض محیط ظهور غبار فتنه را
فرو نشاند بعد از آن در میان اقالیم جهان از افق غیب ظاهر و چون ماه تابان میان ستارگان
نقاب احتجاب از چهره کشاید **نظم** در شب تاریک کفر و ضلالت ... روشن شود شهر جلالت الاولاء

علامات عشرة واولها تحویل الرایات فی ازقة الکوفة وتعطیل المساجد وانقطاع الحاج وخسف
وقذف بخراسان وطلوع الکوکب المذنب واقتران النجوم وهرج ومرج وقتل ونهب فتلک علامات
عشرة ومن العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات ثم قائمنا قائم الحق آنگاه با شبیه بیرون ... که
خروج و ظهور او ده نشانه است و آنها دیده شدن و تکونشان در کتب علما است در کوفه
دوم تعطیل مساجد است از عبادات سیوم انقطاع حاجیان است از زیارت
بیت الله چهارم فرو رفتن بلاد است با اهل آن بخراسان پنجم یعنی بنای عظیم بخراسان ششم
طلوع ستاره دنباله دار هفتم اقتران ستاره های هفتگانه است در برجی هشتم وقوع هرج
و مرج نهم قتل دهم غارت پس این ده علامت است و از علامت تا علامت دیگر بسی عجایب
که وقوع یابد پس چون تمام شود این علامات قیام نماید قائم ما که قائم حق است **قوله**

علیه السلام ثم معاشر الناس سبحوا ربکم ولا تتبعوا الیه من الخالق فقد کفر بالکتاب الناطق
بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان مقدس و منزه دانید پروردگار را از نقایص
صفات و اشاره مکنید بسوی او بمعنی آنکه متمکن در محل و مکان میدانید چه او جسم و جوهر نیست
و محتاج بمحل و مقام نیست و بحافظ حدود عقول و اوهام نیز بلکه محیط بهر مکان و مکین است
و داخل در هیچ مکان و زمین نیست ادراک حضرت او جل جلاله بدیده دلهای بینا است نه بعین

عیون

عیون و ابصار که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار **نظم** وحده لا شریک له صفتش
و هو الفرد ز اصل معرفتش ... شریک را سوی و صورتش ... عقل را ز اصل ذات او آگهی ... تا نشد از کنه او
کس آگاه ... جز من لا اله الا الله ... بیرون گنجی خالق اشیا و حقا و نیز عزت و کبریا ذات تحدید نباید
و ساحت رفعت وجوب را که از شایبه نقص و ... متعقل منزه و مبرا است بحدود ناقصه بشری
بمایل النبه محکمات تو آن که با قسام تحدید هویت الهیه و احاطه حقیقت ربانیه کوتاه است انکار
نموده بعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون به علما و دم کوتاه است ... مقصد بیان کند

نکند دامن قصر امکان آن بکمند **ثمه** ثم قال طوبی لاهل ولایتی الذین یقتلون فیّ و یطردون من
اجلی هم خزان الله فی ارضه لا یفزعون یوم الفزع الاکبر انا نور الله الذی لا یطفی انا السر الذی لا یخفی
بیان که فرمود خوشا حال ... و دوستداران من همانا اشاره بعماد ... سرایست ... و ...
از خانمان شان از جهت دوستی من و دور نموده میشوند از خانمانشان از جهت دوستی من وایشان
اشاره بالجمله است ان جماعت نیکو عاقبت خزانه اسرار الله اند در زمین و فتنی ...
بد ... در روز فزع اکبر که هولهای بزرگتر است من نور حضرت الهیم
که هرگز خاموش نگردد منم آن سری که اخفا کرده نشود **قال** قدس سره نوید هذا الکلام ... مع

ما ورد فی الاخبار عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال یا معشر قریش کیف بکم وقد کفرتم بعدی ثم رایتمونی
فی کتیبة من اصحابی اضرب وجوهکم بالسیف انا و علی بن ابیطالب فنزل جبرئیل علیه السلام وقال
... یعنی مضمون این کلام و مقتضای این مقام است حدیثی که وارد شده در کتاب
از رسول خدا ... که آنحضرت فرمود ای گروه قریش چگونه باشد حال شما و تحقیق که کافر
شوید بعد از من بعد از آن ببینید مرا در میان لشکری از اصحابم که با شما محاربه میکنم ... علی
بن ابیطالب ... وجوههای شما را بشمشیر میزنیم در این هنگام که آنحضرت باین کلام متکلم بود حضرت
جبرئیل شتابان نازل شده فرمود که بگو ای محمد که اگر خدای خواهد صورت خالف ... انه
استقبال خواهد نمود **مخفی** نماند که چون اخبار مذکوره حدیث جزم و متحقق الوقوع بود
آنحضرت صلی الله ... بصیغه ماضی که دلالت بر وقوع و تحقق دارد فرمود و الله اعلم **فصل**

لم یسم الخطبة التطنجیة ظاهرها انیق وباطنها عمیق فلیحذر قاریها من سوء ظنه فان فیها من تنزیه الخالق
ما لا یطیقه احد من الخلائق خطبها امیر المؤمنین علیه السلام بین الکوفة والمدینة ...
که از خطبهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ایست که نامیده گشته بخطبه طتنجیه ظاهر آن خطبه

اینجاست که لمعات بیان و انوار اشارات آن نظاره کیان ریاض بلاغت را از فضاهای
ان حیرت بنهایت رسیده و باطنش دریای عمیقیست که رشته امتداد غواصان عقول
و اذهان بقعر آن نرسیده پس مایه که خوانده انحطاط از سوء اعتقاد حذر نماید
بود شاید که در این خطبه از تنزیه و تقدیس حضرت آفریدگار چیزی چند مذکور است
هر کس را از ملا یتو طاقت فهمیدن آن نیست و آنحضرت در میان کوفه و مدینه این خطبه
ادا نموده چنانچه مسعودی گفته الحمد لله الذی فتق الاجواء و خرق الهواء و علق الارجاء و اضاء
الضیاء و احیی الموتی و امات الاحیاء داستان نکات و اشارات کلام اعجاز ایات آن
خداوند اسلام نه فوق طاقت و حوصله عقول و افهام است بحر بی شعور است
ره بسیج و مقصد پای فهم لنگ چنانچه آیات متشابهات قرآنی از ظواهر و بواطن خیمه آن
که عقول فحول انام از ادراک آن عاجز و ناکام اند همچنین کلمات الهیات آنحضرت از
رموزیست از سحاب حقایق و معارف که مخبر در رموز اسراریست از زلال دقایق و
لطایف لبریز در مطاوی عبارات آن نکات آیست بلطف و اشارات قلایست تا بیکی که هر ادراک
ان جز تعلیم بادیانشان از لطایف علم و حکمت الهی و محرمان سرا پرده قرب را کاهی کسی را
بهره دست درنیاید و غیر آنحضرت در درگاه احدیت هیچ احدی نتوانند رسید و ما
یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم بادراک بیان دقیقه در سر و فراست قرینا نه صحیح
نفس نزد یافت آن بنحو اغراض نموده بر شاخسار آن نوبادانکه باین ترانه مترنم
چون تواند کرد ادراک الله موش فهم ما ذره کی میتواند کرد حفظ افتاب بی در انیقام
کشوده و طریق اظهار نموده دلیل بیچیزی و علامت عجز سریست و لیکن چون ما لا یدرک
کله لا یترک کله در بیان بعضی از ظواهر متین این کلمات و شرح برخی از اسرار مضامین این
عبارات بقدر امکان سعی نموده بحر تقصیر و عجز و حیرت میرساند که معنا ترجمه کلام آنحضرت
اینست که تمامی ثنا و ستایش از ان ذات با برکت خداوندیست که جامع جمیع کمالاتست آنچنان
خداوندی که بدست قدرت کامل بشکافت درون فضا را چون جوف دانها که بعد از ان
شکافتن بروئیانید و در بعضی اسمانها که از فضا را بشکافت و مقر ستارکان و فرشتگان کرد
و بعضی هوا را جولانگاه مرغان و مکان سحاب ساخت و اطراف اسمانها را بسقف
و اوساط آن بی ستون و طناب بر افراخت و روشنی بخشید روشنی را روزانه کرد

مؤکدا را و بعضی اینطریق که انوار را بیضا در بیان کلام آنحضرت علیه السلام گفت که چنانچه
خداوندی که باقتضای حکمت بالغه منشکافته در درون اصلاب بنی آدم را و فرزندان را
از بطون اصلاب بیرون اورده خطاب الست بنواخت که و اذ اخذ ربک من بنی آدم
من ظهورهم ذریتهم و میان اطراف فضای انسان که اعیان دریای صمدیت و تباین اند
بعد از انکه بهوا و هویت و اقتضای ماهیات ایشان را عجز و عادت باطل ساخت طرح
محبت و التیام بنواخت و جواهر عقول را مطارح اشعه لمعات معرفت کردانید و
ارباب سعادت را بزلال هدایت حیات و دوران بخشید و اصحاب شقاوت را براه
و ضلالت بیرانید که یهدی من یشاء و یضل من یشاء و همچنین جوف امهات را شکافت
و هوا را نمود و ترتیب تا چون ان نگاه در نگه دید و قوی و حواس ظاهر را بدست قدرت کامله
اطراف فضا نواخته بریشان شکر کردانید و سلاطین نفوس انسان را مبنای حکمت و معرفت
بخشیده بر مسند حکومت که و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل
السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون قوله علیه السلام احمده حمدا ساطعا فارتفع و شعشع
فلج حمدا یتصاعد فی السماء ارسالا و یذهب فی الجو اعتدالا ستایش میکنم خدا را
ستایش کردنی که فروغ ظهور شکر و ما مکانرا منور ساخته در فضای ملکوت ارتفاع
گیرد و شعشعه انوار درخشش ما غش جهات کون و مکان شده در وسط السماء شبه را
لمعات شیاع بنماید ثنا کفتنی که تصاعد نماید بطرف اسمان در رحالتی که بقرینه فصل
الان و روان شود در فضای جهات بهم جانب مناسب یکستان مطلع انچه در ترجمه کلام
اعجاز نظام مذکور شد مبنی است بر انکه لفظ ارسالا حال باشد از فاعل احمده و
بود که حال باشد از فاعل یتصاعد چنانکه اعتدالا حالست از فاعل یذهب و لیکن
ارسالا بمعنی همه خواهد بود و ان جمع رسل است بفتح را و سین و رسل بمعنی قطعه جدا
از چیزیست و ارسالا بمعنی بسیار شدن انست چنانکه در قاموس مسطور است
الرسل بمعنی اکثر و سلم قوله علیه السلام خلق السموات بلا دعائم و اقامها بغیر قوائم و زینها
بالکواکب المضیئات و حبس فی الجو سحائب مکفهرات و خلق البحار والجبال لعظا تلاطم
رتجاها تعظمطت امواجها احمده و له الحمد و بیافرید اسمانها بی ستونها و بر افراخت
بجهد اسطوانها و زینت داد اسمانها را باستارهای درخشنده و نگاه داشت بقدرت

در فضای آسمانها ابرهای سیاه غلیظ بعضی بر بعضی افکند و بیان ببید دریاها و کوههای
مشتمل بر تلاطم موجهای نانك بهم پیوسته که شکافته نشده‌اند نهایت جوش و آشوب آن دریاها
بی سبب تلاطم و خروشیدن دریاها با اضطراب و تشویش آمده آن موجها حمد و ثنا میکویم
حضرت آفریدکار را و حال آنکه مراو را ثناست و سزاست جمیع حمد و ثنا از بدایت تا روز نهایت

قوله ع واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتجبه من الحجج العلیا وارسله فی العرب وابتعثه
هادیا مهدیا حلا حلا طلسمیا فاقام الدلایل وختم الرسایل نصر به المسلمین واظهر به الدین
صلی الله علیه وآله الطاهرین وکواهی میدهم که محمد بنده خدا و فرستاده خداست برکزیده او
از بهترین جای که بحسب منزلت و شرافت بالاتر از همه جا است و رسولش کردانیده در طایفه
عرب که موصوفند بخلوص عربیت و برانکیخت او را بنبوت بحالتی که هادی راه نماینده امت
بزرکوار شجاعت شعار مروت دثار بود دیده بصیرت هیچ یک از ایشان نکشوده حقیقت
بینا نبود و ظلم هوتی نیرو بازوی حقوق و اوهام نکشود پس بر افراخت دلایل
شریعت را و تمام ساخت رسایل دین و ملت را یاری بخشید حق تعالی بر کت آن حضرت
مسلمانان را و آشکار ساخت با وطریقه توحید و اعیان را رحمت کناد خدای تعالی بر آن حضرت
وآل اکرم با کاشفین دین و پیشوایان اهل یقین انتهی **قوله** ع ایها الناس انبعوا الی سنتی والتزموا
بیعتی وواظبوا علی الدین بحسن الیقین وتمسکوا بوصی نبیکم الذی به نجاتکم وبحبه یوم
الحشر منجاتکم ای مردمان بازکردید و رجوع کنید بسوی سنت من و تابع آن شوید و بپذیرید
بیعت مرا و ملازمت نمایید بر دین بسبب حسن اعتقاد و یقین و تمسك شوید
بوصی پیغمبر تان که بسبب اوست خلاصی شما و بدوستی اوست در عرصه محشر نجات و رستگاری
قوله ع انا الاول وانا الآخر منم اول … کننده شما در دین مبین و منم … از باب
صدق و یقین یا یعنی که منم امیدوار بتفضل و کرم آفریدکار و ما سوا بندکان در …
کردار و استفاده فیض از جانب حق و در کار **قوله** ع انا الواقف علی الطبقات در تفسیر این کلمه
بجا دو قولست بعضی مشرق و مغرب تفسیر کرده اند و بنا بر این تفسیر کلام آن حضرت مفید آن
اینست که منم آکاه بر احوال و حوادث اهل مشرق و مغرب یعنی دنیا و آخرت تفسیر نموده اند
یعنی منم دانا بامور دنیا و آخرت و بعضی بهشت و دوزخ ترجمه کرده اند یعنی منم که … ایشان
بر بهشت و دوزخ یا یعنی که منم آکاه بر حال اهل بهشت و دوزخ و فقط بعضی …

این کلام انایات زد و کشف حضرت رسول و بنا بر این کلام آن حضرت هم مفید آنست که منم با …
بر کتفش سید کونین و پا بر رفعت کرفته بر دوش صاحب قدم مقام قاب قوسین **مشوی** بود و بدعوی …
بیت اسلام یا بحکم خدا از فتنه پیکرکان بود و دوش نبی قدم نهاده یا مصحف بر دوی هم نهاده یا معراج
کبریا بود یا سیمی جز و نیم مصطفی بود یا کریاس جلال دوست ما چندانکه زمان اوست خالی ع
انا الناظر الی المغربین والمشرقین یعنی منم بینا و نکران بوقایع مغربین و مشرقین … انا بصنایع و بدایع
و مغربین و مشرقین تفسیر یافته مغرب تابستان و مغرب زمستان و مشرق تابستان و مشرق زمستان
و دو بار اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید و منافع مندرج و مضبوطست بسبب اختلاف فصول و حصول
اکثر … مفاد قول آن حضرت ع اینست که منم ناظر و مستولی حدوث فواید بیشمار و …
نعمتهای الوانی که کشیده میشود بر سفره زندکی مردم و … احتمال دارد که مراد از مشرقین و
مغربین مشرق و مغرب فوق الارض و مشرق و مغرب تحت الارض باشد و این معلوم که مغرب
روی زمین مشرق … زمین است و مشرق روی زمین مغرب … زمین است چو آفتاب از فوق
الارض چون غروب میکند در تحت الارض طلوع مینماید و هرکاه در تحت الارض غروب کند از فوق
الارض طلوع مینماید و بنا بر این کلام آن حضرت ع مفید آنست که منم مدبر و نکران در امور دو جوانب
تمام روی زمین **قوله** ع رایت الله و الفردوس رای العین وهو فی البحر السابع تجری فی غمرة الفلك
فی فاخرة النجوم والحبك در بعضی از کتابهای … فان این کلام بعبادت الفردوس مذکورست
و آن روضه ایست از ریاض بهشت و در بعضی از نسخ بجای الفردوس … مکتوبست و آن نام …
رود خانه است و مراد از آن کوکب زحل است و مقصود از بحر سابع دریای هفتم است از دریاهای
آسمانی تواند بود که مراد آسمان هفتم باشد و الفلك بضم فا و لام جمع فلك است و الحبك جمع حبیکه
کاف معطوفست بر کلمه النجوم و حاصل آن حضرت ع در این حالت که … در دوش مقدس پیغمبر …
و از عالم جز بالذات تجلی عروج نموده و بعالم لاهوت و جبروت پیوسته … حقیقت
نموده … در این حالت خدای را بحقیقت دیدم و عین الیقین … مشاهده …
آن کوکب زحل برای العین و حال آنکه فردوس یا آن کوکب در دریای هفتم مقام داشت که … جاری
بود در آن دریا آسمانها در حالتی که ستارها و … استحکام و زینت تمام و بسیاری …
کواکب جولانکاه ایشانست و ممکن تواند بود که الحبك بفتح کاف بود و معطوف باشد بر الفردوس
یعنی دیدم برای العین آسمانها را پیوسته بزمینها و زمینها را متصل با آسمانها بعضی بر بالای بعضی

مویداین تاویل قول علی بن ابرهیم است در تفسیر خود که اورده که حسین بن خالد گفت که از
حضرت امام همام ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع از معنی والسماء ذات الحبک پرسید نوا آنحضرت
صلوات الله علیه فرمود که اسمانها هرکی بهم پیوسته و با یکدیگر متصل تا این زمین را وی گوید
که پرسیدم که اسمانها چگونه بهم پیوسته اند و بر پای هم اند پس آنحضرت ع کف دست خود را
بگشود و بعد از ان دست راست را بر بالای ان گذاشت و فرمود که این کف بمنزله زمین دنیا
و اسمان دنیا قبه ایست بر بالای ان و زمین دوم برزبر اسمان دنیاست و اسمان دوم
بر بالای ان قبه ایست و زمین سیوم برزبر اسمان دوم است و اسمان سیوم بر بالای ان قبه ایست
و زمین چهارم برزبر اسمان سیوم است و اسمان چهارم بر بالای ان قبه ایست و زمین پنجم
برزبر اسمان پنجم است و اسمان ششم بر بالای ان قبه ایست و زمین هفتم برزبر اسمان ششم است و
اسمان هفتم بر بالای ان قبه ایست و عرش خدای تعالی بر بالای اسمان هفتم است انگاه حضرت
گفت که این که گفتم مفاد قول الهی است در سوره تحریم که الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهن یتنزل الامر بینهن یعنی خدای تعالی انست که بیافرید اسمان بعضی در تحت بعضی و فرود فرستاد
فرمان خدای تعالی میان اسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در اسمان و زمین ما و در
هر طبقات از طبقات زمین و سما خلق و دارایست انگاه انحضرت ع گفت اما صاحب امر رسول خدا
و وصی رسول است که بعد از او در روی زمین بامر خلافت و هدایت خلق قیام دارد پس
کار الهی بسوی او از میان اسمانها و زمینها نازل میشود راوی گوید که گفتم که پس در زیر قدم
ما باشد بجز از این زمین انحضرت فرمود که از زمینی نیست در تحت قدم ما بجز از این زمین و بدرستی
که ان شش زمین دیگر از برای خلقیست که فوق ماست پس بنا بر این تاویل مفاد کلام آنحضرت
اینست که بدیدم بر اطلاع العین قبابات اسمانها و طبقات زمینها را بعضی بر بالای بعضی دیگر
هر حالی را مشاهده نموده و الله یعلم ع ورایت الارض ملتفة کالتفاف الثوب المقصود
وهی فی خرق من الطیخ الایمن مما یلی المشرق والطیخان خلیجان من ماء کانهما ایتا الطیخین
وانا الملتقی دایر بتهما وما افرد وس وما هم نیز الاکالخاتم فی وسط الاصبع هما ناسعقصود از طیخ
ایمن کف دست چپ است وابار جمع یا سرهت یعنی انکه در جانب چپ دکر فت و بنا بر این
مراد از طیخان دنیا و اخرت است و طیخین عبارت از کتفین نبی است و میتواند بود که
پیرو یاسر باشد بمعنای توانگر و جواد و بنا بر این مقصود از طیخ کتفین نبی است و از طیخین دنیا

واخرت و ترجمه کلام اعجاز نظام بنا بر انچه ذکر یافت اینست که بدیدم زمین را در هم پیچیده
مانند جامه شسته تاه شده و حال انکه زمین در کوی بود از جانب طیخ راست از انجمن در طرف
مشرق است که دنیا و اخرت دو نهر عظیم بودند که جدا شده بودند از اب حیات اشاره است بکریمه
ومن الماء کل شیء حی که ان دو نهر گویا در جانب جیب کتفین رسول علیه السلام بودند و این کنایه است از تعلق
انحضرت بجانب دنیا و اخرت و منزلت و معدیا مور دنیا و اخرت با اینکه کتفین رسول در جمیع عظیم
با دو کوه بزرگ بودند از ابحر منتاجیه هر چیزیست و گویا ان دو نهر بخشانیده و منفی ساخته
دنیا و اخرتند و احتمال دارد که مراد از طیخان مشرق و مغرب باشد که خواه فوقانی و خواه تحتانی
بنا بر این احتمال مفاد کلام انحضرت ع اینست که مشرق و مغرب افتاب از یمین و یسار درجه عظیم
از اب که گویا در جانب یسار کتفین رسول بودند و منتهی و مدار مشرق و مغرب و نبود که دوسی
دنیا ان فرشتگان که ملاذم فرد وس اند یا ان کوکب فرشتهای که موکلند بران دو دریای مکرمات
در انگشت جانب کلام اعتبار است از اوضاع مشرق و مغرب و جمیع زمین در هنگامی که آنحضرت ع بجهت شکستن
اصنام بر دوش حضرت رسول ع بود مقام **قوله** ع ولقد رایت الشمس عند غروبها کالطائر المنقرض وکره
لا اسکان را سراز فرد وس و اختلاط الطیخین و مرمر الافلاک لتسع من فی السموات والارض
دخولها فی الماء الاسود و هی العین الحمئة کلمه زمیم در لغت بمعنی تطریبه صوتست یعنی
رزم و زمزم بمعنی صوتست و در این مقام کلمه زمیم را از معنی صوت تجرید باید نمود و در اکثر نسخهای
منار فالا بجای اینده کلمه مذکوره میم جمع مکتوبست ولیکن معنا انها مناسب این مقام نیست
تبدیل از جانب ناسخ شده و مقال انحضرت ع مسیر ما بیکه در انوقت که بر دوش نبوت گردیدم
اسرار ملک ملکوت اکام شدم هر اینه بحقیق که افتاب را هنگام غروبش چون مرغی دیدم که بال
خود بهم برکرد و اگر چنانچه راس فرد وس را که فوق اوست نوری و امتحان مشرق و مغرب با هم نبودی
با انکه منزلش بعد دنیا و اخرت بادلها باعث غفلت ادمی گردیدی و نالیدن ساکنان
ساکنان اماکن انها و مقیمان مقامات زمینها از زمزم و صدای دخول افتاب در اب سیاه شنیدندی
وان اب سیاه ان چشمه است که بد بوی و گل الود و مغرب افتابست چنانکه حق تعالی در سوره کهف
حکایت کرده که وجدها تغرب فی عین حمئة یعنی در یافت سکنه را افتاب که غروب میکرد در چشمه بد بوی گل الود
و الله یعلم **قوله** ع ولقد علمت من عجایب خلق الله ما لا یعلمه الا الله وعرفت ما کان وما یکون فی الذر الاول
مع من تقدم مع ادم الاول و لقد کشف له فعرفت و علمنی ربی فتعلمت و هر اینه بتحقیق که دانستم از عجایب

مخلوقات الهی چنینها که هیچکس غیر از انها را بجز خدا نشناسد و شناسنده بوقایع گذشته و اینده و انچه
بوده در عالم ذر و اولاد ان که پیشتر بوده اند با ادم او و هر اینه بتحقیق که چون این علوم برمن کشف شد
شناسا گشتم و چون پرورده کار مرا تعلیم داد اموختم **مطلع** در کتاب خصال که تالیف ابن بابویه است
رحمه الله حدیثی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که مضمون ان حدیث اینست که انحضرت
فرمود که بدرستی و راستی که بیافرید خدای تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار ادم و این عالم اخر عالمها
و حضرت ادم اخر ادمیانست بلی نه انچنانست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که من علم دارم بانچه
گذشته در عالم ذر و اول و عالم دیگر که نخست بوده انبیا ادم و اولاد او الله یعلم **قوله** ع الا تسمعوا
و لا تضجوا و لا ترعجوا فلولا خوفی علیکم ان تقولوا جن او ارتد لاخبرتکم بما کانوا و ما انتم و ما تلقون
الی یوم القیمة علم اوعز الی فعلمت و لقد سئلت علم من جمیع النبیین الا صاحب شریعتکم هذه فعلمنی علمه
و علمنی علمی اگاه باشید بلی نبی گفتم درد نگاه دارید و جزع مکنید و مضطرب نشوید پس اگر
شما نترسید [illegible] که بگویید که مجنون شده یا مرتد گشته هر اینه شما را خبر میدادم از احوال انچه
بوده اند ان گروه پیشینیان بر ان و از ان چیزهای که بر میخورید بان تا روز قیامت اینکه گفتم
علمیت که از جانب حق تعالی بمن رسیده بلی نه از عالم یا بینها مامور شده ام و هر اینه بتحقیق
که پرسیده شد خدای تعالی علم انبیا را از جمیع پیغمبران بغیر از صاحب شریعت شما پس علم خود را
بمن اموخت و اخر میدانستم بوی اموختم **مطلع** [illegible] میباشد که [illegible] حاصل نیست چون
چون خضر و حضرت موسی ع و لیکن علم حضرت امیر المومنین ع تمام مستفاد از حضرت پیغمبر
بود و انحضرت را هلکی معلوم پیغمبر نباشد حاصل نبود بلی اینکه فرمود که علم خود را بوی تعلیم
دادم باین اعتبار است که نور انحضرت یکی بود که از مبداء فیاض مستفاض علوم لدنیه میشود
بلی نه زید یگانه نسبت بوی که از نبی و علم معلوم [illegible] میشود انحضرت بود فانهم و اسم یعلم ع الا
و انا نحن النذر الاولی و نحن نذر الاخرة و الاولی فی کل زمان و اوان و بنا هلک من هلک و بنا
نجا من نجا فلن تستطیعوا ذلک فینا اگاه باشید و بدرستی که مایم ان گروه بیم دهندگان
پیشینیان مایم بیم دهندگان مردمان پسین و نخستین و ترسانندگان هر زمانی و هر وقتی
و بسبب ما هلاک گشته انکه هلاک شد یعنی بسبب تقصیر در حق ما یا جهت غلو در محبت ما هلاک
شده اند و بتوسط نجات یافته انکه نجات یافته پس توانایی ندارید شما بر ان مرتبه را که گفتم قدر
و منزلت ما نزد یک خدای تعالی از انبیا و مقام ازان مرتبه بغایت بالاتر است **قوله** ع

فوالذی

فوالذی فلق الحبة و برء النسمة و تفرد بالجبروت و العظمة لقد سخرت لی الریاح و الهوام و الطیر
و اعرضت علی الدنیا فاعرضت عنها انا کاب الدنیا لوجهها اخفی منی بحق فی اللاحق لقد علمت ما فوق
الفردوس الاعلی و ما تحت السابعة السفلی و ما فی السموات العلی و ما بینهما و ما تحت الثری کل ذلک
علم احاطة لا علم اخبار پس سوگند بان کسی که دانه در زمین شکافت و بیرون اورد و بیافرید ادمی را
و متفرد است بتکبر و عظمت که هر اینه تحقیق که مسخر من شده و رام من شده اند شیران و طیور و
عرضه کرده شد بر من دنیا پس روی بگردانیدم از وی و منم خوار کننده و نگونسار کننده دنیا از
نزد ساری دهنده او پس تا کی بمن میرسانند خود را [illegible]
تمام فضائل و مفاخر هر اینه بتحقیق که دانسته ام هر چیز که بالای فردوس اعلی است و انچه
تحت بهشت است و انچه زیر اسمانهای بلند مرتبه است و انچه میان اسمان و زمین است
و همه اینها دانستنی که گفتم علمیت که مرا بعنوان احاطه و مشاهده حاصلست نه باعلام و اخبار
قوله اقسم برب العرش العظیم لو شئت اخبرتکم باباءکم و اسلافکم این کانوا و ممن کانوا و این
هم الان و ما صاروا الیه فکم من اکل منکم لحم اخیه و شارب براس ابیه و هو یشتاقه و یرتجیه
هیهات هیهات اذا کشف الغطاء و حصل ما فی الصدور و علم [illegible] ابن الضبی قسم باد [illegible] اند
بچی بنیه حکایت کرد که اگر خواهم خبر میدهم شما را بجاهای پدرانتان و گذشتگانتان که کجا بوده
و از کم بهر رسیده اند و الحال کجا اند و بکدام حالت منتهی میشوند بلی شما بسی کسانی که گوشت برادر
خود را میخورند و در سر پدر شان [illegible] و حال انکه مشتاق اویند و ارزو مند بر اوند و خون خود را
بسیار دوست و روانست انچه می بینند [illegible] گاه ظاهر کرده شد انچه انبیاست پنهان و پوشیده
و حاضر کرده شود انچه در سینه هاشان نهان بوده و بدان الله که بود دلان وارد شود که در دیده
انچه در خاطر داشتند و خلاف بوده انچه میداشتند **قوله** ع و ایم الله لقد کنتم کورات و کمرات
و کره بعد کره و ایات بعد ایات مقتولة و میت بعضها فی حواصل الطیور و بعضها فی بطون الوحوش
والناس ما بین ماضغ و لایج [illegible] سوگند که هر اینه بتحقیق که [illegible] شما
یعنی اجسام شما مرده یا [illegible] شده چند بار نوبت و ما بین هر نوبتی
نوبت دیگر [illegible] کشته شده و مرده مثلا چندین علامت و نشانهای الهی است یعنی
هرگاه کسی کشته شود و بخاک سپارند و مرده [illegible] جسم او خاک شود و از زمین گیاه
از ان خاک بروید و غذای شخصی شده جزء بدن شود یا انکه ان را مرغ [illegible] کوسفند

و هر چه در زمین است

بخورند و گوشت انها غذای ان شخص گشته بعد قوای او در اعضا بخش شود و بقوت تمامی
وهو الله نطفه متکون شود و بعد مثلا بوجود اید و بعد از طی مسافت عمر و رسیدن وقت
معین دیگر بیان نوبت اول که در اخر بقتل رسید و نوبت ثانی که خراب میشود چند مدتی
متمادی گذشته و در این میان بعضی از ایات الهی مانند خسف و قذف و زلزله و اهلاک
اهل عصیان روی داده پس از اینجاست که انحضرت عم میفرماید که بعضی در خوصلها
و غایند و بعضی در شکمهای وحوش و سباع باشند و مردمان در میان این چهار بنا کرده زمان
برداری ایشان نمایند در ان هنگام متوقع باشید ظهور کسی را که سخن گفته بود با موسی
از درخت در کوه طور نیل انحضرت عم اشاره بسوی خود نموده فرمود که در ان وقت ظاهر
میشود همین کسی که نزد شما پیدا و مکنون و در سینه ظاهر و عیان و بصفات مذکوره موصوف
قوله عم الا اذکرکم عجائب ترکتها وددت لا اذکرتها لا اجد لها حملة ترا بینید و اگاه باشید که ذکر کنم
امور عجیبه را واگذاشتم و بیان نکردم لاجل عدم یافتن دانستم که بردارند کلام اینان بار گران را
یعنی بامور و اشنا باد ان اسرار نهانی را نمی بینم قوله انا صاحب الطبل المجوده ... المعنی ...
علی الکبر و العنود منم صاحب طبل و در جنی که مامور شد بسجده ادم منم عذاب کننده ابلیس
و لشکر یانش بجهت تکبر و دشمنی دم قوله عم انا لا مع ادریس مکانا علیا منم با ادریس ادر مکان
بلند قوله عم انا منطق عیسی فی المهد صبیا منم سخن ورنده عیسی در گهواره در حالتی که صبی بود
همانا که مراد انحضرت اینست که اقرار نمودن ایشان در روز الست بولایت انحضرت عم
دفع درجات او در یکی دید و عیسی در گهواره گویا گردانید و همچنین کلام سابق و لاحق انحضرت
علیه السلام همه مضاف است بولایت قوله عم انا میزان المیادین و واضع الارض منم میدان کننده
میدانها و وضع کننده زمینها قوله عم انا قاسمها اخماسا فجعلت خمسا برا و خمسا بحرا
خمسا جبالا و خمسا عامرا و خمسا خرابا منم قسمت کننده زمین بر پنج قسم پس یک قسمت را بر ساختم
و قسمی را بحر کردم و قسمی را کوهها کردانیدم و قسمی را معموره کردانیدم و قسمی را خراب کذاشتم
انا خرقت القلزم من الرحیم کلام رحیم صیغه مبالغه از رحم است و اسمیست از اسماء الله تعالی یعنی
رحم کننده مهربان و بعضی مجهول نیز امده و بنا براین مراد ازین کلمه حضرت موسی است علیه السلام
و کلمه من ابتدائیست و جار و مجرور در موضع حالست ترجمه و الله اعلم اینست که من شکافتم
دریای قلزم را بجهت موسی و اسباط و حال انکه برین قضیه بود برین ازجانب خدای مهربان

یا بانیه

٣٥٩

یا با ینیه که من شکافتم دریای قلزم را و بیرون اوردم موسی را از ان دریا و بنا بر این تقدیر در
معنی خرقت تضمین معنی اخراج باید کرد و کلمه من را صله مفصله باید گرفت چنانکه در قوله الهی واقع شد
المفسد من المصلح یعنی مفسد و مصلح در علم الهی از هم جدا نیستند و حق تعالی هر یک را بخصوص میداند
و مبنا شد احتمال دارد که کلمه من یعنی عند باشد یا یعنی که من شکافتم دریای قلزم عبور حضرت
موسی و متبوع نیز بود که این فقره از قبیل مقلوب باشد با تضمین معنی اخراج و انچنین بود که انا ان
الرحیم من القلزم یعنی من بیرون اوردم حضرت موسی را از دریای قلزم و احتمال دارد که مقصود
از قلزم عمیق عظیم بود و مراد از رحیم حضرت پیغمبر باشد با تضمین معنی اخراج یا یعنی که من شکافتم و بیرون
اوردم دریای علم عمیق عظیم را از حضرت رسول رحیم چنانکه در اخبار و احادیث ائمه امده که جمیع
علوم انبیا و مرسلین بحضرت پیغمبر منتهی گردیده تا انحضرت ببلاغ میان امت رسید و علیه السلام
قوله عم و خرقت العقیم من الحیم عقیم در لغت بادی را گویند که بی نفع و بیخیر باشد یعنی بادی که اثر نیکو
درخت را و بیابان را برگ و میوه نگذارد مگر انکه ماند گیاه سوخته یا استخوان پوسیده ازین
نابود و مانا چنین که دانند حیم یعنی اب کرم جوشان و همچنین یعنی شدت گرمای تابستان امده
صورت بعد از تضمین معنی اخراج کلام انحضرت معنید اینست که من شکافتم و بیرون اوردم باد را
انا بهای که بعد از شکافتن دریای قلزم بر فرعونیان وزید تا هیچ نبود حضرت موسی و اسباط
خشک کردانید و همچنین سبب هلاک قوم عاد کردید که انا ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من
شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم و همچنین در لغت عرب مردی یا زنی که فرزند نشود عقیم
گویند و حق تعالی را اکرام داد و کالوا اهتمام میندارد حیم مناسب شد و بنا بر این معنی احتمال دارد که
کلام انحضرت عم اشاره باشد بواقعه ساره زوجه ابراهیم عم که پیر زن نازاینده بود و بشارت تولد
حضرت اسحق بوی رسید که نزد و بغلام علیم و ساره بر سبیل تعجب گفت که ایا تواند بود که ز اید زن
نازاینده که قالت عجوز عقیم پس درین صورت نیز تضمین معنی اخراج باید کرد و کلام را از قبیل
مقلوب لفظ باید گرفت پس بنا بر این تقدیر ترجمه کلام انحضرت اینست که من شکافتم ان زن
عقیم را و بیرون اوردم حیم را یعنی اسحق را از وی باذن خدای تعالی یا یعنی که هر کس فرزند ندارد
سبب وجود فرزند شوم با مر الهی و همچنین در لغت عرب ملک و پادشاهی را عقیم میگویند
بجهت انکه رب ذی ارب نافع نیست بلکه صاحبان نسبت قریب را مثل پسر و برادر و فرزند
بجهت حفظ دولت پادشاهی میکشند و درین صورت مقصود انکه حیم حضرت رسول

کرم است و ترجمه اینست که من شکافنده و بیرون آورنده ولایت را از مقام نبوت و پادشاهی دنیا
و آخرت را از جانب آنحضرت و همچنین عقیم یعنی داهیه حربهای شدید آمده و خرق منا یعنی
چنانکه در صحاح آمده که فلان لمخراق حرب ای صاحب حرب بنابراین کلام آنحضرت ع مفید این است
که منم صاحب جنگهای بسیار و صفدر معرکه کارزار از جانب صدیق حمیم یعنی رسول کریم یا ترد
رسول کریم و بنا براین کلمه من بمعنی عند است چنانکه در قوله الهی واقع شده که لن تغنی عنکم من الله
ولا ولدکم من الله شیئا ای عند الله شیئا واسمعیلم قوله ع وخرقت کلا من کل وخرقت بعضا
من بعض وهما تاخرقه در فقره اول یعنی شکافتن است و در فقره ثانی بمعنای دریدن چنانکه
در قاموس آمده که خرقه جابه وخرقه مزقه و این کلام معجز نظام تاکید و فقره مذکوره و
اشاره است بجمیع احتمالات که در آن دو فقره است و مفید اینست که شکافتم دریای
قلزم را از جهت حبیب خود موسی ع را از رسول کریم و شکافتم ریح عقیم را انا بهای کرم با هواهای کرم
و شکافتم عجوز عقیم را یعنی ساره با هرجا فرزندی از حمیم و بیرون آوردم ملک و پادشاهی را
از حمیم یعنی رسول کریم و شکافتم حرفهای سخت را بجهت صدیق حمیم یعنی پیغمبر کریم و بعضی را دردم
و دریدم و نابود نمودم چنانکه طایفه ثمود چون قوم عاد و باقی ارباب کفر و الحاد والله تعالی اعلم بحقیقة المراد
قوله ع انا الیلیتیو انا جانیوسا انا البارخلون انا علیوثوثا انا ابن جا راسم از اسامی آنحضرت است
که در کتب سماوی بر انبیای سلف نازل شده یعنی منم آنکه در کتابها باسم الیلیتیو و جانیوثا و
علیوثوثا نامیده گشتم قوله ع انا النزهف علی البحار فی نوابیم الزخار عند القیار حتی تخرج لی
اعدلخیرة من الخیل والرجل فاخذ ما اجبت واترک ما اردت منم نزهف بدریاها در حال
جوش و تلاطم دریاهای زخار هنگام تموج آنها تا آنکه بیرون آید برای من هرچه مادة مهیا
گشته دراینجا جمعیت همراهی من از سواره‌ها و پیاده‌ها پس هرچه را خواهم اختیار نمایم و هرکرا خواهم
واگذارم قوله ع ثم اسلم الی عمار بن یاسر اثنی عشر الف ادهم علی کل ادهم منها محب لله ولرسوله مع کل واحد
اثنی عشر الف کتیبة لا یعلم عددها الا الله تعالی بعد از آن تسلیم نمایم بعمار بن یاسر دوازده هزار اسب
سیاه که بر هر اسبی سواری باشد از دوستان خدا و رسول خدا و با هر یک از ایشان دوازده
لشکر باشد که عدد شماره آنها را هیچکس نداند بجز خدای تعالی قوله ع الا فابشروا فانتم نعم الا
الاوان لکم بعد حین تعلمون بها بعض البیان وستکشف لکم صنایع البرهان عند طلوع بهرام
وکیوان علی دقائق الاقترانات فعندها تتوا تر الهدایة بالزلازل وتقبل الرایات من شاطی
جیحون

بجیحون الجیاد بابل با سید بیس بشارت باد شما را که بارادران پسندیده آیدگاه باشید تا ببیند
که شما را بعد از مدتهای مدید بیش بینی خواهد بود که بر آمده باشد ببینید بعض از خفیات بیان را
و ظاهر شود برای شما صنعتهای برهان هنگام طلوع مریخ و زحل بر دقایق اقترانها
که علامت ظهور قائم و دقایق حوادث و علامات غریبه است پس بعد از هنگام خرابیهای سخت بر بابل
پی در پی واقع شود و زلزلهای عظیم از نجوم در آید و علمهای لشکریان از کنار جیحون بجانب بابل
قوله ع انا متمم الابراج منم نظام دهنده برجها یعنی ائمه اثنی عشر و عاقد التراج منم بستگی دهنده
بزرگ یعنی باطل کننده مذاهب مختلفه و مفتح الافراج منم گشاینده ابواب فتح و برکات را ناظر یعنی
بکلید دین و اسلام و باسط المنهاج منم گسترانیده راه هدایت یعنی مناهج ائمه کرام انا صاحب الطور
منم صاحب کوه طور انا ذلک النور منم آن روشنائی ظاهر که موسی ع دید و بر بیهوش گشته ع الیم
تکلیم رسید یا یعنی که منم آن نوری که در دست موسی ید بیضا کرده بیانا ذلک البرهان
الباهر منم آن برهان باهر که بسبب آن حضرت موسی بر فرعون غالب گردید وانا کشف
لموسی شقفص من شقفص الخردل المثقال لکل ذلک بعلم من اسرار ذی الجلال و بجز این سبب ظاهر
شد از برای موسی در کوه طور آنچه که از همه اش ذره از نور و مقدار گردان نور سجده
میشود بعلم خدای مستجمع تمام صفات کمال و حضرت و خصرت عظمت و جلال انا صاحب جنات الخلود
منم صاحب باغهای بهشت که متابعان دین و اهل صدق و یقین جاودان باشد انا مجری الانهار
الاربعة من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من عسل مصفی و انهار من خمر لذة للشاربین
منم روان کننده نهرهای چهارگانه در بهشت که جویهاست از آب موج زننده و جوبهای
از شیر و جویها از شهد صافی و جویها از شراب که خوشگوار است برای آشامندگان یعنی
عز و جل آن جویها را برای مومن و اهل ولایت مومن آفریده چنانکه در خبر آمده که لولا علی لما
خلقت جنتی یعنی اگر علی نبودی هر آینه بهشت را نیافریدمی و ایضا در تفسیر علی بن ابراهیم است
رسول خدا منقولست که آنحضرت فرموده که در شب معراج چون داخل بهشت شدم دیدم در
طوبی باد دیدم که اصل آن در خانه علی بود و هیچ قصر و منزلی در بهشت نبود مگر آنکه شاخی از آن در
آن خانه و منزل بود و دیدم در زیر آن درخت نهری میگذشت و از آن نهرها چهار جوی دیگر در قصور
و اماکن مقدسه بهشت روان بود و حق تعالی صفت بهشت و انهار را بعبارت در سوره محمد ص یاد نمود
مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار

من خمر ولذة للشاربين حانها من عسل مصفى ترجمه واسرتعليم اینکه صفت بهشتی که بات وعده کرده شده اند

بپرهیزکاران دران بهشت جویهاست از آب غیر متغیر یعنی رنگ و بوی او تکردیده وجویهاست از شیر

که هرگز من طعم ان متغیر نکردیده و از صفت عفونت بطول زمان و مانند ان دیگر کان نکردیده

وجویهاست از خمرها لذت خوشخوار برای آشامندگان وجویهاست از شهد مصفا فی نیرسات شده

یا انشیکه از دیده شده باشند بعود و خالی از فضلات زنبور **قوله** عم انا جعلت جهنم وجعلتها

طبقات السعیر وسقر والجحیم والاخری عمقیوس اعددتها للظالمین واودعت ذلک کله واد

برهوت وهو الفلق ورب ما خلق تخلد فیها الجبت والطاغوت ومن عبدهما ومن کفر

بنی الملک والملکوت ومن یونس ابن جهنم را وچند طبقه کردانیدم یکی سعیر ودیگر سقر و

که بو سنه سوای بصیبی ست جحیمست تا اخر اتش او را وقلیر و طبقه دیگر عمقیوس که مهیا کرده ام ان

برای ظالمان وستم پیشگان وگذاشتم اینها را در وادی برهوت وهمانست نلذ و سوکند

بخدا وند هر چه افریده که همیشه دران وادی خواهند بود جبت وطاغوت یعنی ابابکر وعمر

وهر انکه پیروی ایشان نماید و انکه کافر شود بخداوند ملک و ملکوت **مطلع** در تفسیر علی ابن

ابرهیم بروایت از امام حسن عسکری عم مذکوراست که فلق چاهیست در جهنم که اهل النار از

شدت حرارت ان چاه باستغاثه وزاری در اید وان چاه از خدای تعالی درخواست نمود که

رخصت نفس کشیدن بیابد چون رخصت یافت نفسی کشید جهنم را بسوزانید احراق بیرون شدند و در

حضرت عم موجود که دران چاه صندوقیست از اتش که اهلان چاه از شدت حرارت ان

صندوق همواره زاری واستغاثه مینمایند وان تابوتی است ودران تابوت شش کس از

اولین وشش نفر از جماعت اخرین اما ان شش کس اولین قابیل پسر ادم است که برادر خود را بقتل رسانید

ونمرود است که حضرت ابرهیم را باتش انداخت وفرعون است و سامری است که گوساله پرستید

و سرخیل یهود و سرکرده نصاری است وان شش کس اخرین ابو بکر وعمر و عثمان ومعویه و یزید وابن ملجم

است والله اعلم **قوله** عم انا صاحب البلد فانا القائم با مر العلی الحکیم منم صاحب جمیع اقالیم بامر خداوند

دانای حکیم انا الکلمة التی بها تمت الامور وقد هرت الدهور منم ان کلمه که باوتمام گشت کارهای دین

واسلام ونظام یافت بان سلسله شهور واعوام انا جعلت الاقالیم اربعا والجزائر سبعا

منم انکه کردانیده ام اقلیمها را چهار وجزیرها را هفت قسمت فاقلیم الجنوب معدن البرکات واقلیم

الشمال معدن السطوات واقلیم الصبا معدن الزلازل واقلیم الدبور معدن الهلکات بس اقلیم

جنوب معدن برکات الهیست واقلیم شمال معدن قهر وسطوت نامتناهیست واقلیم صبا که از

مطلع ثریاست منبع زلزلهاست واقلیم دبور که مقابل انست معدن هلاکات الا وبل الویل لمن

وامصار کو من طغاة نظهرت بنغیر وقت وببدلون بدانید که وای بر شهرهای شمال وبلاد شمال از

ستمکاران که ظهور کنند واحوال دنیا واوضاع شمال را نظم و نسق تغییر و تبدیل دهند **قوله** علیه السلام

اذا تمالت انفذ اثر من دولة الحضیان وملکت الفتیات والشوات فعند ذلک ترتج الانظار بالکل

المکل بالطل فیها جیشها توقعوا حلول الفرج الاعظم فاقبال فوجا فوجا اذا جعل حصباء النجف جوهر

وبا یع بر الخلاف من المنافقین ویبطل معه الیاقوت الاحمر والعلل والدر والجوهر الا وان ذلک یمین

الخلاف ما تحتها اذا اشتری ذلک منفعه فیه وسطع بهاؤه وظهر ما تریدون ولعمه فانی

الاولم التی ذلک من عجایبه ولو سمعوا مرکا مع شود شدیدا یام وبیار کرد مثابعت انان

اندولت خواجگان وحکومت زنان وزنان بس در ان اوقات بانگ کرده مردم را ابسوی عصیان

وطریق باطل دعوت کنند واحوال اهل جهان واوضاع دوران اختلال یابد واضطراب پدیرد

بسیار دوامت که ایشان بر باد ظفر یابند شما امید واربا شید برسیدن فرج اعظم فوج فوج

دیده انتظار بکشایید بامدن نشاط اهل عالم گروه گروه دران هنگام که خدای سنگریزها

نجف را جواهر گرداند ودر زیر پای مومنان بگسترانند ومبایعت کنند بر دمان بطمع انها

برای مخالفان ومنافقان وباطل گردد باصفای انها قدر وقیمت یاقوت احمر وشکند در بطا

انها اعتبار خلاصه مروارید وگوهر بدانید واگاه باشید که متابع شدا بدها الله وجهست بزوک

باطلوع روشن ترین علامات بظهور فرج تا اینکه چون فتنه و فساد ایشان بنهایت رسید صبح

فرج از مطلع امید دمیدن گیرد و ساحت جهان را از تاریکی ستم وظلمت جور بسواطع انوار عدل

زینت ومنور گرداند وظاهر شود انچه مخفی است ابود و بر سبب مرادی که در دل داشتید بدست اید

تا طلوع نیر اعظم اینی عجایب ساز درخت چنین بخیل بود بساری از منتها سبحانکم انکم فرج

قوله عم یا اشباه الاغنام وبهائم الانعام کیف یکون انتم اذا دهمتکم رایات بنی کنام مع عثمان بن

عنبه من عرض الشام یرید بها ابو یزید و یوح بها فتنه چه حالت ای برادران حق مانند گوسفندان چه

چون گوسفندان بی ستمه ومانند چهار پایان دهن بسته چه حالت خواهید بود هرگاه پس

فرا گیرد شما را سپاهی علمهای بنی کنام با عثمان بن عنبه از جانب بلاد شام که بقصد دولت بیدرود ما

روی بیلاد شما گذارد و باستعلاء رایات تسخیر بلاد وغلاء اتش را شور هرچه وبسیار دود

که بنی امیه با قبیله عدی مشاهده جمال حق نمایند وطریقه مستقیمه صدق بجا بیندم یا عم وقاد وما الا الاحمر
المشاهدة رایات بنی عتبة مع بنی کنام الکاین اثلاثا المرکبین جبلا لاجبلا مع خوف شدید ونوب شدید
الا وهو الوقت الذی وعد ترب لا حلمهم علی نجائب تحتهم مواکب الاملاک بل آگاه باشید حضرت ع کن
وازروی افسوس وتاسف فرموده که ای وای انا منتظر رایات بنی عتبه را با بنی کنام مشاهده نمایند
وسه گروه گشته با شدت خوف ونهایت ناامیدی که بکوه بکوه میگریزند باشند بل آگاه باشید
وبدانید که آن ایام همانوقتیست که موعود شده آیشان هر اینه حاضر شوم والبته سوار
کنم ایشانرا براسبهای نجیب رسیده بحالتی که در جلو ایشان روان باشند بسیاری از فرشتگان
فرشته کانی بالمنافقین یقولون نص علی علی نفسه بالربانیة الا فاشهدوا شهادة اسالکم
بها عند الحاجة الیها ان علیا نور مخلوق وعبد مرزوق ومن قال غیر هذا فعلیه لعنة الله ولعنة
اللاعنین انحضرت ع بجهت تبیین مقام وبیان منزلت خود فرمایند که گویا من رسیده ام
بجمعی از منافقان که میگفتند علی تصریح نموده بربانیت خود واسناد خدائی بخویشتن داد بدانید
وگواه باشید که پس سؤال از شما در وقت احتیاج بانکه علی نوریست آفریده شده وبنده ایست
روزی داده شده وهر آنکه بغیر از این سخنی گوید برا و شهادت بیع وری باد اورا
از جهت یزدان وبر او باد نفرین ولعنت کنندگان ثم نزل وهو یقول تحصنت بذی الملک والملکوت
واعتصمت بذی العزة والجبروت وامتنعت بذی القدرة والملکوت من کل ما اخاف واحذر ایها الناس
آنگاه از منبر ولایت از اوج منبر بزیر آمده در حالتی که میخواندند دعائی که ترجمه اش اینست
که در پناه میروم بحصار حفظ خداوند ملک وملکوت وچنگ میزنم بحبل عزت صاحب عزت وجبروت
ودوری میجویم بخداوند قدرت وملکوت از هر چه میترسم واز شر هر چه از آن دوری میجویم
ایها الناس ما ذکر احدکم هذه الکلمات عند نازلة او شدة الا وازاحها الله عنه فقال له
جابر وحدها یا امیر المؤمنین فقال نعم واضف الیها الثلثة عشر اسما وضمنهم ترکیب معنی
ای مردمان بدانید که هیچیک از شما در وقت نزول حادثه وحلول شدت این کلمات را نخواند مگر
آنکه خدای تعالی آن شدت وحادثه را از وی دور گرداند پس جابر بآنحضرت عرض نمود که این دعا را
تنها باید خواند ای امیر مؤمنان پس آن حضرت فرمود که آری وانضمام کن باین دعا آن سیزده اسم
ورا بدست مرحمت در آغوش کشید بعد از آن سوار گشته روان گردید وآن سیزده
که آنحضرت صلوات الله علیه باین فقرها اشاره نموده اند اسم مبارک حضرت پیغمبر است الخ

اسم

اسما انا عشر علیهم سلام الله الملک الاکبر **فصل** ومن خطبة له ع بعضی از خطبهای حضرت امیر المؤمنین ع
این خطبه ایست که موسوم است بخطبة البیان واز آنحضرت منقولست **قال** ع انا عندی
مفاتح الغیب لا یعلمها بعد رسول الله صلعم الا انا بیان این کلام اعجاز بیان بقول الهی است که
جز که فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول است ترجمانش اینست خدای تعالی آگاه نمیکند
هیچکس را بر غیب خود مگر آنکس را که پسندیده وبرگزیده از رسولان پس لالت این آیت
رسول را با علام الهی عالم است بغیب وبشهادت اخبار ماثوره اهل بیت علیهم السلام تمام علوم
حضرت امیر المؤمنین واز آنحضرت بائمه طاهرین رسیده پس آنچه آنحضرت ع فرموده اند که
کویند نزد منست نیز این غیب یعنی کلیدهای غیب نزد منست هیچکس آنها را بعد از رسول خدا نمیداند
انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم سلیمان
واین سخن صریحست در آنکه مراد از ذو القرنین که در صحف اولی مذکور است آنحضرت است انا ولی الحساب انا صاحب الصراط
والموقف انا قاسم الجنة والنار این کلام اعجاز نظام اشاره است باین که در سوره صافات وقفوهم
انهم مسئولون ترجمه واسه علم وتکاه دارید ایشانرا در موقف که ایشان پرسیده شوند
از آنچه در اهل بیت وارد است که پرسش از مردمان در روز قیامت از ولایت امیر المؤمنین خواهد بود
که آیا از اهل مودت آنحضرت بوده اند ومتابعت نموده اند یا آنکه طریق خلاف ونفاق پیموده اند
وباین سبب الاصحاب جنت ونار ازهم امتیاز می یابند چون عبور از صراط بهدایت آنحضرت است
بل صراط نیز ولایت آنحضرت است پس صراط نیز ولایت آنحضرت است ولهذا میفرمایند که منم صاحب صراط وصاحب موقف
مردمان در روز قیامت ومنم قسمت کننده بهشت ودوزخ انا آدم الاول منم آدم اول یعنی نور من
من دون ما سوی وسابقست انا نوح الاول منم نوح اول یعنی برکت شهود من از طوفان خلاصی یافت
شیخ آدم ونوح در خطبه طتنجیه گذشت انا آیة الجبار منم نشانه معرفت آن بزرگوار شکسته کامها
پیوسته با با صلاح او در بند کارهای دهم سکشتر انا حقیقة الاسرار منم سبب اسرار ربوبی
که هر سری که در خزائن کنت کنزا مخفیا مستتر بوده جوهر نور منست که از بیت الغیب فخلقت الخلق لکی اعرف
بنور وجود فروغ آن بر صفحات امکان صورتهای رنگین حقایق واعیان هویدا گردید پس
نور آنحضرت بشهادت لولاک حقیقت اسرار ربوبیت است از بسیط خاک تا بلطح افلاک انا
مورق الاشجار منم برگ آورنده درختها انا مونع الثمار منم رساننده میوه ها انا مفجر العیون منم
جشمها انا مجری الانهار منم روان سازنده نهرها انا خازن العلم منم نگاهدارنده خزانه علم

منم کوه حلم انا امیر المؤمنین منم پادشاه مؤمنان انا عین الیقین منم آنکه در حق من هیچ
شک و گمان نیست انا حجة الله فی السموات و الارضین منم حجت خدای در آسمانها و زمین انا
الراجفة منم آن جنباننده زمین بانفخه اولی و تشخیر قیامت که یوم ترجف الراجفة یا منم
آن زلزله که قوم موسی و صالح و شعیب فرا گرفت که فاخذتهم الرجفة انا الصاعقة منم آن
صاعقه که قوم ثمود را هلاک نمود که فاخذتهم الصاعقة انا الصیحة بالحق منم آن آواز
هلاک کننده که قوم عاد را هلاک نمود بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان
عذاب را چنانکه در سوره مؤمنون آمده که فاخذتهم الصیحة بالحق و بعضی از مفسران
گفته اند که این عذاب قوم ثمود بود والله یعلم انا الساعة لمن کذب بها منم این کلام صدق
نظام اشاره است باین و اعتدنا در سوره فرقان که بل کذبوا بالساعة و اعتدنا لمن کذب
بالساعة سعیرا ترجمه والله یعلم بلکه تکذیب نموده اند ساعت قیامت را و آماده کرده ایم
بجهة آنکس که تکذیب قیامت کند آتش افروخته و گویند سعیر نام یکی از نامهای دوزخ و در
تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابو عبد الله ع منقولست که آنحضرت در بیان این آیه فرمود
که بدرستی که شب و روز دوازده ساعتست و بدرستی که علی بن ابیطالب اشرف ترین
ساعتهاست از آن دوازده ساعت و بعد از آن آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که
معنی قول خدای تعالی که بل کذبوا بالساعة تا آخر آیه قرائت فرمود پس مفاد کلام آنحضرت آنست
که منم آن ساعتی که خدای تعالی بجهة منکر و مکذب آن مهیا ساخته روز دوزخ را انا ذلک الکتاب
منم مقصود از کلمه کتاب که در این آیه مذکور است و ترجمه این والله یعلم اینکه آنکتاب که
که خدای تعالی در کتب متقدمه با تو الان وعده داده بود این کتابیست که هیچ شک
در آن و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که آن کتاب علیست که هیچ شک و ریبی در
نیست پس بنابراین مفاد کلام آنحضرت اینست که منم آنکتابی که حق تعالی در کتابهای آسمانی
با تو الان منتظر داده بود و هیچ شک و گمانی در آن نیست پس بنابراین مفاد کلام آنحضرت اینست

ملؤلفه هر ان حق تو بانی بحقیقت آن کتابی چه تو در هیچ [illegible] معنا و مقدس بوجود
جودی شدی گنج شهودی نشناخت کنه ذات [illegible] ملائک [illegible]
بیش تو بودی چه تو سروری ندیدم [illegible] مقدس چه چون تو انکه سوی قادری نظری کنی
جدا که تا قیامت بود [illegible] انا الاسماء الحسنی التی امر الله ان یدعی بها این کلام اشاره است

بقول الله تعالی در سوره اعراف که و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها ترجمه والله اعلم و از برای خداست
اسمهای نیکو پس بخوانید خدا را بواسطه آن اسما و مفاد قول آنحضرت اینست که منم آن اسمای نیکو که
خدای تعالی بندگان را فرموده که بتوسط آن اسما او را بخوانند و بوسیله آن اسماء خضوع و استکانت
نمایند پس من مظهر آن اسمائیم که ائمه طاهرین اند یا باین معنی که اسمای حسنی بدون ولایت من مقرون
باجابت نیست و محبت ما نیست من باعث قبول و استجابت انا ذلک النور الذی اقتبس موسی
الهدی منم آن روشنی که موسی با نور و شتافت [illegible] و بنور راه بطور [illegible] یافت انا صاحب الصور
منم صاحب صور انا المخرج من فی القبور منم بیرون آورنده مردگان از قبور یعنی دمیدن در صور و
بیرون آوردن مردمان از قبور بجهت [illegible] از ولایت منست انا صاحب نوح و منجیه منم
مصاحب نوح و نجات دهنده او از طوفان یعنی بامر الهی انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه
منم مصاحب ایوب و شفا دهنده او از بلا یعنی بامر الهی انا اقمت السموات بامر ربی
منم آنکه برپای داشتم آسمانها را بامر پروردگارم انا صاحب ابراهیم منم مصاحب ابراهیم انا سر الکلیم
منم سر موسی کلیم یعنی باطن حضرت موسی ع نور مودت من روشن بود و تفریغ ولایت
طی درجات قرب مینمود انا الناظر فی الملکوت منم نگران در عجایب و بدایع آسمانها و زمینها
و اسرار و عجایب آسمان انا امر الحی الذی لا یموت منم فرمان خدای [illegible] که بذات خود زنده
و [illegible] فنا بر او روا نیست [illegible] انا ولی الحق علی الخلق منم ولی [illegible]
بر خلایق یعنی صاحب اختیار امور دنیا و آخرت ایشان بفرمان حضرت خالق انا الذی لا یبدل
القول لدی و حساب الخلق الی منم آنکه تبدیل یافته نشود قول بعذاب کفار که در ازل قرار
یافته نزد من و وجه آنکه آنحضرت [illegible] یعنی بخود نسبت داده اینست که در روز قیامت تفویض
امور خلایق بسوی او است بهمین وجه اشاره نموده و فرمود که حساب ایشان روز قیامت
جمیع خلایق مرجعیت بسوی من انا المفوض الیه امر الخلایق منم آنکه واگذاشته شده
بسوی من کارهای مخلوقات انا خلیفة الاله الخالق منم خلیفه خداوند آفریدگار [illegible]
انا سر الله فی بلاده و حجته علی عباده منم راز نهان و مقصود پنهان خدای تعالی که [illegible]
ممکنات [illegible] در بسیط جهان و حجت او بر جمیع بندگان انا امر الله و الروح کما قال الله سبحانه
و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یعنی منم حکم و فرمان خدا که باو است نظام و قوام
اشیا همچنانکه خدای حق سبحانه و تعالی گفته اینچه مفید اینست که وجود [illegible] از حقیقت [illegible]

روح بگوی که روح از امر پروردگار منست و مفاد قول آنحضرت صلوات الله علیه اینکه کلمه
من در این شریفه بیانیست مصداق امر و روح همان نور پرفتوح اوست که مرات تجلیات ربانی
است لیکن بالاعتبار مختلف است بیان نور از آن رو است که مصدر ظهور کون و مکانات
است و باین اعتبار که منشا قوام و نظام عالم امکان است روح است مطلع یعنی آنکه
که حکم و فرمان نافذ الهی در ایجاد کاینات و ابداع ممکنات دو حرف کاف و نون است که انما
امره اذا اراد ان کن فیکون ترجمه والله تعالی اعلم نیست شان او که چون خواهد از پدید چیزی آنکه
آنکه گوید مر او را که بحکم من باش پس بباشد همانا مقصود از این سخن سرعت و نفاذ امر
در تکوین اشیا و اسراع بر وجهی که ممکن باشد نه تکلم بجهه اینکه چه ذات اقدس جل شانه
بی نیاز و مستغنی است از اینکه چون دیگر فرمان دهان تکلم نماید بلکه کن دلیل خواهش
اراده اوست بلکه هر مرادی بمحض اراده کامله بر وفق مشیت او فورا تحقق و تکون می یابد و قول
بر ماده و مدت نیست مانند کلمه واحده مهدی که بمحض اراده بی علت از ذات احدیت صادر
گردیده و صورت هستی را بی واسطه غیری در ابینا ولا ما خلق الله در بر چه اگر مسبوق بکلمه
دیگر بودی هر آینه تابع و ثانی آن کلمه بودی و اول ما خلق الله نبودی بلکه در آن بحر که گوهرهای کون
نهان مکنون بود نه حرف کاف بود و نه دائره نون پس گوهر مکنون بود صحیح حرف کاف و نون نور ظهور
احدیت که منبع انهار وجود و مطلع انوار فیض وجود است قوله گر او نبود عالم هستی خراب بود
بحر وجود بی صدف اندر سراب بود گر آفتاب هستی او دم نمی نمود صبح ظهور تا ابد اندر نقاب بود و از بیان
این سخنان ظاهر میشود که کلام در ابداع وجود و اختراع هر موجود نور ظهور آنحضرت
است که در از حضرت احدیت است و همچنین صفة الله و منشا حیات ما سوی الله
چه ظهور افعال از صفات و تجلی از ذات است و چون وحدت نور نبوت و ولایت
ازلی و اتحاد ایشان در نظر عقل و لبیب اولی و لا است بنا بر این حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که منم امر خدای تعالی یعنی منم منشا صدور اشیا و چون هویت کامله اشیا از امر
اراده الهی بتوسط تحقق یافته و بتحقق شهود شد بسا جمیع حقائق و اعیان تا انتهی روح آ
و لهذا فرمود که منم روح یعنی منم مصدر حیات اشیا که مخلوق شده ام بفرمان خداوند
کبریا و در باره این قید استشهاد نمود بقول الهی در سوره اسری که و یسئلونک عن الروح
قل الروح یعنی و میپرسند ترا از کیفیت و چگونگی روح که زندگی اشیا باوست بگوی که روح از امر

پروردگار منست یعنی کاین و ناشی شده از امر الهی بی توسط ماده و علم بحقیقت آن مخصوص
جناب باری تعالی است و غیر از حضرت او کسی باو دانا نیست و همچنین عالم غیب و ملکوت را امر
مینامند و آن ملکی که اعظم از جبرئیل و میکائیل و ملازم نبی و ائمه ع روح میگویند پس
بر این مفاد کلام آنحضرت ع اینست که منم محیط بر نفوس سبعه و اسلاک ملکوتیه و
منم آن سری که علی الدوام ملازم انبیا و ائمه است ع قوله ع انا ارسیت الجبال الشامخات
و فجرت العیون الجاریات منم که استوار کردم کوههای بلند را و بگشادم چشمه های روان را
انا غارس الاشجار و مخرج الوان الثمار منم نشاننده جمیع درختان و بیرون آورنده میوه های
الوان انا مقدر الاقوات انا منشر الاموات منم اندازه کننده معاش روزی بندگان منم زنده
کننده مردگان انا منزل القطر انا منور الشمس و القمر و النجوم منم فرستنده قطرهای باران منم
روشنی بخش آفتاب و ماه و ستارگان انا قیم القیمه منم صاحب و نظام دهنده روز قیامت انا
مقیم الساعه منم بپای دارنده ساعت یعنی سبب نظام قیامت سوال از ولایت منست و تواند
بود که این کلام اشاره باشد بظهور حضرت قائم صلوات الله علیه چه انتهاء دولت آنحضرت علیه السلام
متصل خواهد بود بظهور قیامت چنانکه بعد از این میفرماید که وعلی یدی تقوم الساعة
انا الواجب له من الله الطاعه منم آنکس که از جانب خدای مفترض الطاعه است انا حی لا اموت
فاذا مت لم امت من آن زنده ام که نمی میرم و چون بمیرم نمرده ام یعنی نظام
انا دین و قیام اوصیای مرضیه ما و در قیامت من زنده ام انا سر الله المخزون منم راز
نهان خدای تعالی یعنی علم بحقیقت مقدور کسی نیست و متواتر بود که در کلام آنحضرت
تقدیر مضاف باشد یا یعنی بود که منم صاحب سر مخزون خدای تعالی یا بر سبیل مبالغه
حمل شده باشد بر تقدیر مضاف والله تعالی اعلم انا صلوة المؤمنین و صیامهم منم نماز و روزه
مومنان یعنی منم شرط صحت نماز و روزه ایشان پس چون اقرار بولایت آنحضرت اعظم شرایط
صحت نماز و روزه است و در قبول اعمال دخلی تمام دارد بنوعی که هر عملی بی اقرار بولایت
مردود باطل است لهذا آنحضرت ع بطریق تاکید و مبالغه فرمود که منم نفس روزه و نماز
ایشان انا مولیهم و امامهم منم صاحب اختیار ایشان و پیشوای ایشان قوله
آدم همه بنده او و مولی عالم همه لفظ او و است معنی انا صاحب النشر الاول و الاخر
نشر اول رجعت یعنی زنده گردانیدن و آن دو نوبت است یکی در رجعت و دیگری در قیامت

مفاد قول آنحضرت اینست که منم زنده کننده آدمیان در قبر و روز قیامت و چون احیاء
اموات بعد از ظهور دنیا متبجهت سخی الانوار ولایت که جامع توحید و نبوت است لهذا آن
حضرت علیه السلام وصود کرد منم صاحب نشر اول و آخر انا صاحب المناقب و المفاخر منم صاحب جمع
مناقب و مفاخر انا صاحب الکواکب منم صاحب تمام ستارگان انا عذاب الله الواصب منم
عذاب سخت الهی برای بدبوان و سرکشان انا مهلک الجبابرة الاول منم هلاک کننده گردن
کشان پیشینیان انا مزیل الدول منم نیست کننده دولتها انا صاحب الزلازل و الرجف
منم صاحب زلزلها و جنبانیدنها که علامت عذابست انا صاحب الکسوف و الخسوف منم صاحب
گرفتگیها آفتاب و ماه انا مدمر الفراعنة بسیفی هذا منم خراب کننده وجود سرکشان و متکبران
باین شمشیرم انا الذی تلکأ عنه الله فی الاظلة و دعاهم الی الطاعة فلما ظهرت انکروا فقال سبحانه
فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به منم آنکسی که باری جاشتهم خدای تعالی در آن روزگار بعالم
کوفتی عهد و پیمان چون سایهها روات نموده و ایشانرا بطاعت و فرمان برداری من دعوت
نمود پس چون ظاهر شدم و بعالم شهود آمدم ما نمودند و منکر شدند پس خدای تعالی در
سوره بقره از حال ایشان خبر داده با آنکه ترجمه اش اینست که پس آنوقت که آمد
بایشان آنکه شناخته بودند او را کافر شدند و باو نگرویدند توگوئی عهد و پیمان دیرین
ولیکن بیناد فراموشی کلام حق بیان گشته است مترجم که یاد دهد [illegible]
انا نور الانوار منم روشنی بخش روشنیها یا با معنی که منم منشأ ظهور و هیولای روشنیها
و مقصود از انوار در این مقام علوم و ادیان یا انوار مقدسه انبیاء و ائمه است ع انا
حامل العرش مع الابرار منم بردارنده عرش با نیکوکاران جمله عرش هشت کسند چنانکه در سوره
حاقه آمده که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه و در اخبار ما نوده اهلبیت [illegible]
یافته هم از ایشان صلوات الله علیهم مرویست که از جمله حاملان عرش چهار نفر از اولین [illegible]
است و آن حضرت نوح و ابرهیم و موسی و عیسی ع است و چهار کس از گروه آخرین و ایشان محمد و علی
و حسن و حسین اند صلوات الله علیهم انا صاحب الکتب السالفه منم صاحب کتابهای سابقه
سماوی چه آن کتابها از لوح محفوظ بر انبیا و اوصیا نازل شده و آنحضرت ع عارف و محیط
مکتوبات لوح پس مفاد کلام آنحضرت اینست که علم دارد بوحیهای منزله بر پیغمبران پیشین
که و کل شیء احصیناه فی امام مبین انا باب الله الذی لا یفتح لمن کذب بها و لا یذوق الجنة منم باب الله

یعنی

یعنی منم درگاه شناخت و قرب اله که گشوده نشود آن درگاه بر روی کسی که بآن نگرویده و در
قیامت بنظم فوز که جنت بذات تنعم خواهد رسید انا الذی تقدم الملائکة علی فوائد شیء و تعرفنی
عبادا ما لهم الدنیا منم آنکسی که فرشتگان بر بستی خود ایم از دم میتابند و ما قالم دنیا جملگی
مرا میشناسند مفاد کلام آنحضرت ع اینست که در دل شبهای تار بعبادت خداوند بکار
مشغول بوده و بتمامی جهان از شرق تا بغرب ملاقات میفرموده و آن [illegible]
بنور القاء حوادث [illegible] و شاد و در طریق عبادت ارشاد میفرموده و فرشتگان
نوح منوج [illegible] بسوی مقام متبرکی [illegible] و برکات
[illegible] انا الذی ردت له الشمس مرتین و سلمت علی کرتین منم
آنکسی که برای من دو مرتبه [illegible] آفتاب [illegible] شده و دو نوبت بمن سلام داده و صلیت مع رسول
الله الی القبلتین و بایعت البیعتین انا صاحب بدر و حنین منم آنکسی که نماز گزاردم با رسول
خدا بسوی دو قبله بیت المقدس و کعبه و مبایعت نمودم با وی دو نوبت یکی در بدر
و دیگری در زیر شجره منم صاحب بدر و حنین چه فتح و ظفر در آن دو مقام بقوت آنحضرت ع
بود انا الطور منم کوه طور که حق تعالی بآن قسم یاد نموده و آن جبل مدین است که موسی
بر بالای آن استماع کلام الهی نمود و گویند مراد مطلق کوه است که او تاد ارض [illegible]
ما معتقد پس مفاد کلام آنحضرت ع اینست که منم سبب رسیدن موسی بطور بمقام شایسته
تکلیم یا منم برای اهل جهان منبع فایدههای عظیم انا الکتاب المسطور منم آن کتاب نوشته
شده و آن قرآن است یا لوح محفوظ است یا الواح موسی است یا کتاب توریة که
در آن نعت سید عالم مسطور بود یا کتاب حفظه یا کتابی که حق تعالی برای ملائکه نوشته که
علم ما کان و ما یکون از آن [illegible] و بر هر تقدیر مفاد کلام آنحضرت اینست که منم
کتاب مسطوری که حق تعالی بآن قسم یاد نموده چه آنحضرت عالم و محیط است با آنچه در تمام
این کتابها مسطور است انا البحر المسجور منم آن دریای بر افروخته و آن بحر محیط [illegible] تا بحر
الحیوان که زیر عرش است و [illegible] باجهل صباح بعد از نفخ اولی بر مردگان خواهند
بارانید تا مردگان بنفخه ثانیه از آن بر آیند و بعضی گفته اند که بحر المسجور جهنم است و در
هر تقدیر مفاد این کلام آنحضرت محیط ولایت با احوال بیان امده اینست که منم آن بحر مسجور
که حق تعالی بعظمت آن قسم یاد نموده چه با فاضه آنحضرت مردگان زنده میشوند و عالمیان

ببانکار او مستحق عقاب میکرد ندا انا البیت المعمور منم خانه معمور یعنی کعبه معمور بزیارت
بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران یا مراد آنکه در مقابل خانه کعبه واقع شده
و در آسمان هفتم است و عمارت آن بکثرت طواف ملائکه است و در بعضی اخبار
آمده که در آسمان چهارم است و هر روز هفتاد هزار فرشته بزیارت آن می‌آیند
و میروند و تا قیامت نوبت طواف بدیشان نمیرسد پس مفاد کلام آنحضرت که فرموده منم بیت
المعمور بنا بر معنی اول آنست که زیارت کعبه بی ولایت من صحیح نیست و بنا بر معنی ثانی
آنکه منم مراد از بیت المعمور که مذکور است در قرآن و مطاف فرشتگانست در آسمان انا
الذی دعا الله الخلائق الی طاعتی فکفرت امم و اصرت فمسخت و اجابت امة فنجت
و ازلفت منم آنکسی که خدای عز و جل خلائق را بفرمانبرداری من دعوت نمود پس گروهی
نگرویدند و در آن کار اصرار ورزیدند از آن جماعت مسخ گردیدند و جمعی دعوت الهی را اجابت
کردند پس بسبب من از عقوبت آخرت نجات یافتند و بمقام قرب رسیدند و این
کلام صدق نظام اشاره است بکریمه واقعه در سوره النساء یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم همانا ترجمه این است که ای گروه که ایمان آوردید
فرمان برید خدای را و رسول را و صاحبان امر را از نوع شما و بدلایل عقلیه و نقلیه جلی
و صحیح یافته که صاحبان امر در میان خلایق آنحضرت و اوصیای وی علیهم السلام و منوی اند
بود که اشاره باشد بما منا دو منیا قادر واح در باب لابتا آنحضرت با خداوند تعالی
انا الذی بیدی مفاتیح و مقالید النیران منم آنکسی که بدست منست کلیدهای بهشت و کلیدهای
دوزخ مطلع در حدیث سلمان و جندب چنین ذکر یافت که آنحضرت فرمود که محمد
صاحب مفاتیح است و منم صاحب بهشت و دوزخ و اکنون میفرماید که بدست منست مفاتیح
بهشت و دوزخ و وجه تطبیق میان این دو کلام آنست که حضرت رسول صاحب
مفاتیح است باعطای الهی و حضرت امیر المؤمنین صاحب مفاتیح است بارجاع و تفویض
حضرت رسالت پناهی چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم در سوره ق حدیثی بروایت
ابو عبد الله علیه السلام منقولست که خلاصه مضمون آن اینست که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود
که چون قیامت قائم شود دو ملک نزد من آیند یکی خازن بهشت و اسم او رضوانست
و دیگری خازن دوزخ و نام او مالک است و بمن سلام دهند و رضوان بگوید آمده که

الجنان

که بوده کارم

که بوده کارم را فرموده که کلیدهای بهشت را بتو تسلیم نمایم پس بگیر این کلیدها را ای محمد
پس بگویم تبوک کردم حمد میکنم خدای را برابر این انعام و اکرام و بسپار این کلیدها را
ببرادرم علی بن ابیطالب پس او بنزد علی آورده تسلیم وی نماید و بمقام خود باز گردد
و بهمین دستور مالک نیز نزول نموده تبلیغ رسالت کند و کلیدها را بمن رساند
تسلیم علی نماید و بمقر خویش باز گردد پس علی بنزد من آید و با وی باشند کلیدهای بهشت
و دوزخ و از اینجاست که آنحضرت علیه السلام فرمود که محمد صاحب مفاتیح است و بدست منست
مفاتیح بهشت و دوزخ و اسر یعلم انا مع رسول الله فی الارض و فی السماء منم با رسول
خدا در زمین و آسمان انا المسیح حیث لا روح تتحرک و لا نفس تنفس غیری منم
آن وقت که نه روح حرکت میکرد و نه جای نفس میکشید بغیر از نفس انا صاحب القرون الاولی
منم صاحب قرنهای پیشین انا الصامت و محمد الناطق منم زبان از گفتار کشیده و
محمد است گویا باحکام خدای با و رسیده انا جاوزت موسی فی البحر و اغرقت فرعون و
جنوده من گذرانیدم موسی را از دریا و غرق نمودم فرعون و لشکرش را انا
اعلم همهم البهائم و منطق الطیر من میدانم معنی همهمه حیوانات و زبان
زبان مرغان را انا الذی جزت السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة عین منم آنکه گذر کردم
از هفت آسمان و هفت طبقه زمین در یک چشم زدن انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد منم سخن
گوینده بر زبان عیسی در گهواره، خاتم کرد انگشت سلیمان نبی بود، ان نور خدای که بر وی بود
عیسی بوجود آمد و فی الحال سخن گفتن آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود، انا الذی یصلی عیسی خلفی
منم آنکسی که عیسی در نماز بمن اقتدا میکند و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده که هنگام ظهور قائم آل محمد
حضرت عیسی نزول میکند و در نماز بحضرت قائم اقتدا خواهد کرد و توفیق میان این و حدیث
آنست که نور ایشان یکیست و اقتدا بهر یک از ایشان اقتدا بدیگریست انا الذی اقلب فی الصور کیف
شاء الله منم آنکه در تمام صورتها میگردم بصورتی که خدا خواهد انا مصباح الهدی منم چراغ
هدایت انا مفتاح التقی منم کلید تقوی انا الآخرة و الاولی منم آخرت و دنیا یعنی هدایت و
تقوی سعادت عقبی و دنیا بمتابعت آنحضرت و مخالفتش موجب ضلالت و باعث شقاوت دنیا و
آخرت انا الذی ادعی علما الا العباد منم آنکسی که منم عالم بندگان را انا خازن السموات و الارض
بامر رب العالمین منم خزانه دار جوارح اسرار آسمانها و زمینها بامر پروردگار عالمیان مبین اینکلام

روایت علی بن ابرهیم در تفسیر واقع در سوره شوری که و انک لتهدی الی صراط مستقیم
صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و این خطاب با حضرت رسولست و مفادش اینست
که بدرستی و راستی که تو هدایت میکنی مردمانرا براه راست که راه خداست انخدای که مراد
هرچه در آسمانها و زمینهاست علی بن ابرهیم از امام علیه السلام روایت کرده که مقصود از صراط مستقیم
و صراط الله علی است و باین عبارت آورده که یعنی علی جعله الله خازنا ما فی السموات و ما فی الارض
یعنی مراد از صراط الله علی است که خدای تعالی او را خزانه دار جواهر اسرار آسمانها و زمینها گردانیده و از
اینجاست که آنحضرت علیه السلام فرموده که منم خازن اسرار آسمانها و زمینها بامر پروردگار عالمیان انا
القائم بالقسط منم قیام نماینده بعدالت در امور دنیا و آخرت انا دیان الدین منم نظام
دهنده ملت و آیین و قاضی در امور دین انا الذی لا تقبل الاعمال الا بولایتی و لا تنفع الحسنات
الا بحبه منم آنکسی که قبول نمیشود اعمال بندگان مگر بولایت او و فائده نمی بخشد حسنات ایشان
مگر بدوستی و انا العالم بمدار الفلک الدوار منم دانا بگردش فلک دوار انا صاحب کیال
قطرات الامطار و رمل القفار باذن الملک الجبار منم صاحب پیمانه قطرات بارانها و ریگ
بیابانها باذن خدا و نیکوکاری که بصلاح آورنده کارهاست انا [illegible]
واظهر کیف شئت منم که کشته میشوم دو بار و زنده میکردم دو بار و در عالم ظاهر میشوم
بهر هیئاتی که خواهم انا محصی الخلائق و ان کثروا و انا محاسبهم و ان عظموا منم ضبط کننده خلا(یق)
و اگرچه بسیار باشند عدد ایشان و منم حساب کننده ایشان و هرچند بزرگ باشند و حملنا الا الذی
عندی الف کتاب من کتب الانبیاء منم آنکسی که نزد منست هزار کتاب انبیاء انا الذی جحدوا ولایتی
الفا امة فمسخوا منم آنکسی که انکار ولایتم نمودند هزار امت و بسبب انکار مسخ گردیدند
انا المذکور فی سالف الزمان و الخارج فی آخر الزمان منم آنکسی که نام برده شده ام در زمان پیشین و ظاهر شونده ام
در آخر الزمان انا قاصم الجبارین فی الغابرین و مخرجهم و معذبهم فی الآخرین منم شکننده شوکت
سرکشان و زبردستان در قوم گذشتگان و بیرون آورنده ایشان از قبور و عذاب کننده
ایشان در دور پسینیان انا معذب یغوث و یعوق و نسر عذابا شدیدا یغوث و یعوق و
نسر اسامی بتان قوم نوحست که بعد از طوفان باغوای شیطان آنها را خدایان خود میکردند از
وقت بت پرستیدن مقصود از حضرت علیه السلام این سه اسم در این مقام ابوبکر و عمر و عثمان است که بعد
رسول خدا صلعم خلق را اکراه کردند و بسوی خود دعوت نمودند بنابر آن ترجمه اینست که منم عذا(ب)
کند

٣٦٧

کنند ابوبکر و عمر و عثمان عذابی بسیار سخت انا المتکلم بکل لغة منم سخن گوینده بهر زبانی انا الشاهد
لاعمال الخلائق منم گواه اعمال خلایق در جمیع مشارق و مغارب در جمیع بلاد دنیا انا محمد و محمد انا
منم محمد و محمد منم یعنی با نور نبی یکی است نور من یعنی بوده هر دو بیک نور در ظهور روزی که نبود
چرخ اعظم یعنی با عقل نخست زاده تمام چه که هر دو یک تجلی بودند بصورت و معنی یعنی از
نخست فرموده نور من و محمد یکی بود انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبه منم آن معنی که
لفظ و عبارت بر قامت مستقیم باشد کوتاه است و اطلاق اسم و شبیه بر وی در طریق تحقیق
انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم منم باب حطه در میان این امت و منیت
از حال معصیت و نباشد قوت بطاعت مگر بیاری خدای مستجمع جمیع صفات کمال
از حد اوهام و بزرگتر است از آنکه عقول او را فهم مطلع باب حطه در قریه اریحاست
بنی اسرائیل بوده یا در بیت المقدس که خدای تعالی قوم موسی را امر نموده
که بگذرند ازان دروازه خلاصی یابند سجده کنان داخل از باب شوند و بگفتن حطه طلب مغفرت
گناهان خود نمایند تا آمرزیده شود گناهان ایشان و این لفظ استغفار ایشان
بوده است یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را چنانکه در سوره بقره وارد گشته که وادخلوا
الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم یعنی داخل شوید باین باب همگی سجده کنان و
بگوئید حطه تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را پس مفاد کلام آنحضرت علیه السلام اینست که منم
درگاهی از جانب حق بسوی خدا راه است و دریاب من طاعت من نمودن موجب مغفرت
گناهانست و بهمین معنی است قول حضرت پیغمبر صلعم که علی علیه السلام باب حطه این امت است فصل
قال الصادق علیه السلام الایات التسع التی ذکرها امیر المؤمنین علیه السلام هی اسماء الائمة من ذریة الحسین
و ان هذا الامر یصیر الی من تلوی علیه اعنة الخیل من الافاق و هو المظهر علی الدین کله و ما لک
فانه قائم به و کانهن دلالاته و هو المهدی علیه السلام شیخ قدس سره بعد از بیان تاویل بعضی از
از مقولات خطبة البیان ایراد حدیث نموده و مفاد حدیث اینکه حضرت امام جعفر صادق
ذکر نموده اسماء ائمه است که از ذریه حسین علیه السلام اند و بدرستی که این امر یعنی امامت بازمیگردد
بکسی که عنانهای مرکبان از آفاق جهان همگی متوجه بجانب او باشد و او غالب بجمیع ادیان
یعنی دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر با ملک بود چون یهود و نصاری و مجوس
و هیچ اهل دینی نباشد مگر آنکه مقهور و مغلوب او باشد و متصرف بود در قلیلها و کثیرها

جمیع آفاق یعنی هر که روشن بحکم او داد و ستد کرده شود و هر دولت و حکومتی باذن او قائم گردد
و آنکس حضرت مهدیست ع تتمه قال فی شرح ما قاله امیر المؤمنین ع علی الاختصار و انا [illegible]
دحوت ارضها معناه ان عترته تسکن الارض آنحضرت فرموده که شرح و بیان آن خبر [illegible]
فرموده بر سبیل اختصار اینست که آن قول که مضمونش اینست که منم که گسترانیده‌ام زمین
دنیا را مقصود آنحضرت از این قول اینست که ذریه طاهره او در روی زمین قرار میگیرند
و بسیط جهان را مسکن خلایق میکردانند و قوله انا ارسیت جبالها معناه انزل عترته
الامان من الغرق و آنچه فرموده که منم که قرار و ثبات داده‌ام کوههای دنیا را مقصود آنحضرت
از این قول اینستکه آنحضرت و ذریه مبارکش و عترت اهل دنیا را امان دادند از هلاک و ضلالت
و مراد اینست که ایشانند کوههای استوار که باعث ثبات و قرار جهانند و قوله انا
فجرت عیونها لان الائمة من عترته هم ینابیع العلم والحکم و گفتار آنحضرت که با این مضمون است
که منم که گشوده‌ام چشمه‌سارهای دنیا را حجت آنست که ائمه که عترت ویند ایشانند که چشمه‌های
و گوهرهای [illegible] انا اینعت ثمارها اشارة الی عترته و آنچه با این مضمون فرموده که منم رسانیده‌ام
میوه‌های دنیا را اشاره است بذریه طاهره آنحضرت چه ایشانند که میوه‌های رسیده‌اند
بر شجره مبارکه وجود و [illegible] و قوله انا غرست اشجارها
الی ان الائمة من عترته هم شجرة طوبی و سدرة المنتهی و آنچه با این مضمون فرموده که منم نشانیده‌ام
درختهای دنیا را اشاره است بسوی نیکان پیشوایان که عترت اویند ایشانند درخت
طوبی و سدرة المنتهی که درخت ایمانی شاخی است از آن شجره سایه دار و در ساحت هر [illegible]
جان درختیست از آن بر از میوه‌های ابرار و قوله انا انشأت سحابها اشارة الی عترته
لانهم الغیث الهامر و آنچه با این مضمون است که منم برآورده‌ام ابرهای دنیا را در هوا اشاره است
بسوی عترت او یعنی که ایشانند باران رحمت [illegible] و قوله انا
اسمعت رعدها معناه انا انبأ العلم و آنچه مضمونش اینست که منم که آواز رعد را بگوش مردمان شنوانیده‌ام
مقصود آنحضرت اینست که من علم را انتشار فرموده‌ام و بگوش ایشان رسانیده‌ام و در حدیقه امکان [illegible]
کرده‌ایم و قوله انا نورت برقها لان عترته نور العباد والبلاد و قول آنحضرت با این مضمون
که منم که نور داده‌ام برق دنیا را [illegible] که عترت آنحضرت ع روشنی دلهای بندگان اند
و ظلمت زدای ساحات جهانند و قوله انا البحر اللجی الزاخر معناه العلم و گفتار آنحضرت که منم در[illegible]

معنای

معنای آن اینست که منم دریای علم بسیار عظیم و قوله انا شیدت اطوادها معناه شیدت الدین
و گفتار آنحضرت که با این مضمون است که منم دریای علم بسیار [illegible] و قوله [illegible] که محکم کرده‌ام کوههای دنیا
مراد اینست که من استحکام داده‌ام دین را چه اگر کوههای زمین [illegible] دین محمدی [illegible] قرار
و مدار در زمین و آسمانست و قوله انا قتلت مردة الشیاطین یعنی اهل الشام و قول آنحضرت [illegible]
منم که کشته‌ام سرکشان دیوان را مقصود آنحضرت اهل شام است و قوله انا اغرقت قمرها و شمسها [illegible]
اجریت فلکها لان الائمة لانهم الشموس والاقمار و سفینة النجاة و آنچه با این مضمون است که منم که روشن [illegible]
ماه و آفتاب دنیا را و جاری ساخته‌ام فلک دنیا را مراد آنکه [illegible]
که ایشانند که آفتابها و ماههای عالم امکان و کشتی نجات بندگان [illegible] و قوله انا جنب الله یعنی
الله و حق الله و آنچه فرموده که مضمون آن اینست که منم جنب الله ام مقصود اینست که حق الله
است یعنی تقصیر در طاعت آنحضرت تقصیر است در حق خدا و علم الله است یعنی خازن علم خدا است
انا دابة الارض معناه الفرق بین الحق والباطل و کلام آنحضرت که با این مضمون است که منم دابة الارض
مراد اینست که منم فرق میکنم میان حق و باطل چه هر کس اقرار بولایت آنحضرت نمود [illegible]
ابا نمود آنکه طریق انکار و امتناع نمود [illegible] وادی ضلالت و بطلانست [illegible]
[illegible] و قوله و علی یدی تقوم الساعة
اشارة الی المهدی یحکم فی الارض زمانا طویلا و اذا مات قامت الساعة و آنچه با این مضمون
نموده که بر دست من قائم میشود ساعت قیامت این کلام اشاره است بظهور حضرت مهدی
که آنحضرت حکومت کند در روی زمین مدت مدید و چون آنحضرت را وقت موت در رسد دنیا
قیام نماید پس حضرت صاحب [illegible] مبارک آنحضرت که بدامان قیامت رسیده
والسلام و قوله [illegible] ای من تخلف عنها هلک و من اقربها نجا [illegible] الامام
[illegible] و آنچه با این مضمون فرموده [illegible]
مراد آنحضرت اینستکه هر کس انکار امامت من کند هلاک میشود و آنکه اقرار نماید بامامت من
از عقوبت دنیا و عقوبات [illegible] حضرت امام جعفر صادق ع در
تفسیر [illegible] بعضی از مقالات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیان فرموده [illegible]
نیست که [illegible] والاظهر [illegible]
امام است فصل و من ذلک ما رواه صاحب [illegible] الاخبار [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]

جبرئیل فرا گرفته بود آنقدر ساکن و فرو شد کرکی الخیبری برطه و عبر علیها ثم نادی یا امیر المؤمنین ما هذا الوجه حضرت
کا خرت فقال له امیر المؤمنین مکانک یا فتی ما قلت حتی حولت الماء بحرا فخالف ثم اوی بیده
الی الماء و حمد الله فتلاطم ثم قال الخیبری ذا الکلمات فدمیه وقال یا فتی ما قلت حتی حولت الماء بحرا فقال له امیر
المؤمنین ما قلت حتی عبرت علی الماء فقال الخیبری دعوت الله باسم وصی محمد الاعظم فقال له
امیر المؤمنین انا وصی محمد ص فقال الخیبری انه الحق ثم اسلم شیخ رحمه میفرماید که بعضی از اخبار که دلالت
بر علو قدر و منزلت شاه ولایت میکند چنانچه صاحب کتاب عیون الاخبار یعنی ابن بابویه روایت
کرده و خلاصه مضمون این خبر آنست که حضرت امیر المؤمنین ع براهی میگذشتند اتفاقا مرد خیبری
همراه آنحضرت شده و آمدند تا آنکه رسیدند برود خانه عظیمی که از بسیاری آب تلاطم میکرد و
عبور از آن ممکن نبود پس آن مرد خیبری عبای خود را بر روی آب انداخته عبور نمود و چون این خارق
عادت ازوی بظهور آمد کردن مباهات بر کشید و از روی تحقیر اشاره بجانب حضرت امیر نموده
گفت معرفت صید لا تعنی با خبر من دانستن هر اینها از این میکنی به شیئی که من کرده ام حضرت
امیر المؤمنین ع خطاب بوی نموده فرمود بجای خود باش هر آینه کرامتی که نمودی مغرور مباش
که نقشی است برآب صورت قلیست خالی از زلال معنی چون سراب پس آن نگاه و دست مبارک بسوی آب کرده
فی الحال آب منجمد گشت و آنحضرت ع روان شده بر بالای آن تخته یخ بگذشت پس آن مرد خیبری چون
مشاهده این معجزه نمود بایستاد و از روی ادب عرض کرد و گفت ای جوان که کفتی که آب در
زمان منجمد ساختی و از این صورت نوعی کردی ناشکر باید پس آنحضرت ع اگرچه بر باطن خیبری آگاه
بود بجهة آنکه او را با قرار آورد پرسید که تو هنگام عبور از آب چه گفتی عرض نمود که خدای را
خواندم باسم اعظم که وصی محمد است پس آنحضرت آواز آن کفتار نموده باز پرسید که چه بود جواب
همان سخن را بعینه رسانید پس آن حضرت ع بعد از تقریر اعتراف خیبری فرمود که منم وصی محمد که
که با منتوسل میبودی و ببرکت او در این مدت باب علم میمون بودی پس خیبری چون دانست حالات
و جلالت شاهد حق نمودی فی الحال بگرویده بولایت آنحضرت اقرار نموده از صمیم قلب اسلام آورد
تتمه و من ذلک ما روی عمار بن یاسر قال اتیت مولای یوما فرای فی وجهی کآبة فقال لی مالک فقلت دین
انا مطالب به فاشار الی حجر ملقی و قال خذ هذا فاقض منه دینک فقال الا انه حجر فقال امیر المؤمنین ع
ادع الله بی یحوله لک ذهبا قال عمار فدعوت الله باسمه فصار الحجر ذهبا فقال لی خذ منه حاجتک
فقلت کیف تلین لی فقال لی یا ضعیف الیقین ادع الله یحولها لین فان باسمی لان الله الحدید لداود ع

فلا

ه لعمار فدعوت باسمه فلانت فاخذت منه حاجتی ثم قال ادع الله باسمی حتی یصیر باقیه حجرا کما کان
شیخ رحمه میفرماید که از قبیل خوارق عادات جزئی که مذکور است از عمار یاسر که گفت روزی
بحضرت مولای خود رسیدم چون آنحضرت غبار کدورت ملال بر چهره حال من مشاهده نمود از وجه آن
سؤال فرمود جواب گفتم که مرا دینی است از من مطالبه مینمایند و قدرت بر ادای آن ندارم
و از شغل ذمه خویش متفکر و حیرانم پس آنحضرت ع سنگی که در آن فضا افتاده بود اشاره نموده فرمود
که بردار این سنگ را و دین خود را از آن ادا نما عمار گوید که گفتم این سنگ یا امیر المؤمنین چگونه
مرا ان حالت است که آنرا استحاله کنم و از ماهیتی که دارد بگردانم پس آنحضرت ع فرمود که بتوسط من از حق تعالی
از خدای تعالی درخواه تا آنرا بجهة تو طلا گرداند و تا از این بلا و اندوه برهانی عمار گوید که بفرموده
حضرت صورت دعای خویش را باسم آنحضرت بیاراستم و حاجت خود را از خدای تعالی مسألت
نمودم درخواستم در زمان دعای من باجابت رسید و آن سنگ بنابر امتحان دیگر طلا گردید
پس آنحضرت فرمود که بقدر احتیاج بردار و باقی را بگذار من بطریق استفهام پرسیدم که
ای مولای من طلا بجهة تو بی چگونه نرم میگردد آنحضرت فرمود که ای سست یقین دعا نمای از خدای تعالی
درخواه تا آنرا بجهة تو نرم گرداند بدرستی که خدای عز و جل بکرامت نام من فولاد را بجهة داود
نرم گردانید عمار گوید پس باسم سامی آنحضرت دعا کردم فی الفور نرم گردید و مقداری که احتیاج داشتم
از آن طلا برداشتم پس آنحضرت فرمود که دیگر باره باسم من دعا کن تا این طلا بحالت اول باز گردد
پس دعا کردم و ببرکت آنحضرت باجابت رسید و آن سنگ بنوعی که نخستین بود خویشتن باز گردید
فصل اعلم ایها الناس فی دین المرتاب فی یقینه لتقول کیف صار الحجر ذهبا اما عرفت ان القدرة
فی ید القادر و المراد من الاشیاء غایاتها و غایة الحجر ان یصیر ذهبا و انما یطلب الاسم الاعظم بالاسم
العظیم من العظیم بحجة غایة الغایات و نهایة النهایات و اعظم الاسماء و اقربها
الی حضرة الالوهیة محمد و علی و الولایة مبدأ النبوة و نهایتها و بها تکمل ایام دورها شیخ قدس سره
خطاب باصحاب شک و ارتیاب نموده از حقیقت اسم خود کیمیا آگاه ساخته
میفرماید که ای شک آورنده در دین خویشتن مترس که بگوئی که چگونه سنگ با آن همه قابلیت طلا
گردید و از حقیقت اسم خود کیمیا آگاه نشدی که قدرت و توانائی بدهر امری در دست تو بود
استعداد بجهة مقصود است هر فردی از اشیا رسیده اوست بدرجه کمال و وصول بنهایت
احوال و نهایت مراتب سنگ آنست که طلای احمر گردد چنانکه غایت مراتب سنگ به آنست که

که در دو جهان شود و بجز این نیست در عالم اسبابی که کار اعظم را بسببی که اعظم باشد
وامر عظیم را از وسیله عظیم میخواهند و اما خر جمله اخرها و نهایت جمیع نهایتها و بزرگترین اسمها
و نزدیکترین آنها بحضرت الوهیت و کبریا محمد و علی است علیهم السلام و ولایت مبدا نبوت
اوست و باو تمام میکرد دایم دولت او **مطلع** بیان آنکه ولایت مبدا نبوت است که نبوت
غرض از ایجاد عالم ظهور نور محمدیست و این نور را دو نسبت است یکی بخالق و دیگری بخلایق اما آن نسبت
که بحضرت خالقست ولایتست و باطن آن نور است و مقدم است بر نبوت و آن نسبت که بخلایق
نبوتست و ظاهر آن نور است و منتهی خلاصه آن ولایت پس نور مقدس نبوی هم مظهر ولایت و هم مظهر
نبوت لیکن ولایت آنحضرت مبدا و منشا نبوت اوست و بحسب وجود علی مقدم است بر آنچه مذکور
شد که مراد از ظهور بلوغ اوست بمرتبه کمال شیء و تکمیل نبوت بولایت و اکر چه ولایت در خارج
است اما چون مقصود اوست پس علی بحسب اعتبار در علم مقدم است و از اینجاست که شیخ قدس سره گوید
که ولایت مبدا نبوت است و نهایت اوست پس مقام ولایت و نبوت ابتدای نور مقدس
نور نبوت و لکن نبوت با آنحضرت ختم کردید و ولایت که حکومت عام است بحضرت امیر
المومنین تا روز رستخیز علی کل شیء شهید **تتمه** والیه الاشاره بقوله انی جاعلک للناس
اماما قال ومن ذریتی لانه لما اتخذه نبیا لم یطلب ذلک لذریته ولما البس خلعة الخلة ورفع الحجبة
الرسالة لم یطلب ذلک لذریته لعلمه بنسخ الشرایع وتغییرها فلما [illegible] اعلا جاعلک للناس اماما طلب ذلک
لذریته لان الامامة لم تنسخ فهی خاتمة الغایات لانها ختم الدین ونقطة الیقین فهی سر الزاید
ونور النبوة والاسم الاعظم فالدعاء باسم علی یحول التراب تبرا والاحجار جواهر ودما والظلمة
نورا ویجعل الشجر الیابس مثمرا ویعید الاعمی بصیرا و سر آنکه ولایت خاتم و کمال نبوت است
واقع شده بخطاب الهی با حضرت ابرهیم در سوره بقره که ترجمه آن و الله یعلم اینست که بدرستی
که من کردانیده ام ترا برای جمیع مردمان پیشوا کفت و از ذریه من پس چون ابرهیم ع از نبوت بامامت
نواخته شد بامت کفت بخدای تعالی که نیز از فرزندان و نبیرکان من امامان بیدا کن و از استدعای آن
حضرت فهمیده میشود که مرتبه امامت عامه فوق مرتبه نبوت و کمال آنست زیرا که چون حضرت حق
اول نبوت انبیا [illegible] راجعه فرزندان انتقال استدعا ننمود و چون او را خلعت خلیل پوشانید
و بمقامات بعد آن [illegible] خوش نطلبید زیرا که میدانست که شرایع
و ادیان بعد از وی منسوخ و متغیر خواهد کردید پس چون خدا عز شانه بشارت امامت

ونبوت بعد بیاست بمرتبه رسانید باشد بسلطنت کبری و دولت عظمی را برای ذریت خود استدعا
نمود بجهت آنکه امامت ریاست کامله خلق است و دست نسخ و تغییر از دامان آن کشیده و کوتاه است
پس بوضوح رسید که امامت نهایت جمیع نهایتها و کمال نبوت انبیاست زیرا که خاتم دین و
مرکز دایره یقین پس مکنون جمله اسرار و وجود نبی بخشش جمیع انوار و اسم اعظم خداوند کار
و چون مظهر ولایت و امامت بعد از حضرت سید المرسلین امیر المومنین است علیه السلام پس هر
مسئلت که باسم آنحضرت باشد خاک را مفرح و طلا و سنگها را در و جوهر و ظلمات را نور میکرداند
بعد درخت خشک را میوه ابار میرسانید و کورانرا بحالت بصارت میکردانید **قال** ومن ذلک
ما رواه زادان خادم سلمان ره لما جاء امیر المومنین لیغسل سلمان وجده قد مات فرفع الشمله
عن وجهه فتبسم و هم ان یقعد فقال له امیر المومنین عد الی موتک فعاد شیخ نور [illegible]
کرامات اخبار میکرد که دلالت بر عظمت و بلندی قدر و مکانت آن حضرت میکند حضرت که زادان
سلمان رحمه روایت کرده و خلاصه مضمون آن حدیث اینست که زادان کوید چون نوبت [illegible]
امیر المومنین علیه السلام از جهت غسل دادن سلمان حاضر کردید و او را دید که جان بسپرده
و بجای رحمت ایزدی پیوسته چون دست مبارک برده از روی سلمان کشید و [illegible]
از معجزات آنحضرت بحال جان سلمان رسید چون در روی شکفته و خندان کردید
حزن است که بنشیند آنحضرت او را بجا و دست [illegible] که رانت عود نمود **فصل**
استعظم هذا من ضعف فی التحقیق دلیله وکثرت ذلک فانه قیله وعمی علیه الهدی بسبیله
اعلم ان اسرار [illegible] کلمة لا ینبغی فی الصورة فیصعق اهل السموات والارض وهی الاسم
[illegible] السموات والارض [illegible] فیقوم بها الاموات ویحیی الرمات ویجمع الشتات
من العظام البالیات وتعود باذنه کما نادا ها الخلیل والارض فاجابت بالکلمة التامة
التی لها التفریق والجمع والموت والحیوة وهی مرموزة مستورة فی القرآن وانت ما تستعظم
قیام الموتی لعلک ولا تستعظم قیام میت واحد [illegible] الاسم الاعظم هنالک اما عرفت ان الله
بری من الصورة والمثال [illegible] الکبیر المتعال [illegible] وجب للاشیاء وعبد [illegible]
فانه لیس هناک جوارح تفعل ولا حرکات ولکنها رموز مبهمات وکلمات تامات والیه الاشارة
بقوله خمرت طینة آدم بیدی [illegible] ان الله خلق آدم علی صورته [illegible] علی الصورة التی کان
علیها من الطین ثم ینتقل الی العلقة الی المضغة [illegible] لعرفت ما بین القلم والنون [illegible]

سیفرماید که استبعاد نمود و بزرگ شمرد زنده شدن سلمان را بنور حضور حضرت امیر المؤمنین ع
انکه عقل او بسیار ضعیف شد در مقام کمال و تبدل از سخنانش بسیار سخیف است از مراتب حقایق
ولایت کلی نبوی بید و دیده بصیرت از مشاهده انجا آیات حق بکلی پوشیده پس آن نخرد که فهم کند آن
انرا که خدای عز و جل بحضرت اسرافیل یک کلمه آموخته که بان کلمه در صور میدمد از هول دهان اهل
آسمانها و زمینها همگی مدهوش میشوند و ان کلمه ان اسمی است که قایمست بان جمیع آسمانها و زمینها
بعد از ان ایشان را بان کلمه منادی کند پس بسبب جمیع دکان از خاک لحد بر میخیزند و خاکهای خورد
و ریزه همگی زنده میشوند و استخوانهای از هم پاشیده و پوسیده بهم می پیوندند و بصورت اول
باز میگردد مجدد مانی که باشند همگی بر روی زمین ظاهر شده و انکار همچنانکه بطلبد ایشان را زاده
از لحد و نیز بزرگ [illegible] همگی اجابت کنند طلب حق را بان کلمه تا مرکز مخصوص اوست برشان کردن و
بهم پیوستن و خاص اوست میراندن و زنده کردن ایشان و آن کلمه در آیات مرموز و مستور
است و ان اسمی است که بیشتر از انبیا تمام بود که ان بسبب کلمه تعجب و استعظام نداری و زنده
شدن یک مرده را که اسم اعظم بسیار و حاضر کننده بزرگ میشناسی آیا نشناخته که خدای تعالی دور
و منزه است از صورت و مثال و بذات خود زنده است بغایت بزرگوار و برتر است از
از احاطه فهم و خیال دریافت اسمی که حق عزشانه بر باسم خود و قدرت و امر خود ایشان اشیا
[illegible] و اعدام آنها مینماید هر گاه خواهد و نفهمیده که ذات اقدس کردگار را عضوی جارحه
که بکار برد و حرکتی نیست که از مکان بمکان آید جل شانه از لوازم ممکنات و اسناد آنها بحضرت
ذو الجلال کفر و ضلال و لیکن کلمه ید و عین و امثال آنها که بآنحضرت جل شانه اضافه یافته مبهم [illegible] موجود
است و مقصود از آنها کلمات تام است و [illegible] اشاره بقول خدای تعالی که [illegible]
اینست که بخیر کردم یعنی در هم مالیدم گل آدم را بدست خود یعنی بقدرت خود چه حضرت حق [illegible]
الوجود از جمیع جوارح مستغنی است چنانکه گذشت پس مراد ازین کلمه بیدی بآنحضرت جل اسمه اسناد
باثر قدرتست و مثل کلام مذکور است آن حدیثی که مضمونش اینست که بدرستی که خدای تعالی
بیافرید آدم را بر صورت خویش یعنی بر صورت طینی که کاین بود بر آن و انتقال یافت از حالتی بحالتی
چون علقه کرده بودن و مضغه شدن مانند [illegible] بلکه [illegible] و انتقال یافت
بامر مکون بسی کر آگاه بودی بان سری که محفوظ است در مکنون [illegible] هر آینه شناختی [illegible]
چیزی را که گذشته میانه قلم و نون یعنی میانه قلم و دوات کلانا خواه گذشته و آینده و حوادث

کائنات

کائنات **مطلع** در بیان معنی خلق الله آدم علی صورته چنین وارد شده که شخصی در حضور حضرت
پیغمبر صلعم بدیگری گفت که قبح الله وجهک و وجه من یشبهک یعنی زشت گرداند خدای تعالی
روی ترا و روی کسی را که مانند تو باشد پس آنحضرت چون این سخن را شنید متغیر شده
انکس را منع نمود و فرمود که در حق مردمان این قسم سخنان بد بزبان میاور و حرمت
ایشان را نگاهدار بدرستی که خدای تعالی حضرت آدم را بهمین صورت آفریده و او را بآن
هیئت کریم مکرم گردانیده و مقصود شیخ ره از ایراد این کلام در این مقام این بود که آن سری که
نهانست در گنجینه ملکوت یعنی در عالم امر و خلق جوهر نور نبی و ولایت فی الحقیقه [illegible]
اعظم و مصدر وجود آدم و باقی عالم است بلکه بحقیقت هم اوست نون و قلم [illegible]
بانکه جوهر نور علی امیر المؤمنین [illegible] واقع شده هر چه واقع میشود در عالم وجود
او بوده و با او خواهد بود پس در این صورت خلق حضرت آدم و زنده کشتن سلمان [illegible]
ان اسم اعظم در نظر عظیم نخواهد نمود و در وسیط باسناد خود از ابی هریره نقل میکند
حضرت رسول خدا ص فرمود که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس [illegible]
دوات و قلم از ان دوات بنوشت انچه بود و هست و باشد و نزدیک بآن مضمون حدیثی
حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو عبد الله ع مرویست و مفاد آن اینست که [illegible]
در بهشت که قلم بداد آن کتاب ما کان و ما یکون بنوشت پس بشهادت اول ما خلق الله [illegible]
عقل و نور و روح همین کلمه نام امیر المؤمنین علی است که واقف اسرار ازلی و ابدیست و از لطایف اشارات شیخ
قدس سره که مناسب مقام [illegible] در باب تعجب و استعظام اینست که اکثر ابیات سوره نون
در شان امیر المؤمنین ع و دشمنان اوست او فلا تطع المکذبین ترجمه بطبق تفسیر علی بن ابراهیم
اینکه پس پیروی مکن تکذیب کنندگان را در حق علی و هم مناع للخیر خیر امیر المؤمنین است و منع کننده
او از او [illegible] خلافت ابو بکر و عمر است [illegible] عتل بعد ذلک زنیم یعنی سخت و درشت خوی [illegible]
عیبها حرامزاده که [illegible] معلوم نباشد و این در شان ولید است [illegible]
که مغیره دعوی کرد که من [illegible] و [illegible] و در تفسیر [illegible] مذکور است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مادر شد امیر غلام غلامان را بزدگر نیم و بتوزیر خدا وند دلیل روشن بر صدق فولاد زن شدت
خصومت و سینه او ان بدبخت بود با پیغمبر علیه السلام جرم و گناه مدعیان نعلینها در است کوتا
گناه مادر او و خاک سرگه چهارم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین چون خوانده شود بر او
آیات ما کوید اینها افسانهای پیشینیانست آیات امیر المؤمنین است و تکذیب کننده عمر سنسمه
سنسمه علی الخرطوم ترجمه زود باشد که علامت کنیم بداغ بر بینی و یا سیاه روی سازیم او را
یا عیب او را آشکار کنیم که نتوانند پوشید علی بن ابراهیم ورده که اینها فقره در ایام رجعت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود که دشمنان خود را بالت داغ نشان خواهد کرد چنانکه بهایم را
و صورت داغ میکذارند ششم یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون
خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون ترجمه یاد ورید
آن روز را که روز دیگر بود استشنو دینه از کاری بر هول امری بسیار صعب و ان بروایت علی بن ابراهیم
امور مخفیه المجهوا حوال الغاصبان حقوق ایشان است با برهنه کرده و نموده شود ساق
عرش با تجلی که حق و بخوانند مردمان را بسجده کردن بر خدای را پس نتوانند سجده کردن در
حالتی که سرور بینی فکنده و فرسا و باشند فراگیرد ایشان را خواری و نکوساری و بودند
در دنیا که خوانده میشدند بسجده کردن یعنی بسوی ولایت علی ع و حال آنکه استطاعت داشتند
و میتوانستند و نکردند هفتم ان هو الا ذکر للعالمین علی بن ابراهیم ورده که چون حضرت
رسول ص توثیق را از فضل امیر المؤمنین ع خبر داد ایشان گفتند بدرستی که او دیوانه
است حق سبحانه و تعالی در رد ایشان فرمود که نیست امیر المؤمنین مگر پند دهنده عالمیان را
شعر ای شرف خلق عالم ستی روشنی دیده آدم ستی شیخ قدس سره بسوی مضامین این آیات که در
شان آنحضرت است اشاره نموده بقول خود که فرموده اگر آگاه شوی بر سری که فرمودت بیان
کاف و نون هر آینه عاد فکردی با نچه گذشته میان قلم و نون تتمه فان شئت ایها المرتاض
الزائد فی شکر و حیاء مجاهد سمع ما رواه ابن عباس عن رسول الله ص انه استسقی یوما ماء
و عنده امیر المؤمنین ع و فاطمه و الحسن و الحسین ع فشرب النبی ص ثم ناوله الحسن فشرب فقال له النبی ص هنیئا
ثم ناوله الحسین ع فشرب فقال له النبی ص هنیئا مریئا یا ابا عبد الله ثم ناوله الزهراء ع فشربت فقال
هنیئا مریئا یا ام الابرار الطاهرین ثم ناوله علیا ع فلما شرب سجد النبی ص فلما رفع راسه قال له بعض ازواجه
یا رسول الله شربت ثم ناولته الماء الحسن فلما شرب قلت له هنیئا مریئا ثم ناولته الحسین فشرب فقلت له

کذالک

۳۷۳

کذالک ثم ناولته فاطمه ع فلما شربت قلت لها ما قلت للحسن و الحسین ثم ناولته علیا فلما شرب سجدت
ما ذاک فقال لها انی لما شربت الماء قال لی جبرئیل و الملائکة معه هنیئا مریئا یا رسول الله و لما شرب
الحسن قالوا له کذالک و لما شرب الحسین و فاطمه قال جبرئیل و الملائکة هنیئا مریئا معک قالوا و لما شرب
امیر المؤمنین قال الله هنیئا مریئا یا ولیی و حجتی علی خلقی فسجدت لله شکرا علی ما انعم علی
فی اهل بیتی فلا و قر فی سمعه و وعاه لم یحله عقله و وعاه و قد دعا الاسلام لعلی هنیئا مریئا فهو
اعمی البصیرة و خبیث السریرة فقد قال الله تعالی عباده هنیئا ما سمعت فاصح من القرآن
کلام الرحمن من قوله سبحانه فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا فکیف
لتعظیم قوله لولیه و علیه هنیئا مریئا شیخ قدس سره بر سبیل تعریض و عتاب خطاب
نموده میفرماید کلای کرفتار شک و تردد در حق امام خویش وای در علت بیدار
از همه بینی صیرا بینند و زنده کرد اینده و خلق زمین و آسمانرا بان کلمه نام
و زنده شدت سماندرا بنور حضور آن کلمه عظیم تعبد میدانی پیغمبر را بن باب
که حق نمی داکه بروایت ابن عباس از رسول ص از ام شنید و بعد تفصیل فهم
مضمون تنزل این بود که روزی آنحضرت آب طلبید و در مجلس او بود حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حاضر بوده نزد نبی آنحضرت آب بیاشامید و بعد از ان
آب را با امام حسن ع عنایت نمود چون امام حسن ع از آن آب بیاشامید حضرت پیغمبر ص
کرسازکار خوشگوار باد ای ابا محمد پس آنگاه کوزه آب را با امام حسین ع شفقت فرمود چون آنحضرت
نیز تناول نمود حضرت پیغمبر ص فرمود که سازکار خوشگوار باد ای ابا عبد الله بعد از آن
بحضرت فاطمه زهرا ع داد چون آن علیا حضرت از ان آب بیاشامید حضرت پیغمبر ص
کرسازکار خوشگوار باد ای مادر امامی هری بعد از آن آب را بحضرت مرتضی علی ع
پس چون آنحضرت از ان جرعه بیاشامید حضرت پیغمبر ص سر بسجده گذاشت چون سر از سجده برداشت
بعضی از زنان آنحضرت گفت ای رسول خدا بیاشامیدی و بعد از آن با امام حسن علیه السلام دادی
و بعد از آن بخوردن او هنیئا مریئا فرمودی و چون با امام حسین ع دادی و او نیز
زبان مبارک بهمان کلمات کشودی و چون نوبت بفاطمه زهرا رسید و آب بیاشامید
سابق تلفظ فرمودی بعد از آن چون جام آب را با امیر المؤمنین ع دادی و آنحضرت بیاشامید
سجده کردی پس چه سر است در اینکه این وجه صورت دار دانچه میشود آنحضرت

در جواب فرمود که بعد ستی و داستی که من چون آب آشامیدم جبرئیل و فرشتگان همه با هم
گفتند ساز کار خوشگوار باد ای رسول خدا و چون امام حسن ع آب خورد هم بخیر
گفتند و هنگامی که امام حسین ع و فاطمه آب خوردند جبرئیل و فرشتگان بر ستور بان
کلام تلفظ نمودند و من نیز با ایشان موافقت مینمودم و آنچه در هر نوبت گفتند در
میگفتم و چون امیر المومنین آب خورد خدای تعالی برای او فرمود آنچه مضمونش اینست که سازگار
و خوشگوار باد ای ولی من و حجت من بر خلق من پس خدای را سجده کردم بشکرانه آن نعمت
که نسبت بمن نمود در اهل بیت من شیخ قدس سره میفرماید که چون مضمون این حدیث بسمع
نادان رسید و کلامی گوش هوش نزد کرده بدعقل نا تراشیده این بار در این نداشته و از
تناظر فی روی برا ما نکار گذاشت در بین استبعاد میگفت که چون تواند بود که
خدای تعالی برای علی بگوید که هنیئا مریئا پس گفتی ای کور باطن بر اعتقاد اینچنین محققست
که خدای تعالی برای جمیع بندگان نشان از روی لطف و رحمت فرموده که هنیئا مریئا با انشند
کلام خدای مهربان که صریحست در سوره نسا از قران که ترجمه اش اینست که پس اگر این
زنان ببخشند مر شما را از چیزی کابین خود بطیب خاطر و خوشدلی پس بخورید ان چیز را
ساز کار خوشگوار و هرگاه خدای تعالی بندگان را باین تهنیت نواخته پس چگونه تعجب
و استبعاد داری از گفتن آن در باب آنکه منصب والای ولایت خویش بعلو قدر وی
بلند ساخته تتمه ثم قلت له انت فی اعتقادک فی فضلهما و لکنا فی [illegible] طریق [illegible] فقد من
[illegible] اکرا علیا فقال المومن صلی الله علیه فغلظ ذلک علی المنافق فقال لا یجوز الصلوة الا
الا علی النبی فقال له المومن فما تقول فی قوله سبحانه هو الذی یصلی علیکم و ملائکته ثم بعده
الصلوة علی من فقال علی امة محمد و لا یجوز الصلوة علی الجهد فبهت الذی کفر شیخ ره میفرماید
که دیگر باره بان متعجب گفتم که [illegible] در ایمان و اعتقاد خویش و در خور [illegible]
و محل اعتماد نیست منافقی که همراهی مومنی براهی میرفتند و در ان اثنا نام علی را
مذکور ساختند مومن چون نام نامی علی را شنید گفت صلی الله علیه پس این سخن بر خاطر
منافق گران آمد در حال معترض مومن شده گفت جایز نیست توجیه صلوة مگر بر
پیغمبر پس چرا اجابت کردی و باین کلام در غیر انحضرت مبادرت نمودی مومن در جواب گفت
که چه میگویی در قول خدای تعالی در سوره احزاب که مضمونش اینست که اوست آنکه [illegible] صلوات

میفرستد

میفرستد بر شما و درود میفرستد فرشتگان نیز یعنی صلوة و درود خدا و فرشتگان
برکیست منافق گفت بر امت محمد پس مومن در جواب گفت ای بی انصاف [illegible] است
محمد جایز است و بر آل محمد جایز نیست و بجاست [illegible] کافر ماجرا مبهوت گردید [illegible]
با خود سید پس توهم نیز از متعجب حیا نمود هنیئا مریئا را از جانب حق تعالی نسبت بکافه
انام روا میداری و نسبت با امیر المومنین که عظیم سبحانی و بزرگ مینمایی تتمه ثم نظر
ایها المومن کیف یستعظم المنافق سجود النبی عند تعظیم الله لعلی و الیه اشار القران
فانهم لا یومنون یعنی بعلی و اذا قری علیهم القران لا یسجدون و الالف و اللام فی الذکر هنا
للتخصیص و معناه ان کل آیة تتضمن اسم محمد و علی ظاهرا و باطنا فانها اعظم ما فی القران ذکرا
فاذا سجد هنالک کان سجوده لله شکرا اذ عرفنا اعظم الایات ذکرا و اعلاها عنده [illegible]
و الیه الاشاره بقوله و اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا و اعظم آیات الرحمن
علی و لا ان اسم الاعظم ما ذکر عنده تعالی و الا و خضع [illegible] علی اسم منزلته بحجته [illegible] حال
مدعی برانداختی و اتمام مدعای خویش عنان خطاب بدان جانب انعطاف نمود با اهل ایمان
طرح سخن انداخته میفرماید که ای مومنان اینهمه قدر و علو شان انحضرت که شمه از ان
شنیدی بیا و بنظر هوشمندی ملاحظه فرما که ان منافق سجود پیغمبر را هنگام تعظیم
نسبت بعلی عظیم دانست و ذکر ان سخن را بسمع قبول شنیدن نتوانست و حال آنکه
سجده شکر الهی بظهور آن مر مشتمل بر علی که محرز ان اسرار قرانی و اعظم آیات ربانی است لازم و متحتم
است و بسوی این معنی ایما نموده قران بایه واقعه در سوره انشقاق که ترجمه اش اینست
که پس چیست آدمیان را که [illegible] یعنی بعلی و چون خوانده شود بر ایشان قران سجده نکنند
برای تلاوت آن شیخ میگوید که الف لام در کلمه القران بجهت جنس و استغراق نیست چه اگر
آنچنین بودی هر اینه بتلاوت تمام آیات قران بایستی شنیدن هر آینه از ان سجده نمودن
لازم آمدی و نه چنین است بلکه الف لام در این کلمه شریفه از برای عهد و تخصیص است و
مراد از آن هر آیه ایست که متضمن اسم محمد و علی باشد خواه بظاهر و خواه بباطن زیرا که
سجود نزد اعظم آیات باید کرد و هر آیه که متضمن این دو اسم است آن اعظم است بجهت ذکر
بودن از دیگر آیات قران و وجه آنکه شیخ از کلمه القران بذکر تعبیر کرده اینست که قران مذکر
آدمیان و موصل ایشانست بمبدا و خدای تعالی در مواضع متعدده از کتاب خود قران را

ذکر نامیده و چون بسبب امیر المؤمنین ع بندگان متذکر الهی میشوند و موجود فیوضات نامتناهی میکردند
پس فی الحقیقه ذکر اوست که و ما هو الا ذکر للعالمین پس سجود حضرت پیغمبر ص در انوقت هم و از
برای شکر خدا بود بجهت آنکه قدر و منزلت امیر المؤمنین ع در بارگاه الهی تا انوقت هم تا بر حضرت
رسول ص خفا داشت و بتعظیم مذکور او را بر رسول خود باین وصف شناسانید که اعظم اذکار
است و بر تو انا نهاست نزد خدای تعالی بجهت قدر و اعتبار و نیوی انبیعنی است اشاره بقول
حق تعالی در سوره مریم که ترجمه و الله یعلم اینست که چون خوانده میشود بر ایشان آیات خداوند
مهربان بروی در افتادند در حالتیکه سجده کنان و گریه کنندگان اند و اعظم آیات خداوند
مهربان علی است و دلیل دیگر بر سجود آنکه علی اسم اعظم الهیست و اسم اعظم نزد هیچ چیزه کریا
مکان آنکه خضوع کرده ورزیدنی نمود فصل و اما الصلوة فان الله قد صلی علی المؤمنین عامة
و خص امیر المؤمنین ع بصلوات فقال اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و نعم هذا من الفضل
العظیم والمفاخر الکریم ما رواه ابن عباس ان حمزة حین قتل یوم احد و عرف بقتله امیر المؤمنین
فقال انا لله و انا الیه راجعون نزلت الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة فکان هذا المقام لعلی ع شیخ قدس سره بعد از انکه
وجه سجود را بآیات بینات قرآنی بیان نمود اکنون بر جواز توجیه صلوة بر امیر المؤمنین ع از
شواهد قرآنی دلیل میگوید که بدرستی و تحقیق که خدای هو الذی یصلی علیکم و ملائکته
خدای تعالی جمیع مؤمنان را بصلوة و رحمت نواخته اما حضرت امیر المؤمنین را بتخصیص
بصلوات ساخته و در سوره بقره فرموده ایجه ترجمه اش اینست که ان گروه بر ایشانست
رحمتها از پروردگار ایشان و نعمت و روشنی مبرهن میکرد ازین فضل عظیم و مفاخر بزرگ
جزیکه از ابن عباس روایت که چون در روز احد حمزه مقتول بسید و این خبر بگوش مرتضی علی
گذار کرد بیا آنحضرت بعد از استماع این خبر فرمود که انا لله و انا الیه راجعون یعنی بدرستی که ما
از ان خدایم و او را داست بانقیاد حکم قضا و انصاف بتسلیم و رضا و بدرستی که ما بسوی او
کردندگانیم و این اعترافست بر بعثت و نشور بعد از انکه آنحضرت صلوات الله علیه بکلمه استرجاع
تلفظ نمود این آیه نازل شد که ترجمه اش اینست که ان گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع مینمایند
بر ایشانست از پروردگار ایشان رحمتها و نعمت پس بنتیجه بیان و سعادت عظمی مخصوص است
مرتضی علی پس اگر مؤمنی بشنید نام سامی ان صاحب ... نیم گویم بجهت

از مفسران رحمت را که در اینجا مذکور است به پیغمبر تفسیر کرده اند بجهت آنکه خدای تعالی پیغمبر خود را
رحمت گفته اینجا که فرموده و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله یعنی و اما آن گروه که روی
ایشان سفید و نورانی است در روزهای آن پس در رحمت خدای تعالی یعنی در پیغمبر
واسمه علی فصل یؤید هذا قوله سبحانه و رفعنا لک ذکرک قال المفسرون معناه لا اذکر الا ذکرت
و اذ ذکر النبی ص وجب ذکر آله و ورد من ترک الصلوة علیه لا تقبل الا بذکر آله فالصلوة علی آل محمد
لازمة للصلوة علی محمد و الصلوة علی محمد لازمة لذکر الله و ذکر الله واجب لازم و اللازم اللازم
واجب لازم فالصلوة علی محمد و آله واجبة علی کل حال یعنی موید این مدعای مذکور است قول
خدای تعالی در خطاب با پیغمبر در سوره انشراح که ترجمه اش اینست که برداشتیم برای تو
ذکر ترا مفسران فرموده اند که معنی این اینست که ذکر کرده نشوی هرگاه ذکر کرده نشوم
از اینجاست که لا اله الا الله پیوسته مقرونست بمحمد رسول الله و هرگاه ذکر کرده شود
حضرت پیغمبر ص واجبست ذکر آل آنحضرت یعنی زیرا که از آنحضرت وارد شده که صلوة بر آنحضرت
مقبول نیست مگر بذکر آل آنحضرت پس صلوة بر آل محمد لازم صلوة بر محمد است و صلوة بر محمد
لازم ذکر خداست یعنی ذکر خدا بی معرفت رسول صحیح و مقبول نیست و ذکر خدا بر همه کس
واجب لازم است و لازم لازم نیز واجب لازمست پس نتیجه حقیر منعقد شد اینست که صلوة
بر محمد و آل واجبست بر هر کس که از عدم بوجود آمده و قدم در حلقه تکلیف گذارد تنبیه و لهذا
ذکر محمد و آله ذکر الله لان معرفة الله و ذکره یعنی معرفته لا تنفع بل هو عقاب و وبال لان الشروط
لا تتم و لا یقبل الا بشرطها کالصلوة یعنی وضوء فان الوضوء شرطها و فی بغیر شرطها لا تنفع و کانت
بها استهزاء و وبالا و کذا الذاکر لله مع انکاره لمحمد و آله فانه یعنی اکره و ملعون علی کل حال
بجهة بیان و توضیح سخنان سابق میفرماید که ذکر محمد و آل محمد ذکر خداست یعنی شرط صحت ذکر
خداست زیرا که شناختن و ذکر الهی بی شناختن و ذکر ایشان علیهم السلام بی فایده است بلکه موجب
عقاب و وبالست بجهة آنکه هر مشروطی تام و مقبول نیست مگر با وجود شرط او و مشروط بدون
شرط تمام نیست چنانکه وضو شرط نماز است و نماز گزاردن بی وضو ثواب ندارد بلکه موجب
... ذکر کننده خدا با انکار محمد و آل محمد اگر نیست از رحمت خدا دور است بر هر حال
که باشد یعنی خواه ذکر گوید و خواه نگوید قال الشیخ رحمه الله دلیله ما ورد عن النبی ص انه قال ان الله خلق
العرش خلق سبعین الف ملک فقال لهم طوفوا بعرشی الذی ... و سجود و احملوا عرشی فطافوا
بکر ... است

وسبحوا واراد ملائكة حملة العرش ان يقدروا فقال الله لهم طوفوا بعرشي النور وصلوا على نور ملكي
محمد حبيبي فطافوا على شيء فطافوا بعرش الجلال وصلوا على محمد وحملوا العرش فطاقوا حمله فقالوا
ربنا امرتنا بتسبيحك وتقديسك ثم امرتنا ان نصلي على نور جلالك فحملها فينقص من تسبيحك
تقديسك فقال الله لهم يا ملائكتي اذا صليتم على حبيبي فقد سبحتموني وقدستموني وهللتموني
شيخ ره ميفرمايد که دليل آنکه ذکر محمد والحمد بعينه ذکر خداست حديثي است که منقولست از آن
حضرت صلعم که فرمود هنگامی که خدای تعالی عرش را بيافريد هفتاد هزار فرشته خلق نمود و
بايشان فرمود که عرش مرا که نور است طواف کنيد و تسبيح من گوييد و عرش مرا برداريد
پس آن فرشتگان بطواف عرش مشغول شدند و تسبيح الهی بجای آوردند و خواستند که عرش را
بردارند نتوانستند و عاجز گشتند پس خطاب عزت بفرشتگان رسيد که عرش مرا که نور
است طواف کنيد درود و صلوات بر نور جلال من که محمد است و حبيب من است بفرستيد
و عرش مرا برداريد پس فرشتگان بامر خداوند عالميان بطواف عرش جلال مشغول شدند و صلوات
بر محمد فرستادند و حمل عرش کريم برداشتند تاب و طاقت بار عرش عظيم ورد پس گفتند
ای پروردگار ما را امر نمودی ما بتسبيح و تقديس خويش بعد از آن فرمودی ما را که بر محمد
که نور جلال تست صلوات فرستيم پس می ترسيم که مشغول صلوات بر محمد شويم از تسبيح
تقديس تو نقصان پذيرفته شود و چيزها ناچيز فرمودی که ميگردد خطاب مستطاب آمد که
ای فرشتگان من هرگاه صلوات بر محمد که حبيب منست فرستيد پس بتحقيق که تسبيح کرده ايد مرا
و تقديس و تهليل من بجای آورده ايد قال ره يؤيد هذا الحديث القدسي ما رواه ابن عباس
عن رسول الله صلعم انه قال من صلى علي صلوة واحدة صلى الله عليه الف صلوة في الف صف من الملائكة
ولم يبق شيء الا يصلي على ذلك العبد لصلوة الله عليه شيخ ره ميفرمايد
مؤيد اين حديث قدسي است حديثي که بروايت ابن عباس از رسول خدا مرويست و حاصل
مضمون آن حديث اينست که آنحضرت صلوات الله عليه فرمود که هر کسی بر من يک صلوات
فرستد خدای تعالی هزار رحمت در ميان هزار صف از فرشتگان بروی نازل گرداند و هيچ چيز
نماند يعنی از عالم روحانيات و جسمانيات باشد مگر آنکه برای آن بنده دعا کنند بجهت نزول
رحمت حق تعالی بروی قال ره ثم قال ايها المرء في البهائم كالبصيرتك ناداك وكما
زاد ... وما ... كالبوم يرى الليل نهارا لضعف بصره فهلا كنت كالهدهد يرى الماء

من تحت الصخرة لقوة نظره ثم تركت هدهد الهدايت بعد از آنکه شيخ ره مدعای خود را
بشهادت آيات صريحه و اخبار صحيحه در عرش تحقيق بکرسی اثبات نشاند متعرض حال مومنی شده
ميفرمايد که ای حيران وادی عرفان وای با صفات بهيمه همعنان چه حالتست ترا که هرگاه
بر بصيرت تو آثار کوريت زياده ميشود و هر چند بشارت ميدهم انوره و عمی افزون
ميگردد روحيت ... آنکه ترا مانند بوم ميبينم که در نور ... معنی ... چون شب بجهت
ميبيند پس کاش که تو چون مثل هدهد بودی که بقوت نظر آب را از زير سنگ خارا بديدی کردی
با دير طلب هدهد ميجويی هدايت ... يا فتی قوله سل تعشق وكن نبيا چه هدهد بجوی آب
تو چون بوم شب ديده روز را از آن بخت ... فصل ومن العجايب انهم يسمون عليا
مجهول القدر وهو حقيق بهذا الاسم لاختلاف العقول في عظمته فقوم جحدوه وقوم
عبدوه وقوم يتبعوه وكلهم ما عرفوه لان الذين عبدوه كفروا بعبادته لان المعبود واجب
الوجود ولا اله الا هو والذين جحدوه ايضا ما عرفوه وكفروا بجحوده وكيف يجحدون
معناه ... والذين تبعوه ايضا ما عرفوه لما ارتابوا في فضله وانكروه
من رفيع قدره وصغروه ثم في معرفته كشف الكرام بضبط الظلام فرأى ميتا قد لاح
ادركه حتى طلع الصبا ... اينکه مردم در حق مجهول القدر ميناميدند
آنکه مرتبه آنحضرت پاپای مرتبه پيغمبر است زيرا که تابع و نايب ويست ... مجهول القدر
که مرتبه ... و اعلا است از علو آنحضرت باين اسم سزاوار است و سبب آنکه آنحضرت
مجهول القدر اختلاف عقلها در عظمت او و تفرقه ... در تحقيق هويت او
انکار ... کردند ... و پرستيدند و قومی پيروی نمودند و همگی اجماع ...
بجهة آنکه گروهی که آنحضرت را پرستيدند کافر شدند بسبب پرستش او زيرا که معبود بحق
واجب الوجود نيست که ثابت ... پرستش هيچ موجودی بجز او روا نيست و آنانکه انکار آنحضرت
ايشان نيز او را نشناختند و بسبب انکار کافر شدند و اين بسيار عجيبست که ملکوت
ميکنند مولای خود را ... ايشان ... آنکه مقصود ...
وانکه گمراه متابعت آنحضرت کردند ايشان نيز او را نشناختند زيرا که اگر عارف بقدر
منزلتش ميبودند ... فضل او ... تردد نمينمودند ...

و در مقام تحقیر و تصغیر و معیوب نمودن بن ایشان در شناخت انحضرت مثل کسی باشند که
بقصد مطلبی براهی رود و در ان راه او را ظلمت شب و تاریکی سرگشته کرده پس دلالت
ماه که ناگاه [illegible] زند و در روشنی برق که ظاهر کرد بر و بقصد دلیل که ان شناخت و از ان دریافت
تا انکه صبح دمید و بمقام مقصد خود رسید تتمه هو السر الخفی الذی حارت فی وصفه العقول
تقول ماذا الذی قد جلت [illegible] من الصفات و صحی دونه الشرف هذا الذی جاء عن [illegible] القبائل
فتاه الناس فی حسن معناه واختلفوا . فالاولون قالوا عنده وقفوا . وکلام وصفوا
ما عرفوا ایضا لبعضهم هذا هو السر الخفی ومن . لولاه ما کانت الدنیا ولا الفلک . ولا تکون هذا الکون
من عدم الی الوجود فهذا الامر الملک هذا الذی ظهرت ایاته عجبا للناس حتی تحیر [illegible]
الملک شیخ قدس سره میفرماید که بلی و [illegible] سر [illegible] عقول عالیه در حجب [illegible]
و نفوس صافیه در بیان وصفش همکی بیکام و زبان اند بس تا کی یارای سخن گفتن [illegible]
در هر زبانی با بلبلان این چه جای است و در این مقام چند بیت ادا فرموده که حاصل مضمون
ان بفارسی اینست لمولفه چون توان گفت وصف انکه . گرچه [illegible] را و دورم [illegible] .
هست بیرون ذاتش ز حد قیاس . ما متابانی نور او کرد اقتباس . عاقلانرا حیرت از حسنش
هست شیدای بخش هر هست و بود . غالی و تالی همه حیران او . بلکه جهان معقل [illegible] کردان او
اوست سر [illegible] گشته عیان . انکه راشد زمین و اسمان . گر نبودی نور او فیض وجود . [illegible]
و مکان [illegible] بود . اوست [illegible] ملک جان در تن هستی [illegible] و روان . در بنای [illegible]
بنیاد اوست . جسم جان ز [illegible] ایجاد . عقل انسان عاجز از ایات او . [illegible]
هیچکس [illegible] نیافت . [illegible] کرد [illegible] نیافت . داشت این امید تا [illegible] خطیب
ره بوئی [illegible] قریب . [illegible] برد . کی توانی ره ببوی دوست برد .
جان بده تا بینی روی انکو . لن تنالوا البر حتی تنفقوا فصل و انظر الی العارفین [illegible]
[illegible] باوصافه لو وصف الیوم بها [illegible] اولیائه و حجبه بکفره و [illegible]
و مثله [illegible] ذلک قول ابی عبد الله بن الحجاج البغدادی . لو شئت [illegible] فی [illegible]
[illegible] یا ارض [illegible] وان اسماء له الحسنی اذا [illegible] علی مریض [illegible]
[illegible] عباد . اذا [illegible] روحی [illegible] وان شقیت یوما فانت [illegible] باسمائك

الحسنی

الحسنی روح مهجتی . اذا قال من [illegible] ومن ذلک قول ابن الفارض [illegible]
ولو رسموا [illegible] حروف اسم [illegible] جنین [illegible] وفوق لواء الجیش لو رقم اسمها
لاسکر من تحت اللواء ذلك الرسم شیخ قدس سره میفرماید که ای شیعیان [illegible] کنید
که عارفان مرتبه و مقام مرتضی علیه چگونه وصف کرده اند انحضرت را در زمان دشمنان
وجه صفتها در مدحتش بیان نموده اند که مروز شخصی از عارفان در میان دوستان
و موالیان در مدح انحضرت ذکر از فضایل [illegible] و [illegible] او را
بقتل رسانیدند و بعضی از اوصاف مذکوره که در شان حضرت امیر المؤمنین گفته شده
سخنان ابی عبد الله بن حجاج بغدادیست ترجمان اینست که اگر [illegible] دشمنان
خود [illegible] نشان [illegible] بصورت [illegible] شوند و اگر [illegible] بزمین [illegible] فرو برد
ایشان [illegible] بزمین فرو برند [illegible] کرده [illegible]
تحقیق که اسماء نیکوی تو چون بر بیماری خوانده شود شفا یابد و کفایت کرده شود
هم [illegible] قول صاحب [illegible] که هرگاه روحم [illegible]
و [illegible] مبتلا شود [illegible]
[illegible] اسماء [illegible] جان [illegible]
شاد گشته [illegible] ابن فارض [illegible]
و ترجمه [illegible] حروف اسم او را [illegible]
و [illegible] مرض [illegible] شود [illegible]
[illegible] تتمه
فانظر الیهم فلا الحروف الاسم [illegible] ولا للاسم [illegible] ولا [illegible] هم [illegible]
لمن [illegible] الله من فضله [illegible] ویکفرون [illegible] الله [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible] عارف [illegible] میشوند [illegible]
اسم را [illegible] میکنند و [illegible] شاعر ایشان گفته [illegible]
خدای [illegible] داده با ایشان [illegible] خود [illegible] بلعطاء الهی عصیان [illegible]
بر ایشان و بعض [illegible] لعنت [illegible] خدای [illegible] بر ایشان که چگونه [illegible]
از طریق [illegible] صواب تتمه ولهذا دعا الناس ابن الحجاج بقوله [illegible]

كانوا وسائلنا اذ مبدأ القدرة المطلقة والقدرة نفوض الامر الى علي ع فهو يفعل كفعل الله
لكن بقدرة الله وكرامة الله له ولو ان عارفا قال اليوم عند بعض اهل الدعوى يا علي بحق
قدرتك وامرك النافذ في الاسماء واسمائك الحسنى وتفويض الامر اليك خذ بيدي
لكان السامع لهذا القول منا اعظم شيء عنده تراه قتله وتكفيره فيا هذه من اهل الدعوى
الذين لم يتجل عليهم بوارق المعنى و چه امر ده مانند ابن حجاج و ابن عباد را شعرهای که گفته‌اند
که از روی غالی بخواندند و ایشان را مذموم عنه استدیجه آنکه مضمون اشعار ایشان چنین
فهمیده میشود که قدرت بر همه چیز و تصرف در همه چیز را برای علی ع قرار داده اند و اختیار همه
عالم را با او مرجوع و مفوض داشته اند بعینه آنها که از این ... و تأثیر میکنند در امور
عالم مثل فعل و تأثیر خدای تعالی ولکن به قدرت و توانایی انسان بلکه به قدرت و کرامت
ربانی و اگر چنانچه امروز عارفی در حضور بعضی از مدعیان گوید که یا علی بحق قدرت تو
و فرمانت که جاریست در حقایق و اعیان و بحق اسمهای نیکویت که ... رسیده
آسمان و بجاه و منزلتی که تراست از تفویض امور بسوی تو که دست مرا بگیر هر آینه آنکه این
سخن را از عارف بشنود عظیمترین چیزی که از جانب تو او قتل و تکفیر آن عارف است
بار خدایا تو بفریاد رس از شر مردمانی که تجلی نکرده بر ایشان بوارق انوار معانی و بیان

فصل في تاويل قول النبي ص لا اعلم وراء هذا الجدار الا ما علمني ربي يعني لا اعلم شيئا من ذاتي الا
ما علمني ربي وقول علي ع لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا وقوله ع سلوني عن طرق السماء
وسلوني عما دون العرش وهذا اللفظ الظاهر يوهم تفضيل الولي على النبي والعقل الصحيح يحكم به
لان كل رتبة للولي فان علت فهي تحت رتبة النبي وان تطاولت این فصل است در بیان
تاویل قول حضرت پیغمبر ص که ترجمه اش اینست که نمیدانم چیزی را که در پس این دیوار است
مگر آنچه بیاموزد مرا پروردگارم یعنی هیچ چیزی را بذات خود نمیدانم مگر به تعلیم پروردگارم و قول امیر
در بیان تاویل قول امیر المؤمنین ع است که فرموده آنچه ترجمه اش اینست که اگر حجاب از میان
برداشته شود یقین من زیاد نمیشود و همچنین فرموده که بپرسید مرا از راه های آسمانها و همچنین
فرموده است که سؤال کنید از من از آنچه پایین عرش است و ظاهر لفظ این احادیث موهم تفضیل
ولی است بر پیغمبر و حال آنکه حکم عقل بخلاف آنست یعنی پیغمبر بمرتبه افضل است از ولی زیرا
که هر رتبه که ولی دارد و اگر چه عالی باشد از پایه مرتبه پیغمبر است و هر چند بلند و برتر باشد

در بیان تاویل این اقاویل که از ایشان ع وارد شده و در ذکر دلیل افضلیت نبی بر ولی
فيها يذكر وذلك لان سر الاولياء والانبياء اودع في الخاتم ثم احصى في الامام الولي فمنه فاض
وبه دل عليه وسار الاسرار الى نوح محمد وهما من الله وعنه فانتشر فصل الى النبي
والخطاب الالهي الا وقد وصل الولي ظاهره وباطنه فالنبي اليه الانذار والتنزيل والولي
الاهداء والتاويل واليه الاشارة بقوله تعالى انما انت منذر يا محمد ولكل قوم هاد يا علي
وهو علي فالنبي امر ان ينطق من الغيب بعلم الظاهر عند الاذن من الله لانه صاحب الشرع
واليه الاشارة بقوله ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه فالنبي اولى من الله بعلم
الظاهر والباطن وامر ان ينطق منه بالظاهر لا غير لئلا يتهموه بالكهانة والسحر وقد تابعه
الولي امر عن الله وعن رسوله ان ينطق بالظاهر والباطن واليه الاشارة بقول علي
رسول الله الف باب من العلم فتح الله من كل باب الف باب وهذا اشارة الى علم الظاهر
والباطن یعنی بیان تاویل قول حضرت رسول ص و دلیل آنکه بحسب رتبه و مکانت اعلی و ارفع
است از علی و اینست که علوم نهانی خلق اولین و آخرین سپرده شده بحضرت پیغمبر ع
بعد از آن تمامی آن علوم ضبط و احصا یافت در صفحه صافیه ضمیر امام که ولی خدا و متولی امور
انام است کل شیء احصیناه فی امام مبین **مطلع** شیخ قدس سره عالمیت نبی را بعلوم اولین
و آخرین ظاهر بود و آنکه آنست چه آیات قرآن همگی شواهد حقند بر صدق آنکه علم را زاعلم
است کریمه واقعه در سوره نساء که وعلمك ما لم تكن تعلم ترجمه و الله تعلیم کرد ترا چیزی
را آن چیزها که نبودی که بدانی و در بحر الحقایق در تفسیر این آیه میگوید که آن علم ما کان
و ما یکون است که حق سبحانه در شب اسری با آنحضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث
معراج بیان فرموده است که آنحضرت ص فرمود که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند
فعلمت ما كان وما يكون یعنی دانستم آنچه بوده و هست و آنچه خواهد بود پس چنانکه شیخ ره
بیان نموده تمامی آن علوم و اسرار از حضرت رسول با امیر المؤمنین ع رسیده و بولایت
آنحضرت واقفان رموز گردیده و تمامی آن اسرار تا عطیه وجود همگی ناشی از آنجناب است
و همچنین از ایشان با ربابان عرفان و اهل جهان فایض شده و ایشان مقربان درگاه
و صادر از حضرت احدیت و هیچ غیبی نیست که بوحی و خطاب الهی بسوی نبی رسیده باشد
مگر ظاهر و باطن آن بولی رسیده باشد پس آنچه در منصب نبوت رجوعیت بنبی ... دادن شد که

از عقوبت و عقاب الهی و رسانیدن احکام قران بسوی ایشان و آنچه متعلق بولایت ائمه
مردمان و ارشاد ایشان و تاویلات آیات قرآنست و بسوی همین مقصد است اشاره قول
الهی در سوره رعد که ترجمه و الله یعلم اینست که بجز این نیست که تو بیم دهنده ای محمد و از برای
هر قومی هدایت کننده ایست و آن موافق اخبار ماثوره علی است یعنی پیغمبر مامور
است که سخن بگوید بعلم ظاهر از علوم غیبیه خدای تعالی و او را بان آگاه ساخته و لیکن مخصوص کرده
و مادون باشد از جانب خدای تعالی ذریه آن حضرت صاحب شریعت و دلیل بر همین ولایت
یعنی تکالیف شرعیه و احکام و ما یحتاج انام بواسطه آن حضرت بخلایق میرسد و لیکن باذن
الهی و بسوی همین مقصد اشاره شده بایه واقعه در سوره طه که خلاصه تفسیر آن موافق
آنچه مذکور است در زاد المسیر اینست که حکم مکن بقران مگر بعد از نزول آن پس علم ظاهر که
احکام و تکالیف شرعیه است و علم باطن که رموز و اسرار خفیه است جمیعا بحضرت پیغمبر عطا
شده و لیکن مامور است که بعلم ظاهر سخن گوید و باسرار باطنیه نطق نکند تا آنکه مردمان
او را بسحر و کهانت متهم نکنند و مع هذا اسناد سحر و کهانت بان حضرت میکردند پس از اینجهت
بود که منفرمود که غیر از آنچه دلیل بر دعوا است مگر آنچه بوی رسید که کارهم می اموزد
و قطعا مامور است از جانب خدای تعالی و رسول که گویا شود بعلوم ظاهری و باطنی و
بسوی همین معنی است اشاره بقول امیر المؤمنین ع که مضمون آن اینست که رسول خدا
مرا هزار باب از علم آموخت و از هر بابی خدای تعالی هزار باب دیگر از علم بکشود و این اشاره
است بعلم ظاهر و باطن و همانا آن هزار باب که حضرت رسول ص تعلیم امیر المؤمنین ع نموده
علم ظاهر بود و آن درهای که از هر دری بر آن حضرت مفتوح شده بود علم باطن بود و الله اعلم
مطلع بعضی از مفسران در بیان این مذکور آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شده
ابلاغ بر حضرت رسالت خواندی آن حضرت قبل از اتمام از خوف آنکه مبادا آن چیزی فوت شود
یا فراموش کند تکرار میفرمودی این آمد که و لا تعجل یعنی شتاب منمای بقراءت قران پیش از آنکه
ادا کرده شود بسوی تو وحی آن و بنا بر این در آیه مذکوره اشاره بمطلب شیخ نخواهد بود
ماوردی فرموده که سدی گفته که از آن قران مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قران را
مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر آورده که مردی زن خود را
طپانچه زد و آن زن نزد حضرت رسول آمده خواست که قصاص کند آن حضرت میخواست

که قصا

که قصاص فرماید که این آیه نازل شد و لا تعجل بالقرآن الآیه آن حضرت در آن حکم متوقف شد
تا این آیه الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آنست که حکم مکن بقران مگر بعد از
نزول آن چنانکه گذشت والله یعلم تتمه مثال النبی و الولی فی علم الظاهر والباطن کمثل ملک
اختار من عبیده عبدین فجعل احدهما سفیرا و الاخر نائبا و وزیرا و جعلهما
علی المملکة و ولاهما حکمها ثم امر الملک سفیره ان لا یحکم بما فصل الیه و فوض الیه الا بالظاهر
من حکم الادیان ثلاثیة اهل المملکة بالاخذ علی الکهان و امره ان یوصل علم الظاهر
و الباطن الی النائب الذی هو الوزیر و جعل له الحکم المطلق و ذلک لان حکم الملک و السلطان
قد وصل الیه علی الاطلاق فهو مطلق العنان فیهما تنبیه قدس سره بجهت زیادتی توضیح مورد
مذکور تمثیلی فرموده و فصل مضمون نقل اینست که مانند وصف نبی و ولی در علم ظاهر و باطن
مانند وصف دو بنده است از بندگان پادشاهی که ایشان را آن پادشاه از میان همه
بندگان برگزیده و یکی را ایلچی و صاحب اختیار خود کرده و دیگری را نائب و وزیر خود کرده
و سپرده باشد بایشان تمامی امر مملکت را و حکومت و سیاست رعایا را بایشان وا گذاشته
بعد از آن آن پادشاه فرموده که سفیر حکم نکند از آنچه بوی رسیده مگر بظاهر که حکم آن
و محتاج الیه مردمانست و امور خفیه را اشکارا نکند تا آنکه رعایا او را بکهانت و اخفا را
انکار هنان متهم و موسوم نکرده است و مقرر نموده باشد که سفیر همگی علم ادیان و در امور خفیه
بنایب او سپارد و نایب را در علم ادیان و اسرار خفیه حاکم مطلق ساخته پس نبی در عالم
ظاهر و باطن بمنزله آن سفیر است که بظاهر حکم میکرده و در امور خفیه و علوم مخزونه را مخفی
میداشته و ولی بمنزله آن حاکم نائب است که در عالم ظاهر و باطن حکومت مطلقه داشته
بی واسطه می رسد که بعلم ظاهر و باطن حکم نماید بجهت آنکه حکم خدا و جوب عصمت و فرمان
سلطان مسند رسالت مطلقا بوی رسیده و اظهار بعضی و اخفاء بعضی مقرر نکرده
بر وی در علم ظاهر و باطن مطلق العنان و صاحب اختیار داشته و نهاده است تتمه
فعلی آن قوله لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا له معنیان الاول انه علی الموجود تم
لانه قسیم النور باحوال الغائض من الاحد بما فوق الاذات و ما البرزات و سائر العوالم
مختصة من المخلوقات و کیف یخفی الادنی علیه ما هو منه الاعلی فمعناه لو کشف الغطاء و هو
من هذا الجسد الترابی والغطاء من الجسم الفلکی ما ازددت یقینا علی ما علمته فی العالم النوری

من قبل خلق العرش والکرسی یعنی از بیان اینکه ولی عالم است بعلم خفی وجلی و بظهور انکه هر کجا
ربانی وخطاب الهی که بسوی بنی سینه همکی بوی ولی منتقل کردیده ودانسته میشود که قول انحضرت
که بامضمونست که اکر حجاب برداشته شود یقینم نمی افزاید دو معنی دارد اول انکه انحضرت ع وسایر
بر تمامی موجودات زیرا که قسیم نور انحضرت محمد است که بوصف واحدیت ناطق کشته از حضرت احد
پس هیچ بالاتر از وی نیست بجز ذات پروردگار عالمیان وتمامی مخلوقات کون ومکان هر در تحت او بسته
او محیط وداناست بر جمیع حقایق اکوان وچکونه نزد وی مخفی تواند بود از انچه از او تر است محیط
است ومراد از کلمه غطا که در این کلام است جسد خاکی یا جسم فلکی است که حجاب ونقاب
روح است پس معنی کلام انحضرت ع اینست که اکر این جسد خاکی یا این فلکی از میانه برداشته شود
یقین من زیاده نمیشود بجهة انکه من قبل از این در عالم نورانی بیشتر از [illegible]
مطلع مثل انحضرت ع در عالم اجسام مانند کسی است که مدتهای مدید در مکه معظمه ساکن بوده وجمیع
واماکن انجا را دیده وتحقیق نموده پس چون بدر بیرون [illegible] تفصیل [illegible]
مکه کما کان در نظر اوست بنوعی که اکر دیگری با وی بیان مقام [illegible] معلوم [illegible] حضرت
در معرفت بی نهایت [illegible] است ومقام او در عالم اظلال واشباح سابق است بر تمامی نفوس مقدسه
چه انحضرت قسیم نور نبوت است یعنی [illegible] حصات از ده وحصه از نور حضرت پیغمبر [illegible] مقدم
است بر خلق عرش وباقی مخلوقات بهزار دهر که هر دهری هزار سال است چنانچه در اخبار [illegible]
بعیت ع وارد شده پس ازینجاست که ان واقف اسرار قدم وعرفان [illegible] فرموده که
حصار [illegible] از میان برداشته شود یا حجاب فلکی منجلی کردد هر اینه مرا چیزی [illegible] یقین
نیفزاید نظم محمدیم حکمت الهی است عالم بعلوم لا تناهی است / خزانه همه بها یک دانش / ز [illegible]
کتاب فریش / [illegible] کوارش / ارشاد فرشته بود کارش / کو [illegible] ملا [illegible] جند
زمان از اوست غالب تتمه واما معناه الثانی وهو سر بدیع فهو یقول علیه السلم من عرفنی من شیعتی
[illegible] معرفتی وانا اسم الله العظیم ووجهه الکریم وحجابه فی هذا الهیکل الترابی والعالم البشری
وانتی فی الجسد المرکب [illegible] الله وکلمته فی خلقه فانه غدا اذا رانی لا یزداد فی معرفتی یقینا لانه [illegible]
فی من وراء الحجاب فکیف یزداد عند کشف الحجاب اما معنی دوم قول انحضرت ع [illegible]
رمزیست بغایت منیع بیان [illegible] حضرت ع میفرماید که هر انکسی از شیعیان که مرا بحقیقت
معرفت بشناسد وبداند که من اسم عظیم ووجه کریم خداییم ودر این هیکل خاکی وعالم بشری [illegible]

یعنی واسطه ام میان خدای تعالی وخلق وبداند که من در این جسد مرکب [illegible] ربوبیت [illegible]
وکلام ویم درمیان خلایق یعنی مراد او متوسط من معلوم [illegible] میشود [illegible]
که چون مرا باین وصف بشناخت فردا اکر کشف حجاب میشود چون مرا بیند یقینی [illegible]
نمی افزاید زیرا که ان عارف در ان وقت که محجوب بوده در حق من شک نداشته ومرا بیقین [illegible]
[illegible] که حجاب برداشته شود ومرا بعیانه ببیند همان بر یقینی که داشته باقی است وشک [illegible]
او راه نیست تتمه وبیان هذا ان المخاطب بالقران النبی ص والمراد به الامم وکذلک [illegible] هو الناطق
والمراد به عامة شیعته وذلک لان الائمه مضافون الی النبی والتابعین مضافون الی الولی والیه
الاشاره بقوله سبحانه حکایة من مؤمن آل فرعون فی قوله وما لی لا اعبد الذی فطرنی فهو
المتکلم والمراد به ص لانهم مضافون الیهما اذ دعت [illegible] من اولیائهم
لا یحجبهم الشکوک فیهم کالتبر المسبوک والفضة المحبوکة فی صحة معرفته لا یزداد دون
الحلک والسلک الاخلاص [illegible] موطن الانام [illegible] یوم القیام بهذا المقام و[illegible]
[illegible] الانام [illegible] الکلام عن الناس والعوام لان العارف بهذا المقام ان قال لا یصدق وان [illegible]
لا یسمع [illegible] فی العزلة وسلامته فی الوحدة لانه من عرف الله [illegible] دوم این بود که
انحضرت ع بزبان شیعیان بان کلام تکلم نموده وبیان اینمعنی بر این نهج است که [illegible]
با مرده [illegible] است ومقصود از خطاب امت است چنانچه [illegible] اوقات تواند بود
که ولی تکلم نماید بکلامی که بحسب ظاهر منسوب است بوی اما مقصود عارفان وشیعیان [illegible]
او باشد چنانکه در کلام مذکور واقع شده ووجه این ماجری [illegible] کرامت [illegible] بنده و
لهذا سیئه وحسنه ایشان بجانب نبی نسبت داده میشود ما [illegible] شرکت [illegible]
یعنی اکر بخدا شرک بیاوری هر اینه بحقیقت که تباه میکردد کردارنیک تو وا [illegible] که [illegible]
از این خطاب امت است که اکر شرک بیاورند حبط عملشان میشود ولیکن بظاهر [illegible]
وحبط عمل با انحضرت [illegible] با [illegible] [illegible] پیروان وشیعیان [illegible] چنانچه [illegible]
موجب [illegible] است چنین معاصی باعث نفور وکدورت بجناب [illegible]
ونبوی انمعنی است اشاره بقول الهی که بر سبیل حکایت از مؤمن آل فرعون کما اسلم [illegible]
است فرموده اینمضمون اینست که وچیست مراکه نمی پرستم انکسی را که خلق کرده مرا و
این معلوم است که مؤمن آل فرعون از عباد اهل ایمان بود ودر تفاسیر معتبره مذکور

کرفا این قول حبیب اسرائیلی بخاراست که انا وصیای عیسی ع بود و او را صاحب کفشدی
ونقصد سال پیش از زمان پیغمبر ما ع با و گرویده بود و یکی از سباقت یعنی در اسلام سبقت
داشته پس چه از این کلام از نفس خود خبر داده و مقصود قوم اوست زیرا که همه در بحث او آنید
و با و منسوب ولهذا خود را در معرض مناصحه آورده و حال آنکه تا آن عبارت الی قوم او بود بعد
تا اشعار کند باینکه از برای ایشان میخواهد آنچه از برای خود خواهد و آنچه از برای خود نخواهد
از برای ایشان نیز نمیخواهد و این نوع قوت و شدت نسبت است و ایضا تاثیر نصیحت بی تکلف نه
بیشتر است پس آنحضرت ع بقول خود که بفهیم زیاده نمیشود تکلم نموده بزبان عارفان که مولانا
که یقین ایشان در باب آنحضرت بنوعیست که شک و شبهه بهیچ وجه بمعرض ایشان نمیشود پس
جماعت در دوستی و معرفت آنحضرت مانند طلای شمش گشته و در محک دیده اند که هرچند
انها را بیوته گداز بیرون برسنگ محک زنند خلاص و عیار انها بلند گردد پس اینکه مولای
انام و صاحب اختیار روز قیام را باین منزلت و مقام شناخت واجب براو دوری
صحبت مردمان و ضبط نمودن سخنان از لئیمان و نادانان بجهة آنکه عارف باینمقام اگر سخنی
گوید بقصد تفتیش نکنند و اگر ایشان سخنی باو گویند استماع نمیکند و سبب قبول نمیشود پس
او از عینی در عزلت و سلامتی او در وحدت است زیرا که چون عارف مولای خود را باین
الله و وجه الله شناخت پیوسته بواسطه او متوجه درگاه اله است و کسی که روی توجه بدرگاه
اله و قصد لا بانفس از گفتار و خاموشی حد نشای از یاد اغیار در خاموشی است **فصل** وما وقع
سمع الدهر ما صحت قواعده وصحت شواهده وثبتت ونوده واتبت تخیجه مما وقع فی الاذان
الاذهان ان علیا مالک یوم الدین وحاکم یوم الدین وولی یوم الدین وانه قد جاء فی
الاحادیث القدسیات ان الله یقول عبدی خلقت الاشیاء لاجلک وخلقتک
لاجلی و هبتک الدنیا بالاحسان والاخرة بالایمان واذا کانت الاشیاء باسرها خلقت
لکل انت فما ظنک بانسان الانسان ومن لاجله خلق الانسان وبسر کان الکون وایضا
شیخ علیه الرحمه سابقا بیان نمود که امیر المومنین ع مالک روز جزا و متولی امور کافه برایا
و اقامت آیات و روایات بر ادعا نمود اکنون بجهة تقریب و تشهیر مدعی و ازاله غفلت و
خود مدعی بتجدید توجهات مقصد سر پدید شده یعنی آنکه چون انکار اهل اشنه و محافظت نموده
شنوانیده که هر گوهر خبری که قواعد صادق فرا و صحیح و شواهد او اظهار و صحت نموده

از مطلع کمال شیرتابان و لالی مموز و اسرار از صورت جمال شیرتابانت از کروه کران و کودکان
و ان خبر صحیح القواعد اینست که علی ع مالک روز جزا و حاکم روز جزا و متولی امور سنرکان در
روز جزاست و حال آنکه بتحقیق که در احادیث قدسیه این مضمون آمده که حق تعالی در
خطاب بهر یک از بندگان خود میفرماید که ای بنده من همه چیزها را برای تو آفریدم
و ترا بجهة خود برگزیدم دنیا را بتو دادم بصبغه احسان و آخرت را بتو عطا نمودم بواسطه
ایمان و بوجود ای ابحدیث هرگاه تمامی اشیا بجهة او خلق شده باشد پس چگونه گمان
داری بمردمک دیده انسان و بآنکه از اهل و از بدو شده نوع انسان و بآنکه
سبب ابجحت یا منتر کون و مکان **نظم** بیکار محیط کن نکان اوست ؛ در بیت و بلندی
اوست ؛ از موج او نرفته برون ؛ تا سر کنی کافته دامن او نون ؛ یک رشحه ز جوی او
بردوی هم این نرا سیاکت ؛ از صیقل مهر اوست روشن ؛ آیینه روح در کف تن ؛ گر عیان
عیان نبود ؛ در جسم وجود جان نبود **تتمه** وذلک ان کل ما هو اسم مما خلق ومما او
یحمد وما هو محمد من الفضل والمقام والشرف والاحتشام نحو لعطا الا المستثنی فی الدنیا
الاخرة وما فی الدنیا والاخرة محمد وعلی ملتبس بهما حکم الظاهر وهو مقام الکرام کما
انا ذی القیمة والشهادة علی الخلایق والیه الاشاده بقوله وجئنا بک علی هولاء شهیدا
والشفاعة لاهل الموائق والیه الاشاده بقوله اعددت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
بیان آنکه علی ع وصی فرستاده از برای محمد است ع و هر چه مخصوص است بآنحضرت از فضل و مقام
وامتنان بجز از نبوت که مستثنی است اختصاص دارد بعلی ع پس امور قیامت تمامها از برای محمد و علی
و از جمله حکم ظاهر که مقام شفاعت و کرامت است متعلق است بحضرت رسالت ع چنانکه فرمود
که منم زینت و سرور در قیامت و همچنین شهادت بر ایمان و اعمال خلایق از آن حضرت است و بانمقصد
اشارات بقول الهی در سوره نسا که ترجمه والله یعلم این است که فیما و در نزد ای محمد در قیامت
بر کروه بندگان گواه و شفاعت آنحضرت در آن روز برای گناهکاران امت است و بسوی این
اشاره است بقول آنحضرت که آماده کرده ام شفاعت خود را بجهة اهل کبایر از امتم که واسطه مغفرت
ملتی تو باشی و رحمت بر آنکه کی کنه کار بنا شد **فصل** والولی منه حکم الباطن وهو قوله علی النار و قوله
هذا لک وهذا لی خذی هذا و ذری هذا فیوم القیمة لیس الا شفیع و حاکم فالاول هو الله والمالک
فی القیمة محمد والحاکم المتصرف عن امر المالک والمالک هو علی لانه والهالک عن الله وامر محمد

یوم الدین وحکم یوم الدین والمفزع فی ذلک الیوم قسیم الاخیر الوصیین وامیر المؤمنین رغما علی
کید المنافقین وغیظ المکذبین واز برای ولی خدا در روز حکم باطن است یعنی ایستادن بر آتش
دوزخ وگفتن که این از آن تست واین از آن منست تا بیرون آید وتا بگذارد بیرون علیه روز قیامت
نخواهد بود الا شفیع وحاکم وشفاعت کننده وقسمت کننده پس معبود بحق خدا ونبوت بتصحیح
جمیع صفات کمالست وپادشاهی که بجانب عرش عزت بالا برده میشود مهر است وحاکم
صاحب اختیار بامر خدا ورسول علی است واین قول شیخ علیه الرحمه اشاره است بکریمه واقعه در سوره
رحمن که والسماء رفعها ووضع المیزان یعنی آسمان را برداشت ومیزان را بگذاشت ودر بعضی
اخبار هم مذکور است که سماء را باین عبارت از سپهر رسالت محمد است ومقصود از میزان علی است
که بجهة حساب سنجیدن اعمال الخلق نصب کرده شده پس بیان مالک روز جزا وحکم روز جزا وتصرف در امور آن
روز همگی است بحضرت خیر الوصیین وامیر المؤمنین بجهة خواری منافقان وشرمساری منکران تتمه
فعند ذلک اقبل الناس الی یحجون ولعلی الجهل یرفعون ولحجتهم یصنعون ومن هدی یعرضون وتعنی
یعرضون ولما قلت ینکرون ونعمة الله یکفرون ولما صدقته الا وهم یصدقون ولما سمعت علیهم
علم ومعرفته یطرحون وبه یکذبون وبآیات الله یستهزءون وهم لم من طریق آخر یصدقون ویعتقدون
وبه یتعبدون کلا سیعلمون ثم کلا سوف یعلمون شیخ علیه الرحمه میفرماید که چون
حکومت آنحضرت در روز قیامت واقع ومحقق است پس بتحقیق در صورتی حکومت آنحضرت
مردمان جرأت میکنند ومتوجه من شده میشتابند وباعرابی جهل اعراض میشوند وتعرض
حال من میکرده نموده اند وستیزه اعراض میکنند وبدشمنی من تعریض مینمایند واقوال
مرا انکار میکنند وشنعت حق کار من میشوند وحق را میپوشند ومقرا میپوشند وبالجمله آنها
که ایشان اذعان نموده تصدیق مینمایند وانجه دانستی از برای ایشان دستور است
طرح میکنند وتکذیب مینمایند وبآیات الهی تمسخر واستهزا میکنند وحال آنکه ایشان اخبری
که انکار را نموده اند دیگر تصدیق میکنند واعتقاد بآن دارند پس چنین باید بود ونتیجه
استنظر باید بود روز باشد که بر ایشان شدائد روز معاد خود را ببینند واگر نه بزودی بدانند
بطلان عقاید وسبب اعتقاد خود را فصل وجاء اهل الشک والریب ومن لیس له حظ
من نفحات الغیب یجادلون فی الله بغیر الحق وجعلوا یجیبون ذیل الخلاف بین الاخبار
والاقتراف ویزحفون باطراف الاطراف ویدعون انها لیس الا اذا صحت وبنو ما استقضت عالیها

فانظر

فانظر الی تصحیفهم العالی بالغالی ومن یصحف علیه نقط الخط فذلک بعید عن الحظ وهو کما قیل اذا
لم یکن للمرء عین سلیمة فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر شیخ علیه الرحمه شکایت میفرماید که اهل
ریب وشک که اکثر شامه ترین ایشان را بهره نیست از استشمام نفحات غیب امیه ودر باب
الهی بغیر حق وحجت مجادله مینمایند وبجا التی شده اند که دامان خلاف واختلاف را بر
انحراف وتهمت میکشند وبگوشه چشمهای شان بمن اشاره میکنند ومرا غالی معقول شدیده اند که تصحیف
مسبوق که نامیده ام وبآن نوری که استفاضه کرده ام بین بیاسی وتمیز کنید تصحیفی که
کرده اند وبغلط وخطا عالی را غالی دیده اند وکسی که مشتبه شود بروی نقطهای حروف
یعنی حرف نقطه دار را از بی نقطه امتیاز نتواند داد بلی وفی سواد ترو از درهم حرف نقطه
بغایت دور تر است وهمانا چنان میپندارد که آن نقطه موهوم که در طرف الف عالی است
نقطه ایست بر بالای عین وهمین است عین غلط وغلط عین ذیکه همانا این نقطه که در طرف
الف است هرگز دور تر است بعید از نقطه که گذاشته میشود بر بالای عین وصفت
ان مرد چنانست که شاعری گفته ومضمون آن بفارسی بیت لمؤلفه چون نباشد
مرد را چشم صحیح / کی کند خطی بود دانا وتمیز / ای بسا صبح که بنماید سپید / صبح چون طالع
شود بیند شدید تتمه فقلت لهم یا معشر الاخوان منا اهل الولاء والابا فدعوا به الاولی
لا تسبقوا الی التکذیب والانکار وانظروا فی سرایر الاخبار فرب بینة هی اقرب من قرینة
هذه الکلمة بنظر المنصف فعارضوها بالکتاب والسنة فان وافقت والا فاطرحوها الیس
شاهدها فی الکتاب من قوله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم وقد روی المفضل بن عمر
الجعفی عن ابی عبد الله ع فی شرح هذه الآیة فانی لما سألته من هم فقال یا مفضل من تری هم ثم
واسهم الینا یرجعون وعلینا یعرضون وعندنا یقفون وعن حسابنا یسألون شیخ
میگوید که ای جماعت که مرا غالی دانسته اند گفتم که ای گروه برادران انا اهل ولاء وایمان و
وای بگذرید های میگویان در هر گاه سخنی وحدیثی میشنوید فی الحال بی پی مکنید بتکذیب وانکار
بلکه تامل کنید در معنیهای نهانی آن اخبار چه بسا کلمه باشد که از فهم بیگانه است وبتحقیق
نزدیکتر است از انچه قریب بفهم است بلکه کلمه را که علی حاکم وولی در زخراست بنظر
راست بین بسنجید وآنرا در مقابل آیات قرآنی واحادیث نبویه داوری کنید اگر موافق
باشد با آیات واخبار قبول کنید والا از آن حد اعتبار بیفکنید آیا نشنیده اید که کلام خداوند

در سوره غاشیه وارد نیست که ترجمه آن والله اعلم اینست که بدرستی که بسوی ماست رجوع
ایشان پس بدرستی که برماست حساب و جزای ایشان و در تفسیر ابن ابی مفضل بن عمر از
ابو عبد الله عم روایت کرده که از آنحضرت عم پرسیدم که کیستند الجماعت که در دنیا
رجوع خلایق بسوی ایشانست پس آنحضرت عم فرمود که ای مفضل که اصحاب این رتبت
و مرتبت میدانی الجماعت که در قیامت مرجع و مآب خلایق اند ماییم بخدا سوگند که خلایق
بسوی ما باز میگردند و بر ما عرض کرده میشوند و با امر الهی نزد ما می ایستند و از دوستی ما
پرسیده میشوند و آنحضرت عم باین کلام اشاره بآیه نموده باید و قفوهم انهم مسئولون
که بدلالت این آیه وقوف خلایق نزد ایشان و سؤال از مودت ایشانست والله اعلم

فصل ومن ذلک مارواه البرقی فی کتاب الایات عن ابی عبد الله عم ان رسول الله صلعم قال
لامیر المؤمنین عم یا علی انت دیان هذه الامة والمتولی حسابها وانت رکن الله الاعظم
یوم القیمة الا وان المآب الیک والحساب علیک والصراط صراطک والمیزان میزانک والموقف
موقفک یعنی از قبیل حدیث مفضل است آنچه برقی در کتاب آیات از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده که مضمون آن اینست که رسول خدا صلعم با حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که
یا علی تو قاضی بحق و جزا دهنده این امتی و متولی حساب ایشانی و تو رکن اعظم دین خدا
در روز قیامت بدان و آگاه باش که بتحقیق مآب خلایق بسوی تست و حساب و جزای ایشان
برتست و صراط المستقیم صراط تست یعنی بولایت تو از آن میتوان گذشت و میزان میزان
تست یعنی اعمال بولایت تو سنجیده میشود و موقف موقف تست یعنی در عرصگاه وقوف
مردمان از جهت پرسیدن از ولایت نگاه میدارند **قال** یؤید هذا ما رواه شریح باسناده
عن نافع عن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلعم انه قال یا علی انا نذیر امتی وانت هادیها
وانت صاحب حوضی وانت ساقیه وانت یا علی ذو قرنیها وکلا طرفیها ولک الاخرة و
الاولی وانت یوم القیمة الحسن القائد والحسین الامر وعلی بن الحسین القائد ومحمد بن علی الناشر
وجعفر بن محمد السائق وموسی بن جعفر المحصی للمحب والمنافق وعلی بن موسی مزین المحسنین
ومحمد بن علی منزل اهل الجنة منازلهم وعلی بن محمد خطیب اهل الجنة والحسن بن علی جامعهم حیث
یاذن الله لمن یشاء ویرضی شیخ ره از کتب مخالفان نیز حدیثی بجهت تقویت مدعای خویش
ذکر نموده میفرماید که مؤید روایت بر تحقیق چیزیکه شریح روایت کرده باسناد از نافع

واو از عمر بن خطاب از رسول خدا صلعم که آنحضرت فرمود که یا علی من بیم دهنده امت خویشتنم
و تو راه نماینده ایشانی و تو صاحب حوض منی و تو ساقی حوضی و تو ذو القرنین این امتی
یعنی چنانکه ذو القرنین دو زخم بر سر داشت تو نیز در این امت دو زخم بر سر مبارک خواهی
برداشت و تو صاحب مشرق و مغرب امتی یعنی مالک تمامی امور ایشان و از برای تست
آخرت و دنیا یعنی تو خلیفه در روز قیامت ساقی و امام حسن راننده دشمنان از سر حوض
و امام حسین فرمان دهنده و امیر و علی بن الحسین پیشوای ماست بر سر حوض و محمد بن علی
پریشان کننده مردمانست از سر حوض و جعفر بن محمد راننده دوستانست بسوی حوض و
موسی بن جعفر شماره کننده دوستان و دشمنانست و علی بن موسی ترتیب دهنده مؤمنان
است در تقوی و پرهیز و تاخیر دخول بهشت و محمد بن علی فرود آورنده ایشانست در منازل ایشان
و علی بن محمد خطیب اهل بهشت و حسن بن علی جمع کننده ایشانست هر جا که خدا خواهد و اذن دهد برای ایشان
که از او خشنود باشد **قال** و یؤید هذا مارواه ابو حمزه الثمالی فی کتاب الامالی عن جعفر بن محمد عم
قال قال رسول الله صلعم اذا کان یوم القیمة یؤتی بک یا علی بحلة من نور وعلی راسک تاج له اربعة ارکان
علی کل رکن ثلثة اسطر لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ثم یوضع لک کرسی الکرامة وتعطی مفاتیح الجنة
والنار ثم یجمع لک الاولون والاخرون فی صعید واحد فتامر بشیعتک الی الجنة وباعدائک الی النار
فانت قسیم الجنة والنار وانت فی ذلک الیوم امین الله والامین هو الحکم المتصرف یعنی مؤید مضمون
حدیث شریحست چیزیکه در کتاب امالی مذکور است ابو حمزه ثمالی از جعفر بن محمد عم که آنحضرت
گفت که رسول خدا صلعم فرمود که چون قیامت قائم شود بیاورند ترا ای علی بر تخت روانی از نور که
ملائکه آنرا کشیده باشند و بر سر تو تاجی خواهد بود که مر او را چهار رکن باشد بر هر رکنی سه سطر
نوشته باشند که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس بگذارند از برای تو کرسی کرامت
و کلیدهای بهشت و دوزخ را بتو سپارند بعد از آن گروه اولین و آخرین را در یک زمین جمع
نمایند در آن وقت امر کنی که شیعیان ترا به بهشت برند و دشمنان ترا به دوزخ فرستند پس تو
قسمت کننده بهشت و دوزخ باشی و تو در آن روز امین خدایی و امین کسی است که حاکم و متصرف
در جمیع امور باشد انتهی مفاد کلام شیخ است که بجهت مدعای سابق ذکر نموده پس گوییم که
حضرت رسالت علیه السلام در قیامت امین خداست و حاکم و متصرفست و همین است معنی مالک یوم الدین
و حاکم یوم الدین که در صفت آنحضرت عم ذکر نموده والله اعلم **قال** ومن ذلک ان رسول الله صلعم

یا علی اذا کان یوم القیمة جیئ بک علی نجیب من نور و علی راسک تاج یکاد نوره یخطف الابصار
فیقال الملک ادخل من احببت الجنة و من ابغضک النار یعنی و از معتبره حدیثی است که منقول است
از آنجه رسول خدا با آنحضرت فرمود که یا علی هرگاه روز قیامت شود بیاورند ترا بر شتری
نیکو نجیبی از نور و بر سر تو تاجی بود که نور آن نزدیک که ببرد روشنی دیدهها را پس ندا کنند ترا
بفرمایید که دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنانت را بدوزخ روان گردان

فصل

و من ذلک ما رواه جابر بن عبد الله عن ابی جعفر ع انه قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی
فقال ع اما البیان فهو ان تعرف ان الله سبحانه لیس کمثله شیئ فتعبده و لا تشرک به شیئا و اما المعانی
فنحن معانیه یعنی از قبیل اخبار رسانیده ایست که دلالت میکند بر آنکه معنی الوهیت و علم
و مالک امور و قیامت حدیثی که جابر بن عبد الله از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که ای جابر ذکر و نگاهدار بیان و معانی را جابر گوید که پرسیدم که چه چیز است بیان و معانی
پس آنحضرت ع در جواب فرمود که اما بیان آنست که بدانی و بر آن عقیده باشی که خدای حق سبحانه
و تعالی یگانه است و هیچ چیز مثل او نیست پس با این اعتقاد بندگی کنی خدای را و هیچ چیز را شریک او
نگردانی با او و اما معانی پس ما ایم معانی الله تعالی مطلع از حدیث مؤید است که مقصود از کلمات الله
که در دعای حضرت صاحب الامر است ائمه هدی باشند چنانکه بعضی از علمای دین با ایشان تفسیر کرده اند
و آن دعا بتوسط محمد بن عثمان وکیل آنحضرت از ناحیه مقدسه بیرون آمده که در هر روز از ایام
رجب باید خواند و فقره اولی آن اینست اللهم انی اسالک بالمعانی التی سالک بها الانبیاء
المرسلون و الملائکة المقربون یعنی بار خدایا بدرستی که من درخواست میکنم از تو بحق آن
معانی که بتوسط آنها از تو سؤال کرده اند پیغمبران و رسولان و فرشتگان تقرب یافته بتو
پس ایشانند آن معانی که حاجات خلایق ببرکت ایشان رواست و ایشانند آن علمای ربانی
که دلهای ایشان مکان مشیت خداست تتمه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و کلمته و علمه و حقه
دیگر آنحضرت ع میفرمایند که ای جابر مائیم جنب الله یعنی ما وسیله قرب و ما ایم برحمت الهی هر کسی بما تقرب
جوید برحمت خدای تعالی نزدیک میشود و ما ایم ید الله یعنی ما مظهر قدرت و نعمت الهیم در میان
خلق الله و ما ایم لسان الله یعنی کلمات الهیه بواسطه ما بخلایق میرسد و ما ایم امر الله یعنی ما ایم باعث
صدور امر کن در ایجاد کائنات یا یعنی که صدور ما از ذات حضرت بمنزله کلمه کن است در تکوین
موجودات و ما ایم حکم الله یعنی ما اجرای حکم الهی میکنیم در میان مخلوقات و ما ایم کلمة الله یعنی مراد الله

بتوسط

بتوسط ما دانسته میشود در میان بندگان ما مراد الهی آگاه میشوند یا یعنی که بکلمه کن مخلوق شده ایم
بتوسط ماده و ما ایم علم الله یعنی ما خزینه علم خداوند گاریم و بر احوال خلایق حافظ داده و ما ایم
حق الله یعنی اداء حقوق ما اداء حق خداست و تقصیر نمودن در باب ما تقصیر است در حق خدا
تتمه و اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نریده دیگر آنحضرت صلوات الله علیه در مخاطبه جابر
میفرمایند که هرگاه بخواهیم که چیزی را خدای تعالی خواسته است یعنی خواستن ما چیزی را دلیل است بر
آنکه مشیت الهی یا امضای آن تعلق یافته و میخواهد خدای تعالی چیزی بلکه میخواهیم ما آنرا یعنی تعلق اراده
ما بوقوع امری یا صدور فعلی شاهد است بر آنکه اراده الهیه بوقوع و صدور آن متعلق گشته
لا چیزی که خدا نخواسته است ایشان نمیکنند و نمیخواهند آنرا که خدای نخواسته بلکه دلهای ایشان از حق
از کدورت نفسانی و تبعات شیطانی بکلی پرداخته و مکان مشیت خود ساخته و در بیان این
معنی اخبار ائمه اهل بیت ع بسیار وارد است و از آنجمله حدیثی است که در تفسیر علی بن ابراهیم
با اسانید از حضرت امام رضا ع نقل یافته قال ان الله جعل قلوب الائمة موردا
لارادته فاذا شاء الله شیئا شاؤوه و هو قوله و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین
مفاد حدیث شریف آنکه بدرستی که خدای تعالی دلهای ائمه را مورد اراده خود
ساخته پس هرگاه بخواهد خدای تعالی چیزی را بخواهند ایشان همان چیز را بعد از آن فرمود که اینست
تفسیر قول الهی است که در سوره تکویر فرموده که و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین
ترجمه و الله یعلم و نمیخواهید شما چیزی را مگر آنکه بخواهد خدای مستجمع همه کمالات که این صفت دارد
که پروردگار عالمیانست و الله یعلم تتمه و نحن المثانی التی اعطاها الله نبینا دیگر آنحضرت ع
جابر میفرمایند که ما ایم آن سبع المثانی که خدای تعالی از آن پیغمبر ما عطا نموده و با این اشاره
بکریمه واقعه در سوره حجر که و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم ترجمه و الله یعلم
و بتحقیق که دادیم ما ترا هفت آیه از مثانی و عطا کردیم قرآن عظیم پس بنا بر تفسیر آنحضرت ع
از هفت امامان دیدند که اعظم آیات الهی اند و اکثر مفسرین سبع المثانی را بفاتحه تفسیر کرده اند
و بعضی گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند و بعضی بحوامیم
که حوامیم را سبع قرار داده اند تعبیر نموده اند و جمعی بهفت صحیفه که عبارت از هفت سبع
تفسیر کرده اند و کلمه من المثانی بیان سبع است و وجه تسمیه فاتحه بمثانی آنست که دو نوبت نازل شده
یکنوبت بمدینه و نوبت دیگر بمکه و قرآن را نیز مثانی گفته اند بجهه آنکه احکام و قصص در آن مکرر گشته

یعنی تکرار یافته و بنا بر این کلمه من از برای تبعیض خواهد بود و عطف قرآن که سبع المثانی که فاتحه است
یا سبع طوال یا حوامیم سبعه از قبیل عطف عام است بر خاص و اگر مراد از سبع المثانی هفت سبع باشد
معطوفه عطف صفتی است بر صفت دیگر و الله یعلم **سمّه** و یحیی اسم الذی تنقلت فی الارض بل قرهم
فی قرنا فانا امام البقیع و من جعلنا فانا امام سجیع و لو شئنا خرقنا الارض و صعدنا السما
و ان الینا ایاب هذا الخلق ثم ان علینا حسابهم و دیگر آنحضرت در مخاطبه با جابر میفرماید که
ما ئیم و جبر اسم که میگردیم بصادقها و منا الهاد در میان شما پس انکس که عارف بحق ما و دانا بای
عظام ما است پیشوای او و بهشت و کسی که جاهل منزلت و مقام ما است پیشوای او سجین است
و از طبقه هفتم است از زمین یا صخره ایست مجوف و مقامیست با هول و هیبت که جای کافران
و مستقر شیاطین است و اگر خواهیم میشکافتیم زمین را و با سمان بالا میرویم و بدرستی که بسوی
ما است رجوع این خلق پس بدرستی که بر ما است حساب و جزای ایشان در روز قیامت پس بنا بر
این کلام ائمه ع حاکم و صاحب اختیار امور خلقند در روز جزا چنانچه مذکور شد و آنحضرت در
ابتدای جزو الثانی بروایت حلبی و دیگر کسانی از آنحضرت ع در تفسیر علی بن ابرهیم
منقولست اقلا ... سجین سعیر مذکور است و الله اعلم **فصل** و من ذلک ما رواه
عباس عن النبی ص انه قال انا صاحب الجنان و قسیم النیران الا ان مالک و رضوان یاتیان
غدا عن امر الرحمن فیقولان لی یا محمد هذه هبة من الله الیک فخذها فادفعها الی علی بن ابیطالب ثم ادفعها
الیک بمفاتیح الجنة و النار یومئذ بیدک تفعل بها ما تشاء و قد صرح فی العقل ان المفاتیح
لا تدفع الا الی الحاکم المتصرف و الیه الاشارة بقوله او ما ملکتم مفاتحه شیخ قدس سره میفرماید
که از جمله اخباری که دلالت میکند بر انکه امیر المومنین ع حاکم روز جزا است حدیثی است که
ابن عباس از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که حضرت فرمود که ای علی تو قسمت کننده جنانی برادر و اگاه
باش که مالک و رضوان در روز قیامت نزد من آیند با مر خدای مهربان و بمن گویند ای محمد
اینک آورده ایم یعنی کلیدهای بهشت و دوزخ عطیه ایست از خدای تعالی که فرستاده بسوی تو
بسپار آنها را بعلی بن ابیطالب پس تسلیم نمایم کلیدهای بهشت و دوزخ را
روز جزا بدست تو باشد و حق اختیار با تو خواهد بود هر چه خواهی میکنی و هر کس را خواهی
که ... شیخ قدس سره فرموده که تقوا عقل صحت و ثبوت یافته انکه مفاتیح
داده نمیشود مگر بحاکم و صاحب اختیار که بهر طریقه که خواهد تصرف نماید پس بشهادت عقل هر کس که مفاتیح

و حاکم و مالکیت و نبوی همین معنی اشارتست بقوله الحق در سوره نور و نجه ان آیت که ...
انکه تجویز ... بجز مالک کلیدهای ادا و انخطاب ... است که ...
با محافظت شتران و اما الانها تامیند و مفاد این آیه انست که وکلای که مالک مفاتیحند یعنی در
ملک مال ازجانب دیگران صاحب اختیار نیستند که از حاصل مالک و شتران بقدر ضرورت
بی اسراف بخورند و بیان آنها منه بر خدای تعالی در این آیه ما فی هذا آیه وکلا انکه صاحب اختیارند
مال الله ... و چون بشهادت اخبار ماثوره و احادیث مذکوره تمامی اخبار مفاتیح جنت و
نار بدست علی است پس بمودّای آیه مذکوره مالک و حاکم در آن روز و متصرف در تمامی امور
ان روز هم آنحضرت است و الیه **قال** یؤید هذا التفسیر ما رواه ابن عباس من الحدیث القدسی عن رب
العلی سبحانه انه یقول لولا علی ما خلقت جنتی فلما جنة النعیم و هو المالک و القسیم لان خلق الشی لاجله
فهو له و ملکه چون در حدیث ذکر یافته که حضرت پیغمبر ص فرموده که مفاتیح جنت و نار در قیامت بعلی
است و شیخ علیه الرحمه این کلام را بحکومت و مالکیت آورده و تعیین نموده چنانکه ابتدا ان الینا ایابهم ...
بیین معنی تفسیر نموده اکنون میفرماید که مؤید این تفسیر و بیان است ان حدیث قدسی که ابن عباس روایت
نموده و مضمون ان اینست که خدای تعالی میفرماید که اگر علی نبودی بهشت را نیافریدمی پس بهشت ...
حدیث بهشت نعیم ملک علی است و مالک و قسیم بهشت اختصاص ... است زیرا که هر انکس که چیزی
برای او خلق شود از برای خصوص او و ملک و متصرف فیه او است و از مضمون این حدیث نیز ظاهر شد که قسیم
و نار در روز قیامت علی است **ع** و بعد در تفسیر این آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید که در سوره ق است و ارد شده
که حضرت امیر المومنین ع در تفسیر این آیه گفت که حضرت رسول ص فرموده که بدرستی که خدای تعالی
وقتی هر گاه جمع کند مردمان را در صحرای محشر پس من و تو در دو طرف از جانب راست عرش ...
حال اینکه خدای تعالی میفرماید که بیفکنید هر کافر را که دشمن شما بوده اند و تکذیب شما کرده اند در جهنم
انداز بعد مثل حدیثی که بروایت ابن عباس از حضرت پیغمبر ص ذکر یافت علی بن ابرهیم در تفسیر
مذکور ذکر نموده و احادیث بسیار طولانی است و در آخر آن مذکور ... که حضرت رسول ص
فرموده که جهنم در آن روز فرمان بردارتر از جمیع خلایق است نسبت بعلی ع و بعد از آن الی آخر الحدیث
و فرمان بری انست که علی ع در آن روز قسیم جنت و نار است پس از اینجا است که شیخ علیه الرحمه
قول حضرت رسول ص را در باب آنحضرت ع بحکومت و مالک بودن روز جزا تفسیر نموده و حجة تایید
این تفسیر حدیث قدسی را که بروایت ابن عباس منقولست بیان فرموده **شعر** و یؤید ذلک

ما رواه المفضل بن عمر قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اذا كان علي يدخل الجنة محبه والنار عدوه فاين مالك ورضوان
اذن فقال يا مفضل أليس الخلائق كلهم يوم القيمة بامر محمد قلت بلى قال فعلي يوم القيمة قسيم الجنة والنار بامر محمد
ومالك ورضوان امرهما اليه خذها يا مفضل فانها من مكنون العلم ومخزونه يعني [illegible] امير المؤمنين
مالك وقسيم جنت ونار ودر امور قيامت صاحب اختيار است خبريست كه مفضل بن عمر روايت كرده
كه گفت پرسيدم از حضرت امام جعفر صادق عم كه هرگاه علي دوستان خدا را به بهشت داخل
ودشمنان خود را بدوزخ در آورد پس كجاست مالك ورضوان در آن روز وكدام است كار ايشان يعني
مردم را بدوزخ بردن كار مالك است كه خازن آنجاست وبه بهشت در آوردن خدمت رضوان
است كه خازن آن مكانست ودر اينصورت كه آنحضرت متصدي اين امور باشد ايشان
چكاره ميمانند پس آنحضرت صلوات الله عليه فرمود كه اي مفضل آيا نه چنين است كه جميع خلايق
در روز قيامت مطيع ومنقاد امر محمد اند مفضل گويد كه گفتم آري چنين است آنحضرت عم فرمود
كه پس علي در آن روز قسمت كننده بهشت ودوزخ است وكار واختيار مالك ورضوان مرجع
بعلي بعد از آن آنحضرت عم فرمود كه اي مفضل اينچه گفتم فرا گير بدرستيكه اينها از اسرار مكنونه و
رموز مخزونه علم است قال ومن ذلك ما ورد عن الصادق عم انه قال اذا كان يوم القيمة
الينا امر شيعتنا فما كان عليهم لله فهو لنا وما كان لنا فهو لهم وما كان للناس فهو علينا وفي رواية
ابن جميل ما كان عليهم لله تولينا وما كان للناس استوهبناه وما كان لنا فنحن احق من عفا
عن محبته يعني اجمالا ازينكه دلالت ميكند بر آنكه علي عم صاحب اختيار وقسيم جنت ونار
است خبريست كه از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست كه آنحضرت فرمود كه چون قيامت
قيام نمايد مهم شيعيان ما بما رجوع شود پس آنچه از حقوق الهي كه بر ذمه ايشانست خداي تعالى ببخشد
ما ميبخشد واز حقوق ما آنچه بر ذمه ايشانست ما بايشان ميبخشيم وآنچه از مردمان
بر ذمه ايشانست پس ادا آن بر ماست ومضمون اين حديث در روايت ابن جميل چنين است
كه آنحضرت عليه السلام فرمود كه آنچه بر ذمه ايشان باشد از حقوق الهي پس آن ماراست يعني با ايشان بخشيده
شود وآنچه از مردمانست از ايشان ما بخشش آنها را ميطلبيم وآنچه از ماست پس ما سزاوارتريم
ببخشيدن آن از آنكه تقصير محبان خويش را ببخشاييم وگناه ايشانرا عفو نماييم شعر چه غم ديوار
امت را كه باشد چون تو پشتيبان چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتيبان قال وفي
رواية ان رجلا من المنافقين قال لابي الحسن الثاني عم ان من شيعتكم قوما يشربون الخمر على الطريق

فقال

فقال الحمد لله الذي جعلهم على الطريق فلا يزيغون عنه واعترضه آخر فقال ان من شيعتك من يشرب النبيذ
فقال قد كان اصحاب رسول الله صلعم يشربون النبيذ فقال الرجل ما اعني ماء العسل وانما اعني
الخمرة فعرق وجهه الشريف حياء ثم قال الله اكرم من ان يجمع في قلب المؤمن رسيس الخمر وحبنا
اهل البيت ثم لبث هنيئة وقال ان فعلها المنكوب منهم فانه يجد ربا رؤفا ونبيا
عطوفا واماما له على الحوض عروفا وسادة له بالشفاعة وقوفا وتجد انت روحك في
برهوت ملوفا فعلا عن حساب شيعتهم اليهم ومعولهم في زوزات الاعمال عليهم [illegible]
كه در دو واتبلي مده كه مردي از منافقان اندوه حالت وابتلا بحضرت امام موسى عم گفت كه بعضي
از شيعيان شما شرب خمر ميكنند بر سر راهها پس آنحضرت عم بحمد گو تا هي [illegible]
ورده بوشي كرده انه شيعيان ما خمر را بر بعض انگور حمل نموده فرمود كه ثنا وستايش مر خداي را كه
شيعيان ما را بر راه راست داشته پس خوردن انگور بطريق شرع بدينست واز آن باز داشته
نشود وبخوردن آن بحلالت نمي انند منافق ديگر برسبيل اعتراض نمود وگفت بعضي از
شيعيان تو نبيذ مي آشامند پس آنحضرت عم باذكر نبيذ را بر معني كه آن منافق قصد كرده
بود حمل ننمود وبر ماء العسل حمل كرده فرمود اصحاب رسول خدا هم نبيذ يعني ماء العسل ميخورده اند
پس آن منافق گفت كه مقصود از نبيذ كه گفتم شرب خمر نيست بلكه ميگويم كه شيعيان شراب ميخورند
گويد كه چون آن منافق گفت پي بردم اين سخنان بگفت از بسياري شرم عرق بر روي مبارك آن
آنحضرت نشست پس آنگاه فرمود كه خداي تعالى كريمتر از آنست كه در دل مؤمن دوستي شراب با
محبت ما را كه اهل بيت رسوليم جمع كند واي گويم كه بعد از آن اندك ما في صبر نموده فرمود كه اگر
از جمله شيعيان اين كار كند وبر نقيه ما را خدا كرده اند پس بدرستيكه خداوند كريم را خواهد يافت
پروردگاريكه بغايت رحيم است وپيغمبري كه بسيار مهربانست وملاقات مينمايد بر سر حوض امامي را
كه بسيار بخشاينده است براي دو بزرگان را كه ايشان دركت [illegible] شدند در مقام شفاعت ايستاده و
روح خود را مي يابد در روز در چاه برهوت در مانده وطعمه آن چاه گرديده وآن چاهيست در
وادي حضرموت بزمين يمن كه مقام ارواح كفار ومنافقانست پس آن استقبالات معلوم ميشود
كه حساب شيعيان با ايشانست واعتماد دوستان وتابعان در سنجيدن اعمال ايشان بر ايشان
است قال والى الاشارة بقوله وان من شيعته لابرهيم يعني بسوي آنكه اعتماد شيعيان
در سنجيدن اعمال بر ايشانست اشاره شده بقوله الهي در سوره صافات كه مفهومش آنست

که بدرستی که از شیعیان اوست و بیان این اشاره است که خدای تعالی امت محمد را در آیه
مذکوره بوصف تشیع ذکر نموده و باین عنوان ایشان را بآنحضرت نسبت داده و ابرهیم را نیز
در صفت تشیع ستایش فرموده و آن عبارتست از متابعت و اقرار بولایت اهل بیت و تخصیص
شدن آن صفت بذکر مستفاد میشود که مناط اعتبار در سنجیدن اعمال امت و
قرب بدرگاه احدیت متابعت و اقرار بولایت آنحضرت قال الصادق ع
ابرهیم من شیعته علی واذا کان الانبیاء مع شیعتهم و حساب شیعتهم الیهم فحساب الانبیاء
الیه و تعویلهم بالشهاده و التبلیغ علیه و مفاتیح الجنة والنار بیده والملائکة یومئذ
لامره بقبضه وقد روی عن ابن عباس ان الله یوم القیمة یولی محمدا حساب النبیین و یولی علیا
حساب الخلایق اجمعین شیخ علیه الرحمه میفرماید که حضرت امام جعفر صادق ع در تفسیر آیه
مذکوره فرموده که ابرهیم از شیعیان علی است یعنی در طریق توحید و اصول شریعت تابع او
بوده و اگرچه بصورت سابق بوده و لیکن بحسب معنی سابق متابعت نموده زیرا که چون انبیا
دیگر بولایتش اقرار کرده و طریقه او را ستوده و هر که چنین است از شیعیان آنحضرت باشند
و حال آنکه حساب شیعیان با اوست پس حساب پیغمبران نیز با اوست و اعتماد ایشان در شهادت
بر حال امت و در تبلیغ رسالت بگواهی اوست یعنی هنگامی که انبیا را در عرصه محشر حاضر کنند
و از ایشان بپرسند که آیا نزد امت خود رفتید و تبلیغ رسالت نمودید ایشان گویند
که ما نزد امت رفتیم و از جانب خدای عزوجل تبلیغ رسالت کردیم و احوال ما و قول ایشان
گواه شدیم پس بعد از آنکه امیرالمؤمنین ع تصدیق نماید و بر شهادت و تبلیغ رسالت ایشان
گواهی دهد از ایشان قبول و شهادتشان در باب امت ایشان مقبول خواهد بود و با
این منزلت و مقام کلیدهای بهشت و دوزخ بدست اوست و جمیع فرشتگان در آن
روز مطیع و منقاد فرمان اویند و مؤید این مدعی حدیثی است که از ابن عباس مرویست
که مضمون آن اینست که بدرستی و راستی که خدای عزوجل در روز قیامت محمد را متولی
حساب پیغمبران میگرداند و علی را تولیت حساب جمیع خلایق عطا میفرماید پس مالک
صاحب اختیار بندگان در روز قیامت اوست لمؤلفه در کوی عشق تن ما هر حق پرست است
شاهی که بر سر ولایت نشان اوست ع نفسی است نیست جدائی میانشان ع بی ذات مصطفی علی عالی اوست
اوست مطلع ضمیر من شیعته بحسب ظاهر عائد است بحضرت محمد و از حضرت امام جعفر صادق

درتاویل

در تاویل این آیه مرویست که فرمود ابرهیم از شیعیان امیرالمؤمنین ع بجهت آنکه هر کس از شیعه
پیغمبر است البته از شیعیان پیغمبر است و مؤید اینکه ابرهیم از شیعیان امیرالمؤمنین است
حدیثی است که شیخ محمد بن الحسن از ابوالعباس از صادق آل محمد ع در تفسیر این آیه روایت
کرده و مضمون آن حدیث اینست که آنحضرت ع فرمود که بدرستی که خدای سبحانه و تعالی چون
ابرهیم را بیافرید حجابها را از پیش نظر او برداشت چون بجانب عرش نگریست نوری در
پهلوی عرش دید پس گفت بارخدایا این نور کیست که در عرش عظیم باین لمعان مشاهده
میکنم خطاب آمد که نور محمد است که برگزیده من است از آفریدگان من بعد از آن ابرهیم
نور دیگری در پهلوی آن نور دید پرسید که خداوندا این نور دیگر کیست که در پهلوی
نور برگزیده تست خطاب آمد که این نور علی بن ابیطالب یاری کننده دین منست
حضرت ابرهیم ع سه نور دیگر بنظر درآورده پرسید که خداوندا این انوار چیست خطاب
عزت در رسید که این نور فاطمه است که منع میکند دوستان خود را از آتش دوزخ و
دو نور دیگر فرزندان او حسن و حسین اند گفت خداوندا نور دیگر میبینم که محفوفند بانوار ایشان
آیا ایشان کیستند خطاب مستطاب آمد که ای ابرهیم این گروه انوار امامانند از فرزندان علی و فاطمه ع
پس ابرهیم استدعا نمود که بارخدایا بحق و حرمت این پنج نور که مرا بشناسان که این امامان چه نام
دارند خطاب آمد که ای ابرهیم اول ایشان علی بن الحسین و پسرش محمد و پسرش جعفر و پسرش
موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حجت قائم است پس آنگاه ابرهیم گفت
ای خداوند کار من و ای صاحب اختیار من نورهای بسیار میبینم که در حوالی ایشان فراگرفته اند
که عدد ایشان را بجز از تو کسی نداند خطاب عزت در رسید که ای ابرهیم این گروه تابعان ایشان
و شیعیان امیرالمؤمنین اند ابرهیم پرسید که خداوندا شیعیان ایشان بکدام علامت و نشان
موسوم و معروفند خطاب آمد که بدانکه علامت ایشان گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز شبانروز
و جهر بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت پیش از رکوع و انگشتری در انگشت کردن بدست راست
پس ای ابرهیم بخاطر نگاه دار آنچه شنیدی که نشانه و سنت ایشانست حضرت ابرهیم در آن وقت
استدعا نمود که بارخدایا مرا از شیعیان امیرالمؤمنین گردان پس خدای تعالی مسئلت و دعا
با جابت مقرون ساخته در کتاب خود خبر داده فرموده که و ان من شیعته لابرهیم پس روشن
حضرت ابرهیم خلیل از شیعه علی ع است تابع آنحضرت خواهد بود و این معلوم است که تفسیر افضل

از تابع و محتاج بولی نیست و از موید آنکه دلالت دارد بر آنکه ابرهیم و جمیع پیغمبران و رسولان
از شیعیان امیرالمومنین و اهل بیت اند خبریست که از حضرت امام جعفر صادق مرویست که آن
حضرت فرمود که نیست کسی مگر از نحن و رسول خدا و ما و شیعیان ما و باقی انا هالک و زحنند
بمؤدای این حدیث ظاهر است که جمیع اهل ایمان از پیغمبران و رسولان و تابعان ایشان از شیعیان
ائمه معصومین علیهم السلام **فصل** و من ذلک ما رواه محمد بن سنان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان الله
اعطی محمدا الشفاعة فی امته و اعطانا الشفاعة فی شیعتنا و ان لشیعتنا فی اهالیهم والیه الاشارة بقوله
فما لنا من شافعین قال والله لنشفعن فی شیعتنا حتی یقول اعداؤنا فما لنا من شافعین ثم قال والله
لنشفعن شیعتنا فی اهالیهم حتی یقول اعداؤنا و لا صدیق حمیم و از جمله اخباری که دلالت میکند
بر آنکه شیعیان ما بالائمه است خبریست که بروایت محمد ابن سنان از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق
مرویست و مفاد آن اینست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که بدرستی و راستی که خدای
محمد را مرخص و ماذون ساخت در شفاعت کردن برای امتش و شفاعت شیعیان را با
عطا نموده و بدرستی و راستی که شیعیان ما را رخصت شفاعت هست در زنان و
فرزندان ایشان شیخ عبدالرحیم میفرماید که بسوی اینکه امام شفاعت شیعیان و ایشان شفاعت
خویشان میکنند اشارتست بآنچه بعد الهی در سوره شعرا بر سبیل حکایت از اهل
دوزخ در انحالت که بروی در افکنده شوند در دوزخ و ترجمه والله اعلم اینست که پس نیست ما را
اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان چنانکه مومنان را هست حضرت امام جعفر صادق
این آیه فرمود که بخدا سوگند که هر آینه بتحقیق شفاعت میکنیم در باب شیعیان خود تا آنکه
دشمنان ما گویند که پس نیست ما را اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان بعد از آن خلایق
پناه علیه سلام الله فرمود که بخدا سوگند که بتحقیق شفاعت کنند و از روز شیعیان ما در حق
خویشان خود تا آنکه بگویند دشمنان ما که نیست ما را دوستی مشفق و مهربان
مطلع در کتاب تحفة القلوب آورده که حمیم در اصل هم بوده که ها از جهت قرب مخرج بدل
کرده اند و هم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آن روز ایشان شفاعت کار تر ایشان
نا بود در شرایط دوستی و صداقت ایشان را اهتمام کند نخواهد بود و حدیث مذکور در تفسیر
علی بن ابراهیم بذکر اسانید از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق بتاکید با عبارت
منقولست که گفت لا والله لنشفعن الله فی المذنبین من شیعتنا حتی تقولوا اعدا

والله لنشفعن

اذا

کفتند

اذا ما اذ ذلک فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم فلو ان لنا کرة فنکون من المومنین یعنی
آن دو امام همام علیهم السلام گفتند بخدای سوگند که هر آینه بتحقیق شفاعت میکنیم بخدای سوگند که شفاعت
کنیم در باب گناهکاران از شیعیان خویش تا بحدی که دشمنان ما چون آن حالت را ملاحظه نمایند
بگویند که پس نیست ما را اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان و نه دوستی و یاری مشفق و مهربان
پس کاشکی بوده ما را بازگشتی بدنیا تا میبودیم از گروندگان **فصل** فالمکذبین بیوم الدین و نویل
عما یکونون والحکم یوم القیمة محدود و لما انا لنتذ اذا هانهم بعصیون وطاصعب علیهم بعضون
لهم یوم یبعثون و کیف یرجون انهم للعذاب یهلکون وهم للعذاب یعرضون الم یسمعهم الذکر
الذین یکذبون بیوم الدین یعنی تکذیب میکنند بروز القیمة و ان صدقوا بم تکذیب ان علیا
حاکمهم قال و ما یکذب به الا کل معتد اثیم ای ما یکذب بان حکم یوم الدین مسلم الی علی الا
معتد اثیم معتد بقوله اثم فی اعتقاده دنیا و یله من حیث ازاد لیوم المعاد آیات مذکوره
اینقال با چندین دیگر از سوره تطفیف در شان ابی بکر و عمر نازل شده و عرض شیخ
از بیان اینقال اشعار باینست که هر کس منکر امامت و مقامات علی است تابع ایشان
و مصداق این آیات است تفضیح حال العیان مال ایشان میفرماید که چون
قرآن و معاد را انکار یا انکار منحی و ملولست از جواهر اسرار ائمه هیبات ...
روز قیامت را که بفضل وافر و تنازع میکروند و حکومت قیامت انکار میکنند
ایشان را رسیده تصدیق مینمایند و انچه نمیدانند ایشان دشوار است ترک میکنند
پس ای برادران هکا و کلا از تبعیت ایشان بر انکیزانند و پر ما حسن عرض شوند
امیدوارند که از آنهای شیرین خوشگوار بنوشند و حال آنکه دو اسباب عذابهای
ناگوار میگوشند با قرآن مبین ضرحال ایشان از سوره و بل بگوش ایشان نرسانیده
و بیان حق بینا و صفتشان از آنشنوانیده که ایشان تا آنکه تکذیب میکنند روز
جزا یعنی روز قیامت میکنند و اگر چنانچه باور داشتندی و برین عقیده میبودندی
اینچنین که علی عالم و صاحب اختیار قیامتست انکار مینمودند و نه دیگر باد قرآن
حال ایشان کو یا کرده که تکذیب کنند انوورا مکرر ستمکار که از حد در گذشته
و با یک یعنی ستمکار است بسبب گفتار زشت و گناه کار است بهمه در اصل اعتقاد زشت
بان مدبر بیان اثر از دیدی تو بشر که میکرده بجهت فردای خویش **تمه** الم یعلم ان الخلایق

یحتاجون الی محمد وآل محمد من وجوه الاول انهم لولاهم لما خلقوا فلهم علیهم حق الابوة کما ینبئ عن فضائل
ومقامات آل محمد بنا بر آنکه خلایق در روز قیامت همگی محتاجند بسوی محمد وآل محمد
از چند وجه اول آنکه آل محمد علیهم السلام سبب وجود کاینات اند که اگر ایشان نبودند هیچ کس مخلوق نمی
شد پس ایشان را بر جمیع خلایق حق سببیت است ثانیا ان علة الوجود اب للموجود
فلهم علی الناس حق الابوة والیه الاشارة بقوله انا وعلی ابوا هذه الامة محمد وعلی ابوا سایر
الخلایق ولولا وجود الابوین لما کان ولد فقط دوم آنکه علت وجود ابدان همه موجود بیداد
پس چون ایشان علت هستی مردم اند با جهت حق ابوت بر همه دارند و بهمین معنی
اشارت بقول حضرت رسالت که فرمود من وعلی پدر این امتیم و چون امت پیغمبر ما
علت وجود باقی امم است پس محمد وعلی پدر جمیع خلایقند واگر وجود ابوین نباشد هیچ
فرزندی هرگز بوجود نیاید ثالثا انهم الوسیلة الی الله لکل مخلوق من الازل الی الابد بهم الولاء
وبهم الدعاء وان کل عم ظهر الی الخلایق فمنهم وعنهم سوم آنکه ایشانند وسیله هر مخلوق از
ازل تا ابد بسوی خدا و ولایت دین و دنیا از برای ایشان است واجابت جمیع دعوات
ایشان است بدرستی که علمیکه ظاهر شده و بخلق رسیده از ایشان ناشی شده و هم ایشان
تجاوز نموده و معلوم خلایق گردیده الرابع ان الانبیاء یتظلمون یوم العمل ذا کذبهم الامم
حتی یشهد والهم بالتبلیغ چهارم آنکه پیغمبران در صحرای محشر هنگامی که امتهای ایشان تکذیب
قول ایشان نمایند و گویند پیغمبری با نیامد و کتابی نیاورد همگی انتظار مقدم شریف محمد وآل
محمد میبرند تا گواهی دهند بجهت ایشان که تبلیغ رسالت کرده اند و تقصیری ننموده اند
الخامس ان الخلایق یوم القیمة محتاجون الی الحوض لیردوه والحوض لهم پنجم آنکه خلایق در
عرصات قیامت همگی محتاجند بحوض کوثر تا تشنگی ایشان بورود آنجا تسکین یابد و صاحب آن
که حوض است مخصوص ایشان است و بغیر ایشان باز نمی گردد السادس مراد الخلایق یوم الفزع الاکبر
تزهل عقولهم من هول المطلع الا من احبهم فانه آمن منا هو الا النعیم والیه الاشارة
بقوله لا یحزنهم الفزع الاکبر وهذا خاص لشیعتهم ششم از وجوه احتیاج با آل محمد اینست که
در روز فزع اکبر که هول و هراس روز وبور کثرت از جمیع هولهای تمام خلایق از هر ظهور و ساعت
قیامت عقل و هوش خود را فراموش کرده اند و وقتی است که برسید صور تمامی مضطر گردند
نمود بر دارند مگر کسانیکه ایشان ظهور قیامت جزم کنند که قیامت قائم گشته پس همگی از ترس و بیم مرهون

شوند مگر کسی که دوستدار اهل بیت باشد که بسبب دوستی ایشان ایمن است از هول های
قیامت و بسوی این معنی است اشاره بعض الحمد در سوره انبیا که بیان کرده اند و اسرار آیت
کرده اند و همگی منتظر ایشانند و شیعیان ایشان را سعادت عظمی مخصوص است
ایشان که بوی بهشت و طلوع نور جمال خود خواهند بود و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت
امام محمد باقر منقول است که آنحضرت روزی از اهوال قیامت چند فقره بیان فرمود
بهای بهای بکریست راوی گوید که چون گریه آنحضرت تسکین یافت گفتم فدایت شوم که روز
جانسوز سود فدای امیر المومنین و شیعیان ایشان کجا خواهند بود آنحضرت
در جواب فرمود که ایشان بر بالای منبرها باشند از نور در غایت فرح و سرور و
همگی نور و همگی باشند و ایشان را غمی و اندوهی نباشد خلایق را جمیعا خوف وجزع فرو گیرد
و ایشان خاطر ایشان زنگ کدورت فزع نپذیرد پس آنگاه آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود
که من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ترجمه والله بعلم هر که بیاید
بجنس بسوی او با خیر است حاصل آنکه کلمه بیان آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که آن حسنه
ولایت علی است یعنی هر که ولایت او قرار دهد و با دوستی آنحضرت نامه اعمال بیاید
نجات از فزع اکبر و ترجمه این تشبیه دیگر اضافه دارد که در کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل
آنحضرت منقول است که سابقا مذکور شد تا آخر بجواندند و ترجمه آن نقل کرده اند و همچنین است شان فزع
و نقل شیعیان ایشان و وقتیکه بیرون آیند از قبور گویند ای دوستان کمتر شما در روز
داده شده بوده باشد یعنی بنشست در روز ثواب و کرامت شما عاید است که گویند روز جزای شماست
عارفان را مطالب است که این روز تماشای شما است نظم عید مردان را بفهم اندر نعیم
لقا اندر لقا حصه اینها وصال حور عین ببرو ایشان را کبریا السابع ان مفاتیح الجنة والنار
یوم القیمة فی ایدیهم وجه هفتم از وجوه نیازمندی با آل محمد اینست که اختیار بهشت و دوزخ در
قیامت بدست ایشان است پس همه کس در نجات یا نفی از نیران ودخول رضوان محتاج ایشان
الثامن انهم رجال الاعراف فلا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه والیه الاشارة بقوله وعلی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم والمراد هنا آل محمد هشتم از وجوه احتیاج مردمان بسوی ائمه
صلوات الله علیهم اینست که ایشانند آن مردانی که بر اطراف قرار خواهند داشت پس هیچ کس داخل
بهشت نشود مگر آنکه عارف بحق ایشان باشد و ایشان نیز عارف با ایمان او باشند و مرتبه بهشت و دوزخ

کرمی شناسند هم اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان بعلامت تازگی
و سفیدروئی باشند و دوزخیان بنشان تیرگی و سیاهروئی و اعراف موضعی است بلند میان
بهشت و دوزخ و آنرا اعراف گویند بجهة آنکه ساکنان آنجا عارفند باحوال فریقین و مراد
از رجال که در این آیه شریفه است ... و بطبق قول شیخ علیه الرحمه در تفسیر علی بن ابراهیم نیز
مسطور است که الرجال الائمه صلوات الله علیهم و قیل هنا در کلام شیخ بجهة آنست که جمعی دیگر
از اصحاب هستند که بعد از همه کس به بهشت میروند و مقصود از رجال ایشانند چنانچه در سفر [illegible]
از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اصحاب اعراف مساوی باشد هم در بهشت میکردند
و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را ترجیح نبود پس چون خلق را بسجود خواندند و آن آخر نوع تکلیفی
در قیامت است اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات راجح آید التاسع ان لواء الحمد بایدیهم و الانبیاء
یستظلون بظله ... احتیاج اینست که لواء حمد بدست ایشانست و پیغمبران التجا
میکنند بزیر سایه آن و شرح لواء حمد سابقا بتفصیل گذشت العاشر انه لا یدخل الجنة الا من
عرفهم ... از وجوه اینست که بدلالت اخبار ماثوره ثابت است که دخول بهشت
نیست مگر کسی که با او براتی باشد بدوستی ایشان الحادی عشر ان الصراط علیه ملائکة غلاظ
شداد عدتهم تسعة عشر کما قال الله عز اسمه علیها تسعة عشر لا یجوز احد منهم الا من عرفهم
الاشباح و ذریتهم فان حروف اسمائهم بعدد ملائکة الصراط یازدهم از وجوه اینست که
بالای صراط جمعی از فرشتگان موکلند در نهایت سختی و غلاظت و توانائی که کسی را
قوت ... از دست ایشان ... عدد ایشان نوزده است چنانکه خدای عز اسمه در سوره
مدثر فرموده ... که بر بالای آتش نوزده ملکند پس هیچکس از بالای آن نتواند گذشت
مگر آنکه بشناسد ... ایشان را و بدوستی که حروف اسمای ایشان که ...
... نوزده است بعدد فرشتگان صراط است پس نکته در تخصیص این عدد اینست که هر کس
شناسای حقوق ایشان گشت از زبانیه دوزخ تواند گذشت مطلع در بیان تخصیص ملائکه زبانیه
باین عدد در تفاسیر نکات متعدده مذکور است و بر ساحت ضمیر این حقیر این وجه نیز پرتو
انداخته که عدد ملائکه موافق است با عدد واحد که صفت احد و صادر از حضرت احدیت ١٩
مبدا اعلی است و ... بتوحید ... و آن بحقیقت ... کامل ...
آحاد موجودات ... در سلسله ... کائنات و ظاهر آن نبوت و باطن آن

ولایت و این معلوم است که ظرف جامع توحید و نبوت همین ولایت پس نکته در تخصیص
عدد ملائکه زبانیه این تواند بود که هر کس از اهل ولایت امیر المؤمنین است از بالای سقر
بر صراط عبور تواند نمود و الا اسیر فرشتگان زبانیه خواهد بود و ایضا چنانکه حروف کلمه
شریفه بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح باب رحمت و فاتح ابواب مرحمت است
نوزده است همچنین ملائکه زبانیه که ... عذاب خداوندی اند و کشاینده ابواب سقر است بعدد
نوزده است الثانی عشر ان الجنة محرمة علی الانبیاء و الخلائق حتی یدخلها النبی و الاوصیاء من ذریته
و شیعتهم من صلبهم و من شیعتهم الانبیاء کما انهم سادة الاولین و الآخرین ... الجمیع
و عنهم و علیهم ... یوم القیمة ملک مقرب و لا نبی مرسل الا و هو محتاج الیهم و ذلک لان
الله سبحانه خلق الدنیا و الآخرة لهم و لم یترک معهم احدا الا شیعتهم فالدارین ملکهم و الوجود لهم
ملکهم و العبد ... سیده ... دوازدهم از وجوه احتیاج خلائق بآل محمد ص اینست که
بهشت حرام است بر تمام انبیاء و خلائق تا آنکه حضرت پیغمبر ما و اوصیا آنحضرت و شیعیان
بعد از ایشان داخل شوند و از جمله شیعیان ایشان پیغمبران سلفند چنانکه سابقا
مذکور شد پس آل محمد بزرگان گروه اولین و آخرین اند پس همگی از برای ایشان و در جنب
ایشان و شعاع نور ایشان و صادر از ظهور ایشان و موجود بسبب ایشان اند پس از آنجا
که در روز قیامت هیچ فرشته مقرب و پیغمبری نباشند مگر آنکه محتاج است بایشان و دلیل آنکه
آل محمد و شیعیان ایشان سابقند بر همه خلائق در دخول بهشت اینست که خدای
دنیا و آخرت را بجهة ایشان آفرید و هیچیک را بجز از شیعیان با ایشان شریک نکرد
پس آمدن این هر دو یعنی دنیا و قیامت و وجود دنیا و عقبی سراسر ملک و بنده ایشانست
ایشان ... سادات و موالی هر دو جهانند و چون هر بنده در نعمت سید خود
بر وجه دلخواه متصرف و کامروا است پس آل محمد در دخول بهشت از همه پیش و شیعیان
که غلامان ایشانند کامرانند در نعمت سادات و موالی خویش تنبیه و آل محمد صلوات الله
علیهم هم النعم الظاهرة و الباطنة بدلیله قوله سبحانه و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة و من
لم یشکر لهذه المملکة و لم یشکر لآل محمد لم یشکر الله و من لم یشکر الله ... لآل محمد
فقد کفر و الله شاهد بقوله ان اشکر لی و لوالدیک و اذا وجب شکر ابوی الولادة و
الشهوة و الطبع وجب بطریق الاولی شکر ابوی الایجاد و الهدایة و العقل و الشرع بل ...

شیخ علیه الرحمه بدلایل واضحه بیان نموده که ائمه ع سادات و موالی جهان و جهانیان اند اکنون
در بیان وجوب شکرگذاری ایشان طرح سخن انداخته میفرماید که چنانکه ائمه ع هستند که
سادات و موالی و ولی نعمتهای ما ایشانند نعمتهای متوالی ظاهری و باطنی دلیل این سخن قول الهی را
است در سوره لقمان که ترجمه واسبغ علیکم نعمه اینست که و تمام کرد حق تعالی بر شما نعمتهای آشکارا و پنهان
در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که آنحضرت در بیان این آیه فرمود
که نعمت ظاهر پیغمبر است ص و توحید الهی و نعمت باطن ولایت و عقد مودت ما اهل بیت ع
و چون نعمت ظاهر و باطن ایشانند پس هر آنکه شکر بجا آورد و در مملکت شهود ثنا
و شکر آل محمد نگوید شکر خدای نگفته و هر که شکر خدای بجا نیاورد کفران نعمت کرده و از
بیان این مقدمات لازم می آید که هر کس شکرگذار آل محمد ع نباشد البته کافر نعمت است پس شکر ایشان
بر کافه افراد عالمیان لازم و بر ذمه عالمیان فرض و متحتم است و نبوی وجوب شکرگذاری ایشان
اشاره است بقول الهی در سوره لقمان که ترجمه آن ... اینست که وصیت کردیم آدمی را
باینکه شکر بگوی برای من و از برای والدین خود و هر گاه بجا آورد نور عالمیان شکرگذاری
پدران و مادران که منشا ولادت و شهوت و طبیعت اند واجب باشد پس بطریق اولی
شکرگذاری و سپاسداری کسانیکه مقصد ایجاد و ارشاد و مصلح امور معاش و معاد اند
واجب و لازم خواهد بود قال فویل للمنکرین لفضلهم الجاحدین لنعمتهم المکذبین بعلو
درجتهم انا جاء و التحوصهم عذاب یرده و کیف یرده و قد انکروا امرهم و ردوه الی
هذه المقام اشار ابن طاوس اشکر لمن لولاهم لما خلقت پس وای بمنکران فضیلت و کمال آل
نعمت آل محمد و افسوس از برای تکذیب کنندگان علو قدر و منزلت ایشان آنکه داشته اند
و قبول نکرده اند و به ولایت آنکه که برکت ایشان نعمت هستی یافته اند نگرویده اند و پس
اینمقوم اشاره نموده فرموده که شکر بگوی برای آنکه اگر ایشان نبودند مخلوق نمیشدی
قال ع ثم صلی الله علیهم مشکوه الانوار الالهیه پس ایشان صلوات الله علیهم مشکوه انوار
الهیه اند یعنی ذوات نورانیه ایشان مواضع علوم و معارف و بیانات که ظهور شرایع
و ادیان و شهود حقایق اکوان باشد از ایشانست چنانکه طلوع نیر وجود شان از افق
عظمت و کبریا منشا ظهور اشیاست قال ع و حجاب اسرار الربوبیه و حجاب اسرار ذو
یعنی رازهای پنهان ربوبیت چون امور نبی و عطا و لقا و ثواب و عقاب و رد و قبول و امثال

در پرده هستی ایشان پنهان است قال ع و لسان الله الناطق فی البریه و لسان الله اند که گویا
شده اند در میان خلایق یعنی سخنان الهی از اوامر و احکام و غیرها بتوسط ایشان ظاهر
گفته شده و بعالمیان رسیده قال ع و الکلمه التی ظهرت منها المشیه و ایشان کلمه اند که ظاهر
گشته از او مشیت خالق یعنی تقدیرات تکوینی مشیت الهیه بوقوع و امضای آن تعلق میگیرد در
ایشان واقع میشود و امضا می پذیرد پس ایشان مظاهر مشیت الهیه و جلوه گاه اراده
خدا خواهند قال ع و صفات الذات المنزهه عن الاینیه و الکیفیه و صفات ذات اند
که منزه و مقدس است از منسوب بودن بمکان و جهات و از چگونگی ذات قال فمن صلی
علیهم تقدس سبح الله و قدسه لان فی ذکر تقدیس الصفات تنزیه الذات پس هر آنکس بر ایشان
صلوات فرستد البته بتسبیح و تقدیس خدای را بجای آورده و چون ایشان اسما و صفات
الهیه اند و ذکر تقدیس صفات اما مورنا سابقه متضمن تنزیه ذات است ازانها و هما انا
جهت است که خدای عزوجل امر بتسبیح نموده و فرموده سبح اسم ربک الاعلی یعنی تنزیه کن
نام پروردگار خود را که برتر است از اتخاذ شریک و ولد و اطلاق آن بر غیر حق تعالی پس چون
آل محمد ع صفات الهی اند و تقدیس ایشان از نقایص متضمن تنزیه الهی است لهذا صلوات بر ایشان
و تقدیس ایشان قائم مقام تسبیح الهی است چنانکه در حدیث حمله عرش گذشت تنبیه
و هو جمال الصفات المنزهه التی تجلی منها جلال الذات المقدسه و الیها الاشاره بقوله یا کلمه
تجلی الصانع للعقول و بها احتجب عن العیون و ایشان ع صفات ظاهره لطیفه حق تعالی اند
که در آن صفات مقدسه تجلی نموده جلال حضرت ذات و مؤید این سخن است آیه واقعه
در سوره رحمن که فتبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام بقراءت رفع ذو فالله تعالی
آنکه بزرگ است اسم پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات او که خداوند
جلال و اکرام است یعنی از صفات جلال که اثبات آن مستلزم کمالات ذات
ثابت است و ابجز سبب نقص عزت و کبریا جناب مقدس از آن منزه و مبرا است
بل اسم ذو الجلال و الاکرام جامع باشد جمیع صفات الهیه را و انا اثبات است که از اسم اعظم
گفته اند و محققان گویند که جلال اشاره بصفات قهریات و جمال و اکرام عبارت از
آنانوار ... همگی صفات الطاف ایزد متعال و مظاهر او و صفات جلال او
و مؤید این کلام حدیثی است که در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که

در بیان این آیه فرمود که بحق جلال الله و کرامته التی اکرم الله تبارک و تعالی العباد بطاعتنا
حاصل معنی آنکه ما قسم به جلال او و کرامت حق تعالی که اکرام نموده بندگان را بفرمانبرداری ما و آنچه بیان داری
ابرار ایشان است اسم و آن کلمه ایست در حجاب ایشان حامل قوم و نبوی همین معنی است اشاره
بقول حضرت امیرالمومنین علیه السلام که ترجمان و اسم علیم اینست که بکلمه تجلی نمود صانع بیچون بر عقول
و اوهام و بکلمه محتجب و مختفی گشت اند بر آنها و اوهام پس ساحات نفوس مقدسه محمدیه و مطهره
اشعه سطوات انوار حق و تجلیات صافیه جمال مطلق است سالکان بادیه طلب را بمقام مقصدی اندر
ایشان را و شرف قرب حضرت معبود همانان درگاه است بغایت مناسب است شعری که شیخ
علیه الرحمه در این مقام ایراد نموده و آن اینست شعر سلام علی جیران لیلی فانها اعز علی العشاق من
تلها ما نال ضیاء الشمس فی جبینها نعم وجهها الوضاح نور جبینها یعنی سلام من بر همسایگان
لیلی که از پرتو نزدیکی ایشان رخسار و سنور همسایگیش پیوسته در لمعات بدرستی که معشوق
نزد عاشقان عزیزتر از آنست که بروی سلام توان داد و بالاتر از آنست که پیوستن بوی توان
فرستاد عالم همه از جلوه انوار افروزد گر لمعه نور در رخش جلوه نماید بیک لطافت مشاهده
لمعات انوار کلی است که فروغ آفتاب درخشان نور جبین اوست و روشنی ماه و ستاره
پرتو رخسار نازنین اوست آری چنین است و سخنی که گفتم صدق و یقین است که در وی درخشنده
او بر هر جا که تافت روشن میکند و هر دلی که بهر شوی ضیا طعنه بر صفای گلشن میزند فصل در تصحیح هویه
الدلائل قد صرح بذکره القرآن فمنه قوله سبحانه ولو انهم رضوا ما اتاهم الله و رسوله و قالوا
حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله و منه قوله و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله
من فضله نقول لا رب القدیم الرحمن الرحیم سبحانه ان کل فضل فاض الی الوجود والموجود
فهو من نعمة الله و فضل آل محمد لانهم السبب فی وجودها و وصولها شیخ علیه الرحمه سابقا بیان
کرد که آل محمد نعمت الهند بر کافه خلایق و مصدر همه نعمت اند بر ایشان و بر طبق مدعای خود چند
دلیل از قرآن ذکر نمود و لیکن آن آیات در دلالت بر مدعا واضح نبود بلکه اشاره و ایماء بود
بسوی مقصد معهود اکنون در این دیگر از قرآن مجید ایراد نموده که صریحا بر مطلب مذکور تنها
میدهد و تصحیح دلالات آیات سابقه نیز مینماید پس میفرماید که بعضی از آیات قران که صریحا
بر مقصود مذکور دلالت دارد قول حق تعالی است در سوره توبه که ترجمه آن و اسم علیم اینست که واگر
ایشان خوشنود کردند بانچه بدهد بایشان خدای تعالی و رسول او از غنیمت صدقات و

خوشنود باشند و گویند بس است ما را فضل بی نهایت خدای زود باشد که بدهد ما را
خدای تعالی از فضل خود غنیمت دیگر و رسول او و نیز بدهد ما را عطیه دیگر بدرستی که ما بجانب
بازگردندگانیم و امیدواریم هر اینه بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بنعمت سبب تجدید
و افزونی نعمت است و جزع نمودن موجب زوال نعمت پس این آیه صریح است در اینکه نعمتهای که به
خلق میرسد بفضل خدا و رسول است و از این قبیل است قول خدای تعالی در سوره
که ترجمان و الله اعلم اینست که و کینه نداشتند با رسول خدا و مؤمنان مکیان برای آنکه
غنی ساخت ایشان را خدای تعالی و رسول او از فضل و کرم خویش یعنی اهل مدینه بسیار محتاج
و تنگ عیش بودند و چون ببرکت رسول همگی غنی شدند بی غنا و دنیا از
و کینه وری ایشان گردید بلکه تواب در عوض کار قدیم و بخشاینده مهربان کرم مستفاد
که هر فضل و نعمتی که بر عالم وجود و موجود فائض شده و میشود بلکه از نعمت خدای تعالی
و فضل آل محمد است که سبب وجود آن نعمت ایشانند و باعث وصول آن بخلق هم
ایشانند فصل فما بال اهل هذا الزمان یخالفون العقل والنقل و ینکرون سرائر القول
الناطق بفضل آل محمد و یؤولونها بحسب آرائهم و یسمون من اظهر شیئا من هذا مغالیا
دیر فضوه و یهجروه ولا یعرفونه ثم یدعون بعد هذا معرفة علی و محبته و یزعمون انهم من
شیعته کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون لانهم الیوم فی ریبهم یترددون فانی یصرفون
چون بر علو شان و منزلت آل محمد عقول سلیمه و آیات کریمه شهادت میدهند پس
آیا مردم زمانه چه حالت دارند که مخالفت با عقل و نقل میکنند و آن معانی را که ناطق
است بفضل آل محمد از آیات قرآن انکار مینمایند و هر کس که دلهای ناقص ایشان
اقتضا کند تاویل میکنند و از معنی ظاهر میگردانند و کسی که از این مراتب که بعقل و نقل ثابت
است حرفی گوید غالی بنامند و از نشنایند و او را ترک میکنند و مهجور میباشند و انصاف
و بعد از اینهمه حرفی و شکوهها دعوای معرفت و محبت علی میکنند و میپندارند که از شیعیان
او میباشند اینچنین است حقا که ایشان از رحمت و کرامت پروردگار دور اند و در پرده
شک اند زیرا که ایشان نفاق پیشه کرده امروز در شک و گمان خویش متردد و سرگردان اند پس
کجا راه بحق میبرند و بکدام دیده شاهد معرفت را می بینند قال فامن بعد هذا انکر مرتاب فضله
وان بعد عن عقله العدم و حقی علی ذهنه السقیم فلیرده الی قوله امرنا صعب مستصعب ولیتلوها

ما يعلم تأويله الا الله وليس لك نفحة من سلسلة الراسخون في العلم يقولون امنا به كل من عند ربنا
ولا ينفع روح في لطيف قوم قاموا في آيات الله يجحدون وبها يجحدون وعنها يصدون وهم
انهم يحسبون صنعا فتراهم لم يصلوا الى الحق برهانا ولم يصغوا السماع واذا تليت عليهم آياته زادتهم
ايمانا ولا طلع لهم في سماء القصد نجم ولا لاح لهم في درية التحقيق مطلع ولا سفر لهم في دجنة التوحيد
بدر ولا بدر لهم سفر فكان هذا الكتاب محك احكم حكم فطرهم حتى صيرهم نجا والباطل
يكذبون وبالحق في دينهم اذا اصبحوا في البيوت وفي بيته لا الت صريح عقل ونقل بر فضل الله
ظاهر شود که هر کس حرفی از فضایل علی ع انکار کند ایمان ندارد و اگر چه آن حرف که انکار می
میکند از نظر کلیل او دور و زهن علیل او مستور باشد پس کرد انکار ما با نجه ایشان ع در باب
خود فرموده اند که حدیث ما را نمی‌دانند و امور ما را شناختن صعب و دشوار است و آن
حرف را از جمله آن امور دارند در بیان آن اجمال مجمع فرموده اند که حدیث ما صعب
مستصعب است در کتاب کافی بذکر اسناد از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که آنحضرت از
رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت ص فرموده که حدیث آل محمد صعب مستصعب است یعنی
نمیتوان تعلق دشوار است منکر و دبان ملکی فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده که
خالص ساخته باشد خدای تعالی دلش را جهت قبول ایمان پس آنچه از احادیث آل محمد بشنود
و دل شما بشنید انرا بفهمد و معنی انرا فهم کنید و آنچه دلهای شما از ان اعراض کند
و انرا نتوانید فهمید پس انکار مکنید بلکه انرا باز گردانید بخدا و رسول و آل رسول ع
اینست و مضمون این که نوبحت کلیست که حدیثی که از ما بوی رسید و تاب قبول آن ندارد
باشد گوید بخدا سوگند که این خبر وقوع ندارد بخدا سوگند که این حرف نیست یعنی انکی
کند در باب حدیث ما با مثال این سخنان جرات و مبادرت تا بیان انکار نموده و انکار
کفر است و با مضمون در کتاب مذکور و باقی کتب اخبار و احادیث بسیار وارد
و از اینجاست که شیخ علیه الرحمه فرموده که هر کس یکی حرف از فضایل علی ع انکار نماید ایمان ندارد
بلکه اتحف و اکمه متحمل قبول آن نتواند بود از جمله اخبار که اند که بخدا و رسول رد باید نمود
پس کشور ایمان را بامور شک تزوده تا بانج نوهد و دیو سر کشی انکار را از حریم دل
بتعوید وما يعلم تأويله الا الله اخراج کند و آنکه تا دیل انرا بجز از خدا کسی نمیدانند و خود را در سلک
انکسار او و در کم حقیقتا بیعوقت خود از صالان ایشان خبر داده که ترجمه اش اینست که فامت قدما

دور انتی میگویند که کرو هی از هر جانب و در کناره است و منهج نکرده در میان آن گروه کرده
که بنفاق قیام نموده در آیات الهی الحاد و انکار میکنند و انداه حق بر میکردند و مردم را از قبول آن
میگردانند و آن را بکار ان سپرد از رند که نیکو کار رند و شیخ قدس سره جهت تشنیع و رسوائی ایشان
خطاب طهوشمندان و اصحاب خرد و تمیز نموده میفرماید که پس بجا عقیده عافیت دانی ایشان کنید
ندارند برتبوت خود هیچ برهان و کوشش نداشتند ایر که بیان میکنند صفتشان را که
ایشان اند آنکسان اند که هر گاه خوانده شود برایشان آیات خدای تعالی زیاد کرد انرا آیات
ایمان ایشان را یعنی اگر از اهل ایمان میبودند هر آینه ذکر فضایل امیر المومنین ع که اکثر آیات
الهی است ایمان ایشان را ملحق و دور تنگ شک و کاه از دلهای ایشان میزدود بلکه در گرانی ایشان
انها بان هیچ بهره نیست و هیچ ایشان در آسمان تصدیق هیچ ستاره نور برنشیمن تحقیق هیچ
ایشان خوش و میوه نرسیده و در فضای ظلمانی تدقیق برای ایشان نوری نتابیده و کتابی
در این باب با ایشان نرسیده لیکن کتاب سنگی محکی است که شک ایشان رسید و چون
برابر محک کشیدند و ناکسان ظاهر کردید زیرا که بجز در نظر تمام کردند ایشان تمام عیار و
خالص میشود چون بمحک اعتبار رسید مس بود بس از آن جهت متوجه منکر شدند و بیاطلی که
در دست داشتند تکذیب میکنند بجز فرو بنه نا پسندیده باز ادکوهر مرا شکستند و برمن حسد
سهام کشتند و جنت بر دین و اسلام بوح و هرزه میگویند **شعر** سنگ که گوهر اگرکاسه
سنگین شکند قیمت سنگ نیفزاید و ذره کم نبود وعلت اینها هم نیست که در میدان سباق
برایشان مقدم بوده ام و بجولان و فاق کوی سبقت ربوده ام **فصل** ولما كانت اهل التقصير
شانهم بغض من وصل اليهم من الله بنعمة فتراهم يدلون بها الى الحكام ويجعلونها غرضا لسهام الالحام
ويتوقعون سلب دولته وذهاب نعمته وهذا شأن الحسود ومتى يسود كذا اهل الدعوى
الذين سموا انفسهم مؤمنين وهم عن التذكرة معرضين وللناطق بها مبغضين ومكذبين
فاذا استنشقوا روايح العرفان من عبد انعم الله عليه توجهوا الى تكذيبه وانكاره في
العباده واجتهدوا للناس عن اعتقاده وصدهم عن حيم وداده ورشقوه لسهام الحسد
وسببه ذلك الجهل وحب الرياسة فاعلم الان انه قد ثبت بما بينا من الدلالات وو<u>ضحنا</u>
من البينات ان عليا مالك يوم الدين وحاكم يوم الدين وولي يوم الدين ومنا من رب العالمين
وفضله من الصادق الامين فهو ولي الكتاب بقص الكتاب هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب

شیخ علیه الرحمه در شرح احوال آن گروه نابکاران و بیان جهت کج اندیشی ایشان گفته الایمان منهم
کرمون عادت اهل دنیا عداوت و دشمنیست با کسی که از خدای تعالی با و نعمتی رسیده و فضل
الهی بدو پیوسته که بدو شیطان و نزد حکام میروند و او را ایشان تا ولایت انتقام میکردانند و زوال
و ذهاب نعمت او را میخواهند و اینکه گفتم نشان و نشانه هر حسودیست و لیکن درین سودا
فائده و سود نیست چه سرمایه ایمان را باخته و خود را بهلاکت خسران ابدی انداخته
انانکه دعوی ایمان میکنند و حقیقتی لا مؤمن نامثیل اند و حال الانکار نیند و به نصیحت اعراض
کنندکان اند و با انکه زبان به موعظه و نصیحت ایشان کشاید کینه میورزند و تکذیب میکنند
پس هر کاه از بنده که مورد نعمت الهی گشته عادت تفضل او علم شده استشمام رایحه عرفان
نمایند همگی متوجه انکار شن میشوند و بر وی لعنت میکنند و مردم را از اعتقاد او میترسانند
و ایشان را از دوستی و محبت او مانند و بیهام حسد همگی تیر باران میکنند و سبب این همه
نادانی و حب جاه و ریاست دنیاء عفا نی است زیرا که اگر قصد تحقیق کنند از ادعای آن نترسند
که مبادا مردمان گویند که اینان با اینهمه کنجکاوی و دعوی ادعای همسری کوس فضل و در نهید
تا امروز امام و شیطان خود را بحق و یقین نشناخته بوده اند و در طریقه تشیع و دوستی
مولای خود نیز دعوی محبتی میکنند و [...] الناس العاد چاره کار خود را
دیده اند با اختیار جاه و تعظیم بر منزلت تصدیق و تسلیم پسندیده اند و لهذا بر منبر و مجالس
می نشینند و [...] اجتناب [...] کلمات لعنون [...]
بر زبان میرانند [...] و تذکره بالآخره [...] الاخره و [...]
و گفتار [...] سحر [...] طریق مودت لا یزال [...] یاد زبان بیاد از ذکر فضائل [...] کشیده
و کوتاه دادم بارها گفته ام و باز دیگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود میپویم [...]
ذکر علی را گر عصای موسی است [...]
[...] و میگویم که [...] ثابت و متحقق گردید
که علیم ما [...] و مکر [...] و در خواست [...]
و تفصیل را [...] بندکان [...]
قرآن شیخ علیه الرحمه [...] هذا عطاؤنا [...] اقتباس نموده و آن در سوره ص است
و خطاب بحضرت سلیمان است و ترجمه اینست که این [...] ملکی که بتو دادیم و مسخر کرده ایم

عطای

عطای ماست پس منت نه هر کرا خواهی و او را از آن محظوظ گردان یا باز دار عطای خود را
از هر که خواهی بی حساب یعنی اختیار اعطا و امساک مفوض بتوست و مراد شیخ اینست که
انکه بتو گفتم و گوهر کلام که در شان علی برای تو سفتم عطای ماست تا بر کرا خواهی بدهی و منت
گذار بگفتن و عطا کردن و اگر خواهی پنهان دار که مختاری در منت گذاشتن و پنهان داشتن
فصل هذا [...] بالنقل و اما [...] العقل فان الله سبحانه جل ان تراه العیون و هذا اعتقاد اهل
الایمان و التحقیق و لا یمان و التصدیق لان السلطان کلما عزمت الجناب عظم دونه الحجاب و
الحجاب فکیف جوزت [...] الارباب انک تراه یوم الحساب قد جل لخلقه تعالی عن حجاب الله
عن ذلک [...] المعبود کذلک و انما [...] فی نعتک و ما للی من جعل الله الولی و
الحاکم و المالک و [...] شیخ علیه الرحمه [...]
که ذکر آیات بیان مدعی بود دلایل نقلیه آیات صحیحه و اخبار صریحه و اما دلیل صریح عقلی
با انکه خدای سبحانه و تعالی بزرگتر و برتر است تا انکه بچشم سر دیده شود زیرا که دیدن بچشم
آنحضرت جل شانه است در مکان و حصول در مکان مستلزم احتیاج است و ذات اقدس او
الوجود منزه و مبراست از سمت احتیاج و باقی توابع امکان پس در آنکه عیش اند کردن
جاذکره [...] عیان و لیکن [...] وراد ایمان و هی است اعتقاد اهل
ایمان و تحقیق و عقیده اصحاب ایقان و تصدیق زیرا که [...] ظاهر است که سلطان
دنیا [...] و قوی [...] کوار است [...] در حضرت او حاجبان بزرگتر و در
سطوت [...] است در کاه تو [...] و حکومت [...]
[...] پادشاهان [...] کرد در روز [...] دیوان [...]
العیاذ باسا از این عقیده های ناسزا [...] این طریق ارباب [...] نیست
[...] که [...] و [...] و باز گشتی [...]
[...] که خدای تعالی اولی و مولی و حاکم و مالک کردانید [...] این اعتقاد [...]
[...] موعود [...] هلاکت [...] خواهد بود فصل فالحاکم فی المعاد و الحاکم یوم التناد
علی امر العباد [...] الحمد لله الذی جعل [...] فی الدنیا قوام خلقه [...] فی الآخره [...]
و ذلک لان [...] الذات و مرجع الافعال [...] الصفات و [...] صفوة الله و صفاته
فالافعال [...] رجعت [...] ثم المنبع [...]

ثم رجع الخلق الیهم و حسابهم علیهم پس صاحب اختیار معاد و متولی امور عباد و حاکم در آن روز یکی از
یکدیگر یا استغاثه خواهند و کسی بفریاد کسی نرسد الا محمد علیه السلام و بعد از آنکه خدای تعالی ایشان را
در دنیا بر خلق حجت نماینده کان بعد که کاشتکان بر ایشان ساخت و خازنان بهشت
کرد اینجا در آخرت میزان عدل و متولیان کار وجود بود و چرا اینها که ذکر یافت اینست
که رجوع صفات بذاتست و رجوع افعال بصفات یعنی صفات از ذات ظاهر میشود و افعال
از صفات صادر میگردد و آل محمد علیهم السلام برگزیده های الهی و صفات او یند یعنی صادر شده اند
از حضرت احدیت بظهور افعال الهی ایجاد خلق و اعطاء وجود و توابعات همگی بطفیل
ایشان است و از ایشان بر آمده و بسوی ایشان باز میگردد شاهد این سخن کلام
امام است که در دعای ماه رجب مذکور شده بخر ترجمه ... نیست که ظهور انوار ایشان
و عود ایشان بسوی تست یعنی مبدا ایشان حضرت احدیت و رجوع ایشان بجناب
احدیت است و از این کلام مستفاد میشود که رجوع هر چیز بمبدا او باشد پس
چون آل محمد علیهم السلام مبدا و منبع وجود ممکنات میباید که رجوع آنها نیز بایشان باشد
پس رجوع خلق بایشان و حساب همگی مرجوع بایشانست فصل و ذلک لان الولاة تتمة
الانبیاء و الاولیاء و الانبیاء الیهم حساب الکل یدل علیه قوله فکیف اذا جئنا من کل امة
بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا فالانبیاء شهود علی الامم فینبغی ان الموقف لا یخلو
والیه الاشارة بقوله یوم ندعوا کل اناس بامامهم والدعاء باسمائهم موقوف الی صاحب الحکم الاکبر
الذی له الولایة من البدایة الی النهایة و ذلک امیر المؤمنین فصل الکتاب علیه السلام
الدین و مالک یوم الدین و بامر الله فیه یدین فیه ... یعنی دلیل دیگر بر آنکه رجوع و حساب
خلق مرجوع بآل محمد است علیهم السلام اینست که اولیا و کاشتکان بر خلق دو قسم اند یکی انبیا و
دیگری اولیا و این متعلق است بانبیا م گواهی است بر اعمال خلق و حساب ایشان دلیل
این سخن قول الهی است در سوره نسا که ترجمه و اسم معانی اینست که پس چگونه باشد حال
هنگامیکه بیاوریم از هر طایفه امام که گذشته گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بیاوریم
و افعال امت خود گواهی خواهد داد و بیاوریم ترا ای محمد برین گروه از امت تو گواه تا اقامت
کنی بر ایمان و اطاعت ایشان پس چون دانستی که این پیغمبران گواهان باشند بر امت خود
در احکام پس ظاهر شد که وقوف خلایق در عرصه محشر بجهت حساب و حکم بثواب و عقاب مخصوص

باولیاء که آل محمد علیهم السلام و بسوی همین مدعی است اشاره بقول الهی در سوره اسری که ترجمه اش اینست که یاد کنی
روزی که بخوانیم هر گروهی را از آدمیان به پیشوای ایشان یعنی به پیغمبری که بر ایشان مبعوث بوده
یا امامی که در زمان ایشان بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی و یا تابعان فلان
و یا پیروان فلان و این معلوم است که منادی کردن و طلبیدن مردمان بجهت حکم و حساب
و بنام پیشوای طلب نمودن ایشان باعتبار شاهد بودن پیشوایانست که شاهدان در حضور
حاکم عادل صاحب اختیار اقامت شهادت مینمایند پس روز قیامت پیشوایان خلایق
بر رجوع خواهد بود نیک که بامر خداوند کار عادل صاحب جمیع کل و از بدایت تا نهایت
متولی امور جزو و کل باشد و آنکس امیر المؤمنین است بنص صحیح قرآن مبین بلی آنحضرت
ولی روز جزا و حاکم روز جزا و مالک روز جزاست بامر خداوند عظمت و جلال
میکند در این روز بیاداش و جزای اعمال دوستان و دشمنان با مرخدای تعالی حکم بولایت
میکنیم و بر این عقیده پیوسته متعبد و معتقد هستیم مطلع در کتاب کافی بذکر اسناد از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت در تفسیر آیه فکیف اذا جئنا من کل امة
بشهید فرمودند که این آیه در باب امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده که در هر قرنی از زمان
گواه و کاشتکی از ما است و محمد گواه است بر ما با بجز ما رسیده از جانب حق
در باب هدایت خلق و اتمام حجت بر ایشان پس بودای آنحضرت ائمه علیهم السلام گواهانند بر
امت در قبول دین و اسلام و پیغمبر گواه است بر ائمه علیهم السلام و ... این تفسیر ... واقع
در سوره بقره که و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم
شهیدا ترجمه بر طبق تفسیر اهل بیت علیهم السلام اینست که و همچنانکه قبله شما را افضل قبلها گردانیدیم
گردانیدیم شما را یعنی ائمه را امامانی عادل و برگزیده تا باشند گواهان بر اعمال مردمان و بوده
باشند رسول بر شما گواه و ایضا از آیه مفهوم است آیه واقعه در سوره حج که لیکون
الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس ملازم دین و ملت ابراهیم باشید تا باشد
رسول گواه بر شما و باشید شما گواهان بر اعمال مردمان پس بنهادت این آیات
انبیا و اوصیا گواهانند بر اعمال و افعال بندگان در محکمه عرصات و صاحب حکم حقیقی و مالک
تحقیق جناب اقدس الهی است جل شانه و متولی امور و صاحب دیوان روز نشور بامر مالک
علام مرتضی علی است و الیه فصل و یوم الدین یوم الجزاء و مقامات ستر اللواء و علی

والحوض وعلي ساقيه والميزان ومعه واليه والصراط وهو ... والاعراف عليه والجنة والنار ... يحبسهما
وامرهما اليه فعلم ان يوم القيمة منوط بال محمد ع واللواء لهم والحوض لهم والوسيلة لهم والميزان لهم والصراط
لهم والشفاعة لهم ... والقادة والسادة والولاة والحماة والقضاة والدعاة فالمنزلة لهم والشرف
لهم والولاية لهم اهل الجنة والنار لهم واليهم وعليهم ... الخلق في مقام وقفوهم انهم مسئولون
وشهادة الانبياء ... بالتبليغ وحشر الخلائق اليهم وحسابهم عليهم وخطاب الله يوم القيمة
لهم والدرجة العليا لهم ... ورسول ... مامورين بطاعتهم لانهم حجج الله على اهل السموات
والارضين ... اجمعين ... رب العالمين ... المنكرين عند طلوع شمس اليقين بعد از آنكه
شيخ رحمه الله بيان نمود كه علي ع حاكم و مالك يوم الدين است اكنون جهت توضيح آن سخن ميفرمايد كه يوم
الدين عبارت از روز جزاست و مقامات روز جزا شش است مقام اول لواء حمد است كه ...
هفتاد شقه است و علي بردارنده انست مقام دوم حوض كوثر است و علي ع ساقي انست مقام
سيوم ميزانست و علي والي و متولي انست مقام چهارم صراط است و رجال الاعراف دوست
كه ممر رفتن بر صراط جميع بهشتيان و دوزخيان را بعلامتهاشان ميشناسند چنانكه در
سوره اعراف ... وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم در تفسير اهل بيت عليهم السلام
آمده رجال الاعراف ائمه طاهرين اند صلوات الله عليهم ... ايشان ... شيخ فرموده كه جا
اعراف كه ممر رفتن بر صراط علي است مقام پنجم و ششم بهشت و دوزخ است و كليدهاي بهشت و دوزخ
بدست علي و كار ... علي است ... كه كارهاي روز قيامت منوط و مربوط
است بال محمد ع و لواء حمد از آن ايشان و حوض از براي ايشان و وسيله از براي ايشانست
و تقسيم وسيله ... و ميزان از براي ايشان و صراط از براي ايشانست و شفاعت عاصيان
از براي ايشانست **مطلع** در بيان وسيله علي بن ابراهيم باسناد خود از ابن عباس از حضرت
عبد الله ... روايت كرده كه آنحضرت از رسول خدا نقل نموده كه بود رسول خدا ... كه
ميفرمود كه هرگاه چيزي از خداي تع خواستيد وسيله را بخواهيد پس از آنحضرت ... پرسيد
آنحضرت فرمود كه وسيله درجه منست و آن هزار پايه است از جوهر ...
و هزار پايه مرواريد است و هزار پايه نقره است پس آنرا در روز قيامت بياورند و ... درجات
پيغمبران نصب نمايند و آن در ميان درجات پيغمبران مانند ماه باشد در ميان ستارگان
پس در آن روز هيچ پيغمبري و شهيدي و صديقي نماند مگر آنكه گويد خوشا حال آنكس كه اين درجه او ست

پس آنگاه

پس آنگاه منادي ندا كند و جميع پيغمبران و صديقان و شهدا و مؤمنان بشنوند كه اين درجه ...
فرمود كه علي در آن روز حاضر شود و ... از نور در بر و تاج الملك بر سر و بر آن ... نوشته
باشند كه لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون ... و علي بگذريم
از نزد پيغمبران ما را نشناسند و گويند اين دو فرشته مقرب اند و چون بملائكه بگذريم گويند
ايشان دو فرشته اند كه ايشان را نديده ايم و نشناخته ايم پس باهم گويند كه ايشان دو پيغمبر
مرسل اند تا آنكه بر اوج آن درجه برآييم و علي از عقب من بود و لواي حمد بدست گرفته
باشد و ... هيچ پيغمبري و هيچ مؤمني نماند مگر آنكه گويد خوشا حال اين دو بنده ...
و از ... نزد حضرت پروردگار ... پس آنگاه منادي
ندا كند و جميع خلايق بشنوند كه اين حبيب من محمد است و اين ولي من علي بن ابيطالب
خوشا حال كسي كه او را دوست داشته و واي بر حال آنكسي كه با وي دشمن بوده و خلاف واقع
... گفته بعد از آن آنحضرت فرمود كه يا علي در مشهد قيامت آن روز ...
تو بجانب ... شنيدن اين سخنان ولايت نشان خوشحال شود و روي ...
و نوراني ... و هيچ انديشمندي و محاربان و منكران حق تو ...
مگر آنكه باستماع اين كلمات روسياه و حال ... كردد اللهم اني اسالك الرضوان
والعفو والوسيلة والغفران ديگر شيخ عليه الرحمه ميفرمايد كه ... منع كنندگان
از سر حوض و دفع كنندگان ... كشايندگان مومنان براه حق و بسوي بهشت و ...
سادات عباد و پادشاهان اسلام و حاميان روز معاد و مقتدايان دين ...
خوانندگان بخلد برين بر علو منزلت و غايت شرف و ولايت الهيه از براي ايشانست ...
بهشتيان بولايت ايشان به بهشت روند و دوزخيان بعداوت ايشان ...
در آيند و رجوع كل بسوي ايشان و حساب كل بعهده ايشانست و ايستاده ...
خلايق در مقامي كه خطاب ... برسد كه ... موقف ...
ايشان بوسيله ... ولايت ايشانست ...
بسوي ايشان و حساب خلق بر ايشان و خطاب خداي در روز قيامت بر ايشان ...
است يعني حكم نمودن در امور بندگان بولايت الهي مخصوص ايشانست و درجه عليا ...
درجه كه بالاتر از آن نيست از براي ايشانست و تواند كه درجه عليا همان وسيله باشد

که سابقا گذشت و همچنین با السله و نسوان که خازنان دوزخ و بهشت‌اند مطیع امر ایشان و مامور
بطاعت ایشان اند زیرا که ایشان عم حجتهای خدای تعالی اند بر اهل آسمانها و زمینها و با ایشان رجوع
کار جمیع بندگان بفضل بحکام عالیان روای برمنکران و البابان امور دنیا و دین هنگام عود
ایشان بقیس فصل والحساب یوم القیامة محالة من المطرح الصحائف والعلا الاشارة بقوله واتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهی آخر آیة نزلت والصحائف فی الدنیا تعرض علی النبی والوصی
وفی الآخرة تختص بحکمها الولی هو هبة من الرب العلی لمن کبر علیه هذا العطاء واستکثر هذه النعماء فلیمدد
بسبب الی السماء و همچنین حساب روز قیامت عبارت از دو چیز است یکی آنکه نظر در نامهای اعمال
و ذوات خود عملها هر کس را جزا دهند و بوی خبر دهند معنی اشاره بقول الهی در سوره بقره که مضمون
آن اینست که بترسید از عذاب روزی که باز گردانیده شوید در آن بسوی خدای تعالی پس تمام داده
شود هر کسی را جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و این آخر آیه ایست که نازل شده و نامهای
اعمال در دنیا و در بعد تعلق در هفته بحضرت پیغمبر و علی عرض میشود و در آخرت حکم
آن کتابها و حکم بثواب و عقاب برای صاحبان آنها مخصوص است بولی بفضل و موهبت
پروردگار و بکسی که بزرگ نماید بروی این امتنان و عظیم شمارد آنرا از
امیر مومنان و در خشم ایذا زان یا آنکه این منصب برای امام خویش خواهد یعنی نکته
و نلان پس باید که دلیل بهم رساند یا رشته از سقف آسمان بیاویزد و با آن حیله کند
بعد تا باسمان تا ببیند که هیچ حیله و تدبیر دفع نکند خیری که باعث خشم او گردیده
پس کارهای خدای را ضی باید بود و در باب خلفا و حاکم روز جزا مجادله و استکبار
نمود و محقق است که این مذکور در آخر این فصل اقتباس است از آیات قرآن و دلالت بر
اینست که من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد بسبب الی السماء و در بیان
آن مفسران در معنی گفته‌اند یکی آنکه مذکور شد و دیگری اینست که آنکس که گمان میبرد که نصرت
نمیدهد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت باید که رسنی از سقف خانه فرو گذارد و خود را
آویزان در آن و خود را بدان رسن بیاویزد تا بمیرد پس بنگرد که آیا این حیله و خشم او دفع کند
تدبیرات صلاح نمیدهد و این تفسیر موافق طرق عامه است والله یعلم تتمه ولکن الکتاب الحق
اهل الجنة الی الجنة واهل النار الی النار وذلک فی صحیفة المهیمن فدعرفوه واعرضت علیهم وعلم
الارواح وعرفوه فی عالم الاجساد والاشباح والاصلاب الامهات والیهم عوده ما بر یوم الحساب

بعض

بعض الکتاب لیلة قوله القیا فی جهنم کل کفار عنید وهذا اللفظ للتثنیة هو لمن له الحکم والعطاء
والتصرف فی ذلک الیوم معنی و مکرر در رجسات منظومات تعیین اهل بهشت و دوزخ
تا بعد از تحقیق و تخصیص هر یک را معلوم و مقرر خویش باز رسانند و آن در صحیفه آل محمد
معنی و مشخص است که تا جمیع دستگاه رسیده و کرامت حاصل خویش باید کرد تحقیق
الکمل ایشان میشناسند و هنگامی که در عالم ارواح بوده حال و مآل در الصحیفه
برایشان عرض شده بر ایشان هم آنکه را در عالم اجساد باز میشناسند و حالا آنکه
اوراد را آن وقت که در صلبهای پدران بوده میدانند بر ایشان بسعادت و شقاوت
اطلاع دادند و رجوع و بازگشت او در روز حساب بسوی ایشانست بمضمون قرآن و لیا
بر این سخن قول لعنت در مخاطبه تاسی و وعده که بر صحت آن شاید است که بسیاری در دوزخ
هرکاه رسیده کرده نکند یا و این خطاب اگرچه بلفظ تثنیه صدور اما مراد است از برای کسی که حکم
است با و حکم و تصرفات روز و آنحضرت است هم پیغمبر مالک روز جزا و متصرف در روز جزا
مطلع انا جبار ما نموده اهل بیت هم مستفاد شده که صحیفة المهیمن که مسمی است بجامعه
صحیفه ایست که طول هفتاد ذرع است بذراع رسول خدا و باملای آنحضرت که
شکافته دهان مبارکش برهنا و بخط امیرالمومنین علی است و در آن صحیفه ضبط
و احصا یافته هر حلال و حرام و جمیع ما یحتاج الیه انام حتی تفاوت خراشی که در بدن
کنند و در کتاب کافی بچند اسناد از حضرت امام جعفر صادق منقول است که آنحضرت
فرمود که بید و دستی که نزد ماست جامعه که با وجود آن محتاج نیستیم بمردمان و همه ایشان
احتیاج دارند بما بدرستیکه شما اهل این متوجه کاری که میشوید هرگاه شروع در آن کار کنید
میدانیم وجوه آن و کذا ریبا لیسر میدانیم و ذکر این صحیفه سابقا شده بود و در اینمقام
احتیاج ذکر نبود قال ومفاتیح المفروض و روا ابو حنیفة فی مسنده روا عن الاعمش عن ابی سعید
الخدری انه اذا کان یوم القیامة قال الله یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار
کذب بالنبوة و عنید عاند فی الامام فتعین ان علیا حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین
بامر رب العالمین شیخ علی الصمد در بیان این که سابقا ذکر یافت منفرد مابعکم اتفاق کرده اند
شیعه در تفسیر آیه مذکوره و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت نموده و در مسند خود
بروایت اعمش از ابی سعید خدری که هرگاه قیام قیامت شود امر کند خدای تعالی محمد و علی را که

بیان بهشت و دوزخ و بیفکنید در دوزخ هر کافری را که تکذیب نبوت نموده و هر ستیزه کاری را که
در امامت باعث عناد و خصومت ورزیده و ایضا در تفسیر ابن ابی بروایت علی بن ابراهیم در
طبق تفسیر مذکور سابق اعتقاد کرد بانست به تحقیق که حاکم روز جزا و مالک روز جزا است بامر پروردگار
عالمیان **تتمه** یؤید هذا قوله سبحانه و ذکرهم بایام الله وهی یوم الرجعة و یوم القیمة و یوم القائم
فیوم الرجعة حکم لهم و یوم القائم حکم لهم و یوم القیمة حکم لهم بهذه الثلثة ایام آل محمد علیهم یعنی مؤید
تفسیری که در مسند ابو حنیفه بروایت اعمش مذکور است قول حق سبحانه و تعالی است در
سوره ابرهیم که ترجمه والله تعالی اعلم اینست که و بپند ده مردمان را بروزهای خدا و آن روزها
موافق تفاسیر شیعه روز رجعت و روز قیامت و روز ظهور قائم آل محمد است توضیح
بودن این آیه مؤید این تفسیر آنست که حق تعالی در حکایت موسی علیه السلام فرموده آنچه ترجمه اش آنست
که هر آینه فرستادیم موسی را با آیات خود که عصا و ید بیضا است و گفتیم که بیرون آور قوم خود را
از ظلمات کفر بنور ایمان و بپند ده ایشان را بعذاب روزهای خدا که یکی از آنها قیامت است
و مستفاد از این کلام است که اگر تکذیب نبوت تو و انکار آیات تو نمایند هر آینه بعذاب
روز قیامت که از جمله آن روزهاست گرفتار خواهند شد و بهمین دستور محمد ص
فرستاده خداست بسوی خلایق که ایشان را از ظلمات کفر بنور ایمان و از تاریکیهای شرک
و ضلالت بروشنی علم و عرفان آورد و اکمل آیات خدا بالحضرت امیر المؤمنین است
بموردی مذکوره هر کس تکذیب نبوت پیغمبر و انکار آیات الهی که امیر المؤمنین است نماید
مستوجب انتقام عظیم جحیم است چنانکه القیا فی جهنم کل کفار عنید را مفسران شیعه
بان تفسیر کرده اند و ایضا در مسند ابو حنیفه بروایت ابو سعید خدری باین تصریح شده
و ایام الله عبارت از روز رجعت و روز ظهور قائم و روز قیامت بجهت آنکه خدای تعالی در
روز رجعت امیر المؤمنین ع و ائمه ع از اعدای دین و مخالفان اسلام بواسطه ایشان انتقام
کشد و ایشان را در روی زمین تمکین میدهد و در روز ظهور قائم آفاق جهانرا از ظلمات کفر و طغیان
بنور آنحضرت روشن میسازد و در روز قیامت کفار و معاندان را بتوسط ایشان بجحیم
میرساند پس ظهور پیوست که حکومت رجعت و روز قائم و روز قیامت همگی بامر الهی بدست
ایشان و مخصوص بایشانست و این روزهای سه گانه موسوم است بایام الله یا ایام آل محمد
است ع و مصحح اضافه این ایام بایشان بجهت حکومت و مالکیت جزای دیگریست چه

مالک حقیقی ایام و انام حضرت حق تعالی است والله **مخفی** نماند که در نسخهای متعدده ثبت
یوم القائم بعد از یوم القیمة ذکر یافته و این معلومست که آن روز بعد از رجعت و پیش از
قیام قیامت است بعنا نا تقدیم و تاخیر از جانب ناسخان است والله یعلم **فصل** و هذا هو
الایمان بالغیب ایضا شاده بقوله الذین یؤمنون بالغیب معناه یصدقون بایام آل محمد
فمن امن بها فقد امن بالله و من لم یؤمن بها لم یؤمن بالله یعنی ایمان بغیب
عبارتست از گرویدن بایام آل محمد و لیکن بسوی همین اعتقاد اشاره است بقول الهی
در سوره البقره که ترجمه اش اینست که متقیان این صفت دارند که میگروند یعنی تصدیق
میکنند بایام آل محمد که روز رجعت و روز ظهور قائم ع و روز قیامت است بسوی خدای تعالی منح نموده
کسی را که ایمان دارند باین ایام و از این منح و ستایش مستفاد میشود که هر کس که ویده است
فصل و بیان اصل بایام آل محمد ایمان دارد بخدا و کسی که منکر آن ایام است ایمان ندارد بخدا
علی نام محمد و حامیه ابوه کما قال النبی و هو بسیره و هو حامل رایته فی کل موطن و مشاهده و بان ذلک موافق
و مغفر بروحه من جسده انت روحی التی بین جنبی مستودع علمه اما فرع حیث فی صدری حرفا
الاوقفا مرت ان اقرعم فی صدور علی و ساعده المساعد و سیفه الضارب فی اسد العالمات
لی فارس الحجاب الکاشف عن وجهی الکربات این فصل است از فصول یقین فی عرفان دیان الصلوات
از اصول دین و ایمان بیان باید دانست که یاری دهنده محمد و حامی اوست و بیدش کافل عیال
برای اوست و از خود در همه جا بر دارنده علم اوست و در باب علم مساوی اوست و بحیاتش
نفس خوداست در خوشنودی او و عهد شکست و بخشش همراهی کننده اوست و نقش
بند کننده اوست روح بیعقل است نسبت بجسد او و بدلیل قول آنحضرت که فرموده تو در
منزلت روحی که در پهلوی منست مستعار است و در علم منی بدلیل آنکه آنحضرت فرموده که بر تو
در سینه من حرفی مگر آنکه مامور شدم که بر تو در سینه علی و همچنین یاری دهنده اوست
افت و شیخ گشاده کننده اوست دلیل آنکه آنحضرت در غزوات سختی
و شمشیر دشمن نت ولایت فرموده که تجانبت ... فارس الحجاز و الافع کرتهای من کجاست
محنتهای من کجاست **تتمه** فرموده نشگت منوه و اخاه انت منی بمنزلة هرون من موسی و نصاب
منزله و نسبه انت اخی و انا اخوک شفیق نبعته و صاحب ... انت منی و انا منک لحمک
لحمی دمک دمی و مقامک مقامی انت الخلیفة من بعدی و الامام من و الائمه فقدوا الاخر من عادک

نقلها دا في للشفيع كل مقام الا النبوه وانك لا استغني عنك في الدنيا ولا في الاخره وانك في
القيمه حيا دا حييت وتكلمني وانكيت وترضى اذا رضيت وان حساب هذا الخلق عليك وعودهم
اليك ولك الكوثر والسلسبيل غدا وانت الصراط السوي لمن اهتدى ولك الشفاعه والشهاده
ذلك الاعراف وانت المعرف ولك الجواز على الصراط ودخول الجنه ونزول المساكن والقصور
وانت تدخل الجنه اليها وتخرج اهل النار اليها وانت تلقى حطبها عليها ولواء الحمد في يديك وهو
سبعون شقه كل شقه قدر ما بين الشمس الى القمر وادم ومن دونه تحت لوائك والانبياء من
شيعتك يوم القيمه ولا يدخل الجنه الا من عرفته وعرفك ولا يدخل النار الا من انكرته وانكرك
يعني اي معاون اگر هنوز در باب علي شك داري پس ديگر بگويم كه علي با رسول در شناخت
كه از يك اصل رسته اند وبرادرند كه انا ادنا با هم مقدما [illegible] رسته اند بدليل قول مصطفى كه
تو مرا بمنزله هروني از موسى وهمچنين صاحب صفات وذاتيست بدليل قوله ا وكر تو مني ومن
تو ام كوشت تو كوشت منست وخون تو خون منست ومقام تو مقام منست و
تو خليفه بعد از مني و بخواي مت من كسي كه دوستي كند با تو پس بتحقيق كه دوستي كرده
با من وكسي كه دشمني كند با تو البته دشمني كرده با من ترا است از من هر منزله ومقامي بجز
از نبوت وبدرستي كه من مستغني نيستم از تو در دنيا واخرت و تو مني تو منم بودر و
بتحقيق كه در روز قيامت حيات بخشيده شوي هركاه زنده شوم وملباس پوشيده
شوي هركاه من پوشيده شوم وخوشنود كرده شوي هركاه من خوشنود كردم وبدرستي كه
حساب اين خلق بعهده تست وبازكشت ايشان بسوي تست واز براي تست در
قيامت حوض كوثر و چشمه سلسبيل وتو ئي راه راست مر انكس كه هدايت يافته باشد و
از براي تست منزله شفاعت خلق وشهادت بر خلايق واز براي تست مقام اعراف و
تو ئي شناسانده دوزخيان وبهشتيان بالك ودر ضوان واز براي تست گذشتن بر صراط
ودخول بهشت ونزول مساكن وقصور در بهشت يا تو هم بهشت ميرسانا ودوزخيان را
تو بدوزخ داخل ميكني وتو هيمه بر بالاي اتش دوزخ مي افكني يعني با تو مردمان را هيمه دوزخ
ميسازد واتش را مي افروزد ولواي حمد بدست تست وان هفتاد شقه است كه هر
شقه فراكرد بمقدار ساحتي كه افتاب وماه بران ميتابد وحضرت ادم وهر كس بعد از اوست
در زير لواي باشد در قيامت و پيغمبران از جمله شيعيان تو اند در روز قيامت وبه بهشت

در دنيا بد

در دنيا بد مكر انكه تو را وترا با يمان شناسي و او ترا با امامت شناسد و بدوزخ نرود مكر
انكس كه ترا انكار كند و كسي كه او منكر ولايت تو باشد فصل واذا استوي اهل الجنه في الجنه واهل
في النار قيل الى باب علي اعلق عليها ابوابها فينادي منادي الجنه والنار يا اهل الجنه خلود خلود ويا
اهل النار خلود خلود فويل للمكذبين بفضلك المنكرين لامرك وچون اهل بهشت در
اماكن بهشت بيارامند ودوزخيان در مساكن دوزخ جمله كرد بيتو يا علي بفرما تا بند كه در هاي
بهشت و دوزخ را بر ايشان ببندند در ميان بهشت و دوزخ اواز كن كه اي اهل بهشت
بشارت باد شما را كه در بهشت هميشه خواهيد بود و اي اهل دوزخ بدانيد كه در جهنم
مقام خواهيد نمود پس واي بر انكسانكه تكذيب فضل تو كرده اند وجاه وبزرگي ترا انكار
انكار نموده اند فصل يقول الرب الجليل في الانجيل اعرف نفسك ايها الانسان تعرف
ربك ظاهرك للفنا وباطنك انا فما صاحب لنزيعنا عن [illegible] ويقال
الهدايه من عرف نفسه فقد عرف ربه فصل معرفه النفس هو ان نعرف الانسان مبداه و
منتهاه من اين والي اين وذلك علي معرفه حقيقه الوجود المقيد وهو معرفه النفس
الاول الذي فاض عن حضره ذي الجلال ثم منها الوجود والموجود بامر واجب الوجود
ومفيض الجود الجواد الفياض وذلك هو النقطه الواحده التي هي مبدا الكائنات و
نهايه الموجودات وروح الارواح ونور الاشباح وهي كما قيل [illegible] النقط و الدائره
ثم [illegible] مجمع الادراك [illegible] جارحه ناظره [illegible] الاسماء
حتي [illegible] الدنيا [illegible] الاخره شيخ عليه الرحمه در بيان انكه مبدا و منتهاي جميع موجودات
نور مقدس محمد و علي است ع [illegible] مقدم بيان ميتنايد اولا ان ابات انجيل است كه مضمون
اينست كه خداي تعالى بحضرت عيسى خطاب نموده ميفرمايد كه اي ادمي بشناس خود را تا
بشناسي پروردگار خود را ظاهر تو از براي فنا است يعني سريع الزوال والفنا [illegible] و باطن
تو منم يعني روح تو از منست و رجوع ان بسوي من است دوم قول حضرت [illegible] است
وبيان ان اينست كه شناساترين شما بنفس خود داناترين شمااست بپروردگار خود سيوم
كلام شاه ولايت و امام هدايت است كه مفادش اينست كه هر كس شناخت نفس خود را
پس بتحقيق كه شناخته پروردگار خود را و در بيان اين كلام چند قول است بعضي گفته اند
كه مفاد كلام انحضرت ع اينست كه چنانكه معرفت حضرت پروردگار [illegible] بتحقيقت

پس شناختن نفس بهویت و ماهیت یعنی مقدور و میسر نخواهد بود بلکه مقصود اینست که هر کس نفس
خویشتن را بعجز و احتیاج و مذلت شناخت پروردگار خود را بقدرت و غنا و عزت
شناخت و هر آنکس دانست که نفس او حادث و ممکن الوجود است معلوم شد که پروردگار
او قدیم و واجب الوجود است شیخ علیه الرحمه در تحقیق این مقام میفرماید که اگرچه معرفت حضرت
پروردگار عز شانه بحقیقت و بذات و مجرد و مقدور نیست ولیکن بوجه و صفت میسر
و آن بشناختن نفس حاصل میشود و توضیح این مطالب بدینگونه است که نفس جوهریست
که مجرد و منزه است از ماده و صورت بیرون از عالم است چنانچه دیدن چشم و شنیدن گوشها
و شنودن بوییدن و چشیدن طعمها و احساس در نرمی و درشتی و سکون و حرکات اعضا
همگی مستند باوست و مبتنی براوست و با آنکه نفس بذات خود مجرد است اما هیچ جزو از
اجزاء بدن خواه سافل و خواه عالی از وی نازع و خالی نیست و هیچ قوت از قوای
ادراک خارج و عاری نی بلکه نفس بحقیقتها محیط و جامع تمامی قوای کائنات و حقیقت
هر یک ازینها در هویت نفس مستهلک و فانی پس مبدا همه و منتهای همه اوست
دستور نفس هر یک را در میان امیدواریست که از آن ظاهر شده و بان منتهی میشود
و آن مبدا بحقیقت کامل خود محیط و جامع ... نفس با تقی نفوس اشیاست در جمیع
انها ساری و پیداست و هیچ جزوی از اجزای عالم از وی عاری نیست و در همه ظاهر و هویدا
و ازینجاست که شیخ علیه الرحمه میفرماید که معرفت نفس اینست که ادراک بدانکه از کجا پیدا شده
و بکجا منتهی میشود و دانستن مبدا و منتهی موقوفست بر شناختن حقیقت وجود انسان
مقید یعنی وجودی که از حضرت واجب الوجود مستفاد شده و عطیه وجود حقیقی
موجود است و بعالم ایجاد رسیده و آن نخستین فیض حضرت الله و شرف تنزل اول ما خلق الله
است یعنی نور مقدس نبویست که بحقیقت تام صفت حضرت ایزدی کامل و مطلع تمامی
انوار است پس هر آنکس نفس خود را باین سمت و علامت شناخت خداوند خود را
باسم و صفت شناخت و چون این صفت علیا مبدا نفوس کائنات و نهایت همه موجودات
است پس مناسبت دارد بنقطه واحده که اصل و مبدا حروف و کلمات و مدار علیه
جمیع دوائر و مدارات است و لهذا بعلاقه تمثیل نور بنقطه بر سبیل مبالغه بنقطه واحده
از وی تعبیر کرده اند و از آن قبیل است قول شیخ علیه الرحمه که فرموده و ذلک هو النقطة الواحدة

یعنی

یعنی اصل و مبدا نفوس و دمیان آن نقطه واحده ایست که مبدا جمیع کائنات و نهایت
موجودات است حیات جمله ارواح ملایکه و بنی آدم باو و وجود هر شیئی کل هیاکل و اشباح
عالم باوست در حجاب هر موجود مختفی و پنهان و در مرات هستی هر منهود پیدا و عیان بیت
در دایره وجود گردید بر نقطه هست و بود گردید ع از خود گشته بخویش پنهان ع در جوهر
ذات خویش حیران ع قدرش چندان بلند گشته ع کز عالم جسم و جان گذشته تا هر دو جهان
بیک نگاهش تسلیم نشد نشانت ماهش ... فان ام الانسان ما ...
متن وهو اول العدد وسر الواحد الاحد وذلک ان ذات الله غیر معلومة للبشر معرفتها بصفاتها
والنقطة الواحدة هی صفة الله والصفة تدل علی الموصوف فلان نظرنا الیها عرفنا الله ولولا
النور الذی شعشع عن جلال الاحدیة فی سماء الحضرة المحمدیة والیها الاشارة بقوله من عرف
بها من عرفک ویعضد هذا القول ایضا قولهم لولانا ما عرف الله ولولا الله ما عرفنا فهی النور
الذی اشرقت منه الانوار والواحد الذی ظهرت عنه الاجساد والسر الذی فاضت منه
الاسرار والعقل الذی فاضت منه العقول والنفس التی صدرت عنها النفوس واللوح الحافظ
لاسرار الغیوب والکرسی الذی وسع السموات والارض والعرش العظیم المحیط بکل شیء عظمة وعلما
والعین التی ظهر عنها کل عین والحقیقة التی تشهد لها بالبدء کل موجود کما تشهد هی بالاحدیة
... اصل وجود شیخ علیه الرحمه در وصف نور محمدی صلعم میفرماید که آن نقطه واحده یعنی آن گوهر یکتا
یکتا را اول عدد مخلوقات و مصدر ایجاد موجودات و ازینها ... خدا وند ...
است که او را جزء و بنیاد یعنی مظهر صفت واحدیت و مرات صفت احدیت است یعنی
چنانکه واحد در سلسله عدد مبدا اعداد و منتهای انهاست همچنین ذات احمدی صلعم
احمدی مصدر وجود موجود و نهایت هست و بود است و ظهور اشیا همه از نور او ...
جماد کبریا در طور ... ازینجاست که مقتدای عرفای کرام حضرت امیر المومنین ع فرموده که خود شناسی
خداشناسی است یعنی آنکه ذات خدای عز و جل معلوم بشر نیست و معرفت او بصفات میسر است
و آن جوهر یکتا صفت حق تعالی است و صفت دلالت میکند بذات موصوف پس هرگاه نظر
آن صفت در بطن هستی مشهود نماییم آن نوریست که از بارگاه جلال احدیت در
سپهر حضرت محمدی پرتو انداخته و بسوی آن صفت اشاره است بقول ایشان که مضمون آن اینست
که بآن صفت شناختی کسی که ترا شناخت و ایضا موید این قولست گفته ایشان که مفادش اینست

خدای تعالی شناخته شده و ... عقل ... از زبان ... بهات فروغ آن نور ... و آن صفت ع

که اگر ما نبودیم کسی طریق معرفت الهی نمی‌یافت یعنی نه زمینی بود و نه آسمانی و منازل اهل عرفان نام
و نشانی و اگر فضل الهی نبودی هیچکس عارف نگشتی بمقام ما نمی‌رسید بدانکه صفت فی الجمعه ان نورا
که تمامی انوار از او درخشیده و آن واحدیت که همه آحاد اکوان از او ظاهر گردیده و آن
سریست که جمله اسرار از او پیدا شده و همان تعقلست که کل عقول مجرده از او فایض گشته و آن
نفسیست که همگی نفوس مقدسه از او صادر گردیده و آن لوح است عنها است و آن کرسیست که
ذاکر بوده اسمائها و زمینها است و آن عرش عظیم است که احاطه نموده هر چیز را بعظمت و آن شی
حقیقی است که پیدا شده از وی هر عینی و ماهیتی در ساحت آفرینش و آن اسمائی
که همه مبادی داده هر موجود هیچگاه و نشئات داده با حدیث حضرت واجب الوجود
تمه نهایة عرفان العارفین الوصول الی محمد و علی ع بحقیقة معرفتهما و بمعرفة حقیقتهما لکن دون ذلک
الباب مستور بحجاب ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و لهذا اشاره بقولهما ان الذی خرج الی الملا
المقربین من معرفة محمد قلیل من کثیر فکیف الی عالم البشر و عن هذا المقام عبر بقولهما امرنا
صعب مستصعب لا یحمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او من اتصل شعاع نوره نفسه فقد عرف
لانه اذا من عرف عین الوجود و حقیقة الموجود و وحدانیة الرب المعبود فمعرفة النفس
معرفة حقیقة الوجود المقید هی النقطة الواحدة التی ظاهرها و باطنها النبوة و الولایة
فمن عرف النبوة و الولایة بحقیقة معرفتهما فقد عرف نفسه فمن عرف محمدا و علیا فقد عرف ربه
پس منتهای مبادی دانایی و اقصی الغایات سیاحان وادی شناسایی رسیدنست بسوی
حقیقت محمد و علی ع بمعرفتی کامل و تمام لیکن ظاهر این باب از نظر اوهام مستور و پرده
اوهام بجمالش نهایت دور است چه حق تعالی فرموده که داده نشدید از علم مگر اندکی
پس این اعلام سالکان طریق عرفان از حجاب این کلام اصحاب شوق و وجد از اسرار [illegible]
است و بسوی همین معنی است اشاره بقول ایشان ع که مفاد آن اینست که بیرون شده
اینجا از معرفت محمد بفرشتگان مقرب رسیده اندکیست از بسیار پس از این قرار بجز عالم
انسان رسیده چه خواهد بود بلکه مقدار آن در مقابل علم فرشتگان نخواهد بود و
از این مقام خبر داده اند و آن را بتفصیل کرده ائمه کرام صلوات الله علیهم بقول خویش
که مفادش اینست که کار ما صعب و دشوار است تاب تحمل آن ندارد هیچ پیغمبری مرسل و هیچ فرشته
مقربی مگر آنکس که شعاع نور ایشان با اتصال با فنا لاجرم نفس خود را شناخته زیرا که

عارف شد باین هنگام عین وجود و حقیقت هر موجود را شناخته یعنی خلاصه هستی و سبب
پیدایش هر هستی را دریافته پس شناختن نفس فی الحقیقه شناختن حقیقت وجود است که نخستین
فیض در بادی احدیت است و آن نقطه واحده ایست که ظاهرش نبوت کلی است و باطنش ولایت الهی
و باطنش ولایت و آن نسبتی است بحضرت حق تعالی پس هر آنکس که معرفتی کامل شناسا نبوت و
شد رب خود را شناخته چون مظهر نبوت و ولایت نور محمد و علی است پس هر کس عارف بنفس
محمد و علی گردید البته بمقام معرفت رب خویش رسید یعنی عارف شناسا سید و مولای
ایت
گردید مطلع از لطایف اسرار این دو اسم است که عدد آنها ۲۰۲ است با کلمه رب یعنی این شناسا
بانکه هر کس ایشان را بحق معرفت شناسد خدا و نفس خویش را میشناسد یعنی بصفت
حضرت واجب الوجود میرساند زیرا که ایشان وجود حق و مظهر وجود مطلق که صفات
ایزد تعالی است ایشانند و بس اسم فصل و ان کان المصنف فی قوله من عرف نفسه عارف
العارف فانه اذا عرف نفس الکل و الروح المنفوخ منها فی آدم فقد عرف نفسه و نفس الکل
حقیقة الوجود و ان کان المصنف فی قوله نفسا جعل الاسم من قوله و نفخ ذکره الله
هو روح الله و کلمته و نفس الوجود و حقیقته بعد الوجهین من عرفهم فقد عرف ربه
اینجا موقوفست بر تحقیق نفس کل و عقل کل و بیان آن آنست که شیخ شهاب الدین سهروردی
در تلویحات آورده که محققان گفته اند که تمامی اجسام مختلفه عالم از علویات و سفلیات بجسم کل
مشتملست بر جمیع انواع اجسام و آنرا جسم کل نامیده اند و از برای این جسم
نفس ناطقه است که آن مجموع نفوس جزئیه است و آنرا نفس کل میگویند که محیط و حاوی
برتمامی نفوس و همچنین او را عقلی است که آن مجموع عقولست و آنرا عقل کل نامیده
که محیط و شامل جمیع عقولست و همچنین گفته اند که عقل کل و نفس کل نور مقدس نبوتست
که محیط است بر تمامی عقول و نفوس و ارواح و همگی از او صادر گشته اند و بمنصه شهود رسیده
و همان روح است که از وی در حضرت آدم دمیده اند پس خلاصه کلام شیخ رجب برسی
مقام اینست که ضمیر که در کلمه نفسه واقع است احتمال دارد که عاید بعارف باشد و
بود که عاید بجناب اقدس الهی عز شانه بود پس گو چنانچه ضمیر عود کند بعارف باشد بیان و
این نوعی است که گذشت و در این صورت عارف هر گاه معرفت بنفس کل بهم رساند عارف
بنفس خویش خواهد گشت چه سابقا مذکور شد که معرفت نفس اینست که عارف شد

انجا ناشی شده و بجا منتهی میشود و جا المبدا و منتهای نفوس و عقول نفس کلیات
که حقیقت وجود منشأ ظهور هر هستی بود و صادر از حضرت واجب الوجود است و
ان نور محمد و علی است ع چنانکه مذکور شد و اگر ان ضمیر راجع باشد بخدای تعالی باین معنی
بود که هر کس نفس را شناسد نفس خدای تعالی را از قبیل انچه در سوره اعراف باین مضمون امده
که و میثاق ستانم شما را خدای تعالی از نفس خود پس چون نفس یعنی روح است در انصوص
ایشانند که روح الله و کلمة الله اند و نفس حقیقت وجود نیز پس بهر تقدیر کسی که انرا
شناسد بتحقیق و یقین رب و مولای خود را میشناسد و پیوند کار خود را بوصف نفس
وجود و بصفت هستی و وجود در می یابد **فصل** وکذا عند الموت اذا رای عین الیقین
فانه لا یری الا محمدا و علیا الا ان الاله الحق جل ان تراه العیون والمیت عند موته انما یشهد حقیقة
الحال و حقیقة الحال ما المقام هم فلا یری عند الموت من الموت الا هم لانه یری عین الیقین قال
امیر المؤمنین ع انا عین الیقین انا الموت الممیت و همچنین هر گاه در هنگام مردن مراد را
که هیچ شک در ان نیست بمعاینه می بیند و هر حجاب از پیش نظر او بر دارد و انچه
پوشیده بود بیقین مشاهده نماید پس بدرستی که هیچکس را در ان وقت نمی بیند مگر محمد و علی را
بجهت انکه حق تعالی جسم نیست و مرئی نیست از انکه چشمها ادراک او و احساس تواند نمود و میت هنگام
مردن بجز این نیست که حقیقت حال را بیقین مشاهده میکند و حقیقت حال همان مقام که گفته شد
که در ان نیست ایشان پس دیده نمیشود نزد مردن الا بحالت بجز ایشان زیرا که میت در ان
حال عین الیقین را می بیند و عین الیقین امیر المؤمنین است چنانکه فرموده که منم عین الیقین
و منم ان مرگ میراننده یعنی منم انکه جسم عضو قطع علاقه روح از جسد میشود **لمولفه** کاشکی بودی هزاران
بهر تسلیم در رد جانانه / جیفلد جانانه انکه بود بجمال تو والد و حیرانه / همچنین در دم مردن
روشنی بخشد دیده یاب **فصل** دلیل ما ورد فی کتاب بصائر الدرجات عن ابی عبد الله ع انه قال لیس میت
یموت فی مشرق الارض و مغربها محب لنا او مبغض الا یحضره امیر المؤمنین و رسول الله فیسره
او یلعنه یعنی دلیل انکه هر میت هنگام مردن امیر المؤمنین را می بیند خبریست که در کتاب
بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که انحضرت فرموده که هیچکس نیست از
دوستان و دشمنان ما که او را وقت مردن بمیرد خواه در مشرق و خواه در مغرب مگر انکه امیر المؤمنین
و رسول خدا ص بر بالینش حاضر میشوند پس اگر از اهل ایمان است او را بشارت و دیدن جمال ایشان

میدهند

میدهند و اگر از اهل کفر و نفاق است و برا لعنت میکنند **فصل** وکذا اذا نفخ فی الصور یعنی ما فی
القبور و عادت النفس الی صورها المحشور فانها لا تری الا محمدا و علیا الا ان الحی القیوم من حرامه
لا یری بعین البصر و لکن یری بعیان البصیرة و الیه الاشارة بقوله لا تراه العیون بمشاهدة العیان
و لکن تراه العقول بحقائق الایمان و معناه تشهد بوجوده لانه ظاهر لا یری و باطن لا یخفی
یعنی و همچنین هر گاه دمیده شود در صور و بیرون اورده شود انچه در قبرها است و باز گردد هر
نفس بجسد خود هم امده خود نمی بیند درستی که ان نفس در ان وقت نمی بیند کسی را بجز محمد و علی ع بجهت
انکه خدا و نور بذات خود در نگاه کرد حیات بخشیده ایشان است بچشم ظاهر دیده نمیشود و لیکن دیده
بصیرت که دیده باطن است دیده میشود و بهمان معنی اشاره است بقول اعظم که حضرت …
که نمی بیند خدا را دیده ها بمشاهده عیان و لیکن در می یابد او را عقلها بحقیقتهای ایمان یعنی
علم حاصل میشود که هستی حق را در می یابند و بوجود خدای تعالی یقین کرده گواهی میدهند بجهت انکه
جناب ایزد تعالی ظاهر است که دیده نمیشود و نهان است که پوشیده نیست یعنی محتجب از دیده
افهام و عقول پوشیده و نهان و پیدا است از … ظاهر و عیان **نظم**
ای طلعت عاشقان هر دو جهان مانده زاهد ز غلط کاری در قید جنان مانده با انکه مکان نیست
جا در دل و جان داری هر جا نظر انداختم عکس تو در ان مانده **فصل** و بیان ما هو المدعی یا شهد
القران من قوله سبحانه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة فقال الی ربها و لم یقل الی الهها و ذلک
الالوهیة خاص لا شرکة فیه و الربوبیة مقام عام یقع فیه الاشتراک لعمومه ثم قال و جاء ربک
و لم یقل الملک ثم قال الا الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم ثم قال ارجعی الی ربک لحصر النظر و الرویة و المجیء
الملاقات بالرب دون الاله لان الرویة و المجیء انما یکون من ذی الهیئة و المجیء انما یصدق
الاجسام و لا انتقال من حال الی حال علی الله محال فالنظر هو الرویة و المجیء هنا الرب اللغوی و معناه
المالک و المالک فاطمة و محمد و علی و سادة العباد و موالیهم و ملوک الدنیا و الاخرة و ما فیهما من
و الله غنی عن العالمین … که مبین ان مقصود …
قول الله … در سوره قیمه که ترجمه انست که روها در ان روز تازه و درخشان بسوی …
نگرانست پس خدای تعالی در این ایه فرموده که بسوی رب خویش و نفرموده که بسوی اله خویش نگرانند
زیرا که الوهیت مقام خاص است که هیچکس را در ان شرکت نیست و ربوبیت مقام عام است که جایز
الاشتراک است چه در لغت بمعنی … مالک است و بجهت عموم معنی او بر غیر حق تعالی اطلاق میشود دیگر در سوره

التفهو دا آنچه مفاد شان اینست که چون هنگام قیامت زمین پاره پاره شود و بیاید رب تو و نفرمود
که بیاید الله تو و دیگر در سوره اعراف سبیل حکایت از حضرت موسی ع فرمود آنچه ترجمه‌اش
اینست که موسی گفت که ای رب من بنمای خود را بمن تا نظر اندازم بسوی تو و نگفت ای الله من
همچنین فرمود که پس تجلی کرد رب او و نفرمود که الله او و دیگر در سوره انعام خطاب بحضرت رسول
فرمود آنچه ترجمه‌اش اینست آیا انتظار میبرند اهل مکه بعد از تکذیب نبوت تو مگر آنکه بیاید
فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا بیاید رب تو و نفرمود که الله تو و دیگر در سوره البقره در
وصف خاشعان فرمود که آنانکه یقین میدانند که رسیده اند به پروردگار خود و نفرمود که
بالله خود و دیگر در سوره الفجر خطاب بنفس مطمئنه که باز گرد بسوی رب خویش و نفرمود که
بگرد بالله خویش پس در این آیات مخصوص ساختن نظر و رویت و تجلی و ملاقات برب نه بالله
بجهت آنکه دیده شدن و تجلی کردن از صاحبان هیئت و هیکل میباشد و آمدن و رفتن
و از حالی بحالی انتقال نمودن بخدای تعالی محالست و اینها در احکام میباشد و نسبت با حکام
راست می‌آید پس یا بکه مراد از مقر کرده شده و دیده شده و تجلی کننده و آینده در این
آیات رب لغوی باشد یعنی مالک سید چنانکه در صحاح و قاموس آمده که رب الشی
سیده و مالکه و محمد و علی بندگان شدگان و صاحب اختیاران ایشان و مالکان دنیا
و آخرتند با هر چیز و هر کس که در دنیا و آخرت و اگر چنانچه مقصود از لفظ رب در این آیات
حضرت پروردگار بوده و نشانه باشد پس ناچار تقدیر نعمت یا رحمت یا امر یا نور یا سطوت
و هیبت یا جزا باید کرد و این معلوم است که نعمت و رحمت و امر و نور و سطوت و هیبت الهی
و جزا دهنده بثواب و عقاب نامتناهی محمد و علی است ع و حضرت اسد الله بذات خود یعنی
بیان است اذ هم عالیان و اسم محمد فالله ربهم یعنی مولاهم و محمد و علی ایضا مولاهم فالله ربهم
یعنی معبودهم وهذا خاص فهو رب السموات والارض وما فیهن ومن فیهن و رب محمد و علی
و مولاهم الذی خلقهم واجتباهم واختارهم وولاهم فهو الرب الحق والاله والسید المعبود
والحمید والمحمود وهم الموالی والسادات العابدون لا المعبودون لکنه سبحانه استعبد
اهل السموات والارضین بطاعتهم فمن عرفهم فهو عبد حر قد عتق رقبته ومن عصاهم فهو آبق
ولو دنا فدا ابق الکریتی ویشاهد هذا الحق قوله الحقا انهم ملاقوا ربهم صریح فی ملاقات الائمة
غدا والرجوع الیهم یعنی چون کلمه رب در لغت یعنی سید و مالک آمده است پس اول را

بر

بر و معنی استعمال میتوان کرد یکی یعنی لغوی و این مخصوص بجناب الهی نیست پس توان گفت محمد و علی
رب عالمیان است یعنی مالک و مولای عالمیانند محمد و علی [illegible] پس رب ایشانند با نعمت که سابقا
مر الله اشاره شد و دیگر یعنی معبود و این مختص است بحضرت واجب الوجود و دیگری را با او [illegible] اصطلاحی
دخل و شرکت نیست بلکه هست معبود ما سماها و زمینها و آنچه در آسمانها و زمینهاست و رب
معبود محمد و علی و صاحب اختیار ایشان از خدا و نسبت که ایشان را بمقتضای قدرت
کامله بیافریده و از جمیع خلق ایشان را برگزید و مسلط امور خلایق ایشان کرد پس هست رب حقیقی
و صاحب اختیار حقیقی خدا و ندبزرگوار و معبود حقیقی و ثنا گوینده [illegible] فرمان بردارند
و ستایش کرده شده بر صفات خدا و ندبزرگواری و محمد و علی صاحب اختیاران و بزرگواران
که عبادت کننده‌گانند و پرستیده شدگان لیکن حق سبحانه و تعالی اهل آسمانها و زمینها
عبادت و بندگی خواسته است بطاعت و پیروی ایشان پس کسی که ایشان را اطاعت و فرمان
الطاعه شناخت پس او بنده آزاد است که توبت از آزادی یافته و هر آنکه کفران نمود
نمود گریزپای حرامزاده است که دو پاک است [illegible] فرمان قول خدای تعالی است که ترجمه‌اش این بود که
خاشعان ملاقات کننده گانند پروردگار خویش [illegible] شاهد صریح است در ملاقات نمودن اهل
قیامت با محمد ع و بازگشت بسوی ایشان فصل والقرآن قد نطق بتسمیة المولی ربا فی حکایته
عن یوسف ع انه ربی احسن مثوای وقوله اذکرنی عند ربک وقوله ارجع الی ربک فلولا ان
ذلک جایز الا منع علی المعصوم ذکره وکل هذا مقام لغوی السید والمالک للخلق بولایة
البعث محمد و علی منا من الله الرب المعبود الخالق وتولیه وتعز وکرامة لان الله سبحانه
اصطفاهم وولاهم فهو مولاهم فهم موالی اهل الدنیا والاخرة ذلک الفضل من الله والیه
الاشارة بقوله وان الی ربک المنتهی والمراد بالرب هنا المولی والولی المعصوم فهم المبدأ والیهم المنتهی
وان کان المراد هنا حذف المضاف فمعناه الی عهد ربک المنتهی والحکم ربک الی
العقوبة بالشقاوة والی رحمة ربک فهم مهد السرور رحمته ولطفه وامره وحکمه والمرجع الیهم
علیهم شیخ قدس سره میفرماید که بتحقیق که قرآن گویاه ناطق است برآنکه مولی و صاحب اختیار
رب نامیده اند چنانکه در حکایت از گفته یوسف واقع شده دیلم که ترجمه‌اش اینست
که یوسف گفت عزیز رب منست یعنی مولای منست و نیکو داشت و همچنین در حکایت
دیگر از گفته یوسف هنگامی که مخلص زندان [illegible] نزد عزیز میرفت که گفت یاد کن مرا نزد

رب خویش یعنی سید و مولای خویش و ایشان اشاهد انفس جهات است قول حضرت یوسف را نوبت که فرستاده
عزیز نزد وی آمد که او بعضی نبرد فرمود که بازگرد بسوی رب خویش یعنی سید و مهتر خویش که اطلاق کلمه
رب بر سید و مهتر و مولی جایز می بود هر آینه مقصور اطلاق نمی نمود و تمام این آیات مذکوره که مشتمل است بر کلمه
رب مقام معنی لغوی رب است که سید است چنانکه در بیان ترجمه مذکور شد نیز معنی اصطلاحی در
روز قیامت سید و مالک جمیع خلایق محمد و علی خواهند بود بفضل و انعام خدا و بندی که رب و
معبود و خالق ایشانست و این سیادت جهت تولیت و رفعت کرامتی است که ایشان را زیرا
که خدای تعالی ایشان را برگزیده و متولی امور شان گردانیده پس خدای تعالی سید و مولای ایشان
است و ایشان مر سادات و موالی اهل دنیا و آخرت اند این فضل عظیم بر ایشان از خدای تعالی
است و بسوی آنکه سادات و موالی خلق در روز قیامت ایشانند اشاره واقع شده بقول
خدای تعالی در سوره نجم که ترجمه و الله یعلم اینست که و بدرستی که بسوی رب تست رجوع و انتهای
خلایق و مراد از رب اینجا مولی است و سادات و موالی ایشانند و همانا در این صورت خطاب
با امت ایشانست پس ایشانند که مبدا و منتهای خلایق اند و اگر چنانچه این آیه بتقدیر معنا
باشد یعنی تقدیر بعدل یا حکم یا عفو یا رحمت شده باشد یا یعنی بود که بسوی محمد در
تو یا حکم میکنند کار تو یا عفو میکنند کار تو یا رحمت میکنند کار تو رجوع خلایق است پس هم
ایشانند که عدل و رحمت و لطف میکنند کار را و حکم خدا و بندگان رند پس در این صورت
نیز مرجع خلایق ایشانند و حساب بعهده ایشانست اهل محمد و علی بالنسبة الی الخلق
موالی الکبری و بالنسبة الی الحضرة الحق عبید مختارین و مقربین و الیه الاشارة بقوله ان کل
من فی السموات و الارض الا آت الرحمن عبدا انا الخلایق اذا حضروا الموقف و وقفوا فی
مقام العبودیة و هنالک تری محمد و آل محمد ینظرون الی ما من الله علیهم من الرفعة و الکرامة
و الولایة العامة و الخلق ینظرون الی رفعتهم و قرب منزلتهم و عظم کرامتهم یتوسلون الی الشفاعة
علیهم و التجاوز فی ذنوب الاعمال الیوم علیه الرحمن بحکم دلالات الآیات مذکوره محمد و علی
نسبت بحضرت خلق صاحب اختیار اند و مالک اند و نسبت بحضرت حق تعالی بندگان پسندیده
و جهتهای مقرب برگزیده اند و بسوی همین معنی است اشاره بقول الهی در سوره مریم که ترجمه آن
و الله یعلم اینست که نیست هر که در آسمانهاست و زمینهاست مگر آینده در قیامت بسوی خداوند
بخشنده در حالتی که بنده است پس خلایق چون بموقف حاضر آیند در مقام عبودیت باشند

پس اینجا

پس اینجا خواهید دید محمد و آل محمد را که مینگرند بر مردمان با آنچه خدای تعالی بر ایشان انعام کرده
رفعت و کرامت و ولایت عامه است و خلق همگی نگاه کنند برفعت و قرب منزلت و کرامت ایشان
ایشان پس جمیع خلایق اعتماد نمایند بر شفاعت ایشان و پناه آورند در
بنام رحمت ایشان فه و الیه الاشارة بقوله وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة و النظر
یومئذ الملک الی ربها الی رحمته و نعمته و لطفه و فضله و هو حذف المضاف و ان کان
النظر الی الرب فالوجوه هنالک ناظرة الی عظم شانها و نبیها و هو مولاها فی دنیاها و آخرتها
من النعم التی یرون من اولی بفضل الاله العاملان کان معناه انها ناظرة الی رحمة ربها و فضل ربها و نعمة ربها
فالنعم و الرحمة و الفضل ایضا محمد و علی و بسوی آنکه خلایق در روز قیامت بسوی محمد و علی نگران
خواهند بود اشارة است بقول الهی در سورة القیمة که ترجمه آن و الله یعلم اینست که روزی رویها
تازه و خرم باشد بسوی رب خویش نگرانست و بیان این آیه اینست که نظر خلایق در آن روز
بجانب رب خواهد بود یا بسوی رحمت و نعمت و لطف و فضل رب خواهد بود و این شق دوم
مبنی است بر حذف مضاف یعنی رحمت و نعمت و امثال آن پس کمراد این باشد که نظرها
رب خویشتن است و در این مضاف مقدر نیست پس مقصود آن رب یعنی و ولایت که سید
و مولای خلق اند در هر دو جهان و رویها همگی در آن روز نگران خواهد بود بعطف خلایق
ایشان و این نکته یعنی فی الخصم حشم داشت شفاعت است از بنی و توقع نجات از
ولی بفضل خداوند شدید قوی و اگر چنانچه معنای آیه این باشد که نه بها در آن روز بسوی
رحمت و فضل و نعمت پروردگار عالم نگرانست پس کلمه رب یعنی معبود خواهد بود و این مضاف مقدر
بود و آن مضاف که رحمت و فضل و نعمت است محمد و علی است و هم پس در این صورت نیز منظور خلایق
ایشان خواهند بود تتمه و الیه الاشارة فی قوله و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة و الظاهر
محمد و علی القیمة و صاحب الوسیلة و در الکرام فالوجوه یومئذ ناظرة الی الجمال و الکمال
و النعم الباطنة علی و الوجوه یومئذ ناظرة الی حقیقة معناه فیرون حکم النافذ فی العباد بامر الملک
الجواد الذی یختار من عباده من یشاء ثبت انت امام تنا و بسوی آنکه محمد و علی صلوات الله علیهما
نعمتهای الهی اند اشاره صادر شده در قول الهی که ترجمه آن و الله یعلم اینست که و تمام ساخت بر شما
نعمتهای ظاهر و باطن خود را و نعمت ظاهر در آن روز محمد است بجهت آنکه زینت و زینت ثیاب و محلی
وسیله و در کار ثنا بر کرامت است بسوی و از زینت جمیع خلایق تماشای جمال و کمال و علو منزلت و جلالت

خواهند بود و نعمت باطنی علی است که تمامی خلق نکرات با شنود و از روز بسوی جلالت نزدیکی عظمت او اراد
بشید حکم و فرمان او را در میان بندگان جاری گرداند با ما جنا و منزه بخشنده که پرستند حکومت و
اصطفای ثنا نیز هم که خواهد و موجب بر خواهش بنیازند **نقل** وقد سمی الله امیر المؤمنین علیه السلام
ربا والمراد به المولی المالك لا الاله المعبود لان كل اله معبود فهو رب معنی ولیس كل رب وهو
اله معبود لان الرب لفظ مشترك مقول على المالك والمعبود فكل معبود رب ولیس كل رب
معبود والیه الاشارة بقوله وكان الكافر على ربه ظهیرا وكیف یظاهر العبد على ربه وهو القاهر
فوق عباده والمراد به الثانی وكان ظهیرا على مولینا امیر المؤمنین فلا منافاة شیخ علیه الرحمة در سند
مدعای خود میفرماید که هیچ شك نیست در اینکه خدای تعالی امیر المؤمنین را در كلام خود
رب نامیده و مراد بآن مولی و مالك است نه اله معبود بجهت آنکه هر اله معبود البته
رب و مولی است و نه اینچنین است که هر رب و مولی خدا و نه معبود تواند بود بلکه الوهیت
و معبودیت مختص است در ذات واجب الوجود پس کلمه رب که با امیر المؤمنین اطلاق شود بمعنی
مولی و مالك است زیرا که کلمه رب لفظ مشترکیست که هم بر مالك محمول میشود و هم بر معبود
پس آنکه مصداق لفظ معبود است البته کلمه رب حقیقة برو صادقست ولیکن هر کس را
که رب توان گفت او معبود نتواند بود مثل امیر المؤمنین علیه السلام که رب النوع انسان
است ولی معبود نیست و بسوی تسمیه آنحضرت برب اشارة است بقول الهی در سوره
فرقان که ترجمه آن والله یعلم اینست که بوده هست کافر بر رب خود و چون تواند بود که بنده
بر پروردگار خود پیدا تواند گشت و غالب تواند بود و حالانکه خدای تعالی است که بر همه
بندگان خود قاهر و غالب است پس معلوم شد که مراد از کلمه رب در این آیه حضرت معبود نیست
بلکه مراد از کافر در این آیه عمر است و مقصود از کلمه رب امیر المؤمنین است و همانا کافر
بود که پشتی و معاونت ابو بکر در گرفتن حق سید و مولای خود برادر و پیدا شد و غلبه نمود و حق
اختیار او غصب نمود حق تعالی فرموده که وکان الکافر علی ربه ظهیرا و تفسیر این آیه بر نهج مذکور در تفسیر
علی بن ابرهیم علیه الرحمة مسطور است **قال** ومنه قوله واشرقت الارض بنور ربها قال رب
الارض هو الامام لانه نور الله فی ارضه وبلاده شیخ علیه الرحمة میفرماید که مثل این سابقه است
قول الهی در سوره زمر که ترجمه آن اینست که روشن گشت زمین بنور رب خود پس در این آیه
بندهای تعالی امام را رب نامیده یعنی سید و صاحب اختیار چنانکه علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه

باسناد

باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که رب الارض امام
الارض یعنی مولی و صاحب اختیار زمین امام روی زمین است بجهت آنکه امام است که نور
خدای تعالی است در آفاق جهان و روشنی و پاینده روی دلهای مؤمنان **قال** ومنه قوله ان
الانسان لربه لکنود ای جحود والمراد بالانسان هنا عمرو بن العاص اذ حسد علیا فنزلت فیه
ذات السلاسل و شیخ علیه الرحمة میفرماید که از قبیل سوره مذکوره است قول الهی در سوره عادیات
که ترجمه والله یعلم اینست که بدرستی که انسان برب خویش هر آینه بخیل و حسود است مراد از انسان
در این آیه عمرو بن عاص است که در جنگ ذات السلاسل بر علی علیه السلام حسد داشت بآن جهت که
که صورت فتح و ظفر را در دایره ولایت ندید و سپاه اسلام بدولت او مظفر و منصور گردید
و مقصود آنکه کلمه رب بآنحضرت است و علی بن ابرهیم نیز بهمین مضمون ذکر نموده که حق تعالی در این آیه
الحجة الله علیه السلام در تفسیر نقل نموده بن بابویه و تفسیر مذکور معلوم شد
علی علیه السلام را رب نامیده یعنی پروردگار اهل جهان و صاحب اختیار عالمیان نام نهاده **قال** ومنه قوله
فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون ای یخرجون فتوهم العدو انهم یعرضون علی ربهم والمراد بالرب
هنا الرب الحقیقی ومعناه المولی یوم القیمة والولی بعینه هو علی بامر الرب الاعلی لان الرب الحقیقی سبحانه
متعال عن الرؤیة بالابصار والعیون لانه لا تدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وان کان
بحذف المضاف فمعناه الی حکم ربهم والی امر ربهم والی ولی امرهم امیر المؤمنین فالیه ینسلون وعنده یسئلون
وعلیه یعرضون وعنده یقفون ویؤید هذا التفسیر قوله الی ربك یومئذ المستقر ومعناه
الی حکم ربك والی ولیك والامر هو محمد وعلی علیهما السلام ومثله من الآیات سابقا است قول الهی در سوره
یس که ترجمه آن والله یعلم اینست که دمیده شود در صور پس آنگاه مردمان از قبرها بیرون
آمده بسوی رب خویش شتابند یعنی گروه گروه بیرون آیند و بر خداوند خویش عرض
شوند مراد از کلمه رب در این آیه معنی لغوی آنست که خداوند و متولی روز قیامت است و
آنکه علی است بامر خداوند توانای شدید الانتقام بجهت آنکه حضرت پروردگار معبود سبحانه و تعالی از
برتر از آنست که بچشمها دیده شود چه خود فرموده آنجناب ترجمه اش اینست که درنمی یابد او را
دیدها و اگر چنانچه این مذکوره بتقدیر مضاف باشد قول کلمه حکم و متولی معنی این چنین خواهد بود
که مردمان روز قیامت بسوی حکم خداوند خویش و یا بسوی والی امر خداوند خویش شتابند
و این معلوم است که حاکم و والی آن روز امیر المؤمنین است پس بجلالت این ... در روز

بسوی او نشتابند و نزد او نیابند و از ولایت او بی بهره شوند و ایضا از انجمله است قول الله
در سوره قیامت که ترجمه آن اینست که بسوی خدا و نظرت در آن روز قرارگاه خلایق است و این آیه
باتفاق مفسرین بتقدیر مضاف است و معنی اینست که بسوی حکم خدا و بسوی امر خدا و نزد او است محل
است که صاحب حکم و امر الهی محمد و علی است عن خبر یؤید هذا التفسیر ما رواه سلیم بن قیس الهلالی قال
یوما ما نذکر فی اهل بیته الا کثیر علة فی کتابه فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله فغضب و خرج فاتی المنبر فجاءت
الانصار شاکی فی السلاح فقال ما بال قوم یعیرون اهل بیتی و قد سمعتم ما قلت فیهم ما خصهم الله به من الفضل
وان علیا منی بمنزلة هرون من موسی الا ان الله خلق خلقه فرقتین فجعلنی فی خیرهما فرقة ثم جعلها
شعوبا و قبائل فجعلنی فی خیرها شعبا و قبیلة ثم جعلها بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا انا و اخی علی بن
ابیطالب بعد از انکه تحقیق کلام رب اکرم و آیات مذکوره بود بسید مصطفی تفسیر نموده اکنون بجهت
تقویت و تأیید این تفسیر حدیثی که از سلیم بن قیس روایت نقل مینماید و مفاد اخبار
بعبارت سلیم این است که روزی فلان که گفت که مانند و صفت محمد در میان اهل بیت او
مانند و صفت درخت خرمائیست که در وسط کناسه روئیده باشد پس چون این خبر
بسمع مبارک رسول خدا ص رسید خشمناک شده بیرون خرامید و بمسجد آمده چون
ایشان بر بدن جسم و جان بر امر و مسجد و انصار از یمین و یسار در هیئت شوکت و یراق در خدمت
آنحضرت حاضر شدند پس نگاه فرمود که چیست حال گروهی که سرزنش میکنند مرا اهل
بیت و خویشان مرا بجهت آنکه در حق ایشان گفته‌ام فضایل را که حق تعالی در ذات ایشان
جمع نموده بیان نمایند و آگاه باشید که علی مرا بمنزله هرون است از موسی بدانید بدرستی که
خدای تعالی خلق خود را دو فرقه آفریده و مرا بهترین آن دو فرقه گردانید بعد از آن انها را
شعبه و قبیله ساخت و در میان انها مرا بهترین ... بعد از آن انها را خانها و خاندانها
مرا بهترین خانها و خاندانها گردانید و من و صاحب خانه و برادرم علی بن ابیطالب تتمه
الا وان الله نظر الی اهل الارض نظرة فاختارنی ثم نظر الیها نظرة اخری فاختار اخی علیا و جعله وزیری و خلیفتی فی امتی
وولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی من والاه فقد والانی و من عاداه فقد عادانی لا یحبه الا مؤمن
ولا یبغضه الا کافر و لا یتولاه ... وهو زر الارض بعدی و سکنها و هو کلمة التقوی فما بال قوم
یریدون ان یطفئوا نور اخی والله متم نوره دیگر آنحضرت ص فرمودند که بدانید و آگاه باشید
که بدرستی که خدای تعالی بچشم لطف و رحمت نظری بسوی زمین انداخت و مرا از ان برگزید

بعد ازان

بعد از ان نظری دیگر بسوی زمین انداخت و علی را اختیار نمود و او را وزیر و جانشین و امانت دار من گردانید
و او را بعد از من مالک و صاحب اختیار جمیع مردان و زنان اهل ایمان ساخت که هر کس با او دوستی کند
بتحقیق که با من دوستی کرده و هر آنکس که با وی دشمنی نماید با من دشمنی نموده دوست نمیدارد
او را بجز از مؤمنی خجسته طینت و دشمنی نکند با وی مگر کافری بدبختی و شک نمی آورد در حق او بجز
منافقی پست فطرتی و علی سید و مالک زمین و خداوند اهل زمین است و کلمه تقوی است
دوستی با وی ادخال از آتش دوزخ در و میکند پس چیست حال آنانکه میخواهند که خاموش
کنند نور برادرم را و حال آنکه خدای تعالی تمام کننده نور خود است در تفسیر علی بن ابرهیم
مذکور است که این آیه در شان اهل بیت ع نازل گردیده موید این معنی آنکه آنحضرت در
مقام این آیه از قرآن اقتباس نموده تتمه الا و ان الله اختار لنا احد عشر سبطا
من اهل بیتی هم خیار امتی مثلهم مثل النجوم فی السماء کلما غاب نجم طلع نجم فوالله قوام امر الله علی عباده
و حجته فی ارضه و بلاده و شهوده علی خلقه هم مع القرآن و القرآن معهم لا یفارقونه حتی
علی الحوض ابوهم علی و امهم فاطمة و هم الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین جدهم خیر النبیین
و ابوهم خیر الوصیین و امهم خیر نساء العالمین و هم خیر اسباط المرسلین و بیوتهم
خیر بیوت الطاهرین من لقی الله عبدا محبا لهم موحدا لله لا یشرک به شیئا ادخله
الجنة و لو کان علیه من الذنوب بعدد الحصی و الرمل و زبد البحر ایها الناس عظموا اهل بیتی
و حبوهم و الزموهم بعدی فانهم الصراط المستقیم دیگر آنحضرت ص فرمودند که بدانید و
آگاه باشید که بدرستی که خدای تعالی اختیار نموده از برای جانشینی من بلکه برادر و یازده تن
نواده از اهل بیت من که ایشان نیکان و برگزیدگان امت منند مانند و صفت ایشان
مانند وصف ستارگانست در آسمان که چون غروب کند یکی ستاره طلوع کند ستاره دیگر
ایشان کاشتگان خدا اند بر سر کافه و حجتها و بندگان در زمین و جمیع بلاد جهان
و گواهانند و بندگان که انس ایشان با قرآن است و قرآن با ایشان است و از هم جدا نشوند
تا بیایند نزد من در سر حوض کوثر پدر ایشان علی است و مادر ایشان فاطمه است
سادات جنة الطاهرین حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین است جد ایشان بهترین
پیغمبرانست و پدر ایشان بهترین جانشینانست و مادر ایشان بهترین زنان عالمیانست
است و ایشان بهترین اولاد و احفاد پیغمبرانند و خانهای ایشان بهترین خاندانهاست

ملاقات نماید بخدا هیچ بنده که محب ایشان و از اهل توحید باشد ممکن انکه در احوال فت شود
و هرچند متصل بار گناه باشد بعدد سنگریزها و ریگ بیابانها و کف دریاهای مردمان
تعظیم و احترام بیت ما بجای اورید و ایشان را دوست دارید و تحیت کنید و بعد از من در
منهج سلوک خدای تعالی ملازم ایشان باشید و پیروی طریقه ایشان کنید که ایشانند
راه راست و منهاج مستقیم حق مر اینان راست فصل عودنا الی البحث الاول و اما قوله
تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا والتجلی انما یکون من ذی الجهة والجسم والرب المعبود
لیس بجسم فالمراد تجلی نور ربه والنور الاول نور محمد وعلی المتجلی من کل الجهات والاسم الاحد الحق
المستعلی عن کل الجهات فنور صفاته تجلی وجلاله ذاته عن الجهات تجلی والیه الاشاره
بقوله انا مکلم موسی من الشجرة انا موسی انا ذلک النور شیخ ره بجهة زیادتی توضیح
معنی کلمه رب در حقیقت بحث اول نمود و جهت بیان اینکه مشتمل است بر کلمه رب تفصیل داده تمامی
کلام اما قوله تعالی در سوره اعراف که ترجمه ان والله اعلم اینست که پس چون تجلی نمود رب موسی
برای کوه طور کرد انچنان کوه را پاره پاره و بیفتاد موسی بیهوش در این
ایه تجلی بسوی رب اسناد یافته و حال اینست که جلوه نمودن از صفات جسمانیات
و خداوند معبود جل شانه جسم نیست تا بظهور خود بر هیاکل و اجسام جلوه نماید
در ایه مذکوره کلمه نور مقدر است و مراد اینست که چون بر کوه تجلی نمود نور پروردگار
معبود و ان نور که اول انوار است نور محمد و علی است که از همه جانب ظاهر و متجلی است
و معبود یکتای همه جا بیرون از جمیع جهات منزه و متعالی است پس خدای تعالی بنور صفات
خویش در تمامی کاینات ظاهر و پیداست و بجلال و کبریای ذات خویش از جمیع جهات مقدس
و مبراست و از بیان این سخنان ظاهر شد که ان نوری که حضرت کلیم در ان نورانی
نشسته دید و به ان امده تا بمقام قرب و تکلم رسید نور محمد و علی بوده و بسوی
این معنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بقول خود اشاره نموده که ترجمه ان اینست که منم سخن
گستره موسی در وادی ایمن از جانب ان درخت ندا ای موسی منم ان نور که
رسانید موسی را بمقام اصطفی تا ان نوری که ظاهر شد در دست حضرت موسی یعنی
واسطه و حجاب میان حضرت موسی و حضرت باری تعالی من بودم و با ان کلمات الهیه
باذن حق تعالی من باری تکلم مینمودم فصل و اما قوله وجاء ربک فالمجیء والحرکة و

انما یقال

انما یقال علی الاجسام و خلاق الاجساد لیس بجسم فکیف یجری علیه ما هو اجراه لا الا امره
والمراد جاء امر ربک والامر یومئذ محمد و علی لانهم الامر والیهم الامر یعنی و اما قوله تعالی در سوره والفجر که
ترجمه ان اینست که چون شکافته شود شکافتنی و اید خداوند تو پس در این ایه صفت امدن و
حرکت و سکون که از جمله حوادث است بجناب ظاهر بجناب خداوند جل شانه اسناد یافته و از لوازم
اجسام است و جسم نیست و اسناد حوادث بسوی او محالست و بوجوب ذات مبرا
از تمام نقایص و مستجمع جمیع صفات کمالست پس در این ایه مضاف مقدر است و مراد اینست
که امد امر خداوند تو یعنی حکم بجزای اعمال و امر بثواب و عقاب و این معلومست که صاحب امر
خداوند در ان روز محمد و علی است بر ایشانست حکم حضرت پروردگار و بایشان مرجوع
خداوندگار قال والرب السید المولی فی اللغة یعنی واحد و انت تدعو بذلک مراد
وتقول یا سیدی و مولای یا الله یا محمد یا سیدی و مولای یا علی یا سیدی و مولای و قد
ورد عن الحسن العسکری علیه السلام فی عهده و دعائه انه یقول یا من تحقق بالاقرار بالوحدانیة و جنابه عن
الربوبیة وخلصنی من الشک والعمی جئت بک الیک فالواحد المعدود والرب لا المعبود
صفة الاسم الاحد الذی لا یحد ولا یعد فی جهة من الحکمة هذا القدر فقد عرف مبداه و معاده
لان المبدا ظهور من الحق الی الخلق والمعاد عود من الخلق الی الحق ومن عرف المبدا والمعاد فی
حقیقة التوحید والابعاد فقد تیقن النجاة و عرف عین الحیوة و امن الممات لان المؤمن حی فی
الدارین شیخ علیه الرحمه در بیان اینکه مقصود از کلمه رب در بعضی از ایات نور محمد است
است و استعمال این کلمه در باب محمد و علی حقیقت لغوی نیست مثل ما یذکر کلمه رب و
در لغت بیک معنی امده انه یعنی بزرگوار و صاحب اختیار و مقصود از این کلمات استعمال
همین معنی است خواه بر حضرت معبود اطلاق شود و خواه در غیر معبود و در دعای که
میخوانی فصل لولا ان کلمات همین است و تو از ان غافل چنانکه در تضرع بخدای تعالی میگوئی یا سید
و مولای یا الله یعنی ای بزرگوار من و ای صاحب اختیار من و در استغاثه بحضرت رسول
علیهم نیز باین کلمات ندا میکنی و ایشان را میخوانی پس در این دعاها بتوسط وصف بزرگوار
و صاحب اختیاری که صفت حضرت باری تعالی است تضرع نموده و ایشان را وسیله خود ساخته
و توجه خلق به درگاه الهی بدون این وسیله میسر نیست زیرا که مرحبا بالحدیث را عن شانه
من حیث الالوهیة جهت نسبتی نبوی بنزهت تعالی را اشناخت و بهیچ جهه منحرف و لیکن در مقام

واحدیت که معتبر است در مرتبه وحدت صفت ولایت متصف است بوصف علیا من و فعال و خلاق و امثال
اینها و مظهر این صفت نور محمد و علی است که بکانه گوهری اند از بحر زخار قدرت بساحل وجود رسیده
با اقتضاء واحدیت و ولایت مصدر هستی اهل جهان و مبدء ایجاد کون و مکان گردیده
بلی بسقا سلسلهٔ جود باوست و نهایت معرفت ارباب عرفان و شهود او و لمؤلفه سر کوی تیغ
نتوان یافت ٪ هم تو بنمای و توان ره یافت ٪ هر چون از افق برون میدمد دیده از نور داد
رخ او دید ٪ و مؤید این معنی خبری است که از امام حسن عسکری ع مرویست که آن حضرت در
دعای خود میگفتند که ترجمه اش اینست که ای آنکسی که مرا تحفه توحید و اقرار نواخته و مرا
بفضل و احسان عارف اسرار ساخته و جوهر اعتقادم را از غبار شک و شبهه زدوده تو ختم
آمده ام بمناجی صفت تو بدرگاه تو یعنی صفت ترا وسیلهٔ خود ساخته ام و بسوی تو آمده ام
و از مضمون این معنی چنین مستفاد میشود که وسیله توجه بندگان بدرگاه احدیت
بجز از صفت حضرت احدیت تواند بود بیان واحدی که صادر شده از حضرت احدیت
داخل است در سلسلهٔ عدد و آن دویکی بزرگوار هر معدود است و معبود صفت
خدا و نور احدیت که کنه هویت ذات او از تحدید عقول و اوهام برتر و عالی و بکبریا و
عظمت او از حلقهٔ دایره عدد و شمار بغایت بلند و متعالی است این صفت مذکوره که از
حضرت احد صدور و ظهور یافته نور احدی صفات محمد و علی است که در بالغ من ملک
انسان رسید و مولای ما است پس عارفی که همین قدر را دریافت علم و حکمت بدو یافت
مبدأ و معاد خود را بتحقیق شناخت بجهت آنکه مبدأ عبارت از ظهور حق تعالی است بسوی
خلق و آن بصدور نور احدیت است و معاد عبارت از رجوع ایشان است بسوی حق تعالی
و هر آنکسی بوجه مذکور بمعارف مبدأ و معاد گردید و بچشم حقیقت یافت و عرصه جنت و نار
نقل قرار و انکار آن نور بزرگوار دید پس بتحقیق که طریقه نجات و رستگاری را شناخت و
باب زندگانی در انش حیات جاودانی یافت زیرا که آن عارف در این صورت از اهل ایمان
و بمقتضای المؤمن حی فی الدارین زنده در دو جهان است قال ثم هذه الاسرار فی قوله ما
کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا و الوحی والرسول
[illegible] مرتفع لم یبق الا التکلم من وراء الحجاب او تبلیغ الناس مقاما من حضرة الربوبیة
الاسمان الاعلیان الحبیب والولی الکلمة العلیا التی تکلم بها فی الازل فصارت نورا والکلمة الکبری

التی

التی تکلم بها فکانت روحا و اسکنها ذلک النور محمد و علی بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه بیان نمود که نور
اسرار آیات قرآنی محمد و علی ع سید و مولای ما میباشند و مقصود رب ما با آیات مذکوره
نور ایشانست اکنون بجهت تقویت مقام و تایید مرام میفرماید که متمم این رموز خفیه است
قول الهی در سوره شوری که ترجمان بر طبق تفسیر شیخ ابراهیم اینست که و نیست مر آدمیان را
اینکه سخن گوید با ایشان خدای تعالی یعنی خطاب نماید ایشان را مگر بعنوان وحی یعنی الهام و آن
افتادن چیزیست در دل یا از پس حجابی چنانکه با حضرت موسی ع و محمد مصطفی ص وقوع
یافت یا بفرستادن رسولی که اوامر و احکام الهی را بمردمان رساند و این معلوم است که بعد
رفع قیامت و ختم رسول نخواهد بود پس از سه قسم مذکور همین سخن گفتن با خلایق بعنوان
حجاب خواهد بود و نزدیک تر بمردمان بحضرت ربوبیت که حجاب خلق تواند بود آن
دو اسمند که از جمیع خلایق بحسب منزلت و مقام برترند و آن حبیب خدا و ولی خدا است و آن
کلمه علیا است که خدای تعالی در ازل در حین ایجاد بان تکلم نمود پس آن کلمه نوری گردید و آن کلمه کبری
که حضرت حق تعالی بجهت تجلی و ظهور خود بان تکلم نمود پس آن کلمه روحی گردید و آن روح را
در آن نور ساکن و متمکن گردانید و آن کلمات عظام نور احدی صفات محمد و علی است
مطلع کلمات قرب الناس که در کلام شیخ ره مذکور است مترادف و الاسمان الاعلیان [illegible]
والحبیب الولی [illegible] و مجیبی الکلمة العلیا و ایضا الکلمة الکبری [illegible]
از جمله است [illegible] محمد و علی [illegible] بیان [illegible] شیخ علیه الرحمه با این کلام اشاره نموده
که بروایت ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع مرویست و آن اینست قال ان الله
تفرد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمة فصارت نورا ثم خلق من ذلک النور محمدا و علیا و عترته ثم
تکلم بکلمة فصارت روحا و اسکنها ذلک النور و اسکنه فی ابداننا فنحن نور الله و کلمته
احتجبنا عن خلقه [illegible] کما بحضرت ع فرمود که بدرستی و راستی که خدا
سبحانه و تعالی [illegible] یکتا است در صفت وحدانیت پس تکلم نمود بکلمه یعنی آن کلمه از ذات
احدیت ظاهر و صادر گردید [illegible] متکلم پس آن کلمه نوری گردید بعد از آن محمد
و علی و عترت ایشان را از آن نور بیافرید بعد از آن تکلم نمود بکلمه دیگر پس آن کلمه روحی گردید و آن
روح را در آن نور داخل ساکن ساخت و آن نور را در ابدان مقدسه ما متمکن گردانید
پس ما نور خدا و کلمه خدائیم که ما از بندگان مستور و محتجب بوده ایم [illegible] که شیخ علیه الرحمه

سفر بابلکه تنها جانب رب الارباب فالاذن لهم والحکم لهم والامر الیهم یعنی پس تنها بر صدق کلام معجز نظام
آنحضرت ع محمد وعلی صلوات الله علیهما جانب حضرت رب الارباب اند پس دستوری یافتن در شفاعت خلق
از برای ایشانست وحکومت نیز مخصوص است بایشان وامر ثواب وعقاب در روز حساب
مرجوعست بایشان شیخ علیه الرحمه بقول فالاذن لهم اشاره نمود باین واقعه در سوره سبا اینست
که ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له ترجمه بر طبق تفسیر علی بن ابرهیم آنکه هیچ فایده ندارد شفاعت
نزد حق تعالی مگر آنکس را که دستوری دهد خدای تعالی از برای او که شفاعت کند علی بن ابرهیم در تفسیر
این آیه از امام ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که شفاعت نمیتواند کرد هیچکس از پیغمبران و
رسولان در روز قیامت کسی را نزد خدای تعالی تا آنکه دستوری دهد خدای تعالی او را در شفاعت
بجز رسول خدا ص بدرستی که خدای تعالی او را دستوری بخشیده در شفاعت امت پیش از روز
قیامت وبعد از روز شفاعت مخصوص باو واثمه است ع بعد از ایشان انبیاء دستوری
می یابند والسلم تتمه والیه الاشاره بقوله والامر یومئذ لله یعنی لولی الله لانهم عالمون باعمال
العباد من غیر سهو ولا یعزب [illegible] هذه المقامات الا هم لکن الناس فیهم کانوا [illegible]
سبحانه ومن الناس من یعبد الله علی حرف ای بانه غیر متمکن فی العقد [illegible] فی الطرف
وذلک بغیر برهان ولا یقین فان اصابه خیر یعنی ان سمع ما یلایم عقله الضعیف اطمان به رکن
الیه وان اصابته فتنة وهو سماع ما لم یحط به خبرا من فضائلهم لا یحتمله عقله انقلب علی وجهه
ویتهمک کفرا والیه الاشاره بقولهم لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله وفی روایة لکفره لان
صدورا فی ذلک لیس بوعاء لما فی صدر سلمان من اسرار الایمان وحقائق ولطایف الرحمن جل ذلک
ما لا [illegible] اعرفکم بالله سلمان یعنی بسوی ایشان حکم وامر در روز قیامت مرجوعست باین آیه
اشاره است بقوله الحق در سوره انفطار که ترجمه آن والله اعلم اینست که فرمان در آن روز
از برای خداست یعنی از برای ولی خداست زیرا که ایشان ع دانایانند باعمال بندگان
بی آنکه از کسی بپرسند [illegible] جزای اعمال میکنند وهیچکس نیست در میان خلایق که او را
در بارگاه [illegible] چنین منزلت ومقام باشد بجز ایشان نظم کر بپرسی ز آسمان بالفرض
که بکو من خیار اهل الارض / بزبان کواکب انجم / [illegible] الامر / ولیکن عقاید مردمان در حق
ایشان مختلفست بعضی اعتقاد جمیع مراتب ومقامات ایشان دارند از روی یقین وبرخی در باب ایشان
براه شک [illegible] مردمان نسبت بایشان ع شبیه است بایمان داشتن [illegible]

مردمان

مردمان نسبت بجناب عبودیت عز شانهم چه ثبات قدم ورسوخ عقیده بعضی در طریق بندگی
وایمان بحدیست که بسبب [illegible] فتنه وامتحان از پای در نمی آیند وهمان بتدریج بمقام
تسلیم ورضا میرسند وکروهی ایمان [illegible] قرار زبان پنداشته بنای عبودیت را بر [illegible]
برهان نکذاشته اند چنانکه حق سبحانه وتعالی در سوره حج از حال ایشان بقول خود [illegible]
کرده ترجمه آن والله اعلم اینست که بعضی از مردمان کسانی اند که میپرستند خدای را بر حرف و
کنار وبطریق کمان ودرنیابند یعنی ایمان در دلهای ایشان بقوت دلیل وبرهان متمکن نیست و
سرحد یقین ایشان از اسباب شک وگمان [illegible] پس اگر برسد ایشانرا چیزی خوبی یعنی اگر بشنوند
سخنی را که موافق عقل ناتوان ایشانست قرار وطمانیت یابند وبقبول آن شتابند
واگر چیزی بشنوند ومحنتی بجهت امتحان بایشان واقع کردد وآن شنیدن سخنی است که
نتوانند فهمید [illegible] که [illegible] مقالاتی بشنوند وخونشان مباح وحلال
ومتهم بکفر وضلال میکنند و[illegible] اشاره بقول رسول خدا ص که
ترجمه آن اینست که اکر بداند ابوذر آنچه در دل سلمانست هر آینه او را بقتل میرساند
ودر روایتی آمده که تکفیر وی کند بجهت آنکه سینه ابوذر کنجایش [illegible] آن سرها که در سینه
بود از اسرار ایمان وحقائق ولطایف [illegible] مهربان وازین جهت بود که حضرت پیغمبر ص فرمود
که شناساترین شما بخدای تعالی سلمانست فصل وذلک لان مراتب الایمان عشرة فصاحب الاولی
لا یطلع علی الثانیة وکذا کل مقام منها لا یناله ما فوقه ولا یدرک [illegible]
اعلامهم وغایة الغایات منه معرفتهم بالاجماع لا من عرفنا [illegible] رب العالمین والیه
بقوله معرفتی الله معرفتی ومعرفتی معرفة الله یعنی وجه آنکه ابوذر اکر بر عقیده سلمان اکاه
شدی تکفیر او کردی اینست که مراتب ایمان ده است یعنی ایمان [illegible]
کل [illegible] پایه است واز حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود مقداد درجه
هشتم وابوذر درجه نهم وسلمان بود بدرجه دهم است پس آنکس که بدرجه اولی است اکاه
بر حال کسی که بدرجه ثانیه است همچنین تا صاحب مقامی [illegible] از ما فوق او
نمیرسد وآنچه در تحت او است خود حقیر می شمارد زیرا که درجه آنکس که ما فوق او وست
[illegible] از او پس کلا اسفل از خود را حقیر وخوار شمارد البته کسی که از وی اعلا است او را نیز
بمقدار می شمارد [illegible] صاحب مرتبه ومقامی [illegible] تحقیر اسفل از خود [illegible]

ومنتهای غایتها واقصی نهایتها شناختن علی است ع باتفاق جمیع محققان و عرفا چه ذکر یافت بقا
که عارف منزلت و مقام و حالت به عارف خدا و نیز متعالی است و بهمین معنی اشاره است بقول
انحضرت ع که ترجمه اش اینست که معرفت مرا معرفت من است و معرفت خداست یعنی
چنانکه شناخت ذات ما صورت مقدور بشر نیست همچنین شناختن انحضرت را بحقیقت هیچکس را
میسر نی علی را قدر بیعنی نشناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد **تتمه** واما ان القتل لاب
ابا ذر کان ناقلا للاثر الظاهر و سلمان کان عارفا بالسر الباطن و وعاء لا یطیق حمل الباطن
توهم کل الناس سرهم واینجا انحضرت ع فرموده که ابا ذر سلمان را بقتل میرساند جهت اینست که
ابا ذر نقل اخبار ظاهری مینمود و بر حقیقت مطلع نبود و سلمان بر باطن و رازهای
پنهانی دانا بود و حقا که موضع علم ظاهر است طاقت تحمل سر باطنی ندارد بلکه بر اکفر
ولهذا بعضی از عرفا گفته اند که افشاء سر حقیقت محالست و حکم نیست زیرا که الفاظ
و عبارات وفا بیان ان نمیکند و در نظر اهل ظاهر بیان مخالف شریعت مینماید
و مؤید این معنی است قول حضرت امام زین العابدین ع که فرموده ورب جوهر علم
لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما
یأتونه حسنا حاصل معنی این ابیات اینست که بسا علمی هست مرا که اگر اظهار ان کنم و شنوند
از اسرار یکی گوهر هر اینه مرا بت پرست گویند و مسلمانان خون مرا حلال دانند و قتل
مرا که زشت ترین کارهای ایشان است نیکو شمارند و همین که بقدر قابلیت و استعداد
خود از مبدا فیاض بهره یافته و باینجه قسمت و نصیب اوست ساخته و بغیر ان میل و
رغبت نداشته و بسوی اینمعنی در سوره اعراف از حکایت موسی ع بکلامی اشاره
شده و شیخ قدس سره این را بمقام اقتباس نموده و ترجمه اینکه بدوستی که دانستند
همه مردمان ابخور خود را و باتخود دیگری میل نکردند والله تعالی **فصل** رب من علمات
لفظ مشترک است فتارة فی القرآن بمعنی المالک والسید و تارة یاتی بمعنی حذف المضاف
کامر و یاتی بمعنی المعبود ولا شرکة فیه و ذلک مثل قوله سبحانه رب السموات و رب الارض
ورب العالمین نمود بهم و ما تعبدون و مالکم و مولیهم شیخ علیه الرحمه ابن عباس که او را غالی
میگویند عموما خطاب نموده میفرماید که بتحقیق دانسته که کلمه رب لفظیست که مشترک است
چند معنی بس در قرآن عظیم گاهی بمعنی سید و مالک آمده و در مقام دیگر بمعنی حذف مضاف

نازل

نازل شده همچنانکه تفصیلش مذکور شد و همچنین بمعنی معبود ذکر یافت و هیچکس را در او نظر
و نیز گوید در آن نیست و موضع استعمال کلمه رب با بمعنی مثل قول خدای تعالی است در سوره
جاثیه که ترجمه ان والله تعالی اینست که پس از برای خداست جمیع حمدها ان را لنا ابد که این
صفت دارد که معبود اسمانها و معبود زمینهاست و معبود تمامی عالمیانست یعنی
مقصود از کلمه رب در مثل این ایه معبود حقیقی است و بقول وست پروردگار
ایشان و افریدگار ایشان و خدا و نیکوکار ایشان و صاحب اختیار ایشان و مخصوص
است بانحضرت صفت کبریا و عظمت در اسمانها و در زمینها و اوست خداوند توانا
راست گفتار درست کردار **فصل** واما اسم الاله اذا جاء من هذا الباب فانه لا یکون
الا بمعنی حذف المضاف لا غیر و ذلک مثل قوله هل ینظرون الا ان یاتیهم الله ومعناه امر الله
و قوله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا معناه امر الله من حیث لم یحتسبوا یعنی حکم لفظ
الله اینست که اگر جائیکه اسناد حوادث باو شده باشد مثل حرکت و سکون و امدن و مثل
ان پس در این صورت البته مضاف مقدر است و بغیر تقدیر مضاف جایز نیست و ان مثل
قول الهی است در سوره بقره که ترجمه ان والله تعالی اینست که ایا چشم میدارند یعنی انتظار میبرند
انانکه در دایره اسلام داخل شدند مگر انکه بیاید بایشان خدای تعالی یعنی عذاب خدا
در سایبانها از ابر سفید چنانکه قوم شعیب را در یوم الظله و ایضا مثل قول الهی
در سوره حشر که ترجمه ان اینست که پس امد ایشان را خدای تعالی یعنی امر خدای تعالی از انجا
که گمان نداشتند و بجهت ظاهر در این دو ایه مذکوره ایاتیکه از معقول حوادث است
بخدای تعالی اسناد داده شده و ذات واجب الوجود جل شانه منزه و مقدس است
از انکه محل حوادث تواند بود فلهذا تقدیر کلام یا عذاب میباید نمود **فصل**
سر النجاة بالایمان ولا ایمان الا ببرهان والیه الاشارة بقوله هاتوا برهانکم و صاحب البرهان
علی بینة من ربه وهو الیقین لا شک بعده ولیس بعد الهدی ضلال یعنی حصول نجات
و رستگاری بسبب ایمانست و ان تحقق نمی یابد مگر بدون حجت و برهان و بسوی این معنی است
اشاره بقول الهی در سوره انبیا که ترجمه ان اینست که بگو ای محمد بانکسانیکه بغیر از خدای خود را
ملایان اختیار کرده اند که شما در دعوای خود بر حقیت بیاورید حجت و برهان
و مضاد این که منم اینست که بنای دین و ایمان هر اینه باید که بر اصل و برهان بوده باشد

وصاحب برهان در ملت وکیش کسی است که ثابت ومعتبر است بدلیل روشنی از جانب
پروردگار خود شرح وشیع علیه السلام این کلمه را اقتباس نموده از آیه واقعه در سوره هود که افمن
کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه الآیه حاصل مضمون آیه توانند بود که آنکس که ثابت وقایم است
بر بینه که آمده از جانب پروردگار دشان مساوی ویکسان نیستند با آنکه در بینه ودلیل طریق
عبودیت پیمایند ودعوی بنیک مینمایند وبنا بر تفسیر علی بن ابراهیم آن بینه ساطعه که از
از سوی حق آمده امیر المؤمنین است که بحقیقت کامل عین الهدایه وعین الیقین وموصل
بر بهشت برین است وبعد از لمعان انوار شرف رمای دور زعید پس صاحب بینه وبرهان از تشتت
دیوان شک وگمان پیوسته در مهد امن وامان ودر بلد الامین ملت ودین بمشاهده
انوار حق الیقین در آغوش شاهد ایمانست تتمه فالمؤمن الموقن كشارب الترياق فلا يضره سم
ابدا والمقلد بما يعتقد على لسانه فلا يعرف الحق حتى يتبعه ولا يقدر على صرف الباطل ليمنعه فهو
كالمطعوم كلما ازداد علاجا ازداد مرضا او كشارب ماء البحر كلما ازداد شربا ازداد عطشا
یعنی پس مؤمن صاحب یقین مثل تریاکی است که از آسیب زهر پیوسته محفوظ واز نشاه تریاک
شکفته ومحظوظ است وایمان مقلد چون محض قولیست بی حجت وبرهان مثل زهری است
بر باطن که آن ترکاسه رسیده بل وحق را عینا ستد تا بر دین کنند ونمی‌تواند دفع نمود
باطل را از خود دور کرد آنرا پس مقلد مانند طاعون دیده ایست که چون ذره از آن
افزاید مرضش زیاد شود یا مثل دریا آشام جگر سوخته ایست که هر چند آب بیشتر آشامد
تشنگیش زیاد شود تتمه وكذلك المرتاب في حضل هم لا يصيبوا الحق ملجأ عليه من عرايته
لا تتاح نفسه لسماع نقائه كلما تليت عليه آية زاد عيبا وصد مستكبرا لانهم لم يؤمنوا بها من
الازل ولم يزل فلذلك لم يؤمنوا بها اليوم ولم ينقد معه اليوم وكيف يعترفها في عالم الاجسام
الاشباح وقد انكرها في عالم الارواح فهو في عالم الاجسام ممسوخ ومن الارواح ممنوع
وفي سجين مرسوخ لان الجسد تابع للروح واليه الاشارة بقوله ونقلب افئدتهم وابصارهم كما
لم يؤمنوا به اول مرة لان الايمان من ذلك اليوم وشان جماعت مذکوره است شک آورده
مضر عم بکر وعنت نداید بمشاهده حتی اینها از دعا وجانش باده نمیشود دشنید نغمه
احیاء از جناب شقاوت وچون خوانده میشود آیات قرآن نابکار رو روی میگردانند در حالت
ابا وانکار طریق برون میروند بجهالت انکار واستکبار جهة آنکه آیات از روز الست اقرار ننمود

دهینه

٤٠٩

وهمینه چنین خواهد بود ایشانرا بجانست که امروز نگرویده با اهل ایمان مطیع ومنقاد نکردند
وچگونه در عالم اجساد وابدان علامات وآیات توانند بود وحال آنکه در عالم جان آیات را انکار نمودند
پس با بجهت وی عالم اجساد از صورت انسان بگردیده در میان ارواح خط بطلان بر صفحه
جان خود کشیده در طبقه زیرین جهنم مرسوخ گردیده زیرا که بدن تابع جانست در هر مقام ودر سوی همین معنی
اشاره بقول الهی در سوره انعام که ترجمه والله یعلم اینست که میگردانیم دلهای ایشانرا ودیدهای
ایشانرا از دیدن ومشاهده حق یعنی ایشانرا وا نداریم تا بخود هاشان وا میگذاریم تا با اقتضای طبیعت بوده ایمان نیاورند زیرا که نشوند تا که ایمان
محروم شوند از مشاهده وقبول همچنانکه نگرویدند بانند در تحقیق نوبت اول که در روز
ودر قسم شقاوت وسعادت بر ناصیه حال هرکس در آن وقت نقش بسته وازاین قبیل است که واقع در سوره
اعراف که فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل ترجمه والله یعلم آنکه نبودند منکران رسالت که ایمان
بیاورند با چیزی که تکذیب کرده اند پیش از این یعنی در روز الست پس آنکه در آن هنگام بر دل ایشان نقش
گرویده ودر عالم اجسام نیز مطیع ومنقاد گردیدند وهرکه تخلف نمود از آن بجانست که در این نشأ
طریق انکار ومخالفت پیمود تتمه ودلیل قوله تعالی الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق و
معناه یوفون بعهد الله فی ولایة علی الذی اخذ علیهم عهدها فی الازل وقوله والذین یصلون ما
امر الله به ان یوصل یعنی یصلون حب الله بحب محمد وحب محمد بحب علی وحب علی بحب فاطمه وحب فاطمه بحب
عترتها ویخشون ربهم فی ترک الولایة ویخافون سوء الحساب لم یؤمن بجانب محمد یعنی نظر آنکه بنیان
ایمان آورد ودلالت قول الهی است در سوره رعد که ترجمه والله یعلم اینست که صاحبان هوش و
خرد کسانند که وفا کنند بعهد خدا ونمی شکنند پیمانرا یعنی وفا میکنند بعهد خدای تعالی در
علی ع آن ولایتی که فرا گرفت خدای تعالی بر ایشان پیمان از آن در روز ازل پیمان ازلی را ومتصل
میشود که آنانکه در دار دنیا بخدا وبولایت علی ع گرویده اند کسانی اند که در روز الست
بلی گفته اند وایمان آورده اند وامروز وفا به پیمان خود کرده اند ودلیل دیگر بر اینمعنی آیه
دیگر است از این سوره وترجمه اش والله یعلم اینست که خداوندان عقل کسانند که
چیزیرا که امر نموده خدای تعالی بان که پیوند داده شود یعنی پیوند میدهند محبت خدا را
بمحبت محمد ص ومحمد را بمحبت علی ومحبت علی را بمحبت فاطمه ومحبت فاطمه را بمحبت عترت او ومی ترسند
از پروردگار خود در ترک ولایت وقطع صله رحم را در نظر دارند ومی ترسند از بدی حساب تا فرجام که منکلیت
بلی گفتند که نگرویده اند بآل محمد ع تتمه دلیل ذلک ان ... الامیر المؤمنین ع

قال لهم كذبت ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفى عام ثم عرض على المطيع منها والعاصى فانا في المحبين فاين كنت دليل ديگر بر آنکه كفر و ايمان از ذاتيات خبريست كه مضمونش آنست كه مردى امير المؤمنين عم عرض نمود كه بدرستى كه من دوست ميدارم ترا و از جمله محبان توام پس آن مقتداى محبان در جواب آن مرد فرمود كه دروغ گفتى بدرستى كه خداى تعالى جانها را پيش از خلق بدنها بدو هزار سال آفريد بعد از آن مطيع و عاصى ايشان بر من عرض شده بكان يكان مشهور من كرديد و ترا در ميان محبان و مواليان نديدم پس كجا بودى و از مضمون اين حديث نيز مستفاد ميشود كه اطاعت و مخالفت مؤمن و كافر از روز ازل و لطف طينت و اصل ايشانست قال قدس سره و قال ابو عبد الله عم فلذلك

سوخ هذه الامر و من انكر فضل الائمة عم عن عرق و ان كثر صوم و صلوة فان عبادة ابليس اعظم و اكثر فان ذلك ما نفع عند عصيانه و خلافه و لا فرق بين عصيان الرب الكريم و بين العصيان الامام الولى العظيم شيخ عليه الرحمه در بيان حال دشمنان ائمه عم ذكر حديثى نموده كه مضمونش آنست كه حضرت امام جعفر صادق عليه السلم فرمود كه دشمنان ما مسوخ اين امتند يعنى بعد از مردن بصورت مسوخ مبتلا شوند و هر كه انكار كند فضل و ارفع ما ائمه را بر اهل عالم پس انكس دشمن ايشانست و اگر چه بسيار با شد روزه و نماز ايشان زيرا كه عبادت ابليس از طاعت او بيشتر و بيشتر بود و فايده نداد چون معصيت بحق نسبت بحق اسود و اين هم بنده كه نزد ترمو عصيان او بى فايده و ضايع نمود و اين معلوم است كه هيچ فرق ميان عصيان پروردگار كريم مهربان و ميان عصيان امام صاحب اختيار عظيم الشان چه منتهاى امام في الحقيقه طاعت از حق و مخالفتش عين كفر و موجب عذاب و رهنيت فصل ما انكر فضل الائمه من الانام الا السالف الامر منح و لا رد فضل الامر الا من خبث اصله و رسخ فيه انعم الله عليه يحب على و الاقرار بفضله و حبه بين جنبيه و حب صدره منشرحا عنده وصول اسراره اليهم و يجد الشكوك تنازعه و لا بد الانكار تمانعه فقد طاب مولده و عنصره و زكى اصله و مخبره و مظهر انوار قدوسى شيخ رحمه سبحانه بيفرمايد كه از كروه بيشينيان هيچكس انكار فضل و ارفع منزلت ائمه نموده مگر آنكه منسوخ كرديده و از صورت ادميان كنيده و از قبول فضايل ايشان هيچكس ابا نموده مگر آن بدگهرى كه خبث طينت و شقاوت اعمال و ابطال استكبار و عصيان كشيده و بعلت عقيدت و خبث سريرت در اسفل مراتب طبيعت مرسوخ كرديده چه محبت امير المؤمنين محك عيار جمله اصلها و طينتهاست پس انكسى كه خداى تعالى او را محبت آنحضرت بنواخت و در زمره معتقدان صادق العقيده اش منتظم ساخته ان نيكبخت دوستى آنحضرت را در دل خود

شناخت

شناخت و سينه خود را بوصول اسرار آنحضرت شاد و كشاده يافت و ناخن شكوك شبهات چهره ايمانش را نخراشيد و در دست عقول انكار بكيباه نشود معاقوا دش نسبيد پس بتحقيق كه انكس حلال زاده نيكو طينت و پاكيزه سرشت صافي طويتست تنبيه واليه الاشاره بقول ابي عبد الله عم انا نزلنا لاتدعوا الناس الي ما انتم عليه فانه لو كتب هذا الامر على رجل لراتيته اسرع اليه من الطير الي وكره و اسبق من السيل الي حوضه الى دى يعني بسوى معنى مذكورست اشاره بقول حضرت امام جعفر صادق عم كه فرمود مخوانيد و دعوت مكنيد بر دمان را بابشنه طريقه و دينى كه شما بدان ترا ديد ايشان را يا بسبد يعنى بسوى مودت ائمه عم بخوانيد مسوكنيد كه اگر نفس مثبت شده باشد اين امر بر صفحه حال مردى يعنى اگر بر سر خط نوشته قضا و تم محبت را در دل آن كس ثبت نموده بود هر آينه ورا در توجه و اقبال بدوستى اهل بيت شتابنده تر خواهى يافت از مرغى كه بسوى آشيانه خود پرواز كند بجانب اشيان و از سيلى كه دوان كرده تا ميان كوه هاى هادى بيابان تنبيه و لذلك قال امير المؤمنين عم لو ضربت خيشوم المؤمن على ان يبغضنى ما فعل و لو صببت الدنيا على المنافق على ان يحبنى ما فعل و بذلك اخذ الله العهد في الازل لمن لم يزل يعني چون محبت امير المؤمنين عم امريست ازلى كه بسبب مقتضاى طبيعت لازم و بعلت تراكم شدايد ناقرجام خلاف بقواعد شده آن را مهجور نبايد و همچنين عداوت با آنحضرت طبيعى است چنانكه بحسن علاج و تدبير بيست تبديل و تغيير نمى پذيرد كه از انجاست كه آنحضرت عم فرمود كه اگر خيشوم مؤمن را بضرب تيغ آن مجروح سازم بقصد آنكه با من دشمنى كند نميكند و در نزد منافقى همه نواى روح افزاى دوستى نمى سرايد و اگر چنانچه تمامى دنيا را نثار منافق كنم به نيت آنكه مرا دوست دارد هيچ فايده ندارد و طريق وفاق و بهجتى نمى پيمايد و خداى تعالى محبت و دوستى براى من در ازل عهد و پيمان از مردمان گرفته و آن عهد از لى نسبت تغيير و زوال نپذيرفته يعنى آنانكه در اين نشاء بمن ايمان آورده اند همانها اند كه در ازل عهد و پيمان من گرفته اند و آنانكه در نشاء دنيا نفاق و زنديق ورزيده اند همانها اند كه در عهد و پيمان ازلى تبديل نموده و آن كه نفاق و وجه الست بزبان اقرار و بدل انكار داشتند و آن حالت چنانچه استبداد انيند بيفتره از انجاست كه آنحضرت صلوات الله عليه در جواب آن مردى كه اظهار محبت ميكرد فرمود كه ترا در عالم ارواح همچنان محبان نديدم و در ميان ايشان ترا مشاهده نمودم پس كجا بودى كه در جميع دوستان نمى بخودى تنبيه فعليه عرضنا الارواح و عليه يعرض الاعمال في عالم الاجساد

الاجسام وعليه تعرض عند الممات وتعلم مقاماتها بعد الوفاة وتعلم ما تصير اليه الارواح
والبدن عودها عند القيام وهو وليس الجحيم لذلك المقام وقاسمها النعيم والانتقام فضلا
من الله رب الانام وكائن من ذی الجلال والاكرام يعنی پس بنا بر قول آنحضرت ع جميع
ارواح جهان ومنافقان بر او عرض شده در وقت كه نيز شهود وبيمان وجحيمی اعمالشان نيز
بر آنحضرت عرض ميشود در عالم ابدان وبروی عرض يافته ميشود ارواح هنگام ممات وميعاد
مقام ومنازلشانرا بعد از وفات وجحيمی ميدانند حال وعمال اجسام بوسيده را
در روز عرصات ورجوع ايشان بسوی آنحضرت هنگام قيام وآنحضرت ع متولی امور
ايشانست در اين مقام وقسمت كننده است بعضی را به بهشت ونعيم وبرخی را بعذاب اليم واين
مرتبه ومنزلت مر آنحضرت را بفضل خداوند است كه پرورد گار انام است وبعنوان تولیت
از جانب حضرت ذو الجلال والاكرام تتمه فهو ولی الارواح وولی الاشباح وولی الابدان وولی
النبوة وولی الممات وولی الحشر وولی النعيم وولی العذاب وبه لكن بهم والمرتاب الذين يعرفون
علی بن كرون وما اختص الله به من الايات يجحدون ولا عن اياتي يستكبرون وفی علو مقاماته
يرتابون ويستعظمون وبها يكذبون وفيها يلحدون اولئك فی العذاب محضرون وهم محضرون
وعن الرحمة مبعدون پس آنحضرت ع بنا بر ولايت الهيه ولی ارواح وابدان وصاحب اختيار ملك ايشان
وابدان ومتولی حيوة وممات وولی حشر ونعيم وعذابست ووای بر حال آنكسانی كه تكذيب كرده
وشك ورزيده اند در فضائل آنحضرت را قبول نميكنند وانكار ميكنند حق على بآنكه اين انكار داشتم
انكار دارند و بآيات الهيه استكبار ميكنند در علو مقامات آنحضرت شك دارند ونسبت نمودن آنها
نسبت بآنحضرت بزرگ وبسيار ميشمارند وتكذيب وانكار ميكنند ايشان همانكسانند كه در عذاب
ابدی حاضر شدگانند واز رحمت ايزدی دور گشتگانند مطلع شيخ عليه الرحمه سابقا از سوره
روم اقتباس نموده وآن در شان مخالفان ومنكران اهل بيت ع نازل شده اول آن آية
اينست كه واما الذين كفروا وكذبوا باياتنا ولقاء الاخرة فاولئك فی العذاب محضرون
يعنی واما آنكسانی كه كافر شده اند وتكذيب آيات ما ولقای آن سرای كرده اند پس ايشانند كه در عذاب
الهی حاضر شدگانند تتمه فلو ان احدهم عمر فی الدنيا ما دارت الافلاك وسبحت الاملاك
وحج الف حجة وكان فی ايام مقبلا علی الصيام والقيام وكان له من الحسنات بعدد ورق الاشجار
ومن الطاعات بوزن وزن الصغار ومن البركات بعدد قطرات الامطار ومن الخيرات بعدد

مافی القرآن حرفا حرفا وبعدد كل حرف لفظا لفظا وقرأ كل كتاب نزل وفهم كل خطاب من العلم والعمل
ولحق النبيين وصحب المرسلين قائما تام فی الصافين وقتل شهيدا بين الركن والمقام ثم انكر من فضل
علی حرفا وارتاب فی فضله واخفی لم يرفع لعنته سعدا ولم يزد ومن رحمة الله الا بعدا الخبر شيخ ره در
مقام ايراد نموده خبريست كه ائمه هدی ع بان تصريح نموده اند وخلاصه مضمون اينست كه اگر كسی
از بندگان زندگانی دنيا بعدد دوران دنيا مادام كه افلاك در گردش باشند وفرشتگان بتسبيح كنند
هزار حج بجای آورده باشد ومدت عمر خود بروزه وقيام واقدام نمايد وبوده باشد از حسنات
بعدد برگهای درختان واز طاعات بوزن ريگ بيابانها واز سنگريزها بعدد قطرهای باران كه از آسمان نازل شده
واز خيرات بعدد حرف حرف قرآن وبعدد هر حرفی هزار هزار وهر كتابی كه از آسمان نازل شده باشد
خوانده باشد وهر خطابی از علم وعمل فهميده باشد ومرافقت با جميع پيغمبران نموده باشد
ومصاحبت تمام رسولان را دريافته باشد وبر پهلوی ايشان در ميان صف ايستادگان اقامت نموده
باشد ودر ميان ركن ومقام بدرجه شهادت رسيده باشد وبعد از اينهمه نيكيها اگر حرفی را
از كتاب فضل علی ع انكار كند ودر باب آنجناب شك نمايد وپندار وورد وفضل او را بپوشاند
البته هرگز كسی در روز قيامت در بنا بر هيچ فردوسی وسعادت ونيفزايد او را بجز دوری وشقاوت
از رحمت بغايت ومويد اين حكايت خبری كه بسند معتبر از حضرت پيغمبر مرويست
اينست لو عبد الله عز وجل مثل ما قام نوح فی قومه وكان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبيل الله
ومد فی عمره حتی حج الف حجة علی قدميه ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوما ثم لم يوالك
يا علی لم يشم رائحة الجنة يعنی اگر جنابچه پرستيده شود خدای عز وجل چندانكه در ميان
قوم خود نوح ع قامت داشت وآن عابد را عقد اركوه احد طلا باشد كه در راه خدا
تصدق نمايد وچندان زندگانی كند كه هزار حج پياده بجای آورد وبعد از چندين خوبيها
ميان صفا ومروه بناحق كشته شود وتولا ودوستی نداردای علی نجيبی كسی با تو اينهمه خوبی
بوی بهشت نخواهد شنود واهل نجات ودستگاری نخواهد بود فصل الله تعالی
فی علاء كبريائه وعظمته ليس كمثله شیء وهذا من مقتضيات الربوبية والحضرة المحمدية فی كمال رتبتها
وتقدمها علی المخلوقات ليس كمثلها شیء لانها الخلق الاول والولاية فی سر عظمتها وتقدمها
فی الكائنات وحدها المأخوذ علی سائر البريات تقبل بعد النبوة ليس كمثله شیء لانها احتوت علی سر
الحضرة الالهية وسر النبوة المحمدية الذی ليس كمثلها شیء وسر من ليس كمثله شیء والعارف بهذه الاسرار

المحتجب بصوره الثمار المقتبس لجذوه الانوار المحتجب للتکذیب بالانکار لیس کمثله شیء فی سیره الی الله و فی
بالهداة الابرار یعنی بودستی و راستی که خدای تعالی در جلال کبریا و عظمت خود بی مانند است
نیست مثل و شبیه او هیچ چیز و این از مقتضیات و لوازم ربوبیت است و حضرت محمد نیز در کمال
رفعت و تقدم که بر تمام مخلوقات دارد بی مثل است نیست تا هیچ امکان هیچکس مثل او نیز که
آنحضرت بی مثل است که از جناب احدیت عز شانه صادر شده و بصفت اولیت بغیر از حضرت واحد
دیگری موصوف نتواند بود چه آنجناب صورت حضرت واحدیت جامع جمیع کمالات
الهی و کتاب واضع میزان میزان همه اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی است عالم و علویات
سوای اجزای تفصیل او آدم و در میان مجمل برای تفصیل و چنانچه فرموده که من سید ولد آدم
و هر که در تحت اوست در زیر لوای منست نظم آنجا و لشکر بپا از جیب غیب / بود نور جان
او بی جهد و ریب / بعد از آن از نور مطلق زد علم / گشت عرش و کرسی و لوح و قلم / یک علم از نور
پاکش عالمست / یک علم ذریت است و آدمست. میان او و میان حق عز شانه هیچ واسطه
چنانچه فرموده اول ما خلق الله روحی او نوری محبوب جناب او و واسطه فیض او بر کل
و مقصود از همه افعال او وست که لولاک لما خلقت الافلاک بلکه گوییم که نیست در تمام
عالم مثل و مانند شخص پاکش / احمد که سپهر لولاک امر / جائی است که لا انبیاء بپای آمد
یکجا ذیل مجموع نبوت و شرفش / لولاک لما خلقت الافلاک آمد / و همچنین ولایت که بمعنی حکومت
الهیست آن نیز در حیز عظمت و تصرف در امور کائنات در آن عهد یکتا نبود او در ازل
گرفته شده از ادوار بقبل از خلق بنی آدم یگانه گوهر که نیست مثل و مانند او هیچ فرد سلسله
و سلسله بنی آدم و این گوهر که انما هو دره التاج سلطان سریر کرامت قهرمان اقلیم شهادت
واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب اسرار
اسما و صفات الهی لایق مرتبه خلافت و پادشاهی منصوص بنص من کنت مولاه فعلی مولاه
مخصوص بفیض ما انتجیته و لکن الله انتجاه امیر المومنین علی بن ابیطالب که جامع سر الهی و حضرت رسالت
پناهی است و مذکور شد که حضرت محمد بی مثل و مانند است پس جامع سر که گوید بی مثل و
مانند است او نیز بی مثل و مانند است و همچنین کسی که شاهد این اسرار باشد بدیده بصیرت دیگری
در حد نقد دانش بوسته تو بیرا از این میوهای ابدار چید و در بستان خیال شمع کافی
این انوار برا زاخت دخو خانات شکسته لا از آن تعلیل نادر صحبت سوخته اینان

عارف

۴۱۳

المحتج علیه الحجج

شل و مانند است مطلع
عارف از چند در سر و توجه بسوی و معرفت اسمهوری بی
در این مقام الا دعوی و دراست بر انجماعت کلا و لا غالی دانسته اند و بیندا شته اند که او علی را
خدا میدانند و لهذا اظهار عقیده خود نموده فرموده که الله تعالی در جلال کبریا و عظمت بی مانند
است و هر که او را در صفت امثال و اقران باشد معبود نتواند بود و همچنین بر رد است
کسانی که مخالفان دین را مثل امیر المومنین شمرده اند و ایشان را لایق مسند خلافت کرده
ولایت الهیست دانسته اند و لهذا اشاره نموده بانکه ولایت امریست که جامع سر احدیت و
سر نبوت و هر یک از آنها بی مثل و مانند است پس کسیکه مجموع این دو سر موصوف او
در مرتبه ولایت منفرد و یگانه موسوم و معروف خواهد بود پس کسی را مثل آن حضرت دانستن و
دیگری را شایسته مسند خلافت شناختن محض شرک و کفر است چنانکه حق تعالی فرموده بانک
کو لئن اشرکت لیحبطن عملک ترجمه بر طبق تفسیر ابن ابرهیم آنکه اگر کسی را در امر خلافت با علی
کردانی و دیگری را مثل و مانند او دانی هر آینه ضایع و تباه شود عمل او کردار تو و این خطاب
بحسب ظاهر با نبی است و لکن مقصود با کذات از خطاب امت است و مؤید این تفسیر
خبری که بسند متصل از حضرت پیغمبر منقول است و آن اینست که ان الله خلق علیا علما بینه و
بین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا و من جهله کان ضالا و من انکره کان کافرا و من نصب معه غیره فهو
مشرک ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی و راستی که
خدای تعالی با فریدن و قرار دادن علی را علامت و نشانه هدایت میان مردمان بسبب که او را
شناخت مؤمن اکامست و کسی که جاهل منزلت و مقام اوست کمراهست و انکه انکار
نمود کافرست و کسی که دیگری را با وجود او قرار داده شریک خلافت و شفاعت در مرتبت
بدرستی و راستی که خدای تعالی نمی آمرزد آنرا که شرک آورده شود با و و می آمرزد غیر آن را
برای کسی که خواهد و وجه شرک بودن آنست که دیگری را با وجود آنحضرت با وجود امامت
منصوب ساز و این است که تعیین نبی و امام از خواص الوهیت است و مختص بحضرت احدیت
و حصول نفع در باب امیر المومنین سبیل الهی و تصریح نبوی در جمیع و ضح ظاهر تر با مثبته
بلکه اگر برای های فاسد کاسد حق بشر محض امر تعیین کاسد و را مینماید خدای و
بخلاف آنکه لطف دائم او را انستلزم و همچنین خود دادن امر الوهیت در ربوبیت با حق شریک ساخته
و این محض کفر و عین شرکست پس معلوم شد که مثل و شبیه آنحضرت در همه مکان ناپایت

همی و فنا وی با انجناب ولایت مآب بغایت نایابست که قوله هل یستوی الذین یعلمون و
الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب **مطلع** بباید دانست که حرف کاف در لیس کمثله زائد آمده
کاف حرف تشبیه است و لفظ مثل یعنی شبیه پس اگر کاف زائد نباشد معنی این بود که نیست مثل مثل او
هیچ چیز و این مؤدی بتناقض که اثبات مثل و نفی او است و این کفر است و بعضی گفته اند که کاف
بمعنی خود مستعمل است و لیکن لفظ مثل زائد است و این نیکوتر است در کلام عرب مثل هذا بر سبیل مبالغه اند
قول الهی در سوره بقره که فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا یعنی پس اگر ایمان آورند بانچه شما
گرویده اید تحقیق که هدایت یافته اند یا آنکه لفظ مثل بمعنی خود مستعمل و از قبیل مثلک
لا یبخل است که مراد نفی بخل است از مخاطب بطریق مبالغه چه این کلام تنزیل است که گفته
باشند که هر که موصوف بصفت فضل و حسن سجیت است چون تو البته بخل نمی ورزد پس درین
کلام نفی بخل از مخاطب شده بدلیل و برهان زیرا که این سخن در قوه آنست که گویند تو بخیل نیستی
بجهة آنکه در ذات تو چیزی هست که منافی بخل است پس بنا بر این معنی لیس کمثله شیء اینست
که نیست مثل کسی که او بصفت قدم و صمدیت و غنا بالذات و وحدت متصف است بجهة آنکه اتصاف
منافی مثل داشتن و موجب تعدد و یگانه بودن است پس نفی مثل از حضرت احدیت شده
بر بنیه برهان و هیچ فرق نیست میان آنکه گویند لیس کالله شیء و آنکه گویند لیس کمثله شیء
بجز آنکه ثانی ابلغ است والله اعلم **فصل** سبحان الملک النور الذی تجلی فی الاشیاء فظهر
و تجلی عنها فغاب و استتر تقدس عن الزمان و المکان و تعالی عن الحدوث و الحدثان
تنزه عن الحلول و تعالی عن الانتقال عن الصورة و المثال تجلی بجماله عن کل الخفایا فاستتر عن ظهوره
غائب حین ظهر بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه از جناب احدیت جل شأنه نفی مثل و شبه نمود اکنون
در تنزیه و تقدیس الهی شروع نموده میفرماید که پاک و منزه است از جمیع نقص و عیب آن پادشاهی را
که تمامی اشیا با او بپا است و جملگی اعیان کون و مکان از فیض جود او هویدا است در
مرات ذات جمیع اشیا جلوه نمود و خود را آشکارا ساخت بظهور و تجلیات قدس هویت
از همه چیز پنهان گردید و باین وجه از همه غایب و مستور در ذات قدیم مقدس است از کون
در زمان و مکان و بوجوب ذات متعالی است از نقص حدود و حلول حوادث و دوران
پاک و منزه است از حلول در اشیا حال آنکه نیست در هیچ چیز آنکه گفته اند فی هو و خبر
لم یحل فی الاشیا فیقال هو فیها کائن و لم ینأ عنها فیقال هو منها بائن **نظم** هیچ چیز [illegible]

دوم

٤١٣

رسم از خویش که ایمن تماشای کسی و زخویش که خود شیفته او و تماید سبوان کرد نه هر دیده
تماشای کسی بود ز نور خانه نگار و جلوه آن ماه کجا بود و خالی است هر دیده و دل [illegible] کسی
رشته وصل از نیک چشم زدن میگسلد نگران باش چو نرگس تماشای کسی و تجلیش مقدس
است از حرکت و سکون و انتقال و از حلول صورت و مثال از فروغ جمال الهی از جمیع جهات
جلوه نموده و بمنصه ظهور عیان رسیده و بکمال ذات بعلو صفات از همه جهت روی استتار
پوشیده و در عین ظهور پنهان گردیده بل و پنهانی است که ظاهر گشته با آیات روشن و
شده در عین ظهور بوجود **نظم** جهان جمله فروغ نور حق دان / حق اندر وی ز پیدایی
پنهان / خود نور حق نیست تابنده از روی / بر او از بهر او چشم دیگر جوی / ظهور جمله اشیا
بضد است / ولی حق را نه مانند و نه ضد است **مطلع** در بیان آنکه یعنی نور بباید دانست که نور
متعارف کیفیتی است که باصره اولا او را ادراک نماید و بتوسط آن سایر مدرکات را در می یابد
چون کیفیتی که از نیر اعظم با جرام کثیفه میرسد و اطلاق نور باین معنی بر خدا و نور
شاید پس بنا بر این در قول الهی که الله نور السموات و الارض تقدیر کلمه و باید کرد چنانکه صاحب
کشاف گفته و آن یعنی ذات است که خدای خداوند تجلی منفرد است و نور آسمانها و زمینها است یعنی
از اجزای عالم هستی در فضای احدیت بر [illegible] و از باعث وجود آنند جمله
منیر است یا لفظ نور را بمعنی منور باید گرفت یا بمعنی که الله منور السموات و الارض
خدای روشن کننده آسمانها است بملائکه مقربین و نور دهنده زمین است بانبیا
و مرسلین یا روشنی بخش است دلهای ساکنان سموات با نور معرفت و صفا بخشنده
جان قاطنان زمین است بشعاع شمع عرفان و طاعت و بر همه قیاس است قول شیخ
که فرمود سبحان الملک النور و بعضی گفته اند که منور بمعنی مدبر است یعنی امور اهالی آسمان
و زمین شد بر بینه نظر و تقدیر بلا تغییر او است که همه آسمانیان و زمینیان را بوجه تمام
با نظام ساز دو مجموع را عطیه کل مرتبه از وجود نوازد از فیضان جانب احسان تو
هر جا همه کس کار خود ساخته ز همی لطف عمیم و بر هم نور را بمعنی مدلول گرفته اند چه هر دلیل
از دلائل قدرت و بدایع حکمت که در دوائر سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلیلی است
لایح و شاهد ثابت بر وجود قدرت و حکمت او / ففی کل شیء له آیة / تدل علی انه واحد
و از ابن عباس منقول است که گفت نور یعنی هادی است یعنی راهنمای اهل آسمانها و زمین است

که هدایت مخلوقات او بهمتی خود راه برند و پادشاه رعایا را بمصالح دین و دنیای خود باز شناسند
و خواجه سهل انماری گوید مراد بهجت و سرور اهل آسمانها و زمین است و سرور بی انور نباید
بواسطه آنکه روشنی باعث بهجت و مسرت و شادی کی سبب خشنودی هست است ایجاد تجلیات ظهور
الهی سبب ابتهاج و طرب از قبیل اطلاق اسم سبب است بر مسبب و نزد محققان و ارباب ذوق و عرفان
نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات برو ظاهرند و ظهور او قبل از همه اشیاست و منشأ پیدایی
ماسوا است اگرچه ترا از آن خبر نباشد و توضیح این سخن عنقریب میشود و الله اعلم مطلع در بیان
جهة تجلی حق در مظاهر اشیا حضرت حق سبحانه و تعالی بذات خود مستغنی است از همه عالم و عالمیان
ولیکن اسما او نامتناهی الهی مقتضی آنست که هر یک را مظهری باشد تا آن اسم در آن مظهر بظهور رسد
و مسلم است که ذات حق تعالی شانه در دو مظهر بنظر موحد جلوه کند مثلا الرحمن الرازق القهار
الملک هر یک مسمی اینها از اسما حق سبحانه و تعالی و ظهور او با راحم و مرحوم و رازق و مرزوق و قاهر
مقهور و مالک و مملوک تواند بود تا در خارج راحمی و مرحومی نباشد رحمانیت حق ظاهر نگردد
و همچنین در رازقیت و قاهریت و جمیع اسما لا بل این تا سوای یکی پس بسیط بود و تجلی خود را بهر یک
موجوده طلب اسما حق بود مثنوی پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرات آگاهی حق
خوبرویان آینه خوبی او عشق ایشان عکس مطلوبی او تا بر تو بفاد نشان تمام ... ادراک
ولیکن تجلی در مظاهر کون و مکان جمیع نامتناهی اگر بوصف حسن و کمال آراسته هر آینه ظاهر بود حق
و بیوتی سیاست و اگر بصفت قبح و کراهت بر اسفل از جانب ماست که ما اصابک من حسنة
فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و چون همه اسما در تحت حیطه اسم الله است
جامع جمیع است و همه محیط است بل ... اقتضاء مظهر کلی کرد که آن مظهر را از راه جامعیت
با اسم جامع باشد تا خلیفة الله بود در رسانیدن فیض و کمالات از اسم الله بما سوا
و آن مظهر جامع حقیقت احمدیه محمدیه است که خزینه اسرار الهی و مکمن شیونات نامتناهی است
بل خزینه کل وجود و مفتاح خزاین جود است بل تا اینجا بود که حضرت وجود مطلق از سما
غیب الهویة و سیر اطلاق و احدیت در مرات حقیقت اول ما خلق الله که مقام واحدیت
است جلوه نمود و بواسطه او در زوایای تعینات و مجالی تخصصات اسما و صفات تجلی کرد
و حسن خود را در آینهای مختلفه نمود و هر آینه بصورت و مناسبت خود جمال و کمال
خود را نمایند بهره یابد که حسن خود را در آینه ببیند که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت

الخلق

الخلق لاعرف باینجا بجماد قوم در ساحت هستی هر ذره از ذرات کاینات پیدا و مجلا است
و بوجوب ذات و غنا مطلق از لا یزنی حدوث و حادثات بلند و متعال است نظم زین
هر کجا مینگرم روی تو هست همه ۶ هر طرف میگذرم روی تو هست همه ۶ اشکارا بجهان عین تو کیست ۶ زین
پرده نهان عین تو کیست ۶ باطن و ظاهر عالم همه تو غایب از دیده و حاضر همه تو مطلع در بیان است
غیب و ظهور هستی حق در بعضی رسائل حق الیقین آورده که هستی حق عز شانه پیدا تر از همه
ربها که او بخود پیدا است و پیدایی سایر هستیها بخود است که اسم نور السموات والارض
همه عالم نور اوست پیدا ۶ کجا او گردد از عالم هویدا ۶ زهی نادان که او خورشید تابان
بنور شمع جوید در بیابان هر اینجا هستی عدم محض است و هر ادراک هم هستی است
هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه را ادراک کنی او هستی مدرک شود گر
جدا از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه دیدن مبصر بواسطه
نور دیگر چون ضیا صورت نبندد با آنکه ضیا از غایت ظهور دو مخالفت عین شیء مبصر است گرچه
بیننده از ادراک آن غافل میشود و به نیست ضیا معلوم میکرد که در ورای آن اشیا
دیگر محقق و معلوم بوده که شعاع و ضیا است همچنین نور هستی حقیقی که محیط جمیع ممکنات و موجودات
ذهنی و خارجی است هر وقت و ادراک شیء با ادراک او محالست اگرچه از این ادراک
بیخبر است و آن غفلت به نسبت دوام ظهور است که اگر بفرض این نور نیز چون ضیا گاه غایب شدی هر آینه ظاهر
کشتی که در وقتی ادراک موجودات امری دیگر که آن نور وجود حق تعالی است نیز مدرک بوده
رباعی هستی که بنور خود هویدا است ۶ چه نور ذرات مکونات از او پیدا شده ظهور ۶ هر چیز که از فروغ او
انتده ور ۶ در ظلمت نیستی بماندی مستور ۶ این هستی از ذات مقدس منشأ ظهور همه اشیاست
و از دیده ادراک خلق تعلق ذات پنهان نا پیدا است از ظرف زمان و مکان بینیاز و مستغنی
و مع هذا هیچ دل و جان از او خالی نیست هم جا های عالم از او و تهی است خواه نفس و خواه فراز
و ابواب وصول از حضرت سفلی نشان از طرف بر روی همه باز هیچ سالک راهی بیرون نیامده و حال
آنکه شعاع شمع روشن از همه یافته و در هیچ پرده نیست تا شود نوای عالم پیداست از تو و خالی است جای تو
و در کتاب ... صحابه از حضرت امیر المومنین عمر روایت که شخصی از آنحضرت از وجود سید انبیا کرد
الله تعالی پرسید و آن شخص طلب سید دو حضور سالکان را آن تشویش باطن ... مشتعل گردید پیش سید
آتش کدام است سائل تامل نموده گفت همه وجوه و اطراف آتش روی آنحضرت علیه السلام فرمود

که اینستی که مخلوق و مصنوع است روی او را بهیچ وجه نمی‌توانی دانستن و جز ازینکار او را بجهت میتوانی
بل نگاه او وجه او سه چنانکه و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی از برای خداست
مشرق و مغرب پس بهر جا که روی کنی همانجا روی خداست بهر طرف که رو کردیم رو بسوی تو دیدیم هر کجا
که رسیدیم عکس روی تو دیدیم **فصل** بنوة و امامة و فی الامامة وقع الاختلاف و الیه الاشارة
بقوله ما اختلفوا فی الله و لا فیّ و انما اختلفوا فیک یا علی فالاسلام و الایمان نعمتان ظاهرة
مشکور و مکفور ظاهر و باطن فالاختلاف فی الامامة نابع عن ظاهرهما و اهما معرض و الی
عن اسرارهما منتفض یعنی از مذهب دین و اسلام یکی نبوت و ان اقرار است بلسان در
زبان بنبوت حضرت رسول صلعم و دیگری امامت که اقرار است بدل و زبان بامامت میان
امیر المؤمنین و اهل اسلام را در باب نبوت نظر ما اختلاف نیست بلکه در مرتبه امامت میان
اختلاف بهم رسیده و بهمین معنی اشاره است بقول رسول خدا که فرمودند اختلاف نمود
مردمان در ربوبیت خدا و نه در نبوت من یعنی این نیست که در باب تو تخلف شد ولی علی
بل اسلام یعنی اقرار بنبی نعمتی است ظاهر که بهمه مردمان ظاهر و منکشف گردیده و اما یعنی تصدیق
امامت نعمتی پنهان و پوشیده و بجز خواص کسی بان نرسیده و چنانکه حضرت رسول صلعم خبر داده بود
اختلاف امت در امامت بهم رسیده و فضل این نعمت بهر دو نهم نرسیده بود شما از خبث طینت
از انوار ظاهره امامت بهره نرسیده اعراض کننده اند و دوستان بتفصیل فهم اسرار حقیقیه ان تعجب دارند
و در محبت اند و ایشان نیز در حکم منکر اند علی بن ابرهیم در تفسیر خود اورده که بحضور در
حضرت امام جعفر صادق عم خواندند و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة تمام کرد بر شما نعمتهای خود
ظاهری و باطنی آنحضرت فرمود که این قرات و علیه است اما ما چنین میخوانیم و اسبغ علیکم نعمه
ظاهرة و باطنة تمام کرد بر شما نعمت اشکارا و پنهان خود را فاما نعمت ظاهری پیغمبر است و آنچه
باو امد از معرفت و توحید الهی تعالی شانه و اما نعمت باطنی موالات اهلبیت و عقد محبت
موید این معنی است قول الهی که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی چه اکر نعمت در اینجا نبوت
است که بر همه کس ظاهر بود و چون ولایت اهلبیت را بان انعام داد نعمت را تمام کرد و دین را کامل
ساخت پس ولایت ایشان عم نعمت پنهانی باطنی است که بان کامل افتاد دین و تمام شد نعمت رب العالمین
تتمه فاعداؤه لفضله یکذبون و اولیاؤه لاسراره ینکرون و العارفون به یسلکون النجاة زاکین
و اهل التوحید بر جنوا التحقیق من حبه بالکؤس سکاری و هم ساحون و اسمهم العالون و هم العارفون

پس دشمنان انحضرت عم تکذیب فضل او نموده میکنند و دوستان نیز بعلت نادانی انکار اسرار مسئله
و عارفان نیز همه برکشتیهای نجات سوار و بفیض عرفانش همگی عافیت مدار و اهل توفیق از ارباب
تحقیق باده نوشان اندوه از نشاه سرشار محبت همگی مستان و جرعه نوشان و اسم ایشان در میان
مردمان غالی است و حال انکه ایشان انکار کرده و الاشان که متصف بوصف غالی **تتمه**
و سکرهم انهم عرفوا ان علیا مولی الانام و ان له الحق علی الرب السلام و علی سید الانام و علی البیت
الطاهر و علی الشرع و الاحکام و علی الرسل الکرام و علی الملائکة العظام و علی المؤمنین فی القیام و علی
الحشر و دار الانتقام و علی الخاص و العام و معنی ایشان اینست که دانسته اند که علی عم و دوستی
است با همه مردمان و او را حق هست بر خدا و نبی که سالم است از عیب و نقصان و محبین
حق دارد بر سید امبیات و بر بیت الله الحرام و بر شرع و احکام و بر فرستادگان کرام و بر
فرشتگان عظام و بر جمله مومنان در روز قیام و بر بهشت و خانه انتقام و بر جمیع خاص و عام
تتمه فان کبر علیک هذا المقام فقد ورد فی صحیح الاخبار عن الائمة الابرار الذین صحبهم الفوز
الاکبر ان حق المؤمن عند الله اعظم من السموات و الارض و من الکبریت الاحمر فاذا
کان هذا حق المؤمن فکیف حق امیر المؤمنین پس اکر بزرگ نماید و گران اید بر تو این منزلت
و مقام از برای انحضرت عم پس باکی نیست در اخبار صحیحه که منقولست از ائمه ابرار ان امامان
که دوستی ایشان فوز اکبر است وارد شده که حق مؤمن نزد حق تعالی بزرکتر است از اسمانها
و زمینها و از کبریت احمر و هر کاه اینکه مومن کوچک باشد حق مؤمن پس چه خواهد بود
و چکونه بیان توان نمود حق امیر مومنان **فصل** اما حضرت علی عم فان ساعده و صارمه
ثابت قناة الدین بهما ان الناس لهما علی العالمین و الیه الاشارة بقوله ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین و هذه ضربة واحدة بسیفه فی اثم قامت منار عمل الجن و الانس اما
حق انحضرت عم بر جناب مقدس سوا بیدی عز شانه از دین راه است که بساعده بازوی و
قائم شد لوای دین و ایمان و مطیع و منقاد شد بندی مردمان ازبرای هریک و کار
و بهمین معنی اشاره است بقول رسول خدا در وقت کشته شدن عمرو عبدود که ضربت
علی در روز خندق افضل است از عبادت جن و انس چه اسلام قوت و رواج یافت
... بایت و ام القری مسلمانان بحسن سعی و تدبیر از هجوم لشکر کفر و طغیان تاراج نیافت
و این یک ضرب شمشیر همت و ... خدا و ندها لمیان که بار بی یکه زبان دنیا بعبادت

بی مقدار باقی اما اکر از انحضرت بظهور امده از دایرهٔ حساب بیرون و از حد شمار بغایت افزون

است نظم زهی شهریار بلند احتشام / که از تو بنیاد دین یافت نظام / سپهر بلندی و در کوه تمکین غضنفر

دردو ای دم ذوالفقار تو جوانمرد یشی معنی لا فتی مبین ذات او سر دین مبین بجز ذات او

شه همتی الیقین / نه ما نند طاغان اطلنی ز ضرب مینا دخم است / ز یک ضربت او زخند قنست تتمه واما حقه

علی الرسول فانه ساواه بنفسه واساه بمهجته وخاص ونزل الغمرات وکشف عن وجهه الکربات

وهو اسد الله الباسل و لیثه الحلاحل اما حق انحضرت بر رسول ع اینست که بنفس خود با او

مساوات و موافقت نموده و بجان او فدا کاری نموده و در خدمت او خود را

بر دریاهای محنت انداخته و جهره خاطر نبی را بصیقل دوستی از غبار کدورت پرداخته

بلی و شاه انحضرت در غایت شجاعت و سپهبد دین متمکن بر فراز مسند شرافت و شایستگی

تتمه واما حقه علی الاسلام فانه اعز و شید قواعده و اخضع صنادیده و صدق

الاناقل بایدیه واما حق انحضرت ع بر اسلام اینست که بر بزرگی صحابه هدایتش و لادتش

اسلام سنی و مسیلاب بر شجاعات عام اما متشکل اسلام حرم و بنا داب و بر ستکاه

نعتهای تمام بر سفره زنده کانی خاص و عام مهیا کشیده بالت پرورد تتمه واما حقه

علی الشرع والاحکام فبه وضحت الدلائل و حققت المسائل و ظهر البرهان وحلت المشکلات

اما حق انحضرت ع بر مذهب شرع و احکام اینست که بتوسط ان عالی مقام دلائل دین مبین

کر بیشوایان اهل یقین شد ان عکس غیب بظهور پیوست و مسائل شرع که در عرش تحقیق بود

کرسی نشست بفروغ نیر هدایتش ظلمات کمراهی نابدید و طراوت دلائلش شبه اشکال مضمحل کردید

تتمه واما حقه علی البیت الحرام فانه ابرهیم دعه شیوخه و علی شرفه و شرفه و ابن دفع الزحف

دفع الزحف واما حق انحضرت ع بر بیت الله الحرام اینست که اکرچه حضرت ابرهیم بنا و کردید

غرفه او را بلند ساخته ولیکن علی ع لوا و شرف او را بر افراخت شاه بیت سفینه کعبه

و زینت صوری و معنوی منزل شکوه اینده لمولفه ز خانه کعبه امده سوی جهان جون نام خدا

دلا بید بزبان ببین بلندی درن بمرتبه شرافت بروفق تو انور سید و با هم طرف نسبت تو شد

کردید تتمه واما حقه علی الرسل الکرام فان بیه کانوا به یبتهلون و بحکم لو اشهدون

دعوا عند القیام و الظهور و سرهم فی الاسلاع و قبل الظهور واما حق او بر عالی مقام بر ذمه

پیغمبران کرام اینست که بسبب وی صاحب دین بودند و بوسیله او کواهی میدادند و معنوی

خوانده

٣١٦

خوانده شد نه هنکامیکه از زینت پدر هاشان کشیده شد نه بعد خطاب الست کفتند و انحضرت ع

کوهر پنهان صدف هستی ایشان بود و وقتیکه بدار اصلاب بی رها شان بود نور محمدی

ایشان را خوش شوقت و مسرور ساخت هنکامیکه بظهور وجود امدند جه نوح ع را از طوفان

نجات داد و موسی ع را در رسالت بسوی فرعون دریافت و در دریا راه جست و شکافت

و با حضرت ابرهیم ع رفیق بود و بزبان حضرت عیسی تکلم نمود و موید انبیا است جزءی که از حضرت

رسول مقام مروی است و خلاصه مضمون ان اینست که فرموده که ای علی تو با من انبیا را و عیانا

و با جمیع انبیا بوده مخفی و پنهان والله یعلم تتمه واما حقه علی المؤمنین فانه جنیهم الاعمال

و تبلغ الامال اما حق ان تبلغ اصحاب ایمان بر ذمه مؤمنان اینست که بدوستی او

کرده میشود اعمال هم بحجت او صوت می بندد و بلوغ بامال و امانی میکردد و متاع عمل ایشان

حضرکه انما یرحب اهل بیت باشد هر اینه بمنظر محاسبان دیوان جزا تمامی کردار ایشان

قبول یافته و بشرف فلاح و رستکاری سرافراز شوند و الاعم الدوام با شغل ندامت و شرمساری

و میکرار نیز جون مؤمنان ببرکت محبت حضرت در میان بار با اشکال محافل عزت

زینت کرامت و اثر لطف و رحمت اختصاص یابند از نجاست که حق انجناب بر مؤمنان

عظیم و منتش بر ایشان بغایت جسیم است که تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم تتمه واما حقه

علی الملائکة المقربین فانه هو المؤید الذی علمهم التسبیح و قد سبقهم ودوام القدم من الذکر

واما حق ان عالی مقام بر عرشیان و فرشتکان مقرب اینست که او ست ان نوری

که بایشان در ازل درس تقدیس و تسبیح اموخت و در رواق قدم جبرئیل ایشان جراغهای ذکر

و تمجید بر افروخت جه بدلالت اخبار صحیحه هنوز حضرت عزت بمقتضای حکمت بالغه نقش

قدرت اشیا بر صفحه اختراع ابداع نکشیده بود و قابله رحمت اطفال مهد عدم را از

ارحام غیب بفضای نکوین پرورش نساخته بود که ان هو مسیح بلذت تسبیح و تنزیه اشتغال

نمایند بود یعنی نه از مخلوقات بودی و نه از موجودات کفتکوی در میان عالم بود و نه دید

نه از جسم دانی و نه از جسم جانی و نه از بالا و پستی خبری و نه از ان الوهیت اثری نه از

ثریا کمانی و نه از ثری نشانی که نشاه هبا از بلندی پرواز نور معدن سرجهرو علام بجناح نجاح

در فضای هویت و هوای عزت جون شمع نوبت طیران مینمود و افتاب انوار ایشان

نه از عظمت و جلال الی معارج قرب احدیت درخشان بود نظم هنوز عالم و ادم نبود و نام

کرد و سرا پا صورت جلیس حق بودند بنور جود و کرم در ضیافت ایجاد همه طفیل وایشان اتمام
مقصود بود تتمه واما حقه علی جنات النعیم ودرکات الجحیم فانه یجیز هذه ویلج هذه
هذه علیها واما حق آنحضرت بطبقات بهشت و دوزخ آنست که بهشتیان را فراهم می آورد
وایشان را به بهشت می رسانند و دوزخیان را جمع میکنند وایشان را به دوزخ میکشانند تتمه
واما حقه علی الخاص والعام من سائر الانام فانه لولاه لما کان الانام العلة فی وجودهم و
الفضل فی موجودهم واما حق آنحضرت بر جمیع مردمان از خواص و عوام آنست که اگر
آن مهر سپهر جود نبودی هستی ایشان از صفحه مکان رخ نمودی زیرا که آنحضرت است علت
غائی در وجود ایشان و اوست فضل الهی در موجود ایشان یعنی دیگر هر یک از افراد
بشر او را مانند و ایشان بمنزله هیاکل و در گنجینه وجود شان گوهر سریست جای
دل المؤلف عشق از نبود عالم همه خرابی بود بحر وجود همه مردار و سرابی بود گر شور عشق
پرده گشا نمیشود حسن ظهور تا به ابد در نقاب بود فصل یؤید هذا التاویل ما روی
عن عائشة فی کتاب المقامات قالت کان رسول الله صلعم فی بیتها اذا طرقت الباب فقال لی قومی
وافتحی الباب لابیک یا عائشة فقمت وفتحت له وسلم وجلس هنیهة ولم یتحرک ثم طرقت الباب
فقال قومی وافتحی الباب لعمر ففتحت له وظننت انه افضل من ابی فجاء فسلم وجلس ولم یرد علیه
ولم یتحرک له فجلس قلیلا فطرقت الباب فقال قومی وافتحی الباب لعثمان فقمت وفتحت له فدخل
وسلم ورد علیه ولم یتحرک له فطرقت الباب فوثب النبی صلعم وفتح الباب فاذا علی بن ابی طالب
فاخذ بیده واجلسه مکانه طویلا ثم خرج فتبعه الی الباب یعنی مؤید این تاویل
این تفصیل خبریست که در کتاب مقامات که از کتب عامه است از عائشه مرویست و
مضمون آن حدیث اینست که عائشه گوید که حضرت رسول خدا صلعم روزی در خانه
من بود که ناگاه شخصی در خانه را بزد پس آنحضرت مرا فرمود که برخیز ای عائشه و در سرا را
برای پدرت بگشای پس برخواستم و در را بجهة وی بگشودم چون بخانه درآمد و بر آن
حضرت سلام داد و نشست آنحضرت هم جواب سلام داد و از جای خویش حرکت ننمود
پس بعد از آن شخصی دیگر بیامد پس بازم فرمود که برخیز در را برای عمر بگشا
من برخواستم و در سرا را بگشودم و گمان کردم که او افضل از پدرم باشد پس او نیز بخانه
درآمد و بر آنحضرت سلام داد و نشست آنحضرت جواب سلام وی را داد و

حرکت

حرکت ننمود پس بعد از آن اندک زمانی صدای در زدن برآمد باز فرمود که برخیز و بجهة عثمان
در خانه را بگشای پس برخواستم و در را بگشودم عثمان داخل خانه گشته سلام داد و
بنشست و آن کوه وقار و تمکین چنانچه بود ساکن و ظاهرا از جای حرکت ننمود و دیگر باره
باز صدای در سرا برآمد پس آنحضرت خود از جای خود برآمده برفت و در را بگشود ناگاه دیدم
که علی بن ابیطالب بود پس آنحضرت داخل مجلس همان بوده گردید و حضرت رسول خدا دست
او را گرفته نزدیک بخود بنشانید و با وی مدت مدیدی سرگوشی میکرد و راز میگفت بعد از
علی از جای برخواسته روان گردید و آنحضرت تا در سرا مشایعت وی نموده پس گشت
وبیا دمیده تتمه فلما خرج قلت یا رسول الله دخل ابی فما قمت له ثم جاء عمر و عثمن فلم تقم
لهما ثم جاء علی فوثبت الیه فقاما وفتحت له الباب فقال یا عائشة لما جاء ابو بکر
جبرئیل بالباب فهممت ان اقوم فمنعنی ولما جاء علی وثبت الملائکة تختصم علی فتح الباب
واصلحت بینهما وفتحت الباب فاجلسته وقربته عن امر الله عز وجل فی تبلغ الحدیث عنی
اعلم ان من احبه متبعا لسنتی عاملا بکتاب الله مع الیاء بعد حتی یتوفاه الله لقی
الله ولا حساب علیه وکان فی الفردوس الاعلی مع النبیین والصدیقین عائشه گوید که چون
علی از خانه بیرون رفت گفتم ای رسول خدا پدرم بنزد تو آمد و از جای خود حرکت ننمودی
پس آنگاه عمر و عثمان آمدند توقیر ایشان ننمودی و چون علی آمد از جای خود جستی
وخود را از برای وی در خانه را گشودی و مراسم توقیر و تعظیم وی قیام نمودی آیا
چه سر است در این کار و چه باشد موجب این اطوار آنحضرت در جواب سؤال ما فرمود
که ای عائشه هنگامی که پدرت از در درآمد جبرئیل پیش در ایستاده بود و چون خواستم
از جای برخیزم جبرئیل مانع من بود و چون علی آمد در خانه را بزد فرشتگان همگی از
جای درآمدند و بر سر گشودن در برای علی با یکدیگر خصومت میکردند پس من بودم که
خود برخواستم و بجهة اصلاح میان ایشان در خانه را بگشودم و بامر الهی او را بخود
نزدیک نشانیدم پس ای عائشه این حدیث را بهر کس که یعنی حکایت کنی و ایشان بدوستی که هر
کسی که خدای دوست دارد بجائی که بروی طریقه من کنند و بکتاب خدا عمل نمایند و سنت دار
علی باشند تا وقتی که خدا او را بمیراند پس یعنی کسی که چنین باشد بجزای او هیچ حساب
نباشد و در بهشت برین با پیغمبران و صدیقان همنشین باشد فصل اعلم ان سر

الحدیث صعب مستصعب کما مر ذکره فمنه ما تعلم الملائکة والنبیون وهو ما وصل الیهم بالوحی و
منه ما یعلمه هم ولم یجر علی لسان مخلوق غیرهم وهو ما وصل الیهم بغیر واسطة وهو السر الذی ظهرت به
آثار الربوبیة فمنهم فارتاب لذلک المبطلون نخاف من أن ینصرف عنه المعطی لا وسط یعنی بدان
بدرستی که سر آل محمد علیهم السلام بغایت سخت و دشوار است دانستن آن اسرار در فوق طاقت عقول مردم
دور از کار است چنانکه سابقا مذکور شد که هیچکس تاب تحمل و طاقت شنیدن آن ندارد مگر
پیغمبری مرسل و فرشته مقرب یا بعضی از اسرار ایشان علمیست که فرشتگان و پیغمبران
میدانند و آن علمیست که بوحی یعنی بتوسط فرشته یا بعنوان الهام بایشان رسیده و
بعضی دیگر از آنها علمیست که هم ایشان میدانند و بس و بر زبان هیچ مخلوقی بغیر از ایشان
جاری نشده و بی واسطه فرشته بایشان رسیده و بآن سرها آثار ربوبیت از ایشان
ظاهر گردیده پس از اینجاست که تباه کاران بگمان افتادند و شک ورزیدند و عارفان
بسعادت ابدی رسیدند پس در باب آل محمد دو گروه هستند که ناصلحی احوال ایشان مبنی بر
کفر و بطلان موسوم است گروهی آنکه اسرار آل محمد را انکار نمودند و در این باب
تفریط و تقصیر نمودند و جمعی دیگر آنانند که در محبت ایشان غلو داشتند و از حد بیرون رفت
تجاوز نمودند و آنکه بحقیقت بینا شدند و بیرهی میانه روان گردیدند هر اینه بحضرت
و بختیاری ممتاز و بمرتبه سعادت و رستگاری سرافراز شدند **فصل** واما السر الذی
فیه للمؤمن نصیب فهو ایضا صعب مستصعب اشد صعوبة واغماضا المتشابه ذو الوجوه
القابل للتاویل الذی یخالف ظاهره باطنه وامثلته فی القرآن وفی الاحادیث والادعیة والاخبار
کثیرة فمن ذلک من القرآن قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون وقوله فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس ولا جان وهذا فی الظاهر متناقض لانه امر ان یقفوهم و یسئلوهم ثم
اخبر انهم لا یسئلون واما آن سری که مؤمنان را در آن نصیبی هست پایه رسیده اند
و بعقل سلیم فهمیده اند آن نیز صعب و دشوار است و سخت تر از آن اسرار تحت
صعوبت و خفا آن حدیثی است که وجوه و احتمالات در آن جاری شود و تاویل توان شد
برخلاف معنی ظاهری و مخالف باشد میان معنی ظاهری و باطنی اینچنانکه در کتاب کافی
بروایت صدیر و ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود
که قصد نمودم که فلانه جاریه خود را تنبیه از من بگریخت اکنون نمیدانم که در کدام خانه

از خفایای

از خفایای این سرا پنهانست و در مقام دیگر فرمود که تمام علم کتاب نزد ماست و آصف بر خیا
که تخت بلقیس را آورد با همه آن در دیگر از آنحضرت که آن سلیمان علیه السلام اورد علمی و نسبتش بعلم ما
مثل قطره ایست از دریای اخضر و همچنین فرموده در جای دیگر که ما عین الله ایم در جمیع
جزئیات کون و مکان همراه هیم بی حدیث اول بحسب ظاهر نقیض است با دو حدیث اخیر
و اینگونه حدیث مؤید بسیار و شواهد و امثال بیشمار دارد پس کلام آنحضرت را در باب
کنه تقریر یا بر معنی خلاف ظاهر را بر نمودن یا با احادیث دیگر که دلالت بر احاطه و شمول علم
ایشان دارد موافق توانند بود چنانکه شیخ علیه الرحمه بعد از این بیان تاویل و توفیق میان
این احادیث بتفصیل خواهد نمود و مثال این احادیث در قرآن و احادیث و ادعیه و
اخبار اهل بیت ع بسیار است و از آن جمله آنچه در قرآن وارد شده قول الهی در سوره
در سوره صافات که ترجمه آن اینست که واداریدشان را در موقف بدرستی که
کهایشان پرسیده شوندگانند و این امر بحسب ظاهر منافی است با قول الهی در سوره رحمن
ترجمه آن اینست که پس در آن روز پرسیده نمیشوند هیچیک از آدمیان و جنیان از گناه
و بیان تناقض میان این دو قول آنست که اینجا فرمود که وادارید ایشان را در موقف و
از ایشان پرسش نمایید و بعد از آن خبر داده که از گناهان پرسیده نمیشوند و این دو
معنی متناقضاند پس قول ثانی را تاویل باید کرد و بر معنی باطنی حمل باید نمود تا میان دو قول
موافقت توانند بود و در بیان آن معنی شیخ علیه الرحمه میفرماید که بیان ذلک لا یسئلو
یوم القیمة الا عن ما عهد الله الیهم من حب علی ع فهم یسئلون اذ یبعثون و شیعة علی
لا یسئلون من ذنوبهم لانهم وفوا بالعهد فلا ذنب علیهم وقوله لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان
هذا اللفظ عام و معناه خاص لان معناه لا یسئل عن ذنبه یوم القیمة انس ولا جان من
شیعة علی لانهم لان الله اخذ علیهم عهد الایمان بعلی و ضمن لهم بذلک المغفرة فان وفوا بالعهد
لهم فدعتهم الوفاء بالعهد وقد وفوا بعهدهم فلا ذنب علیهم یسئلون عنه اذا الا ان حب علی
هو الحسنة اذا کان فی المیزان فاین السیئة یعنی بیان توفیق میان این دو امر اینست که
بندگان در روز قیامت از هیچ گناه پرسیده نمیشوند مگر از محبت خدا که با ایشان قرار داده
و پیمان گرفته و آن محبت علی است ع چنانکه بروایت زرارة بن اعین از حضرت ابی عبدالله ع
مرویست که آنحضرت فرمود که اذا کان یوم القیمة وجمع الخلائق سألهم عما عهد الیهم ولم یسألهم عما
قضی علیهم

یعنی هرگاه قیامت قایم شود و خدای تعالی در موقف عرصات خلایق را جمع کرداند سؤال کنید از
ایشان از عهد و پیمانی که از ایشان گرفته و آن میثاق ربوبیت و نبوت و پیمان ولایت و حق اهل بیت
پرسیدن از آنچه حکم کنیم و تقریر کرده بر ایشان و چون اقرار بولایت [illegible] توحید و نبوت [illegible]
برای از شیعیان ع در روز حشر از محبت آنحضرت خواهند پرسید نه از گناهان ایشان زیرا
که وفا بعهد خود کرده اند و طریقه وفا که ایشان داشته اند پس ایشان را هیچ گناه نخواهد بود و این
یسئل عن ذنبه انس و لا جان اگرچه بحسب ظاهر عام و کلی است لیکن بحسب باطن مخصوص شیعیان مرتضی
علی است بجهة آنکه معنی این بنابر تفسیر ابن ابراهیم اینست که پرسیده نمیشود از گناهان خود در روز
قیامت هیچیک از آدمیان و جنیان که از شیعه علی ع باشند زیرا که حق سبحانه و تعالی در روز الست
از ایشان پیمان گرفته که ایمان بعلی بیاورند و بان عهد که در میان امده حق تعالی برای ایشان
بهشت که دیده و مغفرت ایشان را بر خویش لازم کرداینده پس اگر وفا بعهد خود کرده اند واجب
است در مرتبه آمرزگاری که بمقتضای ضامنیت خویش ایشان را به بهشت و رستگاری رساند
چه اگر بعهد خود وفا کرده اند و متمسک بحبل ولایت علی بوده پس ایشان را جرمی نخواهد بود که
از آن پرسیده شوند و محبت آن در عرصه موقف باسرار عرصات توقف نمایند زیرا که
مجموع حسنات و موجبات رفع درجات منحصر است در محبت جناب مقدس و پس هرگاه آن حسنی
گرانمایه در کفه میزان باشد گناهان را در جنب چه وزن و مقداری و ظلمت عصیان را [illegible]
[illegible] نمود و مدار نیست و آنچه شیخ ره در بیان آیه مذکوره ایراد نموده در تفسیر علی بن
ابراهیم مذکور است و خلاصه مضمون آن اینست که امام حسن عسکری ع فرمود که این آیه در شان
شیعیان است و معنی آن اینست که هر کس محب امیرالمؤمنین باشد و [illegible]
باشد و حلال خدا را حلال داند و حرام را حرام شمارد پس آنگاه متحمل گناهان بسیار کرده
و در دنیا از آنها توبه نکرده پس انکس عقوبت خود را در عالم برزخ خواهد کشید و در روز [illegible]
او را دیگر هیچ نخواهند پرسید **تتمه** والیه الاشارة بقوله ان الحسنات یذهبن السیئات و
اکبر الحسنات [illegible] فاذا کان فی المیزان فلا ذنب معه و ان بلغ ظلمة الذنب [illegible]
الولایة [illegible] هی نور الرب ابن ظلمة اللیل [illegible] ضیاء البدر المنیر [illegible] السیئات
فالفصل [illegible] یعنی بسوی اینکه حب امیرالمؤمنین ع مکفر گناهان است اشاره واقع شده بقول
[illegible] که [illegible] دوستی و راستی که نیکوئیها میبرد و محو میکند جمیع بدیها را

و شهاده

ولشهادات احبای ما نموده ثبوت یافته که بدتر [illegible] نیکی نهاد و دستی علی است بلکه هم اوست جمله نیکوئیها
بالتمام چه نهاد عملی که بوجوب او ولایتش [illegible] عرصات اعضا [illegible] شمار [illegible]
[illegible] که انبار [illegible] جنات تجری من تحتها الانهار [illegible]
که [illegible] مکافات بغایت فرجه [illegible] سؤال [illegible]
جنسی که آن [illegible] محبت [illegible] اعمال [illegible] ذره و مثقال [illegible]
ولایت [illegible] معبود [illegible] ظلمات عصیان و لمعان نور [illegible]
مقاومت تواند نمود [illegible] بر جان [illegible]
از [illegible] سیئات [illegible]

نظم
اگرچه هستی خطیت [illegible] / [illegible] که ظلمت شب [illegible]

مطلع
آیات و روایاتی که در این مقام تایید و تقویت کلام شیخ علیه الرحمه نماید [illegible]
از انجمله حدیثی است که در کتاب کافی [illegible] متصل از حضرت امام محمد باقر مروی است
مضمون [illegible] اینست که ابو خالد کابلی گوید که از آنحضرت پرسیدم از تفسیر آیه فامنوا بالله
و رسوله والنور الذی انزلنا پس آنحضرت [illegible] فرمود که ای ابو خالد [illegible] نور
خدای تعالی فرو فرستاده [illegible]
[illegible] تا روز قیامت و بخدا سوگند که ایشان اند نور خدا در آسمانها و زمین
ای ابا خالد بخدا سوگند که هر اینه نور ایمان در دلهای اهل ایمان درخشنده تر است از آفتاب
تابان و بخدا سوگند که ایشان روشن میسازند دلهای مومنان را [illegible]
عزوجل نور ایشان را از انکه خواهد پس تاریک میگرداند دلهای ایشان را بخدا سوگند ای ابا خالد
که دوست نمیدارد ما را هیچ بنده مگر اینکه پاک میکند [illegible] دل او را خدای تعالی از
جنابت [illegible] که [illegible] محبت ما [illegible] پاک نکند دل هیچ بنده را مگر آنکه [illegible]
چون [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] شدید [illegible] روز [illegible] ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید **تتمه** ومن ذلک [illegible]
والتناقض [illegible]
[illegible]

که بحسب ظاهر میان این دو تناقض و منافات است قول الهی است در سوره مائده که ترجمه‌اش
والله یعلم اینست که بلکه دستهای او گشاده است و قول حق تعالی در سوره شوری که
ترجمه‌اش اینست که نیست مثل او هیچ چیز و او شنوا و بینا و دانا باشد و کلام بحسب معنی
دیگر محتاج نشود میان این دو آیه بحسب ظاهر تناقض لازم می‌آید بجهت آنکه هر که بمثل آید
اسناد ید با و نموده‌اند و او را دست گشاده می‌باید مثل و شبیه نخواهد بود و بیان
این آیه واضحست برای کسی که دانا است بصنعت استعاره که از فنون عربیت و صنایع فصاحت
و بیان مجمل معنی استعاره لغوی اینست که لفظی از برای معنی خاصی موضوع باشد آن لفظ را
عاریت در معنی دیگر استعمال کنند و معنی مخصوص آن لفظ را قصد ننمایند بشرط آنکه علاقه میان
معنی مشابهت باشد مانند ید در این سیاق که بکنایت در معنی قدرت استعمال شده
و معنی حقیقی او در این مقام مقصود نیست چنانکه بعد از این مذکور میشود و امثال این در
کلام عرب بسیار است فصل اما قوله لیس کمثله شیء تحقیق لان الاله الحق لا مثل له لانه منزه عن
الاضداد و الانداد و قوله یداه مبسوطتان فذلک ایضا حق لانه اراد القدرة و الرزق
عنهما بالیدین لان البسط یلیق بالید و القدرة ایضا فاستعار لفظ الید هنا استعارة
قدرته و رزقه لم تزل و لا تزال فعاله بادیة علی سائر خلقه و الانعام نعم علی الرحمة بان
اسند و آیه منفرد باید کلایه ثانیه که لیس کمثله شیء است حق و صدق است بجهت آنکه معبود حق را
مثل و مانند نباشد و اسناد نقایص که از توابع امکانست آنحضرت را نشاید زیرا که
دور باش عزت و جلال از محرمان اضداد و انداد را بجوالی بارگاه الوهیت نمیگذارد و بیان
وجوب ذات و کمال صفات مثل و مانند ندارد و آیه ید آیه مبسوطتان نیز حق و بیان واقع است
مراد از کلمه ید در این مقام معنی حقیقی آن نیست بلکه مقصود از آن کلمه قدرت و رزق است که خدای بکلمه
از آن تعبیر کرده بجهت آنکه کنایه چنانکه بدست نسبت دارد همچنین بقدرت نیز مناسبت دارد
اینست و نعمت حق تعالی وسیع و گشاده است بکلمه ید در بیان این معنی بعبارت استعمال نموده بجهت
مناسبت که قدرت را با معنی حقیقی کلمه بود چرا که نعمت و قدرت هر دو با است که همیشه بود و خواهد بود
اوراست مشیت و اختیار در ارزاق بندگان زیاد میکند و کم میکند تا هر وقت که میخواهد
و مرحمات ایادی بسیار و انعام بیشمار بجمیع مردمان فصل و اما عند البالهر ظاهر الیدان
المبسوطتان محمد و علی و هما النعمة و القدرة و نعمة النبوة و قدرة الولایة و الیه الاشارة بقوله

ان بود و اما
لله اعینا و ایادی انت منها با علی انچه در تفصیل این مذکور شد تقریبات معنی ظاهری بود
که هر کدام از این که در صدف باطن این آیه مخزون است اینست که دو دست گشاده که اسناد
یافته بحضرت ذو الجلال نور محمد و علی است و ایشانند قدرت و نعمت لایزالی یعنی نبوت
و قدرت ولایت و نبوی همین معنی اشاره است بقول رسول خدا که ترجمه‌اش اینست
که من و علی دستهای خدای تعالی را در میان خلایق دیده او دستهاء و نور او را دیدها
و دستهای علی و مقصود از این کلام اینست که در میان خلایق از جانب حق تعالی
انبیا و اوصیا باشند که بیوسته ناظر احوال بندگان و شاهد اعمال ایشان شوند و آثار
قدرت و اسرار ربوبیت بواسطه ایشان بظهور می‌رسد و علم در میان خلق از
نزد ایشان مظاهر انعام و اکرام الهی و مرآت جلال و آگاهی نزد منعام اند تبارک اسم
ربک ذی الجلال و الاکرام قال و من ذلک قوله وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
و قوله لا تدرکه الابصار فالذی لا تدرکه الابصار کیف تراه الوجوه کیف لا تدرکه الابصار
هذا نفی و اثبات و النفی و الاثبات لا یجتمعان و از جمله آیاتی که بحسب ظاهر متناقض اند قول
الهی است در سوره القیامه که ترجمه‌اش اینست که روی چند در روز قیامت تازه و بسوی پروردگار خود
متناقض است چه کسی که دیدها او را در نیابد و مناظره و مشاهده آن نتوانند نمود و آنکه
بسوی و نگران باشد دیدها چه بنهان نتواند بود و میان این دو کلام تناقض
بسلب و ایجاب بام راست یعنی یابند بیابند او را تا دیدها بیابد گردد با یکدیگر دیدها را از
بسوی رحمت و نعمت پروردگار شان نگرانند و لیکن تقدیر آن در قول ایشان جمع میشود
قال و من ذلک قوله خطابا لسید المرسلین لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
و قوله و یطهرکم تطهیرا فالذی له ذنب من این له طهارة و المدوح فی الطهارة من این له ذنب
اما قوله و یطهرکم تطهیرا تحقیق لانهم خلقوا من نور الجلال و اختصوا بالعصمة و الکمال
المعصوم الکامل من این له ذنب از قبیل آیات قول الهی در خطاب حضرت سید المرسلین
که ترجمه والله یعلم اینست که فتح مکه برای تو بجهت آنست که بیامرزد مر ترا آنچه کرده بودی از گناهان تو
و آنچه مانده و قول دیگر این تطهیر است در سوره احزاب که ترجمه‌اش اینست که جز این نیست که
میخواهد خدای تعالی تا ببعد از شما گناه را و پاک کرداند شما را از آنچه منافی عصمت است و
کرداند یعنی شما را بحال عصمت و طهارت ثابت و استوار کرداند او بحسب ظاهر دلالت

بانکه دامن نبوت آنحضرت ص بلوث معصیت آلوده نشده وبنا بر این آنحضرت را طهارت و
عصمت نبوده واین ثانیه مفید این است که صورت حال آن مظهر جاه وجلال این بود طهارت
محلی را انچه منافی عصمت است مطهر ومحلی است زیرا که حق تعالی آنحضرت را در صفت طهارت
بتطهیر خود ستوده واسناد معصیت بهیچ وجه باو نسبت نمیتوان داد پس میان این دو ایه
تنافی و تناقض است اما قول ناقل که دوام بر تطهیر است حق و درست و از شایبه نادیده
دور و مبرا است زیرا که ایشان ع از نور جلال ایزد متعال آفریده شده اند و بعصمت
وکمال اختصاص یافته اند وطینت معصوم کامل از عین عصمت سرشته اند پس هیچیک از ایشان
هرگز گرد گناه نگشته اند ولیکن این فقیر تاویل یافته بانکه مقصود از گناه که با آنحضرت اضافه شده
گناه امت است چنانکه طبرسی ره در مجمع البیان آورده که تاویل این روایت اصحاب اینست که
بیامرزد از برای تو آنچه گذشته است از گناه امت تو و آنچه مانده بجهت شفاعت تو و اصحاب ما
گناهان امت با آنحضرت بر اتصالات میانه امه امت ومؤید این وجه آنست که مفضل بن عمر
روایت کند که از حضرت صادق ع از تفسیر این ایه پرسید فرمود که بخدا سوگند
که آنحضرت را هرگز گناه نبود لیکن حق تعالی ضامن شده یعنی قبول فرموده از برای او که
بیامرزد گناهان شیعه علی را و گناهان پیش و پس ایشان را و [illegible] و اما قول جدنا
فی الدعوات قبل قوله زین العابدین ع وهو سید من عبد وابن سید من عبد من الاولین
والاخرین فی دعائه رب ظلمت وعصیت ونوا بیت فاذا کان ظلوما جهولا کیف یکون سیدا
معصوما وهو سید معصوم فکیف یکون ظلوما جهولا واما مثل این ابیات که عجب ظلم منافق اند
در دعاهای ماثوره بسیار است وانا بجمله استقول حضرت امام زین العابدین ع که سید
عابدان اولین و آخرین است در دعای که از آنحضرت منقول است و ترجمان کلام اینست که
بار خدایا ظلم نموده ام بر نفس خود و نافرمانی کرده ام و در بندگی و طاعت تو سستی ورزیده ام
واین کلام بحسب ظاهر مخالفت دارد با حال آنحضرت ع لیوهم که ظلوم و جهول باشد سید
معصوم نخواهد بود و حال آنکه عصمت و سیادت آنحضرت بشهادت خدا و رسول ثابت
و محکوم به است پس ظلوم جهول نخواهد بود و تاویل این دعا را بنو چه است که شیخ علیه الرحمه نماید
که اقول معنی قوله ع انه یقول رب ان شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بنور
ولایتنا رضوا بائمتنا ورضینا بهم شیعتنا یصیبهم مصابنا ویبکیهم اوصابنا ویحزنهم حزننا

ونحن ایضا نتألم لتألمهم ونطلع على احوالهم فهم معنا لا یفارقوننا الان مرجع العبد الی سیده
ومعوله على مولاه فهم یهجرون من عادانا ولو هجروا یرجعون ولولانا ما تغیظون کوهم فی صد عباده
وسمیکم الجواهر دیده شرف در فرزند که در دعای که اسناد ظلم و عصیان بخود داده
همانا بر تقریب اتصال متحمل گناهان شیعیان شده میگوید که بار خدایا بدرستی که شیعیان
ما منسوبند بما و آفریده شده اند از زیادتی طینت ما و سرشت ایشان بخمیر یافته بنور
ما را ضی و خوشنودند بامامت ما و ما نیز خوشنود و خوشنودیم تشنیع ایشان در مصیبت
میشوند بمصیبتهای ما و منکوب میسازد ایشان را اندوههای ما و غمگین میکند ما را ایشان را اندوه
ما و ما نیز متألم میشویم بتالم ایشان و آگاهیم با حوال ایشان پس ایشان با مایند [illegible]
جدائی نمیکنند از ما زیرا که رجوع بنده بسید او است و اعتماد بر مولای او است پس
اند شمنان ما دوری اختیار کرده اند و دوستان ما را اشکال نموده اند و خلاصی
مدعا در این مقام اینست که آنحضرت ص نسبت تقریب شیعیان را با ایشان هست خود در
متحمل گناهان ایشان دانسته طلب مغفرت مینماید و صدق ما دللت علیه ما اورده
ابن طاوس فی کتاب مهج الدعوات حکایة عن خلیفة الله قائم آل محمد و خاتمهم ما هذا معناه
قال ولقد سمعته سحرا یقول من رای یدعو فیقول من خلف الحائط اللهم ان شیعتنا فی
دولتنا وابقهم فی ملکنا ومملکتنا شیخ علیه الرحمه میفرماید که مصدق و مؤید آنچه از کلام
آنحضرت فهمیده ام و راه بآن برده ام خبریست که ابن طاوس در کتاب مهج الدعوات
آورده و در آن نقل از زبان حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه دعائی را که
نموده که معنی آن اینهاست که در بیان کلام حضرت امام زین العابدین ع بیان نموده
وحکایتی که در کتاب مهج الدعوات ایراد نموده ترجمه اش اینست که ابن طاوس گفت
که هر اینه بتحقیق که شنیدم از حضرت صاحب الامر در وقت سحر بمقام سرمن رای که دعا
تضرع میکرد و میخواند از پس دیوار دعای که ترجمه اش اینست که بار خدایا ذنوب که از
شیعیان ما در ایام دولت ما و بیند ما ایشان را در عهد ما و مملکت ما و از جمله دعا
که بروایت ابن طاوس از آنحضرت ع مرویست اینست که اللهم ان شیعتنا خلقوا
من شعاع فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتکالا على حبنا وولائنا
یوم القیامة مودتهم ولا تؤاخذهم بما اقترفوا من السیئات اکراما لنا ولا تقاصصهم یوم القیمة

مقابلا على اعدائنا وان خفت موازينهم فثقلها بفاضل حسنات محمد وآله الطاهرين
واین دعا کلمات مبتلا بیان ذنب شیعیان کرده بنا بر عنایتی است که از دوز ازل با ایشان
داشته و بجهت قرب نقل طینت است که هست و الاهنت بر شفاعت ایشان کاشته
تتمه وان کان شیعتهم منهم والیهم وعنایتهم مصروفة الیهم فکانه عم یقول اللهم ان شیعتنا
منا ومضافا من الینا وانهم فدا اساءوا وقصروا واخطاوا فی العمل و انا حبائهم وحبائهم
منهم فتقبلنا عنهم بذنوبهم وتحملنا خطایاهم لان معولهم علینا و رجوعهم الینا فصرنا لاختصاصهم
لنا وانکالهم علینا کانا نحن اصحاب الذنوب اذا العبد مضاف الی سیده ومعول المالک
علی موالیهم وملاذ شیعتنا الینا ومعولهم علینا اللهم فاغفر لهم من الذنوب ما فعلوه
انکالا علی حبنا وطعما فی ولایتنا وتعویلا علی شفاعتنا ولا تفضحهم بالسیئات عند اعدائنا
وولنا فی الآخرة کما ولیتنا امرهم فی الدنیا وان احبطت السیئات اعمالهم فثقل موازینهم
بولایتنا وارفع درجاتهم بمحبتنا وهذا خبر کثیر للمومن الموقن المصدق باسرارهم علیهم
الرحمه در بیان معنای دعای حضرت صاحب و تاویل آن میفرماید که هرگاه شیعیان
منسوب با یشان باشند و رجوع این طایفه بحضرت وحیلت بسوی ایشان بود و نظر
عنایت ایشان شفاعت کیشان پیوسته در چهره احوال ایشان کشوده است پس گوییا آن
حضرت عم در شیعیان دعا شیو این مسئلت را فرو ختم که بار خدایا بدرستی که
شیعیان از مایند و منسوب بما اند و تعلق ایشان بسوی ما است و بر زمانی و روز بدی اند و در
عمل خطا کرده اند و بدرستی که بجهت دوستی که ما را با ایشان و دوستی که دایم از ایشان
قبول کرده ایم از ایشان جرایم ایشان را و متحمل گناهان ایشان شده ایم بجهت اینکه اعتماد
ایشان بر ما است و بازکشت ایشان بسوی ما است و بجهت اختصاصی که ایشان را بما است
و تکیه و اعتمادی که ایشان را بر شفاعت ما است پس چنان شده ایم که گوییا ما یم گناهکاران
زیرا که بنده منسوب است بسید خویش و اعتماد غلامان بر صاحبان ایشان است و
بازگشت شیعیان ما بسوی ما است و تکیه ایشان بر ما است بار خدایا بیامرز گناهان ایشان را
که از روی اعتمادی که بر دوستی ما داشته اند و بطمعی که بولایت ما دارند مرتکب
آن شده اند و اعتماد بر شفاعت ما کرده اند بار خدایا رسوا مکن ایشان را بسبب گناهان
نزد دشمنان ما و در آخرت ما را متولی کارهای ایشان کردان همچنانکه در دنیا بسبب ولایت

ایشانرا

ایشانرا با کذاشته و اگر چنانچه بدیهای نیکوییهای ایشان را تباه کرده باشد پس گران ساز سنجیهای
ایشانرا بولایت ما و اینمعنا که آن بود آسمان را دو صد دو ابواب بنیاد در حق شیعیان
کرده عطیه ایست بنایت عظیم بجهت آنکه شاهد اعمال نشان رد ابحر محبت بحسن لقای
جلوه کر و حانه دلها ایشان بنور مقصد بقا سرابر ائمه دین مزین و منورات زهی سعادت
و فیروزی که پیوسته ظل ظلیل عنایت و حمایت مقتدایان طریق نجات و قافله سالاران وادی
او تو العلم درجات سرور دیار رحمت و شهسواران میدان شفاعت و خازنان دار
السلام اعنی جناب ائمه هدی عم بر مفارق شیعیان و محبان منبسط بوده و حبذا احمید
خصالکه قرین همت عالی نهمت و انشهبت قبای الاغر سب بمیدان محبت و هنا بعث فارسان مضمار
خلافت و موسسان قوانین ریاست خلفای دار الملک اعتبار و اولیای اقلیم ولایت
لهم مفتی المرار بجلوه سعادت در بارو ید و بحکم واعتصموا بحبل الله جمیعا دست استظهار
در بدامان اعتبار و بجز اسیمه ادجر لهم شنه ارشاد ایشان آشنا نا زدتا در روز عوص
یوم ندعو کل اناس بامامهم قرین سعادت و بختیاری و همنشین سرداران فوج فلاح و رستکاری
باشند ولولفه این سایها زوال ببیند عاقبت در سایه کریمکه از زوال ایست قال
ولولفه ذکر انا قبرها غیر هذه الکفالة ان استلامت من دون الاعتقاد کفالة والا وما کفانا
الشیطان یطلع علی قلب المومن فی کل یوم ع ۳ مرة با الوسواس والاضلال فجعل الله شهاب
نور الولایة رجوما للشیاطین بعدد تلک النظرات فیحمی من قلبه ما رات الشیطان لان
من غالجة الشکوک فی قلبه وطاقة الشیاطین بهما سمها شیخ علیه الرحمه عنبر اسرار اهل بیت
خطاب نموده میفرماید که اگر چنانچه بنود بین در این کتاب غیر از این حکایتی که از آن بهره ای
و روایت بکوش هوش رسانیدم یقین است که این بر طبعی که طرف قابلیت استعداد فهم
از جواهر کرانمایه اعتقاد شود چراکه عاقل را همین حکایت کافیست و منکر را چندین هزار
روایت بس نیست و اگر چنانچه بدیده عصبیت فانکار دیده بصیرت واعتبارت را فراکرفته
با صغای این اثار نیجه بیدار نکردی البته شیطان ترا از دریافت این سعادت دور
و بی بهره ساخته چراکه شیاطین بر طایفه آدمیان بغایت مسلطند و در اضلال
ایشان سعی میکنند بجز از سالکان منهج ایمان و اخلاص که دل بر سواس ایشان نداده
و سوسه و تسویلات نا شده ایشان تمیز هند چه در خبر است که شیطان در هر روز سیصد

نوبت بر آسمان دل مؤمن که مصابیح مهرها اعتقاد مزین و روشنی ست بجهت وسوسه و فریب
بر بی اینو ندرا ضلالا و میکوشند و خدای تعالی از نور ولایت انتهای سوزنده با کوکبها
فروزنده را بعدات نظرات را نشده اینان میبارد تا فضای خاطر شن باز غبار دیو
شیاطین بپرداز ذکر و جعلناها رجوما للشیاطین چه کسی که شکوک و شبهات دردل شی
خلجان نمود و نظرات عنایت الهیه بهاو در نفرمود هر اینه پامال دیوان و هم گشته وادی
خذلان خواهد بود قال قدس سره فیا ایها المنکر لفضائل علی الی متی تلبس من الشك المشوه
علی الجسم الممسوح والروح الممسوخ وحتی متی کلما طبیت طنیت وکلما بصرت عمیت وکلما رقیت
طنیت اما رایت ملکا اختار عبدا من عبیده فاکمنه علی سره وولاه امره وقربه بجنابه
البسه خلعة صفاته ورد نفعه علی سایر مخلوقاته وسلمه سیف القهر وقلم العدل لیعدد فی البذل
وزمام الامر وامره علی صنوف مخلوقاته وانزاعم حیث یجعل رسالاته فقام بالسیاسة والعدل
فالعصمة والبذل لیفعل ما یرید ازمیاً یفعل لانه موضع امره وسره باسط علی جمیع الممالك
لانه یدالله وجنبه وله التصرف المطلق وبصره ثاقب فی اقطار السموات والارض لانه عین
الله الناظره فی عباده وبلاده وهو فی مقام الرفعة والتایید عبد المولی وحق التعبد
بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه بذکر بعضی از اثار و کرد و رشان اهل بیت ع از سرار و حقایق والهام
موقوف اظهار و خبر الهام با فتر بدو اختیاط بفروع انوار خرافات دلائل مذکوره ضمیر
روشن دلان جوامع کلام و سینه هم سبحانه آ فمن شرح الله صدره للاسلام را مطرح
شعاع ایمان و مورد لوامع یقین و عرفان ساخت اکنون بر سبیل عتاب با جمعی
کلاورا غالی گفته اند خطاب کرده میفرماید تا کی ای آنکه بخاطر بیخردی و کم دانشی بر حقایق
لطائف اسرار ائمه و فضائل علی ع انکار داری تا کی لباس شك و پنداری که برتن مسخ شده
و روح بطلان دریده است با خود پوشی و تاکی اختیار مینمایی که هر چند علاج کرده شوی علت
دیگری مینشود و چند آنکه به بصیرت خدا نماینده کوریت افزون کرد و بعضوش این اسرار نا شنیده انکار
فرونشینند با اندیشه و نداشته باد شاهی را که بنده از بندگان خود را برگزیدن انگاه امین
محرم راز خود کرد اینها او را متولی کارهای خود ساخته بدرجه قرب و راز کو خداوند اینواخت
و خلعت تمام صفات خویش در روی پوشانیده و درجاتش از جمیع مخلوقات بلند گردانید
و شمشیر قهر و قلم عدالت و دفتر احسان را اختیار او موده در قبضه تصرف او گذاشت و بهمه خلایق

امیر ش

امیر شرا ضا لوا و لاپیشبیا در کنو رهنی با فراخت و بدرستی و راستی که حق تعالی
دانا تمامت بجا که قرار میدهد رسالتهای خود را یعنی میداند که شایسته مسند اصطفا
و قابل مرتبه قرب و ارتقاء کیست پس آن بنده برگزیده بتفویض الهی بسیاست بلاد و بصفت
عدل و داد و بشیوه ستوده کرم و سخا قیام نمود میکند چنینها را که میخواهد خداوند
معبود و میخواهد هر عقد ای هر چه را او میکند زیرا که آن بنده موضع امر الهی است یعنی
چیزی که مشیت الهیه با مضاء آن تعلق میگیرد بتوسط فرشتگان یا بالهام بان بنده میرسد
و اجرای باید بر او بجا آن بنده کند و گوید موافق خواهش پروردگار او ست و محتجب نفت
و قدرت الهی است که بهمه منبسطاست بر جمیع ممالک چرا که آن بنده یدالله و جنب الله
و مرورا ست تصرف مطلق در امور عالمین و دیده بینای او در رخشانست در اطراف آسمانها
و زمین زیرا که او دیده بان و دیده نگران خدا است در صرود جهات و میان بندگان و
آن بلند اختر و الا منزلت در مقام رفعت و تایید در بانی بنده خدا و بنده عالیان و
مولای جمیع بندگان است شعر العقل نور وانت معناه والکون سر وانت مبناه والخلق
خلقهم اذا جمعوا الکل عبد وانت مولاه انت الولی الذی مناقبه ما لعلاها فی الخلق اشباه
یا آیة الله فی العباد ویا سر الذی لا اله الا هو کفاك فخرا وعزة وعلا ان الوری فی علاك
تو تاهوا فقال قوم بانه بشر وقال قوم لا بل هو الله یا صاحب الحشر والنشر ومن
مولاه امر العباد ولاه یا قاسم النار والجنان غدا انت ملاذ الراجی وملجاه کیف
یخاف الولی من لظی ویدخل النار من تولاه عقل بنور و توعی معنی کون سراسر و تو بینای
خلق در بیم وجود و شهود همگی بنده و تو مولایی ای نشان خدای در عالم وی گنج
یکتا شرف و افتخار آینت بس کم آن در آن خلق بالایی نزد بخش عالم تبری ...
والایی فرقی از غلو همگی گویند که ز امکان ذات بالایی جمله در فهم ذات تو حیران
همه سرگشته شناسا ای خدا و روز حشر و حساب وی که داری رضی تو آنانی ای قسیم
تو پناه و امید و ملجا تو لی میدکاه در حشر از آنکه بر خلق دانایی چون بتو سلک
زجحیم کر تو آشوری و ز حشر مولایی قال آخر یا منبع الانوار یا سر المهیمن فی الممالك یا قطب
دائرة الوجود وعین صنعه کذلك والعین والسر الذی منه تلقت الملائك ما لاح
للهدی الا واصفر من جلالك وکذلك عین العز تنوا بالمعالی من جمالك

یا ابن الاطایب والنجائب الطواهر والعواتك انت الامان من الردى وانت النجاة من المهالك
انت الصراط المستقیم فی جنات الارائك والنار مقرعها الیك وانت مالك الامر
مالك والحافظ الذی لا یخفی علیه وانت لهم هنالك منبع نور هدی سر هدای بوجود مرکز دایره
هستی و سر چشمه جود سر توحید ملائك ز تو [illegible] در فلك شمع جمال تو بر افروخته ایزد
هر کجا بهر کسی صبح هدایت بدمید مهر خورشید جمال تو نمایان گردید چشم غیرت بجهان جانب
نگران ای تو فرزند نبی [illegible] خلف خویش گران تو امانی ز عذاب تو نجاتی ز هلاك ای
ایده راست بحق قاسم باغ افلاك هست [illegible] کنان که تو مختار
بر مالك وهم بر رضوان نه از سوز جحیم بکند بیم عذاب حافظ بوسی ز پای که تو [illegible]
تبرکا ها ز عموم کرمت نیست عجب که ببخشد بمهر تو گناهان خطیب فصل واذا كانت فضائل
لا تحصى عددا وفضائل لا تبلغ امدا فالسموات تضیق عن رقمها وبحملها والبحر یفنی ان یمد
والثقلان یعجزان نقلها والعقول تذهل ان تدرکها والجبال تأبی ان تحملها وقد شهد
بذلك الكتاب المتلو والنبی المرسل وانت لتقصر عن الفهم وتضحى بالوهم تخالف رب العالمین
[illegible] تواسعك القران اللعن بالطعن وناداك فقال ان الذین یؤذون الله
ورسوله لعنهم الله فمن تنقص علیا من فضله الذی اتاه فقد اذاه ومن اذی ولی الله
فعلیه لعنة الله شیخ در این مقال اشاره نموده بچند ایه از ایات قرانی که در شان
آنحضرت علیه السلام نازل شده وتخصیص بخصوص حدیثی که از حضرت رسول در باب
جناب ولایت مآب [illegible] کرده واگرچه سابقا این ایات وروایات
موقعه که وظهور یافته ولیکن جهت احتیاج در این مقام بیان میشود وایات
قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا یعنی بگو ای محمد که اگر دریا سیاهی شود برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه
دریا تمام بکار رود و فانی گردد پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود واگرچه مثل
ان دریا را امداد سازیم و بکار بریم واز عبد الله بن عباس بن مسعود منقولست که
مراد از کلمات در این ایه فضائل علی است که از حیز تعداد بیرون و از حد و حصر افزون
است وایه دوم ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله یعنی اگر آنچه در زمین است از درختان قلم بودی و دریای محیط از امداد کردی

بعدا

۴۲۴

بعد از فنای ان هفت مانند این دریا ان قلمها و مدادها از نوشتن بپایان نیامدی
کلمات الهی و بروایت یحیی بن اکثم از سپهر مهتری امام حسن عسکری منقولست که انحضرت فرمود
که مراد از کلمات ماییم و فضایلی که از احصای ان عاجزند اهل ارض و سما ایه سیوم انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و از فحوای این ایه
چنین مستفاد میشود که چون افتاب امانت و ولایت از برج عرض الوهیت تافت اسمانها
و زمین و کوهها را مطرح انوار التفات ساخت اسمان گفت ما را با این شوکت جرات
رعایت لوازم این صفت نیست واز قبول تحمل ان بار گران بترسید و زمین نیز از هیبت
خوف نالید لا طاقة لنا باوج سپهر رسانید و کوه با آن عظمت و شکوه از صولت این [illegible]
خود بلرزید و بیرامون تحمل ان نگردید واما انچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسند
متصل منقولست اینست که لو کان البحار مدادا والغیاض اقلاما والسموات صحفا والجن
والانس کتابا لنفد المداد وکلت الثقلان ان یکتبوا معشار عشر فضائل امام یوم الغدیر
یعنی اگر بوده باشد دریا سیاهی ومداد و درختان قلمها واسمانها موضع نوشتن انها
باشند و جنیان و ادمیان نویسنده هر اینه فانی شود مداد و عاجز شوند نویسندگان
از انکه بنویسند جزوی از ده یك فضائل علی که امام روز غدیر است و چون این مقدمات
معلوم شد پس مفاد کلام شیخ علیه الرحمه در مخاطبه منکران اینست که هر گاه مناقب علی بمثابه ایست
که در سلك عدد و شمار نگنجد و فضائل او بمرتبه ایست که در معرض [illegible]
[illegible] بنهایت ان نرسد [illegible] حد تحریر انها و ترا کجا طاقت فهم انهاست
بل سماها که جای ثوابت [illegible] و دریا از نوشتن ان [illegible]
وادمیان از نقل وکتابت انها عاجز ایند و تمامی عقول در ساحت دریافت انها نا پدید گردند
و کوهها طاقت تحمل انها نیاوردند و انرا [illegible] وجمیع ایضا [illegible] ذکر یافت
الهی و جناب اقدس رسالت پناهی گواهی داده اند و تو بعلت نادرستی فهم عاطل و بیباك [illegible]
انوشتهای باطل مخالفت میکنی با حکم رب [illegible] مشکلا و بعد از انکه
فرموده کلمات [illegible] اهل اسلام [illegible] انکه خدا و [illegible] امیر [illegible] در تحقیق
که قرآن لعنت را بطعنه بگوش هوش تو رسانیده و ترا طلبیده بقوله که ترجمه اش اینست
که بدرستی که انانکه میرنجانند خدای را و رسول او را دور ساخته خدای تعالی ایشانرا

از رحمت خود در دنیا و آخرت و شك نیست كه ایذاء در حق ملك تعالی متصور نیست پس مراد از ایذاء
الهی ایذاء دوستان و محبان و اولیاء اوست زیرا كه دوستان برنج دوستان رنجور شوند اما
ایشان ساده و مردود میكردند و سوید اینجا است آنچه در طریق مخالف و مؤلف باسانید مختلفه
صحیحه بعبارات متلكفه متقاربه وارد است كه سید كاینات و افضل موجودات صلعم فرمود كه
یا علی كسی كه ترا برنجاند مرا رنجانیده و آنكه مرا برنجاند خدای را رنجانیده و هر كه خدای را برنجا
ند او باد دور از رحمت خدای پس اینجاست كه شیخ عبد الرحیم میفرماید كه هر كس علی را در مقام
و منزلت خود نخواهد و از فضائلی كه حق تعالی او را بآن ارزانی داشته چیزی بكاهد پس حقیقة او را
رنجانیده و هر كه ولی خدا را برنجاند پس لعنت خدای بر او باد و هیچ خواری و مذلت بیش از آن
در آن روز جا نبود كه میرسد بحكم حضرت رب العباد **تتمة** فیا ایها الجاهل الذی بذنب الجهل
المركب العارف المعذب ما لك لا تراقب سر و تتادب نالی متی تمسك باذیال الانكار و التكذیب
وكلما ورد علیك مما لاق بذهنك الجامد و مر بك ما یصد عقلك الفاسد تأت عن انقیاد
الولی بما لا اشاء الی ان امل الا دراك من طبعك المعكوس نادیت علیه بالتكذیب و الانكار
مطلق ابوا رقوق و سی شیخ رحمت سی عبد الرحیم تعالی از اظهار مناقب میل المؤمنین بانكار و تقاضا
كفتن ندو كوهر كمان بهای اعتقاد او را بنقیب عناد سفتن از خطاب فیما بین و از وی عتاب بی تأمل
كلای طالب ادبیه عوایت تعصبات و ای متردد میان كفر و ایمان و ای صاحب جهل مركب ای بخود ای
نعمت اسرم تنكر و تنها عارف معذب چه حالت است كه از صفا اندیشه بنیان [illegible] و طریق ادب بیاد
بپای كه دست استظهار در دامان شك و انكار میزنی و هر گاه چیزی كه لایق ذهن جامد و
عقل فاسد نیست برسد بقبول میكنی و از مقام ولایت میل انی و اینجر بعلت طبع معكوس
ادراك آن قاصری و مایوس شوی بقبول میكنی و برضی هم میزنی بزبان انكار و تكذیب فیا للّٰه الاخ
من نصیب **فائدة** فیا من لم تقف بواب المعنی من این لك مشاهدة انوار المعنی فالفرق بین الفنا
و البقا و كیف عرفت شیئا من الموالی المحبین الذی انفا انا موردك من الملا و الحق تصلی الیه
سل ابا العلاء و شیخ انك حاذقا الفرق بما را فی عزایم و رقد بعلم بر الحق من لم ذهن بما لا نفس
و رهنی و ما اقلك بعد هذا الاطلاعات الا انكار و الا صحاب الا كار ها للصواب سار نا فی
حتی تلاقی فنا لتراب ابا تراب بلی آنكه حلقه فا ربد رهیجك از منا زل اسرار و اوقف نبوده
كجا اشاره او ازار در ثابت حقایق اسرار كرده و ترا كه عبور در حوالی كلش تحقیق نبوده ازكجا

دماغ تاملت استشمام رواح كلهای رعنای رموز دقیق نموده پس بر حال بگو كه جه فرق میان فنا و
و جه شناختی شیئی را از موالی و محبان از تالی معلوم است كه چون معرفت بحال هیچكدام از ایشان نداری
عالی را غالی میشماری زهی تیره دلی كه انوار لمعات ایمان را از تاریكی كفر امتیاز ندهی و بتابش
كه انوار شعاع هدایت را از ظلمات جهالت نشناسی **شعر** گشته طالع آفتابی چون جبین عالم فروز
دیده خفاش را یك ذره از وی نور نه از شعاع روز و شب وی كجا مستنیر تیره شب اهل زار
دیده و دیده ور دید بیان من برای تو فضائل او ملتها و كتبها بیاورم كه شراب صافی و بیانی علما
شفا دهد و بعقوقع كان غیاثی ملتها از هم جدا كرده و حق را از باطل امتیاز دیا بد و كاری
كه تو بعیان ابو بحر طالب فی طریق كفتار بجوازاری
بكجا هی برده مكر كاده از قبول حق
و شتابنده در جستجوی سراب
تا هنگامی كه در زیر خاك طلبات
تا بیابی تراب والله اعلم
والمآب ٥
١١١٥
١٢١٣

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی خلق الانسان و علمه البیان و بین له مناهج الحق و الفلاح باحسن التبیان و الصلوة
و السلام علی حبیبه و صفیه محمد المبعوث علی الانس و الجان الذی شرقت شمس نبوته من افق اعلی
اعلام الادیان و علی اله و اصحابه [illegible] و بیناته سبیل الایمان و علی الداعی الی البر و الاحسان ما دام
الملک المنان اما بعد چون واقف رموز و اسرار دقیقه [illegible] نور اسعد [illegible] فضلی که
بعد از این مذکور میشود متعرض شرح و بیان مذاهب و ادیان فرق اسلام شده بر سبیل
اجمال ذکر بعضی از عقاید و مقالات ایشان میفرماید لهذا این حقیر بحسب اقتضاء مقام و جهت زیادتی
تفضیح حال صاحبان مذاهب باطله از فرق اسلام بر بعضی از عقاید فاسده و اقوال کاسده
ایشان را با بعضی دیگر از معتقدات امامیه که شیخ ره متوجه بیان آنها نگشته بود تفصیلا
در کتاب ملل و نحل شهرستانی و منهاج الکرامه علامه حلی و تبصرة العوام سید مرتضی ذکر یافته در این مجلد
ایراد نمود تا ناظران بصیرت کیش و طالبان [illegible] خود [illegible] سخنان [illegible] بر سخافت آراء
اهل خلاف اطلاع یابند و بنظر تحقیق و انصاف حق را از مبطل و حق را از باطل امتیاز داده
دست اعتصام از دامان پیشروان طریق نجات و قافله سالاران [illegible] الدین [illegible] العلم
و الدرجات کوتاه نسازند و السلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الردی و نهی النفس عن الهوی فصل
فی بیان افتراق الامم بعد الانبیاء کما شهد به السنة و الکتاب [illegible] ذلک قال الله سبحانه حکایة
عن قوم موسی و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و قال سبحانه حکایة عن النصاری
و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة و رحمة و قال حکایة عن الامیین و ما محمد الا رسول قد
خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم این فصل است در بیان آنکه امت
پیغمبران بعد از ایشان فرقه فرقه شده‌اند و با هم اختلاف نموده‌اند و افتراق امم بشهادت
احادیث نبویه و قرآن ثبوت یافته و از آن جمله است قول خدای سبحانه در سوره اعراف
که خبر داده از قوم موسی و ترجمه‌اش آنست که از قوم موسی گروهی هستند که راه مینمایند بطریق
حق و بحق عدل میکنند [illegible] احکام شریعت [illegible] مینمایند از طریق ضلالت و از آن
این معلوم میشود که از قوم موسی گروهی دیگر بوده‌اند که طریق خلاف و اختلاف پیموده‌اند [illegible] حکایت
نصاری فرموده که ترجمه‌اش اینست که افکندیم در دلهای آنها که پیروی کردند مهربانی و بخشایش یعنی
متابعان خواص عیسی بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم و از فحوای این آیه نیز مستفاد میشود که جمعی

دیگر

دیگر بوده‌اند که پیروی عیسی نکرده‌اند و مختلف شده‌اند و در حکایت از امتان حضرت پیغمبر صلعم فرموده [illegible]
اینست که نیست محمد مگر فرستاده از پیش من بدرستی که بگذشته‌اند پیش از وی
فرستادگان دیگر [illegible] این عالم را بدرود کرده‌اند پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود باز میگردید شما بر عقبهای خود
یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید پس از این آیه نیز معلوم میشود که امت بعد از رحلت
آنحضرت انقلاب و اختلاف نموده‌اند قال قدس سره و قال رسول الله صلعم افترقت امة اخی موسی
علی احدی و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة و افترقت امة عیسی علی اثنین و سبعین فرقة
کلها فی النار الا واحدة و ستفترق هذه الامة علی ثلث و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
الناجیة منها ما انا علیه و اهل بیتی [illegible] و بعضی از اخبار صحیحه [illegible] سنت
[illegible] ترجمه‌اش آنست که فرموده امت موسی بهفتاد و یک
فرقه شدند همه ایشان در آتش [illegible] و امت عیسی بهفتاد و دو فرقه [illegible]
دوزخند مگر یک فرقه که اهل بهشتند و زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند همه ایشان
در دوزخ [illegible] مگر یک فرقه که اهل بهشت باشند [illegible]
[illegible] فرقه کسانی‌اند که تابع [illegible] اصحاب من بوده‌اند تتمه و هذا بیان [illegible] ان الناجی [illegible]
الا الذین [illegible] الاصحاب [illegible] کان الاصحاب من [illegible]
یقال لهم اهل الله و لا یقال اصحاب الله [illegible] اصحابه [illegible] فی الحدیث اهل القرآن [illegible]
الله و خاصته لانهم حملة سره [illegible] کان [illegible] النجاة [illegible] الزهد و الفضل
[illegible] و الاصحاب [illegible] الذکر [illegible] مکان
و الحکم و الاصحاب مکان التبع فکیف یقتدی بالتبع و لا یقتدی بالمتبوع و این روایت تاکید
تقریب [illegible] کسی که تابع [illegible] باشد [illegible]
اصحاب [illegible] اصحاب [illegible] اصحاب [illegible]
که صاحبان قرب و محرمیت باشند و اصحاب گروهی را گویند که تابعان آنحضرت باشند [illegible]
[illegible] صادق [illegible] اصحاب [illegible] است که [illegible] اصحاب
[illegible] صادق [illegible] باشد [illegible] مفهوم خاص است و اصحاب عام [illegible]
[illegible] که مخصوص [illegible] اصحاب و آن محرمیت و نسبت [illegible]
محرمان اسرار ربوبیت و مقربان بارگاه الوهیت را بمحض نسبت قرب و محرمیت اهل الله میگویند

وجوه اینمعنی خاص از اصحاب فهمیده نمیشود و در مفهوم مشی ماخوذ نیست ایشان از اصحاب الله
میکویند پس معلوم شد که اینجا اصحاب اراده هستند بجهت آنکه با وجود حق صحبت متابعت
و اصحاب آنحضرت الا و هستند چرا که از نسب دور کرده دور و معرا اند و اینجا حدیث آمده
که اهل قرآن اهل الله و خاصه اند و بجهت است که ایشان حاملان سر الله و مقربان
بارگاه هستند پس بجای دیبای آن مقامات اهل بیت هر فرقه که راست آید نجات و رستکاری
انجاست زیرا که اهل او اسرار او تر به رتبه اقرب و نسبت ایشانست ترتیب آیات نبوت از فرقه
برهنه و تردید که بتعلیم و دانائی به شهادت سلونی و دلیل اقتلونی و ایشانند منبع آیات
قرآن و از ایشان مسموع شده تاویل متشابهات قرآن و اصحاب بیرون آن الذین هستند
الکه المکان سلطنت ملک ذو الجلال اند و مظهر حکومت الهی اند و اصحاب بجای چاکران
و تابعان ایشانند پس بحکم وجه اقتدا اتباع باید نمود و میر متبوع نباید بود قال الائمه نحن
و نحن الهدی و جنة المأوی و سدرة المنتهی و الاصحاب نجوم سمعوا بنور الاله فابصروا ائمة
و عمادة الخلق [illegible] رسول الله پناه [illegible] اند در راه هدایت ایشانند و بهشت
متقیانند و سدرة المنتهی هم ایشانند و اصحاب که [illegible] ایشان [illegible] اند و حق
شناختند از بعد از آن [illegible] و شک و حسد کور شده اند در رایت نفاق و انکار
افراختند و هر آنکس بچشم بصیرت در قول آنحضرت تدبر و تامل نماید بیعنی دریابد که
مراد از اصحاب که مقتدا و [illegible] فرقه ناجیه ائمه هدایت و فارسان مضامیر [illegible]
نکرده [illegible] بلکه ایشان ارباب کفر و طغیانند نه اصحاب دین و ایمان قال
و الیه الاشاره بقوله بینا انا علی الحوض اذا بلا من اصحابی یصدهم ذات الیمین و ذات الشمال
مسوده وجوههم فانادیهم اصحابی اصحابی فیاتی الندا من خلفی یا محمد انهم لیسوا من اصحابک انک
لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول الا سحقا الا سحقا و سوی انکم مقصود از اصحاب کلام
رسالت مآب ائمه ابرارند نه اصحاب جهت آنکه آنرا اشارت است بقول آنحضرت که [illegible]
است که روز محشر خواهد بود که من بر سر حوض کوثر باشم ناگاه جمعی از اصحاب خود را ببینم
که از چپ و راست ایشان [illegible] اند در حالتی که روهاشان سیاه باشد و روزگارشان
تباه از روی اشفاق ایشان را طلب نموده که بیایید ای اصحاب من ای اصحاب من [illegible] ندا
آید که یا محمد ایشان نه از اصحاب تو نیستند البته پیدا نکه بعد از تو چه کرده اند و چه فتنها بر انگیخته اند

یعنی

۴۲۷

یعنی بزرگی گناه ایشان بحدیست که عقل ادراک آن نتواند و بغیر از من کسی خطاب آن نتواند
پس آنگاه بخلق کویم که [illegible] و دست ایشان را از رحمت یزدان و محروم و مایوس از نعیم و رضوان
پس مؤدای این حدیث معلوم میشود که مراد از اصحاب که در حدیث سابق مذکور و مقتدا
فرقه ناجیه [illegible] رسول الله نیز آن گروهی که در روز قیامت همگی رو سیاه و احوال ایشان
تباه خواهد بود و خواجه کائنات برایشان لعنت خواهد کرد قال و اما الائمه [illegible]
دلیله قوله اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجا و هذا [illegible] تشبیه حسن و معناه ان لا [illegible]
الاهوال و العذاب یوم [illegible] الا من تبع الآل و اما آنحضرت پس ایشانند ملجا و ملاذ
باعث رستکاری خلایق از طوفان عذاب [illegible] این سخن قول آنحضرت که فرموده که اهل
بیت من کشتی نوحند که هر کس سوار کشتی شد نجات یافت و این کلام اشاره به آنست
که هرگاه در اخذ احکام دین و شرایع ملت مبین بمتابعت رسول تمسک نماید
[illegible] اتباع و اطاعت ایشان را مرجح دارد هر آینه در طوفان [illegible]
[illegible] عذاب کردکاری سفینه نجات و رستکاری خواهد یافت و معلوم است که هیچ
فرقه بجز امامیه [illegible] سرفراز اند با این سرافرازی ممتاز نیست شعر این رفعت و جاه
غیر ایشان را باکیست * وین جاه و جلال غیر ایشان باکیست * جز شیعه [illegible] فرقه ناجیه اند
این وصف و کمال غیر ایشان باکیست فصل و اما قوله علیه السلام [illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم انما یعنی بالاصحاب هنا اهل بیته [illegible] کیف یکون [illegible] علی الحوض مسوده
وجوههم و کیف یکونون کالنجوم یقتدی بهم و انما [illegible] مثل اهل بیتی فی هذه الامة مثل النجوم
السماء کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمة و اما [illegible] مخالفان بر [illegible] کائنات بسته اند و صدر را
از موضع خود تغییر داده گفته اند که رسول خدا فرموده که اصحاب من مثل ستارگانند
بهر کدام که اقتدا نمایید [illegible] و بحسب ظاهر قبول [illegible] اعتماد دارند [illegible] که این
از خواجه کائنات وارد شده باشد البته مقصود آنجناب از کلمه اصحاب در این
حدیث اهل بیت رسالت [illegible] که اگر [illegible] اصحاب باشد [illegible] تناقض
و منافات خواهد داشت با حدیث سابق [illegible] حدیث دلیل است بر [illegible]
ایشان [illegible] مشعر است بر پیشوایی هدایت پناهی ایشان [illegible] اصحاب
خود گمراه و رو سیاه باشند و بکدام وجه در سپهر هدایت مثل مهر و ماه میدرخشند [illegible]

لازم آید که معویه و عمرو عاص و مروان و اصحاب عقبه که قصد هلاک رسول صلعم کردند و امثال
ایشان همگی در آسمان اهتدا مانند ستارگان باشند و ما لا یکره ظهور کفر بجماعت مخصوصا
کالشمس فی وسط السماست و اگر چنانچه بحکم حدیث مذکور خاص و مقصود از اصحاب بعضی از خواص
بنی در این صورت اصحاب را برجمیع حمل باید کرد که آنحضرت ص درباره ایشان فرموده که مثل اهل بیت
من در این امت مثل ستارگان آسمانست که هرگاه ستاره غایب گردد ستاره دیگر پدید
و اشعه در زمان ان من مستمر و باقی است تا ایام قیامت و ایضا بر تقدیر صحت حدیث
و خاص بودن حکم آن گوییم ان قوم که بر ابوبکر بیعت نکردند هجده نفر از کبار صحابه بودند
جمله مهاجر و انصار مثل حضرت امیرالمؤمنین و ابوذر و عمار یاسر و سلمان و مقداد و خالد بن
سعید بن العاص و ابو بریده الاسلمی و ابی بن کعب و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو
الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب الانصاری و جابر بن عبدالله الانصاری و حذیفة بن
الیمان و سعد بن عباده و قیس بن سعد و عبدالله بن عباس و عباس بن عبدالمطلب
هاشم بن التیهان رضی الله عنهم و این جماعت باتفاق امت از اصحاب بودند و از نفاق
دور بودند پس بنابر مفاد حدیث مذکور هر که اقتدا بایشان نماید گویا ابوبکر امام نبود
بلکه غاصب و ظالم بوده السنه را مخیر یافته باشد اگر گویند مسلم نیست که این صحابه کبار
بیعت نکردند بلکه جمله صحابه بامامت ابوبکر گرویدند گوییم این محض جهل و مکابره است
مکابره است چه که ابن قتیبه که از اکابر علماء اهل سنت است در کتاب ... خود
آورده که هجده کس از صحابه رافضی بود و بیعت نکردند و ایشان امیرالمؤمنین و هفده
کس بودند با وی اگر گویند بعد از چند روز هم بیعت کردند گوییم آنکه بعد از چند روز
بیعت کردند که از اکراه و جبر بود نه بعنوان رضا و قبول و مشهور است که سلمان را چندان زدند
که گردنش کج شد و تا بمرد گردن او کج مانده بود و امیرالمؤمنین ع شش ماه بیعت نکرد
چنانکه بخاری و مسلم در صحیحین یاد کرده اند و چون فاطمه صلوات الله علیها وفات یافت تو
گویند که علی ع بیعت کرد و شیعه میگویند ... بیعت نکرد ...

التفات: وان کان اصحابه نجوما فاهل بیته علیهم السلام شموسا و اقمارا و مع وجود الشمس والقمر لا یحتاج
الی النجوم اهل بیته لا اصحابه باز ملتفت بحدیث سابق که اصحابی کالنجوم است شده میگوید
که بر تقدیریکه این حدیث را قبول کنیم اصحاب رسول صلعم همگی مثل ستارها باشند پس اهل بیت

آنحضرت

آنحضرت ع در آسمان اهتدا چون آفتابهای تابان و ماههای درخشان خواهند بود
و با وجود بودن آفتاب و ماه چه احتیاج است بستارگان پس معلوم شد که مراد از
اصحاب اهل بیتند که کوکبهای سپهر هدایت ایشانند ع نه اصحاب آنحضرت و همچنین بظهور
پیوست که حدیث مذکور از احادیث موضوع ایشانست که بدروغ بر خدا و رسول
بسته اند و از قبر آن مضمون من اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق ... اند
و خواستند که از زخارف مصنوعه خود را در نظر کودکان انجمن غوایت جلوه دهند
و بغشاوه که در انتزاع فروغ کواکب فضائل کلمات مطلع استواء ان هو الا وحی یوحی
رمیده بپوشانند مثنوی خوش بود ... لحن مرغان ... صورت زشت این نما
لحن مرغان را اگر واصف شوی بر ضمیر مرغ کی واقف شوی گر بیاموزی صفیر بلبلی تو چه دانی
کو چه دارد با گلی ور بدانی از قیاسی ظن بود ... باشد آن بر عکس تو ای نادان قال والله
الاشاره بقوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فاین کان اهل
البیت کانت الطهاره واذهاب الرجس واین کان اذهاب الرجس کانت العصمه واین
کانت العصمه کانت الحکمه والحکمه واین کانت الحکمه کانت النور والرحمه واین کان
النور والرحمه کانت الهدایه والنعمه فاین کان الا کانت الهدایه والنعمه واین کان
الرجس کانت الظلمه واین کانت الظلمه کانت الضلالة والفتنه و سوی ایشان مراد از
نجوم سپهر هدایت اهل بیتند ع نه سائر اصحاب اشاره است بقول الهی در سوره احزاب
که ترجمه و الله اعلم اینست که بتحقیق که میخواهد خدای تعالی که ببرد از شما ای اهل بیت رجس را
یعنی ارجاس خطا و دنس نقصان را که مخالف خواهش با خدا است و پاک گرداند شما را
از معاصی پاک کردنی یعنی شما را پیوسته بوصف عصمت و طهارت باقی دارد و این
معلومست که دل ما نماینده و شنوا باینکه از وبال معصیت و خطا مقدس و مبرا باشند
تا درجه بلند پایه اهتدا را شاید و اعتماد بر قول و فعل او توان نمود و شهادت این آیه
هیچکس بجز از اهل بیت مورد این عطیه نتواند بود پس بدلالت این آیه شریفه آن طایفه
که مصداق اهل بیتند البته طهارت از معاصی و پاکیزگی از ارجاس خطا و نقصان دارند
و اگر هیچکس بطهارت و پاکی نفس موصوفند عصمت صفت ایشانست و هر جا که عصمت باشد
خلافت نبوی و علم با مور دینی و دنیوی آنجاست و هر جا که مقام خلافت و حکمت است

نور و رحمت موفور و انجاست و هر جای که مظهر نور و رحمت نامتناهی است انبیه هدایت
و نعمت الهی انجاست و بوضوح رسیده که اهل بیت انحضرت آل و عترت طاهره او بیند
نه اصحاب و ازواج چنانکه مخالفان گفته اند بلکه فرقه ناجیه که ما صدق الانند محققی
ایشانند هدایت و نعمت بر ایشان و همچنین بظهور رسید که مراد از اصحابی کالنجوم ایشانند
نه جمعی که دامان روزگار ایشان بانواع رجس خباثت آلوده چه خباثت نفس
ناپاکی مستلزم ظلمت است و ظلمت مقتضی فتنه و ضلالت پس آنکه گمراهی کرده خلایق
تیره روان نموده اند در گرداب فتنه و ضلالت افتاده اند و قدم سعی در طریق کفر و هلاکت
نهاده اند و در لعذاب جهنم داده اند کلا الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
قال قدس سره و الیه الاشارة بقوله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی حبلان متصلان ان تمسکتم بهما لن تضلوا فقد وجب لاهل البیت من التشریف
و التعظیم ما وجب للکتاب الکریم و دل علی ان التمسک بالکتاب و العترة نجاة فقال عترتی
لم یقل اصحابی فجعل مقام الال مقام الکتاب و همچنین سوی انکه مقصود از نجوم اهل بیت
اهل بیت رسولند نه اصحاب وی اشاره است بقول رسول خدا که مضمونش اینست
بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو گوهر گرانمایه را که یکی کتاب خداست و دیگری
عترت من که اهل بیت منند و کتاب و عترت دو ریسمانند بهم پیوسته اند و چون دو
شاخ از یک تنه رسته اند اگر بایشان متمسک باشید هرگز گمراه نمیشوید بهمین دو ای قول
انحضرت در باب کتاب و عترت که فرموده که دو حبل متصلند ظاهر میشود که اهل بیت
نبوت با قرآن کریم در تشریف و تعظیم همعنانند و در مقام واجب الاطاعه بودن باهم یکسانند
یعنی چنانکه کتاب خدا مفترض الطاعه است همچنین جناب ائمه هدی واجب الاطاعه اند و بیان
اشاده بمقصد مذکور اینست که حضرت رسالت در حدیث مذکور فرموده که تمسک
بکتاب و عترت سبب نجات است بنا بر این کلام مقتدا بودن اهل بیت را مقرر فرموده نه بشرای
اصحاب و ایشانرا با کتاب خدا در منزلت و مکانت همطراز نموده نه ابوبکر و عمر خطاب
قال و قال صلی الله علیه و آله ان الله خلق الخلق من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة انا اصلها و علی فرعها
و فاطمة لقاحها و العترة المیامین الهداة اغصانها و الشیعة المخلصین اوراقها و خیر
الثقلین علیه الاجماع دلیل دیگر بر اینکه فرقه ناجیه یعنی شیعیان اثنی عشریه تولا و تبری

هذا است

هذا است که خلاصه مضمونش اینست که بدرستیکه خدای تعالی بیافرید خلایق را از درختهای متفرق
پراکنده یعنی هر کسی را از اصلی علیحده و طینتی جداگانه آفرید و مرا و علی را از یک درخت آفرید
من اصل آن درختم و علی فرع آنست و فاطمه بار آورنده او و عترت مبارکه هادیان حق
شاخهای او و شیعیان مخلص برگهای او **مؤلفه** اگر ز نور ولایت دمی صفا گیری
بر آسمان شرف همچو مه جا گیری سعادت ازلی چون تو را بود **نشانه** هدایت چون مهر
جا گیری و حدیث انی تارک فیکم الثقلین میان مخالف و مؤالف بحد تواتر و عیان
رسیده و اجماع فریقین بر صحت آن منعقد گردیده نقل است که روزی عبد الله بن عباس
فضایل و مناقب امیر المؤمنین را یکی پرسید گفت والله که اسم مردی بود
که او یکی از ثقلین است انجا که رسول گفت انی تارک فیکم الثقلین در شهادتین تو اولی ضد
و نبوت مرتبه سبقت در بیان شعید و قبله با خواجه کاینات نماز کرد و دو بیعت
رسول کرد یکی بیعت الفتیه و دیگری بیعت الشجرة و او را دو سبط داد و نیکی سبط علم و دیگری
سبط حلم و او را دو ریحانه یکی حسن و دیگر حسین و انشا با بعد از غروب آفتاب دو نوبت
باز گردانیدند یکی در دایره اسلام و یکی را احزاب و با شمشیر جهاد بر کشید یکی برای
تنزیل و دیگری بجهت تاویل و او خدا وند دو هجرت و دو رجعت است و مثل او حضرت
در میان امت منزه و القرنین است و او مولا و مقتدای من است امیر المؤمنین علی
علیه السلام سبقت در جهاد از سرور و سپاه و هیچ احدی پوشیده نیست و در هیچ محاربه نبود
که از هر بیعت معهود لا و ربی بجو کات شجاعت گوی سبقت و تقدم از پیش مبارزان و دلیران
میدان جلادت و مردانگی نربوده و هیچ مقاتلی در وی نظاره که آن شهریار صفدر تیغ آبدار
جهان بآب فتح و ظفر بر چهره اسلام نکشود و زبان بیان از تقریر شجاعت عاجز و قلم
تحریر از نگارش آثار مظاهرت و نصرتش ناتوانست راجاری است **قال** اذا تقرر هذا
فنقول افترقت الامة بعد نبیها فرقتین علویة و بکریة و زیادة المذاهب تولدت من زیادة
الشبهات لان الحق لا یتکثر و لا یتجزی و مذهب ما فلا یتکثر بعد از انکه شیخ علیه الرحمه انتقال
ازایات و روایات بموقف صنع و عیان رسانید اکنون متوجه دلیل حقیقت
ناجیه و متعرض تفصیل فرقهای مختلفه شده میفرماید که گروه امت بعد از حضرت ختمی
دو فرقه شدند یکی علویه و ایشان جمعی اند که با امیر المؤمنین علی موافقت و بیعت نموده دیگر

٣

بکریه اند که بخلافت ابی بکر بیعت کردند و هفتاد و یک فرقه دیگر جمله فروع و توابع ایشان فرقه اند
و زیادتی مذاهب دلیلست بر زیادتی شبهات نه بر کثرت حق چه آنکه حق یکی است و بکثرت مذاهب
متکثر نمیشود و مزید صفا و نور شوایب شکوک و شبهات ممکن نه و متعین نمیگردد **فصل** و مع
افتراقهم اما ان یکونا علی الحق معا و علی الضلال کلاهما او احدهما محق والاخر باطل اما کونهما علی
الحق معا فممنوع لانهما لو کانا علی الحق معا لما اختلفا ولا افترقا و منشأ الخلاف ان کلا منهما
ادعی انه خلیفة رسول الله صلعم فان صدقا معا لزم کذب الرسول او ان کذبا لزم جهل الکل
وکذب الرسول و جهله ممتنع فتعین صدق احدهما وکذب الاخر والدعوی باقیة فوجب النظر
فیما یبین الصادق من الکاذب منهما یعنی فرقه علوی و بکری را اختلافی که باهم دارند
از سه حال بیرون نیستند یا اینست که هر دو فرقه بر حق‌اند یا اینکه همه بر ضلالت‌اند یا
یک فرقه بر حق و دیگری باطل اما شق اول ممنوع است بجهة آنکه اگر ایشان همه بر حق
بودندی هرآینه اختلاف و افتراق در میان ایشان واقع نشدی چه معلوم است که حق
یکی است و کثرت و تعدد در آن نیست و منشأ خلاف اینست که هر یک از ایشان کس
مدعی اینست که خلیفه رسول خدا اوست پس اگر هر دو مدعی در این دعوی راستگویند
کذب رسول خدا لازم آید چه آنحضرت صلعم نسبت بعلی ع فرموده که انت منی بمنزلة هارون
من موسی و ایضا خبر داده که من نصب معه غیره فهو منافق پس اگر ابو بکر نیز در دعوی
خود صادق باشد لازم آید که آنحضرت استغفر الله در این قول کاذب باشد و
همچنین باعتقاد فریقین خلافت رسول منحصر است در یک کس یا باعتقاد امامیه علی است
و باعتقاد عامه ابو بکر پس اگر هر دو در دعوی خلافت صادق باشند هرآینه گفته رسول
در باب یکی از ایشان لازم آید و ایضا رسول خدا صلعم فرموده که از جمله هفتاد و سه فرقه
یکی ناجی و رستگار است پس اگر هر دو در دعوی خود صادق باشند از جمله دو فرقه ناجیه
خواهند بود و این مخالف آنست که رسول خدا فرموده و اگر چنانچه هر دو در دعوی خود
کاذب باشند جهل رسول خدا لازم آید چه تا انقضای ایشان دعوی خلافت نکرد کسی
اگر این هر دو که مدعی خلافت شدند در دعوای خود کاذب باشند لازم می‌آید که آنحضرت
ترک وصیت نموده باشد یا مهمل انگاشته که تعیین وصی از مهمات دین و این مستلزم جهلست
و بدلایل عقلیه و نقلیه مبرهن و صحیح و ثبوت یافته که نسبت جهل برسول خدا ممتنع و محالست

پس معنی

٤٣

پس متعین است که یکی از ایشان صادق و محق و دیگری کاذب و ناحق باشد و چون
دعوی میان ایشان باقیست پس بر عارف حق‌شناس واجبست که بچشم تدبر و تأمل
در صورت احوال مدعیان و کیفیت صفات و خصال ایشان که شواهد رستگاری
و سزاواریست نظر کند و ملاحظه نماید تا صادق از کاذب و محق از باطل امتیاز یابد **شعر**
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان / تا سیه روی شود هر که در او غش باشد **قال** فوجدنا
لعلی ع فی السبق الی الدین کرم الله وجهه معناه لم یسجد لصنم و فی السبق الی الاسلام انه اول
القوم اسلاما و فی العلم مرتبة لو کشف الغطاء و فی الشجاعة لا فتی الا علی و فی الزهد انا
کاب الدنیا لوجهها و فی القرب و القرابة انت منی و انا منک و فی النصوص من کنت مولاه
فعلی مولاه و فی التعیین و التبیین اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فهو سید المومنین
وقاید المسلمین والعالم بغوامض الکتاب المبین و قسیم جنة سید المرسلین والواجب الاطاعة
بالنص المبین و اموری که در باب این دعوی مبین حق است از باطل و ممیز ناقص است
از کامل بیانست و آن بالجمله است سبقت در دین و اسلام و اول کسی بود که علم
شجاعت و زهد تمام و قرب برسول و مخصوص بودن بنصوص معین آنحضرت صلعم و جمله
این فضایل در نسخه جامعه ذات عدیم المثل علی مرتضی ع ثابت و موجود است چه
آنحضرت در سبقت دین بمرتبه بود که در تمام عمرش سجده صنم ننمود و لباس طاعت غیر حق
عبادت ماسوی هرگز نیالود و لهذا نزد عام و خاص بکرم الله وجهه معروف بود و
همچنین در سبقت اسلام بخطاب مستطاب انت اول القوم اسلاما سرافراز بود و در
سپهر علم و دانش بمرتبه لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و شجاعتش لا فتی برهان و در زهد
تقوا بنقل انا کاب الدنیا لوجهها بیان قرابتش انت منی و انا منک نص امامتش من کنت مولاه
فعلی مولاه مبین و لا بیان اللهم وال من والاه و عاد من عاداه بیان مظهر صفات الله سید
اهل توحید و سر حلقه تهلیل و تمجید است یکسواد مبادی دین اسلام و علم بحقایق کلام
ملک علام است شاخ نخلت شجره مبارکه نبوت رسته و وجود خلافتش صبح طالع
ساطع بعثت پیوسته ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا ای حسن جبین صبیح حبیب است
تبارک وتعالی **قال** وجدنا لابی بکر فی السبق القدیم فی الکفر و عبادة الاصنام فی اکثر العمر
و فی العلم وجدنا لم اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم والله ما یعلم اما تکم حتی تقول امراة

وفي الشجاعة وجربناه لم نجر حساما قط ووجدناه في الناس تيمي وابن تيم من هاشم وابن مقام
الدحية من الفجرة والجواهر من الصخر ودر بساط اسعدوا ابو بكر خلاف این صفات موجود بود
اولاد در مقام سبقت آنکه پیشی داشت در کفر و زمنو تر بر اهل اسلام و بسیاری از عمر خود را
صرف نمود در عبادت اصنام و بهره اش از علم و دانش این بود که علی دوش الاشیاء را قال النبی
وانیقضوا بیننا عمامه مردمان رسانید که مرا واگذارید بود دست از من بدارید که من بهتر از شما
نیستم و بخدا سوگند که امام شما در وقت سخن گفتن نمیداند که خوب گفته یا خطا کرده و در صفت
شجاعت اینکه شمشیر بخون دشمنان دین هرگز سرخ نکردیده بود و در نسب تیمی بود و تیم با
هاشم طرف نسبت نمیتوان نمود چه ظلمت را کی نسبتی باشد بروشنائی صبح لکنا و ظلمت
جواهر را از کجا مناسبتی با قساوت سنگ خارا پس اگر متصفان دائره جلال دست از
تیاوتی لجا دینه و علی را با ابو بکر را با هم بسنجند و نظر انصاف فرو اعتدال ملاحظه طرفین نمایند
و عارف بتفاضل بین النظریه باشند بعین الیقین میدانند که با وجود چنان تفاوتی
که در صادر لکنای قبائلی با فنام محاسن اخلاق حمیده و مکارم اوصاف پسندیده
تحلی یافته و در جرا عتبارش از جمیع ماسوا بمراتب عالیه ترقی یافته دیگری را چون شاید
که بعد از حضرت رسالت بر مسند خلافت تقدم کرد و بد خصوصا آنکه جرا بود در زکار و
اوراقا طول لا و بعا بیستوعم و فنا البختلفه رقم داشته درا سینکا لشی کالا فقی
جلوه نما باشد و شگفت تر آنکه خواهد با آن جامع فضائل دینی و اخروی و حاوی
کمالات صوری و معنوی منازعه نموده مرتبه سبقت و تقدم گزیند و خود را از نهر و
مهر کاینات برتر شمارد و تلبیسا نموده خود را بر سیم تمام عیاران سر گردد را الضرب
سعادت رایج شمارد مثنوی ندیمیکوید زنخوت دمبدم ای بدر خالص من از تو که کم
ذره همیگوید بمای حاجت تاش لیک تا باین محک آماده باش لاف میزن چون محک خود
غائب ست تا بدیدت از عزیزی دستبردست فصل ووجدنا الاجماع علی من تبع علیا
نعم هذا الفرق والبیان اما ان یکون الحق مع الجاهل الظالم الاثم فیکون ابو بکر هو الامام
او یکون الحق مع العالم الحاکم وهو علی فیکون علی هو الامام وهو الامام فلا ینجو الا من تبع
علیا و والی اولیاءه وفارق اعداءه وهذا ما رواه الائمة والاعلام مثل ابی عبد الله
البخاری في صحیحه وابي داود فی سننه وابی عیسی الترمذی فی جامعه وابی حامد القزوینی

وابن

وابن رزین فی جمعه اتفق الجمیع علی تصحیحه فضلا عن اجماعنا دیگر از امور یکه حق را از باطل ممتاز میسازد
میدهد این است که فریقین اجماع دارند بر نجات فرقه که تابع علی باشد چنانکه مذکور خواهد
شد و از بیان مقدمات سابقه موقوف وضوح و ظهور یافته که علی ع عالم و حاکم و زاهد و
نفس نبی است و ابو بکر جاهل و عاصی است و سابقا بوضوح پیوسته که هر دو بر حق نیستند
چه اگر کذب نبی ظاهر میشود و هر دو باطل نیستند که جهل نبی لازم می آید و باقی نماند الا آنکه یکی
بر حق و دیگری باطل باشد و بعد از این فرق و امتیازی که میان ایشانست اگر حق با جاهل
ظالم عاصی است پس ابو بکر امام است و اگر حق بطرف عالم حاکم نفس نبی است پس باید علی ع
امام باشد و چون حال آنکه اوست امام و هم اوست ملجا و مقتدای کافه انام پس بنا بر این
معلوم است که فرقه ناجیه آنکسانند که تابع علی باشند و با دوستانش موافقت نمایند
با دشمنانش مفارقت گزینند و این حکم معلوم از جمله اخبار است که باتفاق علما
اهل سنت است مثل ابی عبد الله که در صحیح بخاری آورده و ابی داود که در سنن خود مذکور
ساخته و ابی علی ترمذی که در کتاب جامع ذکر نموده و ابو حامد قزوینی و ابن رزین که در کتاب
مجالس بیان کرده و علمای فریقین جمیعا اتفاق دارند بر تصحیح این حدیث پس بحکم مرسل اجماع
رسیده و در تلک شهرت غایت ارتفاع بدیرمینه و بنا بر ظهور این مقدمات فرقه ناجیه تابعان
علی باشند باجماع و هم آنحضرت امام و واجب الاتباع فصل وقد نقل عن شعبة بن الحجاج
ان هرون کان افضل قوم موسی و علی من محمد کهرون من موسی فوجب ان یکون افضل
من جمیع امته بهذا النقل الصحیح والیه الاشارة بقوله وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی
فی قومی فوحیه بکونه خلیفته فی امته و من با نعم مقام فقد کفر دلیل دیگر بر فضیلت
و خلافت شاه ولایت اینکه منقولست از شعبة بن الحجاج که از علمای اهل سنت است که او
گفت که هرون افضل از جمیع قوم موسی بود و منزلت علی ع از محمد منزلت هرون است
از موسی و منازل هرون وزارت و اهلیت و اخوت و تقویت ظهر و شراکت در تبلیغ
رسالت بود که واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری
یعنی با دگار یا قرار ده از برای من ناصر و معاونی از اهل من که آن هرون برادر من است
سخت کردان بمعاونت او پشت مرا و شریک گردان او را در نبوت با مور من و معلوم است
این منازل که هرون را از موسی بود جمیع آنها در ماده علی نسبت بحضرت مصطفی ع موجود بود

چنانکه آنحضرت صلعم فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس باین نص صریح واجب است که علی علیه السلام
افضل باشد از جمیع امت پس چنانکه هرون افضل بود از تمامی امت موسی و بسوی افضلیت موسی
اشاره است بقول الهی در سوره اعراف که مضمون آن دال بر علم آنست که گفته موسی که
برادرش هرون را که خلیفه و جانشین من باش در قوم من و این معلوم است که اگر هرون
افضل قوم نبودی لیاقت خلافت نداشتی و چون کلام هدایت فرجام آنحضرت منی بمنزلة هرون من
موسی که نزد مخالف و مؤالف بحد تواتر رسیده مفید آنست که آنچه متعلق باین هرون
است از اخوت و خلافت و غیر ذلک سوای نبوت نزد امیر المؤمنین مرتضی علی باشد پس واجب است
که آنحضرت نیز خلیفه و جانشین سید المرسلین باشد در امت او و کسی که منازعه کند درین
مقام و منزلت انکار نموده الیوم تجزی کل نفس بما کسبت هالک و خاسر است **فصل** و اهل
السنة فرقتان اصحاب الحدیث و هم خمسة الشعبیة و الداودیة و الشفعویة و المالکیة و الحنبلیة و الاشعریة
والثانی اصحاب الرای و هم فرقة واحدة اهل سنت دو فرقه اند یکی فرقه اصحاب حدیث اند
و ایشان اهل حجاز اند و قصد ایشان مصروف بر تحصیل علم باحادیث و نقل اخبار و بنای
احکام ایشان بر نصوص است و عمل بقیاس و رای نمیکنند و ایشان پنج شعبه اند اول داودیه
و ایشان اصحاب داود بن علی بن محمد اصفهانی اند و ظاهر آنست که درین زمان از اصحاب
داود کسی نمانده دوم شافعیه و ایشان اصحاب محمد بن ادریس شافعی اند سوم مالکیه و ایشان
اصحاب مالک بن انس اند چهارم حنبلیه و ایشان اصحاب احمد بن حنبل اند پنجم اشعریه و ایشان
اصحاب ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اند فرقه دیگر اصحاب رای و اجتهاد اند که عمل بنظر و قیاس
مینمایند و ایشان اصحاب ابو حنیفه و اهل عراق اند **فصل** و اما المعتزلة فهم سبع فرق الحسنیة
والهذیلیة والنظامیة والمعمریة والجاحظیة والکعبیة والبشریة و اما گروه معتزله هفت فرقه اند
و ایشان حسنیه و هذیلیه و نظامیه و معمریه و جاحظیه و کعبیه و بشریه اند تفصیلا که مذکور میشود
بعد از این و همانا این فرقها که شیخ ذکر نموده کبار فرق معتزله اند چه صاحب کتاب ملل و نحل دوازده
بیست فرقه ذکر نموده و الله اعلم **مطلع** در بیان فرق معتزله و ذکر بعضی از مقالات ایشان
بدانکه اختلاف در اصول اهل سنت در اواخر ایام صحابه بهم رسید از معبد جهنی و غیلان دمشقی
و یونس اسواری که ایشان منکر قول بقدر بودند و خیر و شری که از عباد صادر میشود بخدا
اسناد میکردند و پیرو ایشان بود واصل بن عطا که شاگرد حسن بصری بود و از او جدا شد

درانکه

در انکه قایل شده بمنزلة بین المنزلتین و با خیر خود را و تابعان او را معتزله گفتند چه اعتزال
بمعنی جدا شدن است و کیفیت این حکایت برین گونه است که شخصی نزد شیخ حسن بصری آمد و
پرسید که درین زمان جمعی بهم رسیده اند که تکفیر اصحاب کبایر میکنند و میگویند گناه کبیره کفر
است و از ربقه دین و ملت بیرون میبرد و جمعی دیگر بر خلاف ایشان میگویند که
کبیره ضرری با ایمان نمیرساند بلکه عمل بمذهب ایشان رکن ایمان نیست و از هیچ معصیتی نقصانی
راه نمی یابد چنانکه هیچ طاعتی با کفر منفعت ندارد پس درین باب چه میفرمایی و نصیحت که اعتقاد
عقیده حکم کنیم پس حسن بصری در جواب این مسئله متفکر بود و در مبادی تکلم نیامده بود
ناگاه واصل بن عطا قبل از آنکه از وی سؤال کنند گفت اعتقاد من آنست که صاحب کبیره مؤمن
مطلق نیست و نه کافر مطلق نیز هست بلکه او در منزلی است میان دو منزل نه مؤمن است
و نه کافر آنگاه از جای برخواسته و از آن گفت و پشت بر ستونی از ستونهای مسجد کرد ا
و همین جواب را که گفته بود در میان داشت مقابل حاضران بخشید حسن گفت اعتزل عنا واصل یعنی
جدا شد از طریقه ما واصل پس ازین جهت واصل و تابعان او مسمی شدند بمعتزله و ایشان
بعد از آن به بیست فرقه و بقولی هفده فرقه شدند و در زمان اهل اعتزال مستمر بود از
زمان عبد الملک مروان تا زمان معتصم بالله عباسی نزدیک بدویست سال و بعد از
ابو الحسن اشعری ظاهر شد و او شاگرد ابو علی جبایی بود از وی جدا شد و تابع عبد الله کلابی
گردید و مذهب او را اختیار کرد در اثبات صفات و قدر و اسناد خیر و شر بحق تعالی و حسن و
قبح عقلی را باطل کرد و نبوت را جایز عقلی و واجب سمعی میدانست و ایشان و معتزله یکدیگر را تکفیر
میکردند و در حدیث القدریة مجوس هذه الامة معتزله میگفتند که مراد از قدریه اشاعره اند
بجهت آنکه خیر و شر را جمیعا بقضا و قدر الهی میدانند و هذا اما شد مجوسیان که قایل بخیر و شر اند
و اشاعره میگفتند که مراد از قدریه معتزله اند زیرا که ایشان افعال عباد را مقدور عباد میدانند
و مؤثر موجود را چون مجوسیان دو تا میشمرند و شیخ عبد الرحمن از جمله فرق معتزله هفت فرقه را
ذکر نموده و اول ایشان حسنیه است و اینگروه تابعان ابو الحسن بصری اند و ابو الحسن بصری که
از شاگردان قاضی عبد الجبار همدانی بود و خلاف بحجه کنند در چند مسئله که گوید معدوم نیز ذوات
و گوید کرامات حق است و در زمان معتزله بیرون از دو فرقه نشستند یا بهاشمیه یا جبائیه لعنهم الله و
ابو الهذیل که گوید که کسی که طاعت کرد اگر چه نیز از بهر حرامی بود مطیع بود و گوید مقدورات الهی

و چون معدودات متناهی شد اهل بهشت و دوزخ بر هیچ قادر نباشند از منافع و مضار
با صحت عقول و خدای تعالی بعد از انتهای معدودات نیز بر منافع قادر باشد و نیز بر مضار
و نتواند که ساکن را متحرک کند و متحرک را ساکن و نتواند که هیچ آفریند بعد از آن حیات
او را عذری نهند جاهلانه و همچنین گویند خدای تعالی آن معنی را که جمله لذات در او اهل
جمع کند و جمله آلام و رنجها مادر اهل دوزخ بنهد از آنکه معدودات وی فانی شود و این جهل
است و گویند اهل آخرت ملجا باشند بکردن فعل و بحقیقت فعل نیز از ایشان باشد چنانکه
جمله مجبره گویند از جهمیان و کلابیه و اشاعره و نجاریه و گویند باری تعالی قادر است بقدرت
و عالم است بعلم و علم و قدرت ذات وی است و گویند کلام حق تعالی بعضی نیز در محل بود و آن
قوله تعالی کن و باقی در محل باشد و آن از جنس کلام ما باشد لعنهم الله و ازان جمله نظام گوید که
قدرت و علم و حیات و سمع و بصر و ارادت خدای را نشاید گفت که اشیا اند و نیز اعراض اند
نیز و نیز غیر و نیز بعضی او زیرا که صفات نشود و صفت را صفت دیگر نشاید و گوید که افعال
بندگان صفات ایشانند و نیز اجزای ایشان و آن اعراض است نیز اجسام و نیز اشیا و این سخن
متناقض است زیرا که چون اعراض باشند لازم آید که اشیا باشند و گوید خدای تعالی
بر فعل قادر بود که بداند که صلاح خلق در آنست و نتواند که با بندگان چیزی کند که صلاح
ایشان در آن نباشد و نتواند که زیاده کند بر عذاب اهل دوزخ و نتواند که چیزی از آن کم
کند و نتواند که زیاده کند بر نعمت اهل بهشت و نتواند که نقصان کند و گوید که خدای تعالی قادر
نبود بر آنکه درویش توانگر کند و تندرست را زمین گرداند و بینا را کور گرداند و چون دانم
که تندرستی و درویشی و بینایی او را بهتر بود از زمانت و توانگری و کوری و نتواند که
مار یا کژدم یا جیزی گزنده جوید را بنگه صلاح در آفرینش غیر اینها است و گوید خدای تعالی
مشکور است بر عدل و نیکویی کردن و اگر چه وی بر ظلم و زشتی قادر نبود و گوید عالم
جزوی نباشد که متجزی نشود و احاطه با جزای عالم ممکن نباشد و طفره اثبات کند و گوید
جزو در مکان تاسع و عاشر تواند بود بی آنکه گذر کرده باشد بر آنچه میان هر دو طرف باشد
و گوید معلومات جز بحس نتوان دانست و معدودات باستدلال نتوان دانست و نیز بحس
دیگر گوید خدای تعالی جمله معلومات را در یکزمان بیافرید بی تقدیم و تاخیر زیرا که تکوین کرده
بعضی را در بعضی و تقدیم و تاخیر در ظهور باشد پس آبا و امهات مقدم نباشند بر اولاد و گوید

جز منقولات با کثرت ناقلان امکان دروغ باشد و روا بود که علم ضروری باخبار آحاد حاصل
شود و گوید انشقاق قمر و رویت جن مستحیل باشد و گوید که هر که دویست و نود و نه درم
خیانت کند یا بدزدد فاسق نشود تا دویست درم نشود و گوید هر که ترک نماز
فریضه با جماعت ها کند جمله عاصی نشود در خدای تعالی و فاسق تر بود خلق آن باشد که
در حال سکر بود و گوید فضل در آخرت بر اطفال اماست فضل بود بر بهایم و حشرات و هم
در بهشت باشند زیرا که فضل مختلف نبود اسواری گوید که معرفت حق تعالی نیز از امانت و
هر انچه که خدای تعالی را معلوم بود و نکند و بدان چیز قادر نبود و این عجیب است که گوید
قدرت قدرتست بر ضدین اسکافی گوید خدای تعالی بر ظلم عقلا قادر نباشد اما قادر
بود که ظلم کند بر اطفال و مجانین خذلهم الله بود عقابهم معمریه گویند جمله انواع اعراض فعل
خدا نیست بلکه اعراض جمله از افعال اجسام است و از اجسام پدید آید یا بطبع یا باختیار
و خدای تعالی بر اعراض قادر نبود پس بنا بر اصل ایشان خدای تعالی نیز خالق موت باشد
و نیز خالق حیات بلکه اجسام خود زنده میشوند و خود میمیرند و توریه و انجیل و زبور
و قرآن و جمله کتابهای آسمانی نیز کلام خدا نبود زیرا که توریه و انجیل اعراضند قائمند بذات خدای
و نیز نفوا دیدند و کفر این قوم بر جمیع عاقلان پوشیده نیست منکر اراده و اعراض ایشان دیگران
اجسام و احاد است نیز فعل انسان پس نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و زنا نیز فعل
بود و محدود غیر انسان باشد و از این فرقهاست ثمامة بن اشرس و او گوید که
از حیوانات مثل پشه و مگس و کیک و کنه و مانند اینها را خالق نباشد و خود پدید آمد
و قتیبی در کتاب مختلف الحدیث گوید ثمامه خلق را کرد و ز جمیع عبد میر فنند بعضی ان
با الله خویش را گفت این خرانرا ببینید که چگونه این عرب یعنی رسول خدا ایشانرا
سرگردان کرده است و جاحظ در کتاب بعضا حکایت کرده که روزی مامون در میان
بازاری گذشت ثمامه را دید که مست در میان گل افتاده مامون گفت علیک لعنة
الله ثمامه گفت تستحی یعنی شرم نداری مامون بخندید و بگذشت ثمامه گوید همه کفار و اطفال
و دهریان و زندیقیان و مجوس و یهود و نصاری در روز قیامت نه در بهشت باشند و نه در
دوزخ بلکه ایشانرا و کودکانرا و بهایم را خدای تعالی خاک گرداند و باد ببرد زیرا که
بهشت و دوزخ جای اهل ثواب و عقاب است ایشانرا نیز ثواب باشد و نیز عقاب آنها که

ایشان خدای را بضرورت نمیدانند و گویند افعال متولده را صانع نباشد و این باطل است
زیرا که روا بود که بعضی افعال را فاعل نبود و هر آینه لازم آید که عالم قدیم باشد و گویند دار حرب
دار الکفر است اما سبی حرام است و اتفاقا اما در حق کنیزک بود پس لازم آید که وطی حرام زاده باشد
و ثمامه و جاحظ متفقند بانکه بنده را هیچ فعل نیست بجز ارادت و معرفت خدای ضرورت
قطعا جاحظیه گویند که خدای هیچ کس را بدوزخ نکند الا آنکه آتش بطبع خویش ایشان را
بخود کشد و جاحظ کتابی تصنیف کرده است و کتاب صناعات و کتاب بنی امیه و تجارت و غیر آن
تصنیف کرده و غرض وی ازین موضوعات تخلیق و غش کردن و محترم داشتن بوده است و بعضی
ازین فرقه گویند که وجود جسم بود پس عالم قدیم بود و بعضی از ایشان گویند معاد
امام بود و کعبیه و نظام گویند معرفت خدای در قیامت کسبی بود پس در این صورت لازم
آید که کفر و ضلالت و شک جهل از اهل آخرت واقع شود و این خلاف اجماع امت
است و کعبی گوید که خدای تعالی قادر نبود که چیزی کند با یکی از مکلفان نیکوتر از آنکه کرده است
کرده است در دنیا و خدای تعالی قادر نباشد بر مثل مقدور بنده **فصل** حرفی گویند که
هیچ حیوان نباشد از هر نوع که باشد از پشه و کیک و غیر آن الا مکلف که در ضمن او اهل بهشت
باشد و خدای تعالی در بهشت با نوع وجوه معصیت کرده ایشان را از آن جا بیرون کرده
و هر که در دنیا چیزی با نوع لذت بود که در او مطیع بوده باشد و اگر رنج و مشقتی بیند
بسبب آن بود که در اول گناه کرده و اعتقاد فضل و تو مثل مانند اهل تناسخ است خابدیه از
ایشان گویند که انسان قادر بود که بعضی از حضرت بیافرینند و یکی از علما گوید که مردی در دنیا
بود از این قوم که او را عیسی حباز گفتندی در این مسئله او را با بوعلی نقض مناظره افتاد
و بعد از آن روز بیرون ابوعلی امرود و گوشت پاره گندیده که کرم افتاده در دست داشت
گفت این کرمها خلق منست ابوعلی گفت اگر تو آفریده ای بگوی تا عدد ایشان چند
و نر و ماده ایشان کدام است از آن مرد الزام یافت و سخنش منقطع گردید ابوهاشم از ایشان
گوید که خدای قادر نبودی بر آنکه چیزی از دنیا نیست کرد الا تمام که زمین و آسمان باشد و چون
خواهد که عالم را فنا کند چیزی از فنا بیافریند و بعد تکرار فنای عالم را نیست کرده اند و این محال بود
از بهر آنکه چون فنا ضد عالم باشد و عالم ضد فنا بود چگونه یکجزو از فنا عالمی را برعظمت
باطل کند لازم شود که بهر جزوی از اجزاء عالم جزوی از فنا بیافرینند تا که جمع ضدین باشد و اجتماع

ضدیت محالست و گویند روا بود که کسی مستحق ذم و عقاب بود و اگر چه مطیع باشد و یا مستحق
مدح و ثواب باشد و اگر چه عاصی بود زیرا که مکلف قادر و امر بود که نه فعل کند و نه ترک آن و اگر
چه ممنوع نباشد و این قول باطلست زیرا این قادر مامور باشد بیکی از مامورات وی
و نکند لابد مستحق عقاب بود چرا که معصیت کرده بلکه از بهر آنکه واجب بجای نیاورده و نیز گوییم اگر
شاید که کسی عاصی بود و اگر چه معصیت نکرده باشد شاید که مطیع بود و اگر چه طاعت نکرده
باشد و کافر باشد و اگر چه کفر نورزیده باشد و گویند کافر اگر چه مسلمان شود یکدم بر
وی بود از مظالم و بدین همیشه در دوزخ بماند و ایمان و بر او سود ندارد و گویند اگر کسی توبه کند
از گناهی که کرده باشد و او در آن وقت توبه بر مثل آن گناه قدرت نباشد توبه درست نباشد
یعنی اگر کسی دروغی گفت و بعد از آن گنگ شد یا زنا کرد و او را عورت بریده بود نیز توبه ایشان
قبول نباشد و گویند هر که بر خلاف این بود همیشه در دوزخ باشد پس ایشان بهشت خالی
باشد که خلق همه در دوزخ باشند نیز گویند انسان قادر بود بر ایجاد الوان و سمع و بصر و سبیل
تولد و همچنین طعوم و روایح هرگاه که اسباب کند و گویند خدای تعالی قادر است بر تعذیب طفل
و ظالم بود در تعذیب بعد چون او را تعذیب کند آن کودک بالغ و عاقل بود و عاصی و
مستحق عقاب و این سخن متناقض است زیرا که میگوید که خدای قادر است بر ظلم و بعد از
کردن ظلم عدل میشود ابوموسی مرادی گوید هر که با سلطان اختلاط کند و در صحبت او
بود کافر باشد و از او میراث نگیرند و او از کسی میراث نگیرد و گوید خدای ظالم و دروغ گوی
باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و گوید صدور دروغ از وی عقلا جایز بود بر سبیل الوهیت
هشام فوطی گوید روا نباشد گفتن حسبنا الله و نعم الوکیل و حال آنکه قرآن بآن ناطق
است که قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل و جمله معتزله گویند اثبات شیئا جدا کردن بجز آنکه
در قرآن و سنت است روا بود و گویند هر که اعتقاد کند که خدای ضار و نافع است کافر بود
و گویند اعراض دلیل نباشد بر وجود صانع عز و جل و نه بر صدق یکی از انبیا و رسل صلوات الله علیهم
اصم گوید که هر که اعتقاد کند که بهشت و دوزخ الحال آفریده شده است کافر بود و صالحی
گوید روا بود که جوهر خالی بود از جمیع اعراض و گوید وجود قدرت و ارادت و علم بی
روح در میت جایز بود احمد حائط و حدثی گویند عالم را دو صانع است قدیم و خالق قدیم
محدث و آن مسیح است در روز قیامت حساب خلق مسیح کند و این خبر در قرآن آمده که و جاء ربک

والملائکه صفا صفا این معنی وارد و گوید قوله تعالی یأتیهم الله فی ظلل من الغمام یعنی [illegible]
و گوید مرکب [illegible] صبح گویند که [illegible] در حوض بوشید و [illegible] نظام شد و تناسخ گوید
و نیز گوید خدای تعالی [illegible] دورد [illegible] بیازید اهلان بالغ و تندرست [illegible]
در ایشان بیان نبوت بر ایشان تمام کرد و مامور و منهی [illegible] است و آن دو قسم بود
و حیوانات جمله بخوانند و جمله حیوانات قابلیت تکلیف دارند هرچند صورتهای ایشان
مختلفست و احمد بن ایوب [illegible] او نیز تناسخ گوید و گوید خدای تعالی جمله خلایق را بیکبار
آفرید و ایشان را تکلیف کرد هر که فرمان برد او را [illegible] بود و هر که عاصی شد او را [illegible]
و در ادوار و صورتها میگرداند الا آنکه چون نفس [illegible] بهیمی [illegible] تکلیف از وی ساقط
احمد حایط و اتباع او [illegible] زدند [illegible] زنان بسیار داشت و گویند [illegible] زاهد تر از
رسول بود و این مذهب ایشان موافق مذهب [illegible] است که او خلق [illegible] داشت که
ترک نکاح کنند و [illegible] مشغول شوند تا نسل منقطع شود و ارواح از [illegible] اجساد
خلاص یابند و اینها که ذکر رفت بعضی بود از [illegible] طوایف معتزله و مقصود از بیان این
مقالات اینست که صاحبان ذوق سلیم [illegible] عقیده صحیح را از سقیم و راه
جنت را از جحیم باز شناسند و پیروی اصحاب غوایت و ضلالت ننمایند قال فصل
واما اصحاب المذاهب فمنهم ابو حنیفة النعمان بن ثابت الکوفی و کان فی سنة سبعین من الهجرة
ومات فی [illegible] منها واما مالک بن انس بن مالک فهو امام العراق واهل الیمن والمغرب یصلون
الی مذهبهم وعندهم [illegible] الاهل [illegible] واما احمد بن حنبل کان [illegible]
ویأخذون [illegible] اما اصحاب الرای والمقاییس فهم اصحاب
ابی حنیفة وامام صاحبان مذهب از اهل سنت چهار کس بوده اند اول ابو حنیفه است که [illegible] نعمان
[illegible] ثابت کوفی است در سال هفتاد از هجرت [illegible] سال هشتاد متولد [illegible] در
سال صد و پنجاه از هجرت وفات یافت دوم مالک بن انس است و او امام عراق و غرب است
واهل یمن و مغرب همگی او را تابع اند و مذهب ایشان [illegible] با اهل [illegible] خود [illegible]
سیوم احمد بن حنبل است چهارم محمد بن ادریس شافعی است و احمد بن حنبل [illegible] شافعی
[illegible] کتاب [illegible] میگفت تابع این جوان باشید تا [illegible]
شوید و اما [illegible] عمل برای و قیاس کرده اند اصحاب ابو حنیفه اند مطلع در بیان تاریخ ظهور

مذاهب

مذاهب اربعه و ذکر تابعین و شرح بعضی از مقالات ایشان بدانکه امت محمد [illegible]
منصوص [illegible] در فروع هر یک مذهب [illegible] فتوی بر روایت رسول خدا بود
و صحابه را در هر چه اشتباهی میشد رجوع با میر المومنین و اولاد او میکردند تا بزمان منصور
پس در زمان او این چهار مذهب در فروع پیدا شد و عمل برای و قیاس و استحسان و اجتهاد
بهم رسید [illegible] آنکه چهار هزار کس در خدمت حضرت امام جعفر صادق [illegible] تردد مینمودند و استفاده
اخبار و احادیث نبوی میکردند و علم می آموختند از آنجمله ابو حنیفه نعمان بن ثابت
و مالک بن انس [illegible] چون منصور [illegible] ابو جعفر [illegible] اجتماع مردم را در
[illegible] دید [illegible] زوال دولت خود [illegible]
ابو حنیفه و مالک را طلبید [illegible] احداث مذهبی کنند غیر مذهب آنحضرت
[illegible] ایشان [illegible] ظاهر [illegible]
که چون حکم حاکم و نفع دنیا [illegible] ابو حنیفه رای قیاسی
بهم ساینده [illegible] تشنیع [illegible] بعد از آن مالک احداث مذهبی غیر مذهب او کرد و از
[illegible] محمد بن ادریس شافعی پیدا شد و مذهبی غیر مذهب [illegible]
محمد بن الحسن بود و محمد بن الحسن شاگرد ابو حنیفه بود و در آخر احمد حنبل بود و مذهبی
مذهب [illegible] وضع کرد و او شاگرد شافعی بود و [illegible] سفیان ثوری [illegible]
[illegible] مذهب ایشان [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible]
عباسی بود و مذهب شیعه [illegible]
و ابو بکر خوارزمی در تاریخ خود [illegible] حماد بن ابی حنیفه روایت کرده که او گفت که نام
ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی [illegible] اهل کابل بود و بنده بنی تیم بن ثعلبه بود
بعد از آن [illegible] اسلام [illegible] ثابت [illegible]
گویند اصل ابو حنیفه از ترمذ بود و گویند ثابت از اهل انبار بود و اسمعیل بن حماد گوید
جدم ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان از ابنای فارس بود و در [illegible]
[illegible] ابو حنیفه در سال هشتاد از هجرت رسول [illegible] بوجود آمد و در سال
صد و پنجاه از هجرت وفات یافت و او را هفتاد سال عمر بود و ابو حنیفه [illegible]

اورا نبود امیر المومنین عم برد و از حضرت دعا کرد ببرکت دعا و وزیرا او و ما امیدواریم
که دعای امیر المومنین در خاندان ما مستجاب باشد بدانکه این حکایت دروغ و در نظر ارباب
خرد و هوش بغایت بیفروغ است زیرا که اجماع امت است که امیر المومنین عم در سال چهلم
از هجرت متوفی گردید پس و بعد از چهل سال از وفات امیر المومنین عم متولد شد چگونه
دیدار او تواند دید و شیخ علم الهدی بجهت تکذیب این روایت متعرض تاریخ ولادت و وفات
ابو حنیفه گردیده و فرموده که وکان ولادته في سنة سبعين من الهجرة ومات في سنة ١٥٠ منها واما نعمان ابو
حنیفه در اعتقاد پنج فرقه اند اول معتزلی دوم بخاری سیوم کرامی چهارم مرجی پنجم جبری و پنج فرقه از این
بعکس این ها بی الا آنکه ایشان گویند که اعتقاد ابو حنیفه اینست که ما داریم و دیگران دروغ میگویند
و جمیع اینها در فروع مذاهب تابع نعمان ابو حنیفه اند و بعضی از اقوال باطله وی اینست که گوید معرفت
خدای تعالی بعقل واجب نشود بلکه بسمع واجب شود و نقل کرده اند که ابو حنیفه در کتاب فقه اکبر
گفته است که لا بد خدای تعالی در جهتی باشد و او بر عرش مستوی است ابو حفص بخاری در کتاب
رد مبتدعان گوید که ابو حنیفه گفت که خدای تعالی با موسی تکلم نمود از بالای هفت آسمان و بالای
زمین بموسی شنوانید و او بالای عرش بود و گوید ایمان محض قول است بی فعل و در بعضی احوال گوید
ایمان قول است و تصدیق بود و در زمانی دیگر گفته است که ایمان قول و عمل است و دیگر گوید تصدیق
ایمان است و اقرار اسلام پس بنابر این تصدیق بروح کرده باشد و تبلغ اقرار بجسد و گوید الایمان
لا یزید ولا ینقص یعنی ایمان زیاده نشود و نقصان نمیپذیرد و معلوم نیست که این اقوال
در ایمان مقدم و موخر کدام است و گوید خدای را ماهیتی است که خود داند و کسی نداند
چنانکه ضرار بن عمرو گفته و گوید از جمیع هر که کافر بود در دوزخ بماند ابدا و هر که مومن باشد
به بهشت رود ولیکن خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و او را از عقاب سخت نگاه دارد
و جهم بن الحنفی پرسید که اهل الله در بهشت باشند یا در دوزخ گفت ابو حنیفه نگفته اند که اهل الله
در بهشت باشند یا در دوزخ و من نیز نگویم اما میدانم که خدای تعالی کسی را بیجرم عقوبت
نکند و ابو حنیفه گوید خدای تعالی در ازل خالق و رازق بود و در کلام خدای تعالی وقتی
گفتی قدیم است و وقتی گفتی محدث است معلوم نیست که در آخر عمر بکدام قول معتقد بود
سالم گفت اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه را در خانه مامون دیدم که میگفت قرآن مخلوق
و این دین پدر و جد من است و حنفیه در خراسان و ما وراء النهر و فرغانه و ترکستان گویند

صفات ذات باری عز اسمه و صفات افعال او قدیم است و گویند ایمان مخلوق و غیر مخلوقست
ایمان مخلوق فعل بنده بود چنانکه گویند لا اله الا الله محمد رسول الله و آنچه در مصحف نوشته شده
نه مخلوق بود و طایفه مذهب جهمیه از ایشان و اهل بخاری گویند ایمان قدیم است و اهل
سمرقند گویند هدایت قدیم است و گویند انبیا از کبایر و صغایر معصوم نیند اما از خطا
و زلات و نسیان معصوم نیستند و گویند چهار زن را نبوت بود حوا و آسیه و مادر
موسی و مریم علیهم السلام و هیچ فرقه از این حکایت بنا نشده الا آنکه بر خلاف ایشان باشند که گویند
و اما اصحاب مالک ایشان نیز خود را از اهل سنت و جماعت خوانند و در اعتقاد پنج فرقه اند
اول خوارج و ایشان در مغرب بسیار باشند مثل تاهرت علیا و تاهرت سفلی و رستاق
این دو شهر و بعضی از ذمیین افریقیه و سواحل دیگر الا آنکه اهل تاهرت از جمیع خوارج بدتر
باشند و از جمله افعال ایشان یکی آنست که نعلهای اسب بیرون بر در خانها
کوبند و از اسب بسیار مبارک شمرند و گویند چون امام حسین عم را بکشتند و سر آن حضرت
جدا کردند و اسبان بر جسد مبارک او براندند تا استخوانهای جمله اعضای مبارک خرد
کردند بدین سبب نعلها را عزیز دارند و از تاهرت بر در خانه زنند تا چون داخل خانه
شوند و بیرون آیند دست بر آن میمالند و بر روی خود فرو میآورند فرقه دوم معتزله
باشند و ابو علی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره و ابو الحسن اشعری جمله مالکی مذهب بوده اند فرقه
سیوم مشبهه باشند و مشبهه مغرب و دیگر مشبهه متعصب باشند و گویند ابو الحسن اشعری
بوده میخواست تا دین رسول را و اعتقاد بر خلق تباه کند بهمان سلطان آمد و گفت مسلمان
شدم و بدعتهای چند نهاد و زیاده از آن نصاری و او را خواهری بود از رهبانیه
نصاری وقتی وی را خواست که ببیند خواهر او را بخود راه نداد و اشعری حیلتی کرد
تا آنکه بخت تا او را راه داد و چون به وی رسید خواهر او را ملامت نمود و گفت دین
آبا و اجداد خود را ترک کردی و بدین محمد در آمدی اشعری گفت دل خوش دار
که من بر دین آبا خودم و از آن ترک نکرده ام و غرض من افساد دین محمد بود و چند
بدعت در دین ایشان نهادم که تا روز قیامت از آن ملامت نیابند و اشعری همان
نصرانی است که او بود خواهرش خوشوقت گشت و او را مرحبا گفت این حکایت از تفضیح
مشبهه مغرب مرویست والعهدة علیهم فرقه چهارم از مالکیان ایشان را سالمی خوانند و مالکیان

جمله سالمی باشند و بعضی از مقالات ایشان اینست که گویند اهل عرصات از کافر و مسلمان
خدای را بچشم سر بینند و گویند مرده در گور خورد و آشامد و جماع کند بی انزال این قول ...
بول از نجاست باشد و چون ایشان را خبر کنند همگی جنب باشند فرقه پنجم از ایشان اشعری
باشند و اعتقاد اشعریان بعد از این گفته میشود ان شاء الله العزیز و مالک گوید
ایمان نقصان می پذیرد و لیکن زیاده نمیشود و هر فرقه از این پنج فرقه از کرامیه خلاف ایشان
بوده در اعتقاد که ذکر کرده بود در فروع جمله مذهب مالک دارند و هر یک دعوی کنند که اعتقاد
ما اعتقاد مالک است اما اصحاب شافعی شش فرقه باشند شافعی نام محمد بن ادریس بن العباس
بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد مناف پیوند شافعی
بعبد مناف بوده و مطلب و هاشم که جد رسول است پسران عبد مناف بوده اند و قوی باشند
از اصحاب او که چون با دیگران مجادلات کنند از اصحاب حنیفه و مالک و احمد حنبل و غیر
ایشان گویند مذهب شافعی بهتر از مذاهب دیگرانست که وی خویش رسول بود پس چون
فضیلت بقرابت رسول و علم و تقوی باشد البته از کسی که نه خویش رسول و عالم و شجاع و متقی و
ناصح بر خلایق بود بعد از رسول مقتدا بوده و امامت و ولایت نبی دار دیگران
و اگر جماعت عجب جاه و طمع در حطام دنیا نبودی اختلاف در دین ظاهر نشدی
و کار بر امت مشکل نبودی و فرقها در دین پدید نیامدی فرقها و الا از اصحاب شافعی مشبهی اند
و در تشبیه غلو کنند فرقه دوم قومی اند که خود را سلفی خوانند و این قوم بتشبیه نزدیک باشند
الا آنکه غلو نکنند فرقه سوم خوارج باشند و رئیس ایشان ابو الحسین کرامینی بوده و در
کتب شافعی چنانکه مزنی و ربیع و ابن سریج و ابو سعید اصطخری اصحاب وجوه اند و نیز جماعتی
و جز بوده و بعضی از خوارج رباط و عمان و جمله خوارج بصره و اسفراین شافعی باشند
و ابن کرامی لعنه الله کتابها تصنیف کرده است و در آن تشنیع چند زده که امیر المؤمنین علیه السلام
را احکامی چند که در آن کتاب بر شمرده گوید در آنها خطا بوده و هم در این کتاب گوید
که حسن و حسین علیهما السلام نه از ذریت رسول بوده اند و این آیت را که ما کان محمد ابا احد من رجالکم دلیل
خود سازد و این کتاب معروفست و بسیاری از علمای دین کتابها در نقض سخنان او
بعد از این کرده و نوشته اند فرقه چهارم از اصحاب شافعی معتزلی باشند و رئیس ایشان
قاضی ماوردی و راغب اصفهانی و ابن رسته ... بود و این مشهور است و در این زمان

مقیم هست از عمال خوزستان میان بصره و عسکر مکرم که او را صفردا خوانند جمله
معتزلی باشند و مذهب شافعی دارند و در قدیم الدهر اهل ارجان از بلاد فارس و بعضی از اهل
بسا جمله معتزلی بوده اند و همچنین در این زمان در شیراز ... و ... کرد و وقف
عدلیان بوده و اسم ... فرقه پنجم از اصحاب شافعی اشعری باشند و مقالات ایشان در
ما بعد گفته شود و فرقه ششم از اصحاب شافعی یزیدی باشند و هم مشبهی و هم خارجی و این قوم یزید را امیر المؤمنین و
خلیفه پنجم خوانند و علی بن ابی طالب را بظاهر لعن نکنند و خوارج علی را بظاهر لعن کنند و یزید را کافر گویند و
و شبهه ندارند امام دانند اما خلیفه پنجم نگویند و چون از جماعت تفحص کنی ... خلفا کدام اند گویند
که ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید لعنهم الله و اخوانهم ... اهل النار ... از اولاد یزید
باشند و در نواحی شام هر که باشد جمله این اعتقاد دارند ... و لشکر شام هم کرد باشند
و اگر این شش فرقه با این اعتقادهای مختلف متفقند بر آنکه مذهب شافعی بهتر از جمله مذاهب است و
گویند شافعی این اعتقاد داشته که ما داریم و اگر این نگویند گویند مذهب شافعی و اعتقاد دیگری
داریم ... باشند در اعتقاد ... هر که اعتقاد ... احمد حنبل بود مقتدای ... بید
مذهب شافعی داریم و اعتقاد احمد حنبل غرض ... زیرا که شافعی بتشبیه معروف نبود و احمد
معروفست اگر چه این قوم را اعتقاد آنست که شافعی مشبهی بوده و شافعی گوید ایمان تصدیق بدل
و اقرار بزبان و عمل بارکانست و گوید ایمان زیاده و نقصان پذیرد و هم ... گوید تارک
افعال جوارح مؤمن باشد و ... و این سخن ... اصحاب شافعی ... که معتزلی باشند
استثنا را در ایمان واجب دانند و گویند من مؤمنم اگر خدا خواهد و اصحاب بو حنیفه گویند ما مؤمنیم
اما احمد حنبل از کرمان بود از قبیله بنی شیبان از اولاد ذهل بن ... و اصحاب او ... حکم ...
اگر چه بعضی ... جمله زیدی و خارجی اند و این دلالت بر آنکه او ... تشبیه کرده است
و جمله مشبهی باشند و اگر ظاهر کرده بودی اصحاب وی ... بودندی ... او
رسول خدا علیه السلام ... احمد حنبل در کتاب خود گوید که رسول گفته است که
علی را ... دوست ... دشمن ندارد و از ... احمد حنبل پرسید ...
چه ... گفت ... باشد ... کتاب کرده ...
علی ... قرآن مخلوقست کافر ...
و همچنین هر که گوید ایمان مخلوقست کافر است و اگر گوید ... مخلوق است مبتدع باشد و هر که گوید

نماز جمله مخلوق کافر بود و استثنا را در ایمان واجب دانند یعنی گویند من مؤمن ان شاء الله
کنند که این اجماع اهل سنت و جماعت باشد پس طریق اهل ما وراء النهر و غزنین و ترکستان و غیر آن
طریق اهل سنت و جماعت باشد و گویند ایشان نگویند استثناء در ایمان واجب بود و جایز ندارند
و گویند که الهام حجت را در الهام نزد ایشان و انکار الهام تقویت رد الهام نخواهد داد اما اصحاب سفیان
ثوری و اسحق راهویه مجسمه باشند و هیچ فرقه دیگر در ایشان نباشند از آنکه مقتدایان ایشان
بظاهر کار کرده ثوری چنانکه احمد حنبل و تاویل را جایز ندارند و جمله قرآن و اخبار را بظاهر حمل کنند
لاجرم در صفات باری تعالی سخنان فاسد گویند والله اعلم

فصل

واما المعتزلة فهم ینکرون
خلق الجنة والنار الآن ویقولون ان علیا افضل الصحابة لکن یجوز عندهم تقدیم المفضول علی
الفاضل لمصلحة یقتضیها الوقت ومنهم الحسنیة وهم اصحاب الحسن البصری والهذلیة وهم اصحاب
ابو الهذیل والنظامیة وهم اصحاب ابرهیم بن نظام والمعمریة وهم اصحاب معمر بن عباد السلمی
والجاحظیة وهم اصحاب عمرو بن الجاحظ والکعبیة وهم اصحاب ابی القاسم الکعبی والبشریة وهم اصحاب
بشر بن معتمر و اکثر جمله معتزله در باب امامت مخالف امامیه اثنی عشریه اند الا آنکه تفضیل نیز قایلند
و مخالفت ایشان در هیچ فروع بسیار است تا بجمله ایشان که بهشت و دوزخ را الحال موجود نمیدانند
و همچنین اعتقاد اعتقاد دارند با افضلیت علی علیه السلام ندارند ولیکن مذهب ایشان تقدیم مفضول بر
فاضل بجهت مصلحتی که مقتضای وقت باشد جایز است و این خلاف بدیهه عقل و مخالف نقل
حق است چه بظاهر است که هیچ عقل تجویز نمیکند که مفضول بر فاضل و ناقص بر کامل تقدیم یابد
و انچه ایشان او را مصلحت نام کرده اند نیز محض خود اعتقاد داشته اند صلاح حال عباد جهت
ایشان مصالح جاه و دولت خود را منظور داشتند و مصالح دین و دنیای مردمان را
بکلی فرو گذاشتند و این جماعت هفت فرقه اند چنانکه سابقا گذشت و چون شرح دو
بعنوان اجمال ایشان را ذکر نمودیم اکنون متعرض تفصیل ایشان شده میفرماید که
فرقه معتزله حسنیه اند و ایشان تابعان حسن بصری اند و واصل بن عطا شاگرد او بود و
در ایام عبد الملک و هشام بن عبد الملک بودند صاحب کتاب ملل و نحل میگوید که در جانب
مغرب در بلده ادریس بن عبد الله الحسنی که در ایام منصور در آن سمت خروج
کرد الحال از اتباع واصل بسیار هستند که ایشان را واصلیه میگویند و بنای اعتزال ایشان بر چهار قاعده
است اول نفی صفات است از باری تعالی دوم نفی قدر و انکار اسناد خیر و شر بجناب باری تعالی سوم

قول

قول بمنزلة بین المنزلتین چهارم قول بآنکه یکی از فریقین اصحاب جمل مخطی است لا بعینه و همچنین در
باب عثمان و قاتلان او بر این عقیده اند و بعضی دیگر از فرق معتزله هذیلیه اند و این
فرقه تابعان ابو الهذیل اند و او شیخ طایفه معتزله و مروج طریقه اعتزال بود و در ده مسئله با
ایشان مخالفت نمود و بعضی دیگر نظامیه اند و ایشان اصحاب ابرهیم بن نظام اند و در سیزده مسئله
با عموم اهل اعتزال مخالفت نمود و بعضی دیگر معمریه اند و این طایفه اصحاب معمر بن عباد السلمی
اند و او نیز در چهار مسئله با معتزله خلاف نمود و بعضی دیگر جاحظیه اند و ایشان اصحاب عمرو بن بحر
جاحظ اند و در ایام معتصم و متوکل بود و از جمله مصنفین و فضلای معتزله است و در
سه مسئله از قوم خود جدا شد و بعضی دیگر از ایشان کعبیه است و این فرقه اصحاب ابی القاسم
کعبی است و او شاگرد ابو الحسین خیاط است و این هر دو بر یک مذهب و از معتزله بغداد بودند
و در دو امر ابو القاسم کعبی با استاد خود در چند مسئله مخالفت نمود و بعضی دیگر بشریه اند
و ایشان از اصحاب بشر بن معتمر اند و بشر از فضلای معتزله بود و از اصحاب خود بسی مسئله جدا
نمود و چون تفصیل اختلافات ایشان موجب اطناب بود لهذا اختصار نمود

فصل

واما المجبرة فهم عشرة الکلابیة والاشعریة والکرامیة والهشامیة والموافقیة والمغیریة
والوازریة والمقاتلیة والبهالیة والمبیضة تحقیق و لغت نمودن اسناد فعل است بجبر و این گروه
مذکوره را مجبره میگویند جهت آنکه مذهب ایشان نفی است مر هر اختیار را که مذهب جبریه
اینست که آدمی را در افعال هیچ قدرت و تاثیری نیست و افعال حقیقة منسوبست بالله تعالی
و انچه عوام گمان کنند که قدرت و اختیاری دارند ولیکن آن موثر نمیباشد و از آنجهت مجبره بگوئیم
جبریه و ده فرقه اند کلابیه و اشعریه و کرامیه و هشامیه و موافقیه و مغیریه و وازریه و مقاتلیه
و بهالیه و مبیضه و چون شرح جمله مقالات ایشان موجب اطناب بود لهذا بعنوان مقالات
ایشان را در چهار مطلع بیان مینماید

مطلع

اول در بیان مقالات و عقاید ابن کلاب و اشعری
و ابو الحسن اشعری بر آنکه جماعت خود را اهل سنت و جماعت خوانند و ظهور مقاله
در سال سیصد و نه بود از هجرت و ابن کلاب گوید خدای تعالی قادر است بقدرت و عالم است
بعلم و حی است بحیات و باقی است ببقا و قدیم است بقدم و سمیع است بسمع و بصیر است ببصر و متکلم است بکلام و
مرید است باراده و کاره است بکراهت و گوید خدای تعالی مستحق این صفات بوده و از ازل و ابد
متصف آنهاست و قدیم است بآنها اطلاقا و تکلم چنانکه اشعری گوید و گوید کلام در غایت معنی

قائم بذات قدر شاهد عبادت بود از اینکه شنوند و اینکه حکایت بود از انچه قائم است بذات
و گویند اراده و کراهت یکیست و خدای تعالی را ارادت امری بود با رادتی دیگر اراده در نفس خود
کراهت نهی او گویند دوستی و دشمنی یکی بود و رضا و سخط یکی باشد و گویند یک علم روا بود
که تعلق کند به بیشتر از یک معلوم و در شاهد نه در غایت بطریق تفصیل و گویند حوادث
جمله صنع باری است بقدرت و گویند استطاعت مع الفعل بود و کفر و ایمان و دیگر شرع
خلق خدای بود نه فعل بنده و متولدات همه فعل خدای تعالی است و کسی را در آن دخلی نباشد
عقی مانند که ابن کلاب استاد اشعری بود و در بعضی ابواب خلاف ابن کلاب کند و نقل از
مقالات اشعری بیان نمودیم و هر جا که میان ایشان خلاف هست نام ابن کلاب مذکور شود
پس بدانکه اشعری میگوید باری تعالی عالم است بعلم قدیم قادر است بقدرت قدیم حی است
قدیم باقی است ببقا قدیم سمیع است بسمع قدیم بصیر است ببصر قدیم مرید است باراده قدیم کاره است
بکراهیت قدیم متکلم است بکلام قدیم و این قدیم را با خدای تعالی اثبات کند و گوید موجودات
لذاته و گوید حسن و قبح بشرع توان دانست یعنی هرچه شارع بدان امر کند نیکو بود و هرچه
از ان نهی نماید زشت بود پس بنا بر این سخن لازم آید که اگر خدای تعالی نه حسن باشد و قبیح
جا و مامور و منهی نتواند بود و این خلاف عقل و قرآنست زیرا که جمله عقلا دانند که
میان حسن و قبح هیچ واسطه نیست اعتقاد یا حسن باشد یا قبیح و خدای تعالی چند جای در قرآن
وصف خود بنیکوئی میکند چنانکه گفته فتبارک الله احسن الخالقین و گفته و صورکم
فاحسن صورکم و گوید خدای تعالی قادر نباشد بر ظلم زیرا که ظلم نزد وی تصرف بود در ملک
غیری و او در هرچه تصرف کند ملک وی باشد پس بر ظلم قادر نبود بلکه ظلم با وی نبود و کسی که
چون بنده نکند ظالم بود و این سخن خطاست و فی حاصل حجتین وجه اول انکه چون خدای تعالی
چیزی بیافریند آن چیز موجود باشد و افعال مستغنی بود دوم انکه گویم این کسب بفعل
بنده حاصل شود یا بفعل خدا از حرکت هر دو پس اگر بفعل خدای حاصل شود موجب خدای
بود نه بنده و اگر بفعل بنده حاصل شود موجد بنده بود نه خدای و اگر بقدرت هر دو
حاصل شود پس بنده شریک خدای بود تعالی عن ذلک علوا کبیرا و نیز ایجاد مقدوری
بود بهم قادر روا نبود محال باشد و گوید هیچ چیز بر عاقل بعقل او قبل از ورود شرع واجب نبود وجوب
شارع ابد بقول او و معرفت خدای واجب شود انگاه نظر واجب است تا معرفت حاصل کند

وگوید

۴۳۶

و گوید نظر در دلائل کردن موجب علم نبود و گوید اگر کسی خدای را بیقین اعتقاد کند و توحید
وا قرار کند بزبان و علمای عالم از ان وی بود و مهر یتامی و مساکین و فقرا کند و بهانها
بسازد و اینها همه بی شک از امر رسول یا شد او مستحق هیچ مدح و ثواب نباشد و اگر آن کفر
نه ایمان بود و اگر صد هزار دینار غصب کند یا بدزدد یا کسی امانتی با وسپارد او رد نکند
و با صد هزار را بکشد و با زنان و دختران و کودکان مسلمانان فساد کند و شرع
نامده باشد این جمله زشت نبود بر وی و این وقت چون رسول بیاید بصحیح مواخذه
او نتواند کرد آنانچه گذشته بود و گوید علم و رویت و ارادت و سمع جز از و حی و حیات
محل هیچ شرط نیست و گوید روا بود که حیوه در یک جزء بود و ابعد هر چه وجود و حیات در
جایز بود وجود و قدرت و علم و ارادت و لذت در آنکه جایز بود و در سخن گفتن گوید حیات
شرط بود و قلانسی از اصحاب او گوید شرط نبود و گوید خدای تعالی بکافر هیچ نعمت نبخشیده در
و نه در دنیا و خدای تعالی در قرآن چند جا گفته کافر را بر خلاف نعمت بیشمار است چنانکه در سوره
الرحمن فرموده که فبای آلاء ربکما تکذبان و فرموده که ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة
مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله و میگوید وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها و امثال این آیات در قرآن بسیار است و گوید عاقل بالغ پیش از ورود شرع
نتواند کرد میان انکه او ... یا انکه شکر کند یا نه ...
با آنچه سرش نند گوید عاقل کامل نتواند گفت که این جمله یکیست و گوید کلام خدای تعالی
یکیست قدیم قائم بذات او و نه حرف است و نه صوت و چهار کتاب که رسولان او مخلوق
او ورد نیز یکیست کلام قائم بذات او و انگاه ضبط کند تا جاهلان را آگاه کند و گوید کلام
خدای تعالی یعنی قرآن در مصاحف و دلها فرود آمد اعتقاد بر معنی جایز نبود و نیز رسول
خدا میگوید ما بین الدفتین کلام الله و تقدیر چگونه میان دو چیز بود و هر چیز
دو جزء بود در مکان باشد و انچه قائم بذات باری بود چگونه در مکان تواند بود
معلوم شد که این تلبیس و خطاست و گوید رسول آن وقت رسول بود که او را رسالت
و چون فارغ شود او را رسول نتوان خواند الا بمجاز و ابن مشاط انکار کند و گوید مذهب
اشعری نیست و خلاف میگوید زیرا که ابن فورک اصفهانی از شاگردان کتاب اشعری بود
و زیاده از ابن مشاط تعصب اشعری میکشید و او در کتاب مقالات اشعری این مسئله

یاد کرده و این فورک از اصحاب اتباع اشعری بود در این مسئله و جمله اعتقادات او و گوید خدای تعالی
چیزها فرماید و از آن نهی کند اگر چه آن چیزها محال باشد و گوید صفتهای خدای ازلی چون قادر و قدیر
مقتدر و عالم و علام و علیم و بصیر و سامع و سمیع و مرید و متکلم و باقی و امر و ناهی و مخبر و جز آن که مشتقند
از معانی قدیم که قائمند بذات باری تعالی پس بنا بر این قوم ما انز بیخ باشند و گوید کفر و ایمان و فسق
فجور و طاعت و عبادت و معصیت و فواحش جمله خدای تعالی آفریند و قضا و تقدیر کند و بر ایشان نویسد
و اراده و مشیت او باشد از کافر کفر خواهد و ایمان نخواهد و قدرت ایمان با او ندهد و خواهد
که او را ثالث ثلثه خوانند و گویند زن و فرزند و شریک دارد و بر زبان ایشان دشنام انبیا باقی نهند
و خواهد که انبیا را ساحر و کذاب خوانند و ناسزا گویند و ایشان را بکشند و با بچه در ایشان را
آفریده بود بترک آن قادر نباشد و ایشان را نهی کند و رسولان و کتابها فرستد تا ایشان را گوید
تا انچه من در ایشان آفریده ام و از ایشان میخواهم و بترک آن ایشان را قدرت نداده ام آن را
خلق مرا بکردانند و اگر نکردانند ایشان را بکشند و ایشان را همیشه در دوزخ بدارم و با ایشان
بگویم تا چرا ایمان که من از ایشان نخواستم و ایشان را ایمان قدرت ندادم نیاوردند و کفر که
در ایشان آفریدم و از ایشان نخواستم و در ازل بر ایشان نوشتم و تقدیر و ارادت
از خود جدا و دور نکردند نعوذ بالله من هذا الخذلان و گوید هیچکس بطاعت و ایمان بهشت نرود
و گوید اگر خدای تعالی جمله انبیا را ابد الاباد در دوزخ کند عدل باشد و اگر جمله کافران و مشرکان را در بهشت کند
تفضل و انعام بود و گوید خدای تعالی روز قیامت اطفال کفار را هم در دوزخ کند و ایشان را
بکفر پدر و مادر عقوبت کند و گوید جمله قبایح بر خدا روا باشد الا دروغ و عطوی از شاگردان
اشعری گوید دروغ نیز روا بود که بگوید و گوید روا باشد که معجز بر دست کذاب ظاهر کند
و تصدیق دروغ زن کند تا خلق را گمراه کند ابو الحسن بصری در کتاب غرر گوید کتابی یافتم از اصول
فقه تالیف یکی از اشاعره در باب الامر بالشی و در آن کتاب میگوید که اجماع کرده اند اهل حق
یعنی جمله مجبره که روا باشد که خدای تعالی تکلیف ما لا یطاق کند بر چیزی که بر آن قادر نباشد و خلاف کرده در آنکه
روا باشد که تکلیف کند کسی را که پر ندارد که بپرد و کسی را که چشم ندارد که نقطه بر مصحف کنارد و
تدبیر الحوث کند و اجسام را با فرینند یا نه گویند این خلافی است بعضی گویند روا نباشد و بعضی
گویند روا بود و این قوم بر حق باشند و گوید تکلیف کسی روا بود و نیکو باشد که نیکو بود از وی
رنج رسانیدن بی عوض عاجلا یا آجلا و گوید روا بود که نهی کند از هرچه فرموده و امر کند از هرچه نهی کرده

و اگر چه

و اگر چه خلق را در آن هیچ صلاح نباشد و گوید چون روا نا تقدیر کرد که یکی نیکبخت باشد اگر صد هزار
سال عمر وی بود و همه روی و کفر و فساد از وی در قتل انبیا و رسل و غزات از وی نظر توان بود آخر
عاقبتا و بهشتی بود چنانکه تقدیر بود فتنه است و اگر تقدیر کرده است که یکی در دوزخ بود اگر صد
عمر دنیا است در آن عمر در هلو و همه نیکویی کند و ظاهر او طاعت و انقیاد سپرد و صایم الدهر و قایم اللیل
و ما المانع دنیا از آن وی باشد و جمله را در خیرات صرف کند عاقبت او در دوزخ بود دایم پس
بنا بر این بعثت انبیا و رسل و کتب و طاعت کردن جمله عبث بود نه طاعت و خیرات سود دهد
و نه کفر و عصیان زیان دارد تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا و گوید معجزه نوح طوفان بود و معجزه هود
باد و صاعقه که خلق بدان هلاک شدند و معجزه ابراهیم نجات از آتش بود و این سخن غلط است
بسبب طوفان آنکه معجزه عقیب دعوی نبوت باشد دوم آنکه معجزه سبب هدایت و رحمت بود نه سبب
هلاک سوم آنکه نزد وی معرفت باری تعالی واجب نشود و نبوت ثابت نشود الا بمعجزه و چون نوح
علیه السلام نهصد و پنجاه سال دعوی میکرد و چون معجزه او طوفان بود نبوت او درست نشده بود در نهصد
نبوت درست نشده باشد ایشان مستوجب عقوبت نباشند پس خدای تعالی چگونه نوح بهلاک ایشان
ظالم باشد و حکیم نباشد بلکه ظالم اینست که خلق تکلیف کند بر ایشان از روی حقیقت هرگز اثبات نتوانند
کرد که معرفت خدا واجب بود از بهر آنکه نزد ایشان معرفت خدای تعالی بقول رسول واجب شود و قول
رسول آنوقت حجت باشد که اظهار معجزه کند و معجزه آنوقت ثابت شود که آنکسی که رسول خدای
فرستاده است آنکه خلق از مثل آن عاجز شوند و چون خلق از مثل آن عاجز آیند لازم شود که فعل
خدای بود و چون فعل خدای باشد باید که درست باشد و دلیل بود بر صدق رسول که
داند که خدای هست حکیم و آنوقت حکیم باشد که تصدیق کاذب نکند و چون تصدیق نبی
آن رسول کرد دلیلست بر آنکه رسولست و صادق است پس نزد ایشان معرفت خدای
موقوف بود بر قول رسول و قول رسول موقوف بود بر ظهور معجزه و صحت معجزه موقوف
بود بر آنکه داند فعل خدا است و او حکیم است و تصدیق کاذب نکند پس حاصل این قول آنست
که تا خدا را نشناسند رسول را نتوانند شناخت و معرفت خدای واجب نشود مگر بقول
رسول پس کار بر ایشان بجا ماند و هرگز نزد ایشان واجب نشود و نزد ما اعاذنا الله من الخذلان و
گوید هرچه نیست شد اعاده آن بعد از وجود روا بود تا اجسام و اعراض نیز و ابتغوا باطلاق
ذبکرا اصوات و لحظات و اعتمادات ایشان تصور نبندد و النجم کی نزد او هیچ عرض دو زمان

باقی نتواند بود سهل صعلوکی و ابن فورک و بعضی دیگر از ایشان بودند که اشاعره گویند لفظ استثنا در ایمان
لازم بود که گویند انا مؤمن ان شاء الله و محمد طاهر و باقلانی و ابو اسحق اسفراینی گویند نبود و اشعری
گوید مقلد نه مشرک بود و نه کافر و نه مؤمن و گویند اگر یکی از کفار قبل از بلوغ ایمان آورد
اورا در قبرستان مسلمانان دفن کنند و اورا نه مسلمان گوییم و نه کافر و مانند آن زنان بود که مادر
باشد و اعجب ازینها آنست که زنان بود و مادر باشد چرا ورا در گورستان مسلمانان دفن کنند و کافر گویند
مسلمانست چرا مانند پدر و مادر میرند و ابن فورک اسفراینی از اشاعره گویند آنچه
گفت که انبیا و رسل و ملائکه مؤمنند قطعا این سخن بنا بر اصول ایشان بود زیرا که گویند وقوع کفر
از انبیا جایز بود پس ممکن بود که بعضی از انبیا و رسل بر کفر مرده باشند و هر که مسلمانست در
کفر آنکه صاحب اعتقاد است شک نکند و اشاعره گویند وقوع خلاف معلوم خدای ممکن بود
اما واقع نشود و در وصف اخص خدای تعالی خلاف کنند اسفراینی گوید اخص اوصاف باری تعالی
آنست که عالمست بعلم قدیم و مانند این در صفات دیگر و باقلانی گوید اخص اوصاف باری تعالی
آنست که بدان ممیز شود از جمله موجودات و گوید وصف اخص ازلی بود که بدان ممیز شود
از جمله و قدرت و ... و ابو المعالی جوینی گوید وصف اخص آن بود که بدان
ممیز شود از جمله موجودات الا آنکه خلق از معرفت او عاجزند و اشعری گوید صفات باری
بر سه قسم بود اول ذاتی دوم معنوی سوم فعلی و اخص اوصاف باری قدرت بود بر اختراع
و ابو بکر باقلانی و ابو المعالی جوینی در ایجاد با ابو هاشم موافق باشند و جمله اشاعره گویند که اظهار
معجزات بر دست کذابان روا بود و گویند معجزه تنها دلیل نبود بر نبوت اما چون تحدی
با معجزه منضم شود دلیل بود بر نبوت و خلاف کرده اند در آنکه قدیم لذاته باقی بقدم
و ابو العباس قلانسی و عبد الله از ایشان و بیهقی و اشعری قدیم است بقدم و قدیم
اشاعره گویند موجود لذاته است و اشعری گوید که فعل بقدرت خدای تعالی حاصل شود
و قدرت بنده را در آن هیچ تاثیری نباشد و ابو اسحق اسفراینی از اصحاب او گوید که فعل
بمجموع قدرت خدای و قدرت بنده حاصل شود و باقلانی از شاگردان اشعری گوید
نماز و زنا هر دو مشترکند در آنکه هر دو حرکتند و تمیز میان ایشان بدان باشد که یکی را
نماز خوانند و دیگری را زنا الا آنکه بجز را زنا خوانند بفعل بنده بشناختند و اصل حرکت بقدرت
خدای حاصل شود و اشعری گوید روح بعد از موت فانی شود و عدم محض بود الا آنکه

عند

عند الحشر همان روح را اعادت کنند و باقلانی و ابو عبد الله حلیمی از اشاعره گویند که ملائکه
بهتر از انبیا اند صلوات الله علیهم و جمله اشاعره کرامات اثبات کنند الا اسفراینی که گوید
کرامات محالست و اشعری گوید وجه و عین و ید سه صفتند از صفات خدای و گویند او
و اصحاب او گویند امر و نهی و خبر هر سه قدیمند و عبد الله سعید و اصحاب او از اشاعره گویند هیچ
نتوان دید و ضیعی گوید اجسام اعراض مجتمع باشد مثل لون و طعم و رایحه و حرارت یا
برودت و رطوبت یا یبوست و گوید جواهر متماثلست در نفس خود و مختلفست
باعراض و گوید بقا و اتقا و حرکت و تحریک و سواد و تسوید یکمعنی بود و گوید در مصنوع یکی
نتوان گفت که اعراض و جواهر را قطعا اعاده کنند و گوید مثل نقش معقول بود و صوت نفسی
محدث بود و گوید قراءت قرآن معجزه حقیقی بود و نفس کلام خدای را مجاز معجزه کنند نه حقیقت
زیرا که قرآن قدیم است و قدیم معجزه نباشد و گوید روا بود که خدای تعالی که خلق را ابدا الاباد
و هیچ رسول بر ایشان نفرستد و گوید امامت مفضول با وجود فاضل روا بود و سب
و اصحاب او گویند درست بود و گویند خلافت امام ابو بکر روا بود که ایشان که اختیار
میکنند همه اهل اجتهاد باشند و هر یک از ایشان امامت را ... و گوید امام چون
اعدا بر وی غلبه کنند و مقاومت ایشان نتواند کرد تقیه روا باشد و تقیه کردن از
امامت معزول نشود و گویند خدای را در دنیا بچشم سر بتوان دید و اگر چه در مکان
نبود و مقابل نباشد و این جمله از محالات بود زیرا که ادراک هیچ حس نتوان دید الا آنکه در مقابل
وی بود یا در حکم مقابل و مقابله با اجسام جایز بود و خدای تعالی جسم نیست پس مقابل وی
راه نیابد و روا نبود بلکه محال باشد و گوید علم و معرفت و یقین و فهم و فطنت و درایت
و عقل و فقه بیک معنی بود پس وی را لازم شود که خدای را عارف و عاقل و فطن و فقیه شاید
خوانند چنانکه وی را عالم خوانند و نزد هیچ مسلمان این معنی روا نبود و گوید که باطل را حق خوانند
و اصحاب او گویند شاید که کفر را حق خوانند از بهر آنکه خدای آفریند و هر چه او آفریند حق بود
... و گوید روا بود که ضد حادث شود که آنچه نه جسم بود و نه جوهر و نه عرض و
گوید کفر حق بود و عدل و صواب و حسن نیست و ثواب چون بنده کند باطل بود و ظلم و خطا
زشت سبحان الله کدام عقل قبول کند که یک چیز هم حق بود و هم باطل و هم خطا و هم ثواب و هم عدل
و هم ظلم و هم حسن و هم قبیح و مقالات این مخالفان امام اهل سنت و جماعت و هم از اهل نجات باشد

دعوی میکنند ابن راوندی وضع نمود و بخارا ازوی فرا گرفت و ابن کلاب تابع وی شد و اشعری
اقتدا باو کرد و بها رسوا ساخت که محافل ملوک و سلاطین با ایشان مناظره میکنند و کلا
و فضلاء ایشان نه خود معنی کلام که دعوی میکنند میدانستند و نه بفهم هیچ عاقل میتوانند رسانید
و اشعری گوید عرض منتقل نبود الا در محل و شاید که جوهر بی عرض بود پس بنا بر این اصل جوهر
از جمله اعراض خالی بود و حال آنکه کون از جمله اعراض است و چون از کون خالی بود موجود نباشد
و گوید شاید صفت را صفت دیگر کنند و از صفت دیگر و همچنین تا بیک صفت را صفات
غیر متناهی حاصل شود و گوید روا بود که خدای تعالی متکلم و قایل خوانند و حال آنکه گوید که
قول و کلام و نطق بلکه معنی است و گوید روح حی است و حیات عرض و روح نه حساس بود یا
نه محسوس چون روح نه حساس بود و نه محسوس [illegible] لازم شود که جسمی بدن
بود و چون روح مفارقت کرد باید که جسد بدن حساس باشد زیرا که روح نزدیک
حاس نبود و نه محسوس و گوید نشاید که کسی گوید وجود سواد بباید دانست بعد از آنکه [illegible]
اینکه محدث و عرض و لون است و گوید روا بود که گوینده ترک معصیت است [illegible]
که عرضی باشد که [illegible] ورا ضد نباشد و گوید روا بود که یکی از خردل در کشتی افتد و
بعضی با آب فرو برد و کوه احد بکشتی کنار شود کشتی را بکند ده باب فرو برد و گوید روا بود
که اهل آخرت مکلف باشند و بر این اسلام لازم بود که هیچکس بدوزخ نرود زیرا که
چون تکلیف جایز بود توبه نیز جایز بود و چون توبه جایز بود قبولش با شرایط لازم
بود و در این صورت جمله کفار و عاصیان در قیامت توبه کنند و هیچکس مستوجب دوزخ
نباشد و ضبی روایت کند که اشعری گفت هر چه حکم او دوام بود از بعض و کل نباشد
پس نزد او بهشت و دوزخ و نعیم اهل بهشت و عذاب اهل دوزخ را نه کل باشد و نه بعض
و هیچ عاقل در فساد این سخن شک نکند و گوید چون عیسی از نبی و رسول مظهر باید
او را عاصی خوانند تا آنگاه که توبه کند چون توبه کرد اسم عاصی از وی سلب باید
کتاب [illegible] گوید هر که مومن بقیامت آید هر چه کرده باشد از کفر و غیره از جمله ایمان باشد
و اگر کافر بخدای رسد هر چه او کرده باشد کفر بود و اگر صیام بصورت ایمان باشد که جمله کفر بود و
ابو بکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه کرده [illegible] اصنام و خمر خوردند و زنا کردند و [illegible]
ایمان و طاعت بود و [illegible] از اشعری روایت میکند و گوید مذهب او [illegible] روایت کند

حاک

از او که عزم کردن بر آنکه کافر شود بر این عزم کافر شود و چون توبه کند از گذشته و عزم آنکه
دیگر بار چون گناه نکند دل لازم نباشد اشعری و کلا گویند رویت خدا بچشم بود و ادراک
نه بچشم باشد و گوید بنده را کسبی هست و کسب فعل و مفعول و مخلوق و احداث و محدث
خدای تعالی بود و گوید روا بود که مقدوری میان دو قادر بود اما روا نباشد که کسبی
دو مکتسب باشد یا فعلی میان دو فاعل باشد یا محدثی میان دو محدث و گوید هر که عرضی
بجنباند و آن چیز بجنبد نه بحرکت او جنبیده باشد پس وی را لازم آید هر که شخصی را کشد
نه قاتل بود و هیچ [illegible] و طلب قصاص ظلم بود و قوم از اینان گویند که رسول پیش از
بعثت کافر بود و دلیل بر این آیت که خدای تعالی میگوید که و وجدک ضالا فهدی اشعری گوید
روا بود که خدای تعالی بنده را قدرت دهد تا اعراض را بیاورد چنانکه دی و روزها را
بیاورد و همچنین اعراض و لحظات و اصوات اما غزالی که از تابعان اشعری است در کتاب
که از [illegible] نام کرده است گوید روح جسمی لطیف [illegible] تیز برد و قایم بود بذات
خویش و او را حرکات باشد و هم در آن کتاب گوید که اخص وصف خدا آنست که قیوم
و معنی قیوم آن بود که قایم بذات خویش و متحیز نیست بل [illegible] وصف بود مشترک نه خاص
و در کتاب [illegible] گوید معلومات خدای تعالی متناهی است در منقذ گوید مخصوص متناهیست
و وقایع نامتناهی و این سخن [illegible] است که نزد ایشان باری تعالی عالم بکلیات جاهل
است بجزئیات و این شخص را حجة الاسلام خوانند و دیگر گوید قوله تعالی قل الروح من
امر ربی امر [illegible] نه مخلوق یعنی روح قدیمست نه مخلوق و متحیز و متجزی و او را
مخلوق خواهند معنی آن بود که نطفه را استعداد قبول آن پدید آید مانند آینه
که زنگ صیقل شده باشد چون صورتی در مقابل آن بود مثل در آینه پیدا آید و اگر
در آینه صورتی نباشد و گوید ارواح پیش از ابدان موجود نباشد اما بعد از خلق
ابدان بسیار شود و گوید معنی آنکه رسول گفت که خلق الارواح قبل الاجساد
بغیر ارواح ملائکه میخواهد و اصحاب اشعری در قرب [illegible] بخلاف او باشد و
هزار و [illegible] از ایشان مذکور است که هر قدر یکی جنبی اشعری و اصحاب او بکرده
کافر بود پس بقول این شخص [illegible] اشعری و اصحابش مثل ابا بکر باقلانی و سهل
صعلوکی و ابو عبد الله بن سعید و حلیمی و جوینی و غزالی و فخر رازی و غیر ایشان که در بسیاری

از مسایل خلاف وی کرده اند کافر باشند و چون استقصاء مقالات اشعریه و استیفاء
اختلافات ایشان موجب تطویل بود لهذا برین قدر کوتاه اختصار نمود و غرض از بیان مقالات ایشان
آنست که صاحبان فهم و تدبیر سخنان سخیف و عقاید ضعیف این قوم را بمیزان عقل سلیم
سنجیده حق را از باطل و محق را از مبطل باز شناسند و چهره اسلام خویشتن را از آلایش
سوء عقاید نگاه دارند والسلام علی من اتبع الهدی مطلع دوم در بیان فرقه کرامیه و ذکر بعضی
از مقالات ایشان بدانکه ظهور محمد بن کرام مقتدای کرامیان در زمان عبدالله بن
طاهر بود و بعضی [illegible] اصل محمد بن کرام از سیستان بود عبدالله بن عمر روایت کند
که رسول خدا روزی نشسته بود و ابو بکر و عمر و عثمان و مهاجر و انصار در مجلس همایون
حضرت حاضر بودند و آنحضرت صلعم میگفت که قومی ظاهر شوند در امت من و ابتدای ظهور
ایشان بعد از دویست و پنجاه سال باشد و ایشان بروت دراز دارند و [illegible]
ریا و خلق و جامهای ایشان کوته بود و جمعیت ایشان از بهر طمع بود و همت ایشان آن باشد
که شکم سیر کنند و [illegible] ایشان زرد بود و دلهای ایشان سیاه در ذات خدا بجهل سخن گویند
و انکار کتاب خدای کنند و علم آموزند و از بهر طمع دنیا هر گاه ایشان را بینید با یکدیگر با ایشان
مخالطت نکنید و چون بمیرند با ایشان نماز نکنید و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان نروید
گفتم مادر و پدرم فدای تو باد ای رسول خدا ایشان را بکدام علامت بشناسیم گفت چون
ایشان ظاهر شوند ظهور ایشان در خراسان بود و آنکه اصل مذهب ایشان [illegible]
باشد و آن قومی باشند که ایشان را کرامیه گویند ایشان بر ترتیب اصناف مرجئه باشند
و ایشان رئیس خویش را نام من خوانند و من ایشان را [illegible]
دگر [illegible] اقرار است و دین [illegible] لعنت خدای [illegible] رسول [illegible]
گفت قاضی ابو جعفر محمد بن اسحق الزوزنی و او از مصنفان اصحاب شافعی است در کتاب [illegible]
خود گوید که در کتاب [illegible] تصانیف عبدالله کرام دیدم در باب [illegible]
کند بی دستوری [illegible]
دست [illegible]
خاک [illegible]
خاک [illegible] اللهم العنهم لعنا [illegible] خدا [illegible]

لعنتی

لعنتی [illegible] قاضی گوید ابو عبدالله کرام [illegible] تصانیف خود و از آن کتاب
کتاب [illegible] نوشته که لا یمسه الا المطهرون و از جمله چیزها که در آنجا یاد
کرده گوید چه فایده است در آفریدن سباع و چون [illegible] گوشت [illegible]
بر حیوانات مسلط ساخت تا خون ایشان بریزند گوشت ایشان را بخورند و میتوانست که [illegible]
گیاه یا نبات [illegible] و اگر [illegible] حکمت [illegible] بیان کنید که وجه [illegible]
کتاب [illegible] بنی آدم گناه میکنند [illegible] و مرغان که صیادان
میکنند هیچ گناه ندارند [illegible] گوشت ایشان را مباح کرده [illegible]
[illegible] در این کتاب [illegible] چه فایده است در آفریدن [illegible]
[illegible] تا رسول [illegible]
و اگر [illegible] در این کتاب [illegible] حادث [illegible]
[illegible] بنی آدم [illegible] آدمیان بودی و خلق [illegible]
تا [illegible] در این کتاب [illegible] ظاهر کنند
[illegible] قوم [illegible] بود و میگفت [illegible]
[illegible] کرام [illegible] کلام [illegible]
و [illegible] بوعمر و گفت حال چنین است [illegible]
[illegible] بود که تو گفتی [illegible]
میگویند [illegible] عبدالله کرام
[illegible] لعنت میکنند
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] ابو عبدالله کرام فاضل تر بود یا رسول [illegible]
[illegible] کرامیان بود [illegible]
گفت نام [illegible] بزرگ بودی [illegible] میان ایشان [illegible]
[illegible] ابو عبدالله کرام تصنیف بسیار کرده [illegible] تصنیف نکرده است [illegible]
عبدالله کرام در کتاب [illegible]
[illegible] اعضای [illegible]
هیچ گناه نکرده اند [illegible] واجب [illegible] گناه کرده [illegible]

[illegible] گوید [illegible]

وکسی را که گناه نکرده بجهت دیگری مؤاخذه می‌کنند و این نیز حکمت بود دهم در کتاب ابن بابویه گوید چرا چون شخصی
دیگری را بخطا بکشد دیت آنرا رسول گوید بر عاقله باشد و ایشان آن کسی را نکشته اند و مجمل آنکه
خویشی ایشان بود و دیت مقتول بر ایشان لازم کند و از مجرم هیچ نستاند دیگر آنکه غسل بر جنب واجب کند
و مجرم ذکر بود نه اعضای دیگر و این نیز از حکمت بود که جمله تن را بگناه ذکر مؤاخذه کنند و همچنین گوید
چون آب نباشد بخاک تیمم کنند در وضو نظافتی هست اما چون آب نباشد حکمت آن بود که اعضا
بگذارند نه آنکه اعضا را پلید تر کنند بدان خاک که در روی میمالند و نیز گوید یعنی رسول که دو هزار درم
خشم دیت تمام بود و در هر دو دست دیت و در هر دو بینی دیت و در هر دو پای دیت
و همچنین در اعضا دیت تا دیات بسیار جمع شود در بنا و چون بکشند اش یک دیت واجب
بود و در کشتنش این جمله اعضا فاسد شود و این نه حکمت باشد بلکه اگر دیت بدن بر اعضا
قسمت کردی چنانکه هر عضوی را قسمتی بودی بهتر و نیکوتر بودی زیرا که مجموع اعضا را دیتی بود
چنانکه بدن را و همچنین گوید نه حکمت بود در بریدن دستی که دیت دست پانصد دینار باشد از بهر
دانکی و نیم که بدزدد و هم در کتاب ابن بابویه گوید که بهرام خلایق را [illegible] نکند در نبوت خود که
یکی را حبس میکرد و دیگری را میکشت و دیگری را رها میکرد چنانکه مرادش بود تا آنکه شخصی را
بعد از آن دختری بیامد و [illegible] حتی رسول خدا قصیده گفت و را مدح کرد و بعد از آنکه
عتاب کرد بکشتن پدرش و گفت پدرم از ترشی بود و با تو اظهار قرابت مینمود محمد گفت
اگر بیشتر از قتل [illegible] و را بتو بخشیدمی [illegible] اگر کشته او را خدا فرموده بود
چرا گفت نکشتمی و اگر نفرموده بود چرا و را میکشت قال منا الاین و ما فعلنا فعل الملوک [illegible] باشد
نه از فعل الانبیاء و هم در آن کتاب گوید قوه که از کسی بیرون آید [illegible] باشد و اگر [illegible]
بود چرا غسل [illegible] چنانکه باد از [illegible] خالی نیست قوه نیز از [illegible] خالی نبود
و گوید نیت در جمله عبادات واجب است و گوید غسل و نماز و زکوة و روزه و حج بی نیت درست
بود و اگر فرض باشد و اگر نافله بود بی نیت درست نباشد و گوید هیچ تکبیری در نماز رکن نیست و اگر
در جامه نجس نماز کند اعاده لازم نشود و اگر چه در حال نماز علم بود بنجاست جامه و گوید قنوت
در نماز و هر دو تشهد سنت است و مجملا اسرار این کتاب بی تشنیعات و اعتراضات است بر خدا
و رسول و جمله انبیا علی نبینا و علیهم السلام و از جمله چیزهای کفران ملعون شقی که امیان کرد [illegible]
وی مدح [illegible] وصیت کرده اینست که گوید جمله گناهها از زنا و لواطه و استمنا یعنی [illegible] خود

جدا کردن و دزدی و گواهی بدروغ جمله اینها پنهان توان کرد الا خمر خوردن که پنهان نمیتوان کرد
و آبروی مردم ببرد و با او هیچ نفاق نمیتوان کرد پس من جمله این گناهان بر شما مباح کردم الا خمر
که آنرا بر شما حرام کردم و نیز از [illegible] ایشان گویند که از عبد الکریم بن عبد الله الکرام شنیدم
که او گفته که اگر یک قطره خمر در دریا افتاده باشد و گنجشکی از آن دریا قطره بخورد و بپرد و
بعد از هفت سال بر دریای محیط رسد و فضله از سر گنجشک در دریای محیط افتد در دریای محیط
و گوشت هر حیوانی که در آن دریا است حرام بود تا اگر کسی [illegible] ذره از گوشت آن ماهی خورد که
در آن دریا بود حد بر او واجب بود و اگر [illegible] و در [illegible] و [illegible] مجوس را بر او اندا[illegible]
تا مرتکب او را بخورند و مع هذا گویند اگر [illegible] بود چون نجاست [illegible] در [illegible] افتد
[illegible] پاک بود و گویند اگر کسی بول در آب [illegible] آن یا آب ایستاده یا
[illegible] پاک بود [illegible] و ان هفتاد
غایط در آب [illegible] یا در آب ایستاده افکند حد قذف بر وی واجب شود و [illegible]
باشد و گوید [illegible] غسل از استمنا واجب نبود و
بجامعت اگر [illegible] بود غسل واجب نشود و اگر چه انزال
و گوید لواط کردن [illegible] و مجوس و نصاری عبادت باشد [illegible]
ابر [illegible] لا یطاون موطئا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
دلیل سازند بر [illegible] خود [illegible] گوید [illegible] ولکم من الهوی
ملیح علوتم واحسن شیء [illegible] فوق کان و گوید [illegible] الا [illegible] مباح [illegible] خلق زیرا
که [illegible] گفته [illegible] یعنی [illegible] خود را [illegible] دهید نعوذ بالله
من سوء الفهم و سقم العقیده این مرد جاهل است با حادیث و این خبرها قضیه معروف و بیان
چنان بود که رسول خدا وقتی در سفر بود و صحابه با وی بود جمعی از صحابه بعلت بیماری
ناتوان [illegible] پایان نمیتوانستند جستن و نشستن رسول [illegible] جمعی از ضعفای صحابه و [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] تا ضعیفان پای بر ران نهند و [illegible] بر مرکبان نشینند
[illegible] مضمون حدیث پیغمبر را در [illegible] خود تفسیر نموده و گوید
چون پاک شود [illegible] حرام باشد و چون حایض شود [illegible] مثال
این چنان بود که چون آب نباشد تیمم روا نبود و چون آب بود تیمم روا بود [illegible]
معنی گوید لا هتکن حلقة الختان و [illegible] الجار [illegible] گوید و وقتی عبد الله کرام در [illegible]

و بیان اوقات نماز میکرد ابتدا بنماز صبح کرد تا بنماز خفتن رسید گفت وقت نماز خفتن آن وقت بود
که شفق فرو شود پرسیدند که شفق کدام است گفت ستاره ایست روشن که چون آفتاب غروب
کند در جانب مغرب پدید آید و چون ستاره فرو شود وقت نماز خفتن باشد قاضی ابو جعفر رازی
گوید یکی از علماء کرامیه چند روز مهمان من بود و از بازار دفتری پنبه خریده بود روزی در وقت
پیشین پای برهنه بمستراح رفت و وضو ساخت و چون از مستراح بیرون آمد آب از پای
او میچکید با نجاسات بسجاده رفت و را گفتم بسر نجاست رفتی و پای تو نجاست نهادی و با نجاست
نماز خواهی کرد بانگ بمن زد و گفت ای نادان شکال العلم با تو خواهم نمود ای جاهل نخواستی که
بر تو نکرید مگر ندانی که پای تر که بر نجاست خشک نهند نجس نشود و نجاست اگر تر بود پای پلید کردد
مشغول نماز شد چون از قراءت فارغ شد روی با من کرد و گفت که بیا بنگر تا آن ببینی
بستانی گفتم این نماز است که تو میکنی آنگاه برکوع رفت و گفت سبحان ربی العظیم و بسجده چون سر
از رکوع برداشت و بسجود بجا آورد گفتم سخن گفتی در نماز مذهب کیست گفت ای جاهل تو ندانی که
کرامیه که کرامی و کندانی یکی خوانند قاضی ابو جعفر گوید سید ابو البرکات علوی با ابو بکر بن اسحق
الکرامی در باب امامت مناظره میکرد ابو بکر کرامی گفت من امامت یزید را بنص قرآن درست
کنم و تو نتوانی که امامت علی را درست کنی و میان ایشان سخن بسیار گذشت سید گفت
تو چگونه اثبات امامت کسی توانی کرد که او چون فرزند رسول خدا را بنا حق بکشت
و چون بنا حق بکشت ابطال امامت میکند کرامی گفت بشنو از من نکته و چون
بنا حق بکشت و چون بنا حق بکشت ابطال امامت نکند چه حق تعالی میفرماید انی جاعل فی
الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس
لک قال انی اعلم ما لا تعلمون بمقتضای این آیه امامت یزید درست باشد سید ابو البرکات
گفت ندانستم که هیچ مسلمانی این اعتقاد داشته باشد و خوارج که علی را حاشا کافر گویند
در حق یزید پلید این اعتقاد ندارند که تو کرامی داری کرامی گفت من بقول رسول
میباشم که فرمود که هر که علی را دوست دارد ... دشمن ندارد از من نیست بدانکه فرقه کرامیه بسیارند
و ایشان علیهم اللعنه در اسماء و صفات باری جل اسمه و صفات انبیاء کفر ورزند و سخن بسیار گفته اند
و جمله ایشان از ابن کرام و اتباع وی گویند خدای جسم است و او را حد و نهایت هست و ملاقات
و مماسات اجسام با وی روا بود و قومی از ایشان صفات خدای تعالی جسم کنند یعنی جسم

از هم جسمها بزرگترست و توقف میکنند که اطلاق این صفت در حق باری تعالی جایز بود
و ابو عبد الله کرام گوید خدای تعالی احدی الذات احدی الجوهر است و گوید باری تعالی
در مکان مخصوص است بر بالای عرش و اصحاب وی گویند همه عرش مکان او است و اگر
عرشی دیگر بیافریند هر دو عرش مکان او باشد و اگر صد عرش دیگر بیافریند همه این بود
و او مماس جمله عرشها باشد و بنا بر این قول لازم دارد که هر چیزی که مماس عرشی باشد به تجزی
و نقصان کرده باشد که ... احدی الذات احدی الجوهر است و قومی گویند
عرش اول مکان وی بود و دیگر عرشها مکان او نباشد پس لازم آید که در حال ...
از عرش بود و بعضی گویند که بعضی از عرش مکان وی باشد و بعضی فضله بود بیرون از عرش
بزرگتر از وی باشد و دیگران از اصحاب او نقصان کرده اند که در او گفته اند که خدای
حد و نهایت نیست زیرا که محدود و متناهی آن بود که او را در جهات ست حد و نهایت
باشد و خدای را نزد ما از یک جهت حد و نهایت بود و آن تحت باشد و این ...
ما تو پیر فراگرفته اند که او متناهی است از جهت سفل دون جهات دیگر که وی یکی گویند
عرش در بلندی بغایتی است که خدای تعالی قادر نبود که بالای وی عرشی دیگر بیافریند
اگر عرشی که بروی نشسته با سماها نزدیک کردانند تا بالای آن عرشی دیگر توانستی آفریدن و گویند
خدای تعالی محل حوادث است از ارادات و اقوال و مماسات و ادراکات مرئیات و مسموعات
در وی حادث شود و گویند هیچ چیز در عالم حادث نشود الا بحدوث اراده و قول در ذات
وی آن اراده و قول را ایجاد و خلقیت خوانند و گویند هیچ چیز در عالم نیست نگردد الا
بعد از حدوث اراده و قول در ذات وی و آن را اعدام و فنا خوانند و گویند ایجاد
و اعدام هر دو حادث اند نه مخلوقند و نه محدث و گویند خالق و رازق بودن نه خالق و رازق
... جمله اسماء از افعال مشتق باشند اگرچه در ازل فعل نبود آنگاه گویند خدای تعالی
بر آن حوادث قادر نبود که در ذات او حادث شود جز آنکه بیافریند یا خواهد که
از عالم یا در عالم دیگر گویند حوادث که در ذات وی است مقدور وی بود و هیچ چیز را
بحدوث بیافریند اجسام و اعراض را باراده و قول و قدرت آفریده و گویند حوادث
ذات باری حادث شود بیشتر از جمله اجسام و اعراض باشد که در عالم است زیرا که بازای
هر جسمی و عرضی که در عالم است دو عرض در ذات باری حادث شود یکی اراده و دیگری قول

وهمچنین ادراکات بعد و مرئیات ومسموعات در ذات او حاصل شود ومماسات بعد انچه مماس بود
از اجزاء عرش در وی حادث شود پس حوادث که در ذات او حاصل اید باضعاف حوادث اجسام عالم
بود نزد ایشان وگویند محال بود که خدای تعالی چیزی ببیند یا بشنود الا بعد از انکه تسمیع وتبصیر
نفس وی حادث شود وانرا ادراک [illegible] مسموع و مرئی را وادراکات نه نفس خود سازند
مسموعات و مبصرات را نشنود ونبیند چون موجود باشند وگویند نفس خود را انکاه دید که [illegible]
کرد در نفس خود رؤیت وادراک انکاه نفس خود را بیان رؤیت که بیافرید وگویند لازم بود
که اول مخلوقات حیوان بود تا بدان استدلال سازند بر معرفت باری تعالی [illegible] والجمادات
[illegible] وبعضی از ایشان گویند هیچ چیز نیست صانع و روح و هوا و مکان و زمان وگویند عدم
بر انعدام اجزای جائز نبود چنانکه بر معقولات [illegible] جائز نیست وگویند ترک معنای بود
وحاصل قدرت در [illegible] کند و [illegible] قدرت تام شود انکاه [illegible]
وابرهیم مهاجر از ایشان گوید اسما اعراض است [illegible] شخص گویند جمله اعراض از اصوات
وغیرها باقی بمانند وگویند علم [illegible] و بعضی از ایشان گویند قران معجزه نیست
از بهر اضافاتی که بوده وانچه خواهد بود [illegible] نظم و تالیف و فصاحت وگویند خلق عرض مخلوق
بود [illegible] اختلاف الفاظ دلیل بود بر اختلاف معانی وگویند ارادت [illegible] باشد
[illegible] بود بارادتی که [illegible] کراهیت بود [illegible] وگویند که این خلاف معتقد ایشان
وگویند صفت و وصف [illegible] مختلف صفت قایم بود بذات وان الاصوات بنا شود
وصف قایم [illegible] بود [illegible] صدق باشد [illegible] کلام و متکلم [illegible] گویند
بعلم تعلق کرده [illegible] معلوم [illegible] تفصیل در شاهد و غایب وگویند مخلوقات محتاج
تخلیق باشد [illegible] وگویند ایلام اموات [illegible] جایز بود [illegible] لازم بود
ایلام جمله جمادات را جایز دانند تا اگر [illegible] وگویند این کوه
که کوه را درد سر میکند این سخن بر اصل ایشان راست بود وگویند ایمان محض قول است
بود وگویند [illegible] رسول [illegible] گفت من مؤمن ان شاء الله [illegible] گفت تو در ایمان خود
شک داری [illegible] مؤمن حقا [illegible] اسلفنا ان شاء الله یعنی انچه از پیش کرده ام از
گناهان خدای [illegible] واگر خواهد عقوبت کند وگویند ایمان انبیا و رسل
ملائکه [illegible] بود وگویند ایمان انست که اندره حاصل شد چون گفت بلی ولا اله الا الله

محمد

محمد رسول الله [illegible] بعد [illegible] ازایمان بود وگویند منافق مؤمن حقیقی بود
واگر چه همیشه [illegible] باشد وگویند [illegible] مشرکان [illegible] کلمه کفر بگفت کافر
اگرچه همیشه [illegible] باشد وگویند معرفت کسبی نیست بلکه خدای همیشه در خلق [illegible] افریند
[illegible] ما را دران فعل باشد [illegible] خلق را مامور سازد [illegible] ایشان گوییم
ایمان انست که اندره حاصل شد [illegible] ایمان بود [illegible] اهل ارتداد [illegible]
مامور نباشد [illegible] مکلف نباشد [illegible] کفر است وگویند [illegible] امام
[illegible] امام [illegible] و صاحبان این عقیده باشد
گویند خدای تعالی در [illegible] وگویند [illegible] کفر از جمله انبیا و رسل روا باشد
وگویند [illegible] رسولان بود [illegible] وگویند حرام نه رزق بود از
جهت [illegible] رزق [illegible] حلال رزق باشد واین سخنان که از مقالات
فرقه کلابیه و اشعریه و کرامیه [illegible] همگی کفر و زندقه و مخالف طریق حق [illegible]

مطلع سیوم در بیان فرقه هشامیه وایشان تابعان هشام بن الحکم و مقالاتی که اصحاب خلاف
از هشام بن الحکم در کتب خود نقل کرده اند [illegible] ابوالهذیل گوید که یکی از هشامیه [illegible] پرسید
که خدای تعالی بزرگتر است یا کوه واین را [illegible] گوید که از هشام [illegible]
خدا و اجسام گفت [illegible] دلالت میکند بر وجود صانع
گوید هشام گفت خدا [illegible] میدانند [illegible] جدا میشود
زمین میکند [illegible] معلوم [illegible] اشعری
گوید هشام گفت معبود هفت شبر است بشبر خود وگفت جزء لایتجزی ممکن است ونظام [illegible]
مذهب او [illegible] گوید هشام گفت خدا جسم است نه مانند جسمها ابو عیسی گوید [illegible]
گفت خدا [illegible] است [illegible] ذات [illegible] المحققین
سید مرتضی [illegible] در بعضی از تصانیف خود [illegible] حکایات مذکوره که مخالفان از هشام
الحکم وانچه از هشام بن سالم نقل کرده اند [illegible] کذب [illegible] اتهامات [illegible]
از موضوعات نواصب است وغرض ایشان انست که عوام [illegible] امامیه نفرت نمایند واعتقاد کنند
که ایشان کافرند واما انچه گویند خدا جسم است لا کالاجسام واین سخن [illegible] نقل کرده
معنی این سخن انست که قائم است [illegible] واین عبارت از جهت لفظ خطاست [illegible]

خوب

وهشام از این نیز توبه کرد و این توبه از آن وقت بود که هشام قصد مدینه کرد و چون نزد سید
حضرت صادق ع آمد سوگند خورد که او را نزد خود راه نده تا از این قول توبه نکند چون هشام را
معلوم شد که خطا است توبه کرد و این خلاف که خصم گوید این قول از صادق روایت کرد
و این خبر از هشام بن سالم گویند نزد امامیه از صحیح نیست و در کتب مخالفان می یابیم و این خبر ما
صحیح نیست و اگر بعضی باشد این خطای است که اول افتاده باشد او معصوم نبود و دلیل بر توبه
وی آنست که حضرت صادق ع او را از خدمت خود رانده بود و او نیز در آن حضرت آمد و شد
مینمود اگر توبه نکرده بودی امام عالم السلام او را بخود راه نداری و اسمعیل را امام میگفت عبد
چه اشعری و معتزلی بود و بعد از مدت مدید اظهار رجعت کرد و موافق اهل حق شد اگر
بر شیعه عیب باشد این از آن بیرتر باشد چرا که در جمیع اعتقاد مخالف معتزله است و این را از ما
نقل کرده اند اگر واقعی باشد در دو مسئله یا سه مسئله خلاف اما بیان کرده باشد
چهارم در بیان فرقه مغیریه و ایشان تابعان مغیرة بن سعید العجلی اند گویند مغیره سعید بود و
اسم اعظم میدانست و آن معجزه وی بود و بدان مرده زنده میکرد و گوییم چرا چون خالد القسری
او را میگرفت با اسم اعظم او را دفع نکرد و مغیره گوید معبود ان نور است و تاجی از نور بر سر دارد
و او را اعضا است و دلش منبع حکمت است و حروف بر مثال اعضای اوست الف مثال [illegible]
قدم اوست چون خدای تعالی خواست که خلق را بیافریند اسم اعظم بگفت و آن تاج بود که [illegible]
او تعالی الله عما یقولون و این سخنان بیهوده که از این قوم ذکر یافت نقل خصم بود اگر [illegible]
است و بینک مغیره و اصحاب کافر بوده اند نعم از این قبیل مقالات منکوده است و اقوال
عقاید فاسده باقی فرق مجبره و چون استقصا یابند باعث ملال و موجب کلال بود بهمین اقتصار
فصل و اما الصوفیه فهم فرقتان النوریه والحلولیه و اما صوفیه دو فرقه اند یکی از ایشان نوریه
است و این فرقه گویند اشخاص حجاب الله اند و حجاب دو است یکی نوری و دوم ناری اما حجب نوری
بود متوجه کرد با عمال و خصال نا پسندیده چون فسق و فجور و حرص و شهوت و امثال آن
چنانکه شیطان ناری بود و فعل او اینها بود و این شخص [illegible] نقل کند و فرقه دوم حلولیه
است و ایشان گویند جزوی از خدای تعالی در هر شخص حلول کند [illegible]
او [illegible] باری تعالی هست و گویند که رسول خدا میگفت که من عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible]
معنی [illegible] است یعنی چون بدانست کسی که [illegible] روی حلول کرده است خدای را شناخته

باشد

باشد تعالی الله عن قول الزنادقه علوا کبیرا و از این قوم زید نیکی کتابی تصنیف کرده و در آنجا گوید چند
سال در علم میکردیم و طلب حق میکردم و به هر کسی میرسیدم و از وی نشان میپرسیدم تا آنکه
بمکه رفتم و آنجا مجاور شدم و بتفکر و اندیشه مشغول گشتم اتفاقا شبی از شبها شخصی را در خواب دیدم
منظر نورانی و هیکلی روحانی [illegible] در خواستم تا مرا بحق راه نماید دیدم شخصی را بربست [illegible]
و گفت ای درویش این ریش را محکم نگاه دار که این حق است چون بیدار شدم ریش خود را در دست
داشتم و سید مرتضی صوفیه را شش فرقه شمرده نوریه و حلولیه و عشاقیه و واصلیه و نظریه
و زراقیه و بیان دو قول نوریه و حلولیه گذشت اما عشاقیه گویند مشغول شدن بحق از خلق
بمجاهده معرفت بود و انبیا خلق را به تکالیف بسوی حق میخواستند تا خلق را باز میدارند
از آنکه بخدای مشغول شوند و هر چه خلق را از خدای باز دارد آن باطل بود پس التفات بقول
انبیا و رسل باید کرد و به تکالیف مشغول نباید شد که بی حاصل است و گویند نبوت کسبی
یعنی چون شخصی ترک علایق دنیاوی کند و تفکر و مجاهده و ریاضت پیدا اند صفای باطن
بهم رساند و مستعد فیوضات و علوم غیبیه گردد و این نبوت بود و گویند آنکس که نبوت
حاصل کرده فاضلتر است از آنکه نبوت او عطائی بود و در مثال آن گویند نبی که پادشاه
کرد یا خاصگیان بسیار باشند چون خواهد که یکی را برسالت فرستد کسی را که بوی نزدیکتر
بکار نه فرستد [illegible] که آن مرتبه خاص الخاص نازلتر باشد پس از آن جهت خود را از انبیا و رسل [illegible]
دانند و بهتر دانند و گویند انبیا خود را بحکومت و ریاست بسوی حجب [illegible] مشغول کرده اند
و ما از خلق و امور دنیا اعراض کرده ایم اما واصلیه گویند ما واصلیم بحق و نماز و روزه و حج و
احکام دیگر از بهر آن نهاده اند تا اهل دل بان مشغول شوند و تهذیب اخلاق نمایند و او را
معرفت حق حاصل آید و چون از اهل عرفان شود و واصل گردد و چون واصل شد تکالیف
از او برخیزد پس هیچ چیز از شرایع دین و احکام ملت بر وی واجب نشود و جمله محرمات بر وی
حلال شود و هر چه او کند نیکو بود اما نظریه گویند اعتبار بنظر و استدلال نباشد و تحصیل علم
و درس و نظر در علوم کردن مذموم بود و معرفت حق بمجاهده و تلقین شیخ حاصل شود
گویند سعادات اخروی بمجاهده و ریاضت و زهد و ورزیدن حاصل شود و این جماعت را
ترجیح در آنکه نبوت کسبی است و انبیا آن قوت داشتند که بعضی نایبند [illegible]
در خلوت نشانند و ایشان از علوم دینی [illegible] سید المرسلین هیچ بهره نباشند و بعضی از ایشان

در خلوت نشانند و ایشان از فرایض و سنن و نماز و غسل باز مانند و پوشیدن دلق و تلبیس نمایند و علمای اهل سنت
دشمن دارند اما در ابتدا از ایشان تقوی پیدا شد که همت ایشان جز شکم نبود خرقها در پوشند و کوزه
و عصا و سجاده ترتیب دهند و از حرام احتراز نکنند و ایشان از علم باشند و نزد ایشان همه طالب
آش و طعام و بازی و تن آسان باشند و اکثر ایشان همان بود که در فلان شهر در خانقاه الطعام بسیار کی
سازند و رقص و سماع کنند صوفی باشند که در سمرقند شنوند که در مصر خانقاهیست و انجا طبخ
والطعام بسیار است از سمرقند قصد مصر کنند و از دوری راه و مخاطره آن اندیشه ننمایند و هیچ
دون همت تر ازین فرقه نباشند و این جمله اصناف صوفیان که ذکر یافتند همه از اهل سنت و جماعت
بودند تا آنکه دعوی ربوبیت و حلول و اتحاد کنند جمله مجبره باشند و جمیع عقاید ایشان خلاف
طریقه دین و مخالف ملت و این جماعت والسلام علی من اتبع الهدی و نهی النفس عن الهوی فصل
و اما المرجئه فهم ست فرق الثوبانیه والعلانیه والیونسیه والصالحیه والشمریه والجحدریه المرجئه ماخوذ
است از رجا بهمزه ارجا یعنی تاخیر است المرجی بصیغه اسم فاعل از باب افعال است و آن او
اگر همزه باشد یعنی تاخیر دهنده است و اگر بحرف یا باشد یعنی امید دهنده است و مذهب فرقه مرجئه
اینست که ایمان باعث نجات همین محض تصدیق است بجمیع آنچه رسول ص بآن نازل شده و عمل
داخل ایمان نیست هرچند عمل قطعی باشد و هیچ فسقی اگرچه کبیره باشد با ایمان ضرر نمی رساند و بنا
بر مذهب ایشان لازم آید که ابوبکر بن تریم فاسقان در مرتبه ایمان با انبیا و رسولان یکسان باشند
زیرا که علم بنبوت و ضعف مختلف نشود و این فرقه بخلاف وعیدیه اند چه ایشان تکفیر
صاحب کبیره میکنند و وجه تسمیه این فرقه باسم مرجئه اینست که حکم میکنند بخروج عمل از ایمان
و این وجه در صورتیست که مرجئه بهمزه باشد و اگر بحرف یا باشد وجه تسمیه اینست که فاسقان را
بامید نجات نهادند و جمله کرده مرجئه امامت را باختیار امت میدانند و ایشان شش فرقه اند
دامیه علانیه یونسیه صالحیه شمریه جحدریه در کتاب ملل و نحل شهرستانی چنین مذکور است که
مرجئه بر چهار صنفند مرجئه خوارج و مرجئه قدریه و مرجئه جبریه و مرجئه خالصه و انا ابن صنف
فرقه یونسیه است و ایشان تابعان یونس نمیری اند و ایضا عبیدیه که اصحاب عبید المکتب اند و
ایضا ثوبانیه که تابعان ثوبان مرجی اند و ایضا تومنیه که تابعان ابو معاذ تومنی اند و ایضا
غسانیه که توابع غسان کوفی اند و این فرقه مرجئان گویند انوشق ابو حنیفه و محمد بن الحسن و جهم بن صفوان
و غیلان بن مروان و ابن شهر و فضل رقاشی و غیر ایشان از اصحاب رای و قیاس و بعضی از مشایخ ایشان
کوینید

گویند ایمان اقرار است بزبان نه تصدیق و عمل و گویند خدای تعالی اصحاب کبایر را بیامرزد
هیچ عذاب نکند و گویند ایمان زیاده شود اما نقصان نپذیرد و گویند اگر کسی گوید که میدانم که
خدای تعالی خنزیر را حرام کرده اما نمیدانم که خنزیر گوسفند است یا حیوانی دیگر مؤمن بود و اگر
گوید میدانم که خدای تعالی حج بر خلایق واجب کرده و بخانه خدا میباید رفت اما نمیدانم که خانه
خدا کعبه است یا خانه دیگر بهند یا بمغرب مؤمن بود و اگر گوید میدانم که خدای تعالی محمد را برسالت
فرستاد اما نمیدانم که محمد زنگی بود یا هندی یا رومی یا عربی مؤمن باشد و غسان این حکایت را
الا بو حنیفه روایت کرده و این طوایف مرجئه جمیعا در اصل اعتقاد ارجا با هم موافق اند
و در مسایل دیگر از اصول و فروع با یکدیگر اختلاف دارند بعضی از ان در ضمن گذشته اند
ظهور مرجیان خذلهم الله در زمان مامون بن هرون الرشید بود والله اعلم فصل و اما
الجبریه فهم خمس الجهمیه و هم اصحاب جهم بن صفوان والبطحیه و هم اصحاب اسمعیل البطحی والنجاریه
و هم اصحاب الحسین بن محمد النجار والضراریه و هم اصحاب ضرار بن عمرو والصباحیه و هم اصحاب صباح
بن معمر و اما فرقه جبریه پس ایشان گروه که افعال عباد را جمیعا بخدا نسبت میدهند و فاعل
حقیقی او را میدانند اول جهمیه و ایشان تابعان جهم بن صفوان اند دوم بطحیه و ایشان
تابعان اسمعیل بطحی اند سیوم نجاریه و ایشان تابعان حسین بن محمد نجار اند چهارم
ضراریه و ایشان تابعان ضرار بن عمرو اند پنجم صباحیه و ایشان تابعان صباح بن معمر اند
لعنهم الله جمیعا مطلع در بیان مقالات جهم بن صفوان و اتباع او و غیر ایشان بدانکه
ظهور مقالات جهم در زمان تابعین بود و بترمد ظاهر شد و چون مازنی او را بعد از
آخر ملک بنی امیه او را بقتل رسانید و بدعتهای او بسیار است از جمله
مقالات است که فضایح آنها از همه بیشتر است اول گوید خدای تعالی چیزی بیافرید و نام
او رحمن کرد است بل آنکه هر شی را آفرید و گفت الرحمن علی العرش استوی یعنی رحمن مخلوق
بر عرش قرار گرفت تعالی الله عن ذلک دوم آنکه گوید خدای تعالی را وصف نتوان کرد بآنکه
او شی است و نشاید گفتن که عالم و سمیع و بصیر و موجود است و وجود و قوت او را
او را صفت نتوان کرد و روا بود که گویند قادر است زیرا که فاعل جز ذوی نیست و نشاید
وصف او کردن بهیچ در قرآن و سنت آمده از اسما و صفات که آن مشترک بین لازم بود

که امدایجز از خالق ورازق والمستوان کفت سیوم انکه کویند خدای تعالی عالم است بعلم محدث
ودران علم ابنود چهارم انکه کویند خدای تعالی معلوم خلق نیست زیراکه معلوم مخلوق مخلوق
بود پنجم انکه چون انانکه اهل بهشت اند ببهشت روند واهل دوزخ بدوزخ روند هر کسی
بمقام ومقر خویش قرار کیرند انکاه بهشت ودوزخ با جمله مخلوقات نیست شوند وهیچ
از خدای تعالی هیچ نماند واین خلاف نص قرانست چه حق تعالی در کلام خود میفرماید اکلها
دائم یعنی ماکولات بهشت دائمی بود ومیکوید عطاء غیر مجذوذ یعنی عطائی است که هرکز
منقطع نشود ومیکوید خالدین فیها ابدا یعنی اهل دوزخ از کفار همیشه در دوزخ باشند
واهل بهشت در بهشت مخلد باشند ششم انکه روا بود که کسی کوید که اسیاد ب خدای من
است یا خالق من است زیراکه خدای تعالی را نتوان دیدن وچیزی اکه نتوان دیدن جز
دادن از وی محال بود هفتم انکه کویند که قدرت ومقدور وعلم ومعلوم یکی باشد هشتم
انکه کویند خلق را هیچ قدرت وفعل نیست وایشان بر افعال خویشتن ملجا ومضطر اند
چنانکه درخت مضطر است هرکاه باد وزد بجنباند وکوه مضطر است در ثبات واسناد
فعل بوی بر سبیل مجاز بود نه حقیقت چنانکه میکویند درخت میجنبد واب میرود
ودریا ایستاده وایشان را دران فعل نیست پس حیوان نیز بر همین قیاس بود وانیز
هیچ فعل نتواند کرد اما نجاریه ظهور ایشان در زمان مامون بود ومقتدای این
فرقه حسین بن نجار بود وایشان در اصل سه فرقه اند اول برغوثیه دوم زعفرانیه سیوم
مستدرکه وجمیع ایشان در صفات باری تعالی با معتزله موافقند ونفی رؤیت می
کنند وکویند نور چشم نقل کند بفلک بران نور خدای را بتوان دیدن تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا وایشان در افعال بندکان وکسب اینکه استطاعت مع الفعل
با مجبره موافق باشند ودر قران که کلام حق تعالی است سه فرقه شدند کویند چون
بنویسند جسم بود وچون بخوانند عرض بود واین کفر است چنانکه اکر چون
با نجاست نویسند لازم اید که حروف که از ان نجاست نویسند کلام خدای بود
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وکویند اکر قران بر سنک یا چوب نقش کنند ان اجزاء سنک
وچوب قران بود وکلام خدای تعالی بعضی از ان سنک وچوب باشد ومستدرکه کو

کردسود

که رسول با اصحاب خویش کفت قران مخلوقست وهرکه باین عبارت نکوید چنانکه
رسول کفت که قران مخلوقست اما اشاره کرده بچیزیکه دلیل است بانکه قران مخلوق
است و زعفرانیه کویند که کلام خدای تعالی جز از خدای بود وهرچه غیر او باشد انکاه کویند
از انکه بعینه که کویند مخلوق است ومستدرکه اقوال هرکسی که مخالف ایشانست کفر وضلالت وبدعت است
وکویند اکر شخصی از مخالفان کوید لا اله الا الله محمد رسول الله این قول او کفر وضلالت بود ولیکن
لازم اید که اکر کسی کوید که حسین نجار کافر بود وهالک مسلمان بود وضلال نداده بود نه حرامزاده
این قول نزد ایشان کفر بود وضلالت بود یا کسی کوید که حسین نجار بخشنده روز قیامت
داشت این جمله کفر وضلالت بود وچون این کفر وضلالت بود ثابت کرده باشند یعنی را
که حسین نجار کافر بود وحرامزاده واکر کویند این سخن که شما کفتید راست ودرست
نه کفر وضلالت اصل مذهب خود را باطل کرده باشند وفی الواقع سستی وفساد بنیاد
ایشان بهیچ عاقل پوشیده وپنهان نیست وحسین نجار کوید که اعراض چون لون
وطعم ورایحه هرکاه جمع شود جسم بود چنانکه ضرار کفته وظاهر انست که مذهب اکثر
وبودی نه بسته اند وکویند افعال متولده از فعل خداست نه از طبع جوهر یا فعل دیکری چنانکه
مجبره کویند وکویند عذاب قبر محالست واینچه در این مقام ذکر یافت بعضی بود از مقالات
بیهوده او والسلام علی من اتبع الهدی واتباعهم اما مزادیه کویند هرچه الله تعالی افریده انرا
در اسمان وزمین خواه ملائکه وخواه حیوان وانسان وانچه جنبات دارد جمله اراده
خدای تعالی است وبنا براین قول اراده بهبود وزنا شود وخوردن واشامیدن وجماع کند
نه تنها ظلم وفواحش شود وکافر کردد وکویند مراد ده وحقیقت ان است خدای تعالی
از صاحب این اعتقاد بیزار باد وکویند جسم مرکب است از لون وطعم ورائحه وحرارت یا برودت
ورطوبت یا یبوست وکویند عذاب قبر وسوال منکر ونکیر محال بود وبعضی دیکر از کروه
کویند انسان روح است چنانکه نظام کوید وکویند خدای را در قیامت میبینم بر
صورت که دریابند وکویند هرکه کناه کبیره از او صادر شود منافق بود چنانکه
بصری کوید وکویند معبود صاحب کبیره شیطان بود اکرچه وی از اهل ایمان بود
وکویند سیر وپیاز حرام است وکویند باد که از ورد شکم اید میجنبد وضو نشکند ناقض شود بعضی

دیگر گویند تحدی بقرآن واقع نشده از بهر آنکه قرآن عرض است و عرض منتصرف [illegible]
دلیل نتواند بود زیرا که معجزه باید چیزی باشد که وجود شیء منصور داند گوید
هرچه در قرآن وارد شده است از لفظ تحدی آن بر طریق مدح و مبالغه کلام آمده از وصف
حال فصحاست و نزد ما بهر حقیقت تحدیست و تمیز از بهر آنکه خلق عاجز بوده‌اند از مثل نظم قرآن و آن
کفر است چرا که خدای تعالی میگوید قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و گویند قبایح بجز افعال انسان مختلف است اگر عدل
و ظلم و قبایح خدای کند نیکو بود و اگر بنده کند زشت بود چنانچه مجبره گویند و بیاید این
که جمله فرق مجبره در اصل مذهب جبار با یکدیگر موافق اند و همه بعضی از عقاید با هم خلاف
دارند لهذا پنج فرقه گفته اند چون ذکر مقالات بطریق صاحبیه بتطویل انجامید بذکر
اصناف و نمود متوجه مقصود گردید فصل واما النواصب فهم الذین حاربوا زید بن علی
وعندهم ان السنی لا یکون سنیا حتی یبغض علیا واما النواصب آن گروهند که محاربه نموده اند
با زید بن علی و عقیده ایشان اینست که سنی در طریقه سنت و جماعت بدرجه کمال نمیرسد تا
آنکه دشمنی علی را در دل دارد لعنهم الله جمیعا مطلع مخفی نماند که اصل این هفتاد و سه فرقه از امت
دو است و هر یک را دو نام است یکی محمود و دیگری مذموم اما اصل اول فرقی اند که خود را اهل
سنت و جماعت خوانند و این نام محمود است و خصم ایشان را نواصب گویند و این نام مذموم است
اما اصل دوم فرقی اند که خود را شیعه و اهل ایمان خوانند و خصم ایشان را روافض گویند و این اسم
خصم اسم ذم است پس ایشان که گویند امام بعد از حضرت رسول ابوبکر بود خود را اهل سنت و
جماعت خوانند و آن قوم که گویند امام بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب است خود را از اهل
ایمان و شیعه دانند و هر قومی را از فریقین تفسیر لقبی که ایشان را بان مینامند طلب نمایند و لا
نواصب گویند اگر سبب آنست میخواهید که ما امام نصب کرده ایم این لقب ترجمه مفهوم نیست بلکه [illegible]
و اگر مراد شما آنست که ما نصب عداوت خاندان رسول کرده ایم باطل است که ما نصب عداوت خاندان
رسول نکرده ایم گوییم این معنی حق است نه باطل از بهر آنکه یاری دادن کسی را که حق دیگری را باطل
کرده ظلم بود و شما اثبات نتوانید کرد اینکه امامت باختیار است و بعد از رسول ابوبکر امام
است پس نصب کردن شما ورد دلیل است بر دشمنی آنکه حق او را باطل کرد و این معلوم است که این

بنی امیه با خاندان رسول کردند ترک کابل و روم مثل آن با مسلمانان نکرده‌اند بنی امیه اما
ومنقبتها بان دشمنی بنده و ایشان را مسلمان و مومن دانند و لعن ایشان را روا نمی دارند و انگه
که بر ایشان لعنت کنند کافر دانند و معویه چون بر خلق استیلا و استعلا یافت بفرمود
تا در بلاد اسلام بر منابر لعن بر خاندان رسول علیهم السلام میکردند و هزار ماه بنی امیه
ناشایست قیام داشتند الا دو سال که ملک عمر بن عبد العزیز بود و چون او وفات یافت
دیگرباره بنفس خود شروع کردند تا نسل خاندان رسول خدا میکشتند پس اگر شما را با ما سیر
علی و خاندان نبی عناد و عداوت نبودی چرا بنی امیه را با آنچه ایشان کردند سنیان
دانید و انکس که بر خلاف ایشان لعنت کند کافر دانید اگر گویند که کسی که با علی و خاندان
رسول لعنت کرد ما او را امام ندانیم و مسلمان نگوییم مذهب خود را باطل کرده باشند زیرا
که اصل مذهب ایشان اینست که امامت باختیار امت است و گویند چون یک کس از امت
بیعت کرد بر دیگران واجب شود که بیعت کنند و آن قوم که بر معویه و یزید و مروان بیعت کرده بودند
بیشتر از آنها بودند که با امامت ابوبکر و عمر کرده بودند اگر ایشان نه امام بودند لازم
آید که ابوبکر و عمر نیز امام باشند و یکی چون ایشان امامان اند پس لازم آید
که ایشان نیز امامان باشند هرکه او را از عقل و انصاف بهره و نصیبی هست هیچ
شک نکند در کفر شخصی که امام کسی بود که بر علی و خاندان رسول لعنت کرده و این عمل
بغایت قبیح را امر بدان فرموده و فرزندان رسول را کشته و دختران را بغارت برده و دو باره
از کربلا تا بدمشق فرستاده هرکه ایشان را مسلمان داند البته این اعتقاد دارد که گردن
بنت و وعدهای قرآن همه دروغ است و جمله کفار در بهشت باشند و ابو سعید متولی
از اصحاب شافعی مختصری در علم کلام تصنیف کرده نام آن غنیه و در آنجا میگوید که یزید
علیه اللعنة از جمله مومنان است و خالد در بهشت سبحان الله این چه عداوت
این ملعون با اهل حرم که قانع نگشته بانکه یزید را مسلمان خواند بلکه مؤمنش میداند
نعوذ بالله من سوء العقیده والمیل الی اصحاب الکفر والمکیده واما شیعه از خصم
پرسند که مراد شما از رفض چیست لازم بود که گویند رفض در لغت یعنی انداختن و ترک
نمودن است و در اصطلاح روافض آنکسانند که گویند ابوبکر امام نبود و علی بعد از رسول

خلیفه و قائم مقام بود گوییم بنا بر آنکه رفض یعنی ترک و نواصب بود رواست که ایشان را رافضی
خوانند یعنی ترک باطل کرده اند نه حق رفته اند و اگر از رفض آن خواهی که حق را ترک کرده باطل را اختیار
کرده اند این محض دعا است و بر صدق آن شهود عادل نیاید و لیس لکم الی الدلیل من سبیل و اگر
مقصود از کلمه رفض اصطلاحی است یعنی بامامت ابی بکر نگرویده اند این معنی قبول داریم و این اسم
بجهت ایشان مدح است و محمود و سبب نجات ایشان در قیامت همین خواهد بود و اگر گویند
اصل ساختی باطل است چه اگر قومی گویند که امام بعد از رسول عباس بود پس اعتبار باشد
گوییم این قول باطل است زیرا که اتفاق امت است که در آن وقت که امیر المؤمنین علیه السلام حضرت
رسول را غسل داد عباس امیر المؤمنین علی را گفت دست دراز کن تا بر تو بیعت کنم که چون من
با تو بیعت کرده باشم کسی با تو خلاف نکند … انکه چون امارت بر ابو بکر قرار
یافت عباس بیتی چند ادا کرد که ترجمه آن را صاحب تاریخ بر این نهج آورده **نظم** نظام
خلافت چرا منصرف / شد از هاشمی خاصه از بو الحسن / نه او اولین مقبل قبله بود / نژاد
اعلم و حی بود و سنن / و این معنی در زمان ابو مسلم ظاهر شد که او را اعتقاد این بود که امامت
بمیراث است و عباس … علی بن ابی طالب بن عم و او را با عم میراث نرسد و این سخن بدو
وجه باطل است اول آنکه خبر از قول و بیعت عباس سابقا ذکر یافت دوم آنکه اگر امامت بمیراث
بودی حق امیر المؤمنین علی بودی زیرا که اجماع امت است که عم … میراث نگیرد پس این سخن که ابو مسلم و تابعان او از این راوندیه … روایت کرده اند
باطل است و … وضوح یافت که اصل دو است پس بر آنکه بعضی از نواصب گویند که
یک اصل که آن را رفض خوانند هجده فرقه اند و بعضی دیگر گویند که بیست فرقه اند پس اگر
هجده فرقه باشند نواصب پنجاه و پنج فرقه خواهند بود و اگر بیست باشند نواصب پنجاه و
سه فرقه خواهند بود پس معلوم شد که نواصب … که با اهل بیت رسالت بغض و
عداوت ورزیده اند خواه بنصب امامان جور و ضلالت و خواه بمحاربه با خاندان
ولایت و نبوت و اما آنچه شیخ علیه الرحمه در بیان نواصب فرموده که ایشان کسانی اند که
نمودند با زبیر بن علی و … اند بعداوت مرتضی علی … بیان این است که آنانکه صحابه
این عادات … ایشان در میان امت بلفظ نواصب … موسوم اند

واما وجه تسمیه شیعیان برافضی چنانکه اصحاب تواریخ نقل کرده اند آن است که چون زید بن علی
خواست که خروج کند جمعی از شیعه بروی گرد آمدند و طعن ایشان چنان بود که خروج زید
باذن امام است و چون معلوم شد ایشان را که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را اذن
منع میفرمود از وی بگردیدند و در اتخاذ زید گفتند رفضنی … ترک کردند و آن قوم که با زید
بودند بجماعت داد رافضی لقب دادند پس معلوم شد که اصل فرق اسلام دو است و باقی
فروع شاخهای اند و ما نصلنا الله بعلم **فصل** واما الخوارج فهم خمسة عشر فرقة الازارقة
وهم اصحاب نافع بن الازرق والنجدات وهم اصحاب نجدة بن عامر الحنفي والعجاردة وهم
اصحاب عبد الكريم بن عجرد والبدعية وهم اصحاب يحيى بن اصرم والحازمية وهم اصحاب
عبد الله الحازم والشعيبية وهم اصحاب شعيب بن محمد والثعالبة وهم اصحاب ثعلبة بن عدي
والحرورية وهم اصحاب عبد الله بن حرور والحارثية وهم اصحاب الحارث الاباضي والصفرية
وهم اصحاب زياد بن الاصفر والاباضية وهم اصحاب عبد الله بن اباض والحفصية وهم اصحاب
حفص بن مقدم والبيهسية وهم اصحاب ابي بيهس الهيصم بن … واليزيدية وهم اصحاب يزيد بن انيسة
والضحاكية وهم اصحاب ضحاك بن قيس هؤلاء عقدوا على لعنة معوية وعمرو بن العاص و
عثمان وعلي والبراءة منهم از جمله صاحبان مذاهب باطله خوارجند و ایشان گروهی اند که بر
امام زمان خروج کرده اند و پانزده فرقه اند اول طائفه ازارقه اند و ایشان تابعان نافع بن
ازرق اند دوم نجدات و ایشان تابعان نجدة بن عامر حنفی اند سوم عجارده اند
ایشان تابعان عبد الکریم بن عجرد اند چهارم بدعیه و ایشان تابعان یحیی بن اخرم (?) اند
پنجم … و ایشان از اصحاب عبد الله بن حازم اند ششم شعیبیه و ایشان اصحاب شعیب بن محمد اند هفتم
ثعالبه و ایشان توابع ثعلبة بن عدی اند هشتم حروریه و ایشان پیروان عبد الله بن حرور اند
نهم حارثیه و ایشان اصحاب حارث اباضی اند دهم اصفریه اند و ایشان اصحاب زیاد بن اصفر اند
یازدهم اباضیه و ایشان اصحاب عبد الله بن اباض اند دوازدهم حفصیه و ایشان اصحاب حفص بن
مقدم اند سیزدهم بیهسیه و ایشان اصحاب ابی بیهس هیصم بن جابر اند چهاردهم یزیدیه و ایشان
تابعان یزید بن انیسه اند پانزدهم ضحاکیه و ایشان تابعان ضحاک بن قیس اند و جماعت
لعنهم الله همگی متفقند بر لعن معویه و عمرو بن عاص و عثمان و ناسزا نسبت بعلی و تبرا از ایشان

کتاب سفر نقل کرده که کبار فرقه‌های خوارج ششند ازارقه و نجدات و صفریه و عجارده و اباضیه
و ثعالبه و باقی توابع فروع ایشانند و تا قریب بهفده فرقه از غیر اینها از خوارج با اختلاف
که در عقاید اصول و فروع با هم دارند ذکر نموده و چون بیان مقالات ایشان از تحصیل
خالی بود لهذا تفصیل ننمود مطلع بدانکه اول فرقه که از خوارج ظاهر شدند ایشانند محکمه خوانند
و سبب ظهور ایشان آن بود که چون امیرالمؤمنین ع بصفین نزول نمود با معاویه هجده
مصاف کرد هفتاد هزار کس کشته شدند بیست و پنج هزار از لشکر معویه و بیست هزار از سپاه اسلام
و چون نزدیک بآن شد که خوارج جمله هلاک شوند معویه و عمرو عاص علیهما اللعنه با یکدیگر
مشورت کردند و گفتند حیلتی باید اندیشید که دفع این محنت کنیم والا امیرالمؤمنین
همه را بقتل میرساند پس منافقان اتفاق کردند که پیش از بامداد و آغاز حرب مصحفها
بر سر نیزها کنند و در برابر سپاه امیرالمؤمنین بایستند و بگویند ای قوم ما هم گوینده
لا اله الا الله ایم بیایید تا بقرآن کار کنیم چون روز شد آنچه در شب اندیشیده بودند بکار
بردند و مصحفها بر سر نیزها کردند و از اطراف آواز برآوردند که ای قوم چون میان ما
و شما کار بشقاق انجامیده بیایید تا بقرآن کار کنیم لشکر امیرالمؤمنین ع جمله قبول آن معنی
نموده صورت حال بعرض اقدس آنحضرت رسانیدند آنحضرت ع در شگفت آمده فرمود ای قوم ایشان را معلوم
گشته که هلاک ایشان زود ظاهر بود اکنون چاره کار خود را در مکر و حیله دیده اند و نیز اینها
که با این سخنان سست بنیان فریفته مشوید چه اگر معویه و عمرو عاص بقرآن ایمان بودی
سبب هلاک هفتاد هزار کس نشدندی و ایشان امروز دیگر بار حیات در میدان شیطنت
اصرار دارند که کار ایشان بآخر رسیده مقارن انحلال سپاه کفار از همه جانب آواز
برآوردند که اگر بقرآن کار نکنی و بحکم آن راضی نشوی ترا بکشیم چنانکه آن کاوسیه را
یعنی عثمان بلید را امیرالمؤمنین ع چون حال بر این منوال دید گفت اختیار شماست پس
آنگاه اتفاق کردند بر اینکه یکی از لشکر معویه و یکی از سپاه علی ع بنشینند و حکم باشند
و هر چه قرار داد ایشان باشد طرفین بآن عمل نمایند پس از لشکر معویه عمرو عاص بیرون
آمد و امیرالمؤمنین ع بنفر موده که پسر عمم عبد الله عباس را با او بفرستید آن قوم همگی آواز
برآوردند و گفتند که امکان ندارد که ما باین امر راضی شویم که نتواند بود که امام از مضر

وحکم

و حکم نیز از مضر باشد بلکه ابو موسی اشعری باید که در این کار با عمرو عاص موافقت کند
گفت میدانم که ابو موسی لایق این کار نیست آن قوم لجاجت نموده گفتند ما راضی نیستیم
الا بابو موسی و او را با عمرو عاص رها نمودند پس چون آن دو نابکار متوجه تحکیم
شدند با یکدیگر چنین مشورت کردند و گفتند که خلق از دست علی و معویه در تعب
افتاده‌اند و ما را از مردم بر آوردند صلاح در این است که هر دو را از امامت خلع
کنیم و دیگری را نصب نمائیم تا آتش این فتنه فرو نشیند پس آن دو گمراه روسیاه اتفاق
نمودند بر اینکه هر دو را خلع کنند و عبد الله بن عمر را امامت دهند و ابو موسی ختن عمر
بود و عبد الله بن عمر را دختر بوی دهد و ایشان هر دو و منبر را باشند پس چون بشهر رسیدند روز دیگر
عمرو عاص با بو موسی گفت تو اول علی را خلع کن تا من بعد از آن معویه را خلع کنم و عبد الله
نصب نمایم ابو موسی باغوای عمرو عاص بر منبر آمده گفت ای قوم بدانید که علی و
معویه هر دو ملک میخواهند و خلق را در این فتنه بهلاکت رسانیدند و من گواه
باشید که من علی را از امامت بیرون کردم چنانکه این انگشتری را از انگشت بیرون آوردم
و انگشتری را از انگشت خود بیرون آورد و بعد عمرو عاص در آنگاه عمرو عاص انگشتری را
بگرفت و گفت ای قوم شما را معلوم است که چندین هزار کس بسبب این فتنه که علی برانگیخته
هلاک شدند و اگر او بر امامت متمکن باشد این فتنه ساکن نگردد شما بر من گواه باشید
که من لباس خلافت را در معویه بپوشانیدم چنانکه این انگشتری را در انگشت خود
کردم و در آن حال ابو موسی خجل شده گفت با من مکر کردی و بر آنچه میان من و تو معهود
بود بجای نیاوردی پس چون آن دو نابکار بلشکرگاه آمدند و خلق را مکر و فریب آن
دو ملعون معلوم گردید دوازده هزار کس از آن جماعت که در هلاک دین قوم رسوخ
و ثبات نداشتند از امیرالمؤمنین ع برگشتند و روی بکفر و ارتداد کردند و گفتند
و با آنحضرت گفتند تو کافر شدی بتحکیم و آن قوم از آن روز موسوم شدند بمحکمه و ابتدا
خوارج ایشان بودند و جمله خوارج انکار شفاعت کنند و گویند که رسول الله شفیع
باشد در قیامت و نیز دیگر از مذهب ایشان آنست که علی و عثمان و معویه و عایشه و
طلحه و زبیر و همه مالک اشتر و عمرو عاص در لشکر ایشان جمله کافر شدند و تبرا از ایشان واجب

ونزد این ملاعین در وقت نکاح الکبرا از علی نکاح ایشان منعقد نکرد علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین اما آنچه نواصب گفته اند که عمرو ابو موسی را فریب داد و ابو موسی میخواست که علی را
خلع کند خلافت وبیان خدعه شنیعی بود که یافت و با ابو موسی ابنعی کران بود که وزارت
از وی فوت شود نه خلع نمودن امیر المؤمنین از خلافت زیرا که ابو موسی عداوت داشت
با امیر المؤمنین وبیان عداوت او با آنحضرت بدینگونه است که عثمان در ایام خلافت خود
امارت کوفه به وی عطا داده بود و چون عثمان را بقتل رسانیدند امیر المؤمنین او را از آنجا عزل
واگذاشت تا آنوقت که عایشه وطلحه و زبیر به بصره رفتند و آنحضرت میخواست که ایشان را
دفع کند چون بمنزله که میانه بصره وکوفه است انجا فرود آمدند و عمار را بکوفه فرستاد تا
لشکر بیاورد بعد از آن عمار در کوفه منع کردید چنانکه لشکر را بخروج تحریص مینمود منع
ابو موسی دفع الوقت میکرد ومیگفت من از رسول صلعم شنیده ام که فرمود که
بعد از من فتنها ظاهر گردد و هر که آنها را دریابد بهتر آن باشد که بگوشه بنشیند و در
امینیش بیفلق بر بندد واهل کوفه سخن او را قبول میکردند و در اطاعت عمار رضی الله عنه
نبودند زیرا چون کار بانجا رسید عمار صورت واقعه را شرح ما بعض اقدس امیر
مؤمنان رسانید آنگاه آنحضرت امام حسن علیه السلام و عبد الله عباس را بکوفه فرستاد
و ابو موسی را معزول ساختند و او را بدینجهت با امیر المومنین عداوت و عنادی بود
و از اینجا بود که او در واقعه حکمین با عمرو عاص تمهید خلع آنحضرت نمود و اینکه عمرو ابا
رسول عداوت بود زیرا که بصحت رسیده که او از اصحاب عقبه بود واقدی در تاریخ
خود بآن اشاره نموده والله اعلم **فصل** وبنو امیه لعنهم الله دینهم الاجبار
والحجاج لعنه الله لما قتل اکابر اصحاب علی ورمی الکعبة بالمنجنیق وهذا منه کان
بدانکه اول کسی که طریقه اجبار را وضع نمود معویه علیه اللعنه بود و بنو امیه و تابعان ایشان
جمله لعنهم الله بدین جبر بودند یعنی افعال عباد را همگی از خیر و شر بحق تعالی اسناد میکنند
و بنده را مطلقا صاحب قدرت و فعل نمیدانند و حجاج لعنه الله کما و نیز بر طریقه ایشان
بود بعد از آنکه اکابر و اعیان اصحاب علی را هلاک ساخت و منجنیق سنگ بجانب کعبه
انداخت گفت اینها که از من ظهور آمد افعال من نبود بلکه از جانب حق تعالی است لعنة الله

علیه

علیه وعلی تابعیه **فصل** والجبر کان دین الجاهلیة وسننهم فلما نزل القرآن نسخ فلما جاء
بنو امیه لعنهم الله اعادوه وجددوه واعادوا الی دین الاسلام ما کان من سنن
عبدة الاصنام کما ادخل اصحاب النبی ص فی دینه من سنن الیهود وذلک ان الله امر النبی ص
عند خروجه من الدنیا ان ینهاهم عن امورهم فاعلوها تاکیدا للحجة علیهم فقال لا تبرکوا فی
ایدیکم علی الندا باذ الصلوة کعجائز الیهود فلم تقبلوا ما نهاهم عنه ثم قال لا تبرکوا فی
الصلوة کبروک البعیر برکوا وقال لا تقعوا اقعاء الکلب فاقعوا وقال لا تنقروا نقر
الدیکة نقروا وقال لا تلتفتوا التفات القرد فالتفتوا وقال الا اذنین فی الوضوء لا
سنة ولا فضیلة بل بدعة ففعلوا فادخلوا البدع فی دین الله حتی صارت البدعة سنة
والسنة بدعة یعنی مذهب جبریه دین وطریقه جاهلیه بود و قبل از بعثت حضرت رسالت
مردمان بر این ملت و آیین بودند و بعد از آنکه قرآن بر جناب رسول نازل گردید
مذهب جبریه را منسوخ گردانید پس چون بنو امیه لعنهم الله بعرصه در آمدند تجدید
دین جاهلیت نمودند و طریقه را بدعت بر سنت نهادند و اهتمام تمام مجری نا حق
نابود گشته بود بدین اسلام برگردانیدند همچنانکه بعضی از اصحاب کبار آنحضرت بعضی را
از سنن و ادای یهود را در دین آنحضرت داخل نمودند و حرمت دین و اسلام
نگاه نداشتند بیان این سخن اینست که حق تعالی حضرت پیغمبر را تردید حلقه وجود
کلامت ما از آن کارها که میکنند منع نماید و حجت را بر ایشان تمام کند
آنحضرت صلعم حسب الامر الهی بایشان فرمود که سنتهای خود را در نماز مثل شتران
نا فرمونیر سخن نشنیدند و بطور خود میبودند دیگر فرمود که در نماز مانند
سگان بر پاشنهای پای خود منشینید متنبه نشدند و قدم از طریقه که داشتند بیرون
ننهادند و همچنین فرمود که در سجده نماز مثل خروس سر زود زود بر مدارید و بطمأنینت
سر سجده بگذارید و بردارید از حکم آنحضرت نیز سرکشی کردند و دیگر فرمود که در اثنای
نمازها چون میمون بچپ و راست خود ملتفت نشوید باین سخنان التفات
نکردند و ایضا فرمود که در وضو گوشها را مسح نمایید که سنت نیست بلکه بدعت
گوش را مسح نمودند پس آنگاه تا بکار آن تمام این بدعتها را بدین خدا

دراوردند تا انکه بدعتها سنت کردید و طریقها داب شود نزد ایشان بدعت
انجامیدند فصل ثم انهم اعتبروا في الدين قول الاوزاعي وابي نعيم والمغيرة بن شعبة
وسفيان الثوري وطرحوا قول آل محمد الذين نزل اليهم القرآن وعليهم الرحمن فالكتاب
نزل عليهم والوحي من الله اليهم والحكمة فيهم ومنهم وعنهم یعنی جماعت بدعاقبت در امور
دین قول اوزاعی وابی نعیم ومغیرة بن شعبة وسفیان ثوری که دشمنان اهلبیت اند
قبول کردند و محل اعتبار ساختند و قول آل محمد را که منزل قرآن و دوستان خدای
مهربانند بدور انداختند یعنی که کفر و شقاوت مانع ایشان شدی هر آینه
متابعت آل محمد را اختیار کردندی چه کتاب خدای بر ایشان نازل شده و از جانب
حق تعالی وحی با ایشان رسیده و علم و فقاهت دین در خانواده ایشانست و
از ایشان ظاهر گشته و بعالمیان رسیده فصل وما كفاهم هذا الضلال حتى نسبوا
من دان بدين آل محمد عليهم السلام الى دين اليهود وقالوا ان المذهب الذي في
ايدي الشيعة ماخوذ من كتاب يهودي كان موضوعا عند جعفر الصادق ع یعنی
نسبت باکذب الحق کرده بودند اکتفا ننمودند تا انکه تابعان اهلبیت را نیز بکفر متهم
ساختند و کفتند که ایشان متدین بدین یهودند و مذهب شیعه ماخوذ است
از کتاب یهودی که بحضرت امام جعفر صادق ع سپرده شده بود فصل
ثم ما كفاهم هذا الكفر والالحاد حتى انهم جعلوا ما نقل عن اهل الله وحزبه وخاصته
انه ماخوذ عن رسول الله صلعم فكذبوا ما نقل عن امناء الوحي والتنزيل واولياء
الرب الجليل واعتبروا قول المغيرة بن شعبة الذي سب امير المومنين ع في المنابر
دیگر اینها را این کفر و الحاد بس نبود تا انکه احادیث منقوله اهلبیت را که اهل الله
لشکر خدا و صاحب سر الله اند چنین وا نمودند که اینها از کتابهای یهود فرا گرفته
شده و انچه را ابو هریره با ایشان رسیده بر این عقیده بودند که از رسول خدا
صلعم نقل کرده یقین بود که انچه از امناء وحی الهی منقول گردیده انکار کردند و قول
مغیرة بن شعبه که بر منبرها امیر المؤمنین ع کفته بود اعتبار کردند
ثم ما كفاهم هذا الكفر حتى انهم سموا شيعة علي ع انهم حمير اليهود فجعلوا حزب الله حمير اليهود

وتق

وتقول النبي صلعم يا علي حزبك حزبي وحزبي حزب الله ودیگر بهمین کفر اکتفا نکردند تا انکه
شیعیان علی ع را خران یهود نامیدند با انکه ایشان انصار و اعوان حزب خدا
بودند کفتند چرا یعنی محقق است که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای علی لشکر تو لشکر
منست و لشکر من لشکر خدا است فصل فاذا قلت لهم بما ذا جاز لكم ان تسموا
شيعة علي بهذا الاسم ودينهم الله ونبيهم محمد رسول الله صلعم وشهرهم رمضان وقبلتهم
الكعبة وحجهم اليها وهم قوم يخرجون الزكوة ويصلون الارحام ويوالون عليا و
عترته بما ذا صاروا حمير اليهود وهل يجوز ان يسمى احد من هذه الفرقة المحمدية
الذين هم الى الحنفية حمير اليهود فهنالك يقولون لا نعلم ان شيعة علي الا ذنب لهم غير المنا

ففتي

یعنی بر حمیر الیهود علیحده یعنی اگر از ایشان بپرسی که بچه وجه جائز است که شیعیان
علی را باین اسم بنامید و حال انکه ایمان بربوبیت الله و بنبوت حضرت رسالتپناه
دارند و ماه ایشان رمضان و قبله ایشان کعبه و حج ایشان بسوی خانه کعبه است
و ایشان کروهی اند که اخراج زکوة از مال خود میکنند و صله رحم بجای می اورند
و علی و عترت او را دوست میدارند یعنی ایشان بکدام وجه از این کروه خران یهود
باشند و یا روا باشد که کسی را از فرقهای امت محمد که اهل سنت باشند خر یهود
کویند و باین اسم بنامند یعنی بچه روا میدارند و تجویز میکنند یعنی معلوم شد که
علی را نزد ما نفاق که ایشان از خر یهود میکویند هیچ کناهی نیست بجز دوستی علی
فصل الذي ترويه ان العبد جاء يوم القيمة وفي صحيفته اعمال النبيين والمرسلين
حب علي ع فان اعماله مردودة عليه ولا يقبل منها الا لم يكن تمام لها الا به
القيم وهو الكامل وهو حب علي ع وكذا لو كان في صحيفته جميع السيئات وختمها
الولاية فانه لا يرى الا الحسنات وان ظلام السيئات عند اسد المنام
الخطيئات عند نور الاكسير علي ع انکه مشهور است که اگر چنانچه بنده بمحکمه قیامت اید
و در نامه اعمالش حسنات پیغمبران و رسولان باشد و با انها حب علی نباشد
البته عملهای او را رد نمایند و از کردهای خویش پشیمان کردد چرا که بعد حب قبولیت
بهیچ عملی که کامل و تمام نیست چنانکه در سوره زمر مسطور ما ندیده که باید مر خدا را

داشت و دوست وان دینی که کامل و تمام باشد و کمال دین و اسلام محبت علی است
و همچنین اگر در نامه اعمال بنده جمیع گناهان و خاتمه آن نامه ولایت آنحضرت بود البته
از حساب چنین بنده نخواهد شد و کجا نمود نیست تیرگی گناه را نزد ماه تابان ولایت
نور اگر چه پر بود از ظلمت تقصیر **فصل** فاذا قلت لهم ما یقولون فی رجل آمن بالله
و بمحمد و سلک سبیل الصالحات لکنه کان یبغض علیا و یبغض من یهواه ثم مات اله
یعتبر یدخل الجنة ام النار فهنالک یقولون بل یدخل النار لقول رسول الله صلعم من
عاد علیا فقد عادانی فی الله اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فاذا قلت لهم فما تقولون
فی رجل آمن بالله و رسوله و عبده مخلصا لکنه لا یعرف ابا بکر و عمر و عثمن و لا یحبهم و لا
یسبهم فما تقولون فیه مؤمن هو ام کافر و یدخل الجنة ام النار فهنالک یتحیرون فان قالوا
نعم لزمهم الدلیل علیه و لا دلیل لهم فیه کیف یدخل النار من ترک ما لم یفترض علیه و ان قالوا
لا انهم سمیتم قوما یتبعوا رجلا صمیم یدخل الجنة و بغضه یدخل النار و سمیتم شیعته
حمیر الیهود فهنالک فروا من الجهل و هو لوا لانهم یقولون بسب الصحابة ثم یقولون قال
رسول الله صلعم من سب اصحابی فقد سبنی پس اگر از ایشان بپرسند که چه میگویید در حق
کسی که بخدا و رسول گرویده و پیرو راه روشن صلحا بوده و لیکن با علی و محبان او دشمنی
داشته پس حال او نیز در قیامت چیست آیا به بهشت میرود یا دوزخ پس ایشان
میگویند که بهشت جای آنکس نیست بلکه مقام او دوزخ است بدلیل قول رسول
خدا که فرموده ای علی هر که با تو دشمنی کند البته با من دشمنی نموده باشد خدایا دوستی کن
کسی که با علی دوستی کند و دشمن دار کسی که با وی دشمنی نماید و اگر گویند چه میگوید
در باب مردی که با خدا و رسول گرویده و خدای را از روی اخلاص پرستیده و لکن
ابا بکر و عمر و عثمن را نشناخته و ایشان را دوست نداشته و ناسزای نسبت با ایشان
نمیگوید پس او نیز آیا مؤمن است یا کافر یا بهشتی است یا دوزخی پس در اینوقت
متحیر میمانند و بهیچ جواب کافی قادر نشوند چه اگر بگویند که او نیز ... و بهشتی است که
دلیل در این باب بیاورند و حال آنکه ایشان را چیزی که بر او فرض نبوده و اگر چنانچه
در جواب گویند که او نیز از اهل ایمان و اصحاب بهشت است قبول میکنیم و لیکن میگوییم

که پس

٤٥٨

که پس چه جهت گروهی که پیروی شخصی کرده اند که دوستی او سبب دخول بهشت است و دشمنی او
باعث وصول بدوزخ است ناسزا میگویید و شیعیان آن بزرگوار را خران یهود
مینامید پس اینجا از تنگنای نادانی بیرون آمده میگویند جهت آنکه سب صحابه کبار کرده
و با ایشان ناسزا گفته اند و در تقویت این سخن میگویند که رسول خدا فرموده که
هر کس ناسزا باصحاب من گوید البته ناسزا بمن گفته **تتمه** فاذا قلت مفرذ الحدیث مخالف
لاعتقاد کم السیء عند کم انه کل ما یصدر من العبد من الافعال فانها بقضاء الله و
قدره و اسم المرید لافعال العبد و العبد واسطه فی الفعل و الارادة لله فما
ذنب من سب اذ کان بارادة الله و بقضاء الله و قدره و کیف یکون الزنا و الکفر
من العبد بارادة الله و السب لا یکون بارادة الله پس اگر در دفع جواب ایشان بگوی
که این حدیث که شما از جهت خود ساخته اید مخالف اعتقاد شما است زیرا که مذهب شما
اینست که افعال که از بندگان صادر میشود بقضا و قدر الهی است و صاحب اراده و افعال
ایشان خدا است و بنده واسطه ایست در صدور فعل و اراده او در افعال الشیخ هیچ
تاثیری نیست و بنا بر این هر گاه که کردار و گفتار بندگان همگی بقضا و قدر الهی باشد
پس گناه سب کننده چیست و چون است که زنا و کفر بندگان باراده الله است و سب اصحاب
باراده و تقدیر الهی نیست و سبب عقوبت و گناه است پس در این صورت از جواب عاجز
شوند و مثل خران در گل بمانند و غلط این قرار ایشان ثابت شود که خران یهود و مجوس این امت
هم ایشان خواهند بود **تتمه** ثم تقول لهم و تورد علیهم ایضا ان کل مجتهد اصاب فله
اجران فی اجتهاده و ان خطا فله اجر ... فی اجتهاده ثم فی الثالث اصابوا فلهم
ثوابان لعمل مجتهد و اصابوا فان اخطاوا فکذلک لهم یکی باده در جواب ایشان میگوییم
که در طریق شما اینچنین آمده که مجتهد یکه اجتهاد و مطابق حق و صواب باشد دو اجر دارد
اگر چنانچه خطا کرده باشد او را است یک اجر پس اینگروه نیز اجتهاد کرده اند که
سب صحابه کبار را موافق رضای کرده کاست و در اینصورت اجتهاد ایشان اگر
قرین صواب باشد ایشان را مثل مجتهد مصیب دو اجر است یاد داشت و اگر خطا کرده باشند
یک اجر جزا خواهند داشت پس اینجا بیند بسته تقریر ایشان که بخود رجوع بکنند که محبت

مرجوحه منزلتان اشیرکه بحث **تتمه** ثم تقولون لهم فقد نطق القرآن لهم بالتنزیه والعفو وانه لا وزر علیهم
بما زعمتم ان علیهم به الوزر والکفر وذلک اما الحکم القضا والقدر واما من یسوء لانهم
علیهم فی سیر وذلک فی قوله تعالی حکایة عنکم یوم القیمة وقالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من
الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار والنار لیس فیها باجماع الکتاب والسنة و
بمحوی هذه الایة وبرهان العقل الا الکافر والمنافق والجنة لیس فیها کافر ولا منافق الا
المؤمن مسلم فقد شهدت هذه الایة لشیعة علی ع انهم لیسوا من الکفار ولا من المنافقین
بل من المؤمنین والا لکانوا فی النار ولکنهم لیسوا فیها فهم فی الجنة الا المؤمنون فتعین ان شیعة
علی هم المؤمنون تدم بنفرهم سبهم الذی سمیتموهم به اشرارا وکانوا به من الاخیار دیگر
باره متوجه اعدا میشود دیدم بجرا جزی میگویم که ای گروه تنگ مایه مکروه وای
تنگان شرایط شوی الوجوه تحقیق که قرآن بیانگر وقرهزی شیعیان گویا شده و شهادت
داده که ایشانرا در سب اصحاب که باعتقاد شما کفر است هیچ عقوبت و عذاب نیست و از ین
گواهی مستفاد میشود که سب اصحاب یا بحکم قضا و قدر و بار خدا است یا اینکه ایشانرا در این
باب هیچ حرجی و گناهی نیست و از شهادت بقول الهی است در سوره ص که حالت شما را حکایت نموده
که صنادید اهل دوزخ بقوم خود گویند که چیست ما را که امروز نمی بینیم مردانی را که میشمردیم
ایشانرا در دنیا از بدان و مردودان ایا ما با ایشان تمسخر کردیم که بالجهت ایشانرا به دوزخ
در نیاوردند یا در آورده اند یا چشمهای ما ایشانرا نمی بیند و باجماع کتاب و سنت و بمحوای این
ایه کریمه و برهان عقل معلوم است که در دوزخ نخواهد بود بجز کافر و منافق و در بهشت نباشد
بجز مؤمن و مسلمان و تحقیق که این ایه در شان شیعیان علی ع گواهی داده که ایشان از
کفار و منافقان نیستند و الا در دوزخ میبودند و بشهادت این ایه در دوزخ نباشند
پس در بهشت باشند و در بهشت نباشد مگر از اهل ایمان پس ثابت شد از این ایه و برهان
عقل متعین گردید که شیعیان آنحضرت از اهل ایمان و بسبب سب اصحاب که بان سبب شما
ایشانرا اشرار میشمارید فردی نباشند بلکه بسبب ایشان از جمله اخیار باشند **مطلع**
در تفسیر علی بن ابرهیم ره مذکور است که این طایفه بنی امیه اند و سایر مخالفان اهل البیت که در
دوزخ میگویند که طایفه که ایشانرا در دنیا خوار و حقیر میشمردیم و با ایشان تمسخر میکردیم کجا

که ما ایشانرا

که ما ایشانرا در دوزخ نمی بینیم و آن طایفه شیعیان امیر المؤمنین ع دوستان اهل البیت اند
که معاندان در حق ایشان این سخنان گفته اند و ایشانرا در دوزخ نمی بینند و حال آنکه
ایشان در بهشت بر بهره شادان و آن گروه بمقدار در دوزخ بعذابهای گوناگون بریان و
گریان چنانکه از حضرت صادق ع نقل نموده که انکم لفی النار تطلبون وانتم فی الجنة تحبرون
یعنی شما ای شیعیان در دوزخ طلب کرده شوید و حال آنکه شما در بهشت جاوید بانواع نعمتها
محبور و مسرور باشید **تتمه** وظهر کذبکم علی النبی ص انه قال من سب اصحابی فقد سبنی وان
صدق الحدیث لزم صدق ان اصحابه لکم کما تقدم تعین ان بعض المنافقین الشیعة لیس شیعتنا
بحبهم لعلی ع ومنا بغض صوالیا لعلی ابغضهم وحبهم ولذلک قال الصادق ع رحم الله
انهم اوذوا فینا ولم نؤذ فیهم و چون بشهادت مضمون این ایه معین شد که سب اصحاب
شیعیان نیز ساند بلکه ایشانرا از جمله اخیار میگرداند بظاهر شد که شما در دعوی حصر
یعنی سب ایشان و صدق من سب اصحابی فقد سبنی را بان حضرت اسنا کرده اید و بر تقدیر
که حدیث مذکور بصدق و صحت کرا ایده است صدق اعتقاد لازم خواهد که مقصود از اصحاب در
مقام بنی الا اطهار باشند نه آن گروه اشرار چنانکه سابقا مذکور شد بلکه یعنی در حضور
وعیان یافت که سب علی و حب منافقات با شیعیان علی ع محبت او و هر که با
دشمنی نماید دشمنی داده خدای تعالی او را وایشانرا دوست دارد نجاست که حضرت
امام جعفر صادق ع فرموده که بسا مرد خدای تعالی شیعیان ما را که ایشان در راه ما
رنجانیده میشوند و ما در دوستی ایشان رنجیده نمیشویم **فصل** ثم رووا عن رسول القرآن
انه مات ولم یوص الی احد وانه جعل الاختیار الی الامة فاختاروا من ارادوا وانکروا بما
ونزه نبیه مما نسبوا الیه فقال تعالی ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب دیگر از اخبار کاذبه
ایشان اینست که روایت کرده اند از رسول خدا ص که آنحضرت رحلت نمود و هیچ کس را
وصی خود ننمود و اختیار امامت را بامت واگذاشت تا هر کس برای خود هر که را
که خواستند بامامت اختیار کردند و مضمون این خبر شهادت بر کذب خود میدهد
چه در کتب فریقین مسطور است که انبیاء عظام از حضرت آدم تا عیسی ع هر یک از ایشان
هنگام رحلت وصیت کرده اند و شخصی بر خلق بامر الهی کاشته اند تا اینکه حضرت موسی ع

که بر عوض چوپان شبان روز بکوه طور جز امیده قوم خود را بی امیری نگذاشت و هرون را بخلافت
خود بر ایشان گذاشت و همچنین بعضی دیگر از انبیا که بر شهری یا قریه مبعوث بوده‌اند و مدت قلیلی
در دار دنیا زندگانی نموده‌اند بامر الهی خلیفه و جانشینی نموده‌اند پس چون تواند بود که سید
کائنات و سرور موجودات که بر تمام عالمیان تا روز قیامت مبعوث است بامر
الهی عمل نکرده باشد و کار دین کائنات را مهمل و معطل گذاشته باشد و مع هذا حق تعالی تاکید
ابیان کرده و پیغمبر خود را از نسبتهای باطل و حکایتهای بلا طائل ابیان منزه
ساخته بانچه در سوره بقره فرموده و تتمه آن آیت یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا
تموتن الا و انتم مسلمون و ترجمه این تواند بود که وصیت کرد ابرهیم بولایت علی بن ابیطالب
پسران خود را و یعقوب نیز پسران خود را که ای پسران من بدرستی که حق تعالی برای شما دین
اختیار کرده پس باید که نمیرید مگر آنکه شما اسلام آورده باشید بولایت علی بن ابیطالب و اقرار
داشته باشید و هر چند لا در فلا تموتن بحسب ظاهر تعلق بمرگ دارد و مرگ اختیاری
و لیکن نفی نهی از مخالفت دین است زیرا که لا در این مقام برای اثبات بعد از نفی
است و حروف و احوال است و معنی آنست که مبادا مرگ شما را در یابد و صفت شما
جز دین دار بودن و انقیاد بولایت علی بن ابیطالب باشد و مؤید این تاویل است آنچه صاحب
نهج الامامه روایت کرده از صاحب شرح الاخبار باسناد خود مرفوعا از حضرت باقر
علیه السلام که گفته‌اند این آیه شریفه بشارت بولایت علی بن ابیطالب نیز مؤید این مطلب
است خبری که محمد بن یعقوب روایت کرده باسناد متصل از حضرت امام رضا علیه السلام که
گفت ولایت امیر المؤمنین ع مکتوب است در صحف انبیا و هیچ پیغمبری را حق تعالی مبعوث
نگردانیده مگر به نبوت محمد و وصایت علی و صلی علی حضرت و وجه تأییدش آنکه هر گاه ولایت
آن سرور اوصیا در صحایف سوالف انبیا و رسائل اجزای اصفیا در سلک مسلک
احکام شرعیه در صدور و دیوان ملت سمت ارقام و حیز انتظام پذیرفته باشد و هیچ یک
از انبیای ماضیه بتشریف شریف نبوت و لباس انور رسالت سرافراز و ممتاز نگشته
باشد مگر آنکه باعتقاد ولایت و مأمور بتبلیغ خلافتش محکوم بوده پس با وجود
این اهتمام تام و اعتنای ما لا کلام بعید بنماند که موصی بوصیت و متعلق باحکام

اسلام

اسلام در این آیه شریفه ولایت آنحضرت باشد و از اینجا ظهور پذیرفت که ضمیر بها
با عدم سبقت ذکر راجع بولایت تواند بود با آنکه وصیت کرد بولایت علی بن
ابیطالب ابرهیم پسران خود را پس مفاد این آیه کذب مخالفان در باب وصیت حضرت رسول
ظاهر گردید و معلوم شد که آنحضرت بطریقه پدر بزرگوار خود ابرهیم ع بخلافت و ولایت
علی بن ابیطالب وصیت نمود و رسالت خود را بتبلیغ این امر جلیل تمام و تکمیل فرمود
که فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب قال تعالی ثم سوسره و لنزهم مبا انتم و اعلیه فقال
و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و ما
سبحان نزان کلام انا اختار من امره غیرها اختاره الله و رسوله فلیس لمؤمن و قد اختار
فلیسوا مؤمنین بنص الکتاب المبین و همچنین گرده بر رسول خدا و گفتند که آنحضرت اختیار
امامت را بامت گذاشت پس تکذیب ایشان آنچه حق تعالی در سوره احزاب فرموده
که ترجمه این آیت که فرستاده بود نیست هیچ مؤمن و مؤمنه را هر گاه حکم کند خدای تعالی
و رسول او کاری را آنکه باشد مر ایشان را اختیاری از کار خود چیزی بلکه واجبست
بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند پس حضرت حق سبحانه
و تعالی با نزال این آیه شریفه خبر داده که هر کس اختیار کند از کار خود چیزی بر اختیار
خدا و رسول البته مؤمن نیست و این آیه بلغ ما انزل الیک دلیل است بر آنکه مختار خدا
و رسول خدا بجهت امامت خلق امیر المؤمنین است و ناسخ امام المنحرفین
بود و تا وقت وفات سید کائنات ناسخ این آیه نازل نشود و همچنین آنحضرت در
باب دیگر بجای از آنحضرت تنصیص نمود و آن خیره سران بخواهش نفس اماره شان
کوس بانعکس و انکار نواختند و لوای مخالفت با خاندان نبوت برافراشتند
رخنه در دین مبین نبوی انداختند برای ابن بحر و دان بنص کتاب مبین از زمره
بردند و نوبها الاعمال ... در ضبط اسلام ... ینبؤا الانسان بما قدم و اخر
یقول الانسان یومئذ این المفر فصل و اذا جاءت لنا سلون یختاروا اما
بجوزان یختاروا انبیا دلیل دیگر که روایت کرده انها نیست که اکل امت را
باختیار خود جایز میباشد لازم اصری که تعیین پیغمبر با اختیار خویش تواند نمود

کفرات

چه تعیین ایشان جهت خلایق از امور بیست که مخصوص است بجناب حضرت باری و خلق را
در آن هیچ وجه دخلی و تصرفی نیست که هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و همچنین امامت
نیز چون نبوت تعلق بحق تعالی دارد و مردمان را در آن هیچ جهت اختیار و مدخلی
نیست چنانکه تا امت هیچ فردی از افراد بشری را نرسد که از نزد خود پیغمبری بفرمان واجب الاذعان
گرداند همچنین نیز امام را هیچ احدی از افراد انسان تعیین امام
نتواند نمود زیرا که امامت بهره ظهور مینماید که انی جاعلک للناس اماما ای حضرت ابراهیم
با این همه مایه که با وجود درجه نبوت نفوذ یافته و اعتبار یشد که در وابواب خلق
و معزز بود تا حق تعالی امامش نکرد بمرتبه امامت فایز نگشت و این پایه رفعت و سمات از
خود نیافت تا چون از کسی یابد که بمراتب متعدده هست از وی فروتر باشد بلکه هیچ
با آنحضرت طرفی نیست بودن را نشاید فصل والاشعریه منعوا العدل فانکروه وجوزوا علی الله
الظلم والقرآن یکذبهم ویقول ولا یظلم ربک احدا وجوزوا ان الله یفعل القبیح تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا واذا کان مریدا لها فلما ذا بعث النبیین وصدقهم ولو انه صفات زایده علی الذات
ملزمهم ان یعبدوا الهة شتی وقالوا لا یجب علی الله شیء فهو یدخل الجنة من شاء ولا یسأل عما یفعل
العدل لدیهم بالتکذیب یقولون ولا تجزون الا ما کنتم تعملون ویقولون ان الله لا یظلم مثقال ذرة
ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم و فرقه اشعری نفی عدالت از جناب اقدس الهی کرده اند
منکر عدل شده و بر خدای تعالی تجویز ظلم میکنند چراکه میگویند صدور افعال از عباد خواه خیر و خواه
شر بقضا و قدر الهیست و صدور افعال از ایشان همگی باراده اوست و مع هذا فاعل را
عذاب میکند و فاعل خیر را ثواب میدهد و عقل سلیم حاکمست بانکه این محض جور و عین ظلم است
و قرآن تکذیب ایشان مینماید و در سوره کهف میفرماید که ترجمه اش اینست که ظلم نمیکند
پروردگار تو هیچ کس را یعنی فرا خور آنچه بندگان میکنند در قیامت بجزای آن میرسند اگر
نیکست ثواب خواهند دید و اگر بد باشد عذاب خواهند کشید که فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و همچنین بر خدای تعالی فعل قبیح را روا داشته اند
چه هرگاه افعال بندگان باراده حق تعالی باشد لازم آید که عملهای ناشایسته که از ایشان
بیرون منسوب بود بحق تعالی و این عقیده نیز باطل و مخالف ایشان در این باب همگی بمقتضای

ولا ظالما است و دیگر آنکه میگویند که خیر و شر همگی باراده و خواهش حق تعالی است و این سخن کذب
و خطاست چراکه هرگاه حق تعالی خواهنده خیر و شر بوده باشد پس لازم آید که بعثت پیغمبران
وارسال الرسل از او همگی عبث و بیفایده باشد و نفعی بر فرستادن ایشان مترتب نشود
و دیگر آنکه قایل بباطل ایشان اینست که صفات زاید بر ذات اند از برای خدای تعالی قرار داده
و میگویند باری تعالی عالمست بعلم قدیم
غیر علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و غیر ها
قادر است بقدرت قدیم حی است بحیات قدیم باقیست ببقای قدیم سمیعست بسمع قدیم
بصیر است ببصر قدیم مرید است باراده قدیم کاره است بکراهت قدیم متکلم بکلام قدیم
و با خدای تعالی اثبات کنند و گویند این صفات همه قدیم قایمست بذات واجب الوجود و این
قول نیز باطلست بجهة آنکه لازم می آید که ایشان را خدایان متعدده باشد و این کفر است که
ما من اله الا اله واحد دیگر از عقاید فاسده ایشان اینست که جزای اعمال بر حق تعالی واجب
نیست پس بنا بر این نا ستوده بهشت میبرد اگر خواهد و صالح را بدوزخ میفرستد اگر خواهد
بلکه میگویند که اگر جمیع خلایق را به بهشت برد حق تعالی است و اگر تمامی ایشان را بدوزخ فرستد
جور و ستم نیست و نمیرسد غیر او را که بانچه میکند و هیچکس را بازخواست و چرا نیست و بطلان
این عقیده نیز ظاهر است چراکه حق تعالی بندگان را بهشت و رضوان وعده
فرموده پس هرگاه ایشان بعهد خود وفا کنند و با میدوعده ثواب طریق الطاعت
انقیاد سپرند بر جناب اقدس الهی بحقیقت که بوعده خود وفا کنند و بانچه ذکر فرموده عمل
ظهور رساند چه خلف وعده از کریم عادل بغایت قبیح و منافی عدالت و حال آنکه منادی عدل
الهی بتکذیب متحیران وادی ضلالت و گمراهی فریاد میزند و میگوید آنچه مفادش اینست که جزای
نیکو برای اهل نیکو است مگر آنچه بیاید که میکردید از خیر و شر و همچنین در سوره نساء میفرماید
آنچه مفادش اینست که بدو ستی که خدای بر هیچکس ستم نمیکند همسنگ ذره و حقیقت این سخن
مبالغه است در نفی ظلم یعنی از ثواب مطیعی همسنگ ذره کم نخواهد و از عقاب مقرر
بر دن فزون نخواهد فرمود و همچنین در سوره مذکوره فرموده آنچه مفادش اینست که
چرا عذاب کند شما را اگر شکر گوئید مر و را بطاعت و تصدیق کنید بوحدانیت فصل
والمعتزله قالوا بالعدل لکن جوزوا الخطاء علی النبیین فان کان الله حکیما عادلا فکیف بعث

بنیا جاهلا لابن العدل اذا ما تخلاه ولیا جاهلا قط ومنعوا الامامة وقالوا ان الحسن والقبح
شرعیان لا عقلیان وقالوا ان الله امر ابلیس بالسجود لآدم واراد منه ان لا یسجد ونهی آدم عن الشجرة
واراد منه اکلها وهذا عین القبح والظلم فکیف یامر بما لا یرید وینهی عما یرید یعنی که معتزله قائل بعدل
وتجویز خطا بر سلسله انبیا علیهم السلام کرده اند واین خود غلط است زیرا که خدای تعالی درست کردار
عادلست پس چون تواند بود که پیغمبر جاهل بسوی بندگان فرستد واز کجا عدالتش ظاهر شود
و دلایل عقلیه و سمعیه مرتبه وصول یافته که آنحضرت عز شانه ولی جاهل هرگز بسوی خلق نفرستاد
وهمچنین اعتقاد معتزله اینست که امامت بنص و تعیین نیست بلکه باختیار و اتفاق امت ثابت
میشود چنانکه اشعری گوید وفساد این عقیده نیز ظاهر است چنانکه سابقا گذشت وهمچنین
گویند که حسن و قبح اشیا شرعیست نه عقلی یعنی حسن و قبح اشیا بشرع توان دانست هرچه شارع
بان امر کند نیکو بود وهرچه از ان منع کند زشت بود وگفته اند که خدای تعالی ابلیس را بسجده
آدم مامور ساخت ونمیخواست وآدم را از خوردن گندم منع کرد ومیخواست واین ظلم صریح
ونزد عقل بغایت قبیح است پس چون توان بود که خداوند حکیم نادان عالم عادل با وصف کریمی
وصفت حیینی بآنکه نخواسته باشد بفرماید وچیزی را که خواسته منع نماید تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا لمطلع مخفی نماند که قول اخیر از جمله مقالات اشعریست چنانچه در کتاب ملل ونحل مذکور
است که از جمله عقاید ایشان اینست که حسن وقبح اشیا شرعیست نه عقلی ومیگویند که افعال
عباد خواه خیر وخواه شر باراده الهی است ودر ازل اراده تعلق بصدور آنها یافته و
انجاز ایشان صادر میشود همه بوفق مراد الهی است پس بنا بر این لازم آید که ترک سجده ابلیس
مراد الهی باشد با آنکه بسجده مامور بود وخوردن گندم از حضرت آدم علیه السلام نیز مراد الهی بود
با آنکه او را منع فرمود واین معلوم است که اسناد این چنین امری بحکیم عالم عادل کفر و باطلست
و اعتقاد معتزله اینست که حسن وقبح اشیا عقلیست وحق تعالی منزه است از اراده شر وظلم و از
هر قبیحی [illegible] که کفر وعصیان باشد وافعال عباد را همگی بقدرت واختیار ایشان میدانند
ومخلوق ایشان [illegible] چنانکه مذکور شد عقاید وافعال اشاعره است نه معتزله [illegible]
ذکر آن در این مقام سهو [illegible] که از جانب ناسخ شده والله یعلم فصل والمشبهة والمجسمة قالوا
الرحمن علی العرش [illegible] لو اهو جسم کالاجسام وقالوا ملأ عرشه وله اصابع لا تعد ولا تحصی وان

کل قلب بین الاصبعین من اصابع الرحمن وقالوا انه لما اهلک قوم نوح بکی علیهم حتی رمدت عیناه
وقالوا انه یوم القیمة یضع قدمه فی النار فیقول قط قط وقالوا انه ینزل فی کل لیلة جمعة الی سماء
الدنیا وان له حمارا یرکبه اذا نزل وانه یجیء یوم القیمة کالبدر فی لیلة تمام واز جمله هفتاد و سه گروه
فرقه مشبهه ومجسمه اند وایشان دو طایفه اند یکی حشویه ودیگری از غلاة شیعه است و احوال
ایشان بعد از این مذکور خواهد شد اما مشبهه حشویه آیات متشابهات قرآنی را
مثل خلقت بیدی وثم استوی علی العرش واحادیث نبویه را چون قلب المؤمن بین اصبعین من
اصابع الرحمن وامثال آن تاویل نمیکنند وانها بر ظاهر حمل مینمایند بلکه ایشان معبود خود را
صاحب صورت وجسد واعضا قرار داده اند وملامسه ومعانقه ومصافحه با او جایز دانسته اند
تا آنکه داود جواربی میگفته که مرا از پرسیدن فرج ولحیه معاف دارید واز هرچه خواهید بپرسید
وهمچنین تمکن ومکان وانتقال ونزول وصعود برای معبود خود قرار داده اند وگفته اند
که بر عرش قرار گرفته ومستقر عرش از او پر گردیده وانگشتان بشمار دارد ودل هر مؤمنی در
میان دو انگشت قرار دارد یعنی این ابلهان وحوشی [illegible] بیهوشی معبود خود را
جسم ساخته اند وبرای او جوارح واعضا از دست وپا وچشم وگوش قرار داده اند و با
آنکه سخنان واهیه ایشان از قبیل تشبیه وتمثیل است میگویند که جسمیست نه مثل اجسام و
صاحب جوارح واعضاست نه مانند سایر انام وگفته اند که او درد چشمی بهم رسانید
ونزد ایشان عیادت او نمودند ودیگر گفته اند که در ان ایام که قوم نوح را بطوفان
هلاک کرد چندان بر ایشان گریست که چشمهایش درد آمد و گویند روز قیامت پای
خود را در آتش بگذارد وجهت تخفیف عذاب بندگان گوید بس است بس است وهمچنین گویند
که هر شب جمعه بر چیزی که دارد سوار گشته باسمان دنیا می آید ودر روز قیامت مثل ماه شب
چهاردهم دیده میشود واکثر اینها که مذکور شد طریقه یهود است واعتقاد ان گروه مردود است
که فرق مشبهه از حشویه طایفه اهل سنت وجماعت اند بان مذهب متدین ومتشرع گردیده اند و
این عقاید فاسده را از ایشان پسندیده اند وچه بسیار مناسبست بحال ایشان
این شعر که [illegible] برانکس بوده تا معلوم گردد که یار آن دیگری را میپرستند گوینده در بیان فرق
مشبهه مجسمه وذکر بعضی از مقالات ایشان بدانکه اصل فتنه ان یحیی بن معین واحمد حنبل

وسفیان ثوری و اسحق راهویه و داود اصفهانی و هشام ابن الحکم برخواست و این قوم را
که اصل تشبیه از ایشان ظاهر شد جز از هشام بن حکم مجبره ایشان را از اهل سنت خوانند
و آنکه اکثر تشبیه از هشام فرا گرفته اند مشبهه روافض گویند و فرقه مشبهه چنانکه خود را از اهل
و جماعت خوانند سلفی و اصحاب حدیث گویند و خصمان ایشان را مشبهه و مجسمه و مجبره و حشویه
خوانند و جمله فرقه مشبهه را اعتقاد بکفر ایشان اند و در شرح [illegible] هفت فرقه اند و [illegible] ایشان
که ایشان در فروع شرع مذهب بوحنیفه دارند دوم بعضی از اصحاب مالک سیوم بعضی
از اصحاب شافعی چهارم جمله اصحاب سفیان ثوری پنجم جمله اصحاب اسحق راهویه ششم جمله
اصحاب احمد حنبل هفتم اکثر کرامیان که در اصل و فرع مذهب بوعبدالله کرام دارند و اهل
تشبیه و تجسیم داود و هشام و جز از ایشان در این زمان نیافتم الا هفت فرقه و بنیاد
که جمله مشبهه از برای خدای تعالی جا و مکان اثبات کنند و گویند بر عرش نشسته و پایها بر کرسی
گذاشته و سر و دست و پای جمله اعضا دارد و گویند بجا و را جا و مکان نباشد معدوم
بود نه موجود و گویند چون خواست که آدم را بیافریند در پیش خود نهاد و نظر در
آینه کرد و آدم را بر صورت خود بیافرید و قومی گویند نظر در آب کرد و آدم را بر صورت خود
بیافرید و قومی گویند جمله اعضا دارد الا حلقوم و خرطوم و بعضی گویند خرطوم نیز دارد
و گویند شخصی از کبار ائمه [illegible] در مجلس نشسته بود و قومی از وی استماع احادیث میکردند
کسی از وی پرسید که خدای تعالی اعضا دارد گفت بلی جمله اعضا دارد چنانکه ما داریم الا این
مرد بدست اشاره بعورت کرد یعنی این را هم دارد شیخ گفت ارکان نیز دارد [illegible]
گفت نیست یا ماده شیخ فرو ماند کسی از اهل مجلس گفت ولیس الذکر کالانثی شیخ گفت هو
یعنی و نیز است روایت کنند از [illegible] از ابو هریره لعنه الله که رسول صلعم گفت که خدای تعالی
از جنت گفت از آن لیکن نیز از این زمین و آسمانت [illegible] بیافرید و بفرمود
تا دوانیدند تا بعرق آمد پس از آن عرق خود را از آن عرق بیافرید و در اصطلاح ایشان این را
قدرت بر قدرت گویند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و گویند عروه روایت کند از عبدالله بن
عمرو بن عاص که گفت خدای تعالی فرشتگان را از موی سینه و دست خود بیافرید و گویند [illegible]
روایت کند از عمر بن عبدالعزیز که چون خدای تعالی از حساب خلایق فارغ شود با جمعی

ملایك

ملایك در نزد یکی در حجره باشند و با اهل بهشت سلام کنند ایشان جواب سلام باز دهند
و گویند این معنی واقع شده در قرآن که میگوید سلام قولا من رب رحیم و گویند در حجره
میرود و بر ایشان سلام میکند تا آن وقت که بجای مقام خود رسد و گویند خدای
چون تجلی بکوه طور سینا کرد اندکی تجلی کرد و گویند رسول صفت اندکی کرد انگشت ابهام را
زیر انگشت کوچک بنهاد و اشاره کرد یعنی اینقدر تجلی کرد و گویند ابو هریره روایت
کرده اند رسول صلعم که الایمان یمانی والحکمة یمانیة و اجد نفس ربکم من قبل الیمن یعنی ایمان
یمانی است و حکمت یمانی است و نفس پروردگار شما را می یابم از جانب یمن تعالی الله عن
ذلک و گویند ابو هریره چون این خبر میگفت که ان الله سمیعا بصیرا دستها بر چشم و
گوشها نهاد و گویند محمد بن حماد روایت کند از ابن عباس که او گفت حجر الاسود یمین خدای
تعالی در زمین و با آن مصافحه مینماید با بندگان و گویند مقری روایت کند از ابو هریره
از رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی آدم را بدست خویشتن بیافرید و از روح خود
در وی دمید پس هر دو کف را فراهم کرد تا آدم را گفت هر کدام میخواهی بستان آدم
گفت دست راست برگزیدم که هر دو دست تو راست است آنگاه خدای
کف را بگشود و صورت آدم و ذریه او در آن بود و گویند سلیمان جبیر از ابو هریره
از رسول خدا صلعم روایت کند که گفت چون با کسی کارزار کنید روی وی را بر خیزید که خدای
آدم را بصورت خود آفرید و گویند عکرمه روایت کند از ابن عباس از رسول خدا
که گفت ترا خدای دیدم در بهشت عدن و خدای را بصورت جوانی جعد موی دیدم
جامه سبز پوشیده و گویند ابو سلام اسود در تفسیر آیه ما کان لی من علم بالملأ الاعلی
اذ یختصمون روایت کند از ثوبان مولای رسول از رسول صلعم که بعد از نماز
بامداد بیرون آمد و گفت خدای تعالی بدیدم مرا گفت یا محمد میدانی که ملأ اعلی در
چه باب و چه وقت خصومت میکنند گفتم یا رب میدانم پس کف خود را بر میان کتفهای
من نهاد و بیفزود چنانکه من لذت انامل او را در سینه خود بیافتم و ایضا روایت کنند
از عطا بن زید از ابو هریره از رسول صلعم که خدای تعالی در روز قیامت نزد اهل
بهشت آید بر صورتی که خلق بر آن صورت نشناسند گوید منم خدا و [illegible] شما ام ایشان انکار او نمایند

وگویند نعوذ بالله منه ما اینجا نشسته‌ایم تا خدای ما بسوی ما آید چون او بیاید ما
او را بشناسیم آنگاه خدای بدان صورت آید که خلق او را بدان صورت شناسند
گوید من خدای شما ام ایشان او را بشناسند و سجود کنند و گویند تو خدای مائی
آنگاه بنزدیک وی شتابند و گویند حمید اعرج روایت کند از مجاهد که داود پیغمبر عم روز
قیامت گوید بار خدایا مرا بخود نزدیک گردان از حق ندا آید که نزدیک شو پس نزدیک
شود تا مس وی کند و گویند سفیان بن عیینه چون این حدیث بخواندی دست بر زانوی
نهادی یعنی داود علیه السلم مس زانوی حق کند تعالی الله عن ذلک و مجاهد روایت کند
از عبید بن عمیر که معنی قوله تعالی وان له عندنا لزلفی وحسن ماب اینست که بنده را بخود
نزدیک کرداند تا مس بعضی از اعضای وی کند و گویند ابو عبیده روایت کند که
از عبد الله بن مسعود که او گفت بشتابید بنماز جمعه که خدای تعالی هر روز آدینه بر اهل
بهشت ظاهر شود بر تلی از کافور سفید و از اهل بهشت کسی که روز آدینه زودتر بنماز رفته باشد
بوی نزدیکتر باشد و گویند عبد الله بن علیم از عبد الله بن مسعود روایت کند که او گفت هیچکس
نباشد از شما مگر آنکه خدای تعالی با وی خلوت کند و گوید ای فرزند آدم بعلمی که میدانستی
عمل کردی و از کردهای نیک باخود چه آوردی و گویند مجاهد روایت کند از ابن عمر که
او گفت خدای تعالی در حجاب است از خلق بچهار حجاب از نار و ظلمت و نور و ظلمت و گویند ابو
برده روایت کند از ابو موسی اشعری علیه اللعنه از رسول علیه السلم که گفت خدای تعالی روز قیامت
بر بندگان تجلی میکند و میخندد و گویند عبید بن جبیر گفت من روزی در مسجد نشسته بودم
که ناگاه قتادة بن نعمان بیامد و حدیثی چند نقل میکرد بعد از آن قوم برخواستند و
گفتند یا ابن جبیر بیا تا بعیادت ابو سعید خدری رویم که میگویند بیمار است گفت چون
بخانه ابو سعید رفتیم دیدیم که بر پشت خفته بود و پای راست بر بالای چپ گذاشته و ما را
سلام کرده نشستیم آنگاه قتاده دست دراز کرد و پای ابو سعید را بانگشتان بسخت
بفشرد ابو سعید گفت ای برادر چرا چنین کردی که پای مرا بدرد آوردی قتاده گفت
اینچنین مخواب که رسول علیه السلم گفت که خدای تعالی چون از آفرینش فارغ شد بیاسود آنگاه بخفت
و پای بر بالای پای نهاد ابو سعید چون این سخن شنید بخندید و گفت دیگر باز اینچنین

وگویند

وگویند ضحاک روایت کند از ابن عباس که او گفت محمد عم در شب معراج خدای تعالی را بدید
سر برید بصورت امردی و گویند ضحاک چون از این سخن فارغ شد زود خواندی که ما
زاغ البصر وما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری و گویند ابو رزین عقیلی گوید که از
رسول علیه السلم پرسیدم که یا رسول الله خدای ما پیش از آنکه خلق را بیافرید کجا بود
گفت در ابری که نه بالای او هوا بود و نه در زیرش آب پس عرش را بیافرید که وکان عرشه
علی الماء و گویند هر شب آدینه بر زمین فرود آید و در شبهای دیگر هر شب باسمان
دنیا فرود آید و منادی میکند که هیچ توبه کننده هست که توبه وی را قبول کنم و هیچ استغفار
کننده هست که او را بیامرزم و گویند چون بدنیا آید بر خری نشیند که پرداشته باشد
و گویند حماد سلمه روایت کند که خدای تعالی در روز عرفه بعرفات آید بر اشتری سرخ موی
و پلاسی زردی پوشیده و در حکایت گویند که در اصفهان شخصی از فقهای مشبهه
مقداری پشم اشتر در حقه نهاده داشت و بمشک و عود مبخر ساخته بود و در خرقها
پیچیده چنانکه کفار در سول را نگاه دارند و گفتی که چون احمد حنبل بحج رفت
خدای را در عرفات بر اشتری نشسته دریافت و او را بشناخت و در آن اشتری
آویخت آنگاه خدای شتر را بگرفت و براند و پاره پشم از شتر در دست احمد
ماند و این از آن پشم است هرگاه مشبهی در اصفهان رنجور شدی تحفه چند شتاب
مقتدی بر بندی و از حقه بیرون کردی و بخانه آن رنجور بردی و آن پشم را با آب گلاب بر آوردی
و بآن رنجور دادی تا بعضی را بخوردی و بعضی را او و دیگران بر دو چشم مالیدندی و بعضی
جزعم در رنقا نیفشاندی جمله اعضا را بدان بیالودی و بر سر نهاده و در ذکور تبرک و تولیت
مانده و میگفت در قرآن و حدیث آمده است ما شخصی از اعضای خدا نهند که ولیس الذکر کالانثی
چون ابن سبیل شاد مان کرده و گفت اذنت واجرت یعنی فایده بخشید و
گفتی و بعد از آن در کتابی نوشته که او و ذکر است تعالی الله عن ذلک و گویند محمود شد
زنگان بر پوستین آمده و گویند عرش بمقدار چهار انگشت زیاده است از خدای
و بعضی دیگر بر چهار انگشت میگویند و گویند رسول را شب معراج بر آنجا نشانید و گویند چون رسول
خواست که بنشیند گوشه از تخت بجا نهاده بود برای رسول بر آن اشاره بنشست خدای

رهای رسول ابکو وبکفت تا وان کونه بفرست ودر روایت ایشان وکویند
روز قیامت فاطمه صلوات الله علیها پیراهن خون آلود امام حسین را برد وشی انکند
بصحرای محشر آید تا داد خود از کشندکان امام حسین بخواهد پس چون خدای یزید را
ببیند یزید را کوید در زیر عرش در آید و پنهان شو چون فاطمه برسد فریاد برآورد
و داد خواهد خدای تعالی مقارن آن حال پای خود را برهنه کند دستارچه بران
بسته کوید ای فاطمه اضطراب مکن اینک پای من از زخم نیز هنوز مجروح است من
او را عفو کردم تو نیز یزید را عفو کن و از تقصیر او درکذر پس فاطمه صلوات الله علیها
یزید علیه اللعنه را عفو نماید وکویند باری تعالی امرد است وموی جعد دارد ونعلین زرد
در پای دارد و در مرغزاری سبز برکرسی نشیند و او را فرشتکان بردارند و ازجای بجای نقل
نمایند و قرب ایشان کویند خدای تعالی روز قیامت حبا خلق کند وان بر صورت
ادم بود وکویند هر شب از آسمان بزمین آید وکویند چون ناخوش شود عرش سبک کردد
و فرشتکان برانند که او را مرا است و چون خشمناک شود عرش کران باشد و
حمله عرش دانند که خشمناکست وکویند او را انکشتان بشمار است وکویند دل مؤمن
میان دو انکشت خداست و چون بنده بسجود رود زبر قدم خدای بود وکویند دوزخ
فریاد کند که کجاست آنچه مرا وعده کرده جبار قدم در دوزخ نهد بعضی از آن بر نزود
آنکاه ساکن شود وفریاد نکند وکویند رسول صلعم فرموده که از خدا وبنده ان بلا بکریزید
یا نمیکه ایشان اجتناب کنید ونه چنین است بلکه قول رسول صلعم اینست که احذروا
الدنیه ذوی العاهات یعنی بپرهیزید از ظلم نمودن بر آنکه کول ور رنجی باشد واین سخن
بجهة تاکید فرموده یعنی چون ایشان را رقت دلها بیشتر است از اصحاب سوی سبب دیکر اند
پس دعای ایشان با جابت نزدیکتر بود وأذیت ایشان اعظمتر باشد از تندرستان را
وکویند صور ساده بزرکیست و بعضی خلایق سوراخ است در وی بیش امثال آن را
در صور کرد و روی دمد و در آن دمیدن هر روحی بجای خود رود و خدای تعالی میفرماید
کما بدانا اول خلق نعیده وفرموده کما بداکم تعودون پس بنا بر قول ایشان لازم نمیکردد در
اول خلقت نفخ روح هم بصور بوده باشد وکویند ارواح نه مخلوقست وکویند قرآن قدیمست

دهرکه

وهرکه او را مخلوق داند کافر است وکویند آنکه میشنویم از خدای تعالی میشنویم
وباری تعالی کلام خود بر زبان بندکان میخواند وکویند بنده را هیچ فعل و قدرت و استطاعت
نیست بلکه جمیع افعال از باری تعالی صادر شود و اما نسبت فعل با بنده بر سبیل مجاز بود
چنانکه جهم بن صفوان کوید وکویند ایمان مخلوق نیست و در قیامت جمیع خلایق اکر
از مؤمن وکافر خدای را بچشم ببینند وکویند روزه دار را اکل و شرب مباح بود از
غروب شمس تا طلوع شمس وکویند هر که خدای جسم نداند کافر باشد و در نماز قنوت
خواندن کفر بود وکویند نماز با جماعت واجب شود و فرق نیست میانه نماز واجب
سنت و فرق نیست میان جاهل و عالم و فاسق و زاهد وکویند چون از نماز سلام
دکوع برد ارند واجبست که دست بر سر نهند و امام قوم اکر بانک نماز کوید جهنمی
باشد وکویند هرکه پا از زمین بر تواند کرفت و دیکری بر زمین نتواند نهاد جهنمی بود
واجب بود واکر چیز زاده را طلب نماید واکر کسی حدیثی از محدث شنیده باشد و توقی
کوید تو نشنیده او نشنیده باشد واکر روایت کند کاذب بود واکر بتحقیق داند
که نشنیده و توقی کوید که شنیده شنیده باشد واکر روایت کند صادق بود و ایضا
کرد کر یافت مقالات قومی بود که خود را سلفی و اصحاب حدیث واهل سنت و جماعت
خوانند و هر کس در این خلاف کند او را اهل زیغ و ضلالت کویند وکویند قومی
باشند که ایشان را معطله خوانند و اعتقاد ایشان ضد اعتقاد مشبهه کویند وکویند
صفت کردن باری تعالی بچیزی که آن در مخلوق موجود باشد روا نیست و نشاید کفت
که باری تعالی شیء است یا موجود یا حی یا قادر یا عالم یا سمیع یا بصیر الا امثال اینها وکویند
در قرآن توقف داریم نکوییم مخلوقست و غیر مخلوق واین نوع از ملاحده فرا کرفته اند
و قومی از ایشان کویند کفار در دوزخ چون یکبار سوخته شدند بعد از آن همچنان مانند
و هیچ الم و رنج نیابند و همینه مانند انکشت در دوزخ افتاده باشند و خدای تعالی
تکذیب ایشان میکند که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی پیش از آنکه ایشان
با تش بسوزانیم تبدیل کنیم بدنهای ایشان را به بدنهای دیکر تا دریابند شدت عذاب را
و مقصود از ذکر مقالات و بیان مزخرفات این طایفه انست که خردمندان حق کزین منظر صحیح و

کلما نضیج شود هم را [illegible] بود [illegible]

رای رزین در اینها نکنند و حق را از باطل امتیاز دهند و از عقاید کاسده اسفل اسافلین
احتراز نمایند والسلام علی من اتبع الهدی ونهی النفس عن الهوی **فصل** ثم ومعتقد فی الانبیا
یجوزوا علیهم الخطا وفعل الذنوب والغفلة تمسکاً بظاهر القرآن من قوله وعصی آدم ربه
فغوی وجوزوا علی الرسل الکرام فعل الکبیرة والصغیرة قبل البعثة وفعل الصغایر بعد
البعثة بعد از آنکه اشعریان اسناد ظلم بحق تعالی کرده اند و صفات ناشایست را بحضرت
حق شانه نسبت داده اند بعضی بدینها اکتفا ننموده بجهت دعوی کاری پردهای ناموس یعنی
گستاخانه در حق پیغمبران [illegible] نسبتها داده اند و خطا و عصیان روا داشته اند و
حضرت آدم تا بجناب سید بنی آدم هیچیک از پیغمبران خدا را سالم نگذاشته اند
و با نیّة عقل ناقص ایشان از ظاهر آیه وعصی آدم ربه فغوی فهمیده متمسک شده اند
وتمامی صاحبان عصمت را سهام افترا های ناتمام خود ساخته اند و ندانسته اند
که نهی آدم از خوردن نهی تنزیهی بود نه تحریمی یعنی که خود را از خوردن باز دار که مقام
با این مقام نیست نه اینکه فی الواقع حرام بود خوردن است و مراد از عصیان در این ترک
اولی است وان منافی عصمت نیست و مقصود از غوایت محروم ماندن از حیات جاوید
است و بمعنی ضلالت و گمراهی نیست و مفاد آیه اینست که حضرت آدم در خوردن گندم
ترک اولی ورزید با بهشت از حیات ابدی محروم گردید و دیگر آنکه عصیان از حضرت آدم
در بهشت بظهور آمده نه در زمین و حق تعالی او را در روی زمین حجت و خلیفه خود
گردانید و در اینجا معصوم بود و معصیتی از وی صادر نشد که بازگشت باید نمود القصه
گروه گمراه بجان هر یک از سلسله انبیا و رسل پرداخته اند و از کمان اندیشه و کمان
هر یک از ایشان تیری بخطا انداخته اند و گناه صغیره و کبیره پیش از بعثت و بعد بعضی
از ایشان راضی شده اند **مطلع** در ذکر بعضی از مقالات ردیه که اشعریه در حق انبیا
و رسل صلوات الله علیهم اجمعین گفته اند بدانکه اینقوم جمله اهل تشبیه و جبر باشند چنانچه
سابقا مذکور شد و گویند خیر و شر و کفر و ایمان و فسق و فجور و خواستنی و هر فسادی که در
عالم واقع شود جمله خدای تعالی آفریند و فعل او بود و نهی بنده در حاصل شود [illegible]
تقدیر الهی و اراده و مشیت خدای بود و بنده بر هیچ چیز قادر نبود و قدرت بنده را در فعل

هیچ

463

هیچ تاثیری نبود الا اسفراینی که گوید فعل بنده بقدرت خدای و قدرت بنده حاصل شود
و صدور کفر [illegible] ارتکاب قبایح از انبیا و رسل جایز داشته اند [illegible] آدم [illegible] گویند
چون حوا حامله شد و شکمش بزرگ گردید هر گز غمگین نبود ابلیس علیه اللعنة بنزد او
آمد و گفت میدانی که این در شکم تست انسانست یا بهیمه یا نوعی دیگر از بهیم وانجا بیرون آید از
چشم یا گوش یا بینی حوا چون این سخن شنید بترسید و گفت نمیدانم ابلیس گفت اگر دعا کنم تا او
انسان سلیم بخلقت بیرون آید تو مطیع من میشوی حوا گفت آری وانگاه بنزد آدم آمده
قصه را تا باخر باز گفت و بعد از آن گفت که من با آن شخص عهد کرده ام که اگر فرزندی
بوجود آید که در وی نقصی نباشد ورا عبدالحارث نام کنم آدم علیه السلام گفت آن لعین که بنزد
تو آمده و این سخنان گفته شیطانست و از وی حذر باش گویند چون فرزند بوجود آمد
نامش عبدالحارث کردند و این قول فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما
یشرکون در این معنی فرود آمد حماد بن اسباط از سدی روایت کند که چون آن فرزند بوجود
آمد ابلیس بنزد آدم آمد و گفت این فرزند را بنده من نام کن تا الا او را بکشم آدم گفت
فرمان تو بردم مرا از بهشت بیرون کردی و پسر را عبدالرحمن نام کرد ابلیس او را زهر داد و فرزند دیگر
آمد ابلیس پیوسته [illegible] سخنان بگفت و حضرت اجابت نکرد و پسر را صالح نام نهاد
ابلیس او را نیز بکشت بعد از آن فرزند دیگر تولد یافت دیگر باره ابلیس بیامد و او را
بکشتم اگر نام او را بنده من نکنید و ایشان در این ملجا شده نام آن پسر عبدالحارث کردند
پس [illegible] ذکر این مقالات بیان این معنی کنند که آدم و حوا بعد از توبه شرک آوردند
بخدای و حال آنکه خدای تعالی میفرماید که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی
العالمین و خدای تعالی ایشان را از خوردن گندم یاد کرده و از شرک یاد نکرد و ایشان را اگر
گویند اگر توبه از شرک کرده بودند خدای تعالی یاد کردی چنانکه از خوردن گندم یاد کرده
پس بنا بر قول ایشان آدم و حوا مشرک شدند و بعد از آن از دنیا رحلت نمودند و هیچ
کس [illegible] از این اعتقاد باشد او را از اسلام هیچ بهره نباشد و گویند آدم علیه السلام انکار حق
کرد و وفا بعهد نکرد و رجوع کرد بعضی روایت کنند از حماد بن سلمان از علی بن زید از یوسف بن
مهران از ابن عباس که گفت چون آیه دین نزول نمود رسول [illegible] گفتا [illegible] انکار کرد

آدم

کو مسلم بود و سه بار انکار کرد زیرا که چون حق تعالی ذریات آدم را از پشتش بیرون آورد جمله را بروی
عرض کرد شخصی را در میان ایشان که نور او را بعینا نیست گفت بار خدایا این کیست گفت این پسرت
داود گفت عمر او چند بود گفت شصت سال گفت بار خدایا عمر او را زیاد کن خدای تعالی فرمود که
تو از عمر خود چیزی ببخش آدم علیه السلام چهل سال از عمر خود بوی بخشید و عمر آدم هزار سال بود
خدای تعالی براین ماجری خطی بنوشت و ملائکه را و آدم را گواه شدند پس چون نهصد و شصت سال
بگذشت ملک الموت بجهت قبض روح آدم بیامد آدم گفت از عمر من هنوز چهل سال باقیست
چرا در آمدن شتاب نموده گفت به پسر خود داود بخشیده آدم انکار کرد دیگر باره بیاد او
دادند باز انکار کرد دیگر باره بیاد او دادند باز انکار کرد تا سه بار بدین نوع ظ
انکار نمود آنگاه خدای تعالی خط فرو فرستاد و ملائکه بیامدند و با قرار سابق او گواهی
دادند بعد از آن عمر آدم هزار سال تمام کرد و عمر داود در اصل صد سال دوم در این معنا از شعبی
الحبر از سعید بن جبیر روایت کنند و مثل این از محمد بن عمر از ابو سلمه از ابو هریره حکایت
نمایند و گویند رسول گفت از آن روزی که آدم انکار نمود حق تعالی نوشتن و گواه گرفتن در میان
بنی آدم مقرر فرمود و این حدیثها اگرچه در بعضی الفاظ اختلاف دارند اما در معانی
متفقند بر آنکه آدم علیه السلام انکار کرد و بعهد وفا نکرد و امانت نگاه نداشت و در مکابره مبالغه
نمود و تکذیب خدا و ملائکه نمود و مثل این سخنان سست بنیان در حق انبیا طی نتوان
گفت فکیف در حق آدم و حوا علیهما اما چون اعتقاد ندارند هرچه خواهند میگویند
اما در حق نوح صلوات الله علیه گویند که او خمر خورده بود و مست خفته بود و عورت
او مینمود و حام که فرزند صلبی او بود بخندید و برادران دیگر را خبر کرد سام چون آن
حالت بدید جامه برگرفت و بر عورت نوح انداخت نوح علیه السلام چون بیدار شد
و از آن حال خبر یافت سام را دعا کرد و گفت فرزندان حام بندگان فرزندان سام
باشند سبحان الله این چه مقال محالست که اینان گفته اند زیرا که حضرت امیر المومنین
از رسول روایت کند که او گفت که خمر حرام بوده در زمان جمله انبیا و رسل و نوح ع
شیخ الانبیا و کبیر المرسلین بود و شرب خمر نمود و مست خفته بود چنانکه عورتش ظاهر شد
خلق میدیدند زهی بیدیانتی این قوم دغا و بدانشی که بچه گروه بیحیا این حکایت را

رازی

رازی از اصحاب شافعی در کتاب الحجه نیز نقل کرده از اصحاب ابو حنیفه و گویند نوح علیه السلام
بر خدای تعالی دعوی باطل کرد و گواهی داد و او زهر کنعان که او از اهل منست و نه از اهل
او بود پس خدای تعالی با نوح عتاب کرد و او را پند داد و حکم کرد بر جهل نوح آنگاه نوح توبه
و استغفار نمود و خدای تعالی توبه او را قبول نمود چنانکه نوح فرمود والا تغفر لی و ترحمنی
اکن من الخاسرین و بیان این واقعه چنین است که خدای تعالی نوح را وعده داد که قوم ترا
هلاک کند و اهل نوح را نجات بخشد و چون نوح در کشتی نشست و اهلش را در کشتی درآورد
گفت بار خدایا کنعان از اهل منست و نوح را ظن چنان بود که جمله اهل او نجات خواهد
بود خدای تعالی گفت کنعان نه از اهل تست یعنی نه از آن اهل است که نجات خواهند بود
بلکه او از هالکانست بجهت آنکه کافر بود وهب بن منبه روایت کند که چون نوح ع بر قوم
خویش دعا کرد و حق تعالی ایشان را بغرق هلاک نمود نوح از آن نفرین که کرده بود پشیمان
شد و از ندامت پانصد سال میگریست و نوحه و زاری مینمود و بایستی او را نوح
نامیدند و پیش از آن نام او عبد العلی بود و گویند وهب گفت پناه میگیرم بخدای از قبح
عاقبت او ندامت بود و نوح بود شما خشمناک گردید بر قوم خود نفرین کرد و بعد از آن
پشیمان شد و وقتی که پشیمانی سودی نداشت و قومی گویند که نام او یشکر بود و او
سگ زشتی بگذشت و گفت این سگ بغایت زشتست و که را است سگ با وی آمد
گفت عیب نقاشی میکنی یا نقش نوح را معلوم شد که خطا گفت پس سخن از ندامت این سخن
نوحه میکرد و میگریست پس او را نوح نامیدند و این حکایت بر خلاف قرآنست اولا
اینکه چند جا در قرآن مجید آمده که نام او نوح بود پیش از آنکه دعا کرد چنانکه گفته انا
ارسلنا نوحا الی قومه و در جای دیگر فرموده که و لقد ارسلنا نوحا الی قومه دیگر میگوید که
قوم نوح او را گفتند یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و این آیات صریح است در آنکه
تسمیه حضرت نوح باین اسم پیش از رسالت و سابق بر هلاک امت بوده پس معلوم شد
که آنچه ایشان گفته اند که تسمیه آنحضرت باسم نوح بعد از هلاک قوم نوح و بسیاری نوحه و
زاری بود غلط و خطا و مخالف قول خداست دیگر آنکه ندامت نوح از دو حال بیرون
نبود یا قوم مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا غرق شدند و این کفر بغایت عظیم که شیخ

المرسلین

هلاک و

معا کند تا عالم را طوفان بگیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند اگر کافر بودندی نه آنکه
نوح ندامت خورد بر دشمنان خدای تعالی و همچنین نشاید که خدای تعالی از میان خلق کسی را
برگزیند که فعل کند که او را پانصد سال بباید گریستن و خدای تعالی در حق او فرموده که
ان الله اصطفی ادم ونوحا و این طرفه ایست که خدای تعالی نوح را ستوده و برگزیده و بعضی
پناه میگیرند بخدا از فعل کسی که خدای تعالی او را پسندیده رحمت خدای از این جماعت دور باد
و خواری و مذلت ببینند در روز معاد و بدانکه این قوم را عادت است که همیشه معایب و
فواحش بر انبیا و رسل می‌بندند که مقتدایان شما ارتکاب معاصی و کبایر کرده اند که
انبیا و رسل نیز کرده‌اند و چنانی چند را بعضی وضع نموده اند و این خود باعث سوانی
در نکاه ایشانست نه موجب وبال ایشان و گویند ابرهیم صلوات الله علیه
شبی ماه و زهره را دید گفت این خدای منست چون ماه بر آمد او نیز اعتقاد کرد
و گفت قمر خدای منست چون آفتاب بر آمد گفت این بزرگتر است این خدای منست
ابرهیم در آن حال مشرک بود خدای جسم میدانست عجب که مشرکان که بت پرستند گویند
ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی یعنی نمی‌پرستیم بتان را الا آنکه نزدیک سازند ما را بخدا نزدیک
ساختنی و خدای در قران میفرماید که ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
یعنی اگر از ایشان بپرسی که آسمانها و زمینها را که آفریده البته گویند خدای و ابرهیم خلیل الرحمن اعتقاد
کند که زهره یا قمر یا شمس خدا و پروردگار من است نعوذ بالله من سیئات عقایدهم و گویند
ابرهیم صلوات الله شک داشت در آنکه خدای تعالی قادر بود بر مرده زنده کردن با آنکه
جهت گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی گفت بار خدایا
بمن بنمای که چگونه مرده زنده میکردانی گفت تو مگر باور نداری گفتا بلی ولیکن میخواهم
دل را طمانینه بهم رسد و بصحت این تاویل فاسد حدیثی وضع کرده اند و گفته اند زهری روایت
کند از ابو سلمه از ابو هریره از رسول که گفت من بشک اولیترم از ابرهیم و گفت
لوط باد که قوم داشت پناهگاه یافت و میگفت ندارم و گفت لو ان لی بکم قوة او اوی
الی رکن شدید و رسول گفت اگر مرا بزندان میخواندند که یوسف را بزندان خواندند هر اینه
اجابت کردمی مقصود اینها فقط ضلالت از طریق صلالت و افتضا ظاهر است که

ابی کوده

ابه کروه کمراه اسناد چندین کفر بانبیا عظام داده اند اول آنکه ابرهیم شک کرده آنکه
خدای تعالی قادر بود بر مرده زنده کردن بانز ددم آنکه خدای تعالی او را گفت نیاوردی ایمان بلی
گفت بلی ولیکن میخواهم که دلم اطمینان و سکونی یابد و این معلوم است که چون سکون دل نباشد
ایمان نیز نباشد و چون ایمان نبود و گفت که ایمان دارم دروغ گفته باشد سوم آنکه
گویند رسول گفت من بشک اولیترم از ابرهیم یعنی چون او شک کرد در قدرت خدا
من سزاوارترم بانکه شک کنم پس بنابراین سخن رسول هم شک داشته در آنکه خدای
قادر است بر احیاء موتی یا نه چهارم آنکه رسول گفت که خدای بر لوط رحمت کناد که او را
پناهگاه و قوت بود و گفت ندارم یعنی دروغ گفت و اخبر خدای تعالی از قول لوط حکایت
نموده که لو ان لی بکم قوة او اوی الی رکن شدید یا این است که لوط خلاف گفته و او را قوت
و پناه نبود پنجم آنکه رسول گفت اگر مرا بزندان خوانند که یوسف را خواندند هر اینه
اجابت کنم یعنی یوسف را بزنا خواندند اگر مرا بخوانند اجابت کنم و از زنا احتراز نکنم
پس بنا بر این سخن یوسف بهتر باشد از رسول چرا که یوسف از زنا احتراز نمود و آن
گوید من نکنم و خدای تعالی در قران میگوید که ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستیکه
گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست پس یوسف نزد خدای گرامیتر باشد از رسول
صد هزار لعنت خدای بر جماعت که در حق انبیا و رسل بر این عقیده باشند و از بهتان
بستن بر خدا و رسول نترسیده باشند روایت کنند که عکرمه گفت از ابن عباس
کرد و گفت که ابرهیم سه دروغ گفت و خدای تعالی او را بان مواخذه ننماید اول آنکه چون
بتان را بشکست از وی پرسیدند که این کار تو کردی گفت بت بزرگ کرده و ابرهیم خود کرده بود
دوم آنکه نظر در نجوم کرد و گفت من رنجورم و گویند ابن عباس گفت بخدای که رنجور نبود
سوم آنکه گفت ساره خواهر منست و زن او بود بدانکه هرگاه روا باشد که رسول خدا
سه دروغ بگوید بیش از سه هم روا باشد و چون دروغ بر وی روا بود معصوم نباشد و
چون معصوم نبود بر قول وی اعتماد نباشد پس فرستادن رسول بخلق که قول او حجت
نباشد عبث بود و فعل عبث بر حکیم جایز نبود و اینها از ایشان عجیب نیست چرا که خطوی
از شاکردان ابو الحسن اشعری گوید دروغ بر خدای جایز بود و بر انبیا و لیکن جایز بود و چون

دروغ بر خدا و انبیا روا بود نه بقول مرسل و نه بقول مرسل منه قول اعتماد باشد تعالی
عما یقولون بر آنکه نیز گویند که ابرهیم خلیل صلوات الله علیه اعتقاد کرد که زهره است
دروغ و افترا است بلکه قوم زمان ابرهیم بعضی سجده زهره میکردند و بعضی سجده مشتری و
بعضی دیگر سجده ماه و آفتاب و ابرهیم علیه السلام چون کواکب بدید بطریق انکار گفت هذا ربی
این خدای منست یعنی این نه خداست و صانع نیز اثبات باید و غرضش تنبیه قوم بود و آنچه
گفت که بار خدایا مرا بنمای که مرده چگونه زنده میکنی و باری تعالی گفت تو ایمان نداری
گفت دارم اما سکون دل میطلبم راست گفت ابرهیم را یقین بود که خدای تعالی قادر است
بر احیاء موتی اما آنچه طلب میکرد آن بود که خدای تعالی ابرهیم علیه السلام را خبر داده بود که من کسی را
دوست و خلیل خود خواهم ساخت و علامتش آن بود که مرده بر دست وی زنده گردانم
ابرهیم را در خاطر افتاد که آن شخص خواهد بود پس از خدای مسئلت نمود تا بداند که
خلیل خدای او خواهد بود یا دیگری را برای این امر اختیار خواهد نمود پس بمفاد آیه
اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ایمان دارم بآنکه تو قادری بر احیای موتی ولیکن میخواهم که
مرا اطمینان حاصل شود بر اینکه من خلیل تو خواهم بود یا دیگری و آنچه گویند که رسول صلعم
گفت که ابرهیم صلوات الله علیه سه دروغ گفت این سخن خود محال و دروغ است و
هرگز رسول خدا این نگوید و سخنان حضرت ابرهیم راست بود اما آنکه بتان را شکست
و گفت بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون شرط کرد که اگر ایشان سخن میتوانند
گفت بزرگتر ایشان کرده و غرضش تنبیه ایشان بود که چون بتان جمادند و سخن نمیتوانند
گفت صانعی را نشایند و آنچه گفت من رنجورم بیاد واقع بود زیرا که خدای تعالی او را
بر اسرار نجوم اطلاع داده بود چنانکه گوید وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و
الارض و ستاره معینی را میدانست که چون ببرج طالع او میرسید با خواستی
رسیدن رنجور گردد در آن وقت که ابرهیم علیه السلام گفت انی سقیم یعنی من این ساعت
رنجور خواهم شد و آنچه گفت ساره خواهر منست راست گفت زیرا که خدای تعالی
میفرماید کلا انما المؤمنون اخوة مؤمنان همه برادران و خواهران یکدیگرند و
همچنین ساره دختر عم ابرهیم بود و دختر خاله او پس از برای قرابت نیز میگفت

خواهر

خواهر من است یعنی در دین و حدیث عکرمه از ابن عباس دروغ و افترا است در حق
موسی نیز گویند عصیان کرد و خون بناحق ریخت و چون آن عمل کرد گفت که این فعل شیطانی بود
و تردد ایشان نه موسی و نه شیطان را در قتل قبطی هیچ تاثیر نیست بلکه باعتقاد ایشان قتل
قبطی بفعل خدای تعالی حاصل شود و ایضا گوییم حال قبطی از دو بیرون نیست یا مومن بود یا کافر
اگر مومن بود نشاید اگر مومن بود نشاید کلیم الله مومنی را بکشد و خدای تعالی میفرماید
که هر که مؤمنی را بقتل رساند مدام در دوزخ بود و قصاص قبطی از موسی استیفا کردند
بلکه لازم بود که خدای تعالی از موسی قصاص قبطی باز خواهد و اگر نخواهد ظلم باشد و اگر کافر بود موسی
بکشتن او مطیع بود و غازی نه مجرم و عاصی اگر گویند چون قبطی کافر بود چرا گفت هذا من عمل
الشیطان یعنی این فعل من شیطانی بود نه رحمانی گوییم هذا اسم اشاره است و اشاره
موسی نه بفعل خویش بود بلکه اشاره بفعل قبطی میکرد که فعل قبطی از آن شیطان بود یعنی
کافر بود و او را انا یخصب بقتل رسانیدم و از سفیان بن عیینه روایت کنند از زهری
از عبد الله بن زبیر از کعب الاحبار که موسی صلوات الله علیه تند خوی بود و تند خشم
که رفت چون از مناجات باز آمد قوم را دید که گوساله می پرستیدند لوحی که کلام خدا
بران نوشته بود از دست بینداخت و لطمه بر هرون زد و محاسن وی بگرفت و گفت تو با منی
خیانت کردی و با ایشان موافق شدی و در گوساله پرستیدن شریک ایشان
گردیدی هرون بگریست و گفت ایشان بخواستند که مرا بکشند چون موسی هرون نیز
خشم ساکن شده دانست که خطا کرده آنگاه گفت رب اغفرلی و لاخی در این حدیث موسی
اثبات ارتکاب آن ده رنجش کرده اند که او گوساله پرست شد و ذکر خطای موسی نمودند که
اگر موسی خطا کرد آنچه با نبی مرسل گفت که مرتد شدی کفر بود و اگر راست گفت پس هرون
گوساله پرست و مرتد شده باشد و هر کدام از این دو حال که مسلم داریم کفر لازم آید
و گویند موسی علیه السلام بی پیرهن غسل نکردی و بنی اسرائیل در حال غسل عورت بنی پوشیدند
بنی اسرائیل گفتند که موسی خایه دیر دارست از بهر آن بی پیرهن غسل نمیکند بخاری گوید روزی
موسی بلب رود آمد تا غسل کند برهنه شد و جامه را بر سنگ نهاد و چون از غسل فارغ شد
از آب بیرون آمد تا جامه بپوشد سنگ از جای برخاست و روان شد و جامه را ببرد

و موسی سر تا پا برهنه و عورت منکشف و عصا در دست بر دنبال آن سنگ میدوید تا
بمحفل بنی اسرائیل رسید و بر ایشان بگذشت و عورتش را همه بدیدند و دانستند که او
نه ادر است و موسی چون بسنگ رسید چند عصا بسنگ زد و جامه در پوشید و گویند
قوله تعالی و برّاه الله مما قالوا در این معنی است یعنی پاک ساخت باری تعالی موسی را
از بهتان بنی اسرائیل سبحان الله اینجماعت بی عاقبت در شان کلیم خدا چه سخنان بیهوده
گفته اند و از دروغ و خرافات نه نکرده اند و هم ایشان روایت کنند که روزی جماعتی از
رسول خدا صلعم پرسیدند که تو نیز همانند دیگران اکل و شرب مینمایی چون است که فضله دیگران
نداری رسول صلعم گفت خدای تعالی ملکی را موکل کرده است بر اخراج انبیا بیرون آید فضله ما را
تا زمین آنرا فرو برد چنانکه کسی آنرا نبیند پس هرگاه باری تعالی روا ندارد که اخراج انبیا در
ابو نظر خلق بیان آید چگونه روا دارد که پیغمبر مرسل را در محفل بنی اسرائیل میدوانند
عورت نمایان پس از آن دیگر مینمود و عصا در دست چون دیوانها از دنبال
سنگی میدوانند و بنی اسرائیل را بر جا دارند و میخندند لعنت خدای بر آنکس باد که در حق
انبیا و رسل سخنان گوید که نه لایق منصب ایشان باشد بلکه حقیقت این قصه آنست که
که چون هرون با موسی هم بمناجات رفتند هرون را اجل رسید و موسی او را در طور سینا
بخاک سپرد و چون باز آمد بنی اسرائیل گفتند هرون را تو کشتی از بهر آنکه رسالت تنها از
بهر تو باشد موسی هم دعا کرد تا خدای او را زنده گردانید و ملائکه جنازه او را بر محفل
بنی اسرائیل بگذرانیدند و هرون آواز میداد که بدانید که مرا خدای تعالی بمیرانید و موسی مرا
بقتل نرسانید اینست قصه و تفسیر کریمه فبرّاه الله مما قالوا نه آنکه جاهلان و سفیهان گویند
و اگر این بودی که ایشان گفته اند بعد از فبرّاه الله مما قالوا نگفتی که و کان عند الله
وجیها و چگونه وجیه باشد کسی که او را در محافل بنی اسرائیل مثل دیوانها با عورت مکشوف
و عصای بدست از دنبال سنگ میدوانند و چون بسنگ رسید بر خم ایشان عصا بر سنگ
میزد و ما دلیل میکنند روایت ایشان او را بر اغالت بتجربت و استهزا مینمایند نعوذ بالله من سوء
العقیده و العقود النخیم و از قتاده بن عامر السدوسی که از روسای معتزله است روایت
کنند که چون زلیخا قصد یوسف کرد و درهای خانه را ببست و یوسف را باشناعت مجبور کرد

ونفس

و نفس صحبت نمود تا گاه یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بدندان گرفته گفت ای یوسف ترا
از انبیا میشمارند و تو قصد بخود و عمل شنیعها مینمایی و از سفیان بن عتیبه روایت کنند
که او گفت یوسف قصد زنا بخود کرد و در میان کار زلیخا در آن موضع که در حال بعت
با حلال خویش نشینند نشست و با وی چندین پیوست که مقاربت ایشان یعقوب را بدین وار آن
کار متقاعد کردید و اینحکایت جمله در تفاسیر خود یاد کرده اند و این فواحش را از آیات
قرآنی استنباط نموده بر انبیا و رسل نسبت اند و صاحبان این مذهب را اهل سنت و جماعت
گویند و هر که بخلاف این گوید او را رافضی و مبتدع نامند و در حق داود صلوات الله علیه گویند
داود زن اوریا را در حالتیکه برهنه بود دید و بر او عاشق گردید و اوریا از اصحاب داود
بود و او را از عشق داود خبری نبود تا آنکه داود بجهت دفع او را حیله انگیخت و او را
بغزا فرستاد و فرمود که در پیش تابوت سکینه باستد و در شرع ایشان چنان بود
که هر که او در پیش تابوت داشتندی بهزیمت نتوانستی رفتن تا ظفر یافتی یا شهید گردیدی
و شایستی که باز گردد پس اوریا در مرتبه نخستین بغزا رفت و از فرمان داود سر از اطاعت نپیچید
و در پیش تابوت بنصرت و ظفر اختصاص یافت و در مرتبه سوم کشته شده بعالم بقا
شتافت آنگاه داود زن او را بخواست و حیله خواهش او را بلقای او بسیار است و گویند
بعد از آن خدای تعالی دو ملک را نزد او فرستاد تا او را بر آن گناه وی تشنیع ساختند آنگاه
پس آنگاه داود مضطرب شده برخواست و بر سر قبر اوریا رفت و او را بر دو بار آشفته
یا اوریا گفتند کدام اوریا را میخواهی گفت اوریای بن متی لا اوریا جواب داد که
گفت مرا حلال کن یا از ظلمی که از من نسبت بتو واقع باشد عفو نمای اوریا گفت از ظلم
چه جهت باشد داود گفت من زن ترا دیدم و بروی عاشق شدم و چون ترا بغزا
فرستادم فرمودم که ترا در پیش تابوت سکینه باز دارند و چون تو کشته شدی زن
ترا بخواستم اوریا چون این ماجرا شنید خاموش گردید و جواب او نداد بعد از آن
داود از روی بغیتما میگریست تا آنکه خدای تعالی توبه او را قبول کرد و این قصه را در
تفسیر و هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب یاد کنند سبحان الله این چه بی
وقعتی دیانت است که با این قوم است که میگویند پیغمبر مرسل و خلیفه خدا و مخاطب بندای

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض بر زن عاشق شد و در قصد خون کسی از یاران خود
بود و او را دفع کرده زنش را تصرف نمود و اکابر مفسرین را در حق یکی از شیوخ ایشان گروهی
و شیدا آراسته گویند حکم بکفر او نمایند و خون شخص را مباح دانند که در حق او چنین اعتقاد
دارد و من خرافاتی چنین که کفر است بر انبیا و رسل میبندند و از فضیحت و رسوائی خویشتن
نمی اندیشند در حق سلیمان صلوات الله علیه گویند که جزیره از جزایر بحر که انرا صیدون
خوانند بغزا رفته بود بعد از ظفر فتح و فیروزی ملک آن جزیره را بکشت و دختران ملک را
بغارت بیاورد و سلیمان دختر او را بغایت دوست میداشت یکی از دختران از سلیمان
درخواست تا از بهر او تمثالی بصورت پدرش ترتیب دهند سلیمان دیوان را فرمود تا
صورتی مانند صورت آن ملک ساختند و بر تخت او بنشاندند دختر هر روز
آن صورت را بجامهای نیکو آراسته میدادی و بویهای خوش از عود و عنبر او را معطر ساختی
و سلیمان نمیدید بعد از آن شیاطین بآن دختر گفتند که احترام پدر بجای آرد و او را
عزیز دارد آن دختر باغوای شیاطین در غیبت سلیمان سجده آن صورت کردی چون کنیزکان
سجده او را دیدند ایشان نیز همگی سجده صورت میکردند و سلیمان را بدان آگاه
نبود و گویند ملک سلیمان بسبب خاتم بود و هر گاه بوضو رفتی انگشتری را بزنی دادی که
نام او امینه بود اتفاقا شبی چون خواست استنجا کند خاتم را بامینه داد و بکار خود
برفت در این اثنا دیوی که نام او صخر بود بیامد و امینه را گفت که خاتم را بده چون شب
تاریک بود امینه پنداشت که او سلیمان است خاتم را بوی داد چون سلیمان بیامد و
خاتم را طلب نمود گفت بتو دادم سلیمان برآشفته گردید و گفت ای زن از خدای بترس
و خیانت مکن من ترا امین پنداشتم و انگشتری نزد تو بگذاشتم زن گفت تو از خدای بترس
و چیزی که یکبار بستدی دیگر بار طلب منمای چون از آنجا ناامید شد بتخت سلیمان نظر
کرد دید که دیوی بر تخت نشسته سلیمان گفت سبحان الله و بگریخت و مالک عزت نبود
و آن دیو چهل روز بر تخت سلیمان نشست بتقدیر الهی اثنای ایام که در خانه او بت پرستیده بودند
چون چهل روز با تمام رسید قوم نزد آصف آمدند و گفتند ای ولی خدای سلیمان را چه
بوده است که حکمها ناپسندیده میکند بر خلاف آنچه پیشتر میکرد آصف گفت من نیز عجب دارم

و در احوال او متحیرم صواب آنست که نزد زنان او روید و از ایشان کیفیت حال او را تحقیق نمایید
ایشان نزد زنان آمده کیفیت احوال سلیمان را تقریر نمودند و از سبب تغیر و تبدیل اوضاع او
پرسیدند زنان گفتند که ما نیز متعجب مانده‌ایم که چون ما را حیض آمدی سلیمان با ما نزدیکی نکردی
و اکنون ما را در حیض نمیگذارد و نزد ما پاکی نیست چون صخر را معلوم شد که بر ایشان مشخص
احوال سلیمان شده است و دانست که او را نخواهند گذاشت بگریخت و خاتم را بدریا انداخت
القصه سلیمان از تنگدستی و تنگی معاش نزد ملاحی آمده خود را باجرت بوی داد تا ملاح
کشتی با حمال او روزی دو ماهی بمزد بگرفت و یکی را بداد و قرص نانی عوض بفروخت و بخورد
بگذاشت موج یافته بکفر بیرد سلیمان آن روز دیگر را با ماهی بگرفت و بخانه زن
بیوه‌زنی آمد که آنجا میبود و بفرمود تا ماهی را بپزد چون شکم ماهی را بشکافت انگشتری
یافت چون سلیمان بخانه آمد بیوه زن انگشتری را بسلیمان داده صورت حال تقریر نمود
سلیمان انگشتری بدست خود بپوشید بگریست و بسجده درآمد ناگاه پرندگان آمده بر او
درختی که میگذشت شاخهای آن درخت سر فرو میگذاشت و هر چیز در حضرت او خضوع
و تخشع مینمود دلیل آنکه دیوانرا باحضار صخر فرمان داد چون او را بیاوردند بفرمود
تا سنگی مانند حوضی بکندند و صخر را در آن سنگ گذاشتند و سنگی دیگر بر سر آن نهاد
و بخاتم مهر نموده آنرا بدریا انداخت و گفت این زندان او باشد تا روز قیامت و این
حکایت طولی دارد است مجملا این جماعت بجمیع قبایح یعنی اهل سنت و جماعت انواع گناه را
از کفر و زنا و شرب خمر و دروغ و نفاق و انکار و قتل و وطی در زنان دیگران کردن تجویز
خانه و سوال بت پرستیدن و دیو را بر وطی زنان انبیا تمکین بود در حق انبیا و رسل جایز
داشته‌اند و مفسران ایشان اینها را در تفاسیر خود نوشته‌اند و اندیشه نکرده اند
که چگونه با او در وطی توانند کرد و اگر این نیز جایز بودی هر آینه دیوان نگذاشتندی که زن
و دختری بکر بخانه شوهر رود و بنا بر اصول ایشان باید که اگر شخصی از قوم ایشان گوید که
دیو بوجود امری موجب ملامت نباشد چه جایز بود که پدر شخص حاضر نبوده باشد و دیو با مادر وی
موافقت کرده باشد آن شخص بوجود آمده باشد و آنکه این سخن گوید صادق باشد
دیگر روایت کنند که عیسی علیه السلام هر وقت گفتی که یا رب خدایا اگر تو از کسی موت را باز خواهی

داشت انعین باز داد و گویند موجب استدعای آن بود که از برکت میتی سید دنیا را دوست
میداشت و با خرت رغبت نداشت حاشاه و اصحاب ابو حنیفه گویند چون ادریس را
باسمان میبردند مست بود و خمر خورده بود و اینحکایت را ابو حاتم رازی در کتاب
زینت یاد کرده و گویند چون خدای تعالی از قوم یونس عذاب را برداشت یونس خشمناک
شده از میان قوم بیرون آمد و پنداشت که خدای تعالی بروی قادر نیست پس خدای تعالی
او را در شکم ماهی محبوس ساخت تا آنوقت که توبه کرد و خدای تعالی این را نیز موجب تا
او را با حال انداخت و هذیانات این قوم بسیار است در حق پیغمبران و رسولان
نعوذ بالله من سوء العقیده والخذلان اما انچه از سخنان سخیفه در حق رسول خدا
صلوات الله علیه گفته اند بعضی از آنها اینست که شیخ علیه الرحمه در معرض بیان آورده
میگوید که جوزوا علی سید المرسلین فعل الخطأ واخذوا بقوله تعالی ووضعنا عنک
وزرک وما علموا ان ذلک وزر الحرب لا وزر الذنب وقالوا ان جبریل شق صدره
واخرج علقة وقال هذا حظ الشیطان ثم اخاط صدره فبقی اثر الخیط وقالوا
ان اباه مات کافرا وهو ابن سید المرسلین ابرهیم الذی شرع الدین فعلوا کل ذلک لتثبت
امامة الظالم والکافر ولم تثبت یعنی مخالفان دین تجویز خطا بر حضرت سید المرسلین کرده اند و
وصدور گناه را پسندیده را انحضرت جایز داشته اند و درین باب متمسک شده اند بقول
الهی در سوره انشراح که توجیه‌اش اینست که برداشتیم از تو ثقل ترا و پنداشته اند که آن ثقلی که
حق سبحانه وتعالی ازو برداشت عصیان بود و ندانسته اند که آن ثقلی که حق تعالی از دوش
خاطر انحضرت برداشت بار غمی بود که از جور مخالفان داشت نه بار عصیان و گناه و دیگر
گفته اند که جبرئیل سینه انحضرت را بشکافت و خون بسته بیرون آورده دور انداخت و گفت این در
بدن تو حصه و نصیب شیطانست و بعد از ان سینه مبارک آنحضرت را بدوخت و اثر دوختن
در آن موضع ظاهر بماند و دیگر از مزخرفات که گفته اند اینست که پدر انحضرت
کافر بود و بحالت کفر از دنیا رفت و حال آنکه او پسر حضرت ابرهیم است که سید انبیا و
مرسلین و آغاز کننده اسلام و مبدع دین مبین است پس این همه جرأتها که ایشان
کرده اند بجهة آنست که امامت ظالم و کافر بثبوت رسد و این معلوم است که امامت ایشان باطل

دیگر اهی هرگز موقف ظهور و عیان نیافته و نتواند که عهد الهی بر ساحت احوال اصحاب
شرک و طغیان نتابند مطلع توضیح این مقال آنست که چون فسطاط جلال عنایات
للناس اماما بحضرت ابرهیم رسید و نسیم دلگشای این بشارت عظمی از مهب قدس
انوشیه خلت پیشه صاحب دلهم اقلیم تعظیم و تکریم وزید آن هم کلشن دل ازو ...
بودکاه ملک و دستار کشوده گفت ومن ذریتی و مرتبه امامت را برای ذریه خود التماس
نمود خطاب الوهیت رسید که لاینال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که مرتبه امامت
بظالمان و ستم پیشگان بس هرکس که مرتکب ظلم و ستمکاری بود تا ترا عمال خود کشیده
امامت را نشاید و در سلسله اوصیا و خلفای الهی موقف انتظام نیابد و سیاق این آیه
دلیلست بر آنکه مراد از عهد الهی امامتست زیرا که حضرت ابرهیم برای ذریت خود
امامت طلب نمود و حق تعالی عهد را نفی فرمود پس معنی عهد باید که امامت باشد تا جواب
کلام ملایم هم باشد و ازین آیه مستفاد میشود که امام باید که معصوم باشد زیرا که حق
نفی امامت از ظالم نموده خواه ظالم بر نفس خود و خواه بر غیر و انکه از هر ظلم منزه و مبرا باشد
بجز از معصوم نباشد و از اینجاست که شیخ علیه الرحمه فرمود که امامت ظالم و کافر ثبوت
نیابد و موقف وقوع و اثبات نپذیرد و مؤید این تاویلست روایت ابن مغازلی که
از علمای اهل سنت است باسناد خود از عبدالله بن مسعود که گفت که رسول خدا
فرمود که منم دعوت پدرم ابرهیم فرمود که حق تعالی با برهیم وحی فرستاد که من ترا امام
مردمان خواهم کرد و از روی فرح و استبشار گفت بار خدایا از ذریت من امامان
ایشان وحی آمد که ای ابرهیم من بتو نگفتم عهدی را که بان وفا نکنم یا رب چیست آن عهدی که بان وفا
نخواهی کرد گفت نخواهم داد بظالمان ذریت تو عهد خود را پس ابرهیم گفت یا رب دور دار
و فرزندان مرا از پرستش اصنام که باعث ضلالت بسیاری از مردمان شوند آنگاه
موجودات عبدوا لی افضل الصلوات گفت این دعاء ابرهیم و منتهی شد که بحمد و
حبیب بنی را بفر کرامت نبوت دعای ابو صایت و هر بمعنی این دعوات قول الهی که
از حضرت ابرهیم حکایت میفرماید که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلو علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب
والحکمة انک انت العزیز الحکیم ترجمه‌اش ای پروردگار ما برانگیز در میان ایشان رسولی از

صنف ایشان که بخواند بر ایشان آیات ترا و بیاموزد ایشان را کتاب و حکمت بدرستی و راستی که
تو ئی قوی غالب تمام راست گفتار درست کردار **فصل** و جوز و اعلی النبی السماع و
الرقص و ما اذن نبی ما یلی حتی سقط رداؤه عن کتفه و روی ان عمر دخل علیه وعنده امراة تنشد
الشعر و تضرب بالدف فامرها بالسکوت فسکتت فلما خرج امرها بالانشاد فانشدت فعاد
عمر الیه فامرها بالسکوت فسکتت فلما خرج امرها بالانشاد فقالت یا رسول الله من هذا الذی
تامرنی اذا دخل بالسکوت و اذا خرج بالانشاد فقال هذا عمر وهو یکره الباطل فجعلنی ایاهم
یحب الباطل و عمر یکرهه و همچنین مخالفان دین بر رسول خدا بغض و سماع را جایز داشته اند
و گفته اند در تماشای رقص چندان میل نموده که ردای مبارک افتاده و نقل آنحضرت نیز کرده اند
و ایضا روایت کرده اند که روزی عمر بخانه آنحضرت در آمد و زنی را یافت نزد آنحضرت که شعر میخواند
و دایره میزد و بعد از آمدن عمر حضرت رسول آن زن را از خواندن و نواختن منع نمود
پس آن زن خاموش گشت و چون عمر بیرون رفت آنحضرت باز مغنیه را بخواندن و نواختن
اشاره نمود عمر دیگر باره بخدمت آنحضرت معاودت نمود مغنیه از کار خود ممنوع شده
خاموش شد چون عمر بیرون آمد مغنیه باز بخواندن و دف زدن مامور گردید پس آن
دایره زن گفت ای رسول خدا کیست این مرد که چون بخدمت تو می آید مرا از کار خود
منع میفرماید و چون بیرون میرود مرا رخصت شعر خواندن و دف نواختن میدهی آن
حضرت در جواب فرمود که این مرد که ویرا چندین رعایت مینمایم عمر است و او از شنیدن
صدای دف کاره است پس این قوم باطل و این گروه سیاه دل پیغمبر خود را چنین قرار
داده اند که از ساز و نواز محظوظ بوده و عمر از شنیدن آنها اجتناب و احتراز مینموده

نقض و روی عائشة انه قال ما نفعنی شیء کانتفاعی بمال ابی بکر و کذبوا القرآن فی قوله و وجدک
عائلا فاغنی دیگر از افتراهای که در حق رسول خدا ص کرده اینست که روایت کرده اند
که آنحضرت فرمود که منتفع نشدم بهیچ مالی مثل انتفاعی که بمال ابی بکر یافتم پس ایشان تکذیب
قرآن کرده اند زیرا که حق تعالی بر رسول خود خطاب نموده بقوله تعالی که ترجمه اش اینست که
یافت ترا درویش و عیالمند پس توانگر ساخت ترا و صدق آیه شریفه دلیل قوی است بر کذب
روایات ایشان چه معلوم است که انتفاع آنحضرت بمال خدیجه بود یا بانکه تجارت مینمود یا بغنائم

کر از کفار

۴۷۰

از کفار گرفته بود **مطلع** اگر جاهلی از مخالفان گوید که توانگر ساختن خدای تعالی رسول را بمال
ابوبکر بود نه بمال خدیجه یا بغنائم که دختر خود را باو داد و چهل هزار دینار خرج وی نفقه
کرد چنانکه در کتابهای ایشان مذکور است جواب گوئیم که دختر دادن داشته و نیکی
انفاق چهل هزار دینار کذب و افترا است چه اینمعنی بلا اشتباه بعد از هجرت بود چه اکثر اصحاب
سیر هم دانند که صحابه در مدینه محتاج بمدد انصار بودند و در مال و مسکن از ایشان
مدد میخواستند تا آنکه نواصب هر وقت در فضل شیوخ ثلثه خود روایت میکنند
که سید کائنات در اوایل هجرت طلب طعام کردی ابوبکر و عمر و سایر مهاجران گفتندی که
سه روز است که طعام بشکم ما نرسیده ای عجب آنکه سه روز طعام نیابد و انفاق نقد نداشته
باشد که رسول را بطعامی امداد نماید چگونه چهل هزار دینار آخر بچه مصرف توانند نمود که آن
در کتب ایشان مذکور نیست و از جمله مفاخر وی شمرند تا اینست دلقی برای لباس برهنه چون میشانیدند
مکشوف از احوال اندازه بیش تقریری کرد داری بینام خویش و همچنین پیش از هجرت نیز انفاق
چهل هزار دینار صورت نبندد چرا که اینمعنی اگر پیش از هجرت وقوع یافته باشد یا آنکه پیش از
اسلام ابوبکر یا بعد از اسلام او بوده و این خود محالست که ابوبکر پیش از مسلمان شدن
مالی برسول داده و دیگر آنکه در آن زمان حضرت رسول عیال ابوطالب در مکه بود چه
احتیاج بمال ابوبکر داشت و اینمعنی بعد از اسلام او نیز معقول نیست چرا که نزد اهل
سیر و تواریخ و ارباب خبر خلافی نیست در آنکه چون آنحضرت بپیغمبری مبعوث گشت از یازده سال گذشته
خدیجه را بعقد ازدواج خویش در آورده و خدیجه مال عظیم داشت تا آنکه روایت
کرده اند که در مطبخ آن کلبی بهارستان خداوندت چهل هاون زرین بود چون خواجه کائنات اسلام
آورد و بعد از اسلام ابوبکر سید عالم هفت سال دیگر در مکه بود و در آن مدت رسول اکرم
بجعفر و نفر فرستاد که بمال ابوبکر محتاج شود و یاران هم بسیار نداشت تا بجهت نفقه ایشان احتیاج
چنین خواهد و جمعی قلیل که بآن سرور ایمان آورده بودند جعفر طیار را با ایشان امین
بحبشه فرستاد و باتفاق اهل تواریخ خدیجه و ابوطالب تا اول سال هجرت هر دو در حیات
بودند و ابوطالب بعد از خدیجه سه روز و بقولی سی و پنج روز فوت شد و بعد از فوت
ابوطالب چون خواجه کائنات دیگر در مکه اقامت نتوانست کرد هجرت اختیار نموده چون

خدیجه دعای حق را لبیک اجابت گفت مالا و بحضرت رسول در مسجد نبی معلوم شد که
ایام که سید عالم در مکه بودند و ابا ابو بکر احتیاج به نرسیده اگر مسلم داریم که محتاج شدند
ابو بکر را مالی آنجا بود که چهل هزار دینار انفاق نماید چرا که در کتب تواریخ مسطور است که ابو
قحافه پدر ابو بکر مزدور عبدالله بن جدعان بود و هر روز او را بچهار دانگ درم بمزد
گرفته بود و عبدالله بن جدعان منعم بود و هر روز طعام بسیار ساختی و ابو قحافه را بر بام
خانه فرستادی تا خلق را بجهة طعام منادی کردی و چون مردمان حاضر شده از خوردن
طعام فارغ شدندی آنچه در کاسها و انانها باقی میماندی ابو قحافه بیک فیقی و آنرا بعوض مزد خود
تصرف نموده صرف عیال خود کردی چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان مفاخرت خود با بنی تیم
که ابو بکر از ایشان بود اشاره بآن کرده گفت بود من ابو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف
از سادات و اهل حرم قریش و مثل مزدور عبدالله بن جدعان نبوده که بطعام وی خلق را
منادی کردی و آنچه در کاسها باز ماندی در عوض اجرت خود فرو خوردی و بنی تیم که گوید
که ابو بکر خود مطبخی عبدالله بن جدعان بود و چون ابو قحافه آنچه گذشت در
مال ابو بکر نبود که آنجا چندین مال حاصل آورد که بر رسول انفاق کند چه اگر بمالی یا انفاق بودی
و مردم دیده بودندی و کسی نمی‌نمود **نظم** آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی
ای فرخ پی گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیداست از زانوی تو و نیکی مخالفان
از کثرت جهل و غفلت دیانت نیز نیک را فراموش داشته‌اند یا خود نشنیده انگاشته‌اند و
چنین دروغ را بر سلطان اقلیم رسالت بسته رسوای خلق گشته **نظم** می‌نمود رسوا هم
این دروغ‌ها که جز از حیلهٔ هندش صد فروغ **فصل** در دروغ اعتقاد صحابه و عایشه تقرب

الحبانه من نوبرواسه تطهر ... فقالوا المراد بالثوب القلب
دیگر از هفوات الکاذبه آنها هر چه از آنکه در باب حضرت رسول روایت کرده‌اند آنکه
حضرت مشغول نماز بود و جامه که در بدن داشت بخباثت آلوده بود و عایشه آن از جامه
حضرت بدست درهم میمالید و خباثت آنرا میتکانید و این خبر محض تهمت و افتراست
چرا که حق تعالی آنحضرت را در سورهٔ مدثر بتطهیر جامه امر نموده با آنکه ترجمه‌اش اینست که جامهٔ
خود را پاک گردان پس این آیه شریفه دلیل است روشن بر کذب حکایت ایشان چه با قطع نظر

ازانکه

ازانکه آنحضرت پیش از نزول این آیه از ارجاس و انجاس ظاهری و باطنی مطهر و منزه بودند
اما بعد از ورود امر الهی در تطهیر لباس خود میکوشیده‌اند یا اگر مخالفت امر الهی میورزیدند اگر
گویند اطاعت نمود که در جبر ایشان ظاهر میشود و اگر گویند تکلیف الهی نفی کفر ایشان لازم
آید بجهت رفع این مفسده لفظ ثیاب که در آیه است بقلب تاویل کرده‌اند و گفته‌اند
که این با معنی است که دل خود را از دنس نفاق پاک گردان و این سخن نهایت از دروغ
که گفته‌اند بی‌شرع و غلط است زیرا که بدلالت آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا حق تعالی آنحضرت و اهلبیت را از ارجاس و ادناس نفسانی جسمانی
پاک و منزه ساخته امر بتطهیر دل بعد از تطهیر الهی از قبیل تحصیل حاصل است و دیگر آنکه
اصل در استعمالات آنست که هر لفظی در معنی حقیقی خود مستعمل باشد و اگر چنانچه در غیر معنی حقیقی
استعمال نمایند ناچار است از قرینه که صارفه باشد از اراده معنی اصلی او و با وجود قرینه
ضرور است که میان معنی حقیقی و معنی مجازی مشابهتی و مناسبتی داشته باشد تا استعمال
توان نمود و معلوم است که میان قلب و ثیاب هیچ نسبت و مشابهتی نیست بلکه ثیاب
چیزی از صفت ثیاب اصلا و شمولیت و جوهر قلب مجاهد و مشمول و اگر چنانچه گویند قلب
محیط و حاوی بر علوم و معارف میتواند بود که باین مشابهت لفظ ثیاب بجهة او استعمال
شده باشد جواب گوییم که بنا بر این در آیه شریفه بجای ثیاب کلمه ثوب باید بود حال
آنکه بصیغه جمع نازل شده و جمع بودن این کلمه مانع است از استعمال آن بمعنی قلب چه هر کس
یک دل دارد چنانکه فرموده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه پس معلوم شد که
ثیاب بمعنی حقیقی خود استعمال شده نه بمعنی قلب همانا مقصود مخالفان از کلمه قلب
جسد ظاهر است نه جوهر روحانی و فی الواقع جسد را میتوان اشتمال و تمکن معنی با
ثیاب مشابهتی هست چه همچنانکه لباس شامل و حاوی جسد است نفس جسد
بجمله اعضا و اجزا صدف و حاوی گوهر جان است پس جوهره اهل خلاف میان جسم و جان فرق
نیافته‌اند لهذا بقامت ناساز مدعای خویش لباسی نارسا تراشیده‌اند
یافته‌اند توجیه معنی جامه از جامه دانی **تتمه** و در دروغ اعتقاد
خزو ... دینکم عن عایشه لا بن خزو انصف دینکم عن عایشه و لم یقل تدینکم عن فاطمه

شجرة طوبى و سدرة المنتهى و صدوحم ... دام البررة الاتقيا و نیز روایت کرده اند سید
عالم ص که آنحضرت فرموده که فرا گیرید ثلث دین خود را از عایشه بلکه در روایتی نصف دین
خود را از عایشه ع و نیز فرموده که فرا گیرید ثلث دین خود را از فاطمه و حال آنکه او کلبی بهارستان
عصمت و طهارت شجره طوبی و سدرة المنتهی چنانکه گفته شده پرورده کار سپهر ولایت و باد
ائمه اتقیا و خاتون هر دو سرایست و چگونه تواند بود که ثلث دین را از کسی فرا گیرند که عاصی
و مخالف شوهر بزرگوار خود بود و با امام عصر کارزار نمود اما دلیل بر عصیان او و مخالفت
امر الهی است در سوره احزاب که و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى این خطاب
بظاهر با ازواج رسولست و بحسب معنی عام و مضمون اینست که بنشینید در کنج خانهای تان و
ظاهر مسازید زینت خود را بر مردمان بروشی که اهل جاهلیت پیشین میکردند و او بر خلاف این
حکم بر شتری سوار گردید و در محاربه امیر المؤمنین ع خود را انگشت نمای خلق گردانید

نظم
تجملت تبغلت و ان عشت تفیلت ۞ لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت ۞

و دلیل کفر شقی آنکه
رسول خدا ص فرموده که یا علی هر کس با تو محاربه کند با من محاربه نموده و هر که با من محاربه نماید
با خدا محاربه کرده و هر که با خدای تعالی محاربه نماید کافر است پس بمؤدای این حدیث هر که با علی محاربه
نماید کافر باشد و مع هذا آنحضرت مکرر عایشه را باطاعت و انقیاد امیر المؤمنین وصیت
نموده بود و لیکن غایت غلو و اشتهار دارد که عایشه بجنگ جمل چندین نوبت آنحضرت
علیه السلم لوای محاربت برافراشت و وصیت پیغمبر را نا شنیده انگاشت و بنوشته طریقه
ناپسندیده پدر و عم را مرعی و مسلوک میداشت پس هر آنکه کمی عالم تر است تنها و رایج
نوایح رموز بضعة منی نماید و آنکه نبی دری باز وی حمل بیند نقاب از چهره عرایس اسرار الولد سر ابیه
کنایه بیقین داند که هر که را نا بر نجات در صدف وجود معنی الخباثت است و روایت بنی ع
نکراهان عداوت بیند در باب ابوبکر و عایشه محض تهمت و افترا است تتمه و رد روایت غیر
صلی الله علیه و آله صلی العصر رکعتین و سهی فقال ذو الیدین یا رسول الله اقصرت الصلوة ام نسیت فقال
کل ذلک لم یکن ... تقتضی على الوجوه فقال کل ذلک لم یکن ثم قام و اعاد و کان
الا بشر مثلکم و نیز روایت کرده اند که حضرت رسول ص نماز عصر را دو رکعت ادا کرد و سهو نمود
پس شخصی از صحابه یعنی ذو الیدین به آنحضرت پرسید که ای رسول خدا آیا نماز چهار رکعتی

قصر شده یا آنکه سهو کردی و دو رکعت ادا نمودی آنحضرت در جواب فرمود که هیچ یک از
اینها واقع نشده شیخ قدس سره میفرماید که بدیهه عقل حاکمست باینکه جواب استفهام یا
تعیین یکی از قصر و نسیان یا نفی هر دو و باتمام آنحضرت در جواب سایل نفی هر دو نمود که کل
ذلک لم یکن یعنی هیچ یک از قصر و نسیان از من واقع نشده و غلط از جانب تو بود پس بعد از این
جواب بخلاف آن روایت کرده اند که آنحضرت بشهادت جمعی از صحابه برخاست و نماز را
اعاده نموده فرموده که نسیتم من مکاد بشر مثل شما و این روایت بغایت بی صورت و غلط
و افترا است زیرا که باتفاق علماء عربیت تقدیر لفظ کل در جواب آنحضرت مفید عموم نفی است
یعنی که هیچکدام از قصر و نسیان از آنحضرت وقوع نیافته و از جانب مستفهم غلط واقع
شده پس بنا بر این قاعده قول آنحضرت سه احتمال دارد یکی آنکه هیچ یک از قصر و نسیان از آنحضرت
واقع نشده باشد و غلط از جانب ذو الیدین باشد و بنا بر این روایت اتفاق در باب اعاده
نماز کذب و افترا است چه هرگاه سهوی از آنحضرت واقع نبوده پس بچه وجه آنحضرت برخاسته
و نماز را اعاده نموده دوم آنکه قصر و نسیان هیچکدام نبوده و آنحضرت نماز عصر را چهار
رکعت ادا نموده پس در این صورت لازم می آید که ارتکاب قباحت و خیانت نموده باشد
و اسناد آن یعنی بآنحضرت محض کفر و شقاوت است سیوم آنکه اعتقاد آنحضرت این بوده که در
نماز سهو ننموده و بنا بر اعتقاد خود نفی هر دو وجه نموده و لیکن چون بشهادت جمعی از صحابه
معلوم آنحضرت شد که در نماز سهو کرده لهذا نماز را اعاده نموده پس بنا بر این لازم می آید که
آنحضرت صلی الله علیه و آله موسوم بجهل و غفلت بوده باشد و حال آنکه این دو خصلت منافی
رتبه بلند پایه نبوت است

فصل
فکیف جاز من الحکم العدل ان یبعث فی الناس نبیا ما علاوه
خائنا منکوبا اذا هو المغری بالقبیح و الفاعل له و ورد و اما انزال حایط بنی النجار محض و باد تما
پس چگونه روا باشد از حاکم عادل که در میان مردمان پیغمبری بر انگیزاند که نادان باشد
تعیین نماید که خیانت کند چه هرگاه رسول خبیثی در میان خلق بر انگیزاند و ایشان متابعت
ارتکاب عملهای زشت نماید پس را سخوت لازم آید که آن پیغمبر را بوصف حکمت و عدالت
تخصیص کننده باشد بر مردمان بر فعل قبیح خود فاعل آن باشد و مطلقا نه یعنی در نظر عقل بغایت
ظاهر و صریح است و اینکه وارد شده بعضا باسنادهای که گفته اند اکتفا نموده اند در روایت کرده اند
که آنحضرت را بول گرفته بود پس بجهت قضای حاجت بحایط بنی النجار در آمد و زمین را انگا

و ایستاده بود عوض **تتمه** و روی انه صلی الله علیه وآله صلی خلف ابی بکر وصلی خلف عثمان بن عفان
صلوة وصلی خلف الاعمش بن ام مکتوم وقال لا یخرج نبی من الدنیا حتی یصلی خلفه رجل من امته کیف
جاز للراعی ان یقتدی برعیته وهم امروا ان یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا ویکفر من تادیه
وایضا روایت کرده اند که آنحضرت در عقب ابا بکر نماز گزارد و بعثمان بن عفان نیز نماز را
اقتدا کرده وهمچنین در پی اعمش بن مکتوم یکی از منافقان نماز گزارده و آنحضرت فرموده که هیچ
پیغمبری از دنیا بیرون نرود مگر آنکه در عقب مردی از امت خود نماز میگذارد و چگونه روا
که حاکم برعیت خود اقتدا نماید و تبعیت ایشان نماید واین محقق است که همه از جانب حق
تعالی مامورند که باو اقتدا کنند و تابع او باشند و عقل سلیم انرا از اقتدای حاکم برعیت
ابا مارد وما صلی بن عقبه ولا ازجمله کفار میشمارد **فصل** ثم نسبوا الیه فی الکلام اللغو
والهجر والله تعالی نزهه عنه وقال وما ینطق عن الهوی دیگر ازجمله تهای اهل کفر وطغیان آنکه
اسناد لغو وهذیان بسید کائنات داده اند و حال آنکه حق تعالی او را از سخنان
لغو وباطل منزه ساخته ودر سوره نجم فرموده انچه ترجمه اش اینست که سخن نمیگوید از
هوای نفس یعنی بباطل تکلم نمیکند و در زبان او نیکی است نیست کلام او مگر وحی که
فرو داموده میشود بسوی او **مطلع** در صحیح بخاری وجمع بین الصحیحین حمیدی و کتاب ملل
ونحل شهرستانی مذکور است که چون پیغمبر در مرض الموت بوده فرمود که ایتونی بدوات
وقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی دوات وکاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم
که چون بعد از من بان عمل نمایید هرگز گمراه نشوید عمر گفت دعوا الرجل فانه لیهجر ودر بعضی
بجای لیهجر لیهذی روایت کرده اند یعنی بگذارید این مرد را که هذیان میگوید و قول سید عالم را
هذیان گفت و شک نیست که این مستلزم کفر عمر است بدو وجه اول انکه قول سوره نجم
ان هو الا وحی یوحی صریح است بر صحت کلام او که وحی را هذیان نامیده در سلک کفار انتظام
پذیرفته دوم انکه مردم را از اطاعت منع فرموده و هرکه خلاف رسول کند از شمار دین بنا بر
استبعاد زعم اهل کفر منتظم گرده **تتمه** ثم ما کفاهم ذلک حتی خالفوا مقالة اهل الجنة ومقالة اهل
النار وکذبوا علی ربهم ونبیهم وکتابهم اما تکذیبهم فی الکتاب فان الله سبحانه یقول ولا یظلم ربک
احدا انهم یقولون کلما یصدر فی العالم من خیر وشر فان الله مرید منها والقرآن ینطق بتکذیبهم
فیقول ومن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر والرسول یقول انما هی اعمالکم ترد الیکم

ویقول

ویقول سبحانه واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر
بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون دیگر از بدعتهای ایشان انکه نسبت بدلیل از این مراتب که
کرده اند تا انکه اهل جنت و دوزخ در سخن مخالفت کرده اند و برخلاف حرف ایشان تکلم
و برضای خود و بعقیده و کتاب خود دروغ بسته اند اما بیان تکذیب ایشان کتاب الهی را
است که خدای سبحانه وتعالی در سوره کهف میفرماید انچه ترجمه اش اینست که ستم نمیکند خدا
هیچکس را یعنی هرکس را عمل او خود بر او بر میگردد و ایشان میگویند که هرچه صادر میشود
از مردم عالم از خیر و شر بنحوی که انرا اراده خدا است و حق تعالی عامل انست و عباد
نیست و قران بتکذیب ایشان در سوره کهف شهادت میدهد بقوله که ترجمه اش اینست
که پس هرکه خواهد ایمان بیاورد و هرکه خواهد کافر گردد و در سوره ... برصدق
این شهادت میدهد و میفرماید که اعمال شما صادر میشود نیست مگر عملهای شما یعنی شما
خود فاعل اعمال خود بود و بانها جزا داده میشوید اگر عمل شما نیک است جزای شما از نیکی
واگر عمل شما بد است جزای شما بد است و خدای سبحانه وتعالی در سوره اعراف میفرماید
انچه ترجمه اش اینست چون بکنند کفار عمل زشتی و مرتکب فاحش شوند و کسی ایشانرا از آن منع نماید
گویند یافتیم پدران خود را برین و خدای تعالی فرموده است ما را باین عمل بد
بگو ای محمد که البته خدای بزرگ ما را بعملهای ناشایسته امر نمیکند ...
کما فرموده پس حق تعالی درین آیه شریفه میفرماید که عملهای بد که از شما صادر میشود از
من نیست و بر طبق خواهش من نیست و ایشان میگویند عملهای نیک و بد ...
اوست و خالق افعال ایشان بتحقیق اوست **نظم** همه کفار را ایشان کذب منسوب
تعالی شانه عما یقولون **فصل** واما تکذیبهم فی الاخرة فان الله تعالی اذا قال لهم این شرکاؤکم الذین
کنتم تزعمون فهنالک کذبوا وحلفوا فقالوا والله ربنا ما کنا مشرکین فکذبوا علی انفسهم
واما بیان تکذیب ایشان در آخرت اینست که چون خدای تعالی از روی توبیخ با ایشان گوید که کجا
خدایان شما که شریک خدای ساختید تا آنکه امروز شما را شفاعت خواهند کرد پس
ایشان در آنوقت نیز دروغ بگویند بر نفسهای خود و تکذیب نمایند ... **فصل**
واما کذبهم علی نبیهم فانه قال لم ازل انتقل من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الزکیة ومصدق القرآن
تقلبک فی الساجدین ای فی اصلاب الموحدین وهم یکذبون العقل والنقل ویقولون ...

واما دروغی که مخالفان به پیغمبر بسته اند اینست که اسناد کفر به پدران آن حضرت م کرده اند
و باین سخن تکذیب خدا و رسول نیز نموده اند چه آنکه بتحقیق آنحضرت م در حق خود فرموده که من نقل
کرده شده ام از صلبهای طاهره بشکمهای پاکیزه و حق تعالی در سوره شعرا نقل نموده بحضرت
بقولی که ترجمه اش اینست که می بیند خدای تعالی گردیدن ترا در میان ساجدان یعنی گردیدن
ترا در اصلاب موحدان از پشت موحدی به پشت موحد دیگر و دشمنان دین تکذیب
عقل و نقل مینمایند و میگویند که آن نور پاک و آن گوهر صدف لولاک از کافران بهر سبب
هرچه خواهند از جهل میگویند هرکه را نیست شرم هرزه خوا میگوید آنکه شیخ طبرسی کلمه
فی الساجدین را که در آیه مذکور است باصلاب موحدین تفسیر نموده و قول شیخ ابو علی رحمه الله
است که او نیز در تفسیر خود آورده که معنی آیه مذکوره اینست و تقلبک فی اصلاب الموحدین
من نبی الی نبی حتی اخرجک نبیا و این معنی را از آنحضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده اند و در تفسیر
محمد بن عباس روایتی باسناد متصل از حضرت امام محمد باقر ع که در تفسیر این آیه فرمود
که یری تقلبک فی اصلاب النبیین من نبی الی نبی حتی اخرجه من صلب ابیه من نکاح غیر سفاح یعنی
می بیند خدای تعالی گردیدن او را از اصلاب پیغمبران از پیغمبری به پیغمبری تا آنکه بیرون آورد
او را از پشت پدرش از نکاح نه از زنا از آدم تا عبد الله پس بدلالت این تفسیر و مانند آن
اخبار صحیحه ثابت و متعین است که آبا و کرام و اجداد عظام رسول خدا ص همگی موحد و مومن
بوده اند و آنانکه نسبت کفر بعبد الله داده اند از دشمنی و عنادیست که با خدا و رسول و ائمه دارند
والله یعلم **فصل** ویقولون متی سهی و نسی والله تعالی یقول سنقرئک فلا تنسی نفی عنه النسیان
ولو کانت لا للنهی لکانت فلا تنس لکنها لا النفی و نیز مخالفان دین میگویند از حضرت رسول ص
وقوع یافته و اسناد اینها را بآنحضرت جایز داشته اند و حال آنکه حق تعالی نسیان را
از آنحضرت نفی نموده بقولی که ترجمه اش اینست که زود باشد که بر تو بخوانیم قرآن را پس فراموش
نمیکنی تو آنرا از قوت حفظی که بتو داده ایم و نسیان را از تو دور داشته ایم مخالفان میگویند
که حرف لا در آیه مذکوره از برای نهی است و از برای نفی نیست و با نهی است که قرآن را فراموش مکن
جوابش اینست که لا ناهیه در لفظ عمل میکند چنانکه جزم میدهد لا تنس صحیح است حرکت اخیر
را ندارد و اگر نهی بودی حرف الف از لفظ تنسی افتادی پس کلمه لا در این آیه ناهیه بودی عامله
لا تنسی ده حرف یا نازل شدی ولیکن بحمد الله یا نیز لا تنسی است پس لا نفی صریح است

ظاهر شد

ظاهر شد که اسناد سهو و نسیان بآنحضرت کذب و افتراست **فصل** و اما مخالفتهم لمقالة
اهل الجنة فان اهل الجنة لما استقروا منازلهم قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا فحکی و ادر بهم علی الهدی
و اهل النار لما وردوها قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا فاقروا ان الشقاء غلبت علیهم
اما مخالفان دشمنان دین با مقالات اهل بهشت و دوزخ آنکه اهل بهشت چون به بهشت
در آیند و منازل خود را ببینند گویند تمامی ثنا و ستایش مر خدای را که ما را هدایت نمود
ما را بعملی که این مقام جزای آنست پس مفاد کلام اهل بهشت اینست که ثنا بستایشی دخول بهشت
بایمان و عمل صالحست که حق تعالی بفضل خود ایشان را بآن هدایت کرده و شکر گزاری ایشان
این نعمت نه بر قضا و تقدیر الهی است بخلاف اهل ضلال که میگویند چه اگر عقیده ایشان حق بودی
هر آینه در حکایت از قول اهل بهشت لو لا هذا بودی یعنی که حمد مر خدای را که تقدیر
نمود برای ما بهشت را و نه ایجاب است و اما بیان مخالفت ایشان با مقال دوزخیان
اینست که چون اهل دوزخ منازل خود را در دوزخ بنظر در آورند گویند ای پروردگار
غالب شد بر ما شقاوت ما پس دوزخیان اقرار کنند باینکه افعال ایشان در دنیا
بسبب غلبه شقاوت و تقصیر بوده نه بتقدیر و اهل ضلال گویند که طاعت و معصیت و دخول
بهشت و دوزخ همگی خدای تعالی در ازل تقدیر نموده و صدور و ظهور اینها تماما بقضا و قدر
الهی است فخرجوا عن ایمانهم قاطبة قدریه میگویند **فصل** فالقدریة فی اعتقادهم مخالفون
العقل والنقل والقرآن والرحمن پس از بیان مقالات سابقه معلوم شد که فرقه قدریه
همگی در اعتقاد خود مخالفت نموده اند با عقل و نقل و قرآن خدا و پیغمبران **فصل**
و اما العلویة فتفرقوا ثلث الزیدیة و الغلاة و الامامیة الاثنا عشریة فالزیدیة قالوا بامامة
الحسن و الحسین علیهما السلام و زید بن علی و هم خمس عشر فرقة البتریة والجارودیة والصالحیة والجریریة
والصباحیة والیعقوبیة والابرقیة والعقیلیة والیمانیة والمحمدیة والطالقانیة والعمریة والرزینیة
والخشبیة والخلفیة والکل منهم لا یشترطون العصمة فی الامام و یقولون ان الامامة مخصوصة بعلی و ولد فاطمة
علیهم السلام و من قام منهم داعیا الی الکتاب والسنة وجبت نصرته و اما طائفه علویه که بامامت
علی علیه السلام قائلند و خود را شیعه میخوانند و خلافت بلا فصل بعد از پیغمبر میدانند خود هر جا که
بر سه فرقه اند اول زیدیه دوم غلاة سوم امامیه اثنا عشریه پس فرقه زیدیه گروهی اند که قائلند
بامامت علی و امامت حسن و امامت حسین علیهم السلام و زید بن علی بن الحسین بدانکه اهل کوفه جمع

خوارج بودند ودعوی کردند که ما از شیعه علی ام وچون با علی آن معامله کردند که در تاریخ
مذکور است وبا امام حسن علیه السلام چنان کردند که مشهور است واعلام عیب چنانکه دشمن اهل بیت بودند
دشمن بنی امیه بودند ودر زمان بنی امیه چندانکه خواستند خروج کنند نتوانستند و
داری نداشتند واخر الامر از روی مکر وتلبیس پیش شیعه رفتند وگفتند شما میدانید
که امر معروف واجبست وظلم بنی امیه از حد گذشته ودفع ایشان از خلق واجبست واگر ما خروج
نکنیم واز این کار متقاعد شویم کافر باشیم تو ولی از شیعه بقول ایشان فریفته شدند
وغرض آن ملعونان آن بود که بقیه اهل بیت رسول را براندازند پس حمله زدند زید را تنگ
چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد وبیست هزار سواره وپیاده با او سوگند
خوردند وچون زید با این بیست هزار سوار خروج کرده بدر جامع رسیدند حمله زید را
گذاشتند مگر قلیلی از ایشان که مردم در طریق عهد وبیعت استوار داشتند زید چون آن
حال دید گفت رفضتمونی یعنی مرا ترک نمودید وبعد از آن ... زید را بگرفتند وبکشتند و
صلب نمودند وبعد از آن بسوزانیدند وخاکستر او را در جای ریختند وا بعد از آن میگویند
زید امام است وایشان پانزده فرقه اند فرقه جارودیه صالحیه جریریه صباحیه
یعقوبیه ابرقیه عقیبیه بانیه ... طالقانیه عمریه زکمیه خشبیه خلفیه وجمیع این
طوایف مذکوره عصمت را در امام شرط نمیدانند ومیگویند که امامت مخصوص است
با اولاد فاطمه علیها السلام خواه از نسل امام حسن علیه السلام وخواه از نسل امام حسین علیه السلام ودیگر
جایز نیست وهر کس از ایشان با امامت خروج کنند رضا نیکه مردم را بکتاب الهی وادب
نبوی دعوت کند ومتصف باشد بصفت زهد وشجاعت وعلم وسخاوت واجبست
بر همه کس اعانت ونصرت او وبعضی از ایشان قائلند بغیبت ورجعت وبعد از آن بیان بعضی
از عقاید فاسده این طوایف مذکوره بطریق اجمال میشود بدان تمه والجارودیه منهم
یقولون ان محمد بن عبد الله بن الحسن حی لم یمت وانه یخرج ویغلب وذهب من الجارودیه
والعمریه یقولون ان یحیی بن عمر الذی قتل ابوه ... بالکوفة حی لم یمت وانه یخرج ویغلب
و فرقه جارودیه که ذکر کرده شد بر آنند ومیگویند که بعد از زید بن علی امامت محمد بن عبد الله بن الحسن
قرار یافت واو کشته نشده والحال زنده است وبعد از این با امامت خروج میکند و
دین غالب خواهد شد ودر کتاب ملل ونحل آورده که محمد را ابراهیم برادر ... مشغول

خروج

٤٧٥

خروج کردند ودر آخر الامر هر دو ایشان را بقتل رسانیدند واین گروه از اصحاب ابی الجارود اند
ومذهب ابی الجارود آنست که پیغمبر با امامت علی علیه السلام کنایة نص نمود یعنی بصفت وخصلت
ذکر کرد وتصریح باسم او ننمود وانکار امت تقصیر کردند که او را طلب نکردند ونیافتند وبا آن
اوصاف که پیغمبر میفرمود بر او گفته بود او را نشناختند وبسبب آن ابوبکر را بخلافت
اختیار کردند کافر شدند بدین اعتقاد ابو الجارود واین بود که امامت بنص است نه باختیار
و با امام حسن وامام حسین بر این عقیده بود ودر باب امامت زید بن علی از آن رای برگردیدند
و بشوری ومصلحت کردند واصحاب ابی الجارود چند فرقه اند بعضی با امامت زید بن
علی درنگ نشستند واو را زنده میدانند وبعضی دیگر با این عقیده شدند که خلافت
در اولاد شوری است وهر کس از ایشان بسیف خروج کند ومتصف بوصف علم وزهد
وشجاعت وسخاوت باشد امام مفترض الطاعه است وایشان نیز چند فرقه گشتند
بعضی محمد بن عبد الله بن الحسن که در مدینه بود واو را وتجاوز نمودند واو را زنده میدانند و
میگویند ظهور وخروج خواهد نمود واین فرقه محمدیه اند وبعضی دیگر بموت او قرار دادند
وبعد از وی با امامت محمد بن قاسم بن علی بن الحسین بن علی که صاحب طالقان بود گرویدند
واو در ایام معتصم عباسی بقتل رسید واین فرقه را طالقانیه میگویند وفرقه دیگر از ایشان
با امامت یحیی بن عمر که [illegible] اند واو یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی است وصاحب
کوفه بود وبا امامت خروج کرد وبسیاری از خلایق بوی رجوع کردند وایشان را عمریه
میگویند ودر آخر الامر یحیی بن عمر در عهد خلافت مستعین بالله بقتل رسید وفرقه عمریه
تا این زمان موت او نیستند ومیگویند او زنده است وبعد از این خروج خواهد کرد وبر اعدای
دین غالب خواهد گشت وتمامی فرق زیدیه در اصول بجز از مسئله امامت تابع معتزله اند
ودر فروع تابع ابوحنیفه اند فصل واما الصالحیه اصحاب الحسن بن صالح وهم یعرفون بالبتریه
بهم یرون علیا افضل الامة بعد نبیها لکنهم لا یسبون الشیخین ویقولون ان بیعتهما
بیعة صلاح ویقولون ان علیا لو حاربهما احل دماءهما لکنه امتنع وینکرون الغیبة والرجعة
والابرقیه هم اصحاب عباد بن الابرق الکوفی وهم یخالفون الجارودیة ولا ینکرون الشیخین
لا یرون الغیبة والرجعة واما فرقه صالحیه تابعان حسن بن صالح اند وایشان را بتریه
خوانند وایشان اصحاب کثیر بن نوا الابتر ... علی علیه السلام را بعد از پیغمبر افضل امت میدانند

و میگویند که علی علیه السلام بامامت احق و اولی بود ولکن خلافت را بجهت مصلحت و اطفاء نائره
فتنه بابی بکر واگذاشتند چه ایام حروب و قتال بعهد ایشان نزدیک بود و شمشیر علی علیه السلام هنوز
از خون کفار و منافقان خشک نشده بود و بانجهت دلهای عرب را از بیعت علی علیه السلام مایل
و منحرف بود پس بجهت انتظام امور اسلام مصلحت در خلافت ابوبکر دیدند و این امر را با
تفویض نمودند و بعضی فرقه سلیمانیه نیز بدین مذهب اند و همگی امامت را باختیار امت میدانند و
امامت مفضول را با وجود افضل جایز میشمارند و شیخین را تکفیر نمیکنند و میگویند که علی علیه السلام
خلافت را بطوع و رغبت بابی بکر داد و اگر باین امر راضی نبودی و باو قتال نمودی هر آینه
خون ابوبکر حلال بودی و بعضی گفته اند که حضرت از بیعت ابوبکر خود امتناع نمود و به بیعت مکلف
بود و در باب لعن عثمان توقف دارند و ملعونش میدانند و نیز او را از اهل ایمان و اسلام
میشمارند و غیبت و رجعت نیز انکار مینمایند و فرقه ابتریه اصحاب عباد بن ابی رقی
و در باب امامت علی علیه السلام مخالف جارودیه اند و تکفیر شیخین نمیکنند و نیکو علی علیه السلام را افضل
میدانند و تقدیم مفضول جایز داشته اند و اعتقاد بغیبت و رجعت ندارند **فصل**
والحریریه وهم اصحاب جریر بن الحنفی الکوفی وهم کالصالحیة لکنهم یزعمون ان علیا اولی من بیعة
الشیخین احد منهما وهو لا یتبرؤن من عثمان ویکفرون اصحاب علی ویدینون مع کل
داع بالسیف من آل محمد و فرقه حریریه و ایشان تابعان جریر بن عثمان حنفی کوفی اند و
این فرقه را سلیمانیه نیز میگویند و ایشان در اعتقاد مانند فرقه صالحیه اند و علی علیه السلام را افضل
و اولی میدانند و خلافت ابوبکر را بمصلحت و شوری و لکن اعتقاد ایشان اینست که علی علیه السلام
نیز شیخین بیعت نمود و اگر از بیعت ایشان امتناع نمودی هر آینه کفر ایشان ظاهر شدی
و خون ایشان حلال گشتی و از عثمان تبرا مینمایند و او را کافر میدانند بسبب بدعتهایی
که وضع نمود و اصحاب علی را مانند جارودیه و غیرهم تکفیر میکنند بجهت آنکه از شیخین تبرا
مینمایند و جارودیه نیز ایشانرا کافر دانسته بجهت تولای شیخین و با هر کسی که از اولاد علی
بسیف خروج کند و خلق را بکتاب و سنت دعوت کند اطاعت مینمایند و او را مفترض
الطاعه میدانند **فصل** الثانی من الشیعة الکیسانیة وهم اربع فرق المختاریة والکربیة والاسحاقیة
والحرمیه دوم از طوایف شیعه فرقه کیسانیه است و کیسان از موالی علی است و تابعان وی
چهار فرقه اند مختاریه و کربیه و اسحاقیه و حرمیه و این فرقه احنیه طایفه اسمعیلیه نیز ایشانرا

سبعیه

۴۷۶

سبعیه و باطنیه نیز میگویند و اینگروه جمیعاً غالی و حلولی و تناسخی مذهب هستند و محمد بن حنفیه را
بعد از علی علیه السلام امام میدانند و گویند مهدی او است و بعد از این ظهور میکند و دعوی
زمین را از عدل و انصاف پر میکند و این **مطلع** شیخ علیه الرحمه سابقا علویه را سه فرقه
منقسم نموده زیدیه و غلاة و امامیه و مناسب این بود که بعد از بیان زیدیه ذکر غلاة
نماید اکنون بر خلاف بیان و ترتیب اتی مصنف نماید که دوم از فرقه شیعه کیسانیه است و سوم
از ایشان غلاة و هم انا شیخ علیه الرحمه طوایف شیعه را بر چهار فرقه منقسم نموده زیدیه کیسانیه
غلاة امامیه و هم انا سهوا ز جانب ناسخ بوده والله اعلم **فصل** الثالث من الشیعة الغلاة
وهم تسعة فرق الواصلیة والسبائیة والمفوضة والمجسمة والغرابیة والبزیعیة والعوفیة والسماعیة
والغامسیه والدوریه واتفق الکل من هؤلاء لعنهم الله علی ابطال الشرایع یعنی سیوم از طوایف
شیعه غالیان اند و غالی کسی را گویند که اعتقاد الوهیت بامیر المؤمنین علی یا بدیگری از ائمه علیهم السلام دارد
و همچنین کسی را که اعتقاد الوهیت بیکی از مردمان دارد بدینگونه که روح الهی در وی حلول
کرده و بجهت آثار الوهیت از وی بظهور می آید آنکس را نیز غالی میگویند و اجماع
صاحبان این عقیده اند نه فرقه اند واصلیه سبائیه مفوضه مجسمه غرابیه
بزیعیه عوفیه سماعیه غامسیه دوریه و در اکثر نسخ فرقه اسمعیلیه نیز مذکورات و لکن
طوایف غلاة ده فرقه خواهند بود و اینها کبار فرقه غلاة اند و جمله ایشان لعنهم الله ابطال
شرایع نبوی کرده اند و تابع رایهای کاسد خویش گشته اند و مقالات فرقه واصلیه
سابقا حین بیان یافت و عقاید بعضی دیگر از این طوایف بعد از این مذکور میشود
و بیخ از مقالات باطله ایشان را شیخ علیه الرحمه در این فصل بعنوان اجمال بیان مینماید
فصل وقالت فرقة منهم ان الله یظهر فی صورة یتنقل من صورة الی صورة ولکل صورة
یظهر فیها باب و حجاب لذا عرفها الانسان سقط عنه التکلیف وهؤلاء خالفوا العقل والنقل
اما العقل فانه یدعو العبد الی طاعة الله من حیث انه مالک منعم احسن الیه **فصل** واما
النقل فقد قال ص بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة و گروهی از ایشان گفته اند که خدای
ظهور میکند در صورت مخلوق خود و انتقال مینماید از صورتی بصورتی و از برای هر صورتی که
حق تعالی در ان ظهور میکند بابی و حجابی است که چون آدمی آن را شناسد تکلیف از وی ساقط
میشود و بمرتبه کمال واصل میشود و بعد از آن او را در هیچ باب منع و حرج نیست و کریمه

امنوا

وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا يعنى مفهوم تاويل كرده اند واين طايفه گمراه مخالفت نموده اند
با دليل عقل و نقل مخالفت ايشان با عقل اينست كه بنده را عقل بطاعت الهى ميخواند و ترك
او منع مينمايد از اين حيثيت كه حق تعالى مالك و منعم اوست خواه انعام از روى احسان باشد
خواه بر سبيل امتحان پس مقتضاى عقل اينست كه تا او خود را احشا و در قبضه مالكيت خداوند
مهربانت بلوازم بندگى و شكرگذارى قيام نمايد واما مخالفت ايشان با نقل اينكه حضرت
رسول خدا م فرموده است كه واسطه كه ميانه بنده و كفر هست ترك نماز است يعنى قال
نماز نا اهل اسلام و بترك آن از جمله كفار است پس اين گروه گمراه بر خلاف هدايت عقل و دلالت
نقل ترك طاعت را جايز داشته اند و با اين همه نقض اعتقاد و در كار مبدا و معاد خود را كامل
و واصل پنداشته اند **تتمه** وقالت فرقة منهم ان النبي م والائمة يخلقون ويرزقون وانهم الموت
والحيوة وان الواجب والمحرم كالخمر اشخاص من رجال ونساء اذا عرفها الانسان ظاهرا و
باطنا حلت له المحرمات وسقط عنه الواجبات و فرقه از غلاة گفته اند كه پنجتن [illegible]
[illegible] نشيند و روزى ميدهند و مرگ و زندگانى مخلوقات بدست ايشانست و صاحبان اين
عقيده فرقه مفوضه [illegible] و گويند كه محرمات مانند شراب و امثال آن عبارت بود از
قومى كه ايشان را دشمن بايد داشت و از ايشان بيزار بايد بود و بر ايشان لعنت بايد
كرد و فرايض عبارت بود از قومى كه ولاى ايشان واجب باشد و گويند و ممنوعات
است از اساسى كه ايشان نهاده اند و نماز عبارت بود از ناطق فصيح و بانگ نماز و قامت
عبارت باشد از داعى كه خلق را بوى [illegible] خواند و حج عبارت است از قصد كردن بسوى
امام ايشان هر كه را قدرت باشد لازم بود كه برود و او را ببيند و همچنين گويند [illegible]
[illegible] كه مردمان مامور بمودت او [illegible] امام وقت است [illegible] اسم [illegible]
كه مردمان مكلف اند [illegible] در شناخت امام عبارت است پس چون آدمى معرفت ظاهرى
و باطنى بجا آورد [illegible] تمام محرمات [illegible] و واجبات از وى ساقط ميشود
مطلع بدانكه صاحبان اين مذهب فرقه اسمعيليه اند و ايشان را سبعيه و باطنيه نيز ميگويند اما
سبعيه براى آنكه ميگويند بناى امامت بر هفت است و باطنيه بجهت آنكه ميگويند هر چيز را
از قرآن و حديث ظاهرى و باطنى است ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز و آيه را
دليل ساخته اند كه باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و گويند [illegible]

كالصلوة م

بالانسان اكفر عمر و ابو بكر را ميخواهد و گويند در قرآن هر جا ذكر فرعون و هامان
اشاره با بابكر و عمر است و جمله احاديث و قرآن را برين نوع تفسير كنند و از جمله فرق [illegible]
مفوضه مجسمه تابعان ابو منصور عجلى است و ايشان گويند منصور عجلى باسمان برده اند و خدا
دست بر سر او فرود ماليد و آنگاه از آسمان فرود آمد و گويند آنچه ميگويند كه [illegible]
كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم مراد بان منصور عجلى را ميخواهد و او [illegible]
در خدمت حضرت امام محمد باقر عليه السلام ميبود چون آنحضرت بر خبث اعتقاد و بدى [illegible]
اطلاع يافت او را لعنت كرد و از ملازمت خود دور فرمود و او بعد از آن ادعا
امامت بجهت خود مينمود و بعد از وفات آنحضرت ميگفت كه امامت از او [illegible]
انتقال يافت و علانيه دعوى امامت ميكرد تا آنكه يوسف عمر ثقفى كه در ايام هشام
عبد الملك والى عراق بود و خبث اعتقاد و سوء سريرت او اطلاع يافت و او را بقصاص
رسانيد و آن گمراه اسما و الوهيت امير المومنين م ميكرد و تابعان او را منصوريه ميگويند
فصل وهمين فرقه است كه شيخ علامه الحضرى ايشان را در سلك فرق سبائيه ذكر نموده و اسم [illegible]
فافترقت هذه السبائية ۲۳ فرقة الحصيبية الحلاجية والنفرية والاسحاقية والقمية
القتبية المنصورية والاشعرية والقطعية والواقفية والحفصية والقميصية والنيمية والجعدية والنادوسية
والفضيلية والنجرية والطعنية والفارسية واليعقوبية والعمرية والمباركية والميمونية
فرقه از طوايف غلاة سبائيه اند و اين فرقه منقسم شده اند بر بيست و سه فرقه و اسماى
مفصله اند حصيبيه حلاجيه نفريه اسحاقيه قميه قتبيه منصوريه اشعريه
قطعيه واقفيه حفصيه قميصيه نيميه جعديه نادوسيه افضليه نجريه طعنيه
فارسيه يعقوبيه عمريه مباركيه ميمونيه و احوال بعضى از اين طوايف را شيخ
بر سبيل اجمال بيان مينمايد **فصل** تابعان اصحاب على بن سبا و هو اول من غلا في
ان الله لا يظهر الا في امير المومنين وحده وان الرسل كانوا يدعون الى على وان الائمة
ابوابه فمن عرفها ان عليا خالقه ورازقه سقط عنه التكليف وهذا كفر محض پس فرقه سبائيه
تابعان على بن سبا اند و او يهودى بود كه در محبت على عم غلو نمود و گفت كه حقيقى
خداى تعالى ظاهر نشود مگر در امير المومنين و [illegible] كه تمامى پيغمبران مردمان را
بسوى دعوت ميكنند [illegible] بابهاى [illegible] اند كه على آفريننده او و روزى دهنده

اوست

تکلیفها را وساقطات واین کفر محض است وایلعون در زمان حضرت امیر المومنین ع
بود و بحضرت وی او را بتابع او را بکرفت و او را باطل مداین کریخت و ع بفرمود تا کوی
بکندند ودر آنجا آتشی برافروختند وایشان را بسوزانید و چون ایشانرا در آتش انداختند
کفتند ما را یقینی زیاده شد که تو خدائی زیرا که رسول ص کفت خدای بندکانرا باتش
عقوبت کند و تو ما را باتش عقوبت میکنی یقین شد ما را که تو خدائی و چون امیر المومنین
ع را بکشتند بعضی از ایشان کفتند او نمرده است و زنده است و در ابر است و رعد آواز
اوست و او برابر بود شما را خود را بکشند و چون ایشانرا کویم که پس آنکه بود که عبد
الرحمن بن ملجم او را بکشت کویند شیطانی بود خود را بصورت ع نمود کویند پس چرا
لعن بر ابن ملجم کردن لازم بود کلام و حجتها برسانید و او مستحق ثواب و مدح باشد که قبل
شیطان ساکت شوند و جواب نکویند واین فرقه را عبائیه کویند چنانکه بعد از این
مذکور خواهد شد و در کتاب ملل و نحل و دیگر ع بن سبا در اول حال یهودی بود
و امثال این سخنان که در باب ع میکفت در شان یوشع بن نون وصی حضرت
موسی نبی میکفت تا آنکه مسلمان شد و در حق امیر المومنین ع غلو در زید و جمیع اصناف
غلاة از و منشعب کردید فصل والخطابیة هم اصحاب یزید بن الخطیب عنده ان الله تعالی
الاه فی امیر المومنین ع والائمه من بعده وان الرسل هو رسلهم یحثون عباده علی طاعته
وان عمر هو ابلیس الابالسة وان ظلمه زدتی تقدیم مع نور ع لان الظلم علی النور خطابیه
یزید بن خطیب انتهی ومذهب اینست حق تعالی ظهور نداشت مکر در امیر المومنین و بعد از آن
حضرت در ائمه ع و او پیغمبرانرا بخلق فرستاده که بندکانرا باطاعت دعوت نمایند
و بدرستی که عمر سر حیله شیاطین است و ظلمت ابوبکر با نور ع قدیمی است چرا که ظلمت ضد
نور است و هر چیزی بضد خود متمیز میشود از غیر پس نور ع از قدیم متقابل با بوده
ظلمت ابوبکر فصل واما النصیریه هم اصحاب محمد بن النصیر النمیری وسبب کفره ان امیر المومنین ع
لما اراد عبور الفرات قال له ناد یا جلندی یقول لک امیر المومنین این المخاضة فاجابه
من القبور ست مائة کلها جلندی فرجع هاربا فقال له ناد جلندی بن کرکر فناداه فاجابه
وقال له لبیک یا مولای فقد فنیت منذ ثلثة آلاف سنة ولا یعلم احد فی الدنیا ان هنا مقبرة فکیف
یعلم حالنا و محتاج بعد ان یا اوصابنا فیعرف عند المخاضة فقال نعم هناک یا مولای الا الله

الواحد القهار

الواحد القهار وهذا مقالة ان الله لا یظهر الا فیه ع ثم الظهر الائمه اشخاصا لها الاحقیقة لها ان
الائمه قبائر اما فرقه نصیریه تابعان محمد بن نصیر نمیری اند و سبب کفر نصیر اینست که چون حضرت
امیر المومنین ع بکنار آب فرات رسید و اراده عبور داشت نصیر را بموضعی که قریب بنهر فرات
بود اشاره نموده بفرمود که بآن موضع بشتاب و جلندی نام شخصی را فریاد کن و بکو که
امیر المومنین میکوید که کذرکاه این آب از کجاست پس چون نصیر بآن محل آمده فریاد
جلندی را کلید شصد کس از اموات آن قبرستان که جمله ایشان جلندی نام داشتند
همکی بیکبار لبیک کویان بجواب در آمدند نصیر چون آن صداها را شنید فرار نموده بخدمت
آنحضرت روان کردید و صورت حال را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمود که باز
کرد و جلندی بن کرکر را بطلب که کذرکاه آب را از وی تحقیق نمای پس چون نصیر باز بان قبرستان
رسید و جلندی بن کرکر را طلبید و پیغام آنحضرت را بوی رسانید آن شخص به نصیر کفت بروی
خود بکو که جلندی میکوید که من سه هزار سالست که در این مقام مدفون شده ام و
درین مدت هیچکس نمیدانسته که درین موضع قبرستانست پس آن کسی که حال ما را میداند و بر
پوسیده ما را او زنده میشود اکذرکاه آب را نمیداند پس نصیر بخدمت آنحضرت آمده و
شنیده بود معروض داشت و کفت بیت مولای من مکر خدای یکتای نهاد و کیفیت
این سخن کافر کشت و از سخنان او اینست که خدای تعالی ظاهر نمیشود در ع و بعد از
او ائمه را در میان خلق برانکیخت تا مظاهر او باشند پس اشخاص ایشانرا حقیقتی نیست
بلکه منازل و مشاهد نور او یند فصل والاسحاقیة هم اصحاب اسحق بن ابان الاحمر
ولهم مع الرشید قصص وهذا مقالة التناسخ وتحلیل المحرمات فرقه اسحاقیه تابعان اسحق بن ابان
الاحمر اند و او با رشید که از خلفای بنی عباس بود حکایتهاست که در کتب مطوله مسطورست
و مذهب او اینست که حق تعالی بصورت پیغمبر و ائمه علیهم السلام ظهور میکند و بتوسط ایشان امور
ربوبیت را تمام مینماید و این مذهب اهل تناسخ است و تناسخ یعنی انتقال روح
از شخصی بشخصی دیکر و اهل تناسخ کویند که آن روح در جای نبوت و در جای دیکر
امامت و همچنین اسحقیه تابعانی را و محرمات را حلال میدانستند لعنهم الله ومقاله
اهل تناسخ بعد از این مذکور میشود فصل والقمیة هم اسمعیل القمی وهم یقولون ان الله
یظهر فی کل واحد کیف شاء وان الله علیا والائمه نور واحد و فرقه قمیه تابعان اسمعیل قمی اند

و اعتقاد ایشان اینست که خدا ظهور میکند در هر کسی که خواهد و میگویند که علی و ائمه
علیهم السلام یکی بوده است که از هر یک بدیگری انتقال می یابد و این مذهب هم تناسخ است
فصل والقیتیه یقولون ان الباقر ع حی لم یمت وانه ینتظر [illegible] فرقهٔ قیتیه بامامت
حضرت امام محمد باقر ع قایلند و میگویند زنده است و غایب شده و هرگاه خواهد و
مصلحت داند ظهور میکند و این فرقه باقریه نیز گویند فصل واما الافطحیه وهم اصحاب عبد الله
جعفر الافطح وهؤلاء نسبوا الامامة الی الصادق ع وادعوا فیه اللاهوت و این فرقه
تابع عبد الله افطحند که پسر بزرگتر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و او را امام میدانند
و بعد از وفات آنحضرت هفتاد روز زنده بود و اینگروه نسبت امامت بآنحضرت
صادق علیه السلام میدادند و بآنحضرت دعوی لاهوتیت مینمودند و بعضی دیگر از طوایف
غلاة توقف اند که بامامت حضرت امام جعفر ع قایلند و تجاوز نمینمایند و گویند
آنحضرت در حیوة و آنمرد ما در غایبست و قائم آل محمد اوست که بعد از این ظهور
میکند و کار امامت را تمام میکند و ایشانرا ناووسیه گویند صاحب کتاب ملل و نحل
آورده که اینگروه تابعان مردی اند که او را ناووس گفتندی که ایشان از اهل [illegible]
ناووسیه اند و عقیده ایشان اینست که حضرت صادق ع پیغمبر خدا بود و ابو حامد
زوزنی گوید که اعتقاد ایشان اینست که علی ع بعد از این رجوع میکند و عالم را از عدل
انصاف پر میگرداند فصل والواقفیه وقفوا عند موسی ع وقالوا هو حی لم یمت ولم یقتل
انه یعود الیهم و گروه واقفیه بامامت موسی بن جعفر الصادق علیه السلام گرویده اند و بعد از او
بامام دیگر قایل نشده اند و در امامت آنحضرت توقف نموده اند و گویند که آنحضرت در
حیاتست و بعد از این رجعت خواهد نمود فصل والفارسیه قالوا ان بین الله تعالی و
الامام واسطه و علی الامام طاعة الواسطة و علی الناس طاعة الامام فرقهٔ فارسیه گویند
که میان خدای تعالی و امام واسطهٔ هست که بتوسط آن فیوض الهیه بامام میرسد چنانکه بتوسط
امام فیوضات بخلق میرسد پس بر امام طاعت آن واسطه لازم و بر مردم اطاعت
امام فرض و صحیح است فصل والیعقوبیه هم الافضلیه [illegible] ینتهی الی التناسخ فرقهٔ یعقوبی
ایشان نیز افضلیه اند و بعد از موسی بن جعفر بدیگری نگرویده اند و بنای دین ایشان
بر تناسخ است یعنی بر این اعتقاد که امامت نوری است که از شخصی بشخصی دیگر انتقال می یابد

وارواح

وارواح نیز در دنیا از جسدی بجسدی دیگر منتقل میشود فصل والعمریه وهم اصحاب عمر بن
الفرات وهو شیخ اهل التناسخ فرقهٔ عمریه منسوب بعمر اند و ایشان تابعان عمر بن فراتند که شیخ اهل
تناسخ است فصل والمبارکیه وهؤلاء ینتهون الی الصادق ع ویقولون ان اسمعیل لم یمت
بعد الموت ویملأ الارض عدلا فرقهٔ مبارکیه تا حضرت امام جعفر صادق ع قایلند و بعد از او بامامت
پسر او گرویدند و میگویند که اسمعیل بعد از فوت زنده میشود و روی زمین را
از عدل و داد پر میکند و صاحب کتاب ملل و نحل آورده که فرقهٔ مبارکیه آنگروهند که بمحمد بن اسمعیل
گرویدند و بعد از وفات او بدو فرقه شدند چنانکه مذکور خواهد شد فصل والمیمونیه
وهم اصحاب عبد الله بن میمون بن مسلم بن عقیل و فرقهٔ میمونیه تابعان عبد الله بن میمون بن
مسلم بن عقیل اند و دین ایشان بمذهبی منتهی میشود که حلول و تناسخ و شیخ علیه الرحمه از فرقه
سبائیه ده فرقه را بیان و توضیح فرموده [illegible] بدیده یا از قلم ناسخ افتاده والله اعلم
مطلع در بیان مقالات اصحاب تناسخ بدانکه جملهٔ ملل از مجوس و یهود و نصاری و عبده اوثان
بتناسخ قائلند و در فرق اسلام بیشتر آن باشند که در ایشان تناسخی بوده اند و باشند اما قائلان
بتناسخ گویند که تناسخ چهار نوع بود نسخ و مسخ و رسخ و فسخ اما نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ در اجسام
سباع و طیور و انواع حیوانات و فسخ در انواع [illegible] آب الا زمین بود و آن مثل مار و کژدم و
جعلان و سلحفاتها و سرطانها و رسخ در انواع جماد و نباتات و گویند ایشانرا نسخ کنند در
این اصناف چهارگانه بر قدر اعمال ایشان میکنند جسدها از جسدی بجسدی دیگر
رتبت این قوم انبیا و رسل بوده اند و باشند و گویند عالم ازلی و ابدی است و جز این
سرای دیگر نیست و حشر و نشر و قیامت و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و لعنت همه حالات
و گویند عبارتست از برهنه آمدن روح است از بدنی و در بدنی دیگر نیکو کرده باشد
بدون خیر نقل کند و اگر بد کرده باشد [illegible] ایشانرا در راحت و لذت
و عذاب و مشقت باشند و هر روح که در جسدی آید بد و را راحت و لذت باشد
هر روح که در جسد [illegible] خسیس بود مثل کلاب و خنازیر معذب باشد [illegible] ایشان در
کرمک بود بقدر آنکه [illegible] و گویند معنی این آیه که ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط اینست که چون بدین صورت [illegible] مفارقت کرد دیگر بار نقل بجسد آدمی کند [illegible]
نقل میکنند این عبارت بود از بهشت و دوزخ و معاد [illegible] کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا

غیرها

معنیش انست که در هر صورتی که خواهد ترا بنشاند یعنی اگر خواهد این نقل بادمی کند و اگر خواهد
بلباس خوک و غیر ان و کویند این ایه که و ما من دابة فی الارض و لا طایر یطیر بجناحیه الا امم
امثالکم باینمعنی که هر چه بر روی زمین می رود و در هوا پرواز میکنند در دور اول ادمی بوده اند
مانند شما و کویند و ننشئکم فیما لا تعلمون باینمعنی است که شما در دور خود نمی دانید که روح شما نقل
بکدام کالبد کرده و خواهد کرد کالبد ادمی یا کالبد حیوانات و احمد حایط و فضل حدثی در تناسخ
غلو بسیار کرده اند و کویند هیچ حیوانی نیست که بهایم رسیده الا ان بود که در دور اول کناه کرده باشد
و در این دور جزای ان می یابند و کویند هر چه ذبح ان مباح است از بهر ان بود که در دور اول
قتال و خون ریز بوده باشند و هر چه ذبح ان حرام است از بهر ان بود که در دور اول هیچ خون
نریخته باشد و کویند شهوت استر از بهر ان بریده شد که در دور اول زانیه بود و اگر
تیز بود او را حلقه درا نکنند تا بمقصود نرسد و کویند تیغی باین دور از بهر ان الحد بر
و خواهر و دختر و عمه و خاله جهد و با ایشان مزاح کند که در دور اول زنا نکرده است پس
ایشان را لازم شود که ملامت کسی نکنند که بر ایشان ظلم کنند از بهر انکه این ظلم و عقوبت جزای
ان بود که در دور اول کرده باشند و هر که کسی را بکشد بجای انکه او مستحق ان بود باشد او
مستوجب ملامت نباشد و اگر کسی ایشان را بکشد دلیل بود بر انکه در دور اول خون ناحق
ریخته باشد پس قصاص لازم نباشد و اگر کسی با زن و فرزندان ایشان فحش کند ایشان
نیز در دور اول فحش کرده باشند با زن و فرزند دیکران و میان ایشان خلافست که
تو کوی که در دور اول یکدیگر را میشناختند در دور دوم یکدیگر را میشناسند یا نه بعضی
کویند که هر روحی از جمله انسان دیکر یکدیگر را دانند و حالت انتقال ان معلوم باشد
و هر دو وجه باطلست اما بطلان وجه اول انست که اگر حالت مسوخیت معلوم بودی
بایستی که در دور اول جماعتی که یکدیگر را میشناختند از برادران و خویشان و دوستان
و بعضی بر رو قتال بوده در این دور روح ایشان نقل بخوک و سک یا کفتار کرده این
شخص که روح وی هم بجای ان نقل کرده است دانستی که خوک یا سک یا کفتار این
است که در دور اول برادر یا خویش یا دوست وی بود و چون معلوم نیست قول ایشان
باطل باشد و بطلان وجه دوم انست که اگر هر روحی که در دور اول صد دینار بر دیگری
بودی و غریم معلوم شدی و اداء مال نتوانستی کرد و در این دور توانکر است صاحب مال

طلب

طلب قرض کردی یا او خود اداء ان بکردی یا اکر در دور اول شخصی با وی داشت
وی در دور دوم نقل روح ان برادر بجسد زنی بوده است این شخص را معلوم بودی بعد
که روح این زن در دور اول جسد برادر وی بود و چون اینمعنی ندانند و هرکز بخواهد
دانست لازم شود که قول ایشان باطلست و کویند هر که در دور اول زن بود
باشد در دور دوم مرد بود و بعکس تا ما الحق که میان ایشان در دور اول رفته باشد
در این دور بمقدار ان استیفا کند تا اگر وطی بحلال بوده باشد در این دور هم بحلال
بود و اگر بحرام بود باشد در این دور هم بحرام بود و اگر در دور اول انثی وطی بهیمه
کرده باشد یا سک یا خوک در این دور نقل او بمثل ان بهیمه باشد یا سک یا خوک
بود و نقل روح ان بهیمه یا سک یا خوک بجسد انسان کند تا در این انسان مثل ان فعل
این بهیمه یا سک و یا خوک بکند پس ایشان را لازم شود که اگر شخصی در دور اول روزی
با زنی این فعل کرده باشد و روز دوم با کودکی و روز سوم با خری یا کاوی و همچنین
با سک و خوک و کفتار کرده باشد در این دور ان شخص زن مخنث بود و روزی مرد
و روزی کاو و همچنین خر و خوک و غیره این قول بر هیچ عاقل پوشیده نباشد و این قوم
در مدت ادوار و اکوار خلاف کنند بعضی کویند دوری ده هزار ساله و قومی کویند که
این روح در ادوار و در جسدها بکردد انکاه باسمان شود و با ملایکه باشد چه در ادوار
پاک شده باشد و این قوم را طیاره میخوانند و قومی از ایشان کویند خدای تعالی هفت
ادم بیافرینید یکی بعد از دیکری و ان اول بمقدار پنجاه هزار ساله در زمین مقام کند با
نسل خود احیاء و امواتا پس قیامت بر ایشان برخیزد ادم با اهل خیر باسمان اول
رود و اهل شر بطبقه زمین دوم روند و اینمعنی بهشت و دوزخ بود پس ادم دوم
بیافرید با نسل خود و چون ان مقدار بر ایشان بکذشت ان اول را باسمان دوم و این
دوم را باسمان اول و ادم بر این منوال تا هفت ادم بیافرینید هر یک را با ایشان چون باسمان هفتم
رسید با نسل خود از اهل خیر ملایکه روحانی شوند و عبادت خدا کنند و اهل شر از
روی زمین بزیر زمین میروند چون بزمین هفتم رسند مور و جعل و خنافس و امثال این
شوند از حشرات زمین و اهل تناسخ را مقالات باطل و خرافات لا طایل که بطلان ان پیدا

هر عاقلی ظاهر است بسیار است پس خوشا آنکس که بجام عقل و دانش خط نسخ و بطلان
بر صحیفهٔ این عقاید کشید و در نظر داشت خود و بسنتی بقول این مکابر نسخ و فسخ گرداند
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و چون شیخ زین سابقا فرقه
مفوضه را در سلک طوایف غلاة ذکر نموده بود اکنون متوجه تفصیل بیان بعضی از
مقالات ایشان شده میفرماید که فصل والفرقة المفوضة شعبها عشرون فرقة منهم
الغرابیة و هم اصحاب جزات بن اخنف قالوا ان الله فوض الخلق والامر والموت و
الحیوة والرزق الی علی و الائمة من ولده و ان الذی یمیتهم من الموت فهو علی الحقیقة و ان
الملائکة تاتیهم بالاخبار و منهم من یقولون ان الله یحل فی هذه الصور و بعضهم غیر ذلک
نصف فرقه مفوضه که از طوایف غلاتند منشعب میشوند به بیست فرقه بعضی از آنها
است و ایشان تابعان جزات بن اخنف اند و اعتقاد فرقه مفوضه آنست که خدای
امور بخشش و حکم و مردن و زنده کردن و روزی خلایق را همگی باختیار علی و امامان که از
نسل اویند واگذاشته و این عقیده ظاهر البطلان و مخالف نص قرآنست بجا که
گفته که گفته هو یحیی و یمیت یعنی اوست که حیات می بخشد و زندگان را میمیراند و طرفه
آنکه با این عقیده فاسده اعتقاد بعزت ائمه دارند و میگویند که موت ایشان
را فتحی است پس آنکس چون باقی مردمان میمیرد چون تواند که دیگری را حیات دهد
بیرانداری در بعضی احادیث آمده که خدای تعالی تفویض کرده رسول و ائمه
علیهم السلام را در امور شرعیه که حکم کنند بعلم خویش در جاهاکه از قبل خدا حکم صریح بخصوص
انجا نباشد و همچنین عقیده این فرقه آنست که فرشتگان اخبار گذشته و آینده را
بایشان اعلام میکنند و جمعی دیگر از ایشان گویند که خدای تعالی حلول میکند در ایشان
و بنفس خود خلایق را دعوت میکند بسوی خود و این قول نیز باطل است چه حلول مستلزم
احتیاج حال است بمحل و حاجت را در ساحت کبریای واجب عظمت بهیچ وجه راه
نیست فصل والدانقیة و هم اصحاب حسن بن دانق و هؤلاء عندهم ان الامام متصل بالله
کاتصال نور الشمس بالشمس لیس هو الله و لا غیره و لا هو مباین و لا ممازج بعضی از گروه
فرقه دانقیه است و ایشان تابعان حسن بن دانقند و مذهب این فرقه آنست که

اتصاد

۲۸۱

اتصال امام بخدای تعالی مثل اتصال نور آفتابست بآفتاب او بعینه خدا نیست و
غیر او نیست و از او جدا نیست و با او ممتزج نیست و این عقیده نیز باطلست چه هر گاه
امام بعینه خدا نباشد غیر او خواهد بود و چون غیر نباشد عین او خواهد بود و این
سخن متناقض است والله یعلم فصل والحصینیة یعتقدون ان الامام یؤید بروح القدس
دیو تری از ترکیت و کمیت و فرقه دیگر از مفوضه حصینیه اند و مذهب ایشان آنست که امام
مؤید است بروح القدس و در گوش او گفته میشود آنچه واقع شده و میشود و عقیده
این فرقه در این باب مقرونست بصدق و صواب چه در اخبار اهل بیت آمده که
ائمه مؤید است بروح القدس و همچنین محدثاند یعنی فرشته با ایشان سخن میکند
و او از فرشته را میشنود و شخص او را نمی بینند فصل والخمادیة و هم اصحاب محمد بن
عمر الحمار البغدادی و هم کالامامیة فی الترتیب الا ان عندهم ان الامام فی الخلق کالعین المبصرة و
اللسان الناطق و اشمل الترتیب و هو مطلع علی کل شیء بعضی دیگر از غلاة مفوضه فرقه حماریه اند
و ایشان تابعان محمد بن عمر حمار بغدادیند و این فرقه در ترتیب مثل امامیه اند که قایلند
بائمه اثنا عشر و لیکن اعتقاد ایشان آنست که امام در میان خلایق از جانب حق
مثل دیده بینا و زبان گویا است که بر تو بیش به چار سیده و سایر اشیا بر همه جا اقتدار
قال اقول عجبا للمقسم هذه الفرق کیف جعل هؤلاء من الغلاة و قد ذکر انهم من الامامیة
ثم قال ان عندهم ان الامام کالعین المبصرة و اللسان الناطق فیدل ان هذا الرجل لیس بعارف
بمرتبة الولی المطلق و هو عین الله الناظرة فی عباده و لسانه الناطق فی خلقه شیخ قدس سره
میفرماید که ای عجب از قسمت کننده این فرقها که چگونه فرقه حماریه را از غالیان قرار
داده که با وجود آنکه ایشان را از فرقه امامیه شمرده و بعد از آن ایشان را از امامیه استثنا
نموده با آنکه عقیده ایشان آنست که امام در میان خلق مثل چشم بینا و زبان
گویا است پس قول این مرد دلیلست بر آنکه او دانا بمرتبه ولی مطلق نیست چرا که حضرت
ولی مطلق آنست که دیده نگران خداست در میان جمهور بندگان و زبان گویا
در میان امور ایشان فصل والجانیة اصحاب الجانویت القمی و عندهم ان الامام
هو الانسان الکامل فاذا بلغ الغایة سکن الله فیه و تکلم منه فرقه دیگر از گروه مفوضه

جانوشیراست وایشان تابعان جانوشت تمی‌اند وعقیده ایشان اینست که نظام
عالم بوجود انسان کامل است وبعد از نبی انسان کامل امام است پس هرگاه نبی نباشد
مدارج کمال رسید خدای تعالی در وی قرار میگیرد وبزبان او سخن میکند **فصل**
والثالثة من الفرق الغالیة الکنانیة وهم ثلثة عشر فرقة المختاریة والکیسانیة والکرامیة
والمطلبیة وفی الکل اجمعوا علی ان محمد بن الحنفیة هو الامام بعد ابیه وان کیسان هو المختار
ابی عبیدة الثقفی وان هذا الاسم من امیر المؤمنین وهؤلاء هم اصل اهل التناسخ
کلام بسیار مشوش است زیرا که شیخ در سابق طوایف غلاة را به نه فرقه منقسم ساخته
بتفصیل ذکر نمود اکنون میفرماید که سیوم از غلاة کنانیه است و بعد ازین میگوید
که چهارم از این طوایف محمدیه است واین دو فرقه را در سلک مذکوره ذکر نمود و
همچنین اول و ثانی مذکور نشد تا این دو فرقه سیوم وچهارم توانند بود و ایضا
سابقا فرمود که دوم از فرق شیعه کیسانیه است و درین فصل میفرماید که سیوم کنانیه
است وایشان سیزده فرقه اند وکیسانیه را از ایشان شمرده وهمه این تشویش و
تحریف از جانب کاتب واقع شده وخلاصه مضمون این کلام شیخ ره اینست که سیوم
از طوایف غلاة کنانیه است وایشان سیزده فرقه اند وکبار ایشان مختاریه
وکیسانیه وکرامیه مطلبیه اند وجمیع طوایف کنانیه متفقند بر اینکه محمد بن حنفیه امام است
بعد از پدرش و دیگری نیست واسم کیسان مختار بن ابی عبیده ثقفی است واو را نام
کیسان امیر المؤمنین علیه السلام نامید واین جماعت اصول اهل تناسخند **مطلع** بر کتاب
ملل اورده که کیسان از موالی امیر المؤمنین علیه السلام بوده ودر خدمت محمد بن حنفیه
تلمذ مینمود و کسب معارف علوم از انجناب کرده بود و بعد از علی علیه السلام مرجع امامت محمد
حنفیه بود وانجناب باینمعنی راضی نبود ابتدا نمود و او را از خود دور نمود و
رفت ومردمان را بحلول وتناسخ دلالت مینمود وبقیه مسائل اعتقاد نمود است و جمعی
کیسانیه نزد امامیه کافرند وتابعان کیسان بر چهار فرقه اند مختاریه وهاشمیه وبیانیه ورزامیه
پس فرقه مختاریه از طوایف کیسانیه است وبا وجود ذکر کیسانیه احتیاج بذکر مختاریه نبود
والله تعالی اعلم **فصل** والمسلمیة اصحاب ابو مسلم الخراسانی **فصل** والکنانیة هم اصحاب کنان

وابل

وابل الکنانیة وعندهم ان الامام محمد بن حنفیة وانه مختف بجبال رضوی وانه یخرج من حضر
الملائکة ثم یملاها عدلا غرض شیخ علیه الرحمه درین مقام بیان اینست که فرقه مسلمیه بتشیع
وکیسانیه نیستند واین فرقه را بعضی کیسانیه گفته اند واز فرق شیعه شمرده اند زیرا که
وی در خراسان خروج کرد وخلق بسیار را از دشمنان خدا ورسول بقتل رسانید
واین خطاست زیرا که ابو مسلم وتابعان او نه از فرق شیعه اند ونه از فرق
سنی چرا که اعتقاد ابو مسلم ان بود که امامت بمیراث است نه بنص چنانکه شیعیان
میگویند ونه باختیار چنانکه سنیان گفته اند وابو مسلم گوید امامت بعد از
رسول حق عباس بود ابو بکر برو ظلم کرد و خروج ابو مسلم از بهر آن کرد که بنی امیه برانداز
و امامت را بسلسله بنی عباس برد چنانکه اگر ... را اعتقاد ان بود که
امامت از مرتضی علی بود انتهی بعد از هلاک بنی امیه بحضرت صادق دادی نه بسفاح
پس وی شیعه عباسیه است نه شیعه علویه و بباید دانست که عباسیان چند فرقه اند قومی گفتند
گویند که امامت در بنی عباس است از جهت محمد بن حنفیه بانو و شرکه ابو هاشم بن محمد بن الحنفیه
محمد بن حنفیه در وقت رحلت وصیت نمود محمد بن علی بن عبد الله بن عباس وطایفه دیگر را
رزامیه گویند بجهة آنکه رئیس ایشان رزام نام داشت وقومی دیگر از ایشان هریریه اند
تابعان ابو هریره دمشقی وراوندیه اند اصحاب ابن راوندی واین دو فرقه گویند که امامت
بمیراث است و بعد از رسول حق عباس بود که عم وی است وهر که بعد از رسول غیر عباس
کسی را امام داند ضال و مضل است و گویند که امام بعد از عباس عبد الله بن عباس
است پس علی بن عبد الله پس محمد بن ابرهیم و سفاح برادر ابرهیم بود وانکار امامت
محمد بن حنفیه و غیره نمود و فرقه مسلمیه برآنند که امامت بنی عباس است وانتقال
اصل مذهب این قوم اینست که امامت بمیراث است واین قوم را شیعه عباسیه خوانند
ونکته که فرق میان شیعه علی و شیعه عباسیه آنست که ایشان را شیعه علی نمیدانند
بهم معلوم شد که فرقه مسلمیه از شیعه امیر المؤمنین علی نیستند وایشان به سنیان نزدیکترند
که بتشیع زیرا که ایشان وسنیان متفقند بر اینکه از زمان مصطفی تا اخر دنیا امامت
از آن بنی عباس است ونزد امامیه این قول باطلست و شیخ علیه الرحمه کی باد فرق کنانیه را که

کرفند و کیسانیه و کلاسیه و مطلبیه نیز بیان نمود و بعد از آن فرقه مسلمیه را علیحده مذکور ساخت
و گفت ایشان تابعان ابو مسلم خراسانی اند و مرة بعد اخری متعرض بیان مذهب کیسانیه گردید تا
اشعار کند بانکه فرقه مسلمیه خلاف مذهب کیسانیه اند چرا که مذهب ایشان اینست که امام بعد از
علی عم محمد حنفیه است و الحال او در کوه رضوی پنهان و در حیاتست و بعد از آن فوی
الفرقتکان بیرون می آید و بسیط جهان را پر از داد و عدل میکند **فصل** و العوفیه اصحاب
عوف بن الاحمر فرقه عوفیه از غلاة تابعان عوف مذکور اند **فصل** و السماعیه اصحاب
سماعة الاسدی و کان یظهر الاعاجیب من المخارق و النارنجیات و السیمیا و غیر ذلک
فرقه سماعیه از طوایف غلاة اند ایشان تابعان سماعه اسدی اند و سماعه مردی بود که
عارف بعلوم غریبه بود و خارق عادات چون نارنجیات و سیمیا بمردم مینمود و فرایض دین
نبوی را ضایع و منفی ساخت و لوای شیطنت و اضلال در میان مردمان برافراخت
فصل والغمامیه یقولون ان علیا ینزل فی الغمام فی کل صیف و یقولون ان الرعد من علی
فرقه غمامیه از جمله غالیان اند میگویند علی در هر تابستان در میان ابر نازل میشود
و صدای رعد آواز اوست و برق تازیانه اوست و این فرقه تابعان بیان بن سمعان تمیمی
و از جمله غالیان حلولی مذهب بود و میگفت که نور الهی در علی حلول نموده و متحد شده
باین جزو الهی علم باسرار غیب داشت و در محاربه کفار نصرت و ظفر می یافت و بقوت آن در
خیبر را از جای بر داشت و این جزو الهی همان جزویست که بحضرت آدم رسید و مسجود ملایکه
گردید و بعد از آن بیان بن سمعان ادعا نمود که آن جزو الهی از ابو هاشم بن محمد حنفیه بسبیل
تناسخ باو انتقال یافته و باین جهت دعوی امامت و خلافت مینمود و آن شقی مردود
معبود خود را بصورت انسانی مشتمل بر جمیع اعضا و اجزا تشخیص نموده و با آنهمه جهل
و شقاوت نامه بحضرت امام محمد باقر عم مصحوب عمر بن ابی حنیفه فرستاد و آنحضرت را بامامت
خود دعوت نموده و در آن نامه نوشته بود که اسلم تسلم و یرتقی من سلم فانک لاتدری حیث
یجعل الله النبوة یعنی اگر در امر امامت من اطاعت و انقیاد میکنی بمجاری احوال بخیر و صواب
میگراید و کسی که مرا اطاعت کند بر معارج دولت و سعادت بر می آید و خدای تعالی میداند که
شایسته امامت کیست تو نمیدانی پس چون آن نامه بحضرت رسید بفرمود تا مکتوب آن مکتوب را

بخورد

بخورد عمر بن ابی حفص داد و نیز بعمر فرمود آنحضرت مکتوب فیکرا ورده بخورد و دانست
مضامین فاسده آن کلمات در حال عمر را القصه جمعی از جهال و اهل ضلال بامامت بیان بن
سمعان گرویدند و چون خالد بن عبد الله القسری بر طغیانات او خبر گردید روز بقتل آن بد نفس ساخت
فصل والدوریة قالوا ان علیا صانع العالم فرقه دوریه از غلاة که گروهی اند از طایفه
اسمعیلیه میگویند که علی صانع عالمست **مطلع** صاحب کتاب ملل و نحل آورده که اسمعیلیه گروهی اند
که بامامت اسمعیل بن جعفر الصادق قائل بوده اند و در باب او ادعای نص میکردند و
اسمعیل در ایام حیوة امام جعفر صادق عم وفات یافت و ایشان دو فرقه شدند
بعضی گفتند که او نمرده و اظهار موت او از خوف خلفای بنی عباس است بلکه ایشان از
امامت اسمعیل در نگذشتند و ملقبند باسمعیلیه و بعضی گفتند که موت او صحیح
و نصی که در باب امامت اوست بر نمیگردد بلکه فایده نص بقای امامت در اولاد منصوص علیه
خصوصا و بنا بر این امام بعد از اسمعیل پسر اوست که محمد بن اسمعیل است و باعتقاد
ایشان امام او بود و این فرقه مبارکیه میگویند و بعد از فوت محمد بن اسمعیل در میان
آن گروه نیز اختلاف بهم رسید بعضی از ایشان از امامت محمد بن اسمعیل در نگذشتند
و گفتند که او غایب شد و بعد از این رجعت خواهد نمود و در او توقف کردند و
بعضی دیگر گفتند که همچنانکه مدار ایام و کواکب و اسمانها و زمینها بر هفت است همچنین دور
آن امامت نیز بر هفت است و این عدد به محمد بن اسمعیل بکمال رسید و زمین هرگز
از امام حق خالی نبوده و نخواهد بود پس باید که بعدد مذکور در هر عصری امامی
مخفی و مستور باشند تا مردمان بایشان اقتدا نمایند و بایشان هدایت یابند
این گروه که اهل سبعیه باطنیه و دیگر نیز میگویند و بجز این مقالاتی که از ایشان
بیان شد مخالفت در عقاید دینی با قواعد اسلامی بسیار دارند و ایضا در کتاب مذکور
آورده که بعضی از طوایف غلاة فرقه علیائیه اند و ایشان تابعان علیاء بن ذراع دوسی
و علی را بر پیغمبر تفضیل میدادند و گویند پیغمبر مامور شد که بر علی نازل شود بلکه
بر محمد نزول نمود بجهت آنکه میگفتند که محمد بعلی شبیه تر است از غراب بغراب این فرقه را غرابیه نیز گویند
و بعضی دیگر از ایشان قائل بالهیت هر دو علی و محمد بوده اند و علی را در احکام الهیت تقدیم میدادند

و ایشان را میمیه میگویند و جمعی دیگر از ایشان محمد را در احکام الهیت تقدیم میدادند و ایشان را
میمیه میگفتند و ایضا در کتاب مذکور وارد کرده که بعضی از طایفه غلاة خطابیه اند و ایشان
تابعان ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع اند و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
میبوده و در محبت آنحضرت غلو داشت پس چون آنحضرت بر اعتقاد باطل او وقوف یافت
از او دوری و تبرا نمود و اصحاب خود را از مصاحبت او منع فرمود و اجتناب فرمود
و آن مخالف مردود بعد از انکار ملازمت آنحضرت عناد نمود و بجهت خود مردم را جمع
کرده و مردم را بسخنان دعام فریب بدام خود میکشید و اعتقاد الوهیت بائمه علیهم السلام
داشته و خود را بعد از ایشان مفترض الطاعه و نبی میدانسته و از سخنان باطل او
اینکه الوهیت نوری است در نبوت و نبوت نوری است در امامت و عالم هرگز خالی نیست
از این انوار و آثار و میگفت که ادلّه ... عبادت از شناختن دین است و
دو نوع عبادت را شناخته و منتهای وی اسقاط محرمات را حلال میدانست و میگفت
نزد یکی شخص با یکدیگر ترک نماز کنند و با قی فرایض را واگذارند پس چون وزیر منصور دوانقی
بر حال او واقف گردید او را بحضور طلبید و در حوالی کوفه بقتلش رسانید و بعد از
قتل او خطابیه چهار فرقه شدند بعضی بر آن رفتند که امام بعد از خطاب بزیع است و
او نیز بر عقیده خطاب بود و اعتقاد الوهیت بامام جعفر صادق و آبا و اجداد او داشت و این
فرقه را بزیعیه میگویند و طایفه گمان کردند که امام بعد از خطاب معمر است و ایشان را
معمریه میگویند و طائفه گفتند که امام بعد از ابی الخطاب عمرو بن بیان عجلی است و این
جماعت را عجلیه میگفتند و فوجی با مامت مفضل صیرفی گرویدند و ایشان را مفضلیه میگویند و جمیع
گروه لعنهم الله در باب نبی و ائمه علیهم السلام غلو داشتند و نسبت الوهیت بایشان میدادند

فصل والفرقة الرابعة من هذه الفرق المحمدية و هم اربع فرق المخمسة و عندهم
ان الله تعالی ظهر في شيث بن آدم و ان محمدا هو الخالق الباري و ان الرسل هو ارسلهم و الائمة من ولده
الائمة من ولده ابوابه ليدلوا عباده على ما شرع لهم فرقه چهارم از غلاة محمدیه اند یعنی
اعتقاد الوهیت بحضرت محمد دارند و این فرقه را میمیه نیز میگویند چنانکه ذکر یافت و
ایشان چهار فرقه اند مخمسه و بهمنیه و بخاریه اما مخمسه مذهب ایشان آنست که خدای تعالی

حضرت شیث بن آدم در هیکل ظهور نکرد و حضرت محمد بعد از آنکه از دیده عالمیان غایب شد
او بخلائق فرستاد و اما مائی که از عترت او بودند بابهای او بودند یعنی راه وصول بسوی محمد از
جانب ایشانست و ظهور ایشان بجهت آنست که مردمان را بشریعت او دلالت کنند و بر
فصل والبهمنية قالوا ان الله تعالی ظهر ويدعو
فرقه بهمنیه حلولی و تناسخی مذهبند لعنهم الله
الناس الیه و الی عبادته و کلما ظهر تعود نفسه بما یعجز عنها الخلق فهو اله لان القدرة لا تکون الا
حیث کان القادر و ان القدرة صفة الذات و فرقه بهمنیه میگویند که خدای تعالی بصورت آدمی
ظاهر میشده و ایشان را بعبادت خود دعوت مینموده یعنی بصورت پیغمبران ظهور میکرده
و هر کس اظهار معجزه کند که خلق از اتیان بمثل آن عاجز باشند پس او صاحب معجزه خداست
بصورت او پیدا شده بجهت آنکه قدرت محقق نشود مگر آنجا که قادری باشد و بدرستی
که قدرت صفت ذات اوست و بدرستی که قدرت ذات است و از آن منفک نمیشود و
هر آنکسی که اظهار قدرتی کند که مقدور خلق نباشد البته آن ذات که مظهر آن قدرت
خداست و بطلان این قول بغایت ظاهر است چه هرگاه قائل شوند که خدای تعالی قادر بالذات
پس جایز است که شخصی از پیغمبران قدرتی کرامت کند که خلق از مثل آن عاجز باشند و
قدرت در آن شخص پیدا شود بی آنکه قادر بالذات حلول کند در آن
شخص و اعتقاد بحلول کفر است چه هر حال محتاج است بمحل و هر محتاج البته حادث و
واجب تعالی مقدس و منزه است از سمت حدوث و احتیاج تعالی عن ذلک علوا کبیرا

فصل والبهشمية قالوا ان الله تعالی ظهر الاهي امير المومنين والائمة من بعده وانزل الرسل
واحتجوا بقول امير المومنين في خطبته الحمد لله الذي هو في الاولين باطن و
في الاخرين ظاهر و انما بعث الرسل المعجزات و للاولياء الكرامات و فرقه هاشمیه
ظاهر گردید بعد از امیر المومنین و بعد از آن در امامان و میگویند امیر المومنین پیغمبران را بخلق
فرستاد و استدلال نموده بر خطبه آنحضرت در خطبه خود ادا نموده و بر خطبش با اعتقاد ایشان
دلیل است
که حمد و ثنا مر خدای تعالی راست آن خدای که در خلق اولین پنهان و نهان بود و بخلق آخرین
ظاهر و عیان است و بدلیل اثبات کرده اند که پیغمبران از معجزات و اولیا و مشایخ کرامات
و خارق عادات میباشند و چون بنای عقاید این گروه جمیعا بر اتحاد و حلول است لهذا تمامی

باطل و مخالف دین خدا و رسول است و کلام آنحضرت ع نه بآن معنی است که آن فرقه فهمیده اند
چه آنکه معنی ظاهر و باطن و ظاهر اینست که حق تعالی بحقیقت ذات از دیده عقول تمام پنهان است و بدلایل
و آثار پیدا و عیان است و چون اعظم آیات و دلائل بر عظمت الهی بحجت نافذ الوجود سید الکاینات
و آنحضرت در خلق آخرین ظاهر است پس آنکه آن سر همه موجودات بحضرت امیر المؤمنین ع خطاب نموده
و فرمود که لولا انا و انت ما عرف الله یعنی اگر من و تو نبود خدای تعالی معروف نگشتی و میتواند بود
که مقصود از باطن و ظاهر این باشد که آگاه است بر اسرار خفیات و داناست بر ظواهر و هو حق تعالی
و چون علم الهی دارد تعلق یا آنکه بولایت امیر المؤمنین ع که در خلق اولین مستور و پنهان بود
و در خلق آخرین ظاهر و عیان است پس مفاد کلام آنحضرت اینست که حق تعالی داناست بآنچه در
خلق اولین مستور بوده و بآنچه در خلق آخرین بمنصه ظهور رسیده فصل و اما النجاریه فهم
اصحاب الحسن النجار و هذا ظهر بالیمن [illegible] و ادعی انه الباب [illegible] اجابه الناس [illegible] و سال الیه
رجل فقال له الحسن بن الفضل الخیاط و صار یدعو الی النجار و یزعم انه باب و امر الناس بالحج الی
دار النجار ففعلوا و طافوا بها اسبوعا و حلقوا رؤسهم و کان النجار و الخیاط یجمعون بین الرجال
و النساء و یحکمون بعضهم علی بعض و اذا ولدت المرأة من ابیها و اخیها سموا الصفوة و اما
نجاریه تابعان محمد بن حسن نجارند و این فرقه در زمان مامون بود و ایشان در اصل مذهب
ادله بر عقیده [illegible] مستند که [illegible] با معتزله موافقند و نفی صفات
میکنند و گویند [illegible] نقل کنند [illegible] سخن کفر و ضلالت
است و ایشان در افعال بندگان و کسب [illegible] استطاعت مع الفعل بود با مجبره موافق باشند
و بیان این سابقا گذشت حسین نجار که مقتدای ایشان بود سال [illegible] شصت و سیم
هجرت در یمن از افق ضلالت طلوع نمود و ادعای نبوت کرد پس جوقی مردمان [illegible]
کردند و بعضی گروید [illegible] دعوای ربوبیت نمود بعد از آن [illegible]
فضل خیاط بنده نجار [illegible] مقرر کردید [illegible]
بحج گزاردن خانه نجار دعوت مینمود [illegible] بسیاری [illegible] نجار
قبول [illegible] نموده آمدند [illegible] بطواف خانه نجار مشغول شدند و سر تراشیدند [illegible]
دو نابکار یعنی خیاط و نجار بمعاونت یکدیگر در اضلال مردمان میکوشیدند و زنان را

باپدران

باپدران و برادران ایشان ازدواج میفرمودند و نطفه که از پدر یا برادر بشکم زن میافتاد [illegible]
فرزندی می آوردند [illegible] صفوه یعنی زبده و خلاصه نام میکنانیدند سبحان الله چه [illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] خیاط و نجار [illegible] قدم در بساط خلافت
گذاشت [illegible] از منهج حق و هدایت باز داشت [illegible]
خناس [illegible] ضلال الناس بخنان دروغ بر خدا و رسول بسته بر مردمان بحج دعوت
نمودند و شرایع نبوی را باختراعات باطله خویش تغییر دادند و چنانکه قوم خیاط و
نجار [illegible] زبده و خلاصه نام میگذاشتند [illegible]
خود را خلاصه حق و زبده [illegible] نکاشتند [illegible] بوادی جهل و طغیان [illegible]
[illegible] نظم خوشتر آن زمان که [illegible] در میان [illegible]
[illegible] فصل و الحلاجیه اصحاب الحسین بن منصور الحلاج ظهر ببغداد
[illegible] و کان اعجمیا و ادعی انه الباب فظفر به الوزیر علی بن عیسی فضربه الف عصی و فصل اعضائه
[illegible] و کان کلما قطع منه عضو [illegible] و جریة الود الذی لم یکن [illegible]
[illegible] عضو و لا مفصل [illegible] اما فرقه حلاجیه [illegible] و از طوایف غلاة
تابعان حسین بن منصور حلاج اند و او از طایفه عجم بود و در سال سیصد و [illegible] هجرت
در بغداد ظهور کرد و مدعی این بود که باب [illegible] است [illegible] علی بن عیسی وزیر خلیفه بود [illegible]
یافت و بفرمود تا هزار تازیانه بر او زدند و بعد از آن اعضایش را بکارد [illegible]
کردند و آن گمراه طاقت چندین سیاست آورده آه نکشید و چون عضوی از او
میبریدند شعری میگفت و مضمون شعری که [illegible] نموده اینست که [illegible]
[illegible] که زمانی [illegible] که هیچ [illegible] و عضوی از من جدا نگشت [illegible]
در آن یاد شما بود فصل و اما الجابریه و الحیدریه [illegible]
علم الکیمیا و اما فرقه جابریه و حیدریه تابعان جابر و حیدر [illegible] شاگردان امام جعفر
صادق علیه السلام بودند و از آنحضرت علم کیمیا فرا گرفته اند [illegible] طایفه غلاة
[illegible] مخالفان دین نبوی اند فصل و اما الخوارج و هم المارقون من الدین [illegible] فرق الازارقه
و هم اصحاب نافع الازرق و هو الذی [illegible] و الاباضیه و هم اصحاب عبد الله بن

مع تجهز موت والمغرب والبطايح وقتلا غفورهم محبتوا بالشيخين ويسبون عليا وعثمان ويسموا
خوارج لانهم كانوا في عسكر علي يوم صفين ثم مرقوا وخرجوا عن طاعة الامام العادل فكفروا
فلم تنفعهم عبادتهم والناكثون المحروبين والقاسطون معويه وعمرو بن العاص ومن صحابه
البغي شرح داده سابقا بيان فرقهاي خوارج نموده و در اين فصل نيز متوجه شرح احوال
ايشان ميشود هماناً از تكرار غافل شده و خلاصه مضمون كلام ما اينست كه خارجيان
انجماعتند كه ان بعد الامين دين سيد المرسلين و دار السلام ولايت امير المؤمنين [illegible]
رفتند و ايشان نيز فرقه اند كه يكي از انها فرقه ازارقه است كه تابعان نافع ازرق اند
و نافع از خارجياست كه تقيه را در قول و فعل حرام دانسته و حكم بحرمت ان نموده
و ديگري اباضيه نسبت كه تابعان عبد الله اباضند چنانچه سابقا گذشت و مقام
حضرت در جانب مغرب بوانيح و قتلا غفر است و اين خارجيان ابوبكر و عمر را دوست ميدارند
و ناسزا بعلي و عثمان ميگويند و وجه اينكه ايشانرا خارجي ميگويند اينست كه در جنگ
صفين در ميان لشكر امير المؤمنين بودند و خود را در سلك مجاهدان منتظم ميكردند
بعد از ان بسبب سوء اعتقاد و بمخالفت بيعت از اطاعت امام عادل بيرون رفتند در
بسيط اتفاق طرح مخالفت و شقاق انداختند و بدين جهت كافر گشتند و لاجرم
از عبادت خود محروم و بي بهره ماندند و ناكثون طلحه و زبيرند كه با امير المؤمنين ع بيعت
كردند و اخر عهد و پيمانرا از سستي اعتقاد شكستند و قاسطون معويه و عمرو عاص اند
كه انواع جور و ستم بر ال محمد روا داشتند كه واما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا
علي بن ابرهيم در تفسير اين ايه از امام جعفر صادق ع نقل كرده كه او از پدر بزرگوار خود
روايت نموده كه راستان طريقه مستقيمه اند كه اقرار بولايت ما دارند و قاسطان
معاويه و اصحاب وي اند كه چندين ظلم بر ال محمد ص روا داشتند و حضرت رسول خدا
در حيات خود حضرت امير المؤمنين ع را از شقاوت و عداوت ايشان خبر داد و گفت
انك ستقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين بعد من كه تو با اين قوم كارزار خواهي
كردن يكي ناكثين كه بمخالفت سواد اعتقاد نكث بيعت و امامت تو صدر اراي محفل امامت
پرداختند و ديگر قاسطان كه لواء جور و بيداد گري با قامت سالاران [illegible] در ستكاري [illegible] اختند

و ديگري

و ديگري مارقان كه سرچشمه حالات اهل جهانرا بغبار طغيان و عصيان خود مكدر ساختند مطلع
اذبيان شيخ زاده موقوف ظهور يافت كه نبودي حديث افتراق كه از حضرت رسول ص مرويست جمله
امت بعد از ان حضرت با هم اختلاف نمودند و هفتاد و سه فرقه شدند و ليكن مقالات
شيخ زاده كه طوايف مخصوص و مستور بود كه علماي سلف ايشانرا تفصيل داده اند بيان نموده
بلكه بسياري از شعبهاي هر يك از ان هر فرقه جدا جدا اندراج نموده و باين جهت بيان
امت بر عددي كه مدلول حديث است [illegible] و لهذا اين فقير جهت توضيح مدعي
امت را بر طبق تحرير شهرستاني و شارح مواقف تفصيل ميدهد و بر صفحه عرض ميكند كه مجموع
فرق اسلام [illegible] و صفاتيه و بعضي از عقايد اين فرقه اينست كه صفات زايده
الدائي ذات واجب تعالي اثبات كرده اند و افعال انسان خير و شر همگي بقضا و قدر الهي ميدانند
و تجويز ظلم بر حق تعالي ميكنند و امامت را بنص خدا و رسول مشروط نميدانند و ايشان
اول اشعريه دوم مشبهه سوم كراميه و اين فرقه خداي تعالي را جسم ميدانند دوم از طوايف
اصحاب عدل و توحيد و ايشان نفي صفات زايده ميكنند و حق تعالي را حكيم و عادل
و افعال عباد را همگي بارادت و اختيار عباد نسبت ميدهند و خطا و نسيان بر انبيا
جايز داشته اند و امامت را باختيار امت ميدانند و بجهت اختلاف مقالات ايشان از
مسائل اصلي و فرعي بيست فرقه شده اند ١ واصليه ٢ عمريه ٣ هذيليه ٤ اسواريه
٥ اسكافيه ٦ جعفريه ٧ حايطيه ٨ بشريه ٩ معمريه ١٠ نظاميه ١١ مرداريه ١٢ ثماميه ١٣
هشاميه ١٤ صالحيه ١٥ جاحظيه ١٦ حدبيه ١٧ كعبيه ١٨ جبائيه ١٩ بهشميه ٢٠ خياطيه
از طوايف اسلام جبريه است و مذهب ايشان اينست كه عباد در افعال و اعمالي كه از ايشان
صادر ميشود مجبورند و فاعل افعال بحقيقت خداست و عباد را مطلقا فعل و اختيار
نيست و بعضي از ايشان گويند كه عباد را قدرت و اختيار هست و ليكن اصلا مؤثر نيست
و ايشان سه فرقه اند جهميه نجاريه ضراريه چهارم از طوايف اسلام مرجئه اند
كه با ايمان هيچ كبيره ضرر ندارد چنانكه با كفر هيچ عبادت نفع نميدهد و امامت را
ميدانند و ايشان پنج فرقه اند ١ عبيديه ٢ غسانيه ٣ ثوبانيه تومنيه پنجم خوارجند و
ايشان نوزده فرقه اند محكمه بيهسيه ازارقه نجدات صفريه اباضيه

حفصیه یزیدیه حارثیه عجارده وایشان ده فرقه اند میمونیه حمزیه شعیبیه
حازمیه خلفیه اطرافیه معلومیه مجهولیه صلتیه ثعالبه شش از طوایف اسلام شیعه اند
وکبار ایشان سه گروهند زیدیه غلاة امامیه اثنا عشریه اما زیدیه سه گروهند
جارودیه سلیمانیه بتریه اما غلاة ایشان نیز نوزده فرقه اند سبائیه کاملیه
مغیریه بیانیه هاشمیه رزامیه مغیریه جناحیه منصوریه خطابیه غرابیه ذمیه
واقفیه یونسیه شیطانیه مفوضه نصیریه اسحاقیه اسمعیلیه جمیع ایشان حکم
مذهب مشبهه و تناسخی اند و تحریف در شرایع مصطفوی بسیار کرده اند و مجموع طوایف مذکوره
هفتاد و دو فرقه اند غیر فرقه هفتاد و سیوم فرقه ناجیه و شیعه اثنا عشریه اند که از پی مشایعت
امامان خود سر ناحقی ننموده اند و در اخذ احکام دین و شرایع ملت مبین بمتابعت اهل
بیت سید المرسلین از جمیع طوایف ممتاز بوده اند و در تمامی اقوال و افعال اطاعت ایشان را
مرعی داشته اند و جمیع معتقدات حقه از آستانه ارشاد ایشان نموده اند و بوساوس کاسده
و تاویلات فاسده شیطانی سرگشته بیدای تیه ضلالت و جهالت نگشته طریق
خود را بیهوده ننموده در اصول عقاید دینی و معارف یقینی تابع مستوفیان اهل
رستگاری بوده اند پس بشهادت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
غرق لازم است که اهل حق و طایفه ناجیه فرقه اثنا عشریه باشند که تابعان اهل بیت
و هفتاد و دو فرقه دیگر همگی هالک و گمراه و اگر چه هر فرقه از ایشان گویند که حق با ماست
دیگران بر باطل و لیکن دلیل عقلی مودی اینست که حق در دو جهت مختلف نباشد و قول
رسول موید دلیل عقل چنانکه گفت یک فرقه ناجی باشند و دیگران هلاک شوند و اجماع
امت محمد است که حق در میان این هفتاد و سه فرقه است و نشاید که از این بیرون
باشد و اگر در میان این امت نباشد لازم آید که دین محمد باطل باشد و این کفر
است و چون ظاهر پیوست که حق در میان این امت است و ایشان هفتاد و سه فرقه اند
و نصاری و اهل هوا هفتاد و دو فرقه بیان کردیم و عقل حکم میکند ببطلان اقوال ایشان
لازم بود که حق با اهل امامیه باشد و مذهب و عقیده ایشان حق بود که اگر نه اعتقادات ایشان
حق باشد حق از میان امت بیرون بود و این روا نیست و هیچ مذهب طریقه نباشد

کرد این زمان ظهور یافت در کتب سیر و تواریخ معروف و مشهور نیست چنانکه مذهب معتزله
و جهمیه و کرامیه و مشبهه و مجسمه و نجاریه و ابن کلاب و اشاعره و غیرهم و اگر این اعتقادات
در زمان رسول بودی اختلاف در آن نکردندی و هیچکس نگفتی که مخالف من کافر و هالک
است و نیز روا نبودی که اصحاب سیر و تواریخ نگفتندی که واضع این اعتقادات فلان است
پس این جمله محدث و باطل باشد زیرا که رسول پیغمبر می باید که کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة
و کل ضلالة و کل ضلالة فی النار اما اصحاب مذاهب در شرعیات مثل ابو حنیفه و مالک
و شافعی و حنبلی و سفیان ثوری و داود و اسحق راهویه شک نیست که مذهب ایشان
است از قول نبی و معصوم که حافظ شرع باشد دیگر آنکه شاگردان حنیفه مثل ابو یوسف
و محمد بن حسن و زفر و لؤلؤ و غیر ایشان بچهار دانگ در مذهب استاد خویش تصرف کردند و
در قول و فعل او رد کردند و اصحاب شافعی مثل مزنی و ربیع و قفطی و ابن شریح و غیر ایشان بسیار مسائل
خلاف او کردند و اگر چنانچه قول ایشان قول رسول بودی تغیر و تبدیل آن کفر بودی و نیز
معلوم است که خلاف میان شافعی و ابو حنیفه و دیگر فقها بسیار است و نشاید که
خدا و رسول در یک زمان در یک مسئله با پنج حکم مختلف کند و اگر احکام مختلفه هر یک در زمانی
بود لازم شود که حکم آخرین ناسخ حکم اولین باشد و جمله عقلا دانند که اگر ابو حنیفه و مالک و
شافعی در زمان رسول حاضر بودندی از وی پرسیدندی که سگ پاک است یا پلید البته گفتی که پلید است
یا پاک است یعنی جمله عقلا را بالضروره معلوم است و مع هذا ابو حنیفه گوید که تن سگ
پلید است و باقی پاک و چون مرده پوستش بدباغت پاک شود و شافعی گوید پلید
است و پوستش بدباغت پاک نشود و مالک گوید سگ پاک است و گوشتش مباح است که
سگ زنده و مرده که گوید سگ در یک زمان در یک مسئله این سه حکم متضاده کرد
این بهتانست و امثال این مسائل بیشمار است بلکه حنیفه را در یک مسئله کفر روایات
است از یک دو و سه تا هفت قول دو و نا ذوجوه اصحاب در اتباع قول این و حکم
رسول یک زمان در حادثه محال بود و خلاف نیست که اول کسی که در شرع قیاس کرد
ابو حنیفه بود و قبل از او و دیگران نکردند و از آنجهت بود که محمد بن الحسن گفت الناس عیال
ابو حنیفه فی الفقه و دلیل بر آنکه مثل آنا ابو حنیفه قیاس بود آنکه ابن ابی لیلی قاضی کوفه ابو حنیفه را

همچو کردی و تا او زنده بود ابو حنیفه فتوی نتوانست کرد و اکر قبل از آن او در شرع قیاس کرده بود ابن
ابی لیلی و همچو نتوانستی کرد و چون حال این جماعت برین نهج باشد اعتقاد و اعتماد نشاید کرد بعضی
از اقوال رسول را نیز خطا میخندند علی الخصوص انانکه مسائل بقیاس و رای و استحسان و ظن باطل حکم
کنند و آنرا شرع رسول خوانند و شک نیست که اینها را شرع نام کردند دروغ است زیرا که
شرع آنست که خدا و رسول قرار داده اند نه جهول بو الفضولی چند اکر کویند قول شما باطل است
چه رسول فرموده العلماء ورثة الانبیا و اختلاف العلماء رحمة یعنی عالمان وارثان پیغمبرانند
و اختلاف ایشان رحمت و فرموده که کل مجتهد مصیب ان اصاب فله اجران و ان اخطا فله اجر واحد
یعنی مجتهد مصیب است اکر صواب کند او را دو اجر و اکر خطا کند یک اجر و چون ایشان
استنباط کنند لازم اید اقتدا بدیشان کردن و بفتاوی ایشان اعتماد نمودن کوییم
حدیث اول خبر احاد است و محتمل صدق و کذب چون مسلم داریم که صدق است و غلبه
ظن حاصل است این مسئله نیست از اصول دین که خبر احاد را در اصول دین حجت نتوان
ساخت دیکر آنکه هیچ فرقه نیست از اسلام و غیر آن چون مجوس و یهود و نصاری که نفی
و رسول کنند الا که در میان ایشان علما هست پس لازم اید که جمله وارثان انبیا باشند و اقتدا
بدیشان کردن روا باشد و این کفر است اکر کویند علماء امت خود را میخواهد کوییم
امت رسول هفتاد و سه فرقه و جمله یکدیکر را تکفیر میکنند و نشاید اقتدا بجمعی کردن که
میان حق و باطل تمیز نکرده باشند و این باطل بود پس اکر کویند این حدیث درست است
نزد اهل قبله و شما رد حدیث میکنید و این نزد اهل ایمان روا نیست کوییم ما رد حدیث
نمیکنیم اما شما ترک بعضی از حدیث کنید و ظن و رای و قیاس و استحسان را با شرع آمیزید و آنچه
درست است که رسول کفته الاختلاف العلماء رحمة یعنی آمد و شد نمودن علما
رحمت است و این معنی خوبست زیرا که چون نزد علما روند و از ایشان مستفید شوند سبب
نزول رحمت است و این رفتن رحمت است و ایشان از کلام و لفظ رسول [illegible] اختلاف کردند و از دوم
الایکاه کفتند اختلاف العلماء رحمة و بدین طریق این حدیث خلاف عقل و قرآن و اجماع
و نشاید که بان عمل نمایند پس چون حق در میان امت رسول [illegible] هفتاد و دو فرقه
باطلست و اعتماد را نشاید [illegible] اهل عناد [illegible] نمود

لازم باشد که امام جمعی باشند که اقوال ایشان حجت بود و اقتدا بدیشان کردن فرض
و اکر این جمع نباشد دین و اسلام باطل باشد پس بوضوح رسید که واجبست که این قوم بهترین خلائق
باشند و طاعت ایشان بر خلق واجب چون ما را اطلاع بر ضمایر نیست ایشان را باید که بهترین خلق
کلام اند الا بقول خدا و رسول و اجماع است و این هر سه دلیل است بر انکه خیر الخلق رسول
و اهل بیت او است و خدای چند جا ایشان را ستوده اول انجا که کفت انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الخ دیکر کفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد
این آیه حق تعالی بپاکی ایشان کواهی دهد معصوم باشند و قول او حجت بود و چون قول
حجت باشد بهترین خلق بود و همچنین هل اتی و دیکر اینها در شان ایشان نزول یافته و هیچ
آیه نیست در قران که مدح و ثنا باشد مکر انکه ایشان بدان اولیترند از دیکران و آنچه
حق ایشانست دیکری از ان نصیبی نیست و همچنین از ابو رباح مولای ام سلمه روایتست که
کفت که اکر خدای در جهان بهتر از علی و فاطمه و حسن و حسین بودی مرا فرمودی تا با او مباهله کنم
و ابن زید بن ارقم روایت کند که رسول کفت من دو چیز در میان شما میکذارم اکر دست
در ان زنید هرکز کمراه نشوید اول کتاب خدا دوم عترت من و هر دو از هم جدا نشوند تا بکنار
حوض کوثر بمن رسند پس معلوم شد که اهل حق ایشانند و اتباع ایشان بر حق [illegible]
بودی هرکز رسول ایشان را با قران برابر نکردی و نکفتی هر که دست در ان زند کمراه نشود
کویند که ایشان را مذهبی مفرد نبود و اکر مذهبی دیکر بودی ظاهر کردندی چنانکه فقهای دیکر
این قول باطلست زیرا که اکر ایشان را مذهبی نبودی مقتدای دین نبودندی و رسول ایشان را
با قران برابر نکردی و برابر کردن ایشان با قران سبب انست که قران حجت است و ایشان حجت
جهت در احکام شرع و هر دو را در یک سلک کشید و جهت دوم انست که
رسول کفت هر که دست در ایشان زند هرکز کمراه نشود و نشاید که رسول کوید بدست
در کسی زنید که او را مذهبی نبود تا هرکز کمراه نشوید اما انچه کویند که اکر ایشان را مذهبی بودی
ظاهر و معروف بودی مانند دیکر فقها کوییم این فاسد است زیرا که خلاف نیست که از اول
ملک بنی امیه تا اخر بنی عباس جمله ملوک قصد ان نمودند که علوم اهل بیت را محو کنند و
لعن بعد از ان که فرمودند جمله یاران مسلمین بر علی و اولاد او لعنت کردند نامها نوشت که

شیعه علی باید باکسی که تفضیل او گوید بکشند و ابن زیاد ملعون که والی بود هفتاد هزار
را آنجا بکشت و فقها و قضاة بعضی از ترس قتل و بعضی از بهر جاه بر خلاف مذهب ایشان فتوی
دادند و از این جهت اکثر شیعه مانند بودند که در خفیه مذهب خود داشتند و روایت میکردند و
پنهان پیش امام میرفتند و حل مشکلات مینمودند و در زمان بنی عباس هم مثل این تا خلافت
متوکل تربت امام حسین بشکافت و خراب کرد تا مردم بزیارت نروند و در سال دویست و [illegible]
از جهت زلزله عظیم در جمله روی زمین ظاهر شد و در شهری چهل و پنجاه کس از آن هلاک شدند و در زمان [illegible]
چون امام رضا را شهید کردند فقهای خراسان را دستوری دادند بر کشتن اهل بیت ایشان و منادی
کردند که اگر کسی نقل الشیعه یا علامة السنه که دعوات اهل بیت است از کسی بیابند او را بکشند و
هیچ کتابخانه نیابی که کتب نواصب در آنجا باشد مگر کتب امامیه نیز و هیچ شهری اند یا در اسلام نباشد
که در آنجا کتب امامیه نبود که و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون اما آنچه گفتیم که اجماع دلالت
میکند بر آنکه حق با اهل بیت رسول است آنست که خلاف نیست در آنکه عرب از عجم بهترند و هاشمی
از اموی بهتر و طالبی از ایشان فاضلتر و فاطمی از طالبی خوبتر و فضیلت عرب بر عجم از رسول است پس معلوم
شد که هر که برسول نزدیکتر است بهتر است از آنکه از رسول دورتر است و اگرچه رسول را اصحاب
بسیار بود [illegible] اختصاص داشتند اما هیچکس [illegible]
مثل نبود اگر کسی در دنیا صدیق خواستند از بهر آنکه ایمان آورد و اگر کسی را فاروق
گویند از بهر آنکه فرق نمود میان ایشان و اعدای ایشان و مهاجر از آنکه با ایشان هجرت کرد و
انصار از آنکه ایشان را نصرت داد و صحابه از آنکه مصاحب ایشان بود حرام از آنکه ایشان حرام کردند و
آنچه ایشان حلال داشتند [illegible] یافت مطیع بطاعت ایشان [illegible]
بر افراخته [illegible] بمخالفت ایشان بسوی عذاب شتافت [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا مادر ایشان خدیجه کبری جده ایشان [illegible]
[illegible] سول و اهل بیتش [illegible]
وی بند کار اتباع رسول باشند [illegible] فضیلت و مکرمتی از برای خلق نگذاشتند [illegible]
باشد برکت رسول و اهل بیت وی باشد و اگر از عجم پرسند که عرب امامت را شاید گویند
و عرب گویند عجم امامت را نشاید و عرب مقرند که قریش امامت را سزاوارند و قریش مقرند

بامامت بنی هاشم و بنی هاشم امامت غیر خود را منکرند و بنی علی مقرند که بنی فاطمه امامت [illegible]
و بنی فاطمه امامت غیر خود را منکرند و بنی الحسن مقرند بامامت بنی الحسین و بنی الحسین امامت بنی الحسن
منکرند و [illegible] باجماع امامت امامت بنی الحسین درست شد و دیگران
خلاف است و روا نباشد ترک اجماع کردن از بهر خلاف و همچنین اگر از جمله امت پرسند که
ائمه اثنا عشر صادق بودند همه اقرار کنند بر صدق ایشان و اگرچه بعضی را در دل خلاف
باشد و اعتبار بقول خوارج نیست زیرا که انکار ایشان بعد از اقرار است و چون معلوم
شد که ائمه صادقند پس اقتدا بر ایشان فرض باشد و طاعت ایشان بنص قرآن که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و با ایشان
باشید و ائمه اثنی عشر باجماع صادقانند و دیگران خلاف پس طاعت ایشان بر جمیع خلایق
بود و ظاهر است که حق با ایشان است و اتباع ایشان اهل حقند و مخالفان ایشان اهل
بدعت و ضلال فماذا بعد الحق الا الضلال بهذین دلیل عقل و قرآن و اجماع تحقیق شد که
فرقه ناجیه طایفه اثنا عشریه اند که از اهل امامت بعقاید صحیحه مقرون و بصلاح متصف و در
عرصه گاه قیامت بتاج و تهاج فوز و فلاح سرافرازند مطلع در بیان بعضی از اعتقادات
فرقه اثنا عشریه با ذکر خلاف خصم ایشان بر آنکه اهل امامیه گویند عالم محدث است بخلاف
دهریه و فلاسفه و اصحاب [illegible] و طبایع که نزد ایشان عالم قدیمست و گویند کواکب اموات اند
و مسخر [illegible] جمادات اند از حیات و نطق نیست بخلاف فلاسفه و اصحاب نجوم که گویند همه زنده
و ناطقند و گویند عالم را صانعی هست مختار نه موجب بخلاف فلاسفه که گویند موجب است
موجودات جمله صنع صانع مختار است بخلاف طبیعیه که گویند هر چه زیر فلک قمر است از تأثیر
طبایع است و گویند صانع عالم موجود است بخلاف ملاحده که گویند نه موجود است و نه
معدوم و گویند خدا قادر است بالذات بخلاف مجبره که گویند قادر است بقدرت و گویند عالم است
لذاته بخلاف مجبره که نزد ایشان عالم بعلم است و گویند زنده و [illegible] است لذاته بخلاف مجبره که گویند
حی است بحیات و باقی است ببقا و گویند همیشه باقی بود بخلاف بعضی از حشویه و کرامیه که گویند [illegible]
شود الا [illegible] تعالی الله عن ذلک و گویند سمیع و بصیر است نه بسمع و بصر بخلاف مجبره که گویند سمیع
بسمع و بصیر ببصر و گویند خدا مستغنیست از جمله موجودات نفع و ضرر و لذت و الم و شهوت [illegible]

بخلاف بعضی از حنابله که گویند خدا را مکان و جهت است و گویند نه جسم است و نه عرض بخلاف مشبهه و کرامیه
که گویند به عرش نشسته و جسم است و دو بینی صورت امرد است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و گویند مرید است
باراده حادث و کاره است بکراهیت حادث نه که نه در محل باشد بخلاف مجبره که گویند مرید و کاره
است باراده و کراهیت قدیم و گویند مدام از علم بود به هر چه بود و خواهد بود بخلاف ابن رونده و جهمیه
که گویند عالم بود بعلم محدث و گویند قادر است بهمه مقدورات بخلاف نظام که گویند بر قبایح قادر
نیست و بخلاف اشاعره که گویند کفر و ظلم و قبایح او میکند ما را از وی باید بود پس بر قبایح و ظلم قادر
باشد و گویند خدا نه جوهر است بخلاف فلاسفه و نصاری که گویند جوهر بسیط است و گویند
مقدورات خدا نامتناهی است بخلاف نظام که گویند متناهی و گویند خدا محل حوادث نیست بخلاف
مجسمه که گویند محل حوادث است و گویند متکلم است و کلام فعل اوست بخلاف مجبره که گویند
متکلم است بکلام قدیم و گویند خدا را نتوان دید در دنیا و نه در آخرت بخلاف مجبره که گویند
خدا را توان دید به چشم در آخرت اما در دنیا خلاف کنند و گویند خدای را هیچ صفت نیست جز
صفت که ما گفتیم بخلاف ضرار بن عمرو و ابو حنیفه که گویند خدا را صفتی هست که آن ماهیت خود
و از او خدا داند و کسی دیگر نداند و گویند معرفت باری تعالی در دنیا کسبی بود بخلاف معتزله
بغداد که گویند معرفت خدا در دنیا و آخرت کسبی بود و گویند معرفت در آخرت ضروری بود
بخلاف جاحظ و علی اسواری که گویند در دنیا و آخرت ضروری است و گویند معرفت خدا واجب
است عقلا بخلاف مجبره که گویند واجب است شرعا و گویند معرفت خدا بفکر و استدلال
حاصل شود بخلاف ملاحده که گویند بقول معلم صادق حاصل شود و صوفیه گویند بریاضت
و قول شیخ و گویند اصل واجبات نقل و تفکر است در دلایل بخلاف معتزله که گویند اول واجبات
معرفت باری تعالی است و گویند معرفت خدا واجب است بخلاف ابن رونده و ثمامة بن اشرس
که گویند نظر و معرفت هیچ یک واجب نیست و گویند خدا را بر کافر نعمت هست و این بر شکر واجب
بخلاف مجبره که گویند خدا را هیچ نعمت بر کافر نیست نه در دنیا و نه در آخرت
و گویند صانع عالم یکی است قدیم و نشاید که با او قدیم دیگر باشد بخلاف مجوس و ثنویه و
ثنویان که مجوس گویند که صانع دو است یزدان و اهرمن و نزد ثنویان نور و ظلمت
واحد حایط معتزلی که گویند عالم را دو مدبر است خدا و عیسی و گویند قدیم یکی است و

کرد و

کرد و بود بخلاف مجبره که گویند قدیم ده است یک ذات و نه صفات و گویند خالق و رازق صفت
فعل اوست نه صفت ذات بخلاف ابو حنیفه و کرامیه که گویند صفت ذات اند و خدا دائما رزاق
و رازق بود و گویند خدا از حلول و اتحاد منزه است بخلاف صوفیه و نصاری که ایشان
دعوی حلول و اتحاد کنند و گویند روح بعد از مفارقت ابدان باقی است بخلاف مجبره
که روح نزد ایشان فانی شود و در قیامت اعاده کنند و گویند روح جوهر لطیف است بخلاف
مجبره که نزد ایشان جسم است نه جوهر و گویند روح مخلوق است بخلاف احمد حنبل که
گوید هر که بگوید روح مخلوق است مبتدع بود و هر که گوید قدیم است کافر باشد و گویند خدا
عالم از نیست هست کرد این بی اصل و ماده بخلاف ثنویه که گویند اجسام را از هوا آفرید و هوا
قدیم است و بعضی گویند ذات آفرید و ذات قدیم است و گویند خدا جسم نیست بخلاف کرامیه و
حنابله که گویند جسم است و از هر طرف شعاع دارد و گویند عرض موجود است بخلاف
دهریان و ابو القاسم کوفی و اصم که نزد ایشان عرض موجود نیست بلکه موجود یا جوهر
یا اجسام و گویند اعراض فعل خداست بخلاف معمر که گویند هیچ از اعراض فعل خدای
بلکه اعراض جمله از اقسام اجسام متولد از اجسام پدید آید یا باقتضای طبع یا باختیار
و اعراض قائم بنفس پس بنا بر اصل ایشان خدای تعالی نه خالق صوت باشد و نه خالق
اجسام چون زنده میشود و مرده میگردد و گویند خدای تعالی عالم است بذات خود
بخلاف معمر که خدای تعالی نفس خود نداند زیرا که نزد ایشان شرط معلوم است که غیر از عالم
بود و گویند اعراض نه از جنس اجسام اند و نه بعضی از اجسام بخلاف ضراریه و نظامیه
و بخاریه و گویند اجسام و جواهر جمله خلق خدا اند بخلاف ثمامة بن اشرس که نزد او
حشرات زمین جمله خلق بی خالق است و گویند عدم نفی صرف نه جوهر است و نه جسم
بخلاف مشبهه و خیاطیه از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود است جسم است در
حال عدم هم جسم و گویند خدا شیء کالاشیاء است یعنی چیزی که هیچ چیز نماند بخلاف باطنیه
که گویند خدا نه شیء است و نه معدوم و نه مظنون و نه موهوم و لا چیزی بیافرید و او
چیزی دیگر بیافرید و این هر دو مدبران عالم اند یکی را عقل گویند و دیگری را نفس و باطنیه
این اعتقاد از فلاسفه گرفته اند و گویند اشیا را حقیقتی هست بخلاف سوفسطائیه

که نزد ایشان هیچ چیز را حقیقتی نیست روا بود که از آنکه می بینی حیوان باشد و نیز داد
ابر باشد و بود و نه نفوذ نه مرد جواب ایشان است که ایشان را چون زخمی و مجروح دارند
سنگ و چوب فریاد کنند گویی به دیوار می زنی و من از تو هیچ نگرفته ام و این فریاد که
تو میکنی آواز سنگ است نه از دل و گویند موت بتوان دید بخلاف اشاعره که گویند
نتوان دید و گویند بقای بعضی از اعراض جایز بود و بعضی نه بخلاف کعبیه و اشعریه
و الکنی بغدادیان که گویند عرض دو زمان باقی نماند و بخلاف کرامیه که گویند هیچ عرض
باقی بود و نیست نشود الا وقت هلاک جسم و گویند اعراض محدث است بخلاف بعضی
دهریه که گویند اعراض و اجسام قدیمند و بعضی گویند محدث اند اما هرگز نبود که حادث نبوده اند
و گویند خدا کفار و عصاة را وعید کرده است بخلاف کرامیان که نزد ایشان کفار را
وعید کرده است نه عصاة را و بخلاف مقاتل و مسلمه و قومی از اهل خراسان که گویند
خدا کفار را وعید کرده نه فاسقان را و عاصیان را و با ایمان هیچ گناه کسی را زیان ندارد
و از ایشان سوال نکنند و گویند که سهو و غلط و خطا بر خدا روا نباشد بخلاف کیسانیه که
ایشان اینها را بر خدا روا دارند و گویند خدا کفر و فسق و شرک و نفاق و ظلم و جور را
نیافریند بخلاف مجبره که گویند جمله افعال که در عالمست خدا آفریند و به اراده او باشد و خدا
را اولاد گویند ثالث ثلثه و جسم است و زن و فرزند دارد و جمله انبیا را انکار کنند و قول
ایشان را قبول نکنند و امثال این کفرها بسیار گویند و گویند جایز نبود که انبیا را به دوزخ
برند و کفار را به بهشت بخلاف مجبره که گویند اگر خدا جمله انبیا و رسل و ملائکه را در دوزخ
افکند نیکو بود و عدل باشد و اگر جمله کفار و مشرکان و فرعون و شداد و نمرود را در بهشت
آورد و درجات ایشان را عالیتر از درجات انبیا و رسل و ملائکه گرداند نیکو بود
و فضل باشد و گویند هیچ کودکی عمدا مستحق عقوبت نشود بخلاف مجبره که گویند اگر خدا
کودکی را به دوزخ افکند و عطای نیک کودک ابد الآباد در دوزخ بماند و او را عذابها
کنند زیاده از عذاب فرعون و هامان را نیکو و عدل بود و نیکو باشد و گویند شاید که اگر
بجرم پدر بگیرد بخلاف مجبره که گویند خدا جمله اطفال کفار را در دوزخ افکند و بگناه مادر
و پدر عذاب کند اگرچه سقطی بود که از شکم مادر افتاده باشد و گویند مکلفان از خدا

قدرت

قدرت بر ایمان داده است و اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی بخلاف مجبره که
گویند خدا کافر را قدرت بر ایمان نداده و کفر در وی آفریده است و کفر از کافر نخواهد
نخواهد و مومن را قدرت بر ایمان داده است و ایمان در وی آفریده و دیگر کفر نداده و
نخواهد و هر چه ابلیس کرده خواهد کرد تا قیامت جمله خدا در وی آفریده و از او خواهد و او را
بر فساد قدرت داده و هر فساد که در عالم رود از مضلان دوست میدارد نعوذ بالله
من الخذلان و گویند تکلیف ما لا یطاق زشت بود و خدای از زشتی نکند بخلاف مجبره که گویند
عاجز روا است مثل آنکه یکی را فرماید که به آسمان رود و اگر چه بال و پر نداده و گوید نیست خطا
و دست و پا بسته در دریا انداز و گوید که اگر کناری که جامه تو تر شود ترا ایذا و عقوبت
کنم و گویند دروغ بر خدا جایز نیست بخلاف قطویان از شاگردان ابو الحسن اشعری که گویند دروغ
بر خدا جایز بود و اگر گوید به نباشد و گویند خدا چیزی نیافریند یا چوب بیافریند جمله
جماد بودی نه حیوان یا حیوان بیافریدی نه انسان و یا انسان بیافریدی و او را تکلیف
نکردی نه حکیم بودی بخلاف مجبره که گویند اگر عالم بیافریدی یا جمله جماد آفریدی نه حیوان
آفریدی نه انسان یا بیافریدی و تکلیف نکردی حکیم بودی و این عبث باشد و عبث بر حکیم روا
نبود و گویند اگر کسی گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی نه از آنچه توبه کرده باشد
درست بود مادام که بر آن گناه عود نکند بخلاف ابو هاشم که گوید اگر از هزار گناه توبه کند
و از یکی نه قبول نباشد و گویند اگر کسی عمل نیک بسیار میکند نیک مستوجب ثواب بهشت بود
و بود اگر عفو نکند باید مستوجب عقوبت باشد بخلاف معتزله و وعیدیه که گویند نیکی
بدی را باطل کند و بدی نیکی را و گویند اگر کسی یعود فطرات با داد گناه دارد و بی توبه بمیرد
چون مومن بود خدای تعالی او را عفو کند به رحمت خود یا به شفاعت رسول و ائمه یا آنکه
بقدر گناه عقوبت کند و عاقبت به ایمان و عمل نیک به بهشت برود و ابدالآباد در دوزخ نماند بخلاف
اهل وعید و معتزله و غیرهم که گویند اگر کسی گناه کند و بی توبه بمیرد همیشه در دوزخ بود اگرچه
مومن باشد و عبادات کرده باشد و گویند بهشت و دوزخ آفریده است بخلاف بعضی از
معتزله که گویند روز قیامت بیافریند بخلاف جهم و نظر و گویند بهشت و دوزخ فانی نشود بخلاف جهم
که گویند فانی شود و روز قیامت دیگر بیافریند و گویند نعیم اهل بهشت و عذاب اهل دوزخ

با خر تر رسد بخلاف ابو الهذیل از معتزله که گوید با خر تر رسد کی نیز بهشت جای سنگ و مار و گژدم
نباشد بخلاف صوفی که دخول در بهشت بعد از ابتلا باشند و گویند شفاعت رسول و ائمه روز قیامت
برای گناهکاران باشد بخلاف معتزله که گویند از برای رفع درجات نه از برای اسقاط گناه بخلاف
خوارج که گویند شفاعت محال است و گویند اول کسی که در بهشت رود امیر المؤمنین علی باشد
از بهر آنکه لوای یوسف او بود و لوا پیش از سلطان شهر برند و بعد از او رسول و انبیا و دیگر
امت اما انبیا و گویند اعراف موضعی است نزدیک بصراط و رسول و امامان اینجا ایستاده
باشند هر که برایشان بگذرد او را بشناسند که مؤمن است یا کافر چنانکه در قرآن آمده
که و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم بخلاف نواصب که گویند رجال آنجا و همان عادلی
اهل تفاوت باشند از کفار و مشرکان و عبد الله بن سهل قتیبی که گوید اصحاب اعراف اهل
معرفت باشند یعنی متصوفه که ایشان را اولیا خوانند و گویند عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر
حق است بخلاف قومی از معتزله و نجاریان و خوارج که انکار کنند و بعضی از معتزله گوید که
سؤال آن وقت باشد که صور که صور اسرافیل دمیده شود و گویند جمیع خلایق را حساب بود
الا آنکه چنانکه در حدیث آمده که بعضی از مؤمنان امت محمد بی حساب به بهشت روند بخلاف
مجبره و بعضی از اصحاب شافعی که گویند کفار را حساب نکنند و گویند میزان و صراط و حوض کوثر
و شفاعت و جمله احوال قیامت چنانکه در قرآن آمده هم حق است و ایمان بآن واجب بود و گویند
اطفال مشرکان و کفار و مخالفان جمله در بهشت باشند بخلاف مجبره که گویند جمله در دوزخ
باشند و ایشان را با پدران و مادران عذاب کنند و گویند دیو و جن در روز قیامت مستحق ثواب
و عقاب باشند الا ملائکه و انبیا و رسل که مستحق عقاب نباشند و گویند حرام روزی نبود روزی
مباح و حلال است و روزی خلق ساخته بخلاف مجبره که گویند حرام روزی بود و کرامیه گویند حرام از
جهت ملکیت روزی نیست اما از جهت غذا روزیست و گویند او را اگر بکشتند اگر نکشتندی
روا بود که فی الحال نمردی بخلاف مجبره که گویند اگر نکشتندی در حال بمردی و گویند اسماء خدا
توقیفی است یعنی هر اسم که در قرآن و حدیث بود شاید خدا را بآن اسم خواند بخلاف مجبره
و جمعی مثل ابو علی جبائی و غیره که گویند روا است خدا را مطیع و عاقل و زاهد و امثال آن خواند
گویند رسول بنا است که نبی نبود اما نبی نباشد که رسول نبود بخلاف مجبره که گویند هر رسول

نبی باشد و هر نبی رسول و گویند بعد از رحلت رسول بعثت انبیا واجب باشد بخلاف مجبره
و براهمه که گویند بعثت انبیا واجب نبود و اشاعره نیز بر آنند و گویند انبیا صد و بیست و چهار
هزار نبی سیصد و سیزده مرسل بودند بخلاف یهود و نصاری و مجوس که نبوت ایشان
چندین نیست بعضی از منافقان نیز چنین گویند و اول انبیا آدم بود بخلاف مجوس که گویند
کیومرث بود و گویند جمله انبیا معصوم بودند بخلاف بعضی که گویند از کبایر معصوم بودند
و از صغایر نه و گویند کفر از انبیا ظاهر نشد بخلاف کرامیه که گویند واقع شد و ابن فورک
از اشاعره گوید وقوع شرک و کفر از انبیا جایز است و گویند معجزه بر دست نبی و وصی ظاهر
شود نه بر دست غیر ایشان بخلاف مجبره که گویند بر دست غیر ایشان ظاهر شود مثل
ایشان که مجهول را اولیا خوانند و گویند هر رسول که او را بجمله خلایق فرستاده باشند
فاضلتر باشد از آنکه او را بقومی فرستاده باشد بخلاف ... بن عمرو که گوید انبیا همه
و هیچیک را بر دیگری فضل و افزونی نیست و گویند رسول ما خاتم انبیا و بهترین خلق
بخلاف صوفی از اهل قبله که ایشان گویند آدم و ابراهیم فاضلتر بودند از محمد و گویند انبیا بهتر
از ملائکه اند بخلاف معتزله و ابو عبد الله حلیمی و باقلانی از اشاعره و بعضی از حشویه
که گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسل اند و گویند انبیا در همه حال انبیا باشند بخلاف اشعری
که گوید چون ادای رسالت میکنند رسولند بحقیقت و چون فارغ شدند ایشان را
بمجاز رسول خوانند و گویند امام باید که منصوص علیه باشد بخلاف عباسیان و زیدیه
که گویند امامت بمیراثست و گویند امام باید که معصوم باشد از کبایر و صغایر بخلاف
نواصب که گویند عصمت شرط نیست بلکه چون بظاهر مسلمان باشد امامت را لایق است و معتزله
اگر چه در باطن کافر و زندیق بود و گویند امام باید که فاضلترین خلق باشد بخلاف نواصب
که گویند امامت مفضول جایز است هر چند که در زمان او فاضلتر موجود باشد و گویند امام باید که
شجاعتر از رعیت باشد و بجمله احکام دین عالم بخلاف نواصب که گویند اگر ضعیف و ترسنده
بود و با کثر احکام جاهل روا بود و گویند آنکه دعوی امامت کند و امام نباشد چنان
که دعوی نبوت کند و نبی نباشد بخلاف مجبره که گویند مدعی امامت کافر نشود و اگر شبه امام
باشد گویند امام مقهور و مغلوب باشد تقیه واجب باشد بخلاف اکثر خوارج و معتزله و زیدیه و حشویه

که تقیه را روا ندارند و گویند خروج بر امام مثل خروج است بر رسول و خروج کننده کافر است
بخلاف نواصب که گویند آنانکه بر علی بیرون آمدند مومن باشند و لعنت برایشان نباید
کرد و گویند هرچه با مور دین تعلق دارد باید که امام داند و سهو و خطا و نسیان بر او
روا نیست بخلاف نواصب که سهو و نسیان بر انبیا روا دارند تا بکیفیت که بر امام و گویند
هر که بر خاندان رسول یا یکی از امامان ظلم کرد ابدالآباد در دوزخ باشد بخلاف نواصب که گویند
ظالمان خاندان رسول مؤمن بودند مثل یزید و غیره و ایشان را لعن نباید کرد و گویند
امام بعد از رسول علی است بخلاف نواصب که گویند ابوبکر است و ابن راوندیه و اتباعش
گویند عباس است و گویند امامان بعد از رسول دوازده است بخلاف مجبره و معتزله
که گویند چهار است و زیدیان که گویند هر عالم و شجاع بود از بنی فاطمه و خروج کند امام باشد
و بخلاف ناووسیه که گویند شش است و از امام جعفر صادق علیه السلم درنگذرند و گویند
حی و غایب است و بعد از این ظاهر گردد و بخلاف واقفیه که گویند هفت است و از امام موسی
تجاوز نکنند و نصوص صریحه و دلایل واضحه بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم در کتب امامیه بسیار
است و از الجمله نهایت فضل و کمال دانش ایشانست چه اگر در هر قرن یا طایفه فنی از علم
در بوده اند انتهی یافت شده در هر یک از ایشان صلوات الله علیهم جمیع فنون علوم بوده
باشد و علم جمیع علما چنانچه از ابن ابی الحدید نقل شده بحضرت امیرالمومنین منتهی میشود
و حسنین علیهما السلم جمیع علوم را از پدر و جد میراث داشتند و علم و عبادت امام زین العابدین
از آن مشهورتر است که محتاج بیان باشد و امام محمد باقر را باقر علوم النبیین میگفتند
و از حضرت امام جعفر صادق چهار هزار کس استفاده میکردند و از جوابها و کتابها
که از آنحضرت شنیده و نوشته بودند چهار صد اصل بهم رسید و چیزی از فنون علم باقی نماند
که از آنحضرت روایت نکرده باشند و همچنین امام موسی علیه السلم را بجهت آنها در علوم هرون
الرشید علیه اللعنة بدو الغضب آمد محبوس نمود و اگر کسی خواهد که فی الجمله اطلاعی از علم
امام ثامن ضامن بهم رساند و شمه از وفور علم و دانش آنحضرت بداند بکتاب عیون اخبار
الرضا رجوع نماید و احادیث آنحضرت با علمای هر مذهب و ملتی و فتاوی امور دین بر هم
و باسلام در اصول اکثر ایشان را ملاحظه نماید و از علم امام محمد تقی خود شمه مذکور

کنند

کنند صحبت در زمان عسکریین علیهما السلم تقیه شدید بود و ملاقات خلق خصوصا
دشمنان شیعیان با ایشان ممکن نبود اما احادیث از ایشان کمتر وارد شده و محققان علمای امامیه
بر آنند که حضرت امیرالمومنین علیه السلم بجهت اینکه رسول است بر یازده امام زیادتی دارد
علیهما السلم بر بعضی سبطین رسول خدا و اینکه مادر ایشان فاطمه زهرا و پدر ایشان علی مرتضی است از امام
افضلند و ائمه تسعه هم در علم برابرند لیکن تواند بود که صاحب الزمان بجهت طول عمر زیاده
برتری یابد از آن هشت دیگر و هیچ احدی دعوی عصمت نکرده که یکی از ائمه معصومین از رجال عامه اخذ
علمی کرده باشد چه علمای چهار مذهب همه علم خود را به چهار کس میرسانند که گفته شد بعضی
از ایشان بواسطه و بعضی بی واسطه شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلم اند و علم آنحضرت
منتهی بعلم امیرالمومنین علیه السلم میشود چنانکه مذکور شد و قصه عمر که قال لولا علی لهلک عمر و گوینده قول
اقیلونی ظاهر است و ثابت شده که اعلم افضل است و افضل اولی بامامت است از مفضول و الا
ترجیح بلا مرجح لازم آید و این از قبول نکنند و عقول بسیار دوست و گواه بر این حق قول
حق تعالی است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون یعنی آیا مساوی اند کسانی که علم
دارند با آنها که ندارند بحقیقت هر آینه هیچ عند الله شاهد دیگر افمن یهدی الی الحق احق ان
یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی آیا کسی که راه مینماید بسوی حق سزاوارتر
است بمتابعت یا کسی که راه نیابد مگر آنکه دیگری او را راه نماید و دلیل دیگر
الهی است در قصه طالوت که و زاده بسطة فی العلم والجسم یعنی زیاد کرد او را خدای تعالی
طالوت را بر دیگران در علم و شجاعت و این معلوم و بدیهی است که از روی تقدم
در امامت و ریاست است پس چون ائمه اثنی عشر اکمل و اعلم و افضل اهل عالم اند ثابت شد که ایشان
مستحق امامت اند کافر بنی آدم و همچنین اعتقاد فرقه امامیه طاهره ناجیه اثنا عشریه
اینست که امامت این عصر مخصوص است بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و مقتضای حکمت
و مصلحت الهیه از خلق غایب و مخفی است و در بسیاری از اوقات غایب است تا بوقتی که باری
از افق اختفا بیرون آید و عالم را بنور ظهور خود منور و مزین گرداند و اگر چه وجود بقای آنحضرت
از اقامت بینه و برهان نزد شیعیان مستغنی است ولیکن نقل غریب حکایتی لغایت عجیب
اینمقام است در بیان آن الحاق میگردد و آن اینکه عالم عامل و نحریر فاضل محمد بن العلوی الحسینی

که ابو بااحمد بن محمد بن یحیی الانباری میرسانند در کتاب ابن بطین که موسوم است بعزلت المجتبی فی مناقب
المعصومین روایت نموده که او گفت در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان
در بلده طیبه مدینه السلام وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی کثیر
بضیافت طلبیده و بعد از افطار جمعی را از خواص بتوقف فرمان داد و بعد از آن نیز
باران مانع حرکت گردید و بصحبت مشغول شدند و از هر جا سخنی میگفتند و در هر باب
و از هر حکایتی نقل میگفتند تا سر رشته سخنان بشرح مذهب و ادیان کشیده
باتفاق در آن مجلس تا بالا در پهلوی وزیر مردی عزیز با وقار و تمکین نشسته بود که در آن مدت او را
ندیده بودم و وزیر با او در کمال ادب و احترام سلوک مینمود و با وی در مقام توقیر و اکرام
بود و چون حرف مذهب بمیان آمد وزیر گفت شیعه جمعی قلیلند و در نظر دیگران حقیر و ذلیلند
و اهل سنت و جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبار آن مرد عزیز جواب داد که برای اظهار کرد
که کثرت دلیل حقیت و قلت سبب بطلان نمیشود وزیر گفت اطال الله بقائک اگر رخصت باشد
حکایتی بر این فقیر واقع شده و برای العین مشاهده نموده ام معروض دارم والا ساکت
باشم وزیر تامل کرده گفت بفرمایید تا مستفید شویم گفت بدانید که نشو و نمای من در شهر
باهیه بود و آن شهری در غایت عظمت چنانچه هزار و دویست ضیاع و قری دارد و کثرت
مردم آن شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصرانی اند و در آن حدود جزایر بسیار است و خلق
خلقی اند که در صحاری آن که منتهی بنوبه و حبشه میشود ساکنند بغیر از خدای تعالی کسی نمیداند
همه نصرانی اند و سکان حبشه و نوبه که آن نیز حصری ندارد همه نصرانی و بر ملت عیسی اند که آنها را
که عدد مسلمانان در پیش ایشان هیچ عدد بحساب باشد نسبت بعدد ذمیان و اینها
همه گفتند غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز اند چنانکه بر شما ظاهر است و بعد از آن خواست
که وزیر بظاهر رساند که کثرت دلیل حقیت است شیعه از سنی بیشتر است گفت قبل از این بمدتی
با یکی از بلاد پدرم بعزم تجارت از مدینه باهیه بیرون رفته سفر پرخطر دریا پیش گرفتیم
و تا بتقدیر کشتی ما را کشیده بجزیره رسانید و از آنجا گذشته کشتی ما را برساتیق و قصبات
عظیمه بر آنجا بقرها رسانید و چون از ناخدا استفسار کردیم گفت والله که من هم چون شما
این محل را ندیده ام و از کسی هم نشنیده ام و چون بشهرها رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزاهت

وهوای

و هوای در کمال لطافت و مردی در نهایت پاکیزگی و نظافت نام آن شهر پرسیدیم گفتند
مبارکه نام دارد و از والی آن پرسیدیم گفتند نام او طاهر است و دار تخت و سلطنت
مستقر حکومت ملکه او پرسیدیم گفتند شهریست ظاهره نام که از اینجا تا بآنجا
از راه دریا ده روزه راه است و از راه صحرا یکماه میروند و پای تخت سلطان آنست
گفتیم عامل و کارکنان حاکم کجایند که اموال ما را ببینند و عشر و خراج خود را بگیرند تا ما
مشغول بخرید و فروخت شویم گفتند حاکم این شهر را ملازم و عمال نمیباشد تجار خراج خود را برداشته بخانه
حاکم میبرند و ما را بخانه او دلالت کردند چون در آمدیم مردی دیدیم در زی صلحا جامه
ابریشم پوشیده و عبای در زیر انداخته و دوات و قلم در پیش خود نهاده کتابت میکرد
سلام کردیم جواب داد و مرحبا گفت و اعزاز و اکرام نمود حال خود را تقریر کردیم گفت
بشرف اسلام رسیده اید یا نه گفتیم بعضی مسلمانیم و بعضی از ما بر دین موسی و برخی متابع
عیسی ایم گفت اهل ذمه جزیه بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان تحقیق شود پس پدرم
جزیه خود را و مرا و سه نفر دیگر را داد که نصرانی بودیم و یهود نیز نقل بود نیز جزیه خود را دادند
پس نگاه حال مسلمانان نمود چون بیان عقیده خود کردند نقد معرفت ایشان بر
محک امتحان تمام عیار نیامد فرمود که شما در زمره اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج
منتظمید و مال شما بر مؤمنان حلالست هر که ایمان بخدا و رسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سایر
اوصیا تا صاحب الزمان که مولای ماست ندارد از زمره مسلمین نیست و داخل خوارج است
مسلمانان که این سخن شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند بمذهب تشیع گرویده
بعد از آن تاملا استدعا نمودند که احوال ایشان را بسلطان نوشته این جماعت را بظاهره
فرستد تا شاید در آنجا وجه وی نماید مقبول نموده فرمود که بظاهره روند و این آیه خواندند
لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة ما ایشان را جهة مصاحبت ایام گذشته تنها نگذاشتیم
گذاشت و کشتی بان سابق علی حال آیین راه نداشت از آن شهر کشتی و معلم گرفته روانه شدیم
و روز چهاردهم بظاهره رسیدیم عرصه دیدیم که چشمها بآن خوبی شهری ندیده بود و گوشها
مانند آن نشنیده اشجرش چون اشجار جنات نعیم هوایش فرح افزای چون ایام جوانان
بدکنار دریا واقع شده بود و انهار بسیار در او جاری و آبهایش در غایت خوشگوار

کرکان و کوسفندان هم با هم سازکار و در دشت و صحرا بی‌شبان با سباع و هوام تمام بجا خود بی
آزار تا از کسی نمیدیدند که ضرر بکسی رسانیدندی شهری معمور و عظیم در وسعت و فراخی چون جنات
نعیم با نادرات بسیار و امتعه و دهان بشمار مردمش بهترین خلایق روی زمین و همه با راستی
و دیانت و امانت قرین اگر کسی بنوعی با کیل و ضرب غیری خود متعرض آن شده خود خود بر داشتی و
و جز آن کذاشتی دروغ و لغو و عیب در میان ایشان نایاب و هم کارشان محض تربیت و از برای ثواب
و چون مؤذن بانک نماز کفتی همه در مسجدها حاضر و بعد از فراغ بکار و کسب خویش ناظر با جمع
غریبان از ایشان تعجب از آن وضع غریب دست داده که تمام در حیرت بودیم جمعی ما را بخانهٔ سلطان راه نمو
شدند و بقصری که در میان باغی پر از اشجار و انهار بود درآوردند جوانی دیدیم با لباس فاخر
بر مسندی نشسته و جمعی از ایشان در خدمت او کمر بسته تا رسیدن مؤذن بانک نماز کفت و آن ج
ان از مردم شده سلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز که در کمال خضوع و خشوع بود مردم
متفرق شدند پس بجانب ما ملتفت شده فرمود که هان شما تازه باین مقام وارد شده‌اید
کفتیم بلی ما را دلداری نمود و مرحبا کفت و از سبب ورود ما سؤال نمود و احوال کذشته را عرض
نمودیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بعلما نموده فرمود مسلمانان چند فرقه‌اند شما
از کدام کروهید در میان ما شخصی که روزبهان نام داشت و بر مذهب شافعی بود متکلم شد
عقیده خود را ادا نمود بخوان کفت با تو کلام ما متفق نیست کفت هر شافعی اذا الایکتی که حسام بن
نام دارد و مالکی مذهب است سلطان خواست که روزبهان را براه راست دلالت کند کفت ای
شافعی با جماع قایلی و عمل بقیاس میکنی کفت بلی یا ابن صاحب الامر چون مردم او را طلب مجتهدی
مباحثه و بازپرس نام میبردند فرمود که ای شافعی آیه مباهله را خوانده
کفت بلی کفت کدام است خواند که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
انفسکم تا آخر فرمود ترا بخدا قسم میدهم و بقرآن که مراد به ابناءنا درین آیه چه کسانند
خاموش شد فرمود ترا بخدا قسم میدهم که در سلک اصحاب کسا بغیر از مصطفی و مرتضی
و مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیکری بود روزبهان کفت لا یا ابن
صاحب الامر فرمود که این آیه در شان ایشان و با ایشان مخصوص بوده کسی غیر از ایشان
و بعضی دیکران آیات و احادیث را بنوعی که با فصاحت زبان و بلاغت البیان ادا کرد که

مجلس را

مجلس را
دیدها کریان و سینها بریان شد شافعی برخاسته کفت غفرا غفرا یا ابن صاحب الامر
عالی خود را بیان فرمایید و این سرکشته وادی ضلالت را راه هدایت بنمای فرمود
طاهر بن مهدی بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام که در شان او نازلست و کل شیء احصیناه فی امام مبین و الله
که مراد حضرت رب العالمین از امام مبین نیست الا امیرالمؤمنین و قاید الغر المحجلین
خلیفه بی فاصله خاتم النبیین است و هیچکس را عینی نیست که بعد از آن حضرت بر تکیه
خلافت نشود بغیر از شاه ولایت و سلطان خطه هدایت و کویم در دنیا بعضی
بعضی در شان ماست و حق تعالی ما را باین مرتبه عالی اختصاص داده پیغمبر فرمود که
شافعی ما از اهل بیت رسولیم و ما داناتر ولی الامر ماییم روزبهان چون این سخنان
شنید از شاهزاده عالیمقام شنید بیهوش شد و بعد از ساعتی که بهوش آمد کفت
الحمد لله الذی منّ علی بالاسلام و نقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام و الانعام
یعنی صد هزار حمد خدای را که مرا دولت عرفان نصیب کرد و خلعت ایمان بمن پوشانید از
تاریکی کفر بفضای فرح افزای ایمان و ایقان رسانید و صفای روزبهان از تباهی از
کافر و مسلمان دولت روزی شد بیان سرور اهل دین و مرکز دایره یقین نمود که
ما را ابوا الضیافه فرمود و بالاعزاز و الاکرام رعایت نمودند و تا هشت روز بر جوار
احسان شاهزاده مهمان بودیم و مردم بدیدن ما می‌آمدند و مهربانی میکردند و
غریب نوازی مینمودند و بعد از هشت روز رخصت خواستند که ما را بخانها کنند
و آنحضرت شرف قبول ما موالایشان و اجازت ضیافت ارزانی داشت و تا یک ماه هر روز
یکی از اهل آن شهر ما را بخانه میبردند و نهایت کرم و مردمی میکردند و اطعمه لذیذه و ملابس
نفیسه بالتماس بما میدادند و طول و عرض آن شهر دو ماه راه بود و ساکنان شهر باز نمودند
که از این کذشته مدینه‌ایست که آنرا رایقه نامست و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است و
طول و عرضش یک برابر این شهر است و مردمش در خلق و خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال
مانند مردم این شهرند و چون از آن شهر بکذرند بشهر دیکری میرسند مثل این شهر که آنرا
نام است و سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است بعد از آن شهریست بهر زینت دیوی

الا ستر تا م ان شهر ظلوم و متولی ان عبد الرحمن بن صاحب الامر است و در حوالی ان تنوق
عظیمه و ضیاع کثیره است و طول ان دو ماهه راه است و منتهی میشود بشهری که عناطیش نام
دارد و حاکم ان قاسم بن صاحب الامر است و مسافت ان چهار ماهه راه است و فیما بین
ان شهر بکثرت اشجار و بسیاری انهار و عیون ایست از جنات تجری من تحتها الانهار
هر که بر ان خطه دلگشا در اید در باغ عمر از دل غم مان فرهای ملال بلکه رخت بیرون امد
بنا بر ان القصه طول و عرض ان ممالک کوه یکساله راه بیشتر است و سکنه ان ممالک تا محدود بالتمام
شیعه اثنا عشری و مؤمن متقی اند تولا بائمه معصومین و تبرا از خلفای غاصبه مینمایند و بخشوع
بخضوع و خشوع تمام نماز میگذارند و روزه میدارند و زکوة و خمس اموال بمصرف صحیح میرسانند
و از مناهی دور میباشند و علمای ایشان ترویج احکام دین و پیروی سنت رسول رب العالمین
و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و هر کس از ایشان مستطیع شود بزیارت بیت الله می آید
و یقین که بعد ظهور […] از کافر مردمان […] بقتاب الامر
و حکام شرف و لاد کرام حضرت […] چون کان مردمان بود که در ان سال بجنب […]
ان خطه را منور نخواهد ساخت انتظار بر بوم و ما را ان دولت میسر شد پس روانه دیار
خود شدیم اما حال روز بهان مانده ایم باامید انکه ان دولت را دریابیم و چون ان
مرد عزیز این حکایت را تمام کرد وزیر برخواست و بحجره خاص رفت و یکیک از حضار را
طلبیده از ایشان عهد و پیمان گرفت که این حکایت را جای و بکسی اظهار ننمایند و مبالغه
و الحاح بلکه وعید و تهدید هم نمود که حاضران افشای این راز نکنند ما چون بهم میرسیدیم
برمز و ایما یاد ان […] قصه مینمودیم و از این قسم حکایات بسیار […] در
شان حضرت خاتم الوصیین سلام الله علیه بسیار است و نصوص وارده از حضرت سید
و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در باب امامت و بقای ان حضرت در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و کشف الغمه و فصول المهمه و باقی کتب مؤلفه […] بتفصیل مذکور است
و بیان انها در این مقام منجر بموجب اطناب و تطویلست این بود بعضی از عقاید فرقه
اثنا عشریه که سمت تحریر یافت و چون فرقه اشعریه چنانکه سابقا مذکور شد اثبات معانی
[…] زایده بر ذات […] واجب کرده اند و بعضی از ایشان صدور افعال عباد را

واجب

واجب تعالی و عباد میدانند و ظلم و جور بحق تعالی اسناد کرده اند و صدور فعل قبیح برا و روا میدارند و
تکلیف ما لا یطاق را جایز میدانند و میگویند در کسی که تقدیر بکفر نموده از او ایمان میطلبد
با انکه او را بر ان قدرت نداده و مع هذا او را بسبب کفر او عذاب میکند و مجبرین و نافی
بوعید را واجب میدانند و حسن و قبح اشیا را شرعی میدانند و گویند صفات واجب تعالی
زاید است بر ذات و عین ذات او نیست و چون جمیع این مقالات باطل و
خلاف طریقه حق و مخالف مذهب امامیه است لهذا شیخ علیه الرحمة متعرض بیان بعضی از عقاید امامیه
کرده بنوعی که اشاره بمخالفت اهل خلاف مینماید و میفرماید که و اما الامامیة الاثنا عشریه
فانهم اثبتوا لله الوحدانیة و نفوا عنه الاثنینیة و نزهوه عن المثل و المثیل و الشبه و التشبیه
قالوا للاشعریه ان ربنا الذی نعبده و نؤمن به لیس هو ربکم الذی تثبتون له الیدان الرب
سبحانه منزه عن […] منزه عن الشبهات متعال عن المعقولات ممتنع عن الخطا
و الظلم حکیم عدل لا یتوهم […] لا یجوز علیه فعل القبیح و لا یضیع عمل عامل و یجب علیه […]
و ان الحسن و القبح عقلیان لا شرعیان و انه تعالی مرید للطاعات کاره للمعاصی و السیئات و ان صفاته
عین ذاته و ان ذاته المقدسة ذات واحدة احدیة ابدیة سرمدیة قیومیة رحمانیة لها
الجلال و الاکرام و انه لا جبر و لا تفویض بل مرتبة بین مرتبتین و حالة بین الحالتین و اما
فرقه اثنا عشریه مخالفند با ان هفتاد و دو گروه در اصول عقاید دینیه چه انکه ایشان بدلیل ساطع
اثبات وحدانیت ازلی ذات واجب الوجود کرده اند و […] از ساحت احدیت […]
و آنحضرت جل شانه را از شرک و شبیه منزه دانسته اند و با اشعریه میگویند که ان خدا و معبودی که
ما ست و ما با او ایمان داریم نه ان خدای است که شما ان را نشان میدهید و وصف میکنید زیرا که
پروردگار عالمیان و خدا و معبود ما ان تعالی شانه کسی است که مبراست از انکه مثل و مانند داشته باشد
مقدس است از انکه بخلق تشبیه شود یا مخلوق با و شبیه باشد مبراست از انکه بخطا در رود یا
منزه است از ستم و خطا حاکم عادلی است که غلط نمیکند در حکم و قضا و ستم نمیکند و بغلط
و خطا روا نیست برا و فعل قبیح و ضایع نمیکند عمل هیچ کس را […] وعده صحیح واجب برا وفا نمودن
ثواب و واجب نیست برا وفا کردن بوعده عقاب و بدرستی که حسن و قبح اشیا عقلی است نه شرعی
تحقیق که حق تعالی خواهش طاعت دارد از بندگان و کاره است از معاصی ایشان و بدرستی که
ارتباط حق تعالی کسی نخواهد و از معصیتی نهی کند […] نخواهد و بدرستی که صفات حق تعالی

او ست

وزاید بر ذات نیست یعنی مبدأ و منشأ انتزاع هر صفتی از صفات حق تعالی نفس حقیقت ذات حق
است نه امری که زاید باشد بر ذات و بلکه آنحضرت عالم است بجمیع معلومات بذات خود و قادر
است بر جمیع مقدورات بذات خود و موجود است بذات خود و نه اینچنین است که عالم
باشد بعلم و قادر باشد بقدرت و موجود باشد بوجود چرا که ذات اقدس واجب عز شانه
یگانه است که اعتبار تعدد و کثرت را بهیچ وجه من الوجوه در آنحضرت بار نیست
دریای رحمت و مهربانی است قیام او بذات اوست و حفظ و تربیت جمیع موجودات همه بأوست
مخصوص است بآنحضرت تا صفات قهریه و لطفیه و همچنین بندگان را مجبور بر فعل و عمل نکرده است چنانکه
جبریه و مجبره پنداشته اند و افعال ایشان را بایشان باخود وا نگذاشته چنانکه معتزله گفته اند بلکه بنای افعال
ایشان بر مرتبه ایست میانه جبر و تفویض از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب افعال عباد
روایت که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی نه جبر است که هیچکس را در کارها خود اختیار
نباشد و نه تفویض است که جمیع کارهای بندگان باراده و اختیار ایشان باشد بلکه میانه این
دو چیز است که بنای اعمال بندگان بر آنست و ایضا در این باب از آنحضرت ع در کتاب
مذکور است و مفاد آن اینست که شخصی از آنحضرت صلوات الله علیه پرسید که آیا جبر کرده خدای
بندگان را بر معاصی آنحضرت سلام الله علیه فرمود که خدای تعالی ... بندگان را بر معاصی آنحضرت سلام الله علیه
فرمود که خدای تعالی عادلتر است از آنکه جبر کند بندگان را بر معاصی پس عذاب کند ایشان را سائل گفت
شوم پس واگذاشته کار بندگان را باختیار ایشان آنحضرت فرمود که اگر چنین بودی هر آینه ایشان را
بامر و نهی خود ... تکلیفشان در دنیا ... سائل گفت قربانت شوم میان
جبر و تفویض منزلی است آنحضرت فرمود آری میان آن و این منزلی است وسیعتر از آسمان و زمین
و در خبر است که از آنحضرت ع پرسیدند که کدام است آن منزلی که میان جبر و تفویض است
آنحضرت در توضیح آن تمثیلی ادا نموده فرمود مثال آن مثل آنست که شخصی بینی که معصیتی میکند
تو او را از آن معصیت منع کنی پس او ترک آن معصیت نکند پس تو او را واگذاشتی و بجا آورد فعلش
... پس بفعل آورد آن معصیت را در این صورت لازم نیاید از آنکه چون قبول نکرد منع ترا
تو واگذاشتی و او بجا آورد عصیان را ... فرموده باشی او را بمعصیت و راضی شده
باشی بآن بلکه چون او را منع کردی پس تفویض نکردی و چون او را واگذاشتی پس جبر نکردی
مثل اینست فعل خدای و نسبت به بندگان این بود مفاد کلام آنحضرت ع پس خدای تعالی ایجاد

نکند

نکند افعال اختیاریه بندگان را بی اختیار ایشان و نیز افعال ایشان را باز نگذارده بایشان
که هر چه خواهند کنند بی اراده طاعات و امر بآنها و بی کراهت معاصی و نهی از آنها بلکه افعال اختیاریه
بندگان بقدرت و اختیار ایشانست باراده حق تعالی در طاعت و کراهت او در معاصی و خطیئات
چه اگر اعمال بندگان از خیر و شر مخلوق حق تعالی بود چنانکه اشاعره گویند هر آینه تکلیف بندگان و بعثت
پیغمبران عبث بودی و ثواب دادن مطیع قبیح و عقاب نمودن عاصی ظلم نمودی و اما آنچه در بعضی از
ادعیه وارد شده که خدای تعالی خالق الخیر و الشر است مراد از این کلام نیست که افعال اختیاریه
بندگان از خیر و شر همگی مخلوق خدا باشند بخلق تقدیر یا بمعنی که خدای تعالی ... عالم است بکیفیات
و خصوصیات این افعال و آن علم تابع این افعالست و علت نیست نه بخلق تکوینی یا بمعنی که ایجاد کند
آنها را بلکه ایجاد کننده آنها حقیقة بنده است باقدار و تمکین الله تعالی والا تکلیف و بعثت نبی
فایده و ثواب دادن مطیع و عقاب نمودن عاصی قاعده بودی چنانکه گذشت و اما
آنچه مذکور شد مبنی است بر آنکه خیر و شر عبارت بود از ... بندگان و منسوب اند
بود که مراد از خیر و شر نعمت و بلیه باشد که بر بندگان واقع ... میگردد و بنا بر این خلق بمعنی
ایجاد و تکوین و همچنین بر معنی تقدیر نیز حمل توان نمود یا بمعنی که جمیع عطایا و بلایا بتقدیر
و ایجاد الله تعالی است نه بقدرت و اختیار بنده و دادن آنها بهیچ وجه دخلی نیست و ...
است بقول الهی در سوره نساء که وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة
یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله والله یعلم **تتمه** واعلم ان الانبیاء معصومون
صادقون ولان امر بعثهم بالهدی و دین الحق رسلا مبشرین و منذرین صادقین لا یجوز علیهم
الخطأ عمدا و لا سهوا ... الاشعری ... نبیکم الذی تقتفون عنه و تنبئون الیه بالخطأ والنقائص
... نبینا الذی امرنا باتباعه لان نبینا حبیب ... و حبیب العالمین کان نبیا و آدم
بین الماء والطین سید معصوم طاهر المولد زائد الشرف علی الافراد سید اهل السموات و
الارض طیب طاهر ... معصوم منزه عن الذنوب فی الغفلة دیگر از عقاید اسلام اثنا
عشریه آنست که بدلائل واضحه ثابت کرده اند که پیغمبران همگی معصوم و راستگو بوده و خدای تعالی
ایشان را فرستاده برای تعلیم انام و بیان احکام و دین راستین و درست است که اسلام
و حال ایشان اینست که فرستادگانند از جانب رب الارباب و بشارت دهندگانند بندگان را
بثواب و بیم دهندگانند ایشان را از عقوبت روز حساب و جایز نیست بر ایشان خطا خواه عمدا

وضیاء بسهو در هیچ بابی چون اعتقاد شیعهٔ اثنا عشریه در باب پیغمبران اینست که ذکر یافت پس فرقهٔ اثنا عشریه
میگویند که آنکس که شما پیغمبر خود میدانید و لهذا در باب او سخن میرانید بخطا و معایب او روی نشان
میدهید پیغمبر ما نیست و نه آنکس است که ما از جانب حق تعالی ما موریم باطاعت او زیرا که پیغمبر ما
طبیب بیماران وجیب دردکار عالمیان است او پیغمبر بود در وقتی که هنوز آدم بین الماء و الطین بود
خبری سید پیغمبران و معصوم از جمیع گناهان استطاهر الولاده و ملان زاده است گنج
الشرف بلند افتخار عالی نسب الاثبار است سید ساکنان افلاک و سرور قاطنان بسیط
خاکست مولفه طیب و طاهر است و گوهر دریاست / در سپهر وجود خور سیماست / هست معصوم از
گناه و خطا / بس عالی نسب و بحد افصل ثم اثبتوا اصلا رابعا و هو الامام و برهنوا انه لطف
واجب علی الله نصبه و تعیینه و علی الرسول تبیینه لحفظ الصغیر و تدبیر الامور و سیاسة العباد
والبلاد وان معرفة الامام الحق واجبة علی کل مکلف کوجوب معرفة النبی وانه من مات و لم یعرف
امام زمانه مات کافرا و فرقهٔ اثنا عشریه بعد از این سه اصل مذکور که توحید و عدل و نبوت
چهارم اصل قرار داده اند و آن امامت و در اثبات امامت برهان گفته اند که نصب نمودن
امام لطف است از خدای تعالی در حق بندگان و لطف واجبست بر خدای تعالی پس نصب نمودن
امام واجبست بر حق تعالی و همچنین بر رسول واجبست که امامت آنکس را بر مردمان ظاهر
کرداند تا صغیر و کبیر اسلام از فتنه و فساد اهل ضلال ایمن گردد و جمهور انام بسیاست امام
متادب و متدین باشند و در امور دنیوی و دینی باو رجوع نمایند و همچنین بدلیل اثبات
کرده اند که چنانکه بر اهل تکلیف شناختن پیغمبر واجبست همچنین شناختن امام نیز واجبست و
اعتقاد دارند بحدیثی که ترجمه اش اینست که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است
بر وش مردمهای زمان جاهلیت فصل و اثبتوا ان الامام کمال الدین و عین الیقین و رکن
الموحدین وانها جزء من الربوبیة فلا تنفسخ ابدا فهی من الازل الی الابد وانها سفینة النجاة و عین
الحیوة و هؤلاء تمسکوا بسلسلة العصمة و سلکوا الصراط المستقیم و المنهج القویم و همچنین فرقهٔ
اثنا عشریه بدلایل اضطراب کرده اند که امامت کمال دین و این عقد در نظر صاحبان بصیرت
عین الیقین است که انحراف از آن مخصوص علمای سعادتمند است در کار روز قیامت و سوده نور دستار از
کتاب ربوبیت کوکب لامع که اشعل نور باد نتیجه ولادا بین تیر ساطع حمایت درج ظهور
اشراق لا یزال متمکن است لاجرم قرار در دهر ابنیای سلف بنی بیت انوار شی بوستان

اصواد

اضواء الاهل جهان تا فتنه ختی بلند پایه ابنای شوبانت محاق و احتمال نقصان نیافته همچنان
اختر شناسان فلک رستکاری یعنی فرقهٔ اثنا عشریه از نظرات بخومرد لایل و روایات چنین یافته اند
کرد از الامان امامت در طوفان ابتلا و امتحان سفینهٔ نجات بنده گانست و لب تشنگان بادیه
طلب را در ظلمات امکان چشمهٔ حیوان و ان فرقهٔ ناجیه متمسکان سلسلهٔ عصمت و سالکان
طریق مستقیم اطاعت اند نجات و پای داری بافرقهٔ ایشان و نجات و رستکاری در سلک تبعیت
ایشانست تتمه و ذلک بان الفرق الثلث و السبعین اصولها ثلثة الاشعریة وهم قالوا
بالتوحید و النبوة و المعاد و انکروا العدل و الامام و المعتزلة و الامامیة قائلان بذلک لکن
المعتزلة اثبتوا العدل و انکروا الامام و الامامیة لو ابقوا الفریقین و زادوا اصلا رابعا
و هو ختم الاعمال و هو الامام فکانت الفرقة المتممة و لها النجاة من ثلث و سبعین فرقة لانهم
اقروا بالبعث و النشور و علموا ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ملل
انکر امامت کمال دین است اینست که اصول این هفتاد و سه فرقه سه طایفه اند یکی اشاعره
اشعریه است و این سه قائل شده اند بتوحید و نبوت و معاد و انکار عدل و امامت کرده
و امامیه تصدیق بتقاید ملکوره نموده اند و اصل چهارمی که خاتمهٔ اعمالست بر آن افزوده اند
و آن امامتست پس فرقهٔ اشعریه از اصول دین سه اصل قایلند و معتزله بچهار اصل و امامیه بپنج
اصل و بنا بر این فرقهٔ امامیه انکو هستند که تمام و کامل اند در ملت و دین و بحکم اتممت علیکم نعمتی
بر ایشان تمام شده نعمت ملت و دین و بحکم اتممت علیکم نعمتی بر ایشان تمام شده نعمت ملت و دین
و این پس بنا بر مخصوص است سعادت و فلاح و رستکاری دهم ده فرقهٔ ایشانست بنابر
صلاح و بختیاری چه ایشان باعتقاد توحید و عدل و نبوت و امامت ایمان دارند و بروز
قیامت و بآمدن آن ساعت پر هراس و هیبت و معتقدند باینکه خدای تعالی اجسام پوسیده
از هم ریخته را از قبور بیرون می آورد و زنده میکرداند و بحکم لا ظلم الیوم هر کس را بجزای
کردار رسانند تتمه و انا ما دام المنافقین حابطة لانها لم تقع علی وصل الحق فما کان
من العبادات [illegible] و شبه النبهه سبب الموتوف علیه مختر العباد
و بیتوها الطهارة [illegible] فساد و ثانیها البنات [illegible]
صدرنا منها [illegible] ما فی ایدی المنافقین مغصوب و لا تبیل للفاسد و
ثم ان المؤمن [illegible] العارف یعتقدان ببدل سیئات المؤمن العارف حسنات و ثابت کرده اند

اندو معتزله و امامیه قایلند باصول ایشان [illegible]
و لیکن معتزله اثبات عدل و انکار
امامت کرده اند

فضل امام

که اعمال منافقین همگی ضایع و باطل و سعیهای ایشان در طریق طاعت هم بی اصل و بی حاصل است
چه اگر هیچ عملی از اعمال بر وجه حق و صواب واقع نشده بلکه مجاز ایشان وقوع یافته چنانکه الفاظ جمهود
که خدا فرموده و جمیع اعمالهم باسرها باطل است که بتحقیق مشتبه گردیده و شرایط این عملها یکی شرط
صحت و قبول عبادات استطاعت باطل است و این خود نزد ایشان فاسد شده و معلوم است که بنای جمیع
که بر فساد باشد از نیز معمول نیفتاده است و شرط دیگر بحکم انما الاعمال بالنیات صحت نیت است و قصد
نیت ایشان صحیح نیست و همچنین تصدقاتی که میکنند هیچ بهره از آن ندارند زیرا که آن تصدق یا از
خمس و مال الموجود نکرده اند چه معلوم است که آنچه در تصرف ما فاتت همه مغصوب است و بحق متصرف نیستند
پس هر کس که در مال مغصوب تصرف نماید هر چند تصدق باشد البته بی نصیب مغصوب است و اگر خیانت
از شیعیان معصیتی سر زند هر مومنی عارف مصیبا از گناهان اهل ایمان حسنات عارفانش
همگی حسنات تبدیل یابد که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات **فصل** واثبتوا ان الرب المعبود
واجب الوجود منزه عن الرؤیه بعین البصر خلافا للاشاعره ان ربکم الذی ترجعون رؤیته
یوم القیمة لیس هو ربنا الذی نعبده لان ربنا الذی نعبده لیس کمثله شیء ومن کان مثلکم لا یری
ان ربنا المعبود لا یری واذا الرب المخصوص بالرؤیه یوم القیمة هو الذی انکر عمر ولایته فی الدنیا
بکفر یتوسع بعیدا و انکار ولایته لانه هو الحاکم الذی له الحکم والیه ترجعون والیه الاشاره
بقوله انا العابد انا المعبود و همچنین فرقه امامیه اثبات نموده اند که پروردگار معبود واجب
الوجود است و منزه است از دیده شدن بچشم ولکن معاینه و میدیده بصیرت ما نیست
و با اشاعره میگویند که خدا و نیز خدا یعنی آن خدای که ما دعا میکنیم که روز قیامت دیده میشود
نیست آن خدای که معبود ماست زیرا که آن خدا و نبی که ما او را می پرستیم بی مثل و مانند
است دیده نمیتواند شد پس ظاهر شد که پروردگار معبود دیده نمیتواند شد و پس شبه آن
شخصی که رب النوع انسان و خدا و نیز اختیار ایشانست و در تعیین خصوص اوست در روز
قیامت آنکس است که ولایت او را در دار دنیا انکار دارید و روز بازار کافر شده اید به ترک
طاعت و انکار ولایت او چه آنکه او ستاند صاحب اختیاری که خصوص اوست بوی فرمان داده
و حکومت و با وی باز میگردید همه در روز قیامت و اشاره باین معنی شده بقول آنحضرت
در خطبه الافتخار که ترجمه اش اینست که منم سائل منم و مطلوبیت در حضرت خالق منم مفترض
الطاعه مطلوب خلایق **فصل** واثبتوا ان علیا مولی الانام وانه افضل الامه بعد رسول الله

خطا

خطاء و نصیبا وانه الاعلم الازهد والاشجع والاقرب وانه معصوم واجب الطاعه عن خطا من العلی
العظیم و نصا من الرؤف الرحیم ما نص صلی الله علیه وآله نص علی الحسن و نص الحسن علی الحسین و نص الحسین
علی علی من بعده حتی انتهی الی الخلف المشار الیه و از جمله عقاید ثابته شیعه اینست که علی علیه السلام افضل
است در امور مردمان و افضل امت است بعد از رسول خدا و نصیبی که در صفات
کمال از فضل و کمال دارد چون در صفت علم و زهد و شجاعت و قرابت رسول بر جمیع خلایق زیادتی
و افزونی دارد و همچنین اثبات کرده اند که آنحضرت معصوم واجب العصمه مفترض الطاعه است بفضل
عظیم الامتنان و بنص پروردگار مهربان و بموقف ظهور رسانیده اند که آنحضرت نص نموده بامامت
بر حضرت امام حسن و امام حسن تصریح کرد بامامت امام حسین و امام حسین نص فرموده بر علی بن
الحسین و نصوص بر امامت ایشان متواتر و متوالی بوده تا آنکه بحضرت قائم صلوات الله علیهم
علیه منتهی گردیده **تتمه** وان کل امام منهم افضل اهل زمانه وانه لا یحتاج فی العلم الی احد وان
امرهم واحد و نورهم واحد لا یتقدم علیهم الا من کفر بالله و رسوله وان معرفتهم واجبه
وطاعتهم لازمه وان التبری من اعدائهم واجب وحق معرفتهم وان فضلهم اشهر من الشمس ضیاء
وامواتنا فی قبورهم ومشاهدهم ملجأ القاصدین وملاذ الداعین وانهم الوسیله والذخیره
یوم الحسره وان التابعین لهم اهل النجاه ولهم فی معرفتهم مقامات و همچنین فرقه شیعه تقریر
کرده اند که هر یک از ائمه هدی علیهم السلام افضل اهل زمان خود بوده اند و علم بهیچکس احتیاج نداشته اند
و همچنین امر ایشان و نور ایشان یکی است و پیش از ایشان نیکند مگر آنکه بخدا و رسول کافر است
شناختن ایشان واجب و فضل ایشان اظهر من الشمس است و پیروی ایشان لازم است
درحال حیات باشند و خواه رحلت نمایند و همچنین قبور منوره و مشاهد مقدسه ایشان
قاصدان و ملجا داعیان است و ایشان وسیله و ذخیره روز بیکسی و بی بضاعتی و تابعان
مخصوص بنجات و نیکبختی گردیده شیعیان در سپهر معرفت ایشان در یک مرتبه و مقام نیستند
مراتب معرفتشان بحسب تفاوت عقول و اوهام ایشان متفاوتست فمنهم مقلد و نادر و عارف و عالم
ومفرط مغال فمنهم من زعم ان الامام یعلم الغیب ومنهم من انکر ذلک ومنهم من اجاز سماع
الاراده الباطنه ومنهم من منع ذلک وسماه غلوا و تقویه لما ذهب الی ان الائمه معصوم و انه
افضل من ابی بکر بن بعضی از تابعان ائمه هدی مقلدان و پیروانند و بعضی بکرشمای
مقرونند منزلت ایشان و در سلک محبانند و جمعی دیگر از حدود محبت تجاوز کرده اند و غلو
ورزیده اند

وبعضی را اعتقاد این است که امام غیب شده اند و دیگری منکر اینست و بعضی اسرار باطنی علی
میشنود و شنیدن آنها را دوا میدارد و دیگری منع میفرماید و از غلو شده اند و معرفت
قوی صحیح است در اینکه امام از جمیع گناهان معصوم و مصون و از ابو بکر بهتر و افضلیت

تتمه ومنهم من زعم ان غیبة القائم المنتظر من کثرة الاعداء فلو وجد اربعین مقاتلا
وجب علیه القیام ومنهم قوم قالوا لو ان الامام هو مثلنا ولکنه معصوم وهذا عین الغلط
لا بل عین الکفر وما عرفوا انه علی الوجود ونسخة الموجود وصورة النبیین ومعنی الوصیین و
وجه الحق وخاتم القباب فی الادوار وانه القیامة الصغری والیه الاشارة بقوله ویوم نحشر من کل
امة فوجا ولو کانت غیبته لعدم وجود الاربعین کما زعموا لکان یلزم ان لیس علی وجه الارض
اربعون مؤمنا منذ خمسمائة وثمانین عشرة سنة اذ لو کانوا لظهر وبعضی از شیعیان گمان
کرده اند که غیبت حضرت صاحب الامر از کثرت اعداست واگر چنانچه چهل مؤمن مجاهد یافت
مراینه ظاهر شدی و با امت عصر قیام نمودی و بعضی گویند که امام مرتبت مانند ما و لیکن معصوم
این اعتقاد عین غلط و خطاست بلکه کفر است و نمیدانند که زبده و خلاصه وجود
ونسخه جامعه هر موجود است صرف جواهر علوم و اوصاف جمیع انبیاست و کوهر شرف
اصداف تمامی اوصیاست و حق تعالی باو شناخته میشود و هر سالکی از جانب خدا راه می یابد
خاتم امامانست منتهای دوران وادوست قیامت صغری و بسوی اوست اشارة قوله
الحق در سوره نمل که ترجمه اش اینست که و یاد کن روزی را که حشر کنیم از هر امت فوجی را و مضمون این
شریفه اشاره است بایام رجعت چنانکه سابقا گذشت و خلاصه مفاد شریف اینست که در عهد
ظهور حضرت صاحب الزمان حضرت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام رجعت خواهند کرد و حضرت عیسی
نبی نیز رجعت خواهد نمود و خدای تعالی دشمنان اهل بیت و محبان ایشان را زنده خواهد
گردانید و هر کس بجزا و پاداش که شایسته اوست خواهد رسانید و این آیه دلیل صریح است
رجعت را اما سید رضوان الله علیه از آیه استدلال کرده است بر وقوع رجعت چه معلوم است
که این روز را بعد از قیامت حمل نتوان نمود زیرا که حق تعالی در آن روز جمیع خلایق را محشور و مبعوث
میکرداند و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا بلکه این حشر را بر مذکور است در عهد حضرت صاحب
خواهد بود و لهذا شیخ علیه الرحمه فرموده که آن خاتم اوصیا قیامت صغری است و ایضا میفرماید که
بعضی در باب غیبت آنحضرت بند اشته اند آن نیز غلط است چه اگر بنا بر توهم ایشان غیبت

ان مهر امامت بجهت نقل از آنچه مؤمن باشد هرگز لازم آید که از ابتدای مبعث با قصد ارشاد
تا حال چهل مؤمن یافت نشده باشد چه اگر یافت شدی ظهور کردی و نیز بخیال نیست بلکه در
غیبت آنحضرت حکمت و مصلحت بسیار است که علم آن مخصوص است بحضرت ذو الجلال **نظم** خوش آن زمان که
ز مشرق اقبال آن بر بوستان خود آن آفتاب شرع جمال کند بخاک منزلت منافقان رایت نبود

فصل ومنهم من تردد فی حال المعاد وقال ان الجبال غدا یحتاج
دنیز مثل بوستان شوق نهال الی قربه فلا اقر بضعا ما یوقنه من محمد وعلی ومنهم من قال یکفینا ان نعتقد ان لنا معادا بخیالیة
خاصة فلا یلزمنا ان نعرف الی من و از شیعیان جمعی هستند که متردد شده در حال معاد و میگویند
که کار انشاء در آن روز با کیست و گویند که رجوع ما در آن روز بمیان یکی باشد که بغیر از آن
هم نزد یکی باشد ضرورت است که با کسی سپارد و حال آنکه در آن روز نجات مقام و منزلت هیچ کس بجز
نزدیکی از محمد و علی نیست پس حاکم در آن روز محمد و علی است و بعضی از ایشان گویند که کافیست ما را
همین که اعتقاد کنیم از برای ما معادی هست که در آن روز ما را زنده میکنند و از ما حساب میگیرند
ولازم نیست ما را که معرفت حسابی خود را بشناسیم و مرجع خود را بدانیم و این بعینه مثل سخن
از مخالفان دین است که میگویند ایمان با حشر نجات محض معرفت خدا و رسول است قرار
بصوم و با جمیع رسول اورده تعبیدا نا جماله تفصیل و میگویند که اگر کسی بداند که خدای تعالی حج
بر وی که کعبه را فرض ساخته و ندانند که کعبه در جانب جنوب است یا شمال در سمت مشرق یا مغرب آن

فصل ولا سیر المؤمنین
مرد مؤمن است و حاشا که آنکه حقیقت خود را شناسد مؤمن باشد
ترقیم شیعتنا ثلاثة اقسام نقاد حتی شیعتنا النمط الاوسط الیهم یرجع الغالی والیهم یلحق التالی امیر
المؤمنین شیعیان خود را بر سه قسم نموده و آنکاه فرموده بهترین شیعیان من آن گروه وسطند یعنی
که کار غلو نکنند بحق آنحضرت و غلو نباید غالی بسوی ایشان بازگردد و از عقب مانده باید
ملحق شود **فصل** والغلاة هم الذین ادعوا الربوبیة لولا انه الا فهو الذی یطلب الدلیل لیتصح لهم
علم الیقین فهم السبیل المقربون النمط الاوسط بعلم الیقین وعین الیقین وحق الیقین وهؤلاء هم
الذین سماهم امامهم بالخیر وهؤلاء عندهم ما عند الله حتی یرجع الیهم وعندهم ما عند الله
حتی یصل الیهم وغالیان آنکسانند که در حق بعضی دعوای ربوبیت کرده اند و تالی کسی است که از پی حقیقت
امام امیر المؤمنین علیه السلام باو ظاهر نیست در بحث آنها دلیل میخواهد تا علم الیقین او را حاصل شود و در راه طلب باشد
و نمط اوسط خصوص صفوت بعلم الیقین و حق الیقین یعنی دانستن بعنوان جزم که در واقع قدرت

و هیچ شک و گمان در آن نباشد و مراد از علم الیقین دانستن است که به اخبار معصوم حاصل شود
و عین الیقین چنان است که به چشم بصر یا به دیده بصیرت حصول یابد و حق الیقین علمیست که از جانب
حق تعالی بر دل مؤمن فائض میگردد و این سه قسم همگی مخصوص است بفقرا اوسط و هیچ فرزانه
که امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را بهترین شیعیان نامیده و نزد ایشان است آنکه که غائب از چشم
دیده و با وی دیده و نزد خیر لقا و نیز بیشتر تا وقتی که یاد کرده بسوی ایشان و همچنین نزد ایشان
آنکه تا الحد بقدر فهم خود دریافته و پی بنهاد که او را شناخته و بسیار دانسته در آن مقصود نتوانسته اند
رسید تا آن وقت که خود را بمرتبه ایشان رسانند **فصل** و هؤلاء هم الذین عرفوا ان الله اصطفی محمدا
وآل محمد علیهم السلام من نور عظمته قبل الاکوان والازمان واخرج بسرهم الوجود فهم النور الذی
فتح الله به الوجود وختم واشرقت عنه الآلاء وضاء به الظلم وقضی بولایتهم علی العباد وختم خلق
الخلائق بهم اجلهم [illegible] واختارهم فی عالم الاجساد کما اختارهم فی عالم الارواح واصطفاهم فی
عالم الاشباح والظهور کما اصطفاهم فی عالم النور فاختارهم واختصهم وحکمهم وامرهم وسلم
الیهم زمام الامر والملک واشار بقوله هنالک الولایة لله الحق فان موج سعادت نزد یعنی
شیعیان امیرالمؤمنین آن گروهند که عارفند باینکه خدای تعالی محمد و آل محمد را از همه کائنات
ایشان را پیش از خلق جهان از نور عظمت خود آفریده و با ابداع کون هستی ایشان پرتو آورده
وجود را از عدم و فیض ظهور ایشان را رسانیده تمام عالم [illegible] ایشان آن نوری که حق تعالی در
از آن ابتدا فرموده و برکت آن ابواب فیض را بروی جهانیان بگشود و هم بشهود آن ختم نمود
یکجلوه کرد پس تجلی بعد از آن هر چه هست عبود جلوه آن یکیست و هم از پرتو آن نور شبهای کفر
و طغیان روشن گردید و منشی قضا طغرای ولایت ایشان را بر پیشانی کائنات بر صفحه تقدیر نقش
کشید پس آنکه جمیع انبیا را از برای ایشان از پی و هم در الخصوص با ایشان گردانید و رایت نبوت
و ولایت ایشان را در عالم ایجاد برافراخت چنانچه در میان قریشیا و عالم جان بتاج و [illegible] طوق
کرامت ایشان بنواختند در ساحت عیان و ظهور بر مسند والای اصطفا ایشان نشانید چنانکه
اختیار ایشان را در عالم نور بدرجه بلند و بقضای رخشان گردانید پس ایشان را از همه خلایق
برگزیده و با فخر آن بنواختند و مصحح دلایل ایشان را از ذکر و طاعت بزینت برساختند و بر جمیع خلایق علم
و امیر ایشان ساختند و زمام امور بدست ایشان را در قبضه اختیار ایشان گذاشتند و بسوی همین معنی
اشاره است بقول الهی در سوره کهف که ترجمه اش اینست که در روز قیامت ولایت بخصوص ایشان است

که حق

۵۰۱

که حق است بیان اشاره که در این مذکوره است حدیثی که در کتاب کافی باسناد متصل از عبد
الرحمن بن کثیر روایت که گفت از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه شریفه پرسیدم گفت
این ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و مراد آنست که ولایت حضرت همین ولایت حق تعالی است **تتمه** فهم
الولاة والولایة لهم ومعهم الحق وفیهم الحق والیه الاشارة بقوله ان تقول نفس یا حسرتی علی
ما فرطت فی جنب الله ای فی حق الله وعلم الله والعلم والجنب والحق هم بین حکم این سائق بیان
والبیان روز قیامت و خصوص ایشانست در آن روز زمان و ای حکومت و همچنین ولایت
ایشان حق است و شناختن ایشان از ابشنا [illegible] حق است مسلک ایشان راه راست
حق است و بسوی همین معنی است اشاره بقول الهی در سوره زمر که ترجمه اش اینست که
بخود علمایند پیش از آنکه کسی از شما گوید که ای وای بر من بر آنچه تقصیر کردم در جنب خدای یعنی
تفریط نمودم در حق خدا و حق و این معلوم است که مظهر علم و مصداق کامل حق ایشان اند پس
این اشاره که در این مذکوره است حدیثی است که در کافی از حضرت امام محمد باقر ع مروی است
که آنحضرت ع نقل کرده که فرموده انا جنب الله یعنی منم جنب حق تعالی و از حضرت امام محمد باقر ع مروی
که آنحضرت در تفسیر این آیه شریفه فرموده که بخدا قسم که ماییم آنانکه از نور جنب الله مخلوق
حکایت است از قول اهل کفر و طغیان که چون بجهنم درآیند و مقام خود را ببینند گویند یا
حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله یعنی وا حسرتا بر آنچه تقصیر کردیم در ولایت محمد و آل محمد **رباعی** امروز کسی که
در داری بر پناه ای فردا بمقام [illegible] راه ای آنکه رهش بزاده بید نکاه ای فردا چکند که بکند
بالرواه **فصل** فهم الله والکلام وهم من الله والکل منهم فهم عبید الله والخلق موالیهم فهم جهة الکلمة التی
تکونت بها الاکوان وعین الله الجاری الساری فی جمیع الموجودات فلهم التعلق بعالم الصور من
جهة الخلق مجازا ولهم التجرد والاتصال بعالم النور والجبروت وحضرة الملک والملکوت حقیقة پس ایشان
مخصوصان و مقربان درگاه الهی اند و مخلوقات همگی از برای ایشان خلق از نور عظمت و کبریا است
و نور ایشان منشأ ظهور ماسوات [illegible] شهریاران اقلیم اصطفا پس کان ملک ایشان [illegible] تمام عالم
غلام ایشان بلکه گوهرهای صدف آفرینش [illegible] تدبیر سیارات کلمات اسرار اند که [illegible] صور وجود
اله هم [illegible] از آماد سلسله موجودات بعرصه امکان شتافته و از [illegible] در جمیع موجودات
بریاند و سرایت یافته فلهم التعلق بعالم الصور من جهة الخلق مجازا ولهم التجرد والاتصال بعالم النور و
الجبروت وحضرة الملک والملکوت حقیقة والیه الاشاره بقوله [illegible] اثبات

کرد در باب عقل در کتاب کافی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست و آن اینست قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان اینست قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال و عزتی
و جلالی ما خلقت خلقا احسن منک بک آخذ و بک اعطی و بک اثیب و بک اعاقب یعنی اول چیزی که
خدای تعالی آفرید عقل بود پس گفت او را که بیا پس متوجه حضرت احدیت گردید آنگاه او را
گفت باز گرد پس باز گردید پس آنگاه حق تعالی گفت قسم بعزت و جلالم که نیافریده ام هیچ مخلوقی
نیکوتر از تو بتو عزیز میکنم هر کرا خواهم و بتو خوار و ذلیل میکنم هر کرا مستوجب آن دانم بتو عطا
میکنم بندگان را و بتو باز میگیرم عطا را از ایشان مخفی نماند که در بیان اول موجودات پنج حدیث
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست اول آن حدیثست که مذکور شد حدیث دوم اول ما خلق
الله تعالی نوری یعنی اول چیزی که حق تعالی آفرید نور من است حدیث سیوم اول ما خلق الله روحی
اول چیزی که حق تعالی آفرید روح من است حدیث چهارم اول ما خلق الله اللوح یعنی نخستین چیزی
که صانع بی علت اختراع نمود لوح است و هر یکی از این احادیث مفید اینست که اول موجودات
چیزی باشد مغایر آنچه از حدیث دیگر مستفاد میشود و این تناقض است چرا که اولیت زیاده بر یکی
ندارد و توفیق میان این احادیث بچند تاویل است یکی آنکه اولیت نور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
باشد و در باقی بالولیت اضافی یعنی اول مخلوق از ارواح روح مطهر اوست و اول مجردات عقلست
و اول افلاک و اجسام و اول مواضع که علوم و اسرار در آن ثبت میشود لوح است دوم آنکه
احادیث مختلفه در ورود یافته اند اما از جمیع آنها مراد یکی است و آن نور محمدی است که بحیثیات
متکثره او را باسمای متعدده تعبیر شده چه از این حیثیت که جمیع کمالات آنحضرت بالفعل
عقل است و از این حیثیت که منشأ ظهور ما سوا است نور است و باعتبار آنکه مقتدر
است روح است و باین اعتبار که واسطه ترقیم صور نفوس و اکوان است قلم است و از آن حیثیت
که نقوش تقدیرات کونیه بر صفحه وجودش ثبت یافته لوح است مثنوی چون تافت برادر تجلی ذات
گشت اسم دارا اعتبارات ✱ در آینه شئون هر اعتباری ✱ زان جلوه گرفت رنگ کاری ✱ از نسبت با
هر کار ✱ اسمی شد از آن حقیقت اظهار ✱ آن نور نخست زان شده نقل ✱ که لوح و گهی قلم گهی عقل
دیباچه دفتر وجود است ✱ سر لوح کتاب هست و بود است ✱ مجموع حکمت الهی است ✱ عالم بعلوم لا
تناهی است ✱ و چون از این مقدمه معلوم شد پس بدانکه نور مقدس نبوی را دو جهت است
بسوی خالق و آن جهت لاهوتی و باطنی است پس آن نور اقدس از جهتی که بسوی خلق است تعلق دارد

بعالم

بعالم صورت و مثال و توابع آن از افلاک و عناصر و امثال آن و این تعلق مجازیست و باین جهت بود
که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که انما انا بشر مثلکم یوحی الی و اما بحسب حقیقت
جوهر ذات خود مقدس و مجرد است و متصل است بعالم نور و حقیقت و بهمین سبب است که حضرت
قدس و ملکوت و بسوی آن عالم است و مقام اشاره است بقول آنحضرت لی مع الله وقت
لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل یعنی مرا نسبت بجناب احدیت حالت و منزلتی هست که هیچ
هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل طاقت و گنجایش آن حالت ندارد پس باین جهت مطرح اشعه لمعات
شیود و باین جهتی که بسوی خلق دارد مواهب فیوضات الهیه را بایشان میرساند و بسوی
معنا است اشاره بقول الهی در خطاب عقل که اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر یعنی از ذات نبی که
احدیت دارای فیوض و عطایا بایشان و بجهتی که با عالم بشریت دارای نزول کرده مواهب
بایشان باز رساند از آنجا بود که آن نور سپهر اقبال در ادراج امکان و در ذروه لامکان تجلی
مکرمت نامتناهی مستنیر گردید و در حضیض بشریت اهل جهان را بانوار فیض الهی و احسان
روشن ضمیر گردانید و همچنین انوار ائمه علیهم السلام که هادیان طریق مستقیم نجاتند ایشان نزد سپهر وجود
شموس منازل قرب احدیت و اکاملند نفوس هیاکل رحمت نامتناهی اند و فتح ابواب
حبل المتین فرمان روائی و ناظمان مصالح دارین شرع براهین اند و لهذا شیخ علیه الرحمه فرموده
که ان و ساده آنان باین خلافت کونیه در میان خلایق مرات الحضرتین و دو وجهی اند
تعلق ایشان بعالم صورت و مثال مجازی و ظاهری و بواطن ایشان شعاع انوار تجلی
کردگار جلیست و نیز بلند پایه ایشان العقل و الحکم ادبر ... خلافت ایشان لا یزال
و سادات **قال** ره و هذه الفرقه الهم وصل عل الصدور و علی السطور و هو الاسادة المومنین و لا غالین
مفرطین و لا قالین مفرطین و لا ممثلین مشبهین و لا مقلدین مرتابین و لا شاکین مترددین و لا ملحدین
منکرین و لا واقفین متزلزلین المومنین موقنین و موحدین صادقین و عارفین مومنین و سبحین
علیین و با سمی الاعظم عالمین متصرفین فی عین غیره منصرفین کلجواد و سلطان و مجری فی هذا
المیدان و الاخرین ... اولئک السابقون مخلصون ... سبقت کرین و ابناطهم
سعادت قرین یعنی شیعیان امیر المومنین کسانی که علوم سینها و سفینها همه بایشان رسیده و نفایس
عرایس رموز اولیا و اوصیا در حجله دلهاشان آرمیده و این فرقه فیروز سادات اهل ایمانند
آنکسانند که در محبت غلو بورزند و افراط کنند و نه آنکه دشمن باشند و در متابعت تقصیر نمایند

و نه آنست که تمثیل و تشبیه خلاف طاهرا رند و عقل متحیر نیستند و در اصول عقاید شکال و شبهتی
نیستند چون خسیلا اعتقاد شان بروج امامت را دوران نموده و در هیچ درجه متوقف
نبوده بلکه شموس فوق نتق یقین و لیان و در محیط توفیق چون صبح صادق داستان اند قاما
باستحقاق قطعا وفا کنند انند بعهد و میثاق ازلی و همکی برکت و ولایت آنحضرت در اوج عنایت
مؤید و بلا نستن اسم اعظم مؤید بعد امور عالم صاحب چند د پیوسته در طول لیل توالا بوده اند
و اذکر و ما عبادت بی آنموده اند مصدا قا یخضا لا حمید و او فضا پسندیده مانند ابوذر
است و همچنین کسی که در میدان امتحان اشهب نیت را جولان دهند و قصبه سبقت از
همکنان بربایند و اگر چنانچه بقد تفاوت نفعشی پس تلبیت ابلیس از نزیله دل را انکایر سعادت
بازماند بلی خیل فلان و فلان و اصحاب شک و کمانند و باقی همه دوستان و متابعان **فصل**
روی صاحب کتاب الواحده عن المقداد بن الاسود انه کان امیر المؤمنین علیه السلام یوم الخندق
عندما قتل عمرو بن عبدود لعنه الله واقفا علی الخندق یمسح الدم عن سیفه و یجاله فی الهواء و الهوی
تمانزقوا سبع عشر فرقة و هو فی اعقابهم یحصدهم بسیفه صاحب کتاب واحده از مقداد بن
اسود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که عمرو بن عبدود را در غزوه خندق
بقتل رسانید بکنار خندق ایستاده بود و خون از دم شمشیر پاك میکرد و در هوای محاربه
میداد و لشکر مخالف هفده فرقه شده روی بانهزام داشتند و آنحضرت علیه السلام در عقب ایشان
میتاخت و بر تیغ بیدریغ بر خاك مذلت شان می انداخت مقصد شیخ ازین است که
کرامات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تنبیت که در یکجا ایستاده باشد و در همان ساعت در جای دیگر ایستاده
مردمان ببینند که در هر مقام دیگر با جمعی محاربه مینماید و لیکن جمعی بسبب قصور فهم در تصدیق
این خبر توقف دارند و از قبول انقیاد با و امتناع مینمایند **فصل** و اعلم ان الصدر الاول من کبراء
الشیعه قد رووا فی اسرار علی و عترته احادیث منها ان الله خلقهم قبل الموجودات فانهم خاصة
الله و الخلق من بعد صنایع لهم و ان بهم عرف الله و ان الدنیا و الاخرة ملکهم و ملکهم و انهم خاصة الخلق
و سادة الخلایق و ان امرهم صعب مستصعب و ان علیا
عین الله و رسوله و ان مناقبه محل لا تحصی عددا و ان عندهم علم ما کان و ما یکون و انه کلما یقال
فیهم غیر الربوبیه جایز و ان الحکم من کلامهم لها سبعون وجها و انهم النور الاول و الکلمة التامة
طائفة و لذا کابر شیعه در بیان اسرار علی و اولاده علیهم السلام چندین حدیث روایت کرده اند و از آنجمله

حدیثی که مضمون آن اینست که خدای تعالی ایشان را پیش از همه موجودات آفرید و ایشان خاص الخاص
ملائکه اند و ایجاد تمامی موجودات برای ایشانست و معرفت حق تعالی به سبب ایشانست و دنیا
و آخرت را خدای تعالی با ایشان ارزانی داشته و ملك ایشانست و همچنین خاصگان حضرت
آفریدگار و سروران مردم روزگار اند و هیچکس را از خلق با ایشان نمیتوان سنجید و کار ایشان
سخت و دشوار است و نمیتوان فهمید دیگر آنکه کسی علی را نشناخته بجز از خدا و رسول و مؤید
الحمد دیگر آنکه بیشمار دیگر آنکه را نتایند یا بخیر هست و دیگر آنکه در حق ایشان بجز از ربوبیت هر چه
می نماید و همچنین هر سخنی را از سخنان ایشان هفتاد وجه است یعنی معانی باطنیه کلام ایشان
بسیار و اولاد ایشان از آن فهمید بغایت دشوار است و دیگر آنکه ایشان نم نخستین
نقار احدیت و کلمه تامه اند بحقیقت و هویت یعنی جوهر نور ایشان در سپهر وجود
محیط است بجمیع حقایق و اعیان و محتوی بر جمیع ذرات کون و مکان یا با نیغ که در افاده
و افاضه احکام الهیه عباد بغایت تام و در دعوت بندگان بدین و شریعت همگی را اوثق
من علماء اهل الزمان ینکرون کلما ورد من هذا الباب ینبغی الی قول العلاء لفضوله
عن ارتقا فتین بمعاینه و هم مع ذلك الانکار کلما انکروا و کل ما فی هذا الباب جمیعا اعتقد
من اخر و صدقه ثم فی ذلك کالذی حین انکر الکیمیا ادینفسد یقها و انکر السیمیا ثم ادعی معرفتها
و از علماء این زمان کسانی که دعوای دانشمندی میکنند هر حدیثی که از قبیل احادیث مذکوره
بعلت آنکه فهم آن از ادراك عقل بلند مرتبه نهایت قاصر است بقول غالیان نسبت میدهند و شگفت آنکه
با آنها که طاریند هر حدیثی که از این باب که در آن ردد در ضمن باب دیگر بتصدیق آن کرده اند
غافلند و بیمثل بان دریافتات مثل شیخ ابو علی آنکه منکر علم کیمیا بود و آخر بتصدیق آن نموده
سیمیا داشت و در آخر ادعاء معرفت آن مینمود **قال** و من ذلك انکارهم بحدیث سلمانی
و ان امیر المؤمنین خلص من الاسد حین استغاث به و قول المرایی کان هناك و کیف
قبل ان یکون ثم رووا فی ماده اخری بعد الانکار و قالوا ان علیا کان مع النبی سرا و مع محمد جهرا
و انه مستغاث کل نبی و قد عوته الی الله حتی ان جبرئیل قال للرسول الله یوم احد نادِ علیا
مظهر العجائب فقال الشاعر تجده عونا لك فی النوائب ثم رووا ان الملائکة استغاثوا الی الله یوم قتل
الحسین علیه السلام فاقام لهم ظل القائم فی السماء یعنی صورته و قال لهم انی انتقم لهذا بهذا من هؤلاء
و هذا بعینه هو ذاك و ان کان کل واحد منهما یستلزم ان کان الاخر و تصدیقه کذلك بل قبیل

انکار ابو علیا است با داشتن دانشمندان صاحب دل علیه از حکایت سلمان و دشت ارژن که
که شیر بر سلمان حمله اورد که نزدیک تا صدا او بود سلمان بتضرع و نیاز در امده استمداد از فارس الحجاز نمود
و انحضرت در ساعت رسیده او را از جنگ شیر نجات بخشید و ان شیر را مطیع و منقاد او
کردانید پس در باب این روایت انکار میکنند و میگویند علی انجا کجا بود و چگونه میتوانست که بدینجا
اید توانسته بود و بعد از انکار انتقدیم در ماده دیگر روایت کرده از علی علیه السلام باطنا با جمیع پیغمبران
ملاقات میشود با محمد صلی الله علیه وآله ظاهرا اشکارا و پنهان بود و ملجا انبیا و اولیا است و معین و عون
ایشانست بخدا تا انکه نقل کرد در جنگ احد چون کار بر سپاه اسلام تنگ امده بود حضرت
رسالت سخت اضطراب مینمود جبرئیل علیه السلام نازل شده فرمود که ناد علیا مظهر العجائب و شاعری
براین کلام افزود که تجده عونا لک فی النوائب یعنی فریاد کن علی را که او هست مظهر عجایب تا یابی
او را معین خود در جمیع مصایب همچنین از مقولات ایشان نیز خبری دیگر وارد انکه در ان روز
که حضرت امام حسین بدرجه شهادت رسید و فرشتگان ملا اعلی طاقت مشاهده ان
مصیبت عظمی نیاوردند و بدرگاه منتقم حقیقی بنیاد فغان و استغاثه کردند پس در انوقت
خدای تعالی بجهت خاطر ایشان بحظیره قدس صورت شاه اولیا را در صوامع ملکوت بر پا
داشت و انحضرت را بایشان نمود و بایشان گفت که بدین صورت تحقیق که من انتقام
امام حسین را باین کسی خواهم کشید از دشمنان او و خواهم گرفت پس این حدیث و غیر او از امثال
هر یک بعینه حکایت دشت ارژن است و در غرابت هم مثل هم اند پس انکار حکایت سلمان
مستلزم انکار این دو حدیث و تصدیق ایشان مستلزم تصدیق ان است قال ومن ذلک
انکارهم لما رواه المقداد ان علیا علیه السلام یوم قتل عمرو وکان واقفا علی الخندق یمسح الدم عن سیفه
ویجلبه فی الهواء وهو یتلو فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم والقوم قد افترقوا سبعین فرقة
وهو خلف الکل منهم یحصدهم بسیفه وهو فی مکانه لم یبرح فقالوا کیف یکون الجسد
الواحد فی امکنة کثیرة ثم رووا هذا بعینه من باب اخر واعتقدوه فقالوا ان علیا یوم القیمة
یکون علی الحوض وعند المیزان وعلی الصراط وبین الجنة والنار ثم رووا انه یحضر عند کل میت
عرضت فی شرق الارض وغربها وهذا بعینه هو ذلک وکیف جاز للجسد الواحد ان یکون فی
امکنة کثیرة کما قلتم هنالک فلا یجوز انکار یوم الخندق الا اذا انکر یوم القیمة لکن انکار یوم
الخندق کفر وتصدیق القیمة ایمان و همچنین از قبیل انکار حکایت دشت ارژن است

دواس

٥٠٤

روایت مقتل چنانکه سابقا گذشت و خلاصه مضمون ان روایت اینکه در ان روز
که سلطان ممالک سروری و فارس میدان شجاعت و دلیری عمرو بن عبدود را بقتل رسانید
بر کنار خندق ایستاده بود و خون از دم ذو الفقار پاک مینمود و ان سرگذشت ذو الفقار
در هوای قتل ایشان جلوه میداد و میخواند اذا نفخ ترجمه اش اینکه پس هرگاه دمیده شود
در صور پس نسبها نباشد میان مردمان و لشکر کفار هفتاد فرقه شده و روی بانحضرت
داشتند و انحضرت در عقب ایشان میبود و بدو شمشیر ایشان را میبرید و حال
انکه از ان مکانی که توقف داشت قدم مبارک بر نداشت پس چون این خبر بدیشان رسید
مضمون را غیر دانان بیان کنند و گویند که چون تواند بود که یک جسد در ان واحد در مکانهای
متعدد باشد بعینه از ان در مقام دیگر همین معنی را که انکار دارند بعینه روایت کرده
واعتقاد بان و بوقوع ان دارند چنانچه اورده اند که علی علیه السلام در روز قیامت بر سر حوض
کوثر متمکن خواهد بود و این بعینه حکایت مقتل است دیگر حکایت کرده اند که امیر المؤمنین
نزد هر کسی که میمیرد خواه در مشرق و خواه در مغرب حاضر میشود و این نیز بعینه مثل حکایت
مذکور است مقتل است پس ما نیز بعنوان اعتراض میگوییم که چگونه جایز باشد
که جسد واحد در یک ان در مکانهای متکثره باشد چنانکه شما در باب خندق
کفته اید و استبعاد نموده اید پس انکار واقعه خندق جایز نیست مگر وقتی که انکار روز قیامت
جایز باشد لیکن انکار واقعه خندق جایز نیست و کفر است پس انکار واقعه روز قیامت
کفر است و تصدیق بان ایمان است مطلع شیخ قدس سره در بیان اینکه انکار واقعه خندق
جایز نیست اشاره بقیاس استثنائی نموده که نفع تالی نتیجه نفع مقدم است و ترتیب این قیاس چنین
که گوییم هرگاه انکار روز قیامت جایز نبود انکار روز خندق جایز خواهد بود لیکن انکار روز خندق
جایز نیست نتیجه اینکه انکار روز قیامت نیز غیر جایز است و کفر است بتصدیق بان ایمان و مقصود
شیخ ره در این مقام اینست که چون انکار واقعه خندق لازم انکار واقعه قیامت است و انتفای
ملزوم انتفای لازم است بنا بر این وجوب تصدیق واقعه قیامت لازم وجوب تصدیق واقعه خندق است
و تحقق لازم بشرط تحقق ملزوم است و این خود متعلق که میان دو مقدمتین است و کذا
وهر دو از یکدیگر جدا نباشند پس واجب است بر هر کسی ایمان بواقعه قیامت داشته باشد اینکه واقعه خندق
نیز تصدیق نماید و میتواند بود که در قیاس مذکور بنا بر تساوی طرفین مقدم را رفع نمایم تا

ربع تا

نتيجه باشد باين دستور كه هرگاه انكار نمودن قيامت جايز باشد انكار واتعرض خندق جايز خواهد بود
وليكن انكار روز قيامت جايز نيست پس نتيجه اينكه انكار واتعرض خندق نيز كفر است وتصديق
بآن ايمانست واين عين مطلب نتيجه است فصل وحل هذا الرمز الشريف المؤسس لمن شم روائح التحقيق
وشام بوارق التصديق من وجوه الاول ان امير المؤمنين ع كلمة الله التام التي اشرقت من حضرة
الازل ولم تزل ولا تزال لها الظهور في ساير الدهور والتقلب في الصور كيف شاء فالنور الرباني
ان الامام هو نور العالم ونسبته الى الخلايق نسبة الشمس الى الوجود والموجود فان حيزها في مكان
واحد من الفلك وهي مظللة على الكل فلا تغيب عنهم عند اشراقها ولا يحتجب عنها والنور كذلك في
اقطار العالم المجموع غير لدن ونسبة الاقصى والادنى اليه سواء ونسبة الكل اليه نسبة العدم في ابد الاباد
فهو محيط بالعالم واسمن وراثهم محيط شيخ قدس سره درين بيان حضور آنحضرت در اسمان وولايت جل
در مكان واحد وظهور آنحضرت در اماكن متعدده ميفرمايد كه حل اين رمز عزيز كه كنايه
معاني جليل المبني ومضمون اين حديث شريف انكه براى كسى كه روائح فوايح تحقيق بمشام تدبيرش
رسيده باشد وبوارق تصديق بلمعان بر ديده بصيرت ديده بچند وجه است اول اينكه امير المؤمنين
كلمه تام الهيست يعني از پرتو شمس ذات اسطع سبحانه بي ماده ودر افاده قواعد دين وافاضه علوم
حق ويقين تام واشعه نور ذاتش محيط بجميع جواهر اسرار انبياى عظام است انكه نور اسم
ايست كه نير عالم افروز ظهورش از اشراقات آفتاب قدم مستنير شده وپيوسته از صبح ازل
در طي معارج قربت كه اظهر كرد واليه برنگشته وطلوع داشته ظهور در انجمن تعين كارد بر او روايت
متمثل شدن بصورتها بر وفق خواهش كرده كا رو وجه دوم اينكه امام در عالم منشأ ظهور كاينات
ونسبت او بخلايق مثل نسبت افتاب بوجود وموجودات وافتاب در وسط فلك هر روز
يك مقام يافته وحال آنكه نيست لمعه سواطع انوارش بر جميع خلايق تا انتشار ظهور فروغش
غايب نمى شود ونيست هيچ يك انا هر روى زمين از پرتو شعاع او در وقت بهايه ستولت و
ولي امام نسبت بكافه انام زيرا كه امام جامع تمامى اطراف واقطار عالم كون ومكانست و
نسبت دور ونزديك بسوى او همه يكسان ونسبت ايشان بسوى امام مثل نسبت در همه حالت
درد [illegible] ان بلكه امام محيطات بر تمام عالم بعلم ودانش وضوء اروناى ايشان دانات
بر جميع ساكنان ممالك افرينش قال واما حضوره عند الموتى بعد احتجابه عنهم فكان الخلق لا
يحجبهم عنه الجدران وبعد المكان فكذا لا يحجبه عنهم كون جسده في الضريح لان اولياء الله لا يموتون

لكنهم

لكنهم محتجبون والى الاشارة بقوله ع اني ظاعن عن قريب ومنطلق الى المغيب فمن انكر امر ارى
الجليل وتعظيمه قائما لديه فبعيد لا ما تردد بر جنيه قال واما توجيه حضور آنحضرت نزد مردگان
بعد از آنكه از ايشان محتجب وپوشيده است رخ در نقاب ضريح كشيده اينست كه
همچنانكه ديوارها وبعد مسافت پنهان نمى سازند خلايق را از مشاهده آنحضرت همچنين بودن
در ضريح مقدس مانع حضور و اگاهي او نيست زيرا كه اولياى خدا بقطع علايق بدني نمى ميرند
بلكه ارواح قدسيه ايشان با انوار معنويه زنده اند وليكن از نظر مردمان غايب وپوشيده اند
وبسوى همين معنى است اشاره بقول آنحضرت ع ومضمون ترجمه اش كه بدرستى كه عنقريب از اين
دار فنا روانه ام وبسوى عالم غيب ملك بقا شتابنده ام پس كسى كه منكر اسرار حضرت ذو الجلال جميع
الجلالات باشد بايد كه ديدا بما وورد وضع كه جبرئيل نازل شده تبديل نمايد
ومعود واسرار ايشان از احاطه عقول وادراك اوهام بيرونست وهيچكس بادراك ايشان بيچوچ
جايز نيست كفتي چلد چونه كه بلا اجساد ولكن لا تشعرون قال واما كونه يوم القيمة مع الحوض و
عند الصراط وبين الجنة والنار فان القمر قمر واحد في السماء ويراه الانسان اين كان
اذا شرق القمر المنير على غدير فانك ترى في السماء قمرا وفي الماء قمرا وان تعددت الابصار
تعددت الاقمار والشخص الواحد اذا قابلته المرآت فانك ترى في كل مرآت شخصا
وهو شخص واحد كما قيل بواسطة المرآت عاينت ثانيا عيانا وغيره في الحقيقة ما بدا
وما الوجه الا واحد غير انه اذا انت عددت المرايا تعددا اما بودن آنحضرت در
قيامت بر سر حوض كوثر وبر سر پل صراط وميان بهشت ودوزخ بيان واقع است عقل
سليم بتصديق آن شناسايى زيرا كه قرص ماه يك قطعه بيش در آسمان وتعالى
در جميع اطراف جهان خواه در مشرق باشد خواه در مغرب بايد از مشاهده ميكنند
هرگاه در حوض اين عكس ماه بتابد در آسمان او را ببيند وهم در آب مشاهده ميكنى فاگر چشمها
نهرها متعدد شود ماه نيز متعدد مى نمايد وهمچنين هر گاه در مقابل يك شمع برافروخته هزار
آينه باشد در هر آينه شمع را ببينى وحال آنكه شمع يكيست ومتعدد نيست لمؤلفه چون بود
يك شمع وچندين آينه شمع پيدا بود در هر آينه غير حق را نيست هستى نشان اين تعدد ها
از مرات دان هر طرف كثرت نما يابد وجهاد كل شيء هالك الا وجهه قال ومن ذلك انهم انكروا
ما رواه محمد بن نوادر الكلبي ان امير المؤمنين ع لما حمله الخلق الحسن ع سريره الى مكان القبر

من بجفا الكوفه وجلنا دسا بيو صنع منبر يا يحيا الملك فصلم عليهما ثم قال للحسن عليه السلام انت الحسن بن علي موضع

الوحي والتنزيل وفطيم العلم والنزهنا الجليل خليفة امير المؤمنين وسيد الوصيين ثم قال نعم قال وهذا الحسين بن

علي سبط الرحمة ومنبع العصمة وربيب الحكمة ووالد الائمة قال نعم قال سكاه الذي اوصيا في دفنه الينا فقال له

الحسن عليه السلام انه اوصى لينا انه لا نسلمه الا لاحد جليلي جبرئيل والخضر فمن انت منهما فكشف النقاب فاذا

هو امير المؤمنين عليه السلام ثم قال للحسن عليه السلام يا ابا محمد ان اباك لا يموت نفل الله ونشطها كمانه يد جسده ويعني

جمله انكارهای علمای صاحب انكار صريحي است كه محدثا هل كوفه روايت كرده اند ومفاد اين حديث

اينست كه هنگامی كه امام حسن و امام حسين عليهما السلام جنازه پدر بزرگوار خود را برداشتند و رفتند

كه آن گنج بزرگ و شرف والا را موجب وصيت در زمين نجف بخاك سپارند چون بان مكان شريف كه محل

ملائكه است رسيدند سواری نقابدار ديدند ايستاده وبوی مشك ازو می وزيد

همانا در آن مقام انتظار ايشان ميكشيد پس آن سوار بر ايشان سلام داد و بعد از سلام

با حضرت امام حسن عليه السلام گفت تو يی حسن بن علی كه طفل خواهش شير از پستان معارف ذات

وحی جبرئيل ميكرد و در دامان شرف جليل بكمال رسيد و خليفه امير المؤمنين و جانشين سيد

اوصياست آنحضرت گفت آری آنگاه اشاره بامام حسين عم نموده فرمود كه اين حسين بن علي

است كه زاده رحمت و نبوت و طفل مادر عصمت و تربيت يافته دايه حكمت و پدر مقتدايان

هدايت امام حسين عم گفت آری پس آن سوار بزرگوار فرمود كه اكنون جنازه را بمن بسپاريد

و در امان اله بازگرديد پس آنگاه حضرت امام حسن گفت ای ماه افق مردمی وای پناه دو

مردمی بدرستی كه پدر ما وصيت نمود كه جنازه او را بغير از جبرئيل يا خضر بكسی ندهيم پس تو از اين

دو كدامی و بيان فرمای كه معروف بچه نامی آنگاه آن سوار نامدار نقاب از روی خود كشيد

ناگاه امام حسين بديد كه پدر بزرگوار خود را ديد پس از كحل الجواهر ديده نور فزای قرة العين شخص

را امام حسن گفت كه ای ابا محمد بدرستيكه پدر تو آن بزرگوار است كه هيچ وقت نرسيده

مگر آنكه بدرستيكه برسر او حاضر بوده پس كسانيكه بر جسد خود حاضر ميشود و صدق گويد خود را

شاهده ميبايد قال ويعرفه وقد زعمه من اعتقد هذا فقد اعتقد قول الغلاة لان الميت كيف

يكون ميتا ثم يكون حيا وقتيد اعظمه اسد على تقد عقولهم وجهلوا امراسه بهم وقد لو الهم اراد

هذا الحديث بزعم حفظ المعصوم لانه سالم وسالوه وقد لو الهم سوء انت ولو عرفوه ما انكروه

قلنا نعم الله يقول ومالك بيمينك يا موسى وقد للعيسى انت قلت للناس اتخذوني وامي الهين

والی

والهين من دون الله لكن الخفاش معذور في انكاره ولطفنا اعماهم دخان الجهل والجدال في ذانهما الفرق الفهم

بين الروح والجسد وجاء المقصر عن فهم الاسرار بكذب الاخبار وهم الاعتقاد والابرار صادق في

الاعتقاد والتقى والمرتاب هو المكذب فتفوق چون مضمون اين حكايت صحيح الرواية مخالف

الاعتقاد ارباب جحد وانكار رسيد گفتند كه هر كس معتقد اين حكايت البته اعتقاد بحرف غاليان

بهم رسانيده و اعتماد بر سخن ايشان نموده زيرا كه چون توان بود كه آدمی مرده باشد و آنگاه

سوار گردد و ابن جماعت سست اعتقاد عظمت خدا را با اندازه عقلهای خود تقدير كرده اند

و امر الهی را كه در ايشان قرار يافته نشناخته اند و گفته اند كه اين حديث صحت ندارد بجهت آنكه

اذا برادر دانش معصوم لازم فيايد چرا كه در آن حديث چنين آمده كه امير المؤمنين از

حسنين عم استفهام نمود و ايشان هم از آنحضرت استعلام كردند و اگر عالم ميبودند او را

می شناختند و انا وهمی ميرسد بجواب گفتيم كه اين سؤال دليل جهل و خطا نتواند بود زيرا

كه حق تعالی از حضرت موسی پرسيد كه چه چيز است بدست تو ای موسی و همچنين با حضرت عيسی

گفت كه آيا تو گفتی بمردمان كه فرا گيريد مرا و مادر مرا خدايان دون خدای تعالی پس سؤال

دليل جهل نشود از اين دو سؤال جهل حق تعالی لازم آمد و حال آنكه او تعالی غنی است بلكه

اين سؤالها بجهت استيناس و دفع دهشت است نه از روی جهل و غفلت پس معلوم شد

كه ايشان از موقف كاهی بغايب دور و از مشاهده انوار ولايت بعلت ضعف بصيرت

معذور ند نظم نور خورشيد در جهان فاش است آفت از ضعف چشم خفاش است

و بجز اين نيست كه دود جهل و حسد ديده دل ايشان را فرا گرفته بمنزلتی كه ميان روح و جسد

امتياز ندهند و جان و تن را از هم نشناسند و باين قصور فهم و دانش ميخواهند كه اهم و

دانش ميخواهند كه تكذيب سخنان ابرار كنند و معمول جحد و ابهام رخنه در بنای ايمان

وضعيف سازند چرا كه نيكو بان نگه و بيك زبان هم در حصار محكم دين مخصصين را اعتقاد متين

صدق و يقين ثابت و متمكن اند و اصحاب شك نيز در ضايع وفنا بود و ارباب تكذيب و انكار

همگی منافق و مردود اند تتمه لان الكتاب قد شهد بانهم احياء يرزقون وجاءت في اولياء

الله لا يموتون وصرح الذكر بهذا المعنى كان معنا وتبعنا من قوله سبحانه ولا تحسبن الذين قتلوا

في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون ذكرانهم قتلوا ثم اضرب عن القتل وقال بل احياء

وكيف يكون الانسان في حالة مقتولا حيا هذا تناقض وليس تناقض لان المقتول هو الجسد ...

والحی المرزوق هو العالم الالهی والربانی وذلک هو الکلمة التامة التی هلت عن حضرة الله قبل
واهل الاجلها سائر الموجودات والکائنات الذی هو عین الله ومشیته فی کاف کن فیکون
من عرف السر المخزون فکیف ینکر ظهوره الجاهلون بل اعتقاد اهل ایمان تشکیک منافقان
نقصان نپذیرفت زیرا که قران گواهی داده که ایشان عند ربهم پروردگار ایشان همگی زنده اند
وبانواع نعمتهای بهشت روزی داده میشوند وتنعم مینمایند واحادیث نبویه با نیز وارد
شده که دوستان خدا نمیمیرند وقران نیز بعد کاری انکه کسی تابع ماست بهیچ نحو زنده
غیب میشود امده وان قول الهی در سوره آل عمران وترجمه اش اینست که مپندارید آنان را
که در راه خدا کشته شده اند مردگان بلکه ایشان نزدیک پروردگار خود زنده اند که
از نعمتهای بهشت روزی داده میشوند پس چنانچه بالغرض الهی ولا اسناد قتل اینکه
فرموده که ایشان کشته شده اند بعد از ان مستند نموده اسناد حیات کرده وگفته بلکه
ایشان زنده اند وچون توان بود که در یک حالت هم مقتول باشند وهم زنده بود و
واین بحسب ظاهر تناقض است وحال انکه تناقض نیست زیرا که مقتول بودن خاکی است و
انکه نزد خدای تعالی زنده ومرزوق است دانای الهی ورازنهان ربانی است واین همه
همان کلمه تامه است که پیش از خلق موجودات از حضرت الله صادر شده ومصنف قضا
ومشیت بنوای هذا خلق الله بلند اوازه گشته وباقی کلمات کتاب هستی از برای او در
سلک ایجاد انتظام یافته انکسی است که امین وصاحب تصرفات از جانب خدای تعالی در
کون ومکان ومظهر مشیت اوست ودر گنجینه کن فکان بلی نکته اگر عارفند سری که مخزون
است در خزانه کاف ونون انکار ظهور ان ندارند بلکه منکران انبیغ صاحبان جهل وکوری
باشند **مطلع** مقصود شیخ ره اینست که ان سری که در کاف ونون نهان است نور نقطه
نبوت وولایت علیهما السلام زیرا که کلمه کن عبارت از سرعت امر ونفاذ حکم الهی وامر بخلق جمیع مکونات
از بسیط خاک تا بسیط افلاک است وازان هم رضی بهاء نور احمدی عز صدور یافته
وتفاصیل وجود جمیع انها بر نوع تقدیر مرقوم گشته پس مظهر قدرت ومشیت کردگار در
سر نقطه اسرار حضرت افریدگار کلمه تامه احمدیست وبا نیز کلام شیخ ره که فرموده نور
امیر المؤمنین همان سریست که مخزونست میان کاف ونون واه نیز تست در محیط وجود
که بلوامع ظهور مشهود شده فا قال کن فیکون **قال** ره واذا کان الملک الخو لها قوة الشکل

والظهور

والظهور نما اراد وامن الصحو فتارة یکون الملک فی السما بصورة وتارة یظهر فی الارض
باخرى کما ورد فی کتاب الخصایص فتح یعنی یوم ثلثة اقسام من الغنیمة فنطق الناس فی ذلک
فقال لهم هل رایتم الفارس الذی عن یمین العسکر صاحب القباء الاصفر لوانعم وقد
اردنا ما سالتک عنه فقال لهم ان ذاک جبرئیل ع انی امرت ان اقاتل معکم الیوم
وسهمی لعلی ع قال وهل رایتم صاحب القبا الاخضر الذی کان فی اعقاب المشرکین یهزم هتا
نعم لوانعم قال ذاک میکائیل امر بالنصر لکم وسهمهم لعلی ع واذا کان جبرئیل ومیکائیل
یظهران فی الارض بصورة البشر صورتهما العظمی فی السما فالولی المطلق الذی هو سر الله
فی الوجود والموجود الذی مات ولم یمت من نوطهم الحق اذ میتنا اذا مات لم یمت وان
غاب عنا اذا لم یغب لم یغب الا بسطوة الاعلی هر کار ملک چون توانستند که بصورت فی القوم که خواهند برایند چرا که ملکه است
ودر روی زمین ظاهر شوند بصورت دیگر چنانکه در کتاب خصایص وارده که حضرت رسول
از غنایم احد سه قسمت از برای علی علیه السلام جدا نمود پس مردمان بعضی ترس ساختند
که در این قسمت بر ما حیف ومیل واقع شده چه علی را سه قسمت عنایت کردی وبهرکدام از
ما یک قسمت پس ان حضرت با ایشان گفت که ایا شما دیدید در روز جنگ ان سوار
زره پوش را که از میمنه لشکر بود وبا کفار جهاد مینمود ایشان همگی گفتند که دیدیم
که از حالا وا از غنیمت اسفاد غنایم پس ان حضرت گفت که ان سوار جبرئیل بود ومن گفت
که از جانب حق تعالی مامور گشته ام که امروز باتفاق شما با لشکر کفار مقاتله کنم ونصیب
از غنیمت کفار دیگر علی علیه السلام مقرر باشد بعد از ان حضرت باسپاه اسلام گفت که
در ان روز شما ان سبز پوش را ملاحظه کردید که در عقب کفار بود وایشان را ازهم
از معرکه کارزار میتاخت ایشان همگی گفتند که دیدیم ان حضرت فرمود که ان
میکائیل بود که بمددکاری شما مامور گشته بود وسهم او با مر الهی از برای علی بود وهرگاه جبرئیل
ومیکائیل در روی زمین بصورت ادمی ظاهر شوند وحال انکه صورت عظمای ایشان
در اسمانست پس ولی مطلق که راز نهان حق تعالی است در عالم وجود وموجودی انکسی که
که مرده است نمرده بدلیل قول درست ایشان که فرموده اند که هرگاه روح از بدن
قطع تعلق تا بدن نمرده وغایب ما چون غیبت اختیار نموده غایب نیست از برای چیست که
ظهور او بهر صورتی که خواهد بطریق اولی روا است **تتمه** لان امیر المؤمنین لیست حقیقته

سبتم

هذا الجسد المحدث الذى ظهر مع رسول الله صلعم ايام حيوته لا يعنى به امير المومنين لمن
عرفه هو الكلمة الكبرى التى عليها وقعت الاشاره من قوله ما عرفك الا الله وانا النور
القديم الذى يتقلب فى الصور كيف شاء واسرار الذى كان قبل خلق الخلق فى لباس الظلمة فى عالم النور
وعلى العرش قبل خلق السموات والارضين فى لباس الظهور مع الملائكة فى عالم الارواح والنبيين ومع
فى عالم الاشباح وله قوة الظهور فيما شاء من الصور لانه كان سر النبيين فى ظهورهم وظهورهم
زيرا كه حضرت امير المومنين عليه السلم نيز همين مخصوص جسد هادى ذاتست كه با رسول خدا مظاهر گشت
امير المومنين نزد ما دانا آن كلمه بزرگيست كه لوامع انوار اشارت بلند بشارت نبوى صلعم
ترجمه انو اينست كه نشناخت ترا كسى مگر از خداى تعالى ومن بر ساحت قدم وعظمت لطلعت اقتران نور قدم
كه ميگردد در هر صورت تجلى و هيكلى باز فوق خواهشى فريد كه امور وان سر سبا تو است كه پيش از قريش
خلق ميبوده در لباس ظلمت در عالم نور ودر عالم الهى قرار داشته پيش از خلق آسمانها و زمينها در لباس ظهور
باز نشكان ميبوده در عالم ارواح وبا پيغمبران ظاهر ميشده در عالم اشباح ومراورا است قوت ظهور
در هر صورتى كه خواهد زيرا كه سر تمام پيغمبران بوده دوان زمان كه در اصلاب مطهران بوده انوار
عهدى كه بوده ان فى الحده اند تمه وبذلك جاء الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله حكاية عن موسى
وهرون ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا انتما ومن اتبعكما الغالبون كانت الايات السلطان صورة
علىّ عم وكذا كان لسائر النبيين واما السنة فقوله صلعم يا على ان الله ايد بك النبيين سرا وايدنى بك
جهرا ومن انكر ما جاء به الكتاب والسنة فقد كفر ومن انكر ان عليا كان مع النبيين سرا ومع محمد جهرا
فقد كفر فلا تطع المكذبين المراد من هذا الكلام اثبات امير المومنين وباين مضمون كه انحضرت صلعم بعد از انبيا
ظهور داشته قرآن نازل شده واخبار نبويه وارد گرديده اما دليل قرآن در اين باب قول الهى است در حكايت
موسى وهرون رسوره قصص گرديدا انوقت كه حضرت موسى عم برسالت بسوى فرعون مقرر گشته بود حضرت
گرايد خدايا از قبطيان كسى كشته ام واز جانب ايشان انديشه دارم ان حضرت درفع اين سوال استدعاء
رفاقت هرون ميكرد پس حق تعالى فرمود اينچه ترجمه انش اينست كه نعوه بازوى ترا محكم ميكنم به برادر
وبدهيم مرشما را غلبه وتسلطى كه هرگز دست نيابند بر شما بابراعانت ايات ما واز ابن عباس منقولست
كه اين ايت كبرى وسلطان كه در كريمه مذكور است از براى موسى وهرون امير المومنين عم بود كه بصورت
سوارى همراه ايشان بر فرعون ظاهر شده تخويف مى نمود واورا باجابت موسى وهرون تكليف
ميفرمود وهمچنين انحضرت عم بجميع پيغمبران اعانت مينمود واما اينكه احاديث نبويه در اين باب وارد شده

قول

قوله رسول خدا صلعم كه مضمون ترجمه اينست كه اى على بدرستى كه خداى تعالى قوت بخشيد پيغمبران را بتو
در پنهان ومؤيد ساخت مرا ظاهر بتو تا اشكارا وعيان بيان اين امر مذكوره واين حديث كه توقيف
بيان بانست مستفاد ميشود كه انحضرت صلوات الله عليه در عهد انبيا سابق ظهور وشهود داشته وتبيين
ايشان از ادراء امور نبوت اعانت مينموده واانكه كسى انكار كند صريحا كه كتاب الهى وسنت نبوى در باب
وارد وصادر شده التبه كافر است پس هر انكه منكر اين عقيده باشد كه على با پيغمبران بوده
وبا حضرت رسالت صلعم در اشكار واعيان التبه كافر است پس اى عزيز قوم از طريق انكار كنندگان دور باش
باب امير المومنين باطاعت تكذيب كنندگان وپيروى اصحاب شك وكمان خود را از ره امتناه
قال واعلم ان البارى جل اسمه ذات واحدة من كل الوجوه وكذلك صفاته فاذا ركبت
الهى ووجود از اللام والطاء
صورة الحرف فظهرت الصفة فاذا ركبت القاف والهاء والراء ظهر القهار وان ركبت اللام والطاء
ظهر اللطف وان رفعت الحروف عن الترتيب لم تر الا ذاتا واحدة وامير المومنين هو كلمة الله التامة
صفته التى يتجلى بلباس لان الكلمة التامة لها قوة التجلى والظهور فى سائر الصور وبكفى الجاهل نقصانا
تكذيبه بايات الله جل جلاله بيان بدرستى كه حضرت بارى جل اسمه ذات پاك اوست كه بهيچ وجه من الوجوه
كثرت وتعدد را در حريم بارگاه احديتش راه نيست وهمچنين صفات او نيز از سمت كثرت
وتعدد مبراست چه صفات جميعا عين ذات حضرت بارى وتغاير انها اعتبار است واسماء
قوليه مانند قهار وخالق ولذا فكر بان حضرت اسمه بحو ميشود هكذا مركب مؤلف اند از
وكلماتى كه ادمى بانها تلفظ مينمايد مثلا هرگاه قاف والف وراء تركيب يابند قهار ظاهر ميشود
لام وطاء وفاء تولف كرده لطف عيان ميگردد وهمچنين باقى اوصاف لفظيه واگر چنانچه تعينات
وتاليفات ذوات حروف برداشته شود بجز ذات كه منبع جميع صفات است هيچ باقى نمانده
حضرت ذات وصفات موصوفست بوحدت صرف واختلاف وكثرت بالفاظ وعبارات است
نظم عبارات ما شتى وحسنك واحد وكل الى ذاك الجمال يشير وحضرت امير المومنين عليه السلم كلمه تامه
الهيه وصفت اوست كه در هر لباس از ملابس ظهور جلوه ميكند وبصور وهياكل مختلفه ودفق اراده
الهيه ظاهر ميشود زيرا كه كلمه تامه را قوت وتوانائى هست كه در انجمن عيان وشهود
بصورتها متمثل شود وخود را در لباسهاى گوناگون صور وهياكل بنمايد چه شهادت
مذكوره انحضرت صلعم از جمله ايات الهى و در باب ناداران اهل نقصان كه تكذيب ايات خدا ميكنند
جهل وطغيان قال تعالى السر الذى ظهر المصطفى الجسمى هو ذلك السر الذى ظهر مع الملائكة فى السماء وظهر فى الارض

عبارات شيخ

نبيا

وهو فارس الحجاز الذي يؤيد الله به من استغاثه وناداه وهو ذلك النور الذي ظهر قوة الظهور في سائر
الوجود والیه الاشاره بقوله انا دابة الارض لها قوة الظهور کیف شاء الله ومتی شاء والی آخر
بقوله یعرفك بها من عرفك ای یعرفك بهذه الکلمة من عرفك فی عالم الغیب والشهاده لانها هی [illegible] الکلمات
المعارف فیها عرف به عرفت کما قال لولانا ما عرف الله ومعناه نحن الکلمة التی بها ظهر الوجود وبها عرف
العابدون المعبود لانها العلة فی وجود الخلائق وبالخلق یستدل علی الخالق پس [illegible] که از برای
امام حسین علیه السلام ظاهر شده همانست که از برای فرشتگان در آسمان ظاهر گشته و اوست فارس
الحجاز که حضرت [illegible] خدای تعالی [illegible] همچو سلمان از حق تعالی مدد خواهد و بیگانه
بنا الدعوا [illegible] نوری که هست او را قوت ظهور در جمیع ازمنه و دهور و بسوی همین است اشاره
بقول آنحضرت که منم دابة الارض و معنی دابة الارض آنست که قوت ظهور و خروج داشته باشد [illegible]
خدای خواهد [illegible] اقتضا نماید پس مفاد کلام مذکور آنست که منم آنکسی که [illegible]
ظاهر میشوم [illegible] در میان [illegible] و اهل ایمان را از کفار امتیاز میدهم و بسوی همین است اشاره
آنحضرت صلوات الله علیه که فرموده منم [illegible] اهل اسما [illegible] گویند [illegible]
اشاره بقول حضرت صاحب الامر علیه السلام در دعای ماه رجب [illegible] آنست که میشناسد ترا بآن کلمه
آنکه ترا شناخت خواه در عالم روحانیات و خواه جسمانیات [illegible] این کلام [illegible] جمیع دلائل
و معارف [illegible] هر علمی که بفرشتگان و آدمیان رسیده از این کلمه تامه فایض شده پس باین کلمه حق
شناخته شده و این کلمه بحق تعالی معروف گشته چنانکه گفته اند اگر ما نبودیم خدای تعالی شناخته
نشدی [illegible] اینست که ما [illegible] آن کلمه [illegible] پیدا شده و عابد از معبود
بواسطه او امتیاز یافته زیرا که همین کلمات علت وجود [illegible] صنایع و بدایع و مصنوعات [illegible]
کرده میشود وجود صانع [illegible] کلمه [illegible] وجود اثری [illegible] از موجود خبری [illegible]
عابد را امتیاز از حضرت معبود تتمه انا مکلم موسی من الشجرة انا [illegible]
الجبابره انا صاحب عاد و ثمود و انا مخاطب الازواج [illegible]
الاکل معتدلا [illegible] الکلمة الاولی [illegible] الکبری [illegible]
المستصعب [illegible] آنحضرت [illegible]
اشاره است بقوله که از آنحضرت منقولست [illegible] منم [illegible] با موسی [illegible]
منم هلاک کننده اهل طغیان منم خراب کننده [illegible] منم مصاحب عاد و ثمود منم خطاب کننده

ادعام

با ارواح [illegible] و روایات که موقوف [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] مهربانست [illegible] تکذیب [illegible] مکرم [illegible]
جمیع این مقالات که بیان شد همگی اشاره است باینکه آنحضرت [illegible] کلمات [illegible]
بان تکلم نموده [illegible] هدایت بندگان [illegible] نموده [illegible] مقالات [illegible]
و اجتناب نماید مگر [illegible] جانب [illegible] بسوی خدا [illegible]
امور [illegible] که [illegible] بغایت دشوار [illegible] تلخ [illegible]
جهل [illegible] ایشان [illegible] انکار دارند و معتقد [illegible] غالی میشمارند قال [illegible]
الرب سبحانه [illegible] الملائکة [illegible] القائم [illegible] فی السماء [illegible] فی الارض [illegible]
[illegible] ارواحهم الالهیه [illegible] فی اجسادها البشریه [illegible] صورة الانسانیه تری [illegible]
وجودها [illegible] للعبادات البدنیه و [illegible] الهیاکل البشریه [illegible]
الاول الآن ما کان [illegible] بالقوه [illegible] بالفعل [illegible] صاحب الامر [illegible]
[illegible] خدای حق سبحانه و تعالی در روز قتل امام حسین روح حضرت صاحب الامر [illegible]
[illegible] فرشتگان در آسمان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در آسمان مشاهده کنند [illegible] حق تعالی [illegible] ارواح الهیه ایشان [illegible]
[illegible] صورت [illegible] وجود [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] ایشان [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ابدان [illegible] ایشان [illegible] دخول الابدان [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] ایشان [illegible] بالقوه [illegible] بالفعل
[illegible] ایشان [illegible] عبادات [illegible] و مجاهدات نفسانیه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] این دلائل [illegible]
[illegible] خصومت کنندگان [illegible]
[illegible] انکار کنند [illegible] بسیار وارد شده [illegible]
و عجب دارم از ایشان که این خبر را با آنکه [illegible]
ایمان [illegible] قال کان المکذب بهذا الحدیث لم یبلغه ما جری [illegible] مع ابی بکر [illegible]
طالب [illegible] فانکر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
الله [illegible] ابوبکر [illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین علیه

وجاء به

بيده الى المسجد قبا فراى رسول الله ص جالسا حقيقة حقا لا مجازا فقال له يا ابا بكر ارجع

الى بيتك ورد الحق الى اهله والحديث طويل كويا بسمع منكر نرسيده اخبر ميان امير المؤمنين

وابى بكر كذشته كه در ان روزى كه آنحضرت بر ابى بكر ايراد حجت نمود حق خود مطالبه فرمود

انكار دعوى آنحضرت نمود كفت ترا در امر خلافت صاحب حق نميدانم آنحضرت عليه السلام

در جواب كفت كه آيا رسول خدا ص را ميخواهى كه ميان من وتو حاكم باشد ابو بكر كفت

كه رسول خدا كجاست وچكونه بخدمت او توانم رسيد پس امير المؤمنين ع دست او را كرفته

بمسجد قبا برد پس چون ابو بكر نظر كرد رسول خدا را در آن موضع بروشنى كه سابقا مشاهده

ميكرد ديد نشسته پس نزد آن حضرت مسألت نمود كه ابو بكر بازكردد بخداوند خود وحق را بصاحبش

واين حديث طويلست ودر اين مقام بهمين قدر اكتفا نمود پس هركاه رسول خدا را بعد از رحلت

حقيقتا توان ديد چرا امير المؤمنين ع بعد از وفات بامام حسن وامام حسين متمثل نتواند

شد **فصل** وكان نرم دفع ذلك رواه الفضل بن شاذان فى كتاب صحائف الابرار ان امير المؤمنين ع

اضطجع فى الكوفة على الحصى فقال له قنبر يا مولاى الا افرش لك ثوبى تحتك ان هى الا تربة مؤمن او

مزاحمته فى مجلسه فقال الاصبغ بن نباتة اما تربة مؤمن فقد علمنا انها كانت او ستكون فما

مزاحمته فى مجلسه فقال يا ابن نباتة ان فى هذا الظهر ارواح كل مؤمن ومؤمنة فى قوالب

من نور على منابر من نور فاذا كانت ارواح المؤمنين هنالك فى قوالب من نور على منابر

من نور فروح الجامع الماثر التى هى روح الارواح اولى ان تكون هنالك لها قوة الظهور وليس

ماشاء الله من الصور ولكن من انكر بعض الهدى فهو اعور فان يعمى ويبصر وها انا

نشنيده حديثى را كه فضل بن شاذان در كتاب صحائف الابرار وارد ه ومضمونش اينست

كه حضرت امير المؤمنين ع در صحراى كوفه بالاى سنكريزهها خوابيده بود قنبر التماس نمود كه جامه

خود را در زير بدن بيارم آنحضرت بكفتن اذان سرور منت او را معنى نمود وفرمود كه اين

موضع كه بر بالاى آن خوابيده ام تربت مؤمنيست يا خواب كه متعرض مزاحمت آن

ميكردى در حالتى كه بجاى خود نشسته بوده انكه اصبغ بن نباته با آنحضرت كفت كه اى بهترين اهل جهان

از سخنان شما دانستيم كه اين مقام تربت مؤمنى بوده يا بعد از اين تربت مؤمنى

خواهد بود وليكن نميدانيم كه مقصود شما چيست ازانچه كفتيد كه مزاحمت [illegible]

پس آنحضرت ع بجانب پشت كوفه كه نجف اشرف است اشاره نموده فرمود كه اى پسر نباته بدرستى وتحقيق

كه در اين

كه در اين پشت كوفه مقام هر مؤمن ومؤمنه است كه در قالبهاى نورانيه وبر بالاى منبرهاى كه از نور است

[illegible] شيخ قدس سره ميفرمايد كه بر دلالت حديث هر كاه ارواح جميع مؤمنان در آن مقام شريف

در قالبهاى نورانى باشند وبر بالاى منبرها از نور باشند پس روح آنكه جامع تمامى ارواح است

ونفخات حيات انهاست سزاوارتر است ببودن آنجا وشايسته تر است بآنكه در لباسى باشد كه خدا

خواهد ودر قوت ظهور بر وفق اراده الهى باشد وليكن كسى كه در باب بعضى قائل ودر شأن بعضى منكر

شود يك چشم است كه [illegible] كور باشد [illegible]

بهر دو قرار داشته باشد **قال** ومن ذلك ما رواه صاحب الاسرى ما دخلت على امير المؤمنين

وعنده رجل رث الجلباب وامير المؤمنين عليه السلام يقبل عليه يكلمه فلما خرج الرجل قلت يا سيدى من هذا

الذى شغلك عنا اليوم فقال هذا وصى موسى بن عمران وان كان وصى موسى هناك وجسده

تحت الارض [illegible] قبيل خبر فضل بن شاذان است حديثى كه صاحب اسرى روايت نموده

كه كفت بمجلس [illegible] حضرت امير المؤمنين عليه السلام داخل شدم ديدم كه نزد آنحضرت مردى كهنه لباس

نشسته بود وآنحضرت متوجه او بود وبا او سخن ميكفت پس چون آن مرد بيرون رفت كفتم اى سيد

من كه بود آن مرد كه امروز ترا از ما باز داشت وما از توجه واقبال تو محروم [illegible]

ساخت فرموده كه اين وصى موسى بن عمران بود [illegible] كه وصى موسى اينجا كجا بود

انكه [illegible] سالها در زير خاك آسوده بود [illegible] بعد حيكل [illegible] بكيفيتى

بصورت ومثالى بوده وهركاه وصى موسى را قوت ظهور بقالب ديكر باشد [illegible]

اين مراهد بود **قال** ومن ذلك ما رواه فى كتاب الخرايج ان خديجة لما حضرتها الولادة الزهراء

دخل عليها ثلث نسوة [illegible] فقلن لا تخافى فقد ارسلنا الله اليك هذه حواء ام

البشر وهذه مريم بنت عمران وانا آسية بنت مزاحم جئنا نعينك على امرك وان كانت حواء قبرها

وهن فى [illegible] وكيف بعثن يوم البعث ومن يلى يوم القيمة وذلك لظهور الارواح الالهية [illegible]

البرزخية التى اشار اليها امير المؤمنين ع وانتقال اخبارها مذكوره است حديثى كه در كتاب خرايج از

روايت است وخلاصه مضمونش اينست كه چون خديجه ع را هنكام رسيد كه فاطمه زهراء ع تولد يابد

[illegible] خانه كه خديجه اراده داشت در آمدند وانشاء واتحاد خوف در دل خديجه پديد

امد انكاه ايشان بخديجه ع كفتند كه دلقوى دار وانديشه مباش كه ما از جانب

خدايم نزد تو بسبب ياريت يكى از زنان كرده كفت اين حوا مادر [illegible] است واين ديكرى مريم

دختر عمران است و من آسیه دختر مزاحم و ما همگی بیاری تو آمده ایم که در کار زنان بین عالمیان
خاتم شیخ قدس سره میفرماید که حوا و مریم و آسیه را چه میکردند بجهت و چه حاضر شدند بعد الا آنکه هم
در عالم مسوده اند و پیش از روز قیامت چه گونه زنده شدند و حال آنکه هر کدام در جای خود
و پیش از روز قیامت چگونه زنده شدند و معلوم است که مخصوص که ایشان را در خانه خود بجهت
ما ده ظهور ارواح الهیه ایشانست در قالبهای برزخیه که حضرت امیر المؤمنین ع در صورت فصل
شأنان بوقوع آن اشاره نموده پس هر گاه آن زنان از ظهور بر قوالب برزخیه معتبر باشد اثبات
مردان را حصول این صورت نظر بتوان و لعقد و در خواهد بود قال و من ذلک ما رواه الحسینی
ان امیر المؤمنین علیه السلم قال للحسن و الحسین ع اذا وضعتمانی فی الضریح فصلیا رکعتین قبل ان تهیلا
التراب علی فانظروا ما یکون فلما وضعناه فی الضریح المقدس فعلنا ما امرنا فنظرنا و اذا الضریح مغطی
بثیاب من سندس فکشف الحسن علیه السلم ما یلی وجه امیر المؤمنین فوجد رسول الله ص و آدم و ابراهیم یتحدثون مع
امیر المؤمنین ع و کشف الحسین ع ما یلی رجلیه فوجد الزهراء و مریم و حوا و آسیه ینحن علی امیر المؤمنین
علیه السلم و یندبن و این کلام ابرهیم و محمد فی نجف الکوفه و از جمله روایات مذکوره حدیثی است که
از حضرت امام حسن علیه السلم روایت و خلاصه مضمون آنست که حضرت امیر المؤمنین با امام
حسن و امام حسین ع فرموده بود که چون مرا در قبر بگذارید پیش از آنکه خاک بر بالای من بریزید دو
نماز بگذارید آنگاه انجا را ملاحظه نمایید امام حسن علیه السلم گفت که چون آن کوه بجا
نماز فرض بزرگ را در ضریح مقدس گذاشتیم و انچه فرموده بود بجا آوردیم و نگاه کردیم ناگاه دیدیم
که جامه از سندس بر بالای ضریح مقدس کشیده اند و آن گنج معارف را از نظرها پنهان ساخته اند
پس امام حسن علیه السلم گوشه از آن پرده را که در مقابل روی مبارک آنحضرت بود برداشت
ملاحظه نمود دید که رسول خدا ص و آدم و ابرهیم با آنحضرت ع سخن میگفتند و … [illegible]
امام حسین ع آن گوشه را که از پایین پای آنحضرت بود برداشت دید که فاطمه زهرا و حوا و مریم
آسیه بر آنحضرت نوحه میکنند و … [illegible] علیه الرحمه میگوید که ابرهیم و محمد ع در نجف اشرف
کجا بودند و چگونه انجا حاضر شدند پس ظهور آنها نیز بقوالب برزخیه خواهد بود نه بهیاکل
جسمانیه قال و من ذلک ما رواه محمد بن … اهل الکوفه فی کتاب … ان الحسن علیه السلم لما قال لاهل
بعد امیر المؤمنین علیه السلم اجتمع الیه اکابر اهل الکوفه و طلبوا منه ان یریهم من العجایب مثل ما کان یریهم
امیر المؤمنین ع فجاء بهم الی … [illegible] و کشف الستر و قال انظروا فنظروا و اذا امیر المؤمنین ع جالس

هناك

هناك فقال القوم باجمعهم نشهد انك خلیفة الله فی ارضه هذه و الله اسرار امیر المؤمنین التی اراها
منه و از قبیل روایاتی است که ذکر شد در کتاب واحده بروایت محمد … مروی است و مفاد
آنست که چون امام حسن ع بعد از امیر المؤمنین ع بامر خلافت قیام نمود اکابر اهل کوفه رجعت
نمودند و از امور عجیبه که امیر المؤمنین ع با ایشان مینمود استدعا کردند که آنحضرت نیز
با ایشان بنماید پس آن مظهر اسرار الهی مسئول ایشان را تشریف قبول داده با اتفاق جماعت
روانه خانه خود گردید بعد از آن ایشان را امر نمود که طلبیده و در آنجا … [illegible]
بود آنحضرت پرده را برداشت فرمود که نگرید چون آنگروه نظر کردند آنگاه امیر المؤمنین ع را دیدند
نشسته دیدند پس همگی باتفاق روی بجانب امام حسن ع آورده گفتند که گواهی میدهیم
که تو خلیفه خدایی در روی زمین بخدا سوگند که این کرامتی که الحال از تو دیدیم بعینه از آن کرامات
که از امیر المؤمنین ع پیش از این مشاهده مینمودیم قال و من ذلک ما رواه ابن طاوس ره
کبراء الشیعه و زهادهم و صاحب الاسم الاعظم ان رجلا من اصحاب عمر بن سعد لعنه الله رای
اللیلة التی قتل فیها الحسین ان ابواب السماء قد فتحت و نزل رسول الله صلی الله علیه و آله و معه الانبیاء
و الملائکة حتی نزل آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی صلی الله علیهم و الحدیث طویل و این کتاب …
فی السماء حتی نزلوا الی کربلا … فی بقاع شتی و جاء آدم هناک … الی الیوم الموعود
و از جمله احادیث مذکوره خبریست که ابن طاوس مرویست و او از کتاب … رحمه و مضمون آن
و صورت احوال … [illegible] و اسم اعظم … بود
حدیث آنست که در آن شبی که امام حسین ع بدرجه شهادت رسیده بود مردی از اتباع
عمر بن سعد ملعون در آن شب مصیبت دید که درهای آسمان گشوده شده و رسول خدا
با فوجی از پیغمبران و فرشتگان فرود آمدند و در آخر ایشان حضرت آدم و نوح و ابرهیم
موسی و عیسی صلوات الله علیهم نزول نمودند و این حدیث طولانی است بجهت آنکه پیغمبران در آسمان
کجا بودند تا آنکه بکربلا فرود آیند و این معلومست که ایشان مرده اند و هر کدام در بقعه مدفون اند
و ابدان مقدسه ایشان تا روز قیامت در آن اماکن مشرفه آرام خواهند داشت قال …
منوده ایشان در آن مقام نیز بصور نوریه برزخیه بود نه بصورتهای جسمانیه
ما رواه المفید فی کتاب ان النبی ص لیلة المعراج رای الرسل الکرام فی السماء و سلم علیهم و صلی بهم
و از آن جمله است حدیثی که شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب خود آورده و حاصل مضمون آن حدیث

اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شب معراج رسولان کرام را در آسمان بدید و ایشان
سلام داد و با ایشان نماز گزارد **قال** ومن ذلك ما روی عن ابن عباس ان النبی صلعم لیلة المعراج رأی
علیا وفاطمة والحسن والحسین فی السماء وسلم علیهم وهم قد کانوا فی الارض ونیز از جمله استشهادی
که از ابن عباس مرویست ومضمون آن آنست که حضرت رسالت در شب معراج علی وفاطمه
وحسن وحسین علیهم السلام را در آسمان بدید و بر ایشان سلام داد وا معلومست که آنحضرت از ایشان
دور نبود مفارقت کرده باسمان عروج نموده **قال** وهذه الصور باسرها هی الصور المثالیة التی
تتعلق بها الارواح بعد خلع الاجساد العنصریة لان کل میت مات فانه لا یقوم بهذا الجسد
الفنی الی یوم القیام وجمیع این صورتها که مذکور شد از انبیا واوصیا وغیر ایشان همگی
صورتهای مثالیست که در عالم برزخ است وارواح بعد از ترك بدنهای عنصری بان صورتها
متمثل میشوند وتا قیامت باقی میباشند چه اگر هر میتی که روح از جسد او مفارقت نمود دفعه
دیگر باین جسد قیام نمیکرد مگر در روز قیامت یا روز ظهور قائم آل محمد **مطلع** قیصری در
شرح فصوص الحکم در بیان عالم مثال گفته که آن عالمیست روحانی مخلوق از جوهر نورانی که
دارد بعالم اجسام از اینکه صاحب مقدار است وبحاسه بصر محسوس میشود وهمچنین نسبت بجواهر
مجرده عقلیه دارد از اینکه نورانی است پس نه جسم مادی محض است ونه جوهر مجرد صرف بلکه برزخ
است میان عالم اجسام وعالم مجردات وآن را دو جهت است که بهر جهتی مناسبت دارد بیکی از آن دو
عالم واجسام مثالیه در لطافت وکثافت با یکدیگر متفاوتند وهمچنین مراتب نیز متفاوتست بحسب
کمالات ودرکات معارف الهیه واجتناب از ملکات ردیه ومناهی مختلف است وبعضی از محققان
گفته اند که بدن مثالی بدن حسی دارد در اینکه او را جمیع حواس ظاهره وباطنه حاصلست و
بلذات تلذذ می یابد وبالام متالم میشود ومؤید این معنی است که شیخ ابو جعفر طوسی در اخیر
مجلد اول از کتاب تهذیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده ومضمون ان حدیث
اینست که آنحضرت به یونس بن ظبیان گفت که مردمان در باب ارواح مومنان چه میگویند
یونس گفت که مردمان میگویند که ارواح اهل ایمان در حوصلهای مرغان سبز میباشند در
قندیلها است که از زیر عرش آویخته پس آنحضرت گفت سبحان الله مومن کرامیتر است نزد
خدای تعالی از آنکه روح او را در حوصله مرغی جای دهد ای یونس هرگاه که خدای تعالی قبض روح مومن
نماید روح او را در قالبی مانند قالبی که در دنیا داشته قرار دهد پس ارواح مومنان در آن

قالبها

قالبها میخورند ومی آشامند وچون کسی نزد ایشان آید او را بان صورتی که در دنیا داشته شناسند شیخ
طوسی بعد از ذکر این حدیث از ابی بصیر روایت کرده که او گفت از حضرت ابو عبد الله علیه السلام از کیفیت حال
ارواح مومنان پرسیدم آنحضرت فرمود که در بهشت جای دارند بصورتهای که شکل ابدان ایشانست
که اگر ببینی ایشانرا می شناسی **قال** واذا کان النبی بجسده الشریف فی المدینة والله تعالی یوجهه
فی مسجد قبا واخری فی الصف الذی فی السماء واخری فی عرفات بلا ریب لا یکون ذلک الا لما یکون لرسول الله
علم من کل مقام الاعلام واصله هو الفضل المبین واذا کان امیر المومنین علیه السلام کلمة الله الکبری معنا
سر الله الخفی وکذلک النبی وسائر الارواح عند فراق جسدها اتصلت بعالم الجبروت وغابت فی ذات
الحق یظهر لاولیائه کیف یشاء وهرگاه حضرت پیغمبر با آنکه جسد او در مدینه طیبه است حق تعالی او را
گاهی در مسجد قبا وگاهی در نجف جلوه ظهور میفرماید وگاهی در آسمانها واگر شخصی مسافرت
در زمین کربلا بعرصه شهود میآورد پس چرا ابجا از برای رسول خدا وقوع وثبوت دارد
از برای علی علیه السلام نباشد حالانکه آنحضرت از پیغمبر جمیع مقامات را حاصلست بجز از مقام نبوت که
مفضل است ودلالت وحدیث وجود مستحق وصحیح بانکه امیر المومنین علیه السلام کلمه بزرگ خداست وراز پنهان
استکه حقیقت جمله ارواح با وست پس بعد مفارقت بدن عنصری پیوسته است بعالم جبروت وایضا
با هستی بجهر لاهوت او حق تعالی از دوستان خود نظاهر میشود بهر وجهی که خواهد **فصل** واذا کان
امیر المومنین قد فعل عند خواص الشیعة فی کتاب الخصائص نقل انه لما تمت التحکیم رجلان وخاصم الامر
الامر وعلی المحکوم علیه فی حضرته وکان من اولاد الخوارج فقال له امیر المومنین علیه السلام اخسأ یا کلب
الرجل وصار کلبا اسود وتطایرت ثیابه عن جسده وجعل یقع علیه السلام امیر المومنین
وتبصبص وهملت عیناه فرق له امیر المومنین علیه السلام وتکلم بکلام نادما فاذا بثیاب الرجل
تهوی الیه من الهواء وصار بشرا سویا واذا کان له القدرة علی تبدیل الصور ونسخها من صورة
الصورة واعادتها بعد المسخ لم لا یکون له القدرة علی الظهور فی ای صورة شاء وهرگاه مثل این
امیر المومنین علیه السلام اینست که بعضی از خواص شیعه در کتاب خصائص نقل نموده انکه دو کس پیش محاکمه
نزد حضرت امیر آمدند وان یک از حکومت وقضا بحقیقت یکی از ان دو در دعوی دادن
دیگری بانحضرت بجهت لغوی تلخ نمود وان ناکس از اولاد خوارج بود پس امیر المومنین فرمود
گفت که دور شو ای سگ فضا را انگیز وانگاه سگ سیاه شده اغاز عوعو کرد
وجامه وی از بدنش دور گشته بجانب هوا پرواز گرفت پس آن سگ در زمان بسوی آنحضرت آمد

دریای بسیار گشتی نتاد و دم می جنبانید و اشک از دیده میبارید ناگاه رفتی در دل الحضرت
بوی محمود در میان دولت کلام تکلم نمود ناگاه لباسهای نمرد از هم جدا شد بی آمده و در میان
آدمی تمام خلقت کردید و هرگاه انحضرت را توانائی باشد بر تبدیل صورتها و قادر باشند
مسخ و نسخ انها از صورتی بصورتی دیگر و انها را بعد از مسخ اعاده توانند نمود دلیلی بر اقربیت
باشد بظهور خود در هر صورتی که خواهد و بحدیث سابق واقف گردیافت **قال** و من دلائله
ما رواه المفید عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلعم لعلی یا علی ان محبیك یفرحون فی ثلثة مواطن
عند خروج انفسهم وانت هناك تشهدهم وعند المسائلة فی القبور ولیس هو هذا الجسد المقدس
بل کان النور الذی لم یدرك سر الرحمن الذی عبر عنه امیر المؤمنین ع بالروح فقال انا وجه الله الذی
انقلب بین الخلق کیف شاء و از جمله اخبار سابقه حدیثی است که شیخ مفید از ام سلمه روایت نموده و حاصل
مضمون آن اینست که گفت ام سلمه که رسول خدا صلعم با علی ع گفت که ای علی دوستی که محبان تو در
سه مقام از دل هنگام بیرون نامدن جانهای ایشان از قفسهای تن و تو در آن وقت بر بالین
ایشان حاضر خواهی بود و هنگام سؤال نکیر و منکر در قبرها و تو آنجا تلقین ایشان میکنی و ثم فنی که
عرض میشوند بخدا و تو آنجا حاضر باشی که باشند انکه تو را پیاده بیننا سی و این گاهی در قبرها حاضر میگردی
حاضر میشود و تلقین ایشان میکند این جسد مقدس نیست ولیکن آن نوریست که از کنورت
مبرا و از ادناس جسمانیه منزه و معراست و این سر نهانیست که انحضرت علیه السلام بکلمه وجه الله تعبیر نموده
نمود که من وجه الله که رو بهر جا که شما میکردم و مراعیتانا سیده و نیست بجانب من دارید معاکرجا
بوی من تعلیم نمایید بخواه و بیابید **قال** فما الی الناس اذا حدث للنوع بلحج بالدتر من هذه
الانوار و تنفسح عاتقه من هذه الاسرار و العدو یکفر و المحب یکفر و العارف یلوم و الجاهل یسلم و الملائکة
تستغفر و المرتاب من اهل الدعوی یشکك و لعقل المعصوم و ینکر املا ینظر الی الملك
بحلمه صورته و یلبس صورة یتمثل بها للناس و الجن یترك صورته و یترك جسمانا و الا انسان اذا دارها
ناذرصه تلبس بالتحقیق ان تبقی ناعلیم البعث مرفوع و ممسوخ و اصحاب السیما فانهم
للناس بخواص الحروف فی قواها صورا مختلفة و الشیء المسمی عند الفلاسفة بالحجر المکرم الذی هو
علم الکیمیا و مادة الاکسیر هیولاه فانه یظهر عنه صور شتی فی تدبیره و هو شیء واحد و سواد
صور شتی و هو مادة واحدة تتعلق بالصور و تقلب صور الفلزات الجوهریة فی ایام که هرگاه
بر سبیل احتیاط بکر جزئی از اخبار ادهیها حاجتمند پیدا بهره در سازد و در وضع جائی باللوامع با رفته

وانت هناك تشهدهم وعند الصراط وعند العرض علی الله و انت هناك ترشدهم

وانت هناك تعرفهم وفی القبور الموتی

وهو من صلوات الانسان

انوار منور بکند بعد ما نمایانی را بنفحات فایحه سرمدیه این اسرار معطر گردانند در اینوقت تمنای آن
هجوم را دارند و بیك الکینا از ایمان محروم می شوند و عوام از تکفیر مینمایند و جاهلان از روی
دوری مسبوق بتعصب زبان بملامت میگشایند و درین شکان شادمان میشوند استغفار میکنند و
شکاکان صاحب دعویه تکذیب مینمایند و عقول امام معصوم را منحوب میکند ایا این فقه متغیر میکند در
انکه فرشته چگونه صورت خود را میگذارد و بصورت دیگری تمام خلقت متمثل میشود چنانکه
اینصورت در باب مرتبه وقوع یافته و حق تعالی آن صفر را داده که متمثل شود بهر صورتی که خواهد بعدا و
تفکر مینمایند که انکه جن صورت خود را چون رها میکند و بهر صورتی که خواهد بعدا بر آید و
همچنین دقیقه جون میبینی روح اوراکه جسم آن ایست متمثل میشود و بان صورت تا قیامت
میماند و بعضی از ایشان را هنگام سموات میکند و بعضی دیگر بصورت مسوخات میگردند
و اینها را نیز در دیده اند که اهل سیما بخواص حروف و قدرتها اثرات انها صورتهای گوناگون بمردمان مینمایند
چنانکه کاغذ زر را بصورت درهم و دینار مینمایند و در نظرها اینصورت مانند در نظرها جلوه
میفرمایند و کویا آن چیزی که حکمای فلسفه حجر المکرم مینامند و اصل علم کیمیا و ماده اکسیر است
نیز دیده اند که وقت ساختن آن سنگ بچندین شکل و رنگ برمی آید و حال آنکه یك جسمیست که بانواع
ان صورتها میگردد و هر ساعت نوعی دیگر بنظر می آید و همچنین نوع فلزات را بغیر و تبدیل
مرتبه شکل خود بیشک مایند و حقایق فلزات را تغییر و تبدیل میدهد و حال آنکه آن حجر مکرم از
فضلات طینت بنی آدم است **قال** و اعظم من ذلك ان حجیت تقدم من الملائکة المقربین و الانبیاء و المرسلین
عظمی یتزلها الی الارض مرة و مرة یحللها و یتزل فی صورة البشر فما یلی العارف بایضاح هذه
الصورة ملکیة و صورة اخری بشریة امر الله القدرة مع تبدیل الصورة و هل کان یظهر فی السماء فی القلب
و فی الارض بصورة باخری و کیف کان تبرك تلك الصورة العظمی و یظهر فی غیرها و من این لکم
فی الصور و هو فی الارض و المقام خادم الجهد و عظمته انا ید مذکور شد اینست که جبرئیل علیه السلام
از شکان مقرب الهی است و او را صورت بر کلاست که گاهی بان صورت در زمین نازل میشود
و گاهی آن صورت را وا میگذارد و بصورت انسان نزول مینماید بر کات آنکه تشنا سانه
بایضاح این اسرار غامضه و کیست آنکه بجا آورد که آیا جبرئیل دارد دو صورت یکی ملکی و دیگری
بشری یا آنکه قادر است بر تبدیل صورت خود بهر صورتی که خواهد و آیا در آسمان بصورتی
بر می آید و در زمین بصورت دیگر متمثل میشود و چگونه آن صورت عظمی را ترك میکند و در

و نهیت دیگر بجای این وانجا این ثبوت دارد کران سود تی تصور کی براید و حالا انکه در منزلت و مقام
خادم الخدم است و هرکاه سرهشته کار او را نتوان یافت و کیفیت اسرارش نتوان رسید
پس چگونه بحقیقت اطوار امیر المؤمنین که مخدوم ملائکه مقربین است توان رسید که محرم اسرار
ان مطلع انوار ربوبیت میتوان گردید **قال** رضه فقل الجاهل المکذب باسرار الابرار المنکر لقدر
الجبار الی متی ما علک ملأن من دخان لا تسلا هلا داو بته لسقط و تل ربد دفی علا اما تری
الشمس التی یجرعها فی مکان واحد من الفلک و هی مطلة علی سایر اقطار السما و الارض و هی قطر
من قطرات نوره و علی الانها ضیع الانوار و مجمع الاسرار روات لا تستعظم هذه الخواص من
الشمس و القمر فی کلامک و تستعظمات مثل سرار ما ملک الملک الاشکر ما ملک اما علمت انه کل عام سهو
عالم و کل حاکم فهو علیه حاکم و کل قائم فهو به قائم و کل ظاهر فهو بنور ظاهر و کل باطن و سره باطن لانه الایة
الکبری و الکلمة العظمی و الی هذا اشار ابن ابی الحدید فقال لیحیط عن الاعراض واللطیف والمعنی و بکر عن
بالعناصر یعنی ای نادان که تکذیب کنند اسرار امام ابرار و منکر قدرت جبار است که تا کی دماغ تو
از دود انکار پر خواهد بود و استشمام نفحات فایحات ولایت نخواهی نمود ای کاش علاج خود
کنی د بسوالد ربنه دی علا قطره بر دماغ ایمان خود چکانی یا نمی بینی که چرا انتاب تابان در یکجا نماید
از اسمان و بر تو انکلیست بجمیع اطراف جهات و حالا انکه و یکقطره است از فیوضات نور جهر تو
چراکه ایشان منبع جمیع انوار و مجمع تمامی اسرارند و تو انجنان مرد دیا بنا فنا تی ما ه عظیم نمی شماری
و تعجب نیکنی و در حق مالکی که صاحب اختیار تست انها را بزرگ میشماری ایا نمیدانستی که هر عالمیکه
بوده و هست دانا ست بولایت انحضرت و او نیز علم دارد باحوال او و هر حاکمی از انبیا و اوصیا که بوده
اند و هستند هر کس نبوت یا وصایت قیام داشتند بولایت او قیام داشتند و این کوهرکه نمانیست
بلکه بکی ای سید ه انوار انعام غیبی الشموات والارض منبع ظهور و عیان امره و هرامر نهانی بولایت او مخفی نهان
کردیده زیراکه انحضرت ایه کبری کردکار و کلمه عظمای حضرت انزیدکار است و بسوی این معنی ابن ابی الحدید اشاره
نموده بقول خود که حاصل مضمون ان اینست **بیت** از زمان و از مکان و از مقولات عرض
شده کشتنا ها و اعراض جسم اورا باعناصر کی توان تا کرده منزه دانستم و داهست تا شی او متحی
قال و انا اقول علی فقری و تقصیری اهل النهی عجزوا عن وصف حیدرة و العارفون بمعنی ذاته تاهوا
ان قلت عنه بان العقل یعنی و اختشی الله فی قولی هو الله شیخ سره در مدحت شاه اولیا و دو بیت اداکرده
و حاصل مضمون انرا فقیر بفارسی نظم نموده اهل خرد بمدح شه کشو دهی کردید اند عاجز و حیران

ای شهسوار عرصه امکان چه گوئیت گر طور عقل هست برون منزلت ترا گر خوانمت بنزد کذا ره ولی خرد
ترسیم از خدا بگویم تو ئی خدا **فصل** سر الخلیقه و منتهی الطبیعه و صاحب حضرة جمرت طینة ادم بید
و کمالات و تخصیصه من بوحی و مخصوص خلقت لا تنشا الافلاک و خلقتک لاجلی و قرب ملک ملک
انا و ظاهرک للمعنا فهو نسخة الموجودات و خلیفة رب البریات و قوام الانسان عینه و سر
العین انسانها و امیر المؤمنین انسان کل عین و عین کل انسان الاتر الکبری التی هی الا
فی الکل و الروح للکل یعنی انحضرت بهترین خلایق است و صاحب نکوترین طبایع است و صاحب حضرت
باری تعالی عنایتست که مدلول این قول است که تخمیر طینة ادم نمودم بید قدرت خود و ابواب
بود و ما در او نیدیم و نیز تخصیص قرب حضرت منم و اختم و ایجاد و را نحو مخصوص ساختم و قاطع
کمالاتیکه سنم رحمت و حصرت این فضیلت که دیدیم در فلک اندر و محمد که منزلت تقرب بطن و
همچنین منزلت است باختصاص این خطاب که هر چه را برای تو افریدیم و ترا بجهة خود اختیار نمودم
همچنین منزلت بسعادت این قرب و منزلت که باطن تو منم و ظاهر تو از بهر واللو فناست لیس
ادمی شخص جامع تمامی موجودات و خلیفه خداوند مخلوقات و معلومست که قوام
ادمی بدیده اوست و امیر المؤمنین مردم هر دیده و دیده هر مردم است چراکه انحضرت ایه
عظمی ایست که امور باطنی است در عالم ملک و روح نور ذاتست برای جمیع کائنات یعنی دست
وا فهام از دامان ادراک حقیقت ان عالیمقام کوتاه و قوام حیات مخلوقات از موجود
بقیام ان ولایت پناه است **مطلع** خفی تمامکه منشأ حیات و زندگی هر ذی حیات جوهر روح است
و روح را علاقه ایست ما بین بنوعیکه حرکت و سکون هر عضوی از اعضای جسمانی و در لک
هر یک از حواس ظاهری و باطنی منوط و مربوط است بقوت روح بلکه کوهر ماهیت هر یک
قوی و حواس و در محیط هویت و فانی در حقیقت کانه انها مظاهر جوهر بسیط ربانی و خود بحقیقت جمع
معلوم و مشهود همچنین بر همچیک از اعضا و قوی از اما طه روح خالی نبود و همچنین هر یک از انها
نمیس محلی و مقام ادنیا شد و محققان ارباب بصیرت و عرفان گفته اند که تمام کائنات از عالم
علوی تا سفلی بمنزله یک شخص بصرانی و بنی و ولایت بان عالم بمنزله روح ربانی است
تصرف و حکومت در همه عوالم علویه و سفلیه در کف اقتدار اوست و تدبیر و تمشیت امور جزو و کل
دست اختیار و صحیح در کتاب حادیث اهلبیت علیهم السلام بسیار مذکور است و انا بجمله حدیثی است
که مفادش اینست که تمام دنیا در کف اختیار امام بمنزله یک درهمی است در دست انسان که بهر طرف که خواهد

بکرد اند بل از اشارات و امثال این عبارات و تلویحات فانجر سنکا حقیقت اسرار شرف و حل الارض
تسبیح حیتان و دیگر خوارق عادات بر عارف هوشمند ظاهر میشود و از سر هو و لیا سلام الله علیهم
کرفرمود انا من سر والروح و از ابجات که شیر ره دروصف آنحضرت علیه السلام میگوید که هو الانسی
تجلی الکل والروح للکل یعنی از امر باقی است در هیکل جمله کائنات که حقیقت ذات او بدیه معقول انوار ما
محیط در نهان است و آن روح بر ذات است در یک هستی موجودات که منشا حیات و بقا ایشان و باعث ایجاد
و بقا جمله عالم امکانات والله اعلم تا ل و نسبتها الی الوجود نسبة الاسم الاعظم الی الاسما فتارة
یترکب فی حرف واحد و تارة فی کلمات و هی تجلی فی سائر الاسما الالهیة فکلها منه و عنه و نسبة الالف
الی سائر الحروف و نسبة الواحد الحسابی الاعداد و نسبة الماء الذی منه و به حیات کل شیء بامر الرحمن
الذی نماه و اجراه فیه فظهر الازهار و عنه تلون الوان الثمار فهو الواحد و هو سائر الاعداد
و هو الالف و هو سائر الحروف و هو الاعظم و هو سائر الاسماء لانه فیهم النور الاول للحضرة
المحمدیة روح الکائنات و علی روح الحضرة المحمدیة و نفسها لانه من محمد فی مقام الاختصاص
اللام الف المعطوف من اللام و نسبت آن کلمة الهیة بوجود نسبت اسم اعظم است بسوی باقی اسما
واجب الوجود پس چنانکه اسم اعظم گاهی ازیک حرف تالیف می یابد و گاهی از چند حرف ترکیب میشود و در
اسماء الهی ظهور دارد و منشا و مصدر جمله اسماء تولیاست همچنین نور امیر المؤمنین ع گاهی در یک حرف
که مقام واحدیت و نور نبوت است ظهور دارد و گاهی در صور و هیاکل عنصریه که کلمات کونیه
است تجلی مینماید و نسبت آن کلمه کبری بوجود مانند نسبت الف است بباقی حروف چنانکه الف
مبدا و مصدر و منشا همه حروفها است آن کلمه نیز منشا و مبنای جمیع کلمات ماسوا است و همچنین
نسبت آن کلمه بوجود مثل نسبت واحد است بجمیع اعداد و همچنین نسبت ماست که بدو حیات
چنانکه می فرماید و جعلنا من الماء کل شیء حی منشا حیات جمیع اشیا است همچنین مصدر وجود ماسوی
در عالم اسما آنجناب ولایت مآب است پس هستی اشیا از وست بنزله واحد و هم او
مصدر باقی اعداد و همچنین در کائنات وجود بمنزله الف و مصدر تکوین کلمات مختلف است و سایر
اسم اعظم حق تعالی او است و او ست مظهر باقی اسما چه آنکه آنحضرت حصه و اصل او است
از نور احمدی که صادر اول و فیض نخستین است و نور محمدی روح و منشا حیات جمله ممکنات
و نور عالم روح و نفس هیکل کائنات است اگرچه بصورت متعدده اند اما بصورت باطن ام متحد ند
و از آنکه علی نسبت محمد در مقام بزرگی ما حتما بجای الف معطوف از لام مطلع سابقا ذکر یافت

کہ با صطلاح

کہ باصطلاح علما اسرار حروف الف بر چهار گونه است اول الف قائم مانند آوردن الف غیر معطوفه
بنه میگویند دوم الف مبسوط مثل ب سوم مسطوح چون جیم چهارم الف معطوف مانند کلا
و این کلمه مرکب است از دو حرف که یکی لام است و دیگری الف است که معطوف بر لام و بسوی
بان و هیچ یک از این دو حرف مفید نیست آن معنی را که مقصود است از آن بلکه هر دو هم
تمام و در افاده معنی مقصود کامل و تمام مند پس چنانکه الف در کلمه متمم حرف لام است و معطوف
بر لام و الف بدون الف ناقص است در افاده مرام همچنین نور مقدس علی ع متمم و مکمل دین
احمدی است و نسبت با و بمنزله الف است در مقام بنسبت بلام تا ل و البه الاشارة بقوله
ان اسمی نزل فرد منفرد فلا ادان تم امره تکلم بکلمه دیصا رتشید فاء تکلم بکلمه تکانت بدعا
فاسکنها ذلک النور و جعلها حجابا دون کلمته و نوره و روحه و حجابه و سوی آنکه نور امیر المؤمنین
روح حضرت محمدیه و نفس او ست اشاره است بقول رسول خدا و حاصل مضمون آن قول که
که بود هستی که خدای تعالی هیبت یکتا و تنها است پس چون اراده آفرینش نمود سخن کرد بکلمه
بان نور بیا فرید بعد از آن سخن کرد بکلمه دیگر و از آن روح بیا فرید آن روح را با آن نور بیامیخت
از امیان خود و خلایق حجاب کرد اند پس آن نور با روح امتزاج کلمه اسم و نور اسم و روح الله
حجاب الله است و در این حدیث اشاره است باشتقاق نور و ولایت از نور نبوت
مطلع در مصباح الانوار آورده که انس بن مالک گفت روزی با پیغمبر نماز بامداد گزاردم و بعد
فراغ نماز روی مبارک بجانب ما کرد گفتیم ای رسول خدا چه شود اگر توجه نمائی و بیان نمائی
برای خوشنودی ما تفسیر این آیه را فرمانی اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین آنحضرت
گفت اما نبیون منم و صدیقان برادرم علی است و اما شهدا عم من حمزه است و صالحین دختر
من فاطمه و اولاد وی حسن و حسین اند انس گوید که در این حال عباس از گوشه در آمد و گفت
رسول الله ای نبی کفت ای رسول خدا مگر ما و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک اصل و نسب نیم
گفت ای عم سبب این سوال چیست گفت برای آنکه تعریف علی و فاطمه و اولاد او میکنی و ما را داخل
نمیسازی آنحضرت تبسم فرمود و گفت ای عم اما آنکه گفتی همه از یک اصل و نسب نیم راست گفتی که جمیع ما از یک شاخ های درخت سیادتیم
و گفتی ای عم آنکه گفتی همه از یک اصل و نسب نیم و ما از یک نهال اقبال انبیا آمده و لیکن ای عم بدانکه
و فروع شجره نجابتیم اصل یکیست و کل سعادت هویت ما است

بما نزید حق تعالی مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه قامت قابلیت ابو البشر را بتشریف وجود
بنواخت نه بنای آسمانها نهاده بود و نه بساط زمین گسترده نه ظلمتی بود و نه نوری و نه آفتاب
از مطلع وجود سمت ظهور داشت و نه ماه از افق شهود نه جنت نشان پیدا و نه از دوزخ اثر
هویدا عباس گفت ای رسول خدا انکیف بدء واخلقکم یعنی ابتدای آفرینش شما چگونه بود گفت چون
حق تعالی اراده آفرینش ما کرد بکلمه سخن کرد و ازان نوری بیافرید آنگاه بکلمه دیگر سخن کرد و ازان روح
بیافرید و پیوست قوت و قبض مشیت آن روح را با نور بیامیخت و مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین
مخلوق کردانید و ما بودیم که تسبیح میکردیم او را هنگامی که هیچ تسبیح بلذت تسبیح و تقدیس اشتغال
نیافته بود و چون اراده نمود حق تعالی بانشاء صنایع و ابداع بدایع بسوخت نور مرا بشکافت
و ازان عرش را بیافرید پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من از عرش
افضل است آنگاه نور برادرم علی را بشکافت و ازان ملائکه را بیافرید پس ملائکه از نور علی است
و نور علی از نور خدا است و علی افضل است از ملائکه آنگاه نور فاطمه را بشکافت و ازان
آسمانها و زمین را بیافرید پس آسمانها و زمینها از نور دختر من فاطمه است و نور فاطمه از نور
خدا است و دختر من فاطمه از آسمانها و زمینها افضل است آنگاه نور پسرم حسن را بشکافت
و آفتاب و ماه را ازان بیافرید پس آفتاب و ماه از نور پسرم حسن است و نور حسن از
نور خدا است و حسن از آفتاب و ماه افضل است آنگاه نور حسین را بشکافت و از و
بهشت و حور عین را خلق کرد پس بهشت و حور عین از نور پسرم حسین است و نور پسرم
حسین از نور خدا است و پسرم حسین افضل است از بهشت و حور عین آنگاه حق تعالی
ظلمت را امر کرد تا سراپرده حجاب [illegible] نظر اهل آفرینش کرد پس غواشی ظلمت حواشی سموات
بفرو گرفت [illegible] تیره و تار گردانید ملائکه از هجوم ظلمت و وحشت تیرگی بزاری بیقراری در آمدند
و بنوای تسبیح و تقدیس غلغله در اوج ملکوت و ولوله در اعلا معارج جبروت انگندند و گفتند
الهنا و سیدنا از آن عهدی که رقم ایجاد بر صحایف احوال ما کشیده و ما را بدین شبها گرفتار
اشباح سیاه بار و اولاد اظلام [illegible] ساخته هیچ غمی و المی بما نرسیده بحق این شبها که از
ما این ظلمت را کشف فرمایی پس حق تعالی از نور دختر من فاطمه قندیلها و فانوسها در عرش تعلیق
بیاویخت و بران آسمانها و زمینها روشنایی پذیرفت [illegible] کما و ازهر [illegible] ملائکه
ملائکه گفتند الهنا و سیدنا لمن هذا النور الازهر الذی اشرقت به السموات والارض کیست این نور درخشنده

کر ببان آسمانها و زمینها روشن شد [illegible] ملائکه رسید که این نوریست که آفریدیم او را از نور
جلال خود برای امت [illegible] و فاطمه دختر حبیب من و زوجه ولی من که برادر حبیب من است و
بود حجتهای من است بر بندگان من شما ملائکه را شاهد باشید بر آنکه دادم ثواب تسبیح و تقدیس
شما را باین زن و شیعیان و محبان زوج او و اولاد او تا روز قیامت و راوی گوید که چون عباس
رسول الله این سخنان را شنید بایستاد و میان هر دو چشم علی را که محراب رب الیقین و دلیل
اصحاب دانش و عرفانست ببوسید و گفت بخدا قسم ای علی که تو حجت بالغه خدایی بر [illegible]
بخدا و روز جزا دارند بدین دلالت صریح از حدیث معلوم شد که اول شاهدی که در مشاهد شهود
نقاب احتجاب از جمال جلال بر کشید و [illegible] عروسی که از خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور
خرامید نور با سرور سید ابرار و [illegible] اطهار است علیهم السلام و بعد از ان جمیع مکونات از بسایط
[illegible] تا بعالم افلاک از انوار مقدسه ایشان [illegible] بسطوت
و مطلع انوار ایشان نور محمد صلعم است و نور ایشان از نور حق تعالی است و روح جمیع کاینات
و بهمین معنی است [illegible] شیخ قدس سره [illegible] کلمته و نوره [illegible] و حجابه
که منبع جمله منورات و روح همه کاینات کلمه الهی [illegible] روح الهی و حجاب الهی است قال رضی الله
قاله اشاره من قوله علیه السلام لا [illegible] من الله حجاب الاعلی من الکلمة التی منبعها ذات الله و فیضها
[illegible] من هو نفسه الکائنات و روح الموجودات
[illegible] فیه و لیس بین کلمة الله و ذاته حجاب [illegible] روح مقدس
المساوی لسید البریات و هو ایضا سید البریات و نفس الکل یعنی [illegible] که میان خدای تعالی
محمدیه و نفس [illegible] اشاره است بقول رسول خدا که مضمون شریف آنست که میان خدای تعالی
و علی هیچ حجاب نیست شیخ قدس سره در بیان این قول [illegible] بجهت آنکه منشأ نور علی کلمه
اولیت که منبع آن ذات خدای تعالی است و فیضان آن کلمه آنحضرت است که [illegible]
باوست و میان کلمة الله و ذات او حجابی نیست [illegible] کلمة الله و روح موجودات
مساوی سید کاینات است [illegible] و حق تعالی نیز حجابی نیست و چون نور او مساوی
کائنات او نیز سید کائنات و روح موجودات [illegible] قال [illegible] فی کل مکان
ونوره فی کل مکان وهو المقام امیر المؤمنین [illegible] الذی کان
فی عالم الابداع ثم امتد حتی صار الفا فی عالم الاختراع ثم انبسط حتی صار باء فی عالم التکوین ثم ظهرت
النقطة تحتها و ابتدت بها و انبسطت العوالم باسرها بالنقطة [illegible] هذا الباس الصعب

الذی تاوه امیر المؤمنین لا جله فقال آه لو وجدت له حمله ولیس ذلک روح الشرک ولا احیاء المیت ولا مجرد
النبوه ولا مطلق الولایه لان تلک الامور مشترکه ولکنه ما تلاتیه العقول بالانکار یکاد سنا
یذهب بالابصار و چون نور روح سید کائنات و روح جمله موجودات پس معلوم شد
که ولی بصورت جسمانی خود در یک مکان میباشد و بحسب معنی مانند آفتاب در همه جا
ظهور دارد و همین است مقام امیر المؤمنین ع انا نکه عارفند باسرار ولایت که حق الیقین
بجهة آنکه بود و لکنه فیض ولایت آن انوار است که در عالم ابداع مانند نقطه بود که از خامه
تصور تقدیر بر صفحه ایجاد چکید و روح الله عبارت از آنست بلکه نقطه بطن علم و عقل
روح القدس متمادیا نتیجه در کتاب اختراع و ابداع بمنزله الف گردید که او در منشأ تمامی
و کلمات و بعد از آن در عالم نور امتداد یافته ظهورش بمساحت انکار نافذ آنکه در
صحیفه هستی بمنزله ... کرد یک هجا فی ظاهر نقطه واحده است و حقیقت و نبوت و باطنش
همان نقطه واحده است که فیض ولایت بلکه همان نقطه که با طن اوست در تحت اعتقاد
شده با تمام و کامل گردید و حقیقت ان نقطه واحده ولایت است و بسوی این معنی اشاره
بکلام آنحضرت ع که فرمود منم آن نقطه که در تحت باء است چه همچنانکه نقطه منشأ باء است همچنین ولا
نبی منم و موجب نبوت بی نقطه ولایت تمامی عالم بهم مربوط شد و بیکدیگر پیوست پس آن
نقطه است قرار هستی هر ناقص تمام و هم باو ... و ... کفر و اسلام و حقیقت
معرفت این باب غوامض اسرار از قبیل امور دشوار است که امیر المؤمنین ع هم
افسوس میخورد و میگفت آه اگر حاملان این راز بیافتم ... سینه گشته از آنها
بر داشتمی و این معلوم است که آن رازها که در دل آنحضرت بود از قبیل رجوع آفتاب
احیاء موتی نبود و همچنین از اسرار نبوت و آثار امامت نبود چه اینها در مادهٔ ابنای سلف
و اوصیا یا غور شرف نبی واقع و ساری بود و لیکن آن رازها که در سینه با سکینه آنحضرت نهان
بود اگر ظاهر شدی هر آینه خود معتقد انکار آن کردی بلکه از بسیاری لمعات با تعارض روشنی
دیدها را بردی ؛ شعر چون توانند که ادراک رموزش فهم ما ؛ ذره کی میتواند کرد مطالعهٔ آفتاب
فصل ثم ان اکثر اهل المحبه والولاء یصفون امیر المؤمنین ع باوصاف یسلکون بها تقلیدا او
سئلوا عن معناها ... لم یرجعوا الی انکارها دیگر آنکه بسیاری از اهل محبت و دوستی مودة
امیر المؤمنین ع میکنند بصفاتی که از دیگران شنیده اند و بعنوان تقلید نقل مینمایند

ایشان از معنی آن صفتها پرسند با انکه برای ایشان آن اوصاف را بیان کنند و تفهیم نمایند
در ساعت انکار آنها میکنند و کسی که برای آن اعتقاد باشد غالی میشمارند قال ره ثم تلک
انهم یقولون عنه ما یقصون حولها طرحه السلام علیک یا عین الله الناظرة فی عباده و وجه الله
الذی منه یؤتی تشهد انک تسمع الخطاب و ترد الجواب اذا قیل لا نالوجه الذی لا یبلی هو
امیر المؤمنین ع وهو النور القدیم الذی ابداه الله فاشرق من حضرت الجلال ولم یزل و عز الجد
القدس الی ترکیب هیکله و بدنه فاذا علم بالموت اوفا دقیر ... لم تروه الظهور فیها شاء من
الصور و ذلک هو السر الذی ظهر بالحسن والحسین فی خاطبهما لا تنبسط الی الصور الکامله ولا یرده
اذا ظهر الانسان الکامل و منکره من الیقین بکامل و الیه الاشاره بقوله فی عقد الکوفه لا صبغ
یا ابن نباته لو کشف لک ما کشف لی لرأیتهم حلقا یتحدثون فی منابر من نور و ذلک اشارة
الی جمیع الارواح هناک ... الاجساد البالیه فی القبور انهم یتحدثون علی منابر من نور
فاذا سمعوا هذا التصعیب فقالوا انما هذا لا یجوز اعتقاده فاذا ذکرنا لهم ظهور الملک
بصورة البشر تخصص لجبرئیل فیما قلنا و بالصورة لو انه اجسام تشفافیه لها قوة التشکل فاذا
قلت لهم فروح امیر المؤمنین ع التی هی روح الارواح اولی بالتشکل والظهور فهنالک یبهتون
ولا یعتقدون ... جملات صفاتی که اهل تقلید ذکر میکنند و چون معنی از آن شنوند
انکار میکنند اینست که در زیارت ... مقدس آنحضرت میخوانند و میگویند که ...
اینست که سلام بر تو باد ای دیده نگران خدا در میان بندگان و ای آن وجهی که از آن
او میرسند بسوی فضل خدا گواهی میدهیم که میشنوی خطاب ما را و باز میدهی جواب
ما را هرگاه با جماعت گفته شود که آن وجه الله که زنده است و خطاب میشنود و جواب
باز میدهد همه که ضایع نمیشود همانست معنی امیر المؤمنین ع و اوست آن نوری که
حق تعالی او را از ... غیب ... شهود ظهور رسانید و از افق جلال ایزد متعال
گردید و هرگز زوال ... مقدس عنصری هیکل و بدن اوست و چون بموت
یا تقصیر ... ترک کند لیکن قوت ظهور دارد بهر صورت که خواهد و آن نور تا بان
است که ... امام حسن و حسین ظاهر گشته و با ایشان سخن کرده چنانکه آن نور کامل
کامله ظهور میکند و چون ... ظهور کند انسان کامل قبول میکنند ... تمام است
مینماید ... معنی است اشاره بقول آنحضرت از برای اصبغ بن نباته در نجف ...

اگر ظاهر شود برای ایشان کشف شده بر صورت هر انبیاء یعنی جماعت که در زمین نجف اند گروهی که با هم سخن
میکنند بر بالای منبرهای از نور و این حکایت اشاره است بمجمع ارواح مؤمنان در جوار
نجف اشرف و الاجسادهای پوسیده و الا انجا ایجالات است که بر منبرها با هم سخن گویند پس چون
کرده محتاکه در ذکر صفات امیر المؤمنین از اهل تقلید نشنیدی این تفسیر و تاویل را بشنو و بدانکه
که این شناخت و اعتقاد باین سخنان جایز نیست پس چون بیاد ایشان دهی که ملک تصویر
ایشان بر تو بعد حبی بهر شکلی که خواهند متشکل میشوند نقد نیکو کنند و گویند ایشان و بنا
جسمهای شفاف نورانی اند و بهر صورتی که خواهند قوت ظهور و تشکل دارند پس اگر با ایشان کوئی که
که روح امیر المؤمنین که روح الارواح است بزوار تراست تشکل و ظهور بهر دو ان ماده مانع نمیشود
و اعتقاد نمیکنند تنبیه فاذا قلت لم نرا الانسان یحوی فی منامه انه یطوف بالکعبة و یحج و یسافر برا و بحرا
و یحارب فی سائر الاعمال من الحالات و هو فی مضجعه لم یتحرک فای شیء ذاک قلنا [illegible]
بلی اگر با ایشان کوئی که چه صورت دارد انکه ادمی در خواب می بیند که طواف کعبه میکند و عبادت
حج قیام دارد یا انکه بخواب می بیند که در دریا یا نهر مسافرت میکند یا انکه در کشتی نشسته یا با کسی محاربه
میکند یا دوستی مصاحبت مینماید و مانند این حالات و افعال در خواب مشاهده میکند و حال انکه
انکس در فراش خود خوابیده و از جای خود هیچ حرکت نکرده بلی این چه حالات است که ادمی بیداری میبیند
و [illegible] مشاهده این حالات مینماید در جواب تحیر افتند تنبیه فاذا قلت لم فان ذلک هو الغالب
تطلع به الروح عند النوم و بعد الموت و [illegible] مثل هذا الجسد لکنه لطیف نورانی
لانه هیکل هذا الجسد و ذلک لان الانسان عند الفلاسفة جسم [illegible] معقول و محسوس فالا
الجزئی هو المحسوس الثقیل الکثیف الملازم للارض المرکب من العناصر و الاستقصات المشترکة
مع الاعراض و المکان و الجسد المعقول هو الانسان الکلی [illegible] و هو الذی اخذ عنه العهد الذی
علیه [illegible] الانسان المرکب [illegible] و الصور الفانیة [illegible] الکلی العقلی
النورانی البسیط الهیولانی و هو الصورة الناطقة الباقیة و هذه الصورة الناطقة الباقیة
هذه الصور الباقیة باطنة فی الصورة الفانیة و صورة الجسد الجزئی بیت و قشرها و صورة الا
الکل صنم و قشر للنفس الکلیة و النفس الکلیة صنم و قشر للعقل الکلی و العقل الکلی صنم و قشر للنور
الذی ابدع منه العقل و ذلک النور الذی ابدع منه العقل الیه الاشارة بقوله اول ما خلق
الله نوری [illegible] بالسلسلة العلیا [illegible] للادنی و النور الذی هو مصدر [illegible]

حیوانیة

ومطلع

ومطلع سایر الغیوب کیف تستعظم ظهوره فی صورة و کل المظاهر مظهره و عرفان الجاهل ما انکره
عن مشاهدة الحق ما اعمی بصره بلی اگر بگوئی با ایشان که انکسی که واقعات مذکوره را در خواب
می بیند در خواب بهمین بدن قالب عنصری است که روح ادمی در وقت خواب و بعد از ممات
در ان قرار میگیرد و انرا عالم مثال میگویند بجهت انکه مثل این جسد است لکن لطیف و نورانی
است زیرا که هیولای این جسد است یعنی مرتبط است باین جسد بنوعی که در حال بقای
ترکیب عنصری و در زوال ان باقی است و نابود نمیشود و انعدام نمی یابد و این جسد
[illegible] حقیقت و عینیت این جسد با اوست و بیان این مطلب اینست که انسان
نزد حکما بدو معنی اطلاق میشود یکی جزئی محسوس یعنی شخص معینی که از [illegible]
[illegible] مخصوصا و ملازم مکانست و بحاسه بصر دیده میشود و دیگری انسان کلی معقول که
است [illegible] و معقولات [illegible] پس انسان جزئی [illegible]
محسوس ثقیل است [illegible] و مرکب است از عناصر و اخلاط اربعه و ملازم
اعراض مخصوصه و مکانست و اما ان جسد معقول [illegible] از این حالات و در وقت خواب و بعد
ممات [illegible] است [illegible] کلی [illegible] و در [illegible] مرکب اوست و این
روز الست [illegible] و پیمان [illegible] انسان مرکب [illegible]
انسان جزئی مرکب [illegible] و این صورت فانی بوده و جسمانی است و انسان کلی عقلی نورانی بسیط
هیولانیست و جزئی انسان معقول [illegible] و انسان بسیط کلی عقلی صورت ناطقه
که باقی است و زوال نپذیرفته و این صورت [illegible] در این صورت فانی که جسد
جزئی است [illegible] و پوسته صورت انسان کلی پوست و حجاب نفس کلیه و نفس کلی پوست
حجاب عقل کلی است و عقل کلی پوسته و حجاب [illegible] و فطرت عقل از وی
او پدید شده [illegible] عقل از وی او پدید شده [illegible] که حضرت رسالت [illegible]
بان [illegible] اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی که حق تعالی بیافرید نور من است و مجمل
عین نور است نسبت بان نور [illegible] است که مذکور شد یعنی ایضا بان نور [illegible]
است اصل و مغز است و اجزا دو تر است [illegible] و پوسته و این معلومات که در سلسله وجود
مرحبه بالا [illegible] هیولای [illegible] تر از خود است و نسبت ایشان بهم [illegible]
مغز و پوست است پس ان نور لب عقل کلی است و عقل کلی لب نفس کلی است و نفس کلی لب جسد [illegible]

وجود وحمانی لبجد جزئی نفسانی است بر این نوری که اصل و مصدر این اسرار عجیب و مطالع
انوار این صورتهای بدیع است چگونه رواست که تعجب کنند از ظهور او در هر صورتی که خواهد
حال آنکه منشأ و مصدر جمیع مظاهر اوست پس در این صورت پس جواب ندارند و متحیر بمانند و
زشتی و ناخوشی و عادت دارم جاهلان بی بصیرت را اگرچه بسیار منکر و مغرور و از مشاهده آیات
حق کور مانند نظم هر پیش جاهلان حرف هدایت / بود چون روز روشن پیش کوران / نه از نور دیدن
جمال یار بینند / نه از دوری ره بار رفتار بینند تتمه ومن اراد ان یعلم حقیقة هذا المتطهر بجسد
من الادناس فانه یری ذلک مشاهدة وعیانا ویظهر لها طبایع الانام ویخاطبهم وقد ورد عن النبی صلعم انه کان اذا
ظهر لهم عالم مثله قال یا عایشة حدثینی یا عایشة تقصص وهذا الکلام هو علم الظاهر لانه الظاهر المبین ایضا
العقول السلیمة جاهم من الخوض فی تیار بحاره وهر کس خواهد که بحقیقت این مقدمات برسد باید که
جسد خود را از ناسوتیها در جایی نظیف پاک کرده اند و صفحه خاطرش را از کدورات بزنگ صیقل
مجاهدات و جلا بخشد تا عرایس معانی این کلام که حور مقصورات فی الخیام عبارتند از انتن در نظر
او جلوه کنانید و عالم مثال ابدیده عیان مشاهده نماید و صورت مثالی بری ظاهر شود و با او
سخن گوید چنانکه وارد است که هرگاه حضرت پیغمبر صلعم خلع بدن مینمود و عالم مثال بری ظاهر میشد
میفرمود که ای عایشه حبیبه مرا ای عایشه آگاه ساز مرا پس از مضمون سرف سخن تو ای عایشه یحدث
مستفاد میشود که در این عالم فضای دیگر هست که مرغ روح آدمی به قوت تقدس و خلاص
از دکه دهوای آن پرواز میکند و نشیمن بدن را وا میگذارد و لهذا آنحضرت مر عایشه
میگفت که حکایت کن و سخن گوی تا انشا حباز روح مقدسش سبب تحدث و جذب
موانست با شیان تن باز کرده وا مثال این سخنان که در بیان عالم مثال و ظهور نشاه و لایت
بصور و امثال موقوف ذکر یافت از معقولات اسم طلسم است که بکلید عقل ابواب معضلات او را
گشوده با تامل و تدبر فهم معانی مشکلات نتوان نمود زیرا که آنها سحر و جادوی افکار
است که عقولها تمام از ادراک حقیقت آن عاجز و ناتوان و دیده اوهام اعلام که غواصان بحار دانش
از صدمات امواج خطرناک آن خیره و حیران است / تو چیستی [illegible] جا زانچه دانی / حدیث [illegible]
فصل فاذا سمع الناس هذا السحر الحلال انکره الاکثرون والعامة فی ذلک عن من انکر الامر من وصفنا من
المؤمنین بانه عین الله و وجه الله لزمهم الاعتراف بانه الوجه والعین هو هذا المعنی الذی قلناه الذی ظهر
وجه الله وکلمته وعینه وحکمته وبه فی الخلق وعن ربه قبل دخولهم فی هذا الجسد وایام مجاورته لهم وبعد

عنه لا تزم برایه نورا مجردا او متعلقه بهذا الجسد الادمی مجازا انه کما هو عین الله و وجهه بلی بمعنی
علاج چون [illegible] انام میرسد بسیاری از ایشان انکار میکنند و این سخن را بی اصل میشمارند
و حال آنکه در این سحر بناه بخدا باید جست از شر دیوان خناس و تابعان الذی یوسوس
فی صدور الناس طریقه انکار میسپرند و این سخنان از سحر و جادو میشمارند زیرا که هر کسی
امیرالمؤمنین ع را ستایش میکند بانکه او عین الله و وجه الله است لازم است که او
که معترف شود بانکه مقصود از وجه وعین آنکه است که سابقا بیان کردیم که او انوار تجلیات
او زبنش و بینش نه خود را این جسد و جسمی بعد از خروج از این جسد بو سستی در میان
خلایق وجه الله و کلمة الله وعین الله و حکمة الله و ید الله و بقیة الله بوده و هست و خواهد بود
بجهة آنکه نور او و همیشه از علایق واد ناس مجرد و مقدس بوده و تعلق او با این جسد
خاکی مجازیست بلی و چنانکه او هست و با این صفتها که با اوست عین الله و وجه الله است
فصل ولقد رایت فی دهری عجبا رجلا من اهل الدعوی وعالما من اهل الفتوی قد سالم
تلمیذ من تلامذته فقال له یا مولای امیر المؤمنین یعلم الغیب فعظم علیه هذا السؤال وکبر لدیه
هذا المقال وقال لا یعلم الغیب الا الله ورایته بعد ذلک باعتقاد جازم وعقل عادم ولحیة
نفیسة وعقل اخف من دینه قد جلس الی جنب افاک اثیم وقال له کیف تری طالع و الی
فی هذه السنة وکیف حکم طالعی وهل عمری یتصل ام زیادة وکیف تحدر مطالعی ماذا [illegible]
ما له حیثما من الکلام الکذب سرقه واعتقده مقام بصدق الکهان [illegible] ولی
الرحمن وجاء یکذب الامام المعصوم الذی برأه الله من الذنوب الملهم عن الغیوب
بصدق قال الافاک الاثیم فی تعجیلهم وتاخیرهم فانظر الی غیبة الاذهان کیف یعترفون الکف
بالایمان ویصدقون قول الکهان ویرتابون فی قول سفراء القرآن ویدعون بعد ذلک
الایمان وانهم الاعیان وهم یرتابون فی قول العلی العظیم ویصدقون قول الافاک الاثیم نتیجه
در زمان خود امری بسیار عجیب مشاهده شود اکنون از آن حکایت مینماید و
که مردی را دیدم از مدعیان این زمان و مفتیان این دین بیگانه که یکی از شاگردانش از
وی پرسید که ای مولانا آیا امیرالمؤمنین غیب میداند و علم بغیبات دارد پس این سؤال
بروی ناخوش آمد و برآشفت و در جواب گفت که علم غیب مخصوص خداست و اعتقاد
باین مزید بابیه بکری [illegible] که از فضیلت آن [illegible] را بعد از این ماجرا دیدم که با اعتقاد

دعوی نبوتی و دینی بنا نه کرده در غایت سبکمغزی پهلوی منجمی که تمام کارش بیفروغ و مدار
گفتارش همه دروغ است نشسته با وی میگفت که در این سال طالع مرا چگونه می‌بینی و از طالع
من چه حکم بحال من میکنی و از باب صحت و سقم و نقصان و سود و بیشی امر احوال من بگوی چه
خواهد بود پس چون آن منجم قرعه را بطالع مولانا کشید و بدروغی چند او را خوشوقت
کرد آنگاه این سخنان بیوج را از وی قبول نموده معتقد گردید پس ای دانشمند در باب ولی خدا
طعنه میزنید و آن امام معصومی را که حق تعالی صفحات احوال او را از کدورت کذب و عصیان
پرداخته و با اسرار پنهانش آگاه ساخته تکذیب میکنید و آن کاهن بیفروغ را که او را واقف [illegible]
بر قوم کذب و بهتان آراسته تصدیق مینمایید و سخنان دروغ او را در مستقبل احوال خود
راست و درست میشمارید پس چه جماعتی است اعتقاد سست شما را ببینید و در حالات ایشان
نظر کنید که چگونه متاع بیفروغ دروغ را با یاران خود منجم و قول و سخنان کاهنان قبول
میکنند و در قول پیغمبران قرآن شک و گمان دارند و بعد از این همه زشتیها دعوای ایمان
میکنند و آنجا ایشان را ایمان هست که در قول خدا و رسول و بلندی مرتبه عظیم ایشان شک دارند
و سخنان کذب و عصیان را حق و صدق میشمارند **فصل** و من ابیات تلمیذ الذی معزیه علی
مجیب الوصی فهل یحوج بالنبا الا عقول هذا و مولاهم عن ذاک قد نهاهم وهم مع النهی
ابلغ للکاهن المنجم یصدقون و للکذب یصدقون و بافکه یفرحون و لما صدر هم یجحدون
و لامامهم یکذبون و فی قوله یرتابون و لفضله ینکرون و لمن والاه یعادون و یهجون
فانا لله و انا الیه راجعون و از کجا منجم دون مرتبه امام است و انبیا علیهم که مخصوص
است بوصی پیغمبر و بقال منجمان و سخنان کاهنان و فرقه میشود مگر معقول عقلا نه [illegible]
عجایب است که ایشان را مولای ایشان از علم نجوم و کهانت منع نموده و ایشان با این نهی امام
معتقد منجم میگردند و دروغ او را تصدیق میکنند و بکذب این شادمان میشوند و
از آنچه تحذیرشان نموده حذر مینمایند و امام مشار الیه را تکذیب میکنند و در سخنان او شک
میآورند و فضل او را انکار دارند و با کسی که ذکر فضائل امام ایشان کند عداوت میورزند
و او را بعلو مقام میآزارند پس عظیم مصیبتی است در صحبت این گروه سیاه درون انا لله و انا
الیه راجعون **تتمه** و لما آتیت حکایة سلمان و انه لما خرج علیه الاسد [illegible] یا فارس الحجاز
ادرکنی فظهر الیه فارس [illegible] للاسلام [illegible] من الآن فقاد [illegible] الخطبة الی

باب

باب انوشیروان امتثالا الامر علی علیه السلم فلما سمعوه قالوا هذا ناسخ ذا لو قالوا این علی هنالک کیف
کان قبل ان یکون و اقبلوا ینکرون ما هم لم یصدقون و لا یعرفون سابقا [illegible]
بیان یافته و خلاصه مضمون آنچه شیخ مفید بیان کرده چون بجایی که رسید ایشان از سست اعتقادی آنها سلمان را
حکایت نمودم با این شرح که سلمان [illegible] در صحرا همه جمع میشود و [illegible] ترتیب صیاد که مقارن
اتحاد شیری لغزید و متوجه او گردید پس سلمان در آن وقت مات و متحیر مانده بنا بر [illegible]
گفت یا فارس الحجاز ادرکنی یعنی بفریاد من برس و با آنحضرت متوسل گردید سلمان [illegible]
ساعت دید که سواری ظاهر گشت و آن شیر را بهیبت دید پس آن شیر از دوری غلو فروتنی
در پیش پای مرکب آنحضرت سر بر زمین مالید و اشک از دیده میبارید پس آن شهسوار عرب
فرمود که ای شیر [illegible] تو تا در جهان باشی با بدن دار سلمان [illegible] و بعد از آن غایب
گشت و آن شیر حسب الامر شاه مردان [illegible] همه روزه بان مکان می‌آمد و با سلمان
تا در [illegible] میکشید شیخ مفید میگوید چون بیان این حکایت میکنم میگویند که این
واسطه [illegible] انجا کجا بود [illegible] و این را انکار نمایند **تتمه**
میکنند چنین که در مقدمه دیگر تصدیق آن کرده اند و مثل آن نیاورند
فقلت لهم النبی [illegible] روی ابن طاوس [illegible] کتاب المقتل [illegible] ان الحسین [illegible] لما سقط عن
فرسه یوم الطف [illegible] بالحسین و انت بالمرصاد [illegible]
ظل القائم یعنی صورته فقال [illegible] انظر الی الحسین [illegible] فاذا هو تجاه القائم قائما یصلی فقال
الله اللهم [illegible] فقلت [illegible] این کان القائم هناک و کیف کان قبل ان یکون
و این یکون [illegible] الحدیث [illegible] فی المستقبل و کیف [illegible]
فی الماضی و ما الفرق بین الحالتین شیخ مفید میگوید آنگاه با ایشان گفتم که ایا قبول نمیکنید که ابن طاوس
همین روایت کرامت را بعینه در باب مقتل امام حسین ع آورده و گفته که چون آن شهسوار ع
[illegible] در میدان کربلا از زین اسب افتاد و فرشتگان همه نالیدند و افغان در آمدند و گفتند بار خدایا
نابکاران امت با امام حسین چنین معامله میکنند و تو آگاهی پس خدای سبحانه و تعالی جهت تسلی
ایشان صورت قائم آل محمد را پیدا ساخته با ایشان گفت که نظر کنید بجانب راست عرش پس آنگاه
فرشتگان نظر کردند آنگاه دیدند که حضرت امام حسین ع در برابر قائم آل محمد ایستاده [illegible]
آنگاه خطاب عزت بفرشتگان رسید که بدرستی که من انتقام امام حسین را بقائم ایشان

از این گروه ستمکاران میکرد و جزای ایشان از در کنار شان میگذارم شیخ مفید علیه الرحمة
این حدیث را از انگروه رسیدم همگی گفتند این حدیث صحیح و بروایت ابن طاوس مذکور و مشهور است
پس با ایشان گفتم که حضرت قایم که بعد از امام حسین بر تهای مدید بهم رسید این جا کجا بود و چگونه
بوجود اید و تواند بود و انگروه ستمکاران هنگام ظهور قایم بچه وجه باز گشت خواهند نمود و حضرت
کرامات غنیمه ایعدد مستقبل تصدیق کرده این عدد در ماضی انکار نموده دیدم هیچ فرق میان
این دو حالت نیست پس هرگاه ظهور و صورت قایم در زمان امام حسین ممکن باشد ظهور امیر
المؤمنین علیه السلام نیز بجهت استخلاص سلمان جایز خواهد بود و مستبعد نخواهد بود و انچه قایل نیز بر آن
سمت تفرقه و بیان یافته مسموع است فصل نبا ابی التابع فی بیته و اتیا به و هو یزعم انه مؤمن بمن
علی ابن کیف امنت و ما امنت و لا امان الا با الایمان و اسر بقوله تعالی یا ایها الذین امنوا
امنوا فکیف یامرهم بالایمان و قد امنوا و معناه یا ایها الذین امنوا بالله و برسوله امنوا
بآل محمد و علی ابیتهم فان ذلک حقیقة الایمان و کما لا ان علیا هو النور القدیم المبدع قبل الاکوان
و الازمان المسبح و لا ثم هنالک و لا انسان بدانکه سرگشته تیه حیرت و ارتیاب که گمان داری
که مؤمنی و ایمان یافته از عذاب حکم نیز این شده که ایمان نیاورده و این معلوم است که هیچکس را
از عقوبت الهی خلاص نیست مگر با ایمان کامل و دلیل این سخن کلام خدای تعالی است میگوید و کفتار او
راست و درست و ترجمه اش این است که ای کسانی که ایمان اورده اید ایمان بیاورید که تحقیق
بخدا و رسول باعث نجات و امان باشد پس بیان حصول و تحقیق ایمان بچه وجه امر بایمان مینماید
و ظاهر است که معنای این است که ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید ایمان بیاورید
بیاورید بباطن آل محمد و ظاهر ایشان چرا که با ایشان گرویدن کمال و حقیقت ایمان است و واسطه
انکه علی علیه السلام نخستین نوری است که پیش از افرینش جهان و جهانیان از افق ابداع و اختراع
طلوع نموده و هنوز کام و زبان هیچ مسبحی بلذت تسبیح اشنا نگشته بود که در خلوت کده انس تقدیس
ترتیب الهی مشغول بود و الیکلم تسبیح له فی عالم النور قبل الازمان و الدهور و البسیط کان فی عالم الارواح قبل
الاجسام و الاشباح اما سمعت قصة الجنی اذا کان عند النبی جالسا فاقبل امیر المؤمنین فجعل
یتصاغر لدیه فقال له النبی من هذا الذی یتصاغر لدیه تعظیما له و خوفا منه فقال الجنی یا رسول الله
انی کنت اطوع مردة الی السماء قبل خلق آدم بخمسة آلاف عام فرأیته هناک الی السماء حتی القانی الی
بعوث الی الارض فی السماء الرابعة هناک کما رأیته فی السماء ای حیران بیابان و غوایات و گمراهی و ادی گمراهی

از تفرج

۵۲۱

از تفرج بوستان بصیرت واکاهی ابا امیر المؤمنین انکسیست که نور وجودش در عالم قدس پیش از
خلق آفرینش وجود هویدا از مطلع ظهور تافته و آن روح مقدس کیست که در عالم ارواح پیش از هر اجسام
و اشباح تشریف حضور یافته ایا نشنیده قصه جنی را که در مجلس حضرت پیغمبر نشسته بود و تابش
انوار بیان جمال عظمت سپهر رسالت شکفتگی میبخشید که ناگاه امیر المؤمنین تشریف
حضور ارزانی فرمودند آن جنی ملاحظه انحضرت کرده چنانکه حقیر کرده بود و حضرت رسالت
از ان جنی پرسید که کیست این مردی که بسبب او متغیر گشتی و ملازم او گردیدی آن
گفت ای رسول الله پیش از آنکه خدای تعالی آدم را بیافریند سالها با قومی از جنیان سرکشی در هوا
میبودم و طریق مخالفت و عصیان می پیمودم ناگاه این مرد را در آسمان دیدم که بر من ظفر یافت و مرا
مجروح ساخته بجانبی انداخته پس در طبقه هفتم زمین فرود آمدم و او را چنانچه در آسمان دیده
بودم در طبقه هفتم زمین نیز دیدم فصل ایها الساعی بهذه الاثار الا تبادر الی التکذیب فانها
نار الشمس الشرقیة بین اهل السماء و کما یرا اهل الارض و یتعقب ضوءها و نورها سایر
فی مکانها من الفلک الدوار و لیست الشمس باعظم ممن ملأت من نوره سایر الانوار و لقوله
اول ما خلق الله نوری ثم عصرا فعصرا خلق من ارواح الانبیاء عصرا عصرا اخری فخلق منه
الشمس و القمر و سایر النجوم ای سننویه این سخنان سامعه فرود نهاد که مثل آنکه در مبادی آثار
تدبر و تامل نیاید و بتصدیق این اثار نابض تکذیب و انکار نکو چه بعیانه می بینی که هرگاه آفتاب
از افق طلوع نماید اهل آسمان مشاهده انوار او میکنند چنانچه مردم روی زمین او را می بینند و پرتو نور
بجمیع اطراف جهات رسیده و حال آنکه در فلک متمکن گردیده و آفتاب عظیم تر از انکسی نیست که همانا نور
از نور او فزونی شده و ظلمت کده کون و مکان با شعه لوامع او روشن گشته بلی چنانکه فروغ نور
با طراف میرسد و مشاهده اهل زمین و آسمان میگردد همچنین آفتاب ولایت از ابتدای
تا آخر دوران پرتو افکن و از قعر زمین تا بالای آسمان بفروغ ظهورش روشن و مبین است و دلیل
این سخن قول رسول خداست که فرمود اول چیزی که خدای تعالی بیافرید نور من است بعد از آن
بیفشرد آن نور را فزونی و از آن عصیره ارواح انبیا را آفرید بعد از آن فشار شد و از آن
دیگر از آن عصیره آفتاب و ماه و باقی ستارگان را بیافرید و این حدیث در مسند احمد حنبل مذکور است
پس هر دو را ناظر و حاضر و احد صفات هستی انبیا نور طلوع از انسان اعظم و لایت منور و روشن
و بعد ذکاوت فروغ انوار ش طبقات ارض و سما روشن است زیرا که پیغمبر فرمود نور من

و تفکیکی بود

فصل لیت شعري ماذا انكر من انكر وجوده قبل الاشیاء ام انكر تقدمه علی الظهور بعد فنائها
ومن انكر الاولیة فهو عدو ومن انكر انّا [illegible] یعنی پیغمبرهای کاش دانستمی که منکر اسرار
امیرالمؤمنین انکار کدام منزلت دارد یا منکر سبقت وجود آنحضرتست یا منکر تاخر تواتر وقت
بر ظهور در صورتی که میخواهد هر کسی انکار معنی اول میباید بتجاهل کور است و اگر انکار ثانی
دارد او نیز بهمین دستور است لیکن میخواهم که بهر دو چشم کور شوند یا بهر دو بینا باشند
فصل اما تنظر الی الماء اذا افرغ في الاواني الزجاج ذات الالوان کیف یتلون بالوانها اللطف
وبساطته والیها النفاعة اذا ادیتها الی خط مرقوم فانك تقرأه منها والقمر اذا طلع علیها
فانك تراه في افق السماء وفي قعر الماء آیا نمی بینی که هرگاه آب صاف در شیشهای الوان ریخته
شود چگونه بلطافتی که دارد برنگهای آن شیشها منظور میگردد و همچنین مینای شفاف اگر بالای
خطهای نوشته گذاری آن خطوط از زیر آن مینا [illegible] و چون عکس ماه بدریا افتد هم در آسمان
ماه را ببینی و هم در قعر دریا و در امثال هذه میگفت عرض شیخ علاء الدوله از بیان این مثلها آنست که
نور وجود امیرالمؤمنین ع در هیاکل و صور پیغمبران آب لطیف است که در شیشهای
الوان رنگهای گوناگون پیداست و در لطافت مثل مینای شفافست که [illegible] احکام قضا
بر صفحات اوراق روزگار مرقوم گشته از روی آن خواناست و همچنین بود [illegible]
بحر وجود از ابتدای جهان تا آخر زمان از قعر زمین تا بسیط آسمان هم وقت و هم بالا هم
هویداست فصل وهو وعلی هما البحر المحیط والماء الذي منه کل شيء حي والکلمة التي بها ظهر المستور
ودهرت الدهور وتقلبت الامور الی یوم النشور یعنی محمد و علی اند دریای عمیق عظیم نظم ما
نه از چه بهر هیبت قدیم / هر قطره از او فزاید دریای عظیم / در دهر کجا بسی صدف گشته مقیم / در هر
صدف بود زحد در یتیم / و این بیانات [illegible] ناشی شده هر ذی حیات [illegible] کلمه
که [illegible] هر چه در کتم عدم نهان بود بمنصه ظهور و عیان رسید و [illegible] نظام
یافت و کارهای عالم [illegible] بولایت آن کلمه تمام گردید فصل وبکفیك هذا البیان [illegible]
مستصعب لا یحمله نبي مرسل ولا ملك مقرب فاذا کان امرهم وسرهم لا یحمله الملائکة المقربون ولا
الانبیاء المرسلون وسکان الحضرة الالهیة لا یعرفونه فکیف یدرك من لم یحیطوا بها خبرا وکیف
ام تعلم انهم الشجرة الالهیة کل الموجودات اوراقها والفاظها والسر الخفي الذي لا تدرکه
الاوهام والعقول ولله در ابي نواس اذ یقول لا تعجبني هو بیت حیدرة لعلمه وعلاه في ذوي الرتب

ولا

ولا شجاعته في کل معرکة / ولا التلذذ بالنیات من ربي / ولا التبرد من نار الجحیم غدا / رجوه من عذب
الخیر [illegible] / لکن عرفت هو السر الخفي فان / اذ عنه حار الناس في کذب / یصدم عنه دعاء کلا دواء له
کالماء ینقص عنه صاحب اللجب یعنی در اثبات این باب بجهت مجتهد دلیل قول ایشان کافیست که
زموده اند کار مرا بغایت صعب و مشکل است [illegible] تا بدان درك از عقل هیچ [illegible]
مقرب هر گاه تعقل کار ایشان و سر نهان ولایت ایشان را از نشکان مقرب با انوث(?)
وقدرت بنگارند و پیغمبران مرسل با آن شوکت و عظمت تاب تعقل آن نیارند و عقول
ملا اعلی و ساکنان عالم بالا ایشان را بحقیقت نشناسند پس چگونه شما با این عقل
و بنیت ضعیف چنین کار را از آن چنین داری انکار میناید و چنین کار که بحیطه فهم در نیاورد
تکذیب میکنید یا اینکه ندانسته اید که ایشان از شجره الهیه اند که جمیع موجودات شاخها
و برگهای آنست و آن سر نهان است که خاصان درگاه کبریا از خیال درك آن نرسیده اند و
معقول فلک بیمایان فصایح تقدیر و معتقدان فایز نشده اند و خدای تعالی اجر عظیم دهد
ابو نواس را که مناسب انتقام شعری چند ادا نموده که خلاصه مضمون آن بفارسی اینست
که کامل مولا بیکه من امیرالمؤمنین حیدر را دوست داشته ام بجهت علم و دانش او
یا با اعتبار بلندی شرف او یا از برای شجاعت او یا بواسطه احتیاج خود بلذتهای عظیم یا
بواسطه خلاص از آتش جحیم یا بجهت شفاعت او مرا در روز قیامت چرا که هیچیك از این
صفات کمال در محبت و دوستی مرا منظور نیست لیکن چون او را سر نهان الهی
دانسته ام لهذا او را دوست داشته ام و گوهر محبت او را در مخزن دل بنهان ساخته ام
بس گرشمه از آن راز نهان بیان کنم و شرذمه از آن بسمع مردمان رسانم هر آینه تنل(?) مرا طلب
داشته و تکفیر مرا غایت نمایند بار امید اردبیلی(?) را از شنیدن این سخنان درد در دل
است و ایشان در این باب مثل سلك گرفته اند چنانکه آنها را میمانند تشنه ای آب
اعراض میناید چرا که بسبب مرض سودای که از گزیدن سگ بر مزاج او استیلا یافته هر چیز بنظر
او بصورت سگ می بیند و هر کوزه آب بنظر همان سگ ظاهر میناید بلکه بکروه ... مبتلی
نیز مثل این مرض مبتلا شده اند که هرگاه حرفی از اسرار شاه ولایت استماع کلمات بایشان عرض میشود
همان صورتهای پدید دیده که در ذهن ایشانست بنظر ایشان درآمده از آن اعراض میکنند تا
عاقبت از تشنگی هلاك میشوند فصل ومن ذلك ما رواه المقداد بن الاسود لعن الله مولای

یوما انی لسیفی فجئته به فوضعه علی رکبتیه ثم ارتفع فی السماء وانا انظر الیه حتی غاب عن عینی فلما تبین
الظهر نزل وسیفه یقطر دما فقلت یا مولای این کنت فقال ان نفوسا فی الملأ الاعلی اختصمت فصعد
فطهرتها فقلت یا مولای وامر الملأ الاعلی الیک فقال یا ابن الاسود انا حجة الله علی خلقه من اهل
سمواته وارضه وما فی السماء من ملک یخطو قدما عن قدم الا باذنی وفیّ یرتاب المبطلون واز جملهٔ
اسرار که عقول انسان از فهم ان قاصر است خبری است که بروایت مقداد بن اسود روایت مقداد
گوید که مولای من یعنی امیر المؤمنین علیه السلام روزی بمن گفت که شمشیر مرا بیاور وبیرون رفتم و شمشیر
انحضرت را دادم زمانی توقف کردم پس انحضرت شمشیر را بر سر زانو گذاشت وبجانب اسمان بلند گردید
رفت من مشاهده کردم تا انگاه از نظرم غایب گشت پس چون وقت ظهر شد دیدم که انحضرت از اسمان
بزیر امده خون از دم شمشیرش میچکید گفتم ای مولای من کجا بودی فرمود که نوعی از ملائکه
با یکدیگر خصومت مینمودند واز اهل صلاح نبودند بجهت تادیب وسیاست ایشان باسمان
عروج نمودم وبر ایشان غالب شدم وبعضی را که مستوجب بودند بقتل اوردم مقداد گوید که
گفتم ای مولای من مگر حکم ملأ اعلی باتست فرمود که ای پسر اسود من حجت خدایم بر جمیع
بندگان خواه انان اهل اسمانها وخواه از مردم زمین وهیچ فرشته در اسمان گام از گام
بر نمیداشت مگر برخصت من ودر حق من شک وگمان دارند تبه کاران قطعه
زهی فضل تو حجت زبان ناطقه را بهر صفت که کند در فضایلت اغراق ؛ تو جان یار تو در امر الاجلاء
تو حاکم بحکم قضا حاکم علی الاطلاق ؛ تو ای که قدر ترا نیست مساحت ؛ دوران محیطت مستغرق سیر
صبح ضمیر تو فالق الاصباح ؛ تو را دست کریم تو قاسم الارزاق ؛ حساب تو تو مستوفیان
حکمت را ؛ کستر سوق کلام وتشکله سیاق ؛ فصل ان انکر هذا الحدیث قوم وعارض منهم اخری
فقالوا کیف صعد الی السماء وهو جسم کثیف ثقیل فی جوابه من انکر ان علیا لیس کان بالناس والا کان
احاد الناس کما عرف وذلک غیر جائز وابین النور من الظلام والارواح من الاجساد وکیف لا ینکر
صعود النبی ص وینکر صعود الولی فلا فرق بینهما فی عالم الاجساد ولا فی الرفعة والمقام حدیث
که بروایت مقداد بیان شد انکار کردند وبعضی معارضه نمودند وگفتند امیر المؤمنین علیه السلام
چگونه باسمان صعود تواند نمود وحال انکه جسم ثقیل کثیف است در جواب منکران گفتم که
علی علیه السلام مانند اشخاص دیگر نیست واگر چنانچه افضل از میان بودی مرا به ایشان نیز نسبت
انحضرت بودندی ومانند بودن ایشان با انحضرت جایز نیست واینمعنی مستلزم انست که نفی

بودن

بودن انحضرت نیز با افراد ادمیان جایز نباشد وچه نسبت است نور صبح را بظلمت شام و کجا
تیرگی کثافت ارواح را با کثافت اجسام وچگونه انکار میکنی عروج پیغمبر را وبا داری ان
صعود ان سرور وحال انکه فرقی نیست میان ایشان در عالم اجسام ونه در صفت ایشان
در منزلت ومقام تتمه اما سمعت ما رواه ابن عباس ان النبی ص لما جاءه جبرئیل لیلة الاسری
بالبراق وامره من امر الله بالرکوب قال لما هذه الدابة قال خلقت لاجلک ولها فی الجنة عون الف
سنة فقال النبی ص وما سر هذه الدابة فقال ان شئت ان یجوب بها السموات السبع والارضین السبع تقطع
سبعین الف عام سبعین الف مرة کلمح البصر تعود واذا کانت دابة النبی لها هذه القدرة فکیف
لا یجوز باجلها خلقت کما را برایت شنیده حدیثی که ابن عباس روایت کرده ومضمون ان انست که
چون جبرئیل ع در شب معراج براق را بجهت حضرت رسالت ص اورد وبامر الهی ان حضرت را بر
ان سوار براق کرد دلیل انحضرت ص از چگونگی براق پرسید جبرئیل علیه السلام گفت این دابه از برای
تو افریده شده وهزار سال است که در بهشت میدون چریده پس حضرت پیغمبر ص پرسید که هنر این
دابه چیست جبرئیل ع گفت که اگر خواهی که بسواری این دابه طبقات اسمانها وهفت طبقه زمین
را نیز هفتاد هزار عالم هفتاد هزار نوبت در یک چشم بر هم زدن طی میتوانی نمود هر گاه این
دابه پیغمبر را این قدرت وکرامات باشد پس ببین که جمیع دوالی که برای او خلق گشته از نور
وکرامات چه خواهد بود قال ومما یؤید هذا ما رواه محمد بن الحسن الصفار فی کتاب بصائر الدرجات
قال ان رجلا من علماء الیمن حضر مجلس ابی عبد الله ع فقال یا یمانی افیکم علماء قال نعم قال فما بلغ علم عالمکم
قال انه یسیر فی لیلة واحدة مسیرة شهرین یزجر الطیر فقال له ابو عبد الله ع ان عالم المدینة افضل من هذا
الیمنی وما یفعل قال یسیر فی ساعة من النهار مسیرة الف سنة حتی یقطع الف عالم مثل عالمکم
یعنی مؤید روایت ابن عباس است حدیثی که بروایت محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات منقول است
راوی گوید که مردی از علمای یمن در مجلس حضرت امام جعفر صادق ع حاضر بود انحضرت
گفت که ای یمنی ایا در دیار شما دانشمندان هستند یمنی گفت که بلی ای انحضرت ع گفت که علم دانشمند
شما چیست وبچه مرتبه از مراتب کمالات رسیده وچه کارها تمام کرده ان یمنی گفت کرامات
عالم ما انست که چندان مسافت واکثر که مرغی تیز پرواز در دو ماه بیماید در یک شب
بیماید پس انحضرت فرمود که بدرستی که عالم مدینه افضل است از عالم شما یمنی گفت بچه وجه فضل
وکرامات او چیست پس باز انحضرت فرمود الا ای امانت وکرامات فرمود که عالم مدینه یعنی نفس

انحضرت در عرض یک ساعت از روز مسیره هزار ساله را قطع میکند حتی هر آن عالم را مثل این عالم
شما در ظرف همان ساعت طی مینماید سیمرغ نه هیچیک از مردمان نرفت انجا که تو با کمال
رسیده هر یک بقدر خود بتجلی رسیده اند انجا که جای نیست تو انجا رسیده نکرده تو و هذا
ما رواه صاحب الخرائج علیه السلام في حصن ذات السلاسل نزع سیفه و دفعه و ترک الترس
تحت قدمه و السیف عنه و کبر ثم ارتفع في الهواء ثم نزل علی الحائط و ضرب السلاسل فتقطعت
فتقطعها و سقطت الغرابی و انفتح الباب هذا مثل صعود الملائکة و هبوطهم یعنی متی یجد حدیث کنند
است جزی که صاحب کتاب خرائج آورده و مضمون آن اینست که در غزوه ذات السلاسل امیر المؤمنین
علیه السلام بجانب حصار ذات السلاسل آمده شمشیر و نیزه خود را طلبیده و سپر را در زیر قدم مبارک
مبارک و شمشیر را بر بالای دو زانو کرده استبرقی آنگاه در هوا بلند گردید و بعد از آن بر سر دیوار قلعه
نزود سلاسل و زنجیرهای را که مشرکان بر اطراف آن حصار نصب نموده بودند بیک ضرب قطع نموده شکنها
را از برکت و در حصار مفتوح گردید و این صعود و نزول که از انحضرت در آن روز ظاهر شده
مثل صعود و نزول ملائکه است فصل ثم اقول للمنکر المتعلل انا العالم بالله المعرض عما سواه ان تمشی
فی علی الماء و ان شاء خرق الاجواء فان عظم هذا لدیک فانظر الیه فقد ارتفع ادریس علیه السلام الی السماء و قد
البحر لموسی البحر و رکب سلیمان علی الهواء و رکب الخضر علی الماء الیس کل الموجودات مطیعة للمولی
باذن الله تعالی الیس الکل عبید له و هو الحاکم المتصرف فیه الا ام یکن مولی للکل و هو مولی الکل فانما الکل له عبد
مسخرات بامره شیخ قدس سره دیگر باره بمنکر حدیث مقداد میگوید که ایا تو انستر انکه دانا است بخدا
و روی دلا ز ما سوا بکلی بریده است اگر خواهد در هوا پرواز کند میتواند و اگر اراده کند که بر روی آب روان
کردد و قدرت دارد و اگر خواهد در روی آسمانها رامیشکافد پس اگر نیست نزد تو عظیم مینماید در احوال
پیغمبران سابق نظر کن ایا نزا نشنیدی بود که حضرت ادریس علیه السلام باسمان رفت شد دایا نرا نشنیدی بود که
دریا از برای موسی شکافته شد و نه چنین بود که حضرت سلیمان در هوا میرفت و خضر بر روی آب
میکرد و نیز نشنیدی است که جمیع موجودات مطیع ان مولا بند که صاحب اختیار است باذن پروردگار
بلند مرتبه توانا ایا نزا نشنیده ست که همه کائنات در تحت تصرف او سیر و او فرمان روا و متصرف
در ایشان و اگر این چنین نباشد هر آینه مولای کل نخواهد بود لیکن بدلیل عقلی و نقلی ثبوت یافته که او
کل است پس ثابت شد که کل کائنات مطیعان و فرمان بردار ند با مر او شیخ مطلع شیخ عبد الرحمن در بیان
مدعای خود اشاره بقیاس استثنائی نموده که رفع تالی ان منتج رفع مقدم است و ان عین مطلوب است

ترتیب قیاس بر این نحو است که اگر جمیع کائنات مطیع و لی نباشند او مولای ایشان نخواهد بود و رفع
این تالی که قضیه حملیه موجبه است اینست که لیکن او مولای کل است پس نتیجه رفع مقدم است که ان نقیض
حملیه موجبه است و ان اینست که جمیع کائنات مطیع و منقاد وی اند و این چنین مدعاست و الله تعالی اعلم
فصل اما بلغک الواصف شق الارض لا صف و انما دعا بحرف واحد من ۷۳ حرفا و هی الاسم الاعظم عند امیر
المؤمنین و بذلک نطق الذکر الحکیم و الیه الاشارة بقوله تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب و قال بل
امیر المؤمنین ع و من عنده علم من الکتاب علی بل هو محمد و هو الولی لانه الکلمة الکبری و الیها الاشارة بقوله
لقد رای من آیات ربه الکبری و الیها الاشارة بقوله لقد رای من آیات ربه الکبری آیا قرات
لسیمع تو نزد ساینده قصه شکافته شدن زمین را از برای آصف بن برخیا که از شهر سبا تخت بلقیس را
پیش از چشم بهم زدن بمجلس سلیمان حاضر ساخت و بجای نیست که اصف از هفتاد و
حرف اسم اعظم بیک حرف که میدانست دعا کرد و تمام هفتاد و دو حرف نزد امیر المؤمنین ع
است و قران با نیفع ناطق است و بهمین معنی اشاره است بقول الهی در سوره نمل که ترجمه اش این
است که گفت انکسی که بود نزد او علمی از کتاب یعنی آن علم که در او بود یعنی اسما لا نجه در لوح محفوظ
است و در حق امیر المؤمنین ع در سوره رعد گفته که بگوای محمد منکران نبوت که پسندیده و
کافیست گواه میان من و شما خدای تعالی و انکسی که نزد وست علم کتاب یعنی تمامی انچه در لوح محفوظ
است و انکس امیر المؤمنین است ع مؤید این مدعا حدیثی است که بروایت ابو سعید خدری مرویست
که گفت من از رسول خدا پرسیدم که مرا خبر ده که مراد از من عنده ام الکتاب کیست فرمود
که ذاک اخی علی بن ابیطالب یعنی مقصود از این آیه وانکس برادرم علی بن ابیطالب است و ابن
معاویه که از فضلای اهل سنت است از عمر و از ابو صالح نقل کرده که مراد از این مذکور
انحضرت ع و ثعلبی نیز در تفسیر خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که مقصود از من عنده
علم الکتاب علی بن ابیطالب است و بر دلالت این آیه شریفه و شهادت روایات صریحه صحیحه معلوم
میشود که انحضرت ع عالم است بلوح محفوظ و دانا بهفتاد و دو حرف اسم اعظم تا غلط الفهم
بلکه کل مسد بر لازم هویت و حروف اسم اعظم است و ان حروف همان جناب معظمات ذیرا که او بتحقیق
کلمه کبرای الهی و بسوی همین کلمات اشاره بقول الهی در سوره النجم که ترجمه اش اینست که هر آینه
که بعد محمد در شب معراج از آیات قدرت پروردگار خود دانا به نزد یکتر بود و آن امیر المؤمنین است
چنانچه در تفاسیر مسطور است که در جای که جبرئیل ع بازماند صورت امیر المؤمنین ع را بدید

واو فریاد شنید تا اطمینان یافت و بسیار میدید بمعنی دار این شریف آنحضرت مظهر آیات کبری بوده
بیان همین معنی شیخ علیه الرحمة مسفر میاید که و لیس هذا من باب التبعیض لکنه مغلوب الخط و معناه الآیة
الکبری من آیات ربه و قال للنبی لنریک من آیاتنا الکبری یعنی لانا مکلم موسی من الشجرة انا ذلک النور
کلمه من در این مذکوره تبعیضی نیست تا منافات داشته باشد با کلام امیر المؤمنین که فرمود اعظمی است از آیات کبری را
و لکن این بخط مغلوب شده و معنای آن اینست که هر آینه بتحقیق که بنمودیم محمد در شب معراج از نور کبرا
که مظهر آیات بود کارا و دلیل این تاویل آنکه حق تعالی در وقت اعطای ید بیضا بحضرت موسی
فرموده لنریک ترجمه اش اینست که بنمائیم تا آنکه بنمائیم از آیات ما این بزرگتر را و امیر المؤمنین
در بعضی از خطبهای خود فرموده که منم سخن گفته با موسی اندر درخت منم آن نور که تجلی کرد
از دست آن نیک بخت نموده اینکه مظهر جمیع آیات در عهد انبیای سلف آنحضرت بوده حتی
که ثعلبی بروایت عبد الله بن سلام از رسول خدا صلعم پرسید که انگشتری که تخت بلقیس را از تخت بلقیس
سلیمان آورد که بود آنحضرت فرمود که ای علی تو با همه پیغمبران بودی به پنهانی و با من آشکارا
بنا بر این آیات و روایات اینست که نور آنحضرت علیه السلام موجود و مشتق بوده و با هر پیغمبری
بهر صورتی که میخواسته متمثل میشده و امور عجیبه از وی بظهور میآمده و قضیه دشت ارژن
و سلمان با ... عند ذلک نقل است و الله یعلم فصل و اما لیلة المعراج لما صعد النبی الی السماء
رای علیا هنالک و لا ولی شأنه فی السماء او لما کشطت السماء فراه ینظر الیه و کیف یغیب عنه
و هو نفسه شقیق نوره و هو النور الاعظم فی السماء و الارض اما در شب معراج هنگامی که حضرت
پیغمبر صلعم عروج نموده بمقام تقرب رسید علی علیه السلام را در مقام مقدس بدید و بروایتی آنکه مثال آنحضرت
دید و قول دیگر آنکه حجاب آسمانها شکافته شده علی را دید که نظر بسوی آنحضرت دارد و مشاهده عزت
مقام او مینماید و چون تواند بود که آنحضرت از رسول خدا صلعم غایب و پوشیده باشد و
حال آنکه نفس او است و شقیق نور و رفیق ظهور او است و نور اعظم خدا است در آسمانها و
زمینها مؤید اینکه مثال امیر المؤمنین علیه السلام در شب معراج مشخص حضرت رسول صلعم گردید حدیثی
است که در کتاب منهاج الکرام بروایت ابن عباس از رسول خدا صلعم منقول است و مفادش
اینست که آنحضرت صلعم فرمود که در شب معراج چون باسمان چهارم رسیدم علی را بجا دیدم
نماز میکرد در پیش گفتم ای جبرئیل این علی است که پیش از ما بعالم علوی شتافته و در سر مراتب بر
بر ما سبقت یافته جبرئیل گفت ای رسول خدا این علی نیست بلکه فرشته ایست بصورت علی است براه

بدرستی که چون فرشتگان ملأ اعلی فضایل و محامد علی را شنیدند و به مضمون انت منی بمنزلة
هرون من موسی بخبر گردیدند نهایت شوق بدیدار آنحضرت بهم رسانیدند و از حضرت عزت
جل اسمه لقای علی را مسئلت مینمودند پس آنگاه حق تعالی مسئول ایشان را تشریف قبول داد ملکی
بصورت علی علیه السلام بیافرید تا هرگاه فرشتگان خواهند که او را مشاهده نمایند و ساحت
خود را بزیور لقاء او بیارایند بسوی من آیند و به دیدار او حضور رسند و شادمان گردند
توجه مظهری که در دیگر توصیف قدسیان کرده در ذروه لامکان که خودش جمال از خود بنا
فصل ان الله جل اسمه خاطبه فی مقام القرب بلسان علی علیه السلام فهو الآیة الکبری التی راها موسی
محمد عند خطاب رب الارباب و الیه الاشارة بقوله النبی صلعم انه الکبری و انا النبأ اعظم منی کرامات
دیگر نسبت بعلی علیه السلام خاطب نمود مبین نبوی صلعم است که در کتاب منهج بروایت عبد الله بن عمر از
رسول خدا صلعم منقول است و مفادش اینست که عبد الله عمر گوید که شخصی از رسول خدا صلعم پرسید
که یا نبی الله در شب معراج حق تعالی بکدام لغت با تو مخاطبه نمود عبد الله گوید که از آنحضرت شنیدم
که گفت در آن شب بی واسطه حضرت حق تعالی با من بلغت علی بن ابی طالب علیه السلام زبانی گرد آنگاه
حق تعالی بمن الهام ساخت که گویم بار خدایا تو با من سخن کردی یا علی پس چون زبان با این سخن والا
گشودم خطاب عزت در رسید که ای احمد من چنینم نه مانند چیزها و مرا بمردمان قیاس نتوان
نمود و تشبیه و مثال مرا نتوان ستود ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو خلق کردم
بر مکنونات ضمیر تو آگاهم و محبوبتر از علی در دل تو نیافتم لهذا بزبان او با تو تکلم نمودم تا دلت آرام گیرد
پس بنا بر این آیات و روایات معلوم شد که علی بوده آن آیه کبری که موسی و محمد در وقت مخاطبه حضرت
رب الارباب او را دیدند و بسوی همین معنا است اشاره بقول او هر سه عظمت و بزرگی که فرمود
نیست از برای خدا آیتی بزرگتر از من و نیست مر او را نبأ عظیم تر از من و این قول دلیلیست بر اینکه مقصود
از نبأ عظیم در سوره النبأ آنحضرت علیه السلام است و در کتاب تحفه منقولست که گفت روزی حضرت رسول صلعم
بخدمت سید کاینات آمده و نشست و گفت ای محمد امر خلافت بعد از تو مر است یا دیگری را
فرمود که ای صخر این امر بعد از من کسی راست که نسبت بمن بمنزله هرون است نسبت بموسی پس
حق تعالی این آیه فرستاد که عم یتسائلون عن النبأ العظیم الایة و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد
است که مقصود از نبأ عظیم برازنده خلافت و تعظیم امیر المؤمنین است علیه السلام که بعضی بالوهیت
او قائل شده اند و جمعی برآنند که پیغمبر بر حق خلیفه چهارم میباشد و طایفه نسبت ضلالت

با حضرت سید هم وصی و صی پیغمبر و خلیفه وی با صلاة ... عمار بن علقمه روایت کرده که روز صفین
مردی از لشکر شام بمبارزت بمیدان آمد سلاح پوشیده و مصحفی بالای سلاح حمایل کرده
و بجای آنکه عرب در حین وقایع رجز خوانند او مصحف را میخواند عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی
هم فیه مختلفون من خواستم تا بجنگ وی روم تمام نایم امیر المؤمنین ع فرمود که بر جای خویش را
باش و خود بنفس نفیس پا بمیدان آن لعین خبیث نموده با وی گفت تو آن نبأ عظیم
میشناسی گفت نه فرمود که منم آن نبأ عظیم که در من خلاف کردید و در ولایت من طریق
منازعت سلوک داشتید بعد از آنکه ولایت من در روز غدیر بر شما ظاهر شده بود
و در روز قیامت که هنگام مکافات است نیز بر شما معلوم خواهد شد آنگاه تیغ را بلند
ساخته و فرود آورد و سر و یک دستان لعین را بینداخت و بسپاه اسلام معاودت نمود
فصل وما الفرق بین صعوده الی السما با اهل الدین و بین نزوله تحت الارض و مستوی الاد
میادین لمن کان یدین الله بدین و بآیات اولیاء الله من المصدقین سابقا ذکر یافت
که حق بحضرت رسالت ع عرض نمود که پیش از خلق آدم بپانصد سال با فوجی از ملائکه
جن در هوا طیران مینمودم که ناگاه امیر المؤمنین ع در هوا بر من ظاهر شد و بضربتی مرا
مجروح ساخته بطبقه هفتم زمین مرا انداخت و چنانکه در آسمان دیدم در طبقه هفتم
زمین نیز مشاهده آن نمودم و شیخ علیه الرحمة میفرماید که صعود ولی با سمان جائز است
مستبعد نیست بآیات و روایات موقف ثبوت و ظهور رساند اکنون میفرماید که اگر
اهل دین و یقین ... [illegible] تحقیق هر گاه ولی را قوت صعود باشد البته
او را قوت نزول بتحت الارض خواهد بود وجه فرق است میان بالا رفتن باسمان
و فرود آمدن بزیر زمین و شکافته شدن طبقات زمین بجهت او ... یقین که فرق
نیست میان اینها در نظر کسی که بدین الهی متدین و بآیات اولیاء الله مؤمن و موقن است
فصل و لعلک تقول کیف یکون فی الملأ الاعلی خصوم و القرآن یذکر ذلک هذا من قوله ما کان لی من علم
بالملأ الاعلی اذ یختصمون چون سابقا بروایت مفضل مذکور شد که امیر المؤمنین علیه
شمشیر خود را طلبید ... بآسمان بالا رفت و قریب ... نزول نموده فرمود
فرمود که جمعی از ملأ اعلی با هم خصومت داشتند من بر ایشان ظاهر و غالب شدم وجود
در این مقام مظنه آن بود که منکری اعتراض کند و بگوید که چون تواند بود که در ملأ اعلی

و عالم بالا خصومت باشد لهذا الشیخ قدس سره متعرض منکر شده میفرماید که میبینم که بعضی
غفلت و نادانی ... لکن و زبان مقال گشاید چراکه قرآن ببادرت میدهد که میان ایشان
خصومت و گفت و شنود میباشد بقوله که واقع است در سوره ص فی ترجمه ... اینست که
بگوای محمد که اگر من پیغمبر خدا نبودمی مرا دانشی بگروه برتر آنگاه که گفت و شنود و خصومت
میکردند بعد از این آیه شریفه معلوم شد که در عالم بالا خصومت و گفت و شنود میباشد
و در تصدیق ... مقدار را صورت شک و استبعاد نماید فصل اما سمعت قصة هاروت و
ماروت و فطرس الملک اما علمت ان الجن الطیارة مسکنهم الهواء و بطن الارض مسکن ...
و اختصمت طائفة من الجن فصعد الیهم الولی الامین فطهّرهم ... بجهت الزام منکر ...
و قطع ماده شک و شبهه ایشان در باب آنکه خصومت در ... واقع میشود ...
عذاب میباشد بقصه هاروت و ماروت و فطرس استشهاد مینماید و میفرماید که آیا
حکایت هاروت و ماروت و فطرس را در باب وقوع خصومت و نزاع در میان ایشان
و جواز ... و محاربه با ایشان میکوید که آیا ندانسته که مسکن جنیان پرنده در هوا
و مقام ... ایشان در زیر زمین است و حضرت امیر المؤمنین ع که متولی امور خلایق
است بسوی ایشان بالا رفت ... بر ایشان غالب گردید و نائره خصومت و نزاع ایشان را
مطلع ... پاک گردانید
تیغ ولایت ... هستی را از لوث وجود ... که ایشان بر دنیا
حکایت هاروت و ماروت چنانکه مفسران عام گفته‌اند بر سبیل اجمال اینست که ایشان بر دنیا ...
... حق تعالی نفس بشری بایشان داده برای حکومت خلق
... ایشان را
بزمین فرستاد ایشان ... شدند ... و حق تعالی
صعود باسمان منع کرد و عذاب ایشان را در ... مقرر فرمود و الحال در چاه بابل ... اند
این نقل مقبول نیست اما در کتاب عیون ... مذکور است که احوال ایشان از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسیدند و گفتند که اعتقاد مردمان در باب ایشان اینست آنحضرت فرمود
و ایشان دو فرشته اند مخصوص بلطافت الهی که بر عباد مکرم بودند بلکه حق تعالی ایشان را
بنزد پیغمبری از زمان فرستاد تا اطلاع بر سحر پیدا کنند و طریق ابطال آن را بایشان بیاموزند
... حقیقت سحر را باز نمایند ... ایشان عصیان کنند
سحر ایشان آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق تعالی این علم بایشان

تا مبی را تعلیم و ایشان بر حقیقت سحر و طریق ابطال آن آگاه شده معارض مدعیان نبوت
کردند و اما قصه فطرس بنوعی که در کتب شیعه بروایت ابو جعفر محمد بن علی بن سمعان از جد ثانی
امام محمد باقر عم اینست که فطرس فرشته ایست از مقربان درگاه الهی و حق تعالی او را بکاری
مامور ساخته بود و او در آن کار شتاب و عجلت ننمود پس بال بخت اوج رفعتش را به
حضیض مذلت مبدل ساخت و پر و بال او را در هم شکسته در جزیره از جزایر دریای محیط
انداختند و هم در آن وقت سروشی بوی رسید که خلاصی او از آن بلیه ببرکت امام حسین مقتدای ابرار
خواهد بود و او در آن موضع با انفعال در برابر هفتصد سال بعبادت الهی مشغول بود و از
شیوه ناله و زاری یک دم نیاسود چون حضرت امام حسین متولد گردید حضرت جبرئیل
علیه السلام با هزار فرشته مقرر گردید که نزد رسول خدا آمده او را از جانب ملک علام بولادت
امام حسین تهنیت گویند قضا را گذار جبرئیل بر آن جزیره افتاد که مقام فطرس بود و از
بر آنحالت ملال آمود فطرس را نسبت به جبرئیل و باقی فرشتگان پرسید جبرئیل گفت که ای
فطرس بدانکه در این شب نورانی نسب احمدی انجمن نبوت شمعی بر افروخته گشته که بفروغ انوارش
ساحات قلوب جهانیان منور شده و در گلشن رسالت گلبنی دمیده که از بوی
روح افزایش دماغ جان روحانیان مشکین و معطر گردیده و اینک من با هزار فرشته
مقرب مامور شده ام که بخدمت حضرت رسالت رسیده او را از جانب ملک الملک باین
گویم و برسم تهنیت آن ربیع آرای گلشن نبوت و رسالت قیام نمایم پس چون بشارت
ولادت امام حسین عم بفطرس رسید باهتزاز آمده بنالید و گفت ای برادر مرا نیز در این
سفر بخدمت آن سرور با خویشتن ببر تا شاید مرا در این قصه دعا کند و از تیه بلیه برهاند
پس حضرت جبرئیل بامر ملک جلیل او را برداشته با آن فوج فرشتگان بسعادت خدمت
سید کائنات نایل گردید و تحفه سلام و تهنیت ایزدی را بمحفل نبوت رسانید و قصه
فطرس را بالتمام باز گفت و گوهر حال او را بمنقب بیان و اظهار سفت جناب مقدس نبوی
بنظر اشفاق و مرحمت بجانب فطرس نگریست و گفت ای فطرس برخیز و پر و بال شکسته خود را
برین مولود یعنی امام حسین بمال از چنگ ملال و شکستگی برهی و در حرکات و فرخندگی
پس آن شکسته بال در رهاد خود را بر آن مظهر جاه و جلال بمالید و بمومیای
جبین شکستگیهای خود نموده بحالت اول باز گردید پس چون فطرس صورت حال تو را بر

بود باد

٤٥٧

بپر و بال باز یافت و از جای خواست خواص کائنات عم فرمود که ای فطرس اکنون تو آزاد کرده
امام حسینی با یکر تا روز قیامت ملازم زمین کربلا باش و هر کس از زوار امام حسین علیه السلام را در آن
ناحیه بتو خبر او را بمن برسانیده باشی اما کیفیت جنگ حضرت امیر المومنین با طایفه
نص
جنیان بنوعیست که در مطلع ششم از مطالع اسرار آن حضرت بیان یافته والله یعلم
قبل سوال بعلم ولا بفهم ولاحظ له من نشر البهیم وهو کما قیل کذوح النحل لا یدری بطیب حلاوة العسل
نزلت السماء بسیفه دما ومن تنزل فی السماء وکیف یقع القتل علی الجن هم اجسام شفافة
ومن این للشفاف دم فقلت یا قلیل العبرة وکثیر الغیرة وفطیر الفطرة الم تمطر السماء دما و رمادا
لقتل الحسین ومن این للسماء دم ورماد لیها آیات بینات الم تعلم ان علیا قتل الجن وانه
علیهم العهد فاذا لم یکن لهم دم ولا نفوس فکیف وقع علیهم القتل ایسر هذا امکان انتاولیه
صدق هذا اللوحی قوله سبحانه لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین وکیف یحرق بالنار
من لیس بجسم وکیف یتالم بالعذاب من لیس له عروق ولادم نبیحه دیگر باره درباب حدیث مقدار
تعرض حال المنکر شده بر سبیل عتاب استعجاب میگوید که آنکه هیچ نمیداند و
مرتبه از معراج دانش نرسیده و از اسرار خفایا و نیا بهره مند نگردیده و چون کرم
ادراک کلبی نگردیده اینک آمده و درباب آیات و کلمات امیر المومنین انکار مینماید
و خبر مقتدا را از روی تعجب تقریر میکند و میگوید که از آسمان نازل گردید خون آن
تعجب میکند که چگونه از آسمان که باقتل رسانید و چگونه قتل بر طایفه جن واقع تواند گردید
حال آنکه ایشان جسمهای شفاف لطیفند و اجسام لطیفه را از کجا خون میباشد و عقل
این را بچه وجه قبول میکند پس باوی گفتم که ای عاری از سرمایه عبرت و غیرت و ای
بکرهای بجت همیشه گریان و ای صاحب فطرت نا رسیده و ای خداوند فطرت ناپسندیده
آیا آسمان بجهت قتل امام حسین خون و خاکستر نبارید و میگوید که از کجا آسمان را خون و
خاکستری بوده این عقیده که تو داری از ضعف عقل و سخافت ایمانست و جمیع اصحاب
مذکوره حق و صدق است نشانها که مطرح شهود یافته اند
فروغ صدق و یقین بر ساحت قبول اهل ایمان تافته نشسته و ندانسته
که علی عم در عهد رسول در بر و بحر باجنیان جنگ کرد و بسیاری از ایشان را بقتل رسانید و
و بدست تیغ ولایت از ایشان عهد و پیمان اسلام گرفت و این حکایت سابقا در مطلع از مطالع

اسرار

آنحضرت ع بتفصیل ذکر یافته لیکن این آیات از انفس خوف نبودی چگونه قتل برایشان واقع شد
واینجا مقام تاویل نیست بلکه اینها را بر ظاهر خود حمل باید نمود و مصداق آیند عاست قول الهی
در سوره هود که ترجمه اش اینست که هر آینه پر میکردانم دوزخ را از جنیان و آدمیان جمیعا و عترت
تو بر قول الهی نیز وارد است که گویی چگونه با آتش دوزخ معذب میشود کسی که جسم مرکب نیست و بجه چه
متالم میشود بعذاب انکار و احراق و خوف نیست [illegible] این سخنان برای آیات بینات شان [illegible]
مقل و ناداناست پس چاره نیست که قوم از طریق انکار بگذرند و بجز اذعان چاره نیست بسمع قبول
شنیده [illegible] و ایمانت را اینجا حسن شک و بیندار [illegible] فصل واذا كان الجن مخلوقين من النار
ولا نور النار فيهم لمن ترى بين خلا النار وعوضنا وقفا مثل الاولين في الاخرين فضيلة لعقلك السليم
ودرايتك العديم اما علمت ان عليا منبع الانوار وقاتل الجبار وصاحب الاسرار الذي شرح لابن عباس
في ليلة حتى طلع صباحها في شرح الباء من بسم الله سر ولم يتحول الى السين [illegible]
بعید این شرح بسم الله الرحمن الرحیم و هرگاه براین عقیده باشی که جنیان از آتش آفریده شده اند پس از
آتش متأثر نمیشوند پس گمان داری که در عوض بلقیس که خلقا [illegible] بالکراه کرده با شرع [illegible] عقل
زبون و دلی نابود باد مگر ندانسته که علی منبع انوار و نشانه خدا و [illegible] و صاحب رموز و اسرار
است و همان کسی است که در یک شب برای ابن عباس در بیان اسرار بای بسم الله چندان شرح نمود
که صبح دمید و [illegible] بود فایق کرده بعد هنوز در شرح اسرار سین نرسیده
بود و با ابن عباس گفت که اگر خواستمی هر آینه چهل شتر را بار کردمی از شرح بسم الله الرحمن الرحیم
این چه علمیست و چه شأنست زهی فضل عظیم فیض عام [illegible] فصل فان كبر على العلم [illegible]
وزادت عند سماع اسرار [illegible] امراضهم فانشدهم ولا تنشدهم نظم ماذا عليهم ان اجابوا الداعي لكنهم
خلقوا بغير سماعي بعد از آنکه شیخ علیه الرحمه [illegible] از اسرار سلطان دین [illegible]
و یقین کرد [illegible] اکنون با خود خطاب نموده میگوید که اگر جنیان [illegible] و برکات [illegible] روی گردانیدندی
از قبول این سخنان ولایت نشان و در شنیدن اسرار علی زیاده شود مرضهای ایشان [illegible]
[illegible] ذکر این اسرار نزد ایشان ممکن نیست [illegible] نقص برایشان لازم آمدی اگر اجابت کردندی
کسی که دعوت مینماید [illegible] بفیض [illegible] ایشان میکشاید [illegible]
و باین جهت از شنیدن کلمات حقایق معذورند نظم تم هذه الاسرار [illegible] صاحب كتاب [illegible]
مرقوما ان ابن عباس [illegible] عليا ع يوما في سكك المدينة [illegible] لم يكن [illegible] فالتفت

رسول

رسول الله صلعم فقال ان عليا علم الهدى والهدى طريقه [illegible] ذلك ثلثة ايام فلما كان في الرابع
امرنا ان ننطلق في طلبه [illegible] ابن عباس فذهبت الى الدرب الذي رايته فيه فاذا بياض [illegible]
التمع لي فاتيت فاخبرت رسول الله صلعم بقدومه فقام اليه فلاقاه واعتنقه [illegible] بيده [illegible]
يتفقد جسده متم [illegible] اسرار که حین بیان و موقف ذکر یافت حدیثی است که از صاحب کتاب مقامات
مرویست و اسناد آن حدیث با ابن عباس منتهی است ابن عباس گوید که علی علیه السلام را روزی در
کوچهای مدینه دیدم که براهی میرفت که [illegible] آگاه صلعم و رسول خدا را از آن خبر
بودم اعلام کردم پس آنحضرت صلعم فرمود که بدرستی که علی نشان هدایت و راهنمای طریقت
[illegible] سه روز [illegible] بگذشت و خبری از آنحضرت ظاهر نگردید پس روز چهارم شد
حضرت صلعم مرا بجستجوی علی ع فرمان داد ابن عباس گوید که من در طلب آنحضرت بطرف [illegible]
کرا [illegible] انجا دیده بودم ناگاه برق [illegible] روشنی آفتاب مشاهده کردم پس
[illegible] رسانیدم پس آنحضرت ص از جای برخواست با استقبال
علی ع روان شد و بعد از ملاقات با وی معانقه نمود آنگاه بدست مبارک خود ذره
از قامت آن شهسوار میدان شجاعت و دلیری بگشود و بنفس نفیس متوجه ملاحظه و تفقد
جسد مقدس آنحضرت گردید تتمه فقال له عمر كانك يا رسول الله [illegible] انه كان في الحرب فقال
له النبي صلعم يا ابن الخطاب في الله لقد [illegible] الف ملك وقتل بنفسه الف عفريت
واسلم على يديه [illegible] الف قبيلة من الجن وان الشجاعة عشرة اجزاء تسعة منها في علي وواحدة
في سائر الناس والفضل والشرف عشرة اجزاء تسعة منها في علي وواحدة في سائر الناس [illegible]
مني بمنزلة [illegible] قميصي [illegible] التي اصول بها وسيفي الذي اجالد به الاعداء
وان المحب له مومن والمخالف له كافر والمقتفي لاثره لاحق [illegible] عمر دید که [illegible]
جسد مبارک علی را ملاحظه مینماید گفت که ای رسول خدا گویا که [illegible]
بوده که جسد او را تفحص و تفقد میفرمائی آنحضرت صلعم در جواب عمر فرمود که خاموش باش ای
پسر خطاب بخدا سوگند که [illegible] جهاد [illegible] میکرده [illegible]
عفریت را بقتل رسانیده [illegible] قبیله از جنیان بدست او مسلمان شده اند [illegible]
که شجاعت ده جزو است نه جزو در علی است و یکی از آنها در جمیع آدمیانست و بدرستی که
فضل و شرف ده جزو است نه جزو در علی است و یکی از آنها در جمیع مردمانست و بدرستی که

بنیت من بنوله ذراعست از دست واو بنیان بنیاد است نیز اهرمن من و دست من است که با
با پنج خواهم پیوسم و شمشیر منست که بان مقاتله میکنم با دشمنان و بدوستی که دوستان و مؤمنان
و مخالفان و کافران منافق و بیروا نادا و بحق الیقین لا حق **فصل** فی ختم هذه الرسالة و بیان هذه المقالة
اعلم ان الذی دعانی الی کشف هذه الاسرار و حملنی علی قطف هذه الازهار و ابراز هذه الابکار
من خدورها الانکار و کان حقها الاستتار و لا تواع فیها لان الحلم کل الحلم اظهار الخفی
انما رویت من اسرار الائمة الابرار و قد زهرت جلوت منها عرائس من معرفتها من العذاب و تنزل
الجنة بغیر حساب لانها ما خط خط فرضها علی خطط الجباه و رقم رقم حبها علی السنة العقول و الافواه
و انتشق ریاها کل حلیم اواه و اخذ میثاقها العهد علی الناس فی الازل و ختم فرضها علی البریات لم یزل
فیا من تنسمها و فاح شذاها من بالانکار نفیها و من شذاها حتی صار المنافق یحبها و لا ینتشق
ریاها و الموافق ینکرها و لا یخاف عقباها و هی هداها الی الحق حق ان تتبع و لمثلها طلب ابناء
الصدق فاستمع ما یتسمع فاصبحت مع عظم الحاجة الیها لا تعنو الفکر علیها لا تحن الطبائع
الیها فانا عجبا لها کیف لا یرکب فجها و هی سفینة النجاة و لا تطلب هی عین الحیوة و هی بهو تقاص
الابدی و المشام من دم طیبها و طیب عرفها تلحظها العیون باجفان الحسد و تخفض و
تلفظها الظنون بافواه الرفض و هی نفس نفیس یجب ان تتنافس فیه النفوس و صارت بعد ما
من الاذهان یکذب بها و بیهان نکات کالتیل و من العجایب انه لا ینتزی منه الکتاب جان فیه
و درین ابن فصل است در ختم این رساله و بیان این مقاله شیخ قدس سره میفرماید که انچه من از اسرار
امیر المؤمنین علیه السلام در این کتاب بیان کرده ام و کلمات دعنائی که ان کلمات اولیا حضرت جیده
بر شته تقریر بسته ام و عرایس ابکاری که انرا بر پرده افکار در نظر مردم روزگار جلوه داده ام
حق انها این بود که از نظر نامحرمان پنهان باشد تا خواری بنا بچه که در شریعت دوستداری
و طریقت وفاداری افشای رازهای نهانی در بعضی جاها بغایت قبیح و اظهار رموز اسرار
پنهانی نزد بیگانگان ظلمیست صریح و لیکن امری که بر کشف استار انها و باعث جلوه دادن
لطائف معارف انها سرا پرده باز نمود نظر اغیار این بود که چون بعضی را از جواهر اسرار ائمه طاهرین
معرفت انها در میان مردمان از عذاب در رسالت تقریر و بیان کشیدم و بعضی را از نفایس انها
که مردمان را بر بهشت میرسانند بجای در ساحت عیان جلوه ظهور در نمودم چرا که ان نعمتها که بیان
کرده ام از ان چیزهاست که وجوب معرفت انها سرنوشت کافه بندگان شده و رقم دوستی انها

براوراق زبانهای عقول و صحایف جبینهای نفوس نبشته در قوم پاینده و هر یک باید که رجوع
کنند است بحضرت باید در رابع روح افزای این سخنان خلقت ناراد مبدم مشام جان
رسانیده و مذبحها دمیان ازبرای انها در اذان مهر و پیمان گرفته شده و وجوب طاعت انها
بر عالمیان ختم گردیده و دو لابد باید فقر پس چون بوی خوش ان کلمات از روضه جان بلند گردید
و نسیم دلگشا بنادات بر اطراف و جوانب وزید مردمان در مقابل انها کوهها انکار کشیدند
و از استشمام بوی عنبر انگیز انها ملال یا نتقدر و باشارات نافه انها بی راه یافتند تا انکه منافقان
از ان دوستی اختیار کردند و بوی عطر جهانگیر انها را انشنودند و موافقان از قبول انها ابا
نمودند و از خرت خود نبند و نشنیدند و از انکار ان عمر کلمات که از ان تو تقریر و بیان میرسیده
چون هادی است بر راه های خوش شایسته تر است با انکه بر هر یک کرده شود وجه بر صدق و راستی
و مبتنی است راستی گفتاریست که شنیده شود بلکه این سخنان صدق بنیان با این
حاجت مردمان بسوی انها چنین شدند که دلهای سخت مردمان مایل با انها نیست و طبایع
ایشان رغبت با انها نمود پس عجب دارم که مردمان چرا برین کشتی نجات بقا انها نمیشوند و حال انکه در طوفان
قیامت سفینه نجات ما انست و چگونه در طلبکاری انها سعی نمی نمایند و حال انکه در ظلمات امکان
سر چشمه حیوانست و با انکه دست انهام از دامان جواهر کران بها تمام مشام نو برانام ابد
استنشاق ان روایح … حسد می بینند و بنظر بینی ملاحظه
و بدبینهای ظن و خبث عقیده ایشانرا بد و دانا ساخته و سوء اعتقاد شان ایات محکمات
ایمانرا متروک ساخته و حال انکه بنیکوترین نفایسیست که باید نفوس مردم بتحصیل ان رغبت
نمایند و در میدان اکتساب ان گوی مسابقت از همگنان در بایند پس این سخنان چون
چون از فهم مردمان بغایت دور است لهذا انکار کرده شدند و با نهجت خوار و بیمقدار
گشتند و با انکه مردمان انکار انها دارند دست خیانت از انها باز نمیدارند و بیان
حال این مقالات انست که شاعر گفته و مضمون ان اینست که از جمله عجایب دنیا یکی انست که
ما بعضی را دوست میداریم و با ما خیانت میکنند و انا بجه نجوا هند میکنند
فصل و ما مثل الحساد و اللوام کلا یعضی علی بعض البغضا و بعض عن ظرف الولاء و لا الا فالیتی
فی جمع العرفان عیب فلا لی فی صحیفة الولاء ذنب غیر حبی لهم و نشری لصحائف اسراره فان کان
هذا هو الذنب و علی فیه العتب فحبذا ذنب هو اعظم الحسنات و سبیل النجاة و عتب هو علامة

الحیوة منی کربه لمات وذلک ذنب عنه لا اتوب عتب عنه لا اوب بل اقول منه کان ذنبی عامی

وبعوا نانکر بیده از جهة شوا هدا سرار ولایت انحضرت کنودم حاسلان وملامت کنندکان

متوجه من کشند در حالتی که جمیع ایشان انکشت غضب بدندان عداوت میکزند و چشم

وبرادری از جانب من میپوشند حالا انکه مرا در جمع ارباب معرفت صحیح و در صحیفه دوستی و هوی

جرمی نیست بجز از دوستی علی ع ولیز صحایف اسرار سرهانام پس اگرچه بجز گناه من دوستی علی

وعتاب ایشان با من در این باب پس خوشا کناهی که نزدیکتر از جمیع حسنات و طریق نجات است

مبدا عتابی که خوش اینده تر از نسایم حیوة است هنکام این وه نمات واین کناهی است که هرکز

توبه از ان میکنم وعتابی است که دوست از ان نمیشنام بلکه در این باب ستی مینی جرم خود را تقویت و

موشح میسازم ذکرتک المجیج لم نجهو بکم والقلق لها وجیب نقلته ومی فی بلد حرام به خلق

القلوب اتوب الیک یا رحمن مما جنیت نقد تکاثرت الذنوب واما عن هوی لیلی وترکی

زیارتها فانی لا اتوب یعنی یاد توکردم در حالتی که حاجیان در مکه بودند و دلها هکی از خوف

خشیت الهی خضوع وخشوع مینمودند پس دران هنکام زبان باین سخن کشودم و کفتم که ما کروه

باصفهان هم در بیت الحرام مقام داریم و بدین بعیم ضبیعا خلاص حصول مقاصد خود را امید

با رضوا یا کناهان من بسیار و قبایح اعمال من بیشمار است از جمیع کناهان خود توبه میکنم و لیکن

از عشق لیلی البته توبه نمیکنم بکه یاد تو کردم در کعبه جمله حاج برا ایشان را خلاص جهة مینمودند

عیادرجان و دلها حیات بآتش شوق خلاص یامند و رو بسوی حق بودند زبان کشودم و کفتم که

ای خدای رحیم ما جکم اینبوا بتوبه رجوع نمودند از جرم توبه کنم لیک عشق لیلی را نبدل

نتوانم که عین هم بودند زیارت سرکوی لیلی از ان کم نشد و که عاشقان را طلب لیلی سود بند

فصل وصلک نعم لا تعد و رفعه لا تحد لمن سبقت له من اسم الحسنی بمعرفة المقصد الاقصی

فعالی تحقیق الحقایق وعلی بتر قیق الدقایق بمعرفة امام الخلایق والاقتداء بکلام الخالق

والنبی الصادق والکتاب الناطق لان ازرب العلی والنبی الاعلی شد حبال الدین واعظم معرفة المولی

الولی فقل لمن اغواه هواه واهواه هذه سبیلی ادعوا الی الله قل لمن اذ عن فقد ذی ضرب ای بنی

بینه من ربی فنجه نه بخود خطاب نموده میفرماید بکر تا بلیت ان نفی غایت وان رفعت بحجت

که مقرر شده از برای که بیش کرفته بلای واز جانب حق تعالی عنایت ازلی و سعادت لم یزلی بمعرفت ولایت

مقصد اسنای سالکان منتها اطاعت است پس راه مقصود بر من لازم است سعی نموده

در طریق

در طریق تحقیق حقایق و تبیین رموز و دقایق بمعرفت امام خلایق و در این طریقه

رضیا اقتدا میکنم بحضرت خالق و بپیغمبر صادق و کتاب ناطق چرا که خدا و ندبلند مرتبه توانا

و بهرهم خلق تحانرا وادنی دوستی دین بدن از همه کس بعلی ع و شناسانیدن بوبند مولای انام

پس ای دل بکوی با انکه که هوای نفس کراهش ساخته و ادرا بهاویه هلاکت انداخته که این

طریقه و شیوه من که میخوانم مردمان را بسوی معبود کردکار و بکو با انکه بر شمنی و منزه است

بشل مره که بدرستی و تحقیق که من بر حقیقت اعتصام از جانب پروردکار شعر لقد شاع عنی

حب لیلی وانی کلفت بها عشقا و هتت بها وجدا تعرضنی من کل حی حسانه واعرض حبا

وابدین لی ودا وقلن علی انی نیقل القلب نا قل غرامک من لیلی الینا فما ابدی ابی الله ان القا

الاحبها وتعسا اذا القیت مع غیرها عبدا فی الله ما حبی لها جاز حده ولکنه لم خص لها جازت الحدا

خلاصه مضمون این اشعار است که هر اینه تحقیق که محبت من بلیلی و کرفتار بودنم بعشق او در جهان

شایع شده و هم کس شنید که من حیران و شیفته او شده ام پس خوبرویان و نازنینان هر

قبیله متعرض من شدند و محبت خود را بر من عرض کردند و اظهار مودت من نمودند و کفتند

شاید دلبری مراصید خود کنند و عشق ترا از لیلی بکیبایند و نصیب ما کردند و خدای تعالی ابقا

نپسندید که محبت لیلی و با خوش بوی با در دل اکر ببینم اونرا اختیار کنم پس خدا سوکند که عشق

با لیلی از حد نکذشته و لیکن حسن او از حد تجاوز نموده فصل نقل الاثر والتاثر عن سره المتشبه

لمن ات برا ولئک الذین هدا هم الله فبهداهم اقتده منها انا فی حبه مقتد بخاتم النبیین فی الکتاب

المبین اذ صدر صدر فیه بین البا و السین پس کوی با ملامت کننده بدانی پیش با انکه غافل است

سرکار خویش که اکاه باش و بدان بیقین که بیست هستی یافته و بطفیل او بعرصه وجود شتافته

وجزای تمام دحوال ایشان نموده ام چه معنی این است که ارجاعت انکشت که دلاله نموده حق

ایشان را به بینی حق ایشان اقتدا نمانی و انکه من در دوستی و اقتدا کتده ام بخاتم پیغمبران و با

کتاب که نظام کتده معینهای نهانست چرا که کوهر بنای انحضرت در کتاب مبین حضرت ذات

یا و سین یعنی میان مبدا و منتهای قران چه حرف با و سین است بسم الله است و الله

یعلم سطع بیان این سخن چه کونه توان بود که بحرف نبوت چنانچه سابقا کذشت و نقطه با

اشاره است بولایت چه همچنانکه تکیل با بنقطه اوست همچنین کمال و اتمام نبوت بولایت وی

همین معنی است اشاره بقول انحضرت که فرموده انا النقطه تحت الباء و با بنا سین اسم

حضرت پیغمبرست ع و بینه سین است و این دو حرف نیز بعدد مطابق حرف سین است و این ی
که مطابق اقصا است با اسم علی و از اینجا سر مساوات نبی با ولی علیهما السلام بیشتر از پیشتر ثبوت که ظاهر است ظاهر میشود
و لهذا آنحضرت ع فرموده که انا باطن السین یعنی چنانکه در کتاب وجود مبدا و مصدر کلمات حقایق
و اعیان موجوده نوبت ظهور اعیان بوده همچنین در قرآن مبین مبدای سور و آیات و فاتحه
جمیع کلمات اسم سامی ایشانست که بحسب معنی حقیقت اسم و در جای اسم و کلمة الله اند و احتمال دارد که
شیخ قده بقول خود که فرموده اذ هو حرف فیه بین الباء و السین اشاره نموده باشد بحدیث ابن عباس
که خلاصه مضمون آن اینست که حضرت امیر المؤمنین ع در یک شب شرح باء بسم الله میفرمود تا صبح دمید
و هنوز نوبت بسین نرسیده بود بعد از ان شیخ قده میفرماید که من عاشق و شیدای آن مولایم که مبدا
خلق الله و مبتدای کلام الله است و شیفته آن محبوب دانایم که اگر بسم الله را شرح و تعیین میفرمود
هر آینه چهل شتر بار از کتب تفسیر باء میفرمودند اگر از باء نقطه زیرین بسین میرسید جواب بگفت که
نا کرده میوه است و لب را عیانم و شیخ قدس سره شعری چند مناسب این مقام ایراد نموده میفرماید که

نادره: کان لبعض العارفین لیلی قد علقتنی دهرا بحب و تعبت عینی بها من شدة الطرب کثیرا فی بلاد الهند و قد
و وجهها عن بلاد الترک ثم یعنی بالوت الطل من ابیات فارسها الی لوی فصار الحنین فی العرب لکن
من غیر ان الحب ضیعها و قد تعلقت من لیلی بالصحابة الیم امتدا الی فی محبتها و فی تتبعها الیه منتهی نصیب
فکلما طالها و جاء بها ببرهان علی حب فهو ابن ابی مضمون اشعار مذکوره اینست که چون من از شیخ
تنوع عزلت و خلوت جهت عزت مرا بخواند و بحضرت خود طلبید لیلی اجابت گفتم و از شدت طرب
استیلای نشاط از خود رفتم و آن مرتبه خوب چون ترکیست که در بلاد هند انا فی طلوع برآمده و حسن
جهانگیرش از دیار ترک غایب نموده و پرتو حسن را از خانهای فارسیان بجانب قبیله لوی که از اجداد
بنی هاشم است برده پس بنابراین حسن در دیار عرب بهم رسیده و نسیم من از آن [illegible] اغاز
محبت نمایند و جمعی عشق را بر خود بندند و تحقیق که من گرفتار شده ام بان [illegible]
برهان و سبب در عشق او قتال کرده ام بان گوهر یتیم و نسیم من در سلسله عشاق میرسانند
درة التاج تا دلک ابرهیم پس هر عاشقی که دعوای محبت لیلی کند برهانی در طریق عشق و تولای
البته سرافراز در طریق عاشقی همسر [illegible] درمن است و مقصود شیخ علیه الرحمه از ایراد این اشعار
اینست که نور مقدس امیر المؤمنین علیه السلام از امریست که از عالم قدس و ملکوت در عالم انسانی ظاهر
شده و مع هذا پرتو حسن او از عالم ملکوت غایب نیست و جمله قدوسیان ملأ اعلی بلوامع نور او

هستند

هستند و پرتو ظهور او در کشور ناسوت از قبیله لؤی بن غالب که از اجداد عالیه بنی هاشم است
لمعات امده و باقی طوایف و امم را [illegible] و اکنون طایفه عرب بمظهر جمال او گشته والله یعلم
فصل: نقمت اهجر فی حب اللوام و لا اخشی بلام من لام و اقول بالبث اهل المعرفة و الغرام یلومنی
فی حبه من حسد و لست اخشی من عدو کند شربت فی الارواح راح الولا من قبل ان یخلق کرم
الحد و انا انا نشوان فی حبه فی [illegible] العشاق حتی الابد یعنی اینک در محبت و ترک امیر فی
ملامت پیشگان کردم و مقیم گوشه عزلت و هجرت شدم و از ملامت عیب جویان اندیشه
ندارم و عندلیب سانم در انجمن عشقبازان باهنگ عشاق بعربیة و عبارة انه میخوانند کنند ترتیب
ملامت مرا از روی حسد من آنکسم که [illegible] شدید شراب عشق من از روز خورده ام که
بباغ دهر نشان از نخلهای حسد [illegible] سرم خوش است بفیض صبوح تا ابد
فصل: نشرت ذیل العزلة و اخرجت یدی من جیب الوحدة و انت بالحق و ذلک احق و اذ
لاضیر فی معرفة الخلق اقتداء بقول سید النبیین و شفیع یوم الدین الجنة کلها فی الغربة و السلام
فی الوحدة و البرکة فی ترک الناس خصوصا اهل هذا الزمان الخوان الذین هم [illegible]
اخوان هذا الزمان جواسیس العیوب اللابسین ابواب الحسد منهم علی کل احد الصدیق الحمیم
منهم حمیم و السلیم الود منهم کالسلیم و الخل الودود دخل و دود و طعامهم الغیبة و دامهم الریبة
یسترون الحسنات و یظهرون السیئات و یحبون ان تشیع الفواحش [illegible] و اتخذ
الیه سبیلا و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا یعنی اینک دامن عزلت بر میان زدم و
دست از جیب حیرت بر آوردم و [illegible] و این شیوه بهتر و بصواب نزدیکتر است
چرا که [illegible] خلق بی قدر [illegible] چیزی متصور نیست و در اختیار عزلت اقتدا کردم
بقول سید انبیا و شفیع روز جزا که مفید این است که نقود خیر در کنج عزلت پنهان و [illegible]
عافیت و سلامت در کنج وحدت پنهان و برکت در ترک [illegible] خصوصا مردم این زمان
که همه در طریق صورت غافل [illegible] در مسلک اخوت و مذبذب متقلب اند [illegible]
خداوند مهربان در حق ایشان این مضامین را ادا فرموده که برادران این زمان همه عیب یابنده
که جامه [illegible] پوشیده اند و دیده [illegible]
شعله قهر و غضب [illegible] ایشان چون شراب جحیم [illegible] میمانند
مادر [illegible]

وناساز دوست نجات ایشان سرکه بی چاشنی کرده داز دماغ مودت بار و درد و شکرستان [illegible]
چون کرم سرکه ایست که ذایقه حلاوت نیازرده طعام ایشان رغبت و ناتخوردن ایشان کان دو نعمت [illegible]
پنهان کنند و بیجها [illegible] ان عیان نشد و شایع شدن اینها را در میان مردمان بخواهند و چون مردمان
روزگار مصاحبت ایشان را طلب نمودند نمی‌شود اعتماد بر خدا کن و ایشان را واگذار و قدم از طریق مصاحبت ایشان
کشیده دار و سخنا که در باب اخوان زمان وارد گشته بقبول پذیر و راهی بسوی خدا فراگیر و [illegible]
برا بچه مکذابه میکویند از مزخرفات و بیزار از ایشان [illegible] نیکوی و انتقام ایشان را موالکن روز
عرصات تمت و مناسبت بقول رسول الله صلعم ان الله اخذ میثاق المومن لا یصدق قوله ولا ینتقم
من عدوه ولا یشفی غیظه من غلته ومن اذی مومنا لم یدخل حظیرة القدس [illegible] المومن هو العارف بحق علی
والیه الاشارة بقوله اعرفکم بالله سلمان وکان سلمان اعرف الناس بعلی علیه السلام [illegible] کانت معرفته لعلی
اکثر کان بالله اعرف [illegible] الیه قرب [illegible] الایمان الا معرفة علی وحبه لان من عرف علیا عرف الله والیه
الاشارة بقوله یعرفک بها من عرفک [illegible] بمنزلت نمودن از مردمان بیرون قول رسول
خدا نموده ام که مفید اینست که بدرستی که خدای تعالی از مومن چنین پیمان گرفته که قول او
تصدیق کرده نشود و از دشمن انصاف و معدلت نبیند سوزش دل خود نشفی یا بدی فرونتشیند
و هر انکس مومنی را برنجاند رخصت دخول حظیره قدس نیابد و معلوم است که مومن انکسست
که عارف بقدر و منزلت علی علیه السلام است و بسوی همین معنی است اشاره بقوله رسول صلعم که مفید آن
است که شناساترین شما بخدا سلمانست و بود حضرت سلمان شناساترین مردمان بعلی علیه السلام
پس هر که معرفتش بشان علی علیه السلام بیشتر است بخدا شناساتر است و بتحقیق دیگر است [illegible]
الحقیقه ایمان چیزی نیست که معرفت علی و دوستی انجناب علیه السلام [illegible] هر کس علی را نشناخت خدا را
نشناخت و بسوی همین معنی اشاره نموده بدانسان [illegible] باب [illegible] حضرت
صاحب عبد در دعای ماه رجب که مفید اینست که میشناسد ترا با ایشان کسی که شناخت ترا
وشرح این دعا سابقا موقف بیان و تفصیل یافت والله اعلم تمت [illegible]
علی ما [illegible] قوله مولاه ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله [illegible] ودخلت [illegible]
[illegible] من شیعتهم الموحدین بقوله رحم الله شیعتنا انهم اوذوا فینا
[illegible] از شکایت اخوان زمان تعریض نموده باین کلام بسوی جمعی
[illegible] ده او و ابمنقب عناد سفتنه اند پس میفرماید که انا نکم [illegible]

مکتند

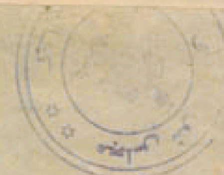
میکند و مرا میرنجانند جمیع ایشان عفو و صفح و در این باب هیچ سفاهت و سود ندید
پس هر کسی برنجاند مومنی را از رشک و حسد بردن بر نعمتی که خدای تعالی باو داده از نعمت
پس انکس طالب است مثابت الارباب بعقوبتی که مفید اینست که ملکه حسد میبرند بر حالی
برا بچه داده باشان خدای تعالی از فضل خویش و من میرکت [illegible] طریق هدایت در
رحومین منتظم شده ام و از جمله شیعیان موحد گشته ام بقول ایشان که مفید اینست که
بیامرزد خدای تعالی شیعیان ما را که رنجانیده شده اند در دوستی ما و رنجانیده
ما در باب ایشان تمت و انا اوذیت حداث ما من [illegible] اذیت وطرنا بما
ونعت شعر اما والذی [illegible] وحضا هیل الولا بالبلا [illegible] فیه کوس الحمام
[illegible] فمن [illegible] یدا انقضا حین البلا مضت سنة الله فی خلقه بان المحب
المبتلا ویحرا این نیست مراد رنجانیده اند از راه رشک و حسد برا بچه بخشیده شده ام
فضل و کرم ائمه علیهم السلام و مطارزده اند تا از بار غمی که با یع جهت با نشانه سبکبار شوند و مرا نا
نبدانند که من از هیچ نوع محنت و تعب غمی پروای ندارم و در سر کوی محبت ثابت قدم و استوارم
و شیخ علیه الرحمه در بیان حال خود شعری چند گفته که مضمون آن اینست که قسم بانکسی که عشق
خوبرویان سلاسل ان هلاک کرده و اهل محبت را مخصوص نموده است و ابتلا ساخته که اگر در دین
او جامهای بلا از هر طرف نوشم و با احکام تسلیم و از جانب ساقی رو بدل نکردانم چرا که مردی
مراد ندکانی و در سرای در سر کوی محبت غایت همت و کامرانی است سنت الهیه در میان قوم
اینست که عاشق همیشه مبتلا و گرفتار انواع محنت و بلاست [illegible] جان فدا و تن جان قسم
بنوشم نشاه و [illegible] بانکس بود خود از جهاد وست نجوم رضا دادن از جهاد وست
کرد در هر مرحله از دوران بر نبود در شیشه امتحان بیا [illegible] از جام بلا بکوید کجا
دلم مرحله [illegible] چون زندگانی بود فضیحت [illegible] چنین است تقدیر کاری
قضا که باشد اسیر [illegible] مبتلا فصل فقت معتقد لا الی من [illegible] مقالم الوا
[illegible] الا [illegible] یوم یکفینی ویقینی بها من النار یقینی و حب علی وعترته
[illegible] و سنتی و دینی و قبلتی و ذخرها یوم فاقتی و برخطایتم اعمالی و مقالتی [illegible]
انتم [illegible] منکم و عنکم فانتم عند الصلوة قبلتی [illegible] نفسی لعینی ابدا
و حبکم فی خاطری مخیم یا سادتی و سادتی اعتابکم بجفن عینی [illegible] بکم و مدحکم



جعلت عمری فاقبلوا وارحموا منوا علی الحافظ عبد بفضلکم واستنقذوه فی غد فانتم بیرا ایه بحکام
معتقدت مرا مده و بانکه کمی مرا منع و ملامت میکرد حرف عاشقانه و سخن عاجزانه گفته ام که
بوانکه بعد کاردم بعضی رخصا تصدیق نیم را عن اکرام نموده که کفایت برای مؤنت روزی کمال
کفن کنند و یقین من با بانکاه مبدا رهرا از تن و زنج هنگامی که جمیع جوارح و اعضایم سخن کنند
و حال من انیت که حب علی و عترت طاهره او فرض من و سنت من و دین من و قبله من و در هر دو
تنگ دستی و حیرت دخیره من است حالتهای عامه من باوه و منتهای تمیل و عمل من همانست لمولفه
واجب بهمه وقت ذکر من مدام ؛ نیست جز یاد شما هر صبح و شام ؛ هست بود من بنیروی شما
روی طاعاتم همه سوی شماست ؛ در فضای خواطر کرد دیده ام ؛ با الفت نام بود در کاهتان ؛ تو
دیده خاک راهتان ای حبیبا و ندان عمر بکام من ؛ بر شما تان وقف کردم زنده ی کر قبولا نشود هی
ز ضعف کی حافظ از فضل شما دارد امید ؛ منت و امنیت از رونق عید اربود دار د خطیب الی
لطف عام ؛ رستگاری در قیامت اسلم

ایها اللائم دعنی عنک و اسمع
وصف حالی انا عبد لعلی المرتضی مولی الموالی کلما اردت مدیحا بیه تلوا لانتا آیة الله التی فی وصفها
القول جلالی کم الی العدا ابها العاذل التی مت جدله وا ذا ما اردت فی الحق یقینا لا ابالی یا عدو
فی غرامی حلمی عنک و مالی رح اذا ما کنت ناجی و اثر حینی فی ضلالی ان ضی لعلی المرتضی عین کمالی
و هو نادی فی معادی و سعادی فی مالی و به اکملت دینی و به ختم مقالی ؛ و الی هذا الخطام تکشف
ستار قا نوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه الصلوه والسلم شیخ علیه الرحمه
ختم کتاب اتمام انخطاب بشعری چند ایراد نموده که در مراتب بعضی از صبا دا ستیره عتاب
با ارباب ملامت و عناد شهود یا شد و از خلال بعضی از کلمات آن انوار لوامع خلت و ولا بر ساحت
قلوب اصحاب داد تافته و خلاصه معنا مین آن ابیات بنظم فارسی است لمولفه ای که کرد ملامتم
بگذار مرا بر این ضلالت ؛ با خلق نکو بود مدارا ؛ چشمی بکشا ببین خدا را ؛ ازرده دل و شکسته
بشنو حرفی ز وصف حالم ؛ من بنده مرتضی علی ام ؛ ما حب سیجلی ام ؛ بجوی لزدون میکنم ثنا بشی
کویند غلو مکن بر [illegible] ؛ اوا به حضرت اله است ؛ قرآن بر این سخن گواه است ؛ نعم المولی است
ابراو عرش [illegible] یا بر [illegible] ای عیب کننده غلط ؛ تا چند جدل کنی تو با من ؛ جهالت بنفی
مدا وا [illegible] این موعظه را مفصل بخوانند ؛ هر زنده مرده دل بخوانند ؛ ای دیم بر
دل [illegible] و کینی ؛ کر بنداری کر رستکاری ؛ و زموجب قهر بکناری بکذ

هوا



مراعات خویش ؛ هالک شده در ضلالت بینی ؛ اگر
بخراش دم بجرم منکر ؛ من دائم و عشق آن سمنبی ؛ صبح
محکم کنتم برای تو شم ؛ خرمن ایمه را زخوشه ؛ این دفتر
اسرار بعدم از لوز نخ جوشی ؛ لبریز بجود ز سر مکنون بوده کرد
شد خاتمه اش ختام مسک ؛ و الحمد لله اولا و اخرا و
شیخ قدس سره تمیق یافته در اوان نوشته بود که ختم
ذی حجه الحرام سال دو دویست و سی و دوم هجرت نبویه است
تا انتهای نامل حالا این بنده بی بضاعت اتمها دا
تالیف ملکه موسوم بمطالع الاسرار در دار السلطنه
هزار و نود و دوم هجری اتمام و اختتام نمودا نزد وقت
بیهوهی و تعذر ؛ مظهر لطف حق سلیمانشاه ؛ نوگل بوستان
این فقیر حقیر بیقدار ؛ کر شود از بیان روشن خو
نهاد انکشت ؛ در اطاعت بهر نکه صد بار ؛ دلا بفرمان رد
شد چو در کاه نکر تمام ؛ بهر نکاری حفظ این کار ؛ [illegible]
در میان کواکب و انجم ؛ دید ساقط چو سبعه سیار ؛ کن
امید از لطف عمیم و جود خداوند کریم آنکه نمودی مرینه
بها غفر الله لهم ما تقدم من ذنبهم و ما تاخر تم عفو و غفران
در سالک شیعیان و محبان حضرت شاه مردان منتظم نماید
خرقی و رضاء رب بخشایند موا هب الله عندی جاوزت
عندی و اجالها و لا ینبغی لامیر المؤمنین علی و استدعا
پوشی در مرقومات این بنده قلیل البضاعه فما هو
المامول معذور را منظور نظر عنایت اثر ساخته نوید
طعام خویش تو بلامت نکنم سینه ریش در روشنه
چشم هنر بین بود از عیب پاک ؛ بهر از عیب کند چو باک
و صلی الله علی سید الانام محمد علم مصابیح الظلام ما هدی
من بر ا لا لانا الاقام بی القلیه یمینا اسرح الوکیل و نعم الحمد



